جلد (۲-۱)

دانشنامه‌ی

شعر



به سرپرستی مرتضی محسن‌زاده



www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

دانشنامه شعر عاشورایی: انقلاب حسینی در شعر شاعران عرب و عجم

مشخصات کتاب

سرشناسه : محمدزاده، مرضیه ، گردآورنده
عنوان و نام پدیدآور : دانشنامه شعر عاشورایی: انقلاب حسینی در شعر شاعران عرب و عجم/ مرضیه محمدزاده
مشخصات نشر : تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۸۳.
مشخصات ظاهری : ج ۲
شابک : 964-422-623-2(دوره) ؛ 964-422-621-6(ج. ۱) ؛ 964-422-622-4(ج. ۲)
وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی
یادداشت : فهرستنویسی براساس جلد دوم
یادداشت : کتابنامه
عنوان دیگر : انقلاب حسینی در شعر شاعران عرب و عجم
موضوع : حسین‌بن علی (ع)، امام سوم ۶۱ - ۴ق. -- شعر
موضوع : واقعه کربلا، ۶۱ق. -- شعر
موضوع : شعر مذهبی عربی -- مجموعه‌ها
موضوع : شعر مذهبی -- مجموعه‌ها
موضوع : شعر عربی -- مجموعه‌ها
موضوع : شعر فارسی -- مجموعه‌ها
موضوع : شاعران عرب -- سرگذشتنامه
موضوع : شاعران ایرانی -- سرگذشتنامه
شناسه افزوده : وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. سازمان چاپ و انتشارات
رده بندی کنگره : PIR۴۰ ۷۲/ح۵م۳
رده بندی دیویی : ۸/۰۰ ۸۳۵۱فا۱
شماره کتابشناسی ملی : م۸۲-۳۲۴ ۲۰

جلد اول

فهرست مطالب

عنوان صفحه
پیشگفتار: استاد بهاء الدین خرمشاهی 15
مقدمه نویسنده: 21
مدخلی بر مرثیه سرایی 31
مرثیه‌سرایان نخستین: 37
حضرت فاطمه (س) 37
حضرت امام علی (ع) 37
حضرت امام حسین (ع) 37
حضرت امام سجاد (ع) 39
حضرت زینب (س) 41
حضرت رباب (س) 42
حضرت سکینه (س) 43
حضرت ام البنین (س) 44
حضرت ام لقمان (س) 46
فصل اول: مرثیه‌سرایان دوره اول (قرن اول تا پایان قرن سوم هجری): 47
یحیی بن حکم 51
بشیر بن جذلم 52
عبید اللّه بن حرّ جعفی 53
مصعب بن زبیر 55
عقبة بن عمرو السّهمی 56
عبد اللّه بن زبیر اسدی 57
فضل بن عباس بن ربیعه 59
ابو الرّمیح خزاعی 60
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:6
ابو الاسود الدوئلی 61
فضل بن عباس بن عتبه 62
عوف ازدی 63
سلیمان بن قتّه 64
سفیان بن مصعب عبدی کوفی 66
فرزدق 70
کمیت بن زید اسدی 75
جعفر بن عفان طایی 83

سید اسماعیل حمیری 84
منصور نمری 89
امام شافعی 91
فضل بن الحسن بن عبید اللّه بن العباس (ع) 94
دیک الجنّ 95
خالد بن معدان طایی 97
دعبل خزاعی 98
فضل بن محمّد 120
علی بن محمد بسّامی 121
علی بن الحسن 123
افوه حمّانی 124
فصل دوم: مرثیه‌سرایان دوره دوم (قرن چهارم تا پایان قرن ششم هجری): 125
صنوبری 129
ابو القاسم زاهی 135
ابو فراس حمدانی 140
ابو الفتح کشاجم 149
ابن هانی اندلسی 157
ناشی صغیر 159
سعید بن هاشم خالدی 163
جوهری 164
صاحب بن عباد 168
محمد بن هاشم خالدی 174
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:7
ابو محمد عونی 175
ابن حماد 179
ابو نصر بن نّباته 193
سیّد رضی 194
سید مرتضی 212
ابو محمد صوری 226
مهیار دیلمی 230
ابو العلاء معرّی 247
زید بن سهل موصلی نحوی 250
امیر عبد اللّه خفاجی 251
المؤیّد فی الدّین 252
ابن جبر المصری 253

یحیی حصکفی 260
حسن بن علی زبیر 261
ابن العودی 262
قاضی جلیس 268
طلائع بن رزیک 271
ابن مکی نیلی 275
صرّدر 277
خطیب خوارزمی 278
فقیه عماره یمنی 281
قطب الدین راوندی 284
ابن الصیّفی 286
ابن تعاویذی 287
ابن معلم واسطی 291
احمد بن عیسی هاشمی 293
صفوان بن ادریس مرسی 294
فصل سوم: مرثیه‌سرایان دوره سوم (قرن هفتم تا پایان قرن نهم هجری) 295
ابن سناء الملک 299
ابو الحسن المنصور باللّه 300
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:8
علی بن مقرب 303
عبد الرحمن کتانی 304
کمال الدین شافعی 305
ابن ابی الحدید معتزلی 309
ابو الحسین جزّار 315
بهاء الدین اربلی 316
علاء الدین علی حلّی 319
ابو الحسن الخلیعی 347
ابن الوردی الشافعی 356
حسن آل ابی عبد الکریم «حسن مخزومی» 358
حافظ برسی حلّی 369
حسن بن راشد حلّی 394
ابن العرندس 395
مغامس بن داغر حلّی 416
فصل چهارم: مرثیه‌سرایان دوره چهارم (قرن دهم تا پایان قرن سیزدهم هجری) 423

شیخ ابراهیم کفعمی 427
ابن ابی شافین بحرانی 429
شیخ جعفر خطّی 433
سید ماجد بحرانی 434
محمّد بن الحسن زین الدّین (شهید ثانی) 436
شیخ بهایی 438
سید معتوق موسوی 441
سید علی خان مشعشعی 442
شیخ حرّ عاملی 445
شیخ احمد بلادی 448
امیر حسین کوکبانی 450
علی فقیه عادلی 451
عبد اللّه شویکی 452
محسن فرج 453
سید احمد علی خان 454
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:9
عبد اللّه شبراوی 456
سید محمد امیر الحاج 462
شیخ ابراهیم حاریصی 463
شیخ یوسف بحرانی 464
ملا کاظم ازری 466
علّامه بحر العلوم 467
میرزا ابو القاسم وفای شیرازی 486
شیخ ابراهیم عاملی 488
ابن فلاح کاظمی 489
امین کاظمی 490
سید محمد جواد عاملی 491
شیخ محمد بن خلفه 492
سید ابراهیم بغدادی 493
سید ابراهیم عطّار 494
حاج هاشم کعبی 495
شیخ محمد علی اعسم 497
شیخ عبد الحسین اعسم 498
شیخ صادق عاملی 499
شیخ علی کاشف الغطاء 500
شیخ صالح تمیمی 501

شیخ حسن قفطان 504
عبد الباقی عمری 506
شیخ ابراهیم مخزومی عاملی 507
شیخ صالح کوّاز 508
شیخ محمد نصّار 510
احمد بن قفطان 511
شیخ رحمة اللّه کرمانی 512
سید موسی طالقانی 514
شیخ عبد الرضا خطّی 515
سیّد محمد ادهمی 516
شیخ ابراهیم قفطان 517
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:10
سیّد حیدر حلّی 518
فصل پنجم: مرثیه‌سرایان دوره پنجم (قرن چهاردهم و قرن پانزدهم هجری) 521
شعر معاصر حسینی 523
شیخ عباس زغیب 529
محسن ابو الحب 530
شیخ حسون عبد اللّه 532
سید صالح قزوینی نجفی 533
سید جعفر حلّی 534
ملا عباس زیوری 535
محمد کامل شعیب العاملی 536
سید علی ترک 537
شیخ حمادی نوح 538
شیخ یعقوب نجفی 539
شیخ عبد الحسین جواهر 540
عبد الحسین اسد اللّه 542
حسن الحمود 543
علی الخیری 545
عبد المسیح الانطاکی 546
سید ابو بکر بن شهاب حضرمی 547
ناجی خمیّس 549
احمد شوقی 550
محمد حسین الجباوی 551
مهدی الفلوجی 552

محمد اقبال لاهورى 553
عبد الغنى الحرّ 554
مهدى الاعرجى 555
هادى آل كاشف الغطاء 556
سيد رضا هندى 557
شيخ حسن دجيلى 559
حسن محمود امين 560
دانشنامه‌ى شعر عاشورايى، محمد زاده ،ج1،ص:11
شيخ محمد السماوى 561
سيد محسن الامين 562
ادوار مرقص 565
محمد حسين كاشف الغطاء 566
عبد الحسين الازرى 567
حسين على الاعظمى 569
عباس ابو الطوس 570
شيخ خليل مغنيه 571
شيخ محمد على اردوبادى 572
سليمان ظاهر 574
عبد القادر رشيد الناصرى 575
بدر شاكر السّياب 577
محمد رضا الشبيبى 580
شيخ محمد رضا فرج اللّه 581
محمد هاشم عطيّه 582
سيد محمد رضا شرف الدين 583
دكتر مصطفى جواد 584
محمود الحّبوبى 585
عباس شبّر 586
دكتر زكي المحاسنى 588
انور العطّار 589
احمد الهندى 590
عادل الغضبان 591
شيخ مهدى مطر 592
عبد الحسين حويزى 593
عبد المنعم الفرطوسى 594
احمد الوائلى 600
احمد سليمان ظاهر 601

ابراهیم النصیراوی 602
بولس سلامه 607
محمد تقی جمال الدین الهاشمی 616
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:12
احمد مطر 622
موسی الزین شراره 624
کامل سلیمان 626
ابراهیم برّی 627
عبد الرحمن شرقاوی 629
عبد اللّه نعمه 634
نزار قبانی 635
نزار سنبل 637
محمد شعاع فاخر 638
سعید العسیلی 640
ادونیس 647
حسین سلیم عسیلی 648
رشدی العامل 649
عبد الکریم شمس الدین 653
علی محمد حسن 655
محمد رضا فرحات 656
یاسر بدر الدین 660
محمد علی شمس الدین 662
علی بدر الدین 664
شیخ عبد اللّه العلائلی 665
عبود الاحمد النجفی 669
مصطفی جمال الدین 670
محمد مهدی الجواهری 671
یقین البصری 676
ناجی الحرز 677
فرات الاسدی 678
عبد الکریم آل زرع 679
یوسف الصائغ 680
مظفر النواب 681
یحیی عبد الامیر الشّامی 683
جواد جمیل 684
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:13

منیر الخبّاز 688
احمد دحبور 689
عبد المجید فرج اللّه 690
معروف عبد المجید 691
محمد الماغوط 695
محمد احمد القابسی 696
مصطفی نعمة السبیتی 697
عبد الهادی المخوضر 698
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:15

پیشگفتار [: استاد بهاء الدین خرمشاهی]

1) در آیة الکرسی (بقره، 255): در ترجمه‌ی فارسی تفسیر طبری آمده است: «روزی امیر المومنین علی بن ابی طالب، رضی اللّه عنه، به نزدیک پیغامبر آمد، پیغمبر، صلوات اللّه علیه، او را گفت که یا علی من سیّد [همه] عربم، و مکّه سیّد همه شهرهاست، و کوه سینا سیّد همه کوههاست. و جبرئیل سیّد همه فرشتگان است، و فرزندان تو الحسن و الحسین سید همه‌ی جوانان بهشت‌اند و قرآن سیّد همه‌ی کتاب‌هاست و سورة البقرة سیّد قرآن است و اندر سوره‌ی البقره یک آیت هست و آن آیت پنجاه کلمه است،: و زیر هر کلمتی پنجاه برکت است، و آن را آیة الکرسی خوانند».
2) در آیه مباهله (آل عمران، 61): مفسران اهل سنت (میبدی، زمخشری، فخر رازی، قرطبی، بیضاوی و دیگران) هم تصریح دارند که مراد حضرت رسول (ص) از «أَبْناءَنا» (پسران ما) حسن و حسین علیهما السلام، و مراد از «نِساءَنا» (زنان ما) فاطمه زهرا علیها السلام و مراد از «أَنْفُسَنا» (خویشان نزدیک خود) حضرت علی بوده است. یعنی چهار تنی که همراه با خود حضرت (ص) پنج تن آل عبا یا اهل کسا را تشکیل می‌دهند.
جز این آیه که علو شأن ایشان را نشان می‌دهد، به تصریح زمخشری و فخر رازی آیه تطهیر (احزاب 33) نیز به دنبال آن در گرامی‌داشت و پاک‌شماری آنان نازل شده است. نصارای نجران (که مخاطب مباهله، یعنی زاری دو طرف و همراهانشان به درگاه خداوند و درخواست حمایت خداوند و نزول نعمت او برای طرف بر حق، و نزول عقاب و عذاب او برای طرف غیر بر حق) چون صدق و اخلاص دلیرانه‌ی پیامبر (ص) و همراهانشان را مشاهده کردند، هراسان و از عقوبت الهی بیمناک شدند و تن به مباهله ندادند و با پیامبر (ص) صلح کردند و درخواست کردند که بر دین خود باقی بمانند و جزیه بپردازند و حضرت رسول (ص) پذیرفتند.
3) در آیه تطهیر (احزاب، 33): مفسران شیعه یک کلام، آیه را در حق پنج تن می‌دانند، پس بهتر است اقوال مفسران اهل سنت را نقل می‌کنیم.
طبری نویسد: «مراد خداوند، عزّ و جل، خاندان محمد (ص) است. و از رسول اللّه (ص) روایت شده است که فرمود این آیه درباره پنج تن نازل شده است [درباره من و] علی و حسن و حسین و فاطمه» (مختصر من تفسیر الامام الطبری، ج 2/ ص 110- 111، ذیل آیه).
زمخشری آیه را درباره زنان پیامبر (ص) می‌داند.
اما فخر رازی می‌نویسد: «مراد از عنکم» این است که زنان و مردان اهل بیت او را دربر می‌گیرد. و اقوال درباره اهل بیت مختلف است، و درست‌تر این است که گفته شود درباره‌ی اولاد و ازواج اوست و حسن و حسین و

علی [علیهم السلام] هم از آنان هستند. زیرا او [حضرت علی (ع)] به سبب معاشرتش با بیت نبی علیه السلام و ملازمت (ص) از اهل بیت او بود.
قرطبی می‌نویسد:" ... و اهل علم اختلاف دارند که مراد از اهل بیت کیست؟ عطا و عکرمه و ابن عباس گویند: آنان فقط زوجات رسول اللّه (ص) اند و هیچ مردی داخل در آن نیست ..." و گروهی از جمله کلبی گفته‌اند آنها علی و فاطمه و حسن و حسین هستند. در این زمینه احادیثی از پیامبر علیه السلام منقول است و به قول خداوند که می‌فرماید: لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ استناد کرده‌اند که اگر مراد از اهل بیت، زنان پیامبر (ص) بود، می‌فرمود عنکن و یطهرکن، مگر اینکه محتمل است که ناظر به لفظ اهل باشد ... و آنچه از آیه برمی‌آید این است که فراگیر همه اهل بیت اعم از همسران پیامبر (ص) و
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:16
غیر آنان است. و برای آن فرموده است و يُطَهِّرَكُمْ که رسول اللّه (ص) و علی و حسن و حسین جزو آنان بوده‌اند. و چون مذکّر و مونّث در عبارتی جمع شوند، غلبه را بر مذکر می‌دهند؛ و آیه اقتضای آن دارد که زوجات از اهل بیت هستند. زیرا آیه در حق آنان است و خطابش با آنان است. و سیاق کلام هم بر آن دلالت دارد. و خداوند داناتر است.
اما امّ سلمه [یکی از همسران ارجمند پیامبر (ص)] گفته است این آیه در خانه‌ی من نازل شد، آنگاه رسول اللّه (ص) علی و فاطمه و حسن و حسین را فراخواند و ایشان با او زیر کساء خیبری جمع شدند، و فرمود اینان اهل بیت من هستند و این آیه را خواند و فرمود: اللّهمّ اذهب عنهم الرّجس و طهّرهم تطهیرا و امّ سلمه پرسید یا رسول اللّه آیا من هم جزو آنانم؟ حضرت (ص) فرمود: شما هم جای خود دارید و مقام شما هم خوب است.
این حدیث را ترمذی و دیگران نقل کرده‌اند و حدیث غریبی است ...» (تفسیر قرطبی).
4) در تفسیر آیه: «قُلِ اللَّهُمَّ فاطِرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ عالِمَ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبادِكَ فِی ما كانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ» (بگو بار خدایا، ای پدیدآورنده آسمانها و زمین، ای دانای پنهان و پیدا، تو در میان بندگانت در آنچه اختلاف داشته‌اند، داوری می‌کنی) (زمر، 46).
ابو الفتوح رازی (قرن ششم هجری) صاحب کهن‌ترین تفسیر فارسی شیعی و علی الاطلاق صاحب یکی از مهم‌ترین (حداکثر 5- 6 تفسیر از) تفاسیر قرآن کریم درباره این آیه می‌نویسد: «منذر الثوری گفت به نزدیک ربیع خثیم حاضر بودم.
مردی درآمد (به درون آمد) از آنان که به قتل حسین بن علی علیه السلام حاضر بودند. ربیع [که به گفته‌ی زمخشری مردی بسیار کم‌سخن بود، طاقت خاموشی نیاورد و سکوتش را شکست و] گفت شمایید که سرهای

نبیرگان رسول بر فتراکها آورده‌اید. به خدای که گزیدگانی را کشته‌اید که اگر [- هرگاه] رسول خدای ایشان را دیدی بر کنار خود بنشاندی و بوسه بر دهن ایشان دادی. آنگه این آیت بخواند.»
5) در شأن نزول و در تفسیر آیه مودت قربی: «ذلِکَ الَّذِی یُبَشِّرُ اللَّهُ عِبادَهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ، قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی وَ مَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِیها حُسْناً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَکُورٌ». (این بهشت همان است که خداوند به بندگانش که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، مژده داده است؛ بگو برای آن کار [رسالت] از شما مزدی نمی‌طلبم، مگر دوستداری در حق نزدیکانم [اهل بیتم]؛ و هرکس کار نیکی کند، در آن برایش جزای نیک بیفزایم؛ چراکه خداوند آمرزگار قدردان است) (شوری؛ 23).
غالب مفسّران اهل سنّت هم برآنند که مراد از «قربی» اقارب رسول اللّه (ص) یعنی اهل بیت، علیهم السلام، است.
زمخشری می‌گوید: «... و روایت کرده‌اند که چون این آیه نازل شد، گفتند یا رسول اللّه قرابت تو کیانند که بر ما مودت آنان واجب شده است؟ فرمود: «علی و فاطمه و پسران آن‌ها» و مویّد آن روایتی است از علی، رضی اللّه عنه، که فرمود: به نزد رسول اللّه (ص) از رشکی که بعضی از مردم به من می‌برند شکایت کردم. فرمود آیا خشنود نیستی که چهارمین چهار تن باشی؟ اولین کسی که وارد بهشت شود منم و تویی و حسن و حسین و همسران ما از دست راست و دست چپ، و ذرّیه‌ی ما پشت سر همسرانمان هستند ...»
6) در تأویل آیه «وَ فَدَیْناهُ بِذِبْحٍ عَظِیمٍ» (صافات، 107): معنای این آیه‌ی قرآن چنین است:
(و به جای او قربانی بزرگی را فدیه پذیرفتیم). بسیاری از مفسران فریقین ذبح عظیم را به معنای قوچ یا چیزی نظیر او یاد کرده‌اند. اما بعضی از مفسران شیعه از جمله ملا محسن فیض کاشانی در «تفسیر صافی»، سید هاشم بحرانی در تفسیر «برهان»،
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:17
حویزی در «نور الثقلین» و علامه مجلسی در «بحار الانوار» (ج 12، ص 124- 125)، طبق حدیثی که در «عیون اخبار الرضا» از امام رضا (ع) روایت شده است، نقل کرده‌اند که در اینجا مراد از ذبح عظیم حضرت امام حسین (ع) است که از ذریه‌ی ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام است، و او قربانی عظیمی بود که جانشین و فدیه‌پذیر ذبح اسماعیل (که در آخرین لحظات به امر و وحی الهی انجام نگرفت) قرار گرفت.
[برای تفصیل در این‌باره نگاه کنید به مقاله‌ی «ذبح عظیم» نوشته راقم این سطور در کتاب «قرآن‌پژوهی» یا در «دایرة المعارف تشیع»].

7) در تفسیر و تأویل «لؤلؤ و مرجان» آیات 19 تا 22 «سوره الرحمن» چنین است:
مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ. بَيْنَهُما بَرْزَخٌ لا يَبْغِيانِ. فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجانُ»، (دو دریا را که به هم می‌رسند درآمیخت. در میان آنها برزخی که به همدیگر تجاوز نکنند. پس کدامین نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ از آن دو درّ و مرجان بیرون می‌آید).
مفسران برای دو بحر معناهای مادی و معنوی متعددی یاد کرده‌اند. اما طبرسی در «مجمع البیان» و میبدی (اهل سنت با گرایش عرفانی و شیعی) و شیخ ابو الفتوح رازی در تفسیرهایشان می‌نویسند که از سلمان فارسی و سعید بن جبیر و سفیان ثوری نقل شده است که مراد از بحرین حضرت علی و فاطمه علیهما السلام، و مراد از برزخ حضرت رسول (ص) و مراد از لؤلؤ و مرجان حسن و حسین علیهم السلام هستند.
8) در شأن نزول آیه ابرار و ایفاء به نذر و اطعام طعام: آیات 5 تا 8 سوره‌ی انسان (دهر) از این قرار است: إِنَّ الْأَبْرارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كانَ مِزاجُها كافُوراً ...
(بی‌گمان نیکان از جامی که آمیزه‌ی آن کافور است، می‌نوشند. چشمه‌ای که بندگان [درستکار] خداوند از آن می‌آشامند، هرگونه بخواهند روانش می‌کنند. آنان به نذر خود وفا می‌کنند و از روزی که شرّش دامنگستر است، بیم دارند. و خوراک را با وجود دوست داشتنش به بینوا و یتیم و اسیر اطعام می‌کنند)
این آیات به تصریح مفسران شیعه و اهل سنت درباره‌ی حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام، و فضّه خادمه‌ی آنان نازل شده است. علاوه بر مفسران شیعه (از قدما: قمی، طوسی، طبرسی، ابو الفتوح) مفسران اهل سنت هم (از قدما: میبدی، زمخشری و فخر رازی) به آن اشاره کرده‌اند. از آن میان قول زمخشری (سنّی معتزلی قرن ششم هجری) را نقل می‌کنیم: «از ابن عبّاس، رضی اللّه عنه نقل شده است که حسن و حسین بیمار شده بودند. رسول اللّه همراه با تنی چند، از آنان عیادت کردند و [خطاب به علی] گفتند ای ابو الحسن خوب است برای تندرستی فرزندانت نذر کنی. علی و فاطمه و فضّه خادمه آنان نذر کردند که اگر آن دو شفا یابند، سه روز روزه بگیرند. آن دو شفا یافتند و [آن خانواده] چیزی نداشتند. علی از شمعون یهودی خیبری سه صاع جو قرض کرد. فاطمه یک صاع را آسیاب کرد و به تعدادشان پنج قرص نان پخت. نانها را در میان گذاشتند که افطار کنند. سائلی برآمد و گفت ای اهل بیت محمد سلام بر شما، مسکینی از مساکین مسلمان هستم، به من خوراکی دهید که خداوند به شما از مائده‌های بهشتی دهد. او را بر خود مقدم داشتند و نانها را به او بخشیدند. و فقط با آب روزه‌های خود را گشودند، و

فردای آن روز نیز با همان وضع روزه گرفتند. چون شب شد و غذا به میان آوردند، یتیمی بر در آمد، آن غذا را هم به او بخشیدند؛ و در روز سوم [که به همان ترتیب روزه داشتند] اسیری پیدا شد، و همان معامله را تکرار کردند. و چون صبح شد علی، رضی اللّه عنه، دست حسن و حسین را گرفت و به نزد پیامبر (ص) رفتند. چون ایشان همراه آنان به
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:18
منزلشان رفت و فاطمه را دید که در محراب عبادت است و شکمش به پشتش چسبیده است و چشمهایش گود رفته است. از دیدن او اندوهگین شد. آن‌گاه جبرئیل نازل شد و گفت خداوند تو را به چنین اهلی بیتی تهنیت می‌گوید و این سوره را قرائت کرد. (کشّاف)

* تکمله

1) از حضرت زینب علیها السلام، استشهاد به آیه‌ای مناسب از آیات قرآن کریم، پس از واقعه کربلا که سرهای شهیدان و خود بازماندگان را اسیرانه، به نزد یزید برده‌اند. نقل شده است، که این آیه‌ی قرآنی است: وَ لا یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّما نُمْلِی لَهُمْ خَیْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّما نُمْلِی لَهُمْ لِیَزْدادُوا إِثْماً وَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِینٌ (و کافران هرگز مپندارند که چون مهلتشان می‌دهیم به سود آنان است، تنها [از آن روی] به آنان مهلت [و میدان] می‌دهیم که تا سرانجام بر گناهان خویش بیفزایند، و عذاب خفّت‌باری در کمین دارند). (آل عمران، 178)
2) آخرین عبارت از آخرین آیه سوره شعرا چنین است: ... وَ سَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ و کسانی که ستم کرده‌اند [در بعضی از تفاسیر شیعه در اینجا افزوده‌اند، «در حق آل محمد»] زود بدانند که به چه بازگشتگاهی و سرنوشت و سرانجامی راه خواهند برد. بسیاری از خطبا و شیفتگان حضرت سیّد الشّهدا (ع) غالبا این عبارت قرآنی را در حق ظلمه و قتله حضرت (ع) بر منابر یا در مجالس می‌خوانند.
3) و این آخری قرآنی نیست (از حافظ است که حافظ قرآن است، در غزل معروف
زان یار دلنوازم شکریست با شکایت،
دو بیت هست که یکی از خطبای صاحبدل نکته‌دان در مجلس سوگواری سید الشهدا، (معروف به روضه) آن را به صوت حزین دلنشین در اشاره به حضرت (ع) خوانده که از آن پس این تمثّل و استشهاد شهرت و شیوع یافته است:
رندان تشنه لب را آبی نمی‌دهد کس‌گویی ولی‌شناسان رفتند از این ولایت
و در اشاره به شهادت مظلومانه‌ی سیّد الشّهداء بیت بعدی را می‌افزاید:
در زلف چون کمندش ای دل مپیچ کانجاسرها بریده بینی بی‌جرم و بی‌جنایت و پیداست که چه شور و شیونی از مجلسیان بلند شده است
* حال چند کلمه‌ای هم درباره‌ی این کتاب عظیم الشان که به کوشش عاشقانه و حق‌طلبانه‌ی محقق عالی‌مقام سرکار خانم مرضیه محمدزاده پس از تلاشی شبانه‌روزی و پنج‌ساله با مراجعه به بیش از چهارصد منبع و مرجع مهم و معتبر فارسی و عربی و شیعی و سنی که در طول بیش از 14 قرن در بیان عظمت مقام و علوّ شأن حضرت حسین بن علی (ع) مرثیه یا صورتی توأمان از مدح و منقبت و مرثیه سروده‌اند، گرد آورده‌اند. تفصیل این کوشش عظیم بی‌سابقه و توضیح سبک و ساختار کتاب را در مقدمه، خودشان آورده‌اند.

اجر چنین تلاش و خدمت عظیم و خالصانه‌ای با خداوند است و یک کرشمه [نگاه معنوی مرحمت از حضرت حق و امام حسین (ع)] تلافی صد جفا کند
این بنده خود از 18- 19 سالگی مدایح و مراثی در حق ائمه اطهار علیهم السلام سروده‌ام، و ترکیب‌بندی که از این جانب در این مجموعه آمده در همان سالها سروده شده، و نخست‌بار پس از 25- 26 سال فاصله از سرودن آن در کیهان فرهنگی دوره اول به طبع رسیده است. شعرهای دیگر هم هست که اگر نسخه‌ای از آنها پیدا کنم تقدیم حضورتان می‌کنم. از جمله
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:19
قصیده‌ای به مطلع:
جهان قیام کند بهر احترام حسین‌خود احترام پدید آید از قیام حسین که به یاد دارم در این مطلع نظر به گفته‌ی معروف گاندی رهبر استقلال هند داشته‌ام که گفته است: «من با دست خالی نبرد خود و ملتم را با قوی‌ترین نظام استعمارگر جهان آغاز کردم. عدّه و عدّه کافی نداشتم. جز یک سرمشق والا و آن نیز راه و روش و رفتار امام حسین مسلمانان بود.»
آری دیگر حماسه‌آفرینان، و ملتها از اسطوره تاریخ می‌سازند، و ما مسلمانان که افتخارمان به سیرت‌رسان و راه‌وروش مولا حسین بن علی (ع) است، می‌بینیم که حضرت (ع) از تاریخ، اسطوره ساخته است. یعنی از تاریخ به فراتاریخ راه برده و نشان داده است که آرمان حقیقت و حقیقت آرمانی، و لو در این راه
سرها بریده بینی بی‌جرم و بی‌جنایت،
در نهایت پیروز می‌شود.
ران ملخی نزد سلیمان حسین (ع)بانوی تلاشگر محمدزاده
چون بنده‌ی حق است بود آزاده
کرده است شرفنامه‌ی اسلام، نوین‌از کام صدف، چه گوهری افتاده
«دانشنامه» ز «شعر عاشورایی» ست‌صد شکر از این مائده‌ی آماده
بر همسر او عنایت ایزد، یارکو همسر خویش نیک یاری داده اللّهمّ تقبّل منهما انّک انت السّمیع العلیم بهاء الدین خرّمشاهی تهران، رمضان 1424 ق/ آبان ماه 1382 ش
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:21

مقدمه نویسنده

هر فکر و فرهنگی که به زبان شعر در نیاید، در طول زمان ماندگار نخواهد بود. شعر از قدیمی‌ترین آفریده‌های روح بشری است که نه تنها برای بیان صرف بلکه برای القای احساس و درک و تلقی به کار می‌رود. و چنین بود که انسان شعر گفت تا احساس و فکر و اندیشه خویش را منتقل سازد.
در آثار منظوم شعرا به اشعاری برمی‌خوریم که برپایه‌ی سازندگی مکتبی انسان و نشر معارف بشری پرداخته شده است و در این راه از قرآن و حدیث الهام گرفته، در علوم عقلی و فلسفی بحث نموده و پا در فنون و علوم بشری گذاشته‌اند. از سخنان پندزا و سودمند که نشان‌دهنده‌ی روح انسان کامل است دریغ ننموده و شعرشان شامل مزایای ادبی هم بوده است. چنین ادبیاتی از دیدگاه دانشمندان و صاحبان حکمت است که بشریت بدان احساس احتیاج می‌نماید.
شعر شعرا، فضایل اخلاقی و امور معنوی را با روح شنونده درآمیخته و با یک جذبه‌ی عمیق، رهرو حق را به چشمه زلال حقیقت پیوند می‌دهد. فضای دید انسانها را وسیع‌تر و فریاد دل‌نشین خود را به دل هر انسانی می‌رساند و چه‌بسا این آوازها که از دل شاعران برمی‌خیزد، در دل شب، نوای دلنشین کاروانیان می‌شود و این نوا و آواز است که در دل رهروان، شور زندگی می‌افکند و نوید صبحی دل‌افروز را به بشر می‌دهد.
در مجلس امرا و بزرگان، سرایندگان شعر هنرنمایی دارند. در سنین کودکی شعر مبدء تلقین اوصاف پسندیده و خصلت‌های نیکو است و شور ایمان را در رگ‌وپی جوانان جای می‌دهد و همراه با رشد جسمی، روح طفل را به آسمانهای پاک اوج می‌دهد و افق‌های دیگری به رویش می‌گشاید او را با پاکان آشنا می‌سازد و دلش را به خاندان پیامبر که بهترین پاکانند ربط می‌دهد، و این شعر است که این همه هنر دارد و چه شوری در دل و خروشی در سر می‌افکند.
می‌بینیم که چگونه در مقابل قصیده‌ی میمیه‌ی فرزدق دل می‌بازیم و با هاشمیات کمیت انس می‌گیریم و قصیده‌ی عینیه‌ی سید حمیری شور و احساسی حماسی در دل و جانمان می‌افکند. قصیده‌ی تائیه‌ی دعبل خزاعی را می‌خوانیم و بر جنایات و ستم‌هایی که بر خاندان رسول (ص) رفته، اشک می‌ریزیم و با قصیده‌ی میمیه‌ی امیر ابو فراس دگرگون شده و با شاعر دل‌سوخته همراه گشته و هم‌آواز می‌شویم.
در خلال این کتاب با آه سوخته و رنج‌های فراوانی که این شاعران حق‌جو کشیده‌اند، آشنا می‌شویم. با شاعران قرن اول هجری که چگونه مدیحه و مرثیه را سر دادند و چون شمشیر برّانی از پیشوایان دین حمایت کردند و

شعرشان چون تیر خطرناکی بود بر قلب دشمن. و در هر مرزوبوم جز اعلام دوستی خاندان محمد (ص) کاری نداشتند. پیشوایان دین هم به نحو احسن این شاعران را می‌نواختند که از کار و دیگر امور مستغنی شده و به این امر مهم که توجه دادن انسانها به خویشتن انسانی خود است، اشتغال ورزند.
پیشوایان حق در تشویق این شاعران چنین می‌فرمایند:
«بوّاک اللّه بیت قلته بیتا فی الجنّة» «1» هرکس یک بیت شعر درباره‌ی ما بگوید خداوند در بهشت خانه‌ای برایش می‌سازد و بدین‌سان مردم را در حفظ و یادگرفتن این اشعار تحریض می‌کردند چنان که امام صادق (ع) می‌فرماید:

_____
(1)- امالی شیخ طوسی؛ ص 46.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:22
«ما قال فینا قائل بیت شعر حتّی یؤیّد بروح القدس» «1» درباره‌ی ما کسی شعری نگوید مگر اینکه از جانب روح القدس تأئید گردد
آنچه امامان معصوم ما در تشویق شعرا فرموده‌اند رفتاری است که از جدّ بزرگوارشان آموخته‌اند. زیرا رسول اکرم (ص) فوق‌العاده شاعران را در مدح پاکان و ذمّ مخالفین تشویق می‌فرمود و به آنان که رسالت شعر را مراعات می‌نمودند، ارج می‌نهاد.
هنگامی که «عمرو بن سالم» بر پیامبر (ص) وارد شد و شعر خود را خواند حضرت فرمود: «حقا که ما را یاری نمودی، خدا یارت باشد» «2»
هم‌چنین سرور و شادی رسول اللّه (ص) را می‌بینیم زمانی‌که کعب بن زهیر لامیه‌ی خود را برای حضرت خواند و پیامبر (ص) بردی را به او صله داد که بعدها معاویه به بیست هزار درهم از او خرید و پیوسته خلفا آن را در روزهای عید می‌پوشیدند «3».
نیز پیامبر اکرم (ص) «حسان بن ثابت» را که در روز «غدیر خم» جریان غدیر را به صورت نظم سرود، این چنین دعا فرمود:
دعا فرمود: «خداوندا حسان را تا موقعی که از ما دفاع می‌کند، تأئید فرما» «4».
پیامبر اکرم (ص) به شعرا می‌فرمود: «وقتی‌که به‌وسیله‌ی شعر با مخالفین به‌مخالفت برمی‌خیزید مانند مجاهدانی هستید که تیرها را به سمت دشمن پرتاب می‌کنید» «5»
ایشان پیوسته شعرا را برمی‌انگیخت تا با تیرهایی از شعر به پیکار با مخالفین برخیزند و با حماسه‌های شجاعت‌انگیز، ضدیت و جبهه‌بندی کفار را درهم کوبند. وی می‌فرمود: «به آن‌که جان محمد در قبضه‌ی قدرت اوست قسم یاد می‌کنم که این عمل شما چنان است که با تیرهای آتشین قلب

دشمن را می‌شکافید و آنها را نابود می‌سازد» «6».
پیامبر این‌چنین روح نیرومند دینی را در بین مسلمین دمیده و حمیّتشان را در مقابل حمیّت جاهلیت تقویت می‌نمود.
زیرا شعر است که آنها را به هیجان و نشاط می‌آورد و آنها را در راه نشر معارف و دعوت به حق تحریک می‌کرد و به دفاع از حریم اسلام وا می‌داشت. رسول اللّه (ص) به شاعران می‌فرمود: «مشرکین و آنانی را که از طریق حق دور هستند، هجو کنید. زیرا در این هنگام روح القدس همراه شماست» «7».
باید توجه داشت در عصر پیامبر (ص)، هجو، بیان مظاهر فساد و تباهی دشمنان بود و هجویات به واقعیات شخصیّت خانوادگی و رفتاری فرد تأکید داشت و پیامبر از آمیختن هجو به یاوه و هزل جلوگیری می‌نمود. رسول اللّه (ص) سروده‌ها را سمت و جهت می‌بخشید و شخصا به اصلاح تفکر شاعر می‌پرداخت. وی از شعرا می‌خواست که گفتار مخالفین و حسب و نسب و تاریخ نشو و نمای آنها را از افراد مطلع یاد گرفته و با ذکر نقاط ضعف، به مقابله برخیزند.
آنچه قابل تأمل است این‌که در تمام سرایا و غزوات حضور شعر و شاعر را به خوبی می‌بینیم، آن‌چنان‌که گویی بخشی از ضروریات نبرد شعر و سروده است. علامه امینی می‌نویسد: «به میمنت قرآن و حدیث، عده‌ای از یاران پیامبر (ص) که به شعر

_____
(1)- رجال کشی؛ ص 254.
(2)- الغدیر؛ ج 2، ص 5.
(3)- الاصابه؛ ج 5، ص 296.
(4)- مستدرک الحاکم؛ ج 3، ص 477.
(5)- مسند احمد؛ ج 3، ص 456.
(6)- همان؛ ص 460.
(7)- همانجا.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:23
عنایتی داشتند، از هر سو گرد پیامبر (ص) جمع می‌شدند و در اوقات مختلفه، از سفر و حضر در حضور حضرت به سرودن و خواندن اشعار، همت می‌گماشتند. آنان پیوسته در پیرامون حضرت بودند و حتی در سفرها از او جدا نمی‌شدند. چابک‌سواران جنگی بودند که با شمشیر برّان شعر و تیر دلدوز نظم، دشمنان اسلام را رسوا کرده و در میدان نبرد، مردانه از حریم اسلام دفاع می‌نمودند و با زبان در راه خدا جهاد می‌نمودند.» «1»
این روح اسلامی که از شعر متعهد اینان می‌تراوید دل و جان افراد جامعه را تسخیر می‌کرد، در اندیشه‌ها راه می‌یافت و آنها را می‌ساخت و با افکار

درمی‌آمیخت.
قرآن کریم یکی از سوره‌های خود را «شعرا» نامیده است که از جهت تعداد آیات بعد از بقره طولانی‌ترین سوره است. نام سوره از چند آیه‌ی آخر سوره گرفته شده است «2» در این سوره درباره شعرای بی‌هدف سخن می‌گوید.
این سوره شاعران را به دو گروه تقسیم نموده و به بافت فکری و عقیدتی آنان اشاره دارد. گروه اول شاعران قبل از «إِلَّا» هستند: که قریحه‌ی ظریف و لطیف آسمانی و هنر زیبایی ملکوتی خود را سقوط داده‌اند و گروه دوم بعد از «إِلَّا» هستند: شعرای با ایمان و با همت که به دفاع از معاریف الهیه و شئونات انسانی می‌پردازند و با اشعار روح‌پرور خود، جانها را صفا می‌بخشند و پرده‌های تزویر را فرو می‌اندازند و ماهیت افراد خبیث و نالایق را به نمایش می‌گذارند.
گویند وقتی این آیات نازل شد عده‌ای از شعرا نزد رسول خدا آمدند و عرض کردند خداوند ما را نکوهش فرموده است؟
پیامبر (ص) قسمت دوم آیه را تلاوت نمود و فرمود: «شما مصداق آن هستید و در حقیقت با شمشیر زبان در جهاد می‌باشد». «3»
شیخ صدوق در کتاب عقایدش از امام جعفر صادق (ع) روایتی را نقل می‌کند که مراد از آیه، نکوهش کسانی است که به دروغ داستان‌سرایی می‌کنند.
علی بن ابراهیم نیز در کتاب تفسیر خود ذیل آیه نقل می‌کند که امام جعفر صادق (ع) فرمود: «آیاتی که مذمت شعرا در آن شده مشمول کسانی است که دین خدا را تغییر داده و با اوامر الهی مخالفت می‌ورزند و موجب نشر عقاید فاسد در بین مردم شده و آنان را به پیروی راه‌های باطل وامی‌دارند.» «4»
اسلام علاوه بر اینکه شاعران به حق را نکوهش ننموده، آنها را مورد تمجید و تعریف نیز قرار داده است. روایت معروفی از رسول اللّه (ص) است که فرمود: «انّ من الشّعر لحکمة و انّ من البیان لسحرا» «5» بعضی اشعار حکمت است و پاره‌ای از سخنان بسان سحر تأثیرگذار است.
این دعوت روحی و یاری دین که به‌وسیله‌ی شعر انجام می‌گرفت و از تأئید قرآن و حدیث هم برخوردار بود در زمان ائمه طاهرین نیز چون زمان رسول اللّه (ص) برقرار بود و مردم از شعر شعرای اهل بیت قلوبشان مسخّر می‌شد و حقایق مکتب و

---

(1)- الغدیر؛ ج 2، ص 16.
(2)- وَ الشُّعَراءُ یَتَّبِعُهُمُ الْغاوُونَ. أَ لَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِی کُلِّ وادٍ یَهِیمُونَ. وَ أَنَّهُمْ یَقُولُونَ ما لا یَفْعَلُونَ. إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ ذَکَرُوا اللَّهَ کَثِیراً وَ

انْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ ما ظُلِمُوا وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ. سوره شعراء، آیات 224- 227.
و شاعران را مردم جاهل گمراه پیروی کنند. آیا ننگری که آنها خود به هر وادی جبرت سرگشته‌اند. و آنها بسیار سخنان می‌گویند که یکی را عمل نمی‌کنند. مگر آن شاعران که اهل ایمان و نیکوکار بوده و یاد خدا بسیار کردند و برای انتقام از هجو و ستمی که در حق آنها شده یاری خواستند و آنان که ظلم و ستم کردند به زودی خواهند دانست که به چه کیفر و دوزخی بازگشت میکنند.
(3)- مسند احمد؛ ج 3، ص 456.
(4)- الغدیر، ج 2، ص 9.
(5)- همان؛ ج 1، ص 269. سنن دارمی؛ ج 2، ص 296. تاریخ بغداد؛ ج 3، ص 98. تاریخ دمشق؛ ج 1 ص 348. الاصابه؛ ج 1 ص 453. تهذیب التهذیب؛ ج 9، ص 453.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:24
ولایت با جانشان آمیخته می‌گشت. در عصر ائمه (ع) جدای از بهره‌گیری آن در صحنه‌های نبرد، برای نشان دادن مظلومیت خاندان پیامبر (ص) و حقانیت علوی و ترسیم بیدادها و ناروایی‌ها، همیشه و در همه‌جا به میدان می‌آمد و چون سلاح برنده عمل می‌کرد.
غدیریه‌ها، قصاید شکوهمند، مراثی و حتی هجویه‌هایی که دشمن‌سوز و ستم‌کوب است، نقش مهمی در تبیین فرهنگ شیعه و معرفی چهره‌هایی دارد که با رنگها و نیرنگها از صحنه دور نگه داشته شده‌اند.
پیوسته شعرا از نقاط دور با قصاید مذهبی و چکامه‌های دینی خود به خدمت ائمه (ع) مشرف می‌شدند و مورد تفقد و اکرام ایشان واقع می‌گشتند. ائمه به احترام مقدم شعرا، محفل‌ها تشکیل و دوستان خود را بدان دعوت میکردند و با دادن صله و جایزه‌های گرانبها، شعرا را مورد نوازش و مرحمت قرار می‌دادند و نکاتی را که موجب خلل و نقص شعر آنان بود، گوشزد می‌نمودند. چنین است که در دوره‌ی ائمه طاهرین (ع) تطوراتی در شعر و ادب پیدا شد و به کمال گرائید و در اجتماع آن روز از بیشتر علوم و فنون اجتماعی پیشی گرفت. اهمیت شعر به جایی رسید که برپا نمودن مجلس شعر و صرف وقت نمودن به خاطر آن در مکتب اهل بیت جزو طاعات شمرده می‌شد و گاهی بعضی از اشعار نغز در شریف‌ترین اوقات خوانده می‌شد و بر بزرگترین اعمال عبادی تقدّم داده می‌شد. چنانکه این حقیقت را به وضوح از گفتار و رفتار امام صادق (ع) نسبت به هاشمیات کمیت درمی‌یابیم.
کمیّت در ایام تشریق در منی بر آن حضرت وارد شده و اجازه خواست تا برای حضرت از اشعار خود بخواند. حضرت فرمود:

این ایام بسیار شریف و با ارزش است. کمیت عرض کرد: این اشعار درباره شما اهل بیت سروده شده است. امام (ع) یاران و همراهانش را جمع کرد و به کمیت فرمود: شعرت را بخوان. کمیت قصیده لامیه از قصاید هاشمیاتش را خواند. پس از اتمام شعر حضرت درباره‌اش دعا فرمود و به او صله داد «1».
نظر به فواید اجتماعی و دینی که بر اشعار بار بود، پیشوایان دین هیچگونه نظری به شخصیت شاعر نداشتند و نسبت به سایر شوؤن و اعمالش خرده نمی‌گرفتند. هرچند شاعری بدمنش بود و از رفتارش ناراضی بودند. همین که اشعاری می‌سرود که در راه هدایت و ترویج دین و بیان حقایق مفید بود از اعمال بدشان چشم‌پوشی کرده و به شاعر به دیده‌ی استرحام می‌نگریستند و برایش طلب آمرزش نموده و حتی سخنان امیدوارکننده‌یی در مورد آنان می‌فرمودند.
چون مجلس‌آرایی و مدیحه‌سرایی بر دشمنان اهل بیت گران می‌آمد بدین جهت مدیحه‌سرایان ائمه هدی از کید و دسیسه‌های دشمنان همیشه در هراس بودند و گاهی هم به مقتضای موقعیت خود برای حفظ جانشان از خانه و زندگی آواره می‌شدند و در گوشه‌ای با رنج و مشقت به سر می‌بردند و اگر بعضی از آنها دستگیر می‌شدند مشمول هر نوع آزار و اذیتی قرار می‌گرفتند: به زندان می‌رفتند، کتک می‌خوردند، تبعید می‌شدند، زبانشان بریده می‌شد و در آخر امر هم شربت شهادت می‌نوشیدند.
امامان معصوم (ع) نیز خود شعر می‌سرودند. سروده‌های امیر المؤمنین علی (ع)، سروده‌های حسین بن علی (ع) در کربلا، سروده‌های امام سجّاد (ع) در رثای پدر بزرگوارش و سروده‌های دیگر ائمه (ع) ترجمان توجه‌ی آنان به شعر و تأثیر عمیق آن است.
واقعه‌ی واااسفای عاشورا در کارزار کربلا، حماسه‌ای است همیشه جاوید در آئین آزادگی و ایستادگی حضرت حسین بن علی (ع) این اسوه‌ی آزادگان جهان در برابر ستم‌پیشگان.

_____
(1)- الغدیر؛ ج 2، ص 20.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:25
حسین (ع) آموخت که آدمی به هنگام آزمایش می‌تواند از تمام تعلقات مادی و معنوی درگذرد و از هرچه که رنگ تعلق دارد آزاد شود. جز یک چیز و آن هم شرف و انسانیت انسان است که به عنوان امانتی الهی و برای عبرت آیندگان باید که تا رستاخیز پایدار ماند. مگر نه این است که یزیدیان یا آل ابو سفیان و آل مروان یا فرزندان عباس و زبیر نیز همه رفتند اما آنچه باقی ماند و نه تنها شیعیان این امام بلکه همه آزادگان به عنوان اسوه‌ی آزادگی خاطره‌اش را ارج می‌نهند همان پیام عاشوراست که از

امام به‌یادگار مانده است: شهادت با افتخار نه زندگی ننگ‌بار. و این پیامی برای بشریّت در فراخنای جهان و درازای زمان است.
حسین (ع) با قیام خود به تمام اهدافی که در نظر داشت رسید. او موفق شد تغییری در طرز تفکر مردم به‌وجود آورد تا برای همیشه خط تمایزی بین معیارهای اسلامی و ویژگیهای خصوصی حکمرانان قایل شوند.
درسی که انقلاب حسین (ع) به امت اسلامی داد وجوب قیام در برابر هر باطل و یاری کردن هر حقی تا بنای با عظمت دین بر سر پا بماند و تعالیم آن همه‌گیر گردد و اخلاق آن انتشار یابد.
او شکست ظاهری را پذیرفت تا آرمانش زنده شود. انسانیت به انسانها بازگردانده شود. در وجدان جامعه بشری انقلاب ایجاد شود، خونها را به حرکت و جوشش درآورد، حمیت و غیرتها را تحریک کند، عشق و ایده‌آل به مردم بدهد و در کالبد مرده جامعه انقلاب ایجاد شود.
حسین (ع) قیام نمود برای حفظ حریم حق از تجاوز باطل و دفاع از حقوقی که ضایع شده و اعاده سنت نبوی و سیره علوی که به فراموشی گراییده بود، در روزگار سخت رواج بدعت‌ها و قلب ماهیت‌ها و پس از آن استمرار این انحراف‌ها بود.
حسین (ع) آگاهانه با همه‌ی مقدمات و با دقت و استدلال با یک عزیمت و حرکت و هجرت پر شکوه و دقیق و تنظیم شده و منزل به منزل به روشن کردن راه و تفسیر کردن سر منزل و سرنوشتی که به سویش حرکت می‌کرد، اقدام نمود و تاریخ نشان داد که درست عمل کرد.
هیچ فخری در تاریخ بشریت مانند افتخار حسین بن علی (ع) نیست. او شهید شد اما کلام او رسالتی بزرگ گردید، سرش بریده شد ولی برای همیشه رمز شهادت ماند. خونش به زمین ریخت ولی در عصر خویش و همه‌ی عصرها فریادی شد که در گوش مؤمنان و مبارزان فریاد برمی‌دارد: که چشمان خود را باز کنید و به اشراری که شما را محاصره کرده‌اند بنگرید و عوامل ضعف و تردید و پستی را از درون خویش ریشه‌کن سازید.
عاشورا مائده‌ی بزرگ روح انسان است در تداوم اعصار و هدیه‌ی اسلام است به بشریت و تاریخ. حسین (ع) نشان داد که ظلم و بیداد و ستمگری و بنای ستم هرچه ظاهرا عظیم و استوار باشد در برابر حق و حقیقت چون پر کاهی بر باد خواهد رفت.
عاشورا زلال‌ترین و شورانگیزترین حماسه‌ی تاریخ اسلام، الهام‌بخش همیشه‌ی رهروان آزادی و وارستگی است. نهضت کربلا تنها جانمایه سروده‌های آتشین، طوفان برانگیز، ظلمت ستیز و بیدادشکن نیست، بلکه در قلمرو عرفان و سلوک و ارائه‌ی سرمشق در عشق و پاکباختگی نسبت به معشوق، همواره الهام‌بخش سروده‌های عمیق عارفانه بوده است.
امام حسین خود بارها چه در گفتگوها و چه در حدیث نفس و ... به شعر

توسل و تمثل می‌جوید:
و ان یکن الابدان للموت انشأت‌فقتل امریء بالسّیف فی اللّه افضل «1»
اگر پیکرها و انسانها، برای مرگ آفریده شده‌اند، پس کشته شدن در راه خدا به‌وسیله‌ی شمشیر ترجیح دارد.

_____

(1)- فرهنگ جامع سخنان امام حسین (ع)؛ ص 560.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:26
امام در سیر واقعه کربلا، بخصوص در شب و روز عاشورا و نیز در سخنانی که در مقابل سپاه دشمن و هم‌چنین در جمع اصحاب خود بیان می‌دارد به مفهوم بی‌اعتباری و پستی دنیا بارها در قالب اشعاری اشاره می‌فرمایند:
یا دهر افّ لک من خلیل‌کم لک بالاشراق و الاصیل
من صاحب او طالب قتیل‌و الدّهر لا یقنع بالبدیل
و انّما الامر الی الجلیل‌و کلّ حیّ سالک السّبیل «1» آه از دوستی تو ای روزگار! چه‌بسا یاران و جویندگانی را که در بامداد و شامگاهت کشته نهادی.
آری روزگار به جای آنان، دیگری را نپذیرد. راستی که پایان کار، به دست خدای شکوهمند است و هر زنده‌ای باید این راه را طی کند.
در روز عاشورا یاران امام (ع)، فرصت آفریدن حماسه‌های عظیم و جاودانه را یافتند و در حالی‌که شجاعانه به قلب سپاه دشمن حمله می‌کردند طرح رجزهای آنان نیز مرور فرهنگنامه کربلاست. این رجزها آیینه‌ی آیین نبرد در آن زمان و فراتر از آن ترجمان انگیزه، تفکر، عشق، امام‌شناسی و عرفان صحابه‌ی مخلص ابا عبد اللّٰه است.
رجزهای خاندان بنی هاشم نیز از زیباترین و ژرف‌ترین رجزهای کربلاست. آنان نبرد را آزمون‌گاه مردان و معیار شناسایی جوهره‌ی انسان‌ها معرفی کرده‌اند. آنان‌که در لحظه‌های هول و خطر و در هنگامه‌ی دفاع از مرز حقیقت، تزلزل و سستی نمی‌شناسند و میدان را به دست بهانه‌ها و توجیهات نفسانی نمی‌سپارند، انسانهایی والا و بزرگ‌منش و متعالی‌اند. در رجز آنان طرح نکات درس‌آموز، حکمت‌ها و پیام‌های عمیق و مؤثر، بارزتر و محسوس‌تر است.
بیش از همه شخص امام حسین (ع) و پس از او ابو الفضل العباس (ع) و سپس علی اکبر (ع) در رجزهای خویش به وعظ، حکمت، اصول و بنیادهای اعتقادی و ارزش‌های الهی پرداخته‌اند.
در عصر عاشورا پس از شهادت امام (ع) که آخرین تکیه‌گاه مقاومت و پایداری شکسته شد، زنی بزرگ در هیئت اسیران و در سیرت رسولان، بنیادهای تزویر و نیرنگ و ستم را فرو ریخت و به دنبال او اهل بیت پیامبر ذهن‌های بسته و دلهای قفل‌زده را با خواندن خطبه و سرودن اشعاری

گشودند، تبلیغات را شکستند و جوّ مسموم و فضای دروغ‌آلود را با روشنگری به شورش و هیجان و خیزش کشاندند.
شیعه در تاریخی مشحون از جنایت، تبعید و شکنجه کوشید آرمان عاشورا و فرهنگ کربلا را پاس بدارد و به انتشار اندیشه‌های ستیزنده با ظلم بپردازد و با همه‌ی تنگناها و رنجها و محرومیت‌ها در آوارگی و غربت و تبعید، بذر خیزش و حرکت در جامعه بیفشاند، یکی از جلوه‌های شکوهمند پایداری در تاریخ اسلام و به‌ویژه تشیع، بیان ارزش‌ها، عظمت‌ها و ابعاد شخصیّت امامان و در مفهومی دقیق‌تر و وسیع‌تر معصومین (ع) و اهل بیت پیامبر (ص) در قالب سروده‌هایی نغز است. این نوع پایداری و این سروده‌های حماسه‌گون، تنها تصویری از مظلومیت، حقانیت و عظمت خاندان پیامبر (ص) به‌دست نمی‌داد، بلکه چهره‌ی سیاه و تباه دشمنان و بیدادی را که بر مرزداران بزرگ آیین پیامبر (ص) می‌رفت را نیز آشکار می‌ساخت. شاید اولین و شاخص‌ترین نمونه این سرودن، پس از سروده‌های کربلا و سروده‌های قافله‌ی اسیران کربلا در کوفه و شام، قصیده مشهور فرزدق شاعر باشد.
فقهای امت اسلامی و زعمای مذهب نیز از سیره‌ی ائمه معصومین (ع) پیروی کرده و در راه خدمت به دین و حمایت از

---

(1)- وقعة الطف؛ ص 200. مقاتل الطالبیین؛ ص 113.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:27
حریم و ناموس مذهب و حفظ و حراست مآثر اهل بیت (ع) به‌پا خاستند تا در مجتمع خود نام امامان را رواج دهند. نسبت به شعرای اهل بیت توجه می‌نمودند و با دادن جایزه موجبات تشویقشان را فراهم می‌کردند و چنان‌که به تألیف کتب فقهی و معارف اسلامی اهمیت می‌دادند به تدوین کتب شعری و تشریح فنون ادبی می‌پرداختند، تا اصول شعر و ادب تقویت شده، جاوید بماند. مرحوم «کلینی» که بیست سال از عمر خود را در راه تألیف کتاب کافی صرف نمود کتابی مشتمل بر اشعاری در وصف اهل بیت (ع) دارد. «عیاشی» عالم بزرگ شیعه کتابی به نام «معاریض الشعراء» دارد. مرحوم «صدوق» آن جان‌باخته‌ی احیای فقه و حدیث، کتاب شعری دارد. مرحوم «جلودی» شخصیت بارز شیعه در بصره، کتابی دارد که اشعار امام علی بن ابی طالب (ع) را جمع‌آوری نموده است. استاد طایفه شیعه در الجزیره «ابو الحسن شمشاطی» مؤلف کتاب «مختصر فقه اهل بیت» کتابی گرانبها در فنون شعر دارد. مرحوم «مفید» معلم امت اسلام، کتابی در مسائل مربوط به شعر و شاعری دارد.
مرحوم «سیّد مرتضی» علم الهدی دارای دیوان مفصّل شعری است و به علاوه در فنون شعر تألیفات نفیسی دارد. مرحوم «سیّد رضی» نیز دارای

دیوان مفصّل شعر می‌باشد. تفسیر تبیان شیخ الطائفه «طوسی» حاکی از این است که وی یکی از بزرگترین شعردانان و شعرشناسان قرن پنجم است. هم‌چنین فقهاء و علمای دیگر شیعه نیز مشوّق این راه بوده‌اند و علمای بزرگ پیوسته در اعیاد مذهبی و هم‌چنین در روزهای وفات امامان (ع) با مدح و مرثیه‌سرایی، مکتب اهل بیت (ع) را احیاء می‌نمودند و دلهای شنوندگان را از مهر و محبت به این خاندان لبریز و پیوند معنوی مردم را با ایشان محکم می‌ساختند. شعرا نیز در مجالس، مورد احترام و تکریم بودند. این روش پسندیده در بعضی از اعصار بیشتر از عصر دیگر رونق می‌یافت و در مردم نشاط و احساسات بیشتری حس می‌شد. دوران بحر العلوم و کاشف الغطاء و آیة اللّه شیرازی از دوره‌های رواج شعر در مکتب اهل بیت (ع) می‌باشد.
با گسترش اسلام در دیگر کشورها به‌ویژه ایران، فرهنگ ارزشمند قرآنی سریعا تأثیر خود را گذاشته و شاعران و سخنوران تشنه‌ی عرفان، گویی گمشده‌ی خود را یافته و در بحر بیکران این فرهنگ به غوص و سیاحت پرداختند و از این رهگذر افرادی همچون فردوسی، عطار، مولوی، خواجوی کرمانی، صائب تبریزی و ... با جوش و خروش دیگر به میدان آمدند. شاعران متأثر از فرهنگ غنی اسلام نه تنها خود در مسیر صحیح قلم و بیان قرار گرفتند، بلکه کوشیدند تا در اشعار خود آیات ربّانی و احادیث نبوی را به مردم معرفی کنند و در تعالی و تکامل افراد جامعه وظیفه‌ی الهی خود را به انجام رسانند.
در ادبیات فارسی از قرن چهارم، سروده‌هایی که دفاع از خاندان پیامبر و ستایش فضایل و مکرمت‌های ائمه و به‌ویژه سروده‌های عاشورایی را دربر داشته باشد، دیده می‌شود. در اشعار کسایی مروزی رنجها و دردهای خاندان پیامبر (ص)، خوشگذرانی خلفای عباسی، دشمنی و عداوت مخالفان کاملا مشهود است و به زبان دیگر تصویری از اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی قرن چهارم هجری در ایران را در آینه‌ی شعر او می‌توان دید.
یکی دیگر از شاخص‌ترین و برجسته‌ترین شاعران که از اهل بیت (ع) دفاع کرده، شاعر قرن پنجم هجری ناصر خسرو قبادیانی است که در سروده‌هایش دفاع از اهل بیت با تکیه بر آیات قرآن و روایات پیامبر که در شأن علی (ع) و اهل بیت او آمده، فراوان می‌باشد.
رواج شیعه به خصوص در دوران صفویه باعث رویکرد شاعران به توصیف ائمه (ع)، بیان مصایب کربلا و شرح مظلومیت اهل بیت (ع) گردید. در این دوره شاعرانی پیدا شدند که مراثی و مناقب حضرت سید الشهداء (ع) را در قالب ترکیب‌بند به بهترین وجه سرودند و از آن پس تاکنون این چشمه‌ی جوشان، هم‌چنان در جوشش و خروش است و طبع‌های لطیف و دقیق

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:28
شاعران، عاشورا این واقعه پایان‌ناپذیر و مکرر را، با مضامینی تازه می‌سرایند و ترجمان غم دل را، زبان شعر می‌دانند.
بعدها در دوره‌ی قاجار و بخصوص عصر مشروطه گونه‌های دیگر از سروده‌ها در ستایش و منقبت اهل بیت (ع) شکل گرفت که با انقلاب اسلامی ایران به اوج شکوفایی خود رسید.
دوره‌ی معاصر، دوره‌ی کمال جریانهای ادبی پیشین است. در این دوره زبان شعر بارورتر و شفاف‌تر و فضای شعر با مسایل اجتماعی همراه‌تر و پیوسته‌تر است.
مؤلف کتاب از پنج سال پیش کاری تحقیقی و پژوهشی را در مورد زندگانی حضرت امام حسین (ع) در دو بخش متمایز شروع نمود:
بخش اول بررسی زندگانی آن امام بزرگوار از بدو تولد تا پس از شهادت با رویکردی تحقیقی و تحلیلی به وقایع هفتاد سال اول هجرت و بررسی زمینه‌ها، علل و انگیزه‌ها، فلسفه و محتوای فکری قیام عاشورا بود و سعی گردیده بود با تکیه بر منابع کهن و اصیل و دست اول اسلامی این حرکت همیشه جاوید را عاری از پیرایه‌ها و بدعت‌ها و خرافاتی که بر پیکره‌ی آن در طول تاریخ تنیده شده بود در معرض فکر و قضاوت اندیشمندان و دسترس عموم مردم قرار دهد که بحمد اللّه و المنّه حاصل این تلاش در قالب کتابی به نام «حسین بن علی (ع)، امام ارزشها» در ابتدای سال جاری به زیور طبع آراسته و عرضه گردید. و کتاب حاضر به عنوان بخش دوم این تحقیق و پژوهش که اینک با نام «دانشنامه شعر عاشورایی» تقدیم می‌گردد. و به نحوی در بردارنده‌ی ادبیات شیعه و عقاید و احساسات و جهت‌گیری شاعران عرب و پارسی‌گوی، در طول تاریخ به‌ویژه بر محور حادثه‌ی جانسوز کربلا می‌باشد، و سعی شده است از ارزشمندترین آثار عاشورایی این شعرا نمونه‌هایی آورده شود، تا بر مبانی مذهبی و حق‌جویی شیعه استدلال نمائیم که چگونه شاعران اندیشمند از جان مایه می‌گیرند تا خصلت‌های نیکوی آل محمد (ص) را نمودار سازند و این کار سترگ، هنر شعر و شاعری است که حقیقت را با جلوه‌ی خاصی نشان می‌دهد و در دیدگاه نسلهای آینده که تشنه‌ی حق‌جویی‌اند، قرار می‌دهد.
شاعران با خلق آثار ماندگار پیرامون حادثه و پیام آن، جلوه‌های متجلی در کربلا را جاودانه ساختند. شاعران عاشورایی، احساس خویش را نسبت به آن حماسه در قالب شعر، بیان می‌نمایند و از این راه، بخشی از ادبیات غنی شیعه در زمانهای مختلف شکل گرفته است. در زبان عربی، از همان آغاز، پس از حادثه‌ی کربلا، آن واقعه‌ی عظیم به شعر راه یافت و بازماندگان شهدا از اهل بیت (ع) به سرودن مرثیه پرداختند. سپس

شاعران دیگر در سالها و قرون متمادی، همواره در ترسیم نهضت کربلا و بیان مصائب اهل بیت (ع) از سلاح شعر مدد گرفتند و در این راه هر شاعری به فراخور زمان از سبک‌ها و روشهای گوناگون بهره برده است. برخی در قالب سوزناک‌ترین مرثیه‌ها، عواطف را برانگیختند و به جنبه‌های عاطفی و روحی بیشتر تکیه کردند و برخی روش مقتل و واقعه‌نگاری و ثبت قضایا را برای شرح ماجرا در پیش گرفتند. بر همین اساس نباید انتظار داشت که شعر همه شاعران از لحاظ عمق و تأثیر یکسان باشد و یا توانایی و قدرت آنها را در خلق آثار منظوم به یکسان ارزیابی نمود. همان گونه که قبلا شرح دادیم روش ائمه در ارج نهادن به شعر شاعران توجه به شعر آنان بدون دخالت دادن شخصیت، رفتار و جهت‌گیری سیاسی، اجتماعی و حتی مذهبی شاعران بوده است که ما نیز همین روش را مبنای کار قرار دادیم و اگر از شاعر دلسوخته‌ای که در رثای سالار شهیدان (ع) سروده‌ای دارد، نامی برده نشده یا شعری آورده نشده است به خاطر عدم دسترسی به تذکره یا نمونه‌های شعر عاشورایی آنان بوده است.
کتاب حاضر در قطع رحلی و در دو جلد تقدیم علاقه‌مندان و دانش‌پژوهان می‌گردد:
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:29
جلد اول دربرگیرنده زندگی شاعران عرب و نمونه‌هایی از بهترین اشعار و مراثی آنان و جلد دوم به همین شکل در مورد شاعران پارسی‌گوی است.
فصل‌بندی جلد اول کتاب بر اساس ادوار تاریخی ظهور شاعر صورت پذیرفته است به طوری که شاعران عرب به پنج دوره‌ی متمایز تقسیم شده‌اند و در آغاز هر دوره مختصات و مشخصات مرثیه در آن دوره و تغییرات مرثیه‌سرایی نسبت به دوره‌ی ما قبل تشریح گردیده است.
جلد دوم کتاب که شامل شاعران غیر عرب (اعم از ایرانی و سایر ملل) می‌باشد در سه فصل شاعران متقدم، متأخر و معاصر به تفکیک زمانی مشخص شده‌اند. شاعران متقدم و متأخر بر اساس سال وفات و معاصرین بر مبنای سال ولادت طبقه‌بندی گردیده‌اند.
از شاعران معاصر آنان‌که در قید حیات نبودند و یا به علت اشتهار، زندگی‌نامه و نمونه‌های اشعار آنان در دسترس بود با تحقیق اسنادی و رجوع به کتابخانه‌ها، اطلاعات مورد نیاز جمع‌آوری و اشعار آنان از بین کتب آنها یا مجموعه‌های گردآوری شده گزینش گردید. سایر شاعران معاصر- که بیش از نیمی از شاعران معاصر گردآوری شده‌اند- با مراجعه و ارتباط مستقیم با آنان، زندگی‌نامه و اشعارشان اخذ گردید.
در پایان به مصداق من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق لازم می‌دانم:
- از استاد ارجمند و قرآن‌پژوه معاصر جناب آقای بهاء الدین خرمشاهی که در شرایطی دشوار و مجالی تنگ با سعه‌ی صدر خواسته‌ی نویسنده را

اجابت فرمودند و مقدمه‌ای قرآنی بر این کتاب نوشتند، سپاس و امتنان خود را ابراز نمایم.
- از برادر گرامی جناب آقای فکری معاون محترم فرهنگی و آموزش آن سازمان که ما را مرهون مساعی جمیله خویش ساختند و سایر دست‌اندرکاران امور چاپ آن سازمان تشکر و قدرنمایی نمایم.
- از همسر فرزانه‌ام که در تمام مراحل کار، یار و مددکارم بودند تشکر می‌نمایم.
- از سرکار خانم الهه هادیان که در ترجمه بعضی اشعار شاعران عرب مرا یاری دادند تشکر می‌نمایم.
- همچنین از فرزندان عزیزم که در استفاده از منابع و نوشتن اشعار گزینه شده و تقابل نسخه‌های حروفچینی شده، مدد کارم بودند، تشکر می‌نمایم.
آرزومندم که همگی مورد عنایت و مرحمت سالار شهیدان (ع) واقع گردند.
مرضیه محمد زاده آبان ماه 1382 هجری شمسی رمضان المبارک 1424 هجری قمری
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:31

مدخلی بر مرثیه‌سرایی

اهمیت شعر و جایگاه آن در ادب از دیرباز مورد توجه‌ی ناقدان شعر و ادب بوده است. در گذشته، این فن به دلایل بسیار، از جمله: ماندگاری در حافظه و دلپذیری آن به دلیل داشتن طنین آهنگین بر بسیاری از فنون دیگر عرب سروری داشته است.
از دهها سال پیش از ظهور اسلام، شعر عربی در سرزمین‌های عرب‌نشین، یکی از مؤثرترین وسیله‌ها برای جلب عاطفه و یا تحریک دشمنی بوده است چه بسیار قصیده‌ها و یا قطعه‌ها که سروده شده و سرودن و بر زبان افتادن آن، شخصی یا مردمی را در ذهن همگان بزرگ کرده و یا از قدر آنان کاسته است.
تاثیر شعر در عاطفه و روحیه‌ی مردم آن منطقه بیش از نقاط دیگر است و به همین دلیل در دوران جاهلیت و صدر اسلام قبیله‌ها در جلب شاعران مدیحه‌سرا بر یکدیگر پیشی می‌گرفتند. «1»
با تأسیس حکومت اسلام در مدینه، قسمتی از شعر در خدمت دین به کار گرفته شد، و در نبردهای بزرگ بدر، احد، احزاب و دیگر درگیری‌ها شاعران دو طرف متخاصم می‌کوشیدند در سروده‌ها، پیروزی‌های خود را بزرگ جلوه دهند و یا زیانی را که دیده‌اند اندک به شمار آورند. در اردوی پیامبر (ص) شاعرانی می‌زیستند که همگام با رزمندگان بر مخالفان حمله می‌بردند و رسول خدا (ص) به آنان می‌فرمود: «شعر شما همچون تیر بر دشمنان کارگر است». «2»
در نبرد جمل هنگامی که صف علوی و عثمانی مشخص شد و از نو، عرب روی‌درروی هم ایستاد، شاعران دو صف به سنت دیرین به مفاخره، برخاستند و این روش در سراسر جنگ‌های زمان امام علی (ع) ادامه داشت.
جاحظ به نقل از «عبد الصمد بن الفضل الرقّاشی» ماندگاری شعر خوب را به مراتب بیش از نثر خوب می‌شمارد و معتقد است از نثر بیش از یک دهم باقی نمانده. و از شعر بیش از یک دهم از بین نرفته؛ در حالی‌که نثر خوب عرب بیش از شعر او بوده است «3»
شاید از همین‌روست که ائمه‌ی اطهار (ع) برای انتشار مکتب اهل بیت (ع) ترغیب به سرودن شعر و تشویق شاعران خصوصا در مرثیه‌سرایی بر امام حسین (ع) نموده‌اند. و از صدر اسلام تاکنون، با تمسک به سنت رسول اللّه، (ص) از شعر، به عنوان سلاحی کارآمد در تهاجم و دفاع استفاده گردیده است. «4»
دوره‌ی بیست ساله‌ی حکومت معاویه و فشار سختی که در این دوره بر

شیعیان وارد شد، مجالی نداد تا شاعران علوی اندیشه‌های خود را در قالب کلمات موزون بریزند. اما فاجعه‌ی محرم سال 61 هجری و استخفافی که خاندان ابو سفیان و به دنبال آن آل مروان به دین و خاندان پیامبر نمودند موجب شد که پس از مرگ یزید، زبان مدیحه‌سرایان آل رسول، (ص) گشوده شود.
از دوره‌ی حکومت مروانیان این نمونه از شعرها بر زبانها افتاد. «5»
شاید به جرات بتوان ادعا کرد در کمتر حادثه‌ای، شاعران بسان این حادثه، به میدان آمده و با سوزوگداز درونی و حماسه و

---

(1)- زندگانی فاطمه «س» ص 188.
(2)- مسند احمد، به نقل از معجم الفهرس ذیل کلمه‌ی شعر.
(3)- البیان و التبیین، ج 1، ص 287
(4)- قال رسول اللّه: ما یمنع القوم الذین نصروا رسول اللّه باسیافهم أن ینصروه بألسنتهم؟ فقال حسان: أنا لها. و أخذ بطرف لسانه. اسد الغابه؛ ج 2، ص 5.
(5)- زندگانی فاطمه زهرا (س)؛ ص 188 و 189.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:32
خروش بیرونی از واقعه سخن گفته باشند!
چهارده قرن از وقوع حادثه‌ی کربلا می‌گذرد و به شهادت تاریخ در سوگ هیچ انسانی از آدم تا خاتم، آن‌قدر مرثیه که در سوگ ابا عبد اللّه سروده شده است، پدید نیامده و شعر سروده نشده است و گذشت زمان و مرور دهور آن را هر سال از سال پیش زنده‌تر و شکوهمندتر ساخته است.
شعر حسینی به خاطر وجود روح حماسی موجب خشم ظالمین شد و باعث شد به صورت رمزی برای پیکار و حتی حق‌طلبی مبدل شود. شعر حسینی سینه‌به‌سینه جزئیات حادثه‌ی کربلا را نقل کرد تا موجب جاودانگی آن شود و به دلیل ورود به مجالس و منابر، پایگاه مردمی مناسبی کسب نمود و حتی به خاطر علقه‌های قلبی و فکری مردم به سرعت در حافظه‌ی آنان جای گرفت و گاهی به صورت ضرب المثل هم درآمد «1».
شعر حسینی یکی از عاطفی‌ترین، تأثیرگذارترین و صادق‌ترین اشعار در ادب عرب محسوب می‌گردد. شدت فاجعه‌ی عاشورا، فشار و بی‌عدالتی حاکمان، سوز و شور دینی، بی‌نظیری حماسه‌ی حسین و ترغیب ائمه اهل بیت ع از عوامل موثر در نشأت و شکوفایی این ادب به شمار می‌آید.
در مقابل ترغیب و تشویق ائمه، تحذیر و تهدید حاکمان خصوصا در عصر بنی امیه و بنی عباس شدت می‌یابد. لیکن از اوج‌گیری این ادب نمی‌کاهد، بلکه بر شور آن می‌افزاید.
مهم‌ترین عوامل و انگیزه‌هایی را که باعث شد شاعران در مدح امام

حسین (ع) و کربلای او شعر بسرایند عبارتند از:
ثواب و وصول به اجر اخروی،
تعلّقات اعتقادی و وابستگی مذهبی،
شیفتگی به این حماسه بزرگ،
حبّ اهل بیت،
حبّ اهل بیت،
و بالاخره عمق فاجعه و شدت تراژدی عاشورا،
شدت فاجعه‌ی کربلا، اشک و احساس شاعر را بی‌اختیار به جوشش واداشت و در شعر و ادب سرازیر نمود. از اینروست که «رثا» «2» یکی از برجسته‌ترین اغراض شعر حسینی در همه‌ی دوره‌ها به شمار آمده است.
از دیگر سو، ضربه‌ی بیدارگری که حسین (ع) بر غیرت خفته‌ی دینی نواخت، شور و سوز احیای سنت پیامبر (ص) و عطش حاکمیت صالحان را در جامعه زنده کرد و در قالب اشعار حماسی «3» به دامان ادب ریخت.

_____

(1)- از شاعر معاصر «محسن ابو الحب»: ان کان دین محمد لا یستقم الا بقتلی فیا سیوف خذینی» ادب الطف. ج. 1، ص 131
(2)- مرثیه در لغت گریستن بر مرده و ذکر محامد وی و نوحه‌سرایی و تأسف از درگذشت او را می‌گویند و مرثیه، ساختن شعری در رثای کسی است که جهان را بدرود گفته و به دیار باقی شتافته است.
در اصطلاح ادب، رثا یا مرثیه بر اشعاری اطلاق می‌شود که در ماتم گذشتگان و تعزیت یاران و بازماندگان و اظهار تأسف بر مرگ پادشاهان و بزرگان و ذکر مصائب ائمه‌ی اطهار (ع) مخصوصا سید الشهداء (ع) و دیگر شهدای کربلا و ذکر مناقب و مکارم و تجلیل از مقام و منزلت شخص متوفی و بزرگ نشان دادن واقعه و تعظیم مصیبت و دعوت ماتم‌زدگان به صبر و سکون و معانی دیگری از این قبیل سروده شده است.
آنگونه مراثی که در رثای عزیزان سروده شده است از آنجا که از دلی سوخته و جانی اندوهگین برخاسته بازگوکننده احساسات و عواطف درونی و واقعی شاعر است و در شمار زیباترین اشعار قرار دارد.
(3)- حماسه در لغت به معنای دلاوری و شجاعت است. حماسه یکی از انواع ادبی و در اصطلاح شعری است داستانی از تاریخ تخیّلی یک ملت با زمینه‌ی قهرمانی، قومی و ملی که با قهرمانی‌ها و اعمال و حوادث خارق‌العاده درمی‌آمیزد. ویژگی اصلی حماسه تخیّلی بودن و شکل داستانی آن است. وجود انسان‌های آرمانی و برتر که از نظر نیروی جسمانی و معنوی برگزیده و ممتاز هستند. از دیگر ویژگی‌های حماسه به شمار می‌آید. در این نوع شعر، شاعر هیچ‌گاه عواطف شخصی

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:33
قیام امام حسین (ع) به سمبلی برای مبارزه و سازش‌ناپذیری تبدیل گردید. با این انگیزه جامعه هرگاه در فشار و بی‌عدالتی حاکمان نفس می‌برید، یاد حسین (ع) و نهضت او را روزنی برای نجات و تحریک مردم به مبارزه می‌یافت، شعر مقاومت از این دریچه به جهان ادب پا نهاد.
فضایل اهل بیت، از نسب گرفته تا کرامتها، اخلاق، علم و حکمت، انگیزه‌ی مهمی در این راستا محسوب می‌شود. بدین گونه شاعر علاقه و حبّ خویش را در جلوه‌گاههای مدح و غزل به بازار شعر آورد.
شاعران شیعی برای تحریک احساس مردم از بازگو کردن ستم‌هایی که بر حسین شهید رفت، دریغ نکردند. نمونه شعرهایی که در ستایش و یا سوگ و دلاوری او سروده شده فراوان است.
شعر، رساترین زبان در بیان فاجعه و کارسازترین وسیله در تبلیغ واقعه به شمار می‌رود، شعر تمام عیار به جز لطافت خیال، استواری اندیشه را نیز با خود دارد. لذا از طرفی، جذب قلوب می‌شود و از طرف دیگر جلب عقول می‌کند و بدین‌سان ایمان می‌آفریند و سپس عمل.
در نگاهی به تاریخ، اولین مرثیه‌ساز و مرثیه‌خوان سید شهیدان را مادر بزرگوارش فاطمه «س» می‌یابیم و سپس داغداران دیگر از اولاد معصوم آن حضرت، بشارت‌دهندگان، تشویق‌کنندگان و صله‌پردازان مرثیه‌گویان را «1». تاریخ نام نخستین کسانی را که درباره‌ی فاجعه‌ی عاشورا بعد از اهل بیت (ع) مرثیه سروده‌اند را ثبت کرده است. «خوارزمی» اولین شعر حسینی را به «عقبة بن عمرو السّهمی» که از شاعران سده‌ی اول هجری است، نسبت می‌دهد «2» محسن امین نیز اشعار او را اولین اشعار می‌داند «3» آنگاه که او در اواخر قرن اول هجری به زیارت قبر حضرت می‌رود، و با ابیاتی مرثیه‌سرایی می‌کند. «4» هم او در جای دیگر از «سلیمان بن قته» (م 126 ه. ق) به عنوان اولین شاعر حسینی نام می‌برد «5» سلیمان نیز در عبور از کنار مزار شهیدان کربلا اولین مرثیه‌ی خویش را می‌سراید «6». مشابه این اشعار را به «ابو الرمیح الخزاعی» (م. 100 ه. ق) نسبت داده‌اند او به نزد فاطمه دختر امام حسین (ع) رفته و اشعاری می‌سراید «7»
نکته قابل تأمل فاصله زمانی برخی از این اشعار نسبت به واقعه‌ی کربلاست که موجب تردید در سبقت آنها بر سایر سروده‌ها در این زمینه می‌گردد.
در حالی‌که برخی نقل‌ها اولین مراثی را به اهل بیت نسبت می‌دهد. چنانکه در «تذکرة الخواص» آمده هنگامی که در شام سر امام حسین (ع) را نزد اهل بیت آوردند، رباب بنت امرؤ القیس همسر امام حسین (ع) آن را بوسید و به دامان گرفت و اشعاری را سرود. «8»

خود را در اصل داستان وارد نمی‌کند و آن را به پیروی از امیال خویش تغییر نمی‌دهد در حماسه رویدادهای غیر طبیعی و خلاف عادت فراوان دیده می‌شود و همین رویدادهاست که می‌تواند آرمان‌ها و آرزوهای بزرگ ملتی را در زمینه‌های مذهبی، اخلاقی و نظام اجتماعی نشان می‌دهد و عقاید کلی آن ملت را درباره‌ی مسائل اصلی انسانی مانند آفرینش، زندگی مرگ و جز آن بیان کند.

(1)- ر. ک به بحار الانوار، ج 44، ص 278- 296.
(2)- مقتل الحسین ج 2، ص 152.
(3)- اعیان الشیعه؛ ج 8، ص 146 و 147.
(4)- ادب الطف؛ ج 1، ص 52.
(5)- اعیان الشیعه، ج 7، ص 308.
(6)- ادب الطف؛ ج 1، ص 54.
(7)- همان؛ ص 59.
(8)- تذکرة الخواص؛ ص 147. ادب الطف؛ ج 1، ص 61.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:34

و هم‌چنین اشعار معروفی که به ام لقمان بنت عقیل بن ابی طالب نسبت داده شده است، با حادثه کربلا پیوند نزدیک و تنگاتنگ دارد «1».

طبری و ابن اثیر هر دو معتقدند که بنت عقیل این اشعار را هنگام رسیدن خبر شهادت حسین (ع) به مدینه سروده و به همراه جمعی از زنان می‌خوانده‌اند.

چنانکه نمی‌توان منکر پیشگامی افرادی چون عبید اللّه بن حرّ جعفی (م 68 ه. ق) و ابو الاسود الدوئلی (م 69 ه. ق) که وفات آنها در سال‌های پس از حادثه‌ی کربلا واقع شده است، گردید.

شاعران در قرون اولیه‌ی پس از عاشورا با بیان مصائب حسین (ع) و حمایت از قیام حضرت در شعر و ادب دلاورانه وارد عرصه شدند که این امر از شجاعت و بی‌باکی آنان حکایت می‌کند.

قدرت‌های حاکم چه در عصر اموی و چه عباسی و پس از آن به خطر این‌گونه اشعار واقف بودند، زیرا مشروعیت حاکمان سلطه‌طلب زیر سوال می‌رفت، آنان شاعر را مورد تهدید و آزار قرار می‌دادند و از همین‌روست که مرثیه‌های حسینی در خفا و منزل به منزل راه رشد و انتشار خود را می‌یابد.

کمیت، سید اسماعیل حمیری، دعبل خزاعی، منصور نمری، عبدی کوفی و دهها تن شاعر دیگر کوشیدند تا این مشعل را فروزانتر کنند و مظلومیت آل علی و ستم آل ابو سفیان را هرچه بیشتر نشان دهند و با این‌که سرودن چنان اشعاری در آن روزگار بیم جان در پی داشت نه امید نان،

شاعران شیعی برای رضای خدا از مرگ نهراسیدند.
کمیت نزدیک بود جان خود را بر سر قصاید هاشمیاتش بگذارد منصور نمری اشعارش خشم هارون را برانگیخت و دستور قتل او را صادر کرد.
دعبل بن علی خزاعی، شاعر آستان امام علی بن موسی الرضا (ع) که هرگز کسی را بدین خلوص در اشعار خویش یاد نکرده است، مراثی بسیار در مصیبت حضرت حسین (ع) انشاد کرده است.
مقابله و فشار حکومت‌ها، نه تنها از رشد و انتشار شعر حسینی نکاست که بر حرارت و سوز آن افزود و به‌گونه‌ای که شعرای شیعی با از جان گذشتگی و اخلاص به این فن روآوردند.
موضع‌گیری حکومت‌ها در برابر این رثای خالص و بی‌ریا، موجب منفوریت آنان نزد مردم گردید و مردم آنها را در ظلمی که بر حسین (ع) رفت، با یزیدیان شریک دانستند. «2»
در مقابل منع و تهدید حاکمان، نقش ائمه‌ی اهل بیت (ع) در شکوفایی ادب حسینی قابل توجه است. تشویق‌های امامان معصوم در این زمینه، رنگ دینی و خلوص آن را دو چندان نمود.
امامان ما هرکدام گروهی شاعر زبده داشتند و به اهمیت و تاثیر نفوذ شعر توجه می‌کرده و توجه می‌داده‌اند، چنانکه نوشته‌اند امام جعفر صادق (ع) به شیعه دستور داد شعر شاعر شیعی، سفیان عبدی را به کودکان و نوجوانان بیاموزند تا از سال‌های کودکی و آغاز سن، شور دینی و حماسه‌ی اعتقادی در وجود آنان زنده شود.
در زندگی ائمه علیهم السلام برپا نمودن مجلس شعر، سرودن اشعاری در فضایل و مظلومیت اهل بیت (ع) آن‌چنان تشویق شد که شاعران، بزرگ‌ترین صله‌ها را دریافت می‌کردند و شعر آنان بر بزرگترین اعمال عبادی مقدم داشته می‌شد.

_____

(1)- تاریخ طبری؛ ج 6، ص 221. کامل ابن اثیر؛ ج 4، ص 39. ادب الطف؛ ج 1، ص 67.
(2)- واقعه کربلاء فی الوجدان الشعبی؛ ص 148.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:35
شاعران پاسدار حریم ولایت برای دفاع از مقدسات اسلامی به میدان کشانده شدند، در اشعار سید حمیری، معاصر امام باقر و امام صادق (ع)، کمیت اسدی، و دعبل خزاعی که مراثی خود را بر امامان باقر و رضا (ع) خواندند، منصور نمری، دیک الجن حمصی، افوه حمانی علوی که همه از دردمندان کوی امامت‌اند، نمونه‌هایی مستدل از این دست دفاعیات را می‌توان جست. تعداد اشعار مراثی که در عین حال بیان مناقب و فضایل اهل بیت و لعن و نفرین ستمگران دژخیم است به حدّی زیاد می‌باشد که

برشمردن آنها غیر ممکن است.
شاید بهترین نمونه از این‌گونه اشعار نغز و دردمندانه سروده‌های دو شاعر متعهد امامی ابن الرومی و امیر ابو فراس حمدانی است که در آن به ذکر مخازی عباسیان می‌پردازد.
آنچه دعبل در اشعارش از خاندان پیامبر در عصر بنی عباس توصیف می‌کند، فضایی لبریز از قتل و کشتار، اسارت، آتش زدن و غارت کردن است، کاری که تنها با کفار و مشرکان انجام می‌گرفت.
ابو فراس نیز شرایط سخت زندگی اهل بیت (ع) و غارت اموال آنها را از فساد بنی عباس، خوش‌گذرانی، عیاشی، ستمگری و نیز بی‌ریشه بودن خاندان آنها بیان می‌کند و با تحقیر و رسوا ساختن حکومت عباسی، حقانیت و مظلومیت خاندان پیامبر را نشان می‌دهد.
عالمان بزرگ شیعی مانند شیخ مفید، سید مرتضی، سید رضی و ... نیز درباره‌ی شعر و اشعار عاشورایی کتابها نوشته و کارها کرده‌اند. سید رضی دوازده قصیده در مرثیه‌ی حضرت سید الشهدا دارد، بقیه‌ی عالمان نیز این چنین قصایدی سروده‌اند.
مناقب ابن شهرآشوب سراسر آکنده از اشعار عاشورایی است
شیخ کاظم ازری بغدادی شاعر فاضل و مجاهد شجاع که فریاد حماسه‌های تشیع و عقاید حق را در درون حساس‌ترین مراکز و محافل بغداد سر میداده است و به همین سبب عالم بزرگوار سید بحر العلوم که اعمال و اقوال او در نزد علمای ما به نوعی ویژه حاکی از رضای معصوم است، این شاعر را بر عالمان جلیل مقدم می‌دارد. شیخ عباس قمی می‌نویسد: سید بحر العلوم، او را بر عالمان جلیل، به هنگامی که بر او وارد می‌شد مقدم می‌داشت و ازری را به همان چشم می‌نگریست که امام صادق (ع) هشام بن حکم را می‌نگریست. چون ازری با مخالفان به خوبی مناظره می‌کرد و شعر او در مرتبه‌ی بلندی جای داشت ... «1»
ائمه‌ی طاهرین و عالمان راستین دین، شاعر را به عنوان شاعر متعهد می‌پذیرفتند نه به عنوان دیگر و واقعیت روح شاعرانه را در اخلاق او هضم می‌کرده‌اند. زیرا اهمیت مرامی و تاثیر موضعی شاعران، در نشر مکتب و نفوذ دادن آن و هم کوبیدن جباران و رسوا ساختن ستمگران و بیدادگستران، چنان ارزش داشته است که بدینگونه با آنان رفتار می‌شده است.
رفتار سراسر مهر و محبت امام سجاد (ع) نسبت به فرزدق گواه این مطلب است، نباید فراموش کرد که همه‌ی این ستایش‌ها گواه تشیع است بلکه در میان بسیاری از بزرگان و علمای اهل سنت این ستایش‌ها به چشم می‌خورد و مسلمانان حقیقت‌جو و متعهد را تحت تأثیر قرار داده همچنان‌که در طی قرون، اندیشمندان آزاده‌ی دیگر ادیان را نیز به این جرگه فرا

خوانده است.
محمد بن ادریس شافعی از ستایشگران خاندان پیامبر (ص) است که با پذیرش تمام اتهام‌ها به وصف و مدح این خاندان می‌پردازد.
در میان مرثیه‌سرایان امام حسین (ع)، عالم، ادیب، طبیب، حاکم، فقیه، مورخ و دیگران با مذاهب گوناگون اعم از شیعه،

_____
(1)- فوائد الرضویه؛ ج 1، ص 365.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:36
حنفی، حنبلی، شافعی، زیدی، و ... و هم‌چنین از خاندان‌های مختلف: خانواده‌ی علم، خانواده‌ی حکومت، خانواده‌ی حجاج، سندی بن شاهک و ... دیده می‌شود. و این همه، قطره‌ای از دریاست. کسانی‌که کلامی منظوم از آن‌ها در کتابی باقی مانده است در مصیبت قتیل العبرة «1» با جوهر اشک گرم بر صفحه‌ی صورت نگاشتند.

_____
(1)- «أنا قتیل العبرة»، کامل الزیارات، باب ان الحسین (ع) قتیل العبرة.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:37

مرثیه‌سرایان اهل بیت (ع)

اشاره

نخستین مرثیه‌سرایان، اهل بیت علیهم السّلام بوده‌اند. گفته‌اند فاطمه (س) روزی در کنار گاهواره‌ی فرزند خود شروع به نوحه‌خوانی نمود:
کربلا یا کربلا یا کربلاکربلا لازلت کربا و بلاء «1» ای کربلا، به خاطر پیش‌آمدهایی که در تو برای آل مصطفی (ص) رخ داد، همیشه محنت و بلا هستی.
و شعر عاشورایی از کنار گاهواره‌ی حماسه‌آفرین عاشورا آغاز شد و با خون دل داغدیدگان این ماتم، تداوم یافت. خون‌دلی که با اشک چشم آمیخت و در حالی‌که بغض سالیان و قرنها، راه صدا را بر گلو بسته و جوهر را در قلم خشکانیده، از سینه‌ای به سینه‌ی دیگر منتقل می‌شد.
علی (ع) نیز در زمانی که برای جنگ صفین از کوفه خارج شد به کربلا رسید. در آنجا نماز خواند و بعد قطعه‌ای از خاک آن زمین را بویید و سپس فرمود: «خوشا بر تو ای خاک پاک، گروهی از تو به محشر برآیند که بی‌حسابرسی به بهشت درآیند.» «2»
اشعاری نیز منسوب به اوست که در مقام اندرز به امام حسین (ع) فاجعه‌ی کربلا را پیشگویی کرده است:
ـ*ـ
1- کأنّی بنفسی و أعقابهاو بالکربلاء و محرابها
2- فتخضب منّا اللّحی بالدّماءخضاب العروس بأثوابها
3- أراها و لم یک رأی العیان‌و أوتیت مفتاح ابوابها
4- مصائب تأباک من أن تردّدفأعدد لها قبل منتابها
5- سقی اللّه قائمنا صاحب‌القیامة و النّاس فی دابها 1- گویی که خود و پی‌آیندگان من اینک در کربلا و آوردگاه آنیم.
2- و ریشهامان به رنگ جامه‌های عروسان به خون رنگین است.
3- می‌بینمش، نه به دیدن چشم، که کلید درهای آن را به من داده‌اند.
4- رنجهایی که بازپس نتوانی‌شان زد. پس، زان پیش که آیند برایشان آماده باش.
5- آفرین خدا بر، قائم‌مان، صاحب آن قیامت، آن‌گاه که مردم در رنجهای خویشند.
6- هو المدرک الثّار لی یا حسین‌بل لک فاصبر لاتعابها
7- لکلّ دم ألف ألف و مایقصّر فی قتل احزابها
8- هنا لک لا ینفع الظّالمین‌قول بعذر و إعتابها
9- حسین فلا تضجرن للفراق‌فدنیاک أضحت لتخرابها «3» 6- اوست که کین مرا ای حسین، و نیز کین تو را خواهد ستاند. پس بر دردهای خویش

شکیبا باش.

_____
(1)- سیرتنا و سنّتنا؛ ص 34.
(2)- پیکار صفین؛ ص 195.
(3)- دیوان امام علی (ع)؛ ص 58- 61.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:38
7- هر خونی را هزار هزار خون است که او در کشتن ناسازان آن رستاخیز کوتاهی نکند.
8- آنک، ستمگران را پوزش خواستن و به راه آمدن هیچ سود نبخشد.
9- ای حسین، از جدایی تنگ‌دل مباش که گیتی برای ویران شدن پدید شده است.
*** در روز عاشورا، هنگام وداع سالار شهیدان، ابیاتی از آن بزرگوار نقل شده است که خطاب به دخترش حضرت سکینه (س) است.
این ابیات از جانسوزترین مراثی به شمار می‌آید:
1- لا تحرقی قلبی بدمعک حسرتاما دام منّی الرّوح فی جسمانی
2- فاذا قتلت فأنت اولی‌بالبکاء یا خیرة النّسوان
3- سیطول بعدی یا سکینة فاعلمی‌منک البکاء اذا الحمام دهان «1» 1- تا جان در بدن دارم دلم را از اشک حسرت خویش مسوزان!
2- ای بهترین زنان، هنگامی که من کشته گردم، تو برای گریستن بر من سزاوارترین هستی.
3- به زودی بر مصیبت مرگ من گریه‌های طولانی در پیش داری.

_____
(1)- معالی السبطین؛ ج 2، ص 14.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:39

امام سجّاد (ع)

ابو محمّد علی بن حسین (ع) امام چهارم از ائمه اثنی عشر است مادرش شهربانو نام دارد. او در ماه شعبان سال 36 هجری در مدینه‌ی منوّره متولّد شد.
امام در واقعه‌ی کربلا حدود 25 سال سن داشته و فرزند گرامیش امام محمد باقر (ع) نیز در حدود پنج سال داشته است. در کربلا آن حضرت بشدّت بیمار و بستری بوده است و به همین جهت از قتل او چشم پوشیده‌اند. او بعد از واقعه‌ی طف به همراه اهل بیت (ع) به اسارت به کوفه و شام رفت و در هر دو مجلس عبید اللّه بن زیاد و یزید بن معاویه، که بیم قتل از یکسو و سر بریده‌ی پدرش و اسارت اهل بیتش از دگر سو نفس را در سینه حبس می‌کرد، او بود که خطبه‌های مشهور و کوبنده‌ای را ایراد و از شرف خود و خانواده دفاع و دشمنان را رسوا نمود، و زمینه‌ی انقلابهای بعدی شیعیان را فراهم ساخت. یزید شکست خورد و مجبور شد اهل بیت (ع) را به مدینه بازگرداند تا شاید اندوهناک‌ترین تراژدی تاریخ اسلام پایان بگیرد. با ورود امام و اهل بیت (ع) به مدینه و سخنان امام سجاد (ع) مدینه یکپارچه شیون و ماتم شد. مدینه به حرکت درآمد و دوره‌ای نو برای ظهور و بروز نهضت تشیّع به‌وجود آمد و شیعه از موضع صرفا انفعالی خارج شد و روحی جدید به حیات سیاسی اجتماعی این مذهب دمیده شد.
پس از عاشورا جریانی از تشیّع که خود را وارث رهبری الهی پیامبر (ص) می‌دانست شیوه‌ی مبارزه‌ی منفی را در پیش گرفت. امام سجاد (ع) بر همان سیاست و استراتژی تدافعی طراحی شده توسط عمویش امام حسن مجتبی (ع) پای فشرد و از هرگونه درگیری در سیاست تا آن‌جاکه می‌توانست، اجتناب کرد. او سیاست دفاعی را در پیش گرفت و مبارزه را بیشتر در قالبی فرهنگی و عقیدتی پیش برد و به لحاظ سیاسی سعی در فرو ریختن پایه‌های مشروعیت اقتدار امویان داشت بی‌آنکه مستقیما با دشمن درگیر شود. امام سجاد (ع) و خاندانش در زمانی‌که ارتش شام به فرماندهی مسلم بن عقبه در روز چهارشنبه 27 ذی الحجّه سال 63 هجری در نبرد «حرّه واقم» مدنی‌ها را شکست داد و شهر را مورد تاخت و تاز و چپاول قرار دادند از تعرّض مصون ماندند. امام سجاد (ع) در کشمکش و درگیری امویان و عبد اللّه بن زبیر هم بی‌تفاوت ماند. موضع بی‌طرفی غیر شفاف امام (ع) در مورد مختار نیز ادامه همان سیاست بود.
امام سجاد (ع) 34 سال پس از شهادت پدر زیست. دوره‌ای که به حدّ کافی طولانی بود تا خود را در آن به عنوان امین میراث پدر تثبیت کند و

نقش و مهر شخصیت خود را بر پیروان و یارانش بگذارد. در پیش گرفتن مبارزه‌ی منفی به امام (ع) فرصت بیشتری برای طرّاحی مبانی نظری مذهب و دفاع از اصول اعتقادی و کلامی خود داد و اتخاذ همین استراتژی بود که تحولات سیاسی شیعه‌ی امامیه را با تحولات فکری و عقیدتی آن هماهنگ کرد.
شاهد مراتب فضل و فصاحت آن حضرت «صحیفه سجادیه» و «رسالة الحقوق» است. صحیفه مجموعه‌ی دعاها و مناجات آن حضرت است که آن را «انجیل آل محمد» گفته‌اند و مشتمل بر 61 دعا می‌باشد و دارای مضامین و نکات عالی است. دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ج1 39 امام سجاد(ع) ..... ص : 39
رسالة الحقوق» نیز رساله‌ایست در قواعد و اخلاقیات و مشتمل بر 50 حق، که رعایت آن‌ها لازم است.
شهادت امام (ع) در ماه محرم سال 94 یا 95 هجری در مدینه اتفاق افتاد. «1»
***
_____
(1)- ارشاد؛ زندگانی امام سجاد (ع). حسین بن علی (ع) امام ارزشها؛ ص 577 و 578.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:40
از امام سجاد (ع) در مرثیه پدر بزرگوارش اشعاری نقل شده است:
1- یا امة السوء لاسقیا لربعکمیا امّة لم تراع جدّنا فینا
2- لو أننا و رسول اللّه یجمعنایوم القیامة ما کنتم تقولونا
3- تسیرونا علی الاقتاب عاریةکأننا لم نشیّد فیکم دینا «1» 1- ای امت بد! خداوند سرزمین شما را سیراب نکند. ای امتی که حرمت پیامبر را در بین ما رعایت نکردید.
2- اگر پیامبر در روز قیامت همه‌ی ما را جمع بکند شما چه جوابی خواهید داشت؟
3- ما را بر پشت شتران بی‌یال روانه کردید، گویا که ما هیچ دینی در بین شما به‌وجود نیاوردیم؟
*** هم‌چنین امام (ع) بعد از شهادت پدر بزرگوارش خطاب به مردم کوفه فرمود:
1- فلاغر و من قتل الحسین فشیخهأبوه علی کان خیرا و أکرما
2- فلا تفرحوا یا أهل کوفان بالّذیأصاب حسینا کان ذلک أعظما
3- قتیل بشطّ النّهر روحی فداؤهجزاء الّذی أرداه نار جهنّما «2» 1- در کشتن حسین (ع) جای شگفتی نیست. زیرا پدر بزرگوارش را که از او برتر بود نیز شهید کردند.
2- ای مردم کوفه، بر حادثه‌ای که بر حسین (ع) گذشت، که کشته شدن و

مصیبت حسین برای ما امری بزرگ بود.
3- جانم فدای شهیدی که در ساحل رود به خاک افتاد و پاداش قاتل او دوزخ است.
*** آن‌گاه امام سجاد (ع) فرمود: وای بر تو ای یزید! اگر می‌دانستی که چه کرده‌ای و درباره‌ی پدر و خاندان و برادر و عموهای من چه جنایت‌هایی را مرتکب شده‌ای؟ اگر می‌دانستی به کوهستانها می‌گریختی و بر خاک و خاکستر می‌نشستی و به مصیبت و ماتم فرا می‌خواندی. آیا باید سر حسین (ع) پسر علی (ع) و فاطمه (س) که امانت رسول خدا (ص) بود، در جلو دروازه شهر شما نصب شود؟
ای یزید! روز قیامت وقتی مردم به‌پا می‌خیزند، تو را به خواری و پشیمانی بشارت می‌دهم.

---

(1)- ادب الطف؛ ج 1، ص 254.
(2)- همانجا.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:41
مظلومیت شهیدان خاندان نور در بیان زنان بنی هاشم، نقش و جلوه‌ای دیگر می‌یافت. گریه‌های سوزاننده‌ی آن مخدّرات، نقاب تقدّس منافقانه را از چهره‌ی کریه دشمنان آل اللّه می‌درید و حقّانیت مکتب اهل بیت (ع) و بطلان مکتب اهل نفاق را گواهی می‌داد.

حضرت زینب (س)

زینب (س) دختر گرامی امام علی (ع) و حضرت فاطمه (س) است. اشتهار فضایل آن بانوی گرامی و آثار مرویه از او در کتب تاریخ، ما را از بسط سخن در ترجمه احوالش بی‌نیاز می‌کند. دوست و دشمن در اعتراف به جلالت قدر و عظمت رتبت و فصاحت بیان و کمال خرد و علوّ منزلت وی هم‌سخن هستند. آن بزرگوار در پنجم جمادی الاولی سال پنجم هجرت در مدینه‌ی منوّره متولّد شد و در خانواده‌ی عصمت و طهارت رشد کرد. با پسر عمّش عبد اللّه بن جعفر طیّار ازدواج کرد و پنج فرزند به نامهای علی و عون و محمّد و عباس و ام کلثوم ثمره‌ی این ازدواج بود که محمّد و عون در کربلا به شهادت رسیدند.
زینب (س) در واقعه‌ی کربلا به همراه برادرش امام حسین (ع) حضور داشت و پس از عاشورا از کربلا تا شام و از آنجا تا مدینه در کنار امام سجاد (ع) حفاظت و پرستاری اهل بیت سیّد الشّهداء را بر عهده داشت و می‌توان گفت که هیچ زنی در دنیا به اندازه‌ی او رنج ندید و مصیبت نکشید. او با سخنان و خطبه‌های خود در کوفه و شام برای همیشه عاشورا را زنده نگه داشت.
خطبه‌های او مورد تمجید و تحسین کسانی است که در حقایق بیان و دقایق کلام و خطابت، صاحب معرفت و نظرند.
پس از عاشورا کار زینب ابلاغ پیام خون شهیدان بود، یعنی درخشش عاشورا در میان مردم و زنده نگاهداشتن خاطره و راه شهیدان. زینب از طرف امام سجاد (ع) نیابت خاصّه داشت. احکام اسلامی را برای مردم بیان می‌کرد و خانه‌ی او همواره محل مراجعه مردم بود. با سخنان زینب نهضت بیداری در مدینه آغاز شد. نهضتی که پشتوانه و ریشه‌اش خون پاک و درخشان حسین (ع) و یاران او بود و پاسدارنده و تبیین‌کننده‌اش امام سجاد (ع) و زینب (س) و خانواده پیامبر (ص) بودند. زینب (س) صریحا مردم را به قیام علیه یزید فرامی‌خواند و می‌فرمود: حکومت یزید باید تاوان عاشورا را بپردازد. حضرت زینب (س) بعد از رنجها و مصایب بسیار در غروب روز پانزدهم ماه رجب سال 62 هجری از دنیا رحلت فرمود. «1»
*** بانوی عقیله و عالمه‌ی بنی هاشم در عصر عاشورا با نگاه به میدان جنگ و اجساد شهیدان فرمود:
«یا محمّداه صلّی علیک ملیک السّماء هذا حسین بالعراء مرمّل بالدّماء مقطّع الاعضاء. یا محمّداه و بناتک السّبایا و ذرّیّتک مقتلة تسفی علیها الصّبا»
ای محمد (ص)! فرشتگان آسمان بر تو درود فرستند. این حسین (ع) است

که در هامون فتاده است. در خون غلتیده است و پیکر او پاره‌پاره است. ای محمد (ص)! دختران تو اسیر شده‌اند. فرزندانت کشته شده‌اند و باد صبا بر آنان می‌وزد. «2»
زینب (س) آنگاه با پیکر پاره‌پاره حسینش چنین به ندبه پرداخت:
1- علی الطف السّلام و ساکنیه‌و روح اللّه فی تلک القباب

_____
(1)- ادب الطف؛ ج 1، ص 236- 253 با تلخیص.
(2)- نهایة الارب؛ ج 7، ص 200.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:42 2- نفوس قدست فی الارض قدساو قد خلقت من النطف العذاب
3- مضاجع فتیة عبدوا فناموا‌هجودا فی الفدافد و الروابی
4- علتهم فی مضاجعهم کعاب‌باردان منعمة رطاب
5- و صیّرت القبور لهم قصورامناخا ذات أفنیة رحاب «1» 1- درود بر ساکنان طف و بر روح خدا که در آن آرامگاهها آسوده‌اند.
2- آرامگاه جوانمردان شب‌زنده‌داری که در دامن این دشت و تپّه‌ها خدا را عبادت کردند.
3- آرامگاه جوانانی که امر خداوند را اطاعت و در راه خدا به شهادت رسیدند و در غارها و تپه‌های بیابان آرمیدند.
4- اگرچه آنها در آرامگاهها آرمیدند ولی عزّت و شرف را به ارمغان آوردند و اگرچه لباس‌های آنان به خون آغشته است،
5- اما این آرامگاهها برای آنان کاخهای وسیع و جاویدان شده است.

*** رباب (س)

رباب دختر امرئ القیس بن عدی بن اوس، عالمه و شاعره از ارباب فصاحت و بلاغت است. پدرش از نصارای عرب شام بود که در زمان عمر بن الخطّاب اسلام آورد. رباب با حضرت امام حسین (ع) ازدواج کرد و سکینه و عبد اللّه (علی اصغر) از او متولّد گشتند. ابا عبد اللّه نسبت به همسر و دخترش علاقه زیادی داشت. هنگامی که حضرت امام حسین (ع) با اهل و عیال خود از مدینه راهی مکّه و سپس کوفه شد، رباب همراه دو فرزند خود از ملتزمین رکاب امام (ع) بودند و در روز عاشورا شاهد همه‌ی مصائب و سختی‌ها و دشواری‌ها بود. پس از واقعه‌ی جانگداز طف او همراه سایر خاندان عصمت و طهارت (ع) اسیر گشت و با قافله اسیران کربلا راهی کوفه و سپس شام شد. رباب نیز در نهایت فصاحت برای مردم کوفه شقاوتهای سپاه کوفه را در کربلا بیان و بازگو فرمود و مردم را از ظلم حکومت جبّار أموی آگاه کرد. رباب (س) با سایر خاندان آل رسول (ص) به مدینه بازگشت و در حیاط خانه، بدون سایبان و سقف مجالس عزا و نوحه‌سرایی برپا کرد. «2»
رباب سرنوشت شگفتی داشت. او که دیده بود چگونه در آفتاب تند و سوزان کربلا، حسین (ع) را تنها شهید کردند و سپاه عمر بن سعد با نیزه و شمشیر بر پیکر پاک او ضربه زدند و اسبها بر پیکر امام (ع) تاختند. او که با دیدگان اشکبار خود از کنار اجساد شهدا گذشته بود از عمرش آنچه باقی بود را به ماتم و اشک گذراند و هرگز زیر سقفی ننشست. «3»
او آنقدر گریست که دیگر چشمانش یاری نکرد و به‌گونه‌ای‌که اشک در دیدگانش نماند «4». وی به سال 62 هجری یکسال بعد از واقعه عاشورا از دنیا رحلت فرمود. «5»
-*-

_____
(1)- ادب الطف؛ ج 1، ص 236.
(2)- اعلام النساء؛ ج 1، ص 428. اعیان الشیعه؛ ج 9، ص 449. ادب الطف؛ ج 1، ص 61- 63.
(3)- الکامل؛ ج 4، ص 488. ادب الطف؛ ج 1، ص 62 و 63.
(4)- مقتل الحسین؛ المقرم؛ ص 376.
(5)- ادب الطف؛ ج 1، ص 61.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:43
از رباب در رثای شهید کربلا مرثیه‌ای باقی مانده است:
1- إنّ الّذی کان نورا یستضاء به‌فی کربلاء قتیل غیر مدفون

2- سبط النّبیّ جزاک اللّه صالحةعنّا و جنّبت خسران الموازین
3- قد کنت لی جبلا صلدا ألوذ بهو کنت تصحبنا بالرّحم و الدّین
4- من للیتامی و من للسائلین و من‌یغنی و یأوی الیه کلّ مسکین
5- و اللّه لا أبتغی صهرا بصهرکم‌حتّی أغیّب بین الرّمل و الطّین «1» 1- آن‌کسی‌که خود نور بود و از او روشنایی می‌گرفتند، در کربلا شهید شده است و پیکرش بر خاک مانده است.
2- پسر پیامبر! خداوند از سوی ما، تو را پاداش نیکو دهد، و از خسران موازین در قیامت به دور دارد.
3- تو به مثابه کوهی بودی که با مهر و دیانت با ما رفتار می‌نمودی!
4- پس از تو، چه کسی یار یتیمان باشد و فقیران؟ چه‌کسی درماندگان را در پناه گیرد؟
5- پس از تو همواره تنها خواهم ماند، تا آنکه در میان خاک و گل قرار گیرم.
*** رباب (س) در مجلس یزید، سر امام حسین (ع) را برداشت، بوسید و در دامان گرفت و خواند:
1- وا حسینا فلا نسیت حسیناأقصدته أسنّة الأعداء
2- غادروه بکربلاء صریعالا سقی اللّه جانبی کربلاء «2» 1- وا حسین، هیچ‌وقت حسین (ع) را از یاد نمی‌برم، که دشمنان قصد او کردند.
2- پیکر او را در کربلا بر خاک انداختند، هیچگاه سرزمین کربلا باران نبیند!

*** سکینه (س)

سکینه دختر حسین بن علی (ع)، مادرش رباب بنت امرئ القیس می‌باشد. وی در دامان طهارت رشد یافت و از پدرش تعالیم عالیه و آداب و احکام الهیّه آموخته است. به همراه پدرش و دیگر اعضای خاندان رسول اللّه (ص) راهی کربلا شد و در تمام مصائب و رنجها شریک بود. پس از عاشورا دوران اسارت را در کنار برادر بزرگوار خود امام سجاد (ع) تحمّل نمود و سپس همراه خاندان عصمت و طهارت به مدینه بازگشت.
سکینه (س) به سبب اصل و نسب عالیش و هم‌چنین شرافت و منزلت والایش صحرایی از عزّت بود. او سرآمد زنان زمان خویش و در اخلاق، جلیل القدرترین و نیکوترینشان بود. او بانویی فصیح و بلیغ و از بهترین شعرا به شمار می‌آمد. بزرگان شعراء و ادبای قریش به نزد او می‌آمدند و با او به مباحثه می‌پرداختند. حضرت درباره‌ی اشعار آنها قضاوت می‌کرد. این بانوی عفیف و شجاع در ربیع الاول سال 117 هجری در زمان خلافت خالد بن عبد الملک رحلت فرمود و در مدینه به خاک سپرده شد. «3»
***
_____
(1)- همانجا. الاغانی؛ ج 16، ص 149 و 150.
(2)- ادب الطف؛ ج 1، ص 61. تذکرة الخواص؛ ص 260. نفس المهموم؛ ص 527.
(3)- اعلام النساء؛ ج 2، ص 202. الاغانی؛ ج 16، ص 89. تراجم سیدات بیت النبوة؛ ص 956. شذرات الذهب؛ ج 1، ص 154. نور الابصار؛ ص 157. اعیان الشیعه؛ ج 3، ص 492.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:44 1- لا تعذلیه فهم قاطع طرقه‌فعینه بدموع ذرّف غدقه
2- إنّ الحسین غداة الطف یرشقه‌ریب المنون فما أن یخطیء الحدقه
3- بکفّ شر عباد اللّه کلهم‌نسل البغایا و جیش المرّق الفسقه
4- یا أمة السوء هاتوا ما احتجاجکم‌غدا و جلّکم بالسیف قد صفقه
5- الویل حل بکم إلا بمن لحقه‌صیرتموه لارماح العدی درقه
6- یا عین فاحتفلی طول الحیاة دمالا تبک ولدا و لا أهلا و لا رفقه
7- لکن علی ابن رسول اللّه فانسکبی‌قیحا و دمعا و فی أثریهما العلقه «1»
1- کسی را سرزنش مکن که راهش را گم کرده است زیرا از چشمانش اشک فراوان می‌بارد.
2- در روز طف تیری به سوی امام حسین (ع) رها شد که خطا نمی‌کند و از حدقه‌ی چشم امام (سجاد) دور نمی‌شود.
3- این کار به دست کسانی انجام شد که بدترین مردم و حرامزاده و خارج

از دین و فاسق بودند.
4- ای بدترین امت، دلیلهایتان را در رستاخیز بیاورید. شما برهانی ندارید زیرا همه‌ی شما او را با شمشیرتان زدید.
5- مصیبت و ناگواری بر شما باد! مگر بر کسانی‌که شما را همراهی نکردند و او را سپری برای سرنیزه‌های دشمنان قرار دادید.
6- ای چشم، تمام دوران خود را خون گریه کن. اما این گریستن برای فقدان فرزند و خانواده و دوستان نباشد.
7- این گریستن برای فرزند رسول خدا باشد اشکی همراه با غصّه و خون در رثای آنها بریزید.

*** ام البنین

فاطمه بنت خزام بن خالد بن ربیعة بن عامر بن کلاب، همسر حضرت علی (ع). پدرش ابو المجل حزام بن خالد، از قبیله‌ی بنی کلاب و مادرش لیلی یا ثمامه دختر سهیل بن عامر بن مالک بود. وی زنی با شرافت، فاضله، عالمه و عابده بود.
آورده‌اند که پس از وفات فاطمه (س)، امام علی (ع) با برادرش عقیل که در نسب‌شناسی عرب شهره بود، درباره‌ی انتخاب همسری که اصیل باشد و فرزندانی دلیر و جنگاور بیاورد مشورت کرد و عقیل، فاطمه را پیشنهاد کرد که از خانواده‌ای ریشه‌دار و دلاور بود «2» و علی (ع) با وی ازدواج کرد. نتیجه‌ی این ازدواج چهار پسر بود به نامهای عبّاس، عبد اللّه، جعفر و عثمان. این چهار تن به شجاعت و دلیری مشهور بودند و از این‌رو فاطمه را ام البنین (مادر پسران) نامیدند. خود او در یکی از اشعارش به این نکته اشاره دارد. این چهار تن در کربلا در کنار برادر و پیشوای خود امام حسین (ع) به شهادت رسیدند. «3»
ام البنین در واقعه‌ی کربلا حضور نداشت، اما هنگامی‌که کاروان اسرای کربلا وارد مدینه می‌شد، کسی خواست خبر شهادت فرزندانش را به او بدهد. او گفت: از حسین (ع) برایم بگویید. چون شنید که چهار فرزندش همراه امام (ع) کشته شده‌اند، گفت: ای کاش فرزندانم و تمامی آنچه در زمین است فدای حسین می‌شد و او زنده می‌ماند. این سخن او را دلیل

_____
(1)- ادب الطف؛ ج 1، ص 158.
(2)- عمدة الطالب؛ ص 356 و 357.
(3)- مقاتل الطالبیین؛ ص 82- 84.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:45
اخلاص کامل او به اهل بیت و امام حسین (ع) دانسته‌اند. «1»
آورده‌اند که زینب (س) پس از ورود به مدینه به دیدار او رفت و شهادت فرزندان او را به وی تعزیت گفت و این از منزلت بلند وی حکایت دارد.
از آن پس ام البنین هر روز با نوه‌اش عبید اللّه (فرزند عباس (ع)) به گورستان بقیع می‌رفت و در آنجا اشعاری که خود سروده بود، می‌خواند و دردمندانه می‌نالید و می‌گریست. مردمان بر او گرد می‌آمدند و با او در گریستن همنوا می‌شدند. حتّی گفته‌اند:
مروان بن حکم نیز می‌آمد و در آنجا می‌گریست.
او را ادیب و شاعری فصیح و اهل فضل و دانش دانسته‌اند. سال وفات او دانسته نیست چنانکه از تاریخ تولد او نیز اطلاعی نداریم.

-*-
1- لا تدعوّنی و یک أم البنین‌تذکّرینی بلیوث العرین
2- کانت بنون لی أدعی بهم‌و الیوم اصبحت و لا من بنین
3- أربعة مثل نسور الربی‌قد و اصلوا الموت بقطع الوتین «2»
4- یا من رأی العبّاس کرّعلی جماهیر النقد
5- و وراه من أبناء حیدرکلّ لیث ذی لبد 1- دیگر مرا به کنیه‌ی ام البنین (مادر پسران) مگوئید که مرا به روزگار دیگر پسری نیست.
2- روزی فرزندانی داشتم که مرا به نام آنان می‌خواندند ولی امروز دیگر پسری ندارم.
3- چهار فرزند چون شاهبازهای شکاری داشتم که مرگ آنان فرا رسید و رگهای گردنشان را بریدند.
4- چه کسی عباس را دید که به گروه پست حمله می‌کرد.
5- در آن هنگام که فرزندان حیدر در کارزار چون شیران در پشت سر وی بودند.
6- أنبئت أنّ ابنی أصیب‌برأسه مقطوع ید
7- ویلی علی شبلی أمال برأسه ضرب العمد
8- لو کان سیفک فی یدیک لما دنا منه أحد
9- تنازع الخرصان اشلإهم‌فکلّهم أمسی صریعا طعین
10- یا لیت شعری أکما أخبروابأنّ عباسا قطیع الوتین «3» 6- شنیدم در هنگامی‌که دستش قطع شده بود، فرقش مورد اصابت قرار گرفته است.
7- وای بر من، آیا بر فرق شیر شجاع من عمود فرود آمد و سر او را کج کرد؟
8- (پسرم) اگر شمشیر در دستت بود، احدی جرأت نداشت به تو نزدیک شود.
9- آری همگان از طعن نیزه مجروح و بر زمین افتادند.

_____

(1)- محمّد و امّ علی؛ ص 496 و 497.
(2)- ادب الطف؛ ج 1، ص 71.
(3)- همانجا.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:46
10- ای کاش می‌دانستم که چگونه فرزندم عبّاس رگ گردنش قطع شد و به شهادت رسید؟!

*** ام لقمان

نامش زینب و کنیه‌اش ام لقمان است. وی دختر عقیل بن ابی طالب (ع) است. ام لقمان از زنان سخنور و ادیبه و شجاع بود که علوم اسلامی و معارف الهی را نزد بزرگان خاندان خود فراگرفت.
هنگامی‌که «بشیر بن جذلم» خبر شهادت خونین کفنان کربلا را به مردم مدینه داد، زنان بنی هاشم از خانه‌های خود بیرون آمدند و شیون سردادند. ام لقمان نیز چنین به نوحه‌سرایی پرداخت:
ـ*ـ
1- ماذا تقولون اذ قال النّبیّ لکم‌ماذا فعلتم و أنتم آخر الامم
2- بعترتی و بأهلی بعد مفتقدی‌منهم أساری و منهم ضرّجوا بدم
3- ما کان هذا جزائی اذ نصحت لکم‌أن تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی «1»
1- چه خواهید گفت، اگر پیامبر (ص) به شما بگوید: شما که آخرین امت بودید،
2- با خانواده و فرزندان من، پس از من چگونه رفتار کردید؟ عده‌ای از آنان در خون خود آغشته شدند و عده‌ای به اسارت رفتند.
3- سزای نصایحی که به شما کردم چنین نبود که با وابستگان من چنین ظالمانه رفتار کردید.
*** اشعاری نیز به یکی از دختران حضرت علی (ع) نسبت داده شده که بر دروازه‌ی شهر کوفه خطاب به کوفیان فرمود:
1- قتلتم أخی ظلما فویل لامکم‌ستجزون نارا حرّها یتوقد
2- سفکتم دماء حرّم اللّه سفکهاو حرمها القرآن ثمّ محمّد «2» 1- وای بر مادران شما، که برادرم را به ستم شهید کردید. به زودی آتشی برافروخته پاداشتان خواهد بود.
2- خون‌هایی را ریختید که خدا و قرآن و سپس محمد (ص)، ریختن آنها را حرام کرده بودند.

_____
(1)- مروج الذهب؛ ج 2، ص 75. الکامل؛ ج 4، ص 39. ادب الطف؛ ج 1، ص 67.
(2)- همان؛ ص 78.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:47

فصل اول مرثیه‌سرایان دوره اول (قرن اول تا پایان قرن سوم هجری)

اشاره

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:49
دوره اول:
قرن اول تا پایان قرن سوم هجری

[عمده‌ترین موضوعات مطرح در شعر این دوره‌چنین است:]

رثا و نوحه‌سرایی:

واژه‌های اشعار در این قرون، گریه و ناله بر اندوه بزرگ و فاجعه‌ی جانگداز کربلاست. قرب زمانی حادثه، آن را محسوس و دردناک نموده است. شاعران بی‌باک و عاشق این دوران به وضوح و صادقانه از ضمیر دردمند خویش پرده برمی‌دارند.
ورود به عصر عباسی باوجود اشعار انتقامجویی از قاتلان حسین (ع) و به کیفر رسیدن بنی امیه، از غم حادثه نمی‌کاهد. در ثلث اخیر این دوران رثای «دعبل بن علی الخزاعی» سرآمد دیگر مراثی است. محورهای زیر مشخصه‌های اصلی شعر این دوران می‌باشد:

ندامت و پشیمانی:

در اوایل این دوره یعنی قرن اول هجری شعرای نادم و توّاب اشعار جانسوزی را در افسوس و پشیمانی خویش به جای نهاده‌اند. آنان که در مسیر کربلا، حسین (ع) را تنها گذاردند و یا در زندان ابن زیاد اسیر بودند و به گونه‌ای از یاری حسین (ع) محروم شدند، با آه و افسوس از این امر یاد کرده و گاه تا پایان زندگی با این اندوه و حسرت، گذران عمر نموده‌اند. افرادی چون عبید اللّه بن حرّ جعفی که امام، خود برای دعوت به خیمه‌اش رفت ولی او با بهانه‌های گوناگون از همراهی با حضرت سرباز زد و امام (ع) به او نصیحت فرمودند که به دوردستها رود تا صدای استغاثه‌ی امام را در روز عاشورا نشنود وگرنه با ذلّت در جهنم فرو می‌افتد. «1» هنوز چندی از واقعه‌ی عاشورا نگذشته است که ندامت، وجود او را در خویش می‌گدازد و در شعر او سوزش این افسوس را می‌توان یافت.
این ندامت در اشعار توّابین به اوج می‌رسد تا آنجاکه به دعوت برای اقدامی چاره‌ساز و جبران‌کننده منتهی می‌گردد.

هجو بنی امیه و دعوت به خونخواهی حسین (ع):

باوجودی‌که با اشعار حسینی حتی در قالب رثا از سوی بنی امیه به شدت برخورد می‌شود، شاعران این عصر به انتقام خون حسین (ع) می‌سرایند. برای شاعران سده‌ی نخست که از تابعین یا فرزندان آنها هستند، خاندان پلید بنی امیّه و دشمنی‌های آنها در برابر پیامبر (ص) و در جنگها، زنده و محسوس است. این سبک با پایان گرفتن عصر اموی خاتمه نمی‌یابد، بلکه همچنان و با تعدّی در عصر عباسی دنبال می‌شود. همان شدّتی که منصور نمری را به خروش می‌آورد و موجب تعقیب او از جانب حکومت می‌شود. او در ادامه، حکومت عباسیان را استمرار حاکمیّت بنی امیّه می‌شمارد و انتقام از اینها را انتقام از آنها می‌داند، چراکه موضع‌گیری هر دو حکومت در برابر خاندان پیامبر (ص) یکسان است.
اما از اواخر قرن دوم، شاعرانی به ظهور می‌رسند که به دلیل تعلّق و وابستگی به خلافت عباسی، تلاش می‌کنند احساسات پاک مردم و عشق آنان به حسین (ع) را به نفع عباسیان هدایت نمایند. افرادی چون «ابن المعتز» (م 296 ه. ق.) از امیران خاندان عباسی و قاسم بن یوسف که خاندانش در خدمت دربار عباسی هستند از این جمله‌اند.

_____
(1)- تاریخ طبری؛ ج 7، ص 306. الکامل؛ ج 3، ص 282.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:50
بی‌شک یکی از اهداف بنی عباس در انتشار چنین القاآتی، کاستن از شور و حرارتی بود که در حرکت‌های علویان تجلّی می‌یافت. تا بدین‌وسیله لبه‌ی تیز این انقلاب انتقامجویانه که خلافت عباسی را هدف گرفته بود، به سوی امویان منحرف نمایند و بنی عباس را وارثان و خونخواهان حسین (ع) معرفی کنند. «1»

_____
(1)- اعیان الشیعه؛ ج 8، ص 50.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:51

[شعرای این دوره]

یحیی بن حکم برادر مروان بن حکم است که در زمان عبد الملک بن مروان والی مدینه بود.
-*- یحیی در مجلس یزید نارضایتی خود را از حادثه‌ی عاشورا با خواندن این ابیات اعلام کرده است:
1- لهام بجنب الطف أدنی قرابةمن ابن زیاد العبد ذی الحسب الوغل
2- سمیة أمسی نسلها عدد الحصیو بنت رسول اللّه لیست بذی نسل «1»
1- خویشاوندی آنکه در طف شیهد شد، نزیک‌تر است از ابن زیاد که خود برده است و نسب معروفی ندارد.
2- نسل سمیّه به تعداد ریگ بیابان زیاد شده است، درحالی‌که برای دختر رسول اللّه (ص) فرزندانی نمانده است.

_____
(1)- ادب الطف؛ ج 1، ص 147.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:52

بشیر بن جذلم

وی از یاران امام سجاد (ع) بود که در سفر اهل بیت امام حسین (ع) از شام به مدینه همراه آنان بود. وی در دمشق محافظ و مأمور رسیدگی به اهل بیت (ع) بود. هنگام ورود به مدینه به دستور امام سجاد (ع) مأمور شد زودتر به مدینه برود و خبر ورود کاروان اهل بیت را به اطلاع مردم برساند. او که همچون پدرش طبع شعر داشت در مسجد النّبی خبر شهادت امام (ع) و بازگشت قافله‌ی حسینی را به اطلاع مردم رساند.
نام او را بشر و نام پدرش را حذلم هم گفته‌اند. امام سجاد (ع) برای او و پدرش طلب مغفرت فرمود. بشیر در شام محافظ و مأمور رسیدگی به امور اهل بیت بود.
ـ*ـ
1- یا اهل یثرب لا مقام لکم بهاقتل الحسین فادمعی مدرار
2- الجسم منه بکربلاء مضرّجو الرأس منه علی القناة یدار
3- یا أهل یثرب شیخکم و إمامکم‌ما منکم أحد علیه یغار «1» 1- ای اهل مدینه! دیگر در مدینه جای ماندن نیست، حسین (ع) کشته شد و اشک من به شدّت فرو می‌ریزد.
2- بدن او در کربلا به خاک و خون آغشته شد و سرش بر نیزه‌ها به گردش درآمد.
3- ای اهل مدینه! امام حسین (ع) شیخ و امام شماست. آیا کسی از شما برای او غیرت نمی‌ورزد؟
*** بشیر گوید مردم جمع شدند و من گفتم: امام سجاد (ع) با عمه‌ها و خواهران در نزدیکی شهر فرود آمده‌اند. زن و مرد، گریان و شیون‌کنان بیرون دویدند. در همان وقت کنیزکی را دیدم که این ابیات سوزناک را می‌خواند:
1- نعی سیّدی ناع نعاه فأوجعاو أمرضنی ناع نعاه فأفجعا
2- فعیّنّی جودا بالدّموع و اسکباوجودا بدمع بعدد معکما معا
3- علی من دهی عرش الجلیل فزعزعافأصبح هذا المجد و الدین أجدعا
4- علی ابن نبیّ اللّه و ابن وصیّه‌و ان کان عنّا شاحط الدّار اشسعا 1- خبردهنده‌ای، خبر مرگ مولای مرا داد و دلم را به درد آورد. با آن خبر مرا بیمار ساخت و اندوهگین کرد.
2- پس ای چشمها فراوان اشک بریزید، باز هم اشک بریزید و با هم اشک بریزید.
3- بر آن کسی‌که مصیبت او، عرش خدای بزرگ را به لرزه درآورد. پس این مجد و بزرگی و دین، ناقص و خوار گشتند.

4- بر پسر دختر پیغمبر و جانشین او گریه کن! اگرچه منزل و سرای او از ما سخت دور است.

_____

(1)- همان؛ ص 64.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:53

عبید اللّه بن حرّ جعفی

عبید اللّه بن حرّ بن مجمع بن خزیم جعفی از اشراف کوفه و مردی شجاع و از بزرگان قوم خود بود. وی از اصحاب عثمان بن عفان است. پس از قتل عثمان به معاویه پیوست و در جنگ صفین با او بود. پس از شهادت علی (ع) به کوفه رفت و در فاجعه‌ی کربلا حاضر نشد.
در منزل «بنی مقاتل» با کاروان امام حسین (ع) مواجه شد و امام (ع) از او تقاضای یاری کرد. اما او نپذیرفت و گفت: من از کوفه گریخته‌ام که مجبور نشوم از طرف عبید اللّه با تو بجنگم و به تو نیز نمی‌پیوندم که پایان کار را می‌دانم. امام فرمود: «اینک که به یاری ما اقدام نمی‌کنی، از خدا بترس و با ما کارزار مکن و از اینجا برو. سوگند به خدا هرکس ندای ما را بشنود و ما را یاری نکند، هلاک می‌شود. «1»»
مورّخان نوشته‌اند: عبید اللّه پس از حادثه‌ی عاشورا، پیوسته دریغ می‌خورد که چرا چنان توفیق بزرگی را از دست داد و شعرهایی در این‌باره به او نسبت داده‌اند. در اشعار او سوزش این افسوس را می‌توان یافت. گویند این اشعار به گوش عبید اللّه بن زیاد رسید و او را خواند ولی عبید اللّه بن حرّ اجابت نکرد و بر اسب خویش نشست و از کوفه خارج شد و در محلّی کنار فرات اقامت گزید. چون مصعب بن زبیر خروج کرد بدو پیوست و در جنگ با مختار ثقفی او را یاری کرد. مصعب از او ترسید و او را حبس کرد. پس از مدتی با وساطت عده‌ای آزاد شد و جنگجویانی را فراهم کرد و «تکریت» را گرفت و به کوفه حمله کرد ولی عده‌ای از سپاهیانش متفرق شدند و او از بیم اسیری به سال 68 هجری خود را به فرات انداخت و غرق شد. «2»
ـ*ـ
1- فیا لک حسرة نادمت حیاتردّد بین حلقی و التراقی
2- حسین حین یطلب بذل نصری‌علی أهل الضلالة و النفاق
3- و لو أنی او اسیه بنفسی‌لنلت کرامة یوم التلاق
4- مع ابن المصطفی نفسی فداه‌تولی ثم ودّع بانطلاق
5- فقد فاز الاولی نصروا حسیناو خاب الآخرون الی النفاق «3» 1- تا زنده‌ام، حسرت و نامرادی بر من باد، حسرتی که فضای سینه‌ام را پر کرده است.
2- وقتی که حسین (ع) از من در برابر دشمنان و نامردمان یاری خواست.
(در آن روز امام از او خواست بازگشتی به خود داشته باشد تا تمام گناهان و ناروواییهای جانش از بین برود و محو شود)
3- اگر من جانم را فدایش می‌کردم، در روز بازپسین پیروزمند و کامروا

بودم.
4- روزی‌که با پسر پیامبر وداع کردم، وای بر آن روز!
5- آنان‌که حسین را یاری کردند، نیک‌بخت بودند و آنان‌که از او روی گرداندند و رهایش کردند، چند چهره و منافق بودند.
***
_____
(1)- الفتوح؛ ص 879.
(2)- الاعلام زرکلی؛ ص 615.
(3)- مقتل ابی مخنف؛ ص 72- 74. ادب الطف؛ ج 1، ص 96 و 97.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:54 1- یقول أمیر غادر «1» و ابن غادرألا کنت قاتلت الحسین بن فاطمه؟!
2- و نفسی علی خذلانه و اعتزاله‌و بیعة هذا النّاکث العهد لائمه
3- فیا ندمی أن لا أکون نصرته‌ألا کلّ نفس لا تسدّد نادمه
4- و إنّی لانّی لم أکن من حماته‌لذو حسرة ما إن تفارق لازمه «2» 1- امیری خائن و پسر فردی خائن! آیا تو پسر فاطمه را کشتی؟
2- در حالی‌که نفس من بر عهد و پیمان و بیعت با این آدم پست و فرومایه در خواری و ذلت است.
3 و 4- و من پشیمانم که ابن زیاد را یاری کردم و حسین (ع) را یاری ننمودم. ای کاش عبید اللّه بن زیاد را حمایت نکرده بودم زیرا بدین‌وسیله در پشیمانی و حسرت ابدی باقی مانده‌ام.

_____
(1)- غادر: خائن، پیمان‌شکن.
(2)- ادب الطف؛ ج 1، ص 98.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:55

مصعب بن زبیر بن عوّام بن خویلد برادر عبد اللّه بن زبیر است.
پس از مرگ یزید بن معاویه در ربیع الاول سال 64 هجری، مردم حجاز و عراق و فارس و خراسان یعنی تمام ممالک مسلمان آن روز به استثنای مصر و شام خلافت عبد اللّه ابن زبیر را پذیرفتند.
مصعب از طرف برادرش امارت کوفه یافت و با مختار بن ابی عبیده ثقفی جنگید و او را کشت و سرش را به مکّه نزد برادرش فرستاد.
پس از آن عبد الملک بن مروان سپاهی به سوی عراق سوق داد و با مصعب جنگید و در این نبرد مصعب در جمادی الاولی سال 72 هجری به دست حجّاج بن یوسف ثقفی کشته شد و پس از آن حجاج مکّه را هم تصرف کرد. «1»
-*-
و إن الاولی بالطفّ من آل هاشم‌تآسوا فسنوا للکرام التآسیا «2» آن پیشگامان بنی هاشم در کربلا پایداری کردند و برای همه آزادگان سنّت پایداری را سرمشق نهادند.

_____
(1)- لغت‌نامه دهخدا. ادب الطف؛ ج 1، ص 142.
(2)- همان؛ ص 141.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:56

عقبة بن عمرو السّهمی

عقبة از طایفه‌ی بنی سهم بن عوف بن غالب بود. گفته‌اند او نخستین کسی است که در رثای حسین بن علی (ع) شعر سروده و این قطعه از لطیف‌ترین و سلیس‌ترین شعرهایی است که در مراثی امام حسین (ع) انشاد شده است.
-*- او در اواخر قرن اول هجری به کربلا رفت و نزدیک قبر امام (ع) ایستاد و خواند:
1- مررت علی قبر الحسین بکربلاءففاض علیه من دموعی غزیرها
2- و ما زلت أبکیه و أرثی لشجوهو یسعد عینی دمعها و زفیرها
3- و بکّیت من بعد الحسین عصائباًأطافت به من جانبیه قبورها
4- اذا العین قرّت فی الحیاة و أنتم‌تخافون فی الدّنیا فأظلم نورها
5- سلام علی أهل القبور بکربلاو قلّ لها منّی سلام یزورها
6- سلام بآصال العشی و بالضحی‌تؤدیه نکباء الریاح و مورها
7- و لا برح الوفّاد زوار قبره‌یفوح علیهم مسکها و عبیرها «1» 1- در کربلا بر قبر حسین (ع) گذشتم و اشک فراوانی از دیدگانم بر تربت مزارش فرو ریخت.
2- بی‌درنگ لب به رثای او گشودم و بر غمش گریستم، اشک‌های من و آههای من، چشمانم را در این سوگواری یار بودند.
3- بر حسین گریستم و پس از حسین بر قومی گریستم که قبر او را با قبور خود احاطه کرده بودند.
4- اگر دیدگان ما بخواهند روشن و خشنود باشند و شما در این دنیا دلتنگ و هراسان باشید آن دیدگان کور باد.
5- بر خفتگان خاک کربلا سلام باد و افسوس دارم که بر مزار ایشان کمتر سلام می‌گویم.
6- در ظلمت شب‌ها و روشنی روزها بر آن قبرها سلام باد، سلامی که همراه باد صبا با غبارها بر آن قبرها می‌نشیند.
7- آنجاکه رایحه‌ی مشک و عنبر بر شامه‌ی زایرانش همیشه می‌وزد (همواره از مشک و عنبر این قبور سرشار باد)

_____
(1)- ادب الطف؛ ج 1، ص 52.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:57

عبد اللّه بن زبیر اسدی

عبد اللّه بن زبیر بن اشیم اسدی از خاندان بنی اسد بود که در کوفه به دنیا آمد. «1» وی شاعری شیعی بود. مرزبانی در «معجم الشعراء» و شیخ سماوی در «ابصار العین» و ابو الفرج اصفهانی در «الاغانی» اشعاری از او ذکر کرده‌اند.
از اشعار به دست آمده می‌توان پاره‌ای رویدادهای زمان او و هم‌چنین شخصیت فردی، اجتماعی، سیاسی و ادبی وی را روشن ساخت. اشعار او در سه موضوع مدح، رثا و هجو خلاصه می‌شود.
عبد اللّه مرثیه‌ای در مورد مسلم بن عقیل و هانی بن عروه سروده که طبری و ابن طاووس آن را نقل کرده‌اند. «2»
عبد اللّه به سال 75 ه. ق. در سفر به ری که به دستور حجّاج بن یوسف ثقفی انجام شد، درگذشت. «3»
ـ*ـ
1- اذا کنت لا تدرین ما الموت فانظریإلی هانی بالسوق و ابن عقیل
2- إلی بطل قد هشّم السیف وجههو آخر یهوی من طمار قتیل
3- أصابها أمر الامیر فأصبحاأحادیث من یسری بکل سبیل
4- تری جسدا قد غیر الموت لونهو نضح دم قد سال کلّ مسیل
5- أیرکب اسماء الهمالیج آمناو قد طلبته مذحج بذحول
6- تطیف حوالیه مراد و کلهم‌علی رقبة من سائل و مسول
7- فان انتم لم تثأروا بأخیکم‌فکونوا بغایا أرضیت بقلیل «4» 1- اگر نمی‌دانی مرگ چیست! به جسد هانی و مسلم بن عقیل در میان بازار کوفه بنگر!
2- بدان پهلوانی بنگر که شمشیر چهره‌ی او را خرد کرده است. (هانی) و به دلاوری دیگر که جنازه‌اش آغشته به خون از بالای قصر فرو افتاده است. (مسلم)
3- دستور حاکم (ابن زیاد) آن دو را به این سرنوشت دچار ساخت که سرگذشتشان ورد زبان مردم در هر کوی و برزن شده و به صحراها و بیابانها به ارمغان می‌برند (آنان افسانه‌ی رهگذران شده‌اند).
4- پیکر بی‌سری را خواهی دید که مرگ رنگش را دگرگون ساخته است و خونهایی نیز که چون سیل روان گشته است.
5- آیا اسماء پسر خارجه (که با چند تن دیگر هانی را به دربار ابن زیاد بردند) آسوده و آزاد سوار بر اسبها شود با اینکه

---

(1)- الاغانی؛ ج 14، ص 236.

(2)- تاریخ طبری؛ ج 2، ص 266.
(3)- تاریخ مدینة دمشق؛ (تراجم حرف عین)؛ ص 512.
(4)- ادب الطف؛ ج 1، ص 143.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:58
قبیله‌ی مذحج خون هانی را از او خواهانند؟
6- و قبیله‌ی مراد (که با هانی از یک تیره بودند) به دور اسماء گردش کنند و مراقب و چشم به راه اویند و از یکدیگر پرسش کنند و در جستجوی وی باشند.
7- اگر شما (ای قبیله مذحج و مراد) انتقام خون برادرتان را نگیرید راستی زنان زناکاری هستید که به اندکی از مال راضی شده‌اید؟!
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:59

فضل بن عبّاس بن ربیعه

فضل بن عبّاس بن ربیعة بن حارث بن عبد المطلب در اشعاری به هجو بنی امیه می‌پردازد:
1- کلّما أحدثوا بأرض نقیقاضمّنونا السّجون أو سیّرونا
2- قتلونا بغیر ذنب الیهم‌قاتل اللّه أمّة قتلونا
3- قتلوا بالطّفوف یوم حسین‌من بنی هاشم و ردّوا حسینا
4- این عمرو و این بشر و قتلی‌معهم فی العراء ما یدفنونا
5- ارجعوا هانیا و ردوا الیناکلّ من قد قتلتم أجمعینا
6- ان تردّوهم الینا و لسنامنکم غیر ذلکم قابلینا «1» 1- هر زمانی‌که اتفاقی در زمین افتاد ما را زندانی یا تبعید کردند و بدون هیچ گناهی کشتند.
2- خداوند امتی که ما را کشت، بکشد!
3- در زمین طف حسین (ع) را که از اولاد هاشم بود کشتند.
4- عمرو و بشر کجا هستند و کسانی‌که با آنها کشته شدند کجایند؟
5- هانی را به سوی ما برگردانید و همه‌ی کسانی را که کشتید!
6- حتّی اگر اینان را برگردانید باز ما با شما نیستیم و با شما هم‌خوانی نداریم!

_____
(1)- ادب الطف؛ ج 1، ص 154.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:60

ابو الرُّمیح خزاعی

عمیر بن مالک بن حنظل بن عبد شمس خزاعی، از تابعین است. پدرش مالک بن حنظل از صحابه بوده است. وی اشعار فراوانی در رثاء امام حسین (ع) سروده است. ابو الرمیح به سال 100 ه. ق. وفات یافت. او بیشتر تلاش ادبی خود را در مسیر احیای نام و یاد شهیدان دشت خون رنگ طف به کار برد.

-*- اگرچه آن همه اشعار او، در صرصر هجوم مخالفان به دست فراموشی سپرده شدند، اما تاریخ به یاد دارد که روزی او، نزد فاطمه (س) دختر امام حسین (ع) رفت و مرثیه‌ای چنین سرود:

1- أجالت علی عینی سحائب عبرةفلم تصح بعد الدّمع حتی ارمعلّت

2- تبکّی علی آل النبی محمّدو ما اکثرت فی الدمع لابل اقلّت

3- و إن قتیل الطّف من آل هاشمأذل رقابا من قریش فذلّت «1» 1- ابرهای گریه و دلتنگی چشمم را پوشانده و چشمم بعد از این همیشه گریان است و پیاپی اشک می‌ریزد.

2- می‌گریم بر خاندان پیامبر (ص) و بسیار می‌گریم. کسانی‌که با شمشیرها کشته شدند.

3- کشته کربلا که از نسل هاشم است. گردن قریش را شکسته و آنها را ذلیل کرد.

فاطمه (س) گفت: ابا الرمیح! اینگونه می‌گویی؟! گفت: پس چه بگویم؟

فاطمه فرمود: بگو «اذلّ رقاب المسلمین فذلّت». و ابو الرمیح گفت: پس از این فقط به همین صورت خواهم گفت.

یعنی شهادت این فرزند بزرگ از آل هاشم در سرزمین طف، گردن‌های مسلمانان را خم و آنان را ذلیل کرد.

_____

(1)- ادب الطف؛ ج 1، ص 59.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:61

ابو الاسود الدؤلی

ظالم بن عمرو، از بزرگان فقها و محدثان تابعین و از اصحاب حضرت علی (ع) بود. وی از طایفه‌ی «دئل» بود، که در نسبت به آن «دؤلی» گویند.
ابو الاسود در قبول ولایت علی (ع) و در محبّت به آن حضرت و فرزندان او پابرجا بود. وی در جنگهای جمل و صفین و نهروان در رکاب حضرت علی (ع) شرکت کرده است و در سال چهلم هجرت از سوی آن حضرت والی بصره بود و چون خبر شهادت حضرت علی (ع) به بصره رسید، بالای منبر رفت و خطبه‌ای سوزناک ایراد کرد.
ابو الاسود بعد از شهادت علی (ع) نیز در بصره می‌زیست و زیاد بن عبید و پسرش عبید اللّه بن زیاد والیان بصره بر او سخت می‌گرفتند. گویند در ایام پیری به فارس سفر کرده است.
ابو الاسود واضع علم نحو بوده است و خود او گفته است: «من حدود آن را از علی بن ابیطالب (ع) فرا گرفتم.» وی پس از شهادت حضرت علی (ع) بر آن شد که نوشته‌های خود را منتشر کند و کیفیت وضع «اعراب و اعجام» را به مردمان یاد دهد. پس از او نصر بن عاصم بصری کارش را ادامه داد.
ابو الاسود به سال 69 ه. ق. در سن 85 سالگی در شهر بصره به علت بیماری طاعون درگذشته است. او در شهادت امام حسین (ع) مرثیه‌ای سرود و خواهان تقاص از قاتلان وی شد. «1»
ـ*ـ
1- أقول و ذاک من جزع و وجدأزال اللّه ملک بنی زیاد
2- و أبعدهم بما غدروا و خانواکما بعدت ثمود و قوم عاد
3- و لا رجعت رکائبهم الیهم‌الی یوم القیامة و التناد «2» 1- من در همه حال با هیجان و بی‌تابی می‌گویم: خدا ملک فرزندان زیاد را نابود کناد.
2- آنان مکر و حیله کردند. خدا آنان را همانند قوم ثمود و عاد براند.
3- و تا روز قیامت و ندا در دادن، مقام و منصب به آنها برنگردد.

_____
(1)- الاغانی؛ ج 12، ص 215. طبقات ابن سعد؛ ج 7، ص 1- 70 با تلخیص. روضات الجنات؛ ج 4، ص 162- 186. ادب الطف؛ ج 1، ص 102.
(2)- ادب الطف؛ ج 1، ص 102.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:62

فضل بن عبّاس بن عتبه

فضل بن عباس بن عتبة بن ابی لهب بن عبد المطلب، از نواده‌های ابو لهب که سوره‌ی «تبّت» در ذمّ او نازل شده. مادرش آمنه دختر عباس بن عبد المطلب است.
فضل از شعرای بنی هاشم است که در زمان خلافت ولید بن عبد الملک به سال 90 هجری وفات یافته است.
ـ*ـ
1- بکیت لفقد الاکرمین تتابعوالوصل المنایا دارعون و حسّر
2- من الأکرمین البیض من آل هاشملهم سلف من واضح المجد یذکر
3- فللّه محیانا و کان مماتناو للّه قتلانا تدان و تنشر
4- لکل دم مولی، و مولی دمائنابمرتقب یعلو علیکم و یظهر
5- فسوف یری أعداؤنا حین تلتقیلأی الفریقین النبیّ المطهر
6- مصابیح امثال الأهلة إذ هملدی الحرب أو دفع الکریهة أبصر «1» 1- من بر انسانهای بسیار با کرامتی می‌گریم که آمال و آرزوهای بالای خود را دنبال کردند.
2- کسانی‌که بهترین بنی هاشم بودند و مجد و بزرگواری اجداد آنان روشن و واضح است.
3- زندگی و مرگ ما برای اوست و کشته شدن و شهادت در راه خدا ادامه دارد.
4- هر خونی صاحبی دارد و صاحب خون ما خداوند عالی مقام است.
5- دشمنان ما در روز قیامت خواهند دید که رسول خدا (ص) متعلّق به کدام گروه است؟!
6- کسانی‌که چراغ راه و باعث هدایت هستند یا آنان که انسانها را به گمراهی می‌کشاندند؟!

_____
(1)- همان؛ ص 126.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:63

عوف ازدی

عوف بن عبد اللّه بن احمر ازدی یکی از توّابین است که پس از شهادت حسین بن علی (ع) ندامت در اشعارش به اوج می‌رسد تا آنجاکه به دعوت برای اقدامی چاره‌ساز و جبران‌کننده منتهی می‌گردد و به همراه سلیمان بن صرد خزاعی دست به قیام می‌زند و در این راه به‌شهادت می‌رسد.
-*-
1- صحوت و قد صحّ الصبا و العواذیاو قلت لاصحابی أجیبوا المنادیا
2- و قولوا له إذ قام یدعوا الی الهدیو قبل الدّعا: لبّیک لبّیک داعیا
3- ألا وانع خیر النّاس جدّا و والداحسینا لأهل الدّین: ان کنت داعیا
4- فیالیتنی إذ ذاک کنت شهدتهفضاربت عنه الشّانئین الأ عادیا
5- و دافعت عنه ما استطعت مجاهداو أعملت سیفی فیهم و سنانیا «1»
1- من بیدار شدم در حالی‌که اعمال نیکم صحیح شد و به یارانم گفتم که دعوت منادی را اجابت کنید.
2- و به او هنگامی که بلند شد و آنها را به هدایت دعوت می‌کرد؛ گفتند: ای دعوت‌کننده! لبیک!
3- به ندای کسی لبیک گوئید که شما را به سوی حسین می‌خواند که پدر و جدّش برای اهل دین بهترین مردم بودند.
4- ای کاش که من هنگامی‌که او را درک کرده بودم، با او علیه دشمنان کینه توزش نبرد می‌کردم.
5- و تا جایی‌که می‌توانستم مجاهده می‌کردم و از او دفاع می‌کردم و شمشیرم را در راه او به کار می‌انداختم.

_____
(1)- ادب الطف؛ ج 1، ص 130.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:64

ابو ایوب، سلیمان بن حبیب محاربی عدوی تیمی قرشی، برده‌ای از تیم بن مرّة بود. مادرش قتّه نام داشت و سلیمان به نام مادرش شهرت یافته است. سلیمان از شاعران پرهیزکار شیعه در قرن اول هجری است و همه‌ی اشعار او به بنی هاشم اختصاص دارد.
سلیمان مدت چهل سال در دمشق منصب قضاوت داشته است و به سال 126 ه. ق. در دمشق درگذشته است. «1»
سلیمان از دوستداران امام حسن (ع) بوده است و ابیاتی در مرثیه‌ی امام حسن (ع) سروده است که نشان‌دهنده‌ی نزدیکی او به امام بوده است:
«خداوند سخن کسی را که خبر مرگ حسن را آورد، تکذیب فرماید. هرچند با هیچ بهایی نمی‌توان آن را تکذیب کرد. تو دوست یگانه و ویژه‌ام بودی و هر قبیله از خویشتن مایه‌ی آرامشی دارند. در این دیار می‌گردم و تو را نمی‌بینم و حال آنکه کسانی در این دیار هستند که همسایگی آنان مایه‌ی غبن و زیان است. به جای تو آنان نصیب من شده‌اند، ای کاش فاصله‌ی میان من و ایشان تا کناره‌ی خلیج عدن بود.» «2»
-*- سلیمان بعد از حادثه‌ی عاشورا به کربلا رفت و مرثیه‌ای را در برابر کشتگان کربلا سرود:
1- مررت علی أبیات آل محمدفلم أرها أمثالها یوم حلّت
2- ألم تر أن الشمس أضحت مریضةلقتل حسین و البلاد اقشعرت
3- و کانوا رجاء ثم أضحوا رزیةلقد عظمت تلک الرزایا و جلت
4- و تسألنا قیس فنعطی فقیرهاو تقتلنا قیس إذا النعل زلت
5- و عند غنی قطرة من دمائناسنطلبها یوما بها حیث حلت
6- فلا یبعد اللّه الدیار و اهلهاو إن أصبحت منهم برغم تخلت
7- و إن قتیل الطف من آل هاشمأذلّ رقاب المسلمین فذلّت «3» 1- به خانه‌های آل محمد (ص) گذر کردم و خانه و کاشانه‌ای را همانند آنها ندیدم که روزی دارای اهل و ساکن بودند و امروز خالی و وحشتزا هستند.
2- آیا نمی‌بینی که خورشید به خاطر قتل امام حسین (ع) بیمار است و تمام دنیا به شهادت او می‌لرزد؟
3- آنها مایه‌ی امید مردم بودند سپس مایه‌ی مصیبت و اندوه گشتند. به راستی‌که این مصیبت بس بزرگ و سنگین بود.
4- شگفت است که مستمندان قبیله‌ی قیس از ما درخواست می‌کنند و ما بدانها عطا می‌کنیم و آنها در وقت برگشت روزگار ما را می‌کشند.

---

(1)- تهذیب التهذیب؛ ج 4، ص 160. اعیان الشیعه؛ ج 7، ص 308. ادب

الطف؛ ج 1، ص 55.
(2)- شرح ابن ابی الحدید؛ ج 7، ص 46.
(3)- ادب الطف؛ ج 1، ص 54.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:65
5- و در نزد قبیله‌ی «غنی» قطره‌ای از خون ما هست که روزی خونخواهی آن را خواهیم کرد. «1»
6- خداوند آن خانه‌ها و اهلش را از رحمت خویش دور نگرداند، اگرچه اکنون بر خلاف میل من آن خانه‌ها خالی و بی ساکن گشته است.
7- شهادت این فرزند بزرگ از آل هاشم در سرزمین طف، گردن‌های مسلمانان را خم و آنان را ذلیل کرد. (مسلمانان را سرافکنده ساخت و باعث شد آنان به خواری افتند.)
*** سلیمان بن قته اشعاری در قتل عون بن عبد اللّه بن جعفر پسر حضرت زینب (س) نیز سروده است:
1- و اندبی ان بکیت عونا أخاهم‌لیس فیما ینوبهم بخذول
2- فلعمری لقد اصیب ذو و القربی‌فبکّی علی المصاب الجلیل «2» 1- ای دیده گریه کن بر عون، برادر آنان (فرزندان ابی طالب) که در آنچه بدانها رسید دست از یاریشان نکشید.
2- به جانم سوگند تو به مصیبت شهادت ذوی القربای پیامبر (ص) مبتلا شدی. پس بر این مصیبت طولانی هرچه می‌توانی گریه کن. «3»

_____
(1)- اشاره به کشتن ابو بکر بن حسن (ع) توسط عبد اللّه غنوی است.
(2)- همان؛ ص 55 و 56.
(3)- مقاتل الطالبیین؛ ص 18.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:66

سفیان بن مصعب عبدی کوفی

ابو محمّد سفیان بن مصعب از اصحاب گرانقدر امام جعفر صادق (ع) و از شعرای متعهّد شیعی بوده است. وی به سال 104 ه. ق. متولد شد.
او با شعر خود به اهل بیت تقرّب جسته و با صدق نیت و خلوصّ ارادت از مقبولین درگاه آنان گردیده است. شعر او متضمّن بسیاری از مناقب مشهور امیر مؤمنان علی (ع) و ستایش فراوانی از آن جناب و خاندان پاک اوست. شیوه کارش این بود که از امام صادق (ع) حدیثی را در مناقب عترت طاهره فرامی‌گرفت و آن را به نظم درمی‌آورد و بر امام (ع) عرضه می‌کرد.
مرحوم علامه امینی، سفیان بن مصعب را از شعرای غدیر شمرده و قسمتی از ابیات بلند او را در این‌باره و سایر فضایل علی (ع) و خاندان پیامبر (ص) نقل کرده است و نیز راجع‌به صحّت مذهب و حسن عقیده‌ی او استدلال و تأکید نموده است. «1»
شیخ کشّی روایت کرده که امام صادق (ع) به سفیان بن مصعب فرمودند: «شعری بسرای که زنان به خواندنش نوحه‌گری کنند.»
همچنین از سماعه روایت آورده که امام (ع) فرمودند: «ای شیعیان! شعر عبدی را به فرزندان خود بیاموزید که او بر دین خدا است» «2». مرحوم کلینی نیز به سند خود روایت کرده که هنگامی که عبدی در خانه امام صادق (ع) اشعار خود را در مرثیه‌ی سیّد الشّهداء می‌خواند، آن‌چنان شیونی برپا شد که مردم بر درب خانه‌ی امام جمع شدند و امام (ع) به خاطر جلوگیری از هجوم مأموران عباسی فرمودند: «کودکی از ما بیهوش شده بود و زنان بدان خاطر شیون کردند.» «3»
عبدی کوفی به سال 178 هجری در کوفه از دنیا رفت. «4»
ـ*ـ
1- لقد هدّ رکنی رزء آل محمّدو تلک الرزایا و الخطوب عظام
2- و ابکت جفونی بالفرات مصارعلآل النّبی المصطفی و عظام
3- عظام باکناف الفرات زکیّةبهنّ علینا حرمة و ذمام
4- فکم حرّة مسبیة و یتیمةو کم من کریم قد علاه حسام
5- لآل رسول اللّه صلّت علیهم‌ملائکة بیض الوجوه کرام 1- مصیبت خاندان پیامبر وجودم را به لرزه درآورد، و این مصیبت‌ها بسیار بزرگ و عظیم است.
2- چشم‌های من در کنار فرات برای جسم‌های به خون غلتیده گریان شد. برای خاندان بزرگ پیامبر برگزیده.
3- بزرگانی که بسیار پاک و منزه هستند، در کنار فرات (کشته شدند). که

این بزرگان نزد ما دارای حرمت و کرامت هستند.
4- چه زنان پاک و آزاده‌ای و چه یتیمانی که آواره شدند و چه بزرگوارانی که بر آنها شمشیر فرود آمد.
5- بر خاندان رسول اللّه (ص) فرشتگانی درود فرستادند. فرشتگانی که خوش‌سیما و بزرگوارند.

_____
(1)- الغدیر؛ ج 2، ص 294.
(2)- اختیار معرفة الرجال؛ ج 2، ص 704.
(3)- روضه کافی؛ حدیث 263.
(4)- ادب الطف؛ ج 1، ص 170 و 171. الغدیر؛ ج 2، ص 294- 297.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:67 6- افاطم اشجانی بذوک ذو و العلی‌فشبت و إنی صادق لغلام
7- و أضحیت لا ألتذّ طیب معیشتی‌کأنّ علیّ الطیبات حرام
8- و لا البارد العذب الفرات اسیغه‌و لا ظلّ یهنینی الغداة طعام
9- یقولون لی صبرا جمیلا و سلوةو ما لی الی الصبر الجمیل مرام
10- فکیف اصطباری بعد آل محمّدو فی القلب منی لوعة و ضرام «1» 6- ای فاطمه (س)! فرزندان بزرگوار تو مرا متألّم کردند، و آن تألّم در وجود من شعله‌ور گشت و من فرد صادقی هستم.
7- و روزگار خود را طوری سپری می‌کنم، که زندگی برای من لذّتی نداشته باشد، که گویا چیزهای گوارا و لذیذ بر من حرام است.
8- و آب شیرین و گوارا مرا سیراب نمی‌کند و هیچ سایه و غذایی برای من گوارا نیست.
9- به من می‌گویند که صبر جمیل و آسایش پیشه کن در حالی‌که هیچ راهی برای رسیدن به صبر جمیل وجود ندارد.
10- چگونه صبر پیشه کنم بعد از این همه مصیبت که بر آل محمد (ص) وارد شد، در حالی که در دل من درد و رنج می‌باشد.
***
1- و زوج بضعته الزّهراء یکنفهادون الوری و أبو أبنائها النجب
2- من کل مجتهد فی اللّه معتضدباللّه معتقد للّه محتسب
3- هادین للرشد إن لیل الضلال دجاکانوا لطارقهم أهدی من الشهب
4- لقّبت بالرفض لما أن منحتهم‌ودّی و أحسن ما أدعی به لقبی
5- صلاة ذی العرش تتری کل آونةعلی ابن فاطمة الکشّاف للکرب
6- و أبنیه من هالک بالسمّ محترمو من معفّر خدّ فی الثری ترب 1- علی (ع)! تو همسر پاره‌ی تن پیامبر و تنها نگهبان زهرا (س) و پدر فرزندان نجیب اویی!
2- فرزندانی که در راه خدا پر جد و جهدند و از او یاری می‌جویند و به وی

معتقدند و برای او کار می‌کنند.
3- و چنان راهنمایانی هستند که اگر شب تاریک گمراهی، سایه بر سرها گسترد شبروان را بهتر از هر کوکب و شهابی، رهبری می‌کنند.
4- از آن روز که مهر خود را به پای آنان ریختم، مرا رافضی خواندند و این لقب بهترین نام من است.
5- در راه خدای ذو العرش، پیوسته و همیشه بر روان فرزندان غمگسار فاطمه باد!
6- آن دو فرزند که یکی به سم کشنده مسموم شد و دیگری با گونه‌ی خاک‌آلود، در خاک آرمید.
7- و العابد الزاهد السجّاد یتبعه‌و باقر العلم دانی غایة الطلب
8- و جعفر و ابنه موسی و یتبعه البرّ الرضا و الجواد العابد الدئب
9- و العسکریین و المهدی قائمهم‌ذو الأمر لابس أثواب الهدی القشب
10- من یملأ الأرض عدلا بعد ما ملئت‌جورا و یقمع أهل الزیغ و الشغب

_____

(1)- ادب الطف؛ ج 1، ص 169.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:68 11- یا صاحب الکوثر الرقراق زاخرةذود النواصب عن سلساله الخصب
12- حتی لقد و سمت کلما جباههم‌خواطری بمضاء الشعر و الخطب «1»
7- و پس از وی، عابد زاهد، امام سجاد (ع) است و آنگاه باقر العلمی که به غایت طلب نزدیک است.
8- و جعفر صادق (ع) و فرزندش موسی (ع) و پس از آن امام نیکوکاری چون حضرت رضا (ع) و امام جواد (ع)، عابد و کوشا.
9- و امام عسکری و مهدی که قائم آنان و صاحب امری است که تشریف نظیف و سپید هدایت بر تن دارد.
10- و زمین را پس از آنکه از ستم پر شده باشد از عدل و داد پر می‌کند و گمراهان و بدکاران را برمی‌اندازد.
12 و 11- ای علی! من در راه عشق تو، گروهی از دشمنان بی‌باکت را با بیرون ریختن اندیشه و گفتار تدریجی خویش، کوبیدم تا اندیشه‌های من با شمشیر برّان شعر و سخن، داغ ننگ بر جبین آنها زد.
***
1- آل النّبیّ محمّدأهل الفضایل و المناقب
2- ألمرشدون من العمی‌و المنقذون من اللوازب
3- ألصّادقون النّاطقون‌السّابقون إلی الرغائب
4- فولاهم فرض من الرّحمن فی القرآن واجب
5- و هم الصراط فمستقیم‌فوقه ناج و ناکب «2» 1- دودمان محمّد نبی (ص)، اهل فضیلت و منقبت هستند.

2- اینان روشنی‌بخش کوردلان و دستگیر درماندگانند.
3- آنان راستگویان پیشگام در کارهای پسندیده می‌باشند.
4- و ولای آنان از جانب خدای رحمان، در قرآن فرض و واجب گردیده است.
5- ایشان صراط مستقیمند که گروهی از مردم در این راه رستگار و عده‌ای از راه آنان منحرف می‌شوند.
***
1- یا سادتی یا بنی علیّ‌یا آل طه و آل صاد
2- من ذا یوازیکم و أنتم‌خلایف اللّه فی البلاد
3- انتم نجوم الهدی اللواتی‌یهدی بها اللّه کلّ هاد
4- لو لا هداکم إذا ضللناو التبس الغیّ بالرّشاد
5- لا زلت فی حبّکم اوالی‌عمری و فی بغضکم اعادی
6- و ما تزوّدت غیر حبّی‌إیّاکم و هو خیر زاد «3» 1- ای سروران من و ای فرزندان علی! ای آل طه و ای خاندان رسول خدا (ص)!
2- کیست که با شما برابری کند؟ چه شما بندگان خدا در روی زمین هستید.

_____
(1)- همان؛ ص 178 و 179.
(2)- الغدیر؛ ج 2، ص 305.
(3)- همان؛ ص 317.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:69
3- شمایید آن ستارگان هدایتی که خداوند رهسپاران این راه را به شما رهبری می‌کند.
4- اگر رهبری شما نبود، ما به ضلالت می‌افتادیم و گمراهی با هدایت مشتبه می‌شد.
5- توشه‌ای جز مهر شما ندارم و آن بهترین زاد و ذخیره و پشتوانه‌ی من در پهنه‌ی حشر است.
6- دوستی شما و بیزاری از بدگویانتان، اعتقاد من است.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:70

فرزدق

اشاره

ابو فراس همام ابن غالب مشهور به «فرزدق» شاعر بزرگ عرب است. مادر او لیلی بنت حابس و پدرش دارای مناقب مشهور و اوصاف پسندیده است.
وی از شاعران بصره و مدّاح خلفای بنی امیه است و در زبان عربی اثر عظیمی داشته است به طوری‌که گفته‌اند اگر شعر فرزدق نمی‌بود ثلث زبان عرب از میان می‌رفت و نیز اگر شعرش وجود نداشت نصف اخبار مردم نابود می‌گشت. وی را به زهیر بن ابی سلمی تشبیه می‌کنند که هر دو از شاعران طراز اولند. زهیر در جاهلیت و فرزدق در دوره‌ی اسلام.
فرزدق را با جریر و اخطل حوادثی است و هجو فرزدق در شأن آن دو مشهورتر از آن است که به ذکر درآید. او در میان قومش شریف و گرامی بود و خاطرش را عزیز می‌داشتند و هر که به قبر پدرش پناه می‌برد، را حمایت می‌کرد. جد و پدرش نیز از بخشندگان و شریفان عرب و از نیکان اشراف بودند. در شرح نهج البلاغه آمده است که فرزدق عادت داشت پیوسته در حال نشسته مقابل خلفا و امرا شعر بخواند تا اینکه سلیمان بن عبد الملک اراده نمود که وی ایستاده به شعر خواندن بپردازد، ولی گروهی از بنی تمیم بشوریدند و سلیمان اجازه داد که فرزدق نشسته شعر بخواند.
کنیه‌ی فرزدق در جوانی «ابی مکیّه» بود و مکیّه نام دختر وی می‌باشد. ولی به جهت درشتی چهره و ترش روئیش به فرزدق ملقب شد.
فرزدق در منزلگاه «تنعیم» ملاقاتی با امام حسین (ع) که به سمت کوفه حرکت کرده بود، داشت و امام (ع) در مورد اوضاع کوفه از او سوالاتی نمود، فرزدق به امام (ع) پیشنهاد کرد که به سمت کوفه حرکت نکند.
وفات او به سال 110 ه. ق. در بصره اتفاق افتاد، در حالی‌که سنش نزدیک به صد سال بود. «1»
-*-

قصیده فرزدق در مدح امام سجاد (ع):

1- هذا الّذی یعرف البطحاء و طأتهو البیت یعرفه و الحلّ و الحرم
2- هذا ابن خیر عباد اللّه کلّهمهذا التّقیّ النّقیّ الطاهر العلم
3- هذا علیّ رسول اللّه والدهامست بنور هداه تهتدی الظلم
4- اذا رأته قریش قال قائلهمإلی مکارم هذا ینتهی الکرم
5- ینمی إلی ذروة العزالتی قصرتعن نیلها عرب الاسلام و العجم 1- این کسی است که بطحاء جای پایش را می‌شناسد و حرم و بیرون حرم بدو آشناست.
2- این پسر بهترین بندگان خداست. این پرهیزگار، گزیده، پاک و نشانه و راهنماست.
3- این علی است که پدرش رسول اللّه می‌باشد و با نور هدایتش تاریکی و ظلمت هدایت می‌شود.
4- چون قریش او را بیند، گوید: جوانمردی تا درگاه او راه پوید.
5- وی عزّت را در حدّ بالای خویش رشد داده و عرب و عجم را به‌وسیله‌ی اسلام برتری بخشیده است.

_____

(1)- الاعلام زرکلی؛ ج 3، ص 1127 و 1128.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:71 6- یکاد یمسکه عرفان راحتهرکن الحطیم اذا ما جاء یستلم
7- ایّ القبایل لیست فی رقابهملاوّلیّة هذا اوله النعم
8- یغضی حیاء و یغضی من مهابتهفلا یکلّم الّا حین یبتسم
9- فی کفّه خیزران ریحه عبقمن کفّ اروع فی عرنینه شمم
10- ینشق نور الهدی من نور طلعتهکالشّمس ینجاب عن اشراقها الظّلم 6- چون برای سودن رکن حطیم (حجر الاسود) آید با شناسایی که بدو دارد خواهد که دست او را وانگذارد و حجر الاسود مایل به لمس دستان اوست.
7- کدام قبیله‌ای است که طوق نعمت او یا پدران او در گردنش نیست؟!
8- دیده‌ها از هیبت او فرو خوابد و او دیده از شرم فرو خفته دارد، با او سخن نگویند، مگر گاهی که لبخند به لب آرد.
9- در دستش عصایی از خیزرانست که بوی خوش آن دمانست. بیننده را به شگفت آرد، از زیبایی و تناسبی که در چهره دارد.
10- پرده‌ی ظلمت، از نور جبین او می‌درد، چنانکه درخشیدن خورشید تاریکی‌ها را می‌برد.
11- مشتقّه من رسول اللّه نبعتهطابت عناصره و الخیم و الشّیم

12- من جدّه دان فضل الأنبياء لهو فضل امّته دانت له الامم
13- هذا ابن فاطمة إن كنت جاهلهبجدّه أنبياء اللّه قد ختموا
14- اللّه شرّفه قدرا و اعظمهجری بذاک له فی لوحه القلم
15- کلتا یدیه غیاث عمّ نفعهمایستوکفان و لا یعروهما العدم 11- نهال او رسته از بوستان نبوّت است، پاکنژاد است و پاکیزهخوی و سیرت است.
12- کسیکه پیامبران فضیلت جدّ او را گردن نهادند، و امت او از دیگر امّتان پیش افتادند.
13- اگر او را نمیشناسی! او فرزند فاطمه است که جدّ او بر صحیفهی پیامبران مهر قبول است.
14- از دیر زمان خدا او را شریف و بزرگ آفریده و قلم در لوح، این شرف و بزرگی را نگاشته است.
15- دو دست او بارانریزانست که به سود همگانست از آن بخشش خواهند و بخششش بیپایانست.
16- سهل الخلیفة لا تخشی بوادرهیزینه اثنان حسن الخلق و الشّیم
17- اللیث أهون منه حین تغضبهو الموت ایسر منه حین یهتضم
18- حمّال انقال اقوام اذا فدحواحلوا الشّمایل تحلو عنده نعم
19- لا یخلف الوعد میمون نقیتهرحب الفناء اریب حین یعترم
20- ما قال لا قطّ الّا فی تشهّدهلو لا التّشهّد کانت لاؤه نعم 16- نرمخویی است که کسی از او نترسیده، دو چیز زینت اوست خلق نیکو و خوی پسندیده.
17- هنگامیکه او خشمگین شود شیر در مقابلش خوار و سرشکسته است و مرگ در هنگام خشم او آسانتر است.
18- مردم مصیبت دیده را یار و غمخوار است نیکو سرشتی که آری گفتن نزد او شیرینترین گفتار است.
19- به جهت مبارکی و پاکی هرگز خلف وعده نمیکند و فنا و نیستی را وسعت میبخشد زمانیکه سخت میشود.
دانشنامهی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:72
20- لفظ «لا» بر زبان نیارد مگر هنگام تشهّد. اگر برای تشهّد نبود «لا» ی او «نعم» بود.
21- عمّ البرّیة بالاحسان و انقشعتعنها الغمامة و الاملاق و العدم
22- من معشر حبّهم دین و بغضهمکفر و قربهم منجا و معتصم
23- ان عدّ اهل التّقی کانوا أئمّتهماو قیل من خیر خلق اللّه قیل هم
24- لا یستطیع جواد بعد غایتهمو لا یدانیهم قوم و ان کرموا
25- هم الغیوث اذا ما ازمة ازمتو الاسد اسد الثّری و الناس محتدم 21- آفریدگان را مشمول عنایت فرمود تا تیرگی فقر و ناداری را از آنان زدود.
22- از خاندانی است که دوستی آنان دین و دشمنی ایشان گمراهی است،

نزدیکی بدانها پناهگاه از افتادن در تباهی است.
23- اگر پرهیزگاران به شمار آرند آنان برایشان مهترانند، اگر بگویند بهترین خلق خدا چه کسانی هستند؟ گویند آنانند.
24- هیچ بخشنده‌ای برابری با آنان نتواند، و هیچ‌کس را میّسر نشود که خود را در بزرگی به آنان رساند.
25- در خشکسالی باران ریزاننده‌اند و در میدان کارزار شیران درنده.
26- لا یقبض العسر بسطامن اکفهم‌سیّان ذالک ان اتروا و ان عدموا
27- مقدّم بعد ذکر اللّه ذکرهم‌فی کلّ بدو و مختوم به الکلم
28- یابی لهم ان یحل الذّم ساحتهم‌خیم کریم و اید بالنّدی هضم
29- یستدفع السوء و البلوی بحبّهم‌و یستقیم به الاحسان و النّعم
30- فلیس قولک من هذا بضائره‌العرب تعرف من انکرت و العجم
31- من یعرف اللّه یعرف اوّلیّة ذافالدّین من بیت هذا ناله الامم «1» 26- در تنگدستی با فراخ‌دستی می‌بخشند، برای آنان یکسان است که بی‌نیاز باشند یا مستمند.
27- در آغاز و پایان هر سخنی که در دهانست، پس از نام خدا نام این خاندانست.
28- ذم و نکوهش به ساحت آنان هرگز راهی ندارد آنان بزرگوارانی هستند که همواره دستان بخشنده‌ای دارند.
29- دوستی آنان بازدارنده‌ی شر و نقمت است و موجب زیادت احسان و نعمت است.
30- این‌که گویی این کیست؟ بدو زیانی نمی‌رساند، آن را که تو نشناخته گرفتی عرب و عجم می‌شناسند.
31- کسی که خدا را می‌شناسد پدران او را می‌شناسد که دین مردمان از این خاندان برقرار است.
*** اشعار فرزدق را جامی در «سلسلة الذهب» به فارسی برگردانیده و این ترجمه از شاهکارهای ادبیّات تازی و فارسی است:
پور عبد الملک به نام هشام‌در حرم بود با اهالی شام
می‌زد اندر طواف کعبه قدم‌لیکن از ازدحام اهل حرم
استلام حجر ندادش دست‌بهر نظاره گوشه‌ای بنشست
ناگهان نخبه‌ی نبی و ولی‌زین عباد بن حسین علی

---

(1)- مجالس المؤمنین؛ ج 2، ص 494.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:73 در کساء بها و حله‌ی نوربر حریم حرم فکند عبور
هر طرف می‌گذشت بهر طواف‌در صف خلق می‌فتاد شکاف
زد قدم بهر استلام حجرگشت خالی ز خلق راه گذر

شامیی کرد از هشام سؤال‌کیست این با چنین جلال و جمال
از جهالت در آن تعلّل کردوز شناسائیش تجاهل کرد
گفت نشناسمش ندانم کیست‌مدنی یا یمانی یا مکّیست
بو فراس آن سخنور نادربود در جمع شامیان حاضر
گفت من می‌شناسمش نیکوزو چه پرسی بسوی من کن رو
آن کس است این که مکّه و بطحازمزم و بو قبیس و خیف و منا
حرم و حلّ و بیت و رکن و حطیم‌ناودان و مقام ابراهیم
مروه، سعی و صفا، حجر، عرفات‌طیّبه و کوفه، کربلا و فرات
هریک آمد به قدر او عارف‌بر علوّ مقام او واقف
قرّة العین سیّد الشّهداست‌زهره شاخ دوحه زهراست
میوه باغ احمد مختارلاله راغ حیدر کرّار
چون کند جای در میان قریش‌رود از فخر بر زبان قریش
که بدین سرور ستوده شیم‌بنهایت رسیده فضل و کرم
ذروه‌ی عزّتست منزل اوحامل دولت است محمل او
از چنین عزّ و دولت ظاهرهم عرب، هم عجم برو قاصر
جدّ او را به مسند تمکین‌خاتم انبیاست نقش نگین
لایح از روی او فروغ هدی‌فایح از خوی او شمیم وفا
طاعتش آفتاب روزافروزروشنائی فزای ظلمت سوز
جدّ او مصدر هدایت حق‌از چنان مصدری شده مشتق
ز حیا نایدش پسندیده‌که گشاید به روی کس دیده
خلق از او نیز دیده خوابانندکز مهابت نگاه نتوانند
نیست بی‌سبقت تبسّم اوخلق را طاعت تکلّم او
در عرب، در عجم بود مشهورکو مدانش مغفلی مغرور
همه عالم گرفت پرتو خورگر ضریر ندید از آن‌چه ضرر
شد بلند آفتاب بر افلاک‌بوم از آن گر نیافت بهره چه باک
بر نکو سیرتان و بدکاران‌دست او را بر موهبت باران
فیض آن ابر بر همه عالم‌گر بریزد نمی‌نگردد کم
هست از آن معشر بلند آئین‌که گذشتند از اوج علیّین
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:74 حبّ ایشان دلیل صدق و وفاق‌بغض ایشان نشان کفر و نفاق
قربشان پایه‌ی علوّ و جلال‌بعدشان مایه‌ی عتوّ و ضلال
گر شمارند اهل تقوی راطالبان رضای مولا را
اندر آن قوم مقتدا باشندو اندر آن خیل پیشوا باشند
گر بپرسد ز آسمان بالفرض‌سائلی من خیار اهل الارض
بر زبان کواکب و انجم‌هیچ لفظی نیاید الاهم
هم غیوث الندی اذا و هبواهم لیوث الثری اذ انهبوا

ذکرشان سابق است در افواه‌بر همه خلق بعد ذکر اللّه
سر هر نامه را رواج فزای‌نام ایشان است بعد نام خدای
ختم هر نظم و نثر را الحق‌باشد از یمن نامشان رونق
چون هشام آن قصیده‌ی غرّاکه فرزدق همی نمود انشا
کرد از آغاز تا به آخر گوش‌خونش اندر رگ از غضب زد جوش
بر فرزدق گرفت حالی دق‌همچو بر مرغ خوشنوا عقعق
ساخت در چشم خوارش‌حبس بنمود بهر آن کارش
اگرش چشم راست بین بودی‌راست کردار و راست دین بودی
دست بیداد و ظلم نگشادی‌جای آن حبس خلعتش دادی
قصّه‌ی مدح بو فراس رشیدچون بدان شاه حق‌شناس رسید
از درم بهر آن نکو گفتارکرد حالی روان ده و دو هزار
بو فراس آن درم نکرد قبول‌گفت مقصود من خدا و رسول
بود از آن مدح نی نوال و عطازانکه عمر شریف را ز خطا
قلته خالصا لوجه اللّه‌لا لان استفیض ما اعطاه
قال زین العباد و العبادما نودیه عوض لا یرداد
زانکه ما اهل بیت احسانیم‌هرچه دادیم باز نستانیم
ابر جودیم بر نشیب و فرازقطره از ما به ما نگردد باز
آفتابیم بر سپهر علانفتد عکس ما دگر سوی ما
چون فرزدق به آن وفا و کرم‌گشت بینا قبول کرد درم
از برای خدا بود و رسول‌هرچه آمد ازو، چه رد، چه قبول
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:75

کمیت بن زید اسدی

اشاره

ابو المستهل کمیت فرزند زید بن خنیس بن مخالد از نزاریان می‌باشد وی از قبیله‌ی بنی اسد از اعراب شمالی است. کمیت در سال 60 هجری در دوران بنی امیه در کوفه متولّد شد و زندگی خود را زمانی آغاز کرد که یزید بن معاویه به جنایتی عظیم در تاریخ انسانیت دست زده بود.
کمیت از همان کودکی شعر می‌گفت و در مسجد کوفه به تعلیم اطفال مشغول بود. خود در درس ابو حنیفه شرکت می‌کرد و از همان‌جا با جدل و قیاس و استنباط نیز آشنا شد. وی بسیار زیرک و خوش‌زبان بود. اغلب مورخین وی را از بزرگترین شعرای کوفه و پیشتازان آن عصر می‌شمرند. کمیت از برجسته‌ترین شاعران شیعی معتقد بود که زمینه‌ساز تحوّل شعر شد و از شعر در ترویج عقاید و افکار شیعی استفاده می‌کرد. نسبت به اخبار و انساب عرب نیز اطلاع کامل داشت و شاعری لغت‌شناس بود.
عصر کمیت که عصر حاکمیت امویان است چنین اقتضا می‌کرد که چهره‌های سیاسی و مخالف دولت اموی به تقیّه رو می‌آوردند و کمیت در چنین روزگار سختی زبان به ستایش بنی هاشم گشود و با آنکه بیم جان می‌رفت به خاطر رضای حق، قصیده‌ها و قطعه‌های غرّا در مدح اهل بیت سروده است. هرچند هاشمیان کوشش کردند چیزی به عنوان صله بدو دهند اما وی نپذیرفت.
در تاریخ ادبیات عرب به کمتر شاعری می‌توان برخورد کرد که از استحکام عقیده و ایمانی چون کمیت برخوردار باشند.
سراسر زندگی او، تبلور عشق وافر به فضیلت و عدالت است. معاصر بودن او با امام سجاد و امام باقر و امام صادق علیهم السّلام و ارتباط پیوسته‌ی او با آنان و طرح سوالات عقیدتی و دینی عمق اعتقاد و توجه او را می‌رساند. وی در مکتب آل علی (ع) تعلیم یافته است و مردی مبارز، معتقد و انسان‌دوست بار آمده است.
کمیت اهل بیت را وارستگان توانمندی می‌داند که هاله‌ای از قداست و پاکی بر آنها سایه افکنده و آنها تجسم و عینیت اسلام راستین هستند. سروده‌های بسیار او در باب اهل بیت (ع) از عشق وافر و صدق عاطفه‌ی او حکایت دارد. در اشعار او اگرچه گاهی تعصّباتی نسبت به قبیله و افتخار به نیاکان دیده می‌شود، لیکن روح حاکم بر اندیشه و رفتار او، تشیّع است.
سروده‌های خالصانه او در وصف بنی هاشم به او عظمت خاصی بخشیده است. البته باید توجه داشت که کمیت از سویی هنر شعر جاهلی را دارا بود و از سوی دیگر تحوّلات اخلاقی و فکری اسلام را در خود جای داد و

شعرش از جهت قالب و ساخت ظاهری شبیه شاعران بدوی و از جهت محتوی و مضمون، آمیخته به سیاست و جدل و احتجاج بود و او نخستین کسی است که استدلال و احتجاج در شعر را به شیعه آموخته است.
شیخ مفید می‌نویسد: «کمیت معنی گفتار امیر مؤمنان را که در کلام منثور حضرتش در حجت‌آوری بر معاویه است را به رشته‌ی نظم کشید.» «1»
در مورد تعداد اشعار کمیت، گفته‌اند که وی به هنگام مرگ 5289 بیت سروده که آنچه امروز در دست داریم بیش از یک پنجم اشعار او نیست. چیزی بیش از هاشمیات که در مجموعه‌ای به نام «قصاید هاشمیات» جمع‌آوری گردیده است و بقیه‌ی آنها به صورت پراکنده در کتابهای «الاغانی»، «جمهرة الانساب العرب»، «خزانة الادب» آورده شده است.

_____

(1)- الفصول؛ ص 85.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:76

«هاشمیات» بهترین سروده‌های کمیت می‌باشد و بسیار قوی و مستحکم و مستدل است. اشعار هاشمیات شامل مدح، هجو، سیاست، دیانت، دفاع از حق و حقیقت است و هم شامل رثای اهل بیت می‌باشد. سلسله‌ی قصیده‌های هاشمیات دارای 578 بیت است و از معروفترین اشعار اوست.
از مطالعه هاشمیات چنین برمی‌آید که علاقمندی او به اهل بیت نه از آن جهت است که آنان خاندان رسول اللّه (ص) هستند، بلکه به جهت لیاقت و ارزشها و عظمت‌های وجودی است که آنان دارا می‌باشند. این مطلب در مورد هجوهای او نیز صادق است که بنی امیه به علت خیانت و عدول از سیره‌ی رسول خدا و عدالت اجتماعی شایسته‌ی هجو هستند.
کمیت تمام دوران عمر خویش بعد از سرودن هاشمیات را در بیم و ترس گذراند و پنهانی در گوشه‌های گمنامی به سر برد تا با شعر خود حجّت را به‌پا داشت و راه را نشان داد و حق را آشکار ساخت.
بسیاری از شعرا، هاشمیات را تخمیس کرده‌اند که شیخ ملّا عباس زیوری بغدادی و علامه شیخ محمّد سماوی و سید محمّد صادق صدر الدّین کاظمی از آن جمله‌اند. استاد محمد محمود رافعی مصری هاشمیات را شرح کرده و بسیار نیکو از عهده برآمده است. «1»
هاشمیات سخنی برگزیده و از بلندترین و استوارترین شعر و از بهترین و تازه‌ترین طرز گفتار است. کمیت این اشعار را برای امام محمّد باقر (ع) خواند و امام فرمود: «خداوندا بر کمیت رحمت آور و او را بیامرز» «2»
هم‌چنین امام فرمود: «تا از ما خاندان پیامبر دفاع می‌کنی، همواره به روح القدس مؤید باشی.»
در جای دیگر امام در حقّ او چنین دعا فرمود: «خداوندا! در روزگاری که مردم درباره‌ی خاندان پیامبرت خودداری داشتند به راستی کمیت از

خودگذشتگی نشان داد و حقی را که دیگران پنهان می‌کردند، او آشکار نمود. پس وی را به نیکبختی زنده بدار و به شهادت بمیران. مزد دنیایی‌اش را به وی بنما و بهترین پاداش را در آخرت برای وی ذخیره فرما! که ما از عهده‌ی پاداش او برنمی‌آئیم". کمیت گفت: من برکت دعای امام را پیوسته احساس می‌کردم. کمیت قصیده‌ی لامیه‌ی هاشمیات را برای امام جعفر صادق (ع) در منی خواند و امام جعفر صادق (ع) نیز او را چنین دعا فرمود: بار الها! گناهان گذشته و آینده و پنهان و آشکار کمیت را بیامرز و آنقدر به وی عطا کن تا راضی شود." «3» ابا ابراهیم سعد اسدی شبی رسول خدا (ص) را در خواب دید که فرمود: سلام مرا به کمیت برسان و به وی خبر ده که خدایش آمرزیده است.»
هشام بن عبد الملک خلیفه اموی به خالد بن عبد اللّه نوشت که دست و پای کمیت را ببر و گردنش را بزن و خانه‌اش را ویران کن. خالد، کمیت را دستگیر کرده و به زندان افکند، اما کمیت از زندان با مساعدت همسرش که لباس خود را به او داده بود فرار کرد ولی بالاخره در سال 126 هجری توسط امویان با شمشیری که بر شکمش زدند به شهادت رسید. «4»
-*-

_____
(1)- الغدیر؛ ج 2، ص 186.
(2)- الاغانی؛ ج 15، ص 123.
(3)- همانجا.
(4)- الغدیر؛ ج 2، ص 195- 212. ادب الطف؛ ج 1، ص 183- 191 با تلخیص.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:77

اشعار هاشميات «1»:

اشاره

1- نفی عن عینک الأرق الهجوعاو همّ یمتری منها الدموعا
2- دخیل فی الفؤاد یهیج سقماو حزنا کان من جذل منوعا
3- و توکاف الدموع علی اکتئاب‌أحلّ الدهر موجعه الضلوعا
4- ترقوق أسحما دررا و سکبایشبّه سحّها غربا هموعا
5- لفقدان الخضارم من قریش‌و خیر الشافعین معا شفیعا 1- شب‌زنده‌داری، خواب را از دیده‌ات برد و غمی اشک‌آور که دردانگیز و آن‌چنان ماتم‌زاست، که شادی را از یاد می‌برد، بر دل نشست.
2- ریزش اشکها بر اندوهی است که از درد روزگار بر دل نشسته است.
3- باران اشکی، از دیده روان و ریزان است که در ریزش به دلوی پر آب می‌ماند.
4 و 5- (این اندوه و اشک) برای از دست دادن بزرگان قریش و بهترین پایمردان (خاندان رسول اکرم (ص)) است که همگان در پیشگاه خدای رحمان شفاعتگرند.
6- لدی الرّحمن یصدع بالمثانی‌و کان له أبو حسن قریعا
7- حطوطا فی مسرّته و مولی‌إلی مرضاة خالقه سریعا
8- و أصفاه النبیّ علی اختیاربما أعیی الرّفوض له المذیعا
9- و یوم الدّوح دوح غدیر خمّ‌أبان له الولایة لو اطیعا
10- و لکنّ الرجال تبایعوهافلم أرمثلها خطرا مبیعا 6- پیامبری که آشکارا «مثانی «2»» خوان است و ابو الحسن علی (ع) برگزیده‌ی اوست.
7- علی: مولائی که از شادی گریزان و به خشنودی خالق خویش شتابان است.
8- و پیامبر چنان او را برگزید که کسانی را که از ذکر این گزینش گریزان بودند، به زانو درآورد.
9- و در روز «دوح «3»» غدیر خم، ولایت وی را آشکار فرمود. که ای کاش اطاعت می‌شد.
10- لیکن آن‌کسان پیمان ولایت را شکستند و من پیمانی به این خطیری ندیدم.
11- فلم أبلغ بها لعنا و لکن‌أساء بذاک أوّلهم صنیعا
12- فصار بذاک أقربهم لعدل‌إلی جور و أحفظهم مضیعا
13- أضاعوا أمر قائدهم فضلّواو أقومهم لدی الحدثان ریعا
14- تناسوا حقّه و بغوا علیه‌بلاترة و کان لهم قریعا
15- فقل لبنی امیّة حیث حلّواو إن خفت المهنّد و القطیعا

_____

(1)- هاشمیات: سخن برگزیده و از بلندترین و استوارترین شعر و از

بهترین و تازه‌ترین طرز گفتار است که کمیت در آن هرچه بهتر کار کرده و بسیار خوب از عهده بر آمده است. ابیات از قصاید درخشان کمیت (هاشمیات) است که شماره‌ی آن‌چنانکه صاحب کتاب" حدایق الوردیه" تصریح کرده است به 578 بیت می‌رسد لیکن دست نشری که باید امین بر ودایع علم باشد ویران‌گری کرده است و ابیات بسیاری از آن را حذف نموده است.
(2)- مثانی: سوره‌ی حمد.
(3)- روزی که پیامبر اکرم (ص) برای تبلیغ ولایت در سرزمینی که درختان کهن و انبوه داشت، فرود آمد.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:78
11- من به آنها لعنت نمی‌فرستم ولی اولی بدکاری کرد.
12- و با این کار دومی نیز که از دیگران به عدل و داد نزدیکتر و پاسدارتر می‌نمود، ستمگر و تبهکار شد.
13- اینها، فرمان پیشوای خویش و مردی را که در حوادث روزگار از همه استوارتر بود، ضایع گذاشتند و به گمراهی فتادند.
14- حقّش را از یاد بردند و به وی با آنکه بر همه‌ی آنها سرور بود، بی‌آنکه اندک گناهی کرده باشد، ستم کردند.
15- و به بنی امیه در هرجا فرود آیند هرچند از شمشیر و تازیانه آنها بترسی، بگو:
16-: ألا أفّ لدهر کنت فیه‌هدانا طائعا لکم مطیعا
17- و یلعن فذّ أمّته جهاراإذا ساس البریّة و الخلیعا
18- بمرضیّ السیاسة هاشمیّ‌یکون حیا لامّته ربیعا
19- و لیثا فی المشاهد غیر نکس‌لتقویم البریّة مستطیعا
20- یقیم امورها و یذبّ عنهاو یترک جدبها أبدا مریعا «1» 16- هان! بیزارم از روزگاری که در آن بیمناک و به فرمانبری و فرمانبرداری از شما ناچارم.
17- و بی‌پرده نخستین مردتان (معاویه) و خلیع (ولید بن عبد الملک) را لعنت کناد.
18- اینها به جای سیاستمدار دلخواه هاشمی نسبی، بر مردم حکومت کردند که او برای امت وجودی با برکت و بهاری شکوفا بود.
19- در نبردگاهها، شیری شکست‌ناپذیر و در به راه راست آوردن مردم، پرتوان بود.
20- امور امت به‌پا می‌داشت و از آنان دفاع می‌فرمود و خشکسالیها را برای همیشه به فراوانی نعمت می‌سپرد.
*** کمیت قلب سرگردان خویش را به اهل بیت سپرده است و از مصیبت کربلا چنین می‌گوید:
ذهب الّذین یعاش فی اکنافهم‌لم یبق الّا شامت او حاسِد

و بقی علی ظهر البسیطة واحدفهو المراد و أنت ذاک الواحد «2» کسانی‌که پناه مردم بودند، رفتند. و جز شماتت‌گران و حاسدان کس نمانده است.
و بر گستره‌ی زمین یکی باقی ماند که مقصود و آرزوی من است و آن یکی تو هستی.
***
فقل لبنی أمیة حیث کانواو إن خفت المهنّد و القطیعا
أجاع اللّه من أشبعتموهو أشبع من بجورکم أجیعا «3» به بنی امیه در هرجاکه هستند، حتی اگر می‌ترسی که بر تو شمشیر بکشند یا تو را از خود برانند.
بگو: الهی کسی‌که شما او را سیر کردید، همیشه گرسنه بماند، و آنکه از ستم شما گرسنه مانده، سیر شود.
***
_____
(1)- الغدیر؛ ج 2، ص 180 و 181.
(2)- ادب الطف؛ ج 1، ص 184. این ابیات را خطاب به امام محمد باقر (ع) سروده است.
(3)- همان؛ ص 189.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:79 1- و من أکبر الأحداث کانت مصیبةعلینا قتیل الأدعیاء المللحبّ
2- قتیل یحنب الطف من آل هاشمفیالک لحما لیس عنه مذبب
3- و منعفر الخدین من آل هاشمألا حبّذا ذاک الجبین المترّب «1» 1- و از بزرگترین حوادث مصیبتی بود که وارد شد و آن پاره‌پاره شدن بدن شهدا به دست دشمنان بود.
2- از بنی هاشم شهیدی در کربلا کشته شد که مدافع و حمایتگری نداشت.
3- گونه‌های او به خاک غلتیده شد و به دست دشمن از پای درآمد در حالی‌که پیشانی او نیز خاک‌آلود بود. (رمزی از بریده شدن سر امام حسین (ع) از قفا)

چند بیت از قصیده لامیه هاشمیات:

1- فلم أر موتورین أهل بصیرةو حقّ لهم أید صحاح و أرجل
2- یصیب به الرّامون عن قوس غیرهم‌فیا آخرا أسدی له الغیّ أول
3- کأنّ حسینا و البهالیل حوله‌لأسیافهم ما یختلی المتقبّل
4- و غاب نبی اللّه عنهم و فقده‌علی الناس رزء ما هنالک مجلل
5- فلم أر مخذولا أجلّ مصیبةو أوجب منه نصرة حین یخذل «2»
6- فیاربّ هل الّا بک النصر یبتغی‌و یا ربّ هل الّا علیک المعوّل «3» 1- هان آیا هیچ کوردلی، نگران اندیشه‌ی خویش هست؟ و هیچ روی از حق تافته‌ای پس از تبهکاری به سوی حق باز می‌گردد.
2- تیراندازان، با کمان دیگری (یزید) به سوی او (امام حسین (ع)) تیر می‌اندازند. وای بر آن آخری که زمینه تبهکاری را اولی برای او فراهم آورد.
3- برای شمشیرهای دشمن «حسین» و شیفتگان کوی او، به سبزه‌های درو شده‌ی دروگر می‌ماندند.
4- پیغمبر از میان آنان رفت و فقدان او، مصیبت دردناک و بزرگی برای مردم بود.
5- و من تنها مانده‌ای را که سزاوارتر از او (حسین) به یاری در هنگام تنهایی باشد، نمی‌شناسم.
6- پروردگارا! آیا از جز تو می‌توان یاری خواست؟ و تکیه‌گاهی غیر از تو می‌توان داشت؟
بخشی دیگر از هاشمیات که کمیت برای فرزدق خواند و فرزدق از او خواست تا اشعارش را منتشر کند و گفت: «به خدا قسم که تو از همه‌ی گذشتگان و بازماندگان شاعرتری.»

قصیده‌ی بائیه هاشمیات:

1- طربت و ماشوقا إلی البیض أطرب‌و لا لعبا منّی و ذو الشیب یلعب؟!
2- و لم یلهنی دار و لا رسم منزل‌و لم یتطرّ بنی بنان مخضّب

_____

(1)- همان؛ ص 181.
(2)- همان؛ ص 181 و 182.
(3)- الغدیر؛ ج 2، ص 195.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:80 3- و لا السّانحات البارحات عشیّةأمرّ سلیم القرن أم مرّ أغضب
4- و لکن إلی أهل الفضایل و التّقی‌و خیر بنی حوّاء و الخیر یطلب
5- إلی النّفر البیض الّذین بحبّهم‌إلی اللّه فیما نابنی أتقرّب 1- شادمانم اما این شادی از شوق سپید تنان نیست. به بازی نیز شائق نیستم. مگر پیرمرد سپید مو هم به بازی می‌نشیند؟
2- سرا و رسم خانه‌ای مرا سرگرم نکرده، و انگشتان رنگ از حنا گرفته‌ای به شادیم ننشانده است. (شوق من به جهت خانه و نشانه‌ی منزل دلدار و سرانگشتان رنگین او نیست.)
3- این شوق از پرندگان فرخنده و شومی که صبح و شام به فرخندگی یا شومی بر من گذشته‌اند، نیز نیست.
4- ولیکن من به صاحبان فضیلت و پارسایی و به بهترین مردم شائقم و خیر خواستنی و همواره مطلوب است.
5- سپید بختانی که در هر خیری که به من رسد، به مهر آنان به خداوند تقرّب می‌جویم. (من متوجه‌ی افراد تابناکم، افرادی که علاقه به ایشان رستگاری است.)
6- بنی هاشم رهط النّبیّ فإنّنی‌بهم و لهم أرضی مرارا و أغضب
7- خفضت لهم منّی جناحی مودّةإلی کنف عطفاه أهل و مرحب
8- و کنت لهم من هؤلاء و هؤلاءمحبّا علی أنّی اذمّ و اغضب
9- و أرمی و أرمی بالعداوة أهلهاو إنّی لأوذی فیهم و اؤنّب
10- فإن هی لم تصلح لحیّ سواهم‌فإنّ ذوی القربی أحقّ و أوجب 6- اینان بنی هاشم و خاندان پیامبرند که خشنودی و خشم من به آنان و برای آنان است.
7- در برابر ایشان فروتنم و از سر مهر پر و بال خود را به جانبی فرود آورده‌ام که هر دو سوی آن شایستگی و مهربانی است که اهلا و سهلاگو بود.
8- من دوستدار آنانم. هرچند مورد خشم و سرزنش این و آن باشم.
9- دشمنان به من می‌تازند و من نیز به آنان و این منم که در این میان به

آزار و سرزنش گرفتارم.
10- اگر صلاحیّت خلافت را دیگری جز آنان نداشتند. هر آینه خویشاوندان پیامبر (ص) به خلافت شایسته‌تر و بایسته‌تر بودند.
11- یقولون: لم یورث و لو لا تراثه‌لقد شرکت فیها بکیل و أرحب
12- و قالوا ترابیّ هواه و دینه‌بذلک ادعی فیهم و القب
13- الم ترنی من حبّ آل محمّد (ص)اروح و أغدو خائفا اترقّب «1» 11- می‌گویند پیغمبر ارث نگذاشت، اگر ارثی در کار نبود که باید قبیله‌های بکیل و ارحب و ... نیز در خلافت شریک باشند.
12- گویند او در عشق و اندیشه‌اش علوی است و مرا به همین نام می‌خوانند و می‌نامند.
13- آیا نمی‌بینی که به جهت دوستی خاندان پیامبر صبح و شام را به ترس می‌گذرانم و همیشه مراقب احوال خویشم.
***
_____
(1)- الغدیر؛ ج 2، ص 184 و 185 و 191. ادب الطف؛ ج 1، ص 185 و 186.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:81 14- فمالی الا آل احمد شیعه‌و مالی الا مذهب الحق مذهب
15- بای کتاب ام بایه سنه‌تری حبهم عارا علی و تحسب
16- وجدنا لکم فی آل حم آیه‌تاولها منا تقی و معرب
17- علی ان جرم ام بایه سیرت‌اعنف فی تفریطهم و اکذب
18- فطائفه قد اکفرتنی بحبهم‌و طائفه قالت مسیئی و مذهب 14- شیعه‌ای جز آل احمد و مذهبی جز مذهب شیعه سراغ ندارم.
15- بدیهی است در هیچ کتاب و در هیچ آیه‌ای محبّت آنان مایه ننگ نبود.
16- با آنکه برخلاف انتظار مخالفان آیه درباره اهل بیت دیده‌ایم که پارسایان از ما آن را درباره‌ی خاندان پیامبر تاویل کرده‌اند.
17- اینک به چه گناهی مرا زبون می‌سازید که چرا از آن ستایش کرده‌ام و چرا مرا بدین سبب تکذیب می‌نمایید.
18- مگر نمی‌بینی که صبح و شام از دشمنان اهل بیت خائفم چنانچه عده‌ای مرا بر اثر محبت آنان تکفیر می‌نمایند و گروهی مرا بدکار و تبهکار می‌دانند.

چند بیت از قصیده میمیه هاشمیات:

1- من لقلب متیم مستهام‌غیر ما صبوة و لا أحلام
2- و قتیل بالطف غودر منه‌بین غوغاء أمة و طغام
3- فبهم صرت للبعید ابن عمّ‌و اتّهمت القریب ایّ اتّهام
4- مبدیا صفحنی علی الموقوف المعلم باللّه قوتی و اعتصام «1» 1- دل سرگشته و حیرت‌زده را چیزی جز عشق و آرزو نیست.
2- کشته‌ی نینوا که گرفتار پیمان‌شکنی و خیانت مردم فرومایه و پست نهاد شد؛ و وقتی که می‌خواست با مردم صحبت کند، آن عهدشکنان فریبکار، با هیاهو مانع شنیدن صحبت‌های ایشان شدند.
3- به دوستی آنان (خاندان پیامبر (ص)) با بیگانگان، خویشاوند و پسر عم شدم و از نزدیکانی که هرچه بیشتر آنها را متهم می‌دانستم دوری گزیدم.
4- به جایگاه شناخته‌شده‌ای روی آورده‌ام که توان و تمسّکم به خداوند است.
***
5- علی أمیر المؤمنین و حقّه‌من اللّه مفروض علی کلّ مسلم
6- و انّ رسول اللّه أوصی بحقّه‌و أشرکه فی کلّ حقّ مقسّم
7- و زوّجه صدّیقة لم یکن لهامعادلة غیر البتولة مریم
8- و ردّم أبواب الذین بنی لهم‌بیوتا سوی أبوابه لم یردّم

_____

(1)- ادب الطف؛ ج 1، ص 190 و 191.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:82 9- و أوجب یوما بالغدیر ولایةعلی کلّ برّ من فصیح و أعجم «1» 5- علی سرور مؤمنان است و حقّ وی از جانب خدا بر هر مسلمانی واجب است.
6- به‌راستی‌که رسول خدا در حقّ وی سفارش فرمود و او را در هر حقّی که قسمت می‌شد، شریک کرد.
7- و صدیقه را که همانندی جز مریم بتول نداشت به ازدواج او درآورد.
8- و همه‌ی درها را به مسجد بست الّا در خانه‌ی او را که به مسجد گشوده می‌شد.
9- و در روز غدیر، ولایت او را بر هر نیکوکاری از عرب و غیرعرب واجب فرمود.
***
أضحکنی الدّهر و أبکانی‌و الدّهر ذو صرف و ألوان
لتسعة بالطفّ قد غودرواصاروا جمیعا رهن أکفان روزگار مرا به خنده انداخت و گریاند که روزگار این دگرگونیها و گونه‌گونیها دارد.
گریه‌ام برای آن نه نفری است که در نینوا گرفتار آمدند. و همگان گروگان

کفن‌ها شدند.
***
و ستّة لا یتجاری بهم‌بنو عقیل خیر فرسان
ثمّ علیّ الخیر مولاهم‌ذکرهم میّح أخرانی و یاد شش تن فرزندان عقیل که بهترین سوارکار بودند و دشمن، آنها را پناه نداد و نیز ذکر علی آن نیکمردی که سرور آنها بود، اندوه مرا برمی‌انگیزد.
***
متی یقوم الحقّ فیکم متی‌یقوم مهدییکم الثانی؟؟!! کی حق در میان شما به پا می‌خیزد؟ و مهدی شما کی قیام می‌کند؟

_____
(1)- الغدیر؛ ج 2، ص 195.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:83

جعفر بن عفّان طائی

ابو عبد اللّه جعفر بن عفّان طائی، از راویان و شاعران شیعه کوفه که معاصر با امام جعفر صادق (ع) بود.
وی در مرثیه‌ی حسین (ع) اشعاری سروده و روزی آن را در حضور امام جعفر صادق (ع) خواند. امام (ع) سخت گریست و فرمود: «ای جعفر به خدا سوگند فرشتگان مقرّب خداوند در اینجا حضور یافتند تا سروده‌ات را بشنوند و با ما بگریند. خداوند تعالی در این ساعت بهشت را بر تو واجب ساخت و تو را آمرزید.»
جعفر با سیّد حمیری هم عصر بوده و با او محاوراتی داشته است. وی به سال 150 ه. ق. وفات یافت. «1»
ـ*ـ
1- لیبک علی الإسلام من کان باکیافقد ضیعت أحکامه و استحلّت
2- غداة حسین للدماح دریئةو قد نهلت منه السیوف و علّت
3- و غذدر فی الصحراء لحما مبدداعلیه عناف الطیر بانت و ظلت
4- فما نصرته امة السّوء إذ دعالقد طاشت الإحلام منها و ظلت
5- ألا بل محوا أنوارهم بأکفهم‌فلا سلمت تلک الاکف و شلت «2»
6- و ناداهم جهدا بحقّ محمّدفإن ابنه من نفسه حیث حلت
7- فما حفظوا قرب الرّسول و لا رعواو زلت بهم أقدامهم و استزلت
8- أذاقته حرّ القتل امة جدّه‌هفت نعلها فی کربلاء و زلت
9- کما فجعت بنت الرّسول بنسلهاو کانوا کماة الحرب حین استقلت 1- بگذار هر گریه‌کننده‌ای بر اسلام بگرید. زیرا احکام و قوانین آن تباه شده و آن را مباح شمرده‌اند.
2- بامداد که شد حسین (ع) بر خاک افتاده بود درحالی‌که آماج و نشانه تیر واقع شده بود و شمشیرها از او سیر شده بودند (بدنش به‌وسیله شمشیرها پاره‌پاره شده بود)
3- جسمش پراکنده و پریشان در صحرا رها شد و تنها پرندگان آسمان بر آن سایه می‌افکندند.
4- امت بد هنگامی‌که او را دعوت کردند، یاری‌اش نکردند و رویای همراهی مردم کوفه به هدف نرسید.
5- با دست‌های خود به خاموش کردن نور آنها پرداختند. امیدوارم آن دستها سالم نماند و فلج شود.
6- او آنها را با تمام تلاش به حق محمد (ص) فرامی‌خواند و این‌که پسر اوست و از نفس او می‌باشد.
7- اما آنان نزدیکی او به پیامبر را لحاظ نکردند و در مقابل او قدم‌هایش

لغزید (با او جنگیدند) 8- امت جدّش او را کشتند و سپس لغزیدند و دچار آشفتگی و ضعف روحی شدند.
9- همچنان‌که دختر رسول خدا را دچار فاجعه کردند و هنگامی‌که تنها شد علیه نسل او آهنگ جنگ نمودند.

_____
(1)- اعیان الشیعه؛ ج 4، ص 128. ادب الطف؛ ج 1، ص 193.
(2)- ادب الطف؛ ج 1، ص 192.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:84

سیّد اسماعیل حمیری

ابو هاشم (ابو عامر) اسماعیل بن محمّد بن یزید بن ربیعه‌ی حمیری معروف به سیّد در سال 105 هجری در عمّان متولد شد. پدران وی یمنی بودند که در شام سکونت داشتند و «سید» جزو نام او بوده و هاشمی نبوده است. وی مشهورترین شاعر شیعه و مدافع مذهب و زبان گویای این طایفه بود. طبعش به قدری روان و شعرش به حدی فراوان بود که تاکنون کسی موفق به تدوین دیوان جامع و ضبط همه‌ی اشعار او نشده است. تنها 2300 قصیده از هاشمیات او را جمع آورده‌اند. جدّش یزید بن زیاد معروف به «ابن مفرّغ» (م 69 ه.) نیز شاعری بزرگ بود. او از جوانی به تشیّع گرائید بر خلاف والدینش که از خوارج و اباضی مذهب بودند و امام علی (ع) را سبّ می‌کردند او طبع خدادادی‌اش را در سرودن مدایح اهل بیت به کار انداخت.
والدینش قصد کشتنش را داشتند که او به عقبة بن سلم بن مهنّا امیر شیعی بصره پناه برد و تا مرگ پدر در خانه‌ی او به سر برد. در زمان سقوط دولت اموی، مذهب تشیع در بصره و اهواز رونق پیدا کرد و حاکم بصره نیز شیعیان را حمایت می‌کرد. سید اسماعیل ابتدا کیسانی «1» بود او روزگار سه امام (امام باقر (ع)، امام صادق (ع) و امام موسی کاظم (ع) و ده خلیفه (هشام بن عبد الملک، ولید بن یزید، یزید بن ولید، ابراهیم بن ولید و مروان حمار از امویان، سفّاح، منصور دوانقی، مهدی، هادی و هارون الرّشید از عباسیان) را درک کرد. وقتی سفّاح به خلافت رسید او رسما به دربار عباسیان پیوست و شاعر مدّاح آن خاندان گردید. (132 ق)
ظاهرا بعد از عبادتی که امام صادق (ع) در کوفه از او نمود و بعضی صفات ملکوتی آن حضرت بر وی تجلّی نمود از مذهب کیسانی دست برداشت و به مذهب جعفری گرائید و از آن پس تا پایان عمر مؤمن و مدافع آن مذهب باقی ماند. مقامش در تشیّع به جایی رسید که امام صادق (ع) اشعارش را می‌شنید و سه‌بار بر او رحمت می‌فرستاد و او را «سیّد الشعراء» خواند.
او از قرآن و حدیث و فقه و تاریخ اسلام و سیره رسول اللّه و علی (ع) و سایر ائمه اطهار (ع) به خوبی مطّلع بود و تقریبا همه‌ی احادیثی را که در مناقب علی (ع) و نکوهش مخالفان او وارد شده را در اشعار خود گنجانده است. در شعر دلائل خلافت و ولایت علی (ع) و اثبات عقاید شیعه و ابطال اقاویل مخالفان و مثالب غاصبان حقوق اهل بیت را با زبانی تند و گزنده آمیخته و با تولّی و تبرّی صریح بیان کرده است. 23 غدیریه دارد که علامه امینی اشعاری از آنها را در الغدیر آورده است و هاشمیات سیّد و مراثی او

برای شهیدان طف پیوسته منبع الهام شاعران شیعی بوده است.
دیوان اشعارش به صورت جامع به چاپ نرسیده است. اگرچه نسخه‌ی خطی آن در یکی از کتابخانه‌های یمن و نسخه‌ی دیگری در «مکتبة طاهریه» دمشق محفوظ است.
وفات او به سال 179 هجری در بغداد در محله‌ی «رمیله» در حالی‌که 74 سال سن داشت اتفاق افتاد و به امر هارون الرّشید از جنازه‌ی او تجلیل و تشییع به عمل آمد. اکنون قبرش در محله‌ی شیعه‌نشین کرخ بغداد در جنیته (باغچه) جنب قطیع الربیع واقع است. «2»
***
_____
(1)- کیسانی: بعد از شهادت امام حسین (ع) محمّد بن حنیفه پسر امام علی (ع) را امام می‌دانند.
(2)- الذریعه؛ ج 1، ص 268. روضات الجنات؛ ص 29. الفصول المختاره؛ ص 93. الغدیر؛ ج 2، ص 213- 231 و 248. لسان المیزان؛ ج 1، ص 436.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:85 1- إلی أهل بیت ما لمن کان مؤمنامن الناس عنهم فی الولایة مذهب
2- و کم من شقیق لامنی فی هواهمو عاذلة هبّت بلیل تؤنّب
3- فقلت: دعینی لن احبّر مدحةلغیرهم ما حجّ للّه أرکب
4- أتنهیننی عن حبّ آل محمد؟!و حبّهم ممّا به أتقرّب
5- و حبّهم مثل الصّلاة و إنّه‌علی الناس من بعد الصّلاة لأوجب «1» 1- به خاندانی دل بسته‌ام که مؤمنین از مردم را در ولایت از آنان گریز نیست.
2- بسا برادری که مرا در عشق این خاندان، ملامت کرده است و مادر نکوهش گرم، نیز هر شب به سرزنشم می‌نشیند.
3- گفتم: مرا رها کنید تا آنگاه که حاجیان راهی خانه‌ی خدایند، سخن را به ستایش دیگری جز این خاندان نمی‌آرایم.
4- مرا از مهر خاندان محمد (ص) باز می‌دارید؟ حال آنکه محبّت آنان وسیله‌ی تقرّب من است.
5- دوستی آنها چون نماز است و به راستی‌که این دوستی پس از نماز، از همه‌چیز واجب‌تر است.
***
1- أمرر علی جدث الحسینو قل لأعظمه الزکیّه
2- یا أعظما لازلت منو طفاء «2» ساکبة رویه
3- ما لذّ عیش بعدرضّک «3» بالجیاد الاعوجیه «4»
4- قبر تضمن طیّباآباؤه خیر البریه
5- آباؤه أهل الریاسة و الخلافة و الوصیه 1- بر قبر ابا عبد اللّه الحسین (ع) بگذر و به استخوانهای پاک او بگو:

2- ای استخوانهایی که هنوز تروتازه و شاداب هستید، پیوسته باران رحمت بر شما روان و ریزان باد!
3- بعد از اینکه اسبهای اصیل، شما (استخوانها) را از هم پاشیدند و له کردند، دیگر زندگی لذّتی ندارد.
4- قبری که بدن طیّب و پاکی را دربر دارد که پدران او نیز بسیار نیکوکار بودند.
5- اجداد او همگی صاحب ریاست و خلافت و وصایت بودند.
6- و الخیر و الشیم المهذبةالمطیّبة الرضیه
7- فإذا مررت بقبرهفأطل به وقف المطیّه
8- وابک المطهر للمطهّرو المطهرة الزکیّه
9- کبکاء معولة غدتیوما بواحدها المنیه
10- و العن صدی عمر بن سعدو الملمّع بالنقیه
11- شمر بن جوشن الذیطاحت به نفس شقیه 6- نیکوکار مهذب و پاکیزه و مورد رضایت بودند.

_____

(1)- الغدیر؛ ج 2، ص 233.
(2)- طفاء: ابر پیوسته ریزان.
(3)- رضک: کوبیده و خرد شدن.
(4)- جیاد الاعوجیه: نوعی از اسبان که در پای آنها کجی و انحراف وجود دارد.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:86
7- هنگامی‌که به قبر حسین (ع) بگذری مانند شتر زانو بزن و درنگ کن. (مرکب خود را برای مدّتی نگه دار!) دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ج1 86 سید اسماعیل حمیری ..... ص : 84
و گریه کن بر این پاک نهادی که فرزند پاک مرد و پاک زنی پیراسته است. (به خاطر پدر و مادر مقدس و مطهر او نیز اشک بریز)
9- آن‌چنان گریه کن که زنی بر مرگ یکتا فرزندش شیون می‌کند.
10 و 11- سپس به عمر بن سعد و شمر بن ذی الجوشن آن دو شقی لعنت بفرست.
12- جعلوا ابن بنت نبیهمغرضا کما ترمی الدریّه
13- لم یدعهم لقتالهإلا الجعالة و العطیّه
14- لما دعوه لکی تحکمفیه أولاد البغیه
15- أولاد أخبث من مشی‌مرحا و أخبثهم سجیه «1» 12- پسر دختر پیامبرشان را کشتند به گونه‌ای که گویا تیری به سوی هدف پرتاب کنند. (او را هدف تیر قرار دادند).
13- و هیچ چیزی جز رشوه آنها را به کشتن او دعوت نکرد.

14- آنان این کار را انجام دادند و او را شهید کردند برای اینکه اولاد ستم و بغی حکومت کنند.
15- اولاد خبیث‌ترین و پست‌ترین افرادی که ممکن است وجود داشته باشد.
***
إنی لأکره أن أطیل بمجلس‌لا ذکر فیه لآل بیت محمد
لا ذکر فیه لأحمد و وصیه‌و بنیه ذلک مجلس قصف ردی
إن الذی ینساهم فی مجلس‌حتی یفارقه لغیر مسدد «2» سید حمیری
هنگامی‌که در شهر بصره در مجلس نشسته بود و سخن از زراعت و نخلستان و ... به میان می‌آمد، با غضب بلند می‌شد و مجلس را ترک می‌کرد. وقتی علت را از او می‌پرسیدند می‌گفت: دوست ندارم در مجلسی که در آن ذکر اهل بیت نباشد بنشینم.
*** در مدح اهل بیت رسول اللّه (ص) قصیده‌ای سروده که «اربلی» در «کشف الغمه» می‌گوید: «این سروده از آیین راست و درست او ما را آگاه می‌کند.»:
1- علی آل الرّسول و أقربیه‌سلام کلّما سجع الحمام
2- أ‌لیسوا فی السمآءهم نجوم؟و هم أعلام عزّ لا یرام
3- فیا من قد تحیّر فی ضلال‌أمیر المؤمنین هو الإمام
4- رسول اللّه یوم (غدیر خمّ)أناف به و قد حضر الأنام
5- و ثانی أمره الحسن المرجّی‌له بیت المشاعر و المقام 1- تا کبوتران آواز می‌خوانند، بر پیامبر (ص) و دودمان او درود باد!

_____
(1)- ادب الطف؛ ج 1، ص 198.
(2)- همان؛ ص 200.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:87
2- آیا آنان ستارگان آسمان و اعلام جاویدان عزّت نیستند؟
3- ای سرگشته در گمراهی! امیر المؤمنین علی (ع) امام است.
4- پیامبر خدا (ص) در روز غدیر خم و در حضور خلق، امامتش را اعلام فرمود.
5- و دومین پیشوای امر ولایت حسن (ع)، آن مایه‌ی امیدی است که خانه‌ی خدا و مشاعر و مقام از آن اوست.
6- و ثالثه الحسین فلیس یخفی‌سنا بدر إذا أختلط الظلام
7- و رابعهم علیّ ذو المساعی‌به للدین و الدنیا قوام
8- و خامسهم محمّد ارتضاه‌له فی المأثرات إذن مقام
9- و جعفر سادس النجباء بدربهجته زها البدر التمام
10- و موسی سابع و له مقام‌تقاصر عن أدانیه الکرام 6- و سومین پیشوا،

حسین است که هرچند تاریکی‌ها بهم آمیزند، نور ماه وجودش پنهان نمی‌ماند.
7- و امام چهارم علی است. آن پیشوای راه حق و کوشایی که قوام دین و دنیا به اوست.
8- و امام پنجم امام محمد باقر (ع) است. آنکه خدا از او خشنود و در کارهای نیک صاحب مقام است.
9- و جعفر (ع) ششمین امام این خاندان نجیب است و چون ماه کاملی است که درخشش تمامی آسمان به نور اوست.
10- و موسی (ع) امام هفتم است و او را مقامی است که بزرگواران روزگار را توانایی نزدیک شدن به آن نیست.
11- علیّ ثامن و القبر منه‌بأرض الطوس إن قحطوا رهام
12- و تاسعهم طرید بنی البغایامحمّد الزکیّ له حسام
13- و عاشرهم علیّ و هو حصن‌یحنّ لفقده البلد الحرام
14- و حادی العشر مصباح المعالی‌منیر الضوء ألحسن الهمام
15- و ثانی العشر حان له القیام‌محمّد الزکیّ به اعتصام
16- أولئک فی الجنان بهم مساغی‌و جیرتی الخوامس و السّلام «1» 11- علی (ع) هشتمین امامی است که قبر او در سرزمین طوس خواهد بود.
12- محمد زکی (ع) آن مرد صاحب شمشیر، اما مطرود ستم‌زادگان، امام نهم است.
13- علی (ع) آن دژ محکمی که بلد حرام (مکه) از فقدانش می‌نالد، امام دهم است.
14- و حسن (ع) امام همام یازدهم، وجودی نوربخش و چراغ راه قله‌های اوج کمال است.
15- محمد (عج) زکی، آن صاحب زمان، قائم و پناهگاه خلق، دوازدهمین پیشواست.
16- اینان مایه‌ی آسایش من در بهشتند و من در زیر سایه‌ی پنج تنم، «و السّلام».
***
و إذا الزّجال توسّلوا بوسیله‌فوسیلتی حبّی لآل محمّد «2» در آن زمان که مردمان هریک به‌وسیله‌ای متوسل می‌شوند، من به محبّت آل محمّد (ص) توسّل می‌جویم.
***
_____
(1)- الغدیر؛ ج 2، ص 252.
(2)- ادب الطف؛ ج 1، ص 200.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:88
اشعار زیر منسوب به سید حمیری است که قاضی نور اللّه شوشتری در

کتاب خود آورده است:
پیش‌آور آن می طرب‌انگیز جانفزابرهم شکن مرا و رنج و زهد زاویه
نوشین مئی که تشنگی من برد مدام‌از شیعیان به خون یزید معویه
سایر شود ز فعل وی اجرام ثابته‌زنده شود به بوی وی اجسام بالیه «1»

_____
(1)- مجالس المؤمنین؛ ج 2، ص 505.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:89

منصور نمری

منصور بن سلمة بن زبرقان از طایفه‌ی نمر بن قاسط نزاری بود. کنیه‌ی او ابو الفضل الشاعر الجرزی البغدادی بود. وی از خواصّ بارگاه هارون الرّشید بوده ولی در باطن به اهل بیت (ع) عشق می‌ورزید. او از دیگر شاعران عزادار حسین (ع) در این عصر است، و باوجود قرابت با هارون الرّشید شیفته‌ی اهل بیت پیامبر (ص) است.
در کتاب «نسمة السحر بذکر من تشیع و شعر» از گروهی از علمای زیدیه نقل شده است: او شیعه بوده است و در مدح هارون الرّشید از باب توریه به علی (ع) نظر داشته و اشاره به حدیث مشهور «أما ترضی تکون منّی بمنزلة هارون من موسی «1»» کرده است.
او در مدح خلافت و خلفاء نیز تقیّه می‌کرده است و تلویحا به خلفای بر حقّ الهی و اهل بیت نظر داشته است. وقتی شعر معروف او در رثای حسین (ع) به گوش هارون رسید «2» دستور به قطع زبان و قتل او را به یکی از کارگزارانش به نام «ابو عصمة» داد. هنگامی‌که ابو عصمة به دروازه‌ی شهر «رقه» رسید مشاهده کرد که منصور نمری از دنیا رفته و جنازه‌ی او به سمت گورستان حرکت داده می‌شود.
منصور نمری حکومت عبّاسیان را استمرار حاکمیت بنی امیه می‌شمارد و انتقام از اینها را انتقام از آنها می‌داند چراکه موضعگیری هر دو حکومت در برابر خاندان پیامبر (ص) یکسان است.
منصور نمری به سال 190 ه. ق. درگذشت. «3»
ـ*ـ
1- و قد شرقت رماح بنی زیادبریّ من دماء بنی الرسول
2- برئنا یا رسول اللّه ممن‌أصابک بالأذاة و بالذحول
3- ألا یا لیتنی وصلت یمینی‌هناک بقائم السیف الصقیل
4- فجدت علی السیوف بحرّ وجهی‌و لم أخذل بنیک مع الخذول «4» 1- نیزه‌های بنی زیاد آنقدر از خون فرزندان رسول خدا (ص) نوشیدند که گلوی آنها گرفت.
2- ای رسول خدا، من از تمام کسانی‌که تو را آزردند و به کین و دشمنی تو برخاستند، بیزارم و از آنان تبرّی می‌جویم.
3- ای کاش من در آنجا بودم و (در یاری تو) شمشیر برّان به دست می‌گرفتم.
4- و با چهره‌ای گشاده خود را سپر شمشیرها قرار می‌دادم و هرگز مانند دیگر مردم نمی‌شدم و نمی‌گذاشتم که فرزندان تو را خوار کنند.
***

1- متّی یشفیک دمعک من همول‌و یبرد ما بقلبک من غلیل؟!
2- ألا یا ربّ ذی حزن تعایابصبر فاستراح الی العویل

---

(1)- صحیح مسلم؛ ج 7، ص 120. الصواعق المحرقه؛ ص 121. تسمه السحر بذکر من تشیع و شعر؛ ج 3، ص 231.
(2)- شعر معروف او با مطلع
" شاء من النّاس راتع هاملیعّللون النفوس بالباطل" ادب الطف؛ ج 1، ص 208.
(3)- همان؛ ص 212.
(4)- همان؛ ص 210 و 211.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:90 3- قتیل ما قتیل بنی زیادألا بأبی و أمّی من قتیل «1» 1- گریه‌ی تو بر غم و رنج کربلا شفاگر توست و قلب رنجیده‌ات را تسکین می‌دهد.
2- پروردگارا! کسی‌که حزن دارد به‌وسیله‌ی شیون و گریه بر امام حسین (ع) صبر پیشه می‌کند.
3- هیچ کشته‌ای به پای کشتگان کربلا نمی‌رسد، پدر و مادرم فدای شهیدان کربلا باد!
***
1- شاء من الناس راتع هاملیعللون النفوس بالباطل
2- تقتل ذریّة النبی و یرجون جنان الخلود للقاتل
3- ویلک یا قاتل الحسین لقدبؤت بحمل ینوء بالحامل
4- أیّ حباء حبوت أحمد فی‌حفرته من حرارة الثاکل
5- بأیّ وجه تلقی النبی و قددخلت فی قتله مع الداخل 1- در میان این مردم کسانی بودند که نفوس مردم را به باطل دعوت می‌کردند.
2- اینان ذرّیه‌ی پیامبر (ص) را کشتند به امید اینکه به بهشت جاویدان برسند!
3- وای بر تو ای قاتل حسین! چه گناه عظیمی را حمل کردی؟!
4- این چه نیکی به رسول اللّه (ص) در قبرش بود که او را به عزا نشاندی؟!
5- تو چگونه در روز قیامت می‌توانی با رسول اللّه روبرو شوی در حالی‌که این چنین او را به شهادت رساندی؟
6- هلّم فاطلب غدا شفاعتهأو لافرد حوضه مع الناهل
7- نفسی فداء الحسین حین غداالی المنایا غدوّ لا قافل
8- أعاذلی إننی أحبّ بنیأحمد فالترب فی فم العاذل
9- قد دنت ما دینکم علیه فمارجعت من دینکم إلی طائل
10- جفوتم عترة النبی و ما الجافیلآل النبی کالواصل «2» 6- تو کاری

کردی که در روز قیامت به جای طلب شفاعت از او، تشنه بر حوض کوثر وارد می‌شوی؟
7- جانم فدای حسینی باد که بامدادان به سوی اهدافش حرکت کرد.
8- مرا سرزنش کنید من فرزندان رسول خدا را دوست دارم و خاک در دهان هر سرزنش‌کننده‌ای!
9- من از دینی که شما می‌گویید به سوی دین حقیقی فرزندان رسول خدا (ص) برمی‌گردم.
10- زیرا که شما به عترت پیامبر (ص) جفا کردید و این جفا کردنها ادامه دارد همانطور که بنی امیه جفا کردند شما نیز جفاکارید. (خطاب به بنی عبّاس)

_____

(1)- همان؛ ص 209.
(2)- همان؛ ص 208.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:91

امام شافعی

محمّد بن ادریس بن عباس شافعی قرشی، به سال 150 ه. ق. در غزّه یا عسقلان و یا یمن متولد شده و در مکّه و مدینه زندگی کرده و درس خوانده است.
او یکی از ائمه مذاهب اربعه‌ی فقه اهل سنت است که فقه او از دیگر مذاهب اهل سنت به فقه امامیه نزدیک‌تر است و حبّ او به اهل بیت رسالت از آنها آشکارتر است.
وجه تسمیه‌ی او به شافعی آن است که وی از فرزندزادگان شافع، نتیجه‌ی هاشم (جدّ پیامبر اکرم) بوده است. شافعی به تصریح خود در ناحیه‌ی غزه و در همان روزی که امام ابو حنیفه از دنیا رفت متولد شد. بعدها اهل سنّت چون یاقوت حموی چنین تعبیر کرده‌اند که چون امامی از دست رفت، به جای او امامی دیگر از مادر زاده شد. «1» در شعر خاقانی شروانی نیز چنین انعکاسی یافته است:
«اول شب، حنیفه درگذشت‌شافعی، آخر شب، از مادر بزاد» شافعی در کودکی پدر خود را از دست داد. مادرش که از قبیله‌ی ازد بود او را در مکّه برای خواندن قرآن و آموختن خط به مکتب سپرد. شافعی پس از فراغ از مکتب، برای فراگیری شعر و لغت نزد قبیله‌ی هذیل رفت و چون به مکه باز آمد، از سفیان بن عینیه و مسلم بن خالد زنجی، حدیث و فقه آموخت و سپس برای بهره‌گیری از مالک بن انس به مدینه رفت پس از آن به یمن رفت و در آنجا با علویان مأنوس شد و علویان در آن زمان بر ضد عباسیان به فعالیت سیاسی و تبلیغ دینی مشغول بودند.
همین امر باعث شد که او نیز با گروهی از طرفداران آل علی (ع) از سوی والی یمن دستگیر شده و به بغداد اعزام شود. هارون الرّشید او را به پایمردی محمّد بن حسن شیبانی شاگرد ابو حنیفه، عفو کرد و بدین‌گونه شافعی از طریق او با مذهب ابو حنیفه آشنایی یافت و فقه را از او به روش عراقیان بیاموخت و بدین‌ترتیب هر دو مذهب فقهی، اهل حدیث (مالک بن انس) و اهل رأی (ابو حنیفه) در او جمع شد. پس از آن در سالهای 188 و 195 هجری مسافرتهایی به مصر داشت و در آن‌جا از محضر سیّده نفیسه (م 208 ه.) از بانوان دانشمند سلاله‌ی اهل بیت بهره‌های شایان برد و به احتمال قوی تحت تأثیر علمی و قداست همین بانو که نفوذ فوق‌العاده‌ای در مصر داشت، در مکتب فقهی پیشین خود که جمع بین اهل حدیث و اهل رأی بود، تصرّفاتی کرد و قواعدی به‌وجود آورد و در نهایت به تأسیس مذهب تازه‌ای در فقه اهل سنّت به نام مذهب شافعی منجر شد که کثیری از اهل سنّت مخصوصا در نواحی غربی ایران

از مذهب او تبعیت می‌کنند.
البته ربط شافعی و حبّ او به اهل بیت فقط از رهگذر اخذ حدیث از سیّده نفیسه نبود بلکه از کودکی وی به جهت تعلّقات هاشمی و مخصوصا از اوان جوانی که مدّتی در یمن به نفع علویان فعالیّت سیاسی کرده بود، سابقه داشت. احساسات متشیعانه‌ی شافعی در یمن و ارادت وی به اهل بیت رسالت، در دیوان اشعار او نمایان است.
او ارادت خاص به خاندان رسالت داشت. شیخ عطار می‌نویسد: «یک روز شافعی در بین درس، دوبار برخاست و نشست.
گفتند این‌چه حالت است؟ گفت: علوی‌زاده‌ای بر در بازی می‌کند. هربار که او در برابر من می‌آید، حرمت او را است که برخیزم که روا نبود فرزند رسول فراز آید و برنخیزم. «2»»

---

(1)- معجم الادبا؛ ج 6، ص 367.
(2)- تذکرة الاولیا؛ ص 139.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:92
و یا زمانی که هارون الرّشید او را احضار کرد تا فتوای او را در باب طلاق زبیده بشنود، شافعی گفت: حاجت تراست به من؟ یا من را به تو؟ هارون گفت: مرا به تو. شافعی گفت: پس از تخت فرود آی! «1»
شافعی تألیفات بسیار دارد از جمله «کتاب الامم» در فقه در هفت مجلد، «المسند» در حدیث، «احکام القرآن السنن»، «الرسالة» در اصول فقه، «اختلاف الحدیث»، «فضایل قریش»، «القاضی»، «المواریث» و «دیوان اشعار».
شافعی در روز جمعه و در ماه رجب سال 204 هجری در فسطاط مصر درگذشت. «2»
-*- او اشعار بسیاری در مدح اهل بیت (ع) و حضرت سیّد الشّهداء دارد که بسیار مشهور است. ابیاتی از دیوان او را انتخاب کرده و می‌آوریم:
1- یا آل بیت رسول اللّه حبّکموافرض من اللّه فی القرآن انزله «3»
2- یکفیکم من عظیم الذکر انکموامن لم یصلّ علیکم لا صلاة له «4» 1- ای خاندان پیامبر! محبت شما دستوری است که از طرف خداوند در قرآن نازل شده است.
2- شما را همین افتخار کفایت می‌کند که اگر کسی در نماز بر شما درود نفرستد، نمازش درست نیست.
*** حبّ شافعی نسبت به اهل بیت در همان دوره‌ی حیات خود او به حدی بوده است که جمعی او را «رافضی» (شیعی) گمان کرده‌اند و او خود در مقام دفاع از موضع خویش گفته است:
1- یا راکبا قف بالمحصّب من منی‌و اهتف بساکن خیفها و الناهض

2- سحرا اذا فاض الحجیج إلی منی‌فیضا کملتطم الفرات الفائض
3- إن کان رفضا حبّ آل محمدفلیشهد الثقلان انی رافضی «5» 1 و 2- ای آن‌که بر سنگلاخ‌های منی روان شده‌ای! بامدادان آن‌گاه که حاجیان مانند امواج خروشان دریای متلاطم فرات روان شدند، بر کسانی‌که در خیف و ناهض نشسته‌اند، بانگ بزن و بگوی:
3- اگر دوستی خاندان محمد نشانه‌ی «رفض» (برگشتن از دین) است، پس باید جن و انس گواهی دهند به این‌که من رافضی‌ام!
***
1- اذا فی مجلس ذکروا علیاو سبطیه و فاطمة الزکیه
2- و قال تجاوزوا یا قوم عنه‌فهذا من حدیث الرافضیه
3- برأت الی المهمین من اناس‌یرون الرفض حبّ الفاطمیه

_____

(1)- همان؛ ص 135.
(2)- ادب الطف؛ ج 1، ص 215. معجم الادبا؛ ج 6، ص 367 به بعد.
(3)- اشاره به آیه 23 سوره شوری: «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی». بگو: من از شما اجر رسالت جز این نخواهم که مودّت و محبّت مرا در حق خویشاوندانم منظور دارید.
(4)- ادب الطف؛ ج 1، ص 217. دیوان شافعی؛ ص 111.
(5)- دیوان شافعی؛ ص 85. ادب الطف؛ ج 1، ص 218.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:93 4- علی آل الرسول صلاة ربی‌و لعنته لتلک الجاهلیه «1» 1- هرگاه در مجلسی از علی و دو فرزندش و فاطمه زهرا یاد کنم.
2- می‌گویند که: ای مردم! از این فرد دوری کنید، چون این سخن‌ها، از اقوال رافضیان است.
3- من از دست مردمی که محبّت فاطمه و فرزندان او را رفض می‌نامند، به خداوند بزرگ پناه می‌برم.
4- صلوات خداوند بر خاندان رسول خدا (ص) باد و لعنت او بر جاهلان به آن خاندان باد.
***
1- تزلزلت الدنیا لآل محمدو کادت لهم صمّ الجبال تذوب
2- و غارت نجوم و اقشعرّت کواکب‌و هتّک أستار و شقّ جیوب
3- یصلّی علی المبعوث من آل هاشم‌و یغزی بنوه إنّ ذا لعجیب
4- لئن کان ذنبی حبّ آل محمدفذلک ذنب لست عنه أتوب «2» 1- دنیا بر آل محمد (ص) متزلزل شد، تا حدّی که نزدیک بود کوههای خارا آب گردد.
2- ستارگان فرو مردند و کواکب بر خود لرزیدند و حجابها کنار رفته و گریبانها چاک شد.

3- بر پیامبر خدا درود می‌فرستند و فرزندان او را غارت می‌کنند. این خیلی شگفت است.
4- اگر گناه من دوستی آل محمد (ص) است، گناهی است که هرگز از آن توبه نخواهم کرد.
***
_____
(1)- دیوان شافعی؛ ص 138. ادب الطف؛ ج 1، ص 219.
(2)- همان؛ ص 214.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:94

فضل بن الحسن بن عبید اللّه بن العبّاس (ع)

ابو الفضل العبّاس (ع) دارای دو فرزند به نامهای عبید اللّه و فضل بود. عبید اللّه عالمی بزرگوار بود و نسل ابو الفضل از اوست.
عبید اللّه دارای دو پسر به نامهای عبد اللّه و حسن بود و نسل عبید اللّه از پسرش حسن می‌باشد. فرزندان حسن همگی دارای فضل و علم و ادب بودند. در میان آنان فضل، زبانی فصیح داشت و بسیار شجاع بود «1».
-*- او در رثای جدّ بزرگوارش ابو الفضل عبّاس (ع) چنین مرثیه خواند:
1- أحقّ الناس أن یبکی علیه‌فتی أبکی الحسین بکربلاء
2- اخوه و ابن والده علی‌أبو الفضل المضرّج بالدماء
3- و من واساه لا یثنیه شیءفجادله علی عطش بماء «2» 1- شایسته‌ترین فردی که در عزای او باید گریست جوانمردی است که حسین (ع) را در کربلا گریاند.
2- او برادرش و فرزند پدرش علی (ع) یعنی ابو الفضل است که در کربلا به خون آغشته گشت.
3- ابا الفضلی که برادر را بر خود مقدم داشت، و با اینکه خود تشنه بود در راه او از آب گذشت.

_____
(1)- ادب الطف؛ ج 1، ص 226.
(2)- همان؛ ص 223.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:95

دیک الجنّ

ابو محمّد عبد السّلام بن رغیان بن عبد السّلام بن حبیب کلبی، شاعر شیعی که به سال 161 ه. ق. در «سلمیّه «1»» به دنیا آمد. در وجه تسمیه‌ی او به دیک الجن (خروس جن یا اجنّه) اختلاف نظر است. برخی مثل ثعالبی گفته‌اند: «شاید بدان‌جهت بوده که لفظ «دیک الجن» را در شعر خویش آورده و از آن پس بدان نام او را خوانده‌اند. «2»» مصحّحین دیوان او گفته‌اند: «از آنجا که او با قصیده‌ای خروس عمیر بن جعفر را که به مناسبت مهمانی ذبح شده بود، رثا گفت از آن پس بدان نام مشهور شد. «3»»
زرکلی رنگ سبز چشمان او را دلیل خواندن او به این نام می‌داند «4». بهرحال دیک الجن در شاعری قریحه‌ای سرشار داشت، به حدّی که ابو تمّام طائی تحت تأثیر او بود، و به گفته‌ی ابن رشیق: «در مسایل شعری از دیک الجن شاعر شام در امثال سود بسیاری برده و از او پیروی کرده است و حتی بعضی مضامین را از او گرفته است «5».»
دیک الجن به خاندان پیامبر (ص) عشق می‌ورزید و قصاید بسیاری در مدح و رثای آنان سرود. بیشتر مورّخان او را دارای گرایشات شعوبیگری دانسته‌اند. برخی از قصاید او در مدح و یا رثای اهل بیت پیامبر (ع) بسیار مشهور است. او در رثای امام حسین (ع) چندین قصیده دارد.
سرانجام او در سن 74 یا 75 سالگی در سال 235 یا 236 هجری در شهر «حمص» از دنیا رفت. «6»
ـ*ـ
1- یا عین لا للغضا و لا الکتب‌بکا الرّزایا سوی بکا الطّرب
2- جودی و جدی بملأ جفنک ثمّ‌احتفلی بالدّموع و انسکبی
3- یا عین فی کربلا مقابر قدترکن قلبی مقابر الکرب
4- مقابر تحتها منابر من‌علم و حلم و منظر عجب
5- من البهالیل آل فاطمةاهل المعالی السادة النجب
6- کم شرقت منهم السیوف و کم‌روّیت الارض من دم سرب
7- نفسی فداء لکم و من لکم‌نفسی و امی و اسرتی و ابی «7» 1- 4- ای چشم با توجه به علم و حلمی که در کربلا مدفون شده است، طوری گریه کن که بتوانی حقّ آن را ادا کنی و تا می‌توانی اشکها را جاری کن! زیرا در کربلا قبرهایی است که به یاد آن قبور، قبرهایی از درد و محنت در قلب من حفر می‌شود.
5- از ریسمان الهی (خاندان فاطمه (س)) انسانهای بسیار با کرامت و بزرگواری آمدند،

_____
(1)- نزدیک شهر حماة.
(2)- ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب؛ ص 69.
(3)- مقدمه‌ی دیوان دیک الجن.
(4)- الاعلام زرکلی؛ ج 4، ص 5.
(5)- العمدة الطالب؛ ج 2، ص 119.
(6)- اعیان الشیعه؛ ج 8، ص 12.
(7)- ادب الطف؛ ج 1، ص 284.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:96
6- که با شمشیرهای خود روشنگر راه انسانیت شده‌اند و خون آنان در زمین جوشش ایجاد کرد.
7- جان من و مادر و خانواده و پدرم فدای شما و تمامی کسانی‌که در راه شما هستند، باد.
***
1- این الحسین و قتلی من بنی حسن‌و جعفر و عقیل غالهم عمر
2- قتلی یحنّ الیها البیت و الحجرشوقا و تبکیهم الآیات و السور
3- مات الحسین بأید فی مغائظهاطول علیه و فی إشفاقها قصر
4- لما رأوا طرقات الصبر معرضةالی لقاء و لقیا رحمة صبروا 1- کجاست حسین (ع)؟ و فرزندان امام حسن (ع) و فرزندان جعفر (ع) و عقیل (ع) کجایند که به دست عمر بن سعد به شهادت رسیدند؟
2- کسانی‌که هر بیت و خانه‌ای بر آنها محزون است و آیات و سور الهی بر آنان می‌گریند.
3- حسین (ع) به دست کسانی کشته شد که خونخوارترین افراد بودند و دستشان به خون آغشته بود.
4- یاران امام حسین (ع) زمانی‌که درهای رحمت الهی را باز دیدند در کشته شدن صبر پیشه کردند.
5- قالوا لانفسهم یا حبذا نهل‌محمد و علی بعده صدر
6- ردوا هنیئا مرئیا آل فاطمةحوض الردی فارتضوا بالقتل و اصطبروا
7- الحوض حوضکم و الجد جدکم‌و عند ربکم فی خلقه غیر
8- ابکیکم یا بنی التقوی و أعولکم‌و اشرب الصبر و هو الصاب و الصبر «1»
5 و 6- با خود گفتند: مرحبا بر محمّد و علی و فاطمه و خاندان آنان باد! و چون به شهادت حسین (ع) صبر پیشه کردند بر حوض شادمان وارد شدند.
7- این حوض کوثر، حوض شما و این جد، جدّ بزرگوار شماست و نزد پروردگارتان هیچ آفریده‌ای به پای شما نمی‌رسد.
8- ای خاندان تقوا! من بر شما می‌گریم و جام صبر را در مصیبت شما می‌نوشم!

---

(1)- همان؛ ص 283.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:97

از فضلای تابعین اهل صلاح و درستکاری و در پیروی از امیر المؤمنین علی (ع) اهتمام داشته است. هنگامی‌که «خرّیت بن راشد ناجی «1»» همراه قوم خود بنی ناجیه شورش کرد، امیر المؤمنین علی (ع) ابتدا زیاد بن حفصه را به سرکوبی آنها فرستادند و سپس معقل بن قیس را به این کار مأموریت دادند. امام آن‌گاه به ابن عبّاس «2» چنین نوشتند: «امّا بعد؛ پس مردی که با صلابت و دلاوری و معروف به شایستگی باشد، به فرماندهی دو هزار تن از اهل بصره بفرست تا به معقل بن قیس پیوندد و چون از بصره خارج شود امیر و فرمانده‌ی یاران خود باشد تا به معقل برسد، وقتی به معقل رسید او فرمانده‌ی هر دو گروه خواهد بود باید که از او بپذیرد و فرمانبرداری کند و مخالفتش ننمایند ...» ابن عبّاس برای این مأموریت خالد بن معدان را برگزید، و خالد طبق دستور عمل کرد.
خالد بن معدان از بعضی صحابه همچون ابن عبّاس و زاذان و معاذ بن جبل روایت کرده است «3».
-*- گفته‌اند که خالد هنگام ورود اسیران اهل بیت (ع) و سرهای مطهّر شهیدان به شام این ابیات را در رثای شهدا سروده است:
جاؤوا برأسک یابن بنت محمّدمترّ ملا بدمائه ترمیلا
و کأنّما بک یابن بنت محمّدقتلوا جهارا عامدین رسولا
قتلوک عطشانا و لما یرقبوافی قتلک التنزیل و التأویلا
و یکبّرون بأن قتلت و انّماقتلوا بک التکبیر و التهلیلا «4» ای پسر دختر پیامبر (ص) سرت را غرق در خون آوردند. گویی با کشتن تو، آنان آشکارا پیامبرت را کشته‌اند.
تو را تشنه کشتند و در قتل تو پروایی از قرآن و از تنزیل و تأویل نداشتند.
آنان‌که تو را کشته‌اند، برای کشتنت تکبیر می‌گویند، حقیقت این است که با قتل تو تکبیر- اللّه اکبر- و تهلیل- لا اله الّا اللّه- را کشته‌اند.

_____

(1)- از خوارج بود.
(2)- عبد اللّه بن عباس، پسر عموی حضرت علی (ع) در آن زمان ولایت بصره داشت.
(3)- ادب الطف؛ ج 1، ص 289.
(4)- همان؛ ص 288.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:98

دِعبل خُزاعى

اشاره

زندگی پرفرازونشیب دعبل در دوران خلافت ننگین و ظالمانه‌ی نه تن از خلفای جورپیشه عبّاسی (منصور، مهدی، هادی، هارون، امین، مأمون، معتصم، واثق و متوکّل) سپری شد.
در این دوره نزدیک به یک قرن، چهار امام از ائمه معصوم شیعه (امام صادق، امام کاظم، امام رضا و امام جواد (ع)) پس از آزار و شکنجه و تبعید و حبس‌های طولانی به شهادت رسیدند.
هم‌چنین در این برهه از تاریخ اسلام، خلفای ستمگر عباسی علاوه بر شهادت امامان معصوم (ع) به قصد محو آثار اسلام و مکتب تشیّع دست به هر جنایتی زدند و قیام‌های شیعی را در برابر خلافت ضدّ دینی خود سرکوب کردند و سران آنان را از بین بردند.
اختلاف و نزاع بین امرا و فرزندان خلفا بر سر قدرت از دیگر مسائل دوره زندگی دعبل بود مانند درگیری و جنگ محمّد امین و عبد اللّه مأمون بر سر تصاحب خلافت غاصبانه پدرشان هارون الرّشید.
قیامهای غیر شیعی چون قیام بابک خرّمدین در آذربایجان، افشین در نیشابور و مازیار در طبرستان در مبارزه با قدرت حاکم و ستم‌گستر بنی عبّاس از دیگر قضایای سیاسی و اجتماعی این دوره‌ی عباسی بود.
شاعر ظلم‌ستیز شیعه دعبل خزاعی در چنین دوره‌ی پر از کشمکش‌های سیاسی و اجتماعی پا به عرصه گیتی نهاد و بزرگ شد و در میدان عقیده و ادب و ایمان و شعر به دفاع از حق برخاست و با سلاح شعر به نبرد با کج‌اندیشان، فرومایگان و خلیفه‌های غاصب کمر همّت بست و آنان را رسوا ساخت و در حمایت از آل علی، مردانه پنجاه سال چوبه‌ی دار را به شوق شهادت بر دوش کشید و تا پای جان در صراط مستقیم ایستادگی کرد.
دعبل با هجو خلفای غاصب عباسی، نه تنها یک حرکت انقلابی و حماسی در تاریخ تشیّع ایجاد کرد بلکه با مدح خاندان پیامبر (ص) و علی (ع) و با هجو و نکوهش دشمنان آنان به تحوّلی مثبت در عرصه‌ی شعر دست زد و در دوره‌ی افول ارزش‌های انسانی، خلاف جریان مبتذل زمانه‌ی خود حرکت کرد و به پاسداری از قلمرو نورانی اندیشه و انسانیّت و هنر و تعهّد و توحید و خدامحوری قیام کرد.
دعبل به عنوان شاعر متعهّد اهل بیت با ائمه اطهار زمانش به عنوان رهبران الهی و حقیقی امت ارتباط داشت و از سخن و رفتار و موضع‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی آنان الهام می‌گرفت. اشعار و احوال او

این مطلب را تایید می‌کند.
دعبل نه تنها شاعر اهل بیت بلکه راوی حدیث آنان بوده و از گروه شاعران محدّث به شمار می‌آید. «1»
حب و بغض شاعر به شعر او غنا می‌بخشد و تأثیر و ارزش مضاعف به آن می‌دهد و از نظر عاطفی به کمال نزدیکتر می‌کند.
حب و بغض، قهر و عشق و خشم از ویژگی‌های برجسته شعر شاعران متعهّد و ملتزم است و دعبل سمبل شاعران متعهّد شیعه است که این حقیقت در شعرش تجلّی درخشانی دارد. شعر و زندگی او نمونه بارز تولّی و تبرّی است و او والاترین نمونه‌ی شاعر شیعی است. او در میان شاعران عرب به «تشیّع و هجو خلفا» «2» مشهور شده است.
مقام علمی شاعر: بی‌شک دعبل را فقط یک شاعر بزرگ و صاحب سبک نمی‌توان دانست بلکه علاوه بر نبوغ شعری در علم

_____
(1)- اصول کافی؛ ج 1، ص 494.
(2)- الاغانی؛ ج 2، ص 146.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:99
کلام، حدیث، قرآن، تاریخ و لغت‌شناسی یکی از عالمان سترگ و دانشور شیعه بود. علّامه حلّی می‌گوید: «دعبل در بین عالمان و اندیشه‌وران شیعه به کمال ایمان و علوّ منزلت و عظمت شأن معروف شده است. «1»» و آیة اللّه سید حسن صدر می‌نویسد:
«دعبل مردی متکلّم، شاعر، ادیب، خردمند، عالم به تاریخ عرب و طبقات شاعران عرب بود. «2»»
هم‌چنین دعبل یکی از شاعران بزرگ سیاسی تاریخ ادبیّات است وی با مطرح کردن حکومت به حق و الهی حضرت علی (ع) و فرزندانش در اشعار خود خلافت ننگین بنی امیه و بنی عباس را مورد سوال قرار می‌داد و نفی می‌کرد و به هجو و استهزای خلفای غاصب می‌پرداخت. سیاست او از عقیده و ایمان و اخلاص و تعهّد دینی و روحیه‌ی شیعی او ناشی می‌شود و شعر او آینه‌ی زمان است و روح حاکم بر زمان در اشعارش نمایان شده است. علاوه بر آن رفتار اعتراض‌آمیز و تحقیرکننده‌ی او با خلفا و ارباب زر و زور و تزویر نشان‌دهنده‌ی شجاعت و جرأت و صراحت اوست. او انسانی جسور و بی‌باک بود و پیوسته در خطّ مبارزه با خلفای جائر عباسی و مزدوران آنان بود.
محمّد جواد مغنیه می‌نویسد: «در دفاع از حق و کوبیدن باطل، شجاع‌ترین شاعری که تاریخ به یاد دارد، دعبل خزاعی است». «3»
شجاعت و شهامت او همواره در پاسداری از حریم حق و دفع باطل، جلوه می‌کند.

دعبل از شاعران اصیل عرب است و شعر او در اصالت و صلابت و فخامت و استحکام به کمال رسیده و جزو اشعاری است که بر اثبات قواعد زبان و ادبیّات عرب مثل لغت، صرف و نحو، فصاحت و بلاغت و صنایع بدیعی و شعری به آن استشهاد می‌شود و مورد استفاده قرار می‌گیرد. محتوای شعرش ترجمان افکار، عقاید و آرمان‌های اصیل و مکتبی تشیّع است و سبک ادبی و لفظی شعرش تحت تأثیر اشعار متقدّمان به‌ویژه شاعران بزرگ دوره جاهلیّت است. یکی از اوزان شعر عرب بحر طویل است که بسیاری از شاهکارهای شعر عرب از قدیم در این وزن سروده شده است و دعبل خزاعی قصیده مشهور «مدارس آیات» را در همین وزن سروده است.
دعبل بن علی بن رزین خزاعی از قبیله مشهور «خزاعه» بود این قبیله شاخه‌ای از قبیله بزرگ و معروف «ازد» بود که در سرزمین یمن زندگی می‌کرد. پدرش علی از تبار پاک «بدیل بن حدقاء» صحابی بزرگوار پیامبر و بزرگ قبیله‌ی خزاعه در صدر اسلام بود. بدیل قبل از فتح مکّه اسلام آورد و خاندانش از بیوتات قدیم شیعه و شاعر و راوی حدیث بودند. جدّ اعلای او عبد اللّه بن بدیل سفیر پیغمبر از شیعیان مخلص علی (ع) بود که از قهرمانان بزرگ حماسه‌ساز جنگ صفین بود و با سه برادر دیگرش عبد الرّحمن و محمّد و عثمان در این جنگ به شهادت رسیدند.
دعبل در سال 148 هجری (سال شهادت امام جعفر صادق (ع)) در خانواده‌ای مشهور به علم و فضل و ایمان و شعر و ادب و دوستدار اهل بیت متولّد شد. پدرش علی بن رزین و عمویش عبد اللّه و پسر عمویش ابو شیص از شاعران روزگار بودند. دعبل در چنین خاندانی که دوستی آل علی و شعر و ادب از امتیازات آنان بود، رشد و نمو کرد. دوران کودکی و جوانی را در کوفه گذراند و نبوغ شاعرانه‌اش در آن دیار شکوفا شد «4». در آن زمان کوفه یکی از مراکز مهمّ علمی، ادبی و دینی در دنیای اسلام بود بنابراین فضای محیط و اجتماعی که دعبل در آن تعلیم و تربیت یافت آکنده از ذوق و شعر و ادب و رقابت‌های شاعرانه بود.

_____

(1)- خلاصه الاقوال فی معرفة الرجال؛ ص 70.
(2)- تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام؛ ص 93.
(3)- الشیعه و الحاکمون؛ ص 176.
(4)- الغدیر؛ ج 2، ص 365.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:100
استاد دعبل «مسلم بن الولید» ملقب به صریع الغوانی (م 208 ه) بود و فنون و صنایع ادبی و شعری را به او آموخت. دعبل قبل از سال 175 هجری به بغداد آمد و در رکاب هارون الرّشید بود و تا سال 193 هجری در

بغداد زندگی کرد. با مرگ هارون الرّشید و اختلاف دو برادر بر سر تصاحب قدرت، دعبل بغداد را ترک کرد و در حالی‌که در زمینه‌های شعر و ادب و علم و اندیشه و اوضاع سیاسی و اجتماعی روزگار، گوهر تجربه اندوخته و به آگاهی‌های سرشاری دست یافته بود و پس از سیر درونی و روحانی و رسیدن به قلمرو روشنی‌بخش شعور و شناخت و بیداری، پای در رکاب سفر نهاد و ابتدا آهنگ خانه خدا کرد و سپس در حساس‌ترین دوران تاریخی تشیّع به دفاع از ولایت علی (ع) و آل او پرداخت و با شهامت و شجاعت همه‌ی خلفای ظلم‌پیشه‌ی عباسی را هجو کرد و به نشر اندیشه‌ها و آرمان‌های مکتب تشیّع همت گماشت. پس از اینکه حضرت امام رضا (ع) به امر مأمون از مدینه به خراسان آمد و ولایت عهدی مأمون را پذیرفت، دعبل به همراهی ابراهیم بن عبّاس صولی (م 243 ه.) شاعر معروف شیعی عازم زیارت آن حضرت گردید. هر دو شاعر در مرو نزد او بار یافتند و قصیده‌ی «تائیه»، مشهورترین و بلندترین شعرش را که در مدینه سروده بود و سوز درونی شاعر در تک‌تک ابیات این قصیده غرّا و جاودانه شعله می‌کشید را انشاء نمود. دعبل با این قصیده به جاودانگی و آوازه‌ی عالمگیر دست یافت. این قصیده که حماسه‌ی تاریخ بنی هاشم و منقبت‌نامه‌ی آل علی (ع) است بسیار مورد توجّه قرار گرفت و امام را گریان ساخت. امام (ع) ده هزار درهم از سکه‌هایی که به نام خود او ضرب شده بود و جبّه‌ای از جامه‌های شخصی خود را بدو بخشید. همه محدّثان و مورّخان و تذکره‌نویسان از این قصیده ستایش کرده و تمام یا قسمتی از آن را نقل نموده‌اند.

این قصیده هم از نظر بافت کلامی و صنایع لفظی و معنوی و ادبی، در نهایت زیبایی و قوّت است و هم از نظر محتوای غنی و اندیشورانه و عالمانه‌ی آن، و اگر از دعبل جز این قصیده به دست ما نمی‌رسید برای اثبات نبوغ شعری و قدرت ادبی و وسعت اندیشه و استواری اعتقاد و پاکی ایمان شاعر کافی بود. وزن عروضی قصیده «بحر طویل» است و شاعر از مطلع تا مقطع آن را در کمال ظرافت و استادی با صنایع لفظی و معنوی بدیعی و ادبی آراسته است و تعداد ابیات آن را بعضی محقّقان تا 123 بیت نوشته‌اند.

از نظر محتوا نیز قصیده در خور تفکّر و تأمّل است و در مدح و منقبت و ثناگستری اهل بیت عصمت و طهارت سروده شده و به ذکر مصایب آنان پرداخته است و این چکامه بلند از مدایح درخشان اهل بیت و از شاهکارهای شعر عرب به شمار می‌رود.

در این قصیده هنر و حماسه و عشق و ایمان و اخلاص و اندیشه و تعهّد و عاطفه موج می‌زند.

پس از آن دعبل به قم رفت و در قم خبر شهادت امام رضا را شنید و

قصیده سوزناک و بلند «رائیه» را در مرثیه و مدح امام رضا و هجو و مذمّت بنی عبّاس به‌ویژه هارون الرّشید سرود و پس از آن به بغداد رفت. دعبل به دمشق و مصر و مغرب و ری و خراسان سفر کرد و امرای آن بلاد را مدح گفت. در خراسان عبد اللّه بن طاهر شصت هزار درهم به او صله داد. اهالی قم نیز سالی پنج هزار درهم برای او صله می‌فرستادند. شاعران زنده او را ستوده‌اند. طبعش ظریف و زودرنج بود و زبانی گزنده داشت به کمتر چیزی از اشخاص حتی ممدوحین و خلفا می‌رنجید و ایشان را هجو می‌گفت. چندی در «اسوان» مصر به حکومت رسید ولی چون امیر مصر را هجو گفت معزول گردید. بیش از نود و هفت سال عمر کرد و تعصّبی شدید به طرفداری از اهل بیت (ع) داشت. در بغداد مالق بن طوق تغلبی را هجو کرد و او در صدد قتل او برآمد ناچار به بصره گریخت در آنجا «پیرانه سر» او را شکنجه‌ها کرد ناچار به اهواز رفت. مالق، تروریستی را ده هزار درهم داد و مأمور قتل دعبل کرد. هنگامی‌که وی در یکی از آبادی‌های شوش به نام طیّبه بود آن مرد بعد از نماز عشاء فرصتی یافته و با نوک عصای دشنه مانند زهرآگین خود زخمی به

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:101

پشت پای دعبل زد که او را مسموم نمود و روز دیگر بر اثر جراحت درگذشت. جنازه‌اش را به شوش منتقل و آنجا دفن نمودند.

تاریخ شهادت او در سال 246 ه. ق. می‌باشد. «1» دعبل سه فرزند داشت عبد اللّه، علی و حسین. علی و حسین ذوق شعری را از پدر به ارث برده بودند و هر دو شاعر بودند. حسین دیوان شعری هم داشته و برخی از اشعارش در کتب تواریخ و تذکره‌ها آمده است. «2»

آثار دعبل:

1- دیوان اشعار: اگرچه قسمت اعظم اشعار شاعر بزرگ و انقلابی شیعه از بین رفته است اما ادیب معروف «ابو بکر محمّد بن یحیی صولی» (م 335 ه. ق.) قسمتی از آنها را گردآوری و در سیصد صفحه نوشته است «3» که مشتمل بر 1176 بیت می‌باشد.
2- طبقات الشعراء: که آن را در زمینه‌ی اخبار و احوال و اشعار شاعران عرب تألیف کرد. اگرچه امروز از سرنوشت این کتاب اطّلاعی نداریم ولی بسیاری از شعرا و ادبا و لغت‌شناسان و نویسندگان پس از دعبل در کتابها و تألیفات خویش از این کتاب بهره‌مند شده و مطالبی را از آن نقل کرده‌اند.
3- الواحدة فی مناقب العرب و مثالیها «4»: (در آداب و رسوم اعراب)، از این کتاب هم فقط نامی در تاریخ مانده است.
تألیف این دو کتاب و احتمالا آثار علمی دیگر نشان می‌دهد دعبل علاوه بر سرودن شعر در تألیف هم دستی داشته و از گروه شاعران عالم و عالمان شاعر و نویسنده بوده و اگر جنبه‌ی نقل حدیث از امامان معصوم (ع) و نقل حدیث توسط دیگر محدّثان را بر شعر و تألیفاتش بیفزاییم او را شاعری فرزانه و اندیشه‌وند و صاحب‌نظر جامع خواهیم شناخت. «5»
-*- دعبل سه بیت شعر سرود و به نزدیکانش گفت بعد از مرگ بر روی سنگ مزارم آن را بنویسید که چنین است:
1- اعدّ للّه یوم یلقاه‌دعبل ان لا اله الّا هو
2- یقولها مخلصا عساه بهایرحمه فی القیامة اللّه
3- اللّه مولاه و النّبیّ و من‌بعدهما فالوصیّ مولاه «6» 1- دعبل توشه‌ی اقرار به یگانگی خداوند را برای رستخیز خویش آماده کرده است.
2- وی خالصانه شهادت به وحدت حق می‌دهد و امیدوارست که خداوند در روز رستاخیز بر او رحمت آورد.
3- مولای دعبل، خدا و رسول اویند و مولای او جانشین به حقّ پیامبر یعنی علی است.

قصیده مدارس آیات:

1- تجاوبن بالأرنان و الزّفرات‌نوائح عجم اللّفظ و النّطقات

---

(1)- تاریخ بغداد؛ ج 8، ص 385.
(2)- الفهرست، ابن ندیم، ص 229.
(3)- همانجا.
(4)- دیوان دعبل؛ ص 31.
(5)- دعبل خزاعی؛ با تلخیص. دایرة المعارف تشیع.
(6)- دیوان دعبل؛ ص 306.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:102 2- یخبّرن بالانفاس عن سرّ أنفس‌أساری هوی ماض و آخرآت
3- فأسعدن أو أسعفن حتّی تقوّضت‌صفوف الدجی بالفجر منهزمات
4- علی العرصات الخالیات من المهی‌سلام شج صبّ علی العرصات
5- فعهدی بها خضر المعاهد مألفامن العطرات البیض و الخضرات 1- نوحه‌گران گنگ و گویا با ناله‌ها و آههای سوزان خود به گفتگو پرداختند.
2- و با نفس‌های خود از راز درون دلباختگان روزگاران پرده برگرفتند.
3- و به یاری و یاوری هم شتافتند تا صفوف ظلمت شب، به سپیده دم درهم شکست.
4- درود دلباخته‌ی دردمند بر آن عرصه‌ها و سرزمین‌هایی باد که از سیه چشمان تهی ماند.
5- به یاد دارم که آن سرزمین‌ها، سبز و خرّم و الفت‌گاه سمنبران خوشبوی و شرم‌آگین بود.
6- لیالی یعدین الوصال علی القلی‌و یعدی تدانینا علی الغربات
7- و إذ هنّ یلحظن العیون سوافراو یسترن بالأیدی علی الوجنات
8- و إذ کلّ یوم لی بلحظیّ نشوةیبیت لها قلبی علی نشوات
9- فکم حسرات هاجها بمحسّروقوفی یوم الجمع من عرفات 6- شب‌هایی به خاطر می‌آرم که وصال را بر کینه و حراق چیره می‌ساخت و نزدیکی‌ها بر دوری‌ها فائق می‌آمد.
7- ماهرویان پرده از رخسار برگرفته، به ما دیده می‌دوختند و گونه‌ها را با دست می‌پوشاندند.
8- روزهای من به سرمستی دیدارشان و شب‌هایم به خوشدلی از یادشان می‌گذشت.
9- وقوف من به روز عرفه در «محسّر عرفات» «1» چه حسرتها

برانگیخت.
10- ألم تر للأیّام ماجرّ جورهاعلی النّاس من نقض و طول شتات
11- و من دول المستهزئین (و من غدا)بهم طالبا للنّور فی الظّلمات
12- فکیف و من أنّی یطالب زلفةإلی اللّه بعد الصّوم و الصّلوات
13- سوی حبّ أبناء النّبیّ و رهطهو بغض بنی الزّرقاء و العبلات
14- و هند و ما أدّت سمیّة و ابنهااولوا الکفر فی الاسلام و الفجرات
15- هم نقضوا عهد الکتاب و فرضهو محکمه بالزّور و الشّبهات 10 و 11- زمانه را بنگر که با پیمان‌شکنی و تفرقه‌اندازی‌های بسیارش با حکومت‌های مسخره و کسانی‌که به دنبال آنها، جویای روشنی از دل تاریکی‌ها بودند، چه جنایت‌ها به مردم کرد.
12- پس از روزه و نماز، چگونه و از کجا می‌توان خواستار قرب خدا شد.
13 و 14- جز از راه مهرورزی به فرزندان و دودمان پیغمبر و کینه‌توزی به تبار «مروان» و «بنی امیه» و «هند» و سمیه و فرزندش «زیاد» که همه اینها کافران و تبهکاران عالم اسلامند.
15- پیمان و فرمان قرآن و آیات محکم آن را به دروغ و شبهه‌انگیزی گسستند.

---

(1)- محسّر: حدّ بین «منی» و «عرفات» است. و اما معنای لغوی آن حسرت‌برانگیز می‌باشد و انسان پس از کسب معرفت در عرفات، در حسرت رسیدن به آرزوی خویش در منی است.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:103 16- و لم تک إلّا محنة کشفتهم‌بدعوی ضلال من هن و هنات
17- تراث بلا قربی و ملک بلا هدیو حکم بلا شوری بغیر هدات
18- رزایا أرتنا خضرة الافق حمرةو ردّت أجاجا طعم کلّ فرات
19- و ما سهلّت تلک المذاهب فیهم‌علی النّاس إلّا بیعة الفلتات «1»
20- و لو قلّدوا الموصی الیه امورهالزمّت بمأمون علی العثرات 16- و این آزمایشی بود که پرده از چهره‌ی آنان و دعویهای ضلال و زشت و ناپسندشان برگرفت.
17- میراثی بی‌قرابت! و ملکی بدون هدایت! و حکومتی بی‌مشورت! و بدون وجود رهبر!
18- اینها دردهایی است که مزرع سبز فلک را در چشم ما خونین می‌نماید و طعم آب شیرین به کام تلخ می‌شود.
19- آنچه این روش‌ها را در میان مردم آسان نمود، بیعت ناگهانی و شتاب‌زده‌ای با ابو بکر و گفتار آشکار «سقیفیان» در ادعای بی‌پرده و ضلال‌آمیز میراث‌خواری بود.
20- اگر زمام امور را به علی، وصیّ پیغمبر می‌سپردند، کارها به برکت

وجودش که مأمون از لغزش بود، نظام می‌گرفت.
21- أخی خاتم الرّسل المصّفی من القذیو مفترس الأبطال فی الغمرات
22- فإن جحدوا کان «الغدیر» شهیدهو بدر و أحد شامخ الهضبات
23- و آی من القرآن تتلی بفضلهو إیثاره بالقوت فی اللّزبات
24- و غرّ خلال أدرکته بسبقهامناقب کانت فیه مؤتنفات
25- مناقب لم تدرک بکید و لم تنل‌بشیء سوی حدّ القنا الذّربات 21- وی برادر پیغمبر پاک نهاد و مرد میدان کارزار بود، و در جنگهای سخت و بی‌امان از هم درنده‌ی قهرمانان و جنگاوران است.
22 و 23- آنان‌که منکر گواه راستین علی هستند، «غدیر» و «بدر» و کوههای بلند و به‌هم پیوسته‌ی «احد» و آیات خواندنی قرآن در فضلش، و خوراک بخشی‌هایش به گاه سختی، آیاتی‌که در فضیلت‌ها و ایثارگری‌های او نازل شده است.
آنگاه که هنگام سختی و گرسنگی طعام خویش را بخشید، و صفات تابناک و منقبتهایی است که وی دارا بود و در آنها بر دیگران پیشی داشت، همه گواه حقانیت اوست.
24- فضیلت‌های درخشان و زیبایی‌ها همه نیکان را پشت‌سر نهادند تا به او رسیدند. فضیلت‌هایی که چون خویشتن را در او یافتند. به عطرافشانی پرداختند و بر خویش بالیدند. به عبارت دیگر علی (ع) به آن فضایل ارزش می‌بخشد، نه آنکه فضیلت‌ها به علی (ع) اعتبار و ارزش بخشند.
25- فضایلی که با مکر و حیله نمی‌توان به آنها دست یافت مگر با شمشیرهای تیز و برّان.
26- نجیّ لجبریل الامین و أنتم‌عکوف علی العزّی معا و منات
27- بکیت لرسم الدّار من عرفاتو أذریت دمع العین بالعبرات
28- وفک عری صبری و هاجت صبابتی‌رسوم دیار قد عفت و عرات

---

(1)- فلته: به معنای «فجأة» است و آن امری است که ناگهان و بی‌تأمل انجام پذیرد. و مقصود از آن در بیت، بیعت با ابو بکر است.
در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (ج 1 ص 123) به نقل از عمر بن خطاب آمده است که: «کانت بیعة ابی بکر فلته وقی اللّه (المسلمین) شرّها، فمن عاد الی مثلها فاقتلوه». بیعت با ابو بکر امری شتاب‌زده و بی‌تدبّر بود. خداوند مسلمانان را از شرّ آن حفظ کناد. پس هر آن کس که مانند این کار را به‌جا آورد، او را بکشید.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:104 29- مدارس آیات خلت من تلاوةو منزل وحی مقفر العرصات
30- لآل رسول اللّه بالخیف من منیو بالبیت و التّعریف و الجمرات 26- جبرئیل با پیامبر راستگو نجوا می‌کرد، در حالی‌که شما در درگاه بتان

«عزا» و «مناة» سجده می‌کردید.
27- آثار خانه‌های ویران دلبرانم را در عرفات به یاد آوردم و مویه‌کنان از دیدگانم چون سیلاب، اشک ریختم.
28- نشان این خانه‌های ویران رشته‌ی صبرم را گسیخت و چون بر آثار خانه‌های متروک و ویران حبیبانم گذر کردم، شعله‌های سوزان یادشان مرا سخت در میان گرفت.
29 و 30- خانه‌های اهل بیت، مدارس آیات الهی (مدارس آیات «1») و منزلگاه وحی، در «خیف «2»» و مسجد الحرام و عرفات و جمرات «3»، از تلاوت آیات خالی و خاموش مانده است، و محل نزول وحی، خرابه‌ای موحش و متروک است.
31- دیار لعبد اللّه بالخیف من منی‌و للسّید الدّاعی الی الصّلوات
32- دیار علیّ و الحسین و جعفرو حمزة و السّجاد ذی الثّفنات
33- دیار لعبد اللّه و الفضل صنوه‌نجیّ رسول اللّه فی الخلوات
34- و سبطی رسول اللّه و ابنی وصیّه‌و وارث علم اللّه و الحسنات
35- منازل وحی اللّه ینزل بینهاعلی أحمد المذکور فی السّورات 31- این ویرانه‌های خاموش و متروک، خانه‌ی عبد اللّه، پدر رسول اللّه (ص) در خیف است و خانه‌ی پیامبر، آن سرور مردمان، که مردم را به نماز فرامی‌خواند.
32- خانه‌های علی (ع) و حسین (ع) و جعفر صادق (ع) و حمزه و امام سجاد (ع) ذی ثفنات «4»، است.
33- این خانه‌های ویران خانه‌ی عبد اللّه بن عباس و برادرش فضل است و فضل که در خلوتها محرم راز رسول خدا بود.
34- خانه‌ی حسن و حسین (ع) دو فرزندزاده‌ی پیامبر (ص)، آن دو فرزند وصیّ پیامبر، «علی» (ع) که وارث علم خداوندی و صاحب همه‌ی خوبی‌ها و زیبایی‌ها بود.
35- این خانه‌های ویران و متروک، جایگاه نزول وحی الهی است، آنجاکه بر احمد (ص) موعود در کتب آسمانی باران وحی می‌بارید.
36- منازل قوم یهتدی بهداهم‌فتؤمن منهم زلّة العثرات
37- منازل کانت للصّلاة و للتّقی‌و للصّوم و التّطهیر و الحسنات
38- منازل لاتیم یحلّ بربعهاو لا ابن صهاک هاتک الحرمات
39- دیار عفاها جور کلّ منابذو لم تعف للایّام و السّنوات
40- فیا وارثی علم النّبیّ و آله‌علیکم سلام دائم النفحات 36- اینها آثار خانه‌های متروک کسانی است که مردم با نور هدایتشان راه می‌یافتند و لغزش و کژی از آنان دور بود.

---

(1)- قصیده‌ی تائیه به خاطر این بیت به قصیده «مدارس آیات» شهرت

یافته است، و همگان با این بیت از آن یاد می‌کنند. برخی نیز آن را مطلع قصیده دانسته‌اند مانند یاقوت حموی که در «معجم الأدباء» با این بیت قصیده را آغاز کرده است.
(2)- نام محلی در سرزمین منی، که مسجد خیف نیز در آنجا قرار دارد.
(3)- جمرات: مقصود از جمرات محل رمی جمرات در منی.
(4)- ذو الثفنات: لقب امام سجاد (ع)، و معنای آن پینه‌دار است. از آنجاکه مواضع سجود آن حضرت از فرط سجده همواره پینه‌دار بود، او را «ذو الثفنات» می‌خوانند. آن حضرت نزد خواص و عام به دو لقب «سجاد» و «ذو الثفنات» مشهور بود.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:105
37- خانه‌هایی که محل نماز و روزه بود و جایگاه تقوا و پاکی و خوبی‌ها و نیکویی‌ها و زیبایی‌ها بود.
38- خانه‌هایی که تیم «ابو بکر» را سزاوار نیست در اطراف آن گام نهند و نه ابن صهاک «عمر بن خطاب» که هتاک حرمت‌هاست.
39- خانه‌هایی که ستم ستمگران گردن‌کش، ویرانشان کرده است، نه گذر روزها و سالها.
40- خانه‌هایی که مهبط جبریل امین بود، آن پیام‌آور وحی الهی که از جانب خدا، با سلام و برکت‌ها بر پیامبر نازل می‌شد. خانه‌هایی که هر صبح و شام به پیروان آن، وحی الهی بر پیغمبر نازل می‌شد.
41- لقد آمنت نفسی بکم فی حیاتهاو انّی لارجو الأمن بعد ممات
42- قفا نسأل الدّار الّتی خفّ أهلهامتی عهدها بالصّوم و الصّلوات
43- و أین الاولی شطّت بهم غربة النّوی‌أفانین فی الآفاق (الاقطار) مفترقات
44- هم أهل میراث النّبیّ اذا اعتزّواو هم خیر سادات و خیر حمات
45- أذا لم ننال اللّه فی صلواتناباسمائهم لم یقبل الصّلوات 41- همانا من به شما در زندگی‌ام ایمان آوردم و امید من آن است که پس از مرگ قرین و هم‌خانه‌ی امنیت و آسایش باشم.
42- دمی درنگ کن ای همراه! تا از این خانه‌های خاموش و متروک که اهل آنها پراکنده و اندک گشته‌اند، بپرسیم: از عهد شما با نماز و روزه چه سالهای دور و درازی گذشته است.
43- بپرسیم: کجایند کسانی‌که دست بیدادگر غربت آنان را پراکنده ساخته است؟ کجایند شاخه‌های درخت نبوت که دست‌های جفاکار، آنها را شکسته و هریک را به سویی افکنده است!
44- آنان که در غربت پراکنده‌اند، وارثان پیامبرند، هرگاه نسبت خویش را بیان کنند و بهترین سروران مردمند و والاترین پاسداران و حامیان حقیقتند.
45- اگر در نمازهای خود، خداوند را به نام آنان نخوانیم، نمازهایمان در

درگاه خداوند پذیرفته نخواهد بود.
46- مطاعیم فی الاعسار فی کلّ مشهدلقد شرّفوا بالفضل و البرکات
47- و ما النّاس إلا غاصب و مکذّب‌و مضطغن ذو إحنة و ترات
48- اذا ذکروا قتلی ببدر و خیبرو یوم حنین أسبلوا العبرات
49- فکیف یحبّون النّبیّ و رهطه‌و هم ترکوا أحشاءهم و غرات
50- لقد لا ینوه فی المقال و أضمرواقلوبا علی الاحقاد منطویات 46- سختی مردانی که هنگام قحطی و گرسنگی، آنگاه که آسمان و زمین بر مردمان بخل می‌ورزد، هرکجا حاضر شوند گرسنه‌یی باقی نمی‌ماند. به راستی که آنان به فضل و برکات الهی شرف یافته‌اند.
47- و دشمنان اهل بیت، مردمان غاصب و منکر حق و حاسدان و کینه‌توزند که خونخواه پدران کافر و مشرک خود هستند. «1»

_____

(1)- یعنی دشمنان اهل بیت فرزندان همان کفار و مشرکانند که در جنگ‌های صدر اسلام به شمشیر علی و حمزه و دیگر بنی هاشم کشته شده بودند و فرزندان کفر پیشه‌ی آنان امروز، انتقام خون آنها را از فرزندان پاک علی (ع) می‌گیرند.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:106
48- آنان‌که چون کشتگان خود را در «بدر» و «خیبر» و «حنین» یاد آورند، اشک از دیدگان برافشانند.
49- اینان چگونه می‌توانند دوستدار پیامبر و خاندان او باشند، در حالی‌که پیامبر و اهل بیتش در دل آنان آتشی سوزان افکندند!
50- آنان در سخن، نرم‌گفتار و متملّقند، ولی دل‌هایی پر از کینه و بغض دارند.
51- فان لم تکن إلا بقربی محمّدفهاشم أولی من هن و هنات
52- سقی اللّه قبرا بالمدینة غیثه‌فقد حلّ فیه الأمن بالبرکات
53- نبیّ الهدی صلّی علیه ملیکه‌و بلّغ عنّا روحه التّحفات
54- و صلّی علیه اللّه ما ذرّ شارق‌و لاحت نجوم اللّیل مبتدرات «1» 51- اگر استحقاق مقام خلافت جز به دلیل خویشاوندی و قرابت محمّد (ص) ثابت نمی‌شد، پس بنی هاشم در خویشی و نسبت با پیامبر، از دیگران پیش‌تر و به خلافت شایسته‌ترند.
52- باران رحمت حق بر قبر شریفی (قبر رسول اللّه (ص)) که در مدینه است ببارد، حریم امنی که سرچشمه‌ی زلال برکات الهی است.
53- آن‌جا مرقد پیامبر هدایت است که خداوند بر او درود فرستاده است. سلام و درود پاک ما نیز بر روح قدسی آن پیامبر رحمت باد!
54- تا خورشید درخشان است، تا ستارگان شبانگاهی در آسمان می‌تابند، درود خداوند بر او باد.

*** آنگاه در مرثیه‌ی خود از یک‌یک شهدای اهل بیت با ذکر مدفن آنها یاد می‌کند و فاطمه (س) را به ندبه و زاری بر آنان دعوت می‌کند:
55- أفاطم! لو خلت الحسین مجّدلاو قد مات عطشانا بشطّ فرات
56- إذا للطمت الخدّ فاطم عندهو أجریت دمع العین فی الوجنات
57- أفاطم! قومی یا ابنة الخیر و اندبی‌نجوم سماوات بارض فلات
58- قبور بکوفان و اخری بطیبةو اخری بفخّ نالها صلوات
59- و اخری بأرض الجوز جان محلّهاو قبر ببا خمری لدی الغربات
60- و قبر ببغداد لنفس زکیّةتضمّنها الرّحمن فی الغرفات «2» 55 و 56- ای فاطمه! اگر گمان می‌کردی که روزی حسین تو، در کنار شطّ جاری فرات، لب تشنه، جان خواهد داد، بی دریغ بر چهره می‌کوفتی و سیل اشک از دیده جاری می‌کردی!
57- ای فاطمه! ای گرامی دخت پیامبر نیکی! برخیز و مویه کن! مویه کن بر اختران سوخته‌ی آسمان نبوّت و امامت که به صحرا افتاده‌اند. «چندان به خاک تیره فرو ریختند سرد، که گفتی دیگر زمین همیشه شبی بی‌ستاره ماند. «3»»

_____
(1)- ادب الطف؛ ج 1، ص 295- 297.
(2)- همان؛ ص 297.
(3)- باران ناشناخته‌ام/ چون اختران سوخته/ چندان به خاک تیره فرو ریختند ..." الف بامداد".
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:107
58- برخیز و مویه کن بر گورهای غریبی که در «کوفه «1»» و «مدینه «2»» و «فخ «3»» است. درود و سلام من بر آنها باد!
59- و مویه کن بر گوری دیگر که در سرزمین «جوزجان «4»» است و گوری در «باخمری «5»» زیر سپیدارهای بلند، غریب و تنها افتاده است.
60- مویه کن بر مزار غریب آن پاک نهاد (امام موسی کاظم (ع)) در بغداد، که خداوند در غرفه‌های بهشتش جای داده است. «6»
چون دعبل به این قسمت از قصیده‌ی سراسر درد و اندوه خود در ذکر مصیبت و مظلومیت و غربت آل محمّد (ص) رسید امام رضا (ع) به او فرمود:
آیا می‌خواهی در این‌جا دو بیت به قصیده‌ی تو بیفزایم تا شعر تو در بیان مصائب و غربت و پراکندگی ما اهل بیت کامل گردد؟
دعبل جواب داد: «آری ای فرزند رسول خدا (ص).»
امام رضا (ع) این دو بیت را در همان وزن و قافیه‌ی قصیده سرود:
و قبر بطوس یا لها من مصیبةالّحت علی الاحشاء بالزّفرات
الی الحشر حتّی یبعث اللّه قائمایفرّج عنّا الغمّ و الکربات «7» مویه کن بر

قبر غریبی که در طوس است! وای از این مصیبت که تا صبح حشر، دلها را در آتش اندوه می‌گدازد، تا آن‌که خداوند، قائم (عج) را برانگیزد و او بار سنگین دردها را از دوش ما بردارد، و رنج‌های بیکران ما را شفا بخشد.
دعبل پرسید: فدایت شوم ای فرزند رسول خدا! این قبری که در طوس است، از آن کیست؟
امام فرمود: «قبر من است!»
آنگاه دعبل قصیده‌ی خود را ادامه داد:
61- علیّ بن موسی أرشد اللّه أمره‌و صلّی علیه أفضل الصّلوات
62- فأمّا الممضّات التی لست بالغامبالغها منّی بکنه صفات
63- قبور بجنب النّهر من أرض کربلامعرّسهم فیها بشطّ فرات
64- توفّوا عطاشی بالفرات، فلیتنی‌توفّیت فیهم قبل حین وفات

---

(1)- کوفان، نجف و اطراف آن را می‌گویند. قبور کوفه، اشاره به قبر امیر مؤمنان علی (ع)، مسلم بن عقیل و شهدای کربلا و زید بن علی بن حسین (ع) است.
(2)- اشاره به قبور چهار امام معصوم در بقیع: امام حسن مجتبی، امام سجاد، امام باقر و امام صادق (ع) است.
(3)- سرزمینی در نزدیکی مکّه. اشاره به شهدای فخ در سال 169 ه. ق. از جمله رهبر شهدا حسین بن علی بن حسن از نواده‌های امام حسن مجتبی (ع) و جمعی از یاران او که در زمان هادی عباسی، قیام کردند و بجز دو تن از بنی هاشم (ادریس بن عبد اللّه، یحیی بن عبد اللّه) همگی به شهادت رسیدند.
(4)- جوزجان: ناحیه‌ی وسیعی از بلخ، در کشور افغانستان بین مرغاب و آمودریا که آن زمان از خراسان بزرگ محسوب می‌شد. قبور جوزجان، اشاره به قبر" یحیی بن زید بن علی بن الحسین (ع)" و یاران اوست. یحیی بن زید شهید، پس از شهادت پدرش، به جوزجان رفت." نصر بن سیّار" به فرمان ولید بن عبد الملک پلید ده هزار سپاه به جنگ او فرستاد و یحیی لشکر را شکست داد. سپس گروهی بر وی خروج کردند و او را با یارانش به شهادت رساندند.
(5)- باخمری: مکانی بین کوفه و واسط محل شهادت" ابراهیم بن عبد اللّه بن الحسن" نواده‌ی امام حسن (ع) در شانزده فرسنگی کوفه. او در زمان منصور دوانیقی، خلیفه‌ی عباسی در بصره قیام کرد و به سوی کوفه آمد. در باخمری با سپاه منصور به فرماندهی عیسی بن موسی مقابله کرد و به شهادت رسید. قبر او و بسیاری از یارانش در باخمری قرار دارد.
(6)- مرقد مطهّر امام کاظم (ع) و امام جواد (ع) در یک محل (کاظمین بغداد) قرار دارد، ولی در زمان امام رضا (ع) و دعبل- زمان سرایش این

قصیده- تنها قبر پاک و به غربت نشسته‌ی امام ابو الحسن موسی کاظم (ع) در آنجا بود و دعبل در این بیت بدان اشاره کرده است.
(7)- همان؛ ص 297.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:108 65- الی اللّه اشکو لوعة عند ذکرهم‌سقتنی بکأس الثّکل و الفظعات 61- علی بن موسی الرضا (ع) امام راستین ما است. خداوند امور او را اصلاح و آسان گرداند و بهترین درودها را بر او بفرستد.
62- فغان و فریاد! مویه کن بر دردهای سهمگین و ویرانگری که هرگز نمی‌توانم شدّت آن را بیان کنم.
63- اندوه! اندوه! مویه کن بر گورهایی که در کنار نهری در صحرای کربلا است. این قبور کسانی است که روزی در کنار فرات فرود آمدند تا غبار و خستگی سفر را از تن خود بزدایند و شادمان در حجله‌ی شهادت خفتند.
64- آنان در کنار فرات لب‌تشنه جان باختند. ای کاش من نیز در میان ایشان جان می‌سپردم.
65- آنگاه که یاد آنان به من روی آورد، از آتش سوزان اندوه که لحظه‌لحظه بیشتر در جان من شعله‌ور می‌شود، به خداوند شکوه می‌برم. اندوهی که تلختر و زهرآگین‌تر از جام مصیبتی است که مادر، در عزای فرزند خویش می‌نوشد.
66- أخاف بأن أزدازهم فتشوقنی‌مصارعهم بلجزع فالنّخلات
67- تقسّمهم (تغشّاهم) ریب المنون فما تری‌لهم عقوة مغشیّة الحجرات
68- خلا انّ منهم بالمدینة عصبةمدینین انضاء من اللزبات
69- قلیلة زّوار سوی أن زوّرامن الضّبع و العقبان و الرّخمات 66- از زیارت قتلگاه آنان در وادی و نخلستان می‌هراسم. می‌ترسم از شوق دیدار آنان جان ببازم.
67- دردا که روزگار ستمگر و دغلباز چنان بر آنان شبیخون زد که دیگر خانه‌های ایشان را نمی‌بینی. مگر متروک و خاموش و خالی از تردّد!
68- دریغ و درد! هریک در غربتی افتاده‌اند و حوادث روزگار اینها را پراکنده کرد مگر مزار برخی از آنان که در مدینه‌اند و آنان نیز در طول روزگار همواره در کمند تنگ بلا گرفتار و از آفت زمانه، زارونزار بوده‌اند.
69- زایری به زیارت آنان نمی‌شتابد، و زیارت‌کنندگانی جز کفتاران و عقابان و کرکس‌های بی‌شمار ندارند.
70- لهم کلّ یوم تربة بمضاجع‌نوت فی نواحی الارض مفترقات
71- و قد کان منهم فی الحجاز و أرضهامغاویر نحّارون فی الازمات
72- تنکّب لأواء السّنین جوارهمو لا تصطلیهم جمرة الجمرات
73- حمی لم تزره المدنبات و أوجه‌تضیء لدی الاستار فی الظّلمات
74- اذا وردوا خیلا بسمر من القنامساعیر حرب اقحموا الغمرات

75- و ان فخروا یوما اتوا بمحمّدو جبریل و الفرقان ذی السّورات 70- آری دودمان رسول (ص) را هر روز آرامگاهها و گورهای جدا از هم و پراکنده است.
71- پاره‌ای از گورهای آنان در حجاز است که اهل آن گورها در بین مردم در جنگهای سهمگین و سخت، دلاورانی برگزیده از میان اشراف بودند که سختی‌های زمانه راهی به ساحتشان نداشت آنان در قحطی و گرسنگی اطعام‌کنندگان و سخاوتمندانی بودند که بسیار قربانی می‌کردند.
72- روزگار ناهنجار قحطی و گرسنگی چون اسبی چموش از کنار ایشان می‌تازد و دور می‌شود و از دست زمانه‌ی آتش‌افروز، اخگری در دامان ایشان نمی‌گیرد.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:109
73- آنان پناهگاهها و حریم مقدسی هستند که از چیزهای پست دورند و هرگز روسپیدان در آن گام ننهاده‌اند و چهره هایی هستند که در تاریکی‌ها پرتوافشانی می‌کنند.
74- اگر با شمشیر وارد صحنه‌ی جنگ شدند خود را به خطر می‌اندازند و آتش جنگ را شعله‌ور می‌کنند و سپاه متراکم دشمن را چون خوشه‌های فشرده‌ی گندم، دانه‌دانه می‌کنند و چنان غباری برانگیزند که روز روشن، شام سیاه گردد.
75- این بزرگ‌زادگان اگر روزی بخواهند به مفاخره برخیزند، به نام نامی محمّد (ص) و جبرییل و قرآن که دارای سوره‌های زیادی است افتخار می‌کنند.
76- و عدوّا علیّا ذا المناقب و العلیو فاطمة الزّهراء خیر بنات
77- و حمزة و العباس ذا الهدی و التّقیو جعفرا الطّیّار فی الحجبات
78- ولائک لا منتوج (ملتوج) هندو حزبهاسمیّة من نوکی و من قذرات
79- ستسأل فعل عنهم و فعیلهاو بیعتهم من أفجر الفجرات
80- هم منعوا الآباء عن أخذ حقّهمو هم ترکوا الابناء رهن شتات 76- 77- و به علی (ع) والامقام و فاطمه (س) بهترین دختران عالم و حمزه و عبّاس صاحب هدایت و تقوا و جعفر طیّار افتخار می‌کنند و خود را به آنان نسبت می‌دهند.
78- اینان چون پس‌فتادگان هند و سمیه- که احمقان و پلیدان و روسپی‌زادگانند،- نیستند.
79- به زودی «تیم «1»» و «عدی «2»» درباره‌ی آن بیعت زشت و نامیمونشان مورد موأخذه قرار خواهند گرفت.
80- آنان پدران (ائمه (ع)) را از حقوق مسلّم خویش بازداشتند و فرزندانشان را آواره و سرگردان ساختند.
81- و هم عدلوها عن وصیّ محمّدفبیعتهم جاءت علی الغدرات

82- وليّهم صفو النّبىّ محمّدابو الحسن الفرّاج للغمرات
83- ملامک فى آل النّبىّ فإنّهم‌أحبّای ماداموا و اهل ثقات
84- تخيّرتهم رشدا لنفسى أنّهم‌علي كلّ حال خيرة الخيرات
85- نبذت اليهم بالمودّة صادقاو سلّمت نفسى طائعا لولات 81- و هم آنان بودند که زمام امور خلافت را از کف هدایتگر على (ع)- وصىّ محمّد (ص)- گرفتند و با تکیه بر خدعه و نیرنگ، از مردم بیعت گرفتند، و آن را استوار کردند.
82- مولای آنان برادر و همتای محمّد (ص) است. امام ابو الحسن على (ع) که مایه‌ی شادمانی و رهایی از غم‌ها و دشواری‌ها و کژی‌ها است.
83- هرچه می‌خواهی مرا در محبّت خاندان پیامبر، ملامت کن! که آن کریمان، برای همیشه عزیز منند و اعتماد من به آنها است.
84- آنان را برای هدایت خویش برگزیده‌ام، چراکه در هر حال بهترین برگزیدگانند.
85- در راه عشق و محبت آنان از همه‌چیز و همه‌کس گسستم و از روی صدق و راستی به ایشان پیوستم و خویشتن را

_____

(1)- منظور از" تیم" ابو بکر است که از قبیله‌ی تیم بود.
(2)- منظور از" عدی" عمر بن خطّاب است که از قبیله عدی بود.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:110
تسلیم امر آن سرورانم کردم.
86- فيا ربّ زدنى فى هواى بصيرةو ازد حبّهم يا ربّ فى حسنات
87- سأبكيهم ما حجّ للّه راكب‌و ما فاح قمرىّ على الشّجرات
88- و انّى لمولاهم و قال عدوّهم‌و انّى لمحزون بطول حيات
89- بنفسى أنتم من كهول و فتيةلفكّ عناة او لحمل ديات
90- و للخيل لمّا قيّد الموت خطوهافأطلقتم منهنّ بالذّربات 86- خداوندا! معرفت و بینش مرا در عشق آل محمّد (ص) بیشتر کن و محبّت ایشان را توشه‌ی راه آخرت و بهترین حسنات من قرار بده و بر آن بیفزای.
87- بر آنان خواهم گریست تا سواره‌ای به حج خدای می‌رود، خواهم گریست بر آنان تا قمری بر درختان نوحه می‌کند.
88- باور کنید من رهرو و دلداده‌ی آنانم و با دشمنان آنان دشمنم و کینه‌توز و بدگوی و گریزان از دشمنان آنانم، و در غم آنان برای همیشه محزون و اندوهگینم، و تا زندگی با من است من همیشه غمگینم.
89- جانم فدای پیر و جوانتان باد که شما آزادکنندگان بندگان و دهندگان دیه‌ی آنهائید.
90- جانم پیشمرگ سوارانی باد که وحشت مرگ پای رفتن آنان را بسته است و شما با شمشیرهای خود بندهای ترس و هراس را از پای آنان

می‌گشایید.
91- احبّ قصیّ الرّحم من أجل حبّکم‌و أهجر فیکم أسرتی و بنات
92- و اکتم حبّبکم مخافة کاشح‌عنید لأهل الحقّ غیر موات
93- فیا عین بکّیهم و جودی بعبرةفقد آن للتّسکاب و الهملات
94- لقد خفت فی الدّنیا و ایّام سعیهاو إنّی لأرجو الأمن بعد وفات 91- ناآشنایان و دورترین خویشانم را اگر از عاشقان و دلدادگان شما (آل محمّد (ص))- باشند، دوست می‌دارم و خاندان و دخترانم را، اگر گوهر محبّت و ولایت شما را در گنجینه‌ی دل نداشته باشند، از خویش می‌رانم!
92- عشق بزرگ شما را در سینه پنهان می‌کنم، از ترس دشمنان که دشمنی خود را با شما در سینه پنهان می‌کنند. آنان‌که با اهل حق و پیروان شما دشمنند، نه دوست.
93- ای چشم اشکبار! در غم آن عزیزان گریه کن و بی‌دریغ و سخاوتمندانه اشک بیفشان! اکنون هنگام آن است که بر این غم‌های جانکاه اشک بباری و سیلاب روان کنی.
94- پیوسته در طول زندگی از دشمنان آل محمّد (ص) بیمناک بوده‌ام و ترس ملازم و همراه من بوده است. و اینک که سختی‌های زمانه سراسر زندگیم را احاطه کرده است امید آن دارم که پس از مرگ، در سایه‌ی شفاعت ایشان، از خوف قیامت ایمن باشم. «1»
95- ألم تر أنّی مذ ثلاثین حجّةأروح و أغدو دائم الحسرات
96- أری فیأهم فی غیرهم متقسّماو أیدیهم من فیئهم صفرات
97- فکیف أداوی من جوی لی و الجوی‌امیّة أهل الفسق و اللّعنات

---

(1)- چون دعبل این بیت را خواند، امام رضا (ع) فرمود: «خدا تو را از ترس بزرگ (ترس روز قیامت) ایمن گرداند.» عیون اخبار الرضا؛ ج 2، ص 267.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:111 98- و آل زیاد فی القصور مصونةو آل رسول اللّه فی الفلوات
99- سأبکیهم ما ذرّ فی الارض شارق‌و نادی منادی الخیر بالصّلوات
100- و ما طلعت شمس و حان غروبهاو باللّیل أبکیهم و بالغدوات 95- آیا نمی‌بینی که سی‌سال است روز و شب من، با اندوه و حسرت می‌گذرد؟!
96- حق ایشان (آل محمّد (ص)) را در دست‌های خیانتکار دیگران می‌بینم که به غارت می‌رود و در میان بیگانگان غاصب تقسیم می‌شود، در حالی‌که دست این مظلومان از حقّ خویش تهی و خالی مانده است! «1»
97- چگونه درمان شود درد سوزانی که در من افتاده است؟ و حال آنکه آن درد، بنی امیّه است. آنان که اهل کفر و لعنت‌اند.
98- دختران زیاد در کاخها آسوده و محفوظند، و آل رسول (ص) اسیر

بیابانها گردیده‌اند، و در صحاری غریب و سرگردانند.
99- من هرگاه که ستاره‌ای در آسمان می‌درخشد و مؤذن ندای نماز را سرمی‌دهد، بر آنها می‌گریم.
100- و تا زمانی‌که خورشید طلوع و غروب دارد من شبانه‌روز در مصیبت آنان می‌گریم.
101- دیار رسول اللّه اصبحن بلقعاو آل زیاد تسکن الحجرات
102- و آل رسول اللّه تدمی نحورهمو آل زیاد آمنوا السّربات
103- و آل رسول اللّه تسبی حریمهمو آل زیاد ربّة الحجلات
104- اذا وتروا مدّوا الی اهل واتریهماکفّا عن الاوتار منقبضات
105- فلو لا الّذی ارجوه فی الیوم أو غدتقطّع نفسی إثرهم حسرات 101- خانه‌های خاندان رسول ویران اللّه (ص) ویران و بی‌نشان گشته و منازل تبار زیاد آباد و پر از های‌وهوی و پر رونق است.
102- سرهای خاندان پیامبر بریده و خونین است و گلّه‌ی آل زیاد آسوده می‌چرد.
103- حرمت حریم رسول اللّه (ص) دریده شده و اهل حرم رسول خدا (ص) اسیرانند و آل زیاد حجله‌های شادمانی می‌آرایند.
104- فغان و درد، آنگاه که خون بنی هاشم به ناحق ریخته شود، دستهای خود را به سوی قاتلان دراز می‌کنند، در حالی که دستانشان از انتقامجویی و خون‌خواهی بسته است «2»
105- اگر امیدوار و آرزومند آن‌کسی نبودم که امروز و فردا خواهد آمد، قلبم از این همه اندوه و درد، پاره‌پاره می‌شد.
106- خروج إمام لا محالة خارجیقوم علی اسم اللّه و البرکات
107- یمیّز فینا کلّ حقّ و باطلو یجزی علی النّعماء و النّقمات
108- فیا نفس طیبی ثمّ یا نفس أبشریفغیر بعید کلّ ما هو آت
109- و لا تجزعی من مدّة الجور إنّنیأری قوّتی قد آذنت بثبات

---

(1)- چون دعبل به این بیت رسید. امام (ع) گریست فرمود: «صدقت یا خزاعی» راست گفتی ای خزاعی.
(2)- دراین لحظه امام (ع) دستهایش را برگرداند و فرمود:" آری! به راستی که دستان ما بسته است!" همانجا.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:112 110- فإن قرّب الرحمن من تلک مدّتیو أخّر من عمری و وقت وفات
111- شفیت و لم أترک لنفسی غصةو روّیت منهم منصلی و قنات 106- بی‌تردید آن امام ظهور خواهد کرد. او به نام خداوند و با برکات بی‌کران الهی قیام خواهد کرد.
107- آن امام، حق و باطل و راستی و ناراستی را در میان ما آشکار

خواهد کرد و نیکان را پاداش خواهد داد و بدکاران را به کیفر خواهد رساند.
108- ای نفس! شاد و خرّم باش و ای جان من بر تو بشارت باد که آنچه آمدنی است، چندان دور نیست.
109- ای جان دردمند من از درازی دولت ظلم و ستم، شیون و زاری مکن، که من به عیان می‌بینم توانم رو به کاستی نهاده و ویرانی‌ام را اعلام می‌کند (و چه زود باشد که از رنج دیرپای آسوده گردی).
110 و 111- و ای کاش خداوند روزگار مرا به آن دولت نزدیک و عمرم را دراز کند، و مرگم را پس افکند، آنگاه، شمشیر و نیزه‌ام را از خون آنان سیراب می‌ساختم و تمامی اندوه‌گران این عمر پرغصه را از خویش می‌زدودم.
112- فإنّی من الرّحمن أرجو بحبّهم‌حیاة لدی الفردوس غیر ثبات
113- عسی اللّه ان یرتاح للخلق انّه‌إلی کلّ قوم دائم اللّحظات
114- فان قلت عرفا أنکروه بمنکرو غطّوا علی التّحقیق بالشّبهات
115- تقاصر نفسی دائما عن جدالهم‌کفانی ما ألقی من العبرات 112- همانا من به عشق و محبت ایشان از خداوند رحمان امید زندگانی جاودانه در بهشت برین دارم.
113- باشد که خداوند خلقش را از بلاها نجات دهد، زیرا که او در تمامی لحظات بر اعمال مردمان حاضر و ناظر است.
114- هرگاه سخنی نیک گفتم، بدخواهان با حرف‌های ناروا به انکارم برخاستند و حقیقت را با سخنان گزاف و شبهه‌انگیز پوشاندند.
115- پس من دست جان را از جدال با دشمن کوتاه می‌کنم (جانم از گفت‌وگو و جدال پیوسته و بیهوده با آنان به تنگ آمده است.) و از آنها دوری می‌کنم. چه اشک‌ریزانم مرا بس است.
116- احاول نقل الشّمس عن مستقرّهاو إسماع أحجار من الصّلدات
117- فمن عارف لم ینتفع و معاندتمیل به الاهواء للشّهوات
118- فحسبی منهم أن أبوء بغصّةتردّد فی صدری و فی لهوات
119- کأنّک بالأضلاع قد ضاق ذرعهالما حمّلت من شدّة الزّفرات «1»
116- راستی‌که هدایت این دشمنان به کندن آفتاب از جا و به تفهیم سخن به سنگ سخت می‌ماند.
117- برخی از اینان حق را می‌شناسند و از آن سود نمی‌برند و برخی دیگر هوسباز و شبهه‌انگیزند.
118- دیگر بس است مرا که هر آینه از جدال با آنان اندوهناک و پر غصّه با بغضی گلوگیر و دردی لبریز بازگشتم.
119- چنان اندوه سینه‌ام را می‌فشارد که گویی استخوان‌ها از هجوم سخت دردها می‌شکند.
***

120- أتسكب دمع العين بالعبراتو بتّ تقاسی شدة الزفرات

_____

(1)- ادب الطف؛ ج 1، ص 298- 300.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:113 121- و تبکی لآثار لآل محمّد؟!فقد ضاق منک الصدر بالحسرات

122- ألا فابکهم حقا و بلّ علیهم‌عیونا لریب الدّهر منسکبات

123- و لا تنس فی یوم الطفوف مصابهم‌و داهیة من أعظم النکبات

124- سقی اللّه أجداثا علی أرض کربلامرابیع أمطار من المزنات

125- و صلّی علی روح الحسین حبیبه‌قتیلا لدی النهرین بالفلوات 120- آیا از دیده اشک می‌ریزی؟ و از سوز دل رنج می‌بری؟

121- و بر آثار دودمان محمّد (ص) می‌گریی و سینه‌ات از حسرت به تنگ آمده است؟

122- هان! به حق برایشان بگری و از گردش روزگار باران اشک از دیدگان ببار!

123- و مصیبت‌شان را به روز عاشورا و آن پیش‌آمد سختی که از بزرگترین دشواری‌های زمان بود از یاد مبر!

124- 125- خداوند به باران بهاری پیکرهای افتاده در دشت کربلا را سیراب کناد و بر روان پاک حبیب خود حسین (ع) درود پیاپی فرستد. کشته‌ای که در کنار دو نهر در بیابان کربلا افتاد.

126- قتیلا بلا جرم فجعنا بفقده‌فریدا ینادی: أین أین حمات؟!

127- أنا الظامیء العطشان فی أرض غربة‌قتیلا و مظلوما بغیر تراب

128- و قد رفعوا رأس الحسین علی القناو ساقوا نساء ولها خفرات

129- فقل لابن سعد: عذب اللّه روحه‌ستلقی عذاب النّار باللعنات

130- سأقنت طول الدهر ماهبت الصباو أقنت بالآصال و الغدوات

131- علی معشر ضلّوا جمیعا و ضیّعوامقال رسول اللّه بالشّبهات «1»

126- کشته‌ی بی‌گناهی که فقدانش ما را به درد آورد و تنها مانده‌ای که فریاد می‌کرد: یاوران من کجا رفتند؟

127- من تشنه‌ی عطش‌زده‌ای در سرزمین غربتم و کشته‌ی ستم‌رسیده‌ای بی‌گناهم.

128- سرش را بر فراز نی زدند و خاندان پریشان و آشفته‌اش را به اسارت کشیدند.

129- به پسر سعد که خدا روانش را به درد آورد، بگو: به زودی عذاب دوزخ را به لعن و نفرین درخواهی یافت.

130- به روزگار دراز تا آنگاه که باد صبا وزد، بر گروهی که همگی به گمراهی فتادند.

131- و گفتار پیغمبر خدا را به شبهه‌انگیزی تباه کردند، در بامداد و شام بر

آنان نفرین باد.
*** چون دعبل قصیده‌ی تائیه‌اش را به پایان رساند. امام رضا (ع) سه بار فرمود: آفرین!
ابو الفرج اصفهانی گوید: «این قصیده از بهترین نوع شعر و شکوهمندترین نمونه‌ی مدایحی است که درباره‌ی خاندان پیامبر (ص) سروده شده است. «2»»
یاقوت حموی هم می‌نویسد: «چکامه تائیه‌ای که دعبل درباره‌ی دودمان پیامبر سرود و برای علی بن موسی الرضا (ع) خواند از بهترین نوع شعر و بلندترین نمونه‌ی مدایح است. «3»»

---

(1)- همان؛ ص 306.
(2)- الاغانی؛ ج 18، ص 29.
(3)- معجم الادبا؛ ج 4، ص 196.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:114
دعبل در هنگام شهادت امام رضا (ع) در قم بود و در عزاداری مردم مسلمان قم و دوستداران آل محمّد (ص) در سوگ امام رضا (ع) شرکت کرد و در این ایام قصیده‌ی سوزناک و بلند «رائیه» را در مرثیه و مدح امام رضا (ع) و هجو و مذمّت بنی عباس به ویژه هارون الرّشید سرود:

قصیده رائیه:

1- تأسّفت جارتی لمّا رأت زوری‌و عدّت الحلم ذنبا غیر مغتفر
2- ترجو الصّبا بعد ما شابت ذوائبهاو قد جرت طلقا فی حلبة الکبر
3- أجارتی! إنّ شیب الرأس نقّلی‌ذکر المعاد و ارضانی عن القدر
4- لو کنت ارکن للدّنیا و زینتهاإذن بکیت علی الماضین من نفری
5- أحنی الزّمان علی أهلی فصدّعهم‌تصدّع القعب لاقی صدمة الحجر 1- دلبرم! چون کناره‌گیری‌ام را از زنان دید، نگران شد و شکیبایی مرا گناهی نابخشودنی شمرد.
2- وی با گیسوان سپیدش و با آنکه به گروه پیران پیوسته است، آرزوهای جوانی دارد.
3- دلبرا موی سپید یاد معاد را در من بیدار و مرا به سرنوشتم خرسند می‌کند، و از یاد عشوه‌گران مهوش باز می‌دارد.
4- اگر بر دنیا و زیبایی‌های آن دل بسته بودم، جای آن داشت که بر رفتگان خویش، زار بگریم.
5- در پی مکر زمانه و خیانت روزگار جمعشان فرو پاشید، چنان‌که گفتی کوه بر آنان فرو ریخت و هرکس هراسان به سویی گریخت.
6- بعض أقام و بعض قد أصاربه‌داعی المنیّة و الباقی علی الأثر
7- أمّا المقیم فأخشی أن یفارقنی‌و لست أوبة من ولیّ بمنتظر
8- أصبحت أخبر عن أهلی و عن ولدی‌کحالم قصّ رؤیا بعد مدّکر
9- لو لا تشاغل نفسی بالأولی سلفوامن أهل بیت رسول اللّه لم أقر
10- و فی موالیک للمحزون مشغلةمن أن تبیت لمفقود علی أثر 6- برخی از ایشان مانده‌اند و برخی دیگر از پی بانگ رعب‌انگیز منادی مرگ رفته‌اند و گروهی نیز از پی ایشان روان اند.
7- آنان‌که مانده‌اند، بیم آن دارم که از من جدا شوند. و آنان‌که رفته‌اند، در انتظار بازگشتشان نیستم.
8- آن‌گاه که خواهم از خاندان و فرزندانم خبر دهم، به خواب‌زده‌ای می‌مانم که پس از بیداری، رؤیای خویش باز گوید.
9- اگر دلم به یاد رفتگان اهل بیت پیامبر خدا (ص) خوش نبود، به راستی که غم‌های بی‌کران قرار از کفم می‌ربود.
10- ای غمزده! جای آن‌که شب را در اندوه چیزهای از دست رفته، به سحر آوری، دل به یاد مهربان حبیبانت بسپار که دل محزون را نیکوتر از این دل مشغولی نیست.
11- کم من ذراع لهم بالطّفّ بائنةو عارض من صعید التّرب منعفر

12- أنسی الحسین و مسراهم لمقتلهو هم یقولون: هذا سیّد البشر!
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:115 13- یا أمّة السّوء ما جازیت أحمد عن‌حسن البلاء علی التنزیل و السّور
14- خلفتموه علی الأبناء حین مضی‌خلافة الدئب فی أبقار ذی بقر
15- و لیس حیّ من الأحیاء تعلمه‌من ذی یمان و من بکر و من مضر 11- به یاد آور، چه دست‌های کریمی که در کربلا از بدن جدا گشت و فرو افتاد و چه مبارک چهره‌ها که بر خاک تیره فرو خفت.
12- آیا حسین (ع) را از یاد ببرم و حال آن‌که چون شبانگاهان آن بدمردمان- پنهان از چشم‌ها- بر قتلگاه او گذشتند، گفتند: به راستی که او سرور آدمیان است.
13- ای بدمردمان! آیا این است پاداش رنجهای بی‌شمار محمد (ص) که در رساندن قرآن و آیات رحمت آن به شما، تحمّل کرد؟!
14- ای بد مردمان! چون پیامبر (ص) چشم از جهان فروبست، شما بر فرزندان او خلافت کردید، همچون گرگ گرسنه‌ای که بر گله‌ای شبانی کند!
15- احدی را از قبایل عرب، از ذی یمان و بکر و مضر نمی‌شناسم. مگر اینکه در خون اهل بیت پیامبر شریکند.
16- ألا و هم شرکاء فی دمائهم‌کما تشارک أیسار علی جزر
17- قتلا و أسرا و تحریقا و منهبة:فعل الغزاة بأرض الرّوم و الخزر
18- أری امّیة معذورین إن قتلواو لا أری لبنی العبّاس من عذر
19- أبناء حرب و مروان و اسرتهم‌بنو معیط ولاة الحقد و الوغر
20- قوم قتلتم علی الإسلام أوّلهم‌حتّی إذا استمکنوا جازوا علی الکفر 16- مگر اینکه همانگونه که در تقسیم نذرهای زمان جاهلی شرکت می‌کردند، در ریختن خون شهدای نینوا هم شرکت داشته‌اند. چنان قماربازانی که در لاشه‌ی شتر با هم شریکند.
17- آنان در کشتن و اسیری بردن و آتش‌افروزی و ویرانگری در حقّ خاندان پیامبر آن کردند که جنگاوران اسلام در سرزمین «روم» و «خزر» با کافران کنند.
18- برای بنی امیه در کشتن فرزندان پیامبر بهانه و دستاویزی می‌بینم، ولی برای بنی عبّاس عذری نمی‌یابم. «1»
19- خاندان امیه و فرزندان حرب و مروان و معیط همه کینه‌توز و ستمگرند!
20- آنان قومی هستند که نخستین فردشان در دشمنی با اسلام کشته شد و چون چیره شدند کافرانه به انتقام‌جویی و خونخواهی برخاستند.
21- أربع بطوس علی قبر الزّکیّ بهاإن کنت تربع من دین علی وطر
22- قبران فی طوس: خیر الخلق کلّهمو قبر شرّهم هذا من العبر
23- ما ینفع الرّجس من قرب الزّکیّ و ماعلی الزکیّ بقرب الرّجس من

ضرر
24- هیهات، کلّ امرىء رهن بما کسبت‌له یداه فخذ ما شئت أو فذر «2»

_____

(1)- زیرا بنی امیه مردمانی کینه‌توز و دشمن اسلام بودند و ریشه در جاهلیت و کفر و شرک داشتند. اما بنی عباس خویشاوند پیامبر (ص) و نیاکانشان مسلمان بودند.

(2)- دیوان دعبل؛ ص 195- 198.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:116

21- ای دل غمگین! اگر از اندوه دین، خلوتی می‌جویی تا از درد خویش بکاهی، به قبر آن پاک‌نهاد در طوس همیشه بهار روی آور.

22- در طوس دو قبر است: یکی از آن برترین مردم و دیگری متعلّق به بدترین ایشان، و این خود مایه‌ی عبرت است!

23- نه آن پلید را از قرب این پاک سود می‌رسد و نه این وجود پاک را از هم‌جواری آن ناپاک، زیانی.

24- دریغا! که هرکس در گرو عمل خویش است که دستهایش برای او فراهم آورده‌اند. پس تو هریک از نیک و بد را خواهی برگزین، یا واگذار.

قصیده دائیه:

1- ان کنت محزونا فمالک ترقد؟!هلّا بکیت لمن بکاه محمّد؟!
2- هلا بکیت علی الحسین و أهله؟!إنّ البکاء لمثلهم قد یحمد
3- لتضغضغ الإسلام یوم مصابه‌فالجود یبکی فقده و السودد
4- فلقد بکته فی السّماء ملائک‌زهر کرام راکعون و سجّد
5- أنسیت إذ صارت إلیه کتائب‌فیها إبن سعد و الطغاة الجحّد؟!
6- فسقوه من جرع الحتوف بمشهدکثر العداة به و قلّ المسعد
7- لم یحفظوا حقّ النبیّ محمّدإذ جرّعوه حرارة ما تبرد 1- تو که غمگینی چرا می‌خوابی؟ و بر کسی که محمد (ص) بر او گریست، نمی‌گریی؟
2- چرا بر حسین و خاندانش اشک نمی‌ریزی مگر نمی‌دانی که گریه بر مثل آنها ستوده است؟
3- اسلام به روز شهادت او به خواری افتاد و بخشش و سروری از فقدانش گریست.
4- فرشتگان روشن‌بین و بزرگواری که در آسمان خدا را راکع و ساجدند نیز بر حسین گریستند.
5 و 6- آیا فراموش کردی زمانی را که افواج سپاه دشمن که عمر سعد و دیگر سرکردگان کافرپیشه در میانشان بودند چگونه بر حسین تاختند؟ و در نبردگاهی که دشمنان وی بسیار و دوستانش اندک بودند، جام مرگ را بکامش ریختند.
7- و حقّ پیغمبر را با چشاندن سوز عطشی فرو ناشدنی به آنها، نگه نداشتند.
8- قتلوا الحسین فأثکلوه بسبطه‌فالثکل من بعد الحسین مبرّد
9- کیف القرار؟! و فی السّبایا زینب‌تدعو بفرط حرارة: یا أحمد
10- هذا حسین بالسیوف مبضّع‌متلطخ بدمائه مستشهد
11- عار بلا ثوب صریع فی الثری‌بین الحوافر و السنابک یقصد
12- و الطیّبون بنوک قتلی حوله‌فوق التراب ذبائح لا تلحد
13- یا جدّ قد منعوا الفرات و قتّلواعطشا فلیس لهم هنالک مورد
14- یا جدّ من ثکلی و طول مصیبتی‌و لما أعافیه أقوم و أقعد «1» 8- حسین را کشتند و پیغمبر را به سوگ سبطش نشاندند راستی که پس از ماتم وی دیگر ماتمها آسان نمود.

---

(1)- ادب الطف؛ ج 1، ص 306 و 307.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:117

9- چگونه می‌توان آرام گرفت حال آنکه زینب در زمره اسیران بود و از سوز عطش فریاد می‌زد و می‌گفت: ای جد بزرگوار ای احمد.
10- این حسین تو است که به شمشیر دشمن کشته و پاره‌پاره شده و به خون آغشته گردیده است.
11- عریان و برهنه و بر خاک افتاده و پامال سم ستوران و اسبان تاخته است.
12- اجساد پاک و بی‌گور و کفن فرزندان کشته‌ات در پیرامون او به خاک افتاده.
13- ای نیای بزرگ و بزرگوار: اینها را از آب فرات منع کردند و به تشنگی و بی‌آبی کشتند.
14- ای جدّ والامقام! از ماتم و بسیاری مصیبت و آنچه بر من می‌رود، می‌افتم و می‌خیزم.
*** دعبل در قصیده‌ی دائیه خود به مدح علی (ع) می‌پردازد:
14- نطق القرآن بفضل آل محمّدو ولایة لعلیّه لم تجحد
15- بولایة المختار من خیر الّذی‌بعد النبیّ الصادق المتودّد
16- إذ جاءه المسکین حال صلاته‌فامتدّ طوعا بالذراع و بالید
17- فتناول المسکین منه خاتماهبة الکریم الأجودین الأجود
18- فاختصّه الرّحمان فی تنزیله‌من حاز مثل فخاره فلیعدد
19- إنّ الإله ولیّکم و رسوله‌و المؤمنین فمن یشأ فلیجحد
20- یکن الإله خصیمه فیها غداو اللّه بمخلف فی الموعد «1» 14 و 15- قرآن به برتری خاندان پیامبر و ولایت غیر قابل انکار علی (ع) ناطق است به ولایت پس از پیامبر (ص) آن برگزیده نیک‌مرد و راستگوی دوستدار ناطق است.
16- آنگاه که وی نماز می‌گزارد و نیازمندی دست تمنّا دراز کرد.
17- و او با بخششی بزرگوارانه که از این بخشنده‌ی پسر بخشنده سزاوار بود، خاتمش را به مستمند داد.
18- و خدای مهربان وی را در قرآن خود چنین ویژگی بخشید: (و هرکس را چنین افتخاری است، گو بیارد)
19- به راستی که ولی و سرپرست شما، خدا و پیغمبرش و مؤمنانی هستند که نماز می‌گزارند و در حال رکوع زکوة می‌پردازند.
20- و هرکه خواهد انکار این فضیلت کند، در فردای قیامت خداوند خصمش خواهد بود و خدا در وعده‌هایش خلاف نخواهد کرد.

قصیده‌ای در رثاء حسین شهید:

1- جاؤا من الشام المشومة أهلهاللشوم یقدم جندهم ابلیس
2- لعنوا و قد لعنوا بقتل إمامهم‌ترکوه و هو مبضع مخموس
3- و سبوا فوا حزنی بنات محمّدعبری حواسر ما لهنّ لبوس

_____

(1)- همان؛ ص 305 و 306.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:118 4- تبّا لکم یا ویلکم أرضیتم‌بالنّار؟ ذلّ هنالک المحبوس
5- بعتم بدنیا غیرکم جهلا بکم‌عزّ الحیاة و انّه لنفیس 1- از شامی که مردم آن شوم و تیره‌روز بودند و از نگون‌بختی سپاهشان را ابلیس فرماندهی می‌کرد.
2- آمدند ای لعنت بر آنها باد و چنین مردمی که امام خود را می‌کشند و پیکر پاره‌پاره‌اش را بر خاک رها می‌کنند ملعون خواهند بود.
3- ای وای من که دختران گریان پیغمبر را عریان و سربرهنه اسیر کردند.
4- مرگ و ننگ بر شما! آیا به دوزخ آن تنگنای زشت و پست خرسند آمدید؟
5- به نادانی عزّت زندگی نفیس خود را به دنیای دیگران فروختید؟
6- أخزی بها من بیعة أمویّةلعنت و حظّ البایعین خسیس
7- بؤسا لمن بایعتم و کأننی‌بإمامکم وسط الجحیم حبیس
8- یا آل أحمد ما لقیتم بعده؟!من عصبة هم فی القیاس مجوس
9- کم عبرة فاضت لکم و تقطّعت‌یوم الطفوف علی الحسین نفوس
10- صبرا موالینا فسوف ندیلکم‌یوما علی آل اللعین عبوس
11- ما زلت متّبعا لکم و لأمرکم‌و علیه نفسی ما حییت أسوس «1» 6- و بیعت ننگین اموی دنیای شما را خوار کرد. وه! که بهره بیعت‌کنندگان چه ناچیز و پست بود.
7- مرگ و ننگ بر کسی که با او بیعت کردید. گویی رهبرتان را سرنگون در دوزخ می‌بینم.
8- ای خاندان محمّد (ص) پس از پیغمبر از این مردم چون گبر، چه‌ها که دیدید؟
9- چه اشکها که به پایتان ریخته شد! و چه جانها که به روز واقعه‌ی کربلا برای حسین از تن گسست؟
10- شکیبا باشید ای سروران ما، که روزگار سخت آن دودمان ملعون نیز فراخواهد رسید!

11- من همیشه پیرو شما هستم و جان خویشتن را تا زنده‌ام به اطاعت شما وامی‌دارم.

قصیده‌ای دیگر در رثای حسین (ع):

1- رأس ابن بنت محمّد و وصیّه‌یا للرجال علی قناة یرفع
2- و المسلمون بمنظر و بمسمعلا جازع من ذا و لا متخشع
3- أیقظت اجفانا و کنت لها کریو أنمت عینا لم تکن بک تهجع
4- کحلت بمنظرک العیون عمایةو أصمّ نعیک کلّ اذن تسمع
5- ما روضة إلا تمنّت أنّهالک مضجع و لخطّ قبرک موضع «2» 1- وای ای مردان! سر پسر دختر پیغمبر و جانشین او علی (ع) بر نیزه بلند است.
2- و با آنکه مسلمین می‌بینند و می‌شنوند، اما کسی ناله‌ای نمی‌کند و حسرت نمی‌خورد.

_____

(1)- همان؛ ص 307.
(2)- همان؛ ص 305. دیوان دعبل خزاعی؛ ص 107.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:119
3- از دیدن مصیبت تو، چشم‌ها بینایی‌شان از دست رفت و عزای تو گوشها را ناشنوا کرد.
4- با نگاهت دیدگان نابینا را فروغ بینایی بخشیدی و خبر رخداد تو هر گوش شنوایی را کر کرد.
5- هیچ باغ و بستانی نیست، مگر اینکه آرزو دارد خاک او، آرامگاه تو باشد.
***
1- منازل بین أکناف الغریّإلی وادی المیاه إلی الطویّ
2- لقد شغل الدموع عن الغوانیمصاب الاکرمین بنی علیّ
3- أتی أسفی علی هفوات دهریتضامل فیه أولاد الزکیّ
4- ألم تقف البکاء علی حسین؟!و ذکرک مصرع الحبر التقیّ
5- ألم یحزنک أنّ بنی زیادأصابوا بالترات بنی النبیّ؟!
6- و إنّ بنی الحصان یمرّ فیهمعلانیة سیوف بنی البغیّ «1» 1 و 2- اشکهایی که از مصیباتی که بر فرزندان بزرگوار علی در منازل پیرامون نجف و کنار فرات یعنی سرزمین کربلا رفته است، ریخته می‌شود، انسان را از نغمه و نشاط باز می‌دارد.
3- افسوس من بر زلّت‌های زمانه‌ای است که فرزند پاک پیغمبر را خوار می‌دارد.
4- آیا بر حسین و به یاد کشتن این دانای پرهیزکار اشک پیاپی نمی‌ریزی؟
5- آیا از اینکه پدران زیاد، فرزندان پیغمبر را به خاک نشاندند
6- چنین ناپاک‌زادگانی آشکارا بر آن پاک‌زادگان شمشیر کشیدند، اندوهگین

نیستی؟

_____

(1)- الغدیر؛ ج 2، ص 384.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:120

فضل بن محمّد بن فضل بن حسن بن عبید اللّه بن عبّاس بن علی بن ابی طالب (ع) از احفاد ابو الفضل عباس (ع) می‌باشد. او در عصر متوکّل خلیفه‌ی عبّاسی می‌زیست. وی شاعر و خطیب بود. فضل به سال 247 ه. ق. درگذشت. «1»

-*- فضل در رثای جدّش ابو الفضل (ع) چنین سروده است:

1- انی لأذکر للعبّاس موقفه‌بکربلاء وهام القوم تختطف

2- یحمی الحسین و یسقیه علی ظمأو لا یولّی و لا یثنی و لا یقف

3- و لا أری مشهدا یوما کمشهده‌مع الحسین علیه الفضل و الشرف

4- أکرم به مشهدا بانت فضیلته‌و ما أضاع له افعاله خلف «2» 1- من برای ابو الفضل عبّاس (ع) در کربلا جایگاهی را می‌شناسم که هیچکس به آن مقام نمی‌رسد.

2- او حسین (ع) را حمایت کرد، سقای او، تحت ولایت او، ستایش‌کننده‌ی او بود و هرگز از پا نایستاد.

3- محل شهادتی را چون مکان او نمی‌بینم که مانند حسین (ع) از چنان فضل و شرافتی برخوردار باشد.

4- این مشهد را گرامی بدار! زیرا تو خلف او هستی.

_____

(1)- ادب الطف؛ ج 1، ص 235.

(2)- همانجا.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:121

ابو الحسن علی بن محمّد بن نصر بن منصور بن بسّام «1» عبرتابی «2»، شاعر و نویسنده‌ی بغدادی، که در زمان مقتدر عباسی می‌زیست.
او مدتی ریاست دیوان برید را در جند قنّسرین و عواصم شام عهده‌دار بود.
وی مردی خوش‌قریحه بود و شعرش روان و استادانه است. شهرت ابن بسام به هجویه‌هایی است که درباره‌ی بزرگان و رؤسای حکومت می‌سرود و در آنها معایب آنان را آشکار می‌ساخت. «3» صاحبان قدرت از زبان تند وی بیمناک بودند و همین امر سبب می‌شد که به جای صله به وی باج بدهند تا از گزند زبان او در امان بمانند. «4»
مضامین اشعار او به غیر از هجو، بیشتر پند و اندرزهای حکیمانه و بسیار زیباست. «5» وی کرنش کردن در برابر قدرتمندان را همانند سجده کردن در برابر بوزینگانی می‌داند که دنیا در دست آنهاست. و نیز بهره‌ی کرنش‌کننده را چیزی جز خواری نمی‌داند. «6» سروده‌های وی حتّی در زهرآگین‌ترین آنها از عفّت و پاکی شگفت‌انگیزی برخوردار است بدین‌جهت ابن بسّام در میان این‌گونه شاعران پدیده‌ای استثنایی است.
برخی او را شیعه دانسته‌اند و مرزبانی گفته است که وی قصیده‌هایی در رثای اهل بیت (ع) سروده که مذهب او را آشکار می‌سازد. «7»
ابن خلکان به قطعه‌ای که به گفته‌ی وی، ابن بسّام هنگامی‌که متوکّل قبر حسین بن علی (ع) را ویران ساخت، سروده است، اشاره می‌کند. متوکل به سال 226 هجری قبر امام حسین (ع) را منهدم ساخته و به شخم کردن و آب بستن به آن فرمان داد و مردم را از زیارت مرقد آن حضرت ممنوع ساخت.
آثار: به ابن بسام 5 اثر نسبت داده‌اند که هیچ‌کدام از آنها در دست نیست: کتاب اخبار عمر بن ابی ربیعه، کتاب المعاقرین یا کتاب الزّنجبّین، دیوان الرسائل، مناقضات الشعراء، اخبار الاحوص «8» و مجموع اشعار او که به حدود 180 بیت می‌رسد.
ابن بسّام در ماه صفر سال 302 ه. ق. در گذشت. «9»
ـ*ـ
1- تاللّه إن کانت أمیة قد أتت‌قتل ابن بنت نبیها مظلوما
2- فلقد اتاه بنو أبیه بمثله‌هذا لعمرک قبره مهدوما

---

(1)- بسام: نام نیای بزرگ اوست. الکامل؛ ج 1، ص 150.
(2)- عبرتا: نام روستایی در عراق است.
(3)- مروج الذهب؛ ج 4، ص 206.

(4)- معجم الادبا؛ ج 14، ص 144.
(5)- همان؛ ص 150.
(6)- مروج الذهب؛ ج 4، ص 210.
(7)- تاریخ مرزبانی؛ ص 154.
(8)- فهرست ابن ندیم؛ ص 214.
(9)- ادب الطف؛ ج 1، ص 327.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:122 3- أسفوا علی أن لا یکونوا شایعوافی قتله فتتبعوه رمیما «1» 1- به خدا سوگند اگر بنی امیه، پسر دختر پیامبرشان را مظلومانه شهید کردند.
2- بستگان او (بنی عباس) هم همان کار را کردند (قبر آن حضرت را خراب کردند.)
3- آنها از اینکه در کشتن وی با بنی امیّه همکاری نکردند، افسوس می‌خوردند و به جستجوی بقایای جسد او پرداخته‌اند.

_____

(1)- همانجا.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:123

علی بن الحسن بن علی بن عمر الأشرف از احفاد امام سجاد (ع) است.
*** علی بن الحسن در رثای شهدای طف چنین سروده است:
1- إن الکرام بنی النّبی محمّدخیر البریة رائح أو غاد
2- قوم هدی اللّه العباد بجدهمو المؤثرون الضیف بالأزواد
3- کانوا إذا نهل القنا بأکفهمسکبوا السیوف أعالی الأغماد
4- و لهم بجنب الطف أکرم موقفصبروا علی الریب الفظیع العادی «1»
1- فرزندان رسول خدا (ص) بهترین و با کرامتترین مردم هستند.
2- اینان بندگان خدا را با سعی فراوان خود هدایت میکردند و بسیار مهمانnواز بودند.
3- زمانیکه تشنگی آنها را بیتاب کرده بود امّا شمشیرهایشان همچنان برافراشته بود (تشنگی باعث نشد که خاندان رسول اکرم (ص) دست از جنگ بردارند).
4- در طف به خاطر صبرشان از جایگاه بسیار با کرامتی برخوردار بودند.

_____
(1)- ادب الطف؛ ج 1، ص 337.
دانشنامهی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:124

افوَه حِمّانی «1»

ابو الحسین علی بن محمّد بن جعفر از سادات حسینی، از نسل زید شهید و متوفّی به سال 301 ه. ق است. وی از مردم حمان کوفه و از قبیله بنی تمیم و معروف به «افوه حمّانی» است. که به جهت بزرگی دهان و بیرون زدن دندانهایش به «افوه» شهرت داشت. یکی از بزرگان خطبا و شعرای نوآور بنی هاشم است که نام او و شعر او معروف خاص و عام گشته و همه او را به حسن سبک و حسن تلفیق می‌شناسند. گذشته از اینها علم فراوان، عظمت خانواده، بزرگواری و شخصیت بارز و نسب علوی پربرکت او باعث شد که به بلندترین قلّه‌ی عظمت برسد. وی مفتی، فقیه، خطیب، شاعر، مدرس و سخنگوی بنی هاشم بود، مقام او در شاعری بین بنی هاشم مانند عبد اللّه بن المعز در میان بنی عباس بود. دیوان بزرگ داشت و قصائد حماسی در مناقب اهل بیت (ع) می‌سرود که منتخبی از آنها در الغدیر مسطور است.

از حمّانی فرزندان با شخصیت و دودمانی از علما، پیشوایان و شخصیت‌های بزرگ که برخی در طلیعه شعرا و ادبا و خطبا قرار گرفته‌اند به‌جا مانده است. خاندان مشهور قزوینی که بنیادهای اصیل و عمیقی در علم و فضل و ادب داشته و در شهرهای مختلف عراق می‌زیند از فرزندان حمانی می‌باشند.

-*- وی اشعاری در مورد حسنین علیهما السّلام سروده است که نمونه‌ای از آن را می‌آوریم:

أنتما سیّدا شباب الجنان یوم الفوزین و الروعتین
یا عدیل القرآن من بین ذا الخلق‌و یا واحدا من الثقلین
انتما و القرآن فی الارض مذأزل مثل السّماء و الفرقدین
فهما من خلافة اللّه فی الأرض بحقّ مقام مستخلفین

قاله الصادق الحدیث و لن‌یفترقا دون حوضه واردین «2» شما دو آقای جوانان بهشتید، روزی که دو پیروزی و دو ترس در پیش است.

ای همپایه‌ی قرآن در میان خلق و ای آنکه یکی از دو وزنه‌ی گرانبهایید.

مثل شما و قرآن از روز نخست مثل آسمان و دو ستاره فرقدان است.

پس آن دو (کتاب و عترت) به جای مستخلف خود در روی زمین به حق خلافت الهی دارند.

و این بیان راست گفتار است که تا نزد حوض کوثر که بر او وارد شوند هیچگاه از هم جدا نشوند.

---

(1)- حمّان: نام یکی از محلات کوفه است و نام قبیله‌ای از تمیم که

فرزندان حمّان بن عبد العزیز بن کعب بن سعد بن زید مناة بن تمیم‌اند.
(2)- الغدیر؛ ج 3، ص 65. در این اشعار به حدیثی از رسول اللّه (ص) اشاره شده که فرمود: «انّی تارک فیکم الثّقلین کتاب اللّه و عترتی و انّهما لن یفترقا حتّی یردا علی الحوض» من در میان شما دو چیز گرانقدر به جای می‌گذارم کتاب خدا و اهل بیتم، همانا این دو هیچگاه از یکدیگر جدا نخواهند شد تا در حوض کوثر به من باز گردند.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:125

فصل دوم مرثیه‌سرایان دوره دوم (قرن چهارم تا پایان قرن ششم هجری)

اشاره

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:127
دوره دوم:
قرن چهارم تا پایان قرن ششم هجری این قرن به عصر شکوفایی شعر و ادب شهرت دارد و تعدادی از بهترین شاعران حسینی را در خود پرورانده است. چهره هایی مانند صنوبری، کشاجم، ابو فراس، شریف رضی، شریف مرتضی، مهیار دیلمی و ....

عمده‌ترین موضوعات مطرح در شعر این دوره چنین است:

رثا و نوحه‌سرایی:

هم‌چنان در صدر موضوعات و فنون شعر حسینی است و قصیده‌ی شریف رضی با طنین غم‌انگیز و تعبیرات دردآلودش در صدر مرثیه‌های این دوران است. «1»
مرتبط ساختن حادثه‌ی عاشورا با حوادث پس از وفات پیامبر (ص) در این دوران، تشکیل دولت‌های شیعی یا متمایل به تشیّع موجب پدید آمدن آزادی نسبی در برخی سرزمین‌های عربی می‌گردد. این امر زمینه‌ی طرح بسیاری از مسایلی که جو حاکمه مانع طرحشان بود، را فراهم می‌کند. به‌طور خاص، شاعرانی که در سایه‌ی چنین حکومت‌هایی می‌زیستند، در ریشه‌یابی حادثه به حق غصب‌شده‌ی اهل بیت پس از وفات پیامبر (ص) اشاره می‌کنند. آنان به احتجاج حقّانیّت اهل بیت در مسأله‌ی خلافت می‌پردازند و ظلمی که بر آنان در طول تاریخ رفته است را متذکّر می‌شوند برای مثال ملک صالح «طلائع بن رزیک» عامل این مصیبت بزرگ را، عصیان امت از فرمان پیامبر (ص) و فروش دین به دنیا پس از وفات آن حضرت می‌داند. او آنچه را در کربلا واقع شد زیر سقف سقیفه و برآمده از دل آن می‌شمارد. «2» دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ج1 127 مشارکت بنی عباس در جرائم بنی امیه: ..... ص : 127

مشارکت بنی عباس در جرائم بنی امیه:

تلاش شاعران عباسی برای تبرئه‌ی بنی عبّاس و اظهار همدردی در قتل حسین (ع) به ثمر نرسید و با مقابله دوستداران اهل بیت روبرو شد. در این دوره نیز، شاعرانی مانند «منصور بن بسّام البغدادی» بنی عبّاس را در گناه بنی امیّه شریک می‌داند و معتقد است که اگرچه بنی عبّاس در واقعه‌ی کربلا حضور نداشتند اکنون برای جبران گذشته به خراب کردن قبر حسین (ع) «3» می‌پردازند.

تحول در کیفیت خونخواهی شهدای کربلا:

تغییر شکل مساله‌ی خونخواهی حسین (ع) نسبت به دوره‌ی گذشته که عمده‌ی حملات متوجّه‌ی بنی امیه بود و اشاراتی گذرا به حکومت عبّاسی داشت:
الف) بخشی از سروده‌های این دوران نوک تیز حمله را متوجه بنی عباس می‌کند و شاعر، مصداق واقعی دشمنان حسین (ع) را در زمان حال جستجو می‌نماید و جرایم بنی عباس را کمتر از بنی امیه نمی‌بیند.

_____
(1)- الدیوان الشریف الرضی؛ ج 1، ص 44.
(2)- الدیوان ابن رزیک؛ ص 93.
(3)- به نقل از: واقعه کربلا، فی الوجدان الشعبی؛ ص 166.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:128
ب) گروهی دیگر، انتقام را به ظهور مهدی (عج) موکول می‌کنند و این امر را تنها در حیطه‌ی قدرت بی‌انتهای او می‌شمارد و از خونخواهان حسین (ع) انتظار ظهور را طلب می‌کند. این امر در قرون اولیه بنا نهاده شد و پس از آن نیز شاعران جسته و گریخته از ظهور مهدی (عج) خبر داده، امید را در دل مظلومان و خوف را در وجود حاکمان ظالم پراکنده‌اند. چنانچه دعبل خزاعی در «تائیه» معروف خویش بذر این امید را کاشته بود. در قرون بعدی نیز شاعران، انتقام حقیقی را در ظهور موعود، لحظه‌شماری می‌کنند.
ج) گروه سوم، عظمت جنایت را به‌گونه‌ای می‌بینند که در دنیا قابل قصاص و انتقام نمی‌باشد، لذا جزای قیامت و انتقام الهی را جایگزین مبارزه و خونخواهی دنیوی می‌کنند. «1»

_____
(1)- همان؛ ص 174 و 175.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:129

[شعرای این دوره]

صنوبری

اشاره

ابو القاسم، ابو بکر، احمد بن محمّد بن الحسن بن مرّار الجوزی الرقیّ «1» الضبیّ «2» الحلبی انطاکی مشهور به صنوبری شاعر شیعی قرن چهارم هجری است که شعرش لطافت و رقّت شاعری را با قوّت طبع شاعرانه با هم جمع کرده و از نظر متانت و حسن اسلوب، بهره کافی به دست آورده و شعرش در اعلی درجه خوبی است. «3»
مضامین اشعارش وصف باغها و گلها و مدایح اهل بیت (ع) است.
صنوبری در حلب و دمشق سکونت داشته و در وصف شهر حلب نیز قصیده‌ای با 104 بیت دارد که «بستانی» این قصیده را بهترین توصیف از شهر حلب می‌داند. «4»
سبب شهرتش به صنوبر را گفته‌اند که او صاحب یکی از بیت الحکمة‌های مأمون بود و روزی مقابل مأمون مناظره‌ای در گرفت و طرز سخن گفتن و قاطعیت لحنش را مأمون پسندید و گفت: «تو صنوبری شکلی» مقصود هشیاری و قاطعیت و تند مزاجی او بود. «5»
در مورد تشیّع او اشعار نغزش گواهی است؛ و ابن شهر آشوب او را از مدیحه‌سرایان اهل بیت (ع) شمرده است. وی نسبت به «کشاجم» دوستی شدیدی داشت.
صنوبری در سال 334 ه ق وفات یافت. «6»
ـ*ـ
1- ما فی المنازل حاجة تقضیهاإلّا السّلام و أدمع نذریها
2- و تفجّع للعین فیها حیث لاعیش اوازیه بعیشی فیها
3- أبکی المنازل و هی لو تدری الذی‌بحث البکاء لکنت أستبکیها
4- باللّه یا دمع السحائب سقّیهاو لئن بخلت فأدمعی تسقیها
5- یا مغریا نفسی بوصف غریرةأغریت عاصیة علی مغریها 1- دراین جایگاهها کاری ندارم مگر اینکه سلامی بگویم و اشکی فرو ریزم.
2- و اندوهی گران، در جایی‌که هیچ نوع زندگی را، با زندگی در این منازل، برابر نمی‌دانم.
3- بر این جایگاهها می‌گریم، در حالی‌که خود این جاها هم علت گریه‌ام را نمی‌دانند، اگر درک می‌کردند، آنها را هم به گریه می‌انداختم.
4- به خدا سوگند ای سرشک ابرها! بر این منازل فرو بارید و اگر بخل ورزید، سرشک من آنها را آبیاری کند.
5- ای کسی‌که مرا به خود باختگی به این منازل می‌فریبی، تو کسی را فریفته‌ای که بر فریبنده خود عصیانگر است.

(1)- رقه: شهر معروف کنار شطّ فرات که هارون الرّشید آن را ساخت.
(2)- ضبی: وابسته به ضبة که پدر قبیله معنی می‌دهد.
(3)- شذرات الذهب؛ ج 2، ص 325.
(4)- دایرة المعارف بستانی؛ ج 7، ص 138. ادب الطف؛ ج 2، ص 23.
(5)- الغدیر؛ ج 3، ص 370.
(6)- ادب الطف؛ ج 2، ص 23.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:130 6- لا خیر فی وصف النّساء فأعفنی‌عمّا تکلّفنیه من وصفیها
7- یا ربّ قافیة حلی إمضاؤهالم یحل ممضاها إلی ممضیها
8- لا تطمعنّ النّفس فی إعطائهاشیئا فتطلب فوق ما تعطیها
9- حبّ النّبیّ محمّد و وصیّه‌مع حبّ فاطمة و حبّ بنیها
10- أهل الکساء الخمسة الغرر الّتی‌یبنی العلا بعلاهم بانیها 6- در توصیف زنان، چیزی وجود ندارد، مرا از تکلف اوصاف آنان، معاف دار!
7- چه بسیار قافیه‌ای که گذراندنش زیبا است، ولی اجرای آن برای گذراننده نازیبا است.
8- نباید در دادن چیزی به نفس، آن را به طمع انداخته، سپس بالاتر از آنچه او را داده‌ای از او طلب کن!
9 و 10- مهر پیامبر، محمّد (ص) و وصی‌اش همراه با مهر فاطمه و مهر دو فرزندش، خمسه‌ی طیّبه اهل کساء مهر کسانی است که سازنده بزرگی، بر عظمت آنان، بزرگی خود را می‌سازد.
11- کم نعمة أولیت یا مولاهم‌فی حبّهم فالحمد للمولیها
12- إنّ السّفاه بشغل مدحی عنهم‌فیحقّ لی أن لا أکون سفیها
13- هم صفوة الکرم الذی أصفاهم‌ودّی و أصفیت الذی یصفها
14- أرجو شفاعتهم فتلک شفاعةیلتذّ برد رجائها راجیها
15- صلّوا علی بنت النّبیّ محمّدبعد الصّلاة علی النّبیّ أبیها 11- ای دوستدار آنان، چه بسیار نعمت‌هایی که در محبّت آنان به تو ارزانی داشته شد، سپاس صاحب اختیار نعمت است.
12- این سفیهانند که به جای مدّاحی‌های من، نسبت به آنان، به کار دیگر می‌پردازند پس شایسته من است که سفیه نباشم.
13- اینان برگزیده شخصیت‌اند، که مهر خاص من منحصرا برای آنها باشد و برای هرکس است که آنان را خالصانه دوست دارد.
14- من امیدوار شفاعت آنانم و هرکس به شفاعتشان امیدوار باشد، لذت گوارایی، درک می‌کند.
15- پس از صلوات بر پیامبر (ص) بر دخترش فاطمه (س) صلوات بفرستید.

16- و ابکوا دماء لو تشاهد سفکهافی کربلاء لماونت تبکیها
17- تلک الدّماء لو أنّها تفدی إذاکانت دماء العالمین تقیها
18- لو أنّ منها قطرة توقی إذاکنّا بنا و بغیرنا نفدیها
19- إنّ الّذین بغوا إراقتها بغوامشؤمة العقبی علی باغیها
20- قتل ابن من أوصی إلیه خیر منأوصی الوصایا قطّ أو یوصیها 16- و بر خون‌هایی گریه کنید که اگر ریختن آن را دیده بودید، هرگز از گریه باز نمی‌ایستادید.
17- اینها خون‌هایی بود که اگر می‌شد از ریختن آنها جلوگیری کرد، شایسته بود که خون همه‌ی جهانیان را فدای آنها کنند. (خونهایی که اگر حفظ می‌شد، خون همه‌ی جهانیان محفوظ می‌ماند.)
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:131
18- اگر می‌شد برای هر قطره‌ای از آن فدیه داد، ما و دیگران فدای آن می‌شدیم.
19- کسانی‌که ستمگرانه آن خونها را ریختند به ننگی بدفرجام، بر خود ستم کردند.
20- کشته شد فرزند کسی‌که بهترین وصیت‌کنندگان از گذشته و آینده، او را وصی خود قرار داد.
21- رفع النّبیّ یمینه بیمینه‌لیری ارتفاع یمینه رائیها
22- فی موضع أضحی علیه منبّهافیه و فیه یبدئ التنبیها
23- آخاه فی «خمّ» و نوّه باسمه‌لم یأل فی خیر به تنویها
24- هو قال: أفضلکم علیّ إنّه‌أمضی قضیّته التی یمضیها
25- هو لی کهارون لموسی حبّذاتشبیه هارون به تشبیها «1» 21- پیامبر دست او را به دستش گرفته برداشت تا بیننده بلندی دست او را ببیند.
22- در جایی‌که نیمروز فرا رسیده بود درباره او که خود آغاز هر توجه و هشیاری است، مردم را متوجه ساخت.
23- در محل خم (غدیر) او را برادر خود قرار داد و تصریح به نامش کرد و هیچ خیری را از او روی نگردانید.
24- او گفت: برترین شما علی است، همانا او کار خود را که باید بکند، کرد.
25- او نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی است، چه خوب تشبیهی است، تشبیه به هارون!

مرثیه امیر المؤمنین و فرزند شهیدش:

1- نعم الشهیدان ربّ العرش یشهدلی‌و الخلق انّهما نعم الشهیدان
2- من ذا یعزّی النبیّ المصطفی بهمامن ذا یعزّیه من قاص و من دان؟
3- من ذا لفاطمة اللهفاء ینبئهاعن بعلها و ابنها إنباء لهفان؟
4- من قابض النفس فی المحراب منتصباو قابض النفس فی الهیجاء عطشان؟
5- نجمان فی الأرض بل بدران قد أفلانعم و شمسان إمّا قلت شمسان
6- سیفان یغمد سیف الحرب إن برزاو فی یمینیهما للحرب سیفان «2» 1-
چه خوب دو شهیدی هستند. پروردگار عرش و خلق ما سوی، گواه من بر خوبی آن دو شهیدند.
2- کیست پیامبر مصطفی را در مورد آنها تسلیت گوید، کیست از دور و نزدیک مایه‌ی تسلّی خاطرش گردد.
3- کیست فاطمه مصیبت‌دیده را از شوهر و فرزندش خبر دهد و مصیبت‌های آن دو را برایش برخواند.
4- آیا دانستند که چه‌کس را در محراب عبادت کشتند و چه‌کس را در میدان نبرد لب‌تشنه شهید کردند؟
5- دو ستاره در زمین بلکه دو ماه، بلی دو خورشید، اگر بگویم دو خورشید غروب کردند.
6- دو بزرگواری که اگر برای جنگ، با شمشیر غلاف‌شده ظاهر شوند، خود نیز دو شمشیراند.
***
_____
(1)- این قصیده 42 بیت دارد که در اینجا 25 بیت آن را می‌آوریم. دنباله‌ی ابیات در مورد امیر المؤمنین علی (ع) است. الغدیر؛ ج 3، ص 367 و 368.
(2)- همان؛ ص 371.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:132

مرثیه ابا عبد اللّه الحسین (ع):

1- ذکر یوم الحسین بالطفّ أودیبصماخی فلم یدع لی صماخا
2- متبعات نساؤه النوح نوحارافعات إثر الصراخ صراخا
3- منعوه ماء الفرات و ظلّوایتعاطونه زلالا نقاخا
4- بأبی عترة النبیّ و أمّیسدّ عنهم معاند أصماخا
5- خیر ذا الخلق صبیة و شباباو کهولا و خیرهم أشیاخا 1- یاد روز حسین (ع) در کربلا گوشم را برده و پردهی صماخی برایم باقی نگذاشت.
2- زنان حرم پیوسته صدای گریه و سوگشان شنیده میشود، و پیدرپی صدای شیون از آنها بلند است.
3- او را از آب فرات بازداشتند و خود آن آب زلال و خنک را دست به دست به هم تعارف کردند.
4- پدر و مادرم فدای عترت پیامبر باد، و گوش معاندشان کر باد.
5- کسانیکه کودکان، جوانان، سالمندان و پیرانشان، بهترین خلق خدایند.
6- أخذوا صدر مفخر العزّ مذکانوا و خلّوا للعالمین المخاخا
7- ألنقیّون حیث کانوا جیوباحیث لا تأمن الجیوب اتّساخا
8- یألفون الطوی إذا ألف النّاس اشتواء من فیئهم و اطّباخا
9- خلقوا أسخیاء لا متساخین و لیس السخیّ من یتساخی
10- أهل فضل تناسخوا الفضل شیئاو شبابا أکرم بذاک انتساخا 6 و 7- در نهان خود صدر جایگاه افتخار عزت را گرفتند و برای مردم دیگر جهان، مانند مغز و لباند. در وضعی که از پاکدلی دیگران تأمینی نیست اینان همه پاکدلانند.
8- اینان در همان وقتیکه مردم از سهم آنان به غذاهای بریان و پخته عادت کردهاند، به گرسنگی خو گرفتهاند.
9- اینان با سخاوت آفریده شدهاند، نه متظاهر به سخاوت. و هیچگاه سخاوتمند، مانند متظاهر به سخاوت نیست.
10- اینان اهل فضیلتاند و فضیلت در پیر و جوانشان درجهای است که اسم فضیلت را به خود نسخ کردهاند.
11- بهواهم یزهو و یشمخ من قدکان فی النّاس زاهیا شمّاخا
12- یابن بنت النبیّ أکرم به ابناو بأسناخ جدّه أسناخا
13- و ابن من وازر النبیّ و والاه و صافاه فی «الغدیر» و واخی
14- و ابن من کان للکریهة رکّابا و فی وجه هولها رسّاخا
15- للطلی تحت قسطل الحرب ضرّابا و للهام فی الوغی شدّاخا
16- ذو الدّماء التی یطیل مواالیبه اختضابا بطیبها و التطاخا

17- ما علیکم أناخ کلکله الدهر و لکن علی الأنام أناخا «1» 11- هرکس در جامعه بدرخشد و بزرگی یابد به عشق آنان می‌درخشد و به بزرگی آنان به مقام بلند نائل گردد.
12- ای فرزند دخت پیامبر! چه فرزند با کفایتی از پیغمبر هستی، و چه سنخیت کاملی با نیای خود داری!

_____

(1)- همان؛ ص 368 و 369.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:133
13- فرزند کسی‌که در سختیهای نبرد، کرّار و در مقابله با خطرات پابرجا بود.
14- او سخت در هنگامه نبرد رکاب می‌کشید. و حملاتش در جنگ خردکننده بود.
15- او را خونهایی است که دوستدارانش به عطر آن‌ها، بسیار خود را رنگ‌آمیزی کنند و بیالایند.
16 و 17- سنگینی بار مصیبت را روزگار بر شما وارد نساخت بل بر مردم (که از نعمت فیض شما محروم شدند) وارد ساخت.

در رثای حسین شهید (ع):

1- یا خیر من لبس النبوّة من جمیع الأنبیاء
2- وجدی علی سبطیک وجد لیس یؤذن بانقضاء
3- هذا قتیل الأشقیاء و ذا قتیل الأدعیاء
4- یوم الحسین هرقت دمع الأرض بل دمع السماء
5- یوم الحسین ترکت باب العزّ مهجور الفناء 1- ای آنکه در میان همه‌ی پیامبران، بهتر از همه خلعت نبوّت به قامت کرده‌ای!
2- اندوه و گداز من بر دو سبط تو، اندوه و گدازی پایان‌ناپذیر است.
3- این یکی کشته‌ی دست اشقیاء، و آن دیگر کشته‌ی زنازادگان است.
4- روز حسین، سرشک مردم زمین، بل اهل آسمان فرو بارید.
5- روز حسین درهای عزّت را به روی ما بربست.
6- یا کربلاء خلقت من‌کرب علیّ و من بلاء
7- کم فیک من وجه تشرّب ماؤه ماء البهاء
8- نفسی فداء المصطلی نارالوغی أیّ اصطلاء
9- حیث الأسنّة فی الجواشن کالکواکب فی السماء
10- فاختار درع الصبر حیث الصبر من لبس السناء 6- ای کربلا، تو از اندوه و بلا برای من سرشته شده‌ای!
7- چه بسیار چهره‌های تو را که آبش را آبرو، برچیده است.
8- جانم قربان آتش‌افروز جنگ، چه آتش‌افروز مقدسی.
9- آنجاکه نیزه‌ها در زره‌ها همچون اختران در آسمان فرو رفته.
10- او، زره صبر را که لباس بزرگی است، برگزید.
11- و أبی إباء الاسد إنّ‌الاسد صادقة الإباء
12- و قضی کریما إذ قضی‌ظمآن فی نفر ظماء
13- منعوه طعم الماء لاوجدوا لماء طعم ماء
14- من ذا لمعفور الجواد ممال أعواد الخباء؟
15- من للطریح الشلو عریانا مخلّی بالعراء؟
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:134 16- من للمحنّط بالتراب و للمغسّل بالدماء؟
17- من لابن فاطمة المغیّب عن عیون الأولیاء؟ «1» 11- و مناعت نفس شیران را، که شیران را مناعتی صادق است، بکار برد.
12- و با گروهی تشنه‌لب با جوانمردی و لب‌تشنه زندگی را وداع کرد.
13- او را که از چشیدن آب، منع کردند امید است مزه آب را نچشند.
14- کیست لب‌تشنه، افتاده در خاک را با خیمه‌های سرنگون شده‌اش،

یاری کند.
15- کیست که افتاده عریان و بی‌کس را در بیابان بردارد.
16- کیست آن را که حنوطش از خاک و غسلش از خونست، یاری کند.
17- کیست به یاری فرزند فاطمه که از دید دوستدارانش پنهان مانده، یاری دهد.

_____
(1)- همان؛ ص 371 و 372.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:135

ابو القاسم زاهی

اشاره

علی بن اسحاق بن خلف قطّان بغدادی مکنّی به ابو القاسم شاعر مشهور بغداد است. او در بیستم ماه صفر سال 318 ه. ق.
متولد شد و در محله‌ی کرخ در قطعه زمین ربیع «1» سکونت داشت و به «زاهی» شهرت یافته بود.
بنا به گفته یاقوت حموی از «زاه» نیشابور است. وی قصیده‌های نیکو و نمکین می‌سرود. و تشبیه و دیگر صنایع شعری را نیکو می‌دانست. وی شاعر فوق‌العاده‌ای بود که اشعارش در چهار بخش می‌باشد و بیشتر اشعارش درباره‌ی اهل بیت پیامبر (ص) بود و به مذهب آنان متدیّن و با مهرشان پاداش رسالت را می‌پرداخت.
زاهی روز چهارشنبه 20 جمادی الاولی سال 352 هجری وفات یافت و در مقابر قریش دفن شد. «2»
-*-

مدح اهل بیت (ع):

1- یا لائمی فی الولا هل أنت تعتبربمن یوالی رسول اللّه أو یذر؟
2- قوم لو أنّ البحار تنزف بالأقلام مشقا و أقلام الدّنا شجر
3- و الإنس و الجنّ کتّاب لفضلهمو الصحف ما احتوت الآصال و البکر
4- لم یکتبوا العشر بل لم یعد جهدهمفی ذلک الفضل إلّا و هو محتقر
5- أهل الفخار و أقطاب المدار و منأضحت لامرهم الأیّام تأتمر
6- هم آل أحمد و الصید الجحاجحة الزهر الغطارفة العلویّة الغرر 1- ای ملامت‌گر من، در ولای اهل بیت آیا با دوستی پیامبر موافقی یا مخالف؟
2- قومی که هرگاه با قلم‌ها برای نوشتن از دریاها استفاده کنند و درختهای دنیا قلم گردد.
3- و انس و جن نویسنده فضائلشان باشد و ظرفیت صبح و شام صفحه کاغذ باشد.
4- به اندازه یک دهم فضائلشان را نمی‌گنجد، بل جهد و کوششان در برابر فضل آنها، ناچیز است.
5- افتخارآفرینان و مرکز و مدار جهان که روزگار به امرشان می‌گردد.
6- دودمان احمد، بزرگ سادات درخشان، جوانان علوی سپیده چهره.
7- و البیض من هاشم و الاکرمون اولواالفضل الجلیل و من سادت بهم مضر
8- فافطن بعقلک هل فی القدر غیرهم؟قوم یکاد إلیهم یرجع القدر
9- اعطوا الصفانهلا اعطوا النبوّة منقبل المزاج فلم یلحق بهم کدر
10- و توّجوا شرفا ما مثله شرفو قلّدوا خطرا ما مثله خطر
11- حسبی بهم حججا للّه واضحةیجری الصّلاة علیهم أینما ذکروا
12- هم دوحة المجد و الأوراق شیعتهمو المصطفی الأصل و الذریّة الثمر «3»

_____

(1)- نسبت به ربیع بن یونس پرده‌دار مولای منصور و پدر وزیر «فضل بن ربیع» است.
(2)- تاریخ بغداد؛ ج 11، ص 350. دائرة المعارف بستانی؛ ج 9، ص 161. اعلام زرکلی؛ ج 2، ص 695. مجالس المؤمنین؛ ص 495.
(3)- الغدیر؛ ج 3، ص 395 و 396.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:136
7- سپیدان بنی هاشم و جوانمردان با فضیلت، بزرگانی که دودمان" نضر" به بزرگی آنان نازند.

8- با عقلت بیندیش، آیا کسی دیگر به قدر آنان رسد، قومی که تقدیر الهی را به کف گرفته‌اند.
9- به اینان، قبل از خلقتشان صفا عطا شد و نبوّت چون آب صافی بی‌کدر داده شده است.
10- و آنان را تاج شرافتی بی‌مانند و بزرگواری و شخصیت بی‌رقیبی عطا گردیده است.
11- مرا این‌گونه حجّت‌های واضح الهی بسنده است، اینان‌که هرگاه یاد شوند درود بر آنها فرستید.
12- اینان درخت عظمت‌اند و شیعیانشان برگهای آن. ریشه‌ی این درخت مصطفی (ص) و ذریه‌ی او میوه‌ی آنند.
***
13- یا آل أحمد ماذا کان جرمکم؟فکلّ أرواحکم بالسیف تنتزع
14- تلفی جموعکم شتیّ مفرّقةبین العباد و شمل الناس مجمتع
15- و تستباحون أقمارا منکّسةتهوی و أرؤسها بالسّمر تقترع
16- ألستم خیر من قام الرّشاد بکمو قوّضت سنن التضلیل و البدع؟!
17- و وحّد الصمد الأعلی بهدیکمإذ کنتم علما للرّشد یتّبع؟ 13- ای دودمان احمد، گناه شما چه بوده است که باید ارواح شما با شمشیر از بدنتان جدا شود.
14- اجتماع شما را با سنگ تفرقه میان مردم به جدایی انداخته‌اند، در حالی‌که اجتماع مردم بهم پیوسته باشند.
15- ماههای چهره‌ی شما از بدنهایتان به زیر افتاده و سرها بر سر شاخسار نیزه‌ها قرار گرفته است.
16- آیا شما بهترین رهبر هدایت نبودید؟ آیا شما روش گمراهی و بدعت را نشکستید؟
17- آیا خدای یگانه، بی‌نیاز و برتر، به راهنمایی شما که پرچم‌دار و مقتدای هدایتید به یگانگی پرستیده شد؟
18- ما للحوادث لا تجری بظالمکم؟ما للمصائب عنکم لیس ترتدع
19- منکم طرید و مقتول علی ظمأو منکم دنف بالسمر منصرع
20- و هارب فی أقاصی الغرب مغترب‌و دارع بدم اللبّات مندرع
21- و من محرّق جسم لا یزار له‌قبر و لا مشهد یأتیه مرتدع
22- و إن نسیت فلا أنسی الحسین و قدمالت إلیه جنود الشرک تقترع
23- فجسمه لحوامی الخیل مطرّدو رأسه لسنان السّمر مرتفع «1» 18- پس چرا حوادث بر دشمنان ستمگر شما، نمی‌گذرد و چرا مصیبت‌ها از شما دست برنمی‌دارد؟
19- بعضی از شما روی خاک افتاده و با لب تشنه کشته شده‌اید و پاره‌ای سر بریده‌اش فراز نیزه است.

20- برخی در بلاد غربت، دورترین نقطه مغرب گریخته و با خون‌های لاله‌گون، بر خود زره بسته است.
21- کسانی از شما را سوزانده و خاکسترش بر باد رفته که قبری و آرامگاهی برای توبه‌کنندگان مشهدش به جای نگذاشته‌اند.
22- اگر همه را فراموش کنم، چگونه حسین را که سپاه شرک با کوبیدن شمشیر و نیزه بر او تاختند، توانم فراموش کرد.
23- پیکرش برای تاختن اسبان سیاه، روی خاک افتاده و سرش برفراز نیزه‌ها جای گرفته است.
***
_____
(1)- همان؛ ص 396.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:137 24- بنو المصطفی تفنون بالسیف عنوةو یسلمنی طیف الهجوع فأهجع؟
25- ظلمتم و ذبّحتم و قسّم فیئکمو جار علیکم من لکم کان یخضع
26- فما بقعة فی الأرض شرقا و مغرباو إلّا لکم فیه قتیل و مصرع «1»
24- ای فرزندان مصطفی! با شمشیر بر شما حمله کنند و من به خواب آرام رفته، شب استراحت کنم؟
25- شما را ستم کنند، بکشند و اموالتان تقسیم گردد و در برابر این همه جور و جفا چه کس بر شما خضوع کند و حق شما را ادا نماید؟
26- هیچ سرزمینی در شرق و غرب نباشد مگر این‌که کشته‌ای از شما یا به خاک‌افتاده‌ای در آن باشد.

مرثیه‌ی حسین شهید (ع):

1- اعاتب عینی إذا أقصرتو أفنی دموعی إذا ماجرت
2- لذکراکم یا بنی المصطفیدموعی علی الخطّ قد سطّرت
3- لکم و علیکم جفت غمضهاجفونی عن النوم و استشعرت
4- امثّل أجسادکم بالعراقو فیها الأسنّة قد کسّرت
5- أمثّلکم فی عراص الطفوفبدورا تکسّف إذ أقمرت 1- هرگاه از گریه چشمانم کوتاهی کند، توبیخش کنم و چون سرشکم جاری شود تا پایان بگریم.
2- به یاد شما ای فرزندان مصطفی سرشکم به چهره رقم کشیده است.
3- برای شما و بر شما پلکهایم از بهم آمدن سر باززده نخوابید و هشیار مانده است.
4- من برای پیکرهای شما که در عراق نیزه‌ها بر آنها کارگر شده، خوردش کرده، تشبیهی ندارم.
5- و شما را در عرصه‌ی کربلا، به ماههای درخشنده‌ای که کسوف کند مانند کرده‌ام؟
6- غدت أرض یثرب من جمعکمکخطّ الصحیفة إذ أقفرت
7- و أضحی بکم کربلا مغرباکزهر النجوم إذا غوّرت
8- کأنّی بزینب حول الحسینو منها الذوائب قد نشّرت
9- تمرّغ فی نحره وجههاو تبدی من الوجد ما أضمرت
10- و فاطمة عقلها طایرإذ السوط فی جنبها أبصرت 6- دیگر سرزمین مدینه از جمع شما خالی شد مانند لوحه‌ای است که خطوطش را بزدائید.
7- و زمین کربلا با شما عملی کرد، مانند درخشنده ستارگانی که فرو ریزد.
8- گویا زینب را می‌بینم گرد حسین با گیسوانی پریشان است.
9- صورت به رگهای بریده گردنش فرو برده و آه و ناله از دل دردمندش بیرون می‌دهد.
10- و می‌بینم فاطمه را حیران است وقتی تازیانه به پهلوی زینبش می‌خورد.

---

(1)- همان؛ ص 397.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:138 11- و للسبط فوق الثری جثّةبفیض دم النحر قد عفّرت
12- و أرؤسهم فوق سمر القناکمثل الغصون إذا أثمرت
13- و رأس الحسین أمام الرّفاقکغرّة صبح إذا أسفرت «1» 11- و سبط

پیامبر را که پیکرش روی خاکها مانند قربانی سربریده فتاده است.
12- و سرهای بریده آنان برفراز نیزه‌ها همان شاخسارهای میوه‌دار است.
13- و سر حسین در پیشاپیش سایر سرها مانند سپیدی صبح می‌درخشد.
***
14- ابکی یا عین ابکی آل رسول اللّه حتّی تخدّ منک الخدود
15- و تقلّب یا قلب فی ضرم الحزن‌فما فی الشجا لهم تفنید
16- فهم النخل باسقات کما قال‌سوام لهنّ طلع نضید
17- و هم فی الکتاب زیتونة النورو فیها لکلّ نار وقود
18- و بأسمائهم إذا ذکر اللّه‌بأسمائه اقتران أکید 14- ای دیده‌ها سرشک فرو بارید، سرشک فرو بارید بر آل پیامبر خدا تا گونه‌ها از آن‌ها اثر پذیرد.
15- و ای دلها در آتش اندوه زیر و بالا شوید که اندوه آنان را پایانی نیست.
16- از آن‌جا به نخل‌های بلند خوش‌ترکیب که شکوفه‌هایش بهم بسته، تعبیر شده است. «2»
17- از آنان در کتاب الهی به زیتون نور و برای روشنی فروغ هدایت به کانون نورانی، تعبیر شده است.
18- اسامی آنان چون یاد خدا شود به اسامی خدا به شدت مقرون گردد.
19- غادرتهم حوادث الدّهر صرعی‌کلّ شهم بالنفس منه یجود
20- لست أنسی الحسین فی کربلاءو هو ظام بین الأعادی وحید
21- ساجد یلثم الثرا و علیه‌قضب الهند رکّع و سجود
22- یطلب الماء و الفرات قریب‌و یری الماء و هو عنه بعید
23- یا بنی الغدر من قتلتم؟ لعمری‌قد قتلتم من قام فیه الوجود «3» 19- حوادث روزگار هریک از آن بزرگواران را به خاک انداخته و به فزع افتاده‌اند.
20- من حسین را در کربلا فراموش نمی‌کنم در حالی‌که بین دشمنان تشنه و تنها است.
21- و در حال سجود صورت بر خاک نهاده و به رکوع و سجود پردازد و شمشیر آبدار بر او کشیده‌اند.
22- با نزدیکی آب فرات، آب می‌جوید و آن را می‌بیند، ولی از آب دور است.
23- ای ستمگران می‌دانید چه کسی را کشتید؟ به جانم سوگند کسی را کشته‌اید که هستی در وجودش خلاصه شده است.
***
_____
(1)- همانجا. ادب الطف؛ ج 2، ص 51.
(2)- اشاره به آیه 10 سوره ق «وَ النَّخْلَ باسِقاتٍ لَها طَلْعٌ نَضِیدٌ» و نیز نخل‌های بلند خرما که میوه‌ی آن منظّم روی هم چیده شده است

برانگیختیم.
(3)- الغدیر؛ ج 3، ص 397 و 398. ادب الطف؛ ج 2، ص 52.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:139

مدح اهل بیت (ع):

1- قوم سماؤهم السیوف و أرضهمأعداؤهم و دم النّحور بحورها
2- یستمطرون من العجاج سحائباصوب الحتوف علی الزحوف مطیرها
3- و حنادس الفتن التی إن أظلمتفشموسها آرائهم و بدورها
4- ملکوا الجنان بفضلهم فریاضهاطرّا لهم و خیامها و قصورها
5- و إذا الذّنوب تضاعفت فبحبّهمیعطی الأمان أخا الذنوب غفورها
6- تلک النجوم الزّهر فی أبراجهاو من السنین بهم تتمّ شهورها «1» 1- من از قومی سخن می‌گویم که آسمانشان شمشیر و زمینشان دشمنان و خون گلوهای دشمنان دریاهای آنانست.
2- از گرد و غبار نبرد به عنوان ابر، باران می‌طلبند. باران مرگ بر گروه دشمنانشان.
3- و چون تاریکی‌های فتنه، تیرگی فزاید، خورشید و ماه آن را آراء و افکارشان تشکیل دهد.
4- به فضل اینان می‌توان بهشت را خرید و باغهای آن‌همه و خیام و قصورشان از آن آنها است.
5- وقتی گناهان متراکم شد به مهر آنان گنهکار می‌تواند غفران یابد.
6- اینان اختران رخشان در برج‌های فلک و سال، به تعداد آنان ماههایش تکمیل می‌شود.

_____
(1)- الغدیر؛ ج 3، ص 398.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:140

ابو فراس حمدانی

اشاره

ابو فراس حارث بن ابی العلاء سعید بن حمدان بن حمدون بن تغلبی، سردار شجاع و شاعر فصیح و توانا که در سال 320 هجری در عراق به دنیا آمد. پدرش در جنگ با برادرزاده‌اش ناصر الدوله برای تصرّف موصل به دست او اسیر و مقتول شد.
مادرش، ابو فراس را که طفلی سه ساله بود نزد پسر عمش سیف الدوله به حلب برد و تحت سرپرستی او بزرگ شد. ابو فراس در شانزده‌سالگی در جنگ با قبایل نزاری در دیار مضر و بادیة الشام پیروزی‌های چشم‌گیری حاصل نمود و در جنگ با رومیان سردار سپاه حلب بود. در سال 348 هجری به دست رومیان اسیر شد که با تهوری فوق‌العاده نجات پیدا کرد اما در سال 351 هجری دوباره توسط رومیان اسیر شد و مدت 4 سال در اسارت به سر برد و بعد از آزادی به امارت حمص منصوب شد.
بعد از مرگ سیف الدوله میان پسرش ابو المعالی و ابو فراس اختلاف افتاد و جنگی درگرفت که در آن جنگ ابو فراس مجروح و اسیر گشت و فرمانده‌ی سپاه حلب «غرقویه» در روز دوم جمادی الاولی سال 357 هجری او را به قتل رساند.
ابو فراس مردی دلیر، بخشنده و جوانمرد بود و می‌کوشید خود را با اسطوره‌های شعر عربی و صفاتی که برای خود در اشعارش می‌شمرد، منطبق کند و در بزم و رزم و شمشیر و قلم سرمشق دیگران باشد. او مقام شامخی در شاعری پیدا کرد تا جایی‌که «متنبّی» او را بر خود مقدم می‌شمرد.
او مضامین رزمی و عشقی را چنان با مناعت و استواری بیان کرده که کمتر شاعری به او رسیده است. شعر او غالبا در شرح مفاخر آل حمدان و مدح سیف الدوله و شرح دلاوری‌ها و استقامت و پایمردی خود در جنگها و در برابر مشکلات زندگی است.
در یک قصیده «رائیه» 225 بیتی تاریخ خاندان خود را خلاصه کرده است.
علاوه بر خصال شخصی و مقام ادبی، وی شیعی پاک اعتقاد و شاعر آل محمّد (ص) بود و با صراحت و شجاعت فضائل امیر المؤمنین علی (ع) و مناقب ائمه معصومین (ع) را شرح داده و مطاعن و مثالب بنی عباس و سایر دشمنان ایشان را بر شمرده است.
قصیده «شافیه» 85 بیتی او اشاره به حقّ غصب‌شده‌ی امام موسی کاظم (ع) و امام رضا (ع) و خراب کردن قبر امام حسین (ع) توسط متوکل دارد و از قصائد جاویدانی است که کلیه‌ی مآخذ، آن را نقل کرده و یا به آن

اشاره نموده‌اند. قصیده‌ی شافیه به خاطر لطف سخندانی، صفای فصاحت، حسن انسجام، نیروی استدلال، بلندی معنی و روانی الفاظ بهم پیوسته است. غیر از قصیده شافیه، قصیده «هائیه‌ای» است که اهل بیت را در آن مدح کرده است.
دیوان ابو فراس را بعد از مرگش دوست و استاد او «ابن خالویه نجوی» (م 370 ه) و شاعر معاصرش «البیغاء» (م 398 هجری) جمع‌آوری کرده‌اند که فقط مجموعه‌ی ابن خالویه در دست است و چندبار چاپ شده است. بهترین چاپ آن در سال 1944 در سه جلد در بیروت زیر نظر «سامی دهان» انجام گرفت و حواشی مفیدی بر آن افزوده شده است. «1»
-*-

_____
(1)- الغدیر؛ ج 3، ص 402- 408. وفیات الاعیان؛ ج 1، ص 127. شذرات الذهب فی اخبار من ذهب؛ ج 3، ص 24. الاعلام؛ ج 2، ص 156. روضات الجنات؛ ص 205 و 206. مجالس المؤمنین؛ ص 411.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:141

قصیده‌ی شافیه:

1- ألحقّ مهتضم و الدّین مخترمو فیء آل رسول اللّه مقتسم
2- و الناس عندک لاناس فیحفظهم‌سوم الرّعاة و لا شاء و لا نعم
3- إنّی أبیت قلیل النّوم أرّقنی‌قلب تصارع فیه الهمّ و الهمم
4- و عزمة لا ینام اللیل صاحبهاإلّا علی ظفر فی طیّه کرم
5- یصان مهری لأمر لا أبوح به‌و الدرع و الرمح و الصمصامة الحذم 1- حقیقت از دست رفته، رشته‌ی دین گسسته، و اموال خالص آل پیامبر، در دست دشمنان قسمت شده است.
2- این مردم که می‌نگری نه مردمی هستند که تحت فرمان رهبران خود باشند و نه گوسفندان و چهارپایانید.
3- من حتّی خواب کم را بر خود حرام کرده‌ام، دلی که با اندوه و همّت عالی در ستیز است، مرا بیدار نگهداشته.
4- مرا عزمی است که نمی‌گذارد بخوابم، جز اینکه با جوانمردی بر آن پیروز گردم.
5- اسب من، زره‌ی من، نیزه‌ی من و شمشیر من باید برای امری که اظهار نمی‌کنم محفوظ ماند.
6- و کلّ مائرة الضبعین مسرحهارمث الجزیرة و الخذراف و العنم
7- و فتیة قلبهم قلب إذا رکبواو لیس رأیهم رأیا إذا عزموا
8- یا للرّجال أما للّه منتصرمن الطغاة؟ أما للّه منتقم؟
9- بنو علیّ رعایا فی دیارهمو الأمر تملکه النسوان و الخدم
10- محلّئون فأصفی شربهم و شل‌عند الورود و أوفی ودّهم لمم 6- و هر دو بازوان ستبر من که به راه «رمث الجزیره»، «خذراف»، و «عنم» بکار گرفته می‌شود.
7- و جوانانی که چون سوار شوند دلی استوار داشته و رأی آنها هنگام تصمیم چون دیگران نباشد.
8- کجایند مردان! آیا برای خدا از چنگ تجاوزکاران، یاوری نیست، و برای خدا انتقام‌گیرنده‌ای، نه؟
9- در حالی‌که آل علی در خانه خود تحت فشارند، کار سیاست به دست زنان و خدمتگزاران افتاده است.
10- آنان را که از آب بازگرفته‌اند صافی‌ترین آب مشروبشان، وقت تشنگی ته‌مانده‌ی آب‌ها و گرمترین محبّتشان از دیگران لحظه‌ای بیش نیست.
11- فالأرض إلّا علی ملّاکهاسعةو المال إلّا علی أربابه دیم

12- فما السعید بها إلّا الذی ظلمواو ما الشقیّ بها إلّا الذی ظلموا
13- للمتّقین من الدنیا عواقبهاو إن تعجّل منها الظّالم الأثم
14- أتفخرون علیهم لا أبا لکمحتّی کأنّ رسول اللّه جدّکم؟!
15- و لا توازن فیما بینکم شرفو لا تساوت لکم فی موطن قدم 11- بدین‌ترتیب زمین جز به روی صاحبان اصلی‌اش برای همه گسترده، و اموال جز بر اربابانش، بر دیگران فراخ و آزاد است.
12- و خوشبختی در این دیار از آن ستمگران و بدبختی در آن، از آن ستمدیدگان است.
13- پرهیزکاران را در این دنیا عاقبت نیک است، هرچند ستمگر گنهکار، در آن شتاب کند.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:142
14- ای بی‌پدرها، ای بنی عباس آیا بر بنی هاشم افتخار می‌کنید تا جائی‌که گویا پیامبر خدا، نیای شما است؟
15- و حال آنکه هیچ‌گونه موازنه‌ای در شرف بین شما و آل علی نیست و در هیچ اقدامی شما با آنها برابری ندارید.
16- و لا لکم مثلهم فی المجد متصلو لا لجدّکم معشار جدّهم
17- و لا لعرقکم من عرقهم شبهو لا نثیلتکم من أمّهم أمم
18- قام النّبیّ بها «یوم الغدیر» لهمو اللّه یشهدو الأملاک و الأمم
19- حتّی إذا أصبحت فی غیر صاحبهاباتت تنازعها الذّؤبان و الرّخم
20- و صیّروا أمرهم شوری کأنّهملا یعرفون ولاة الحقّ أیّهم 16- نه برای شما مانند آنها، بزرگواری ریشه‌داری است و نه یک دهم مقام جدّ آنها را جدّ شما دارد.
17- و هیچ‌گونه شباهتی بین اصالت خانوادگی شما و آنها نیست و «نثیله» شما (مادر عباس بن عبد المطلب) به مادر آنها شباهتی ندارد.
18- روز غدیر پیامبر برای آنها برخاست، و بر این امر خدا و فرشتگان و همه ملّت‌ها گواهند.
19- تا وقتی که از مجرای خود جدا گردید، و حق به صاحبان اصلی‌اش واگذار نشد، میان گرگان و لاشخورها نزاع در گرفت.
20- و کارشان را به شوری ارجاع کردند گویا والیان حق را نمی‌دانستند که چه کسانند؟
21- تاللّه ما جهل الأقوام موضعهالکنّهم ستروا وجه الّذی علموا
22- ثم ادّعاها بنو العباس ملکهمو لا لهم قدم فیها و لا قدم
23- لا یذکرون إذا ما معشر ذکرواو لا یحکّم فی أمر لهم حکم
24- و لا رآهم أبو بکر و صاحبهأهلا لما طلبوا منها و ما زعموا
25- فهل هم مدّعوها غیر واجبة؟أم هل أئمّتهم فی أخذها ظلموا؟ 21- سوگند به خدا جایگاه آن را به خوبی می‌شناسند، ولی چهره‌ی حقیقت

مسلّم را پوشانیده‌اند.
22- آنگاه بنی عبّاس ادعای تملّک آن را کردند با اینکه نه اقدامی کرده بودند و نه سابقه‌ای داشتند.
23- اگر گروهی در این امر یاد می‌شدند، بنی عبّاس از آنها نبودند و در هیچ امر نظر آنان مفید نمی‌شد.
24- ابو بکر و رفیقش هم صلاحیت آنان را در امری که تقاضا می‌کردند، تصویب نکردند.
25- بنابراین آیا آنان امر خلافت را به ناحق ادعا می‌کنند یا پیشوایانشان در تصاحب آن ستمگرند.
26- أمّا علیّ فأدنی من قرابتکم‌عند الولایة إن لم تکفر النّعم
27- أینکر الحبر عبد اللّه نعمته؟أبوکم أم عبید اللّه أم قثم؟!
28- بئس الجزاء جزیتم فی بنی حسن‌أباهم العلم الهادی و أمّهم
29- لا بیعة ردّعتکم عن دمائهم‌و لا یمین و لا قربی و لا ذمم
30- هلّا صفحتم عن الأسری بلا سبب‌للصّافحین ببدر عن أسیرکم؟! 26- اما علی از شما قرابتش نزدیکتر است، و در امر ولایت اگر کفران نعمت ننمائید او سزاوارتر است.
27- آیا (دانشمند) امت، عبد اللّه بن عباس، پدر شما، منکر نعمت اوست یا (برادرانش) عبید اللّه و قثم منکر آنند؟!
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:143
28- شما بد پاداشی به بنی حسن از نعمت پدرشان، بزرگوار رهنمای بشریت، و مادرشان دادید.
29- نه بیعتی شما را از ریختن خون آنها بازداشت، نه سوگندی، نه قرابتی و نه عهد و پیمانی.
30- چرا شما بی‌دلیل از اسیرانی که خود، در واقعه بدر از اسیران شما گذشت کرده بودند، صرفنظر نکردید.
31- هلّا کففتم عن الدیباج سوطکم‌و عن بنات رسول اللّه شتمکم؟
32- ما نزّهت لرسول اللّه مهجته‌عن السیاط فهلّا نزّه الحرم؟
33- ما نال منهم بنو حرب و إن عظمت‌تلک الجرائر إلّا دون نیلکم
34- کم غدرة لکم فی الدین واضحة‌و کم دم لرسول اللّه عندکم
35- أنتم شیعة فیما ترون و فی‌أظفارکم من بنیه الطاهرین دم 31- چرا از «دیباج» (محمد بن عبد اللّه عثمانی برادر مادری بنی حسن از فاطمه بنت الحسین که منصور 250 ضربه تازیانه‌اش زد) تازیانه خود را بازنگرفتید و چرا به دختران پیامبر خدا (آنجاکه منصور به محمد دیباج گفت یابن اللخناء و محمد او را گفت به کدام‌یک از مادرانم مرا تعبیر کردی آیا به فاطمه بنت الحسین، یا به فاطمه بنت رسول اللّه، یا به رقیه؟) دشنام خود را جلوگیری نکردید.

32- چرا احترام خون پیامبر خدا مانع این تازیانه‌ها نشد، و چرا احترام حرم، شما را از آنها بازنداشت.
33- بنی امیه با همه‌ی ظلمهای زیادشان کمتر از شما متعرض آنها شدند.
34- شما چه جفاهای روشنی از نظر دین بر آنان وارد ساختید و چه بسیار خونهای پیامبر خدا را که ریختید.
35- شما خود را پیروان او می‌دانید و خون فرزندان طاهرینش را، در چنگال دارید!
36- هیهات لا قرّبت قربی و لا رحم‌یوما إذا أقصت الأخلاق و الشیم
37- کانت موّدة سلمان له رحماو لم یکن بین نوح و ابنه رحم
38- یا جاهدا فی مساویهم یکتّمهاغدر الرشید بیحیی کیف ینکتم؟
39- لیس الرشید کموسی فی القیاس و لامأمونکم کالرضا لو أنصف الحکم
40- ذاق الزبیری غبّ الحنث و انکشفت‌عن ابن فاطمة الأقوال و التّهم 36- چه پندار دوری است روزی که اخلاق و خلق فاطمه پایان پذیرد. نه قرابت و نه رحم تأثیر نخواهد کرد.
37- دوستی سلمان (ایرانی)، او را قریب می‌سازد (السلمان منّا اهل البیت) و قرابت نوح با فرزندش را دشمنی از میان بر می‌دارد.
38- ای کسی‌که در کتمان زشتی‌های بنی عباس می‌کوشی، آیا بی‌وفائی رشید نسبت به یحیی (یحیی بن عبد اللّه بن حسن که در بلاد دیلم به سال 176 ه. خروج کرده بود و رشید او را امان داده، سپس دستگیر کرد و به زندان فرستاد تا در زندان از دنیا رفت) قابل کتمان است؟.
39- در مقایسه این دو عنصر، رشید کجا، و موسی بن جعفر کجا، و مأمون شما کجا، و رضا کجا، اگر به انصاف داوری گردد.
40- زبیری (عبد اللّه بن مصعب بن زبیر) مزه‌ی خلاف قسم عمل کردن را، چشید (با یحیی بن عبد اللّه ابن حسن مباهله کرد و چون از نزد او به خانه آمد فریاد کرد دلم، دلم تا از درد شکم مرد) و سخنان و تهمت‌ها از پسر فاطمه برداشته شد.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:144 41- باؤا بقتل الرّضا من بعد بیعته‌و أبصروا بعض یوم رشدهم و عموا
42- یا عصبة شقیت من بعد ما سعدت‌و معشرا هلکوا من بعد ما سلموا
43- لبئسما لقیت منهم و إن بلیت‌بجانب الطفّ تلک الأعظم الرّمم
44- لا عن أبی مسلم فی نصحه صفحواو لا الهبیریّ نجّا الحلف و القسم
45- و لا الأمان لأهل الموصل اعتمدوافیه الوفاء و لا عن غیّهم حلموا 41- بعد از بیعت با رضا، به کشتنش آلوده شدند و هنوز نیم‌روزی راه نیافته، آنگاه نابینا شدند.
42- ای گروهی‌که پس از سعادت بشقاوت افتادید و ای گروهی که پس از سلامت، هلاکت یافتید.

43- همانا بدرفتاری از شما نسبت به استخوان‌های خاک‌شده و کهنه‌ی سرزمین کربلا سرزد. (اشاره به رفتاری که متوکّل با قبر امام شهید مرتکب شد)
44- نه از ابو مسلم (خراسانی) باوجود خیرخواهی‌اش نسبت به آنان گذشت کردند (و منصور او را کشت) و نه هبیری (یزید بن عمر بن هبیره یکی از حکّام بنی امیه که با بنی عباس جنگید، سفّاح او را امان داد و با او عهد و پیمان بستند چون نزد منصور آمد جفاکارانه بر او تاختند و به سال 132 هجری او را کشتند) را سوگند و پیمان از دست آنان نجات داد.
45- و نه امان اهل موصل را در وفای به آن اعتمادی شد و نه از گمراهی خود حلم و متانت نشان دادند (آورده‌اند که سفّاح برادر خود یحیی بن محمد بن علی را به موصل مأمور ساخت، اهل موصل به مخالفت برخاستند، وی آنان را امان داد و فریاد زد: هرکس وارد مسجد شد در امان است و مردانی را بر در مسجد گمارد تا همه مردم را کشتند و قتل فجیعی روی داد.
می‌گویند یازده‌هزار کس از آنها که مهر امان داشتند و بسیاری از آنان که نداشتند کشته شدند، زنان و کودکان بیگناه را تا سه روز فرمان کشتن داد و این وقایع در سال 132 هجری اتفاق افتاد).
46- أبلغ لدیک بنی العبّاس مالکةلا یدّعوا ملکها ملّاکها العجم
47- أیّ المفاخر أمست فی منازلکمو غیرکم آمر فیها و محتکم؟
48- أنّی یزیدکم فی مفخر علم؟و فی الخلاف علیکم یخفق العلم
49- یا باعة الخمر کفّوا عن مفاخرکملمعشر بیعهم یوم الهیاج دم
50- خلّوا الفخار لعلّامین إن سئلوایوم السؤال و عمّالین إن عملوا 46- به بنی عباس برسانید، ادّعای ملک و قدرت نکنید در حقیقت در حالی‌که شما مالکید، مالک قومی از غیر عرب اند.
47- چه بسیار افتخاراتی که در منازل شما صورت می‌گیرد، و دیگران آمر و حاکم آنند.
48- کجا در افتخارات، علمی برای شما افراشته شود و حال آنکه علم‌ها بر مخالف شما در اهتزاز است.
49- ای مشروب‌فروشان افتخاراتتان را بس کنید، در مقابل گروهی که روز نبرد خون می‌فروشند.
50- افتخارات را برای دانایان هنگام پرسش از آنها، و عمل‌کنندگان، هنگام کار، بگذارید.
51- لا یغضبون لغیر اللّه إن غضبواو لا یضیعون حکم اللّه إن حکموا
52- تنشی التلاوة فی أبیاتهم سحراو فی بیوتکم الأوتار و النغم
53- منکم علیّة أم منهم؟ و کان لکم‌شیخ المغنّین إبراهیم أم لهم؟
54- إذا تلوا سورة

غنّی إمامکم‌قف بالطلول التی لم یعفها القدم
55- ما فی بیوتهم للخمر معتصرو لا بیوتکم للسّوء معتصم 51- آنان‌که برای غیر از خدا هنگام خشم، خشم خود را جلو گیرند و حکم خدا را هنگام داوری تباه نسازند.
52- وقت سحر در خانه‌هاشان، به تلاوت قرآن پردازند و شما تار و موسیقی در خانه‌هاتان نوازید.
53- آیا «علیّه» (دخت مهدی پسر منصور، عود می‌نواخت و برادرش ابراهیم می‌خواند و می‌نواخت) از شما یا از آنها است؟ بزرگ خوانندگان ابراهیم از شما یا از آنها است؟!
54- وقتی آنها سوره‌ای از قرآن خوانند. امام شما (ابراهیم) تغنی کند. شما باید در برابر ویرانه‌های آنها که گذشت زمان در آنها مؤثّر واقع نشده، بایستید.
55- در خانه‌هاشان از فشردن شراب خبری نیست و در خانه‌هاتان از زشتی پناهی نه.
56- و لا تبیت لهم خنثی تنادمهم‌و لا یری لهم قرد و لا حشم
57- ألرکن و البیت و الأستار منزلهم‌و زمزم و الصّفی و الحجر و الحرم
58- و لیس من قسم فی الذّکر نعرفه‌إلّا و هم غیر شکّ ذلک القسم «1»
56- برای همصحبتی آن‌ها، از خنثی (عبادة المخنث ندیم متوکّل) برای منادمت، و بوزینه و احشام خبری نیست.
57- منزل آنها را بیت اللّه و رکن و أستار آن، و زمزم و صفا، و حجر و حرم مکّه، تشکیل می‌دهد.
58- هیچ‌گونه سوگندی در قرآن که ما شناسیم نیست مگر که آنان بی‌تردید مقصود از آن قسم‌اند.

قصیده هائیه:

1- یوم بسفح الدار لا أنساهأرعی له دهری الذی أولاه
2- یوم عمرت العمر فیه بفتیةمن نورهم أخذ الزمان بهاه
3- فکأنّ أوجههم ضیاء نهارهو کأنّ أوجههم نجوم دجاه
4- و مهفهف کالغصن حسن قوامهو الظبی منه إذا رنا عیناه
5- نازعته کأسا کأنّ ضیاءهالمّا تبدّت فی الظلام ضیاه 1- من خاطره‌ی روزی‌که در پهنه‌ی خانه جذبه‌ای داشتم را در همه عمرم از یاد نمی‌برم.
2- روزگاری بود که دوران عمرم را با جوانانی می‌گذراندم که زمانه جلوه‌ی خود را از فروغ آنان می‌گرفت.
3- گویا چهره‌هاشان پرتو روز را تشکیل می‌داد و گویا چهره‌هاشان ستاره‌ی تاریکیهای شب بود.
4- باریک‌اندام و خوش‌ترکیبی که در حسن استواری چون شاخ درخت، و چشمانش در نظرافکنی چون آهو.
5- با او ساغری را تعارف می‌کردیم که در تاریکی‌ها، چون چراغ، از صفا می‌درخشید.
6- فی لیلة حسنت لنا بوصالهفکأنّما من حسنها إیّاه
7- و کأنّما فیها الثریّا إذ بدتکفّ یشیر إلی الذی یهواه

_____

(1)- الغدیر؛ ج 3، ص 399- 402. ادب الطف؛ ج 2، ص 64- 66.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:146 8- و البدر منتصف الضیاء کأنّهمتبسّم بالکفّ یسترقاه
9- ظبی لو أنّ الدرّ مرّ بخدّهمن دون لحظة ناظر أدماه
10- إن لم أکن أهواه أو أهوی الرّدیفی العالمین لکلّ ما یهواه 6- در شبی که از وصالش زیبائی گرفته بود گویا شب در زیبائی، چهره‌ای محبوب داشت.
7- و گویا در آن شب ستاره‌ی ثریّا چون کف دستی است که محبوب را نشان می‌دهد.
8- و یا با چهره‌ی نیمه روشنش، تبسّم‌کنان او را با دست به بالا فرامی‌خواند.
9- آهو چهره‌یی که اگر مرواریدی بر گونه‌اش بگذرد با نگاهی از گوشه‌ی چشم، به خون می‌افتد.
10- اگر من عشق او را نداشته باشم، یا نخواهم که همه‌ی دوستدارانش از جهانیان هلاک شوند.

11- فحرمت قرب الوصل منه مثل ماحرم الحسين الماء و هو يراه
12- إذ قال: اسقونی. فعوّض بالقنامن شرب عذب الماء ما أرواه
13- فاجتزّ رأسا طالما من حجرهأدنته كفّا جدّه و يداه
14- يوم بعين اللّه كان و إنّمايملی لظلم الظالمين اللّه
15- و كذاک لو أردی عداة نبيّهذو العرش ما عرف النبیّ عداه 11- پس از قرب وصال او چنان محروم می‌مانم. که حسین (ع) از آب، با اینکه آن را می‌دید محروم ماند.
12- هنگامی‌که گفت آبم دهید و به جای نوش آب گوارا، او را از دم نیزه و شمشیر، سیرابش کردند.
13- و سر او را، با اینکه از دیرباز، دست‌های پیامبر آن را به دامنش نزدیک کرده بود، بریدند.
14- روزی‌که او در حمایت خدا بود، و خدا ستمگران را برای ستمگری مهلت می‌دهد.
15- و نیز اگر خدای جهان دشمنان پیامبرش را هلاک می‌کرد، دشمنی با پیغمبر شناخته نمی‌شد.
16- يوم عليه تغيّرت شمس الضحیو بكت دما ممّا رأته سماه
17- لا عذر فيه لمهجة لم تنفطرأو ذی بكاء لم تفض عيناه
18- تبّا لقوم تابعوا أهوائهمفيما يسوئهم غدا عقباه
19- أتراهم لم يسمعوا ما خصّهمنه النبیّ من المقال أباه؟!
20- إذ قال يوم «غدير خمّ» معلنا: من كنت مولاه فذا مولاه 16- روزی‌که خورشید درخشان برای حسین دگرگون شد و از آنچه دیده بود آسمانش خون گریست.
17- برای قلبی که از جای کنده نشود، و برای گریه‌کننده‌ای که سرشکش نبارد، عذری نمانده است.
18- مرده باد قومی که از هوای نفس خود، پیروی کرده، کاری کردند که عواقب سوءش فردا گریبانگیرشان شود.
19- آیا پنداری گفتار پیامبر را درباره‌ی خصوصیّات پدر او، نشنیده بودند؟!
20- هنگامی‌که روز غدیر خم علنا گفت: «من کنت مولاه فهذا مولاه» این مولای کسی است که من مولای اویم.
21- هذا وصيّته إليه فافهموايا من يقول بأنّ ما أوصاه
22- أقروا من القرآن ما في فضلهو تأمّلوه و أفهموا فحواه
23- لو لم تنزّل فيه إلّا هل أتیمن دون كلّ منزّل لكفاه
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:147 24- من كان أوّل من حوى القرآن منلفظ النبیّ و نطقه و تلاه؟!
25- من كان صاحب فتح خيبر؟ من رمیبالكفّ منه بابه و دحاه؟! 21- این است وصیّت پیامبر در امر خلافت او، ای کسی‌که گوئی پیامبر وصیّت

نکرده است.
22- قرآن را که در فضیلت او نازل شده بخوانید و در آن تأمّل کرده، مضمون آن را بفهمید.
23- اگر درباره‌ی او جز سوره «هل اتی» هیچ آیه‌ی دیگری نازل نشده بود، او را کفایت می‌کرد.
24- چه کسی برای اولین بار قرآن را از بیان پیامبر، و لفظ او دریافت داشته و آنرا تلاوت کرده است؟
25- چه کسی صاحب فتح خیبر بود. و در خیبر را با دست خود پرتاب کرده و دور انداخته است؟!
26- من عاضد المختار من دون الوری؟من آزر المختار من آخاه؟!
27- من بات فوق فراشه متنکّرالمّا أطلّ فراشه أعداه؟
28- من ذا أراد إلهنا بمقاله: ألصّادقون القانتون سواه؟!
29- من خصّه جبریل من ربّ العلی‌بتحیّة من ربّه و حباه؟!
30- أظننتم أن تقتلوا أولادهو یظلّکم یوم المعاد لواه؟! 26- چه کسی در میان همه‌ی مردم پیامبر مختار را همکاری کرد و به کمک برخاست و چه کسی با او برادر شد؟
27- چه کسی به‌طور ناشناس در بسترش شب را گذرانید، وقتی دشمنان بر بسترش سر برآورده بودند.
28- مقصود خدای، از گفتار: «الصّادقون القانتون»، چه کسی جز اوست؟
29- چه کسی را جبرئیل از طرف خداوند بزرگ، به تحیّت و درود گرامی داشت.
30- آیا گمان کردید فرزندانش را بکشید، در روز قیامت در زیر پرچم او باشید؟!
31- أو تشربوا من حوضه بیمینه‌کأسا و قد شرب الحسین دماه؟!
32- طوبی لمن ألقاه یوم اوامه‌فاستلّ یوم حیاته و سقاه
33- قد قال قبلی فی قریض قائل: ویل لمن شفعائه خصماه
34- أنسیتم یوم الکساء و إنّه‌ممّن حواه مع النبیّ کساه؟!
35- یا ربّ إنّی مهتد بهداهم‌لا أهتدی یوم الهدی بسواه 31- یا از دست او از حوض کوثر آب بنوشید و حال آنکه حسین را به خونش آب دادید؟!
32- خوشا به حال کسی‌که روز تشنگی‌اش، او را ملاقات کند و در زندگی کاری کرده باشد که سیرابش نماید.
33- پیش از من در شعر گوینده‌ای گفته بود: وای به کسی‌که شفیعانش فردای محشر دشمنانش باشند.
34- آیا روز واقعه‌ی کساء را فراموش کردید و ندانستید او یکی از اصحاب کساء است؟
35- بار پروردگارا من به هدایت آنان، راه یافته‌ام و روز هدایت به راه

دیگران نروم.
36- أهوی الذی یهوی النبیّ و آله‌أبدا و أشنأ کلّ من یشناه
37- و أقول قولا یستدلّ بأنّه‌مستبصر من قاله و رواه
38- شعرا یودّ السامعون لو أنّه‌لا ینقضی طول الزّمان هداه
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:148 39- یغری الرّواة إذا روته بحفظه‌و یروق حسن رویّه معناه «1» 36- من همیشه دوستدار کسی هستم که پیامبر و آلش او را دوستدارند و هرکه را آنان بد شمرند، بد می‌دانم.
37- و سخنی گویم که نشان بصیرت کسی است که آن را باید بگوید یا روایت کند.
38- سخن من، شعری است که شنوندگان در طول روزگار، پیوسته از آن هدایت یابند.
39- این سخن، راویان را به حفظش ترغیب کند، و حسن روایتش، معنی آن را جالب جلوه دهد.

_____
(1)- قصیده هائیه در مدح اهل بیت پیامبر (ع) است. ادب الطف؛ ج 2، ص 61 و 62. الغدیر؛ ج 3، ص 403- 405.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:149

ابو الفتح كشاجم «1»

اشاره

ابو الفتح محمود بن محمّد بن حسین بن سندی بن شاهک رملی «2» متوفی به سال 306 ه. ق. شاعر، نویسنده، متکلّم و منجّم، محقّق و از طبیبان ماهر و زبردست بود.
جدّش سندی بن شاهک دشمن خاندان طهارت بود و فشار و سختگیری‌اش نسبت به امام موسی بن جعفر (ع) در زندان هارون الرّشید بر کسی پوشیده نیست ولی او آشکارا به حمایت از اهل بیت برخاسته است و اشعار بسیاری در مدح و رثای علی (ع) و اولادش دارد. «3»
ابو بکر، محمّد بن عبد اللّه حمدونی دیوان شعرش را مرتّب کرد و اضافاتی را که از پسر کشاجم (ابی الفرج) به دست آورده بود، بدان ملحق نمود.
کشاجم در سرودن اشعار چون معلّم اخلاق است و اشعارش نمونه‌های اخلاق نیک، طبع بلند، وقار و صمیمیت آشکار دارد و نشان‌دهنده این است که برای ترویج مبادی انسانیّت و تحکیم مبانی فضیلت و تقوی به‌پا خاسته است. او اخلاقی نرم و لطیف داشت و هیچگاه گرد شرارت و بد ذاتی و زخم‌زبان نگشت و به هجو و بدگویی کسی نپرداخت.
کشاجم از شهر خود رمله به قصد سیاحت حرکت کرد و به مصر و شام و عراق سفر کرد و در ضمن سیاحتها با شاهان و وزراء و امراء نشست داشت و از جوائز آنان بهره‌مند می‌شد و از عطایشان برای ادامه سفر استقبال می‌کرد. هم‌چنین با رجال علم و ادب و حدیث نیز رفت‌وآمد داشت و بین او و دانشمندان بزم‌های ادبی و مجالس مناظره تشکیل شده و همین امر باعث شد تا با علوم مختلفه آشنا و ماهر گردد. و در نویسندگی و خطابه از رجال علم و ادب معرفی شود. «4»
دوره شاعر دوره‌ای است که آراء و مذاهب و دسته‌بندی‌های دینی پدید آمد و در این عصر کمتر کسی است که برای خودش مسلک خاصی اختیار نکرده باشد. کشاجم یک شیعه امامی است که در تشیّع و موالات اهل بیت صادقانه قدم برداشته و فداکاری نمود. و عقیده‌اش در خلال اشعارش کاملا آشکار است. او به تشیع خود افتخار می‌کرد و با براهینی استوار مردم را به مذهب شیعه فرامی‌خواند و از حقوق اهل بیت جانبداری می‌نمود، و در سوگ و ماتمشان ناله و زاری می‌کرد، و دشمنانشان را نکوهش و از آنان بیزاری می‌جست.
تألیفات کشاجم عبارتند از: «ادب الندیم» «5»، کتاب «رسائل» (نامه‌ها)، «دیوان شعر»، «خصائص طرف» (چشم)، «الصبیح» (زیبا)، «بیرزه در علم شکار».

از کشاجم دو فرزند به نامهای ابو الفرج و ابو نصر احمد به‌جا ماند که ابو نصر احمد هم شاعری ادیب بود و کشاجم در اشعار خود به مدح فرزندش ابو نصر احمد پرداخته است. «6»
-*-

_____
(1)- به این علت خود را" کشاجم" نامید که هریک از حروف پنجگانه آن اشاره به یکی از فنونی داشت که در آن مهارت و تسلّط داشت: ک: کاتب، ش: شاعر، الف:
ادب و انشاء و سرود، ج: جدل یا جود، م: متکلّم و منطقی و منجّم. هنگامی‌که در علم طب هم مهارت کامل یافت حرف ط را به آن افزود" طکشاجم" لکن بدان شهرت نیافت.
(2)- رملی: منسوب به رمله از آبادی‌های فلسطین.
(3)- شذرات الذهب؛ ج 3، ص 37.
(4)- مروج الذهب؛ ج 2، ص 523.
(5)- نام این کتاب در فهرست ابن ندیم یاد شده است.
(6)- الغدیر؛ ج 4، ص 5- 23 با تلخیص.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:150

مرثیه‌ی آل رسول (ص):

1- بکاء و قلّ غناء البکاءعلی رزء ذریّة الأنبیاء
2- لئن ذلّ فیه عزیز الدّموع‌لقد عزّ فیه ذلیل العزاء
3- أعاذلتی إنّ برد التّقی‌کسانیه حبیّ لأهل الکساء
4- سفینة نوح فمن یعتلق‌بحبّهم یعتلق بالنجاء
5- لعمری لقد ضلّ رأی الهوی‌بأفئدة من هواها هوائی 1- می‌گریم ولی گریه بر خاندان انبیاء چه دردی دوا خواهد کرد؟
2- اگر در این ماتم اشک‌های نازنین و عزیزم به خاک می‌ریزد، در عوض صبر و شکیبائیم سر به آسمان می‌ساید.
3- ای دوست نکوهش مکن! این جامه‌ی تقوی که به تن دارم، از برکت همان محبّتی است که به خاندان نبوّت دارم.
4- همانها که چون کشتی نوح، هرکس به دوستی و ولایتشان چنگ زند اهل نجات است.
5- به جان خودم سوگند که هوی و هوس به گمراهی کشید دلهایی را که از محبّت آنان خالی است.
6- و أوصی النبیّ و لکن غدت‌وصایاه منبذة بالعراء
7- و من قبلها أمر المیّتون‌بردّ الامور إلی الأوصیاء
8- و لم ینشر القوم غلّ الصدور حتّی طواه الرّدی فی رداء
9- و لو سلّموا لإمام الهدی‌لقوبل معوجّهم باستواء
10- هلال إلی الرشد عالی الضیاو سیف علی الکفر ماضی المضاء 6- پیامبر خدا سفارشی فرمود که امروز سفارش او را به بیابان افکنده‌اند.
7- این رسم تازه نیست، پیش از آن هم دیگران که دار فانی را وداع می‌گفته‌اند، تمشیت کارهای خود را به وصیّ خود محوّل کرده‌اند.
8- قریش کینه‌های دل را آشکار نکردند مگر بعد از آنکه با خواری و پستی آن کینه‌ها را در جامه پنهان کردند.
9- اگر در برابر پیشوای حق تسلیم می‌شدند، افکار کج آنان به راستی می‌گرائید.
10- ماه نوی که با پرتو کامل به سوی صلاح رهبری می‌کند و شمشیری که به سهولت فرق کفر را می‌شکافد.
11- و بحر تدفّق بالمعجزات‌کما یتدفّق ینبوع ماء
12- علوم سماویّة لا تنال‌و من ذاینال نجوم السماء؟
13- لعمری الاولی جحدوا حقّه‌و ما کان أولاهم بالولاء
14- و کم موقف کان شخص الحمام‌من الخوف فیه قلیل الخفاء

15- جلاه فإن أنکروا فضلهفقد عرفت ذاک شمس الضحاء 11- دریای دانشی که موج معجزاتش به آسمان سر می‌کشد، چنانکه آب از چشمه فوران کند.
12- آن همه دانش آسمانی که در دسترس دیگران نیست، آخر چه‌کسی به اختران آسمان دسترسی دارد.
13- به جان خودم سوگند که پیشینیان حق او را انکار کردند و چقدر شایسته بود که متابعت و پیروی می‌کردند.
14- در معرکه‌ی نبرد بسیار اتّفاق افتاد که مرگ بر سر همگان سایه‌گستر بود.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:151
15- و او با شجاعت و دلاوری غمها را به سرور مبدّل ساخت، پس اگر فضل او را انکار کنند خورشید آسمان گواه و معترف است.
16- أراها العجاج قبیل الصّباحو ردّت علیه بعید المساء
17- و إن وتر القوم فی بدرهملقد نقض القوم فی کربلاء
18- مطایا الخطایا خذی فی الظلامفماهمّ ابلیس غیر الحداء
19- لقد هتکت حرم المصطفیو حلّ بهنّ عظیم البلاء
20- و ساقوا رجالهم کالعبیدو حادوا نساءهم کالإماء 16- او بود که در نبرد" ذات السلاسل" قبل از طلوع فجر، غبار میدان را به چهره خورشید کشید و همو بود که خورشید هنگام عصر برای او بازگشت.
17- اگر او در جنگ بدر، قریش را داغدار ساخت، به خدا سوگند که آنان در کربلا، داغ دل را گرفتند.
18- ای مرکب خطا، در تاریکی شب بتاز که شیطان ترانه‌سرایی آغاز کرد.
19- به خدا سوگند که حرمت مصطفی هتک شده و بالاترین مصیبت‌ها به آنان وارد آمد.
20- مردانشان را چون بردگان راندند و زنانشان را چون کنیزان به بند کشیدند.
21- فلو کان جدّهم شاهدالیتبع أظعانهم بالبکاء
22- حقود تضرّم بدریّةوداء الحقود عزیز الدواء
23- تراه مع الموت تحت اللواء و اللّه و النصر فوق اللواء
24- غداة خمیس إمام الهدیو قد غاث فیهم هزبر اللقاء
25- و کم أنفس فی سعیر هوتو هام مطیّرة فی الهواء 21- کاش جدّشان حاضر و ناظر بود تا به دنبال کاروان غم، ناله و زاری سر می‌داد.
22- کینه‌های بدر بود که شعله‌ور گشته بود، البته کینه‌ی دل، درد بی‌درمانی است.
23- او با داس مرگ، زیر پرچم قرار گرفته بود و خدا و نصرت برفراز پرچم.

24- در میان لشکر، رهبر هدایت بود، در حالی‌که چون شیر جولان می‌کرد.
25- و چه بسیار جانها که به آتش دوزخ شتافت و سرها که بر هوا پران شد.
26- بضرب کما انقدّ جیب القمیص‌و طعن کما انحلّ عقد السقاء
27- و خیرة ربّی من الخیرتین‌و صفوة ربّی من الأصفیاء
28- طهرتم فکنتم مدیح المدیح‌و کان سواکم هجاء الهجاء
29- قضیت بحبّکم ما علیّ‌إذا ما دعیت لفصل القضاء
30- و أیقنت أنّ ذنوبی به‌تساقط عنّی سقوط الهباء
31- فصلّی علیکم آله الوری‌صلاة توازی نجوم السماء «1» 26- با ضرب دستش، گویا گریبان است که پاره می‌شود و با طعن نیزه گویا مشکی است که سوراخ میگردد.

_____

(1)- الغدیر؛ ج 4، ص 15- 17. ادب الطف؛ ج 2، ص 42 و 43.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:152
27- برگزیده خداست از میان برگزیدگان و نخبه‌ی الهی است از میان نخبگان.
28- جانم فدایتان باد! پاک شوید و خود مایه ستایش و ثنائید و دیگران مایه نکوهش و هجا.
29- روزی‌که برای محاکمه به درگاه حق بخوانندم، خواهم گفت: آنچه بر عهده داشتم با برکت دوستی شما ادا کرده‌ام.
30- من یقین دارم که گناهان من با دوستی و محبّت شما مانند برگ درختان ریخته خواهد شد.
31- خدای عالمیان بر شما درود فرستد، درودی که با ستارگان هم‌طراز آید.

مدح آل رسول (ص):

1- آل النبیّ فضلتم‌فضل النجوم الزاهره
2- و بهرتم أعدائکم‌بالمأثرات السائره
3- و لکم مع الشّرف البلاغة و الحلوم الوافره
4- و إذا تفوخر بالعلامنکم علاکم فاخره
5- هذا و کم أطفأتم‌عن أحمد من نائره
6- بالسّمر تخضب بالنجیع‌و بالسیوف البائره
7- تشفی بها أکبادکم‌من کلّ نفس کافره
8- و رفضتم الدنیا لذافزتم بحظّ الآخره «1» 1- ای خاندان رسول! مقام شما چون اختران درخشان بلند است.
2- شما با افتخارات عالمگیر بر دشمنان خود فائق آمده‌اید.
3- برای شما علاوه بر شرف خاندان، بلاغت زبان و عقل و دانش بی‌کران است.
4- اگر در مجد و بزرگواری پای مفاخرات به میان آید، بالاترین درجه‌ی بزرگواری از آن شماست.
5- اینها به جای خود، شما با فداکاری و شهامت چه آتش‌ها که از جان احمد (ص) خاموش نکرده‌اید.
6- با نیزه‌های باریک که با خون رنگین شده و با شمشیرهای برّان.
7- شفا می‌بخشید جگرهای سوزان خود را از دست هر شخص کافر.
8- شما از لذّات دنیا چشم پوشیدید و به همین خاطر به نعیم آخرت فائز شدید.

در دوستی و ولاء علی (ع):

1- حبّ الوصیّ مبرّة وصلهو طهارة بالأصل مکتفله
2- و النّاس عالمهم یدین بهحبّا و یجهل حقّه الجهله
3- و یری التشیّع فی سراتهمو النّصب فی الأرذال و السفله

_____

(1)- الغدیر؛ ج 4، ص 17.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:153 4- حبّ علیّ علوّ همّهلأنّه سیّد الأئمّه
5- میّز محبّیه هل تراهمإلا ذوی ثروة و نعمه؟!
6- بین رئیس إلی أدیبقد أکمل الطرف و استتمّه
7- و طیّب الأصل لیس فیهعند امتحان الاصول تهمه
8- فهم إذا خلصوا ضیاءو النصب الظالمون ظلمه «1» 1- دوستی وصیّ پیامبر، خود نیکی و صله است و از طهارت جان خبر می‌دهد.
2- اما مردم، دانشمندانشان به دوستی او متدیّن‌اند و جهّال حق او را نمی‌شناسند.
3- همیشه تشیّع در نجبا و بزرگان مشهود بوده و دشمنی اهل بیت در مردم پست.
4- دوستی علی با همّت عالی توأم است، چه او خود سرور پیشوایان است.
5- دوستان او را بررسی کن! ببین جز این است که همگان صاحب دولت و نعمت‌اند.
6- آن یک رییس و آن دیگر ادیب که بهره به کمال و نصیبی وافر برده است.
7- و نیز پاک‌نژاد که موقع آزمایش و تفحّص، کمترین تهمتی در نژادش نیست.
8- درست که به آنان وارسی، آنان پرتو رخشان‌اند و دشمنان سیه‌کارشان سیاهی و ظلمت.

در رثای اهل بیت پیامبر (ص):

1- أجل هو الرزء فادحه‌باکره فاجع و رائحه
2- لاربع دار عفا و لا طلل‌أوحش لّما نأت ملاقحه
3- فجائع لودری الجنین بهالعاد مبیضّة مسالحه
4- یا بؤس دهر علی آل رسول اللّه تجتاحهم جوائحه
5- إذا تفکّرت فی مصابهم‌أثقب زند الهموم قادحه 1- آری مصیبت سنگین همین است: صبح آن دردناک است و عصر آن هم.
2- هیچ خانه خراب و دیوار شکسته‌ای غمناکتر از آن نیست که مردان خود را هم از دست بدهد.
3- مصیبتهای ناگوار که اگر طفل در شکم مادر از آن باخبر شود، مو بر اندامش راست خواهد شد.
4- وای بر روزگار، که خاندان رسول را با داس مرگ درو کرد.
5- اگر در مصیبت آنان بیندیشی، شرار غم و اندوه به جانت خواهد افتاد.
6- بعضهم قرّبت مصارعه‌و بعضهم بوعدت مطارحه
7- أظلم فی کربلاء یومهم‌ثمّ تجلّی و هم ذبائحه
8- لا یبرح الغیث کلّ شارقة‌تهمی غوادیه أو روائحه
9- علی ثری حلّة غریب رسول اللّه مجروحة جوارحه
10- ذلّ حماه و قلّ ناصره‌و نال أقصی مناه کاشحه

---

(1)- همانجا.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:154
6- برخی در همین دیار به خون غلطیدند و جمعی دورتر به خاک افتادند.
7- در کربلا روزگار بر آنان سیاه شد و چون سیاهی و ظلمت فرو نشست، قربانیان معرکه همانها بودند.
8- هر روز، باران رحمت، چون سیل، ریزان باد چه صبحگاهان و چه عصرگاه.
9- بر مزاری که غریب خاندان رسول در آن آرمیده و اعضایش چاک‌چاک است.
10- حامیانش خوار ماندند و یاورانش کم‌شمار و دشمن کینه‌توزش به منتهای آرزو رسید.
11- و سیق نسوانه طلاح‌أحسن أن تهادی بهم طلائحه
12- و هنّ یمنعن بالوعید من النوح و الملأ الأ علی نوائحه
13- عادی الأسی جدّه و والده‌حین استغاثتهما صوائحه

14- لو لم یرد ذو الجلال حربهم‌به لضاقت بهم فسائحه
15- و هو الذی اجتاح حین ما عقرت ناقته إذ دعاه صالحه 11- پردگیانش را در پس محمل چنان دواندند که حتی شتران خسته و وامانده شدند.
12- با تهدید آنانرا از نوحه و زاری بر قربانیان خود منع می‌کردند، ولی فرشتگان عالم بالا نوحه‌گر بودند.
13- مصیبت بر جدّش و پدرش تازه شد، موقعی که با فریاد و صیحه استغاثه می‌کردند.
14- اگر خدا نمی‌خواست که آنان قربانی و شهید شوند، عرصه را بر دشمنانشان تنگ می‌ساخت.
15- او همان خدائی است که قوم ثمود را ریشه‌کن ساخت، هنگامی‌که ناقه او را پی کردند و صالح بدو شکایت برد.
16- یا شیع الغیّ و الضّلال و من‌کلّهم جمّة فضائحه
17- غششتم اللّه فی أذیّة من‌إلیکم أدّیت نصائحه
18- عفرتم بالثری جبین فتی‌جبریل قبل النبیّ ماسحه
19- سیّان عند الإله کلکم‌خاذله منکم و ذابحه
20- علی الذی فاتهم بحقّهم‌لعن یغادیه أو یراوحه 16- ای گروه سرگشته و گمراه که در رسوایی غوطه‌ورید.
17- به خدای خود خیانت کردید که رسول ناصح او را آزار کردید.
18- چهره‌ی کسی را به خاک کشیدید که قبل از پیامبر، جبریل بر آن بوسه نهاد.
19- در مسئولیت به پیشگاه عدالت حق، همه‌تان یکسانید: آن‌کس‌که او را خوار گذاشته و یاری نکرد، یا کسی‌که به دست خود، او را قربان کرد.
20- بر آن کسی‌که حقّ آنان را پایمال نمود، لعنت خدا باد در صبحگاه و شبانگاه.
21- جهلتم فیهم الذی عرفه البیت و ما قابلت أباطحه
22- إن تصمتوا عن دعائهم فلکم‌یوم وغی لا یجاب صائحه
23- فی حیث کبش الرّدی یناطح من‌أبصر کبش الوری یناطحه
24- و فی غد یعرف المخالف من‌خاسر دین منکم و رابحه
25- و بین أیدیکم حریق لظی‌یلفح تلک الوجوه لافحه
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:155
21- حق او را نشناختید با اینکه کعبه و ریگزار مکّه حق او را می‌شناسند.
22- اگر در ندای غربت و استغاثه‌ی آنان، گوشها را به کری زدید، به کیفر این عمل، روزی گرفتار شوید که هیچ‌کس به فریاد شما نخواهد رسید.
23- اینک قوچ وحشی هرکه را ببیند، نامردانه به خون کشد، فرداست که جهان پهلوانش به خاک و خون خواهد کشید.
24- فردای قیامت، مخالفین خواهند دانست چه‌کسی در دین خود زیان

برده و چه‌کس سود.
25- روزی‌که پیش رویتان شعله‌های آتش به آسمان سرکشد، و زبانه‌ی آن چهره‌ها را بسوزاند.
26- إن عبتموهم بجهلکم سفهاما ضرّ بدر السّماء نائحه
27- أو تکتموا الحق فالقرآن مشکله‌بفضلهم ناطق و واضحه
28- ما أشرق المجد من قبورهم‌إلّا و سکّانها مصابحه
29- قوم ابی حدّ سیف والدهم‌للدین أو یستقیم جامحه
30- و هو الذی استأنس الزّمان به‌و الدین مذعورة مسارحه 26- اگر در اثر سفاهت و نادانی بر آنان خرده بگیرید، ماه تابان را از بانگ سگ چه باک است.
27- اگر حقّ آنان را کتمان کنید، محکمات و متشابهات قرآن یکسر به فضل و بزرگواری آنان گواهی می‌دهد.
28- این مجد و عظمت که در مزار آنان سر به فلک می‌ساید، از مشعل وجود آنان پرتو گرفته است.
29- خاندانی که شمشیر پدرشان به خاطر دین در نیام قرار نگرفت، جز اینکه هواپرستان را به جای خود نشاند.
30- اوست که چرخ سرکش زمانه به دست او رام شد، بعد از آنکه کشتزار دین بایر و ویران بود.
31- حاربه القوم و هو ناصره‌قدما و غشّوه و هو ناصحه
32- و کم کسی منهم السیوف دمایوم جلاد یطیح طائحه
33- ما صفح القوم عندما قدروالمّا جنت فیهم صفائحه
34- بل منحوه العناد و اجتهدوأن یمنعوه و اللّه مانحه
35- کانوا خفافا إلی أذیّته‌و هو ثقیل الوقار راجحه «1» 31- قریش با او به جنگ برخاستند، در حالیکه او یاورشان بود؛ بدو خیانت کردند با اینکه خیرخواهشان بود.
32- روز نبرد که دست و سرها پرّان می‌شد، شمشیرهای زیادی را به خونشان رنگین کرد.
33- هنگامی‌که آنان به قدرت رسیدند، از هیچ جنایتی فروگذار نکردند و همه به خاطر این بود که شمشیر آبدارش، دمار از روزگارشان برآورده بود.
34- بلکه جز عناد و کینه با او روا نداشتند، کوشیدند که او را از رسیدن به قدرت مانع گردند، و خداوند یاور او بود.
35- چابک و بی‌درنگ به آزار او برخاستند در حالی‌که او از وقار و ثبات چون کوه پابرجا بود.
***
1- زعموا أنّ مِن أحبّ علیّاظلّ للفقر لابسا جِلبابا

2- کذبوا من أحبّه من فقیریتحلّی من الغنی أثوابا

_____

(1)- ادب الطف؛ ج 2، ص 40 و 41.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:156 3- حرّفوا منطق الوصیّ بمعنیخالفوا إذ تأوّلوه الصّوابا

4- إنّما قال: ارفضوا عنکم الدنیا إذا کنتم لنا أحبابا «1» 1- تصوّر کرده‌اند هرکه علی را دوست بدارد، باید جامه فقر درپوشد.

2- دروغ بسته‌اند، هر فقیری که او را دوست بدارد، جامه‌های عزّت و دولت خواهد پوشید.

3- منطق وصیّ پیامبر را تحریف کردند و این خود جنایت دیگری بود که سخن ناحق را صواب شمردند.

4- سخن آن سرور این بود: اگر دوست ما هستید، از دنیای پست چشم بپوشید و دوستی دنیا را از دل دور کنید.

_____

(1)- الغدیر؛ ج 4، ص 19.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:157

ابو القاسم یا ابو الحسن، محمّد بن هانی بن محمّد بن سعدون اندلسی از اعقاب مهلب بن ابی صفره «1»، شاعر بزرگ شیعی مغرب است. پدرش اهل یکی از دهات مهدیه در تونس و مردی شاعر و اهل علم بود. او به اندلس منتقل شد. ابن هانی در شهر قرطبه یا اشبیلیه به سال 320 یا 326 هجری متولد شد و کودکی و سنین تحصیل را در قرطبه گذراند. آنگاه به اشبیلیه رفت و نزد حاکم آن شهر تقرب و محبوبیت بسیار یافت. اما به علت سخنان بی‌پروایش مردم او را ملحد خواندند و حاکم دوستانه او را بیرون کرد.
ابن هانی آنگاه به الجزایر و مصر سفر کرد و به درخواست المعز لدین اللّه خلیفه فاطمی به دربار او راه یافت و همراه او به سال 361 هجری که بنای شهر قاهره پایان یافت، به آن شهر رفت. آنگاه از خلیفه اجازه خواست که به اشبیلیه رود و زن و فرزندان خود را به قاهره بیاورد، که مورد موافقت قرار گرفت. لیکن در راه بازگشت از اشبیلیه در شهر «برقه» به علت نامعلومی در 24 رجب سال 362 هجری در سن 36 سالگی به قتل رسید.
بعضی فقهای اسلام ابن هانی را به سبب اشعار غلوآمیزی که در مدح المعز لدین اللّه سروده بود تکفیر کردند. اما او با قصاید مدحی خود سرمشق مناقب‌سرایان شیعی عرب و عجم شد. او با شعر خود در مصر و شمال و مغرب آفریقا شهرتی به دست آورد که هیچ شاعر دیگر بدو نرسید. او در اشعار خود یک شیعی اسماعیلی متعصّب است. روانی و بلاغت و نظم منطقی و فلسفی او، شعرش را خیلی زود در جهان اسلام منتشر کرد و در محافل مذهبی اسماعیلیّه برای تبرّک خوانده می‌شد.
دیوان ابن هانی به ترتیب حروف تهجّی مرتّب شده و نخستین بار در «بولاق» به سال 1274 ه. ق. و بعد در بیروت به سال 1326 ه. ق. انتشار یافته است. این دیوان دارای 246 صفحه و شامل قصاید مدح المعز لدین اللّه و جمعی دیگر از رجال و یک قصیده‌ی هجایی و دو مرثیه است. «2»
او در ملامت و هجو بنی امیه و اعمال قبیحشان، کسانی‌که حق فرزندان پیامبر (ص) را از آغاز غصب نمودند، سزاوارتر به ملامت می‌بینند، آنانی‌که افراد غیر لایق را مقدّم داشتند و در خلافت امری را محکم کردند که بعد از آن به عنوان لغزش از آن یاد نمودند.
-*- او پس از نوحه‌سرایی بر حسین (ع) به قاتلان و مسببان اصلی این فاجعه هجوم می‌برد.
1- و أولی بلوم من أمیّة کلّهاو إن جلّ امر عن ملام و لوّم

2- أناس هم الدّاء الدّفين الّذی سری‌الی رمم بالطّف منکم و اعظم
3- هم قدحوا تلک الزّناد الّتی روت‌و لو لم تشبّ النّار لم تتضرّم
4- و هم رشحوا تیما لأرث نبیّهم‌و ما کان تیمیّ الیه بمنتمی
5- علی أیّ حکم اللّه إذ یأفکونه‌أحلّ لهم تقدیم غیر المقدّم؟!

---

(1)- مهلب: (م 83 ه) فاتح خراسان و هند بود.
(2)- وفیات الاعیان؛ ج 2، ص 4. معجم الادبا؛ ج 7، ص 126. دائرة المعارف الاسلامیه؛ ج 1، ص 405.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:158 6- و فی ایّ دین الوحی و المصطفی له‌سقوا آله ممزوج صاب بعلقم؟!
7- و لکنّ أمرا کان أبرم بینهم‌و إن قال قوم فلّته غیر مبرم «1» 1 و 2- بیشترین و بزرگترین ملامت‌ها که بر بنی امیه و اعمال قبیحشان می‌شود به کسانی برمی‌گردد که در آغاز حقّ فرزندان پیامبر را غصب نمودند. بنی امیه حقوق کسانی را غصب کردند که ستاره‌های پنهانی بود که به سوی دشت نینوا حرکت می‌کردند.
3- آنها چوبهای زیرینی را افروختند که اگر آنها را نیفروخته بودند آتش بعدی شعله‌ور نمی‌گشت.
4- کسی را جانشین پیامبر خدا (ص) کردند و او را مقدّم داشتند که از قبیله‌ی «تیم» بود و لیاقت این کار را نداشت.
5- آنان براساس چه حکمی از خدا چنین کاری را انجام دادند و کسی را مقدّم نمودند که حقش مقدم شدن نبود.
6- این در کجای دین وحی و مصطفی جا داشت که با افکندن شکاف بین آنان و علقمه، آنان را این‌گونه سیراب کنند؟! (آنان تشنه به شهادت رسیدند).
7- آنان در خلافت امری را محکم کردند که بعد از آن به عنوان لغزش از آن یاد نمودند.
***
1- بأسیاف ذاک البغی اول سلهاأصیب علی لا بسیف ابن ملجم
2- و بالحقد حقد الجاهلیه انه‌الی الآن لم یظعن و لم یتصرم
3- و بالثار فی بدر أریقت دماؤکم‌و قید الیکم کل أجرد صلدم
4- اذا ما بناء شاده اللّه وحده‌تهدمت الدنیا و لم یتهدم
5- بکم عزّ ما بین البقیع و یثرب‌و نسّک ما بین الحطیم و زمزم
6- فلا برحت تتری علیکم من الوری‌صلاة مصّل أو سلام مسلّم
7- و اقسم انی فیک وحدی لشیعةو کنت ابرّ القائلین بمقسم «2» 1- علی (ع) اولین‌بار به‌وسیله‌ی ستمکارانی کشته شد که در سقیفه بر او ضربه زدند نه با شمشیر ابن ملجم مرادی.

2- این کینه و حقد جاهلیتی بود که تا هم‌اکنون هم ادامه دارد.
3- و به خونخواهی کشتگان بدر خون فرزندان علی (ع) را ریختند و دخترانش را به اسارت درآوردند.
4- در مصیبت شما می‌بایست دنیا زیرورو شود امّا خداوند چنین نخواست.
5- به خاطر وجود شما بقیع و یثرب (مدینه) عزّت داده شد و حطیم و زمزم مورد ستایش واقع شد.
6- و به خاطر وجود شماست که نماز نمازگزار و سلام سلام‌دهنده بالا می‌رود.
7- و من سوگند یاد می‌کنم که شیعه‌ی شما هستم و به نام مقدّس شما سوگند می‌خورم.

_____
(1)- ادب الطف؛ ج 2، ص 76.
(2)- همان؛ ص 76 و 77.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:159

ناشی صغیر

اشاره

ابو الحسن علی بن عبد اللّه بن وصیف، ناشی صغیر «1» بغدادی به سال 271 ه. ق. متولّد شد. وی در دوره‌ی خلفای عباسی (مقتدر، قاهر، راضی) می‌زیسته است و یکی از صاحب‌نظران علم کلام و فقه و حدیث و علم و ادب بوده است. هم‌چنین از شعرای نامداری است که بی‌پروا از خاندان رسول اللّه (ص) دفاع می‌کرد و به شاعر اهل بیت موصوف و معروف گردید و مورد قبول و تقدیر اهل بیت بوده است. به نقل از مؤلف معجم الادباء: «مردی که خود را سفیر فاطمه (س) می‌دانست گردآلود و عصازنان آمد و گفت: «احمد مزوّق» نوحه‌خوان را به من نشان دهید. سپس به احمد گفت: من فاطمه (س) را در خواب دیدم که فرمود: «به بغداد برو و به احمد بگو که شعر ناشی را بخوان و بر فرزندم نوحه‌سرایی کن.» ناشی در آن مجلس حضور داشت بعد از این سخنان تا ظهر همراه احمد و دیگران با قصیده‌ی «بنی احمد قلبی ...» به نوحه‌سرایی پرداختند. «2»»

ناشی از اکابر و نوابغ و متکلّمین شیعه و مشاهیر شعرای طراز اول قرن چهارم هجری است و شیخ مفید و ابو بکر خوارزمی و متنبّی و ابن فارس لغوی از شاگردان او بوده و از او روایت کرده‌اند.

علامه سماوی اشعار ناشی را در مدح و ثنای خاندان نبوّت یک‌جا گرد آورده که از 300 بیت متجاوز است.

ناشی علاوه بر تصانیف بسیاری که بدو منسوبست کتابی در امامت و کتابی نیز در علم کلام دارد.

وفات ناشی در پنجم ماه صفر سال 365 هجری در بغداد واقع شد. او را در مقابر قریش دفن کردند. «3» اما به سال 443 هجری قبرش را شکافتند و استخوانهایش را آتش زدند. «4»

ـ*ـ

1- بنی أحمد قلبی لکم یتقطّع‌بمثل مصابی فیکم لیس یسمع

2- فما بقعة فی الأرض شرقا و مغرباو لیس لکم فیها قتیل و مصرع

3- ظلمتم و قتّلتم و قسّم فیئکم‌و ضاقت بکم أرض فلم یحم موضع

4- جسوم علی البوغاء ترمی و أرؤس‌علی أرؤس اللدن الذوابل ترفع

5- تواروا لم تأو فراشا جنوبکم‌و یسلمنی طیب الهجوع فأهجع

6- عجب لکم تفنون قتلا بسیفکم‌و یسطو علیکم من لکم کان یخضع

7- کأنّ رسول اللّه أوصی بقتلکم‌و أجسامکم فی کلّ أرض توزّع «5» 1- ای زادگان احمد مختار! جگرم در ماتم شما از هم گسیخت، کس نشنید آنچه

در این ماتم بر دل من رسید.
2- هیچ بقعه و دیاری در شرق و غرب عالم نیست جز اینکه در آنجا شهید و مقتولی به خاک کرده‌اید.
3- ستم کردند، شما را از دم تیغ گذراندند، حقوق شما را صاحب شده بین خود قسمت کردند، تا آنجاکه جهان بر شما

_____

(1)- ناشی صغیر: نوپرداز کوچک.
(2)- معجم الادباء؛ ج 13، ص 293.
(3)- مجالس المؤمنین؛ ص 230. تنقیح المقال؛ ج 2، ص 212. ادب الطف؛ ج 2، ص 105 و 106.
(4)- معالم العلماء؛ ص 136.
(5)- الغدیر؛ ج 4، ص 31. ادب الطف؛ ج 2، ص 102.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:160
تنگ شد و در هیچ‌جا امان نیافتید.
4- چه تن‌ها که بر روی خاک افکندند و سرها که بر نیزه‌ها بالا رفت.
5- متواری گشته‌اید، دمی پهلویتان بر بستر قرار نمی‌گیرد ولی خواب ناز مرا می‌رباید و آرام به خواب می‌روم.
6- شگفت اینجاست که شما با شمشیر خودتان فنا می‌شوید و آن‌کسی بر شما چیره شد که دیروز خاضع و فروتن بود.
7- گویا رسول خدا سفارش کرده که شما را از دم تیغ بگذرانند که اجساد شما را این‌چنین در بلاد پراکنده می‌سازند.

قسمتی از قصیده بائیه در ثنای اهل بیت (ع):

1- أناس علوا أعلا المعالی من العلافلیس لهم فی الفاضلین ضریب
2- إذا انتسبوا جازوا التناهی لمجدهم‌فما لهم فی العالمین نسیب
3- هم البحر أضحی درّه و عبابه‌فلیس له من منتفیه رسوب
4- تسیربه فلک النجاة و ماؤهالشرّابه عذب المذاق شروب
5- هو البحر یغنی من غدا فی جواره‌و ساحله سهل المجال رحیب
6- هم سبب بین العباد و ربّهم‌محبّهم فی الحشر لیس یخیب
7- حووا علم ما قد کان أو هو کائن‌و کلّ رشاد یحتویه طلوب
8- و قد حفظوا کلّ العلوم بأسرهاو کلّ بدیع یحتویه غیوب
9- هم حسنات العالمین بفضلهم‌و هم للأعادی فی المعاد ذنوب «1» 1- مردمی که بالاترین مقام را حائز شدند و در میان صاحبان فضل همتایی برای آنان نیست.
2- اگر نسب خود را یاد کنند، از مجد و عظمت سر به آسمان می‌سایند و در صاحبان نسب کسی بدان پایه نیست.
3- آنان دریای کرم‌اند که درّ و گوهر به امواج خود به ساحل افکند و دریغ ندارد.
4- کشتی‌های نجات بر آن روان است و آبش برای تشنگان سرد و گواراست.
5- دریایی که همسایه را بی‌نیاز کند و ساحلش تفرج‌گاه وسیع باشد.
6- آنان دست‌آویز بین بندگان و پروردگارشان باشند، دوستدارشان به روز رستاخیز زیانکار نیست.
7- دانش گذشته و آینده را در آستین دارند و هم آنچه هرکس بخواهد.
8- دانشها را یکسره بی‌سپر کرده‌اند و هرچه تحفه و یا در پرده باشد.
9- آنهایند که فضل و عظمتشان چشم و چراغ جهانیانند و برای دشمنان به روز رستاخیز مایه‌ی عذاب هستند.

مدح اهل بیت:

1- یا آل یاسین من یحبّکم‌بغیر شکّ لنفسه نصحا
2- أنتم رشاد من الضّلال کماکلّ فساد بحبّکم صلحا
3- و کلّ مستحسن لغیرکم‌إن قیس یوما بفضکم قبحا

_____

(1)- الغدیر؛ ج 4، ص 31 و 32.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:161 4- ما محیت آیة النهار لناو آیة اللیل ذو الجلال محا
5- و کیف تمحی أنوار رشدکم‌و أنتم فی دجی الظلام ضحی
6- أبوکم أحمد و صاحبه‌الممنوح من علم ربّه منحا
7- ذاک علیّ الذی تفرّده‌فی یوم «خمّ» بفضله اتّضحا
8- إذ قال بین الوری و قام به‌معتضدا فی القیام مکتشحا
9-: من کنت مولاه فالوصیّ له‌مولی یوحی من الإله وحا
10- فبخبخوا ثمّ بایعوه و من‌یبایع اللّه مخلصا ربحا «1» 1- ای آل یاسین، هرکه شما را دوست بدارد، به یقین خیرخواه خویش است.
2- با رهبری شما از حیرت و ضلالت رستیم، همان‌سان که با محبّت شما هرگونه تباهی به صلاح انجامید.
3- زیبایی دیگران، اگر با فضل شما مقیاس شود، نازیبا جلوه خواهد کرد.
4- پرتو روز به خاطر ما تاریک نشد ولی پرتو شب را خدای ذو الجلال تاریک نمود.
5- پرتو رشد و هدایت شما چگونه تاریک شود، با آنکه در تاریکی شب، خورشید نیمروزید.
6- پدر شما احمد است و وزیرش که از علم الهی عطا یافته است.
7- او علی است که صاحب افتخار غدیر خم است و بدین‌وسیله برتری او آشکار است.
8- آنگاه که رسول خدا در میان مردم به‌پا خاست در حالی‌که بازوی علی را بلند کرده بود چنین گفت:
9- هر آنکه من سرپرست اویم، این وصی من سرپرست او خواهد بود، این را خدای من وصی کرده است.
10- همه «به‌به» گفتند و سپس دست بیعت دراز کردند، هرکه صادقانه با خدا معامله کند سود خواهد برد.
***
1- بآل محمد عرف الصواب‌و فی أبیاتهم نزل الکتاب

2- هم الكلمات للأسماء لاحتلآدم حين عزّ له المتاب
3- و هم حجج الآله على البرايابهم و بحكمهم لا يستراب
4- بقيّة ذى العلى و فروع أصل‌لحسن بيانهم وضح الخطاب
5- و أنوار يرى فى كل عصرلارشاد الورى منهم شهاب
6- ذرارى أحمد و بنو علىّ‌خليفته فهم لبّ لباب
7- تناهوا فى نهاية كل مجدفطهّر خلقهم و زكوا و طابوا
8- إذا ما أعوز الطلاب علم‌و لم يوجد فعندهم يصاب
9- محبتهم صراط مستقيم‌و لكن فى مسالكها عقاب
10- و لا سيما أبو حسن على‌له فى الحرب مرتبة تهاب
11- كأن سنان ذابله ضميرفليس لها سوى نعم جواب
12- و صارمه كبيعته بخمّ‌معاقدها من القوم الرقاب

---

(1)- همان؛ ص 24.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:162 13- هم النبا العظيم و فلک نوح‌و باب اللّه و انقطع الخطاب «1» 1- با آل محمد، راه حق شناخته آمد و در خانه‌ی آنان، قرآن فرود شد.
2- همانهایند «کلمات» و «اسماء» «2» که پرتوشان بر آدم دمید و بدین میمنت توبه او پذیرفته شد.
3- آنان حجت خدایند بر همگان، نه به خودشان و نه فرمانشان کس شک نخواهد برد.
4- بازمانده حقیقت علیا و شاخه‌های درخت توحیداند، با بیان شیرین آنان خطاب الهی واضح گشت.
5- اخترانی که در هر عصر و دوره‌ای آماده ارشاد همگان‌اند، پس آنها مشعل هدایت‌اند.
6- ذرّیه‌ی احمد (ص) و فرزندان علی (ع) خلیفه رسول خدا، پس آنها حقیقت محض و لب لباب‌اند.
7- در هر رشته از عظمت و سیادت به نهایت رسیده‌اند، پس جانشان پاک و طاهر گشت.
8- اگر دانش‌پژوهان از دسترسی به حقیقت بازمانند، باید نزد آنها شتابند.
9- دوستی آنها همان صراط مستقیم است که به حق منتهی می‌شود ولی این راه بدون مشقت طی شدنی نیست.
10- خصوصا ابو الحسن علی که در روز نبرد جایگاهی دارد که همگان خائف‌اند.
11- گویا نوک نیزه‌اش خاطره است که یکسر به دلها فرو می‌رود.
12- و شمشیر برّانش مانند بیعتی که در غدیر خم گرفت، بر گردن همگان نشست.

13- آری آنهایند «خبر بزرگ «3»» و همانهایند کشتی نوح و هم شاهراه حقیقت چون وحی منقطع گشت.

---

(1)- ادب الطف؛ ج 2، ص 111.
(2)- اشاره به آیه 37 سوره بقره: «فَتَلَقَّی آدَمُ مِنْ رَبِّهِ کَلِماتٍ» پس آدم از خدای خود کلماتی آموخت که موجب پذیرفتن توبه‌ی او گردید. و آیه 31 سوره بقره «وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ کُلَّها» و خداوند همه‌ی اسماء را به آدم یاد داد.
(3)- اشاره به آیه 1 و 2 سوره نباء: «عَمَّ یَتَساءَلُونَ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِیمِ» مردم از چه خبر مهمّی پرسش می‌کنند. از خبر بزرگ قیامت.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:163

سعید بن هاشم خالدی

ابو عثمان سعید بن هاشم بن وعلة، بصری عبدی (ابو عثمان خالدی اصغر) از اهالی خالدیّه، قریه‌ای از قرای موصل بوده و نسبش به قبیله‌ی عبد القیس می‌رسد.
سعید شاعری شیعی بود که اشعاری در رثای اهل بیت (ع) سروده است.
وی به سال 371 ه. ق. وفات یافته است. «1»
ـ*ـ
1- و حمائم نبهنی‌و اللیل داجی المشرقین
2- شبهتهن و قد بکین و ما ذرفن دموع عین
3- بنساء آل محمّدلمّا بکین علی الحسین «2» 1- در شبی که سراسر تاریکی بود، صدای کبوترها مرا بیدار کرد.
2- آنها بدون اشک گریه می‌کردند و من آنها را تشبیه کردم،
3- به زنان اهل بیت در آن‌هنگام که بر حسین (ع) می‌گریستند.

_____
(1)- ادب الطف؛ ج 2، ص 121.
(2)- همان؛ ص 120.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:164

جوهری

اشاره

ابو الحسن علی بن احمد جرجانی معروف به «جوهری» از شاعران مشهور شیعه و مناقب‌گو و مرثیه‌سرای اهل بیت (ع) است. وی وزنه‌ای در فضل و ادب و استوانه‌ای در لغت عرب و نقّادی سخن‌ساز بود.
او از عنفوان جوانی به شاعری پرداخت و طبع ذوق و ترسّل او مورد توجّه صاحب بن عبّاد قرار گرفت تا جایی‌که وی را ندیم خاصّ خود و از سلک شاعران دربارش قرار داد و او را فرستاده‌ی ویژه خود ساخت. از نامه‌ای که در تعریف او به‌وسیله‌ی صاحب بن عبّاد برای ابو العباس ضبّی نوشته شده، برمی‌آید که وی شاعری استاد بوده است. اگرچه دیوان اشعارش در دست نیست و فقط منتخبی از قصاید عربی او در منقبت امیر المؤمنین علی (ع) و مرثیه ابا عبد اللّه الحسین (ع) موجود می‌باشد. دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ج1 164 جوهری ..... ص : 164
در سال 377 هجری بعد از دو مأموریت که از سوی صاحب به نیشابور- نزد ناصر الدّوله ابراهیم- و اصفهان نزد ابو العبّاس ضبّی رفت به گرگان بازگشت و در آن شهر زندگی را بدرود گفت.
مرگ او پیش از مرگ صاحب بن عبّاد به سال 380 ه. ق. اتفاق افتاد. «1»
-*-

مدح اهل بیت (ع):

1- وجدی بکوفان ما وجدی بکوفان‌تهمی علیه ضلوعی قبل أجفانی
2- أرض إذا نفخت ریح العراق بهاأتت بشاشتها أقصی خراسان
3- و من قتیل بأعلی کربلاء علی جهد الصّدی فتراه غیر صدیان
4- و ذی صفائح یستسقی البقیع به‌ریّ الجوانح من روح و رضوان
5- هذا قسیم رسول اللّه من ادم‌قدّا معا مثل ما قدّ الشراکان 1- من شیدای کوفه‌ام. آنهم چه شیدائی؟ پیش از آنکه سرشک رخسارم سیلاب کشد، خون از جگرم روان است.
2- تربتی که چون نسیمش وزان گردد، عطر جان فزایش از سرحد خراسان بگذرد.
3- شهیدی که در کربلا با لب تشنه جان داد و از رحمت خدا سیراب بود.
4- آنجا که گوری چند و مزاری کوچک به چشم می‌خورد، ولی به آن عظمت و آبرو که گورستان بقیع را سیراب سازد و خود از عبیر خلد و رضوان الهی آکنده است.
5- آن یک با رسول خدا از یک پوست برآمده چونان دو میوه از یک شاخ.
6- و ذاک سبطا رسول اللّه جدّهماوجه الهدی و هما فی الوجه عینان
7- وا خجلتا من أبیهم یوم یشهدهم‌مضرّجین نشاوی من دم قان
8- یقول: یا أمّة حفّ الضلال بهاو استبدلت للعمی کفرا بایمان
9- ما ذا جنیت علیکم إذ أتیتکم‌بخیر ما جاء من آی و فرقان؟!
10- ألم أجرکم و أنتم فی ضلالتکم‌علی شفا حفرة من حرّ نیران؟!

_____

(1)- یتیمة الدهر؛ ج 4، ص 26. مناقب آل ابی طالب (ع)؛ ج 1، ص 532. الغدیر؛ ج 4، ص 82 و 83.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:165
6- و این دو سبط رسول‌اند که جدّشان چهره هدایت بود و این دو، نور چشمش.
7- وه! چه شرمساری از روی پدرشان که به روز رستاخیز، غرق خونشان بیند.
8- گوید: ای امتی که به ضلالت و گمراهی اندر شدید و با کوردلی، کفر از ایمان باز نشناختید.
9- چه جنایتی مرتکب شده بودم؟ جز این بود که بهترین دستاویز هدایت را که قرآن و فرقان است، به شما هدیه کردم؟
10- آیا از آتش سوزان، که بر لب پرتگاه آن بودید، شما را نجات نبخشیدم.

11- ألم أؤلّف قلوبا منکم فرقامثارة بین أحقاد و أضغان؟!
12- أما ترکت کتاب اللّه بینکمو آیة العزّ فی جمع و قرآن؟!
13- ألم أکن فیکم غوثا لمضطهد؟!ألم أکن فیکم ماء لظمان؟!
14- قتلتموا ولدی صبرا علی ظمأهذا و ترجون عند الحوض إحسانی
15- سبیتم ثکلتکم امّهاتکم‌بنی البتول و هم لحمی و جثمانی 11- و دلهای شما را که پر از کینه و دشمنی‌های دیرینه بود، به هم مهربان نساختم؟
12- و کتاب خدا را در میانتان به میراث ننهادم و آیات تابناکش را فراهم نیاوردم که در میان جمع تلاوت شود؟
13- آیا پناه دردمندانتان نبودم و آب گوارای تشنه‌کامان؟
14- پسرم را با لب تشنه بلا دفاع کشتید، با این همه بر لب آب کوثر چشم امید به من دارید؟
15- مادرتان بعزا نشیند، دختران زهرای بتول را اسیر کردید با آنکه پاره‌ی تنم بودند.
16- مزّقتم و نکثتم عهد والدهمو قد قطعتم بذاک النکث أقرانی
17- یا رب خذ لی منهم إذ هم ظلمواکرام رهطی و راموا هدم بنیانی
18- ماذا تجیبون و الزّهراء خصمکمو الحاکم اللّه للمظلوم و الجانی؟!
19- أهل الکساء صلاة اللّه ما نزلت‌علیکم الدهر من مثنی و وحدان
20- أنتم نجوم بنی حوّاء ما طلعت‌شمس النهار و ما لاح السّماکان 16- عهد و پیمان پدرشان علی را درهم شکستید، با این پیمان‌شکنی رشته‌ی مرا قطع کردید.
17- بار خدایا، تو خود انتقام مرا باز ستان که خاندان گرامیم را به روز سیاه نشانده، می‌خواستند بنیاد مرا بر باد دهند.
18- موقعی‌که زهرا به محاکمه برخیزد و داور میان ستمکشان و ستمگران خدا باشد، چه پاسخی توانید داد؟
19- ای «اهل کساء» درود و رحمت خدا بر شما نازل باد تا روزگار باقی است.
20- شما ستارگان نسل آدم و حوائید، تا خورشید تابناک می‌درخشد و دو اختر «سماک» نور می‌پاشد.
21- مازلت منکم علی شوق یهیّجنیو الدّهر یأمرنی فیه بنهانی
22- حتّی أتیتک و التوحید راحلتیو العدل زادی و تقوی اللّه امکانی
23- هذی حقایق لفظ کلّما برقت‌ردّت بلألئها أبصار عمیان
24- هی الحلی لبنی طه و عترتهم‌هی الرّدی لبنی حرب و مروان
25- هی الجواهر جاء (الجوهریّ) بهامحبّة لکم من أرض جرجان «1»

_____

(1)- الغدیر؛ ج 4، ص 84 و 85. ادب الطف؛ ج 2، ص 130 و 131.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:166

21- پیوسته دل در آرزوی شما می‌طپد و روزگارم به این عشق و شیفتگی فرمان می‌دهد و منع می‌کند.
22- اینک با سر آمدم، مرکب توحید را زین بستم و از عدل الهی توشه ساخته از تقوا و پرهیزگاری مدد جستم.
23- اینها همه حقائق است که در پرده الفاظ نهفته شده و چون بدرخشد، با لمعانش چشم کوردلان را شفا بخشد.
24- اینها زیور آل طه است و زیب خاندانش، و همین‌هاست که برای فرزندان ابو سفیان و مروان، پستی و ننگ به بار آورد.
25- آری این همه جواهر بود که «جوهری» به پاس محبّت، از سرزمین جرجان به ارمغان آورد.

در رثای حسین شهید (ع):

1- یا أهل عاشور یا لهفی علی الدّین‌خذوا حدادکم یا آل یاسین
2- أیوم شقّق جیب الدّین و انتهبت‌بنات أحمد نهب الرّوم و الصین
3- أیوم قام بأعلی الطفّ نادبهم‌یقول: من لیتیم أو لمسکین؟!
4- أیوم خضّب جیب المصطفی بدم‌أمسی عبیر نحور الحور و العین
5- أیوم خرّ نجوم الفخر من مضرعلی مناخر تذلیل و توهین 1- ای ماتم‌زدگان عاشورا! این آه و ناله‌ای که سرکرده‌ام، در ماتم دین است. ای «آل یاسین» جامه ماتم به‌بر کنید.
2- در این روز، گریبان دین چاک شد، چون دختران احمد را بسان کفّار روم و چین به اسیری بردند.
3- امروز، نوحه‌سرای این خاندان بر فراز تپّه‌های کربلا، با صدای بلند می‌گفت: چه کسی است که از پدر کشته‌ی بی‌نوا تفقّد کند؟
4- امروز جگر مصطفی به خون نشست، خونی که اینک بر سینه حوریان چون مشک دلاویز است.
5- امروز ستاره افتخار «مضر» از پا درافتاده، خوار و ذلیل گشت.
6- أیوم أطفئ نور اللّه منّقداو جرّرت لهم التقوی علی الطین
7- أیوم هتّک أسباب الهدی مزقاو برقعت غرّة الإسلام بالهون
8- أیوم زعزع قدس من جوانبه‌و طاح بالخیل ساحات المیادین
9- أیوم نال بنو حرب طوایلهاممّا صلوه ببدر ثمّ صفّین
10- أیوم جدّل سبط المصطفی شرقامن نفسه بنجیع غیر مسنون 6- امروز مشعل فروزان الهی خاموش شد، و کشتی تقوی به گل نشست.
7- امروز رشته هدایت از هم گسیخت، و گرد خواری بر سیمای اسلام پاشید.
8- امروز بارگاه قدس الهی فرو ریخت و عرصه آن پامال ستوران گشت.
9- امروز فرزندان ابو سفیان آرزوی خود را دریافتند، از آتشی که در «بدر» و «صفین» افروختند.
10- امروز سبط مصطفی را خون دل در گلو گرفت و از پای درآمد.
11- زادوا علیه بحبس الماء غلّته‌تبّا لرأی فریق منه مغبون
12- نالوا أزمّة دنیاهم ببغیهم‌فلیتهم سمحوا منها بماعون
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:167 13- حتّی یصیح بقنّسرین راهبها: یا فرقة الغیّ یا حزب الشیاطین
14- أتهزؤن برأس بات منتصباعلی القناة بدین اللّه یوصینی؟!
15- آمنت و یحکم باللّه مهتدیاو بالنبیّ و حبّ المرتضی دینی 11- آب را به

رویش بستند و به آتش درونش دامن زدند، نگون باد پرچم این خسارت‌زدگان.
12- با زور و ستم زمام قدرت را به چنگ گرفتند، کاش از شربت آبی دریغ نمی‌کردند.
13- تا آنجا رسوائی و ننگ به بار آوردند که راهب «قنسرین» «1» گفت: «ای گمراهان و ای یاوران شیطان!
14- آیا به سر این شهید که بر نیزه استوار کرده‌اید، سخریه و توهین روا می‌دارید، با اینکه همین سر مرا به دین خدا سفارش می‌کند.
15- وای بر شما، من به خداوند و رسول او ایمان آورده راه هدایت گرفتم، دوستی مرتضی آیین من است.»
16- فجدّلوه صریعا فوق جبهتهو قسّموه بأطراف السکاکین
17- و أوقروا صهوات الخیل من إحن‌علی اساراهم فعل الفراعین
18- مصعّدین علی أقتاب أرحلهم‌محمولة بین مضروب و مطعون
19- أطفال فاطمة الزهراء قد فطموامن الثدیّ بأنیاب الثعابین
20- یا أمّة ولی الشیطان رایتهاو مکّن الغیّ منها کلّ تمکین 16- او را نگون به خاک افکندند و با شمشیر و کارد پاره‌پاره نمودند.
17- چه کینه‌ها که بر گرده‌ی اسبها بار کردند و فرعون‌منش، به جان اسیران تاختند.
18- با غل و زنجیر بر جهاز شترانشان بستند و با کعب نیزه بدنشان را خستند.
19- شیرخوار فاطمه را از شیر باز گرفتند، و در عوض پستان، نیش مار به دهان نهادند.
20- ای گروهی که شیطان پرچمدار شماست و گمراهی در دل شما جاگرفته.
21- ما المرتضی و بنوه من معاویةو لا الفواطم من هند و میسون
22- آل الرسول عبادید السیوف فمن هام علی وجهه خوفا و مسجون
23- یا عین لا تدّعی شیئا لغادیةتهمی و لا تدّعی دمعا لمحزون
24- قومی علی جدث بالطفّ فانتقضی‌بکلّ لؤلؤ دمع فیک مکنون
25- یا آل أحمد إنّ «الجوهریّ» لکم‌سیف یقطّع عنکم کلّ موصون «2»
21- مرتضی و فرزندانش را چه نسبت با معاویه و فاطمه را چه نسبت با هند جگرخوار و یا میسون مادر یزید؟
22- خاندان رسول از دم شمشیر پراکنده شدند: برخی سر خود گرفته به صحرا گریختند و جمعی در زندانها جای کرده‌اند.
23- ای دیده! به انتظار منشین که با ابر صبحگاهان بباری و یا با غمدیده‌ی دگری دمساز گردی.
24- بپاخیز بر تربت کربلا و چون مروارید غلطان سرشک بیفشان.

چندان‌که در قوّه داری.
25- ای خاندان احمد زبان «جوهری» شمشیر است که عار و عیب را از ساحت شما می‌زداید.

_____
(1)- شهری در نزدیکی حلب به فاصله یک منزل.
(2)- الغدیر؛ ج 4، ص 85 و 86.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:168

صاحب بن عبّاد

اشاره

ابو القاسم، اسماعیل بن ابی الحسن عبّاد بن العبّاس بن عبّاد بن احمد بن ادریس طالقانی ملقّب به «صاحب» و «کافی الکفاة» که در 16 ذی القعده سال 326 هجری در طالقان متولد شد. ابن خلکان گوید: «او نخستین کس از وزراء است که لقب صاحب گرفت بدان سبب که مصاحب ابو الفضل بن العمید بود و چون به وزارت رسید این لقب بر او بماند و «کافی الکفاة» را فخر الدوله دیلمی به او به سبب لیاقتی که در کتابت داشت، داد.»
پدران وی نیز از کتّاب و ادباء عصر خود بوده‌اند. «1»
صاحب، حدیث را از مشایخ اصفهان و بغداد و ری فراگرفت و به دیگران یاد داد و همواره تحریض می‌کرد که حدیث بیاموزید و بنویسید. صاحب از سال 347 تا 366 هجری در اصفهان کاتب مؤید الدّوله بود و تا 373 هجری در گرگان وزارت وی را داشت و از آن سال تا 385 وزارت فخر الدّوله به عهده او محوّل گشت و از خلفای بنی عباس با الراضی باللّه، المتقی باللّه، المستکفی باللّه، المیطع للّه، الطالع للّه و القادر باللّه معاصر بوده است و از آل بویه با سه برادر عماد الدّوله، رکن الدّوله و معزّ الدّوله و نیز با عزّ الدّوله، عضد الدّوله، مؤیّد الدّوله و فخر الدّوله هم عصر بوده است. هم‌چنین پیشرفتهای سبکتکین و استیلای پسر او محمود بر خراسان در پایان عمر صاحب بود.
صاحب در اصفهان بساط ادب بگسترد. خود در زمینه‌های مختلف صاحب فضل و کمال بود. در جنبه علم و هنر، سخندانی و ادب، سیاست و تدبیر، عظمت روح و نجابت اصیل و فضل سرشار و شرف خالص بود. البته شهرتی که در تمام شئون اجتماعی کسب نمود خود گواه عظمت و شخصیّت اوست.
در اینکه صاحب از طبقه ممتاز و از بزرگان مذهب است هیچیک از دانشوران شیعه تردید نکرده‌اند. شعر فراوانی که در سوگ یا ثنای اهل بیت سروده و نثر ادیبانه‌اش که آثار دوستی و انقطاع و تفضیل اهل بیت از آن آشکار است، گواه این مطلب است. ابن طاووس، مجلسی، ابن شهرآشوب، شیخ حرّ عاملی، شیخ صدوق و شیخ مفید و دیگران او را شیعه اثنی عشری می‌دانند.
از صاحب لطائف و بذله‌ها به جای مانده است که بر قریحه‌ی روشن و حضور ذهن و سرعت انتقال او دلالت می‌کند.
صاحب، تألیفات فراوانی در علم و ادب دارد که از آثار جاویدان است. علّامه امینی در جلد چهارم الغدیر فهرست تألیفات او را آورده است.

کتابها از نظر علمی بسیار متنوّع هستند و نشان‌دهنده این است که آنها را یکی از رجال برجسته‌ی تاریخ و نوابغ دهر نوشته است. او در هیچ فنّی از فنون علمی کوتاه نیامده و به همین دلیل او هم فیلسوف است هم متکلّم، هم فقیه و محدّث و هم مورّخ و لغوی، هم نحوی و ادیب و هم نویسنده و شاعر. وی صاحب کتابخانه‌ی پر ارج و گرانبهایی بود که گویند چهارصد شتر آن را حمل می‌کرد. بیشتر کتب او در حمله‌ی سلطان محمود غزنوی به ری سوزانده شد.
صاحب نسبت به عربیّت تعصّب شدید داشت و می‌کوشید شعر خود را به سبک شامی نزدیک کند چه این سبک به سبب قرب جوار با شبه جزیره عربستان، استحکام خود را حفظ کرده بود، در صورتی‌که سبک عراقی در نتیجه‌ی مجاورت با ایران، لطف و رقّت و طراوت و زیبایی مخصوصی داشت. در نثر بیشتر از نظم به صناعت لفظی مقیّد بود. هرچند که نظم او نیز خالی از

_____
(1)- معجم الادباء؛ ج 2، ص 274.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:169
صناعت نیست. هم‌چنین قصیده‌ای در هفتاد بیت خالی از حروف الف بدو منسوب است که در ستایش اهل بیت (ع) سروده است. صاحب در شب جمعه 24 ماه صفر به سال 385 هجری در ری بیمار شد و به آن بیماری درگذشت. تشییع جنازه‌ی با شکوهی از او به عمل آمد و او را به اصفهان برده و در قبّه‌ای به نام «دریه» دفن شد.
مشهورترین و قدیمی‌ترین کتابی که به تحلیل و ترجمه صاحب پرداخته «یتیمة الدهر» از «ثعالبی» می‌باشد. وی می‌نویسد:
«عبارتی ندارم که با آن بتوان مکانت وی را در علم و ادب، و جلالت او را در جود و کرم، و محاسن بسیار و مفاخر گوناگون وی را بیان کند. تنها می‌گویم او صدر مشرق و تاریخ مجد و چشمه‌ی عدل و احسان است. «1»» ابن خلکان گوید: «نادره‌ی دهر و اعجوبه‌ی زمان در فضایل و محاسن و کرم بود.» ابن شهرآشوب در «معالم العلماء» در ضمن شعرای اهل بیت گوید: «اسماعیل عبّاد متکلّم، شاعر و نحوی است.» سیّد رضی وی را در حیات او مدح و پس از مرگ رثا گفت. هم‌چنین ثعالبی گوید: «هیچ درباری چون دربار صاحب مورد توجه‌ی شعرا نبوده است.»
دوران صاحب، پر برکت‌ترین دورانی است که به اهل علم و ادب گذشت. گاه با مقرّب ساختن اهل فضل و گاه با تشویق و ترغیب آنان به نشر آثار گرانبهای خود، تا آنجاکه بازار علم و دانش رونق گرفت. «2»
-*-

قصیده‌ای در اعتقادش به شیعه اثنی عشری:

1- یا زائرا قد قصد المشاهداو قطع الجبال و الفدافدا
2- فأبلغ النبیّ من سلامی‌ما لا یبید مدّة الأیّام
3- حتی إذا عدت لأرض الکوفه‌ألبلدة الطاهرة المعروفه
4- و صرت فی الغریّ فی خیر وطن‌سلّم علی خیر الوری أبی الحسن
5- ثمّه سر نحو بقیع الغرفدمسلّما علی أبی محمّد 1- ای زائری که مشاهد مشرّفه را عازم گشتی و کوه و صحرا را درنوردیدی.
2- درود مرا بر رسول خدا نثار کن، درودی که با گذشت روزگاران کهنه نگردد.
3- و چون به کوفه بازگشتی، همان تربت پاک معروف،
4- در بهترین جایگاه" نجف" به مهتر عالمیان ابو الحسن درود فرست.
5- و مجدّدا بازگرد به مدینه و در بقیع، بر امام مجتبی سلام گوی.
6- و عد إلی الطفّ بکربلاءأهد سلامی أحسن الإهداء
7- لخیر من قد ضمّه الصعیدذاک الحسین السیّد الشهید
8- و اجنب إلی الصحراء بالبقیع‌فثمّ أرض الشرف الرّفیع
9- هناک زین العابدین الأزهرو باقر العلم و ثمّ جعفر
10- أبلغهم عنّی السّلام راهناقد ملأ البلاد و المواطنا

_____

(1)- یتیمة الدهر؛ ج 3، ص 169.
(2)- همان؛ ص 169- 267 با تلخیص. شذرات الذهب؛ ج 3، ص 113.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:170
6- و در کربلا، صحرای طف عنان بازگیر و سلام مرا با بهترین تحیّات هدیه کن!
7- به خدمت آن خفته در خاک، حسین که سالار شهیدان است.
8- و باز در پهنه‌ی بقیع پهلو گیر که تربتی شریف و والاست.
9- در آنجا زین العابدین چراغ تابان و باقر شکافنده علم و جعفر صادق به خاک‌اندراند.
10- سلام مرا به آنان برسان، سلامی پیوسته که طنین آن دشت و دمن را پر سازد.
11- و أجنب إلی بغداد بعد العیسامسلّما علی الزکیّ موسی
12- و اعجل إلی طوس علی أهدی سکن‌مبلّغا تحیّتی أبا الحسن
13- وعد لبغداد بطیر أسعدسلّم علی کنز التّقی محمّد
14- و أرض سامراء أرض العسکرسلّم علی علیّ ن المطهّر

15- و الحسن الرضىّ فى أحواله‌من منبع العلوم فى أقواله
16- فإنّهم دون الأنام مفزعى‌و من إليهم كلّ يوم مرجعى «1» 11- و بعد در بغداد پهلو گير و بر پاكيزه نهاد: موسى، سلام مرا نثار كن!
12- و با عجله به طوس رو ولى آرام دل، و سلام و تحيّت مرا به ابى الحسن تقديم كن.
13- سپس بر بال همای نشين و به بغداد باز شو! و درود مرا بر معدن تقوى محمّد نثار كن.
14- و بعد در سامرا سرزمين عسكر، بر على هادى سلام گوى كه از شک و ريب پاک است و هم بر حسن فرزندش كه رفتارش،
15- پسنديده و گفتارش از معدن علم الهى سرچشمه گرفته.
16- اينان‌اند، نه ساير مردان، كه پناه من‌اند و هر روز به جان و دل رو به سوى آنان دارم.
***
1- حبّ علىّ بن أبى طالب‌هو الذى يهدى إلى الجنّة
2- إن كان تفضيلى له بدعةفلعنة اللّه على السنّة «2» 1- دوستى على بن ابى طالب است كه راهبر همگان به سوى بهشت است.
2- اگر ترجيح او بر صحابه بدعت به شمار آيد پس لعنت خداوند بر سنّت باد!

مدح على (ع):

1- لم يعلموا أنّ الوصیّ هو الذیسبق للجمیع بسنّة و کتاب
2- لم یعلموا أنّ الوصیّ هو الذیلم یرض بالاصنام و الانصاب
3- لم یعلموا أنّ الوصیّ هو الذیآتی الزکاة و کان فی المحراب
4- لم یعلموا أنّ الوصیّ هو الذیحکم الغدیر له علی الأصحاب

_____

(1)- الغدیر؛ ج 4، ص 67 و 68.
(2)- همان؛ ص 55.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:171 5- أیشک فی لعنی أمیة إنهانفرت علی الاصرار و الاضباب
6- و سبوا بنات محمد فکأنهمطلبوا دخول الفتح و الأحزاب «1» 1- آیا آنان ندانستند که وصی کسی است که در سنّت و کتاب بر همه پیشی گرفته است؟
2- آیا آنان ندانستند که وصی کسی است که از بت‌ها و انصاب بیزار بوده است؟
3- آیا آنان ندانستند که وصی کسی است که در محراب، زکات پرداخت؟
4- آیا آنان ندانستند که وصی کسی است که در غدیر، فرمان سروری او بر همگان مسلم شد؟
5- آیا در لعن کردن من بر بنی امیّه جای شک است؟ هم آنان بودند که بر پاکان و آزادگان ستم کردند.
6- آنان دختران محمّد (ص) را اسیر کردند، گویی در پی انتقام فتح مکّه و جنگ احزاب بودند.

مدح اهل بیت (ع):

1- بلغت نفسی مناهابالموالی آل طه
2- برسول اللّه منحاز المعالی و حواها
3- و ببنت المصطفی منأشبهت فضلا أباها
4- ع من کمولای علیّو الوغی تحمی لظاها؟
5- حجّة اللّه علی الخلقشقی من قد قلاها
6- و بحبّی الحسن البالغ فی العلیا مداها 1- به‌وسیله‌ی سرورانم «آل طه» جانم به آرزو رسید.
2- هر آنکه به درجات بالا پای نهاده به برکت رسول خدا بوده است.
3- و برکت فاطمه دخترش که در فضیلت و شرف مانند پدرش مصطفی است.
4- موقعی که آتش جنگ شعله می‌زد، چه‌کسی چون علی به میدان می‌تاخت.
5- او بر خلق جهان حجّت خداست. هرکه او را دشمن گیرد شقی و بدبخت خواهد بود.
6- من با دوستی حسن به آرزوهایم رسیدم که والاترین مقام را حائز گشته.
7- و الحسین المرتضیّوم المساعی إذ حواها
8- لیس فیهم غیر نجمقد تعالی و تناهی
9- عترة أصبحت الدّنیا جمیعا فی حماها
10- ما تحدّت عصب البغی بأنواع عماها
11- أردت الأکبر بالسمّو ما کان کفاها
12- و انبرت تبغی حسیناو عرته و عراها 7- و با دوستی حسین آن پسندیده‌ای که در میدان مکارم همه‌ی افتخارات را صاحب گشته.
8- در این خاندان هرچه بنگری، جز ستاره‌ی رخشان به چشم نمی‌خورد که بالا رفته و بر طاق فلک نشسته است.

_____

(1)- ادب الطف؛ ج 2، ص 138 و 139.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:172
9- خاندانی ویژه که جهانی در حمایت آنان قرار گرفته است.
10- گروه متجاوز، با ارتکاب آن همه عناد و لجاجت، چه افتخاری می‌جست؟
11- سبط اکبر را با زهر به خاک کردند و این بس نبود؟

12- با تعرّض در جستجوی حسین برآمده با او به پیکار برآمدند و او هم پیکار کرد.
13- منعته شربة و الطّیرقد أروت صداها
14- فأفاتت نفسه‌یا لیت روحی قد فداها
15- بنته تدعو أباهااخته تبکی أخاها
16- لو رأی أحمد ماکان دهاه و دهاها
17- لشکا الحال إلی اللّه‌و قد کان شکاها «1» 13- او را از نوشیدن شربتی آب مانع شدند، با آنکه پرندگان سیراب بودند.
14- او جان خود را بر سر این پیکار گذاشت، کاش جان من فدای او گشته بود.
15- دخترش فریاد می‌زد: ای پدر! و خواهرش در سوگ برادر می‌نالید.
16- اگر احمد مختار می‌دید، به روزگار او و خاندانش چه رسید؟
17- شکایت به سوی خدا می‌برد و البته شکایت برده است.

رثای حسین شهید (ع):

1- یا بأبی السیّد الحسین و قدجاهد فی الدین یوم بلواه
2- یا بأبی أهله و قد قتلوامن حوله و العیون ترعاه
3- یا قبّح اللّه امّة خذلت‌سیدها لا ترید مرضاه
4- یا لعن اللّه جیفة نجسایقرع من بغضه ثنایاه «2» 1- پدرم فدای حسین سرور آزادگان باد که روز عاشورا، در راه اعلاء دین جهاد کرد.
2- پدرم فدای خاندانش که در اطراف او به خون غلطیدند و چشم از او برنداشتند.
3- خدا رسوا کند امّتی را که سرور خود را تنها گذاشتند و در رضایت خاطرش نکوشیدند.
4- و نفرین خدا بر آن گندیده مردار نجس باد که از کین، چوب بر دندان او کوبید!
***
1- تفرّعت الأنوار للأرض منهمافللّه أنوار بدت تتجدّد
2- هم الحجج الغرّ التی قد توضّحت‌و هم سرج اللّه التی لیس تخمد
3- او الیکم یا آل بیت محمدفکلّکم للعلم و الدین فرقد «3» 1- در سایه‌ی حسن و حسین بود که مجد و بزرگواری، رواق عظمت برکشید. اگر آن دو نبودند مجد و بزرگواری در کجا

---

(1)- الغدیر؛ ج 4، ص 57 و 58.
(2)- همان؛ ص 59.
(3)- همان؛ ص 60.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:173
مشهود می‌گشت؟
2- آنان حجّت‌های تابناک خدایند که روشن گشته‌اند و مشعل‌های افروخته که خاموشی ندارند.
3- ای خاندان مجد، من پیوسته دوستدار شما خواهم بود، این شمائید که برای علم و آئین ستاره‌ی رخشانید.
***
1- أجروا دماء أخی النبیّ محمّدفلتجر غزر دموعنا و لتهمل
2- و لتصدر اللّعنات غیر مزالةلعداه من ماض و من مستقبل
3- و تجرّدوا لبنیه ثمّ بناتهبعظایم فاسمع حدیث المقتل
4- منعوا الحسین الماء و هو مجاهدفی کربلاء فنح کنوح المعول

5- منعوه أعذب منهل و کذا غدایردون فی النیران أو خم منهل
6- أ یجزّ رأس إبن النبی و فی الوری‌حیّ أمام رکابه لم یقتل؟ 1- فرزندان علی، برادر مصطفی را به خون کشیدند و شایسته است که بر این سوگ اشکهای ما بریزد و سیلاب کشد.
2- و لعنت و نفرین، پیوسته نثار دشمنانش گردد، چه آنها که درگذشته‌اند و چه آنها که از دنبال آیند.
3- ابتدا بر سر پسرانش ریختند، سپس بر سر دخترانش و مصیبتی عظیم به‌بار آوردند اینک سخنی از شهادت او بشنو!
4- حسین (ع) را در کربلا، از نوشیدن آب مانع شدند، بی‌پروا، فریاد نوحه و زاری برکش!
5- آب گوارای فرات را بر او بستند، ازاین‌رو به رستاخیز، ناگوارترین آب دوزخ را به حلقومشان خواهند بست.
6- رواست که سر پسر پیامبر را جدا کنند، و در جهان اسلام کسی زنده باشد و در رکابش شهید نشود؟
7- و بنو السفاح تحکّموا فی أهل حیّ‌علی الفلاح بفرصة و تعجّل
8- نکت الدعی بن الدعیّ ضواحکاهی للنبیّ الخیر خیر مقبّل
9- تمضی بنو هند سیوف الهندفی أوداج أولاد النبیّ و تعتلی
10- ناحت ملائکة السّماء لقتلهمو بکوا فقد اسقوا کؤوس الذبّل
11- فأری البکاء علی الزمان محلّلاو الضحک بعد الطفّ غیر محلّل
12- کم قلت للأحزان: دومی هکذاو تنزّلی فی القلب لا تترحّلی «1» 7- زنازادگان درباره‌ی آن‌ها که شعارشان «حیّ علی الفلاح» بود، هرچه خواستند کردند و فرصت از کف ننهادند.
8- زنازاده‌ی پسر زنازاده با چوب خیزران لب و دندان کسی را به بازی گرفت که بهترین بوسه‌گاه بهترین پیامبران بود.
9- پسران هند جگرخوار، با شمشیرهای هندی خود، رگ‌های گردن پسران پیامبر را می‌برند و سرفرازی می‌کنند.
10- فرشتگان به خاطر شهادتش زاری کرده گریستند، آری آنان را از ناوک تیر و نیزه، شربت شهادت دادند.
11- من گریه و زاری را اگرچه پیوسته و دوام داشته باشد روا می‌دانم و بعد از مصیبت طف (کربلا)، خنده را بر احدی روا نخواهم شمرد.
12- چقدر این سخن را بر زبان راندم و گفتم: ای اندوه! پر دوام باش و ای غم در قلب من خانه گیر و کوچ مکن.

---

(1)- همانجا.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:174

محمّد بن هاشم خالدی

ابو بکر محمّد بن هاشم بن وعلة، خالدی کبیر، از اهالی خالدیه، بود. وی برادر سعید بن هاشم خالدی است. محمّد بن هاشم دارای دیوان اشعاری است. او شیعه بود و در مدح و رثای اهل بیت اشعاری سروده است.
وی به سال 386 در شهر حلب درگذشت. «1»
-*-
1- أظلم فی کربلاء یومهم‌ثم تجلی و هم ذبائحه
2- عفرتم بالثری جبین فتی‌جبریل بعد الرسول ماسحه «2» 1- در روز قتل آنان کربلا خیلی تاریک شد. (در هنگام جنگ گرد و غبار زیادی برخاسته و هوا را تیره کرده بود) و هنگامی روشن شد که سر همه‌ی آنان از بدن جدا شده بود.
2- (ای مردم)، پیشانی جوانی را به خاک کشیدید که بعد از رسول خدا (ص)، جبرئیل به آن دست می‌کشید.

_____
(1)- ادب الطف؛ ج 2، ص 153.
(2)- همان؛ ص 152.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:175

ابو محمّد عونى

اشاره

ابو محمّد، طلحة بن عبید اللّه بن ابی عون غسّانی «1»، معروف به عونی مصری، از شعرای والامقام قرن چهارم هجری است.
تاریخ حیات و قصاید و قطعات شعرش گواه تشیّع و خودباختگی وی در محبّت و ولای اهل بیت (ع) است. اشعار بسیار زیاد و موزونی دارد به‌طوری‌که کاروانیان، شعر عونی را به شهرها و آبادیها ارمغان می‌بردند و مدّاحان اشعار او را در مجالس دینی و بازارها با صدای بلند انشا می‌کردند.
تشیّع عونی از دیرباز در زمان زندگی و بعد از مرگ او مشهور و معروف است. حتی موقعی که در بغداد به سال 443 هجری میان شیعیان و اهل سنّت فتنه بالا گرفت و کار به خونریزی کشید، از جمله فجایعی که صورت گرفت این بود که گور جمعی از شیعیان بزرگ را شکافته و به آتش کشیدند از آن جمله قبر «عونی» بود.
عونی شاعر و در فنون ادبی شعر و پرداختن به شیوه‌های متنوّع چیره‌دست بود. عونی در پیراستن مضامین شعری، قدرت و تسلّط کافی داشته تا آنجاکه شعرای معاصر و غیر معاصر ذوق لطیف او را ستوده و از ابتکارات ادبی او بهره‌ور گشته‌اند.
اشعار و قصایدش که در حدود 350 بیت می‌باشد در «مناقب» ابن شهر آشوب، «روضة الواعظین» فتال نیشابوری و «صراط المستقیم» بیاضی موجود است.
علامه سماوی اشعار او را در دیوانی ثبت کرده است. قصیده معروفش «مذهبه» نام دارد. که در ستایش علی بن ابی طالب (ع) می‌باشد.
عونی در سال 350 هجری در مصر درگذشت. «2»
-*-

مدح اهل بیت پیامبر (ص):

1- یا آل أحمد لو لاکم لما طلعت‌شمس و لا ضحکت أرض من العشب
2- یا آل أحمد لا زال الفؤاد بکم‌صبا بوادره تبکی من الندب
3- یا آل احمد أنتم خیر من وخدت‌به المطایا فأنتم منتهی الإرب
4- أبوکم خیر من یدعی لحادثةفیستجیب بکشف الخطب و الکرب
5- عدل القران وصیّ المصطفی و أبوالسبطین أکرم به من والد و أب
6- بعل المطهّرة الزّهراء ذو الحسب الطّهر الذی ضمّه شفعا إلی النسب
«3» 1- ای خاندان احمد، اگر برکت وجود شما نبود، نه خورشیدی می‌دمید و نه مرغزار چمن خندان می‌گشت.
2- خاندان احمد! این قلب زارم در ماتم شما گریان و خون‌چکان است.
3- خاندان احمد! شمائید بهترین فرزندان آدم و شمائید آخرین امید.
4- پدرتان علی بهترین فریادرسی بود که برای گرفتاری‌ها و غم‌ها او را اجابت کنند.

_____

(1)- نام آبی است در یمن و قبایل به آن منسوبند.
(2)- ادب الطف؛ ج 2، ص 49 و 50.
(3)- الغدیر؛ ج 4، ص 127.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:176
5- همتای قرآن، وصیّ مصطفی، پدر سبطین، حسن و حسین، به‌به به آن پدر.
6- شوهر زهرای پاک، پاک‌گوهر با حسب که رسولش جفت خاندان خود ساخت.

در رثای حسین شهید:

1- یا قمرا غاب حین لاحاأورثنی فقدک المناحا
2- یا نوب الدّهر لم یدع لی‌صرفک من حادث صلاحا
3- أبعد یوم الحسین و یحیی‌أستعذب اللّهو و المزاحا؟!
4- کربت کی تهتدی البرایابه و تلقی به النجاحا
5- فالدین قد لفّ بردتیه‌و الشّرک ألقی لهاجناحا 1- ای ماه تابان که دیر نپاییدی، در ماتم تو است که نوحه‌سرا گشته‌ام.
2- ای چرخ غدّار، گردش ناموزونت حوادث نامطلوب به بار آورد.
3- بعد از عاشورای حسین وای بر من، شوخی و طرب گواراست؟
4- ای ماه تابان! راه کربلا گرفتی تا به امت رسم زندگی آموزی و هم راه رستگاری و صلاح.
5- ازاین‌رو، دین خدا حلّه شاهوار به تن کرد و شرک بال و پر فرو هشت.
6- فصار ذاک الصّباح لیلاو صار ذاک الدّجی صباحا
7- فجاء إذ کاتبوه یسعی‌لکی یریها الهدی الصراحا
8- حتّی إذا جاءهم تنحّوالا بل نحوا قتله اجتیاحا
9- و أنبتوا البید بالعوالی‌و القضب و استعجلوا الکفاحا
10- فدافعت عنه أولیاه‌و عانقوا البیض و الرّماحا 6- ازاین‌رو، صبح شرک تاریکی گرفت و شام دین روشنائی یافت.
7- نامه نگاشتند و به کربلایش خواندند، شتابان آمد تا حقیقت خالص مشهود گردد.
8- و چون به وعده‌گاه رسید، ازو کناره گرفتند، بلکه به سویش تاختند.
9- دشت صاف را از نیزه و شمشیر چون جنگلی انبوه آراسته و در کشتنش شتاب کردند.
10- دوستانش به دفاع برخاستند و با شمشیر و نیزه هم‌آغوش گشتند.
11- سبعون فی مثلهم الوفافأثخنوا بینهم جراحا
12- ثمّ قضوا جملة فلاقواهناک سهم القضا المتّاحا
13- فشدّ فیهم أبو علیّ‌و صافحت نفسه الصفاحا
14- یا غیرة اللّه لا تغیثی‌منهم صیاحا و لا ضباحا
15- ثمّ انثنی ظامئا وحیداکما غدا فیهم و راحا 11- هفتاد تن در میان هفتاد هزار لشکر، مجروح و غرقه خون بر زمین افتادند.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:177
12- جملگی شربت شهادت نوشیدند، جامی که از پیش مهیّا بود.
13- حسین برایشان بتاخت و شمشیرهای پهن به سویش شتافت.

14- ای خشم خدای! مباد که به ناله و فریادشان رحم آوری.
15- بالاخره تنها و تشنه از میان دشمن برگشت، و همچنان‌که تشنه و تنها رفته بود.
16- و لم یزل یرتقی إلی أن‌دعاه داعی اللقا فصاحا
17- دونکم مهجتی فأنّی‌دعیت أن أرتقی الضراحا
18- فکلکلوا فوقه فهذایقطع رأسا و ذا جناحا
19- یا بأبی أنفسا ظماءماتت و لم تشرب المباحا
20- یا بأبی أوجها صباحاباکرها حتفها صباحا 16- پیوسته، مرغ جانش به سوی جانان پر می‌کشید، تا پیک حق در رسید، گفت:
17- بیائید. بیائید! این جرعه خون دلم را بریزید که مرا سوی عالم بالا خواندند.
18- هجوم بردند بر سرش: آن یک سرش برید و آن دیگر بازویش.
19- پدرم قربان آن تشنه کامان که خشکیده لب سوی جنان پر کشیدند.
20- پدرم فدای آن چهره‌های تابناک که سپیده‌دم سر در قدم جانان نهادند.
21- یا بأبی أجسما تعرّت‌ثمّ اکتست بالدماء وشاحا
22- یا سادتی یا بنی علیّ‌بکی الهدی فقدکم و تاحا
23- أو حشتم الحجر و المساعی‌آنستم القفر و البطاحا
24- أو حشتم الذّکر و المثانی‌و السّور الطوال الفصاحا
25- لا سامح اللّه من قلاکم‌و زاد أشیاعکم سماحا «1» 21- پدرم فدای آن تن‌های عریان که از خون، جامه گلگون ساختند.
22- ای سروران من! ای زادگان علی! دین خدا در ماتم شما شیون و زاری آغاز کرد.
23- کعبه و حجر و هم صفا و مروه از وحشت فقدان شما به خود لرزان و ریگزار دشتها با در آغوش گرفتن پیکر شریفتان روح‌افزاست.
24- با فقدان شما ارکان دین ویران گشت، قرآن و مثانی با سوره‌های فرقانی.
25- خدای بر آنها رحمت نیاورد که شما را دشمن گرفتند و بر آنان‌که پیرو شمایند رحمت فراوان باد.

مدح اهل بیت (ع):

1- ألست تری جبریل و هو مقرّب‌له فی العلی من راحة القصد موقف؟!
2- یقول لهم أهل العبا: أنا منکم؟!فمن مثل اهل البیت إن کنت تنصف؟!
3- نعم آل طاها خیر من وطئ الحصی‌و أکرم أبصار علی الأرض تطرف

_____

(1)- ادب الطف؛ ج 2، ص 47 و 48. الغدیر؛ ج 4، ص 137 و 138.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:178 4- هم الکلمات الطیّبات التی بهایتاب علی الخاطی فیحبا و یزلف
5- هم البرکات النازلات علی الوری‌تعمّ جمیع المؤمنین و تکنف 1- نبینی جبرئیل که در آسمانهای افراشته مقرب است و کارگزار اراده الهی است،
2- به خاندان رسول گوید: «من از شمایم»! چه‌کسی هم‌شأن آنهاست اگر صاحب انصافی؟!
3- آری! آل طه از هرکه پای بر توده‌ی خاک نهاد، شریف‌تر و از هرکه چشم به دنیا گشود کریمتر است.
4- کلمات تابناکی که بر ساقه‌ی عرش می‌درخشند و به برکت آنان گناهان آدم بخشیده شود با کرامت و مرحمت.
5- برکات و عنایاتی که بر سر همگان فرو ریخت و مؤمنین را دربر گرفت.
6- هم الباقیات الصالحات بذکرهاالذاکرها خیر الثواب المضعّف
7- هم الصّلوات الزاکیات علیهم‌یدلّ المنادی بالصّلاة و یعکف
8- هم الحرم المأمون آمن أهله‌و أعداؤه من حوله تتخطّف
9- هم الوجه وجه اللّه و الجنب جنبه‌و هم فلک نوح خاب عنه المخلّف
10- هم الباب باب اللّه و الحبل حبله‌و عروته الوثقی توازی و تکنف
11- و أسمائه الحسنی التی من دعا بهااجیب فما للناس عنها تحرّف «1»
6- یاد آنان، خود عمل صالحی است که برای ابد پابرجاست و بالاترین پاداش بر آن مهیّا.
7- آنان خود صلوات زاکیّات و درود تابناک‌اند که در تشهّد نماز بر آن صلا دهند.
8- و حرم امن الهی که دوستانشان ایمن و دشمنان از عذاب الهی بی‌امان.
9- هرکه خواهد دیده به دیدار حق باز کند، بدیشان نگرد و هرکه خواهد در کنار حق آرام گیرد، کنار آنان جوید و همانها کشتی نوح‌اند که هرکه از آن کنار ماند هلاک ابد یابد.
10- هرکه خواهد خانه‌ی حق پوید، در خانه‌ی آنان کوبد، و هرکه خواهد به ریسمان حق آویزد و سوی شفا خیزد به دامان آنان چنگ یازد، اینان

دستاویز محکم الهی‌اند که دست همگان گیرند.
11- و هم نامهای نیکوی حق‌اند که هرکه خدا را با نام ایشان خواند به مراد رسد، کس را از ایشان گریزی نیست.

مرثیه‌ی سیّد الشهدا (ع):

1- ألا سیّد یبکی بشجوی فإنّنی‌لمستعذب ماء البکاء و مستجلی
2- احب ابن بنت المصطفی و أزوره‌زیارة مهجور یحنّ إلی الوصل
3- و ما قدمی فی سعیه نحو قبره‌بأفضل منه رتبة مرکب العقل «2» 1- همدمی نیست که با من هم‌ناله شود؟ چه گوارا و شیرین است اشکی که به دامن دارم.
2- دخترزاده‌ی مصطفی را دوستدارم و مشتاقانه و بی‌تاب به زیارت او روانم.
3- گام‌های من که به سوی مرقدش در تب‌وتاب است، امتیازی کمتر از سر من ندارد که جایگاه عقل است.

_____
(1)- همان؛ ص 139.
(2)- همان؛ ص 130.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:179

ابن حمّاد

اشاره

ابو الحسن علی بن حمّاد بن عبید اللّه بن حمّاد عبدی «1» بصری. فقیه، محدّث و شاعر امامی قرن چهارم هجری است.
از تاریخ ولادت و وفات او اطلّاع دقیقی در دست نیست اما علی بن محمّد صوفی متولّد 387 ه ق گفته است: «ابو علی بن دانیال قصیده‌ای برای من نقل کرده که ابن حمّاد برای او انشاد کرده بود.» یعنی در اوایل قرن چهارم هجری و معاصر با شیخ صدوق.
از ابن حمّاد اشعار بسیاری در کتابهای شیعه نقل شده است که همگی در مدح و رثای معصومین (ع) و ذکر مناقب و احوال ایشان است. اشعار وی نشان از وسعت دانش او در اخبار اهل بیت دارد و از خیال‌پردازی‌های شاعرانه تهی است و همه با براهینی مبتنی بر قرآن و حدیث، برای دفاع از مذهب امامیه سروده شده است.
از مقایسه اشعار ابن حمّاد دو سبک متفاوت شعری را تشخیص می‌دهیم:
دسته اول بیشتر در مناقب و موضوع امامت علی (ع) و اهل بیت و همه مستند به روایات است.
دسته دوم بیشتر در رثای امام شهید حسین بن علی (ع) و خاندان و اصحاب اوست و لاجرم عاطفه و احساس بر آنها غلبه دارد.
از مشایخ اجازه‌ی او عبد العزیز بن یحیی بن احمد بن عیسی جلودی از محدّثان بزرگ امامیّه و شاگرد برجسته وی حسین بن عبید اللّه غضائری است و همین دلالت بر وثاقت وی نیز دارد.
علی بن حمّاد در اواخر قرن چهارم هجری وفات یافت. «2»
-*-

مرثیه‌ی سید الشهداء (ع):

1- أمثّل مولای الحسین و صحبه‌کأنجم لیل بینها البدر أو أسنا
2- فلمّا رأته اخته و بناته‌و شمر علیه بالمهنّد قد أحنی
3- تعلّقن بالشمر اللّعین و قلن: دع‌حسینا فلا تقتله یا شمر و اذبحنا
4- فحزّ وریدیه و رکّب رأسه‌علی الرّمح مثل الشمس فارقت الدجنا
5- فنادت بطول الویل زینب اخته‌و قد صبغت من تحره الجیب و الرّدنا 1-
رواست که سرورم حسین با یاران که چون اختران رخشان همراه بدر تابان بودند، لگدکوب سمّ ستوران شوند؟
2- خواهرش زینب همراه دخترانش که شمر را با شمشیر آخته بر سر حسین دیدند.
3- به دامنش آویختند که دست از حسین بدار! و ما را قربانی او ساز.
4- رگهای گردنش برید و سرش بر نی کرد، چون خورشید که از ابر کناره گیرد.
5- فریاد خواهرش زینب، بلند شد وای بر من! و دست و گریبان از خون او رنگین کرد.

_____

(1)- عبدی یعنی منسوب به عبد القیس.
(2)- دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:180 6-: ألا یا رسول اللّه یا جدّنا اقتضت‌أمیّة منّا بعدک الحقد و الضغنا
7- سبینا کما تسبی الإماء بذلّةو طیف بنا عرض البلاد و شتّتنا
8- ستفنی حیاتی بالبکاء علیهمو حزنی لهم باق مدی الدّهر لا یفنی
9- ألا لعن اللّه الّذی سنّ ظلمهمو أخزی الّذی أملا له و به استنّا
10- سأمدحکم یا آل أحمد جاهداو أمنح من عاداکم السبّ و اللعنا «1» 6-
هلا! ای رسول خدا! یا جدّاه! اینک بنی امیه کین خود را از ما بازجست.
7- اسیر گشتم چونان که بردگان به خواری اسیر گردند، گرد جهانمان گردانده در بدر کردند.
8- زندگی من با گریه و سوز بر آنان به‌سر آید، ناله‌ی اندوهم بر روزگار باقی است.
9- هلا! لعنت خدا بر آنان که ستمکاری بر اهل بیت را بنیان نهادند و آنها که بدین‌راه رفتند.
10- ای خاندان احمد! همواره مدح و ثنایتان گویم و بر دشمنانتان جز ناسزا و نفرین نثار نسازم.

مدح اهل بیت (ع):

1- علیکم سلام اللّه یا آل أحمدمتی سجعت قمریّة و علت غصنا
2- مودّتکم أجر النبیّ محمّدعلینا فآمنّا بذاک و صدّقنا
3- و عهدکم المأخوذ فی الذّر لم نقل: لآخذه کلّا و لا کیف أو أنّا
4- قبلنا و أوفینا به ثمّ خانکمأناس و ما خنّا و حالوا و ما حلنا
5- طهرتم فطهّرنا بفاضل طهرکمو طبتم فمن آثار طیبکم طبنا 1- درود خدا بر شما باد ای خاندان احمد! مادامکه قمری بر شاخساران بر شده نغمه سراید.
2- مهرتان اجر رسالت است. ما ایمان آوردیم و تصدیق کردیم.
3- در عالم که پیمان ولایتت گرفتند، نگفتیم: نه! چرا؟ از کجا؟
4- پذیرفتیم و راه وفا گرفتیم، جمعی خیانت کردند و ما نکردیم. بازگشتند و ما بازنگشتیم.
5- پاکید، از شما رسم پاکی آموختیم، خجستهاید، ازاینرو خجسته گشتیم.
6- فما شئتم شئنا و مهما کرهتمواکرهنا، و ما قلتم رضینا و صدّقنا
7- فنحن موالیکم تحنّ قلوبناإلیکم إذا إلف إلی إلفه حنّا
8- نزورکم سعیا و قلّ لحقّکملو أنّا علی أحداقنا لکم زرنا
9- و لو بضّعت أجسادنا فی هواکمإذن لم نحل عنه بحال و لا زلنا
10- و آبائنا منهم و رثنا ولاءکمو نحن إذا متنا نورّثه الأبنا 6- آنچه خواستهی شما بود، همان خواستیم، آنچه مکروهتان بود پیرامونش نگشتیم، هرچه فرمودید، پسند کرده پذیرفتیم.
7- بندگان آزاد شمائیم، دلهای ما سوی شما پر میکشد، آری دوست به دوست مشتاق است.

_____

(1)- ادب الطف؛ ج 2، ص 169. الغدیر؛ ج 4، ص 157.
دانشنامهی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:181
8- از دل و جان سوی مزارتان روانیم و اگر با سر و چشم به زیارت آئیم، حق شما را ادا نکردهایم.
9- اگر در راه شما پارهپاره شویم، دل از مهر شما باز نگیریم.
10- ما این مهر کیش از پدران آموختیم و چون بمیریم، فرزندان به میراث برند.
11- و أنتم لنا نعم التجارة لم نکنلنحذر خسرانا بها لا و لا غبنا
12- و مالی لا اثنی علیکم و ربّکمعلیکم بحسن الذکر فی کتبه أثنی
13- و إنّ أباکم یقسم الخلق فی غدفیسکن ذا نارا و یسکن ذا عدنا

14- و أنتم لنا غوث و أمن و رحمةفما منكم بدّ و لا عنكم مغنى
15- و نعلم أن لو لم ندن بولائكملما قبلت أعمالنا أبدا منّا 11- مهر شما بهترین تجارت فردا است که نه مغبون شویم و نه از زیان ترسیم.
12- از چه ثناخوانتان نباشیم، با آنکه خدایتان در کتب آسمانی به نیکی ثناخوان است.
13- پدر شماست که فردای رستاخیز جهانیان را دو بخش کند: بخشی در نار و بخشی در بهشت عدن.
14- پناهگاه مایید و مایه‌ی امن و رحمت، از شما گزیری نیست و نه از شما بی‌نیازی توان جست.
15- دانسته‌ایم که اگر دل به مهر شما نبندیم، طاعت ما قبول درگاه حق نخواهد بود.
16- و أنّ إليكم فى المعاد إيابناإذا نحن من أجداثنا سرّعا قمنا
17- و أنّ عليكم بعد ذاک حسابناإذا ما وفدنا يوم ذاک و حوسبنا
18- و أنّ موازين الخلايق حبّكمفأسعدهم من كان أثقلهم وزنا
19- و موردنا يوم القيامة حوضكمفيظما الذى يقصى و يروى الذى يدنى
20- و أمر صراط اللّه ثمّ إليكمفطوبا لنا إذ نحن عن أمركم جزنا 16- به رستاخیز، سوی شما بازگردیم، هنگامی‌که با شتاب سر از گور برداریم.
17- بازپرسی و حساب خلایق با شماست که گروه‌گروه به‌پای میزان درآئیم.
18- مهر شما مقیاس طاعت است، سعید هر آنکه وزنه‌اش سنگین‌تر است.
19- روزی‌که بر حوض کوثر درآئیم، تشنه ماند آنکه علیّش براند و سیراب آنکه به خود بخواند.
20- راهداری بهشت با شماست، خوشا بر ما که با فرمانتان از صراط بگذریم.
21- و ما ذنبنا عند النّواصب ويلهمسوى أنّنا قوم بما دنتم دنّا
22- فإن كان هذا ذنبنا فتيقّنوابأنّا عليه لا انثينا و لا نثنى
23- و لمّا رفضنا رافضيكم و رهطهمرفضنا و عودينا و بالرّفض نبّزنا
24- و إنا اعتقدنا العدل فى اللّه مذهباو اللّه نزّهنا و إيّاه وحّدنا «1» 21- وای بر ناصبیان! مگر چه گناهی مرتکب شده‌ایم جز اینکه به آئین شما گرویدیم.
22- اگر گناه ما همین است به یقین نه بازگردیم و نه مردود شویم.
23- از شما بریدند و خاندان شما را ترک کردند، ما هم از آنان بریدیم ازاین‌رو تهمت رفض بر ما نهادند.

---

(1)- ادب الطف؛ ج 2، ص 170 و 171. الغدير؛ ج 4، ص 158 و 159.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:182
24- ماییم که در ذات حق جز عدل و دادگستری اعتقاد نکردیم، خدا را تنزیه کرده یکتا شناختیم.

رثای حسین بن علی (ع):

1- للّه ما صنعت فینا ید البین‌کم من حشا أقرحت منّا و من عین؟!
2- مالی و للبین؟! لا أهلّا بطلعته‌کم فرّق البین قدما بین الفین؟!
3- کانا کغصنین فی أصل غذاؤهماماء النعیم و فی التشبیه شکلین
4- کأنّ روحیهما من حسن الفهماروح و قد قسّمت ما بین جسمین
5- لا عذل بینهما فی حفظ عهدهماو لا یزیلهما لوم الغذولین 1- خدا را، جدائی به روزگار ما چه آورد، که دلها داغدیده و دیده‌ها اشکبار آمد؟!
2- مرا با جدائی چه کار؟ طلعتش ناخجسته باد! چگونه بین دوستان تفرقه انداخت؟!
3- بسان دو شاخه تر از یک ریشه آب می‌خورند: شاداب و خرّم، با شمایل یکسان.
4- در اثر مهر و الفت گویا یک روح در دو پیکر باشند.
5- در حفظ عهد آن دو نکوهش هیچ نکوهشگری نمی‌تواند رابطه‌ی میان آن دو را از بین ببرد.
6- لا یطمع الدهر فی تغییر ودّهماو لا یمیلان من عهد إلی مین
7- حتّی إذا أبصرت عین النوی بهماخلّین فی العیش من همّ خلیّین
8- رماهما حسدا منه بداهیةفأصبحا بعد جمع الشمل ضدّین
9- فی الشّرق هذا و ذا فی الغرب منتئیامشرّدین علی بعد شجیّین
10- و الدهر أحسد شیء للقریبینیرمی و صالهما بالبعد و البین 6- روزگار نتوانست با همه مکر و فسونش، تخم اختلاف در میان پاشد و نه آن دو عهد مودّت زیر پا گذاشتند.
7- آخر، چشم «سفر» به آن دو یار جانی افتاد که بی‌دغدغه و آرام به زندگی خود ادامه دهند.
8- تیر بلایی در کمان نهاد و مصیبتی به بار آورد، بعد از سالها مهر و الفت آن دو را از هم جدا کرد.
9- یکی در شرق و دیگری در غرب، پراکنده و زار، رانده و اندوهبار.
10- آری روزگار، نسبت به دوستان یکدل حسودتر است که روز وصل را به شب فراق تبدیل کند.
11- لا تأمن الدّهر إنّ الدهر ذو غیرو ذو لسانین فی الدّنیا و وجهین
12- أخنی علی عترة الهادی فشتّتهم‌فماتری جامعا منهم بشخصین
13- کأنّما الدّهر آلا أن یبدّدهم‌کعاتب ذی عناد أو کذی دین
14- بعض بطیبة مدفون و بعضهم‌بکربلاء و بعض بالغریّین
15- و أرض طوس و سامرّا و قد ضمنت‌بغداد بدرین حلّا وسط قبرین 11-

به روزگار دل مبند که رنگ‌ووارنگ و با دو چهره و دو زبان است.
12- جفا کرد بر خاندان محمد که به هر دیارشان پراکنده ساخت: دو تن در یکجا نباشند.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:183
13- گویا سوگند یاد کرده که آنان را تارومار سازد، مانند کینه‌وری سرسخت یا دشمنی خونخواه.
14- گروهی در مدینه مدفون گشته‌اند و جمعی به کربلاء و برخی در نجف.
15- و هم خاک طوس، و سامرا که چون بغداد، دو بدر تابان آن را در میان گرفته.
16- یا سادتی ألمن أبکی أسی؟! و لمن‌أبکی بجفنین من عینی قریحین؟!
17- أبکی علی الحسن المسموم مضطلما؟!أم الحسین لقیّ بین الخمیسین؟!
18- أبکی علیه خضیب الشیب من دمه‌معفّر الخدّ محزوز الوریدین
19- و زینب فی بنات الطّهر لاطمةو الدمع فی خدّها قد خدّ خدّین
20- تدعوه: یا واحدا قد کنت آمله‌حتّی استبدّت به دونی ید البین 16- سروران من! بر کدامتان افسوس خورم و بر کدامتان با چشم خون‌چکان گریه کنم؟!
17- بر حسن مسموم مویه کنم که مظلوم ماند؟ یا بر حسین که پیکر عریانش میان دو لشکر به خاک افتاد.
18- می‌گریم بر آن‌که محاسنش با خون خضاب گرفت، صورتش را بر خاک نهاده رگهای گردنش بریدند.
19- و زینب که در میان دختران حسین لطمه بر صورت می‌نواخت و اشک بر دو گونه‌اش شیار انداخته بود.
20- فریاد می‌زد: ای یگانه امید زینب! که دست جدائی از کفم ربود.
21- لا عشت بعدک ما إن عشت لا نعمت‌روحی و لا طعمت طعم الکراعینی
22- انظر إلیّ أخی قبل الفراق لقدأذکا فراقک فی قلبی حریقین
23- انظر إلی فاطم الصغرا أخی ترهاللیتم و السبی قد خصّت بذلّین
24- إذا دنت منک ظلّ الرّجس یضربهافتلتقی الضرب منها بالذّراعین
25- و تستغیث و تدعو: عمّتا تلفت‌روحی لرزئین فی قلبی عظیمین 21- بعد از تو روزگارم مباد، و اگر زنده مانم روی خوش نبینم و نه خواب به چشمانم راه یابد.
22- برادر جان! قبل از جدائی سوی من بنگر، به خدا سوگند که فراقت دل مرا به آتش کشید.
23- بنگر به این دخترت فاطمه که با ذلّت یتیمی و اسیری روبروست.
24- هرگاه به پیکر پر خونت نزدیک شود، آن پلید شوم با تازیانه‌اش بزند و

او بازو سپر سازد.
25- پناه آورده و فریاد زند:" عمه جان! جانم به خاطر این دو مصیبت تباه شد.
26- ضرب علی الجسد البالی و فی کبدیللثکل ضرب فما أقوی لضربین
27- انظر علیّا أسیرا لا نصیر لهقد قیّدوه علی رغم بقیدین
28- و ارحمتا یا أخی من بعد فقدک بلو ارحمتا للأسیرین الیتیمین
29- و السبط فی غمرات الموت مشتغلببسط کفّین أو تقبیض رجلین
30- لا یستطیع جوابا للنّداء سویومی بلحظین من تکسیر جفنین 26- ضرب تازیانه بر پیکر ناتوان و رنجورم، و داغ پدر که بر دل نشسته گرانبارتر و جانکاهتر."
27- به یگانه بازماندهات علی بنگر که بیاور است و با دو زنجیرش به غل بستهاند.
28- کیست که بعد از تو به ما رحم کند، کیست به این دو اسیر یتیم شفقت آرد.
دانشنامهی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:184
29- و حسین سبط، در گرداب مرگ: گاهی دو دست به جلو افراشته و گاه به دو زانو مینشیند.
30- توان پاسخ ندارد، جز اینکه با چشم حسرتبار بدانها مینگرد.
31- لا زلت أبکی دما ینهلّ منسجماللسیّدین القتیلین الشهیدین
32- ألسیّدین الشریفین اللذان هماخیر الوری من أب مجد و جدّین
33- ألضارعین إلی اللّه المنیبینألمسرعین إلی الحقّ الشفیعین
34- ألعالمین بذی العرش الحکیمینألعادلین ألحلیمین الرّشیدین
35- ألصابرین علی البلوی الشکورینألمعرضین عن الدنیا المنیبین 31- همواره چون ابر بهاران برای آن دو سرور شهید بگریم.
32- آن دو سرور شریف از حیث پدر و جد، بهترین جهانیانند.
33- نیاز بران به درگاه حق، پیشگامان به سوی خدا، دو شفیع روز جزا؛
34- عارف بمقام خالق، حکیم در میان خلق. دادگستر و فرزانه؛
35- شکیبا در نقمت، شاکر در نعمت، پشت کرده به دنیا، روآورده به خدا؛
36- ألشاهدین علی الخلق الإمامینألصادقین عن اللّه الوفیّین
37- ألعابدین التقیّین الزکیّینألمؤمنین الشجاعین الجریّین
38- ألحجّتین علی الخلق الأمیرینألطیّبین الطهورین الزکیّین
39- نورین کانا قدیما فی الظّلال کماقال النبیّ لعرش اللّه قرطین
40- تفّاحتی أحمد الهادی و قد جعلالفاطم و علیّ الطّهر نسلین 36- گواه بر خلق، پیشوای بر حق، راستگو از جانب خدا، وه چه باوفا؛
37- پارسا، پرهیزگار و پاک، با ایمان، شجاع و بیباک؛
38- حجّت بر خلق، فرمانروای پاکسیرت، پاکنهاد بادرایت؛

39- دو پرتو فروزان در عالم اشباح (ذر) و چونان‌که رسول (ص) فرمود: دو گوشواره عرش؛
40- دو سیب خوشبو بر دست احمد، و دو نسل گهربار برای علی و فاطمه؛
41- صلّی الإله علی روحیهما و سقاقبریهما أبدا نوء السماکین
42- ما لابن حمّاد العبدی من عمل‌إلّا تمسّکه بالمیم و العین
43- فالمیم غایة آمالی محمّدهاو العین أعنی علیّا قرّة العین
44- صلّی الإله علیهم کلما طلعت‌شمس و ما غربت عند العشائین «1»
41- درود خدا بر روح پاکشان، و سیراب باد تربتشان در پائیز و بهار.
42- ابن حماد را عملی شایسته‌ی درگاه نباشد، جز اینکه به دامن «میم و عین» چنگ زده باشد.
43- «میم» یعنی منتهای آرزویم محمّد. «عین» یعنی علی که نور چشم است.
44- درود خدا بر ایشان باد، مادام که خورشید بدمد و سپس راه غروب گیرد.
***
_____
(1)- الغدیر؛ ج 4، ص 162- 164. ادب الطف؛ ج 2، ص 161- 163.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:185
قصیده دیگری نیز در سوگ سید الشهداء (ع) دارد و از حدیث غدیر هم یاد می‌کند:
1- حیّ قبرا بکربلا مستنیراضمّ کنز التّقی و علما خطیرا
2- و أقم مأتم الشهید و أذرف‌منک دمعا فی الوجنتین غزیرا
3- و التثم تربة الحسین بشجوو أطل بعد لثمک التعفیرا
4- ثمّ قل: یا ضریح مولای سقّیت من الغیث هامیا جمهریرا
5- ته علی سایر القبور فقد أصبحت بالتّیه و الفخار جدیرا 1- سلام بر آن بارگاهی که در کربلا می‌درخشد، و گنج پارسایی و جهان دانش در خود نهفته دارد.
2- محفل ماتم بپا کن و سیلاب اشک فرو ریز!
3- تربت پاکش با سوز دل ببوس و گونه‌ها بر خاک درش نه.
4- بگو! ای آرامگاه قدس که پیکر سرورم در بر تو است، سیراب باشی سیراب.
5- بناز بر تربت دگران که سزاوار هرگونه افتخار و نازی.
6- فیک ریحانة النبیّ و من حلّ‌من المصطفی محلّا أثیرا
7- فیک یا قبر کلّ حلم و علم‌و حقیق بأن تکون فخورا
8- فیک من هدّقتله عمد الدین‌و قد کان بالهدی معمورا
9- فیک من کان جبرئیل یناغیه‌و میکال بالحباء صغیرا
10- فیک من لاذ فطرس فترقّی‌بجناحی رضی و کان حسیرا 6- گل بوستان

پیامبر در تو آرام گرفته: آن‌که در قلب و دیده مصطفی جای داشت.
7- کوه وقار و دریای دانش در تو جا ساخته، آری سرفرازی و بالیدن سزاوار توست.
8- پیکری در تو نهان است که با فروافتادنش ارکان دین فرو ریخت، با آنکه استوار بود.
9- آن‌که جبرئیلش با سرود شادی گهواره جنبان بود، و میکال با تحفه و ارمغان به درگاه.
10- آن‌که فطرس ملک به آستان همایون پناه جست و به آسمان نیلگون پر کشید.
11- یوم سارت إلیه جیش ابن هندلذحول أمست تحلّ الصدورا
12- آه وا حسرتی له و هو بالسیف‌نحیر أفدیت ذاک النّحیرا
13- آه إذ ظلّ طرفه یرمق الفسطاطخوفا علی النساء غیورا
14- آه إذ أقبل الجواد علی النسوان‌ینعاه بالصهیل عفیرا
15- فتبادرن بالعویل و هتکن‌الأقراط بارزات الشعورا 11- آن روز که سپاه «پسر هند» به سویش شتافت تا کینه دل باز جوید.
12- آه، خداوندا! با شمشیر گلویش شکافتند، جانم فدایش باد.
13- با اندوهی جانکاه به خیمه‌ی زنان چشم دوخته از غیرت دل خون می‌خورد.
14- آن هنگام که سمندش با زین باژگون و غرقه در خون شیهه‌کشان جانب خیمه‌ها گرفت.
15- پردگیان مو پریشان و مویه‌کنان فریاد نوحه و زاری سر کردند.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:186 16- و تبادرن مسرعات من الخدرو من قبل مسبلات الستورا
17- و لطمن الخدود من ألم الثکل‌و غادرن بالنّیاح الخدورا
18- و بدا صوتهنّ بین عداهنّ‌و عفن الحجاب و التخفیرا
19- بارزات الوجوه من بعد ما غودرن‌صون الوجوه و التخفیرا
20- ثمّ لمّا رأین رأس حسین‌فوق رمح حکی الهلال المنیرا 16- از خیمه بیرون شتافتند، با آنکه جامه تقوی و پارسائی به تن داشتند.
17- از سوز دل سیلی به صورت نواختند، و با ناله و شیون برون تاختند.
18- آوایشان به ماتم و زاری در میان دشمنان بلند بود، چون دیوانگان.
19- چادر از سر فرو گذارده بیگانه و خویش از هم باز نشناسند.
20- و چون سر انور حسین را بر بالای نی دیدند، چون بدر تابان.
21- صحن بالذل أیّها الناس لم نسبی‌و لم نأت فی الأنام نکیرا؟!
22- ما لنا لا نری لآل رسول اللّه‌فیکم یا هؤلاء نصیرا؟!
23- فعلی ظالمیهم سخط اللّه‌و لعن یبقی و یفنی الدهورا
24- قل لمن لام فی و دادی بنی‌أحمد: لا زلت فی لظی مدحورا

25- أعلی حبّ معشر أنت قد کنتعذولا و لا تکون عذیرا 21- فریاد بی‌کسی برآوردند: ای قوم از چه‌رو اسیر باشیم؟ با آنکه جرمی نیاوردیم.
22- از چیست که در میان شما یک تن خاندان رسول را یار و یاور نیست؟!
23- بر این سیه‌کاران خشم و نفرین خدا نثار باد، و لعنتی پیوسته و همواره در همه روزگار.
24- به آنکه بر دوستی آل احمدم ملامت کند، برگو: پیوسته در آتش حسرت سرنگون باش.
25- در عوض تشویق و معذرت، زبان به ملامت گشوده‌ای آن هم در محبّت این خاندان.
26- و أبوهم أقامه اللّه فی «خمّ»إماما و هادیا و أمیرا
27- حین قد بایعوه أمرا عناللّه فسائل دوحاته و الغدیرا
28- و أبوهم أفضی النبیّ إلیه‌علم ما کان اوّلا و أخیرا
29- و أبوهم علا علی العرش لمّاقد رقی کاهل النبیّ ظهیرا
30- و أماط الأصنام کلّا عن الکعبةلمّا هوی بها تکسیرا 26- که خدای کیهان، علی پدرشان را به روز «خم» بر جهانیان پیشوا و رهبر ساخت.
27- روزی‌که دست بیعت سپردند همگانی، گوئی نه؟ از غدیر خم پرس و جهاز شتران.
28- آنکه رسول خدا دانش اولین و آخرین را ویژه او ساخت.
29- همان که بر دوش پیامبر گام نهاد، بهتر گویم: بر عرش خدا پا نهاد.
30- و خانه‌ی کعبه را از لوث بتها پاک کرد: یک‌یک از بالا به زیر افکند.
31- قال: لو شئت ألمس النجم بالکفإذن کنت عند ذاک قدیرا
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:187 32- و أبوهم قد ردّ للشمس بیضاو هی کادت لوقتها أن تغورا
33- و قضی فرضه أداء و عادتلغروب و کوّرت تکویرا
34- و أبوهم یروی علی الحوض من والاهم و یردّ عنه الکفورا
35- و أبوهم یقاسم النار و الجنّةفی الحشر عادلا لن یجورا 31- می‌گفت: «اگر خواستمی، دست بر اختران آسمان سودمی، وه چه با اقتدار بودم آن دم.»
32- همان‌که خورشید مغرب برای او بازگشت، سفید و رخشان.
33- چون نماز پسین به وقت بگذاشت، روان شد به سوی مغرب شتابان.
34- همان‌که ساقی کوثر باشد، نوشاند دوست را و محروم سازد دشمنان.
35- فرماندار «حشر» که دوزخیان را در دوزخ و بهشتیان را در بهشت جاودان جای دهد.
36- و أبوهم برا الإله له شبهالأملاکه سمیعا بصیرا
37- فإذا اشتاقت الملائک زارتهفناهیک زایرا و مزورا
38- و أبوهم أحیا لمیت بصرصربعد ما کان فی الثری مقبورا

39- و أبوهم قال النبیّ له قولابلیغا مکرّرا تکریرا
40-: أنت خدنی و صاحبی و وزیری‌بعد موتی أکرم بذاک وزیرا 36- خدای را فرشته‌ای است مقرب به صورت علی بر فراز کیهان.
37- فرشتگان که شوق لقایش دارند به زیارت شتابند، به‌به از زائر و میزبان.
38- همان‌که در «صرصر «1»» مرده‌ای را زنده ساخت، از گورش برآمد لبیک‌زنان.
39- آن علی که پیامبر خدا، مکرر در مکررش فرمود: با بانگ بلند:
40- «توئی رفیق من! دمساز من! وزیر و خلیفه‌ی من، وه چه وزیری خردمند!
41- أنت منی کمثل هرون من موسی‌و لم أبتغی سواه ظهیرا
42- و أبوهم أودی بعمرو بن ودّحین لا قاه فی العجاج أسیرا
43- و أبوهم لباب خیبر أضحی‌قالعا لیس عاجزا بل جسورا
44- حامل الرایة التی ردّها بالأمس‌من لم یزل جبانا فرورا
45- خصّه ذو العلا بفاطمة عرساثمّ أعطاه شبّرا و شبیرا 41- تویی جایگزین من همچو هارون جایگزین موسی. ازاین‌رو پشتیبان دیگر نخواهم.»
42- همان که در پهنه‌ی میدان «عمرو بن عبدود» را بر خاک هلاک افکند.
43- و در خیبر با دلیری و جسارت از جای برکند.
44- فاتحانه پرچم را بر دوش کشید که روز قبل به دست مردی زبون و ترسو نگون گشت.
45- آن‌که به فرمان حق جفت فاطمه شد و دیدگانش با میلاد شبّر و شبیر روشن گشت.
46- و هم باب ذی الجلال علی آدم‌فارتدّ ذنبه مغفورا

---

(1)- صرصر: نزدیک تیسفون.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:188 47- و بهم قامت السّماء و لولاهم‌لکادت بأهلها أن تمورا
48- و بهم باهل النبیّ فقل لی‌ألهم فی الوری عرفت نظیرا؟!
49- فیهم أنزل المهیمن قرآناعظیما و ذاک جمّا خطیرا
50- فی الطواسین و الحوامیم و الرّحمن‌آیا ما کان فی الذّکر زورا 46- با شرافت این خاندان توبه‌ی آدم به درگاه حق پذیرا شد و گناه او بخشوده آمد.
47- به یمن وجودشان آسمان برجا ماند وگرنه با ساکنانش فرومی‌ریخت.
48- به همراه همین خاندان رسول حق به «مباهله» برخاست. در جهانیان شرافتی بدین پایه سترگ توان یافت؟
49- در شأن این خاندان آیاتی از جانب مقتدر مهیمن نازل گشت که بس

فراوان و شایگان است.
50- در سوره‌های طس، حم و سوره‌ی رحمن و آیات دگر که دروغ و افترا نیست.
51- و خلقناه نطفة نبتلیه‌فجعلناه سامعا و بصیرا
52- لبیان إذا تأمّله العارف‌یبدی له المقام الکبیرا
53- ثمّ تفسیر هل أتی فیه یا صاح‌قل له إن کنت تفهم التفسیرا
54- إنّ الأبرار یشربون بکأس‌کان عندی مزاجها کافورا
55- فلهم أنشأ المهیمن عینافجّروها لدیهم تفجیرا 51- در این آیه که گوید: به صورت نطفه‌اش بیافریدیم تا بیازمائیم ازاین‌رو شنوا و بیناست.
52- لطیفه‌ای است که اگر شناسای حق تأمل کند، مقام ارجمندش دریابد.
53- ای دوست من! اگر از سوره‌ی «هل اتی» و تفسیر آن باخبری گوش فرا ده که گوید:
54- «نیکوکاران از جام شرابی سیراب شوند که چاشنی آن کافور است.»
55- ویژه‌ی آنان، قادر مهیمن چشمه‌ای برآورد که به هنگام نوش، در جوش و خروش است.
56- و هداهم و قال: یوفون بالنّذرفمن مثلهم یوفی النذورا؟!
57- و یخافون بعد ذلک یوماشرّه کان فی الوری مستطیرا
58- فوقاهم آلههم ذلک الیوم‌و یلقون نضرة و سرورا
59- و جزاهم بأنّهم صبروا فی السرّو الجهر جنّة و حریرا
60- فاتّکوا من علی الأرائک لایلقون فیها شمسا و لا زمهریرا 56- به نذرشان وفا کردند و خدایشان ستایش کرد، با آن شرائط کیست که به نذر خود بپاید.
57- آری، آنان از حساب و بازجویی رستاخیز بیمناکند، روزی‌که شرار شکنجه و عذابش در هوا پران است.
58- خدایشان از آسیب آن روز در پناه گرفت که جز خرّمی و نشاط نبینند.
59- به پاس صبر و شکیبایی در شدائد، بوستان بهشت و جامه‌های حریر پاداش گرفتند.
60- تکیه زنند بر تخت‌های زرّین در سایه انبوه درختان، نه خورشیدی پیدا و نه سوز سردی.
61- و أوان و قد أطیفت علیهم‌سلسبیل مقدّر تقدیرا
62- و بأکواب فضّة و قواریرقدّروها علیهم تقدیرا
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:189 63- و بکأس قد مازجت زنجبیلالذّة الشاربین تشفی الصدورا
64- و إذا ما رأیت ثمّ نعیمادائما عندهم و ملکا کبیرا
65- و علیهم فیها ثیاب من السندس‌خضر فی الحشر تلمع نورا 61- جام‌های شراب گوارا به چرخ افتد، شرابی که از چشمه‌ی قدرت پر شود.

62- در پیاله‌ی نقره و مینای بلور، وه چه زیبا و خوش‌تراش.
63- جامی دیگر از سلسبیل با عطر زنجبیل، که کام را شیرین و معطّر سازد و دل را شفا بخشد.
64- در عرصه‌ی بهشت به هر سو بنگری، نعمتی پایدار بینی با سلطنتی برقرار.
65- جامه‌ها از تافته‌ی سبز که پرتو آن دلرباست.
66- و یحلّون بالأساور فیهاو سقاهم ربّی شرابا طهورا
67- یا بنی أحمد علیکم عمادیو اتّکالی إذا أردت النشورا
68- و بکم یسعد الموالی و یشقی‌من یعادیکم و یصلی سعیرا
69- أنتم لی غدا و للشیعة الأبرارذخر أکرم به مذخورا
70- فاستمعها کالدرّ لیس تری فیهاملاهی کلّا و لا تعییرا
71- صاغ أبیاتها علیّ بن حمّادفزانت و حبّرت تحبیرا «1» 66- حلقه‌های نقره‌ی خام، زیور دست و گردن، از همه والاتر، شراب ناب که خمار از سرها بزداید.
67- ای زادگان احمد! به رستاخیز، پشت و پناه من شمائید.
68- به خاطر شما و به فرمان شماست که دوستان سعادت یابند و دشمنان شما در آتش سوزان جای کنند.
69- دوستی شما ذخیره‌ی فردای ماست وه چه ذخیره‌ی با برکت و گرامی.
70- به این قصیده چون درّ و گوهر گوش سپار که همه جد است نه شوخی، شایسته سپاس نه سرزنش.
71- ابیات آن پرداخته‌ی فکر و نتیجه‌ی احساس علی بن حمّاد است که چنین با زیب و زیور است.

رثای حسین شهید:

1- هنّ بالعید إن أردت سوائیأیّ عید لمستباح العزاء؟
2- إنّ فی مأتمی عن العید شغلافاله عنیّ و خلّنی بشجائی
3- فإذا عیّد الوری بسرورکان عیدی بزفرة و بکاء
4- و إذا جدّدوا ثیابهم جدّدتثوبی من لوعتی و ضنائی
5- و إذا أدمنوا الشراب فشربیمن دموع ممزوجة بدماء 1- برای تهنیت عید سراغ دیگران گیر! آن‌که پرچم عزا افراشته عیدش کدام است؟
2- در این سوگ و ماتم از هرچه عید است، بیگانه‌ام، مرا با سوز دلم واگذار و بگذر.
3- همگان سال نو را با شادی و سرور استقبال کنند، عید من با فریاد زاری شروع شود.

_____

(1)- ادب الطف؛ ج 2، ص 163- 166. الغدیر؛ ج 4، ص 164- 168.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:190
4- و چون جامه نو در پوشند، من جامه‌ی اندوه و مصیبت به تن بیارایم.
5- دگران شراب ناب نوشند، شراب من سرشکی باشد که همراه خون از دیده روان است.
6- و إذا استشعروا الفناء فنوحیو عویلی علی الحسین غنائی
7- و قلیل لومتّ همّا و وجدالمصاب الغریب فی کربلاء
8- أیهمنی بعیده من مواليأبادتهم ید الأعداء؟!
9- آه یا کربلاء کم فیک منکرب لنفس شجیّة و بلاء؟!
10- أ ألذّ الحیاة بعد قتیل الطفّظلما؟! إذن لقلّ حیائی 6- و چون از وجد و سرور، شادی آغاز کنند، من با شیون و زاری بر حسین! ترانه غم ساز کنم.
7- اگر بار غمی که از مصیبت او بر دل نشسته، تاروپود وجودم را بر باد دهد، کم است.
8- آیا سزاوار تهنیت و مبارکباد است، آنکه سرورانش به دست دشمن نابود و کشته شدند؟
9- آه، ای کربلاء! چه غبار غمی که در تو، بر دلهای داغدار نشست؟
10- بعد از کشته‌ی کربلا که به جور و سیه‌کاری شهید شد، باز هم از زندگی برخوردار باشم؟ چه بی‌حیایی؟
11- کیف ألتذّ شوب ماء و قد جرّع کاس لرّدی بکرب الظماء؟!
12- کیف لا أسلب العزاء اذامثّلته عاریا سلیب الرّداء؟!
13- کیف لا تسکب الدموع عیونیبعد تضریج شیبه بالدّماء؟!

14- تطأ الخيل جسمه فی ثری الطف‌و جسمی یلتذّ لین الوطاء؟!
15- بأبی زینب و قد سبیت بالذلّ من خدرها کسبی الإماء 11- چگونه شربت آبم گوارا شود، با آنکه حسین، با تشنگی جام بلا را سرکشید؟
12- چگونه صبر و قرار گیرم که پیکر شریفش عریان و بی‌ردا در برابر چشم باشد؟
13- چگونه سرشکم چون سیل روان نباشد، که محاسنش از خون خضاب گرفت؟
14- پیکر او در بیابان «طف» پامال سمّ ستوران گشت، و پیکر من بر بستر نرم آرمیده؟
15- پدرم فدای زینب باد که چون کنیزانش، از پرده‌ی عزّت به‌در آورده به اسیری بردند.
16- فإذا عاینته ملقی علی الترب معرّی مجدّلا بالعراء
17- أقبلت نحوه فیسمعها الشّمرفتدعو فی خیفة و خفاء
18-: أیّها الشّمر خلّنی أتزوّدنظرة منه فهی أقصی منائی
19- أفما للرّسول حقّ فلم تنظرنی جاهرا بسوء المراء؟!
20- ثم تدعوا الحسین: لم یا شقیقی‌و ابن أمّی خلّفتنی بشقائی؟ 16- و چون بر شهدا گذر کرد و پیکر برادر را عریان و پرخون بر خاک دید،
17- شتابان به سویش دوید. شمر با دشنام و ستیزش برشمرد، و او آرام و لرزان گفت:
18- ای شمر! بگذار تا توشه‌ای از دیدار برادرم برگیرم. این آخرین آرزوی یک اسیر است.
19- آیا جدّمان رسول خدا را پاس نمی‌دارید که اینگونه بی‌آزرم، به ستیز من برخاسته‌ای؟
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:191
20- و بعد رو ببرادر گفت: ای برادر عزیزم! از چه مرا در گرداب بلا یکّه و تنها رها کردی؟
21- یا أخی یومک العظیم بری عظمی‌و أضنی جسمی و أوهی قوائی
22- یا أخی کنت أرتجیک لموتی‌و حیاتی فخاب منّی رجائی
23- یا أخی لو فدی من الموت شخص‌کنت أفدیک بی و قلّ فدائی
24- یا أخی لا حبیب بعدک بل لاعشت إلّا بمقلة عمیاء
25- آه واحسرتی لفاطمة الصغری‌و قد أبرزت بذلّ السباء 21- در این غم جانکاه استخوانم آب شد، پیکرم رنجور و توانم سستی گرفت.
22- ای برادر! امیدم بود که در مرگ و زندگی غمگسار من باشی، امیدم ناامید گشت.
23- اگر می‌پذیرفتند، جان خود را فدای تو می‌ساختم، گرچه ناقابل است.
24- ای برادر! بعد از تو به کسی دل نبندم، کور شوم، که دیگر روی

جهانیان نبینم.
25- آه! چه حسرت‌بار، این فاطمه دخترک تو است که جامه‌ی اسیری به تن دارد.
26- کفها فوق رأسها من جوی الثکل‌و کفّ اخری علی الأحشاء
27- فإذا أبصرت أباها صریعافاحصا بالیدین فی الرّمضاء
28- لم تطق نهضة إلیه من الضعف‌فنادته فی خفیّ النداء
29-: یا أبی من تری لیتمی و ضعفی‌أو تراه لمحنتی و ابتلائی؟!
30- فإذا لم تجد جوابا لها إلّابکسر الجفون و الأیماء 26- از سوز ماتم دستی بر سر و دستی دگر بر دل گرفته می‌نالد.
27- می‌نگرد که پدر تا جدارش در خون طپیده، ریگهای تفتیده کربلا را در مشت می‌فشارد.
28- از شدّت ضعف، توان در پای نمانده که سوی پدر خیزد، ناچار با ناله‌ی دردناک می‌گوید:
29- پدر جان! روز یتیمی و ناتوانی به چه‌کسی پناه برم؟ درد اندوه و محنت مرا که دوا خواهد کرد؟
30- و چون دید که لبهای پدر بی‌حرکت و تنها چشم اندوهبارش به حسرت نگران است.
31- أقبلت نحو عمّیتها و قالت: ما أری والدی من الأحیاء
32- فإذا کان لم جفانی و ما کان‌له قطّ عادة بالجفاء
33- یا بنی أحمد السّلام علیکم‌ما أنارت کواکب الجوزاء
34- أنتم صفوة الإله من الخلق‌و من بعد خاتم الأنبیاء
35- و نجوم الهدی بنورکم تهدی‌البرایا فی حندس الظلماء 31- جانب عمه دویده گفت: عمه جان، خاک غم بر سرم باد که یتیم شدم.
33- ای خاندان احمد! درود خدا بر شما باد، تا روزگار باقی است و اختران جوزا پرتوافشان.
34- شما از میان خلق، برگزیده‌ی خدایید، چنانکه جدّتان خاتم پیامبران.
35- شما اختران هدایتید، با پرتو شماست که خلق جهان از حیرت و گمراهی برهند.
36- أنا مولاکم ابن حمّاد أعددتکم فی غد لیوم جزائی
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:192 37- و رجائی أن لا أخیب لدیکم‌و اعتقادی بکم بلوغ الرجاء «1» 36- من «ابن حمّادم» خودباخته‌ی آن خاندان که مهر شما ذخیره‌ی فردای من است.
37- امیدم اینکه سرافکنده نمانم، و به آرزوهای خود کامیاب باشم.
*** ابن حمّاد، انتقام حقیقی را در ظهور موعود، لحظه‌شماری می‌کند:
1- فیا غائبا فی حظیرة القدس حاضراو یا ناظرا من حیث ندری و لا ندری
2- متّی ینجز الوعد الّذی قد وعدته‌و تأتی به الاوقات من زاهر العصر

3- حقیق علی الرّحمان إنجاز وعده‌و تبلیغه حتّی نری رایة النّصر
4- لعلّ ابن حماد یجرّد سیفه‌و تقتصّ من اعداء سادته الغرّ
5- فإن قصّرت کفّی بیومی فانّنی‌سأقتلهم باللّعن فی محکم الشّعر «2» 1- ای غائبی که در اطراف قدس حاضری و ای کسی‌که از جایی‌که ما نمی‌دانیم نظاره‌گر هستی.
2- کی وعده‌ای را که داده‌ای محقّق خواهد شد و با حضور تو زمان شکوفا می‌شود.
3- خداوند رحمان حقیقتا وعده‌اش را محقّق خواهد کرد و محقّق کردن وعده‌اش به این‌گونه خواهد بود.
4- کی شمشیر پیروزی تو را خواهیم دید و ابن حمّاد شمشیر خود را در کنار آن حضرت به انتقام خواهد کشید.
5- و اکنون که دستش کوتاه است با لعن بنی امیّه در اشعارش، آنان را به قتل می‌رساند.

_____
(1)- الغدیر؛ ج 4، ص 168 و 169.
(2)- واقعة کربلاء فی الوجدان الشعبی؛ ص 177.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:193

ابو نصر بن نبّاته

ابو نصر عبد العزیز بن عمر بن محمّد، مشهور به ابن نبّاته، به سال 405 ه. ق. در بغداد درگذشته است. او بیشتر عمر خود را در شهرهای مختلف گذرانده و به مدح امیران و وزیران پرداخته است.
مدحی در مورد امام حسین (ع) سروده است. «1»
ـ*ـ
و الحسین الّذی رأی الموت فی العزّحیاة و العیش فی الذّل قتلا «2»
حسین کسی است که مرگ باعزت را زندگی و زندگی با ذلت را مرگ می‌شمرد.

_____
(1)- ادب الطف؛ ج 2، ص 233.
(2)- همانجا. این بیت مضمون سخن سالار شهیدان است که فرمود: «إنّی لا اری الموت الّا السّعادة و الحیاة مع الظالمین الّا برما».
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:194

سیّد رضی

اشاره

ذو الحسبین، ابو الحسن، محمّد بن ابی احمد الحسین موسوی، معروف به سیّد رضی و شریف رضی، از افتخارات خاندان عترت و پیشوایی در علم حدیث و ادب و چهره‌ی درخشانی از چهره‌های آئین و مذهب، به سال 359 هجری در بغداد متولّد شد. روزگار سیّد مقارن با دوره‌ی سوم خلافت عباسیان (334- 447 هجری) و فرمانروایی آل بویه در عراق می‌باشد. این دوره را از لحاظ فرهنگی عصر زرّین می‌نامند و از جهت تاریخ ادبیّات، عصر شاعران سه‌گانه: متنبّی، سیّد رضی و ابو العلاء معرّی نام دارد. در این دوره آل بویه با داشتن پیوند با نژاد ایرانی و مذهب شیعه چنان فرهنگ پیشرفته و جهانی در حوزه حکومت خود گسترش دادند که در تاریخ اسلام سابقه نداشت.
از نظر تاریخی در این دوره خلافت مقامی تشریفاتی بود و خلیفه، پیشوای مسلمانان وظیفه‌اش مشروعیت بخشیدن به حکومت امرا بود و امرا بودند که خلفا را به اراده‌ی خود عزل و نصب می‌کردند. «1»
پدر سیّد رضی به نام ابو احمد حسین ملقب به طاهر اوحد ذی المناقب، نقابت طالبیان بغداد و سرپرستی همه‌ی آنها و متصدّی دادگاه مظالم و امیری حج را به عهده داشت. «2» با تسلّط عضد الدّوله بر بغداد به خاطر بیم از قدرت و نفوذ او، وی را به همراه بزرگان شیعه به زندان انداخت. لیکن بعد از پایان حکومت عضد الدّوله از زندان آزاد شد ولی به جهت پیری و خستگی ناشی از زندان، همه‌ی مناصب خود را به تدریج از سال 376 تا 381 قمری به پسرش سیّد رضی منتقل کرد و خود در سال 400 هجری درگذشت.
سیّد سی و سه قصیده در مدح پدرش گفته که تاریخ گویایی از آن روزگار است. مادرش فاطمه دختر حسین بن ابی محمّد الحسین الاطروش از نوادگان امام علی بن ابی طالب (ع) و از بزرگان زیدیه‌ی طبرستان می‌باشد که زنی دانشمند و با فضیلت و تقوا و دوستدار علم و مورد احترام دانشمندان و فقیهان بوده است و شیخ مفید کتابی به نام او تحت عنوان «احکام النساء» تالیف کرده است. وی به سال 385 هجری وفات یافت.
سید رضی پسری به نام ابو احمد عنان معروف به شریف مرتضای ثانی داشت که ادیبی دانشمند و شاعر و از بزرگان علم و فضیلت و کمال و به لقب جدّش «طاهر ذی المناقب» ملقّب بود و پس از نیا و پدر و عمو، نقابت طالبیان در بغداد را بر عهده داشت. ابو احمد یک فرزند داشت که

در زمان خودش از دنیا رفت و با درگذشت او خاندان شریف رضی به پایان رسید.
نبوغ ذاتی سیّد رضی و بهره‌مندی از خانواده‌ای فرهیخته و محیط و شرایط فرهنگی بسیار پیشرفته قرن چهارم و پنجم بغداد زمینه فرهنگی مناسبی برای سید فراهم ساخت و هیچ دانشی نبود که او فرانگرفته باشد، فقه را نزد متکلّم بزرگ شیخ مفید، علم حدیث را نزد فقیه ثقه تلعکبری و محدّث بزرگ ابو محمّد دیباجی، فقه حنفی را نزد ابو عبد اللّه جرجانی، مختصر الطحاوی در فقه را نزد ابو بکر محمّد بن موسی الخوارزمی، نحو را نزد قاضی سیراقی و ابو الفتح عثمان بن جنّی نحوی، کلام و اصول فقه را نزد ابو الحسن قاضی عبد الجبّار معتزلی، فنون بلاغت و ادبیّات را نزد ابن نبّاته سخنور بزرگ شیعه، و قرآن و حدیث را نزد ابو حفص عمر بن ابراهیم الکنانی آموخت. سیّد رضی که در همه‌ی رشته‌های دانش روزگار خود به استادی دست یافته بود به منظور پرداخت زکات علم خود مدرسه‌ای در نزدیکی خانه‌ی خود در کوی کرخ بغداد تأسیس کرده و آن را

---

(1)- دایرة المعارف فارسی؛ ج 2، ذیل عباسیان.
(2)- یتیمة الدهر؛ ج 3، ص 155.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:195
«دار العلم» نامید که افزون بر تالارهای تدریس و سخنرانی و جلسات بحث و پژوهش و گفتگوی علمی، غرفه‌هایی برای زیست دانشجویان و کتابخانه‌ی بزرگی داشت که با ارزش‌ترین مراجع و منابع عربی را دارا بود و سرپرستی هر سه‌بخش را سیّد خود بر عهده داشت. از این مدرسه دانشمندان بسیاری فارغ التحصیل شدند.
سیّد رضی نه تنها در شعر استادی بی‌مانند که در نویسندگی و نثر و علوم بلاغت نیز یکّه‌تاز میدان ادبیات عرب به شمار می‌رود. آثار او گواهی راستین بر این مدّعاست: «تلخیص البیان فی مجازات القران» در این کتاب مجازها و استعاره‌های موجود در قرآن به شیوه‌ای بدیع و استادانه بررسی شده است. «مجازات الآثار النبویه» 361 حدیث از احادیث رسول اکرم (ص) که دارای معانی مجازی یا استعاره‌ای و یا دیگر نکته‌ی بلاغی است در این کتاب گردآوری شده است. «نهج البلاغه» مهمترین تألیف سیّد رضی است که مجموعه‌ی گزیده‌ای از خطبه‌ها، کلام‌ها، نامه‌ها، وصیّت‌نامه‌ها، بخشنامه‌ها، یک پیمان‌نامه، چند دعا و کلمات قصار و حکمت‌آمیز امیر مؤمنان علی (ع) است و این کار سترگ را در 13 رجب سال 400 به پایان رساند. «حقایق التأویل فی متشابه التنزیل» کتاب تفسیری از سیّد رضی است که متأسفانه فقط جلد پنجم آن در تفسیر آیات متشابه و سوره آل عمران تا آیه 48 سوره نساء به دست ما رسیده

است. «خصائص امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع)»، دیوان شعر که به ترتیب الفبایی تنظیم شده و مشتمل بر 16300 بیت در انواع شعر است و آثار بی‌شمار دیگر.
در هنر شاعری او از همه قریشیان شاعرتر است «1» وی تعبیرات مجازی را بدون تکلّف در قالب مناسب می‌ریزد و میان شاعران عصر خود به عفّت کلام ممتاز است. در اشعارش چنان روحیه‌ی بزرگوارانه‌ی عربی و احساس به عزّت و سروری مشاهده می‌شود که از اصلاب خاندان علوی به او رسیده است. سبک شعرش آمیزه‌ای از بدویت و حضارت با نرمی و آراستگی شعر حضری درهم آمیخته است و از الفاظ و قافیه‌هایش موسیقی سحرانگیزی اوج می‌گیرد. سیّد در سرودن انواع شعر استاد است و دیوان او مشهورترین انواع شعر را در خود جای داده است. سیّد هنر شعر را فضیلت و افتخار نمی‌دانست، بلکه آن را وسیله‌ای برای پیشبرد مقاصد خود می‌شناخت. در چکامه‌ها و قصائدش، خود را با احساس‌ترین شعرای جهان می‌شناساند.
بیشتر نقّادان ادب، او را سرآمد شاعران قریش می‌شناسند.
سیّد 108 قصیده‌ی مدحیه در مدح پدرش، برادرش، خلیفه‌ی عباسی، مقامات و دوستان دارد که در همه‌ی اشعار احساس بزرگواری خود را نگاه می‌دارد. «2» مرثیه که از امتیازات سیّد است و وی تحوّلی عمیق در آن ایجاد کرد. وی الفاظی فصیح و معانی‌ای عمیق و اطّلاعات تاریخی بسیار و نکات بی‌شمار به کار می‌برد. 84 قصیده رثائیه در رثای امام حسین (ع) و شهیدان کربلا، پدر و مادر و دیگر خویشان و دوستان دارد. آنچه در مورد امام (ع) و شهیدان کربلا سروده سرشار از اندوه و احترام و بزرگداشت و شکایت از ظالمان و بدگویی نسبت به بنی امیّه و یارانشان است. فخریات یکی دیگر از امتیازات سیّد رضی است. به خود، پدران و نیاکان خود بالیدن و احساس برتری بر دیگران در همه اشعارش به چشم می‌خورد.
حجازیات یا وصف که حدود چهل قصیده است که احساسات و رازهای درون را به شکل غزل و انواع وصف به زبان می‌آورد.
این احساسات عاشقانه شاعر به برکت راه حج و مراسم حج شکفته شده است. قصائد رسائلی که میان او و دوستانش مبادله می‌شود. اشعار حکمی که در اشعارش حکمت می‌آموزد و عبرت از تاریخ و حوادث را نشان می‌دهد. استقلال شخصیت سیّد رضی در نقد و نوآوریها به دلیل اینکه در دوران شکوفایی فرهنگ اسلامی و عصر زرّین دانش و پژوهش می‌زیست خود یکی از

---

(1)- همانجا.
(2)- مناهل الادب العربی؛ ج 1، ص 8.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:196
پایه‌گذاران فرهنگ انسانی اسلامی است و در این دوران به برکت فرمانروایی فرهنگ تشیّع با دو ویژگی آزاداندیشی و خردگرایی، در همه‌ی رشته‌های دانش پیشرفت چشمگیری یافت. در چنین محیطی نقد علمی و سازنده، افق روشن و باز اندیشه، و استقلال شخصیّت علمی و نوآوری‌ها به پیشرفت دانش و جهانی کردن آن یاری می‌رساند و سیّد رضی با داشتن همه امتیازات یاد شده و با ذوقی سرشار و استعدادی جوشان به نقد آثار دانشمندان دیگر می‌پردازد و زمینه را برای رقابت سازنده‌ی دانشمندان در همه‌ی رشته‌های علوم فراهم می‌کند و خود نیز در نقدهایش تنها به حقایق علمی توجه دارد.
نمونه‌های فراوانی از نقدهای علمی و عالمانه او در «المجازات النبوّیه»، «تلخیص البیان» و «حقایق التاویل» مشاهده می‌شود.
باورها و دانش‌های ژرف او نه تنها از خلال آثارش مشاهده می‌شود بلکه دیوان اشعار او نیز سرشار از اطّلاعات بسیار ادبی و علمی و نشان‌دهنده‌ی حوادث و رخدادهای تاریخی و مسائل سیاسی و اجتماعی و مذهبی است. یکی از ویژگیهای او پیوند زدن میان شعر و سیاست است و واقعیّت‌های خشک سیاسی را در قالب اشعار احساسی و درونی ریخته و واقعیت‌ها را با روح و با عاطفه گردانده و احساسها و عاطفه‌های درونی را واقعی کرده و با مسائل اجتماعی هماهنگ ساخته است.
سیّد رضی شعله‌ای تابان و آتشی علیه ستمگران و تجاوزکاران بود، آتشی که هرگز خاموش نشد و تا دم مرگ می‌افروخت و می‌سوخت او فریاد می‌زد: «میراث محمّد را برگردانید. چوگان خلافت و برد پیامبر از آن شما نیست، آیا در میان شما تبار کسی به فاطمه (س) می‌رسد، یا جدّی مانند محمّد (ص) دارد. «1»» سیّد چون یاوری در روزگار ندید و آرمانهایش تحقّق نیافت که بر علیه ستمگران برخیزد و بر بیدادخواهان بشورد در اوج جوانی از اندوه ذوب شد و در بامداد یکشنبه 6 محرم سال 406 هجری در خانه‌اش در بغداد زندگی پرماجرا و پویا و پربرکت را بدرود گفت. برادر بزرگش سیّد مرتضی این مصیبت باورنکردنی و غیر منتظره را تاب نیاورد و به حرم جدّش امام موسی کاظم پناه برد. او را پس از غسل و کفن در منزلش در محله «کرخ» دفن کردند و به قولی پس از خراب شدن خانه‌اش سیّد مرتضی او را به کاظمین برده و در جوار امام موسی کاظم (ع) دفن کرده و به قول دیگری او را به کربلا برده و در کنار قبر پدرش دفن کردند. در مرگ او مرثیه‌های بسیار گفته‌اند که از همه آنها بهتر، مرثیه‌ی برادرش سیّد مرتضی و شاگردش مهیار دیلمی شاعر شیعی است. «2»
-*-

ابیاتی از قصیده سیّد مرتضی در سوگ برادرش سیّد رضی:

1- یا للرجال لفجعة جذمت یدیو وددت لو ذهبت علیّ برأسی
2- ما زلت أحذر وقعها حتّی أتتفحسوتها فی بعض ما أنا حاسی
3- و مطلتها زمنا فلمّا صمّمتلم یجدنی مطلی و طول مکاسی
4- لا تنکروا من فیض دمعی عبرةفالدمع غیر مساعد و مواسی
5- للّه عمرک من قصیر طاهرو لربّ عمر طال بالأدناس «3» 1- ای یاران! داد از این فاجعه‌ی ناگوار که بازوی مرا شکست، کاش جان مرا هم می‌گرفت.
2- پیوسته بیمناک و برحذر بودم، تااینکه در رسید و شرنگ مصیبت در کام من ریخت.

_____
(1)- الدیوان الشریف الرضی؛ ج 1، ص 407.
(2)- دایرة المعارف تشیع.
(3)- الغدیر؛ ج 4، ص 211.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:197
3- چندی التماس کردم و مهلت خواستم، آخر هجوم آورد و به حال زارم ننگریست.
4- مگویید از چه سیلاب اشکش روان نیست؟ اشک را هم‌چون بخت نامساعد سرباری نیست.
5- خدا را بر این عمر کوتاه و تابناک! و چه عمرها که دراز بود و ناپاک.

در سوگ سیّد الشّهداء (ع):

1- کربلا لا زلت کربا و بلاما لقی عندک آل المصطفی
2- کم علی تربک لما صرّعوامن دم سال و من دمع جری
3- کم حصان «1» الذیل یروی دمعهاخدها عند قتیل بالظلما
4- تمسح الترب علی أعجالهاعن طلا نحر «2» زمیل بالدما
5- و ضیوف لفلاة قفرةنزلوا فیها علی غیر قری «3» 1- ای کربلا به خاطر پیش‌آمدهایی که در تو برای آل مصطفی (ع) رخ داد، همیشه با رنج و بلا همراه هستی.
2- چه بسیار کسانی‌که بر خاک تو افتادند و چه خونها و اشکها که بر خاک تو جاری شد.
3- چه بسیار زنهای نقابداری که اشک‌هایشان چهره‌هایشان را شستشو می‌داد در هنگامی‌که کشتگان تشنه‌لب را می‌دیدند.
4- خاکهایی را که بر این گردن‌های بریده آغشته به خون بود، آن بدنها را پوشانده بود.
5- و مهمان‌هایی که بر بیابانی خشک و بی‌آب و علف وارد شده بودند و هیچ پذیرایی برای آنها آماده نبود.
6- لم یذوقوا الماء حتی اجتمعوابحدی السیف «4» علی ورد الردی «5»
7- تکسف الشمس شموسا منهملا تدانیها ضیاء و علا
8- و تنوش الوحش من أجسادهمأرجل السبق و أیمان الندی
9- و وجوه کالمصابیح فمنقمر غاب و من نجم هوی
10- غیرتهن اللیالی و غداجائر الحکم علیهن البلا 6- آب را نچشیدند تا زمانی‌که همگی جمع شده بودند و همه با آواز شمشیر بر آبشخور مرگ وارد شدند (آب نچشیده از دم شمشیر رانده شدند.)
7- خورشید در مقابل آنان کسوف می‌شد و خورشیدهایی را پوشاند که هرگز از جهت نور و بلندی مرتبت به آنان نمی‌رسید.
9 و 8- کفتارها و حیوانات مرده‌خوار از جسد اینان تناول می‌کردند. (نشان‌دهنده‌ی این است که این بدنها در بیابان مانده بوده است.) وحوش از اجساد آنانی تناول می‌کند که پایشان پای سبقت و جنگاوری و دستانشان دست عطا و

---

(1)- حصان: کسی‌که محصون است. حصان الذیل: زنهای نقابدار.
(2)- طلا نحر: گردن‌های بریده.
(3)- قری: تجهیزاتی که میزبان برای مهمان فراهم می‌کند.

(4)- حدی السیف: آوازی که شتران را جمع می‌کند.
(5)- ورد الردی: هلاکت.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:198
سخاوت بوده است و صورتهایی که مانند چراغ فروزان است پس ماه درخشان پنهان شده بود و ستارگان افول کرده بودند.
10- روزگار (شب و روز) را تغییر دادند و فردا حکم بلا و ستم بر آنها جاری می‌شود.
11- یا رسول اللّه لو عاینتهمو هم ما بین قتل و سبا
12- من رمیض یمنع الظلّ و من‌عاطش یسقی أنابیب القنا
13- و مسوق عاثر یسعی به‌خلف محمول علی غیر وطا
14- متعب یشکو أذی السیر علی‌نقب المنسم مهزول المطا
15- لرأت عیناک منهم منظراللحشا شجوا «1» و للعین قذی 11- ای رسول خدا! اگر آنها را در هنگامی‌که به قتل و اسارت گرفتار شدند می‌دیدی؟ دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ج1 198 در سوگ سید الشهداء(ع): ..... ص : 197
- کسانی‌که در برابر حرارت آفتاب سایه و سرپناهی نداشتند و تشنگی آنها را نیزه‌ها سیراب می‌کرد.
13- و اسرایی را که دنبال جنازه‌ها رانده می‌شدند (اسرایی که به دنبال سرهای حمل‌شده و در یک زمین ناهموار و خشن حرکت می‌کردند.)
14- اسرایی خسته و کوفته که از سختی راه و سفر شکایت کرده، در حالی‌که بر شترانی خسته و با پاهای لرزان و پشت مجروح حرکت می‌کردند.
15- (ای رسول خدا!) منظره‌ای را می‌دیدی که با دیدن آن حزنی سنگین تو را فرامی‌گرفت و چشمانت به درد می‌آمد.
16- لیس هذا لرسول اللّه یاامّة الطغیان و الغی جزی
17- غارس لم یأل فی الغرس لهم‌فأذاقوا اهله مرّ الجنا
18- جزروا جزر «2» الاضاحی نسله‌ثم ساقوا أهله سوق الأما
19- معجلات لا یوارین ضحی‌سنن الأوجه أو بیض الطلا
20- هاتفات برسول اللّه فی‌بهر السیر و عثرات الخطا 16- ای امت سرکش و طغیانگر! پاداش رسول خدا (ص) این نبود.
17- آن‌کسی‌که درخت اسلام را برای شما کاشت و کوتاهی در پرورش درخت نکرد ولی به خاندان او ثمری تلخ را از این درخت چشاندند.
18- خاندان او را به قتل رساندند و سر بریدند مانند سر بریدن قربانیها (نسل او را قصابی کردند) و سپس خاندانش را مانند کنیزان حرکت دادند.
19- آنان را به سرعت حرکت دادند در حالی‌که در این شدت آفتاب و گرما صورت و گردن‌های سفیدشان را نپوشانده بودند.

20- در حالی‌که فریاد می‌زدند و رسول خدا را می‌خواندند در شدت خستگی و پاهای آنان در حال لغزیدن و لرزیدن در حال حرکت بود.
21- یوم لا کسر حجاب مانع‌بذلة العین و لا ظلّ خبا

_____

(1)- شجواء: استخوانی که در گلو گیر می‌کند.
(2)- جزر: قتلگاه.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:199 22- أدرک الکفر بهم ثاراته‌و أدیل الغی منهم فاشتفی
23- یا قتیلا قوّض الدهر به‌عمد الدین و أعلام الهدی
24- قتلوه بعد علم منهم‌أنه خامس أصحاب العبا
25- و اصریعا عالج الموت بلاشدّ لحیین و لا مدّ ردی 21- روزی‌که نه دریده شدن حجاب مانعی بود از نگاههای مردم به آنها و نه بودن سایه‌ی چادرها برای اینکه از نگاهها محفوظ بمانند.
22- کفر به خونخواهی خود با کشتن آنان رسید و آنان را در ضلالت و گمراهی کمک کرد و شفا و تسکین یافتند.
23- ای کشته‌ای که روزگار با رفتن تو ستونهای دین و پرچم‌های هدایت را نابود و منهدم کرد.
24- او را کشتند بعد از اینکه دانستند او پنجمین فرد از اصحاب کساء است.
25- و آن به خاک‌غلتیده‌ای که شهید شد بدون اینکه کفنی به او بپوشاندند.
26- غسّلوه بدم الطعن و ماکفنّوه غیر بوغاء الثری
27- مرهقا یدعو و لا غوث له‌بأب بر و جدّ مصطفی
28- و بأم رفع اللّه لهاعلما ما بین نسوان الوری
29- أیّ جدّ و أب یدعوهماجدّ یا جدّ أغثنی یا أبا
30- یا رسول اللّه یا فاطمةیا امیر المؤمنین المرتضی 26- او را با خون شمشیرها و نیزه‌ها غسل دادند و با خاک نرمی که روی او را پوشانده بود کفن کردند.
27- محاصره‌شده‌ای که می‌خواند، فریاد می‌زد ولی کسی به فریادش نمی‌رسید، نه پدر بزرگوارش و نه جدّ برگزیده‌اش.
28- و نه چنان مادری که خداوند او را بین زنان تمام عالم علم و نشانه‌ای قرار داد و او را بالا برد، و «خیر نساء» معرّفی شد.
29- چه جدّ و چه پدری که او آنها را می‌خواند که ای جدّ من به فریاد من برس و ای پدر من!
30- یا رسول اللّه! یا فاطمة! یا امیر المؤمنین المرتضی!
31- کیف لم یستعجل اللّه لهم‌بانقلاب الأرض أو رجم السما
32- لو بسبطی قیصر أو هرقل‌فعلوا فعل یزید ما عدا

33- کم رقاب لبنی فاطمةعرقت بینهم عرق «1» المدی
34- حملوا رأسا یصلّون علی‌جده الأکرم طوعا و إبا
35- یتهادی بینهم لم ینقضواعمم الهام و لا حلوا الحبا 31- چگونه خداوند صبر به خرج داد و برای کار گروه کافر عجله نکرد به اینکه زمین را زیرورو کند و یا از آسمان بر آنان سنگ ببارد.
32- اگر فرزند قیصر یا هرقل بود آیا یزید این کار را انجام می‌داد؟!
33- چه بسیار گردن‌های فرزندان فاطمه که قطعه‌قطعه شد و مانند شمشیر که تیز است، صیقل داده شدند. (گوشت‌ها را

_____

(1)- عرق: از استخوان، گوشت را کاملا جدا کنند. قطعه‌قطعه.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:200
از استخوان جدا کردند و شمشیر آنان را قطعه‌قطعه کرد به‌گونه‌ای‌که گمان می‌کردی آنان درختی هستند که در زمین خشن روئیده‌اند.)
34- سر او را کسانی حمل کردند که به رسم جدّ بزرگوارش از روی میل شدید نماز می‌خواندند.
36- میت تبکی له فاطمةو أبوها و علی ذو العلا
37- لو رسول اللّه یحیی بعده‌قعد الیوم علیه للعزی
38- معشر فیهم رسول اللّه و الکاشف الکرب اذا الکرب عری
39- صهره الباذل عنه نفسه‌و حسام اللّه فی یوم الوغی
40- أولّ الناس الی الداعی الذی‌لم یقدّم غیره لما دعا 36- کشته‌ای که بر او، فاطمه و پدرش و علی صاحب فضیلت، گریه می‌کنند.
37- اگر امروز رسول خدا دوباره زنده شود، برای او (حسین (ع)) عزاداری برپا می‌کند.
38- مکانی که در آن رسول خدا و ملائکه همه گریه سر می‌دهند.
40- اولین کسی‌که به او ظلم شد علی بود.
41- ثم سبطاه الشهیدان فذابحسی السم و هذا بالضبا
42- و علی و ابنه الباقر و الصادق القول و موسی و الرضا
43- و علی و ابوه و ابنه‌و الذی ینتظر القوم غدا
44- یا جبال الأرض عزا و علاو بدور الأرض نورا و سنا
45- جعل الرزه الذی نالکم‌بیننا الوجد طویلا و البکا
46- لا أری حزنکم ینسی و لارزؤکم یسلی و ان طال المدی «1» 41- سپس دو فرزند شهیدش که یکی به سم و دیگری با شمشیر به شهادت رسیدند.
42- و علی بن الحسین (زین العابدین) و پسرش امام محمّد باقر (ع) و سپس امام جعفر صادق و امام موسی کاظم و امام رضا (ع).
43- و امام علی نقی و پدرش امام محمد تقی و پسرش امام حسن

عسکری (ع) و کسی‌که آیندگان منتظر ظهور او هستند.
44- ای کوههای بلندمرتبه که دارای عظمت و بلندی هستید و ای ماه‌های زمین از نظر نور و روشنایی.
45- خداوند کسانی را برای عزاداری بر شما و گریه‌های طولانی بر شما قرار داد.
46- هرگز حزن شما فراموش نمی‌شود و مصیبت شما تسکین پیدا نمی‌کند اگرچه سالها طول بکشد.

مرثیه‌ی سیّد الشّهداء:

1- هذی المنازل بالغمیم فنادهاو اسکب سخیّ العین بعد جمادها
2- إن کان دین للمعالم فاقضه‌أو مهجة عند الطلول ففادها

_____
(1)- ادب الطف؛ ج 2، ص 206- 208.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:201 3- یاهل تبلّ من الغلیل إلیهم‌اشرافة للرکب فوق نجادها؟!
4- نوىء کمنعطف الحنیة دونه‌سحم الخدود لهنّ إرث رمادها
5- و مناط أطناب و مقعد فتیةتخبو زناد الحیّ غیر زنادها 1- این سرزمین «غمیم» است: صلا در ده! و سیلاب اشک از دیده روان ساز!
2- گر این حصار بلند را وامی بر دوش است بپرداز و اگر خون دلی در این خاکدان اسیر است، فدا بخش و رها ساز.
3- یا برشو برفراز جهاز شتران و با نظاره‌ی این ویرانه، آبی بر آتش درون بیفشان.
4- خندقی به پیرامون همچون قوس کمان، نزدیکتر گودالی سیاه پر از خاکستر میراث مطبخیان.
5- اینک طناب بند خیمه‌ها و در کنارش منزلگاه جوانمردان، آتش دگران رو به خاموشی است، جز آتش اینان.
6- و مجرّ ارسان الجیاد لغلمةسجفوا البیوت بشقرها و وردها
7- و لقد حبست علی الدیار عصابةمضمومة الایدی إلی أکبادها
8- حسری تجاوب بالبکاء عیونهاو تعطّ بالزفرات فی ابرادها
9- وقفوا بها حتّی کأنّ مطیّهم‌کانت قوائمهنّ من أوتادها
10- ثمّ انثنت و الدمع ماء مزادهاو لواعج الأشجان من أزوادها 6- و این مهاربند، ویژه آن جوانان که با سمند زرد و سرخ خیمه‌ی خود آذین بندند، و دیگران با حلّه‌ی آویزان.
7- بخدا سوگند! با کاروانی بر گرد این دیار از حرکت باز ماندم که دستها بر جگر نهادند.
8- با حسرت و زاری سیلاب اشک بر رخسار روان کرده از سوز دل جامه بر تن دریدند.
9- چندان در این ماتم‌سرا ماندند که گویا پای شتران و استران میخکوب زمین کردند.
10- سپس راه برگرفتند، آبشخور آنان، سیلاب دیدگان، توشه‌ی راهشان غم و اندوهان.

11- من کلّ مشتمل حمایل رنّةقطر المدامع من حلیّ نجادها
12- حیّک بل حیّت طلوعک دیمةیشفی سقیم الربع نفث عهادها
13- و غدت علیک من الخمایل یمنةتستام نافقة علی روّادها
14- هل تطلبون من النواظر بعدکم‌شیئا سوی عبراتها و سهادها؟!
15- لم یبق ذخر للمدامع عنکم‌کلّا و لا عین جری لرقادها 11- هریک جامه‌ی عزا حمایل ساخته، دانه‌های اشک چون مروارید بر حلّه‌ها رخشان.
12- به تهنیت قدومت، بارانی فرو ریزد که توده‌ی خاک را جان بخشد، نرم و هموار.
13- و چون به دشت و هامون بنگری، مرغزاری در نظر آید چون حلّه یمن شاهوار.
14- از این دیدگان که اینک به زیارت آمده‌اند، به جز بی‌خوابی و غمگساری چه می‌جوئید؟
15- دیگر اشکی بر این دیده‌ها نماند، نه بخدا، خواب هم بدان راه نبرد.
16- شغل الدموع عن الدیار بکأونالبکاء فاطمة علی أولادها
17- لم یخلفوها فی الشهید و قد رأی‌دفع الفرات یزاد عن أورادها
18- أتری درت انّ الحسین طریدةلقنا بنی الطرداء عند ولادها؟!
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:202 19- کانت مآتم بالعراق تعدّهاأموّیة بالشام من أعیادها
20- ما راقبت غضب النبیّ و قد غدازرع النبیّ مظنّة لحصادها 16- سرشک ریختن بر یار و دیارم نیست. و بر حال زار فاطمه گریانم که در سوگ فرزندانش اشکبار است.
17- آیا به هنگام ولادتش دانست که زنازادگان سر حسین را بر سر نی خواهند کرد؟!
18- گوئیا فاطمه (س) دانسته است که حسینش به خاک افکنده و به خون کشیده‌ی نیزه‌ی کسانی است که پیامبر اکرم (ص) آن کسان را به هنگام ولادت فاطمه (س) از خود رانده بود. «1»
19- آن روز که عراقیان به سوگ و ماتم نشینند، بنی امیّه در شام با جشن و سرور عید شمارند.
20- بنی امیّه که نونهالان پیغمبر (ص) را درو می‌کردند و از پای می‌افکندند، از خشم پیامبر (ص) پروا نکردند.
21- باعت بصائر دینها بضلالهاو شرت معاطب غیّها برشادها
22- جعلت رسول اللّه من خصمائهافلبئس ما ذخرت لیوم معادها
23- نسل النبیّ علی صعاب مطیّهاو دم النبیّ علی رؤوس صعادها
24- وا لهفتاه لعصبة علوّیةتبعت امّیة بعد عزّ قیادها
25- جعلت عران الذلّ فی آنافهاو علاط وسم الضیم فی أجیادها 21- بینش و هدایت را در برابر سرگشتگی و ضلالت فروختند، رشد و صلاح را

وانهاده، نکبت و جهالت خریدند.
22- رسول خدا را خصم خود ساختند و چه بد ذخیره برای روز جزا مهیّا کردند.
23- خاندان پیامبر بر پشت شتران بدخو و سرکش سوار، و خون پیامبر بر ناوک نیزه‌های امویان بود.
24- دردا و اندوهها، که خاندان علی (ع) پس از فرّ و شکوه و فرماندهی بر بنی امیّه، فرمانبر آن ناکسان شدند.
25- مهار ذلّت و خواری در بینی کشیدند و ریسمان اسارت بر گردن نهادند.
26- زعمت بأنّ الدین سوّغ قتلهاأولیس هذا الدین عن أجدادها؟!
27- طلبت تراث الجاهلیّة عندهاو شفت قدیم الغلّ من أحقادها
28- و استأثرت بالأمر عن غیّابهاو قضت بما شاءت علی شهّادها
29- أللّه سابقکم إلی أرواحهاو کسبتم الآثام فی أجسادها
30- إن قوّضت تلک القباب فإنّماخرّت عماد الدین قبل عمادها 26- گفتند: هلاک آل علی دین کردگار است! مگر نه این دین از جدّشان به یادگار است؟
27- بنی امیّه خونهای دوران جاهلیّت را از آل علی (ع) بازخواست و سینه‌های پرکینه را از آتش التهاب، شفا بخشیدند.
28- حقوق غائبین را ویژه‌ی خود ساختند و به دلخواه خود بر حاضرین ستم راندند.
29- خدا، ارواحشان را از معرکه نبرد به عالم بالا برکشید، و شما با تاختن بر اجسادشان فجیع‌ترین جنایات را مرتکب گشتید.
30- آن خیمه‌های علوی سرنگون شد، امّا ستون دین خدا پیش از آنکه ستون خیمه‌ها بیفتد فروریخت.

_____

(1)- اشاره به حکم بن ابی العاص پیر کفّار بنی امیّه و پدر مروان بن حکم ملعون که به اتّفاق امّت طردشده‌ی رسول اللّه (ص) بود.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:203 31- إنّ الخلافة أصبحت مزویّةعن شعبها ببیاضها و سوادها
32- طمست منابرها علوج امّیةتنزو ذئابهم علی أعوادها
33- هی صفوة اللّه التی أوحی لهاو قضی أوامره إلی أمجادها
34- أخذت بأطراف الفخار فعاذرأن یصبح الثقلان من حسّادها
35- ألزهد و الأحلام فی فتّاکهاو الفتک لو لا اللّه فی زهّادها 31- اینک خلافت اسلامی از مسیر خود منحرف است، دیگر به رشد و صلاح امّت امید نتوان برد. (خلافت راستین پیامبر کنار زده شد و هرچه از سیاهی و سپیدی آن بر جای مانده بود بر باد رفت.)

32- بی‌دینان گردن کلفت اموی، منبر و جایگاه خلافت را بردند و یاد آن را از خاطره‌ها محو کردند و گرگان درنده‌ی آنان بر آن منبرها برجستند.
33- خلافت، ویژه برگزیدگان خداست که به آنان الهام بخشید و کفیل دین و آئین ساخت.
34- به تمام افتخارات چنگ یازیده و ویژه‌ی خود ساختند، ملامتی نیست که جن و انس به حسادت برخاستند.
35- پارسائی و بردباری، منش‌گستاخان خونریز، خونریزی و جلادت- اگر از خدایشان بیم نبود- روش زاهدان گوشه‌گیر.
36- عصب یقمّط بالنجاد ولیدهاو مهود صبیتها ظهور جیادها
37- تروی مناقب فضلها أعداؤهاأبدا و تسنده إلی أضدادها
38- یا غیرة اللّه اغضبی لنبیّه‌و تزحزحی بالبیض عن أغمادها
39- من عصبة ضاعت دماء محمّدو بنیه بین یزیدها و زیادها
40- صفدات مال اللّه ملء أکفّهاو أکفّ آل اللّه فی أصفادها 36- خاندانی که نوزادان خود را با یراق جنگ در «قماط» پیچند و به جای گهواره در صدر زین جای دهند.
37- حدیث آزادگی و کمالاتشان بر زبان دشمنان، که همواره از رقیبان روایت کنند.
38- ای خشم خدای! بپاخیز و به خاطر پیامبرش بر دشمنان بتاز، و شمشیر تیز از نیام برکش «1»!
39- بتاز بر آن گروهی که خون محمّد و خاندانش را به خاطر یزید و زیاد تباه کرده و بر زمین ریختند.
40- حقوق الهی را چنگ‌چنگ به یغما برند و دست خاندان الهی را در غل و زنجیر کشند.
41- ضربوا بسیف محمّد أبناءهضرب الغرائب عدن بعد ذیادها
42- قد قلت للرکب الطلاح کأنّهم‌ربد النسور علی ذری أطوادها
43- یحدو بعوج کالحنی أطاعه‌معتاصها فطغی علی منقادها
44- حتّی تخیّل من هباب رقابهاأعناقها فی السیر من أعدادها
45- قف بی و لو لوث الأزار فإنّماهی مهجة علق الجوی بفؤادها 41- با شمشیر محمّد، در پی آل و تبار او تاخته به هرسو راندند، چونان‌که شتران غریبه را از سر آبگاه برانند.
42- گفتم کاروان خسته و رنجور را که چون عقاب‌های خاکستری بر قلّه‌ی کوهساران روان است.

---

(1)- خطاب به حضرت صاحب الامر (عج).
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:204
43- ساربان در پی شترانی می‌دود که از لاغری چون کمان‌اند، سرکش

آنها از بیم تازیانه مطیع گشته و او بر کفل دامها می‌نوازد.
44- چنان تند و سریع در اهتزازند که پنداری گردن شتران، پیشاپیش، جدا از تنشان دوان است.
45- گفتم: بایست! گرچه دامنم پرغبار است، دلی در سینه دارم که از فراق یاران در تب‌وتاب است.
46- بالطفّ حیث غدا مراق دمائهاو مناخ اینقها لیوم جلادها
47- ألفقر من أرواقها و الطیر من‌طرّاقها و الوحش من عوّادها
48- تجری لها حبب الدموع و إنّماحبّ القلوب یکنّ من أمدادها
49- یا یوم عاشوراء کم لک لوعةتترقّص الأحشاء من ایقادها
50- ما عدت إلّا عاد قلبی غلّةحرّی و لو بالغت فی إبرادها 46- در این صحرای «طف» که قربانگاه شهیدان و نبردگاه دلیران بود.
47- اینک رواقش خشک و سوزان، پناهنده‌اش مرغان آسمان، زائرش وحش بیابان است.
48- دانه‌های اشکی بر این زمین ریزان است که سوز و گداز عشقش مددکار است.
49- ای عاشورای حسین! شعله‌های جانسوزت تاروپود مرا بسوخت.
50- هرساله به سوز درونم دامن زنی، هرچند به خاموشی آن بکوشم.
51- مثل السلیم مضیضة آناؤهخزر العیون نعوده بعدادها
52- یا جدّ لازالت کتائب حسرةتغشی الضمیر بکرّها و طرادها
53- أبدا علیک و أدمع مسفوحةإن لم یراوحها البکاء یغادها
54- هذا الثناء و ما بلغت و إنّماهی حلبة خلعوا عذار جوادها
55- أ أقول: جادکم الربیع؟ و أنتم‌فی کلّ منزلة ربیع بلادها 51- چون مارگزیده روزگارم تلخ و دردبار و چشمم در تب و تاب است.
52- ای جدّ والاتبار! سپاه غم و حسرت، همواره بر دلم می‌تازد: حمله می‌کند و می‌ستیزد.
53- سیلاب اشکم ریزان است، اگر شبانگاهم دریغ کند، صبحگاهان روان است.
54- این بود ثنا و ستایشم و رسا نیست، بلی هرکسی به میدان تازد، مهار سمند را از کف بگذارد.
55- آیا بگویم: «تربتت سیراب باد»؟ که شما خود باران رحمتید و ابر بهاران.
56- أم استزید لکم علّا بمدائحی؟!أین الجبال من الربی و وهادها؟!
57- کیف الثناء علی النجوم إذا سمت‌فوق العیون إلی مدی أبعادها؟!
58- أغنی طلوع الشمس عن أوصافهابجلالها و ضیائها و بعادها «1» 56- با مدح و ثنایم، ارج و منزلت شما را بیفزایم؟! شما بر قلّه‌ی کوهساران و من در تپّه و هامون!

57- با چه زبان به ستایش اختران خیزم که بر طاق آسمان همطراز کهکشان باشند؟
58- خورشید که با روشنی و جلال می‌دمد، از ستایش ما بی‌نیاز است.
***
_____
(1)- این قصیده را شریف رضی به سال 391 و در روز عاشورا سروده است. ادب الطف؛ ج 2، ص 209- 211. الغدیر؛ ج 4، ص 215- 217.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:205

قصیده:

1- صاحت بذودی بغداد فآنسنی‌تقلّبی فی ظهور الخیل و العیر
2- و کلّما هجهجت بی عن منازلهاعارضتها بجنان غیر مذعور
3- أطغی علی قاطنیها غیر مکترث‌و أفعل الفعل فیها غیر مأمور
4- خطب یهدّ دنی بالبعد عن وطنی‌و ما خلقت لغیر السرج و الکور
5- إنّی و إن سامنی ما لا اقاومه‌فقد نجوت و قدحی غیر مقمور 1- بغداد، فریادم برکشید که برون شو! و من بر پشت سمند و تکاور، با خاطری آرام.
2- هرچند از این‌سو به آن‌سویم کشاند، با شهامت و جلادت بیشتر در برابر خود یافت.
3- بی‌واهمه بر شهر بغداد بتازم و بی‌محابا آنچه خواهم کنم.
4- فتنه برخاست و آواره‌ی دیارم کرد، مرا آفریدند که بر صدر زین جای گیرم یا جهاز شتران، نه بر بالش نرم در کنار زنان.
5- هرچند از مقابله و دفاع ناتوان ماندم، بدون باخت، از معرکه جان به‌در بردم.
6- عجلان ألبس وجهی کلّ داجیةو البرّ عریان من ظبی و یعفور
7- و ربّ قایلة و الهمّ یتحفنی‌بناظر من نطاف الدمع ممطور
8-: خفّض علیک فللأحزان آونةو ما المقیم علی حزن بمعذور
9- فقلت: هیهات فات السمع لائمه‌لا یفهم الحزن إلّا یوم عاشور
10- یوم حدی الظعن فیه بابن فاطمةسنان مطّرد الکعبین مطرور 6- با شتاب، در سیاهی شب روی نهان کردم، آنگاه که بیابان از دد و دام عریان گشت.
7- و سوز دل، اشک بر رخسارم می‌بارید. گوینده‌ای گفت:
8- آرام گیر و درد را بر خود هموار کن! زیرا برای اندوه و غم وقت بسیار است.
9- گفتم: هیهات! پندت به موقع نیست، غم و اندوه جز در روز عاشورا به دلم راه نمی‌یابد.
10- روزی‌که در آن پسر فاطمه، با ناوک تیری دو پهلو و تیز آوای رحیل برکشید،
11- و خرّ للموت لا کفّ تقلّبه‌إلّا بوطیء من الجرد المحاضیر
12- ظمأن سلّی نجیع الطعن غلّته‌عن بارد من عباب الماء مقرور
13- کأنّ بیض المواضی و هی تنهبه‌نار تحکّم فی جسم من النور
14- للّه ملقی علی الرّمضاء عضّ به‌فم الرّدی بین إقدام و تشمیر

15- تحنو علیه الرّبی ظلّا و تستره‌عن النواظر أذیال الأعاصیر 11- و به خاک درغلطید، بی‌پرستار و غمخوار، پرستارش سمّ ستوران، غمخوارش تیغ ساربان.
12- با لب تشنه، نیزه‌ی جان‌ستان در دلش جا گرفت، سوز تشنگی و آرزوی آب گوارا از خاطرش برد.
13- گویا شمشیرهای تیز و برّان که در پیکرش جا می‌گرفت، آتشی بود که بر خرمنی از نور درمی‌گرفت.
14- خدا را. بر ریگزار تفتیده‌ی کربلا، پیکری نگون است که از نیش هیولای مرگ پاره‌پاره و غرق خون است.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:206
15- تپّه‌ها با سایه‌ی خود بر پیکر چاک‌چاکش رحمت آرد و گردباد، جسم عریانش را با دامن محبّت مستور دارد.
16- تهابه الوحش أن تدنو لمصرعه‌و قد أقام ثلاثا غیر مقبور
17- و مورد غمرات الضرب غرّته‌جرّت إلیه المنایا بالمصادیر
18- و مستطیل علی الازمان یقدرهاجنی الزمان علیها بالمقادیر
19- أغری به ابن زیاد لؤم عنصره‌و سعیه لیزید غیر مشکور
20- وودّ أن یتلافی ما جنت یده‌و کان ذلک کسرا غیر مجبور 16- وحش بیابان حرمت قربانگاهش شناخت، با آنکه سه روز بر خاک افتاده بود، گامی پیش نگذاشت.
17- بسا دریای آرام، که گرداب اجل در پیش دارد و امواج مرگبارش به دنبال است.
18- بسا قهرمانی که بر روزگار می‌بالید و چرخ زمانه به کام مرگش درافکند.
19- زاده‌ی زیاد را ناپاکی حسب بر حسین بیاشفت، تلاش او در استحکام قدرت یزید سپاسی برنینگیخت.
20- خواست جنایت ننگین خود را جبران کند، ولی شکست، قابل ترمیم نبود.
21- تسبی بنات رسول اللّه بینهم‌و الدین غضّ المبادی غیر مستور
22- إن یظفر الموت منّا بابن منجبة‌فطالما عاد ریّان الأظافیر
23- یلقی القنابجبین شان صفحته‌وقع القنابین تضمیخ و تعفیر
24- من بعد ما ردّ أطراف الرّماح به‌قلب فسیح و رأی غیر محصور
25- و النقع یسحب من أذیاله و له‌علی الغزالة جیب غیر مزرور 21- دختران رسول را به اسارت بردند، با آنکه نهال دین سرسبز و خرّم بود.
22- اگر غول مرگ نجیب‌زاده‌ای از خاندان ما در ربود، این هیولا، چنگ و دندانش هماره به خون رنگین است.
23- اینک با صفحه‌ی جبین، نیزه دشمن را به جان می‌خرد، که از خاک و

خون خضاب بسته.
24- بعد از آنکه، با قلبی آرام و اندیشه‌ی استوار، ناوک سنان را از جبین خود برمی‌تافت.
25- غبار میدان، دامن‌کشان می‌گذرد، گریبان در ماتم خورشید چاک زده.
26- فی فیلق شرق بالبیض تحسبه‌برقا تدلّی علی الآکام و القور
27- بنی أمّیة ما الأسیاف نائمةعن شاهر فی أقاصی الأرض موتور
28- و البارقات تلوّی فی مغامدهاو السابقات تمطّی فی المضامیر
29- إنّی لأرقب یوما لاخفاء له‌عریان یقلق منه کلّ مغرور
30- و للصّوارم ما شاءت مضاربهامن الرّقاب شراب غیر منزور 26- بر گروهی که شمشیرشان در گلو شکسته، گویا برقی بود که برفراز تپّه‌ها درخشید.
27- ای پسران امیّه! تیغ دلاورانی که عزیزانشان در اقصی نقاط زمین به خون طپیدند، به خواب نخواهد رفت.
28- شمشیر در نیام به خود می‌پیچد، سمند تیزگام در میدان تمرین بی‌قرار است.
29- و من به انتظار روزی نشسته‌ام که بی‌پروا درآید و لرزه بر اندام این فریب‌خوردگان افکند.
30- تیغها، هرچند بخواهد بر گردن دشمنان فرود آید و شراب خون بیاشامد.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:207 31- أ کلّ یوم لآل المصطفی قمریهوی بوقع العوالی و المباتیر؟!
32- و کلّ یوم لهم بیضاء صافیةیشوبها الدهر من رنق و تکدیر
33- مغوار قوم یروع الموت من یدهأمسی و أصبح نهیا للمغاویر
34- و أبیض الوجه مشهور تغطرفه‌مضی بیوم من الأیّام مشهور
35- مالی تعجّبت من همّی و نقرته‌و الحزن جرح بقلبی غیر مسبور 31- رواست که هر روز از خاندان مصطفی، با ضرب تیغ و سنان، قمری بر زمین افتد؟
32- و هر روز چشمه‌ی زلال آنان با حوادث روزگار، تیره و تار گردد؟
33- جنگجوی قوم که دیو مرگ از چنگالش می‌گریخت، اینک در پنجه‌ی غارتگران اسیر است.
34- سپیدچهره‌ای که با کبر و ناز می‌گذشت، در روز عاشورا دیده از جهان بربست.
35- شما را چه می‌شود که از چهره‌ی غمین و دیدگان فرورفته‌ام درشگفتی؟ جراحت قلبم عمیق گشته و التیام نمی‌گیرد.
36- بأیّ طرف أری العلیاء إن نضبت‌عینی؟ و لجلجت عنها بالمعاذیر
37- ألقی الزمان بکلم غیر مندمل‌عمر الزمان و قلب غیر مسرور

38- یا جدّ لا زال لی همّ یحرّضنی‌علی الدموع و وجد غیر مقهور
39- و الدمع یخفره عین مؤرّقةخفر الحنیّة عن نزع و توتیر
40- إنّ السلوّ لمحظور علی کبدی‌و ما السلوّ علی قلب بمحظور «1» 36- با کدام چشم سوی معالی و ارجمندی بنگرم که دیدگانم خشک شده، چاره‌پذیر نباشد.
37- با روزگار، با زخمی جانکاه روبرو شوم، تا عمر باقی است، و هم قلبی که خرّم و شادان نیست.
38- یا جدّاه! غم جانکاه و سوز درونم در اختیار نباشد. خواهم آبی از دیدگان بر آتش دل بیفشانم.
39- دیده‌ی بی‌خوابم خیانت کرده از ریزش اشک دریغ دارد، همچون کمان سخت که از اطاعت کماندار سرپیچد.
40- تسلّای خاطر بر دل من حرام است، با آن‌که بر هیچ دلی حرام نباشد.

قصیده:

1- راحل أنت و اللیالی تزول‌مضرّ بک البقاء الطویل
2- لا شجاع یبقی فیعتنق البیض و لا آمل و لا مأمول
3- غایة الناس فی الزّمان فناءو کذا غایة الغصون الذبول
4- إنما المرء للمنیّة مخبوء و للطعن تستجمّ الخیول
5- من مقیل بین الضلوع إلی طول عناء و فی التراب مقیل 1- از این سرا کوچ خواهی کرد، روزگار هم نخواهد ماند. دیر زیستن درد بی‌درمانی است.

_____

(1)- این قصیده را شریف رضی در عاشورای سال 377 هجری در سوگ جدش حسین (ع) سروده است. ادب الطف؛ ج 2، ص 212- 213. الغدیر؛ ج 4، ص 217- 219.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:208
2- نه دلاوری به‌جا ماند که با شمشیر هم‌آغوش گردد، نه آرزوئی و نه آرزومندی.
3- پایان زندگی- در این جهان- نابودی است، بوستان سبز و خرّم روزی افسرده و هدف تیر و نیزه خواهد بود.
4- آدمیزاده طعمه مرگ است، اسب تازی هم که پرورش جنگی یابد، عاقبت هدف تیر و نیزه خواهد بود.
5- زندگی در شکم مادر، با خواب نوشین شروع شود، بعد از آن درد و رنجی است طولانی تا که در خاک تیره به خواب ابد آرام گیرد.
6- فهو کالغیم ألفّته جنوب‌یوم دجن و مزّقته قبول
7- عادة للزّمان فی کلّ یوم‌یتنای‌ء خل و تبکی طلول
8- فاللّیالی عون علیک مع البین کما ساعد الذوابل طول
9- ربما وافق الفتی من زمان‌فرح غیره به متبول
10- هی دنیا إن واصلت ذا جفت‌هذا ملالا کأنّها عطبول 6- زندگی چون ابر است که باد جنوبش، در روزی آکنده از مه، گرد آورد، و باد صبایش پراکنده سازد.
7- شیوه‌ی روزگار است: دوستان راه سفر گیرند و بازماندگان بر آنها بگریند.
8- گذشت روزان و شبان، فراق و جدائی را تسریع کند، چونانکه گیاه، هرچند بیشتر قد برافرازد، طراوت خود را از دست بدهد.
9- بسا جوانمردی که از روزگار خود خرّم و شادان است، و دگری در تب‌وتاب.

10- دنیاست، اگر با آن سر وصل دارد، با این تخم جفا کارد، چون زیبارویان بی‌وفا.
11- کلّ باک یبکی علیه و إن‌طال بقاء و الثاکل المثکول
12- و الأمانیّ حسرة و عناءللذی ظنّ إنّها تعلیل
13- ما یبالی الحمام أین ترقّی‌بعدما غالت إبن فاطم غول
14- أیّ یوم أدمی المدامع فیه‌حادث رائع و خطب جلیل
15- یوم عاشور الذی لا أعان الصحب فیه و لا أجار القبیل 11- کسی‌که بر فراق عزیزش عزادار و گریان است، فرداست که بر او بگریند و به عزایش نشینند.
12- آرزوها مایه‌ی حسرت و رنج است، نه دلگرمی و امید.
13- غول مرگ را چه باک است که کدامین عزیز را درباید، بعد از آن‌که پسر فاطمه را دربود.
14- کدامین روز، به خاطر حادثه‌ی هولناک و فاجعه‌ی دردناک، دیده‌ها اشکبار است؟
15- روز عاشورای حسین، که نه دوست وفا کرد، نه میزبان پناه داد.
16- یا إبن بنت الرّسول ضیّعت‌العهد رجال و المحافظون قلیل
17- ما أطاعوا النبیّ فیک و قد مالت‌أرواحهم إلیک الذحول
18- و أحالوا علی المقادیر فی حربک لو أنّ عذرهم مقبول حربک
19- و إستقالوا من بعد ماأجلبوا فیها أ ألآن أیها المستقیل السیف
20- إنّ أمرا قنّعت من دونه السیف لمن حازه لمرعی و بیل
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:209
16- ای پسر فاطمه! عهد کردند و عهد خود شکستند، وفاداران چه اندک‌اند.
17- سفارش رسول را در حق تو زیر پا نهادند و به خونخواهی جاهلیت برخاستند.
18- به رویت شمشیر کشیدند و مقدّرات الهی را بهانه کردند، عذری بدتر از گناه.
19- عذر خواستند و پشیمان گشتند، بعد از آنکه سپاه خود را بسیج کردند این نه هنگام معذرت و پشیمانی است؟
20- کاری که جز با ضرب شمشیر سرانجام نگیرد، فرجامش تلخکامی و نابودی است.
21- یا حساما فلّت مضاربه الهام و قد فلّه الحسام الصقیل الهام
22- یا جوادا أدمی الجواد من الطعن و ولیّ و نحره مبلول الطععن
23- حجلّ الخیل من دماء الأعادی‌یوم یبدو طعن و تخفی حجول
24- یوم طاحت أیدی السوابق فی النقع‌و فاض الونی و غاض الصهیل
25- أترانی أعیر وجهی صوناو علی وجهه تجول الخیول؟! 21- ای شمشیر

بران که سرها شکستی و عاقبت با تیغ کین سرت را شکستند.
22- ای جوانمردی که با سمند تیزگام به دریای خون تاختی، بازگشتی و گلویت گلگون است.
23- ساق ستوران از خون رنگ شقایق گرفت؛ روزی‌که طعن نیزه آشکار است و سپیدی ساقها در خون پنهان.
24- روزی‌که سمند تیز تک در لای و لجن گرفتار ماند. ضعف و سستی بالا گرفت و شیهه ستوران به پستی گرایید.
25- پنداری صورت خود را نهان سازم، با آنکه با خیل ستور، بر سر و صورت او تاختند؟
26- أترانی ألذّ ماء و لمّایرو من مهجة الأمام الغلیل؟!
27- فبّلته الرّماح و انتضلت فیه‌المنایا و عانقته النّصول
28- و السّبایا علی النجائب تستاق‌و قد نالت الجیوب الذیول
29- من قلوب یدمی بها ناظر الوجدو من أدمع مرآها الهمول
30- قد سلبن القناع عن کلّ وجه‌فیه للصون من قناع بدیل 26- پنداری شربت آب گوارا باشدم و هنوز سینه دشمن از خون او سیراب نگشته؟
27- نیزه‌ها سینه‌اش را بوسه زدند، تیرها از شوق رخش به پرواز آمدند، ناوک سنانها در آغوشش نشستند.
28- اسیرانش بر شتران سوار گشته، گریبانها تا به دامن چاک زده‌اند.
29- به خاطر آن دلها که دیده عشق بدیدارشان خونچکان و به خاطر آن اشکها که بر رخسارشان روان است.
30- نقاب از چهره‌ی چون آفتابشان کشیدند، تابش آفتاب هم خود نقاب است.
31- و تنقّبن بالأنامل و الدمع علی کلّ ذی نقاب دلیل الدمع
32- و تشاکین و الشکاة بکاءو تنادین و النداء عویل
33- لا یغبّ الحادی العنیف و لایفترّ عن رنّة العدیل العدیل
34- یا غریب الدیار صبری غریب‌و قتیل الأعداء نومی قتیل
35- بی نزاع یطغی الیک و شوق‌و غرام و زفرة و عویل 31- با سرانگشت چهره‌ی ماهشان را پنهان نمودند، اشک رخسار هم‌چون حجاب است.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:210
32- شکوه بردند، اما با گریه و زاری، فریاد زدند، ولی با نوحه و شیون.
33- ساربان بدخیم کناری نگیرد. و ناله یتیمان آرام نپذیرد.
34- ای آواره شهر و دیار! صبر و قرارم نماند. ای کشته دشمنان! خواب بر من حرام است.
35- دل بی‌قرارم به سویت پر می‌کشد، با عشق و شعف، با ناله و شور.
36- لیت أنّی ضجیع قبرک أوأن ثراه بمدمعی مطلول
37- لا أغبّ الطفوف فی کلّ یوممن طراق الأنواء غیث هطول

38- مطر ناعم و ریح شمالو نسیم غضّ و ظلّ ظلیل
39- یا بنی أحمد الی و کم سنانیغائب عن طعانه ممطول؟!
40- و جیادی مربوطة و المطایاو مقامی یروع عنه الدخیل؟! 36- کاش در کنارت به خاک می‌رفتم، یا تربتت را در چشم می‌انباشتم.
37- همواره مزارت به موسم باران سیراب باد.
38- بارانی نرم و هموار، همراه بادی لطیف و نسیمی خنک و سایه‌ی دایم!
39- ای زادگان احمد! تا چند امروز و فردا کنم و سنان نیزه‌ام از طعن و ضرب محروم.
40- خیل تیزگامم در زیر زین، اشتران باد پیمایم در کمین، تازه وارد از آمادگیم در اندیشه و بیم!
41- کم إلی کم تعلو الطغاةّ! و کمیحکم فی کلّ فاضل مفضول؟!
42- قد أذاع الغلیل قلبی و لکنغیر بدع أن استطبّ العلیل
43- لیت أنّی أبقی فأمترق النّاسو فی الکفّ صارم مسلول
44- و أجرّ القنا لثارات یوم الطفّیستلحق الرّعیل الرّعیل
45- صبغ القلب حبّکم صبغة الشیبو شیبی لو لا الرّدی لا یحول 41- تا چند؟ باز هم تا چند، سرکشان و جانیان گردن افرازند؟ و تا چند فرومایگان دون، بر والاگهران ارجمند فرمانروا باشند؟
42- آتش درون تاروپود قلبم را بسوخت، عجبی نیست که دل‌سوخته در پی درمان برآید.
43- کاش زنده مانم و روزی با دوستان برجهم، در کفم شمشیری برنده و آخته.
44- به خونخواهی قربانیان به طف، پیکرشان را با نوک سنان بر خاک کشم. گروه‌گروه به هم پیوندیم.
45- تاروپود قلبم با مهرش زیور بسته چونان موی سپید و سپیدی مو، جز با مرگ درمان نیابد.
46- أنا مولاکم و إن کنت منکموالدی «حیدر» و أمی «البتول»
47- و إذا الناس أدرکوا غایة الفخرشأآهم من قال جدّی الرّسول
48- یفرح الناس بی لأنّی فضلو الأنام الذی أراه فضول
49- فهم بین منشد ما اقفّیه‌سرورا و سامع ما أقول
50- لیت شعری من لائمی فی مقال‌ترتضیه خواطر و عقول 46- من رعیتی سر به فرمانم، گرچه از خاندان شمایم. پدرم حیدر است و مادرم زهرای بتول.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:211
47- هرگاه دیگران با مجد و جمال به میدان مفاخرت آیند، گوی سبقت آنراست که گوید: جدّم رسول!
48- همگان از دیدارم خرّم و شادند. چون به فضل و برتریم شناسند.

دگران را هرکه بینم زائد و فضول!
49- جمعی با شور و نوا چکامه دلربایم را در بزم ادب بخوانند. برخی دگر به خطابه و سخن‌پردازیم گوش سپارند.
50- کاش می‌دانستم نکوهش گرم کیست؟ یا آنکه اندیشمندان حق‌شناس بر سخنم خرده نگیرند.
51- أترک الشی عاذری فیه کل الناس‌من أجل أن لحانی عذول
52- هو سؤلی إن أسعد اللّه جدیّو معالی الأمور للذمر سول «1» 51- با هدف و خواسته‌ام وداع گویم که گمنامی بملامتم برخاست؟ با آنکه جهانیان معذورم شناسند؟
52- آری آرزویم همین است. اگر خداوند هم با بخت فیروز قرین سعادت سازد پایگاه برتر، آرزوی خردمندان هوشیار است.

_____

(1)- این قصیده را به سال 387 در سوگ سید الشهداء سروده است. ادب الطف؛ ج 2، ص 214 و 215. الغدیر؛ ج 4، ص 219- 221.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:212

سیّد مرتضی

اشاره

سیّد مرتضی، ابو القاسم علی بن حسین از احفاد حضرت امام موسی کاظم (ع)، فقیه، متکلّم و ادیب نامدار امامیه در سده‌های چهارم و پنجم هجری و صاحب آثار ماندگاری در تاریخ و فرهنگ امامیه و مشهور به «شریف مرتضی»، «علم الهدی» و «ذو المجدین» که در رجب سال 355 هجری در خانواده‌ای اهل فضل و کمال و درگیر در مسائل سیاسی آن روزگار متولد شد.
پدرش ابو احمد موسوی نقیب طالبیان بغداد و مادرش فاطمه دختر حسن بن احمد که نسبش به علویان طبرستان و در نهایت به امام سجاد (ع) می‌رسد و برادر سید رضی می‌باشد. بدین‌ترتیب سید مرتضی در خانواده‌ای رشد و نضج یافت که به کمال شهره بودند.
سیّد مرتضی تعلیمات ابتدایی را در منزل گذراند و بعد به آموختن سایر علوم پرداخت. ادبیّات را نزد ابن نبّاته، فقه و کلام را نزد فقیه و متکلّم نامدار امامیه شیخ مفید، اخبار و ادبیّات را نزد محمّد بن عمران معروف به مرزبانی، علم نحو را نزد ابو علی فارسی نحوی و علوم دیگر را نزد اساتید دیگری آموخت و جدیّت او در کار تعلیم موجب شد که در جوانی به عنوان یک مرجع فقهی و کلامی مورد توجه عموم امامیه قرار بگیرد و مجلس درس و بحث او که در دار العلم او برگزار می‌شد، پایگاه و محور اندیشمندان زمانه و مرکز بحث‌های ادبی و فقهی و کلامی بوده است چنانکه ابو العلاء معرّی هنگام اقامت در بغداد در این جلسات شرکت می‌کرد، و میان او و سید مرتضی بحث‌های جالبی واقع شده است. سید مرتضی افزون بر فعالیت‌های علمی و فرهنگی‌اش در عرصه‌ی فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی نیز که از زمان حیات پدرش آغاز شده بود نیز بسیار فعال و پرکار بود.
چنانکه در سن 25 سالگی به نیابت پدر به سمت «نقیب طالبیان» بغداد منصوب شد و رسیدگی به امور و شکایات آنها و سرپرستی حجّاج را بر عهده گرفت و از طرف بهاء الدوله دیلمی لقب «ذو المجدین» یافت. پس از خلافت قائم بامر اللّه به سال 422 هجری موقعیت سید مرتضی به لحاظ اجتماعی و سیاسی بیش از پیش مستحکم شد تا جایی‌که خانه‌ی او پناهگاه امراء و پادشاهان آل بویه گشت. نکته دیگر در زندگی سید مرتضی وضع مالی بسیار خوب او می‌باشد به‌طوری‌که کمتر شخصیت مذهبی علمی هم‌عصر او چنین تمکن مالی‌ای داشته است. سید در ناحیه کرخ دارالعلمی داشته و به شاگردان این مؤسسه یاری‌های بسیار مالی و کمک

شهریه پرداخت می‌نمود.
سید مرتضی شاگردان نامداری تربیت کرد که هریک از مفاخر تاریخ اسلام و فرهنگ شیعه هستند و مهمترین آنها شیخ الطائفه طوسی که پس از سید مرتضی پیشوای امامیه بود.- سلّار دیلمی، قاضی عبد العزیز بن برّاح طرابلسی.
سید مرتضی در حوزه‌های متعدّد علوم و فنون عقلی و نقلی آثار متعددی نگاشته است. آثار او به دو دسته کلی تقسیم می‌شود: آثار فرهنگی و آثار ادبی. شماری از مهمترین آثارش چنین هستند:
«الانتصار» کتابی در زمینه‌ی فقه تطبیقی. «الناصریات» مشتمل بر 207 مسئله در مسائل فقهی و اعتقادی. «الشافی فی الامامة» کتابی در ردّ کتاب المغنی قاضی عبد الجبّار به‌ویژه بحث امامت. «انقاذ البشر من الجبر و القدر» درباره‌ی مسأله‌ی قضا و قدر. «المحکم و المتشابه»، «تنزیه الانبیاء» در دفاع از پیامبران و کوشش برای اثبات عصمت آنان. «اصول الاعتقادیه» درباره‌ی صفات خدا و مسائل اعتقادی و کتب بسیار دیگر. همچنین دیوان او که مجموعه اشعار و قصایدش می‌باشد و بیش از 000، 20 بیت می‌باشد. «شرح قصیده سیّد حمیری». «الشهاب فی الشیب و الشباب» که اشعاری است درباره‌ی پیری و جوانی. سید مرتضی پس از عمری پربار از کارهای بزرگ و تلاشهای پیوسته علمی و اجتماعی، در 25 ربیع الاول سال 436 هجری
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:213
درگذشت. پیکر مطهرش با حضور انبوهی از شاگردان و امّت امامیه تشییع شد. ابتدا در بغداد دفن شد، ولی بعد از مدتی جسدش را به کربلا منتقل کردند.
سید مرتضی فرزندی به نام ابو محمد داشته که در سال 443 هجری درگذشته است و از طریق او نسل سید مرتضی ادامه یافت تا آن‌که به نسب‌شناس نامدار ابو القاسم نسّابه رسید و پس از درگذشت او نسل سید مرتضی منقطع شد.
-*- سیّد مرتضی در مورد اهل بیت پیامبر (ص) قصیده‌های بسیاری گفته که چند قصیده که در مورد سیّد الشّهدا (ع) است را می‌آوریم:

در سوگ سیّد الشّهداء (ع):

1- أما تری الرّبع الذی أقفراعراه من ریب البلی ماعرا؟!
2- لو لم أکن صبا لسکّانه‌لم یجر من دمعی له ماجری
3- رأیته بعد تمام له‌مقلّبا أبطنه أظهرا
4- کأنّنی شکا و علما به‌أقرأ من أطلاله أسطرا
5- وقفت فیه اینقا ضمّراشذّب من أو صالهنّ السری 1- نبینی صحنه مرغزار دستخوش فنا گشته و چسان خشک و بی‌گیاه است؟
2- اگر شیفته‌ی اهل این دیار نبودم، چنین اشکم به دامن نمی‌ریخت.
3- معمور و آبادش دیدم، اینک سامانش زیروزبر بینم.
4- بر دیوار شکسته و طاق فروریخته‌اش اسرار گذشته را می‌خوانم.
5- ناقه‌های لاغر میان را بر عرصه‌ی آن متوقف ساختم، رنج شبروی از اندام آنها برتافتم.
6- لی باناسی شغل عن هوی‌و معشری أبکی لهم معشرا
7- أجل بأرض الطفّ عینیک مابین اناس سربلوا العثیرا
8- حکّم فیهم بغی أعدائهم‌علیهم الذؤبان و الأنسرا
9- تخال من لئلاء أنوارهم‌لیل الفیافی بهم مقمرا
10- صرعی و لکن بعد أن صرّعواو قطّروا کلّ فتی قطّرا 6- من از عشق و شیدائی دل بپرداختم، اینک از سرنوشت خاندان و خویشانم نالان و گریانم.
7- به سرزمین «طف» لختی فرو بنگر که چه راد مردانی از خاک و خون جامه بر تن دارند؟
8- دست ستم، گروهی گرگ‌صفت خونخوار بر سر آنان گسیل داشت.
9- اینک از درخشش اجسادشان شب تار بیابان روشن و تابان است.
10- به خاک درغلتیدند، اما پس از آنکه دلیران و یلان را از زین به خاک هلاک کشیدند.
11- لم یرتضوا درعا و لم یلبسوابالطعن إلّا العلق الأحمرا
12- من کلّ طیّان الحشی ضامریرکب فی یوم الوغا ضمّرا
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:214 13- قل لبنی حرب- و کم قولةسطّرها فی القوم من سطّرا-
14-: تهتم عن الحق کأنّ الذیأنذرکم فی اللّه ما أنذرا
15- کأنّه لم یقرکم ضلّلاعن الهدی القصد بأمّ القری 11- خفتان «1» آهنین لایق خود نشناختند، ازآن‌رو خفتان گلگون بر تن آراستند.
12- اندرون از طعام تهی، لاغر میان بر گرده‌ی سمند عربی تازان.
13- زادگان «حرب» را بگو: و سخن‌های گفتنی بس فراوان است.

14- «از راه حق یاوه گشتید، گویا رسول خدای بر شما مبعوث نگشت.
15- و شما را بر خوان رهبری و هدایت خود فرانخواند.
16- و لا تدرّعتم بأثوابه‌من بعد أن أصبحتم حسّرا
17- و لا فریتم ادما إمرةو لم تکونوا قطّ ممّن فری
18- و قلتم عنصرنا واحدهیهات لا قربی و لا عنصرا
19- ما قدّم الأصل امرءا فی الوریأخّره فی الفرع ما أخّرا
20- طرحتم الأمر الذی یجتنیو بعتم الشیۀ الذی یشتری 16- و شما از دین و آئین نصیبی نبردید، همانسان از حق و حقیقت عاری و عریان ماندید.
17- و نه جبّه خلافت او بر تن آراستید، و اهل دروغ و فریب بوده‌اید».
18- گفتید: اصل و ریشه‌ی ما با رسول یکی است، هیهات، شما را نه قرابتی است و نه اصل و تبار.
19- آنکه را آلودگی و لئامت عقب راند، اصل و تبار به پیش نراند.
20- میوه این شاخسار نچیده بر زمین ریختید، آنچه را همگان خریدارند، شما رایگان بفروختید.
21- وغرّکم بالجهل إمهالکمو إنّما اغترّ الذی غرّرا
22- حلّاتم بالطفّ قوما عن الماء فحلّئتم به الکوثرا
23- فإن لقوا ثمّ بکم منکرافسوف تلقون بهم منکرا
24- فی ساعة یحکم فی أمرهاجدّهم العدل کما أمّرا
25- و کیف بعتم دینکم بالّذی استنزره الحازم و استحقرا؟! 21- مهلت چند روزه شما را بفریفت، آری فریبکاران به جهالت مفتون دنیا شوند.
22- در بیابان «طف» شهیدان را از شربت آبی محروم کردید، ازاین‌رو آب کوثر بر شما حرام گشت.
23- اگر آنان از دست شما جام شهادت نوشیدند، به فردای قیامت از دستشان جام شرنگ نوشید.
24- آن روز که جدّشان سالار و فرمانروا باشد، چونان‌که به دنیا سرور مؤمنان بود.
25- فروختید دین خود را با دنیای دون، دنیائی بدین حد پست و زبون.
26- لو لا الذی قدّر من أمرکموجدتم شأنکم أحقرا
27- کانت من الدهر بکم عثرةلابدّ للسابق أن یعترا

_____

(1)- خفتان: نوعی جامه زرهی که هنگام جنگ می‌پوشند.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:215 28- لا تفخروا قطّ بشیء فماترکتم فینا لکم مفخرا
29- و نلتموها بیعة فلتةحتی تری العین الذی قدّرا
30- کأنّنی بالخیل مثل الدّباهبّت له نکاؤه صرصرا 26- اگر نه فرمان مقدّر حق بود، لیاقت و کاردانیتان بدین حد نبود.

27- فتنه روزگارتان به سر درآورد، هرکه تند تازد، روزی به سر درآید.
28- شما را چه یارای افتخار، که از خود نام نیکی به جا ننهادید.
29- با دوز و کلک به مسند خلافت برشدید «1»، باشد که به چشم، فرمان مقدّر حق را ببینید.
30- گویا این خیل ستور است که چون سیل ملخ روان است و از صولت آن باد صرصر وزان.
31- و فوقها کلّ شدید القوی‌تخاله من حنق قسورا
32- لا یمطر السمر غداة الوغاإلّا برشّ الدم إن أمطرا
33- فیرجع الحقّ إلی أهله‌و یقبل الأمر الذی أدبرا
34- یا حجج اللّه علی خلقه‌و من بهم أبصر من أبصرا
35- أنتم علی اللّه نزول و إن‌خال اناس انّکم فی الثری 31- برفراز زین یلان زورمند، که از کینه چون شیر ژیان پرخروشند.
32- از نوک سنان جز خون بر دشت و هامون نبارند.
33- تا زمام حق به دست اهلش سپرده آید، و آب رفته باز به جوی بازگردد.
34- ای نشانه‌های حقیقت که بر خلق خدا حجّتید، و هم مشعل هدایت و بصیرت.
35- زنده و جاوید بر عرش خدا مهمانید، جمعی پندارند که شما در خاک نهانید.
36- قد جعل اللّه إلیکم- کماعلمتم- المبعث و المحشرا
37- فإن یکن ذنب فقولوا لمن‌شفّعکم فی العفو أن یغفرا
38-: إذا تولّیتکم صادقافلیس منّی منکر منکرا
39- نصرتکم قولا علی أنّنی‌لآمل بالسیف أن أنصرا
40- و بین أضلاعی سرّ لکم‌حوشی أن یبدوا او أن یظهرا 36- خداوند، سالاری حشر و نشر به شما وانهاد، و شما بهتر دانید.
37- گیرم گناهی در نامه عمل بینید، درخواست مغفرت نمائید که شفاعت شما پذیرا است.
38- چون صادقانه در راه ولایتان گام زده باشم، با کردار ناپسند، مورد مرحمت باشم.
39- با زبان به یاری شما برخاستم، آرزومندم که روزی با شمشیر در رکابتان بتازم.
40- سرّی در سویدای دل نهان ساخته‌ام، از فاش کردن آن هراس و حاشا دارم.
41- أنظر وقتا قیل لی: بح به‌و حقّ للموعود أن ینظرا
42- و قد تصبّرت و لکنّنی‌قد ضقت أن اکظم أو أصبرا

---

(1)- اشاره است به اعتراف عمر که گفت: بیعت ابو بکر فلته‌ای بود که خدا شر آنرا مصون داشت.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:216 43- و أیّ قلب حملت حزنکم‌جوانح عنه و ما فطّرا؟!
44- لا عاش من بعدکم عائش‌فینا و لا عمّر من عمّرا
45- و لا استقرّت قدم بعدکم‌قرارها مبدی و لا محضرا 41- به امید آن روز که به من بگویند: «پرده از راز نهان بردار، آری حقیقت در پس پرده نماند».
42- سالها خون دل خوردم، صبر و تحمل پیشه کردم، دیگر آرام و توانم نماند.
43- آری کدام دل با غم و اندوه شما در سینه طپید، که به آخر تاروپودش در هم نپاشید؟!
44- بعد از شما لذّت زندگی حرام باد، و کسی را عمر دراز مباد.
45- گام هیچکس برقرار زمین آرام نگیرد، چه در حضر باشد و یا راه بادیه گیرد.
46- و لا سقی اللّه لنا ظامئامن بعد أن جنّبتم الأبحرا
47- و لا علت رجل- و قد زحزحتأرجلکم عن متنه- منبرا «1» 46- تشنه کامی از آب گوارا سیراب مباد، از آن پس که میان شما و آب فرات حائل افتاد.
47- و نه دیگران برفراز منبر جای گیرند، با آنکه گام شما را از فراز آن بریدند.

قصیده:

1- یا دار دار الصوّم القوّم‌کیف خلا أفقک من أنجم؟!
2- عهدی بها یرتع سکّانهافی ظلّ عیش بینها أنعم
3- لم یصبحوا فیها و لم یغبقواإلّا بکأسی خمرة الأنعم
4- بکّیتها من أدمع لو أبت‌بکّیتها واقعة من دم
5- و عجت فیها رائیا أهلهاسواهم الأوصال و الملطم 1- ای خانه‌ی پارسایان، ای دیار شب زنده‌داران و روزه‌داران! از چه آسمانت بی‌ستاره گشت؟
2- نه دیری است که ساکنان این سامان در سایه‌ی عیش و نشاط، خرّم و شادان بودند.
3- به هنگام چاشت و شام از شراب بهشتی سرخوش و شیرین‌کامند.
4- سیلاب اشک از رخسار ببارم، وگرنه جوی خون از دیده روان سازم.
5- اینک نگرانم ساکنان این دیار پوستشان بر استخوان خشکیده.
6- نحلن حتّی حالهنّ السّریبعض بقایا شطن مبرم
7- لم یدع الآساد هاماتهاإلّا سقیطات علی المنسم
8- یا صاحبی یوم أزال الجویلحمی بخدّیّ عن الأعظم
9- «داویت» ما أنت به عالمو دائی المعضل لم تعلم
10- و لست فیما أنا صبّ به‌من قرن السّالی بالمعزم؟

---

(1)- این قصیده را سید مرتضی به سال 427 ه ق. سروده است که در جلد چهارم دیوانش ثبت شده است. ادب الطف؛ ج 2، ص 275- 277. الغدیر؛ ج 4، ص 280- 282.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:217
6- چنان زارونزار که پنداری اعضائی چون ریسمان پوسیده بهم آویخته.
7- ددان و جانوران گوشت و استخوانشان بردند، جمجمه‌ها را در راه وانهادند.
8- ای یار جانی. آنروز که از سوز فراقم گوشتی بر استخوان نماند.
9- حال زارم دیدی و دانستی به روی نیاوردی اما به درد بی‌درمانم راه نبردی.
10- از سوز درونم بی‌خبری، عاشق شیدا کجا؟ بی‌خبران وادی عشق کجا؟
11- وجدی بغیر الظّن سیّارةمن مخرم ناء إلی مخرم
12- و لا بلقّاء هضیم الحشاو لا بذات الجید و المعصم
13- فاسمع زفیری عند ذکر الألی‌بالطفّ بین الذّئب و القشعم

14- طرحی فإمّا مقعص بالقناأو سائل النّفس علی مخذم
15- نثرا کدر بدد مهملغفلة السّلک فلم ینظم 11- سوز و گدازم بر آن هودج زرّین نیست که منزل به منزل روان است.
12- و نه به آن فربه لاغر میان با ساق سیمین، گردن بلورین، ساعد مرمرین.
13- ناله‌ی جانگدازم به یاد عزیزانی است که در بیابان «طف» در پنجه کرکسان و ددان.
14- به خاک درغلتیدند، با سینه درهم کوفته از سنان، سر جدا در خاک و خون تپان.
15- اعضای پیکرشان به اطراف هامون پراکنده، گویا عقد ثریّا است که درهم گسیخته.
16- کأنّما الغبراء مرمیّةمن قبل الخضراء بالأنجم
17- دعوا فجاؤا کرما منهمکم غرّ قوما قسم المقسم
18- حتّی رأوها أخریات الدّجیطوالعا من رهج أقتم
19- کأنّهم بالصّمّ مطرورةلمنجد الأرض علی متهم
20- و فوقها کلّ مغیظ الحشامکتحل الطّرف بلون الدّم 16- و یا صفحه‌ی زمین از سوی گنبد خضرا با اختران تابان تیرباران گشته.
17- از کرم دعوت کوفیان پذیرفتند، چه سوگندها خوردند که وفا نکردند.
18- آنگاه که طلیعه کاروان، پایان شب در میان گرد و غبار افق طالع گشت.
19- گویا سواران بر پشت زین با نیزه‌ی آهنین میخکوبند، چونان پرچمی که بر قلّه‌ی کوهساران برفرازند.
20- با دلی آکنده از کین، چشمانی سرخ از خون خشمگین.
21- کأنّه من حنق أجدلأرشده الحرص إلی مطعم
22- فاستقبلوا الطّعن إلی فتیةخوّاض بحر الحذر المفعم
23- من کلّ نهّاض بثقل الأذیموکّل الکاهل بالمعظم
24- ماض لما أمّ فلو جاد فی الهیجاء بالحوباء لم یندم
25- و کالف بالحرب لو أنّهأطعم یوم السّلم لم یطعم 21- گویا باز شکاری است، صید خود را در کمین.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:218
22- کوفیان با طعن سنان به استقبال جوانمردانی شتافتند، که یک تنه بر دریای لشکر می‌تاختند.
23- از جراحت تیر و شمشیر پروا نکنند، شانه از زیر بار نتابند.
24- اراده‌اش خلل نپذیرد، در پهنه‌ی پیکار، از طعن و ضرب آرام نگیرد.
25- چنان تشنه‌ی نبرد است که روز صلح و آشتی کامش شیرین نگردد.
26- مثلّم السیف و من دونه‌عرض صحیح الحدّ لم یثلم

27- فلم يزالوا يكرعون الظبابين تراقى الفارس المعلم
28- فمثخن يحمل شهّاقةتحكى لراء فغرة الأعلم
29- كأنّما الورس بها سائلأو أنبتت من قضب العندم
30- و مستزلّ بالقنا عن قراعبل الشوى أو عن مطا أدهم 26- دم شمشیرش از ضرب پیکار شکسته، شمشیر دیگران سالم و بی‌خلل.
27- هماره تیغ تیز را در شانه‌ی یلان فرو بردند و از خونشان آب دادند.
28- آن یک بر خاک فتاده، خون از چاک سرش در فوران است.
29- گویا، سرخ توت، بر سرش افتاده یا برگ ارغوان بر تنش روئیده.
30- آن دگر با طعن سنان از پشت زین نگون گشته، سمند ابلقش بی‌صاحب مانده.
31- لو لم يكيدوهم بها كيدةلانقلبوا بالخزى و المرغم
32- فاقتضبت بالبيض أرواحهم‌فى ظلّ ذاک العارض الأسحم
33- مصيبة سيقت إلى أحمدو رهطه فى الملأ الأعظم
34- رزء و لا كالرّزء من قبله‌و مؤلم ناهيک من مؤلم
35- و رمية أصمت و لكنّهامصمية من ساعد أجذم 31- اگر کوفیان راه مکر و دغل نمی‌پیمودند، ننگ عار و فرار بر جان خود می‌خریدند.
32- بآخر، غبار کین بر آسمان بر شد، روان آن پاک مردان به جانان پیوست.
33- مصیبتی فرود آمد، احمد و خاندانش در ملا أعلی به ماتم نشست.
34- غمی که از آن جانکاه‌تر نباشد، دردی که مغز جان را بسوزاند.
35- تیری که خطا نکرد، دست تیراندازش شکسته باد.
36- قل لبنى حرب و من جمّعوامن جائر عن رشده أوعم
37- و كلّ عان فى إسار الهوى‌يحسب يقظان من النوّم
38-: لا تحسبوها حلوة إنّهاأمرّ فى الحلق من العلقم
39- صرّعهم أنّهم أقدمواكم فدى المحجم بالمقدم
40- هل فيكم إلّا أخو سوءةمجرّح الجلد من اللوّم 36- زادگان «حرب» را برگو، و آن کوران و گمرهان که بر گرد خود جمع کردند.
37- آنها که خودخواهی و خودکامی بر سرشان لجام افکند، به خواب خرگوشی فرو رفتند:
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:219
38- مپندارید که از جام پیروزی کامروا گشتید، فرجام کار، تلخ‌تر از «صبر» است.
39- اینان به استقبال مرگ شتافتند، پیشتازان همیشه جان بکف باشند.
40- در میان شما جز مردم بدکار نبینم، مردمی سراپا ننگ و عار.
41- إن خاف فقرا لم يجد بالندىأو هاب و شک الموت لم يقدم
42- يا آل ياسين و مِن حبّهم‌منهج ذاک السنن الأقوم

43- مهابط الأملاک أبیاتهمو مستقر المنزل المحکم
44- فأنتم حجّة ربّ الوریعلی فصیح النطق أو أعجم
45- و أین؟ إلّا فیکم قربةإلی الإله الخالق المنعم 41- آنها که از خوف فقر، دست عطا نگشایند، از صولت مرگ پیش نتازند.
42- ای آل یاسین. ولایتان رهبر آئین استوار است.
43- فرشتگان در خانه‌ی شما فرود آیند، آیات قرآن در دل و جانتان نزول گیرد.
44- خدای گیتی را حجّت و برهانید، از عرب تا عجم، سپید و سیاه.
45- جز با مهر و ولایتان، کجا قرب و منزلتی به سوی پروردگار جهان حاصل آید؟
46- و اللّه لا أخلیت من ذکرکمنظمی و نثری و مرامی فمی
47- کلّا و لا أغببت أعداءکممن کلمی طورا و من أسهمی
48- و لا رئی یوم مصاب لکممنکشفا فی مشهد مبسمی
49- فإن أغب عن نصرکم برهةبمرهفات لم أغب بالفم
50- صلّی علیکم ربّکم وارتوتقبورکم من مسبل مثجم 46- به خدا سوگند نظم و نثرم از یاد شما خالی نماند، و نه دل یا زبانم.
47- هرگز. و نه دشمنانتان از زخم زبانم در امان مانند، و یا از تیر جان‌ستانم.
48- و نه در روز ماتمتان، لب به خنده و شادی برگشایم.
49- اگر به روزگار پیشین نبودم که با تیغ تیز نصرت و یاری کنم، اینک با زبان به مقابله برخیزم.
50- درود خداوند نثارتان باد، مزارتان از ژاله بهاری سیراب کناد.
51- مقعقع تخجل أصواتهأصوات لیث الغابة المرزم
52- و کیف أستسقی لکم رحمةو أنتم الرّحمة للمجرم؟ «1» 51- ابری پر باران، با رعدی خروشان، که زهره‌ی شیر ژیان برشکافد.
52- خدا را. چگونه بر شما رحمت آرم، که شما خود رحمت همگانید.

قصیده:

1- أ أسقی نمیر الماء ثمّ یلذّ لی‌و دورکم آل الرّسول خلاء؟

_____

(1)- ادب الطف؛ ج 2، ص 269- 271. الغدیر؛ ج 4، ص 288- 290. این قصیده در جزء پنجم دیوانش ثبت است.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:220 2- و أنتم کما شاء الشتات و لستم‌کما شئتم فی عیشة و أشاء

3- تذادون عن ماء الفرات و کارع‌به إبل للغادرین و شاء

4- تنشرّ منکم فی القواء معاشرکأنّهم للمبصرین ملاء

5- ألا إن یوم الطفّ أدمی محاجراو أدوی قلوبا ما لهنّ دواء 1- چسان از شهد زلال کامیاب گردم، بااینکه سراپرده‌ی رسول خالی و ویران است.

2- روزگار از جدائی و آوارگی شما کامیاب شد و شما از عیش و زندگی کامیاب نگشتید.

3- از آب فرات شما را راندند، با آنکه گاو و گوسفند بر کنار آن سیراب است.

5- به روز عاشورا چشمها خون گریست، دردی بر دلها نشست که دوا نپذیرد.

6- و إنّ مصیبات الزّمان کثیرةو ربّ مصاب لیس فیه عزاء

7- أری طخیة فینا فأین صباحهاوداء علی داء فأین شفاء؟!

8- و بین تراقینا قلوب صدیئةیراد لها لو أعطیته جلاء

9- فیا لائما فی دمعتی أو «مفنّدا»علی لوعتی و اللوم منه عناء؟

10- فما لک منّی الیوم إلّا «تلهّف»و ما لک إلا زفرة و بکاء 6- مصیبت در دنیا فراوان است اما این مصیبت فراموشی نگیرد.

7- سیاهی و تاریکی فضا را گرفت، صبح روشن کو؟ درد بالای درد فزود، شفا کو؟

8- دلهای بریان در سینه می‌طپد، گویا عزم پرواز دارد.

9- ای که زبان ملامت باز کرده‌ای و بر اشک سوزانم نکوهش آوری.

10- از من پاسخی نیابی، جز حسرت و آه، ناله‌های جانکاه.

11- و هل لی سلوان و آل محمّدشریدهم ما حان منه ثواء؟!

12- تصدّ عن الروحات أیدی مطیّهم‌و یزوی عطاء دونهم و حباء

13- کأنهم نسل لغیر محمّدو من شعبه أو حزبه بعداء

14- فیا أنجما یهدی الی اللّه نورهاو إن حال عنها بالغبی غباء

15- فإن یک قوم وصلة لجهنّم‌فأنتم الی خلد الجنان رشاء 11- چسان داغ

دل را فراموش کنم با آنکه خاندان محمّد آواره گشت و بی‌پناه ماند.
12- مرکوبشان از رفتار ماند، حقوق آنان پایمال شد.
13- گویا نژاد از رسول خدا ندارند، از خاندان او بیگانه‌اند.
14- ای ستارگان رخشان که پرتو انوارتان آسمانها را درنوردیده، امّا این مردم، جاهل و احمق از روشنایی و نور شما بی‌خبر و غافلند.
15- اگر جمعی رهبر دوزخ‌اند، شما خود رهبران بهشت عدن باشید.
16- دعوا قلبی المحزون فیکم یهیجه‌صباح علی أخراکم و مساء
17- فلیس دموعی من جفونی و إنّماتقاطرن من قلبی فهنّ دماء
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:221 18- إذا لم تکونوا فالحیاة منّیةو لا خیر فیها و البقاء فناء
19- و إمّا شقیتم فی الزّمان فإنّمانعیمی اذا لم تلبسوه شقاء
20- لحا اللّه قوما لم یجازوا جمیلکم‌لأنّکم أحسنتم و أساؤا 16- بگذارید که این قلب فگارم بر خروشد، بام و شام بر شما ناله زند.
17- این سیلاب اشک نیست که از دیدگانم روان است، خونابه دل از رخسارم چکان است.
18- بی‌وجود شما، زندگی برایم مرگ است، خیری در عیش و بقا نیست.
19- اگر شهد زندگی در کام شما شرنگ بود، عیش و نعمت در کام من جز تلخی نفزود.
20- خدا آن قوم را تباه کند که حرمت شما را پاس نداشتند، نیکی را با بدی مکافات کردند.
21- و لا انتاشهم عند المکاره منهض‌و لا مسّهم یوم البلاء جزاء
22- سقی اللّه أجداثا طوین علیکم‌و لا زال منهلّا بهنّ رواء
23- یسیر إلیهنّ الغمام و خلفه‌زماجر من قعقاعه و حداء
24- کأنّ بوادیه العشار تزّوحت‌لهنّ حنین دائم و رغاء
25- و من کان یسقی فی الجنان کرامةفلامسّه من (ذی) السحائب ماء
«1» 21- به هنگام سختی و افتادگی، دستگیری نیابند، روز پاداش بهره‌مند نگردند.
22- مزارتان از باران رحمت سیراب، و همواره سرسبز و خرم باد.
23- ابر بهاری سوی بارگاهتان پوید، رعد و برقی باران‌زا در پی آن خیزد.
24- گویا شتران آبستن بار خود فرو نهاده‌اند که فریاد و غوغا بر هواست.

قصیده:

1- لک اللیل بعد الذاهبین طویلاو وفد هموم لم یردن رحیلا
2- و دمع إذا حبّسته عن سبیله‌یعود هتونا فی الجفون هطولا
3- فیالیت أسراب الدموع التی جرت‌أسون کلیما أو شفین غلیلا
4- أخال صحیحا کلّ یوم و لیلةو یأبی الجوی إلّا أکون علیلا
5- کأنّی و ما أحببت أهوی ممنّعاو أرجو ضنینا بالوصال بخیلا 1- کاروان رفت، این تو و این شبهای دراز با رنجی که فرو نخواهد کشید.
2- با قطرات اشکی که اگر در دیده حبس کنی، چون سیل از گوشه‌ی چشم روان گردد.
3- کاش این سیلاب اشکی که بر رخسار می‌دود، جراحت دل را مداوا می‌کرد و یا آتش آن را فرومی‌نشاند.
4- هر بام و شام که آید، گویم: اینک از رنج درون رستم، اما سوز دل نگذارد که راه سلامت گیرم.
5- دستم به دامن معشوق نمی‌رسد، آرزوی وصل دارم، اما چه بخیل و پرجفاست.
6- فقل للذی یبکی نؤیا و دمنةو یندب رسما بالعراء محیلا

_____

(1)- ادب الطف؛ ج 2، ص 256 و 257. الغدیر؛ ج 4، ص 292 و 293. این قصیده در جلد اول دیوانش ثبت است.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:222 7- عدانی دم لی طلّ بالطّفّ إن أری‌شجیّا أبکّی أربعا و طلولا
8- مصاب أذا قابلت بالصبر غربه‌وجدت کثیری فی العزاء قلیلا
9- ورزء حملت الثّقل منه کأنّنی‌مدی الدهر لم أحمل سواه ثقیلا
10- وجدتم عداة الدین بعد محمّدإلی کلمه فی الأقربین سبیلا 6- با رقیب برگو که بر کاشانه‌ی معشوق می‌گرید و می‌نالد.
7- من از ناله و زاری بر این لانه و کاشانه معذورم، زیرا که خون عزیزانم در کربلا پامال ستم گشت.
8- داغی بر این دل نشست که هرچند در برابر آن صبر و تحمّل ورزم، قرار و آرام نیابم.
9- بار گران این مصیبت پشتم شکست، تاکنون باری چنین گران بر دوش نکشیده‌ام.
10- و شما ای دشمنان حقیقت، بعد از رسول حق فرصتی یافتید و کین خود را از خاندان او بازگرفتید.

11- و أیّکم ما عزّ فینا بدینه؟و قد عاش دهرا قبل ذاک ذلیلا
12- فقل لبنی حرب و آل أمیّةإذا کنت ترضی ان تکون قؤولا
13-: سللتم علی آل النّبیّ سیوفهملئن ثلوما فی الطلی و فلولا
14- و لم تغدروا إلا بمن کان جدّهإلیکم لتحظوا بالنّجاة رسولا
15- نساء رسول اللّه عقر دیارکمیرجّعن منکم لوعة و عویلا 11- مگر نه این بود که در سایه‌ی آئین محمد به دولت رسیدید؟ پیش از آن خوار و ذلیل بودید.
12- خاندان امیه، فرزندان حرب را برگو، اگر توانی زبان از کام برکشی:
13- با شمشیر محمّد چندان بر سر خاندانش نواختید، تا دست و شمشیر کندی گرفت.
14- با کسی راه مکر و فسون گرفتید که جدّش رهبر نجات‌بخش شما بود.
15- پردگیان رسول در میان کوچه و بازارتان گرفتار ماندند، و جز شیون و افغان پناهی نداشتند.
16- لهنّ ببوغاء الطفوف أعزّةسقوا الموت صرفا صببة و کهولا
17- کأنّهم نوّار روض هوت بهریاح جنوبا تارة و قبولا
18- و أنجم لیل ماعلون طوالعالأعیننا حتّی هبطن أفولا
19- فأی بدور ما محین ما بکاسف؟!و أی غصون مالقین ذبولا؟!
20- أمن بعد أن اعطیتموه عهودکمخفافا الی تلک العهود عجولا
21- رجعتم عن القصد المبین تناکصاو حلتم عن الحقّ المنیر حؤولا 16- طوفان کربلا فرو نشست، جام مرگ نصیب عزیزان این خاندان بود.
17- چونان گلستان ارم که طوفان بلا از چپ و راست بر آن بتازد، و گلهای آنرا پرپر کند.
18- و یا چون اختران تابان که طلوع نکرده راه افول گیرند.
19- چه بدرهای تابان که تاریک نشد؟ و چه سروهای آزاده که فرو نیفتاد؟
20 و 21- از آن پس که با شتاب عهد و پیمان خود استوار کردید، آن را به پشت برانداختید و از راه حق کناره گرفتید.
22- و قعقعتم أبوابه تختلونهو من لم یرد ختلا أصاب ختولا
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:223 23- فما زلتم حتّی أجاب نداءکمو أیّ کریم لا یحیب سؤولا؟!
24- فلمّا دنا ألفاکم فی کتائبتطاولن أقطار السباسب طولا
25- متی تک منها حجزة أو کحجزةسمعت رغاء «مضعفا» و صهیلا
26- فلم یر إلّا ناکثا أو منکّباو إلا قطوعا للذمام حلولا 22- راهها را به رویش بستید و تنهایش گذاشتید، امّا هرکس که خیانت کند و فریب دهد خود نیز خیانت می‌بیند.
23- همواره از او خواستید تا به سویتان بیاید تا اینکه او به خاطر کرامتش دعوت شما را پذیرفت زیرا چه کریمی است که درخواست‌کننده را

بی‌پاسخ بگذارد.
24- چندان نامه نوشتید و آنقدر در نامه‌هایتان درخواست کردید تا پاسخ شنیدید، و چندان اصرار کردید تا دعوت شما را پذیرفت.
25- و چون راهی بلاد شما گشت با انبوه دشمن به قتال او برخاستید.
26- برخی پیمان شکستید، جمعی از یاری او دریغ کردید، هیچیک پاس حرمت او روا نداشتید.
27- و إلّا قعودا عن لمام بنصره‌و إلّا جبوها بالرّدی و خذولا
28- و ضغن شفاف هبّ بعد رقاده‌و أفئدة ملأی یفضن ذحولا
29- و بیضا رقیقات الشفار صقیلة‌و سمرا طویلات المتون عسولا
30- و لا انتم أفرجتم عن طریقه‌إلیکم و لا لمّا أراد قفولا
31- عزیز علی الثاوی بطیبة أعظم‌نبذن علی أرض الطفوف شکولا 27- در اثر این عمل شما دلهای پاکی که در خواب بودند، یکباره بیدار شدند و به خونخواهی برخاستند.
28 و 29- کینه‌های دیرین به جوش آمد، دلهای پر خروش در تلاطم انتقام افتاد و تیغهای آبدار از نیام برآمد، با نیزه‌های تابدار.
30- شما، نه دشمن را از سر راهش به دور کردید، و نه برای ورود، منزل و مأوائی مهیا نمودید.
31- بر خفته‌ی مدینه سخت ناگوار است که پاره‌های تنش در صحرای کربلا به خاک و خون درغلتیدند.
32- یذادون عن ماء الفرات و قد سقواالشّهادة من ماء الفرات بدیلا
33- رموا بالرّدی من حیث لا یحذرونه‌و غرّوا و کم غرّ الغفول غفولا
34- أیا یوم عاشوراء کم من فجیعة‌علی الغرّ آل اللّه کنت نزولا!
35- دخلت علی أبیاتهم بمصابهم‌ألا بئسما ذاک الدخول دخولا
36- نزعت شهید اللّه منّا و إنّمانزعت یمینا أو قطعت قلیلا 32- از آب فراتشان راندند و از شربت شهادت سیرابشان کردند.
33- از آنجا که در گمان نبود، جام بلا بر سرشان ریخت، دوستان فریبکار و غدّار.
34- ای روز عاشور. چه فاجعه‌ها که بر «آل اللّه» فرود نیاوردی.
35- جام مرگ به دست گرفتی و در خانه و کاشانه آل عبا مهمان گشتی، ای ناخجسته مهمان.
36- سرور شهیدان را از میان ما بردی، دستها بریدی، سرها از تن جدا کردی.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:224 37- قتیلا وجدنا بعده دین احمدفقیدا و عزّ المسلمین قتیلا
38- فلا تبخسوا بالجور من کان ربّه‌برجع الذی نازعتموه کفیلا
39- أحبّکم آل النبیّ و لا أری‌و إن عذلونی عن هوای عدیلا

40- و قلت لمن یلحی علی شغفی بکم‌و کم غیر ذی نصح یکون عذولا
41-: رویدکم لا تنحلونی ضلالکم‌فلن ترحلوا منّی الغداة ذلولا
42- علیکم سلام اللّه عیشا و میتة‌و سفرا تطیعون النّوی و حلولا «1» 37- شهیدی که با فروافتادن قامتش دین احمد فروافتاد، عزّت مسلمین پامال شد.
38- نسبت به کسانی‌که پروردگارشان کفیلشان است، ظلم و ستم روا ندارید و با آنها زدوخورد نکنید.
39- ای خاندان رسول. شما را دوستارم، ملامت مردم را به چیزی نخرم.
40- به آنها که در مهر شما سرکوفت زنند، و چه بسیار نکوهشگران که خیرخواه نباشند،
41- گفتم: «آرام گیرید، و از سرگشتگی خود مرا معاف دارید، این دل من رام‌شدنی نیست».
42- درود خدا بر شما خاندان باد. در مرگ و زندگی در حضر و سفر.

قصیده:

1- قف بالدیار المقفراتلعبت بها أیدی الشتات
2- فإذا سألت فلیس تسأل غیر صم صامتات
3- و اسأل عن القتلی الألیطرحوا علی شطّ الفرات
4- و تیقّنوا أن الحیاة مع المذلّة کالممات
5- و منیتی فی نصرهمأشهی إلیّ من الحیاة «2» 1- در سرزمینی که بازیچه‌ی دست پراکندگی قرار گرفته و ویران شده بایست.
2- اگر بخواهی درباره‌ی آن ویرانی سوال کنی، باید از اشیاء کر و لال بپرسی. (همه‌چیز از دست رفته است.)
3- از کشتگانی که در کنار فرات بر روی زمین افتاده‌اند بپرس!
4- آنها یقین دارند که زندگی با خواری چون مرگ است.
5- اگر در یاری آنها بمیرم، برایم از زندگی لذّتبخش‌تر است.

قصیده:

1- إن یوم الطف یوم‌کان للدّین عصیبا
2- لم یدع فی القلب منی‌للمسّرات نصیبا
3- إنه یوم نحیب‌فالتزم فیه النّحیبا «3»

_____
(1)- قصیده در روز عاشورا سال 413 هجری سروده شده است و در جزء سوم دیوانش ثبت است. ادب الطف؛ ج 2، ص 263- 265. الغدیر؛ ج 4، ص 294- 296.
(2)- ادب الطف؛ ج 2، ص 257- 259.
(3)- همان؛ ص 260- 261.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:225
1- روز عاشورا برای دین روزی سخت بود.
2- جای هیچ شادی در قلب من نگذاشت.
3- این روز، روز غم و گریه است. پس در این روز همیشه گریان باش.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:226

ابو محمّد صوری

اشاره

عبد المحسن بن محمّد بن احمد بن غالب بن غلبون صوری از شعرای قرن چهارم و اوایل قرن پنجم است. اشعارش در عین سلامت و روانی، پرمعنی است. وی در غزل‌سرایی لطیف و در بحث و جدل استوار است. دیوانش در حدود 5000 بیت است که روحیه‌ی مذهبی او را نشان می‌دهد.
ابن شهر آشوب او را در سلک شعرایی نام می‌برد که بی‌پروا به ستایش اهل بیت برخاسته‌اند و ثعالبی در کتاب خود 225 بیت از اشعار او را ثبت کرده است. «1»
ابو محمد صوری در نهم شوال سال 419 ه ق در سن هشتاد سالگی درگذشت. «2»
-*-

مدح اهل بیت:

1- عیون منعن الرقاد العیوناجعلن لکلّ فؤاد فنونا
2- فکنّ المنی لجمیع الوریو کنّ لمن رامهنّ المنونا
3- و قلب تقلّبه الحادثاتعلی ما تشاء شمالا یمینا
4- یصون هواه عن العالمینو مدمعه یستذلّ المصونا
5- فمالی و کتمان داء الهوی؟!و قد کان ما خفته أن یکونا 1- چشمانی آشوبگر که خواب از چشمها ربودند و هر دلی را مفتون خود ساختند.
2- آرزوی جهانیان بودند، آفت جان همگان.
3- دلی دارم که حوادث روزگارش برآشفت، از چپ و راست به خاک و خونش کشید.
4- شور درون را از همگان پنهان کردم و اشک رخسارم آتش دل را برملا ساخت.
5- دیگر از چه درد عشق را کتمان کنم «کوس رسوایی من بر سر هر بام زدند».
6- و کان ابتداء الهوی بی مجونا فلمّا تمکّن أمسی جنونا
7- و کنت أظنّ الهوی هیّنافلاقیت منه عذابا مهینا
8- فلو کنت شاهد یوم الوداعرأیت جفونا تناجی جفونا
9- فهل ترک البین من أرتجیهمن الأوّلین و الآخرینا؟!
10- سوی حبّ آل نبیّ الهدیفحبّهم أهل الآملینا 6- ابتدا عشق را بازیچه پنداشتم اینک کارم به جنون کشیده است.
7- هوای دل را سرسری گرفتم، اینک رنج هجرانم از پای درآورده است.
8- کاش روز وداع، شاهد حال زارم بودی که دیدگان من و او به راز و نیاز اندر بودند.

_____

(1)- یتیمة الدهر؛ ج 1، ص 257.
(2)- الغدیر؛ ج 4، ص 225 و 226.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:227
9- دیو مرگ بر کسی ابقا نکرد که دل در مهر او بندم.
10- جز آل پیامبر که مهرشان آرزوی آرزومندان است.
11- هم عدّتی لوفاتی هم‌نجاتی هم الفوز للفائزینا
12- هم مورد الحوض للواردینو هم عروة اللّه للواثقینا
13- هم عون من طلب الصالحاتفکن بمحبّتهم مستعینا
14- هم حجّة اللّه فی أرضهو إن جحد الحجّة الجاحدونا

15- هم الناطقون هم الصّادقونو أنتم بتكذيبهم كاذبونا
16- هم الوارثون علوم النبیّفما بالكم لهم وارثونا؟! «1»
17- لحا اللّه قوما رأوا رشدكمهبينا فضلّوا ضلالا مبينا «2» 11- آل پیامبر، ذخیره‌ی فردای من‌اند، و هم وسیله‌ی نجات و رستگاری رستگاران.
12- ساقی کوثرند و دستاویز محکم برای امیدواران.
13- نیکوکاران امت را یار و مددکارند، از همت ایشان یاری طلب.
14- حجّت خدا در زمین، گرچه منکران سر بتابند.
15- سخنوران و راستگویانند و شما با تکذیبشان راه عناد پیمودید.
16- وارث دانشهای رسول‌اند، از چه آنان را ترک گفتید؟!
17- ای آل پیامبر! مطرود باد قومی که پرچم هدایت را به دست شما دیدند و باز هم جانب گمراهی سپردند.

مرثیه‌ی اهل بیت (ع):

1- و رزایا المصطفی فی أهله‌فاتحات للرّزایا و ختم
2- یا بنی الزّهراء ماذا إکتست‌فیکم الأیّام من عتب و ذم؟!
3- یا طوافا طاف طوفان به‌و حطیما بقنا الخطّ حطم
4- أیّ عهد یرتجی الحفظ له‌بعد عهد اللّه فیکم و الذمم؟!
5- لا تسلّیت و أنوار لکم‌غشیتها من بنی حرب ظلم 1- اما مصیبت آل پیامبر بالاترین مصیبت‌هاست.
2- ای زادگان زهرا، این داغ ننگ و نکوهش از چهره‌ی روزگار زدوده نخواهد شد.
3- ای «طواف‌کننده» که دچار طوفان بلا شدی! ای حطیمی که پی سپر نیزه‌ها گشتی.
4- بعد از آنکه پیمان الهی را زیر پا نهند، به کدامین پیمان پای بندند؟
5- کجا این دل آرام و قرار گیرد، با آنکه سیاهکاری بنی امیه پرتو انوارتان را در حجاب کرد.

_____
(1)- همان؛ ص 222 و 223.
(2)- همانجا.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:228 6- رکبوا بحر ضلال سلموافیه و الإسلام فیهم ما سلم
7- ثمّ صارت سنّة جاریةکلّ من أمکنه الظلم ظلم
8- و عجیب إنّ حقّا بکم‌قام فی الناس و فیکم لم یقم
9- و الولا فهو لمن کان علی‌قول عبد المحسن الصوری قسم
10- و أبیکم و الذی وصیّ به‌لأبیکم جدّکم فی یوم خم
11- لقد احتجّ علی امّته‌بالذی نالکم باقی الامم «1» 6- به دریای ضلالت و سرگشتگی غوطه‌ور گشتند و به جان رستند، ولی اسلام از دست آنان نرست.
7- از آن پس سیاهکاری رواج داشت و هرکس هرچه توانست کرد.
8- شگفتا! حقّی که با شمشیر شما رونق گرفت، درباره‌ی شما اجرا نگشت.
9- تنها مهر و دوستی شما در میان دوستان پابرجاست.
10- سوگند به جان علی و سوگند به آن عهدی که جدّتان در «غدیر خم» گرفت.
11- سایر امت‌ها که به فرمانروایی شما گردن نهادند، حجّت رسول را بر

قوم او تمام کردند.
***
1- و أراها لا تستقیم لذی الزهدإذ المال مال بالاعناق
2- فلهذا أبناء أحمد أبناء علیّطراید الآفاق
3- فقراء الحجاز بعد الغنی الأکبرأسری الشام قتلی العراق
4- جانبتهم جوانب الارض حتّیخلت أنّ السماء ذات انطباق
5- إن اقصّر یا آل أحمد أو أغرق کان التقصیر کالإغراق 1- نپندارم که این روزگار فریبکار، روزی با خاندان زهد کنار آید، چون مال و منال دنیا، گردنگیر مردمان است.
2- از این است که فرزندان احمد (ص) و علی (ع)، آوارهی هر شهر و دیارند.
3- در حجاز با آن دولت و مکنت فقیر و درمانده، در شام، اسیر دست بسته و در عراق، به خاک و خون غلطانند.
4- زمین پهناور از پناه دادن آنها دریغ دارد، گویا درهای آسمان هم باز نگردد.
5- ای زادگان احمد، اگر در ستایشتان سخن کوتاه کنم و یا سرحدّ امکان در ثناگستری مبالغه ورزم، هر دو یکسان است.
6- لست فی وصفکم بهذا و هذالا حقا غیر أن تروا إلحاقی
7- إنّ أهل السماء فیکم و أهل الأرض ما دامتا لأهل افتراق
8- عرفت فضلکم ملائکة اللّهفدانت و قومکم فی شقاق
9- یستحقّون حقّکم زعموا ذلک- سحقا- لهم من استحقاق
10- و أری بعضهم یبایع بعضابانتظام من ظلمکم و اتّساق 6- هیچگاه به مقام عظمت شما دست نیابم جز اینکه لطف شما دستگیر من باشد.
7- فرشتگان ملأ اعلی، با ساکنان زمین با هم به مقابله برخاستهاند.

_____
(1)- همان؛ ص 224 و 225.
دانشنامهی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:229
8- آنان فضل و کمال شما را میستایند و اینان بر ستیز و عناد خود میفزایند.
9- حقّ شما را بردند و پندارند- خاک بر دهانشان- که سزاوار آنند.
10- دست به دست پیمان خلافت بستند تا هماره بر ظلم و ستم بپایند.
11- و استثاروا السیوف فیکم فقمنانستثیر الأقلام فی الأرواق
12- أیّ عین؟ لو لا القیامة و المرجوّ فیها من قدرة الخلّاق
13- فکأنّی بهم یودّون لو أنّ الخوالی من اللیالی البواقی
14- لیتوبوا إذا یذادون عن أکرم حوض علیه أکرم ساق
15- و إذا ما التقوا تقاسمت النارعلیّا بالعدل یوم التّلاق

16- قیل: هذا بما کفرتم فذوقواما کسبتم یا بؤس ذاک المذاق «1» 11- آنان شمشیر کین به روی شما از نیام برکشیدند و ما بر حمایت، نوک قلم را بر صفحه‌ی اوراق روان کردیم.
12 و 13- گویا می‌نگرم به روز رستاخیز که آرزو کرده گویند: کاش در دنیا بودند.
14- که راه تو به پیش گیرند، آنگاه که ساقی کوثرشان از کنار حوض براند.
15- همانا که بنگرند علی سالار محشر است و دشمنان را به دوزخ می‌سپارد.
16- این است سزای کفران و ناسپاسی، بچشید عذابی که با دست خود افروختید.

_____
(1)- همان؛ ص 227 و 228.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:230

مهیار دیلمی

اشاره

ابو الحسن مهیار بن مرزویه دیلمی بغدادی، نخست بر کیش زرتشتی بود اما به سال 394 ه. ق. به دست سید رضی مسلمان شد و در مکتب او به آموزش شعر و ادب پرداخت چنانکه در آن شهره‌ی آفاق گشت.
وی یکی از شاعران پرآوازه‌ی قرن پنجم به‌شمار می‌رود. او به نسبت کسروی خویش فخر می‌کند. همانگونه که به دین و عقیده‌ای که برگزیده مباهات می‌نماید و می‌گوید: مجد و حسب را از بهترین پدران دارم و دین و آئین را از سرور مسلمانان، پس فخر و مباهات را از همه جانب گرد آوردم. سیادت عجم را با آئین عرب با هم دارم.
مهیار بر ادبیات درخشان عرب منّتی دارد که همواره او را با سپاس فراوان یاد می‌کنند و آوازه‌ای بلند دارد.
دیوانش چهار جلد دارد که فنون مختلفه شعر و ادب و شاخه‌های بارور آن را دربر گرفته است. سروده‌هایش در زمینه مذهب یکسره احتجاج و برهان است و در اشعارش جز حجّت کوبنده، ستایش صادقانه و سوگ دردناک نخواهیم یافت.
مهیار در شب یکشنبه پنجم جمادی الآخر سال 428 هجری درگذشت. «1»
-*-
و کیف ضاقت علی الاهلین تربته‌و للاجانب من جنبیه مضطجع خاندانش از آرمیدن در کنار تربت او محروم. بیگانگان در کنار مرقدش مدفون.

رثای حسین (ع):

1- مشین لنا بین میل وهیف‌فقل فی قناة و قل فی نزیف
2- علی کل غصن ثمار الشباب من مجتنیه دوانی القطوف
3- و من عجب الحسن أنّ الثقیل منه یدلّ بحمل الخفیف
4- خلیلیّ ما خبر ما تبصران بین خلاخیلها و الشّنوف
5- سلانی به فالجمال اسمه‌و معناه مفسدة للعفیف 1- خرامان و سرخوش گذشتند، چون پرچم در اهتزاز، مست و خراب.
2- میوه جوانی بر سر هر شاخی در انتظار چیدن.
3- راستی عالم پریچهران هم عالمی است، آن‌که زیباتر است بر دیگران ناز و ادا می‌فروشد.
4- دوستان! دانید که داستان خلخال و گوشواره چه بود؟
5- از من پرسیدند! نام آن جمال و زیبایی‌ست و معنایش تباهی و فساد برای پارسایی است.
6- أمن «عربیّة» تحت الظلام‌تولّج ذاک الخیال المطیف؟!
7- سری عینها أو شبیها فکاد یفضح نومی بین الضیوف

_____

(1)- الاعلام زرکلی؛ ج 3، ص 1079. تاریخ بغداد؛ ج 3، ص 276. شذرات الذهب؛ ج 3، ص 247. الغدیر؛ ج 4، ص 238 و 239. ادب الطف؛ ج 2، ص 236 و 237.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:231 8- نعم و دعا ذکر عهد الصّباسیلقاه قلبی بعهد ضعیف
9- «بآل علیّ» صروف الزمان‌بسطن لسانی لذمّ الصروف
10- مصابی علی بعد داری بهم‌مصاب الألیف بفقد الألیف 6- در این تاریکی شب، این رویای خیال‌پرور آن ماه پیکر عدنانی است؟
7- دانش جلوه‌گر است یا شبح او، نزدیک بود که در جمع دوستان رسوا شوم.
8- آری خود او بود، پیمان عشق را خاطرنشان کرد، اگر بر سر پیمان روم با دلی ناگوار است.
9- این گردش ناگوار زمانه بر آل علی (ع) بود که زبان مرا به هجو زمانه باز کرد.
10- با آنکه از دیارم بدوراند، اما از درد فراق آن کشم که دوست همنشین در فراق همنشین.
11- و لیس صدیقی غیر الحزین‌لیوم «الحسین» و غیر الأسوف

12- هو الغصن کان کمینا «1» فهبّ‌لدی «کربلاء» بریح عصوف
13- قتیل به ثار غلّ النفوس‌کما نغر «2» الجرح حکّ القروف «3»
14- بکلّ ید أمس قد بایعته‌و ساقت له الیوم أیدی الحتوف
15- نسوا جدّه عند عهد قریب‌و تالده مع حقّ طریف 11- اینک همدم من، تنها عزاداران و غمگساران حسین‌اند.
12- کینه‌ی دیرین در کمین بود، به روز عاشورا در کربلا طوفانی سهمگین به‌پا کرد. (شاخه‌های شکسته در تندباد کربلا که کینه‌ی دشمنان چنین سرنوشتی را برایشان رقم زد.)
13- و شهیدی به‌جای نهاد که کینه‌ی انسانها را برآشفت، چونان‌که جراحت را با سرانگشت به خون بیالایند.
14- با آن دستی‌که دیروز بیعت سپردند، امروز هیولای مرگ را به سویش راندند.
15- بدین زودی جدّش را از یاد بردند، حقوق دیرین و نوین یکسره از خاطر ستردند.
16- فطاروا له حاملین النّفاق‌بأجنحة غشّها فی الحفیف
17- یغزّ علیّ ارتقاء المنون‌إلی جبل منک عال منیف
18- و وجهک ذاک الاغرّ التریب‌یشهّر و هو علی الشمس موفی
19- علی ألعن أمره قد سعی‌بذاک الذمیل و ذاک الوجیف
20- و ویل امّ مأمورهم لو أطاع‌لقد باع جنّته بالطفیف 16- بار نفاق در دل، به سویش پرواز گرفتند، مکر و فسون در زیر بال نهفتند.
17- چه ناگوار است بر من که غول مرگ بر سینه‌ی وقارت بر شد.
18- و سر انورت که خاک‌آلوده بر سر نی کردند، با آنکه خورشیدش به زیر پی بود.
19- مطرودتر، فرمانروایشان که پویا شد، دوان و خیزان.
20- وای بر فرمانبرانشان که بهشت عدن را به بهای اندک فروختند.

---

(1)- کمین: پنهان شدن.
(2)- نغر: به جوشش آوردن.
(3)- قروف: پوست روی جراحت.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:232 21- و أنت- و إن دافعوک- الإمام‌و کان أبوک برغم الأنوف
22- لمن آیة الباب یوم الیهود؟!و من صاحب الجنّ یوم الخسیف؟!
23- و من جمع الدین فی یوم «بدر»«و أحد» بتفریق تلک الصفوف
24- و هدّم فی اللّه أصنامهم‌بمرأی عیون علیها عکوف؟!
25- أغیر أبیک إمام الهدی؟!ضیاء الندیّ هزبر العزیف 21- و تو ای سرور من- گرچه از مقامت محروم کردند- پیشوایی، همچون پدر ارجمندت به

رغم ابله بودن کافران.
22- به روز خیبر معجز قلعه و در، بر دست که جاری شد؟ و بر سر چاه شر جنّیان که برتافت؟
23- به روز بدر و احد صفوف دشمن که پراکند؟ صفوف آشفته دین را که مجتمع آورد.
24- بتهایشان را به رضای حق، که درهم کوبید؟ با آنکه بت‌پرستان حاضر و ناظر بودند.
25- جز پدرت بود؟! پیشوای هدایت و چراغ امت. شیر بیشه‌ی شجاعت.
26- تفلّل سیف به ضرّجوکلسوّد خزیا وجوه السّیوف
27- أمرّ بفیّ علیک الزلال‌و آلم جلدی وقع الشّفوف
28- أ تحمل فقدک ذاک العظیم‌جوارح جسمی هذا الضفیف؟
29- و لهفی علیک مقال الخبیر: أنّک تبرد حرّ الهیف
30- أنشرک ما حمل الزائرون أم المسک خالط ترب الطفوف؟ 26- کند باد شمشیری که پیکرت در خون کشید و روی هرچه شمشیر است سیاه کرد.
27- آب گوارا در کامم شرنگ شد، جامه حریرم سوهان تن گشت.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ج1 232 رثای حسین(ع): ..... ص : 230
- این تن ناتوانم کی تواند، این بار مصیبت توان‌فرسا را بر دوش کشد.
29- حسرت و افسوسم بر تو است و این نیز سخن آگاهان است که: روز قیامت آتش حسرت با اشاره تو سرد و سلامت خواهد شد.
30- سرور من، این بوی دلاویزی تو است که زایران با خود آوردند، یا مشک ختن که با تربت بیامیخت.
31- کأن ضریحک زهر الربیع هبّت علیه نسیم الخریف
32- أحبّکم ما سعی طائف‌و حنّت مطوّقة فی الهتوف
33- و إن کنت من «فارس» فالشریف معتلق ودّه بالشریف
34- رکبت- علی من یعادیکم‌و یفسد تفضیلکم بالوقوف-
35- سوابق من مدحکم لم أهب‌صعوبة ریّضها و القطوف
36- تقطّر غیری أصلابهاو تزلق أکفالها بالرّدیف «1» 31- گویا عرصه مزارت گلزار بهاری است که سوز پاییزی بر آن وزید.
32- من به شما مهر ورزم مادام‌که طواف‌کنندگان کعبه به سعی پردازند و یا قمری بر شاخسار بنالد.
33- گرچه نژادم پارسی است، اما مرد شریف و آزاد، تعلّق خاطرش وقف آزادگان شریف است.

---

(1)- الدیوان المهیار؛ ج 2، ص 262 و 263. ادب الطف؛ ج 2، ص 234 و 235. الغدیر؛ ج 4، ص 245- 247. این قصیده را به سال 392 هجری

سروده است.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:233
34- بر سمند تیزگام ادب برشدم و بر دشمنان بدخواهتان تاختم.
35 و 36- سمندی تیز رفتار از قصائد آبدار که از طغیان و سرکشی آن هراسی در دل نداشتم. با آنکه سواران دگر از سرکشی و طغیان تکاور واژگون گشتند، و ردیف آنان نیز به خاک درغلتید.

رثای اهل بیت (ع):

1- یا ندیمیّ کنتما فافترقنافاسلوانی؛ لکلّ شیء زوال
2- لی فی الشیب صارف و من الحزن علی «آل أحمد» إشغال
3- معشر الرّشد و الهدی حکم البغی علیهم- سفاهة- و الضّلال
4- و دعاة اللّه استجابت رجال‌لهم ثمّ بدّلوا فاستحالوا
5- حملوها یوم «السّقیفة» أوزارا تخفّ الجبال و هی ثقال 1- ای حریفان. روزگاری همدم و همنوا بودیم. اینک جدا گشتیم، تسلّایم دهید. آری هر پدیده‌ای رو به زوال است.
2- دیگرم سپیدی مو را، عشرت بسته، داغ خاندان احمد بر دل زارم نشسته.
3- مصلحان و رهبران، امّا دست ستم با سفاهت و نادانی بر آنان تاخت.
4- داعیان حق، جمعی به ندایشان لبیک گفتند، اما بازگشتند و نعل وارونه زدند.
5- به روز سقیفه، بار خیانت بر دوش کشیدند، باری که عظمت کوهها در برابر آن ناچیز است.
6- ثمّ جاءوا من بعدها یستقیلون و هیهات عثرة لا تقال
7- یا لها سوءة إذا أحمد قام غدا بینهم فقال و قالوا!
8- ربع همّی علیهم طلل باق و تبلی الهموم و الأطلال
9- یا لقوم إذ یقتلون «علیّا»و هو للمحل فیهم قتّال
10- و یسرّون بغضه و هو لا تقبل إلّا بحبّه الأعمال 6- روز دگر باز آمدند که بار از دوش بنهند، اما خطا قابل جبران نبود.
7- بدا بر حالشان، روزی که احمد در میانشان بپا خیزد و بپرسد و پاسخ گویند!
8- اندوه و غم در دل زارم آشیان گرفته برقرار و پایدار است با آنکه در زمانه غمی پایدار نماند.
9- خدا را از این قوم که علی را نابود کردند با آنکه نابودکننده‌ی بدبختی‌ها همو بود.
10- کینه‌ی او را در دل نهفتند با آنکه پذیرش اعمال، جز با مهر او نخواهد بود.
11- و تحال الأخبار و اللّه یدری‌کیف کانت یوم «الغدیر» الحال
12- و لسبطین تابعیه فمسموم علیه ثری «البقیع» یهال
13- درسوا قبره لیخفی عن الزوّار هیهات! کیف یخفی الهلال؟!
14- و شهید «بالطفّ» أبکی السّماوات و کادت له تزول الجبال

15- یا غلیلی له و قد حرّم الماءعلیه و هو الشّراب الحلال 11- اخبار دست به دست از زبان پیشینیان رسد، و خدا داند که روز «غدیر» چسان بود.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:234
12- اما دخترزادگان رسول: حسن با جگر مسموم، در خاک بقیع خفت.
13- مزارش با خاک برابر شد تا از نظر مشتاقان مستور ماند، نه به خدا پنهان نخواهد ماند.
14- حسین در سرزمین «طف» به خاک و خون درغلتید، آسمانها بر او خون گریست. کوهساران از بار اندوه درون در حال انفجار ماند.
15- وای از این آتش دل که از شربت آبی محروم شد، شربت آب که به هر شرعی حلال است.
16- قطعت وصلة «النبیّ» بأن تقطع من آل بیته الأوصال
17- لم تنجّ الکهول سنّ و لا الشّبان‌زهد و لا نجا الأطفال
18- لهف نفسی یا «آل طه» علیکم‌لهفة کسبها جوّی و خبال
19- و قلیل لکم ضلوعی تهتزّ مع الوجد أو دموعی تذال
20- کان هذا کذا و ودّی لکم حسب و مالی فی الدّین بعد اتّصال 16- خواستند رحم رسول را قطع کنند، پیکر خاندانش به هرجا دریافتند، بند از بند جدا کردند.
17- به فرتوتی کهنسالان ننگریستند، بر جوان عابد و زاهد ترحّم نیاوردند، حتی کودکان از دم شمشیر نرستند.
18- وای از این حسرت جانکاه- ای خاندان طه، این حسرت و غم، تاروپود مرا به آتش کشید.
19- لکن چه بی‌ارزش است در راه شما، این اشکی که از سوزش دل بر رخسار می‌دود.
20- مرام و مسلکم این بود، شرافت خود را در دوستی شما جستجو کردم، با آنکه هنوز با دین شما پیوند نداشتم.
21- و طروسی سود فکیف بی الآن و منکم بیاضها و الصّقال
22- حبّکم کان فکّ أسری من الشّرک و فی منکبی له أغلال
23- کم تزمّلت بالمذلّة حتی‌قمت فی ثوب عزّکم أختال
24- برکات لکم محت من فؤادی‌ما أهلّ الضّلال عمّ و خال
25- و لقد کنت عالما أنّ إقبالی بمدحی علیکم إقبال «1» 21- نامه‌ام سیاه بود. اینک از برکات شما سفید و صیقل یافته شده است.
22- دوستی شما مرا از بند شرک رهانید و زنجیر ضلالت از گردنم واگسست.
23- سالها جامه‌ی ذلّت به تن داشتم، اینک در جامه‌های عزت شما خرامانم.
24- رهبری شما زنگار کفر و ضلالت از قلبم زدود، و هم آنچه سالها از

وسوسه خویشان بر دل نشسته بود.
25- سوگند به خدا، از آن روز که باثنا و ستایشتان زبان گشادم، بخت و اقبال، بر من آغوش گشود.

رثاء و ماتم اهل بیت (ع):

1- و بحیّ آل محمّد إطراؤه‌مدحا و میّتهم رضاه مراثیا
2- هذا لهم و القوم لا قومی هم‌جنسا و عقر دیارهم لا داریا
3- إلّا المحبّة فالکریم بطبعه‌یجد الکرام الأبعدین أدانیا

_____

(1)- الغدیر؛ ج 4، ص 235 و 236. ادب الطف؛ ج 2، ص 239 و 240.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:235 4- یا طالبیّین اشتفی من دائه المجد الذی عدم الدواء الشافیا
5- بالضاربین قبابهم عرض الفلاعقل الرکائب ذاهبا أو جائیا 1- ثنا و ستایش، ویژه بازماندگان این خاندان، سوگ و ماتم‌سرایی مخصوص شهیدان آنان.
2- این است آنچه من نثار قوم آنان سازم، با آنکه نه از یک نژادیم و نه هم‌وطن.
3- البته انگیزه‌ی محبت است، مرد کریم با فطرت خود، جانب کریمان گیرد، گرچه خویش و نزدیک نباشند.
4- ای خاندان ابو طالب! مدّعیان مجد و عظمت، سینه‌های خود را شفا بخشیدند.
5- با خون کسانی‌که قبّه‌های مفاخرشان به هر مرزوبومی افراشته بود تا پناهگاه کاروانها باشد.
6- شرعوا المحجّة للرشاد و أرخصواما کان من ثمن البصائر غالبا
7- و أما و سیّدهم علیّ قولةتشجی العدوّ و تبهج المتوالیا
8- لقد ابتنی شرفا لهم لورامه«زحل» بیاع کان عنه عالیا
9- و أفادهم رقّ الإنام بوقفةفی الرّوع بات بها علیهم و الیا
10- ما استدرک الانکار منهم ساخطإلّا و کان بها هنالک راضیا
11- أضحوا أصادقه فلمّا سادهم‌حسدوا فأمسوا نادمین أعادیا «1» 6- آنها که راه صلح و صفا را هموار کردند، دانش و بینش را به رایگان در اختیار مردم نهادند.
7- به آقا و سرورشان علی سوگند، این سخن، دوست را دلشاد کند، دشمن را محزون و غمناک.
8- بنیان شرافتی را برایشان سازمان داد که از دسترس «زحل» برتر می‌نمود.
9- با ثبات و پایمردی در مهالک که امیر و سالارشان بود، یوغ اطاعت بر گردن همگان نهاد.
10- حتی حسد پیشه‌گان ناراضی راه انکار نجستند، بلکه همگان راضی و

خرسند بودند. (بیعت همگانی با امام علی (ع))
11- یکسره دست دوستی و محبت دراز کردند و چون سالار و امیر مؤمنان شد، حسد بردند و به دشمنی برخاستند.
***
1- و لم أک أحمد أفعاله‌فلی اسوة ببنی «أحمد»
2- بخیر الوری و بنی خیرهم‌إذا ولد الخیر لم یولد
3- و أکرم حیّ علی الأرض قام‌و میت توسّد فی ملحد
4- و بیت تقاصر عنه البیوت‌و طال علیّا علی الفرقد
5- تحوم الملائک من حوله‌و یصبح للوحی دار الندی 1- هیچگاه نتوانستم گردش روزگار را بستایم، امّا می‌توانم با تأسی به فرزندان احمد مختار، تسلّی خاطر جویم.
2- بهترین جهانیان، فرزندان بهترینشان جز اینان فرزند نیک پا به جهان نگذارد.
3- گرامی‌ترین زندگان که بر بساط زمین قدم نهند و گرامی‌ترین مردگان که در دل خاک نهان گردند.
4- خاندانی برفراز خاندانها تا آنجا که برفراز «فرقدان» برشده‌اند.

_____
(1)- الغدیر؛ ج 4، ص 236 و 237.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:236
5- فرشتگان در گردشان به طواف اندر، وحی و الهام بر قلوبشان مستتر.
6- ألاسل «قریشا» و لم منهم‌من استوجب اللوم أو فنّد
7- و قل: مالکم بعد طول الضّلال لم تشکروا نعمة المرشد؟!
8- أتاکم علی فترة فاستقام‌بکم جائرین عن المقصد
9- و ولیّ حمیدا إلی ربّه‌و من سنّ ما سنّه یحمد
10- و قد جعل الأمر من بعده«لحیدر» بالخبر المسند 6- از قریش واپرس. آنها که سزاوار عقاب‌اند به نکوهش در سپار و آنها که خطاکارند خاطرنشان ساز.
7- بگو: از چه سپاس رهبر خود نگذاشتید؟! آن‌که شما را از پس عمری ضلالت و سرگشتگی نجات بخشید.
8- به دوران فترت انبیا گسیل آمد و شما را به راه راست رهبری فرمود.
9- آزاد و وارسته به سوی جنان پرکشید. هر آن‌که بر سنّت او رود مورد سپاس است.
10- و امر خلافت را به حیدر وانهاد، آن‌چنان‌که خبر معتبر حاکی است.
11- و سمّاه مولی بإقرار من‌لو اتّبع الحقّ لم یجحد
12- فملتم بها- حسد الفضل- عنه‌و من یک خیر الوری یحسد
13- و قلتم: بذاک قضی الإجتماع‌ألا إنّما الحقّ للمفرِد

14- یعزّ علی «هاشم» و «النّبی»تلاعب «تیم» بها أو «عدی»
15- و إرث علیّ لأولادهإذا آیة الإرث لم تفسد 11- بر همگانش سرور و مولی ساخت، آنها که شیفته حق‌اند معترف‌اند.
12- و شما حاسدان فضیلت، زمام خلافت از چنگ او بربودید. هر آنکه صاحب فضل باشد بر او رشک برند.
13- گفتید: «اجتماع امت رهبر ما بود»! امّا بدانید یکّه‌تاز امّت، ویژه خلافت بود.
14- چه ناگوار است بر دودمان هاشم و هم بر رسول کردگار که خلافت بازیچه «تیم» و «عدی» باشد.
15- بعد از علی، حق خلافت مخصوص فرزندان اوست، اگر آیه میراث زیر پا نماند.
16- فمن قاعد منهم خائفو من ثائر قام لم یسعد
17- تسلّط بغیا أکفّ النّفاق منهم علی سیّد سیّد
18- و ما صرفوا عن مقام الصّلاةو لاعنّفوا فی بنی المسجد
19- أبوهم و امّهم من علمت فأنقص مفاخرهم أو زد
20- أری الدین من بعد یوم «الحسین»علیلا له الموت بالمرصد 16- آن یک خائف و ناامید از پا نشست و آن دگر که بپا خاست و یاور نیافت.
17- دست نفاق از آستین ظلم و ستم برآمد، سروری از پس سروری به خاک هلاک افکند.
18- در صفوف اجتماع برایشان تاختند و چون در محراب عبادت گوشه‌ی انزوا گرفتند، پی کار خود رفتند.
19- پدر این خاندان علی (ع) و مادرشان فاطمه (س) معروف همگان‌اند، از مفاخر ایشان دم زن یا دم فروبند.
20- از پس روز حسین، آئین حق به بستر بیماری خفت، مرگ هم در کمین است.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:237 21- و ما الشّرک للّه من قبلهإذا أنت قست بمستبعد
22- و ما آل «حرب» جنوا إنّماأعادوا الضّلال علی من بدی
23- سیعلم من «فاطم» خصمهبأیّ نکال غدا یرتدی
24- و من ساء «أحمد» یا سبطهفباء بقتلک ماذا یدی؟!
25- فداؤک نفسی و من لی بذاک لو انّ مولیّ بعبد فدی 21- اگر راه و روش مردم را قیاس گیری، دوره جاهلیت به خاطر آید.
22- خاندان پسر امیّه جنایت تازه مرتکب نشدند، آئین جاهلیت را به قدرت پیشین اعاده کردند.
23- آنکه را فاطمه، خصم خونخواه باشد، روز قیامت خواهد دید که با چه عقوبتی دست به گریبان باشد.

24- ای سبط پیامبر! هر آنکه دست به خون تو آلود، بروز قیامت چه غرامتی خواهد پرداخت؟!
25- جانم فدایت باد، و کیست که آنرا به فدا گیرد. کاش برده را جان فدای سرورش بپذیرند.
26- ولیت دمی ما سقی الأرض منک‌یقوت الرّدی و أکون الرّدی
27- و لیت سبقت فکنت الشهیدأمامک یا صاحب المشهد
28- عسی الدهر یشفی غدا من عداک قلب مغیظ بهم مکمد
29- عسی سطوة الحق تعلو المحال‌عسی یغلب النقص بالسؤدد
30- و قد فعل اللّه لکنّنی‌أری کبدی بعد لم تبرد 26- کاش هیولای مرگ از خون من سیراب می‌شد، و خون تو بر زمین نمی‌ریخت.
27- ای خفته‌ی کربلا! کاش می‌بودم و در برابرت به خاک و خون می‌طپیدم.
28- شود که روزگار این دل پر درد را از دست دشمنانت شفا بخشد.
29- شود که شوکت حق بر باطل چیره شود، شود سفله مغلوب آزاده شود.
30- این آرزوها همه با دست خدائی برآورده شود، اما هنوز جگر من تفتیده و داغدار است. (گرچه عباسیان حکومت بنی امیّه را نابود کردند ولی کافی نیست و جگر من بعد از آن هم خنک نشد و آرام نگرفت و من در انتظار لحظه‌ای هستم که داغ دلم با دعوت قائم (عج) آرام گیرد.)
31- یسمعی لقائکم دعوةیلبّی لها کلّ مستنجد
32- أنا العبد و آلاکم عقده‌إذا القول بالقلب لم یعقد
33- و فیکم و دادی و دینی معاو إن کان فی «فارس» مولدی
34- خصمت ضلالی بکم فاهتدیت‌و لولاکم لم أکن أهتدی
35- و جرّدتمونی و قد کنت فی‌ید الشرک کالصّارم المغمد 31- شنیدم که قائم شما را ندای عدالتی است که هر صاحب شهامتی به پاسخ لبیک گوید.
32- من برده شمایم و با تاروپود قلبم به شما پیوند خورده‌ام. آنگاه که اعتراف دگران قلبی نباشد.
33- دین و دوستیم در وجود شما خلاصه گشته، با آنکه زادگاهم ایران است.
34- از برکت شما بر حیرت و ضلالت پیروز گشتم، اگر نبودید، به صراط حق راه نمی‌بردم.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:238
35- تا در دست شرک بودم، چون شمشیری در نیام بودم. به دست شما از نیام برآمده افراشته ماندم.
36- و لا زال شعری من نائح‌ینقّل فیکم إلی منشد
37- و ما فاتنی نصرکم باللسان‌إذا فاتنی نصرکم بالید «1» 36- هماره

قصائد من دست‌به‌دست می‌چرخد: از زبان این نوحه‌سرا به سینه آن ماتم‌زده‌ی غم‌فزا.
37- اگر زمان نیافتم که با دست به یاری شما خیزم. اینک با زبان شعر به‌پا خاسته‌ام.

در رثاء علی (ع) و فرزند شهیدش (ع):

1- یزوّر عن حسناء زورة خائف‌تعرّض طیف آخر اللیل طائف
2- فأشبهها لم تغد مسکا لناشق‌کما عوّدت و لا رحیقا لراشف
3- قصیّة دار قرّب النوم شخصهاو مانعة أهدی سلام مساعف
4- ألین و تغری بالإباء کأنّماتبرّ بهجرانی ألیّة حالف
5- و «بالغور» للناسین عهدی منزل‌حنانیک من شات لدیه و صائف 1- نیم شبان به نیابت «حسناء» شبحی ترسان و لرزان به زیارت آمد.
2- گویا او بود، جز اینکه عطر دلاویزش به مشام نرسید و شرابی از لب و دندانش نصیب نگشت.
3- کاشانه‌اش دور، خوشبختم که رویا راه را نزدیک کرد، از دیدارش محروم، ولی درود، نثار او است.
4- با نرمی نیاز برم، امتناع کند، گویا سوگندی یاد کرده که رعایت آن را فرض داند.
5- در دامن خلوت، منزلگاه آن بیوفایان فراموشکار است، که مرغ روحم به تابستان و زمستان بدان سوی شتابان و مشتاق است.
6- اغالط فیه سائلا لا جهالةفأسأل عنه و هو بادی المعارف
7- و یعذلنی فی الدار صحبی کأنّنی‌علی عرصات الحبّ أوّل واقف
8- خلیلیّ إن حالت- و لم أرض- بیننا‌طوال الفیافی أو عراض التنائف
9- فلازرّ ذاک السّجف إلّا لکاشف‌و لا تمّ ذاک البدر إلّا لکاسف
10- فإن خفتما شوقی فقد تأمنانه‌بخاتلة بین القنا و المخاوف 6- خواهم راز عشق را پنهان کنم. ازاین‌رو نام و نشانش پرسم با آنکه دانم، از حالش جویا شوم با آنکه مشهود همگان است.
7- دوستانم به نصیحت راه ملامت گیرند، پندارند اولین روز است که در وادی عشق پا گذاردم.
8- نگارا! اگر میان من و تو- و خدا نکند- صدها تپّه و صحرا حایل شود.
9- یقین بدان: این پرده آویخته نشد جز اینکه روزی کنار رود و این ماه چهارده، کمال نگرفت جز اینکه روزی تاریک شود.

_____

(1)- الغدیر؛ ج 4، ص 241 و 242. ادب الطف؛ ج 2، ص 248 و 249. دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:239
10- اگر از اشتیاق من می‌هراسید که با شتاب این پرده را به یکسو نهم، ایمن باشید که از بی‌پروایی شراب کمک نگیرم
11- بصفراء لو حلّت قدیما لشارب‌لضنّت فما حلّت فتاة لقاطف

12- يطوف بها من «آل كسرى» مقرطقيحدّث عنها من ملوک الطوائف
13- سقى الحسن حمراء السلافة خدّهفأنبع نبتا أخضرا فى السوائف
14- و أحلف أنّى شعشعت لى بكفّهسلوت سوى همّ لقلبى محالف
15- عصيت على الأيّام أن ينتزعنهبنهى عذول أو خداع ملاطف 11- انگورى كه اگر شراب كهنهاش حلال باشد بخل ورزند و تازه آن را براى چيدن روا نشمارند.
12- ساغر آن در كف لبادهپوشى از خاندان كسرى است كه حديث شراب را از شاهان قبائل روايت كند.
13- سرخى شراب ناب، گونه چون گلشن را از طراوت سيراب كرد، سبزهى غدّارش بركنار دميد.
14- سوگند كه اگر با كف زرّينش شراب مرا ممزوج كند، غم دل فرو نهم، جز آن غمى كه بر دلم پيمان وفا بسته.
15- به روزگار اين مهلت نگذاشتم كه موهبت اين غم از دل برباید، چه با پند ناصحان و يا فريب دوست مهربان.
16- جوىّ كلّما استخفى ليخمدهاجهسنا بارق من أرض «كوفان» خاطف
17- يذكّرنى مثوى «علىّ» كأنّنىسمعت بذاک الرزء صيحة هاتف
18- ركبت القوافى ردف شوقى مطيّةتخبّ بجارى دمعى المترادف
19- إلى غاية من مدحه إن بلغتهاهزأت بأذيال الرّياح العواصف
20- و ما أنا من تلک المفازة مدركبنفسى و لو عرّضتها للمتالف 16- آتشى شعلهور كه هرچند دم فروكشد، برقى خيرهكننده از سرزمين كوفان بر جهد و بازش مشتعل سازد.
17- برقى خاطف كه تربت على را به خاطر آورد، گويا سروش مصيبتش را به گوش مىشنوم.
18- مشتاقانه بر مركب قافيه برشدم و با اشک ريزان، هروله‌كنان رهسپار گشتم.
19- به سوى ثنا و ستايش كه اگر احساسم رسا باشد، طوفانهاى سهمگين را بازيچه شمارم.
20- در اين وادى بىكران با نيروى جان راه به جايى نبرم، گرچه خود را به آب و آتش زنم.
21- ولكن تؤدّى الشهد إصبع ذائقو تعلق ريح المسک راحة دائف
22- بنفسى من كانت مع اللّه نفسهإذا قلّ يوم الحقّ من لم يجازف
23- إذا ما عزوا دينا فآخر عابدو إن قسموا دينا فأوّل عائف
24- كفى «يوم بدر» شاهدا و «هوازن»لمستأخرين عنهما و مزاحف
25- و «خيبر» ذات الباب و هى ثقيلة المرام على أيدى الخطوب الخفائف
21- ولى اينم كافى است كه شهد انگبينى با سرانگشتى ممتاز باشد و شميم عنبر جامهى عنبرى بپالايد.

22- جانم فدای آن سرور که بنده‌ی راه حق بود، روزگاری که دیگران مدّعیان ناحق بودند.
23- اگر مدارج دین را وارسند، به نهایت عابد. اگر دنیا را بخش کنند، اولین زاهد.
24- روز بدر و هوازن، حجّتی است رسا، بر آنها که راه فرار گرفتند و رهسپار شدند.
25- و قلعه خیبر با آن در سنگین که بر دست ناتوان چه سهمگین بود.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:240 26- «أبا حسن» إن أنکروا الحق (واضحا)علی أنّه و اللّه إنکار عارف
27- فإلّا سعی للبین أخمص بازل‌و إلّا سمت للنعل إصبع خاصف
28- و إلّا کما کنت ابن عمّ و والیاو صهرا و صنوا کان من لا یقارف
29- أخصّک بالتفضیل إلّا لعلمه‌بعجزهم عن بعض تلک المواقف
30- نوی الغدر أقوام فخانوک بعده‌و ما آنف فی الغدر إلّا کسالف 26- یا ابا الحسن! اگر حقّ ترا به جهالت منکر آمدند و به خدا سوگند که دانسته انکار نمودند.
27- باوجوداین. اگر یکّه‌تاز میدان شهامت نبودی و با تشریف «خاصف النعل» همتا و هم‌سنگ رسول نمی‌شدی.
28- اگر پسر عم کارگزار، داماد و هم‌ریشه رسول نبودی- با آنکه بودی- دگران با تو برابر و هم‌سنگ نبودند.
29- می‌دانست که دیگران از بر شدن به این مدارج ناتوان‌اند، ازاین‌رو به‌ویژه نام تو را به فضیلت یاد فرمود.
30- جمعی نیرنگ زدند و بعد از رسول راه خیانت گرفتند، این یک در نیرنگ و دغل همتای دیگری بود.
31- و هبهم سفاها صحّحوا فیک قوله‌فهل دفعوا ما عنده فی المصاحف
32- سلام علی الإسلام بعدک إنّهم‌یسومونه بالجور خطّة خاسف
33- وجدّدها «بالطفّ» بابنک عصبةأباحوا لذاک القرف حکّة قارف
34- یعزّ علی «محمّد» بابن بنته‌صبیب دم من بین جنبیک و اکف
35- أجازوک حقّا فی الخلافة غادرواجوامع منه فی رقاب الخلائف 31- گیرم که با سفاهت سخن رسول را برتابیدند، آیات قرآن را چگونه برمی‌تابند؟
32- بعد از تو فاتحه اسلام را خواندند: دین را با خواری و خفت زیر پا نهادند.
33- این سفاهت و خیانت در بیابان «طف»، بر سر فرزندان حسین تجدید شد: روا شمردند که زخم کهنه را با سرانگشت خونبار سازند.
34- ناگوار است بر رسول خدا که از سینه‌ی دخترزاده‌اش خون چون ناودان روان است.

35- میراث خلافت را از چنگ تو ربودند، و خلافت خود را چونان غل جامعه بر گردن آیندگان بستند.
36- أیا عاطشا فی مصرع لو شهدته‌سقیتک فیه من دموعی الذوارف
37- سقی غلّتی بحر بقبرک إنّنی‌علی غیر إلمام به غیر آسف
38- و أهدی إلیه الزائرون تحیّتی‌لأشرف إن عینی له لم تشارف
39- و عادوا فذرّوا بین جنبیّ تربة‌شفائی ممّا استحقبوا فی المخاوف
40- اسرّ لمن والاک حبّ موافق‌و ابدی لمن عاداک سبّ مخالف 36- ای تشنه‌ی در خون طپیده که اگر در رکابش بودم، با سیلاب اشک خود سیرابش می‌ساختم.
37- از دریای رحمتی که به کویت اندر است، موجی برآمد و از عطشم وارهانید، با آنکه در کنار تربتت حاضر نبودم.
38- زایران مرقد پاکش درود مرا به نیابت نثار کردند تا تشریف جویم اگرچه دیدگانم از این شرافت محروم ماند.
39- بازگشتند و غباری از تربتش بر سینه‌ام فشاندند، شفای من در همان بود که آنان ذخیره‌ی روز درماندگی سازند.
40- مهر دوستانت به دل نهفتم، مهری موافق. شتم دشمنانت بر زبان دارم، دشمنی آشکار.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:241 41- دعیّ سعی سعی الاسود و قدمشی‌سواه إلیها أمس مشی الخوالف
42- و أغری بک الحسّاد أنّک لم تکن‌علی صنم فیما رووه بعاکف
43- و کنت حصان الجیب من ید غامرکذاک حصان العرض من فم قاذف
44- و ما نسب ما بین جنبیّ تالدبغالب ودّ بین جنبیّ طارف
45- و کم حاسد لی ودّ لو لم یعش و لم‌انابله فی تأبینکم و اسایف 42- ازاین‌رو حاسدانت به کین برخاستند که همگان دانند مانند آنان برای بت سجده نبردی.
43- دست آلودگان به دامن طهارتت نرسید، دهان بدگویان، حسبت را نیالود.
44- این افتخاری کهن که از خون تبارم در رگ و پی دارم، افزون نشمارم از مهری که تازه به دل می‌پرورانم.
45- بسا حاسدان که آرزو دارند کاش در زمره‌ی خفتگان بودند و من در برابر آنان با زبانی چون تیر و شمشیر به دفاع و حمایت برنمی‌خاستم.
46- تصرّفت فی مدحیکم فترکته‌بعضّ علیّ الکفّ عضّ الصوارف
47- هواکم هو الدنیا و أعلم أنّه‌یبیّض یوم الحشر سود الصحائف «1» 46- در ثنا و ستایشتان داد سخن دادم و این دشمن بدخواه تو است که از خشم دست به دندان می‌گزد.

47- عشق شما با تمام دنیا برابر است، و دانم روز حشر، سیه‌نامه اعمالم را سپید خواهد کرد.

مدح اهل بیت (ع):

1- سلا من سلا: من بنا الستبدلا؟!و کیف محا الآخر الأوّلا؟!
2- و أیّ هوی حادث العهد أمس أنساه ذاک الهوی المحولا؟!
3- و این المواثیق و العاذلاتیضیق علیهن أن تعذلا؟!
4- أکانت أضالیل وعد الزمان أم حلم اللیل ثم النجلی؟!
5- و ممّا جری الدمع فیه سؤال من تاه بالحسن أن یسألا 1 و 2- آنکه از ما دل برید. ندانم چه‌کسی را برگزید؟ چگونه مهر نوین عشق دیرین را از یاد برد.
3- آن پیمانهای مؤکد کجا شد؟ و آن عشق آتشین که ملامت ناصحان را به چیزی نشمرد؟
4- آرزوهای خام بود که با گذشت ایّام از سر بنهاد؟ یا رویای شبانه که با سپیده‌ی صبح از میان برخاست؟
5- اشک‌های جاری نه از سوز دل بود؟ خدا را، پاسخ دهید عاشق سرگردان را.
6- اقول «برامة»: یا صاحبیمعاجا- و إن فعلا-: أجملا
7- قفا لعلیل فإن الوقوفو إن هو لم یشفه علّلا
8- بغربی «وجرة» ینشدنهو إن زادنا صلة- منزلا
9- و حسناء لو أنصفت حسنهالکان من القبح أن تبخلا
10- رأت هجرها مرخصا من دمیعلی النأی علقا قدیما غلا

_____

(1)- این قصیده را به سال 392 هجری سروده است. ادب الطف؛ ص 243- 245. الغدیر؛ ص 242- 245.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:242
6- بر سر آن آبگاه گفتم: قدری بپائید و اگر مهلتی می‌دادند چه منتی بر من می‌نهادند.
7- به بالین این بیمارتان بیائید، اگر مایه‌ی شفا نباشد، باری وسیله دلداری است.
8- در کنار «وجره» از کاشانه او سراغ گرفتم، گرچه بر گمراهی ما افزود.
9- آن پریوش که اگر خورشید رخش به راه انصاف می‌رفت از تابش خود بخل نمی‌ورزید.
10- بسا سخن‌چینی که نبض او را شناخته و من پیشدستی کنم تا سعایت او برتابم.
11- و ربّت واش بها منبضأسابقه الردّ أن ینبلا

12- رأی ودّها طللا ممحلافلفّق ما شاء أن یمحلا
13- و ألسنة کأعالی الرماحرددت و قد شرعت ذبلا
14- و یأبی «لحسناء» إن أقبلتتعرّضها قمرا مقبلا
15- سقی اللّه «لیلاتنا بالغویر» فیما أعلّ و ما أنهلا 11 و 12- با این تصور که مهر دلداده‌ام چون عرصه‌ی ریگزار است، رطب و یا بسی بهم بافته تا ریشه‌ی عشق و شوریدگی را بسوزاند.
13- و بسا زبانهای چون نی فراز و چونان سنان تیز و دراز که از خود برتافتم.
14- اگر آن پریوش رخ بتابد، چه نیازش که ماه تابان برآید.
15- خدا شبهای «غدیر» را سیراب کناد، از باران صبحگاهی و ژاله‌ی شامگاهی.
16- حیا کلما أسبلت مقلة- حنینا له- عبرة أسبلا
17- و خصّ و إن لم تعد لیلةخلت فالکری بعدها ماحلا
18- و فی الطیف فیها بمیعاده‌و کان تعوّد أن یمطلا
19- فما کان أقصر لیلی به‌و ما کان لو لم یزر أطولا
20- مساحب قصرّ عنّی المشیب ما کان منها الصّباذیّلا 16- بارانی که چون از چشم مشتاقی قطره‌ی اشکی روان بیند، به همدردی برخروشد و سیلاب کشد.
17- به‌ویژه آن شب وصل، گرچه دیگر بازنگشت، از آن پس خواب به چشم راه نکرد.
18- اما در رویا، هنوز بر سر پیمان است، اگرچه پیمان‌شکنی راه و رسم دیرین است.
19- خدا را چه شب کوتاهی. اگر وصل دلدار نبود، چون شب یلدا بود.
20- آن دامن کبریا که در شور و شیدایی بر زمینی می‌کشیدم، اینک به پیری کوتاه گشته.
21- ستصرفنی نزوات الهموم بالأرب الجدّ أن أهزلا
22- و تنحت من طرفی زفرةمباردها تأکل المنصلا
23- و أغری بتأمین آل النبیّإن نسّب الشعر أو غزّلا
24- بنفسی نجومهم المخمدات‌و یأبی الهدی غیر أن تشعلا
25- و أجسام نور لهم فی الصعیدتملؤه فیضیی الملا 21- به زودی هم و غم بر دل برجهد و از شوق و سرخوشی بازم دارد.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:243
22- از آه سوزانم سوهانی بسازد که شمشیر جانکاه را بساید.
23- اینک به ثنای آل پیامبر حریصم، قصیده‌ای بسرایم، غزلی بیارایم.
24- جانم فدای آن اختران خاموش، لکن چراغ هدایت خاموشی نگیرد.
25- پیکر انورشان در بیابان، فضای جهان را پرتوافکن است.

26- ببطن الثری حمل مالم تطق‌علی ظهرها الأرض أن تحملا
27- تقیض فکانت ندی أبحراو تهوی فکانت علّا أجبلا
28- سل المتحدی بهم فی الفخار أین سمت شرفات العلا؟!
29- بمن باهل اللّه أعداءه‌فکان الرسول بهم أبهلا؟!
30- و هذا الکتاب و إعجازه‌علی من؟ و فی بیت من نزّلا؟! 26- توده‌ی غبرا از حمل این بار سنگین درماند، ازاین‌رو شمع وجودشان را در دل نهفت.
27- فیض‌بخشی کردند: ابر و دریا آفریدند، فروافتادند، قلّه‌های عظمت را بنیاد نهادند.
28- از رقیب که به مفاخرت خیزد، واپرس که پایه‌های عظمت و مجدشان تا به کجا پر شده است.
29- قرآن، کدام خاندان را با مباهله شرافت داد، که رسول خدا به آبروی آنان به دعا برخاست؟!
30- معجز قرآن بر که نازل گشت؟ و در کدام خاندان؟!
31- و «بدر» و «بدر» به الدّین تمّ من کان فیه جمیل البلا؟!
32- و من نام قوم سواه و قام؟و من کان أفقه أو أعدلا؟!
33- بمن فصل الحکم یوم «الحنین»فطبق فی ذلک المفصلا؟!
34- مساع أطیل بتفصیلهاکفی معجزا ذکرها مجملا
35- یمینا لقد سلّط الملحدون‌علی الحق أو کاد أن یبطلا 31- در روز بدر، بدری که پرچم دین را برافراشت، چه‌کسی یکّه‌تاز میدان بود؟!
32- که بیدار ماند و دیگران به خواب غنودند؟ داناتر که بود؟ دادگسترترین آنان کدام؟!
34- مساعی جمیله فراوان است، تفصیل آن سخن را به درازا کشد، اجمال آن در مقام سند کافی است.
35- سوگند به حق که ملحدان و کجروان بر آئین حق چیره شدند، بلکه آن را تباه کردند.
36- فلو لا ضمان لنا فی الطهورقضی جدل القول أن نخجلا
37- أ أللّه یا قوم یقضی «النبیّ»مطاعا فیعصی و ما غسّلا؟!
38- و یوصی فنخرص دعوی علیه فی ترکه دینه مهملا؟!
39- و یجتمعون علی زعمهمو ینبیک «سعد» بما أشکلا
40- فیعقب اجماعهم أن یبیت مفضولهم یقدم الأفضلا 36- آری پیروزی حق ضمانت الهی است وگرنه در جدل شرمسار و سرافکنده بودیم.
37- خدا را، ای قوم، رواست که رسول مطاع فرمان دهد، هنوزش غسل نداده نافرمانی کنند؟!
38- جانشین خود را معرفی کرد و ما به یاوه پنداشتیم آئین خود را مهمل وانهاد.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:244

39- پندارند که اجماع و اتفاق دارند، از سعد بن عباد خبر واپرس.
40- آن هم اجماعی که بی‌فضل را بر صاحب فضل مقدم شناخت.
41- و أن ینزع الأمر من أهله‌لأنّ «علیّا» له اهّلا
42- و ساروا یحطّون فی آله‌بظلمهم کلکلا کلکلا
43- تدّب عقارب من کیدهم‌فتفنیهم أوّلا أوّلا
44- أضالیل ساقت مصاب الحسین‌و ما قبل ذاک و ماقدتلا
45- «امیّة» لابسة عارهاو إن خفی الثأر أو حصّلا 41- و حق را از صاحب حق بازگرفت، آری علی صاحب حق بود.
42- منزل به منزل راه سپردند، از بغی و ستم، خاندان علی را بی‌سپر سینه‌ی اشتران ساختند.
43- و از کید و کین، چونان عقرب جراره، چه نیش‌ها که بر جانشان نزدند.
44- مایه‌ی ضلال و حیرت بدان پایه که عزای حسین را به‌پا کرد و مصیبت‌های پیشین و پسین.
45- خاندان امیّه، جامه‌ی این عار و ننگ بر تن آراست. گرچه خون شهیدان یکسره پامال نگشت.
46- فیوم «السقیفة» یابن النبیّ‌طرّق یومک فی «کربلا»
47- و غصب أبیک علی حقّه‌و أمّک حسّن أن تقتلا
48- أیا راکبا ظهر مجدولةتخال إذا انبسطت أجدلا
49- شأت أربع الریح فی أربع‌إذا ما انتشرن طوین الفلا
50- إذا وکلت طرفها بالسماء خیل بادراکها وکّلا 46- ای زاده‌ی مصطفی، این خود روز سقیفه بود که راه کربلا را هموار کرد.
47- حقّ علی و فاطمه زیر پا ماند، ازاین‌رو کشتنت روا شمردند.
48- ای تک‌سواری که بر خنگ باد پیما روانی، و چونان شاهین در پرواز.
49- خنگی که در چهار جهت از طوفان سبق برد، گاهی که در کوه و دره وزان گردد.
50- و چون طرف چشم به آسمان دوزد، پندارند که خواهد به سما بر شود.
51- فعزّت غزالتها غرّةوطالت غزال الفلا أیطلا
52- کطیّک فی منتهی واحد- لتدرک یثرب- أو مرقلا
53- فصل ناجیا و علیّ الأمان‌لمن کان فی حاجة موصلا
54- تحمّل رسالة صبّ حملت‌فناد بها «أحمد» المرسلا
55- و حیّ و قل: یا نبیّ الهدی‌تأشّب نهجک و استوغلا 51- سپیدی کاکلش بر قرص خورشید طعنه زند، اندامش غزال رعنا را به چیزی نخرد.
52- گمانم که با این سیر و شتاب به سوی مدینه روان باشی.
53- به سلامت، و هرکه در نیاز من بکوشد به سلامت باد.
54- پیام این دلسوخته را همراه بر و به پیشگاه احمد مرسل آواز برکش.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:245

55- پس از ثنا و سپاس برگو: ای رهبر هدایت! راه و رسمت دگرگون گشت.
56- قضیت فأرمضنا ما قضیتو شرعک قدتمّ و استکملا
57- فرام ابن عمّک فیما سننت أن یتقبّل أو یمثلا
58- فخانک فیه من الغادرین من غیّر الحقّ أو بدّلا
59- إلی أن تحلّت بها «تیمها»و أضحت «بنو هاشم» عطّلا
60- و لمّا سری أمر «تیم» أطال بیت عدیّ لها الأحبلا 56- به جوار حق راه یافتی و ما در آتش فراق ماندیم، اما شرع و آئینت تمام بود.
57- پسر عمّت بر آن شد که به آئین و سنت قیام ورزد.
58- نیرنگبازان، آنها که حق را واژگون کردند، راه خیانت و دغل پیش گرفتند.
59- سرانجام «تیم» آنان زیور خلافت بر تن آراست. بنی هاشم عاطل و باطل ماندند.
60- نوبت «تیم» که به پایان آمد، خاندان «عدی» طنابها را کشیدند.
61- و مدّت امیّة أعناقهاو قدهوّن الخطب و الستسهلا
62- فنال «ابن عفّان» ما لم یکنیظنّ و ما نال بل نوّلا
63- فقرّ و أنعم عیش یکون من قبله خشنا قلقلا
64- و قلّبها «أردشیریّة»فحرّق فیها بما أشعلا
65- و ساروا فساقوه أو أوردوهحیاض الردّی منهلا منهلا 61- خاندان امیّه هم گردن طمع فراز کردند، دیگر جادهها هموار بود.
62- از میانه پسر عفان بر سریر خلافت برشد که گمان نمیرفت، بلکه او را بر سریر نشاندند.
63- دیدگان امیه روشن گشت و عیش همگان به کام. پیش از آن سخت و ناگوار.
64- کار شوری و اجماع، در آخر به آئین زردشت پیوست، آن دو آتش زدند این یک پاک بسوخت.
65- روان گشتند و قدمبهقدم تا گودال هلاکش سوق دادند، بهتر بگویم، کشاندند.
66- و لمّا امتطاها «علیّ» اخوک ردّ إلی الحقّ فاستثقلا
67- و جاؤا یسومونه القاتلینو هم قد ولوا ذلک المقتلا
68- و کانت هناة و أنت الخصیمغدا و المعاجل من امهلا
69- لکم «آل یاسین» مدحی صفاو ودّی حلا و فؤادی خلا
70- و عندی لأعدائکم نافذات قولی (ما) صاحب المقولا 66- و چون برادرت علی زمام خلافت کشید تا به سوی حق بازگرداند، ازاینرو دشوار و سنگین بود.
67- آمدند که با خواری به قاتلانش سپارند، با آنکه خود معرکه آرای قتال

بود.
68- ناگفتنی بسیار است. دادخواه آنان به روز قیامت تویی، وای بر آنان که مهلت یابند.
69- ای خاندان مصطفی، اینک ثنایم چون آب زلال، مهرم شیرین و خوشگوار، قلبم خالی از مهر اغیار است.
70- سخنان گزنده‌ام برای دشمنان آماده، مادام‌که زبان در کام بچرخد.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:246 71- إذا ضاق بالسیر ذرع الرفیق‌ملأت بهنّ فروج الملا
72- فواقر من کلّ سهم تکون‌له کلّ جارحة مقتلا
73- و هلّا و نهج طریق النجاة‌بکم لاح لی بعدما أشکلا؟!
74- رکبت لکم لقمی فاستننت‌و کنت أخابطه مجهلا
75- و فکّ من الشّرک أسری و کان غلّا علی منکبی مقفلا 71- اگر با گام هموار به مقصود نرسم. بشتابم و دامن صحرا پر کنم.
72- از تیر جان شکاف که بر هرجا نشیند، هلاک سازد.
73- چرا چنین نباشم، با آنکه راه نجات‌بخش دینم به راهنمایی شما مکشوف افتاد.
74- با درستی به راه راست قدم نهادم. پیش از آن، سر خود گرفته بیراهه می‌شتافتم.
75- زنجیر شرک را پاره کردم. با آنکه در گردنم قفل بود.
76- اوالیکم ما جرت مزنة‌و ما اصطخب الرعد أو جلجلا
77- و أبرأ ممّن یعادیکم‌فإنّ البرائة أصل الولا
78- و مولاکم لا یخاف العقاب‌فکونوا له فی غد موئلا «1» 76- سروران من، مادام‌که ابری خیزد و رعدی برانگیزد، دوستدار شمایم.
77- و از دشمنان شما بیزاری جویم. بیزاری شرط مهر کیشی است.
78- وابسته‌ی مهر شما از کیفر هراس نکند. در روز فردا، بایدش که پناه باشید.

_____
(1)- ادب الطف؛ ص 240- 243. الغدیر؛ ص 247- 251.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:247

ابو العلاء معرّی

احمد بن عبد اللّه بن سلیمان تنوخی، شاعر و اندیشمند برجسته‌ی نابینای عرب. در «معرة النعمان»، شهر کوچکی میان حلب و حماة در 27 ربیع الاول سال 363 ه ق متولد شد. نیاکان وی همه از شخصیت‌های برجسته و سرشناس به شمار می‌رفتند و اکثر آنان اهل حدیث و ادب و نیز قاضیان معرة النعمان بوده‌اند. پدرش ادیب، لغوی و شاعر بوده است.
ابو العلا در 4 سالگی دچار آبله شد و در اثر آن بینایی خود را از دست داد و چهره‌اش نیز آبله‌گون شد. «1»
ابو العلا قرآن را به چندین روایت نزد چند تن از شیوخ فراگرفت. لغت و نحو و حدیث و ادب را هم آموخت، سپس در نوجوانی به حلب رفت و در آنجا نزد محمّد بن عبد اللّه بن سعد نحوی راوی اشعار متنبّی آموزش دید و همین برخورد انگیزه‌ای شد که بعدها از ستایشگران متنبّی و شارح اشعار وی شود.
ابو العلا در سال 398 هجری راهی بغداد شد و به فراگیری بیشتر دانش‌های ادبی و به‌ویژه دستیابی به کتابخانه‌ی بزرگ آنجا پرداخت و ملاقاتی با شریف رضی و شریف مرتضی داشت که هر دو دانش و تیزهوشی او را ستوده‌اند. در سال 400 هجری به معرة النعمان بازگشت و تا پایان عمر خانه‌نشین شد. وی خود را گروگان دو زندان- زندان نابینایی و زندان خانه‌نشینی و گوشه‌گیری- نامیده است. «2»
ابو العلا از معدود شاعرانی است که در مدح و ستایش صاحبان مال و جاه شعر سروده است، وی در مقدمه دیوانش «سقط الزند» صریحا این مطلب را بیان می‌کند که هرگز در طلب پاداش، مدح کسی را نگفته است.
ابو العلا عمر خود را در دوران پرآشوبی گذراند. وی از کنج عزلت خود، با دیده‌ی دل به همه‌ی رویدادهای جهان پیرامون خود به‌ویژه به آنچه در زادگاهش و اطراف آن می‌گذشت، می‌نگریست. دوران عمر وی سرشار از درگیریها و کشاکشهاست، درگیری‌های خلفای عباسی با ایرانیان و ترکان، درگیریهای فرمانروایان محلّی و قبایل عرب بدوی، کشاکش و رقابت عباسیان با خلفای فاطمی مصر و نفوذ قرمطیان و فاطمیان در دمشق و حلب و سرانجام مهاجمات امپراطوری بیزانس و نفوذ آن در آن نواحی. این رویدادهای تاریخی همواره با تاریخ حلب و معرة النعمان درآمیخته بوده است و برخی از آنها در اشعار ابو العلا معرّی منعکس شده‌اند.
آثار: ابو العلا آثار بسیاری دارد که در موضوعات گوناگون نقد، ادب و لغت گرد آمده، عموما همراه با التزام صنایع ادبی، مراعات ترتیب الفبایی و

نوعی تقید در نگارش است. در بسیاری از کتب وی به شیوه‌ای غریب و از زبان پدیده‌ها و موجودات مختلف چون سور قرآن، ملائک و گاه حیوانات مختلف به نقد و بررسی مسائل گوناگون پرداخته است. برخی از آثار وی در پی جنگ‌های صلیبی و سقوط معرة النعمان از میان رفته است و برخی از آنها که امروز به دست ما رسیده است عبارتند از:
«الاوزان و القوافی شعر المتنبی»، «البشری بالجهاد»، «حدیث الاسلام»، «رسالة الغفران». این اثر یکی از پرآوازه‌ترین آثار اوست که در پاسخ به رساله‌ی ابن قارح، ضمن یک سفر خیالی در جهان آخرت به نقد و بررسی اشعار شعرای دورانهای مختلف می‌پردازد. «الزجرالنابح»، «سقط الزند»، که عموما اشعار دوران جوانی او را دربر دارد. «شرح دیوان ابن ابی حصینة»، «ضوء السقط»، «عبث الولید»، «الفصول و الغایات»، «لزوم ما لا یلزم»، یا لزومات که دیوان اشعار اوست و در ابیات خود را ملزم به رعایت

_____

(1)- الانصاف، ص 512 و 514. معجم الادبا؛ ج 3، ص 145. تاریخ بغداد؛ ج 4، ص 241.
(2)- معجم الادبا؛ ج 3، ص 145.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:248
حروف قافیه نموده است، «ملقی السبیل» که مجموعه‌ای از کلمات قصار و حکمت‌گونه در نظم و نثر است. «منار القائف» و ... هم چنین رسائل فراوانی در موضوعات مختلف از او به چاپ رسیده که «رسالة الغفران» مهم‌ترین اثر اوست.
ابو العلا در آثار خود دو خصلت علمی و ادبی را درهم می‌آمیزد که خواننده از آنها هم بهره‌ی علمی می‌گیرد و هم لذّت ادبی می‌برد. بارزترین ویژگی وی که زاییده‌ی حافظه‌ی بی‌مانند او بوده، گنجینه‌ی واژه‌های اوست چنانکه خطیب تبریزی می‌گوید:! من واژه‌ای نمی‌شناسم که عرب بر زبان رانده و معری آن را ندانسته باشد. «1»
ابو العلا در 86 سالگی، پس از سه روز بیماری که در اثر آن نیروی فکری خود را از دست داده بود و در املإ به پیرامونیانش دچار خلط و اشتباه می‌شد در 13 ربیع الاول سال 499 ه. ق. درگذشت. قبر وی هم‌چنان در «معرة النعمان» برجای مانده است. «2»
-*-
1- و علی الدّهر من دماء الشّهیدین‌علیّ و نجله شاهدان
2- فهما فی أواخر اللّیل فجران و فی أوّلیاته شفقان
3- ثبتا فی قمیصه لیجیء الحشر مستعدیا الی الرّحمن «3» 1- بر چهره‌ی روزگار، از خون دو شهید، علی و فرزندش، دو شاهد نقش بسته است.

2- آن دو شاهد، در پایان سیاهی شب، سرخی فجر است و در آغاز آن، شفق خونرنگ.
3- این سرخی بر پیراهن او نقش شده است. تا روز قیامت، بر خدای رحمان دادخواهی کند.
*** ابو العلا در دو بیت زیر قتل حسین (ع) و به خلافت رسیدن یزید را از زشت‌کاری روزگار و مردم می‌داند.
1- أری الأیام تفعل کل نکرفما أنا فی العجائب مستزید
2- أ لیس قریشکم قتلت حسیناو کان علی خلافتکم یزید «4» 1- می‌بینم که روزگار هر کار ناپسندی را انجام می‌دهد و برای به شگفت‌آوردن من به بیش از این احتیاجی نیست.
2- مگر نه این است که قریش شما، حسین (ع) را شهید کردند و یزید را بر مسند خلافت نشاندند.
***
1- أدنیای اذهبی و سوای إمّی‌فقد ألممت لیتک لم تلمّی
2- و کان الدهر ظرفا لا لحمدتؤهله العقول و لا لذم
3- و أحسب سانح الأزمیم نادی‌ببین الحیّ فی صحراء ذمّ
4- اذا بکر جنی فتوّق عمرافإن کلیهما لأب و أمّ
5- و خف حیوان هذی الأرض و احذرمجیء النطح من روق و جمّ

---

(1)- الانصاف؛ ص 569.
(2)- تاریخ بغداد؛ ج 4، ص 241.
(3)- ادب الطف؛ ج 2، ص 298.
(4)- همان؛ ص 299.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:249
1- ای روزگار غدار، راه خود گیر و در کمین دگران باش، مصیبتی به بار آوردی و کاش نیاوردی.
2- زمانه را نه آن منزلت است که فرزانگان بستایش برخیزند و یا زبان به ملامت گشایند.
3- چنین پندارم که شب دیجور به صحرای هلاک بانگ جدایی و فراق برکشید.
4- اگر بکر جنایتی آرد، عمرو هم از پا ننشیند، آخر نه هر دو از یک پدر و مادر زاده‌اند.
5- در پهنه گیتی از هر جانداری برحذر باش، که شاخدار و بی‌شاخش حمله خواهد کرد.
6- و فی کل الطباع طباع نکزو لیس جمیعهنّ ذوات سمّ
7- و ما ذنب الضراغم حین صیغت‌و صیّر قوتها مما تدّمی

8- فقد جبلت على فرس و ضرس‌كما جبل الوفود على التنمى
9- ضياء لم يبن لعيون كمه‌و قول ضاع فى آذان صمّ
10- لعمرک ما أسرّ بيوم فطرو لا أضحى و لا بغدير خم
11- و كم أبدى تشيّعه غوىّلأجل تنسّب ببلاد قمّ «1» 6- هر موجودی بالطبع می‌گزد، منتها همگان را نیش زهرآگین نباشد.
7- شیر و پلنگ را چه گناه است، اگر شکار خود را به خاک و خون می‌کشد؟
8- به خوی درندگی پا به جهان نهاد، چونان‌که شنهای رونده در بیابان روانند.
9- پرتوی هست اما چشم نابینا احساس نکند و سخن حق که در گوش کران جا نکند.
10- به جانت سوگند که نه در عید فطر شادمانم و نه در روز قربان و نه در عید غدیر.
11- فراوان بینم سرگشته‌ای راه تشیع پوید، ازاین‌رو که بلاد قم منزل و مأوای اوست.

_____
(1)- لزوم ما لا يلزم؛ ج 2، ص 318. ادب الطف؛ ج 2، ص 300.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:250

زید بن سهل موصلی نحوی

زید بن سهل موصلی معروف به «مرزکّه» شاعر و ادیب قرن پنجم هجری است.
یاقوت حموی او را از شعرای اهل بیت می‌داند. وی به سال 450 (ه. ق.) درگذشت. «1»
-*-
1- فلو لا بکاء المزن حزنا لفقده‌لما جاءنا بعد الحسین غمام
2- و لو لم یشق اللیل جلبابه اسی‌لما انجاب من بعد الحسین ظلام «2» 1- اگر گریه‌ی ابرها برای شهادت حسین (ع) نبود، بعد از او ابری در آسمان پیدا نمی‌شد. (ابرها برای آن پیدا شده‌اند که بر او بگریند.)
2- اگر شب در مصیبت حسین (ع) از ناراحتی جامه بر تن نمی‌درید، هیچ‌گاه شب پایان نمی‌یافت و صبحی نمی‌دمید.
***
_____
(1)- ادب الطف؛ ج 2، ص 316.
(2)- همان؛ ص 315.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:251

امیر عبد اللّه خَفاجی

ابو محمّد، عبد اللّه بن محمّد بن سنان خفاجی حلبی معروف به «ابن سنان» از ادیبان بزرگ شیعه بود.
وی به سال 466 ه. ق. در اعزاز «1» درگذشته است. جنازه‌ی او را به حلب برده و در آنجا دفن کردند. «2»
***
1- یا امّة کفرت و فی أفواهاالقرآن فیه ضلالها و رشادها
2- أعلی المنابر تعلنون بسبّه‌و بسیفه نصبت لکم أعوادها
3- تلک الخلائق بینکم بدریةقتل الحسین و ما خبت أحقادها «3» 1- ای امتی که از قرآن و هدایت و ضلالت آن سخن می‌گفتید و لیکن سرانجام کافر شدید.
2- آیا بر منبرها آشکارا دشنام به کسی می‌دهید که چوبهای منبرها با شمشیر او برای شما ساخته و نصب شده است؟
3- این اخلاق و خصلت‌های ناپسند در شما از آثار جنگ بدر است، با آن‌که حسین (ع) را کشتند، آتش کینه‌شان هنوز خاموش نگردیده است.

_____
(1)- اعزاز: از نواحی حلب است.
(2)- ادب الطف؛ ج 2، ص 323.
(3)- همان؛ ص 322.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:252

هبة اللّه موسی بن داود شیرازی، المؤید فی الدّین، داعی الدعاة، دانشمندی یگانه و شخصیتی ممتاز و برجسته، نام‌آوری از رجال علم و ادب و نابغه‌ای در علوم عربیّت است. اگرچه در سرزمین فارس دیده به جهان گشوده و در همان سامان بالید، لکن بهره‌ی وافری از لغت عرب برده و در شعر و شاعری دستی توانا یافته است.
از ابتدای جوانی، مبلّغ مرام و مسلک فاطمیان بوده و در راه تبلیغ، گامهای وسیعی برداشته و در راه عقیده‌اش شدائد و سختی فراوان دیده اما همواره رنج و بلا را به جان می‌خرید و در تبلیغ مرام و مسلک خود هرگونه مصیبتی را ناچیز می‌شمرد.
وی به سال 390 ه. ق. در شیراز متولد شد. و همانجا نشو و نما یافت و در سال 429 هجری راهی اهواز گشته و پس از آن به حلّه و مصر سفر کرد و تا پایان عمر که به سال 470 هجری بود در آنجا زیست.
شاعر بزرگوار چند اثر علمی از خود به جای نهاده که گواه قدرت او در بحث و مناظره، وفور اطلاعات او در مسائل و احکام و عمق دانش و بینش او در معرفت نکته‌ها و اسرار کتاب و سنت است. تألیفات او عبارتند از: «مجالس المؤیدیه»، «دیوان المؤید»، «سیرة المؤید»، «شرح المعاد» و ... شرح‌حال شاعر به قلم خود در کتابی به نام سیره بین سالهای 429- 450 نوشته شده که در مصر به چاپ رسیده است. «1»
***
1- نکسوا ویلهم ببابل جهراجمل ذا وراءها تفصیل
2- أهل بیت علیهم نزل الذّکرو فیه التّحریم و التّحلیل
3- هم أمان من العمی و صراطمستقیم لنا و ظلّ ظلیل «2» 1- وای بر آنها، که در نینوا، اساس دین را واژگون نمودند، این مجملی گواه بر حدیث مفصّل است.
2- اینان خاندانی هستند که قرآن بر آنان با احکام حلال و حرام، نازل شد.
3- آنان درمان کوری و جهالت هستند و در راه راست، سایه‌ی گسترده‌ای بر سر همگانند.

_____
(1)- الغدیر؛ ج 4، ص 308 و 309.
(2)- همان؛ ص 305.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:253

ابن جبر المصرى

اشاره

از شعرای دیار مصر است که در عهد خلیفه‌ی فاطمی مستنصر باللّه می‌زیسته و در سال 420 ه. ق. متولد و به سال 487 هجری درگذشته است.
سیّد امین وی را شاعر آل محمّد (ص) می‌داند و می‌نویسد: «قصیده‌اش در مدح اهل بیت گواه شیعه بودن اوست». «1» این قصیده شامل 102 بیت می‌باشد که اکثر ابیاتش در مدح امام علی (ع) است و از زیباترین قصاید می‌باشد.

مدح اهل بیت (ع):

1- یا دار غادرنی جدید بلاکرثّ الجدید فهل رثیت لذاک؟!
2- أم أنت عمّا أشتکیه من الهوىعجماء مذ عجم الیلی مغناک؟!
3- ضفناک نستقری الرسوم فلم نجدإلّا تباریح الهموم قراک
4- و رسیس شوق تمتری زفراتهعبراتنا حتّی تبّل ثراک
5- ما بال ربعک لا یبلّ؟ کأنّمایشکو الذی أنا من نحولی شاک 1- ای کلبه‌ی غم، چندان به پایت درنگ کردم که مصیبت‌های فوت را کهنه کردم، آیا به ماتم نشستم؟
2- از آن روز که سروسامانت بهم ریخت، دیگر به شکوه‌ی این عاشق بی‌دل، دل نسپردی.
3- میهمانت شدم، از در و دیوار تمنّای مراد کردم، اما جز غم و اندوه بر سر خوانت ندیدم.
4- دل مشتاقم چنان در سوز و گداز است که آه جانگدازم سیل اشک بر چهره روان سازد و سامانت را به گل نشاند.
5- چیست که بوم‌وبرت جانب خرّمی نگیرد؟ گویا بسان من از نزاری خود نالان است.
6- طلّت طلولک دمع عینی مثلماسفکت دمی یوم الرّحیل دماک
7- و أری قتیلک لا یدیه قاتلو فتور ألحاظ الظباء ظباک
8- هیّجت لی إذ عجت ساکن لوعةبالساکنیک تشبّها ذاکراک
9- لمّا وقنت مسلّما و کأنّماریّا الأحبّة سقت من ریّاک
10- و کفت علیک سماء عینی صیّبااو کفّ صوب المزن عنک کفاک 6- بروبام درهم ریخته‌ات سیلاب اشکم فنا کرد. چونان‌که روز وداع بنان گلعذارت خون مرا مباح کردند.
7- کشته‌ی راهت را خون‌بها نجویند، مژگان پریوشانت خنجر آبدار است.
8- آن دم که به خاک درت پا نهادم، خاطرات وصلم زنده شد، سوز اشتیاقم شعله‌ور گشت.
9- به‌پا ایستادم و سلام دادم، گویا که نگاه جان پرور دوست از نگاه تو آبیاری شده است.
10- از آسمان دیدگانم سیلاب حسرت روان است، دیگرت با ابر بهاران چه‌کار است؟
11- سقیا لعهدی و الهوی مقضیّةأو طاره قبل احتکام نواک

---

(1)- اعیان الشیعه؛ ج 5، ص 262.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:254 12- و العیش غضّ و الشباب مطیّةللّهو غیر بطیئة الإدراک
13- أیّام لا واش یطاع و لا هویعصی فنقصی من عنک اذزرناک
14- و شفیعنا شرخ الشبیبة کلّمارمنا القصاص من اقتناص مهاک
15- و لئن أصارتک الخطوب إلی بلیو لحاک ریب صروفها فمحاک 11- خوشا دوران وصل که کامم روا بود و هجران نامراد.
12- زندگی شاداب و خرّم، توسن مراد در بساط عیش و کامرانی تازان، کسی به گردش نرسید.
13- دهان سخن‌چین بسته، سلطان عشق فرمانروا، کام دل به هنگام زیارت روا بود.
14- و چون از زیبارخان وحشی جویای وصال می‌گشتیم، شور جوانی شفیع درگاهشان بود.
15- اگر حوادث روزگار تو را به نابودی کشاند، گردش زمانه به نیابت از تو آن را درهم می‌کوبد.
16- فلطالما قضّیت فیک مآربیو أبحت ریعان الشّباب حماک
17- ما بین حور کالنجوم تزیّنت‌منها القلائد للبدور حواکی
18- هیف الحصور من القصور بدت لنامنها الأهلّة لامن الأفلاک
19- یجمعن من مرح الشبیبة خفّة المعتزّلین و عفّة النّساک
20- و یصدن صادیة القلوب بأعین‌نجل کصید الطیر بالأشراک 16- به خدا که روزگاری دراز با عیش و عشرت سرکردم، مرغزار باصفایت را به زیر پا سپردم.
17- در میان حوریان سیم تن که بسان اختران گردن‌بند زرّین بر سینه افشانده.
18- لاغراندام، چون هلال تابان از کاخها سر برآورده.
19- شور و شیدایی عشاق را با عفّت پارسایان به هم آمیخته.
20- دلهای شیدازده را با دیدگان شهلا صید کرده چونان‌که صیّاد، مرغ را با دام.
21- من کلّ مخطفة الحشا تحکی الرشاجیدا و غصن البان لین حراک
22- هیفاء ناطقة النطاق تشکّیامن ظلم صامتة البرین ضناک
23- و کأنّما من ثغرها من نحرهادرّ تباکره بعود أراک
24- عذب الرّضاب کأنّ حشولثاتهامسکا یعلّ به ذری المسواک
25- تلک التی ملکت علی بدلّهاقلبی فکانت أعنف الملاک 21- باریک‌میان، گردن بلورین، با اندامی نرم و کشیده، چون شاخ ارغوان.
22- کمربند زرّین، مزیّن به یاقوت و نگین، شکوه آرد از ستم خلخال سیمین بر ساق و ساعد مرمرین.
23- دندان چون درّ غلطان، مسواکی از چوب اراک بر کنار دهان.

24- لعابش چون آب حیات آویزان، مشک و عبیر از کناره‌ی دندان با مسواک ریزان.
25- همان پریچهری که با کرشمه و ناز دل از کفم ربود، اما مهری نیفزود.
26- إنّ الصّبی یا نفس عزّ طلابه‌و نهتک عنه و اعظات نهاک
27- و الشیب ضیف لا محالة مؤذن‌برداک فاتّبعی سبیل هداک
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:255 28- و تزوّدی من حبّ آل محمّدزادا متی أخلصته نجّاک
29- فلنعم زاد للمعاد و عدّةللحشران علقت یداک بذاک
30- و إلی الوصیّ مهمّ أمرک فوّضی‌تصلی بذاک الی قصیّ مناک 26- ای جان عزیز، دیگرت شور و شیدایی خریداری ندارد، عقل و خرد ناصح مشفقی است.
27- پیری بر آستانه‌ی در پیک مرگ است، از راه هدایت پیروی کن!
28- از مهر آل رسول توشه برگیر، اخلاص در دوستی مایه‌ی نجات است.
29- بهترین توشه‌ی معادت همین بس، هم ذخیره‌ی آخرت، گرت حاصل آید.
30- سامان کارت به وصی گذار تا بر کرسی آرزوها برآئی.
31- و به ادرئی فی نحر کلّ ملمّةو إلیه فیها فاجعلی شکواک
32- و بحبّة فتمسّکی أن تسلکی‌بالزیغ عنه مسالک الهلّاک
33- لا تجهلی و هواه دأبک فاجعلی‌أبدا و هجر عداه هجر قلاک
34- فسواء انحرف امرؤ عن حبّةأوبات منطویا علی الإشراک
35- و خذی البرائة من لظی ببراءمن شانئیه و امحضیه هواک 31- با یاد او به استقبال حوادث بشتاب، شکوه‌ی روزگار خدمت او بر.
32- به دستاویز مهرش چنگ برزن تا از گمرهی و سرگشتگی بر کنار مانی.
33- راه جهالت مپوی، هوای او از سر منه، با دشمنانش ره آشتی مجوی.
34- آنکه از راه مهرش به در شد، با مشرک کافر برابر شد.
35- دوزخ سوزان شعله‌ور است «تولّی و تبرّی» برات آزادی است.
36- و تجنّبی إن شئت أن لا تعطبی‌رأی ابن سلمی فیه و ابن صهاک
37- و اذا تشابهت الامور فعوّلی‌فی کشف مشکلها علی مولاک
38- خیر الرجال و خیر بعل نساءهاو الأصل الفرع التقّی الزاکی
39- و تعوّذی بالزّهر من أولاده‌من شرّ کلّ مضلّل أفّاک
40- لا تعدلی عنهم و لا تستبدلی‌بهم فتحظی بالخسار هناک 36- برحذر باش که بر خاک هلاک نیفتی، چون زاده‌ی «سلمی و صهاک» با سالار مؤمنان درافتی.
37- چون حق و باطل مشتبه ماند، بر حلّال مشکلات علی اعتماد کن.
38- والاترین مردان جفت والاترین زنان، اصل و فرعی پاک، طیّب و طاهر.
39- به دامن نسل پاکش پناه گیر و از شرّ دروغ‌بافان گمراه، در امان باش.
40- از در این خاندان سوی دیگر مپوی، و دیگران را انباز و همتا مگیر،

خسارت دنیا و دین همین است.
41- فهم مصابیح الدّجی لذوی الحجیو العروة الوثقی لذی استمساک
42- و هم الأدلّة کالأهلّة نورهایجلو عمی المتحیّر الشکّاک
43- و هم الصّراط المستقیم فأرغمیبهواهم أنف الذی یلحاک
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:256 44- و هم الأئمّة لا إمام سواهمفدعی لتیم و غیرها دعواک
45- یا امّة ضلّت سبیل رشادهاإنّ الذی استر شدته أغواک 41- چراغ‌های تاریکی، هرکه خواهد راه یابد، دستاویزی محکم، هرکه خواهد چنگ یازد.
42- رهبرانند و چون هلال تابان راه گم‌گشتان را نشان دهند.
43- راه راست و درست، با مهر و ولایشان بینی دشمن به خاک بمال.
44- پیشوایان که پیشوایی جز آنان نیست، بگذار «تیم» و «عدی» هرچه خواهند، بگویند.
45- ای امت سرگشته‌ی گمراه، مرشد خامت به راه ضلالت کشید.
46- لئن ائتمنت علی البریّة خائناللنفس ضیّعها غداة رعاک
47- أعطاک إذ وطّاک عشوة رأیه‌خدعا بحبل غرورها دلّاک
48- فتبعته و سخیف دینک بعته‌مغترّة بالنزر من دنیاک
49- لقد اشتریت به الضّلالة بالهدیلمّا دعاک بمکره فدهاک
50- و أطعتة و عصیت قول محمّدفیما بأمر وصیّه وصّاک 46- خائنی که امین مردم شناختی، حقّ امانت ضایع و مهمل گذاشت.
47 و 48- از آن دم که زین بر پشت نهاد، به راه کجت برد و با لگام و نیرنگ و فریب مهارت کرد.
49- دنبالش گرفتی، دین پوشالیت را فروختی، درهمی ناچیز از دنیای دون برگرفتی.
50- فرمانش بردی، پس فرمان محمّد پشت سر نهادی و سفارش او را درباره‌ی وصی از خاطر بردی.
51- خلّفت و استخلفت من لم یرضه‌للدین تابعة هوی هوّاک
52- خلت اجتهادک للصّواب مؤدّیاهیهات ما أدّاک بل ارداک
53- لقد إجتریت علی اجتراح عظیمةجعلت جهنّم فی غد مثواک
54- و لقد شققت عصا النّبیّ محمّدو عققت من بعد النّبیّ أباک
55- و غدرت بالعهد المؤکّد عقده‌یوم «الغدیر» له فما عذراک 51- آن را که رسول حق، صالح نشناخت، به رهبری برگزیدی و دنبال هوای نفست را گرفتی.
52- پنداشتی انتخاب تو را به راه صواب کشاند، اما به خاکت نشاند.
53- جرمی عظیم مرتکب گشتی، دوزخ سوزان را جایگاه خود ساختی.
54- فرمان رسول را شکستی و بعد از رحلتش، پدر روحانیت را از خود راندی.

55- به روز غدیر که پیمان استوار کرد، راه خیانت گرفتی، ندانم در پاسخ چه داری؟
56- فلتعلمنّ و قد رجعت به علی الأعقاب ناکصة له علی عقباک
57- أعن الوصی عدلت عادلة به‌من لا یساوی منه شسع شراک؟!
58- و لتسألنّ عن الولاء لحیدرو هو النعیم شقاک عنه ثناک
59- قست المحیط بکلّ علم مشکل‌و عر مسالکه علی السلّاک
60- بالمعتریه- کما حکی شیطانه‌و کفاه عنه بنفسه من حاکی
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:257
56- پشت به حق دادی، با شتاب به سوی باطل تاختی، به‌زودی سزای خود را می‌بینی.
57- خدا را؛ از وصّی رسول رخ برتافتی، کسی را همتای او گرفتی که با کفش او هم برابر نبود.
58- به خدا سوگند، مهر حیدر همان نعیم است که به روز جزا باز پرسند، اما شقاوت شما را از در این خاندان راند.
59- آن را که در همه‌ی علوم بینا و در همه‌ی معضلات حلّال مشکلات بود.
60- با کسی مقیاس گرفتی که به اعتراف او شیطان بر سر دوشش سوار بود.
61- و الضارب الهامات فی یوم الوغی‌ضربا یقدّ به إلی الأوراک
62- إذ صاح جبریل به متعجّبامن بأسه و حسامه البتّاک
63- «لا سیف الّا ذو الفقار و لا فتّی‌الّا علیّ» فاتک الفتّاک
64- بالهارب الفرّار من أقرانه‌و الحرب یذکیها قنا و مذاکی
65- و القاطع اللیل البهیم تهجّدابفؤاد ذی روع و طرف باکی 61- آن را که روز نبرد، تیغ بر فرق هرکس نهاد، تا کمر دریده شد.
62- جبریل از صولت و سطوتش با شگفت فریاد برمی‌کشید.
63- تیغی چون ذو الفقار نباشد و جوانمردی چون علی، دلیر دلیران.
64- او را با ترسوی بزدلی مقیاس گرفتی، همان‌که در غوغای جنگ همواره عار فرار را به جان می‌خرید.
65- آن را که در دل شبها به تهجّد برمی‌خاست و با قلبی لرزان و چشمی گریان نماز و نیاز به پای می‌برد.
66- بالتارک الصّلوات کفرانا بهالو لا الریاء لطال ما راباک
67- أبعد بهذا من قیاس فاسدلم تأت فیه امّة مأتاک
68- أو ما شهدت له مواقف أذهبت‌عنک اعتراک الشک حین عراک؟!
69- من معجزات لا یقوم بمثلهاالّا نبیّ أو وصیّ زاکی
70- کالشمس إذ ردّت علیه ببابل‌لقضاء فرض فائت الّا دراک 66- او را با کسی همتا گرفتی که در خلوت نماز فریضه را ترک می‌گفت و چه بسیارش آزمودند.

67- اف باد بر این قیاس فاسد، که هیچ ملتی چنین بیمایه رسوایی به بار نیاورد.
68- آیا موقعیت و مقامش نشناختی تا زنگار شک و ریبت از دل بشوید؟
69- آن معجزاتی که جز بر دست پیامبران و اوصیاء پاکشان جاری نگردد.
70- و خورشید در سرزمین بابل بازگشت تا نماز عصرش به موقع ادا باشد؟
71- و الریح إذ مرّت فقال لها: احملی‌طوعا ولی اللّه فوق قواک
72- فجرت رجاء بالبساط مطیعةامر الإله حثیثة الایشاک
73- حتّی إذا وافی الرقیم بصحبه‌لیزیل عنه مریة الشکّاک
74- قال: السّلام علیکم فتبادروابالردّ بعد الصّمت و الإمساک
75- عن غیره فبدت ضغاین صدر ذی‌حنق لستر نفاقة هتّاک 71- بادی برخاست، فرمودش، بشتاب و کارگزار حق را بر یال خود سوار کن.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:258
72- باد، هموار و نرم، بساط خیبری بر دوش گرفت، سریع و شتابان فرمان حق را مطیع شد.
73- علی با همرهان، کنار کهف رقیم پا بر زمین نهاد، تا شک و ریب از دلها بزداید.
74- فرمود: درود بر شما باد. اصحاب کهف، بلا درنگ پاسخ بازگفتند، با آنکه از پاسخ دیگران خموشی گرفتند.
75- از اینجا بود که کینه‌ها در سینه‌ها شعله‌ور شد، از نفاق باطن پرده برکشیدند.
76- و المیت حین دعا به من صرصرفأجابه و أبیت حین دعاک
77- لا تدّعی ما لیس فیک فتندمی‌عند امتحان الصّدق من دعواک
78- و الخفّ و الثعبان فیه آیةفتیقّظی یاویک من عمیاک
79- و السّطل و المندیل حین أتی به‌جبریل حسبک خدمة الإملاک
80- و دفاع أعظم ما عراک بسیفه‌فی یوم کلّ کریهة و عراک 76- باد صرصر که روح و روان نداشت، فرمانش به جان خرید، و تو امت ناپاک راه عصیان سپردی.
77- دعوی ایمان مکن که گاه امتحان از دعوی خود پشیمان گردی.
78- داستان مور و مار، خود، آیت حقی است، وای بر تو از خواب خرگوشی بیدار شو.
79- سطل و مندیل که جبریل امین برای وضو آورد. به‌به از این خدمتکار والامقام.
80- در معرکه‌ی هیجا با شمشیرش به دفاع برخاست، غبار غم از چهره‌ها بشست.
81- و مقامه- ثبت الجنان- بخیبرو الخوف إذ ولّیت حشوحشاک

82- و الباب حین دحی به عن حصنهم‌سبعین باعا فی فضا دکداک
83- و الطائر المشوی نصّ ظاهرلو لا جحودک ما رأت عیناک
84- و الصخرة الصمّا و قد شفّ الظمامنها النفوس دحی بها فسقاک
85- و الماء حین طغی الفرات فأقبلواما بین باکیة إلیه و باکی 81- از پایداری و استقامتش در خیبر یاد کن، آن روز که از هراس راه فرار گرفتی.
82- آن روز که دراز قلعه‌ی خیبر برکند، هفتاد گز به دور افکند.
83- «مرغ بریان» شاهد صدقی است، اگر حقایق مشهود را منکر نباشی.
84- در راه صفین صخره‌ی کوه‌پیکر، یک تنه از خاک برکند و چشمه‌ی آب گوارایت نوشاند.
85- نهر فرات سر به طغیان برکشید، زن و مرد، گریان و نالان به خدمت دویدند.
86- قالوا: أغثنا یابن عمّ محمّدفالماء یؤذننا بوشک هلاک
87- فأتی الفرات فقال: یا أرض ابلعی‌طوعا بأمر اللّه طاغی ماک
88- فأغاضه حتّی بدت حصباؤه‌من فوق راسخة من الأسماک
89- ثمّ استعادوه فعاد بأمره‌یجری علی قدر، ففیم مراک؟!
90- مولاک راضیة و غضبی فاعلمی‌سیّان سخطک عنده و رضاک 86- کای پسر عمّ رسول، خلق را دریاب که بر آستانه‌ی هلاکت اندریم.
87- نزدیک فرات شد و فرمود: «آب سرکش را به کام درکش و فرمان خدا را مطیع شو»!
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:259
88- نهر فرات، آب خود در کام کشید، ریگها نمایان شد، ماهیان روی هم انباشته ماندند.
89- دوباره‌اش فرمان داد تا به حالت عادی بازگشت. تردیدت در کجاست؟
90- سرور و سالارتر اوست. چه خشنود باشی و یا خشمناک، رضا و خشم تو در برش یکسان است.
91- ای تیم تیّمک الهوی فأطعته‌و عن البصیرة یا عدی عداک
92- و منعت إرث المصطفی و تراثه‌و ولیته طلما، فمن ولّاک؟!
93- و بسطت أیدی عبد شمس فاغتدت‌باظلم جاریة علی مغناک
94- لا تحسبیک برئیة ممّا جری‌و اللّه ما قتل الحسین سواک
95- یا آل أحمد کم یکابد فیکم‌کبدی خطوبا للقلوب نواکی 91- ای «تیم» هوای نفست خوش آمد، طاعتش بردی. ای «عدی» از راه حق به‌در رفتی.
92- ارث مصطفی را منکر شدی. با سیه‌کاری بر مسندش جا کردی، برگو فرمان خلافتت که نوشت؟
93- زادگان «عبد شمس» را بر کرسی امارت نشاندی. آنان در سیه‌کاری راه و رسمت پیش گرفتند.

94- مپندار که از جرم و جنایتشان بری باشی. به حق سوگند حسین را تو کشتی.
95- ای خاندان احمد، تا چند جگر داغدارم در ماتم جانگدازتان در تب‌وتاب است.
96- کبدی بکم مقروحة و مدامعی‌مسفوحة وجودی فؤادی ذاکی
97- و اذا ذکرت مصابکم قال الأسی‌لجفونی: اجتنبی لذیذ کراک
98- و ابکی قتیلا بالطفوف لأجله‌بکت السّماء دما فحقّ بکاک
99- إن تبکهم فی الیوم تلقاهم غداعینی بوجه مسفر ضحّاک
100- یا ربّ فاجعل حبّهم لی جنّةمن موبقات الظلم و الإشراک
101- و اجبر بها الجبری ربّ و برّه‌من ظالم لدمائهم سفّاک
102- و بهم- إذا أعداء آل محمّدغلقت رهونهم- فجد بفکاک «1» 96- قلبم خون‌چکان. سیلاب اشکم ریزان. آتش دل در اشتعال است.
97- هرگاه از ماتم شما یاد کنم، حسرت و اندوه بر دیده‌ام فریاد کشد: دیگرت خواب نوشین حرام است.
98- بر کشته‌ی کربلا سیلاب ماتم روان کن که آسمان هم بر او خون گریست.
99- اگر امروز در سوگ آنان اشک ماتم بریزی، فردای قیامت با چهره‌ی خرّم به‌پا خیزی.
100- ای خدای من، این مهری که به دل دارم، سپر بلایم ساز تا از سیه‌کاری و شرک در امان باشم.
101- شکست «جبری» را ترمیم کن. از هر سیه‌کاری که خون آنان ریخت، بری گردان.
102- از برکاتشان ز آتش نیرانم نجات بخش. آن روز که دشمنان در غل و زنجیر باشند.

_____
(1)- الغدیر؛ ج 4، ص 317- 313. ادب الطف؛ ج 2، ص 332- 328.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:260

ابو الفضل یا ابو الوفاء معین الدّین یحیی بن سلامة بن حسین بن محمّد خطیب حصکفی، شاعر و کاتبی عربی زبان بود که در قرن پنجم و ششم هجری می‌زیست. حدود سال 460 ه. ق. در قصبه‌ی «طنزه» از توابع دیار بکر «1» متولد شد و در «حصن کیفا» «2» پرورش یافت و به همین جهت او را حصکفی نامیدند. وی برای تحصیل علم به بغداد رفت. علوم ادبی را نزد خطیب ابو زکریّا تبریزی و فقه شافعی را در محضر علمای آن مذهب فراگرفت و شاعر و ادیبی نامور و فقیهی مجتهد گردید. سپس به موطن خود بازگشت و خطیب و مفتی شهر میافارقین شد و تا پایان عمر در این شغل بود.
حصکفی را اگرچه از علمای شافعی به شمار آورده‌اند، «3» ولی به تصریح سمعانی در «انساب» و ابن اثیر در «الکامل» و یاقوت در «ارشاد الاریب» و ابن خلکان در «وفیات الاعیان» تمایل شدید به مذهب تشیّع داشته است. «4» از دلایل این عقیدت قصیده ایست در حدود صد بیت که در مناقب اهل بیت (ع) سروده است. او عمری دراز یافت و به سال 553 هجری در میافارقین درگذشت.
حصکفی شاعری بزرگ و نوآور، خطیبی توانا و نویسنده‌ای مشهور بود. دیوان شعر و دیوان رسائل او باقی است. منتخبات اشعار او را، تذکره‌نویسان نقل کرده‌اند.
***
1- و مصرع الطّفّ فلا أذکره‌ففی الحشامنه لهیب یقد
2- یری الفرات ابن الرّسول ظامیایلقی الرّدی و ابن الدّعی یرد
3- حسبک یا هذا و حسب من بغی‌علیهم یوم المعاد الصّمد «5» 1- مکان طف را دیگر یاد نمی‌کنم، مکانی که از آن آتش روشن می‌شود.
2 و 3- فرات پسر رسول خدا را تشنه می‌بیند. برای ظالمان و ستمکاران و تمامی ستمکاران انتقام روز جزا کافیست.

_____
(1)- کردستان ترکیه
(2)- بین جزیره‌ی ابن عمر و شهر میافارقین در شمال عراق.
(3)- طبقات الشافعه الکبری؛ ج 4، ص 322.
(4)- اعیان الشیعه؛ ج 1، ص 296.
(5)- ادب الطف؛ ج 3، ص 59.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:261

حسن بن علی زبیر

اشاره

ابو محمّد، حسن بن على بن ابراهيم بن زبير ملقب به قاضى مهذّب، از ندماى «صالح بن رزيک» وزير مصر بود. او و برادرش رشيد هر دو شاعر بودند.
ابو محمّد در ربيع الاخر سال 561 (ه. ق.) در مصر درگذشت. «1»

رثای حسین «ع»:

1- و هجرت قوما ما استجاز سواهم‌قدما قری الضیفان بالذیفان
2- إلا الأولی نزل الحسین بدارهم‌و اختار أرضهم علی البلدان
3- و سقوه إذ منعوا الشریعة بعدمارفضوا الشریعة ماء کان یمان
4- حتی لقد ورد الحمام علی الظماأکرم به من وارد ظمآن
5- تاللّه ما نقضوا هناک بقتله‌الایمان بل نقضوا عری الإیمان 1- از گروهی دور شدم که برای غذای مهمانان، سمّ مهلک تهیه کردند و قبل از آنان کسی این‌چنین نکرده بود.
2- مگر کسانی‌که حسین (ع) به منزل آنان فرود آمد و از بین تمام سرزمین‌ها، سرزمین آنها را اختیار کرد.
3- آنها بعد از رها کردن دین و جلوگیری از رسیدن به آب، از آب شمشیرها سیرابش کردند.
4- تا اینکه او تشنه‌کام به طرف مرگ رفت. چه بزرگوار است کسی‌که تشنه‌لب به سوی شهادت می‌رود.
5- به خدا سوگند که با کشتن حسین (ع) نه تنها ایمان خود بلکه اساس ایمان را درهم شکستند.
6- نزلوا علی حکم السیوف و قد أبوفی اللّه حکم بنی أبی سفیان
7- و تخیروا عز الممات و فارقوافیه حیاة مذلة و هوان
8- و أنیخ فی تلک القفار حمامهم‌فأتیح لحم اللیث للسرحان
9- عجبا لهم نقلوا رؤسهم و قدنقلوا فضائلهم عن القرآن
10- فالمشرکون أخف جرما منهم‌و أشف یوم الحشر فی المیزان «2» 6- (حسین (ع) و یارانش) در راه خدا به فرمان شمشیر گردن نهادند و زیر بار فرزندان ابو سفیان نرفتند.
7- آنان مرگ باعزّت و افتخار را برگزیدند و از زندگی توأم با ذلّت و خواری دست کشیدند.
8- مرگ آنان در این بیابان منزل کرده بود، به همین جهت خوردن گوشت شیران برای گرگها آسان شده بود.
9- چه شگفت است که سر آنها را (بالای نیزه) جابه‌جا می‌کنند، در همان حال از فضایل آنان‌که در قرآن آمده حرف می‌زنند.
10- بنابراین در میزان روز قیامت گناه مشرکان از آنها سبکتر است.

---

(1)- ادب الطف؛ ج 3، ص 77.

(2)- همان؛ ج 3، ص 72 و 73.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:262

ابن العودى

اشاره

ربیب، ابو المعالی، سالم بن علی بن سلمان بن علی معروف به «ابن عودی» و متخلّص به «عودی» تعلبی، نیلی «1» که به سال 478 ه. ق. در ناحیه‌ی رود فرات به دنیا آمد. وی از شعرای قرن پنجم و ششم هجری می‌باشد و از سرایندگانی است که سروده‌هایش مشهور و معروف است.
در روزگار او عماد الدّین اصفهانی نویسنده‌ی مشهور، شرح‌حال شعرای معاصر خود را جمع‌آوری می‌کرد، در مورد این العودی می‌گوید: «جوانی است که هوش و ذکاوتش بسان شعله‌ی آتش و سروده‌هایش چون شراب ناب است.» «2»
وی به سال 558 ه. ق. درگذشت. ابن عودی در ثنا و ستایش اهل بیت (ع) و شهادت حسین بن علی (ع) اشعاری سروده که قسمتی از قصیده‌های او را می‌آوریم:
***
1- متی یشتفی من لاعج القلب مغرمو قد لجّ فی الهجران من لیس یرحم؟!
2- إذا همّ أن یسلو أبی عن سلوّه‌فؤاد بنیران الأسی یتضرّم
3- و یثنیه عن سلوانه لفضیلةعهود التّصابی و الهوی المتقدّم
4- رمته بلحظ لا یکاد سلیمه‌من الخبل و الوجد المبرّح یسلم
5- إذا ما تلظّت فی الحشا منه لوعةطفتها دموع من أماقیه تسجم 1- عاشق شیدا، کی از سوز درون آرام گیرد، با آنکه دلدارش لجوج و نامهربان است.
2- اگر خواهد با فراموشی خاطر، آبی بر دل بریان پا شد، سوز درون سر به طغیان برکشد، شعله‌ها برانگیزد.
3- دانی که مانع دلداری خاطر چیست؟ شور جوانی، پیمان عشق و شیدایی.
4- از چشم جادویش تیری به سویم افکند که اگر از جنون عشق و شیدایی برکنار بودم، مجنون و شیدا می‌شدم.
5- آن‌گاه که شور عشق و مستی خرمن هستی را به آتش کشد، سیلاب اشک فرو ریزد و شعله‌ی دل را خاموش سازد.
6- مقیم علی اسر الهوی و فؤاده‌تغور به أیدی الهموم وقتهم
7- یجنّ الهوی عن عاذلیه تحلّدافیبدی جواه ما یجنّ و یکتم
8- یعلّل نفسا بالأمانی سقیمةو حسبک من داء یصحّ و یسقم
16- بکیت علی ما فات منّی ندامةکأنّی خنس فی البکا أو متمّم

17- و أصفیت مدحی للنبی و صنوه‌و للنّفر البیض الذین هم هم
18- هم التین و الزیتون ال محمّدهم شجر الطوبی لمن یتفهّم
19- هم جنّة المأوی هم الحوض فی غدهم اللوح و السقف الرّفیع المعظم

_____

(1)- نیلی منسوب به نیل فرات.
(2)- الغدیر؛ ج 4، ص 379.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:263 20- هم آل عمران هم الحجّ و النساهم سبأ و الذاریات و مریم 6- پیکرش به زندان عشق اسیر و دربند است. دلش با غمی جانکاه در پی جانان به فلات و هامون دوان است.
7- اشک رخسار بپالاید تا درد اشتیاق از ناصحان مکتوم دارد، اما شعله‌های دل زبانه کشد، رازش برملا سازد.
8- دیری است که جان دردمندش را به آرزوها سرگرم سازد، اما دردی از این بالاتر که گاه به شود و گاه سر به طغیان بردارد.
16- بر گذشته‌های خود ندامت گرفته و گریستم، چونان‌که مادری بر عزیز خود گرید.
17- ثنا و ستایشم را ویژه‌ی رسول و همتایش نمودم و آن اختران تابان که جز آنان درخشش و تابش ندارند.
18- تین و زیتون، خاندان محمّد است و هم درخت طوبی.
19- بهشت عدن هم آنهایند و هم کوثر، لوح و قلم، سقف مرفوع معظّم.
20- آنهایند آل عمران، سوره‌ی حج و نساء، سوره‌ی سبا و ذاریات و هم مریم.
21- هم آل یاسین و طاها و هل أتی‌هم النحل و الإنفال إن کنت تعلم
22- هم الآیة الکبری هم الرکن و الصّفاهم الحجّ و البیت العتیق المکرّم
23- هم فی غد سفن النّجاة لمن وعی‌هم العروة الوثقی التی لیس تفصم
24- هم الجنب جنب اللّه فی البیت و الوری‌هم العین عین اللّه فی الناس تعلم
25- هم الآل فینا و المعالی هم العلی‌ینمّم فی منهاجهم حیث یمّموا 21- و نیز آل طه و یس- سوره‌ی هل اتی، نحل و انفال، اگر توانی فهم کرد.
22- و هم آیت کبری، حقیقت رکن و صفا، حجّ خانه‌ی خدا.
23- به رستاخیز، کشتی نجات‌اند و هم دستاویز استوار که نگسلد.
24- نزد اللّه‌اند در میان خلق، عین اللّه‌اند در میان مردم.
25- آل اللّه‌اند با ارج و ارجمند، بر بلندیها که بر منهاج و شریعتشان روانیم.
26- هم الغایة القصوی هم منتهی العلی‌سل النصّ فی القرآن ینبئک عنهم
27- هم فی غد للقادمین سقاتهم‌إذا وردوا و الحوض بالماء مفعم

28- فلولاهم لم یخلق اللّه خلقهو لا هبطا للنسل حوا و آدم
29- هم باهلوا نجران من داخل العبافعاد المناوی فیهم و هو مفحم
30- و أقبل جبریل یقول مفاخرالمیکال: من مثلی و قد صرت منهم؟! 26- آخرین هدف، بالاترین مقام، از قرآن بپرس تا خبرت گوید.
27- به رستاخیز، اگر بر حوض کوثر راه یابی، از زلال آب حیات سیراب گردی.
28- اگر شمع وجودشان نبودی، خدای بزرگ نه آسمان و زمین آفریدی و نه حوّا و آدم راه زمین گرفتی.
29- در زیر سایه‌بان عبا، به مباهله نشستند، دشمن از هراس عذاب لب از سخن بربست.
30- جبرئیل که زیر عبا جای گرفت، بر میکائیل مباهات و افتخار گرفت.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:264 31- فمن مثلهم فی العالمین و قد غدالهم سیّد الإملاک جبریل یخدم؟!
32- و من ذا یساویهم بفضل و نعمةمن الناس و القرآن یؤخذ عنهم؟!
33- أبوهم أمیر المؤمنین و جدّهمأبو القاسم الهادی النبی المکرّم
34- هم شرعوا الدین الحنیفیّ و التقیو قاموا بحکم اللّه من حیث یحکم
35- و خالهم إبراهیم و الامّ فاطمو عمّهم الطیّار فی الخلد ینعم 31- در پهنه‌ی گیتی کدامین کس همپایه‌ی او تواند بود که سرور ملائک جبرئیل امین خادم او بود.
32- کیست که در فضل و رهبری همتای آنان باشد، با آنکه معلّم قرآن‌اند.
33- پدرشان، امیر مؤمنان، و جدّشان پیامبر اکرم ابو القاسم هدایت‌گر مکرّم هادی مصطفی.
34- دین حنیف اسلام را همراه تقوی پایه‌گذار بودند و به دستور خدا قیام کردند.
35- ابراهیم فرزند رسول،، دایی آنان و فاطمه دختر محمد (ص) مادرشان، جعفر طیّار که در خلد بهشت برین به پرواز درآید، عمویشان.
36- إلی اللّه أبرا من رجال تتابعواعلی قتلهم یا للوری کیف أقدموا؟!
37- حموهم لذیذ الماء و الورد مفعمو أسقوهم کأس الرّدی و هو علقم
38- و عاثوا بآل المصطفی بعد موتهبماقتل الکرّار بالأمس منهم
39- و ثاروا علیه ثورة جاهلیّةعلی أنّه ما کان فی القوم مسلم
40- و ألقوهم فی الغاضریّات صرّعاکأونّهم قفّ علی الأرض جثّم 36- به سوی خدا گریزانم از این قوم که بر هلاک و دمار آنان متفق گشتند. وای از این مصیبت! چگونه همدست شدند؟!
37- از آب زلال دریغ کردند، شطّ فرات مالامال بود. جام مرگشان نوشاندند، زهر و شرنگ بود.
38- از خاندان مصطفی (ص) قصاص کردند، خونی که علی در بدر و احد

ریخت.
39- به رسم جاهلیت شوریدند، گویا مسلمان نبودند.
40- کشتند و روی هم انباشتند، گویا هیزم بیابان طف بودند.
41- تحاما هم وحش الفلا و تنوشهم‌بأریاشها طیر الفلا و هی حوّم
42- بأسیافهم أردوهم ولدینهم‌اریق بأطراف القنا منهم الدّم
43- و ما قدمت یوم الطفوف امیّة‌علی السبط الّا بالذین تقدّموا
44- و أنّی لهم أن یبرأوا من دمائهم‌و قد أسرجوها للخصام و ألجموا
45- و قد علموا أنّ الولاء لحیدرو لکنّه ما زال یؤذی و یظلم 41- وحش بیابان حلقه‌ی ماتم زد، پرندگان برفرازشان سایبان برافراشتند.
42- عجبا با شمشیر اسلام به خاک هلاکشان نشاندند، به خاطر دیانت در خون کشیدند.
43- خاندان امیّه در کربلا قدم پیش ننهاد، مگر با یاری پیشینیان که راه را هموار کردند.
44- کجا توانند خون حسین را از دامن خود بشویند، نه این است که خیل بنی امیه را با دست خود زین و لجام بستند؟
45- دانستند که حقّ ولایت با حیدر است، منتهی مظلوم و ستمکش بود.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:265 46- تعدّوا علیه و استبدّوا بظلمه‌و اخّرو و هو السیّد المتقدّم
47- و قد زعموها فلتة کان بدؤهاو قال: اقتلوا من کان فی ذاک یخصم
48- و أفضوا إلی الشوری بها بین ستّةو کان ابن عوف منهم المتوسّم
49- و ما قصدوا إلّا لیقتل بینهم‌علی و کان اللّه للطّهر یعصم
50- و إلّا فلیث لا یقاس بأضبع‌و أین من الشمس المنیرة أنجم؟! 46- ستم کردند، حق او را بردند، عقب راندند با آنکه پیشوا و سرور بود.
47- اعتراف کرد که این بیعت «فلته» و تصادف بود، لذا گفت: هرکه آنرا تجدید کند باید کشت.
48- بدین‌جهت کار به شوری افکند، میان شش نفر که صاحب اختیارش ابن عوف بود.
49- هدف این شوری، توطئه‌ی قتل علی بود، تنها خدایش نگاهبان بود.
50- وگرنه شیر بیشه‌ی شجاعت کجا و کفتارهای ترسو. خورشید رخشان کجا و اختران کم‌سو.
51- فوا عجبا من أین کانوا نظائرا؟!و هل غیره طبّ من الغیّ فیهم؟!
52- و لکن امور قدّرت لضلالهم‌و للّه صنع فی الارادة محکم
53- عصوا ربّهم فیه ضلالا فأهلکواکما هلکت من قبل عاد و جرهم
54- فما عذرهم للمصطفی فی معادهم‌اذا قال: لم خنتم علیّا جرتم؟!
55- و ما عذرهم إن قال: ما ذا صنعتم‌بصنوی من بعدی؟! و ما ذا فعلتم؟!
51- شگفتا با کدامین سابقه و ارج همتای او شدند. جز او کسی لایق

خلافت بود؟
52- منتها مقدّرات بر وفق مرادشان جاری گشت. اراده‌ی خدا در آزمایش استوار و متین است.
53- با سرگشتگی و ضلالت خدای را نافرمان شدند و چونان «عاد» و «جرهم» به هلاکت رسیدند.
54- عذرشان به پیشگاه مصطفی چه باشد که به رستاخیز گوید: «از چه با علی خیانت کردید»؟
55- و یا پرسد: «از پس من با همتای من چه کردید؟» پاسخ معذرت چه دارید؟
56- عهدت إلیکم بالقبول لأمره‌فلم حلتم عن عهده و غدرتم؟!
57- نبذتم کتاب اللّه خلف ظهورکم‌و خالفتموه بئس ما قد صنعتم
58- و خلّفت فیکم عترتی لهداکم‌فکم قمتم فی ظلّهم و قعدتم
59- قلبتم لهم ظهر المجنّ و جرتم‌علیهم و إحسانی إلیکم کفرتم
60- و ما زلتم بالقتل تطغون فیهم‌إلی أن بلغتم فیهم ما أردتم
61- کأنّهم کانوا من الرّوم فالتقت‌سراياکم صلبانهم و ظفرتم
62- و لکن أخذتم من بنی بثارکم‌فحسبکم خزیا علی ما اجترأتم «1» 56- نه این بود که از شما تعهّد گرفتم؟ از چه به عهد و پیمانش خیانت کردید؟
57- فرمان خدا را پشت سر نهادید، از فرمانش سر به‌در بردید، چه بد کردید.
58- خاندان خود را به رهبری شما انتخاب کردم. در سایه‌ی آنان راه هدایت می‌یافتید؟

_____

(1)- الغدیر؛ ج 4، ص 372- 374. ادب الطف؛ ج 3، ص 126- 128.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:266
59- نعل وارونه زدید و به آنان ستم راندید، نعمت مرا کفران نمودید.
60- با سرکشی و طغیان هماره تیغ کین برافراشتید، تا به مراد دل رسیدید.
61- گویا بیگانگان روم‌اند که سپاهتان صلیب را درهم شکند، و پیروز گردد.
62- به خونخواهی پدرانتان، فرزندان مرا کشتید، داغ ننگ و عار بر پیشانی خود نهادید.
*** دنباله‌ی قصیده در مدح علی بن ابیطالب (ع) می‌باشد که از ذکر آن خودداری می‌کنیم.

قصیده:

1- بفنا الغریّ و فی عراص العلقم‌تمحا الذنوب عن المسیء المجرم
2- قبران قبر للوصی و آخرفیه الحسین فعج علیه و سلّم
3- هذا قتیل بالطفوف علی ظماو أبوه فی کوفان ضرّج بالدم
4- و إذا دعا داعی الحجیج بمکّةفإلیهما قصد التقی المسلم
5- فإقصد هما و قل: السّلام علیکماو علی الائمّة و النبیّ الأکرم 1- در بارگاه «غری» و ناحیه‌ی «علقمی» گناه تبهکاران و بزهکاران پاک شود.
2- آنجا مزار وصی است و اینجا تربت حسین، لختی درنگ کن و سلام برگو!
3- حسین در کنار فرات با لب تشنه شهید شد، پدرش در کوفه محاسن با خون خضاب کرد.
4- قافله سالار حج که صلای سفر زند، پرهیزکار مسلمان جانب این دو مزار پوید.
5- آهنگ مزارشان کن و درود و صلوات خود بر آنان و سایر پیشوایان تقدیم کن.
6- أنتم بنو طاها و قاف و الضّحی‌و بنو تبارک و الکتاب المحکم
7- و بنو الأباطح و المسلخ و الصّفاو الرکن و البیت العتیق و زمزم
8- بکم النجاة من الجحیم و أنتم‌خیر البریّة من سلالة آدم
9- أنتم مصابیح الدّجی لمن اهتدی‌و العروة الوثقی التی لم تفصم
10- و إلیکم قصد الولیّ و أنتم‌أنصاره فی کلّ خطب مولم 6- زادگاه رسول مختار، یادگار سوره‌ی طه و قاف و هم سوره‌ی ضحی و تبارک، آیات محکم قرآن.
7- یادگار اباطح «1»، میقات مسلخ «2»، صفا و مروه، کعبه و ارکان، زمزم گوارا.
8- از آتش دوزخ با مهر شما نجات یافتیم، زیرا شما بهترین فرزندان آدمید.
9- چراغ تاریکی‌ها، هرکه خواهد راه یابد، دستاویز استوار و متینی که نگسلد.
10- مهر کیش شما آهنگ خدمت کرد، بدین امید که در سختی‌ها یار او باشید.
11- و بکم یفوز غدا إذا ما أضرمت‌فی الحشر للعاصین نار جهنّم
12- من مثلکم فی العالمین و عندکم‌علم الکتاب و علم ما لم یعلم؟!

---

(1)- اباطح: بطح؛ هامون. زمین هموار.

(2)- مسلخ: قربانگاه
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:267 13- جبریل خادمکم و خادم جدّکم‌و لغیرکم فی ما مضی لم یخدم
14- أبنی رسول اللّه: انّ أباکم‌من دوحة فیها النبوّة ینتمی
15- آخاه من دون البریّة «أحمد»و اختصّه بالأمر لو لم یظلم «1» 11- به فردای رستاخیز که شعله‌های دوزخ سوی عاصیان سرکشد، در پناه شما رستگار گردد.
12- در گیتی کدامین کس همپایه‌ی شما باشد که دانش قرآن و علم کافی دارید.
13- روح القدس در خدمت شما و جدّ شما بود، این شرافت مخصوص و ویژه‌ی شما بود.
14- ای زادگاه احمد مختار، پدرتان علی هم از خاندان نبوّت بود.
15- رسول حق از میان همگانش به برادری برگزید، منشور خلافت بدو سپرد، اما مظلوم و محروم ماند.

_____

(1)- الغدیر؛ ج 4، ص 378. دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ج1
268 قاضی جلیس ..... ص : 268
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:268

قاضى جليس

اشاره

عبد العزیز بن حسین بن حباب اغلبی سعدی تمیمی صقلی مکنّی به «ابو المعالی» و معروف به «قاضی جلیس»، وی از پیشتازان شعرای مصر که به سال 490 ه. ق. تولد یافت وی در نظم و نثر و ترسل یگانه‌ی عصر خود بود. در دوران فائز خلیفه‌ی فاطمی از دبیران و در سلک ندیمان ملک صالح طلایع بن رزیک گردید و از آن جهت که همواره با خلفا و وزرای فاطمیان و ملک صالح وزیر با کفایت آنان مجالست داشت به جلیس شهرت یافت.
او از سرایندگانی است که در مهر و ولای «عترت طه» قدمی راسخ داشته، چنانکه اشعار و سروده‌هایش حاکی از آن است.
فقیه معاصرش «عمارة یمنی» با قصیده‌ای که به سال 551 هجری سروده زبان به ثنا و ستایش او گشوده است. «1»
قاضی جلیس به سال 561 هجری در حالی‌که هفتاد سال از عمرش می‌گذشت، در مصر زندگی را بدرود گفت. «2»
***
1- أیا امّة لم ترع للدّین حرمةو لم تبق فی قوس الضّلالة منزعا
2- بأی کتاب ام بأیّه حجّةنقضتم به ما سنّه اللّه اجمعا؟!
3- غصبتم ولیّ الحق مهجة نفسهو کان لکم غصب الامامة مقنعا
4- و ألحمتم آل النبیّ سیوفکم‌تفرّی من السّادات سوفا و اذرعا
5- و حلّلتم فی کربلاء دماءهم‌فأضحت بها هیم الأسنّة شرّعا
6- و حرّمتم ماء الفرات علیهم‌فأصبح محظورا لدیهم ممنّعا «3» 1- هلا. ای امت گمراه که حرمت دین بشکستید و سرگشتگی و ضلالت را از حد به‌در بردید.
2- با کدامین حجّت و برهان، فرمان حق را زیر پا نهادید؟!
3- حقّ ویژه‌ی علی را غضب کردید، امامت و خلافت راه شما را هموار کرد.
4- تیغ کین در خاندان رسول نهادید، سر و دست آنان از تن جدا کردید.
5- در کربلا خونشان حلال شمردید، ناوک سنان از خونشان سیراب نمودید.
6- آب فرات بر آنان حرام شد، تشنه‌کامان را دادرسی باقی نماند.

رثای سید الشهداء (ع):

1- ان خانها الدمع الغزیرفمن الدّماء لها نصیر
2- دعها تسحّ و لا تشحّفرزؤها رزء کبیر
3- ما غصب فاطمة تراث«محمد» خطب یسیر
4- کلّا و لا ظلم الوصیّ وحقّه الحقّ الشهیر

_____

(1)- نکت عصریه؛ ص 158.
(2)- الغدیر؛ ج 4، ص 387.
(3)- ادب الطف؛ ج 3، ص 134.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:269 5- نطق النّبیّ بفضله و هوالمبشّر و النذیر 1- اگر سیلاب اشکم فرو نشیند، از خون دل مدد گیرم.
2- بگذار فرو ریزد و آرام نگیرد، که مصیبت بس عظیم است.
3- میراث محمد از دخترش دریغ کردند. نه کاری سهل پیشه کردند.
4- ابدا. و نه ظلمی که بر علی رفت: حق مشهورش بتاراج بردند.
5- رسول حق به فضل و مقامش زبان برگشود: اوست که بشیر و نذیر است.
6- جحدوه عقد ولایةقد غرّ جاحده الغرور
7- غدروا به حسدا له‌و بنصّة شهد «الغدیر»
8- حظروا علیه ما حباه‌بفخرة و هم حضور
9- یا أمّة رعت السّهاو إمامها القمر المنیر
10- إن ضلّ بالعجل الیهودفقد أضلکم البعیر 6- پیمان ولایتش منکر شدند، ابلیسشان بفریفت.
7- رشک بردند و راه دغل گرفتند، نص «غدیر» را به بازی گرفتند.
8- جامه‌ی خلافت را که به اندامش فراز کرد، از او دریغ نمودند.
9- در آسمان جویای اختر سها گشتید، ماه تابان را ندیده گرفتید.
10- قوم یهود، دنبال گوساله‌ای گرفتند، شما از پی اشتری (جمل) روان گشتید.
11- لهفی لقتلی الطفّ اذخذل المصاحب و العشیر
12- و افاهم فی کربلایوم عبوس قمطریر
13- دلفت لهم عصب الضّلال‌کأنّما دعی النفیر
14- عجبا لهم لم یلقهم من‌دونهم قدر مبیر
15- أیما رفوق الأرض فیض‌دم الحسین و لا تمور؟!

16- أتری الجبال درت ولم تقذفهم منها صخور؟!
17- أم کیف اذ منعوه وردالماء لم تغر البحور؟!
18- حرم الزّلال علیه لمّاحلّلت لهم الخمور «1» 11- آوخ بر کشتگان کربلا که خویش و بیگانه از یاری دریغ کردند.
12- در نینوا چهر گشود که چون روز قیامت سیاه و دژم بود.
13- جوخه‌های ضلالت بهم پیوستند، گویا نفخه‌ی صور بردمیدند.
14- شگفتا، دست تقدیر هم بر سر این کافران نکوبید.
15- آیا خون حسین بر روی زمین موج زند و آسمان درهم نلرزد؟!
16- پنداری کوهها به ماتم ننشست که سنگی بر سر آنان نبارید؟!

_____

(1)- ادب الطف؛ ج 3، ص 135. الغدیر؛ ج 3، ص 385 و 386.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:270
17- چه شد که از آب فراتش منع کردند، دریاها بر نخروشید؟!
18- آب زلال بر حسین حرام آمد، ازآن‌رو که شرب خمر بر دشمنانش حلال بود.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:271

طلائع بن رزیک

اشاره

ابو الغارات، ملک صالح نصیر الدین، طلائع بن رزیک، ابن صالح ارمنی «1» به سال 495 (ه. ق) در آذربایجان متولد شد. اصل او از شیعیان عراق است. وی فقیهی ممتاز و ادیبی نکته‌بین و قافیه‌پرداز و وزیری دادگستر بود.
ملک صالح وزیر الفائز باللّه خلیفه فاطمی بود که دولت فاطمیان از حسن تدبیرش در سیاست رعیت و انتشار امنیت و دوام صلح و صفا به استحکام و قدرت رسید و خود در شمار ملوک بود که به لقب «ملک صالح» نامور شد.
وی در همه‌ی فضایل و آداب دینی و دنیوی شایسته بود و خودباختگی در ولای ائمه اطهار (ع) و نشر آثارشان و دفاع از حریمشان را با دست و زبان و نظم و نثر انجام می‌داد. اشعار شیوا و رسایی دارد که گواه فضل بی‌کران و اعتقاد او به مذهب شیعه می‌باشد. «2»
ابن خلکان گوید: «وی در ایام خلافت الفائز باللّه متصدی وزارت شد و مستقلا عهده‌دار امور سیاست و تدبیر کار دولت شد و مردی صاحب فضل و دوستدار اهل فضل بود هم‌چنین دستی بخشنده داشت و خوش‌برخورد و نیکو نیز بود.» «3»
تألیفی به نام «الاعتماد در ردّ بر اهل عناد» دارد که متضمن امامت علی (ع) است. دیوانش دو جلد می‌باشد که در فنون مختلفه شعر مهارت خود را نمایان نموده است. 1400 بیت از اشعارش در مدح و ثنای اهل بیت (ع) است که علامه سید احمد عطّار کلیه‌ی اشعار او را در کتاب «رائق» ثبت گردیده است. «4»
روز دوشنبه نوزدهم ماه مبارک رمضان سال 566 ه ق در دهلیز کاخش بی‌خبر مورد هجوم قرار گرفت و کشته شد، و در کاخ وزارتخانه‌ی قاهره، به خاک سپرده شد. بعدها پسرش ملک عادل که بنا به وصیت پدر جانشین او شده بود، در نهم صفر سال 557 هجری تابوت پدر را از قاهره به مزار تازه بنیانی که در «قرافه» ی مصر برای او تأسیس شده بود منتقل کرد. «5»
***
1- یا امّة سلکت ضلالا بیّناحتی استوی اقرارها و جحودها
2- قلتم: ألا إنّ المعاصی لم تکنألّا بتقدیر الإله وجودها
3- لو صحّ ذا کان الإله بزعمکم‌منع الشریعة أن تقام حدودها
4- حاشا و کلّا أن یکون إلهناینهی عن الفحشاء ثمّ یریدها «6» 1- ای امتی

که آشکارا به راه ضلالت رفتی، اعتراف و انکارت یکسان بود.
2- گفتید: معاصی جز به تقدیر خدای جهان چهره نگشود.
3- اگر چنین باشد، خدای شما خود مانع اجرای فرمان خواهد بود.
4- حاشا و کلّا که پروردگار ما از کبیره و فحشا نهی کند و هم خواهان آن باشد.
***
_____
(1)- ارمنی: منسوب به ارمنیه، نام فلات وسیعی است.
(2)- الکامل؛ ج 11، ص 103.
(3)- وفیات الاعیان؛ ج 1، ص 259.
(4)- الغدیر؛ ج 4، ص 344- 346.
(5)- خطط مقریزی، ج 4، ص 317.
(6)- الغدیر؛ ج 4، ص 348. ادب الطف؛ ج 3، ص 100.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:272 1- اذ ضیع القوم الشریعةفیه لحفظهم الشریعه
2- منعت لذیذ الماء منه‌کتائب منهم منیعه
3- غدرت هناک و ما وفت‌مضر العراق و لا ربیعه
4- لما دعته أجابهاو دعا فما کانت سمیعه
5- شاع النفاق بکربلافیهم و قالوا: نحن شیعه 1- آن قوم در روز عاشورا برای حفظ شریعه (فرات)، شریعت را تباه کردند.
2- گروهی از لشکریان آن قوم، از رسیدن آب گوارا به او جلوگیری کردند.
3- قبائل مضر و ربیعه در عراق به او خیانت کرده، و به عهدشان وفا نکردند.
4- چون او را فراخواندند، دعوتشان را پذیرفت. لیکن هنگامی که او آنان را فراخواند پاسخش ندادند.
5- آنها می‌گویند که ما شیعه هستیم ولی نفاق و دورویی در میانشان گسترش یافته است.
6- یا فعلة جاؤا بهافی الغدر فاضحة شنیعه
7- عصت النّبی و اصبحت‌لسواه سامعة مطیعة
8- باعت هناک الدّین‌بالدّنیا و خسران کبیعة
9- ما کان فیما قد مضی‌اسلامها إلّا خدیعة
10- تحت السّقیفة أضمرت‌ما بالطّفوف غدت مذیعة «1» 6- آنها به زشت‌ترین و رسواترین نوع خیانت دست یازیدند.
7 و 8- پیامبر را نافرمانی کردند و سخن او را گوش ندادند و دین را به دنیا فروختند و خسران دنیا را خریدند.
9 و 10- و با گذشت زمان اسلام را در جهت خدعه و نیرنگ خود به کار بردند و آنچه در کربلا واقع شد زیر سقف سقیفه و برآمده از دل آن بود.

***
1- یا بقعة (بالطف) حشوترابها دنیا و دین
2- أضحت کأصداف یصادف‌ضمنها الدّر الثمین «2» 1- ای آرامگاهی که در سرزمین طف هستی، خاک تو دنیا و دین را در آغوش خود دارد.
2- در این بقعه صدف‌هایی وجود دارند که درون آنها پر از مروارید گرانبها است.

رثای اهل بیت (ع):

1- یا عروة الدّین المتینو بحر علم العارفینا
2- یا قبلة للاولیاءو کعبة للطایفینا
3- من أهل بیت لم یزالوافی البریّة محسنینا

_____

(1)- الدیوان طلائع بن رزیک؛ ص 93. ادب الطف؛ ص 95 و 96.
(2)- همان، ص 118.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:273 4- ألتائبین العابدینالصائمین القائمینا
5- ألعالمین الحافظینالرّاکعین السّاجدینا
6- یا من إذا نام الوری‌باتوا قیاما ساهرینا 1- ای دستاویز دین و آئین، دریای علم و معرفت.
2- قبله‌ی دوستان خدا، کعبه‌ی زائرین حرم.
3- سرور آن خاندان که هماره راه نیکی سپارند.
4- تائبان به حق، پرستندگان حقیقت، روزه‌داران، نمازگزاران.
5- دانشمندان، خویشتن‌داران، رکوع و سجده‌کنندگان.
6- ای که دیگران در خواب ناز باشند و تو با خدا در راز و نیاز.
*
7- قوم علومهم عن جدّهم أخذت‌عن جبرئیل و جبریل عن اللّه
8- هم السفینة ما کنا لنطمع أن‌ننجو من الهول یوم الحشر لو لا هی
9- ألخاشعون اذا جنّ الظلام فماتغشاهم سنة تنفی بأنباه
10- و لابدت لیلة الّا و قابلهامن التّجد منهم کل أوّاه
11- و لیس یشغلهم عن ذکر ربّهم‌تغرید شاد و لا ساق و لا طاهی
12- سحایب لم تزل بالعلم هامیةأجلّ من سحب تهمی بأمواه 7- خاندانی که علم و معرفت از جدّشان به ارث برند. جدّشان از جبریل امین، و جبریل از خدای عالمیان.
8- کشتی نجات هم آنان باشند و جز با این کشتی نجات از هول و عذاب قیامت نجاتی نیست.
9 و 10- تاریکی شب که درآید، با خشوع تمام به عبادت برخیزند و خواب ناز را بر دیده‌ی آنان راهی نیست.
11- یاد خدا از خاطر نبرند، با نغمه‌ی بلبلان و قمریان سرگرم نباشند.
12- ابر رحمت الهی که دانش و معرفت بوزد، مافوق ابر بهاران که آب فرات انگیزد.

*
13- إنّ النبیّ محمّدا و وصیّهو ابنیه و ابنته البتول الطاهره
14- أهل العباء فإننّی بولائهمأرجو السلامة و النجا فی الآخرة
15- و أری محبّة من یقول بفضلهمسببا یجیر من السبیل الحایره
16- ارجو بذاک رضا المهیمن وحدهیوم الوقوف علی ظهور الساحره 13- پیامبر خدا محمد (ص) و جانشینش با دو فرزند و هم پاک دختر بتولش.
14- همان اهل «عباء» که به آبروی ولایشان امیدوارم از غم‌های آخرت نجات یابم.
15- و حتی مهر دوستانشان نیز مایه‌ی برکناری از انحراف و جهالت است.
16- بدین‌وسیله رضامندی ذات احدیت را آرزومندم، باشد که در صحرای محشر دستگیرم باشد.
*
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:274 17- بحبّ علیّ ارتقی منکب العلیو أسحب ذیلی فوق هام السحائب
18- إمامی الذی لمّا تلفّظت باسمهغلبت به من کان بالکثر غالبی
19- ائمّة حقّ لو یسرّون فی الدّجیبلا قمر لاستصحبوا بالمناسب
20- بهم تبلغ الآمال من کلّ آملبهم تقبل التوبات من کلّ تائب «1» 17- با مهر علی (ع) بر دوش اختران برشدم، و دامن بر سر ابر و کوهساران می‌کشم.
18- پیشوای من علی (ع) است که با نامش بر دشمن بدخواه پیروز و غالب شدم.
19- پیشوایان برحق که اگر در تاریکی شب گام زنند، خورشید رخسارشان چراغ راه باشد.
20- آرزوی آرزومندان به یمن وجودشان رواست، توبه‌ی نادمان به درگاه حق مقبول و پذیرا.
*** ملک صالح در یکی از قصائد خود، سروده‌ی مشهور دعبل خزاعی را به استقبال رفته که می‌گوید
مدارس آیات خلت من تلاوةو منزل وحی مقفر العرصات قصیده ملک صالح چنین شروع می‌شود:
1- ألایم دع لومی علی صبواتیفما فات یمحوه الذی هو آت
2- و ما جزعی من سیّئات تقدّمتذهابا اذا اتبعتها حسنات
3- ألا انّنی أقلعت عن کلّ شبههو جانبت غرقی أبحر الشبهات
4- شغلت عن الدنیا بحبّی معشرابهم یصفح الرّحمن عن هفواتی «2» 1- ای نکوهشگر! زبان در کام گیر که من پند نگیرم. نه این است که توبه‌ی پیری گناه جوانی بزداید؟
2- برگذشته‌ی ناروای خود بی‌تابی نکنم، زیر که آینده‌ای تابناک و حسن

دارم.
3- باوجوداین، از شبهات گریختم، از فرورفتن دریای مهالک پرهیز گرفتم.
4- از دنیا رو برتافتم و دل به مهر کسانی سپردم که به آبروی آنان خدای رحمن از گناهان من درگذرد.

_____
(1)- الغدیر؛ ج 4، ص 364 و 365.
(2)- همان؛ ج 4، ص 367. ادب الطف؛ ج 3، ص 115.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:275

ابن مکّی نیلی

اشاره

سعید بن احمد بن مکّی نیلی، مؤدب، از ادبای مشهور شیعه در اواسط قرن ششم هجری است. وی در بغداد می‌زیست، از فدائیان عترت طه بود که در راه عقیده و مذهب و ستایش اهل بیت فراوان شعر سرود، بدان حد که او را به غلو و افراط نسبت دادند.
ابن شهر آشوب در «معالم العلماء» او را در شمار پرهیزکاران از سرایندگان نام برده است.
یاقوت حموی می‌نویسد: او شیعه مذهب، نحوی دانشوری بود که با لغت و ادب آشنا و در شیعه‌گری راه افراط و مبالغه می‌پیمود و شعر نیکویی دارد. بیشتر اشعارش در ثنا و ستایش اهل بیت سروده شده و در غزل‌سرایی لطیف است. «1»
او در حدود 100 سال عمر کرد و به سال 565 ه. ق. درگذشت. «2»
***
1- أبکی علیه و لو أن البکاء علی‌سوی بنی احمد مختار ما خلقا
2- تاللّه کم قصموا ضهرا لحیدرةو کم بروا للرسول المصطفی عنقا
3- و اللّه ما قابلوا بالطف یومهم‌إلا بما یوم بدر فیهم سبقا «3» 1- برای او (امام حسین «ع») می‌گریم. زیر گریه فقط برای فرزندان پیامبر «ص» آفریده شده است.
2- سوگند به خدا که چه بسیار پشت حیدر را شکستند و چه بسیار سر رسول مصطفی (ص) را از بدن جدا کردند.
3- سوگند به خدا که جنگ روز طف فقط به خاطر انتقام روز بدر بود.

مدح رسول اللّه و اهل بیت او:

1- و «محمّد» یوم القیامة شافعللمؤمنین و کلّ عبد مقنت
2- و علیّ و الحسنان إبناء فاطملمؤمنین الفائزین الشیعة
3- و علی زین العابدین و باقر العلمالتقّی و جعفر هو منیتی
4- و الکاظم المیمون موسی و الرّضاعلم الهدی عند النوائب عدّتی
5- و محمد الهادی الی سبل الهدیو علیّ المهدی جعلت ذخیرتی
6- و العسکریّین اللذین بحبّهمأرجو اذا أبصرت وجه الحجّة «4» 1- رسول خدا در روز حشر، شفیع مؤمنان و بندگان رام و مطیع باشد.
2- علی با دو فرزندش (زادگان فاطمه)، شیعیان را به رستگاری رسانند.
3- و زین العابدین علی، باقر علم پیامبر، محمد و ازآن‌پس زاده‌اش جعفر، رهبر آمال‌اند.

---

(1)- معجم الادبا؛ ج 4، ص 230.
(2)- الغدیر؛ ج 4، ص 392 و 393. لسان المیزان؛ ج 3 ص 23. مجالس المؤمنین؛ ص 496.
(3)- ادب الطف؛ ج 3، ص 169.
(4)- ادب الطف؛ ج 3، ص 172 و 173. الغدیر؛ ج 4، ص 395.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:276
4- کاظم فرخنده مآل، موسی، زاده‌اش رضا، پرچم هدایت و تقوی و در مشکلات پناه من‌اند.
5- زاده‌ی رضا، محمد، هادی سبل، از آن پس علی برگزیده‌ی امم، ذخیره‌ی فردای من‌اند.
6- دو پیشوای عسکر، حسن و زاده‌اش مهدی که امیدوارم به یمن وجودشان به حقیقت راه یابم.

مدح علی بن ابیطالب (ع):

1- فان یکن آدم من قبل الوری‌بنی و فی جنّة عدن داره
2- فان مولای علیا ذا العلی‌من قبله ساطعة أنواره
3- تاب علی آدام من ذنوبه‌بخمسة و هو بهم أجاره
4- و ان یکن نوح بین سفینة‌تنجیه من سیل طمی تیّاره
5- فان مولای علیا ذالعلی‌سفینة ینجو بها أنصاره
6- و ان یکن ذو النون ناجی حوته‌فی الیمّ لما کظّه حصاره 1- اگر آدم بو البشر، پیش از عالمیان پیامبر شد و در بهشت برین مأوا گرفت.
2- سرور و سالارم علی صاحب معالی، از آن پیشتر پرتو انوارش بالا گرفت.
3- خدای جهان به حرمت پنج تن از خطای آدم درگذشت، و آدم پناه و حرمت یافت.
4- اگر نوح سرخیل رسولان، کشتی نجات آراست تا از سیل طوفان در امان مانند.
5- سرور و سالارم علی صاحب معالی، خود کشتی نجات است، یارانش بدو پناه و آرام گیرند.
6- اگر یونس در شکم ماهی از دریا نجات یافت.
7- ففی جلنری للأنام عبرة‌یعرفها من دلّه اختیاره
8- ردّت له الشمس بأرض بابل‌و الیل قد تجللت أستاره
9- و ان یکن موسی رعی مجتهداعشرا الی أن شفّه انتظاره
10- و سار بعد ضرّه بأهله‌حتی علت بالوادیین ناره
11- فان مولای علیا ذا العلی‌زوجّه و اختار من یختاره
12- و ان یکن عیسی له فضیلة‌تدهش من أدهشه انبهاره
13- من حملته أمّه ما سجدت‌للّات بل شغلها استغفاره 7- داستان جلنری از امام مبین عبرتی است که رهبر دوستان است.
8- در سرزمین بابل، خورشید به خاطر او بازگشت، ازآن‌پس که شب پرده‌ی تاریکی برآویخت.
9- و اگر موسی عمران، ده سال شبانی کرد، با انتظاری مشقت‌بار.
10- تا دخت شعیب را تزویج کرد و در وادی طور آتش خضرا دید.
11- سرور و سالارم علی صاحب معالی، به امر خدا با دختر محمد جفت شد.
12- و اگر عیسی را فضل و مقامی است که به امر خدا، مادرش حمل گرفت.

13- علی در شکم مادر به تسبیح و استغفار پرداخت و مادر خود را از سجده‌ی لات و عزی بازداشت.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:277

صَرَّدُر

ابو منصور علی بن حسن بن الفضل معروف به «صردر» به سال 565 (ه. ق) در راه خراسان وفات یافت. وی از شعرای قرن ششم هجری است.
او دارای دیوان شعری است که در دار الکتب المصریه در قاهره به سال 1253 هجری به چاپ رسید. «1»
***
1- و اسمعهم مواعظه فقالواسمعنا یا حسین و قد عصینا
2- فالفوا قوله حقا و صدقاو ألفی قولهم کذبا و مینا
3- و تسبی المحصنات الی یزیدکأن له علی المختار دینا «2» 1- (امام حسین (ع) پندهایش را به گوش آنان رسانید ولی آنان گفتند که سخنانت را شنیدیم اما عصیان می‌کنیم.
2- آنها فهمیدند که سخنان او حق و درست است و او هم می‌دانست که حرف آنان کذب و نادرست است.
3- زنان اهل بیت (ع) را اسیر کرده به سوی یزید بردند، گویی پیامبر (ص) به یزید بدهی و دینی دارد

_____
(1)- ادب الطف؛ ج 3، ص 177.
(2)- همان، ص 176.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:278

خطیب خوارزمی

اشاره

موفق بن احمد بن ابی سعید اسحاق بن مؤید مکّی خوارزمی ملقب به «اخطب خوارزم» و «خطیب خوارزمی»، وی به سال 484 (ه. ق.) در خوارزم متولد شد. او از مردم خوارزم بود و مدتی نیز شغل خطیبی داشته است.
وی فقیهی دانشور، حافظی مشهور، صاحب حدیثی با اشعار فراوان، خطیبی پرآوازه و آگاه از سیره و تاریخ بود.
صفدی گوید: «خوارزمی خطبه‌ها انشاء کرد و شعرها گفت» ولی از خطبه‌ها و کلمات و اشعار او چیزی جز آنکه در کتاب مناقب و مقتل یافت نشود چیزی به دست نیامده است.
خوارزمی در علم فقه و حدیث و تاریخ و ادب و سایر علوم متفرقه دستی به کمال داشته و از طرف دیگر شهرت او در دوران زندگی و نامه‌نگاری و ارتباط با اساتید علم و حدیث در اکناف جهان ایجاب می‌کند و می‌رساند که خوارزمی تألیفات فراوانی به رشته‌ی تحریر درآورده باشد منتهی آنچه شهرت یافته و به دست ما رسیده هفت اثر است:
«مناقب امام ابو حنیفه» در دو جلد، «کتاب قضایای امیر المؤمنین»، «ردّ الشمس لامیر المؤمنین»، «الاربعین فی مناقب النّبی و وصیّه امیر المؤمنین (ع)»، «دیوان شعر»، «فضایل امیر المؤمنین معروف به مناقب» که این کتاب از زمان مؤلف تاکنون مورد استفاده بوده است، «مقتل الحسین سید الشهداء»، در دو جلد.
وی یک سال قبل از قتل خلیفه عباسی و استیلای مغول بر بغداد به سال 658 هجری وفات یافت. «1»

رثای امیر المؤمنین علی (ع) و فرزندانش:

1- ألا هل من فتی کأبی تراب‌امام طاهر فوق التراب؟!
2- إذا ما مقلتی رمدت فکحلی‌تراب مسّ نعل أبی تراب
3- محمّد النبیّ کمصر علم‌أمیر المؤمنین له کباب
4- هو البکّاء فی المحراب لکن‌هو الضحاک فی یوم الحراب
5- و عن حمراء بیت المال أمسی‌و عن صفرائه صفر الوطاب 1- جوانمردی چون بو تراب کجاست؟ پیشوای پاک‌گوهر در پهنه‌ی گیتی!
2- اگر دیدگانم دردمند گردد، از غبار نعلش توتیا سازم.
3- محمد (ص) رسول گرامی شهر علم است. امیر مؤمنان باب علم باشد.
4- او در محراب عبادت گریان، و در صحنه پیکار خندان!
5- از زر و زیور چشم پوشید، و درهم و دینار نیندوخت.
6- شیاطین الوغی دحروا دحورابه إذ سلّ سیفا کالشهاب
7- علیّ بالهدایة قد تحلّی‌و لمّا یدّرع برد الشباب
8- علی کاسر الأصنام لمّاعلا کتف النبیّ بلا احتجاب

_____

(1)- الغدیر؛ ج 4، ص 398- 407 با تلخیص. ادب الطف؛ ج 3، ص 187 و 188.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:279 9- علیّ فی النساء له وصیّ‌أمین لم یمانع بالحجاب
10- علیّ قاتل عمرو بن ودّبضرب عامر البلد الخراب 6- در پهنه رزمگاه سپاه شیطان را تارومار کرد، چون صاعقه از شمشیرش آتش برانگیخت.
7- علی (ع) است که با زیور هدایت آذین گرفت، از آن پیش که جامه‌ی جوانی درپوشید.
8- علی (ع) است که بتهای قریش بشکست، آنگاه که بر شانه رسول (ص) برآمد.
9- علی (ع) است که با نص وصایت، زنان پیامبر را کفیل آمد، امینی که حجابش مانع نباشد.
10- علی (ع) است که عمر بن عبدود را با ضرب شمشیر فروانداخت، ضربتی که اسلام را آباد کرد.
11- حدیث براءة و غدیر خمّ‌و رایة خیبر فصل الخطاب
12- هما مثلا کهارون و موسی‌بتمثیل النبیّ بلا ارتیاب
13- بنی فی المسجد المخصوص بابابه إذ سدّ أبواب الصّحاب
14- کأنّ الناس کلّهم قشورو مولانا علی کاللباب

15- ولایته بلاریب کطوق‌علی رغم المعاطس فی الرّقاب 11- داستان «برائت» و «غدیر خم» و «پرچم روز خیبر» نزاع را فیصله بخشید.
12- محمد (ص) و علی (ع) چون هارون و موسی (ع) باشند. این تمثیل از پیامبر بزرگوار است.
13- در مسجد خود، درهای خانه‌های دیگران را مسدود کرد، و درب خانه‌ی علی باز ماند.
14- مردمان یکسره گرفتارند، و سرورمان علی مفر می‌باشد.
15- ولایتش بی‌شک مانند قلاده بر گردن مؤمنین افتاد، و بینی دشمنان بر خاک مالیده شد.
16- إذا عمر تخبّط فی جواب‌و نبّهه علیّ بالصّواب
17- یقول بعدله: لو لا علی‌هلکت هلکت فی ذاک الجواب
18- ففاطمة و مولانا علیّ‌و نجلاه سروری فی الکتاب
19- و من یک دأبه تشیید بیت‌فها أنا مدح أهل البیت دابی
20- و ان یک حبّهم هیهات عابافها أنا مذ عقلت قرین عاب 16- هرگاه عمر در پاسخ مسائل به خطا می‌رفت، علی راه صوابش نشان می‌داد.
17- و عمر از راه انصاف گفت: اگر علی (ع) نمی‌بود پاسخ خطایم مرا به هلاکت و تباهی می‌راند.
18- ازاین‌رو فاطمه (س) و سرورمان علی (ع)، با دو فرزندش مایه‌ی خشنودی و مسرّت خاطرند.
19- هرکه خواهد خاندانی را ستایش نماید، من ثنا خوان اهل بیت (ع) رسول هستم.
20- اگر مهر آنان مایه‌ی ننگ و عار باشد- و هیهات که چنین باشد- من از روزی که فرزانه گشتم، قرین این ننگ و عارم.
21- لقد قتلوا علیا مذ تجلّی‌لاهل الحقّ فحلا فی الضراب
22- و قد قتلوا الرّضا الحسن المرجّی‌جواد العرب بالسمّ المذاب
23- و قد منعوا الحسین الماء ظلماو جدّل بالطعان بالصّراب
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:280 24- و لو لا زینب قتلوا علیّاصغیرا قتل بقّ أو ذباب
25- و قد صلبوا إمام الحقّ زیدافیاللّه من ظلم عجاب
26- بنات محمّد فی الشمس عطشی‌و آل یزید فی ظلّ القباب
27- لآل یزید من ادم خیام‌و أصحاب الکساء بلا ثیاب «1» 21- علی را که پرتو حق و رهبر حق‌جویان بود، کشتند. آنکه یکتا مرد میدان بود.
22- زاده‌اش حسن مجتبی (ع)، جوانمرد عرب را کشتند، با سمّ مذاب کارش ساختند.
23- حسین را از آب فرات محروم کردند، با طعن نیزه و شمشیر به خاک و خون کشیدند.

24- اگر سخن زینب (س) نبود علیّ سجاد (ع) را هم می‌کشتند.
25- پیشوای عدالت زید بن علی (ع) را بر دار کشیدند، خدا را از این ستم ناهنجار.
26- دختران محمد در تابش خورشید و تشنه‌لب، خاندان یزید در سایه قصر و خرگاه!
27- خاندان یزید خیمه چرمین به پا کردند، اصحاب کساء جامه بر تن نداشتند.

_____
(1)- ادب الطف؛ ج 3، ص 185 و 186. الغدیر؛ ج 4، ص 397 و 398.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:281

فقیه عمّاره یمنی

اشاره

ابو محمّد، عمارة بن ابی الحسن علی بن زیدان بن احمد حکمی یمنی مکنّی به ابو محمّد و ملقب به نجم الدّین از فقهای شیعه امامیه و مدرّسین و مؤلفین آنان و از شهیدان راه تشیّع است. وی عالم به فرائض و مورّخ و شاعر یمنی در قرن ششم بود.
اصل وی از شهر «سرطان» در وادی «وساع» یمن است و در سال 515 ه ق در تهامه متولد شد و به سال 531 هجری به زبید سفر کرد و نزد دانشمندان آنجا به تلمّذ پرداخت. سپس به تجارت اشتغال ورزید و به عدن مسافرت کرد و از آنجا به مکه و سپس به مصر رفت و پس از چندی به زبید بازگشت.
در سال 550 هجری «قاسم بن هشام» امیر مکه وی را به رسالت نزد طلائع بن رزیک وزیر خلیفه فاطمی فرستاد. عماره در مصر مورد احترام و اکرام فاطمیان قرار گرفت و از اینرو وی آنها را مدح بسیار کرده است. «1»
عماره با شهامتی کامل از حریم مقدسات انسانی دفاع کرد. او پس از انقراض دولت فاطمیان در مصر نیز در جانبداری از دوستان فاطمی خود به دلیل قصیده‌ای که در رثای فاطمیان سرود به دست صلاح الدین ایوبی در 26 شعبان سال 596 اعدام شد. «2»
گفته‌اند با هفت تن از بزرگان مصر توطئه‌ای به مخالفت با صلاح الدّین ترتیب داده بود. «3» تألیفات گرانمایه و آثار علمی و ادبی او عبارتند از: «النکت العصریه فی اخبار الدیار المصریه» که به نظر می‌آید همان «اخبار الوزراء المصریین» باشد. «4» «اخبار الیمن» یا تاریخ یمن. کتابی در فرائض مواریث. دیوان شعر- قصیده‌ای به نام «شکایة المنظلم و نکایة المتألم» (شکوای دادخواه و انتقام یک دردمند از ستمگر بدخواه) این قصیده را برای صلاح الدّین فرستاد، و «المفید فی اخبار زبید.»
اشعارش در عین روانی متین و محکم، پر ارج و با رونق است و از همه مهمتر مهر ولای پیوسته‌ای که به عترت وحی و خاندان طه و اعتقاد به امامت و پیشوایی آنان داشت. علمش کامل و فضل او با ادبی والا و شعرش دلربا و شیوا بود. «5»
عماره در مرثیه خویش حرمان خود را از یاری حسین با شمشیر، به مشایعت زبان و گفتار جبران می‌کند. «6»

قصیده: «7»

1- ولاءک مفروض علی کلّ مسلمو حبّک مفروط و أفضل مغنم
2- إذا المرء لم یکرم بحبّک نفسهغدا و هو عند اللّه غیر مکرّم
3- ورثت الهدی عن نصّ عیسی بن حیدرو فاطمة لا نصّ عیسی بن مریم
4- و قال: أطیعوا لإبن عمّی فإنّهأمینی علی سرّ الآله المکتّم

_____

(1)- النکت العصریه فی اخبار الدیار المصریه.
(2)- الغدیر؛ ج 4، ص 409.
(3)- لغت‌نامه دهخدا به نقل از الاعلام زرکلی.
(4)- الاعلام زرکلی.
(5)- الغدیر؛ ج 4، ص 409.
(6)- ادب الطف؛ ج 3، ص 189.
(7)- قصیده خطاب به الفائز بن ظافر خلیفه‌ی فاطمی است.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:282 5- کذلک وصّی المصطفی و ابن عمّهإلی منجد یوم «الغدیر» و متهم
6- علی مستوی فیه قدیم و حادثو إن کان فضل السبق للمتقدّم
7- ملکت قلوب المسلمین ببیعةأمدّت بعقد من ولائک مبرم «1» 1- ولایت تو بر مسلمانان فرض و واجب است، و مهرت ذخیره‌ی آخرت و غنیمت دنیا است.
2- اگر آدمی با مهرت جان خود صفا نبخشد، نزد خدای گیتی پاک و مصفّا نباشد.
3- رهبری با نص عیسی فرزند حیدر و فاطمه یافتی، نه گفتار عیسی فرزند مریم.
4- گفت: طاعت پسر عم به گردن گیرید که امین من است و امین خدا در اسرار مکتوم.
5- چونان وصایت مصطفی به پسر عمش که در روز غدیر با مردم حجاز و تهامه در میان هشت.
6- تاریخ تکرار می‌شود، کهنه و تازه یکسان است و فضیلت ویژه سابقان است.
7- با پیمان و بیعت دلهای مسلمانان را در اختیار گرفتی، ولایت مفروض.
*** بعد از کشته شدن ملک صالح شعرا در سوگ او مرثیه خواندند و به رثای اهل بیت پرداختند. عماره یمنی نیز در رثای اهل بیت و رثای وزیر ملک صالح چنین سروده است: «2»

1- یا صاحبی و فی مجانبة الهویرأی الرّشاد فما الذی تریان؟!
2- بی ما یذود عن التسبّب أولهو یزیل أیسره جنون جنانی
3- قبضت علی کفّ الصّبابة سلوةتنهی النّهی عن طاعة العصیان
4- امسی و قلبی بین صبر خاذلو تجلّد قاص و همّ دان
5- قد سهّلت حزن الکلام لنادبآل الرّسول نواعب الأحزان
6- فابذل مشایعة اللسان و نصرهإن فات نصر مهنّد و سنان 1- ای دوستان! صلاح من در پرهیز از عشق و نواست تا شما چه گوئید؟
2- اینک دردی به دل دارم که جای عشق و شوریدگی نماند، خمار شیدایی از سر بپراند.
3- فراموشی چنان دست شیدایی از سرم کوتاه نمود که دیگر نغمه‌ی نافرمانی ساز نکنم.
4- تاریکی شب که سایه‌گستر شود، شکیبایی از دل برود، انتقام امیدی خام است، اما غم و اندوه همدم.
5- میدان سخن سخت و ناهموار باشد، اما نوحه‌سرای خاندان احمد راهی بس هموار در پیش دارد.
6- اینک که شمشیر تیز و سنان خونریز را نوبت جولان نیست، زبان خامه را به نصرت و یاری آزاد کن.
7- و اجعل حدیث بنی الوصی و ظلمهم‌تشبیب شکوی الدّهر و الخذلان
8- غصبت أمیّة ارث آل محمّدسفها و شنّت غارة الشنآن
9- و غدت تخالف فی الخلافة أهلهاو تقابل البرهان بالبهتان
10- لم تقتنع أحلامها برکوبهاظهر النّفاق و غارب العدوان

---

(1)- ادب الطف؛ ج 3، ص 194 و 195. الغدیر؛ ج 4، ص 408.
(2)- الغدیر؛ ج 4، ص 356.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:283 11- و قعودهم فی رتبة نبویّةلم یبنها لهم أبو سفیان
12- حتّی أضافوا بعد ذلک أنّهم‌أخذوا بثار الکفر فی الإیمان 7- حدیث از خاندان علی گوی و ستمی که بر آنان رفت. ترانه و غزل را شیوه‌ی دگر بیارای.
8- خاندان امیّه میراث رسول را بربود، بر خاندان محمّد غارت آورد.
9- با صاحبان مسند خلافت راه خلاف گرفتند، در قبال برهان بهتان زدند.
10- قانع نشدند که خیل نفاق بتازند، دست ستم از آستین کین برآرند.
11- در جایگاه پیغمبر (ص) نشستند، در حالیکه این مرتبت از پدرشان ابو سفیان به آنها نرسیده بود.
12- تا اینکه بعد از آن، خون‌بهای کفر را از ایمان گرفتند.
13- فأتی زیاد فی القبیح زیادةترکت یزید یزید فی النقصان

14- حرب بنو حرب أقاموا سوقهاو تشبّهت بهم بنو مروان
15- لهفی علی النفر الذین أکفنّهمغیث الوری و معونة اللهفان
16- أشلاؤهم مزق بکلّ ثنیّةو جسومهم صرعی بکلّ مکان
17- مالت علیهم بالتمالی أمّةباعت جزیل الربح بالخسران
18- دفعوا عن الحقّ الذی شهدت لهمبالنصّ فیه شواهد القرآن 13- زیادشان گستاخی از حد به دربرد، یزیدشان را به هلاک و دمار سپرد.
14- آسیای خونی که خاندان حرب به گردش درآورد، زادگان مروان آسیابان شدند.
15- دریغ و افسوس بر این آزادگان که باران رحمت الهی و یار ستمدیدگان بودند.
16- پیکر مبارکشان بر سر تپّه‌ها چاک‌چاک، در بیابانها عریان بر خاک.
17- امّت سرگشته علیه آنان دست بهم دادند، بهشت برین فروختند، دوزخ و نفرین به جان خریدند.
18- حقّ خلافت که با نصوص قرآنی و تأیید رسالت پناهی ویژه‌ی آنان بود، ضایع گشت.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:284

قطب الدّین راوندی

قطب الدّین، ابو الحسن سعد بن هبة اللّه بن حسین بن عیسی راوندی یکی از پیشوایان علمای شیعه، و از اساتید بی‌نظیر فقه و حدیث و از نوابغ علم و ادب است.
تألیفات ارزنده‌اش عبارتند از: «سلوة الحزین»، «المغنی فی شرح النهایة» در ده جلد، «منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه»، «رسالة فی الناسخ و المنسوخ فی القرآن»، «جنّا الجنّتین فی ذکر ولد العسکریین»، «شرح الذریعة للشریف المرتضی» در 3 جلد، «الخرائج و الجرائح»، «الایات المشکلة» و همچنین رساله‌ای در اثبات اینکه طریقه‌ی کلام در معرفت احکام دینی طریقه‌ی مطمئن و خالی از شبهه نیست، نوشت و در آن نود و پنج مورد از موارد اختلاف بین شیخ مفید و سیّد مرتضی دو پیشوای نامی شیعه را یادآور شد.
قطب الدّین در روز چهارشنبه دهم شوال سال 573 ه ق وفات یافت. قبرش هم‌اکنون در صحن جدید حضرت معصومه (س) در قم قرار دارد. «1»
***
1- بنو الزّهراء آباء الیتامی‌إذا ما خوطبوا قالوا: سلاما
2- هم حجج الآله علی البرایافمن ناواهم یلق الأثاما
3- فکان نهارهم أبدا صیاماولیلهم کما تدری قیاما
4- ألم یجعل رسول اللّه یوم الغدیر علیّا الأعلی اماما؟
5- ألم یک حیدر قرما هماما؟ألم یک حیدر خیرا مقاما؟ «2» 1- فرزندان زهرا، پدران یتیمانند که هرگاه مخاطب (جاهلان) قرار گیرند می‌گویند: درود بر شما.
2- آنان دلیلهای خدا بر مردمند، هرکس بدی آنان را بخواهد، گناهکار است.
3- آنان روزها را روزه‌دار و شبها را شب‌زنده‌دارند.
4- آیا رسول خدا «روز غدیر» علی بزرگوار را امام قرار نداد؟
5- آیا نبود حیدر (علی) مرد شجاع با عظمت و آیا نبود حیدر دارای بهترین مقام و منزلت؟.
***
1- لآل المصطفی شرف محیطتضایق عن مرامیه البسیط
2- إذا کثر البلایا فی البرایافکلّ منهم جاش ربیط
3- إذا ما قام قائمهم بوعظفإنّ کلامه درّ لقیط
4- أو امتلات بعد لهم دیارتقاعس دونه الدّهر القسوط
5- هم العلماء إن جهل البراياهم الموفون ان خان الخلیط

(1)- الغدیر ج 5، ص 380. ادب الطف؛ ج 3، ص 204.
(2)- الغدیر؛ ج 5، ص 379. ادب الطف؛ ج 3، ص 205 و 206.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:285
1- برای خاندان پیامبر اکرم (ص) شرافت عظیمی است که زمین برای فضائلشان کوچک است.
2- هنگامی‌که همه‌جا را بلا گرفت، هرکدام آنان زره (پناهگاه) محکمی هستند.
3- هنگامی‌که قائمشان در مقام موعظه ایستاد کلامش چون درّ گرانبها است.
4- و یا زمانی‌که دنیا با عدلشان پر شد، روزگار جبّار در برابرشان تسلیم خواهد شد.
5- آنان دانایانند اگرچه مردم جاهلند، آنان وفاکنندگانند اگرچه (حتی) دوستان خیانت کنند.
6- بنو أعمامهم جاروا علیهمو مال الدهر إذ مال الغبیط
7- لهم فی کلّ یوم مستجدّلدی أعدائهم دمّ عبیط
8- تناسوا ما مضی بغدیر خمّفأدرکهم لشقوتهم هبوط
9- ألا لعنت أمیّة قد أضاعوا(الحسین) کأنّه فرخ سمیط
10- علی آل الرّسول صلاة ربّی‌طوال الدّهر ما طلع الشمیط «1» 6- پسر عموهایشان بر آنان ستم کردند، روزگار از آنها اعراض کرد هنگامی‌که ریاست از آنها گرفته شد.
7- برای آنان در هر روز، پیش دشمنانشان قربانی تازه‌ای بود.
8- فراموش کردند آنچه که در غدیر خم گذشته بود. در نتیجه، به خاطر شقاوتشان مقام آنان (از نظر ظاهری) را پایین آوردند.
9- لعنت خدا بر بنی امیه که خون حسین (ع) را ریختند، گویا که او جوجه کم‌ارزشی بود!!
10- بر دودمان پیامبر همه روزه درود خدا باد تا زمانی‌که صبح می‌دمد و خورشید طلوع می‌کند.

(1)- الغدیر؛ ج 5، ص 379. ادب الطف؛ ج 3، ص 203.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:286

ابن الصیّفی

شهاب الدّین ابو الفوارس سعد بن محمّد تمیمی، فقیهی عالم و شاعری ادیب بود. گفته‌اند که او داناترین فرد نسبت به اشعار و اختلاف لغات عرب بوده است. او در ماه شعبان سال 574 (ه. ق) در بغداد وفات یافت و در مقابر قریش دفن شد. «1»
ابن صیفی اشعاری در رثای حسین بن علی (ع) سروده است.
ابن خلکان در مورد این اشعار گفته است: «شیخ نصر اللّه مجلی که از ثقات اهل سنت است گفت: علی بن ابی طالب (ع) را در خواب دیدم و گفتم: ای امیر مؤمنان وقتی شما مکّه را فتح کردید، گفتید، هرکس وارد خانه‌ی ابو سفیان شود، در امان است. اما آل ابو سفیان در کربلا آن‌گونه جبران کردند و در کربلا و عاشورا بر حسین چه گذشت؟
علی (ع) فرمود: آیا اشعار ابن الصیّفی را نشنیده‌ای؟ گفتم: نه ای امیر مؤمنان. سپس آن حضرت فرمود: پس بشنو (و اشعار را خواند). چون صبح از خواب برخاستم به نزد ابن الصیّفی رفتم و خواب خود را گفتم. او فریادی زد و سخت گریست و مدهوش شد و با صدای بلند گریه سر داد و گفت که این شعر را همان شب سروده است.» «2»
***
1- ملکنا فکان العفو منا سجیّةبیوم به بطحاء مکة تفتح
2- و حلّلتم قتل الأساری و طالمافککنا أسیرا منکم کاد یذبح
3- فحسبکم هذا التفاوت بیننافکلّ إناء بالذی فیه ینضح «3» 1- هنگامی‌که ملک به دست ما افتاد، روش ما عفو و بخشایش بود و چون شما به قدرت رسیدید، خون ما را چون سیل جاری کردید.
2- و کشتن اسیران را حلال شمردید، در حالیکه ما اسیران شما را می‌بخشیدیم و آنها را آزاد می‌کردیم.
3- همین‌قدر تفاوت میان ما و شما بس. آری هرچه در ظرف باشد هما به بیرون می‌تراود.

_____
(1)- ادب الطف؛ ج 3، ص 209.
(2)- وفیات الاعیان؛ ج 2، ص 364 و 365.
(3)- ادب الطف؛ ج 3، ص 208.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:287

ابن تعاویذی

ابو الفتح، محمّد فرزند عبید اللّه بن عبد اللّه بغدادی معروف به «ابن تعاویذی» و «سبط ابن تعاویذی» شاعر و نویسنده‌ی شیعی مذهب بغداد و مشهورترین شخصیّت در نظم و نثر زمان خود بود.
ابن تعاویذی در واقع نیای مادریش ابو محمّد مبارک بن مبارک بود که در کرخ بغداد زاده شد و به پارسایی معروف بود و چون شاعر در دامان این نیا پرورش یافت به همو منسوب گردید. «1» ابو الفتح در 10 رجب سال 519 ه ق در کرخ بغداد متولد شد.
پدرش که نوشتکین نام داشت از «ممالیک» ترک‌نژاد و مولای یکی از مشهورترین خاندان‌های عراق به نام «بنی مظفر» بود.
امّا شاعر بعدها که شهرتی فراهم آورد نام ترکی نوشتکین را به عبید اللّه تغییر داد. «2»
وی کاتب دیوان اقطاع در بغداد شد و در زمان خود، شاعر معروف عراق بود. و زمانی‌که عماد الدّین کاتب در عراق بود مدتی با او همنشینی داشته است و میانشان دوستی و هم‌عقیدتی برقرار بود این پیوند حتی پس از آنکه عماد الدّین به شام رفت هم چنان استوار ماند.
نویسندگان شیعه به حق او را پیرو آیین تشیّع پنداشته‌اند. «3» شعری که برای مختار علوی فرستاد و نیز قصیده‌ی بسیار مفصلی (74 بیت) که در رثای امام حسین (ع) سرود، و تردیدی در این امر باقی نمی‌گذارد، و حتی در اواخر عمر زمانی که چشمان خود را از دست داده بود و بر بدبختی خویش می‌گریست نیز امامان شیعه را از خاطر نمی‌برد و ستمی که روزگار بر ایشان روا‌داشته است برمی‌شمرد.
ابن تعاویذی پیش از آنکه بینایی خود را از دست دهد به جمع‌آوری اشعار خویش همّت گماشت، و آنچه را که پس از نابینایی سرود، به نام «زیادات» بر آن‌ها افزود. «4» وی دیوان خود را به نحوی خاص تنظیم کرده است. از این قرار که آن را، پس از مقدمه‌ای زیبا در چهار بخش نهاده:
1- مدح خلفای عباسی 2- مدح بزرگان 3- مدح خاندان بنی مظفر 4- رثا، غزل، هجو و معانی متفرقه‌ی دیگر. «5»
کتاب دیگری به نام «الحجبة و الحجّاب» دارد که یاقوت حموی از آن نامبرده است. «6»
شعر او سخت مورد تمجید معاصران و نویسندگان سده‌های بعد است و ابن خلکان در ستایش او گوید: «من معتقدم که از 200 سال پیش تاکنون کسی چون او نیامده است. «7» بخش اعظم آثار ابن تعاویذی را قصاید مدح تشکیل می‌دهد و بقیه به مضامین گوناگون از رثا، غزل، هجو، عتاب و

نیز ذکر نابینایی و پیری و گله از ستم روزگار اختصاص دارد.
ابن تعاویذی با شاعران هم‌طراز خویش چون ابله بغدادی و ابن معلم رقابت و مهاجاة داشت. این سه بی‌گمان نمایندگان واقعی شعر عراقی در سده‌های ششم هجری به‌شمار می‌آیند. قصایدشان اساسا به سبک و قالب کهن است و مقطعات آنها به

---

(1)- تاریخ ابن خلکان؛ ج 4، ص 466. الوافی؛ ج 4، ص 11.
(2)- تاریخ ابن خلکان ص 466.
(3)- الغدیر؛ ج 5، ص 386. تأسیس الشیعه؛ ص 221.
(4)- معجم الادبا؛ ج 18، ص 249.
(5)- نک: نسخه‌ی سپهسالار، ص 546- 547.
(6)- معجم الادبا؛ ج 18، ص 249.
(7)- تاریخ ابن خلکان؛ ج 4، ص 466.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:288
سبک شعرای قرن سوم هجری است. اما این شاعران گاهی از این اسلوبها کناره می‌گیرند و معانی تازه‌ای را که با زمان متناسب‌تر است جایگزین آنها می‌سازند به همین دلایل است که عبد السودانی آنان را «محافظه‌کاران نوآور» خوانده است. «1»
وی در شوّال سال 584 ه ق درگذشت و او را در گورستان باب ابرز بغداد به خاک سپردند.
*** در قرن ششم در مضامین قصاید و مدح شاعران عصر دو عامل عمده به‌گونه‌ای چشمگیر جلوه‌گر است. نخست آنکه در آن روزگار، صلاح الدّین ایوبی بر مسیحیان صلیبی چیره گردیده و آوازه‌ی پیروزی‌های او در سراسر جهان اسلام طنین افکنده بود، به همین جهت، بیشتر شاعران مسلمان که از پیروزی اسلام بر آیین نصرانی شادمان بودند و در صلاح الدّین به چشم قهرمان می‌نگریستند، وی را مدح گفته‌اند. «2» ابن تعاویذی نیز چندین قصیده به خدمت صلاح الدّین فرستاد. عامل دوم آن است که در زمان مستضیء (566- 575 ق) به درخواست صلاح الدّین در مصر نیز خطبه به نام خلیفه‌ی بغداد خوانده شد. این امر و نیز قدرت نسبی مجددّی که دستگاه خلافت به دست آورده بود، شاعران را به سرودن قصایدی در تکریم و تعظیم خلفا و دستگاه خلافت برمی‌انگیخت و نوعی احساس غرور میهنی و سربلندی از اینکه سرانجام بغداد مرکز قدرت گردید در لابه‌لای اشعار پدیدار است. «3»
***
1- و لو أکرمت دمعک یا شؤؤنی‌بکیت علی الامام الفاطمیّ
2- علی المقتول ظمآنا فجودی‌علی الظمآن بالدمع الرویّ

3- علی نجم الهدی السناری و بحز العلوم و ذروة الشرف العلیّ
4- علی الحامی بأطراف العوالیحمی الاسلام و البطل الکمیّ
5- علی أندی الانام یدا و وجهاو أرجحهم وقارا فی الندیّ 1- ای احوال من! قدر اشکت را بدان زیراکه من برای امام فاطمی حسین بن علی (ع) می‌گریم.
2- بر کشته‌ی تشنه‌ای می‌گریم که با خون خود سیراب شد. (او تشنه به شهادت رسید.)
3- بر ستاره‌ی هدایت و دریای علم و مظهر شرافت و بلندمرتبه‌گی،
4 و 5- بر حمایت‌کننده‌ی اسلام و مظهر فداکاری و شجاعت و سخاوت، می‌گریم.
6- و خیر العالمین أبا و اماو أطهرهم ثری عرق زکیّ
7- لئن دفعوه ظلما عن حقوق الخلافة بالوشیج السمهری
8- فما دفعوه عن حسب کریمو لا ذادوه عن خلق رضیّ
9- لقد فصموا عری الاسلام عوداو بدا فی الحسین و فی علی
10- و یوم الطف قام لیوم بدربأخذ الثار من آل النبی 6- بر کسی که پدر و مادرش بهترین جهانیان و پاکترین انسانها بودند.

_____

(1)- الشعر العراقی فی قرن السادس الهجری؛ ص 59 و 63.
(2)- همان؛ ص 90 و 91.
(3)- همان، ص 92 و 93.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:289
7 و 8- اگر او را ظالمانه از حقّ خلافت محروم کردند، امّا نتوانستند او را از کرامت و بزرگواری و خلق عظمیش دور سازند.
9- اسلامی که در دو دوره‌ی حیات خود آغاز خلافت علی (ع) و امامت امام حسین (ع) جز اسمی از او باقی نمانده بود توسط این دو بزرگوار زنده شد.
10- آنان به خونخواهی روز بدر، در طف از خاندان پیامبر اکرم (ص) انتقام گرفتند.
11- رموه عن قلوب قاسیاتبأطراف الاسنة و القسمیّ
12- و أسری مقدما عمر بن سعدالیه بکل شیطان غویّ
13- فأنحوا بالصوارم مشرعاتعلی البرّ التقی ابن التقیّ
14- فها عطف البغاة علی الفتاه الحصان و لا علی الطفل الصبیّ
15- و لا بذلوا لخائفة أماناو لا سمحوا لظمآن بریّ 11- با قساوت قلب به سوی خاندان رسول اکرم (ص) تیر انداختند.
12- و عمر بن سعد که گمراهترین شیاطین بود، خاندان امام حسین (ع) را به اسارت گرفت.

13- آنان شمشیرهای خود را بر پاکترین و پرهیزکارترین افراد و پسر پرهیزکارترین وارد آوردند.
14- این ستمکاران حتی بر نوجوان و کودک شیرخوار نیز رحم نکردند.
15- و حتی به کسانی‌که ترسیده بودند، امان ندادند و به تشنگان اجازه‌ی نوشیدن آب را ندادند.
16- و لا سفروا لثاما عن حیاءو لا کرم و لا أنف حمیّ
17- فیا عصب الضلالة کیف جرتم‌عنادا عن صراطکم السویّ
18- و کیف عدلتم مولود حجر النبوة بالغوی ابن الغویّ
19- فالقیتم- و عهدکم قریب-وراء ظهورکم عهد النبیّ
20- و أبدیتم حقودکم و عدتم‌الی الدین القدیم الجاهلیّ 16- آنها ذرّه‌ای حیا و کرامت و جوانمردی نداشتند.
17- ای گروه گمراهان! چگونه عناد ورزیدید که شما را از راه راست منحرف کرد؟
18- و چگونه مولود خانه‌ی پیامبر (ص) را به مهلکه انداختید؟ در حالی‌که هنوز از زمان رسول خدا (ص) چیزی نگذشته بود.
19- در حالی‌که هنوز از زمان رسول خدا (ص) چیزی نگذشته بود.
20- شما کینه‌های جاهلی خود را آشکار کردید و نسبت به دین خدا دشمنی ورزیدید.
21- صلیتم حربه بغیا فانتم‌لنار اللّه أولی بالصلیّ
22- و حرمتم علیه الماء لؤماو إقبالا علی الخلق الدنیّ
23- و فی صفین عاندتم أباهو أعرضتم عن الحق الجلیّ
24- و خادعتم إمامکم خداعاأتیتم فیه بالأمر الفریّ
25- إماما کان ینصف فی القضایاو یأخذ للضعیف من القویّ
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:290
21- و ستمکارانه آتش جنگی را برافروختید که به سبب آن در آتش انتقام خدا گرفتار شدید.
22- با دنائت آب را بر او حرام کردید و بدین‌گونه جزء افراد پست قرار گرفتید.
23- در روز «صفین» نیز نسبت به پدرش دشمنی نمودید و از حقّی که آشکار بود روی برگردانیدید.
24- و نسبت به امامتان خدعه و نیرنگ ورزیدید و به موجب آن به ورطه‌ی دروغ و فریب افتادید.
25- امامی که در قضاوتهای خود بسیار منصف بود و حقّ ضعیف را از قوی می‌گرفت.
26- فجوزیتم لبغضکم علیاعذاب الخلد فی الدرک القصیّ
27- سأهدی للائمة من سلامی‌و غرّ مدئحی أزکی هدیّ

28- فذخری للمعاد ولاء قوم‌بهم عرف السعید من الشقیّ «1» 26- پس شما به سبب بغض خود نسبت به علی (ع) مستوجب عذاب جاودانه هستید.
27- من سلام و مدایح خود را به امامانی اهدا می‌کنم که بهترین راه هدایت هستند.
28- برای روز قیامت، ولایت آنان ذخیره‌ی من است زیرا به‌وسیله‌ی این ولایت سعید از شقی شناخته می‌شود.

_____
(1)- ادب الطف؛ ج 3، ص 222- 225.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:291

ابن معلم واسطی

ابو الغنائم نجم الدّین محمّد بن علی بن فارس جابانی هرثی واسطی، معروف به «ابن معلّم» شاعر مشهور اواخر عصر عباسی در قرن ششم که نماینده‌ی واقعی شعر عراقی در آن زمان به‌شمار می‌آید، وی در 4 رجب سال 501 ه. ق در روستای هرث «1» به دنیا آمد. اصل او از «جابان» «2» است وی در «هرث» پرورش یافت و همانجا نیز درگذشت. از کیفیت تحصیلات و استادان او چیزی دانسته نیست. اما از روابط ادبی وی با ادیبان، دانشمندان و بزرگان آن روزگار گزارش‌هایی موجود است. «3»

برخی از منابع متأخر به دو رویداد در زندگی وی اشاره کرده‌اند: یکی اسارت او در راه موصل و دیگری زندانی شدنش در حلّه و بغداد. «4»

ابن معلّم از اوان جوانی به سرودن شعر پرداخت. مدایح او بخش بزرگی از اشعارش را تشکیل می‌دهد. مشهورترین مدیحه‌ی وی قصیده‌ای است در مدح امیر فخر الدّین هند بن ابی الفیاض زهیری از امیران المقتضی خلیفه‌ی عباسی.

بخش دیگری از اشعار او در وصف عشق عرفانی است و مطلع برخی قصاید حماسی و غزلیات او نیز شامل اندیشه‌ها و مفاهیم صوفیانه است. همین امر باعث شده که صوفیان به خصوص پیروان سهروردی اشعار او را حفظ نموده و در مجالس سماع خود بخوانند. شعر ابن معلم که در اندوهباری، نوحه را می‌ماند، شعری است مطبوع و لطیف با الفاظی ساده، شیوا، روان، پرمغز و استوار. «5»

ابن معلم هرگز از قالب‌های کهن عرب دست برنداشت، اما گاه‌گاه کوشید مضامین آنها را با الفاظی که در عصر او ظهور می‌یافت، عرضه کند. سپس پایه‌ی اشعار را بر عشقی نیم جسمانی- نیم روحانی بنا نهاد که به هر حال بسیار دلنشین و تازه می‌نمود.

تنها اثری که از او برجای مانده، دیوان اوست. دیوان او از آغاز تا مدتی مورد توجه همگان بوده است. «6»

ابن معلم به سال 592 ه. ق در روستای هرث درگذشت. «7»

-*-

1- أما أمیر المؤمنین فذکره‌فی محکم التنزیل ذکر أرفع

2- من قال فیه محمد أقضاکم‌بعدی و أعلمکم علی الإروع

3- حفظوا عهود الغدر فیما بینهم‌و عهود أحمد یوم خم ضیّعوا

4- قتلوا بعرصة کربلا أولادةو لهم بغفران المهیمن مطمع

5- منعوا ورود الماء آل محمدو غدت ذئاب البر منه تکرع

_____
(1)- هرث: روستایی در نزدیکی جابان.
(2)- جابان: از روستاهای واسط که چون بیشتر املاک بدو تعلّق داشت، به او نسبت «جابانی» داده‌اند.
(3)- ر. ک به وفیات الاعیان؛ ج 5، ص 6. الوافی بالوفیات؛ ج 4، ص 166.
(4)- تاریخ الادب العربی؛ ج 3، ص 406 و 407.
(5)- وفیات الاعیان؛ ج 5، ص 5 و 6.
(6)- همان؛ ص 9.
(7)- ادب الطف؛ ج 3، ص 241.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:292 6- آل الضلال بنو أمیة شرّع‌فیه و سبط الطهر أحمد یمنع
7- لهفی له و الخیل تعلو صدره‌و الراس منه علی الاسنة یرفع «1» 1- نام امیر المؤمنین در قرآن نامی رفیع است.
2- کسی‌که محمد (ص) درباره‌ی او گفته است: بهترین قاضی و داناترین عالم و پرهیزگارترین فرد پس از من، اوست.
3- آنها پیمان‌های مکر را در میان خود حفظ کردند، و عهدهای روز غدیر خم را با پیامبر (ص) تباه کردند.
4- در عرصه‌ی کربلا، اولاد او را کشتند در حالی‌که از خدا آمرزش می‌طلبیدند.
5- فرزندان محمّد (ص) را از دستیابی به آب بازداشتند و در همان حال گرگ‌های بیابان از آن آب سیراب می‌شدند.
6- گروه گمراه بنی امیه آب می‌نوشیدند و نواده‌ی پاک احمد (ص) از آن آب ممنوع بودند.
7- دلم بر او می‌سوزد که اسبها بر سینه‌ی او تاختند و سرش بر نیزه بلند شد.

_____
(1)- همان، ص 239 و 240.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:293

احمد بن عیسی هاشمی پدر خلیفه الواثق باللّه و معروف به «ابن الغریق» شاعری فاضل بوده است. و به سال 593 ه. ق وفات یافته است. «1»
***
1- لم أکتحل فی صباح یومأریق فیه دم الحسین
2- إلا لحزنی و ذاک أنی‌سودّت حتی بیاض عینی «2» 1- در صبح روزی که خون امام حسین (ع) ریخته شد، سرمه نمی‌کشم.
2- مگر برای ابراز غصه و اندوه، زیرا می‌خواهم به‌وسیله‌ی سرمه سفیدی چشم خود را سیاه‌پوش کنم.

_____
(1)- ادب الطف؛ ج 3، ص 246.
(2)- همانجا.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:294

صفوان بن ادریس مرسی

ابو البحر صفوان بن ادریس تجیبی مرسی، از شعرای شیعه‌ی اندلس بوده است او به سال 561 ه. ق متولد شد و قصاید بسیار زیبایی در رثای حسین بن علی (ع) سروده است. وی به سال 598 هجری درگذشت. «1»
***
1- سلام کأزهار الربی یتنسم‌علی منزل منه الهدی یتعلّم
2- علی مصرع للفاطمیین غیّبت‌لأوجههم فیه بدور و أنجم
3- علی مشهد لو کنت حاضر أهله‌لعاینت أعضاء النبی تقسّم
4- مصارع ضجت یثرب لمصابهاو ناح علیهن الحطیم و زمزم
5- و مکة و الاستار و الرکن و الصفاو موقف جمع و المقام المعظّم «2»
1- سلامی چون شمیم گلهای پاک بیابانها، بر سرزمینی که هدایت از آنجا آموخته می‌شود.
2- بر قتلگاه فاطمی‌ها که از (شرم) نور سیمایشان، ماه و ستارگان نهفته گردید.
3- بر شهادتگاهی که اگر آنجا بودی می‌دیدی که اعضای بدن پیامبر (ص) را در آنجا پاره‌پاره می‌کنند.
4- رزمگاهی که یثرب بر آن فریاد زد و حطیم و زمزم بر آن نوحه‌سرایی کرده و گریستند.
5- و مکّه و پرده‌ها و رکن و صفا و موقف و مقام باعظمت، بر آن اشک ریختند.

_____
(1)- ادب الطف؛ ج 3، ص 251.
(2)- همان، ص 12.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:295

فصل سوم مرثیه‌سرایان دوره سوم (قرن هفتم تا پایان قرن نهم هجری)

اشاره

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:297
دوره سوم:
قرن هفتم تا پایان قرن نهم هجری افول حرارت حماسه و شور قیام در شعر حسینی- که از قرن گذشته آغاز شده بود- در این قرون به وضوح خود را عیان می‌سازد.
انحطاط ادب و جمود آن نیز- که در ادب این دوره فراگیر است- در شعر حسینی هم تأثیر گذارده است. الفاظ کم‌بار و خالی از محتوا، معانی سطحی و تکراری و تغییر جهت اغراض شعری از هدف اصلی خویش، موجب فقدان جاذبه و تأثیرگذاری این آثار گردیده است.
به جای هجو و تهاجم، لعن و نفرین در این اشعار را می‌توان یافت و مدح خالصانه و از سر عشق جای خود را به مداحی به امید ثواب سپرد. شاعر با دعوت به صبر در عزای حسین رثای خود را با چشمداشت اجر به حسین (ع) تقدیم می‌کند.

عمده‌ترین موضوعات مطرح در شعر این دوره عبارتند از:

رثا و نوحه‌سرایی:

شاعرانی چون ابو الحسن خلیعی از اشک و درد درون در مصیبت حسین (ع) می‌گویند «1» و ابن العرندس نیز از عمق فاجعه می‌گوید! فاجعه‌ای که آسمان را به گریه واداشته و زمین را گلگون نموده است. «2»

تحوّل در هجو بنی امیّه و بنی عبّاس:

مدح و رثای امام حسین (ع) و بیان واقعه کربلا تداعی‌گر اعمال وحشیانه خصم در این درگیری و مبارزه است و شاعر نمی‌تواند از کنار مسبب یا مسببان حادثه بی‌تفاوت و چشم بسته عبور کند. به دنبال تغییراتی که در دوره‌ی پیشین در چگونگی انتقام از قاتلان حسین (ع) به‌وجود آمد، در این عصر شاهد تحول آرام و سیر آهسته هجو به سوی لعن و عقوبت خواهی اخروی برای عاملان حادثه هستیم. فاصله این قرون با عصر بنی امیه و بنی عباس که وجودشان انگیزه‌های مهمی برای خونخواهی و مبارزه‌طلبی بود از عوامل این تغییر مشی به حساب می‌آیند. علاء الدین شفهینی، دوام خواری و بقاء در آتش جهنم را برای بنی امیه می‌طلبد «3» و ابن عرندس اشک و نفرین خویش را به پای حسین (ع) و بر سر بنی امیه فرو می‌ریزد. «4»

عمومیت شعر حسینی:

در این دوران مرزبندی تشیع و تسنّن، آداب و سنت‌ها و تقیّدات هر مذهب به شکل کامل تبیین گردیده است، لیکن همدردی در مصیبت حسین (ع) و حبّ اهل بیت اختصاص به شیعیان ندارد و شاعران سنّی نیز به این میدان رومی‌کنند. با

_____

(1)- ادب الطف؛ ج 4، ص 212.
(2)- اعیان الشیعه؛ ج 7، ص 375.
(3)- ادب الطف؛ ج 4، ص 145.
(4)- اعیان الشیعه؛ ج 7، ص 375.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:298
وصف اینکه، کسانی چون علی بن مقّرب شدت اندوه در مصیبت حسین (ع) را علامت تشیع می‌داند. «1» شاعرانی مانند ابن سناء الملک در این اندوه شیعه و سنّی را شریک می‌دانند. «2» ابن ابی الحدید معتزلی نیز آن‌چنان بر عاشوراییان می‌گرید که گویا همه اعضای او بر این مصیبت اشک می‌ریزد.

امید ثواب در مرثیه‌سرایی:

این انگیزه در عصرهای گذشته نیز وجود داشت، اگرچه به دلیل قوت سایر انگیزه‌ها در مرتبه‌ی ضعیف‌تری قرار داشت و در اشعار به صراحت مطرح نمی‌گردید. در این دوره این عامل قوت می‌گیرد به‌گونه‌ای که گاه شاعر مرثیه‌ی خویش را شفیعی برای روز جزاء و عاملی برای بخشش گناهان می‌شمارد. لذا با ذکر نام خویش در قصیده آن را برای عرضه در روز محشر نشانه گذاری می‌کند.
مغامس بن داغر پس از رثای حسین (ع) از خوف گناهان خویش به دامان اهل بیت (ع) پناه می‌آورد. «3»

_____
(1)- ادب الطف؛ ج 4، ص 31.
(2)- همان، ص 17.
(3)- امام حسین در شعر معاصر عربی.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:299

[شعرای این دوره]

ابن سناء الملک

قاضی سعید هبة اللّه بن جعفر بن معتمد سناء الملک محمّد السعدی معروف به «ابن سناء الملک» به سال 550 ه. ق متولد شده و در ماه رمضان سال 608 ه. ق درگذشت، و در قاهره به خاک سپرده شد. وی از شعرای شیعی قرن هفتم هجری است. «1»
آثار او عبارتند از: «روح الحیوان»، «فصوص الفصول»، «دیوان رسائل» و «دیوان شعر».
***
1- و نظمتها فی یوم عاشوراء من همّی و حزنی
2- یوم یناسب غبن من‌قتلوه ظلما مثل غبنی
3- یوم یساء به و فیه کل شیعیّ و سنّی «2» من در روز عاشورا همه‌ی حزن و اندوهم را به نظم کشیدم. روزی که شایسته است در اندوه آن شیعه و سنی شریک باشند.

_____
(1)- ادب الطف؛ ج 4، ص 18.
(2)- همان؛ ص 17.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:300

ابو الحسن المنصور باللّه

المنصور باللّه عبد اللّه بن حمزة بن سليمان متولد به سال 561 ه. ق و از سادات علوی و یکی از امامان زیدیه در کشور یمن که شرافت خانوادگی را با بزرگی ذاتی جمع کرده بود و دارای دانش فراوان و فضایل فوق العاده بود. او شمشیر و قلم، علم و عمل، ادب و فرهنگ را یک‌جا جمع کرده تا جایی‌که یکی از امامان زیدیه در یمن شد و در نگارش و شعر یکی از شاعرترین پیشوایان زیدیه بود شد.
ابتدای دعوتش در ماه ذیقعده سال 593 هجری بود و در ربیع الاول سال 594 مردم با او بیعت کردند و او مبلغانش را به سوی خوارزمشاه (م 622 هجری) فرستاد و سلطان آنها را با گرمی پذیرفت و مدتی در یمن به او منصب زعامت داد تا آنکه در سال 614 هجری فوت کرد.
تألیفات بسیاری در فقه و اصول دارد. دیوان شعری نیز دارد. «1» از آن جمله می‌توان «صفوة الاختیار فی اصول الفقه»، «الشافی فی اصول الدین»، «کتاب الفتاوی»، «العقیدة النبویه فی الاصول الدینیه»، «حدیقة الحکم النبویه» و «الاختیارات المنصوریه فی المسائل الفقهیه» را نام برد.
***
1- بنی عمنّا! إنّ یوم «الغدیر»یشهد للفارس المعلم
2- أبونا علیّ وصیّ الرّسولو من خصّه باللوا الأعظم
3- لکم حرمة بانتساب ألیهو ها نحن من لحمه و الدّم
4- لإن کان یجمعنا هاشمفأین السّنام من المنسم
5- و ان کنتم کنجوم السّماءفنحن الإهلّة للأنجم 1- پسر عموهای ما! روز غدیر برای انسان دانا گواه خوبی است.
2- پدر ما علی، وصی رسول خداست، او کسی است که پیامبر اکرم او را به «پرچم بزرگ» اختصاص داده است.
3- احترام شما از راه انتساب با اوست، ولی ما از گوشت و خون اوئیم.
4- اگرچه همه‌ی ما از هاشمیم، اما کوهان شتر کجا و کف پایش کجا؟
5- اگر شما همانند ستارگان آسمانید ما ماه ستاره‌گانیم.
6- و نحن بنو بنته دونکمو نحن بنو عمّة المسلم
7- حماه أبونا أبو طالبو أسلم و النّاس لم تسلم
8- و قد کان یکتم إیمانهفأمّا الولاء فلا یکتم
9- و أیّ الفضایل ام نحوهاببذل النّوال و ضرب الکمی؟
10- قفونا محمّد فی فعلهو أنتم قفوتم أبا مجرم 6 و 7- ما فرزندان دختر و پسر عم با ایمانش هستیم نه شما، پدر ما ابو طالب از او (رسول خدا) حمایت کرد و اسلام

(1)- الغدیر؛ ج 5، ص 397 و 398.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:301
آورد. در حالیکه همه‌ی مردم نسبت به او کافر بودند.
8- گرچه ایمانش را از او پنهان می‌کرد اما هیچ‌گاه علاقمندیش را نسبت به او پنهان نمی‌کرد.
9 و 10- چه فضائلی را ما با بذل و بخشش دارا نیستیم؟ ما دنباله‌رو محمد و پیرو افعال او هستیم، ولی شما پیرو ابو مسلم خراسانی هستید.
11- هدی لکم الملک هدی العروس‌فکافیتموه بسفک الدّم
12- ورثنا الکتاب و أحکامه‌علی مفصح النّاس و الأعجم
13- فإن تفزعوا نحو أوتارکم‌فزعنا إلی آیة المحکم
14- أشرب الخمور و فعل الفجورمن شیم النفر الأکرم؟
15- قتلتم هداة الوری الطاهرین‌کفعل یزید الشقّی العمی
16- فخرتم بملک لکم زایل‌یقصّر عن ملکنا الأدوم
17- و لا بدّ للملک من رجعةإلی مسلک المنهج الأقوم
18- إلی النفر الشمّ أهل الکساو من طلب الحقّ لم یظلم «1» 11- او مملکت را همانند عروس تحویل شما داد، ولی شما پاداشی که به او دادید این بود که خونش را ریختید.
12- ما در میان همه مردم به‌طور آشکار، وارث قرآن و احکام آن هستیم.
13- اگر شما به سوی تارها پناه می‌برید، ما به سوی آیه‌ی محکم قرآن پناه می‌بریم.
14- آیا شرب خمر و کار زشت، شایسته انسان‌های با فضیلت است.
15- شما همانند یزید بدبخت و کوردل، فرزندان پاک رسول خدا را کشتید.
16- و به سلطنت بی‌دوامتان که هیچ‌گاه به سلطنت پایدار ما نمی‌رسد، افتخار نمودید.
17 و 18- ولی بالاخره، حق به حقدار خواهد رسید و سلطنت و دولت ما تشکیل خواهد شد و کسی‌که حق را بخواهد ستم نکرده است.
قصیده فوق را ابو الحسن منصور در جمادی الاول سال 602 هجری به نظم درآورده و آن را در جواب قصیده «میمیه» «ابن معتز» معارضه کرد، که ابن معتز گوید: «2»
بنی عمّنا! ارجعوا ودّناو سیروا علی السنن الأقوم
لنا مفخر و لکم مفخرو من یؤثر الحقّ لم یندم
فأنتم بنو بنته دوناو نحن بنو عمّه المسلم پسر عموهای ما برگردید و ما را دوست بدارید و بر روش‌های استوار رفتار کنید. برای ما و شما افتخاراتی است و هر کس از حق پیروی کند پشیمان نمی‌شود، درست است که شما فرزندان دخترش هستید نه ما، اما ما همه پسران عموی مسلمانش

هستیم.
قصیده 55 بیتی نیز در مورد اهل بیت پیامبر دارد که چند بیت آن را می‌آوریم: «3»

_____

(1)- الغدیر؛ ج 5، ص 396 و 397. ادب الطف؛ ج 4، ص 26 و 27.
(2)- الغدیر؛ ج 5، ص 397. ادب الطف؛ ج 4، ص 27.
(3)- همانجا.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:302 1- هم قتلوا أبا حسن علیّاو غالوا سبطه حسنا بسمّ
2- و هم خصروا الفرات علی حسینو ما صابوه من نصل و سهم 1- آنان ابو الحسن علی را کشتند و فرزند برومندش حسن را با سم شهید کردند.
2- آب فرات را به روی حسین و یارانش بستند و باران تیر و نیزه بر پیکر شریفش باریدند.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:303

علی بن مقرب احسائی به سال 572 ه ق متولد شد وی از شعرایی است که قصاید بی‌شماری در مدح اهل بیت علیهم السلام و بخصوص امام حسین (ع) سروده است.
علی بن مقرب عالم، شاعر، ادیب و فاضل جلیل القدری است. دیوان شعری از او به‌جا مانده است.
او در محرم سال 629 هجری درگذشت. «1»
***
1- یا واقفا بدمنة و مربعإبک علی آل النبی أودع
2- یکفیک ما عانیت من مصابهممن أن تبکّی طللا بلعلع
3- تحبّهم قلت و تبکی غیرهمإنک فیما قلته لمدّع
4- أما علمت أن إفراط الأسیعلیهم علامة التّشیع «2» 1- مانند باران بهاری بر آل پیامبر (ص) گریه کن!
2- برای تو عنایتی که بر مصیبت آنان داری کفایت می‌کند که این‌چنین اشک می‌ریزی.
3- تو با گریستن بر آل رسول (ص) و به این وسیله محبّتت را نسبت به آنها نشان می‌دهی.
4- زیرا که شدّت اندوه در مصیبت حسین (ع) علامت تشیّع است.

_____
(1)- ادب الطف؛ ج 4، ص 36.
(2)- همان؛ ص 31.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:304

عبد الرّحمن کتّانی

بدر الدّین عبد الرّحمن بن ابی القاسم بن غنائم کتانی عسقلانی، به سال 583 ه. ق متولد شد، و به سال 635 هجری در گذشته است. «1»
*** عبد الرحمن این شعر را در روز عاشورایی سرود که در فصل تابستان واقع شده و باران زیادی باریده بود. «2»
1- مطرت بعاشورا و تلک فضیلةظهرت فما للناصبی المعتدی
2- و اللّه ما جاد الغمام و انّمابکت السماء لرزء آل محمّد 1- این فضیلتی بود که در عاشورا باران فراوانی بارید، ولی ناصبی تجاوزگر فضیلتی ندارد.
2- سوگند به خدا که ابرها قصد بخشش نداشتند بلکه این آسمان بود که بر مصیبت آل محمد (ص) گریست.

_____
(1)- همان، ص 44.
(2)- همانجا.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:305

كمال الدّين شافعى

اشاره

ابو سالم کمال الدّین محمّد بن طلحه بن محمّد بن حسن قرشی عدوی نصیبینی شافعی، مفتی رجال که یکی از بزرگان و رؤسای دانشمندان است. امام در فقه شافعی بوده و در حدیث و اصول و مسائل خلافیة و ادبیات و نگارش مهارت داشته و در قضاوت و خطابه بر همه مقدم بوده و در زهد و پارسایی شهرت داشته است. وی به سال 582 ه ق متولد شد و در رجب سال 652 درگذشت.
او در نیشابور و حلب و دمشق استماع حدیث کرده و به سال 648 در زمان پادشاهی الناصر (م 655 ه) عهده‌دار منصب وزارت در دمشق شد.
کمال الدّین در ابتدای کارش قضاوت نصیبین کرد و سپس حلب را عهده‌دار گردید. آنگاه خطیب دمشق شد و بعد از آن پارسایی پیشه کرد و به مکّه رفت و بعد از مراجعت، کمی در دمشق ماند آنگاه به حلب رفت و در 17 رجب سال 652 هجری در آنجا وفات یافت.
تألیفات او عبارتند از:
«مطالب السؤول فی مناقب آل رسول» که بارها چاپ شده است. «کتاب دائرة الحروف»، «مفتاح الفلاح فی اعتقاد اهل الصلاح» و «الدر المنظم فی اسم اللّه الاعظم». «1»
اشعاری در مدح اهل بیت پیامبر (ص) سروده و در کتاب «مطالب السؤول» موجود است.
*** همچنین در مورد قاتلان ابا عبد اللّه نیز اشعاری سروده است که در زیر می‌آوریم: «2»
1- ألا أیّها العادون إنّ أمامکم‌مقام سؤال و الرّسول سؤول
2- و موقف حکم و الخصوم محمّدو فاطمة الزّهراء و هی ثکول
3- و إنّ علیّا فی الخصام مؤیّدله الحقّ فیما یدّعی و یقول
4- فماذا تردّون الجواب علیهم؟و لیس الی ترک الجواب سبیل
5- و قد سؤتموهم فی بنیهم بقتلهم‌و وزر الذی أحدثتموه ثقیل
6- و لا یرتجی فی ذلک الیوم شافع‌سوی خصمکم و الشرح فیه یطول 1- ای دشمنان خدا پیشاپیش شما موقفی است که رسول خدا در آنجا از شما پرسش و بازخواست خواهد کرد.
2- در آنجا رسول خدا و فاطمه زهرا که عزادار است به دشمنی و دادخواهی برمی‌خیزند.
3- و علی نیز دادخواهی آنها را تأیید می‌کند که قطعا گفته‌ی او مورد تأیید است.

4- و شما ای دشمنان خدا در آن روز چه جوابی به آنها خواهید داد؟ در صورتی‌که در آن روز راهی برای ترک جواب نخواهد بود!

_____

(1)- الغدیر؛ ج 5، ص 413- 415. ادب الطف؛ ج 4؛ ص 51- 52.
(2)- الغدیر؛ ص 417. ادب الطف، ص 50.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:306
5- و شما با کشتن فرزندانشان کار بدی کردید و بار سنگینی متحمّل شدید.
6- و امید شفاعتی در آن روز جزا از ناحیه‌ی دشمنان نخواهد بود و شرح این ماجرا مفصل است.
7- و من کان فی الحشر الرسول خصیمه‌فإنّ له نار الجحیم مقیل
8- و کان علیکم واجبا فی اعتمادکم‌رعایتهم أن تحسنوا و تنیلوا
9- فإنّهم آل النبیّ و أهله‌و نهج هداهم بالنجاة کفیل
10- مناقبهم بین الوری مستنیرة‌لها غرر مجلوّة و حجول
11- مناقب جلّت أن تحاط بحصرهافمنها فروع قد زکت و اصول
12- مناقب من خلق النّبیّ و خلقه‌ظهرن فما یغتالهنّ افول 7- و بسیار روشن است که کسی‌که در روز حشر رسول خدا (ص) دشمنش باشد جایگاهش در آتش خواهد بود.
8- در صورتی‌که بر شما واجب بود رعایت آنها را بکنید و نسبت به آنها مهربان باشید تا مورد شفاعت آنان قرار گیرید.
9- زیرا آنان آل پیامبر و اهل بیت اویند و تنها پیروی از طریقه‌ی آنان مایه‌ی نجات است.
10- مناقبشان در میان مردم مشهور و دارای ارزش چشمگیر است.
11- مناقب آنان چنان زیاد است که از شمارش بیرون است. البته برخی از آنها فرع و برخی دیگر اصلند.
12- آنان مظهر مناقب خلقی و خلقی رسول خدایند که هیچگاه برای آنها افولی نخواهد بود.

مدح اهل بیت پیامبر: «1»

1- یا ربّ بالخمسة أهل العباذوی الهدی و العمل الصّالح
2- و من هم سفن نجاة و منو الیهم ذو متجر رابح
3- و من لهم مقعد صدق اذاقام الوری فی الموقف الفاضح
4- لا تخزنی و اغفر ذنوبی عسیأسلم من حرّ لظی اللّافح
5- فإنّنی أرجو بحبیّ لهمتجاوزا عن ذنبی الفادح
6- فهم لمن والاهم جنّةتنجیه من طائرة البارح
7- و قد توسّلت بهم راجیانجح سؤال المذنب الطالح
8- لعلّه یحظی بتوفیقهفیهتدی بالمنهج الواضح 1- خدایا به حق پنج تن آل عبا که صاحبان هدایت و عمل شایستهاند.
2- آنانکه سفینهی نجاتند و افراد تاجرپیشه سودخواه به سوی آنها میشتابند و دوستشان دارند.
3- آنانکه در روز قیامت آنگه که مردم در موقف فضاحتبار توقف دارند، دارای مقام ارجمندند.
4- خوارم مفرما و گناهم را بیامرز تا شاید از آتشسوزان جهنم در امان بمانم.
5- زیرا با علاقهی شدیدی که به آنها دارم، امیدوارم خداوند از سر تقصیراتم درگذرد.

_____

(1)- الغدیر؛ ص 417. ادب الطف؛ ص 54.
دانشنامهی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:307
6- آنان برای کسیکه دوستشان داشته باشد سپری هستند که او را از حوادث سهمگین نجاتش میدهند.
7- و من به آنان متوسلم به این امید که درخواست گناهکار بدبخت به هدف اجابت رسد.
8- و رستگاری نصیبم شود و از این رهگذر راه راست را یافته مقامی شایسته یابم.
***
1- رویدک إن أحببت نیل المطالب؟فلا تعد ترتیل آی المناقب
2- مناقب آل المصطفی المهتدی بهمالی نعم التقوی و رغبی الرّغائب
3- ناقب آل المصطفی قدوة الوریبهم یبتغی مطلوبه کلّ طالب
4- مناقب تجلی سافرات وجوههاو یجلو سناها مدلهمّ الغیاهب
5- علیک بها سرّا و جهرا فانهایحلّک عند اللّه أعلی المراتب

6- و خذ عند ما یتلو لسانک آیهابدعوة قلب حاضر غیر غائب
7- لمن قام فی تألیفها و اعتنی به‌لیقضی من مفروضها کلّ واجب
8- عسی دعوة یزکو بها حسناته‌فیحظی من الحسنی بأسنی المواهب
9- فمن سأل اللّه الکریم أجابه‌و جاوره الاقبال من کلّ جانب «1» 1- اگر می‌خواهی حقایق را درک کنی کمی مهلت بده و از خواندن آیات مربوط به مناقب تجاوز مکن.
2- مناقب آل مصطفی که به‌وسیله آنها به نعمت تقوی و نیکی‌ها راه می‌یابیم.
3- مناقب خاندان پیامبر که پیشوای مردمند و هر طالبی به‌وسیله‌ی آنها گمشده‌اش را می‌یابد.
4- مناقبی که حقایق را آشکار می‌کند و پرده‌های سیاه را دور می‌افکند.
5- بر تو باد توجه به آنها در پنهان و آشکار که این عمل تو را پیش خدا بلندمرتبه خواهد کرد.
6- و هنگامی‌که زبانت به آیات مناقب اهل بیت مترنّم است آنها را از روی خلوص و حضور قلب بخوان.
7- و هرگاه کسی درباره‌ی آن با دقت کتابی بنویسد قطعا بزرگترین واجبش را ادا نموده است.
8- و چه بسا ممکن است کسی آن را بخواند، حسناتش زیاد شود و از بالاترین مواهب بهره‌مند گردد.
9- و هرکس دراین‌باره از خدا درخواست توفیق کند قطعا دعایش مستجاب و اقبال از هرسو به او روی خواهد آورد.
***
1- هم العروة الوثقی لمعتصم بهامناقبهم جاءت بوحی و إنزال
2- مناقب فی الشوری و سورة هل أتی‌و فی سورة الأحزاب یعرفها التالی
3- و هم أهل بیت المصطفی فودادهم‌علی النّاس مفروض بحکم و إسجال
4- فضایلهم تعلو طریقة متنهارواة علوا فیها بشدّ و ترحال «2» 1- کسانی‌که به آنان چنگ زنند آنان برایشان عروة الوثقی و ریسمان محکم خواهند بود. زیراکه مناقبشان از راه وحی و قرآن ثابت شده است.

_____

(1)- الغدیر؛ ص 415 و 416. ادب الطف؛ ص 53.
(2)- الغدیر؛ ص 416.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:308
2- و قرآن‌خوان مناقب آنان را در سوره «شوری» و «هل اتی» و «احزاب» می‌یابد.
3- آنان اهل بیت مصطفی هستند که دوستی آنان به‌طور قطع بر مردم فرض است.

4- فضایل آنان از لحاظ واقعیت از هر روایتی که راویان از روی جهد و کوشش به دست آورده‌اند برتری دارد.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:309

ابن ابی الحدید معتزلی

اشاره

عزّ الدّین ابو حامد عبد الحمید بن هبة اللّه بن محمّد بن محمّد بن حسین بن ابی الحدید مداینی، دانشمند، شاعر، ادیب، فقیه شافعی و اصولی معتزلی در اول ذیحجه‌ی سال 586 ه. ق. در مداین متولد شد و در همان شهر پرورش یافت. پدرش قاضی مداین بود. وی علم کلام و اصول آموخت و در جوانی به بغداد رفت و در محضر علما و بزرگان مشهور بغداد که بیشتر آنها شافعی مذهب بودند، به قرائت کتب و اندوختن دانش پرداخت و در محافل علمی و ادبی شرکت جست و به قول صاحب نسمة السحر، معتزلی جاحظی شد. «1»

ابن ابی الحدید به مناسبت نزدیکی عقیدتی با ابن علقمی (م 656 ق) وزیر ادیب و دانشمند مستعصم آخرین خلیفه عباسی در شمار کاتبان دیوان دار الخلافه درآمد. «2» ازاین‌رو ابن ابی الحدید قصاید السبع و شرح نهج البلاغه را به نام او نوشت.

در نخستین یورش‌های مغول به بغداد (642 ق) که سپاه بغداد پیروز شد، ابن ابی الحدید این پیروزی را نتیجه‌ی تدبیر ابن علقمی دانست و قصیده‌ای در تهنیت و ستایش وی سرود. وی ابتدا کتابت دار التشریفات را برعهده داشت و بعد کتابت خزانه و سپس کاتب دیوان گردید و سرانجام ناظر کتابخانه‌های بغداد شد. «3»

ابن ابی الحدید در شعر طبعی رسا داشت و در انواع مضامین شعر می‌گفت ولی مناجات و اشعار عرفانی او مشهورتر است.

اطلاعات او درباره‌ی تاریخ صدر اسلام نیز گسترده بود. وی در اصول معتزلی و در فروع شافعی بود و گفته شده است که مشربی میان تسنن و تشیع برگزیده بود. در مباحث عقیدتی خود در شرح نهج البلاغه به موافقت با جاحظ تصریح دارد، به همین لحاظ او را معتزلی جاحظ شمرده‌اند. بررسی شرح النهج البلاغه‌ی او نشان می‌دهد که وی معتزلی معتدلی است. او در آغاز کتابش اتفاق همه شیوخ معتزلی خود را بر صحت شرعی بیعت با ابو بکر نقل می‌کند و تصریح می‌نماید که از رسول خدا (ص) امتی بر آن وارد نشده بلکه فقط انتخاب مردم موجب صحت آن است. «4» اما او علی (ع) را افضل از خلفای سه‌گانه می‌داند و تصریح می‌کند که آن حضرت هم در کثرت ثواب و هم در فضایل و خصایل حمیده از دیگران افضل است. «5»

آثار: تألیفات او را تا 15 اثر برشمرده‌اند که مشهورترین آنها عبارتند از:

1- شرح نهج البلاغه: این اثر را در 20 جزء به نام ابن علقمی وزیر تألیف

کرد، و عمده‌ی شهرت و معروفیت او به سبب تألیف این کتاب است که حاوی مجموعه‌ی عظیمی از ادب و تاریخ و کلام و فرهنگ اسلامی است. وی این شرح‌حال را در اول رجب 644 ق آغاز کرد و در آخر صفر سال 649 ق به پایان رسانید. که تدوین کتاب 4 سال و 8 ماه طول کشید که برابر با مدت خلافت حضرت علی (ع) است.
2- الفلک الدائر علی المثل السائر: که از آثار مهم در بلاغت و از کتب معتبر در نقد است.
3- السّبع العلویات: هفت قصیده‌ی غرّا که موضوع قصایدش مدح پیامبر (ص)، علی (ع)، فتح خیبر، فتح مکّه و شهادت امام حسین (ع) است.

_____
(1)- نسمة السحر؛ ص 15.
(2)- البدایة و النهایة؛ ج 13، ص 199.
(3)- تلخیص مجمع الآداب؛ ج 4، ص 190.
(4)- شرح نهج البلاغه؛ ج 1، ص 7.
(5)- همان، ص 9.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:310
4- نظم کتاب الفصیح ثعلب در لغت که اصل آن از ثعلب کوفی نحوی است و آثار دیگر.
ابن ابی الحدید در حمله‌ی هلاکو به بغداد در سال 655 هجری محکوم به قتل شد و به شفاعت ابن علقمی و وساطت خواجه نصیر الدین طوسی از مرگ نجات یافت. «1» ولی روزگارش نپایید و اندکی بعد در همان سال در بغداد درگذشت.
***
_____
(1)- تجارب السلف؛ ص 359.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:311

قصیده علویه:

اشاره

1- قد قلت للبرق الّذی شقّ الدّجی‌فکأنّ زنجیّا هناک یجدّع
2- یا برق إن جئت الغریّ فقل له:اتراک تعلم من بارضک مودع
3- فیک ابن عمران الکلیم و بعده‌عیسی یقفّیه و احمد یتبع
4- بل فیک جبریل و میکال و اسرافیل و الملأ المقدّس اجمع
5- بل فیک نور اللّه جلّ جلاله‌لذوی البصائر یستشفّ و یلمع 1- به آذرخشی که، شب‌هنگام، در درون تاریکی‌ها درخشید- چونان که زنگیی را بینی بریده باشند و خون بر چهره‌اش دویده باشد- گفتم:
2- ای آذرخش! اگر به سرزمین غری (نجف) رسیدی بگوی: ای زمین نجف! آیا می‌دانی که کسی در دل تو به خاک سپرده شده است؟
3- در دل تو موسای کلیم جای گرفته است و عیسای مسیح و احمد مرسل.
4- در دل تو جبرئیل و میکائیل و اسرافیل جای گرفته‌اند، بلکه همه عالم ملکوت.
5- در اینجا نور خدای- عزّ و جلّ- جای گرفته است، آن نور که مردمان بینا دل فروغ و درخشش آن را توانند دید.
6- فیک الإمام المرتضی فیک الوصیّ المجتبی فیک البطین الانزع
7- الضّارب الهام المقنّع فی الوغی‌بالخوف للبهم الکماة یقنّع
8- و المترع الحوض المدعدع حیث لاواد یفیض و لا قلیب یترع
9- و مبدّد الابطال حیث تألّبواو مفرّق الاحزاب حیث تجمّعوا
10- و الحبر یصدع بالمواعظ خاشعاحتّی تکاد لها القلوب تصدّع 6- ای زمین نجف! امام برگزیده (مرتضی) و وصی منتخب در دل تو جای دارد، همان عالم سرشار از علم و موحّد بری از شائبه‌ی شرک.
7- آن‌کس‌که در پهنه‌های کارزاران، غرقه در سلاح، بر تارک دلاوران تیغ می‌آخت و آن شجاعان دلیر را در پوششی از هراس و بیم غرق می‌ساخت.
8- آن‌کس‌که (برای سپاه اسلام) آن حوض را پر از آب کرد (صخره از روی چشمه‌ای جوشان برگرفت)، جایی‌که نه رودی می‌گذشت و نه چاهی آب داشت.
9- آن‌کس‌که پراکننده‌ی پهلوانان بود، هرجاکه (در برابر اسلام) گرد می‌گشتند؛ و برهم‌زننده‌ی گروه‌ها و «احزاب» مشرکان بود، هرجا و هرگونه که فراهم می‌آمدند.
10- آن عالم بزرگ دین که، با خشوع در برابر خداوند، مردم را با سخنان راستین موعظه می‌کرد، آنسان که دلها از جای کنده می‌شد.
11- زهد المسیح و فتکة الدّهر الّذی‌اودی بها کسری و فوّز تبّع
12- هذا ضمیر العالم الموجود عن‌عدم و سرّ وجوده المستودع

13- هذی الامانة لا یقوم بحملهاخلفاء هابطة و اطلس ارفع
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:312 14- تأبی الجبال الشّمّ عن تقلیدهاو تضجّ تیهاء و تشفق برقع
15- هذا هو النّور الّذی عذباته‌کانت بجبهة آدم تتطلّع 11- زهد عیسای مسیح و بیباکی روزگار (این دو صفت ضد) هر دو در او جمع بود، آن بیباکی و ناگاهگیری که انوشیروان را به دست فنا سپرد، و تبع را.
12- این مرد- که در خاک نجف خفته است- وجدان جهان هستی است و سرّ نهایی وجود عالم است. دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ج1 312 قصیده علویه: ..... ص : 311
- این، همان «امانت» است که صخره‌های عظیم فرودین (کوه‌ها) و آسمان بلند برین، قبول آن نتوانستند کرد.
14- این، آن «امانت» است که کوههای سربرافراشته از پذیرفتن آن تن زدند، و هامونها در برابر عظمت آن فریاد کردند، و آسمانها هراسیدند.
15- این، همان نور خدایی است که اشعه‌ی آن در پیشانی آدم صفی می‌درخشید.
16- و شهاب موسی حیث اظلم لیله‌رفعت له لألآؤه تتشعشع
17- یا من له ردّت ذکاء و لم یفزبنظیرها من قبل الّا یوشع
18- یا هازم الاحزاب لا یثنیه عن‌خوض الحمام مدجّج و مدرّع
19- یا قالع الباب الّذی عن هزّهاعجزت اکفّ اربعون و اربع
20- لو لا حدوثک قلت: انّک جاعل الارواح فی الاشباح و المستنزغ 16- این، همان آتش موسی است که در شب‌هنگامی تاریک‌تاریک بدرخشید و راه را برای موسی روشن ساخت.
17- ای کسی‌که خورشید برای تو (پس از عصر) به پهنه آسمان بازگشت!- معجزه‌ای که در میان امتهای پیشین تنها «یوشع بن نون» بدان مرگ گشته بود.
18- ای درهم شکننده احزاب و انبوهان جنگاوران، که در معرکه کارزار خویشتن در گرداب مرگ می‌افکندی و به دلاوران غرقه در سلاح پشت نمی‌کردی.
19- ای کننده در خیبر، آن در که چهل مرد از تکان دادن آن نیز ناتوان بودند.
20- اگر مخلوق نبودی، می‌گفتم: تویی بخشنده روح و گیرنده جان.
21- لو لا مماتک قلت: انّک باسط الارزاق تقدر فی العطاء و توسع
22- ما العالم العلویّ الّا تربةفیها لجثّتک الشّریفة مضجع
23- ما الدّهر الّا عبدک القنّ الّذی‌بنفوذ امرک فی البریّة مولع
24- انا فی مدیحک الکن لا اهتدی‌و انا الخطیب الهبرزیّ المصقع
25- ا اقول فیک: سمیدع، کلّا و لاحاشا لمثلک: ان یقال: سمیدع 21- اگر

نمرده بودی، می‌گفتم: تویی روزی‌دهنده مردمان و تعیین‌کننده سرنوشت همگان.
22- عالم اعلای ملکوت، همان تربت پاکی است که بدن گرامی تو در آن جای گرفته است.
23- روزگار همان بنده زرخرید تو است که (به فرمان خدا) می‌کوشد تا امر تو را در میان مخلوق جاری سازد.
24- زبان من از ذکر ثناها و ستایشهای تو الکن است، با اینکه من همان سخنور سخن‌پرداز زبردستم.
25- آیا در مدح تو بگویم: تو «سروری»، نه، نه، کلمه «سرور»، کوچکتر از آن است که برای تو مدح باشد!
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:313 26- بل انت فی یوم القیامه حاکم‌فی العالمین و شافع و مشفّع
27- و اللّه لو لا حیدر ما کانت الدّنیا و لا جمع البریّة مجمع
28- من اجله خلق الزّمان و ضوّئت‌شهب کنسن و جنّ لیل ادرع
29- علم الغیوب الیه غیر مدافع‌و الصّبح ابیض مسفر لا یدفع
30- و الیه فی یوم المعاد حسابناو هو الملاذ لنا غدا و المفزع 26- تویی حاکم روز قیامت، در میان خلق اولین و آخرین، تویی شفیع پذیرفته شفاعت.
27- به خدا سوگند، اگر «حیدر» نبود، نه دنیا و نه خلق دنیا هیچیک نبودند.
28- زمان، برای او آفریده شد، ستارگان شبرو برای او روشن گشتند و شب و سپیده برای او پدید آمدند.
29- او عالم به غیب است، بی‌هیچ انکاری، چنانکه صبح روشن را نتوان انکار کرد.
30- در روز رستاخیز حساب ما با اوست، او در فردای قیامت پناه و پناهگاه همگان است.
31- یا من له فی ارض قلبی منزل‌نعم المراد الرّحب و المستربع
32- اهواک حتّی فی حشاشة مهجتی‌نار تشبّ علی هواک و تلذع
33- و تکاد نفسی ان تذوب صبابةخلقا و طبعا لا کمن یتطبّع
34- و رأیت دین الاعتزال و انّنی‌اهوی لاجلک کلّ من یتشیّع
35- و لقد علمت بانّه لابدّ من‌مهدیّکم و لیومه اتوقّع 31- ای کسی‌که بر سرزمین قلب من حکومت می‌کنی! این عرصه برای تاخت‌وتاز عشق تو عرصه‌ای فراخ و درخور است.
32- من عاشق توام، عاشقی که آتش سرکش عشق در جانش شعله می‌کشد و سر تا پایش را می‌سوزاند.
33- الآن و یکدم است که جان من در این عشق و آرزومندی ذوب گردد، عشقی برخاسته از نهاد جان، نه خون عشق آن کسان که خویشتن به

عاشقی می‌زنند.
34- من سنی‌ام و معتزلی، اما به خاطر عشق تو، به همه شیعیان تو نیز عشق می‌ورزم.
35- من می‌دانم که ناگزیر فرزند تو «مهدی» ظهور خواهد کرد، من همواره در آرزوی رسیدن آن روزم.
36- یحمیه من جند الآله کتائب‌کالیمّ اقبل زاخرا یتدفّع
37- فیها لآل ابی الحدید صوارم‌مشهورة و رماح خطّ شرّع
38- و رجال موت مقدمون کانّهم‌اسد العرین الرّبد لا تتکعکع 36- آن روز که مهدی درآید، سپاه خدا- دسته‌دسته- به یاری او شتابند، و او و سپاهش چونان دریای خروشان دمان به سوی جامعه بشری سرازیر شوند.
37- امیدوارم، در آن روز، از خاندان ابی الحدید نیز در میان لشکر مهدی، شمشیرزنان و نیزه‌گزارانی چند به هم رسند:
38- مردانی با مرگ پیمان بسته و پیشگامانی دست از جان شسته و شیرانی چونان شیران بیشه ترس ناشناخته.
ابن ابی الحدید در ضمن قصائد العلویات خود درباره‌ی حضرت سید الشهداء (ع) می‌گوید: «1»

---

(1)- ادب الطف؛ ج 4، ص 55.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:314 1- و لقد بکیت لقتل آل محمّد (ع)بالطّفّ حتّی کلّ عضو مدمع
2- و حریم آل محمد بین العدی‌نهب تقاسمه اللئام الوضّع
3- تلک الظعائن کالإماء متی تسق‌یعنف بهنّ و بالسیاط تقنّع
4- فمصفّد فی قیده لا یفتدی‌و کریمة تسبی و قرط ینزع
5- تاللّه لا انسی الحسین (ع) و شلوه‌تحت السّنابک بالعراء موزّع
6- متلفعا حمر الثیاب و فی غدبالخضر من فردوسه یتلفّع
7- و الشمس ناشرة ذوائب ثاکل‌و الدهر مشقوق الرداء مقنّع
8- لهفی علی تلک الدماء تراق فی‌أیدی طغاة أمیة و تضیّع 1- من برای کشته شدن فرزندان پیامبر در صحنه‌ی خونین عاشورا نیز اشکها ریخته‌ام، آن‌سان‌که گویی هر عضو از اعضای من، چشمی شده است اشک‌فشان.
2- و حریم آل محمد (ص) بین دشمنان مانند غنیمتی بود که آن مردمان پست بین خود تقسیم می‌کردند.
3- و زنان آل اللّه را مانند کنیزان مورد آزار قرار می‌دادند و با تازیانه آن‌چنان به آنان می‌زدند که بدنشان مانند روپوش سیاه شده بود.
4- اسرای خاندان پیامبر (ص) دربند بودند و مورد سبّ و دشنام قرار می‌گرفتند و گوشواره‌ها از گوش کودکشان کشیده می‌شد.
5- به خدا قسم نمی‌توانم حسین (ع) را فراموش کنم و پیکر پاره‌پاره‌ی او

را زیر سم اسبان در دامن بیابان از یاد ببرم.
6- در آن روز لباس خونین دربرداشت و فردای آن جامه‌ی سبز بهشتی او را پوشانده بود.
7 و 8- خورشید گیسوان خود را بر این مصیبت پریشان ساخته و روزگار بر این اندوه و مصیبت ردا بر خود انداخته و خود را پوشانده است. غم و اندوه من بر آن خونهایی باد که به دست ستمکاران امیّه ریخته شد.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:315

قصیده اول:

1- هلّا صبرت علی المصاب بهمو علی المصیبة یحمد الصّبر
2- و جعلت رزءک فی الحسین ففی‌رزء ابن فاطمة لک الأجر
3- مکروا به أهل النقاق و هل‌لمنافق یستبعد المکر؟
4- بصحایف کوجوههم وردت‌سودا و فحو کلامهم هجر
5- حتّی أناخ بعقر ساحتهم‌ثقة تأکّد منهم الغدر 1- چرا بر آنچه بایشان رسیده صبر نکردی که صبر کردن بر مصیبت پسندیده است.
2- و چرا مصیبتت را بر حسین علیه السّلام قرار ندادی که در مصیبت پسر فاطمه برای تو اجر و ثواب باشد.
3- اهل نفاق (مردم کوفه) حیله کردند و آیا حیله کردن برای منافق بعید است.
4- به نامه‌هایی که مانند رخسارشان سیاه بود و مضمون کلامشان مهاجرت آن حضرت بود،
5- تا آن‌که آن حضرت در زمین آنان از روی اعتماد و اطمینان فرود آمد پس حیله و نقشه آنان محقق شد.
6- و تسارعوا لقتاله زمراما لا یحیط بعدّه حصر

_____

(1)- الغدیر؛ ج 6، ص 367- 401. ادب الطف؛ ج 4، ص 151- 196.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:324 7- طافوا بأروع فی عرینته‌یحمی النزیل و یأمن الثغر
8- جیش لهام یوم معرکةو لیوم سلم واحد وتر
9- فکأنّهم سرب قد اجتمعت‌إلفا فبدّد شملها صقر
10- أو حاذر ذو لبدة و جمت‌لهجومه فی مرتع عفر 6- و گروهی برای کشتن او که عدد آنان بی‌حساب و بی‌شمار بود شتاب کردند.
7- دور کسی‌که زیبایی و شجاعت او شگفت‌انگیز بود گردیدند همو که از میهمان، حمایت و مرز و حدود را ایمن می‌کرد.
8- برای روز کارزار لشکر بزرگی بودند و برای روز صلح و سلامتی تک و تنها.
9- و مثل اینکه اینها گروهی بودند که از روی دوستی و انس اجتماع کرده بودند و اجتماع آنها را لاش‌خوری پراکنده کرده بود.
10- یا مثل آنکه قهرمان دلیر و شیر ژیانی بود که از حمله او در میدان پهلوانان و خوک‌صفتان ناتوان شدند.
11- یا قلبه و عداه من فرق‌فرق و ملؤ قلوبهم ذعر
12- أمن الصّلاب الصّلب أم زبرطبعت و صبّ خلالها قطر؟
13- و کأنّه فوق الجواد و فی‌متن الحسام دماؤهم هدر

14- أسد علی فلک و فی یده‌المرّیخ قانی اللون محمرّ
15- حتّی اذا قرب المدی و به‌طاف العدی و تقاصر العمر 11- ای قلبی که دشمنان او به هراس و ترس افتاده و دلهایشان لبریز از وحشت شده بود.
12- آیا از سخت‌ترین و محکمترین چیزهایی یا از پاره قطعه آهنی سرشته شده‌ای که در لابلای آن قیراندود شده است.
13- و مثل آنکه بالای اسب و در متن شمشیر خونشان هدر شده است.
14- شیری بود که بر فلکی سوار و در دستش ستاره مریخ نیزه سرخ‌رنگی بود.
15- تا آن‌که اجل به او نزدیک شده و دشمنان دور او را گرفته و عمر کوتاهی کرد.
16- أردوه منعفرا تمجّ دمامنه الظبی و الذبّل السمر
17- تطأ الخیول إهابه و علی الخدّ التریب لوطیها أثر
18- ظام یبلّ اوام غلّته‌ریّا یفیض نجیعه النحر
19- تأباه إجلالا فتزجرهافئة یقود عصاتها شمر
20- فتجول فی صدر أحاط علی‌علم النبوّة ذلک الصّدر 16- او را به‌رو به زمین افکندند در حالی‌که خون از دهان او بیرون می‌ریخت.
17- اسبها سینه و پشت او را پامال کردند و بر گونه خاک‌آلود او نشانه لگدمالی آنان بود.
18- تشنه‌کامی که خونی که از گلویش جاری بود شدت تشنگی او را تر می‌کرد.
19- از تکریم و بزرگداشت او امتناع می‌کردند و گروهی که فرمانده‌ی آنها شمر بود او را زجر می‌دادند.
20- پس شمر بر سینه‌ای نشست که آن سینه بر علم پیامبر احاطه و اطلاع داشت.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:325 21- بأبی القتیل و من بمصرعه‌ضعف الهدی و تضاعف الکفر
22- بأبی الذی أکفانه نسجت‌من عثیر و حنوطه عفر
23- و مغسّلا بدم الورید فلاماء اعدّ له و لا سدر
24- بدر هوی من سعده فبکالخمود نور ضیاءه البدر
25- هوت النسور علیه عاکفةو بکاه عند طلوعه النسر 21- پدرم فدای این کشته و کسی‌که با کشته شدنش هدایت ضعیف و کفر قوی شد.
22- پدرم فدای آن‌که کفنش بافته‌ی گردوغبار و حنوطش خاک کربلا بود.
23- پدرم قربان آن‌که به خون دلش غسل داده شد که نه آبی او را بود و نه سدری.
24- ماهی که از بخت و اقبالش سقوط کرد و پس ماه آسمان بر غروب نور جمالش گریست.

25- لاشخورها بر او یک مرتبه حمله کردند و ستاره نسر در آسمان موقع طلوعش گریه کرد.
26- سلبت ید الطلقاء مغفره‌فبکی لسلب المغفر العفر
27- و بکت ملائکة السّماء له‌حزنا و وجه الأرض مغبرّ
28- و الدّهر مشقوق الرّداء و لاعجب یشقّ رداءه الدّهر
29- و الشّمس ناشرة ذوائبهاو علیه لا یستقبح النشر
30- برزت له فی زی ثاکلةأثیابها دموّیة حمر 26- دست آزادشدگان کلاه‌خود و عمامه او را غارت کرد. پس زمین برای غارت رفتن عمامه او گریست.
27- و فرشتگان آسمان از اندوه و حزن بر او گریستند و نیز زمین بر او گریه کرد.
28- و عبای روزگار شکافته شد و شگفتی ندارد که دنیاپرستان عبای او را دریدند.
29- و خورشید سربرهنه و موپریشان شد و بر او پریشان کردن موی قباحتی ندارد.
30- برای او در هیئت و زیّ مادر داغدیده بیرون آمد که لباسهایش از خون سرخ بود.
31- و بکت علیه المعصرات دمافأدیم خدّ الأرض محمرّ
32- لا عذر عندی للسّماء و قدبخلت و لیس لباخل عذر
33- تبکی دما لمّا قضی عطشالم لا بکی حبّا له القطر
34- و کریمة المقتول یوجد من‌دمه علی أثوابها أثر
35- بأبی کریمات «الحسین» و مامن دونهنّ لناظر ستر 31- و بر او معاصرین او خون گریستند پس گونه و روی زمین قرمز گردید.
32- در نزد من عذری بر آسمان که از باریدن امساک کرد نیست و برای بخیل عذری نیست.
33- خون می‌گرید وقتی که تشنه‌لب از دنیا رفت پس برای چه از روی محبت بر او اشک نبارد.
34- و دختر بزرگوار حسین (ع) بر لباسهایش نشانه خون او دیده می‌شد.
35- پدرم به فدای دختران حسین (ع) که برای آنها حجاب و پوشینه‌ای از بینندگان نبود.
36- لا ظلّ سجف یکتنفن به‌عن کلّ أفّاک و لا خدر
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:326 37- ما بین حاسرة و ناشرة برزت‌یواری شعرها العشر
38- یندبن أکرم سیّد ظفرت‌لأقلّ أعبده به ظفر
39- و یقلن جهرا للجواد و قدأمّ الخیام: عقرت یا مهر
40- ما بال سرجک یا جواد من الندب الجواد أخی العلا صفر؟ 36- نه سایه

پرده‌ای بود که با آن خود را از نظر هر گنهکار بی‌شرمی حفظ کنند و نه خیمه و سراپرده‌ای برایشان گذارده بودند.
37- آنان در حینی سربرهنه و پریشان موی ظاهر شدند که مویشان یکدهم آنها را می‌پوشاند.
38- آنان بر بهترین آقایی که کمترین و پست‌ترین غلامان بر او غالب شده بود ناله می‌کردند.
39- و به صدای بلند به اسبی که قصد خیمه‌ها را نموده بود می‌گفتند ای اسب، مجروح و بی‌صاحب شده‌ای.
40- ای اسب برای چه زین تو از برادر بزرگوار من خالی است.
41- آها لها نار تأجّ فی‌صدری فلا یطفی لها حرّ
42- أ یموت ظمآنا «حسین» و فی‌کلتا یدیه من الندی بحر؟
43- و بنوه فی ضیق القیود و من‌ثقل الحدید علیهم وقر
44- حملوا علی الأقتاب عاریةشعثا و لیس لکسرهم جبر
45- تسری بهم خوض الرکاب‌و للطلقاء فی أعقابها زجر 41- افسوس بر آن بی‌بی که در سینه‌ی من آتشی افروخته که حرارت آن خاموش نمی‌شود.
42- آیا حسن تشنه بمیرد و حال آنکه در هر دو دستش دریایی از آبست.
43- و فرزندان او در تنگنای زنجیرها بسر برند و از سنگینی آهن برایشان فرورفتگی باشد.
44- بر شتران برهنه و بی‌جهاز غبارآلود سوار شدند و برای شکست آنان جبرانی نبود.
45- سواران پست و فرومایه آنان را شبانه می‌بردند و برای آزادشدگان در پی آنان شکنجه و آزار بود.
46- لا راحم لهم یرقّ و لافیما أصابهم له نکر
47- و یزید فی أعلا القصور له‌تشدو القیان و تسکب الخمر
48- و یقول جهلا و القضیب به‌تدمی شفاة (حسین) و الثغر
49-: یا لیت أشیاخی الاولی شهدوالسراة هاشم فیهم بدر
50- شهدوا الحسین و شطر اسرته‌أسری و منهم هالک شطر 46- نه دلسوزی برای ایشان بودکه به آنها رقّت کند و نه در آنچه به ایشان می‌رسانیدند انکار و قباحتی داشتند.
47- و یزید در بالاترین کاخها نشسته و رقاصان برای او آوازه‌خوانی کرده و شراب می‌ریختند.
48- در حالی‌که از چوب خیزران او لب و دندان حسین علیه السلام خونین شده بود از روی نادانی می‌گفت:
49- «ای کاش پدران پیشین من که در بدر کشته شدند حاضر بودند و می‌دیدند بزرگان بنی هاشم را که اسیر شدند و در میانشان ماه است.

50- می‌دیدند حسین و بخشی از خاندان او را که اسیر شده و قسمتی از ایشان هم شهید شده‌اند.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:327 51- اذ لا ستهلّوا فیهم فرحاکأبی غداة غزاهم بسر
52- و یقول وزرا إذ بطشت بهملا خفّ عنه ذلک الوزر
53- زعموا بأن سنعود ثانیةو أبیک لا بعث و لا نشر
54- یابن الهداة الأکرمین و من‌شرف الفخار بهم و لا فخر
55- قسما بمثواک الشریف و ماضمت منی و الرکن و الحجر 51- در این وقت خوشحالی می‌کردند مثل پدرم (معاویه) که بسر (بن ارطاه) با ایشان جنگید.
52- و بگوید جنایت و گناه است که هجوم و حمله کردی به ایشان هر آینه این گناه از او سهل و سبک است.
53- پندارند به اینکه دو مرتبه خواهیم برگشت و قسم می‌خورم به جان پدرت که نه قیامتی است و نه برگشتن و زنده شدنی».
54- ای فرزند رهنمایان بزرگوار و کسی‌که بزرگان به ایشان شرافت یافته و حال آنکه شرفی نداشتند.
55- سوگند به خوابگاه و مکان با شرف و قسم بر زمینی که منی و رکن و حجر (الاسود) و یا حجر اسماعیل را دربر گرفته است.
56- فهم سواء فی الجلالة إذبهم التمام یحلّ و القصر
57- تعنو له الألباب تلبیةو یطوف ظاهر حجره الحجر
58- ما طائر فقد الفراخ فلایؤویه بعد فراخه و کر
59- بأشدّ من حزنی علیک و لاالخنساء جدّد حزنها صخر
60- و لقد وددت بأن أراک و قدقلّ النصیر وفاتک النصر 56- پس آنها در جلالت یکسانند زیرا به سبب ایشان همه مردم محل شده و یا تقصیر می‌کنند.
57- قصد می‌کند او را خردمندان در حال لبیک گفتن و طواف می‌کند اطراف حجره او را حجر (اسماعیل) و یا حجر (الاسود).
58- پرنده‌ای نیست که جوجه خود را گم کرده باشد و پس از جوجه‌اش در آشیانه‌ای منزل نکند.
59- حزن من بر تو زیادتر از حزن خنساء (خواهر) صخر (بن عمرو بن شدید) است بر برادرش که مادرش که همواره بر او نوحه کرده و می‌گریست.
60- و هر آینه من دوست داشتم که تو را دیدار کنم در حالی‌که یاورت کم و یارانت شهید شده‌اند.
61- حتّی أکون لک الفداء کماکرما فداک بنفسه الحرّ
62- و لئن تفاوت بیننا زمن‌عن نصرکم و تقادم العصر؟

63- فلأبکینّک ما حییت أسیحتّی یواری أعظمی القبر
64- و لأمحنّک کلّ نادبةیعنو لنظم قریضها الشعر
65- أبکار فکری فی محاسنهانظم و فیض مدامعی نثر
66- و مصاب یومک یابن فاطمةمیعادنا و سلوتّا الحشر 61- تا آنکه من قربان تو باشم چنانچه از روی بزرگواری حرّ بن یزید ریاحی جان خود را فدای تو کرد.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:328
62- و هر آینه اگر میان ما و یاری تو زمان، تفاوت و جدایی انداخت و زمان شما پیش افتاد.
63- پس مادامی‌که زنده باشم بر تو از حسرت و اندوه گریه می‌کنم تا آنکه قبر استخوان مرا بپوشاند.
64- و البته عطا می‌کنم هر نوحه‌سراینده‌ای که قصد کند بر تو شعر گوید و نوحه‌گری نماید.
65- اندیشه‌های بکر من در محاسن و زیبایی آن ترتیب ولی ریزش اشکهای من پراکنده است.
66- و روز مصیبت تو ای فرزند فاطمه (ع) روز میعاد ما و تسلیت ما در روز حشر خواهد بود.

قصیده دوم:

1- و لو لا مصاب السبط بالطفّ ما بدابلیل عذاری السبط و خط قتیرها
2- رمته بحرب آل حرب و أقبلتإلیه نفورا فی عداد نفورها
3- تقود إلیه القود فی کلّ جحفلإلی غارة معتدّة من مغیرها
4- و ما عدلت فی الحکم بل عدلت بهوقایع صفّین ولیل هریرها
5- و عاضدها فی غیّها شرّ امّةعلی الکفر لم تسعد برأی مشیرها 1- و اگر نبود مصیبت سبط (نوه پیامبر) در کربلا چهره من چنین آشفته و دگرگون نشده بود.
2- او را بچنگ بنی امیه افکندند و به سوی او گروهی زیاد آمدند.
3- به سوی او فرماندهانی را در لشکر بزرگی فرستادند برای غارت کردنیکه آماده شده بود از غارتگاه آن.
4- و عدالت در حکم و داوری نکردند بلکه برگردانیدند به آن حضرت وقایع صفین و حادثه لیلة الهریر را.
5- و کمک کرد او را در گمراهی بدترین امت بر کفر و سعید نشد برای راهنمای آن.
6- خلاف سطور فی طروس تطلّعتطلایع غدر فی خلال سطورها
7- فحین أتاها واثق القلب أصحبتنواظرها مزورّة غبّ زورها
8- فما أوسعت فی الدین خرقا و لا سعتإلی جورها إلّا لترک أجورها
9- بنفسی إذا وافی عصاة عصابةغرار الضبا مشحودة من غرورها
10- قؤولا لأنصار لدیه و اسرةلذی العرش سرّ مودع فی صدورها 6- خلاف سطرها و خطهائیکه در ورقهائی ظاهر شد که پیش آهنگ خدعه و نیرنگ بود در لابلای خطوط آن.
7- پس وقتی‌که آن نامه‌ها آمد به اطمینان دل، صبح کرد در حالی‌که نویسندگان آن قلابی و ساختگی بودند.
8- پس توسعه‌ای در دین نداد از نادانی و سعی و کوشش نکرد برای ظلم آن مگر برای ترک پاداش آن.
9- جانم فدای او وقتی‌که برخورد کرد با گنهکاران گروهی که لبه شمشیرشان از فریب و نیرنگ تیز شده بود.
10- برای یاران و خاندانی که نزد او بودند سخنرانی نمود. آنانی‌که از طرف صاحب عرش رازی در سینه‌هایشان سپرده شده بود.
11-: أعیذکم أن تطعموا الموت فاذهبوابمغفرة مرضیّة من غفورها
12- فاجمل فی ردّ الندا کلّ ذی ندیینافس عن نفس بما فی ضمیرها
13-: أعن فرق نبغی الفراق و تصطلیوحیدا بلا عون شرار شرورها؟
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:329 14- و ما العذر فی الیوم العصیب لعصبةو قد خفرت یوما ذمام خفیرها؟

15- و هل سکنت روح إلی روح جنّةو قد خالفت فی الدین أمر أمیرها؟ 11- پناه می‌دهم شما را به خدا که مرگ را بچشید بروید به آمرزش پسندیده از آمرزنده آن.
12- پس اظهار کرد در پاسخ دادن هر صاحب صدائی که رقابت می‌کرد از نفسی به آنچه در ضمیر و باطن آن بود.
13- آیا از گروهیکه طلب جدائی کرده و خود را به تنهایی گرم می‌کند بدون کمک بدترین شرور آن.
14- و عذری در روز بسیار گرم برای گروهی که روزی پاسدار آن پیمان‌شکنی بودند، نیست.
15- و آیا روحی در راحتی بهشت ساکن می‌شود در حالی‌که فرمان امیر دین را مخالفت کرده است.
16- أبی اللّه إلا أن تراق دماؤناو نصبح نهبا فی أکفّ نسورها
17- و ثابوا إلی کسب الثواب کأنّهم‌اسود الشّری فی کرّها و زئیرها
18- تهشّ إلی الأقدام علما بأنّهاتحلّ محلّ القدس عند مصیرها
19- قضت فقضت من جنّة الخلد سؤلهاو سادت علی أحبارها بحبورها
20- و هان علیها الصّعب حین تأمّلت‌إلی قاصرات الطرف بین قصورها 16- خدا نخواسته مگر ریخته شدن خونهای ما و ما صبح می‌کنیم در حالی‌که غارت شده در دست لاشخورانیم.
17- و پریدند از جا برای تحصیل ثواب و پاداش که گویا ایشان شیران شرزه‌اند در حمله و فریادشان.
18- شتاب و عجله کردند و می‌دانستند که پایان کارشان بهشت برین است.
19- شهید شدند و به بهشت جاودان و آرزویشان رسیدند و بر بزرگان به سبب سرورشان و مولایشان، آقا شدند.
20- و آسان شد بر آنها دشواری وقتیکه نظر کردند (در شب عاشوراء) به حوریه‌ها در میان قصورشان.
21- و ما أنس لا أنسی (الحسین) مجاهدابنفس خلت من خلّها و عشیرها
22- یصول إذا زرق النصول تأوّهت‌لنزع قنّی أعجمت من صریرها
23- تری الخیل فی أقدامها منه ما تری‌محاذرة إن أمّها من هصورها
24- فتصرف عن بأس مخافة بأسه‌کما جفلت کدر القطامن صقورها
25- یفلّق هاماة الکماة حسامه‌له بدلا من جفنها و جفیرها 21- و فراموش نمی‌کنیم (حسین) علیه السّلام را در حالی‌که جهاد می‌کرد و یارانش شهید شده بودند.
22- هرگاه تیرها بر او اصابت می‌کرد آه می‌کشید برای سرنیزه‌ای که می‌خواست از بدنش بیرون کشد.
23- می‌بینی اسبها را در پیش روی آنها از او آنچه دیدی برای احتیاط اگر

قصد کند شکست او را.
24- پس برمی‌گشتند از جنگ از ترس هیبت او چنانچه دست مرغ قطا از بازان شکاری می‌گریزند.
25- شمشیر او سران بسیاری از شجاعان را می‌شکافد که بدل از شرف بودند.
26- فلا فرقة إلا و أوسع سیفه‌بها فرقا أو فرقة من نفورها
27- اجدک هل سمر العواصل تجتنبی‌لکم علا مستعذبا من مریرها؟
28- أم استنکرت انس الحیاة نفاسةنفوسکم فاستبدلت انس حورها؟
29- بنفسی مجروح الجوارح آیسامن النصر خلوا ظهره من ظهیرها
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:330 30- بنفسی محزوز الورید معفّراعلی ظمأ من فوق حرّ صخورها 26- پس گروهی نبود مگر آنکه شمشیر او می‌برید فرق آنرا یا آنکه آنرا پراکنده و متفرق می‌کرد.
27- معاشرت زندگی با شما را به معاشرت با حوران بهشت تبدیل کرد.
28 و 29- جانم به فدای مجروح اعضایی که ناامید از یاری بود و پشتش از پشتیبان و یاران خالی بود.
30- جانم قربان رگ بریده‌ای که در حالت تشنگی از بالای سنگ‌های داغ بر روی خاک افتاده بود.
31- یتوق إلی ماء الفرات و دونه‌حدود شفار أحدقت بشفیرها
32- قضی ظامیا و الماء یلمع طامیاو غودر علی قیعانها و وعورها
33- هلال دجا أمسی بحدّ غروبهاغروبا علی قیعانها و وعورها
34- فیالک مقتولا علت بهجة العلی‌به ظلمة من بعد ضوء سفورها
35- و قارن قرن الشمس کسف و لم تعدنظارتها حزنا لفقد نظیرها 31- آرزوی آب فرات می‌کرد و در جلویش لبه‌های تیز شمشیر یا سرنیزه‌ها بود که دور چشم او را گرفته بود.
32- تشنه‌لب جان داد و آب در برابرش موج می‌زد و خشمگین نزدیکی برکه‌ی آب کشته شد.
33- ماهی که روز را به غروب کردنش تاریک کرد غروبی که بلندیها و پستیهای زمین را تاریک کرد.
34- پس ای وای بر تو کشته‌ای که تاریکی به سبب قتل او بر شکوه روشنی غالب شد.
35- و نزدیک شد که خورشید منکسف و گرفته شود و ممکن نشد دیدن آن از غم و اندوه برای فقدان نظیر آن.
36- و أعلنت الأملاک نوحا و أعولت‌له الجنّ فی غیطانها و حقیرها
37- و کادت تمور الارض من فرط حسرةعلی السبط لو لا رحمة من ممیرها
38- وِ مرّت علیهم زعزع لتذیقهم‌مریر عذاب مهلک بمریرها

39- أسفت و قد آبوا نجيّا و لم ترحلهم دابر مقطوعة بدبورها
40- و أعجبت إذ شالت كريم كريمهالتكبيرها فی قتلها لكبيرها 36- و فرشتگان نوحه سر كردند و جنيّان در گودالها و ويرانه‌هايشان بر او ناله و زاری كردند.
37- و نزديک شد زمين از زيادی اندوه نوسان پيدا كند بر سبط اكبر اگر رحمتی از نگه‌دارنده‌ی آن نبود.
38- و گذشت برايشان باد تندی كه ايشان را تلخی عذاب هلاک‌كننده‌ای به وزيدن آن بچشاند.
39- افسوس خوردم كه دوستی خالص را از آب منع كردند و نوزيد بر ايشان بادی كه ريشه‌ی آنها را به وزيدنش قطع كند.
40- و عجيب‌تر اينكه وقتی صدای آقای آن برای تكبير گفتن بلند شد، آنان در قتل او برای بزرگی آن برخاستند.
41- فيالک عينا لا تجفّ دموعهاو نارا يذيب القلب حرّ زفيرها
42- على مثل هذا الرزؤ يستحسن البكاو تقلع منّا أنفس عن سرورها
43- أ يقتل خير الخلق امّا و والداو أكرم خلق اللّه و ابن نذيرها؟
44- و يمنع من ماء الفرات و تغتدی‌وحوش الفلا ريّانة من نميرها؟
45- اجلّ (حسينا) أن يمثّل شخصه‌بمثلة قتل كان غير جديرها
دانشنامه‌ی شعر عاشورايی، محمد زاده ،ج1،ص:331
41- پس ای كاش برای تو چشمی بود كه اشكش نمی‌خشكيد و آتشی بود كه سوزش شعله‌ی آن دل را آب می‌كرد.
42- بر مثل اين مصيبت گريه نيكوست و از ما سرور و خوشی جانهای ما را می‌كند.
43- آيا بهترين انسانها از جهت مادر و پدر و شريف‌ترين خلق خدا و فرزند پيامبر كشته می‌شود؟
44- و منع می‌شود از آب فرات و حال آنكه از آن استفاده می‌كنند وحشيان صحرا و از آب فراوان آن سيراب می‌شوند؟
45- بزرگ می‌دارم (حسين را) كه شخص او مثله شود (قطعه‌قطعه شود) به‌طوری‌كه شايسته و سزاوار آن نبود.
46- يدير على رأس السنان برأسه‌سنان ألا شلّت يمين مديرها
47- و يؤتى بزين العابدين مكبّلاأسيرا ألا روحی الفدا لأسيرها
48- يقاد ذليلا فی القيود ممثّلالأكفر خلق اللّه و ابن كفورها
49- و يمسی يزيد رافلا فی حريره‌و يمسی حسين عاريا فی حرورها
50- و دار بنی صخر بن حرب أنيسةبنشد أغانيها و سكب خمورها 46- سر مباركش را بر سر نيزه‌ها سنان (بن انس) می‌گردانيد آيا دست گرداننده‌ی آن بريده نباشد؟!
47- و زين العابدين را در حالی‌كه اسير و بسته به زنجير بود آوردند.

بدان‌که جانم فدای آن اسیر باد.
48- او را در حال ذلّت که بسته به زنجیر بود در برابر ناسپاس‌ترین خلق خدا و پسر کافرترین آنان می‌کشیدند.
49- و یزید شام می‌کرد در حالی‌که در لباسهای حریرش می‌خرامید و حسین شام می‌کرد در حالی‌که برهنه در روی زمین داغ افتاده بود.
50- و خانه اولاد صخر بن حرب مأنوس و آباد بود به سرایندگی رقاصه‌ها و شرابخواران
51- تظلّ علی صوت البغایا بغاتهابها زمر تلهو بلحن زمورها
52- و دار علیّ و البتول و أحمدو شبّرها مولی الوری و شبیرها
53- معالمها تبکی علی علمائهاو زائرها یبکی لفقد مزروها
54- منازل وحی أقفرت فصدورهابوحشتها تبکی لفقد صدورها
55- تظلّ صیاما أهلها ففطورهاالتلاوة و التسبیح فضل سحورها 51- همواره بر صدای تبه‌کاران زنان بی‌عفتی که به خوانندگی و نوازندگی سرگرم بودند.
52- و خانه‌ی علی و زهرا و پیامبر و شبّر (حضرت حسن) و شبیر (حضرت حسین) مولای جهانیان.
53- و خانه‌ها و دورنماها بر علماء و صاحبانش گریه می‌کرد و زائر آن برای نبود صاحب آن می‌گریست.
54- منازل وحی از بزرگان آن خالی شده بود و برای نبود بزرگان آن، با وحشت گریه می‌کرد.
55- همواره اهل آن منازل روزه داشتند و افطارشان تلاوت قرآن و سحورشان تسبیح و ذکر خدا بود.
56- إذا جنّ لیل زان فیه صلاتهم‌صلات فلا یحصی عداد یسیرها
57- و طول علی طول الصلاة و من غدامقیما علی تقصیره فی قصیرها
58- قفا نسأل الدار التی درس البلی‌معالمها من بعد درس زبورها
59- متی أفلت عنها شموس نهارهاو أظلم ظلما افقها من بدورها؟
60- بدور بأرض الطف طاف بها الردی‌فأهبطها من جوّها فی قبورها
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:332
56- وقتی تاریکی شب فرا می‌رسید نمازشان آنرا زینت می‌داد نمازی که عدد کمش به‌شمارش نمی‌آید.
57 و 58- بایست تا درباره‌ی خانه‌ای سئوال کنیم که ارکان و نشانه‌های آنرا بلیّات بعد از درس گفتن زبور آن ویران کرده است.
59- چه‌وقت خورشید در آن روز غروب کرد و افق آنرا تاریک کرد تاریک‌شدنی از ماههای تمام آن.
60- ماههائی در زمین کربلا بود که مرگ دور آنها گردیده و آنها را از روی زمین به قبرهایشان فرود آورد.

61- کواسر عقبان علیها تعاقبتبغاث بغات إذ نأت عن و کورها
62- قضت عطشا و الماء فلم تجدلها منهلا إلا دماء نحورها
63- عراة عراها وحشة فأذاقهاو قد رمیت بالهجر حرّ هجیرها
64- ینوح علیها الوحش من طول وحشةو تندبها الاصداء عند بکورها
65- سیسأل تیم عنهم و عدّیهاأوائلها ما أکّدت لأخیرها 61- لاشخورهای بزرگ شکننده‌ای که دنبال می‌کردند پرنده‌هایی را که کند در پرواز بوده و از آشیانه‌هایشان دور مانده بودند.
62- تشنه از دنیا رفت و آب موج می‌زد پس راهی به آن پیدا نکرد مگر خون گلویشان.
63- برهنگانی که وحشت آنها را برهنه کرده و روی زمین داغ انداخته، پس با ایشان شدت گرما را چشانید.
64- حیوانات وحشی بر آنها از طول وحشت نوحه می‌کرد. و جغد در اول روز، بر آنها ناله می‌کرد.
65- بزودی از (تیم) و (عدی) پرسیده می‌شود از بزرگان آنان چون ابو بکر و عمر آنچه را که تأکید برای پسینشان نمودند.
66- و یسأل عن ظلم الوصیّ و آلهمشیر غواة القوم من مستشیرها
67- و ماجرّ یوم الطفّ جور امیّةعلی السبط إلا جرأة ابن أجیرها
68- تقمّصها ظلما فأعقب ظلمهتعقّب ظلم فی قلوب حمیرها
69- فیا یوم عاشوراء حسبک إنّکالمشوم و إن طال المدی من دهورها
70- لأنت و إن عظّمت أعظم فجعةو أشهر عندی بدعة من شهورها 66- و سئوال می‌شود از ظلمی که به وصی و آل پیامبر نمودند، راهنمای گمراهان قوم از راه‌جویان آن.
67- و در روز عاشورا ستم بنی امیه را بر نوه رسول اللّه (ص) جاری نساخت مگر جرئت فرزند مزدور آن (یزید بن معاویه).
68- لباس خلافت را از روی ستم دربر کرد پس از پی‌آمد ظلم او که دنبال کرد ظلمی در دلهای خرصفتان.
69- پس از این ای روز عاشورا تو را که روز نامبارکی هستی بس است هرچند که مدتی از روزگار آن، گذشته است.
70- هر آینه تو و اگرچه بزرگترین مصیبت را مرتکب شدی ولی پیش من مشهورترین ماهی از ماه‌ها، از جهت بدعت هستی.
71- فما محن الدنیا و إن جلّ خطبهاتشاکل من بلواک عشر عشیرها
72- بنی الوحی هل من بعد خبرة ذی العلی‌بمدحکم من مدحة لخبیرها
73- کفی ما أتی فی هل أتی من مدیحکمو أعرافها للعارفین و طورها
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:333 74- إذا رمت أن أجلو جمال جمیلکمو هل حصر ینهی صفات حصورها 71- پس مصائب دنیا هرچند که بزرگ باشد بده یک از مصائب تو شباهت ندارد.

72- بنا گذارد وحی از بعد خبر دادن خدا به مدح شما مدح و تعریفی را برای آگاه آن.
73- آنچه در سوره هل اتی از توصیف شما آمده و نیز در سوره‌ی اعراف و طور برای عارفین آن کافیست.
74- در این موقع خواستم که نشان بدهم جمال قشنگ و زیبای شما را و آیا محصور می‌تواند صفات بی‌شمار آن را، به پایان رساند.

قصیده سوم:

1- و علیک خزی یا امیّة دائمایبقی کما فی النّار دام بقاک
2- هلّا صفحت عن الحسین و رهطه‌صفح الوصیّ أبیه عن آباک؟
3- و عففت یوم الطفّ عفّة جدّه‌المبعوث یوم الفتح عن طلقاک؟
4- أفهل ید سلبت إماءک مثل ماسلبت کریمات الحسین یداک؟
5- أم هل برزن بفتح مکّ حسراکنسائه یوم الطفوف نساک؟ 1- بر تو عار باد ای امیه و این عار همیشگی باد چنانچه همیشه در دوزخ خواهی بود.
2- آیا بهتر این نبود که از حسین و خویشانش درگذری همین‌طور که وصّی پیامبر، پدرش از پدران شما درگذشت.
3- در روز طف دست به خونشان نمی‌آلودید چنانچه جدّش چنین در روز فتح مکّه با اجداد آزادشده‌گان تو کرد.
4- آیا دستی که از کنیزان شما غنیمت گرفت مانند دست شما است که حرمسرایان با کرامت حسین علیه السلام را به غنیمت برد.
5- آیا کنیزان شما در فتح مکّه بدون معجر شدند مانند زنان آن حضرت در روز طفوف (کربلا).
6- یا امّة باءت بقتل هداتهاأفمن إلی قتل الهداة هداک؟
7- أم أیّ شیطان رماک بغیّه؟حتّی عراک و حلّ عقد عراک
8- بئس الجزاء لأحمد فی آله‌و بنیه یوم الطفّ کان جزاک
9- فلئن سررت بخدعة أسررت فی‌قتل الحسین فقد دهاک دهاک
10- ما کان فی سلب ابن فاطم ملکه‌ما عنه یوما لو کفاک کفاک 6- ای امّتی که بقتل هدایت‌کننده‌گانش بازگشت، آیا کسی شما را به کشتن آنان راهنمایی کرد.
7- یا کدام شیطان شما را به پرتگاه بدکاری فرستاد تا اینکه گمراه شدید و ریسمان عقل شما را از هم گسیخت.
8- بد جزایی به احمد (پیامبر گرامی) دادید درباره خاندانش در روز طف.
9- اگر خشنود شدی به خدعه‌ای که پنهان کرده در کشتن حسین هر آینه گیجی تو را فراگرفته است.
10- در غنیمت گرفتن تو ملک و زعامت فرزند فاطمه، تو را کفایت نمی‌کند اگر روزی کفایت‌کننده بود.
11- لهفی علی الجسد المغادر بالعراشلوا تقلّبه حدود ظباک
12- لهفی علی الخدّ التریب تخدّه‌سفها بأطراف القنا سفهاک
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:334 13- لهفی لآلک یا رسول اللّه فی‌أیدی الطغاة نوائحا و بواکی
14- ما بین نادبة و بین مروعةفی أسر کلّ معاند أفّاک
15- تاللّه لا أنساک زینب و العداقسرا تجاذب عنک فضل ردائک 11- درد و

آه بر جسمی که در صحرا افکنده شده و تیزی شمشیرهای شما آن را این‌رو و آن‌رو می‌کند.
12- دردا بر آن گونه‌های خون‌آلودی که سفه‌های شما آن را پاره می‌کنند.
13- دردا بر آل تو ای پیامبر خدا که در دست طاغیان گرفتار و گریه و زاری می‌کنند.
14- بعضی ندبه می‌کنند و بعضی بیمناک و در اسارت هر معاند گنهکاری به‌سر می‌برند.
15- به خدا سوگند ای زینب تو را فراموش نمی‌کنم در حالتی که دشمنان گوشه‌ی دامنت را به طرف خود می‌کشند.
16- لم أنس لا و اللّه وجهک إذ هوت‌بالرّدن ساترة له یمناک
17- حتّی إذا همّوا بسلبک صحت باسم‌أبیک و استصرخت ثمّ أخاک
18- لهفی لندبک باسم ندبک و هومجروح الجوارح باسیاق یراک
19- تستصرخیه خیه أسی و عزّ علیه أن‌تستصرخیه و لا یجیب نداک
20- و اللّه لو أنّ النّبیّ و صنوه‌یوما بعرصة کربلا شهداک 16- فراموش نمی‌کنم به خدا سوگند صورتت را که دستت با آستین آن را پوشاند.
17- دردا برای زاری کردن تو به جهت برادرت در حالتی که اعضایش مجروح و در حال جان کندن تو را می‌دید.
18- او را می‌خواندی از درد و بیچارگی و چقدر بر وی سخت می‌گذشت که نمی‌توانست تو را پاسخ گوید.
19- به خدا سوگند اگر پیامبر اکرم و پدرت در عرصه‌ی کربلا روزی تو را می‌دیدند،
20- تو را هتک نمی‌توانستند بکنند و ریسمانهای خیمه‌ی تو را نمی‌توانستند پاره کنند.
21- لم یمس منهکا حماک و لم تمطیوما امیّة عنک سجف خباک
22- یا عین إن سفحت دموعک فلیکن‌أسفا علی السّبط الرّسول بکاک
23- و ابکی القتیل المستضام و من بکت‌لمصابه الأملاک فی الأفلاک
24- أقسمت یا نفس الحسین أُلیّةبجمیل حسن بلاک عند بلاک
25- لو أنّ جدّک فی الطفوف مشاهدو علی التراب تربیة خدّاک 21- ای دیده اگر اشک می‌ریزی گریه‌ات برای سبط پیامبر باشد.
22- از برای کشته‌شده‌ای که ظلم بدو شده گریه کن! آنکه برای او ملائکها در افلاک گریستند.
23- سوگند یاد کردی ای نفس حسین که در هنگام امتحان بلا را با صبر تحمل کنی.
24- اگر جدّت در طفوف می‌دید که بر خاکها گونه‌هایت خاک‌آلود بود،
25- اختیار نمی‌کرد که بر زمین هموار راه روی و سمّ ستوران تو را پایمال کنند.

26- ما کان یؤثر أن یری حرّ الصفایوما وطاک و لا الخیول تطاک
27- أو أنّ والدک الوصیّ بکربلایوما علی تلک الرّمول یراک
28- لفداک مجتهدا و ودّ بأنّه‌بالنّفس من ضیق الشّراک شراک
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:335 29- عالوک لمّا أن علوت فآه من‌خطب نراه علی علاک علاک
30- قد کنت شمسا یستضاء بنورهایعلو علی هام السّماک سماک 26- یا اگر پدرت وصّی پیامبر تو را روزی در کربلا روی رمل‌ها می‌دید.
27- خود را فدای تو می‌نمود و آرزو داشت که از تنگ‌نای دام آزادت کند.
28- تو را چون دیدند از همه برتری آزردند، آه از جنایتی که بر تو روا داشتند.
29- تو آفتابی بودی که به نورت روشنایی طلبیده می‌شد و تو بر افلاک برتری.
30- تو پناه‌گاه بودی که به تو پناه می‌برد هر بیمناکی و تو دریای گوارائی بودی که پیش از درخواست، سیراب می‌کردی.
31- و حمیّ یلوذبه المخوف و منهلاعذبا یصوب نداک قبل نداک
32- ما ضرّ جسمک حرّ جندلها و قدأضحی سحیق المسک ترب ثراک
33- فلئن حرمت من الفرات و ووردهفمن الرّحیق العذب ریّ صداک
34- و لئن حرمت نعیمها الفانی؟ فمن‌دار البقاء تضاعفت نعماک
35- و لئن بکتک الطاهرات لوحشةفالحور تبسّم فرحة بلقاک 31- به جسم گرمی خاک آسیبی نمی‌رساند چون خاک قبرت از مشک می‌باشد.
32- اگر از فرات و آشامیدن آب آن محروم شدی از رحیق گوارا تشنگی تو مرتفع می‌شود.
33- اگر از نعیم فانی دنیا محروم شدی نعمتهای دار بقا برای تو چند برابر شد.
34- اگر زنان پاک‌سیرت (آل رسول) از وحشت برای تو گریستند حور العین برای لقای تو خندان شدند.
35- میانه‌ی روز گلگون لباس نشدی مگر اینکه شبانگاه سبز پیراهن بودی.
36- ما بتّ فی حمر الملابس غدوةإلّا انثنت خضرا قبیل مساک
37- إنّی لیقلقنی التلهّف و الأسیإذ لم أکن بالطفّ من شهداک
38- لأقیک من حرّ السیوف بمهجتیو أکون إذ عزّ الفداء فداک
39- و لئن تطاول بعد حینک بیننا‌حین لم أک مسعدا سعداک؟
40- و بمقول ذرب اللسان أشدّ من‌جند مجنّدة علی أعداک 36- مرا رنج می‌دهد آرزوی اینکه نتوانستم در طف از جمله شهدای راه تو باشم.
37- تا اینکه تیزی دو شمشیر را عوض تو به جان قبول کنم و فدای تو شوم در هنگامی‌که یارانت کم بودند.
38- اگر پس از درگذشت تو فاصله بین ما بسیار شده و سعادت نداشتم

که تو را کمک و یاری کنم،
39- برای تو گریه می‌کنم آنچه بتوانم با اندوهی که یادآور باشد عجائبی که به سر تو آمد.
40- با زبان گویا که سخت‌تر از هر لشکر باشد بر دشمنانت فضائلت را بیان می‌کنم.
41- و لقد علمت حقیقة و توکلاأنّی سأسعد فی غد بولاک
42- و ولاء جدّک و البتول و حیدرو التسعة النجباء من أبناک
43- قوم علیهم فی المعاد توکّلی‌و بهم من الأسر الوثیق فکاکی
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:336 44- فلیهن عبدکم «علیّا» فوزه‌بجنان خلد فی جنان علاک
45- صلّی علیک اللّه ما أملاکه‌طافت مقدّسه بقدس حماک 41- من محققا می‌دانم که در آخرت با قبول ولایت تو سعید خواهم بود.
42- و همچنین ولایت جدت و مادرت بتول و پدرت حیدر و نه نجیب از فرزندانت.
43- گروهی که در معاد توکّل من بر آنهاست و از اسارت شدید آزاد می‌شوم.
44- خوش باشد بنده‌ی شما به این فوزی که نصیبش شده و در بهشت برین در سایه‌ی شما باشد.
45- خدا بر تو درود فرستاد تا هنگامی‌که ملائکه‌ی قدس در اطراف قرارگاه شما طواف می‌کنند.

قصیده چهارم:

1- یا لیت فی الأحیا شخصک حاضرو حسین مطروح بعرصة کربلا
2- عریان یکسوه الصّعید ملابساًفدیه مسلوب اللباس مسربلا
3- متوسّدا حرّ الصخور معفّرابدمائه ترب الجین مرمّلا
4- ظمآن مجروح الجوارح لم یجدممّا سوی دمه المبدّد منهلا
5- و لصدره تطأ الخیول و طالمابسریره جبریل کان موکّلا 1- ای کاش در میان زنده‌ها شما حاضر بودی و می‌دیدی که حسین تو در زمین کربلا افتاده است.
2- برهنه‌ای که خاک کربلا او را به جای لباس می‌پوشاند. جانم قربان او که لباس او را به غارت برده بودند.
3- روی سنگهای داغ افتاده در حالی‌که آغشته به خون و پیشانیش به خاک و شن آلوده بود.
4- تشنه‌ای که اعضایش مجروح بود و غیر از خون بدنش آبی برای او نبود.
5- و اسبها روی سینه‌اش را پامال کردند در حالی‌که مدتها جبرئیل موکل تخت و گهواره او بود.
6- عقرت أما علمت لأیّ معظّمو طأت و صدر غادرته مفصّلا؟
7- و لثغره یعلو القضیب و طالماشرفا له کان النّبیّ مقبّلا
8- و بنوه فی أسر الطغاة صوارخو لهاء معولة تجاوب معولا
9- و نساؤه من حوله یندبنه‌بأبی النساء النادبات الثکّلا
10- یندبن أکرم سیّد من سادةهجر و القصور و آنسوا وحش الفلا 6- کشته شد آیا ندانستی برای چه گناهی پامال کردند سینه‌ای را که برای علم قصد او را می‌کردند.
7- و به دندان او چوب خیزران می‌زد در حالی‌که چه‌اندازه پیامبر به خاطر شرافتش آن را می‌بوسید.
8- و فرزندان او در زنجیر اسارت طاغیان ناله‌کنان بودند و با شلاق آنان را پاسخ می‌دادند.
9- و زنان او در اطرافش گریه می‌کردند پدرم فدای زنان داغدیده ناله‌کن باد.
10- ناله می‌کردند بهترین سیّد و آقا را از ساداتی که مهاجرت کردند از منازلشان و با وحشیان صحرا مأنوس شدند.
11- بأبی بدورا فی المدینة طلّعاأمست بأرض الغاضریّة أفّلا
12- آساد حرب لا یمسّ عفاتهاضرّ الطوی و نزیلها لن یخذلا
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:337 13- من تلق منهم تلق غیثا مسبلاکرما و إن قابلت لیثا مشبلا
14- نزحت بهم عن عقرهم أیدی العدابأبی الفریق الظاعن المترحّلا

15- ساروا حثیثا و المنایا حولهم‌تسری فلن یجدون عنها معزلا 11- پدرم قربان ماه‌هائی باد که در مدینه طلوع کردند و در زمین غاضّریه غروب نمودند.
12- شیران جنگی که پاکدامنی آنها را شدت گرسنگی لمس نکرد و کسی‌که به آنها وارد شود هرگز درمانده نگردد.
13- کسی‌که به ایشان برخورد کند به باران تندی از جهت بزرگواری و بخشندگی برخورد کرده اگرچه برابر شود با شیر بچه‌ای.
14- دستهای دشمنان ایشان را از منازلشان راند. پدرم قربان گروهی که از منازلشان دربه‌در و آواره شدند.
15- به اصرار و اجبار سیر کردند در حالی‌که مرگ اطرافشان حرکت می‌کرد و چاره‌ای از آن نمی‌دیدند.
16- ضاقت بهم أوطانهم فتبیّنواشاطی الفرات عن المواطن موئلا
17- ظفرت بهم أیدی البغاة فلم أخلو أبیک تقتنص البغاث الأجدلا
18- منعوهم ماء الفرات و دونه‌بسیوفهم دمهم یراق محلّلا
19- هجرت روسهم الجسوم فواصلت‌زرق الاسنّة و الوشیج الذبّلا
20- یبکی أسیرهم لفقد قتیلهم‌أسفا و کلّ فی الحقیقة مبتلی 16- وطنشان برایشان تنگ شد پس کنار فرات را از میان اماکن جایگاه خود ساختند.
17- دست طاغوتیان برایشان پیروز شد و خیال نکنم و تو هم قبول نداری که گنجشک دریایی باز را شکار کند.
18- از ایشان آب فراتی را که در نزدیک او بود با شمشیرهایشان منع کردند و خونشان حلال‌گونه ریخته می‌شد.
19- سرهایشان از بدنهایشان جدا شد، آنگاه بر نوک نیزه‌ها نصب و پژمرده شدند.
20- گریه می‌کرد اسیرشان برای غصه‌ی فقدان کشته‌هایشان و در حقیقت هریک گرفتار بودند.
21- هذا یمیل علی الیمین معفّرابدم الورید وذا یساق مغلّلا
22- و من العجائب أن تقاد اسودهاأسرا و تفترس الکلاب الأشبلا
23- لهفی لزین العابدین یقاد فی‌ثقل الحدید مقیّدا و مکبّلا
24- متقلقلا فی قیده متثقّلامتوجّعا لمصابه متوجّلا
25- أفدی الأسیر و لیت خدّی موطناکانت له بین المحامل محملا 21- این یکی بر طرف راست آغشته به خون رگهایش افتاده و آن دیگری را بسته به زنجیر می‌برند.
22- و از عجایب است که شیران را به اسارت بسته و سگ بچه، شیران را پاره‌پاره می‌کرد.
23- قلبم می‌سوزد برای زین العابدین که در زیر سنگینی غل و جامعه دست و پا بسته بود.

24- در زیر زنجیر گران بی‌تاب بود و برای مصیبتهایش ناراحت و بیمناک بود.
25- جانم فدای اسیری باد و ای کاش صورت و گونه‌ام برای او در میدان محمل‌ها محملی بود.
26- أقسمت بالرّحمن حلفة صادق‌لو لا الفراعنة الطواغیث الاولی
27- ما بات قلب محمّد فی سطه‌قلقا و لا قلب الوصیّ مقلقلا
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:338 28- خانوا مواثیق النبی و أجّجوانیران حرب حرّ هالن یصطلی
29- یا صاحب الأعراف یعرض کلّ‌مخلوق علیه محققا أو مبطللا
30- یا صاحب الحوض المباح لحزبه‌حلّ و یمنعه العصاة الضّلا
31- یا خیر من لبّی و طاف و من سعی‌و دعا و صلّی راکعا و تنفّلا 26- سوگند می‌خورم به خدای بخشنده قسم راستی که اگر فرعونها و طاغوت‌های اول نبودند.
27- قلب محمّد درباره نوه‌اش مضطرب و پریشان نمی‌شد و قلب علی هم از مصیبت فرزندش به درد نمی‌آمد.
28- خیانت کردند پیمانهایی را که با پیامبر بستند و آتشی جنگی افروختند که هرگز شعله‌ی آن خاموش نشود.
29- ای صاحب اعراف ای کسی‌که بر او هر مخلوقی خواه حق باشد خواه باطل عرضه می‌شود.
30- ای صاحب حوض کوثری که برای حزبش مباح و حلال است و از آن گناهکاران گمراه را منع می‌کند.
31- ای بهترین کسی‌که لبیک گفت و طواف کرد و سعی نمود و دعا کرد و نماز خواند و در حال رکوع صدقه داد.

قصیده پنجم:

1- حتّی قضی و هو مظلوم و قد ظلم‌الحسین من بعده و الظلم متّصل
2- من بعد ما وعدوه النصر و اختلفت‌إلیه بالکتب تسعی منهم الرّسل
3- فلیته کفّ کفّا عن رعایتهم‌یوما و لا قرّبته منهم الإبل
4- قوم بهم نافق سوق النفاق و من‌طباعهم یستمد الغدر و الدّخل
5- تاللّه ما وصلوا یوما قرابتةلکن إلیه بما قد ساؤه وصلوا 1- تا آنکه حسن (ع) از دنیا رفت و او مظلوم بود و بعد از او به حسین ظلم کردند و ستم کردند و ستم متصل بود.
2- از بعد از آنکه او را وعده‌ی یاری دادند و نامه‌ها به سوی او نوشته و قاصدها رفت‌وآمد می‌کردند.
3- پس ای کاش نگه می‌داشت دست خود را روزی از رعایت ایشان و شتری از ایشان نزدیک او نمی‌شد.
4- مردمی که بازار نفاق به ایشان گرم و پرخریدار بود و از سرشتشان تقلّب و فریب دریافت می‌شد.
5- قسم به خدا که یک روز قرابت و خویشاوندی او را صله نکرد ولی به کسانی‌که بدی به آنها کردند، صله نمودند.
6- و حرّموا دونه ماء الفرات و للکلاب من سعة فی وردها علل
7- و بیّتوه و قد ضاق الفسیح به‌منهم علی موعد من دونه العطل
8- حتّی إذا الحرب فیهم من غد کشفت‌عن ساقها و ذکّی من و قدها شعل
9- تبادرت فتیة من دونه غررشمّ العرانین ما مالوا و لا نکلوا
10- کأنّما یجتنی حلوا لأنفسهم‌دون المنون من العسّالة العسل 6- و آب فرات را بر او حرام کردند و برای سگها راه‌های وسیعی برای ورود به فرات بود.
7- و او را نگه داشتند در حالی‌که زمین بر او تنگ شده بود و از ایشان بر وعده‌ای که از پیش داده بودند.
8- تا وقتی‌که جنگ در میان ایشان از بامداد از پای آن پرده برداشت و از روشن کردن آن شعله‌هایی افروخت.
9- جوانان روشن‌ضمیری از پیش روی او که بزرگ‌منش بودند، پیشی گرفتند نه میل به دنیا کردند و نه عهدشکنی

نمودند.
10- مثل آنکه حلوائی برای خودشان از قبل از مرگ از کندوهای عسل جمع کردند.
11- تسربلوا فی متون السابقات دلاص السابغات و للخطیّة اعتقلوا
12- و طلّقوا دونه الدنیا الدنیّة وارتاحوا الی جنة الفروس و ارتحلوا

13- تراءت الحور فی اعلا الجنان لهم‌کشفا فهان علیهم فیه ما بذلوا
14- سالت علی البیض منهم أنفس طهرت‌نفیسة فعلوا قدرا بما فعلوا
15- إن یقتلوا طالما فی کلّ معرکةقد قاتلوا و لکم من مارق قتلوا؟ 11- در متن مسابقات لباس کامل را پوشیدند و از گناه خود را نگهداشتند.
12- و در مقابل او دنیای پست را طلاق گفتند و به سوی بهشت فردوس رفتند و از این جهان کوچ کردند.
13- حور العین را در بالای بهشتهایی که برای آنان نمایان شد، دیدند پس جان دادن بر ایشان آسان شد.
14- بر روی زمین خونهای پاک و گرانقدر ایشان جاری شد پس از جهت مقام والا شدند به آنچه کردند.
15- اگر کشته شدند چه اندازه که در هر معرکه‌ای که جنگ کردند و برای شماست که چه اندازه از دین برگشتگان را که کشتند.
16- لهفی لسبط رسول اللّه منفردابین الطغاة و قد ضاقت به السبل
17- یلقی العداة بقلب لا یخامره‌رهب و لا راعه جبن و لا فشل
18- کأنّه کلّما مرّ الجواد به‌سیل تمکّن فی أمواجه جبل
19- ألقی الحسام علیهم راکعا فهوت‌بالترب ساجدة من وقعه القلل
20- قدّت نعالته هاماتهم فبهاأخذی الجواد فأمسی و هو منتعل 16- افسوس بر سبط پیامبر خدا در حالی‌که تنها در میان سرکشان مانده و راه‌ها بر او بسته شده بود.
17- دشمنان را به قلبی که شکی در آن نبود و ترس و بیمی برای او نبود، می‌انداخت.
18- مثل آنکه هروقت با اسبش حمله می‌کرد سیلی است که در پیش امواجش کوهی استوار است.
19- شمشیر را برایشان در حال رکوع انداخت پس بر خاک به حالت سجده از بالای بلندیها فرود آمد.
20- لبه‌های شمشیر او سرهای ایشان را برید پس هنگامی‌که درست وارد شدند همگی کشته شده بودند.
21- و قد رواه حمید نجل مسلم ذوالقول الصدوق و صدق القول ممتثل
22- إذ قال: لم أرمکثوارا عشیرته‌صرعی فمنعفر منهم و منجدل
23- أردوه کالطود عن ظهر الجواد حمید الذکر ما راعه ذلّ و لا فشل
24- لهفی و قد راح ینعاه الجواد إلی‌خبائه و به من أسهم قزل
25- لهفی لزینب تسعی نحوه و لهاقلب تزاید فیه الوجد و الوجل 21- و به تحقیق که روایت کرده آنرا حمید بن مسلم که صاحب سخن راست و به راستگویی مثل زده می‌شد.
22- وقتی که گفت: من ندیدم کسی را که بسیاری از خاندانش کشته و به خاک افتاده و برخی از ایشان آغشته به خون باشد.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:340
23- تا آنجا که گوید: او را مانند کوهی از پشت اسب ستوده‌نام به زمین افکندند که نه خواری او را رسید و نه سستی.
24- افسوس من بر او که اسبش خبر مرگ او را برای خیمه‌ها برد در حالی‌که به او از تیرها لنگی شدیدی بود.
25- افسوس و اندوه من بر زینب که به سوی او می‌دوید و برای او دلی آکنده از شوق و اضطراب داشت.
26- فمذ رأته سلیبا للشمال علی‌معنی شمائله من نسجها سمل
27- هوت مقبّلة منه المحاسن و الحسین عنها بکرب الموت مشتغل
28- تدافع الشّمر عنه بالیمین و بالشمال تستر وجها شأنه الخجل
29- تقول: یا شمر لا تعجل علیه ففی‌قتل ابن فاطمة لا یحمد العجل
30- ألیس ذا ابن علیّ و البتول و من‌بجدّه ختمت فی الامّة الرسل؟ 26- پس وقتی‌که او را دید که بدنش عریان بر روی خاک افتاده و از وزش باد شمال بر او لباسی از خاک است.
27- بر او افتاد که محاسنش را ببوسد در حالی‌که حسین از او به مصیبت مرگ مشغول بود.
28- با دست راستش شمشیر را از حسین دور می‌کرد و با دست چپش صورت غفیف خود را مستور می‌کرد.
29- می‌گفت: ای شمر عجله و شتاب بر او نکن که در کشتن پسر فاطمه عجله پسندیده و ستوده نیست.
30- آیا نیست این پسر علی و بتول و کسی‌که پیامبری در امت به جدّ او پایان یافت.
31- هذا الإمام الذی یمنی إلی شرف‌ذریّة لا یدانی مجدها زحل
32- إیّاک من زلّة تصلی بها أبدانار الجحیم و قدیر دی الفتی الزلزل
33- أبی الشقی لها إلّا الخلاف و هل‌یجدی عتاب لأهل الکفران عذلوا؟
34- و مرّ یحتزّ رأسا طالما لرسول‌اللّه مرتشفا فی ثغرة قبل
35- حتّی إذا عانیت منه الکریم علی‌لدن یمیل به طورا و یعتدل 31- این است امام چنان‌که منتهی به شرافت ذریّه می‌شود که ستاره زحل نزدیک به بزرگواری آن نمی‌شود.
32- حذر کن از لغزشی که تو را برای همیشه به آتش دوزخ می‌اندازد و جدّا لغزشها جوان را ساقط و پست می‌کند.
33- شمر بدبخت بر آن خودداری نکرد بلکه مخالفت نمود و آیا شایسته است نکوهش اهل کفر اگر سرزنش شوند.
34- و رفت که سری را که مدّتها پیامبر خدا لبانش را مکیده بود و به دندانهایش بوسه می‌داد، جدا سازد.
35- تا آنکه او را خواهرش از نزدیکی مشاهده کرد که گاهی می‌افتد و

گاهی برمی‌خیزد.
36- ألقت لفرط الأسی منها البنان علی‌قلب تقلّب فیه الحزن و الثکل
37- تقول: یا واحدا کنّا نؤمّله‌دهرا فخاب رجانا فیه و الأمل
38- و یا هلالا علا فی سعده شرفاو غاب فی الترب عنّا و هو مکتمل
39- أخی لقد کنت شمسا یستضاء بهافحلّ فی وجهها من دوننا الطفل
40- و ارکن مجد تداعی من قواعده‌و المجد منهدم البنیان منتقل 36- از زیادی غصّه و اندوه از آن حادثه دست را بر قلبی که از غم و داغ مضطرب و پریشان بود، گذاشت.
37- می‌گفت: ای یگانه‌ای که ما عمری به تو امید داشتیم، پس امید و آرزوی ما در آن ناکام شد.
38- و ای ماهی که در بخت و اقبالش از شرافت بالا رفت و پنهان شد از مادر خاک و حال آنکه او کامل بود.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:341
39- برادرم تو خورشیدی بودی که به او روشن می‌شدند پس پیش رویش کودکی از پیش ما رها شد.
40- تو پایه شرف بودی که از اساس آن بزرگی نمایان بود و اکنون استوانه‌ی بزرگی ویران و منتقل شده است.
41- و طرف سبق یفوت الطرف سرعته‌مذأ درک المجد أمسی و هو معتقل
42- ما خلت من قبل ما أمسیت مرتهنابین اللئام و سدّت دونک السبل
43- أن یوغل البوم فی البازیّ ان ظفرت‌ظفرا و لا أسدا یغتاله حمل
44- کلّا و لا خلت بحرا مات من ظمأو منه ریّ إلی العافین متّصل
45- فلیت عینک بعد الحجب تنظرناأسری تجاذبنا الأشرار و السفل 41- و تو کریم الطرفین (پدر و مادر) بودی در پیشی گرفتن که اسب با سرعتش بآن نمی‌رسید از اوّلی که ادراک بزرگی کرد در گذشته و او نگهدار شرف بود.
42- خیال نکرده بودم از پیش که در میان مردم پست گرفتار و راه‌ها از جلویت بسته باشد.
43- اینکه شتاب کند جغد در شاهین اگر پیروز شود پیروز شدنی و نه شیری را که بزغاله او را غافل‌گیر کند.
44- نه چنین فکری نمی‌کردم و خیال نمی‌کردم دریائی از تشنگی بمیرد و حال آنکه از آن آبیاری به تندرستان اتصّال داشت.
45- پس ایکاش چشم تو بعد از محجوب شدن ما را اسیر می‌دید که اشرار و فرومایگان ما را می‌کشند.
46- یسیّرونا علی الأقتاب عاریةو زاجر العیس لا رفق و لا مهل
47- فلیت لم ترکوفانا و لا وخدت‌بنا إلی ابن زیاد الأینق الذلل

48- أ یقتل السّبط ظمآنا و من دمه‌تروی الصّوارم و الخطیّة الذبل
49- و یسکن الترب لا غسل و لا کفن‌لکن له من نجیع النحر مغتسل
50- و تستباح بأرض الطفّ نسوته‌و دون نسوة حرب تضرب الکلل 46- ما را بر شتران بی‌جهاز سیر می‌دادند و راننده‌ی شتران نه مدارا می‌کرد و نه مهلت می‌داد. 47- پس ای کاش کوفه را ندیده بودی و ما را نمی‌دیدی که با سرعت به سوی ابن زیاد لئیم با خواری می‌برند.
48- آیا سبط پیامبر تشنه‌لب کشته شود و از خون او شمشیرها و گل‌های پژمرده زمین سیراب شوند.
49- و روی خاک منزل نمود بدون غسل و کفن ولی برای او از خون گلو غسل بود.
50- و به زمین کربلا زنان او اسیر شدند و در جلوی زنان بنی امیّه پرده‌ها آویخته بودند.
51- باللّه اقسم و الهادی البشیر و بیت‌اللّه طاف به حاف و منتعل
52- لو لا الأولی نقضوا عهد الوصّیّ و ماجاءت به قدما فی ظلمها الاول
53- لم یغل قوما علی أبناء حیدرةمن الموارد ما تروی به الغلل
54- یا صاح طف بی إذا جئت الطفوف علی‌تلک المعالم و الآثار یا رجل
55- و ابک البدور التی فی الترب آفلةبعد الکمال تغشّی نورها الظلل 51- به خدا و به پیامبر هادی و بشیر و خانه‌ی خدا که پابرهنه و با نعلین طواف می‌کنند، من قسم می‌خورم.
52- اگر اوّلی‌ها پیمان وصی را نشکسته بودند و از قدیم اوّلی ستم نکرده بود،
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:342
53- قومی فرزندان علی (ع) را شدیدا از آبشخوارهائی که تشنگان به آن سیراب می‌شوند، منع نمی‌کردند.
54- ای رفیق من! هرگاه به کربلا آمدی بر این قبرها و نشانه‌ها مرا طواف بده!
55- ای مرد! گریه کن بر این ماه‌هایی که در خاک غروب کرده بعد از کمالش که نورشان تاریکی‌ها را فراگرفت.
56- وابک الشفاة التی لم تر و من عطش‌لکن علیهنّ من سیل الدما بلل
57- یا آل أحمد یا سفن النجاة و من‌علیهم بعد ربّ العرش أتّکل
58- و حقّکم ما بدا شهر المحرّم لی‌إلّا ولی ناظر بالسهد مکتحل
59- و لا استهلّ بنا إلا استهلّ من‌الأجفان لی مدمع فی الخدّ منهمل
60- حزنا لکم و مواساة و لیس لمملوک بدمع علی ملّاکه بخل 56- و گریه کن بر لبهایی که از تشنگی تر نشدند ولی بر آنها از جریان خون تری و رطوبت بود.
57- ای آل احمد ای کشتی‌های نجات و کسانی‌که بعد از پروردگار عرش

بر ایشان اعتماد دارم.
58- و حق شماست که ماه محرم بر من طلوع نکند مگر آنکه مرا چشمانی باشد که به بی‌خوابی سرمه شود.
59- و طلوع نکند به ما مگر آنکه از مژگانم اشک در گونه‌ام شروع و چون باران تند جاری باشد.
60- برای اندوه و مواسات با شما و برای مملوک و غلام بخلی در ریختن اشک بر مالکینش نباشد.
61- فإن یکن فاتکم نصری فلی مدح‌بمجدکم أبدا ما عشت تتّصل
62- فدونکم من (علیّ) عبدکم‌فریدة طاب منها المدح و الغزل
63- رقّت فراقت معانیها الحسان فلایماثل الطول منها السبعة الطول
64- أعددتها جنّة من حرّ نار لظّی‌أرجو بها جنّة أنهارها عسل
65- صلّی الآله علیکم ما شدت طرباورق علی ورق و اللیل منسدل 61- و اگر یاری من از شما فوت شد پس مدح و ثنای من به بزرگی شما همواره مادامی‌که زنده باشم متصل است.
62- و پیشکش شما از من بنده و غلام شما این قصیدی ممتازی که مدح و غزل دلپذیر است.
63- رقیق و روانست و معنایی نیکو و روان دارد که شبیه به هفت قصیده‌ی طولانی نیست.
64- من آنرا مهیا کردم برای اینکه سپری باشد از سوزش آتش برافروخته و به آن بهشتی را که جوی‌هایش عسل است، امیدوارم.
65- درود خدا بر شما باد مادامی‌که بلبلی بر گلی از خوشی نغمه‌سرایی کند و شب بر جهان پرده‌ی تاریکی افکند.

قصیده ششم:

1- و تعلق آمالی غرورا بقربکم‌کما غرّ یوما بالطفوف قتیل
2- قتیل بکت حزنا علیه سمائهاو صبّ لها دمع علیه همول
3- و زلزلت الارض البسیط لفقده‌و ریع له حزن بها و سهول
4- أ أنسی حسینا للسهام رمیّةو خیل العدی بغیا علیه تجول؟
5- أ أنساه إذ ضاقت به الأرض مذهبا؟یشیر إلی أنصاره و یقول
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:343
1- و آرزوهای من به قرب شما موجب روسپیدی و سربلندی می‌شود چنانچه روزی در کربلا کشته‌ای (حسین (ع)) موجب سربلندی و روسفیدی شد.
2- کشته‌ای که آسمان از غصه بر او گریه کرد و بر آن اشک فراوانی ریخت.
3- و زمین پهناور بر فقدان او لرزید و برای امام به زمین اندوه و حزنی ظاهر شد و نیز زمین‌های نرم بر او گریستند.
4- آیا فراموش کنم حسین را که هدف تیرها قرار گرفته بود و اسبهای دشمنان ظالمانه بر او جولان می‌کردند.
5- آیا از یاد ببرم او را وقتی که زمین به او از رفتن تنگ شده بود و اشاره به یارانش کرده و می‌فرمود:
6-: اعیذکم باللّه أن تردوا الرّدیو یطمع فی نفس العزیز ذلیل
7- ألا فاذهبوا فاللیل قدمدّ سجفةو قد وضحت للسالکین سبیل
8- فثاب إلیه قائلا کلّ أقیل‌نمته إلی أزکی الفروع اصول
9- یقولون و السّمر اللدان شوارع‌للبیض من وقع الصّفاح صلیل
10-: أنسلم مولانا وحیدا إلی العدیو تسلم فتیان لنا و کهول؟ 6- به خدا پناه می‌برم از اینکه در جان عزیز شما ذلّت و خواری وارد شود.
7- بدانید که شب تاریکیش را کشیده، پس بروید! و هم‌اکنون راه برای روندگان باز و گشاده است.
8- پس به سوی او برجست در حالی‌که گوینده هر سخن بود که آیا فروع، پاکترین اصول و خاندان را واگذارد؟!
9- می‌گفتند و شمشیرها در این وقت کشیده و برای شمشیر خوردن به یکدیگر چکاچک صدا بلند بود.
10- آیا ما آقای خود را تنها به دشمن تسلیم کنیم و جوانان و پیران ما به سلامت باشند.
11- و نعدل خوف الموت عن منهج الهدیو أین عن العدل الکریم عدول؟
12- نودّ بأن نبلی و ننشر للبلی‌مرارا و لسنا عن علاک نحول
13- و ثاروا لأخذ الثار قدما کأنّهم‌اسود لها بین العرین شبول

14- له من علیّ فی الخطوب شجاعةو من أحمد عند الخطابة قیل
15- إذا شمخت فی ذروة المجد هاشمفعمّاه منها جعفر و عقیل 11- و ما از ترس مرگ از راه هدایت منحرف شویم و از عدل خدای کریم کجا عدول کنیم؟
12- دوست داریم به اینکه ما کشته شویم و باز برای کشته شدن مکّرر زنده شویم و بمیریم و ما از تو برنمی‌گردیم.
13- و قیام کردند برای خونخواهی از قدیم که گویا ایشان شیرانی هستند در منازلشان که بچه‌هایشان همراه آنهاست. تا آنجا که گوید: ...
14- برای او از علی (ع) در جنگها شجاعت و دلیری و از احمد (پیامبر خدا) در موقع خطابه سخنوریست.
15- هرگاه هاشمی از پلّه‌ی شرافت بالا رود پس عموهای او جعفر و عقیل خواهد بود.
16- کفاه علوّا فی البریة أنّه‌لأحمد و الطّهر البتول سلیل
17- فما کلّ جدّ فی الرّجال محمّدو لا کلّ امّ فی النساء بتول
18- حسین أخو المجد المنیف و من له‌فخار إذا عدّ الفخار أثیل
19- أری الموت عذبا فی لهاک و صابه‌لغیرک مکروه المذاق وبیل
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:344 20- فما مرّ ذو باس إلی مرّ باسه‌علی مهل إلا و أنت عجول 16- برای او کافیست از جهت بلندی نسب در میان خلق خدا که او برای احمد و بتول پاک است.
17- پس هیچ جدّی در میان مردان چون محمّد نیست و هیچ مادری در میان زنها همچون فاطمه نمی‌شود.
18- حسین برادر بزرگی و وقار و کسی‌که برای او افتخار است هرگاه بزرگی و افتخار شمرده شود، ریشه‌دار و استوار است.
19- مرگ را می‌بینم که در ذائقه‌ی تو گوارا و برای غیر تو ناگوار و ناسازگار و وخیم است.
20- پس نیرومندی به سوی تلخی به شدّت و سختی او نگذشت بر کندی و آهستگی مگر آنکه تو شتاب داشتی.
21-: کأنّ الأ عادی حین صلت مبارزاکثیب ذرته الرّیح و هو مهیل
22- بنفسی و أهلی عافر الخطّ حوله‌لدی الطف من آل الرّسول قبیل
23- کأنّ حسینا فیهم بدر هالةکواکبها حول السماک حلول
24- قضی ظامیا و الماء طام تصدّه‌شرار الوری عن ورده و نغول
25- و حزّ ورید السّبط دون وروده‌و غالته من أیدی الحوادث غول 21- مثل اینکه دشمنانت هنگامی‌که برای جنگ حمله کردی توده‌ی ریگ بودند که باد آنها را پراکنده کرده و آن جای هولناکیست.
22- جانم و خاندانم فدای گونه‌هایی که خاک‌آلود در اطراف او در زمین کربلا از خاندان پیامبر افتاده بودند.

23- مثل اینکه حسین در میان آنها ماهی است که ستاره‌گان اطراف آسمان تو حلول کرده‌اند.
24- تشنه از دنیا رفت و آب فرات لبریز بود و بدترین مردم از آشامیدن او مانع شدند.
25- و رگهای سبط پیامبر را پیش از سیراب کردن او بریدند و غولی بنامردی او را کشت.
26- و آب جواد السّبط یهتف ناعیاو قد ملأ البیداء منه صهیل
27- فلمّا سمعن الطاهرات نعیّه‌لراکبه و السّرج منه یمیل
28- برزن سلیبات الحلیّ ثوادبالهنّ علی الندب الکریم عویل
29- بنفسی اخت السّبط تعلن ندبهاعلی ندبها محزونة و تقول
30-: أخی یا هلالا غاب بعد طلوعه‌و حاق به عند الکمال افول 26- و اسب او برگشت در حالی‌که خبر مرگ او را با صدای بلند می‌داد و صحرا از صدای شیهه او پر شده بود.
27- پس چون بانوان طاهرات خبر مرگ او را از اسب او شنیدند و دیدند زین آن‌که واژگون است.
28- از سراپرده‌ها بیرون ریخته و در حالی‌که لباسهایشان را غارت کرده بودند آنها بر مرگ حسین بزرگوار ناله و گریه می‌کردند.
29- جانم فدای خواهر سبط شهید که با صدای بلند ناله می‌کرد و بر ناله‌اش غمگین بود و می‌گفت:
30- برادرم! ای ماهی که بعد از طلوعت نهان گشتی و در موقع کمالش غروب نمودی.
31- أخی کنت شمسا یکسف الشمس نورهاو یخسأ عنها الطرف و هو کلیل
32- و غصنا یروق الناظرین نضارةتغشّاه بعد الاخضرار ذبول
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:345 33- أ یقتل ظمآنا حسین و جدّه‌إلی الناس من ربّ العباد رسول
34- و یمنع شرب الماء و السرب آمن‌علی الشرب منها صادر و نهول
35- و آل رسول اللّه فی دار غربةو آل زیاد فی القصور نزول 31- برادرم تو خورشیدی بودی که خورشید از نور او تیره می‌شد و چشم از دیدن او خسته و کم‌سو می‌گشت.
32- و شاخه‌ای بودی که بینندگان را از جهت تری و سبزی مسرور می‌کردی که پس از سبزی پژمردگی آنرا فراگرفت.
تا آنجا که گوید: ...
33- آیا حسین تشنه کشته شود و حال آنکه جدّش از طرف پروردگار بندگان به سوی مردم پیامبر است.
34- و از نوشیدن آب ممنوع شود در حالی‌که همه گروه ایمن بودند بر

آشامیدن آن‌چه بنوشند و چه بردارند.
35- و خاندان پیامبر در سرای ویران بیگانه و خاندان زیاد در قصرها منزل کرده بودند.
36- و آل علیّ فی القیود شواحبإذا أنّ مأسور بکته ثکول
37- و آل أبی سفیان فی عزّ دولةتسیر بهم تحت البنود خیول
38- مصاب اصیب الدین منه بفادحتکاد له شمّ الجبال تزول
39- علیک ابن خیر المرسلین تأسّفیو حزنی و إن طال الزّمان طویل
40- جللت فجل الرزؤفیک علی الوریکذا کلّ رزؤ للجلیل جلیل 36- و خاندان علی (ع) در زنجیرها رنگ‌پریده بودند و هر وقت اسیری ناله می‌کرد داغدیده بر او می‌گریست.
37- و خاندان ابی سفیان در اوج دولت، لشکریان در زیر سایه‌ی آنها حرکت می‌دادند.
38- صدمه‌ای که از آنها به دین رسیده نزدیک بود که از سنگینی آن کوهها از هم پاشیده شود.
39- بر تو است ای فرزند بهترین پیامبران اندوه و غصه من هرچند که (زمان طولانی شود) اندوه من طولانی خواهد بود.
40- بزرگی تو و مصیبت تو بر عالم بزرگ است و همینطور هر بلایی برای بزرگ، بزرگ است.
41- فلیس بمجد فیک و جدی و لا البکامفید و لا الصبّر الجمیل جمیل
42- إذا خفّ حزن الثاکلات لسلوةفحزنی علی مرّ الدهور ثقیل
43- و إن سأم الباکون فیک بکاؤهم‌ملالا فإنّی للبکاء مطیل
44- فما خفّ من حزنی علیک تأسفیو لا جفّ من دمعی علیک مسیل
45- و ینکر دمعی فیک بات قلبه‌خلیّا و ما دمع الحلی هطول 41- و درباره تو اندوه من نافع نیست و گریه هم مفید نباشد و صبر هم نیکو نیست.
42- هرگاه غصه‌ی داغدیدگان برای سرگرمی و فراموشی سبک شود، پس اندوه من بر گذشت روزگار سنگین است.
43- و اگر گریه‌کنندگان خود بر تو خسته شوند، من بر گریه کردن ادامه می‌دهم.
44- پس افسوس من اندوه مرا بر تو تخفیف ندهد و اشک من بر تو از دیدگانم خشک نشود.
45- و گریه مرا درباره تو کسی‌که قلبش خالی از محبّت توست و اشک شیرین فراوان ندارد، انکار می‌کند.
46- و ما هی الّا فیک نفس نفیسةیحلّلها حرّ الأسی فتسیل
47- تباین فیک القائلون فمعجب‌کثیر و ذو حزن علیک قلیل
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:346 48- فأجره بنی الدنیا علیک لشأنهم‌دنیّ و أجر المخلّصین جزیل

49- فإن فاتنی ادارک یومک سیّدیو أخّرنی عن نصر جیلک جیل
50- فلی فیک أبکار لوفق جناسهاأصول بها للشامتین نصول
51- لهارقّة المحزون فیک و خطبهاجسیم علی أهل النفاق مهول
52- یهیم بها سرّ الولی مسرّةو ینصب منها ناصب و جهول 46- و آن اشک نیست مگر درباره تو نفس گرانقدری است که سوزش اندوه آن را باز نموده و سپس جاری می‌شود.
47- درباره تو گویندگان جدا شدند پس خودپسندها و خودبین‌ها بسیار و صاحبان اندوه بر تو اندک است.
48- و پاداش فرزندان دنیا بر تو برای کارشان کم و پاداش مخلصین فراوانست. دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ج1 346 قصیده ششم: ..... ص : 342
- و اگر فوت شد از من ادراک روز تو ای آقای من و مرا از یاری کردن تو روزگار به تأخیر انداخت.
50- پس مرا در حق تو اشعار بکریست که برای توافق جناس آن قواعدی است که برای شماتت‌کننده تیرهاییست.
51- برای آن رقت درباره‌ی تو غمگین است و ناگواری آن بر اهل نفاق بزرگ و خطرناک است.
52- قلب دوست از خوشحالی به آن فریفته می‌شود و از آن دشمن کینه‌توز و نادان سیه‌روز، دشمنی می‌کند.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:347

ابو الحسین جزّار

جمال الدّین، ابو الحسین یحیی بن عبد العظیم جزّار مصری، وی به سال 601 ه. ق متولد شد.
علامه سماوی از اشعار او دیوان بزرگی گرد آورده که بیش از 1250 بیت شعر دارد، به جز این، دیوان دیگری دارد که در فرهنگ‌های پیش از آن توصیف شده که مشهور است. قصیده‌ای نیز درباره‌ی حکام و خلفاء و عمال مصر دارد که صاحب «نسمة السحر» آن را مفید دانسته است.
اشعار او به سبب زیبایی و جذابیتی که دارد در کتب ادبی و قاموسها زیاد آمده است. او در مرثیه امام حسین (ع) اشعاری گفته که «صفدی» در «تمام المتون» آن را نقل کرده است.
ابو الحسین در شوال سال 672 هجری درگذشت. «1»
***
1- و یعود عاشورا، یذکرّنی‌رزء الحسین فلیت لم یعد
2- یا لیت عینا فیه قد کحلت‌بمسرّة لم تخل عن رمد
3- ویدا به لشماتة خضبت‌مقطوعة من زندها بیدی
4- یوم سبیلی حین أذکره‌أن لا یدور الصّبر فی خلدی
5- أما و قد قتل الحسین به‌فأبوا الحسین أحقّ بالکمد «2» 1- و عاشورا می‌آید و مرا به یاد مصیبت جانکاه حسین (ع) می‌اندازد و ای کاش نیامده بود.
2- روزی که می‌گذرد ولی هرگاه به یادش می‌افتم صبر و قرار از من ربوده می‌شود.
3- ای کاش چشمی که در آن روز سرمه می‌کشد سالم نماند.
4- و دستی که به عنوان شماتت خضاب می‌کند بریده گردد.
5- مگر حسین در این روز کشته نشده؟ پس پدر او در این روز از همه محزون‌تر است.

---

(1)- ادب الطف؛ ج 4، ص 78. الغدیر؛ ج 5، ص 426 و 427.
(2)- ادب الطف؛ ص 77. الغدیر؛ ص 427.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:316

بهاء الدين اربلى

اشاره

بهاء الدین ابو الحسن علی فرزند فخر الدّین عیسی بن ابی الفتح معروف به ابن فخر، محدث، فقیه، مورخ، نویسنده، شاعر و از دولتمردان معروف شیعه در قرن هفتم هجری است. و اصلا کرد و از ایل مکاری بود و خاندانش که اهل علم و دولتمرد بودند از دیرباز در «اربل» «1» سکونت داشتند. پدرش مردی عالم و والی اربل بود. بهاء الدین در اربل متولد شد و در همان شهر به کسب علم و استماع حدیث پرداخت. خدمات دولتی را هم در اربل آغاز نمود و نزد والی آن شهر به شغل کتابت برگزیده شد. در سال 657 ه. ق بهاء الدین به بغداد منتقل شد و در نزد علاء الدّین جوینی صاحب دیوان تقرب یافت و به کتابت در دیوان اشتغال داشت تا اینکه سعد الدوله یهودی (مقتول در 690 هجری) وزیر ارغون خان مغول روی کار آمد. و عرصه را بر رجال مسلمان و طرفداران صاحب دیوان تنگ ساخت. بهاء الدّین از کار دیوان کناره گرفت و در خلوتگه عزلت به تألیف کتب و سرودن اشعار پرداخت. تا اینکه به سال 692 هجری وفات یافت و در خانه‌ی خود واقع در محله کارپرداز خانه‌ی بغداد در کنار دجله به خاک سپرده شد.

بهاء الدین علاوه بر مقام علم و ادب شاعری توانا بود و اشعار بسیار در مناقب اهل بیت (ع) سروده است. تذکره‌نویسان همه از او به نیکی یاد کرده‌اند. شهرت او علاوه بر نظم و نثری که سرمشق شاعران بعد قرار گرفت به سبب چند کتابی است که از او باقی مانده است مانند: «المقامات الاربع» یا مقامات چهارگانه، «رسالة الطیف»، «کتاب حیات الامامین» (امام زین العابدین (ع) و امام محمّد باقر «ع») و مهمترین کتابش که از جمله کتب معتبر و مستند شیعه‌ی امامیه به‌شمار می‌رود «کشف الغمه عن معرفة الائمة»، در شرح احوال رسول خدا (ص) و فاطمه (س) و امامان دوازده‌گانه (ع) است. این کتاب شامل دو جزء است، جزء اول در سال 678 و جزء دوم در سال 682 ه. ق به پایان رسیده است. «2»

در منقبت اهل بیت پیامبر (ص):

1- أیّها السّادة الأئمّة أنتمخیرة اللّه أوّلا و أخیرا
2- قد سموتم إلی العلی فافترعتمبمزایاکم المحلّ الخطیرا
3- أنزل اللّه فیکم هل أتی نصّاجلیّا فی فضلکم مسطورا
4- من یجاریکم؟ و قد طهّر اللّهتعالی أخلاقکم تطهیرا
5- لکم سؤدد یقررّه القرآنلمن أسمع التقریرا 1- ای پیشوایان بزرگوار! شما بهترین خلق خدا همواره بوده و خواهید بود.
2- شما با مزایایی که دارید مقامتان بسیار ارجمند است.
3- خدا درباره‌ی شما سوره‌ی هل اتی را با نص جلی فرستاد.
4- چه کسی می‌تواند با شما همسری کند در صورتی‌که خداوند اخلاق شما را پاکیزه کرده است.

_____

(1)- اربل: اربل یا اربیل شهریست در عراق در جنوب شرقی موصل بین زاب کوچک و زاب بزرگ بر سر راه ایران
(2)- اعیان الشیعه؛ ج 8، ص 382. الغدیر؛ ج 5، ص 445- 452.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:317
5- برای شما بزرگواری است که قرآن آن را تثبیت کرده
6- إن جری البرق فی مداکم کبا من‌دون غایاتکم کلیلا حسیرا
7- و اذا أزمة عرت و استمرّت‌فتری للعصاة فیها صریرا
8- بسطوا للندّی أکفّا سباطاو وجوها تحکی الصباح المنیرا
9- و أفاضوا علی البرایا عطایاخلّفت فیهم السحاب المطیرا
10- فتراهم عند الأعادی لیوثاو تراهم عند العفاة بحورا 6 و 7- و اگر برق بخواهد به انتهای عظمت شما راه یابد به آخر نرسیده خاموش خواهد شد.
8- آنان دستهای دهنده و چهره‌های نورانی چون صبح صادق دارند.
9- و بر مردم بخشش می‌کنند و چون ابر رحمت بر سرشان می‌بارند.
10- آنان در برابر دشمنان شیر و در برابر بیچارگان دریای کرمند.
11- یمنحون الولیّ جنّة عدنو العدوّ الشقیّ یصلی سعیرا
12- یطعمون الطعام فی العسر و الیسریتیما و بائسا و أسیرا
13- لا یریدون بالعطاء جزاءمحبطا أجر برّهم أو شکورا
14- فکفاهم یوما عبوسا و اعطاهم اللّه علی البرّ نضرة و سرورا
15- و جزاهم بصبرهم و هو أولیمن جزی الخیر جنّة و حریرا 11- به دوستان بهشت و به دشمنان جهنم می‌دهند.
12- به یتیم و فقیر و اسیر در حال عسر و یسر غذا می‌دهند.

13- آنان از بخشش جزایی جز محبت خدا در نظر ندارند.
14- خداوند آنان را از کیفر روز قیامت در امان نگه داشته و به آنان شادابی و سرور عنایت فرمود.
15- و در برابر شکیبایی که کرده‌اند پاداش نیکو خواهد داد که او سزاوارتر است به پاداش بهشت و حریر دادن.
16- و إذا ما ابتدو الفصل خطاب‌شرّفوا منبرا و زانوا سریرا
17- بخلوا الغیث نائلا و عطاءو استخفّوا یلملما و ثبیرا
18- یخلفون الشموس نورا و إشراقاو فی اللّیل یخجلون البدورا
19- أنا عبد لکم أدین بحبّی‌لکم اللّه ذا الجلال الکبیرا
20- عالم إنّنی أصبت و إنّ اللّه‌یؤلی لطفا و طرفا قریرا 16- و هنگامی‌که آغاز سخن می‌کنند به منبر شرف می‌دهند و گفتارشان میزان و فصل خطاب است.
17- باران و عطایا، نسبت به آنان بخل ورزید و گروه سپاهیان دشمن همگی زیان دیدند و به هلاکت ابدی و پستی دچار شدند.
18- از لحاظ نورانیت جانشین خورشیدند و در شب، ماه را شرمنده می‌کنند.
19- من بنده شمایم و در این علاقه‌ام از خدایم پاداش می‌خواهم.
20- خدا می‌داند که راه درستی رفته‌ام و خداوند لطف خاصش را نصیب فرماید.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:318 21- مال قلبی إلیکم فی الصبی الغضّ و أحببتکم و کنت صغیرا
22- و تولّیتکم و ما کان فی أهلی‌ولیّ مثلی فجئت شهیرا
23- أظهر اللّه نورکم فأضاء الافق لمّا بدا و کنت بصیرا
24- فهدانی الیکم اللّه لطفا بی‌و مازال لی ولیّا نصیرا
25- کم أیاد أولی؟ و کم نعمة أسدی؟فلی أن أکون عبدا شکورا 21- 22- از زمان طفولیت دلم مملو از علاقه و محبت بود، و شما را دوست می‌داشتم در صورتی‌که در خانواده‌ام همانندم کسی نبود.
23- خداوند نور شما را آشکار کرد تا جایی که افق روشن گردید و بینا شدم.
24- و مرا از روی لطف به سوی شما هدایت فرمود و او همواره ولی و یارم بوده است.
25- او چقدر به من محبت فرمود و چه نعمت‌ها که به من ارزانی داشت اینک بر من است که بنده‌ی شکور باشم.
26- أمطرتنی منه سحائب جودعاد حالی بهنّ غضّا نضیرا
27- و حمانی من حادثات عظام‌عدت فیها مؤیّدا منصورا
28- لو قطعت الزمان فی شکر أدنی‌ما حبانی به لکنت جدیرا

29- فله الحمد دائما مستمرّاو له الشکر أوّلا و أخیرا 26- از ناحیه او باران رحمت بر سرم بارید و حالم شاداب و خوب شد.
27- و هم او همواره مرا را از حوادث ناگوار زمانه حفظ فرمود و من همیشه مؤید و منصور او بودم.
28- اگر در برابر نعمتی که به من ارزانی داشته همواره شکرگزار باشم سزاوار است.
29- علیهذا سپاس همیشه مال اوست و شکر همواره مخصوص او.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:319

علاء الدين على حلّى

اشاره

ابو الحسن علاء الدّین شیخ علی بن حسین حلّی شفهینی یا شهیفی معروف به ابن شهفیّه، دانشمندی فاضل و ادیبی کامل بود که در قرن هشتم هجری می‌زیست و معاصر شهید اول محمّد بن مکّی صاحب لمعه مقتول به سال 786 هجری بود.
قصاید او در مورد خاندان رسالت (ع) پر از حجّت و دلیل می‌باشد و از شعرای این خاندان به‌شمار می‌آید. قصاید هفت‌گانه و طولانی او بسیار مشهور است. که این قصاید در مدح امیر المؤمنین علی (ع) و نوحه‌سرایی و سوگواری بر فرزندش حسین (ع) می‌باشد. علاء الدین در نیمه‌ی اول قرن هشتم و به سال 730 هجری در حلّه از دنیا رفت و همانجا به خاک سپرده شد. «1»
*** ابن شهفیّه قصیده‌ای با 188 بیت در مدح و رثای علی (ع) و اولاد طاهرش سروده است. ابیاتی را که مربوط به امام حسین (ع) و روز عاشورا می‌باشد در اینجا می‌آوریم: «2»
1- لو لا الأولی نقضوا عهود محمّدمن بعده و علی الوصی تمرّدوا
2- لم تستطع مدّا لآل امیّةیوم الطفوف علی ابن فاطمة ید
3- بأبی القتیل المستظام و من له‌نار بقلبی حرّها لا یبرد
4- بأبی غریب الدار منتهک الخباعن عقر منزله بعید مفرد
5- بأبی الذی کادت لفرط مصابه‌شمّ الرّواسی حسرة تتبدّد 1- اگر اوّلی‌ها عهد و پیمان پیامبر را بعد از او نشکسته بودند و بر جانشین و وصی او سرکشی نمی‌کردند،
2- خاندان امیّه نمی‌توانستند روز عاشورا دستی بر فرزند فاطمه (س) دراز کنند.
3- پدرم فدای آن کشته‌ی مظلوم و کسی‌که برای او آتش دلم هرگز حرارتش سرد نشود.
4- پدرم قربان آن غریب آواره که هتک حرمتش شد و از کنج خانه‌اش دور و تنها مانده بود.
5- پدرم فدای آن‌که نزدیک شد برای زیادی مصیبت‌هایش کوههای بزرگ از حسرت ریزریز شود.
6- کتبت إلیه علی غرورا امیّةسفها و لیس لهم کریم یحمد
7- بصحائف کوجوههم مسودّةجاءت بها رکبانهم تتردّد
8- حتّی توجّه وانقا بعهودهمو له عیونهم انتظارا ترصد
9- أضحی الذین أعدّهم لعدوّهم‌إلبا جنودهم علیه تجنّد

10- و تبادروا یتسارعون لحربه‌جیشا یقادله و آخر یحشد 6- فریفته‌گان بنی امیه از روی نادانی به او نامه نوشتند و نبود در میان ایشان بزرگواری که ستوده شود.
7- به نامه‌ها و کتابهایی که مانند چهره‌هایشان سیاه بود و قاصدهای آنها با آن نامه‌ها رفت‌وآمد می‌کردند.
8- تا آن‌که به اعتماد پیمانها و نامه‌های آنان متوجه کوفه شد و جاسوسان آنها به انتظار او در کمین بودند.

_____

(1)- ادب الطف؛ ج 4، ص 146.
(2)- الغدیر؛ ج 6، ص 361- 363.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:320
9- کسانی‌که آنها را دوست به حساب می‌آوردند یکپارچه گردیدند و برای دشمنانشان لشکر بزرگی بر علیه او متشکّل و بسیج کردند.
10- و برای جنگ با او شتاب و عجله کردند و لشکری جلو فرستاده و گروه دیگری از پی آنان جمع شدند.
11- حتی تراءی منهم الجمعان في خرقو ضمّهم هنا لک فدفد
12- ألفوه لا وکلا و لا مستشعرا ذلّاو لا فی عزمة یتردّد
13- ماض علی عزم یفلّ بحدّه‌الماضی حدود البیض حین تجرّد
14- مستبشرا بالحرب علما أنّه‌یتبوّأ الفردوس إذ یستشهد
15- فی اسرة من هاشم علوّیةعزّت أرومتها و طاب المولد 11- تا آن‌که دو گروه از ایشان در دره‌ای با هم برخورد نمود و سربازان بسیاری در آن مکان به دشمنان می‌پیوست.
12- او را غیر متکی به غیر خدا، و نه رونده زیر بار مذلّت و خواری و نه آنکه در قصدش مردّد باشد یافتند.
13- او با عزمی که به تیزی لبه‌ی شمشیر برهنه محکم بود به سوی مقصد خویش عازم گشت.
14- به جنگ مسرور و خرسند بود. چون می‌دانست که وقتی که کشته شود جایش فردوس برین و بهشت است.
15- در میان گروهی از علویان از اولاد هاشم که نژادشان اصیل و زادگاهشان پاک بود.
16- و سراة أنصار ضراغمة لهمأهوال أیام الوقایع تشهد
17- یتسارعون إلی القتال یسابق‌الکهل المسنّ علی القتال الأمرد
18- فکأنّما تلک القلوب تقلّبت‌زبرا علیهنّ الصفیح یضمّد
19- و تخال فی إقدامهم أقدامهمعمدا علی صمّ الجلامد توقد
20- جادو بأنفسهم أمام إمامهمو الجود بالنفس النفیسة أجود 16- و بزرگان انصار شیران شرزه‌ای بودند که هراس و بیم روزهای جنگ را دیده بودند.

17- آنان به سوی کارزار و میدان جنگ شتاب می‌کردند و پیران کهن‌سال بر جوانان و نونهالان پیشی می‌گرفتند.
18- پس مثل این‌که این دلها برگشته و یک قطعه آهن ضخیم شده که بر آنها شمشیر پهن می‌خورد.
19- و خیال می‌شد که در پیشروی آنان قدم‌هایشان استوانه‌ایست که بر سنگ سخت خورده و جرقه می‌زد.
20- آنان جانهای خود را در جلوی امامشان فدا کردند و بخشیدن جان عزیز بهترین بخشش‌هاست.
21- نصحوا غنوا غرسوا جنوا شادوابنوا قربوا دنوا سکنوا النعیم فخلّدوا
22- حتّی اذا نتهبت نفوسهم الضبامن دون سیّدهم و قلّ المسعد
23- طافوا به فردا و طوع یمینه‌متذلّق ماضی الغرار مهنّد
24- عضب بغیر جفون هامات العدی‌یوم الکریهة حدّه لا یغمد
25- یسطو به ثبت الجنان ممنّع‌ماضی العزیمة دارع و مزرّد 21- در حال رجزخوانی و توانگری اندرز دادند و بستان و نهالهای تازه‌ای کشتند و خانه‌ای بنا کردند و جواری را نزدیک شدند و بهشت پرنعمت را ساکن شدند پس مخلّد و جاودانی شدند.
22- تا آنجا که سوسماران در پیش آقا و سرورشان جانهای آنان را به غارت بردند (مردان پست و سوسمار صفت آنان را
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:321
شهید کردند) و خوشبخت و سعادتمندان اندک بودند.
23- دور او را که تنها بود گرفتند و دست او را با شمشیر تیزی که از آهن هندی ساخته شده بود بریدند.
24- شمشیر برندّه‌ای بدون غلافی که سرهای دشمنان را در روز جنگ می‌برید و تیزی آن کند نمی‌شد.
25- این سخت‌دلان بر کسی که عزم قاطعی داشت و زره‌ی فولادین بر تن نموده بود، حمله کردند، و مانع او شدند.
26- ندب متی ندبوه کرّ معادواو الاسد فی طلب الفرایس عوّد
27- فیروعهم من حدّ غرب حسامه‌ضرب یقدّ به الجماجم أهود
28- یا قلبه یوم الطفوف أزبرةمطبوعة أم انت صخر جلمد؟
29- فکأنّه و جواده و سنانه‌و حسامه و النقع داج أسود
30- فلک به قمر وراه مذنّب‌و أمامه فی جنح لیل فرقد 26- کسی را که در جواب دادن وقتی او را می‌خواندند سریع بود و حمله‌کننده بود و شیرها در طلب شکار حمله کننده‌اند.
27- پس می‌ترسیدند از تیزی عجیب شمشیر او، ضربتی را که با آن سرهای یهودصفتان بریده می‌شد.
28- ای دلی که در روز عاشورا چون پاره‌های آهن سرشته شده یا تو سنگ

سختی هستی؟
29- پس مثل اینکه او و مرکبش و نیزه‌اش و شمشیرش چون شب تار و تاریک بود.
30- آسمانی که ماهی به آن و پشت سر آن ستاره دنباله‌داری بود و در پیش روی آن در تاریکی شب ستاره‌ای رخشنده.
31- فی ضیق معترک تقاعص دونه‌جرداء مائلة و شیظم أجرد
32- فکأنّما فیه مسیل دمائهم‌بحر تهیّجه الرّیاح فیزبد
33- فکأنّ جرد الصافنات سفاین‌طورا تعوم به و طورا ترکد
34- حتّی شفی بالسیف غلّة صدره‌و من الزلال العذب لیس تبردّ
35- لهفی له یرد الحتوف و دونه‌ماء الفرات محرّم لا یورد 31- در تنگنای میدان جنگ کناره گرفت و به زمین خالی و بی‌آب و علفی رفت.
32- گویا جاری شدن خونش در آن محل بود دریایی که بادها آن را موّاج نموده و کف می‌کرد.
33- مثل این‌که زره و زین اسبها کشتی‌هایی هستند که سیر می‌کند به تندی و گاهی هم از رفتن کند می‌شود.
34- تا آنکه به سبب شمشیر جوشش فروافتاد و آب گوارایی که سرد نیست.
35- افسوس من برای او که از دنیا می‌رفت و در پیش او آب فرات بر او حرام شده و او را منع می‌کردند.
36- شزرا یلاحظه و دون ورده‌نار بأطراف الأسنة توقد
37- لقد غشوه فضارب و مفوق‌سهما إلیه و طاعن متقصّد
38- حتّی هوی کالطود غیر مذمّم‌بالنفس من أسف یجود و یجهد
39- لهفی علیه مرمّلا بدمائه‌ترب الترائب بالصعید یوسّد
40- تطأ السنابک منه صدرا طال ماللدرس فیه و للعلوم تردّد 36- نظری با گوشه چشمی به فرات نمود و نزدیک به او آتشی بود به سبب سرنیزه‌های افروخته شده.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:322
37- و هر آینه دور او را فراگرفتند پس بعضی با شمشیر به او می‌زدند و برخی با تیر و بعضی هم با نیزه قصد او را می‌کردند.
38- تا آن‌که مثل کوهی بر زمین افتاد و از غصّه جان می‌داد و جهاد می‌کرد.
39- افسوس من بر او که آغشته به خون بر روی خاک گرم کربلا افتاده بود و سر روی زمین گذارده بود.
40- اسبها با سم‌هایشان سینه‌ی وی را پامال کردند سینه‌ای که مدتها برای درس گفتن و علوم با آن رفت‌وآمد می‌شد.
41- ألقت علیه السافیات ملابسافکسته و هو من اللباس مجرّد

42- خضبت عوارضه دماه فخیّلت‌شفقا له فوق الصّباح تورّد
43- لهفی لفتیته خمودا فی الثری‌و دماؤهم فوق الصعید تبدّد
44- فکأنّما سیل الدّماء علی عوارضهم عقیق ثمّ منه زبرجد
45- لهفی لنسوته برزن حواسراو خدودهنّ من الدموع تخدّد 41- بادها از خاک نرم پوشیه بر او افکندند و او را پوشانیدند در حالی‌که برهنه از لباس بود.
42- خون چهره‌اش را رنگین نمود و گمان می‌شد که چهره‌اش گلگون است.
43- افسوس من بر جوانانی که خاموش بر خاک افتاده و خونشان بالای خاک جاری گشته است.
44- پس مثل اینکه جریان خون بر گونه‌هایشان عقیق و بعضی از آن زبرجد است.
45- افسوس من بر زنان و بانوان او که سربرهنه دویدند و رخسارشان از اشکشان مجروح شده بود.
46- هاتیک حاسرة القناع و هذه‌عنها یماط ردا و ینزع مرود
47- و یقلن جهرا للجواد لقد هوی‌من فوق صهوتک الجواد الأجود
48- یا یوم عاشوراء حسبک إنّک‌الیوم المشوم بل العبوس الأنکد
49- فیک الحسین ثوی قتیلا بالعری‌إذ عزّ ناصره و قلّ المسعد
50- و التائبون الحامدون العابدون‌السائحون الرّاکعون السجّد 46- آن یکی از پوشیه سربرهنه بود و این یکی را به خواری عبا از سرش می‌کشیدند.
47- و به مرکب او فریاد زده و می‌گفتند: هر آینه از بالای تو بخشنده‌ترین بخشندگان سقوط کرد.
48- ای روز عاشورا بس است تو را که روز نامبارک بلکه روز زشت و پرمحنتی هستی.
49- در روز تو حسین کشته و روی ریگ مکان گرفت وقتی که یاورش نایاب و سعادتمند کم شده بود.
50- وقتی که توبه‌کنندگان سپاسگزار خداپرست، شب زنده‌دار، رکوع و سجودکنندگان نبودند.
51- أضحت رؤسهم أمام نسائهم‌قدما تمیل به الرّماح و تأود
52- و السیّد السجّاد یحمل صاغراو یقاد فی الأغلال هو مقیّد
53- لا راحما یشکو الیه مصابه‌فی دار غربته و لا متودّد
54- یهدی به و برأس والده إلی‌لکع زنیم کافر یتمرّد
55- لا خیر فی سفهاء قوم عبدهم‌ملک یطاع و حرّهم مستعبد 51- سرهای مقدس آنان در پیش روی و برابر چشم زنانشان نمایان شد در حالی‌که بر نیزه‌ها سنگینی می‌کرد و آنها را

خم نموده بود.
52- و سید سجّاد را با خواری در غلها و زنجیرها حمل می‌نموده در حالی‌که پاهایش را با زنجیر بسته بودند.
53- نه دلسوزی در شهر غریب داشت که مصیبت خود را به او شکایت کند و نه دوستی که از او دیدن کند.
54- او را و سر شریف پدرش را برای مرد پست گنهکار کافر سرکش هدیه و پیشکش می‌بردند.
55- در مردان نادان خیری نبود و قومی که غلامشان پادشاه فرمانروا و آزادشان در قید بندگی و اسارت بود.
56- پا عین ان نفدت دموعک فاسمحی‌بدم و لست أخال دمعک ینفد
57- أسفا علی آل الرّسول و من بهم‌رکن الهدی شرفا یشاد و یعضد
58- منهم قتیل لا یجار و من سقی‌سما و آخر عن حماه یشرّد
59- ضاقت بلاد اللّٰه و هی فسیحة‌بهم و لیس لهم بأرض مقعد
60- متباعدون لهم بکلّ تنوفة‌مستشهد و بکلّ ارض مشهد 56- ای دیده اگر اشکت تمام شود پس خون ببار و خیال نمی‌کنم که اشکت تمام شود.
57- افسوس و اندوه بر خاندان رسالت و کسانی‌که پایه و زیربنای هدایت شرفش به ایشان و به سبب آنان ساخته و محکم بود.
58- که بعضی از ایشان را کشته و پناه ندادند و برخی را هم مسموم و دیگری هم از منزل و شهرش آواره و دربدر نمودند.
59- شهرهای خدا برایشان تنگ شد و حال آن‌که زمین خدا وسیع بود اما برایشان زمینی که نشیمن کنند نبود.
60- ایشان را به هرجای بی‌آب و مونسی تبعید و شهید می‌نمودند و برای همین بهر زمین مشهد و زیارتگاهیست.

قصاید هفت‌گانه: «1»

ابو الحسن الخليعى

اشاره

ابو الحسن جمال الدّین علی بن عبد العزیز بن محمّد خلعی یا خلیعی موصلی حلّی شاعر و سراینده‌ی خاندان رسالت علیهم السّلام است که درباره ایشان اشعار بسیار سروده و آنان را ستایش نموده است. وی در حلّه زندگی می‌کرد و مردی فاضل بود و شعری روان و ساده دارد. دیوان اشعارش 1656 بیت است. او به سال 750 هجری در حلّه وفات یافت و در همان جا دفن شد. علت تخلّصش به خلعی این بود که روزی در حرم حضرت سید الشهداء شعری را که در مدح حضرت سروده بود می‌خواند که یکی از پرده‌های درب حرم از طرف آن حضرت بر شانه او افتاد. «1»

در سوگ حسین (ع):

1- أی عذر لمهجة لا تذوب‌وحشی لا یشبّ فیها لهیب؟
2- و لقلب یضیق من ألم الحزن‌و عین دموعها لا تصوب؟
3- و ابن بنت النبیّ بالطّفّ مطروح لقی و الجبین منه تریب
4- حوله من بنی أبیه شباب‌صرعتهم أیدی المنایا و شیب
5- و حریم النبیّ من الثکل‌و حسری خمارها منهوب 1- چه پوزشی برای تخته جگر است که آب نشود و چه عذری برای دلی است که در آن آتش زبانه نکشد.
2- و کدام دلی است که از درد و غصّه گرفته نشود و کدام دیده‌ای است که اشکش جاری نشود.
3- و حال آنکه پسر دختر پیامبر در روی زمین سوزان افتاده و پیشانیش خاک‌آلود شده.
4- در اطراف او از برادران و بستگانش جوانان و پیرانی که دستهای مرگ آنها را به زمین افکنده است.
5- و ناموس پیامبر گریان از داغ جوانان و عزیزان خود در حالی‌که نقاب و روبندشان را غارت کرده‌اند.
6- تلک تدعو أخی و تلک تنادی‌یا أبی و هو شاخص لا یجیب
7- لهف قلبی و طفله فی یدیه‌یتلظّی و النحر منه خضیب
8- لهف قلبی لاخته زینب تأوی الیتامی و دمعها مسکوب
9- لهف قلبی لفاطم خیفة السبّی‌تخفّت و قلبها مرعوب
10- لهف قلبی لام کلثوم و الخدّان منها قد خدّدتها النّدوب 6- این یک صدا می‌زند برادر و آن دیگری می‌گوید ای پدر و حال آنکه او دیده‌اش باز و جواب نمی‌دهد.
7- دلم بر کودکی می‌سوزد که بر روی دست او از تشنگی بر خود می‌پیچید در حالی‌که گلویش از خون رنگین بود.
8- افسوس دلم برای خواهر او زینب که یتیمان را پناه می‌داد و اشکش جاری بود.
9- و آه اندوه قلبم برای دخترش فاطمه که از ترس اسارت بیمناک بود و قلبش می‌طپید.
10- دلم سوخت برای ام کلثوم و گونه‌های او که از گریه و زاری مجروح شده بود.

_____
(1)- ادب الطف؛ ج 4، ص 210.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:348 11- و هی تدعو یا واحدی یا شقیقی‌یا مغیثی قد برّحتنی الخطوب
12- ثمّ تشکو إلی النبی و دمع العین‌فی خدّها الأسیل صبیب
13- جدّ یا جدّ لو ترانا سباياقد عرتنا بکربلاء الکروب
14- جدّ یا جدّ لم یفد ذلک النصح‌و ذاک الترهیب و الترغیب
15- جدّ لم تقبل الوصیّة فی الأهل و لم یرحم الوحید الغریب 11- و او فریاد می‌کرد که ای یگانه‌ی من و ای برادر من، و ای فریادرس من مصائب مرا از پای درآورد.
12- سپس به پیامبر شکوه می‌کرد در حالی‌که اشک دیده‌اش در رخسارش سرازیر بود.
13- ای جدّ بزرگوار! ما کاش می‌دیدی ما را که در کربلا اسیر گشته‌ایم و گرفتاری‌ها ما را فراگرفته.
14- ای جدّ بزرگوار! آن نصایح و سفارشات و این ترغیب شما بر مردم فایده‌ای نداشت.
15- ای جدّ بزرگوار! سفارش شما را درباره خاندانت نپذیرفتند و به تنهایی و غربت حسین تو ترحّم نکردند.
16- یصبح الجاهد البعید من الحقّ‌قریبا منهم و یقصی القریب
17- أین عیناک و الحسین قتیل‌و علیّ مغلّل مضروب؟
18- لا تری سبطک المفدّی طریحاعاریا و الرّداء منه سلیب
19- لو ترانا نساق بالذلّ ما بین‌العدی قد قست علینا القلوب
20- لو ترانا حسری و قد أبرزت مناوجوه صینت و شقّت جیوب 16- صبح می‌کنند منکر دور از حق که به ایشان نزدیک می‌شود و آنکه به حق نزدیک است دور می‌گردد.
17- جدّ بزرگوار کجایی تا ببینی که حسین تو کشته و علی بن الحسین بسته به غلّ و زنجیر، کتک خورده است.
18- نمی‌بینی که پسر دخترت فدا شده و برهنه بر روی زمین افتاده و ردایش را به غارت برده‌اند.
19- ای کاش می‌دیدی ما را که به خواری بین دشمنان که دلشان بر ما سنگ شده، اسیر شدیم.
20- ای کاش ما را فرسوده و اندوهگین می‌دیدی که از ما چهره‌هایی که محفوظ بود نمایان شده و گریبانهای چاک شده را.
21- بأبی الطاهرات تحدی بهنّ العیس‌بین الملا و تطوی السّحوب
22- بأبی رأس نجل فاطمة یشهره للعیون رمح کعوب
23- یابن أزکی الوری نجارا علی‌مثلک یستحسن اللبکا و النحیب
24- هاجفونی لما أصبت به قرحی‌و قلبی لما رزیت کئیب
25- أین قلب الشجیّ و الفارغ البال؟ و أین المحقّ و المستریب؟ 21-

پدرم به فدای پاکانی که بر شتران بی‌جهاز بسته و بین مردم می‌گردانیدند.
22- پدرم به فدای سر فرزند فاطمه که بر نیزه سر او را در برابر دیده‌های مردم برداشتند.
23- ای پسر پاکیزه‌ترین مردم از جهت اصالت، بر مانند تو گریه و ناله کردن، نیکو است.
24- این مژه‌های چشم من به سبب مصیبت شما زخم است و قلب من برای آنچه مبتلا شدی محزونست.
25- کجاست قلب مجروح ریش و آنکه خاطرش فارغ باشد و کجاست حق‌دار و کجاست شاک و مردّد.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:349 26- لا هنا لی عیشی و مبسمک الدرّی باد و قد علاه قضیب
27- لیت انّی فداک لو کان بالعبدیفدی المولی الحسیب النسیب
28- سهم بغی الأولی أصابک من‌قبل و للّه عنک سهم مصیب
29- أظهر و افیک حقد بدرو من قبل دعو اللهدی فلم یستجیبوا
30- یا بنی احمد الی مدحکم قلب(الخلیعیّ) مستهام طروب
31- کیف صبر امرء یری الود فی القربی وجوبا و إرثکم مغصوب
32- أنتم حجّة الا علی الخلق‌و أنتم للطالب المطلوب
33- بوالاکم و بغض أعدائکم تقبل أعمالنا و تمحی الذنوب «1» 26- در اینجا برای من خوشی نیست و حال آنکه لب خندان گوهرین تو مورد اصابت چوب خیزران شد.
27- (ای مولا) ای کاش من فدای تو می‌شدم اما بنده چگونه می‌تواند فدیه‌ی مولایی شود که دارای حسب و نسب عالی است.
28- تیر ستم آنهایی‌که به تو اصابت کرد تیر کارگری بود.
29- درباره‌ی تو کینه‌ی بدر را ظاهر کردند و از برای هدایت خوانده شدند پس اجابت نکردند.
30- ای فرزند احمد به مدح و ثناء شما قلب (خلیعی) زنده و بسیار خوش است.
31- چگونه است شکیبائی کسی‌که دوستی و محبّت خاندان پیامبر را واجب می‌بیند و حال آنکه میراث شما (فدک) غصب شده است.
32- شمائید حجّت خدا بر مردم و شما مطلوب طالبین و محبوب محبّین هستید.
33- به ولایت شما و کینه و نفرت از دشمنان شما اعمال قبول و گناهان آمرزیده خواهد شد.
34- به مدح و ثناء شما چهره‌ی ناصبین شما سیاه و تیره شود و دلهایشان از ناراحتی پاره گردد.
***

1- سجعت فوق الغصون‌فاقدات للقرین
2- فاستهلت سحب أجفانی و هزّتنی شجونی
3- غرّدت لاشجوها شجوی و لا حنّت حنینی
4- لا و لا قلت لها: یا ورق بالنوح اسعدینی
5- ما شجی الباکی طروباکشجی الباکی الحزین 1- از آن‌که قرین خویش را از دست داده بود، بالای شاخه‌ها ناله و فریاد کرد.
2- پس ابرهای مژگانهای من اشک ریخت و اندوه، مرا تکان داد.
3- اندوه او چون اندوه من نوا خوان نبود و چون ناله‌ی من ناله نکرد.
4- به او نه و نه گفتم: ای پرنده مرا به نوحه‌سرایی کمک کن.
5- اندوه کسی‌که از خوشحالی گریه می‌کند مثل اندوه کسی‌که از غم و غصه گریه کند، نیست.

_____

(1)- الغدیر؛ ج 6، ص 13- 15.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:350 6- حقّ لی أبکی دماءعوض الدمع الهتون
7- لغریب نازح الدار خلی من معین
8- لتریب الخدّ دامی الوجه مرضوض الجبین
9- یا بنی طه و یاسین و حم و نون
10- بکم استعصمت من‌شرّ خطوب تعترینی 6- مرا سزاوار است که به جای اشک، سیل‌آسا خون گریه کنم.
7- برای غریبی که از خانه آواره و بدون یار و یاور بود.
8- برای خاک‌آلوده گونه‌ای که چهره‌اش خونین و پیشانیش شکسته بود.
9- ای فرزندان «طه» و «یاسین» و «حم» و «نون».
10- از شر حوادثی که عارض من می‌شود به شما پناه آورده‌ام.
11- فإذا خفت فأنتم‌لنجاتی کالسّفین
12- و علیکم ثقل میزانی و أنتم تنقذونی
13- فاحشروا العبد (الخلیعی)إلی ذات الیمین
14- و إلیکم مدحا أسنی‌من الدرّ الثمین
15- یا حجاب اللّه و المحمیّ عن رجم الظنون 11- پس هرگاه ترسیدم شما برای نجات من مانند کشتی هستید.
12 و 13- سنگینی میزان اعمال بر شماست و شمایید که مرا نجات می‌دهید. پس بنده‌ی خود را در طرف راست و اصحاب یمین محشور نمایید.
14- و مدحی را که عالی‌تر از درّ ارزنده است بپذیرید.
15- ای پرده‌داران خدا و ای حمایت شده از بدگمانی‌ها!
16- فیک داریت اناساعزموا أن یقتلونی

17- و تحصّنت بقول الصّادق الحبر الأمین
18- إتقّوا إنّ التّقی من‌دین آبائی و دینی
19- و لأوصافک ورّیت‌کلامی و حنینی
20- و الی مدحک أظهرت ظهوری و بطونی 16- درباره‌ی تو با مردمی که قصد داشتند مرا بکشند مدارا کردم.
17- و من به گفته‌ی عالم راستگو و امینی متحصّن شدم و محکم گشتم.
18- که فرمود: تقیّه کنید که تقیّه دین پدران من و دین من است.
19- و به اوصاف تو سخنم و اشتیاقم را قصد کردم.
20- و به مدح تو ظاهر و باطنم را آشکار کردم.
21- و کفانی علمک الشاهد للسرّ المصون
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:351 22- و معاذ اللّه أن‌ألوی عن الحبل المتین
23- و اساوی بین مفضال و مفضول ضنین
24- بین من قال: أقیلونی و من قال: سلونی «1» 21- و برای من علم تو که شاهد راز درونی و نهفته من است کافی است.
22- و پناه می‌برم به خدا که از ریسمان محکم خدا اعتراض کنم.
23- و بین کثیر الفضل و فاقد فضل و متهم را مساوی و برابر بدانم.
24- و میان کسی‌که می‌گفت مرا «واگذارید» (ابو بکر) و کسی‌که می‌گفت «از من بپرسید» (حضرت علی (ع)) یکسان بدانم.

رثای مسلم بن عقیل:

1- أ المسلم بن عقیل قام الناعی؟لمّا استهلّت أدمع الأشیاع
2- مولی دعاه ولیّه و امامهفأجاب دعوته بسمع واع
3- حفظ الوداد لذی القرابة فاقنتیشرفا علی الأهلین و الأتباع
4- أفدیه من حرّ نقی طاهرماض العزیمة ساجد رکّاع
5- أفدیه من بطل کمی ماجدجمّ الوفا ندب طویل الباع
6- لهفی لمسلم و الرّماح تنوشهلا بالجزوع لها و لا المرتاع 1- آیا برای مسلم بن عقیل وقتیکه اشک شیعیان سرازیر شد قاصد مرگ برخاست.
2- آقایی که ولی و امامش او را خواند و او دعوت او را به گوش جان اجابت کرد.
3- دوستی را برای صاحب خویشاوندی حفظ کرد و شرافتی را برای اهل و پیروان خود برگزید.
4- مرد آزاد پاک و پاکیزهای را که دارای عزم راسخ بود و همواره ساجد و راکع بود فدا بشوم.
5- من به فدای مرد شجاع و دلیر و بزرگواری که بسیار وفا داشت.
6- دلم برای مسلم به درد آمد در وقتیکه نیزهها به او اصابت کرد و او نه جزع کرد و نه ترسید.
7- حتّی إذا ظفرت به عصب الخنامن بعد معترک و طول نزاع
8- جائوا به نحو اللّعین فغاظهبالقول من ثبت الجنان شجاع
9- و الی ابن سعد بالوصیّة مبطلناأفضی فأظهرها بلؤم طباع
10- و هوی من القصر المشوم مهلّلاو مکبرا تجلو صدی الأسماع
11- لهفی لسیف من سیوف «محمّد»عبث الفلول بحدّه القطّاع
12- لهفی لمزج شرابه بنجیعهلهفی لمسقط ثغره اللمّاع 7- تا آنگاه که باندهای بدنام بعد از میدان کارزار و نزاع طولانی بر او غلبه کردند.
8- و او را نزد ابن زیاد ملعون آوردند و مسلم با سخنی که از قلب محکم و شجاعش تراوش میکرد او را به خشم آورد.

_____

(1)- همان؛ ص 15 و 16.
دانشنامهی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:352
9- و به آهستگی به ابن سعد وصیّت نمود ولی به بدجنسی وصیّت او را فاش نمود.
10- بدنش از بالای قصر شوم دشمن به پایین رها شد در حالیکه صدای تکبیرش در همهجا پیچیده و گوش مردم را پر کرده بود.

11- افسوس باد برای شمشیری از شمشیرهای محمّد (ص) که شکستگی لبه او از کارش انداخته بود.
12- دلم برای آن شهید می‌سوزد که آب آشامیدنی با خونش آمیخته شد و دندان براقّش افتاد.
13- لهفی له فوق التّراب مجدّلادامی الجبین مهشّم الأضلاع
14- مولای یابن عقیل یومک جاعل‌حبّ القلوب دریئة الأوجاع
15- جادت معالمک الدّموع برّیهاو سقی الحمیم بواطن الأبداع
16- و سقی بن عروة هانیا غدق الحیافلقد أصاخ الی نداء الداعی
17- یا سادة مازلت مذ علقت یدی‌بهم احافظ ودّهم و اراعی
18- مولاکم «الخلعّی» رافع قصّةیشکو سموم عقارب و أفاعی «1» 13- دلم برای آن شهید می‌سوزد که با پیشانی شکسته و خونین و استخوانهای شکسته سر بر خاک نهاد.
14- آقای من ای پسر عقیل روز تو قراردهنده دلها و هدف دردها و الم‌هاست.
15- باقیمانده‌های خانه تو را اشکها سیراب کند و باران به خانه‌های نو و جدید تو ببارد.
16- هانی بن عروه را باران زیاد سیراب کند که به صدای خواننده‌ای که او را فراخواند گوش فراداد.
17- ای آقایان از روزی که دستم به شما رسید، شما را نگهداری و رعایت می‌کنم.
18- غلام شما (خلیعی) داستانش را به شما عرض می‌کند از زهر دشمنان که عقرب صفت و مار صفتند.
*** خلیعی قصاید بسیاری در رثاء خاندان پیامبر (ص) و علی الخصوص سیّد الشّهدا (ع) سروده که مطلع آن اشعار را در زیر می‌آوریم:

مطلع قصیده‌ها:

1- لم أبک عافی دمنة و طلول‌و شموس رکب آذنت برحیل
2- أضرمت نار قلبی المحزون‌صادحات الحمام فوق الغصون
3- طلاب العلی بالسمهریّ المقوّم‌و ضرب الطلی مرمی إلی کلّ مغنم
4- جعلت النّوح فی عاشور دأبی‌فزاد ألیم وجدی و اکتئابی ..
5- یا عین بالدّمع الغزیرجودی علی الطّهر المزور
6- أرقی لابن النبیّ‌لا لبرق حاجریّ
7- عرّج علی أرض کربلاءو امزج الدّمع بالدماء
8- ذکرت المصارع فی کربلافزاد بقلبی عظیم البلا
9- ألحاظ ساکنة الخبافتکتک أم مقل الظبا؟

_____
(1)- همان؛ ص 16.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:353 10- فرط وجدی قد حلالی‌ما لعذالی و مالی؟
11- لیته زار لمامافاهتدی جفنی المناما
12- زاد همّی و شجونی ..و جفا نومی جفونی
13- طال حزنی و اکتئابی ..فجعلت النّوح دابی
14- هاج لی نوح الحمام‌فرط وجدی و غرامی
15- ما ذا یرید النوی من قلبی العانی؟أما تناهت صباباتی و أشجانی؟
16- اکفکف دمعی و هو لا یسأم الوکفاو اخفی غرامی و الصّبابة لا تخفا
17- سلام اللّه ذی الحجب‌علی الزوّار فی رجب
18- قل و لا تخش فی المعاد أثامالا سقی شانئی علیّ غماما
19- و تناسی العهد المؤکّد فی خمّ‌و لم ترع للوصی ذماما
20- لم أطل فی عرصة الدّمن‌وقفه الباکی علی السکن
21- یا زائرا حرم الوصیّ‌الطاهر العلم الإمام
22- یبغی بزورته الرّضاو الأمن فی یوم الزّحام
23- لم أبک ربعا للأحبة قد خلاو عفی و غیّره الجدید و أمحلا
24- یا عین لا لمرابع و خیام‌أودت بساکنها ید الأیّام
25- یا عین لا لخلوّ الرّبع و الدّمن‌باکی الرّزایا سوی الباکی علی السّکن
26- سل جیرة القاطنین ما فعلواو هل أقاموا بالحیّ أم رحلوا؟
27- ألعین عبری و دمعها مسفوح‌و القلب من ألم الأسی مقروح
28- أعاذلی! ذکر کربلا حزنی‌فسّح دمعی کالعارض الهتن
29- ألا ما لجفنی بالسّهاد موکلّ‌و قلبی لأعباء الهوی یتحمّل؟

30- لم أبک ربعا دارس العرصاتأضحت معارفه من النّکرات
31- لم أبک من وقفة علی الدّمنو لا لخلّ نأی و لا سکن
32- هاج حزنی و زاد حرّ لهیبیو شجانی ذکر القتیل الغریب
33- جفون لا تملّ من الهمولو جسم لا یفکّ من النّحول
34- ما هاجنی ذکر مربع خصبو لا شجانی وجدی و لا طربی
35- ما لدمعی لم یطف حرّ غلیلیللقتیل الظامی؟ و أیّ قتیل
36- هاج حزنی و غلیلیذکر عطشان قتیل
37- هجرت مقلتی لذیذ کراهالمصاب الشّهید من آل طاها
38- عذرتک لو تجدی ملامة لوّمعلی اللّوم للمضنی الکئیب المتیّم
39- لست ممّن یبکی رسوما محولاو دیارا أعفی البلا و طلولا
40- جعلت النوح ادمانالما نال ابن مولانا
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:354 41- هو الحمی و بانه‌لا نفرت غزلانه «1» 1- گریه نکردم بر ویرانه‌ی خانه‌ها و چهره‌ی درخشان مسافری که اعلان کوچیدن نمود.
2- آواز پرندگانی که بر بالای شاخسارها بودند آتش دل غمگین من را افروخت.
3- مقام عالی را به شمشیر راست برنده طلب کردند و گردنها را برای رسیدن به غنیمت زدند.
4- نوحه‌سرایی کردن در عاشورا را عادت خود قرار داده‌ام که آن درد و اندوه مرا می‌افزاید.
5- ای چشم اشک فراوان ببار بر آقای پاکی که زیارت می‌شود.
6- بی‌خوابی من برای فرزند پیامبر است نه برای برقی که در منزل حاجیان می‌درخشد.
7- به سرزمین کربلا عروج کن و اشک دیده‌ات را با خون دل آمیخته کن.
8- نبردگاه کربلا را یادآور شدم پس بزرگی مصیبت در قلبم رو به تزاید گذاشت.
9- آیا نگاه آن زن خیمه‌نشین تو را کشت یا چشمان آهوان.
10- موقع فرط خوشحالی من فرا رسید، سرزنش‌کنندگان از من چه می‌خواهند؟!
11- کاش زمانی به دیدن من می‌آمد که راه خواب را به مژگان من رهنمون می‌شد.
12- غم و غصه من را افزود و خواب را از مژگان من دور کرد.
13- غصه و اندوه من طولانی شد پس نوحه‌سرایی را عادت خود قرار دادم.
14- نوحه‌ی کبوتر، بسیاری غصه و عشق مرا به هیجان آورد.
15- فراق، از دل خسته من چه می‌خواهد آیا ایام عشق و غصه‌ها تمام

نشده است؟
16- هرچه جلوی اشکم را می‌گیرم او خسته از ریزش نمی‌شود و عشقم را هرچه پنهان می‌کنم، مخفی نمی‌شود.
17- درود خدای صاحب حجابها بر زائرین در ماه رجب باد.
18- بگو و نترس در قیامت از گناهی که ابر بر عیب‌جویی علی (ع) نبارد.
19- و بر فراموش‌کننده‌ی عهد مؤکدی که در غدیر خم برای وصّی رسول خدا گرفته شده بود.
20- در میدان و ساحت مزبله ایستادن گریه‌کننده بر ساکنین آن را طول نمی‌دهم.
21- ای زائر حرم وصّی پاک پیامبر و آقای مردم و پیشوا و رهبر آنان.
22- که به زیارتش خشنودی و امنیّت و امان از آتش را در روز قیامت طلب می‌کند.
23- برای خانه بزرگ دوستان که خالی و نابود شده و گذشت ایام آن را تغییر داده و بی‌حاصل شده، گریه نمی‌کنم.
24- ای دیده برای خانه و خیمه‌هایی که دست روزگار، ساکن آنها را هلاک کرد، گریه نکن!
25- ای چشم گریه کن امّا نه برای خالی شدن منازل و ویرانه، گریه‌کننده برای مصائب غیر از گریه‌کننده بر سکنه است.
26- از جوار ساکنین بپرس که آنها چه کردند آیا در قبیله ماندند یا کوچ کردند؟!
27- دیده گریان و اشک آن ریخته شده و دل از درد غصّه و اندوه مجروح است.
28- ای سرزنش‌کننده‌ی من، یاد کربلا اندوه است من سیلاب اشکم چون رگبار شدید باران است.
29- بدان که برای بیدار ماندن من نیازی به موّکل نیست و حال آنکه قلب من بار سنگین عشق را تحمل می‌کند.

_____

(1)- همان؛ ص 17- 19.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:355
30- بر منزلی را که حیات و ساحتش ویران شده گریه نکنم، و شناخته شده را از ناشناخته، نشان داد.
31- از ایستادن بر مزبله ویرانی و نه برای دوستی که دور شده و نه برای منزلی ویران گریه نکنم.
32- اندوه من به هیجان آمد و حرارت شعله آتش درونم را افزود و یاد کشته‌ی غریب مرا اندوهگین کرد.
33- مژگانی که از ریزش اشک خسته نشود و بدنی که از دگرگونی جدا

نشود.
34- یاد شکارگاه سرسبز مرا به هیجان نیاورد و اندوه و شادی من، مرا غمگین نساخت.
35- چیست که اشک من جوشش حرارت بر آن شهید لب‌تشنه را خاموش نمی‌کند و چه شهیدی.
36- یاد شهید تشنه‌کام غصه و غلیان اندوه مرا تحریک کرد.
37- مصیبت شهید آل پیامبر خواب نوشین را از چشم من ربود.
38- من تو را اگر سرزنشی بر نکوهش کردن بر غلام خسته غمگین یافتی که ملامت کنی می‌بخشم.
39- من از کسانی نیستم که بر تصویر دگرگون شده و منازلی را که بلا نابود و ویران کرده است، گریه کنم.
40- من به خاطر آنچه که بر فرزند مولایمان رسیده، گریه و نوحه‌سرایی را عادت خود قرار داده‌ام.
41- او حامی و نگهبانی است که آهوانش فرار نمی‌کنند.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:356

ابن الوردی الشافعی

ابو حفص، زین الدّین عمر بن مظفّر بن عمر بکری حلّی معرّی شافعی، فقیه، شاعر، ادیب و مورّخ صوفی که به سال 691 (ه. ق.) در معرّة النعمان به دنیا آمد و نسبش به ابو بکر خلیفه‌ی اول می‌رسد. «1»
دوران جوانی را در تنگدستی و پریشانی گذراند. اما از تحصیل علم بازنماند. وی در سال 715 هجری در دمشق در حضور «ابن تیمیه» مباحثاتی در فقه و تفسیر و نحو داشته که موجب شگفتی شده است و ابن تیمیه تأثیر عمیق بر افکار وی باقی گذاشت. گرایش‌های صوفیانه‌ی برخی استادان او از جمله «شرف الدّین بارزی» و «عبس سر جاوی» یکی از زمینه‌های پیدا شدن اندیشه تصوّف در وی بوده است.
ابن وردی از آغاز جوانی نبوغ و استعداد خود را در مسایل فقهی و ادبی به ثبوت رسانید و به مقام قضاوت شام برگزیده شد و سپس در شهرهای حلب و دمشق به کار قضا پرداخت. مدتی نیز نیابت «ابن نقیب» قاضی حلب را برعهده داشت. «2»
تألیفات گوناگون و مجالس درس و شهرت وی باعث شد تا به عنوان فقیهی بلندپایه معروف شود. در اشعار او تمایز دو گانه‌ی دنیاگرایی و دنیاگریزی که بین دو مرحله از شعر او به چشم می‌خورد، نمودار است و دو مرحله از سیر تحوّل فکری او در دوران جوانی را نشان می‌دهد. شعر او مورد ستایش «سبکی»، «ابن شاکر»، «ابن فضل عمری» و «صفدی» قرار گرفته است. هر چند منتقدان معاصر، شعر ابن وردی را متوسط و مشحون از صنایع بدیعی و به‌ویژه ایهام و جناس و بر روی هم متکلّف و مصنوع می‌دانند. نثر وی نیز مسجّع و پر تکلّف است.
آثار ابن وردی: بیشتر شهرت وی مربوط به کتاب تاریخ او موسوم به «تتمة المختصر فی اخبار البشر» یا «تاریخ ابن الوردی» که خلاصه و ذیلی بر کتاب «المختصر فی اخبار البشر» ابو الفدا است. ابن وردی این کتاب را به یک سوم تقلیل داد و در مقابل نکاتی از نظم و نثر خود و نیز برخی اخبار و روایات تاریخی به آن افزود. در میان اضافات او، اخبار برخی زاهدان و متصوّفان و ذکر اقوال و کرامات ایشان درخور اعتناست. «الفیه فی تعبیر المقامات» یا «الالفیه الوردیة فی تعبیر الرؤیا»، «البهجة الوردیة» که کتابی است منظوم و دارای 5063 بیت می‌باشد. «التحفة الوردیة فی مشکلات الاعراب» ارجوزه‌ای 153 بیتی در نحو.
«دیوان» که علاوه بر اشعار، رسایل، مقامات و خطبه‌های او را نیز دربر دارد. «شرح الفیه ابن مالک» و بسیاری آثار دیگر «3».
ابن وردی در معرة النعمان مدرسه‌ای ساخت و ماههای پایانی عمر خود را

در آن اقامت گزید و سرانجام گرفتار بیماری طاعون شد و در 27 ذیحجه سال 759 ه ق درگذشت و صفدی در قطعه‌ای وی را رثا گفت. «4»
ابن وردی باوجود گردن نهادن به مذهب شافعی، دوستی صحابه و ولایت را به هم آمیخته و در اشعارش بدان اشاره می‌کند.
***
_____
(1)- تاریخ ابن الوردی؛ ج 1، ص 391.
(2)- همان؛ ج 2، ص 91.
(3)- المفصّل فی التاریخ الادب العربی؛ ج 2، ص 192.
(4)- مسالک الابصار؛ ج 14، ص 206.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:357 فیا سائلی عن مذهبی إنّ مذهبی‌ولاء به حبّ الصحابة یمزج
فمن رام تقویمی فإنی مقوّم‌و من رام تعویجی فإنی معوّج «1» ای کسی‌که درباره‌ی مذهب من سئوال می‌کنی مذهب من دوستی صحابه و ولایت است. کسی‌که این راه را درست می‌داند پس من بر همین راه درست هستم و کسی‌که این راه را منحرف می‌داند، پس من بر همین راه باقی می‌مانم.
*** او در عزای حسین (ع) مرثیه می‌خواند و آن حضرت و خاندانش را ذخیره‌ی خویش می‌شمرد.
أرأس السبط ینقل و السبایایطاف بها و فوق الأرض رأس
و مالی غیر هذا السبی ذخرو مالی غیر هذا الرأس رأس «2» سر سبط پیامبر، امام حسین (ع) روی زمین به‌گونه‌ای بود که درندگان دور آن می‌چرخیدند و مرثیه بر عزای حسین (ع) و خاندانش ذخیره‌ای برای من هستند.

_____
(1)- ادب الطف؛ ج 4، ص 201. دیوان ابن الوردی الشافعی؛ ص 206.
(2)- ادب الطف؛ ص 197.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:358

حسن آل أبى عبد الكريم «حسن مخزومى»

اشاره

شیخ حسن، یکی از شاعران قرن هشتم است که لامیه‌ی معروفی در مدح و رثای رسول اکرم (ص) و اهل بیت (ع) سروده و شعرای دیگر نظیره‌ای بر لامیه‌ی او سروده‌اند، از جمله شیخ علی شفهینی که معاصر او بوده است.
این نظیره‌گویی، گویای شهرت شاعر و توانایی او در شعر است و می‌رساند که در میدان شعر و عرصه‌ی مسابقه چگونه گوی سبقت ربوده است.
قصیده‌ی لامیه‌ی او در سال 772 ه ق سروده شده اما تاریخ وفات شاعر به درستی مشخص نیست. «1»
*** ابیاتی از قصیده لامیه را که در مدح اهل بیت و امام حسین (ع) سروده شده در اینجا می‌آوریم:

مدح رسول اللّه و اهل بیت او: «2»

1- جعلت فدا من لا رضوا بنعیمهاو لا دنّست فیها لهنّ ذیول
2- و لا علقت کفّ لهم بحبالهاو لا غرّهم فیها خنا و وغول
3- لقد صحبوا فیها کفافا و عفّةو زهدا و تقوی و الجزاء جزیل
4- فهم أهل بیت شرّف اللّه قدرهم‌علی الخلق طرّا ماجد و رذیل
5- هم الصّابرون المؤثرون بقوتهم‌هم فی النّدا قبل الندا سیول 1- جانم فدای کسانی باد که به نعمت‌های دنیا دل نبسته‌اند و ناپاکی جهان، دامنشان را نیالوده است.
2- کسانی‌که به ریسمانهای این جهان چنگ نزده، و آفات و دشنام و نیکنامی دنیا، آنها را فریب نداده است.
3- کسانی‌که در دنیا، عفاف و کفاف و زهد و تقوی و جزای خیر را برگزیده‌اند.
4- این کسان، خاندانی هستند که خداوند آنها را بر همه طبقات مردم برتری داده است.
5- اینان شکیبایان و ایثارگرانی هستند که هستی خود را می‌بخشند، و در بخشش همچون سیلی هستند، لکن سیلی که به باران و غطا سبقت می‌گیرد.
6- هم الحامدون الشّاکرون لربّهم‌هم للوری یوم النّجاة سبیل
7- هم العالمون العاملون بلا مراعلومهم فی العالمین اصول
8- هم الرّاکعون السّاجدون إذا بداظلام و لیل العابدین یطول
9- هم التائبون العابدون اولو النهی‌هم لقلوب العارفین عقول
10- هم الزّاهدون الخاشعون و لم یکن‌لهم فی جمیع العالمین مثیل 6- همواره خدا را حمد می‌کنند و شکر و سپاس پروردگار به جای می‌آورند و راه رستگاری مردم را در روز قیامت هموار می‌کنند.

---

(1)- الغدیر؛ ج 11، ص 209 و 210.
(2)- همان؛ ص 203- 209.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:359
7- بی‌هیچ تردید و گفتگویی دانشوران عامل و نکوکرداری هستند که دانششان بنیاد دانش عالمیان است.
8- آنگاه که تاریکی شب فرا رسد پیوسته در رکوع و سجده و عبادت به سر می‌برند آری شب عبادتگران طولانی و پربرکت است.
9- توبه‌گزاران و ستایشگران راستین خدا و صاحبان عقل و خرد و در دل

عارفان همچون عقل تابنده و رهنماینده هستند.
10- افراد این خاندان همگی اهل زهد و خشوع و عبادت و کسانی هستند که در میان عالمیان همتایی ندارند.
11- هم العترة الأطهار آل محمّدنبیّ لسان الوحی عنه یقول
12- بشیر نذیر طاهر علم سماحبیب نجیب شاهد و رسول
13- و مدثّر مزمّل متوکّلعلی اللّه لا یثنیه عنه عذول
14- سراج منیر فاضل فاصل أتیبدین إله الذّکر المبین دلیل
15- له معجزات أعجزت کلّ واصفبها دحض الأشراک و هو مهول 11- خاندانی که همگی عترت پاکان، خاندان محمد (ص) هستند. پیامبری که زبان وحی او را شناسانده است.
12- پیامبر بشیر و نذیر و پاک، که همچون پرچمی در جهان سربرافراشته است، حبیبی با نجابت و شاهد و دارندهی رسالت.
13- پیامبر جامه در سر کشیده، و گلیم بر خود پیچیدهای «1» که حتی هیچ عیبجویی نمیتواند از او روی برتابد.
14- چراغ تابانی که از فضیلت برخوردار، و مایهی جدایی حق از باطل بود و آیینی هدایتگر را با آیات روشنگری بیاورد.
15- چنان معجزههایی آورد که زبان هر وصفکنندهای از توصیف آن ناتوان است، و بهوسیلهی این معجزهها، مشرکان را نابود و متوحّش ساخت.
16- تقاصر عنه المدح عن کلّ مادحفما ذا عسی فیما أقول اقول
17- لقد قال فیک اللّه جلّ جلالهمن الحمد مدحا لم ینله رسول
18- لأنت علی خلق عظیم کفی بهافماذا عسی بعد الإله نقول؟
19- مدینة علم بابها الصّنو حیدرو من غیر ذاک و لیس دخول
20- إمام بری زند الضّلال و قد وریزناد الهدی و المشرکون ذهول 16- زبان هر ستایشگر استادی در ستایش و نعت تو کوتاه و نارسا است، پس من در پهنهی مدح تو چه چیزی بگویم که سزاوار باشد؟
17- در ستایش و مدح تو، خدای جلّ جلاله چنان مدحی گفته. که بر هیچ پیامبری نفرموده است.
18- بالاتر از این توصیفی که خدا در باب تو فرموده یعنی: «تو خلق بزرگ و خوی بسیار پسندیدهای داری» «2» چه میتوان گفت؟

_____

(1)- اشاره به القاب «مزمّل» و «مدثّر»
(2)- اشاره به آیه 4، سورهی قلم، «إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ».
دانشنامهی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:360
19- تو شهر دانشی هستی که علی (ع) نیز در آن است و از غیر این در، کسی نمیتواند وارد آن شهر گردد. «1»
20- پیشوایی که گمراهی را نابود کرده و شعلهی هدایت را برافراخته، و

مشرکان را به باد نابودی و فراموشی سپرده است.
21- و مولّی له من فوق غارب أحمدصعود له للحاسدین نزول
22- فمن کنت مولاه فمولاه حیدرعلیّ و عّن رب السّماء أقول
23- علی أمیر المؤمنین و من دعاسواه بهذا مبطل و جهول
24- و یا أسد اللّه الّذی مرّ بأسهلأعدائه مرّ المذاق و بیل
25- و یا من له قلب الحوادث خافقو یا من له صعب الامور ذلول 21- امامی که بر دوش پیامبر (ص) صعود کرده و حاسدانش از مقام شرف نزول کرده و ساقط شده‌اند.
22- من از جانب پروردگار آسمانها پیام می‌دهم: «هرکه را من سرور و پیشوایم، علی هم پیشوای اوست.
23- علی پیشوای مؤمنان است؛ هرکه جز این ادّعا کند، تبهکار و نادان است.
24- ای شیر خدا، ای آن کسی‌که دلاوری و شجاعت او کام دشمنان را تلخ کرده است.
25- ای کسی‌که دل حوادث در پیش او فرومی‌ریزد، و کارهای سخت پیش او آسان می‌شود.
26- نعزّیک بالسّبط الشّهید فرزؤه‌عظیم علی أهل السّماء جلیل
27- دعته الی کوفان شرّ عصابةعصاة و عن نهج الصّواب عدول
28- فلمّا أتاهم واثقا بعهودهم‌فمالوا و طبع الغادرین یمیل
29- و أحقاد بدر أظهروا ثمّ أشهرواکتائب غدر بالطّفوف تجول
30- أحاطوا و حطّوا بالفرات فلم یکنلآل رسول اللّه منه نهول 26- تو را بر مصیبت فرزند شهیدت تسلیت می‌گوییم، این سوگ و ماتمی است که بر آسمانیان نیز گران و سنگین است.
27- فرزند گرانمایه‌ی تو را بدترین مردم (کسانی‌که از راه صواب، دور بوده و از تبهکاران محسوب می‌شدند) به کوفه دعوت کردند.
28- و هنگامی که روی این دعوت، پیش آنها رفت، پیمان دعوت را شکستند. آری، مکّاران، همواره از راه منحرف می‌شوند.
29- کینه‌های خود را از جنگ بدر، بدینگونه آشکار کردند، و آن‌چنان نمونه‌های حیله و تبهکاری نشان دادند، که همیشه در بلندی‌ها به چشم می‌خورد.
30- در حالی او را محاصره کردند و همه در کنار فرات فرود آمدند. که خاندان رسول اللّه (ص) از آن نمی‌توانستند سیراب شوند و رفع تشنگی کنند.
31- فلمّا رأی المولی الحسین ضلالهمو قد حان حال لا یکاد یحول
32- فقام إلی اصحابه الغرّ فی الدّجایخاطبهم رفقا بهم و یقول
33- ألا فاذهبوا فاللیل قد مدّ سجفهو مدّت له فوق البسیط ذیول

(1)- اشاره به روایت مشهور نبوی: «انا مدینة العلم و علیّ بابها»: من شهر علمم و علی دروازه آن است.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:361 34- کفیتم و وقّیتم بأن ترودا الرّدیفما قصدهم إلّا إلیّ یؤل
35- فقام إلیه کلّ لیث غضنفرکریم جواد بالوفاء فعول 31- سرور ما حسین (ع) آنجا که دید اینان به ورطه‌ی ضلالت افتاده‌اند، و موقعیتی فرا رسیده است که به کلّی اوضاع دگرگون می‌شود،
32- در میان یاران دلاور خویش به‌پا خاست و با نرمی و مهر خطاب به آنان چنین فرمود:
33- «هان ای یاران»! اکنون که شب دامن خود را بر زمین گسترده و همه‌جا را فراگرفته است، شما بروید.
34- شما انجام وظیفه کردید، و از اینکه قبول پستی و مذلّت کنید، سرباز زدید. اینک اینان فقط قصد جان مرا دارند».
35- در این‌هنگام، هر کدام از یاران که شیری دلاور و بزرگواری فداکار بودند، برپا خاسته و داد سخن دادند.
36- فضجّعوا جمیعا ثمّ قالوا: نفوسنافداک و بذل النّفس فیک قلیل
37- إذا نحن أسلمناک فردا إلی العدیو انت لنا یوم النجاة سبیل
38- فما عذرنا عند النبیّ و صنوه‌علیّ؟ و ما ذالبتول نقول
39- فقال: جزیتم کلّ خیر و إنّنی‌غدا لکم عند الآله و سیل
40- فبادر أصحاب الحسین کأنّهم‌جبال و لکن عند فی العطاء سیول 36 و
37- همگی، از این سخن مولا، گریه و فغان سر دادند، و اظهار داشتند:
«جان ما فدای تو باد، و جان ما در راه تو بهایی ندارد، و کمتر چیزی است که فدا می‌کنیم. هرگاه ما، تو را که در روز قیامت راه نجات ما هستی، در میان این دشمنان تنها بگذاریم و تو را به دشمن تسلیم کنیم،
38- در آن روز در پیشگاه پیغمبر و دامادش علی و دخترش زهرای بتول، چه عذری خواهیم داشت؟»
39- پس آن بزرگوار فرمود: «خدا بر شما پاداش نیک دهد، من در روز قیامت وسیله‌ی نجات شما خواهم شد.»
40- یاران حسین (ع) چنان استوار ایستادند که گویی کوههای بلند بودند و در نثار جان همچون سیل روان جود می‌ورزیدند و می‌خروشیدند.
41- أسود الوغی غاباتهم اجم الفنالهم فی متون الصّافنات مقیل
42- کرام لهم بذل النّفوس مواهب‌سهام لهم زرق الرّماح نصول
43- لیوث لها الصّفاح مخاطب‌غیوث لها حمر الدّماء سیول
44- ثقال علی الأعداء فی حومة الوغی‌إذا جلّ خطب فی الزّمان ثقیل
45- فجالوا جلوا کرب الحسین و جاهدوابعزم له فوق السّماک حلول 41-

شیران دلاوری، که بیشه‌های مرگ، میدان جولانشان بود، و بر روی اسبان تیزرو و آرام می‌گرفتند.
42- بزرگواران و بخشندگانی که بذل جان، بخشش و هدیه‌ی آنها محسوب می‌شد، و تیرهایی بودند نوک نیزه‌های تیز آرامگاهشان بود.
43- شیرانی که از تیغ‌های برّاق چنگال داشتند، باران‌هایی بودند که از خون سرخ سیل می‌ساختند.
44- آنگاه که در روزگار، حادثه‌ای بزرگ و ناگوار روی می‌داد، وجودشان بر دشمنان خیلی سنگین و تحمّل‌ناپذیر می‌بود.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:362
45- اینان خروشیدند و حمله بردند و اندوه دل از خاطر حسین زدودند، و با چنان عزمی بلند به جهاد برخاستند، که بر بالای ستاره‌ی سمّاک مکان دارد.
46- و سمر القنا فی الدّار عین شوارع‌و للبیض فی بیض الکماة صلیل
47- و جادو فجدّ الضرب و الطعن فی العدی‌بفتک له شمّ الجبال تزول
48- للبیض شکل فی الشواکلّ مشکل‌و للسّمر نفذ فی الصّدور مهول
49- کأنّ غمام النقع غیم و برقه‌بریق المواضی و الدّماء سیول
50- و انصار مولای الحسین کأنّهم‌اسود لهم دون العرین شبول 46- صف نیزه‌های بلند این مردان زره‌دار، همچون کوچه‌ها نمایان است. و شمشیرهای این پهلوانان همه کشیده و آماده است.
47- و چنان جانبازی می‌کردند که ضربه‌ی تیغ‌ها و نیزه‌هاشان بر دشمنان سخت فرود آمد و دلاوریشان کوههای بلند را متلاشی ساخت.
48- شمشیرهای برق‌زننده در بین تیغ‌های دیگر پهلوانان بی‌همتا و بی‌نظیر و نیزه‌هاشان در شکافتن سینه‌ی دشمنان هولناک است.
49- گرد و غبار میدان کارزار، همچون ابر آسمانی، و درخشیدن تیغها، همانند برق و رعد به چشم می‌رسد، و سیل خود در این میان جاری است.
50- یاران حسین (ع) که اطراف آن بزرگوار حلقه زده‌اند، گویی جوانان و بچه‌های شیرند که پیرامون شیر فراهم گشته‌اند.
51- یجودون بالأرواح و هی عزیزةو کلّ بخیل بالحیاة ذلیل
52- جنوا ثمر العلیاء من دوحة المنی‌فتمّ لهم قصد بذاک و سؤل
53- و فازوا و حازوا سبق کلّ فضیلةو فضل منیل لم ینله منیل
54- رأو الحور کشفا أیقنوا ان وصلهم‌بدون المنایا ما إلیه وصول
55- فجادو بأرواح لها الموت راحةو ظلّ علیها فی الجنان ظلیل 51- جانهای گرامی خود را در کف اخلاص نهاده و آماده‌ی جانبازی هستند و هر آن کسی‌که از جان خود مضایقه کند، خوار و ذلیل است.
52- اینان میوه‌ی کرامت و بزرگواری را، در کشتزار آرزو چیده‌اند، و آرمان و آرزوشان بدین‌واسطه به کمال رسیده است.
53- اینان به درجه‌ای رسیده‌اند که در هر فضیلتی پیشگام گشته، و به

درجات ارزنده‌ای رسیده‌اند، که هیچ آرزومندی بدان پایه نرسیده است.
54- اینان با دیده‌ی بصیرت و به نیروی ایمان، حوران بهشتی را دیده و در پهنه‌ی آرزو و امید، بدانان واصل گشته‌اند.
55- ارواح پاکباخته‌ای را نثار راه حق کرده‌اند، که مرگ را عین سعادت و آسایش می‌دانند، و در سایه‌ی گسترده‌ی پهن بهشت مسکن گزیده‌اند.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:363 56- قضوا إذ قضوا حقّ الحسین علیهم‌وفاء و إخوان الوفاء قلیل
57- فلهفی لهم صرعی أمام إمامهم‌تجرّ علیهم للرّیاح ذیول
58- و أکفانهم نسج العجاج و غسلهم‌دم النحر عن ماء الفرات بدیل
59- و لم بیق إلّا السّبط فردا و رهطه‌لدیه و زین العابدین علیل
60- و منجدل من حوله و هو عافرو من جدل القوم اللئام ملول 56- آنجا که اقتضا داشت، حقّ حسین (ع) را بر خودشان به راستی ادا کردند، و چنین یاران وفاداری اندکند.
57- آوخ که بدنهای بی‌جان این پاکان، در پیشگاه امامشان بر زمین افتاده و بادهای سخت بر آنها دامن گسترده بود.
58- این تن‌های برهنه، از گرد و خاک نبرد، کفن‌پوش بودند، و خون سینه‌شان، به عوض آب فرات اندامشان را غسل می‌داد.
59- از آن گروه یاران، جز خود امام (ع) و حضرت زین العابدین (ع) که بیمار بود. کسی بر جای نمانده بودند.
60- و سرانجام، در حالی‌که خود امام به خاک و خون غلطیده بود و همه‌ی اطرافیان و کسانش نیز پیرامون او نقش زمین شده بودند. آری آن کسی‌که با فرومایگان درآویزد، به ظاهر این‌چنین گزند می‌بیند.
61- وصال علیهم صولة حیدریّةلهیبتها شمّ الجبال تزول
62- بأدهم من صوب الدماء مجلّل‌له قمم الشّوس الکماة نعول
63- و سابغة تحکی الغدیر و أبیض‌یباریه مرهوب السنّان طویل
64- فجدّل من فوق الجیاد جیادهافخیل و قوم جفّل و قتیل
65- فکم جافل فی ظهره صدره ذابل‌و کم قاتل بالمشرفّی قتیل 61- این امامی است که بر دشمنان، چنان حمله‌ی علی‌وار می‌کرد، که از آتش آن، کوههای بلند متلاشی می‌شد.
62- سوار بر مرکبی که از جامه‌ی خود شکوهی داشت و نگاه بلند دلاوران، نعل پای آن مرکب محسوب می‌شد و خاک پای او را توتیای چشم می‌کردند.
63- او زرهی هم‌چون صفحه‌ی آبدانها بر تن، و تیغی که نیزه‌های بلند را می‌مانست بر کف داشت.
64- این شخصیت بزرگ- که سر و گردنی بالاتر و بلندتر از دیگر پهلوانان داشت- همه دلاوران را بر زمین کوبید، اسبان و گروه لشکریان کشته و بر

زمین افتاده بودند.
65- بسا از این پیکرها، از پشت، نیزه‌های باریک خورده بودند، و بسا کشتگان که با شمشیر کشته شده بودند.
66- فجاشت جیوش المشرکین وفوقت‌إلیهم نصول مالهنّ نصول
67- و یمّمهم یمنی و یسری و قلبه‌صبور و للخطب الجلیل حمول
68- و کرّ و فرّ القوم خیفة بأسه‌کأنّ علیّا فی الصّفوف یجول
69- فلمّا تناهی الأمر الرّدی‌و ذلّ عزیز و استعزّ ذلیل
70- فمال علیه الجیش حملة واحدفبیض و سمر ذّبل و نصول 66- اینها پیکر دلاورانی بودند، که بر لشکر مشرکان تاخته، و نیزه‌هاشان بر نیزه‌ی آنها برتری پیدا کرده بود.
67- امام که با دلی شکیبا، و با بردباری شگفت در برابر شداید، از راست و چپ سراغ این کشتگان را می‌گرفت.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:364
68- در این هنگام بود که امام حمله می‌کرد، و دشمنان از ترس پای به فرار می‌گذاشتند، گوئیا که این علی (ع) است که در قلب صفوف دشمنان به حرکت آمده است.
69- زمانی‌که دشمنان، پستی را به مرحله‌ی آخر رساندند، و هر عزیزی ذلیل و هر ذلیلی عزیز می‌شد.
70- در این‌موقع، لشکر دشمن یک حمله‌ی همگانی بر او انجام داد، و شمشیرها و نیزه‌های کوچک و بزرگ، از هرسو باریدن گرفت.
71- ففرّقهم حتی توّلت جموعهم‌کسرب قطاة غار فیه صلیل
72- رموه بسهم من سهام کثیرةفلم بیق إلّا من قواه قلیل
73- فخرّ صریعا ظامیا عن جواده‌فأضحت ربوع الخصب و هی محول
74- و راح إلی نحو الخیام جواده‌خلیّا من النّدب الجواد یجول
75- برزن الیه الطّاهرات حواسرالهنّ علی المولی الحسین عویل 71- امام، چنان حمله‌ای کرد که جمع دشمنان را (همچون گربه‌ها که از صدای برخورد تیغها فرار کنند) پراکنده ساخت.
72- در اینجا بود که امام را آن‌چنان تیرباران کردند، که از قوای امام، جز اندکی چیزی نماند.
73- پس به حال تشنه، از اسب به زمین افتاد، و بر روی تلهای خاک مسکن گزید.
74- اسبش به سوی خیمه‌ها روانه شد، در حالی‌که این اسب، دیگر آن بزرگمرد حمله‌کننده را بر روی خود نداشت.
75- بانوان مطهّر از خیمه‌ها حسرت‌کنان بیرون آمدند و بر مولا و سرورشان حسین (ع) گریه سر دادند.
76- فلهفی و قد جاءت إلیه سکینةتقبّل منه النحر و هی تقول

77- أبی کنت بدرا یرشد الناس نورهفوافاه فی بدر الکمال افول
78- و کنت منارا للهدی غاله الرّدیفلم بیق للدّین الحنیف کفیل
79- أبی أنت نور اللّه اطفیء نورهو لکن إلی اللّه الامور تؤل
80- فیادوحة المجد الذی عند ماذوتتصوّح نیت العزّ و هو محیل 76- پس واافسفا، که سکینه پیش اسب آمد، در حالی‌که بر سینه‌ی او بوسه می‌زد چنین می‌گفت:
77- «ای پدر من، تو ماهی بودی که به نورت همه مردم را ارشاد می‌کردی، لکن ماهی که در نهایت کمال، افول کردی و ناپدید شدی.
78- تو بر جهان هدایت همچون چراغی پرتوافکن بودی، لکن هواداران پستی و ذلّت تو را خاموش کردند.
79- ای پدر! تو نوری بودی الهی که تو را خاموش کردند، اما باید دانست که همه کارها به خدا بازمی‌گردد.
80- ای باغ و گلستان مجد و شکوه، تو که رفتی همه گیاهان عزّت و بزرگواری که طراوتی داشتند، پرپر شدند و خشکیدند.
81- یعزّ علی إلاسلام رزؤک سیّدیو ذلک رزؤ فی الأنام جلیل
82- و وافت إلیه زینب و هی حاسرو دمعتها فوق الخدود تسیل
83- فلاقته من فوق الرّمال مرّملاسلیب الرّدی تسفی علیه رمول
84- فقبّلت الوجه التریب و أنشدتو من حولها للطّاهرات عویل
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:365 85-: أخی! ضیعّت فینا وصایا محمّدو أرادک بغضا للنبیّ جهول 81- سرورا! این داغ تو بر اسلام خیلی سخت است. برای مردم این داغ و سوکی بس بزرگ و شگرف است.
82- آنگاه زینب پیش اسب آمد. در حالی‌که سرگشته و پریشان و اشک بر رخسارش جاری بود.
83- زینب اسب را که خون‌آلود دید و دید که پوشش خود را برافکنده و آغشته به خاک و خونین است.
84- رخ خاک‌آلود را بوسه‌ای زد، و آنگاه از زنان پاک‌سیرت که پیرامون او بودند ناله بلند شد:
85- «ای برادر!» سفارشهایی که محمّد (ص) کرده بود، در میان ما کنار گذاشته شد، و مردم نادان تو را به دشمنی پیغمبر و کینه‌ی او هلاک کردند.
86- أخی! ظفرت فینا علوج امیّةو سادت علینا أعبد و نغول
87- فلو کان حیّا أحمد و وصیّهفأیّ ید کانت علیک تطول؟
88- فدافعها الشّمر اللّعین و قد جثابقلب قسی و الکفر فیه أصیل
89- و حزّ وریدا ظامیا دون وردهفحزّت فروع للعلی و اصول
90- و حلّ عری إلّاسلام و انهدم الهدیو طرف المعالی و الفخار کلیل 86- ای برادر! وحشیان خاندان امیّه بر ما چیره شدند و بندگان و حرامزادگان

بر ما سیادت یافتند.
87- هرگاه پیغمبر و وصیش علی (ع) حاضر بودند، چه دستی جرأت داشت که به سوی تو دراز شود؟
88- آنگاه شمر ملعون، او را- که زانو زده بود، به کنار زد، آن سنگدلی که کفر سراپایش را گرفته و در وجودش ریشه دوانیده بود.
89- و رگ آن تشنه‌ی بزرگوار را برید، و اینجا بود که ریشه‌ها و شاخه‌های مکارم و بزرگواری قطع گردید.
90- رشته‌های استوار اسلام، سست شد، و هدایت نابود گردید، و بزرگمرد جهان معانی و افتخار، زبان از گفتن بربست.
91- و ناحت له الأملاک و الجنّ و الملاو کادت به السّبع الشّداد تمیل
92- و زلزلت الأرض البسیط لفقده‌و مالت جبال فوقها و سهول
93- و مزّقت الدّنیا جلابیب عزّهاعلیه و قلب الکائنات ملول
94- فلهفی له بالطفّ ملقی و رأسه‌سنان به فوق السّنان یجول
95- فللّه امر فادح شمل الوری‌و رزؤ علی الإسلام منه خمول 91- فرشتگان و جن و انس، همه بر او نوحه سرودند. نزدیک بود که دریاهای هفتگانه به رسم اشک بر وی سرازیر شوند.
92- پهنه‌ی زمین گسترده را زلزله گرفت، و کوهها و بیابانها به جنبش آمدند.
93- جهان پست، پرده‌های عزّت را بدرید و دل کاینات به درد آمد.
94- فسوس بر آن دیاری که آن تن پاک بر خاک افتاد. و سرش بإلّای نیزه‌ها به حرکت آمد.
95- خدا می‌داند که چه مصیبت بزرگی دامن مردم را گرفت. و چه سوک عظیمی جهان اسلام را در خاموشی و بی‌قدری فرو برد.
96- و خطب جلیل جلّ فی الأرض وقعه‌عظیم علی أهل السّماء ثقیل
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:366 97- بنو الوحی فی أرض الطفوف حواسرو أبناء حرب فی القصور نزول
98- و یصبح فی تخت الخلافة جالسایزید و فی الطفّ الحسین قتیل
99- و یقتل ظلما ظامیا سبط أحمدإمام لخیر الأنبیاء سلیل
100- حبیب النّبی المصطفی و ابن فاطم‌و أین لذین الوالدین مثیل 96- و این مصیبتی چنان بزرگ است که بر زمینیان، سخت بزرگ و بر آسمانیان سنگین و غیر قابل تحمل است.
97- فرزندان پیامبر و خاندان وحی، در خاک کربلا برهنه و داغدیده‌اند، لکن خاندان «حرب» «1» در کاخها آرمیده‌اند.
98- و شگفتا که یزید بر تخت خلافت تکیه زده، و حسین بر خاک کربلا کشته شده است.
99- فرزند پیامبر- پیشوای امت و سرور همه انبیا- با لب تشنه، مظلومانه

به قتل رسیده است.
100- او سلاله‌ی پیامبر برگزیده و حبیب خدا و فرزند فاطمه (س) است، و کجا چنین بزرگانی همانند دارند؟
101- لقد صدق الشیخ السّعید أخو العلی‌علیّ و حاز الفضل حیث یقول
102-: فما کلّ جدّ فی الرّجال محمّدو لا کلّ امّ فی النّساء بتول
103- کفی السّبط فخرا والده و جدّه‌و هم للمعالی و الفخار اصول
104- أ مولای! دمعی لا یجفّ مسیله‌و حزنی مقیم لا یخفّ ثقیل
105- فلا مدمعی یابن الوصیّ مبرّدعلیلا و لا حزنی المقیم یزول 101- به راستی که چه نیکو گفته است شیخ بزرگوار و صاحب معالی «علی حلّی»؛ و با این شعر خود، فضیلت بزرگ به دست آورده است. آنجا که گوید:
102- (در میان مردان بزرگ، هیچ جدّی به کمال محمد (ص) نیست؛ و در میان بانوان هیچ زنی به پایگاه حضرت فاطمه (س) نیست.) «2»
103- بر حسین (ع)، این افتخار بس که چنان جدّی و چنان پدر و مادری دارد، که بنیاد و ریشه‌ی هر بزرگواری و افتخار هستند.
104- ای مولا و پیشوای حق! سیل اشک از دیدگانم خشک نخواهد شد، و اندوه، و سوگم مدام سنگینی خواهد کرد و هرگز تخفیف نخواهد یافت.
105- نه حلقه‌ی دیدگانم از سرشک غم خشک خواهد شد، و نه آتش اندوه هم لحظه‌ای کاستی خواهد گرفت.
106- جمیل بنا الصّبر الجمیل و إنّماعلیک جمیل الصّبر لیس جمیل
107- اعزّی بک الإسلام و المجد و العلی‌و حزنهم باق علیک طویل
108- قفوا یا حداة العیس باطفّ فی حمی‌الحسین و طوفو بالطّفوف و قولوا
109-: أ ریحانة الهادی النّبیّ محمّدو من لعلیّ و البتول سلیل!
110- علیک سلام اللّه یا سیّد الوری!و یا خیر من سارت ألیه قفول! 106- اگرچه «صبر جمیل» در نظر ما زیبا و جمیل است، اما همین صبر جمیل، بر مصیبت تو، جمیل و زیبنده نیست.

_____

(1)- خاندان حرب: بنی امیّه، حرب بن امیّه جدّ اعلای بنی امیه و پدر ابو سفیان است.
(2)- این بیت از لامیه‌ی شیخ علاء الدّین علی حلّی است.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:367
107- من در عزای تو، بر اسلام و هرچه مجدد و بزرگواری است، تسلیت می‌گویم. اندوه اسلام و بزرگواران عالم درباره‌ی تو اندوه جاودانه است.
108- ای شترسواران و ای کاروانیانی که از کربلا گذر می‌کنید، در این دیار درنگ کنید و طوافی به جای آورید و بگویید:
109- «ای فرزند پاک پیامبر هدایت محمد (ص)! ای کسی که سلاله‌ی

علی و فاطمه‌ی بتولی!
110- ای سرور همه آفریدگان، ای کسی‌که همه‌ی درفش‌ها به سوی زیارت او برمی‌گردند.
111- لئن جهلت یوما علیک امیّةفقدرکم عند الآله جلیل
112- و إن حال منک الحال فی دار غربةفانّک فی دار الفخار أهیل
113- و إن بتّ مسلوب الرّداء ففی غدمن السّندس العالی رداک جمیل
114- و إن مسّکم حرّ الهجیر فانّمالکم فی جنان العالیات مقیل
115- و إن منعت ماء الفرات نفوسکم‌لها من رحیق السّلسبیل نهول 111- هرگاه روزی بنی امیه مقام تو را ندانست، چه باک که قدر و مقام تو پیش آفریدگار، بزرگ است.
112- هرگاه احوال روزگار، تو را در دیار غربت افکند، چه باک که در سرای افتخار جاوانه آرمیده‌ای.
113- هرگاه جامه از تن پاک تو کندند، فردا است که از لباس دیبا و حریر بهشتی بر تن خواهی داشت.
114- هرگاه شما خاندان را سختی گرمای نیمروز از پای درآورد، اهمیّتی ندارد، زیرا شما در بهترین مساکن بهشت خواهید آرمید.
115- و هرگاه شما را از آشامیدن آب فرات بازداشتند، در بهشت از شراب سلسبیل سیراب خواهید شد».
116- أ مولای: آمالی تؤمّل نصرکم‌و قلبی إلی کم بالولاء یمیل
117- و قد طال دور الصّبر فی أخذ ثارکم‌أما آن للظلم المقیم رحیل؟
118- متی بنطفی حرّ الغلیل و یشتفی‌فؤاد بالام المصاب علیل؟
119- و یجبر هذا الکسر فی ظلّ دولةلها النصر جند و الأمان دلیل؟
120- و ینشر للمهدیّ عدل و ینطوی‌به الظّلم حتما و العناد یزول
121- هنالک یضحی دین آل محمّدعزیزا و یمسی الکفر و هو ذلیل 116- ای مولای من! همه آرزوهای من بر امید پیروزی و نصرت شما بسته و دل من بر مهر و ولای شما اهل بیت گرویده است.
117- مدتی که برای گرفتن انتقام خون شما گذشته، بسی طول کشیده است؛ آیا وقت آن نرسیده که این ستم بزرگ، از زمین برداشته شود؟
118- این آتش تفته‌ی دل، کی فرو خواهد نشست؟ و این دل رنجور داغدیده و سوگوار کی بهبود خواهد یافت.
119- چه‌وقت این شکست‌ها، در سایه‌ی دولت پیروزمند عدل‌وداد، جبران خواهد شد، دولتی پیروزنشان که به امن و سعادت رهنمون است.
120- چه هنگام بساط عدل مهدی «عج» گسترده و بساط ظلم و بیداد به کلی برچیده خواهد شد، و کینه و دشمنی نابود
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:368
خواهد گردید؟

121- آن هنگام است که دین آل محمّد (ص) پیروز و کفر خوار و سرنگون خواهد شد.
***
1- فروع قریضی فی البدیع أصول‌لها فی المعانی و البیان أصول
2- و صارم فکری لا یفلّ غراره‌و من دونه العضب الصّقیل کلیل
3- سجیّة نفسی انّها لسخیّة‌تمیل إلی العلیاء حیث أمیل
4- فلا تعدلی یا نفس! عن طلب العلاو یا قلب لا یثنیک عنه عذول
5- ففی ذروة العلیاء فخر و سؤددو عزّ و مجد فی الأنام و سول
6- خلیلیّ ظهر المجد صعب رکوبه‌و لکنّه للعارفین ذلول 1- فروغ چکامه‌ی من، در بدیع، اصول شمرده می‌شود. و سخن من، ریشه در معانی و بیان دارد.
2- لبه‌ی تیز شمشیر فکرتم، هرگز کند نمی‌شود و دگر تیغ‌ها، در کنار تیغ اندیشه‌ام کند هستند.
3- خویی که در جانم ریشه دارد، داد و دهش است، و جانم را به هرسو که خواهد می‌کشد.
4- ای نفس! هرگز از طلب معانی باز نایست، و ای دل! مبادا که ملامتگر، تو را از این آرمان به بیراهه بکشاند.
5- در این اوج کرامت، می‌توان احساس افتخار و سروری کرد، و به عزّ و مجد و بزرگواری نایل شد.
6- ای دوست! سوار شدن بر پشت مجد و بزرگواری سخت دشوار است، لکن این مرکبی است که بر عارفان راه، رام می‌شود.
7- جمیل صفات المرء زهد و عفّة‌و أجمل منها أن یقال فضیل
8- فلا رتبة إلّا و للفضل فوقهامقام منیف فی الفخار أثیل
9- فللّه عمر ینقضی و قرینه‌علوم و ذکر فی الزّمان جمیل
10- تزول بنو الدّنیا و إن طال مکثهاو حسن ثناء الذّکر لیس یزول
11- فلا تترکنّ النفس تتبّع الهوی‌تمیل و عن سبل الرّشاد تمیل «1» 7- زهد و عفت، زیباترین اوصاف آدمی است؛ و زیباتر از آن اینکه بگویند صاحب فضل است.
8- هیچ مرتبه‌ای نیست، جز اینکه در میان مفاخر، فضل در آن میان مقام شامخی دارد.
9- چه خوش است آن زندگانی که در کنار آن، دانش و نام نیک در صفحه‌ی روزگار جلوه‌گری کند.
10- شیفتگان دنیا، اگرچه روزگار درازی کامرانی کنند، سرانجام از بین می‌روند، لکن نام نیک از جریده‌ی روزگار سترده نمی‌شود.
11- هرگز پیروی از نفس و هوای نفس مکن، چراکه تو را از راههای هدایت منحرف می‌سازد.

_____
(1)- ادب الطف؛ ج 4، ص 224.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:369

حافظ بُرسی حلّی

اشاره

حافظ شیخ رضی الدّین رجب برسی حلّی، از علمای شیعه در قرن نهم هجری می‌باشد. از زندگانی او اطّلاع چندانی در دست نیست. ولی آثار ارزشمند او نشانگر شخصیت ممتاز و مقام والای او در علم و عرفان و ادب می‌باشد. محل تولّد او را برس «1» و مسکن او را در حلّه دانسته‌اند. وی در حدود سال 743 ه. ق متولّد شد. تخلّص خود را «حافظ» نام نهاد.
شیخ حرّ عاملی او را «فاضل، محدث، شاعر و ادیب» توصیف نموده و علّامه امینی گفته است: «از عرفای علمای امامیه و فقهای آنها بوده که از علوم گوناگون بهره داشته و امتیاز او در فن حدیث و پیشتازی او در ادبیات و شعر و خوب سرودن آن، مهارتش در علم حروف و اسرار و استخراج فواید آن، آشکار است، و با همه‌ی اینهاست که کتابهای او را پر از تحقیق و دقت نظر می‌یابی و او را در عرفان و علم حروف شیوه‌های خاصی است. چنانکه در ولایت ائمه (ع) آراء و نقطه‌نظرهایی دارد که برخی از مردمان نمی‌پسندند و از همین‌روی او را به غلوّ و زیاده‌روی نسبت داده‌اند. ولی حق این است که تمامی شئونی را که نامبرده در مورد اهل بیت (ع) اثبات کرده است پایین‌تر از مرتبه‌ی غلو، و غیر از درجه‌ی نبوّت است». حرّ عاملی گفته است: در کتاب «مشارق انوار الیقین او، افراط و زیاده‌روی هست، و بساکه به غلو نسبت داده شود.» در عین‌حال بروجردی بالصراحه او را تبرئه کرده و گوید: «برسی از این نسبت بری است.»
از جمله آثار حافظ برسی: «مشارق انوار الیقین فی حقایق اسرار امیر المؤمنین (ع)» بارها در بمبئی و بیروت و ایران چاپ و منتشر شده است. «مشارق الامان و لباب حقایق الایمان»، این کتاب تأویل سوره‌ی فاتحه الکتاب است. «رسالة فی الصّلوات علی النّبی و آله المعصومین»، «رسالة اللمعة من اسرار لأسماء و الصفات و الحروف و الایات و الدعوات»، «الدر الثمین فی خمسمائة آیة نزلت فی مولانا امیر المؤمنین (ع)»، «لوامع انوار التمجید و جوامع اسرار التوحید» و ...
بخشی از اشعار او که همه در مدح و منقبت اهل بیت عصمت (ع) است در پایان کتاب مشارق او و قسمتی دیگر در اعیان الشیعه، الغدیر و امل الامل ذکر شده است.
وی به سال 813 هجری وفات یافت. مدفن او را محدّث قمی به نقل از کتاب یکی از صوفیه‌ی عصر خود مزار قتلگاه مشهد نوشته است. اما در ریحانة الادب گوید: قبرش در اردستان در وسط باغی است. «2»

در رثاء حسین (ع):

1- یمینا بنا حادی السری إن بدت نجدیمینا فللعانی العلیل بها نجد
2- و عج فعسی من لاعج الشوق یشتفیغریم غرام حشو أحشائه و قد
3- و سربی لسرب فیه سرب جآذرلسربی من جهد العهاد بهم عهد
4- و مربی بلیل فی بلیل عراصهالأروی بریّا تربة تربها ندّ
5- وقف بی انادی وادی الّا یک علّنیهناک أری ذاک المساعد یا سعد!

---

(1)- قریه‌ای بین کوفه و حلّه.
(2)- امل الآمل؛ ج 2، ص 117. الغدیر؛ ج 7، ص 33- 68 با تلخیص. اعیان الشیعه؛ ج 6، ص 465- 468 با تلخیص. ریحانة إلادب؛ ج 1، ص 304. تنقیح المقال؛ ج 1، ص 429.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:370
1- ای سرودخوان کاروان! سوگند می‌خورم که اگر راه روشن پدیدار شود رنجور و دردمند نیز دلیر و زورآور می‌گردد.
2- بایست و درنگ کن که چه‌بسا دلسوختگان بهبود یابند. دلباختگی دلدادگان، مایه درونی‌اش همچو آتش سوزان است.
3- مرا به راهی بر که گلّه‌های آهو بچگان از آن‌جا می‌گذرد. مرا به آنجا بر که از تلاش باران‌ها در آغاز بهار نشانه‌ای در آن مانده است.
4- مرا به سراغ آن شب بر تا در میان فضای گشاده‌اش باد سرد و نمناک آن را ببویم و خاکی را سیراب کنم که بوی خوش، همزاد آن است.
5- هان! ای نیکبخت! بایست و درنگ کن تا من در بیشه‌ای با آن درختان درهم پیچیده آواز سر دهم شاید یار را ببینم.
6- فبالرّبع لی من عهد جیرون جیرةیجیرون إن جار الزمان إذا استعدوا
7- هم إلّا هل الأ أنّهم لی أهلةسوی أنّهم قصدی و انّی لهم عبد
8- عزیزون ربع العمر فی ربع عزّهمتقضّی و لا روع عرانی و لا جهد
9- و ربعی مخضرّ و عیشی مخضلّو وجهی مبیضّ و فودی مسودّ
10- و شملی مشمول و برد شبیبتیقشیب و برد العیش ما شانه نکد 6- در آن سراها از روزگار جیرون «1» همسایگانی دارم که اگر کسی از ستم روزگار به دامن آنان گریزد پناهش می‌دهند.
7- وابستگان به آنجایند و در دیده‌ی من به ماه نو می‌مانند آنان را می‌جویم و بندگی می‌نمایم.
8- ارجمندانی که بهار زندگی‌ام در سرای ارجمندشان سپری گردید نه از چیزی باک داشتم و نه تکاپویی نمودم.

9- خانه‌ام سرسبز بود و زندگی‌ام شاداب، چهره‌ام سپید و موهای سرم سیاه.
10- بستگان من همداستان و جامه‌ی جوانی‌ام نو و پاکیزه از خنکی دلپذیر زندگی چیزی کم نداشتم.
11- معالم کلاعلأم معلمة الرّبی‌فأنهارها تجری و أطیارها تشدو
12- طوت حادثات الدهر منشور حسنهاکما رسمت فی رسمها شمأل تغدو
13- و أضحت تجرّ الحادثات ذیولهاعلیه و لا دعد هناک و لا هند
14- و لا غرو إن جارت و مارت صروفهاو غارت و أغرت و اعتدت و اغتدت تشدو
15- فقد غدرت قدما بآل محمّدو طاف علیهم بالطفوف لها جند 11- نشانه‌هایی که درفش‌های برافراشته را به یاد می‌آرند (همان‌گونه که سنگ‌چین‌های کوه، راه را می‌نمایند، نشانه‌های برجامانده از خانه‌ها نیز سرای پیشین دلدار را نشان می‌دهند).
12- جوی‌های آن روان و پرندگانش سرودخوان و اکنون پیش‌آمدهای روزگار، نامه‌ی زیبایی‌اش را درهم پیچیده.
13- همان‌گونه که باد شمال چون می‌وزد جای پایش را بر آن می‌نهد به روزی افتاده که رویدادها دامن خود را بر سر آن می‌کشند.
14- پس شگفت نیست که ستم کند و گردش آن چون لرزش آب دریا بنماید به یغما ببرد، آزمند گرداند، دشمنی اندازد، به نادرستی گراید و شب را سرودخوانان به روز برساند.

_____

(1)- جیرون: نام یکی از دروازه‌های دمشق که از نام بنیان‌گذار آن گرفته شده است.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:371
15- چراکه از خیلی پیش با خاندان محمّد (ص) نیرنگ باخت و با سپاه خود در کرانه‌های فرات گرداگرد آنان را گرفت.
16- و جاشت بجیش جاش طام عرمرمخمیس لهام حام یحمومه اسد
17- و عمّت بأشرار عن الرشد قد عمواو هل یسمع الصّم الدعاء إذا صدّوا؟
18- فیا امّة قد أدبرت حین أقبلتفرافقها نحس و فارقها سعد
19- أبت إذ أتت تنأی و تنهی عن النهیو ولّت و ألوت حین مال بها الجدّ
20- سرت و سرت بغیا و سرّت بغیّهابغیّا دعاها إذ عداها به الرشد 16- لشکری بسیار و تیزتک و برخوردار از سازمانی رسا را پیرامونشان به جوشش واداشت که شیران پیرامون یحموم «1» آن می‌چرخیدند.
17- و همگان از بدکنشانی که چشمشان از دیدن راه راست ناتوان بود آیا کران می‌توانند آوا و آواز کسی را بشنوند؟

18- ای آن گروه که چون روی می‌آرد، پشت به رستگاری می‌کند! نافرخندگی‌ها با آن هماهنگ است و خجستگی‌ها ناسازگار!
19- چون بیامد از پذیرفتن راستی سرباز زد و دور شد و مردم را از زندگی خردمندانه بازداشت. «2»
20- و چون بخت به او روی آورد او پشت نمود. و راه خود را کج کرد. با گردنکشی به گردش پرداخت تا فرمانده‌ی تبهکارش را شادمان گرداند. همان تبهکار که چون با آیین راستی درافتاد آنان را به سوی خویش خواند، گروهی که چون به کوشش افتد در پهن‌دشت لغزش‌ها دربه‌در می‌شود.
21- عصابة عصب أوسعت إذ سعت إلی‌خطاء خطاها و الشقاء بها یحدو
22- أثاروا و ثاروا ثار بدر و بادروالحرب بدور من سناها لهم رشد
23- بغت فبغت عمدا قتال عمیدهاصدور طغاة فی الصدور لها حقد
24- و ساروا یسنّون العناد و قد نسوا المعادفهم من قوم عاد إذا عدوّا
25- فیا قلب قلب الدین فی یوم أقبلواإلی قتل مأمول هو العلم الفرد 21- و سرودگوی تیره‌بختی‌ها او را همچون شتری به پیش می‌راند برشوراندند و در برابر ماه شب چهارده به خونخواهی برخاستند.
22- و به نبرد با ماه‌هایی کمر بستند که از پرتو آنها راه راست را توان یافت آگاهانه و دلخواهانه به تبهکاری پرداختند و با سالار خویش در نبرد شدند.
23- آری سینه‌ی این گردنکشان از کینه‌ی او مالامال بود. آئین دشمنی و عداوت را با روش خویش بنیاد نهادند و بازگشت پس مرگ را از یاد بردند.
24- و راستی که بایستی آنان را هنگام سرشماری از گروه عاد دانست.

---

(1)- یحموم: نام اسب پیشوای ما حسین (ع) و اسب هشام بن عبد الملک و اسب حسان طائی و اسب نعمان بن منذر. اگر یحموم را بنا به قول استاد بهبودی نام ویژه نگیریم و همان دود و سیاهی بینگاریم معنای بیت چنین می‌شود: «... واداشت که درندگان در سایه‌کش آن می‌آمدند تا در پایان جنگ با گوشت کشته‌ها شکم خود را سیر کنند.
(2)- اشاره به آیه 26 سوره انعام: «وَ هُمْ یَنْهَوْنَ عَنْهُ وَ یَنْأَوْنَ عَنْهُ وَ إِنْ یُهْلِکُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ ما یَشْعُرُونَ» همین کسانند که مردم را از فیض (آیات خدا) منع می‌کنند و خود را محروم می‌دارند و غافل از آنند که تنها خود را به هلاکت می‌افکنند.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:372
25- ای زیر بنیاد کیش ما در روزی که روی آورند تا نماینده‌ی آرزوهای ما آن یگانه مرد برجسته را بکشند.
26- فرکن الهدی هدّوا و قدّ العلی قدّواو أزر الهوی شدّوا و نهج التقی سدّوا

27- کأنّی بمولای الحسین و رهطه‌حیاری و لا عون هناک و لا عضد
28- بکرب البلا فی کربلاء و قد رمی‌بعاد و شطّت دارهم وسطت جند
29- و قد حدقت عین الرّدی حین أحدقت‌عتاة عداة لیس یحصی لهم عدّ
30- و قد أصبحوا حلّا لهم حین أصبحواحلولا و لا حلّ لدیهم و لا عقد 26- ستون راهنمایی را درهم شکستند و بالای سرافرازی را ویران کردند و از بن بدر آوردند کمر به هوس‌بازی بستند و راه را بر پرهیزگاری گرفتند.
27- گویا سرورم حسین و گروه او را می‌نگرم که سرگردانند، نه یاوری دارند و نه کسی دست و بازویش را به پشتیبانی شان می‌گشاید.
28- با رنج و گرفتاری در کربلا دچار کین‌توزی‌ها گردیده‌اند و به خاندانشان که در میان سپاه افتاده دست‌درازی می‌شود.
29- آنگاه که گروهی بی‌شمار از دشمنان سرکش پیرامون آنان را گرفتند گفتی که مرگ و نابودی دیده‌ی خود را بر آنان دوخته است.
30- چون برایشان درآمدند هر ستمی را رواساختند چراکه هیچ‌گونه آیین و پیمانی را پیش چشم نمی‌داشتند.
31- فنادی و نادی الموت بالخطب خاطب‌و طیر الفنا یشدوا و حادی الرّدی یحدو
32- یسائلهم: هل تعرفونی؟ مسائلاو سائل دمع العین سال به الخدّ
33- فقالوا: نعم أنت الحسین بن فاطم‌و جدّک خیر المرسلین إذا عدّوا
34- و أنت سلیل المجد کهلا و یافعاإلیک إذا عدّ العلی ینتهی المجد
35- فقال لهم: إذ تعلمون فما الذی‌دعاکم إلی قتلی فما عن دمی بدّ؟ 31- او که آواز برداشت یکی هم به سهمناکی، بانگ مرگ سرداد. مرغ نیستی ترانه می‌ساخت و سرودگوی نابودی به خوانندگی پرداخت.
32- با سرشک دیده‌گانش که بر روی گونه سرازیر بود. از آنان می‌پرسید: «مرا می‌شناسید؟»
33- گفتند: آری تو حسین پسر فاطمه‌ای و نیای تو را بهترین فرستادگان خدا باید شمرد.
34- تو در خردسالی و سالخوردگی زاده‌ی انسانهای بلندمرتبه‌ای و آنگاه که سربلندی‌ها را به‌شمار آرند تو در بالاترین جایگاه آنی.
35- ایشان را گفت: «اگر اینها را می‌دانید چه انگیزه شما را ناگزیر به کشتن من داشته است؟»
36- فقالوا: إذا رمت النجاة من الرّدی!فبایع یزیدا إنّ ذاک هو القصد
37- و إلّا فهذا الموت عبّ عبابه‌فخض ظامیا فیه تروح و لا تغدو
38- فقال: إلّا بعدا بما جئتم به‌و من دونه بیض و خطیّة ملد
39- فضرب لهشم الهام تتری بنظمه‌فمن عقده حلّ و فی حلّه عقد
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:373 40- فهل سیّد قد شیّد الفخر بیته‌حذار الرّدی یشقی لعبد له عبد؟ 36- گفتند: اگر خواهی از

مرگ برهی باید چنانچه می‌خواهیم دست فرمانبری به یزید دهی.
37- وگرنه اینک دریای مرگ پرآشوب شده و تو باید با لب تشنه در آن فرو روی و دست و پا بزنی.
38- پس گفت: «ننگ باد بر آنچه شما آورده‌اید که بوسه بر لب شمشیر آبدار بر سر نیزه‌ی کوبنده را بر آن پیش باید افکند.»
39- پس زخم‌هایی که استخوان سرها را می‌شکند پی‌درپی فرود آید. با گرهی که می‌زند، می‌گشاید و با گشودن خود برهم می‌بندد.
40- آیا آن سروری که دودمان او کاخ سرافرازی را ساخته‌اند. از بیم مرگ برای برده‌ای که بنده‌ی او است خود را زبون می‌دارد؟
41- و ما عذر لیث برهب الموت یأسه‌یذلّ و یضحی السید یرهبه الاسد؟
42- إذات سام منّا الدهر یوما مذلّةفهیهات یأبی ربّنا و له الحمد
43- و تأبی نفوس طاهرات و سادةمواضیهم هام الکماة لها غمد
44- لها الدم و رد و النفوس قنائص‌لها القدم قدم و النفوس لها جند
45- لیوث وغی ظلّ الرماح مقیلهامغاویر طعم الموت عندهم شهد 41- اگر شیرمردان از هراس بر خود بلرزند چه پاسخی برای خرده‌گیران خواهند داشت؟ آیا با اینکه شیران از دلیری آنان می‌هراسند باید تن به خواری دهند؟
42- اگر یک روز روزگار پیشنهاد کرد خوار شویم بسی دور است که پروردگار ستوده چنین مشی را از ما بپذیرد.
43- و به همین‌گونه جان‌های پاک و آن سرورانی که سرهای دلیران نیام شمشیرشان است از پذیرفتن سرباز می‌زنند.
44 و 45- در نبرد با دشمنان خون مانند گل آنان یا همچون آبی شادی‌بخش است که در آن شنا می‌کنند، روان‌ها را شکار خویش می‌شمارند، پیشتازی به سوی جانبازی را سرافرازی می‌دانند و جان‌ها را سپاه خود، شیران پیکارگاه که سایه‌ی شمشیرها را جای آرامش یافتن می‌شناسند و تا زندگانی که مزه‌ی مرگ را با انگبین برابر می‌خوانند.
46- حماة عن الأشبال یوم کریهةبدور دجی سادوا الکهول و هم مرد
47- إذا افتخروا فی الناس عزّ نظیرهم‌ملوک علی أعتابهم یسجد المجد
48- أیادی عطاهم لا تطاول فی النّدیو أیدی علاهم لا یطاق لها ردّ
49- مطاعیم للعافی مطاعین فی الوغی‌مطاعین إن قالوا لهم حجج لدّ
50- مفاتیح للداعی مصابیح للهدی‌معالیم للساری بها یهتدی النجد 46- پنداری که در روزی ناگوار از شیربچگان خود پاسداری می‌کنند. ماه‌های درخشان تاریکی‌ها که در خردسالی بر سالخوردگان سروری یافته‌اند.
47- چون بر خویشتن ببالند در میان مردم کمتر کسی مانندشان توان یافت. شاهانی‌اند که سرافرازی‌ها بر آستانشان سر بر خاک می‌نهد.
48- نه دست‌هایشان را هنگام بخشندگی با ابر می‌شود برابر نهاد و نه

شکوه و برتری‌های آنان را نپذیرفت.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:374
49- مهمان را خوراک می‌خورانند و هماوران رزمجوی را با نیزه پاسخ می‌گویند چون به سخن آیند فرمان روایند و روشنگری‌هایی کوبنده دارند.
50- خواننده‌ی راه راست را کلید رستگاری‌اند و چراغ‌های راهنما راهروان را نشانه‌های رهنمونگرند که راهبران ورزیده را هم به کار می‌آیند.
51- نزیلهم حرم منازلهم لقی‌منازلهم أمن بهم یبلغ القصد
52- فضائلهم جلّت فواضلهم جلت‌مدایحهم شهد منایحهم ندّ
53- مرابعهم تسقی مرابعهم تلقی‌مطالعهم یکفی مطالعهم سعد
54- کرام إذا عاف عفی منه معهدو صوّح من خضرائه السبط و الجعد
55- و آملهم راج و أمّ لهم رجاو حلّ بنادیهم أحلّ له الرفد 51- میهمانانشان همچون کبوتر حرم از دست‌درازی دیگران برکنار است و آنکه در رزمگاه در برابرشان درآید خود را در پرتگاه افکنده، سرای‌هاشان جای زینهار خواستن است و به دستیاری آنان می‌توان به خواسته‌ها رسید.
52- برتری‌هاشان شکوهمند است و برجستگی‌هاشان تابناک، ستایش‌هاشان به شیرینی انگبین است و بخشش هاشان مشک‌آلود.
53 و 54- مرغزارهاشان سیراب می‌شود و سراهای بهارشان جای دیدار است، هرکه آنان را از چگونگی روزگارش آگاه کند او را درمی‌یابند و ستاره‌ی بختشان بسی روشن است. با میهمان و روزی خواهنده‌ای که هرچه داشته از دست داده و آه ندارد تا با ناله سودا کند جوانمردی می‌نمایند.
55- هرکه آرزویی از آنان خواست به نیکو جایی امید بسته و چون به انجمن آنان پا نهاد کمک و یاری دلخواه را می‌یابد.
56- زکوا فی الوری أمّا و جدّا و والداو طابوا فطاب الامّ و الأدب و الجدّ
57- بأسمائهم یستجلب البرّ و الرضابذکرهم یستدفع الضرّ و الجهد
58- و مال إلی فتیانه و رجاله‌یقول: لقد طاب الممات الأ اشتدّدوا
59- فسار لأخذ التار کلّ شمر دل‌إذا هاج قدح للهیاج لمه زند
60- و کلّ کمیّ أریحّی غشمشم‌تجمّع فیه الفضل و انعدم الضدّ 56- در میان همه آفریدگان پدر و مادر و نیای پاک و پاکیزه‌ای دارند و خود نیز به این‌گونه‌اند.
57- به فرخندگی نام ایشان خرسندی و نیکی می‌خواهیم و با یاد آنان رنج و زیان را از خود دور می‌داریم.
58- به سوی جوانان و مردانش برگشت و گفت: هان! مرگ بر ما آسان شده است! سخت بکوشید.
59- پس همچون سنگ و آهنی که به یکدیگر رسد آتش جنگ از میانه جستن کرد.

60- و هر جوان چالاک به خونخواهی رهسپار گردید و بدین‌سان دلیرمردان خوشخوی که همه‌ی برتری‌ها را در خود گرد آورده و جایی به کاستی و کژی نداشتند، و هیچ‌چیز آنان را از راهی که پیش گرفته بودند نمی‌توانست برگرداند.
61- إذا ما غدا یوم الندا أسر العدیو لمّا بدا یوم الندی اطلق الوعد
62- لیوث نزال بل غیوث نوازل‌سراة کاسد الغاب لا بل هم إلّاسد
63- إذا طلبوا راموا و إن طلبوا رمواو إن ضربوا صدوا و إن ضربوا قدّوا
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:375 64- فوارس اسد الغیل منها فرائس‌و فتیان صدق شأنها الطعن و الطّرد
65- وجوههم بیض و خضر ربوعهم‌و بیضهم حمر إذا النّقع مسودّ 61- کوس جنگ که زده شود، دشمن را گرفتار می‌کنند و گاه بخشندگی مهار نوید را رها می‌دارند.
62- شیران روز رزم و باران‌های فرو ریزنده، رهروانی همچون شیر بیشه، نه بلکه آنان خود شیرند.
63- و چون از آنان چیزی بخواهند می‌پذیرند و چون خود خواستی دارند آهنگ آن می‌کنند. اگر تیغی به سویشان بلند شود درهم می‌شکنند و چون زخمی بزنند از بن برمی‌اندازند.
64- شهسوارانی که شیران بیشه را شکارشان می‌شمارند و جوانمردانی راست‌رو که کارشان زدوخورد با جنگاوران است.
65- با چهره‌هایی سپید و درخشان، چمن‌زارهایی سرسبز و خرّم که چون گردوخاک در نبردگاه همه‌جا را سیاه کند شمشیرهای سپیدشان از خون کین‌توزان سرخ می‌نماید.
66- إذا ما دعوا یوما لدفع ملمّةغدا الموت طوعا و القضاء هو العبد
67- بها کلّ ندب یسبق الطرف طرفه‌جواد علی ظهر الجواد له أفد
68- کأنّهم نبت الّربی فی سروجهم‌لشدّة حزم لا بحزم لها شدّوا
69- لباسهم نسج الحدید إذا بدواجبّالا و أقیالا تقلّهم الجرد
70- إذا لبسوا فوق الدروع قلوبهم‌و صالوا فحرّ الکرّ عندهم برد 66- اگر روزی برای درافتادن با پیش‌آمدی دشوار، نامزد گردند، مرگ و سرنوشت دلخواهانه رشته‌ی بندگی‌شان را به گردن می‌گیرد.
67- در آن‌جا است که هر تاخت برنده‌ای به سوی برتری‌ها، تکاپوی اسبش از به‌هم‌خوردن پلک‌ها نیز تندتر می‌نماید.
68- نیک‌مرد را می‌بینی که شتابان بر پشت اسب نیکش می‌جهد. برفراز زین‌ها به نهال‌های برآمده از زمین می‌مانند که میان را به جای کمربند با دوراندیشی و استوارکاری، سخت بسته‌اند.
69- این سرداران را که در استواری به کوه می‌مانند، اسبانی تیزتک برمی‌دارد و چون آشکار شوند می‌بینی جامه‌هاشان از آهن بافته شده

است.
70- آنگاه که دلهای خود را بالاپوش زره‌ها گردانند و بتازند گرمای تاخت‌وتاز همچون خنکی دلپذیری در کام ایشان است.
71- یخوضون تیّار الحمام ظواملیاو بحر المنایا بالمنایا لها مدّ
72- یرون المنایا نیلها غایة المنی‌إذا استشهدوا مرّ الرّدی عندهم شهد
73- إذا فلّلت أسافهم فی کریهةغدا فی رؤس الدارعین لها حدّ
74- فمن أبیض یلقی الإعادی بأبیضو من أسمر فی کفّه أسمر صلد
75- یذبّون عن سبط النبیّ محمّدو قد ثار عالی النّقع و اصطخب الوقد 71- با لب تشنه در دریای پرآشوب مرگ فرو می‌روند، زیرا آب این دریا را با مرگ می‌توان افزود و به بالاروی واداشت.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:376
72- رسیدن به مرگ را برترین آرزوها می‌شناسند و هنگام جانبازی، تلخی نیستی را با شیرینی انگبین برابر می‌گیرند.
73- اگر در رویدادی ناگوار تیغ‌هاشان آسیب ببیند و کند شود فردا با کوبیدن آن بر سر خودسران تیزش می‌کنند.
74- و اینک سپیدرویی را بنگر که با شمشیر سپید و درخشانش با دشمن روبرو می‌شود و گندم‌گونی که نیزه‌ای سخت را در مشت می‌فشرد.
75- از دخترزاده‌ی پیامبر پشتیبانی می‌کنند، گردوخاک برخاسته و آتش پیکار، بانگی سخت به راه انداخته است.
76- یخال بریق البیض برقا سجاله‌الدماء و أصوات الکماة لها رعد
77- إلی أن تدانی العمر و اقترب الرّدی‌و شان اللّیالی لا یدوم لها عهد
78- أعدّوا نفوسا للفناء و ما اعتدوافطوبی لهم نالوا البقاء بما عدّوا
79- أحلّوا جسوما للمواضی و أحرموافحلّوا جنان الخلد فیها لهم خلد
80- أمام الإمام السبط جادوا بأنفس‌بها دونه جادوا و فی نصره جدّوا 76- درخشش شمشیرها آذرخشی را می‌نماید که بارانی تند از خون دلیران را همراه دارد و فریاد آنان نیز تندر آن است.
77- تا زندگی به سر می‌رسد و مرگ نزدیک می‌شود. چراکه روزگار همیشه با یک برنامه کار نمی‌کند،
78- روان‌هایی را برای نیستی آماده کردند و از مرز خویش پای فراتر ننهادند. خوشا به حال ایشان که با آنچه به جا آوردند به جاودانگی پیوستند.
79- پیکر خود را برای زخم شمشیرها رواشناختند گویی جامه‌ی دیدار از خانه‌ی خدا را پوشیدند. و به این‌گونه پای در بهشت جاودان نهادند که جاودانه بمانند.
80- و در پیشگاه پیشوای ما دخترزاده‌ی پیامبر جانفشانی‌ها نمودند؛ و او را بسیار یاری کردند.
81- شروا عند ما باعوا نفوسا نفائسافغی هجرها وصل و فی وصلها نقد

82- قضوا إذ قضوا حقّ الحسین و فارقواو ما فرّ قوابل وافقوا السعد یا سعد
83- فلمّا رأی المولی الحسین رجالهو فتیانه صرعی و شادی الردی یشدو
84- غدا طالبا للموت کاللّیث مغضبایحامی عن الأشبال یشتدّ إن شّدوا
85- و إن جمعوا سبعین ألفا لقتلهفیحمل فیهم و هو بینهم فرد 81- روان خود را بخشیدند و در یاری او کوشیدند و کالایی بس گران خریدند و جان خویش در بهای آن پرداختند. زیرا با جدایی از جان به جانان می‌پیوندند و در این راه بها را که دادند بی‌درنگ به خواسته‌ی خود خواهند رسید.
82- چون حق حسین بگزاردند درگذشتند، روی از جهان برتافتند و پراکندگی نیانداختند چراکه این نیکبختان با خوشبختی هماهنگ گردیدند.
83 و 84- سرور ما حسین که دید مردان و جوانان وابسته به او کشته شدند و سرودگوی مرگ سرگرم خوانندگی است بسان شیری خشمگین که به پاسداری از بچّگان خود پردازد و دشمن کارش را دشوار گرداند با شدت جویای مرگ گردید؛ و به استقبال مرگ رفت.
85- که اگر هفتاد هزار تن نیز در کشتن او همداستان می‌شدند یک تنه به میان آنان تاخت می‌برد.
86- إذا کرّ فرّوا من جریح و واقعذبیح و مهزوم به طوّح الهدّ
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:377 87- ینادی: إلّا یا عصبة عصت الهدیو خانت فلم یرع الذّمام و لا العهد
88- فبعدا لکم یا شیعة الغدر إنّکمکفرتم فلا قلب یلین و لا ودّ
89- و لا یتنا فرض علی کلّ مسلمو عصیاننا کفر و طاعتنا رشد
90- فهل خائف یرجو النّجاة بنصرناو یخشی إذا اشتدّت سعیر لها وقد؟ 86- چون می‌تازد همه می‌گریزند، برخی زخمی می‌شوند و دیگران می‌افتند، یکی را گلو می‌درد و دومی را درهم می‌شکند، بی‌آنکه راه گریزی بگذارد.
87- آواز می‌دهد: ای گروهی که راهبران را نافرمانی کردید، نادرستی نمودید و هیچ پیمان و آیینی را نگاه نداشتید!
88- ای پیروان نیرنگ از مهربانی خدا دور باشید! با کیش راستین ناسازگاری کرده‌اید و در دل شما هیچ‌گونه نرمی و دوستی راه نیافت.
89- پذیرفتن فرمان ما، بر هر مسلمان بایسته است، نافرمانی از ما، به‌درشدن از کیش است و فرمانبری از ما، بودن در راه است.
90- آیا کسی هست که از زبانه کشیدن آتش دوزخ بهراسد و ما را به امید رستگاری یاری دهد و از خدا پروا کند؟!
91- و یرنو لنحو الماء یشتاق ورده‌إذا ما مضی یبغی الورود له ردّ
92- فیحمل فیهم حملة علوّیةبها للعوالی فی أعالی العدی قصد
93- کفعل أبیه حیدر یوم خیبرکذلک فی بدر و من بعدها احد
94- إذا ما هوی فِی لبّة اللیث عضبه‌فمن نحره بحر و من جزره مدّ

95- و عاد إلی أطفاله و عیالهو غرب المنایا لا یفلّ لها حدّ 91- آرام به آب‌ها می‌نگرد و به امیدی که خود را به آن برساند ولی چون به راه می‌افتد جلوی او را می‌گیرند.
92- مانند علی در میانشان به تاخت می‌پردازد که گویی می‌خواهد با نیزه‌اش سر و سینه‌ی دشمنان را یکباره درهم کوبد.
93 و 94- همچون رفتار پدرش شیرمرد روز خیبر و نیز بدر و سپس احد شمشیر برنده‌اش که میان سینه‌ی شیران فرو می‌رود از سرهای بریده، دریای خون به راه می‌اندازد و از کشتار آنان آب این دریا را می‌افزاید و مدّ پدید می‌آید.
95- به سوی کودکان و خانواده‌اش برمی‌گردد ولی افسوس که تیغ آهن شکاف مرگ، لبه‌اش کند نمی‌شود و خراش نمی‌دارد.
96- یقول: علیکنّ السّلام مودّعافها قد تناهی العمر و اقترب الوعد
97- إلّا فاسمعی یا اخت إن مسّنی الرّدی‌فلا تلطمی وجها و لا یخمش الخدّ
98- و إن برحت فیک الخطوب بمصرعی‌و جلّ لدیک الحزن و الثکلّ و الفقد
99- فارضی بما یرضی إلهک و اصبری‌فما ضاع أجر الصابرین و لا الوعد
100- و أوصیک بالسجّاد خیرا فانّه‌إمام الهدی بعدی له الأمر و العهد 96 و 97- می‌گوید: درود بر شما که برای بدرود آمده‌ام. اینک زندگی به پایان آمد. و نوید پیوستن به آستان خداوند نزدیک شده، خواهرم بشنو که اگر مرگ مرا دریافت، سیلی بر چهره مزن و گونه را مخراش.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:378
98 و 99- اگر کشته شدن من بار رویدادی سهمناک را بر دل تو نهاد و اندوه و داغ از دست دادن من بسی سنگینی نمود، بر آن‌چه خدای تو، به آن خشنود است، راضی باش و شکیبایی کن که پاداش و نوید شکیبایان از میان نخواهد رفت.
100- تو را سفارش می‌کنم که سجّاد را نیکو پرستاری کنی که پس از من رهبر راه راست است و پیمان فرمانبری را با او باید بست.
101- فضجّ عیال المصطفی و تعلّقوابه و استغاث إلّا هل بالنّدب و الولد
102- فقال و کرب الموت یعلو کأنّه‌رکام و من عظم الظما انقطع الجهد
103- الأقد دنی الترحال فاللّه حسبکم‌و خیر حسیب للوری الصّمد الفرد
104- و عاد إلی حرب الطغاة مجاهداو للبیض و الخرصان فی قدّه قدّ
105- إلی أن غدا ملقی علی التّرب عاریایصافح منه إذ ثوی للثری خدّ
101- خانواده‌ی پیامبر برگزیده شیون برآوردند، به دامنش آویختند و خاندان و فرزندان وی با ناله‌های خویش در جستجوی پناهی برآمدند.
102- رنج‌های گران و برهم‌انباشته‌ی مرگ بالا گرفت و تشنگی سخت تاب و توان او را می‌ربود که گفت:
103- هنگام کوچ کردن از جهان رسیده و اینک خدا، شما را بسنده است

که بهترین شمارشگر کارها برای آفریدگان همان یگانه‌ی بی‌نیاز است.
104- به پیکار گردنکشان بازگشت و به تلاش پرداخت، نیزه‌ها و شمشیرها، درخت بالا و اندام او را از بن برکندند.
105- تا به رو و برهنه بر زمین افتاد و گونه‌اش به خاک سوده شد.
106- و شمّر شمر الذیل فی حرّ رأسه‌ألا قطعت منه الأنامل و الزّند
107- فوا حزن قلبی للکریم علا علی‌سنان سنان و الخیول لها وخد
108- تزلزلت السّبع الطباق لفقده‌و کادت له شمّ الشماریخ تنهدّ
109- و أرجف عرش اللّه من ذاک خیفة‌و ضجّت له الأملاک و انفجر الصلد
110- و ناحت علیه الطیر و الوحش وحشة‌و للجنّ إذ جنّ الظلام به وجد
106- شمر کمر بست تا سر او را از تن ببرد که بریده باد بند دست و انگشتانش!
107- اندوه دلم بر آن بزرگوار که سرش بر سنان سنان جای گرفت و اندامش پایمال ستورانی تیز تک گردید.
108- هفت آسمان که یکی برفراز دیگری بود با از دست رفتن او به لرزه درآمد و بسی نماند که بالاترین گردنه‌های کوه‌ها فرو ریزد.
109- تخت‌گاه خداوندی در جهان نهان از بیم لرزیدن گرفت، فرشتگان برای او به شیون آمدند و جایگاههای سر سخت درهم شکافت.
110- پرندگان و وحوش از وحشت به سوگنامه‌خوانی پرداختند و جهان که با پرده‌ای تاریک پوشیده شد پریان از خود بی‌خود گردیدند.
111- و شمس الضّحی أمست علیه علیلة‌علاها اصفرار إذ تروح و إذ تغدو
112- فیا لک مقتولا بکته السّما دماو ثلّ سریر العزّ و انهدم المجد
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:379 113- شهیدا غریبا نازح الدار ظامیاذبیحا و من قانی الورید له ورد
114- بروحی قتیلا غسله من دمائه‌سلیبا و من ساقی الریاح له برد
115- ترضّ خیول الشرک بالحقد صدره‌و ترضخ منه الجسم فی رکضها جرد
111- خورشید بامداد با دردمندی خود را به شب رساند و بالای چهره‌ی آن هنگام آمد و شد زردفام می‌نمود.
112- ای آن کشته که آسمان بر او خون گریست! و با مرگ او تختگاه ارجمندها ارج خود را از دست داد و پایگاه سرافرازی‌ها ویران گردید.
113- ای جان‌باخته‌ی دور از میهن که چشمه‌ی خانه‌اش به مردم آب می‌نوشانید و با تشنه‌کامی سرش را بریدند و از خونش گل‌های سرخ به‌دست دادند! (از رگ گلگون گردنش او را سیراب گردانیدند).
114- جانم فدای آن کشته‌ای که با خون خود او را شستند. برهنه بود و بادهای وزنده جامه بر او پوشید.
115- سپاه چندگانه‌پرستی با کینه‌ورزی ستوران خود را بر اندام او راند، و سینه‌اش را درهم کوفتند و با سم اسبها و تاخت بردن‌هاشان کالبد او را

خرد کردند.
116- و مذراح لمّا راح للأهل مهره‌خليّا يخدّ الأرض بالوجه إذ يعدو
117- برزن حیاری نادبات بذلّةو قلب غدا من فارط الحزن ينقدّ
118- فحاسرة بالردن تستر وجههاو برقعها وقد و مدمعها رفد
119- و من ذاهل لم تدر أين معزّهاتضيق عليها الأرض و الطرق تنسدّ
120- و زينب حسری تندب الندب عندهامن الحزن أوصاب يضيق بها العدّ
121- تنادی: أخی يا واحدی و ذخيرتیو عونی غوثی و المؤمّل و القصد
116- اسب او نیز به سوی خانواده‌ی وی برگشت و چون با پشت تهی از سوار می‌دوید زمین را با گونه‌اش می‌شکافت.
117- زنان با ناله و سرگردانی از سراپرده به درآمدند و با دلی که هیچ نمانده از بسیاری اندوه آتش بگیرد.
118- یکی آن زن اندوهگین است که چهره خود را با آستین می‌پوشاند، آتش، روسری او است و سرشک، بخشش وی.
119- دیگری آن است که سختی رویدادها همه چیز را از یادش برده، نمی‌داند آن‌که به او ارجمندی می‌بخشد کجا رفته.
همه راهها بر او بسته و پهنه زمین بر او تنگ می‌نماید.
120 و 121- زینب ماتم‌زده شیون می‌کند و اندوه چنانش نزار کرده که نتوان گفت. آوا برمی‌دارد که برادرم! و ای یگانه کس و اندوخته‌ی روانم! و ای یاور و پناه و امید و خواسته‌ام!
122- ربيع اليتامی يا حسين و كافل‌الأيامی رمانا بعد بعدكم البعد
123- أخی بعد ذاک الصون و الخدر و الخبايعالجنا علج و يسلبنا وغد
124- بناتک يابن الطّهر طاها حواسرو رحلک منهوب تقاسمه الجند
125- لقد خابت الآمال و انقطع الرجابموتک مات العلم و الدين و الزهد
122- ای که برای یتیمان همچون باران بهاری پر از بخشش بودی. ای حسین! و ای سرپرست بیوه زنان! پس از دوری از شما ما را به جایی دور افکندند.
123- برادرم! پس از آن پوشیدگی‌ها و پرده‌نشینی‌ها و ارجمندی‌ها، درازگوشانی به جنگ ما آمدند و فرومایگان
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:380
جامه‌های ما به یغما بردند.
124- ای زاده طاهای پاک! دخترانت ماتم‌زده‌اند. بار و کالای تو به تاراج می‌رود و سپاهیان آن را میان خود پخش می‌کنند. امید و آرزوها برباد رفت.
125- و با مرگ تو دانش و پارسایی و دین نابود گردید.
126- و أضحت ثغور الكفر تبسم فرحةو عين العلی ينخدّ من سحّها الخدّ
127- و صوّح نبت الفضل بعد اخضرارهو أصبح بدر التمّ قد ضمّه اللّحد

128- تجاذبنا أیدی العدا فضلة الرّداکإن لم یکن خیر الأنام لنا جدّ
129- فأین حصونی و الاسود الاولی بهمیصال علی ریب الزمان إذا یعدوا؟
130- إذا غربت یابن النبیّ بدورکمفلا طلعت شمس و لا حلّها سعد 126- بی‌دینی شادمانه لب به خنده گشود و دیده‌ی سرفرازی چندان گریست تا گونه‌ها را بشکافت.
127- چمن‌زار برتری‌ها پس از سرسبزی و شادابی خشک شد و ماه شب چهارده چهره در گور نهفت.
128- برای ربودن چادرهایی که مانده است دشمنان به کشمکش با ما سرگرمند که پنداری بهترین آفریدگان نیای ما نبوده است.
129- کجا شد آن یاورهای من و شیر مردان نخستین که آنجا بودند که چون به دویدن می‌پرداختند بر پیش‌آمدهای روزگار تاخت می‌بردند؟
130- ای زاده‌ی پیامبر! شما و ماه‌های شب چهارده که روی نهفتید دیگر نه خورشید رخ نمود و نه به‌گونه‌ای نیک در گردش درآمد.
131- و لا سحبت سحب ذیولا علی الرّبی‌و لا ضحک النوّار و انبعق الرعد
132- و ساروا بآل المصطفی و عیاله‌حیاری و لم یخش الوعید و لا الوعد
133- و تطوی المطایا الأرض سیرا إذا سرت‌تجوب بعید البید فیها لها وخد
134- تأمّ یزیدا نجل هند إمامهاالا لعنت هند و ما نجلت هند
135- فیا لک من رزء عظیم مصابه‌یشقّ الحشا منه و یلتدم الخدّ 131- نه ابرها دامن خود را بر فراز و نشیب زمین گسترد و نه شکوفه‌های سپید لب خنده گشود و نه همراه با غرّش تندرها رگبار فرو ریخت.
132- خانواده و تبار پیامبر برگزیده را به راه انداختند آن هم با سرگردانی و بی‌آنکه از نوید و کیفر خداوند پروایی داشته باشند با ستوران سرزمین‌ها را درهم می‌نوردند.
133- آن هم با شتابی که شترمرغ‌ها بیابان دور و دراز را با گامهای تند پشت سر می‌گذارند.
134- آهنگ پیشوای خود یزیدزاده‌ی هند را دارند که نفرین بر هند باد و بر زادگان هند!
135- ای تلخکامی بزرگی که اندوهش دل را می‌شکافد و گونه را می‌لرزاند.
136- أ یقتل ظمآنا حسین بکربلاو من نحره البیض الصقال لها ورد
137- و تضحی کریمات الحسین حواسرایلاحظها فی سیرها الحرّ و العبد
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:381 138- فلیس لأخذ الثار إلّا خلیفةهو الخلف المأمول و العلم الفرد
139- هو القائم المهدی و السیّد الذیإذا سار أملاک السّماء له جند
140- یشیّد رکن الدین عند ظهوره‌علوّا و رکن الشّرک و الکفر ینهدّ «1»
136- آیا حسین در کربلا با لب تشنه کشته شود؟ و شمشیرهای سپید و

آبداده با خون او سیراب گردند؟
137- بانوان ارجمند حسینی ماتم‌زده گردند؟ و هر برده و آزاد به هنگام راه رفتن چشم خود را بر آنها بدوزد؟
138- برای خونخواهی او هیچکس نیست جز یک جانشین که امید می‌داریم پس از او بیاید و نمونه‌ای چون درفش یگانه باشد.
139- اوست قائم (بر پای خاسته) و مهدی (راه یافته) و سروری که چون به راه افتد فرشتگان آسمان سپاه اویند.
140- چون آشکار شود ستون کیش ما را هرچه برتر خواهد افراشت و ستون چندگانه‌پرستی و بی‌دینی را درهم خواهد کوفت.

چکامه دیگر:

1- دمع یبدّده مقیم نازح‌و دم یبدّده مقیم نازح
2- و العین إن أمست بدمع فجّرت‌فجرت ینابیع هناک موانح
3- أظهرت مکنون الشجون فکلماشجّ الأمون سجا الحرون الجامح
4- و علی قد جعل الاسی تجدیده‌وقفا یضاف إلی الرحیب الفاسح
5- و شهود ذلّی مع غریم صبابتی‌کتبوا غرامی و السقام الشارح 1- یاری که تاکنون دربرم بود، آهنگ سفر دارد و مرا در اشکی خونین شناور ساخته است.
2 و 3- اگر چشم به اشک نشیند همچون زمینی که از هم شکافد چشمه‌هایی بخشنده را روان می‌سازد و اندوه‌های نهفته را آشکار گرداندی که هرگاه شتر زورمند، بیابان را پیمود، چارپای رام نشده و سرکش، ناله‌ی خود را بلند می‌کند.
4- افسوس من دم‌به‌دم تازه می‌شود و فراخنای ماتم‌سرایم هر روز پهناورتر می‌نماید.
5- گواهان خواری من همراه با بستانکار دلدادگی‌ام، شیفتگی‌ام و آن بیماری که دلم را پاره گردانید به نگارش درآوردند.
6- أوهی اصطباری مطلق و مقیّدغرب و قلب بالکآبة بائح
7- فالجفن منسجم غریق سائح‌و القلب مضطرم حریق قادح
8- و الخدّ خدّده طلیق فاترو الوجد جدّده مجدّ مازح
9- أصحبت تخفضنی الهموم بنصبهاو الجسم معتلّ مثال لائح
10- حلّت له حلل النحول فبرده‌برد الذبول تحلّ فیه صفائح 6- پلک‌هایم همچون ابر بهارند، و فرورفته و شناور در دریای اشک است و دلم تفتیده از آتشی سوزان که زبانه

---

(1)- الغدیر؛ ج 7، ص 49- 57 ادب الطف؛ ج 4، ص 238- 241.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:382
می‌کشد.
8- سرشک گرمی که فرومی‌چکد گونه‌ام را چاک‌چاک زده و آن شوخی‌کننده‌ی جدپیشه، بی‌ارزشی را نو نموده است.
9- به روزی افتاده‌ام که بالا گرفتن اندوه، شادابی‌ام را کاسته، تن دردمند است و نمونه‌ای آشکار.
10- جامه‌هایی از نزاری بر آن پوشانیده و پیراهن پژمردگی است که شمشیرهای پهناور در آن جای گرفته.

11- و خطیب و جدی فوق منبر وحشتی‌لفراقهم لهو البلیغ الفاصح
12- و محرّم حزنی و شوّال العناو العید عندی لاعج نوایح
13- و مدید صبری فی بسیط تفکرّی‌هزج و دمعی وافر و مسارح
14- ساروا فمعناهم و مغناهم عفاو الیوم فیه نوایح و صوایح
15- درس الجدید جدیدها فتنکّرت‌ورنا بها للخطب طرف طامح 11- سخنگوی بی‌قراری من بر منبر وحشتم از جدایی آنان با شیوایی و رسایی سخن می‌گوید می‌پردازد.
12- اندوهم محرّم است و رنجم شوّال. جشن من سراسر دلسوختگی و سوگنامه‌سرایی است.
13- شکیبایی مدید و گسترده‌ی من در اندیشه‌ی بسیط و پهناورم فرج و سرودگوی است و سرشکم نیز وافر و فراوان و شتابان.
14- رفتند و نشان سرای‌هاشان که در آن زیسته و سپس کوچ کرده بودند ناپدید گردید. و امروز تنها فریاد سوگنامه سرایان را از آن‌جا می‌توان شنید.
15- مرگ و پیش‌آمدهای تازه، سرزمین آن را کهنه نمود، تا رنگی ناآشنا به آن زد.
16- نسج البلی منه محقّق حسنه‌ففناءه ماحی الرسوم الماسح
17- فطفقت إن دبه رهین صبابةعدم الرفیق و غاب عنه الناصح
18- و أقول و الزفرات تذکی جذوةمن الضلوع لها لهیب لافح
19- لاغر و إن غدر الزمان بأهله‌و جفاوحان و خان طرف لامح
20- فلقد غوی فی ظلم آل محمّدو عوی علیهم منه کلب نابح 16- و برای رویدادی سهمناک نگاه خود را برداشت و خیره به آن نگریست.
17- آری زیبایی‌بخش آن جامه پوسیدگی‌اش را نیز درهم بافت.
18- و گردوخاک بیامد و همه نشانه‌ها را زیر خود گرفت و از میان برد. و گرو دلدادگی آغاز به زاری کردم که نه یاری بود و نه اندرزگویی دلسوز.
19- آتش آه‌های سوزان در میان سینه‌ام زبانه می‌کشد و می‌گفتم: چه جای شگفتی است که روزگار با مردم نیرنگ ببازد؟ ستم کند، به گمراهی افتد و با چشم برهم‌زدن خود نادرستی نماید؟
20- در بیدادگری بر خاندان محمّد گمراهی‌اش آشکار شد، سگان پارس‌کننده را بر سر راهشان فرستاد.
21- وسطی علی البازی غراب أسحمو شباعلی الأشبال زنج ضابح
22- و تطاول الکلب العقور فصاولاللّیث الهصور و ذاک أمر فادح
23- و تواثبت عرج الضباع و روّعت‌و السید أضحی للاسود یکافح
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:383 24- آل النبیّ بنو الوصیّ و منبع‌الشرف العلیّ و للعلوم مفاتح
25- خزّان علم اللّه مهبط وحیه‌و بحار علم و الأنام ضحاضح 21- زاغ سیاه

را به ستم بر مرغان شکاری واداشت و زنگی هردم یک‌رنگ را به شیر بچگان چیره گردانید.
22- سگ گزنده به دست درازی‌های بیدادگرانه پرداخت و به سوی شیر شکارشکن تاخت و شگفتا از گرانی این رویداد.
23- کفتارهای لنگ به‌گونه‌ای هراس‌انگیز جستن کردند و شیر برای شیران به نبرد و برابری برخاست.
24 و 25- تبار پیامبر و فرزندان جانشین او، سرچشمه‌ی رفیع شرافت و کلیدهای دانش، گنجینه‌های دانش خداوند که مهبط وحی الهی هستند دریاهای دانشی‌اند که مردم در برابر آن به آبی کم‌ژرفا می‌مانند.
26- التائبون العابدون الحامدون‌الذّاکرون و جنح لیل جانح
27- الصائمون القائمون المطعمون‌الموثرون لهم ید و منایح
28- عند الجدی سحب و فی وقت الهدی‌سمت و فی یوم النّزال جحاجح
29- هم قبلة للساجدین و کعبةللطائفین و مشعر و بطایح
30- طرق الهدی سفن النجاة محبّهم‌میزانه یوم القیامة راجح 26- توبه‌کنندگان، پرستندگان، شاکران و ذکرگویان خدا در هنگامی‌که پرده‌ی شب همه‌جا را می‌پوشاند.
27- روزه‌داران، اقامه‌کنندگان نماز و اطعام کنندگانی که دست بخشندگیشان باز است.
28- هنگام بخشش ابر بارنده اندوه‌گاه رهبری، راه روشن و در روز نبرد سرورانی که به سوی برتری‌ها می‌شتابد.
29- قبله‌ی سجده‌کنندگان و کعبه‌ی طواف‌کنندگانند و محمل شعورند.
30- راههای رهبری و کشتی‌های رستگاری که دوستدار ایشان در روز رستاخیز با ترازویی پر از کار نیک به‌پا می‌ایستد.
31- ما تبلغ الشعراء منهم فی الثناو اللّه فی السّبع المثانی مادح
32- نسب کمنبلج الصّباح و منتمی‌زاک له یعنو السماک الرّامح
33- الجدّ خیر المرسلین محمّد الهادی الأمین أخو الختام الفاتح
34- هو خاتم بل فاتح بل حاکم‌بل شاهد بل شافع بل صافح
35- هو اوّل الأنوار بل هو صفوة الجبّار و النشر الأریج الفایح 31- سرایندگان نتوانند چنانکه باید در ستایش ایشان داد سخن دهند چراکه ستایشگر آنان خداست در قرآن آسمانی‌اش.
32- نژادی همچون بامداد تابان دارند و پرورشگاهی پاکیزه که ستاره نیزه‌دار سماک در برابر آن سر فرود می‌آورد.
33- نیای آنان بهترین فرستادگان خدا، محمّد (ص)، همان راهنمای درستکار و پیروز است که نامه‌ی پیام‌آوری به نام او سرانجام یافته است.
34- او خاتم و به پایان برنده است و فاتح و گشاینده و فرمانروا نیز و میانجی و گواهی که از لغزش‌ها چشم می‌پوشد.

35- او نخستین نورهاست بلکه برگزیده‌ی خدای توانا و همان بوی خوشی که پراکنده می‌شود.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:384 36- هو سیّد الکونین بل هو أشرف الثقلین حقّا و النذیر الناصح
37- لو لاک ما خلق الزمان و لابدت‌للعالمین مساجد و مصابح
38- و الامّ فاطمة البتول و بضعةالهادی الرسول لها المهیمن مانح
39- حوریّة إنسیّة لجلالهاو جمالها الوحی المنزّل شارح
40- و الوالد الطهر الوصیّ المرتضی‌علم الهدایة و المنار الواضح 36- سرور دو جهان است و به راستی برترین نمونه از دو ثقل و همان اندرزگوی و بیم‌دهنده مردم از کیفر و بدکاری‌ها.
37- اگر او نبود نه روزگار آفریده می‌شد و نه برای جهانیان، پرستشگاهها و چراغ‌ها آشکار می‌گردید.
38- مادر اینان فاطمه‌ی بتول است جگرگوشه‌ی رسول راهنما که خداوند نگاهبان همه را بر او بخشید.
39- با آنکه از میان آدمیان برخاسته به حوریان بهشتی می‌ماند و وحی آسمانی گزارشگر شکوه و زیبایی اوست.
40- پدر پاکش که وصی و مرتضی است و پرچم هدایت و راه روشن است.
41- مولی له النبأ العظیم و حبّه‌النهج القویم به المتاجر رابح
42- مولی له بغدیر خمّ بیعةخضعت لها الأعناق و هی طوامح
43- القسور البتّاک و الفتّاک و السفّاک فی یوم العراک الذّابح
44- أسد الاله و سیفه و ولیّه‌و شقیق أحمد و الوصیّ الناصح
45- و بعضده و بعضبه و بعزمه‌حقّا علی الکفّار ناح النایح 41- و همان سرور که «نبأ عظیم «1»» گزارش سترک از آن او و دوستی وی برنامه استوار است که سوداگر راستی‌ها، سود از آن تواند برد.
42- سرپرستی است که مردم در غدیر خم دست فرمانبرداری به او داده و- بر سر این کار- گردن‌های بالا داشته خویش را فرود آوردند.
43- او همان شیر دلاور است که- در روز پیکار، سر از تن یاغیان جدا می‌کند. دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ج1 384 چکامه دیگر: ..... ص : 381
- شیر خدا و شمشیر او و دوستدار وی و برادر ستوده‌ترین پیامبران (احمد) و جانشین دلسوز او.
45- راستی به زور بازو و تیغ بران و خواست او بود که بدکیشان به سوگنامه‌خوانی نشستند.
46- یا ناصر الأسلام یا باب الهدیٰیا کاسر الأصنام فهی طوامح
47- یا لیت عینک و الحسین بکربلابین الطغاة عن الحریم یکافح

48- و العادیات صواهل و جوائل‌بالشوس فی بحر النجیع سوابح
49- و البیض و السمر اللدان بوارق‌و طوارق و لوامع و لوائح
50- یلقی الردی بحر الندی بین العدی‌حتّی غدا ملقی و لیس منافح 46- ای یاور اسلام و ای دروازه هدایت! ای شکننده بت‌هایی با گردن‌های برافراشته!
47- ای کاش دیده بر حسین می‌گشودی که در کربلا میان گردنکشان از سراپرده‌هایش پاسداری می‌کند.
48- اسب‌های دونده شیهه می‌کشند و خود می‌نمایند و همراه با جنگجویان سخت‌کوش شتابان در دریائی از خون سیه

---

(1)- اشاره به آیات 1 و 2 سوره نبأ.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:385
فام فرومی‌روند.
49- تیغ‌ها و نیزه‌ها همچون آذرخش‌ها نمایان می‌گردند، برق می‌زنند و بر سر گردان کوبیده می‌شوند.
50- دریای بخشش، مرگ را میان کینه‌توزان می‌افکند تا خود برروی می‌افتد و هیچ پاسداری نمی‌ماند.
51- أفدیه محزوز الورید مرمّلاملقی علیه الترب ساف سافح
52- و الماء طام و هو ظام بالعرافرد غریب مستظام نازح
53- و الطاهرات حواسر و ثواکل‌بین العدا و نوادب و نوائح
54- فی الطفّ یسحبن الذّیول بذلةو الدّهر سهم الغدر رام رامح
55- یسترن بالأردان نور محاسن‌صونا و للأعداء طرف طامح 51- جانم فدای او باد که رگ گردنش بریده، خونین افتاده و خاک بر او نشسته.
52- رود از آب لبریز است و او لب‌تشنه در کناری افتاده. تنها، دور از میهن و به دور از خانواده که در زیر شکنجه‌ای سخت ستم می‌بیند.
53- بانوان پاکدامن- ماتمزده و داغدیده- میان دشمنان به زاری و سوگنامه‌سرایی می‌پردازند.
54- در کربلا با افسردگی دامن بر زمین می‌کشند و روزگار، نیزه و تیر نیرنگ خود را به سوی آنان می‌افکند.
55- فروغ زیبایی‌هاشان را با گوشه‌ی آستین می‌پوشانند تا خود را از نگاه خیره‌ی دشمنان برکنار دارند.
56- لهفی لزینب و هی تندب ندبهافی ندبها و الدمع سار سارح
57- تدعو: أخی یا واحدی و مؤمّلی‌من لی إذا ما ناب دهر کالح؟
58- من للیتامی راحم؟ من للأیامی‌کافل؟ من للجفاة مناصح؟
59- حزنی لفاطم تلطم الخدّین من‌عظم المصاب لها جوی و تبارح
60- أجفانها مقروحة و دموعهامسفوحة الصّبر منها جامح 56- بر زینب دریغ

می‌خورم که زاری می‌کند و باران اشک بر چهره او سرازیر است.
57- آواز می‌دهد: برادرم! ای تنها کس و امید من! اگر روزگار ترشرویی‌اش را به من بنماید چه کسی را دارم؟
58- کیست بر پدر مردگان دل بسوزاند و بیوه‌زنان را سرپرستی کند و بیدادگران را اندرز بدهد؟
59- بر فاطمه اندوه می‌برم که از سختی گرفتاری بر دو گونه‌ی خود سیلی می‌زدند و سخت رنجور و اندوهگین است.
60- پلک‌هایش زخم شده و اشک‌هایش خونین است و شکیبائی از دلش رخت بربسته.
61- تهوی لتقبیل القتیل تضمّه‌بفتیل معجرها الدّماء نواضح
62- تحنو علی النّحر الخضیب و تلثم‌الثّغر التّریب لها فؤاد قادح
63- أسفی علی حرم النبوّة جئن مطروحا هنالک بالعتاب تطارح
64- یبدین بدرا غاب فی فلک الثری‌و هزبر غاب غیّبة ضرائح
65- هذی أخی تدعو و هذی یا أبی‌تشکو و لیس لها ولیّ ناصح 61- خواهد تا کشته را ببوسد و در برکشد و با باریکه‌ای از روسری‌اش آن همه خون را پاک کند.
62- و با دلی سوزان بوسه بر آن لب و دندان خاک‌آلود می‌زند.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:386
63- بر پردگیان پیامبر افسوس می‌خورم که آنها را می‌رانند و با نکوهش به راه‌پیمایی وامی‌دارند.
64- و ایشان نیز بر آن ماه شب‌چهارده زاری می‌کنند که در سپهر خاک روی نهفت و بر آن شیر بیشه‌ها که در میان گور نهان گردید.
65- یکی پدر را می‌خواند و دیگری برادر را، درددل‌ها دارند و هیچ دوستدار و دلسوزی نیست.
66- و الطهر مشغول بکرب الموت من‌ردّ الجواب و للمنیّة شابح
67- و لفاطم الصغری نحیب مقرح‌یذکی الجوانح للجوارح جارح
68- علج یعالجها لسلب حلیّهافتطلّ فی جهد العفاف تطارح
69- بالردن تستر وجهها و تمانع الملعون عن نهب الرّدا و تکافح
70- تستصرخ المولی الامام و جدّهاو فؤاد بعد المسرّة نازح 66- رنج مرگ نیز چنان پاکمرد را بی‌خویشتن نموده که به پاسخگویی نمی‌پردازد زیرا مرگ را چنگالی دراز است که پوست را هم می‌کند.
67- فاطمه‌ی کوچک نیز گریه‌ای دلخراش دارد. که سینه را زخم می‌زند و به آتش می‌سوزاند.
68- جانوری به کشمکش با او برخاسته تا زیورهایش را برباید.
69- و او با پاک‌دامنی می‌کوشد که ایستادگی کند و از وی دور شود چهره را با گوشه‌ی آستین می‌پوشاند. و آن نفرین شده را از یغمای جامه‌اش

بازمی‌دارد و با او می‌جنگد.
70- نیای خود همان سرور و پیشوا را به فریادرسی می‌خواند. پس از آن شادمانی گذشته یک‌باره دلش از جای کنده می‌شود.
71-: یا جدّ قد بلغ العداما أمّلوافینا و قد شمت العدوّ الکاشح
72-: یا جدّ غاب ولیّنا و حمیّناو کفیلنا و نصیرنا و الناصح
73- ضیّعتمونا و الوصایا ضیّعت‌فینا و سهم الحور سار سارح
74- یا فاطمة الزهراء قومی و انظری‌وجه الحسین له الصعید مصافح
75- أکفانه نسج الغبار و غسله‌بدم الورید و لم تنحه نوائح 71- ای نیای ما! دشمنان به آرزوی خود رسیدند و آنان‌که دشمنی ما را پنهان می‌داشتند اکنون زبان به سرزنش گشوده‌اند.
72- ای نیای ما! سرپرست و پشتیبان ما رفت و یار و نگهدار و دلسوز ما نماند.
73- مردم! شما ما را از میان بردید، سفارش‌هائی را که درباره‌ی ما شده بود تباه کردید و اینک تیر مرگ روان و نشانه گیر است.
74- ای فاطمه زهرا! برخیز و چهره‌ی حسین را بنگر که بر زمین می‌ساید جامه‌ی مرگ او تاروپودش از گردوخاک است،
75- با خون رگ گردن؛ شستشویش داده‌اند و کسی هم در سوگ او زاری نمی‌کند.
76- و شبوله نهب السیوف تزورهابین الطفوف فراعل و جوارح
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:387 77- و علی السنان سنان رافع رأسه‌و لجسمه خیل العداة روامح
78- و الوحش یندب وحشة لفراقه‌و الجنّ إن جنّ الظّلام نوایح
79- و الأرض ترجف و السماء لأجله‌تبکی معا و الطیر غاد رایح
80- و الدهر من عظم الشجی شق الردأأسفا علیه و فاض جفن دالح 76- شیر بچگان او را شمشیرها به یغما برده‌اند. و در کرانه‌های فرات کفتار بچه‌ها و سگان شکاری به دیدار آنان شتافته‌اند.
77- سر والای او را بر سنان سنان جای داده‌اند و ستوران دشمن، پیکر و سینه‌ی او را لگدکوب کرده‌اند.
78- وحوش بیابان از وحشت جدائی‌اش زاری می‌کنند و پرده‌ی تاریکی که همه‌جا را پوشاند پریان به سوگنامه خوانی می‌پردازند.
79- زمین به لرزه درمی‌آید و آسمان برای او می‌گرید و مرغان در هر شامگاه و بامداد در رفت‌وآمدند.
80- روزگار بر او افسوس می‌خورد و از سرسختی گرفتاری‌اش گریبان چاک می‌دهد و پلک‌های خشک نشدنی‌اش اشک می‌بارد.
81- یا للرّجال لظلم آل محمّدو لأجل ثارهم و أین الکادح؟
82- یضحی الحسین بکربلاء مرّملاعریان تکسوه التراب صحاصح

83- و عیاله فیها حیاری حسّرللذلّ فی اشخاصهنّ ملامح
84- یسری بهم أسری إلی شرّ الوری‌من فوق أقتاب الجمال مضابح
85- و یقاد زین العابدین مغلّلابالقید لم یشفق علیه مسامح 81- هان ای مردان! در این ستم که بر تبار محمّد رفت فریادرسی کنید! کجا است آنکه برای خونخواهی آنان به کوشش و تلاش برخیزد؟
82- حسین- با پیکری خونین- برهنه در کربلا افتاده و خاک آن ریگزار همچون جامه‌ای پیکر او را پوشانده.
83 و 84- خانواده‌ی او سرگردان و ماتم‌زده با چهره‌هایی افسرده و نمایان گرفتار آمده‌اند و- دشمنان کینه‌توز- آنان را بر فراز شتران به سوی بدترین آفریدگان رهسپار گردانیده‌اند.
85- زیور پرستندگان (زین العابدین) را در بند و زنجیر کشیده و هیچ‌کس را دل بر او نمی‌سوزد.
86- ما یکشف الغّماء إلّا نفحةیحیی بها الموتی نسیم نافح
87- نبویّة علویّة مهدیّةیشفی بریّاها العلیل البارح
88- یضحی مناديها ینادی: یا لثارات الحسین و ذاک یوم فارح
89- و الجنّ و الأملاک حول لوائه‌و الرعب یقدم و الحتوف تناوح
90- ... و ... و فی جذعیهماخفضا و نصب الصلب رفع فاتح 86- این اندوه را هیچ چیز از دل ما به در نخواهد برد مگر بویی خوش که همچون بادی آرام بوزد و مردگان را زندگی بخشد،
87- نشانه‌ای از پیامبر و علی و مهدی داشته باشد و بیماران گرفتار را درمان کند.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:388
88- جارچی او بانگ بردارد که: کجایند کشندگان حسین؟ آن‌گاه روزی شادی‌بخش فرارسد.
89- و پریان و فرشتگان پیرامون درفشش را بگیرند. هراس پیشاهنگ است و مرگ رودررو.
90- ... و ... را بر دو تنه درخت می‌آویزند تا پستی‌شان نمودار شود و این برپاکردن دار، سرافرازی و گشایشی خواهد بود.
91- ... و ... و الإثم و العدوان فی ذلّ الهوان شوائح
92- لعنوا بما اقترفوا و کلّ جریمةشبّت لها منهم زناد قادح
93- یابن النبیّ صبابتی لا تنقضی‌کمدا و حزنی فی الجوانح جانح
94- أبکیکم بمدامع تتری اذابخل السحاب لها انصباب سافح
95- فاستجل من مولاک عبد و لاک من‌لولاک جادت علیه قرایح 91- ... و ... و گناه و کین‌توزی در خواری زبونی سخت کوشایند.
92- برای گناهانی که کردند بر آنان نفرین می‌فرستیم و آتش همه‌ی لغزش‌ها از گور آنان برمی‌خیزد.

93- ای زاده‌ی پیامبر! شیفتگی پر درد من پایان‌پذیر نیست و اندوه در همه‌ی پیکرم جای‌گیر شده.
94- با چنان سرشکی بر شما می‌گریم که اگر ابرهای آسمان از باریدن دریغ کنند، جای آن‌ها تهی نماند.
95- (این ارمغان ناچیز را) از بنده‌ی مهرت و از رهی خویش بزرگ بدار و بپذیر که اگر تو نمی‌بودی ذوق او به این نیکویی نمی‌گردید.
96- برسیّة کملت عقود نظامهاحلیّة و لها البدیع و شایح
97- مدّت إلیک یدا و أنت منیلهایابن النّبی و عن خطاها صافح
98- یرجو بها (رجب) القبول إذا أتیو هو الذی بک واثق لک مادح
99- أنت المعاذ لدی المعاد و أنت لیإن ضاق بی رحب البلاد الفاسح
100- صلّی علیک اللّه ما سکب الحیادمعا و ما هبّ النسیم الفائح «1» 96- سروده‌هایی از برسی حلّی است که گره‌های رشته‌ی آن خوش و رسا می‌نماید. و همچو گلوبند آراسته به گوهر، زیبا است.
97- دستی به آستانت دراز کرده که تو- ای فرزند پیامبر!- بخشنده‌ای و از لغزش او چشم می‌پوشی.
98- رجب امید دارد که چون بیاید به دستیاری آنها در پیشگاهت پذیرفته گردد که ستایشگر تو است و پشتگرمی به تو دارد.
99- پس از مرگ که بازگردد تو پناهگاهی و آنگاه که پهنه‌ی زمین بر او تنگ شود تو او را به فراخنای آسایش می‌رسانی.
100- درود خدا بر تو باد و تا کی؟ تا آنگاه که ابر، باران سرشک را فرومی‌ریزد و نسیم‌ها می‌وزد و بوی خوش را می‌پراکند.
***
_____
(1)- الغدیر، ج 7، ص 57- 62. ادب الطف؛ ج 4، ص 241- 245.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:389

چکامه دیگر:

1- ما هاجنی ذکر ذات البان و العلمو لا السّلام علی سلمی بذی سلم
2- و لا صبوت لصبّ صاب مدمعهمن الصبابة صبّ الوابل الرزم
3- و لا علی طلل یوما أطلت بهمخاطبا لاهیل الحی و الخیم
4- و لا تمسّکت بالحادی و قلت له:إن جئت سلعا فسل عن جیرة العلم
5- لکن تذکرت مولای الحسین و قدأضحی بکرب البلا فی کربلا ظمی 1- «نه یاد از سرائی پرنهال و نشانه‌ها مرا بر سر شور می‌آورد و نه درود بر آن دلبر- سلمی- که در گوشه‌ی ذی سلم (سرزمینی با یک گونه درخت) است.
2- نه برای دلداده‌ای که- از سر دلباختگی (سرشک وی) به‌سان رگبارهای جدانشدنی از تندر- سرازیر است شیفتگی می‌نمایم.
3- نه بر ویرانه‌هایی که یک روز در آنجا درنگی دراز داشتم و با چادرنشینان و مردم آن تیره به گفتگو پرداختم.
4- نه به دامان سرودگوی کاروان می‌آویزم و می‌گویم: (اگر به آن شکاف کوه رسیدی از همسایگان پرس‌وجو کن).
5- بلکه سرورم حسین را به یاد آورم که در کربلا با کرب بلا (رنج گرفتاری) تشنه افتاده است.
6- ففاض صبری و فاض الدمع و ابتعد الرقاد و اقترب السهاد بالسقم
7- و هام إذ همت العبرات من عدمقلبی و لم استطع مع ذاک منع دمی
8- لم إن سه و جیوش الکفر جائشةو الجیش فی أمل و الدین فی ألم
9- تطوف بالطفّ فرسان الضّلال بهو الحقّ یسمع و الأسماع فی صمم
10- و للمنایا بفرسان المنی عجلو الموت یسعی علی ساق بلا قدم 6- شکیبائی‌ام نماند، سرشکم روان گردید خواب از دیدگانم برفت و بیداری با بیماری درآمیخت.
7- کار دل به سرگردانی کشید و اشک‌ها سرازیر شد و نتوانستم از ریختن و آمیختن خون خود با آن جلوگیری کنم.
8- او را فراموش نمی‌کنم که سپاهیان بدکیش همچون دریایی پرآشوب پیرامونش را گرفتند.
9- لشکر به امید پیروزی بودند و کیش ما دردمند. سوارکاران گمراه گرداگرد او در کربلا چرخ می‌خوردند، خداوند می‌شنید و گوش‌های آنان کر شده بود.
10- مرگ شتابان به سوی شهسواران آرزوها می‌تاخت و نیستی با زانویی بی‌گام به سویشان می‌شتافت.

11- مسائلا و دموع العین سائلةو هو العلیم بعلم اللوح و القلم:
12- ما اسم هذا الثری یا قوم! فابتدروابقولهم یوصلون الکلم بالکلم:
13- بکربلا هذه تدعی فقال: أجلآجالنا بین تلک الهضب و الاکم
14- حطو الرّحال فحال الموت حلّ بنادون البقاء و غیر اللّه لم یدم
15- یا للرّجال لخطب حلّ مخترم الآجال معتدیا فی الأشهر الحرم 11- او (که آنچه را میان خامه و نامه‌ی خداوندی گذشته بود می‌دانست) با چشمی که سرشک آن روان بود پرسید ای مردم!
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:390
12- این خاک را چه نام است؟ و آنان در پاسخ پیشی گرفته و سخن را به سخن پیوند زدند.
13- اینجا را کربلا می‌خوانند، گفت:" هان! مرگ ما نیز در میان این زمین‌های پست و پشته‌های بلند خواهد بود.
14- بارها را فرود آرید که مرگ با ما دست به گریبان شده است. جاودانگی چشم به راه ما نیست و جز خدا هیچ چیز پایدار نخواهد ماند.
15- ای مردان! در رویدادی سهمناک به فریاد برسید، که مرگ‌هایی ناگهانی را ستمکارانه به ارمغان آورد (آن هم در ماهی که پیکار در آن ناروا بود).
16- فها هنا تصبح الأکباد من ظمأحرّی و أجسادها نروی بفیض دم
17- و ها هنا تصبح الاقمار آفلةو الشّمس فی طفل و البدر فی ظلم
18- و ها هنا تملک السادات أعبدهاظلما و مخدومها فی قبضة الخدم
19- و ها هنا تصبح الأجساد و ثاویةعلی الثری مطعما للبوم و الرّخم
20- و ها هنا بعد بعد الدار مدفنناو موعد الخصم عند الواحد الحکم 16- این‌جا است که جگرها از تشنگی می‌گدازد و پیکرها با روان شدن خون سیراب می‌گردد.
17- این‌جاست که ماه‌های درخشان روی نهان می‌کنند، خورشید می‌گیرد و ماه شب چهاردهم به تاریکی می‌گراید.
18- این‌جاست که بردگان، ستمکارانه سروران خویش را دربند می‌افکنند و سران در دست زیردستان گرفتار می‌آیند.
19- این‌جاست که پیکرها بر روی خاک سرنگون می‌شود و خوراک جغد و کرکس می‌گردد.
20- و این‌جاست خانه‌ای که ما را، در آن به خاک می‌سپارند و هنگامی‌که نوید داده شد با دشمن در پیشگاه یگانه داور می‌ایستیم.»
21- و صاح بالصحب هذا الموت فابتدرواسد أفرائسها الأساد فی الأجم
22- من کل أبیض و ضّاح الجبین فتی‌یغشی صلی الحرب لا یخشی من الضرم
23- من کلّ منتدب للّه محتسب‌فی اللّه منتجب باللّه معتصم

24- و کلّ مصطلم الأبطال مصطلم‌الآجال ملتمس الآمال مستلم
25- و راح ثمّ جواد السبط یندبه‌عالی الصهیل خلیّا طالب الخیم 21- سپس بانگ برداشت که:" یاران! اینک مرگ!" پس شیران شیر شکار گام پیش نهادند.
22- هر جوانمرد سپیدروی که بود با پیشانی درخشان در کام جنگ فرورفت و از شرار آن نهراسید.
23- چه آنان‌که خدا را پاسخ داده و جانبازی‌هایشان را برای خدا می‌شمردند.
24- و چه برگزیدگانی که چنگ به آئین خداوند زدند. آنان که بنیاد یلان را برکندند و خود با پنجه‌ی مرگ ریشه‌کن شدند. و کسانی‌که برآوردن آرزوها را از ایشان می‌خواستند خود به دست‌بوس نیستی شتافتند.
25- و سپس نیک اسب دخترزاده‌ی پیامبر بر او زاری کرد و با شیهه‌ای بلند و با پشتی تهی‌سوار به سوی چادرها برگشت.
26- فمذ رأته النساء الطاهرات بدایکادم الأرض فی خدّله و فم
27- برزن نادبة حسری و ثاکلةعبری معلولة بالمدمع السجم
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:391 28- فجئن و السبط ملقی بالنصال أبت‌من کفّ مستلم او ثغر ملتثم
29- و الشمر ینحر منه النحر من حنق‌و الأرض ترجف خوفا من فعالهم
30- فتستر الوجه فی کم عقیلتةو تنحنی فوق قلب و اله کلم 26- و چون بانوان پاک‌نهاد، آن را دیدند سر و چهره‌اش را بر خاک مالید.
27- آنان عزادار و زاری‌کنان و داغدار و ماتم‌زده و اشک‌ریزان به اسب نزدیک شدند.
28 و 29- با دلی دردمند و دیده‌ای که اشک آن سرازیر بود آمدند و دخترزاده‌ی پیامبر را دیدند بر بستری از نیزه‌ها و پیکان‌های شکسته خفته. از آن دستش که بر سنگ خانه‌ی خدا نهاد و از آن لبش که بوسه بر آن داد شمر از کینه سر از پیکر وی جدا می‌کرد و زمین از هراس کردارش بر خویش می‌لرزید.
30- خواهر و بانوی خردمندش چهره را با آستین می‌پوشانید و با دلی ریش و سرگشته پیاپی خم می‌شد.
31- تدعو أخاها الغریب المستظام أخی‌یا لیت طرف المنایا عن علاک عم
32- من إتکلت علیه فی النساء و من‌اوصیت فینا و من یحنو علی الحرم؟
33- هذی سکینة قد عزّت سکینتهاو هذه فاطم تبکی بفیض دم
34- تهوی لتقبیله و الدمع منهمرو السبط عنها بکرب الموت فی غمم
35- فیمنع الدمّ و النصل الکسیر به‌عنها فتنصلّ لم تبرح و لم ترم 31- برادر ستمدیده و دور از میهنش را می‌خواند: برادر! ای کاش مرگ دیده بر تو نمی‌گشود.

32- بانوان را به پشتگرمی چه‌کس رها کرده‌ای؟ ما را به که سپرده‌ای؟ کیست که بر پردگیانت دل بسوزاند؟
33- این سکینه است که آرام‌دلی خود را از کف داده و این فاطمه است که با دیده‌ی خونین بر تو می‌گرید. «1»
34 و 35- خواهد که با اشک روان بر او بوسه زند و دخترزاده‌ی پیامبر از رنج مرگ به او نمی‌پردازد. جلوی خون را می‌گیرد و می‌خواهد ناوک تیری را که در پیکر او شکسته بیرون کشد و نمی‌تواند.
36- تضمّه نحوها شوقا و تلثمه‌و یخضب النحر منه صدرها بدم
37- تقول من عظم شکواها و لوعتهاو حزنها غیر منقضّ و منفصم
38-: أخی لقد کنت نورا یستضاء به‌فما لنور الهدی و الدین فی ظلم
39- أخی فقد کنت غوثا للأرامل یاغوث الیتامی و بحر الجود و الکرم
40- یا کافلی هل تری الأیتام بعدک فی‌اسر المذلّة و الاوصاب و الالم 36- از شوریدگی، او را به خویشتن می‌چسباند، می‌بوسد و گلوی خونین وی سینه‌اش را رنگین می‌سازد.
37- سهمناکی گرفتاری و سوخته‌دلی‌اش با آن اندوه جدایی‌ناپذیر و سیری نشدنی بر آن می‌دادرش که بگوید:
38- برادرم! تو فروغی بودی که از آن پرتو می‌گرفتیم، چه شد که فروغ راهنمایی و کیش ما در تاریکی روی نهفت؟
39- برادرم! تو پناهگاهی برای بیوه‌زنان بودی. ای پناهگاه پدر مردگان در دریای بخشندگی و بزرگواری!
40- ای سرپرست من! آیا می‌بینی که پس از تو پدر مردگان گرفتار درد و نزاری و بیماری‌اند؟
41- یا واحدی یابن امّی یا حسین لقدنال العدی ما تمنّوا من طلابهم

---

(1)- سکینه و فاطمه (س) دو دختر حضرت ابا عبد اللّه الحسین (ع) می‌باشند.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:392 42- و برّدوا غلل الاحقاد من ضغن‌و أظهروا ما تخفّی فی صدورهم
43- أین الشفیق و قد بان الشقیق و قدجار الرفیق و لجّ الدّهر فی الازم
44- مات الکفیل و غاب اللّیث فابتدرت‌عرج الضباع علی الأشبال فی نهم
45- و تستغیث رسول اللّه صارخة:یا جدّ أین الوصایا فی ذوی الرحم؟ 41- ای یگانه کس من! ای فرزند مادرم! ای حسین! دشمنان به خواسته‌ها و آرزوهاشان رسیدند.
42- دل‌هاشان که از کینه می‌جوشید خنک شد و آنچه را در درون پنهان می‌داشتند آشکار کردند.
43- دلسوز ما کجا است؟ برادر که از ما جدایی گزید. همراهان، بیدادگری

می‌نمایند و روزگار در پریشان کردن ما، به یکدندگی افتاده است.
44- سرپرست ما درگذشت و شیرمرد روی نهان داشت و کفتارهای لنگ پیش افتاده‌اند و با گرسنگی بر سر شیربچگان می‌تازند.
45- فریاد برمی‌دارد و از رسول خدا پناه می‌خواهد: ای جدّ من! کجا رفت آن سفارش‌ها که درباره‌ی نزدیکانت کردی؟
46- یا جدّ لو نظرت عیناک من حزن‌للعترة الغرّ بعد الصون و الحشم
47- مشرّدین عن الأوطان قد قهرواثکلی أساری حیاری ضرّجوا بدم
48- یسری بهنّ سبایا بعد عزّهم‌فوق المطایا کسبی الروم و الخدم
49- هذا بقیّة آل اللّه سیّد أهل‌الأرض زین عباد اللّه کلهم
50- نجل الحسین الفتی الباقی و وارثه‌و السیّد العابد السجّاد فی الظلم
46- ای جدّ من چه شود که اندوهناکانه دیده بگشایی و خاندان تابناکت را بنگری که پس از آن ارجمندی و آبروداری، از وطن خویش دربه‌در شده‌اند و به آنان زور می‌گویند.
47 و 48- و همه داغدار و گرفتار و سرگردان و خون‌آلود. پس از آن همه شکوه، برده‌وار به بالای شتران سوارشان کرده‌اند. که گویی پرستاران یا بندیان رومی‌اند.
49- این بازمانده‌ی خاندان خداوند و سرور مردمان زمین و زیور همه‌ی خداپرستان است.
50- فرزندی است که از حسین مانده و وارث او و سروری است که پرستش خدا و به خاک افتادن در برابر او را در تاریکی‌ها کار خویش شناخته.
51- یساق فی الأسر نحو الشام مهتظمابین الاعادی فمن باک و مبتسم
52- أین النبی و ثغر السّبط یقرعه‌یزید بغضا لخیر الخلق کلّهم؟
53- أینکت الرجس ثغرا کإنّ قبّله‌من حبّه الطهر خیر العرب و العجم؟
54- و یدّعی بعدها الاسلام‌من سفه‌و کان أکفر من عاد و من إرم؟
55- یا ویله حین تأتی الطّهر فاطمةفی الحشر صارخة فی موقف الامم
51- وی را به بند کشیده و میان دشمنانی گریان و خندان، بیدادگرانه به سوی شام گسیلش داشته‌اند.
52- پیامبر کجاست تا دندان‌های دخترزاده‌اش را بنگرد که یزید از سر کین‌توزی با بهترین آفریدگان بر آن چوب می‌زند.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:393
53- آیا این پلید همان دندان‌هایی را با چوب می‌کوبد که بهترین فرد از عرب و غیرعرب از سر مهر بوسیده بود؟
54- و سپس بی‌خردانه لاف مسلمانی می‌زند او که از عاد و ارم «1» هم بدکیش‌تر است.
55- وای بر او از آنگاه که فاطمه پاک بیاید و آنجا که توده‌های مردم پس

از برانگیخته شدن در روز شمار می‌ایستند، آوا به دادخواهی بلند کند.
56- تأتی فیطرق أهل الجمع أجمعهم‌منها حیاء و وجه الأرض فی قتم
57- و تشتکی عن یمین العرش صارخةو تستغیث إلی الجبّار ذی النقم
58- هناک یظهر حکم اللّه فی ملأعضّوا و خانوا فیا سحقا لفعلهم
59- و فی یدیها قمیص للحسین غدامضمّخا بدم قرنا إلی قدم
60- أیا بنی الوحی و الذکر الحکیم و من‌و لاهم أملی و البرء من ألمی
61- حزنی لکم أبدا لا ینقضی کمداحتی الممات و ردّ الروح فی رمم
62- حتّی تعود إلیکم دولة و عدت‌مهدّیة تملأ الأقطار بالنعم «2» 56- بیاید و همه‌ی کسانی‌که گرد آمده‌اند از شرمندگی سر به زیر افکنند و چهره‌ی زمین از گردوخاک سیاهرنگ شود.
57- او در سمت راست از پایگاه تخت جهان نهان بایستد، فریاد به گله‌گذاری بردارد و از خدای توانایی که خون ستمدیدگان را باز می‌جوید داد خویش بخواهد.
58- آنجا فرمان خداوند در پیش روی مردمی آشکار می‌شود که همچون مار گزیدند و نادرستی نمودند که کردارشان دور از آمرزش باد.
59- پیراهن حسین را که سرتاپای آن خون‌آلود است به دو دست گرفته.
60- ای زادگان وحی و ذکر خدای فرزانه! و ای آنان که مهرشان امید من و مایه‌ی بهبودی‌ام از دردهاست!
61- اندوه من بر شما جاودانه است و رنج آن سپری نمی‌شود تا کی؟ تا بمیرم و سپس به استخوان‌های پوسیده‌ام باز گردم.
62- مگر دولت شما که نویدش را داده‌اند و بر راه راست خواهد بود فرارسد و سراسر گیتی را از نیکویی پر کند.

_____

(1)- ارم به گفته‌ی برخی نام پدر یا مادر یا تیره و یا شهر عاد بوده است.
(2)- الغدیر ج 7، ص 62- 66. ادب الطف؛ ج 4، ص 245- 249.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:394

حسن بن راشد حلّی

تاج الدّین؛ حسن بن محمّد بن راشد، محدث دانشمند، فاضل، ادیب، فقیه و شاعر ارجمند شیعه است. وی اشعار بسیاری در مدح ائمه اطهار سروده و اشعاری نیز در رثای سید الشهداء دارد.
ابن راشد حلّی منظومه‌ای در تاریخ ملوک و خلفاء، ارجوزه‌ای در نظم الفیّه شهید، ارجوزه‌ای در تاریخ قاهره، و ... دارد.
در مورد تاریخ وفات او اطلاع درستی در دست نمی‌باشد اما آنچه مسلم است او به سال 830 ه. ق هنوز در قید حیات بوده است. «1»
***
1- للّه وقعة عاشوراء إن لهافی جبهة الدهر جرحا غیر مندمل
2- ابدوا خفایا حقود کان یسترهامن قبل خوف غرار الصارم الصّقل
3- فقاتلوه ببدر إن ذا عجب‌إذ یطلبون رسول اللّه بالذّحل
4- من کلّ مکتهل فی عزم مقتبل‌و کلّ مقتبل فی حزم مکتهل
5- قرم إذا الموت أبدی عن نواجذه‌ثنی له عطف مسرور به جذل
6- خوّاض ملحمة فیاض مکرمةفضاض معظمة خال من الخلل
7- إن طال أوصال فی یومی عطا وسطافالغیث فی خجل و اللّیث فی وجل
8- قوم إذا اللّیل أرخی ستره إنتصبوافی طاعة اللّه من داع و مبتهل
9- حتی إذا استعرت نار الوغی قذفوانفوسهم فی مهاوی تلکم الشّعل «2»
1- خدای را، که واقعه‌ی عاشورا چون زخمی التیام‌ناپذیر، بر پیشانی روزگار باقی مانده است.
2- آنها کینه‌هایی را که از ترس شمشیرها پنهان داشته بودند، آشکار کردند.
3- به خاطر خونخواهی جنگ بدر با آنان مبارزه کردند و این شگفت است که به انتقام گرفتن از رسول خدا برخاستند.
4- پیران آنها عزم و اراده‌ای چون جوانان داشتند و جوانان آنها دوراندیشی و حزم پیران را.
5- هریک از آنان قهرمانی بود که چون مرگ به او دندان نشان می‌داد، او با خوشحالی به مرگ لبخند می‌زد.
6- هرکدام از آنان یک حماسه‌ساز بود و کرامات از او می‌جوشید و مشکلات بزرگ را حل می‌کرد و از هر نقصی مبرّا بود.
7- ابر، از عطا و بخشش آنها شرمنده و شیر ژیان از سطوت و حمله‌ی آنان به هراس می‌افتاد.
8- آنها همیشه در طول شب به دعا و مناجات قیام می‌کردند.
9- و زمانی‌که آتش جنگ شعله‌ور شد، خود را در دل آن شعله‌ها افکندند.

_____

(1)- اعیان الشیعه؛ ج 5، ص 64. تنقیح المقال؛ ج 1، ص 276. امل الآمل؛ ج 2، ص 65. معجم رجال الحدیث؛ ج 4، ص 330.
(2)- ادب الطف؛ ج 4، ص 274. اعیان الشیعه؛ ج 5، ص 67.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:395

ابن العرندس

اشاره

استاد صالح بن عبد الوهّاب پسر عرندس حلّی مشهور به ابن عرندس یکی از برجستگان شیعه و از نگارندگان دانشور آنان در زمینه‌ی فقه و اصول است. او ستایش‌ها و سوگ‌نامه‌هایی برای اهل بیت پیامبر (ص) سروده است و جانسپاری خود را در راه دوستی آنان و ناسازگاری‌اش را با دشمنان باز نموده است. ابن عرندس به سال 840 در فراخ‌سرای حلّه درگذشت و همانجا به خاک سپرده شد. «1»

-*- ابن عرندس چکامه‌ی مشهوری در رثای سید الشهداء با قافیه «راء» دارد. «2»

1- طوایا نظامی فی الزّمان لها نشریعطّرها من طیب ذکراکم نشر

2- قصائد ما خابت لهنّ مقاصدبواطنها حمد ظواهرها شکر

3- مطالعها تحکی النجوم طوالعافأخلاقها زهر و أنوارها زهر

4- عرائس تجلی حین تجلی قلوبناأکالیلها درّ و تیجانها تبر

5- حسان لها حسّان بالفضل شاهدعلی وجهها تبر یزإن بها التّبر 1- در روزگار، رازهای سروده‌هایم آشکار می‌شود. گروهی آن را از بوی خوش یاد شما خوشبوی می‌دارند.

2- چکامه‌هایی است که خواسته‌ها از آن برنیاورده نیست، درون آن ستایش‌گری است و برونش سپاسگزاری.

3- سرآغاز آنها اختران رخ نموده را به یاد می‌آورد، سرشت آنها از مایه‌ی شکوفه‌ها است و پرتو آنها فروغی تابناک.

4- دلبرانی‌اند که چون دل ما بدرخشد پرده از روی برمی‌گیرند، افسرهایی زرّین بر سر دارند که فراز آنها را مرواریدها آرایش می‌دهد.

5- خوبرویانی که حسان «3» حسن آنان را گواهی می‌کند و بر رخساره‌هایشان زرهایی است که زرهای دیگر را می‌آراید.

6- أنظّمها نظم اللّئالی و أسهر اللیالی لیحیی لی بها و بکم ذکر

7- فیا ساکنی أرض الطفوف علیکم‌سلام محبّ ماله عنکم صبر

8- نشرت دواوین الثنا بعد طیّهاو فی کلّ طرس من مدیحی لکم سطر

9- فطابق شعری فیکم دمع ناظری‌فمبیضّ ذا نظم و محمّر ذا نثر

10- فلا تتهمونی بالسلوّ فإنّماموا‌عید سلوانی حقّکم الحشر 6- همچون گوهرها آنها را در رشته می‌کشم، شبها را به بیداری سر می‌کنم تا یاد آنها را برای شما و خویش زنده بدارم.

7- ای آنان‌که در کرانه‌های فرات آرمیده‌اید! دوستداری بر شما درود می‌فرستد که شکیبایی‌اش نمانده است.

8- پس از آن‌که ستایشنامه را درهم پیچیدم باز آنها را گشودم که در هر نامه‌ای از ستایش‌های من فرازی درباره‌ی شما

---

(1)- ادب الطف؛ جلد 4، ص 287.
(2)- الغدیر؛ ج 7، ص 14 تا 19.
(3)- حسان از سخنسرایان بزرگ تازی بود.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:396
هست.
9- هنگام سخن از شما، نظم من با اشک چشمانم از یک سرچشمه آب می‌خورد زیرا چکیده‌های سرشکم را در رشته می‌کشم و سرود می‌سازم و خونی را که از دیده‌ام روان است در چهره‌ی نثری «1» و سرخ گلگون همه‌جا می‌پراکنم.
10- مپندارید داغ دلم آرامش یافته که به خودتان سوگند سوز جگرم جز در روز رستاخیز کاهش نمی‌یابد.
11- فذلّی بکم عزّ و فقری بکم غنّیو عسری بکم یسر و کسری بکم جبر
12- ترقّ بروق السّحب لی من دیارکم‌فینهلّ من دمعی لبارقها القطر
13- فعینای کالخنساء تجری دموعهاو قلبی شدید فی محبّتکم صخر
14- وقفت علی الدّار التی کنتم بهافمغناکم من بعد معناکم فقر
15- و قد درست منها الدّروس و طالمابها درس العلم الآلهیّ و الذّکر 11- خواری در راه شما برای من ارجمندی است که و تنگدستی، توانگری و دشواری، آسانی و شکست، پیوند خوردن.
12- آذرخش‌های همراه با ابر که از کوی شما برخاست باران سرشک از دیدگان من روان گردانید.
13- دو دیده‌ی من همچون خنساء «2» اشکهایش سرازیر است و دلم در دوستی شما به استواری صخر (سنگ) می‌ماند.
14- در کناره‌های سرایی که شما در آن می‌زیستید ایستادم که جای تهی مانده‌ی شما پس از رفتن خودتان مستمند است.
15- نشانه‌ی خانه‌هایی مندرس گردید که درس‌هایی از دانش خداوندی و یاد او در آنها برگزار می‌گشت.
16- و سالت علیها من دموعی سحائبإلی إن تروّی البان بالدمع و السّدر
17- فراق فراق الرّوح لی بعد بعدکمو دار برسم الدّار فی خاطری الفکر
18- و قد أقلعت عنها السحاب و لم یجدو لا درّ من بعد الحسین لها درّ
19- إمام الهدی سبط النبوّة والد الائمّة ربّ النّهی مولی له الأمر
20- إمام أبوه المرتضی علم الهدیوصیّ رسول اللّه و الصّنو و الصهر 16- و ابرهایی از سرشک‌هایم چندان بر آن بارید تا درخت‌های بان و کنار را آبیاری کرد.

17- با دوری از شما، جدایی روانم از تن، گوارا می‌نمود و اندیشه در دلم بر روی ویرانه‌هایی از کوی آشنایی در گردش بود.
18- ابر از فراز آن کناره گرفت و پس از حسین چنانکه باید از باریدن و نیکی کردن دریغ داشت.
19- پس از همان پیشوای راستین و دخترزاده‌ی پیامبر، پدر راهبران، که بازداشتن مردمان از بدی‌ها با او بود و خود سرپرستی است که کار فرمانروایی را به گردن دارد.
20- پیشوایی که پدرش مرتضی (ع) درفش راهنمایی است و جانشین و برادر و داماد فرستاده‌ی خدا.
21- إمام بکته الإنس و الجنّ و السماو وحش الفلا و الطیر و البرّ و البحر
22- له القبّة البیضاء بالطفّ لم تزل‌تطوف بها طوعا ملائکة غرّ

_____

(1)- نظم: در رشته کشیدن است و نامی برای شعر- نثر: پراکندن را گویند و هر نوشته ناسروده.
(2)- خنساء دختر عمرو بن حارث، بانویی نامور و سخن‌سراست که پیامبر را دریافت و در سوگ برادر پدری‌اش صخر که به دست اموی‌ها کشته شد سروده‌هایی بسیار دارد.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:397 23- و فیه رسول اللّه قال و قوله‌صحیح صریح لیس فی ذلکم نکر
24-: حبی بثلاث ما أحاط بمثلهاولیّ فمن زید هناک و من عمرو؟
25- له تربة فیها الشفاء و قبّةیجاب بها الداعی إذا مسّه الضرّ
26- و ذریّة دریّة منه تسعةأئمّة حقّ لا ثمان و لا عشر 21- رهبری که آدمیان، پریان، آسمان، درندگان بیابان، پرندگان و خشکی و دریا در ماتم او گریسته‌اند.
22- گنبدی سپید در کربلا دارد «1» که فرشتگان هماره به دلخواه خویش گرداگرد آن چرخ می‌خورند.
23 و 24- پیامبر درباره‌ی او فرمود و چه سخنی بس درست و آشکار که هیچ جایی برای نپذیرفتن نگذاشته، پس از من سه ویژگی‌ام تنها به او می‌رسد که هیچیک از وابستگانم مانند آن را نیابند و چه جای آنکه از زید و عمرو سخن رود؟ «2»
25 و 26- (یک) آرامگاهی دارد که خاکش داروی دردمندان است.
(دو) بارگاهی که هرکس را آسیب رسد پاسخ نیاز خود را از آن تواند گرفت.
(سه) زادگانی با چهره‌های بس درخشان که نه تن از آنان نه کمتر و بیشتر پیشوایان راستین هستند.
27- أ یقتل ظمآنا حسین بکربلاو فی کلّ عضو من أنامله بحر؟

28- و والده السّاقی علی الحوض فی غدو فاطمة ماء الفرات لها مهر
29- فوالهف نفسی للحسین و ما جنیعلیه غداة الطفّ فی حربه الشمر
30- رماه بجیش کالظلام قسیّه الأهلّة و الخرصان أنجمه و الزّهر 27- چگونه است که حسین، تشنه در کربلا کشته می‌شود با آنکه در هر سرانگشت او دریاهایی از سرافرازی توان یافت؟
28- و با آنکه پدرش علی در فردای رستاخیز مردم را از آبی گوارا سیراب می‌کند و آب روان، کابین مادرش فاطمه است.
29- جانم بر حسین دریغ می‌خورد! که در آن روز در جنگ کربلا، شمر چه تبهکاری‌ها درباره‌ی او رواداشت.
30- سپاهی در برابر وی برانگیخت همچون شبی تاریک که ستاره‌های درخشان روی نهفته و چهره‌ی ماه به تیرگی گرائیده است.
31- لراياتهم نصب و أسيافهم جزمو للنّقع رفع و الرّماح لها جرّ
32- تجمّع فيها من طغاة اميّةعصابة غدر لا يقوم لها عذر
33- و أرسلها الطاغی يزيد ليملک العراق و ما أغنته شام و لا مصر
34- و شدّ لهم أزرا سليل زيادهافحلّ به من شدّ أزرهم الوزر
35- و أمّر فيهم نجل سعد لنحسهفما طال فی الری اللعين له عمر 31- درفش‌ها را افراشته و تیغ‌ها را برّ گردانیده‌اند، گردوخاک برمی‌خیزد و نیزه‌ها بلند و کشیده می‌شود.
32- گروهی از گردنکشان اموی در آن گرد آمده‌اند که هستی‌شان سراسر نیرنگ است و هیچ دست‌آویزی برای درست

---

(1)- گنبد امام حسین (ع) در آن سده‌ها سپید بوده است و امروز لایه‌ای از زروسیم بر آن پوشانده‌اند تا زردفام شده و رنگ آن بینندگان را شادمان می‌دارد.
(2)- زید و عمرو را در تازی برابر بگیرید با این و آن در فارسی.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:398
نمودن کار خویش ندارند.
33- یزید گردنکش آنان را فرستاده تا همه‌ی عراق را نیز به زیر فرمان خود درآرد چراکه فرمانروایی بر شام و مصر او را بی‌نیاز نساخته است.
34- فرزند زیاد برای برخاستن به این کار کمر بسته و این‌گونه گام خود و همراهانش را در راه گناه استوار کرده است.
35- پسر نحس سعد را به فرماندهی آنان برگماشته و البته آن نفرین‌زده، زندگی‌اش چندان نخواهد پایید که به آرزوی خود (فرمانداری ری) بتواند رسید.
36- فلمّا التقی الجمعان فی أرض کربلاتباعد فعل الخير و اقترب الشرّ
37- فحاطوا به فی عشر شهر محرّمو بيض المواضی فی الأكفّ لها شمر

38- فقام الفتی لمّا تشاجرت القناوصال و قد أودی بمهجته الحرّ
39- و جال بطرف فی المجال کأنّه‌دجی اللّیل فی لألآء غرّته الفجر
40- له أربع للرّیح فیهنّ أربع‌لقد زانه کرّ و ما شانه الفرّ 36- و چون آن دو گروه در سرزمین کربلا به یکدیگر برخوردند نیکوکاری دور و بدکنشی نزدیک شد.
37- در دهه‌ی نخست از ماه محرم گرد او را گرفتند و شمشیرهای آبداده را در دست خویش به تکان درآوردند.
38- چون نیزه‌ها با یکدیگر درگیر آمد. آن جوانمرد برخاست و با آن‌که دل او از سوز گرما در تب‌وتاب بود به تاختن پرداخت.
39- در پهنه‌ی نبردگاه چنان خویشتن را بنمود که گفتی در سپیده‌ی بامدادی از دل شب برآمده است.
40- او را سراهایی است فرود آمدن گاه چیرگی و توانایی، راستی را که برازنده‌ی او تاختن است نه گریختن.
41- ففرّق جمع القوم حتّی کأنّهم‌طیور بغاث شتّ شملهم الصقر
42- فأذکرهم لیل الهریر فاجمع الکلاب علی اللّیث الهزبر و قد هرّوا
43- هناک فدته الصّالحون بأنفس‌یضاعف فی یوم الحساب لها الاجر
44- و حادوا عن الکفّار طوعا لنصره‌و جادله بالنفس من سعده الحرّ
45- و مدّوا الیه ذبّلا سمهریّة‌لطول حیاة السبط فی مدّها جزر 41- شیرازه‌ی سپاه را چنان از هم گسیخت که گفتی شاهین به میان مرغکان کندرو افتاده و آنها را پراکنده می‌سازد.
42- به یاد شب زوزه‌کشان «1» انداختشان تا همه‌ی سگان پیرامون شیر ژیان را گرفته به زوزه کردن پرداختند.
43- در آنجا شایسته مردان در راه او به جانفشانی‌هایی برخاستند که در روزشمار پاداش‌هایی هرچه افزون‌تر خواهند گرفت.
44- به دلخواه خویش برای یاری او با بدکیشان پیکار کردند و آن آزادمرد حرّ «2» از خوشبختی که یافت تا پای جان در راه او زدوخورد نمود.

_____

(1)- شب زوزه: لیلة الهریر، یکی از شب‌های جنگ صفین را می‌گویند که نزدیک به 70000 کشته برجای نهاد و سرور ما فرمانروای گروندگان و یاران او در آن شب دلاوری‌هایی نمودند که برای همیشه در یادها خواهد ماند.
(2)- حرّ بن یزید ریاحی تمیمی یربوعی از شهیدان سرفراز کربلا می‌باشد. دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:399
45- نیزه‌هایی سخت را دراز کردند تا زندگی دخترزاده‌ی پیامبر را درازتر سازند و اینجا بود که جزر و مد یکی شد. «1»
46- فغادره فی مارق الحرب مارق‌بسهم لنحر السبط من وقعة نحر

47- فمال عن الطرف الجواد أخوالندیالجواد قتیلا حوله یصهل المهر
48- سنان سنان خارق منه فی الحشاو صارم شمر فی الورید له شمر
49- تجرّ علیه العاصفات ذیولهاو من نسج أیدی الصافنات له طمر
50- فرجّت له السبع الطباق و زلزلترواسی جبال الارض و التطم البحر
46- در همین پیکار با بدکیشان یکی‌شان تیری به سوی او افکند که بر گردن دخترزاده‌ی پیامبر نشست.
47- کشته‌ی نیک‌مرد از اسب نیکویش جدا شد و جانور زبان‌بسته در پیرامون او به شیهه کشیدن پرداخت.
48- سنان «2» سنان «3» پیکر او را درید و شمشیر شمر از رگ گردنش گذشت. بادهای بسیار تند دامن خود را بر او افکندند.
49- و اسبهایی که بر اندام او راندند با تاروپود دست و پایشان پیراهنی کهنه بر آن دوختند.
50- هفت گنبد گردون به تکان آمد، کوههای بلند و استوار، لرزیدن گرفت و آشوب بر دریاها چیرگی یافت.
51- فیالک مقتولا بکته السّما دمافمغبرّ وجه الأرض بالدّم محمرّ
52- ملابسه فی الحرب حمر من الدماو هنّ غداة الحشر من سندس خضر
53- و لهفی لزین العابدین و قد سریأسیرا علیلا لا یفکّ له اسر
54- و آل رسول اللّه تسبی نسائهمو من حولهنّ الستر یهتک و الخدر
55- سبایا بأکوار المطایا حواسرایلا حظهنّ العبد فی الناس و الحرّ 51- هان! ای جان‌باخته‌ای که آسمان بر او خون گریست! و چهره‌ی خاک‌آلود زمین با خونش سرخ‌فام گردید.
52- جامه‌های رزم او از خون سرخ شد ولی در فردای رستاخیز از ابریشم سبز خواهد بود.
53- بر زین العابدین دریغ می‌خورم که او را گرفتار کردند و هم‌چنان در بند نگاهش داشتند.
54- بانوان خاندان پیامبر دستگیر گشتند و پرده و پوشش را از ایشان بازستاندند.
55- بندیابی ماتم‌زده که سوار بر ستوران می‌گشتند و بنده و آزاد مردم آنان را می‌دیدند.
56- و رملة فی ظلّ القصور مصونةیناط علی أقراطها الدرّ و التبر
57- فویل یزید من عذاب جهنّمإذا أقبلت فی الحشر فاطمة الطّهر
58- ملابسها ثوب من السمّ أسودو آخر قان من دم السبط محمرّ
59- تنادی و أبصار الأنام شواخصو فی کلّ قلب من مهابتها ذعر
60- و تشکو إلی اللّه العلی و صوتهاعلی و مولانا علی لها ظهر

---

(1)- جزر و مد گذشته از آنچه درباره‌ی دریا به کار می‌رود، یکی کشته

شدن را می‌رساند و دیگری دراز گرداندن را و این‌جاست که هنرنمایی سراینده در به کار بردن واژه‌های دو پهلو آشکار می‌شود.
(2)- یکی از افزارهای جنگ و کشتار.
(3)- یکی از کشندگان امام حسین (ع).
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:400
56- رمله «1» در سایه‌ی کاخ‌ها آرمیده بود و گوهر و زر بر گوشواره‌های او آویخته.
57- وای بر یزید از کیفر دوزخ! و از آن هنگام که فاطمه‌ی پاک، روی به پهن دشت رستاخیز نهد.
58 و 59- به‌گونه‌ای‌که برخی از جامه‌هایش از زهری که به حسن خوراندند سبز است و آنچه می‌ماند نیز از خون دومین دخترزاده‌ی پیامبر سرخ. آوا در می‌دهد و دیدگان مردم نگران است همه‌ی دلها از فر و شکوه او لرزان.
60- گله‌ی خویش را به آستان خدای بزرگ می‌برد با بانکی بلند، و با پشتیبانی سرور ما علی (ع).
61- فلا ینطق الطاغی یزید بما جنیو أنّی له عذر و من شأنه الغدر؟
62- فیؤخذ منه بالقصاص فیحرم النّعیم و یخلی فی الجحیم له قصر
63- و یشدو له الشادی فیطربه الغناو یکسب فی الکاس النّضار له خمر
64- فذاک الغنا فی البعث تصحیفه العناو تصحیف ذاک الخمر فی قلبه الجمر
65- أ یقرع جهلا ثغر سبط محمّدو صاحب ذاک الثغر یحمی به الثغر؟ 61- یزید گردنکش از تبهکاری خویش، سخنی بر زبان نمی‌آورد و مگر او را که کارش نیرنگ و غدر است عذری هم تواند بود؟
62- او را به سزای بدی‌هایش می‌رسانند، از نیکی‌ها بی‌بهره می‌گردانند و کوخی را برایش در دوزخ تهی می‌نمایند.
63- چگونه سرودخوانان با خوانندگی‌شان او را شادمان می‌داشتند و در پیمانه‌های سیمین و زرین باده برایش می‌ریختند؟
64- آن غنا در روز برانگیخته شدن عنا «2» می‌شود و این خمر نیز جمر «3» که در دل او برمی‌افروزند.
65- آیا دندان دخترزاده‌ی پیامبر را از سر نادانی می‌کوبند؟ مگر این دندان کسی نیست که خود پشتیبان مرز آئین به شمار می‌رود.
66- فلیس لأخذ الثار إلّا خلیفةیکون لکسر الدّین من عدله جبر
67- تحفّ به الأملاک من کلّ جانبو یقدمه الإقبال و العزّ و النصر
68- عوامله فی الدارعین شوراعو حاجبه عیسی و ناظره الخضر
69- تظلّله حقّا عمامة جدّهإذا ما ملوک الصید ظلّلها الجبر
70- محیط علی علم النبوّة صدرهفطوبی لعلم ضمّه ذلک الصدر 66- برای خونخواهی او جانشینی باید تا شکست‌هایی را که به کیش ما روی نموده با

دادگری‌اش جبران کند.
67- فرشتگان از هر سوی پیرامون او را فراگیرند و خوشبختی و پیروزی و شوکت پیشاپیش او روان باشند.
68- سرنیزه‌اش از خفتان‌ها می‌گذرد، دربان او عیسی (ع) است و نگاهبانش خضر (ع).
69- به راستی دستار نیای وی سرش را می‌پوشاند چنان‌که پادشاهان شکارگر نیز در سایه‌ی بخت بلند و سرنوشت نیکو می‌آسایند.
70- سینه‌ی او پیرامون دانش پیامبر را فراگرفته و خوشا دانشی که با آن سینه پیوند بخورد.

_____

(1)- رمله: دختر معاویه بن ابی سفیان.
(2)- عنا: رنج.
(3)- جمر: آتش.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:401 71- هو ابن الإمام العسکری محمّد التقیّ النقیّ الطّاهر العلم الحبر
72- سلیل علی الهادی و نجل محمّد الجواد و من فی أرض طوس له قبر
73- علیّ الرضا و هو ابن موسی الذی قضی‌ففاح علی بغداد من نشره عطر
74- و صادق وعد اللّه نجل صادق‌إمام به فی العلم یفتخر الفخر
75- و بهجة مولانا الإمام محمّدامام لعلم الأنبیاء له بقر 71- 73- او محمّد نام و پرهیزکار، پاک و پاک‌نهاد و دانای برجسته فرزند پیشوای عسکری است و نواده‌ی علی هادی و بازمانده‌ی محمّد جواد و آن آرمیده در طوس که علی رضا است و پسر موسی که با گام نهادن در بغداد بوی خوش را در آنجا بپراکند.
74- راست‌وعده‌ای از زادگان امام صادق پیشوای راستگو که گردن‌فرازها در دانش به او می‌نازند.
75- شادی دل سرور ما امام محمّد همان پیشوایی که دانش پیامبران را همچون زمینی بشکافت و زیرورو کرد.
76- سلالة زین العابدین الذی بکی‌فمن دمعه یبس الأعاشیب مخضرّ
77- سلیل حسین الفاطمیّ و حیدر الوصیّ فمن طهر نمی ذلک الطّهر
78- له الحسن المسموم عمّ فحّبذا الإمام الذی عمّ الوری جوده الغمر
79- سمیّ رسول اللّه وارث علمه‌امام علی آبائه نزل الذّکر
80- هم النّور نور اللّه جلّ جلاله‌هم التین و الزیتون و الشفع و الوتر 76- نبیره‌ی زیور پرستندگان زین العابدین که چندان بگریست تا از سرشک دیدگانش گیاهان خشک سیراب شد.
77- و نواده‌ی حسین فاطمی و شیر خدا جانشین پیامبر آری این پاک جان

از میان آن پاکان برخاسته است.
78- حسن را که زهر دادند عموی اوست و خنک آن رهبری که عموم آفریدگان را بخشش او فراگیرد.
79- همنام برانگیخته‌ی خدا و وارث دانش او و رهبری که نامه‌ی یادآور خدا بر نیاکانش فرود آمده است.
80- آنانند فروغ- فروغ خداوند که شکوه او بسی بزرگ است- آنانند که خداوند در سوره تین و زیتون «1» و آیه شفع و وتر «2» به نامشان سوگند خورده است.
81- مهابط وحی اللّه خزّان علمه‌میامین فی أبیاتهم نزل الذّکر
82- و أسمائهم مکتوبة فوق عرشه‌و مکنونة من قبل ان یخلق الذرّ
83- و لو لاهم لم یخلق اللّه آدماو لا کان زید فی الأنام و لا عمرو
84- و لا سطحت أرض و لا رفعت سماو لا طلعت شمس و لا أشرق البدر
85- و نوح به فی الفلک لمّا دعانجاو غیض به طوفانه و قضی الأمر 81- محلهای نزول فرمان خداوندند و گنجینه‌های دانش او، فرخنده مردمی که نامه‌ی یادآور خدا در سراهای ایشان فرود آمد.
82- پیش از آنکه ذرّات گیتی آفرینش یابد، نام‌های آنان در بالای تخت‌گاهش در جهان برین نگاشته و گنجانده شد.

_____

(1)- این دو واژه که دو آیه از آغاز سوره‌ی 95 است یکی نام انجیر و دیگری زیتون است ولی بر بنیاد پاره‌ای از گزارش‌ها- هرکدام از دو فراز یاد شده و دنباله‌های آن- لایه‌ای نهانی دارد که یاد کسانی از خاندان پیامبر را در خود نهفته است.
(2)- در زبان تازی جفت و تک را گویند و خود آیه‌ی 3 از سوره‌ی فجر که آنچه درباره تین و زیتون گفتیم در زمینه‌ی آن نیز توان نوشت.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:402
83- اگر آنان نبودند خداوند آدم را نمی‌آفرید و از این همه مردم که می‌بینیم هیچکس جامه‌ی هستی نمی‌پوشید.
84- نه زمین هموار می‌گشت، نه آسمان برافراشته می‌شد، نه آفتاب رخ می‌نمود و نه ماه در شب چهاردهم به پرتو افشانی برمی‌خاست.
85- به یاری ایشان بود که نوح چون خدای را خواند رهایی یافت. کارش گذشت و طوفانش باز ایستاد.
86- و لو لاهم نار الخلیل لما غدت‌سلاما و بردا و انطفی ذلک الجمر
87- و لو لاهم یعقوب مازال حزنه‌و لا کان عن أیّوب ینکشف الضرّ
88- و لان لداود الحدید بسرّهم‌فقدّر فی سرد یحیر به الفکر
89- و لمّا سلیمان البساط به سری‌أسیلت له عین یفیض له القطر
90- و سخرّت الریح الرّخاء بأمره‌فغدوتها شهر و روحتها شهر 86- اگر آنان

نبودند، آتش ابراهیم خنکی و تندرستی نمی‌گردید و آن شراره‌ها خاموش نمی‌شد.
87- اگر آنان نبودند اندوه یعقوب به پایان نمی‌آمد و رنجهای ایوب دنباله‌دار می‌گردید.
88- راز آنان بود که آهن را بر دست داوود نرم کرد تا پاره‌های آن را به‌گونه‌ای در رشته کشید که اندیشه را سرگردان می‌دارد.
89- و چون آن زیرانداز، سلیمان را به پرواز درآورد دیده‌اش چندان گریست تا زمین را تر کرد.
90- به دستور آنان بر باد نرم چیره گردید تا رفت‌وآمد خود را هرکدام در یک ماه به انجام رساند.
91- و هم سرّ موسی و العصا عند ما عصی‌أو امره فرعون و التقف السّحر
92- و لو لاهم ما کان عیسی بن مریم‌لعازر من طیّ اللحود له نشر
93- سری سرّهم فی الکائنات و فضلهم‌و کلّ نبیّ فیه من سرّهم سرّ
94- علا بهم قدری و فخری بهم غلاو لو لاهم ما کان فی النّاس لی ذکر
95- مصابکم یا آل طه! مصیبةورزء علی الإسلام أحدثه الکفر 91- آنان بودند راز موسی و چوبدستی او در هنگامی‌که فرعون از فرمانهای وی سرپیچید و جادوگران را فراهم آورد.
92- اگر آنان نبودند عیسی پسر مریم نمی‌توانست ایلعازر «1» را از میان خشت‌های گور برپای خیزاند.
93- برتری و راز آنان در میان پدیده‌های جهان به گردش افتاد و واگیر شد و در هر پیامبر، رازی از رازهاشان جای گرفت.
94- من با دستیاری‌شان به پایگاهی بلند رسیدم تا سرفرازی‌ام در آستانشان بسیار شد. اگر نبودند من نیز در میان مردم نامی نداشتم.
95- ای خاندان طه «2»! ناگواری‌هایی که شما دیدید، تلخی‌ها و گرفتاری‌هایی بود که حق‌کشی‌ها برای اسلام پدید آورد.
96- سأندبکم یا عدّتی عند شدّتی‌و أبکیکم حزنا إذا أقبل العشر

---

(1)- بنگرید به انجیل یوحنا باب 11 آیه 1 تا 46 و انجیل برنابا بخش 192 فراز 8 تا فراز 13 از بخش 194.
(2)- این واژه- در زبان تازی- فرمان «آرام کن» را می‌رساند و به گفته‌ی برخی نیز نامی است برای پیامبر که در آغاز سوره‌ی «طه» آمده است.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:403 97- و أبکیکم مادمت حیّا فان أمت‌ستبکیکم بعدی المراثی و الشعر
98- عرائس فکر الصالح بن عرندس‌قبولکم یا آل طه لها مهر
99- و کیف یحیط الواصفون بمدحکم‌و فی مدح آیات الکتاب لکم ذکر؟
100- و مولدکم بطحاء مکّة و الصّفاو زمزم و البیت المحرّم و الحجر

101- جعلتکم یوم المعاد وسیلتی‌فطوبی لمن أمسی و أنتم له ذخر
102- سیبلی الجدیدان الجدید و حبّکم‌جدید بقلبی لیس یخلقه الدّهر
103- علیکم سلام اللّه ما لاح بارق‌و حلّت عقود المزن و انتشر القطر 96- ای آنان‌که در هنگام دشواری‌ها پشتیبان منید! چون دهه‌ی محرّم روی آرد از سر اندوه بر شما می‌گریم و زاری می‌نمایم.
97- تا آنگاه که خود زنده‌ام بر شما گریه خواهم کرد و پس از مرگم نیز سروده‌ها و سوگنامه‌هایم بر شما خواهند گریست.
98- ای خاندان طه! عروسانی که از پرده‌ی اندیشه صالح پسر عرندس روی نمود. با پذیرفته‌شدن در پیشگاه شما کابین خود را گرفته‌اند.
99- گویندگان چگونه توانند منش و ستایش شما را بنمایند، که ستایشگر نام شما فرازهای قرآن است.
100 و 101- زادگاه شما ریگزار مکه است و صفا و زمزم و خانه‌ی ارجمند خداوند و سنگ آن برای بازگشت پس از مرگ شما را دست‌افزار رستگاری گردانیدم و خنک کسی‌که شما اندوخته و پشتوانه‌ی او باشید.
102- هر تازه‌ای که بماند کهنه می‌شود و مهر شما در دل من آن نو است که روزگار کهنه‌اش نتواند کرد.
103- تا آنگاه که آذرخشی می‌درخشد و گره‌های ابر باز می‌شود و دانه باران را می‌پراکند درود خدا بر شما باد.

سوگ امام حسین (ع):

1- بات العذول علی الحبیب مسهّدافأقام عذری فی الغرام و مهّدا
2- و رأی العذار بسالفیه مسلسلافأقام فی سجن الغرام مقیّدا
3- هذا الذی أمسی عذولی عاذری‌فیه و راقد مقلتیه تسهّدا
4- ریم رمی قلبی بسهم لحاظه‌عن قوس حاجبه أصاب المقصدا
5- قمر هلال الشمس فوق جبینه‌عال تغار الشمس منه إذا بدا 1- آن‌که مرا در کار دلدادگی‌ام سرزنش می‌کرد دل به او باخت شب را بیدار ماند و ازآن‌پس بر شیفتگی من خرده نگرفت.
2 و 3- آن چهره را که همراه با زنجیر زلف دید در زندان عشق پای‌بند کرد و چنین است که سرزنشگر من پوزش مرا پذیرفته و خواب آرام از دیدگانش رخت بربسته است.
4- آهویی سپید بود که دل مرا با تیر نگاهش نشانه رفت، ابرو را کمان گردانید و تیر را یک سر در میان نشانه جای داد.
5- ماهی که هلال خورشید را بر بالای پیشانی دارد و چون رخ می‌نماید آفتاب از شرمندگی روی می‌پوشاند.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:404 6- و قوامه کالغصن رنّحه الصبافیه حمام الحیّ بات مغرّدا
7- فإذا أراد الفتک کان قوامه‌لدنا و جرّدت اللحاظ مهنّدا
8- تلقاه منعطفا قضیبا أمیداو تراه ملتفتا غزالا أغیدا
9- فی طاء طرّته و جیم جبینه‌ضدّ ان شأنهما الضّلالة و الهدی
10- لیل و صبح أسود فی أبیض‌هذا أضلّ العاشقین و ذا هدی 6- بالای او به شاخه‌ی تازه می‌ماند که از وزیدن باد خم می‌شود، کبوتر زنده‌دل است که با آواز خود در او دل می‌رباید.
7 و 8- چون آهنگ ستیزه کند همان بازوی نرم و نازک را نیزه گردانیده تیز مژگان را برهنه می‌نماید او را به‌سان شمشیری بران و لرزان می‌بینی یا همچون آهویی با چشم‌های نگران و گردنی به نرمی برگشته.
9- زلف تاریک و چهره‌ی درخشانش دو پدیده‌ی ناساز را یک‌جا نشان می‌دهند که یکی گمراه می‌کند و دیگری راه می‌نماید.
10- یکی شب است و دیگری بامداد، یا سیاهی در دل سپیدی، این دلدادگان را رهنمون گردید و آن سرگردانشان ساخت.
11- لا تحسبوا داود قدّر سرده‌فی سین سالفه فبات مسردّا
12- لکنّما یاقوت خاء خدوده‌نمّ العذار به فصار زبرجدا
13- یا قاتل العشّاق یا من طرفه‌الرشّاق یرشقنا سهاما من ردی

14- قسما بثاء الثغر منک لأنّه‌ثغر به جیم الجمان تنضّدا
15- و براء ریق کالمدام مزاجه‌شهد به تروی القلوب من الصدی 11- مپندارید که گره‌های گیسویش را داود «1» همچون زنجیری به‌هم بافته و به گردش افکنده است.
12- بلکه دو بیجاده‌ی گونه‌اش رخسار او را آهسته و آن را زبرجدی گردانیده است.
13- ای کشنده‌ی دلباختگان! ای آنکه با نگاهت تیرهای نابودی را به سوی ما می‌افکنی!
14- به دندان پیشینت سوگند و چه دندانی که مرواریدهای به رشته کشیده را می‌ماند!
15- و به آن تری دلپذیر لبانت که همچون باده است. از انگبین سرشته شده زنگ دل را می‌زداید و درخشانش می‌سازد.
16- إنّی لقد أصبحت عبدک فی الهوی‌و غدوت فی شرح المحبّة سیّدا
17- فاعدل بعبدک لا تجر و اسمح و لاتبخل بقرب من وفاک الأبعدا
18- و ابد الوفا ودع الجفا و ذر العفافلقد غدوت أخا غرام مکمدا
19- و فجعت قلبی بالتفرّق مثلمافجعت امیّة بالحسین محمّدا
20- سبط النبیّ المصطفی الهادی الّذی‌أهدی الأنام من الضلال و أرشدا
16- سوگند که من در کوی دلدادگی بنده‌ی توام و در گزارش عشق خویش سرور آمده‌ام.
17- بارهی خویش دادگری کن، ستم رومدار، ببخشای و با آن‌همه وفایی که داری از نزدیک داشتن او به کویت دریغ مورز.

_____

(1)- پیامبر خدا که با گره‌درگره افکندن پاره‌هایی از آهن زره می‌ساخت. دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:405
18- وفاداری نمای، بیداد را فروگذار، که من دلباخته جگرسوخته‌ام.
19 و 20- رنج جدایی چنان جان مرا گداخت که امویان با کشتن حسین دل محمّد را. همان دخترزاده‌ی پیامبر برگزیده و راهبر که مردم را از گمراهی به‌در آورد و رهنمون گردید.
21- و هو ابن مولانا علی المرتضی‌بحر الندی مروی الصدا مردی العدا
22- أسما الوری نسبا و أشرفهم أباو أجلّهم حسبا و أکرم محتدا
23- بحر طما. لیث حمی. غیث همی‌صبح أضا. نجم هدی. بدر بدا
24- السیّد السند الحسین أعمّ أهل الخافقین ندی و أسمحهم یدا
25- لم أنسه فی کربلا متلظّیافی الکرب لا یلقی لماء موردا 21- و همان فرزند سرور ما: علی مرتضی دریای بخشندگی، سیراب‌کننده‌ی تشنه‌لبان و نابودسازنده‌ی بدکنشان و همان‌که
22- دودمانش از همگان برتر است و پدرش از همه بزرگوارتر و گوهرش

از همه ارجمندتر و بنیادش از همه گرامی‌تر.
23- دریایی لبالب، شیری خشمگین، بارانی تند، بامدادی روشن، اختری راهنما و ماهی نمایشگر با چهره‌ی رسا.
24- سروری شایسته‌ی پشتگرمی، حسین که از همه‌ی مردم در خاور و باختر بخشنده‌تر و گشاده‌دست‌تر است.
25- فراموش نمی‌کنم که در کربلا سخت تشنه بود و با آن همه گرفتاری راهی به سوی آب نداشت.
26- و المقنب الأمویّ حول خبائه‌النبویّ قد ملأ الفدافد فدفدا
27- عصب عصت غضّت بخیلهم الفضاغصبت حقوق بنی الوصیّ و أحمدا
28- حمّت کتائبه و ثار عجاجه‌فحکی الخضمّ المدلهمّ المزبدا
29- للنصب فیه زماجر مرفوعةجزمت بها الأسماء من حرف الندا
30- صامت صوافنه و بیض صفاحه‌صلّت فصیّرت الجماجم سجّدا 26- گروهی از سپاه یغماگر اموی در پیرامون سراپرده‌هایش که به راستی از آن پیامبر بود با هیا بانگ‌هایی تو خالی بیابان را پر کرده بودند.
27- دسته‌ای تبهکار که با سپاه خویش دل فضا را انباشته و آنچه را از فرزندان ستوده‌ترین پیامبران احمد و جانشین اوست ربوده بودند.
28- لشکریان آن انبوه شده و گردو خاکی سخت برانگیخته که به دریایی سیاه و کف بر لب آورده می‌مانست.
29- در آنجا ناصبیان و دشمنان تبار پیامبر درفش‌های آشوبگری را برافراشته و منصوب کردند تا جز ما آنان را از یادها ببرند و دیگر کسی حرف ندا بر سر نام‌هاشان ننهد و ایشان را آواز ندهد.
30- اسبان او با زبان بسته و تشنه روزه‌داری نمودند و شمشیر سپیدش با بلند شدن در روی دشمن به نماز برخاست تا با افکندن سرهایشان بر زمین آنان را به سجده درآرد.
31- نسج الغبار علی الاسود مدارعافیه فجسّدت النجیع و عسجدا
32- و الخیل عابسة الوجوه کأنّهاالعقیان تخترق العجاج الأربدا
33- حتّی إذا لمعت بروق صفاحهاو غدا الجبان من الرواعد مرعدا
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:406 34- صال الحسین علی الطغاة بعزمه‌لا یختشی من شرب کاسات الردا
35- و غدا بلام اللدن یطعن ان انجلاو بغین غرب العضب یضرب أهودا 31- گردوخاک‌ها بر تن شیرمردان زره‌هایی پوشانید تا خون‌هایی که از این‌جا و آن‌جا می‌ریخت رنگ زرد و زعفرانی گرفت.
32- لشکر چنان روی ترش کرده‌اند که انگار شاهین‌ها دارند پیکر مار را از هم می‌درند.
33- تا پهلوی شمشیرش به درخشیدن افتاد و از تندرهای غرّانی که برخاست بزدلان بر خویشتن بلرزیدند.

34- حسین بی‌آنکه از درکشیدن باده‌ی مرگ بیمی به خود راه دهد با اراده‌ی خویش بر گردنکشان تاختن برد.
35- با گشاده‌دستی نوک نیزه را بر سر این می‌کوبد و به سادگی نیش شمشیر را بر تارک آن می‌نوازد.
36- فأعاد بالضرب الحسام مفلّلاو ثنی السنان من الطعان مقصّدا
37- فکأنّما فتکاته فی جیشهم‌فتکات (حیدر) یوم أحد فی العدی
38- جیش یرید رضی یزید عصابةغصبت فأغضبت العلی و أحمدا
39- جحدوا العلیّ مع النّبیّ و خالفواالهادی الوصیّ و لم یخافوا الموعدا
40- و غواهم شیطانهم فأضلّهم‌عمدا فلم یجدوا ولیّا مرشدا 36- از بسیاری زخم‌هایی که می‌زند تیغ وی خراش‌های فراوان برمی‌دارد و دندانه‌های نیزه‌اش می‌شکند و فرو می‌ریزد.
37 و 38- دست او که بالا می‌رود و در میان سپاه آنان فرو می‌آید یاد شیر خدا را زنده می‌کند و آن شاهکارهایش در برابر ستیزه‌گران در جنگ احد. و آن سپاهی است که خرسندی یزید را می‌خواهد به‌دست آورد و گروهی هستند که به ربودن حق دیگران برخاسته و خدای برتر از هر پندار و ستوده‌ترین پیامبران (احمد) را بر سر خشم آورده است.
39- سخن پیامبر و خدای برتر از هر پندار را پذیرا نگردیده و با جانشین راهنمایش ناسازگاری نمودند و از روز باز پسین نهراسیدند.
40- اهریمن، آنان را بفریفت و به دلخواه خویش گمراهشان کرد تا هیچ سرپرست و راهنمایی نتوانستند یافت.
41- و من العجائب أنّ عذب فراتهاتسری مسلسلة و لن تتقیّدا
42- طام و قلب السبط ظام نحوه‌و أبوه یسقی الناس سلسله غدا
43- و کأنّه و الطرف و البتّار و الخرصان فی ظلل العجاج و قد بدا
44- شمس علی فلک و طوع یمینه‌قمر یقابل فی الظّلام الفرقدا
45- و السیّد العباس قد سلب العداعنه اللباس و صیّروه مجرّدا 41- از شگفتی‌ها است که یک‌سوی آب گوارای فرات، روان باشد و کسی آن را در بند نتواند کرد.
42 و 43- و در کرانه‌های آن دخترزاده‌ی پیامبر که پدرش فردا مردم را سیراب می‌کند دلش از تشنگی بسوزد. او و سپاه و شمشیر بران و نیزه‌هایی که در تیرگی‌های گردوخاک آشکار شد، همچون:
44- آفتاب بود بر پهنه‌ی سپهر که در دست راستش ماه است که در تاریکی‌ها با اختران آسمان رودررو می‌ایستد.
45- حضرت عباس را دشمنان جامه از تن به در کردند و برهنه گردانیدند.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:407 46- و ابن الحسین السبط ظمآن الحشاو الماء تنهله الذئاب مبرّدا
47- کالبدر مقطوع الورید له دمأمسی علی ترب الصعید مبدّدا

48- و السّادة الشهداء صرعی فی الفلاکلّ لأحقاف الرمال توسّدا
49- فاولئک القوم الّذین علی هدیمن ربّهم فمن اقتدی بهم اهتدی
50- و السبط حرّان الحشا لمصابهمحیران لا یلقی نصیرا مسعدا 46- فرزند دخترزادهی پیامبر (حسین) دلش از تشنگی بیتاب است آن هم در جاییکه گرگان، خنکی آب را هرچه بیشتر میچشند و میيابند.
47- سر او همچون ماه در شب چهارده از رگ گردن بریده شده و خونش بر خاک زمین ریخته است.
48- سروران جانباخته، کشته در بیابان افتادند و شن و ریگهای دشت را بستر خود گردانیدند.
49- آنانند که از سوی پروردگارشان راه یافتند و هرکه از پی ایشان درآمد در راه راست گام نهاد.
50- دخترزادهی پیامبر از آسیبهایی که به آنان رسید جگرش سوخت و سرگردان گردید که یاوری خوشبخت نمییافت.
51- حتی إذا اقتربت أبا عید الرّدیو حیاته منها القریب تبعّدا
52- دارت علیه علوج آل امیّةمن کلّ ذی نقص یزید تمرّدا
53- فرموه عن صفر القسی بأسهممن غیر ما جرم جناه و لا اعتدا
54- فهوی الجواد عن الجواد فرجّتالسبع الشداد و کان یوما أنکدا
55- و احتزّ منه الشمر رأسا طالماأمسی له حجر النبوّة مرقدا 51- تا آنگاه که دورتران نابودکننده نزدیک شدند و چیزی نماند که زندگی از او دوری گزیند.
52- درازگوشهای اموی و همهی کسانیکه با کژی و کاستیهایشان بر سرکشی میافزودند پیرامون او را گرفتند.
53- و بیآنکه دستدرازی و بزهی از وی سرزده باشد از دل کمانی سرسخت، نشانهی تیرش گردانیدند.
54- نیکمرد از فراز اسب خویش به زیر افتاد و هفت آسمان سخت به لرزه درآمد، روزی نافرخنده و دشوار بود.
55- شمر سری را جدا کرد که بسا هنگام، دامان پیامبر بالش آن بود.
56- فبکته أملاک السّماوات العلیو الدهر بات علیه مشقوق الرّدا
57- و ارتدّ کفّ الجود مکفوفا و طرف العلم مطروفا علیه أرمدا
58- و الوحش صاح لما عراه من ألاسیو الطیر ناح علی عزاه و عددّا
59- و سروا بزین العابدین الساجدالباکی الحزین مقیّدا و مصفّدا
60- و سکینة سکن ألاسی فی قلبهافغدا بضامرها مقیما مقعدا 56- فرشتگان آسمانهای بلندپایه بر او گریستند و روزگار، گریبان خویش را در ماتمش چاک زد.
57- دست بخشش به پس برگشت و دیدهی دانش با دردی که کشید به اشک نشست.

58- درندگان با اندوهی که بر ایشان چیره شد به فریاد آمدند و پرندگان در ماتم او به سوگنامه‌سرایی و بازگفتن منش‌ها و برتری‌هایش پرداختند. دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:408
59- زیور پرستندگان، زین العابدین همان مرد ناشاد را که کارش به خاک افتادن در برابر خدا بود گریان در بند کردند.
60- اندوه در دل سکینه جایگزین شد تا پیکر نزار او را به‌گونه‌ی زمین‌گیران گردانید.
61- و أسال قتل الطفّ مدمع زینب‌فجری و وسط الخدّ منها خدّدا
62- و رأیت ساجعة تنوح بأیکةسجعت فأخرست الفصیح المنشدا
63- بیضاء کالصبح المضیء أکفّهاحمر تطوّقت الظلام الأسودا
64- ناشدتها یا ورق! ما هذا البکاردّی الجواب فجعت قلبی المکمدا
65- و الطوق فوق بیاض عنقک أسودو أکفّک حمر تحاکی العسجدا 61- کشتار کربلا اشک زینب را روان ساخت تا لرزان میانه گونه‌هایش فروغلطید.
62- کبوتری ترانه‌سرا را برفراز درختی انبوه شاخه دیدم که سوگنامه می‌سرود و هر سخنور نغزگویی را زبان برمی‌بست.
63- همچون چهره‌ی بامداد سپید بود با دست‌های سرخ، که بسان گلوبند بر گردن تاریکی و سیاهی آویخته باشند.
64- سوگند دادمش که ای کبوتر! برگو این گریه چیست؟ پاسخ ده، که دل مرا سخت به درد آوردی.
65- آن طوق، بالای سپیدی گردنت سیاه است و دست‌های گلگونت مر به یاد بیجاده‌ها می‌اندازد.
66- لمّا رأت و لهی و تسآلی لهاو لهیب قلبی ناره لن تخمدا
67- رفعت بمنصوب الغصون لها یداجزمت به نوح النوائح سرمدا
68-: قتل الحسین بکربلا یا لیتهلاقی النجاة بها و کنت له الفدا
69- فإذا تطوّق ذاک دمعی أحمرقان مسحت به یدیّ تورّدا
70- و لبست فوق بیاض عنقی من أسی‌طوقا بسین سواد قلبی أسودا 66- شیفتگی و پرسش مرا که نگریست و شرار دلم را که با آن آتش خاموشی‌ناپذیر دید.
67- همراه با شاخه‌های سربرداشته دست را بلند کرده با فریاد خود و برای همیشه رشته‌ی سوگنامه‌سرایی همگان را گسیخت.
68- حسین در کربلا کشته شد و ای کاش من می‌توانستم با دادن جان خویش زندگی او را برهانم.
69- اگر گردنبندی آویخته دارم همان خون سرخی است که دستهایم را با آن گلگون ساخته‌ام.
70- بالای سپیدی گردنم نیز از اندوه‌گذاری طوقی سیاه از سین سیاهی

دلم نهادم.
71- فالآن‌ها ذی قصّتی یا سائلی‌و نجیع دمعی سائل لن یجمدا
72- فاندب معی بتقرّح و تحرّق‌و ابکی و کن لی فی بکائی مسعدا
73- فلألعننّ بنی امیّة ما حداحاد و ما غار الحجیج و أنجدا
74- و لألعننّ یزیدها و زیادهاو یزیدها ربّی عذابا سرمدا
75- و لأبکینّ علیک یابن محمّدحتی أوسّد فی التراب ملحّدا
76- و لأحلینّ علی علاک مدائحامن درّ ألفاظی حسانا خرّدا 71- و اکنون ای آنکه می‌پرسی این داستان من است و با سرشک روانم که خشک نمی‌شود.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:409
72- از سوز جگر و با دلی ریش با من زاری کن و در کار گریستن همراه و یاور من باش.
73- تا آنگاه که برای راندن شتران نی می‌نوازند و تا آنگاه که دیدارکنندگان از خانه‌ی خدا گام در دل راه می‌نهند فرزندان امیه را نفرین خواهم فرستاد.
74- یزید و زیادشان را نفرین می‌کنم و پروردگارم نیز کیفر همیشگی‌شان را زیاد خواهد کرد.
75 و 76- ای فرزند محمّد! تا آنگاه که بر پائین خاک بخسبم بر تو خواهم گریست و از گوهرهای سخنانم، ستایش‌هایی زیبا را به یاد بزرگی تو آرایش خواهم داد.
77- عربا فصاحا فی الفصاحة جاوزت‌قسّا و بات لها لبید مبلّدا
78- قلّدتها بقلائد من جودکم‌أضحی بها جید الزّمان مقلّدا
79- یرجو بها نجل العرندس صالح‌فی الخلد مع حور الجنان تخلّدا
80- و سقی الطفوف الهامرات من الحیاسحبا تسحّ عیونها دمع النّدی
81- ثمّ السّلام علیک یابن المرتضی‌ما ناح طیر فی الغصون و غرّدا «1»
77- که بس دل‌انگیز و رسا باشد و در شیوایی از سخنرانی «قس» «2» نیز پیشتر رفته «لبید» «3» را ناتوان گرداند.
78- آن را با گردن‌بندهایی از بخشش شما آراستم تا توانست پیرایه‌ای فریبا بر گردن روزگار به شمار آید.
79- به‌این‌گونه صالح پسر عرندس امید می‌دارد در کنار سیه‌چشمان در بهشت جاودان خوشبختی پایدار بیابد.
80- کرانه فرات با رگبارهایی تند از سرشک ابرها سیراب باد!
81- و سپس تا آنگاه که یک پرنده برفراز شاخساران سوگنامه می‌خواند درود بر تو ای فرزند مرتضی.
*** ابن العرندس چکامه‌ی بسیار زیبایی در مدح علی بن ابی طالب (ع) و فرزندش سیّد الشّهداء (ع) دارد که بخش مربوط به امام حسین (ع) را

می‌آوریم:
1- و جرت سحائب عبرتی فی و جنتی‌کدم الحسین علی أراضی کربلا
2- الصائم القوّام و المتصدّق الطّعام‌أفرس من علی فرس علا
3- رجل بصیوان الغمامة جدّه‌المختار فی حر الحجیر تظلّلا
4- و أبوه حیدرة الذی بعلومه‌و بفضله شرح الکتاب تفصّلا
5- و ألامّ فاطمة المطهرّة التی‌بالمجد تاج فخارها قد کلّلا 1- باران اشک را چنان بر چهره ریختم که گویی خون حسین است که بر زمین کربلا سرازیر می‌شود.
2- همان مرد روزه و نماز و بخشنده و خوراک‌دهنده و برترین سوارکاری که بر بالای اسب جای گرفت.
3- و همان که نیای برگزیده‌ی او در گرمای کشنده ابرهای پربار را سایه‌بانش می‌گردانید.
4- و پدر او شیری است که با دانش‌ها و برتری خود جای‌جای از کتاب خداوندی را روشن کرد.
5- و مادرش فاطمه آن بانوی پاکدامن است که افسر سرفرازی او با بزرگواری‌ها آراسته گردیده.

_____

(1)- الغدیر؛ ج 7، ص 19- 23. ادب الطف؛ ج 4، ص 287- 291.
(2)- قس پسر ساعده‌ی ایادی که در میان همه‌ی تازیان به سخنوری نامور گردیده و در نغزگویی زبانزد آنان است.
(3)- لبید پسر ربیعه عامری از سخنرایان بزرگ تازی که پیامبر نیز سروده‌ی او را ستود و خود در 157 سالگی در آغاز پادشاهی معاویه درگذشت.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:410 6- نسب کمنبلج الصباح یزینه‌حسب شبیه الشمس زاهی المجتلی
7- السیّد السند السعید الساجدالسبط الشهید المستظام المبتلی
8- قمر بکت عین السماء لأجله‌أسفا و قلب الدهر بات مقلقلا
9- تاللّه لا أنساه فردا ظامیاو الماء ینهل منه ذیبان الفلا
10- و السیّد العبّاس قد سلب العدی‌عنه اللباس و صیّروه مجدّلا 6- بستگی دودمانی حسین همچون بامداد روشن است که گوهر خود وی همچون خورشید تابان و فروزان آن را می‌آراید.
7- اوست سروری شایسته‌ی پشتگرمی، خوشبخت، به خاک افتاده در برابر خدا، دخترزاده‌ی جانباخته‌ی پیامبر، که گرفتار است و زیر شکنجه‌ی سخت، ستم‌ها بر وی می‌رود.
8- ماهی که دیده‌ی آسمان اندوهگنانه در سوگ او گریست و دل روزگار برایش تپیدن گرفت.

9- به خدا هرگز فراموش نمی‌کنم او را که تنها و تشنه‌لب بود با آنکه در پیش روی او چشمه‌ی لبریز از آب، گرگان بیابان را هم سیراب می‌کرد.
10- و نیز حضرت عبّاس را که دشمنان جامه از پیکر او به در کرده، برهنه بر زمین افکندند.
11- و الطفل شمس حیاته قد أصحبت‌بالخسف فی طفل و جلّ مؤثلا
12- و بنو امیّة فی جسوم صحابه‌قد حطّموا السمر اللدان الذّبلا
13- شربوا بکاساة القنا خمر الفنامزج البلاء به فأمسوا فی البلا
14- و تقاطعت أرحامهم و جسومهم‌کرما و أوصلت الرؤس الأرجلا
15- و توارثوا من بعد سلب نفوسهم‌دار المقامة فی القیامة موئلا 11- و آن کودک را که خورشید زندگی‌اش گرفت و آفتاب آن برای همیشه راه باختران سپرد.
12- فرزندان امیّه در پیکر یاران او نیزه‌هایی سخت را خرد کردند.
13- حسین و همراهان نیزه‌ها را پیمانه‌ای شمرده و با آن باده‌ی مرگ نوشیدند و با آمیختن آن با گرفتاری‌ها، خود را به بالای آزمایش کشیدند.
14- اندام‌هاشان از هم گسیخت و تن‌ها پاره‌پاره گردید تا سرها به پاها رسید و در کنار آنها جای گزید.
15- پس از جان دادن، در روز رستاخیز سرای پاینده و بر جای مانده را به ارث بردند.
16- و السّبط شاک ماله من ناصرشاک إلی ربّ السّموات العلی
17- ظام إلی ماء الفرات فإن یرم‌نهلا یری البیض الصوارم منهلا
18- و القوم محدقة علیه بجحفل‌کالبحر آخره یحاکی الاوّلا
19- متلاطم سغبت به أسیافهم‌فغدا لهم لحم الفوارس مأکلا
20- و من العجائب انّه یشکو الظماو أبوه یسقی فی المعاد السلسلا 16- دخترزاده‌ی پیامبر درددل‌ها داشت و او را یاری نبود. درددل‌های خود را به آستان پروردگار آسمان‌های بلندپایه برد.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:411
17- در کرانه‌های پرآب فرات تشنه‌لب بود چون می‌خواست آب بنوشد می‌دید او را از لبه‌ی شمشیرهای آبداده سیراب می‌کنند.
18- آن گروه در لشکری او را گرداگرد برگرفته بودند که همچون دریا آغاز آن با انجامش همسان بود.
19- دریایی پرآشوب و با شمشیرهایی گرسنه که گوشت و پوست شهسواران را خوراک آن گردانیدند.
20- از شگفتی‌ها است که او از تشنگی بی‌تاب باشد با اینکه پدرش در روز رستاخیز آب روان به کام مردم می‌ریزد.
21- حامت علیه للحمام کواسرظمئت فأشربت الحمام دم الطلا
22- أمست به سمر الرّماح و زرقهاحمرا و شهب الخیل دهما جفّلا

23- هاتیک بالدم قد صبغن و هذه‌صبغت بنقع صبغة لن تنصلا
24- عقدت سنابک صافنات خیوله‌من فوق هامات الفوارس قسطلا
25- و دجت عجاجته و مدّ سواده‌حتّی أعاد الصبح لیلا ألیلا 21- در پیرامون او شاهین‌هایی برای شکار کبوتر به پرواز درآمدند و چون تشنه شدند کشته‌ی کبوتر را با خون آهو بچه آغشته کردند.
22- نیزه‌های گندمگون و کبودرنگ، سرخ‌فام گردید و رنگ خاکستری اسبها، سیاه و گردآلود شد.
23- چراکه آنها را در زخمی از خون فروبردند و اینها را در دریایی از گردوغبار جدایی‌ناپذیر به شناوری واداشتند.
24- سم‌های اسبانش که بر دو پای ایستاده بود برفراز سر سوارکاران چهره‌ی مرگ می‌نگاشت.
25- تاریکی، گردوخاک و آشوب را به کام خود کشید و سیاهی گسترش یافت تا بامداد روشن به گونه‌ی شبی تیره درآمد.
26- و کأنّما لمع الصوارم تحته‌برق تألّق فی غمام فانجلی
27- جیش ملا فوه الفلا و أتی فلاأمست سنابک خیله تفلی الفلا
28- أبناه من جحد الوصیّ و کذّب‌الهادی النبیّ و کان حقّا مرسلا
29- بذلوا النفوس و بدّلوا من جهلهم‌ما لیس فی الإسلام کان مبدّلا
30- فمحلّل قد صیّروه محرّماو محرّم قد غادروه محلّلا 26- و پنداشتی درخشش تیغ‌ها در دل آن، آذرخشی است که در میان ابرها روی می‌نماید و روشنایی را به ارمغان می‌آرد.
27- سپاهی که دهان بیابان را پر کرد و چنان پای به دشت نهاد که سم ستورانش بر گونه‌ی آن تازیانه می‌نواخت.
28- فرزندان آنان‌که جانشین پیامبر را نشناخته انگاشتند و پیامبر راهنما را (که به راستی فرستاده‌ی خدا بود) دروغگو شمردند.
29- جانفشانی‌ها کردند و از سر نادانی آئین راستین اسلام را دگرگون گردانیدند.
30- آنچه را شایسته بود ناسزاوار خواندند و نارواکاری‌ها را سزا انگاشتند.
31- و تعمّدوا قتل الوصیّ و حرّفواما کان أحمد فی الکتاب له تلا
32- و أتوا إلی قتل الحسین و أجّجوانارا لهیب ضرامها لن یصطلی
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:412 33- فسطا علیهم بالنزال بعزمةتذر الحسام المشرفیّ مفلّلا
34- من فوق طرف أعوجی سابح‌کالبرق یسبق فی سراه الشمألا
35- فرس حوافره بغیر جماجم الفرسان فی یوم الوغی لن تنعلا 31- آگاهانه به کشتن جانشین پیامبر کمر بستند و آنچه را محمّد در قرآن برخوانده بود، دستخوش دگرگونی ساختند.
32- دست به کشتن حسین زدند و چنان آتشی برافروختند که به جای

بهره‌برداری از گرمایش، هستی خویش را در کام آن افکندند.
33- پس بر ایشان خشم گرفت و با تصمیمی واکنش نمود که شمشیر پولادین را سوراخ‌سوراخ می‌کند.
34- از فراز اسبی نیکوی که گفتی در روی زمین به شناوری می‌پردازد و همچون آذرخشی که در جهش خود از باد شمال هم پیشی می‌جوید.
35- همان اسب که پاهای آن در روز پیکار جز سر جنگاوران دشمن نعلی نمی‌پذیرد.
36- أضحی بمبیضّ الصباح مجلّلاو غدا بمسودّ الظلام مسربلا
37- و بکفّه سیف جراز باترعضب یضمّ الغمد منه جدولا
38- فقر الجماجم و الطلا بغرارهمن کلّ کفّار و أبری المفصلا
39- فکأنّه و جواده و حسامهیا صاحبیّ لمن أراد تأمّلا
40- شمس علی الفلک المدار بکفّهقمر منازله الجماجم و الطلا 36- امروز با بامداد سپید و روشن آغاز شد و فردا پیراهنی سیاه از تاریکی‌ها درخواهد پوشید.
37- در دست او شمشیری سخت برّان است که جوی خون را نیام خود می‌شناسد.
38- با لبه‌ی تیغ تیزش در کاسه‌ی سرها و در گلو و گردن حق‌ناشناسان رخنه کرد و رگ‌وپی آنان را از هم درید.
39 و 40- دوست من! او و شمشیر و اسبش در دیده‌ی کسی‌که خواهد بیندیشد همچون خورشید بود، سواره بر سپهر گردون که ماه به دست، در جستجوی آنجاها که ماه فرود می‌آید، می‌چرخید.
41- و الخیل محدقة بجیم جمالهو قلوبهم فی الغلی تحکی المرجلا
42- و السبط یخترق المواکب حاملابعزیمة تردی الخمیس الجحفلا
43- فبسین سمر الخطّ یطعن أنجلاو بباء بیض الهند یضرب أهدلا
44- فتخال طاء الطعن أنّی أعجمتنقطا و ضاد الضرب کیف تشکّلا
45- حتّی إذا ما السبط آن مماتهو علیه سلطان الحمام توکّلا 41- یا بگو در پی کاسه‌های سر دشمنان و گلو و گردن ایشان لشکر پیرامون گوشه‌ای از آن همه زیبایی‌اش را گرفتند.
42- نواده‌ی پیامبر با اراده‌ای سازمان‌های گروه‌ها را از هم می‌پاشد که سپاه را با همه‌ی زیروبم آن درهم می‌کوبد و خرد می‌کند.
43- با نون نیزه یکی را چنان می‌کوبد و طعنه می‌زند که چشمانش گشاد می‌شود و به گونه‌ای با شین شمشیر به تارک دیگری ضربه می‌زند که زخمی با لب‌های فروهشته پدید می‌آرد.
44 و 45- پس طعنه‌ی او از سرهایی که بر زمین می‌افکند نقطه می‌سازد و کینه‌ی دشمن را برمی‌انگیزد و ضرب دستش
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:413

همراه با الف قامت‌هایی که به زیر می‌اندازد شادمانی دوستان را شکلّ می‌بخشد و اینها بود تا اینکه هنگام مرگ نواده‌ی پیامبر فرارسید.
46- داروا به النفر الطغاة بنو الزنات‌العاهرات و طبقّوا رحب الفلا
47- و رماه بعض المارقین بعیطل‌سهما فخرّ علی الصعید مجدّلا
48- و أتی بغیّ بنی ضباب صائلابالقسّ تغمیض القطامی الأجدلا
49- و جثی علی صدر الحسین و قلبه‌حقدا و عدوانا علیه قد امتلا
50- فبری بسیف البغی رأسا طالمالثم النبیّ ثنیّتیه و قبّلا
51- و اسودّ قرص الشمس ساعة قتله‌أسفا و شهب الفلک أمست أفّلا 46- و بوی مرگ بر سرش سایه افکند. گروه سرکشان گرد او و فراخنای بیابان را گرفته.
47- یکی از گردنکشان تیری بلند به سوی او افکند تا بر خاک افتاد و شمر بدکاره جست‌وخیزکنان بیامد.
48 و 49- که گفتی شاهین چشم بسته برای ربودن شکارش از فراز راه نشیب می‌سپارد با دلی که از کینه و دشمنی حسین مالامال بود و بر سینه‌ی او پرید و با تیغ تبهکارانه‌اش سری را برید که بارها پیامبر دندان‌های آن را بوسه داده بود.
50 و 51- در هنگام کشته شدنش چهره‌ی خورشید از اندوه به سیاهی گرائید و شهاب‌های آسمانی روی خود را پنهان کردند.
52- و نعاه جبریل و میکال و إسرافیل و العرش المجید تزلزلا
53- و الطیر فی الأغصان ناح مغرّداو الوحش فی القیعان ناح و أعولا
54- و أتی الجواد و لا جواد فوقه‌متوجّعا متفجّعا متوجّلا
55- عالی الصهیل بمقلة إنسانهاباک یسحّ الدمع نقطا مهملا 52- جبرئیل، میکائیل و اسرافیل گزارش کشته‌شدنش را دادند و تخت‌گاه بزرگ در جهان برین لرزیدن گرفت.
53- مرغان بر روی شاخسارها آوا به نوحه‌سرایی برداشتند و درندگان دره‌ها به سوگ‌نامه‌خوانی نشستند و به شیون پرداختند.
54 و 55- اسب نیک بیامد و نیک‌مرد را بر بالای خود نیاورده بود با دردمندی و لابه و هراس و شیهه‌ای بلند و چشمی که مردمک آن گریان بود و اشک فرومی‌بارید.
56- فسمعن نسوان الحسین صهیله‌فبرزن من خلل المضارب ثکّلا
57- ینثون من جون العیون مدامعاحمرا علی بیض السوالف هطّلا
58- حتّی إذا قتل الحسین و أصبحت‌من بعده غرّ المدارس عطّلا
59- و منازل التنزیل حلّ بها العزاو من الجلیس أنیس مربعها خلا
60- بغت البغاة جهالة سبی النساو بغت و حقّ لمن بغی أن یجهلا 56- بانوان سراپرده‌ی حسین شیهه‌ی او را شنیدند داغدیدگان از لابلای چادرها آشکار شدند.

57- از چشمان سیاه خود سرشک‌هایی را که با خون دل آمیخته و سرخ می‌نمود پی‌درپی بر صفحه‌ی سپید گردن روان گردانیدند.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:414
58- تا حسین (ع) کشته شد و پس از او آموزشگاهها بسته شد.
59- آنجا که فرودگاه فرمان خدا بود سوگوار گردید و ویرانه‌های آن از یاران همدم و همنشین تهی گردید. «1»
60- بدکاره‌ها از سر نادانی بانوان را گرفتار ساختند، زشت‌رفتاری نمودند زیرا هرکس بدکاره بود سزاوار نادانی هاست.
61- نصبوا بمرفوع القناة کریمه‌جهرا و جرّوا للمعاصی أذیلا
62- و سروا بنسوته السراة بلا ملاحسری بلا حظهنّ ألحاظ الملا
63- و غدوا بزین العابدین الساجدالحبر الأمین مقیّدا و مغلّلا
64- و سکینة أمست و ساکن قلبهامتحرّک فیه الأسی لن یرحلا
65- و بدال دمع العین منها غرّقت‌صاد الصعید و أنبتت کاف الکلا 61- سر پاک را آشکارا بر نیزه‌ای که برداشته بودند نهادند و کمر خود را برای انجام گناهان سخت بربستند.
62- بانوان ماتم‌زده را از میانه‌ی راه به‌گونه‌ای گذر دادند که نگاههای مردمان برایشان می‌افتاد.
63- زین العابدین زیور پرستندگان را که کارش به خاک افتادن در برابر خدا و خود دانایی درستکار بود، در بند گرفتار کردند.
64- و سکینه که روز را به شب رساند دل آرام او به تپش افتاده بود و اندوه آن را آسوده نمی‌گذاشت.
65- سین سرشک چشمش، خاء خاک را در خود شناور ساخت تا گاف گیاه از دل آن رستن گرفت.
66- و دیارهنّ الآنسات بلاقع‌أقوت و کنّ بها الأحبّة نزّلا
67- و الصبر عنّی ضاعن متزّحل‌لمّا شددن علی المطیّ الأزحلا
68- و مدامعی فوق الخدود نوازل‌لمّا زممن جمالهنّ البّزلا
69- تسری بهنّ إلی الشئام عصابة‌أمویّة تبغی العطاء الأجزلا
70- ترضی یزید لکی یزید لها العطاجهلا و یتحفها السؤال معجّلا 66- گوی‌های آشنایی‌شان شوره‌زار شد و در آنجا که دوستان فرود می‌آمدند کسی نماند و تهی گردید.
67- چون آنان را سوار ستوران کردند تا به راه اندازند شکیبایی از دل من رخت بربست.
68- چون شتران شکافته دندان را برای بردن آنان افسار زدند اشکهای من زیر گونه‌ام سرازیر شد.
69- گروهی از هواخواهان امویان برای آنکه پاداش سرشار بستانند آنان را به سوی مردمی بدکنش روانه ساختند.

70- از نادانی یزید را خرسند می‌دارد تا دستمزد بیشتری به او دهد و آنچه را می‌خواهد هرچه تندتر به او برساند.
71- فلأ لعنّ زیادها و یزیدهاو یزیدها ربّی عذابا منزلا
72- تبّا لهم فعلوا بآل محمّدما لیس تفعله الجبابرة الأولی
73- و لأبکینّ علی الحسین بمدمع‌قان أبلّ به الصعید الممحلا
74- یا طفّ ظاف علی ثراک من الحیاهام تسیر به السحائب جفّلا
75- ذو هیدب متراکب متلاحم‌عالی البروق یسحّ دمعا مسبلا

_____

(1)- دعبل خزاعی در قصیده‌ی زیبای مدارس الآیات این مطلب را بیان کرده است.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:415 76- یشفیک إذ منه یسقیک بوابل‌عذب له أرج یحاکی المندلا «1» 71- تا آنگاه که برای راه بردن شتران نی می‌نوازند و سوارگان بر چارپایان می‌نشینند، فرزندان امیه را نفرین خواهم کرد.
72- زیاد «2» و یزیدشان را نفرین می‌سرایم و پروردگارم نیز کیفرهای زیادتری بر آنان فروخواهد فرستاد.
73- رویشان سیاه باد! با خاندان محمّد (ص) چنان رفتاری نمودند که گردنکشان پیشین نیز روا نداشته بودند.
74- با اشکهای خونینی بر حسین (ع) خواهم گریست که خاکهای خشک را تر سازد.
75- ای کرانه‌ی فرات! بارانی از سرشک‌ها در پیرامون خاک تو متراکم می‌گردد که به یاری آن ابرها به گردش در می‌آید.
76- ابرهایی دارد نزدیک به زمین، سوار بر هم، به هم پیوسته با آذرخش‌هایی بلند که اشکی پیاپی را روان می‌گرداند.
77- آن‌گاه که تو را با رگبار گوارای خود- که از خوشبویی به مشک می‌ماند- سیراب می‌سازد، دردهایت را درمان خواهد کرد.

_____

(1)- الغدیر؛ ج 7، ص 903.
(2)- از تبهکارترین دژخیمان معاویه که فرزند ناپاک او «ابن زیاد» نیز با کشتارهای دژخویانه‌ی خود از شیعه و پیشوایان آن، روی پدر را هرچه سیاه‌تر گردانید.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:416

مغامس بن داغر حلّى

اشاره

شیخ مغامس پسر داغر حلّی از شعرای قرن نهم که وابسته به یکی از تیره‌های تازیان است که در اطراف فراخ‌سرای حلّه به سر می‌بردند و او خود برای فراگرفتن آموزش‌ها به حلّه رفت و در همان‌جا به سال 850 ه ق از دنیا رفت.
وی از کسانی است که با دلباختگی خویش در راه دوستی خاندان پیامبر سروده‌های بسیاری دارد و سروده‌هایش نشان می‌دهد که گذشته از چیره‌دستی در همه‌ی زمینه‌های سرایندگی در پهن‌دشت سخنوری نیز راهی دراز پیموده است. استاد سماوی با گردآوری آنها دیوانی به نام وی فراهم کرده که به 1350 بیت می‌رسد و شاید آنچه از سروده‌های وی از بین رفته بسی بیش از اینها باشد. پدرش از سرایندگان و دوستداران خاندان رسالت (ع) بود و فرزند خویش را بر دوستی آنان پرورش داد. «1»
*** قصیده‌ای با 92 بیت در مدح و رثای خاندان رسول اللّه و سیّد الشّهداء (ع) دارد ابیاتی را که در مورد امام حسین (ع) است را در اینجا می‌آوریم: «2»
1- کیف السّلامة و الخطوب تنوب‌و مصائب الدنیا الغرور تصوب؟
2- إنّ البقاء علی اختلاف طبائع‌و رجاء أن ینجو الفتی لعصیب
3- العیش أهونه و ما هو کائن‌حتم و ما هو واصل فقریب
4- و الدهر أطوار و لیس لأهله‌إن فکّروا فی حالتیه نصیب
5- لیس اللبیب من استغرّ بعیشه‌إنّ المفکّر فی الامور لبیب 1- با این‌که ناگواری‌ها یکی بر جای دیگری می‌نشیند و گرفتاری‌های جهان فریبنده بر سر ما می‌ریزد چگونه می‌توان با تندرستی زیست؟
2- پایداری بر چندگانگی سرشت‌ها و امید به رهایی برای مرد دشوار می‌نماید.
3- ساده‌ترین زندگی و آنچه اکنون هست جای چون و چرا ندارد و آن‌چه می‌رسد نیز دور نیست.
4- روزگار، دگرگونی‌هایی را در خود نهفته و اگر بیندیشید در هیچ‌کدام از رنگها برای دلدادگانش بهره‌مندی به بار نمی‌آورد.
5- آن‌کس‌که فریب زندگی را بخورد خردمند نیست. خردمند آن است که در کارها بیندیشد.
6- یا غافلا! و الموت لیس بغافل‌عش ما تشاء فانّک المطلوب
7- أبدیت لهوک إذ زمانک مقبل‌زاه و إذ غضّ الشباب رطیب
8- فمن النصیر علی الخطوب إذا أتت‌و علا علی شرح الشباب مشیب

9- علل الفتی من علمه مکفوفةحتی الممات و عمره مکتوب

_____

(1)- ادب الطف؛ ج 4، ص 296.
(2)- الغدیر؛ ج 7، ص 26 و 27. ادب الطف؛ ج 4، ص 298- 300.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:417 10- و تراه یکدح فی المعاش و رزقه‌فی الکائنات مقدّر محسوب 6- ای ناآگاه! مرگ ناآگاه نیست هرچه خواهی زندگی کن که تو را می‌جوید. بازیگری‌ات را آشکار کردی چراکه روزگار تو با خوشبختی و درخشندگی همراه است.
7- و نهال جوانی بس خرّم و شاداب است چون پیش‌آمدهای ناگوار فرارسد.
8 و 9- و اهریمن پیری بر فرشته‌ی جوانی چیرگی یابد کجا یاوری توانی یافت؟ گزندهایی که تا هنگام مرگ چشم به راه جوانمرد است از دیده‌ی دانش او پوشیده و اندازه‌ی زندگی‌اش در نامه‌ی سرنوشت نگاشته آمده.
10- روزی او از میان همه‌ی پدیده‌ها اندازه‌گیری و شمرده شده و با این همه می‌بینی برای گذران زندگی سخت تلاش می‌کند.
11- إنّ اللیالی لا تزال مجدّةفی الخلق أحداث لها و خطوب
12- من سرّ فیها ساءه من صرفهاریب له طول الزمان مریب
13- عصفت بخیر الخلق آل محمّدنکباء إعصار لها و هبوب
14- أمّا النّبیّ فخانه من و قومه‌فی أقربیه مجانب و صحیب
15- من بعد ما ردّوا علیه رصاتعحتی کأنّ مقاله مکذوب 11- روزگار همیشه در کوشش است و آبستن پیش‌آمدها و ناگواری‌هایی برای آفریدگان.
12- آن‌کس‌که از روی آوردن آن دل را شادمان دارد از پشت کردن آن دلگیر خواهد شد.
13- بهترین آفریدگان خاندان محمّد (ص) را بنگر که چگونه گردبادی پر از خاک تیره‌بختی پیرامون آنان را فرو پوشاند.
14- از خود پیامبر بگیر که کسانی از گروه یارانش منش درستکاری را درباره‌ی نزدیکانش روا نداشتند.
15- و پس از آن‌که از پذیرفتن فرمان و سفارش او سر باززدند که پنداری سخن او را دروغ می‌شمردند.
16- و نسوا رعایة حقّه فی حیدرفی «خمّ» و هو وزیره المصحوب
17- فأقام فیهم برهة حتی قضی‌فی الغیظ و هو بغیظهم مغضوب
18- بأبی الإمام المستظام بکربلایدعو و لیس لما یقول مجیب
19- بأبی الوحید و ماله من راحم‌یشکو الظما و الماء منه قریب
20- بأبی الحبیب إلی النبیّ محمّدو محمّد عند الآله حبیب 16- حق‌گزاری او را درباره‌ی شیر خدا که در غدیر خم دستیار و یاور او بود فراموش کردند.

17- تا روزی چند در میان ایشان زیست و با دلگیری و به‌گونه‌ای‌که ایشان نیز بر او خشمناک بودند درگذشت.
18- پدرم فدای آن رهبر که در کربلا زیر شکنجه‌ی سخت ستم می‌دید. مردم را به راه راست می‌خواند و کسی او را پاسخ شایسته نمی‌گفت.
19- پدرم فدای آن‌که تن تنها که هیچکس را دل بر او نسوخت، از تشنگی گله می‌کرد و آب در کنار او بود.
20- پدرم فدای آن‌که دوست پیامبر (محمّد «ص») بود و محمّد (ص) نیز دوست خدا.
21- یا کربلاء أفیک یقتل جهرةسبط المطّهر؟ إنّ ذالعجیب
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:418 22- ما أنت إلّا کربة و بلّیةکلّ الأنام بهولها مکروب
23- لهفی علیه و قد هوی متعفّراو به اوام فادح و لغوب
24- لهفی علیه بالطفوف مجدّلاتسفی علیه شمال و جنوب
25- لهفی علیه و الخیول ترضّه‌فلهنّ رکض حوله و خبیب 21- کربلا! آیا دخترزاده‌ی پیامبر آشکارا در خاک تو کشته می‌شود؟ چه شگفتی‌ها از این باید داشت.
22- تو را جز کرب و بلا (رنج و گرفتاری) نتوان نامید که همه‌ی مردم از هراسش آزرده‌دلند.
23- بر او اندوه می‌برم که با آن تشنگی سخت و توان‌فرسای سرنگون شد و بر خاک خفت.
24- بر او اندوه می‌برم که در کرانه‌های فرات افتاده و باد شمال ازاین‌سوی و آن‌سوی خش‌وخاشاک بر پیکر او می‌پاشید.
25- بر او اندوه می‌برم که ستوران استخوانهای او را درهم کوفتند و در پیرامون او پای به زمین کوبیدند و به تاخت پرداختند.
26- لهفی له و الرأس منه ممّیزو الشیب من دمه الشریف خضیب
27- لهفی علیه و درعه مسلوبةلهفی علیه و رحله منهوب
28- لهفی علی حرم الحسین حواسراشعثا و قد ریعت لهنّ قلوب
29- حتّی إذا قطع الکریم بسیفه‌لم یثنه خوف و لا ترعیب
30- للّه کم لطمت خدود عنده‌جزعا و کم شقّت علیه جیوب 26- بر او اندوه می‌برم که سرش را جدا کردند و موی چهره‌اش را از خون پاکش رنگین ساختند.
27- بر او اندوه می‌برم که زره از تن او به‌در کرده و سراپرده‌هایش را به یغما بردند.
28- بر پردگیان حسینی اندوه می‌برم که ماتم‌زده و پراکنده چنان شدند که دلها برای آنها به هراس افتاد.
29- ولی تا آنگاه که سر از پیکر او با تیغ بریدند هیچ‌گونه بیمی او را از راه

خود بازنگردانید.
30- خدا را که چه بسیار چهره‌ها از سر بی‌تابی در برابرش سیلی خورد و گریبان‌ها چاک زده شد.
31- ما أنس إن أنسی الزکیّة زینباتبکی له و قناعها مسلوب
32- تدعو و تندب و المصاب تکظّهابین الطفوف و دمعها مسکوب
33- ءأخیّ بعدک لا حییت بغبطةو اغتالنی حتف إلیّ قریب
34- ءأخیّ بعدک من یدافع جاهلاعنّی و یسمع دعوتی و یجیب
35- حزنی تذوب له الجبال و عنده‌یسلو و ینسی یوسفا یعقوب 31 و 32- هرچه را فراموش کنم، زینب پاک را از یاد نمی‌برم که می‌گریست، روسری او را ربوده بودند و خدای را می‌خواند و زاری می‌کرد و ناگواری‌ها در کرانه‌های فرات او را اندوهگین ساخته و سرشک وی روان بود.
33- برادرم! پس از تو زندگی خوشی نخواهم داشت و مرگی زودرس به ناگهان مرا درخواهد یافت.
34- برادرم! پس از تو کیست که این نادانان را از سر من دور سازد؟ آواز مرا بشنود و پاسخ گوید؟
35- اندوه من کوه‌ها را می‌گدازد و یاد یوسف را از دل یعقوب به‌در می‌برد.
***
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:419
ابن داغر قصیده‌های طولانی دیگری در مدح و رثای اهل بیت دارد که در جنگ‌های ادبی موجود است بعضی از ابیات آن را در اینجا می‌آوریم:
1- لغیرک یا دنیا ثنیت عنانیو ذاک لأمر عن غناک عنانی
2- لبنی الهادی مناحی‌فی غدوّی و رواحی
3- صاح ما قلبی بصاح‌ما لحزنی من براح
4- هجر الغمض و سادی‌و کوی الحزن فؤادی
5- فحیاتی فی نکادی‌لقتیل ابن زیاد
6- لیتنی کنت فداء للحسین‌و هو بالطفّ قطیع الودجین
7- ینظر الشمر بعین و بعین‌ینظر النسوة بین العسکرین «1» 1- جهانا افسار کار خویش را به دست دیگری سپردم و این برای آن بود که از بخشش و توانگری‌ات به رنج افتادم.
2- اشک‌های پیاپی خود را در هر شامگاه و بامداد بر فرزندان پیامبر راهنما فرومی‌ریزم.
3- ای دوست! پرده‌ی غم از چهره‌ی دلم بر کنار نرفته و اندوه من پایان نمی‌پذیرد.
4- خواب از بسترم گریخته و اندوه دلم را می‌سوزاند.
5- در ماتم آن را که پسر زیاد کشت، زندگی من با سختی می‌گذرد.

6- کاش من فدای حسین می‌شدم که در کربلا رگ‌های گردنش را بریدند.
7- با چشمی شمر را می‌نگرد و با چشمی پردگیان خود را در میان دو سپاه.

مدح اهل بیت (ع):

1- حيّا الإله كتيبة مرتادهايطوى له سهل الفلا و وهادها
2- قصدت أمير المؤمنين بقبّةيبنى على هام السّماک عمادها
3- وفدت على خير الأنام بحضرةعند الآله مكرّم وفّادها
4- فيها الفتى و ابن الفتى و اخو الفتىأهل الفتوّة ربّها مقتادها
5- فله الفخار قديمه و حديثهو الفاضلات طريقها و تلادها 1- درود خدا بر گروهی باد که در برابر خواسته‌های آن فرازونشیب بیابان درهم نوردیده می‌شود.
2- آهنگ دیدار از فرمانروای گروندگان (امیر المؤمنین) را در بارگاهی که پایه‌ی ستون‌های آن را بر پیشانی اختران سپهر نهاده‌اند.
3- بر بهترین مردم و در آستانی گام می‌نهند که روی آرندگان به آن‌جا در نزد خداوند گرامی‌اند.
4- در آنجا است جوانمرد جوانمردزاده و برادر جوانمردی دیگر و شایسته‌ی جوانمردی و خداوندگار و پیشوای آن.
5- هر سرافرازی که بیانگاری از کهنه و نو ویژه‌ی اوست و همه‌ی برتری‌ها از آغاز تا انجام در قرآن او نگاشته می‌شود.
6- مولى البريّة بعد فقد نبيّهاو إمامها و همامها و جوادها

_____
(1)- الغدير؛ ج 7، ص 29.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:420 7- و إذا القروم تصادمت فى معركو الخيل قد نسج القتام طرادها
8- و ترى القبائل عند مختلف القنامنه يحذّر جمعها آحادها
9- و الشوس تعثر فى المجال و تحتهاجرد تجذّ إلى القتال جيادها
10- فكأنّ منتشر الرعال لدى الوغازجل تنشّر فى البلاد جرادها 6- مردمان پس از آنکه پیامبر خود را از دست دادند سرور و رهبر و بخشنده‌ی آنان او است.
7- آنگاه که شیران در نبردگاه با یکدیگر برمی‌خورند و سپاهیان با تکان‌دادن نیزه‌ها از تاروپود گردوخاک رشته‌ای سیاه به هم می‌بافند.
8- آنگاه که می‌بینی گروههای مردم در برخوردگاه تیغها گرد آمده‌اند و هر گروهی تک‌تک از وابسته‌هایش را دستور به پرهیز می‌دهد.
9- آنگاه که رزمندگان سخت‌کوش در نبردگاه سرگرم تاختن‌اند آن هم سوار بر اسبانی نیکو که در دویدن به سوی پیکار، پیشگام و پیشاهنگ‌اند.
10- و آنگاه که گویی مردمی که در پهن‌دشت جنگ پراکنده‌اند گردباد

آشوب‌اند که وزیدن آن همه‌جا را تیره‌وتار می‌کند.
11- و رماحهم قد شظیّت عیدانهاو سیوفهم قد کسّرت أغمادها
12- و الشهب تغمد فی الرؤس نصولهاو السمر تصعد فی النفوس صعادها
13- فتری هناک أخا النبیّ محمّدو علیه من جهد البلاء جلادها
14- متردّیا عند اللقا بحسامه‌متصدّیا لکماتها یصطادها
15- عضد النبیّ الهاشمیّ بسیفه‌حتی تقطّع فی الوغا أعضادها 11- و آنگاه که نیزه‌های آنان چوب‌هایش از هم پاشیده و نیام شمشیرها درهم بشکند.
12- و آهن سرنیزه‌ها وسط سرها را نیام خود بگیرد و پیکان تیرها در دل مردم بنشیند.
13- آنگاه است که برادر محمّد (ص) پیامبر را می‌نگری که زخم‌های شمشیر بر پیکر وی همچون نشانه‌هایی از تلاش و آزمایش نمودار است.
14- تیغ خود را در هنگام دیدار دشمن زیر و بالا می‌کند و دلیران را به دام می‌افکند.
15- همچون بازوی پیامبر هاشمی با شمشیر خویش چندان از وی پاسداری کرد که بازوهای خودش زخم بسیار برداشت.
16- و اخاه دونهم و سدّ دوینه‌أبوابهم فتّاحها سدّادها
17- و حباه فی (یوم الغدیر) ولایةعام الوداع و کلّهم أشهادها
18- فغدابه (یوم الغدیر) مفضّلابرکاته ما تنتهی أعدادها
19- قلبت وصیّة أحمد و بصدرهاتخفی لآل محمّد أحقادها
20- حتی إذا مات النبیّ فأظهرت‌أضغانها فی ظلمها أجنادها 16- او بود برادرش نه دیگران و او تنها کسی بود که پیامبر همان گشاینده و بسته‌کننده‌ی درها، در خانه‌ی او را به مسجد
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:421
بازگذاشت.
17- و در بازپسین دیدار خود از خانه خدا در روز غدیر کار سرپرستی را به او داد و همه نیز گواه بودند.
18- و چنین شد که روز غدیر از خجستگی او برجستگی یافت که فرخندگی‌های آن از شمار بیرون است.
19- چنین نمایش دادند که سفارش پیامبر ستوده را پذیرفته‌اند ولی در دل خویش کینه محمّد (ص) را نهان داشتند.
20- تا آنگاه که پیامبر درگذشت و کینه‌های خود را در ستم به دست سپاهیانش آشکار کردند.
21- منعوا خلافة ربّها و ولیّهابصائر عمیت و ضلّ رشادها
22- و اعصو صبوا فی منع فاطم حقّهافقضت و قد شاب الحیاة نکادها
23- و توفّیت غصصا و بعد وفاقهاقتل الحسین و ذبّحت أولادها
24- و غدا یسبّ علی المنابر بعلهافی أمّة ضلّت و طال فسادها

25- و لقد وقفت علی مقالة حاذق‌فی السالفین فراق لی إنشادها 21- جانشین پروردگار و سرپرست خویش را با بینش‌های تاریک و راه گم کرده از او بازداشتند. دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ج1 421 مدح اهل بیت(ع): ..... ص : 419
- فراسوی هم آمدند تا فاطمه را از رسیدن به حقش جلوگیری کنند و به‌این‌گونه زندگی او را با دلگیری‌ها در آمیختند.
23- تا از اندوه جان سپرد و پس از مرگ فرزندانش را سر بریدند و حسین را کشتند.
24- و فردا در میان توده‌ای گمراه که تباهی در میانشان راهی دراز پیموده بود شوهر او را به ناسزا یاد کردند.
25- راستی را در میان گفته‌های پیشینیان به سخنی استادانه برخوردم که خوش دارم آن را بیاورم.
26- (اعلی المنابر تعلنون بسّبه‌و بسیفه نصبت لکم أعوادها)
27- یا آل بیت محمّد یا سادةساد البرّیة فضلها و سدادها
28- أنتم مصابیح الظلام و أنتم‌خیر الأنام و أنتم أمجادها
29- فضلاء علماءها حلماءهاحکماءها عبّادها زهّادها
30- أمّا العباد فأنتم ساداتهاأمّا الحروب فأنتم آسادها 26- آیا برفراز منبرهایی آشکارا به دشنام او می‌پردازید که چوب‌های آن را نیروی شمشیر او برپای داشته و به هم پیوسته؟
27- ای خاندان محمّد و ای سرورانی که در برتری و استواری بر همه‌ی آفریدگان پیشی گرفتید!
28- شما چراغ‌های تاریکی‌ها هستید و شما بهترین مردم و مایه‌ی سرافرازی آنانید.
29- و برجستگان آنان و بردباران و دانشوران و فرزانگان و پارسایان و پرهیزگاران.
30- بندگان را سرورید و در پیکارها به شیر می‌مانید.
31- تلک المساعی للبرّیة أوضحت‌نهج الهدی و مشت به عبّادها
32- و إلیکم من شاردات (مغامس)بکرا یقرّ بفضلها حسّادها
33- کملت بوزن کمالکم و تزیّنت‌بمحاسن من حسنکم تزدادها
34- ناديتها صوتا فمذ أسمعتهالبّت و لم یصلد علیّ زنادها
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:422 35- نفقت لدیّ لأنّها فی مدحکم‌فلذلک لا یخشی علیّ کسادها 31- آن تلاش‌ها بود که راه راست را بر آفریدگان روشن ساخت و خداپرستان را در آن به گام زدن واداشت.
32- و اینک از سروده‌های «مغامس» مایه‌های دست‌نخورده‌ای را می‌نگرید که از اندیشه‌ای بسان دلبران گریزپای سرچشمه می‌گیرد.
33 و 34- و هم‌چشمی‌کنندگان و رشک‌برندگان با او نیز برتری آنها را

می‌پذیرند. بویی از رسانایی شخصیت شما به آنها رسیده و رسایش نموده و نمایی از زیبایی شما آنها را آراسته گردانیده و دل‌انگیزترش ساخته است.
بر آنها بانگ زده و آوای خویش را به آنها رسانیدم تا به پاسخ من شتافتند.
35- بسان سنگی که چون چخماق آتش‌زنه به آن رسد اخگر خود را دریغ نمی‌دارد. بازاری داغ یافته و چون در ستایش شماست بیم نمی‌رود که گرمی بازارش را از دست بدهد.
36- رحم الإله ممدّها أقلامه‌و رجاؤه أن لا یخیب مدادها
37- فتشفّعوا لکبائر أسلفتهاقلقت لها نفسی و قلّ رقادها
38- جرما لو أنّ الراسیات حملنه‌دکّت و ذاب صخورها و صلادها
39- هیهات تمنع عن شفاعة جدّکم‌نفس و حب أبی تراب زادها
40- صلّی الآله علیکم ما أرعدت‌سحب و أسبل ممطرا أرعادها «1» 36- خدا بیامرزد هرکه را با خامه‌ی خویش به آن یاری دهد و امید است از کمک آن بی‌بهره نگردد.
37- برای گناهان بزرگ که با انجام آنها آسایش از دلم رخت بربست و جانم ناآرام شد میانجی می‌باشید.
38- و برای همان لغزش‌ها که اگر بر کوهها بار کنند پاره‌پاره می‌شود و سنگهایش می‌گدازد.
39- بسی دور است روانی از شفاعت نیای شما بی‌بهره بماند که مهر علی را توشه‌ی خویش گرفته است.
40- تا آنگاه که ابری همراه با تندر غرّان در کار بارش و ریزش است درود خدا بر شما باد.

_____
(1)- همان؛ ص 24- 26. ادب الطف؛ ج 4، ص 297 و 298.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:423

فصل چهارم مرثیه‌سرایان دوره چهارم (قرن دهم تا پایان قرن سیزدهم هجری)

اشاره

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:425
دوره چهارم:
قرن دهم تا پایان قرن سیزدهم هجری قرون نخست این دوره با عصر انحطاط ادب دمساز است و قرن اخیر آن به عصر تجدید و ادبیات نو نزدیک می‌شود. با وجود این تفاوت چشمگیری در سبک و موضوعات این اشعار مشاهده نمی‌شود و تغییرات ساختاری در آن آهسته و نامحسوس است.
همچنان ضعف ادب در این قرون نمایان است، برخی اشعار دچار پیچیدگی‌های لفظی و صنایع ادبی گردیده و برخی دیگر به ضرورت ایراد در مجالس عزاداری و بهره‌مندی عامّه‌ی مردم، سبکی عوامانه به خود گرفته است.
بسیاری از کسانی‌که در این زمینه شعر سروده‌اند تبحّر در ادب نداشته‌اند و عدم آشنایی آنان به فنون و ظرافتهای شعری موجب تنزّل کیفیت اشعارشان گردیده است. برخی از سرایندگان، فقیهان و عالمان دینی هستند که برای تقرّب به اهل بیت، ابیات یا قصائدی را انشا نموده‌اند. در این عصر تقلید و تشابه به شدّت در شعر حسینی رایج می‌گردد.
در موضوعات نیز همان سیر قرون گذشته با تفاوت‌های اندک، دنبال می‌شود و تا قرن سیزده اشعار به سرعت به سمت بی محتوایی، تقلید و رثای یأس‌آمیز پیش می‌رود.
به نظم کشیدن ماجرا به سبک شعر قصصی یا مقتل‌سرایی در اواخر این دوره آغاز می‌گردد و تاکنون ادامه می‌یابد.

عمده‌ترین موضوعات مطرح در شعر این دوره عبارتند از:

رثا و نوحه‌سرایی:

در رثای این عصر، تشبیهات و استعارات مشابه رواج می‌یابد به‌گونه‌ای که مخاطب می‌تواند به راحتی از ابیات پی‌ببرد، تعبیراتی همچون گریه‌ی آسمان و زمین، ندبه انس و جن و ماتم همه‌ی کائنات در اکثر مرثیه‌ها مشهود است. ادب منبر در این عصر اوج می‌گیرد و برخی از اشعار توسط ارباب منبر حفظ و با شور و هیجان خاصّی قرائت می‌گردد. از بهترین اشعاری که در این مجال مورد توجه و استفاده قرار می‌گیرد قصاید «هاشم الکعبی» می‌باشد.

توصیف روایی قصصی:

در این عصر مقتل‌خوانی رواج می‌یابد و شاعران بخشی از همّ خویش را به مقتل‌سرایی یا به نظم کشیدن روایات اختصاص می‌دهند. به این منظور گاه صحنه کارزار در روز عاشورا به طور کامل به نظم می‌آید و شعر حسینی از شکل وجدانی صرف خارج می‌گردد.

انتظار، یگانه روزنه‌ی امید:

بوی یأس و تسلیم از اکثر اشعار این عصر به خصوص از مرثیه‌ها، به خوبی احساس می‌شود و اگر روزنه‌ی امید ظهور در لابلای آنها رخ نمی‌نمود، پیام تلخ مرگ و شکست را به خواننده القاء می‌کرد. محمّد مهدی بحر العلوم (م 1212 ه. ق) از مصیبتی که به‌واسطه‌ی عاشورا بر مسلمین تا ابد وارد گردیده است، می‌گوید.
شاعران کوشیده‌اند، در اوج اندوه و ناامیدی، حیات دوباره‌ی عدل و دین را یادآوری نمایند. در دوره‌های ادبی گذشته
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:426
مهدی موعود، با الفاظی مانند، موعود، قائم، غائب، مهدی نام برده می‌شد. در این عصر علاوه بر آنها، تعبیر به «امام عصر» در بسیاری از سروده‌ها متداول می‌گردد.
عبرت‌ها و درس‌های عاشورا در اکثر اشعار فراموش گردیده است و پیروزی زیبای حقیقت حسین (ع) بر باطل به چشم شاعر نمی‌آید.

قداست مولد و دفن امام حسین (ع):

عمق جنایت در واقعه‌ی عاشورا، آنگاه محسوس‌تر است که خاستگاه اهل بیت (ع) که مهبط وحی و دامان رسول اکرم (ص) بوده است به خوبی برای مخاطب تبیین می‌شود، این امر از شیوه‌های مشهود در شعر این عصر است.
حسن قفطان (م 1277 ه. ق) در ترسیم صحنه‌ی جانخراش عاشورا حضور فرضی آباء حضرت و عکس العمل آنان را در مشاهده‌ی مظلومیت و پاره‌پاره شدن فرزندشان تصوّر می‌کند. «1»
حیدر الحلّی (م 1304 ه. ق) که از شعرای اواخر قرن سیزده می‌باشد و شعرش سرآمد بسیاری از اشعار حسینی است، و اوست که طلیعه‌ی در حرکت‌های نو در شعر معاصر حسینی می‌باشد در این زمینه ابو سفیان را خطاب قرار می‌دهد و حسن سلوک پیامبر (ص) را با او متذکّر می‌شود. او از اینکه خون پاکان اهل بیت (ع) در جواب رفتار نیک پیامبر (ص) بر زمین می‌ریزد، متعجّب است.
در اشعار این عصر، رقابت کربلا با مکّه و قبر حسین (ع) با کعبه خودنمایی می‌کند و مکّه بدون کربلا نامفهوم می‌نماید. «2»
آسمانهای هفتگانه نیز در مقابل این زمین کرنش می‌کنند و طور سینا خود را در آنجا می‌یابد چراکه این سرزمین، پیکر کسی را در آغوش گرفته که هستی به‌واسطه‌ی او هستی یافته است «3».

_____
(1)- اعیان الشیعه؛ ج 5، ص 200.
(2)- امام حسین در شعر معاصر عربی.
(3)- ادب الطف؛ ج 6، ص 9.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:427

[شعرای این دوره]

شیخ ابراهیم کفعمی

شیخ تقی الدّین ابراهیم پسر شیخ زین الدّین علی حارثی همدانی خارفی عاملی کفعمی لویزی جبعی، پدرش جدّ جدّ شیخ بهایی است. این شاعر، یکی از بزرگان علم و ادب قرن نهم و از کسانی است که پرچم حدیث را در همه‌جا به اهتزاز درآورده و گنجینه‌های معرفت را کسب کرده است. ملکات فاضله و تقوای الهی و روحیات پسندیده او را زیور بخشیده و تبار گرانمایه‌اش نیز به انوار ولایت می‌رسند. یعنی به تابعی بزرگوار حارث بن عبد اللّه اعور همدانی که علوی مذهب و دارای مراتب بزرگ و دانش بسیار و از فقهای شیعه بوده است. همه‌ی کتابهای معجم با ستایش فراوانی شرح‌حال این شاعر را آورده‌اند.
شیخ ابراهیم تألیفات بی‌شماری دارد که صاحب اعیان الشیعه 49 اثر آن را نام برده است، از آن جمله «المصباح»، «البلد الامین»، «کفایة الادب»، «شرح الصحیفة»، «ارجوزه‌ای در مقتل حسین (ع) و اصحابش»، «قراضة النظیر فی التفسیر» که تلخیص مجمع البیان طبرسی است. «النحله» و ...
شیخ کفعمی به نقل کشف الظنون در کربلای مشرّفه به سال 905 ه. ق وفات یافت و بنا به وصیت خود در کربلا در ناحیه‌ی «عقیر» به خاک سپرده شد. «1»
شیخ کفعمی در سال 895 هجری کتاب معروفش «المصباح» را نوشته که در آن بیش از 190 بیت در مدح علی (ع) دارد و روز عید غدیر را توصیف کرده و مختصات و نامهای معروف آن روز را می‌شمارد. این ابیات را در آرامگاه مقدس سیّد الشّهداء در کربلا سروده، و هنگام سرودن در سنین کهولت بوده و در ابیات آن به این معانی اشاره کرده است: «2»
***
1- و شیخ کبیر له لمّةکساها التعمّر ثوب القتیر
2- أتاه النّذیر فاضحی یقول:اعیذ نذیری بسبط النّذیر
3- أتیت الإمام الحسین الشّهیدبقلب حزین و دمع غزیر
4- أتیت ضریحا شریفا به‌یعود الضّریر کمثل البصیر
5- أتیت امام الهدی سیّدیإلی الحایر الجار للمستجیر
6- ارجیّ الممات و دفن العظام‌بأرض الطّفوف بتلک القبور
7- لعلیّ أفوز بسکنی الجنان‌و حور محجلّة فی القصور
8- أتیت إلی صاحب المعجزات‌قتیل الطغاة و دامی النّحور «3» 1- این پیری کهنسال است که طول عمر، جامه‌ی پیری را بر تن او کرده است.
2- بیم‌دهنده‌ای که پیش او آمده، خطاب بر او گفته است که پناه می‌برم از این بیم‌دهنده به خاندان و اولاد پیغمبر.

3- من به پیشگاه امام شهید حسین (ع) با دلی اندوهبار و سرشک‌ریزان آمده‌ام.
4- من در برابر ضریح مبارکی ایستاده‌ام، که نابینا در آن مقام، بینایی خود را بازمی‌گرداند.
5- به آستان امام هدی و پیشوایی آمده‌ام که سرگشتگان بی‌پناه را پناه می‌دهد.

_____

(1)- ادب الطف؛ ج 4، ص 322 و 323.
(2)- الغدیر؛ ج 11، ص 212.
(3)- همان؛ ج 11، ص 212.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:428
6- امید آن دارم که بمیرم و استخوانهایم در این خاک پاک در کنار این مزارها دفن شود.
7- تا مگر در بهشت سکنی گزینم و با حوریان آرمیده در کاخها به‌سر برم.
8- من به پیشگاه دارنده‌ی معجزات، بار یافته‌ام، پیشوایی که به دست طاغوتها شهید شده و خونش جاری گشته است.
***
1- سألتکم باللّه هل تدفنونی‌إذا متّ فی قبر بأرض عقیر
2- فانی به جار الشهید بکربلاسلیل رسول اللّه خیر مجیر
3- فانی به فی حفرتی غیر خائف‌بلا مریة من منکر و نکیر
4- أمنت به فی موقفی و قیامتی‌إذا الناس خافوا من لظی و سعیر
5- فإنی رأیت العرب تحمی نزیلهاو تمنعه من أن یصاب بضیر
6- فکیف بسّبط المصطفی أن یردّ من‌بحائره ثاو بغیر نصیر
7- و عار علی حامی الحمی و فی الحمی‌إذا ضلّ فی البیدا عقال بعیر «1»
1- به خاطر خدا، از شما می‌خواهم که پس از مرگ مرا در خاک «عقیر» «2» به خاک بسپارید.
2- چراکه من در آنجا، همسایه‌ی شهید کربلا، سلاله‌ی رسول اللّه (ص) آن بهترین پناهگاه خواهم بود.
3- آنجا است که من، بی‌آنکه با نکیر و منکر بحث و گفتگویی داشته باشم، در آرامگاه خود بی‌هیچ هراسی خواهم آرمید.
4- آن روز که مردم، از شعله و آتش جهنم وحشت‌زده خواهند بود، من در جایگاه خود و روز رستاخیز در امان خواهم بود.
5- من تجربه کرده‌ام که اعراب، مهمان خود را گرامی می‌دارند، و او را از رسیدن هر گزندی نگاهبانی و حمایت می‌کنند.
6- بنابراین، فرزند پیامبر چگونه ممکن است از کسی‌که بی‌هیچ یاوری در پناه او آرمیده است، دفاع نکند؟

7- این عار است که صاحب قروق و قلمروی، شتر سواری را که در آن گمراه شده، یاری نکند و او را حمایت نکند.
***
_____
(1)- ادب الطف؛ ج 4، ص 320. الغدیر؛ ج 11، ص 215 و 216.
(2)- عقیر: نام بعضی نواحی سرزمین کربلا است. همچون غاضریه، شاطی، فرات. و به همین جهت بود هنگامی‌که امام حسین (ع) نام سرزمین را پرسید: گفتند نامش عقیر است. امام فرمود: «از سرزمین عقیر به خدا پناه می‌برم.»
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:429

ابن ابی شافین بحرانی

اشاره

شیخ داود بن محمّد بن ابی طالب، مشهور به «ابن ابی شافین» جدّ حفصی بحرانی از نیکان قرن دهم هجری، و از شخصیت‌های آراسته به مفاخر روزگار است.
اشعارش در کتب ادبی و محافل عربی همه‌جا پراکنده، و در محافل شعری زبانزد است. «1»
سیّد علی خان از او چنین یاد می‌کند: «دریای موّاجی است که آبش خوشگوار و دور از تلخی و آلودگی است. ماهی پرتوافشان و شیری غرّان است. مرتبه‌ی فضیلت او بس بلند و نام ارجمندش از خورشید تابان نیز بلندتر و نمایان‌تر است. در میان هم‌روزگاران و هم‌میهنانش کسی در توانایی و دانش، به مقام او نمی‌رسد. شعرش لطیف و کلامش زیباست.» «2»
شیخ داود در تمام هنرها یگانه روزگار خود بود و شعرش در غایت استادی سروده می‌شد و در علم مناظره و آداب بحث نیز یک جدلی استاد بود.
ابن ابی شافین رساله‌هایی دارد از آن جمله: «رساله‌ای در علم منطق» و «شرحی بر الفصول النصیریه در توحید». اشعارش در مجموعه‌های ادبی ذکر شده است. «3» او حدود سال 1001 ه. ق درگذشته است.
*** ابن ابی شافین قصاید بسیاری در رثای حسین بن علی (ع) سروده است که ابیاتی از چند قصیده او انتخاب شده در اینجا می‌آوریم:

رثای سید الشهداء:

1- یا واقفا بطفوف الغاضریاتدعنی أسحّ الدموع العندمیات
2- من أعین بسیوف الحزن قاتلةطیب الکری لقتیل السمهریات
3- و سادة جاوزوا بید الفلاة بهاو قادة قددوا بالمشرفیات «4» 1- ای کسی‌که بر کوهها و بلندی‌های «غاضریات» «5» ایستاده‌ای، مرا رها کن تا اشک خونین بفشانم.
2- از دیدگانی که بر شمشیر اندوه، خواب و آرام را از من ربوده، بر کسی‌که با نیزه‌های برّنده به قتل رسیده، اشک بریزم.
3- اشک خون بریزم بر آن بزرگوارانی که در بیابان بر آنها حمله شده، و بر پیشوایانی که با تیغهای مشرفی، بدن‌هاشان تکّه‌تکّه شده است.
***
1- مصائب یوم الطفّ أدهی المصائبو أعظم من ضرب السّیوف القواضب
2- تذوب لها صمّ الجلامید حسرةو تنهدّ منها شامخات الشناخب

_____
(1)- ادب الطف؛ ج 5، ص 47.
(2)- السلافه؛ ص 529.
(3)- الغدیر؛ ج 11، ص 223 و 224.
(4)- ادب الطف؛ ج 5، ص 45. الغدیر؛ ج 11، ص 235. این قصیده 287 بیت دارد.
(5)- غاضریات: اشاره به حومه‌ی کربلا.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:430 3- بها لبس الدّین الحنیف ملابساغرابیب سودا مثل لون الغیاهب «1» 1- مصائب روز عاشورا، ناگوارترین مصیبت‌هایی است که از فرود آمدن تیغهای تیز سخت‌تر است.
2- از سنگینی این مصیبت‌ها و حسرت و اندوه، صخره‌های سخت آب می‌شوند و کوههای بلند فرو می‌ریزند.
3- با روی آوردن این مصائب دین حنیف اسلام جامه‌های بس سیاه بر تن کرده است.
***
1- هلمّوا نبک أصحاب العباءو نرثی سبط خیر ألانبیاء
2- هلمّوا نبک مقتولا بکتهملائکة الآله من السماء «2» 1- بیایید تا بر آل عبا گریه سردهیم، و بر امام سبط، فرزند بهترین انبیاء نوحه کنیم.
2- بیایید بر سوگ شهیدی گریه کنیم که فرشتگان خدا در آسمان بر او

نوحه سرداده‌اند.
***
1- قفا بالرّسوم الخالیات الدواثرتنوح علی فقد البدور الزّواهر
2- بدور لآل المصطفی قد تجلّلت‌بعارض جون فاختفت بدیاجر
3- ففی کلّ قطر منهم قمر ثوی‌و جلّل من غیم الغموم بساتر «3» 1- بر این ویرانه‌های خلوت که می‌گذرید، درنگ کنید و بشنوید که چگونه برای از دست دادن ماههای تابناک نوحه سرایی می‌کنند.
2- این ماههای عالمتاب، همان سیمای درخشان خاندان مصطفی (ص) است که در پس ابرهای ظلمت پوشیده مانده‌اند.
3- در هر بخشی از این ویرانه‌ها، ماهی مسکن گزیده و ابرهای ماتم چهره‌ی تابانش را در حجاب کشیده است.
***
1- قف بالطفوف بتذکار و تزفارو ذب من الحزن ذوب التّبر فی النّار
2- و اسحب ذیول ألاسی فیها و نح أسفانوح القماری علی فقدان أقمار
3- و انثر علی ذهب الخدّین من دررالدّمع الهتون و یاقوت الدم الجاری
4- و نح هناک بلیعات ألاسی جزعافما علی الواله المحزون من عار
5- و عزّ نفسک عن أثواب سلوتهاعلی القتیل الذّبیح المفرد العاری
6- لهفی و قدمات عطشانا بغصّةیسقی النجیع ببتّار و خطّار
7- کأنّما مهره فی جریه فلک‌و وجهه قمر فی افقه ساری «4» 1 و 2- دامن حسرت و تأسف را بگستر، و آرزوی درد و ناله سر بده، همان‌گونه‌که کبوتران بر فقدان کبوتران زاری می‌کنند، نوحه‌سرایی کن.

_____
(1)- الغدیر؛ ج 11، ص 235. ادب الطف؛ ج 5، ص 45.
(2)- همانجا.
(3)- همانجا.
(4)- الغدیر؛ ج 11، ص 236. ادب الطف؛ ص 44 و 45.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:431
3- بر رخسار زرین خود، گوهرهای اشک و یاقوت خونین سرشک را ببار، و جاری کن.
4 و 5- بر این اندوه‌های تأسف‌بار نوحه‌سرایی کن، چراکه بر سرگشته‌ی محزون، نوحه سرودن عار نیست.
6- دریغ و دردا بر آن وجودی که از غصه عطشان مرد، و با شمشیر آن مکاری که به خون آلوده بود، کشته شد.
7- مرکب او که حرکت می‌کرد، همچون فلک بود، و رخسارش همچون ماه در افق نورافشانی می‌کرد.

در مدح رسول اکرم (ص) و وصی پاکش و خاندان اطهار او (ع):

1- بدا یختال فی ثوب الحریرفعمّ الکون من شرّ العبیر
2- فقلنا: نور فجر مستطیرجبینک؟ أم سنا القمر المنیر؟ 1- در لباس حریر آشکار شد، و سراسر هستی را عطر مشک و عنبر فراگرفت.
2- ما گفتیم که آیا پیشانی تابناک تو نور فجر است که همه‌جا پرتو افشانده، یا پرتو ماه درخشان است؟
***
3- و قدّ مائل أم غصن بان‌تثنّی؟ أم قضیب خیزرانی؟
4- علیه بدر تمّ شعشعانی‌بنور فی الدّیاجی مستطیر؟ 3- این قد است که این‌چنین خم شده، یا شاخه‌ی درخت بان، و یا شاخ خیزران است؟
4- برفراز این قدّ کشیده، ماهی تمام با فروغ خیره‌کننده‌ای می‌درخشد، تو گویی که دیبای گسترده‌ای جلوه می‌کند.
***
5- ألّا یا یوسفیّ الحسن کم کم‌فؤادی من لهیب الشّوق یضرم؟
6- و کم یا فتنة العشّاق اظلم‌و مالی فی البرایا من نصیر؟ 5- هان ای یوسف زیبای من، دل من از آتش ذوق شعله می‌کشد.
6- ای که عشاق را در کمند فتنه‌ی خود گرفته‌ای، تا کی به ستم تو گرفتار باشم؟ من در میان مردم یاوری ندارم.
***
7- فإن ضیّعت شیئا من ودادی‌فحسبی حبّ أحمد خیر هادی
8- و مبعوث إلی کلّ العبادشفیع الخلق و الهادی البشیر
9- و هل اصلی لظی نار توقدو عندی حبّ خیر الخلق أحمد
10- و حبّ المرتضی الطّهر المسدّدو حبّ الآل باق فی ضمیری؟
11- به داود یجزی فی المعادنجاة من لظی ذات اتّقاد
12- و ینجو کلّ عبد ذی ودادبحبّ الآل و الهادی البشیر «1» 7- هرگاه اندکی از مهر مرا ضایع بگذاری، مرا محبّت پیامبر، احمد، آن بهترین هدایتگر مردم بس است.
8- اوست که بر همه‌ی خلایق مبعوث گشته، و شفاعت‌کننده، هدایت‌کننده و بشارت‌بخش همه‌ی مردم است.
9- و آیا این آتشی که در جان من سر می‌کشد، فرو نشستنی است؟ من که شیفته‌ی پیامبری هستم که بهترین آفریدگان

_____
(1)- الغدیر؛ ص 236 و 237.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:432
است.
10- این مهر مرتضی، آن پاک بزرگوار و خاندان اوست که در دل من پاینده خواهد ماند.
11- به‌واسطه‌ی اوست که داود در روز قیامت از زبانه‌ی آتش سوزنده رهایی می‌یابد.
12- و هر بنده‌ای هم که مهر پیامبر بشیر و خاندانش را در دل داشته باشد، از آن آتش نجات خواهد یافت.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:433

شیخ جعفر خطّی

شیخ ابو البحر شرف الدّین جعفر بن محمّد بن حسن بن خطّی بحرانی، وی علامّه‌ای فاضل و نویسنده و شاعر اوایل قرن یازدهم هجری بود. در اوایل مدّاح امرای بحرین و بزرگان آن دیار بود.
او در سفری که به ایران داشته با شیخ بهایی در اصفهان ملاقات کرد. و به سال 1028 ه. ق در فارس درگذشته است. «1»
***
1- و لکن هلّم الخطب فی رزء سیدقضی ظمأ و الماء جار و راکد
2- کأنی به فی ثلّة من رجاله‌کما حفّ باللّیث الأسود اللوابد
3- إذا اعتقلوا سمر الرّماح و جرّدواسیوفا أعارتها البطون الاساود
4- فلیس لها إلّا الصّدور مراکزاو لیس لها إلا الرؤس مغامد
5- یلاقون شدّات الکماة بأنفس‌إذا غضبت هانت علیها الشّدائد
6- إلی أن ثورا فی ألارض صرعی کأنهم‌نخیل أمالتهن أید عواضد «2» 1- درباره‌ی مصیبت آقایی صحبت کن که با تشنگی شهید شد، در حالی‌که آب جاری و راکد در آنجا وجود داشت.
2- او در میان افرادش چون شیری بزرگ بود که گروه شیران خشمگین او را احاطه کرده بودند.
3- وقتی نیزه به دست گرفتند و شمشیر برکشیدند، قلب‌های سیاه (دشمنان) را به آنها بخشید.
4- برای نیزه‌ها غیر از سینه‌های آنها قرارگاهی وجود نداشت و شمشیرها غیر از گردن‌های آنها غلافی نداشتند.
5- با جان‌های خود که در هنگام خشم همه چیز را آسان می‌شمرد، به قهرمانان سهمگین حمله می‌بردند.
6- هنگامی‌که به خاک افتادند، گویی درختان نخل هستند که دستهای قوس و نیرومندی آنها را خم کرده است.

---

(1)- اعیان الشیعه؛ ج 4، ص 157.
(2)- ادب الطف؛ ج 5، ص 72 و 73.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:434

سیّد ماجد بحرانی

اشاره

ابو علی، سیّد ماجد بن سیّد هاشم عریضی صادقی بحرانی، از فقهاء و مشاهیر علمای عصر خویش و از شعرای قرن یازدهم هجری است. ولادت و نشأت وی در بحرین بود. پس از اخذ مقدمات و ادبیات عربی، فقه و حدیث را از علمای شیعه در بحرین فراگرفت سپس به حجاز و عراق هجرت نمود و بعد به شیراز بازگشت و در آنجا مقیم شد و به تدریس و فتوی پرداخت و شیخ الاسلام شیراز گردید. از مشهورترین شاگردان وی عارف و مفسر شیعی ملا محسن فیض کاشانی، شیخ محمد بن حسن بحرانی، شیخ محمد بن علی بحرانی و عده‌ای دیگرند که بعضی از آنها را صاحب «انوار البدرین» نام برده است. وی سیدی محقّق، فاضلی شاعر، سراینده‌ای ادیب بود که گفتار عالمانه خود را در کمال بلاغت و فصاحت و با دقّت نظر ایراد می‌کرد و در علم و ادب موقعیّتی خاص داشت و سروده‌های او در نهایت ارزندگی بود. دیوان شعری نیز از او باقی مانده است که نسخه‌ای از آن نزد حرّ عاملی محفوظ بوده است.
حرّ عاملی می‌نویسد: «وی با شیخ بهایی ملاقات داشته و شیخ از او مدح و ثنای شایانی می‌کرد». «1»
سید نخستین محدّثی بود که احادیث آل عصمت را در شیراز رواج داد.
از مهمترین آثار او: «سلاسل الحدید فی تقیید اهل التقلید»، «رساله یوسفیه»، «وجیزة بدیعه» و «حاشیه علی الاثنی عشریة الصلاتیة» را می‌توان نام برد.
وی به سال 1028 ه. ق در شیراز وفات یافت و در حرم مطهر احمد بن موسی (ع) (شاهچراغ) مدفون شد و مزارش در آن عتبه متبرکه معروفست. «2»

1- بکی و لیس علی صبر بمعذورمن قد أطل علیه یوم عاشور
2- و ان یوما رسول اللّه ساء به‌فابعد اللّه عنه قلب مسرور
3- أسید هاشمی بعد سیدکم‌أحق منه بإبراز المذاخیر
4- تلک الدماء الزواکی السائلات علی‌سمر الیعاسیب و البیض المباتیر
5- تلک الرؤوس أبت إلا العلا فسمت‌علی رفیع من الخرصان مشهور
6- یا فجعة أوسعت فی قلب فاطمةالزهراء جرح مصاب غیر مسبور 1- کسی در روز عاشورا بر او به درازا کشید در گریستن عذری ندارد.
2- در این روز خداوند سرور و شادی را از قلب رسول اللّه (ص) دور ساخت.
3- آیا بعد از آقای شما، سیّد هاشمی دیگر که بر حق‌تر از او باشد باقی مانده است؟!
4- خونهایی که در کربلا بر زمین ریخته شد خونهای پاک بزرگان و رؤسای روشنایی دین بود.

_____
(1)- امل الآمل؛ ج 2، ص 226.
(2)- روضات الجنات؛ ص 4 و 5. ریحانة الادب؛ ج 1؛ ص 232. فارسنامه ناصری؛ ج 2؛ ص 1151.
(3)- ادب الطف؛ ج 5، ص 80.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:435
5- رفعت و بلندمرتبه‌ای آنان از سرهای بر نیزه‌شان هویدا بود.
6- این مصیبتی بود که قلب حضرت زهرا (س) را مجروح و پاره‌پاره کرد که التیام نمی‌پذیرد.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:436

محمّد بن الحسن بن زین الدّین

محمّد بن حسن بن زین الدّین (شهید ثانی) علی بن احمد العاملی فاضلی محقق و کنجکاو و فقیهی دریاآسا. وی در ظهر روز دوشنبه دهم ماه شعبان سال 980 ه. ق متولّد شده است. نخست نزد پدرش و سیّد محمد مؤلف «مدارک» درس خواند و حدیث و علم اصول و دیگر علوم را آموخت و تألیفات ایشان را به‌صورت درس فراگرفت و پس از آن به مکّه مشرف شد و از میرزا محمد استرآبادی مؤلف کتاب «رجال» علم حدیث آموخت آنگاه به دیار خویش برگشت و سپس عازم عراق و پس از آن به مکه رفت و تا پایان عمر در آنجا به سر برد.
آثار: «شرح تهذیب الاحکام و شرح استبصار» در سه جلد، «حاشیه بر شرح لمعه» در دو جلد، «حاشیه بر اصول معالم الدین»، «حاشیه اصول کافی» و حاشیه‌های گوناگون، «کتاب روضة الخواطر و نزهة النواظر» در سه جلد و ... و دیوان شعر.
مؤلف کتاب امل الآمل می‌گوید: «زین الدّین شعر خوب می‌گفته است» فرزندش گفته است: «پدر من اشعاری پسندیده مشتمل بر اندرز و نغز فراوان دارد و نامه و منشداتی از او باقی است.»
فرزندش شیخ علی در جزء دوم کتاب «الدر المنثور» وی را عالمی عامل و فاضلی کامل و پارسایی دادگر و پاکدامنی عابد و پرهیزگاری زاهد که مورد پسند همگان بوده و از دنیا و اهل آن بیمناک و حافظه و هوشمندی و اندیشه‌ای در کمال آراستگی داشته و همواره کارهایش را محض تقرب به خدا انجام می‌داده است و همگی عمرش را به تصنیف و عبادت و بهره‌یابی و بهره دهی به دیگران به انجام رسانیده توصیف نموده است.
نامبرده از بلاد جبل عامل به دمشق می‌رفت و مدّتی آنجا ماندگار شد و با دانشمندان عامه (اهل سنت) ارتباط و آمیزش داشته است و به طرز شایسته‌ای با آنان رفتار می‌کرد.
همسرش حکایت می‌کند آن شب که دار فانی را وداع گفت در تمام شب از اطاقی که جنازه‌ی او در آنجا گذاشته شده بود صدای تلاوت قرآن به گوش می‌رسید.
و زمانی‌که به طواف کعبه مشغول بود مردی به او رسید و یکی از گلهای زمستانی که در مکّه وجود نداشت و فصل چنان گلی هم نبود به وی داد. پرسید این گل را از کجا آوردی؟ پاسخ داد: از خرابات. و سپس آن مرد از نظرش ناپدید شد.
وی در شب دوشنبه دهم ذیقعده سال 1030 ه. ق سال وفات شیخ بهایی در 53 سالگی در مکّه مکرمه درگذشت و در قبرستان معلّی نزدیک مزار

حضرت خدیجه به خاک سپرده شده است «1».
***
1- کیف ترقی دموع أهل الولاءو الحسین الشهید فی کربلاء
2- جدّه المصطفی الأمین علیالوحی من اللّه خاتم الأنبیاء
3- و أبوه أخو النبی علیّآیة اللّه سیّد الأوصیاء
4- أمّه البضعة البتول، أخوهصفوة ألاولیاء و الأصفیاء
5- یا لها من مصیبة اصبح الدین بها فی مذلة و شقاء

---

(1)- ادب الطف؛ ج 5؛ ص 88 و 89.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:437 6- لیت شعری ما عذر عبد محب‌جامد الدّمع ساکن الأحشاء 1- چگونه با آنکه حضرت سید الشهداء در سرزمین کربلا به درجه‌ی شهادت رسید، دوستان آن حضرت از گریه خودداری می‌کنند.
2- جدّ آن حضرت، پیامبر برگزیده‌ایست که امین وحی خدا و خاتم پیامبران بوده است.
3- پدرش برادر رسول خدا (ص) و آیت خدا و سیّد اوصیاء پیامبران است.
4- مادر پاک‌گوهر او پاره‌ی تن پیامبر و برادر او برگزیده اولیا و برگزیدگانست.
5- ای وای از این مصیبت که بر اثرش دین به خاک مذلت و تیره‌روزی نشست.
6- ای کاش می‌دانستم چه عذری خواهد آورد بنده‌ای که آرامش دارد و در اندوه او نمی‌گرید.
7- و ابن بنت النبی أضحی ذبیحامستهاما مرملا بالدماء
8- و حریم الوصی فی أسر ذلّفاقدات الآباء و الأبناء
9- و علیّ خیر العباد أسیرفی قیود العدی حلیف العناء
10- مثل هذا جزاء نصح نبیّکلّ عن نعته لسان الثناء
11- أسس السابقون بیعة غدرو بنی اللاحقون شرّ بناء
12- حرفوا بدلوا اضاعوا اقاموابدعا بالعناد و الشحناء «1» 7- چگونه نگرید و حال آنکه فرزندزاده‌ی پیامبر خدا شهید شده و در حالی‌که از کار مردم بی‌حقیقت حیرت‌زده گردیده، به خون خود آغشته شده است و او را سر بریده و خون‌آلود، بر خاک رها کرده‌اند.
8- و حریم وصّی رسول خدا و پردگیان او (زنان خاندان علی «ع») در بند اسیری و ذلّت درآمده و پدران و فرزندان خود را از دست داده‌اند.
9- و حضرت سجّاد (ع) که از بهترین بندگان خداست اسیر گردیده و با کمال رنج و ناراحتی در زنجیر کافران درآمده است.
10- آری این اعمال ناپسند نتیجه‌ی زحمت و رنجی بوده که رسول خدا در

هدایت آنان تحمّل کرد، آن رسولی که زبان ستایش از نیایش او عاجز است.
11- پیشینیان این قوم اساس بیعت خیانت را نهادند و آیندگان بر آن اساس بنای تبهکاری بالا بردند.
12- آری دین خدا را تحریف کردند و سنّت پیامبر (ص) را تغییر دادند و دین را تباه گردانیدند و حقوق اهل بیت را نابود ساختند و از سر کینه و بدخواهی بدعت‌های دشمنی و بدبخت‌کننده رواج دادند.
***
1- یا خلیلیّ باللطیف الخبیرو بودّ أضحی لکم فی الضمیر
2- خصصا بالثنا إماما جلیلاو خلیلا أضحی عدیم النضیر «2» 1 و 2- ای دو دوست من به آن خدایی که به آفریدگان خود مهربان است و از راز درون همگان اطلاع دارد و به آن دوستی که از شما در دل دارم ستایش و نیایش خود را ویژه‌ی پیشوایی قرار دهید که بزرگوار و ارجمند و بی‌نظیر است.

_____
(1)- همان؛ ص 87.
(2)- همان، ص 89.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:438

شیخ بهایی

محمّد بن حسین معروف به بهاء الدّین عاملی و معروف به «شیخ بهایی» و منسوب به جبل عامل یکی از چهره‌های برجسته‌ی تاریخ اسلام است. وی از اکثر علوم روزگار خویش بهره‌ی کامل داشت. این دانشمند فرهیخته عهد شاه عباس به سال 953 ه. ق در بعلبک متولّد شد. پدرش عز الدّین حسین در سال 966 به ایران مهاجرت کرد و او نیز به همراه پدر به ایران آمد و بهاء الدّین در ایران نشأت یافت و سالها چون خورشید در حوزه‌ی پربار علمی اصفهان درخشید.
شیخ بهائی در 12 شوال 1031 ه. ق در اصفهان بدرود حیات گفت. جنازه‌ی او را به مشهد منتقل و در جوار حرم مطهر حضرت علی بن موسی الرّضا (ع) دفن کردند. شیخ بهائی تألیفاتی به فارسی و عربی دارد که مجموع آنها به 88 کتاب و رساله بالغ می‌شود. او به علاوه‌ی کتب مختلف علمی، در شعر فارسی و عربی آثار ارزشمندی برجای نهاده است.
بعضی از آثار او عبارتند از: دو مثنوی فارسی «نان و حلوا» و «شیر و شکر»، «جامع عباسی» (فقه)، «خلاصة الحساب»، «تشریح افلاک»، «کتاب اربعین» به عربی و «کشکول» که مجموعه‌ای است از نوادر حکایات علوم و اخبار و امثله و اشعار عربی و فارسی. «1»
***
مصابک یا مولای أورث حرقةو أمطر من اجفاننا هاطل المزن
فلو لم یکن رب السماء منزّهاعن الحزن قلنا انه لک فی الحزن «2» آقای من! مصائب تو آتشی در دلم بر جای نهاد و از دیدگانم باران بسیار فرو ریخت.
اگر خداوند آسمانها (و زمین) از اندوه منزّه نمی‌بود، می‌گفتیم که او نیز برای تو اندوهناک شد.
***
1- یا کراما صبرنا عنهم محال‌إنّ حالی بعدکم فی شرّ حال
2- إن أتی حیّکم ریح الشمال‌صرت لا أدری یمینی من شمال 1 و 2- ای بزرگوارانی که از دوری شما محال است که شکیبا باشیم. پس از شما من در بدترین احوال به سر می‌برم. هر گاه باد شمال بوی شما را به من آورد، من سر از پا نمی‌شناسم.
***
3- لا تلومونی علی فرط الضجرلیس قلبی من حدید أو حجر
4- فات مطلوبی و محبوبی هجرو الحشافی کلّ آن باشتعال 3- مرا بر دلتنگی و فراوانی اندوهم نکوهش نکنید، دل من از آهن و سنگ نیست.

4- مطلوب من از دست رفته، و یار و دلبرم از من دور افتاده است، و هر لحظه جگرم شعله می‌کشد.
***
_____
(1)- الاعلام زرکلی؛ ج 3، ص 889. ریاض العارفین؛ ص 45. ادب الطف؛ ج 5، ص 95- 101. با تلخیص.
(2)- ادب الطف؛ ج 5، ص 94.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:439 5- هم کرام ما علیهم من مزیدمن یمت فی حبّهم یمضی شهید
6- مثل مقتول لدی المولی الحمیدأحمدی الخلق محمود الفعال «1» 5 و
6- اینان بزرگوارانی هستند که فوق بزرگواریشان قابل تصوّر نیست. هرکس در محبّت ایشان بمیرد، شهید محسوب می‌شود. چنان شهیدی که گویی در پیش مولای خود که اخلاقی پسندیده و کرداری ستوده دارد، به خاک و خون غلتیده است.
من أربعة و عشرة أمدادی‌فی ستّ بقاع سکنوا یا حادی
فی طیبة و العزی و سامّراءفی طوس و کربلا و فی بغداد «2» ای شتربان، چهارده تن یاران من (چهارده معصوم) در شش بقعه و آستان مقدس آرمیده‌اند که عبارتند از: مدینه، نجف، سامرا، طوس، کربلا و بغداد.
***
یا ریح إذا أتیت دار الأحباب‌قبّل عنّی تراب تلک ألا عتاب
إن هم سألوا عن البهاءیّ فقل‌قد ذاب من الشّوق الیکم قد ذاب «3» ای باد! چون بر در سرای دوستان می‌گذری از سوی من، بر خاک آن آستانهای پاک بوسه زن، هرگاه پرسند که بهایی را حال چگونه است؟ بگو از شوق دلباختگی، زار و ناتوان گشته و از بین رفته است.
*** شیخ بهایی پیامبر اکرم (ص) را در خواب دیده و این خواب را در شعر زیر آورده است: «4»
1- و لیلة کان بها طالعی‌فی ذروة السّعد و أوج الکمال
2- قصّر طیب الوصل من عمرهافلم تکن إلّا کحلّ العقال
3- و اتّصل الفجر بها بالعشاو هکذا عمر لیالی الوصال
4- إذ أخذت عینی فی نومهاو انتبه الطالع بعد الوبال
5- فزرته فی اللّیل مستعطفاأفدیه بالنّفس و أهلی و مال
6- و أشتکی ما أنا فیه البلیو ما ألاقی الیوم من سوء حال 1- در آن شب، شبی که طالع من در اوج سعد و کمال بود،
2- شبی که عمر وصال آن‌چه کوتاه بود، گوئیا به اندازه یک باز کردن بند پای بود.
3- آن‌چنان کوتاه، که گویی سپیده‌دم را به شامگاه پیوسته‌اند. آری، شبهای وصال این‌چنین است.

4- پس از سختی‌های فراوان که کشیدم، آن شب چشمان من به دیدار آن بزرگ نایل گشت.
5- در آن شب او را در خواب زیارت کردم، او را که جان و مال خاندانم فدای او باد.
6- از سختی‌ها و بلایا بر آستانش شکایت کردم. و سوء حال خود را به پیشگاهش عرضه داشتم.

_____

(1)- الغدیر؛ ج 11، ص 272 و 273.
(2)- همان، ص 275.
(3)- همان؛ ص 276.
(4)- همان؛ ص 278. ادب الطف؛ ج 5، ص 104 و 105.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:440 7- فأظهر العطف علی عبده‌بمنطق یزری بنظم اللآل
8- فیالها من لیلة نلت فی‌ظلامها ما لم یکن فی خیال؟
9- أمست خفیفات مطایا الرّجابها و أضحت بالعطایا ثقال
10- سقیت فی ظلمائها خمرةصافیة صرفا طهورا حلال
11- و ابتهج القلب بأهل الحمی‌و قرّت العین بذاک الجمال
12- و نلت ما نلت علی أنّنی‌ما کنت استوجب ذاک النّوال 7- و او بر این هوادار خاکسارش، با گفتار و نوازشی که نظم مروارید را کنار می‌زد، تفقّدم کرد.
8- خدایا، چه شب گرانقدری که در ظلمت آن به سعادتی که هرگز در خیال نمی‌گنجد نائل شدم.
9- کاروان‌های امید و آرزو به آرمان رسیدند و عطایای گرانی بر ما لطف کردند.
10- «دوش در ظلمت شب آب حیاتم دادند» و با باده‌ی حلال خوشگواری که بس زلال بود، پذیرایی شدم.
11- دل من با دیدار آن بزرگواران شادمانه و دیده‌ام به نور جمالشان روشن شد.
12- در آن شب من به چنین سعادتی نائل گشتم، و اقرار دارم که شایسته‌ی چنین دهش و عطایی نبودم.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:441

سیّد معتوق موسوی

سیّد شهاب الدّین احمد بن ناصر معتوق موسوی حویزی، به سال 1025 ه ق متولّد و به سال 1087 ه. ق درگذشته است. او دارای دیوانی از مدایح و مراثی و موضوعات دیگر است. «1»

***

1- حرّ بنصر أخیه قام مجاهدافهوی الممات علی الحیاة و آثرّا
2- حفظ الإخاه و عهده فوفی لهحتی قضی تحت السیوف معفرا
3- ویل لمن قتلوه ظمأنا أماعلموا بأنّ أباه یسقی الکوثرا
4- لعن الإله بنی امیّة مثلماداود قد لعن الیهود و کفرّا «2» 1- جوانمرد آزاده‌ای که در یاری برادر به جهاد پرداخت و مرگ را بر زندگی ترجیح داد.
2- آنقدر در حفظ برادر خود و میثاق با او تلاش کرد تا در زیر شمشیرها به خاک و خون غلتید.
3- وای بر کسانی‌که او را تشنه شهید کردند، در حالی‌که می‌دانستند پدرش ساقی کوثر است.
4- خداوند بنی امیّه را لعنت کند. چنان‌که داود (ع) یهود را لعن و تکفیر کرد.

_____

(1)- ادب الطف؛ ج 5، ص 129.
(2)- همان؛ ص 126 و 127.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:442

سید علی خان مشعشعی

اشاره

سید علی خان مشعشعی حویزی پسر سید خلف بن سید عبد المطلب از سادات موسوی و معروف به مشعشعی است. وی اهل حویزه و یکی از حاکمان آنجا بود علاوه بر نسب درخشانش آراسته به جامه‌های نورانی فضل و دانش و علم و ادب و شعر بود.
در آثار او جز تبلیغ دین خدا از توحید و نبوّت و امامت و دیگر عقاید راستین دیده نمی‌شود.
شیخ حرّ عاملی او را دانشمندی فاضل و شاعری ادیب و جلیل القدر معرفی کرد. و صاحب ریاض العلماء نیز او را ستوده است. سیّد علی تألیفات زیادی در علم و ادب و دین به جای گذاشته که عبارتند از: «النور المبین فی الحدیث» در 4 جلد در اثبات نص بر حقانیت علی (ع)، تفسیر القرآن الکریم که به نام «منتخب التفاسیر» معروف است. «خیر المقال» که شرح قصیده‌ی مقصوره اوست در موضوع ادبیّات و نبوّت و امامت «نکت البیان» مجموعه‌ای است شامل برگزیده‌ی مطالب چهار تالیف یاد شده، دیوان اشعار موسوم به «خیر جلیس و نعم انیس» و ...
سیّد علی در سال 1088 ه. ق درگذشت و شهاب حویزی در مرگ او مرثیه گفت که در دیوان اشعارش موجود است. «1»

رثای اهل بیت (ع):

1- أرجو من الدّهر الخؤون و داداو أری الخلیفة یخلف الأوعادا
2- یا دولة ما کنت أحسب انّنیأشقی بها و غدا الشّریف عمادا
3- و لعلّه مع لطفه لم ینولیخلفا و لکن دهرنا ماجادا
4- و إذا هبطت عن العلا بفضائلیفتعجّبوا ثم انظروا من سادا؟!
5- یا درّة بیعت بأبخس قیمةقد صادقت فی ذا الزّمان کسادا
6- دهر یحطّ الکاملین و یرفعالأنذال و الأوباش و الأوغادا 1- من از روزگار، چشم دوستی داشتم، لکن می‌بینم که به همه‌ی وعده‌های خود خلف می‌ورزد.
2- من از دولت روزگار انتظار نداشتم، که این‌چنین تیره‌روز باشم، در حالی‌که شرافت، باید اساس کار باشد.
3- شاید روزگار، فقط مرا هدف قرار نداده بلکه شیوه‌ی کهن او همین بی‌وفایی است.
4- هرگاه از بلندای اندیشه، به این فضایلی که من می‌خواهم بیان کنم بنگرید، آنگاه است که تعجّب خواهید کرد که چه کسی سرور و پیشوا است.
5- ای گوهر تابناکی که در روزگار ما، به کمترین بها فروخته می‌شود و بازارش کساد پیدا کرده است.
6- این زمانه‌ای است که کاملان را پست می‌دارد و اوباش و فرومایگان را برمی‌کشد.
7- لو کان فی ذا الدّهر خیر ما علاالتیمیّ بعد المصطفی أعوادا
8- و یذاد عنها حیدر مع أنّ خیرالخلق صرّح «فی الغدیر» و نادا

_____

(1)- الغدیر؛ ج 11، ص 312 و 313. اعیان الشیعه؛ ج 30، ص 20- 37. ادب الطف؛ ج 5، ص 134 و 135.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:443 9-: من کنت مولاه فهذا مولاه من‌بعدی و أسمع بالنّدا الأشهادا
10- و إذا نظرت إلی البتول و قد غدتمغضوبة بعد النبیّ تلادا
11- و مصیبة الحسن الزکیّ و عزله‌تبکی العیون و تقرح الأکبادا
12- و المحنة العظمی التی ما مثلهاقتل الحسین خدیعة و عنادا 7- اگر روزگار خیری داشت، دیگر پس از مصطفی (ص) بنده‌ی تیمی چوبی بلند نمی‌کرد.
8- و در برابر دشمنان جای آن نبود که از علی حیدر (ع) دفاع بشود، چراکه

او را بهترین مخلوقات در غدیر، به صراحت به جانشینی خود برگزید و فرمود:
9- «هرکس من مولای او هستم، پس از من این علی مولای او است» و با بانگ بلند، این ندا را همه شنیدند و شهادت دادند.
10- هرگاه به احوال دختر پیامبر (ص) بنگری، که چگونه این دختر بزرگوار پیامبر، پس از او مغضوب قرار گرفت.
11- و فاجعه‌ی جانگداز امام حسن (ع) بزرگوار که چگونه خانه‌نشین شد و به چشمان اشکبار و جگر پاره‌پاره‌ی او نگاه کنی.
12- و سوگ و اندوه قتل حسین (ع) را که چون او، هیچ کسی با نیرنگ به قتل نرسیده.
13- من بعد ما أن صرّعوا بالطفّ أنصارا له بل قتّلوا الأولادا
14- و نساء آل محمّد مسبیّةتسری بها حمر النّیاق و خادا
15- و یؤمهم بقیوده السجّاد والرأس الکریم یشّیع السجّادا
16- و التسعة الأطهار ما قاسوا منالأضداد لمّا عاشروا الأضدادا
17- ما بین مطرود و مسموم و محبوسیعالج دهره الأقیادا
18- حقّقت ما أحد من الأشرف حازالمکرمات و نال منه مرادا «1» 13- آنجا که او را در کربلا به خاک هلاک انداختند، و یاران و فرزندانش را کشتند.
14- و زنان آل محمّد (ص) را به اسیری گرفته، و سوار بر شتران سرخ، به همه‌جا گرداندند.
15- هرگاه به این منظره‌ی جانگداز، که زنجیر بر گردن حضرت سجّاد (ع) انداختند، و سر بزرگوار حسین (ع) را در پیش روی آن حضرت منتقل کردند.
16- و احوال نه تن دیگر از امامان (ع) را که در مقابله با مخالفان بودند و چگونه به خصومت آنان کمر بستند، هرگاه مطالعه کنی،
17- که چگونه همگی یا مطرود و یا مسموم و محبوس بودند، و زنجیر بر گردن داشتند.
18- به راستی اذعان خواهی کرد که هیچ‌یک از این مدعیّان مسند خلافت پیامبر و مخالفان خاندان او، پایگاه شریفی نداشتند و به مراد خود نرسیدند.
***
_____
(1)- الغدیر؛ ج 11، ص 310.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:444

چکامه‌ی دیگر: «1»

1- و لو لا حسام المرتضی أصبح الوریو ما فیهم من یعبد اللّه مسلما
2- و أبناؤه الغرّ الکرام الاولی بهمأنار من الاسلام ما کان مظلما
3- و اقسم لو قال الأنام بحبّهملما خلق الربّ الکریم جهنّما
4- و ما منهم إلا إمام مسوّدحسام سطا بحر طما عارض هما 1- هرگاه شمشیر علی (ع) نبود، مردم صبح که از خواب برمی‌خاستند، کسی را که بر خدا عبادت کند، نمی‌یافتند.
2- فرزندان علی (ع) همگی بزرگواران و نیکانی بودند که به وجود آنان هرچه از اسلام تاریک بود، روشن گشته است.
3- من سوگند می‌خورم که هرگاه مردم بر این خاندان، مهر می‌ورزیدند، خدای کریم جهنم را نمی‌آفرید.
4- افراد این خاندان، یا امامی بزرگوار، یا شمشیری حمله برنده، یا دریایی مواج، یا چهره‌ای اشکبار بودند.
5- فافزع إلی مدح ألامین فإنّمالأمانه البلد الأمین أمین
6- و أخیه وارث علمه و وزیرهو نصیره فی الحرب و هو زبون
7- و بنیه أقمار الهدی لو لاهملم یعرف المفروض و المسنون 5- به مدح و ستایش پیامبر امین پناهنده شو، او کسی است که در بلد الامین چهره‌ی شناخته و امینی است.
6- و نیز به دامان برادرش و وارث علم و وزیر و یاور پیامبر (ص) در جنگ‌های سخت پناه ببر.
7- و به درگاه فرزندان او پناه ببر، که همگی اقمار هدایت بودند و هرگاه وجود نداشتند فرائض و سنن دین خدا شناخته نمی‌شد.
8- و صیّرت خیر المرسلین وسیلتیو ألزمت نفسی صمتها و وقارها
9- و عترته خیر الأنام و فخرهمأبت أن یشقّ العالمون غبارها 8- بهترین پیامبر را وسیله‌ی رستگاری خود قرار داده و بزرگی و وقار این را بر خود برگزیدم.
9- و خاندان او بهترین مردمانند و در افتخار ایشان این بس که دیگر دانشمندان به خاک پای آنها نمی‌رسند.
10- و صیّر وسیلتک المصطفیالأمین أبا القاسم المؤتمن
11- و صنو الرّسول و من قد علاعلی کتفه یوم کسر الوثن
12- و بضعته و إمامی الشهیدمن بعد ذکر إمامی الحسن
13- و بالعترة الغرّ أرجو النجاةفحبّهم لی أو فی الجنن 10- به دامن ابو القاسم مصطفی آن امین مورد اعتماد، چنگ بزن و توسّل کن.

11- و به دامن یار پیامبر (ص) که در روز شکستن بتها بر دوش پیامبر قرار گرفت.
12- و به دختر پیامبر و امام شهید و امام حسن (ع) توسّل کن.
13- و به عترت بزرگوار او که امید نجات آنها دارم، و دوستی آنها بهترین مایه‌ی نجات من است.

_____
(1)- همان؛ ص 314.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:445

شیخ حرّ عاملی

اشاره

شیخ محمّد بن حسن بن علی حرّ عاملی مشغری، از علمای برجسته و محدثین گرانمایه و شعرای توانای شیعه است که نسبتش با سی و چهار پشت به جناب حرّ بن یزید ریاحی از شهدای کربلا منتهی می‌شود. وی به سال 1033 ه ق در قریه‌ی مشغری از توابع جبل عامل، در خانواده‌ای که غالبا دانشور و ادیب بودند چشم به جهان گشود و از اوان جوانی در همان دیار به تحصیل علوم دینی و ادبی پرداخت و از محضر پدرش حسن و عمویش شیخ محمّد بن علی و جدّ مادریش شیخ عبد السّلام و عده‌ای از دانشمندان استفاده‌ها کرد. و در فقه و حدیث و رجال و سایر علوم و فنون رایج آن عصر مقام والایی یافت و در صف علمای بزرگ فراگرفت و آوازه‌ی کمالات علمی او منتشر گشت. وی تا چهل سالگی در همان سامان به سر برد، سپس رهسپار عراق شد و پس از زیارت قبور ائمه اطهار و ملاقات با علمای آن دیار، به ایران آمد و به مشهد مقدّس شرفیاب شد و همانجا اقامت کرد و به تدریس و تألیف پرداخت و هم منصب شیخ الاسلامی و قضاوت به او سپرده شد.

حرّ عاملی در فقه مسلک اخباریان را داشته اما علمای اصول نیز بلندی مقام فقاهت او را تأیید کرده‌اند. خود نیز روش معتدل داشته و در نوشته‌اش نسبت به علمای اصولی و اخباری به‌طور یکسان تجلیل کرده است. او هم‌چنین ادیبی توانا و شاعری زبردست و خوش‌قریحه بوده، دیوانی از شعر دارد که مشتمل بر فنون مختلف از مدایح و مراثی و غزلیات و موعظه و معمّا و ... می‌باشد. متأسفانه دیوان او هنوز به چاپ نرسیده است. مرحوم امینی او را از شعرای غدیر شمرده، و اشعار پرمایه‌ی او را در این زمینه آورده است.

حرّ عاملی دانشوری پرکار و خوش‌ذوق بود، و آثار مهمّی به جهان علم تقدیم نموده که سالیان متمادی مورد توجه و بهره‌گیری عموم فقها و محدثین واقع گردیده است. آثار علمی شیخ حرّ به 55 کتاب و رساله بالغ می‌شود. اهم آثار او عبارت است از:

«اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات» در این کتاب بیش از 20000 حدیث با حدود 70000 سند، راجع‌به اثبات نبوّت پیامبر اکرم (ص) و امامت ائمه اطهار (ع) بر دو عنوان نص و معجزه فراهم آورده است. «الاثنی عشریة فی الردّ علی الصوفیه» در این کتاب طی دوازده بخش با دلایل عقلی و نقلی به ردّ عقاید و اعمال متصوّفه پرداخته است. «امل الآمل» در دو بخش، در شرح‌حال و بیان آثار علمای جبل عامل و علمای غیر جبل عامل-

«الایقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة» در اثبات رجعت از طریق روایات. «الجواهر السنیة فی الاحادیث القدسیة»، مجموعه‌ای نفیس از احادیث قدسی- «الفصول المهمة فی اصول الائمة» در بیان مبانی اصول اعتقادی و اصول فقه. «وسایل الشیعه» که مشهورترین و مهم‌ترین آثار اوست و تألیف آن مدت هجده سال به طول انجامیده است و از جوامع بزرگ حدیث به‌شمار می‌آید.
سرانجام این مرد بزرگ در 21 ماه رمضان سال 1104 هجری در هفتاد سالگی وفات یافت. برادرش شیخ احمد الحسن بر او نماز گزارد و در ایوان شمالی صحن پشت ایوان مدرسه‌ی میرزا جعفر در مشهد مقدس به خاک سپرده شد. «1»
***
_____
(1)- امل الآمل؛ ج 1، ص 141. الغدیر؛ ج 11، ص 332. شهداء الفضیلة؛ ص 210.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:446

مدح اهل بیت:

1- کیف تحظا بمجدک الأوصیاء؟و به قد توسّل الأنبیاء
2- ما لخلق سوی النبی و سبطیه‌السّعیدین هذه العلیاء
3- فبکم آدم استغاث و قد مسّته بعد المسرّة الضرّاء
4- یوم أمسی فی الأرض فردا غریباو نأت عنه عرسه حوّاء
5- و بکا نادما علی ما بدا منه‌و جهد الصبّ الکئیب البکاء
6- فتلقّی من ربّه کلمات‌شرّفتها من ذکر کم أسماء 1- آنجا که پیامبران به تو توسّل می‌کنند، اوصیا چگونه به عظمت تو می‌رسند؟
2- مردم، جز پیامبر و دو سبط بزرگوار و باسعادت و گرانمایه‌اش، پناهی ندارند.
3- آدم، آنگاه که پس از مسرّت به سختی گرفتار شد از شما پناه خواست.
4- و آن روزی بود که در زمین تنها و بی‌کس ماند و بانویش حوا از او دور شد.
5- از این رویداد، بسی پشیمان و بسیار محزون، ناله و گریه سر داد.
6- در آن هنگام، آدم از سوی پروردگار کلمه‌هایی دریافت و این کلمه‌ها که نام شما خاندان بود او را شرافت و عزّت بخشید. «1»
7- فاستجیب الدّعاء منه و لو لاذکرکم ما استجیب منه الدّعاء
8- ثمّ یعقوب قد دعا مستجیرامن بلاء بکم فزال البلاء
9- و أتاه بکم قمص یوسف و ارتدّبصیرا و تمّت النّعماء
10- و بکم کان للخلیل ابتهال‌و دعاء لربّه و اشتکاء
11- حین ألقاه عصبة الکفر فی النّار فما ضرّ جسمه الإلقاء
12- أ یضام الخلیل من بعد ما کان إلیکم له هوی التجاء؟ 7- بلا فاصله دعای آدم مستجاب گردید که اگر یاد و نام شما نبود دعایش به استجابت نمی‌رسید.
8- سپس یعقوب، از بلا و ابتلای خود به شما پناه آورد و بلا از او برطرف شد.
9- و به وجود شما بود که پیراهن به او یوسف داده شد، و بینایی خود را باز یافت و نعمت‌ها بر او تمام گشت.
10- ابراهیم خلیل، نام شما را بر زبان داشت و به شما توسل کرد و با خدا نیایش کرد.
11- آنجا که گروه کافران او را در آتش افکندند. و آتش بر پیکر او گزند نرساند.
12- آیا ممکن بود که ابراهیم از پس آنکه بر شما توسّل کرد مورد ستم

واقع شود؟
13- و بكم يونس استغاث و نوحإذ طغا الماء استجدّ العناء
14- و بأسماءكم توسّل أيّوب‌فزالت عنه بها الأسواء
15- يا له سوددا منيعا رفيعاقد رواه الأعداء و الأولياء
16- أىّ فخر كفخره و النبيّون‌عليهم عهد له و ولاء؟

_____

(1)- اشاره به آيه 37 سوره بقره، «فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِماتٍ فَتابَ عَلَيْهِ.» پس آموخت آدم از خداى خود كلماتى كه موجب پذيرفتن توبه‌ى او گرديد.
دانشنامه‌ى شعر عاشورايى، محمد زاده ،ج1،ص:447 17- و به يغرف المنافق إذ كانت له فى فؤاده بغضاء
18- و لعمرى من أوّل الأمر لا تخفى‌على ذى البصيرة السّعداء «1» 13- يونس در سختى و نوح در طغيان آب، بر شما پناه آورده و به نام شما استغاثه كردند.
14- ايوب نيز، به نام شما اهل بيت توسل كرد، و بدى‌ها را از خود برطرف نمود.
15- شگفتا، اين چه بزرگى و مناعتى است كه دشمنان و دوستان آن را نقل كرده‌اند.
16- كدامين افتخار، با اين فخر برابرى مى‌تواند كند، كه همه‌ى انبياء (ع) به ولاى اين خاندان دل سپرده‌اند؟
17- هر منافقى با نشان دشمنى خاندان على (ع) شناخته مى‌شود، همان دشمنى كه در دل دارد.
18- به جان خودم سوگند، كه از اوّل روزگار، اين سعادت بر هيچ اهل بصيرتى مخفى نبوده است. «2»
*** قصيده‌اى بالغ بر 80 بيت دارد كه خالى از حرف الف است و در مدح اهل بيت (ع) سروده است كه ابياتى از آن را نقل مى‌كنيم: «3»
1- وليّى علىّ حيث كنت وليّه‌و مخلصه بل عبد عبد لعبده
2- لعمرک قلبى مغرم بمحبّتى‌له طول عمرى ثمّ بعد لولده
3- و هم مهجتى هم منيتى هم ذخيرتى‌و قلبى بحبيّهم مصيب لرشده
4- و كلّ كبير منهم شمس منبرو كلّ صغير منهم شمس مهده
5- و كلّ كمى منهم ليث حربه‌و كلّ كريم منهم غيث و هده
6- بذلت له جهدى بمدح مهذّب‌بليغ و مثلى حسبه بذل جهده
7- و كلّفت فكرى حذف حرف مقدّم‌على كلّ حرف عند مدحى لمجده 1- پيشوا و ولىّ من على (ع) است، من هر كجا كه باشم يار و مخلص بلكه بنده‌ى بنده‌ى او هستم.
2- سوگند به جانم، كه در تمام زندگانى‌ام مهر او را و سپس محبّت خاندان و فرزندانش را در سينه دارم.

3- ایشان خون دل من، و آرزوی ذخیره‌ی اعمال من هستند و دل من به هدایت ایشان به رشد و صواب نائل شده است.
4- بزرگان این خاندان، آفتاب منابرند، و کودکانشان در گهواره، همانند خورشید تابانند.
5- دلاوران‌شان چون شیر در بیشه، و هر کریم و بخشنده که در این خاندان هست، مانند بارانی است که بر زمین‌های خشک می‌بارند.
6- من کوشش خود را در مدح مهذّب و بلیغ این خاندان به کار بردم، و این تلاش برای من بسنده و کافی است.
7- من در این چکامه کوشیدم حرف مقدم الفبا را (الف) را از شعرم بپیرایم چراکه می‌خواهم مجد یگانه‌ی اینها را به سلک نظم درآورم.

_____

(1)- الغدیر؛ ج 11، ص 332 و 333.
(2)- این قصیده 453 بیت دارد.
(3)- الغدیر؛ ج 11، ص 339.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:448

شیخ احمد بلادی

احمد بن حاجی بلادی دانشمندی فاضل و ادیب و از شعرای اهل بیت علیهم السّلام در قرن دوازدهم هجری است وی جدّ سید محسن امین مؤلف کتاب «اعیان الشیعه» است. و مراثی فراوانی از او باقی مانده و گفته‌اند که هزار قصیده در رثای حسین بن علی (ع) شهید کربلا دارد که در دو جلد تدوین کرده است. وی شاعری بدیهه‌سرا و تاریخ‌گو بود و به علم تاریخ تسلط داشت.
شیخ لطف اللّه جدّ حفصی، بخشی از حسینیه‌های این شاعر را در مجموعه‌ای فراهم کرده است. «1»
***
1- ناد الأحبّة إن مررت بدورهاو اشهد مطالع نیّرات بدورها
2- کم قد بدت و بها ان جلت ظلم الدّجی‌و لطا لما بزغت بوازغ نورها؟
3- أنست بها أرض الطّفوف و أقفرت‌منها الدّیار و لیس غیر یسیرها
4- غربت بعرصة کربلا فانهض لهاو اقر السّلام علی جناب مزورها
5- و انثر بتربتها الدّموع تفجّعالقتیلها فوق الثّری و عفیرها
6- أکرم بها من تربة فدسیّةقد بالغ الجبّار فی تطهیرها
7- یا تربة من حولها الأملاک مازالت تشمّ لمسکها و عبیرها؟ 1- آنگاه که از میان ماههای رخشنده‌ی دوستان می‌گذری، یاران را ندا بده.
2- چقدر این ماهها پرتو افکنده و تیرگیها را زدوده‌اند، و همواره ماه وجودشان در پرتوافشانی بوده است.
3- سرزمین‌های پست و بلند و خانه‌ها، با این پرتوها آشنایی دیرین دارند.
4 و 5- یارانی که در عرصه‌ی کربلا غریب مانده‌اند، پس برخیز و بر این بهترین زیارت شوندگان سلامی نثار کن.
6- چقدر گرامی و با کرامت است آن خاک پاکی که پروردگار، آن را در حدّ اعلا مطهّر گردانیده است.
7- ای خاک مقدسی که همه‌ی سرزمین‌های مجاور آن، از عطر مشک و عبیر آن، عطرآگین شده است.
8- یا تربة حفّت بها القوم الاولی‌فازوا بلثمهم لترب قبورها؟
9- قد ضمنّت جسد الحسین و من به‌فتکت امیّة بعد أمر أمیرها
10- فأزالت الإسلام عن برحائهاو أطاعت الشّیطان فی تدبیرها
11- و تسرّجت خیل الضّلال فأخرّت‌غیر الأخیر و قدّمت لأخیرها
12- و نست عهودا بالحمی سلفت و لن‌تعبأ بنص نبیّها و نذیرها
13- یا للرّجال لأمّة ملعونةلم یکفها ما کان یوم غدیرها
14- بئس العصابة من بغت و تنکّبت‌عن دینها و تسارعت لفجورها «2» 8-

ای خاک مقدسی که بسیار مردم، بر خاک قبرهای آن بوسه زده‌اند.

---

(1)- الغدیر؛ ج 11، ص 341 و 342.
(2)- همانجا. ادب الطف؛ ج 5، ص 172.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:449
9- آن خاکی که پیکر پاک حسین (ع) را دربر گرفته، و کسانی را که بنی امیه خونشان را در رکاب حضرتش بر زمین ریختند، در آن مدفون‌اند.
10- اسلام را به کناری نهاده و شیطان را در تدبیرهای خود مورد اطاعت قرار داده‌اند.
11- اسبان گمراهی و تباهی را زین کرده، و مقدمان را پس زده، و واپس‌ماندگان را پیش انداخته‌اند.
12- آن پیمانهایی را که پیش از آن بسته بودند، به فراموشی سپرده و متن گفتار و سفارش پیامبر را نادیده گرفتند.
13- اینان چه مردانی، از مردم لعنت‌زده‌ای هستند، که پیام غدیر بر آنها بسنده نبوده است.
14- چه مردم زشت و نابکاری بودند آن گروهی که ستم روا داشتند، و از دین حق کناره گرفتند، و در تبهکاری به سرعت پیش رفتند.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:450

امیر حسین کوکبانی

سیّد حسین بن عبد القادر کوکبانی از مشاهیر یمن بود، که به سال 1112 ه. ق درگذشته است. دیوان شعری از او باقی مانده که برادرش محمّد بعد از مرگش آن را جمع‌آوری نموده است. «1»

***

1- فی خدک الشفق القانب بدی و علی‌قتل الحسین دلیل حمرة الشفق

2- ویلاه من لاقی الجواب و کربهایا کربلا أرضیت قتل حسین

3- کل شیء فی عالم الکون أرخی‌عینه بالدموع یبکی حسینا

4- نزّه اللّه عن بکا، و علی‌قذ بکاه و کان للّه عینا «2» 1- بر گونه‌ی تو سرخی شفق آشکار شده، زیرا کشته شدن حسین (ع) دلیل سرخی شفق است.

2- وای بر کسی‌که به کربلا بگوید: ای کربلا! آیا به قتل حسین راضی هستی؟!

3- در عالم هستی هرچیزی که وجود دارد برای حسین گریان است.

4- و علی (ع) که چشم خداست هم بر او می‌گرید.

_____

(1)- ادب الطف؛ ج 5، ص 175.

(2)- همان؛ ص 175 و 176.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:451

شیخ علی بن احمد ملقّب به فقیه عادلی عاملی مشهدی غروی از شخصیت‌های جبل عامل است که در بغداد سکونت داشت. او با سیّد حیدر حلّی معاصر بوده است.
در علم و ادب و فضیلت مشهور بوده است و در محضر سید نصر اللّه حائری درس خوانده و به امر او دیوان شعرش را مدوّن ساخته است. صاحب اعیان الشیعه می‌گوید که او در سال 1122 ه. ق در حیات بوده است. «1»
***
1- مصاب سبط رسول اللّه من ختمت‌بجده أنبیاء اللّه و الرسل
2- دعوه للنصر حتی إذ أتی نکثواما عاهدوه علیه بئس ما فعلوا
3- و السبط فی صحبه کالبدر حیث بدابین الکواکب لم یرهقهم الوجل
4- من کلّ قوم أشمّ الانف یوم وغی‌ضرغام غاب و لکن غابه الاسل 1- بر نوه‌ی رسول اللّه که خاتم پیامبران است مصیبتی سنگین وارد شد.
2- او را دعوت کردند و به او وعده یاری دادند، اما به عهدشان وفا نکردند و این زشت‌ترین کارها بود.
3- حسین (ع) در میان یارانش مانند قرص ماه در میان ستارگان می‌درخشید و ترس در صورت یارانش اثر نگذاشته و آنها را مکدّر نکرده بود.
4- در روز جنگ، اصحاب او همه افرادی شجاع و سرافراز بودند مانند شیرانی در بیشه که نی‌های آن بیشه، نیزه‌های جنگجویان بود.

_____
(1)- اعیان الشیعه؛ ج 8، ص 158.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:452

عبد اللّه شویکی

ابو محمّد عبد اللّه بن محمّد بن حسین بن محمّد شویکی خطّی، از شعرای قرن دوازدهم هجری که در هنر ادبیّات و شعر گامهای بزرگی برداشته، کتابی نیز در احوال معصومان دارد و دیوانی در ستایش پیامبر اکرم و خاندانش به نام «جواهر النّظام» و دیوانی در مراثی اهل بیت دارد که «مسیل العبرات و رثاء السّادات» نام دارد. «1»

***

1- أقبلت تقنص الأسود الغزاله‌ذات نور یفوق نور الغزالة
2- و ان ثنت تسلب العقول و ثنّت‌غلة فی الحشا بلبس الغلالة
3- فولاء النبی للعبد درع‌عن نبال الردی و للنصر آله
4- و ولائی من بعده لعلی‌فهو من قبل موته اوصی له
5- و ارتضاه الامام فی یوم خم‌فهو للخصم قاطع اوصاله «2» 1- این غزاله و آهویی است که شیران را به کمند می‌کشد، نوری فراتر از نور آفتاب دارد.

2- جامه‌ی عقل را از تن می‌رباید، جامه‌ای دگر می‌پوشاند که به دل، آتش شوقی می‌نهد.

3- ولای پیامبر، چونان زرهی است که بندگان را، از تیرهای هلاکت و بدبختی نگاه می‌دارد، وسیله‌ی پیروزی است.

4- و پس از پیامبر، ولی من علی است، آن‌که پیش از مرگ پیامبر، به این مقام سفارش شده بود.

5- پیامبر در روز خم او را به امامت برگزید، اوست که ریشه‌ی دشمنان را قطع می‌کند.

_____

(1)- الغدیر؛ ج 11، ص 389.

(2)- ادب الطف؛ ج 5، ص 170. 171.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:453

محسن فرج

شیخ محسن بن فرج نجفی، جزایری از شعرای قرن دوازدهم هجری است که ادیبی فاضل بود و اشعارش در مدح اهل بیت (ع) می‌باشد. او در حدود سال 1152 (ه. ق) در نجف اشرف درگذشت. «1»

***

1- و لم یجر الدموع حداء حادو لا ذکری لیالی لا تعود

2- و لکن اسبل العینین خطب‌عظیم لیس یخلقه الجدید

3- تذاد عن الفرات و ویل قوم‌تذودهم العلم من تذود

4- الاویل الفرات و لا استهلت‌علی جنبیه بارقة رعود

5- ألم یعلم لحاه اللّه أن قدقضی عطشا بجانبه الشهید «2» 1 و 2- اشکم دیگر جاری نمی‌شود و یاد و ذکر شبهایم برنمی‌گردد و گریستن چشم کار بزرگی است که تازه و جدید نمی‌باشد.

3- آنان را از آب فرات راندند. وای بر آن قوم! آیا نمی‌دانند که چه کسانی را از نوشیدن آب فرات محروم ساختند.

4- وای بر فرات که در کنار شهدا بود و بارقه‌ی جوش‌وخروش و جنبش آن نمایان بود.

5- آیا آب فرات نمی‌دانست که کسانی تشنه‌لب در کنارش به شهادت رسیده‌اند؟

1- یا غیرة اللّه و ابن السّادة السّیدما آن للوعد أن یقضی لموعود؟!

2- دین بتشییده بعتم نفوسکم‌و لم یکن بیعها قدما بمعهود

3- انّا الی اللّه نشکو جور عادیةما إن یری جورها عنها بمردود

4- لم یرقبوا ذمّة فینا و لا رقبواإلّا کأن لم نکن أصحاب توحید

5- فکیف یابن رسول اللّه تترکنافی حیرة بین أرجاس مناکید

6- مهما نکن فلنا حقّ الولاء لکم‌و أنت بالحقّ أوفی کلّ موجود «3» 1- ای غیرت خدا و پسر سیّد و آقا! آیا وقت آن نرسیده که وعده محقّق شود و تو ظهور کنی؟!

2- دینی که برای سرافرازی آن شما جانهای خود را فروختید. امّا با فروختنش به آنچه که می‌خواستید نزدیک نشدید.

3- به درگاه الهی شکوه می‌کنیم و تحقق وعده‌ی موعود را طلب می‌نمائیم.

4- بر ذمه‌ی ما چیزی جز شکوه به درگاه الهی نیست!

5- ای پسر رسول خدا (ص)! ما را چگونه در بین ناپاکان و افراد بی‌خیر و سخت‌گیر رها کردی؟

6- بر ما حقّ ولایت شماست و تو وفادارترین تمام کائنات به وفای به عهد

هستی.

_____

(1)- ادب الطف؛ ج 5، ص 222.

(2)- همانجا.

(3)- همان؛ ص 226.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:454

السیّد احمد علی خان

سید احمد بن سید مطلّب بن علی خان بن خلف بن عبد المطلّب مشعشعی حویزی، وی معاصر سیّد عبد اللّه بن نور الدّین نعمت اللّه جزایری بود. او عالمی پرهیزگار و ادیب و شاعری پارسا در قرن دوازدهم هجری است که به سال 1168 ه. ق وفات یافت. «1»
احمد علی خان در وصف فاجعه کربلا اشعاری سرود، و توصیف قلبی که در آتش حزن می‌سوزد و از درد پاره‌پاره می‌گردد.
چشمانی که چون سیل می‌گرید و اشک او را کفایت نمی‌کند و به این ماتم از خون مدد می‌گیرد خواب و راحت را از او ربوده است.
شاعر در این اشعار از گریه آسمان و زمین، ندبه انس و جن و ماتم همه‌ی کائنات و همه‌ی انبیاء الهی سخن می‌گوید.
***
1- تبکی علیک بقان فی مدامعهاو ما بکت غیر أنّ اللّه أبکاها
2- و اهتزت السبع و العرش العظیمو لو لا اللّه أصبحت العلیاء سفلاها
3- إلانس تبکی رزایاک التی عظمتو الجن تجت طباق ألارض تنعاها
4- رزیة حلّ فی الإسلام موقعهاتنسی الرزایا و لکن لیس تنساها
5- آل النبی علی ألاقتاب عاریةکیما یسرّ یزید عند رؤیاها
6- و راس أکرم خلق اللّه یرفعهعلی السنان سنان و هو أشقاها
7- تبکی له أنبیاء اللّه موجعةو ما بکت لعظیم من رزایاها
8- و تستهیج له الأملاک باکیةو ما البکاء لشیء من سجایاها «2» 1- قلبم در آتش حزن تو می‌سوزد و از درد پاره‌پاره می‌شود و بر ماتم تو خون می‌گریم.
2- هفت آسمان و عرش عظیم پروردگار با این مصیبت به لرزه درآمد و آسمان و زمین بر این مصیبت گریست.
3- انس و جن و تمام کائنات به شدت بر این عزا و ماتم می‌گریند.
4- مصیبتی بر اسلام وارد شد که مصیبت‌های دیگر در مقابل آن کوچک است و به فراموشی سپرده می‌شوند امّا هیچ‌گاه نمی‌شود این مصیبت را فراموش کرد.
5- فرزندان رسول خدا (ص) برهنه و عریان در آفتابند.
6- سر گرامی‌ترین مخلوق خداوند بر نیزه سنان که شقی‌ترین افراد بشر است بالا رفته است.
7 و 8- همه‌ی انبیاء الهی بر پسر رسول خدا می‌گریند. زیرا که مصیبت بزرگتر از این وجود ندارد.
***
...

1- هی الطفوف فطف سبعا بمغناهافما لبکّة معنی دون معناها

_____

(1)- ادب الطف؛ ج 6، ص 11.

(2)- همان؛ ص 10.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:455 2- أرض و لکنما السبع الشداد لهادانت و طأطأ أعلاها لأدناها

3- هی المبارکة المیمون جانبهاما طور سیناء إلا طور سیناها

4- و کیف لا و هی أرض ضمنت جثثاما کان ذا الکون- لا و اللّه- لو لاها «1»

1- زمین طف چه زمینی است که هفت آسمان به دور او طواف می‌کنند و مکّه بدون کربلا نامفهوم است.

2- آسمانهای هفتگانه در مقابل این زمین کرنش می‌کنند.

3- و طور سینا خود را در این سرزمین میمون و مبارک می‌یابد.

4- زیرا، این سرزمین پیکر کسی را در آغوش گرفته که هستی به‌واسطه‌ی او، هستی یافته است.

_____

(1)- همان؛ ص 9.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:456

عبد اللّه شبراوی

اشاره

الشیخ عبد اللّه بن محمّد عامر شبراوی مصری، عارف، فقیه، شاعر قرن دوازدهم هجری که در سال 1091 ه. ق متولّد شد و در ذیحجه سال 1172 هجری وفات یافت.
وی در کتابش «الاتحاف بحبّ الاشراف» «1» فصلی را به زیارت امام حسین (ع) اختصاص داده و قصایدی را که در آن اهل بیت پیامبر اکرم را مدح کرده است می‌آورد. «2»
***
1- آل طه! و من یقل آل طه‌مستجیرا بجاهکم لا یردّ
2- حبکم مذهبی و عقد یقینی‌لیس لی مذهب سواه و عقد
3- منکم أستمدّ بل کلّ من فی الکون من فیض فضلکم یستمدّ
4- بیتکم مهبط الرّسالة و الوحی و منکم نور النبوّة یبدو
5- یابن بنت الرّسول من ذا یضاهیک افتخارا و أنت للفخر عقد؟ 1- آل طه! کسی‌که آل طه بگوید و پناه به مقامتان ببرد، هرگز رانده نمی‌شود.
2- دوستی شما آئینم و اعتقاد قلبیم، می‌باشد و غیر از آن مذهب و عقیده‌ای ندارم.
3- از شما مدد می‌گیرم، بلکه هرکه در جهان هستی است از فیض فضیلتتان بهره می‌گیرد.
4- خانه‌ی شما مهبط رسالت و وحی است و نور نبوّت از شما آشکار می‌شود.
5- ای پسر دختر رسول خدا، چه کسی از لحاظ افتخار همانند شما است و شما زینت افتخار هستید.
6- یا حسینا هل مثل أمّک امّ‌لشریف؟ أو مثل جدّک جدّ؟
7- رام قوم أن یلحقوک لکن‌بینهم فی العلاو و بینک بعد
8- خصّک اللّه بالسّعادة فی دنیک ثمّ بالشّهادة بعد
9- لک فی القبر یا حسینا مقام‌و لأعداک فیه خزی و طرد
10- یا کریم الدارین یا من له الدهر علی رغم من یعاند عبد 6- ای حسین، آیا مثل مادرت و جدّت از لحاظ شرافت، مادری و جدّی وجود دارد؟
7- قومی خواستند از لحاظ بلندی مرتبه به شما برسند، در صورتی‌که میان شما و آنها فاصله‌ی زیادی است.
8- خداوند ترا در دنیا به سعادت و سپس به شهادت اختصاص داد.
9- برای تو ای حسین! در قبر مقامی است که برای دشمنانت در آن خواری و ذلت است.

10- ای کسی که در دو جهان کریمی! و ای کسی که روزگار علی رغم کسی که معاند است بنده‌ی اوست!
11- أنت سیف علی عداک و لکن‌فیک حلم و ما لفضلک حدّ

_____

(1)- الاتحاف بحبّ الاشراف؛ ص 25.
(2)- ادب الطف؛ ج 5، ص 268.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:457 12- کلّ من رام حصر فضلک غرّفضل آل النبیّ لیس یعدّ
13- طیبة فاقت البقاع جمیعاحین أضحی فیها الجدّک لحد
14- و لمصر فخر علی کلّ مصرو لها طالع بقبرک سعد
15- مشهد أنت فیه مشهد مجدکم سعی نحوه جواد مجدّ؟ 11- تو بر دشمنانت شمشیری، ولی در تو حلم است و برای فضل تو حدّی نیست.
12- هرکه بخواهد فضائلت را محدود کند، خود را فریفته است، زیرا فضائل آل پیامبر قابل شمارش نیست.
13- از آن زمانی‌که جدّت در زمین مدینه مدفون گردید، عطر آن همه‌ی بقعه‌ها را فراگرفت.
14- و برای مصر نسبت به همه‌ی شهرها افتخار است و به خاطر قبرت طالعش سعد است.
15- بقعه‌ی مبارکه‌ات بسیار مبارک است، چه بسیار افراد کوشا به سوی آن می‌شتابند؟
16- و ضریح حوی علاک ضریح‌کلّه مندل یفوح و ندّ
17- مدد ماله انتهاء و سرّلا یضاهی و رونق لا یحدّ
18- رحمات للزائرین توالت‌و جزیل من العطاء و رفد
19- رضی اللّه عنکم آل طه‌و دعاء المقلّ مثلی جهد
20- و سلام علیکم کلّ وقت‌ما تغنّت بکم تهام و نجد 16 و 17- و ضریحی که ترا دربر گرفته و بالایت قرار دارد، کلا معطّر و روح‌افزاست دارای کششی است که آخر ندارد، سروری است که همانند ندارد، رونقی است که حد ندارد.
18- برای زائران، رحمت‌های پی‌درپی و بخشش نیکویی است.
19- خدا از شما آل طه خشنود باد دعای ناچیزی چون من رنج بی‌حاصلی است.
20- و همواره درود خدا بر شما باد مادامی‌که نجد و تهامه از شما یاد می‌کند.
21- أنا فی عرض تربة أنت فیهایا حسینا و بعد حاشا اردّ
22- أنا فی عرض جدّک الطاهر الطهر إذا ما الزّمان بالخطب یعدو
23- أنا فی عرض من یعول کلّ الرّسل علیه و ما لهم عنه بدّ

24- أنا فی عرض من أنته غزال‌فحماها و الخصیم خصم الدّ
25- أنا فی عرض جدّک المصطفی من‌کلّ عام له الرّحال تشدّ «1» 21- من در پیشگاه خاکی قرار دارم که تو ای حسین در آن قرار داری، و دیگر بعید است که رانده شوم.
22- من در پیشگاه جدّ پاکت، قرار دارم که زمان، با شخصیت‌های پاک دشمنی می‌کند.
23- من در پیشگاه کسی قرار دارم که همه‌ی پیامبران به او پناه می‌برند، و از او بی‌نیاز نیستند.
24- من در پیشگاه کسی قرار دارم که آهوها به او پناه برده، او هم پناهشان داده است در صورتی‌که دشمن بسیار سرسخت بود.
25- من در پیشگاه جدّت مصطفی قرار دارم تا هر زمانی که مردم برای زیارتش به آن سوی می‌روند.
***
_____
(1)- الغدیر؛ ج 5، ص 187 و 188. ادب الطف؛ ج 5، ص 265 و 266.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:458

مدح اهل بیت:

اشاره

1- آل بیت النبیّ! مالی سواکم‌ملجأ أرتجیه للکرب فی غد
2- لست أخشی ریب الزّمان و أنتم‌عمدتی فی الخطوب یا آل أحمد
3- من یضاهی فخارکم آل طه؟و علیکم سرادق العز ممتد
4- کلّ فضل لغیرکم فإلیکم‌یا بنی الطهّر بالإصالة یسند
5- لا عدمنا لکم موائد جودکلّ یوم لزائریکم تجدّد 1- ای اهل بیت پیامبر! برایم غیر از شما پناهگاهی که برای رفع گرفتاری‌هایم فردا امیدوار باشم، نیست.
2- من از گرفتاری زمان نمی‌ترسم، در صورتی‌که شما ای آل احمد در همه‌ی شئون اتکّایم باشید.
3- چه کسی چون افتخارات شما آل طه افتخاراتی دارد؟ در صورتی‌که خیمه‌گاه عزّت بر سر شما سایه افکنده است.
4- هر فضلی که برای غیر شما است، ای فرزندان پاک! بالاصاله به شما برمی‌گردد و مربوط به شما است.
5- از مائده‌های جودی که هر روز به زائرانتان می‌بخشید، محروممان مفرمائید.
6- یا ملوکا لهم لواء المعالی‌و علیهم تاج السّعادة یعقد
7- أیّ بیت کبیتکم آل طه!طهّر اللّه ساکنیه و مجّد
8- روضة المجد و المفاخر أنتم‌و علیکم طیر المکارم غرّد
9- و لکم فی الکتاب ذکر جمیل‌یهتدی منه کلّ قار و یسعد
10- و علیکم أثنی الکتاب و هل بعد ثناء الکتاب مجد و سودد؟! 6- ای پادشاهان، پرچم افتخار و عظمت مخصوص شما است و تاج سعادت متعلّق به شما.
7- ای آل طه! کدام خانه‌ای همانند خانه‌ی شما است که خدا، ساکنانش را پاک و بزرگوار قرار داده است؟
8- باغستان مجد و مفاخر شمائید، و پرندگان مکارم روی سرتان نغمه‌سرائی می‌کنند.
9- در قرآن از شما به نیکی یاد شده که هر خواننده‌ای از آن هدایت شده و سعادتمند می‌گردد.
10- قرآن شما را ستوده آیا بعد از ستایش قرآن، عظمت و بزرگی‌ای هست؟
11- و لکم فی الفخار یا آل طه!منزل شامخ رفیع مشیّد
12- قد قصدناک یابن بیت رسول اللّه و الخیر من جنابک یقصد
13- یا حسینا ما مثل مجدک مجدلشریف و لا کجدّک من جد
14- یا حسینا بحقّ جدّک عطفالمحبّ بالخیر منک تعوّد

15- کلّ وقت یودّ یلثم قبراأنت فیه بمقلتیه و یشهد 11- ای آل طه! برایتان در افتخار، منزل شامخ و بلند و محکمی است.
12- ای پسر دختر رسول خدا! رو به سوی تو داریم که خیر از ناحیه‌ی شما گرفته می‌شود.
13- ای حسین! نه همانند عظمتت عظمتی، و نه همانند جدت جدی است.
14- ای حسین! به حق جدت نظر لطفی به کسی‌که چشم‌داشت محبت از تو دارد بنما.
15- آنکه هرگاه می‌خواهد قبری را ببوسد، تو در برابر دیدگانش قرار داری.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:459 16- سادتی أنجدوا محبّا أتاکم‌مطلق الدمع فی هواکم مقیّد
17- و أغیثوا مقصرا ماله غیر حماکم إن أعضل الأمر و اشتد
18- فعلیکم قصرت حبّی و حاشابعد حبّی لکم اقابل بالرّد
19- یا الهی مالی سوی حبّ آل البیت آل النبیّ طه الممجّد
20- أنا عبد مقصّر لست أرجوعملا غیر حبّ آل محمّد «1» 16- ای آقایانم! کمک کنید و به دوستی که پیشتان آمده، در حالی‌که گریه‌هایش را در محبّت شما مقیّد کرده است.
17- یاری کنید مقصّری را که غیر از شما یاری ندارد.
18- پس علاقه‌ام را منحصر به شما نمودم، و با این‌حال بعید است که دست رد به سینه‌ام بزنید.
19- ای خدایم! برایم غیر از محبّت اهل بیت پیامبر اکرم، سرمایه‌ای نیست.
20- من بنده‌ی مقصّری هستم که امید به عملی جز محبت اهل بیت محمّد (ص) ندارم.

مشهد امام حسین (ع):

1- یا ندیمی قم بی إلی الصهباءو اسقنیها فی الرّوضة الغنّاء
2- حیث مجری الخلیج و الماء فیه‌یتثنّی کالحیّة الرقشاء
3- هاتها یا ندیم صرفا و دعنی‌من صریع الهوی قتیل الماء
4- و أدرها ممزوجة بالتهانی‌غیر ممزوجة بماء السّماء
5- هاتها یا ندیم من غیر خلطإنّ خلط الدواء عین الدّاء 1 و 2- ای ندیم! برخیز، و از صهبا، برایم بیاور و بنوشانم، اما در روضه‌ی مبارکه‌ی آباد و پرجمعیّت آنجا که مجرای خلیج و آبش همانند مار سیاه و سپید دوگونه است.
3 و 4- ای ندیم، تنها آن را به من بده و رهایم کن، بگذار روی زمین به هوایش افتاده و کشته‌ی آب باشم. آن را مخلوط با تهنیت‌ها بگردان نه ممزوج با آب آسمان.
5- ای ندیم آن را بیاور، ولی مخلوط با چیزی نباشد که خلط دوا، عین مرض است.
6- و القنی یا ندیم تحت الأثیلات سحیرا إذا أردت لقائی
7- فی کثیب من الجزیرة یختال دلالا فی حلّة خضراء
8- روضة راضها النسیم سحیراباعتلال صحّت به و اعتلأ
9- و لطیف النسیم یعبث بالغصن فیهتزّ هزّة استهزاء
10- یا خریر الخلیج تفدیک نفسی‌فلکم نلت فی حماک منائی؟ 6 و 7- هرگاه خواستی ملاقاتم کنی زیر درخت‌های «اثیلات» ملاقاتم کن که در روی تپّه‌ای از جزیره در لباسهای سبز، دلربایی می‌کنند.
8- باغستانی که نسیم روحبخش سحر آن را بیاراست و به آن رونق بخشید.

_____
(1)- الغدیر؛ ج 5، ص 189. ادب الطف؛ ج 5، ص 266 و 267.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:460
9- و نسیم لطیف با شاخه‌های درختانش بازی همی کرد و از سویی به سوی دیگر همی جنباند.
10- ای صدای خلیج! جانم فدایت! پس کی در حمایتت آرزوهایم برآورده خواهد شد؟
11- یا ندیمی جدّد بذکراه وجدی‌و احی ذاک الغرام بالأغراء
12- هات حدّث عن نیل مصر و دعنی‌من فرات و دجلة فیحاء
13- و أعد لی حدیث لذّات مصرفحدیث اللّذّات عنّی نائی

14- إنّ مصر الأحسن الأرض عندیو علی نیلها قصرت رجائی
15- و غرامی فیها و غایة قصدیأن أری سادتی بنی الزّهراء 11- ای ندیمم! با یادش خوشیم را تجدید کن و آن محبت شدید را بدین‌وسیله زنده نما.
12- بیا و از نیل، سخن بگو و از فرات و دجله‌ی وسیع، رهایم کن.
13- و اعاده کن برایم لذّات مصر را، پس حدیث لذّات از من دور است.
14- در نزد من مصر بهترین زمین به‌شمار می‌رود، و تنها بر نیلش امیدوارم.
15- شدت علاقه و غایت مقصودم در آنجا است، زیرا آقایانم، فرزندان زهرا را در آنجا می‌بینم.
16- و إلی المشهد الحسینیّ أسعیداعیا راجیا قبول دعائی
17- یابن بنت الرّسول انّی محبّ‌فتعطّف و اجعل قبول جزائی
18- یا کرام الأنام یا آل طه!حبّکم مذهبی و عقد ولائی
19- لیس لی ملجأ سواکم و ذخرأرتجیه فی شدتّی و رخائی «1» 16- و به سوی مشهد حسینی سعی می‌کنم، در حالی‌که دعا می‌کنم و امیدوارم دعایم مقبول واقع شود.
17- ای پسر دختر رسول خدا! دوستت دارم توجّهی کن و قبولیم را پاداشم قرار ده.
18- ای کریمان مردم! ای آل طه! علاقه‌ی به شما مذهب و اعتقادم هست.
19- برایم پناهگاه و ذخیره‌ای که در گرفتاریم به آن امیدوار باشم غیر از شما نیست.

چکامه‌ی دیگر: «2»

اشاره

1- یا آل طه! من أتی حبّکم‌مؤمّلا إحسانکم لا یضام
2- لذنا بکم یا آل طه! و هل‌یضام من لاذ بقوم کرام؟
3- تزدحم النّاس بأعتابکم‌و المنهل العذب کثیر الزحام
4- من جاءکم مستمطرا فضلکم‌فاز من الجود بأقصی مرام
5- یا سادتی با بضعة المصطفی‌یا من لهم فی الفضل أعلی مقام!
6- أنتم ملاذی و عیاذی و لی‌قلب بکم یا سادتی مستهام 1- ای آل طه! کسی‌که با علاقه‌ی به شما و امید به احسانتان پیشتان بیاید محروم نخواهد شد.

_____

(1)- الغدیر؛ ج 5، ص 189 و 190.
(2)- همان؛ ج 5، ص 190 و 191. ادب الطف؛ ج 5، ص 267.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:461
2- به شما پناه آوردم، و آیا کسی‌که به مردمی کریم و بزرگوار پناهنده شود محروم خواهد شد.
3- مردم در عتبات مقدّستان ازدحام می‌کنند، آری آنجا چشمه‌ی آب گوارا است که در اثر کثرت جمعیت مردم در مضیقه‌اند.
4- کسی‌که نزد شما بیاید و خواستار باران فضل شما باشد، از عالی‌ترین بخششتان بهره‌مند خواهد بود.
5 و 6- ای آقایانم! ای پاره‌های تن رسول خدا! ای کسانی‌که دارای عالی‌ترین مقامات هستید! شما پناهگاههایم هستید و قلبم در گرو شما است.
7- و حقّکم إنی محبّ لکم‌محبّة لا یعتریها انصرام
8- وقفت فی أعتابکم هائماو ما علی من هام فیکم ملام
9- یا سبط طه یا حسینا علی‌ضریحک المأنوس منّی السّلام
10- مشهدک السّامی غدا کعبةلنا طواف حوله و استلام
11- بیت جدید حلّ فیه الهدی‌فصار کالبیت العتیق الحرام 7- و حقّ شما این است که من علاقمند به شما باشم علاقه‌ای که هرگز گسسته نشود.
8- در عتبات مقدّستان متحیّر ایستاده‌ام و کسی‌که در شما متحیّر باشد، ملامت ندارد.
9- ای سبط طه! ای حسین! بر ضریح مطهّرت از من سلام باد.
10- مشهد عالیت برای ما، کعبه‌ای است که دور آن طواف می‌کنیم و آن را می‌بوسیم.
11- خانه‌ی جدیدی که در آن هدایت حلول کرده و همانند بیت عتیق (کعبه) شده است.

12- تفدیک نفسی یا ضریحا حوی‌حسینان السبط الإمام الهمام
13- إنّی توسّلت بما فیک من‌عزّ و مجد شامخ و احتشام
14- یا زائرا هذا المقام اغتنم‌فکم لمن یسعی إلیه اغتنام؟
15- ینشرح الصّدر إذا زرته‌و تنجلی عنه الهموم العظام
16- کم فیه من نور و من رونق‌کأنّه روضة خیر الأنام 12- جانم فدایت ای ضریحی که حسین، امام همام را دربر گرفته‌ای.
13- من به آن عزّت و عظمت و حشمتی که در اندرونت قرار دارد، توسّل می‌جویم.
14- ای زیارت‌کننده فرصت را در اینجا غنیمت شمار، پس چه مقدار برای کسی‌که سعی به سوی آن کرده غنیمت است؟
15- هنگامی‌که زیارتش می‌کنی دل باز می‌شود و غم‌های بزرگ از آن دور می‌گردد.
16- چقدر نور و رونق در آن است؟ گویا که روضه‌ی مبارکه‌ی خیر الانام (پیامبر) است.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:462

1- اللّه أكبر ما ذا الحادث الجللفقد تزلزل سهل الأرض و الجبل
2- ما هذه الزفرات الصاعدات أسىكأنّها شعل ترمى بها شعل
3- ما للعيون عيون الدمع جاريةمنها تخدّ خدودا حين تنهمل
4- ماذا النواح الّذى عطّ القلوب و ماهذا الضجيج و ذى الضوضاء و الزجل
5- كأنّ نفخة صور الحشر قد فجأتو الناس سكرى، و لا سكر و لا ثمل
6- قد هلّ عاشور لو غمّ الهلال بهكأنّما هو من شوم به زحل
7- شهر دهى ثقليها منه داهيةثقل النبىّ حصيد فيه و الثقل
8- قامت قيامة أهل البيت و انكسرتسفن النجاة و فيها العلم و العمل
9- و ارتجّت الأرض و السبع الشداد و قدأصاب أهل السماوات العلى الوجل
10- و اهتزّ من دهش عرش الجليل فلولا اللّه ما سكه أهوى به الميل
11- جلّ الإله فليس الحزن بالغةلكنّ قلبا حواه حزنه جلل
12- قضى المصاب بأن تقضى النفوس لهلكن قضى اللّه أن لا يسبق الأجل

1- پناه می‌برم به عظمت و بزرگی خدا، چه حادثه و شورش قیامت است که برپا شده؟! بزرگی آن را کسی جز خدا نمی‌داند مصیبتی هست که کوه و دشت از آن متزلزل و مضطرب شدند.
2- نمی‌دانم چه مصیبتی واقع شده است که جمیع مردم فریاد می‌زنند و به فریادهای بلند ناله می‌کنند و جمیع مردم محزونند و آثار حزن و اندوه آنها ظاهر است. گویا آتش در قلب‌های مردم افتاده که ناله‌های آنان مثل شعله‌های آتش می‌ماند که در آن شعله‌ها شعله‌های دیگر باشد.
3- ای دوستان! خبر دهید مرا چه واقع شده است برای شیعیان و دوستداران علی (ع) که می‌بینم چشمه‌های اشک از چشم‌های آنان ریزان است، و از شدّت گریه و زاری و ریختن اشک صورتهای آنها مجروح است.
4- آیا چه واقع شده که مردم نوحه و فریاد می‌زنند، که نوحه و فریادشان دلها را می‌شکافد و جگرها را می‌سوزاند!؟ و چه چیز است این صداها و آوازهای مختلف که به یکدفعه بلند می‌شود، و نزدیک است آسمانها را از هم بشکافد و زمین را بدراند؟!
5- خبر دهید مرا، گویا نفخه‌ی صور واقع شده که مردم این‌چنین مضطربند، و گویا عقل از سر ایشان رفته، زیرا که مردم

_____
(1)- همانجا
(2)- شرح مرائی سید بحر العلوم؛ ص 316- 330.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:469
را می‌بینم مست و این مستی خمر و بی‌خودی شراب نیست.
6- غوغای قیامت است که برپا شده یا هلال محرّم از افق دمیده و ایام

عاشورا شده!؟ کاش هلال در این ماه مستور و مخفی می‌ماند. و شیعیان و دوستان این ماه را نمی‌دیدند، بس‌که این هلال محرّم شوم و نحس است گویا هلال و ماه نو نیست، گویا زحل که کوکب نحس اکبر است از افق طالع شده.
7- چه ماهی است این ماه؟! که جن و انس را به مصیبت انداخت و بزرگ و کوچک را به غم و اندوه، و ما را بی‌آقا و مولا کرد. عترت نبی در این ماه بود که کشته شدند و اهل بیت در همین ماه بود که اسیر شدند و روز شیعیان چون شب تار ظلمانی شد و کلام اللّه مجید بی‌مفسّر و مبیّن شد.
8- نمی‌دانم قیامت برپا شده است یا روز عاشورا، بلکه قیامت اهل بیت پیغمبر است که ایشان در روز عاشورا همگی کشته و به خاک و خون آغشته شدند و زنان و دختران که عیال اللّه بودند همگی اسیر گردیدند.
9- چگونه بیان نمایم روزی را که در آن زمین به لرزه و اضطراب آمد!؟ و نزدیک شد که آسمانها از هم بپاشند و خوف و وحشت بر اهل آنها مستولی شد که گویا ملائکه و سکّان سموات از تسبیح و تهلیل باز ماندند و مضطرب و متحیّر مانده بودند که آیا چه واقع خواهد شد؟!
10- روز عاشورا بود، عرش خدا با آن عظمت، از وحشت حیرت به لرزه آمد. اگر نه این بود که خداوند عالم به ید قدرت خود نگاهدای نمود، برپا نمانده بود و ساقط شده بود.
11- خداوند عالم اجل و ارفع است ازاین‌که حزن و اندوه، به او برسد و هیچ حادثه از حوادث عالم در ذات او راهبر نیست. لکن هر قلبی که محبّت خدا در او باشد و معرفت حق جلّ اسمه را احاطه کرده باشد، مصیبت او بزرگ است و حزن و اندوه او به قدر معرفت و محبّت او هست.
12- بلی سزاوار بود از این مصیبت جمیع روحها از جسم‌ها مفارقت نمایند و بدنهای خود را خالی بگذارند، لکن روحها در بدنها باقی ماندند و مفارقت نکردند، به‌واسطه‌ی آنکه خداوند عالم از برای هر نفسی اجلی قرار داده و مقدّر فرموده که هیچ نفسی پیش از آن اجل و موعد نمیرد و تقدیر، تغییربردار نیست.

13- هذا مصاب الّذی جبریل خادمه‌ناغاه فی المهد إذ نیطت تمائمه
14- هذا مصاب الشهید المستضام و من‌فوق السماوات قد قامت مآتمه
15- سبط النبیّ أبی الأطهار والده الکرّار «1» مولی أقام الدین صارمه
16- صنو الزکیّ جنی قلب البتول له‌اقسومة لیس فیها من یقاسمه
17- مطهّر لیس یغشی الریب ساحته‌و کیف یغشی من الرحمن عاصمه
18- للّه طهر تولّی اللّه عصمته‌أرداه رجس عظیمات جرائمه «2»
19- للّه مجد سما الأفلاک رفعته‌ماد العلی عند مادت دعائمه
20- ضیف ألمّ بأرض وردها شرع‌قضی بها و هو ظامی القلب هائمه

---

(1)- کرّار: لقبی بود که در جنگ خیبر توسط حضرت رسول اکرم (ص) به امیر المؤمنین داده شد. ر. ک الصراط المستقیم؛ ج 3، ص 237.
(2)- دو بیت اخیر ناظر بر آیه شریفه‌ی تطهیر می‌باشد. سوره‌ی احزاب، آیه‌ی 33.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:470 21- لهفی علی ماجد أربت أنامله‌علی السحاب غدا سقیاه خاتمه
22- لهفی علی الآل صرعی فی الطفوف و ماغیر العلیل بذاک الیوم سالمه
23- إقتمّ یوم به حمّت ملاحمهم‌ثمّ انجلی و هم قتلی غنائمه
24- حزن طویل أبی أن ینجلی أبداحتّی یقوم بأمر اللّه قائمه
13- آیا سزاوار بود کسی‌که جبرئیل خادم او و گهواره جنبان و هم‌صحبت او باشد (در زمان طفولیت)، چنین کسی را فرقه‌ی اشقیا بدون جرم و گناه سر از بدن جدا نمایند.
14- این مصیبت، مصیبت شهیدی است که بی‌گناه او را مظلومانه شهید کردند. که نه‌تنها در زمین بلکه در آسمانهای بلند ملائکه به عزاداری او مشغولند و اقامه‌ی تعزیه‌داری او را می‌نمایند.
15- کشتند شهید مظلومی را که فرزندزاده‌ی پیغمبر بود و از پیغمبر حیا نکردند و نه امام اطهار از نسل طیّب و طاهر او بودند و پدرش حیدر کرّار امام و مولای مؤمنین بود که دین خدا به‌واسطه‌ی شمشیر آن بزرگوار رواج و رونق گرفت.
16- کشتند کسی را که با امام حسن مجتبی (ع) از یک اصل بودند و برادر بودند و میوه‌ی دل فاطمه (س) بود و از نجابت و صفات پسندیده و برکات از جمیع مردم برتر بود و کسی قسمت بر او نبود (احدی هم‌حظّ و هم‌بهره او نبود) زیرا که خداوند ائمه اطهار را از نسل او، و اجابت دعا را تحت قبّه‌ی او، و شفا را در تربت آن بزرگوار قرار داد.
17- کشتند کسی را که خداوند عالم او را پاک و پاکیزه از جمیع عیب‌ها و

نقص‌ها گردانیده بود و هیچ معصیّت و صفت رذیله در اطراف او گذر نکرده بود زیرا که خداوند عالم او را معصوم قرار داده بود و کسی‌که چنین باشد چگونه از او معصیّت صادر شود!؟
18- چقدر تعجّب دارد کسی‌که خداوند عالم او را طیّب و طاهر قرار داده بود و از جمیع نقایص و عیوب و معاصی او را معصوم و محفوظ قرار داده بود، اینگونه شهید نمایند؟!
19- قسم به خدا، شرافت و بزرگی و نجابتی آن بزرگوار داشت که رفعت او بزرگتر از افلاک بود. چگونه نباشد و حال آنکه افلاک و هرچه در آنها و مادون هست، همه طفیل وجود آن حضرت است و به قتل آوردن آن حضرت افلاک را به لرزه درآورده و بنای شرف و اساس مجد و بزرگواری را خراب کرد.
20- جان همه‌ی عالم به فدای مهمانی که در زمین کربلا وارد شد و او را به آبی که بر همه کس مباح بود و بر روی او و عیالش بستند مهمان‌نوازی کردند و شهید نمودند درحالی‌که تشنه لب بود و جگرش از شدت عطش می‌سوخت.
21- ای حزن و اندوه، زیاد شو بر صاحب شرافت و حسب و نسبی که در مقام جود و بخشش و ریختن دینار و درهم از سرانگشتانش بر بارانی که از ابر ببارد زیادتی داشت و آن بزرگوار با آن جود و بخشش، انگشتر مبارک خود را در دهان گذارده، از شدت عطش می‌مکید.
22- ای حزن و اندوه، زیاد شو بر آل رسول خدا که هریکی در گوشه‌ای از میدان بر خاک هلاک افتاده بودند و غیر از یک بیمار در آن روز کسی از ایشان سالم باقی نمانده بود و همگی در آن روز با لب تشنه و شکم گرسنه شهید شده بودند.
23- روز عاشورا تیره‌وتار شد و گردوغبار برخاست در وقتی‌که نائره حرب مشتعل شد و کاربر آل رسول (ص) تنگ گردید و مصیبات و فتنه‌ها سخت شد بعد از آن تیرگی و گردوغبار هوا روشن شد و صافی گردید، در حالتی که مردان آل
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:471
رسول خدا شهید شده و همگی بر خاک هلاک افتاده بودند و زنان و دختران ایشان اسیر و دستگیر و غنیمت آل ابو سفیان شده بودند.
24- حزن و اندوه شیعیان در این مصیبت کم نمی‌شود و به طول زمان کهنه نمی‌گردد و ابا و امتناع دارد از آنکه برطرف شود و داغ این مصیبت بر جگر شیعیان باقی است تا آنکه قائم آل محمّد (عج) ظاهر شود به فرمان خدا به خونخواهی جدّ بزرگوار خود، داد آن مظلوم شهید را بخواهد.

25- کیف السّلوّ و نار القلب تلتهب‌و العین خلف قذاها دمعها سرب
26- ألقی المصاب علی الإسلام کلکله‌فکلّ منتسب للدین مکتئب «1»
27- لا صبر فی فادح عمّت رزیّته‌حتّی اعتری الصبر منه الحزن و الوصب
28- لا تقدر العین حقّ القدر من صبب‌و إن جری حین یجری دمعها الصبب
29- یستحقر الدمع فیمن قد بکته دماأرجاؤها الجون و الخضراء و الشهب
30- قلّ البکاء علی رزء یقلّ له‌شقّ الجیوب و عطّ القلب و العطب
31- کیف العزاء و جثمان الحسین علی الرمضاء عار جریح بالثری ترب
32- و الرأس فی رأس میّال یطاف به‌و یقرع السنّ منه شامت طرب
33- و أهل بیت رسول اللّه فی نصب‌أسری النواصب قد أنضاهم التعب
34- و الناس لا جازع فیهم و لا وجع‌و لا حزین و لا مسترجع کئب
35- فلیت عین رسول اللّه ناظرة‌ماذا جری بعده من معشر نکبوا
36- کم بعده من خطوب بعدها الخطب‌لو کان شاهدها لم تکثر الخطب

25- چگونه می‌توان تسلّی داد شیعیان و دوستان را در مصیبت حضرت سیّد الشّهداء علیه السلام و حال آنکه جگرهای ایشان کباب است و آتش در قلب آنها افتاده و زبانه می‌کشد؟ بلی چنین است هرگاه خاشاکی در چشم بیفتد، خودداری نمی‌توان کرد و بی‌خود اشک از چشم جاری می‌شود. حال شیعیان چنین است که هرگاه این مصیبت را یاد می‌آورند بی‌طاقت اشکشان جاری می‌شود.
26- حضرت سیّد الشّهداء به منزله‌ی قلب از برای اسلام و اهل اسلام است هرگاه اذیّتی به قلب وارد آید، جمیع اعضاء متألّم می‌شوند. همچنین مصیبت این بزرگوار، مصیبت جمیع اهل اسلام است. پس گویا تمام مصیبت خود را بر روی اسلام انداخت زیرا که هرکس نسبتی به اهل اسلام داشته باشد، محزون و مغموم است و اشک از چشم او جاری است.
27- بلی، چگونه صبر کنند شیعیان و جزع ننمایند و اشک نبارند در این امر بزرگ که واقع شد که مصیبت او جمیع اهل آسمان و زمین را احاطه نموده و غم و اندوه ایشان را فراگرفته!؟ بلکه جای آن داشت که صبر، بی‌صبری کند و حزن و تعب و اندوه به او برسد.
28- ای چشم! این مصیبت، مصیبتی است که عوض اشک باید خون گریه کنی، و هرچه اشک بریزی معذور نیستی،

---

(1)- در زیارت عاشورا می‌خوانیم: یا ابا عبد اللّه! لقد عظمت الرّزیّة و جلّت و عظمت المصیبة بک علینا و علی جمیع اهل الاسلام.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:472
اگرچه خودت هم اشک شده و جاری شوی از بسیاری گریه، امّا بازهم به

حقّ عزاداری قیام ننموده‌ای، مگر آنکه خون شوی و عوض اشک جاری شوی در مصیبتی که زمین خون گریه کرد.
29- ای چشم! چرا خون گریه نمی‌کنی!؟ و اگر خون نداری چرا خون نمی‌شوی و فرو نمی‌باری در مصیبتی که زمین در آن مصیبت خون گریست و آسمان و جمیع اجرام سماویه همه خون گریه کردند و حقیر و بی‌قدر و کم شمردند اشک را در این مصیبت و سزاوار دیدند که خون ببارند.
30- در این مصیبت کبری و داهیه‌ی عظمی، اشک ریختن و پاره کردن پیراهنها کم است. جای آن دارد که جگرها پاره پاره شود و از هم بپاشد و روحهای شیعیان از بدن بیرون رود و همگی به یکدفعه هلاک شوند و روحها بدنها را خالی گذارده، بدنها بی‌روح بمانند.
31- چگونه می‌توان صبر کرد و خودداری نمود، و حال آنکه بدن امام حسین (ع) برهنه و پاره‌پاره بر روی ریگها و خاکهای گرم افتاده و به خاک و خون‌آلوده و یک نفر مسلمان پیدا نمی‌شود که این بدن مجروح را از روی آن خاکها بردارد و به خاک بسپارد.
32- چگونه صبر کنیم و شکیبایی پیش گیریم، و حال آنکه سر مبارک حسین (ع) را بر سر نیزه‌ی بلندی نصب کرده بودند و او را به اطراف بیابانها و شهرها می‌گردانیدند، و یزید ملعون به کشتن آن بزرگوار شادی و خوشحالی می‌کرد و شماتت می‌نمود آن خبیث چوب خود را بلند می‌کرد و بر لب و دهان آن سیّد مظلوم می‌زد.
33- ای شیعیان و دوستان رسول خدا! چگونه صبر کنیم و حال آنکه اهل بیت رسول خدا در رنج و تعب و محنت و اسیر و دستگیر نواصب و دشمنان آل پیغمبر (ص) بودند و از زیادتی مشقّت و محنت، آل رسول اللّه ضعیف و نحیف و لاغر شده بودند.
34- آیا می‌توان صبر نمود در مصیبت آل رسول (ص) که مردان ایشان را کشتند و دختران ایشان را اسیر نمودند و حال آنکه مردم بی‌حیا و بی‌وفای کوفه و شام عوض آن که اظهار حزن کنند و در مصیبت آنان جزع نمایند و گریه و فریاد کنند، اظهار فرح و سرور می‌کردند و دست به یکدیگر می‌دادند و «مبارک باد!» می‌گفتند.
35- ای کاش رسول خدا (ص) در حیات می‌بود و در صحرای کربلا حاضر و نظر می‌کرد چگونه کوفیان و شامیان فرزندش حسین (ع) را با لب تشنه پاره‌پاره کردند و عیالش را اسیر نمودند و اموالش را به غارت بردند و چگونه از دین برگشتند و از راه حق عدول کردند.
36- ای شیعیان! چه بسیار از امور بزرگ را بعد از رسول خدا مخالفین بی‌حیا مرتکب شدند. و اگر رسول خدا (ص) در حیات بود، هرگز این امر واقع نمی‌شد.

37- شاء من النّاس لا ناس و لا شاءهوت بهم فی مهاوی الغیّ أهواء «1»

(1)- اشاره به آیه 179 سوره اعراف. «وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لا يُبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لا يَسْمَعُونَ بِها أُولئِكَ كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِكَ هُمُ الْغافِلُونَ». و محّققا بسیاری از جن و انس را برای جهنم واگذاریم چه آنکه آنها را دلهایی است بی‌ادراک و دیده‌هایی بی‌نور و بصیرت و گوش‌هایی ناشنوا به حقیقت. آنان مانند چهارپایانند بلکه گمراه‌ترند، زیرا قوه‌ی ادراک داشتند و عمل نکردند. آنها مردمی هستند که غافل شدند.
و اشاره به آیه‌ی 44 سوره فرقان. «أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا». یا پنداری که اکثر کافران حرفی می‌شنوند یا تعقّلی دارند؟ اینان در بی‌عقلی مانند چهارپایانند، بلکه گمراه‌تر.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:473 38- دانوا نفاقا فلمّا أمكنت فرص‌شنّت لهم غارة فی الدّین شعواء
39- سلّوا علیه سیوفا كان أرهفهالها مضاء إذا استلّت و إمضاء
40- شبّو لإطفاء نور اللّه نار وغی‌لولاه ما شبّها قدح و إیراء
41- و زحزحوا الأمر للأذناب عن ترةو أخّروا من به العلیاء علیاء
42- حلّت بذلک فی الإسلام قارعةو فتنة تقرع الأسماع صمّاء
43- و طخیة غشّت الأبصار ظلمتهاعمیاء قد عمّت الأقطار غمّاء
44- عدت علی اسد الغابات أضبعهاو فی الرعاة لها قد عاثت الشاء
45- فالحقّ مغتصب و الإرث منتهبو فیء آل رسول اللّه أفیاء
46- و الطّاهرون ولاة الأمر تحتكم الأرجاس فیهم بما اختاروا و ما شاؤوا
47- و بضعة المصطفی لم یرع جانبهاحتّی قضت وهی غضبی داؤها داء
48- قد أبدلوا الودّ فی القربی «1» ببغضهم‌كأنّما ودّهم فی الذكر بغضاء
37- اهل کوفه و شام و دشمنان اهل بیت طهارت و نواصب آل محمّد (ص)، مثل گوسفندان و باقی حیوانات، آنان را نمی‌شود داخل افراد انسان شمرد و حتی نمی‌شود آنان را گوسفند گفت به جهت آنکه به صورت انسانند و هواهای نفسانیه و خیالات فاسده، ایشان را در ورطه‌ی هلاکت انداخت که احتمال نجات نیست.
38- قسم به خدا که ظالمین آل محمّد (ص) بر کفر خود باقی بودند و اسلام را به حسب ظاهر قبول کردند و کفر خود را پنهان داشتند و انتظار فرصت می‌کشیدند تا آنکه فرصت یافتند و دین را به غارت بردند و شیرازه‌ی اسلام را گسیختند و کفر باطنی را اظهار کردند.

39- چون که فرصت یافتند، شمشیرهایی که تیز و نازک شده بود از برای رواج اسلام، به یکدفعه از غلاف کشیدند، مثل دزدانی که در کمین نشسته باشند و دین را خراب کردند و اسلام را پامال نمودند و عماد دین اسلام را از پا درآوردند.
40- این کافران باطنی در اول امر اسلام را به خود بستند و اظهار اسلام نمودند تا آنکه به‌واسطه‌ی اسلامیان قوّتی گرفتند و فرقه‌ای از مسلمانان را اغواء نمودند و دور خود جمع کردند، به عوض آنکه ترویج دین اسلام نمایند، بنیان اسلام را خراب کردند و آتش جنگ برافروختند و فتنه‌ها برپا نمودند و نور خدا را خاموش کردند.
41- امر خلافت و امامت را از روی حسد و ظلم به‌واسطه‌ی گرگان یا مردمان پست‌رتبه از صاحبان آن امر و از کسی‌که بلندی از علّو شأن و رفعت مکان وی بلندی یافته بود مؤخر داشتند (اول فتنه در دین خدا این بود که وصّی بالنص رسول خدا را خانه‌نشین کردند و امر را بر مستضعفین مشتبه نمودند و حال آنکه رفعت و شرافت و علم و عمل و حسب و نسب، همه در این خانواده جمع بود و شرافت و رفعت به‌واسطه‌ی انتساب به اهل بیت، شریف و رفیع شد).
42- به جهت این عمل داهیه و مصیبتی در دین وقع شد و فتنه‌ای در اسلام برپا شد و گوشهای مردم را به قسمی کوبید که از شنیدن کلام حق کر شدند.

---

(1)- اشاره به آیه 23 سوره شوری: «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی». بگو: من از شما اجر رسالت جز این نخواهم که مودّت و محبّت مرا در حق خویشاوندانم منظور دارید.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:474
43- از غصب خلافت اهل بیت (ع) ظلمت بسیار سختی عالم را فراگرفت و چشمها را پوشانید و حق و باطل به هم مخلوط شد. مردم یا چشمهایشان کور است یا تاریکی آنها را فراگرفته که دنبال باطل می‌دوند و حق را می‌گذارند.
(کوری‌های چشم‌های باطن، به سبب آن پرده‌ها و سترهایی بود که آن منافقین بر شریعت مقدّس نبوی کشیدند و نگذاشتند که لمعات آن دیده‌ها را روشن نماید و مردم را به شاهراه هدایت برساند.
44- گرگها و کفتارهای آن بیشه بر شیرهای بیشه‌ها دشمنی و ظلم کردند و به تحقیق که گوسفندان را ضایع و فاسد ساختند، و امر را بر چرانندگان و شبانان خود مشتبه ساختند (کفتارهای جزیره و بیشه‌ی هوا و هوس از حدّ خود خارج شده، تجاوز و تعدّی نمودند بر شیر بیشه اسلام، به گمان آنکه کار شیری می‌توانند کرد. غافل از آنکه کفتار، شیر نخواهد شد.

ایشان به منزله‌ی گوسفندانی بودند که در ظلّ دولت و حمایت شاه ولایت می‌چریدند، یکدفعه بر سرش ریختند و خاک جسارت و خسارت بر سر خود بیختند.)
45- نتیجه چنین کاری این شد که عاقبت حق خلافت را غصب کردند و نگذاشتند اظهار امر خود نمایند. اموال اهل بیت (ع) را غارت کردند. مختصانی که در غنیمت، خدا از برای رسول خود قرار داده بود و به ارث به فاطمه و اولاد فاطمه می‌رسید، منع کردند و بر اشخاصی که صالح نبودند قسمت نمودند.
46- مصیبت بزرگ این است: اشخاصی که آیه‌ی تطهیر در شان آنان نازل شد و امر ولایت و ریاست را خدا و رسول خدا به ایشان واگذارده بودند، بر آنها کسانی‌که رجس و پلید بودند حکومت بزرگی پیدا کردند، و حکم می‌کردند بر سر ایشان به هر قسم که می‌خواستند.
47- آنان حقّ دختر رسول خدا (ص) را رعایت نکردند باوجودی‌که رسول اللّه (ص) او را پاره‌ی تن خود می‌خواند و آن معصومه با درد از دنیا رفت در حالی‌که بر آنان غضبناک بود و درد آن حضرت، الیم بود.
48- خداوند عالم به رسول خود خبر داد که: «بگو به امّتت: من اجری و مزدی به جهت رسالت خود نمی‌خواهم الّا آنکه اهل بیت مرا دوست بدارید.» آنها دوستی را به دشمنی و عداوت بدل کردند و با اهل بیت رسول اللّه (ص) عداوت ورزیدند.
شدّت عداوت ایشان به حدّی بود که گویا در قرآن به عوض سفارش محبّت و دوستی با اهل بیت، سفارش عداوت و دشمنی شده بود.

49- هم أهل بيت رسول اللّه جدّهمأجر الرسالة عند اللّه ودّهم
50- هم الأئمّة دان العالمون لهمحتّى أقرّ لهم بالفضل ضدّهم
51- سعت أعاديهم فى حطّ قدرهمفازداد شأنا و منه ازداد حقدهم
52- و نا بذوهم على علم و معرفةمنهم بأنّ رسول اللّه جدّهم
53- كأنّ قربهم من جدّهم سببللبعد عنه و أنّ القرب بعدهم
54- لو أنّهم امروا بالبغض ما صنعوافوق الّذى صنعوا لو جدّ جدّهم
55- دعّوا وصىّ رسول اللّه و اغتصبواإرث البتول و أورى الظلم زندهم
56- و أضرموا النّار فى بيت النبىّ و لميرجوا الورود فبئس الورد وردهم
57- و مهّدوا لذوى الأحقاد بعدهمأمرا به تمّ للأقوام قصدهم
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:475 58- أوصى النبىّ برفد الآل أمّتهفاستأصلوهم فبئس الرفد رفدهم
59- أبت صحيفتهم إلّا الّذى فعلوامن بعدها و أضاع العهد عهدهم
60- تعاقدوا و أعانتهم بطانتهمو حلّ ما عقد الإسلام عقدهم
49- ائمه طاهرین اهل بیتی هستند که رسول خدا (ص) جدّ ایشان است و خداوند عالم مودّت و محبت ایشان را مزد زحمت رسول اللّه (ص) در هدایت امت قرار داد.
50- خداوند امامان را پیشوای خلق قرار داد و ما سوی اللّه از برای امر ایشان در عالم خود مطیع و منقاد شدند. حتی منافقین و مخالفین به فضل و علم و ادب این بزرگواران اقرار داشتند.
51- دشمنان کوشش‌ها نمودند تا آنکه جلالت قدر و منزلت ائمه اطهار (ع) را بر مردم مخفی کنند امّا هرچه سعی کردند، جلالت قدر ایشان بیشتر واضح شد و به این واسطه بغض و عداوت دشمنان به این بزرگواران زیادتر شد.
52- مخالفین با ائمه طاهرین مجادله نمودند و حقّ آنها را با رسول خدا (ص) رعایت نکردند باوجود آنکه می‌دانستند که رسول خدا (ص) جدّ بزرگوار آنان است.
53- گویا قرابت اهل بیت علیهم السّلام به جدّ بزرگوارشان سبب بود از برای دوری آنها از رسول خدا (ص) و اتّصال به رسول خدا (ص) و قرابت به آن بزرگوار را دوری می‌پنداشتند.
54- اگر خدا و رسول خدا (ص) بغض و عداوت اهل بیت را لازم و واجب فرموده بودند بالاتر از آنچه به‌جا آوردند به جا نمی‌آوردند. به جهت آنکه بالاتر از آن ممکن نبود. اگرچه جدّ ایشان تأکید فرموده بود.
55- بعد از رسول خدا (ص)، وصّی آن بزرگوار را واگذاردند و او را از حقّ خود دفع کردند و فدک را که حقّ فاطمه (س) بود، غصب کردند و آتش

ظلم و ستم ایشان در حقّ اهل بیت طاهرین زبانه کشید و برافروخته شد.
56- در خانه‌ی رسول خدا (ص) را آتش زدند و نترسیدند که پیامبر (ص) وارد می‌شود و با ایشان مخاصمه خواهد نمود و جای ایشان را در قعر جهنّم قرار خواهد داد.
57- معاندین غصب خلافت نمودند و امر خلافت را برای بنی امیّه و بنی عبّاس که صاحبان بغض و کینه‌ی اهل بیت (ع) بودند. مهیّا نمودند و چون مقصودشان به انجام رسید از اذیّت و اهانت اهل بیت (ع) و شیعیان ایشان، هرچه توانستند کوتاهی نکردند.
58- پیامبر خدا وصیّت فرمود که به اهل بیتم نیکی کنید و ایشان را دوست بدارید و احسان نمایید پس دشمنان عوض احسان انواع اذیّت‌ها نمودند و هر یکی را به نوعی از انواع شهید نمودند.
59- بعد از رسول خدا (ص) جمع شدند و عهد و میثاق خود را در غصب خلافت (ع) و حقوق اهل بیت محکم کردند و حاصل او همین بود که بالنسبه به اهل بیت (ع) به‌جا آوردند و وصیّت رسول خدا (ص) را در خصوص اهل بیت ضایع کرد و حق ایشان را از میان بردند.
60- آنان با هم معاقده نمودند و هم‌پیمان شدند که غصب خلافت نمایند و دوستان ایشان هم اعانت نمودند و عهد و پیمان ایشان عقد اسلام را باز کرد و شریعت رسول خدا (ص) را خراب نمود.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:476

61- نزت اميّة حرب ثم مروان‌منابرا ما لهم فيهنّ سلطان
62- و أعلنت لعنت لعن الوصىّ بهاو قد اقيمت به منهنّ عيدان
63- وا ضيعة الدين إذ قد حلّ ساحته‌من بعد ذى الوحى غنّاء و نشوان
64- كم قد علا ما علاه الطهر ذو دنس‌رجس من الناس بل قرد و شيطان
65- و حاربت آل حرب من بسيفهم‌من بعد ما حزّبوا الأحزاب قد دانوا
66- و ألجأت حسنا للصّلح عن مضض‌و جعجعت بحسين و هو ظمآن
67- رمت بسهم الردى من بالحجاز و من‌أمّ العراق و من خانته كوفان
68- قامت تطالب إذ دانت على ترة‌أو تار بأشياخ لها بانوا
69- و بالقليب هوت كم فيه من وثن‌كانت له دون وجه اللّه أوثان
70- و قد تلاها بنوا الزرقاء ثمّ تلاأبناء نثلة ختّار و خوّان
71- فأرهفوا لبنى بنت النبىّ شباحدّ السيوف و دان اللبّ خوّان
72- هذا و كلّهم للدين منتحل‌سيّان من مثلهم كفر و إيمان

61- بعد از رسول خدا (ص) بنى اميه و سپس بنى مروان بر منابر بالا رفتند و حال آنكه هيچ استحقاقى براى آنها نبود.
62- آل حرب، لعن بر وصىّ رسول خدا بر منابر را از روى گمراهى آشكار ساختند و حال آنكه چوب‌هاى منابر فقط به واسطه‌ى وجود مبارک آن بزرگوار برپا شده بود.
63- وا مصيبتا كه دين ضايع و زايل شد و مسلمانى از ميان رفت وقتى‌كه بر جاى پيامبر قرار گرفتند كسانى‌كه اظهار اسلام مى‌كردند و در باطن مسلمان نبودند و از شرب خمر و ساير معاصى احتراز نمى‌كردند.
64- منبرى كه جاى رسول خدا بود و پاک و پاكيزه از عيوب بود چه بسيار كه بر منبر او بالا رفتند كسانى‌كه خبيث و نجس و پليد بودند و به صورت ظاهر انسان و در معنى بوزينه و مثل شيطان بودند.
65- كسانى‌كه كافر بودند و لشكر جمع مى‌كردند و با مسلمانان جنگ مى‌كردند و در آخر به ضرب شمشير اسلاميان، اسلام قبول كردند، شمشير كشيدند و مجادله و محاربه نمودند با اشخاصى كه به ضرب شمشير آنها مسلمان شده بودند.
66- اين فرقه‌ى خبيثه، كار را بر حضرت حسن بن على (ع) سخت گرفتند تا آنكه آن بزرگوار با آنان صلح نمود و بعد نوبت امامت امام حسين (ع) رسيد كار را بر آن بزرگوار تنگ گرفتند و او را شهيد كردند در حالتى كه به غايت تشنه بود.
67- فرقه‌ى بنى اميه با انداختن تيرهاى هلاكت امام حسن (ع) را در حجاز شهيد نمودند و بعد برادرش حسين (ع) را به عراق خواستند و اهل كوفه نامه‌ها نوشتند و آن حضرت را به مهمانى طلبيدند اما عاقبت خيانت نموده

و او را شهید کردند.
68- بعد از آنکه از برای اسلامیان مطیع و منقاد شدند اما چون عداوت و بغض در سینه‌ی آنها بود به جهت بزرگان بنی امیه که در غزوه‌ی بدر کشته شده بودند، برخاستند و بنای مطالبه و خونخواهی کشتگان در غزوه‌ی بدر و مشایخ خود را نهادند که بنای بغض و عداوت و کینه در اول امر، از بزرگان آنان بود که در بدر کشته شدند.
69- رؤسای بنی امیه در غزوه‌ی بدر و در چاه بدر ساقط شدند و چه بسیار از آن بت‌هایی که در آن چاه بودند، از برای
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:477
آنها بت‌هایی غیر از وجه خدا بود، و همه صاحب هواهای نفسانی و خواهش‌های شیطانی بودند و بتهای ظاهری را هم می‌پرستیدند و از خلّاق آسمان و زمین غافل بودند.
70- بعد از بنی امیّه، بنی مروان که اولاد زرقاء بودند، بنای ظلم و ستم گذاردند و بعد از آنها خلفای بنی عباس که اولاد کنیزی به‌نام نثله بودند، بنای مکّاری و غدّاری گذاردند و به اهل بیت خیانت کردند هر یکی امام زمان خود را به مکر و حیله شهید نمود.
71- دمهای شمشیر و سرهای نیزه را برای کشتن اولاد دختر رسول خدا تیز کردند، و آخر گلوهای ایشان را از خون تر کردند. به رسول خدا خیانت کردند، و کفر باطنی که پنهان داشتند ظاهر کردند.
72- ای شیعه! تأمل نما و تعجّب من از اینکه جمیع این فرقه اظهار مسلمانی کرد و خود را از امّت رسول خدا (ص) می‌دانند و دین اسلام را به خود بسته بودند و حال آنکه کفر و مسلمانی برای آنها مساوی بود و اسلام هیچ ثمری برای آنها ندارد.

73- سدّ المسامع من أنبائهم خبرلا ينقضى حزنه أو ينقضى العمر
74- ما حلّ بالآل فى يوم الطفوف و مافى كربلاء جرى من معشر غدروا
75- قد بايعوا السبط طوعا منهم و رضىو سيّروا صحفا بالنصر تبتدر
76- أقبل فإنّا جميعا شيعة تبعو كلّنا ناصر و الكلّ منتصر
77- أقبل و عجّل قد أخضرّ الجناب و قدزهت بنضرتها الأزهار و الثّمر
78- أنت الإمام الذي نرجو بطاعتهخلد الجنان إذ النيران تستعر
79- لا رأى للناس إلّا فيک فأت و لاتخش اختلافا ففيک الأمر منحصر
80- و أتّموه إذا لم يأتهم فأتىقوما لبيعتهم بانكث قد خفروا
81- قوما يقولون لكن لا فعال لهمو رأيهم من قديم الدهر منتشر
82- فعاد نصرهم خذلا و خذلهمقتلا له بسيوف للعدى ادّخرو
83- يا ويلهم من رسول اللّه كم ذبحواولدا له و كريمات له أسروا
84- ما ظنّهم برسول اللّه لو نظرتعيناه ما صنعوا لو أنّهم نظروا

73- خبر مصائب وارده بر ائمه طاهرين گوش‌های شیعیان را کر کرد و حزن و اندوه این خبر برطرف نمی‌شود الا آنکه عمر به آخر رسد.

74- ای شیعیان! ملاحظه نمایید چه مصیبت بزرگی در روز عاشورا بر اهل بیت رسول خدا (ص) واقع شد و چه بلاهای گوناگون در صحرای کربلا جاری شد و بعد از ملاحظه‌ی مصائب، چشمه‌ی اشک از چشم‌های خود جاری سازید.

75- فرقه‌ی غدّار مکّار، نامه‌ها به سیّد الشّهداء نوشتند که جز تو را امام و پیشوا نمی‌دانیم، اگر ما را هدایت نفرمایی در نزد رسول خدا (ص) مخاصمه خواهیم کرد و در مقام یاری کردن حاضریم و مطیع از روی طوع و رضا و رغبت بیعت کردند.

آخر الامر بیعت را شکستند و خیانت خود را آشکار کردند.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:478

76- نامه‌ها خدمت آن بزرگوار به این مضمون نوشتند که: ای آقای شیعیان و مولای مؤمنان! زود به طرف ما بیا که همگی شیعیان پدر بزرگوارت هستیم و تابع و فرمانبرداریم و جمیع ما ناصر و معینیم. هرکس در مقام مخالفت برآید از او انتقام خواهیم کشید.

77- نوشتند: ای حسین! به جانب کوفه رو بیاور و در آمدن تعجیل نما که باغهای ما سبز شده و با طراوت و نیکو گردیده و شکوفه‌ها و میوه‌ها از درختان سر بیرون آورده و بستانها را زینت داده و ما امام و پیشوا نداریم.

78- نوشتند ای حسین! تو امام و پیشوا هستی آن‌چنان امامی که امیدواریم به‌واسطه‌ی طاعت و فرمانبرداری و دوستی تو وارد بهشت شویم و در روضه‌ی مخلد بمانیم و به‌واسطه‌ی شفاعت تو در روز قیامت از

آتش جهنم ایمن باشیم، در وقتی که آتش جهنم زبانه می‌کشد.
79- رأی و میل قلبی مردم از برای هیچکس نیست الّا تو. به‌زودی به سوی ما بشتاب و از اختلاف مردم و حادثه و انقلاب مترس زیرا امر خلافت منحصر در تو است و کسی از مردم نیست که به دیگری میل داشته باشد.
80- به آن بزرگوار نوشتند که همگی ما در ضلالت و گمراهی هستیم، اگر جانب ما نیایی و ما را به راه حق هدایت ننمایی تو را گناهکار می‌دانیم در اینکه کوتاهی نمودی و ما را هدایت نکردی، چون که آن بزرگوار به طرف آنها شتافت، معلوم شد که آن قوم بنایشان بر نقض عهد بود نه بر وفای بر بیعت.
81- این قوم بی‌وفا، قومی بودند که کلامشان مجرد قول بود و به قول خود عمل نمی‌کردند و رأی و عزم آنها از روزگار قدیم متفرق بود و بر عزم خود ثابت نبودند.
82- وعده‌ی یاری آن قوم به خذلان و ترک یاری بدل شد. خذلان ایشان منقلب شد به اینکه آن بزرگوار را شهید کردند به شمشیرها و نیزه‌هایی که به جهت دشمنان ذخیره کرده بودند و بر مظلومی و بی‌کسی آن بزرگوار رحم نکردند.
83- بار خدایا! عذاب کن فرقه‌ی بی‌حیا و بی‌وفای کوفه و شام را که حق رسول را رعایت نکردند و اولاد او را ذبح، و همه را شهید کردند و عیال او را اسیر نمودند و در بیابانها و شهرها گردانیدند.
84- چه چیز بود اعتقاد فرقه‌ی جفاکار درباره‌ی رسول خدا (ص) اگر آن بزرگوار نظر می‌فرمود و می‌دید با چشمهای مبارک خود می‌دید آنچه را با اهل بیت او روا داشتند. مردان آنها را کشتند و زنان آنها را اسیر نمودند. آیا گمان آنها این بود که رسول خدا (ص) ساکت می‌شد و به فعل آنها راضی بود و یا آنکه کار آنها را دشمن می‌دانست و با آنها مخاصمه می‌فرمود؟
کاش در این امر تأمل می‌کردند و مرتکب این امر شنیع نمی‌شدند.

85- ما آمن القوم قدما أو هم كفروامن بعد إيمانهم لو أنّهم شعروا
86- قد حاربوا المصطفى فى حرب عترتهو لو أغاثهم فى حربه ابتدروا
87- ما كان ينزل عن سلطانه ملكو لا لمنيته الساعى لها يذر
88- مهما نسيت فلا أنسى الحسين و قدكرّت على قتله الأفواج و الزمر
89- كم قام فيهم خطيبا منذرا و تلاآيا فما أغنت الآيات و النذر «1»

_____

(1)- اشاره به آیه‌ی 101 سوره یونس: «... وَ ما تُغْنِی الْآیاتُ وَ النُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لا یُؤْمِنُونَ». هرگز مردمی را که دیده‌ی عقل و ایمان ننگرند (در آسمانها و زمین) دلایل و آیات الهی بی‌نیاز نخواهد کرد.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:479 90- قال: انسبونی فجدّی أحمد و سلواما قال فىّ و لم يكذبكم الخبر «1»
91- دعوتمونى لنصرى أين نصركمو أين ما خطّت الأقلام و الزبر
92- حلّاتمونا عن الماء المباح و قدأضحت تناهله الأوغاد و الغمر
93- هل من مغيث يغيث الآل من ظمأبشربة من نمير ما له خطر
94- هل راحم يرحم الطفل الرّضيع فقدجفّ الرضاع و ما للطفل مصطبر
95- هل من نصير محام أو أخى حسبيرعى النبىّ فما حاموا و لا نصروا
96- تلك الرزايا لو انّ القلب من حجرأصمّ كان لأدناهنّ ينفطر
85- آیا ایمان نیاوردند فرقه‌ی محارب با خدا و رسول او و بر کفر خود باقی بودند یا آنکه بعد از ایمان آوردن کافر شدند و دین خدا را به دنیا فروختند؟ کاش ادراک و شعور داشتند و دنیای فانی را بر دار باقی ترجیح نمی‌دادند.
86- اهل کوفه محاربه و منازعه با رسول خدا نمودند به‌واسطه‌ی محاربه و مقاتله با عترت آن حضرت، زیرا که جنگ با عترت آن حضرت جنگ با خود آن بزرگوار است. اگر حضرت رسول (ص) در حیات بودند و فریادرسی عترت خود را می‌نمودند و اعانت می‌فرمودند، این فرقه‌ی خبیث هیچ باک نداشتند از آن‌که با خود حضرت جنگ نمایند و خود آن بزرگوار را هم شهید نمایند.
87- اگر رسول خدا (ص) در حیات بود و فریادرسی ذریّه‌ی خود را می‌نمود، این فرقه‌ی بی‌حیا دست از محاربه و مقاتله برنمی‌داشتند و با رسول خدا به‌واسطه‌ی ریاست و پادشاهی هم جنگ می‌کردند زیرا که مطلوب و تمنّای آنان ریاست و مال دنیا بود و در طلب آن سعی می‌کردند. «2»
88- در هر زمان از زمانها که نسیان و فراموشی برایم حاصل شود، هر چیز را فراموش کنم، حسین (ع) را که تنها در مقابل چندین هزار لشکر

ایستاده بود فراموش نخواهم کرد و آن بی‌رحمان را که بر آن یک نفر حمله می‌کردند تا او را شهید نمایند. در حالی‌که فوجهای زیاد و فرقه‌های بی‌شمار بودند و همگی به قتل یک نفر کمر بسته بودند.
89- در زمانی که آنان قصد قتل آن بزرگوار را داشتند، چه بسیار آن حضرت در مقابل آنان ایستاد و به ایراد خطبه پرداخت و ایشان را از عذاب خدا ترسانید و نصیحت فرمود و آیات قرآنی که در شان اهل بیت علیهم السّلام نازل شده بود را تلاوت نمود اما هیچ سود نبخشید و آنان را از اعمال شنیع‌شان بازنداشت.
90- آن حضرت برای اتمام حجّت در مقابل آن قوم ایستاد و فرمود: «ای قوم متذکّر شوید و یاد بیاورید نسبت و قرابت مرا که جدّ من رسول خداست و شما می‌دانید آنچه را که جدّم درباره‌ی من فرموده است.
و از اشخاصی که فیض خدمت آن سرور را دریافت نموده‌اند سئوال نمائید که جدم در حقّ من چه فرموده‌اند و من به شما دروغ نگفته‌ام و این خبر هم در نزد شما دروغ نیست و جمیع شما مطلع هستید و به صدق این خبر عالم هستید.
91- ای قوم! مرا به سوی خود دعوت کردید تا آنکه مرا یاری کنید. کجا شد یاری شما؟ چرا عهد خود را فراموش کردید؟
کجا شد مکتوبانی که به قلم‌ها نوشتید؟ کجا رفتند کسانی‌که مرا وعده‌ی نصرت و یاری نمودند؟

_____
(1)- فرمایش رسول اللّه به نقل از طبقات ابن سعد، تاریخ طبری؛ الکامل ابن اثیر، مقتل مقرم، مقتل خوارزمی چنین است: «حسن و حسین سید جوانان بهشتند».
(2)- در لؤلؤ البحرین معنای این بیت چنین آمده است: باوجود اینکه بنی امیه آنچه کردند، نتوانستند که فرود آورند آن حضرت را از سلطنت خود و او دست بیعت به احدی نداد و همچنین نتوانستند آن حضرت را از مراد و آرزوی خود که شهادت بود واگذارند.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:480
92- ای قوم باوجود آن‌که می‌دانید ما عترت رسول خداییم و ما را به سوی خود خواندید تا آنکه نصرت نمایید. امّا ما را از آبی که بر همه‌ی کس مباح است و همه‌کس بر آن وارد می‌شوند و می‌آشامند منع کردید، حتی سفهاء و بلهاء (احمقان و ابلهان) از آن می‌آشامند و سیراب می‌شوند و کسی آنها را منع نمی‌کند.
93- آیا کسی هست آل رسول خدا را فریادرسی کند و ایشان را از تشنگی نجات دهد به یک جرعه از آب فرات که از برای آن قدر و قیمتی نیست وحوش و طیور از آن می‌آشامند.

94- آیا هست رحم‌کننده‌ای که رحم نماید بر طفل شیرخوار که از تشنگی نزدیک به هلاکت است و شیر در پستان مادرش خشکیده؟ و از برای طفل شیرخوار طاقت تشنگی نیست.
95- آیا کسی هست یاری نماید و حمایت کند آل رسول خدا را؟ آیا کسی هست که صاحب فضیلت و کمال نفسانی باشد و حقّ رسول خدا را رعایت نماید و عترت آن حضرت را از مکروهات محافظت نماید و او را از خود راضی نماید؟» آن قوم کلمات آن حضرت را شنیدند اما او را حمایت و یاری نکردند.
96- مصیباتی که بر اهل بیت وارد آمد اگر دل انسانی از سنگ باشد بلکه از سنگ سخت‌تر باشد از مصائب کوچکتر از آن از هم می‌شکافد و پاره‌پاره می‌شود.

97- الدین من بعدهم أقوت مرابعهو الشرع من فقدهم غارت شرائعه
98- قد اشتفی الکفر بالإسلام مذ دخلواو البغی بالحقّ لمّا راح صادعه «1»
99- ودائع المصطفی أوصی بحفظهمفضیّعوها فلم تحفظ و دائعه
100- صنائع اللّه بدءا و الأنام لهمصنائع شدّما لاقت صنائعه «2»
101- أزال أوّل أهل البغی أوّلهمعن موضع فیه ربّ العرش واضعه
102- و زاد ما ضعضع الأسلام و أنصدعتمنه دعائم دین اللّه تابعه
103- کمین جیش بدا یوم الطفوف و منیوم السقیفة قد لاحت طلائعه «3»
104- یا رمیة قد أصابت و هی مخطئةمن بعد خمسین من شطّت مرابعه
105- و فجعة ما لها فی الدهر ثانیةهانت لدیها و إن جلّت فجائعه «4»
106- و لوعة أضرمت فی قلب کلّ شجنارا بلذعتها صبّت مدامعه
107- لا العین جفّ بسفع النار مدمعهاو لا الفؤاد خبا بالدمع سافعه
108- کلّ الرزایا و إن جلّت وقائعهاتنسی سوی الطفّ لا تنسی وقائعه

---

(1)- حضرت رسول اکرم (ص) در مورد حسین علیهما السلام فرمود: «هما ودیعتی فی امّتی» بحار الانوار؛ ج 43، ص 285.
(2)- علی (ع) در نهج البلاغه می‌فرماید: «فنحن صنایع ربّنا، و الخلق بعد صنایع لنا»، نامه‌ی شماره‌ی 28.
(3)- چنین گویند که ملکی از ملوک مازندران، از علویی پرسید که: یا سیّد! حسین (ع) را با اصحاب و قرابات او کجا شهید کردند؟
علوی گفت: به کربلا.
ملک گفت: یا سیّد! حسین (ع) را در روز سقیفه‌ی بنی ساعده که با ابو بکر بیعت کردند، شهید کردند. کامل بهائی؛ ج 2، ص 304.
(4)- امام حسین (ع) فرمود: «لا یوم کیومک یا ابا عبد اللّه» مناقب؛ ج 4، ص 86. امإلی صدوق؛ ص 101.
امام سجاد (ع) فرمود: «لا یوم کیوم الحسین» امالی صدوق؛ ص 374، بحار الانوار، ج 44، ص 298.
حضرت زینب (س) فرمود: «الیوم ماتت امّی فاطمه و أبی علی و أخی حسن» تاریخ طبری؛ ج 4، ص 319. ارشاد، ص 232. بحار؛ ج 45، ص 59.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:481
97- دین اسلام که در میان مردم به منزله‌ی زمین پرگیاهی جمیع مردم از آن منتفع می‌شدند بعد از عترت طاهره‌ی رسول اللّه (ص) خشک شد، چنانکه بدن حیوانی از بی‌غذایی می‌کاهد. این بزرگواران در دین به منزله‌ی چشمه‌هایی بودند که از ایشان علم و معرفت می‌جوشید به‌واسطه‌ی فقد

ایشان چشمه‌هایی که در شرع بود خشکید و آب جوشنده‌ی علم و معرفت فرورفت.
98- به تحقیق کفر و اهل کفر در وقتی‌که منافقین اظهار اسلام کردند شفا یافت (به جهت آنکه اگر آنان بر کفر خود باقی بودند ممکن نبود که به این قسم خرابیها و رخنه‌ها در دین اسلام به‌وجود بیاورند) و مرض ظلم و طغیان به سبب اینکه منافقین حق را و اسلام را به خود بستند شفا یافت از زمانی‌که رسول خدا از دنیا رحلت فرمود زیرا تا آن بزرگوار در حیات بود ممکن نشد منافقین ظلم خود را ظاهر سازند. زخم‌هایی که از شمشیر اسلام بر سینه‌ی کفر بود، به جهت زخم‌هایی که از کفر به اسلام رسید شفا یافت. و جراحت‌های ظلم و عدوان که از حق و اهل حق داشتند عافیت یافت از زمانی که رسول خدا از دنیا رحلت فرمود.
99- عترت رسول خدا (ص) ودائع و امانت آن حضرت در میان امت بودند. مردم را به حفظ و مراعات آنها امر فرموده بود. پس امانت‌های رسول خدا را ضایع کردند و به وصیّت آن حضرت عمل نکردند و حفظ امانت را ترک نمودند.
100- این بزرگواران صادر اول و مصنوع و مخلوق اول بودند، و صنایع به‌واسطه‌ی آنها بود و ایجاد در خلقت به واسطه‌ی این بزرگواران بود. بسیار سخت و دشوار بود مصیباتی که برایشان رسید. آنان کسانی هستند که مقصود از خلقت عالم بودند و اول مصنوعی که ید قدرت صانع، او را در کارخانه‌ی صنع آفرید، ایشان بودند و سایر ممکنات به جهت ایشان آفریده شدند.
101- اول اهل ظلم و ستم، اولین امام از ائمه طاهرین را از مسند خلافت دور کرد و حقّ آن حضرت را غصب نمود و با وجود آن‌که آن موضوع را خداوند عالم برای آن حضرت قرار داده بود و پیامبر اکرم (ص) هم تبلیغ فرموده و تأکید نموده بود.
102- بعد از او، تابعش چیزهایی را که به‌واسطه‌ی آنها اسلام مضطرب و خراب شد در دین خدا زیاد نمود. زیاده بر آن ظلم، ظلمی چند نمود- و بدعتی چند احداث کرد که اسلام را متزلزل و ستونهای دین الهی را درهم شکست.
103- آنان لشکری مخفی و متواری بودند که مقدمة الجیش آنها در روز سقیفه ظاهر شد و به مرور زمان ظاهر می‌شدند تا آنکه در روز عاشورا کمین گشادند و ظاهر شده، با عترت رسول خدا (ص) کردند آنچه کردند و خود را به لعنت ابدی گرفتار ساختند.
104- ای شیعیان! تعجب نمایید از اینکه تیری که در کمان گذاردند و رها کردند، آن تیر بعد از پنجاه سال در صحرای کربلا به هدف رسید و حضرت سیّد الشّهداء و اصحابش را شهید نمود.

105- ای شیعیان! نظر نمایید و تعجب کنید از مصیبتی که در روزگار، مصیبتی نیست که ثانی او باشد. جمع مصیبت‌های روزگار- اگرچه بزرگ باشد- در نزد این داهیه‌ی کبری کوچک و سهل و آسان است.
106- نظر نمایید سوزشی را به جهت دوستی که برافروخته است در دل هر محزونی، آتشی را که شعله زده است و دلها را سوخته و به عوض اشک مجاری اشک جاری نمود، و چنان آتشی به دلها زده که دلها آب شده و از چشمه‌های چشم جاری می‌شود.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:482
107- نه آتش دل، آب چشم را خشک می‌کند و نه آب چشم، آتش دل را فرومی‌نشاند. سبحان اللّه! این چه آبی است و چه آتشی است!
108- جمیع مصائب و بلایا اگرچه بزرگ باشند و تحمّل آنها سخت و دشوار باشد، بعد از گذشتن زمانی فراموشی از او حاصل می‌شود، سوای واقعه‌ی کربلا. هرچه زمان طول بکشد، فراموشی حاصل نمی‌شود، روزبه‌روز حزن و اندوه شیعیان زیادتر می‌شود. (زیرا که این مصیبت در جمیع عوالم امکان سرایت نمود، و جمیع موجودات را به همّ‌وغم قرین نمود.)

109- ذادوا عن الماء ظمآنا مراضعهمن جدّه المصطفى الساقى أصابعه
110- يعطيه إبهامه آنا و آونةلسانه فاستوت منه طبائعه
111- للّه مرتضع لم يرتضع أبدامن ثدى أنثى و من طه مراضعه
112- سرّ به خصّه باريه إذ جمعتو اودعت فيه من أمر ودائعه
113- غرس سقاه رسول اللّه من يدهفطاب من بعد طيب الأصل فارعه
114- ذوت بواسقه إذ أظمأوه فلميقطف من الثمر المطلول يانعه
115- عدت عليه يد الجانين فانقطعتعن مجتنى ينعه الزاكى منافعه
116- قضى على ظمأ و الماء قد منعتبمشرعات القنا عنه مشارعه
117- قد حرّموه عليه فى الحياة و منبعد استحلّ لكى تعفوا مضاجعه «1»
118- همّو بإطفاء نور اللّه و اجتهدوافى وضع قدر من الرحمن رافعه
119- لم أنسه إذ ينادى بالطغاة و قدتجمّعوا حوله و الكلّ سامعه
120- ترجون جدّى شفيعا و هو خصمكمويل لمن خصمه فى الحشر شافعه

109- فرقه‌ی دغا از آب مباح تشنه جگری را منع کردند که انگشتان جدّش رسول خدا را که مالک حوض کوثر بود، را می‌مکید.
110- رسول خدا (ص) گاهی انگشت ابهام خود و گاهی زبان مبارک خود را در دهان طفلش می‌گذاشت و آن جناب آن را می‌مکید، و گوشت و پوست سید الشهداء از شیره‌ی جان رسول اللّه (ص) بود «2».
111- جان همه‌ی شیعیان به فدای بزرگواری باد که هرگز از پستان زنی غیر از فاطمه (س) (زیرا حسین (ع) از دایه شیر نخورد) شیر نخورد و رسول اللّه که در قرآن مخاطب به طه بود پرورش‌دهنده‌ی او بود.
112- سید الشهداء، سرّی از اسرار خدا بود و در نزد خلق مجهول القدر بود. خداوند عالم آن حضرت را تخصیص داده بود به رسول اکرم (ص)، زیرا که در آن حضرت اسرار شب معراج به ودیعه گذاشته شده بود.
113- آن حضرت درخت هدایت بود که رسول خدا (ص) او را غرس نموده بود و از دست مبارک خود او را آب داده بود.
بعد از طیب اصل خود آن حضرت، نه امام که فرع درخت هدایت و طیّب الاصل و پاک و پاکیزه بودند.

---

(1)- در مورد جسارت متوکّل به مرقد شریف حسینی، ر. ک به انساب الاشراف؛ ج 3، ص 228. بحار الانوار؛ ج 45، ص 390- 490. عوالم العلوم؛ ج 17، ص 719- 739.
«آبی که به زندگی ندادند به اوچون گشت شهید بر مزارش بستند»
(2)- چنین مطلبی نمی‌تواند صحت داشته باشد. برای اینکه گوشت و پوست حسین (ع) از رسول خدا (ص) باشد احتیاج به چنین عملی نیست.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:483
114- دشمنان درخت هدایت را تشنه گذاردند پس شاخه‌های آن درخت خشکید و میوه‌ی پرنفع او که علم و حکمت و معارف ربّانی باشد، به ثمر نرسید و نگذاردند مردم از آن میوه‌ها منتفع شوند.
115- ظالمین بر آن درخت هدایت ظلم کردند پس منافع او از میوه‌چینان میوه‌های طیّب و طاهر که به اهل استحقاق می‌رسید منقطع شد.
116- آن حضرت را در حالی‌که تشنه بود شهید نمودند و راههای آب فرات را بر آن حضرت به نیزه‌های خونریز و شمشیرهایی تیز بستند.
117- در حال حیات آب مباح را منع کردند و بر آن حضرت حرام نمودند، اما بعد از شهادتش آب بر مرقد منوّرش مباح و حلال نمودند تا آنکه قبر مطهّر آن حضرت را محو نمایند.
118- قصد نمودند و همت گماشتند نور خدا را خاموش نمایند و سعی و کوشش زیاد کردند تا آنکه قدر و مرتبه‌ی کسی را که خداوند عالم او را بلندمرتبه قرار داد، پست نمایند، غافل از آنکه عزیز کرده‌ی خدا بی‌قدر و منزلت نخواهد شد.
119- فراموش نمی‌کنم آن بزرگوار را، وقتی‌که در میان میدان ایستاده بود و با آن قوم طاغی یاغی ندا می‌فرمود و همه‌ی آن قوم دور آن حضرت جمع بودند و فرمایشات آن حضرت را می‌شنیدند.
120- امام می‌فرمود: ای قوم! چگونه امید شفاعت از جدّ من رسول خدا (ص) دارید و با فرزند او جنگ می‌کنید؟ پیغمبر دشمن شماست وای و عذاب بر قومی که شافع آنها در روز محشر دشمن آنها باشد.

121- یوم بنو المصطفی الهادی ذبائحه‌و الفاطمیّات أسراه نوائحه
122- و سبط أحمد عار بالعراء لقی‌مرمّل بالدّما جرحی جوارحه
123- فوق القنا رأسه یهدی لکاشحه‌فنال أقصی مناه کاشحه
124- کم هام عزّ و أید للسماح و کم‌أقدام سبق بها طاحت طوائحه
125- و کم حریم لأهل البیت محترم‌قد استحلّ و کم صاحت صوائحه
126- مصاب خامس أصحاب الکساء و هم‌أهل الغراء بهم حلّت فوادحه
127- لم ینس قطّ و لا الذکری تجدّده‌أوری بزند الأسی فی الحشر قادحه
128- کیف السلوّ عن المکسور منفردامن غیر نسوته خلوا مطارحه
129- یلقی الأعادی بقلب منه منقسم‌بین الخیام و أعداء تکافحه
130- و اللحظ کالقلب عین نحو نسوته‌ترنو و عین لقوم لا تبارحه
131- لهفی علیه و قد مال الطغاة إلی‌نحو الخیام و خاض النقع سابحه
132- قال اقصدونی بنفسی و اترکوا حرمی‌قد حان حینی و قد لاحت لوائحه

121- روز عاشورا روزی بود که اولاد محمّد مصطفی (ص) که هادی خلق بودند، مذبوح و کشته گردیدند و زنان و دخترانی که از اولاد فاطمه‌ی زهرا بودند، همه اسیر و نوحه‌گر و مصیبت‌زده بودند.
122- فرزندزاده‌ی احمد مختار در آن روز، بدنش برهنه در صحرا و در میان خاک و خون افتاد، اعضاء و جوارحش
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:484
مجروح، به قسمی که عضوی بی‌جراحت نداشت.
123- سر آن حضرت را بر سر نیزه نصب نمودند و برای یزید ملعون که دشمن اهل بیت رسول خدا (ص) بود به هدیه بردند. پس آن لعین از کشتن آن حضرت به منتهای آرزوی خود رسید و اظهار فرح و سرور نمود.
124- چه بسیاری از سرهای عزّت و شرافت که در آن روز از بدن‌ها جدا شد و چه بسیار دست‌های با جود و بخشش و چه بسیار قدمهایی که در مقام کمال از جمیع خلق سبقت گرفتند، در آن روز از بدنها جدا شد و بر زمین افتاد و یا حوادث و مهلکات روز عاشورا که از جانب یزید و عبید اللّه بر آنان وارد شد باعث شهادت آنان گردید.
125- چه بسیار از خیمه و خرگاه که برای اهل بیت رسول اللّه (ص) و از برای آنها محترم بود، مخالفین احترام آنها را شکستند و بدون اذن داخل شدند و بنای غارت گذاردند و صیحه و فریاد از اهل حریم محترم برآوردند.
126 و 127- مصیبت خامس آل عبا، حضرت سیّد الشّهداء هرگز فراموش نمی‌شود و از خاطر نمی‌رود پس یادآوری و تذکّر او معنی ندارد، زیرا که تذکّر فرع فراموشی هست و فراموشی در این مصیبت نیست.

حضرت رسول اکرم (ص)، علی (ع)، فاطمه (س) و حسن (ع) در این مصیبت عظمی صاحب عزا هستند و ساعت‌به ساعت آتش حزن و اندوه شیعیان برافروخته می‌شود و حزن و اندوه تا قیامت باقی هست و نقصان در او راهبر نیست.
128- چگونه می‌توان آرام گرفت در مصیبت کسی‌که استخوانهای او را شکستند در حالتی که یکّه و تنها بود و معین و یاوری غیر زنان ماتم رسیده برای او نبود و هرجا که نظر می‌انداخت خالی از اقارب بود و محل برزمین افتادنش نیز از یاور و معین خالی بود.
129- آن بزرگوار دشمنان دین را ملاقات فرمود باوجود آن‌که قلب مبارک آن حضرت گاهی متوجّه‌ی خیمه‌های حرم بود که فریاد العطش بلند و گاهی متوجّه‌ی دشمنان بود که اراده قتل آن حضرت را داشتند.
130- چشم شریف آن حضرت، مثل قلب مطهرش به دو سمت قسمت شده بود. یک چشم آن حضرت به جانب اهل حرم و زنان و دختران که بعد از شهادت اسیر خواهند شد نظر داشت و چشم دیگر به جانب قوم بی‌حیا که از آن حضرت دور نمی‌شدند و دست از او برنمی‌داشتند، نظر داشت.
131- حزن و اندوه من تمام نمی‌شود بر حالتی که آن حضرت از بالای اسب بر زمین قرار گرفته بود و گروه طغیانگر روبه جانب حرم آورده بودند و اسب آن بزرگوار در میان گردوغبار بی‌راکب باقی مانده بود.
132- در حالتی که آن حضرت برزمین افتاده بود و لشکر رو به خیمه‌های آن حضرت می‌رفتند می‌فرمود: «ای قوم! اول قصد خود مرا نمایید و کار خود مرا بسازید و دست از اهل بیتم بردارید. به تحقیق که وقت مرگم رسیده و علامات و امارات مرگ ظاهر گردیده».

ثنای مسلم بن عقیل: «1»

1- عین جودی لمسلم بن عقیللرسول الحسین سبط الرسول
2- کان یوما علی الحسین عظیماو علی الآل ای یوم مهول
3- فاتاهم و قد اتی اهل غدربایعوه و اسرعوا فی النکول
4- کم فدی بالنفوس آل علیآل خیر الانام آل عقیل

_____

(1)- اعیان الشیعه؛ ج 10، ص 160. 161. ادب الطف؛ ج 6، ص 52 و 53.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:485 5- صال کاللیث ضاربا کلّ جمعبشبا حد سیفه المسلول
6- دهوی الجسم للصعید نزولاو علا الروح صاعدا للجلیل
7- فهو النجم قد هوی من سماءبل هو الشمس قد هوت للافول 1- ای چشم، بر مسلم بن عقیل اشک فراوان ببار که او نماینده‌ی حسین (ع) نوه‌ی پیامبر (ص) بود.
2- روز شهادت او برای امام حسین (ع) مصیبتی بزرگ و برای خانواده‌ی او روزی وحشتناک بود.
3- مسلم به سوی مردمی آمد که اهل غدر و نیرنگ بودند و با آن‌که با او بیعت کرده بودند، بیعت و عهد خود را شکستند.
4- آل عقیل برای فرزندان علی (ع) که بهترین مردمانند چه بسیار فداکاری کردند.
5- (مسلم) مانند شیر حمله می‌برد و شمشیر برنده خویش را بر هر گروهی فرود می‌آورد.
6- بدن مسلم (از روی قصر) به پایین فروافتاد و روحش به پیشگاه خدا به سوی بالا عروج کرد.
7- او مانند شهاب از آسمان به زمین افتاد و مانند خورشید افول کرد.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:486

سيّد محمّد امير الحاج

اشاره

ابو جعفر سیّد محمّد بن حسین بن محمّد حسینی نجفی، عالم، ادیب و شاعر شیعی مذهب که نسب وی با 22 واسطه به امام زین العابدین (ع) می‌رسد. «1»
از زادگاه و تاریخ تولد و زندگانی او اطّلاع دقیقی در دست نیست جز اینکه نوشته‌اند وی ساکن نجف اشرف بوده و در همان شهر درگذشته است. «2» چند اثر به امیر حاج نسبت داده‌اند که تاکنون فقط یکی از آنها به چاپ رسیده است و آن کتاب «شرح الشافیه ابو فراس» است که برای «ابو سعید عبد اللّه فخری‌زاده» قاضی عراق تألیف کرده است. تألیف کتاب در سال 1183 پایان یافته و به چاپهای متعدّد رسیده است. آنچه از آثار وی می‌شناسیم عبارت است از «الآیات الباهرات فی المعجزات النّبی (ص) و الائمة الهداة (ع)»- «ارجوزة فی تاریخ المعصومین الاربعة عشر»- «تاریخ نور الباری» که دیوان شعری است در تاریخ اهل بیت و در سال 1177 سروده است و در مقدمه‌ی آن خود را «شاعر آل رسول اللّه» خوانده است «3» و «نفثات المصدور».
او به سال 1180 ه ق در نجف اشرف درگذشت. «4»

قصیده‌ای در رثای ابو الفضل العباس (ع): «5»

1- بذلت أیا عباس نفسا نفیسةلنصر حسین عزّ بالجدّ عن مثل
2- أبیت التذاذ الماء قبل التذاذهو حسن فعال المرء فرع عن الأصل
3- فأنت اخو السبطین فی یوم مفخرو فی یوم بذل الماء أنت أبو الفضل
1- ای عباس، تو جان باارزش خود را در راه یاری حسین (ع) بخشیدی و این کاری بی‌نظیر است.
2- از نوشیدن آب خودداری کردی، چون او تشنه بود، رفتار نیک هرکس نشانه‌ی اصل پاک اوست.
3- در هنگام فخر، افتخار تو این بس، که برادر سبطین هستی و در روز بخشیدن آب، بخشندگی و فضل تو آشکار شد.

_____
(1)- ریحانة الادب؛ ج 7، ص 393.
(2)- طبقات؛ ص 204.
(3)- تاریخ نور الباری، مقدمه.
(4)- ادب الطف؛ ج 5، ص 291.
(5)- همان؛ ص 290.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:463

شیخ ابراهیم حاریصی

اشاره

شیخ ابراهیم بن عیسی عاملی حاریصی، عالم فاضل و شاعر بزرگوار از اهالی قریه‌ی حاریص از قرای تبنین لبنان و از شعرای جبل عامل لبنان است.
قصاید او شامل علوم و اطّلاعات تاریخی و حکم و امثال است. او در 16 شعبان سال 1185 ه ق وفات یافته است. «1»

رثای حسین شهید:

1- فلما رأی ان لا محیص من الردیو طاف به الجیش اللهام العرموم
2- سطا سطوة اللیث الغضنفر مقدماو فی کفه ماضی الغرارین مخذم
3- وصال علیهم صولة علویةفولوا علی الأعقاب خوفا و أحجموا
4- إلی أن دنا ما لا مردّ لحکمهو ذاک علی کلّ الأنام محتم «2» 1-
هنگامی‌که دید از مرگ گریزی نیست و اطراف او را لشکری انبوه فراگرفته است.
2- مانند شیری خشمگین برای حمله به پیش رفت، در حالی‌که شمشیر تیز و برنده‌ای در دست داشت.
3- همانند علی (ع) به آنان حمله برد و آنها از ترس به عقب فرار کردند و پنهان شدند.
4- تا وقتی‌که سرنوشت محتومی که برای هرکسی پیش می‌آید و کسی نمی‌تواند از آن بگریزد، برایش پیش آمد.

_____

(1)- اعیان الشیعه؛ ج 2، ص 116.
(2)- همان؛ ج 8، ص 469. ادب الطف؛ ج 5، ص 317.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:464

شیخ یوسف بحرانی

شیخ یوسف بن احمد بن ابراهیم بحرانی معروف به صاحب حدائق به سال 1107 ه ق در قریه‌ی ماحوز «1»، متولّد شد. وی از اعاظم علمای امامیه و شیخ اخباریه‌ی عصر خویش و از فقهای طراز اول شیعه است.
مقدمات علوم و فنون و ادب و بلاغت را نزد پدرش آموخت و در سال 1126 هجری که خوارج، بحرین را به محاصره‌ی خود درآورده و کشتار عظیمی نمودند و به قتل و غارت شیعیان پرداختند، خانواده‌اش از بحرین به قطیف کوچ کردند امّا او که ارشد اولاد پدر بود جهت تصفیه‌ی امور پدر و ارسال کتب مدتی در بحرین بود که با مشکلات بسیار مواجه گشت و بالاخره به خانواده پیوست. پدرش در قطیف درگذشت و بحرانی از همان آغاز جوانی مسئولیت زندگی خانواده‌ی خود را بر عهده گرفت امّا از تحصیل دست نکشید. با آرامش اوضاع بحرین به وطن بازگشت و به حوزه‌ی درس علمای بحرین چون شیخ احمد بلادی و شیخ عبد اللّه بلادی پیوست و مدارج عالی اجتهاد را طی کرد و به تدریس و زعامت اشتغال یافت.
در سال 1135 هجری که بحرین جزیی از ایران بود و اصفهان پایتخت صفویه به دست محمود افغان سقوط کرد برای بار دوّم هرج‌ومرج و ناآرامی در بحرین از سر گرفته شد و او به شهرهای دیگر ایران چون کرمان، شیراز، فسا هجرت کرد. کتاب مشهورش «الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة» را در آن شهر آغاز کرد. با به قدرت رسیدن اصولیّون در اکثر شهرهای ایران، به خانه‌ی او نیز که از اخباریان صرف و تندرو بود در فسا حمله کردند و تمامی کتابخانه‌ی او را غارت نمودند. او به قزوین رفت و از آنجا به قصد عتبات عالیات وارد عراق شد و در کربلا مقیم گشت و مدرسه‌ی فکری خویش را که یکی از بزرگترین مراکز علمی شیعه است تأسیس نمود و عهده‌دار تدریس در ضلع غربی صحن امام حسین (ع) شد و مسجد بزرگی نیز در نزدیکی آستانه‌ی حسینی بنا کرد که تا امروز به نام او مشهور است و در آن به امامت و تدریس و فتوی مشغول گردید. ورود بحرانی به کربلا با زعامت وحید بهبهانی بر حوزه‌ی علمیّه‌ی نجف می‌باشد او که از اصولیون و مخالفین سرسخت اخباریه بود، بارها با یوسف بحرانی مناظراتی داشته است.
بحرانی کم‌کم از اخباریان میانه‌رو گشت که مشرب ملایمش از مؤلفاتش کاملا نمایان است.
شیخ یوسف بحرانی پس از بیست سال ریاست و رهبری به سال 1186 هجری در کربلا وفات یافت و تشییع شکوهمندی از او به عمل آمد و تمامی

حوزه‌های علمیّه در نجف و کربلا تعطیل گردید و در پیشاپیش جمعیّت انبوه تشییع‌کنندگان، بزرگترین مخالف فکری او آیة اللّه وحید بهبهانی حرکت می‌کرد و نماز را بر او خواند و در رواق مطهر شرقی آستانه‌ی حسینی به خاک سپرده شد. اکنون بقعه‌ی او در حرم مطهّر حسینی، مزار معروفی است.
وی مؤلفات و مصنفات مهم و نافعی از خود باقی گذاشته است که آقا بزرگ تهرانی در الذریعه آنها را معرفی کرده است.
مهمترین آثار او عبارتند از: «الحدائق الناصریه»، «الدرر النجفیه»، «سلاسل الحدید فی تقیید ابن أبی الحدید»، «الشهاب الثاقب فی معنی الناصب»، «الکشکول» و «الأربعون حدیثا فی مناقب أمیر المؤمنین علیه السّلام». «2»
***
_____
(1)- ماحوز: از روستاهای بحرین.
(2)- دایرة المعارف تشیّع.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:465 1- و أعّد علیّ حدیث وقعة نینوی‌و لواعج الأشجان فی ساحاتها
2- للّه أیة وقعة لمحمّدفی کربلاء أربت علی وقعاتها
3- ألجسم منها بالعراء و روحهافی سندس الفردوس من جنّاتها
4- نفسی لآل محمّد فی کربلاءمحروقة الأحشاء من کرباتها
5- ترنوا الفرات بغلة لا تنطفی‌عطشا و ما ذاقت لطعم فراتها
6- و حریم آل محمّد مسبیةبین العدی تقتاد فی فلواتها
7- نفسی لزینب و السّبایا حسّراتبکی و منظرها إلی اخواتها «1» 1- علی (ع) حدیث واقعه‌ی کربلا را بیان فرمود اگرچه اندوه و مصیبت بسیاری در دامن داشت.
2- کدام واقعه برای رسول اللّه (ص) سخت از واقعه‌ی کربلا بود.
3- جسم‌های آنان در سرزمین کربلا بر روی خاک افتاده، در حالی‌که روحشان در فردوس برین است.
4- جانم برای خاندان پیامبر (ص) در کربلا به سبب مصیبت و اندوه‌های سخت آنان آتش گرفته است.
5- فرات به تشنگی آنان نگریست و عطش را نفی نکرد و می‌دانست که آنها تشنه هستند، در حالی‌که طعم فرات را نچشیدند.
6- و حریم آل رسول اللّه (ص) در آن دشت بی‌آب و علف اسیر در دست دشمنان بودند.
7- جان من برای زینب و اسیران کربلا و صحنه‌ی کربلا می‌گرید.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ج1 465 شیخ یوسف بحرانی .....
ص : 464

*
1- فمتی إمام العصر یظهر فی الوریٰیحیی الشریعة بعد طول مماتها
2- و متی نری الرایات تشرق نورهاو کتائب الأملاک فی خدماتها
3- یا رب عجل نصره و انصر به‌أشیاعه اللهفا و خذ ثارا تبا «2» 1- کی امام عصر ظهور می‌کند و شریعت را بعد از مردن، زنده می‌گرداند؟
2- کی پرچم‌هایی را می‌بینیم که نورشان روشن‌کننده است؟
3- خدایا در ظهورش تعجیل فرما و به‌وسیله‌ی یارانش پیروز گردان تا انتقام خون شهیدان کربلا را بگیرد.

_____
(1)- ادب الطف؛ ج 6، ص 12 و 13.
(2)- همان، ص 14.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:466

ملّا کاظم ازری

اشاره

ملّا کاظم بن محمّد بن مهدی ازری بغدادی از شعرای عراق در نیمه‌ی دوم قرن دوازدهم هجری است که به سال 1143 ه. ق در بغداد متولّد شد.
خاندانش که همه اهل فضل بودند، مدّتها پیش از تولّد او در بغداد سکونت گزیده و در این شهر آوازه‌ای بلند داشتند.
ملّا کاظم در کودکی علوم عربی و اندکی فقه و اصول فراگرفت.
وی مردی جلیل القدر و بزرگوار بود و طریق اخلاص و عقیدت در حضرت رسالت و اهل بیت نبوّت را به قدم صدق و حقیقت می‌پیمود.
ملّا کاظم شاعری بزرگوار بود که علمای شیعه عراق از جمله مرحوم سیّد بحر العلوم به او و اشعارش ارج می‌نهادند و مردم نیز از اشعارش استقبال فراوان نمودند. از جمله اشعار او قصیده‌ی هائیه‌ی معروفی است که در مدح و منقبت ائمه اطهار (ع) سروده است. این قصیده بیش از هزار بیت بوده که مقداری از آن از میان رفته و اکنون کمتر از ششصد بیت آن در دست است.
او به سال 1211 هجری وفات یافت و در کاظمین به خاک سپرده شد.
«1»

رثای حسین (ع):

1- للّه صخرة وادی الطف ما صدعتإلا جواهر کانت حیلة الزمن
2- من مبلغ سوق ذاک الیوم ان بهجواهر القدس قد بیعت بلا ثمن «2» 1- به خدا سوگند، در دل صخره‌ی زمین، طف جواهری است که آرایش‌دهنده‌ی روزگاران است.
2- در روز عاشورا (در کربلا)، بازاری برپا شد که در آن گوهرهای عالم قدس را به رایگان فروختند.
***
قد غیر الطعن منهم کلّ جارحةالا المکارم فی أمن من الغیر «3» نیزه‌ها تمام اندام آنان را پاره‌پاره کردند، اما بزرگواری و کرامت آنان از هر دگرگونی، در امان بود.
*** در شبی که ملا کاظم این بیت را سرود، در همان شب یکی از دوستان او که میانه خوبی هم با او نداشت، فاطمه زهرا (س) را در رؤیا دید که آن بیت را می‌خواند، پرسید این شعر از کیست. حضرت فرمود: از شیخ کاظم ازری، از او بگیر!

_____
(1)- اعیان الشیعه، ج 9، ص 11- 19 با تلخیص.
(2)- ادب الطف؛ ج 6، ص 27.
(3)- همان؛ ص 37.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:467

علامّه بحر العلوم

اشاره

سیّد محمّد مهدی فرزند مرتضی بن محمّد بن عبد الکریم طباطبایی، فقیه، محدث، عارف و ادیب شیعی به سال 1155 ه ق متولد شد. نیاکانش که از سادات طباطبا بودند در میانه‌ی قرن سوم هجری از عربستان و عراق به ایران کوچیدند و نخست در اصفهان و سپس در بروجرد ساکن شدند. پدرش سیّد مرتضی از بروجرد به عراق هجرت کرد و در کربلا سکونت گزید و سرانجام در همین شهر درگذشت. از او دو فرزند باقی ماند سیّد جواد نیای بزرگ آیت اللّه بروجردی و دیگر سید محمّد مهدی بحر العلوم. سیّد محمّد مهدی مقدّمات علوم مانند صرف و نحو و ادبیات و منطق و فقه و اصول را نزد پدرش آموخت و سپس رهسپار نجف گردید و در خدمت استادان این شهر به تکمیل معلومات خود پرداخت. سپس هجرتی به کربلا داشت و دیری نگذشت که در انواع علوم دینی از سرآمدان روزگار خویش گردید و هنوز نوجوانی بیش نبود که سه تن از علمای بزرگ شیعه، یعنی پدرش و شیخ یوسف بحرانی و وحید بهبهانی به او اجازه‌ی اجتهاد دادند. وی پس از اتمام تحصیلات خود به نجف برگشت و به سال 1186 ه. ق که بیماری واگیر طاعون در عراق شیوع یافت راهی ایران گردید و برای زیارت امام رضا (ع) به مشهد رفت و در آنجا با میرزا محمّد مهدی اصفهانی معروف به میرزا مهدی شهید (م 1218 ق) که خود فقیهی عارف و از نوادگان شاه نعمت اللّه ولی بود دیدار کرد و چون دریافت که سید محمّد مهدی در همه‌ی علوم دینی و فلسفی استادی دارد وی را بحر العلوم خواند و از آن زمان سیّد آوازه یافت.

سیّد پس از 7 سال اقامت در مشهد به سال 1193 هجری به نجف بازگشت. سفری نیز به حجاز داشت و دو سال در مکّه و طائف بساط تدریس گسترد و گویند در این مدت مذهب خویش را از مردم پنهان می‌داشت و به هر چهار مذهب سنّت درس می‌گفت و در میان اهل سنّت از چنان پایگاه بلندی برخوردار گردید که گروهی به مذهب تشیّع روی آوردند. سیّد در سال 1195 هجری به نجف برگشت و پس از درگذشت وحید بهبهانی زعامت و رهبری شیعه را به دست گرفت و رئیس حوزه‌ی علمیه نجف شد و به اصلاحات گسترده در اداره‌ی حوزه‌ها و تقسیم کار میان علمای بزرگ شیعه دست زد و خود وظیفه‌ی تدریس و پرداختن به کارهای حوزه‌ی نجف را به عهده گرفت و شاگردان بسیاری تربیت نمود که بعدها در عداد علمای بزرگ شیعه درآمدند.

بحر العلوم گذشته از علوم دینی به ادب و تاریخ نیز علاقه می‌ورزید و خود

نیز شعر می‌گفت. به تهیدستان توجه فراوان داشت. در مکّه و نجف بناهایی برآورد، از آن جمله بازسازی بارگاه شیخ طوسی در نجف است.
بحر العلوم در طول زندگی پربارش کتابهای فراوانی نوشته و در بسیاری از علوم دینی از فقه و اصول و رجال و کلام قلم زده است. آثارش عبارتند از: «المصابیح» در فقه در سه جلد- «الدرّة النجفیه» در فقه، «مشکاة الهدایة»، «تحفة الکرام» در تاریخ مکّه و مسجد الحرام. «دیوان» که بیش از 1000 بیت دارد و بیشتر در مدح و رثای اهل بیت (ع) است و ... «1»
بحر العلوم مجموعه‌ای از دانش‌های گوناگون و بینش‌های الهی خود را در قالب صدها بیت شعر به آیندگان سپرد. این قصاید و منظومه‌ها که در زمینه‌های مختلف سروده شده به دلیل معنویت و خلوص سراینده بسیار مورد توّجه اهل معنی است. از یادگارهای ماندگار سید بحر العلوم، ترکیب‌بند او در مرثیه‌ی حضرت سیّد الشّهداء (ع) است. در این ترکیب‌بند، اقیانوسی موّاج از آیات و روایات، استدلال عقلی، سیری اهل بیت، مقتل صحیح و ظرایف ادبی دیده می‌شود.

_____

(1)- روضات الجنات؛ ج 2، ص 216 به بعد. اعیان الشیعه؛ ج 10، ص 158.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:468
علامه بحر العلوم به سال 1212 ه. ق در نجف وفات یافت. آرامگاه او در کنار قبر شیخ طوسی است. «1»

ترکیب‌بند: «2»

از فضلا و ادبای قرن سیزدهم ه. ق است که مجموعه‌ای به نام دیوان العروس دارد که منتخبی از آثار ادبی خود و دیگران را در آن گرد آورده است و مراثی بحر العلوم را نقل و ترجمه نموده و ابیاتی را بر آن افزوده است. «1»

***

1- روحی و نفسی نفوسا جلّ قدرهم‌سفینة الحلم بحر العلم صدرهم
2- روحی و نفسی رؤوسا بالطّفوف علت‌علی العوالی و فیه ازداد قدرهم
3- روحی و نفسی جباها کاللّجبین حکت‌نور التّجلی و صدر الرّمح طورهم
4- روحی و نفسی وجوها کالشّموس علی‌وسط السّماء ضحی أو زاد نورهم
5- روحی و نفسی شفاها ذابلا ظمأو الجیش حول الخبا رکبا یدورهم
6- روحی و نفسی نحورا قطّعوا و سبوانساءهم بعد ما سنّت خدورهم
7- روحی و نفسی شعورا کالشقائق من‌دم النّحور و قد ذاکت نشورهم
8- روحی و نفسی أکفّا بالدّما خضبت‌من بعد شیبهم ما جلّ أمرهم
9- روحی و نفسی عظاما للقری رکضت‌من السّنابک ما جاشت جسورهم
10- روحی و نفسی نعوشا بالثّری ترب‌قلوب شیعتهم حبا قبورهم
11- روحی و نفسی فدا مهر الحسین متی‌أتی خلیّا و قد حنّت سجورهم
12- روحی و نفسی جسوما فی مضاجعهم‌ما للوفا أمل ألّا أزورهم «2» ***

تن و جانم فدای آن شهیدان‌که کنج سینه‌شان پرنور از ایمان
تن و جانم فدای آن سرانی‌که بر سرهای رمح آمد درخشان
تن و جانم فدای آن جبین‌هاکه چون نور خدا در طور رخشان
تن و جانم فدای آن وجوهی‌که همچون آفتاب ظهر، تابان
تن و جانم فدای تفته لبهابه دور خیمه‌ها ز اعدا سواران
تن و جانم فدای آن گلوها... حرق خیام و سبی نسوان
تن و جانم فدای دستهایی‌که رنگین شد چو موهای پریشان
تن و جانم فدای آن محاسن‌که گلگون گشت چون گلهای نعمان
تن و جانم فدای استخوانهاکه شد پامال از سم‌های اسبان
تن و جانم فدای نعش‌ها، کش‌حنوط از خاک و دلها قبر ایشان

_____

(1)- مجموعه خطی شماره 2842 کتابخانه ملک، ص 145- 160.
(2)- شرح مراثی سیّد بحر العلوم؛ ص 310 و 311.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:487 تن و جانم فدای ذوالجناحی‌که بی‌مولای خویش آمد ز میدان

تن و جانم فدای آن بدنها«وفا» دارد هوای کوی ایشان
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:488

شیخ ابراهیم بن یحیی بن شیخ محمّد عاملی طیبی به سال 1154 ه. ق در قریه‌ی طیّبه از جبل عامل متولّد شد و سپس در دمشق سکونت گزید. وی عالمی فاضل و ادیب و شاعری بزرگوار بود.
او به سال 1214 ه. ق در دمشق وفات یافت و در «باب الصّغیر» دمشق دفن گردید. «1»
***
1- بنفسی أقمار تهاوت بکربلاو لیس لها إلا القلوب لحود
2- بنفسی سلیل المصطفی و ابن صنوه‌یذود عن الأطفال و هو فرید
3- فقل لابن سعد أتعس اللّه جدّه‌أحظک من بعد الحسین یزید
4- نسجت سرابیل الضلال بقتله‌و مزقت ثوب الدین و هو جدید «2» 1 و 2- جانم فدای ماه‌هایی باد که در کربلا افول کردند و دلهای مردم آرامگاه آنهاست. جانم فدای فرزندان مصطفی و فدای اطفال او.
3- به ابن سعد که خدا بهره و بخت او را نابود سازد بگو: آیا حظ و بهره‌ی تو پس از حسین (ع) افزایش می‌یابد.
4- لباس‌های گمراهی را با شهادت او بافتی و لباس دین را که نو و تازه بود، پاره‌پاره کردی.

_____
(1)- اعیان الشیعه؛ ج 2، ص 237.
(2)- همان؛ ص 56.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:489

ابن فلاح کاظمی

شیخ محمّد شریف بن فلاح کاظمی از شعرای قرن سیزدهم هجری است که در کاظمین متولّد شد و در همان شهر رشد و نمو نمود. سپس به نجف هجرت کرد و به تحصیل علوم پرداخت.
سید امین در اعیان الشیعه می‌نویسد: سیّد شریف فلاح عالمی فاضل و ادیبی شاعر است که قصیده‌ی مشهوری در مدح امیر المؤمنین علی (ع) سرود و آن را در کنار حرم شریف امام علی (ع) خواند که ناگهان آویزه‌ای طلایی از بالای ضریح بر او افتاد که با دستش گرفت.
وی به سال 1220 ه. ق درگذشت. «1»
***
1- قف باللطفوف وجد بفیض الادمع‌ان کنت ذا حزن و قلب موجع
2- أیبیت جسم ابن النبیّ علی الثّری‌و یبیت من فوق الحشایا مضجعی
3- تبا لقلب لا یقطّع بعده‌أسفا بسیف الحزن أیّ تقطّع
4- و عمی لعین لا تسحّ لفقده‌حمر الدّما عوض الدّموع الهمّع «2» 1- در طف بایست و اشکهایت را جاری کن با قلبی که در آتش و حزن می‌سوزد
2- پیکر پاک فرزند رسول خدا بر خاک افتاده است.
3- بی‌طاقتی فوق العاده خواب و راحت از من ربوده است و قلبم از درد پاره‌پاره گردیده و اشکم همواره ریزان است.
4- چشمانی که چون سیل می‌گرید و اشک او را کفایت نمی‌کند و بر این ماتم از خون مدد می‌گیرد.

_____
(1)- ادب الطف؛ ج 6، ص 124 و 126.
(2)- همان؛ ص 122.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:490

امین کاظمی

شیخ امین بن شیخ محمود کاظمی اسدی عالم و فقیهی جلیل القدر که به قبل از سال 1222 (ه. ق.) درگذشته است. «1»

***

1- قف بالطفوف و سلها عن أهالیهاو طف بأرجانها و الثم نواحیها

2- و استنشق الترب منها إن تربتهافیها الشفاء و للإسقام تبریها «2» 1- در سرزمین طف بایست و از اهل آن سئوال کن و در همه جای آن طواف کن.

2- و خاک آن را ببوی و ببوس و از تربت پاکش برای شفا و درمان درد بردار.

_____

(1)- ادب الطف؛ ج 6، ص 132.

(2)- همان؛ ص 131.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:491

سیّد محمّد جواد عاملی

سیّد محمّد جواد بن سیّد محمّد بن محمّد عاملی شقرایی نجفی از بزرگان علمای جبل عامل لبنان است که در حدود سال 1160 ه. ق در شقراء از قرای جبل عامل متولد شد. مقدّمات علوم را در همان قریه گذراند سپس به عراق هجرت کرد و بقیه‌ی علوم را در محضر علمای نجف گذراند. وی به سال 1226 (ه. ق) در نجف وفات یافت و در همانجا دفن شد. «1»
***
1- هذا الحسین ابن النّبیّ و سبطه‌أمسی طریحا فی الطفوف معفرا
2- هذی بنات محمّد و وصیّه‌أمست سبایا ضائعات حسرا
3- لو أن فاطمة تشاهد ما جری‌أجرت من الآماق دمعا أحمرا
4- فلتلبس الدّنیا ثیاب حدادهافالنّور نور اللّه غیّب فی الثری 1 و 2- این حسین (ع) پسر پیامبر (ص) و نواده‌ی اوست که در سرزمین طف به زمین افتاده و به خاک آغشته شده است.
اینان فرزندان محمّد (ص) و وصّی او هستند.
3- اگر فاطمه (س) این مناظر را مشاهده می‌کرد خون می‌گریست.
4- دنیا برای او لباس حزن بپوشد، این نور، نور خداست که در زیر خاک مخفی شده است.

_____
(1)- همان؛ ص 172.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:492

شیخ محمّد بن اسماعیل بغدادی حلّی مشهور به «ابن خلفه» شاعر و ادیب، در بغداد متولد شد. در کودکی همراه پدر به حلّه هجرت کرد. او به سال 1227 ه. ق در شهر حلّه وفات یافت و پیکر او را به نجف اشرف منتقل کردند. «1»

***

1- یا مهر أین سلیل من فوق البراق‌رقی الطباق السبع لیس بسّلم
2- یا مهر أین ابن الذی بصلاته‌یعطی الصّلات بعفة و تکرم
3- یا مهر أین ابن الّذی مهر أمّه‌ماء الفرات و قلبه منه ظمی
4- ماء الفرات علی الحسین محرم‌و علی بنی الطلقاء غیر محرم
5- و ابن الدعیّه فی البلاد محکم‌و ابن النبی الطهر غیر محکم
6- و بنات رملة فی القصور و عترةالمختار لم تحجب بسجف مخیم «2» 1- ای اسب، کجاست پسر کسی‌که بر برّاق سوار شد و هفت آسمان را درنوردید؟

2- ای اسب، کجاست پسر کسی‌که در هنگام نماز بخششی همراه با عفّت و کرامت دارد؟ «3»

3- ای اسب، کجاست پسر کسی‌که رود فرات مهریه‌ی مادرش بود و جگر او از تشنگی می‌سوخت؟

4- آب فرات را بر حسین حرام کردند و بر فرزندان طلقاء حرام نبود.

5- فرزند زناکار در سرزمین جایگاه دارد و فرزند پیامبر پاک جایی ندارد.

6- فرزندان رمله در قصر، عترت پیامبر مختار حجابی ندارند.

***

1- متی یا إمام العصر تقدم ثائراتقوم بأمر اللّه بالحق تصدع
2- و تردی بمسنون الغرار عصائبامدی الدهر قد سنوا الضلال و أبدعوا «4»

1- ای امام عصر! کی برای خونخواهی می‌آیی و به امر خداوند به حقّ قیام می‌کنی؟!

2- روزگار سالهای گمراهی و بدعت زیادی را طی کرده است. وقت آن رسیده که بیایی.

_____

(1)- ادب الطف؛ ج 6، ص 94.

(2)- همان؛ ص 117.

(3)- اشاره به آیه 55 سوره مائده؛ «إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَ هُمْ راکِعُونَ» ولی امر و یاور شما تنها خدا و رسول و مؤمنانی خواهند بود که نماز به‌پا داشته و به فقرا در

حال رکوع زکوة می‌دهند.
(4)- ادب الطف؛ ج 6، ص 106.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:493

سیّد ابراهیم بغدادی

سیّد ابراهیم بن سیّد محمّد بن سیّد علی حسنی بغدادی، پدر سیّد حیدر بوده است. آل حیدر از خانواده‌های مشهور در کاظمیه و بغداد از نسل او هستند. سید ابراهیم شاگرد علامّه سیّد مهدی بحر العلوم بوده است.
وی به سال 1227 ه. ق وفات یافت. «1»
***
1- لهفی لتلک الرّؤوس یرفعهاعلی رؤوس الرّماح اوضعها
2- لهفی لتلک الجسوم عاریةو ذاریات الصّبا تلفعها
3- لهفی لتلک الصّدور توطأ بالخیل و منها العلوم اجمعها
4- لهفی لتلک الاسود قد ظفرت‌بها کلاب الشّفا و اضبعها
5- لهفی لتلک الغصون ذاویةو من أصول التّقی تفرّعها «2» 1- برای سرهایی که پست‌ترین افراد آنها را بر سر نیزه‌ها افراشته‌اند، دلم می‌سوزد.
2- برای بدن‌های برهنه‌ای که بادهای شنی و گرم آنها را می‌سوزاند، دلم می‌سوزد.
3- برای سینه‌هایی که اسبها بر آنها گام می‌نهند و همه‌ی علوم دنیا در آنها جمع است، دلم می‌سوزد.
4- برای شیرهایی که به دست سگهای هار و کفتارها افتادند، دلم می‌سوزد.
5- برای شاخه‌های پژمرده‌ای که از اصل پاکی و طهارت روییده‌اند، دلم می‌سوزد.

_____
(1)- اعیان الشیعه؛ ج 2، ص 213.
(2)- همان؛ ص 214.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:494

سیّد ابراهیم عطّار

سیّد ابراهیم بن محمّد بن علی بن سیف الدین، از امرای مکّه بوده است. نسب او از جهت پدر به امام حسن مجتبی (ع) و از جهت مادر به امام حسین (ع) می‌رسید و از مشهورترین علمای شاعر بود.
وی در بغداد متولّد شده و در آنجا تحت تربیت پدر خود که از علما بوده، پرورش یافته است.
او در ماه شعبان سال 1230 ه. ق وفات یافته است. «1»
***
1- صدر یرضض بالخیول و إنّه‌کنز العلوم و عیبة الأسرار
2- یا منیة الکرّار بل یا مهجة المختار بل یا صفوة الجبّار
3- صلّی الإله علیکم و احلّکم‌دار السلام فنعم عقبی الدار «2» 1- سینه‌ای که در زیر سم اسبها لگد مال شده گنجینه‌ی دانش‌ها و صندوق اسرار بود.
2- ای آرزوی حیدر کرّار و ای پاره‌ی قلب محمّد مختار، تو برگزیده‌ی خداوند جبّار هستی.
3- تا دنیا باقی است سلام و درود خداوند بر شما باد.

---

(1)- ادب الطف؛ ج 6، ص 189.
(2)- همان؛ ص 187.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:495

حاج هاشم کعبی

حاج هاشم بن حاج حردان کعبی دورقی، از علما و فضلا و شعراست که، در دورق «1» متولد و رشد یافت، سپس به کربلا و نجف رفت. خطبا شعر او را در مجالس عزا با شور و هیجان خاصی بر منابر می‌خواندند. اکثر دیوان شعر او در مدح و رثای اهل بیت علیهم السّلام می‌باشد.
وی به سال 1231 ه. ق وفات یافته است. «2»
***
1- و معارضی أسل الرماح بعارض الخدّ الأسیل
2- و ردوا علی الظماء الرّدی‌ورد الزّلال السّلسبیل
3- و الشمس غابت بعد ماهدت الأنام إلی السبیل «3» 1- با گونه‌ای نرم و لطیف در جلو ضربه‌ی نیزه‌ها ایستاد. (سپر او کونه‌ی نرم او بود.)
2- با حالت تشنگی، مرگ را همچون آب زلال سلسبیل نوشید.
3- بعد از اینکه مردم را به راه راست هدایت کرد، خورشید غروب کرد.
***
1- تاللّه لا أنسی ابن فاطم و العدی‌تهدی الیه بوارقا و رعودا
2- قتلوا به بدرا فاظلم لیلهم‌فغذوا قیاما فی الضّلال قعودا
3- ساموه أن یرد الهوان أو المنیة و المسوّد لا یکون مسودا
4- فانصاع لا یعبا بهم عن عدّةکثرت علیه و لا یخاف عدیدا «4» 1- به خدا سوگند که هرگز پسر فاطمه (س) را در آن هنگام که دشمنان مانند رعد و برق به او حمله‌ور شدند، فراموش نمی‌کنم.
2- با کشتن او گویی ماه کامل را کشته‌اند و شب آنها تیره‌وتار گشته و در همه حال در گمراهی به سر می‌برند.
3- به او گفتند: یا ذلّت را بپذیر یا مرگ را! ولی مولا هیچگاه برده نمی‌شود.
4- آنها را رها کرد و به ایشان اهمیّتی نداد و با اینکه تعدادشان زیاد بود، ترسی از آنها به دل راه نداد.
***
1- ما بعد یوم ابن النّبی‌سوی المدامع و السّهاد
2- قتل ابن بنت محمّدلرضی یزید عن زیاد

_____
(1)- دورق: مسکن عشایر کعب در نزدیکی شهر اهواز.
(2)- ادب الطف؛ ج 6، ص 218.
(3)- همان؛ 215 و 216.
(4)- اعیان الشیعه؛ ج 10، ص 238.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:496 3- اشلاؤه فوق

الصّعید و رأسه فوق الصّعاد «1» 1- بعد از شهادت فرزند پیامبر (ص) غیر از اشک و اندوه چیزی نمانده است.
2- فرزند دختر پیامبر (ص) کشته شد تا یزید از ابن زیاد راضی شود.
3- بدن او پاره‌پاره بر خاک افتاد و سر او بالای نیزه رفت.
***
1- بأبی و أمّی عافرون علی الثّریأکفانهم نسج الرّیاح الذراری
2- تصّدی نحورهم فینبعث الشّذیفکأنّما تصدی بمسک داری
3- و مطرّحون یکاد من أنوارهمیبدو لعینک باطن الأسرار
4- نفست بهم أرض فأصبحتتدعی بهم بمشارق الأنوار «2» 1- پدر و مادرم فدایت باد که گردوغبار بیابان طف، کفن شما بود.
2- از خون ریخته شده‌ی شما درختی روئید که بوی مشک از آن به مشام می‌رسد.
3- گویی از انوار شما، باطن اسرار روشن می‌شود.
4- زمین طف به‌واسطه‌ی شما زنده است.

_____
(1)- همان؛ ص 239.
(2)- همان؛ ص 240.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:497

شیخ محمّد علی اعسم

شیخ محمّد علی اعسم بن شیخ حسین بن شیخ محمّد زبیدی نجفی، در حدود سال 1154 ه ق. در نجف متولّد شد، و به سال 1233 هجری در همانجا وفات یافته و در صحن مرتضوی دفن شد. وی از فحول شعرا و اکابر فقهای عصر خویش بود.
شیخ محمد علی پس از تکمیل اولیّات علوم متداوله مدارج عالی اجتهاد را نزد سید مهدی بحر العلوم پیمود و از مصاحبین و ملتزمین وی گشت و در محافل شعر و ادب در کنار سید شرکت می‌جست و اشعار زیادی را در مدح استادش سروده است.
او از شعرای اواخر قرن دوازده و اوایل قرن سیزدهم می‌باشد. وی دارای دیوان شعری است که اکثر قصاید آن در مراثی حضرت ابا عبد اللّه الحسین (ع) می‌باشد. «1»
از دیگر آثار او می‌توان «ارجوزه در ارث»، «ارجوزه در رضاع»، «ارجوزه در اطعمه» و «ارجوزه در دیات» را نام برد. شیخ محمد علی مجدد نهضت علمی خاندان آل اعسم است.
***
1- و کم منزل قد سمی بالنّزیلو لو طاولته السّما طالها
2- بنفسی کراما سخت بالنّفوسبیوم سمت فیه أمثالها
3- و صالوا کصولة أسد العرینرأت فی ید القوم أشبالها
4- تری أن في الموت طول الحیاةفکادت تسابق آجالها
5- و لم یبق للّسبط من ناصریلاقی من الحرب أهوالها
6- بنفسی فریدا أحاطت بهعداه فجاهد أبطالها
7- إلی أن هوی فوق وجه الثّریو «زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزالَها» «2»
8- تراهم علی الارض مثل النّجوممع البدر و الخسف قد غالها
9- قد استأصلوا عترة المصطفیو لم یخلق الکون إلّا لها «3» 1- چه منزل بلندمرتبه‌ای است که ساکنان آن در رفعت از آسمان بالاترند.
2- جان من فدای افراد کریمی باد که در روزی که با یاران خود به آسمانها پرواز کردند، جان خود را بخشیدند.
3- آنها مانند شیرانی که فرزندان خود را گرفتار می‌بینند (به دشمن) حمله کردند.
4- آنها چون می‌دیدند که طول زندگی در مرگ است، در رسیدن به مرگ از یکدیگر سبقت می‌گرفتند.
5- برای نوه‌ی پیامبر (ص) یاوری باقی نماند که در رویارویی آن نبرد (سخت) ایستادگی کند.

6- جانم فدای کسی باد که دشمنان او را محاصره کردند و او با قهرمانان آنها مجاهده کرد.
7- تا آنگاه که بر زمین افتاد و زلزله‌ای زمین را لرزاند.
8- آنان که بر خاک افتادند، گویی ستارگانی بودند که به همراه قرص ماه منخسف شدند.
9- آنها خانواده‌ی پیامبر (ص) را که هستی به خاطر آنها خلق شده است، درمانده کردند.

_____

(1)- ادب الطف؛ ج 6، ص 196.
(2)- اشاره به آیه 1 سوره زلزله؛ هنگامی‌که زمین به سخت‌ترین زلزله خود به لرزه درآید.
(3)- اعیان الشیعه؛ ج 9، ص 442. ادب الطف؛ ج 6، ص 194 و 195.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:498

شیخ عبد الحسین أعسم

شیخ عبد الحسین اعسم بن شیخ محمّد علی بن حسین بن محمّد اعسم زبیدی نجفی، در حدود سال 1177 ه. ق متولّد شد و در سال 1247 ه. ق در نجف وفات یافت و در همانجا دفن شد وی از فقها و مشاهیر علمای خاندان آل اعسم می‌باشد.
پس از تکمیل مقدمات علوم اسلامی نزد اساتید نجف اشرف، مدارج عالی اجتهاد را نزد سید مهدی بحر العلوم و شیخ جعفر صاحب «کاشف الغطا» و سید محسن «اعرجی» پیمود.
وی محقّق، مؤلف، ادیب، شاعر و فقیهی عالم بود که مراثی بسیار درباره‌ی ابا عبد اللّه الحسین (ع) سروده است «1».
از تألیفات او می‌توان: «ذرایع الافهام فی شرح شرایع الاسلام» در سه جلد، «شرح المواریث»، «شرح الرضا» و «شرح العدد» که هر سه کتاب از پدرش می‌باشد و او بر آنها شروحی نوشته است، و «دیوان شعر» در چند جلد. قسمتی از اشعار وی در اعیان الشیعه درج شده است «2».
***
1- ورد الحسین إلی العراق و ظنّهم‌ترکوا التّفاق إذ العراق کما هیه
2- یا ابن النبیّ المصطفی و وصیّه‌و أخا الزکی ابن البتول الزّاکیه
3- تبکیک عینی لا لأجل مثوبةلکنّما عینی لأجللک باکیه
4- أنست رزیتکم رزایانا التی‌سلفت و هونت الرزایا الآتیه
5- و فجائع الایام تبقی مدةو تزول و هی إلی القیامة باقیه
6- و یری دیار أمیة معمورةو دیار أهل البیت منهم خالیه
7- و اللّه یغضب للبتول بدون أن‌تشکو فکیف إذا أتته شاکیه «3» 1- حسین (ع) به عراق وارد شد، در حالی‌که گمان می‌کرد آنها نفاق را کنار گذاشته‌اند. ولی عراق همانگونه بود که بود.
2- ای پسر پیامبر برگزیده و پسر وصّی او و ای برادر شخص پاکیزه (امام حسن (ع)) و پسر زهرای تزکیه شده!
3- چشم من فقط بر غم شما گریه می‌کند نه برای ثواب.
4- مصیبت‌های شما، مصائب گذشته را به فراموشی سپرد و مصائب آینده را بر ما آسان ساخت.
5- حوادث ناگوار دنیا مدّتی کوتاه می‌پاید و سپس از بین می‌رود ولی مصیبت شما تا قیامت شما تا قیامت برجاست.
6- خانه‌های بنی امیه را آباد می‌بینم و خانه‌های اهل بیت رسول اللّه (ص) خالی است.
7- بدون اینکه حضرت زهرا (س) شکایتی بکند، خدا از آنچه برای او پیش

آمده خشمگین است، اگر شکایت کند چه می‌شود؟

_____

(1)- ادب الطف؛ ج 6، ص 289.
(2)- اعیان الشیعه؛ ج 7، ص 452- 457.
(3)- همان؛ ص 292 و 293.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:499

شیخ صادق عاملی

شیخ صادق بن ابراهیم بن یحیی عاملی، عالمی فاضل و شاعری ادیب است که از شرح حال او اطّلاعی در دست نیست. او به سال 1250 ه. ق در قریه طیّبه در جنوب لبنان وفات یافته است. «1»

***

1- قبر ثوی فیه الحسین و حوله‌أصحابه کالشّهب حفّت بالقمر

2- مولی دعوه للهوان فهاجه‌و اللّیث أن أحرجته یوما زأر «2» 1- حسین در آرامگاهش مانند ماهی آرمیده و اصحاب او که در اطرافش مدفونند همانند ستاره‌ها اطراف او را فراگرفته اند.

2- حسین (ع) آقایی است که گویی او را برای خوار کردن دعوت کردند و او دعوتشان را با شور پذیرفت. در حالی‌که هرگاه شیر را در تنگنا بگذارند غرّش می‌کند.

_____

(1)- ادب الطف؛ ج 6، ص 305.

(2)- همانجا؛ اعیان الشیعه، ج 7، ص 357.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:500

شیخ علی کاشف الغطاء

شیخ علی بن شیخ جعفر (صاحب کاشف الغطاء) بن شیخ خضر مالکی نجفی، از قبیله‌ی بنی مالک در عراق است. او در نجف متولّد شد و عالمی فقیه و اصولی بود. پایان عمرش را در کربلا گذرانیده و به سال 1253 ه. ق در کربلا وفات یافته است.
او را در نجف دفن کردند. «1»
***
1- مررت بکربلاء فهاج وجدی‌مصارع فتیة غرّ کرام
2- أسائل ربعها عن ساکنیه‌ولاة العزّ و الرّتب السّوامی
3- و مثل لی الحسین بها غریباعنائی للغریب المستضام
4- یحامی عن حقیقته وحیدابنفسی ذلک البطل المحامی
5- و لم أرمثل رزئک لیس ینسی‌علی الأیّام عاما بعد عام
6- ألا یا کربلا کم فیک بدرعلاه الخسف من بعد التّمام «2» 1- بر کربلا که قتلگاه جوانان برازنده است، گذشتم و اندوه و حزن من شدّت یافت.
2- از زمین کربلا درباره‌ی ساکنین آن پرسیدم. آنان‌که دارای عزّت و شرف و مراتب عالی هستند.
3- روزی را به خاطر آوردم که امام حسین (ع) در آنجا غریب و تنها بود و رنج و اندوه من به خاطر این غریب (بزرگوار) و مصیبت اوست.
4- در آن هنگام او از حقیقت خود به تنهایی دفاع می‌کرد. جان من فدای این قهرمان مدافع حقیقت باد.
5- من مصیبتی چون مصیبت شما ندیدم که هیچگاه با گذشت زمان فراموش نمی‌شود.
6- ای کربلا، چه ماههایی در تو بودند که قرص کامل آنها به خسوف گرایید و ناپدید شد.

_____
(1)- ادب الطف؛ ج 6، ص 328.
(2)- اعیان الشیعه؛ ج 8، ص 178.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:501

شیخ صالح تمیمی

ابو سعید، شیخ صالح بن درویش بن علی بن محمّد حسین بن زین العابدین کاظمی نجفی حلّی بغدادی معروف به شیخ صالح تمیمی شاعر مشهور قرن سیزدهم هجری که در سال 1218 ه. ق در کاظمیّه به دنیا آمده و به سال 1261 (ه. ق) در همان شهر وفات یافته و در آنجا دفن شده است.
ابو سعید از شعرای شیعه در کاظمین بود. وی پس از مقدمات فنون ادب در اوائل عمر خویش پدرش را از دست داد و در سایه‌ی جدّش شیخ علی تربیت یافت و فنون شعر را از وی فراگرفت و نیز با وی به نجف هجرت نمود و به حوزه‌ی درس علمای نجف منجمله سید مهدی بحر العلوم ملحق گردید و به جهت مشاعره با علامه بحر العلوم از اعضای فعال «انجمن پنجشنبه» نجف گردید. وی ترقی علمی و ادبی شایانی یافت و از بزرگان شعر و ادب به حساب آمد و حتی او را «ابو تمام قرن سیزدهم هجری» می‌خوانند.
ابو سعید در سال 1241 هجری از نجف به حلّه هجرت کرد. او علاوه بر شاعری اطلاعات وسیعی در نسب‌شناسی و قصص عرب داشت و اشعار بسیاری از عصر جاهلی و اسلامی را از حفظ داشت.
شیخ صالح دارای مؤلفات بسیاری است. از مشهورترین آنها کتاب «شرک العقول فی غریب المنقول» که تاریخی سندی است و حوادث مابین سالهای 1200 تا 1240 قمری را که شامل جنگها و حوادث عصر خویش است را نگاشته است. کتاب «الاخبار المستفادة من منادمة الشاه‌زاده»، «درر النحور فی مدائح الملک منصور»، «دیوان شعر» که فرزندش شیخ کاظم تمیمی تدوین و طبع کرده است.
وی اشعار بسیاری در مناقب امیر المؤمنین علی (ع) و رثای ابی عبد اللّه سید الشهداء سروده است که از شهرت خاصی برخوردار است. قسمتی از اشعار وی را سید محسن امین عاملی در اعیان الشیعه ضبط نموده است «1».
***
1- قسّاورة یوم القراع رماحهم‌تکفلن أرزاق النّسور القشاعم
2- مقلّدة عن عزمها بصوارم‌لدی الروع أمضی من حدود الصوارم
3- أشّد نزالا من لیوث ضراغم‌و أجری نوالا من بحور خضارم
4- غدا ضاحکا هذا و ذا متبسّماسرورا و ماثغر المنون بباسم
5- و ما سمعت أذنی من الناس ذاهبإلی الموت تعلوه مسرة قادم
6- کأنهم یوم (الطّفوف) و للضباهنالک شغل شاغل بالجماجم «2» 1- آنها در روز جنگ همانند شیرهایی بودند که تیرهایشان رزق کرکس‌های بزرگ

را تأمین می‌کرد.
2- در هنگام جنگ، عزم و اراده‌ای را همانند شمشیر به خود بسته بودند که (این اراده) از لبه‌های شمشیرهایشان تیزتر و استوارتر بود.

_____

(1)- ادب الطف؛ ج 7؛ ص 26- 29.
(2)- همان؛ ص 22.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:502
3- مبارزه‌ی آنها با دشمنان از مبارزه‌ی شیران خشمگین، سخت‌تر و قدرت آنها در جنگ مانند دریاهای طوفانی بود.
4- چهره‌های آنان خندان و متبسّم و شادمان بود. ولی مرگ با قیافه‌ی خشمگین به سوی آنان می‌شتافت.
5- هیچ‌گاه نشنیده‌ام که گروهی از مردم چنین شادمان به استقبال مرگ بروند، گویی که از مسافر عزیزی استقبال می‌کنند.
6- گویی آنان در روز طف با لبه‌ی تیز شمشیرها به جدا کردن جمجمه‌های دشمن، سخت مشغول بودند.
***
1- رجال طلقوا الدنیا و من ذاصبا لطلاق کاعبة النهود
2- دعاهم نجل فاطمة بیوم‌یشیب لذکره رأس الولید
3- کأنّ رماحهم تتلو إلی هم‌لصدق الطعن أوفوا بالعقود
4- إذا ما هز عسال تصابواکما یصبی إلی هزّ القدود
5- فلیس یصافح الحوراء الّافتی یهوی مصافحة الحدید «1» 1- آنها مردانی بودند که دنیا را طلاق دادند. غیر از آنها چه کسی می‌تواند دختری زیباروی را طلاق دهد؟
2- پسر فاطمه (س) آنها را برای روزی فراخواند که یاد آن، طفل را پیر می‌کند.
3- چون با خلوص نیّت می‌جنگیدند گویی نیزه‌ها به آنها می‌گفتند: به عهدتان وفا کنید.
4- حرکت نیزه‌ها در نظر آنان همانند رقص زیبارویان بود.
5- با حوریان بهشتی کسی مصافحه و دیدار نمی‌کند مگر جوانمردی که با آهن (شمشیر و نیزه) مصافحه نماید.
***
1- فلهفی، لمولای الحسین و قد غدافریدا وحیدا فی وطیس الملاحم
2- یری قومه صرعی و ینظر نسوةتجلببن جلباب البکا و المآتم
3- یکرّ علیهم مثلما کرّ حیدرعلی أهل بدر و النّفیر المزاحم
4- و لمّا أراد اللّه إنفاذ أمره‌بأطوع منقاد الی حکم حاکم
5- أتیح له سهم تبوّأ نحره‌تبوّأ نحری لیته و غلاصمی

6- فهدّت عروش الدّین و انطمس الهدیو أصبح رکن الحقّ واهی الدّعائم
7- و أعظم خطب لا تقوم بحمله‌متون الجبال الرّاسیات العظائم
8- عویل بنات المصطفی مذ أتی لهاجواد قتیل الطّف دامی القوائم «2» 1- غم و اندوه من بر مولایم حسین (ع) که در کوران جنگ به تنهایی جنگید و به شهادت رسید.
2- امام (ع) خاندانش را می‌دید و زنان اهل بیتش را می‌نگریست در حالی‌که چادر در گریه و ماتم به سر انداخته بودند.
3- امام (ع) بر دشمن هجوم برد. آن‌چنان‌که پدرش علی (ع) در روز بدر پی‌درپی بر دشمن یورش می‌برد.

---

(1)- همان؛ ص 25.
(2)- ادب الطف؛ ج 7، ص 23.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:503
4- و خداوند می‌خواست که او را کشته ببیند و حسین (ع) به حکم الهی راضی بود.
5- و تیری بر حسین (ع) اصابت کرد، سپس با شمشیر سر از پیکر مقدّسش جدا کردند، که گوشت ما بین سر و گردنش نمودار شد. (سرش را از قفا بریدند.)
6- با شهادت او عرش پروردگار به لرزه درآمد و چراغ هدایت خاموش شد.
7- و کوههای استوار به لرزه درآمدند.
8- و زنان اهل بیت (ع) هنگامی‌که اسب خونین امام (ع) به خیمه‌ها بازگشت شیون سر دادند.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:504

شیخ حسن بن علی بن عبد الحسین بن نجم سعدی رباحی دجیلی «1» الاصل که به سال 1199 ه. ق در نجف متولّد شد و به سال 1277 ه. ق در همان شهر درگذشت و در ایوان بزرگ صحن مرتضوی مدفون گردید. «2»

***

1- یتسلقون مطهما یستصحبون‌ثقفا یتقلّدون مذکّرا
2- نصروا ابن بنت نبیّهم فتسنّمواعزّا لهم فی النشأتین و مفخرا
3- حتی ابیدوا و الریاح تکفّلت‌بجهازهم کفنا حنوطا أقبرا
4- للّه یوم ابن بتول فانّه‌أشجی البتولة و النّبیّ و حیدرا
5- یوم ابن حیدر و الخیول محیطة‌بخباه یدعو بالنّصیر فلا یری
6- من مبلغ الزّهراء أنّ سلیلهاعار ثلاثا بالعرا لن یقبرا
7- یا کربلا طلت السماء مراتباشرفا تمنّت بعضه أمّ القری «3» 1- آنان در حالی‌که شمشیرهای برنده را حمایل کرده و نیزه‌های بلند و استوار به دست گرفته بودند، بر اسبهای نیرومند سوار شده،
2- به یاری فرزند دختر پیامبر (ص) شتافتند و افتخار دو جهان را به دست آوردند.
3- تا اینکه به شهادت رسیدند و بادها آنان را کفن پوشاندند و حنوط و دفن آنها را عهده‌دار شدند.
4- روزی‌که فرزند بتول در حالی‌که پیامبر (ص) و علی (ع) نظاره‌گر مظلومیت و پاره‌پاره شدن فرزندشان بودند.
5 و 6- روزی‌که پسر حیدر (ع) در محاصره‌ی دشمنان قرار داشت ولی کسی نبود که به فرزند زهرا یاری برساند.
7- ای کربلا، شرف تو از آسمان فراتر رفت. چنان‌که امّ القری (مکّه) قدری از این شرافت را آرزو می‌کند.

***

1- نفسی الفداء لسیّدخانت مواثقه الرعیّة
2- رامت أمیّة ذلّةبالسّلم لا عزّت أمیّة
3- فأبی اباء الاسدمختارا علی الذّل المنیّة
4- فهناک صالت دونه‌آساد غیل هاشمیّة
5- سلبت محاسنه القناالّا مکارمه السنیّة
6- و علیکم مادام فضلکم علی الناس التحیّة «4» 1- جانم فدای آقایی که مردم در عهد خود نسبت به او خیانت ورزیدند.

_____

(1)- دجیل: ناحیه‌ای در کربلا.

(2)- ادب الطف؛ ج 7، ص 105 و 106.
(3)- همان؛ ص 103- 105.
(4)- همان؛ ص 107.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:505
2- بنی امیّه می‌خواستند با مسالمت و در حال صلح، او را ذلیل کنند. خدا هیچگاه آنها را عزیز نگرداند.
3- او مانند شیری به اختیار خود مرگ را بر ذلّت ترجیح داد و آن را برگزید.
4- در آن صحنه، شجاعان بنی هاشم مانند شیرهای بیشه از او دفاع کردند.
5- نیزه، سیمای نیکوی او را گرفت، لکن نتوانست فضایل والای او را از وی بگیرد.
6- بر شما سلام و تحیت باد مادامی‌که برتری و فضل شما بر مردم وجود دارد.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:506

عبد الباقی عمری

عبد الباقی بن سلیمان بن احمد عمری فاروقی موصلی، به سال 1204 ه. ق در موصل متولّد شد. وی در بغداد مناصب حکومتی داشته است. او به سال 1279 ه. ق در بغداد وفات یافت و در همان شهر دفن شد. نسب او به عمر بن خطّاب می‌رسد. قصیده‌ای در مدح امیر المؤمنین علی (ع) دارد. «1»

***

1- قضی نحبه فی یوم عاشور من غدت‌علیه العقول العشر تلطم بالعشر

2- قضی نحبه من راح للحرب خانصاببحر دم فانصب بحر علی بحر «2» 1- عقول ده‌گانه در مصیبت کسی‌که در روز عاشورا به شهادت رسید، دست بر سر زدند.

2- او دریایی از علم بود که (در روز عاشورا) در میان دریایی از خون غرق شد.

_____

(1)- ادب الطف؛ ج 7، ص 127.

(2)- همان؛ ص 129.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:507

شیخ ابراهیم مخزومی عاملی

شیخ ابراهیم بن صادق بن ابراهیم مخزوی عاملی طیّبی، از شعرای قرن دوازدهم هجری که به سال 1221 ه. ق در قریه‌ی طیّبه از نواحی جبل عامل متولّد شد و به سال 1284 هجری در همان‌جا درگذشت. شیخ ابراهیم برای کسب علم در سال 1252 هجری به نجف مسافرت کرد و در محضر شیخ حسن بن شیخ جعفر صاحب کاشف الغطاء و شیخ مرتضی انصاری کسب علم نمود. او مردی عالم و شاعر بود و اشعار فراوانی از وی نقل شده است. «1»

***

1- و أماثل شربوا بأقداح الولاصافی المودة من عیون یقین

2- سبقوا بجدّهم الوجود و آدم‌ما بین ماء فی الوجود و طین

3- لا عیب فیهم غیر أنّهم لدی الهیجاء لا یخشون ریب منون «2» 1- آنان بزرگوارانی بودند که جامهای زلال دوستی را از چشمه‌ی یقین نوشیدند.

2- در آن‌هنگام‌که خمیر آدم سرشته نشده بود. جدّ آنها در آفرینش بر آدم (ع) پیشی گرفته بود.

3- آنان هیچ عیب و نقصی نداشتند و در جنگ از مرگ نمی‌هراسیدند.

_____

(1)- اعیان الشیعه؛ ج 2، ص 144.

(2)- همان؛ ص 150. ادب الطف، ج 7، ص 174.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:508

شیخ صالح کوّاز

ابو المهدی بن حاج حمزه عربی محتد ملقّب به شیخ صالح کوّاز از قبیله‌ی «خضیرات» است. وی از شعرای قرن دوازدهم هجری است که به سال 1233 ه. ق متولّد شده و در سال 1290 ه. ق درگذشته و در نجف دفن شده است.
شیخ صالح عالمی بزرگوار و در ادب و نحو کم‌نظیر بود. اشعار رثایی او در مجالس عزا خوانده می‌شود. «1»
***
1- کأن جسمک موسی مذ هوی صعقاو أن رأسک روح اللّه مذ رفعا «2»
گویی جسد تو مانند موسی بود که مدهوش افتاد و سر تو در بالای نیزه گویی عیسی روح اللّه بود.
*** قصیده‌ای در رثای حسین (ع) که ابیات آن تلمیحی است به داستان انبیاء در قرآن: «3»
1- و معشر راودتهم عن نفوسهم‌بیض الضبا غیر بیض الخرد العرب
2- فانظر لاجسادهم قد قدّ من قبل‌اعضاؤها لا إلی القمصان و الأهب
3- فقل بهاجر اسماعیل احزنهامتی تشط عنه من بحر الظّما تؤب
4- و ما حکتها و لا أمّ الکلیم أسی‌غداة فی الیم القته من الطلب
5- هذی الیها ابنها قد عاد مرتضعاو هذه قد سقی بالبارد العذب
6- فایّن هاتان ممّن قد قضی عطشارضیعها و نأی عنها و لم یؤب
7- شارکنها فی عموم الجنس و انفردت‌عنهن فیما یخصّ النوع من نسب
1- آنان گروهی بودند که شمشیرها به دنبال جانهای آنان می‌دویدند، نه دختران سفیدروی جوان.
2- به اجساد آنان نگاه کن، این اعضای بدنشان است که از جلو دریده شده نه پیراهن و لباس آنها (زیرا هرگز پشت به دشمن نکردند).
3- هنگامی‌که هاجر از تشنگی به هر طرف می‌دوید وجود اسماعیل ناراحتی او را کم می‌کرد.
4- داستان مادر موسی هم خیلی ناراحت‌کننده نیست در آن‌هنگام که فرزندش را که فرعون در طلب او بود، به دریا افکند.
5- این یکی، پسرش برای شیر خوردن به او برگشت و آن یکی، پسرش را از آب سرد گوارا سیراب کرد.
6- این دو زن کجا و آن‌که کودک شیرخواره‌اش تشنه‌لب شهید شد و از او دور شد و دیگر برنگشت کجا؟
7- این زن با آن دو نفر از یک جنسند، ولی از نظر نسب و نوع از آنها جدا و ممتاز است.

***
1- و لو رآک بأرض الطّف منفرداعیسی لما اختار أن ینجو و یرتفعا

_____
(1)- ادب الطف، ج 7، ص 214.
(2)- همان؛ ص 217.
(3)- همان؛ ص 224 و 225.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:509 2- و لا أحبّ حیاة بعد فقدکمو لا أراد بغیر الطّف مضطجعا
3- قوموا فقد عصفت بالطّف عاصفةمالت بأرجاء طود العزّ فانصدعا
4- لا أنتم أنتم ان لم تقم لکم‌شعواء مرهوبة مرأی و مستمعا
5- نهارها أسود بالنقع مرتکمو لیلها أبیض بالقضب قد نصعا
6- فلتلطم الخیل خدّ الارض عادیةفخدّ علیا نزار للثرّی ضرعا
7- و لتذهل الیوم منکم کلّ مرضعةفطفله من دما أوداجه رضعا «1» 1- اگر عیسی (ع) می‌دید که تو در سرزمین طف تنها هستی، هیچگاه نجات خویش را برنمی‌گزید و به سوی آسمان بالا نمی‌رفت.
2- و بعد از رفتن شما زندگی را دوست نمی‌داشت و جز سرزمین طف آرامگاهی را نمی‌جست.
3- بپاخیزید که در اطراف کوه عزّت، طوفانی برخاسته که کوه را پاره‌پاره می‌کند.
4- اگر نبرد پرخونی که دیدن و شنیدن آن سهمناک است برای شما برپا نشود، شما به مراتب والای خود دست نمی‌یابید.
5- جنگی که در آن از گردوغبار متراکم روزش سیاه و از درخشش شمشیرها شبش روشن گردیده است.
6- در آن جنگ باید اسبها بر گونه زمین لطمه زنند، چون بهترین فرد از نسل نزار بر خاک افتاده است.
7- در این روز هر شیردهنده‌ای باید شیرخوار خود را رها کند (فراموش کند) چون فرزند او از خون گردن خویش شیر خورده است.
***
1- باسم الحسین دعا نعاء نعاءفنعمی الحیاة لسائر الاحیاء
2- قد کان موسی و المنیة اذ دنت‌جاءته ماشیة علی استحیاء
3- و له تجلی اللّه جل جلاله‌فی طور وادی الطّف لا سیناء
4- و هناک خر و کل عضو قد غدامنه الکلیم مکلم الاحشاء «2» 1- به نام حسین (ع) که به تمامی زندگان، زندگی بخشید.
2- موسی (ع) و آرزوهایش در نزد حسین (ع) باید شرم داشته باشند.
3- و هنگامی‌که خداوند در وادی طف بر او متجلّی شد نه در سینا.
4- در آنجا هر عضوی از اعضای کلیم (ع) در برابر او مدهوش شد و با

همه‌ی اعضا در مقابل او به سخن درآمد.

_____

(1)- همان؛ ص 227.

(2)- همان؛ ص 213.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:510

شیخ محمّد نصّار

شیخ محمّد نصّار بن شیخ علی بن ابراهیم بن محمّد شیبانی لملومی «1» مشهور به ابن نصّار شاعر معروف و ادیب مشهور و فاضلی والامقام بود. وی به سال 1292 ه. ق درگذشت. «2»
***
1- فأتته زینب بالجواد تقوده‌و الدمع من ذکر الفراق یسیل
2- و تقول قد قطعت قلبی یا أخی‌حزنا فیا لیت الجبال تزول
3- فتبادرت منه الدموع و قال یاأختاه صبرا فالمصاب جلیل
4- فبکت و قالت یا ابن أمی لیس لی‌و علیک ما الصبر الجمیل جمیل
5- ورنت الی نحو الخیام بعولةعظمی تصب الدّمع و هی تقول
6- قوموا الی التودیع إنّ أخی دعابجواده ان الفراق طویل
7- فخرجن ربات الخدور عواثراو غدا لها حول الحسین عویل «3» 1- زینب (س) در حالی به نزد برادرش آمد که اشکش همانند سیل روان بود.
2- و گفت: «برادرم! قلب من پاره شد و محزون هستم کاش کوهها فرو می‌ریختند.»
3- امام فرمود: «ای خواهرم صبر پیشه کن! زیرا که برای مصیبت دیده در صبر اجر عظیمی است.»
4- زینب گریست و گفت: «ای پسر مادرم! صبر در برابر مصیبت و عزای تو زیبا و جمیل نیست.»
5- زینب آنگاه به سوی خیمه‌ها رفت، درحالی‌که صدای گریه و ضجّه‌اش به گوش می‌رسید، فرمود:
6- «بلند شوید، هنگام وداع رسیده است. برادرم برای خداحافظی آمده و فراق او خیلی طولانی است.»
7- زنان اهل بیت از خیمه‌ها بیرون آمدند و دور امام (ع) حلقه زدند.

_____
(1)- لملوم: قریه‌ای در کناره‌ی فرات عراق.
(2)- ادب الطف؛ ج 7، ص 233.
(3)- همان؛ ص 232.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:511

احمد بن قفطان

شیخ احمد بن شیخ حسن قفطان سعدی ریاحی نجفی، در سال 1235 ه. ق متولد و به سال 1293 ه. ق درگذشت، و در وادی السّلام نجف دفن شد. «1»

***

1- لو لا المحرّم ما سفکت مدامعالسوی المحرّم سفکهنّ محرّم

2- یوم الحسین بکربلاء و صحبهضربوا القباب علی البلاء و خیّموا 1- اگر محرم نبود هیچ اشکی نمی‌ریختم زیرا اشک ریختن بر غیر از محرّم، حرام است.

2- همان محرّمی که در آن، امام حسین (ع) و یارانش در آغوش بلا خیمه زدند و بر بلا ساکن شدند.

_____

(1)- ادب الطف؛ ج 7، ص 239.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:512

شیخ رحمة اللّه کرمانی

شیخ رحمة اللّه بن علی کرمانی شارح مراثی بحر العلوم در قرن سیزدهم هجری می‌زیست و فضل و کمال و خلوص و اخلاص او از شرح مراثی آشکار است ظاهرا شرح شیخ رحمة اللّه نام خاصی نداشته ولی مرحوم علامه تهرانی آنرا «وسیلة النجاة» نام نهاده است.
وی به سال 1296 ه. ق درگذشت. «1»
***
1- کبدی علی طول الجوی یتقطّعنفسی علی جلل البلیّة تفزع
2- یا قارعا سنّ الّذی لثم النّبیّ‌شلّت یمینک لا تری لک ترفع
3- یا شامتا فی قتل سبط محمّداقطع لسانک ذا کلامک یسمع
4- یا فاریا أو داج محروق الخبالا تفرین من ذا النّبیّ یجزّع
5- یا جالسا صدر ابن بنت محمّدعین الرّسول بما فعلت تدمع
6- أورت زناد البغی روما للقری‌نارا إلی یوم الجزا تتسفّع
7- لو کنت شاهد ماجری فی کربلاءیا مرتضی ببنیک فمإذا تصنع
8- لو کنت مسبیّات أهلک ناظرابین العدی فبما هنالک تقنع
9- وا حسرتا أین الرّسول و سبطه‌عن حجره فی حجر أرض یضجع
10- لم أنس زین العابدین مغلّلاو بنات أحمد حاسرات تلمع
11- قد ضاق صدری بوقوع مصائب‌یا قامع الأشرار هل لک مرجع
12- یا قاصم الفجّار قم بالسّیف قدضاع الرعیّة إن یکن لک مطمع «2» 1- شعله‌ی حرارت حزن و اندوه و شورش جگر در زمان دراز، جگر مرا پاره می‌کند و مصیبت بزرگ که واقعه‌ی جانسوز کربلا باشد، جان را می‌گدازد و مرا به فریاد و ناله می‌آورد.
2- ای کسی‌که دندان شخصی را می‌کوبی که مکرّر پیغمبر (ص) آن لب و دندان را می‌بوسید، خشک باد دست تو و به فرمان تو مباد و دیگر نبینی آن دست را که بلند شود.
3- ای کسی‌که شماتت و اظهار خوشحالی می‌کنی به‌واسطه‌ی اینکه فرزندزاده‌ی رسول خدا را شهید کردی، زبان بریده‌ی خود را کوتاه کن که رسول خدا حاضر و ناظر است و سخن‌های تو را می‌شنود.
4- ای کسی‌که رگهای گردن فرزندزاده‌ی رسول خدا را قطع می‌کنی، و خیمه‌های او سوخته شده‌اند. رگهای گردن او را قطع مکن زیرا از این فعل قبیح رسول خدا جزع می‌کند و اظهار حزن و اندوه می‌فرماید.
5- ای کسی‌که سینه‌ی پسر دختر رسول خدا را نشیمنگاه نمودی و از خدا و پدر و مادر او شرم نکردی! از این فعل قبیح

---

(1)- شرح مراثی سید بحر العلوم؛ ص 51 و 52.
(2)- همان؛ ص 295 به بعد.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:513
خود چشم رسول خدا را به گریه درآوردی.
6- به جهت مهمانی چوبهای آتش برافروختند. آتشی را که تا روز قیامت زبانه می‌کشد و خاموش نمی‌شود.
7- یا مرتضی علی! اگر حاضر بودی و می‌دیدی در کربلا اهل کوفه و شام با اولاد تو چه کردند، مردانشان را کشتند و زنانشان را اسیر کردند، نمی‌دانم چه می‌کردی.
8- ای کسی‌که از غایت شجاعت و پردلی به شیر خدا ملقّب شدی و گردنکشان روزگار را ذلیل نمودی! نمی‌دانم اگر اهل و عیال خود را اسیر و دستگیر می‌دیدی به چه قناعت می‌کردی.
9- ای حزن و اندوه در این مصیبت زیاد شو! نمی‌دانم کجا بود رسول خدا در زمین کربلا تا ببیند فرزندزاده و جگر گوشه‌ی خود را که در کنار خود پرورش داده بود، چگونه پهلو بر خاک نهاده و به خاک و خون آغشته شده است.
10- هرگز فراموش نمی‌کنم امام زین العابدین را در حالتی که غلّ جامعه بر گردن آن حضرت گذارده بودند، و دختران رسول خدا با سرهای برهنه مانند ماه شب چهارده می‌درخشیدند.
11- به تحقیق سینه‌ی من از بسیاری مصیبت‌هایی که بر ائمه طاهرین علیهم السّلام و دوستان و شیعیان آنها وارد شد، تنگ شده است. ای کسی‌که گردنهای اشرار و مفسدین را کوبنده هستی، چرا رجوع و ظهور تو دیر شده است؟ و چقدر محروم بودن از خدمت تو، مشکل است.
12- ای قطع‌کننده ریشه فجّار و فسّاق! دوستان و شیعیان تو از جور و ظلم مفسدین و معاندین تباه شدند. اگر نظر التفاتی به آنها داری، برخیز با شمشیر، و رعیّت خود را از چنگ دشمنان خلاص کن.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:514

سیّد موسی طالقانی

سیّد موسی بن سیّد جعفر بن علی بن سیّد حسین طالقانی نجفی، به سال 1250 ه. ق در نجف متولّد شد و به سال 1298 ه. ق وفات یافته و در نجف دفن شد.
او به فضل و ادب مشهور بود. در دیوان شعر او قصاید گوناگون به مناسبت‌های مختلف وجود دارد. «1»
***
1- یا نازلین بکربلا کم مهجةفیکم بفادحة الکروب تصاب
2- و معانق سمر الرماح کأنهاتحت العجاج کواعب أتراب
3- بطل ینّکره الغبار و عابدما أنکرته الحرب و المحراب
4- کم موقف لهم به خرس الردی‌رعبا و ضاقت بالکماة رحاب «2» 1- ای کسانی‌که در کربلا فرود آمدید، چه خون جگرها و مصائب و اندوه به شما روی آورد.
2- شما نیزه‌ها را در میان گردوغبار چنان در آغوش گرفتید که دختران زیبا را در آغوش می‌گیرند.
3- او قهرمانی است که در زیر غبار شناخته نمی‌شود و زاهدی است که شبها محراب نیز با او آشناست.
4- برای آنها موفقیّت‌هایی پیش آمد که مرگ (با دیدن آنها) از ترس لال شده و فضا را بر دلاوران تنگ ساخت.

_____
(1)- ادب الطف؛ ج 7، ص 256.
(2)- همان؛ ص 255.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:515

شیخ عبد الرّضا پسر شیخ حسن و از شاعران برجسته قرن سیزدهم است قصاید بسیاری در رثای امام حسین و اهل بیت (ع) سروده است. «1» دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ج1 515 شیخ عبد الرضا خطی ..... ص : 515
*
1- یا مخرس الموت ان سمتک نادبةمن النوادب کیف اغتالک الشجب
2- لو تعلم البیض من أردت مضاربهانبت و فل شباها الروع و الرهب
3- و لو درت عادیات الخیل من وطأتاشلاءه لاعتراها العقر و النقب
4- راموا بمقتله قتل الهدی فجنواعارا تجدده الاعوام و الحقب «2» 1- ای کسی‌که زبان مرگ را بسته‌ای و گریه‌کننده بر تو می‌گرید، غمها چگونه می‌توانست تو را از پای درآورد؟
2- اگر شمشیرها می‌دانستند که بر چه بدن‌هایی فرود می‌آیند، خودشان می‌مردند و لبه‌های آنها از ترس می‌شکست.
3- اگر اسب‌های دونده می‌دانستند که بر سینه‌ی چه کسی گام می‌گذارند، نسلشان نابود می‌شد یا به بیماری جرب مبتلا می‌شدند.
4- (دشمنان) با کشتن او آرزوی نابودی هدایت را داشتند و با این کار، ننگ و عاری برای خود گرد آوردند که هر سال تجدید می‌شود.

_____
(1)- ادب الطف؛ ج 7، ص 298.
(2)- همان؛ ص 297.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:516

سیّد محمّد ادهمی

سیّد محمّد ادهمی به سال 1170 ه. ق در اعظمیّه متولّد شد. نسب او به امام موسی کاظم (ع) می‌رسد. وی در شهر حلّه منصب قضاوت داشته و به سال 1299 ه. ق به امر حکّام حلّه کشته شده است. «1»

ـ*ـ

1- عجبا لقوم یدّعون ولاءهعاشورا و فی ألایام عاشوراء

2- من لم یمت بعد الحسین تأسفاعندی و اعداء الحسین سواء «2» 1- شگفت است که گروهی دعوی دوستی او حسین (ع) را دارند و زنده هستند در حالی‌که در دنیا روز عاشورایی وجود دارد.

2- کسی‌که بعد از (قتل) حسین (ع) از تاسف نمیرد، در نزد من با دشمنان او یکسان است.

***

1- أودی الحسین و قد أراق دماءهشمر فاشجی رزؤه أعداءه

2- فاسکب دموعک لابن بنت المصطفیإن کنت و یحک للبتولة مسعفا

3- بل مت علیه تأسفا و تلهّفامن لم یمت بعد الحسین تأسفا

4- عندی و أعداء الحسین سواء «3»

1- من حسینی را دوست دارم که خونش را شمری که از پلیدترین دشمنانش بود بر زمین ریخت.

2- اشکهایت را بگذار تا برای پسر دختر مصطفی (ص) سرازیر شود، و باید بر ظلمی که بر فاطمه (س) روا داشتند تأسف بخوری!

3 و 4- بلکه باید از این مصیبت بمیری. زیرا کسی‌که بعد از حسین (ع) از تأسف بر او نمیرد، نزد من با دشمنان او یکسان است.

---

(1)- ادب الطف؛ ج 6، ص 299.

(2)- همان؛ ص 298.

(3)- همانجا.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:517

شیخ ابراهیم قفطان

شیخ ابراهیم بن حسن بن نجم سعدی ریاحی نجفی، از آل رباح مشهور به «قفطان» است. آل قفطان در شهر نجف از خانواده‌های قدیمی مشهور به علم و فضل بوده‌اند. شیخ ابراهیم در نجف متولّد شد، وی در همان شهر تحصیل کرد و در همان شهر نیز وفات یافته و مدفون است. تاریخ ولادت و وفات او معلوم نیست. امّا پدرش به سال 1279 (ه. ق) وفات یافته است.
ـ*ـ
1- انیخت لهم عند الطّفوف رکاب‌و ناداهم داعی القضا فأجابوا
2- یقودون للحرب العوان شوازبالها بین ارجاء الفضاء هباب
3- تقل علیها من لؤی فوارس‌شداد علی وقع النّصان صلاب
4- إذا جانب الهندی فی الحرب غمده‌فما الغمد الا هامة و رقاب
5- عسی ان یغیث الدّین فی اللّه ثائربه الحکم فصل و المقال صواب
6- فعدل و لا عفو و قتل و لا فداو أمن به الف السّوام ذئاب «1» 1- مرکب‌هایشان در زمین طف توقف کرد و آنها به ندای دعوت‌کننده‌ی به مرگ، پاسخ دادند.
2- به عزم پیکار بر اسبهای اصیل سوار شدند و از حرکت آنها همه‌جا را غبار گرفته بود.
3- آنها سوارکارانی از نسل «لؤی» بودند که با شمشیر، ضربه‌های سهمگین بر دشمن فرود می‌آوردند.
4- هر شمشیر هندی که از غلافش بیرون می‌آمد، بر یک سر یا یک گردن فرود می‌آمد و آن را غلاف خود قرار می‌داد.
5- به آرزوی روزی‌که کسی به یاری دین خدا بیاید و قضاوت نهایی و حرف عادلانه و درست را با خود بیاورد.
6- در آن زمان عدالت اجرا می‌شود و دشمنان جنایتکار (که آن جنایت‌ها را درباره‌ی اهل بیت مرتکب شده‌اند). مورد عفو قرار نمی‌گیرند و قصاص می‌شوند و دیه و فدیه از آنان پذیرفته نمی‌شود و امنیتی برقرار می‌شود که گرگ با میش با هم الفت می‌یابند.

_____
(1)- اعیان الشیعه؛ ج 2، ص 125.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:518

سیّد حیدر حلّی

سیّد حیدر حلّی در شعبان سال 1246 ه. ق در شهر حلّه متولد شد. نسب او به امام حسین (ع) می‌رسد. او در کودکی یتیم شد و تحت سرپرستی عمویش سیّد مهدی قرار گرفت و به سال 1304 ه. ق در حلّه وفات یافت و در نجف اشرف در صحن مرتضوی به خاک سپرده شد.
وی از شعرای اواخر قرن سیزدهم می‌باشد و شعرش سرآمد بسیاری از اشعار حسینی است. او طلیعه‌دار حرکت‌های نو در شعر معاصر حسینی می‌باشد. «1»
-*- سیّد حیدر در اشعارش ابو سفیان را خطاب قرار می‌دهد و حسن سلوک پیامبر را با او متذکّر می‌شود. او از اینکه خون پاکان اهل بیت (ع) در جواب رفتار نیک پیامبر (ص) بر زمین می‌ریزد، متعجّب است.
1- و قل لأبی سفیان أنت ناقمأ أمنک یوم الفتح ذنب محمّد
2- فکیف جزیتم أحمدا عن صنیعه‌بسفک دم الأطهار من آل أحمد «2» 1- به ابو سفیان بگو! این جواب پیامبر بود که در روز فتح مکّه با تو رفتار کرد و به تو و خاندانت امان داد؟!
2- آیا گناه رسول اللّه این بود که شما با ریختن خون پاک‌ترین از خاندانش پاسخ دادید.
***
1- تعثّر حتّی مات الهام حدّه‌و قائمه فی کفّه ما تعثّرا
2- کأن اخاه السیف أعطی صبره‌فلم یبرح الهیجاء حتی تکسرا
3- له اللّه مفطور منا الصّبر قلبه‌و لو کان من صمّ الصّفا لتفطرا
4- و منعطفا اهوی لتقبیل طفله‌فقبّل منه قبله السّهم منحرا
5- لقد ولدا فی ساعة هو و الرّدی‌و من قبله فی نحره السّهم کبرّا «3» 1- شمشیرش آنقدر بر سرها فرود آمد تا کند شد، امّا قبضه‌ی شمشیر هم‌چنان در دست توانای او استوار ماند.
2- گویی شمشیر، برادر وفادار او بود که قطعه‌قطعه نشد از یاری او در جنگ دست نکشید.
3- خدای من، گویی دل او یکپارچه شکیبایی بود که اگر سنگ هم در برابر این مصائب قرار می‌گرفت، می‌ترکید.
4- برای بوسیدن طفلش خم شد، اما قبل از او تیر گردن طفل را بوسید.
5- آن طفل و مرگ همزادند. قبل از اینکه پدر در گوشش اذان بگوید، تیر در گوش او تکبیر گفت.
***
1- مالی أسالم قوما عندهم ترتی‌لا سالمتنی ید الأیّام إن سلمو

2- الخیل عندک ملتها مرابطهاو البیض منها عری أغمادها السّأم

_____

(1)- ادب الطف؛ ج 8، ص 8.
(2)- همان؛ ص 30.
(3)- همان؛ ص 7 و 8.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:519 3- اعیذ سیفک أن تصدی حدیدتهو لم تکن فیه تجلی هذه الغمم
4- و لا غضاضة یوم الطّف أن قتلواصبرا بهیجاء لم تثبت لها قدم
5- فالحرب تعلم إن ماتوا بها فلقدماتت بها منهم الاسیاف لا الهمم «1» 1- چگونه با گروهی مسالمت کنم که خونی ایشانم و باید از آنان خونخواهی کنم؟! روزگار مرا به سلامت نگذارد اگر آنان را به سلامت رها کنم و از آنان انتقام نگیرم.
2- اسبها از ماندن در اصطبل خود بیزار و غلّاف شمشیرها از پوشاندن آنها خسته شده‌اند.
3- پناه به خدا می‌برم که شمشیر تو زنگ بگیرد و همّ و غم را با آن از بین نبری.
4- برای آنها ننگ نبود که در جنگ با شکیبایی کشته شوند و تا آخر باقی نمانند.
5- این جنگ خود نیز می‌داند که اگر آنها کشته شدند، همّت‌هایشان پابرجا مانده است.
***
1- کفانی ضنا أن تری الحسین‌شفت آل مروان اضغاتها
2- غریبا أری یا غریب الطّفوف‌توسّد خدک کثبانها
3- و قتلک صبرا باید أبوک‌ثناها و کسّر أوثانها «2» 1- همین درد برای من کافی است که با قتل امام حسین (ع) دلهای پرکینه‌ی آل مروان شفا یافته است.
2- ای غریب طف! چه شگفت است که می‌بینم گونه‌ی تو بر روی شن‌ها قرار گرفته.
3- و کشته شدن صبورانه‌ی تو به خاطر مجاهدات پدرت بود که کمر آنها را خم کرد و بت‌های آنها را شکست.
***
1- یلقی الکتیبة مفردافتفرّ دامیة الجراح
2- و بهامها اعتصمت مخافة بأسه بیض الصّفاح
3- و تسترت منه حیاء فی الحشا سمر الرّماح
4- مازال یورد رمحهفی القلب منها و الجناح
5- و حسامه فی اللّهِ یسفح من دماء بنی السّفاح

6- حتّی دعاه الیه أن‌یغدو فلبّی بالرّواح «3» 1- به تنهایی با یک لشکر مبارزه می‌کرد و همه‌ی آن لشکر مجروح می‌شدند و می‌گریختند.
2- و شمشیرها از ترس او خود را در داخل سرها مخفی می‌کردند.
3- و نیزه‌ها از شرم او در داخل شکم‌ها مخفی می‌شدند.
4- نیزه‌ی او پیوسته در دل و پهلوهای آنان فرومی‌رفت.
5- و شمشیر او در راه خدا خون زنازادگان را می‌ریخت.
6- تا زمانی‌که خدا او را خوانده و او اجابت کرد و به سوی خدا رفت.
***
_____
(1)- همان؛ ص 25 و 26.
(2)- همان؛ ص 28 و 29.
(3)- اعیان الشیعه؛ ج 6، ص 266.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:520 1- عفیرا متی عاینته الکماةنحتطف الرّعب ألوانها
2- فما أجلت الحرب عن مثله‌قتیلا یجبن شجعانها «1» 1- هنگامی‌که قهرمانان، این کشته را بر روی زمین به خاک‌آلوده دیدند، از ترس رنگ از چهره‌شان پرید.
2- هیچ‌گاه در پایان جنگ دیده نمی‌شود کسی‌که کشته شده، شجاعان را بترساند.

_____
(1)- همان؛ ج 1، ص 582.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:521

فصل پنجم مرثیه‌سرایان دوره پنجم (قرن چهاردهم تا پایان قرن پانزدهم هجری)

اشاره

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:523

[مقدمه]

شعر معاصر حسینی

رثا:

در میان اغراض شعر معاصر حسینی، هم‌چنان «رثا» از صادقترین اغراض شعری است که گوی سبقت را از دیگر فنون ربوده است، زیرا از دلهای سوخته و عواطف سرشار سرچشمه می‌گیرد و همراه با درد آه و آتشی است که از دل مرثیه‌سرا برمی‌خیزد.
شعر حسینی در همه‌ی عصرها، مملو از رثای دردناک است که به صورتی غالب و تأثیرگذار، اثر شاعران را در هر فنّی، پوشش داده است. تراژدی دردناک عاشورا، از عوامل عمده‌ی این رنگ‌آمیزی در اشعار عرب است. ازاین‌روست که هرچه زمان به عاشورا نزدیکتر می‌شود، سوز و گداز و حرارت رثا را بیشتر و عمق فاجعه را در ترنّم حزین شاعران فزونتر می‌یابیم.
تفاوت عمده‌ای که در رثای این دوره نسبت به دوره‌های گذشته‌ی شعر حسینی به چشم می‌خورد، وجود روح حماسه و امید زندگی در آن است که در قرون گذشته به سمت یأس و خاموشی سوق داده شده بود.
احمد امین می‌گوید: «این حوادث- قتل شیعیان و فشار بر آنان- با فاجعه‌ی قتل حسین (ع) و اهل بیت او آغاز گردید.
قصاید اشکبار، خطابه‌های آتشین، گفتار از خون برخاسته، انعکاسی برای خونهای ریخته شده و پیکرهای به خاک غلتیده بود.
این یاد، در همه‌ی نسلها اندوه را زنده می‌کرد و اندوه نیز ادب را برپا می‌داشت ...» «1»
رثای معاصر باوجود حفظ بسیاری از شیوه‌های قدیم، از نظر محتوا از روح بدبینی و خمودگی که در قرون گذشته بر آن، حاکم گردیده بود، فاصله می‌گیرد. در دهه‌های اخیر با شروع نهضت‌های آزادیبخش در کشورهای اسلامی، رثا به سرعت جای خود را به فخر و حماسه می‌دهد.
از جلوه‌های مهم رثا در شعر معاصر به موارد زیر می‌توان اشاره نمود:
1- گریه بر اطلال و دمن «2»: برخی شاعران به پیروی از سبک قدیم شعر عرب، بر اطلال و دمن به جای مانده از یاران سفر کرده گریسته‌اند. امّا شاعر حسینی، تداوم زندگی محبوب کربلایی خویش را یادآور می‌شود و با ترسیم خرابی‌های به‌جامانده از دیار یار، از ظلم و ستمی که دشمن به اهل و کاشانه‌ی آنان روا نموده است، می‌گوید و شدت مصیبت اهل بیت را در رثای خویش مجسّم می‌کند «3».
2- وصف احوال درونی شاعر: در اکثر مرثیه‌هایی که به سبک کلاسیک سروده شده است سخن از اشک است و آه. اشک خونین و آه شعله‌ی

برخاسته از آتش سوزان درون است.
رثای برخی شاعران معاصر، از عشق زائد الوصف درونشان پرده برمی‌دارد.
3- توصیف فاجعه کربلا و بیان عظمت آن: از نکات بارز در مرثیه‌های حسینی، به کارگیری وصف است. وصف تشنگی حسین (ع) و اطفال آن حضرت، سر بریده و رفتار زشت و متأثرکننده‌ی یزید در اهانت به سر، وضعیت دلخراش أسرا و ...
صحنه‌هایی که عرش را به لرزه درمی‌آورد و همه چیز را به گریه وامی‌دارد.
4- روح زندگی در رثا: مرثیه‌های حسینی، در دهه‌های اخیر، تپش زندگی و روح ماندن را به خواننده منتقل می‌کند،

---

(1)- ضحی الاسلام؛ ج 3، ص 301.
(2)- آغاز اکثر قصائد جاهلی به وقوع شاعر بر آثار به‌جامانده از یار سفر کرده و ذکر خاطرات گذشته و گریه بر فراق، اختصاص داشت. این شیوه در شعر عرب نیز تداوم یافت.
(3)- البابلیات؛ ج 4، ص 32.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:524
شاعر لبنانی، حسین (ع) و کربلا را در جنوب می‌یابد. او کربلا را رمزی می‌بیند که در درگیری جنوب لبنان تمثل یافته است «1».

مدح:

اشعار حسینی گرچه به صورت غالب، رنگ و بوی ماتم و رثا دارد ولی مدح فضایل حضرت و اصحاب ایشان نیز شعر برخی شاعران را طراوت بخشیده است. این ستایش‌ها به‌گونه‌ای ناخودآگاه و خودجوش به‌واسطه‌ی عشق و عظمتی که شاعر شیعی نسبت به خاندان پیامبر (ص) احساس می‌کرد فوران می‌کند، و اکثرا صدق و صفای شاعر را به نمایش می‌گذارد. مدح به هدف تکسّب و طمع، در شعر حسینی وجود نداشته است و اگر در دوره‌های پیشین به امید اجر اخروی و ثواب بود، در عصر حاضر درصد کمی از شاعران به این انگیزه توجه نموده‌اند.
عمده‌ترین مسائلی که فنّ مدح در عصر حاضر بدان پرداخته عبارتند از:
1- مدح نسب: از مصادیق بارز مدح در شعر حسینی، ذکر پدران، اجداد و خاندان پاک حضرت است. این مدح نسب از دو جهت به مدح فضایل برمی‌گردد. اوّل اینکه اتصال این نسب به پیامبر (ص) و معدن وحی به آن قداست و معنویت می‌بخشد.
دوم آنچه از شرف و کرامت و حسن در نسب ممدوح ذکر می‌شود تائیدی بر این خصال در نفس ممدوح است «2». مدح این عظمت، هنگامی به اوج می‌رسد که با فضایلی مانند شجاعت، عقل، مردانگی و وفا درآمیزد.
2- مدح خصایص فردی: ذکر خصوصیات قهرمانان کربلا به شیوه‌های مختلف در شعر معاصر آمده است. گاه شاعر فضایل را شرح می‌دهد. گاه به وصف حادثه می‌پردازد؛ و خصیصه‌ای در ممدوح را شرح می‌دهد؛ و گاه از زبان ممدوح فضایل او را بیان می‌کند.
3- مدح سازنده: این مدایح مقدمه‌ای است برای تحرک و جنبش و دعوتی است به سیر در مسیر حسین (ع).

هجو:

هجو را در تقابل مدح دانسته‌اند؛ بالطبع شاعر مدیحه‌سرا، دشمن ممدوح را شایسته‌ی هجو و طعن می‌داند و زبان به نکوهش او می‌گشاید. البته این فن در شعر معاصر به دلایل متعددی از جمله روابط اجتماعی، قوانین مدنی و حفظ وجاهت فرهنگی شاعر، قوّت و گزندگی خویش را از دست داده است. ولی در برخی اشعار کورسویی از آن را می‌توان شاهد بود؛ و بخش کوچکتری از شعر معاصر را شامل می‌گردد. تحول عمده در شیوه‌ی هجو نسبت به قرون گذشته تغییر جهت نوک تیز حمله از بنی امیّه و اشاره رفتن آن به سوی حاکمان جور، به عنوان اخلاف بنی امیه، و مملوس گشتن این فن در میان مردم است.
در هجو نیز گاهی نسب آباء و اجداد مورد توجه قرار می‌گیرد و گاهی دیگر به خصوصیات جسمی و ظاهری فرد توجه می‌شود و دیگرگاه خصوصیات اخلاقی، اثبات صفات رذیله در او و نفی صفات حسنه مورد عنایت است.
از دیگر خصوصیات بارز هجو در این عصر، کوتاهی آن است و ناقدان این خصوصیت را حسن آن می‌دانند.

_____
(1)- عاشورا فی الأدب العاملی المعاصر؛ ص 230.
(2)- لیلة عاشوراء؛ ص 281.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:525

حماسه:

شاعران معاصر، خصوصا در دهه‌های اخیر بسیار در این فن سروده‌اند، حماسه‌ی معاصر بیش از آن‌که به وصف جنگاوری و شرح کارزار بپردازد، به شرح همّت‌های بلند و عظمت‌های روحی حماسه‌سازان عاشورا توجه نموده است. حماسه حسینی در اشعار معاصر با حماسه‌ی انقلابیون در سراسر سرزمین‌های اسلامی درآمیخته است.
1- مجد و عظمت، جاودانگی و خلود: روز عاشورا، تداعی‌گر مجد و بزرگواری و عزّتی ماندگار است. مجدی که بر ستون‌های شهادت و ایثار تکیه کرده و با فناپذیری دنیا، رنگ فنا نمی‌پذیرد «1».
2- حقارت دنیا: لازمه‌ی بلند همّتی و دلاوری، تحقیر دنیا و دلبستگی‌های آن است و در حماسه حسینی چنین دیدگاهی، فراوان به چشم می‌خورد. شاعر، حسین (ع) را وارث پیامبر (ص) می‌داند و همانگونه که آن حضرت، نه تنها در برابر متاع ناچیز (دنیا) بلکه در تملک ماه و خورشید، حاضر به دست کشیدن از رسالت بزرگ خویش نبود، حسین (ع) نیز با بی‌اعتنایی و تمسخر به دنیایی که سخاوتمندانه به او عرضه می‌شود، می‌خندد و خورشید و ستارگان را نیز دون همت والای خویش می‌داند «2».
3- جنگاوری و دلاوری: مردان حماسه، با سر و جان در میدان کارزار حضور می‌یابند و دشواری‌های بزرگ را حقیر و کوچک می‌شمارند. آنها در پیکار، بر یکدیگر پیشی می‌گیرند. گویا برای چنین صحنه‌هایی آفریده شده‌اند.
4- استقبال از مرگ: کربلاییان باوجود اینکه آسمان را به فرمان خویش می‌بینند، برای در آغوش کشیدن مرگ با عزّت، از آماج تیرها استقبال می‌کنند.
5- شهادت؛ زیباترین پایان حماسه: انتخاب شهادت، آن هم به شیوه‌ی حسینی (ع)، مهیج‌ترین صفحه‌ی حماسه و حماسه‌سازی است. شهادتی که نه بوی یأس و نومیدی دارد، نه مزه‌ی تلخ شکست را به کام می‌ریزد و نه رنگ انتحاری جبری، که انتخابی است وفادارانه، اختیاری فریادگونه و تمرّدی شجاعانه در برابر ظلم و زور و ترسیم مسیری است برای تمامی تاریخ و همه‌ی جنگاوران راه حق «3».

حکمت:

فن حکمت و شیوه‌های آن، تفاوتی با دوره‌های پیشین ندارد، این فن، هم‌چنان به عنوان اثری ماندگار و مؤثر در جاودانگی شعر، قصائد معاصرین را زینت بخشیده است. این حکمت‌ها به مناسبت شرایط و مواضع مختلفی که امام حسین (ع) در جریان قیام، با آن مواجه می‌گردد، بر زبان و قلم شاعر جاری می‌شود و احساس او را به عنوان یک اصل پایدار به حافظه‌ی تاریخ می‌سپارد:
1- مظلومیت حق و اجتماع مردم بر باطل: پس از حرکت امام تمامی مسیر حسین (ع) شاهد گمراهی و پراکندگی مردم از دور حق و تجمعشان بر باطل است، گویا این رسم روزگار است که دلها را از حق دور سازند و عهد و پیمان را زشت بنمایاند «4».
حقیقت این است که انسانها، قدر نعمت‌های الهی را نمی‌دانند تا زمانی‌که از آن محروم گردند، صبح اگر نورش را از دست دهد

_____
(1)- عاشوراء فی الادب العاملی المعاصر، ص 166.
(2)- همانجا.
(3)- همان ص 180.
(4)- البابلیات، ج 4، ص 99.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:526
شبی ظلمانی است.
2- پایداری حقیقت و ناپایداری باطل: واقعیت این است که دشمنی‌ها و مکر و حیله روزگار و مردم نمی‌تواند حق را خاموش سازد، دلاوری‌ها، مرارتها، جهاد و صبر، جاودانگی را به ارمغان می‌آورد. زنده داشت یاد حسین (ع) در قلوب مردم و نابودی نام یزید، دلیل پایداری حق و ناپایداری باطل است.
3- تغییرناپذیری سرشت خوب و بد: بی‌وفایی و خیانت کوفیان در مواضع و منازل مختلف، دل ادیب را به درد می‌آورد تا آنجا که از هدایت و اصلاح این افراد منافق و خائن ناامید می‌شود.

موضوعات شعر حسینی

شاعران معاصر برای اشعار خود موضوعاتی را انتخاب کرده‌اند:
از قرون گذشته به نظم کشیدن جزییات حادثه‌ی عاشورا در شعر متداول گردید. به‌گونه‌ای که برخی اشعار به مقتل منظوم شبیه‌ترند این شیوه در سده‌ی معاصر هم‌چنان ادامه می‌یابد. شعرا از شیوه‌های گوناگون برای بیان تفصیلی حادثه سود جسته‌اند که می‌توان آنها را به سه دسته تقسیم کرد:
1- نقل روایی: شاعر در این شیوه، به وضوح تلاش می‌کند حادثه را مطابق نقش روایت و بدون هیچ تغییری به خواننده منتقل کند.
2- نقل قصصی: شاعر ضمن نقل حادثه، با تصرّفاتی در متن روایت و حذف اسناد و راویان، ترسیمی داستانی از حادثه ارائه می‌دهد.
3- نقل وصفی: توصیف حادثه، شخصیت‌ها، صحنه‌ها و حالات، این نقل را به اشعار غنایی نزدیک کرده است.

نمادهای قدسی در قیام امام حسین (ع)

اشاره

حادثه‌ی عاشورا، عصاره‌ی تلاش و جهاد همه‌ی انبیاء و اولیاء در طول تاریخ است، چنانکه سرزمین کربلا، زبان گویای همه‌ی زمینهایی است که پذیرای قدوم قدسیان بوده و خون پاکشان را به جان نیوشیده‌اند. ازاین‌رو در تحدّی با رموز مقدّس تاریخ، پیروز و سرفراز می‌درخشد. ادبا نیز، این رموز را در آن زمان و مکان و در قهرمان بزرگش مجسّم می‌بینند.

نماد اشخاص قدسی:

شاعران در قیاس پاکبازی حسین (ع)، جانبازی و معراج عیسی (ع) در دلدادگی، را مشاهده می‌کنند و در سخنان عاشقانه حضرت با معبود، موسی (ع) را مجسّم دیده‌اند. استقامت و استقبال حسین (ع) و اصحاب او از مرگ، آنانی‌که برای وصول مرگ در راه خدا با یکدیگر مسابقه می‌دهند را عینیت می‌بخشند.

نماد مناسک و اماکن مقدس:

اینکه حسین (ع) حج را ناتمام می‌گذارد و به سمت کربلا روان می‌شود. در حقیقت، نهضت حسین (ع) تکمیل مناسک حج است. مناسکی که اسماعیل با تسلیم خویش، آغازگر عبرتهای آن بود و حسین (ع) با خون خویش آن را مهر کرد.
کربلا از دیرباز قداستی ویژه داشته است. شاید یکی از عوامل آن اخبار پیامبران گذشته در مورد حوادثی است که در این سرزمین واقع می‌شود و چنین است که کربلا وادی مقدس «طوی» می‌گردد و با کعبه‌ی حجّاج به مفاخره می‌پردازد و علوّ خویش را به اثبات می‌رساند.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:527

ظلم‌ستیزی بارزترین نمود قیام حسین (ع):

ادبا و اندیشمندان تاریخ از عصر عاشورا تاکنون در برابر سازش‌ناپذیری، استقامت و ظلم‌ستیزی امام (ع) کرنش نموده‌اند.

در شعر معاصر، مهم‌تر از وصف حادثه و رثای آن، تحلیل واقعه، پیامدهای آن و شمارش آثار نهضت است. شاعر از این فراتر رفته و از دریچه‌ی این قیام به افق‌های دور می‌نگرد و انتظار ثمرچینی افزون آن را در مسیر تاریخ دارد.
پیروزی قیام امام (ع) از زاویه دید شاعر معاصر در افق‌های گوناگون تجلی می‌یابد.
الف: جاودانگی: جاودانگی و بقا از آرزوهای دیرینه‌ی انسان بوده است و شاعران به خلود حسین (ع) و ماندگاری نهضت او اشاره نموده‌اند.
ب: پیامدهای پیروز قیام حسین (ع): از آثار کربلا ایستادگی، تمرّد و مبارزه‌طلبی به یادگار مانده است.
ج: انتظار منجی: علاوه بر ثمرات عاشورا در قیام‌های پیاپی عاشوراییان، وعده‌های الهی در ظهور مهدی موعود، گسترش عدل و داد جهانی و خونخواهی شهیدان، نقطه‌ی امید و قوّتی در دل آزادگان است. انتظار مهدی (عج) در شعر این عصر جنبه‌ی تسکین‌بخش و روزنه‌ی امیدی بر یأس و نومیدی محسوب نمی‌شود بلکه قوّت قلبی برای دلهای مبارزان و توان مضاعفی برای گام‌های جهادگران راه آزادی است.

در شعر معاصر، قیام امام (ع) با مردم و در متن نیازهای جامعه، جلوه می‌کند. و این نهضت، ستاره‌ی راهنما، بلکه خورشید فروزنده‌ای است که مسیر تاریک و سردرگم بشریت عصر جدید را روشن می‌کند.
شکوه از حاکمان نالایق و دعوت به قیام: با زنده شدن دوباره‌ی ابوسفیانها در کشورهای اسلامی، شاعر از عاشورا بازگشت دیگری را می‌طلبد تا بر درد جانکاه، درمان شود.
ذلّت اعراب و مسلمین: از یکسو، نگرش به قیام امام حسین (ع) همه وجود شاعر را از غرور، آزادگی و عزّت سرمست می‌سازد و از سوی دیگر وضعیت اسف‌بار و تحقیرآمیز مسلمین را مشاهده می‌کند و از اینکه مسلمین فقط بر حسین اشک می‌ریزند خجالت‌زده می‌شود و از حسین (ع) عذرخواهی می‌کند.
مکتب حسین (ع) آموزشکده‌ی مبارزان: در این پایگاه صلابت و عزم آموزش داده می‌شود، عزمی که اگر سلاحهای آهنین در نبرد، کند و ناتوان گردند، هرگز سست نخواهد شد.
فلسطین؛ کربلایی دیگر: پس از سالها از اشغال فلسطین، هم‌چنان شاعران برای رهایی به عاشورا می‌نگرند و پیام عزّت حسینی (ع) را در حماسه‌سرایی‌های خویش به فلسطینیان هدیه می‌کنند.
شاعر ذلّت و خواری مسلمین را می‌بیند و با یادآوری عزّت و سازش‌ناپذیری امام، در جانها روح مقاومت و ایستادگی می‌دمد. شاعر از خون حسین در جنوب لبنان و در مقاومت فلسطین بسیار مدد می‌جوید.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:528

برگزاری مراسم عزاداری حسینی که در قرن معاصر، به شکل سنتی و با آدابی خاص از قبیل سینه‌زنی، زنجیرزنی و برخی اوقات قمه‌زنی همراه گردیده است، موجب موضعگیری‌های متفاوت و گاه متضاد در میان شاعران حسینی شده است. گروهی این مراسم و اشک و ندبه برای حسین (ع) را برای زنده‌داشت یاد حضرت و ادامه‌ی حرکتش ضروری می‌شمارند و آن را ترغیب می‌نمایند. درحالی‌که گروهی دیگر آن را نوعی ریا، مخالف با سنّت پیامبر (ص) و در مواردی موجب وهن و مخدوش گردیدن چهره‌ی مسلمین می‌شمارند.
در این دوره، رمزگرایی به شعر راه می‌یابد و رموز عاشورایی به عنوان نمادی آشنا برای همه‌ی ادبا در سرفرازی و «اباء» به شمار می‌آید. بسیاری از شاعران معاصر نام حسین (ع) را به عنوان رمز مبارزه و الگوی سازش‌ناپذیری در شعر عرب جلوه می‌کنند و هرجا شاعری بنای گردن‌فرازی و سر خم نکردن در برابر ظلم دارد، خود را به حسین (ع) منتسب می‌نماید و از سر حسین (ع) بر نیزه می‌گوید. در حزن و مظلومیت نیز حسین (ع) نمادی جاودانه است. نمادی که با مقاومت آمیخته گردیده است. خون حسین، نشان ماندگاری و سر بریده‌ی او نماد مقاومت حق‌طلبانه تا آخرین لحظه است.
در مناطقی از سرزمین‌های عرب که شور حماسه و مبارزه شعله‌ورتر است، رموز حسینی نیز در آثار شاعران تابنده‌تر و پر تلألؤتر جلوه‌گری می‌کند.
دوره‌ی معاصر تنها دوره‌ای است که شاعران با مذهب و مسالک مختلف در این وادی قلم زده‌اند؛ از شاعران شیعی گرفته تا سنّی، مسیحی و حتی کمونیست. آنچه همه‌ی آنان را مجذوب حسین (ع) نموده است: آزادگی، سازش‌ناپذیری و ظلم ستیزی آن حضرت می‌باشد. آنها مسیری را که حسین (ع) ترسیم کرد بهترین راه مبارزان راه حق در سراسر جهان می‌دانند.
ورود موضوعات جدید در شعر معاصر حسینی قابل توجه است. به گونه‌ای‌که موضوعات وجدانی و تاریخی که در گذشته عمده‌ی این اشعار را به خود اختصاص داده بود تقلیل می‌یابد و موضوعات سیاسی- اجتماعی همراه با تحولات روز، شکوفا می‌گردد. در این زمان شعر حسینی با حوادث و نیازهای روز می‌تپد و از عمق درد و نیاز مردم با آنها سخن می‌گوید «1».

---

(1)- امام حسین (ع) در شعر معاصر عربی؛ با تلخیص.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:529

[شعرای این دوره]

شیخ عبّاس زغیب

شیخ عبّاس زغیب بن شیخ محمّد بن عبّاس، در قریه «یونین» از قرای بعلبک متولّد شده و به سال 1304 ه. ق. در همان‌جا درگذشته است. او حدود 30 سال عمر کرده است «1».

-*-

1- و لا مجد حتی تأنف النفس ذلّهاو تختار دون الضّیم للحتف مشربا

2- کما سنّها یوم الطّفوف ابن حیدرفأروی صدور السّمر و البیض خضبا

3- کریم أبت أن تحمل الضّیم نفسهو أن یسلک النهج الذّلیل المؤنبا «2» 1- هرگاه از ذلّت متنّفر شوی و راهی برای مرگ بدون پستی و خواری بیابی، به مجد و بزرگی می‌رسی.

2- همانگونه که در روز طف پسر حیدر (ع) سنّتی نهاد و سر نیزه‌ها را سیراب و شمشیرها را حنایی‌رنگ کرد.

3- او کریمی بود که از ذلّت دوری می‌کرد و به راه ذلّت و خواری که سرزنش‌بار می‌آورد، نرفت.

_____

(1)- اعیان الشیعه؛ ج 7، ص 425. ادب الطف؛ ج 8، ص 39.

(2)- همانجا.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:530

محسن بن محمّد حویزی حائری مشهور به «ابو الحب» به سال 1235 ه. ق. به دنیا آمد. او به خانواده‌ی معروف «آل ابی الحب» منتسب است که نسبت آنها به خثعم می‌رسد. این خانواده جهت فراگیری علم از هویزه به کربلا مهاجرت نمودند، او در محافل بزرگ حسینی به عنوان خطیبی بارز و ادیبی توانا شناخته شد. وی در سال 1305 ه. ق. در کربلا وفات یافت و از خود دیوان شعر مخطوطی به جای نهاد که پس از او به چاپ رسید «1».

ـ*ـ

إن کان دین محمّد لم یستقم‌الّا بقتلی فیا سیوف خذینی «2» اگر دین جدّم رسول اللّه (ص) جز با کشته شدن من پابرجا نمی‌ماند، پس ای شمشیرها مرا دریابید.

***

لا أری کربلاء یسکنها الیوم‌سوی من یری السرور محالا
سمیت کربلاء کی لا یروم‌الکرب منها إلی سواها ارتحالا «3» 1- گمان نمی‌برم که امروز کسی در کربلا مقیم باشد مگر آنان که شادی را محال پندارند.
2- این زمین کربلا نامیده شد تا اندوه و غم از این سرزمین به جای دیگر منتقل نگردد.

***

1- کلّهم فی الکمال فرد و حتّی‌ذکرهم فی الزّمان جاء فریدا
2- وقفوا وقفة لو أن الرّواسی‌وقفت مثلها لکانت صعیدا
3- کانت امّ الحروب قبل عقیماصیّروها بعد العقام ولودا
4- ولدت منهم الوفاء فکانواوالدا و الوفاء کان ولیدا
5- کان طوفانهم لطوفان نوح‌ذاک ماء یجری و هذا حدیدا
6- و لو زمان الخلیل کانوا لما ارتاع لهول و لم یخف نمرودا
7- سادة فی الزّمان کانوا و لکن‌لابن بنت النّبیّ صاروا عبیدا
8- لم یکن عندهم اعزّ من النّفس‌فجادوا بها و ناهیک جودا
9- کلّما بادو احد منهم قام اخوه مقامه کی یبیدا
10- کیف یسترضع الحدید دماهم‌و لهم هیبة تذیب الحدیدا!؟ «4» 1- همه‌ی آنها در کمال یگانه بودند و حدیث آنان نیز در طول زمان یگانه مانده است.
2- آنها در وضعیّت و موقعیّتی بودند که اگر کوهها در آن موقعیّت قرار می‌گرفتند خاک می‌شدند.

---

(1)- ادب الطف، ج 8، ص 56.

(2)- همان؛ ج 10، ص 131.
(3)- همان؛ ج 8، ص 54.
(4)- اعیان الشیعه؛ ج 9، ص 56.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:531
3- پیش از این مادر جنگ عقیم بود ولی آنها او را زاینده ساختند.
4- مادر جنگ از آنها فرزند وفا را به دنیا آورد. پس وفا فرزند آنها و آنها پدرش بودند.
5- آنها طوفانی چون طوفان نوح برانگیختند، ولی در آن طوفان به جای آب، آهن روان بود.
6- اگر آنها در زمان ابراهیم خلیل (ع) بودند، حضرت خلیل به حمایت آنان از نمرود نمی‌هراسید.
7- آنان (اصحاب) بزرگان و اشراف روزگار بودند. ولی در مقابل پسر دختر پیامبر (ص) عبد و برده شده بودند.
8- از جان خود چیزی گرامی‌تر نداشتند که آن را هم بخشیدند. این بخشش برایشان کافی است (بالاتر از آن‌چه می‌شود؟)
9- هرکدام که از پای افتاد، برادرش به جای او به پاخاست تا او هم از پا درافتاد.
10- در حالی‌که هیبت آنها آهن را آب می‌کرد، آهن چگونه توانست خونشان را مانند شیر بمکد؟
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:532

شیخ حسون عبد اللّه

شیخ حسّون (حسین) بن عبد اللّه بن حاج مهدی حلّی، به سال 1250 ه. ق. در شهر حلّه متولد شد. او از خطبا و شعرای مشهور عصر خود بود. وی به سال 1305 هجری در حلّه وفات یافته و او را در نجف اشرف دفن کردند «1»

شیخ حسون خطیبی زبردست بود و مواعظ او تأثیر فراوانی بر شنوندگان می‌گذاشت. وی اشعار بسیاری سروده و بیشتر سروده‌های او در مدح و مرثیه‌ی اهل بیت (ع) است. اشعار او به داشتن سلاست و انسجام ممتاز است از جمله اشعار او تقریظ منظومی است که بر سفرنامه‌ی منظوم شیخ محمد حسن کبه (م 1336 ق) به نام «الرحلة المکیة» نوشته و نیز قصیده‌ای که در ستایش از «العقد المعضل» سید حیدر حلّی (م 1304 ق) سروده است. وی عالمی پرهیزکار و خیراندیش بود «2»

ـ*ـ

ظللت أبثّ الوجد حتی کأننی‌لشجوی علّمت الحمام بکائیا «3» 1- حزن و اندوهم را پیوسته منتشر کردم، تا آنجا که گریه کردن را به کبوترها یاد دادم.

***

1- عبّاس هذی جیوش الکفر قد زحفت‌نحوی بثارات یوم الدّار تطلبنی

2- نصبت نفسک دونی للقنا غرضاحتی مضیت نقیّ الثوب من درن

3- کسرت ظهری و قلّت حیلتی و بماقاسیت سرّت ذوو الأحقاد و الظغن «4» 1- ای عبّاس لشکریان کفر برای گرفتن خونبها در «یوم الدّار» به سوی من آمده‌اند.

2- تو در پیش من هدف نیزه قرار گرفتی تا اینکه پاکدامن از دنیا گذشتی.

3- پشت مرا شکستی و بعد از تو چاره‌ام از دست رفت. با این پیشامد، کسانی‌که کینه‌ی مرا دارند خوشحال شدند.

---

(1)- ادب الطف؛ ج 8، ص 45 و 46.

(2)- اعیان الشیعه؛ ج 5، ص 409.

(3)- ادب الطف؛ ج 8، ص 44.

(4)- همان؛ ص 50 و 51.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:533

سیّد صالح قزوینی نجفی

سیّد صالح قزوینی نجفی بغدادی، به سال 1208 ه. ق. در نجف اشرف متولد شد، و در سال 1306 هجری در بغداد وفات یافت و او را در نجف دفن کردند. او شاگرد محمّد حسن صاحب جواهر الکلام است «1»
-*-
1- فکأنّما لهم الرّماح عرائس‌تجلی و هم فیها هیام ولع
2- یمشون فی ظلل القنا لم تثنهم‌وقع القنا و البیض حتی صرعوا
3- یا کوکب العرش الّذی من نوره‌الکرسی و السبع العلی تتشعشع
4- کیف اتّخذت الغاضریه مضجعاو العرش ودّ بأنه لک مضجع «2» 1- نیزه‌ها برای آنها مانند عروس‌هایی هستند که شدیدا به آنها عشق می‌ورزند.
2- در سایه‌ی نیزه‌ها راه می‌رفتند و ضربات نیزه و شمشیر آنها را خم نمی‌کرد تا اینکه کشته شدند.
3- ای ستاره‌ی عرشی که از نور او کرسی و هفت آسمان نورانی است.
4- چگونه زمین غاضریّه را آرامگاه خود قرار دادی، در حالی‌که عرش آرزوی مدفن تو را داشت؟

_____
(1)- همان؛ ص 64.
(2)- همان؛ ص 64 و 65.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:534

سیّد جعفر حلّی

سیّد جعفر کمال الدّین حلّی نجفی شاعر شیعی، به سال 1277 ه. ق. در قریه‌ای در نزدیکی حلّه به نام قریه‌ی «سادة» متولد شد و در سال 1315 ه. ق. وفات یافت و در وادی السّلام نجف دفن شد. «1»
سید جعفر در جوانی به نجف هجرت کرد، فقه و اصول را از آقا رضا همدانی و میرزا حسین خلیلی فراگرفت. از شاگردان برجسته‌ی فاضل شریبانی بود. وی در شعر دستی توانا داشت. پس از وفاتش برادرش سید هاشم اشعار وی را در دیوانی گرد آورد و به نام «سحر بابل و سجع البلابل» در صیدا به چاپ رسانده است (1331 ق). در طبع این کتاب شیخ محمد کاشف الغطا نیز دخالت داشته و مقدمه‌ای نیز بر آن نوشته است. این دیوان مشتمل بر مدایح و مراثی می‌باشد «2».
ـ*ـ
1- و تعطّل الفلک المدار کأنماهو قطبه و علیه کان یدور
2- فکأنما بیض الحدود بواسمابیض الخدود لها ابتسمن ثغور «3» 1- فلک از گردش بازایستاد گویی که او (امام حسین (ع)) مرکز فلک بود و فلک به دور او می‌چرخید.
2- گویی شمشیرها به او تبسّم می‌کردند و زخم روی گونه‌ی سفید او نیز به شمشیرها لبخند می‌زد.
***
1- متقلّدین صوارما هندیّةمن عزمهم طبعت فلیس تکهم
2- إن أبرقت رعدت فرائص کلّ ذی‌بأس و أمطر من جوانبها الدّم
3- عبست وجوه القوم خوف الموت و العبّاس فیهم ضاحک یتبسم
4- قلب الیمین علی الشمال و غاص فی‌الأوساط یحصد بالرؤس و یحطم
5- و ثنی أبو الفضل الفوارس نکّصافرأوا أشدّ ثباتهم أن یهزموا
6- ما کرّ ذو بأس له متقدماإلا و فرّ و رأسه المتقدم «4» 1- آنان (یاران امام حسین «ع») شمشیرهای هندی را حمایل کرده بودند و شمشیرهایشان از اراده‌ی آنها الهام گرفته بود. زیرا این شمشیرها مانند خود آنان خستگی نمی‌پذیرفت.
2- هنگامی‌که شمشیرهایشان برق می‌زد، قهرمانان نیرومند دشمن فریاد می‌زدند و می‌گریختند و پهلویشان دریده می‌شد.
3- دشمن از بیم مرگ چهره‌اش دژم بود و عبّاس (ع) در میان میدان تبسّم بر لب داشت.
4- از چپ و راست و قلب سپاه، نظم لشکر گسیخته شد و عبّاس (ع) آنان را درو می‌کرد و می‌کوبید.

5- او (عبّاس «ع») سواران را درهم کوبید و آنان را به عقب راند و آنها بالاترین استواری و پایداری خود را در فرار دیدند.
6- هیچ قهرمانی با او روبرو نشد مگر این‌که گریخت و هنگام گریز، سرش از تنش جلوتر می‌دوید.

_____

(1)- همان؛ ص 101.
(2)- اعیان الشیعه؛ ج 4، ص 97.
(3)- ادب الطف؛ ج 8، ص 113.
(4)- همان؛ ص 110 و 111.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:535

ملّا عبّاس زیوری

ملّا عبّاس زیوری پسر قاسم بن ابراهیم، اصل آنان از بغداد بود ولی در حلّه ساکن بودند. او در بغداد متولد شد و در سال 1316 ه. ق. در تهران وفات یافت. او را در قم دفن کردند. «1»

-*-

1- إذا رفعت رأسا إلی اللّه أبصرت‌رؤسا تعلّی کالنجوم الثواقب

2- و إن طأطأت رأسا إلی الأرض أبصرت‌جسوما کساها البین ثوب المصائب

3- أو التفتت من شجوها عن یمینهاو یسرتها أو بعض تلک الجوانب

4- رأت صبیة للمرتضی فوق هزّل‌من العیس تسبی مع نساء نوادب «2»

1- (زنان اهل بیت) اگر سرشان را به سوی خدا بلند کنند، سرهایی را می‌بینند که مانند ستاره‌های درخشان بر اوج قرار گرفته‌اند.

2- و اگر سرشان را به طرف پایین بیندازند، اجسادی را می‌بینند که مرگ به آنها لباس مصیبت و بلا پوشانده.

3- یا اگر از غصّه و اندوه به چپ و راست خود یا دیگر جوانب بنگرند،

4- بچّه‌های کوچک مرتضی (ع) را بر بالای شتران لاغر و زنان زاری‌کننده را به همراه آنان می‌بینند.

_____

(1)- ادب الطف؛ ج 8، ص 118.

(2)- همان؛ ص 117.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:536

محمّد کامل شعیب العاملی

محمد کامل شعیب العاملی، به سال 1890 میلادی در «الشرقیة» در جنوب لبنان به دنیا آمد و دوره متوسطه را در مدرسه‌ی «المقاصد الاسلامیة» به پایان برد، دروس دینی را نیز نزد برخی اساتید در «صیدا» ادامه داد. مجله‌ی «عروة الوثقی» را در سال 1924 م بنا نهاد ولی با تهدید فرانسه مجبور به تعطیل نمودن آن و ترک لبنان گردید. مقالات او در نشریاتی همچون:
«المقطم»، «الاقبال» و «العرفان» انتشار یافته است. او در سال 1980 م وفات یافت. برخی از آثار او چنین است: «الإنسان الأول»، «الحماسیّات» و «الدهریّة و الاسلام».
ـ*ـ
1- رکبت مشمّرا للحرب حتّی‌أذقت بها العد الموت الزّواما
2- بقلّة ناصر تلقی الاعادی‌و فی الهیجاء تمتشق الحساما
3- شمامک تعتع الشمّ الرواسی‌و صیّر تحت اخمصک العظاما «1» 1- مردان کارآزموده‌ای برای جنگ رفتند که مرگ را برق‌آسا بر دشمن فرود آوردند.
2- با وجود کمی یار، خللی در اراده‌های آهنین آنان وارد نشد.
3- آنان مرگ را برق‌آسا بر دشمن فرود آوردند و استخوان‌های دشمن را زیر پا خرد ساختند.
***
الا أبلغ ابا الشهداء عنّی‌و عترته التحیه و السلاما
و قل ولیّ الطّغام و انت باق‌لک التّیجان قد طاطان هاما «2» 1- به ابو شهداء و عترتش سلام و درود مرا برسان.
2- و بگو: هر چقدر هم که فرومایگان حکومت کنند، اما تو باقی هستی و افتخار و سربلندی از آن توست، گرچه آنها به ظاهر پیروز باشند.

_____
(1)- عاشوراء فی الأدب العاملی المعاصر؛ ص 135.
(2)- همان؛ ص 136.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:537

سیّد علی ترک

سیّد علی بن ابی القاسم بن فرج اللّه موسوی مشهور به ترک، در سال 1285 ه. ق. در نجف اشرف متولد شد. دروس مقدماتی را نزد پدرش خواند. در عهد مظفّر الدّین شاه قاجار به ایران سفر کرد و در سال 1324 ه. ق. در سفر حج وفات یافت «1»

-*-

1- صامت بیوم الطف لکن صیّرتعصب الضلالة بالدما إفطارها

2- ما جاءها الموت الزؤام مقطباإلّا رئی بوجوهها استبشارها

3- خطبوا لبیضهم النفوس و صیّرواالاعمار مهرا و الرؤس نثارها «2» 1- (یاران امام حسین (ع)) در روز طف روزه گرفتند ولی گروه گمراه، روزه‌ی آنان را با خون گشودند.

2- مرگ با چهره‌ی گرفته به سوی آنان آمد ولی آنان با شادی از او استقبال کردند.

3- آنان برای شمشیرهای خود به خواستاری نفوس دشمن رفتند که مهریه‌ی آن عمرها و نثار آن سرهایشان بود.

---

(1)- ادب الطف؛ ج 8، ص 190.

(2)- همان؛ ص 187.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:538

شیخ حمّادی نوح

ابو هبة اللّه محمّد بن سلیمان بن نوح غریبی کعبی، شاعر و ادیب شیعی امامی، اصل او اهوازی است ولی ساکن حلّه بود. در سال 1240 ه. ق. متولد شده و به سال 1325 ه. ق. در حلّه وفات یافت. او را در نجف دفن کردند «1»
از میان القاب فراوان وی «حمّادی نوح» بیشترین شهرت را یافته است. در نژادنامه‌ی او گفته‌اند: غریبی نسبت است به آل غریب که قبیله‌ای عراقی الاصل است؛ کعبی نسبت است به قبیله‌ی کعبت که ماندگار اهواز گشته است و حلّی نسبت است به زادگاه اصلی نیاکان وی.
دانش‌های عربی و ادبی را آموخت و برای مدتی به اهواز و جزایر کوچید. وی مردی بود سخت پارسا که برای خود اوراد و اذکاری در تعقیب نماز ترتیب داده بود و با آن به درگاه خداوند نیایش همی کرد.
حمّادی شاعری بود سخت خوش‌سخن و نسبت به واژگان زبان عربی بسیار مسلّط امّا سخنش روان بود. دیوان شعری دارد که بیش از 9300 بیت را در آن به خطی خوش گرد آورده بود.
از آثار او: «البابلیات»، «نماذج من شعر حمادی نوح» و «شعراء الحلّة» را می‌توان نام برد. «2» شعر او به کوشش علی خاقانی گرد آمده است. از اشعار او در سوگ امام حسین (ع) چکامه‌ای در 309 بیت می‌باشد.
-*-
1- یا حجر إسماعیل جاوزک الهدیٰمذبان عن غدک الحسین الأطهر
2- یفدی ذبیحک کبشه و علی الظماحنقا صفّی اللّه جهرا ینحر
3- أصفاء زمزم لا صفوت لشارب‌وحشا الهدی بلظی الظما تتفطر «3» 1- ای حجر اسماعیل، بعد از آنکه حسین (ع) از تو دور شد، هدایت هم از تو جدا شد.
2- گوسفندی فدای ذبیح تو (اسماعیل) شد در حالی‌که صفی اللّه (امام حسین (ع)) از روی کینه در حالت تشنگی و به طور آشکار کشته شد.
3- ای زمزم زلال، ای کاش که برای نوشندگان، آب زلالی نباشی زیرا که اندرون هدایت از حرارت تشنگی از هم گسیخت (اشاره به امام حسین (ع) است)

---

(1)- همان؛ ص 200.
(2)- اعیان الشیعه؛ ج 9، ص 346.
(3)- ادب الطف؛ ج 8، ص 203.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:539

الشیخ یعقوب نجفی

یعقوب ابن الحاج جعفر بن شیخ حسین نجفی در سال 1270 ه. ق. در نجف اشرف به دنیا آمد. او از بزرگان ادب در نجف به شمار می‌آمد و اکثر اشعارش در مورد اهل بیت است. او سه روضة طویل را در مورد امام حسین (ع) به نظم آورده است که دوتای آن به زبان محلّی عراق می‌باشد. وی به سال 1329 هجری وفات یافت. «1»

ـ*ـ

1- فلا الماء یحلو بعدهم و یلذّلی‌و لا العیش مهما عشت و هو منمّق
2- اقول لدهری یوم فرّق بیننا:أیا دهر للأحباب انت مفرّق!
3- فقال ألا للنّاس طول زمانهم‌لکلّ اجمّاع بعد حین تفرق
4- فقلت لعینی اسکبا أدمعا دماعلی جیرة منی صفا العیش رنقوا «2» 1- من از هنگامی‌که به غم فراق و عشق جانسوز یکباره دچار شده‌ام، دیگر نه آب، گوارایی دارد و نه زندگی لذّت بخشی برایم وجود دارد.
2- پس به روزگاری که بین ما فاصله انداخته است می‌گویم: «ای روزگار تو جدایی‌انداز بین مایی!»
3- و ندا داد که مردم در طول زمانها همه جوامعشان متفرق می‌شوند و جامعه‌ی متّحدی نخواهند داشت.
4- به چشمم گفتم: «خون گریه کن و آتش دل مرا با اشک دیده صفا بده!»

_____

(1)- همان؛ ص 232.
(2)- همان؛ ص 235.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:540

شیخ عبد الحسین جواهر

شیخ عبد الحسین فرزند شیخ عبد علی و نوه‌ی شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر، از علمای بزرگ و شعرای مشهور و ادبای معروف شیعه در قرن چهاردهم هجری است که به سال 1281 ه. ق. در نجف اشرف به دنیا آمد. وی پدر محمّد مهدی جواهری- شاعر بزرگ و معروف معاصر عرب- است. پس از گذراندن دوره‌ی مقدمات و مبادی علوم و ادبیات، سطوح عالی فقه و اصول را در محضر فقهای بزرگ عصر در نجف اشرف از جمله آقا رضا همدانی، شیخ محمد طه نجفی و آخوند خراسانی طی کرد و خود به تدریس فقه پرداخت.
جواهری از دوران جوانی نزد عالمان، ادیبان و شاعران بزرگ زمانش، حرمت و منزلت والایی داشت و شاعرانی چون سیّد حیدر حلّی- که بزرگترین شاعر عرب و شیعه در آن روزگار بود- اشعاری تحسین‌آمیز در تجلیل از علوّ طبع و مقام ادبی و علمی جواهری سروده‌اند. او علاوه بر سرودن شعر، مجموعه‌ی رسائل و نامه‌هایی دارد که در قالب نظم و نثر برای بزرگان علم و ادب در جهان عرب نوشته است و بسیار شاعرانه و دل‌انگیز است و از شاهکارهای ادبی عرب محسوب می‌شود. اشعار جواهری در موضوعات گوناگونی از جمله مسائل اجتماعی، اخلاقی، دینی و مدح و مرثیه‌ی اهل بیت (ع) می‌باشد. قصاید او در رثای امام حسین (ع) در نوع خود کم‌نظیر است.
وی به سال 1335 ه. ق. در نجف اشرف درگذشت. «1»
ـ*ـ
1- حقّ أن تسکبی الدموع دماءیا جفونی أو أن تسیلی بکاء
2- زاد کرب البلاء بهم فکأن‌القلب فیهم مشاهد کربلاء
3- شدّ ما قد لقی بها آل طه‌من رزایا تهوّن الأرزاء
4- مزقتهم بها الحوادث حتی‌عاد أبناء أحمد أنباء
5- جمعت شملهم ضحی فعدا الخطب علیهم ففرقتهم مساء
6- و أبوا لذّة الحیاة بذلّو رأوا عزة الفناء بقاء
7- یتهادون تحت ظل العوالی‌کالنشاوی قد عاقروا الصهباء
8- أوجب المصطفی علیهم حقوقاأحسنوها دون الحسین أداء
9- و قضوا تشرب القنا السمر و البیض‌دماهم حول الفرات ظماء
10- یا بنفسی لهم وجوها یودّالبدر منها لو استمد السناء «2» 1- حق این است که خون گریه کنم و اشکم را مانند سیل سرازیر نمایم.
2- ماتم و بلا در این واقعه اینقدر زیاد است که گویا دل مشاهد کربلاست.
3- سختی‌هایی که به آل طه رسیده، همه‌ی سختی‌ها در مقابلش هیچ

است.

_____
(1)- دیوان الجواهری؛ ج 1، ص 17.
(2)- ادب الطف؛ ج 8، ص 297.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:541
4- حوادث روزگار آنها را پراکنده ساخت تا اینکه اخبار فرزندان رسول اللّه (ص) به مردم رسید.
5- آنها گروهی بودند که در هنگام صبح جمع بودند ولی روزگار بر آنها گذشت و در هنگام شب پراکنده شدند.
6- لذّت زندگی را که با خواری همراه بود قبول نکردند و نابودی باعزّت را بقای خود یافتند.
7- آنها زیر سایه‌ی بزرگ‌منشی، مستانه به سوی پروردگار خود شتافتند.
8- مصطفی (ص) حقوقی را بر آنان واجب کرد که هیچکس چون امام حسین (ع) نتوانست آن را ادا کند.
9- آنان خشنودی پروردگار سیرابشان ساخت در حالی‌که در اطراف فرات خونشان در حال تشنگی به زمین ریخته شد.
10- به جان خودم سوگند که وجود آنان به‌گونه‌ای است که ماه شب چهارده از آنان طلب نور می‌کند.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:542

عبد الحسین اسد اللّه

شیخ عبد الحسین اسد اللّه به سال 1283 ه. ق. در نجف اشرف به دنیا آمد و برای تحصیلات به کاظمین رفت. او در سال 1310 ه. ق. به نجف بازگشت و دوره‌ی تخصصی دروس دینی را نزد اساتیدی مانند «شیخ رضا همدانی» ادامه داد. در سال 1330 ه. ق. شرحی بر کتاب استادش آخوند خراسانی در اصول فقه نگاشت که مورد توجّه «شیخ محمّد تقی شیرازی» رهبر انقلاب عراق قرار گرفت و بر آن تقریض نوشت. کتاب او با نام «الهدایة فی شرح الکفایة» منتشر گردید. او در سال 1336 ه. ق. وفات یافت «1»

ـ*ـ

1- ما للعیون قد استهلّت بالدمأفهلّ- لا أهلا- هلال محرم
2- حیّا بطلعته الوری نعیا و قدردوا علیه تحیة بالمأتم
3- ینعی هلالا بالطّفوف طلوعه‌قد حفّ فی فلک الوغی بالانجم
4- یوم به سبط الرّسول استرسکت‌نحو العراق به ذوات المنسم
5- أدّی مناسکه و أفرد عمرةو لعقد نسک الحج لما یحرم
6- و من الحطیم و زمزم زمّت به‌الأیام و هو ابن الحطیم و زمزم «2» 1- محرّم، تو ماه نامبارکی هستی که خون را از دیده جاری می‌سازی 2- و با خبرهای ناگوار به خلق سلام می‌کنی. من حاضر نیستم به چنین ماهی خوش‌آمد بگویم.
3- هلال ماهت باید در طلوعش کمک بگیرد زیراکه آسمان پرآشوبش پر از ستارگان اجتماع‌کننده است.
4- روزی‌که در آن سبط پیامبر درحالی‌که راهش روشن و مشخص بود به‌سوی سرزمین عراق رهسپار شد.
5- درحالی‌که محرم بود مناسک حج را به عمره‌ی مفرده به پایان برد.
6- فرزند حطیم «3» و زمزم، حطیم و زمزم را رها کرد (از مکّه خارج شد).

_____

(1)- ادب الطف؛ ج 9، ص 16.
(2)- همان ص 14.
(3)- حطیم: کنار خانه‌ی کعبه یا دیوار کعبه یا آنچه بین رکن و زمزم و مقام است. حجر اسماعیل.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:543

حسن الحمود

شیخ حسن بن علی شاعر شیعی عراقی در سال 1305 ه. ق در نجف به دنیا آمد. خانواده‌ی او اهل حلّه بودند. پدرش شیخ علی بن حسین که عالم و فقیه عالیقدری بود به نجف کوچ کرد. و از علمای بزرگ نجف و از امامان جمعه و جماعت این شهر گردید. شیخ حسن در زادگاهش رشدونمو یافت و در خدمت پدر و دیگر استادان نجف درس خواند. سرانجام در ادب و خوشنویسی مهارت یافت و در هر دو زمینه بلندآوازه گردید. از مشهورترین اساتید او شیخ «عبد الحسین ابن ملا قاسم حلّی» و «مهدی غریفی بحرانی» می‌باشند. او از کودکی به سرودن شعر روی آورد و بیشتر شعر او در مناسبات است. در سال 1337 ه. ق به علت ابتلا به بیماری سل وفات یافت «1»
آثارش: «دیوان شعر» از جمله قصاید دیوان او لامیه‌ی شصت بیتی در رثای امام حسین (ع) است. «مجموعه‌ای در مراثی امام حسین (ع) که در آن به گردآوری بهترین اشعاری که در سوگ امام حسین (ع) سروده شده پرداخته است. کتابی در علم صرف «2».
ـ*ـ
1- أقیما بی و لو حلّ العقال‌علی ربع بذی سلم و ضال
2- قفا بی ساعة فی صحن ربع‌محت آثاره نوب اللیالی
3- و شدّا عقل نضوکما و حلّاوکاء العین بالدمع المذال
4- هو الربع الذی لم یبق منه‌سوی رمم و أطلال بوال
5- ذکرت به بیوت الوحی أضحت‌بطیبة من بنی الهادی خوالی
6- غدت للوحش معتکفا و کانت‌قدیما کعبة لبنی السؤال
7- نأی عنها الحسین فهدّ منهابناء البیت ذی العمد الطوال
8- سری ینحو العراق بأسد غاب‌تعدّ الموت عیدا فی النزال
9- تعادی للکفاح علی جیادضوامر أنعلتها بالهلال
10- عجبت لضمّر تعدو سراعاو فوق متونها شمّ الجبال
11- تسابق ظلّها فتثیر نقعابه سلک القطا سبل الضلال «3» 1- 3- در مجال شب ساعتها نزد خرابی‌های این دیار می‌ایستم و در حالی‌که چشمم از دیدن آثار خرابی‌های به جای مانده از دیار یار می‌گرید، دست به دعا برمی‌دارم.
4- از ظلم و ستمی که دشمن به اهل و کاشانه‌ی آنان روا نموده و جز خرابه‌ای از کاشانه‌ی آنها باقی نگذارده، گریه و زاری می‌کنم.
5 و 6 شدت مصیبت اهل بیت را ذکر می‌کنم. آنان به کسانی ظلم کردند که اهل بیت رسول اللّه (ص) و کعبه‌ی سائلان و

(1)- ادب الطف؛ ج 8، ص 322.
(2)- شعراء الحلة؛ ج 1؛ ص 227.
(3)- البابليات، ج 4، ص 32. ادب الطف؛ ج 8، ص 320.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:544
نیازمندان بودند.
7- حسین (ع) از کعبه دور شد و با رفتن او ستون‌های بلند کعبه فروریخت.
8- او به همراه شیران بیشه که مرگ در جنگ را شادمانی خود می‌دیدند، به سمت عراق حرکت کرد.
9- آنها سوار بر اسبهای میان باریکی که نعلشان از هلال ماه بود، برای جهاد با سرعت پیش می‌رفتند.
10- در شگفتم که این اسبهای لاغر چگونه با سرعت می‌دویدند، در حالی‌که بر پشت آنان کوههای بلند قرار گرفته بود.
11- اسبها با سایه‌های خود به مسابقه می‌پرداختند و از شدّت غباری که برمی‌انگیختند پرنده‌ی قطا گمراه می‌شد.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:545

علی الخیری

علی بن ملّا حمزة ملقب به «خیری» بغدادی حلّی، در سال 1270 ه. ق در بغداد متولد شد، مدتی در قریه «ذی الکفل» از توابع حلّه زندگی کرد و کاتب مخصوص «ذرب بن عباس» بود. او محور اصلی داستان «منارة الکفل» که بین مسلمین و یهود در زمان حکومت عثمانی واقع شد، می‌باشد. داستانی که ضرب المثل معروف «ما أشبهه بمنارة الکفل» را میان مردم شایع ساخت.
در سال 1340 هجری در «الکفل» درگذشت «1»
ـ*ـ
وراءک عنّی حسبی الیوم ما بیاو کفیّ ملامی لا علیّ و لالیا
أمن بعد یوم ابن النّبیّ بکربلایجیب فؤادی للصّبابة داعیا «2»؟! بعد از تو یک روز عمر برای من کافیست، و ملامت ملامتگران بر من هیچ اثری ندارد. پس از شهادت پسر پیامبر (ص) در کربلاء چگونه می‌توانم دل خویش را به عشقی مشغول سازم.

_____
(1)- ادب الطف؛ ج 9، ص 43 و 44.
(2)- همان؛ ص 43. البابلیات؛ ج 4، ص 60.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:546

عبد المسیح الانطاکی

عبد المسیح الانطاکی، اصل او یونانی است و یکی از اجداد او در انطاکیه سکونت داشته است. سپس به «حلب» هجرت نموده‌اند، او در سال 1291 ه. ق. در سوریه به دنیا آمد؛ مجلّه «الشدور» را در سوریه و مجلّه «العمران» را در مصر منتشر نمود. از آثار جاودانی او «القصیدة العلویة» می‌باشد. او در سال 1341 ه. ق. وفات یافت.

ـ*ـ

فعلی الشّهید بکربلاء تحیّةالاخلاص تعبق فی أنّم شذاء
من کلّ من صدق الولا للمصطفیو لاله صدقا بغیر ریاء

و هو المشفّع مع أبیه و جدّه‌بالنّاس فی جاه عظیم رواه «1» اخلاص شهید کربلا آنقدر زیاد است که بوی عطرش همه‌جا می‌پیچد.

هر کسی‌که ولایت مصطفی و خاندانش را بدون ریا تصدیق کند. این عطر را حس می‌کند.

حسین (ع) کسی است که همراه پدر و جدّش به خاطر عظمت والایشان مردم را شفاعت می‌کنند.

_____

(1)- أجراس کربلاء؛ ص 52 و 53.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:547

سیّد ابو بکر بن شهاب حضرمی

سید ابو بکر بن شهاب «1» حضرمی، فرزند عبد الرحمن بن محمّد علوی حسینی. عالم جامع الاطراف و اصلاح‌طلب. وی به سال 1262 ه. ق. در یکی از قرای تریم در بلاد حضرموت به دنیا آمد و در حیدرآباد دکن هند به سال 1341 ه. ق. درگذشت «2».
در هیجده سالگی منظومه‌ای در «فرائض» سرود و در 1286 هجری به مکه رفت و از احمد زینی دحلان، شیخ المشایخ حجاز و دیگران بهره برد و همانجا به اشاره‌ی سیّد فضل پاشا ارجوزه‌ای در «آداب النساء» سرود. در سال 1288 هجری به عدن و سرزمین‌های مجاور رفت و با امرای حج آشنا شد و سپس مدت 4 سال در مناطق خاور زمین چون سنگاپور به‌ویژه در جاوه گذراند و به تجارت پرداخت و جریانات سیاسی آنجا را دنبال کرد. وی در سرزمین‌های شرقی چون هند، جاوه و ماله به عنوان عالمی اصلاح‌طلب و مخالف با بدعت مشهور بود. ابو بکر در سال 1292 هجری به وطن بازگشت و در جنگهای محلّی میان امرای شبه جزیره وساطت کرد و آتش جنگ را فرونشاند. وی چنانکه از اشعارش برمی‌آید در این دوره به امارت اسلامی زنگبار نیز توجه داشت.
وی به سال 1302 هجری مجددا به عدن، مکه، مدینه، مصر، شام، بیت المقدس، استانبول و حیدرآباد سفر کرد. مشایخ او متجاوز از صد نفر و بیشتر اهل حضرموت بودند. مشهورترین شاگردش محمد بن عقیل علوی «3» می‌باشد. برخی از شرح‌حال نویسان او را شافعی مذهب دانسته‌اند «4». در حالی‌که گروهی دیگر وی را در زمره‌ی عالمان شیعی آورده‌اند «5». بهرحال پاره‌ای از اشعار دیوان او تردیدی باقی نمی‌گذارد که وی دوستدار اهل بیت (ع) بوده است «6». ابو بکر تألیفات بسیاری دارد که در حدود 30 اثر از آنها شناخته شده و برخی نیز به چاپ رسیده است. برخی از آثار او عبارتند از: «اسعاف الطلاب ببیان مساحة السطوح»، «دیوان اشعار»، «رشقة الصادی من بحر بنی النبی الهادی (ص)» و ...
ـ*ـ
1- فهاجت جماهیر الضّلال و أقبلت‌به جیش لحرب ابن بتول عرمرم
2- و حین استوی فی کربلاء محیّمابه تربتها أکرم به من مخیّم
3- أبت نفسه الشّماء الّا کریهةیموت بها موت العزیز المکرّم
4- هو الموت مرّ المجتبی غیر أنّه‌ألذّ و احلی من حیاة التّهضم
5- و قارع حتّی لم یدع سیف باسل‌بمعترک الهیجاء غیر مثلم
6- هی الفتنة الصّماء لم یلف بعدهامنا رمن الایمان غیر مهدم «7» 1- مردم گمراه به صورت یک لشکر بزرگ با هیجان برای جنگ با پسر بتول پیش

آمدند.

_____

(1)- شهاب الدین احمد جدّ هفتم اوست که خود به علی عریضی فرزند امام صادق (ع) نسب می‌برد.
(2)- اعیان الشیعه؛ ج 2، ص 294.
(3)- همانجا.
(4)- معجم المؤمنین؛ ج 3، ص 64.
(5)- اعیان الشیعه؛ ج 2، ص 295.
(6)- همانجا.
(7)- همان؛ ص 296. ادب الطف؛ ج 9، ص 48.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:548
2- تا اینکه او در زمین کربلا خیمه زد. چه خیمه‌زننده‌ی بزرگواری بود!
3- نفس بزرگوار او تسلیم نشد و مرگ باعزّت و کرامت را برگزید.
4- ثمره‌ی مرگ تلخ است. ولی این‌گونه مردن لذّتبخش‌تر و شیرین‌تر از زندگی با خواری است.
5- در جنگ آنقدر شمشیر زد تا اینکه همه‌ی شمشیرهای جنگاوران دشمن کند شد و تیزی لبه‌های آنها از بین رفت. (با همه‌ی جنگاوران نبرد کرد).
6- بعد از این فتنه‌ی کور، هیچ ستونی از ستون‌های ایمان سالم نماند.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:549

ناجی خمیّس

ناجی بن حمادی بن خمیّس حلّی از ادبای معاصر که به سال 1311 ه. ق. در حلّه به دنیا آمد و پس از طی مراحل آغازین تحصیل به نجف اشرف برای تعلیم علوم دینی هجرت کرد و از درس اساتید بزرگی همچون «مرحوم نائینی» و «ابو الحسنی اصفهانی» بهره‌مند گردید. او بر اثر بیماری طولانی در سال 1349 هجری درگذشت «1».

ـ*ـ

1- اری النّاس شتّی بات یجمع أمرهم‌علی الظّلم مسدول من الجهل فاحم
2- قد انتکست منها القلوب فأصبحت‌تروق لعینیها القباح الذّمائم «2» 1- امام حسین (ع): مردم را می‌بینم در حالی‌که بر گمراهی اجتماع کرده‌اند و از دور حق پراکنده شده‌اند،
2- گویا این رسم روزگار است که دلها را از حق دور می‌سازد و عهد و پیمان را زشت می‌نمایاند.

***

1- إلی اللّه نشکو عندک الیوم أمرناو أنت بنا یا صاحب الأمر عالم
2- متی تطلع الأیّام منک ابن نجدةتعاف له أغیا لهنّ الضّراغم
3- و تبرز من أقمار هاشم طلعةتطیر شعاعا فی سناها الغمائم «3» 1- به خدا شکوه می‌کنیم که امر ظهور تو ای صاحب امر به تأخیر افتاده است.
2- هنگامی‌که روزهای ظهور تو طلوع کند. ای کمک‌کننده! در آن روز از شیرهای درنده در امان خواهیم بود.
3- و از نسل هاشم مردی ظهور می‌کند که شعاع نورش ابرها را کنار می‌زند.

***

و یوم حسین لیس یحصیه ناثرو لم یستطع تعداد بلواه ناظم «4» روز حسین روزی است که هیچ نوحه‌گری و هیچ زبانی نمی‌تواند عظمت مصیبت آن را بیان نماید.

_____

(1)- ادب الطف؛ ج 9، ص 139.
(2)- البابلیات؛ ج 4، ص 99.
(3)- همان؛ ص 100.
(4)- همانجا.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:550

احمد بن علی بن احمد شوقی به «امیر الشعراء» و «شاعر الأمراء» شناخته شده است. در قاهره به دنیا آمد و در مدارس دولتی به تحصیل پرداخت. دو سال در بخش ترجمه مدرسه حقوق درس خواند و در سال 1887 میلادی از سوی «خدیوی توفیق» به فرانسه برای ادامه تحصیل اعزام گردید. پس از چهار سال به قاهره بازگشت و به عنوان رئیس اهل قلم در دیوان «خدیوی عباس» مشغول به کار شد. در زمان جنگ جهانی اوّل به اسپانیا رفت. پس از جنگ به مصر بازگشت و به عنوان عضو مجلس شیوخ مشغول به کار شد. احمد شوقی در اکثر فنون شعر قدم به میدان گذارد. و برخی از اشعار او و دیوانش او به نام «شوقیات» معروف گردیده است. شوقی از زمامداران شعر کلاسیک معاصر است. ادب و دین در اشعار او به هم آمیخته و از همین‌رو جایگاه مردمی یافته است. قصیده «نهج البردة» و «همزیة نبویة» او شهرت بسیار یافته است. او در سال 1351 ه. ق.
وفات یافت «1».
ـ*ـ
1- هذا الحسین دمه بکربلاروّی الثّری لمّا جری علی ظما
2- و استشهد الأقمار اهل بیته‌یهوون فی التّرب فرادی و ثنا
3- ابن زیاد و یزید بغیاو اللّه و الأیام حرب من بغی «2» 1- این حسین است که خونش در کربلاء بر زمین ریخته شده
2- و اهل بیت او در حالی‌که تنها بودند و یاوری نداشتند به شهادت رسیدند.
3- ابن زیاد و یزید ستمکارند و خدا و روزگار در جنگ با ستمکارانند.
***
1- و أنت إذا ما ذکرت الحسین‌تصاممت لا جاهلا موضعه
2- أحبّ الحسین و لکنّنی‌لسانی علیه و قلبی معه
3- حبست لسانی عن مدحه‌حذار أمیة أن تقطعه «3» 1- تو هنگامی‌که نام حسین را ذکر نمی‌کنی به خاطر شرایط است نه بخاطر جهل نسبت به جایگاه حسین (ع).
2- من حسین را دوست دارم امّا زبانم بر علیه او و قلبم همراه اوست.
3- زبانم را از مدح او باز می‌دارم از ترس خلف امیه که مبادا او را قطع کنند.
(شاعر شرایط را به‌گونه‌ای می‌بیند که باید با احتیاط نام حسین (ع) را بر زبان آورد و باید حبّ او را در قلب پنهان نمود).

_____

(1)- ادب الطف؛ ج 9، ص 140.
(2)- همان؛ ص 142.
(3)- همان؛ ص 140.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:551

محمّد حسین الجباوی

شیخ محمّد حسین بن شیخ حمد حلّی معروف به «جباوی» در سال 1285 ه. ق. در «فیحاء» «1» به دنیا آمد، دروس مقدماتی و ادبی را در زادگاه خود خواند، سپس به تحصیل علوم دینی پرداخت و برای تکمیل و تحصیل دوره‌ی عالی فقه و اصول در سال 1303 هجری از حلّه به نجف هجرت نمود و به درس و تدریس پرداخت. از مهمترین اساتید او می‌توان از «شیخ حسن مامقانی» و «شیخ علی رفیش» نام برد. او در سال 1337 در کسوت مرجعیّت دینی به شهر خود بازگشت، و در سال 1352 هجری وفات یافت. جنازه‌اش را از حلّه به نجف اشرف انتقال دادند و در صحن شریف علوی دفن کردند.
جباوی در نظم و نثر استاد بود. آثار علمی و فقهی و ادبی متعددی دارد از جمله: «سفرنامه‌ی حج»، «کتابی در علم تجوید و شیوه‌های قرائت قرآن»، «تقریرات دروس فقهی و اصولی اساتیدش»، «الرحلة الحسینیه» که سفرنامه‌ی کربلاست که در سال 1321 قمری در پی سفر به کربلا نوشته و در سال 1329 قمری در نجف چاپ کرده است «2».
ـ*ـ
1- خلیلیّ هل منّ وقفة لکما معی‌علی جدث أسقیه صیّب أدمعی
2- لیروی الثّری منه بفیض مدامعی‌فانّ الحیا الوکّاف لم یک مقنعی
3- لأنّ الحیا یهمی و یقلع تارةو إنی لعظم الخطب ما جفّ مدمعی «3» 1- ای دوست من! فرصتی ده تا با ابر یا آب دیده، دیار محبوب را آبیاری کنیم.
2- و آن سرزمین را سیراب نمائیم زیرا شرم و حیا گاهی مانع از آن می‌شود که بگرییم
3- و گاه اجازه‌ی گریستن را می‌دهد. گرچه به جهت عظمت این مصیبت، گاهی اشک من خشک می‌شود.

_____
(1)- از توابع حلّه.
(2)- ادب الطف؛ ج 9، ص 145.
(3)- همان؛ ص 144. البابلیات؛ ج 4، ص 109.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:552

مهدی الفلوجی

حاج مهدی فلوجی بن حاج عمران بن حاج سعید از ادبای حلّه به‌شمار می‌رود که در سال 1282 ه. ق. به دنیا آمد. او به تجارت روی آورد و با توجه به مکنت مالی خویش، هیچگاه از شعر برای بهره‌مندی‌های مادّی استفاده نکرد، بلکه شعر خویش را به اهل بیت اختصاص داد. در این اواخر به دلیل روی نمودن مردم به سبک جدید شعر، اشعار او که به سختی با اسلوب قدیم پیوند خورده بود، مورد بی‌مهری قرار گرفت. او در سال 1357 هجری وفات یافت، و در حرم حیدری به خاک سپرده شد «1».

ـ*ـ

1- إلی م و قلبی من جفونی یسکب‌و نار الأسی ما بین جنبیّ تلهب؟!
2- أبیت و لیلی شطّ عنه صباحه‌کأن لم یکن للّیل صبح فیرقب «2»! 1 و 2- آتش سوزان درون من، دلم را آتش زده و شب و روز مرا یکسان و تیره و تار نموده و خواب و استراحت را هم از من ربوده است.

***

1- بأبی المحرمین عجّت الی اللّه‌بإهلالها وفود لقاها
2- قدّمت هدیها و هنّ نفوس‌یا لتلک النّفوس ما أهداها!
3- ترکتها سیوف أبناء حرب‌فی منی کربلا أضاحی مناها!
4- مذ تعرّت عن المخیط برورداخلع الدّین بردها فکساها
5- برزت للطّواف دون بیوت‌شرّف اللّه بیته بحماها «3» 1- امام حسین (ع) و یارانش محرمانی بودند که جان خود را به عنوان قربانیان حقیقی نه رمزی به قربانگاه آوردند، 2- و در کربلا سخاوتمندانه تقدیم کردند.
3- و شمشیر دشمنان در «منای کربلا» آنان را قربانی کرد.
4- آن هنگام که جامه‌ی دین پاره گشت. امام و اصحابش با خون خود آن جامه را دوختند.
5- آنان طواف خود را در کربلا به‌گونه‌ای انجام دادند که خداوند طواف خانه‌ی خود را به سبب طواف آنان در کربلا شرافت بخشید.

_____

(1)- ادب الطف؛ ج 9، ص 171 و 172.
(2)- البابلیات؛ ج 4، ص 126.
(3)- همان؛ ص 124.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:553

محمّد اقبال

محمد اقبال فیلسوف بزرگ پاکستانی در سال 1873 میلادی در شهر «سیالکوت» پاکستان به دنیا آمد و به کشورهای بسیاری برای طلب علم سفر کرد. در سال 1908 به وطنش برگشت و به عنوان وکیل مشغول به کار شد و در دانشکده «الشرقیة» در لاهور به تدریس فلسفه و تاریخ پرداخت ... او به دانشگاههای کمبریج انگلیس و «مونیخ» آلمان ملحق و به زبانهای گوناگون آشنا و در آنها مقاله نوشت. تفکر «اقبال» با اصلاحات دینی مقرون است. او در سال 1938 م وفات یافت. سخنرانیهای او در کتابی به نام «اصلاح الافکار الدینیة فی الاسلام» منتشر گردیده است «1» ـ*ـ

فی الکعبة العلیا و قصّتهانبأ یفیض دما علی الحجر

بدأت باسماعیل عبرتهاو دم الحسین (ع) نهایة العبر «2» در حقیقت، نهضت حسین (ع) تکمیل مناسک حج است. مناسکی که اسماعیل (ع) با تسلیم خود آغازگر عبرتهای آن بود و حسین (ع) با خون خویش آن را مهر کرد.

_____

(1)- ادب الطف؛ ج 9، ص 174 و 175.

(2)- همان؛ ص 174.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:554

عبد الغنی الحُرّ

عبد الغنی الحرّ، عالم فاضل و ادیب مشهور نجف است که دارای قدرت حافظه و سرعت بدیهه فوق‌العاده‌ای بود. اکثر اشعار او در مدح و رثای اهل بیت می‌باشد در مورد او مرجع بزرگ سید «عبد الهادی شیرازی» گفته است: «اگر ولایت و حب «عبد الغنی الحرّ» نسبت به اهل بیت را در میان همه اهل شهر تقسیم کنند هیچیک به جهنم وارد نمی‌شوند». او در سال 1358 هجری وفات یافت.
از اشعار معروف او: «منتظم الدرر فی مدح الامام المنتظر» و تخمیس تائیة مشهور «دعبل خزاعی» است «1».
ـ*ـ
1- و فدت علیک یحدونی اشتیاقی‌و أحشائی بنار جوای تغلی
2- رجاء أن تحطّ الثقل عنّی‌فأنت القصد فی تخفیف ثقلی
3- و غفران الذّنوب و کلّ وزربدا منّی بقول او بفعل «2» 1- من به سوی تو می‌آیم تا اشتیاقم را آرام کنم. این در حالی است که درون من در آتش می‌سوزد.
2- از تو می‌خواهم که این سنگینی را از من برطرف کنی، که تو تنها کسی هستی که این کار را انجام می‌دهی
3- و در آمرزش گناهانم و اعمال و افعالم به من کمک می‌نمایی. (درخواست من اجر و ثواب أخروی و قرب و غفران است).

_____
(1)- همان؛ ج 9، ص 184 و 185.
(2)- همان؛ ص 184.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:555

سید مهدی بن سید راضی حسینی اعرجی بغدادی از اکابر خطبای منبر حسینی، به سال 1322 ه. ق. در نجف به دنیا آمد.
دروس عربی و عروض، را نزد سید رضا هندی و متن خطابه را نزد دایی خود شیخ قاسم حلّی که خطیب مشهوری بود، خواند و ذوق لطیف و قریحه سرشار او، وی را علاقه‌مند مجالس شعر و ادب ساخت. وی در بدیهه‌سرایی مهارت داشت. از آثار وی «ارجوزه در نسب آل اعرجی» در 39 بیت که در مجله‌ی المرشد بغدادی به چاپ رسید را می‌توان نام برد.
او در جوانی و در سال 1359 هجری در شطّ فرات غرق گردید. دیوان مخطوط او توسط برادرش در بیش از 300 صفحه جمع‌آوری شده است «1».
-*-
1- و رأس ابن النّبیّ علی قناةیرتّل آی أصحاب الرّقیم
2- و ینذر فی النّهار القوم وعظاو یهدی الرّکب فی اللّیل البهیم
3- فلم أر قبله بدرا تجلّی‌له برج من الرّمح القویم «2» 1- سر پسر پیامبر (ص) بر نیزه در حال تلاوت قرآن بود. و آیات مربوط به اصحاب رقیم را تلاوت می‌فرمود.
2- این سر روشنایی و درخشش داشت که موجب روشنگری و نصیحت در روز، و راهبری قافله در شب تاریک می‌شد
3- و من از این «ماه» که برفراز برجی از نیزه بردمیده در شگفتم و ماهی چون آن ندیدم «3».
***
لیت الهلال هلال شهر محرّم‌عجل الخسوف له و لمّا یتمم «4» ای کاش که خوف مانع از کامل شدن ماه محرّم شود و لحظه‌های بلا و مصیبت دیرتر فرارسد.

_____
(1)- ادب الطف؛ ج 9، ص 193.
(2)- همانجا.
(3)- اشاره به روایتی که از زید بن ارقم صحابی رسول اللّه نقل شده: هنگامی‌که سر را از کنار غرفه‌ی من عبور می‌دادند دیدم که مشغول خواندن این آیه است: «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحابَ الْکَهْفِ وَ الرَّقِیمِ کانُوا مِنْ آیاتِنا عَجَباً» سوره کهف؛ آیه‌ی 9.
(4)- همان؛ ج 9، ص 192.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:556

هادی آل کاشف الغطاء

شیخ هادی بن شیخ عبّاس بن علی بن جعفر صاحب کاشف الغطاء به سال 1289 ه. ق. در نجف اشرف به دنیا آمد. در خاندانی معروف به علم و ادب پرورش یافت و نزد اساتیدی مانند: «شیخ الشریعة»، «شیخ یزدی» و «مرحوم آخوند»، تلمذ نمود.
او در سال 1361 هجری وفات یافت. برخی آثار او چنین است: «شرح شرائع الاسلام»، «مستدرک نهج البلاغه»، «المقبولة الحسینیة»، «شرح تبصره العلامة الحلی» و ... «1»
ـ*ـ
1- و اللیل قد أجنّکم و اقبلافاتّخذوه للنّجاة جملا
2- و القوم لا یبغون غیری احدافارتحلوا التسلموا من الرّدی «2» در اینجا داستان شب عاشورا و رخصت امام (ع) در بازگشت اصحاب به خانه‌هایشان مطرح است تعبیرات امام به همان صورت است که در روایت آمده:
1- شب همه‌جا را فراگرفته است آن را مرکب خویش قرار دهید و از مرگ خود را نجات دهید.
2- که دشمن غیر مرا نمی‌خواهد. شما در تاریکی به این‌سو و آن‌سو پراکنده شوید و مرا با این لشکر انبوه واگذارید. این جماعت فقط در جستجوی من هستند و اگر بر من دست یابند از جستجوی دیگران دست برمی‌دارند.
***
1- و السّبط و الصّحب أولو الوفاءباتوا بتلک اللّیلة اللّیلاء
2- لهم دویّ کدویّ النحل‌من ذاکر للّه أو مصلّ «3» 1- فرزندان و یاران وفادار امام (ع) آن شب را بیدار ماندند
2- و تا صبح به مناجات پرداختند مناجات شب آخر و انعکاس نجوای اصحاب امام در حال نیایش و راز و نیاز و انابه و صوت دلپذیر قرآن در خیمه‌ها که به گوش می‌رسید مانند آواز دلنشین امواج زنبور عسل در کندو می‌باشد.

_____
(1)- ادب الطف؛ ج 9، ص 224.
(2)- لیلة عاشورا فی الحدیث و الادب؛ ص 397.
(3)- همان؛ ص 400. ادب الطف؛ ج 9، ص 225.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:557

سیّد رضا هندی

سیّد رضا بن سیّد هاشم تقوی رضوی موسوی هندی لکهنویی، به سال 1290 ه. ق. در نجف متولد شد و در سال 1298 ه. ق. همراه پدر به سامرا رفت. وی پس از 13 سال به نجف برگشته و بقیّه‌ی عمر را در آنجا در طلب علم گذرانید.
از تألیفات او: «المیزان العادل بین الحق و الباطل فی الرد الکتابیین»، «بلغة الراحل فی الأخلاق و المعتقدات»، «الوافی فی شرح الکافی فی العروض و القوافی» و «شرح غایة الایجاز فی الفقه». وی به سال 1362 ه. ق. در قریه‌ای نزدیک نجف وفات یافت و او را در نجف دفن کردند «1».
ـ*ـ
1- و بقعة ترهب الأیّام سطوتهاو لیس تهرب من ذؤبانها النّقد
2- و روضة انجم الزّهراء قد حسدت‌حصباءها و علیها یحمد الحسد
3- و ارض قدس من الأملاک طاف بهاطوائف کلّما مرّوا بها سجدوا
4- فانهض فدتک بقایا انفس ظفرت‌بها النّوائب لما خانها الجلد
5- هب إن جندک معدود فجدّک قدلاقی بسبعین جیشا ماله عدد
6- غداة جاهد من اعدائه نفراجدّو ابا طفاء نور اللّه و اجتهدوا
7- و عصبته جحدوا حقّ الحسین کمامن قبل حق ابیه المرتضی جحدوا
8- تجمّعت عدة منهم یضیق بهاصدر الفضا و لها امثالها مدد
9- فشدّ فیهم بابطال إذا برقت‌سیوفهم مطرو احتفا و ما رعدوا
10- صالوا و جالوا و أدوّا حقّ سیّدهم‌فی موقف فیه عقّ الوالد الولد «2»
1- در آنجا (کربلا) آرامگاهی است که روزگار از سطوت آن در هراس است و گرگها در آنجا جرأت حمله به گوسفندان را ندارند.
2- بوستانی است که ستاره‌های درخشان به سنگریزه‌های آن حسادت می‌ورزند و به این دلیل در اینجا حسد صفتی ممدوح شده است «3».
3- سرزمین مقدّسی است که فرشتگانی که به دور آن می‌گردند، هرگاه به مقابل آن می‌رسند، سجده می‌کنند.
4- به‌پاخیز، نفوسی که مصائب بر آنها وارد شده به حدّی که دیگر قدرت مقابله‌ی با مصائب را ندارند، همگی به فدای تو باد «4».
5- اگر تعداد لشکریان تو کم است، جدّ تو امام حسین (ع) با هفتاد نفر به رویارویی لشکری بی‌شمار رفت.
6- در روزی‌که با گروهی که سعی در خاموش کردن نور خدا داشتند مبارزه و مجاهده کرد.

---

(1)- ادب الطف؛ ج 9، ص 242 و 243. اعیان الشیعه؛ ج 7، ص 23.

(2)- همان؛ ص 25.
(3)- حسد نسبت به کارهای پسندیده «غبطه» نام دارد و غبطه مستحسن است.
(4)- از این بیت تا آخر خطاب به امام زمان «عج» است.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:558
7- گروهی که حقّ حسین (ع) را انکار کردند، قبل از آن هم حقّ پدرش مرتضی را منکر شده بودند.
8- گروهی از آنان گرد آمدند و همه‌جا را اشغال کردند. آنها به همین تعداد نیز پشتیبان دارند.
9- او به همراه قهرمانانی به دشمن حمله برد که هرگاه شمشیرهای آنان برق می‌زد، باران مرگ می‌بارید ولی صدای رعد بلند نمی‌شد.
10- از چپ و راست میدان جنگ حمله کردند و حقّ آقای خود را ادا کردند. آن هم در موقعیتی که پدر، فرزند را رها می‌کند.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:559

شیخ حسن دجیلی

شیخ حسن بن شیخ محسن بن شیخ احمد دجیلی نجفی به سال 1310 ه. ق. در نجف اشرف متولد شد. او عالمی بزرگ بود و بر کتاب «کفایة الاصول» شرحی نوشته است. از دیگر آثار او دیوان شعر و منظومه‌ای در منطق می‌باشد. وی به سال 1366 ه. ق. درگذشت و در نجف به خاک سپرده شد «1».

ـ*ـ

1- و قامت علیهم بعدما غاب أحمدعصائب غیّ أظهرت کامن الحقد
2- و قد نقضت عهد النّبیّ (ص) بآله‌الهداة و قلّ التائبون علی العهد
3- غداة ابن هند أظهر الکفر طالبابثارات قتلاه ببدر و فی أحد
4- ورام بأن یقضی علی دین أحمدو یرجع دین الجاهلیة و الوأد «2» 1- بعد از درگذشت پیامبر (ص) گروههایی گمراه علیه آنها قیام کردند و کینه‌های پنهان خود را آشکار کردند.
2- و عهد خود را با خانواده‌ی پیامبر «ص» که راهنمایان آنها بودند شکستند، و تعدادی اندک بر آن عهد استوار ماندند.
3- روزی‌که فرزند هند، کفر خود را آشکار کرد و به خونخواهی کشته‌شدگان بدر و احد برخاست.
4- می‌خواست دین احمد (ص) را نابود کرده و دین جاهلی و زنده به گور کردن دختران را تجدید کند.

_____

(1)- اعیان الشیعه؛ ج 5، ص 235. ادب الطف؛ ج 9، ص 316 و 317.
(2)- همان؛ ص 320.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:560

سیّد حسن بن سیّد محمود بن سیّد علی بن محمد امین معروف به «سیّد حسن قشاقش» و مشهور به «امین» به سال 1299 ه. ق. در قریه‌ی عیترون از توابع «جبل عامل» در لبنان به دنیا آمد.
حسن امین عالمی فاضل و فقیهی دانشمند و تیزفهم بوده و شعرش مقام والایی دارد. وی به سال 1316 هجری وارد عراق شد و به تحصیل و تدریس پرداخت. سپس در سال 1330 هجری به جبل عامل برگشت و تا پایان عمر در آنجا به سر برد.
از آثار او: «رسالة فی الرد علی الوهابیة»، رساله‌ای است در ردّ وهابیت، «مجلد فی الطهارة»، «منظومة فی الاجتهاد و التقلید» در مسائل فقهی و ... وی به سال 1368 ه. ق. در بیروت بدرود حیات گفت و پیکر او را به قریه‌ای در بلاد جبل عامل بردند که در آخر عمر آنجا می‌زیست «1».
-*- حسن محمود در وصف شهدای کربلا چنین سروده است «2»:
1- وردوا علی الهیجا ورود الهیمو رأوا عظیم الخطب غیر عظیم
2- و تنازعوا کأس المنیة بینهمفی غیر ما لغو و لا تأثیم
3- یتسابقون إلی الهجوم و کأنّهمخلقوا لیوم تسابق و هجوم
4- یستعجلون البذل قبل أوانهو یسارعون لدعوة المظلوم
5- وجدوا الحیاة مع الهون ذمیمةو الموت فی العلیاء غیر ذمیم
6- و تقدموا للموت قبل إمامهمو لقد یجوز تقدّم المأموم 1- آنها مانند شتران تشنه که به سوی آب می‌تازند، به میدان نبرد تاختند و بلای بزرگ را ناچیز دیدند.
2- ازاین‌روست که برای دستیابی به آن، بر یکدیگر پیشی می‌گیرند و گاه بر سر آن منازعه‌ای دوستانه می‌پردازند.
3- در حمله به دشمن بر یکدیگر پیشی گرفتند. گویی خداوند آنها را برای چنین صحنه‌هایی (روز مسابقه و حمله) آفریده است.
4- برای دادن جانشان قبل از رسیدن اجل شتاب داشتند، و هرگاه مظلومی آنها را می‌خواند، زود به کمک او می‌شتافتند.
5- زندگی همراه با خواری و ذلّت به نظر آنها ناپسند بود تا سرانجام مرگ با سربلندی را پسندیدند.
6- برای رسیدن به مرگ، جلوتر از امام خود قرار گرفتند زیرا گاهی تقدّم مأموم بر امام جایز است.

---

(1)- اعیان الشیعه؛ ج 5، ص 284، ادب الطف؛ ج 9، ص 331.

(2)- همان؛ ص 330.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:561

شیخ محمد السّماوی

محمّد بن طاهر السّماوی به در سال 1292 ه. ق. در «سماوة» «1» به دنیا آمد، پدرش مردی عالم و فاضل بود. وی پس از رحلت پدر به نجف برای کسب علم هجرت کرد، از اساتیدی مانند صاحب جواهر و سیّد محمد هندی بهره جست و از «سید حسن صدر» اجازه اجتهاد گرفت. او به عنوان قاضی در دادگاه فقه جعفری منصوب گردید ... همچنین مدتی با روزنامه «الزوراء» که به زبان ترکی و عربی منتشر می‌شد همکاری نمود. از آثار او می‌توان «ابصار العین فی انصار الحسین»، «الکواکب السماویة» و «دیوان اشعار» او را نام برد.
او به جمع‌آوری کتب و تنقیح آنها همت فراوان گماشت و کتابخانه‌ی «سماوی» ضرب المثل و مورد آرزوی دوستداران کتاب بوده است. در سال 1370 وفات یافت «2».
ـ*ـ
ان یقتلوک علی شاطی الفرات ظمافقد تزلزل کرسیّ السّما عظما
و قد بکتک دما حتّی العدی ندماأیّ المحاجر لا یبکی علیک دما
أبکیت و اللّه حتّی محجر الحجر «3»
حسین جان! اگر تو را در کنار شطّ فرات کشتند، عرش آسمان با شهادت تو به لرزه درآمد. حتّی دشمنان تو با اظهار ندامت بر مصیبت تو اشک ریختند و چه کسی است که بر تو اشک نریزد و به خدا قسم هرچیز سخت حتّی سنگ سخت نیز بر تو می‌گرید.
***
کم طلعة لک یا هلال محرّم‌قد غیّبت وجه السرور بمأتم
ما انت الّا القوس فی کبد السّماترمی قلوب المسلمین بأسهم کم ای هلال ماه محرّم چه بسا دمیدن تو شادی و سرور را برطرف می‌سازد و حزن و اندوه بر همه‌ی عالم فرومی‌ریزد. کمان هلال تو در دل آسمان تیرهای ماتم را به سوی قلب مسلمین نشانه می‌گیرد.

_____
(1)- سماوه: ناحیه‌ی شرقی کوفه در عراق
(2)- ادب الطف؛ ج 10، ص 20 و 21.
(3)- همان؛ ص 25.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:562

سیّد محسن الامین

علامه سیّد محسن امین یکی از مصلحان بزرگ جهان اسلام به‌شمار می‌رود. وی به سال 1284 ه. ق. در منطقه‌ی «شقراء» لبنان به دنیا آمد. سال 1308 هجری به نجف اشرف سفر نمود و 11 سال از درس اساتید آن حوزه بهره‌مند شد. او از درس اساتیدی مانند «شیخ آقا رضا همدانی» و «ملا کاظم خراسانی» و «شیخ الشریعة» استفاده برد. سید محسن امین پس از اتمام تحصیلات خود در نجف اشرف و با عنوان مرجعیت عامه، بنا به درخواست شیعیان در سال 1319 هجری به شام هجرت کرد و در سوریه و لبنان، فعّالیت خود را آغاز کرد. او به نیکی دریافته بود که در این کشورها مشکل اساسی مسلمانان و به‌ویژه شیعیان فقر مالی و جهل آنان است. لذا در نخستین فرصت درصدد رفع این دو نقیصه برآمد. از سوی دیگر وقتی شاهد تغییرات و تحوّلات شگرفی در عرصه‌ی فن‌آوری و علوم انسانی شد درصدد آماده‌سازی مسلمانان برای تطبیق خود با شرایط حاضر برآمد و برای مصون‌سازی مسلمانان در جهت در امان ماندن از مفاسد اجتماعی غرب که به همراه تلقّی جدید از انسان و دنیا ناشی شده بود اقدامات لازم را به عمل آورد. به علاوه سیّد متوجه شد که مسیحیان تبلیغات وسیعی به راه انداخته‌اند تا جوانان را به سوی خود جلب کنند سیّد نیز از افراد زیادی برای تشکیل انجمنی دعوت به عمل آورد و سرانجام دبیرستانی تحت عنوان المدرسة العلویه را تأسیس کرد. در این زمان بود که وی، بچه‌های شیعیان را از اسم‌نویسی در مدارس غیر شیعه و به خصوص مدارس مختلط مسیحیان منع کرد. و هنوز آثار جاودان او در آنجا ثمردهی دارد و مدرسه‌ی محسنیه نیز یکی از برکات وجودی اوست.

سیّد علاوه بر اقدامات فوق نیک می‌دانست که اسلام با عقاید خرافی آمیخته شده است. لذا مبارزه‌ی اصلاحی سختی را آغاز کرد و به هر ترتیبی بود موهومات را از چهره‌ی اسلام زدود و با رهبری خود اصلاحات زیادی در اندیشه و عمل مسلمانان به عمل آورد. نظریه‌ی اصلاحی او در عزاداری ابا عبد اللّه (ع) یکی دیگر از اقدامات او به‌شمار می‌رود. هم‌چنین کتابهایی چون «المجالس السنیه» در پنج جلد، «رسالة التنزیه و الدروس الدینیه»، «الدر النضید فی مراثی السبط الشهید» را تألیف کرد. باوجود آن‌که اقدامات سیّد با مقاومت اهل جمود مواجه شد ولی در نهایت او بود که به پیروزی دست یافت. سیّد محسن نه تنها در زمینه‌ی مسایل فرهنگی و اصلاحی دینی اقدامات زیادی کرد بلکه این کار، او را از پرداختن به امور علمی بازنداشت. تألیف اثر بسیار باارزش «اعیان الشیعه» که در واقع دایرة المعارف تشیع است، گویای تلاش خستگی‌ناپذیر سیّد در این عرصه

است. سیّد در عین‌حال از مشکلات مادی و اقتصادی مسلمانان و شیعیان هم غافل نبود و به همین منظور انجمن‌هایی تشکیل داد که مهمترین آنها عبارت بودند از: انجمن جمع‌آوری اعانات برای بینوایان، انجمن حمایت از ایتام و کودکان و تأمین هزینه‌ی تحصیلی آنان و انجمن تأمین هزینه‌ی طبابت و خرید دارو برای مستمندان. او به سال 1371 ه. ق. درگذشت «1».

-*-

جاء المسا فدعاهم قوموا اذهبوافاللّیل سرّ جهره اخفات
لا یطلب الأعداء غیری فاترکونی‌ما بکم من بیعتی تبعات «2»

---

(1)- اعیان الشیعه؛ مقدمه، ص 5- 8.
(2)- لیلة عاشورا؛ ج 1، ص 333.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:563
امام در عصر تاسوعا (شب عاشورا) هنوز شب فرانرسیده بود یاران خود را جمع کرد و فرمود: «اینک سیاهی شب همه جا را فراگرفته است. شب برای شما پوششی تهیه خواهد کرد. از آن به عنوان مرکبی استفاده کنید و بروید. این جماعت فقط در جستجوی من هستند و اگر بر من دست یابند از جستجوی دیگران دست برمی‌دارند. من بیعتم را از همه‌ی شما برداشتم و همه‌ی شما را از مسئولیت‌هایتان نسبت به خود آزاد می‌گذارم، بروید.»

***

تعست جدودک یا أمیّة و الخنی‌و العارفیک مآبه و مآله
فتسربلی ثوب الخزایة کلّمایبلی علیک تجدّدت أسماله «1» نابود باد اجدادت ای امیه و ننگ‌وعار بر آنان باد که لباس ذلّت و خواری را برای همیشه به اندام یزید پوشاندند.

***

1- هذه کربلا فقف فی ثراهاو اخلع النعل عند وادی طواها
2- فهی وادی القدس التی ودت‌الشهب الدراری بأنها حصباها
3- حل فیها النور الذی نار موسی‌صاحب الطور من سناه سناها
4- فاخرت کعبة الحجیج فکانت‌أشرف الکعبتین قدرا و جاها
5- یا اماما لولاه ما خلق الخلق‌و لا کان أرضها و سماها
6- هو من أحمد و أحمد منه‌طینة شرفت علی ما سواها
7- خیرها بعد جده و أبیه‌خیر من قد داس الحصی و وطاها
8- قف بها و اسکب الدموع دماءو ابک طول المدی علی قتلاها
9- ای قتلی فی اللّه ما من نبی‌أو وصی من قبل الا بکاها
10- و بکت بالدم السماوات و الارض و قد قل بالدماء بکاها
11- ای عین فی الناس تبخل بالدمع‌و عین النبیّ باد قذاها «2» (کربلا از

دیرباز قداستی ویژه داشته است، شاید یکی از عوامل آن، اخبار پیامبران گذشته در مورد حوادثی است که در این سرزمین واقع می‌شود به‌گونه‌ای که این سرزمین را میعادگاه عشاق و مخلصان قرار داده است).
1- این سرزمین کربلاست پس هنگامی‌که می‌خواهی وارد آن شوی کفش‌هایت را از پایت درآور. گویی‌که می‌خواهی وارد وادی مقدس طوی شوی.
2- این وادی مقدس است که میعادگاه عشّاق و مخلصان است.
3- نوری که حضرت موسی (ع) صاحب طور آن را دید.
4- چنین است که کربلا، وادی مقدس طوی می‌گردد و با کعبه حجاج به مفاخره می‌پردازد و علو خویش را به اثبات می‌رساند.
5- ای امام! اگر شما نبودید عالم خلق نمی‌شد و زمین و آسمان آفریده نمی‌شدند.

_____
(1)- عاشوراء فی الادب العاملی المعاصر؛ ص 112.
(2)- ادب الطف؛ ج 10، ص 33.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:564
6- او از احمد است و احمد از اوست و خاک به‌واسطه‌ی وجود مقدس او شرافت یافت.
7- او بهترین مردم پس از جدّ بزرگوار و پدرش است و بهترین کسی است که دنیا را تحقیر نمود.
8- در آنجا بایست و بر او اشکت را جاری کن و به مدت طولانی بر کشته شدنش گریه کن.
9- کدام کشته‌شده‌ای است در راه خدا که قبل از شهادتش همه‌ی انبیاء و اوصیاء بر او گریسته باشند؟!
10- و بر او آسمانها و زمین گریسته باشند و اشکشان باز هم جاری باشد.
11- اگرچه بعضی از مردم از زیادی گریه، اشک چشمانشان خشک شده ولی نبیّ اکرم (ص) مانند کسی‌که خاشاک در چشمش فرو رفته باشد. دائما اشک‌ریزان است.
***
رام الدّعیّ ابن الدّعیّ مذلةمنه فلاذ بعزّة و إباء
هیهات أن تعطی الدّنیّة نفسهخوف المنیّة أو رجاء بقاء «1» (حسین چنین شیوه‌ای را در مخالفت و ایستادگی در برابر پیشنهاد ذلّت از سوی یزیدیان، تعلیم می‌نماید):
این زنازاده‌ی پسر زنازاده قصد دارد که مرا به ذلّت بکشاند امّا من به خاطر عزّتم ابا می‌کنم و هیهات از اینکه به خاطر ترس در برابر پیشنهاد ذلّت یزیدیان تسلیم شوم.

***
و لمجدهم کتب الّخلود و دام فی‌أنف الزّمان لذکرهم عبقات «2» برای بزرگی آنان جاودانگی و بقاء نوشته شده و یاد او و ماندگاری نهضت او در طول زمان همواره جاودانه است.

_____
(1)- عاشوراء فی الادب العاملی المعاصر؛ ص 110.
(2)- لیلة عاشوراء، ص 335.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:565

ادیب سوری، شاعر، نویسنده، در «لاذقیة» به دنیا آمد و تا سال 1340 ه. ق. در آنجا به تحصیل مشغول بود، او از ادیبان و مترجمان بزرگ نیمه اوّل قرن 20 به حساب می‌آید و از اعضای «مجمع علمی دمشق» می‌باشد و به عنوان یک ادیب صحفی در کشورهای مصر، لبنان و سوریه شناخته می‌شود. «مرقص» در سال 1952 میلادی وفات یافت. برخی از آثارش: «الأدب العربی فی ماله و فی ما علیه»، «کفیل البیان و الشعر»، «نحن و لغتنا فی هذا العصر»، «دیوان ادوار مرقص»، «ذخیرة المتأدب» و «کفیل العروض و القافیه». «1»

ـ*ـ

1- قدم الزمان و ذکره متجددفی کل قلب بالفضیلة حاشد
2- و خلود کل فضیلة بخلود من‌لولاه لم یکن الزمان بخالد
3- ایه دم الشهداء سل متدفقاو اسق القلوب ببارق و براعد
4- ان القلوب الممحلات اذا ارتوت‌منه زهت بمکارم و محامد
5- یا غرة الشهداء من علیائهالوحی علیهم کالضیاء العاقد
6- موسومة بدم الشهادة فهی لاتنفک تدمی مثل زند الفاصد
7- کیما یسیروا فی الحیاة بنهجه‌لا یخضعون لغاصب و معاند «2» 1- با گذشت زمان یاد او تازه می‌شود و در قلوب فضیلت‌جویان، تازه‌تر و پایدارتر می‌گردد.
2- زیراکه رنگ الهی موجب جاودانگی‌اش گردیده است؛ و گذر زمان آن را از بین نمی‌برد.
3- ای خون شهدا، دوباره جاری شوید و رعد و برق دیگری را به‌وجود آورید.
4- تا قلب‌های خشک و بایر و زمین‌های شوره‌زار و بی‌حاصل و خشک را از خون سیراب و زنده نماید.
5 و 6- ای سرور شهدا! مانند نوری بر آنان روشنایی داشته باش که خون تو همواره، ساری و جاری است. مانند مچ کسی که رگش را برای حجامت زده‌اند.
7- هم‌چنان در زندگی روششان ادامه می‌یابد و در مقابل هیچ غاصب و معاندی سر تسلیم فرود نمی‌آورند.

_____

(1)- ادب الطف؛ ج 10، ص 44 و 45.
(2)- همان؛ ص 43.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:566

محمد حسین بن شیخ العراقین البحاثه شیخ علی بن حجة از بزرگترین و مشهورترین علمای شیعه است که به سال 1294 ه. ق. در نجف اشرف متولّد شد و از محضر اساتید بزرگ و مشهور حوزه‌ی نجف برخوردار گشت. مناظرات بسیاری بین او و «جرجی زیدان» و «الأب انستاس الکرملی» هم‌چنین مناظراتی بین او و علمای الازهر صورت گرفت که در نشریات آن روز به چاپ رسید. در سال 1350 ه. ق. به دعوت «المؤتمر الاسلامی العام» به قدس سفر کرد و خطبه‌ی تاریخی خود را در آنجا ایراد نمود و 20 هزار نفر در آن مکان به امامت او نماز برگزار نمودند. او در سال 1373 ه. ق. وفات یافت. برخی تألیفات او چنین است: «اصل الشیعه و أصولها»، «الأرض و التربة»، «مختارات الأغانی»، «المیثاق العربی الوطنی»، «الآیات البیّنات»، «دیوان شعر» «1».

ـ*ـ

و یا مسیح هدی للرأس منه علی‌الرّماح معراج قدس راح یعرجه
و یا کلیما هوی فوق الثّری صعقالکن محیّاه فوق الرّمح أبلجه «2» ای مسیحی که هدایتگری سر تو بر نیزه چون معراج مسیح (ع) است و ای کلیمی که دلدادگی تو مانند تکلّم عاشقانه‌ی موسی (ع) با معبود است.

***

أبو إلّا الی العزّ انتسابافلیس لهم أب إلّا الإباء «3» حسین از دامان عزّت و آزادگی برخاسته و خود خاستگاه آن در طول تاریخ می‌باشد.

_____

(1)- ادب الطف؛ ج 10، ص 49 و 50.
(2)- همان؛ ص 56.
(3)- همان؛ ص 59.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:567

عبد الحسین الأزری

حاج عبد الحسین أزری فرزند حاج یوسف بن محمد بغدادی، از شعرای شیعه و مشاهیر ادبای عراق در قرن چهاردهم هجری می‌باشد. وی به سال 1298 ه. ق. در بغداد متولد شد. او در اوائل عمر خود با پدرش به شغل تجارت پرداخت و پس از تکمیل مقدمات علوم عربی و ادب نزد فضلای خاندان خود، شیفته‌ی شعر و ادب شد و زمانی از حوزه‌ی درس شیخ شاکر بغدادی از علمای بغداد بهره‌مند گشت. وی زبان فارسی و ترکی و فرانسه را به خوبی می‌خواند و می‌نوشت، سپس به کارهای سیاسی پرداخت، و روزنامه‌ی «الروضة» را در سال 1327 قمری منتشر کرد. در عصر انقلاب و شورش رشد کرد و دیوان او منعکس‌کننده‌ی این حرکتها در جامعه آن روز است و نشریه «المصباح» را منتشر ساخت. این نخستین روزنامه در حمایت از حقوق اعراب است. پس از آن مدیریت مجله‌ی «العلم» را که توسط سید هبة اللّه شهرستانی تأسیس شده بود به عهده گرفت. او از شعرای بارز عراق و از سردمداران آزادی‌خواهی در آنجاست و بدین سبب حاکمان ترک او را تبعید نمودند. مدتها نیز در زندان بود. «الأزری» در سال 1374 ه. ق. در بغداد وفات یافت و در نجف به خاک سپرده شد.
از آثار او می‌توان: «دیوان شعر»، «تاریخ العراق قدیما و حدیثا»، «تاریخ الوزارات العراقیه»، «القضیة العراقیة»، «المسألة العراقیه فی تاریخ حرب العراق اخیرا»، «موجز تاریخ البلدان العراقیه» و ... را نام برد «1»
ـ*ـ
1- ما کان للاحرار الّا قدوةبطل توسّد فی الطّفوف قتیلا
2- نهج الاباة علی هداک و لم تزل‌لهم مثالا فی الحیاة نبیلا
3- و تعشق الاحرار ستّتک الّتی‌لم تبق عذرا للشجا مقبولا
4- قتلوک للدّنیا و لکن لم تدم‌لبنی أمیّة بعد قتلک جیلا
5- حملت (بصفّین) الکتاب رماحهم‌لیکون رأسک بعده محمولا
6- یدعون باسم (محمّد) و بکربلادمه غدا بسیوفهم مطلولا
7- ما أبخس الدّنیا اذا لم تستطع‌أن توجد الدّنیا الیک مثیلا
8- بسمائک الشّعراء مهما حلّقوالم یبلغوا من ألف میل میلا «2» 1- قهرمانی که در سرزمین طف مقتول شد، نمونه‌ای برای آزادگان بود.
2- ظلم‌ستیزان همواره بر سبیل هدایت تو راه پیمودند و تو همواره برای آنان در زندگی مقتدایی. دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ج1 567
عبد الحسین الأزری ..... ص : 567
(ای حسین (ع)) آزادگان شیوه و سنت تو را عاشقانه دوست دارند. سنتی که عذری برای کسی باقی نگذاشت.

4- بنی امیّه شما را برای دنیا کشتند، ولی بعد از شما، دنیا به اندازه‌ی یک نسل هم به آنها وفا نکرد.
5- «در صفّین» قرآن را بر سر نیزه کردند تا اینکه (بتوانند) بعد از آن سر تو را بر نیزه حمل کنند.
6- به نام محمّد (ص) دعوت می‌کنند در حالی‌که در کربلا شمشیرهای خود را به خون او آغشته می‌کنند.

_____

(1)- ادب الطف؛ ج 10، ص 80 و 81.
(2)- همان؛ ص 78 و 79.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:568
7- چقدر دنیا پست است که نمی‌تواند کسی همانند تو را بیاورد.
8- شعرا هرچه در آسمان بزرگی تو اوج بگیرند، یک میل از هزاران میل را نمی‌توانند پیش بروند.
***
1- عش فی زمانک ما استطعت نبیلاو اترک حدیثک للرواة جمیلا
2- و لعزک استرخص حیاتک انه‌أغلی و الا غادرتک ذلیلا
3- العز مقیاس الحیاة و ضل من‌قد عد مقیاس الحیاة الطولا «1» 1- در زمانت عاقلانه زندگی کن و سخنت را برای راویان زیبا بگذار!
2- و زندگیت را با عزّت و سربلندی به اتمام برسان. در غیر این صورت او تو را با ذلّت ترک می‌کند.
3- عزّت و سربلندی مقیاس زندگیست و کسی‌که مقیاس زندگی را طول و مدّت زمان آن بشمارد گمراه است. برای آزادگان الگوی فداکاری جز شهدای طف نیست.

_____

(1)- همان؛ ص 78.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:569

حسین علی الاعظمی

حسین بن علی بن حبشی العبیدی الاعظمی به سال 1325 ه. ق. در یکی از محلّات بغداد به نام اعظمیّه به دنیا آمد، در سال 1927 میلادی از دانشگاه «آل البیت» فارغ التحصیل شد، او پس از مدّتی تدریس مسئولیت متمّم شریعت را در دانشکده حقوق به عهده گرفت، سپس رئیس دانشکده حقوق گردید. او تألیفات فراوانی دارد برخی از آثار او چنین است: «أحکام الأوقاف»، «مع ابن سینا»، «الاحوال الشخصیة»، «اصول الفقه»، «الوصایا» و ...
وی به سال 1375 ه. ق. وفات یافت و در اعظمیّه به خاک سپرده شد «1».
ـ*ـ
الدمع ینطق و العیون تترجم‌عما یضم الیوم هذا المأتم
الیوم قد ذبح الحسین و آله‌ظلما و فاض الدمع و انفجر الدم «2» 1- از آنچه که امروز در این ماتم می‌گذرد، اشک صحبت می‌کند و چشم‌ها به ترجمه‌ی آن سخنان می‌پردازد.
2- امروز حسین (ع) و خانواده‌اش به ستم کشته شدند. بدین‌سبب اشکها با خون فرومی‌ریزد.
***
شهید العلی ما أنت میت و انمایموت الذی یبلی و لیس له ذکر
و ما دمک المسفوک الا قیامةلها کل عام یوم عاشوره حشر
و ما دمک المسفوک الا رسالةمخلدة لم یخل من ذکرها عصر
و ما دمک المسفوک الا تحررلدنیا طغت فیها الخدیعة و الختر «3» 1- شهید بزرگ است و نمی‌میرد. بلکه کسی می‌میرد که از یادها فراموش شود.
2- و خون ریخته‌شده‌ی تو قیامتی است که به‌وسیله‌ی آن هر سال در روز عاشورا قیامتی (حشری) برپا می‌شود.
3- و خون ریخته‌شده‌ی تو نامه‌ی جاودانه‌ای است که هیچ عصر و زمانی از آن خالی نیست.
4- و خون ریخته‌شده‌ی تو به دنیایی که در آن خدعه و خیانت و طغیان است، آزادی می‌بخشد.
***
لا تلمنی ان جرت عینی دمأیّ دمع ویک لم ینبجس؟!
هل تری العالم إلّا مأتماقد طغت نیرانه فی الأنفس
أیّها الباکون حولی اقتربواو اسمعوا أنشودة الدّمع الهتون «4» 1- مرا ملامت نکنید اگر که چشمانم خون بگرید و چه اشکی است که با درک

مرتبه و مظلومیت شهیدان و شدّت این حادثه بی‌اختیار سرازیر نشود.
2- آیا عالم را جز ماتمی می‌بینی که شعله‌های آن در جانها طغیان کرده است.
3- ای گریه‌کنندگان به من نزدیک شوید و این سرود را بشنوید و سیل‌آسا گریه کنید!

_____
(1)- ادب الطف؛ ج 10، ص 109.
(2)- همان؛ ص 112.
(3)- همان؛ ص 111.
(4)- همان؛ ص 103.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:570

عبّاس ابو الطوس

وی به سال 1350 ه. ق. در کربلا به دنیا آمد. از کودکی به شعر و ادب علاقه داشت و بسیاری اشعار از جمله معلّقات را حفظ نمود و در نجف درس خود را ادامه داد. او در اکثر مجالس ادبی شرکت داشته و اشعارش در نشریات محلّی به چاپ رسیده است. در سال 1377 ه. ق. وفات یافت «1».

-*-

1- لک مثل ما لابیک ذکر خالدباق بقاء الدهر لا یتغیر
2- و فضائل یقف الاعاظم خشعالجلالها و یقرها المتنکر
3- بک یا شهید سنبتنیها أمةعربیة تثنی العدو و تقهر
4- و بنور مجدک سوف نرفع مجدناألقاتتیه به الاباة و تفخر
5- و تشق دیجور الحیاة طلائعالیست تهاب المعتدین و تحذر «2» 1- یاد تو مانند پدرت همواره و تا ابد الدهر، بدون تغییر، همیشگی و پابرجاست.
2- فضایل تو به‌گونه‌ای است که حتّی بزرگان در برابر جلالت آن خاشع می‌شوند و منکرین سر تعظیم فرود می‌آورند.
3- به‌وسیله‌ی تو ای شهید می‌توان امّتی را بیدار نمود.
4- و به‌وسیله‌ی نور مجد تو خواهیم توانست مجد و عظمت پیدا کنیم و به آن افتخار نمائیم.
5- و زندگیمان را با این نور روشن‌تر کنیم، به‌گونه‌ای‌که تجاوزکاران نتوانند بر ما مسلّط شوند.

_____

(1)- ادب الطف؛ ج 10، ص 133 و 134.
(2)- همان؛ ص 133.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:571

شیخ خلیل مغنیه

شیخ خلیل حسین بن علی مغنیه به سال 1318 ه. ق. در قریه‌ی «طیردبا» از قرای شهر «صور» در لبنان متولد شد و به سال 1378 ه. ق. در «صیداء» وفات یافت. او را در زادگاهش دفن کردند. شیخ خلیل علوم ابتدایی را نزد پدرش شیخ حسین و دیگر علما و مدرّسین شهر خود فراگرفت و حدود 15 سال در نجف اشرف به تحصیل پرداخت تا اجازه‌ی اجتهاد گرفت و سپس به قریه‌ی خود بازگشته و به هدایت مردم و تعلیم و قضاوت پرداخت «1».

ـ*ـ

1- سل کربلا عمّا لقوا من کربةفیها و من خطب فطیع مفجع
2- عمیت قلوب امیّه فتجمّعت‌لقتال آل اللّه أیّ تجمّع
3- هاجت بها احقادها فتذرّعت‌للأخذ بالثّارات أیّ تذرّع
4- ثارات أصنام لها قد نکست‌فهوت محطمة لأسفل موصع
5- اللّه کیف الأرض لم تخسف بهم‌غضبا و کیف الکون لم یتضعضع «2» 1- از کربلا بپرس که آنها چه رنج و مصیبت بزرگ و حزن‌انگیزی در آنجا یافتند.
2- دلهای بنی امیّه کور شد و برای کشتن خانواده‌ی پیامبر (ص) گرد آمدند. چه تجمّعی بود!
3- کینه‌های درونی آنها سر برآورد و برای خونخواهی به دنبال بهانه بودند و چه بهانه‌ای داشتند!
4- خونخواهی به خاطر اینکه بتهای آنها شکسته شد و به پستی گرایید.
5- خدایا چگونه است که زمین آنها را فرو نبرده و آسمان به خاطر وجود آنها نلرزیده است؟

_____

(1)- اعیان الشیعه؛ ج 6، ص 349.
(2)- همان؛ ص 351.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:572

شیخ محمّد علی اردوبادی

اشاره

شیخ محمد علی اردوبادی تبریزی نجفی فرزند میرزا ابو القاسم اردوبادی به سال 1310 ه. ق. در تبریز متولد شد. وی از علما و شعرای امامیه می‌باشد. در کودکی و در سن 5 سالگی با پدرش به نجف اشرف رفت و مقدمات علوم متداوله را نزد جمعی از فضلای نجف فراگرفت، سپس به حوزه‌ی درس پدرش راه یافت. هم‌چنین از حوزه‌ی درس شیخ الشریعه اصفهانی، میرزای شیرازی و شیخ محمد جواد بلاغی بهره‌مند گشت. حکمت، فلسفه، کلام و تفسیر را آموخت. بیش از شصت اجازه‌ی روایت و اجتهاد از فحول علمای عراق، ایران، سوریه و لبنان دریافت کرد و برجستگان علمای شیعه، مقام علمی و فضل او را گواهی نمودند. اردوبادی در شعر و ادب عرب بر اکثر شعرای عرب‌نژاد برتری داشت و شیوه‌ی عالی وی، بزرگان شعرای عرب را حیرت‌زده نمود. اکثر عمر خود را در خدمت علم و دین صرف کرد و در کنار استاد خود شیخ محمد جواد بلاغی مبارزات خستگی‌ناپذیری علیه تبلیغات مسیحی و استعمار نو برپا داشت. در ده‌ها مجلّه در کشورهای اسلامی مقالاتی منتشر نمود و با دشمنان اسلام و تشیع جنگید. وی دارای تألیفات مهم و تحقیقات ارزنده‌ای است از جمله: یک دوره تحقیقات در شش جلد که هر جلد آن نام خاصی دارد (قطف الزهر، زهر الریاض، الحدائق ذات الاکمام، الحدیقة المبهجة، الریاض الزاهره، زهرالربی).
«حیاة ابراهیم بن مالک الاشتر»، «حیاة سبع الدجیل»، «الالوار الساطعة». «سبک التبر فیما قیل فی الامام الشیرازی» در 600 صفحه شامل اشعاری است درباره‌ی میرزای اوّل شیرازی و «دیوان شعر» که غالبا در مدح اهل البیت (ع) است «1».
وی در زمان دایرة المعارف تألیف اعیان الشیعه در حیات بوده «2» و صاحب الغدیر نیز در زمان تألیف کتاب خود با او ملاقات داشته است. او به سال 1380 هجری درگذشت.
-*-

مرثیه عاشورایی:

1- أحقّ الناس أن یبکی علیه‌بدمع شابه علق الدماء
2- بجنب العلقمیّ سری فهرفتی أبکی الحسین بکربلاء
3- أخوه و ابن والده علیّ‌هزبر الملتقی ربّ اللواء
4- صریعا تحت مشتبک المواضی‌أبو الفضل المضرّج بالدماء
5- و من واساه لا یثنیه شیءعن ابن المصطفی عند البلاء
6- و قد ملک الفرات فلم یذقه‌و جاد له علی عطش بماء «3» 1- او کسی است که از همه سزاوارتر است تا بر او بگریند، گریه‌ای که آمیخته با خون باشد.
2- شریف‌ترین و سخاوتمندترین جوان عرب (از نژاد قهر) در کربلا و در کنار علقمه به خاک افتاد و حسین (ع) بر او گریه کرد.
3- برادرش (عبّاس) که در رویارویی با دشمن مانند شیر بود و علمدار لشکر او بود.

_____

(1)- ادب الطف؛ ج 10، ص 151 و 152. اعیان الشیعه؛ ج 9، ص 438. الذریعه، ج 6، ص 286.
(2)- اعیان الشیعه؛ ج 9، ص 438.
(3)- الغدیر؛ ج 3، ص 3.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:573
4- ابو الفضل که در زیر برخورد شمشیرهای تیز، شهید و بدنش به خون آغشته شد.
5- کسی‌که در روز مصیبت و بلا در همه حال یاور او بود و هیچ چیز نتوانست او را از یاری باز دارد.
6- و هنگامی‌که فرات به تصرّف او درآمد از آب آن نچشید و با اینکه تشنه بود خواست که آب را به برادر بخشد.
***
1- فقل بالغصن یحمل منه نوراو قل بالنجم تحمله ذکاء
2- و نادی فیهم و القوم صم‌فلا عن غیهم یلوی نداء
3- ألا من راحم یسقی رضیعایلوح علیه من طه رواء
4- و ان یذنب أبوه کما زعمتم‌فلا ذنب علیه و لا جزاء
5- فلم یسقوه من ظمأ و لکن‌حدا للبغی حرملة الشقاء
6- بنی ترکتنی و الهم ثکلی‌و ما من بعد یومک لی عزاء
7- و اندب وجهک الذهبی وردابماء الحسن کان له ارتواء «1» 1- به

شاخه‌ی درخت بگو که از او بلندی بگیرد و به ستاره بگو که از او روشنایی بگیرد.
2- او در میان آنان ندا داد در حالی‌که آن قوم کر بودند و هیچ ندایی را نمی‌شنیدند.
3- چرا به طفل شیرخوارش رحم نکردند و آبی به او ندادند.
4- و اگر پدرش آنگونه که شما گمان می‌کردید گناهکار بود. طفل شیرخوار چه گناهی داشت.
5- که او را در حالی‌که تشنه بود آب ندادید و حرمله‌ی ستمگر با شقاوت به او تیز زد.
6- پسرکم! مرا ترک کردی و مرا به عزایت نشاندی و بعد از شهادت تو من عزادار هستم.
7- من گریه و زاری می‌کنم بر صورت روشن تو و آن را با آب دیده می‌پوشانم تا سیراب شود.

_____
(1)- ادب الطف؛ ج 10، ص 150 و 151.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:574

سلیمان ظاهر

شیخ سلیمان ظاهر از علما و ادبای لبنان در قرن چهاردهم هجری بود. وی عضو مجمع لغوی دمشق بود. او به سال 1380 ه. ق. درگذشت «1».
ـ*ـ
1- بکیت الحسین و من کالحسینأحق بفرط الشجا و البکا
2- کفی شرفا أن شکت رزءهالبرایا، و من هوله ما شکا
3- بکاه المصلی و رکن الحطیمو زمزم و الحجر و المتکا
4- کفاک علی ان غدا کعبةتحج الیه الوری رمسکا
5- علیک من اللّه ازکی السلاممّا طلعت فی سماها ذکا «2» 1- بر حسین گریستم و چه کس از حسین (ع) سزاوارتر است که از ناراحتی و اندوه بر او بگریند؟
2- این شرف برای او کافی است که همه‌ی مردم برای او آه و ناله کردند. ولی خودش از مصیبتش شکایت نکرد.
3- مصلّی و رکن حطیم و زمزم و حجر و متکا برای او گریه کردند.
4- (ای مولا) برای (بزرگی) تو همین بس که قبرت کعبه‌ای شده که مردم همانند حج به سوی آن می‌شتابند.
5- و از خداوند بزرگ بر تو تا زمانی‌که خورشید در آسمان می‌درخشد سلام و درود باد.

_____
(1)- همان؛ ج 10، ص 154.
(2)- همان؛ ص 153 و 154.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:575

عبد القادر رشید الناصری به سال 1339 ه. ق. برابر با 1920 میلادی در ناصریّه به دنیا آمد و از دوره‌ی متوسطه علاقه به سرودن شعر در او نمایان گردید. به بغداد رفت و با شاعران بزرگی همچون «محمد مهدی جواهری» و «محمد حسین الشبیبی» مرتبط گردید. به او لقب «صعلوک الشعراء» داده‌اند. او در رادیو و مجلاتی از قبیل «النداء»، «الرائد» مشغول به کار گردید.
«عبد القادر» در سال 1382 قمری برابر با 1962 میلادی وفات یافت. برخی آثار او چنین است: «ألحان الألم»، «الأسفار»، «خماسیات الناصری» و «صوت فلسطین». عبد القادر قصیده‌ای نیز به نام «اشراقة من نور الحسین (ع)» سروده است «1».
ـ*ـ
افدیک من بطل أبی الّا الرّدی‌او یستقرّ العدل فی الإسلام «2» من به فدای تو شوم که برای به‌پاداشتن عدالت، سازش‌ناپذیری را بدانجا رساندی که جز به زیر بار مرگ نرفتی تا عدالت اسلامی را استقرار بخشی.
***
و اری الدّماء الحمر خیر وسیلةلطهارة الدّنیا من الآثام «3» و خون سرخ تو را می‌بینم که بهترین وسیله برای پاک کردن دنیا از گناهان است.
***
1- أمن العدالة أن یذلّ لغاصب‌شعب عداد النّجم و الأجرام
2- و العصر عصر النّور فیه تحرّرت‌کلّ الشّعوب و لیس عصر ظلام
3- «فمحاکم التّفتیش» دال زمانهاو تقوّض «البستیل» بعد قیام
4- إلّا شعوب الشّرق وهی عریقةتنقاد کالانعام للإعدام
5- لمّا تزل من وقع سوط عذوّهامرتاعة تبکی بکا الأیتام «4» 1- آیا این عدل و عدالت است؟ چرا باید ملتها در برابر غاصبان خشوع نمایند؟
2- این زمانه دوران نورانیت است که در همه‌ی ملت‌ها آزاد شده‌اند و عصر تاریکی نیست.
3- و در زمانی‌که دادگاههای تفتیش عقاید برچیده شده و زندانهای مخوف باستیل «5» از هم فروپاشیده است،
4- هنوز هم مردم مشرق زمین مانند چهارپایان به کشتارگاه رهسپار شوند
5- و زیر تازیانه‌ی دشمن همچون یتیمان بگریند؟!
***
_____
(1)- ادب الطف؛ ج 10، ص 167 و 168.
(2)- أجراس کربلاء؛ ص 32.

(3)- همانجا.
(4)- همانجا.
(5)- باستیل زندان حکومتی است که در سال 1369 میلادی توسط «هپواوبریو» حاکم پاریس در عهد «شارل پنجم» احداث و سپس توسعه یافت. این زندان مورد نفرت زندانیان سیاسی است و رمزی برای استبداد مطلق محسوب می‌شود. در سال 1789 میلادی مردم به آنجا حمله کرده و آن را منهدم ساختند، این حادثه آغاز حقیقی انقلاب فرانسه محسوب می‌شود.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:576 انا ان بکیتک لست أبکی فأنیاتطوی مفاخره ید الایّام
لی من مصابک و هو نبع خالدو حی یحیی مرقمی بسلام من اگر بر تو می‌گریم این اشک و آهم بر فناپذیری نسبت و بر چیزهایی گریه نمی‌کنم که مفاخر او در تندباد حوادث روزگار گم شده باشد بلکه چشمه‌ی جاودان حیات است.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:577

بدر شاکر السیّاب

بدر شاکر السیّاب از پیشتازان نهضت ادبی جدید است که به سال 1344 ه. ق. برابر با 1926 میلادی در قریه «جیکور» در حوالی «بصره» به دنیا آمد، پس از دوره دبیرستان وارد تربیت معلم شد و با پیوستن به جماعة اخوان «عبقر» و ترجمه در نشریه «الجبهة الشعبة» کار ادبی خویش را آغاز نمود. در سال 1961 به عنوان عضو هیئت تحریریه مجله «موانی» برگزیده شد. سیّاب به عنوان یکی از سردمداران تجدید در شعر عراق شناخته می‌شود. و از رهبران به کارگیری رمز و اسطوره در ادب عربی می‌باشد. او در شعر خود، از شاعران انگلیسی «الیوث» و «ایدث سیتویل» متأثر بوده است. سیاب در سال 1383 هجری برابر با 1964 م در 39 سالگی وفات یافت. از آثار او می‌توان «ازهار ذابلة»، «أساطیر»، «انشودة المطر»، «حفار القبور»، «المومس العمیا» و منزل الاقنان را نام برد «1».

بدر شاکر از رمز و اسطوره در اشعار خویش بسیار بهره جسته و رمزگرایی او در سه جنبه‌ی اساسی تجلّی یافته است:

1- رموز جهانی که مشترک میان همه‌ی ملتهاست مانند سندباد و هولاکو.

2- رموز عربی که حافظه عرب و ملیّت خاص آن به او پرداخته و از لابلای قصّه‌ها و اساطیر به دست رسیده است مانند دلاوری‌های جنگ یسوس، عنتره و ابو زید هلالی.

3- رموز قرآنی و اسلامی مانند: حوا، هابیل و قابیل «2».

شاکر السیّاب با حماسه‌ی کربلا به عنوان رمزی جاوید در حافظه‌ی تاریخ روبرو می‌شود و هم‌چنان که به رموز دلاوری و ایمان می‌پردازد، از نمادهای پستی و شر سخن می‌گوید. او در قصیده‌ی معروفش به نام «مرثیه‌ی جیکور» از یزید و شمر، به عنوان ارباب و نوکری که در مسیر ذلّت و زشتی، امر کرده و فرمان می‌برند، یاد می‌کند «3».

در قصیده‌ی مشهور «الدمعة الخرساء» «4» نیز از رمز بزرگ پلیدی یاد می‌کند و او را زیر رگبار دشنام خویش می‌گیرد. در این قصیده، جنبه‌ی هجو و نکوهش غالب است، شاید گرایش‌های سوسیالیستی «سیّاب» در رنگ‌آمیزی ستیزگونه‌ی اشعار او بی‌تأثیر نبوده است.

شعر سیّاب در هجو یزیدیان قدیم و جدید سروده شده و با استفاده از صنایع لفظی و معنوی بسیار به شعر خویش قوّت و قدرت تأثیرگذاری بخشیده است.

-*-

إرم السّماء بنظرة استهزاءو اجعل شرابک من دم الأشلاء

و اسحق بظلّک کلّ عرض ناصعو أبح لنعلک أعظم الضّعفاء «5» ای یزید! به آسمان رفیع با استهزاء بنگر و شراب خویش، از خون پیکرهای پاره‌پاره بنوش، آبروی پاک را پایمال کن و

_____

(1)- ادب الطف؛ ج 10، ص 174.
(2)- مجله شیراز؛ ص 140.
(3)- الاعمال الکامله؛ ج 12، ص 408.
(4)- الدمعة الخرساء: گریه‌ی بی‌صدا.
(5)- أجراس کربلا؛ ص 49.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:578
برترین مستضعفین را زیر قدم‌های خویش بگذار.
***
1- یطفو و یرسب فی خیالی دونهاظلّ أدقّ من الجناح النائی
2- حیران فی قعر الجحیم، معلّق‌ما بین ألسنة اللّظی الحمراء
3- أبصرت ظلّک یا یزید یرجّه‌موج اللّهیب و عاصف الأنواء
4- رأس تکلّل بالخنا، و اعتاض عن‌ذاک النّضار بحیّة رقطاء
5- ویدان موثقتان بالسّوط الّذی‌قد کان یعبث أمس بالأحیاء «1» 1- من بالهای خیال را تا دوردستها به پرواز درمی‌آورم،
2- و یزید را در قعر جهنم می‌بینم که بین زبانه‌های سرخ آتش سرگردان و پریشان است.
3- لهیب آتش و تندبادها، سایه‌اش را می‌لرزاند،
4- سرش به تاج فحّاشی مزیّن گردیده و به جای سر آراسته‌ی او می‌توان مار خالداری را مشاهده نمود.
5- دستان او با همان تازیانه‌ای که دیروز بر زندگان فرود می‌آورد، بسته شده است.
***
1- عن ذلک السّهل الملبّد یرتمی‌فی الأفق مثل الغیمة السّوداء
2- یکتضّ بالاشباح ظمأی حشرجت‌ثمّ اشرأبّت فی انتظار الماء
3- مفغورة الافواه الّا جثّة‌من غیر رأس لطّخت بدماء
4- بأبی عطاشی لاغبین و رضّعاصفر الشّفاه، خمائص الاحشاء
5- أید تمدّ الی السّماء، و أعین‌ترنو إلی الماء القریب النّائی
6- عزّ الحسین و جلّ عن أن یشتری‌جمّ الخطایا طائش الأهواء
7- آلی یموت و لا یوالی مارقاریّ الغلیل بخطّة تکراء
8- فلیصرعوه کما أرادوا، انّماما ذنب اطفال و ذنب نساء؟! «2» 1- صحرای کربلا سوزان است و افق آن سیاه گردیده است.
2- صحرای کربلا پر است از کودکان بی‌گناه و تشنه‌لبی که در انتظار و

بی‌قرار آب هستند.
3- صحرای کربلا پر است از سرهای از بدن جدا و شیرخواران خشکیده‌لب و شکم به پشت چسبیده.
4- و زنان بی‌گناه که تشنه‌اند و در فغان و عزا هستند.
5- دستهایی که رو به آسمان بلند شده و چشم‌هایی که غریبانه به آب می‌نگرند.
6- از حسین که بر دین خویش سازش نمی‌کند و باوجود این همه مصیبت دست از هدف والای خویش نمی‌شوید
7- و به خاطر سیراب کردن زنان و اطفال از مواضع خویش عقب‌نشینی نمی‌کند.
8- پس باید او را به خاک افکند! امّا گناه کودکان و زنان چیست؟!
***
_____
(1)- همان؛ ص 50.
(2)- همانجا.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:579 عاجت بی الذکری علیها ساعةمرّ الزّمان بها علی استحیاء «1» این افکار ساعتی مرا به خویش مشغول کرده، ساعتی که زمان با خجالت و شرمساری از کنار این خاطره‌ها عبور می‌کند.
***
1- خفقت لتکشف عن رضیع ناحل‌ذبلت مراشفه ذبول حباء
2- ظمآن بین یدی أبیه کأنّه‌فرخ القطاة یدفّ فی النّکباء
3- لاح الفرات له فأجهش باسطایمناه نحو اللّجّة الزّرقاء
4- و استشفع الأب حابسیه علی الصّدی‌بالطّفل یؤمی بالید البیضاء
5- رجّی الرّواء فکان سهما حزّ فی‌نحر الرّضیع، و ضحکة استهزاء
6- فاهتزّ و اختلج اختلاجة طائرظمآن رفّ و مات قرب الماء «2» 1 و 2- طفل لاغراندام معصوم، طفل شیرخوار لب‌تشنه (علی اصغر (ع)) در دستهای پدر همچون مرغکی است که در میان بادهای بی‌رحم حوادث به هر سو می‌دود.
3- از دور فرات را می‌بیند و بی‌اختیار دستان کوچک خویش را به سوی آبی آب آن می‌گشاید،
4- و پدر را که شفاعت او با «ید بیضایی» خویش سعی در هدایت فرعونیان دارد،
5- و با نمایش صحنه‌ی جانسوز تشنگی طفل بر آنان اتمام حجّت می‌کند،
6- ولی پاسخ تیری است که بی‌رحمانه بر گلوی کودک می‌نشیند و به دنبال آن قهقهه‌ی مستانه‌ی دشمن فضا را پر می‌سازد. و به دنبال آن پرپرزدن پرنده‌ی کوچک پس از اصابت تیر و لحظه‌ی جان دادن او در کنار آب است.

---

(1)- همان؛ ص 51.
(2)- همانجا.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:580

محمّد رضا الشبیبی

شیخ محمّد رضا بن شیخ جواد بطائحی نجفی؛ به سال 1306 ه. ق. در نجف به دنیا آمد و در بلاغت و فلسفه سرآمد گردید.
او یکی از مشعل‌داران حرکت فکری و نهضت ملّی عراق به‌شمار می‌رود، و دارای نبوغ در بلاغت و بیان بوده است. در سال 1356 هجری به عضویت «نادی القلم» انگلستان درآمد و دکترای افتخاری از مصر دریافت کرد و به عضویت دو مجمع علمی و لغوی مصر و سوریه نیز درآمد. او در سال 1385 هجری وفات یافت. برخی آثارش عبارتند از: «تاریخ الفلسفه»، «أدب النظر»، «التذکرة»، «الادب العصری»، «فلاسفة الیهود فی الاسلام»، «المسألة العراقیة» و ... «1»
ـ*ـ
1- ما بال «بجدل» لابلّت مضاجعه‌قد حزّ اصبعه فی مخذم ذرب؟!
2- لو کان یطلب منه بذل خاتمه‌لقال: هاک، و هذا قبل فعل أبی «2» 1- «بجدل» که جاودان درهای خیر بر او بسته باد، چرا به طمع انگشتری، انگشت او را با شمشیر قطع کرد؟
2- اگر او انگشتری را از خود آن حضرت می‌طلبید، به او می‌فرمود: به تو بخشیدم، چون قبل از این پدرم این کار را کرده است.
***
1- اننا نجنی علی أنفسناحین نجنی، ثم ندعو: من جنی
2- یا عبید المال خیر منکم‌جهلاء یعبدون الوثنا
3- اننی ذاک العراقی الذی‌ذکر الشام و ناجی الیمنا «3» 1- ما نسبت به خود جنایتکاریم سپس می‌گوئیم چه کس جنایتکار است.
2- ای بندگان مال، جاهلان بت‌پرست از شما بهترند.
3- همانا من آن عراقی هستم که شام را یاد می‌کنم و ناجی یمنم.

_____
(1)- ادب الطف؛ ج 10، ص 203 و 204.
(2)- همان؛ ص 203. اشاره به انگشتر بخشیدن حضرت علی (ع) در حال رکوع و نزول آیه 55 سوره‌ی مائده در مورد ایشان: «إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَ هُمْ راکِعُونَ» ولی امر و یاور شما تنها خدا و رسول و مؤمنانی خواهند بود که نماز به‌پا داشته و به فقرا در حال رکوع زکوة می‌دهند.
(3)- همان؛ ص 205.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:581

شیخ محمّد رضا فرج اللّه

شیخ محمد رضا بن شیخ طاهر بن فرج اللّه بن محمد رضا بن عبد الشیخ بن محاسن که نسبش به احلاف «1» می‌رسد. او از عالمان بزرگ و از شعرای قرن چهاردهم هجری است، که در روز عید فطر سال 1319 ه. ق. در نجف اشرف متولد شد. مقدمات علوم و عربی و منطق را نزد پدر آموخت و سپس از محضر اساتید نجف چون شیخ احمد کاشف الغطا و شیخ عبد اللّه ممقانی بهره‌مند گردید و درس خارج فقه و اصول را نزد ایشان آموخت.
کتابخانه بسیار نفیسی داشت که نسخه‌های خطّی و کتب ارزشمند دیگری را در آن گرد آورده بود. وی صاحب آثار ارزشمندی مانند «الاعتقاد و الصحیح» در اصول دین. «الغدیر فی الاسلام» و «علی و الامامه» می‌باشد. شیخ به سال 1386 هجری درگذشت. «2»
-*- شیخ محمّد رضا قصاید و غزل و مراسلاتی در رثای امام حسین (ع) سروده است:
اقم للحزن یا شیعی مأتم‌ودع عنک الهنا هل المحرم
و خل الدمع من عینیک یهمی‌ففاطم دمعها فیه همی دم «3» ای شیعه برخیز و بر این حزن و اندوه ماتم بگیر و اشک دیده‌ات را جاری ساز زیرا که فاطمه (س) در این مصیبت خون گریه می‌کند.

_____

(1)- احلاف: قبیله‌ای در جنوب عراق.
(2)- ادب الطف؛ ج 10، ص 211.
(3)- همانجا.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:582

محمد هاشم عطیّه

وی ادیب مصری است که 25 سال تدریس در دانشکده‌ی زبان عربی و دار العلوم را در مصر عهده‌دار بود، سپس در دار المعلمین بغداد مشغول به کار شد. او در سال 1953 م در قاهره وفات یافت. از آثار او «الادب العربی و تاریخه فی العصر الجاهلی» است.

-*-

عصائب کفر لابن میسون إنّهم‌سیصلون نارا حرّها یسلخ الأدما
تکبّ علی أذقانه کلّ فاحش‌تعاطی الخنا و الغدر و العار و الإثما «1» کفر ابن میسون (یزید) را فراگرفته همانا آنها در آتشی سوزاننده به رو خواهند افتاد و هر فحش و دشنام و عار و ننگ و گناهی بر آنها باد!

_____

(1)- أجراس کربلاء؛ ص 67.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:583

سیّد محمّد رضا شرف الدّین

سیّد محمّد رضا شرف الدین از شعرای قرن چهاردهم هجری است که در سال 1353 ه. ق. به بغداد رفت و مجله‌ی «دیوان» را منتشر کرد. در سال 1947 میلادی وظیفه‌ای در وزارت امور خارجه به عهده گرفت. سیّد محمّد رضا خود را موظف کرده بود که هر ساله قصیده‌ای در مورد «عید الغدیر» بسراید. وی از شعرای حماسی حادثه کربلاست. سید عبد الحسین شرف الدّین از علمای کبار جهان تشیّع از فرزندان اوست.
وی در ذی الحجه سال 1389 ه. ق. درگذشت. «1»
ـ*ـ
1- أعینی سیلی دما قانیاو بکی قتیلا بشطّ الفرات
2- فیا غیرة اللّه ذا جسمه‌علی الترب و الرأس فوق القناة
3- و أین الکماة و أین الحماةو أین الاباة و این السراة «2» 1- اشک چشمانم مانند سیل جاری می‌شود و بر کشته‌شده‌ی شطّ فرات می‌گرید.
2- ای غیرت خدا که جسمت بر خاک و سرت بر نیزه است.
3- شجاعت و مهربانی و آقایی و بلندمرتبه‌گی بعد از تو کجا رفته است؟!

---

(1)- ادب الطف؛ ج 10، ص 246.
(2)- همان؛ ص 245.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:584

دکتر مصطفی جواد

مصطفی جواد به سال 1905 میلادی در بغداد به دنیا آمد. او عضو «المجمع العربی» در دمشق و بغداد بود. دکترای خود را از دانشگاه سوربن پاریس دریافت کرد و مدت زیادی به عنوان استاد دانشگاه بغداد به تدریس مشغول گردید. آثار او در روزنامه‌ها و مجلات مشهور به چاپ رسیده است. برخی از کتب او چنین است:
«سیّدات البلاط العبّاسی»، «دراسارت فی فلسفة النحو و الصرف و اللغة و الرسم»، «الشعور المنسجم»، «الجامع الکبیر فی صناعة المنظوم و المنثور»، «تکملة الاکمال فی الاسماء و الانساب و الالقاب» و «المباحث اللغویه فی العراق»، او به سال 1969 میلادی وفات یافت «1».
ـ*ـ
1- وابک الکرام الذائدین عن العلی‌و الدین بالقول الکریم و بالید
2- ذکر الزمان مصابهم فاعاده‌تاریخ عز للسمو مؤید
3- فالحق لا ینسیه سالف عهده‌و الذل لا یبقیه سوط المعتدی
4- و العدل لا تبلیه قلة أهله‌و الدین لا یوهیه طعن الملحد
5- سنوا لاهل الحق سنة ثورةاضحی بها الاسلام مرهوب الید
6- مل الحدید من الحدید و عزمهم‌مامل من نصر لدین محمد
7- فلیقلع الجبناء عن أقوالهم‌ان الجبان کأنه لم یولد
8- فی کل قطر روضة لکرامهم‌بندی المعالی روض ذکراها ندی
9- رام العدو عفاءها لکنهاحفظت علی رغم العدو بمشهد
10- فی المغرب الاقصی و فی مصر و فی‌هذا العراق و فی بقیع الغرقد
«2» 1 و 2- گریه کن بر آنها تا زمانه و تاریخ با یادآوری آنها تاریخ عزّت و بلندی را باز گرداند.
3 و 4- زنده داشت یاد حسین (ع) در قلوب و مجالس مؤمنین و نابودی نام یزید، دلیل پایداری حق و ناپایداری باطل است. هرچند تعداد حق‌جویان کم باشد و سالهای متمادی بر آن گذشته باشد و طعن هیچ کافری به دین لطمه وارد نمی‌سازد.
5- برای اهل حق صلابت و عزم در این پایگاه آموزش داده می‌شود. که به‌وسیله‌ی آن اسلام نجات می‌یابد.
6- عزمی که اگر سلاحهای آهنین در نبرد، کند و ناتوان گردند، هرگز سست نخواهد شد.
7- پس باید با فرومایگان در بیفتند و آنها را نابود سازند گویی که آنها اصلا متولّد نشده‌اند.
8- 10- به‌واسطه‌ی همین عزاداری‌ها و به‌رغم خواست دشمن مبنی بر

نابود کردن نامشان در همه‌ی سرزمین‌ها از مغرب و مصر تا عراق و مدینه نامشان برپاست و باید بر آنها گریست.

_____

(1)- ادب الطف؛ ج 10، ص 248.

(2)- همان؛ ص 247.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:585

محمود الحبّوبی

محمود بن سید حسین بن محمود به سال 1323 ه. ق. (1906 میلادی) در نجف اشرف به دنیا آمد و در سال 1912 م وارد مدرسه علویه که مدرسه‌ای نظامی بود شد و پس از آن به علوم عربی و سپس به ادبیات روی آورد و ذوق فراوانی در سرودن شعر، خصوصا شعر طبیعت داشت. مجله‌ی «الغری» از آثار این شاعر مملو است. برخی آثار او چنین است: «دیوان محمود الحبوبی»، «رباعیات الحبوبی»
او به سال 1969 میلادی وفات یافت و در نجف اشرف به خاک سپرده شد «1».
-*-
1- یزید الغرور یزید الفجوریزید الخمور و ما یتبع
2- أبی طاعة اللّه و المسلمون‌له من أنامله أطوع
3- و یجبن عن کلّ فخر کماعلی کلّ موبقة یشجع
4- و أثمن من أنفس المسلمین‌له قدح بالطّلی یترع «2» 1- یزید مغرور و فاجر و دائم الخمر کسی بود که 2- از اطاعت خدا سرپیچید و مسلمانان همواره از خواب و خیال او در امان نبودند 3- و به جای کسب فخر به سوی بدبختی مهلک روی آورد
4- و جان مسلمانان را به شراب فروخت.

_____
(1)- ادب الطف؛ ج 10، ص 256- 258.
(2)- همان؛ ص 254.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:586

عبّاس شُبّر

عبّاس شبّر به سال 1322 ه. ق. در بصره متولد شد. فقیه ادیبی بود که با اصرار بزرگان و از جمله «سیّد ابو الحسن» منصب قضاوت شرعی را در «عمّاره» و سپس در «بصره» عهده‌دار شد. او از نوابع عصر خود بود اکثر مجلّات از آثار او بهره برده‌اند از جمله:
«الهاتف»، «الغری» و «البیان». او در سال 1391 ه. ق. وفات یافت «1».
ـ*ـ
1- یا باذلا فی سبیل الحق مهجته‌و ما حقا کل تمویة و تأسیس
2- و منقذا شرف الاسلام من فئةیزیدها البغی تدنیسا لتدنیس
3- شرعت دستور اخلاص و تضحیةفی مجلس للهدی و الحق تأسیسی
4- بعثت فی الدین روحا کان أزهقهاجور الطغاة و ارهاق الاباالیس
5- للمصلحین قوامیس مخلدة فی‌الارض و اسمک عنوان القوامیس
6- تقیم نهضتک الدنیا و تقعدهاللحشر ما بین اکبار و تقدیس
7- خلدتها فهی للاجیال مدرسةتناوح المجد فی بحث و تدریس
8- هذا هو الشرف الباقی فما هرم‌یعزی لغنج عمون أو رعمسیس «2» 1- ای سخاوتمندی که در راه حق کوششت را برای تأسیس و به پای داشتن آن نمودی.
2- و شرافت اسلام را از گروهی که ستم و دغلکاری را در آن زیاد می‌کرد نجات دادی.
3- و قانون اخلاص و فداکاری را در مجلس هدایت و حقیقت تشریع کردی.
4- و در دین روحی را دمیدی که جور ستم و طغیان و دسیسه‌های شیاطین را از بین برد.
5- مصلحان قاموس‌های جاودانه‌ای در زمین دارند و نام تو عنوان این قاموسهاست. (سنتی که حسین (ع) بنا نهاد برترین قاموس جاودانه‌ی اصلاح‌گری است).
6- نهضت تو دنیا را برپا می‌دارد و آن را برای حشر می‌نشاند (نهضت تو باعث سرفرازی دنیاست).
7- بین بلندی و تقدیس این قاموس برای همه‌ی نسلها مدرسه‌ای است که مجد و بزرگواری در آن یاد داده می‌شود.
8- این شرافتی است که همواره پایدار می‌ماند و هیچگاه از بین نمی‌رود.
***
1- یا خلیلی کفنانی بشعری‌و اعصرا للتغسیل منه دموعی
2- و اعرضانی للبدر فهو رفیقی‌کی یصلی علی عند الهزیع
3- و ارقباه فسوف یبدو علیه‌عارض من کآبة و خشوع

4- و امنعا اهل موطنی حمل نعشی‌فحرام علیهم تشییعی «3»

_____

(1)- ادب الطف؛ ج 10، ص 263 و 264.

(2)- همان؛ ص 262.

(3)- همان؛ ص 263 و 264.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:587

1- ای دوست من کفن من شعر من است و آب غسل من اشک من است.

2- مرا به ماه بدر عرضه کنید که او رفیق من است تا بر من هنگام شب نماز گزارد.

3- گویا که او هم دلتنگی و حزن و دل‌شکستگی دارد.

4- و اهل وطنم را از حمل نعش من منع کنید که تشییع من برای آنان حرام است.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:588

دکتر زکی المحاسنی

زکی المحاسنی به سال 1392 ه. ق. در سوریه به دنیا آمد. از دانشکده حقوق فارغ التحصیل شد. او از شهرت علمی و ادبی فراوانی برخوردار گشت و در مجلاتی مانند: «الهلال»، «الرسالة»، «المجلة»، «الکتاب» و «الادیب» مقاله نوشت. دکترای خود را از دانشگاه قاهره گرفت و به عنوان وابسته فرهنگی سفارت سوریه در مصر مشغول به کار شد. محاسنی در سال 1392 درگذشت.
برخی از آثار او عبارتند از:
«ابو العلاء ناقد المجتمع»، «دراسات فی الادب و النقد» و «شعر الحرب فی ادب العرب» «1».
ـ*ـ
1- عاطنی دمعا و خذ منّی عیناوا حسینا وا حسینا وا حسینا
2- أنا فی الشّام، و تیّار حنانی‌ینتحی من ذکرک المحزون حینا
3- یسأل الرّیح إذا هبّت رخاءفی البوادی عن هوی قد کان دینا
4- یا مهادا فی العراقین أجیبی:أین مثوی ذلک المحبوب أینا؟! «2» 1- من در معامله سودآور، حاضرم چشمم را بدهم و قطره اشکی را در راه حسین (ع) دریافت کنم. ای وای از مصیبت بر حسین. ای وای ...
2- من اکنون در شام هستم در حالی‌که طوفان محبّت من در ذکر مصیبت حسین (ع) روان است.
3- باد همواره در وزیدن خویش این مصیبت را به همه‌جا می‌رساند.
4- ای بستر دجله و فرات به من جواب دهید: که جایگاه محبوب من کجاست؟

_____
(1)- ادب الطف؛ ج 10، ص 271 و 272.
(2)- همان؛ ص 270. اجراس کربلاء؛ ص 28.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:589

انور العطّار

انور العطّار به سال 1908 میلادی در دمشق به دنیا آمد، در زمان جنگ جهانی اول و عصر درگیری بین امپراطوری عثمانی و امّت عربی رشد کرد. به «کرد علی» پیوست و با «مجله الزهراء» و «الرسالة» همکاری نمود، اشعار او در این دو مجله به چاپ رسیده است، شعر او با حزن و اندوه قرین است، او در سال 1392 ه. ق. وفات یافت. برخی آثارش چنین است: «ابواکیر»، «الاشواق»، «وادی الاحلام»، «منعطف النهر»، «اللیل المسحور» «1».

ـ*ـ

1- لا أناجیک بالمدامع تهمی‌انت أسمی من الاسی و البکاء
2- ما غناء الدّموع فی موقف جلّ‌عن النّوح و الشّجی و الرّثاء
3- إنّما انت فکرة و مثال‌للعلی و المروءة السّمحاء
4- نسجت حولک البطولة رمزاو ارتوت منک دوحة الشّهداء
5- مطمح انت فی العلاء بعیدو اباء أعظم به من اباء «2» 1- من تنها با گریه، تو را مناجات نمی‌کنم. زیرا شأن تو أجل از چنین نوحه و ماتمی است و جایگاه تو برتر از رثا و غم و گریه است.
2- گریه و ندبه و اشک ریختن بر کسی‌که شجاع و جوانمرد و دلاور و ترسیم‌گر بزرگیها و مروّت و شجاعت و رمز دلاوری است جایز نیست.
3 و 4- امّا تو ای حسین جان تو اندیشه و الگویی برای مردان و جوانمردان هستی که فداکاری در اطراف تو شکل گرفته و به صورت رمزی درآمده و شهدا آن را می‌آموزند.
5- تو آن‌چنان بالایی که آرزوی رسیدن به تو بالاترین آرزوهاست.

_____

(1)- ادب الطف؛ ج 10، ص 282 و 283.
(2)- همان؛ ص 279.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:590

احمد الهندی

سیّد احمد بن سیّد رضا مشهور به «الهندی» به سال 1320 ه. ق. در نجف به دنیا آمد و در حوزه علمیه ادامه تحصیل داد.
دارای ذوق شعری سرشار و بدیهه‌گوئی فوق‌العاده بود، به‌گونه‌ای‌که خود می‌گفت: نظم یک قصیده برای من بسیار آسانتر از اصلاح یک قصیده است.
اشعار او در بسیاری از نشریات عراق از جمله: «مجلة الغری»، «الاعتدال»، «الحضارة» و «المصباح» به چاپ می‌رسید. او در سال 1392 وفات یافت. «1»
ـ*ـ
فیا حربا جنتها کفّ حرب‌فسرّ بها و أحزنت الرّسولا
و آکلة الکبود تمیس بشراو هذی تسهر اللّیل الطّویلا «2» ای حرب که گناه تو مانند جنگ احد است که قلب رسول خدا را محزون ساخت و در آن جنگ هند جگرخوار چنان رفتار زشتی را از خود نشان داد و سپس با غرور راه رفت و این مصیبت مانند شب طولانی است که صبح نمی‌شود.
***
لو أستسقی السّما جادته صوباو لکن راح یستسقی النصولا «3» حتی اگر آسمان باران تیر بر آنان فرو ریزد آنان از آماج تیرها برای درآغوش کشیدن مرگ با عزّت استقبال می‌کنند.

_____
(1)- ادب الطف؛ ج 10، ص 284 و 285.
(2)- همان؛ ص 284.
(3)- همانجا.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:591

عادل الغضبان

عادل الغضبان به سال 1326 ه. ق. در «مرسین» از توابع «حلب» به دنیا آمد، در کودکی به «قاهره» مسافرت کرد و در آنجا به تحصیل مشغول گردید، سردبیری مجله «الکتاب» را در مصر عهده‌دار شد و بطور رسمی به عضویت مجلس عالی آداب و فنون مصر درآمد. او در سال 1392 ه. ق. وفات یافت. برخی از آثار او چنین است: «أحمس الاول»، «وحی الاسکندریة» و «لیلی العفیفة».

-*-

1- ورث الشّجاعة و النّهی عن هاشمو النّبل رقّراقا عن الزّهراء

2- و غزا قلوب دعاته و عداتهبفضیلتن: مروءة و وفاء «1» 1- امام حسین (ع) شجاعت و عقل را از هاشم به ارث برده است و مردانگی و وفا را از مادرش زهرا (س).

2- و این خصایص اخلاقی او به‌گونه‌ای است که دل دوست و دشمن را مسخّر می‌سازد.

***

انّ الخلود لنعمة علویّةیجزی بها الأبطال یوم جزاء

یرنو الیها العالمون و دونهاغمرات أهوال و طول عناء

بالعبقریّة و الجهاد یحوزهاطلّابها و الصّبر فی البأساء «2» واقعیت این است که دشمنی‌ها و مکر و حیله‌ی روزگار و مردم نمی‌توانند حق را خاموش سازند، و دلاوریها، مرارتها، جهاد و صبر، جاودانگی را به ارمغان می‌آورد.

---

(1)- أجراس کربلاء؛ ص 8.

(2)- همان؛ ص 7.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:592

شیخ مهدی مطر

شیخ المهدی مطر پسر عالم مجاهد شیخ عبد الحسین مطر به سال 1318 ه. ق. متولد شد. او بزرگترین شاعر زمان خود بود و دیوانی مخطوط دارد که به چاپ رسیده است. وی به سال 1395 ه. ق. وفات یافت «1».

-*-

1- ان لم تلبک ساعة محمومةذمت فقد لبت ندائک اعصر

2- قم و انظر البیت الحرام و نظرةاخری لقبرک فهو حج اکبر «2» 1- اگر یک ساعت (روز عاشورا) ندای تو را جواب نداد لکن تمام اعصار و روزگاران به تو لبّیک می‌گویند.

2- برخیز و به کعبه نگاه کن و نگاهی دیگر به قبر خود بینداز که حجّ اکبر است.

_____

(1)- ادب الطف؛ ج 10، ص 292.

(2)- همان؛ ص 298.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:593

وی معاصر با جواد شبّر مؤلف ادب الطف بوده و دو بیت زیر را سروده و برای مؤلف فرستاده است:

ـ*ـ

1- کلّ شیء فی عالم الکون أرخی‌عینه بالدّموع یبکی حسینا

2- نزّه اللّه عن بکا و علیّ‌قد بکاء و کان للّه عینا «1» 1- هرچه که در جهان وجود دارد، مدام بر حسین (ع) می‌گرید و دیده‌اش پر از اشک است.

2- خداوند از گریستن منزّه است، ولی علی (ع) که چشم خداست بر حسین (ع) می‌گرید.

_____

(1)- ادب الطف؛ ج 1، ص 33.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:594

عبد المنعم الفرطوسی

عبد المنعم الفرطوسی، در سال 1335 ه. ق در نجف اشرف به دنیا آمد، فقه و اصول را در محضر سید «محمد باقر أحسایی» آموخت و از درس «آیة اللّه خوئی» نیز بهره‌مند شد. او در سال 1404 هجری وفات یافت و در جوار امیر المؤمنین (ع) مدفون گردید. برخی از آثار او چنین است: «شرح کفایة الاصول»، «شرح المکاسب»، «دیوان شعر»، «ملحمة اهل البیت».
«فرطوسی» شاعر مخلص اهل بیت است. او شاعر عالمی است که با بصیرت و نگرشی عمیق به زندگی امام حسین (ع) و واقعه‌ی کربلا می‌نگرد. در «ملحمة اهل البیت» تصویر زندگی پیامبر اکرم «ص» و اهل بیت را به صورتی جزئی و با استناد به روایات وارده در این باب به نظم درآورده است.
این ملحمه 25000 بیت دارد. بخشی از آن‌که به حیات امام حسین (ع) اختصاص یافته است، حدود 4000 بیت را شامل می‌شود.
-*- فرطوسی زندگی امام حسین (ع) را با ذکر ولادت آن حضرت آغاز می‌کند:
1- ولد الفتح بین احضان طه‌فتهادی للحمد خیر لواء
2- ولد الحقّ فی سماء علیّ‌فتجلی فجر الهدی بضیاء
3- ولد الطّهر، و القداسة رفّت‌بحنان فی بردة الزّهراء
4- ولد المجد و الکرامة مهدعند میلاد سیّد الشّهداء «1» 1- فتح و پیروزی در دامان پیامبر متولد شد، و بهترین پرچم برای ستایش تحفه داده شد.
2- حق در آسمان علی (ع) ولادت یافت و صبح هدایت به نورش تجلّی پیدا کرد.
3- پاکی و قداست در دامان پر محبّت زهرا (س) به اهتزاز درآمد.
4- مجد و کرامت با میلاد سید الشهداء متولد شد.
*** فرطوسی در ترسیم حرکت امام حسین (ع) این قیام را همراهی و مشارکت در امر رسالت پیامبر گرامی اسلام (ص) شمرده است.
1- شاطرت جدّک فی الرسالة انّهاثمر لغوس جهادک المتأخّر
2- ولدت بصدر محمّد و یتیّمت‌فحضنتها فی صدرک المتکسّر «2» 1- تو در امر رسالت جدّت مشارکت و همراهی نمودی.
2- رسالت چون طفلی است که بر سینه محمد (ص) متولد گردیده و با وفات حضرت و وقایعی که پس از ایشان رخ داد، یتیم گردیده است. اینک این طفل را سینه‌ی مجروح و آسیب‌دیده حسین (ع) نگهداری و سرپرستی نموده است.

***
_____
(1)- ملحمة اهل البيت؛ ج 3، ص 157.
(2)- همان؛ ص 220.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:595 1- قال سلمان و هو فی حجر طه‌قال طه لسیّد الشّهداء
2- سیّد و ابن سیّد انت حقّاو ابو خیر سادة عظماء «1» 1- سلمان در حالی‌که در خانه حضرت رسول اکرم (ص) بود نقل می‌کند که: رسول اللّه (ص) به سیّد شهداء امام حسین (ع) فرمود:
2- «به حق، تو آقا و پسر آقایی! و پدر بهترین بزرگان هستی».
***
و روی الشّیخ فی حدیث صحیح‌عن ثقات الرّواة و العلماء
قال: انّ الحسین ابطأ نطقاو کلاما فی ساعة الإبتداء شیخ طوسی رحمة اللّه علیه حدیثی صحیح را که راویانش همه موثق هستند، نقل می‌کند که: همانا حسین (ع) کلامش پر عمق‌ترین کلامها در همان ابتدای بیاناتش می‌باشد.
***
1- و حسین منّی بحقّ و انّی‌بولائی من سیّد الشّهداء
2- قال: فلینظر الزّکیّ سلیلی‌کلّ من سرّه بوقت اللّقاء
3- أن یری سیّد الشّباب بعدن‌و هو سبطی و سیّد الازکیاء
4- و محبّ الحسین حقا محبّی‌و معادی السّبطین من أعدائی «2» 1- و حسین (ع) حقیقتا از من است و من هم ولایت سید الشهداء را دارم.
2- فرمود: هر انسان پاکی که او را در روز لقاء خوشحال کند دوست من است.
3- زیرا که او سید جوانان اهل بهشت است و از سبط «نوه» من و سیّد پاکان است.
4- و دوستدار حسین (ع) دوستدار من است و دشمن حسن و حسین (ع) دشمن من است.
***
1- هذه کربلاء، دار البلایاو هی کرب مشفوعة ببلاء
2- هاهنا، هاهنا تحطّ رجال‌للمنایا علی صعید الفناء
3- هاهنا تذبح الذّراری فتروی‌تربة الارض من سیول الدّماء
4- هاهنا تقتل الرّجال و تسبی‌بعد قتل الرّجال خیر نساء «3» (امام حسین (ع) زمانی‌که وارد سرزمین کربلا شد، نام آن‌جا را پرسید گفتند: کربلاء. امام فرمود، آری کربلاء است).
1- این کربلا است. سرزمین سختی و بلاست.
2- اینجا سرزمینی است که مردان بزرگ آرزویشان را بر سبیل فنا نهادند.

3- اینجا سرزمینی است که در آنجا کسانی کشته شده‌اند که زمین کربلا به‌وسیله‌ی خون جاری آنان آبیاری شد.

---

(1)- همان؛ ص 161.
(2)- همان، ص 164.
(3)- همان؛ ص 274.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:596
4- اینجا سرزمینی است که مردان در آنجا کشته شدند و بعد از کشته شدن مردان بهترین زنان را دشنام دادند.
***
1- و اتّخاذ الأقراص منهم جمیعافی جمیع الأعصار و الآناء
2- لیس فیه من بدعة و اختلاقو هی مأثورة عن الأمناء
3- و لقد جاء حینما فاز زلفی‌حمزة فی شهادة السّعداء
4- تخذ المسلمون طیبا و یمنامن ثری قبر سیّد الشّهداء
5- تربة یسجدون کانوا علیهاو هو فی عهد خاتم الأنبیاء
6- و الإمام الحسین أفضل منهو هی أدنی فی الفضل من کربلاء
7- فیکون السجود أولی علیهاو هی أسمی من غیرها فی العلاء «1» 1- در گرفتن مهر و تربت از خاک آنها در تمامی عصرها و لحظه‌ها بدعتی وجود ندارد.
2- زیرا که از ائمه «ع» و علمای اسلام روایات و آثار فروان در این مورد نقل شده است.
3 و 4- چنانکه پس از شهادت حمزه‌ی سید الشهدا نیز مسلمانان خاک طیّب و پاک او را تربت قرار داده و بدان تبرک جسته و مایه‌ی پاکی می‌دانستند.
5- تربتی که حتی در زمان پیامبر اکرم «ص» نیز بر آن به عنوان مهر سجده می‌کردند.
6- بنابراین سجده بر تربت امام حسین (ع) که افضل از تمام شهداست از فضیلت بیشتری برخوردار است.
7- و سجده بر مهر و تربت آن حضرت اولی بر سجده از تربت دیگران است.
***
قال یوما الی عقیل علیّبعد خطب المّ بالزّهراء:
أبتغی حرّة بأشرف بیت‌ولدتها فحولة النّجباء «2» بعد از رحلت جانگداز زهرا (س) امام علی (ع) به برادرش عقیل فرمود: از خاندانهای شجاع، نجیب و با شرافت عرب برای او همسری انتخاب کند و او نیز فاطمه کلابیّه دختر خالد را انتخاب نمود که بعدها به ام البنین مشهور شد.

*** هنگامی‌که ابو الفضل به شطّ فرات می‌رسد دستش را به زیر آب می‌برد و به محض احساس سردی آب به یاد تشنگی حسین (ع) آن را از کف می‌ریزد:
مدّ للماء کفّه و رماه‌حینما حسّ برده فی بکاء
کیف أروی من المعین فأهناو الحسین الظّامی بغیر ارتواء؟! «3» ***
فرموا عینه بسهم اصیبت‌منهم کلّ مقلة عمیاء!
قطعوا من یدیه یسری الإباءبظبی الغدر بعد یمنی الوفاء

_____

(1)- همان؛ ص 212.
(2)- همان؛ ص 328.
(3)- همان؛ ص 330.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:597 رضخوا منه رأسه بعمودمن حدید بضربة نکراء
فتردّی فی مصرع العزّ بدراخضّب الأفق من شقیق الدّماء «1»
ناجوانمردانه دشمن به ابو الفضل (ع) هجوم آورد. دستهایش را قطع کردند. به چشمش تیر زدند و با عمودی آهنین ضربه‌ی سخت و شدیدی که بر سر حضرت فرود آوردند او را به شهادت رساندند، در حالی‌که خون او افق را سرخ کرده بود.
***
1- یا لهول المصاب! هذا حسین‌و هو شلو مقطّع الأعضاء
2- تصهر الشّمس جسمه وهو عارو المذاکی تدوسه فی العراء
3- هاهنا الشّمس أثکلت بضحاهاحین غشّیّ القتام وجه ذکاء
4- هاهنا الفتح قد تردّی صریعاو انطوی للجهاد خیر لواء
5- هاهنا المجد و هو صرح تداعی‌حین أهوت دعامة العلیاء
6- هاهنا هاهنا الحسین تواری‌بین ظلّ القنا و مهد الإباء «2» 1- وای از این مصیبت که بدن حسین (ع) پاره‌پاره و عریان در صحرای سوزان کربلا بر زمین افتاده است.
2- خورشید بدن پاکش را می‌سوزاند و اسبان قوی و تندرو، آن را لگدکوب می‌کند.
3- خورشید عزادار حسین (ع) است و سیاه و تیره گشته است.
4- پیروزی به خاک غلتیده و بهترین پرچم واژگون گشته.
5 و 6- مجد و بزرگواری فرو افتاد، و در میان سایه‌ی نیزه‌ها و در گاهواره‌ی ظلم‌ستیزی قصرها بلند و برافراشته شده است.
***
1- و تمادی ابن سعد طیشا و کفراو هو طاغ فی نشوة الخیلاء
2- حین نادی ارکبی و دوسی ضلالاخیله صدر سیّد الشّهداء

3- فتبارت لوطء جسم حسین‌عشرة من زعانف الأشقیاء
4- صیّروا جسمه المقدّس مجریو مجالا لخیلهم باقتفاء «3» 1- ابن سعد به نهایت سبک مغزی و نادانی رسید و در حالی‌که طاغی شده بود و در مستی و کبر و غرور،
2- یاران خود را مخاطب ساخت که: «چه کسانی حاضرند بر پیکر بی‌جان حسین اسب بتاراند.»
3- جسم حسین (ع) که با جراحات متعدد پاره‌پاره شده بود، زیر سم ستوران ده نفر سرباز سواره که داوطلب شده بودند تا آخرین بی‌حرمتی را به نواده‌ی رسول اللّه بکنند قرار گرفت.
4- پیکر امام (ع) در برابر ضربات کوبنده سم اسبان بند از بندش جدا شد، و استخوان‌های سینه‌ی مبارکش درهم شکست. این ده نفر همه زنازاده و شقی بودند.
***
_____
(1)- همانجا.
(2)- همان؛ ص 334.
(3)- همان؛ ص 337.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:598 قد فعلتم ادا تکاد بأن تفطرمنه السّماء بعد السّماء
و تخرّ الجبال هدّا و تنشقّ‌من الهول تربة الغبراء «1» پس از حادثه‌ی عاشورا و اسارت خاندان حسین (ع) این امر بر آسمان، کوهها و زمین دشوار و ناگوار آمد به‌گونه‌ای‌که آنها سزاوار شکافته شدن، فروریختن و دهان باز کردن می‌باشند «2».
***
طائر ظامئ الحشاشة أهوی‌من لهیب الهجیر فی الرّمضاء
شبح هامد بحجر حزین‌بین أحضان مأتم من بکاء «3» علی اصغر از فرط تشنگی به پرنده‌ای شباهت دارد که در حالی‌که از درون، شعله عطش او را می‌سوزاند بر روی ریگهای داغ صحرای سوزان فروافتاده است.
***
فکأنّ القبور روضة حزن‌و کأنّ العیون ینبوع ماء
و فؤاد الحوراء طیر ذبیح‌یتنزّی علی صعید الفناء «4» قبور شهدای کربلا به بوستان اندوه و چشمان گریان اهل بیت به چشمه‌های آب برای آبیاری این بوستان شباهت دارد دلهای پردرد زنان خاندان پیامبر (ص) که به شدت در فشار و تپش است و گویا آخرین تلاش خود را برای زنده ماندن به کار می‌برند به پرنده‌ی سربریده‌ای شباهت دارد که به سوی نیستی می‌شتابد.
ملحمه اهل البیت با ترغیب بر گریه و عزاداری بر آن حضرت خاتمه می‌یابد:

***
1- (یا فضیل)، تلک المجالس إنّی‌باشتیاق أحبّها و اصطفاء
2- فاقیموا ذکر الحسین و أحیواذکرنا فی مآتم للبکاء
3- رحم اللّه من أطاع فأحیاأمرنا فی محبّة و ولام «5» 1- ای فضیل! این مجلسی است که من با اشتیاق و پاکی آن را دوست دارم.
2- پس یاد حسین را به پا دارید و نام او را در مصیبت و ماتم و گریه زنده بدارید.
3- خداوند رحمت کند کسی را که اطاعت کند و امر ما را در محبّت و ولای او زنده بدارد.
***
1- قال زین العباد و الأولیاءفی ثواب الباکی من الأولیاء
2- بوّأ اللّه من بکاه فسالتقطرة فوق خدّه بسخاء

_____
(1)- اشاره به آیه 90 سوره مریم: «تَکادُ السَّماواتُ یَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبالُ هَدًّا» نزدیک است که آسمانها از هم فروریزد و زمین بشکافد و کوهها متلاشی شود.
(2)- ملحمة اهل البیت؛ ص 370.
(3)- همان؛ ص 331.
(4)- همان؛ ص 370.
(5)- همان؛ ص 380. ر. ک به المجالس السنیة؛ محسن الامین؛ ج 1، ص 43- 55.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:599 3- غرفا فی الجنان یسکن فیهاحقبا من نعیم دار البقاء «1» 1- امام زین العابدین در مورد ثواب گریه‌کننده بر امام حسین (ع) فرمود:
2- خداوند برای کسی‌که بر او بگرید و قطره‌ی اشکی بر گونه‌اش جاری شود،
3- دری را به سوی اتاقهایی در بهشت باز می‌کند که در آنها سکونت کند و از نعمتهای آن خانه‌ی جاودان بهره‌مند گردد.

_____
(1)- همان؛ ص 389.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:600

احمد الوائلی

احمد الوائلی به سال 1347 ه. ق. در نجف به دنیا آمد و در زمینه‌ی خطابه و سخنوری، به زیبایی درخشید و به شهرت وسیعی در کشورهای عربی خصوصا کشورهای خلیج دست یافت، او در دروس دینی و دروس آکادمیک ادامه تحصیل داد و به درجه دکتری در شریعت اسلامی و در گرایش اقتصاد اسلامی از دانشگاه قاهره، دست یافت. برخی از تألیفات او چنین است:
«هویة التشیّع»، «أحکام السجون فی الشریعة و القانون».
ـ*ـ
یا ابا الطّف، ساحة الطّفّ تبقیو علیها مشاهد لا تزول
فهنا و النّبیّ یرقب شلوامزّقته قنا و داست خیول
یزد هیه بأنّه و حسین‌قصّه الامس و الغد الموصول «1» ای ابا طف! صحنه‌ی طف باقی می‌ماند و مشاهد آن نیز همواره باقیست و پیامبر «ص» و حسین (ع) قصه‌ی دیروز و فرداهاست و فراتر از زمانها و مکان هستند.

_____
(1)- اجراس کربلاء؛ ص 42.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:601

احمد سلیمان ظاهر

احمد سلیمان به سال 1912 میلادی در شهر «نبطیة» لبنان به دنیا آمد و دوره دبیرستان را در مدرسه آمریکایی فنون به پایان رساند، برای ادامه تحصیل به دانشکده اسلامی عباسی در بیروت رفت. پس از فراغت از تحصیل در جمعیت «مقاصد اسلامی» نبطیة به تدریس پرداخت و 10 سال اداره آن مرکز را عهده‌دار شد سپس در محکمه شرعی جعفری در صیدا و نبطیة مشغول به کار گردید. برخی از آثار او چنین است: «خفقات»، «الشراع الازرق»، «رحاب النور»، «قصائد جنوبیة»، «لبنان بلاد الطیب».

ـ*ـ

لفتة منک یا ابن فاطم إنّالا نری غیرک الشّفیع الحلیما «1» ای پسر فاطمه! نظری به سوی ما کن که ما به شفاعت هیچ‌کس جز تو امیدی نداریم.

***

قطرات الدّماء من سبط طه‌فی سماء الخلود باتت نجوما
قد غدت للإباء رایة فخرو لأعلی الجهاد ذکرا مقیما «2» قطرات خون حسین (ع) سبط رسول اللّه در آسمان جاودانگی مانند ستارگانی است که پرچم پرافتخار سازش‌ناپذیر را در جهاد برافراشته است.

_____

(1)- عاشوراء فی الادب العاملی المعاصر؛ ص 145.
(2)- همان؛ ص 143، 144.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:602

ابراهیم النصیراوی

ابراهیم علوان النصیراوی به سال 1376 ه. ق. در استان «العمارة» عراق به دنیا آمد. پس از پایان دوره راهنمایی به حوزه علمیه‌ی نجف اشرف برای تحصیل علوم دینی در سال 1399 ه. ق. وارد شد و پس از گذراندن مراحل اولیه در درس «آیة اللّه خوئی» حاضر گردید. برخی از تألیفات او چنین است:
«حدیث کربلاء»، «اعلام الفقهاء»، «القواعد النحویة». آنچه به وضوح در اسلوب کتاب حماسی حدیث کربلاء قابل مشاهده است، جنبه‌ی نقلی و روایی آن است به‌گونه‌ای که شاعر خود را به ذکر همه‌ی آنچه در روایات از حوادث و خطبه‌ها آمده، مقیّد می‌سازد. نویسنده هدفش به نظم کشیدن حادثه‌ی کربلا از جنبه‌ی تاریخی و به صورت مختصر بوده است. حدیث کربلاء افزون بر هزار بیت می‌باشد که شاعر آن حوادث را با زبان ساده بیان کرده است.
ـ*ـ
1- افتتح الکلام باسم اللّهأحمده حمدا بلاتناه
2- ثمّ الصّلاة ثانیا علی النّبیّو اله الأخیار بدء بالوصیّ
3- أروی لکم مصیبة الحسینممزوجة بأدمع العینین «1» نصیراوی در «حدیث کربلا» شعر حماسی «2» خود را چنین آغاز می‌کند:
1- سخن را با نام خدا آغاز می‌کنم و او را حمد و ثنا و ستایش می‌کنم ستایشی آن‌چنینی!
2- و سپس صلوات و درود بر پیامبر گرامی و بر خاندان نیکوکارش که با درود بر وصی او شروع می‌کنم.
3- برای شما مصیبت حسین (ع) را که آمیخته با اشکهای چشمانم است روایت می‌کنم:
***
صباح یوم عاشر لمّا بداصلّی الحسین و به الصّحب اقتدی هنگامی‌که صبح روز دهم محرّم (عاشورا) شروع شد. امام حسین (ع) به نماز ایستاده و اصحابش به او اقتدا کردند.
*** امام (ع) به آرایش ارتش کوچک خود می‌پردازد: «3»
1- أعدادهم یا سائلی مختلفةبقلّة و کثرة متّصفة
2- میمنة القوم علیها جعلا«زهیر» من کان قویّا بطلا
3- امّا «حبیب بن مظاهر» فقدکان علی میسرة القوم أسد
4- و القلب شبه حیدر به استقرحسیننا و اهل بیته الغرر

_____

(1)- حدیث کربلاء؛ ص 30.
(2)- حماسه به معنی شجاعت و شدت در کار آمده است و قریش را از این جهت که در دین شدّت به خرج می‌داد، «حمس» و به مرد شجاع «احمس» گفته‌اند. شعر حماسی در اصطلاح شعری است در وصف پهلوانیها و درگیری‌های جنگی و به مدح دلاوری‌ها، شجاعت‌ها و پیشروی‌ها می‌پردازد. شعر حماسی، سلاحها، لشکریان و پیروزی‌های جنگی را از جهات مختلف مورد بحث قرار می‌دهد.
(3)- همان؛ ص 40.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:603 5- و سلّم الحسین للعبّاس‌شبل علیّ رایة المراس
6- و خندقا من حولهم قد حفرواو أضرموا النّار به کی یحذرو 1- در مورد تعداد یاران امام (ع) اختلاف است امّا حسین (ع) همین لشکر خود را به سه بخش تقسیم کرد.
2- برای میمنه لشکر خود زهیر بن قین را که فردی قوی و شجاع بود نصب کرد.
3- و به حبیب بن مظاهر اسدی رهبری جناح راست را داد.
4- امام خود و اهل بیتش هدایت و رهبری قلب سپاه را عهده‌دار بود.
5- پرچم‌داری پیکار را نیز به برادرش عباس (ع) (فرزند امام علی (ع)) سپرد.
6- هم‌چنان امام (ع) به حفر خندقی در اطراف لشکر دستور داد. که برای جلوگیری از حمله و هجوم دشمن درون آن را آتش افروزند.
*** امام (ع) در مقابل خیل سپاه دشمن ایستاده و تصمیم گرفت تا آنجا که ممکن است اردوی دشمن را به سوی خود جلب کند و روح آنان را تحت تأثیر سخنان خویش دگرگون سازد و به این مردم گمراه هشدار بدهد، و خود را بیش از پیش به این مردم آشفته فکر بشناساند و تا آنجا که می‌تواند با کمال دلسوزی آنان را هدایت نماید که دست به خون وی آلوده نکنند. گفتار سراسر خیرخواهی و مردم دوستی مرد خدا، از ترس اینکه مبادا در دل سنگ مردم کارگر افتد، فتنه‌جویانی نظیر شمر بن ذی الجوشن را ترساند او گفت:
1- قال ابن ذی الجوشن شمر لمّاکلام سبط المصطفی قد تمّا:
2- إنّ الحسین «یعبد اللّه علی‌حرف» اذا ما کان یدری ماتلا
3- قال «حبیب بن مظاهر»: ألاإنّی أراک تعبد اللّه علی
4- سبعین حرفا و أنا لأشهدأنّک لا تدری بما یؤکّد «1» 1 و 2- خدا را بر باطل پرستیده باشم و با شک و تردید عبادت کرده باشم، اگر بدانم تو چه می‌گویی؟
3 و 4- حبیب بن مظاهر پاسخش را چنین داد: «ای شمر، به خدا قسم من

تو را می‌بینم که خدا را از هفتاد طریق غیر مستقیم با شک و تردید عبادت می‌کنی و گواهی می‌دهم که تو راست گفته‌ای و نمی‌فهمی امام چه می‌فرماید؟ زیرا بر قلب تو مهر خورده و حق را به آن راهی نیست.
*** پس از سخنان امام (ع) زهیر بن قین شروع به سخن می‌کند «2»:
1- یا أهل کوفان لکم نذارفاخشوا عذاب الواحد القهّار
2- انّ علی المسلم أن ینصح من‌کان أخا له بلا أیّ منن
3- و نحن حتّی الآن إخوان اذالم یقع السّیف المیت حبذّا 1- ای مردم کوفه! من شما را از عذاب الهی می‌ترسانم پس بترسید از عذاب خداوند یکتای انتقام‌گیرنده.

---

(1)- همان؛ ص 40.
(2)- همان؛ ص 46.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:604
2- از حقوق مسلمان بر برادر مسلمانش نصیحت کردن او بدون هیچگونه منّتی است 3- و ما اینک برادریم تا زمانی که شمشیر بین ما آخته نگردیده است. امّا همین که کار به جنگ کشید و شمشیرها از نیام بیرون آمد این مصونیت‌ها برداشته می‌شود و هریک امتی می‌گردیم ...
زهیر آنگاه فرمود:
فکلّ من اهرق لآل دمااو استباح لبنیه الحرما
یمنع من شفاعة المختارمصیره غدا عذاب النّار «1» (ای مردم کوفه! اینک خداوند ما و شما را به باقیماندگان پیامبر خویش مورد امتحان و آزمایش قرار داده است تا ببینید که ما و شما چگونه عمل می‌کنیم؟) امروز هیچکس بر کشتن حسین (ع) اگرچه به یک کلمه باشد، یاری ندهد مگر آنکه خداوند دنیا را بر او تلخ سازد و به دشوارترین شکنجه‌های آخرت عذابش کند و از شفاعت پیامبر (ص) محروم باشد.
*** نصیراوی آنگاه از توبه‌ی حرّ سخن می‌گوید و شرمساری و سرافکندگی و پشیمانی او را به هنگام بازگشت به سوی امام حسین (ع) چنین می‌سراید «2»:
1- ثمّ اتی نحو الحسین ضارباجواده و التّرس فیه قالبا
2- مطأطئ الرّأس حیىّ الطّرف‌من الإمام قد دنا بلطف
3- و فعله هذا حیاء و خجل‌من الحسین للّذی منه حصل
4- جاء یری النّجاة فی توبته‌و رافعا لمّا أتی لصوته:
5- الیک یا ربّ أنبت تائباکنت لأولاد النّبیّ راعبا
6- مضمون ما قال له- بشراه:علیک یا حرّ یتوب اللّه 1- سپس حرّ به سوی امام حسین (ع) آمد در حالیکه سپرش واژگون بود
2- و سرش را به زیر افکنده بود و از شرم، چشم فروهشته بود. امام (ع)

با لطف و مهربانی به او نزدیک شد.
3- او از کارش نسبت به بستن راه بر امام حسین (ع) شرمگین و خجالت‌زده بود.
4- به سوی امام آمد در حالی‌که نجات خود را در توبه می‌دید و با صدای بلند گفت:
5- پروردگارا! من توبه‌کنان به سوی تو روی می‌آورم. درحالی‌که من ترساننده‌ی اولاد پیامبرت بودم.
6- مضمون آنچه امام به او بشارت داد این است که: ای حرّ خداوند توبه‌ی تو را پذیرفته است.
***
1- لم یستطع صبرا و سبط أحمدیدیر طرفا لا یری من منجد
2- یری النّساء معولات حسّراحزنا علی ما حلّ فیهم و جری
3- و ضاقت الأطفال ذرعا و عناجاء الی ابن فاطم مستأذنا
4- قال و قد أجهش بالبکاء:أنت أخی و صاحب اللّواء «3»

_____

(1)- همان؛ ص 50.
(2)- همان؛ ص 63.
(3)- همان؛ ص 134.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:605
(ابو الفضل عباس (ع) پس از شهادت یاران امام حسین (ع) از حضرت اجازه‌ای رفتن به میدان می‌گیرد. امام (ع) از یکسو پیکر یاران را می‌بیند که به خاک و خون غلتیده‌اند و از سوی دیگر صدای ناله و افغان زنان را می‌شنود و اکنون پسر فاطمه (س) باید عزیزترین و بهترین تکیه‌گاهش را روانه میدان سازد).
1- چگونه می‌توان صبر کرد در حالی‌که سبط پیامبر به هر طرفی می‌نگرد، کمکی نمی‌یابد.
2- صدای حزن و شیون زنان را به خاطر آنچه بر آنان گذشته است، می‌شنود.
3- و کودکان را می‌بیند که تشنه‌اند و از پسر فاطمه (س) تقاضای آب می‌کنند.
4- لذا پاسخ امام اشک از دیده جاری می‌سازد. او به عباس (ع) که اذن می‌خواهد می‌فرماید: تو برادرم هستی و تو علمدار منی!
***
دعا الامام و الحشا تفطّرا:أمته عطشانا، أ تدری ما جری؟
ما مرّت الأیّام حتّی مرضالم یرو بالماء و ظمآنا قضی «1» (فشار تشنگی بر امام در آخرین لحظات پیکار بسیار زیاد بود امام به طرف شطّ فرات

حرکت کرد. و فردی از لشکر دشمن امام را مخاطب ساخته و گفت: هرگز مزه آب را نخواهی چشید تا کشته شوی؛ و امام را هدف تیر قرار داد. تیر به دهان مبارک امام (ع) اصابت کرد حسین (ع) تیر را بیرون کشید و دستش را زیر دهانه‌ی زخم گرفت و خونش را به آسمان پاشید)
1- آنگاه امام او را نفرین کرده و فرمود: «به حالت تشنگی که می‌بیند برسد». بارالها او را با تشنگی از دنیا ببر! و او به آنچه امام فرموده بود رسید.
2- و به بیماری مبتلا شد که مدّتی طولانی نمی‌توانست سیراب شود و عاقبت با تشنگی جان سپرد.
***
1- حتّی أباد من جموعهم عددفعندها بالقوم صاح ابن سعد:
2- هل تعرفون من أذاقکم نصب‌ویل لکم! هذا ابن قتّال العرب
3- هیّا احملوا علیه من کلّ طرف‌و جاء بالفرسان شمر و وقف
4- و کانت الرّماة، فیما نقلوا،أربعة الاف رام اقبلوا «2» (امام چون شیر پهنه‌ی کارزار پای به میدان نهاد) 1- تعدادی از جماعتشان جلو آمدند. در این هنگام ابن سعد به سپاهیانش فریاد زد:
2- آیا کسی را که مقابل شماست نمی‌شناسید؟ وای بر شما! این فرزند جنگجوی عرب است. (روح علی در پیکر اوست.
او فرزنده کشنده‌ی عرب است.)
3- آن‌گاه از همه طرف به امام حمله کردند و شمر با اسب آمد و ایستاد
4- تعداد تیراندازان نیز طبق آن‌چه نقل شده چهار هزار نفر بودند که آماده‌ی حمله‌ی همه جانبه به امام (ع) شدند.
***
_____
(1)- همان؛ ص 159.
(2)- همان؛ ص 150 و 151.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:606 1- و صاهلا أقبل یعدو للخیم‌فاقبلت زینب یتلوها الحرم
2- من خلفها الأطفال و الأرامل‌تندب بالویل له الثّواکل
3- تندب: وا محمّداه وا علی‌وا جعفرا، وا حمزتا، وا مولی «1» 1- اسب بی‌سوار حسین (ع) را که به سوی خیمه‌ها رهسپار می‌شود زینب به استقبال اسب می‌آید و اهل حرم را می‌خواند.
2- و از پشت سر او ندبه و فریادزنان و کودکان و ندای استغاثه که از هرسو به پاست
3- بلند می‌شوند و به عزاداری می‌پردازند (عظمت و عمق فاجعه را می‌رساند) صدای ندبه بلند است و فریاد وا محمدا!
وا علیا! وا جعفرا، وا حمزتا وا مولا!

*** نصیراوی اشعار حماسی خود را با این ابیات به پایان می‌برد: «2»
یا ربّ فارحمنا بحقّ أحمدو حیدر و فاطم و السّیّد
و بالحسین صاحب المصاب‌و من هم عدل الی الکتاب
و اله الاخیار من أهل العباالطّیّبین الطّاهرین النّجبا خداوندا به حق احمد «ص» و حیدر و فاطمه (س) و فرزندانش و به حق حسین (ع) صاحب مصیبت و هریک از امامان ما که خود یک حقیقت قرآنند و خاندان برگزیده‌اش از اهل کساء خاندان طیّب و طاهر و پاک و نجیب، ما را مورد رحمت قرار بده!
***
یعشق الموت و هو حرّ أبیّیبغض العیش حین یرغم أنف «3» انتخاب مرگ مقتدرانه بر زندگی ذلیلانه، یگانه روزنی است که از دل بن‌بست، در پیروزی را بر آزادگان ظلم‌ستیز می‌گشاید. و حسین (ع) عاشق مرگ باشرافت است و از زندگی ذلیلانه و زیر بار ظلم نفرت دارد.

_____
(1)- همان؛ ص 172.
(2)- همان؛ ص 176.
(3)- الحسین وهج القصید؛ ص 18.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:607

بولس سلامة

در سال 1910 میلادی در شهرستان «جزین» لبنان به دنیا آمد و در دانشگاه یسوعی لبنان در رشته حقوق ادامه تحصیل داد. سپس به شغل قضاوت پرداخت، او آثار ادبی و فکری بسیاری از خود به جای گذارده است. سلامه در سال 1979 میلادی وفات یافت. از آثار معروف او «ملحمة «1» ایام العرب» و «ملحمة عید الغدیر» می‌باشد. زندگانی امام حسین (ع) و حادثه‌ی کربلا بخش پایانی ملحمه‌ی «عید الغدیر» است. نویسنده آغاز داستان را با نقل اختلاف بین امّیه و هاشم آغاز کرده و بسیاری از حوادث ملحمه را بر این مبنا، نهاده است. بولس اوج این اختلاف و درگیری را در جریان عاشورا می‌بیند، اگرچه مانند برخی مستشرقین تلاش نمی‌کند واقعه را در یک نزاع قومی و درگیری قبیلگی خلاصه نماید، لذا اشارات خوبی به انگیزه‌ی قیام امام حسین (ع) و اهداف والای حضرت کرده، همان اموری که او را به سرودن ملحمه ترغیب نموده است.
زبان نو، عبارات تازه و استدلالهای غیر تقلیدی از خصائص و شیوه‌های احتجاج در ملحمه‌ی سلامة می‌باشد. عاطفه در ملحمه‌ی او با نوعی احساس خشم و نفرت درآمیخته و در ترازوی اندوه و انتقام، هماره انتقام را پیروز می‌یابیم. فضای حاکم بر ملحمه‌ی او فضای حماسه، عاطفه و انتقام است. ملحمه عید الغدیر از ملاحم مشهوری است که جایگاه مناسبی را در ادب عربی به خود اختصاص داده است. بولس سلامه ملحمه‌سرای مسیحی برای سرودن این اثر زیبای خود سه ماه به بررسی تاریخی داستان از منابع معتبر تاریخی می‌پردازد و سه ماه دیگر نیز آن را به نظم درمی‌آورد و می‌گوید: «درست است که من یک مسیحی هستم ولی تاریخ تعلّق به همه‌ی جهان دارد. من آن مسیحی‌ام که در برابر عظمت مردی که میلیونها انسان در شرق و غرب، روزی 5 نوبت نام او را فریاد می‌کنند، کرنش می‌کنم.» «2»
سپس در پاسخ به این سؤال که چرا علی (ع) و فرزندانش را بدین منظور برگزیده است، به دلاوری، مردانگی، صبر، شجاعت و حق‌گویی آن بزرگان اشاره می‌کند و شیفتگی خود را به صفات و خصایص والای آنان، برملا می‌سازد. او می‌گوید: «اگر تشیع، حبّ علی (ع) و اهل بیت او، قیام بر علیه ظلم و بیداد و تأثر و اندوه از آنچه بر حسین (ع) و فرزندانش رفته است می‌باشد؛ من شیعه هستم «3»
-*-

_____

(1)- «ملحمه» در لغت جنگ و درگیری شدید است و این کلمه، به محل جنگ و میدان کارزار نیز اطلاق شده است. این کلمه از ماده‌ی لحم است و به این جهت مکان کارزار را ملحمه نامیده‌اند که جایگاه پاره‌پاره شدن و فروریختن گوشت بدن با ضربت شمشیر است. در تعریف اصطلاحی ملحمه اشعاری را گویند که با سیاقی محکم و استوار احوال قومی را به نظم درآورده و به تفصیل به جنگهای آنان بپردازد.
شعر ملحمی، شعری قصصی است که دارای اسلوب افسانه‌ای است و موضوع آن دلاوری در جنگ و صلح است. جنبه‌ی اسطوره‌ای بر آن غالب است، زیرا که به فجر تاریخ انسان مرتبط است و میراث عمومی را مطرح می‌کند که همه‌ی مردم به آن دل بسته‌اند و خروش آنان را با اسلوب محکم خود برمی‌انگیزاند ...»
خصائص عمده‌ی ملحمه عبارتند از:
1- معمولا ملحمه به نقل اساطیر، معجزات و بسیاری اوقات خرافاتی که یک ملت بدان اعتقاد دارد می‌پردازد.
2- ابیات ملحمه، گاه به دهها هزار بیت می‌رسد، و حد اقل ابیات آن صد بیت است.
روایت ملحمه بیش از آنکه روایت قهرمانی باشد، روایت زمانی و تاریخی است و از این جهت آن را «قصّه شعری» یا «شعر قصصی» می‌نامند.
4- در ملحمه امور خارق العاده و حوادث عجیب فراوان به چشم می‌خورد.
(2)- ملحمة عید الغدیر؛ ص 20.
(3)- همان؛ ص 22.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:608 1- یا امیر الاسلام حسبی فخرااثّنی منک مالی اصغربا
2- جلجل الحقّ فی المسیحیّ حتّی‌عدّ من فرط حبّه علوّیا
3- أنا من یعشق البطولة و ..... الإلهام و العدل و الخلاق الرّضیّا «1» 1- ای سردار اسلام همین فخر برای من کافیست که هرچه دارم از تو دارم.
2- حق و حقیقت در فردی مسیحی وارد شده تا اینکه از فرط محبّتش (نسبت به علی (ع) و خاندانش) علوی شناخته شود.
3- من کسی هستم که عاشق فداکاری و جانبازی و الهام و عدالت و اخلاق پسندیده هستم.
*** این کتاب در بیش از 350 صفحه و حدود 3500 بیت به رشته‌ی تحریر درآمده که بیش از 120 صفحه و 1800 بیت آن اختصاص به امام حسین (ع) و حادثه‌ی کربلا دارد.
در این ملحمه زندگی اهل بیت (ع) از عصر جاهلی تا پایان حادثه‌ی کربلا به تصویر کشیده شده است. سلامه پس از ذکر شهادت امام علی (ع) در مرثیه‌ای که در فقدان ایشان می‌سراید، به هجو معاویه پرداخته و

به‌گونه‌ای گذرا به زندگی امام حسن (ع) اشاره می‌نماید. سپس برای ورود به قیام امام حسین (ع) با هجو و دشنام یزید قصیده‌ی خویش را آغاز می‌کند.
*** ابیاتی از «عید الغدیر» که در ارتباط با امام حسین (ع) است را در اینجا می‌آوریم:
1- إرفع الصّوت داعیا للفلاحو اخفض الصّوت فی اذان الصّباح
2- و ترّفّق بصاحب العرش مشغولاعن اللّه بالقیان الملاح
3- ألف «اللّه اکبر» لا تساوی‌بین کفّی یزید نهلة راح «2» (ورود سلامه به داستان کربلا، وصف یزید و شرح و تفصیل عیّاشی او، ضدیّتش با دین، شرابخوارگی و بی‌بندوباری‌اش می‌باشد):
1- صدا را برای دعوت کردن به فلاح و پیروزی بالا ببر و هنگام اذان صبح پایین بیاور.
2- رو به صاحب عرش بیاور در حالی‌که تو از خدا به بنده مشغول هستی!
3- هزار اللّه اکبر مساوی نیست با آنچه که بین دو دست یزید کشته شد.
*** پس از آن بیعت خواستن یزید از امام حسین (ع) که از سلاله‌ی پاک نبوت است را طرح می‌نماید و اینکه به محض پیشنهاد بیعت، امام حسین (ع) خشمگین گردید و آنگاه ایستادگی امام (ع) را بیان می‌کند:
1- و یهبّ الحسین هبّة لیثو علا القول مثل لذع الجراح
2- ألمثلی ذلّ القیود و جدّی‌کوکب المجد و التّقی و السّماح؟! «3» 1- امام حسین (ع) مانند شیری غرش کرد و سخنش مانند داغ جراحت بر آنها وارد شد

_____

(1)- همان؛ ص 346.
(2)- همان؛ ص 226.
(3)- همان؛ ص 232.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:609
2- آیا چون منی که جدّم ستاره‌ی بزرگی و باتقوا و کرامت است این ذلّت را می‌پذیرد؟
*** امام تصمیم به هجرت می‌گیرد. خروج مضطربانه و پردرد امام حسین (ع) از مدینه به مکّه:
1- هجر السّبط یثربا و الرّفاقاکضیاء یودّع الآفاقا
2- یثرب ملعب الطّفولة اذیجری حسین، مع الرّیاح استباقا
3- تارة ینثر الرّماح و طورافی البساتین ینثر الاوراقا
4- ذلک الطّفل بین امّ وجدّکان درّا مکوکبا رقراقا
5- فاذا هلّ وجهه فالتماع‌الشّمس مدّت جبینها اشراقا
6- ذکر السّبط ٍهجرة الجدّ منفیّاسقته الآلام جاما دهاقا «1» 1- نوه‌ی

گرامی رسول اللّه تصمیم به هجرت از یثرب (مدینه) می‌گیرد و او مانند نوری بود که با افق وداع می‌کند.
2- و امام (ع) طفولیت خود را به یاد می‌آورد که در این شهر، به این‌سو و آن‌سو می‌دوید.
3- شن‌ها را به هوا می‌پاشید. گاه در بازی با برگ درختان آنها را به هرسو می‌پراکند.
4- زمانی با باد مسابقه می‌داد و زمانی دیگر چون گوهری درخشان و تابناک میان دست‌های مادر و جدّش در آمدوشد بود.
5- و هنگامی‌که هلال ماه صورتش نمایان شد، گویی خورشید انوار خود را به دو طرف می‌گستراند.
6- و بالاخره هجرت جدّش رسول اللّه (ص) پس از رنج‌ها و ملامتهای بسیار برایش تداعی می‌گردید.
*** در مکه کوفیان شروع به نامه‌نگاری می‌کنند و امام (ع) را به شهر خود دعوت می‌نمایند.
1- کتبوا للحسین أقدم علیناإنّ حکم النّعمان مرّ مذاقا
2- یا ابن بنت الرّسول أقدم، و فی‌صحبک تمشی ملائک اجواقا
3- و أغثنا فانّ جور یزیدبثّ فینا الشّقاء و الإملاقا
4- ان تجئنا فانّنا لیزیدقد شحذنا المهنّد الفلّاقا
5- حنّ ماء الفرات یابن رسول‌اللّه شوقا متی تعیث العراقا؟! «2» مردم کوفه در نامه‌های خود به امام حسین (ع) می‌نویسند که نعمان بن بشیر (حاکم کوفه) در قصر حکومتی نشسته است و هیچ‌یک از ما با او همراهی نمی‌کنیم و در هیچ‌یک از مراسم دینی شرکت نمی‌کنیم. ای پسر رسول خدا (ص) هرچه زودتر خود را به کوفه برسانید. مردم منتظر شما هستند و جز شما امامی ندارند.
1- به امام حسین (ع) نامه نوشتند که حکومت نعمان بر ما خیلی تلخ شده است.
2- ای پسر دختر رسول خدا (ص) به نزد ما بیا! که در میان یاران تو، ملائک وجود دارند و تو را یاری می‌کنند.
3- به ما مدد برسان! زیرا از جور و ستم یزید صدایمان بلند شده است و دیگر نمی‌توانیم تحمّل کنیم.

---

(1)- همان؛ ص 235 و 236.
(2)- همان؛ ص 239.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:610
4- اگر به سوی ما بیایی ما با شمشیرهای هندی برّان و تیزکرده گوش به فرمان تو هستیم.

5- آب فرات نیز در شرق این خبر که تو عراق را یاری خواهی کرد امیدوار و شاد گردیده است.
*** امام (ع)، مسلم بن عقیل را به عنوان نماینده‌ی خود به کوفه می‌فرستد و پس از دریافت نامه‌ی مسلم مبنی بر بیعت مردم کوفه با او، امام (ع) تصمیم به حرکت به سمت کوفه گرفتند:
1- هیّأ الزّاد و استجاد الرّحالاو المحفّات تستقلّ العیالا
2- بینها الکاعب الوضیئة والحبلی و ظنر ترضّع الأطفالا «1» 1- امام حسین (ع) حرکت به سمت کوفه را آغاز کرد. کاروان آماده و مهیای حرکت شد و بر روی مرکبهای سواری، زنان در کجاوه‌ها نشستند
2- در بین کاروانیان دختران نوجوان کم سن سال و زنان آبستن و زنان شیرده نیز وجود داشتند. و این چنین کاروان به راه افتاد.
*** امّا کوفیان عهدشکنی کردند و مسلم به شهادت رسید:
1- یا أصیحاب مسلم أکلاب‌أنتم ام أرانب فی نقاب!؟
2- یا الهی أفرطت فی القول جهلا!ربّ فاغفر إساءتی للکلاب
3- کم رأی العابرون کلبا أمینامات دون الحفاظ دون الباب! «2» 1- اصحاب بی‌وفای مسلم که پیمان خود را شکستند و مسلم بن عقیل را تنها گذاشتند به حیواناتی مانند سگ و خرگوش شباهت دارند
2- امّا نه، خدایا از این تشبیه استغفار می‌کنم و آن را اسائه‌ی ادب به حیوانات می‌دانم 3- و از وفاداری و امانتداری حیواناتی چون سگ تقدیر می‌کنم
***
1- من یقل للحسین عنّی ألا ارجعخلت الغاب من أسود الغاب
2- لیس فیها سوی الثّعالب والحیات همّت بلسعة و انسیاب
3- خرست صدّح البلابل فالاصداءرجع النّعّاب للنّعّاب «3» 1- مسلم بن عقیل به امام (ع) با زبان دل پیام می‌دهد و حیله و نیرنگ کوفیان را شرح می‌دهد
2- حسین جان برگرد! این بیشه از شیران خالی است و جز مار و روباه در آن نمی‌یابی.
3- هم‌چنانکه بلبلان از آواز مانده‌اند و تنها طنین قارقار کلاغها به گوش می‌رسد.
***
_____
(1)- همان؛ ص 268.
(2)- همان؛ ص 256.
(3)- همان؛ ص 259.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:611 اسند اللّیث رأسه لجدارمسبلا جفنه علی تسکاب «1» این شیر تنها سر به دیوار نهاده و پلک

بر اشک ریزان فروهشته است. (لحظه تنهایی و غربت و اندوه مسلم در کوفه)
1- کرّ فالها جمون سرب رئال‌فی مجال الغشمشم الوثّاب
2- أدبروا کالنّواهس الضّعف هرّت‌حول خدر فروّعت بالنّاب «2» 1- مسلم در حالی‌که در محاصره‌ی سپاه دشمن قرار دارد دلاورانه می‌جنگد و به مهاجمانی که بی‌شباهت به گله‌ی شترمرغان نیستند، با دلیری و بی‌باکی در میدان حماسه و خیزش یورش می‌برد.
2- و آنان همانند سگان گوش آویخته که از نیش شیر بیشه وحشت نموده‌اند پا به فرار می‌گذارند.
*** بولس سلامه آنگاه با هجوی گزنده، چهره‌ی بسیار زشتی از «شمر بن ذی الجوشن» ترسیم می‌کند:
1- أبرصا کان ثعلبیّ السّمات‌أصفر الوجه أحمر الشّعرات
2- ناتیء الصّدغ، أعقف الأنف،مسودّ الثّنایا، مشوّه القسمات
3- صیغ من جبهة القرود، والوان الحرابی، و أعین الحیات
4- منتن الرّیح، لو تنفّس فی الاسحارعاد الصّباح للظّلمات
5- یستر الفجر أنفه و یولّی‌إن یصعّد أنفاسه المنتنات
6- ذلک المسخ، لو تصدّی لمرآةلشاهت صحیفه المرآة
7- رعب الأمّ حین مولده المشؤوم‌و الأمّ سحنة السّعلاة
8- و دعاه ذو الجوشن النّذل شمرالم یشمر الّا عن الموبقات «3» 1- فردی پیسی صورت و روباه صفت، با چهره‌ای زرد و موهایی قرمز
2- که پیشانی برآمده، بینی کج و دندانهای سیاهش چهره‌ای درهم و پلید از او ساخته است.
3- پیشانی میمون‌وار و رنگ چهره‌اش که شبیه آفتاب‌پرست است به چشمان مارگونه‌اش مزین گردیده است.
4- او آن‌چنان بدبوست که از نفس او صبح به تاریکی می‌گراید،
5- و فجر از بوی او، بینی خود را گرفته، می‌گریزد.
6- اگر در برابر آینه بایستد، آینه را دگرگون و نامطلوب می‌سازد.
7- کسی‌که هنگام تولد، مادرش به وحشت افتاد، در حالی‌که خود یک دیو بود
8- و پدرش او را شمر یعنی مرد کارآزموده نام نهاد، در حالی‌که او جز برای کارهای زشت و مهلک، آستین بالا نزد و آزموده نگشت.
*** بعد از منزلگاه شراف و در بلندی‌های ذو حسم کاروان امام (ع) با سپاهیان حرّ بن یزید ریاحی روبرو شد:
1- وصل الرّکب للعراق و حاراسابق المکر ضلّل السّیّارا

---

(1)- همان؛ ص 258.

(2)- همان؛ ص 257.
(3)- همان؛ ص 287.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:612 2- ذاک انّ المخاتل ابن زیادسدّ فی وجه خصمه الأمصارا
3- فأتی الحرّ یقدم الجیش‌جرّارا، سکوتا، لا ینتضی بتّارا
4- همّه ان یصدّ رکب حسین‌عن ثغور یلقی یها انصارا
5- فاذاّ حاول المسیر یمینالزّه الحرّ أن یمرّ یسارا
6- و کذاک القنّاص یختل صیداحین ینساق للطرّاد اضطرارا «1» (آن روز که حرّ راه را بر حسین (ع) گرفته بود، از قادسیه می‌آمد و پسر زیاد برای اینکه هرچه زودتر و بهتر به مقصد برسد. به حصین بن نمیر دستور داده بود که به قادسیه رفته و حرّ را با هزار نفر به سوی امام حسین (ع) روانه کند. حصین نیز بر طبق فرمان، حرّ را به سوی امام (ع) فرستاد سپاه امام حسین (ع) به عراق رسید و قبل از آن حرّ و سپاهیانش به عنوان مقدمه‌ی لشکر کوفه برای مسدود کردن راه در برابر امام (ع) ایستاده‌اند و راه را گرفتند امام قصد بازگشت به حجاز را داشت اما حرّ مانع شد و گفت: می‌توانی از بیراهه بروی، راهی که به طرف کوفه و حجاز نباشد. بنابراین به سمت چپ و از طریق قادسیه و عذیب هجانات حرکت کنید، امام ناچارا پذیرفتند و حرّ نامه‌ای به عبید اللّه نوشت تا کسب تکلیف کند و خود با لشکریانش همراه ایشان حرکت نمودند.)
1 و 2- سپاه امام (ع) به سرزمین عراق رسید. امّا پسر زیاد که در مکر و حیله بسیار سابقه داشت به سبب دشمنی‌اش با امام (ع) تصمیم گرفت که راه را بر او ببندد.
3- وی برای اینکه زودتر به مقصد برسد، حرّ را فرستاد تا سپاه امام (ع) را درو کند
4- با این هدف که راه را بر سپاه امام (ع) ببندد و او را از رسیدن به سرزمینی که یاری می‌شد، بازدارد.
5- هنگامی‌که امام (ع) سعی کرد راه درست را برود (به سوی حجاز برگردد) حرّ مانع شد و گفت می‌توانی از راه چپ بروی (بیراهه بروی) راهی که به سمت کوفه و حجاز نباشد.
6- و همان‌گونه که صیّاد، صید را در دام می‌اندازد و راه را بر او می‌بندد او نیز راه را بر امام (ع) بست و او را در دام دشمن انداخت.
*** و این‌چنین صحنه‌های جان خراش روز عاشورا مهیا می‌شود، دلاوری‌ها و از جان گذشتگی‌های خاندان و اصحاب امام حسین (ع) در ابیات این ملحمه به زیبایی آشکار است که چند نمونه از آن را ذکر می‌کنیم:
و یقول الحسام للغمد و دّعنیّ‌فلن ارتضیک بعد قرابا «2» حرّ نادم و پشیمان توبه کرد و تصمیم گرفت گذشته را جبران نماید شمشیرش با

غلاف وداع کرد و پیمان خویشاوندی با او را گسیخت و به سوی میدان کارزار شتافت.
1- زمجر الفارس الّذی یقطع‌الفرسان رعبا ان جرّد القرضابا
2- و استوی فوق أبلق، فی قتام‌النّقع، یجری علی الصّعید شهابا
3- من رآه، لا ریب، یوقن أنّ‌اللّه قد ابدع الخیول عرابا «3»

_____

(1)- همان؛ ص 279.
(2)- همان؛ ص 298.
(3)- همان؛ ص 229.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:613
1- آنگاه درگیری حرّ با سپاه دشمن آغاز می‌شود. جنگاوری که چون شمشیر از نیام برآرد وحشت بر جنگجویان مستولی می‌شود. حرّ در حالی‌که نعره می‌زد با تیغ بران به سوی دشمن یورش آورد.
2- او که از دل گردوخاک برخاسته‌ی میدان، بر مرکب ابلق خویش چونان شهاب به پرواز درآمد.
3- هرکس او را ببیند بدون شک یقیین می‌کند که خداوند این لشکر را خالص گردانیده است.
***
1- أخذته السّیوف أخذ فؤوس‌تضرب الجذع اذ تروم احتطابا
2- یا ابن بنت الرّسول قال: وداعاقد غسلت الآثام! قال وغابا
3- و تهاوی الکرام حول حسین‌بعد ضرب راع الحفیض فشابا «1» 1- به خاک و خون غلطیدن حر و دیگر اصحاب امام (ع) شبیه به نهالها و درختانی است که تبر دشمن بر ریشه‌ی آنان فرود آمده و تندباد بی‌رحم و ویرانگری آنها را از ریشه درآورده است.
2- ای پسر رسول خدا با تو وداع می‌کنم و خود را از گناهانم می‌شویم
3- آن پاکان و بزرگواران در اطراف امام (ع) شهید شدند و در خون خود غلطیدند.
***
1- یلبس العاقل الحکیم لباس‌الصّبر إن کانت الخطوب کبارا
2- انّ هذی الدنیا سحابة صیف‌و متی کانت الغیوم قرارا؟!
3- حبّی الموت یلبس الموت ذلامثلما یکسف اللّهیب البخارا «2»! (هنگامی‌که امام (ع) زینب (س) و دیگر زنان حرم را توصیه به صبر نمود، فرمود: ای اهل بیت من! شما را به صبر سفارش می‌کنم)
1- انسان عاقل حکیم وقتی با چنین خواست بزرگی مواجه می‌شود باید لباس صبر بپوشد.
2- این دنیا ابر تابستانی است که پایداری از او انتظار نمی‌رود،

3- و دوست داشتن مرگ، مرگ را ذلیل و خوار می‌سازد، همان‌گونه که زبانه‌ی آتش، بخار را می‌پراکند. (امام حسین (ع) دنیا و ذلّت مرگ را در برابر روح‌های بزرگ و آماده بیان می‌فرماید.)
***
شقّ نحر الذّبیح فاندفق‌المرجان یکسوه حلّة حمراء
مهجة البرعم الرّضیع تلقّاهاحسین بکفّه أجزاء
قلبه سال فی یدیه فلایدری أقلبا أراقه، أم دماء «3» طفل شیرخوار حسین (ع) به گل سرخی شباهت دارد که به دلیل بی‌آبی خشکیده و پژمرده گردیده است. او زمانی که مورد اصابت تیر دشمن قرار می‌گیرد، خونش شبیه به مرجانی است که قبای سرخ رنگ به تن کرده است. خون طفل در کف دست حسین (ع) مانند قلب طفل است که لحظه‌ی شهادت طفل شیرخوار حرکتی دارد و سپس بازمی‌ایستد.
***
_____
(1)- همان؛ ص 300.
(2)- همان؛ ص 283.
(3)- همان؛ ص 309.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:614 1- فتح الرّمل قلبه مستهامایتلقّی من الحسین الدّماء
2- یستبیه الدّم النّفیس، کسمطالدّر یغری الصّیارف البخلاء
3- یتلقّی دماء طه کنوزاسائلات فتستفیض ثراء
4- و یباهی فی الأرض، کلّ بقاع‌الأرض، حتّی یکاد یغزو السّماء «1» (لحظه‌ی شهادت امام حسین (ع) و ریختن خون آن حضرت بر روی ریگهای بیابان)
1- قلب عاشق ریگهای بیابان برای برگرفتن خون حسین (ع) باز می‌شود.
2- خونی که چون گردنبند مروارید از نظر پاکی، درخشندگی و ارزش جلوه‌گری می‌کند
3- وقتی خون پاک آنان به گنجهای زمین می‌خورد، گنجینه‌اش افزایش می‌یابد و اندوخته‌اش بیشتر می‌شود
4- و زمین کربلا به خاطر چنین درّ گرانبهایی بر زمین و آسمان مباهات می‌کند.
***
1- لا یموت الحسین الّا هصورالن یموت الحسین موت الشّاة
2- و الّذی سیّد الحسام ابوهلا یعدّ المنون فی الموبقات
3- انّ صدرا یستهدف الحقّ صرفالیس یخشی طعن القنا و الظّبات «2» 1- آیا حسینی که مانند شیر بیشه است می‌میرد؟ او هرگز چون گوسفندان نخواهد مرد! دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ج1 614 بولس

کسی‌که پدرش مانند شمشیر برّان بود، هرگز از مهلکه‌ها نمی‌گریزد.
3- سینه‌ای که نور حق در آن دارد شده است هرگز از طعن نیزه و شمشیر نمی‌ترسد.
***
1- سوف تبکی علی الحسین البواکی‌و یری کلّ محجر شلّالا
2- لیت شعری لم البکاء؟ و ذاک‌الیوم عید یشرّف الأجیالا؟!
3- مأتم القاتلین! لا مأتم القتلی‌یسیرون للخلود عجالی «3» 1- چرا بر حسین (ع) می‌گریید؟ چرا کاسه‌ی چشم شما اشک‌ریزان است؟
2- علت گریه چیست؟ روز عاشورا، روز عید و شرافت نسلهاست.
3- روز عزای قاتلان است. نه عزای شهیدانی که شتابان به سوی جاودانگی شتافتند.
*** خاتمه‌ی داستان با ذکر جوانمردی و وصف استقامت مصلحان و اثرات خیر آنان به هستی مزیّن می‌شود:
1- شیمة المصلحین یمشون فی‌الدّنیا علی شفرة الحسام الفالق
2- فاذا یترکونها یترکون الکون‌روضا بالخیر و الفوح عابق «4»

---

(1)- همان؛ ص 305.
(2)- همان؛ ص 296.
(3)- همان؛ ص 275. سلامه این معنی را از ابن طاووس گرفته که: «اگر مسأله‌ی امتثال از کتاب و سنت نبود که دستور به جزع و عزاداری برای از دست رفتن نشانه‌های هدایت و برپایی پایه‌های گمراهی داده‌اند و اگر افسوس از دست دادن معارف و حسرت حرمان از چنان شهادتی نبود ... ما برای این نعمت بزرگ، لباس شادمانی و سرور به تن می‌کردیم. «اللهوف؛ ص 83.»
(4)- همان؛ ص 338.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:615
1 و 2- استقامت مصلحان مانند کسی است که بر لبه شمشیر برّنده راه برود تا دنیا پابرجا بماند. اگر اینکار را نکنند هستی نابود می‌شود.
***
1- یا ابن بنت الرّسول حسبک فخراانّک السّبط شرّف الشّهداء
2- جذب الکون نحوها و جلاهافغدت کلّ ربوة سیناء
3- دمک السّمح یا حسین ضیاءفی الدّیاجیر یلهم الشّعراء «1» 1- ای پسر دختر رسول خدا (ص) همین افتخار برای تو کافیست که شهادتت موجب شرافت برای تمامی شهیدان است
2- و جاذب تمام هستی و جلالت‌بخش آن که تمام خاک سینا را پوشاندی.

3- و خون تو ای حسین (ع) الهام‌بخش و روشنی‌بخش شاعران است.
***
1- و مشی موکب الحسین قلیل‌العدّ، و الدّر لا یکون تلالا
2- بل حبوب قلیلة تبهرالآفاق لمعا و تملأ الآصالا
3- لا یکون الطّغام إلّا کثیراکلّ أرض تحوی القذی و التّمالا
4- أو لیس الجراد و هو حقیریکسف الجوّ و الثری أرجالا «2» 1 و 2- تعداد یاران امام حسین (ع) اگرچه کم است امّا آنان به جواهر و مرواریدی می‌مانند که تلألؤشان زیاد است و نور آنها افق‌ها را روشن می‌کند.
3- (امّا دشمنان امام) اوباش و جاهلان بسیار زیادند و تمام زمین را مانند موریانه فراگرفته‌اند.
4- آیا چنین نیست که آنان مانند ملخ‌های کوچک حقیر که تعدادشان زیاد است و آسمان را پر کرده‌اند و اطراف امام را فراگرفته‌اند، امّا بسیار بی‌ارزشند.

_____
(1)- همان؛ ص 320.
(2)- همان؛ ص 272.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:616

محمد جمال الدین الهاشمی به سال 1914 میلادی در نجف أشرف به دنیا آمد. پس از طی دوران ابتدائی در 12 سالگی وارد حوزه‌ی علمیه شد و پس از گذراندن مراحل اولیه در درس خارج «آیة اللّه ابو الحسن اصفهانی» و «آیة اللّه شیخ ضیاء» شرکت جست و در همین‌حال با شاعران بزرگ معاصرش همچون «جواد الشبیبی» و «مرتضی الطالقانی» مرتبط بود او در سال 1977 میلادی وفات یافت. برخی از آثار او: «المجموعات الشعریة»، «هکذا عرفت نفسی»، «الامام الحسین (ع)».

ـ*ـ

1- حجّ للحقّ فی الطفوف، و خلّی الحجّفی مکّة و ما فیه یجری «1» 1- حسین (ع) برای حق، در طف حج گزارد، و حج را در مکّه رها کرد.

***

2- راح یبنی الحیاة فی عالم الموتو ینشی الخلود زهوا و کبرا «2» 2- زندگی را در عالم، مرگ می‌سازد و جاودانگی را به بزرگترین شکل به‌وجود می‌آورد.

***

3- یا صاحب الأمر یکفیک السّکوت فقدحاطت بکلّ سرایانا أعادینا

4- ضاق الخناق بنا فی کلّ ناحیةفلاملاذ لنا الّاک ینجینا

5- فانهض فکم من حسین غصّ فی دمه‌فینا و کم من یزیدر فی نوادینا!

«3» 3- ای صاحب امر دیگر سکوت بس است زیرا که عرصه به ما تنگ شده

4- و درد و رنج جامعه‌ی ما را در خود می‌فشارد پس به‌پاخیز و قیام کن!

5- چه حسین‌هایی در میان ما در خون خود غلطیده‌اند! و چه یزیدیانی ظلم می‌کنند!

*** نمایشنامه‌ی «تداعیات ما بعد الطف» را که برگرفته از وقایع پس از عاشورای 61 هجری است به عنوان یک قطعه ادبی زیبا، پیامهای اجتماعی بسیاری را به مخاطب القا می‌نماید.

بعضی از ابیات این نمایشنامه را در اینجا می‌آوریم:

ارض الطّفّ!! قبر السّبط مهوی أجساد الشّهداء ما نشق التّاریخ یوما أطیب من تلک الرّمضاء یا صرحا أکبر من زمنه

_____

(1)- دیوان جمال الدین الهاشمی؛ ص 180.

(2)- همانجا.

(3)- همانجا.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:617 و مسجّی یهزأ من کفنه و شموسا تشرق من نحر یا صوتا للصّوت الحرّ و عزاء فی کون الغدر «1» (سلیمان بن صرّد خزاعی و یارانش در صحرایی نزدیک کربلا فرود می‌آیند. آثار قبر امام حسین (ع) را از دور می‌بینند و سلیمان رو به آن‌سوی نموده زیر لب زمزمه می‌کند:)
زمین طف!!
قبر فرزند رسول خدا «ص»
ای دربردارنده اجساد شهدا
تاریخ روزی را خوشگوارتر از آن زمینی که از شدت گرما پا را می‌سوزاند سراغ ندارد.
ای بلندایی که زمانه تاکنون بلندتر از تو به خود ندیده است
ای که خاک تو جامه‌ی کفن امام (ع) شده است
و خورشید از سر بریده‌ی آنان طلوع می‌کند
ای ندایی که صدایت آزادگی است.
و عزا در پیمان‌شکنی است.
*** سلیمان آماده‌ی جنگ با ابن زیاد می‌شود اما از کوفه اخبار مأیوس‌کننده به سلیمان می‌رسد و او با تأسف زمزمه می‌کند:
یبدو أنّ الیوم کأمس فالکوفة غار من عفن تأنف أن تدخله الشّمس «2»
گویا امروز هم مثل دیروز است
کوفه غار متعفّنی است که از ورود خورشید سرباز می‌زند.
***
یاللّه و للأقدار! الکوفة حبلی قد وضعت و کما قد کنت أتوقّع ما کان جنینا بل سقط و ماذا یمکن أن یتوقّع فی زمن الجدب و القحط! زمن قد خاف ساکنه من ذرّات المطر ... بل حتّی من شبح الغیم. «3» چنین انتظاری را از کوفه داشتم و می‌دانستم این کوفه‌ی باردار وضع حمل نخواهد کرد، بلکه جنین خویش را سقط

_____
(1)- الفکر الجدید؛ العددان 15- 16؛ ص 326.
(2)- همان؛ ص 332.
(3)- همانجا.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:618
می‌نماید. آری چه انتظاری از عصر قحطی و خشکسالی می‌رود؟
دوره‌ای که مردم از قطره‌های باران و حتی از سایه‌ی ابرها می‌ترسند.
*** مختار ثقفی از سلیمان بن صرد خزاعی می‌خواهد زمان حرکت را تا پخته شدن این میوه به تأخیر بیندازد و سلیمان می‌گوید:
یا ابن الثّقفی! هل تعرف ما روح متعب؟ أو تعرف ما جرح یشخبّ؟! إنّی

الرّوح القلق المتعصّب و أنا الجرح الفاغرفاه و سلامی أن ألقی اللّه «1»
پسر ثقفی! تو از روحی که تحت فشار است و جراحتی که خونریزی می‌کند و خون از رگ بریده‌اش روان است چه می‌دانی؟
من آن روح پریشان و خسته و همان زخم دهان باز کرده‌ای هستم که تا خدا را ملاقات نکنم به آرامش و سلامت نخواهم رسید.
***
یا ابن الثّقفیّ لن ألعق جرحی و أنام ان اعجزنی أهل الکوفة، لیس أمامی الّا الشّام «2» پسر ثقفی
استخوان لای زخمم است و خواب ندارم.
اگر اهل کوفه مرا خسته کرده‌اند. مقابل من جز شام راه دیگری نیست.
*** سلیمان:
این سیفی؟ قد عاد علیّ للکوفة أسمع صوته!! و حسین قد غادر یثرب اهلا بحسین ... یا مرحب!! سلیمان گفت: شمشیرم کجاست؟

---

(1)- همانجا.
(2)- همان؛ ص 322.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:619
علی به کوفه برگشته است
صدایش را می‌شنوم
و حسین (ع) مدینه را ترک کرده است
حسین خوش آمدی!!
***
: إنّی أدری ماذا یعنی ذبح البحر فمتی تأتی سحب الشّرّ «1» من قتل حسین (ع) را به سر بریدن دریا تعبیر می‌کنم
کی ابرهای شر خواهد آمد؟
***
أزمنة عرجاء ضریره یرشدها لطریق العمه ... أولاد أجیر و أجیرة ... یا ابن زیاد!! «2» عصری که حسین (ع) در آن به شهادت رسید، به عصر خدعه، مکر، فریب و خیانت مشهور است زمانه‌ای که تسلیم دشمن گردیده و به فرزندان زهرا (س) پشت کرده به انسانهای لنگ و کور شبیه است که فرزندان أمیه دست او را گرفته و به هرسو که می‌خواهند، می‌برند و او هیچ عکس‌العملی از خود نشان نمی‌دهد و بی‌تفاوت از کنار آنچه اتفاق افتاده، عبور می‌کند.
***
لکن هذا زمن یمشی!! قدماه قدّا من صخر بل یحبو محنیّ الظّهر لو لا یرکض!! .... لو لا یقفز!! لو لا یسعی!! «3» پای زمانه از جنس سنگ است

و به همین دلیل نه احساس دارد و نه توان حرکت.
روزگار به عاجزی شبیه است که با کمر خمیده روی دست و پا راه می‌رود و توان سرعت گرفتن ندارد.
چرا خیز برنمی‌دارد؟
*** مختار ثقفی با نفرت و کینه عمر سعد را خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید:
: لو تحکی جدران السّجن _____
(1)- همان؛ ص؛ ص 301.
(2)- همان؛ ص 314.
(3)- همانجا.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:620 او ینطق قاع الطّامورة من تلک الجبّ المهجورة کنت رسمت بظفری رأسک و لعقت من الظّفر دمّک «1» اگر دیوارهای زندان سخن بگویند
یا سلولهای عمیق (سیاهچال) دهان باز کنند
و یا زندانهای زیرزمین
خواهند گفت که در آن چاههای متروک با ناخن سرت را رسم کرده و از ناخنها خونت را می‌مکیدند.
***
یا ابن سعد! ... یا ابن الأبجر! ... یا ابن الجوشن!! یا قذرا یأنفه الدّود!! «2»
ای عمر بن سعد ... ای حجّار بن أبجر ... ای شمر بن ذی الجوشن!!
شما مانند چرک و کثافاتی هستید که کرمها نیز از شما متنفرند!
*** ریح تعول:
قتل الثّورة أضغاث هراء و محال شجر یهتف:
قتل الفجر، و سبی الشّمس و منع الغد أکبر من مهزلة القید الرّابع:
و سیعجز سوطک و الخنجر أن یمنع طیرا إن أبحر أو غید الجوری إن نوّر «3» «4» پس از شهادت توّابین، اشخاص، درختها، بادها رمزگونه از این حادثه سخن می‌گویند:
باد می‌گوید: کشته شدن انقلاب، وهم و خیال و سخن بیهوده است و محال می‌باشد.
درخت فریاد می‌زند: آیا دوباره شب سایه می‌افکند و هستی بی‌منطق گشته است
دیگری پاسخ می‌دهد: هرگز، منطق شور انقلابگری است که از دل خاکستر فریاد می‌کشد و در برابر ظالم شمشیری، دستی یا کلامی را به پا می‌دارد.
زمین و زمان فریاد می‌کنند که: انقلاب را، خورشید را و سپیده را نمی‌توان کشت. پرنده را از آزادی و گل سرخ را از شکفتن نمی‌توان بازداشت.
و با نوید حرکت‌های انقلابی پیاپی و امید قیام خونخواهان، از گوشه و کنار

جهان، پایان می‌یابد!

_____
(1)- همان؛ ص 316.
(2)- همانجا
(3)- همان؛ ص 334 و 335.
(4)- همان؛ ص 336.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:621
***:
ثارا لدماء الأقمار و سؤالا عن ذنب الورد پس از شهادت سلیمان و یارانش ندایی امید می‌دهد:
اطفال عشق در زندان نخواهند ماند
و حرکتی سیل‌آسا از گوشه و کنار جهان برای خونخواهی ماههای به خون غلتیده آغاز خواهد شد و از گناه گلهای پرپر سؤال خواهد کرد. «1»

_____
(1)- امام حسین در شعر معاصر عربی.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:622

احمد مطر

أحمد مطر به سال 1950 میلادی در عراق به دنیا آمد، به کویت مهاجرت کرد و مدت زیادی در آنجا به فعالیت ادبی خویش ادامه داد. سپس به لندن رفت و هم‌اکنون نیز در آنجا به سر می‌برد. «لافتات» یکی از آثار مشهور اوست.

-*-

ليس عندى غير همّ واحد أن أسبق الموت الى العيش فأغدو من ضحايا كربلاء! «1» من جز یک آرزو چیز دیگری نمی‌خواهم و آن این است که مرگ را
به زندگی سبقت دهم؛
و فداکاری‌های کربلا را الگوی خویش قرار دهم.

***

إنّنى لست لحزب أو جماعة إنّنى لست لتيّار شعارا أو لدكّان بضاعة ... إنّنى الموجة تعلو حرّة ما بين بين و تقضّى نحبها دوما لكى تروى رمال الضّفّتين فإذا خيّرت ما بين اثنتين: أن اغنّى مترفا عند يزيد أو أصلّى جائعا خلف الحسين سأصلّى جائعا خلف الحسين! «2» من جزء هیچ حزب و جماعتی نیستم.
من جزء هیچ گروه و دسته‌ای نیستم.
من هیچ سرمایه‌ای ندارم.
امّا من گرایش به آزاد مردی دارم که اگر مرا بین دو چیز مخیّر کنند که گرسنه پشت سر حسین نماز گزارم یا در زمره‌ی

_____

(1)- لافتات؛ ج 3، ص 103.
(2)- همان؛ ص 99 و 100.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:623
یزیدیان درآیم هرچند در عیش‌ونوش غرق باشم.
ترجیح می‌دهم که گرسنه در پشت سر حسین (ع) نماز گزارم.

***

نحن ثرنا و انتظرنا أن نرى منكم حسينا ليقود الزّحف ما بين يدينا غير أنّا، بعد شقّ النّفس أصبحنا على نفس يزيد! رحمة اللّه علينا ... و لكم من بعدنا العمر المديد! «1» ما قیام کردیم و چشم امید به ظهور حسینی از بین شما بسته بودیم
تا ما را رهبری کند. امّا به هیچ طریقی این امر ممکن نشد،
بنابراین ما به یزیدیان پیوستیم و بعد از عمری بر حیات

خویش فاتحه خواندیم
(او خطابش به حاکمان بی‌لیاقتی است که راهی غیر از راه حسین (ع) پیش گرفته‌اند).

_____
(1)- همان؛ ج 5؛ ص 153.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:624

موسی الزین شراره

موسی الزین شرارة به سال 1902 میلادی در شهر «بنت جبیل» لبنان به دنیا آمد. در مبارزه با استعمار فرانسه بسیار فعّال بود و از سال 1936 تا 1939 میلادی زندانی گردید. پس از مدتی فرار به آفریقا به لبنان بازگشت. او در سال 1986 میلادی درگذشت. سه دیوان خطی از او به جای مانده است: «الشرارات، عصا موسی، هذه فلسطین».

ـ*ـ

1- فی مثل هذا الیوم شادلنا الدّم‌مجدا به ثغر العلی یترنّم
2- مجدا دعائمه الشّهادة و الفداتتهدّم الدّنیا و لا یتهدّم
3- مجدا بمجد علاه کلّ مناضل‌و شهید حقّ فی الخلائق یحلم «1» 1- روز عاشورا، تداعی‌گر مجد و بزرگواری و عزّتی ماندگار است.
2- مجدی که به ستون‌های شهادت و ایثار تکیه کرده و با فناپذیری دنیا رنگ فنا نمی‌پذیرد.
3- مجدی که هر جنگجویی در آن را بالا برده و شهید حق در میان خلایق آرزو می‌شود.

***

1- لیث له إرث النّبوّة غایةعنها یذود و دونها یتجشّم
2- عرضت له الدّنیا فأعرض ساخرامنها وراح لسخفها یتبسّم
3- ما ثار للدّنیا کمن ثاروا و لالحطامها اذ لیس فیها مغنم
4- أ تغرّه تیجانها و عروشهاو الشّمس دون طموحه و الأنجم «2» 1- او (امام حسین (ع)) وارث پیامبری است که در راه هدف، خود را به سختی می‌افکند.
2- به دنیایی که سخاوتمندانه به او عرضه می‌شود، می‌خندد.
3- امام مانند دیگران برای دنیا و زینت‌های آن و چیزهای پوچ و بیهوده‌اش مجاهدات نکرد.
4- زیرا دنیا نتوانست او را به سوی خود بخواند و خورشید و ستارگان را دون همت والای خویش می‌داند.

***

1- شقّ الصّفوف و غاص فی أوساطهایذری الجسوم و بالجماجم یحطم
2- تتناثر الأشلاء تحت حسامه‌و الموت مشدوه أصمّ أبکم
3- و الصّید مذ عصف الزّئیر بسمعهاخرست و قام حسامه یتکلّم «3» 1 و
2- حسین (ع) آن‌چنان صفوف دشمن را در زیر شمشیرش می‌شکافت که مرگ در برابر مجد و عظمت او کر و لال شده بود.
3- و با شمشیر برّانش سر و پیکرها را قطعه‌قطعه کرده به زمین می‌ریزد

که دشمن را به اعتراف این همه ایستادگی وادار

_____
(1)- عاشورا فی الأدب العاملی المعاصر؛ ص 166.
(2)- همانجا.
(3)- همان؛ ص 167.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:625
و مرگ را ذلیل و ناتوان می‌سازد.
***
1- شهید الإبا مات الإبا فی نفوسناو ها نحن فی کفّ المطامع مغنم
2- لنا موطن کالخلد حسنا و انّماتضام بنوه و الغریب ینعّم
3- بحکم أعیذ اللّه جلّ رجالهطواغیت من «نیرون» أقسی و أظلم
4- نکابد فیه الهون و الذّلّ و الشّقاو لا مشتک منّا و لا متظلّم!
5- فمن یشتکی عسفا و جورا و فاقةمن العیش فی جنّاته الخضر یحرم
6- و تحویه أعماق السّجون کأنّه‌عدوّ لهذا الشّعب أو هو مجرم «1» 1- ای شهید آزادگی! آزادگی در جانهای ما مرده و سرزمین ما هم‌اکنون در دست‌های طمع‌کاران است.
2 و 3- سرزمینی همچون بهشت برین (لبنان) که فرزندانش از آن محرومند و بیگانگان و طاغوتیانی همچون «نرون» «2» در آن سرزمین غرق در ناز و نعمتند.
4- ما با ذلّت و بدبختی در آن رنج و سختی می‌کشیم و از میان ما کسی نیست که شکایت کند و تظلّم نماید.
5 و 6- من پناه می‌برم به خدا از حکومت این طاغوتهای ظالم. هرکس در این سرزمین فریاد و تظلّم نماید با حرمان و زندان روبروست. گویی‌که دشمن این مردم است و یا اینکه مجرم است.
***
1- کفکف دموعک فابن حیدر قدوةللثّائرین و رائد و معلّم
2- ما بالتّحیب و لا العویل ککلّ من‌فوق الفراش قضی و مات یکرّم «3» 1 و 2- جلوی چنین اشکی را بگیر که پسر حیدر الگویی است برای خونخواهان و بهترین معلم است و چنین ماتمی شایسته‌ی کسی است که در بستر، تسلیم مرگ شود.
***
1- فلا تغترر فیمن یذیل ذموعه‌ریاء و لا فیمن ینوح و یلطم
2- فکلّهم یذری دموع مقلّدفما هو محزون و لا متألّم
3- أ یعرف قدرا للإباء و للدّماجبان مهان لا إباء و لادم «4» 1 و 2- کسی‌که از روی ریا گریه کند و یا در عزای حسین (ع) بی‌محتوا و به شیوه‌ی تقلیدی اشک بریزد، تو را مغرور نکند. زیرا که او در حقیقت محزون و درد کشیده

نیست.
3- او عاشورا را نمی‌شناسد و بهره‌ای از خون و ایستادگی آن نبرده است.

---

(1)- همان؛ ص 169.
(2)- نرون: امپراطور رومی که در 15 سالگی به حکومت رسید. در آغاز نرمخو بود ولی پس از مستقر گردیدن قدرتش راه ظلم و ستم را پیش گرفت. معلم فیلسوف خود و حتی مادرش را که در رسیدن او به قدرت مؤثر بودند به قتل رساند. او انتشار مسیحیت را خوش نداشت و با پیروان این دین با قساوت و خشونت بسیار رفتار می‌نمود.
(3)- همان؛ ص 167.
(4)- همان؛ ص 169.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:626

کامل سلیمان

وی به سال 1914 میلادی در قریه البیاض لبنان متولد شده و در شهر صور به تحصیل پرداخت و پس از پایان تحصیل به عنوان مدیر مدرسه «جویا» انتخاب شد. ذوق شعری او، آثار زیادی از او به جای نهاد. اشعار او در مجلات و جراید عربی خصوصا مجلّه‌ی «العرفان» و «البیان» به چاپ رسیده است.

ـ*ـ

1- وصلوا الأرض کلّهاکرب و تدعی کربلا
2- فترجّل السّبط الزّکیّو سار متّئد الخطی
3- اذ قال مربعنا هناو مکان مصرعنا هنا «1» 1- کاروان امام به زمینی رسید که همه‌ی آن زمین تداعی‌کننده‌ی اندوه و بلا بود.
2- پس سبط پاک در آنجا فرود آمد و به آهستگی قدم برداشت.
3- در حالی‌که در محاصره‌ی دشمنان بود نام سرزمین را پرسید. (گفتند: «کربلاء» امام بی‌اختیار گریستند و فرمودند:
آری سرزمین سختی و بلاست.) امام فرمود: محلّ اقامت و قتلگاه ما همین‌جاست!

_____

(1)- عاشورا فی الأدب العاملی المعاصر؛ ص 208.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:627

ابراهیم برّی

ابراهیم برّی به سال 1916 میلادی در «تبنین» از نواحی «بنت جبیل» لبنان به دنیا آمد. او از کودکی به سرودن شعر علاقه داشت و پس از شکوفایی شعرش، آثارش در مجلاتی از قبیل «العرفان» منتشر گردید. سه دیوان شعر از او به جای مانده است:
«مارد النیل»، «عیناک» و «للنّبیّ و آله»
ـ*ـ
1- یأبی الخلود بأن یحالف دولةغلبت علی أخلاقها الآثام «1» 1- سرّ جاودانگی را باید به انسانها شناساند تا بدانند جمع بین گناه و پایداری ممکن نیست. زیرا پایداری ابا دارد از اینکه پیمان ببندد با روزگاری که بر اخلاق مردم آن گناه غلبه کرده است.
***
1- لالن ینام الجرح موعدنا غدافیه تهبّ لثأرها الآنام
2- فیعود للوطن السّلیب رجالهو علیه أعراس اللّقاء تقام
3- حسب الوغی فخرا بأنّ حسینهارمز الفداء و سیفه الصّمصام «2» 1- جراحت حسین (ع) بهبودی نمی‌یابد و انتقام خون حسین گرفته نمی‌شود،
2- تا زمانی که مردان و عروس‌هایشان به آنجا برگردند (تا فلسطین به دامان فرزندانش برگردد).
3- در فخر فلسطین همین بس که حسین (ع) رمز فداکاری فرزندان آن است و شمشیر او مقاومت است.
***
1- و یشاهد المتفرّجین و قد أتوالربوعنا لمّا یحن الموسم
2- یا قوم ذا عمل یسیء لدینکم‌فتدارکوه قبل أن تتندّموا
3- و تذکّروا قول النّبیّ و الهأنّ الرّیاء محظّر و محرّم «3» 1- این مراسم عزاداری را جهانگردانی که از کشورهای دیگر به کشورهای اسلامی آمده‌اند مشاهده می‌کنند و بر ما تأسف می‌خوردند.
3 و 2- ای مردم! عملی را که به دین شما آسیب می‌رساند، قبل از اینکه پشیمان بشوید ترک کنید و این فرمایش رسول اکرم (ص) را به یاد آوردید که: «از ریا و تظاهر بر حذر باشید که حرام است».
***
4- یا من ینوح و کلّ عام داره‌فیها لمقتول المروءة مأتم
5- أعلمت من تبکی ام انت مقلّدتبکی کما یبکی أبوک و تلطم؟! «4»

---

(1)- عاشورا فی الادب العاملی المعاصر؛ ص 174.

(2)- همان؛ ص 175.
(3)- همان؛ ص 172.
(4)- همان؛ ص 167.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:628
4- یا کسی‌که نوحه می‌خواند و هر ساله خانه‌اش ماتم‌سرای شهید مردانگیست (اما صداقت و معرفت ندارد)؛
5- آیا تو تقلید می‌کنی و به همان‌گونه که پدرت گریه کرد گریه می‌کنی؟
***
6- فلئن یکن ندب الفقید محرّمافغلام نندب کالنساء و نلطم؟!
7- ماذا یقول لنا النّبیّ اذا رای‌تلک الخناجر فی الجباه تهشّم
8- و یری السّلاسل فوق ظهر رجاله‌تهوی و من ضرباتها یجری الدّم «1» 6- ما در نوحه‌خوانی بر محرّم، چرا باید مانند زنان نوحه بخوانیم و به خود لطمه وارد سازیم؟!
7- در آن صورت پیامبر اکرم (ص) به ما چه خواهد گفت؟ هنگامی‌که این خنجرها را بر پیشانیمان خرد و ریزشده ببیند؛
8- و زنجیرها را بر پشت مردانش در حالی‌که پشت آنان از ضربات زنجیر خونین شده است؟
(شاعر اعمالی از قبیل زنجیرزنی و قمه‌زنی را موجب نارضایتی پیامبر (ص) و موجب وهن می‌شمارد).

_____
(1)- همان؛ ص 172
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:629

عبد الرحمن الشرقاوی

عبد الرّحمن الشّرقاوی، نویسنده و ادیب معاصر مشهور است. وی به سال 1920 میلادی در روستای «الدلاتون» در کشور مصر به دنیا آمد، و از دانشگاه حقوق در سال 1943 میلادی فارغ التحصیل شد؛ دو سال به عنوان وکیل و چند سال به عنوان بازرس وزارت معارف به کار مشغول گردید. از مهمترین آثار او: «علی امام المتقین» «الفتی مهران» و «فتح عکّا» را می‌توان نام برد.
عبد الرحمن به نوشتن نمایشنامه پرداخت. امّا در نمایشنامه خود به شعر روی آورد. البتّه شعر نمایشی که به مرور زمان خود را در تغییر اسلوب شعری و فاصله گرفتن از شعر غنایی تثبیت نموده بود و شعر آزاد را که بستر مناسب‌تری برای القاء مفاهیم درامی بود برگزید، و بدین‌گونه این نوع ادبی در میان ادبای عرب پذیرفته شد و بدون شک عبد الرحمان الشرقاوی نقش عمده‌ای را در این تحول و شکوفایی ایفا نمود. نمایشنامه‌ی مشهور او «الحسین تأثرا شهیدا» نام دارد. جنبه‌ی سیاسی اجتماعی کاملا غالب است. و شاعر تلاش می‌کند برای مشکلات عصر خویش از طریق قصّه و نمایش راه حل ارائه نماید.
شرقاوی در اثر خود تلاش نموده حوادث را آنگونه که اتفاق افتاده از میراث تاریخی دینی برگیرد و چنانکه خود می‌گوید از سبکی بین «قصیده» و «قصّه» برای ترسیم حادثه استفاده نمود تا تأثیر آن را در جان مخاطب بیفزاید او با این سبک تاریخ گذشته را بازسازی نموده و خود می‌گوید:
«اگرچه امکان عبور از گذرگاه زمان وجود ندارد ولی می‌توانیم آنچه را در تاریخ اتفاق افتاد به آینده پیوند زنیم. لحظاتی در تاریخ وجود دارد که با ارزشها و اشاراتش به‌گونه‌ای خاص می‌درخشد و به تو این احساس دست می‌دهد که گویا از واقعیات زندگی خود سخن می‌گویی و نسبت به آینده از آن حوادث کسب بینش می‌کنی و یقین می‌کنی انسان می‌تواند وضع فاسد را دگرگون و بازسازی کند.» «1»
شرقاوی در این نمایشنامه به حقیقت تلاش کرده با توجه به واقعیت‌های سیاسی- اجتماعی عصر خود، آفت‌های جامعه و شیوه‌ی مقاومت و ایستادگی در برابر آن را بیان نماید و ارزش آزادگی و عزّت را به مردم تفهیم کند.
نمایشنامه شرقاوی در سالهای شکست عبد الناصر نوشته شده از همین‌روست که مؤلف احساس می‌کند جامعه‌اش به الگوهایی نیاز دارد که قهرمانی، شرافت و فداکاری را از آنان بیاموزد و با ورود در معرکه‌های جانکاه ارزشها و فضایل را حیاتی دوباره بخشد. «2»

از سوی دیگر شیوه نقل و روایی از امور مشهور در این نمایشنامه است و شرقاوی با هنرمندی تمام، اشعار خود را با این روایات هماهنگ می‌سازد، به‌گونه‌ای که با توجه به همسانی موسیقی و هموزنی اشعار با روایات، تشخیص نصّ روایی از بقیّه‌ی اشعار دشوار می‌باشد. شرقاوی در تبیین شخصیت و حرکت امام حسین (ع) بسیار موفق بود و باوجود اینکه از زمره‌ی نویسندگان اهل سنّت است، روح شیعی و پیام‌های بنیادین امام را در بسیاری از مواضع به خوبی دریافته و با زیبایی به خواننده منتقل نموده است. دکتر عبد العزیز الموافی، پیام و محور اصلی نمایشنامه را بدین‌گونه می‌بیند «قضیه اساسی که بر این نمایشنامه حاکم است و حسین «رض» به خاطر آن جهاد کرد، و برای برپایی آن خون شریفش را اهدا نمود، جنگ و

_____

(1)- المسرح الشعری بعد شوقی؛ ص 83.

(2)- همانجا.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:630

جانفشانی برای احیای این سخن است که حکومت براساس امامت باشد نه وراثت.» «1»

باید توجه داشت که برخلاف شیوه‌ی رایج در اشعار عرب، شعر نمایشی فاقد جنبه‌ی غنایی یا به زبان دیگر از این جنبه کم بهره است. شعر نمایشی شعر گفتگو و حرکت است؛ اعمال، رفتار و حرکت بازیگر مکمل شعر و الفاظ می‌باشد. از دیگر ویژگیهای شعر نمایشی همراهی و آمیختگی آن با درگیری و جدال است. درگیری، روح نمایشنامه یا به عبارت بهتر، جوهره‌ی آن است.

عناصر مؤثر دیگر که در شعر و نمایش مشترک است تخیّل می‌باشد که از ارکان اصل جاذبه و ابداع در شعر و نمایش به حساب می‌آید و عاطفه را که لازمه‌ی تأثیرگذاری این دو فن بر مخاطب می‌شمارند این دو فن در نمایشنامه‌های تراژدی به وضوح جلوه‌گری می‌کند.

روح نمایش درگیری و کشمکش است. این درگیری در تراژدی به اوج می‌رسد و در اشعار حماسی تأثیر فوق‌العاده‌ای بر مخاطب به جای می‌گذارد و این هر دو در نمایشنامه منظوم شرقاوی درآمیخته و جلوه‌ای خاص به نمایش بخشیده است.

زیباترین تصویر را شرقاوی در ترسیم درگیری درونی و مراحل پیشرفت جدال نفسانی حرّ که در نهایت به تغییر کامل حرّ انجامید، دارد.

-*- از لحظه‌ی آغازین برخورد حرّ با امام حسین (ع):

الحرّ: انا ذا الحرّ الرّیاحی اتیت

الحسین (ع): اعلینا ام لنا؟

الحرّ: بل علیک
الحرّ: لنفسه، اعفنی یا ربّ من هذا القتال!
امام از حرّ بن یزید ریاحی می‌پرسد: آیا با مایی یا بر علیه ما؟ حرّ اعلام می‌کند: بر علیه شما! اما در همین حال زیر لب زمزمه می‌کند و از خدا می‌خواهد که او را از این قتال معاف بدارد.
حرّ و سپاهش مورد ملاطفت امام حسین (ع) قرار می‌گیرند و به دست ایشان سیراب می‌شوند و حرّ بار دیگر شرمسارانه با خود می‌ستیزد که چگونه بر روی حسین (ع) شمشیر بکشد؟!
*** الحرّ: اثرانی اشهر السّیف علی وجه الحسین اعفنی یا ربّ من هذا البلاء.
و إذن یا ابن رسول اللّه فاذهب فی طریق یجهلونه
لا یؤدّی بک، أو ترجع منه للمدینة! «2»
حر به جهت اینکه مأمور است و باید مأموریت خویش را به انجام رساند، لذا برای رهایی از این تکلیف و نجات از عذاب وجدان، تلاش می‌کند امام را از ادامه‌ی حرکت باز دارد یا مسیر حضرت را تغییر دهد.
***
_____
(1)- همان؛ ص 84.
(2)- همان؛ ص 272.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:631
شرقاوی ستیز درونی حرّ را به خوبی نشان می‌دهد و سرانجام اولین نمود بیرونی آن در درگیری لفظی با عمر سعد جلوه می‌کند. عمر سعد از او می‌خواهد که بماند اما شمشیر نزند و نزد هر دو گروه آبرو داشته باشد و حرّ می‌گوید:
(مستنکرا) لست ممّن یخدمون السّیّدین ....
فعلیّ الآن أن أعمل إمّا لضمیری أو أمیری .... «1»
نمی‌تواند برای دو فرمانده کار کند و بین وجدان و امیرش یکی را انتخاب خواهد کرد.
*** أنا ذاک اشکو من غباء الصّالحین
و من ذکاء الفاسدین
و من التّواکل فی نفوس الخیّرین
و من التّحفّز فی قلوب الجائرین «2»
(پیمان‌شکنی کوفیان و خیانت آنان به مسلم را در نجوای مسلم بن عقیل با خویش چنین بیان می‌کند): مسلم از حماقت صالحان و زیرکی فاسدان و بی‌مسئولیتی خوبان و خیز برداشتن ستمگران می‌نالد.
*** در بخش‌های دیگر نمایشنامه نیز، صحنه‌ها مملو از درگیری بیرونی و اجتماعی است، از جمله این جدال؛ درگیری بین اصحاب امام حسین (ع) و

سرسپردگان یزید، اصحاب امام (ع) و دنیاطلبان، امام (ع) و عمر بن سعد، امام (ع) و شمر، مسلم بن عقیل و ابن زیاد، یزید و زینب (س)، یزید و همسرش و ....
هدف اصلی شرقاوی از نگارش این نمایشنامه‌ی منظوم، ایجاد انگیزه‌ی قیام و بیداری اجتماعی در جامعه‌ی خویش از طریق تبیین اهداف امام (ع) می‌باشد. شرقاوی هوشیارانه نقطه‌ای را برگزید که در جان و روان مصریان، سابقه‌ی دیرینه داشته است. وجود زیارتگاههای «رأس الحسین» و «السیدة زینب» زمینه‌ی مساعدی را برای وصول به این هدف فراهم آورده بود.
*** الرّجال و النّساء: لا تطلبوا رأس الحسین بشرق ارض او بغرب.
فالرّأس مثواه بقلبی
رأس الحسین هنا بقلبی
فلتأخذ و اثأر الحسین
یا لثارات الحسین «3»
به دنبال سر حضرت در شرق و غرب عالم نگردید. سر حسین در قلب ماست و رمزی و نشانی از خونخواهی و مبارزه است.
***
_____
(1)- همان؛ ص 323.
(2)- همان؛ ص 208.
(3)- همان؛ ص 434.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:632
شرقاوی در یک تصویر خیالی زیبا و در آخرین صحنه‌ی نمایش، پیام خویش را در جنبه‌های گوناگون به مخاطب القاء می‌نماید:
او یزید را در صحرایی داغ و سوزان که تمثیلی از صحرای سوزان کربلاست، نشان می‌دهد:
یزید: العطش؟ یا الهی کدت أقضی فی العطش
الحسین: نحن أیضا قد هلکنا عطشا
یزید: (یفزع الیه) من هنا؟ ... من أنت؟!
هل عندک ماء ....؟
الحسین: ما أنا إلّا خیال للحسین بن علیّ «1»
یزید فریاد تشنگی سر می‌دهد و می‌گوید که خیلی تشنه هستم.
امام حسین (ع) می‌فرماید: ما نیز تشنه به شهادت رسیدیم
یزید در حالی‌که به ایشان جزع و فزع می‌کند می‌گوید:
چه کسی اینجاست؟ تو کیستی؟
آیا در نزد تو آبی یافت می‌شود؟
امام حسین (ع) فرمود: من جز خیالی از حسین بن علی (ع) نیستم.

*** و یزید همچنان در وحشت، اضطراب، تشنگی و ترس به هرسو می‌دود و طنین صدای زینب که فریاد می‌زند:
أین تمضی أیّها السّلطان من عارک ....
لا مهرب لک
إنّ طوفان دم الأبرار حولک «2»
ای پادشاه که بر تو عارونگ ابدی است، کجا می‌روی؟
تو هیچ راه فراری نداری!
همانا طوفان خون پاکان تو را دربر گرفته است.
*** اشعاری از زبان حسین بن علی (ع):
فلتذکرونی عندما تجد الفضائل نفسها أضحت غریبة و إذا الرّذائل أصبحت هی وحدها الفضلی الحبیبة فاذکرونی فلتذکرونی حین تختلط الشّجاعة بالحماقة _____
(1)- همان؛ ص 346.
(2)- همان؛ ص 445.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:633 و إذا المنافع و المکاسب صرن میزان الصّداقة و إذا غد النّبل الأبیّ هو البلاهة و بلاغة الفصحاء تقهرها الفهاهة فلتذکرونی حین تشتبه الحقیقة بالخیال و اذا غدا جبن الخنوع علامة الرّجل الحصیف و إذا غدا البهتان و التّزییف و الکذب المجلجل هنّ ایات النّجاح «1» مرا یاد کنید زیرا تمامی فضایل را در من می‌یابید!
من غریبی هستم که مظلوم واقع شده‌ام
اکنون زمان به‌گونه‌ای است که تنها رذایل باقی مانده است و فضایل ستوده از بین رفته است.
پس مرا یاد کنید در زمانی‌که شجاعت با حماقت درآمیخته است و منفعت میزان راستگویی شده است، و بلاغت فصیحان مانند کسانی است که از گفتار درمانده و عاجز شده‌اند.
پس مرا یاد کنید در زمانی‌که حقیقت با خیال مشتبه شده است.
هنگامی‌که ترس انسان فاجر و بدکار علامت مرد فرزانه و خردمند شود و هنگامی‌که تهمت و بهتان و کذب از نشانه‌های پیروزی باشد.
***
سأظلّ أقتل کلّما رغمت أنوف فی المذلّة و یظلّ یحکمکم یزید ما ... و یفعل ما یرید! و ولاته یستعبدونکم و هم شرّ العبید و یظلّ یلعنکم و إن طال المدی جرح الشّهید لانّکم لم تدرکوا ثأر الشّهید فأدرکوا ثأر الشّهید! «2»
هنگامی‌که سکوت در برابر فریب را دیدید، یا شاهد تن دادن انسان به ذلّت بودید، بدانید که مرا دوباره سر می‌برند و هر روز هزاران هزاربار به خون می‌غلتم.

آری مرا هم‌چنان سر می‌برند تا زمانی که گروهی در خواری و ذلّت به سر می‌برند.
تا هنگامی‌که مثل یزیدی بر آنان حکومت می‌کند و هرچه می‌خواهد انجام می‌دهد و حاکمانی که از پست‌ترین بندگانند مردم را به بردگی می‌کشانند؛
تا روزگار چنین است زخم شهید شما را لعنت می‌کند. چراکه پیام خون او را نیافتید. پس خون شهید را دریابید!
نمایش منظوم در خاتمه پیام پرطنین و جاودانگی شاعر را به مخاطب می‌رساند.
«فادرکوا ثار الشّهید»، «ثورة» و «شهادة» را دریابید! «3»

_____

(1)- همان؛ ص 440 و 441.
(2)- همان؛ ص 447.
(3)- امام حسین (ع) در شعر معاصر عربی.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:634

عبد اللّه نعمة

عبد اللّه نعمة به سال 1922 میلادی در نجف اشرف به دنیا آمد. پس از طی مراحل متوسطه در «نبطیة» در نجف اشرف به تحصیلات دینی پرداخت و در آنجا به درجه‌ی اجتهاد رسید. او در محاکم قضای شیعی به این شغل همت گمارد. «نعمة» نه تنها یکی از علمای برجسته‌ی لبنان محسوب می‌شود بلکه از مفکّران بزرگ به حساب می‌آید و ریاست دادگاههای شرعی شیعه را عهده‌دار است. برخی آثار او چنین است:
«الأدب فی ظلّ التّشیع»، «دلیل القضاء الجعفری»، «فلاسفة الشیعة».
ـ*ـ
1- سموت علی النّدب و الأدمع‌سموّک فی کرم المصرع
2- و ما ینفع الدّمع إن لم یکن‌شواظا علی الظالم الأوضع
3- تجاوز یومک هذا البکاءإلی الافق الأرحب الأوسع «1» 1- تو تنها به ماتم و نوحه نظر داری، این ماتم و نوحه مانند ماهیهایی است در تباهی و هلاکت.
2- در حالی‌که این گریه و غم اگر همراه شدّت نفرت بر ظالم نباشد، هیچ نفعی ندارد.
3- پس از این گریه به سوی افق‌های وسیع‌تری بیرون بیا! به دنبال افق‌هایی که حسین (ع) بر روی مسلمین گشوده است. (فاصله یافتن عزاداری‌ها با اهداف امام حسین (ع) و فریاد نگشتن آنها بر سر ظالمان خشم شاعر را برانگیخته است)

_____
(1)- عاشوراء فی الأدب العاملی المعاصر؛ ص 150
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:635

نزار قبانی

نزار قبانی به سال 1923 میلادی در دمشق به دنیا آمد و به عنوان دیپلمات از جانب کشور سوریه مشغول به کار شد و در سال 1966 برای پرداختن به شعر و ادب از کار استعفا داد و مؤسسه انتشاراتی تأسیس نمود. از آثار اوست: «قالت لی السمراء»، «انت لی»، «قصائد متوحشة».

-*-

سمّیتک الجنوب یا لابسا عباءة الحسین و شمس کربلاء ... یا شجر الورد الّذی یحترف الفداء یا ثورة الأرض الّتی التقت بثورة السّماء یا جسدا یطلع من ترابه قمح ... و انبیاء ... اسمح لنا بأن نبوس السّیف فی یدیک اسمح لنا أن نعبد اللّه الّذی یطلّ من عینیک «1» من تو را جنوب می‌نامم. جنوبی که عبای حسین (ع) بر دوش و خورشید کربلا بر سر، انقلاب آسمان و زمین را به هم پیوند می‌زند و با به خون غلتیدن اجساد دلاورانش، بذر زندگی و دین را به بار می‌نشاند.

به ما اجازه بده که بر شمشیری که در دستانت است بوسه بزنیم. به ما اجازه بده که خدایی را که تو می‌پرستی عبادت کنیم.

***

نأتی بکوفیّاتنا البیضاء و السّوداء نرسم فوق جلدکم إشارة الفداء من رحم الأیّام نأتی کانبثاق الماء من خیمة الذّلّ الّتی یعلکها الهواء من وجع الحسین نأتی ... من أسی فاطمة الزّهراء من أحد نأتی ... و من بدر ... و من أحزان کربلاء نأتی لکی نصحح التّاریخ و الأشیاء و نطمس الحروف ... فی الشّوارع العبریّة الأسماء «2»

_____

(1)- مجله «کلّ العرب»؛ ص 4.

(2)- الاعمال السیاسة؛ من قصیدة: «منشورات فدائیة علی جدران اسرائیل».

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:636

ما ریگهای سیاه و سفید را می‌آوریم و بر روی پوست شما رسم فداکاری را حک می‌کنیم.

و از درون روزگار جوشش آب را بیرون می‌آوریم.

از نوحه‌ی حسین، از مصیبت فاطمه، از احد، از بدر و از اندوه کربلا!

از دل تمام اینها بیرون می‌آئیم تا تاریخ و همه چیز را اصلاح کنیم

و حروف را از نامهای عبری خیابان بزدائیم!

(اگرچه سخن گفتن از حسین با غم و اندوه همراه است و من به این حزن افتخار می‌کنم امّا باید در اندوه حسین (ع) اقتدار و ایستادگی را به ترسیم کشید)

***
سکن الحزن کالعصافیر قلبی فالأسی خمرة و قلبی الأناء أنا جرح یمشی علی قدمیه و خیولی قد هدّها الأعیاء فجراح الحسین ... بعض جراحی و بصدری من الأسی ... کربلاء «1» این اندوه مانند گنجشکی است که در قلبم خانه کرده، یا شرابی که جام خویش را در قلب من ریخته است این جراحتی که هم‌چنان پیش می‌رود و اسبانم را از پای درآورده است.
جراحت حسین در قلب من جراحت و زخم ایجاد کرده و در سینه‌ام اندوه کربلا به‌پاست.

_____
(1)- همان؛ من قصیده: «افادة من محکمة الشعر»
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:637

نزار سنبل

وی به سال 1358 هجری در «الجیش» یکی از شهرهای قطیف به دنیا آمد. بعد از گذراندن دروس آکادمیک، دروس حوزی را در شهرهای قطیف، نجف و سپس قم ادامه داد. او هم‌اکنون در بسیاری از انجمنهای فرهنگی و ادبی شرکت می‌نماید.
برخی آثار او از این قرار است: «دیوان شعر»، «اهل البیت فی الشعر القطیفی المعاصر».
-*-
1- یتلوک عشّاق الخلود صحیفةحمراء قد رفعت علی الرّایات
2- جاوزت شأو الخالدین طموحهمو لأنت أخرست الزّمان العاتی «1» 1- عشاق جاودانگی کتاب سرخ تو را می‌خوانند و بر کتاب سرخت پرچم‌ها برافراشته‌اند.
2- بلندی همت تو، زبان زمانه‌ی ستمگر را، از سخن بازداشته است و خواست و آرزوی جاودانگان شده است.

_____
(1)- الحسین و هج القصید؛ ص 19.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:638

محمد شعاع فاخر

محمد شعاع فاخر به سال 1360 ه. ق. در بخش شمالی «شطّ العرب» به دنیا آمد. مقدمات دروس دینی را در حوزه علمیه‌ی اهواز تمام کرد و سپس برای تکمیل آن به حوزه علمیه نجف هجرت نمود. او به عضویت «الرابطة الأدبیة» در نجف درآمد. برخی از آثارش چنین است: «جهاد کربلاء و الانسان»، «دفاع عن السید المسیح»، «أنا الشاعر».

ـ*ـ

1- تمنّی کلیم اللّه تفّد به نفسه‌و دون الحسین السّبط تنحره السّمر «1»
1- موسی کلیم اللّه آرزوی فدا گشتن به پای سبط رسول اللّه (ص)، حسین (ع) را دارد.

***

2- و فی کلّ حرف من لهیب ندائه‌خلیل لإسماعلیه فی الحشاجمر
3- و إن کان بالذّبح العظیم فداءه‌لتفدی بإسماعیل فتیانه الغرّ «2» 2 و 3- در هر حرفی از لهیب ندایش اسماعیل پسر ابراهیم خلیل اللّه بود که ذبح و فدیه‌ای از او به ذبح عظیم «3» تعبیر شده است. با این تفاوت که حسین (ع) اسماعیل‌های متعددی به درگاه الهی آورد و فدا ساخت.

***

1- و جلّ الصّلیب المجتلی فوق عوده‌مسیح کما یجلی من الغبش الفجر
2- تسلّق أعواد الصّلیب فماونت‌رؤاه و لکن باح بالألم السّرّ
3- یقول و ملء الکون منه شکایةالی اللّه ممزوج بها الألم المرّ
4- الهی و ربّی کن معی فی مصیبتی‌رفیقی فقد عنّانی الصّلب و الأسر
5- و أولاء فتیان الرّسول تسابقواإلی الموت یتلو الحرّ فی سعیه الحرّ
6- تلفّهم الحرب العوان کأنّهانعیم و فیه لأنس لا البیض و السّمر «4» 1- 4- (بر اساس آنچه در انجیل آمده است مسیح در حالی‌که آکنده از درد تلخی بود و سختی عظیمی را احساس می‌کرد) بر صلیب از درد و رنج به خدا شکایت کرد و عرض کرد: خدایا در مصیبتم همراه من باش.
5 و 6- در حالی‌که جوان رسول اللّه (ص) از مرگ استقبال می‌کرد و آزادانه استقامت می‌ورزید. آنان برای وصول به مرگ در راه خدا با یکدیگر مسابقه می‌دادند و صحنه‌ی کارزار، بهشت نعیمشان بود و در آن مأنوس بودند.

***

و ان فخرت أرض الطّواف بهاجرفکم هاجر بالطّفّ ابرزها الخدر

---

(1)- لیلة عاشورا؛ ص 366.

(2)- همانجا.
(3)- اشاره به آیه 107 سوره صافات «وَ فَدَیْناهُ بِذِبْحٍ عَظِیمٍ» و بر او ذبح بزرگی فدا ساختیم.
(4)- لیلة عاشورا؛ ص 367.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:639 سعت ألف شوط تطلب الماء بعد ماجری فی مسیر النّهر ریّقه الغمر «1» اگر زمین مکه به طواف و سعی هاجر در پی آب می‌نازد، زمین «طف» هاجرها به خود دیده که از فرط تشنگی در طلب آب هزار شوط «2» کرده‌اند.

_____

(1)- همان؛ ص 366.
(2)- هر دور طواف خانه خدا را یک شوط می‌گویند.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:640

سعید العسیلی

سعید العسیلی به سال 1929 میلادی در قریه «شارف» جبل عامل به دنیا آمد و از ده سالگی به سرودن شعر پرداخت. در 1948 م وارد نیروی انتظامی گردید و 30 سال به این شغل ادامه داد. او قصاید خود را با تلخیص «الشاعر الحزین» در نشریات لبنان به چاپ رساند. برخی از آثار او چنین است: «مولد النور»، «ابو طالب کفیل الرسول»، «الحسن و علی».
وی از شعرای معاصر لبنان است که حماسه‌ی زیبای او در مورد امام حسین (ع) به نام «ملحمة کربلاء»، از شیوایی، استحکام و جاذبه‌ی خوبی، برخوردار می‌باشد.
سعید العیسلی این ملحمه را در سال 1985 میلادی در بیش از 6000 بیت سروده است. وی آنگونه که خود بیان می‌کند، رنج بسیاری را برای تنظیم ملحمه و هماهنگی کامل آن با حوادث تاریخی واقعه‌ی عاشورا متحمل گردیده است.
هدف نویسنده به تصویر کشیدن زندگی امام حسین (ع) از لحظه‌ی ولادت تا شهادت با همه‌ی جزئیات آن است.
ـ*ـ
1- و مضی الحسین من المدینة خائفانحو البطاح و قد حوته قفار «1»
2- و کأنّ هجرته کهجرة جدّه‌یوم احتواه من المخافة غار
3- و کأنّما کان الطّغاة هم همّلا فرق مهما کرّت الأعصار
4- هدف الحسین و جدّه هو واحدو لأنّ اهداف الکبار کبار
5- و کذاک اهداف الطّغاة توحّدت‌بغیا و اهداف الصّغار صغار «2» 1- حسین (ع) نگران از مدینه به سمت مکّه خارج شد.
2- هجرت او به هجرت جدش شبیه بود هنگامی‌که از مکّه به سمت مدینه خارج شد و از ترس دشمن به غار پناه برد.
3- هجرت هر دو شبیه به هم است زیرا زمان هر دو شبیه به هم بود.
4- هم‌چنان که هدف حسین (ع) و جدش یکی است و آن هدف بسیار بزرگ است؛
5- و بر خلاف ستمکاران که اهدافشان دنیایی و بسیار کوچک است.
*** رسیدن امام (ع) به کربلا:
1- وصلوا الی أرض تسمّی کربلاماء الفرات لقربها یتدانی
2- سأل الحسین عن المحلّة: ما اسمهاقالوا: تسمّی الطّفّ، یا مولانا
3- و کذاک تدعی کربلاء، و أرضهاعند الهجیرة تبعث النّیرانا
4- فأجابهم: إنّی أعوذ بخالقی‌من کلّ کرب إن أراد بلانا! «3»

_____

(1)- اشاره به روایاتی که بیان می‌دارد: امام حسین (ع) هنگام خروج از مدینه آیه‌ای را که موسی (ع) هنگام خروج از مصر خواندِ قرائت می‌فرمود: «فَخَرَجَ مِنْها خائِفاً یَتَرَقَّبُ قالَ رَبِّ نَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ». قصص/ 21
(2)- ملحمة کربلاء؛ ص 197.
(3)- ملحمة کربلاء ص 261.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:641
1- به سرزمینی رسیدند که کربلا نامیده می‌شد. و آب فرات به آن نزدیک بود.
2- امام حسین (ع) از این محل سؤال کرد که اسمش چیست؟ گفتند: ای مولای ما! طف نامیده می‌شود.
3- و تداعی‌کننده‌ی ماتم و بلاست و برانگیزاننده‌ی آتش است.
4- پس امام به آنها پاسخ داد: من به پروردگارم از هر سختی و بلا که برای ما خواسته پناه می‌برم.
*** ترسیم صحرای کربلا:
1- هلّا علمت بیوم عاشوراءماذا جری من کربة و بلاء؟!
2- فیه الحرائر قد بکین من الأسی‌و جفونهنّ نأت عن الإغفاء
3- و صغارهنّ تعجّ من فرط الظّماو الأرض تغرق حولهم بالماء
4- و تلفّ أنوار الیقین ضلالةکاللّیل لفّ البدر بالدّهماء
5- و صهیل خیل الظّلم قد بلغ المدی‌حتّی تجاوز قمّة الجوزاء
6- و الشّمس تحتضن الرّماح کأنّهاترمی علیها ألف ألف غطاء
7- و الحزن ضمّ جفون ال محمّدو قلوبهم بنوازل البلواء
8- و بدا الحسین یسنّ شفرة صارم‌فیه یواجه کثرة الأعداء
9- و یعاتب الدّهر الخؤون بحسرةمنها یقاسی شدّة الأزراء
10- نادی علی أصحابه مستبشراکالنّور یضحک فی دجی الظّلماء
11- الیوم عرس شهادة نرجوبهارضوان خالقنا و فیض هناء «1» 1- آیا روز عاشورا را می‌شناسی که چه سختی و بلایی در آن واقع شد.
2- در آن روز آزادگان بر این مصیبت گریستند و دلهایشان بر این غفلت نالید.
3- کودکانشان از فرط تشنگی فریاد می‌کشیدند و در حالی‌که زمین اطرافشان غرق در آب بود (در نزدیکی رود فرات بودند)
4- انوار یقین، گمراهی را دربر می‌گرفت مانند شب که با همه‌ی تیرگی و سیاهیش ماه بدر را دربر می‌گیرد.
5- و صدای شیهه‌ی اسبان سپاه ظلم همه‌جا را فراگرفته بود و حتّی به گنبد آسمان هم رسیده بود.
6- و خورشید بر نیزه‌ها می‌تابید گویی که هزاران هزار اشعه بر آنها

می‌اندازد.
7- و سینه‌های خاندان پیامبر را غم و اندوه و ماتم و بلا فراگرفته بود.
8- و امام حسین (ع) در حالی‌که شمشیرش را تیز می‌کرد. برای مواجه با کثرت دشمنان آماده می‌گشت.
9- امام روزگار خائن را با حسرت مورد عتاب قرار می‌داد که چنین مصیبتی را بر این خاندان بوجود آورده است.
10- و بر اصحابش بشارت می‌داد مانند نوری که در نهایت تشنگی می‌خندد.
11- امروز روز عروسی و شهادت است که ما آرزوی آن را داریم و به‌وسیله‌ی آن آرزوی بهشت پروردگار و رسیدن به فیض آن را داریم.
***
_____
(1)- همان؛ ص 302.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:642
خطبه‌ی امام در صبح عاشورا:
1- إن تجهلونی فاسألوا شمس الضّحی‌فأنا و انوار البدور سواء
2- أو لیس جدّی یا طغاة محمّدخیر البریّة قدّسته سماء؟!
3- أو لیست أمّی فاطم هی بضعةمنه و لیس لفاطم نظراء؟!
4- نادی و قد خلع العمامة قائلاهی من رسول اللّه، یا جهلاء!
5- ریح النّبوّة خالد بنسیجهاو الوحی و الإجلال و الإسرار! «1» 1- اگر مرا نمی‌شناسید، از خورشید نیمروز بپرسید. چراکه من و پرتو ماه یکسانیم. (بدین‌سان نور امامت امام حسین (ع) را جلوه و انعکاس رسالت پیامبر (ص) می‌شمارد. همان‌گونه که پرتو ماه از ارتباط با خورشید حاصل می‌شود.)
2- آیا نمی‌دانید که جدّ من محمد مصطفی (ص) بهترین و برترین انسانها است.
3- آیا نمی‌دانید که مادرم فاطمه پاره‌ی تن رسول اللّه است و چه کسی هم‌پای فاطمه است.
4 و 5- سپس به شمشیر پیامبر در دست حسین (ع) و عمامه‌ی آن حضرت بر سر امام (ع) و بوی نبوّت و وحی که از آنها برمی‌خیزد اشاره می‌کند.
***
1- فتحت رمال البید کلّ جفونهالدم من السّبط الحسین یباح
2- و تلقّفته طاهرا و کأنّه‌دم جدّه و کأنّها الأقداح «2» (روز عاشورا روز خضوع و سجود همه عالم بپای این یگانه درّ هستی است، و زمین و زمان در اظهار عشق و حزن نسبت به او و کرنش در برابر عظمتش در تب‌وتاب است. ازاین‌روست که هنگامی‌که امام حسین (ع) به خاک می‌غلتد و اولین قطرات خون پاکش بر زمین جاری می‌شود؛)

1- ریگهای بیابان دیده می‌گشایند و خون پاک او را حریصانه سرمه چشم می‌کنند
2- و شراب صافی خون عشق را که مشابهت به خون جدّش دارد، در قدحهای خویش پذیرا می‌شوند.
***
1- وقف الحسین و قلبه یتمزّق‌عطشا و أطراف الأسنّة تبرق
2- نادی و قد بلغ الکواکب صوته‌و الدّمع من أجفانه یترقرق
3- نادی و قد بلغ الکواکب: أنّکم‌قوم بکلّ عهودکم لا یوثق
4- خنتم رسول اللّه فی أبنائه‌و علی الحرائر و یحکم لم تشفقوا «3» 1- امام حسین (ع) با دیده‌ای مجروح و اشک‌آلود در حالی‌که به شدّت تشنه بود با آنان سخن گفت.
2- صدای حزن‌آلود امام که به فلک می‌رسید و فروغ را از ستارگان می‌گرفت؛
3- در حالی‌که اشک چشمش فرومی‌ریخت فرمود: «ای کوفیان! مرگ بر شما که به عهد و پیمانتان اعتمادی نیست.
شما قومی هستید که به عهد خود وفا نمی‌کنید.

_____
(1)- همان؛ ص 306 و 307.
(2)- همان؛ ص 526.
(3)- همان؛ ص 521.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:643
4- شما به فرزندان رسول خدا و همه‌ی پاکان خیانت کردید.»
*** زهیر در محرومیت مردم از شفاعت پیامبر چنین می‌گوید:
1- هل تطمعون بشربة من جدّه‌و حرمتموه الماء و هو یراه؟!
2- کلّا، فانّ لکم سعیر جهنّم‌تشوی الوجوه، و لن یدوم الجاه «1» 1- آیا طمع دارید که از دست جدش سیراب شوید در حالی‌که امام را از آب محروم نمودید و او (پیامبر) شما را می‌دید؟!
2- هرگز! برای شما آتش جاویدان جهنمی است که صورتهای شما را می‌سوزاند و همیشگی است.
*** و چنین حبّ خود را به اهل بیت اظهار می‌دارد:
حبّ النّبیّ محمّد و عیاله‌أنشودة غنّت بها شفتاه «2» حبّ پیامبر (ص) و خاندانش، سرودی است که همواره بر زبان من جاری است.
***
1- و حبیب یختطف النّفوس بصارم‌شقّ الرّؤوس و مزّق الأبدانا
2- و برمحه اخترق الصّدور فأخرجت‌فوق السّنان ضلوعها أدرانا
3- و علی الثّری طرح الأکفّ کأنّهاورق الخریف یفارق الأغصانا

4- حتّی اذا خضب الثّری بدمائهمو من المحاجر أشبع الغربانا
5- و تکاثروا مثل النّواهس حولهو من الأسنّة شیّدوا بنیانا
6- و هوت علیه سیوفهم و کأنّهاعند النّزول تخاف منه طعانا «3» 1- حبیب بن مظاهر، در حمله‌ی قهرمانانه‌اش به سپاه خصم در حالی‌که سرها را می‌شکافد و بدنها را پاره‌پاره می‌کند
2- با نیزه سینه‌ها را می‌شکافد و بر سرنیزه‌اش دنده‌های ناپاک دشمن نمایان است.
3- دست‌هایی که با ضربت شمشیر او از بدن جدا گشته‌اند. همچون برگهای پاییزی از شاخه جدا شده و بر زمین پراکنده است
4- و آنگاه که زمین از خون دشمن سرخ گردید و کاسه‌های چشمان به خاک افتاده غذای کلاغان را مهیّا نمود.
5- دشمن هجوم جمعی و وحشیانه‌ی خود را آغاز کرد و دیواری از شمشیر به دور او کشید.
6- در عین‌حال شمشیرها هنگام فرود از ضربه‌های مهلک او در هراسند.
***
و اذا احاطت بالأسود أرانبو تکاثرت بالحرب فاز الأرنب «4»

---

(1)- همان؛ ص 310.
(2)- همان؛ ص 309.
(3)- همان؛ ص 371.
(4)- همان؛ ص 349.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:644
اگر شیران را شمار کثیر خرگوشها محاصره کنند، به ناچار خرگوشها پیروز خواهند شد. (هجوم دشمن و مغلوب گشتن ظاهری یاران حضرت امام (ع)).
زهر النّجوم من الثّریّا ترتمی‌فی کربلا متخضّبات بالدّم «1» اصحاب امام (ع) که به خاک و خون غلتیده‌اند شبیه به شکوفه‌های ستاره‌ی آسمان هستند که به خون خضاب شده‌اند. از عمق فاجعه و دردناکی مصیبت می‌گویند. (ترکیب زیبای شکوفه و ستاره که در هر دو امید، شکفتن و حیات جلوه‌گر است و سپس به خون غلتاندن آنها)
***
1- عطر الورود و نفح زهر الآسو الإخضرار و نفحة الأغراس
2- و المسک و النّفحات منه و الشّذیو الیاسمین و فرحة الأعراس
3- و الزّنبق الموّاج فی حلم المنیو الإبتسامة من دموع الکاس
4- مالذّ منظرها و لا طاب الحلافیها و لا طهرت من الأدناس
5- إلّا اذا أخذت محاسن زهوهاو جمالها من طلعة العبّاس

6- عبّاس یا صنو الیقین و غرسةطابت أرومتها من الغرّاس
7- و الشّرّ یسبقه النّدی من راحةنقم السّخا فیها علی الإفلاس «2» عسیلی در این ابیات بسیار زیبا خصوصیات و صفات باطنی حضرت ابو الفضل العباس (ع) را ستوده است:
1- 3. عطر گلها، زیبایی سبزه‌ها، نسیم درختان، یاسمن و زنبق، شادی عروسی‌ها و تبسم زیبای اشک پیاله، لطافت، طراوت و پاکی خویش را از عباس (ع) به امانت گرفته‌اند.
4- چه سیمای دلفریبی و چه جمال پاکی دارد. هیچ چیزی جمال و زیبایی جز با جمال او نمی‌یابد.
5- جز این نیست که گل نیز جمال و زیبایی خود را از جمال عبّاس می‌گیرد.
6- عبّاس کسی بود که از زمان نوجوانی (نهال شدنش) ریشه و مایه‌اش بر اساس یقین بود.
7- ولی دشمنان با منع آب از او حتی به اندازه‌ی یک کف دست، خواستند طراوت او را بگیرند.
*** و در نگاه بیرونی نیز هیبت، قدرت و شجاعت عباس (ع) است که سخن می‌گوید.
8- برکان نار هاج فی المضماراو عاصفات الرّیح فی الإعصار
9- ام انّ تلک زوابع و زلازلو صواعق ترمی لهیب شرار
10- ام أنّه موج البحار تصادمتأخطاره بالمرهف البتّار
11- لا، انّه العبّاس فوق جواده‌کالبرج یعلو هامة الأسوار «3» 8- (و امّا صفات جلالی، عباس «ع») او چون آتشفشان برافروخته و کوه آتش است یا مانند تندباد بنیان کن سخت در همه‌ی دورانها است

---

(1)- همان؛ ص 450.
(2)- همان؛ ص 487.
(3)- همان؛ ص 502.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:645
9- مانند زمین‌لرزه و زلزله و صاعقه‌های آتش‌زا که از آنها لهیب آتش فرومی‌ریزد
10 و 11- و یا مانند امواج خروشان است و چون بادهای شدیدی که به سوی آسمان برمی‌خیزد یا امواجی خروشان که تیز و برنده‌اند.
در حقیقت عباس (ع) جامع صفات اضداد است و در صفات جمالی و جلالی در اوج می‌باشد.
***
1- یلقِی الجحافل بالمهنّد وحده‌فتفرّ منه صوارم و رماح

2- فکأنّما الآجال ملک یمینه‌و لسیفه تستسلم الارواح
3- لو لم تنله من البعید سهامهم‌و تحلّ بین ضلوعه الاتراح «1» 1- حسین (ع) به دل آن سپاه بزرگ حمله می‌کند و شمشیرها و نیزه‌ها از مقابل او می‌گریزند؛
2- گویا که اجل‌ها به دست اوست و روح‌ها تسلیم شمشیر اوست.
3- و امکان دستیابی به او نیست مگر با پرتاب تیر از دوردستها.
***
4- و یسوقهم سوق النّعاج بسیفه‌و علی الجراح من النّزیف جراح «2» 4- ازاینروست که در حالی‌که خون از جراحات حسین (ع) سرازیر است به دشمن حمله می‌کند و با حرکت شمشیرش، لشکر دشمن را همچون گوسفندانی به عقب می‌راند.
***
5- و تناثرت أشلاؤه و کأنّماورق الورود علی الثّری و براعم «3» 5- در قطعه‌قطعه گشتن پیکر امام (ع)، گلهای پرپر و شکوفه‌های به خاک افتاده را مشاهده می‌کنیم. دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ج1 645 سعید العسیلی ..... ص : 640
*
1- و علی جبین الشّمس جرح لم یزل‌فی کلّ یوم لونه یتورّد
2- و الرّیح مازالت بأجواء السّمامنذ القدیم علی الجریمة تشهد
3- حملت عویلا من نساء محمّدمازال فی طیّاتها یتردّد «4» 1- آری جراحت خورشید از مصیبت عاشوراست که هر روزه چهره‌اش را گلگون می‌سازد
2- چنانکه زوزه باد بر گناه بزرگی که در این روز اتفاق افتاد، شهادت می‌دهد
3- و به هر کوی و دیار که می‌رود، حکایتی از فریاد و ناله زنان اهل بیت پیامبر (ص) به همراه دارد.
***
1- کانت تری تلک المصائب زینب‌و فؤادها ممّا تری یتعذّب
2- و الحزن ما بین الضّلوع کأنّه‌نار تثور و جمرها یتلهّب

_____
(1)- همان؛ ص 525.
(2)- همان؛ ص 526.
(3)- همان؛ ص 519.
(4)- همان؛ ص 538.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:646 3- و لو الجبال رأت مصیبة زینب‌لتصدّعت ممّا رأته زینب «1» 1 و 2- شدت مصائب زینب (س) که این همه درد را به دوش می‌کشد، اندوه در سینه‌اش چونان آتش

برافروخته که هر آن شعله‌ورتر می‌گردد، زبانه می‌کشد.
3- حقا که اگر کوهها مصیبت زینب (س) را می‌دیدند، از هم فرومی‌پاشیدند.
ملحمة کربلاء با این بیت به پایان می‌رسد:
نشکوا إلی الباری عظیم مصابناو هو الّذی فیما نکابد یعلم «2» ما به درگاه خداوند متعال از این مصیبت شکایت می‌کنیم و او کسی است که از رنجهای درونی ما آگاه است.
***
1- و یزید بین قروده و کلابه‌یلهو بها و جلیسه الشّیطان
2- و السمّ فاح علی حروف کلامه‌شعرا و فیه ترنّم السّکران «3» 1 و 2- یزید با میمون و سگش به لهو و لعب می‌پرداخت و هم‌نشین او شیطان بود و در حالت مستی اشعار کفرآمیز می‌سرود.
***
1- لا یعرف الانسان قیمة ماعلاالّا اذا قد حار فی فقدانه
2- و الصّبح ان فقد الضیاء غد ابلامعنی و صار اللّیل من اخوانه 1- حقیقت آن است که انسانها، قدر نعمت‌های الهی را نمی‌دانند. تا زمانی که از آن محروم گردند.
2- مردم نیز قدر حسین (ع) را ندانستند و با فقدان او در ظلمت افتادند که صبح اگر نورش را از دست دهد شبی ظلمانی است.
***
1- انّ العبید و انّ تغیّر زیّهم‌و الدّهر البسهم جدید ثیاب
2- تبقی عبیدا و الفعال تری بهاسمّ الأفاعی أو جلود حرابی «4» 1- همانا بردگان تغییر لباس داده‌اند و روزگار لباس جدید بر تن آنها کرده است.
2- آنها برده باقی مانده‌اند امّا رفتارشان بوقلمون صفت و کردارشان همچون نیش زهرآگین مار، ضربه‌زننده و کشنده است.
***
سیکون للاحرار رأسا شامخابعد الممات و للهدی مشعالا «5» پس از حسین (ع) آزادگان با سرفرازی جان به مرگ می‌سپارند و مشعل هدایت خواهند شد.

_____
(1)- همان؛ ص 530.
(2)- همان؛ ص 578.
(3)- ملحمة کربلاء؛ ص 567.
(4)- همان؛ ص 177.
(5)- همان؛ ص 267.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:647

أدونیس

احمد سعید أدونیس به سال 1930 میلادی در روستای «القصابین» در سوریه به دنیا آمد و در رشته زبان عربی لیسانس گرفت و سپس از دانشگاه «سنت جوزف» دکترا گرفت. او در لبنان مجله «الشّعر» را منتشر کرد، سپس مجله «المواقف» را انتشار داد که به جهت گرایشات چپ، مورد استقبال قرار نگرفت. او به دلیل اینکه فکر می‌کرد اسلام با ادب و هنر مخالف است به مسیحیّت و پس از چندی به کمونیسم گرایش یافت ولی افکار او به کمونیسم نزدیکتر از مسیحیّت است.

-*-

رأیت کلّ حجر یحنو علی الحسین رأیت کلّ زهرة تنام عند کتف الحسین رأیت کلّ نهر یسیر فی جنازة الحسین. «1» (ادونیس همه‌چیز را تحت تأثیر این مظلومیت می‌بیند و همه‌ی هستی را در برابر حسین (ع) به تواضع و رکوع می‌یابد):

هر حجره‌ای که دیدم بر محبّت حسین بنا شده است.

هر گلی که دیدم بر دست حسین روئیده است.

هر نهری که دیدم بر جنازه‌ی حسین جریان دارد.

_____

(1)- مجله شیراز؛ ص 141 به نقل از الاعمال الکامله؛ ص 58.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:648

حسین سلیم عسیلی

حسین سلیم عسیلی به سال 1932 میلادی در قریه «رشاف» لبنان به دنیا آمد و در خانواده‌ای فقیر پرورش یافت. به مدرسه جعفریه وارد شد و پس از طی دوره متوسّطه به دانشگاه لبنان رفت و در سال 1964 میلادی در رشته حقوق و سپس در مقطع فوق لیسانس عربی در سال 1980 میلادی فارغ التحصیل گردید. برخی از آثار او چنین است: «تعذبنی شمس الجنوب»، «مرایا الجراح».

-*-

1- إیه بنت الحسین أرض الرّجولهأنت شمس علی الرّمال خجوله
2- أنت لوّنت فی دمائک جرحامهره الصّبر و الدّموع النّبیله
3- إیه «بدیاس» فی ترابک فیضو تریّ الغناء عذب السّیوله
4- فدماء الشّهید تکتب حرفایأسر الشّمس بالرّیاح العلیله
5- إیه «حومین» صفحة من عذابو سراب ینسی الخلیل خلیله «1» 1- سرزمین‌های جنوب لبنان فرزندان حسین هستند و تو مانند خورشیدی هستی که بر شن‌های خجالت‌زده‌ی آن تابیده‌ای!
2- تو در خونت جراحتی است که مهر آن صبر و اشک است.
3- و «بدیاس» و «حومین» «2» و دیگر قریه‌های جنوب، کربلایی دوباره آفریده‌اند
4- و خون حسین (ع) برای دفاع از حقّانیّت آنان بار دیگر به جوشش آمده است.
5- پس خون شهیدان حرفی را می‌نویسند که در همه‌ی زمانها تابندگی دارد.

***

6- ایه حوراء «3» أترعی الکأس خمراو تعالی ندوّخ الصّا مدینا
7- فجنان الخلود رهن لشعب‌شهر السّیف و ازدری الواعظینا «4» 6 و 7- حوراء جام را از شراب کربلایی پر ساز و به کام مقاومان بریز تا آنها به پیروزی رهنمون گردند. ملت لبنان با دیدن این رمز قیام شمشیرها را از نیام برکشیدند و دشمن را شکست دادند.

_____

(1)- عاشوراء فی الادب العاملی المعاصر؛ ص 224 و 225.
(2)- نام دو قریه از قریه‌های جنوب لبنان.
(3)- حوراء دخترک جنوبی لبنان است که پیش روی پدر، به‌وسیله‌ی گلوله‌های اسرائیلی از پا درآمده است، اینک او رمز قیام حسینی جنوب است.

(4)- عاشوراء فی الادب العاملی المعاصر؛ ص 224.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:649

رشدی العامل

رشدی العامل به سال 1934 میلادی در یکی از شهرهای استان «الأنبار» عراق متولد شد و پس از اتمام دوره متوسطه به دانشگاه بغداد رفت و در سال 1962 میلادی از دانشکده ادبیات فارغ التحصیل گردید. او بر برخی از صفحات فرهنگی مجلات از جمله «المستقبل» و «صوت الأحرار» نظارت داشت و از سال 1959 به عضویت «اتحاد الأدباء» درآمد. العامل در سال 1990 م وفات یافت. برخی از آثار او چنین است: «أغان بلادموع»، «عیون بغداد و المطر»، «للکلمات ابواب و أشرعه»

-*- رشدی عامل قصیده‌ی معروفی در رثای حسین (ع) سروده به نام «الحسین یکتب قصیدته الأخیرة». حسین قصیده‌ی آخرش را می‌نویسد، و شاعر در این قصیده از زبان حسین (ع) صحنه‌ی پس از شهادت و ... را توصیف می‌کند.

ها أنا الآن نصفان نصف یعانق برد الثّری و نصف یرفّ علی شرفات الرّماح
ها أنا الآن و الرّیاح جسدی تحت لحدی و رأسی جناح ها أنا بین رمل الصّحاری و لون السّماء ها أنا فی العراء انکرتنی ضفاف الفرات فلم ألق قطرة ماء «1» اینک این منم که بین سر و بدنم فاصله افتاده است!
نیمی از پیکرم با خاک سرد هم‌آغوش شده و نیم دیگر برفراز نیزه‌هاست!
این منم که بین ریگهای صحرا و آبی آسمان در حرکتم!
این بدن عریان و پاره‌پاره‌ی من است که حتی آب فرات نیز مرا نمی‌شناسد!
و قطره‌ای آب نیز به من ننوشانده است.
***
ذاک رأسی علی طبق بارد یا یزید جرّب الآن ما تشتهی هل تعید؟! یوم بدر

_____

(1)- مجله شیراز؛ العدد الاول؛ ص 142.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:650 إذا صهلت فی الفیا فی الخیول ام تعمّم سفیان فی لیلة القدر ترضی معاویة و الولید لجناحی ترفّ الغصون و ترنو الیّ البتول یقبّل ثغری المدمّی الصّحابة یبکی علیّ الرّسول فاضرب الآن فی جسدی یا یزید وزّع الآن ما یشتری وزّع الآن من جسدی دمه ثغره، حلم عینیه فالیوم عید غیر أنّ السّموات تبکی و ثغر النّبیّ یقبّل ثغر الشّهید «1» ای یزید! هرچه می‌خواهی با سر بریده‌ی در طبق بکن! آیا برمی‌گردی؟! در روز بدر هنگامی‌که اسبان به سوی یکدیگر شیهه می‌کشدند آنچه را که خریدی تقسیم کن و خون جسد مرا تقسیم کن!
و هر آنچه در توان داری برای جلب رضایت سفیان، معاویه و ولید انجام

بده!
چه باک که اکنون شاخه‌ها از بالهای من به پرواز می‌آیند و فاطمه‌ی بتول به من روی نمود؛
صحابه لبان خونین مرا می‌بوسند و پیامبر اکرم (ص) بر من می‌گرید .... ای یزید به جسد من می‌زنی
آری ای یزید! امروز عید است، لیک عیدی که آسمانها می‌گریند و پیامبر (ص) لبان شهید را بوسه‌باران می‌کند.
***
زینب وحدها فی البراری تحمل الرّأس، رأسی الی الشّام حتّی الرّمال أخرجت ما تضمّ من الماء و انسلّ من جوفها النّهر یدعو: تعال أیّها الرّأس أسقیک ماء زلال «2» هنوز زینب (س) در صحرا به تنهایی راه می‌پیماید و سر بریده را به سوی شام می‌برد، اما بوی ندامت از سراسر صحرا به

_____
(1)- همانجا.
(2)- همان؛ ص 144.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:651
مشام می‌رسد. ریگزارها آب خویش نمایان می‌سازند و نهرها از دل خویش جاری می‌سازند و سر بریده را به سوی خویش می‌خوانند تا سیرابش کنند.
***
فاستفیقی اذا یا بتول ایقظی السّیف فی کفّ حیدر سلّی من النوم عین الرّسول «1» ای بتول! برخیز!
و شمشیر علی (ع) را بیدار کن!
و چشمان پیامبر اسلام (ص) را از خواب بیدار کن!
*** (سر بریده نگاهی به فرات می‌افکند.)
مرحبا یا فرات خانک الماء فی الصّیف و استلّ منک المیاه أنت أغرقت فی ساعة الصّفر أرواحنا المزهرات و سطوت علینا سرقت ... نواعیرنا المثقلات مرحبا یا فرات «2» مرحبا ای فرات!
آبت را در لحظات حساس از ما دریغ کردی؟!
(بخل آب فرات در روز عاشورا و خیانت آب در لحظات حساس را به رخ آب می‌کشد)
تو مانع کبوترهای تشنه شدی
ای آب خائن تو عامل غرق گردیدن روح‌های پاک شدی
و آسیاب آبی را با حمله‌ای ناجوانمردانه به سرقت بردی؛
و بدین‌سان صحنه‌ی دلخراش شهادت عبّاس (ع) را در کنار فرات یادآور می‌شود و با زبان کنایه به آب فرات مرحبا می‌گوید:

منذ ألف تقمّطنی الأمّهات _____
(1)- همانجا.
(2)- همانجا.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:652 یرضعننی من حلیب الصّدور منذ ألف تکفّننی الثّاکلات و یغرسن حولی النّذور منذ ألف یحصد الجذور دمی المستباح الی نخلة فی أعالی الفرات منذ ألف أدور ... أدور ... أدور ... و أبقی أدور مرحبا یا فرات مرحبا یا فرات «1» (حسین (ع) قطرات خون خویش را می‌بیند که به روی آب، در سرخی خون‌رنگ صبح در حرکت است و مژگان را به آن شستشو می‌دهند)
پس از هزارسال، مادران با یاد من کودکان خود را قنداق می‌کنند و یاد مرا، با شیر خویش به جان آنها می‌ریزند.
و هرجا ماتم‌زده‌ای است گویا دوباره حسین (ع) را در کفن می‌پیچند .... و برایش نذر می‌کنند و ....
همه‌ی آن دشت و صحرا با خون حسین (ع) سیراب است و پس از گذشت هزاره‌ای، هنوز حسین (ع) در آنجا می‌گردد!
پس ای فرات آفرین بر تو
مرحبا بر تو ای فرات!
جرّب الآن فی جسدی یا یزید! فسأبقی الحسین و تبقی اذا ذکر النّاس هذا یزید «2» اما با همه‌ی اوصاف بیان رنج‌ها و مصیبت‌ها، عاقبت شیرین پیروزی از آن ماست!
ای یزید! پیکر من تو را فریب داد (گمان کردی با شهادت من همه چیز پایان یافته است)
اما من تا ابد حسین خواهم ماند و تو یزید!

_____
(1)- همان؛ ص 145.
(2)- همانجا.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:653

عبد الکریم شمس الدّین

به سال 1935 میلادی در قریه‌ی «مجدل سلم» از توابع «مرجعیون» به دنیا آمد و در شهر «نبطیة» حیات علمی او به ثمر رسید. او از کودکی به شعر علاقه داشت و در انجمنها و شبهای شعر بسیاری شرکت کرده و می‌کند. او هم‌اکنون کارمند وزارت دارایی می‌باشد. برخی از دواوین او چنین است: «ظلال»، «موسم»، «قصائدی لکم»، «الفجری المدمّی».
ـ*ـ
أبدا ذکراک نور و هدایةأبدا تکتب للتّاریخ آیة یا إماما ثار فی وجه الغوایة یا عظیما عاش فی وجداننا، أغنی حکایة ... «1» همواره یاد تو نور و هدایت است.
و همواره برای تاریخ نوشته می‌شود.
ای کسی‌که امام و هادی در تاریکی‌ها هستی
ای بزرگی که در درون ما همواره حکایت تو پابرجاست!
***
یا سیّد الشّهداء، کم زمنی یحنّ الی الشّهادة من أنت؟! توقفک الحواجز إن ذکرت اسم الحسین هذا یخیف الحاقدین! إسم له معنی الشّهادة و الوفاء و له التّمرّد فی وجوه الظّالمین، له الفداء و مقاتلوک، مازال منهم کلّ آن کربلاء «2» ای سید الشهداء! چه‌بسا زمان من آرزوی شهادت دارند.
تو کیستی که هنگامی‌که نام حسین (ع) را می‌برم پرده‌ها مسیری را ترسیم می‌کنند که کینه‌توزان می‌ترسند. اسم تو معنی شهادت و وفا دارد، و چون سیلی به صورت ظالمان فرود می‌آید. و همه‌چیز فدای تو باد و قاتلین تو جنایتکاران همواره‌ی تاریخ هستند.
***
ما کان موتک غیر بدء الإنطلاق
_____
(1)- عاشوراء فی الادب العاملی المعاصر؛ ص 177.
(2)- همان؛ ص 180.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:654 و کان جرحک شارة للإنعتاق و دم علی شطّ الفرات نهر تصبّ به العروق النّازفه فی کلّ أرض تشتهی ماء الفرات مازال رأسک مشرعا کالفجر مازال صدرک شامخا کبرا «1» مرگ تو رهگشای آزادی و هدایت است و جراحت تو موجب بیرون آمدن از بندگی است و خونی که بر شطّ فرات ریخته شد نهری است که رگهای اجتماع را پر می‌کند و در هر زمینی که تشنه‌ی آب فرات است همواره جاری است. و پیوسته سر تو الگو و نشانه‌ای مانند سپیده‌دمان است و سینه تو مالامال از بزرگی است.

***
و غدا سینتصر الحسین و غدا ستزهر کربلاء فی القلوب و فی الضّلوع و غدا ستخرج کربلاء من متاهات الدّموع و تثور أجیال الجیاع ... فلیس بعد الیوم جوع و غدا سینتصر الحسین بکلّ جیل للفداء و تعلّم الدّنیا الکرامة و الإباء، أرض تسمّی کربلا. «2» و فردا حسین پیروز خواهد شد و فردا کربلا در قلب‌ها شکوفا می‌شود. و همواره در رثای آن اشک ریخته می‌شود و نسلها از آن سیراب می‌شوند و پس از آن دیگر گرسنگی نیست و فردا حسین (ع) با تمام فرزندانش خود را فدا می‌سازند و پیروزی را به نمایش می‌گذارند و به دنیا کرامت و آزادمردی را یاد می‌دهند. در سرزمینی که کربلا نامیده شده است.
***
1- و رمتنا الدّنیا بألف یزیدو جبنّا، فلیس فینا دماء
2- و مضینا حیری تآکلنا الوهمو أزری بجدّنا الأعداء
3- سیّرتنا أهواءنا فخذلّنامن لدیه قد کان یرجی الشّفاء «3» 1 و 2- دنیا را یزیدیان فراگرفته‌اند و دشمنان روبه افزایش هستند، ولی خونی برای مبارزه و نجات از این خذلان در جامعه وجود ندارد،
3- هوا و هوسها ما را به سوی خذلان سوق داده و شفایی برای دردهای جامعه نیست.

_____
(1)- همان؛ ص 181.
(2)- همانجا، و 182.
(3)- همان؛ ص 179.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:655

علی محمد حسن در «الدریکیش» از شهرهای استان «طرطوس» سوریه در سال 1935 میلادی به دنیا آمد و به مدرک لیسانس فنون نظامی از دمشق و مهندسی مکانیک از دانشکده فنی قاهره دست یافت. دکترای خود را در علوم نظامی گرفت و در وزارت فرهنگ مشغول به کار شد. او در سال 1986 میلادی وفات یافت. از آثار او دیوان مخطوطش به نام «حسینیات و ذاتیات» می‌باشد.

-*-

1- مئات من الضّربات تلحق وجههو أخری من الطّعنات یحملها الظّهر

2- و یذبح مثل الشّاة نجل محمّدلیشمت زید اولکی یشتفی عمرو

3- تغیّرلون الضّوء، قد ذابت الرّؤیبکی الرّمل، صاح الماء، و انذعر الذّعر!

«1» 1- صدها ضربه بر صورت و پشت امام (ع) وارد شد؛

2- و حضرت را مانند گوسفندی با وضعیتی فجیع سر بریدند، به‌گونه‌ای‌که هیچکس را چنین نمی‌کشند.

3- وضعیتی که همه‌ی کائنات را به فزع واداشت. رنگ نور تغییر کرد. شن گریه کرد. آب فریاد کشید و ...

***

4- و یا أمّه الزّهراء عینک لو رأتحسینا بأرض الطّفّ یغنمه النّسر

5- یعود الی الحضن الرّؤوم من انتأیو إبنک یا زهراء یحضنه الهجر

6- و من حوله الأثّات تزجی و ترتقیو أصفی صلاة یهجد الأبد الدّهر «2» 4- ای مادرش زهرا (س)! اگر چشم تو حسین (ع) را در سرزمین طف ببیند بر او بسیار می‌گرید.

5- او به دامان مهربانت برمی‌گردد تا در پناه تو باشد.

6- این مصیبت باعث می‌شود که عمق درد به جان هر کسی‌که این را می‌شنود تا آخر الزمان فرو رود.

_____

(1)- اجراس کربلاء؛ ص 26.

(2)- همانجا.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:656

محمّد رضا فرحات

محمد رضا فرحات به سال 1936 میلادی در نجف اشرف به دنیا آمد و در لبنان دوره‌ی متوسطه را به پایان رساند. برای تعلیم علوم دینی به عراق و ایران سفر کرد، سپس به لبنان بازگشت. او هم‌اکنون در عراق سکنی دارد. برخی از آثار او چنین است: «جراح جنوبیة»، «سلام للعصافیر».
قصیده‌ی معروفی در رثای امام حسین (ع) سروده به نام «یا ابن الحداء» «1». فرحات در این قصیده، از منظر سیاسی- اجتماعی به عاشورا نگریسته است، او تلاش نموده پلی بین گذشته و آینده ایجاد نماید و خواننده را با عبور از آن به مسیر و اصول جاودانه‌ی حسین (ع) رهنمون گرداند. «2»
اگرچه سبک شعر فرحات از قوّت و متانت زیادی برخوردار نیست امّا آنچه به شعر او روح زندگی می‌بخشد هماهنگی آن با مسائل اجتماعی روز، به ظهور کشاندن دردهای خفته‌ی درونی و فریاد کردن مصیبت‌های آشکار بیرونی است.
-*-
1- مولای ذکراک بالآهات نمزجهاحتّی مزجنا مع الشّکوی أمانینا
2- من ألف عام سیول الدّمع ما انقطعتو ما أفادت فهل أحیت لتحیینا
3- یجرّنا الظّلم أنّی شاء یسحقناکما یشاء و فی الأغلال یبقینا
4- و لا نثور و لا تصحو مواکبناإلّا علی الدّمع و الشّکوی تسلّینا
5- و لم نفکّر لما ذا ثرت منتفضابل استمعنا فوصف الجرح یکفینا «3» 1- مولای من، ما با ذکر تو و با نام تو خو گرفته‌ایم و با گریه و عزای بر تو خود را تسلی می‌دهیم.
2- هزاران سال است که سیل اشکها بر تو قطع نشده است و بر تو گریه می‌شود ولی فایده‌ای ندارد.
3- و هم‌چنان ظلم و ستم به هرگونه‌ای که می‌خواهد با ما رفتار می‌کند و ما را درهم می‌کوبد و در غل‌وزنجیر نگاه داشته است.
4- و ما نه خونخواهی می‌کنیم و نه بیدار می‌شویم و تنها گریه و عزاداری موجب تسلّای ما شده است.
5- و از تفکر در اینکه چگونه انقلاب کنیم بازمانده‌ایم و تنها وصف مصیبت و جراحت‌های تو برای ما کافی شده است.
***
1- یا ابن الّذی نادی به العلّامو بنوره قد أشرق الإعتام
2- نشر الصّباح فغاب لیل أحمقو انجاب عن عین الوجود ظلام
3- رایاته رفّت بأنحاء الدّنی‌تزهوبها الأجواء و الأنسام

4- یا ابن الحداء به ترنّم رکبناو به العبادة و الصّلاة تقام
5- یا ابن الّذی هتفت تغنّی باسمه‌رغم المنیّة و السّیاط أنام

_____

(1)- الحداء: آوازی که ساربانان برای جلو راندن شتران می‌خواند.
(2)- عاشوراء فی الادب العاملی المعاصر؛ ص 183.
(3)- همان؛ ص 186.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:657 6- یا ابن الّذی ذهل الزّمان بکنهه‌و تحیّرت بصفاته أقوام «1» 1- ای پسر کسی‌که به نام جدّت که جهان به نورش منوّر گردیده است شناخته می‌شوی.
2- پیامبری که باعث شد صبح پدیدار گردد و شب ناپدید شود و از دیده‌ی هستی تاریکی رخت بربندد
3- او که پرچم‌های برافروخته‌اش در سراسر گیتی موجب فخر عالم و آدم است.
4- «یا ابن الحداء» با ندای تو کاروان بشریّت راه دین و حق را می‌پوید و با آهنگ تو نماز و عبادت برپا می‌گردد!
5- ای پسر کسی‌که مردی به اسم او آغاز می‌شود علی‌رغم مرگ و نیستی و تازیانه‌ی خوابها
6- ای پسر کسی‌که روزگار هرگز به کنه وجود او پی‌نبرده است و تمامی اقوام به صفات او متحیّر هستند!
***
1- إیه ابیّ الضّیم إنّ حیاتناموت و انّ نعیمنا أوهام
2- مولای من حاربتهم فی کربلاملأوا الرّبوع و کلّهم قمقام
3- فیزید عاد بألف ألف متاجرفاذا مضی جاء الوجود هشام
4- فلمن سأشکو غصّة قد أحرقت‌صدری و لیس لهم بها إلمام «2» 1- همانا زندگی ما به مرگ شبیه است و نعمت‌های ما جزء وهم و خیالی بیش نیست.
2- مولای من! هرکس‌که در کربلا با آنان جنگیدی گروهی بودند که همه آنان پست و فرومایه‌اند.
3- اکنون یزید نوعی با هزاران هزار کالا برگشته است و هشام بن عبد الملک دیگربار به سلطنت رسیده است (حسین ستیزان، عالم را پر کرده‌اند و مانند موجودات پست و موذی آفت جان عالم گشته‌اند)
4- پس من برای چه کسی از غصّه‌ای شکوه کنم که سینه‌ام را سوزانده است و مرحمی برای آن نیست.
***
1- عشق الرّعامة یا حسین من ابتلی‌شعبی بهم فهم له ظلّام
2- فلهم یتمزیق الصّفوف مآرب‌و لهم بخلق الشّائعات عزام

3- سکنوا البیوت فلم یعد لصغارناکوخ تلوذ برکنه و مقام
4- اکلوا المواسم لم یعد لبطوننامآء یسکّن جوفنا و طعام «3» 1- امت ما به چپاولگرانی گرفتار شده که بسیار به آنها ظلم می‌کنند
2- و همواره در فکر تفرقه و شکاف در بین صفوف مردم هستند
3- خانه‌های ما را ساکن شدند و برای ایتام و ضعیفان حتی کوخی قائل نیستند و تمام حقوق آنان را به غارت بردند و جز به ریاست نمی‌اندیشند.
4- همه چیزهای خوب را خوردند و برای ما نه آب و نه غذایی قائلند که ما را تسکین دهند و موجب آرامش ما باشند.
(همه چیزها را غارت کرده و برای خود برداشتند.)
***
_____
(1)- همان؛ ص 184.
(2)- همانجا.
(3)- همانجا.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:658 1- فبارض سینا هل سیصمد راقص‌و یحرّر القدس الشّریف طعام؟!
2- أ تعید للجولان سالف عزّه‌مزق هوت و هوی بها الإتهام؟!
3- و حمی الجنوب أیفتدیه مسمسربزعیقه ان هاجمت أخصام؟!
4- بلدی الّذی قدبیع لیس یعیده‌رقص الحبال و شهوة و وحام
5- فالجالسون علی الأرائک کلّهم‌باعوا الضّمیر و هدّهم إحجام
6- مهما سموا نحو العلاء فکلّهم‌مستأجرون، و کلّهم خدّام
7- لو یملأوا الدّنیا مجالس قمّةأقسمت أنّ القائمین قمام «1» 1- 4- در سرزمین سینا، بلندی‌های جولان، جنوب لبنان، حاکمان بی‌لیاقتی حکم می‌رانند که به‌واسطه‌ی آنان ذلّتی بر جهان اسلام وارد گشته و موجب تسلّط یهود بر آنان گردیده است. این حاکمان رقاصّان و اوباش و اراذلند که امید مقاومت از آنان نمی‌رود. آیا دلالان حاکم جنوب (لبنان) و بلندهای جولان برای بازپس‌گیری این سرزمین‌ها از دست یهود سرو صدا می‌کنند؟ این مسخره است!
5- مدعیان دروغین عرب بندبازان و هوسرانانی هستند که وجدان‌های خویش را فروخته‌اند
6- و اگر ترّقی و پیشرفتی در آنها دیده شود عاریتی و موقّتی است. آنها از خود چیزی ندارند و مزدوران بیگانه‌اند.
7- اگر دنیا را مجالس سران پر کنند بخاطر بی‌کفایتی آنان سوگند می‌خورم که در نهایت توده‌های مردم قیام‌کنندگان حقیقی‌اند.
***
1- فتثلّمت أسیافنا فی خیبرخجلا و غاب الفارس الضّرغام
2- و تساقطت أبطالنا فی کربلاو الذّلّ ساد فزلزلت أقدام

3- و تفرّقت أجنادنا مهزومةو الموت يعصف و النّساء عقام
4- الدّاء شرّش لم تفده تمائمو الطّبّ أعجز و الشّفاء عقام
5- مولای من ذاک الزّمان تهافتتأجيالنا، و تفشّت الأورام «2» 1- شمشیرهای برّان خیبری را می‌بینیم که از خجالت سوراخ‌سوراخ گردیده‌اند و از شیر یکّه‌تاز عرصه‌ی پیکار اثری نیست؛
2- پهلوانان در کربلا به خاک غلتیده‌اند و ذلّت و سستی بر همه‌چیز سیادت می‌کند ...
3- لشکریان پراکنده شده و نسیم مرگ وزیدن گرفته است. گویا زنان نیز عقیم گشته‌اند.
4- دیگر هیچ ورد و دارویی بر این بیماری اثر گذار نیست، و علم پزشکی نیز عاجز شده و شفا هم مفید فایده نیست
5- مولای من از آن زمان نسل‌های ما فریاد می‌زنند.
***
1- یا مهرقین علی الحسین دموعکمأسفا و هذی الحادثات جسام

_____
(1)- همان؛ ص 185.
(2)- همانجا.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:659 2- وطن یباع و یشتری و مواکب‌ضاعت و دین هزّه الإرحام
3- هل فیکم بطل یثور لعزّةسحقت و هلّا فارس مقدام؟!
4- هل رائح للّه یبغی جنّةفیها الثّمار تفیض و الأنعام؟!
5- هذی یدی إن کان منکم مخلص‌فأنا بکفّ الثّائرین حسام «1» (وی با تأسف و درد بر عزادران حسینی فریاد می‌کشد):
1- ای عزاداران بر حسین (ع) تا کی می‌گریید و این حوادث تلخ را مشاهده می‌کنید؟!
2- وطنی خریده و فروخته می‌شود و گروههایی از مردم روشن می‌شوند و دینی از آن بهره‌مند می‌گردد.
3- آیا در میان شما دلاوری نیست که به‌پا خیزد و برای عزّتی که پایمال شده است خونخواهی کند؟!
4- آیا بوی خوشی برای خداوند بهشتی باقی می‌گذارد که در آن حیوانات و میوه‌هایی باشد که از آن بهره برده شود؟!
5- اینک این منم! اگر در میان شما انسان مخلصی وجود دارد من ضمن اعلام آمادگی خود برای مبارزه فریاد «هل من ناصر» سر می‌دهم و تلاش می‌کنم که غیرت خفته‌ی محبّان حسین را بیدار و جنگاوران عرصه‌ی پیکار را به میدان بخوانم.

_____

(1)- همانجا.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:660

ياسر بدر الدّين

ياسر بدر الدّين به سال 1942 ميلادی در «نبطية» به دنيا آمد. ليسانس حقوق خود را از دانشگاه عربی بيروت گرفت. و به عنوان رئيس يکی از ادارات مجلس مصر منصوب گرديد. او در شبهای شعر بسياری شرکت جسته و می‌جويد و آثار او در نشريات لبنان منتشر می‌شود. برخی آثار او چنين است: «طيور بعد الطوفان»، «كتابة على حاشية الجرح».

ـ*ـ

1- غنّ يا شعر قد أسانی النّواح‌و امطری الحزن من دمی يا جراح
2- زرعتنی الآلام، لم تبق منّی‌فنصال فی مهجتی و رماح
3- كتب الحزن كلّ أوراق عمری‌فكتاب الأسی لقلبی مباح «1» 1- ای شعر؛ سروده شو! و ای زخم دل مرا بگريان! که در دل من کشمکش بزرگی برپاست.
2- دردها مرا از بين بردند و از من جز پوست و استخوانی ديگر چيزی باقی نمانده است.
3- حزن و اندوه بر اوراق عمر من نوشته شده و کتاب مصيبت بر قلب من است.

***

1- يا حسين الشّهيد عفوک انّالم نثر سيّدی بغير البكاء
2- يا حسين العظيم عفوک إنّاقد وهبنا التّراب للأعداء
3- فقتلناک من زمان مراراحين خنّا مناهج الأنبياء
4- و ارتضينا بذلّنا عنک دنياو مشينا فی موكب الجبناء «2» 1- ای حسين شهيد ببخشيد که ما تنها به عفو و گريه اکتفا نموده‌ايم.
2- ای حسين بزرگوار ببخشيد که ما خاک سرزمينمان را به دشمنان تسليم کرده‌ايم.
3- ما در هر زمان بارها تو را کشته‌ايم. هنگامی‌که به راه انبياء خيانت کرده‌ايم
4- و به ذلّت رضايت داده‌ايم و مسير فرومايگان را پيموده‌ايم. (شاعر وضعيت اسف‌بار و تحقيرآميز مسلمين را مشاهده می‌کند و اينکه دشمنان بر سرزمين‌های مسلمانان تسلّط يافته‌اند و آنان بر حسين (ع) به اشکی اکتفا نموده‌اند از حسين (ع) خجالت می‌کشد و از او عذرخواهی می‌کند.)

***

1- لست منّا، يا أروع الأولياءلست منّا، يا سيّد الشّهداء
2- أنت حرّ و نحن ذلّ عبيدأنت طهر و نحن نتن الوباء «3» 1- تو از ما نيستی ای پرهيزکارترين اولياء! تو از ما نيستی ای سيد الشهداء.

2- تو آزاده‌ای و ما علیل و برده هستیم. تو پاک هستی و ما وبازده. (به‌واسطه‌ی دوری از مرام حسین (ع) کابوس

_____

(1)- عاشوراء فی الادب العاملی المعاصر؛ ص 160.
(2)- همان؛ ص 191.
(3)- همان؛ ص 192.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:661
وحشتناکی بر جامعه‌ی مسلمین سایه افکنده است و این جامعه‌ی وبازده از پاکی حسین (ع) فرسنگها دور مانده است).
***
لبست بعدک القلوب سواداو سری الحزن فی عروق الدّماء
فجع الرّوض و الحمائم ناحت‌و بکت کلّ صخرة صمّاء «1» پس از تو، سیاهی قلبها را پوشاند و حزن در خون رگها سریان یافته است. باغها، کبوتران و حتی سنگ سخت بر تو می‌گریند.

_____

(1)- همان؛ ص 191.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:662

محمد علی شمس الدّین

محمد علی شمس الدین به سال 1942 میلادی در قریه «بیت یاحون» لبنان به دنیا آمد در رشته حقوق و تاریخ تحصیلات خود را به پایان رساند و به عنوان بازرس در سازمان تأمین اجتماعی مشغول به کار گشت. او در بسیاری از جشنواره‌های شعر و ادب شرکت کرده و می‌کند و از طلیعه‌داران تجدید شعر در لبنان محسوب می‌شود. برخی اشعار او به زبانهای اسپانیایی و فنلاندی ترجمه شده است. برخی از آثار او چنین است:
«قصائد مهربة الی حبیبتی آسیا»، «غیم لأحلام الملک المخلوع»، «أناديک یا ملکی و حبیبی»
ـ*ـ
1- هذه السّاحة للقتل و هذا جسدی،ساحة أخری لأحلام القتیل
2- حینما تنکسر الشّمس علی أعتابها،یسقط الظّلّ و برج المستحیل
3- و أنا أدلف من قاع السّماء،مرهفا أقرع فی الامطار دمعی و اغنّی:
4- أیّها الرّیح الیک المشتکی‌هجر الوصل زمان الفقراء
5- لیس فی خلجان عینیّ سوی رجع البکاءو علی الصّدر سوی لسع الدّماء
«1» 1- این صحنه‌ی کشتار کربلاست و این جنوب لبنان است که صحنه‌ی کشتار دیگری را نشان می‌دهد و جسم من بین کربلا و جنوب لبنان در حرکت است.
2- هنگامی‌که خورشید بر پیکر شهدا می‌تابد انسان گرمی خون‌های بر زمین ریخته را می‌تواند احساس کند و سرخی آن را می‌تواند ببیند.
3- زیر آسمان آهسته و با تأنی راه می‌روم و باران نیز همراه من می‌بارد و می‌خواند:
4- ای باد به سوی تو شکایت می‌کنم و از هجران در زمانه‌ی فقر و نیستی می‌نالم
5- اشک چشم من آمیخته با جوشش خون کربلاییان و جنوبیان است. کربلا در جنوب لبنان تمثل یافته. تو گویی اصلا بین این دو فاصله‌ای نیست و هر دو در یک صحنه هستند.
***
أنحنی للرّصاص، أنحنی للّذی جاء من جهة آمنه و أرفع کفّی إلی القلب، هذا أنا یا بلادی، و هذا أنا حینما قتلونی،ترکونی ثلاثا علی الرّمل دون غطاء «2»

_____
(1)- عاشوراء فی الأدب العاملی المعاصر؛ ص 230.
(2)- همان؛ ص 232.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:663
شاعر کربلایی چنین می‌سراید: من مورد اصابت گلوله قرار گرفته‌ام گلوله‌ای که از جهت امن آمد، و دستم را بر قلبم می‌گذارم.
این منم ای وطنم و این منم هنگامی‌که ظالمان مرا بی‌رحمانه می‌کشتند و بدون هیچ پوششی سه شبانه‌روز بر ریگهای صحرا رها می‌کردند.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:664

علی بدر الدّین

علی بدر الدین، به سال 1947 میلادی در شهر «حاروف» لبنان به دنیا آمد و در شهر «نبطیة» دوره دبیرستان را به پایان رساند و برای تحصیل علوم دینی به نجف اشرف رفت. او اندکی پس از بازگشت از نجف در شهر خود، در سال 1980 م ترور گردید. دیوان او به نام «سیدی أیها الوطن العربی» منتشر گردیده است.

-*-

هو الفجر یحبو الیه الرّجاه هو النّهر تحمله کربلاء الی القدس للأغنیات الظماء فها انّها کربلاء تبیح السّیوف لندز الحسین و تبنی علی الشّرق خیمتها الواعدة و ها انّها کربلاء، تهاجر من ادمع النّادمین و تصحو علی جبّة الفارس المشرقی «1» کربلای فلسطین سپیده‌دمی است که امید به آن می‌رود. او نهری است که کربلا آن را حمل می‌کند. به سوی قدس برای سیراب شدن. همانا آن کربلاست. شمشیرها را مباح می‌کنند برای نذر حسین و بر شرق عالم خیمه‌اش را بنا می‌سازند.

همانا آن کربلاست که از اشک و ندامت هجرت نموده و جبّه‌ی جنگاوران مشرق هوشیاری از سر گرفته است.

_____

(1)- عاشوراء فی الأدب العاملی المعاصر؛ ص 224.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:665

شیخ عبد اللّه العلائلی «1»

نویسنده و ادیب برجسته‌ی اهل سنت لبنانی است که در زمینه‌ی لغت، ادب، شعر و تاریخ قلم زده است. پدر شیخ، حاج عثمان علایلی است که در بیروت به کار تجارت مشغول بود. در سال 1894 میلادی با دختری به نام نفیسه ازدواج کرد و فرزندانی آورد. از جمله شیخ عبد اللّه که کوچکترین فرزند آنان بود. او در شب برافروخته شدن آتش جنگ جهانی اول، بیستم تشرین الثانی (نوامبر) 1914 میلادی، در یک محله‌ی توده‌ای فقیرنشین بیروت، در یک خانواده‌ی بازرگان و ثروتمند و از مادری تحصیل کرده به دنیا آمد. در پنج سالگی به مکتب‌خانه رفت و پس از آن در مدرسه‌ای با روش جدید به تحصیل مشغول شد و مقدمات و اصول زبان عربی و فرانسوی و تاریخ و جغرافیا و حساب را فراگرفت. در سال 1924 به قاهره عزیمت کرد. او وقتی وارد قاهره شد که جنبش فکری مصر در سه جهت حرکت می‌کرد: اسلامی و مصری- فرعونی و پیوند عربی. علایلی با وجود کمی سن وارد جریان‌های فکری و سیاسی شد و در آن حوادث فعالانه شرکت جست. جنبش اسلامی از بقیه‌ی جنبش‌ها فعالتر بود و بیشتر از هر چیزی در شعر آشکار شد و شاعران آن دوره خلیفه را عامل وحدت همه‌ی مسلمانان می‌دانست. علایلی دانشجو نیز در زمره‌ی همین جنبش قرار گرفت و تحت تأثیر اندیشه‌ها و آموزش‌های سید جمال الدین اسدآبادی (1838- 1897 م) قرار داشت. شیخ علایلی، سیّد جمال را گردبادی می‌دید که در قرن نوزدهم برخاسته ریشه‌ها و نهال‌های نهضت مصر و اسلام را کاشته است. علایلی نه تنها او را رهبری راستین و حقیقی بلکه شایسته‌ترین رهبری می‌دانست که شرق شناخته است و به رغم عمر کوتاه برق مانندش، همه‌ی شرق مدیون او هستند. علایلی تحت تأثیر مصطفی کمال هم بود و همانند او معتقد بود که دینداری و میهن‌دوستی همزاد و همراه یکدیگر هستند. لذا فعّالیّت دین را همانند فعالیت برای ریشه‌دار کردن میهن‌دوستی می‌دانست. شاید از این جهت بود که او را از طرفداران حزب وطنی دانسته‌اند.

به هر حال علایلی در الازهر از اساتید بزرگی استفاده کرد که غالبا از شاگردان سیّد جمال یا عبده بودند. او در ادبیات معتقد بود که ریشه‌های فرهنگ و ادب به سلسله درس‌هایی می‌رسد که در رأس آنها نهج البلاغه قرار داشته است.

علایلی در زمینه‌های مختلف کتاب نوشت و شعر سرود که از مهم‌ترین آنها می‌توان به کتابهای زیر اشاره کرد:

«تاریخ الحسین»، «سمّو المعنی فی سمّو الذّات»، «الموسوعة اللغویه»،

«مقدمة لدرس لغة العرب»، «المعری ذلک المجهول»، «مثامن الاعلی»، «شرح قسطل»، «شیوه بلاغت در نقد معنوی» و «برترین هدف در برترین نهاد».
علایلی در سال 1996 میلادی درگذشت. «2»
علایلی به حسین (ع) و قیام عاشورایی او عشق می‌ورزید. وی با شور و حال زائد الوصفی از امام حسین (ع) سخن می‌گوید و با تمام وجود در برابر عظمت او تواضع می‌نماید. او علاوه بر شعر و نثر زیبایی که در مورد امام حسین (ع) دارد، به تفصیل به بررسی و تحلیل حادثه‌ی کربلا و ریشه‌یابی آن پرداخته است. وی فلسفه‌ی قیام امام حسین (ع) را اعتراض به حکومت یزید

_____

(1)- وجه تسمیه‌ی خانوادگی علایلی، به گفته‌ی شیخ عبد اللّه؛ بدان جهت است که شجره‌ی خانوادگی آنان به علی بن ابی طالب (ع) می‌رسد و شاید این کلمه تصحیف شده‌ی «علی لی» ترکی باشد که در زبان ترکی «لی» نشان نسبت وابستگی شخص به شغل است و شیخ معتقد است که چنین ترکیبی به روزهایی می‌رسد که مصریان در شیوه‌ی عمومی زندگی و تحت تأثیر فرهنگ ترکان بودند. بنابراین نیای پیشین خانواده از اشراف قوم خود بوده است و شیخ عبد اللّه می‌گفت جدّه‌ی اعلای پدریش نیز از اشراف آل سراج حلب بوده است.
(2)- برترین هدف در برترین نهاد، مقدمه ص 10- 25 با تلخیص.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:666
می‌داند که ساختمان اساسی دین و حکومت اسلامی را برهم زده بود. از دیدگاه او، امکانات امام حسین (ع) برای ساقط کردن نظام حکومتی یزید کافی نبود، لذا با این قیام تنها درصدد رساندن پیام اعتراض خود به گوش حکومت و مردم عصر خود بود تا درصدد تغییر حکومت یزید برآیند. او از حسین (ع) پای‌بندی به اصول و حراست از آن را می‌آموزد، چنانکه حیات و مرگ را از او تعلیم می‌گیرد. او می‌بیند که حسین (ع) نقشه جاودانگی را برای همه قهرمانان مخلص تا ابد ترسیم نموده است. «1»
علایلی با تحلیل اوضاع زمان یزید، سکوت را بر هیچ انسان دیندار و آزاده‌ای جایز نمی‌داند. او می‌نویسد: برای همه‌ی متفکّران مسلمان آن روزگار ثابت شده بود که یزید، با توجه به اخلاق خاص و تربیت مشخص آن‌چنانی، وسیله‌ای است، و برای هیچ مسلمانی سکوت در آن موقعیت هرگز جایز نبود و وظیفه‌ی آنان مخالفت و اعتراض آشکار بود. در این صورت قیام حسین (ع) در حقیقت اعلام نامزدی خود برای حکومت نبود، بلکه ذاتا و بیش از هرچیز، اعتراض به ولایت یزید به شمار می‌رفت. گواه این ادّعا گفتار حسین (ع) به ولید است که چون از او خواست که بیعت

کند، فرمود: «یزید فاسقی است که فسقش برای خدا آشکار می‌باشد». «2»
معروفترین قصیده‌ی علایلی در رثای حسین (ع) «دمعة سنّی علی الحسین» می‌باشد و در حاشیه‌ای که بر عنوان قصیده‌اش نگاشته، به عزاداری شیعه اشاره می‌نماید و با عظمت از آن یاد می‌کند:
«شیعه هر ساله، یاد عاشورا را برای پندآموزی و یادآوری زنده نگاه می‌دارد، این مراسم از آن حیث بزرگ است که پر از موعظه و ذکر دلاوریها در مسیر جهاد است و چنین یادهایی موجب باروری روح‌های بزرگ می‌گردد. امروزه، چقدر ما به این بزرگداشتها، خصوصا در دوره‌ی انقلابی خویش نیازمندیم!»
باید به شعر علایی، پیش از آنکه از جنبه‌ی فن و به کارگیری صنعت‌های ادبی نگریسته شود، از جهت معنی و استفاده‌ی تحلیلی از قضایا و حوادث نگاه کرد، چراکه اشعار او به نثر منظوم یا شعر تعلیمی نزدیکتر است.
ـ*ـ
1- وقفت علی زمرة ثائرین یکاد الحفاظ یرامی الحمم
2- یقولون: ثأر لنا نائم‌نرید انتقاما یروّی الضرم
3- یروّی الضّلوع یعید النّخایروّی النّفوس یعید الشّمم
4- فقلت: الیکم و این التّرات؟!قالوا جمیعا: طواها الرّمم
5- فقلت: الیکم لماذا الحفاظ؟!هل فی القبور هوی ینتقم؟!
6- هناک الاله الیه القضاالیه العدالة فی المحتکم
7- فقالوا و ألووا الیّ الرّؤوس...: رأیت الأمور بعین أمم! «3» 1- 4- در میان گروهی از انقلابیون اطراف قبر حسین (ع) ایستاده بودم که با فریاد و خروش به دنبال خونخواهی از حسین (ع) بودند. من می‌دیدم که این خشم و خروش می‌رود تا سیاهی‌ها را بدرد و عظمت و فخر گذشته را باز آورد.
5- (آنها گفتند می‌رویم تا سیاهی‌ها را بدریم و ریسمان کهنه و پوسیده را پاره کنیم.) از آنان درباره‌ی مسئله خونخواهی

---

(1)- الامام الحسین، ص 350.
(2)- برترین هدف در برترین نهاد؛ ص 88 و 89.
(3)- الامام الحسین؛ ص 109 و 110.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:667
سؤال کردم. که این خونخواهی برای چیست؟ آیا در دل خاک عشقی نهفته است و این‌چنین شما را به انتقام فرامی‌خواند که شما می‌خواهید انتقام او را بگیرید؟
6- سرنوشت خویش را به خدا بسپارید که او بهترین حاکم است!

7- آنان به من اشاره کردند که: «از امور مشاهده‌ی عمیق و نزدیک داشته باش».
***
1- نحیّی الکرامة فی شخصهانحیّی البطولة فی ذا العلم
2- نحیّی الحقیقة فی نبلهانحیّی الفداء نحیّی الحطم
3- نحیّی ضمیرا سما طهره‌نحیّی ضحیّة حق عزم
4- نحیّی الطّهارة فی بیتهاإطار الطّهارة قدس و دم
5- نحیّی مثالا أجاب النّدافکان فداء کرمز الحرم
6- أجاب و یا روعة للجواب‌إذ قال مرحی بسکنی الرجم
7- و فیه افتداء حقوق غدت‌تنّ بلیل اذا ما اعترم
8- و فیه نداء یفلّ قوی‌ظلوم غشوم اذا ما احتکم
9- و فیه نداء أیا الظّالمین‌رویدا رویدا فللحقّ یوم
10- و فیه هزیم کصوت الرّعودو یوم الحقیقة یوم حسم «1» مفهوم: (عزاداری‌ها و خونخواهی‌های عاشوراییان به منظور تشفی و انتقام نیست) بلکه ما به‌وسیله‌ی آن کرامت‌ها و دلاوری‌ها و حقیقت‌ها و پاکی‌ها و اصالت‌ها را زنده کنیم و هدف احیای آنهاست و بدین‌وسیله ندای امام حسین (ع) را در روز عاشورا که هشداری به ستم‌پیشگان است را استجابت می‌کنیم:
«آهسته‌تر، دست بدارید، که روز حق خواهد رسید.»
روزی برّنده که صدای شکست باطل را چون رعد به گوش جهانیان خواهد رساند.
***
1- فطرّبت لمّا فهمت الرّموزو ارسلت دمعی فوق الرّمم
2- «ابازیت» «2» مجد لحیّیکم‌و نعم الخشوع بذکری العلم «3» 1- من تازه شیفته و حیران شدم هنگامی‌که رمز و راز این حرکت (حرکت شیعه در عزاداری‌ها و سوگواری بر امام حسین «ع») را فهمیدم و اشکم را بر استخوان‌های پوسیده جاری می‌کنم.
2- این انقلاب ماندگار در تاریخ را برای شما زنده می‌کنم. این خشوع در برابر چنین اسطوره‌های بزرگی و نشانه‌های هدایت چه شیرین و گواراست.
***
1- و یا کربلا، قد صرت قبلة کلّ ذی‌نفس تصاغردون مبدئها الدّنا

_____
(1)- همان؛ ص 109 و 110.
(2)- ابازیت: جمع ابزیت: انقلابی ماندگار در خاطره‌ی تاریخ.
(3)- الإمام الحسین؛ ص 110.

2- و یا کربلا، قد حزت مجدا مؤثّلاو حزت فخارا ینقضی دونه المدی
3- فخار لعمری سطّرته ضحیّةفکان لمعنی المجد اعظم مجتلی
4- فللمسلم الاسمی شعار مقدس‌هما قبلتان للصّلاة و للإبا «1» 1- ای کربلا! تو ملجأ و قبله‌ای برای حیات آزادمنشانه و زندگی حقیقی هستی! (اگر انسان تو را مبدأ و قبله‌ی آمال خود قرار ندهد حقیر و فرومایه خواهد بود)
2 و 3- ای کربلا! درخشندگی و جذبه‌ی رموز و نمادهای تو به حدّی است که تو ملجأ و قبله‌ی زندگی حقیقی هستی
4- پس مسلمان رشید دو قبله دارد، «کعبه» قبله‌ی نماز و عبودیت او، و کربلا قبله‌ی سازش‌ناپذیری و ایستادگی اوست.
***
فماطلّ دمّ جری فی الثّریصیح مدی الدّهر: یااللهمم
یصیح بصوت رعود رعوبیهزّ قرار النّفوس الرّکم «2» خون‌های به زمین ریخته شده در طول روزگاران، همت‌های عالی را به طغیان می‌خواند و با صدای رعدآسای خویش سکون جان‌های بسیاری را بر هم می‌زند و آنها را به تکان می‌آورد.

_____
(1)- همان؛ ص 109.
(2)- همان؛ ص 110.

عبّود الاحمد النجفی

عبّود الاحمد النجفی به سال 1367 ه. ق. در نجف به دنیا آمد. دوره دبیرستان را به پایان برد و سپس به شغل آزاد روی آورد. در آغاز به شعر محلی علاقه نشان داد اما پس از مدتی به شعر کلاسیک و شعر آزاد نیز همت گمارد. او با برخی مؤسسات پژوهشی و انجمنهای شعری همکاری می‌نماید. مجموعه شعری او با عنوان: «اهتزاز الذاکرة» منتشر گردیده است.

-*-

1- سوف تجتاح فی غد معقل الظّلم‌و تنهار أعرش نکرات

2- و ستبقی الدّماء مادام فیهاصحوة الدّین و الفدا و العظات

3- و ستبقی الدّماء أغلی وجودامن حیاة یعیش فیها الجناة «1» 1- به زودی طومار ظلم در هم پیچیده خواهد شد

2- و خون‌هایی که بیداری دینی و ایثار را به ارمغان می‌آورد، دائمی و ماندگار است.

3- و خون همواره باقی می‌ماند و باعث می‌شود که حیات ادامه داشته باشد.

_____

(1)- لیلة عاشوراء؛ ص 301.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:670

مصطفی جمال الدّین

وی به سال 1927 میلادی در قریه‌ی «المؤمنین» عراق به دنیا آمد و به نجف برای تحصیل علوم دینی هجرت کرد، دروس آکادمیک را نیز ادامه داد و موفق به کسب مدرک فوق لیسانس در شریعت اسلامی از دانشگاه بغداد گردید. سپس در همین رشته ادامه تحصیل داد و به درجه دکتری نائل آمد. او به تدریس در دانشگاه بغداد مشغول گردید و به عنوان رئیس جمعیت «الرابطة الأدبیة» در نجف برگزیده شد. جمال الدین در سال 1998 م وفات یافت. برخی از آثار او چنین است: «البحث النحوی عند الأصولیین»، «القیاس حقیقته و حجیته» و غیرها.

ـ*ـ

1- ذکری الإباء یری المنیّة ماؤهاأصفی من النّبع الذّلیل و أعذب
2- ذکراک مدرسة الّذین تعرّضواللسّوط یحکم فی الشّعوب فأرعبوا
3- إیها أبا الأحرار أیّ کریمةتبنی الخلود و لیس منک لها أب «1» 1- شلاق‌خوردگان اعصار در اقتدای به امام (ع)، جام مرگ را گواراتر و صاف‌تر از چشمه‌های ذلّت‌بار زندگی می‌شمارند.
2- درسی که تو می‌آموزی مدرسه‌ی کسانی است که در طول تاریخ به ملّت‌ها تعرّض می‌کنند و وحشت‌زده می‌شوند.
3- ای پدر همه‌ی آزادگان! چه آزاده‌ای یادش و نامش جاودان می‌ماند که تو بزرگ همه‌ی آزادگانی!

***

1- انا لست شیعّیا، لأنّ علی فمیذکر الحسین اعید فیه و أطنب
2- و لأنّ فی قلبی عصارة لوعةلأساه تذکرها العیون فتسکب
3- و لأنّ أمّی أرضعتنی حبّهو لأنّه لأبی و جدّی مذهب!
4- لکنّنی أهوی الحسین لأنّهللسّالکین طریق خیر أرحب
5- أ أکون شیعته و قد أخذ الهویقلبی بغیر طریقه یتنکّب؟!
6- و أکون شیعته إذا لاقیتهو أنا لروح یزید منه أقرب! «2» 1- من شیعه نیستم زیرا که بر زبانم ذکر حسین جاری است در حالی‌که نشانه‌ی حبّ حسین پیمودن راه اوست
2- من قلبم از مسیر او فاصله گرفته (زبان نالان و چشم گریان نشانه‌ی عزای حسین نیست).
3- من به این خاطر شیعه هستم که مادرم مرا بر حبّ حسین شیر داده و پدرم و جدّم بر مذهب او هستند.
4- امّا من حسین را دوست دارم زیرا او برای سالکین بهترین و هموارترین راه است.

5- آیا من شیعه هستم. در حالی‌که هوای نفس قلب مرا فراگرفته و من به راه دیگری غیر از راه حسین (ع) می‌روم
6- آیا من شیعه هستم در حالی‌که هنگامی‌که او را ملاقات کنم به روح یزید نزدیکترم تا به حسین (ع)!
(شیعیانی که از مسیر حسین (ع) فاصله گرفته‌اند به روح یزید نزدیکتر هستند).

_____
(1)- دیوان مصطفی جمال الدین؛ ص 506.
(2)- همان؛ ص 507 و 508.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:671

محمّد مهدى الجواهرى

اشاره

محمّد مهدی فرزند شیخ عبد الحسین نجفی معروف به جواهری ملک الشعرای شیعه و از علمای ادب عصر حاضر که به سال 1317 ه. ق. در نجف اشرف متولد شد. وی ایرانی‌تبار بود. ولادت او در خاندان علم بود. جدّ بزرگ او شیخ محمّد حسن صاحب کتاب معروف «جواهر الکلام» است و ازاین‌روست که این خانواده به صاحب جواهر و به مرور زمان به «جواهری» و «جواهر الکلام» شهرت می‌یابد. محمد مهدی به دلایل گوناگونی از مسیر پاک خاندان خویش فاصله می‌گیرد. گاه به سوسیالیست متمایل می‌شود، و گاه نیز به لاابالی‌گری کشیده می‌شود ولیکن مانند برخی دیگر از شعرای معاصرش چندان به دشمنی و مخالفت با دین شناخته نمی‌شود، در برخی اشعارش نیز به مسلمان بودن خویش افتخار می‌کند و قصایدی در امور دینی می‌سراید. «1»

وی از کودکی به سرودن شعر روی آورد و نزد بزرگانی بسیار درس خواند. قوّت شعر، متانت الفاظ و استحکام معانی در قصایدش او را زبانزد ادبای معاصر نموده است، به‌گونه‌ای‌که او را «متنبّی عصر» حاضر نامیده‌اند و برخی ناقدین مانند «علی جواد الطاهر» او را بزرگتر از آن دانسته‌اند که در مقوله‌های درسی بگنجد «2»

همه‌ی آلودگیها و تیرگیهایی که برخی جریانات انحرافی در او به‌وجود آورد، نتوانست فروغ تابناک حسین (ع) را که از کودکی با گوشت و خونش عجین گشته بود، خاموش سازد، این شعله‌ی پنهان هرازگاهی او را به خویش می‌خواند و با نمایاندن جلوه‌ای از حقیقت خویش، او را به تسلیم و تواضع می‌کشاند.

بارقه‌ای از این دست، سروده‌ی زیبای او را در اظهار عشق و علاقه به حسین (ع) جاودانه ساخت.

قصیده‌ی «آمنت بالحسین» یکی از قصاید درخشانی است که با صفا و صداقت از حسین (ع) و با حسین (ع) سخن گفته است. ابیات در عین سادگی و روشنی از صنایع محکم ادبی برخوردار می‌باشد. این اشعار از چنان استقبالی در میان مردم برخوردار گردید که آن را با آب طلا بر در ورودی حرم امام حسین (ع) نوشتند.

جواهری تلاش می‌کند در یادآوری روز عاشورا و آنچه بر اهل بیت گذشت، ماجرا را به دور از نقل راویان و پاک از عنادی که روزگار بر آن نشانده است، جستجو نماید.

برخی از آنچه را که از کودکی و ایام عزاداری ابا عبد اللّه (ع) به خاطر

دارد برایش قابل توجیه نیست. او عزاداری‌های ظاهری و تهی از معنی را از سیاست‌بازانی می‌داند که در ادامه‌ی جنایات خویش نسبت به محبّین امام حسین (ع) رنگ دلخواه خود را به این مراسم پاشیده‌اند. رنگی که به ظاهر دلپذیر و مردم‌پسند است.
آنچه به وضوح شعر «جواهری» را ممتاز می‌سازد، صدق عاطفه و گفتار اوست. از آنچه در درون او را به جدال و کشمکش وا می‌دارد، بی‌پیرایه سخن می‌گوید، در اثبات آنچه پذیرفته و نفی آنچه را پرده‌ای بر حقایق می‌شمارد به صراحت احتجاج می‌کند.
جواهری سفری به ایران داشت و در این سفر با مدین الموسوی شاعر و ادیب معاصر عرب مؤانست و همراهی داشت به او گفت: «این قصیده مرا به بهشت می‌برد، مگر بهشت فقط برای کسانی است که نماز می‌خوانند و روزه می‌گیرند، من به راه خاص

_____

(1)- رحلتی مع الجواهری، مجله القصب، السنه الثالثه، العدد الحادی عشر؛ ص 55 و 56.
(2)- همان؛ ص 55.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:672
خودم اعتقاد دارم. این قصیده در دل من جای دارد و هرگاه با خود خلوت می‌کنم آن را زمزمه می‌کنم». «1»
محمد مهدی پس از اخذ مقدمات، ادب و صرف و نحو و منطق و حساب و علوم غریبه و معانی بیان و فقه و اصول را از علمای عصر خویش فراگرفت. جواهری در شعر و ادب عرب از تمام شعرای آن دیار پیشی گرفت و شیوه‌های عالی و قدرت بیان او در جهان عرب نظیر نداشت و بزرگان شعرای عرب را حیرت‌زده نمود و مجذوب خود کرد، امروزه از مصر و شمال آفریقا گرفته تا سوریه و لبنان و سایر کشورهای عربی همه‌ی شعرا در مقابل او سر تعظیم فرود آورده و سبک او عظمت مکتب ادبی تشیّع را منعکس می‌کند.
جواهری یکی از شاگردان مدرسه‌ی شیعی است. او را بلبل العراق و آوازه‌ی فرات می‌خوانند. شیخ جعفر آل محبوبه او را ستوده می‌گوید «2»: قبل از ده سالگی سرودن شعر را شروع کرد و در جرگه‌ی شیوخ نظم وارد شد و از همه سبقت گرفت و یکّه تاز میدان ادب گردید و اضافه می‌کند که اگر او نجفی و فراتی نبود در جهان درفش ادب و پرچم شعر را به نام او می‌افراشتند و او را در اعلا مکان جای داده و بر همگان مقدمش می‌داشتند و به حق می‌گویم و هر منصفی قبول دارد که وی ملک الشعراء است.
جواهری به ریاست تشریفات دربار سلطنتی عراق انتخاب شد و سپس از

مقام خویش استعفا کرد و بعدها روزنامه‌های الفرات، الانقلاب، الرأی العام، البغدایه و الجهاد را به تناوب منتشر کرد که اغلب به‌وسیله‌ی دولت عراق تعطیل می‌شد.
در سال 1366 ه. ق. به عضویت مجلس شورا انتخاب گشت و بر اثر اختلاف شدید با دولت عراق نزد دوست خود دکتر طه حسین در مصر پناه برد و پس از مدتی مجددا به عراق بازگشت و بعد به دولت سوریه پناهنده شد جواهری آثار بسیاری از خود باقی گذاشته است که از مشهورترین آنها «برید العورة»، «حلیة الادب» در دو جلد، «دیوان بین الشعور و العواطف»، «دیوان الجواهری» در دو جلد، «دیوان الجواهری» در چهار جلد، «قصائد مختاره»، «المجموعة الشعریه» در دو جلد و ....
در سال 1924 میلادی به ایران سفر کرد. دومین سفر او در سال 1926 میلادی انجام گرفت. محمد مهدی در سال 1997 میلادی وفات یافت.
-*-
و قدّست «ذکراک»، لم انتحلثیاب التّقاة و لم ادّع «3» تقدیس من از حسین (ع) از صورت‌های ساختگی و ادعاهای تقواپیشگی مبراست.

اظهار عشق و علاقه به حسین (ع):

1- فداء لمثواک من مضجع‌تنوّر بالأبلج الأروع
2- بأعبق من نفحات الجنان‌روحا، و من مسکها أضوع
3- ورعیا لیومک یوم «الطفوف»و سقیا لارضک من مصرع

_____
(1)- همان؛ ص 109.
(2)- ماضی النجف و حاضرها؛ ج 2، ص 136.
(3)- ذکریاتی؛ ج 1، ص 575.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:673 4- و حزنا علیک بحبس النّفوس‌علی نهجک النّیّر المهیع «1» 1- فدای جایگاه تو که همه‌جا را به روشن‌ترین شکل روشن کردی
2- با خوش‌بوترین بو از نفحات بهشتی و از خوش‌بوترین عطر آن به بالاترین جایگاه روشنی
3 و 4- و در رعایت روز تو که روز طف است و آبیاری زمینت با اشک دیده و غم اندوه بر تو به خاطر حبس جانها بر راه روشن و وسیع تو حرکت می‌کنم!
***
1- و عفّرت خدّی بحیث استراح‌خدّ تفّری و لم یضرع
2- و حیث سنابک خیل الطّغاة‌جالت علیه و لم یخشع
3- و خلت و قد طارت الذّکریات‌بروحی إلی عالم ارفع
4- و طفت بقبرک طوف الخیال‌بصومعة الملهم المبدع
5- کأنّ یدا من وراء الضّریح‌حمراء «مبتورة الإصبع»
6- تمدّ إلی عالم بالخنوع‌و الضّیم ذی شرق مترع
7- تخبّط فی غابة أطبقت‌علی مذئب منه أو مسبع
8- لتبدل منه جدیت الضّمیربآخر معشوشب ممرع
9- و تدفع هذی النّفوس الصّغارخوفا إلی حرم أمنع «2» 1 و 2- گونه را غرقه در خاکی می‌سازم که چهره‌ی سازش‌ناپذیر امام (ع) بر آن افتاده است و سم ستوران بر آن فرود می‌آید. ولی هرگز تن به خواری نداد.
3- این یادها و یادآوری‌ها مرا به عالمی دیگر پرواز می‌دهد.
4- و در خیال خود قبرت را طواف می‌کنم خاک مدفنت را می‌بویم و نسیم کرامتش را استشمام می‌کنم.
5- 7- من دستی خونین با انگشتان بریده را می‌بینم که از درون ضریح به سوی این عالم پست و مملو از ظلم و طغیان، دراز می‌شود

8 و 9- و می‌خواهد جان‌های خالی از وجدان و نفوس حقیر را به آبادی و حریم امن رهنمون گردد.
***
1- و یا واصلا من نشید الخلودختام القصیدة بالمطلع
2- یسیر الوری برکاب الزّمان‌من مستقیم و من اظلع
3- و انت تسیّر رکب الخلودما تستجدّ له یتبع «3» (سرود جاودانگی حسین (ع) در حرکت مداوم او در خلق است) ای کسی‌که مردم را بر مرکب زمان نشانده‌ای و آنان را به سمت جاودانگی سوق می‌دهی و دست همه را می‌گیری و هرآنچه از راه می‌رسد نیز تابع این اصالت است و به دنبال آن روان است.
***
_____
(1)- همان؛ ص 573.
(2)- همان؛ ص 537 و 538.
(3)- ذکریاتی؛ ج 1، ص 575.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:674 1- تمثّلت یومک فی خاطریو ردّدت صوتک فی مسمعی
2- و محّضت أمرک لم أرتهبنقل «الرّواة» و لم أخدع
3- و قلت لعلّ دویّ السّنین‌بأصداء حادثک المفجع
4- و مارتّل المخلصون الدّعاةمن «مرسلین» و من «سجّع»
5- و من «ناثرات» علیک المساءو الصّبح بالشّعر و الأدمع
6- لعلّ السّیاسة فیما جنت‌علی لاصق بک او مدّعی
7- و تشریدها کلّ من یدّلی‌بحبل لأهلیک أو مقطع
8- لعلّ لذاک- و کون الشّجیّ‌ولوعا بکلّ شجا مولع
9- یدا فی اصطباغ حدیث «الحسین»بلون أرید له ممتع
10- و کانت و لمّا تزل برزةید الواثق الملجأ الألمعی
11- صناعا متی ما ترد خطّةو کیف و مها ترد تصنع «1» روز تو در خاطر من چون واقعه‌ای زنده است و صدای تو در گوش من همواره جاری است و من تنها به نقل راویان فریب نمی‌خورم و حقیقت را جستجو می‌کنم و معتقدم که گذشت سالها، گردوغبار روزگار را بر این حادثه نشانده است. گرچه در خاطر من از کودکی مواردی از ایّام عزاداری ابا عبد اللّه به جای مانده که برایم قابل توجیه نیست.
در پشت مراسم عزاداری‌های ظاهری و تهی از معنی دستهای سیاستمداران زیرکی است که از عشق مردم سوءاستفاده نموده و سعی در رنگ‌آمیزی عاشورا به میل خویش می‌نمایند. رنگی که به ظاهر دلپذیر و مردم‌پسند است. آنها، با این سیاست، هدف والای حسین (ع) را در لابلای غوغای عزا، خاموش می‌نمایند و می‌خواهند آنان که به ریسمان او چنگ

زده‌اند را از او جدا کنند.
چیره‌دستان زیرکی که از اندوه دردناک عشاق برای مقاصد خود بهره جسته‌اند و سوگواری‌های تصنعی و آمیخته با سجع و پریشان نمودن مو و ... غباری را بر حقیقت بزرگ عاشورا پوشانده است.
***
12- و لمّا ازحت طلاء القرون‌و ستر الخداع عن المخدع
13- اريد الحقيقة فی ذاتهابغير الطّبيعة لم تطيع
14- وجدتک فی صورة لم ارع‌باعظم منها و لا اروع «2» من زنگار سالیان متمادی و حجاب پرده‌های نیرنگ را از چهره عاشورا به سویی می‌زنم و به دنبال حقیقت حقیقی حسین (ع) که از همه‌ی تصنعات به دور است، می‌گردم و او را چنانکه هست می‌یابم، شخصیتی که هرگز کسی را به هیبت و جذابیت او، ندیده‌ام.
***
15- تقحّمت صدری و ريب الشّکوک‌يضجّ بجدرانه الأربع

---

(1)- همانجا.
(2)- ذکریاتی؛ ج 1، ص 575.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:675 16- وران سحاب صفيق الحجاب‌علیّ من القلق المنزع
17- وهبّت رياح من الطّيّبات‌و الطّيّبين و لم يقشع
18- إذا ما تزحزج عن موضع‌تأبّی و عاد الی موضع
19- و جاز بی الشّکّ فيما مع«الجدود» الی الشّکّ فيما معی
20- الی أن أقمت عليه الدّليل‌من «مبدأ» بدم مشبع
21- فأسلم طوعا اليک القيادو اعطاک اذعانه المهطع
22- فنوّرت ما اظلمّ من فکرتی‌و قوّمت ما اعوجّ من أضلعی
23- و امنت إيمان من لا يری‌سوی «العقل» فی الشّک من مرجع «1» در حالی‌که شک، دیوانه‌وار خود را به چهار دیواری سینه‌ام می‌کوبد، یاد حسین (ع) دلم را مالامال می‌سازد، این یاد پاک، ابر حجاب‌گونه‌ای را که وحشت و نگرانی بر او پوشانده به یک‌سو می‌زند، اما هربار از جهتی کنار می‌رود و جهتی دیگر را می‌پوشاند، نوگرایی و تجدّد روزگار بر پرده‌های تردیدم می‌افزاید و نمی‌گذارد نسیم‌های پاکی که از انفاس قدسی برمی‌خیزد، این غبار را بزداید، تا اینکه دلیلی محکم و بنیادین که با خون سیراب گردیده است مرا به تسلیم می‌کشد، طوق انقیاد به گردنم می‌نهد و به او با تعقّل و منطق ایمان می‌آورم.

---

(1)- همانجا.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:676

یقین البصری

یقین البصری به سال 1370 ه. ق. در بصره به دنیا آمد، در همانجا دوره‌ی نخست تحصیل را به پایان برد و در سال 1391 هجری وارد دانشکده قانون بغداد شد. او در جشنها و انجمنهای ادبی بسیاری شرکت جسته است. دیوان شعر و کتابهای دیگر او خطی می‌باشد.
ـ*ـ
1- یا دهر بئس خلیل أنت منطویاعلی مخالب ذئب فاعلا عجبا
2- لم ترع أیّ ذمام حقّ صاحبه‌عن الحتوف و ترضی الزّیف و الرّیبا 1 و 2- ای روزگار! تو چه بد دوستی هستی و این رسم پیمان‌شکنی و بی‌وفایی و گرگ صفتی و تزویر و دروغ را مانند یک قاعده‌ی ثابت و دردناک در همه‌ی زمانها به نمایش گذاشتی. «1»

_____
(1)- لیلة عاشوراء؛ ص 407.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:677

ناجی الحرز

وی به سال 1379 ه. ق. در «المبرّز» از نواحی «الاحساء» به دنیا آمد و از دوازده سالگی به سرودن شعر روی آورد. او در محافل ادبی و دینی بسیاری مشارکت جسته است. برخی از آثار او چنین است: «دیوان نشید و نشیج»، «دیوان یا حبیبی یا محمّد» و «الامام علی فی وجدان الشاعر».

-*-

1- أليلة يوم عاشوراء عودیبكلّ الصّحو و الهمم العظام
2- أعيدی فتحک القدسیّ زهواحسينيا على الدّاء العقام
3- و صبّی النّور فی شرق و غرب‌و ليس على عراق أو شآم
4- فقد عمّ الظّلام و عاد حيّاأبو سفيان ينفخ فی الظّلام «1» 1 و 2- ای شب روز عاشورا برگرد! با همه‌ی بیداری و بیدارکنندگیت باز هم برگرد! تا بر درد جانکاه و بیماری سخت، درمان باشی.
3- و شرق و غرب را فراگیر و تنها به شام و عراق اکتفا نکن.
4- زیرا که بازنده شدن دوباره‌ی ابوسفیانها در کشورهای اسلامی نیاز به عاشورای دیگری است.

_____

(1)- ليلة عاشوراء؛ ص 378.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:678

فرات الأسدی

فرات الأسدی به سال 1380 ه. ق. در خانواده‌ای اهل علم و مشهور در عراق به دنیا آمد. مراحلی از دروس جدید و قدیم را پشت سر نهاد و به شعر و ادب روی آورد. او مشارکت فعّالی در انجمن‌های ادبی و فرهنگی داشته و دارد و هم‌اکنون مدیریت «دار الأدب السلامی» و «المکتبة الأدبیه» را عهده‌دار می‌باشد. برخی از آثار او از این قرار است: «ذاکرة الصمت و العطش» «صدقت الغربة یا ابراهیم» و «النهر وجهک».

-*-

1- و یشیدوا بالتّقی دولتهم‌آخر الدّهر انتصافا و سجالا

2- و إمام الحقّ فی أشیاعه‌یطلب الثّارات زحفا و اقتتالا «1» 1- دولت امام زمان (عج) در آخر الزمان قوّت قلبی برای دلهای مبارزان است؛

2- و امام حق همراه اصحابش خون حسین (ع) و کشته‌شدگان کربلا را طلب می‌کند.

_____

(1)- لیلة عاشوراء؛ ص 314.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:679

عبد الکریم آل زرع

عبد الکریم آل زرع به سال 1381 ه. ق. از توابع قطیف به دنیا آمد و به دروس حوزوی مشغول گردید. او اکنون در شرکت «ارامکو» مشغول به کار است و از افراد فعّال در جشنواره‌های ادبی و کنفرانسهای دینی به‌شمار می‌رود. اکثر دیوان شعر او در مورد اهل بیت (ع) می‌باشد.

-*-

و یا عنصر الالطاف من روح احمدبأوردة الدّنیا یکلّلها الخصبا

و یا عبقا من رحمة الوحی فاتحاتتشّق منه الماحل النّسم الرّطبا «1» ای کسی‌که عنصر الطاف از روح رسول خدا (ص) هستی و ای کسی‌که از رحمت وی سرچشمه می‌گیری. نسب تو به حدّی بالاست که اگر کسی از آن برخوردار باشد و به آن اتّصال داشته باشد به شرافت بالایی دست خواهد یافت.

***

یومک الصّارب فی التّاریخ إعلان بتبدید الظّلام یومک الثّائر للثّورة بدء لاختام یا عظیما ضرب القفّاز فی وجه اللّئام یا اماما حمل الایمان فی وجه الحسام کربلاء: ثورة تصفعنا فی کلّ یوم کلّ عام ثورة کانت و ها نحن ألوف فی الرّغام «2» روز تو در تاریخ هشداری است برای مبارزه با ظالمان

و روز خونین تو شروعی است برای انقلابات بعدی (روز حسین مقاومت را زنده می‌دارد و امید آغازگری از عاشورا و کربلا می‌باشد) ای بزرگی که کار تو مشت آهنینی بر صورت ملامتگران بود.

ای اماما! تو ایمان را به‌وسیله‌ی شمشیر بزّان حفظ کردی.

کربلا:

انقلابی که در هر روز هر سال ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

انقلابی که بوده و اکنون هزاران انسان از آن درس می‌آموزند.

_____

(1)- لیلة عاشوراء؛ ص 281.

(2)- همان؛ ص 158.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:680

یوسف الصّائغ

یوسف الصّائغ، شاعر و نویسنده مسیحی عراق است که در سال 1933 میلادی به دنیا آمد. از «دار المعلمین العالیه» بغداد فارغ التحصیل شد و در دوره متوسطه به تدریس مشغول گردید، او سپس به کار در نشریات و سپس دانشگاه روی آورد. برخی آثار او چنین است: «سیّدة التفاحات الاربع» «اعترافات مالک بن الرّیب».

ـ*ـ

أقول لاصحابی: ارفعونی ... فإنّنی أکون فی مخیّم الحسین حینذاک طفلا بینکم یذبح مرّتین و عندما یطلب منه أن یموت مرّة أخری یرفع إصبعه «1»

(شاعر از این همه مظلومیت در خیمه حسین (ع) می‌گوید):

به یارانم می‌گویم: مرا بلند کنید که همانا من در آن لحظه در خیمه‌ی حسین بودم که طفلی را در بین آنان دیدم که دو بار ذبح شد و در آن هنگام نیز از او درخواست می‌کرد که بار دیگر بمیرد. (هیچ صحنه‌ای برای ترسیم مظلومیت مسلمین در عصر حاضر و بیان شدّت ظلم حاکمان، گویا تراز شهادت مظلومانه حسینیان خصوصا طفل شیرخوار و بی‌گناه او نیست).

_____

(1)- من قصیدة بعنوان «اعترافات مالک بن الرّیب».

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:681

مظفّر النّواب

مظفر النّواب به سال 1934 میلادی در بغداد به دنیا آمد و 2 سال زودتر از معمول کودکان دیگر بخاطر تغییر تاریخ ولادت به مدرسه رفت. او به دانشکده ادبیات بغداد راه یافت و مدتی به تدریس در دبیرستانها اشتغال داشت، بعد از سال 1958 به عنوان بازرس در مدیریت بازرسی وزارت آموزش و پرورش مشغول گردید. در سال 1963 م بعد از درگیری سیاسی شدید بین ملی‌گراها و کمونیست‌ها مجبور به فرار از عراق شد. او مدتی در سوریه و یونان اقامت گزید و سپس به فرانسه رفت و از دانشگاه «فانسان» فوق لیسانس گرفت. او هم‌اکنون نیز بین کشورهای مختلف در رفت‌وآمد است. برخی آثارش چنین است: «المساورة أمام الباب الثانی» «وتریات لیلیة».

-*-

هل عرب أنتم؟!!! و «یزید» علی الشّرفة یستعرض ... لجیش الرّده!! هل عرب أنتم؟!! و اللّه أنا فی شکّ من بغداد الی جدّة هل عرب أنتم؟! و اراکم تمتهنون اللّیل علی أرصفة الطّرقات الموبوءة ایّام الشّدة؟! «1» آیا شما عربید؟ در حالی‌که یزید به شریف‌ترین انسانها تعرض کرده است؟ آیا شما عربید؟ به خدا قسم من در شک هستم. از بغداد تا جده! آیا شما عربید؟

من شما را می‌بینم که شب را به خدمت می‌گیرید و بر راههای وبازده در روزهای سختی حرکت می‌کنید!

(شاعر یزیدیان زمان را با الفاظ بسیار شدید دشنام می‌گوید)

***

أنا أنتمی للفدائیّ لرأس الحسین و للرّبذیّ یدقّ علی قحف کلّ غنّی «2» من به نام حسین (ع) و ابوذر به عنوان اعلان جنگ پرچم برمی‌دارم من فدایی سر حسین هستم و برای به خشم آوردن

---

(1)- حیاته و شعره؛ ص 233.

(2)- مجله شیراز؛ السنة الاولی؛ العدد الاول؛ خریف 1997.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:682

ستمکاران انتساب خود را به حسین (ع) به رخ آنان می‌کشم.

***

و کم انت تشبه رأس الحسین الّذی فوق رمح و لا یستریح فتأبی الذوائب مذ ثبّتها الدّماء علی غرّة أن تزیح و من ثبّته الدّماء محال یزیح «1» (ای مجاهد مقاوم که در این راه سرت را داده‌ای)

چقدر سر شما شبیه به سر حسین (ع) بر بالای نی است!
کسی‌که در مسیر حق می‌جنگد، حتی اگر خونش بر زمین ریخته شود.
هدف او تثبیت شده است و قطعا پیروز است.
آنچه با خون تثبیت شود، فناناپذیر است.

_____
(1)- حیاته و شعره؛ ص 123.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:683

یحیی عبد الامیر الشّامی

یحیی عبد الأمیر شامی به سال 1935 میلادی در شهر «بنت جبیل» لبنان متولد شد، لیسانس حقوق و ادب را از دانشگاه لبنان کسب کرد و در دانشگاه «یسوعی» ادامه تحصیل داد و فوق لیسانس و دکتری خود را در ادب عربی سال 1973 م از آنجا اخذ نمود هم‌اکنون به تدریس زبان عربی در دانشگاه لبنان مشغول می‌باشد. برخی از آثار او «النجوم فی الشعر العربی القدیم»، «النصوص التطبیقیة فی قواعد اللغة العربیة».

ـ*ـ

1- یا یوم عاشوراء طال رقادناو مضی الطّغاة یعربدون کثیرا

2- فاهزز ضمائرنا بعزمک نافخاروح الحیاة، و بدّد الدّیجورا «1» 1- ای روز عاشورا، افسردگی و خواب امت اسلامی طولانی شده و حکومت طاغیانی که بی‌وقفه در بلاد اسلامی عربده می‌کشند.

2- پس شکوفا شو و ما را بیدار کن و روح حیات را بر ما بدم و مستضعفین را به بیداری و درهم کوبیدن دربارها دعوت کن!

***

3- و لیبق صوتک یا حسین مدوّیاأبدا علی مرّ الدّهور نذیرا

4- یا أیّها المستضعفون ألا انهضوادکّوا العروش و زلزلوا المعمورا «2» 3- و صدای تو ای حسین (ع) باید در همه‌ی روزگاران هم‌چنان طنین‌انداز باقی بماند:

4- «ای مستضعفان به‌پاخیزید و عرش و تخت ظالمان را درهم بکوبید!»

_____

(1)- عاشوراء فی الادب العاملی المعاصر؛ ص 151.

(2)- همان؛ ص 158.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:684

جواد جمیل

وی به سال 1954 میلادی در یکی از روستاهای جنوب عراق به دنیا آمد. در رشته مهندسی فارغ التحصیل شد و به دلیل مبارزه با رژیم عراق در سالهای 1974 و 1980 میلادی زندانی گردید و انتشار اشعارش که تا آن زمان در مجلات «المرفأ» و «الرابطة» چاپ می‌شد ممنوع گردید او هم‌اکنون در ایران به سر می‌برد و در انجمنها و نشریات ادبی فعالیت چشمگیر دارد.
برخی از آثار او چنین است:
«صدی المرفض و المشنقة»، «اشیاء حذفتها الرقابة»، «للثوار فقط»، «یسألونک عن الحجارة».
ـ*ـ
لم یبق من جرح الحسین سوی التمرّد و التّحدّی جرح له و الشّمس ألف غد یجیء و ألف وعد لم یبق من صوت الحسین و قد غفت عنه الطّفوف لم یبق فی صمت الغبار سوی «خذینی یا سیوف» لم یبق من عطش الحسین سوی رؤی یمطرن ملحا عجبا أ یزرع جرحه شجرا لیحصد منه جرحا لم یبق من سیف الحسین سوی شظایا من لهیب و حطام غمد کالغروب یلوذ بالجسد الغریب «1» از آثار کربلا جز رموز ایستادگی و تمرّد و مبارزه‌طلبی به یادگار نمانده است. او جراحت برداشت اما خورشید هزاران روز دیگر هم می‌آید و صدای حسین (ع) در غبار حادثه «یا سیوف خذینی» ای شمشیرها مرا دریابید! همچنان باقیست.
عطش حسین (ع) را چیزی جز شوری اشک چشمان برطرف نکرد.
تعجب می‌کنم اینکه از جراحت حسین (ع) درخت جراحت رویید و از شمشیر او لهیب سوزان به‌جاست.
اگرچه با نیام خرد شده، درهم آمیخته است.
*** سروده‌ی زیبای او در رثای حسین (ع) «الحسین لغة ثانیه» حسین زبانی دیگر، نام دارد جواد جمیل برای اینکه عظمت حادثه کربلا را به تصویر بکشد و پیام واقعه را برساند همه‌چیز و همه‌کس را به سخن درمی‌آورد ولی در نهایت همه را عاجز و ناتوان می‌بیند. پس به دنبال لغتی دیگر و زبانی رساتر از کلمات می‌گردد و ازاینروست که مرثیه‌اش «الحسین لغة ثانیه» نام می‌گیرد. که در 13 قسمت به تحلیل ماجرا می‌نشیند.
***
کیف تلغی المسافات بین التّوهّج ... و اللّحظة الباردة
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ج1 684 جواد جمیل ..... ص :

(1)- الحسین وهج القصید؛ ص 39.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:685 لم تزل بین جرح الحسین و بین قصائدنا مدن قانیة و لکی نقرأ الجرح، لا بدّ من لغة ثانیة!! «1» چگونه کلمات می‌تواند بیانگر مسافت بسیار بین شعله‌های عشق و لحظه سرد مرگ باشد.
در میان جراحت حسین (ع) و قصاید ما شهرهای خون‌رنگی است که توان تصویر آن را با تک‌زبان تنهای خویش ندارد.
پس باید زبان دیگری جستجو کرد.
***
أراد أن یقول شیئا عن الفاصلة البلهاء بین النّوم و الیقظة، فاستسلمت الأشیاء للذّهول! «2» می‌خواهم چه بگویم؟!
درباره‌ی فاصله ابله خواب و بیداری! (عدم مرزبندی حق و باطل را در میان مردم به فاصله ابله خواب و بیداری تعبیر کرده است)
از یاران بی‌وفایی که به حسین (ع) پشت نمودند و راه فنای خویش را با التماس و استغفار از دشمن خریدند که آنها به خشوع گلی می‌مانند که مظهر شادابی و شکوفایی است در برابر الهه مرگ و پژمردگی.
***
أراد أن یطفی عواء الرّیح، أو یستر عری هذه الخیول فصاح: یا أمطار هذا الأفق المسلول مرّی علی خیمتنا، فخبّات خلف الضّباب وجهها، و بعدها ... أراد أن یقول: لا تولدوا ... لا تولدوا فی زمن مقتول! «3» می‌خواهم زوزه‌ی باد را خاموش سازم و بر اسبان عریان ترحم نمایم. فریاد می‌کنم و بارانهای این آسمان مسلول و بیمار را به خیمه می‌خوانم؛ اما او خود را پشت مه پنهان می‌سازد و فصول، ابرهای خود را دریغ می‌دارند.

---

(1)- الحسین لغة ثانیة؛ ص 160.
(2)- همان؛ ص 13.
(3)- همان؛ ص 14 و 15.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:686
ازاین‌رو می‌خواهم ندا دهم که در این زمانه‌ی مرده؛ دیگر به دنیا نیایید، به دنیا نیایید!
***
«یا سیوف خذینی» «1» و کانت یداه سواقی قمح، تنادی الجیاع فاعبری من دروب الضّیاع یا وجوه الرّماد و اعبری یا بقایا الجیاد جسدا ... واحة ثرّة الضّوء ... مطمورة بالشّعاع «یا سیوف خذینی» الی شرفة من جراح

مسوّرة بالعناد! «2» به مشهد حسین که وارد می‌شوی ندای او را می‌شنوی که «ای شمشیرها مرا دریابید!» او شمشیرها را به سوی خویش می‌خواند.
دستهای او را که منشاء جود و برکت است پر از فریاد گرسنگی می‌بینیم همان دستانی که مانند ساقه‌ی گندم عامل سیری و عطا به دیگران بوده است، اینک شمشیرها را به سوی جراحت‌های در حصار عناد و کینه دعوت می‌کند.
***
ذاکرة مشدودة ... بخیط عنکبوت و نظرة کالقبر ... فی فراغها ینطفئ الیاقوت و فی شراییني دم ... رماد ما زلت أنحت المنی ... من خشب التابوت! و منذ أن قتلته ... غرقت فی بحیرة من دمه المرّ ... فلا أقدر أن أحیا ... و لا أقدر أن أموت!! «3» (شاعر خباثت چندش‌آور «حرملة بن کاهل» قاتل طفل شیرخوار را چنین به تصویر می‌کشد).
ذهن تار عنکبوتی و چشمان بی‌فروغ قبرگونه‌اش، چشمان مرده‌ای که نتوانست گوشه‌ای از آن همه احساس عطش و

_____
(1)- برگرفته از قصیده‌ی «محسن ابو الحب»:
ان کان دین محمّد لم یستقم؛الّا بقتلی فیا سیوف خذینی .
(2)- الحسین لغة ثانیه؛ ص 55 و 56.
(3)- همان؛ ص 116.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:687
تلاطم را در چهره‌ی طفلک شیرخوار ببیند ... مرگ در همه‌ی وجود او خودنمایی می‌کند.
گویا در رگهایش نیز خونی از خاکستر جریان دارد.
از آرزوهایی که بر چوب تابوت تراشیده می‌گوید و پس از آن خود را در دریاچه‌ای از خون تلخ غرقه می‌بیند که نه زندگی تواند و نه مرگ او را درمی‌یابد:
***
لا تبحثوا عنّی فی مدن صخریّة مطمورة بالدّمع ... و الحزن فإنّنی ما زلت منذ رحلتی أطوف فی مدن مسکونة، دون سواها بالسّکاکین ... و بالسّیوف! «1» در شهرهای سنگی گریه و ماتم جستجو نکنید.
پس از آن مصیبت ... من را در شهرهای حماسه و شمشیر می‌توان یافت زیرا که حیات و پیروزی حسین (ع) در جای جای زندگی انسانها جلوه‌گر است!
***
من قال إنّ الرّماح الّتی خطفت قلبه انتصرت؟! لم یزل فی خیام الحسین

رماد و کسرة سیف و رفض! لم یزل فی ورید الحسین المقطّع نبض! «2»
چه‌کسی می‌گوید تیرهایی که قلب حسین (ع) را نشانه رفتند پیروز شدند؟
در خیمه‌ی حسین (ع) شمشیرها شکسته می‌شود.
ظلم مطرود است و نبض رگهای بریده‌ی حسین هم‌چنان می‌زند!
و حقیقتا چه کسی ماند و چه کسی رفت؟!
شمشیر برید یا حسین؟!
آتش سوزاند یا خیام؟!
حسین تشنه ماند یا فرات؟!!

_____

(1)- همان؛ ص 137.
(2)- همان؛ ص 144.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:688

منیر الخبّاز

منیر الخبّاز به سال 1384 ه. ق. در «مدارس» یکی از روستاهای «قطیف» به دنیا آمد، پس از گذراندن چند سال در تعلّم دروس آکادمیک، به نجف هجرت کرد و از آنجا نیز برای ادامه تحصیلات حوزوی به قم رفت. او هم‌اکنون نیز به فعالیتهای علمی و ادبی مشغول است.

-*-

قدّست یا حسین، یا قافیة الشّهادة الشّمّاء قدّست یا قلادة فی عنق الشّهیدة الزّهراء یا أحرفا من الشّموع کلّها حزم و کبریاء یا أحرف الصّمود تأبی أن یدنّس الإباء یا أحرفا باکیة مرثیة لکنّها اسمی من الرّثاء یرتعش الدّهر أمام وقعها و تستحمّ الشّمس فی غدیرها و تستمدّ ضوءها مشاتل الضّیاء و فی خلودها ینمنم المدی و یعشب الوجود و البقاء «1» مقدسی تو ای حسین! ای قافیه‌ی شهادت سرفرازانه!

مقدسی تو ای گردنبند گردن زهرای شهید!

ای کلمات ایستادگی و روشنگری که هستی در برابر تو خاشع و حقیر است و تداوم نور خورشید به خاطر وجود شماست!

خورشید نورش را بخاطر وجود شما همواره بر باغستانهای نشاکاری شده می‌تاباند و در جاودانگیش روزگار را می‌آراید و وجود بقا می‌یابد!

_____

(1)- الحسین وهج القصید؛ ص 43.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:689

احمد دحبور

وی از شعرای معروف معاصر فلسطینی است که اکثر اشعار او به قضیه‌ی فلسطین می‌پردازد. او مجموعه شعری بزرگ دارد که از انتشارات دار العودة بیروت می‌باشد.
-*-
آت، و یسبقنی هوای آت، و تسبقنی یدای آت علی عطشی، و فی زّوادتی تمر النّخیل فلیخرج الماء الدّفین إلیّ، و لیکن الدّلیل یا کربلاء تلمّسی وجهی بمائک، تکشفی عطش القتیل و نری علی جرح الجبین أمانة تملی خطای و تری خطای قیل: الوصول الیک معجزة و قیل: الأرض مغلقة ... «1»
(جنگاور فلسطینی کربلا را به تحدّی می‌طلبد و از جراحت خویش این‌چنین سخن می‌گوید):
ای کربلا! بیا و بر من سبقت بگیر!
بیا و بر دست من سبقت بگیر!
بیا و بر عطش من سبقت بگیر! و برای من آب گوارا طلب کن!
ای کربلا! صورت مرا با آبت تر کن و این عطش مرگ‌آور را از من برطرف کن.
بر پیشانی من زخمی دیده می‌شود که هیچگاه بهبودی نمی‌یابد.
گفته شده که رسیدن به سرزمین کربلا معجزه است و زمینش بسته است.
(در حالی‌که چنین نیست فلسطین کربلای دیگری است.)

_____
(1)- أجراس کربلاء؛ ص 38.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:690

عبد المجید فرج اللّه

شاعر عراقی است که هم‌اکنون در «سوریه» به‌سر می‌برد و در حوزه علمیّه «دمشق» به تحصیل اشتغال دارد. او مجموعه شعری به نام «عیون الورد» و مجموعه قصصی به نام «عودة الشمس» دارد.

-*-

أسطورة من کربلائک یا دماء تلتفّ حول عرائه الشّتویّ فاذا الشّرایع ماذن للفجر تغمرها الملائک بالبهاء و اذا الحسین یطلّ من أفق السّناء «1» این اسطوره‌ی جاویدان از نخستین لحظه‌ی تماس خون حسین (ع) با زمین شکل گرفته است. شرایع مأذنی برای فجر است که ملائکه آن را می‌پوشاند و ازاینروست که حسین (ع) در بلندای نور به درخشش آمده است.

_____

(1)- اناشید العیون الورد؛ ص 40 و 41.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:691

معروف عبد المجيد

اشاره

معروف عبد المجید در سال 1952 میلادی در قاهره به دنیا آمد، فوق لیسانس خود را از دانشگاه الازهر در «زبان سامی» دریافت کرد و در رشته «نقوش سامی» از دانشگاه «روم» تخصص گرفت. همچنین موفق به اخذ لیسانس از دانشگاه سویس در زمینه «آثار یمنی و یونانی قدیم» گردید. او مدتی به تدریس در دانشگاههای تربیت معلم و امام صادق (ع) اشتغال داشت و هم اکنون در زمینه تبلیغات و روزنامه‌نگاری فعالیت دارد و با صداوسیمای جمهوری اسلامی همکاری می‌کند. برخی آثارش چنین است:
«معلقة علی جدار الاهرام» «ینصبون عندها سقیفة» «أحجار لمن تهفو لها نفسی» و شعر معروفش در رثای حسین (ع) «موتة المثال» مرگ آرمانی نام دارد.
-*-
مسموح أن تبکی «کلیوباترا» «أنطونیو» «1» فوق ضفاف النّیل ... امّا «زینب» فعلیها الصّمت علیها أن تضحک للموت و أخوها فی «القدس» قتیل ...!! زینب ما ارتحلت من قلب «فلسطین» یوما ...! هی باقیة فی القدس تقابل دوما ...! هی تحلم للمئذنة المحترقة حلما ... هی تزرع فی صحن «الاقصی» ... «2» شاعر رموز افسانه‌ای را به استهراء می‌گیرد:
چگونه اجازه داده می‌شود تا بر «کلئوپاترا» و «آنتونیو» بگریند!
زینب (س) که اسوه‌ی پایداری و مقاومت است به چنین شخصی که تو بر آن می‌گریی می‌خندد:
زینب (س) در استمرار مبارزه و برای ماندن در فلسطین بذر امید را در دل قدس می‌کارد.
زینب (س) از قلب فلسطین برخاسته است! و در قدس باقیست و در مأذن آتش‌گرفته‌ی آن و در صحن مسجد الاقصی.
***
_____
(1)- «کلئوپاترا» دختر «بطلمیوس 12» و ملکه مصر بوده است که بعد از «اسکندر» بر مصر حکومت کرد، او با «بطلمیوس 13» که برادرش محسوب می‌شد ازدواج کرد. پس از چندی آنتونیوس فرمانده سپاه «بطلمیوس 12» دلباخته او شد. پس از جریانات که بین آن دو گذشت، «کلیوباترا» شایع کرد که خود را کشته است و آنتونیوس به محض شنیدن این خبر، خنجری در قلب خود فرو کرد. «کلیوپاترا» از این امر متأثر و بالاخره خود نیز قربانی این عشق گردید. شاعران مصری در این باب بسیار

سروده‌اند. نمایشنامه منظوم «احمد شوقی» به نام «مصرع کلیوباترا» در ادب عربی، شهرت فراوان یافته است.
(2)- أحجار لمن تهفو لها نفسی؛ ص 90 و 91.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:692

«موتة المثال»

اموت مثل شجرة ...! ممتدّة الجذور فی الخواء هاربة الأغصان فی الفضاء جامحة الصّهیل فی السّماء یتیمة الأوراق و الثّمار و النّباهة محرومة الرّجوع و البداء مفجوعة ... کآهة ...! ممطورة دهرا ... «1» این مرگ مانند درختی پرشاخ و برگ و پرباری است که ریشه‌های خویش را در نیستی و فقر استوار ساخته است و سر به آسمان می‌ساید و در عین حال برگها و میوه‌هایش یتیم و خودش چونان آه، مصیبت‌زده و داغدار است.

***

حلم، و وردة، و أغنیّة و هدأة، و حکمة، و أمسیّة و فضل أمنیّة لا حتفی بمقدم القمر و أنثر المیلاد فوق مأتم الشّجر و أکشف التّراب عن قلوب من حجر ...! من لی بضجّة من المطر ...؟! لأمسح الأستار عن عیون زاویة کنبتة الصّبار فی مقابر المجوس کسکتة الشّتاء تحت ظلّة الشّموس کموتة النّجوم فوق مخدع العروس؟! «2» ای زمانه‌ی سنگدل فرصتی ده!

صبر گلی، ترنّم ترانه‌ای، آرامشی، حکمتی، غروبی و آرزویی دراز تا آمدن ماه را جشن بگیرم و میلاد را بر مجلس عزای درخت نثار کنم.

من به دنبال برگرفتن غبار از دلهای چون سنگ هستم.

سیلابی از باران می‌طلبم تا پرده‌ها را از چشمان بی‌فروغ بی‌بصیرتان برگیرم ...

آن جانهای بی‌عشق و حرارت به خارهایی می‌ماند که در مقبره‌ی خلوت و بی‌روح مجوس می‌روید.

_____

(1)- بلون الغار ... بلون الغدیر؛ ص 79.

(2)- همان؛ ص 80 و 81.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:693

یا سکوت سرد زمستانی است که از شعاع پرفروغ خورشید حرکتی در آنها پدید نمی‌آید.

همه‌چیز و همه‌چیز سرد و بی‌روح و در خواب و خموش است حتی ستارگانی که بر بالش عروسان فرومی‌ریزند، گویا مرده‌اند!

***

البحر فی خیالی ... و الموج باحتضار الأفق لا یبالی ... یا شاطیء المحال ...! أسیر نحوک الهوینا ... ... دونما وصول أموت کالکسیح ... کالشّهید کالخیول «1» شاعر در خیال خویش به دنبال دریا می‌گردد!)

موج دریا در خیال من است و به احتضار افق بی‌توجّه است.

ای کرانه‌های دور از دسترس! کشان‌کشان به سویت می‌آیم
بدون اینکه به تو برسم
همه‌ی راهها بسته است. امید و عشق به وصال مرا بی‌قرار نموده است.
پس باید مرگی خونین را اختیار کرد. مرگی با نهایت تلاش
پس به مرگی خونین می‌میرم، چون شهید و مانند جنگاور عرصه‌ی پیکار!
***
اموت موتة المثال ...!! و توصد العیون و الآبار تصمت المیاه ...! و یرفع المفتاح کی یظلّ دائما رهین جعبة الإله ...! «2» من به مرگی آرمانی می‌میرم
(مرگی ممتاز و یگانه و از سوی دیگر دردناک و برانگیزاننده!)
پس از چنین مرگ آرمانی و عطشناکی است که چشمه‌ها و چاهها بسته می‌شوند و آبها از خجالت سکوت اختیار می‌کنند و کلید این شهادت ناب در گرو جعبه اله قرار می‌گیرد.

_____
(1)- همان؛ ص 82.
(2)- همان؛ ص 82 و 83.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:694 و انمحی انا ... کرصعة مضیئة ضلّت طریقها السّحریّ نحو وجنة اللّیالی ... «1» من مانند آن گودی درخشان که راه خویش را در گونه‌های شب گم کرده است، در شب ظلمانی ستم و در غوغا و هجوم او ناپدید گردیده‌ام!
(شاعر چنین مرگی را در تمثیلی رمزگونه، آن را سکوتی کوتاه و رفتنی موقّت می‌شمارد و آن را به محو گودی گونه‌ها هنگامی‌که لبها از خنده می‌ایستد تشبیه می‌کند)
***
أموت مرّتین و الماء فی الأنهار ... فی دلال مشرک ینأی مع المدی المخیف ساحبا فی اثره الیدین ... اموت ... موتة «الحسین» ...!! «2» (مرگی که شاعر به خواننده می‌نمایاند، پر از درد و رنج ظاهری و سختی و مصیبت است. شهید دوبار می‌میرد. یکبار مانند همه‌ی موجودات است و بار دیگر از زندگی ذلّت‌بار دست می‌شوید تا مرگ احیاگر را انتخاب کرده باشد و سر فرود نیاورد.)
من دوبار می‌میرم!
آب در جوی‌ها با عشوه‌گری مشرکانه‌ی خویش مرا به خود می‌خواند و در همان حال در افقی هولناک دور می‌شود.
در حالی‌که به دنبال خویش دستان تشنه را می‌کشاند.
من می‌میرم! در اینجا مرگی چون مرگ حسین باید؛ این مرگ با تشنگی و بی‌قراری همراه است.

---

(1)- همان؛ ص 83.
(2)- همان؛ ص 84.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:695

محمّد الماغوط

محمد الماغوط، شاعر سوری و از پیشگامان حرکت «جماعة شعر» که «یوسف الخال» آن را تأسیس نمود، می‌باشد. او به سرودن قصیده‌ی منثور تمایل داشت و آثاری از نمایشنامه‌های شعری و اشعار منثور از او به جای مانده است.

-*-

فی عظامی عویل کربلاء و ما من قوّة فی العالم ترغمنی علی محبّة ما لا أحبّ و کراهیة ما لا أکره «1» در استخوانهای من شیون کربلا به‌پاست و هیچ نیرویی در عالم نمی‌تواند مرا به زور به محبّتی وادارد و یا محبّتی را از من بستاند و من به اجبار هیچ امری را نمی‌پذیرم!

_____

(1)- مجله شیراز؛ ص 140 به نقل از: محمد الماغوط؛ الآثار الکامله؛ ج 12، ص 5.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:696

محمد احمد القابسی

شاعر و ادیب معاصر تونسی است که به شعر نو توجه نمود و در این زمینه درخشش قابل ملاحظه‌ای یافت. شعر او در مغرب عربی با استقبال روبرو گردید.

-*-

هل یغسل ثانیة مدائنکم الخائنات أم یظلّ رأس الحسین منها لا یخرج! ... الثّلج حین یهمی یأتی معه الدّم کصوت الرّیح کطعم الحقد کحدّ السّیف یأتی الثّلج أحمر ... أحمر فابحثوا بینکم عن القاتل ابحثوا تحت القمصان بین التّرائب فهل اشتکیک ام أشتکیهم؟ ام علی جبهة الماء اظلّ أکتب بدم الحسین و أصفّق للمستحیل؟! «1» آیا بار دیگر شهرهای شما را خائنان با خون می‌شویند؟!

و سر حسین (ع) بر آن سایه افکنده و هم‌چنان خونش جاری است.

خونی که از دل برف سرد یخ‌زده می‌جوشد و آن را رنگین می‌نماید.

مانند صدای باد، مانند طعم کینه، مانند حدّ شمشیر!

برف خونین می‌آید. در میان خود قاتل را جستجو کنید. زیرا رثای حسین (ع) و خون او عامل برانگیختن است.

قاتل در همین خاک است. باید در جامعه‌ی خویش پیدایش کرد.

آیا من به تو شکایت کنم یا به آنها شکایت نمایم و یا بر صورت آب؟

در این مسیر همواره باید با خون حسین نگاشت.

_____

(1)- أجراس کربلاء؛ ص 46 و 48.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:697

ذرینا فمجدک بین یدیک‌تجذّر فی طهرک المطلق
حسین الیک یلمّ الحصی‌علی ضفّتی دمه المهرق «1» ما را رها کنید که مجد و عظمت و پاکی مطلق در وجود توست و خون حسین (ع) هم‌چنان پویاست و راه انتفاضه را در پرتاب سنگها و جوشش خون‌های تازه روشنایی می‌بخشد.

_____

(1)- انصار الثورة الاسلامیة فی فلسطین؛ ادب الانتفاضه الثور؛ ص 147.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج1،ص:698

و الشّمس إن یلج لغروب فتختبی‌فغدا ستطلع حیث یحلو المطلع «1»
خورشید اگرچه با غروب موقتا روشنایی خود را از دست می‌دهد امّا فردا دوباره طلوع خواهد کرد و درخشش را از سر می‌گیرد. (همان‌گونه که سرشت خوبان، نور و پاکی و رحمت است و غروب‌های موقت. تغییری در ذات آنها ایجاد نخواهد کرد) و با عبور ظلمت، دوباره درخشش را از سر می‌گیرند.

_____
(1)- علیک تبکی السماء؛ ص 84.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:703

جلد دوم

«فهرست مطالب»

عنوان صفحه
تطور و تحول در شعر فارسی 715
فصل اول: شعرای متقدّم: 725
فردوسی 727
ابو سعید ابی الخیر 729
اسدی طوسی 730
کسایی مروزی 732
خواجه عبد اللّه انصاری 735
ناصر خسرو 736
امیر معزی 739
سنایی 740
احمد جام 745
ابو المفاخر رازی 746
ادیب صابر ترمذی 748
رشید الدین و طواط 749
قوامی رازی 751
عطّار نیشابوری 754
کمال الدین اصفهانی 757
مولوی 759
اوحد الدین مراغه‌ای 761
سیف فرغانی 763
خواجوی کرمانی 765
ابن یمین فریومدی 772
سلمان ساوجی 775
شاه نعمت اللّه ولی 777
آذری طوسی 780
شاه داعی شیرازی 782
محمد بن حسام خوسفی 784
عبد الرحمن جامی 786
کمال الدین حسین خوارزمی 790
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:704
بابا فغانی شیرازی 792
اهلی شیرازی 794

فضولی بغدادی 796
وحشی بافقی 800
محتشم کاشانی 803
فصل دوم: شعرای متأخر: 811
نظیری نیشابوری 813
حکیم شفایی 814
فیاض لاهیجی 816
میرزا صابر زوّاره‌ای 823
محمد حسین آذربایجانی 824
صائب تبریزی 825
واعظ قزوینی 827
تأثیر تبریزی 831
بیدل دهلوی 832
حزین لاهیجی 833
عاشق اصفهانی 837
صباحی بیدگلی 843
فتحعلی خان صبا 851
طراز یزدی 852
آصف الدوله 853
جوهری 855
نشاط اصفهانی 857
وصال شیرازی 859
حاوی سنندجی 868
قاآنی 869
یغمای جندقی 873
اشراق آصفی 878
داوری شیرازی 885
حاج محمد کریم خان کرمانی 892
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:705
هنر جندقی 893
فدایی مازندرانی 896
سروش اصفهانی 902
غالب دهلوی 907
خاکی شیرازی 909
رضا قلی خان هدایت 910
همای شیرازی 915

وقار شیرازی 921
نیاز اصفهانی (جوشقانی) 931
جیحون یزدی 933
جودی خراسانی 936
عنقا 939
بسطامی 943
محمود خان ملک الشعراء 945
نیّر تبریزی 951
نسیم شمال 970
صفایی جندقی 972
صفی علی شاه 979
محیط قمی 995
صبوری خراسانی 998
عمان سامانی 1004
الهامی کرمانشاهی 1013
سید احمد دهکردی 1020
طرب شیرازی 1022
صامت بروجردی 1029
ادیب الممالک فراهانی 1031
ابو القاسم الهامی (لاهوتی) 1038
ذوقی 1039
تراب کاشانی 1040
سها 1041
فرصت شیرازی 1043
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:706
ایرج میرزا 1045
مدرس اصفهانی 1047
رفعت سمنانی 1055
ضیایی ناظم الملک 1058
اقبال لاهوری 1061
فؤاد کرمانی 1064
تائب تبریزی 1072
علامه کمپانی 1073
ملک الشعرای بهار 1082
ادیب السلطنه 1085
سید موسی سبط الشیخ 1086

حکیم الهی قمشه‌ای 1091
محمد کاظم طوسی 1101
شیخ عبد السلام تربتی 1106
حبیب یغمایی 1113
مسرور 1114
مفتون همدانی 1115
صابر همدانی 1118
حیرت 1123
صغیر اصفهانی 1125
منشی 1128
سید محمد هاشمی 1130
بیرجندی 1131
موافق 1135
فصل سوم: شعرای معاصر: 1138
شعر معاصر 1141
جلال الدین همایی 1143
عبد العلی نگارنده 1149
پژمان بختیاری 1151
عبد الحسین وکیلی (آهی) 1153
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:707
محمد شرمی 1155
شهریار 1157
هادی پیشرفت 1160
صادق سرمد 1163
امیری فیروز کوهی 1167
عبد الرحمن پارسا تویسرکانی 1172
عباس شهری 1173
ریاضی یزدی 1174
قاسم رسا 1176
عبد المجید اوحدی 1180
حیدر تهرانی 1181
سید مهدی فاطمی 1182
حسینعلی رکن منظر 1183
ابو القاسم حالت 1185
خوشدل تهرانی 1187
عزیز اللّٰه فراهی 1190

احمد ناظرزاده کرمانی 1192
حبیب اللّه خباز 1195
حسین حسینی 1197
حسین وفایی 1198
احمد کمال پور 1199
مرتضی طایی شمیرانی 1201
محمد حسین جلیلی 1203
ابو تراب جلی 1204
شکر اللّه از خاک 1205
کمال زین الدین 1206
اصغر عرب 1208
حبیب اللّه فضایلی 1209
محمد علی مردانی 1210
عباس حداد کاشانی 1214
حسان 1216
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:708
حسین فولادی 1220
قاسم سیّاره 1222
محمد علی صاعد اصفهانی 1223
حمید سبزواری 1225
مشفق کاشانی 1228
قاسم سروی‌ها 1240
سید علی اکبر بهشتی 1242
سید شهاب موسوی آرانی 1243
محمد رضا صغیر 1244
حبیب اللّه معلمی 1246
غلامرضا قدسی 1247
محمود شاهرخی 1252
مهرداد اوستا 1256
هوشنگ ابتهاج 1259
احمد غفور زاده 1260
سید رضا آل یاسین 1261
مصطفی قاضی نظام 1263
بیژن ترقی 1266
علی شریف 1267
علی باقر زاده 1268

اکبر دخیلی 1270
محمد خلیل مذنب 1271
سید محمد خسرو نژاد 1277
خدا داد نورایی اراکی 1279
عباسعلی هجر 1282
عباسعلی محمدی 1283
هاشم شکوهی 1284
محمد رضا یاسری 1285
علی شریعتی مزینانی 1287
شعبانعلی آزاد 1292
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:709
سیمین دخت وحیدی 1293
عابد تبریزی 1295
ذبیح اللّه صاحبکاری 1298
احمد نیک طلب 1302
ابو القاسم گرامی 1305
سید محمد حسن صفوی پور 1306
محمد حسین بهجتی 1307
پاشا صمیمی خلخالی 1309
محمد علامه 1311
محمد رضا حکیمی 1312
حسن کشمیری 1323
نعمت میرزا زاده 1324
هادی تبریزی 1328
حسن صالحی خمینی 1329
طاهره صفار زاده 1330
سپیده کاشانی 1332
جعفر بابایی حلاج 1334
بهمن صالحی 1335
کاظم واعظی 1339
محمود قاری زاده 1340
شیرینعلی گلمرادی 1342
محمد رضا شفیعی کدکنی 1344
احمد مشجری 1346
سید رضا میر جعفری 1348
غلامرضا سازگار 1350

ژولیده نیشابوری 1353
سید علی موسوی گرما رودی 1354
محمد حسن حجتی 1367
سید رضا مؤید 1369
مهدی جوادی 1374
محمد جواد غفور زاده 1376
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:710
محمد علی مجاهدی 1380
محمد جواد محبت 1388
ضیاء الدین ترابی 1390
عباس براتی پور 1393
بهرام سیاره 1395
مهدی آصفی 1398
اکبر قلم سیاه 1399
پرویز خرسند 1401
بهاء الدین خرمشاهی 1412
اصغر حاج حیدری 1419
حسین منزوی 1421
خسرو احتشامی 1423
سید محمد عباسیه کهن 1425
علی انسانی 1427
سید هاشم نبی زاده 1429
نصر اللّه مردانی 1430
هرمز فرهادی 1432
مجتبی کاظم زاده عطوفی 1434
غلامرضا مرادی 1436
احد ده بزرگی 1438
کاظم جیرودی 1445
حسین اخوان 1448
احمد مهران 1449
ابو القاسم حسینجانی 1450 دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ج2
710 «فهرست مطالب» ..... ص : 703
طفی رحماندوست 1453
محمد علی معلم دامغانی 1456
جلیل واقع طلب 1458
اکبر بهداروند 1461

حسین دارند 1462
حسین اسرافیلی 1464
عباس شب خیز 1470
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:711
حسین آهی 1472
مرتضی عصیانی 1473
جعفر رسول زاده 1475
قادر طهماسبی 1478
حیدر منصوری 1480
محمد رضا سهرابی نژاد 1482
جواد محدثی 1484
امیر خاکسار 1488
جواد محقق 1490
پرویز بیگی حبیب آبادی 1492
مجید شفق 1494
محمد رضا سنگری 1496
فاطمه راکعی 1500
جلیل دشتی مطلق 1503
جواد جهان آرایی 1505
محمد علی عجمی 1506
محسن حافظی 1508
سید علی میر باذل 1510
سید حسن حسینی 1513
محسن صافی گلپایگانی 1518
کریم رجب‌زاده 1519
غلامعلی رجایی 1521
خسرو قاسمیان 1523
عباس خوش عمل 1526
احمد عزیزی 1527
رضا یزدان پناه 1530
قیصر امین پور 1531
محمد رضا آقاسی 1534
محمود رضا اکرامی 1538
سلمان هراتی 1540
یوسفعلی میر شکاک 1548
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:712

محمد حسین صادقی 1550
سهیل محمودی 1552
ساعد باقری 1554
امیر عاملی 1555
رضا اسماعیلی 1558
محمود تاری 1560
صدیقه وسمقی 1563
محمد رضا محمدی 1566
مصطفی محدثی خراسانی 1567
سید ابو القاسم حسینی 1568
مجید نظافت 1573
حمید کرمی 1575
زکریا اخلاقی 1577
کاووس حسن لی 1578
محمد علی حضرتی 1579
علیرضا قزوه 1580
محمد کاظم علیپور 1582
اسماعیل امینی 1587
مرتضی نور بخش 1589
عبد الجبار کاکایی 1591
سید فضل اللّه قدسی 1593
خلیل شفیعی 1594
سید عبد اللّه حسینی 1598
صادق رحمانی 1600
قاسم مرام 1602
هادی منوری 1606
مهری حسینی 1612
مجتبی طهمورثی 1614
سید ضیاء الدین شفیعی 1615
بهروز سپید نامه 1620
مرتضی امیری اسفندقه 1623
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:713
محمد حسین جعفریان 1625
سعید بیابانکی 1626
بهزاد پور حاجیان 1628
بابک نیک طلب 1631

جلال محمدی 1632
محمد کاظم کاظمی 1634
علی هوشمند 1635
حمید رضا شکار سری 1637
اسماعیل سکاک 1644
عبد الرحیم سعیدی راد 1645
نادر بختیاری 1646
احد سرد رودی 1649
غلامرضا کافی 1650
سید قاسم ناظمی 1652
احد چگینی 1655
سید مهدی حسینی 1656
پروانه نجاتی 1658
سید اکبر میر جعفری 1660
عبد الرضا شهبازی 1661
حبیب اللّه بخشوده 1663
مجید مرادی رود پشتی 1664
محمد شریف سعیدی 1665
ابراهیم سنایی 1666
منیژه درتومیان 1668
ید اللّه گودرزی 1671
محمود سنجری 1672
خلیل ذکاوت 1673
محسن حسن زاده لیله کوهی 1676
عبد الحمید رحمانیان 1677
شیما تقیان پور 1678
فاطمه سالاروند 1679
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:714
زهرا محدثی 1680
محسن احمدی 1681
نیره سادات هاشمی 1682
مرضیه موفق 1683
سارا حیدری 1684
سید محمد ضیاء قاسمی 1685
منصوره عرب سرهنگی 1686
محمد رضا گلدسته 1687

راضیه رجایی 1689
زکریا تفعلی 1690
مهدی مظفری ساوجی 1691
فاطمه آقا براری 1694
هاشم کرونی 1695
فهرست منابع و مآخذ 1699
نمایه 1719
نمایه آیات 1720
نمایه روایات 1721
نمایه اشعار عربی 1722
نمایه اشعار فارسی 1728
نمایه اشخاص 1741
نمایه اماکن جغرافیایی 1767
نمایه قبایل، خاندان، فرق و مذاهب 1782
نمایه وقایع 1789
نمایه کتب 1792
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:715

تطور و تحول شعر فارسی

اشاره

بیش از یکهزار و صد سال است که درخت کهن شعر پارسی در زمین ادب این مرز و بوم پا گرفته و ریشه دوانیده است به طوری که می‌توان گفت ادب فارسی از آغاز تاکنون هشت سبک را شامل می‌شود:

1- سبک دوره‌ی سامانی و غزنوی (سبک خراسانی):

این دوره از قرن سوم هجری شروع و تا پایان نیمه اول قرن پنجم ادامه می‌یابد. در این دوره قصیده سرایی و مثنوی جلوه‌ای خاص دارد و حماسه در قلّه‌های اندیشه، بزرگترین شاهکار خود را به جهان ادب عرضه می‌کند.
ویژگیها: پایه‌ی شعر بر اساس فلسفه و حکمت بنا نهاده شده است و اثر چندانی از عرفان در این دوره دیده نمی‌شود شعرا مقاصد خود را بدون هیچگونه پیرایه‌ای بیان می‌کنند و اشعار آنان از هرگونه کنایه و استعاره و تکلفات صنعتی به دور است استفاده از کلمات عربی در آثار شاعران کمیاب است و مدیحه سرایی و قصه پردازی از خصوصیات شعر این عهد می‌باشد. جنبه حماسی شعر بر جنبه‌های دیگر آن برتری دارد و قالب‌های شعر این دوره در آغاز مثنوی بوده است که سپس قصیده، مسمط، رباعی، دوبیتی ترجیع بند و ترکیب بند به آن اضافه گردیده است ولی از غزل اثری دیده نمی‌شود.
بزرگترین شاعران این دوره: در زمان سامانیان: شهید بلخی، رودکی، دقیقی، منطقی رازی، کسایی مروزی در زمان غزنویان: فردوسی، فرخی سیستانی، عنصری، منوچهری دامغانی، ابو سعید ابی الخیر.

2- سبک دوره انتقال:

این دوره از یک طرف حلقه اتصال سبک خراسانی با دوره بعد (عراقی) است و از طرفی در این دوره دامنه‌ی شعر پارسی از خراسان به آذربایجان و مرکز ایران کشیده می‌شود.
ویژگیها: صنایع لفظی و معنوی بدیع بیشتر از دوره قبل مشاهده می‌شود. شاعر بیشتر به اصطلاحات فلسفی، نجومی، ریاضی و ... در شعرش توجه دارد اشاره به آیات قرانی و احادیث در اشعار وارد می‌شود و علاوه بر مدح و هجو و حکمت و مرثیه که مربوط به دوره قبل بود، اشعار سیاسی و انتقادی نیز دیده می‌شود. قالب غزل به سایر قوالب شعری اضافه می‌گردد و استفاده از واژگان و عبارات عربی در شعر رو به فزونی می‌گذارد.
بزرگترین شاعران این دوره: اسدی طوسی، خواجه عبد اللّه انصاری، ناصر خسرو قبادیانی، مسعود سعد سلمان، امیر معزّی، سنایی غزنوی، ادیب صابر، رشید و طواط، انوری ابیوردی، خاقانی شروانی، بابا طاهر عریان، نظامی گنجوی، جمال الدین اصفهانی و عطار نیشابوری.

3- سبک عراقی:

این دوره از آغاز قرن هفتم هجری و اواخر عهد سلطنت خوارزمشاهیان شروع می‌شود و تا پایان قرن نهم (یعنی تمام دوران استیلای مغول و تیموریان) ادامه می‌یابد.
ویژگیها: استفاده از واژه‌های لطیف، به تحلیل و فن قصیده سرایی و رسیدن غزل به اوج شکوفایی خود، تجلّی فرهنگ اسلامی در شعر، پیوند عمیق و همه جانبه‌ی عرفان با شعر، کثرت استعمال الفاظ و اصطلاحات عربی، معطوف گشتن توجه شاعران از دربار به مردم و توجه بیشتر شعرا به فضایل اخلاقی.
بزرگترین شاعران این دوره: عطار نیشابوری (که حلقه اتصال دوره ما قبل و این دوره است)، مولوی، کمال الدین اسماعیل، سعدی، اوحدی مراغه‌ای، امیر خسرو دهلوی، خواجوی کرمانی، ابن یمین فریومدی، سلمان ساوجی، حافظ شیرازی و
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:716
عبد الرحمن جامی.

4- سبک اصفهانی:

ویژگیها: تمایل شدید به سادگی لفظ و شیوایی زبان، جایگاه خاص صور خیال در شعر شاعران، چیرگی معنی بر لفظ، اشتمال اشعار بر بسیاری از حکم و امثال، شیوع فن استعاره و تشبیه، استفاده از غزل برای بیان موعظه، عرفان، اخلاق، مسائل انتقادی و ...، نزدیکی شعر به زبان محاوره.
موضوعات شعر شامل حماسه‌ی تاریخی، دینی، مرثیه، منقبت، غزلسرایی، مدیحه‌سرایی، منظومه‌های حکمی، عرفانی، هجو، هزل، معما و ماده تاریخ می‌شود.
بزرگترین شاعران این دوره: محتشم کاشانی، بابا فغانی شیرازی، وحشی بافقی، صائب تبریزی، هاتف اصفهانی، نظیری نیشابوری، طالب آملی و کلیم کاشانی.

5- دوره بازگشت ادبی (عصر تقلید):

از نیمه دوم قرن دوازدهم هجری نهضتی جدید در شعر به وجود آمد و شعرایی تصمیم گرفتند به شیوه شعر قدما باز گردند که در کار خود موفق شدند و نتیجه منطقی کار آنها در قرن سیزدهم آشکار شد به طوری که در عصر قاجار صدها تن از شاعران قصیده سرا و غزل‌پرداز ظهور کردند.
بزرگترین شاعران این دوره: نشاط اصفهانی، فتحعلی خان صبا، وصال شیرازی، قاآنی، فروغی بسطامی، سروش اصفهانی، محمود خان ملک الشعرا، یغمای جندقی، رضا قلی خان هدایت.

6- دوره تجدد یا ادبیات عصر مشروطه:

این دوره در حقیقت ادامه همان عصر بازگشت ادبی است با این تفاوت که روی اصل عوامل سیاسی و اجتماعی و جریانات تاریخی تحولی در شیوه‌ی شعرا ایجاد شد که آن را تا حدی از سبک دوره‌ی بازگشت مجزا می‌کند.
ویژگیها: شاعر توجهی به دربار ندارد و برای مردم شعر می‌گوید وی روشنگری اجتماعی دارد و سعی می‌کند مردم را با حقوق سیاسی و اجتماعی خویش آشنا سازد. فرهنگ غرب در شعر شاعران این دوره تأثیری آشکار دارد، شاعران هم مجد و عظمت دیرینه ایران را یاد می‌کنند و هم فراموش نمی‌کنند که مسلمانند، رعایت اصول اخلاقی و موازین دینی هر چند گاهی بعضی از شاعران عفت قلم را فراموش می‌کنند، تأثیرپذیری شعر شاعران از فرهنگ اسلامی، اشعار ساده و روان است و شاعر از سبکهای گوناگون پیروی می‌کند و دارای اشعار انتقادی می‌باشد.
بزرگترین شاعران این دوره: نسیم شمال، ملک الشعرای بهار، ابو القاسم عارف، فرخی یزدی، پروین اعتصامی، ایرج میرزا.

7- سبک شعر نو:

ویژگیها: عدم رعایت قافیه و عدم تساوی اجباری طول مصرعها، اصول کاربرد استعاره و کنایه و مجاز، احساس مسئولیت اجتماعی که شاعر را وادار به روشنگری می‌نماید، سادگی و روانی لفظ، مخاطب اصلی شاعر مردم هستند گرچه سخنش قابل فهم همگان نیست.
بزرگترین شاعران این دوره: نیما یوشیج، مهدی اخوان ثالث و سهراب سپهری.

8- سبک شعر در انقلاب اسلامی:

ویژگیها: استفاده از تمامی قوالب شعری ادوار گذشته (کهن و نو)، صلابت سخن و استواری لفظ، غنای صناعات لفظی و
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:717
معنوی، وفور رباعی، ثبت لحظات تاریخی، آمیزش غزل و حماسه به طوری که غزل عصر انقلاب هم عاشقانه است هم عارفانه، هم حماسی است و هم تعلیمی، شاعر با درک صحیحی از روح انقلاب از چیزی سخن می‌گوید که مردم زمانش به آن علاقمندند و از عالیترین اصطلاحات فرهنگ اسلامی مدد می‌جوید، حماسه در شعر انقلاب جایگاه خود را داراست، واژه‌های مورد استفاده شعرا دارای مفاهیمی معنوی و بار فرهنگی دارند.
بزرگترین شاعران این دوره: حمید سبزواری، محمد علی مردانی، مشفق کاشانی، علی موسوی گرمارودی، جواد محدثی، محمود شاهرخی، مهرداد اوستا، سمین دخت وحیدی، سپیده کاشانی، نصر اللّه مردانی، حسن حسینی، قیصر امین‌پور و دهها نفر دیگر.

گرایش شعر فارسی به مدح و رثای خاندان پیامبر (ص):

از نیمه دوم قرن نخستین هجرت به رغم تمایل حکومت دمشق، در شعر عربی نشانه‌هایی از گرایش به خاندان پیامبر (ص) پدیدار گشت و شعرا شروع به سرودن اشعاری در مظلومیت آل پیامبر (ص) کردند.
اما در شعر فارسی گرایش به مدح و رثای خاندان پیامبر (ص) از قرن چهارم هجری آغاز شد به طوری که شمار اشعار سروده شده در این باب در سراسر حکومت‌های سامانیان، غزنویان، سلجوقیان و خوارزمشاهیان بسیار اندک می‌باشد. که از دلایل اصلی آن می‌تواند این باشد که از سال 43 هجری تا پایان حکومت ولید بن عبد الملک بن مروان، ایران و منطقه‌ی شرقی زیر فشار حاکمانی چون زیاد، عبید اللّه، حجاج بن یوسف، ابن اشعث و دیگرانی از این قبیل بوده است و جای تعجب اینجاست که در شهر مدینه که مستقیما تحت نظر خاندان اموی اداره می‌گردید شاعری چون کمیت آشکارا به ستایش هاشمیان بر می‌خیزد ولی در نیشابور، طوس، غزنه و هرات نظیر چنین شاعری را نمی‌بینیم از قرن چهارم هجری یعنی همزمان با تأسیس دولت‌های شیعی در ایران که مذهب تشیع رونق و رواج گرفت و نام گرامی ائمه علیهم السلام حرمت خدا داد خویش را باز یافت، شعرای ایران در مدایح و مراثی خاندان نبوت سخن‌سرایی کردند و این چراغ روزبه‌روز بر روشنایی خود افزود. آنچه بیشتر در ادبیات فارسی متداول شده و مرسوم است ذکر مصائب سالار شهیدان، حضرت حسین به علی (ع) و اعوان و انصار آن حضرت در واقعه‌ی جانگداز کربلاست که شعرای معتقد را بر آن داشته که شعر یا اشعاری درباره‌ی این حادثه‌ی دلخراش بسرایند.
اگر چه گروهی فردوسی را نخستین شاعر شیعه مذهب ایران می‌دانند اما تصور می‌شود که قدیمی‌ترین مراثی را در سوگ شهیدان کربلا کسایی مروزی شاعر قرن چهارم هجری سروده باشد. کسایی با بیان مناقب خاندان پیامبر و سرودن مراثی برای شهدای این خاندان که همواره مورد ستم و آزار بنی امیه و بنی عباس بودند هم‌دردی مردم ایران را با آن خاندان باز گفته است.
قصیده مسمط او کهن‌ترین سوگنامه‌ی ماجرای کربلاست و از این رو وی را می‌توان پیش کسوت همه‌ی شعرای شیعه مذهب زبان فارسی دانست که در سوگ حسین (ع) شعر سروده‌اند:
بیزارم از پیاله و ز ارغوان و لاله‌ما و خروش و ناله، کنجی گرفته مأوا
دست از جهان بشویم، عزّ و شرف نجویم‌مدح و غزل نگویم، مقتل کنم تقاضا ورود حماسه‌ی کربلا به حیطه شعر و ادب، یکی از عوامل ماندگاری

آن نهضت بوده است، چرا که قالب تأثیرگذار و نافذ شعر و مرثیه، میان دلها و حادثه‌ی عاشورا پیوند زده و احساسات و عواطف علاقمندان را به آن ماجرا وصل کرده است. ادبیات
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:718
عاشورایی، از غنی‌ترین ذخیره‌های فکری و احساسی شیعه است. از سوی دیگر حماسه‌ی کربلا در زبان شعری شاعران تأثیر نهاده و ادبیات آن را پربار ساخته است. رابطه‌ای متقابل میان شعر فارسی و عاشورا وجود دارد و هر دو به ماندگاری و جلوه‌ی یکدیگر کمک کرده‌اند. برخی شاعران نیز ماندگاری خود را مدیون سرودن شعر درباره‌ی اهل بیت و عاشورا و مظلومیت ابا عبد اللّه می‌دانند که گاهی با یک شعر، شهره و جاوید شده‌اند.
در اواخر قرن چهارم که فاطمیان بر مصر دست یافتند و حکومتی مقتدر را پی افکندند وصیت و شهرت آنان به دیگر کشورهای اسلامی رسید و در شرق ایران طرفدارانی پیدا کردند، شاعران فارسی‌گوی آن سامان به مدح اهل بیت زبان گشودند که نمونه‌ی برجسته‌ی آنان ناصر خسرو است. لیکن باز هم در سراسر قرن پنجم و ششم، شمار اشعاری که در مدح آل پیامبر به فارسی سروده شد، فراوان نیست. شگفت اینکه در قرن پنجم شیعیان در بغداد و مرکز خلافت عباسی انجمن‌ها تشکیل می‌دادند و بر مصیبت اهل بیت می‌گریستند اما در شرق ایران یعنی دور افتاده‌ترین نقطه به مرکز خلافت، ناصر خسرو باید از بیم جان از بیغوله‌ای به بیغوله‌ی دیگر پناه ببرد.
ناصر خسرو تنها مذهب شیعه را بر حق می‌داند و همه را به آن فرا می‌خواند و از امامان شیعه به بزرگی و جلالت یاد می‌کند و تأثر خود را از فاجعه‌ی کربلا این‌گونه نشان می‌دهد:
دفتر پیش آر و بخوان حال آنک‌شهره از او شد به جهان کربلاش
تشنه شد و کشته و نگرفت دست‌حرمت و فضل و شرف مصطفاش در
ادبیات فارسی شعله‌های تابناک مرثیه‌های مذهبی را در قرون ششم تا هشتم شاهدیم. تظاهرات عادی پیروان مذهب تشیع در ایام سوگواری و سرودن و خواندن اشعار در مرثیه‌ی امامان معصوم (ع) و شهید کربلا رواج کامل یافت به طوری که قدیمی‌ترین مرثیه را در سوگ شهدای کربلا در قرن ششم قوامی رازی با این مطلع سروده است:
روز دهم ز ماه محرم به کربلاظلمی صریح رفت بر اولاد مصطفی «1»
سیف الدین فرغانی در امتداد همان شمشیر ذلّت ناپذیر به بار نشسته می‌خواند:
ای قوم در این عزا بگرییدبر کشته‌ی کربلا بگرییدبر
در گریه سخن نکو نیایدمن می‌گویم، شما بگریید که از مضمون این ابیات

برمی‌آید که در آن زمان، وعاظ بر منابر سخن رانده و دیگران گریه می‌کردند.
پس از فرغانی دیگر شاعران شیعی به عرصه آمدند و شوری در نهاد سخنوران شیعی افکنده شد که هنوز هم می‌توان آن سودای سر به عشق زده را حس نمود.
از کلام هرکس که از ستم می‌خروشد، ندای حسین (ع) می‌جوشد و از این میان شعرا، این گلبانگ را رساتر خروشیده‌اند و از ایشان هرکس فریاد خویش را از تولای حسین و حماسه‌ی سوگ سرخ او بیشتر سیراب ساخته، سرسبزتر برآمده است. قرن نهم دوره‌ی شکفتگی شعر مذهبی فارسی و علی الخصوص اشعار عاشورایی است، در این دوره شعر فارسی از جهت کمیت و تا حدی از نظر کیفیت ترقی کرد. سرایندگان متعددی در این عصر پیدا شدند. شاهزادگان تیموری هم خود مروج شعر و هنر و مشوق شاعران بودند. در این دوره برای ترویج تشیع موقعیت خوبی فراهم شد و شیعیان هم از فرصت استفاده نمودند و برای ترویج عقاید خود در سراسر ایران پراکنده شدند و دیگر مانند سابق در مراکز و شهرهای خاصی باقی نماندند. بخشی از آثار این

---

(1)- دیوان قوامی رازی؛ ص 17.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:719
دوره در شرح مناقب حضرت رسول (ص) و ائمه اطهار (ع) و عاشورای حسینی اختصاص یافته است هر چند این اشعار غالبا همراه با غلوّ در ذکر اوصاف و مناقب و کرامات پیشروان تشیع همراه بوده است.
از شاعران این دوره باید از جامی ذکری به میان آید که هرچند بر مذهب تسنن بود ولی در ضمن یکی از مثنویات خود- سلسلة الذهب- قصیده‌ی فرزدق در مدح حضرت سجاد (ع) را به شعر فارسی روانی ترجمه کرده است.
برخی از شعرای این عصر در این راه چنان پیش رفتند که از مجموع اشعار آنان در مناقب و مراثی دیوانی مستقل پدید آمد که در این زمینه باید از ابن حسام خوسفی (م 875 ه) نام برد. وی از عالمان شیعه مذهب و در فنون ادب و علوم شرعیه و اطلاع از اخبار و آثار و سیره بزرگان دین ماهر بوده است. ابن حسام دیوان قصاید و غزلیاتی دارد که اشعارش در مراثی و مدایح امامان شیعه به ویژه امام علی (ع) و امام حسین (ع) و لعن بر دشمنان و بدخواهان آنهاست:
دلم شکسته و مجروح و مبتلای حسین‌طواف کرد شبی گرد بلای حسین
شکفته نرگس و نسرین و سنبل‌تر، دیدز چشم و جبهه و جعد گره‌گشای حسین در این که مراثی مذهبی در ایران از زمان صفویه، نضج و قوام

پذیرفت، تردید نیست. قرن دهم آغاز رسمیت یافتن مذهب شیعه در ایران است و در این دوره است که قسمت مهمی از شعر فارسی را مدیحه‌ها و مرثیه‌های اهل بیت تشکیل می‌دهد.
معروف‌ترین شاعر این دوره محتشم کاشانی است که سرودن مرثیه را در کنار قصیده‌سرایی و مدح وجهه‌ی همت خود قرار داد و باب تازه‌ای در این قسم شعر باز کرد و به حق در ساختن مرثیه قدرت و مهارت به‌سزایی از خود نشان داده است. و ترکیب‌بند موثر و سوزناک او در شرح وقایع کربلا گویای این واقعیت است و چنین است که محتشم در ترکیب‌بند مشهور خود، از برترین شاعران تاریخ ادب ما، فراتر ایستاده است:
باز این چه شورش است که در خلق عالم است‌باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است «1» دودمان صفوی بر حسب سیاست خود و مخالفتی که با نیروی عظیم عثمانیان داشتند، بیشتر همّ خود را صرف ترویج مذهب شیعه می‌کردند و کمتر به شعر و ادب می‌پرداختند. غزل و مدیحه جای خود را در این عصر به مدح و منقبت اولیای دین و ذکر کرامات ائمه اطهار و مصیبت شهیدان کربلا سپرد. شاهان صفوی در ترویج علوم دینی و ذکر مناقب اهل بیت و مصائب شهدای کربلا کوشش نمودند.
پس از محتشم تا روزگار ما شعرای بسیاری مانند صباحی، صبا، وصال، سروش، قاآنی و دیگر شعرای مذهب اشعاری زیبا و حزن انگیز در رثای سید الشهداء (ع) و یاران او پرداخته‌اند. شعرای بعدی نیز این روش را ادامه دادند و از این زمان به بعد است که در کمتر دیوان شعری است که اشعار مرثیه سروده نشده باشد و گمان نمی‌رود شاعری شیعی بوده باشد که بر مصیبت سید الشهداء (ع) شعری نسروده باشد.
و بدین سان ادبیات کربلا پدید آمد و در طول تاریخ بارورتر شد تا آن جا که فضای عمده‌ی ادبیات شیعی را حجم «ادبیات طف» «2» پر کرده است.
نظیری نیشابوری (م 1021 ه) از شاعران بلند وازه دوره صفویه است که مذهب شیعه داشت و در عقیده‌ی خود ثابت و استوار بود وی در مرثیه‌ی امام حسین (ع) چنین سروده است:
زان پس حسین حجت حق در میان نهادمنکر ز جهل، تیر حسد در کمان نهاد

---

(1)- دیوان محتشم کاشانی؛ ص 280.
(2)- طف در لغت به معنای «ساحل البحر» و «جانب البحر» آمد است. کربلا چون در ساحل فرات قرار گرفته است طف نامیده شد و به این نام مشهور گردیده است.
مجمع البحرین؛ ج 5، ص 90. لسان العرب؛ ج 9، ص 221.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:720
شاعران دیگری نیز در این عصر و در این زمینه طبع آزمایی کرده‌اند اما

شاعر، عالم و نویسنده‌ی برجسته‌ی عصر صفوی، شیخ بهایی که به فارسی و عربی شعر سروده اشعاری نیز در رثای امام حسین (ع) دارد.
در این دوره است که تعدادی از شاعران شیعه مذهب ایرانی، در هند می‌زیستند و یا به آنجا مهاجرت کرده بودند بویژه نامورترین آنها صائب تبریزی که خود از استادان سبک هندی نیز به شمار می‌رود، مراثی سوزناکی سروده است:
مظهر انوار ربانی حسین بن علیستآن که خاک آستانش دردمندان را شفاست و دیگر ثابت اللّٰه آبادی است که شیعه‌ای معتقد بوده و درباره‌ی عزاداری ماه محرم مثنوی بلندی سروده است و در آن از جریان شهادت شهیدان کربلا به استادی سخن رانده است.
روند مذهبی سرایی تا حضور نادر شاه در صحنه‌ی سیاسی ایران ادامه داشت با حضور نادر شاه در صحنه‌ی قدرت و توجه او به مذهب تسنن، شعر مذهبی مجددا رو به افول نهاد اما با شروع حکومت زندیه، رشد کمّی شعر مذهبی از سر گرفته شد و تقریبا از زمان مشروطه به بعد پایگاهی قوی در نزد مردم یافت و با پیروزی انقلاب اسلامی به جریانی قوی در صحنه‌ی ادبیات معاصر مبدل شد. از دوران سقوط صفویه تا عصر حاضر از آن رو که مذهب غالب ایرانیان شیعه بوده است ادیبان و شاعران ایرانی عمدتا شیعه مذهب بوده‌اند و در آثار مذهبی که از آنان به جای مانده نام امام حسین (ع) چون ستاره‌ای می‌درخشد.
شعر و ادب فارسی چه از لحاظ لفظ و چه از لحاظ معنی در اواخر عهد صفویان دچار انحطاط و تنزلی شدید شد، توجه و تعمق شاعران در اختراع مضامین دقیق و مبهم از حد گذشت و شعر که عامل بیان احساسات و عواطف درونی بود، صورت لغز و معمّا را به خود گرفت تا آنجا که صاحبان ذوق سلیم و طبع لطیف به مخالفت با سبک هندی برخاستند و تجدید و احیای سبک استادان قدیم را وجهه‌ی همت خود ساختند و پایه‌گذار سبکی شدند که در ادبیات فارسی به سبک بازگشت ادبی معروف گشت.
شاعران قرن سیزدهم (دوران بازگشت ادبی) نیز همگی در مرثیه‌سرایی طبع آزمایی کردند شاعرانی چون:
نشاط اصفهانی، وصال شیرازی، قاآنی و یغمای جندقی را می‌توان نام برد.
قاآنی مرثیه‌ای از نوع بسیار عالی در رثای حسین (ع) سروده است که با این مطلع آغاز می‌شود:
بارد، چه؟ خون! ز؟ دیده، چسان؟ روز و شب. چرا؟از غم، کدام غم، غم سلطان کربلا از یغمای جندقی (م. 1276 ه) شاعر برجسته دیگر این عصر مراثی متعددی بر جای مانده است. او مبتکر سبکی در این مقوله به نام نوحه‌ی سینه‌زنی است و خود وی نخستین گوینده‌ای است که در این زمینه قطعات زیادی سروده است «1»

زان مصیبت نه همین از خاکیان ماتم به پاست، کی رواست؟سرنگون گردی فلک چار ارکان، شش جهت تا نُه فلک ماتم سراست، کی رواست؟ سرنگون گردی فلک
پس از وی فرزندان نامورش: اسماعیل هنر (م 1288 ه)، احمد صفایی (م 1314 ه. ق) و ابراهیم دستان (م 1310 ه. ق) راه پدر را در مرثیه‌سرایی و نوحه‌گویی ادامه دادند و اشعار تازه‌ای در این زمینه از خود باقی گذاشتند.
از جمله نکاتی که باید با تأمل به آن نگریست مقوله عرفان و شعر عرفانی یا نگاه به واقعه‌ی کربلا از دریچه‌ی عرفان است: عشق اصلی‌ترین موضوع عرفان است و عاشق کسی است که جز معشوق نمی‌بیند و جز وصل او نمی‌خواهد و همه‌ی سوز و گداز و راز

---

(1)- تاریخ ادبیات ایران، ص 270.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:721
و نیازش رسیدن به کوی اوست.
ادب عارفانه گاه تا قلمرو ذوق و روح سر و کار دارد و گاه با دنیای عقل و اندیشه. آن چه با عقل و اندیشه سر و کار دارد، گاه در حوزه‌ی ادب تعلیمی می‌گنجد، همچون کتاب «حدیقه الحقیقه» سنایی، و گاه همه حوزه‌ی شور و اشتیاق و عشق است که در غزلیات عرفانی سنایی و عطّار و ... جلوه می‌کند و گاه آمیزه‌ی عقل و ذوق که نمونه عالی آن مثنوی مولوی و منظومه‌های پرشور عطار است. ادب عرفانی سرشار از معانی لطیف و شورانگیز و اصطلاحات و تعبیراتی است که بدون شناخت و فهم آنها نمی‌توان با اندیشه و راه عرفا آشنا شد.
عرفا آنانی هستند که به عالم درون توجه دارند. ایشان با توجه به باطن و تمسک به زهد و ریاضت، منازل و مراحل عرفانی را طی می‌کنند تا به مبدأ کل عالم و حقیقت و منشأ کاینات واصل شوند.
با ظهور سنایی در (م 525 یا 545 ه. ق) در آغاز قرن ششم هجری، طریقت عرفان، موضوع عمده‌ی غزل، قصیده و مثنوی‌های شاعران شد و از آن پس اصیل‌ترین و گسترده‌ترین بخش ادب فارسی را به خود اختصاص داد. از دیدگاه سنایی عامل و علت پیدایی قیام عاشورا آن بوده است که گروهی دنیاخواه، تاب تحمل شخصیت لامکانی حسین (ع) را نداشتند و به همین دلیل ظالمان ظلمت‌پرست در صدد برآمدند تا خورشید وجود امام حسین (ع) را به تاریکی بکشانند و بدین وسیله در زندگی دیجور خود غوطه‌ور شوند و هیچ مانعی در میان نبینند. سنایی با توجه به چنین نگرشی، یزید و دار و دسته‌اش را مستحق لعن و نفرین دانسته و بدگویی از آنان را عامل و علت صدرنشینی آدمی در این دنیا و عالم آخرت می‌داند:

هر که بدگوی آن سگان باشددان که او شاه آن جهان باشد «1» عارفان و اولیای الهی و سالکان طریقت، ثنا و ستایش بر حسین (ع) و یاران فداکار و عارف او را وظیفه‌ی طریقتی خود می‌دانند و از این جهت همراهی و همگامی خود را با کسانی که با نور الهی راه می‌پیمایند و بر سر نیزه ندای قرآن سر می‌دهند، اعلام می‌کنند.
از آنجا که عارفان، خود را حق‌خواه می‌دانند و برای رسیدن به حق در تلاش و تکاپو هستند، هرگز از قافله‌ی حسین (ع) دور نمی‌شوند و همگامی با آن را عین طریقت به سوی حق می‌دانند و بر آن پافشاری می‌کنند.
عارف برای تأکید بر لزوم تحمل رنج و بلا، در انجام دادن اعمال دینی و نیز تحمل سختی‌های مراحل طریقت، از حسین (ع) مدد می‌جوید و تجربه‌ی تاریخی در عرصه عرفان آن حضرت و یارانش را الگویی تکرارپذیر می‌داند و بدین لحاظ مطالعه‌ی داستان عاشورا را بر خود و ره‌پویان حقیقت فرض می‌کند و بدین ترتیب حسین (ع) و شهادت او الگوی منحصر به فردی است که فرا روی سالکان طریقت قرار گرفته است. «2»
اقبال لاهوری (م 1938 م) نیز درباره‌ی عاشورا قرائت عرفانی دارد و فلسفه‌ی قیام عاشورا را در حریّت بخشی معنوی می‌داند.
از دیدگاه او، امام (ع) و یارانش برای کسب آزادی و گریز از بندگی طاغوت و غیر خدا و اثبات بندگی نسبت به خدا و برخوردار بودن دیگران از آزادی در سایه‌ی تعبد الهی قیام کردند:
در نوای زندگی سوز از حسین‌اصل حریّت بیاموز از حسین «3» پس فلسفه قیام عاشورا، در آزادی بخشی آن است هر چند که عاشورا، آزادی از موانع درونی و بیرونی را به انسانها ارزانی

_____
(1)- حدیقة الحقیقه؛ ص 271.
(2)- فلسفه عاشورا از دیدگاه اندیشمندان مسلمان جهان، ص 193 و 196.
(3)- کلیات اشعار فارسی؛ ص 103.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:722
می‌دارد ولی از دیدگاه اقبال تقدم با آزادی درونی است. زیرا تا زمانی که آدمی ارزش آن را نداند و قدر آن را نشناسد هرگز در بیرون بهره‌ی کافی را از آن نخواهد برد.
حسین نه تنها آزادی بخش است بلکه حیات بخش هم می‌باشد. حسین (ع) تا ابد با استبداد مبارزه خواهد کرد و مستبدان را از صحنه‌ی روزگار محو خواهد نمود:
تا قیامت قطع استبداد کردموج خون او چمن ایجاد کرد
بهر حق در خاک و خون غلطیده استپس بنای لا اله گردیده است «1» از

جمله کسانی که به صحنه‌ی عاشورا از منظر عرفان نظر کرده است عمان سامانی (م 1322 ه ق) است او که از بسیار همگنان سر ایستاده است و از بزرگترین شاعران مذهبی دوره مشروطه است که استواری سخن پارسی را با پرداخت‌های عالی و تازه از تاریخ مذهبی درهم آمیخت و در شعر مذهبی این دوره فرازهایی ژرف آفرید. «گنجینه‌ی اسرار» او سوگی است پرشور و عرفانی برای سید الشهداء (ع) با زبانی بسیار فصیح و گرم و گیرا و در خور شأن عظیم واقعه‌ی طف. کربلای حسینی منظومه‌ی بزرگ هستی و تداوم آن چون خط دورانی طواف است که همواره حضور دارد.
عمّان، عاشورا را میدانی می‌داند که سالکان در آن سلوک می‌کنند تا به مراد و مقصود خود برسند. در این میدان امام حسین (ع) قطب عرفان و مرشد سالکان است و اصحاب او مریدان و ره‌پویان وصال‌اند. از نظر عمان سامانی مسیر مدینه تا کربلا هفت شهر عشق است که امام و همراهانش باید وادی‌های طریقت را یکی پس از دیگری پشت سر بگذارند تا به سیمرغ عشق دست یابند. کربلا و شهادت نقطه‌ی کمال این حرکت است.
از نظر او امام کسی است که صفات الهی را در خود متجلی ساخته و بر اثر عبادات و ریاضت‌هایی که متحمل شده به مرحله‌ی خداگونگی رسیده است. وی در اشعار خود به وحدت امام با حق اشارت زیادی می‌کند و امام (ع) را انسان به حق پیوسته و از همه چیز رسته می‌داند و این وحدت را حاصل اخلاص و عبادت آن حضرت می‌داند. امام با جبرئیل که از سوی حق برای او پیام آورده به گفتگو می‌نشیند و شمه‌ای از مقامات عرفانی‌اش را به جبرئیل بازگو می‌کند تا او هم در جریان تعالی روحانی امام قرار گیرد:
آن که از پیشش سلام آورده‌ای‌و آن که از نزدش پیام آورده‌ای
بی‌حجاب اینک هم آغوش من است‌بی‌تو رازش جمله در گوش من است
از میان رفت آن منی و آن تویی‌شد یکی مقصود و بیرون شد دویی «2»
در عاشورا، امام (ع) نه تنها حلقه‌ی مستان سالک طریق بود بلکه او در مقام ارشاد و اصحابش در مقام طلب بودند. از دیدگاه عمّان هر یک از اصحاب عاشورا در مرتبه‌ای از سلوک قرار داشتند و به فراخور نیازشان از چشمه‌سار معرفت امام سیراب می‌شدند. امام همچون راهبری دلسوز، گام‌به‌گام به تعلیم و هدایت طالبان و سالکان مشغول بود و در دستگیری آنان از هیچ کوششی فروگذار نبود و نهایت تعلیم آن مرشد طریقت، تذکار طالبان و سالکان به مقام رضا بود:
ای اسیران قضا در این سفرغیر تسلیم و رضا این المفر «3» و بالاخره کربلا تکرار دیگری از رویارویی روشنایی با ظلمت، دانایی با جهل، عشق با خودخواهی و انسان معصوم با بشر مسخ

---

(1)- همان؛ ص 75.
(2)- گنجینة الاسرار؛ ص 165 و 166.
(3)- همان؛ ص 76.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:723
شده است و به همین دلیل در کانون توجه همه‌ی صاحبدلان قرار گرفته اگر چه آنچه گفته و خواهند گفت نمی از دریاست.
عصاره‌ی غمنامه‌های محتشم، سیف الدین فرغانی، وصال، قاآنی و ... در خم تنهایی شیعه، عاقبت شرابی شد که صفی علیشاه و عمان سامانی جرعه جرعه به کام سرمستان چکاندند. اما این پایان ماجرای عاشقی شاعران شیعی نبود. سالهایی گذشت و حادثه‌ای آمد و عشق آن چنان که باید و شاید، شعله‌هایی برافروخت که چه جانها را سوخت و چه روانها را عاشقی آموخت و ...
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:725

فصل اول شعرای متقدم

اشاره

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:727

فردوسی

اشاره

حکیم ابو القاسم فردوسی طوسی بزرگترین حماسه‌سرای تاریخ ایران و یکی از برجسته‌ترین شاعران جهان شمرده می‌شود. او در دهه‌ی سوم قرن چهارم هجری به سال 329 ه ق. برابر با سال درگذشت رودکی در «فاز» یا «پاز» طوس متولد شد. وی از دهقانان طوس بود.
فردوسی به سال 365 ه ق. به سن 35 سالگی نظم شاهنامه را آغاز کرد و پس از 35 سال یعنی در 70 سالگی به سال 400 هجری آن را به پایان رسانید.
شاهنامه شامل سرگذشت پادشاهان سلسله‌های داستانی (پیشدادی و کیانی) و سلسله‌ی تاریخی ساسانی است و در باب سلسله‌ی اشکانی فقط چند بیت دارد. مأخذ عمده‌ی شاهنامه‌ی فردوسی، شاهنامه‌ی منثور ابو منصوری است که در اواسط قرن چهارم هجری به حکم ابو منصور محمد بن عبد الرزّاق طوسی فرمانروای طوس تدوین شد و علاوه بر آن، روایات مختلف شفاهی و کتبی به دست فردوسی افتاد و وی مجموع آنها را در شاهکار جاوید خود جای داد. وزن شاهنامه بحر متقارب «وزن حماسه‌های ایران» است. فردوسی معانی دقیق و مطالب عالی فلسفی و اجتماعی و اخلاقی را در طی داستان‌های خود آورده است. وی پس از ختم شاهنامه آن را از طوس به غزنین برد و به سلطان محمود غزنوی تقدیم کرد. فردوسی پس از مسافرت به این شهر برخلاف انتظار خود مورد توجّه و محبّت پادشاه غزنوی قرار نگرفت و با آنکه بنابر روایات، سلطان محمود تعهّد کرده بود که در برابر هر بیت یک دینار بدو دهد، به جای دینار درهم داد. این کار مایه‌ی خشم فردوسی گشت، چنان که بنا بر همان روایات همه‌ی دراهم محمود را به حمامی و فقاعی بخشید. اما دلایل اختلاف و کدورت فردوسی و محمود از این قرار بود:
1- اختلاف مذهبی میان فردوسی که به مذهب تشیع و محمود که به تسنن معتقد بود و هر دو در عقیده‌ی خود راسخ بودند.
این معنی از هجو نامه‌ای که فردوسی برای سلطان محمود سروده است به خوبی برمی‌آید. 2- اختلاف عقیده‌ی محمود و فردوسی بر سر مسایل نژادی و ملی. فردوسی محققا ایرانی وطن‌پرستی بوده و در شاهنامه نیز به حکم شرایط حماسه‌ی ملی ناگزیر همواره دشمنان ایران را مانند تازیان و ترکان به بدی یاد کرده و بالعکس از ایرانیان همواره به نیکی سخن گفته است. 3-
خسّت ذاتی محمود که فردوسی به آن اشاره کرده است، او را از دادن صله‌ی جزیلی که فردوسی توقّع داشت مانع شد، چنان که صله و انعامی

که در برابر رنج سی ساله‌ی شاعر حقیر می‌نمود، به فردوسی داد که به قول شاعر به بهای فقاعی می‌ارزید. بهر حال فردوسی به سال 411 ه ق. تقریبا در سن 80 سالگی بدرود حیات گفت. مدفن وی در طوس می‌باشد. و آرامگاهی که در سال 1313 ه ش. برای او ساخته‌اند در محل تقریبی مدفن اوست.
در شهریور سال 1313 شمسی از خاورشناسان و دانشمندان کشورهای مختلف جهان دعوت به عمل آمد که در جشن هزاره‌ی فردوسی شرکت کنند. نخستین جلسه‌ی کنگره‌ی فردوسی به ریاست حاج محتشم السلطنه در تهران تشکیل شد که تا هفدهم شهریور ماه همان سال ادامه یافت. سپس هیأت میهمانان به اتفاق رضا شاه به مشهد رفتند و آرامگاه فردوسی را در 20 مهر ماه همان سال گشودند.
نظامی عروضی نویسد که پس از مرگ فردوسی، جهل و غوغای عوام مانع تدفین جنازه‌ی وی در گورستان شهر شدند و او را «رافضی» خواندند. به ناچار جنازه را در باغی که کنار دروازه‌ی شهر و متعلق به خود حکیم فردوسی بود به خاک سپردند. «1»
-*-

---

(1)- لغت نامه دهخدا.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:728

نعت رسول اللّه (ص) و آل مطهّر او (ع):

به گفتار پیغمبرت راه جوی‌دل از تیره‌گیها بدین آب شوی
چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی‌خداوند امر و خداوند نهی
که من شهر علمم، علیم در است‌درست این سخن قول پیغمبر است
گواهی دهم کاین سخن راز اوست‌تو گویی دو گوشم بر آواز اوست
منم بنده‌ی آل بیت نبی «ص»ستاینده‌ی خاک پای وصی
حکیم، این جهان را چو دریا نهادبرانگیخته موج از او تند باد
دو هفتاد کشتی در او ساخته‌همه بادبان‌ها برانداخته
یکی پهن کشتی بسان عروس‌بیاراسته همچو چشم خروس
محمّد در او اندرون با علی‌همه اهل بیت نبی و ولی
خردمند کز دور دریا بدیدکرانه نه پیدا و بن ناپدید
بدانست اگر موج خواهد زدن‌کس از غرقه بیرون نخواهد شدن
به دل گفت اگر با نبیّ و وصی‌شوم غرقه، دارم دو یار وفی
همانا که باشد مرا دستگیرخداوند تاج و لواو سریر
اگر چشم داری به دیگر سرای‌به نزد نبیّ و وصی گیر جای
گرت زین بد آید گناه من است‌چنین است و این رسم و راه منست
بدین زادم و هم بدین بگذرم‌چنان دان که خاک پی حیدرم
ابا دیگران مر مرا کار نیست‌جز این مر مرا هیچ گفتار نیست
دلت گر به راه خطا مایل است‌ترا دشمن اند در جهان همدل است
هر آن کس که در دلش بغض علیست‌از او خوارتر در جهان زار کیست
نباشد مگر بی‌پدر دشمنش‌که یزدان به آتش بسوزد تنش
نگر تا نداری به بازی جهان‌نه برگردی از نیک پی همرهان
از این در سخن چند رانم همی‌همانا کرانش ندام همی «1»

_____

(1)- مجالس المؤمنین؛ ج 2، ص 593 به نقل از شاهنامه.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:729

ابو سعید ابی الخیر

فضل اللّه بن ابی الخیر، محمد بن احمد میهنی یکی از اعاظم مشایخ صوفیه است وی در اول محرّم سال 357 ه ق. در مهنه یا میهنه یکی از قراء بزرگ ناحیه خابران خراسان بین ابیورد و سرخس به دنیا آمد پدرش پیشه عطاری داشت و دوستدار اهل تصوف بود، بنابراین او از ابتدا با صوفیه آشنا شد. وی در ابتدا به تحصیل صرف و نحو و فقه و تفسیر پرداخت و از همان صغر سن ریاضیات شاقه می‌کشید تا به ذیل تربیت شیخ ابو الفضل سرخسی رسید و از آن به بعد همه‌ی عمر را صرف طی طریق کرد. او در میان صوفیه جایگاه بزرگی داراست و تقریبا در تمام کتب تراجم احوال صوفیه ذکری از احوال و اقوال وی آمده است. حتی او را لقب «سلطان» داده‌اند. ابو سعید نخستین کسی است از مشایخ صوفیه ایران که احوال و آراء خود را به زبان شعر در آورده است. او در مجالس خویش اشعار زیادی به فارسی و عربی انشاء می‌کرد و رباعیاتی به نام او مشهور است. ولی از خود شیخ نه دیوان شعری مانده و نه کتابی به نثر. از زمان‌های قدیم، مجموعه‌ای از اشعار فارسی و عربی به نام ابو سعید باقیمانده که شروح بسیاری هم بر آن نوشته‌اند. او را در علوم ظاهری و مذهب، شافعی و در باطن علوی می‌دانند. احوال و کرامات و سخنان ابو سعید ابی الخیر در دو کتاب که توسط نوادگان وی تألیف شده، آمده است. یکی کتاب «حالات و سخنان شیخ ابو سعید ابی الخیر» تألیف جمال الدّین ابو روح لطف اللّه و دیگر کتاب «اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید» تألیف محمّد بن منوّر. «1» وفات ابو سعید را در شب جمعه چهارم شعبان سال 445 ه ق. ذکر کرده‌اند.

-*-

یا رب به محمّد و علیّ و زهرایا رب به حسین و حسن و آل عبا
کز لطف برآر حاجتم در دو سرای‌بی‌منّت خلق یا علی اعلی ***
تا مِهر ابو تراب دمساز من است‌حیدر به جهان همدم و همراز من است
این هر دو جگر گوشه دو بالند مرامشکن بالم که وقت پرواز من است
«2»

_____

(1)- لغت نامه دهخدا. دایرة المعارف تشیّع.
(2)- سخنان منظوم ابو سعید؛ ص 2 و 14.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:730

اسدی طوسی

اشاره

ابو نصر علی بن احمد طوسی، شاعر و حماسه سرای ایرانی قرن پنجم ه ق. است. ولادت او در اواخر قرن چهارم یا اوایل قرن پنجم در طوس صورت گرفته است. «اسدی» لقب و تخلّص شعری شاعر می‌باشد. دوره‌ی بلوغ او در شاعری مصادف با انقلابات خراسان و غلبه‌ی سلجوقیان بر آن دیار و برافتادن حکومت غزنویان از آن ناحیه بود. ناگزیر وی خراسان را ترک و به مغرب ایران روی نهاد و در آذربایجان اقامت گزید. در آنجا با امیر ابو دلف پادشاه نخجوان و شجاع الدّوله ابو شجاع منوچهر بن شاوور از پادشاهان شدادی ارتباط یافت. اسدی از گویندگان قوی طبع و باریک‌اندیش و ژرف بین ایران است. زیرا پس از اینکه فردوسی داستان‌سرایی را به آخرین درجه کمال رسانید، اسدی به داستان‌سرایی و نظم داستانی که از بسیاری جهات به شاهنامه نزدیک است گرایش پیدا کرد. اما او به مدد وسعت فکر و طبع ورزیده، دری تازه به روی سخن‌سرایان گشود و طرزی نوین را بنیان نهاد به طوری که می‌توان او را در صف گویندگان بزرگ و استادان بلند مرتبه قرار داد.
اسدی از علمای لغت بود و در این فن تبحّر داشت. بسیاری از دواوین گذشتگان را خوانده و نوادر لغات را به دست آورده و گاهی همانها را در اشعار خود به کار برده است و بدین سبب کتاب «گرشاسب نامه» وی در بردارنده تعداد کثیری از لغات فارسی است که بالفعل مهجور بوده است. اسدی از علوم عربیّت و نظم و نثر عربی اطلاع کامل دارد. هم چنین در ریاضی به خصوص فلسفه الهی دست داشته و غالب اشعارش را تحت تأثیر این معلومات سروده است. آثار او عبارتند از:
1- «گرشاسب نامه» که به سال 458 هجری به نظم در آورده است. 2- «مناظرات» که شامل قصایدی در مناظره بین دو چیز یا دو کس مانند شب و روز، مغ و مسلمان، آسمان و زمین، و نیزه و کمان. مناظرات او به غایت نیکو است و ظاهرا در اشعار بعد از اسلام سابقه نداشته است.
3- «فرهنگ لغات» یا لغت فرس این کتاب به جهت دقت حدود و صحت تفسیر بهترین کتاب لغت و نیز قدیمی‌ترین فرهنگ موجود زبان فارسی است.
وفات اسدی به نقل هدایت به سال 465 ه ق. اتفاق افتاده است. «1»
-*-

نعت رسول اللّه (ص) و اهل بیت او (ع):

ثنا باد بر جان پیغمبرش‌محمّد فرستاده‌ی رهبرش
که بد بر درِ دین ایزد کلیدجهان یکسر از بهر او شد پدید
بدو داد دادار پیغام خویش‌بپیوست با نام او نام خویش
ز پیغمبران او پسین بد درست‌و لیکن شود زنده زایشان نخست
یکی تن بدو خلق چندین هزاربرون آمد و کرد دین شکار
ببرد از همه گوی پیغمبری‌که با او کسی را نبد همسری
خبر زان چه بگذشت ازو در جهان‌کجا راست آید به صد داستان

_____

(1)- مجمع الفصحاء؛ ج 1، ص 107. مجالس المؤمنین؛ ج 2، ص 609 و 610. سخن و سخنوران؛ ج 2، ص 73- 97. لغت نامه دهخدا.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:731 به یک چشم زد از دل سنگ سخت‌به معجز برآورد نوبر درخت
دل دنیی از دیو بی بیم کردمه آسمان را بدو نیم کرد
ز هامون به چرخ برین شد سوارسخن گفت بر عرش با کردگار
گه رستخیز آب کوثر و راست‌لوا و شفاعت سراسر و راست
بر اندامش ایزد یکایک فزودهنرهاش را بر هنر بر فزود
ورا بود رفتن به یک دم ز جای‌به درگاه سلطان هر دو سرای
ببرد از فرشته جدا پایگاه‌بر قاب قوسین یزدانش راه
سرافیل هم رازش و هم نشست‌براق اسب و جبریل فرمان برست
همی دونش بر عرش آمد قیام‌شده معجز او را ز ایزد پیام
به چندین بزرگی جهان دار راست‌بدو داد پاک آن چنان کو بخواست
نمود آنچه بایست هر خوب و زشت‌ره دوزخ و راه خرّم بهشت
چنان کرد دین را به شمشیر تیزکه باشد همی تا گهِ رستخیز
ز یزدان و از ما هزاران درودمر او را و یارانش را برفزود
کدامست یارش شناسی به نام‌گزیده بهر کس ز دانش تمام
به تیغش شده داد و دین آشکارکه خوانند ورا شیر پروردگار
علی و بتول و حسین و حسن‌همی نگذرانیم از ایشان سخن
نداریم با دیگران هیچ کاربه مهر علی بگذران روزگار «1»

_____

(1)- مجالس المؤمنین؛ ج 2، ص 612.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:732

کسایی مروزی

ابو الحسن یا ابو الاسحاق مجد الدّین اسحاق کسایی مروزی در 27 ماه شوّال سال 341 ه ق. در مرو متولد شد. وی از شاعران ایران در سده‌ی چهارم هجری است. در اواخر عهد سامانی و اوایل عهد غزنوی می‌زیسته و عوفی وی را در شمار شعرای آل سبکتکین نام برده است. در آغاز کار شاعری مدّاح بود و از مدایحش قطعاتی در تذکره‌ها موجود است. نخست مدّاح سامانیان و نیز مدّاح عبد اللّه بن احمد عتبی وزیر نوح بن منصور بود. ولی در اواخر عمر پشیمان شد و از مداحی دست کشید و به سرودن اشعاری در پند و اندرز و مدح و رثای اهل بیت (ع) پرداخت.
کسایی به مذهب تشیع معتقد بوده است و اکثر اشعارش در منقبت اهل بیت علیهم السّلام است. او یکی از بزرگترین گویندگان ادب فارسی و نخستین شاعر پارسی زبان است که مرثیه‌ی عاشورایی سروده است. با توجه به شواهد قطعی تاریخی و آثار این سخنور بزرگ، تردیدی در تشیّع او وجود ندارد.
کسایی از استادان مسلّم شعر عصر خویش بود و در ابداع مضامین و بیان معانی و توصیفات و ایراد تشبیهات مهارت و قدرت بسیار داشت. زبان ساده و شیرین او راه را به تعقید و تکلّف بسته و بیانی مطبوع و دلنشین ارائه داده است. او علاوه بر توصیفات و مدایح، مواعظ و حکمت را هم در شعر فارسی به کمال رساند و مقدمات ظهور شاعرانی چون ناصر خسرو را فراهم ساخت.
ناصر خسرو به اشعار کسایی نظر داشته است و حال آن که این شاعر خودپسندی خاص دارد و آسان با کسی در نمی‌آمیزد و از اینجا پیداست که کسایی را ارج و مقامی والا بوده است.
آثار کسایی: اگر چه آثار او در پی شرارت‌های زشت تعصّب‌گرایی از بین رفته و جای تأسف بسیار دارد، امّا آنچه که به جا مانده عبارتند از: قصاید، غزل و ابیات پراکنده که در حدود 200 بیت می‌باشد.
در مورد تاریخ وفاتش اطلاع درستی در دست نمی‌باشد، آنچه مسلّم است تا سال 391 هجری زنده بوده و پنجاه سال سن داشته است، و این معنی از اشعار وی آشکار می‌باشد. به نظر می‌آید بعد از سال تولد ناصر خسرو (394 هجری) وفات یافته باشد. «1»
ـ*ـ
بیزارم از پیاله و ز ارغوان و لاله‌ما و خروش و ناله، کنجی گرفته مأوا
دست از جهان بشویم، عزّ و شرف نجویم‌مدح و غزل نگویم، مقتل کنم تقاضا

میراث مصطفی را، فرزند مرتضی رامقتول کربلا را، تازه کنم تولّا
آن میر سر بریده، در خاک و خون تپیده‌از آب ناچشیده، گشته اسیر غوغا
تنها و دل شکسته، بر خویشتن گرسنه‌از خانمان گسسته و ز اهل بیت و آباء
از شهر خویش رانده، و ز ملک بر فشانده‌مولی ذلیل مانده، بر تخت ملک مولی
مجروح خیره گشته، ایّام تیره گشته‌بدخواه چیره گشته، بی‌رحم و بی‌محابا

_____

(1)- کسایی مروزی؛ زندگی و اندیشه و شعر او. لغت نامه دهخدا. تاریخ ادبیات ایران؛ ج 1، ص 374. مجمع الفصحاء؛ ج 3، ص 1134. النقض. ص 231 مجله آرمان؛ ش 1، ص 27.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:733 صفین و بدر و خندق، حجّت گرفته با حق‌خیل یزید احمق، یک یک به خونش کوشا
پاکیزه آل یاسین، گمراه و زار و مسکین‌وان کینه‌های پیشین، آن روز گشته پیدا
آن پنج ماهه کودک، باری چه کرد ویحک‌کز پای تا به تارک، مجروح شد مُفاجا؟ «1»
بیچاره شهربانو، مصقول «2» کرده زانوبیجاده «3» گشته لؤلؤ، بر درد ناشکیبا
آن زینب غریوان، اندر میان دیوان‌آل زیاد و مروان نظاره گشته عمداً
مؤمن چنین تمّنا هرگز کند؟ نگو، نی‌چونین نکردمانی، نه هیچ گبر و ترسا
آن بی‌وفا و غافل، غرّه شده به باطل‌ابلیس‌وار جاهل، کرده به کفر مبدا
رفت و گذاشت گیهان «4» دید آن بزرگ برهان‌وین رازهای پنهان، پیدا کنند فردا
تخم جهان بی‌بر، این است وزین فزون‌ترکهتر عدوی مهتر، نادان عدوی دانا
بر مقتل ای کسایی، برهان همی نمایی‌گر هم براین بپایی، بی‌خار گشت خرما
مؤمن درم پذیرد، تا شمع دین بمیردترسا به زر بگیرد، سُمّ خر مسیحا
تا زنده‌ای چنین کن، دلهای ما حزین کن‌پیوسته آفرین کن بر اهل بیت زهرا (س) ***
فهم کن، گر مؤمنی فضل امیر المؤمنین‌فضل حیدر، شیر یزدان مرتضای پاکدین
فضل آن کس کز پیمبر بگذری فاضل‌تر اوست‌فضل آن رکن مسلمانی، امام المتّقین
فضل زین الاصفیا، داماد فخر انبیاکافریدش خالقِ خلقْ آفرین از آفرین
«قُلْ تَعالَوْا نَدْعُ «5»» برخوان، و رندانی گوش دارلعنت یزدان ببین از «نَبْتَهِلْ» تا «کاذِبِینَ»

«لا فَتی الّا علیَ «6»» برخوان و تفسیرش بدان‌با که گفت و یا که داند گفت جز روح الامین
آن نبی، و ز انبیا کس نی به علم، او را نظیروین ولی، وز اولیا کس نی به فضل، او را قرین
آن چراغ عالم آمد «7» و ز همه عالم بدیع‌وین امام امّت آمد و ز همه امّت گزین
از متابع گشتن او حور یابی با بهشت‌و ز مخالف گشتن او ویل یابی با انین
ای به دست دیو ملعون سال و مه گشته اسیرتکیه کرده بر گمان، برگشته از عین الیقین
گر نجات خویش خواهی در سفینه‌ی نوح شوچند باشی چون رهی تو بینوای دل رهین
دامن اولاد حیدر گیر و از طوفان مترس‌گرد کشتی گیر و بنشان این فزع اندر پسین
گر نیاسایی تو، هرگز روزه نگشایی به روزو ز نماز شب همیدون ریش گردانی جبین

_____

(1)- مفاجا: مرگ ناگهانی.
(2)- مصقول: صیقل داده شده.
(3)- بیجاده: یاقوت.
(4)- گیهان: کیهان، جهان.
(5)- اشاره به آیه 3 سوره آل عمران در مورد مباهله با مسیحیان نجران.
(6)- قسمتی از حدیث «لا فتی الّا علیّ لا سیف الّا ذو الفقار» جوانمردی جز علی نیست و شمشیری جز ذو الفقار نمی‌باشد.
(7)- اشاره به آیه 45 و 46 سوره احزاب «یا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنَّا أَرْسَلْناکَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِیراً وَ داعِیاً إِلَی اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِراجاً مُنِیراً» ای رسول گرامی، ما تو را به رسالت فرستادیم تا بر نیک و بد خلق گواه باشی و خوبان را به رحمت مژده دهی و بدان را از عذاب خدا بترسانی و به اذن حق خلق را به سوی خدا دعوت کنی و چراغ فروزان عالم باشی.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:734 بی توّلا بر علی و آل او دوزخ تو راست‌خوار و بی‌تسلیمی از تسنیم و از خلد برین
سیصد و هفتاد سال از وقت پیغمبر گذشت‌سیر شد منبر ز نام و خون سکین و تگین
منبری کالوده گشت از پای مروان و یزیدحقّ صادق کی شناسد وان زین العابدین؟!
مرتضی و آل او با ما چه کردند از جفایا چه حرمت یافتیم از معتصم یا مستعین

کان همه مقتول و مسمومند و مجروح از جهان‌وین همه میمون و منصورند امیر الفاسقین؟!
ای کسایی، هیچ مندیش از نواصب وز عدوتا چنین گویی مناقب، دل چرا داری حزین «1»؟!

_____
(1)- گزیده اشعار کسایی؛ ص 48.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:735

خواجه عبد اللّه انصاری

شیخ الاسلام ابو اسماعیل عبد اللّه بن محمّد انصاری شاعر، خطیب و عارف بزرگ قرن پنجم در سال 396 ه ق. در هرات زاده شد. پدرش ابو منصور محمد مردی متقی و پارسا و صوفی بود و نسبش به ابو ایوب انصاری از صحابه‌ی بزرگوار حضرت رسول اکرم (ص) می‌رسید. خواجه عبد اللّه کسب علم را از سالهای نخستین عمر آغاز کرد و در محضر استادان نامی هرات و نیشابور علوم ادبی و تفسیر و حدیث و فقه را به خوبی فرا گرفت. او علاوه بر حفظ قرآن اشعار فراوانی از ادبیات فارسی و عربی را در حفظ داشت و از علما و عرفای بزرگ روزگار بهره‌ها جست. او با آنکه در علوم دینی به ویژه در تفسیر و حدیث عالمی برجسته بود اما به همان اندازه در عرفان نیز صاحب مقامات بود. شهرت خواجه عبد اللّه بیشتر به سبب مناجات نامه و سوز و گدازهای عارفانه‌ی اوست که به نثری مسجّع و روان و زیبا تقریر شده است. سخنان عارفانه و مناجات‌های او در طی دوره‌ای متجاوز از نه قرن در میان همه‌ی پارسی گویان رواج داشته و در عارف و عامی اثر نهاده است. از خواجه عبد اللّه آثار ارزشمندی به فارسی و عربی بر جای مانده است. مهمترین کتاب وی در معارف صوفیه «منازل السائرین» به عربی است. اما اعتبار خواجه در میان صوفیان بر اثر امالی او از کتاب «طبقات الصوفیه» ابو عبد الرّحمان سلمی است که به زبان هروی در مجالس درس خود می‌گفت و به نام «طبقات الصوفیه» خواجه عبد اللّه انصاری شهرت دارد.
او که در سالهای پایانی عمر بینائی خود را از دست داده بود، پس از یک عمر طولانی و پربار در روز جمعه 22 ذی الحجه سال 481 ه ق دار فانی را وداع گفت و در «گازرگاه» هرات به خاک سپرده شد «1».
ـ*ـ
کاندر سه مکان رسی به فریاد همه‌اندر دم فزع و قبر و هنگام سؤال
یا رب به علی ابن ابی طالب و آل‌آن شیر خداوند جهان جلّ جلال ***
یا رب به رسالت رسول ثقلین‌یا رب به غزا کننده‌ی بدر و حُنین
عصیان مرا دو نیمه کن در عرصات‌نیمی به حسن ببخش و نیمی به حسین ***
آن شنیدی که حیدر کرّارکافران کشت و قلعه‌ها بگشاد
تا نداد آن سه قرص نان جوین‌هفده آیت خدای او نفرستاد ***
دین اسلام، شرع مصطفوی است‌راه ایمان ز مرتضی آباد
مصطفی دان رسول و ره رهِ اوست‌رهنما مرتضی و عترت اوست «2»

---

(1)- گنجینه نیاکان.
(2)- مناجات نامه؛ ص 32، 33، 35، 42، 61.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:736

ناصر خسرو

حکیم ناصر بن خسرو بن حارث القبادیانی البلخی المروزی مکنّی به ابو معین و ملقب و متخلّص به «حجت». از شاعران قوی طبع و قصیده‌سرایان گرانقدر زبان فارسی است. وی در ماه ذی القعده‌ی سال 394 ه ق. (تیر ماه 382 شمسی) در قبادیان از نواحی بلخ در خانواده‌ی محتشمی که ظاهرا به امور دولتی و دیوانی اشتغال داشته‌اند، متولد گشت.
از ابتدای جوانی به تحصیل علم و ادب پرداخت و تقریبا در تمام علوم متداوله‌ی عقلی و نقلی آن زمان و مخصوصا علوم یونانی تبحّر پیدا کرد. ناصر خسرو در اشعار خویش و سفرنامه و سایر کتب خود مکرر به احاطه‌ی خود به این علوم و مقام عظیم فضل و دانش خود اشاره می‌کند و هم در جوانی به دربار سلاطین و امرا راه یافت و به مراتب عالی رسید و چنانکه در سفرنامه آورده است به پادشاهانی چون سلطان محمود غزنوی و پسرش مسعود تقرب جست و تا سن چهل و سه سالگی که عزم سفر قبله کرد در خدمات مهمّ دیوانی از قبیل دبیری و دیگر مشاغل دولتی صاحب عنوان بود. سپس در او تغییر حالی پیدا شد و به حقیقت متمایل گشت و چون از مباحثات اهل ظاهر بوی حقیقتی نشنید، سر به آوارگی و سیر آفاق وا نفس نهاد و سرانجام بر اثر خوابی که در ماه جمادی الاخر سال 437 در جوزجانان دید، عزم سفر قبله کرد (در خواب او را به سوی قبله اشارت کردند).
این مسافرت هفت سال (437- 444) طول کشید و در ضمن آن ناصر خسرو چهار بار به زیارت خانه‌ی خدا توفیق یافت و شمال شرقی و غربی و جنوب غربی و مرکز ایران و ممالک و بلاد ارمنستان و آسیای صغیر و حلب و طرابلس شام و سوریه و فلسطین و جزیرة العرب و مصر و قیروان و نوبه و سودان را سیاحت کرد. در اثنای همین سیر و سیاحت‌ها چون به مصر رسید قریب سه سال در آنجا مقام کرد و به وساطت یکی از دعاة یا نقبای فاطمی به خدمت خلیفه فاطمی المستنصر باللّه ابو تمیم معدّ بن علی رسید و به مذهب اسماعیلیه و طریقت فاطمیان گروید و از مؤمنان متعصّب آن مذهب شد و پس از سیر درجات باطنیه یکی از حجّت‌های دوازده‌گانه فاطمیان در دوازده جزیره نشر دعوت یعنی حجّت جزیره‌ی خراسان شد و مأموریت دعوت مردم به طریقه‌ی اسماعیلیه و بیعت گرفتن از مردم برای خلیفه‌ی فاطمی در ممالک خراسان و سرپرستی شیعیان آن سامان بدو محول گشت و روانه خراسان شد. در دیار بلخ چنان در نشر دعوت و مباحثه با علمای اهل سنت پافشاری کرد که

سرانجام به تبعید و فرارش از بلخ منجر گشت. پس از آن به مازندران رفت و به روایت دولتشاه پس از آن به نیشابور و سپس به خراسان رفت و در قصبه یا قلعه‌ی «یمکان» واقع در اقصا خاک بدخشان ساکن شد زیرا یمکان به قول مؤلف «آثار البلاد» شهری حصین در وسط کوهی بود که قدرت تسخیر آن ممکن نبود. ناصر خسرو در یمکان به نشر دعوت و ابلاغ رسالت خود پرداخت و سالهای آخر عمر خود را در این پناهگاه گذراند و به نظر می‌رسد 15 سال در آنجا ساکن بود و به سبب اقامت طولانی و دعوتهای مذهبی او در یمکان، جماعتی از اهل بدخشان به مذهب اسماعیلیه گرویدند.
ناصر خسرو سالهای آخر عمر را دور از یار و دیار و قرین غم غربت در یمکان با حسرت و اندوه گذرانید و تقریبا در تمام اشعاری که در این دوران سروده به پریشانی حال خویش و رنج غریبی و دوری از بلخ و تعصّب دشمنان اشاراتی دارد و از خلیفه‌ی عباسی در بغداد و خان ترک در کاشغر گرفته تا امیر خراسان و شاه سجستان و میر فتلان همه او را دشمن می‌داشتند و فقهای سنی و پیروان عباسیان و عامّه‌ی مردم او را رافضی و قرمطی و معتزلی می‌خواندند و بر سر منابر لعنتش می‌کردند و مهدور الدّمش می‌دانستند. وی عاقبت در «یمکان» به سال 481 هجری در حالی که 87 سال داشت، وفات یافت.
آثار و تألیفات: ناصر خسرو به نظم و نثر کتابهایی دارد، آثار منظومش عبارتست از: «دیوان اشعار» که مشتمل بر بیش از ده
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:737
هزار بیت قصاید و چند قطعه و ابیات متفرقه در مواضیع حکمتی، دینی، اخلاقی. مثنوی «روشنایی نامه» مشتمل بر 592 بیت در بحر هزج است در وعظ و پند و حکم که به ضمیمه‌ی دیوانش چاپ شده است «سعادت نامه» که مثنوی سیصد بیتی است. این مثنوی هم به ضمیمه دیوانش چاپ شده است.
آثار منثور ناصر خسرو نیز عبارتست از «رساله در جواب نود و یک سوال فلسفی»، «سفرنامه» که مهمترین اثر منثور اوست و این کتاب مشتمل بر شرح مشهودات حکیم در سفر هفت ساله‌ای است که به آسیای صغیر و شامات و مصر و عربستان کرده است.
«زاد المسافرین» که حاوی اصول عقاید حکیمانه و فلسفی ناصر خسرو است که به سال 453 آن را در غربت تألیف کرده است و در اشعار خود فراوان از این کتاب نام برده و بدین تألیف خود بالیده است. «خوان الاخوان»، «گشایش و رهایش»، «وجه دین»، «جامع الحکمتین» و کتب دیگر!
در مورد شیوه‌ی سخن ناصر خسرو، دکتر ذبیح اللّه صفا می‌نویسد:

«بی‌تردید او یکی از شاعران بسیار توانا و سخن‌آور فارسی است که طبعی نیرومند و سخنی استوار و قوی و اسلوبی نادر و خاص خود دارد. زبان این شاعر قریب به زبان شعرای آخر دوره سامانی است. و حتّی اسلوب کلام او کهنگی بیشتری از کلام شعرای دوره‌ی اول غزنوی را نشان می‌دهد. وی هر جا که لازم شده از ترکیبات عربی جدید استفاده کرده است. خاصیت عمده‌ی شعرش اشتمال بر مواعظ و حکم بسیار است. اصولا ناصر خسرو به آنچه دیگر شاعران را مجذوب می‌کند یعنی به ظاهر زیبایی و جمال و به جنبه‌های دلفریب محیط و اشخاص توجهی ندارد و نظر او بیشتر به حقایق عقلی و مبانی و معتقدات دینی است، اما نباید از قدرت فراوان او در توصیف و بیان اوصاف طبیعت غافل بود.»

-*-

نبینی که امّت همی گوهر دین‌نیاید مگر کز بنین محمّد؟
محمد بدان داد گنج و دفینش‌که او بود در خور قرین محمّد
قرین محمد که بود؟ آنکه جفتش‌نبودی مگر حور عین محمّد
از این حور عین و قرین گشت پیداحسین و حسن، سین و شین محمّد
حسین و حسن را شناسم حقیقت‌بدو جهان گل و یاسمین محمّد
چنین یاسمین و گل اندر دو عالم‌کجا رُست جز در زمین محمّد
نیارم گزیدن همی مر کسی رابر این هر دوان نازنین محمّد
قرآن بود و شمشیر پاکیزه حیدردو بنیاد دین متین محمّد «1» ***
امتت را چون نبینی بر چه سانند؟ ای رسول‌بیشتر جز مر ستوران را نمانند، ای رسول
گر نگشته ستند فتنه بر جهان از دین حق‌چون جهانند و طلب کار جهانند، ای رسول
از قوی عهدی که کردی بر همه روز غدیرچون فراز نشتر جهانند و رمانند، ای رسول
سود دنیا را همی جویند و نندیشند هیچ‌گرچه از دین و شریعت بر زیانند، ای رسول

---

(1)- دیوان ناصر خسرو؛ ص 158.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:738 چون زمان داده است تا محشر خدای ابلیس راجمله قومش بر امید آن زمانند، ای رسول
ز انکه خان دوستی دیو شد دل‌شان همه‌دشمنان اهل بیت و خاندانند، ای رسول
این مسلمانان به نام، از کشتن اولاد توچون جهودان نیز پیمبر کشانند، ای رسول
روی گردانند از پاکیزه فرزندان توکور و گمره برطریق این و آنند، ای

رسول
بی‌گمان چون بر وصی و اولاد او دشمن شدندبر تو ای خیر البشر پس بی‌گمانند، ای رسول «1» ***
بتگر بتی تراشد و او را همی پرستدزو نیست رنج کس را نه زان خدای سنگین
تو چون بتی گزیدی کز رنج و شَرَّ آن بت‌برکنده گشت و کشته یکرویه آل یاسین
آن کز بت تو آمد بر عترت پیمبراز تیغ حیدر آمد بر اهل بدر و صفین
لعنت کنم برآن بت کز امت محمداو بود جاهلان را ز اوّل بت نخستین
لعنت کنم بر آن بت کز فاطمه فدک رابستد به قهر تا شد رنجور و خوار و غمگین
لعنت کنم برآن بت کو کرد و شیعت اوحلق حسین تشنه در خون خضاب و رنگین
پیش تواند حاضر اهل جفا و لعنت‌لعنت چرا فرستی خیره به چین و ماچین «2» ***
گر خرد را برسر هشیار خویش افسر کنی‌سخت زود از چرخ گردان، ای پسر، سر برکنی
بر سرت بویا چو مشک و عنبر سارا شودگر تو خاکستر به نام آل او بر سر کنی
هم مقصّر باشی ای دل گر به مدح مصطفی‌معنی از گوهر طرازی لفظش از شکّر کنی
ای پسر، پیغمبری را تاج کی باشد شگفت‌گر تو بر سر روز محشر ماه را افسر کنی؟
گر به راه این جهان خورشیدمان رهبر شده است‌سوی یزدان‌مان همی مر عقل را رهبر کنی
هر که او فضل تو و آل تو را منکر شودخوبی و معروف او را زشتی و منکر کنی
فضل و جود و عدل ایزد خدمت کوثر کندچون تو روز حشر مجلس بر لب کوثر کنی
دشمنی با اهل و آل تو همی بی‌مر کنندهمچنان کانسان تو با ایشان همی بی‌مر کنی
شرم ناید مر تو نادان را که پیش ذو الفقارزاف را شمشیر سازی و ز کدو مغفر کنی؟
چون پیمبر را برادر بود حیدر سوی خلق‌گر بنازم من بدو چون روی خویش اصفر کنی
آل پیمبر بسی کشته‌ی بت منحوس توست‌تو همی او را به حیلت بر سر

منبر کنی
من همی نازش به آل حیدر و زهرا کنم‌تو همی نازش به سند و هند بد گوهر کنی
وقت آن آمد که روز کین چو خاک کربلاآب را در دجله از خون عدو احمر کنی «3»

_____
(1)- همان؛ ص 304.
(2)- همان؛ ص 410.
(3)- همان؛ ص 465.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:739

امیر معزّی

امیر الشعراء ابو عبد اللّه محمد بن عبد الملک برهانی نیشابوری از شاعران و سخن سرایان قرن پنجم و اوایل قرن ششم ه ق.
بود. تخلّص او به «معزّی» به جهت تقرّب وی به دربار معزّ الدّین ملکشاه بن آلب ارسلان است و ملکشاه او را لقب امیر داد.
پدرش عبد الملک برهانی بیش از نیم قرن در بهترین دوره‌ی پادشاهی عهد ملکشاه و سلطان سنجر در دستگاه ایشان سمت ملک الشعرایی داشته و به جلالت و عزتی تمام می‌زیسته است. معزی به تمام معنی شاعری است با ذوق که کلام او به فصاحت و بلاغت سرآمد گویندگان هم عصر خود شمرده می‌شده است.
معزی تا سال 485 هجری، یعنی تا پایان سلطنت ملکشاه در خدمت آن سلطان بود. پس از وفات او مدتی در هرات و نیشابور و اصفهان سرگرم مدح امرای سلجوقی و غیر سلجوقی بود. و سپس در خراسان به خدمت سلطان سنجر در آمد و تا پایان عمر در خدمت او می‌زیست. وفات او بین سالهای 518 تا 521 اتفاق افتاده است.
شیوه‌ی شعر معزّی همچون شاعران آن عصر به سبک خراسانی بود و قصایدش از حیث موضوع و الفاظ مانند قصاید فرّخی و عنصری است. خاصیت عمده‌ی شعر او سادگی است و معانی بسیار را در الفاظ ساده و خالی از تکلّف ادا می‌کند هم چنین اشارات زیاد تاریخی و جغرافیایی نیز در قصاید او آمده و بسیاری از وقایع عصر سلجوقیان را در قصاید او می‌توان یافت.
شمار ابیات موجود در دیوان معزّی را حدود 19000 بیت دانسته‌اند. «1»
ـ*ـ
یافتی برخوان اگر جویی رضای مرتضا«لا فتی ألّا علی» بر خواند هردم مصطفا
ور همی خواهی که گردی ایمن از «هَلْ مِنْ مَزِیدٍ»شرح «یُوفُونَ و یَخافُونَ» یاد کن از «هَلْ أَتی» «2»
آن که داماد نبی بود و وصی بود و ولی‌در موالاتش وصیّت نیست شرط اولیا
گر علی بعد از سنین بنشست او را زان چه نقص‌هیچ نقصان نامدش بعد از سنین اندر سنا
مرتضی را چه زیان گر بود بعد الاختیارمصطفی را چه زیان گر بود بعد الانبیاء
بود با زهرا و حیدر حجّت پیغمبری‌لاجرم بنشاند پیغمبر سزایی با سزا

آن که چون آمد به دستش ذو الفقار جان شکارگشت مُعجز در کَفَش چون در کفِ موسی عصا
آمد آواز منادی «لا فتی الّا علی»و انگهی «لا سیف الّا ذو الفقار» آمد ندا
و آن دو فرزند عزیزش چون حسین و چون حسن‌هر دو اندر کعبه‌ی جود و کرم، رکن و صفا
آن یکی کشته به زهر و اهتزا در اهتزا (کذا؟)آن یکی گشته پی دفع البلایا در بلا
آن یکی را جان ز تن گشته جدا اندر حجازوان دگر را سر جدا گشته ز تن در کربلا
آن که دادی بوسه بر روی و قفای او رسول‌گرد بر رویش نشست و شمر ملعون در قفا
وانکه حیدر گیسوان او نهادی بر دو چشم‌چشم او در آب غرق و گیسوان اندر دما
روز محشر داد بستاند خدا از قاتلانش‌تو بده داد و مباش از حُبّ مقتولان جدا «3»

_____

(1)- دیوان کامل امیر معزّی؛ تلخیص از مقدمه ص 7 تا 16.
(2)- اشاره به آیه 7 سوره‌ی دهر (انسان) «یُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ یَخافُونَ یَوْماً کانَ شَرُّهُ مُسْتَطِیراً» که آن بندگان نیکو به عهد و نذر خود وفا می‌کنند و از قهر خدا در روزی که شر و سختیش همه اهل محشر را فراگیرد می‌ترسند.
(3)- دیوان امیر معزّی، ص 45 و 46.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:740

سنایی غزنوی

اشاره

ابو المجد، مجدود بن آدم متخلص به «سنایی» شاعر، حکیم و عارف نامدار نیمه‌ی دوم سده‌ی پنجم و نیمه‌ی نخست سده‌ی ششم هجری در سال 473 ه ق در غزنین در شرق افغانستان کنونی‌زاده شد و در همین شهر در سال 535 هجری درگذشت و همانجا به خاک سپرده شد. در زادگاهش به تحصیل علوم و معارف زمانه همّت گمارد و در این کار چنان دل سپرد که پس از چندی، در اغلب معارف عصر خویش، از ادبیات عرب گرفته تا فقه و حدیث و تفسیر و طب و نجوم و حکمت و کلام به درجه‌ی والایی رسید. خانواده‌ی او در شمار خاندانهای اصیل و اهل فضل بودند چنان که پدرش آدم، به عنوان مردی بهره‌مند از علوم و معارف زمانه صاحب مقام و اعتباری خاص بود. سنایی چه در روزگار خود و چه در سده‌های بعد همواره مورد تجلیل شاعران و ادبا و مورخان و تذکره‌نویسان گوناگون قرار گرفته و بسیاری از شعرای معاصر او و اعصار بعدی به اشعار او استشهاد کرده و او را در ردیف عنصری و معزّی و رودکی و گاه برتر از آنان شمرده‌اند.

از جمله نکات مورد توجه درباره‌ی زندگی سنایی، دگرگونی احوال و تحوّل شعر اوست چنان که از مدح سلاطینی مانند مسعود بن ابراهیم غزنوی و بهرامشاه و سلطان سنجر به معارف صوفیانه و اشعار عرفانی روی می‌آورد. وی همچون عطّار در شمار صوفیانی است که مردم را به کار و کوشش فرا خوانده و مردم را از ظاهر پرستی، دورویی، ریاکاری، مردم‌آزاری، و عوام فریبی بر حذر داشته است.

سنایی در جوانی از غزنین به خراسان سفر کرد و سالها در بلخ، سرخس، مرو، هرات و نیشابور اقامت داشت و هر جا چندی در سایه‌ی تربیت بزرگان محل، علما و مشایخ به سر آورد و در سال 518 هجری به غزنین بازگشت و تا پایان عمر در آنجا بماند.

آثار او عبارتند از: «حدیقة الحقیقه» که از جهت معانی و الفاظ همتا ندارد و گنج گرانبهایی است که مشتمل بر ده باب و ده هزار بیت است. «طریق التحقیق» که قریب هزار بیت است، «رسالة سیر العباد الی المعاد» که در حدود پانصد بیت دارد و مبنای آن تمثیل قوی و اخلاق است. «دیوان قصاید و غزلیات» که این مجموعه تقریبا مشتمل بر بیست هزار بیت و تاریخ تحولات فکری سنایی است. «کارنامه‌ی بلخ» که 500 بیت دارد و در هنگام اقامت در بلخ سروده و به گوشه‌هایی از زندگی شخصی خود و پدر و برخی معاصرانش پرداخته، «مکاتیب سنایی» که شامل چند نامه از اوست.

نکته‌ی دیگر در باب مذهب اوست، که اگر چه در برخی اشعارش خلفاء را مدح گفته است اما از ستایش خاص او در مدح حضرت علی (ع) و

فرزندانش به روشنی برمی‌آید که به این امام همام و خاندان مطهرش اعتقاد شدیدی داشته است و اشعارش گواه محکمی بر تشیّع اوست. «1»
-*-

دریغا گویی از نااهلی روزگار:

جهان پر درد می‌بینم دوا کودل خوبان عالم را وفا کو
ور از دوزخ همی ترسی شب و روزدلت پر درد و رخ چون کهربا کو
بهشت عدن را بتوان خریدن‌و لیکن خواجه را در کف بها کو

_____

(1)- دائرة المعارف تشیّع؛ ذیل کلمه سنایی. دیوان حکیم سنایی غزنوی؛ تلخیص از مقدمه.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:741 خرد گر پیشوای عقل باشدپس این واماندگان را پیشوا کو
سراسر جمله عالم پر یتیمست‌یتیمی در عرب چون مصطفا کو
سراسر جمله عالم پر ز شیرست‌ولی شیری چو حیدر باسخا کو
سراسر جمله عالم پر زنانندزنی چون فاطمه خیر النسا کو
سراسر جمله عالم پر شهیدست‌شهیدی چون حسین کربلا کو
سراسر جمله عالم پر امامست‌امامی چون علی موسی الرضا کو
سراسر جمله عالم پر ز مردست‌ولی مردی چو موسی با عصا کو
سراسر جمله عالم پر حدیثست‌حدیثی چون حدیث مصطفا کو
سراسر جمله عالم پر ز عشقست‌ولی عشق حقیقی با خدا کو
سراسر جمله عالم پر ز پیرست‌ولی پیری چو خضر با صفا کو
سراسر جمله عالم پر ز حُسنست‌ولی حُسنی چو یوسف دلربا کو
سراسر جمله عالم پر ز دردست‌ولی دردی چو ایوب و دوا کو
سراسر جمله عالم پر ز تختست‌ولی تخت سلیمان و هوا کو
سراسر جمله عالم پر ز مرغست‌ولی مرغی چو بلبل با نوا کو
سراسر جمله عالم پر ز پیکست‌ولی پیکی چو عمر بادپا کو
سراسر جمله عالم پر ز مرکب‌ولی مرکب چو دلدل خوش روا کو
سراسر کان گیتی پر ز مس شدز مس هم زر نیامد کیمیا کو
سنایی نام بتوان کرد خود راولیکن چون سنانیشان سنا کو «1» ***

صفت قتل حسین (ع) به اشاره یزید:

پسر مرتضی امیر حسین‌که چنونی نبود در کونین
اصل او در زمین علّیّین‌فرع او اندر آسمان یقین
اصل و فرعش همه وفا و عطاعفو و خشمش همه سکون و رضا
خُلق او همچو خُلق پاک پدرخُلق او همچو خُلق پیغمبر
مصطفی مرو را کشیده به دوش‌مرتضی پروریده در آغوش
بر رخش انس یافته زهراکرده بر جانش سال و ماه دعا
به سر و روی و سینه در دیدارراست مانند احمد مختار
دُرّی از بحر مصطفی بوده‌صدفش پشت مرتضی بوده
عقل دربند عهد و پیمانش‌بوده جبریل مهد جنبانش
دشمنان قصد جان او کردندتا دمار از تنش برآوردند

_____

(1)- دیوان حکیم سنایی غزنوی؛ ص 289.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:742 عمر و عاص «1» از
فساد رأیی زدشرع را خیره پشت پایی زد
بر یزید پلید بیعت کردتا که از خاندان برآرد گرد
شرم و آزرم جملگی بگذاشت‌جمعی از دشمنان بر او بگماشت
تا مر او را به نامه و به جبل‌از مدینه کشند در مِنْهَل «2»
کربلا چون مقام و منزل ساخت‌ناگه آل زیاد بروی تاخت
راه آب فرات بربستنددل او زان عنا «3» و غم خستند
عمر و عاص و یزید بد اختربر آب برفکنده سپر
شمر و عبید اللّه و زیاد لعین‌روحشان جفت باد با نفرین
برکشیدند تیغ، بی‌آزرم‌نز خدا ترس و نه ز مردم شرم
سرش از تن به تیغ ببریدندو اندر آن فعل، سود می‌دیدند
تنش از تیغ خصم پاره شده‌آل مروان بر او نظاره شده
به دمشق اندرون، یزید پلیدمنتظر بود تا سرش برسید
پیش بنهاد و شادمانی کردتکیه بر دُنیی و امانی «4» کرد
بیتی از قول خویش انشا کردکین دیرینه جست و انهاء «5» کرد
دست شومش بر آن لب و دندان‌زد قضیب «6» از نشاط و لب خندان
کینه‌ی خزرج و حدیث اسَل «7»و آن مکافات زشت و دست عمل
کین آباء بتوخته «8» ز حسین‌خاصه کینه‌های بدر و حُنین
شهربانو و زینب گریان‌مانده در فعل ناکسان حیران
سر برهنه بر اشتر و پالان‌پیش ایشان ز درد دل نالان
علی الاصغر «9» ایستاده به پاو آن سگان ظلم را بداده رضا

عمرو عاص و یزید و ابن زیادهمچو قوم ثمود و صالح و عاد
بر جفا کرده آن سگان اصراررفته از حقد بر ره انکار
عالمی بر جفا دلیر شده‌روبَهِ مرده شرزه شیر شده
کافران چون در اول پیکارشده از زخم ذو الفقار فگار

_____

(1)- احتمالا منظور شاعر از عمرو عاص در این ابیات عمر بن سعد بوده است.
(2)- منهل: آبخور، آبشخور. گور، قبر.
(3)- عنا با عناء: رنج، زحمت، مشقت. اندوخته و غصه.
(4)- امانی: آرزوها.
(5)- انهاء: خبر دادن.
(6)- قضیب: چوبدستی، شاخه درخت.
(7)- اسَل: نی، نیزه حدیث اسل: ماجرای سر نیزه و سر امام.
(8)- بتوخته: جمع کرده، اندوخته.
(9)- علی الاصغر: منظور حضرت سجاد (ع) است.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:743 همه را بر دل از
علی صد داغ‌شده یکسر قریش طاغی و باغ «1»
کین خود باز خواسته ز حسین‌شده قانع بدین شماتت و شین
هیچ ناورد، در ره بیدادمصطفی را و مرتضی را یاد
یکسو انداخته مجامله رازشت کرده ره معامله را
کرده دوزخ برای خویش معَد «2»بو الحکم «3» را گزید، بر احمد
راه آزرم و شرم بر بسته‌عهد و پیمان شرع بشکسته
هر که راضی شود به کرده‌ی زشت‌نزد آن کس چه دوزخ و چه بهشت
مرد عاقل بر آن کسی خنددکز پی خویش نار بپسندد «4» ***
حَبَّذا کربلا و آن تعظیم‌کز بهشت آورد به خلق نسیم
و آن تن سر بریده در گِل و خاک‌و آن عزیزان به تیغ دلها چاک
و آن تنِ سر به خاک غلطیده‌تن بی‌سر بسی بد افتاده
و آن گُزینِ همه جهان کشته‌در گِل و خون تنش بیاغشته
و آن چنان ظالمان بدکردارکرده بر ظلم خویشتن اصرار
حرمت دین و خاندان رسول‌جمله برداشته ز جهل و فضول
تیغها لعلگون ز خون حسین‌چه بود در جهان بتر زین شین؟ «5»
ز خم شمشیر و نیزه و پیکان‌بر سر نیزه، سر به جای سنان
کرده آل زیاد و شمر لعین‌ابتدای چنین تبه در دین
آل یاسین بداده یکسر جان‌عاجز و خوار و بی‌کس و عطشان
مصطفی جامه جمله بدریده‌علی از دیده خون بباریده
فاطمه روی را خراشیده‌خون بباریده بی‌حد از دیده

حسن از زخم کرده سینه کبودزینب از دیده‌ها برانده دو رود
هر که بدگوی آن سگان باشددان که او شاه آن جهان باشد
باد به دوستان او رحمت‌باد بر دشمنان او لعنت
هر که راضی شود به کرده‌ی زشت‌نزد آن کس، چه دوزخ و چه بهشت
دین به دنیا به خیره بفروشدنکند نیک و در بدی کوشد
خیره، راضی شود به خون حسین‌که فزون بود وقعش از ثقلین

_____

(1)- طاغی و باغ؛ از حد گذرنده، طغیان کننده، ستمکار.
(2)- معّد: آماده.
(3)- بو الحکم: کنیه ابو جهل است.
(4)- حدیقه الحقیقه؛ ص 266.
(5)- شین: عیب و زشتی.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:744 آنکه را این خبیث خال بودمومنان را کی ابن خال بود؟
من ازین ابن خال بیزارم‌کز پدر نیز هم در آزارم
پس تو گویی: یزید میرِ من است‌عمرو عاص پلید، پیر من است
آن که را عمر و عاص باشد پیریا یزید پلید باشد میر
مستحق عذاب و نفرین است‌بدره و بد فعال و بد دین است
لعنت دادگر برآن کس بادکه مر او را کند به نیکی یاد
من نیم دوستدار شمر و یزیدز ان قبیله منم به عهد، بعید
هر که راضی شود به بد کردن‌لعنتش، طوق گشت در گردن «1»

_____

(1)- حدیقه الحقیقه؛ ص 266.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:745

احمد جام

احمد بن محمد بن جریر ملقب به شیخ الاسلام معین الدّین و مکنّی به ابی نصر و معروف به «احمد جام» شیخ ژنده پیل و اهل عرفان به سال 441 ه ق. در «انامق» «1» متولد شد.
هدایت می‌نویسد: «در کتب معرفت دو کس را شیخ الاسلام لقب داده‌اند اول خواجه عبد اللّه انصاری که او را پیر هری نیز خوانند و از آن پس شیخ بزرگ احمد جامی که از مشاهیر و مشایخ بود و حالاتش علی التفصیل در کتب قوم مرقوم است و از او کرامات عالیه نقل کرده‌اند و چند تن فرزند از او به وجود آمده که همه عالم عامل و عارف کامل و صاحب فضل و تصانیف عالیه بوده‌اند.»
ابو نصر در بدو حال با اهل لهو و لعب زندگانی می‌نمود، امّا در بیست و دو سالگی جذبه‌ای از جذبات الهی به وی رسید و حالتی غریب و کششی عجیب دریافت و جامی از خم خانه‌ی شراب محبت کشید و به مقام توبه و انابه و ندامت رسید و شوریده و مجذوب گردید. پدر و مادر و وطن را گذاشته به جانب کوه شتافت و در آنجا به خدمت حضرت خضر (ع) رسیده تلقین ذکر یافت و هیجده سال در کوه به ریاضت و عبادت مشغول بود و بعد از چهل سالگی به خلق و آبادی رجوع فرمود، و طالبان را راه توبه و تلقین ذکر خفی و تربیت در طریقت و وصول به حقیقت نمود. «2»
شیخ ابو سعید ابی الخیر زمان رحلت خود وصیت کرد که: «خرقه‌ی مرا به چنین جوانی جامی که در فلان هنگام به خانقاه من آید بسپارید» و هم گفته که: «علم ولایت ما را بر بام خانه‌ی خماری کوفتند.»
کرامات شیخ احمد بسیار است و معاصرین وی از عرفا شیخ ابو القاسم گرگانی و از حکما ابو علی سینای بلخی است از تألیفات او کتاب «سراج السائرین» است. وی «دیوان اشعاری» دارد که مشتمل بر مناقب ائمه اطهار (ع) است.
ابو نصر به سال 536 هجری وفات یافت. «3»
-*-
ای ز مهر حیدرم هر لحظه در دل صد صفاست‌از پی حیدر حسن ما را امامی رهنماست
همچو کلب افتاده‌ام بر خاک درگاه حسین‌خاک نعلین او اندر دو چشمم توتیاست
عابدین تاج سر و باقر دو چشم روشنست‌دین جعفر بر حقست و مذهب موسی رواست
ای موالی وصف سلطان خراسان را شنوذرّه‌ای از خاک قبرش دردمندان را

شفاست
پیشوای مؤمنانست ای مسلمانان تقی‌گر نقی را دوستداری در همه مذهب رواست
عسکری نور دو چشم عالمست و آدمست‌همچو مهدی یک سپهسالار در عالم کجاست
قلعه خیبر گرفته آن شهنشاه عرب‌آنکه در بازوی حیدر نامه‌ی از لافتاست
شاعران از بهر سیم و زر سخن‌ها گفته‌اند«احمد جامی» غلام خاصّ شاه اولیاست «4»

_____
(1)- انامق: موضعی از مواضع ترشیز.
(2)- مجالس المؤمنین؛ ج 2، ص 39.
(3)- کشف الظنون؛ ذیل مفتاح النجاة.
(4)- مجالس المؤمنین؛ ج 2، ص 39 و 40.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:746

ابو المفاخر رازی

ابو المفاخر منجیک فاخر رازی از شعرای شیعی اواخر سده‌ی پنجم و اوایل سده‌ی ششم هجری است که در عهد سلجوقی بود و دولتشاه سمرقندی درباره‌ی او آورده که: «او به روزگار دولت سلطان غیاث الدّین محمّد بن ملکشاه می‌زیست و دانشمندی کامل و شاعر و ادیبی فاضل بود. و در فنون علم بهره‌ای تمام داشت و او را یکی از استادان می‌دانند. ورای شعر و شاعری او را انواع فضایل است». اشعار «1» او بیشتر بر طریق لغز واقع شده و این صنعت او را مسلّم است. امّا شهرت عمده‌ی وی به واسطه‌ی سرودن قصاید در منقبت ائمه‌ی اطهار (ع) بالاخص علی بن موسی الرضا (ع) بوده است. از قصاید معروف او که در تشبیهات و استعارات در زمره‌ی بهترین قصاید به شمار می‌رود و شعرای بسیاری به تتبع در آن پرداخته و آن را جواب گفته‌اند شعری با مطلع:
«بال مرصع بسوخت مرغ ملمع بدن‌اشک زلیخا بریخت یوسف گل پیرهن» است که در منقبت امام هشتم (ع) است. بر این قصیده شروح بسیاری نوشته شده است. «2»

-*-

صفحه‌ی صندوق چرخ گشت نگونسار بازکرد برون مار صبح مُهره‌ی مِهر از دهن «3»
دوش دگرگونه داد طارم نیلوفری «4»در بن طاسی دو مرد بر سر نعشی دو زن
صبح برآمد ز کوه دامن اطلس‌کشان‌چون نفس جبرئیل از گلوی اهرمن
نور چراغ سهیل گوهر تاج قبادششتری مشتری مطرح تخت پشن
بر فلک و بر هوا ریخته و بیخته‌لؤلؤ لالا بکیل عنبر سارا بمن
زهره ز خاتون خلد خنده زنان در نقاب‌ماه چو طاوس نر جلوه‌کنان در چمن
مهر به خوناب گرم غرق شده چون حسین (ع)صبح به الماس قهر خسته شده چون حسن (ع)
روی ره کهکشان جاده‌ی او کوفته‌از لب دریای چین تا در شهر یمن
قبه‌ی خضرا به وصف هم صدف و هم گهرقامت جوزا «5» به شکل هم صنم و هم شمن
چون ز شب اندک گذشت قرعه دو ساعت ز روزپیک خوراسان نمود راه روی خراسان به من
خوشه پروین نهاد توشه در انبان دل‌تحفه‌ی آن گوشه را بی‌گره و بی‌شکن
برد مرا بارگی بر سر هنجار طوس‌راهبری چون صراط راه روی چون چمن
ناقه‌ی چون ریسمان گردن دنبال اواو به حریر خطا درزی سوزن شکن

(1)- تذکرة الشعراء؛ ص 61 و 62.
(2)- مجمع الفصحاء؛ ج 2، ص 936.
(3)- مقصود بیت اول طلوع خورشید می‌باشد.
(4)- طارم نیلوفری: کنایه از آسمان.
(5)- جوزا: نام برجی است از بروج آسمان در اصل لغت جوزا به معنی گوسفند سیاه است که میان او سپید باشد. چون این گوسفند در میان گله کاملا نمودار است هم چنین برج مذکور نیز نسبت به دیگر بروج کواکب روشنی دارد و در میان همه بروج ممتاز است.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:747 آب تک و باد پای پنبه خور و جاله «1» خواه‌گل طرب و خار دوست گرگ تک و پیل تن
نار توان بر فراز آب توان در نشیب‌باد وزان در کنام خاک گران در عطن «2»
نیک رفیقی چو عمر خوب حریفی چو جان‌نادره‌ی چون مراد بو العجبی چون سخن
کرده ز خارا خمیر همچو امیر غدیراز کف پیر فطیر پشت تنور دمن
مقرعه‌ی «3» اقتضا داد سر اندر قضاعشق طریق رضا بسنده از خویشتن
سایه‌ی ذات خدا مایه‌ی فرهماپاره‌ی نفس رسول چاره‌ی کرب و حزن
هم خطواتش کریم هم درجاتش عظیم‌هم حرکاتش رفیع هم سکناتش حسن
حاسد شوم اخترش مرده ولی در عذاب‌دشمن بد گوهرش زنده ولی در کفن
شاهد لولاک را روضه‌ی پاکش سکون‌زاهد افلاک را حضرت پاکش سکن
مادر بحران او کودک انگور اوداده ز بستانِ غیب از سر پستان لبن
راست نشین کج مگو داد حدیثی بده‌در دمن از داغ کیست چون تو نداری درن «4»
عصمت پالوده را روشن و صافی است جام‌تهمت آلوده را دردی فانی است دن «5»
بیم تباهی است ظلم نزد خرد بر امام‌نام الهیست حشو سوی خرد بر وثن
حوصله‌ی دشمنش حاصل حجّت نداشت‌خارش نر ماده‌گی تازه شدش چون زغن
ای زده چون عقل و روح لقمه‌ی انوار علم‌وی شده چون جد و باب طعمه‌ی ارباب طعن
نیست ابد را به عدل بی‌تو روان هیچ حکم‌نیست ازل را به فضل از تو نهان هیچ فن
تا به تو قربت نجست وز تو عنایت نخواست‌افعی چو بی‌نکرد صاحب

«سلوی و من» «6»
کرده بر ابنای جنس فاتحه نام توآهن و فولاد موم آتش سوزان سمن
کاسه‌گر سده را نغمه‌ی نعت از شماست‌لحن خوش و راه راست هر سخنی پرفتن
هر که دمی با شما رطل گران در کشیددیده‌ی بختش ندید دل به عنا ممتحن
حضمک فیما مضی ان قضانحبه‌یتفم اللّه منک دونک لا تعجبن
گفت «مفاخر» بخوان معنی بیتش بدان‌تا که چه گفتست او ز اول و آخر سخن «7»

_____

(1)- جاله: نوعی بلم.
(2)- عطن: محل استراحت ستوران در کنار آب.
(3)- مقرعه: تازیانه.
(4)- درن: چرک.
(5)- دن: خم.
(6)- سلوی و منّ: اشاره به آیه 57 سوره بقره: «... وَ أَنْزَلْنا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوى». و مرغ بریان و ترانگبین غذای شما مقرر داشتیم.
(7)- مجالس المؤمنین؛ ج 2، ص 615 و 616.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:748

ادیب صابر ترمذی

شهاب الدّین شرف الادباء ادیب صابر بن اسماعیل ترمذی، شاعر مشهور ایرانی نیمه اول قرن ششم و از شعرای نامی عهد سلاجقه‌ی بزرگ بود. که اصل وی از ترمذ بود و شاعری او هم در آن شهر شروع شد، ولی بعدها در نواحی دیگر مانند مرو و بلخ و خوارزم روزگار گذرانید و به مدّاحی سنجر اختصاص یافت. وقتی سنجر او را به رسالت نزد اتسز خوارزمشاه فرستاد او چندی در خوارزم بماند و اتسز را مدح گفت. اتسز توطئه‌ای برای قتل سنجر ترتیب داده بود و صابر از آن آگاه شد و به وسیله‌ای سنجر را مطلع کرد و نقشه‌ی اتسز باطل گردید و اتسز دستور داد ادیب صابر را در جیحون غرق کردند. مرگ وی به سال 546 ه ق بوده است. از دیوان او نسخی در دست است که بالغ بر 647 بیت شعر دارد و در آن غزلها و تغزلهای لطیف وجود دارد. «1» اشعارش به سادگی و روانی ممتاز است،
وی مذهب تشیع داشته و در اشعار خود به این معنی اشاره کرده است.
ـ*ـ
فنا و آتش ازو خیزد و ز بیم فناسکندرش طلبید و خضر رسید به کام
اگر میانه‌ی او راه خشک یافت کلیم‌ز بیم او پسرِ نوح کوه یافت مقام
به کربلا چو دهان حسین ازو نچشیدهمی دهند زبانها یزید را دشنام «2»
***
اگر به زیر رکاب حسین او بودی‌به دست فتح گرفتی عنان لشکر شام «3»
***
مشکن دل «4» ار چه عهد تو بشکست روزگارکی داشت عهد نیک بر اهل زمین زَمَن
از اختران مرادِ که بودست مستمروز روزگار کار که رفست بر سَنَن «5»
بی‌رایضان «6» حکم و قضا رام کی شونداین مرکبانِ روز و شب ما به هان و هن
دانی که بر علی و حسن و حسین چه کردعهد بد زمانه چه در سِرّ و چه در عَلَن «7»

---

(1)- فرهنگ معین.
(2)- دیوان ادیب صابر؛ ص 157.
(3)- همان؛ ص 159.
(4)- مشکن دل: دل‌شکسته مباش.
(5)- بر سنن: علی سنن واحد- بر یک طریقه.

(6)- رایض: رام کننده ستوران.
(7)- دیوان ادیب صابر؛ ص 232.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:749

رشید الدّین و طواط

از شاعران و نویسندگان مشهور قرن ششم ه ق. است که در حدود سال 480 ه ق. در بلخ متولّد شد و جوانی را در فراگیری ادبیات در آن شهر گذراند و سپس به خدمت علاء الدّین اتسز خوارزمشاه درآمد و سی سال در دربار او صاحب دیوان انشا بود.
رشید در نظم و نثر فارسی و عربی مهارت کامل داشت. صنایع لفظی را در شعر بسیار مراعات کرده و قصاید وی همه مصنوع و مسجّع مرصّع است.
دیوان اشعاری به زبان فارسی و عربی دارد. از کتب مشهورش «حدائق السحر فی دقائق الشعر» در علم معانی و بیان است که بیشتر مطالب آن را از کتاب «ترجمان البلاغه» محمّد بن عمر رادویانی گرفته است. کتاب دیگرش «مطلوب کل طالب الامیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع)» می‌باشد. که ترجمه‌ی صد سخن کوتاه از امام علی (ع) است که معروف به صد کلمه یا مطلوب کل است.
رشید الدّین علاوه بر قصاید و غزلیات، نامه‌هایی به نام منشآت دارد.
وی پس از 93 سال زندگی در سال 573 ه ق. درگذشت «1».
-*-
فرزند حیدر است و خداوند مفخر استچون او کِراست مُنتسب امروز و مُکتسب ***
تو به حرب اندر خرامیدی به کردار علی‌در کف میمون تو تیغی بسان ذو الفقار ***
فرزند حیدری تو و در نوک کِلک تویزدان نهاده معجزه‌ی صد چو ذو الفقار «2» ***
با حمله‌ی تو قلعه اموی را چه قدرخیبر چه پای دارد با مرد ذو الفقار «3» ***
خاندان طاهر پیغمبر اندر محنت‌اندغم خورد زین حال هر کش اعتقاد طاهر است
آن که دین را کرد نصرت ذو الفقار جدّ اودر مضیقی اوفتاده، بی‌معین و ناصر است
تا شنیدم کز فلک آل پیمبر شاکی‌اندناکسم گر جان من از زندگانی شاکر است
نی به سوی هیچ عشرت سینه‌ی من مایل است‌نی به روی هیچ راحت دیده‌ی من ناظر است
من کیم خود؟ کز برای این سبب در خلد عدن‌خسته روح کاظم است و

رنجه جان باقر است ***
ای صدرِ آل حیدر اگر غایبم ز تواندر دلم محبت صدر تو حاضر است

---

(1)- مشاهیر دانشمندان اسلام؛ ج 3، ص 260. فرهنگ شاعران زبان پارسی؛ ص 228.
(2)- دیوان سعید نفیسی؛ ص 49، 216، 240.
(3)- دیوان رکن الدّین همایون فرخ؛ ص 250.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:750 آنچ آمدست بر تنم از چرخ نامدست‌از دوده‌ی معاویه بر آل بوتراب ***
چون تو بودی به دانش و مردی‌در زمانه چو حیدر کرار
رفت فرزند تو به عاشوراچون حسین علی به دار قرار ***
هست ارواح انبیا در خلدبر ارواح انبیا رفتی
مصطفی جد تست پس تو مگرگه به نزدیک مصطفی رفتی
فرع زهرا و مرتضی بودی‌بر زهرا و مرتضی رفتی ***
در خون من مشو، که به خون شسته‌ام دو رخ‌بی‌تو، به حق خون شهیدان کربلا «1»

---

(1)- منظومه عشق؛ ص 46 و 47.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:751

قوامی رازی

اشاره

شرف الشعراء امیر بدر الدّین قوامی خبّاز رازی از شاعران معروف نیمه‌ی اول قرن ششم هجری است که به مواعظ و حکم و مناقب خاندان رسالت شهرت دارد.
لقب «خبّاز» او از آن جهت رایج بود که در اوایل حال، نانوایی می‌کرد، و دکان خبّازی داشته است و تخلّص او به «قوامی» به جهت نام قوام الدّین طغرایی که ممدوح او بوده گرفته شده است.
قوامی از شاعرانی است که تاریخ تولد و وفات و چگونگی دوران کودکی و بزرگی و شرایط رشد و تعلیم و تربیت وی معلوم نیست. تذکره‌های قدیمی شرح حال مناسبی از او نمی‌دهند و تنها به بیان عظمت شاعر می‌پردازند. اولین بار نامش در کتاب «النقض» «1» آورده شده که مؤلف وی را در ردیف شعرای شیعه قرار می‌دهد. به نظر می‌رسد چون شاعر در سال 512 هجری به خدمت قوام الدّین راه یافته و در آن زمان به برنایی خود اشاره کرده است، باید ولادتش در اواخر قرن پنجم باشد. و چون صاحب النقض (م 560 ه) از او یاد کرده باید وفاتش قبل از این تاریخ باشد.
قوامی مردی شیعی مذهب بود و در آثارش اشعار زیادی در منقبت خاندان رسالت (ع) و رثای آنان دیده می‌شود.
قوامی در شعر مقام والایی داشت و شعرش از روانی و حلاوت خاصی برخوردار است و غالبا مشتمل بر مضامین اخلاقی و پند و موعظه می‌باشد. او شعر را در خدمت تبلیغ عقیده و دعوت به خداپرستی و اثبات عدل و ترغیب به آخرت قرار داده است. آنچه که باعث شهرت و رونق قوامی در مجامع تشیع شده، صراحت کلامی است که درباره شرایط امامت از قبیل نص و علم و عصمت داشته است. قوامی کلام منظوم خود را در خدمت تبلیغ مذهب قرار داده است. و چون روی سخنش با عامه مردم است لذا شعرش از لفظ پردازی خالی است.
قوامی علاوه بر قصیده به تغزل نیز پرداخته است. مهمترین قصیده‌اش در رثای سید الشهداء می‌باشد. قصایدی نیز در موعظت و حقانیت مذهب اثنی عشری، عدل خدای تعالی، امامت ائمه اثنی عشری، مدح خاتم الانبیاء (ص)، توحید و ستایش دارد.
در مورد آثارش متأسفانه فقط مقدار قابلی شعر به جا مانده و دیوانش از بین رفته است. اما آنچه امروز در دسترس است اشعار و ابیات پراکنده‌ای است که در جنگها و مجموعه‌های خطی دیده می‌شود و یک نسخه خطی که در کتابخانه «بریتیش میوزیوم لندن» موجود است و مرحوم مینوی از آن

عکسبرداری نموده و به ایران آورده است، مشتمل بر 3359 بیت می‌باشد. «2»

-*-

رثای سیّد الشّهدا (ع):

روز دهم ز ماه محرّم به کربلاظلمی صریح رفت بر اولاد مصطفی (ص)
هرگز مباد روز چو عاشور در جهان‌کان روز بود قتل شهیدان به کربلا
آن تشنگان آل محمد اسیرواربر دشت کربلا به بلا گشته مبتلا

---

(1)- کتاب النقض موسوم به «بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض» تألیف نصیر الدّین ابی الرشید عبد الجلیل بن الحسین القزوینی می‌باشد.
(2)- النقض؛ ص 224 و 232. مقدمه دیوان قوامی رازی. تاریخ ادبیات ایران؛ ج 2، ص 697.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:752 اطفال و عورتان پیغمبر برهنه تن‌از پرده‌ی رضا همه افتاده بر قضا
فرزند مصطفی و جگر گوشه‌ی رسول‌سر بر سر سنان و بدن بر سر ملا «1»
عریان بمانده پردگیان سرای وحی‌مقتول گشته شاه سرا پرده‌ی عبا
قتل حسین و بردگی اهل بیت اوهست اعتبار و موعظه‌ی ما و غیر ما
دل در جهان مبند کزو جان نبرده‌اندپرورده‌ی پیمبر و فرزند پادشا
هر گه که یادم آید از آن سیّد شهیدعیشم شود منغّص و عمرم شود هبا «2»
ای بس بلا و رنج که بر جان او رسیداز جور و ظلم امّت بی‌رحم و بی‌حیا
در آرزوی آب چنویی بداد جان‌لعنت برین جهان به نفرین بی‌وفا
آن روزها که بود در آن شوم جایگاه‌مانده چو مرغ در قفس از خوف بی‌رجا
با هر کسی همی به تلطّف حدیث کردآن سیّد کریم نکو خُلق خوش لقا
تا آن شبی که روز دگر بود قتل اومیدادشان نوید و همی گفتشان ثنا
گویند کاین قدر شب عاشور گفته بودآمد شب وداع چو تاریک شد هوا
روز دگر چنان که شنیدی مصاف کردحاضر شده ز پیش و پس اعدا و اولیا
بر تن زره کشیده و بر دل گره زده‌رویش ز غبن تافته، پشتش ز غم دو تا
از آسمان دولت او ماه گشته گم‌و ز آفتاب صورت او گم گشته ضیا
در بوستان چهره و شاخ زبان اواز گل برفته رنگ و ز بلبل شده نوا
خونش چکیده از سر شمشیر بر زمین‌یاقوت در فشانده ز مینا به کهربا
از بهر شربتی به بَر لشکر یزیدبر «من یزید» «3» داشته جان گران‌بها
لب خشک از آتش دل و رخ ز آب دیده‌تردل با خدای برده و تن داده در قضا
بگرفته روی آب، سپاه یزید شوم‌بی‌آب چشم و سینه پر از آتش هوا
از نیزه‌ها چو بیشه شده حربگاهشان‌ایشان در او خروشان چون شیر و

اژدها
بر آهوان خوب، مسلّط سگان زشت‌بر عدل، ظلم چیره شده بر بقا، فنا
اینان در آب تشنه و ایشان به خونشان‌از مهر سیر گشته و ز کینه ناشتا
بر قهر خاندان نبوّت کشیده تیغ‌تا چون کنندشان به جفا سر ز تن جدا
آهخته تیغ بر پسر شیر کردگارآن یاغیانِ باقیِ شمشیرِ مرتضی
ایشان قوی ز آلت و ساز و سلاح و اسب‌و اینان ضعیف و تشنه و بی‌برگ و بی‌نوا
میرو امام شرع، حسین علی (ع) که بودخورشید آسمان هُدی، شاه اوصیا
از چپ و راست حمله همی کرد چون پدرتا بود در تنش نفسیّ و رگی به جا
خویش و تبار او شده از پیش او شهیدفرد و وحید مانده در آن موضع بلا

_____

(1)- در ملا- ملاء: آشکار، در میان مردم.
(2)- هبا- هباء: گرد و غبار.
(3)- من یزید: مزایده- حراج.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:753 افتاده غلغل ملکوت اندر آسمان‌برداشته حجاب افق امر کبریا
بر خلد منقطع شده انفاس حور عین‌بر عرش مضطرب شده ارواح انبیا
خورشید و ماه تیره و تاریک بر فلک‌آرامش زمین شده چون جنبش هوا
زهرا و مصطفی و علی سوخته ز دردماتم سرای ساخته بر سدره منتها
در پیش مصطفی شده زهرای تنگدل‌گریان که چیست درد حسین مرا دوا؟
تا کی ز امّت تو به ما رنجها رسددانم که پدر ندهی تو بدین رضا
فرزند من که هست تو را آشنای جان‌در خون همی کند به مصاف اندر، آشنا «1»
از تشنگی روانش بی‌صبر و بی‌شکیب‌گرمای کربلا شده بی‌حّد و منتها
او در میان آن همه تیغ و سنان و تیردانی همی که جان و جگر خون شود مرا
زنده نمانده هیچکس از دوستان اودر دست دشمنانش چرا کرده‌ای رها؟
یک ره بنال پیش خداوند دادگرتا از شفاعت تو کند حاجتم روا
گفتا رسول: باش که جان شریف اوزان قتلگاه زود خرامد بَرِ شما
ایشان درین، که کرد حسین علی سلام‌جدّش جواب داد و پدر گفت مرحبا
زهرا ز جای جست و به رویش در اوفتادگفت: ای عزیز ما، تو کجایی و ما کجا؟
چون رستی از مصاف و چه کردند با تو قوم؟مادر در انتظار تو، دیر آمدی چرا؟
کار چو تو بزرگ نه کاری بود حقیرقتل چو تو شهید، نه قتلی بود خطا
فِرزند آن کسی که ز ایزد برای اوست‌در باغ وحی، جلوه‌ی طاووس «هَلْ

أتی» «2»
در خانه‌ی نبوّت و عصمت برای توسادات را جمال شد، اسلام را بها
شاه امام نسل پیغمبر نسب تویی‌کشته به تیغ قهر ترا لشکر جفا
آب فرات بر تو ببستند ناکسان‌آمیختند خون تو با خاک کربلا
بر جان تو گشاده کمین، دشمنان کین‌با تو نمانده هیچ کس از دوست و آشنا
نه هیچ مهربان که تولّا کند به تونه هیچ سنگدل که محابا کند تو را
سینه دریده، حلق بریده، فکنده دست‌غلتان به خون و خاک، سر از تن شده جدا
بر سینه‌ی عزیز تو بر اسب تاخته‌ای هم چو مصطفی ز همه عالم اصطفا
اندام تو چگونه بود زیر نعل اسب‌کز روی لعل تو نزدی گرد گل صبا؟
رخت و بنه به غارت و فرزند و زن اسیردر دست آن جماعت پر زرق بی‌حیا
اولاد و آل تو متحیّر شده ز بیم‌وز آه سردشان متغیّر شده هوا «3»

_____

(1)- آشنا: شنا.
(2)- هل اتی: منظور سوره‌ی دهر می‌باشد، این سوره به عقیده‌ی اکثر مفسران در شأن امیر المؤمنین علی (ع) و همسر و فرزندان او فرود آمده است.
(3)- دیوان قوامی رازی؛ ص 125.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:754

عطّار نیشابوری

اشاره

فرید الدّین ابو حامد محمّد بن ابی بکر ابراهیم بن اسحق نیشابوری متخلص به «عطّار» یا «فرید» در ششم شعبان سال 513 یا 530 ه ق. در قریه «کدکن» از اعمال نیشابور تولد یافت. پدر و مادرش هر دو زاهد و صوفی و اهل معنی بودند. پدرش ابراهیم مدتی طولانی می‌زیسته و تا هنگامی که عطّار اسرار نامه را به نظم در آورد، در قید حیات بود.
جامی، عطّار را مرید سلطان العاشقین مجد الدّین بغدادی می‌داند، و قاضی نور اللّه شوشتری معتقد است که عطّار، خرقه از دست وی پوشیده است. اهتمام و علاقه‌ی او به گردآوری قصص آموزنده‌ی صوفیه امری آشکار و شایان توجه است. چنانکه از مقدمه‌ی «تذکرة الاولیاء» برمی‌آید و آثار عطّار هم گواهی می‌دهند او به تتبّع احوال و جمع اقوال مشایخ صوفیه و گردآوری حکایات آنان عشقی شگفت داشته است. عطّار در کتاب تذکرة الاولیاء 980 حکایت و 2864 سخن از مشایخ را گرد آورده و ذخیره‌ی عظیم و بسیار گران‌بهایی به زبان فارسی تقدیم نموده است.
آثار منظوم او پر از حکایات و قصص است، و در چهار مثنوی «منطق الطیر»، «اسرار نامه»، «الهی نامه» و «مصیبت نامه» 897 حکایت از صوفیان آورده است. و شاید بتوان گفت در آثار هیچیک از شعرای فارسی زبان، این مایه از قصص نتوان یافت.
در مورد مذهب عطّار بدون شک او پیرو مذهب اهل سنّت بود. اما اخلاص و ارادت و نحوه‌ی ستایش او از حضرت علی (ع) و فرزندان آن بزرگوار به طور صدق‌آمیز و مبتنی بر حسن اعتقاد است، که قاضی نور اللّه شوشتری وی را شیعه‌ی پاک و خالص شمرده، اما سخن راست آن است که بزرگان اهل سنت هرگز منکر فضایل علی (ع) نبوده و نیستند. به همین سبب عطار در مناقب اهل بیت (ع) و تعرّض به اعدای جفا کار ایشان، اشعاری سروده است.
مطالعه در آثار عطّار نشان می‌دهد که بر علوم عقلی و نقلی تسلّط و آشنایی داشته و مطّلع از علوم و فنون ادبی و حکمت و کلام و نجوم و محیط بر علوم دینی بخصوص تفسیر قرآن و حدیث و قصص و روایات و فقه بوده است. و به اقتضای شغل خود بصیر در گیاه‌شناسی و معرفت خواص ادویه و عقاقیر و آگاهی از مبادی طب داشته است.
آثار مسلّم عطّار عبارتند از: چهار مثنوی «منطق الطیر یا مقامات طیور»، «اسرار نامه»، «الهی نامه» و «مصیبت نامه»، همچنین کتاب «خسرو نامه» که در میان مثنویات شیخ عطّار تنها منظومه‌ایست که چون ویس و رامین، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون از ماجرای عشق دو دلداده و

داستان زندگانی دو شاهزاده سخن می‌گوید. عطّار که بعد از نوشتن چهار مثنوی، سه سال لب فرو بسته و خاموش بود، این داستان را با دستاویز بیان حقایق معارف و عرفان به نظم کشید. ابیات خسرو نامه به اختلاف از 7600 تا 8364 بیت آمده است. «1»
از دیگر آثار عطّار: «جواهر نامه»، «شرح القلب»، «دیوان قصاید و غزلیات»، «مختار نامه» می‌باشد. اگر به این 9 کتاب منظوم کتاب «تذکرة الاولیاء» را که به نثر نوشته شده، بیفزاییم آثار او به ده کتاب بالغ می‌شود.
بالاترین خصوصیت آثار منظوم و منثور عطّار آن است که برای هدایت و راهنمایی جامعه گفته شده و در روزگاری که غالب شعرا فکر خود را در مدح و هجو و هزل به کار می‌بردند، او نظر خود را از امرا و حکام به جامعه‌ی انسانی و خدمت به حقیقت معطوف ساخته و بشر را به یگانگی و وحدت و بلند نظری و دوری از تعصّب دعوت کرده است.
عطّار در حادثه‌ی فتح نیشابور و کشتار عام آن شهر به دست مغولان در نیمه‌ی دوم ماه صفر سال 618 هجری در موضعی به

_____
(1)- خسرو نامه؛ ص 13.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:755
نام «شاریاخ» که اکنون قبر او در آنجا می‌باشد، به شهادت رسید. «1»
ـ*ـ
امامی کآفتاب خافقین «2» است‌امام از ماه تا ماهی، حسین است
چو خورشیدی جهان را خسرو آمدکه نُه معصوم پاکش، پس رو آمد
چو آن خورشید اصل خاندان است‌به مهرش نُه فَلک از پی روان است
چراغ آسمان مکرمت بودجهان علم و بحر معرفت بود
به همّت هر دو عالم کم گرفته‌ولی نورش همه عالم گرفته
رخ او بود خورشید الهی‌شب تاریک، مویش از سیاهی
کسی کو آفتاب و شب به هم خواست‌حسن آن از حسین آمد به هم راست
امام ده و دو حق کرد قسمت‌که هر یک پرده‌یی سازد ز عصمت
ده و دو پرده زان آمد پدیدارحسینی بود امّا پرده‌یی زار
ببرد این راه او گر مبتلا بودولی خونریز او در کربلا بود
اگر هستی تو اهل پرده‌ی رازازین پرده به زاری می‌ده آواز
بسی خون کرده‌اند اهل ملامت‌ولی این خون نخسبد تا قیامت
هر آن خونی که بر روی زمانه‌ست‌برفت از چشم و این خون جاودانه‌ست
چو ذات آفتابش جاودان بودز خون او شفق باقی از آن بود
چو آن خورشید دین شد ناپدیداردر آن خون چرخ می‌گردد چو پرگار «3»
*** این چند بیت عمق اخلاص و ارادت عطّار را نشان می‌دهد.

«آفتاب آسمان معرفت»:

کیست حق را و پیمبر را ولی‌آن حسن سیرت، حسین بن علی
آفتاب آسمان معرفت‌آن محمّد صورت و حیدر صفت
نُه فلک را تا ابد مخدوم بودز آنکه او سلطان ده معصوم بود
قرّة العین آن امام مجتبی‌شاهد زهرا شهید کربلا
تشنه او را دشنه آغشته به خون‌نیم کشته گشته، سرگشته به خون
آن چنان سر را که بُرَّد؟ ای دریغ!کآفتاب از درد آن شد زیر میغ
گیسوی او تا به خون آلوده شدخون گردون از شفق پالوده شد
کی کنند این کافران با این همه؟کو محمّد؟ کو علی؟ کو فاطمه؟

_____

(1)- شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ عطّار نیشابوری؛ مقدمه با تلخیص. دیوان عطّار نیشابوری؛ مقدمه با تلخیص.
(2)- خافقین: کناره عالم، مشرق و مغرب.
(3)- خسرو نامه؛ ص 25.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:756 صد هزاران جان پاک انبیاءصف زده بینم به خاک کربلا
در تموز کربلا تشنه جگرسر بریدندش چه باشد زین بتر
با جگر گوشه‌ی پیمبر این کنندو انگهی دعویّ داد و دین کنند
کفرم آید هر که این را دین شمردقطع باد از بُن ز فانی کین شمرد
هر که در رویی چنین آورد تیغ‌لعنتم از حق بدو آید دریغ
کاشکی ای من سگ هندوی «1» اوکمترین سگ بودمی در کوی او
یا در آن تشویر «2» آبی گشتمی‌در جگر او را شرابی گشتمی «3» ***
ای گوهر کان فضل و دریای علوم‌وز رای تو درّ درج گردون منظوم
بر هفت فلک ندید و بر هشت بهشت‌نُه چرخ چو تو پیش رو ده معصوم «4» ***
ز مشرق تا به مغرب گر امام است‌علی و آل او ما را تمام است
گرفته این جهان وصف سِنانش‌گذشته ز آن جهان وصف سه نانش «5»
چو در سرّ عطا اخلاص او راست‌سه نان را هفده آیه «6» خاص او راست
سه قرصش چون دو قرص ماه و خورشیددو عالم را به خوان بنشاند جاوید
پیمبر گفت با آن نور دیده‌ز یک نوریم هر دو آفریده
علی چون با نبی باشد ز یک نوریکی باشند هر دو از دویی دور
چنان در شهر دانش باب آمدکه جنّت را به حق بوّاب آمد
چنان مطلق شد اندر فقر و فاقه‌که زرّ و نقره بودش سه طلاقه «7»

_____

(1)- هندو: پاسبان، نگهبان.
(2)- تشویر: آشفتگی و شرم و پریشانی «شور و اضطراب».
(3)- مصیبت نامه؛ ص 37.
(4)- شرح احوال عطّار؛ ص 61 به نقل از رباعی مختار نامه در مدح امام حسین (ع).
(5)- مقصود سه قرص نان است که در سه شب متوالی به فقیر و مسکین و اسیر بخشید.
(6)- هفده آیه: منظور هفده آیه از سوره دهر (انسان) است که در شأن خانواده علی (ع) نازل شده است.
(7)- مجالس المؤمنین؛ ج 2، ص 100 به نقل از الهی نامه.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:757

کمال الدّین اصفهانی

اسماعیل بن جمال الدّین محمّد بن عبد الرزّاق اصفهانی ملقب به «خلّاق المعانی»، شاعر قصیده سرای ایرانی است. پدرش جمال الدّین نیز شاعری معروف است. سبب شهرت او را به خلّاق المعانی آن دانسته‌اند که: «در شعر او معانی دقیقه مضمر است که بعد از چند نوبت مطالعه، ظاهر می‌شود.» از جمله‌ی ممدوحان او رکن الدّین مسعود از آل صاعد اصفهانی، جلال الدّین منکبرنی خوارزمشاه، حسام الدّین اردشیر از آل باوند و اتابک سعد بن زنگی هستند.
وی دوره‌ی وحشتناک حمله‌ی مغول را درک کرد و به چشم خویش قتل عام مردم اصفهان را به دست مغولان به سال 633 ه ق. دید.
کمال الدّین در آوردن معانی دقیق و باریک‌اندیشی مهارت دارد و در التزامات صعب و تقیید به آوردن مفاهیم مشکل، چیره دست است. دیوان او به طبع رسیده است «1».
نظم خوب دارد و خیالات شیرین انگیخته و رسائل را نیز به کمال دارد.
کمال الدّین به سال 635 هجری در اصفهان به دست مغولان به شهادت رسید و با خون خود این دو رباعی بر دیوار نوشت:
دل خون شد و شرط جان‌گدازی اینست‌در مذهب ما کمینه سازی این است
با این همه هم هیچ نمی‌یارم گفت‌شاید که مگر بنده نوازی این است ***
کو دل که دمی بر وطن خود گریدبر حال من و واقعه‌ی بد گرید
دی بر سر مرده‌ای دو صد گریان بودامروز یکی نیست که بر صد گرید «2»
-*- کمال الدّین اصفهانی اشعاری در مرثیه‌ی عاشورا دارد که بعضی ابیات آن را می‌آوریم:
این واقعه‌ی هایل جانسوز ببینیدوین حادثه‌ی صعب جگر سوز ببینید
بر باز ببینید ستم کردن گنجشک‌بر شیر، شغالان شده پیروز ببینید
آن سلطنت و قاعده‌ی حکم که دی بودوین عجز و پریشانی امروز ببینید
از دود دل خلق درین ماتم خونباریک شهر پر از آتش دلسوز ببینید
ور عیسی یک روزه ندیدی که سخن گفت‌نقّالی این طفل نوآموز ببینید ***
چون محرّم رسید و عاشوراخنده بر لب حرام باید کرد
وز پی ماتم حسین علی‌گریه از ابر وام باید کرد
لعنت دشمنانش باید گفت‌دوستداری تمام باید کرد ***

---

(1)- فرهنگ معین.
(2)- تاریخ گزیده؛ ص 746.

 اگر کسی پسری را از آن تو بکشدبه عمر خویش ره لعنتش رها نکنی
اگر کشنده‌ی فرزند مصطفی‌ست یزیدحدیث لعنت و نفرین او چرا نکنی؟
تو بر کشنده‌ی فرزند خود مکن لعنتچو برکشنده‌ی فرزند مصطفی نکنی
«1»

_____
(1)- سیری در مرثیه عاشورایی؛ ص 180 و 181.

مولوی

جلال الدّین محمّد فرزند سلطان العلماء محمّد بن حسین خطیبی معروف به بهاء الدّین در ششم ربیع الاول سال 604 ه ق. در بلخ به دنیا آمد. پدر وی از علماء و صوفیان بزرگ زمان خود بود. بهاء الدّین به سبب رنجش خاطر سلطان محمّد خوارزمشاه در هنگامی که جلال الدّین کودک بود، از بلخ به قونیه رفت جلال الدّین تحقیقات مقدماتی را نزد پدر به پایان رسانید و پس از فوت پدر تحت ارشاد برهان الدّین محقّق ترمذی درآمد. برهان الدّین محقّق، مولانا را مدتی برای تکمیل علوم و معلومات در حلب و دمشق که از بزرگترین مراکز علمی و ادبی آن زمان بود، فرستاد. و مولانا پس از پایان کار به قونیه بازگشت و به تدریس و تعلیم و وعظ و تذکیر مشغول شد. تا اینکه در سال 642 هجری با شمس الدّین محمّد بن علی بن ملک داد معروف به شمس تبریزی ملاقات کرد. این ملاقات انقلابی روحانی در مولانا پدید آورد که موجب ترک مسند تدریس و فتوی گشت و این امر سبب نارضایتی مردم قونیه و اعتراض مریدان وی گشت. شمس تبریزی تحت فشار مریدان مولانا به دمشق رفت. هجران وی مولانا را مضطرب و مشوش کرد و بالاخره پسر خود سلطان ولد را همراه گروهی در طلب شمس به دمشق فرستاد. شمس باز آمد و با مولانا بود تا در سال 645 هجری که به ناگاه ناپدید گردید. این که گفته‌اند وی را جماعتی از مردم قونیه کشته‌اند، نباید پایه و اساسی داشته باشد. پس از فقدان شمس، مولانا مسند تدریس و فتوی را ترک گفت و به مراقبت باطن و تهذیب نفس پرداخت. ارتباط او با صلاح الدین زرکوب و حسام الدین چلبی در این دوره از عمر یک چند او را مشغول داشت و به تشویق حسام الدّین، مولانا به سرودن مثنوی پرداخت.
آثار مولانا از نظم و نثر عبارتند از: 1- «مثنوی» در 6 جلد و شامل 26 هزار بیت که در بحر رمل سروده شده است. محتویات مثنوی حکایات مسلسل منظومی است که از آنها نتایج دینی و عرفانی گرفته شده و حقایق معنوی به زبان ساده بیان گشته است. 2- دیوان غزلیات معروف به «دیوان کبیر» یا کلیات شمس مشتمل بر 50000 بیت. 3- «رباعیات». 4- «مکتوبات مولانا». 5-
«فیه ما فیه». 6- «مجالس سبعه «1»».
ـ*ـ
کجایید ای شهیدان خدایی‌بلا جویان دشت کربلایی
کجایید ای سبک روحان عاشق‌پرنده‌تر ز مرغان هوایی
کجایید ای شهان آسمانی‌بدانسته فلک را در گشایی

کجایید ای ز جان و جا رهیده‌کسی مر عقل را گوید کجایی
کجایید ای در زندان شکسته‌بداده وامداران را رهایی
کجایید ای در مخزن گشاده‌کجایید ای نوای بی‌نوایی
در آن بحرید کاین عالم کف اوست‌زمانی بیش دارید آشنایی
کف دریاست صورت‌های عالم‌ز کف بگذر اگر اهل صفایی
دلم کف کرد کاین نقش سخن شدبِهِل نقش و به دل رَواگر ز مایی «2»
***

_____
(1)- فرهنگ معین.
(2)- دیوان غزلیات شمس تبریزی؛ ص 1093.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:760 تا به شب ای عارف شیرین نواآن مایی آن مایی آن ما
تا به شب امروز ما را عشرتست‌الصلا ای پاک بازان الصلا
در خرام ای جان جان هر سماع‌مه لقایی مه لقایی مه لقا
بس غریبی بس غریبی بس غریب‌از کجایی از کجایی از کجا
با که می‌باشی و همراز تو کیست‌با خدایی با خدایی با خدا
ای گزیده نقش از نقّاش خودکی جدایی کی جدایی کی جدا
با همه بیگانه‌ای و با غمش‌آشنایی آشنایی آشنا
جزو جزو تو فکنده در فلک‌ربّنا و ربّنا و ربّنا
دل‌شکسته هین چرایی برشکن‌قلبها و قلبها و قلبها
آخر ای جان اول هر چیز رامنتهایی منتهایی منتها
یوسفا در چاه شاهی تو و لیک‌بی‌لوایی بی‌لوایی بی‌لوا
چاه را چون قصر قیصر کرده‌ای‌کیمیایی کیمیایی کیمیا
یک دلی کی خوانمت که صد هزاراولیایی اولیایی اولیا
حشرگاه هر حسینی گر کنون‌کربلایی کربلایی کربلا
مشک را بربند ای جان گرچه توخوش سقایی خوش سقایی خوش سقا «1»

_____
(1)- گلچینی از غزلیات شمس تبریزی؛ ص 35 و 36.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:761

اوحد الدّین مراغی

رکن الدّین، اوحد الدّین مراغی اصفهانی، شاعر متصوّف قرن هشتم هجری به سبب ولادت در مراغه به «مراغی» و به سبب مدت سکونت در اصفهان به اصفهانی مشهورست. او در سال 670 ه ق در مراغه آذربایجان متولد شد. تخلّص او از لقب اوحد الدّین ابو حامد اوحدین احمد کرمانی که به یک واسطه مریدش بوده مأخوذ است. او علاوه بر اینکه مرید اوحد الدّین کرمانی که از اکابر اولیا و شاعری گرانمایه و عارفی بلند پایه بود که صاحب غزلهای بسیار روان و شورانگیز است. مرید شیخ الاسلام شهاب الدّین سهروردی نیز بوده است.
اوحدی قسمت اخیر عمر خود را در آذربایجان به سر برده و در آن جا مثنوی «جام‌جم» را پرداخته است. که در میان فضلا بسیار مکرّم بوده است. وی دیوانی شامل قصاید و غزلیات و رباعیات دارد. که در هند به چاپ رسیده است. ترجیع او در میان موحّدان شهرتی عظیم دارد. و دیوانش شامل ده هزار بیت است. دیوانش در غایت لطافت و ترجیعات او مشتمل بر حقایق و معارف مثنوی بر وزن و اسلوب حدیقة الحقیقه شیخ سنایی است. او مثنوی «ده نامه» را در سال 705 هجری و مثنوی «جام جم» را در سال 733 هجری به پایان رسانید. شیخ اوحد الدّین به سال 738 هجری در مراغه درگذشت. «1»
ـ*ـ
اهل بیت تو سر به سر نورندبر زمین حرّ و بر فلک حورند
وارثانند دین و علمت راحارسان گشته مریقینت را
هر که چیزی بیافت زیشان یافت‌گم شد آن کس که روی از ایشان تافت
دیدم از خوان آن نفیس عرب‌متّصل نفس کربلا به کرب
نشود جور بر چنان شاهی‌مگر از چون یزید گمراهی
بخت آن کس که سر به خواب کشیدتیغ بر روی آفتاب کشید
بهر خون حسین، خون یزیدبه نمی‌ریختند خود نسزید
که کشد بهر میر مار بچه‌گر بیابند از او هزار بچه
زده بر گردن عراق به تیغ‌گر چنان کس بود عراق دریغ
چون سزد خاک بصره جا او رابه سر عرش خاک پا او را
من بگویم نترسم از کس زودکاولین فتنه از معاویه بود
کین او از عداوتِ آباست‌زانکه فرزند، وارثِ باباست
شاخ عربش ز بیخ بیشی رست‌زانکه بر وحی نیز پیشی جست
اینکه اصل علی ندیدی و فرع‌گوش کن بر حدیث صاحب شرع
«لحم» و «دم» گفته مصطفی او راچه کنی خسته‌ی جفا او را

خود گرفتم که مال داری و جاه‌لحم و دم کی بود چو کفش و کلاه

_____

(1)- مجالس المؤمنین؛ ج 2، ص 122 و 123. سیمای شاعران؛ ص 21.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:762 حور بودند بر به نظاره‌که علی دَر بِکند از باره
چیست نظار کی خنک یلان‌خار و خاشاک پیش کوه کلان
کوهلا روز حمله‌ی غازی‌مطبخی را به ناوک اندازی
با دم ذو الفقار در صف جنگ‌بچه ارزد کلوخ و قلماسنگ
نه ببازیست این بلندی نام‌مشنوی گفتگوی ناکس عام
اسد اللّٰه را چه غم ز حسدروح را کی زیان رسد ز جسد
خود چو نقصان موسی و هرون‌به زمین گر فرو رود قارون
هر چراغی که حق برافروزدتا ابد ریش مدعی سوزد
گرچه بسیار داوری‌ها رفت‌در خلافت سخنوری‌ها رفت
با حقیقت نشد مجاز یکی‌کوس محمود و طبل باز یکی
نوش کن زهر در میان گزندخود بخوردند و خود زیان کردند «1»

_____

(1)- مجالس المؤمنین؛ ج 2، ص 124 و 125 به نقل از جام‌جم.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:763

سیف فرغانی

اشاره

سیف الدّین ابو المحامد محمّد فرغانی، شاعر پارسی گوی قرن هفتم و هشتم هجری است. زادگاه وی را فرغانه- از شهرهای ازبکستان امروزی- در ماوراء النهر دانسته‌اند. از تاریخ ولادت وی اطلاع چندانی در دست نیست ولی آن چنان که از اشعارش برمی‌آید وی هم زمان با فتنه‌ی مغولان می‌زیسته است و با سعدی نیز مکاتبه و مشاعره داشته و در دستگاه دولتی صاحب دیوان جوینی فعالیت می‌کرده است بنابراین در نیمه‌ی پایانی قرن هفتم و اوایل قرن هشتم در قید حیات بوده است.
سیف فرغانی به سبب آزار و ایذاء مغولان زادگاهش را ترک کرده به تبریز و سپس آسیای صغیر رفت و در یکی از خانقاه‌های شهر «آق سرا»- در ترکیه‌ی امروزی- گوشه‌ی عزلت گزید و در فاصله‌ی سالهای 705 تا 749 ه ق در گمنامی درگذشت و همانجا مدفون شد. او همواره از مدح حکام و سلاطین پرهیز می‌کرد. سیف به شدت شیفته‌ی سعدی بود و چهار قصیده خطاب به وی و 41 غزل در تضمین اشعارش سروده و سراسر دیوانش مملو از ترکیبات، تشبیهات و مضامین سعدی است.
علاوه بر این بخش دیگری از سروده‌های سیف را انتقاد از اوضاع نابسامان جامعه‌ی اسلامی، فساد اخلاقی عامه و تباهی اجتماعی آن روزگار ایران در بر می‌گیرد.
سیف از قدیمی‌ترین سخنورانی است که در رثای شهدای کربلا شعر سروده و مردم را به اقامه‌ی عزاداری برای «کشته‌ی کربلا» دعوت نموده است. شیوه‌ی سخنوری سیف در قصیده، متأثر از سبک شاعران خراسانی است، و در غزل نیز از سعدی و سبک عراقی تبعیت کرده است. اشعار وی در عین انسجام و استحکام به شکل چشمگیری ساده و روان است. وی را عارفی روشن ضمیر و زاهدی وارسته دانسته‌اند و از آن جا که او تربیت و تهذیب نفس و حصول سعادت را از طریق علوم معقول و تربیت علمی نمی‌پسندید، او را متأثر از سنایی می‌دانند.
تنها اثر به جا مانده از سیف دیوان اوست. مجموعه‌ی اشعار وی به بیش از دوازده هزار بیت شامل 573 غزل، 160 قصیده، 4 قطعه و 23 رباعی می‌رسد. اشعارش در نعت خداوند، رسول اکرم (ص) و یا در مقام موعظه و اندرز بوده که کرارا به آیات و قصص قرآنی و وقایع تاریخی و اصطلاحات عرفانی استشهاد و اشاره شده است «1».
ـ*ـ

«بر کشته کربلا بگریید»

ای قوم درین عزا بگرییدبر کشته‌ی کربلا بگرییدبا این دل مرده، خنده تا چندامروز در این عزا بگرییدفرزند رسول را بکشتنداز بهر خدای را بگرییدبا خون جگر سرشک سازیدبهر دل مصطفی بگرییدوز معدن دل به اشک چون دُرّبر گوهر مرتضی بگرییدبا نعمت عافیت به صد چشم‌بر اهل چنین بلا بگرییدبا

_____

(1)- دیوان سیف؛ مقدمه با تلخیص. سیف فرغانی قهرمانی در عرصه‌ی سخنوری؛ ص 16 به بعد.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:764

«1» دل خسته‌ی ماتم حسینیدای خسته دلان هَلا بگرییدبا در ماتم او خَمُش مباشیدیا نعره زنید، یا بگرییدبا تا روح که متّصل به جسم است‌از تن نشود جدا، بگرییدبا در گریه، سخن نکو نیایدمن می‌گویم، شما بگرییدبا بر دُنیی کم بقا بخندیدبر عالم پر عَنا «2» بگرییدبا بسیار درو نمی‌توان بودبر اندکیِ بقا بگرییدبا بر جور و جفای آن جماعت‌یک دم ز سر صفا بگرییدبا اشک از پی چیست، تا بریزیدچشم از پی چیست؟ تا بگرییدبا در گریه به صد زبان بنالیددر پرده به صد نوا «3» بگرییدبا تا شسته شود کدورت از دل‌یک دم ز سر صفا بگرییدبا نسیان گنه صواب نبودکردید بسی خطا، بگرییدبا وز بهر نزول غَیث «4» رحمت‌چون ابرگهِ دعا بگرییدبا «5»

_____

(1)- دل خسته: مجروح.

(2)- عنا: رنج و زحمت و اندوه.

(3)- نوا: آهنگ، نغمه، سرود.

(4)- غَیث: باران، ابری که از آن باران ببارد.

(5)- دیوان سیف فرغانی؛ ص 176.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:765

خواجوی کرمانی

اشاره

ابو العطا کمال الدّین محمود بن علی بن محمود کرمانی متخلّص به «خواجو» از مشاهیر شاعران شیعه و از عارفان قرن هفتم هجری است. وی در پانزدهم شوّال سال 689 ه ق. در شهر کرمان متولد شد. روزگار خردی و جوانی را به کسب علوم زمان و در یافتن رموز شعر و ادب در کرمان و فارس سپری کرد و پس از آن عمر خویش را در کسب انواع علوم و اشتغال به شاعری به سر برده است. نکته‌ی مهمی که باید در احوال و آثار خواجو مورد توجه قرار داد این است که وی از معدود شاعران پارسی‌گو است که پیش از قرن دهم و روی کار آمدن صفویان با اعتقاد راسخ به تشیّع، چهارده معصوم (ع) را ستوده است. وی در حدود سی سالگی به مسافرت‌های خود پرداخت و به مصر، آذربایجان، بغداد، اصفهان، شیراز، خراسان و حجاز سفرها کرد. در ضمن این سفرها به ملاقات علاء الدین سمنانی که از بزرگان صفویه بود نایل آمد و حلقه‌ی ارادت او را در گوش کرد. وی در اثنای مسافرتهای خود با عده‌ای از مشایخ و سلاطین و وزراء و همینطور طوایف گوناگون ملاقات نمود.

خواجو بعد از سفر حج مدتی در تبریز و سپس شیراز به سر برد و در پایان عمر چندی با شاعر بزرگ حافظ شیرازی معاشرت داشت و بالاخره در سال 753 هجری درگذشت و او را در تل تنگ اللّه اکبر شیراز در محل اعتکاف و عبادت خویش به خاک سپردند.

خواجو زبان عربی را خوب می‌دانست و اشعاری که بدین زبان سروده شیوا و دلنشین می‌باشد. هم چنین اکثر علوم به ویژه علوم نجوم را به حد استادی می‌دانسته و از این رو اصطلاحات فلکی را در قصاید خود استادانه به کار برده است. اگر چه در اکثر علوم دست داشت اما رغبت بیشتری به شاعری داشته است.

آثار خواجو عبارتست از: «دیوان» شامل قصیده‌ها، غزلها، رباعی‌ها و قطعه‌ها. «صنایع الکمال» مشتمل بر قصاید و قطعات و ترکیبات و ترجیعات و غزل‌ها که این دیوان در حدود 10736 بیت می‌باشد. «بدایع الجمال» مشتمل بر قصاید و ترکیبات و غزلیات و رباعیات که دفتر غزلیات آن «شوقیات» نامیده می‌شود و 4340 بیت دارد.

خواجو در غزل‌های خود شیوه‌ی سعدی را اساس قرار داده و آنگاه آن را با افکار عرفانی در آمیخته است. این روش را حافظ دنبال نمود و کامل ساخت.

خواجو گذشته از دیوان اشعار، مثنوی‌هایی به سبک نظامی دارد، و خمسه‌ای به وجود آورده که اسامی آنان به قرار زیر است: «همای و

همایون» که داستانی است عاشقانه و در بحر تقارب می‌باشد. وی آن را در سال 732 هجری در بغداد سروده است. وی در این مثنوی گذشته از نظامی از سبک شاهنامه نیز تأثیر پذیرفته است. این مثنوی شامل 4407 بیت می‌باشد.
«گل و نوروز» که مثنوی عاشقانه‌ای بر وزن خسرو و شیرین نظامی است که در سال 742 انجام یافته و 2500 بیت دارد «روضة الانوار» که خواجو به استقبال مخزن الاسرار نظامی رفته و اثری است با محتوا و معانی و به سال 743 انجام یافته و 2224 بیت دارد. «کمال نامه» که مثنوی عارفانه‌ای به وزن هفت پیکر نظامی است و تاریخ نظم آن 744 هجری می‌باشد و 1849 بیت دارد.
«گوهرنامه» به وزن خسرو و شیرین و در اخلاق و تصوّف است و شامل 1032 بیت می‌باشد.
خواجو رسالاتی نیز به نثر دارد که عبارتند از: «رسالة الباریه»، «رسالة سبع المثانی» و «رساله مناظره‌ی شمس و سحاب». سبک سخن خواجو عراقی است و در سرودن غزل از سعدی تأثیر پذیرفته است. اگر چه خود نیز سبک خاصی دارد که بسیاری از
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:766
شاعران پس از او شیوه‌ی او را دنبال کرده‌اند. او اگر چه در ابتدا مدح شاهان گفته امّا عاقبت پای در دامان توکل نهاده و اشعارش در مدح اهل بیت گواه آن می‌باشد. او خود را مداح اهل بیت می‌نامید.
شعرهایی که در شأن معصومین (ع) سروده از نظر فنی جزو آراسته‌ترین و پیراسته‌ترین اشعار دیوان اوست. «1»
-*- در اینجا چند بند از ترکیب‌بند خواجو که در توحید و نعت خداوند و وصف حضرت علی (ع) و مصایب اولاد طاهرینش سروده است می‌آوریم:
آن دسته بند لاله‌ی بستان «هَلْ أَتی»و آن قلعه‌گیر عرصه‌ی میدان لافتی
کرّار بی‌فرار و خداوند ذو الفقارقتّال عمرو و عنتر و داماد مصطفی
شیر خدا و مخزن اسرار «لو کشف» «2»جفت بتول و نقطه‌ی پرگار اجتبا
سلطان تختگاه «سلونی» «3» شه نجف‌سبط خلیل صف شکن خیل اصفیا
بیرون نهاده از ره کبر و ریا قدمو آورده رخ به حضرت عُلیای کبریا
پشت هدی و بازوی ایمان بدو قوی‌مقصود دین و حاجت ایمان ازو روا
بحر محیط را به دل و دست او قسم‌عرش مجید را به سر کویش التجا
چون او نشد پدید شهی در جهان علم‌او کان علم بود و حسن آسمان علم
شمعی که بود مقتبس از نور بو الحسن
نام مبارک و رخ میمون او حسن
جانش به لب رسیده و تسبیح بر زبان‌زهرش به جان رسیده و تریاک در دهن

ز هراب داده تیغ اجل را ز خون دل‌وانگه به زهر خنده فدا کرده جان و تن
در کام او چو زهر هلاهل شود نفس‌هر کو ز زهر خورده‌ی زهرا کند سخن
شاهی که زیر سایه‌ی عرشش زدند تخت‌مرغی که شد ورای نهم طارمش چمن
نور دل بتول و جگر گوشه‌ی رسول‌خورشید برج دین و دُرّ درج بو الحسن
با زخم‌های خنجر الماس در جگرآورده رخ به حضرت بیچون ذو المنن
هر چند کز حجاز چو او شعبه‌یی نخاست‌آن دور بی‌نوای حسینی نگشت راست آن گوشوار عرش که گردون جوهری
با دامنی پر از گهرش بود مشتری
درویش مُلک بخش و جهاندار خرقه‌پوش‌خسرو نشان صوفی و سلطان حیدری
در صورتش معیّن و در سیرتش مبین‌انوار ایزدی و صفات پیمبری
در بحر شرع لؤلؤی شهوار و همچو بحردر خویش غرقه گشته ز پاکیزه گوهری

---

(1)- مقدمه دیوان خواجوی کرمانی. تذکرة الشعراء دولتشاه؛ ص 253. مجمع الفصحاء؛ ج 2، ص 15. گنجینه نیاکان؛ ص 525.
(2)- اسرار لو کشف ... اشاره است به کلام امیر مؤمنان علی (ع) «لو کشف الغطاء ما ازددت یقینی» اگر پرده برداشته شود، چیزی بر یقین من افزوده نمی‌گردد.
(3)- سلونی ...: اشاره است به گفتار علی (ع) که بارها می‌فرمود: «سلونی قبل ان تفقدونی» از من بپرسید پیش از آن که مرا از دست بدهید.».
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:767 اقرار کرده حرّ یزیدش به بندگی‌خط باز داده روح امینش به چاکری
لب خشک و دیده تر شده از تشنگی هلاک‌وآنگه طفیل خاک درش خشکی و تری
از کربلا بدو همه کرب و بلا رسیدآری همین نتیجه دهد ملک پروری
گلگون هنوز چنگ پلنگان کوهساراز خون حمزه شاه شهیدان روزگار یک شمّه از حدیقه‌ی رضوان به ما فرست
درد گناه خسته دلان را دوا فرست
بیمار معصیت شده‌ایم ای حکیم حیّ‌ما را ز گنج خانه‌ی غفران شفا فرست
من ناشتا و مطبخ لطفت پر از ابا «1»آخر نواله‌ای به من ناشتا فرست
یکره نوازشی کن و بر دست باد صبح‌بوی تفضّلی به من بینوا فرست
از چین زلف شاهد رحمت شمامه‌ای‌سوی منِ هوائی راه خطا فرست
خواجو که کمترینه گدایی ز کوی توست‌نُزلی بدو ز بارگه کبریا فرست

ما مشتهی و خوان عطای تو بی‌حساب‌سر جوش مطبخ کرم آخر به ما فرست
بیرون ز رحمت تو نداریم دستگیراز پا فتاده‌ایم به فضلت که دست‌گیر «2»
شیری که قاف شد ز سر تیغ او چو کاف
عنقا «3» ز باز رایت او مختفی بقاف
جیپور «4» را به خنجر هندی بریده گوش‌فغفور «5» را چو نافه‌ی چینی دریده ناف
در حضرتش حکایت شاهان چین خطادر معرضش حدیث ملوک عجم گزاف
با اصطناع «6» او سخن ابر جمله بادبا ارتفاع او سخن چرخ جمله لاف
که با نهنگ در لجج «7» بحر در جدال‌گه با پلنگ بر قلل کوه در مصاف
بر رکن موقف کرمش چون در سجودبر گرد کعبه حرمش عرش در طواف
بهرام و مشتری نظر آفتاب تیغ‌جمشید نره دیو شکار سپه شکاف
کسری نشان هاشمی و خضر چم نشین‌او آفتاب ملت و عبّاس بدر دین در قیامت کآفرینش خیمه بر محشر زنند
سکه دولت به نام آل پیغمبر زنند
تشنگان وادی ایمان چو در کوثر رسنداز شعف دست طلب در دامن حیدر زنند
شهسواران در رکاب راکب دلدل روندخاکیان لاف از هوای صاحب قنبر زنند

_____
(1)- ابا- با: آش.
(2)- دیوان خواجوی کرمانی؛ ص 135 و 139. دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ج2 767 خواجوی کرمانی ..... ص : 765
(3)- عنقا: سیمرغ.
(4)- جیپور: پادشاه هندوستان.
(5)- فعفور: لقب شاهان چین.
(6)- اصطناع: نیکویی کردن- انتخاب کردن.
(7)- لجج: جمع لجد: امواج.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:768 هرکه او چون حلقه نبود بر در حیدر مقیم‌رهروان راه دین چون حلقه‌اش بر در زنند
مؤمنان حیدری را میرسد کز بهر دین‌حلقه‌ی ناموس حیدر بر در خیبر زنند
ره به منزل برد هرکو مذهب حیدر گرفت‌آب حیوان یافت آن کو خضر را رهبر گرفت
***

ترکیب‌بند: در مناقب ائمه اثنی عشر (ع): «1»

به حلق تشنه آن رشک غنچه‌ی سیراب‌که رخ به خون جگر شوید از عنّاب
شه دو مملکت و شهوار نُه مضمار «2»مه دوازده بُرج و امام شش محراب
فروغ جان رسول، چراغ و چشم بتول‌بهار عترت و نوباوه‌ی دل اصحاب
حدیث مقتل او گر به گوش کوه رسدشود ز خون دل اجزای او عقیق مذاب
وگر سپهر برد نام آتش جگرش‌کند به اشک چو پروین ستارگان را آب
به کربلا شد و کرب و بلا به جان بخریدگشود بال و ازین تیره خاکدان بپرید
بدان بزرگ حسینی نوای پرده‌ی راز
کزو بلند شد آوازه‌ی نهضت حجاز
علی ثانی و سلطان حیدری نسب‌امام رابع و کسری مملکت پرداز
نشسته خامش و با چار رکن در گفتارشکسته شپهر و با هفت چرخ در پرواز
اگر نه از پی ذکر مناقبش بودی‌ز کوه وقت صدا برنیامدی آواز
صبا چو دم زند از گلستانِ اورادش‌ز جانِ فاخته خیزد فغان کوکو باز
طراز کسوت مه بود عطف دامن اوچراغ دیده‌ی خور بود رای روشن او «3»

***

در منقبت ائمه اثنی عشر:

تا کی بر آستانه‌ی این شش دری سراباشم از آشیانه‌ی مألوف خود جدا
وقتست کز منازل تقلید بگذرم‌و آدم به صحن گلشن تحقیق متکا
من رافضی نیَم که کنم پشت بر عتیق‌یا خارجی که روی بتابم ز مرتضی
کین اگر به کعبه کنم سجده یا به دیرباشد مرا به عترت پیغمبر اقتدا
دانی که چیست رایحه‌ی بوستان قدس‌یک شمه از روایح انفاس مصطفی
اقصی خرام بادیه پیمای شوخ موسیقی دنی «4»گیتی فروز مملکت آرای و الضحی

_____

(1)- با حذف چند بند اول و چند بند آخر.
(2)- مضمار: میدان اسب دوانی.
(3)- دیوان خواجوی کرمانی؛ ص 606.
(4)- اشاره به آیه 8 سوره نجم.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:769 مه طلعتی که بر قد قدرش بریده‌اندیبای «قُمْ فَأَنْذِرْ» «1» و استبرق «2» «دَنی» «3»
هم بسته را شفاعت او می‌دهد نجات‌هم خسته را به کلی از او می‌رسد شفا
چون هر دو کونْ روشن از انوارِ روی اوست‌صلوا علیه ما طلع البدر فی الدجی «4»
فرخنده روز آنک شبی بیندیش به خواب‌کالورد فی الحدیقه و الشمس فی السماء «5»
بر لوح خاطرم ز چه معنی بود غبارچون گشته‌ام غبارِ در شاه اولیا
فرمانروای ملک «سلونی» امیر نحل «6»دارای دادگستر اقلیم «هَلْ أَتی»
گر نام او کنم به مثل نقش بر زمین‌بر خاک ره فتد شه سیاره از هوا
یا رب به حق آن چمن آرای «لو کَشَف»کو بود سرو خوش نظر باغ «لا فتی»
یا رب به حق خُلق حسن کز شمامه‌اش‌بوئیست در نسیم روان پرور صبا
یا رب به حق آن گل سیراب تشنه لب‌کو را نصیبه کرب و بلا شد کربلا
یا رب به حق آن علی عالی آستان‌کو بود ممالک توحید را پادشا
یا رب به حق خازن گنجینه هُدی‌باقر که بود مخزن اسرار اهتدا
یا رب به حق جعفر صادق که آفتاب‌باشد چو صبح بر نفس صدق او گوا
یا رب به حق موسی کاظم که چون کلیم‌بودی به طور قرب شب و روز در دعا
یا رب به حق آن علی موسوی گُهرکو را نهند خسرو معموره‌ی رضا

یا رب به حق آن تقی متقی که اواقطاب هفت صومعه را بود مقتدا
یا رب به حق شمع سرا پرده تقی‌یعنی علی نقی صدف گوهر تقا
یا رب به حق شکر شیرین عسکری‌کو بود طوطی شکر بستان اتقا
یا رب به حق مهدی هادی که چرخ راباشد به آستانه مرفوعش التجا
کاین خسته را که بسته‌ی بند طبیعتست‌آزاد کن ز محنت این چار اژدها
گر من گنه کنم کرمت بی‌نهایتست‌شب را امید هست که روز آید از قفا
*** «7»

قسمتی از ترکیب‌بند در منقبت امام علی (ع) و اولاد طاهرینش:

بار دیگر بر عروس چرخ زیور بسته‌اندپرده‌ی زر بفت بر ایوان اخضر بسته‌اند
چرخ کُحلی پوش را بند قبا بگشوده‌اندکوه آهن چنگ را زرّین کمر دربسته‌اند
اطلس گلریز این سیماب گون خرگاه رانقش پردازان چینی نقش ششتر بسته‌اند

_____

(1)- قُمْ فَأَنْذِرْ: اشاره به آیه‌ی 2 سوره مدثر. ای رسولی که خود را به لباس در پیچیده‌ای برخیز و به اندرز و پند قوم را خدا ترس گردن.
(2)- استبرق: دیبای ستبر.
(3)- دنی: اشاره به آیه 8 سوره نجم «ثُمَّ دَنا فَتَدَلَّی»: آنگاه نزدیک آمد و بر او نازل گردید.
(4)- سلام بر او زمانی که ماه در تاریکی‌ها طلوع می‌کند.
(5)- مانند گل در گلستان و خورشید در آسمان.
(6)- نحل: عطایا، بخشش‌ها.
(7)- دیوان خواجوی کرمانی؛ ص 559 و 560.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:770 مهد خاتون قیامت می‌برند از بهر آن‌دیده‌بانان فلک را دیده‌ها بربسته‌اند
یا ز بهر حُجة الحق مهدی آخر زمان‌نقره خنگ آسمان را زینی از زر بسته‌اند
دانه ریزان کبوتر خانه‌ی روحانیان‌نام اهل البیت بر بال کبوتر بسته‌اند
دل در آن تازی غازی بند کاندر غزو روم‌تازیانش شیهه اندر قصر قیصر بسته‌اند ***
عصمت احمد ز مطرودان بوجهلی مجوی‌قصّه‌ی حیدر به مردودان مروانی مگوی
معشر المستغفرین صلوا علی خیرِ الوَری‌زمرة المسترحمین حیّوا الوفی المرتضی
قلعه‌گیر کشور دین حیدرِ درنده حی‌دسته‌بند لاله عصمت، وصی مصطفی
کاشف شرّ خلافت راز دار «لو کشف»قاضی دین نبی، مسند نشین «هَلْ أَتی»
مالک ملک «سلونی» «باب شهرستان علم» «1»سالک اطوار «لم اعبد» شه تخت رضا
سرو بستان امامت دُرّ دریای هُدی‌شمع ایوان ولایت، نور چشم اولیا

معنی درس الهی خاتم دست کرم‌گوهر جام فتوّت روح شخص لا فَتی
مقتدای سروران ملک دین، جفت بتول‌پیشوای رهروان راه حق، شیر خدا
دیگر از برج امامت مثل او اختر نتافت‌بحر دُر درج کرامت همچو او گوهر نیافت ***
دیشب از آهم حمایل در بَرِ جوزا بسوخت‌وز نفیر سوزناکم کلّه خضرا بسوخت
چون نسوزم کز غم سبطین سلطان رسل‌جان منظوران آن نه منظر مینا بسوخت ***

منقبت و مرثیه سید الشهداء (ع):

خاک و خون آغشته‌ی لب تشنگان کربلاست‌آخر ای چشم بلابین جوی خونبارت کجاست؟
جز به چشم و چهره مَسپُر خاک این در، کان همه‌نرگس چشم و گل رخسار آل مصطفاست
ای دلِ بی‌صبر من آرام گیر این جا دَمی‌کاندرین جا منزلِ آرام جان مرتضاست
این سواد خوابگاه قرة العین علیست‌وین حریم بارگاه کعبه‌ی عزّ و عُلاست
روضه‌ی پاک حسین است آنکه مشکین زلف حورخویشتن را بسته بر جاروب این جنّت سراست
ز آب و چشم زائران روضه‌اش «طوبی لهم» «2»شاخ طوبی را به جنّت قوّت نشو و نماست
شمع عالمتاب عیسی را درین دیر کهن «3»هر صباح از پرتو قندیل زرّینش ضیاست
مهبط انوار عزّت، مظهر اسرار لطف‌مُنزل آیات رحمت، مشهد آل عباست
ای که زوّار ملایک را جنابت مقصد است‌وی که مجموع خلایق را ضمیرت پیشواست
نعل شبرنگ تو گوش عرشیان را گوشوارخاک نعلین تو چشم روشنان را توتیاست

_____

(1)- اشاره به حدیث نبوی: «انا مدینة العلم و علیّ بابها» من شهر علمم و علی در آن شهر است.
(2)- طوبی لهم: خوشا به حال ایشان.
(3)- این مصرع کنایه از خورشید است.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:771 صفحه‌ی تیغ زبانت، عاری از عیب و خلاف‌روی مرآت ضمیرت صافی از رنگ و ریاست
تابی از نور جبینت شمع تابان صباح‌تاری از زلف سیاهت خط مشکین مساست
ناسزایی کاتش قهر تو در وی شعله زدتا قیامت هیمه‌ی دوزخ شد و اینش سزاست
بهره جز آتش چه یابد هر که بُرَد سر به تیغ‌خاصّه شمعی را که او چشم و چراغ انبیاست
هر سگی کز روبهی با شیر یزدان پنجه زدگر خود او آهوی تاتار است در اصلش خطاست

تا نهان شد آفتاب طلعتت در زیر میغهر سحر پیراهن شب در بر گیتی قباست
در حق باب شما آمد «علیّ بابُها»هر کجا فصلی درین باب است، در باب شماست
تا صبا از خاک پاک عنبرینت بوی بردعاشق او شد به صد دل زین سبب نامش صباست
هرکس از باطن به جایی التماسی می‌کندزان میان ما را جناب آل حیدر التجاست
کوری چشم مخالف من حسینی مذهبم‌راه حق اینست و نتوانم نهفتن راه راست
ای چو دریا خشک لب، لب تشنگان رحمتیم‌آبرویی ده به ما کاب همه عالم‌تر است
آتش بیداد آن سنگین دلان چون شعله زدماهی اندر بحر و مه بر غرفه‌ی بالا بسوخت
چون چراغ دیده‌ی زهرا بکشتندش به زهرزُهره را دل بر چراغ دیده‌ی زهرا بسوخت
چون روان کردند خون از قرة العین نبی‌چشم عیسی خون ببارید و دل ترسا بسوخت
دیده‌ی تر دامن آن روزش بیفکندم ز چشم‌کان نهال باغ پیغمبر ز استسقا بسوخت
بسکه دریا ناله کرد از حسرت آن تشنگان‌گوهر سیراب را جان بر دل دریا بسوخت
دیو طبعان بین که قصد خاتم جم کرده‌اندبغض اولاد علی را نقش خاتم کرده‌اند «1»

_____

(1)- دیوان خواجوی کرمانی؛ ص 141- 143.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:772

ابن یمین فریومدی

اشاره

امیر فخر الدین محمود بن امیر یمین الدّین محمّد طغرایی شاعر فارسی زبان شیعی که در حدود سال 685 ه ق. در قریه‌ی «فریومد» از ولایت جوین خراسان زاده شد. پدرش از ترکستان به فریومد از توابع سبزوار کوچ کرد، وی در دستگاه وزیر خراسان مکانتی داشت و از استادان نظم و نثر زمان خویش بود. این یمین که پرورده‌ی چنین پدر فاضلی بود از سال‌های جوانی به سرودن شعر پرداخت.
ابن یمین شاعری متوسط است و پیروی از طریقه‌ی انوری می‌کند و جز در چند قطعه‌ی معروف، قصاید و غزل‌های او از تکلف و تعسف خالی نیست. اما او را می‌توان یکی از بزرگان قطعه‌سرای ایران نامید. هنرش در سرودن قطعات اخلاقی و اجتماعی سودمند است. و در زمره‌ی شاهکارهای ادب فارسی به شمار می‌روند و از این جهت مشهور شده است.
روزگار ابن یمین بسیار پرآشوب بود که یک بار نیز به اسارت او انجامید.
ابن یمین در عهد سلطان محمّد خدا بنده در خراسان مورد عنایت وزیر دانشمندش خواجه علاء الدّین محمد بود. و در ابتدا مدّاحی طغا تیمور می‌کرد، سپس به خدمت سربداران پیوست. در جنگی که میان امیر وجیه الدّین مسعود سربداری و ملک معزّ الدّین روی داد، دیوان ابن یمین به غارت رفت. امّا او آنچه از اشعارش در نزد دیگران بود فراهم آورد و شاید چیزی هم بر آن افزوده باشد. اکنون نسخه‌ی کامل آن در کتابخانه مرکزی مجلس موجود می‌باشد. ابن یمین را شیعی مذهب و هوادار اهل بیت (ع) دانسته‌اند. قصایدی در ستایش ائمه اطهار (ع) بالاخص امام علی (ع) دارد و از نخستین شعرایی است که مرثیه‌هایی در سوگ شهدای کربلا سروده است.
او در پایان عمر به زادگاه خود بازگشت و انزوا اختیار نمود. و سرانجام به سال 769 هجری در سن هشتاد سالگی در همان قریه درگذشت، و در مقبره‌ی پدر شاعرش مدفون گردید «1».
-*-

قصیده: توسّل به حضرت رسول اکرم (ص) و اولاد طاهرینش (ع):

ای دل ار خواهی گذر بر گلشن دار البقاجهد کن کز پای خود بیرون کنی خار هوی
ور نمی‌خواهی که پای از راه حق یکسو نهی‌دست زن در عُروة الوثقای شرع مصطفی
راه شرع مصطفی از مرتضی جو، زان که نیست‌شهر علم مصطفی را در، به غیر از مرتضی
مرتضی را دان ولیّ اهل ایمان تا ابدچون ز دیوان ابد دارد مثال «انّما» «2»
غیر او را کس نزیبد از «سَلُونی» «3» دم زدن‌زان که او داناست ما فوق السموات العُلا «4»

_____

(1)- گنجینه نیاکان؛ ص 871. لغت نامه دهخدا.
(2)- مثال انّما... فرمان انّما ...: اشاره است به آیه 55 سوره‌ی مائده: «إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ». بنا به نقل تفاسیر این آیه در شأن امام علی (ع) که در حال رکوع انگشتری خود را به سایل بخشید، آمده است. (ر. ک: الغدیر؛ ج 3، ص 156- 167).
(3)- اشاره است به فرمایش علی (ع) که بارها فرمود: «سلونی قبل ان تفقدونی» از من بپرسید پیش از آن که از میان شما بروم و مرا از دست بدهید. (منتهی الآمال، باب سوم ص 7).
(4)- اشاره است به فرمایش مولی علی (ع): «ایّها النّاس سلونی قبل ان تفقدونی ملانا بطریق السّماء اعلم منّی یطرق الأرض» (خطبه 231، ص 751 نهج البلاغه؛ چاپ فیض الاسلام).
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:773 خلعت با زیب وزین «انت منّی» «1» کس نیافت‌از نبیِ الّا علی کو داشت فرّ انبیا
در سخا بود از دل و دستش خجل دریا و کوه‌این سخن دارد مصدّق هر که خواند «هَلْ أَتی» «2»
بعد ازو در راه دین گر پیشوا خواهی گرفت‌بهتر از اولاد معصومش نیابی پیشوا
کیستند اولاد او، اوّل حسن و آن گه حسین‌آن که ایشان را نبی فرمود امام و مقتدا
بنده‌ی این هر دو مخدومیم در دیوان شرع‌می‌کنم ثابت به حکم مصطفی این مدّعا

از نبی «من کنت مولا» چون که تشریف علی است‌از طریق ارث‌شان بس بندگان باشیم ما
بعد از ایشان مقتدا سجّاد و آن گه باقر است‌چون گذشتی جعفر و موسی و سبط او رضا
پس تقی آنگه نقی آن گه امام عسگری است‌بعد از آن مهدی کزو گیرد جهان نور و صفا
کردگارا جان پاک هر یکی زین جمع رااز کرم در صدر فردوس برین ده متکا
بخشش ای دل زین بزرگان جوکه هریک بوده‌اندُرّ دریای فتوّت گوهر کان سخا
پیروی کن گر نجات مخلصانت آرزوست‌هرکه را با خاندان عصمت آمد «انتما» «3»
در طریق دین به هرکس اقتدا، فرهنگ نیست‌گر کنی باری به معصومان کن ای دل اقتدا «4»
***
شنیدم ز گفتارِ کارآگهان‌بزرگان گیتی، کهان و مهان
که با پیغمبر پاک والا نسب‌محمّد سرِ سروران عرب
چنین گفت روزی به اصحاب خودبه خاصان درگاه و احباب خود
که چون روز محشر درآید همی‌خلایق سوی محشر آید همی
منادی برآید به هفت آسمان‌که ای اهل محشر کران تا کران
زن و مرد چشمان به هم برنهیددل از رنج گیتی به هم برنهید
که خاتون محشر گذر می‌کندز آب مژه خاک تر می‌کند
یکی گفت کای پاکِ بی‌کین و خشم‌زنان از که پوشند باری دو چشم؟
جوابش چنین داد دارای دین‌که بر جان پاکش هزار آفرین
که فردا که چون بگذرد فاطمه‌ز غم جَیب جان بردَرَد فاطمه
ندارد کسی طاقت دیدنش‌ز بس گریه و سوز نالیدنش
به یک دوش او بر، یکی پیرهن‌به زهر آب آلوده بهر حسن
ز خون حسینش به دوش دگرفرو هشته آغشته دستار سر

---

(1)- اشاره است به حدیث منزلت که رسول اکرم (ص) به علی (ع) فرمود: انت منّی بمنزلة هارون من موسی الّا انّه لا نبیّ بعدی». ای علی تو نسبت به من به منزله‌ی هارون نسبت به موسی هستی، جز آن که بعد از من پیامبری نیست.
(2)- هل اتی: سوره دهر یا انسان، به اتفاق اکثر مفسران درباره‌ی حضرت علی (ع) و خاندانش نازل شده است و آن، اشاره است به وفای نذر و اطعام مسکین و یتیم و اسیر. (ر. ک: زمخشری؛ کشّاف ذیل سوره‌ی دهر).
(3)- انتما: نسبت دادن، باز بستن.

(4)- دیوان اشعار ابن یمین فریومدی؛ ص 8.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:774 بدین‌سان رود خسته
تا پای عرش‌بنالد به درگاه دادار عرش
بگوید که خون دو والا گهرازین ظالمان هم تو خواهی مگر
ستم، کس ندیده‌ست ازین بیشتربده داد من چون تویی دادگر
کند یاد سوگند یزدان چنان‌به دوزخ کنم بندشان جاودان
چه بد طالع آن ظالم زشت خوی‌که خصمان شوندش شفیعان اوی «1»
الا ای خردمند پاکیزه رای‌به نفرین ایشان زبان برگشای
و زان تو ز یزدان جان آفرین‌بیابی جزای بهشت برین «2»

_____

(1)- مضمون این بیت است:
ویل لمن شفعائه خصمائه‌و الصّور فی یوم القیامة ینفخ .
(2)- دیوان اشعار ابن یمین فریومدی.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:775

سلمان ساوجی

ملک الشعراء، خواجه جمال الدّین سلمان ابن خواجه علاء الدّین محمّد مشهور به «سلمان ساوجی» از بزرگترین شاعران و قصیده‌گویان قرن هشتم هجری و از غزل سرایانی است که حافظ او را «پادشاه ملک سخن» نامیده است.
در مورد تاریخ تولد او اختلاف است، از سال 692 تا سال 709 ه ق. دانسته‌اند. وی در خاندانی نسبتا سرشناس در شهر ساوه به دنیا آمد. پدرش اهل فضل و قلم بود و در علم سیاق مهارت داشت. ظهور سلمان در شعر و اشتهارش در این فن، پس از کسب مقدمات علوم و آموختن آداب دیوانی و علم سیاق، در اواخر عهد ایلخانیان و به هنگام وزارت غیاث الدّین محمّد (م 736 ق) بوده است. سلمان در آغاز کار خود، این وزیر ادب پرور را چند بار ستوده و قصیده‌ی معروف او موسوم به «بدایع الاسحار» در ستایش اوست. سلمان پس از برهم خوردن اساس سلطنت ایلخانان و مرگ ابو سعید به خدمت امرای جلایر پیوست. و در سال 740 قمری که شیخ حسن ایلکانی به استقلال سلطنت یافت، خدمت او را اختیار کرد و به همراه شیخ حسن ایلکانی و همسرش دلشاد خاتون به بغداد پایتخت ایلکانیان رفت و در آنجا سکونت گزید. و دوران شهرت و رواج کارش در آن شهر بود و سمت ملک الشعرایی دربار ایلکانی را داشت و مداح آنان بود. پس از مرگ شیخ حسن و همسرش (757 ق) سلمان در دربار سلطان اویس ایلکانی با سمت پیشین روزگار گذرانید. سلطان اویس که پیش از سلطنت تحت تعلیم و ارشاد سلمان قرار گرفته بود با همان چشم استادی در سلمان می‌نگریست و شاعر هم قصیده‌های متعددی در ستایش او سروده است. سلمان پس از سلطان اویس (م. 776) جانشین و فرزند او سلطان حسین را هم در چند قصیده مدح گفته است. سلمان علاوه بر وظیفه و مقرّری معینی که در دربار پادشاهان ایلکانی داشت، به فرمان اویس اقطاع‌هایی در حدود ری و ساوه نیز برای او معلوم گردید.
سلمان اواخر عمر خود به ساوه برگشت و در آنجا منزوی شد. در دوازدهم ماه صفر سال 778 ه ق در ملک خود درگذشت.
سلمان آخرین شاعر قصیده‌سرای بزرگ پس از حمله‌ی مغول است و در قصیده، سبک کمال الدّین اسماعیل اصفهانی و ظهیر فاریابی و انوری را تتبع کرده است. در دیوانش به چند قصیده‌ی زیبا در تحمید خداوند و نعت پیامبر (ص) و ائمه اطهار (ع) بر می‌خوریم.
سلمان در غزل نیز از شاعران موفق است. فصاحت گفتار و

مضمون‌یابی‌های او و آمیختن افکار عاشقانه و عارفانه در غزل باعث شده که در ردیف بهترین غزل سرایان قرن هشتم درآید.
سلمان علاوه بر دیوان قصاید و غزلیات و مقطعات، دو مثنوی به نام «جمشید و خورشید» و «فراقنامه» دارد. دیوان او از نظر اشارات تاریخی دارای اهمیت بسیار است. مجموع شعرهای سلمان به حدود 11000 بیت از قصیده و غزل و قطعه و ترجیع و ترکیب و رباعی و مثنوی می‌رسد و او در همه‌ی این انواع استاد بود «1».
-*-
خواهشت آبست و ما می‌آوریم اینک به چشم‌خاکسار آن کس، که با دریا به آبش ماجراست
بر لب رود «2» علی تا آب دلجوی فرات‌بسته شد زان روز باز افتاده آب از چشمهاست

_____
(1)- دیوان سلمان ساوجی؛ مقدمه با تلخیص. دائرة المعارف تشیع. مجمع الفصحاء؛ ج 2، ص 19.
(2)- رود: فرزند.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:776 جوهر آب فرات از خون پاکان لعل گشت‌وین زمان آن آب خونین همچنان در چشم ماست
سنگ‌ها بر سینه کوبان، جامها در نیل غرق‌می‌رود نالان فرات، آری ازین غم در عزاست
آب، کف بر روی ازین غم می‌زند لیکن چه سودکف زدن بر سر کنون کاندر کفش باد هواست
یا امام المتّقین ما مفلسان طاعتیم‌یک قبولت صد چو ما را تا ابد برگ و نواست
یا شفیع المُذنبین در خشکسال محنتیم‌ز ابرِ احسان تو ما را چشم احسان و عطاست
یا امیر المؤمنین عام است خوان رحمتت‌مستحقْ بینوا را بر درت بانگ صلاست
یا امام المسلمین از ما عنایت را مگیرخود تو می‌دانی که سلمان بنده‌ی آل عباست
نسبت من با شما اکنون بدین ابیات نیست‌مصطفی فرمود سلمان هم ز اهل بیت ماست «1»
روضه‌ات را من هوا دارم به جان قندیل‌وارآتشین دل در برم دایم معلق بر هواست
خدمتی لایق نمی‌آید ز ما بهر نثارخرده‌ای آورده‌ام و آن درّ منظوم ثناست
هرکسی را دست بر چیزی و ما را بر دعاست‌رد مکن چون دست این

درویش مسکین در دعاست
یا ابا عبد اللّه از لطف تو حاجات همه‌چون روا شد گر برآید حاجت من هم رواست «2»

_____
(1)- اشاره است به حدیث: «سلمان منا اهل البیت» که شاعر اشاره‌ای به نام خود کرده است.
(2)- دیوان سلمان ساوجی؛ ص 423 و 426.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:777

شاه نعمت اللّٰه ولی

اشاره

شاه نعمت اللّه از اقطاب بزرگوار و عرفای مشهور قرن هشتم و نهم هجری است که چراغ تصوف اسلامی را در عصر خویش فروغ تازه‌ای بخشید. او در روز دوشنبه 14 ربیع الاول سال 731 ه ق. در شهر حلب متولد شد. پدرش میر عبد اللّه از بزرگان قوم عرب و مرشدان وقت بود و مادرش از خوانین شبانکاره فارس. خود می‌نویسد نسبت من با نوزده واسطه به حضرت رسول (ص) می‌رسد.
قبل از ورود به دایره‌ی فقر، از محضر اساتیدی چند بهره‌مند شد و علوم صوری را فرا گرفت. امّا تحصیل علوم صوری آتش عطش او را برای حقیقت خاموش نساخت. سرانجام دفتر قیل‌وقال را بست و در طلب مرشدی کامل به جد و جهد پرداخت، و مسافرت‌ها را آغاز کرد. و هرجا از شیخی نشانی یافت بدان سوی شتافت. او چندین مرشد را خدمت کرد. تا سرانجام جناب شیخ عبد اللّه یافعی را در مسجدی در مکّه معظمه زیارت کرد و دست ارادت به دامان او دراز نمود. و او را سلطان اولیای جهان خواند. شیخ عبد اللّه یافعی در سلسله‌ای که به آن تعلق داشت به معروف کرخی می‌رسید که به سلسله‌ی معروفیه مشهورند.
این سلسله که اکثر سلسله‌های صوفیه از آن منشعب شده بود ام السلاسل نامیده می‌شد و پس از جناب شاه، این سلسله به نام نعمت اللهی معروف گردید، و تاکنون هم به همین نام مشهور می‌باشد. شاه نعمت اللّه هفت سال مرشد خود، شیخ عبد اللّه را خدمت کرد و از محضرش کسب فیض نمود و خود از شاگردی به استادی و از مریدی به مرادی رسید. پس از ترخیص از محضر جناب شیخ، دومین دوره از سفرهای طولانی او به ممالک مختلف آغاز گردید. لیکن این بار به عنوان مرشد کامل و قطب وقت، تا هرکجا تشنه لبی می‌یافت او را سیراب سازد. در هرات با نوه‌ی جناب میر حسینی هروی پرسنده «سؤالات گلشن راز» «1» ازدواج کرد و ثمره‌ی این ازدواج فرزند صوری و معنوی او برهان الدّین خلیل اللّه (متولد 775 هجری) بود که پس از پدر به مقام قطبیت سلسله‌ی نعمت اللهی رسید.
پس از مدتی به کرمان و ماهان سفر کرد و مدت 25 سال پایان عمر خویش را در آنجا گذراند. او قریب صد سال زندگی کرد و سرانجام در روز پنجشنبه 23 رجب سال 832 و به قولی 834 هجری در کرمان از دنیا رفت و جنازه‌اش را تا ماهان بر دوش گرفتند و در آنجا به خاک سپردند.
شاه نعمت اللّه در زمینه‌ی تصوف اقداماتی نمود که باعث شد وضع صوفیه رونق تازه‌ای به خود بگیرد. هم چنین او علاوه بر ارشاد مریدان

اوقاتی را صرف فلاحت می‌کرد و این عمل را سرمشق مریدان خود قرار داد و آنان وارد فعالیت اجتماعی شدند و از بیکاری و تنبلی کناره گرفتند و با فعالیت اجتماعی و معاشرت و مجالست با خلق خدا و خدمت به آنها انبساط خاطر و طرب یافتند.
اساسی‌ترین اقدام شاه نعمت اللّه این بود که تصوف را امری انحصاری به شمار نمی‌آورد و در به روی مشتاقان گشود و هر که را طالب مکتب توحید دید الفبای محبت را به او آموخت.
شاه نعمت اللّه در زمانی می‌زیست که بازار شعر و شاعری در ایران کاملا رواج داشت. او پس از شصت سالگی یعنی در اواخر حکومت امیر تیمور و اوایل حکومت پسرش شاهرخ شروع به سرودن اشعار خویش کرد. گورکانیان عموما برای شعر و اصحاب

_____

(1)- این سئوالات در زمینه موضوعات گوناگون عرفانی فلسفی است که توسط شیخ محمود شبستری در قالب کتاب «گلشن راز» پاسخ داده شده است. طالبین به کتاب مذکور مراجعه نمایند.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:778
قلم و هنرمندان احترام به سزایی قائل بودند و حتی در حلقه‌ی ارادت آنان در می‌آمدند.
شاه نعمت اللّه از شعرای طراز اول و مشهور عصر خویش به شمار می‌آید. اما شهرت او بواسطه‌ی اشعارش نیست بلکه او عارفی است که بیان حقیقت می‌کند و آن را به لباس شعر در می‌آورد. اشعار او همه دارای مضامین عرفانی است. دیوانش شامل 1550 غزل، 39 قصیده، 71 مثنوی و 294 رباعی است. شاه نعمت اللّه آنچه را در دیوان اشعار خود به نظم درآورد در طی رسالات خویش به نثر بیان داشته است «1».
-*-

غزل

گر خدا را دوست داری مصطفی را دوست دارور محبّ مصطفایی مرتضی را دوست دار
از سر صدق و صفا گر خرقه‌ای پوشیده‌ای‌نسبت خرقه بدان آل عبا را دوست دار
دردمندانه بیا و دُرد دَردش نوش کن‌خوش بود دردی اگر داری، دوا را دوست دار
بی‌فنا دار بقای دوست نتوان یافتن‌گر بقای جاودان خواهی، فنا را دوست دار
چون شهید کربلا در کربلا آسوده است‌همچو یاران موالی کربلا را دوست دار
دوست‌دار یار خود یاران ما دارند دوست‌ما محب دوستدارانیم ما را دوست دار
نعمت اللّه رند سرمست است و با ساقی حریف‌این چنین یار خوشی بهر خدا را دوست دار «2» ***

قصیده

دم به دم دل از ولای مرتضی باید زدن‌دست و دل در دامن آل عبا باید زدن
نقش حبّ خاندان بر لوح جان باید نگاشت‌مُهر مِهر حیدری بر دل چو ما باید زدن
دم مزن با هرکه او بیگانه باشد از علی‌گر نفس خواهی زدن با آشنا باید زدن
رو به روی دوستان مرتضی باید نهادمدعی را تیغ غیرت از قفا باید زدن
«لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار»این سخن را از سر صدق و صفا باید زدن
در دو عالم چارده معصوم را باید گزیدپنج نوبت بر در دولت‌سرا باید زدن
پیشوایی بایدت جستن ز اولاد رسول‌پس قدم مردانه در راه خدا باید زدن
از حَسن اوصاف ذات کبریا باید شنیدخیمه‌ی خُلق حسن بر کبریا باید زدن
گربلایی آید از عشق شهید کربلاعاشقانه آن بلا را مرحبا باید زدن
عابد و باقر چو صادق، صادق از قول حقنددم به مهر موسی از عین رضا باید زدن
با تقی و با نقی و عسکری یک رنگ باش‌تیغ کین بر خصم مهدی بی‌ریا باید زدن
هر درختی کو ندارد میوه‌ی حبّ علی‌اصل و فرعش چون قلم سر تا به پا باید زدن

_____

(1)- کلیات اشعار شاه نعمت اللّه ولی؛ مقدمه با تلخیص، ص 3 و 21.
(2)- همان؛ ص 318.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:779 دوستان خاندان را دوست باید داشت دوست‌بعد از آن دم از وفای مصطفی باید زدن
سرخی روی موالی سکه‌ی نام علیست‌بر رخ دنیا و دین چون پادشا باید زدن
بی‌ولای آن ولی لاف از ولایت می‌زنی‌لاف را باید بدانی کز کجا باید زدن
ما لوایی از ولای آن امام افراشتیم‌طبل در زیر گلیم آخر چرا باید زدن
بر در شهر ولایت خانه‌ای باید گرفت‌خیمه در دار السلام اولیا باید زدن «1»
***

قطعه

حُسن حسن باشدش هرکه حسینی بودهرکه حسینی بود حُسن حسن باشدش
سرّ و علن باشدش معرفت آن یکی‌معرفت آن یکی سرّ و علن باشدش
نیک سخن باشدش هرکه لسان وی است‌هرکه لسان وی است نیک سخن باشدش «2» ***
من حسینی مذهبم ای یار من‌یافته‌ام تعظیم از خُلق حسن
علم تو باشد همه از قیل و قال‌وان من میراث من از جدّ من «3»

_____
(1)- همان؛ ص 662 و 663.
(2)- همان؛ ص 757.
(3)- همان؛ ص 821.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:780

آذری طوسی

اشاره

نور الدّین حمزة بن علی ملک طوسی بیهقی اسفراینی، نسب وی به احمد بن محمّد زمجی هاشمی مروزی می‌رسد. او از پیشوایان متصوفه شیعی مذهب و از دانشمندان و ادیبان و شاعران بنام قرن نهم هجری است. وجه تسمیه‌ی وی بنا به قول خود او به جهت تولد او در ماه آذر به نام «آذری» است.
نخست مدح شاهرخ شاه را می‌کرد، ولی پس از چندی به درک محضر شیخ محی الدّین طوسی غزالی نایل شد و از او اخذ طریقت و حدیث کرد و تغییر حالی یافت و در سلک درویشی درآمد و همراه او سفری به حج رفت و کتاب سعی الصفا را در حرم نوشت پس از درگذشت شیخ در حلب، دست ارادت به شاه نعمت اللّه ولی داد و پس از سفر مجدّد حج به هندوستان رفت و از دهلی به دکن و به درگاه احمد شاه بهمنی که از دوستداران صوفیه بود، درآمد و به دستور او سرودن منظومه‌ی «بهمن نامه» را آغاز کرد و از او صله یافت. وی پس از سفر هند سی سال در اسفراین به فراغ خاطر زندگی کرد و به تدریج هرچه از بهمن‌نامه به نظم می‌آورد به دار الملک دکن می‌فرستاد.
آذری به سال 866 هجری در اسفراین درگذشت. وی مداح اهل بیت (ع) است و قصاید بسیار در منقبت امیر المؤمنین علی (ع) و فرزندان گرامی وی (ع) دارد. ترکیب‌بندی نیز در رثای حسین بن علی (ع) سروده است که بسیار پرسوز است.
آثار وی عبارتند از: «سعی الصفا» در مناسک حج، «طغرای همایون»، «جواهر الاسرار» مشتمل بر اسرار حروف مقطّعه‌ی قرآنی، «بهمن‌نامه» که منظومه‌ای است در شرح پادشاهی شهریاران بهمنی دکن، «غرائب الدنیا و عجایب الاعلا» در مطالب فلسفی، «دیوان اشعار» که مشتمل بر قصاید و غزلیات و ترکیب‌بند و ترجیع‌بند و قطعات و رباعیات. بسیاری از قصاید وی در مدح اهل بیت (ع) است «1».
-*-

قصیده: در مدح اهل بیت «2»

چنانکه هست فلک را دوازده تمثال‌که آفتاب بر آن دوره می‌کند مه و سال
بر آسمان ولایت دوازده برج‌اندچو آفتاب نبوت همه در اوج کمال
قضا چو آینه‌ی روح احمدی می‌ریخت‌بریخت ز آینه‌ی او دوازده تمثال
مثل دوازده ماه و دوازده کوکب‌به آفتاب نبوت نموده استقبال
ستارگان سپهر ولایت شرف‌اندکه ایمن‌اند ز نقصان احتراق و وبال
سپهر فضل و شرف هر یکی به استغناجهان علم و عمل هر یکی به استقلال
مصدر آن ولایت که جبرئیل امین‌بود بحرمتشان مفتخر به صف نعال «3»
شهان بی‌سپه و خسروان بی‌شمشیرملوک بی‌حشم و اغنیای بی‌اموال

_____

(1)- مجالس المؤمنین؛ ج 2، ص 125 و 126. تذکرة الشعراء؛ ص 301.
(2)- مجالس المؤمنین؛ ج 2، ص 128 و 129 به نقل از دیوان آذری.
(3)- صف نعال: صف آخرین که به جانب بیرون اطاق باشد و اهل مجلس نزدیک آن کفشهای خود را می‌نهادند؛ نزدیک کفش‌کن.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:781 مجاوران صوامع نشین عالم قدس‌مقربان سرا پرده‌ی جمال و جلال
فرشتگان زمین‌اند زانکه نگذشتست‌خطا و معصیّت و کفر و ظلمشان به خیال
هر آنچه حکم کنند از اوامر ملکوت‌ملایک از پی آن می‌روند به استعجال
نگین دولتشان مهر دفتر ارزاق‌مطیع رایتشان میر لشکر آجال «1»
ز آفتاب نبوت صدور این انجم‌مثال صورت تفصیل آمد از جمال
ازین دوازده برج و دوازده خورشیدعلیست مهر سپهر کمال و مطلع آل
علی است آن که به کنه حقیقتش نرسدبه غیر ذات خداوند ایزد متعال
کمال و فضل علی را چه حاجت تعریف‌که هست یوسف ما را جمال او دلال «2» ***
سوراخ می‌شود دل ما چون گل حسین‌هرجا که ذکر واقعه‌ی کربلا رود
گر خلق را خدای بگیرد به اولیاترسم که این معامله با انبیا رود

_____

(1)- آجال: جمع اجل: مرگها.
(2)- دلال: ناز، کرشمه.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:782

شاه داعی شیرازی

سید نظام الدّین محمود بن حسن الحسنی ملقّب به داعی الی اللّه یا شاه داعی از نوادگان داعی صغیر، چهارمین امیر سلسله‌ی علویان طبرستان است. او به سال 810 ه ق. در شیراز متولّد شد. در جوانی مسافرتهای بسیار کرد و با مشایخ سلسله‌های مختلف ارتباط پیدا کرد و دست ارادت به شیخ مرشد الدّین ابو اسحاق بهرانی (م 85 ه ق) داده و مدتی نیز در محضر شاه نعمت اللّه ولی در کرمان گذرانده است.
انتساب داعی به سلسله‌ی نعمت اللهیه او را از ارتباط با سایر سلاسل باز نداشت و نسبت به سلسله‌ی قادریه نیز تمایلاتی نشان داد.
مدت سی سال در شیراز به وعظ اشتغال داشت. شاه داعی با آنکه شافعی مذهب بود امّا مانند مرشد خود شاه نعمت اللّه ولی نسبت به اهل بیت و ائمه اطهار (ع) اظهار علاقه‌ی خاص داشت. اشعار وی بیشتر فارسی است اما گاه ملمع و ابیات عربی نیز در آن به چشم می‌خورد.
قصاید، ترجیعات و غزلیات او بیشتر به سبک سعدی و امیر خسرو دهلوی است. اما مثنویاتش به سبک نظامی و امیر خسرو سروده شده است. در دیوانش مناقب و مدایح ائمه فراوان به چشم می‌خورد.
از شاه داعی آثار نظم و نثر فراوان به جا مانده که از جمله‌ی آنها است: مثنوی‌های ششگانه مشهور به «ستّه‌ی داعی»، «دواوین»، «ساقی نامه» و 16 رساله به نثر. شانزده رساله داعی و دیوان اشعار او به کوشش دکتر دبیر سیاقی در 2 جلد به چاپ رسیده است. او در شعر هم «داعی» تخلص می‌کرد و هم «نظامی».
شاه داعی در سال 870 هجری در شیراز درگذشت. آرامگاه او در آنجا زیارتگاه مردم است. «1»

-*-

خواجه عالم امام المرسلین‌آن که زو با زیب شد دنیا و دین
با چنین تمکین حکم و اصطفاخوش نشسته بود روزی مصطفی
نزد او شهزادگان در انبساطهر دو را از التفات او نشاط
این یکی دُرّ حسن، دُرّ ثمین‌وان دگر گوهر، حسین نازنین
زاده این دو گوهر، این دو سرفرازاز علی و فاطمه در بحر راز
بوده جدّ خویش را منظور چشم‌هر دو را می‌داشت همچون نور چشم
سوی ایشان داشت خواجه دیدگان‌کآب گشت از دیدگان او روان
سایلی گفتا چو خواجه می‌گریست‌یا رسول، این گریه‌ی دلسوز چیست؟
چون نگریم؟ گفت کآمد جبرئیل‌آن که از حضرت مرا او شد دلیل
گفت با من گرچه خواهی شد ملول‌می‌کنم القا حدیثی ای رسول

گرچه این هر دو جگر گوشه‌ی تواندملجأ امّت به محشر این دواند

_____

(1)- لغت نامه دهخدا. تاریخ ادبیات در ایران؛ ج 4، ص 333. دیوان شاه داعی شیرازی؛ مقدمه با تخلیص.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:783 امتّت خواهند کشتن‌شان دریغ‌این به زهر و آن یک دیگر به تیغ

امّتان بی‌وفا را بین که چون‌این دو گوهر را روا دارند خون

چون نگریم کاین دو جان روزگارهر دو خواهند کشتن زار زار؟

چون نگریم کاین دو، روزی از قضامی‌دردشان چنگل سگ‌زاده‌ها

لیک با حکم خدایی چاره نیست‌گرچه دل، الّا که پاره‌پاره نیست ***

آنان که دیده حاصل دنیا و دین، حسین‌گریند بر امام زمان و زمین، حسین

یاد آورید خون که روان کرده‌اند چون‌از گردن وز حنجره‌ی نازنین، حسین

از زعم خویش دعوی اسلام کرده‌اندوانگه شهید کرده و کشته چنین، حسین

فریاد و ناله می‌کند و یاد می‌کندکافر به گریه در طرف روم و چین، حسین

ای مصطفی که خفته‌ای امّا نخفته‌ای‌از روضه سر برآور و بدین‌سان ببین، حسین

«داعی» بگو که قاتل او روز رستخیزاز فعل شوم خود به کجا آورد گریز

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:784

محمّد بن حسام خوسفی

اشاره

شمس الدّین محمّد بن حسام الدّین، از شاعران معروف شیعی سده‌ی نهم هجری است. وی در حدود 782 ه ق. در خوسف قهستان «1» زاده شد و در همانجا به تحصیل مقدمات علوم پرداخت. به گفته‌ی مولانا حسامی واعظ در مزار نامه، پدران وی اهل علم و ارشاد بوده و در آن ناحیه به زهد و تقوا شهرت داشته‌اند. از دوران جوانی و چگونگی تحصیلات او اطلاعی در دست نیست، تنها حسامی واعظ گوید که وی نزد امیر سیّد محمّد شیرازی که از دانشمندان آن روزگار بوده است به تحصیل علوم پرداخت و از او «رخصت حدیث» یافت.
وی مردی آزاده و آراسته بود و زندگانی را به زراعت می‌گذرانیده است. «2» وی با آنکه در قصیده‌سرایی بسیار توانا بوده به مدح سلاطین و حکام زمان نپرداخته و قصایدش کلّا در ستایش بزرگان دین و مدح و ثنای خاندان نبوت است. وی در سن 92 سالگی و به سال 875 هجری در قصبه‌ی خوسف درگذشت و در سال 920 هجری در زمان حکومت مقصود بیک مهردار، بقعه و صحنی برای او ساخته‌اند.
آثار او عبارتند از: 1- «دیوان اشعار» شامل قصاید، غزلیات و انواع دیگر نظم. موضوع اشعار او غالبا حمد خداوند و نعت رسول اکرم (ص) و منقبت علی بن ابی طالب (ع) و فرزندان اوست و در قصیده، بسیار به شرح واقعه‌ی کربلا، شهادت حسین بن علی (ع)، قساوت دشمنان اهل بیت و موضوعات مشابه پرداخته است. در قصیده‌سرایی از شیوه‌ی سخن‌سرایان بزرگی چون انوری و خاقانی و کمال الدّین اسماعیل و ظهیر فاریابی و سلمان ساوجی پیروی کرده است. 2- «خاورنامه» یا «خاوران نامه»، منظومه‌ای است به وزن متقارب و به تقلید از شاهنامه‌ی فردوسی که نظم آن در 830 هجری به پایان رسیده است و موضوع آن شرح غزوات علی بن ابی طالب (ع) و دلاوری‌های او و اصحاب اوست. این منظومه از بهترین نمونه‌های حماسه‌ی دینی است و به سبب سرودن این منظومه او را «فردوسی ثانی» لقب داده‌اند. 3- «نظم نثر اللّالی»، ترجمه‌ی منظوم شماری از کلمات قصار حضرت علی (ع) است. 4- «دلایل النبوه و نسب نامه»، منظومه‌ای است در ذکر دلایل نبوت پیامبر اکرم که در پی آن نسب نامه‌ی آن حضرت تا حضرت آدم (ع) به نظم درآمده است. «3»
-*-

در رثای امام حسین (ع):

دلم شکسته و مجروح و مبتلای حسین‌طواف کرد شبی گِرد بلای حسین
شکفته نرگس و نسرین و سنبل‌تر، دیدز چشم و جبهه و جعد گره‌گشای حسین
طراز طرّه‌ی مشکین عنبر افشانش‌خضاب کرد به خون، خصم بی‌وفای حسین
ز حلق تشنه او رسته لاله‌ی سیراب‌ز خون که موج زد از جانب قفای حسین
قدر چو واقعه‌ی کربلا مشاهده کردز چشم چشمه‌ی خون راند بر قضای حسین
نشسته بر سر خاکستر آفتاب مقیم‌کبود پوش به سوگ از پی عزای حسین

_____

(1)- قهستان: اکنون از نواحی بیرجند است.
(2)- بهارستان در تاریخ و تراجم رجال قاینات و قهستان؛ ص 251- 254.
(3)- دیوان ابن حسام خوسفی؛ ص 474- 548.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:785 جمال روش خورشید را غبار گرفت‌که در غبار نهان شد مه لقای حسین
در آن محل که ز بیداد داد، داده شودسزای خود ببرد خصم ناسزای حسین
به روز واقعه ای ظالم خداناترس‌بیا ببین که چه‌ها کرده‌ای به جای حسین
خدای قاضی و پیغمبر از تو ناخشنودچگونه می‌دهی انصاف ماجرای حسین
حسین، جان گرامی فدای امّت کردسزاست امّت اگر جان کند فدای حسین
به روز محشر ببینی به دست پیغمبرکلید گنج شفاعت به خون بهای حسین
حسین را تو ندانی خدای می‌داندکمال منزلت و عزّت و علای حسین
نکاح مادر او زیر سایه‌ی طوبی‌ببست با پدرش در ازل، خدای حسین
غبار گرد مناهی به دامنش نرسیدز عصمت گهر پاک پارسای حسین
سحاب، قطره‌ی باران، حسین سر بخشدعطای ابر کجا و کجا عطای حسین
اگر رضای خدا و رسول می‌طلبی‌متاب روی ارادت تو از رضای حسین
به باغ منقبت آل مصطفی امروزمنم چو بلبل خوشخوان، سخن سرای حسین
خموش ابن حسام این سخن نه لایق تست‌ستایش تو کجا و کجا ثنای حسین؟!
مهیمنا، به دعایی که خواند پیغمبرکه یاد کرد درو صفوت و صفای حسین
کز آفتاب قیامت، مرا پناهی ده‌به زیر سایه‌ی، دامن‌کش لوای حسین «1»

_____

(1)- همانجا.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:786

عبد الرحمن جامی

اشاره

نور الدّین عبد الرحمن بن احمد جامی مشهورترین شاعر آخر عهد تیموریست که باید او را بزرگترین شاعر آن عهد و گوینده‌ی بنام ایران بعد از حافظ شمرد. در سال 817 ه ق. در خرجرد جام (خراسان) متولد شد. تحصیلاتش در هرات و سمرقند در علوم ادبی و دینی و عرفان با سیر و سلوک در مراحل تصوّف صورت گرفت، تا به مرتبه‌ی ارشاد رسید، و در سلک روسای طریقه‌ی نقشبندی درآمد و بعد از وفات سعد الدّین کاشغری خلافت نقشبندی‌ها بدو تعلّق گرفت.
جامی از سلاطین عهد خود مخصوصا به سلطان حسین بایقرا تقرّب یافته بود و ضمنا با سلاطین بزرگ دیگر عهد خود نیز ارتباط داشت.
جامی شاعر و عارف و ادیب و محقّق بزرگ عهد خود و صاحب نظم و نثر و کتب پارسی و تازی متعدّد است. از آثار معروف منثور او باید از «نفخات الانس»، «لوایح» و «اشعة اللمعات» و «بهارستان» را نام برد.
«نفحات الانس» که به سال 883 هجری تألیف شد در شرح حال مشایخ صوفیه و حاوی اطلاعات ذی قیمت درین بابست. از آثار منظوم او نخست «هفت اورنگ» یا سبعه است که شامل هفت مثنوی «سلسلة الذهب»، «سلامان و ابسال»، «تحفة الاحرار»، «سبحة الابرار»، «یوسف و زلیخا»، «لیلی و مجنون» و «خردنامه‌ی اسکندری» است، و دیگر دیوان قصاید، ترجیعات، غزلها، مراثی، ترکیب‌بند، و ترانه‌ها و قطعات است که جامی آن را به سه بخش کرده و «فاتحه الشباب» و «واسطة العقد» و «خاتمة الحیات» نام نهاده است.
در اشعار جامی افکار صوفیانه و داستانها و حکمت و اندرز و تصوّرات غزلی و غنایی همه به وفور دیده می‌شود. وی در مثنوی‌های خود روش نظامی را تقلید می‌کرد. در غزل از سعدی و حافظ پیروی می‌نمود و در قصیده تابع سبک شاعران قصیده‌گوی عراق بود. با این حال نباید او را از ابتکار مضامین تازه و قدرت بیان و لطف معانی در اشعارش بی‌بهره دانست. و با آنکه به مرتبه استادان بزرگ پیش از خود کمتر می‌رسد لیکن از آن جهت که خاتم شعرای بزرگ پارسی زبان است دارای اهمیّت و مقام خاصّی است. وی در سال 898 هجری از دنیا رفت. «1»
-*-

پور عبد الملک به نام هشام‌در حرم بود با اهالی شام «2»

---

(1)- گنجینه نیاکان؛ ص 663 و 664.
(2)- این اشعار مربوط است به مدیحه‌ی فرزدق شاعر (ابو فراس) که خلاصه‌ی آن چنین است:
سالی هشام پسر عبد الملک به حج رفت و گروهی از بزرگان شام همراه او بودند. روزی در طواف به خاطر انبوهی مردم نتوانست دست خود را به حجر الاسود برساند. در این هنگام امام علی بن حسین (ع) به طواف آمد. چون نزدیک رکن رسید مردم به کنار رفتند تا او به آسانی دست خود را بر رکن بساید. حرمتی که مردم بدان حضرت نهادند در دیده‌ی شامیان بزرگ و شگفت آمد. از هشام پرسیدند: این مرد کیست که مردم این چنین او را رعایت می‌کنند!؟ هشام گفت:
نمی‌دانم!- فرزق شاعر که در آن جمع بود گفت: امّا من او را می‌شناسم. و در همان حال بیت‌هایی را در شناساندن وی و ستایش او سرود که زیباترین سروده‌ی فرزدق می‌باشد.
هذا الذی تعرف البطحاء و طاته‌و البیت یعرفه و الحلّ و الحرم این کسی است که بطحا، جای پایش را می‌شناسد و حرم و پیرامون حرم بدو آشناست الی آخر.
(ر. ک زندگانی علی بن الحسین (ع) دکتر سید جعفر شهیدی؛ دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1365 ه. ش، تهران ص 113 به بعد.)
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:787 می‌زد اندر طواف کعبه قدم‌لیکن از ازدحام اهل حرم
استلام حجر «1» ندادش دست‌بهر نظّاره گوشه‌ای بنشست
ناگهان نخبه‌ی نبیّ و ولی‌زین عُبّاد بن حسین، علی
در کسای بها و حُلّه‌ی نوربر حریم حرم فکند عبور
هر طرف می‌گذشت بهر طواف‌در صف خلق می‌فتاد شکاف
زد قدم بهر استلام حجرگشت خالی می‌فتاد شکاف
شامیی کرد از هشام سؤال‌کیست با این چنین جمال و جلال؟
از جهالت در آن تعلّل کرددر شناسائیش تجاهل کرد
گفت نشناسمش، ندانم کیست‌مدنی یا یمانی یا مکّی است
بو فراس آن سخنور نادربود در جمع شامیان حاضر
گفت: من می‌شناسمش نیکوزو چه پرسی؟ به سوی من کن رو
آن کس است این که مکّه و بطحازمزم و بوقبیس و حنیف و منا

حرم و حلّ و بیت ورکن و حطیم‌ناودان و مقام ابراهیم مروه، سعی و صفا، حجر، عرفات «2»
طیّبه و کوفه، کربلا و فرات «3»
هریک آمد به قدر او عارف‌بر علّو مقام او واقف
قرة العین سیّد الشّهداست‌زهره‌ی شاخ دوحه‌ی «4» زهراست
میوه‌ی باغ احمد مختارلاله‌ی داغ حیدر کرّار
چون کند جای در میان قریش‌رود از فخر بر زبان قریش
که بدین سرور ستوده شیم «5»به نهایت رسید فضل و کرم
ذروه‌ی عزّت «6» است منزل اوحاصل دولت است محمل او
با چنین عزّ و دولت ظاهرهم عرب هم عجم بود قاصر

_____

(1)- استلام حجر: بوسیدن حجران سود، ادای احترام کردن، دست کشیدن بر حجریا در صورت اضطرار اشاره‌ی بدان.
(2)- حرم- حل- بیت- رکن- حطیم- ناودان- مقام ابراهیم- مروه- سعی- صفا- حجر- عرفات به ترتیب عبارت است از: گرداگرد خانه‌ی کعبه- خارج از خانه‌ی کعبه- خانه‌ی کعبه- زاویه و گوشه‌ی خانه‌ی کعبه- حطیم: دیوار کعبه در سمت حجر و زمزم و مقام سنگ کعبه ما بین رکن و زمزم و دیوار بیرون خانه‌ی کعبه به جانب مغرب که در آن جا ناودان طلای کعبه نصب است. مقام ابراهیم: محل مقدسی در نزدیکی کعبه که اثر قدم مبارک ابراهیم «ع» بر آن است.
مروه و صفا دو بلندی کوه مانند که بین آن دو حاجیان سعی می‌کنند و هروله (تند رفتن) می‌نمایند.
حجر: منظور حجر الاسود است
عرفات: محل وقوف حجّاج.
(3)- طیّبه: مدینه منوره را گویند. کوفه و کربلا: دو شهر معروف در عراق.
فرات: رودخانه‌ی معروف در عراق. منظور شاعر اشاره به مقامات و مکانهای شریف و به جهانی مقدس و مورد تعظیم مسلمانان است.
(4)- دوحه: درخت تناور و پرشاخ و برگ.
(5)- شیم: جمع شیمه. خویها، عادتها.
(6)- ذروه‌ی عزّت: ذروه- بلندترین نقطه کوه یا ستیغ آن. بلندترین نقطه ارجمندی و عزیزی.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:788 جّد او را به مسند تمکین‌خاتم انبیاست نقش نگین
لایح «1» از روی او فروغ هدی‌فائح «2» از خوی او شمیم وفا
طلعتش آفتاب روز افروزروشنایی فزای و ظلمت سوز
جدّ او مصدر هدایت حق‌از چنان مصدری شده مشتق

از حیا نایدش پسندیده‌که گشاید به روی کس دیده
خلق ازو نیز دیده خوابانندکز مهابت نگاه نتوانند
نیست بی‌سبقت تبسّم اوخلق را طاقت تکّلم او
در عرب و عجم بود مشهورگو مدانش مغفّلی مغرور «3»
همه عالم گرفت پرتو خورگر ضریری «4» ندید از او چه ضرر
شد بلند آفتاب بر افلاک‌بوم اگر زو نیافت بهره چه باک
بر نکو سیرتان و بدکاران‌دست او ابر موهبت باران
فیض آن ابر بر همه عالم‌گر بریزد نمی‌گردد دکم
هست از آن معشر «5» بلند آیین‌که گذشته ز اوج علییّن
حبّ ایشان دلیل صدق و وفاق‌بغض ایشان نشان کفر و نفاق
قربشان مایه‌ی عُلّو و جلال‌بعدشان مایه‌ی عُتو «6» و ضلال
گر شمارند اهل تقوا راطالبان رضای مولا را
اندر آن قوم مقتدا باشندو اندر آن خیل پیشوا باشند
گر بپرسد ز آسمان بالغرض‌سایلی «من خیار اهل الارض «7»
به زبان کواکب و انجم‌هیچ لفظی نیاید «الّا هُم» «8»
هُم غیوث الندی اذا و هبواهم لیوث الشری اذا نهبوا «9»
سر هر نامه را رواج افزای‌نامشان هست بعد نام خدای
ختم هر نظم و نثر را الحق‌باشد از یمن نامشان رونق «10» ***

---

(1)- لایح: روشن، آشکار.
(2)- فائح: بوی خوش دهنده.
(3)- مغفّل مغرور: نادان گول متکبّر.
(4)- ضریر: کور، نابینا.
(5)- معشر: صیغه‌ی اسم مکان است. گروهی از دوستان و خویشان که در جایی به رفق به عشرت و معاشرت پردازند.
(6)- عتّو و ضلال: سرکشی و گمراهی.
(7)- من خیار اهل الارض؟ بهترین مردم روی زمین چه کسانی‌اند؟.
(8)- الّا هم: مگر ایشان.
(9)- هم غیوث ...: اینان در هنگام بخشش ابرهای بارنده‌اند و در موقع حمله به دشمن شیران بیشه‌اند که برق‌آسا دشمنان را از پای در می‌آورند و بر آنان هجوم می‌برند.
(10)- مثنوی هفت اورنگ جامی؛ اورنگ اول (سلسلة الذهب)، ص 141.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:789 کردم ز دیده پای سوی مشهد حسین‌هست این سفر به مذهب عشاق فرض عین
کعبه به گرد روضه‌ی او می‌کند طواف‌رکب الحجیج این تروحون این این «1»

از قاف تا به قاف پرست از کرامتش‌آن به که حیله جوی کند ترک شید و شین «2»

_____

(1)- حج گزاران کجایند؟ مغمومین کجایند؟
(2)- مجالس المؤمنین؛ ج 1، ص 58.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:790

کمال الدّین حسین خوارزمی

اشاره

کمال الدّین فرزند شیخ شهاب الدّین حسین از اولاد شیخ بزرگوار برهان الدّین قلیچ است. او از متأخران سلسله‌ی علیّه‌ی همدانیه بوده و ظاهرا بعد از او کسی از این طایفه به مقام عالی ترقّی ننموده است.

-*-

مدح اهل بیت (ع):

امیر جمله مردان و صاحب ناموس‌ولی شیر خدا کار ساز روز عبوس
شهی که در نظر همّتش حقیر بودهزار ملک سلیمان و گنج دقیانوس «1»
چو ذو الفقار گرفتی به کف به روز مصاف‌به خاک تیره فکندی هزار تن ز رؤس
چنان به تارک هشام تیغ قهر براندکه شد ز فرق سر او دو نیم تا قربوس «2»
نماز و روزه و حج و زکوة بی‌مهرش‌به روز حشر همه زرق باشد و سالوس «3»
کمال جلوه‌ی طاووس را از آن چه زیان‌که ابلهی بگزیند غراب «4» بر طاووس
اگر به غیر علی (ع) التجا بری دانم‌که روز حشر نیابی امان ز ضرب دبوس «5»
رسول در شب اسری برون ز کون و مکان‌طلوع نور علی دید در مکان جلوس
ثنا و مدحت او گفت در همه قرآن‌هزار جای فزونتر مهیمن قدوس
کسی که مهر علی را به جان و دل نخریدیقین که نسل یزید است و نطفه‌ی جاموس «6»
هزار لعنت حق بر یزید و قوم یزیدکه دین ز دست بدادند از برای فلوس «7»
برای منصب دنیا بر اهل بیت رسول‌کشید تیغ یزید لعین و شمر نحوس «8»
بهشت و حور برای موالیان علی است‌حرام باد بر اعداش مال و عمر و عروس
مرا رسد که به تیغ محبّت حیدربرآورم همگی مغز دشمنان چو سبوس
میان جمله محبّان آل پیغمبر (ص)به مدحت اسد اللّه (ع) می‌نوازم کوس
مراست دین درست و تراست جهل و نفاق‌که عود را نه بدابسته ز هیمه‌ی سوس «9»
ز بعد احمد و حیدر امام دانی کیست؟حسن بود به حقیقت حسین شاه فروس «10»

_____

(1)- دقیانوس: امپراتور روم معاصر اصحاب کهف.
(2)- قربوس: کوهه‌ی زین.
(3)- سالوس: تملّق، فریب و مکر.
(4)- غراب: کلاغ.

(5)- دبوس: گرز آهنی.
(6)- جاموس: گاومیش.
(7)- فلوس: پول سیاه.
(8)- نحوس: شوم و نامیمون.
(9)- سوس: گیاه شیرین بیان.
(10)- فروس: شیر بیشه.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:791 ثنا و مدحت زین عباد به جان گویم‌نه از برای زر و سیم این سرای فسوس
مکان علم و هنر با قرآن که در ره دین‌ضمیر روشن او بود شرع را فانوس
امام جمله‌ی آفاق جعفر صادق (ع)که گشته‌اند همه دشمنان او مأیوس
ثنا و مدحت کاظم (ع) به جان و دل گویم‌نه مدح شاه و سلاطین ز راه زرق مجوس
دلا خرام بدان سرو بوستان رضا (ع)شهید دانه‌ی انگور در منازل طوس
حدیث آن تقی متقی (ع) شنیدستی‌که او به چنگ حوادث چگونه بُد محبوس
ز بعد او به نقی (ع) التجا کن از دل و جان‌که روز حشر نگردی ذلیل و بی‌ناموس
قرین روضه‌ی پرنور عسکری (ع) باشدهر آن دعا که برآید به صبحدم ز نفوس
شوند غاشیه «1» کش پیش مهدی هادی (ع)هزار شاه جهاندار چون جم و کاوس
ترا ز دوستی آل مرتضی (ع) پرسندبه روز حشر، نه از عمرو و بکر و حرب بسوس «2»
جوی محبّت اولاد مصطفی (ص) در دل‌به نزد عقل به از تخت و تاج کیکاوس «3»

_____

(1)- غاشیه: جامه‌ای نگارین یا ساده که چون بزرگی از اسب پیاده می‌شد بر زمین می‌پوشیدند. غاشیه کشیدن کنایه از اطاعت کردن.
(2)- بسوس: نام زنی است از عرب که به واسطه او جنگ عظیم میان دو قبیله واقع شد و از این جهت در شآمت و حماقت ضرب المثل شده است.
(3)- مجالس المؤمنین؛ ج 2، ص 178.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:792

بابا فغانی شیرازی

لطفعلی بیگ آذر آرد، از شاعران غزل سرای شیعی ایران به سال 922 ه ق در شیراز متولد شد. وی شاعری متین، سخن‌پرداز، خوش ذوق و رندی بی‌بند و بار بود. او در اوایل زندگی، عیاش و اهل طرب بود. در شیراز شغل چاقوسازی داشته است که در آن هنگام به «سکاکی» تخلّص داشت. ولی بعدها تخلّص خود را به فغانی تبدیل نموده است ولی در دیوان او که اکنون در دسترس ماست شعری با تخلص «سکّاکی» وجود ندارد. بابا فغانی حوالی سی سالگی از شیراز بیرون رفت. مدتی در هرات زندگی کرده و با شاعران آن دیار از جمله باجلی آشنا شد. چون صیت شعر دوستی و شاعرپروری سلطان یعقوب از تبریز بلند شد فغانی بدانجا رفت و سالها در آن خطّه ماند و خوش بود و چون به واسطه‌ی مرگ آن پادشاه آن رشته‌ی ذوق و معرفت پاشیده شد به شیراز برگشت و پس از چندی به خراسان رفت و توبه نمود، و این حالات از آثار وی هویداست. او در مدح حضرت امام هشتم علی بن موسی (ع) قصایدی سروده است. فغانی با ذوق و حالت بسیار و زبان ساده و مضمون جویی و نازکی افکار خود سبکی خاص در غزل پدید آورد که در قرن‌های 11 و 12 هجری پیروان بسیار داشت. او به سبک هندی نیز، غزلیاتی جذاب و شیوا سروده و دیوان اشعارش توسط انتشارات اقبال به چاپ رسیده است.
دیوانش شامل 582 غزل و غیره می‌باشد و در حدود 4000 بیت دارد.
تمام منقبت‌هایی که بابا فغانی برای ائمه‌ی اطهار (ع) سروده استوار و باصلابت است وی شاعری عاشق پیشه و دل‌سوخته بود. ناله‌های سوزناک او در اشعار و شیفتگی و شیوائیش نسبت به آل علی (ع) و مظلومیت آنان در تعبیر تخلص او به فغانی بی تأثیر نبوده است.
بابا فغانی بعدها در ابیورد سکونت گرفت و در سال 925 ه ق بدرود حیات گفت «1».

ـ*ـ

روز قیامت است صباح عشور توای تا صباح روز قیامت ظهور تو
ای روشنایی شجر وادی نجف‌هر ریگ کربلا شده طوری ز نور تو
آن را که گِل به خمر سرشتند، کی رسیدفیض از زلال جرعه‌ی جام طهور تو؟ ***
بیگانه از خدا و رسول است تا ابدبرگشته اختری که نشد آشنای تو
چندین هزار جامه‌ی اطلس قبا شودفردا که آورند به محشر عبای تو
بربسته رخت، کعبه و مانده قدم به راه‌بهر زیارت حرم کربلای تو «2» ***
هر گل که بردمید ز هامون کربلادارد نشان تازه‌ی مدفون کربلا

پروانه‌ی نجات شهیذان محشر است‌مهر طلا ببین شده گلگون کربلا

_____
(1)- دیوان بابا فغانی شیرازی؛ مقدمه با تلخیص. آتشکده‌ی آذر چاپ بمبئی، ص 291.
(2)- سیری در مرثیه‌ی عاشورایی؛ ص 194.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:793 در جستجوی گوهر یکدانه‌ی نجف‌کردم روان دو رود به جیحون کربلا
نیل است هر عشور به بیت الحزن روان‌از دیده‌های مردم محزون کربلا
در هر قبیله از قبل خوان اهل بیت‌ماتم رسیده‌ای شد مجنون کربلا
بس فتنه‌ها که بر سر مروانیان رسیدوقت طلوع اختر گردون کربلا
بردند داغ فتنه‌ی آخر زمان به خاک‌مرغان زخم خورده‌ی مفتون کربلا
گرگان پیر دامن پیراهن حسین‌ناحق زدند در عرق خون کربلا
خونابه‌ی روان جگر گوشه‌ی رسول‌در هر دیار سر زده بیرون کربلا
این خون نه اندکی است که پنهان کند کسی‌شاید کز این مکابره طوفان کند کسی «1»
***
ای رفته در قضای خدا ماجرای توغیر خدا که می‌رسد اندر قضای تو
ای رفته با دهان و لب تشنه از میان‌آب حیات در قدم جانفزای تو
بیگانه از خدا و رسول است تا ابدبرگشته اختری که نشد آشنای تو
کردی چو در رضای خدا و رسول کارباشد یقین رضای خدا در رضای تو
چندین هزار جامه اطلس قبا شودفردا که آورند به محشر عبای تو
بربسته رخت، کعبه و مانده قدم به راه‌بهر زیارت حرم کربلای تو
ای دست برده از ید بیضا در آستین‌مفتاح هفت روضه جنت عصای تو
بخشی ز نور سرمه‌ی «مازاغ» روشنی‌بی‌دیده را کجا خبر از توتیای تو «2»

_____
(1)- دیوان بابا فغانی شیرازی؛ ص 58.
(2)- گل واژه (2)؛ ص 119.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:794

اهلی شیرازی

شیخ محمّد بن یوسف بن شهاب متخلّص به اهلی شیرازی از شعرای شیعی نامدار قرن نهم هجری است که در سال 858 ه ق.
در شیراز متولد شد. در جوانی از شیراز به هرات رفت و به دربار سلطان حسین بایقرا پیوست. پس از چندی به آذربایجان رفت و به مدح سلطان یعقوب آق قویونلو پرداخت و مثنوی «شمع و پروانه» را در 894 قمری به نام او سرود.
پس از ظهور دولت صفویه به دربار شاه اسماعیل شتافت و در اشعار خود به مدح او پرداخت و مثنوی «سحر حلال» را به نام او کرد. پس از مرگ پادشاه صفوی به زادگاه خود بازگشت و در آنجا از خلق گوشه گرفت تا سرانجام در سال 942 هجری در سن 84 سالگی در گذشت و در کنار قبر حافظ مدفون است.
اهلی از شاعران بزرگ تاریخ ادب فارسی است که در سرودن شعر دستی توانا داشت. قصاید خود را به تقلید از استادان گذشته نظیر انوری، خاقانی، ظهیر فاریابی، کمال الدّین اصفهانی و سلمان ساوجی سروده است. اهلی اصولا غزل‌سرا است و شمار غزلهای او به 1401 می‌رسد. اما قصاید، قطعات و رباعیات نیز دارد و پس از غزل شمار رباعیاتی که سروده به دیگر انواع شعر او قرونی دارد. تعدادی از قصاید اهلی در منقبت پیامبر (ص) و ائمه اطهار (ع) و نیز مرثیه‌ی شهدای کربلا بالاخص امام حسین (ع) است. مجموعه‌ی ابیات دیوان او به 14735 می‌رسد و تعداد 12 تألیف نیز به او نسبت داده‌اند. اهلی شاعری عارف مسلک بود و از ریا و زهد فروشی گریزان بود. از اشعارش چنین بر می‌آید که زندگی را در تهیدستی می‌گذراند.
علت تخلّص وی به «اهلی» را ارادت به اهل بیت (ع) ذکر کرده‌اند «1».
ـ*ـ
ای نقد جان، نثار شهیدان کربلاچون خاک رهگذار شهیدان کربلا
طوری که قدر و منزلش از فلک گذشت‌سنگی‌ست از مزار شهیدان کربلا
آب خضر به پرده‌ی ظلمت نهفته چیست؟گر نیست شرمسار شهیدان کربلا
در چشم آفتاب کند خاک، اگر رودبر آسمان، غبار شهیدان کربلا
گر خضر از حیات پشیمان شود رواست‌کو نیست در شمار شهیدان کربلا
گلگشت عاشقان همه در خون خود بوداین است لاله‌زار شهیدان کربلا
تا دست لطف حق چه نهد مرهم نهان‌بر زخم آشکار شهیدان کربلا
استاده است ساقی کوثر، می طهوربر کف، در انتظار شهیدان کربلا ***
آغشته شد به خون، سرو فرقی که موی اوخون در درون نافه‌ی تاتار کرده

است
قدر حسین کم نشد و شد عزیزترخود را یزید، روسیه و خوار کرده است
چون سوز این عزا نچکد ز دیده آب؟جایی که چشم چشمه گهربار کرده است
آن ناکسی که قصد حسین اختیار کردبی‌شک که قصد احمد مختار کرده است

_____

(1)- دیوان اهلی شیرازی؛ مقدمه با تلخیص. تاریخ ادبیات در ایران؛ ج 4، ص 447- 453. مجالس المؤمنین؛ ج 2، ص 693- 696.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:795 و انکس که به خاطر نبی آزرده شد از اوحق را ز جهل و معصیت، آزار کرده است
یا مرتضی علی، به شهیدان روا مدارظلمی چنین، که چرخ ستمکار کرده است ***
آمد عشور و در همه ماتم گرفته استآه این چه ماتم است که عالم گرفته است؟
زان مانده است تشنه جگر، خاک کربلاکز خون اهل بیت نبی نم گرفته است
بر نیزه نیست سرخی خون از سر حسین‌کآتش به جان نیزه و پرچم گرفته است
زین دود سینه‌ها که برآمد عجب مدارگر تیرگی در آینه‌ی جم گرفته است
سیمرغ‌وار گم شد ازین غصّه، خرّمی‌کز قاف تا به قاف جهان غم گرفته است
از بار منّت کرم خاندان اوست‌پشت فلک که همچو کمان خم گرفته است
زال سپهر، خون جگر گوشه‌اش بریخت‌شیری که صد هزار چو رستم گرفته است
پیوسته گرچه کار جهان صید کردن است‌صیدی چنین به دام فنا کم گرفته است ***
چرخ از شفق نه صاعقه در خرمنش گرفت‌خون حسین تازه شد و دامنش گرفت
باد اجل بکُشت چراغی که بر فلک‌قندیل مهر و مه، ز دل روشنش گرفت
از داغ دل بسوخت چنان لاله زین عزاکآتش ز داغ سینه به پیراهنش گرفت
روزم شب از عزای حسین است و روزگارزان است تیره‌روز که آه منش گرفت
خون حسین آن که پی لعل و دُر بریخت‌آن لعل و دُر شد آتش و در مخزنش گرفت
این نور چشم شاهسواری‌ست کآسمان‌کحل نظر ز گرد سم تُوسَنش گرفت

در خون نشست ساکن نُه مسکن فلک‌از رستخیز گریه که در مسکنش گرفت
آن کو امان نداد به خون حسین و آل‌فریاد الامان همه در مأمنش گرفت
بر اهل بیت و آل علی مرحمت نکردشمر لعین که لعنت مرد و زنش گرفت
زیر زمین ز مَکْمن «1» غیبش عذابهاست‌تنها نه دست مرگ درین مکمنش گرفت
همسایه هم ز پهلوی او سوخت زیر خاک‌ز آن عذاب که در مدفنش گرفت
***
ماه محرّم است و شد دجله روان ز چشم مابهر حسین تشنه لب، شاه شهید کربلا
با شهدای کربلا، لاف وفا هر آن که زدگرنه شهید گریه شد، مدّعی است و بی‌وفا
بس که ز آتش جگر، گریه‌ی گرم می‌کنم‌مردمک دو دیده‌ام، سوخته شد درین عزا
دشمن آل مرتضی، پرده‌ی خویش می‌دردپنجه‌ی شیر حق کجا، روبه حیله‌گر کجا؟
بنده‌ی اهل بیت شده اهلی از آن همیشه است‌روی نیاز بر زمین، دست امید بر دعا «2»

_____
(1)- مکمن: کمینگاه.
(2)- سیری در مرثیه عاشورایی؛ ص 195 و 196.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:796

فضولی بغدادی

اشاره

ملّا محمّد بن سلیمان بغدادی از اکابر شعرا و عرفای قرن دهم هجری است که اشعار مؤثر و سوزناک به زبان ترکی و گاه به عربی و فارسی دارد. او کتاب «حدیقة السّعدا» را به تقلید از کتاب «روضة الشّهدا» حسین واعظ کاشفی نوشته است. فضولی از وابستگان دربار سلطان سلیمان خان قانونی دهمین سلطان عثمانی بوده است.
فضولی به سال 970 ه ق. در گذشته است. دیوان او شامل قصاید، غزلیات، قطعات، رباعیات و ساقی نامه است که در ترکیه به طبع رسیده است. تخلّص «فضولی» را از این جهت انتخاب کرد که این لقب مقبول طبع کسی نخواهد افتاد و به قول خودش این لقب موافق هوای او و لقبی مطابق دعوای او بود. خود می‌نویسد: این لقب چند وجه دارد اول آنکه من خود را یگانه روزگار می‌خواستم و این معنی درین تخلّص به ظهور پیوست دوم آنکه من به توفیق همّت، استدعای جامعیّت جمیع علوم و فنون داشتم و این تخلّص متضمّن این مضمون است چرا که کلمه فضول در لغت جمع فضل است بر وزن علوم و فنون. دیگر مفهوم فضولی به اصطلاح عوّام خلاف ادب است و چه خلاف ادب ازین برتر که مرا با وجود قلّت معاشرت علمای عالی مقدار در مباحث عقلیه و نقلیه مسایلی را مطرح کردم که اختلاف بین فقهاست.
دیگر آثار او عبارتند از: «انیس القلب»، «بنگ و باده» (ترکی)، «صحّت و مرض»، «لیلی و مجنون» (ترکی) «1».
-*-

قصیده:

طاعتی کان در حقیقت موجب قرب خداست‌طوف خاک درگه مظلوم دشت کربلاست
ای خوش آن مردم که بهر قوّت نور نظردر نظر او را مدام آن قبله‌ی حاجت رواست
ای خوش آن طالب که در هنگام حاجت خواستن‌خاک راه کربلا در چشم او چون توتیاست
ای خوش آن زایر که او را در چنان حاجت گهی‌گه نماز بی‌رعونت گه نیاز بی‌ریاست
گه به یاد تشنه‌ی آن بادیه اشکش روان‌گه برای سجده‌ی آن خاک در قدش دوتاست
گاه چون پرگار گرد نقطه‌ی مرقد دوان‌گاه چون بی‌نقطه احرام طاعت ما به جاست
کربلا گنجی‌ست در ویرانه‌ی دیرین دهرلیک آن گنجی که نقدش نقد شاه اولیاست
خازن حکمت نهاده در چنان گنج شریف‌طرفه صندوقی که پر از دُر درج لافتاست
یا گلستانیست آن روضه که گر بینند بازرنگ گلهایش ز خون رنگ آل مصطفاست
حدّت ار دارد هوای بقعه‌اش نبود عجب‌آتش دلهای سوزان در مزاج آن هواست
شور اگر خیزد ز خاکش آب دارد جای آن‌چون همیشه چشمه‌ی آن آب آب چشم ماست
در میان روضه و آن بقعه تا پا بند فرق‌در میان جان و دل انواع بحث ماجراست
بحث دارد جان که آن روضه شبیه روضه است‌دل مغارض می‌شود کان هر دو از هم کی جداست
با وجود آن همه رفعت که دارد آسمان‌گر زمین از آسمان خود را فزون گیرد رواست

---

(1)- لغت نامه دهخدا. دیوان فضولی بغدادی (فارسی) مقدمه با تلخیص.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:797 از زمین جزء وست صحرای شریف کربلاکربلا جای حسین ابن علی مرتضاست
آن امام ظاهر و باطن که از محض صفاهمچو ظاهر باطنش آیینه‌ی گیتی

نماست
کی رود ناکام هرکس کآورد رو سوی اوکی شود محروم هرکس را که با او التجاست
رتبه‌ی گردی که خیزد از ره زوّار اواز ره رفعت قرار بارگاه کبریاست
شهسوار یثرب و بطحا امام انس و جان‌پادشاه صورت و معنی شه هر دو سراست
زندگی بخش دل ارباب صدق اعتقادکشته‌ی تیغ جفای ناکسان بی‌وفاست
عاصیان خیر را از قتل آن معصوم پاک‌صد خجالت روز حشر از حضرت خیر النساست
تا اثر دارد جهان در دعوی خون حسین‌صد هزاران بی‌ادب در معرض فوت و فناست
باد «1» نصرت نیک بختی را که دایم در جهان‌از ره اخلاص دارد نیّت این باز خواست
السّلام ای نور بخش دیده‌ی اهل نظرالسّلام ای آنکه درگاه تو حاجت‌گاه ماست
دردمندی نیست کز لطف تو درمانی نیافت‌خاک درگاه تو اهل درد را دار الشفاست «2» ***
السلام ای ساکن محنت سرای کربلاالسلام ای مستمند و مبتلای کربلا
السلام ای هربلای کربلا را کرده صبرالسلام ای مبتلای هر بلای کربلا
السلام ای بر تو خار کربلا تیغ جفاالسلام ای کشته‌ی تیغ جفای کربلا
السلام ای متّصل با آب چشم و آه دل‌السلام ای خسته‌ی آب و هوای کربلا
السلام ای غنچه‌ی نشکفته‌ی گلزار غم‌مانده از غم تنگدل در تنگنای کربلا
السلام ای کرده جا در کربلا وز فیض خوددر دل اهل محبّت کرده جای کربلا
السلام ای رشک برده زنده‌های هر دیاردر جوار مرقدت بر مرده‌های کربلا
یا شهید کربلا گردم بگرد طوف تورغبت سیر فضای غم فزای کربلا
یاد اندوه و غمت کردم شد از اندوه و غم‌از دل من تنگتر بر من فضای کربلا
ریخت خون در کربلا از مردم چشم قضااز ازل اینست گویا مقتضای کربلا
هرکه اندر کربلا از دیده خون دل نریخت‌غالبا آگه نشد از ماجرای کربلا
چرخ خاک کربلا را ساخت از خون تو گل‌کرد تدبیر نیاز آن گل، برای کربلا
جای آن باشد که گر بویند آید بوی خون‌تا بنای دهر باشد از بنای کربلا
سرورا، با یاد لبهای به خون آلوده‌ات‌خوردن خونست کارم چون گیای کربلا
اجر من این بس که گر میرم شود سر منزلم‌خاک پاک جانفزای دلگشای کربلا
کربلا خوان عطای تست گردون دم بدم‌میرساند بر همه عالم صلای کربلا
هر که می‌آید به قدر سعی و استعداد خودبهره می‌گیرد از بحر عطای کربلا

---

(1)- باد: باشد.

(2)- دیوان فضولی بغدادی؛ ص 191 و 193.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:798 نیست سبحه این که بردستست ما را بلکه هست‌دانه‌ی چندی ز درّ بی‌بهای کربلا

یا شهید کربلا، از من عنایت کم مکن‌چون تو شاه کربلایی من گدای کربلا

در دلم دردیست استیلای بیم معصیت‌شربتی می‌خواهم از دار الشفای کربلا

روزگاری شد که مأوای فضولی کربلاست‌نیست او را میل مأوایی ورای کربلا

هست امیدم که هرگز برنگردد تا ابدروی ما از کعبه‌ی حاجت روای کربلا

هم چو سعی مروه لطف حق نبخشد اجرهاسعی ما را در زمین پرصفای کربلا «1» ***

روی دلم باز سوی کربلاست‌رغبت بیمار به دار الشفاست

گرد ره بادیه‌ی کربلامخبر مظلومی آل عباست

زین سبب از دیده‌ی اهل نظراشک فشاننده‌تر از توتیاست

ذکر لب تشنه‌ی شاه شهیدشهد شفای دل بیمار ماست

آن که بهر خسته‌ی بی‌دست و پانیّت طوف در او هم دواست

آن که پس از واقعه‌ی کربلاآرزوی نصرت او هم غزاست

اشرف اولاد بنی فاطمه‌سیّد آل علی المرتضاست

پرده‌ی آرایش درگاه اوپرده‌کش چهره‌ی جرم و خطاست

کنگره‌ی قصر معّلای اوارّه‌ی نخل بُن خصم دغاست

آن که به درگاه حسین علی‌روی نهاده به امید جزاست

نیّتش اینست که کردم طواف‌روضه جزای عمل من سزاست

می‌شود البته خجل گر کسی‌پرسد ازو روضه‌ی دیگر کجاست

در همه طاعت غرض آدمی‌مرتبه‌ی دولت قرب خداست

هرکه طواف در آن شاه کردچون به یقین مدرک این مدّعاست

دغدغه دارم که در آن نیست رای‌دغدغه‌ی طاعت دیگر چراست

ای به رضای تو قضا و قدروی همه کار تو به تقدیر راست

بود دلت را به شهادت رضانصرت دشمن اثر آن رضاست

ورنه کجا دشمن بد کیش راتاب مصاف خلف مصطفاست؟

خصم ز تدبیر ظهور فسادگرچه ثبات خود و نفی خداست

معجزت این بس که کنون بی‌اثرآن شده محجوب حجاب فناست

داخل آثار علامات تست‌تا به ابد آنچه به دست بقاست

در همه‌ی مذهب حق مجملاقاتل تو قابل لعن خداست

تجربه کردیم بسی در جهان‌هیچ دلی نیست که دور از بلاست

---

(1)- همان؛ ص 204 و 205.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:799 بهر تو ماتمکده‌ای بیش نیست‌خانه‌ی دل کز غم و رنج و عناست
گریه‌کنان مردم چشم همه‌بهر تو پوشیده سیه در عزاست
مردم دیده همه ماتمزده‌دیده‌ی مردم همه ماتم سراست
دوست چه سان از تو شود ناامیدحاجت دشمن چو به لطفت رواست
کار «فضولی» به تو افتاده است‌چاره‌ی او کن که بسی بینواست «1» ***

رباعی:

آسوده کربلا بهر فعل که هست‌گر خاک شود نمی‌شود قدرش پست
بر می‌دارند و سبحه‌اش می‌سازندمی‌گردانند از شرف دست به دست «2»

_____
(1)- همان؛ ص 241 و 243.
(2)- همان، ص 648.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:800

وحشی بافقی

کمال الدّین وحشی بافقی کرمانی شاعر بزرگ و نامدار قرن دهم هجری در اواخر عهد شاه اسماعیل اوّل صفوی به سال 939 ه ق. در بافق کرمان ولادت یافت.
وی در آغاز جوانی زادگاه خود را ترک کرد و مدتی در یزد و سپس در کاشان اقامت گزید. پس از آن به یزد بازگشت و تا آخر عمر در آنجا زندگی کرد. او قصایدی در مدح شاه طهماسب و اعیان دربار او دارد، ولی قصاید و ترکیب بندهایش بیشتر در مدح غیاث الدّین محمّد میر میران، حاکم یزد است.
وی مرتبه‌ای بلند در سخنوری و نوپردازی دارد و بیان عاشقانه و پرسوز و گدازش شهرت به‌سزایی یافته. او در انواع شعر فارسی طبع آزمایی کرده و از همه آنها کم و بیش موّفق بیرون آمده است. اگر این نکته را در نظر بگیریم که شعر پارسی در قرن دهم، توانایی و شکوه قرون هفتم و هشتم و نهم را نداشت و اشعار پیچیده و دور از فهم جای غزل‌های شیوای سعدی و حافظ را گرفته بودند، تلاش‌های وحشی در جهت ساده‌گویی، ارزش و اعتبار بیشتری می‌یابد. او در زندگی از شهرت فراوانی برخوردار بود و اشعارش را پارسی زبانان پیوسته می‌خواندند و نقل می‌کردند. وی تا جایی که در توان داشت از به کار گرفتن واژه‌ها و ترکیبات عربی پرهیز کرده و ساده سخن گفته است در سرودن مثنوی، پیرو استاد سخن نظامی گنجوی بود و در عین حال از نوپردازی نیز در کارش نشان‌ها می‌توان یافت.
دیوان وحشی بالغ بر نه هزار بیت از قصیده، غزل، ترجیع‌بند، رباعی و مثنوی است. دیوان او مشتمل بر انواع قالب‌های مختلف شعری است که در آن میان، مثنوی فرهاد و شیرین و پاره‌ای از ترکیب بندها و غزلهای او از زیبایی بسیار برخوردار است. وحشی قصایدی نیز دارد که در مدح بزرگان دین سروده و مناقب و مدایح آنها را با زبان شعر بیان کرده است.
وحشی در سال 991 ه ق. در گذشت. او را در محلّه‌ی «سربرج یزد» در برابر میرزا شاهزاده فاضل، برادر امام هشتم (ع) به خاک سپردند.
-*- ترکیب بندهای وحشی نیز از شهرت بالایی برخوردار است که اینک ترکیب‌بندی را که در مصایب حضرت سیّد الشهداء سروده است می‌آوریم:
«1»
روزی است این که حادثه کوس بلا زده است‌کوس بلا به معرکه‌ی کربلا زده است
روزی است این که دست ستم، تیشه‌ی جفابر پای گلبن چمن مصطفا زده است

روزی است این که بسته تتق آه اهل بیت‌چتر سیاه بر سر آل عبا زده است
روزی است این که خشک شد از تاب تشنگی‌آن چشمه‌ای که خنده بر آب بقا زده است
روزی است این که کشته‌ی بیداد کربلازانوی داد در حرم کبریا زده است
امروز آن عزاست که چرخ کبودپوش‌بر نیل جامه خاصّه پی این عزا زده است
امروز ماتمی است که زهرا گشاده‌موی‌بر سر زده ز حسرت و وا حسرتا زده است

_____
(1)- دیوان وحشی بافقی؛ ص 5.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:801 یعنی محرّم آمد و روز ندامت است‌روز ندامت چه، که روز قیامت است
***
روح القدس که پیش لسان فرشته‌هاست‌از پیروان مرثیه خوانان کربلاست
این ماتم بزرگ نگنجد در این جهان‌آری در آن جهان دگر نیز این عزاست
کرده سیاه حلّه‌ی نور، این عزای کیست‌خیر النسا که مردمک چشم مصطفاست؟
بنگر به نور چشم پیمبر چه می‌کنندابن چشم کوفیان چه بلا چشم بی‌حیاست
یاقوت تشنگی شکند، از چه گشت خشک‌آن لب که یک ترشح از او چشمه‌ی بقاست
بلبل اگر ز واقعه‌ی کربلا نگفت‌گل را چه واقع است که پیراهنش قباست
از پا فتاده است درخت سعادتی‌کز بوستان دهر چو او گلبنی نخاست
شاخ گلی شکست ز بستان مصطفاکز رنگ و بو فتاد گلستان مصطفا
***
ای کوفیان چه شد سخن بیعت حسین‌و آن نامه‌ها و آرزوی خدمت حسین؟
ای قوم بی‌حیا چه شد آن شوق و اشتیاق‌آن جدّ و جهد در طلب حضرت حسین؟
از نامه‌های شوم شما، مسلم عقیل‌با خویش کرد خوش الم فرقت حسین
با خود هزار گونه مشقّت قرارداداوّل یکی جدا شدن از صحبت حسین
او را به دست اهل مشقت گذاشتیدکو حرمت پیمبر و کو حرمت حسین؟
ای وای بر شما و به محرومی شماافتد چو کار با نظر رحمت حسین
دیوان حشر چون شود و آورد بتول‌پر خون به پای عرش خدا کسوت حسین
حالی شود که پرده ز قهر خدا فتدوز بیم لرزه بر بدن انبیا فتد
***
یا حضرت رسول حسین تو مضطر است‌وی یک تن است و روی زمین پر ز

لشکر است
یا حضرت رسول ببین بر حسین خویش‌کز هرطرف که می‌نگرد تیغ و خنجر است
یا حضرت رسول، میان مخالفان‌بر خاک و خون فتاده ز پشت تکاور است
یا مرتضی، حسین تو از ضرب دشمنان‌بنگر که چون حسین توبی یارو یاور است
هیهات تو کجایی و کو ذو الفقار توامروز دست و ضربت تو سخت در خور است
یا حضرت حسن ز جفای ستمگران‌جان بر لب برادر با جان برابر است
ای فاطمه یتیم تو خفته است و بر سرش‌نی مادر است و نی پدر و نی برادر است
زین العباد ماند و کسش هم نفس نمانددر خیمه غیر پردگیان هیچ کس نماند دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:802
***
یاری نماند و کار از این و از آن گذشتآه مخدّرات حرم ز آسمان گذشت
واحسرتای تعزیه‌داران اهل بیت‌نی از مکان گذشت که از لا مکان گذشت
دست ستم قوی شد و بازوی کین گشادتیغ آن چنان براند که از استخوان گذشت
یا شاه انس و جان تویی آن که از برای تواز صد هزار جان و جهان می‌توان گذشت
ای من شهید رشک کسی که از وفای توبنهاد پای بر سر جان وز جان گذشت
جانها فدای حُرّ شهید و عقیده‌اش‌که آزاده‌وار از سر جان در جهان گذشت
آن را که رفت و سر به ره ذو الجناح باخت‌این پای مزد بس که به سوی جنان گذشت
وحشی کسی چه دغدغه دارد ز حشر و نشرکه‌اش روز نشر با شهدا می‌کنند حشر «1»
_____
(1)- همان؛ ص 212 و 213.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:803

محتشم کاشانی

اشاره

شمس الشعرای کاشانی، حسان العجم «1»، مولانا سیّد کمال الدّین علی فرزند خواجه میر احمد کاشانی متخلّص به محتشم، شاعر اوایل عهد صفوی و از معاصرین شاه طهماسب صفوی است. در حدود سال 905 ه ق. در کاشان متولّد شد، نزدیک به 91 سال زیست و به سال 996 هجری در زادگاه خود، رخت به سرای باقی برد. محتشم، پس از تحصیل مقدمات علوم زمان خود به «شعربافی» پرداخت که در اشعار عدیده‌ای به این حرفه‌ی خود اشاره کرده است.

محتشم به دلیل درد مزمن پا، سفرهای زیادی نداشته است. ولی در شمار سفرهای او، چند سفر به اصفهان، عتبات عالیات و خراسان را نوشته‌اند، قصاید او در این سفرها خواندنی است.

محتشم اشعاری در مدح سلاطین و شاهزادگان صفوی، به ویژه شاه طهماسب و فرزندان او سرود. همچنین شش رباعی در تاریخ جلوس شاه اسماعیل دوم به سلطنت سروده که مشهور است و از آنها 1128 ماده‌ی تاریخ به دست می‌آید. وقار شیرازی (م 1298 هجری) رساله‌ای در شرح این شش رباعی نوشته است «2». به علاوه، محتشم در دوره‌ی گسترش روابط شعرای ایرانی با شبه قاره‌ی هندوستان می‌زیست «3» و با اینکه خود به هندوستان نرفت، ولی اشعاری توسط برادرش عبد الغنی به نزد سلاطین آن خطّه فرستاده شد.

محتشم در سال 996 ه ق. درگذشت. مدفن وی در کاشان مشهور است و حتی محلّه‌ای که این مدفن در آن است به نام «محلّه‌ی محتشم» شهرت دارد.

ترکیب‌بند محتشم: به گفته اسکندر بیک منشی، زمانی که محتشم قصیده‌ای در مدح پری خان خانم (دختر شاه طهماسب) سرود و خبر آن به شاه طهماسب رسید، وی را به سرودن اشعاری در مدایح و مراثی اهل بیت عصمت تشویق کرد «4».

پس از این تشویق، محتشم، ابتدا در استقبال از هفت بند ملا حسن کاشی ترکیب‌بندی در مدح حضرت علی (ع) سرود «5» و سپس شبی در عالم رؤیا به خدمت امام علی (ع) رسید و امام از او خواست تا در مصیبت حسین (ع) مرثیه‌ای بسراید با این مطلع

«باز این چه شورش است که در خلق عالم است» «6»

. مرثیه سروده شد و از همان روزهای آغازین، مورد توجه و استقبال قرار گرفت و تا به امروز مرثیه‌ای به این درجه از شهرت و سوز و اثر پدید نیامده است.

مرحوم شیخ عبّاس قمی می‌نویسد: «محتشم شاعر، صاحب مراثی معروفه که در جمیع تکایا و مجالس ماتم ابا عبد اللّه الحسین (ع) بر در و دیوار آن نصب شده است و گویا که از حزن و اندوه، آن اشعار نگاشته شده یا از خاک کربلا سرشته شده است.
این اشعار، مثل مصیبت حضرت ابا عبد اللّه (ع) به هیچ وجه مندرس نمی‌شود و این کشف می‌کند از عظمت بزرگی مرتبت و کثرت معرفت محتشم «7»» این ترکیب‌بند تا به امروز لطف خود را که ناشی از صفا و صداقت حقیقی آن است از دست نداده

_____

(1)- حسان العجم: این لقب معمولا برای شعرایی به کار می‌رود که در منقبت و مرثیه یا مضامین دینی سخن گفته‌اند. در ادب فارسی نخستین بار «خاقانی» بدان ملّقب شد.
(2)- رساله‌ی وقار شیرازی در مجلّه ارمغان چاپ شده است (سال 14، ص 713- 722؛ و سال 15 ص 73، 77، 100، 107، 226 و 236) متن این شش رباعی در اکثر کتب تراجم آمده است.
(3)- برای تفصیل مطالب در این زمینه، رجوع شود به اصل مقاله‌ی دکتر سادات ناصری، ص 105 و 111.
(4)- تاریخ ادبیات ایران، دکتر صفا؛ ج 5، بخش دوم، ص 793 و 794.
(5)- همانجا.
(6)- ریحانة الادب؛ ج 5، ص 226 و 227.
(7)- هدیة الاحباب؛ ص 252.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:804
است. بعد از محتشم شاعران مرثیه‌گوی چیره‌دست بسیاری به استقبال از او ترکیب‌بندها سرودند و لیکن هیچکس نتوانسته است برتر از آن بسراید.
دیوان محتشم مشتمل بر: قصاید، غزلیات، مراثی، مدایح، قطعات، رباعیات و مثنویات می‌باشد که قسمت قصاید را «جامع اللطایف» و قسمت غزلیات را «نقل عشّاق» نامیده است «1».
-*-

مراثی:

اشاره

باز این چه شورش است که در خلق عالم استباز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است
باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین‌بی‌نفخ صور «2» خاسته تا عرش اعظم است
این صبح تیره باز دمید از کجا کزوکار جهان و خلق جهان جمله درهم است
گویا طلوع می‌کند از مغرب آفتاب‌کآشوب در تمامی ذرّات عالم است
گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست‌این رستخیز عام که نامش محرّم است
در بارگاه قدس که جای ملال نیست‌سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است
جن و ملک بر آدمیان نوحه می‌کنندگویا عزای اشرف اولاد آدم است
خورشید آسمان و زمین نور مشرقین‌پرورده کنار رسول خدا حسین

کشتی شکست خورده طوفان کربلادر خاک و خون طپیده میدان کربلا
گر چشم روزگار برو زار می‌گریست‌خون می‌گذشت از سر ایوان کربلا
نگرفت دست دهر گلابی به غیر اشک‌زآن گل که شد شکفته به بستان کربلا
از آب هم مضایقه کردند کوفیان‌خوش داشتند حرمت مهمان کربلا
بودند دیو و دد همه سیراب و می‌مکیدخاتم ز قحط آب سلیمان کربلا
زان تشنگان هنوز به عیوق «3» می‌رسدفریاد العطش ز بیابان کربلا
آه از دمی که لشکر اعدا نکرد شرم‌کردند رو به خیمه سلطان کربلا
آن دم فلک بر آتش غیرت سپند شدکز خوف خصم در حرم افغان بلند شد

---

(1)- دیوان مولانا محتشم کاشانی، مقدمه.
(2)- نفخ صور: (دمیدن صور، در شیپور دمیدن. و مراد از دمیدن صور اسرافیل نزدیک شدن قیامت است. در روز قیامت ابتدا اسرافیل می‌دمد جهت میرانیدن خلق و بار دیگر جهت زنده کردن آنها و ما بین دو نفخه چهل سال فاصله می‌باشد.
(3)- عیوق: ستاره‌ایست سرخ رنگ و روشن در کنار راست کهکشان که پس از ثریا برآید و پیش از آن غروب کند و در اوج و بلندی شهرت دارد.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:805 کاش آن زمان سرادق «1» گردون نگون شدی‌وین خرگه بلند ستون «2» بی‌ستون شدی
کاش آن زمان درآمدی از کوه تا به کوه‌سیل سیه که روی زمین قیرگون شدی
کاش آن زمان ز آه جهان سوز اهل بیت‌یک شعله برق خرمن گردون دون شدی
کاش آن زمان که این حرکت کرد آسمان‌سیماب وار «3» گوی زمین بی‌سکون شدی
کاش آن زمان که پیکر او شد درون خاک‌جان جهانیان همه از تن برون شدی
کاش آن زمان که کشتی آل نبی شکست‌عالم تمام غرقه دریای خون شدی
آن انتقام گر نفتادی به روز حشربا این عمل معامله دهر چون شدی
آل نبی چو دست تظلّم برآورندارکان عرش را به تلاطم در آوردند

بر خوان غم چو عالمیان را صلا زدنداول صلا به سلسله‌ی انبیا زدند
نوبت به اولیا چو رسید آسمان طپیدزان ضربتی که بر سر شیر خدا زدند
آن در که جبرئیل امین بود خادمش‌اهل ستم به پهلوی خیر النسا زدند
بس آتشی ز اخگر الماس ریزه‌هاافروختند و در حسن مجتبی زدند
وانگه سرادقی که ملک محرمش نبودکندند از مدینه و در کربلا زدند
وز تیشه ستیزه در آن دشت کوفیان‌بس نخلها ز گلشن آل عبا زدند
پس ضربتی کزان جگر مصطفی دریدبر حلق تشنه خلف مرتضی زدند
اهل حرم دریده گریبان گشوده موفریاد بر در حرم کبریا زدند
روح الامین نهاده به زانو سر حجاب‌تاریک شد ز دیدن آن چشم آفتاب

چون خون ز حلق تشنه او بر زمین رسیدجوش از زمین به ذروه «4» عرش برین رسید
نزدیک شد که خانه‌ی ایمان شود خراب‌از بس شکستها که به ارکان دین رسید
نخل بلند او چو خسان بر زمین زدندطوفان به آسمان ز غبار زمین رسید
باد آن غبار چون به مزار نبی رساندگرد از مدینه بر فلک هفتمین رسید
یکباره جامه در خُم گردون به نیل زد «5»چون این خبر به عیسی گردون «6» نشین رسید

_____

(1)- سرادق: سراپرده، خیمه. سرادق گردون: آسمان.
(2)- بلند ستون: مقصود آسمان است.
(3)- سیماب‌وار: جیوه مانند. کاش زمین که مانند گوی گرد و مدّور و چون جیوه در حرکت بود، بی‌حرکت می‌ماند.
(4)- ذروه: به ضم و کسر اول و فتح سوم، بلندی بالای هرچیز.
(5)- جامه در نیل زدن: کنایه از عزادار بودن.
(6)- عیسی گردون: مراد خورشید است چون جایگاه خورشید در آسمان چهارم است و معنی بیت این است که چون خبر شهادت حضرت امام حسین (ع) به آسمان رسید خورشید جامه‌ی تیره پوشید و عزادار گردید.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:806 پر شد فلک ز علغله چون نوبت خروش‌از انبیا به حضرت روح الامین رسید
کرد این خیال و هم غلط کار، کان غبارتا دامن جلال جهان آفرین رسید
هست از ملال گرچه بری ذات ذو الجلال‌او در دل است و هیچ دلی نیست بی‌ملال

ترسم جزای قاتل او چون رقم زنندیکباره بر جریده‌ی رحمت قلم زنند
ترسم کزین گناه شفیعان روزِ حشردارند شرم کز گنه خلق دم زنند
دست عتاب «1» حق به درآید ز آستین‌چون اهلِ بیت دست در اهل ستم زنند
آه از دمی که با کفن خون چکان ز خاک‌آن علی چو شعله‌ی آتش عَلَم زنند
فریاد از آن زمان که جوانانِ اهل بیت‌گلگون کفن به عرصه‌ی محشر قدم زنند
جمعی که زد به هم صفشان شور کربلادر حشر صف زنان صف محشر به هم زنند
از صاحب حرم چه توقّع کنند بازآن ناکسان که تیغ به صید حرم زنند
پس بر سنان کنند سری را که جبرئیل‌شوید غبار گیسویش از آب سلسبیل «2»

روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوارخورشید سر برهنه برآمد ز کوهسار
موجی به جنبش آمد و برخاست کوه کوه‌ابری به بارش آمد و بگریست زار زار
گفتی تمام زلزله شد خاک مطمئن‌گفتی فتاد از حرکت چرخ بی‌قرار
عرش آن چنان به لرزه درآمد که چرخ پیرافتاد در گمان که قیامت شد آشکار
آن خیمه‌ای که گیسوی حورش طناب بودشد سرنگون ز باد مخالف حباب‌وار
جمعی که پاس محملشان داشت جبرئیل‌گشتند بی‌عماری «3» و محمل شتر سوار
با آنکه سر زد آن عمل از امّت نبی‌روح الامین ز روی نبی گشت شرمسار
و آنگه ز کوفه خیل الم رو به شام کردنوعی که عقل گفت قیامت قیام کرد

بر حربگاه «4» چون ره آن کاروان فتادشور نشور «5» واهمه را در گمان فتاد
هم بانگ نوحه غلغله در شش جهت فکندهم گریه بر ملایک هفت آسمان فتاد

_____
(1)- عتاب: خشم و ملامت.
(2)- سلسبیل: چشمه‌ای در بهشت.
(3)- عماری: هودج مانندی که بر پشت فیل ببندند.
(4)- حربگاه: میدان جنگ.
(5)- نشور: زنده شدن.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:807 هرجا که بود آهویی از دشت پا کشیدهرجا که بود طائری «1» از آشیان فتاد
شد وحشتی که شور قیامت زیاد رفتچون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد
هرچند بر تن شهدا چشم کار کردبر زخم‌های کاری تیر و سنان فتاد
ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان‌بر پیکر شریف امام زمان فتاد
بی‌اختیار نعره‌ی هذا حسین از اوسرزد چنان که آتش از او در جهان فتاد
پس با زبان پر گله آن بضعة الرّسول‌رو در مدینه کرد که یا ایّها الرّسول

«این کشته‌ی فتاده به هامون «2» حسین تست‌وین صید دست و پا زده در خون حسین تست
این نخل ترکز آتش جان سوز تشنگی‌دود از زمین رسانده به گردون حسین تست
این ماهی فتاده به دریای خون که هست‌زخم از ستاره بر تنش افزون حسین تست
این غرقه‌ی محیط «3» شهادت که روی دشت‌از موج خون او شده گلگون حسین تست
این خشک لب فتاده دور از لب فرات‌کز خون او زمین شده جیحون حسین تست
این شاه کم سپاه که با خیل اشک و آه‌خرگاه زین جهان زده بیرون حسین تست
این قالب طپان که چنین مانده بر زمین‌شاه شهید ناشده مدفون حسین تست»
چون روی در بقیع به زهرا خطاب کردوحش زمین و مرغ هوا را کباب کرد

«کای مونس شکسته دلان حال ما ببین‌ما را غریب و بی‌کس و بی‌آشنا ببین
اولاد خویش را که شفیعان محشرنددر ورطه‌ی «4» عقوبت اهل جفا ببین
در خلد «5» بر حجاب دو کَوْن آستین‌فشان‌و اندر جهان مصیبت ما برملا ببین
نی‌نی ورا چو ابر خروشان به کربلاطغیان سیل فتنه و موج بلا ببین
تن‌های کشتگان همه در خاک و خون نگرسرهای سروران همه بر نیزه‌ها ببین
آن سر که بود بر سر دوش نبی مدام‌یک نیزه‌اش ز دوش مخالف جدا ببین
آن تن که بود پرورشش در کنار توغلطان به خاک معرکه‌ی کربلا ببین
یا بضعة الرّسول ز ابن زیاد، دادکو خاک اهل بیت رسالت به باد داد»

---

(1)- طائر: پرنده.
(2)- هامون: دشت، صحرا.
(3)- محیط: اقیانوس، دریا.
(4)- ورطه: هر زمین پست و مغاک و هلاکت، جمع آن وراط.
(5)- خلد: بهشت.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:808

ای چرخ! غافلی که چه بیداد کرده‌ای‌وز کین چه‌ها درین ستم آباد «1» کرده‌ای
بر طعنت «2» این بس است که بر عترت رسول‌بیداد کرده خصم و تو امداد کرده‌ای
ای زاده‌ی زیاد! نکرده‌ست هیچ‌گاه‌نمرود «3» این عمل که تو شدّاد «4» کرده‌ای
کام یزید داده‌ای از کشتن حسین‌بنگر که را به قتل که دلشاد کرده‌ای
بهر خسی «5» که بار درخت شقاوت است‌در باغ دین چه با گل و شمشاد کرده‌ای
با دشمنان دین نتوان کرد آنچه توبا مصطفی و حیدر و اولاد کرده‌ای
حلقی که سوده‌ی لعل لب خود نبی بر آن‌آزرده‌اش به خنجر بیداد کرده‌ای
ترسم ترا دمی که به محشر در آورنداز آتش تو دود به محشر برآورند

خاموش «محتشم» که دل سنگ آب شدبنیاد صبر و خانه‌ی طاقت خراب شد
خاموش «محتشم» که از این حرف سوزناک‌مرغ هوا و ماهی دریا کباب شد
خاموش «محتشم» که از این شعر خون چکان‌در دیده اشک مستمعان خون ناب «6» شد
خاموش «محتشم» که ازین نظم گریه خیزروی زمین به اشک جگرگون خضاب شد «7»
خاموش «محتشم» که فلک بس که خون گریست‌دریا هزار مرتبه گلگون حباب شد
خاموش «محتشم» که ز سوز تو آفتاب‌از آه سرد ماتمیان ماهتاب شد
خاموش «محتشم» که ز ذکر غم حسین‌جبریل را از روی پیمبر حجاب شد
تا چرخ سفله «8» بود خطایی چنین نکردبر هیچ آفریده جفایی چنین نکرد «9»

بنال ای دل که دیگر ماتم آمدبگری ای دیده کایام غم آمد
گل غم سرزد از باغ مصیبت‌جهان را تازه شد داغ مصیبت
جهان گردید از ماتم دگرگون‌لباس تعزیت پوشیده گردون
ز باغ غصّه کوه از پا فتاده‌زمین را لرزه بر اعضا فتاده

_____

(1)- ستم آباد: کنایه از جهان.
(2)- طعنت: سرزنش.
(3)- نمرود: پادشاهی که حکم کرد حضرت ابراهیم را در آتش اندازند.
(4)- شدّاد: شدّاد پسر عاد و او پادشاهی بود جابر که ادّعای خدایی می‌کرد و بهشتی ساخت و آن را به نام جدّش ارم نام نهاد.
(5)- خسی: اشاره به یزید بن معاویه.
(6)- خون ناب: خالص.
(7)- اشک جگرگون: اشک خون‌آلود.
(8)- سفله: پست و دون.
(9)- دیوان مولانا محتشم کاشانی؛ ص 280 و 285.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:809 فلک تیغ ملامت برکشیده‌ز ماه نوالف بر سر کشیده
ازین غم آفتاب از قصر افلاک‌فکنده خویش را چون سایه بر خاک
عروس مه گسسته موی خود راخراشیده به ناخن روی خود را
خروش بحر از گردون گذشته‌سرشک ابر از جیحون گذشته
تو نیز ای دل چو ابر نوبهاری‌ببار از دیده هر اشکی که داری
که روز ماتم آل رسول است‌عزای گلبن باغ بتول است
عزای سیّد دنیا و دین است‌عزای سبط خیر المرسلین است
عزای شاه مظلومان حسین است‌که ذاتش عین نور و نور عین است
دمی کز دست چرخ فتنه پردازز پا افتاد آن سرو سرافراز
غبار از عرصه غبرا «1» برآمدغریو از گنبد خضرا برآمد
ملایک بی‌خود از گردون فتادندمیان کشتگان در خون فتادند
مسلمانان خروش از جان برآریدمحبّان از جگر افغان برآرید
درین ماتم بسوز و درد باشیدبه اشک سرخ و رنگ زرد باشید
بسان غنچه دلها چاک سازیدچو نرگس دیده‌ها نمناک سازید
ز خون دیده در جیحون نشینیدچو شاخ ارغوان در خون نشینید
به ماتم بیخ عیش از جان برآریدبه زاری تخم غم در دل بکارید
که در دل این زمان تخم ملامت‌بر شادی دهد روز قیامت

خداوندا به حقّ آل حیدربه حقّ عترت پاک پیمبر
که سوی «محتشم» چشم عطا کن‌شفیعش را شهید کربلا کن «2»

_____
(1)- عرصه غبرا: کنایه از دنیا.
(2)- دیوان مولانا محتشم کاشانی؛ ص 527 و 573.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:811

فصل دوم شعرای متأخر

اشاره

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:813

نظیری نیشابوری

محمّد حسین نیشابوری معروف به «نظیری» شاعر مشهور ایران در آغاز قرن یازدهم هجری است که با سلاطین صفوی هم عصر بوده است.
نظیری در جوانی از ایران به هند، به دربار عبد الرحمن خان خاقان رفت و سپس به دربار اکبر شاه راه یافت و به مدح آن دو پادشاه و نیز جهانگیر پسر اکبر شاه پرداخت. ولی بیشتر عمر خود را در احمد آباد گجرات گذرانید و مخصوصا چند سال آخر زندگی را در انزوا و گوشه‌نشینی سرگرم تفکرات عارفانه بود و همانجا به سال 1021 ه ق. درگذشت. او عالمی نکته‌دان و شاعری سخن‌سنج و عارفی روشندل بود که به سبک هندی غزلسرایی می‌کرد.
دیوان او که شامل قصاید، ترکیبات، مقطعات و رباعیات است در حدود 10 هزار بیت دارد و در ایران و هندوستان به طبع رسیده است. وی در ایجاد ترکیبات و تعبیرات جدید و به کار انداختن خیال باریک مهارت دارد. «1»
ـ*ـ
زان پس حسین حجّت حق در میان نهادمنکر ز جهل، تیر حسد در کمان نهاد
حق ز اولیا مقام «ذبیح اللهیش» دادر قبضه‌ی مشیّت خویشش عنان نهاد
حلقی که بوسه‌گاه نبی بود، ظلم عهدشمشیر زهر داده‌ی امّت بر آن نهاد
«ذبح عظیم «2»» اشاره به قتل حسین بودمنّت که بر خلیل، خدای جهان نهاد
تعبیر کرد از آن به بلای مبین خلیل‌کاندوه کربلای حسینش به جان نهاد
گرچه به صدق وعده براهیم را ستودلیک از حسین، شرط وفا در میان نهاد
دادش مقام صبر و رضا تا شهید شدبا «نفس مطمئنّه «3»» قدم در جنان نهاد
می‌راند در بلا و محن، نفس جاهدش‌تا روح، پای بر زیر آسمان نهاد
شد حاصلش عذوبت «4» روح از عذاب تن‌جانش عزیز گشت چو تن در هوان نهاد
حق، مشهد حسین، محلّ شهود ساخت‌فردوس در مکاره و رنج جهان نهاد
شطّ فرات راند ز طوفان کربلاوانگه سر حسین به خون روان نهاد

---

(1)- فرهنگ معین.
(2)- اشاره به آیه‌ی 107 سوره صافات؛ «وَ فَدَیْناهُ بِذِبْحٍ عَظِیمٍ» و بر او ذبح بزرگی فدا ساختیم.
(3)- اشاره به آیه‌ی 27 سوره‌ی فجر؛ «یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ» ای نفس قدسی مطمئن و دل آرام.

(4)- عذوبت: گوارا بودن، مطبوع بودن، گوارایی، مطبوعیّت.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:814

حکیم شفایی اصفهانی

شرف الدّین، حسن فرزند حکیم ملّای اصفهانی مشهور به حکیم شفایی، از پزشکان نامی و از گویندگان نامدار اصفهان در قرن پانزدهم هجری بود. میرداماد از او تمجید کرده است. شفایی طبیب خاص و ندیم شاه عباس اول بود. در انواع نظم از قصیده و غزل و مثنوی طبع آزمایی کرده و آثاری شیوا از خود به جا گذاشته است. از جمله مثنویی در وزن حدیقه‌ی سنایی به نام «نمکدان حقیقت» گفته که از غایت لطف برخی آن را از سنایی برتر می‌دانند.
حکیم شفایی به سال 1038 ه ق. وفات یافت. «1»

-*-

سرو ز پا فتاده‌ی، باغ جنان حسین‌شاخ گل شکفته ز باد خزان حسین
پژمرده گلبنی که لب غنچه‌تر نکرداز جویبار حسرت آخر زمان حسین
آن لاله‌ی غریب که بر جان خسته داشت‌چون گل هزار چاک ز تیغ و سنان حسین
سوداگر بلا که به بازار کربلابالای هم نهاد متاع زیان حسین
آن مالک بهشت که اقطاع مرحمت‌زیر نگین اوست جهان در جهان حسین

***

آه از دمی که فتنه‌ی حرب آشکار شدشرم از میان بی‌ادبان برکنار شد
آه از دمی که شاه شهیدان ز قحط آب‌محتاج رشحه‌ی «2» مژه‌ی اشکبار شد
آه از دمی که حلق شهیدان ز تشنگی‌راضی به خنجر ستم آبدار شد
آه از دمی که غرقه به خون اسب ذو الجناح‌تنها به سوی خیمه‌ی آن شهسوار شد
از ضربتی که خصم بر او بی‌دریغ زدارواح قدسیان به فلک دلفگار «3» شد

***

آب بقا که در ظلمات است جای اوباشد سیاهپوش هنوز از برای او
لب تشنه جان سپرد به خاک آنکه تا ابددر چشم آب سرمه کشد، خاک پای او
اندیشه، سر به جیب تفکر فرو بردهرجا که بگذرد سخن از خون بهای او
این ماتم کسی‌ست که خورشید می‌کندشیون به سان مویه‌کنان در سرای او
این ماتم کسی‌ست که فردا نمی‌دهندجامی به دست تشنه لبان بی‌رضای او
این ماتم کسی‌ست که هر لحظه می‌کنندخیل فرشته، هستی خود را فدای

او ***
ایّام درهم است ازین ماجرا هنوزدارد به یاد، واقعه‌ی کربلا هنوز

---

(1)- لغت نامه دهخدا.
(2)- رشحه: تراوش.
(3)- دلفگار: دل‌آزرده.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:815 دارد ازین معامله
روح نبی ملال‌در ماتمند سلسله‌ی انبیا هنوز
چون گل نشد شکفته لعل مصطفی‌چون غنچه درهم است دل مرتضی هنوز
چرخ کبود جامه‌ی نیلیش در بر است‌بیرون نیامده‌ست فلک زین عزا هنوز
در ماتم حسین و شهیدان کربلاست‌خاکی که می‌کند به سرِ خود صبا هنوز
ابری که مرتفع شده از خون اهل بیت‌بارد سر بریده به خاک، از هوا هنوز
در ظلمت است معتکف از شرم روی اوبنگر سیاهپوشی آب بقا هنوز «1»
***
ای صبح کز جگر دم سردی کشیده‌ای‌در ماتم حسین، گریبان دریده‌ای
ای مهر اگر تو نیز عزادار نیستی‌تیغ شعاع، از چه سراپا کشیده‌ای
گردون! تو نیز ماتمی این مصیبتی‌بر سینه نعل از مه تابان بریده‌ای
ای غنچه یاد می‌دهد از تنگی دلت‌چون ماه نو، لبی که به دندان گزیده‌ای
ای گل که جوش می‌زندت خون ز راه گوش‌از مقتل حسین حدیثی شنیده‌ای
خون می‌چکد نسیم! ز دامان تو مگر؟بر کشتگان کوی شهادت وزیده‌ای
ای لاله زیبدت کفن سرخ رو به برگویا که از مزار شهیدان دمیده‌ای
ای لعل آتشین دل سنگ از تو داغ شدگویا ز کنج چشم مصیبت چکیده‌ای
***
ماه محرّم آمد و دل نوحه برگرفت‌گردون پیر شیوه‌ی ماتم ز سر گرفت
ای عشق، همّتی که دگر لشکر ملال‌از بیم حمله کشور دل سر به سر گرفت
ای صبر، الوداع که غم از میان خلق‌رسم شکیب و شیوه‌ی آرام برگرفت
با خویشتن قرار عزای حسین دادگردون چون از قدوم محرّم خبر گرفت
رخت کبود از شب نیلی قبا ستادخاک سیه ز گلخن داغ جگر گرفت
روح الامین به یاد لب تشنه‌ی حسین‌آهی کشید و خرمن افلاک در گرفت
بالا گرفت آتش و از بیم سوختن‌خود هم به هر دو دست سر بال و پر گرفت
چندان گریست عقل نخستین که آفتاب‌صد لجّه آب از غم مژگان تر گرفت
برناقه چون سوار شدند اهل بیت اوخورشید دست شرم به پیش نظر گرفت
ارواح انبیا هم از این غم معاف نیست‌دست ملال دامن خیر البشر گرفت

_____
(1)- سیری در مرثیه عاشورایی؛ ص 206 و 207.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:816

فیاض لاهیجی

اشاره

ملّا عبد الرّزاق بن علی بن حسین (گیلانی- لاهیجی) از اساتید بزرگ فلسفه و حکمت و کلام دوره صفویه (قرن یازدهم) و یکی از شعرای توانای این دوره می‌باشد. وی یکی از بزرگان حکمت مشاء و اشراق و از متکلّمان و اندیشمندان بزرگ فرهنگ اسلامی است.
وی در لاهیجان به دنیا آمد و مقدمات علوم را در آن محل دید. سپس برای ادامه تحصیل به تبریز و کاشان و شیراز و اصفهان مسافرت کرد و بعد از وفات ملا صدرا بقیه‌ی عمر را در قم ماند. (البته بعد از اینکه بغداد به دست دولت عثمانی سقوط کرد و ظاهرا دوباره در ایام شاه عباس ثانی مصالحه‌ای برقرار شده بود فیاض به زیارت عتبات عالیات به بغداد رفت) و مصدر تربیت و منشأ حیات علمی در آن سرزمین قرار گرفت. علاقه‌ی قلبی فیاض به دو تن از اساتید خود میر محمد باقر داماد و صدر الدّین محمد شیرازی در قصاید و قطعات مدحی او کاملا منعکس است.
«فیاض» این لقب را از استادش ملا صدرا گرفته و الحق در قصاید و قطعاتی که از او مانده به خوبی می‌رساند که قدر و حرمت استاد خود را به نحو اکمل می‌دانسته است. فیاض لاهیجی و ملا حسین فیض کاشانی هر دو از شاگردان ملا صدرا و به افتخار مصاهرت (دامادی) استادشان مفتخر شدند و هر دو نیز لقب «فیاض» و «فیض» را از او گرفتند.
ویژگی عمده‌ی شعر فیاض در بیان رسای قصایدی است که بوی و رنگ تغزّل و غزل را داراست. او با مهارت و استادی بر الفاظ و معانی مسلّط است و فنون بلاغی و بدیعی در شعرش جلوه‌های خاص دارد. هم چنین یک ویژگی عمده نیز در شعر او خودنمایی می‌کند و آن مفاهیم ملامتی در غزل است.
فیاض مدایحی در توحید و حکمت و اندرز و عشق و مدح پیامبر اسلام (ص) و ائمه معصومین و شاهان و بزرگان صاحب منصب و استادان و شاگردان خود آورده است. در مدح امام حسین (ع) قصیده شماره‌ی 14 و ترکیب‌بند 4 را سروده، که یکی از زیباترین ترکیب‌بندها در زبان حال و عزای سرور شهیدان است که از ترکیب‌بند معروف محتشم کاشانی متأثر بوده است.
آثار فیاض: «کلیات دیوان اشعار» شامل 700 غزل (4835 بیت)، 37 قصیده (3213 بیت)، 12 قطعه (271 بیت)، 4 ترکیب‌بند (564 بیت)، یک ترجیع‌بند (152 بیت)، یک ساقی نامه، یک مثنوی و یک معراجیه و 153 رباعی و در مجموع 9902 بیت می‌باشد.
کتاب «گوهر مراد» که یک دوره‌ی کامل کلام اسلامی است، «شوراق»،

«سرمایه‌ی ایمان» و حواشی و رسالات فراوان. آثاری نیز در حکمت و عرفان دارد. او به سال 1052 ه ق. درگذشته است. «1»

-*-

عالم تمام نوحه‌کنان از برای کیست؟دوران سیاهپوش چنین در عزای کیست؟
نیلی چراست خیمه‌ی نُه توی آسمان؟جیب افق دریده ز دست جفای کیست؟
دیگر غمی که گونه خورشید را شکست‌بر روی مه خراش طف از برای کیست؟

_____
(1)- دیوان فیاض لاهیجی؛ مقدمه با تلخیص ص 1- 63.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:817 از غم سیاه شد در و دیوار روزگاراین تیره فام غمکده، ماتم سرای کیست؟
این صندلی مخمل مشکین به روی چرخ‌کز شهریار خویش تهی مانده جای کیست؟
خون شفق به چهره‌ی ایام ریختندگلهای این چمن دگر از خار پای کیست؟
خون در تنی نماند و همان گریه در تلاش‌پیچیده در گلو نفسِ های‌های کیست؟
از استماع ناله دل از کار می‌روداین نیش داده سربرگ جان نوای کیست؟
دل‌ها کباب گشت و درون‌ها خراب شداین آه دردناک دل مبتلای کیست؟
بر کف نهاده‌اند جهانی متاع جان‌دعوی همان به جاست، مگر خون بهای کیست؟
سرتاسر سپهر پر از دود ماتم استآخر خبر کنید که اینها برای کیست؟
گویا مصیبت همه دل‌های مبتلاست‌یعنی عزای شاه شهیدان کربلاست

آن شهسوار معرکه‌ی کربلا حسین‌مهمان نو رسیده‌ی دشت بلا حسین
گلدسته‌ی بهار امامت به باغ دین‌آن نخل ناز پرور لطف خدا حسین
آن خو به ناز کرده‌ی آغوش جبرئیل‌آن پاره‌ی دل و جگر مصطفی حسین
آن نور دیده‌ی دل زهرا و مرتضی‌یعنی برادر حسنِ مجتبی حسین
افتاده در میانه‌ی بیگانگان دین‌بی‌غمگسار و بی‌کس و بی‌آشنا حسین
شخص حیا و خسته‌ی خصمان بی‌حیاکان وفا و کشته‌ی تیغ جفا حسین
آن خوانده‌ی به رغبت و افکنده‌ی به جوردر دست کوفیان دغا مبتلا حسین
از کوفیان ناکس و از شامیان دون‌در کربلا نشانه‌ی تیر بلا حسین
از دشمنان شکسته به دل خار صد جفاوز دوستان ندیده نسیم وفا حسین
مانند موج لاله و گل در ره نسیم‌در خون خویشتن زده پر دست و پا حسین
آنک جفای دشمن و اینک وفای دوست‌بی‌بهر هم ز دشمن و هم دوست یا حسین
زین درد، پای عشرت دنیا به خواب رفت‌این گرد تا به آینه‌ی آفتاب رفت

گر صرفِ ماتمِ شهِ دوران شود کمست‌هر گریه‌ای که وقف بر اولاد آدمست
جا دارد ار چه ابروی خوبان شود سیاه‌این طاق سرنگون که هلال محرّمست
از بار غم خمیده قد ماه نو، بلی‌پشت سپهر نیز از این غصّه‌ها خمست
آوخ ز گریه خیزی این درد گریه سوزهر دیده گشت خشک و همان دجله‌ی غمست
ماه محرّم آمد و عشرت حرام گشت‌باز اول مصیبت و باز اول غمست
این پنج روزه عمر کجا داد می‌دهداز بهر گریه‌ای دهد عمر ابد کمست
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:818 باز آن دمست که پس از رستخیز خلق‌افتند در گمان که قیامت همین دمست
زین غصه بس که خاطر خورشید تیره شدصبحی که سر زند ز افق شاه ماتمست
تا روزگار دل، همه آه پیاپی است‌تا شب مدار دیده، به شک دمادمست
در پیش موج گریه زمین را چه اعتباراین سیل را معامله با عرش اعظمست
در دشت دل قیامت دل‌های مرده کرداین ناله‌ی گرفته که با صور توأمست
چون اهل دل متاع غم دل کنند عرض‌دردیست اینکه بر همه غم‌ها مقدمست
آوخ که عمر خنده‌ی شادی تمام شدجز آب شور گریه به مردم حرام شد

هر سال تازه خون شهیدان کربلاچون لاله می‌دمد ز بیابان کربلا
این تازه‌تر که می‌رود از چشم ما برون‌خونی که خورده‌اند یتیمان کربلا
آمد فرود و جمله به دلهای ما نشست‌گردی که شد بلند به میدان کربلا
این باغبان که بود که نادادە آب، چیدچندین گل شکفته ز بستان کربلا؟
گلبن به جای گل دل خونین دهد به بارخون خورده است خاک گلستان کربلا
آه از دمی که بی‌کس و بی‌یار و همنشین‌تنها بماند رستم میدان کربلا
داد آن گلی که بود گل دامن رسول‌دامن به دست خار بیابان کربلا
گشتند حلقه لشکر افزون ز مار و مورخاتم صفت به گرد سلیمان کربلا
خون خورد تیغ تیز که تا یک نفس رساندآبی به حلق تشنه‌ی سلطان کربلا
آبی که دیو و دد همه چون شیر می‌خورندآل پیمبر از دم شمشیر می‌خورند

از موج گریه، کشتی طاقت تباه شدوز دود آه، خانه‌ی دل سیاه شد
تا بود در جگر نم خون، وقف گریه شدتا بود در درون نفسی، صرف آه شد
زین غم که سرخ شد رخ شهزادگان به خون‌باید سیاه‌پوش چو بخت سیاه شد
تنها نه گرد غصّه به آدم رسید و بس‌این غم غبار آینه‌ی مهر و ماه شد
پیغام درد تا برساند به شرق و غرب‌پیک سرشت، هر طرفی رو به راه شد
ایّام تیره شد چو محرّم فرا رسیداین ماه داغ ناصبه‌ی سال و ماه شد
خورشید کرد دعوی ماتم رسیدگی‌رنگ شکسته بر رخ زردش گواه شد
هرکس که گریه کرد درین مه ز سوز دل‌جبریل شد ضمان که بری از گناه شد
فردا چو گل شکفته شود پیش مصطفی‌رویی که اندرین دهه هم رنگ کاه شد
در گریه کوش تا بتوانی که در خور است‌عذر گناه عمر ابد دیده‌ی تر است
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:819

فریاد از دمی که شهنشاه دین پناه‌در بر سلاح جنگ فروزان چو برق آه
آمد برون ز خیمه و داغ حرم نمودبا خیل درد و حسرت و با خیل اشک و آه
بی‌اهتمام حضرت او، اهل بیتِ شرع‌چون شرع در زمانه‌ی ما مانده بی‌پناه
از دود آه اهل حرم شد سیاه‌پوش‌چون خانه‌های اهل حشم خیمه‌های شاه
این یک نشسته در گل اشک از هجوم دردآن یک فتاده از سر حسرت به خاک راه
اشکِ یکی گذشته ز ماهی از این ستم‌آهِ یکی رسیده از این غصّه تا به ماه
زین سوی شه ز خونِ جگر گشته سرخ روی‌زان سوی مانده خصمِ سیه‌کار، رو سیاه
چشمی به سوی دشمن و چشمی به سوی دوست‌پایی به ره نهاده و پایی به بارگاه
غیرت کشیده گوشه‌ی خاطر به دفع خصم‌حیرت گرفته این طرفش دامن نگاه
آتش رکاب گشته در اندیشه فکر جنگ‌سیماب جلوه کرده رگ و ریشه عزم راه
پایش رکاب خواهش و دستش عنان طلب‌تن در کشاکش حرم و دل به حربگاه
بگرفت دامن شه دین، بانوی حرم‌فریاد برکشید که ای شاه محترم

دامن‌کشان چنین ز بر ما چه می‌روی‌ما را چنین گذاشته تنها چه می‌روی
بنگر که در غم تو فتادیم در چه روزای غمگسار و مونس شب‌ها چه می‌روی
اولاد فاطمه همگی بی‌کسند و زارای نور دیده‌ی دل زهرا چه می‌روی
ما پای بند صد غم و دردیم هر زمان‌پنهان چه می‌خرامی و پیدا چه می‌روی
دانی که بی‌کسیم و غریبیم و عاجزیم‌ما را چنین فکنده به صحرا چه می‌روی
تو ناخدای کشتی شرع پیمبری‌کشتی دین فکنده به صحرا چه می‌روی
در پیش دشمنان که فزونند از شمارچون آفتاب یک تن تنها چه می‌روی
صد جان و دل در آتش فرقت کباب شدای مرهم جراحت دل‌ها چه می‌روی
ای یادگار یک چمن گل درین چمن‌از پیش بلبلان تمنّا چه می‌روی
در دست دشمنان ستمکار نابکارافتاده‌ایم بی‌کس و تنها چه می‌روی
نه محرمی نه غمخوار و نه یار همدمی‌بیچاره مانده‌ایم خدا را چه می‌روی
آن لحظه‌ای که گلبن آل نبی شکفت‌کان شاه رو به جانب اولاد کرد و گفت:

کای اهل بیت چون سوی یثرب گذر کنیداول گذر به تربت خیر البشر کنید
پیغام من بس است بدان روضه این قدرکاین خاک را به یاد من از گریه تر کنید
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:820 آنگه به سوی تربت زهرا روید زارآن جا برای من کفِ خاکی به سر کنید
وانگه روید بر سر خاکِ برادرمآن سُرمه را به نیّت من در بَصر کنید
وانگه به آه و ناله‌ی جانسوزِ دل گسل‌احباب را ز واقعه‌ی ما خبر کنید
گویید: کان غریبِ دیار جفا، حسین‌گردید کشته، چاره‌ی کار دگر کنید
ای دوستان، چو نام لبِ خشک من بریدبر یادِ من ز خونِ جگر، دیده تر کنید
هرگه کنید یادِ لب چون عقیقِ من‌از اشکِ دیده، دامنِ خود پرگهر کنید
هر سال چون هلالِ محرم شود پدیدبنشسته در مصیبتِ من گریه سر کنید
هر ماتمی که تا به قیامت فرا رسددر صبر آن به واقعه‌ی من نظر کنید
در محنتِ مصیبت دور و دراز من‌هر محنتی که روی دهد مختصر کنید
از شیونی که در حرم آنگه بلند شددلهای قدسیان همگی دردمند شد

بعد از وداع کان شرف خاندان و آل‌آهنگ راه کرد سوی معرضِ قتال
ذوقِ شهادتش به سر افتاد در شتاب‌با شوق در کشاکش و با صَبر در جدال
اندیشه‌ی القای الهیش در نظرتمهید پادشاهی جاوید در خیال
در برکشیده آن طرفش شوقِ باب و جدّدامن کشیده این طرف اندیشه‌ی عیال
تیغی چو برق در کف و تنها چو آفتاب‌چون تیغ رو نهاد بدان لشکر ضلال
ناگه ز خیمه‌های حرم بیشتر ز حدآمد صدای ناله و افغان به گوش حال
برگشت شاه دین و بپرسید حال چیست؟گفتند ناگهان که فلان طفل خردسال
از قحط آب گشته چو ماهی به روی خاک‌وز ضعف تشنگی شده چون پیکر هلال
بگریست شاه و بستدش از دایه بعد از آن‌آورد در برابر آن قوم بد فعال
گفت ای گروه بدکنش، این طفل بی‌گناه‌از تشنگی چو مو شده، از خستگی چو نال
آبی که کرده‌اید به من بی‌سبب حرام‌یک قطره زان کنید بدین بی‌گنه حلال
پس ناکسی ز چشمه‌ی پیکان خون چکان‌آبی به حلق تشنه‌ی او ریخت بی‌گمان

زین آتش ستم که برافروخت روزگاردلهای خلق سوخت چه پنهان چه آشکار
افتاد در ملایک هفت آسمان خروش‌بگریستند جنّ و پری جمله زار زار
شد آب بی‌قرار زمین‌گیر همچو کوه‌شد خاک پر شتاب سبک خیز چون غبار
پیچیده دود، در دل آتش از این ستم‌شد باد خاک بر سر و گشت آب خاکسار
برخاست گرد تا برد این قصّه را به عرش‌برجست باد تا برد این غم به هر دیار
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:821 دریای پست چینِ غم افکند بر جبین‌چرخ بلند خونِ شفق ریخت برکنار
پیچیده بس که دود دل ماتمی به چرخ‌خورشید همچو داغ دل ما سیاه‌کار
برخاست بس که گرد ز روی زمین نمودروز سفید رو به نظر همچو شام تار
از سیل گریه خانه‌ی افلاکیان خراب‌وز نیش ناله سینه روحانیان فگار
از طعنه‌ی ملامت روحانیان بسوخت‌گوی زمین در آتش غیرت سپندوار
روحانیان پاک از این غصه خون شدنددل‌های دردناک چه گویم که چون شدند

بار دگر که سرور جان بخش دلستان‌آمد به قصد حمله‌ی آن قوم بیکران
پوشیده درع «1» احمد مختار در بدن‌بربسته تیغ حیدر کرّار برمیان
در بر زره ز جعفر طیّار یادگاربر سر عمامه‌ی حسن مجتبی نشان
تیغی چو برق تند و سمندی چو شعله چست‌بگرفته آب در کف و آتش به زیر ران
آبی به رنگ شعله‌ی آتش زبانه‌داراما به گاه حمله‌ی دشمن زبان مدان
شد آب و در ربود مرآن مشتِ خار و خس‌شد آتش و فتاد در آن جمعِ ناکسان
کرده چو شعله از کفِ سینه زبان برون‌وز تشنگی عقیق لب آورده در دهان
گر آب بسته‌اند از آن لعل لب چه باک‌جز تشنگی به لعل چه سان می‌کند زبان
از بس که حرب کرد به آن جمع سنگدل‌وز بس که زخم خورد از آن قوم سخت جان
جان شد به تاب از تف جانسوز تشنگی‌خون شد چو آب از بن هر تار مو روان
افتاد همچو پرتو خورشید بر زمین‌چون موی خویش گشته پریشان و ناتوان
آندم چرا سپهر برین سرنگون نشدوین کشتی هلال چرا غرق خون نشد

بر خاک شاهزاده چو از پشت زین فتادخورشید آسمان ز فلک بر زمین فتاد
صحرای را ز خارستان در جگر شکست‌دریای را ز موج گره بر جبین فتاد
آواز ناله تا فلک هفتمین رسیدفریاد ناله در فلک هفتمین فتاد
برگشت روزگار و اگر گشت کار و بارشد بر فلک زمین و فلک بر زمین فتاد
بنیان شرع را همه ارکان خراب شدبس رخنه‌ها به خانه‌ی دین مبین فتاد
نزدیک شد که کشتی ایمان شود تباه‌از بس که اضطراب به دریای دین فتاد
سیلاب تند شیهه چنان سر به دل نهادکز اضطراب رخنه به قصر یقین فتاد
آمد قیامتی به نظر اهل بیت راچون چشم بر سمند شهنشاه دین فتاد

_____

(1)- درع: زره.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:822 از دیده‌ی رکاب تراوید خون دردوز طره‌ی عنان ز شکن چین به چین فتاد
غوغای عام گریه چنان بر سپهر رفت‌کز اضطراب لرزه به عرش برین فتاد
در دشت کربلا همه از قطره‌های اشک‌تا چشم کار کرد به لعل و نگین فتاد
هر یک ز اهل بیت نبی با زبان حال‌گشتند نغمه سنج به مضمون این مقال:

رفتی و داغ بر دل پرغم گذاشتی‌ما را به روز تیره‌ی ماتم گذاشتی
رفتی تو شاد و در بر ما تیره کوکبان‌یک دل رها نکردی و صد غم گذاشتی
رفتی ز سال و مه چو شب قدر در حجاب‌وین تیرگی به ماه محرّم گذاشتی
رفتی تو جانب پدر و جدّ محترم‌ما را غریب و بی‌کس و مَحرم گذاشتی
رفتی ز بحر غصه‌ی دیرینه برکنارما را غریق اشک دمادم گذاشتی
رفتی تو روزگار یتیمان خویش راچون موی خویش، تیره و درهم گذاشتی
جنّ و ملک ز هجر تو در گریه‌اند و سوزتنها نه داغ بردل آدم گذاشتی
ما را به دست لشکر دشمن، غریب و خواربی‌غمگسار و مونس و همدم گذاشتی
بود اهل بیت را به تو دل خوش ز هر ستم‌خوش بر جراحت همه مرهم گذاشتی
روح رسول از غم این غصّه خون گریست‌جان بتول زار چه گویم که چون گریست

آه از دمی که فاطمه فرزند مصطفیآن مادر حسین و حسن سرور نسا
با جیب پاره‌پاره و با جان چاک‌چاک‌در معجر مصیبت و در کسوت عزا
آید به عرصه‌گاه قیامت به صد خروش‌برکف شکسته گوهر دندان مصطفی
برفرق سر چو لاله شده موج زن به خون‌عمامه به خون شده رنگین مرتضی
از دست راست جامه سبز حسن به دوش‌وز چپ لباس لعلی سلطان کربلا
آید به وحشتی که فتد زلزله به عرش‌آید به شورشی که دَرَد صفّ انبیا
افغان گرفته از سر این شیوه‌ی شنیع‌فریاد بر کشیده ازین جرم و ماجرا
در بارگاه عرش درآید به دادخواست‌بر دعویش ملایک و جنّ و پری گوا
انداخته به قائمه‌ی عرش دست صدق‌زانو زده به محکمه‌ی داور خدا
جبریل مضطرب شود از بیم این عمل‌لرزد به خود پیمبر ازین فعل ناسزا
آندم جزای این عمل زشت چون شوددر روز حشر حاصل این کشت خون شود «1»

_____

(1)- دیوان فیاض لاهیجی؛ ص 519- 527.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:823

میرزا صابر زواره‌ای

از سادات زوّاره بود که در اواسط قرن یازدهم هجری در هندوستان می‌زیسته است. «1»

-*-

بر نیزه کرده‌ای سر گلدسته‌ی رسول‌ای روزگار، خوش گلی آورده‌ای به بار

---

(1)- تذکره نصر آبادی؛ ص 65.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:824

محمد حسین آذربایجانی

پدرش آقا محمد علی کتابخوان از مردم ارومیه‌ی آذربایجان بود که در «کمیابت» پاکستان اقامت گزید و محمد حسین در آنجا متولد شد. پس از چند سال به همراه والد خود به ایران رفته و به اکتساب هنر مشغول گشت و مشق روضه‌خوانی به حدّ کمال رسانید و سپس به دار الرّیاسه‌ی «لکهنو» رسیده داخل زمره‌ی کتابخوانان شاه وارد گشت و کتابی متضمّن مصایب اهل بیت (ع) مسمّی به «مجالس الاخبار» تألیف نمود. «1»

ـ*ـ

از خون سر، محاسن شه چون خضاب شدآن لحظه از کسوف به در آفتاب شد
برخاست شور ناله ز کرّوبیان قدس‌از صدمه‌ی فلک به زمین اضطراب شد
در ماتمش گریست جهان آن چنان کزودر چار موج اشک، فلک چون حباب شد

_____

(1)- تذکره روز روشن؛ ص 211 و 212.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:825

صائب تبریزی

میرزا محمد علی بن میرزا عبد الرّحیم تبریزی معروف به «صائب» و «صائبا» از اعقاب شمس الدین محمد شیرین مغربی تبریزی (م 808 هجری) است که در سال 1016 ه ق. متولد شد. پدرش از تاجران تبریزی اصفهان بود و از جمله اشخاصی است که به امر شاه عباس اول از تبریز کوچ کرده و در عراق متوطن شد. پسرش محمد علی در شهر اصفهان متولد شد و در آنجا نشو و نما یافت. و بعد از تحصیلات و کسب فنون شاعری از حکیم رکنای کاشانی و حکیم شفایی، مورد علاقه‌ی شاه عباس قرار گرفت. پس از چندی در عهد سلطنت شهاب الدّین شاه جهان در سال 1036 هجری به هندوستان رفت و مدّتی در کابل در نزد ظفر خان نایب الحکومة آنجا زیست سپس به همراه وی به دکن در هند رفت. صائب در آنجا به حضور پادشاه معرفی و به لقب «مستعد خان» و منصب «هزاره» سرافراز گردید. در سال 1042 هجری ظفر خان متخلص به «احسن» به حکومت کشمیر منصوب شد و صائب هم با وی رفت و به واسطه‌ی مدایح و قصاید او را زنده‌ی جاوید ساخت. ظفر خان نیز در بعضی از مقاطع غزلهای خود از صائب اسم برده است. در همان سال پدر صائب به هند آمد و او را به اصفهان باز گرداند. صائب از آن پس تا پایان عمر در اصفهان بود و نزد سلاطین صفوی احترام داشت و لقب «ملک الشعرایی» را از شاه عباس دوم دریافت کرد. صائب به سال 1081 هجری وفات یافت. صائب در اصناف سخن دست داشت. در قصاید و مثنوی چیره نیست ولی در غزل از استادان مسلم شمرده می‌شود. سخن او استوار و مقرون به موازین فصاحت و در عین حال پر معنی و پر از مضمون‌های دقیق و فکرهای باریک و خیالهای لطیف است و او مخصوصا در تمثیل ید بیضا می‌نماید و کمتر غزل اوست که یا متضمن مثل سائری نباشد و یا بعضی ابیات آنها حکم امثال سائر را نداشته باشد. این است که شیوه‌ی خاص صائب را تمثیل دانسته‌اند و می‌توان از این حیث او را با عنصری در میان قصیده‌سرایان قدیم مقایسه کرد. اختصاص دیگر صائب به ایراد نکته‌های دقیق اخلاقی و عرفانی در اشعار خویش است و این کار به غزلهای او شکوه و جلوه‌ای خاص می‌بخشد.
صائب دواوین متعدّدی دارد مجموعه‌ی آثار نظم او قریب به یکصد و بیست هزار بیت است و بیشتر به غزل پرداخته است.
قصیده و مثنوی نیز دارد. هم چنین نثرهای بلیغ و خطبه‌های دیوانی نیز انشا کرده و دیوانی هم به ترکی دارد. کلیات وی عبارت است از یک سفینه‌ی مملو از مواعظ و آداب که جملگی پر از حکمت و امثال است و اکثر

ابیاتش ضرب المثل شده است.
صائب از استادان سبک هندی است «1»
-*-
مظهر انوار ربّانی، حسین بن علیستآن که خاک آستانش دردمندان را شفاست
ابر رحمت، سایبان قبّه‌ی پر نور اوروضه‌اش را از پر و بال ملایک بوریاست
دست خالی برنمی‌گردد دعا از روضه‌اش‌سایلان را آستانش کعبه‌ی حاجت رواست
با لب خشک از جهان تا رفت آن سلطان دین‌آب را خاک مذلّت در دهان زین ماجراست
زین مصیبت می‌کند خون گریه چرخ سنگدل‌این شفق نبود که صبح و شام، ظاهر برسماست
در ره دین هر که جان خویش را سازد فدادر گلوی تشنه‌ی او آب تیغ، آب بقاست

_____

(1)- لغت نامه دهخدا، 2- گنجینه نیاکان، ص 635.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:826 نیست یک دل کز وقوع این مصیبت داغ نیست‌گریه، فرض عین هفتاد و دو ملت زین عزاست
بهر زوّارش که می‌آیند با چندین امیدهر کف خاک از زمین کربلا دست دعاست
چند روزی بود اگر مهر سلیمان معتبرتا قیامت سجده‌گاه خلق، مهر کربلاست
زایران را چون نسازد پاک از گرد گناه‌شهپر روح الامین، جاروب این جنّت سراست
تکیه گاهش بود از دوش رسول هاشمی‌آن سری کز تیغ بیداد یزید از تن جداست
آن که می‌شد پیکرش از بوی گل، نیلوفری‌چاک چاک امروز مانند گل از تیغ جفاست
آن که بود آرامگاهش، از کنار مصطفی‌پیکر سیمین او افتاده زیر دست و پاست
چرخ از انجم در عزایش دامن پر اشک شدتا به دامان جزا، گر ابر خون گرید رواست
مدحش از ما عاجزان، «صائب» بود ترک ادب‌آن که ممدوح خدا و مصطفا و مرتضاست «1» ***
چون آسمان کند کمر کینه استوارکشتیّ نوح بشکند از موجه‌ی بحار
لعل حسین را کند از مهر خشک لب‌تیغ یزید را کند از کینه آبدار

در چاه، سرنگون فکند ماه مصر رایعقوب را سفید کند، چشمِ انتظار
چون برگ کاه، در نظر عقل، شد سبک‌هرکس که پشت داد بهَ دیوار روزگار
خون شفق، ز پنجه‌ی خورشید می‌چکداز بس گلوی تشنه لبان را دهد فشار
پور ابو تراب، جگر گوشه‌ی رسول‌طفلی که بود گیسوی پیغمبرش مهار
روزی که پا به دایره‌ی کربلا نهادبشنو چه‌ها کشید، ز چرخ ستم شعار
از زخم تیره بر بدن نازنین اوصد روزن از بهشت برین گشت آشکار
لعل لبی که بوسه گه جبرئیل بودبی‌آب شد ز سنگدلیهای روزگار
رنگین ز خون شده‌ست ز بی‌رویی سپهررویی که می‌گذاشت بر او، مصطفی، عذار
طفلی که ناقة اللّه او بود مصطفی‌خصم سیاه دل، شده بر سینه‌اش سوار
عیسا، در آسمان چهارم گرفت گوش‌پیچید بس که نوحه در این نیلگون حصار
نتوان سپهر را به سر انگشت برگرفت‌چون نیزه برگرفت سر آن بزرگوار؟
در ماتم تو چرخ به سر کاه ریخته‌ست‌این نیست کهکشان که ز گردون شد آشکار
از بس که طایران هوا خون گریستنداز ماتم تو روی زمین گشت لاله‌زار
خضر و مسیح را به نفس زنده می‌کنندآنها که در رکاب تو کردند جان نثار
بگری، که اشک ماتمیان حسین راعرش التماس می‌کند از بهر گوشوار
چون خاک کربلا نشود سجده‌گاه عرش؟!خون حسین ریخت بر آن خاک مشکبار
«صائب» از این نوای جگرسوز لب ببندکز استماع آن جگر سنگ شد فگار «2»

_____

(1)- دیوان صائب تبریزی.
(2)- تجلی عشق در حماسه عاشورا؛ ص 144 و 145.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:827

واعظ قزوینی

ملّا محمد رفیع یا رفیع الدّین به سال 1027 ه ق. در صفی آباد قزوین متولّد شد. او از علمای امامیه و در وعظ و خطابه سرآمد اقران روزگار خود بود. واعظ در خدمت عبّاسقلی خان پسر حسن خان شاملو می‌زیسته است. او منظومه‌ای به نام «یوسف و زلیخا» دارد و دیوان شعرش مشتمل بر هفت هزار بیت به چاپ رسیده است.
وفات واعظ را به سال 1089 یا 1099 ه ق. نوشته‌اند. «1»
ـ*ـ
ستم‌کشی که ندانم به زیر بار غمش‌زمین چگونه نشست، آسمان چه سان گردید
برای ماتم او بسته شد عماری چرخ‌علم ز صبح شد و سر علم بر آن، خورشید
ز دیده روز، چه خونها که از شفق افشاندبه سینه شب، چه الفها که از شهاب کشید
ز مهر زد به زمین هر شب آسمان دستارز صبح بر تنِ خود روزگار جامه درید
نه صبح هست که می‌گردد از افق طالع‌که روز را ز غمش گیسوان شده‌ست سفید
شفق مگو، که خراشیده گشته سینه‌ی چرخ‌ز بس که در غم او روز و شب به خاک تپید
به این نشاط و طرب، سر چرا فکنده به پیش‌گر از هلال محرّم نشد خجل مه عید؟
سراب نیست به صحرا و موج نیست به بحرزِ یاد تشنگی‌اش بحر و برّ به خود لرزید
نه سبزه است که هر سال می‌دمد از خاک‌زبان شود در و دشت از برای لعن یزید
نه گوهر است که از یاد لعل تشنه‌ی اوز غصّه آب به حلق صدف گره گردید
ز بس که تشنه به خون است قاتل او راکشید تیغ و به هر سوی می‌دود خورشید
نشسته در عرق خجلت است فصل بهارکه بعد از او گل بی‌آبرو چرا خندید
ز قدر اوست که طومار طول سجده‌ی مابه حشر معتبر از خاک کربلا گردید
به دست دیده از آن داده‌اند سبحه‌ی اشک‌که ذکر واقعه‌ی کربلا کند جاوید
به خاک ابر کرم لحظه لحظه بارد فیض‌عذاب قاتل او رفته رفته باد مزید

***
زان دیده‌ی خود، سنگ پر از خون جگر کردکاین آتش محنت به دل سنگ اثر کرد
در کان نه عقیق است که از غصّه‌ی یمن رابی‌آبی آن تشنه لبان، خون جگر کرد
تا صورت این واقعه را دید، ندانم‌چون آب، دگر با قدح آینه سر کرد
نگسست ز هم، قافله‌ی اشک یتیمان‌تا شاه شهیدان ز جهان عزم سفر کرد
***
بحر از غم این واقعه، یک چشم پر آب است‌افلاک پر از آه، چو خرگاه حباب است

_____
(1)- الذریعه؛ جزء 9، بخش 4، ص 1163.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:828 نگذاشته نم، در راه کس گریه‌ی خونین‌این موج فشرده‌ست که گویند سراب است
تا گُل گُل خون شهدا ریخته بر خاک‌چشم گل ازین واقعه پر اشک گلاب است
از حسرت آن تشنه لب بادیه‌ی غم‌هر موج خراشی‌ست که بر چهره‌ی آب است
با چهره‌ی پر خون چو درآید به صف حشرزان شور ندانم که را فکر حساب است
خواهد که رساند به جزا قاتل او رازان این همه با ابلق ایّام شتاب است
ای صبح جزا، سوخت دل خلق ازین غم‌شاید تو برین داغ شوی پنبه‌ی مرهم
***
پر ساخته این غصّه ز بس کوه گران راتا هم نفسی یافته، سر کرده فغان را
آه این چه عزایی است که هر شب فلک پیردر نیل کشد جامه زمین را و زمان را؟
بسته‌ست لب خنده بر ایّام، ندانم‌چون کرد صدف بهر گهر باز دهان را
زان روز که آن نخل قد از پای درآمدچون دید چمن بر سر پا، سرو روان را؟ ***
چراغ دیده‌ی عُبّاد، حضرت سجّادکه آفتاب چو مه نور از او نماید وام
ز ذکر واقعه‌ی کربلا نیاسودی‌دلش که مقری تسبیح ناله بود مدام
ز تند باد جلال خدا تن زارش‌چو موج قلزم رحمت همیشه بی‌آرام
چو خوشه، زرد ولی دانه‌کش ضعیفان راچو گل، شکسته و لیکن شکفته روی مدام
غریب، لیک وطن سایه‌اش غریبان رایتیم لیک پدر ز التفات بر ایتام

ز حلم کرده به هم یار، جرم و بخشش رابه علم داده جدایی، حلال را ز حرام
چو چشم خویش، کف او مدام در ریزش‌چو بحر همّت خود، دل همیشه بی‌آرام
فکنده بار علایق ز خویش، تا که کشدبه خانه‌ی فقرا، آب و نان به دوش مدام
ز بس خضوع، شدی آب در نماز، اگربرای سجده نبودی ضرور هفت اندام
عدوی او که دماغش ز دود جهل پر است‌به حشر کی رسدش بوی مغفرت به مشام؟
سخن رسید به سر منزل دعا واعظعنان بکش که نه این راه را بود انجام
قلم مناز به بازوی خود، که ممکن نیست‌رسد به پایه‌ی قدرش کمند طول کلام
غرض از این همه، اظهار بندگی است مراوگرنه من کیم آن قدر کو، و مدح کدام؟
سزای درگه او نیست تحفه‌یی در کف‌مرا به غیر دعا، و السلام و الاکرام
بود به جیب مکان، تا چو مهر صفحه‌ی خاک‌بود به دست زمان، تا چو سبحه شهر صیام
برد به خاک درش سجده، جبهه‌ی عالم‌کند به ذکر خوشش دور، سبحه‌ی ایّام «1» ***
قضا به دور جهان از فلک حصار کشیدکه خوش دلی نتواند به گِرد ما گردید

---

(1)- دیوان واعظ قزوینی؛ ص 499.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:829 جهان نه تنگ چنان از هجوم غم شده است‌که خون تو آندم آسان ز دل به چهره دوید
بلند گشته ز هر سو غبار حادثه‌ای‌خوش آنکه چشم از این تیره خاکدان پوشید
ز گرد فتنه نمی‌کرد گم اگر خود راسپهر از پی خود روز و شب چه می‌گردید؟
در این زمانه چنان قدر دین به دینار است‌که غیر مالک دینار را نی‌اند مرید
نه ابر ظلمت عصیان چنان جهانگیر است‌که ذرّه‌ای شود از آفتاب شرع پدید
جهان ز آب ورع دشت کربلا شده است‌فتاده شرع در او خوار چون حسین شهید
شهید تیغ جفا، نور دیده‌ی زهراکه در عزاش دل و دیده‌ها به خون غلتید
ستم‌کشی که ندانم به زیر بار غمش‌زمین چگونه نشست، آسمان چسان گردید؟

به رسم ماتمیان در عزای او تا حشربرهنه گشت جهان روز و شب سیه پوشید
برای ماتم او بسته شد عماری چرخ‌عَلَم ز صبح شد و سر علم بر آن خورشید
نگشت از لب او کامیاب، آب فرات‌به خاک خواهد از این غصّه روز و شب غلتید
نگرید ابر بهاران مگر به یاد حسین‌ننوشد آب گلستان مگر به لعن یزید ***
شمشیر نبود آنکه بر او خصم ز کین زدبود آتش سوزنده که بر خانه‌ی دین زد
هر گرد که برخاست از آن معرکه خود رابر آینه‌ی خاطر جبریل امین زد
باران نبود کز غم لب تشنگی‌اش، بحرخود را به فلک برد و ز حسرت به زمین زد
تا تشنه لبش دید عقیق یمن، از غم‌صد چاک نمایان به دل از نقش نگین زد
خون ریخت ز سر پنجه‌ی خورشید جهانتاب‌از بس که ز غم بر سر خود چرخ برین زد ***
زان روز که برخاک فتاد آن قد و قامت‌برخویش فرو رفت ز غم، صبح قیامت
آفاق به سر خاک سیه ریخت ز ظلمت‌در خاک نهان گشت چو خورشید امامت
آن روز که کندند ز جا خیمه‌ی او راچون کرد دگر خرگه افلاک اقامت؟
بر نیزه چو دید آن سر آغشته به خون راپنداشت جهان سر زده خورشید قیامت
هرکس که تن بی‌نفسش دید و نفس زدباشد ز نفس بر لبش انگشت ندامت
آن کس که لب تشنه‌ی او دید و نشد آب‌بر سینه زند از دل خود سنگ ملامت
آن را که نشد دیده پر از خون ز عزایش‌باشد مژه دندان، نگه انگشت ندامت
آن کیست که چون لعل پر از خون جگر نیست‌در ماتم آن گوهر دریای کرامت ***
ای ناله ز جا خیز که شد ماه محرّم‌ای گریه فرو ریز که شد نوبت ماتم
ای مردمک از اشک فرو ریختن آموزدر ماتم شاه شهدا، سرور عالم
تابان نه هلال است درین ماه ز گردون‌بر سینه کشیده‌ست الف قرص مه از غم
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:830 یا شعله‌ی افروخته‌ای در دل چرخ است‌کز آه مصیبت‌زدگان گشته قدش خم

یا آنکه خراشی‌ست به رخسار، جهان رادر تعزیه‌ی اشرف ذریّت آدم
یا ناخن آغشته به خونی‌ست فلک رااز بس که خراشیده ز غم سینه‌ی عالم
نی نی غلطم پرده‌ی قفل در شادی‌ست‌یا بر رخ ایّام کلید در ماتم «1»

_____

(1)- تجلی عشق در حماسه عاشورا؛ ص 278- 274.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:831

تأثیر تبریزی

میرزا محسن تأثیر تبریزی، متخلص به «تأثیر» از سخنوران شیعی ایران و از تبریزی‌های متولد شده در اصفهان است که به سال 1060 ه ق. متولد شده است. خاندان او تبریزی الاصل بودند. اجداد وی را شاه عباس صفوی (م 1038 ق) از تبریز کوچانید و در اصفهان مسکن داد. و میرزا محسن در این شهر به دنیا آمد، وی با شاه سلیمان صفوی (م 1078 ق) و شاه سلطان حسین (م 1140) معاصر بود مدتی نیز حکومت یزد را در به عهده داشت.
وی از طرف حکومت صفویه شغلهای دیوانی داشته است و به سال 1120 هجری از خدمت دیوانی کناره گرفت و با عزّت و احترام در خانه‌ی خود معتکف گشت.
تأثیر به سال 1129 ه ق. در اصفهان درگذشت و همانجا دفن شد.
دیوان او شامل قصاید، قطعات، غزلیات، ترکیب بندها، مثنوی‌ها و رباعی‌ها می‌باشد که در حدود 16435 بیت شمرده‌اند. «1»
مثنوی‌های او عبارتند از: «منهاج المعراج»، «میمنت در حسن آداب و کسب اخلاق»، «دعوة العاشقین»، «گلزار سعادت» و ...
تذکره نویسان او را به داشتن «آداب حمیده و اخلاق پسندیده» ستوده‌اند و «سخنوری بزرگ منش و نیکو نهاد» دانسته‌اند. وی در علم سیاق از سرآمدان عهد خویش و در اداره‌ی کارهای دیوانی مهارتی فراوان داشت.
وی با حزین لاهیجی معاصر و با او معاشر بوده است. «2»
-*-
جز غم نبود مائده‌ی خوان کربلاجز خون نبود نعمت الوان کربلا
افلاکیان هنوز به سر خاک می‌کنندزان گردها که خاست ز میدان کربلا
پای فرات آبله‌دار از حباب شددر جستجوی سوخته جانان کربلا
شد شمع‌وار ریشه کن از سوز تشنگی‌نخلی که سر کشید ز بستان کربلا
در قید رشته همچو اسیران فتاده است‌عقد گهر به یاد یتیمان کربلا
دارد پیام از دل صد چاک مصطفی‌هرگل که سر زند ز گلستان کربلا
از غم دگر نکرد که چرخ پیر راست‌زان دم که دید داغ جوانان کربلا
زان دم که دید تشنه لب آن نامور بماندآب گهر گره به گلوی گهر بماند

---

(1)- آتشکده آذر؛ ص 174. لغت نامه دهخدا.
(2)- دانشمندان آذربایجان؛ ص 77- 81 با تلخیص.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:832

بیدل دهلوی

ابو المعالی، میرزا عبد القادر بن عبد الخالق جغتایی لاهوری یا عظیم آبادی، متخلص به «بیدل»، بزرگترین گوینده و عارف بلند اندیش سده‌ی دوازدهم هجری در سرزمین پهناور هند به شمار می‌آید. او از ترکان جغتایی بوده که در سال 1054 ه ق. در عظیم آباد هند متولد شد و از ترکان «جغتایی برلاس» بود اما در هندوستان متولد و رشد و نمو و تربیت یافت و بیشتر عمرش در دهلی بود و به این جهت به دهلوی مشهور شد. او بیشتر عمر خود را در شاه جهان آباد به عزلت و آزادی می‌گذراند و سرگرم تفکّرات عارفانه و ایجاد آثار منظوم و منثور خود بود.
در نظم و نثر سبکی خاص داشت و از بهترین نمونه‌های سبک هندی به شمار می‌آید و در آثارش افکار عرفانی با مضامین پیچیده و استعارات و کنایات در هم آمیخته است. در خیال‌پردازی و ابداع مضامین دقیق بود. او در سال 1079 ه ق. به خدمت محمّد اعظم بن اورنگ زیپ پیوست. سپس به سیاحت پرداخت و سرانجام در 1096 ه ق. در دهلی سکنی گزید و نزد آصف جاه اول (نظام حیدرآباد) تقرب داشت. بیدل در افغانستان و قسمتی از ترکستان چین و تاجیکستان و ازبکستان محبوبیّت بسیار دارد. هم اکنون در دانشکده ادبیات دانشگاه کابل کرسی «بیدل شناسی» دایر است.
بیدل در نظم و نثر تواناست و در شبه قاره‌ی هند از اقبال و قبول تمام برخوردار است و معتقدان زیادی دارد.
شعر بیدل نه تنها مشرب عرفانی و فلسفی وی را می‌نمایاند بلکه به گونه‌ای چشمگیر پله معنا بر پله لفظ می‌چربد. نثر بیدل نیز همانند اشعارش دارای اهمیت بسیاری است.
آثار بیدل: بیدل دارای 90 هزار بیت شامل قصاید، غزلیات، ترجیعات، مخمّسها، ترکیب‌بندها و غیره می‌باشد کلیّات او در سال 1287 ه ق. در لکنهو به طبع سنگی رسید. چهار منظومه بلند با نامهای «مثنوی عرفان»، «طور معرفت»، «طلسم حیرت» و «محیط اعظم» دارد. هم چنین 3861 رباعی دارد که همگی دارای مفاهیم بلند عرفانی، فلسفی و اخلاقی است. رقعات که بالغ بر سیصد نامه و از مکاتیب بیدل به شمار می‌آید که بیشتر آن خطاب به ممدوح خود شکر اللّه و دو فرزند اوست. کتاب «چهار عنصر» که از آثار منثور اوست و ترجمه حال و شرح آراء وی به شمار می‌آید و از بهترین و روانترین نثرهای اوست. «نکات» شامل عبارات حکمت‌آمیز و کلمات و تعبیرات دل‌انگیز اوست.
بیدل پس از 79 سال در 1133 هجری در خانه‌ی خود واقع در شاه جهان آباد زمانی که امپراطوری مغولان در هند رو به زوال می‌رفت درگذشت.

«1»

-*-

از هجوم اشک در گرد ستم خوابیده‌ام‌جیب و دامانم ز جوش این شهیدان کربلاست «2»

_____

(1)- دیوان مولانا بیدل دهلوی، مقدمه با تلخیص.

(2)- همان؛ ص 307.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:833

حزين لاهيجى

اشاره

محمد علی بن ابی طالب زاهدی گیلانی که به شیخ علی حزین لاهیجی شهرت دارد وی ادیب، عالم و سخن‌سرای شیعی ایرانی است. از اعقاب شیخ زاهد گیلانی است اجدادش در لاهیجان سکونت داشتند ولی پدرش به اصفهان رفت و محمد علی در آن شهر تولد یافت. محمد علی در 27 ربیع الثانی سال 1103 ه ق در دار السّلطنه اصفهان متولد شد. تحصیلات را از کودکی آغاز کرد و نزد دانشمندان آن شهر منجمله مولانا شاه محمد شیرازی و پدرش به کسب دانش پرداخت و در علوم مختلفه به ویژه حکمت، عرفان و ادبیات تبحّر یافت و در آنها به تألیف و تدریس اشتغال ورزید. او ادیبی عالم و سخن‌سرای شیعی ایرانی و از شاعران برجسته‌ی سبک هندی است که باریک‌بینی معنوی، استواری لفظی، دقّت افکار و رقّت گفتار او زبانزد همگان بوده است و شعرش حاوی مضمونهای بلند عاشقانه است. وی سالهای بسیاری از عمر خود را در سفر گذراند و سرانجام در هندوستان مقیم گردید و پس از چندین سال سکونت در دهلی به شهر بنارس رفت و تا آخر عمر در آنجا ماند.

حزین کتابی در احوال شاعران به نام «تذکره‌ی حزین» و سرگذشتی از خود با ذکر حوادث ایّام خویش به نام «تاریخ حزین» دارد که هر دو حاوی اطّلاعات سودمندی است و یکی از بهترین مآخذ تاریخی از یک شاهد عینی درباره‌ی رویدادهای پایان دوره‌ی صفوی و چگونگی روی کار آمدن نادر شاه افشار و دیگر حوادث آن عصر به شمار می‌آید.

حزین در سن 77 سالگی و در سال 1181 قمری در بنارس از دنیا رفت.

تعداد تألیفات او به بیش از پنجاه می‌رسد که از آنهاست: «شرح تجرید»، «حواشی بر شرح حکمة الاشراق»، «حاشیه بر الهیات شفا»، «رساله در شرح هیاکل النور»، «تذکرة المعاصرین»، «اخبار ابی الطّیب»، «اخبار خواجه نصیر الدین طوسی»، «مدّة العمر»، «تاریخ حزین»، «واقعیات ایران و هند» و ...

کلیّات اشعار او شامل قصاید و مقطعات و مثنویهای صفیر دل، حدیقة الثانی، خرابات، چمن و انجمن، مطمح الانظار، فرهنگ نامه و تذکارات العاشقین است.

دیوان اشعارش را در چهار قسمت مدون کرده که مشتمل بر انواع مختلف شعر است. سخن او متوسط و مقرون به سادگی و روانی و حدّ فاصلی میان سبک شاعران قدیم و سبک هندی است. اخیرا طبع مصحّح و منقّحی از دیوان حزین به کوشش ذبیح اللّه صاحبکار انتشار یافته است. «1»

-*-

طوفانِ خون ز چشم جهان جوش می‌زندبر چرخ نخل ماتمیان دوش می‌زند
یا رب شب مصیبت آرام سوز کیست‌امشب که برق آه، ره هوش می‌زند
روشن نشد که روز سیاه عزای کیست‌صبحی که دم ز شام سیه‌پوش می‌زند
آیا غم که تنگ کشیده‌ست در کنارچاک دلم که خنده‌ی آغوش می‌زند
بیهوش داروی دل غمدیدگان بودآبی که اشک بر رخ مدهوش می‌زند

_____

(1)- حزین لاهیجی؛ زندگی و زیباترین غزلهای او، مقدمه با تلخیص. لغت نامه دهخدا، مقدمه دیوان لاهیجی به تصحیح ذبیح اللّه صاحبکار.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:834 ساکن نمی‌شود نفَسِ ناتوان من‌زین دشنه‌ها که بر لب خاموش می‌زند
گویا به یاد تشنه لب کربلا حسین‌طوفانِ شیونی ز لبم جوش می‌زند
تنها نه من، که بر لب جبریل نوحه‌هاست‌گویا عزای شاه شهیدان کربلاست

شاهی که نور دیده‌ی خیر الانام بودماهی که بر سپهر معالی تمام بود
شد روزگار در نظرش تیره از غبارباد مخالف از همه سو بس که عام بود
آب از حسین گیرد و خنجر دهد به شمرانصاف روزگار ندانم کدام بود
آبی که خار و خس همه سیراب از آن شدندآیا چرا بر آل پیمبر حرام بود
خون دیده‌ها چگونه نگرید بر آن شهیدکز خون به پیکرش کفن لعل فام بود
دادی به تیر و نیزه تن پاره‌پاره رازان رخنه‌ها چو صید مرادش مدام بود
آن خضر اهل بیت به صحرای کربلانوشید آب تیغ ز بس تشنه‌کام بود
تفتند ز آتش عطش آن لعل ناب راسنگین دلان مضایقه کردند آب را

ای مرگ، زندگانی ازین پس و بال شدجایی که خون آل پیمبر حلال شد
مهر جهان فروز امامت به کربلااز بار درد بَدْرِ تمامش هلال شد
شاخ گلی ز باغ رسالت به خاک ریخت‌زین غم زبان بلبل گوینده لال شد
افتاده بین به خاک امامت ز تشنگی‌سروی کز آب دیده‌ی زهرا نهال شد
تن زد درین شکنج بلا تا قفس شکست‌بر اوج عرش طائر فرخنده بال شد
شبنم به باغ نیست که از شرم تشنگان‌آبی که خورد گل، عرق انفعال شد
از خون اهل بیت که شادند کوفیان‌دلهای قدسیان همه غرق ملال شد
آن ناکسان ز روی که دیگر حیا کنندسبط رسول را چو سر از تن جدا کنند

خونین لوای معرکه‌ی کارزار کومیدان پر از غبار بود، شهسوار کو؟
واحسرتا که از نفس سرد روزگارافسرده شد ریاض امامت، بهار کو؟
زان موجها که خون شهیدان به خاک زدطوفان غم گرفته جهان را، غبار کو؟
اشکی که گرد محنت خاطر برد کجاستآهی که پاک بسترد از دل غبار کو؟
تا کی خراش دیده و دل خار و خس کندآخر زبانه‌ی غضب کردگار کو؟
کو مصطفی که پرسد از این امت عنودکای خائنان، ودیعت پروردگار کو؟
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:835 کو مرتضی که پرسد از این صرصر ستم‌بود آن گلی که از چمنم یادگار کو؟
ای شور رستخیز قیامت درنگ چیستآگه مگر نیی که به عالم عزای کیست؟

ای دل چه شد که از جگر افغان نمی‌کشی‌آهی به یاد شاه شهیدان نمی‌کشی
سرها جدا افتاده تن سروران جدادر کربلا سری به بیابان نمی‌کشی
در ماتمی که چشم رسولست خون فشان‌از اشک، غازه بر رخ ایمان نمی‌کشی
کردند بر سنان سر آن سروران و تولخت جگر به خنجر مژگان نمی‌کشی
دستت رسا به نعمت الوان عشق نیست‌تا آستین به دیده‌ی گریان نمی‌کشی
هامون چرا نمی‌کنی از موج اشک، پراین فوج را به عرصه‌ی میدان نمی‌کشی
شرمی چرا نمی‌کنی از خون اهل بیت‌ای تیغ کین سری به گریبان نمی‌کشی
داد از تو ای زمانه‌ی بیدادگر که بازشرمنده نیستی ز ستمهای جانگداز

نخل تری به تیشه‌ی عدوان فکنده‌ای‌از پا ستون کعبه‌ی ایمان فکنده‌ای
از تشنگی سفینه‌ی آل رسول رادر خاک و خون به لجه‌ی طوفان فکنده‌ای
ای خیره‌سر ببین که سر انور که رادر کربلا چو گوی به میدان فکنده‌ای
از خنجر ستیزه‌گر زاده‌ی زیادبس رخنه‌ها به سینه‌ی مردان فکنده‌ای
شرمت ز کرده باد که گیسوی اهل بیت‌در ماتم «حزین» پریشان فکنده‌ای
آتش به دودمان رسالت زدی و بازخصمی به خانواده‌ی ویران فکنده‌ای
دامان خاک تیره ز خون شد شفق نگارطرح خصومتی به چه سان فکنده‌ای
جانهای مستمند نگردند شادکام‌قهر خدا اگر نکشد تیغ انتقام

خون از زبان خامه «حزین» اینقدر مریزدستی به دل گذار درین شور رستخیز
خامش نشین دلا که به جایی نمی‌رسدبا روزگار خصمی و با آسمان ستیز
آسودگی محال بود در بسیط خاک‌مریخ دشنه دارد و رامح «1» سنان تیز
تن زن درین شکنج تن و صبر پیشه کن‌گیرم که پای سعی بود کو رهِ گریز
عبرت ترا بس است از احوال رفتگان‌زندانی حیات بود یوسف عزیز

_____

(1)- رامح: اشاره به صور فلکی. سِماک رامح که در برابر بنات النعش قرار دارد و ستاره‌ی روشنی است و نزدیک آن دو ستاره است که آنها را رمح یا نیزه‌ی سماک می‌گویند.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:836 یا رب به جیب چاک جوانان پارسایا رب به نور سینه‌ی پاکان صبح خیز
یا رب به اشک چشم یتیمان خسته دل‌یا رب به خون گرم جگرهای ریزریز
کز قید جسم تیره چو جان را رها کنی‌حشر مرا به زمره‌ی آل عبا کنی «1»

_____

(1)- دیوان حزین لاهیجی؛ ص 610- 612.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:837

عاشق اصفهانی

اشاره

آقا محمد عاشق اصفهانی از شعرای قرن دوازدهم هجری که در سال 1111 ه ق. در اصفهان به دنیا آمد. او با پیشه‌ی خیاطی روزگار می‌گذرانید و به قناعت و دیگر صفات نیک شهرت داشته است.
آقا محمد از طرفداران رستاخیز ادبی و مخالف سبک شعر (فارسی-هندی) بود. این سبک در زمان سلاطین مغول در ایران معمول گردیده بود. شیوه شاعران قدیم خراسان و عراق را تجدید کرد (یعنی بازگشت به سبک سعدی و حافظ) و بر این قالب شعر می‌سرود. اشعارش در شیوه‌ی غزل‌سرایی طرزی دلپسند دارد زیرا فن اصلی او غزلسرایی است و در غزلهایش بیشتر مضامین عاشقانه دیده می‌شود. بهر حال او شاعری است که رنج عشق و حرمان را چشیده و همواره سوز و گداز خود را با الفاظی ساده بیان می‌کند و به همین دلیل تخلّص خود را صادقانه «عاشق» اختیار کرده است.
عاشق با شاعران هم عصر خود در اصفهان چون آذر بیگدلی، هاتف اصفهانی و صباحی کاشانی انجمن شعری داشته و به احتمال، ریاست آن نیز بر عهده‌ی او بوده است. دیوان شعر او شامل قصاید، غزلیات، قطعات و رباعیات می‌باشد. مضامین رباعیات او به رباعیات خیّام نزدیک است.
عاشق در سال 1111 هجری در بحبوحه‌ی وقایع و مصائب در اصفهان متولد شد. تولدش مصادف با اوایل سلطنت شاه سلطان حسین صفوی بود. عاشق در اوان جوانی شروع به شعر و شاعری نمود که مصادف بود با حمله‌ی افاغنه، قتل و غارت و کشمکش‌های داخلی ایران. این دوران مردم ایران هیچگاه شب، خواب راحت و روز، آسایشی نداشتند و خیلی تسلّط روحی می‌خواست که با تمام این بدبختی‌ها اشخاصی بتوانند گرد دانش و ادب و ادبیات بگردند. پس از انقراض سلسله‌ی صفویه و ظهور سلسله‌ی افشاریه و روح جهانگیری نادر شاه افشار که تقریبا تمام مدّت سلطنتش صرف جهانگشایی و استقرار امنیّت بود هیچگاه مشوّق دانش و دانشمندان و هنرمندان نبود، و بعد از قتل نادر شاه افشار هم به علت ملوک الطوایفی و تشکیل دولت جدید «زندیه» در اغلب نقاط کشور جنگ و کشمکش بود و سلاطین این چند سلسله، فرصتی نداشتند که فضلا و بزرگان علم و دانش را در نقطه‌ای تمرکز داده و یا تشویقی از آنان بنمایند و در توسعه‌ی فرهنگ و ادب کوششی روا دارند و وضع عهد صفوی را رونق دهند. اما اهل ادب خود مجمع تشکیل می‌دادند تا آثار علمی و ادبی و هنری را به معرض استفاده عموم بگذارند. در آن زمان سعی به بازگشت به سبک عراقی بود زیرا از ابتدای تسلّط مغول در ایران شعرا سبک ساده عراقی

را رها کرده و سبک هندی، اختیار نموده بودند. شعرای پیشگام در این مرحله از اهمّیتی ویژه برخوردارند، که عاشق اصفهانی از جمله‌ی این شاعران است، که اشعارش حاکی از روانی و سلاست بیان و سلامت گفتار می‌باشد و این خود خدمتی در راه اصلاح شعر فارسی بوده است. به تبعیّت از این انجمن و بازگشت شعرا به سبک عراقی، عده‌ای از نویسندگان بزرگ زمان شیوه‌ی معمول نثر فارسی که آن هم دچار انحطاط شده بود را کنار گذاشتند و تحوّلی در نثر فارسی پدید آوردند و ساده‌نویسی را رواج دادند.
عاشق اساسا شغل خود را شاعری قرار نداد، و از این راه ابدا تحصیل معاش ننمود و با شغل خیّاطی امرار معاش می‌کرد. وی و هم‌چنین گوشه‌ی انزوا را اختیار کرده و با نهایت فقر و کمال استغنا به سر می‌برده است. وفات او به سال 1181 هجری در سن هفتاد سالگی در زادگاهش بود «1».
-*-

_____
(1)- مجمع الفصحاء؛ ج 2، ص 346. الذریعه؛ ج 9، ص 672. آتشکده‌ی آذر؛ ص 404. مقدمه دیوان عاشق اصفهانی با تخلیص.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:838

ترکیب‌بند:

امروز روز تعزیه‌ی آل مصطفی استامروز روز ماتم سلطان کربلاست
روزیست این که نخل فتوّت ز پا فتادروزیست این که شور قیامت بپای خاست
برگِرد عرش مرثیه‌خوان است جبرئیلدر آسمان به حلقه‌ی کرّوبیان عزاست
خامش نشسته بلبل ازین غم به طرف باغوز بانگِ نوحه سربه‌سر آفاق پر صداست
بر لب حدیثشان غم فرزند فاطمه استحور و پری که بر تنشان پیرهن قباست
از مصطفی و آل، حیا در جفا نکردبا ما زمانه را سر و برگ وفا کجاست؟
جمعی که عالم است طفیل وجودشان‌بنگر به حالشان ز جفا و ستم چه‌هاست
چون خون نور دیده‌ی زهرا به خاک ریخت‌خون گر رود ز دیده‌ی گریان ما، رواست
از قصّه لب ببندم و گریم درین عزاخود طاقت شنیدن این ماجرا که راست؟
جن و ملک به نوحه در آمد، عزای کیست؟این شور در زمین و فلک از برای کیست؟

آن روز گشت خون دلِ ما به ما حلال‌کالود چرخ پنجه به خون نبیّ و آل
صد قرن بگذرد اگر از دور آسمان‌از جبهه‌ی جهان نرود گرد این ملال
بیرون نرفت گر ز تنم جان غریب نیست‌کاین ماجرا تمام نگنجید در خیال
دیگر ثبات می‌نکند دور آسمان‌کاین حدّ ظلم نیک نیامد ازو به فال
عمر فلک گذشت و به هر گوشه‌ای هنوزاین تعزیت به جاست زهی حزن بی‌زوال
گر این ندیده بودمی از دور آسمان‌می‌گفتمی ازوست چنین جرأتی محال
با این دو چشم تر چقدر خون توان فشاندگیرم رود به گریه مرا عمر ماه و سال
یک عمر چیست، گر بودم صد چو عمر نوح‌کم باشد از برای چنین ماتمی مجال
تا یک دو روز هست مجالی درین عزاای دیده گریه سر کن و ای دل ز غم بنال
بیش از هزار سال شد اکنون که ماتم است‌از بهر او هنوز چنین ماتمی کم است

نور دو چشم فاطمه و بوتراب کو؟تاریک گشت هر دو جهان، آفتاب کو؟
مهمان کربلا که به غیر از سنان و تیغاو را به حلقِ تشنه نکردند آب کو؟
غلمان و حور تعزیه دارند و سوگوارای روزگار، «سیّد اهل شباب «1»» کو؟
آن سروری که بر سر منبر، نبی مدام‌می‌خواند مدح او به دو صد آب و تاب کو؟

_____
(1)- اشاره به حدیث «الحسن و الحسین سیّدا شباب اهل الجنّة».
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:839 رنگ و رخ چو ماه، ز جورِ که برشکست‌شهد سخن بر آن لب شیرین جواب کو؟
زان گل که کرد پر همه عالم ز رنگ و بوغیر از گلاب اشک به عالم گلاب کو؟
زین العباد را که به زنجیر می‌کشندجدّ بزرگوار کجا رفت و باب کو؟
پا در رکاب رخش برآورد بهر رزم‌سلطان ما کجا شد و ما را رکاب کو؟
ظلمی که کرد خصم بر اولاد مصطفی‌گیرم تمام شرح توان کرد، تاب کو؟
کاری کز آن بتر نتواند شدن، چو کردگو بعد از این فلک پی کار دگر مگرد

رخساره‌ای که بود به خوبی مه تمام‌پوشیده کرد معرکه‌اش در ته غمام
موئی که شانه می‌زدش از پنجه مصطفی‌صد حلقه حلقه‌اش به ته خاک همچو دام
سروی که رست از چمن مصطفی، فتاددر جویبار خون و فرو ماند از خرام
برخاک سوده شمر ز روی جفا ببین‌رویی که بود بوسه‌گه مرتضی مدام
از پا فکند قامت نخلی که در چمن‌پرورده بود فاطمه‌اش با صد احترام
در خون کشیده‌اند و جهان همچنان به جاآن را که ساکنان فلک بنده و غلام
شهباز عرش بین که به عزم دیار قدس‌در خون کشیده بال و پر خویش چون حمام
زان دم که هشته بود بنای ستم فلک‌هرگز نکرده بود جفایی چنین تمام
نسبت نمی‌توان به قضا داد این ستم‌گویا گسسته بود فلک از قضا زمام
این ظلم دیگر است که گردون نگون نشدعالم تمام غرقه‌ی دریای خون نشد

در کربلا زدند چون آل نبی قدم‌صد شعله زد ز سینه‌ی کرّوبیان علَم
آن ظلم شد بپای که لرزید آفتاب‌از باد آه سرد درین نیلگون خِیَم
آزاده سرو باغ دو عالم ز پا فتادتاریک گشت هر دو جهان از غبار غم
شد جمع و شور نوحه به هفت آسمان فکندهر فتنه‌ای که بود جهان را ز بیش و کم
از آل مصطفی دم آبی دریغ داشت‌ای دل ز چرخ سفله مجو شیوه‌ی کرم
نم در جگر نهشت ز بس تشنگی ولی‌از خونشان رساند در آن دشت نم به نم
چون مهتر حرم تپد از تیغشان به خون‌با این سگان دگر چه کند آهوی حرم
بر نیزه‌اش به معرکه‌ی کربلا نگرآن سر که خورده بود به آن مصطفی قسم
ور سینه تاب صبر از این ماجرا نداشت‌دل خون شد و ز دیده برون رفت لا جرم
با این قضیه خون دل ما چه می‌کندگرید اگر دو دیده دو دریا چه می‌کند
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:840

در خون کشیده پیکر «دارای دین» ببین‌از تن جدا فتاده سر نازنین ببین
شهبازِ عرش را به هوای دیار قدس‌در خون خویش بال فشان بر زمین ببین
زین گرگ سالخورده که در خون کشیده است‌نور دو چشم شیر خدا را کمین ببین
هر سو وداع شاهی و شهزاده‌ای نگراز چشم خونفشان نگه واپسین ببین
طفلان خردسال حرم را نظاره کن‌برِ چشمشان ز شوق پدر آستین ببین
حرف غریب ماندنشان بر زبان نگرگردِ یتیم گشتنشان بر جبین ببین
همرنگ لاله‌زار ز خون عرصه‌ای نگروز پا فتاده سرو و گل و یاسمین ببین
در خیمه‌ی حرم ز یتیمان فغان شنودر آن میانه ناله‌ی روح الامین ببین
بنگر چه‌ها رسیده به اولاد مصطفی‌بگذار هرچه کرده سپهر و همین ببین
آل نبی درین غم و محنت نظاره کن‌بگریز از جهان وز گردون کناره کن

تابنده اختر فلک هشت و چار «1» حیف‌آن نور هر دو دیده‌ی زهرا، هزار حیف
از روی زین به خاک در افتاد عاقبت‌نور دو دیده‌ی شه دُلدُل سوار «2»، حیف
رویی که بود روشنی آفتاب ازوپوشید خاک معرکه‌اش در غبار، حیف
مویی چو شب که بر رخ چون روز شاه بوددر خون کشید گردش لیل و نهار، حیف
آن تن که پرورش به کنار بتول یافت‌از زخمهای تیغ و سنان شد فکار، حیف
شد شاه ذو الفقار و نماند از جفای خصم‌شهزاده‌ای که بود ازو یادگار، حیف
رفت آن که بود نقد شهنشاه لافتی‌دیگر کسی نماند پی کارزار، حیف
بر باد فتنه رفت به یک جنبش سپهرهر گل که بود در چمن روزگار، حیف
برخاست صرصری که به گلزار مصطفی‌بر باد رفت حاصل صد نو بهار، حیف
بنگر خزان چه کار به باغ و بهار کردهر کار کرد چشم بد روزگار کرد

رفت از میانه پادشه انس و جان، دریغبر باد رفت حاصل کون و مکان، دریغ
در گلشنی که داشت تماشا عنان خویش‌از مطلق العنانیِ باد خزان، دریغ «3»

_____

(1)- فلک هشت و چار: آسمانی که بروج دوازده‌گانه در آن قرار گرفته، و در اینجا کنایه از ائمه اطهار (علیهم السّلام) است، که دوازده نفرند. و امام حسین (علیه السّلام) اختر تابنده و درخشان این فلک است.
(2)- دلدل: خارپشت بزرگ، موضوع مهم و امر عظیم. و نام استری که مقوقس امیر مصر، به پیامبر اکرم هدیه کرد و امیر المؤمنین بر آن سوار می‌شد.
(3)- در گلشن اهل بیت پیامبر علیهم السّلام که تماشا، به احترام، عنان و زمام خود را نگاه می‌داشت، اینک باد خزانی، عنان رها کرده و گلها را به خاک می‌اندازد. در این بیت، «تماشا»، برای مبالغه، به جای «تماشا کننده» به کار رفته است.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:841 از دست روزگار برون شد به رایگان‌یکدانه گوهر صدف کن فکان، دریغ «1»
شد شهسوار قدس از این تیره خاکدان‌با یک جهان ملال عنان بر عنان، دریغ
نگذاشتند جانب آل رسول، حیف‌نشناختند حرمت آن خاندان، دریغ
رفت آن که شاد بود دو عالم برای اودر رفتنش نماند دلی شادمان، دریغ
از غصّه سوخت جان و دل عالم این جفاوین داغ ماند بر دل و جان جاودان، دریغ
در باغ مصطفی که ارم بود بنده‌اش‌از نو شکفته گلبن و سرو جوان، دریغ
در گلشنی که خورد ز جوی بهشت آب‌بر خاک ریختند گل و ارغوان، دریغ
با آن چمن سپهر ستمگر ببین چه کردپرورد گل به عزّت و آخر ببین چه کرد

وقت است ماند از حرکت چرخ کج مداروین دود محو گردد و بنشیند این غبار
خیزد ز نفخ صور یکی تند باد صعب‌کاین خیمه‌ها نگون شود از وی جباب‌وار
میزان عدل نصب کنند از پی جزاهنگام کار آید و هرکس رود ز کار
این ظلم بی‌حساب شود دفع لاجرم‌گردد روان به امر خدا حکم کردگار
اهل نفاق را بگریزد ز سینه دل‌پیدا شود چو بیدق شاه شترسوار
خونین کفن به حشر درآیند یک‌به‌یک‌آل نبی و خلق بگریند زارزار
زهرا در آن مخاصمه گیرد به روی دست‌در خون کشیده پیرهن آن بزرگوار
پرسد که خاندان نبوت که برفکندشیر خدا که خانه‌ی دین کرد استوار
شوری برافکنند که در جنّت آن خروش‌آشوب روز حشر یکی باشد از هزار
آید حسین و با تن بی‌سر کند فغان‌بیند در آن فغان و پیمبر کند فغان

گیرند اگر حساب تو در فتنه و فساددوزخ کم است بهر تو ای زاده‌ی زیاد
جوری نکرده‌ای تو که هرگز رود ز دل‌کاری نکرده‌ای تو که هرگز رود ز یاد
بسیار گشت چرخ پی مفسدان ولی‌همچون تویی ندیده به قوم ثمود و عاد
برخاست صرصری ز نفاق تو در جهان‌گلهای بوستان نبی را به باد داد
آنی که بستی آب به رو اهل بیت رااز حلقشان به خنجر کین چشمه‌ها گشاد
از تند باد جور تو ای مایه‌ی فسادآزاده سرو باغ امامت ز پا فتاد
شرمت ز بو تراب نیاید، زهی جحود!بر دیده‌ی تو آب نیاید، زهی عناد!

_____

(1)- «کن فکان»، در لغت، یعنی: «شو، پس شد». و مأخوذ از آیاتی نظیر: «إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ». «کن فکان» کنایه از عالم امر و اراده‌ی نافذ الهی در خلق اشیاء و انجام هر کاری است. در این بیت، عالم امر، به صدفی تشبیه شده که امام حسین علیه السّلام گوهر این صدف است.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:842 چشم شفاعتت ز که باشد به روز حشرفریاد مصطفی چو برآید برای داد
ترسم در آتش تو بسوزند عالمی‌چون گرم انتقام شود داور عباد
آه این چه آتشست که جور تو برفروخت‌افروخت آتش که جهان را به ناله سوخت

هرکس ز پای تا سرِ این داستان گذشت‌از جان خویش سیر شد و از جهان گذشت
این قصّه‌کش تمام شنیدن نمی‌توان‌آیا به خاندان نبوت چه سان گذشت
یکجا به خاک این همه گل، هیچگه نریخت‌چندان که بر زمانه بهار و خزان گذشت
گردون فشاند خاک به سر، وین غریب نیست‌این ماتمی نبود که از وی توان گذشت
نم در جگر نماند فلک را ز بس گریست‌فریاد العطش چو ز هفت آسمان گذشت
در خون تپید پیکر فرزند مرتضی‌ای جان برآ که کار ز آه و فغان گذشت
تنها مگو به آل نبی رفت این ستم‌از این عزا ببین که چه بر انس و جان گذشت
سهلست با عزای جوانان اهل بیت‌از روزگار هرچه به پیر و جوان گذشت
دیگر ز درد ساکن بیت الحزن مگوبنگر چه‌ها ز جور به آن خاندان گذشت
کس این ثبات و صبر ز ایوب کی شنیداین حزن بی‌زوال به یعقوب کی رسید

ای دل جهان ز گریه چو دریای خون نگردیدی درون سینه‌ی ما را برون نگر
بشکاف سینه‌ی من و بنگر که حال چیست‌گاهی برون نظر کن و گاهی درون نگر
با آل مصطفی بنگر کید آسمان‌افسانه‌ی زمانه شنیدی فسون نگر
در حلقه حلقه‌ی ثقلین این عزا ببین‌از جنّ و انس، شور ملایک فزون نگر
ارواح قدس را که نیستند آشنای غم‌از جای رفته پای ثبات و سکون نگر
خون ریخت شاه را ز لآلی دریغ داشت‌رحمت ببین و ریزش گردون دون نگر
وارونه کاریِ فلک کجمدار بین‌افعال زشت او همگی واژگون نگر
با آنکه کرد این همه چشم بدِ سپهراز این عزاش جامه به تن نیلگون نگر
آمد محرّم و غم او شد یکی هزاراز دست چرخ گریه‌ی «عاشق» کنون نگر
در این عزا به حلقه‌ی هر جمع گریه کن‌بنشین به حلقه حلقه و چون شمع گریه کن «1»

_____

(1)- دیوان عاشق اصفهانی؛ ص 495- 500.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:843

صباحی بیدگلی

اشاره

حاجی سلیمان کاشانی معروف به صباحی بیدگلی از شعرای سده‌ی دوازدهم و اوایل سده‌ی سیزدهم هجری و از شعرای دوره‌ی بازگشت ادبی است که به سبک شعرای قدیم شعر می‌سروده است. دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ج2 843 صباحی بیدگلی ..... ص : 843
لّص او «صباحی» و از اهالی قریه‌ی بیدگل 12 کیلومتری شمال شرقی کاشان است که در تمام عمر در همین محل اقامت داشت. پدرش در زمان کودکی وی در گذشته و صباحی تحت تربیت مادر خود بزرگ شده است. تحصیلات صباحی معلوم نیست در کجا و در نزد که صورت گرفته است، اما به طور یقین در همان ایّام جوانی به زبان عرب و علوم ادب و احادیث و اخبار و نجوم و ریاضی احاطه داشته و وسعت اطلاع او درین علوم در اشعاری که مؤلف آتشکده در زمان جوانی وی از او ضبط کرده، به خوبی آشکار است. امرار معاشش از طریق زراعت در همان قریه‌ی بیدگل بوده است. از عواید زراعت ثروت و استطاعتی یافته و به زیارت بیت اللّه الحرام توفیق یافته است.
صباحی در عصر امراء زندیه بوده و با آنان ارتباط داشته و آنها را مدح گفته است. با هاتف اصفهانی و شهاب و آذر بیگدلی معاصر و معاشر بود، بعد از زندیان مدّاح آغا محمد خان قاجار و استاد و ممدوح ملک الشعرا فتحعلی خان صبای کاشانی بود.
سبک شعر صباحی سبک شعرای عراقی است که خود نیز اهل آنجا بوده است. قصاید وی دارای طرزی خاص و در غزلیات او لطف و سوز و سادگی مخصوص دیده می‌شود.
دیوانش شامل قصاید، ترکیب‌بند، غزلیات، مراثی و رباعیات است. او در مرثیه‌سرایی مهارت خاص داشت. صباحی در رثای حضرت سیّد الشهدا (ع) ترکیب‌بندی به تقلید از محتشم کاشانی دارد که از استادی وی حکایت می‌کند و بر تمام ترکیب بندهایی که بعد از محتشم ساخته شده مزیّت دارد.
وفات او به سال 1207 ه ق می‌باشد و مقبره‌اش در قبرستان غربی بیدگل است. «1»
ـ*ـ

ترکیب‌بند: مراثی حضرت ابا عبد اللّه الحسین (ع):

اشاره

افتاد شامگه به کنار افق نگون‌خور «2» چون سر بریده ازین طشت واژگون «3»
افکند چرخ مغفر «4» زرّین و از شفق‌در خون کشیده دامن خفتان «5» نیلگون
اجزای روزگار ز بس دید انقلاب‌گردید خاک بی‌حرکت، چرخ بی‌سکون
کَند امّهات اربعه «6» ز آبای سبعه «7» دل‌گفتی خلل فتاد به ترکیب کاف و نون

_____

(1)- دیوان صباحی بیدگلی؛ مقدمه با تلخیص. لغت نامه دهخدا ذیل حاجی سلیمان. مجمع الفصحاء؛ ج 5، ص 565. آتشکده آذر؛ ص 388.
(2)- خور: خورشید.
(3)- کنایه از آسمان است.
(4)- مغفر: زرهی که زیر کلاه‌خود به سر می‌گذاشته‌اند، کلاه‌خود. جمع آن مغافر است.
(5)- خفتان: قسمی جامه‌ی گزآگند که به هنگام جنگ می‌پوشیدند.
(6)- امهات اربعه: چهار مادر، چهار گوهر: باد، خاک، آب و آتش.
(7)- آباء سبعه: آباء علوی. هفت سیاره، هفت آسمان.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:844 آماده‌ی قیامت موعود هرکسی‌کایزد وفا به و عهده مگر می‌کند کنون؟
گفتم محرّم است و نمود از شفق ملال‌چون ناخنی که غمزده آلایدش به خون
یا گوشواره «1» ای که سپهرش ز گوش عرش‌هرساله در عزای شه دین کند برون
یا ساغری است پیش لب آورده آفتاب‌بر یاد شاه تشنه لبان کرده سرنگون
جان امیر بدر «2» و روان شه حُنَین «3»سالار سروران سر از تن جدا حسین

افتاد رایت صف پیکار کربلالب تشنه صید وادی خونخوار کربلا
آن روز، روز آل علی تیره شد که تافت‌چون مهر از سنان «4»، سر سردار کربلا
پژمرد غنچه‌ی لب گلگونش از عطش‌وز خونش آب خورد، خس و خار کربلا
لخت جگر «5» نواله‌ی «6» طفلان بی‌پدروز آب دیده شربت بیمار کربلا
ماتم فکند رحل اقامت دمی که خاست‌بانگ رحیلِ قافله سالار کربلا
شد کار این جهان ز روی آشفته تا مگردر کار آن جهان چه کند کار کربلا؟
گویم چه سرگذشت شهیدان که دست چرخ‌از خون نوشته بر در و دیوار کربلا
افسانه‌ای که کس نتواند شنیدنش‌یا رب بر اهل بیت چه آمد ز دیدنش

چون شد بساط آل نبی در زمانه طی‌آمد بهار گلشن دین را زمان دی «7»
یثرب «8» به باد رفت به تعمیر ملک شام‌بطحا خراب شد به تمنّای ملک ری «9»
سرگشته بانوان حرم گِرد شاه دین‌چون دختران نعش «10» به پیراهن جُدی «11»

---

(1)- گوشواره: کنایه از هلال ماه است.
(2)- بدر: چاهی است میان مکّه و مدینه که نخستین جنگ میان مسلمانان و مشرکان در ماه رمضان سال دوم هجرت روی داد و مسلمانان پیروز شدند و امیر بدر منظور حضرت علی (ع) است که شجاعتهایش ثبت تاریخ اسلام است.
(3)- حنین: غزوه‌ای که کمی بعد از فتح مکّه، در وادی‌ای به نام حنین (به فاصله یک روز از مکّه بر سر راه طائف) در ماه شوّال سال هشتم هجری بین حضرت رسول اکرم (ص) و کفّار عرب واقع شد. شه حنین: منظور حضرت علی (ع) است که شجاعت بی‌نظیر داشت.
(4)- سنان: سرنیزه، جمع آن اسنه است.
(5)- لخت جگر: خون جگر.
(6)- نواله: خوراک، خوراک فرزندان امام شهید (ع) خون جگر و نوشیدنی آنها اشک چشم بود.
(7)- چون دوره‌ی پیامبر اکرم (ص) سپری شد، بهار دین به زمستان بدل گشت.
(8)- یثرب: نام قدیم مدینة الرسول (ص) می‌باشد.
(9)- ملک ری: اشاره است به وعده و حکمی که ابن زیاد به عمر بن سعد در باب حکومت ری داده بود و بعد جریان حضرت سید الشهدا (ع) پیش آمد. آن وعده را موکول به گرفتن بیعت از آن حضرت کرد و عمر بن سعد شقاوت را بدان حد رساند که به قتل امام حسین (ع) و یاران با وفای آن حضرت و اسارت خانواده و اهل بیت (ع) راضی شد و شقاوت ابدی را به دست آورد و آرزوی ری را به گور برد.
(10)- دختران نعش: بنات النعش: هفت ستاره در آسمان در جهت قطب شمالی که گرد جدی (ستاره قطبی) می‌گردند.
(11)- جدی: ستاره‌ی پسین بنات نعش صغری که نزدیک قطب است و به آن ستاره قطبی می‌گویند.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:845 نه مانده غیر او کسی از یاوران قوم‌نه زنده غیر او تنی از همرهان حَی «1»
آمد به سوی مقتل و بر هرکه می‌گذشت‌می‌شست ز آب دیده غبار از عِذار وی
بنهاد رو به روی برادر که یا اخادر برکشید تنگ پسر را که یا بُنَی «2»
غمگین مباش آمدمت اینک از قفا «3»دل شاد دار میرسمت این زمان ز پی
آمد به سوی معرکه آنگه زبان گشودگفت این حدیث و خون دل از آسمان گشود

4

منسوخ شد مگر به جهان ملّت نبی «4»یا در جهان نماند کس از امّت نبی؟
ما را کشند و یاد کنند از نبی مگراز امّت نبی نبود ملّت نبی
حقّ نبی چگونه فراموش شد چنین؟نگذشته است آنقدر از رحلت نبی
اینک به خون آل نبی رنگ کرده‌اندستی که بود در گرو بیعت نبی
یا رب تو آگهی که رعایت کسی نکرددر حقّ اهل بیت نبی حرمت نبی
این ظلم را جواب چه گویند روز حشر؟بر کوفیان تمام بود حجّت نبی
ما را چو نیست دست مکافات، داد ماگیرد ز خصم، حکم حق و غیرت نبی
بس گفت این حدیث و جوابش کس ندادلب تشنه کرد کوشش و آبش کس نداد

چون تشنگی عنان ز کف شاه دین گرفت‌از پشت زین قرار به روی زمین گرفت
پس بی‌حیایی، آه که دستش بریده باداز دست داد دین و سر از شاه دین گرفت
داغ شهادت علی، ایّام تازه کرداز نو جهان عزای رسول امین گرفت
بر طشت مجتبی جگر پاره‌پاره ریخت‌پهلوی حمزه چاک ز مضراب «5» کین گرفت
هم پای پیل خاک حرم را به باد داد «6»هم اهرمن ز دست سلیمان نگین گرفت «7»
از خاک، خون ناحق یحیی گرفت جوش‌عیسی ز دار راه سپهر برین گرفت
گشتند انبیا همه گریان و بو البشر «8»بر چشم تر ز شرم نبی، آستین گرفت
کردند پس به نیزه سری را که آفتاب‌از شرم او نهفت رخ زرد در نقاب

_____

(1)- حی: قوم و قبیله، جمع آن احیاء.
(2)- یا بنی: ای پسرک من، ای فرزند من.
(3)- قفا: از پی، از پشت سر.
(4)- ملّت: دین، آیین، شریعت.
(5)- مضراب: آلت زدن، زخمه.
(6)- مصراع اشاره به داستان اصحاب فیل که در قرآن و قصص قرآن آمده دارد.
(7)- مصراع تلمیحی به داستان ربودن خاتم حضرت سلیمان (ع) توسط دیو است.
(8)- بو البشر: حضرت آدم (ع).
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:846

شد بر سِنان چو سر شاه تاجدارافگند آسمان به زمین تاج زرنگار
افلاک را ز سیلی غم شد کبود رویآفاق را ز اشک شفق سرخ شد کنار
از خیمه‌ها ز آتش بیداد خصم رفت‌چون از درون خیمگیان بر فلک شرار
عریان تن حسین و به تاراج داد چرخ‌پیراهنی که فاطمه‌اش رشته پود و تار
نگرفت غیر بند گران دست او کسیآن ناتوان کز آل عبا ماند یادگار
رخ‌ها به خون خضاب و عروسان اهل بیت‌گشتند بی‌حجاب به جمّازه «1» ها سوار
آن یک شکسته خار اسیرش بر جگراین یک نشسته گرد یتیمش بر عِذار
کردند رو به کوفه پس آنگه ز خیمه‌گاه‌وین خیمه‌ی کبود شد از آهشان سیاه

چون راهشان به معرکه‌ی «2» کربلا فتادگردون به فکر سوزش روز جزا فتاد
اجزای چرخ منتظم از یکدگر گسیخت‌اعضای خاک متصل از هم جدا فتاد
تابان به نیزه رفت سر سروران ز پیش‌جمّازه‌های پردگیان «3» از قفا فتاد
از تندباد حادثه دیدند هر طرف‌سروی به سر درآمد و نخلی ز پا فتاد
مانده بهر طرف نگران چشم حسرتی‌در جستجوی کشته‌ی خود تا کجا فتاد
ناگه نگاه پردگی حجله‌ی بتول‌بر پاره‌ی تن علی مرتضی فتاد
بیخود کشید ناله‌ی «هذا اخی» چنان‌کز ناله‌اش به گنبد گردون صدا فتاد
پس کرد رو به یثرب و از دل کشید آه‌نالان به گریه گفت ببین یا محمداه

این رفته سر به نیزه‌ی اعدا حسین تست‌این مانده بر زمین تنِ تنها حسین تست
این آهوی حرم که تن پاره‌پاره‌اش‌در خون کشیده دامن صحرا حسین تست
این پر کشیده مرغ همایون به سوی خلدکش «4» پر ز تیر رسته بر اعضا حسین تست
این سر بریده از ستم زال روزگار «5»کز یاد برده ماتم یحیی حسین تست
این مهر مُنکسِف «6» که غبار مصیبتش‌تاریک کرده چشم مسیحا، حسین تست

_____

(1)- جمازه: شتر تیزرو، هیون.
(2)- معرکه: کارزار، میدان نبرد.
(3)- پردگیان: مستوران، پرده‌نشینان، اهل حرم.
(4)- کش: که او را.
(5)- زال روزگار: روزگار پیر و کهن.
(6)- منکسف: آفتاب در وقتی که تمام یا بخشی از آن گرفته شده باشد.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:847 این ماه منخسف «1» که بر او ز اشک اهل بیت‌گویی گسست عِقد ثریّا «2» حسین تست
این لاله‌گون عمامه که در خلد بهر اومعجر «3» کبود ساخته زهرا، حسین تست
اندک چو کرد دل تهی از شکوه با رسول (ص)گیسو گشود و دید سوی مرقد بتول

کای بانوی بهشت بیا حال ما ببین‌ما را به صد هزار بلا، مبتلا ببین
در انتظار وعده‌ی محشر چه مانده‌ای؟بگذر به ما و شور قیامت به پا ببین
بنگر به حال زار جوانان هاشمی‌مردانشان شهید و زنان در عزا ببین
آن گلبنی که از دم روح الامین شکفت‌خشک از سموم «4» بادیه‌ی کربلا ببین
آن سینه‌ای که مخزن علم رسول بوداز شست «5» کین نشانه‌ی تیر بلا ببین
آن گردنی که داشت حمایل «6» ز دست توچون بسملش بریده‌ی تیغ از قفا ببین
با این جفا نیند «7» پشیمان، وفا نگربا این خطا زنند دم از دین، حیا ببین
لختی چو داد شرح غم دل مادرش‌آورد رو به پیکر پاک برادرش

کای جان پاک بی‌تو مرا جان به تن دریغ‌از تیغ ظلم کشته تو و زنده من، دریغ
عریان چراست این تن بی‌سر مگر بودبر کشتگان آل پیمبر کفن دریغ
شیر خدا به خواب خوش و کرده گرگ چرخ‌رنگین به خون یوسف من پیرهن دریغ
خشک از سموم حادثه گلزار اهل بیت‌خرم ز سبزه دامن ربع «8» و دمن «9» دریغ
آل نبی غریب و به دست ستم اسیرآل زیاد کامروا در وطن دریغ
کرد آفتاب یثرب و بطحا غروب و تافت‌شِعری «10» ز شام باز و سهیل «11» از یمن دریغ
غلطان ز تیغ ظلم، سلیمان به خاک و خون‌در خون او حنا به کف اهرمن دریغ

---

(1)- منخسف: ماه گرفته، پوشیده شده.
(2)- عقد ثریا: پروین، به سبب شباهت آن به گردن‌بند.
(3)- معجر: پارچه‌ای که زنان بر سر افکنند. روسری، چادر.
(4)- سموم: باد گرم مهلک، باد زهرآلود، سمایم جمع آن است.
(5)- شست: کمند.
(6)- حمایل: بندهای شمشیر.
(7)- نیند: نیستند.
(8)- ربع: سرا، خانه، منزل، جمع آن ارباع و رباع.
(9)- دمن: آثار خانه و حیات مردم در زمین. مفرد آن دمنه است. ربع و دمن: سرای، خانه و منزل و دامنه.
(10)- شعری: نام دو ستاره که یکی را شعرای شامی و دیگری را شعرای یمانی گویند، دو خواهر. شعرای شامی ستاره‌ایست درخشان در صورت کلب مقدم و شعرای یمانی ستاره‌ایست در یکی از صورتهای فلکی به نام کلب اکبر. شعری العبور و آن یکی از درخشانترین ستارگان نیمکره‌ی شمالی است. اخیرا این ستاره به واسطه‌ی وجود ستاره‌ی کوچکی به نام پوپ مورد توجه بسیار شده است.
(11)- سهیل: ستاره‌ایست که در آخر فصل گرما طلوع می‌کند و میوه‌ها در آن وقت می‌رسند و چون در یمن کاملا مشهود است، آن را سهیل یمانی خوانند.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:848 گفتم ز صد یکی به تو حال دل خراب‌تا حشر ماند بردل من حسرت جواب

چون بیکسان آل نبی دربه‌در شدنددر شهر کوفه ناله‌کنان نوحه‌گر شدند
سرهای سروران همه برنیزه و سنان‌در پیش روی اهل حرم جلوه‌گر شدند
از ناله‌های پردگیان ساکنان شهرجمع از پی نظاره بهر رهگذر شدند
بی‌شرم امّتی که نترسیده از خدابر عترت پیمبر خود پرده‌در شدند
ز اندیشه‌ی نظاره‌ی بیگانه، پرده‌پوش‌از پاره معجری به سر یکدیگر شدند
دست از جفا نداشته بر زخم اهل بیت‌هردم نمک‌فشان به جفای دگر شدند
خود بانی مخالفت و آل مصطفی‌در پیش تیر طعنه‌ی ایشان سپر شدند
چندی به کوفه داشت فلک تلخ کامشان‌آنگه ز کوفه برد به خواری به شامشان

چون تازه شد مصیبتشان از ورود شام‌از شهر شام خاست عیان رستخیز عام
ناکرده فرق آل علی را ز مشرکان‌افتاده اهل شهر در اندیشه‌های خام
داد آن نشان به پردگیئی کاین مرا کنیزکرد این طمع به تا جوری کان مرا غلام
گفت این به طعنه کاین اسرا را وطن چه شهرگفت آن به خنده سیّد این قوم را چه نام؟
کردند بر یزید چو عرض سرسران‌پرسید ازین میانه حسین علی کدام
بردند پیش او سر سالار دهر رامی‌زد به چوب بر لبش و می‌کشید جام
گفتا یکی ز مجلسیان شرمی ای یزیدمی‌زد همیشه بوسه بر این لب شه انام
کفری چنین و لاف مسلمانی ای یزیدننگش ز تو یهودی و نصرانی ای یزید

ترسم دمی که پرسش این ماجرا شوددامان رحمت از کف مردم رها شود
ترسم که در شفاعت امّت به روز حشرخاموش ازین گناه، لب انبیا شود
ترسم کزین جفا نتواند جفا کشیدر معرض شکایت اهل جفا شود
آه از دمی که سرور لب تشنگان حسین‌سرگرم شکوه با سر از تن جدا شود
فریاد از آن زمان که ز بیداد کوفیان‌هنگام دادخواهی خیر النسا شود
باشد که راز داور محشر امید عفوچون دادخواه شافع روز جزا شود
مشکل که تر شود لبی از بحر مغفرت‌گر نه شفیع، تشنه لب کربلا شود
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:849 کی باشد اینکه گرم شود گیر و دار حشرتا داد اهل بیت دهد کردگار حشر

یا رب بنای عالم ازین پس خراب بادافلاک را درنگ و زمین را شتاب باد
تا روز دادخواهی آل نبی شوداز پیش چشم مرتفع این نه حجاب باد
آلوده شد جهان همه از لوث این گناه‌دامان خاک شسته ز طوفان آب باد
بر کام اهل بیت نگشتند یک زمان‌در مهد چرخ چشم کواکب به خواب باد
لب تشنه شد شهید جگر گوشه‌ی رسول‌هرجا که چشمه‌ایست به عالم، سراب باد
از نوک نیزه تافت سر آفتاب دین‌در پرده‌ی کسوف نهان آفتاب باد
آن کودکش به حسرت آل نبی نسوخت‌مرغ دلش بر آتش حسرت کباب باد
در موقف حساب «صباحی» چو پا نهادجایش به سایه‌ی علم بو تراب باد
کامّیدوار نیست به نیروی طاعتی‌دارد ز اهل بیت، امید شفاعتی
***

مرثیه‌ی حضرت سیّد الشّهدا (ع):

امروز عزای شاه دین است‌در ناله، سپهر چون زمین است
گلرنگ ز خونِ سرور دین‌سر پنجه‌ی کافر لعین است
خالی شده تخت از سلیمان‌در خنصر «1» اهرمن نگین است
پژمرد ز صرصر «2» خزانی‌شاخ گل و برگ یاسمین است
شاه شهدا بهر که بیندگوید که نگاه واپسین است
امروز سرشک مصطفی رادر پیش دو دیده آستین است
بر چهره زنان طپانچه زهراماتم‌گر بزم حور عین است
بر هفت فلک فکنده افغان‌عیسی که به چرخ چارمین است
اولاد نبی به کوفه و شام‌چون برده‌ی روم اسیر چین است
مغلوب سپاه کوفه و شام‌فرزند پیمبر امین است
از گریه کجا شود تسلّی‌آن را که مصیبتی چنین است
گفتند به شمع گریه تا چند؟گفتا تا هجر انگبین «3» است
امید گشایش از فلک نیست‌در خانه و قفلش آهنین است
این گرد ز پا کجا نشیندتا خنگ سپهر زیر زین است

_____

(1)- خنصر: انگشت کوچک.
(2)- صرصر: باد سخت و سرد، باد بلند آواز.
(3)- شمع را از موم ساخته‌اند که از دوری عسل پیوسته گریه می‌کند و این تمثیلی است.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:850 بودم به رخ تو شاد و غافل‌چشمی چو ستاره در کمین است
ای خاک سیاه سینه‌ی تست‌دُرجی «1» که پر از دُرّ ثمین است
بنیاد جهان چرا به جا ماندگلشن خشک ابر آتشین است ***

مرثیه‌ی شهدای کربلا:

بنمود رخ از جیب افق ماه محرّم‌یا شعله زد از دل به فلک آه محرّم
ایام خوشی در همه‌ی سال مجویدچون اوّل هرسال بود ماه محرّم
بر قامت دهر است دراز این سَلَبی «2» کش‌ببریده قدر بر قد کوتاه محرّم
از پرده برون نقش عزایی عجب آمدبر زد چون فلک دامن خرگاه محرّم
ره ماه محرّم به افق جست دگر بارآمد غم آفاق به همراه محرّم
نبود عجب ار دیر خرامد که ز گردون‌ماهی ندمیده است به اکراه محرّم
چون کاست جهان را و «صباحی» به جهان نیست‌جانی که بکاهد غم جانکاه محرّم

_____

(1)- دُرج: جعبه‌ای کوچک که در آن جواهر و زینت آلات و انواع عطر نهند. صندوقچه.
(2)- سَلَب: لباس و جامه.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:851

فتحعلی خان صبا

ملک الشعرا فتحعلی خان کاشانی، شاگرد صباحی کاشانی و ملک الشعرای فتحعلی شاه قاجار بود.
وی از مردم کاشان است ولادتش در سال 1179 ه. ق. می‌باشد که در شیراز به سر می‌برد. هدایت در ریاض العارفین از وی به ملک الشعرا و سلطان البلغا و افصح المتأخرین و المعاصرین تعبیر می‌کند.
او در زمره‌ی ندمای محفل سلطانی درآمد و روزگاری را نیز به حکومت قم و کاشان گذرانید.
ملک الشعرا در فنون نظم مثنوی و قصیده‌سرایی طرزی خاص داشت و غالبا همّت بر رعایت معانی و الفاظ و مراعات صنایع و بدایع می‌گماشت. کلامش فصیح و مطبوع و زیبا و متین است و اشعار او بلیغ و جزیل و مصنوع و رنگین. دیوان قصایدش 15000 بیت است.
صبا در شعر شاگرد حاج سلیمان صباحی است. او در تقویت شیوه‌ی شاعران باستان رنج بسیار کشید و در این شیوه پس از استادان خویش رتبه‌ی مقدم را دارد و نخستین شاعری است که ثمره‌ی نهضت بازگشت ادبی در اشعار او به قوّت تمام مشاهده می‌شود.
صبا علاوه بر دیوان قصاید، مثنویهای مشهوری دارد. مانند شهنشاه‌نامه که حماسه‌ای است دینی درباره‌ی پیامبر اسلام (ص) و علی (ع)، عبرت‌نامه، گلشن صبا (به تقلید بوستان).
وی به سال 1238 ه ق. درگذشته است. «1»
-*-
پیرو فرمان یزدان، پیشوای دین حسین‌ماه برج مصطفی و درّ درج «2» بو تراب
آن که بر نام همایون وی از عرش برین‌عقل کل آمد خطیب خطبه فصل الخطاب
هم علی را از علوّ منزلت قائم مقام‌هم نبی را از سموّ «3» مرتبت نایب مناب
زیب آغوش بتول و گوشوار گوش عرش‌زینت دوش رسول و معنی امّ الکتاب
آخر ای بیدادگر گردون، به پیش دادگرمصطفی را چون دهی زین جور بی‌پایان جواب؟
آل مروان را به لب از ساقی گلچهره، می‌آل طه را جگر از آتش حسرت، کباب
آفتاب روی او تابان ز رمح «4» مشرکان‌باد یا رب منکسف، تا حشر روی

آفتاب
روز محشر تا شفیع شیعیان گردد، کشیدشافع یوم الحساب، این ظلم‌های بی‌حساب «5»

_____
(1)- ریاض العارفین؛ ص 262. لغت نامه دهخدا.
(2)- درج: صندوقچه.
(3)- سموّ: بلندی، رفعت.
(4)- رمح: نیزه، جمع آن ارماح و رماح است.
(5)- سیری در مرثیه‌ی عاشورایی؛ ص 229.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:852

طراز یزدی

میرزا عبد الوهاب طراز یزدی از مشاهیر شعرای دور، قاجاریه بود، که به سال 1187 ه ق. متولد شد. وی در زمان حیاتش به شهرت رسید و شعرش مورد پسند ارباب شعر و ادب قرار گرفت. پدرش حاج عبد الکریم از معاریف شهر یزد و از معماران بنام عصر خود بود و در میان مردم از محبوبیت و شهرت برخوردار بود.
طراز علوم اولیه و عربیه را از اساتید فن فرا گرفت و چون دارای هوش و استعداد سرشار بود به سرعت رشد کرد و در میان مردم چهره‌ای آراسته به فضل و ادب شناخته شد و در شعر نیز منزلتی والا یافت و خط و خوشنویسی تعلیم گرفت و از خوشنویسان شهر خود گردید.
طراز پس از کسب معلومات متداوله چندی پیشه‌ی پدر را دنبال کرد اما چون شاعری ظریف طبع و خوش ذوق بود شغل پدر مطابق سلیقه‌اش قرار نگرفت و از آن دست کشید و راهی تهران شد و به دربار محمد شاه قاجار راه یافت و مورد نوازش قرار گرفت، ولی صدر اعظم وقت (حاج میرزا آقاسی) بر اثر سعایت بدخواهان او را مورد بی‌مهری قرار داد و این رفتار، طراز را خوش نیامد و به هجوش پرداخت.
طراز چون احساس خطر کرد از تهران گریخت و به زادگاه خود رفت ولی در نایین به دستور صدر اعظم او را گرفته و تا سرحدّ مرگ شکنجه‌اش کردند و بعد به گوشه‌ای انداختند. تنی چند از مسافران او را شناختند و با خود به یزد بردند و به معالجه‌اش پرداختند. طراز بر اثر صدمات وارده‌ی جسمی و تألمات روحی در حالی که بیش از 37 سال نداشت در سال 1224 ه. ق. بدرود حیات گفت.
طراز شاعری توانا و ادیبی فاضل بود و به فنون شعر و ادب تسلط داشت اما مدیحه‌گو و هجوسرا بود.
پس از آن واقعه دست از مدح و ذم کشید، جز به ستایش پیغمبر (ص) و دودمانش شعری نسرود و از گذشته‌اش اظهار تأسف کرد.
-*-
آتش زد این بهار جگرهای تفته راماند سحاب، خیمه‌ی برباد رفته را
بود آتشی نهفته به دلها و برفروخت‌باد بهار، آتش در دل نهفته را
یاد آورم چو غنچه‌ی سیراب بنگرم‌آن غنچه‌های تشنه‌ی در خون شکفته را
خیزد ز خاک سبزه و یاد آورد حسین‌آن سبز خط سلاله‌ی در خاک خفته را
از کربلا شنفته‌ای، ای دل حکایتی‌هرگز به دیده نیست شباهت شنفته را
هفت آسمان هنوز بگرید بر آن که دیددر خون خضاب کاکل ماه دو هفته را

از هر طرف غبار مصیبت فرو گرفت‌کاشانه‌های شهپر جبریل رفته را
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:853

آصف الدوله

محمد یحیی علی خان بهار به سال 1188 ه. ق. متولد شد، وی از شخصیتهای سیاسی و فرهنگی هند در سده‌ی 12 قمری بود و چهارمین نواب از حکام شیعی «نواب اوده» که در پی تضعیف حکومت مرکز و سلاطین مغول هند به استقلال محلی دست یافتند.
او فرزند شجاع الدوله است. وی به سبب ارادت به حسین بن علی (ع)، حسینیه‌ای در «لکهنو» بنیاد نهاد که هم از نظر معماری و هم به دلیل فعالیت‌های خیریه‌ی آن شهرت یافت.
تعلق خاطر آصف الدوله به اهل بیت پیامبر اکرم (ص) او را در انجام کارهای عمرانی در سرزمین‌های دیگر اسلامی به ویژه در نواحی مورد احترام و تقدیس شیعیان پیشگام می‌ساخت از آن جمله پرداخت هزینه‌های بنای صحن و دیوارهای حرم حسین بن علی (ع) در کربلا بود.
وی بخشی از شهرت و اعتبار خود را مدیون توجه و عنایتی است که به اهل علم و فعالیت‌های فرهنگی و ادبی داشته است.
شمار کتاب‌های کتابخانه آصف الدوله را 120 هزار جلد نوشته‌اند که 200 صحاف در آن به کار ترمیم و تجلید کتاب اشتغال داشتند.
آصف الدوله خود شعر می‌گفت و در نظم اشعار فارسی وارد و مهارت داشت و «آصف» تخلّص می‌کرد.
وی پس از 23 سال حکومت در سال 1212 قمری برابر با 1797 میلادی درگذشت که در حسینیه امام‌باره «لکهنویه» به خاک سپرده شد. «1»
-*-
ای سرو سرفراز ریاض رضای حق‌وی بر قضا رضا و رضا بر قضای حق
مردانه در طریق حقایق زدی قدم‌افراشتی بکوی حقیقت لوای حق
ای منشأ مظاهر انوار ذو الجلال‌حق ثنای نعمت تو باشد ثنای حق
حق بود مستحق به ظهور حقایقت‌زان شد رخ تو آینیه‌ی حق نمای حق
خلق ار شوند جمله حسین اللهی سزاست‌چون از قیام توست پرستش برای حق
از خلقت وجود نبی و علی و آل‌ذات تو بود مقصد و هم مدعای حق
گفتا نبی حسین ز من است و من از حسین‌هم این بود به وصف تو از حق ندای حق
مقصود اصفیائی و محمود اتقیامحبوب انبیائی و هم اولیای حق
طفل رهند موسی و عیسی و هم خلیل‌آنجا که رتبه‌ی تو بود در ولای حق
سریست در مقام جلالت که ذو الجلال‌کامل نموده در تو جلال و جلای حق
بنیان حق اگر چه به پا بود استوارلیک از تو شد متین و مشید بنای حق

ز اشراق وجه تست مشعشع فروغ شمس‌ای در سپهر دین قمر اعتلای حق

_____

(1)- دایرة المعارف بزرگ اسلامی.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:854 در کربلای عشق فرو کوفی علم‌عزم قتال خویش نمودی برای حق

از هستی و علاقه و اهل و عیال و مال‌بستی نظر از آنکه نبینی ورای حق

ای آیت هدایت حق الیقین عشق‌دادی تو دار عشق چو بودت هوای حق

حق در عوض بداد هر آنچه‌اش که بود داشت‌کردی تو زین معامله‌ی حق ادای حق

شد تربت شریف تو مسجود حق پرست‌اندرگه صلوة بصبح و مسای حق

حق خواستند محو شود، در فنای تویا للعجب فنای تو آمد بقای حق

دین نبی قوام گرفت از قیام توبریاری تو بود همی اتکای حق

ملحق به حق چنان شدی الحق که حق‌پرست‌حق دارد ار ترا بپرستد بجای حق

در عالم الست برب العزیز رب‌زانو زدی بگفتن قالو بلای حق

اندر قبول امر چنان دم زدی که شددر معرض رضای تو فانی قضای حق

هان ای شهید راه خداوند ذو المنن‌هستی طبیب درد بدار الشفای حق

از پیشگاه لطف تو داریم در جزاچشم شفاعت از تو بروز جزای حق

آصف ز جان لقای ترا دردم ممات‌خواهد ز فضل و رحمت بی‌منتهای حق

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:855

جوهری

محمد باقر هروی الاصل قزوینی المسکن شاعر معروف به جوهری صاحب کتاب مقتل فارسی موسوم به «طوفان البکاء» که در اواخر قرن سیزدهم در ایران بخصوص بین طبقه‌ی عوام بسیار معروف بود، و چندین مرتبه به چاپ رسیده است. وی در حدود سال 1240 و یا 1252 ه ق. در اصفهان وفات یافت و در «آب پخشان» از توابع بیدآباد به خاک سپرده شد. «1»
علت نامگذاری کتاب به طوفان البکاء به جهت گریه‌ی طوفان خیز بر اهل بیت رسالت (ع) می‌باشد. مقدمه و دوازده آتشکده دارد که هرآتشکده در احوال یک معصوم می‌باشد. آتشکده‌ی اول در احوال حضرت رسول (ص)، آتشکده‌ی دوم در مصیبت فاطمه (س)، آتشکده‌ی سوم در مصیبت امام علی (ع)، آتشکده‌ی چهارم در شرح حال امام مجتبی (ع)، آتشکده‌ی پنجم ذکر مصائب امام مظلوم حسین بن علی (ع)، آتشکده‌ی ششم ذکر احوال امام سجاد (ع)، آتشکده‌ی هفتم در ذکر خروج مختار، آتشکده هشتم در شهادت امام باقر (ع) و امام صادق (ع)، آتشکده نهم احوال امام موسی بن جعفر (ع)، آتشکده دهم در ذکر مصیبت امام رضا (ع)، آتشکده یازدهم در ذکر حالات امام محمد تقی (ع) و امام علی نقی (ع) و آتشکده دوازدهم برخی از احوال قائم آل محمّد (عج) می‌باشد.
در اینجا چند شعله از آتشکده پنجم را می‌آوریم:
ـ*ـ
یادم آمد باز شور کربلاداستان جنگ روز کربلا
کز خزان کین چو از سرو سهی‌گلشن آل پیمبر شد تهی
نوجوانان هر یکی با روی ماه‌تشنه لب خفتند بر خاک سیاه
غیر اعوان رشید آن جناب‌غیر انصار شهید آن جناب
هشت مرد نامی از آل عقیل‌در رکاب سرور دین شد قتیل
هم ز آل جعفر طیّار نیزشد سه تن مقتول ظلم از تیغ تیز
هفت فرزند رشید از مرتضی‌شش جوان ناامید مجتبی
یافتند از ضربت تیغ و سنین‌لذّت قربانی کوی حسین
پاره‌پاره اکبر یوسف جمال‌قاسم از سمّ ستوران پایمال
اصغر معصوم مظلوم صغیرزهر در پیکان به جای شهد شیر
چون ز اخوان وفادار حسین‌ماند عباس علمدار حسین
بیرق همّت به مردی کرد راست‌از شه لب تشنه اذن رزم خواست
چون مصیبت دیدگان دردمندزاندو یار یکدل افغان شد بلند
هر دو در راه وفا پا بست هم‌هر دو را در گردن هم دست هم
شاه فرمود ای سپهدار رشیداذن جنگ از من ندار اکنون امید

(1)- ریحانة الادب؛ ج 1، ص 286.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:856 ترک جان از یار جانی مشکل است‌بی‌تو یکدم زندگانی مشکل است
کاروان رفت و جرس در قال و قیل‌کی ز همراهان به دنبال الرحیل
موسم قربان شدن تأخیر شدصبر نتوانم شهادت دیر شد
نوبت فیض شهادت با من است‌بردن گوی سعادت با من است
گر به سر داری هوای وصل حورشاه را باشد علمداری ضرور
ای برادر جان علم کن استواردر پس پشت برادر مردوار
چون علم گردد لوای شاهیم‌کن به میدان بلا همراهیم
من خلیل این دشت قربانگاه من‌ای ذبیح من بیا همراه من
دست و تیغ از خون دشمن رنگ کن‌پشت بر پشت برادر جنگ کن
از جلو سردار و از دنبال شاه‌آری آید از پی سیاره ماه
عازم ظلمت شدند از جانبین‌مطلع نورین عباس و حسین
کوفی و شامی هجوم‌آور شدندحمله‌ور بر سبط پیغمبر شدند
هریک از یک سمت لشکر چون نهنگ‌غوطه‌ور گردیده در دریای جنگ
آن برادر هم چو قهر کردگاراین برادر قابض ارواح‌وار
زان دو شیر اوژن به دشت کربلامحشر کبری عیان شد برملا «1» ***
برای کیست که در انس و جان عزاست هنوزعزای کیست که صاحب عزا خداست هنوز
گذشت واقعه‌ی کربلا ولی جبرئیل‌سیاه در بر و در فکر کربلاست هنوز
کدام سرو چمان زین چمن فتاد به خاک‌که پشت پیر فلک از غمش دوتاست هنوز
کدام رخ شده از قحط آب گاهی رنگ‌که رنگ مهر و مه از غصه کهرباست هنوز
ز خیمه‌گاه نشانی به جاست وز طفلان‌نوای «یا ابتا العطش» به پاست هنوز
به فرش و لوله و شور و شین وا علیابه عرش غلغله وا محمداست هنوز
مگر به شام اسیرند دختران حسین‌و یا به کوفه هیاهوی اشقیاست هنوز
مگر به جسم حسین یوسف عزیز رسول‌ز دست گرگ اجل پیرهن قباست هنوز
و یا به نیزه خاک مذلّت آن سروتن‌برهنه مانده ز عمامه و رداست هنوز
هزار سال فزونتر گذشت از این ماتم‌هزار پاره دل ختم انبیاست هنوز
هزار ماتم یحیی زمانه دارد یادهمان به یاد شهیدان کربلاست هنوز
اگر چه دست خدا جان گرفته قابض صنع‌خجل ز روی علی شاه اولیاست هنوز

هزار سال اگر خون، دگر بگرید عرش‌بگوید اول این درد بی‌دواست هنوز
هزار سال محرّم بتول پوشیده‌لباس تعزیه و آن تعزیت به جاست هنوز
اگر نگشته شهید ستم جوانانش‌قبای سبز حسن نیلگون چراست هنوز «2»

_____

(1)- طوفان البکاء؛ ص 283.
(2)- همان؛ ص 219.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:857

نشاط اصفهانی

میرزا عبد الوهاب نشاط اصفهانی ملقب به «معتمد الدوله» و متخلّص به «نشاط» از سادات معروف اصفهان که در سال 1175 ه. ق. در شهر اصفهان متولد شد.
او از رجال معروف و شعرا و ادباء دربار فتحعلی شاه قاجار بود. او در سلک اهل تصوّف و عرفان بود و در نظم و نثر فارسی و عربی مهارت داشت و با انشایی خاص می‌نوشت. وی در حسن خط سرآمد اقران گردید و در خطّ شکسته استاد بود. او با دانش‌های زمان خود از دینی و ریاضی و حکمت الهی و منطق آشنایی داشت.
نشاط دارای اموال و ثروت فراوانی بود که برای فرزندان خود به جای گذاشت. وی دارای تربیت خوبی نیز بود و علاوه بر زبان مادری، زبان‌های عربی و ترکی را فراگرفت.
نشاط در چهل و سه سالگی به تهران آمد و به دربار فتحعلی شاه قاجار راه یافت و سمت دبیری و منشی‌گری دربار را بر عهده گرفت و از پادشاه لقب «معتمد الدوله» را دریافت کرد و از بزرگترین شاعران عهد قاجار شد. در اشعارش آثار نهضت بازگشت ادبی کاملا مشخص است.
مجموعه‌ی آثار نشاط در کتابی تحت عنوان «گنجینه» به دستور ناصر الدّین شاه قاجار چاپ شد. دیوان اشعارش نیز به چاپ رسیده است.
نشاط در پنجم ذیحجه‌ی 1244 ه ق. در سن 69 سالگی بر اثر بیماری سل درگذشت. «1»
-*-
سید کونین، سبطّ مصطفی‌بهترین فرزند خیر الاولیا
پروریده حق در آغوش بتول‌زیب دامان، زینت دوش رسول
جبرئیلش مهد جنبان صبی‌شر او را مایه از شیر خدا
منبع هستی‌ست آن فرخنده ذات‌رشحه رشحه زو رسد بر کائنات
قوّه‌ها را سوی فعل آورد اونیک را ممتاز از بد کرد او
دشمن از وی دشمن آمد دوست، دوست‌بد از او بدبخت و نیکو زو نکوست
هم وجود دشمن از جود وی است‌هم زیانش از پی سود وی است
رهنمونش کرد خود بر قتل خویش‌پس بیفکندش سرِ تسلیم، پیش
در قیامت نیز حاضر سازدش‌پس در آتش هم خود او اندازدش
هان مگو جبر این خطاب مستطاب‌فهم کن و اللّه اعلم بالصّواب
نه کنون زین فعل بد می‌سوزد اواز ازل خود تا ابد می‌سوزد او
مصطفا بی‌دودمان ارتضامرتضای خاندان اصطفا
جمله هستیها طفیل هست اوزور بازوی ید اللّه دست او

_____
(1)- سیمای شاعران؛ ص 493. گنجینه‌ی نیاکان؛ ص 1067.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:858 کی کسی او را تواند بست دست‌شیر را روبه نداند دست بست
گر نه خود از زندگی سیر آمدی‌عاجز از روباه کی شیر آمدی؟
این سعادت از ازل اندوخته‌ست‌این شهادت از علی آموخته‌ست
چون پیام دوست از دشمن شنفت‌زیر زخم تیغ دشمن «فزت «1»» گفت
هرکه را از دوستانش خواند دوست‌زیر تیغ دشمنان بنشاند دوست
از نخست افتاد چون مقبول عشق‌لاجرم شد عاقبت مقتول عشق
گر حدیث ما تو را آید عجب‌گفت حق خود در حدیث «من طلب» «2»
طالب من گر شود یک ره کسی‌راهها بنمایش هر سو بسی
چون مرا بشناسد از آیات من‌عاشق آید بر صفات و ذات من
شد چو عاشق از من آگه شد همی‌زان پس او را زنده نگذارم دمی
بس عجب نبود اگر کشتم منش‌عاشق است و لازم آمد کشتنش
کشتن عاشق به هر مذهب رواست‌خاصّه آن عاشق که معشوق خداست
پس مرا ز آیین و دین مصطفی‌بر شهید خویش باید خونبها
و آنکه هم منظور و هم مقبول من‌گشت زان سان تا که شد مقتول من
هر دو عالم نیست خونش را بهاغیر من او را نشاید خونبها
هم منم دل برده هم بیدل منم‌هم منم مقتول و هم قاتل منم
کی سزا بینم به جای خویشتن‌دیگری را خونبهای خویشتن
خویش را نه رایگانی بخشمش‌کشته‌ام تا زندگانی بخشمش
کشته‌ی عشق ار شوی زنده شوی‌تا ابد باقی و پاینده شوی
عشقبازی را شعار دیگر است‌رسم او رسم دیار دیگر است
بی‌سبب با دوستداران دشمن است‌دشمنی او همین تا کشتن است
کشتگان خویش را شد دوستدارگر کشد عشق ای خوشا آن اعتبار
این بود آئین عشق این کیش عشق‌چاره جز مردن نباشد پیش عشق «3»

_____
(1)- اشاره به کلام امام علی (ع) در هنگام ضربت خوردن در مسجد کوفه «فزت و ربّ الکعبه».
(2)- اشاره به حدیث قدسی: «من طلبنی وجدنی و من وجدنی عشقنی و من عشقنی عشقته و من عشقته قتلته و من قتلته فأنا دیته».
(3)- میراث عشق؛ ص 512- 514.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:859

وصال شیرازی

اشاره

میرزا محمد شفیع شیرازی معروف به میرزا کوچک و متخلّص به «وصال» از بزرگترین شعرا و غزلسرایان مشهور اوایل دوره‌ی قاجاریه است، که به سال 1197 ه ق. در شیراز متولد شد. خاندانش در دوره‌ی صفویان و افشاریان و زندیان به اعمال دیوانی مشغول بودند. وصال در دوره‌ی جوانی مدتی سرگرم تحصیل ادب خط به ویژه خط نسخ و هنرهای زیبا، موسیقی و سیر در مقامات عرفانی بود. وصال علوم متداول زمان را در نزد برخی دانشمندان همچون میرزا ابو القاسم سکوت فرا گرفت. خود نیز فرزندانی چون وقار، میرزا محمود طبیب متخلّص به حکیم، میرزا ابو القاسم فرهنگ و داوری و یزدانی که همه اهل علم و هنر بوده‌اند تربیت کرد که نام وی و خاندان وصال را پر آوازه ساختند.
وی در ساختن مثنوی مهارت داشت و داستان «فرهاد و شیرین» را که وحشی بافقی (متوفی به سال 991 ه) آغاز کرده بود به پایان رسانید. دیوان وی شامل قصاید، غزلیات نغز و لطیف و مثنویها و نیز مدایح و مراثی بسیار است. کتابی نیز در ترجمه و شرح و نظم «اطواق الذهب» زمخشری دارد.
وصال به سال 1262 ه ق. در شیراز درگذشت. او به خاطر ارادت خاص و اعتقاد راستین به پیامبر اکرم (ص) و خاندان او (ع) اشعار سوزناک و ترکیب بندهای استادانه‌ای در مصائب حضرت سیّد الشهدا و اهل بیت عصمت و طهارت دارد. مرثیه‌های شورانگیز او که به سبک و روش محتشم کاشانی است به شهرت ادبی او افزوده است. «1»
-*-

ترکیب‌بند: مصائب خامس اصحاب کساء (ع): «2»

این جامه‌ی سیاه فلک در عزای کیست؟وین جیب چاک گشته‌ی صبح از برای کیست؟
این جوی خون که از مژه‌ی خلق جاری است‌تا در مصیبت که و در ماجرای کیست؟
این آه شعله‌ور که ز دلها رود به چرخ‌ز اندوه دل گداز و غم جانگزای کیست؟
خونی اگر نه دامن دلها گرفته است‌این لَختِ دل به دامن ما، خونبهای کیست؟
گر نیست حشر و در غم خویش است هرکسی‌در آفرینش این همه غوغا برای کیست؟
شد خلق مختلف ز چه با نوحه متّفق؟اینگونه جنّ و انس و ملک در عزای کیست؟
هندو و گبر و مؤمن و ترسا به یک غمنداین جانِ از جهان شده ناآشنای کیست؟
ذرّات از طریق صدا ناله می‌کنندتا این صدا ز ناله‌ی اندُه فزای کیست؟
صاحب عزا کسی است که دلهاست جای اودلها جز آنکه مونس دلهاست جای کیست؟
آری خداست در دل و صاحب عزا خداست‌زان هر دلی به تعزیه‌ی شاه کربلاست

_____

(1)- مراثی وصال؛ از صبا تا نیما، ج 1، ص 40 و 41. فرهنگ معین. فارسنامه‌ی ناصری؛ ج 2، ص 990 و 995.
(2)- گلشن وصال؛ ص 30- 42.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:860

شاهنشهی که کشور دل تختگاه اوست‌محنت، سپاهدار و مصیبت، سپاه اوست
آن سیّدِ حجاز که در کیش اهل رازکفر است سجده‌ای که نه بر خاک راه اوست
آن بی‌کسی که با همه آهن‌دلی، سنان‌بر زخم دل ز طعن سَنان عذر خواه اوست «1»
هر زخم او دهانی و پیکان زبان آن‌و آن جمله یک زبان به شهادت گواه اوست
گفتی گناه او چه، که شمرش گلو بریدانصاف وجود و رحم و مروّت گناه اوست
گویی که سقف چرخ چرا شد سیاه‌پوش؟از دود آتشی است که در خیمه‌گاه اوست
جز اینکه شد زیارت او زندگی فزادیگر چه چاره بهر غم عمرکاه اوست
بر کربلای او نرسد فخر کعبه راکان یوسف عزیز امامت به چاه اوست
سبط نبی فروغ ده جرم نیّرین «2»رخشنده آفتاب سپهر وفا حسین

3

ای دل، اگر ترا قدری درد دین بودقدر حسین و تعزیه‌اش بیش از این بود
انصاف ده که جسم تو بر خوابگاه نازوانگه به خاک آن بدن نازنین بود؟
این شرط دوستی است که او تشنه لب شهیدما را به کام، شربتِ ماء مَعین «3» بود؟
ما آب سرد را به تکلّف خوریم و اوسیراب ز آب خنجر شمر لعین بود؟
ما اشک از او مضایقه داریم و چشم مابر چشمه سار کوثر و خلد برین بود؟
ما آب شور بسته بر او، کوفیان فرات‌این فرق بین که با اثر مهر و کین بود؟
او بی‌دریغ سر دهد از بهر ما به تیغما را دریغ از او دلی اندوهگین بود
ما پروریم جسم خود از ناز و ای دریغکان جسم ناز پرور او بر زمین بود
عشرت کنیم و تعزیه‌اش می‌نهیم نام‌حاشا که رسم و راه محبّت چنین بود
هر لحظه سرگذشتی از او گوش می‌کنیم‌ناگشته زیبِ گوش، فراموش می‌کنیم

ای چرخ، از کمان تو تیری رها نشدکازاده‌ای نشان خدنگ «4» بلا نشد
دور تو بر خلاف مراد است، ای دریغبس کام ناروا شد و کامت روا نشد
از بو البشر گرفته بگو تا به مصطفیآن کیست کز تو خسته‌ی تیغ جفا نشد
آدم نشد جدا ز تو از گلشن بهشت؟یا نوح از تو غرقه‌ی بحر فنا نشد؟

_____

(1)- منظور از سِنان در مصرع اول نیزه است و طعن سَنان در مصرع دوم ضربتی است که سنان بن انس با نیزه بر آن حضرت وارد آورد.
(2)- نیّرین: آفتاب و ماه.
(3)- ماء معین: آب پاک و روان و گوارا.
(4)- خدنگ: تیر.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:861 عیسی نگشت بسته‌ی دارت، چرا نگشت؟یحیی نشد قتیل ز تیغت، چرا نشد؟
دندان مصطفی نشکست از عناد تو؟یا حمزه از تو خسته زخم عنا نشد؟
نشکافت از تو تارک حیدر به تیغ کین؟یا درد دل حواله‌ی خیر النسا نشد؟
ای طشت واژگون «1»، مگر از حیله‌های تودر طشت پاره‌ای جگر مجتبی نشد؟
با این همه تطاول «2» و با این همه خلاف‌ظلمی بسان واقعه‌ی کربلا نشد
کاری نکرده‌ای که توان باز گفتنش‌ور باز گویمت، نتوانی شنفتنش

شاه عرب چو سوی عراق از حجاز شدشد بسته راه مهر و در کینه باز شد
ایمان به کفر و سبحه «3» به زنّار «4» شد بدل‌اسلام پایمال و حقیقت مجاز شد
هرجا که نیزه‌ای ز سری سر بلند گشت‌هرجا که ناوکی «5» به دلی دلنواز شد
رازی نهان نماند ز غمّازی سنان‌از بس که رخنه‌ها به دل اهل راز شد
بر جسم‌های پاک و بدن‌های چاک‌چاک‌نعل سمند «6» و خاک زمین پرده‌ساز شد
بنشست بس که خاک و روان گشت بس که خون‌هر پیکری ز غسل و کفن بی‌نیاز شد
از چار سو رسید بر او ناوک سه پرچندان که شاه عرصه‌ی دین شاهباز شد
گردن چنان فراخت که بگذشت از سمارَمح «7» سِنان چو از سر شه سرفراز شد
وانگه برهنه پرده‌نشین دختر بتول‌ز اورنگ «8» ناز به شتر بی‌جهاز «9» شد
آن دم ببست راه فلک از هجوم آه‌کافتاد راه قافله‌ی غم به قتلگاه

زینب چو دید پیکری اندر میان خون‌چون آسمان و زخم تن از انجمش «10» فزون
بی‌حد جراحتی، نتوان گفتنش که چندپامال پیکری، نتوان دیدنش که چون خنجر در او نشسته چو شهپر که درهما «11»پیکان «12» از او دمیده چو مژگان که از جفون «13»

_____
(1)- طشت واژگون: کنایه از آسمان.
(2)- تطاول: دست درازی، تعدّی و گستاخی.
(3)- سبحه: تسبیح.
(4)- زنّار: رشته‌ای متّصل به صلیب که مسیحیان به گردن خود آویزند. کمربندی که زردشتیان به کمر بندند.
(5)- ناوک: تیر سه شاخه.
(6)- سمند: اسبی که رنگش به زردی بود.
(7)- رمح: نیزه.
(8)- اورنگ: تخت.
(9)- جهاز: ساز و برگ.
(10)- انجم: جمع نجم، ستارگان، اختران.
(11)- هما: پرنده‌ای است از راسته‌ی شکاریان که قدما این مرغ را موجب سعادت می‌دانستند.
(12)- پیکان: آهن سر تیر و نیزه.
(13)- جفون: جمع جفن، پلک چشم.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:862 گفت این به خون تپیده نباشد حسین من‌این نیست آن که در برِ من بود تاکنون
یک دم فزون نرفت که رفت از کنار من‌این زخم‌ها به پیکر او چون رسید چون؟
گر این حسین، قامت او از چه بر زمین؟ور این حسین، رایت او از چه سرنگون؟
گر این حسین من، سر او از چه بر سِنان؟ور این حسین من، تن او از چه غرق خون؟
یا خواب بوده‌ام من و گم‌گشته است راه‌یا خواب بوده آن که مرا بوده رهنمون

می‌گفت و می‌گریست که جانسوز ناله‌ای‌آمد ز حنجر شه لب‌تشنگان برون
کای عندلیب گلشن جان آمدی بیاره گم نگشته خوش به نشان آمدی بیا

آمد به گوش دختر زهرا چو این خطاب‌از ناقه خویش را به زمین زد ز اضطراب
چون خاک جسم پاک برادر به برکشیدبر سینه‌اش نهاد رخ خود چو آفتاب
گفت ای گلو بریده سر انورت کجاست؟وز چیست گشته پیکر پاکت به خون خضاب؟
ای میر کاروان، گهِ آرام نیست، خیزما را ببر به منزل مقصود و خوش بخواب
من یک تن ضعیفم و یک کاروان اسیروین خلقِ بی‌حمیت و دهرِ پر انقلاب
از آفتاب پوشمشان یا زِ چشم خلق؟اندوه دل نشانمشان یا که التهاب؟
زین العباد را به دو آتش کباب بین‌سوز تب از درون و برون تاب آفتاب
گر دل به فرقت تو نهم، کو شکیب و صبرور بی‌تو رو به شام کنم، کو توان و تاب؟
دستم ز چاره کوته و راه دراز پیش‌نه عمر من تمام شود نه جهان خراب
لختی چو با برادر خود شرح راز کردرو در نجف نمود و در شکوه باز کرد

کای گوهری که چون تو نپرورده، نُه صدف «1»پروردگانت زار و تو آسوده در نجف
داری خبر که نور دو چشم تو شد شهید؟افتاد شاهباز تو از شُرفه «2» ی شرف؟
تو ساقی بهشتی و کوثر به دست توست‌وین کودکان زار تو از تشنگی تلف
این اهل بیت توست بدین‌گونه دستگیرای دستگیر خلق، نگاهی به این طرف
این نور چشم توست که ناوک زنان شام‌دورش کمان گشاده چو مژگان کشیده صف «3»
چندین هزار تن قَدَر انداز «4» و از قضابا آن همه خطا «5»، همه را تیر بر هدف

_____

(1)- نه صدف: کنایه از عرش و کرسی و هفت آسمان، با فلک الافلاک و فلک ثوابت و هفت سیاره که بنابر هیأت قدیم جمعا نه طبقه می‌شوند.
(2)- شرفه: کنگره، آنچه از عمارت که پیش آمد، و بر قسمت پایین مسلّط باشد، ایوان، بالکن و جمع آن شرف است.
(3)- شاعر، تیراندازان اطراف پیکر مطهر حضرت سیّد الشهدا (ع) را به مژگان اطراف چشم تشبیه کرده است.
(4)- قدر انداز: کمانداری که تیرش خطا نرود و به هدف اصابت کند.
(5)- خطا: در اینجا به معنی جرم و گناه.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:863 هرجا روان ز سر و قدی، جویی از گلوهرسو جدا ز تا جوری دستی از کتف
تا کی جوارِ «1» نوح؟ لب نوحه برگشای «2»یعقوب‌سان بنال که شد «3» یوسفت ز کَف
چون نوح بر گروه و چو یعقوب بر پسرنفرین «لا تَذَرْ» کن و افغان «وا اسف» «4»
چندی چو شکوفه‌های دلش بر زبان گذشت‌زان تن ز بیم طعنه‌ی شمر و سَنان گذشت

در کوفه کاروان عزا چون گذار کرددوران ستیزه‌های نهان آشکار کرد
شد کربلا ز درد اسیری زیادشان‌و اندوهشان زمانه یکی بر هزار کرد
در پرده سرّ حق چو ندیدند کوفیان‌بی‌پرده جلوه حجّت پروردگار کرد
بردند خوارشان به برِ زاده‌ی زیادناکس چو دید خواریشان، افتخار کرد
کای آل بو تراب، چو بر حق نبوده‌ایدرسوا نمودتان حق و بی‌اعتبار کرد
طاقت ز دست زینب بی‌دل عنان ربودگفت ای لعین، عزیز خدا را که خوار کرد؟
شکر خدا که دولت پاینده زان ماست‌ناحق کسی که تکیه به ناپایدار «5» کرد
خواریم پیش خلق و به پیش خدا عزیزما را خدا ز روز ازل کامکار «6» کرد
فردا که بهر ما و تو محشر به پا شودبینی که کردگار که را شرمسار کرد
در خشم رفت و خواست که زارش به خون کشدترسید از آن که بار مکافات چون کشد

چون شام جای عترت شاه شهید شدصبحی برای روز قیامت پدید شد
عهدِ ستم به آل نبی باز تازه گشت‌پیمان غصّه با دل ایشان جدید شد
آن در سپاس، کاندُه عثمان ز یاد رفت‌وین شادمان، که دهر به کام یزید شد
اسلام را به کفر شد آمیزش آن زمان‌کان سر فروغِ بزم یزید پلید شد
چون گوی آفتاب که شد زیور سپهرآیین «7» طشت زر سرِ شاهِ شهید شد
با چوب خیزران به سرش می‌زدی که شکرکاین سر برید و قفل غمم را کلید شد
اندیشه‌ی شهادت زین العباد کرددوزخ صفت به نعره‌ی «هَلْ مِنْ مَزِیدٍ «8»» شد

_____

(1)- جوار: همسایگی، پناه.
(2)- اشاره به قبر حضرت نوح علیه السّلام که در نجف اشرف، در جوار حضرت علی (ع) قرار دارد.
(3)- شد: رفت.
(4)- اشاره به آیات قرآن سوره نوح آیه 26 و سوره یوسف آیه 84 که نفرین نوح بر قومش و تأسف یعقوب در فراق یوسف علیهم السّلام را بیان می‌فرماید.
(5)- ناپایدار: کنایه از دنیا.
(6)- کامکار: سعادتمند، خوشبخت.
(7)- آیین: زینت، زیور.
(8)- اشاره به آیه 30 سوره ق: «یَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتِ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِیدٍ». روزی که جهنم را گوییم: آیا امروز مملو از وجود کافران شدی؟ گوید: آیا.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:864 زینب چو این مشاهده بنمود، شد ز هوش‌یکباره از حیات جهان ناامید شد
زد جیب جامه چاک و به سر برفشاند خاک‌فریاد برکشید و به پیش یزید شد
گفت ای یزید، ظلم به ما پیش از این مکن‌حق را به خود زیاده از این خشمگین مکن

چون خیمه زد ز شام به یثرب امام ناس‌آسوده گشت عترت پیغمبر از هراس
یعقوب اهل بیت نبی با بشیر گفت‌کاین مژده را به مژده‌ی یوسف مکن قیاس
رو در مدینه، قصّه‌ی یوسف بخوان به خلق‌وز گرگ و پیرهن سخن‌گوی در لباس
آمد بشیر و آمدن شه به خلق گفت‌آشوب حشر کرد عیان از هجوم ناس
هریک امید یار سفر کرده‌ای به دل‌تا بیندش به کام و به بخت آورد سپاس
دیدند مردمی ز مصیبت سیاه‌پوش‌دیدند خیمه‌ای و عزا قیرگون پلاس
آن یک ز روی خویش خراشان تُرُش جگروین یک ز موی خویش پریشان تُرُش حواس
یک کاروان ز زن همه مردانشان قتیل‌یک بوستان دروده ریاحینشان به داس
آن یادگار آل عبا شمع انجمن‌اهل مدینه واقعه‌پرسان به التماس
برخاست زان میان و قیامت به پا نمودیعنی بیان واقعه‌ی کربلا نمود

بس کن وصال قصّه‌ی محشر، چه می‌کنی؟کردی قیامت این همه، دیگر چه می‌کنی؟
بس کن وصال، کان نفسِ شعله بار توآتش به عالمی زد، یکسر، چه می‌کنی؟
قصد تو بود سوختن خلق، سوختنداین حرف سوزناک، مکرّر چه می‌کنی؟
جان تذر و فاخته را سوختی ز غم‌شرح شکست سرو و صنوبر چه می‌کنی «1»؟
آهِ درون به طارمِ گردون «2» چه می‌بری؟آیینه سپهر، مکدّر چه می‌کنی؟
تشویش جان زینب و زهرا چه می‌دهی؟شرح بلای آل پیمبر چه می‌کنی؟
صد دفتر از بلای حسین گر کنی رقم‌نبود یک از هزار برابر، چه می‌کنی؟
گویی سرش به طشت یزید، آفتاب و چرخ‌تعریف آفتاب به اختر چه می‌کنی؟
گویی شب وداع وی و روز رستخیزبیهوده شب به روز برابر چه می‌کنی؟
چندان که می‌نشینم از این گفتگو خموش‌خونین دلم ز سینه خروشد که بر خروش
_____
دوزخیان بیشتر از این هم هستند؟.
(1)- تذر و فاخته: دو پرنده‌ی زیبا که اولی بیشتر در اطراف سرو، و دومی اغلب بر گرد صنوبر می‌گردد. سرو و صنوبر در بیان قامت رسا نیز به کار می‌روند.
(2)- طارم گردون: کنایه از آسمان.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:865

یا رب به نور دیده‌ی زهرا و آل اویا رب به زخم پیکرِ اختر مثال او
یا رب به آن سرِ ز سِنان سربلند اویا رب به آن تنِ ز هیون «1» پایمال او
یا رب به آن سمند «2» که در دشت کربلارنگین زَ خون راکب او گشت یال او
یا رب به ناله‌ای که اگر کافری کشدمسلم به خود حرام شمارد قتال او
یا رب به گریه‌ای که اگر دشمنی کنددشمن اگر چه سنگ، بگرید به حال او
یا رب به بی‌کسی که اگر «الغیاث» گوی‌جُستی امان ز تیغ، بدادی مجال او
یا رب به آن که آن همه را دید و خصم رابر وی نسوخت دل ز یمین و شمال او
کز لطف جرم آن که ملول است بر حسین‌بخشی و روز حشر نجویی ملال او
زان سان که برکشنده‌ی او وصل او حرام‌سازی حرام فرقت او بر «وصال» او
شیرازیان، که تعزیه‌ی اوست کارشان‌بخشای جمله را و زِ ذلّت برآرشان
***

مصائب اهل بیت (ع):

یا رب چرا زمانه به مردم سیاه شدجوش و خروش خلق ز ماهی به ماه شد
هر دیده‌ای ز گریه چو انجم سپید گشت‌هر قامتی ز غصه چو گردون دو تا شد
این طرفه حالتی است که بر هر که بنگرم‌اشکش به دعوی دل خونین گواه شد
طوفان گرفت خاک و هوا گشت قیرگون‌از بس روان ز دیده و دل اشک و آه شد
سرهای آل فاطمه شد بر سر سِنان‌تا آل هند صاحب تخت و کلاه شد
از خیمه‌ی فلک ز چه آتش نشد بلندز آن شعله‌ها که بر فلک از خیمه‌گاه شد
از مرد و زن کرا طمع رستگاری است؟چون کشتی نجات دو عالم تباه شد
طوفان اشکمان ز گنه می‌دهد نجات‌زین پیش گرچه باعث طوفان گناه شد
تا از کدام ناخلف این فعل ناصواب‌سر زد که روی دوره‌ی عالم سیاه شد
در حیرتم که بو البشر از شرم این گناه‌از کردگار با چه زبان عذر خواه شد
یوسف اگر ز چاه بر اورنگ «3» جاه رفت‌از اوج جاه، یوسف زهرا به چاه رفت
***
گیرم حسین سبط رسول خدا نبودگیرم که نور دیده‌ی خیر النسا نبود

_____

(1)- هیون: اسب، شتر تند و تیز.
(2)- سمند: اسب زرد رنگ، مطلق اسب، در اینجا مراد اسب امام (ع) است.
(3)- اورنگ: تخت.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:866 گیرم یکی ز زمره‌ی اسلام بود و بس‌از مسلم این ستم به مسلمان سزا نبود
گیرم به رغم نسل زنا، بود کافری‌بر هیچ کافر این همه عدوان روا نبود
گیرم نبود سینه‌ی او مخزن علوم‌آخر ز مهر بوسه گه مصطفی نبود؟
ای ظالمان امت و بیگانگان دین‌یک تن از آن میان به خدا آشنا نبود
گیرم که خون حلق شریفش مباح بودشرط بریدن سر کس از قفا نبود
ای پور سعد شوم که از بهر نان ری «1»دین را فروختی و به چشمت حیا نبود
گیرم نبود عترت او عترت رسول‌گیرم حریم او حرم کبریا نبود
با دشمنان دین به خدا گر رسول بودهرگز به این ستم که تو کردی رضا

نبود
آتش به آشیانه‌ی مرغی نمی‌زنندگیرم که خیمه، خیمه‌ی آل عبا نبود
ترسم ز طعن و سرزنش دشمنان دین‌گر گویم از جفای تو با سروران دین
«2»
***
ای از غم تو چشم فلک خون گریسته‌خونین دلان از آن به تو افزون گریسته
از یاد تشنه کامی تو رود گشته نیل‌وز حسرت فرات تو جیحون گریسته
تا لاله‌زار شد ز تو دامان کربلاابر بهار زار به هامون گریسته
بلبل ز یاد آن تن صد چاک در فغان‌قمری ز شوق آن قد موزون گریسته
زان زخم ما که دیده تنت از سِنان و تیربر حالت تو چشم زره خون گریسته
ما کیستیم و گریه‌ی ما؟ ای که در غمت‌ارواح قدس با دل محزون گریسته
تنها همین نه اهل زمین در غم تواندجبریل با ملایک گردون گریسته
آبی بود بر آتش دوزخ هوای تواى خاک دوستان تو در کربلای تو
***
لباس کهنه بپوشید زیر پیرهنش‌مگر برون نکشد خصم بدمنش ز تنش
لباس کهنه چه حاجت که زیر سمّ ستورتنی نماند که پوشند جامه یا کفنش
نه جسم زاده‌ی زهرا چنان لگدکوب است‌کزو توان به پدر برد بوی پیرهنش
زمانه خاک چمن را به باد عدوان دادتو در فغان که چه شد ارغوان و یاسمنش؟
عیالش ار نه به همره درین سفر بودی‌ازو خبری نرسیدی به مردم وطنش
ز دستگاه سلیمان، فلک نشان نگذاشت‌به غیر خاتمی، آن هم به دست اهرمنش ***

_____

(1)- ری، نان ری: اشاره است به وعده‌ای که عبید اللّه به عمر بن سعد برای حکومت ری داده بود و وصول به فرمانداری ری را مشروط به قتل حضرت حسین (ع) قرار داد.
(2)- دیوان وصال شیرازی؛ ص 62 و 63.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:867 ای پیکرت به کوفه، سر انورت به شام‌کم نیست دردهای تو، گرییم بر کدام؟
بر بی‌کس ایستادن تو پیش روی خصم؟یا بر خروش پردگیان تو در خیام؟
این تعزیت به کعبه بگوییم یا حطیم؟زین داوری به رکن بنالیم یا مقام؟ ***
فاش از فلک بدان تن بی‌سر گریستی‌زان روز تا به دامن محشر گریستی
ز اشک ستاره دیده‌ی گردون تهی شدی‌بروی به قدر زخم تنش گر گریستی
کشتند وَ لافشان ز مسلمانی! ای دریغ‌آن را که از غمش دل کافر گریستی
چندان گریستی که فتادی ز پای و بازیادش چو زان سرآمدی، از سر گریستی ***

به هر قدم که سوی کارزار بر می‌داشت‌نظر به جانب اطفال دربه‌در می‌داشت
گهی به شوق وصال و گهی به درد فراق‌ورای خوف و رجا حالتی دگر می‌داشت
نبود مانع راهش مگر حریم رسول‌کز آنچه بر سر ایشان رود خبر می‌داشت
چه ذوق بود به جام شهادتش که ز شوق‌کشید جام و به جام دگر نظر می‌داشت
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:868

حاوی سنندجی

حسین قلی خان متخلّص به «حاوی» شاعر شیعی ایرانی. پدرش امان اللّه خان (م 1240 ه ق) گذشته از ملکداری به شاعری نیز می‌پرداخت. دایی او میرزا عبد اللّه رونق، مولف «حدیقة امان اللهی» نیز ادیب و شاعر بود حسین قلی در خانواده‌ای که به فضل و ادب عنایت داشت و از میان آن ادیبان و شاعرانی برخاسته بودند برآمد و در همان اوان جوانی به گفتن شعر روی آورد.
وی در سرودن انواع شعر به فارسی و عربی دست داشت و در نوشتن نثر نیز از قدرتی کامل برخوردار بود.
پس از آنکه حکومت کردستان موقتا از دست خانواده‌اش بیرون رفت رهسپار ملک بابان در کردستان عراق گردید تا هم از مردم کناره بگیرد و هم در نزدیکی مزار ائمه‌ی شیعه (ع) زندگی کند، اما اقامت او در بابان بیش از یک سال نپائید و حاوی به سال 1263 ه ق در جوانی درگذشت. از حاوی اشعار فراوانی در مدح امامان شیعه به ویژه حضرت علی بن ابی طالب (ع) به جا مانده است «1»
-*-
بزرگبار خدایا بدان نخستین نورکه از صبوحی بزمت گرفت جام ظهور
که او هنوز نبی بود و ماسوا پنهان‌که او هنوز جلی بود و ماسوا مستور
به دومین رقم قدرتت که با هم بودظهور قدرت و نور نخست و آن مقدور
به بضعه نبی اللّه و آن شکایت‌هاکه از تطاول امت کند به روز نشور
به شاه دین حسن مجتبی که سمّ نقیع «2»به دوستی تو نوشید چون شراب طهور
به جسم بی‌کفن شاه کربلاکش بودز ریگ‌های بیابان کربلا کافور
به اشکهای پیاپی روانِ آدمِ آل‌که از «صحیفه» او حکم نسخ یافت زبور
به معدن اثر و بحر علم و منبع فیض‌که هست مذهب آل رسول ازو مأثور
به صدق صادق و آن زهرهای سینه شکاف‌که صادقانه به یادت گرفت از منصور
به بردباری موسی که از جبینش بودعیان لوامع نوری که لمعه زد در طور
به هشتمین گل گلزار دین رضا که چشیدشراب دوستیت را به زهر در انگور
به کاظم دویم «3» آن شاه دین که طلعت اوطلوع نور هدی بود در شب دیجور
به سید دو سرا، هادی آنکه در زندان‌قرین خدمت او بود خلد و کوثر و حور
به عسکری شه دین آنکه دشمنان گویندکه سعی او شده مشکور و، جُند او

منصور
به آفتاب هدی، حجت خدا، شه دین‌قوام عالم و آدم، شفای غیظ صدور
ز خلق غایب امام مثال پیکر و روح‌ز چشم پنهان اما بسان دیده و نور
سراج عمه، ابو القاسم «م ح م د» نام‌مهین سمی و بهین وارث نخستین نور
که بر معاصی «حاوی» به لطف پرده بپوش‌کبیره و خطا و ترک و عمد و سهو و عثور

---

(1)- مجمع الفصحاء؛ ج 4، ص 27. حدیقة الشعراء؛ ج 1، ص 8. حدیقه امان اللهی؛ ص 266.
(2)- سم نقیع: زهر خیسانیده در آب.
(3)- مقصود حضرت امام محمد تقی علیه السلام است که با حضرت امام موسی کاظم علیه السلام در کاظمین مدفونند.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:869

قاآنی

میرزا حبیب شیرازی پسر میرزا محمّد علی گلشن و متخلّص به «قاآنی» از شاعران سخن‌سنج ایران در قرن سیزدهم هجری است که در سال 1222 ه. ق. در شیراز متولد شد. اختصاص او به ساختن قصاید طولانی متضمن اوصاف خوشایند و آوردن الفاظ خوش آهنگ و تسلّط بر ایراد کلمات و لغات مترادف بسیار است و به همین سبب در گفتارش لفظ بر معنی به شدت می‌چربد. جوانی وی به تحصیل ادبی در شیراز و سفر به خراسان و ادامه‌ی تحصیلات در آن سامان گذشت. او اگر چه در شعر پیرو پیشینیان است ولی خود در بیان مضامین و ایجاد انواع تغزلات صاحب سبک و مکتب است.
قاآنی در علوم مختلف زبان تبحّر کاملی یافت، به ویژه در فنون ادب و نظم و نثر فارسی و عربی صاحب نام گردید. زبان‌های عربی و ترکی را همچون فارسی به خوبی فرا گرفت. حتی در زبان عربی آنقدر پیش رفت که به آن زبان شعر می‌سرود. قاآنی نخستین شاعر فارسی است که به زبان فرانسه آشنایی کامل داشته است. پس از مراجعت از خراسان که در خدمت شجاع السّلطنه بوده به دربار محمد شاه راه یافت و به منصب «مجتهد الشعرایی» رسید و از شاه لقب «حسان العجم» دریافت کرد. قاآنی از مدّاحان شاهان و شاهزادگان قاجاری بود و قسمت بزرگی از عمر خود را در تهران به مدح محمد شاه و ناصر الدّین شاه قاجار گذرانید.
از آثار مهم قاآنی در زمینه‌ی شعر «دیوان» اوست که چاپهای مختلفی از آن شده و مقدار زیادی از اشعار او را در بردارد. از دیگر آثار وی کتاب «پریشان» است که بنا به نوشته‌ی میرزا طاهر دیباچه نگار قسمتی از نوادر اخبار و بدایع آثار و امثال شیرین و نکات رنگین و حکایات مطلوب و روایات مرغوب را در کتابی به تقلید گلستان سعدی فراهم آورده است. نثر پریشان، روان و ساده و زیباست. از کتاب دیگری به نام «عبرة للناظرین» هم از قاآنی نام می‌برند.
وفات قاآنی بنا به یادداشت‌های فرهاد میرزا در روز چهارشنبه پنجم شعبان 1270 ه. ق. در تهران اتّفاق افتاده است و مزار وی در شهر ری در جوار مزار شیخ ابو الفتوح رازی می‌باشد. وی از گویندگان مشهور دوره‌ی بازگشت ادبی است که در تمام فنون شعر طبع آزمایی کرده است. «1»

-*-

بارد، چه؟ خون، ز؟ دیده، چسان؟ روز و شب، چرا؟از غم، کدام غم؟ غم سلطان کربلا
نامش که بُد؟ حسین، ز نژاد که؟ از علی (ع)مامش که بود؟ فاطمه، جدّش

که؟ مصطفی
چون شد؟ شهید شد، به کجا؟ به دشت ماریه «2»کی؟ عاشر محرّم، پنهان؟ نه بر ملا
شب کشته شد؟ نه، روز، چه هنگام؟ وقت ظهرشد از گلو بریده سرش؟ نی‌نی از قفا
سیراب کشته شد؟ نه، کس آبش نداد؟ دادکه؟ شمر، از چه چشمه؟ ز سرچشمه فنا
مظلوم شد شهید؟ بلی، جرم داشت؟ نه‌کارش چه بد؟ هدایت، یارش که بد؟ خدا
این ظلم را که کرد؟ یزید، این یزید کیست؟ز اولاد هند «3»، از چه کس؟ از نطفه زنا

_____

(1)- گنجینه نیاکان؛ ص 109. مقدمه‌ی جامع دیوان قاآنی به تصحیح دکتر محجوب.
(2)- دشت ماریه: دشت و صحرایی که امام حسین (ع) در آنجا شهید شد.
(3)- مراد هند جگرخوار، زن ابو سفیان و مادر معاویه است. وی در جنگ احد حاضر بود و پس از قتل حضرت حمزه (ع) عموی پیامبر (ص) پاره‌ای از جگر او را به دندان گرفت و به این سبب به هند جگرخوار یا آکلة الاکباد معروف شد.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:870 خود کرد این عمل؟ نه فرستاد نامه‌ای‌نزد که؟ نزد زاده‌ی مرجانه «1» دغا «2»
ابن زیاد زاده مرجانه بد؟ نَعَم‌از گفته‌ی یزید تخلف نکرد؟ لا
این نابکار کشت حسین را به دست خویش؟نه، او روانه کرد سپه سوی کربلا
میر سپه که بد؟ عمر سعد، او بریدحلق عزیز فاطمه؟ نه، شمر بی‌حیا
کس کشته شد هم از پسرانش؟ بلی دو تن‌دیگر که؟ نه برادر، دیگر که؟ اقربا
دیگر پسر نداشت؟ چرا داشت، این که بود؟سجاد، چون بُد او؟ به غم و رنج مبتلا
ماند او به کربلای پدر؟ نی به شام رفت‌با عزّ و احتشام «3»؟ نه با زحمت و عَنا
تنها؟ نه با زنان حرم، نامشان چه بود؟زینب، سکینه، فاطمه، کلثوم بی‌نوا
بر تن لباس داشت؟ بلی، گرد رهگذاربر سر عمامه داشت؟ بلی، چوب اشقیا
بیمار بُد؟ بلی، چه دوا داشت؟ اشک چشم‌بعد از دوا غذاش چه بُد؟ خون دل غذا

کس بود همرهش؟ بلی، اطفال بی‌پدردیگر که بود؟ تب که نمی‌گشت ازو جدا
از زینت زنان چه به جا مانده بود؟ دو چیزطوق ستم به گردن و خلخال غم به پا
گبر «4» این ستم کند؟ نه، یهود و مجوس «5»؟ نه‌هندو؟ نه، بت‌پرست؟ نه، فریاد ازین جفا
قاآنی است قایل «6» این شعرها؟ بلی‌خواهد چه؟ رحمت، از که؟ ز حق، کی؟ در صف جزا ***
الا ای نیوشنده‌ی هوشیاریکی نغز گفت آرمت، گوش دار
به گیتی بسی رفت، گفت و شنیدکه تا آفرینش چسان شد پدید
به اندازه‌ی وهم خود، هرکسی‌سخن‌های بیهوده راند بسی
چو مرد، از خرد ره نداد برون‌خرد را شمارد همی رهنمون
گرش از خرد راه بیرون بدی‌شناسائیش لختی افزون شدی
نبینی مگر کودک شیرخوارکه بادام و جوزش نهی در کنار
ابا پوست بگذاردش در دهان‌نداند که مغزش بود در میان
همی خاید آن جوزو بادام رابه ناکام رنجه کند کام را
و لیکن پس از یک دو سال دگرکه لختی شود دانشش بیشتر
چو بادام و جوزش نهی در کنار!شود مغز را زان میان خواستار
که تا مغز پیدا شود از درون‌بیندازد آن پوست را از بیرون

_____

(1)- زاده‌ی مرجانه: ابن مرجانه، کنیت عبید اللّه بن زیاد است.
(2)- دغا: ناراست، نادرست، دغل، فریبکار.
(3)- احتشام: شأن و شکوه، بزرگی.
(4)- گبر: کافر.
(5)- مجوس: قوم آتش‌پرست که از تابعان زردشت‌اند.
(6)- قایل: گوینده.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:871 تو آن طفل و وهم تو کام توزمین و زمان جوز و بادام تو
نبینی در آن بودنی‌های نغزهمی پوست خائی ابر جای مغز
مگو فیض عشقت شود رهنمون‌که تا مغز از پوست آری برون
کسی مغز را باز داند ز پوست‌که با خویش دشمن شود بهر دوست
کسی پا گذارد در این دایره‌کش از عشق در جان فتد نایره
کسی را از این پرده داند درست‌که بی‌پرده جان برفشاند درست
تنی گردد آگه ز سرّ خدای‌که از جان و دل سر نماید فدای
نیاندیشد، از تیغ و تیر و کمان‌نپرهیزد، از زخم گرز و سنان
نپرسد، گرش تیر و خنجر زنندنترسد، گرش پتک بر سر زنند

اگر خیمه سوزندش و بارگاه‌نگردد ز سوز درون دادخواه
پسر را اگر کشته بیند به پیش‌غم دل نهان دارد از جان خویش
وگر خسته بیند برادر به تیغ‌ببندد، زبان از فسوس و دریغ
وگر دختران بسته بیند به بندو یا خواهران را سر اندر کمند
نگوید، به جز شکر پروردگارنماید، بر آن بستگان زار زار
وگر تیر بارند بر پیکرش‌نجنبد ز شادی دل اندر برش ***
چنین درد در خورد هر مرد نیست‌کسی جز حسین اهل این درد نیست
ندیدی که در عرصه‌ی کربلاچسان بود صابر به چندین بلا
لب تشنه جان داد نزد فرات‌چو اسکندر از شوق آب حیات
ز یکسو تنش گشته آماج تیرز یکسو شده خواهرانش اسیر
ز یکسو بهشتی رخان، دستگیردرون دوزخ، و آهشان زمهریر
زنان سیه پوش از خیمه‌گاه‌سیه کرده آفاق، از دود آه
سکینه به زنجیر، و زینب به بندرقیه به غل، عابدین در کمند
چو برگ گل از غم، خراشیده روی‌چو اوراق سنبل، پریشیده موی
رخ از خون چو تاج خروسان شده‌نگارین چو کفّ عروسان شده
یکی را رخ از زخم سیلی، فگاریکی را کف از خون دل، پرنگار
یکی را دو رخ نیلی از ضرب مشت‌یکی را سر نیزه بالای پُست
یکی، ژاله پاشیده بر لاله برگ‌یکی خسته عنّاب را، از تگرگ
یکی برزخ، از زلف بگشوده تاب‌چو دود پراکنده، بر آفتاب
ولی این همه زجر، بی‌اجر نیست‌که زخمی که جانان زند، زجر نیست
مگر دیده باشی به عشق مجازکه معشوق با عاشق آید به راز
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:872 بخندد همی عاشق
از زخم یارکزین زخم، زخمی قویتر بیار
وگر جز به عاشق نماید ستم‌دو چشمش شود خیره و دل، نژم
به معشوق زیبا درشتی کندبدان خوبرو ساز زشتی کند
پس ایدون ز آئین عشق مجازز عشق حقیقی توان جست راز
که مشتاق یزدان بلاجو بودخوش است از بلا، چون بلا ز و بود
بلا هست تخم و ولا هست بربه اندازه‌ی تخم خیزد ثمر
هر آن کس که افزون بلاکش بودفزونتر دلش با بلا خوش بود
بلاکش زر است و بلا آتش، استزر پاک بیغش، در آتش خوش است
حیات روان در هلاک تن استاز آنرو که جان را بدن دشمنست
نفرساید ار دانه‌ای زیر خاک‌نیارد در آخر ثمرهای پاک
همان روشن است این سخن نزد جمع‌که از سوز دل سر فرازست شمع
«1»

---

(1)- انتخابی از شعری عرفانی و مفصّل؛ چراغ صاعقه، ص 61- 63.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:873

یغمای جندقی

اشاره

ابو الحسن بن ابراهیم قلی یغمای جندقی، از شاعران معروف قرن سیزدهم غزلسرای دوره‌ی قاجاری است که به هزل سرایی شهرت فراوان دارد. یغما از مردم خور «1» است. سال ولادت او به درستی معلوم نیست بعضی از تذکره‌ها آن را 1190 ه. ق ذکر کرده‌اند. ابتدا به تحصیل مقدمات ادب پرداخت سپس به عراق و چند شهر در ایران سفر کرده و عاقبت به دربار محمد شاه قاجار (1250- 1264 ه) راه یافت. یغما کمتر به مدیحه‌سرایی می‌پرداخته و از دربار و درباریان نیز همیشه دوری جسته است.
دیوانش شامل قصاید، غزلیات و مثنویها که بارها به چاپ رسیده است و مشتمل بر مکاتیب، مثنویات، غزلیات، قطعات و مراثی است. در شعر و نثر زبانی ساده و روان و توانا داشت. نوحه‌ها و مصیبت نامه‌های دلکشی از او به جای مانده، یغما در هجو افراد زیاده‌روی کرده است و به همین جهت هجویات نیز در دیوانش آمده است.
یغما به سال 1276 ه. ق. درگذشت «2».
ـ*ـ
حریم عصمت، آنگه ناقه‌ی عریان سواری‌ها؟!نگون باد از هیون چرخ، این زرّین عماریها
یکی چونان که نیلوفر، در آب از اشک ناکامی‌یکی چون لاله در آذر ز داغِ سوگواری‌ها
نه تن از تاب آسوده، نه جان از رنج مستخلّص‌نه دل از آه مستغنی، نه چشم از اشکباری‌ها
نه از اقبال، پیروزی، نه از ایام، بهروزی‌نه از اختر مددکاری، نه از افلاک یاری‌ها
یکی چون چشم خود در خون، ز زخم ناشکیبایی‌یکی چون موی خود پیچان، ز تاب بیقراری‌ها
غنا: محرم، بلا: بُرقع، سرا: بی‌در، جفا: دربان‌غذا: خون، فرش: خاکستر، زهی حرمت گذاری‌ها؟!
یکی بیمار و در تب، خِشت و خاکش بالش و بستریکی لَخت جگر بر کف پی بیمارداری‌ها
نه از تیمارِ رنج آن را تمنّای تن آسایی‌نه از آسیب بند این را امید رستگاری‌ها «3» ***
آسمان‌سا، عَلَم لشکر کفّار دریغ‌رایت خسرو اسلام، نگونسار دریغ
بازوی چرخ قوی پنجه به یک تیغ افکندپای ما از طلب و دست تو از کار

دریغ
یک دل از چار طرف، شش جهت و هفت سپهربسته بر آل محمد درِ زنهار
دریغ
چه کند گرنه خود آماده‌ی میدان گرددشاه را چون نه سپه ماند و نه سالار
دریغ
خاطر فاطمه غمگین طلبد هندوی چرخ‌تا کند شاد، دل هند جگرخوار دریغ
***
زهی از دست سوگت، چاک تا دامن گریبانهاز آب دیده، از سودای لعلت دجله دامانها
چه حسنی تشنه لب؟ از خاک هان برخیز تا بینی‌به هرسو موج زن، صد دجله از سیلاب مژگانها

_____

(1)- خور: بخش جندق بیابانک در کویر مرکزی ایران.
(2)- فرهنگ معین. گنجینه نیاکان؛ ص 963.
(3)- تجلی عشق در حماسه عاشورا؛ ص 288.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:874 نزیبد جان پاکی چون تو زیر خاک آسودن‌برآور سر ز خاک تیره، ای خاک درت جانها
ز شرح تیر بارانت مرا سوفار «1» هر مژگان‌به چشم اندر کند تأثیر زهرآلوده پیکانها
کس آن روز ار نکردت جان فدا، اکنون سرت گردم‌برون نه پا که جانها بر کف دستند، قربانها
به رشک از تاب آنانم که در خم خانه‌ی عهدت‌ز خون پیمانه‌ها خوردند و نشکستند پیمانها «2» ***

در رثای سید الشهداء:

شهنشاهی که بودی گوی گردون گوی چوگانش‌سر از چوگان کین گردید گوی آسا به میدانش
خلیلی کش فدا زیبد چو اسمعیل صد قربان‌دمید از مطلع خنجر هلال عید قربانش
سکندر «3» حشمتی کاب خضر از خاک ره بردی‌به ظلمات عطش در، تیره‌گون شد آب حیوانش
لب لعلی که در دُرج «4» احمد لب بر آن سودی‌شد از الماس پیکان عقد لؤلؤ کان مرجانش
سواری را که دوش راکب معراج، میدان بودسپهر انگیخت از دشت شهادت گرد جولانش
به مهد خاک خفت از بی‌کسی آن کامد از رفعت‌به استحقاق جبریل امین گهواره جنبانش
به رتبت ناخدایی کز ازل فلک النجاة آمدفلک بسپرد در دریای خون کشتی به طوفانش
عزیزی کش ز ساعد بست زهرا طوق پیراهن‌گشود از ناخن تیغ ستم گوی گریبانش
وجودی کآفرینش را از او شد خلعت هستی‌سپهر خصم، پیراهن به خاک افکند عریانش
مکید از قحط آب انگشتری شاهی کز استغنانمودی در نظر پای ملخ، ملک سلیمانش
چه حاجت قصّه‌ی آن خشک لب پرسیدن از «یغما»به لفظی‌تر حکایت می‌کند سیلاب مژگانش ***
در عزایت چکنم گر نکنم خاک به سرزین مصیبت چه خورم، گر نخورم خون جگر
تو به فردوس برین تاخته گلگون به نشاطمن سوی شام الم بسته به غم بار سفر
ماند اکنون که دل از دولت وصلت محروم‌ماند اکنون که ز چهر تو جدا دیده‌ی تر
چه برم گر نبرم مژده‌ی وصلت به روان‌چه دهم گر ندهم وعده‌ی رویت به نظر
خیل انصار ترا تن به زمین سر به سنان‌آل اطهار ترا دل به تعب جان به خطر
چکنم گر نکنم شکوه ز پیکار قضاچه زنم گر نزنم ناله ز بیداد قدر

پور بیمار تو را پای به زنجیر درون‌دخت افگار تو را روی برون از معجر
زین تحکّم چه زنم گر نزنم دست بروی‌زین تهتّک چه درم گر ندرم جامه به بر
پیکر چاک تو در آب همی ز آن لب خشک‌آتش جان تو بر باد از آن دیده‌ی تر
چه فروزم نفروزم همه کانون ز روان‌چه تراوم نتراوم همه دریا ز بصر

_____

(1)- سوفار: سوراخ، دهانه تیر.
(2)- سیری در مرثیه عاشورایی؛ ص 237 و 238.
(3)- سکندر: معروفست که اسکندر ذو القرنین قصد آب حیات نمود ولی موفق به خوردن آن نشد ولی خضر بر آن آب دست یافت.
(4)- در دُرج: کنایه از دهان معشوق.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:875 آل اطهار تو را بر سر معموره عبورحرم عزّ تو را در بن ویرانه مقر
چه زنم گر نزنم بر به ثری «1» سقف سپهرچه برم گر به ثریّا نبرم خاک گذر
چکنم گر نکنم جان و جهان شیب و فرازچکنم گر نکنم کون و مکان زیر و زبر
زین تغافل چه کشم گر نکشم دشنه به دل‌زین تغابن چکنم گر نکنم خاک به سر ***

سوگ فخر عالم:

درین ماتم خلیل از دیده خون بارید، آزر هم‌به داغ این ذبیح اللّه، مسلمان سوخت، کافر هم
شگفتی نایدت بینی، چو در خون دامن گیتی‌کزین سوگ آسمان افشاند خون از دیده، اختر هم
به سوگ فخر عالم از نبی جان وز بنی آدم‌ز افغان شش جهت، ماتمسرا شد، هفت کشور هم
مکید آن تاجدار ملک دین تا از عطش خاتم‌ز دست و فرق جسم، انگشتری افتاد و افسر هم
به خونش تا قبا شد لعلگون دستار گلناری‌به باغ خلد، زهرا جامه نیلی کرد، معجر هم
ز تاب تشنگی تا شد شَبَه‌گون لعل سیرابش‌علی زد جامه اندر اشک یاقوتی، پیمبر هم
چو فرق کوکب برج اسد از کین دو پیکر شدز سر بشکافت فرق صاحب تیغ دو پیکر هم
چو نخل ساقی کوثر زبان از تشنگی خاییدبه کام انبیا، تسنیم خون گردید و کوثر هم
مکافات این عمل را، برنتابد وسعت گیتی‌چه جای وسعت گیتی، که بس تنگست، محشر هم
فلک! آل نبی را جا کجا زیبد به ویرانه؟!نه آخر غیر این ویرانه بودی جای دیگر هم
ز ابر دیده «یغما» برق آه ار باز نستانی‌زنی تا چشم برهم، خامه خواهد سوخت، دفتر هم
کمر بستی به خون ای پیر گردون، نوجوانی رابه خواری بر زمین افکندی آخر، آسمانی را
به دام فتنه از منقار تیر و مِخلَب «2» خنجرشکستی پر، همایون طایر عرش آشیانی را
بهار آید همی تا خار بومی را خزان کردی‌ز صرصر خیزی باد مخالف گلستانی را
ز منع آب جانسوز آتشی افروختی، وز وی‌زدی سر بر فلک دود مصیبت دودمانی را
ز کین دندان گزای ناب پیکان سگان کردی‌بشیر مهر زهرا مغز پرورد استخوانی را
غذا ز الوان خون آوردی آب از چشمه‌ی پیکان‌جزاک اللّه نکو کردی رعایت

میهمانی را
ندانم تا چه کردی با جهان جان، همی دانم‌که از غم تا قیامت سوختی جان جهانی را
دل از قتل شهیدی بر کنارم دجله بگشایدبه طرف جان سپاری بسته بینم چون میانی را
کنم یاد از اسیری چند و خاک شام چون بینم‌غریب خسته‌ی آواره‌ی بی‌خانمانی را
تبم گیرد ز رنج طفل بیماری به ویرانی‌چو سر بر خشت حسرت خفته بینم ناتوانی را
ز اشک دیده‌ی «یغما» به یاد آور درین ماتم‌روان سیلاب خون بینی چو بر در آستانی را «3» ***

_____

(1)- ثری: زمین.
(2)- مخلب: چنگ.
(3)- اشک خون؛ ص 97- 99.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:876
یغمای جندقی نخستین کسی است که مراثی مذهبی را در اوزان جدید می‌ریزد. مراثی او که شاعر خود آنها را نوحه‌ی سینه‌زنی می‌نامد در بحر مستزاد است:
زان مصیبت نه همین از خاکیان ماتم به پاست، کی رواست؟سرنگون گردی فلک چار ارکان، شش جهت، تا نه فلک ماتمسراست، کی رواست؟ سرنگون گردی فلک بال و قدرت قاصر و دام گرفتاری بلند، ز این کمند نای آزادی بلند دست فتنه زود خون پای امان اندر حناست، کی رواست؟ سرنگون گردی فلک «1»
***
همه ز انداز توام بهره غم افتاد فلک‌از تو فریاد فلک سال و ماه و شب و روز از تو نیم شاد فلک از تو فریاد فلک صرصر قهر تو در ماریه از آل زیاد آتشی ریخت که داد خاک اولاد پیمبر همه بر باد فلک از تو فریاد فلک «2»
***
می‌رسد خشک لب از شطّ فرات، اکبر من‌نوجوان اکبر من سیلانی بکن ای چشمه‌ی چشم تر من نوجوان اکبر من کسوت عمر تو این خم فیروزه نمون لعلی آورد به خون گیتی از نیل عزا ساخت سیه معجر من نوجوان اکبر من تا ز شست ستم خصم خدنگ افکن تو شد مشبّک تن تو

_____

(1)- مجموعه آثار یغمای جندقی؛ ج 1، ص 292.
(2)- همان؛ ص 326.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:877 بیخت پرویزن «1» غم خاک عزا بر سر من‌نوجوان اکبر من کرد تا لطمه‌ی باد اجل ای نخل جوان باغ عمر تو خزان ریخت از شاخ طراوت همه برگ و بر من نوجوان اکبر من دولت سوگ توام ای شه اقلیم بها خسروی کرد عطا سینه طبل است و علم آه و الم لشکر من نوجوان اکبر من چرخ کز داغ غمت سوخت بر آتش چو خشم تا به دامانت رسم کاش بر باد دهد توده‌ی خاکستر من نوجوان اکبر من تا تهی جام بقایت ز مدار مه و مهر دور مینای سپهر ساخت لبریز ز خوناب جگر ساغر من نوجوان اکبر من تا مه روی تو ای بدر عرب شمس عراق خورد آسیب محاق تیره شد روز پدر گشت سیه اختر من نوجوان اکبر من بر به شاخ ارم ای باز همایون فر و فال تا گشودی پر و بال ریخت در دام حوادث همه بال و پر من نوجوان اکبر من گر برین باطله یغما کرم شبه رسول نکشد خط قبول خاک بر فرق من و کلک من و دفتر من نوجوان اکبر من

_____

(1)- پرویزن: غربال.

اشراق آصفی

اشاره

محمّد بن ابو القاسم اشراق آصفی به سال 1219 ه. ق. در شیراز متولد شد. وی از سادات حسینی شیراز بود و از عرفان و ادب و علوم ریاضی و حکمی بهره داشت. وی ابتدا «حیرت» تخلّص می‌کرد و سپس به «حکیم اشراق» ملقب گشت.
عمده‌ی مضامین شعرهایش عرفانی است. در گذشت او در سال 1280 ه. ق. در یزد اتفاق افتاد. «1»
-*-

ترکیب‌بند:

1

ای آسمان چه شد که چنین قد خمیده‌ای؟برگو به دوش، بارِ چه محنت کشیده‌ای؟
ای ماه از برای چه رخسار کنده‌ای؟وی زهره در عزای که گیسو بریده‌ای؟
ای شب چه ماتم است که پوشیده‌ای سیاه‌وی صبح از چه روی گریبان دریده‌ای؟
ای دل برای کیست که باری ز دیده خون‌وی دیده بهر چیست که در خون تپیده‌ای؟
گل پاره کرده جامه و بلبل کند فغان‌ای باد غم فرازِ چه جانب وزیده‌ای؟
هر صبح اشک ریز بود دیده‌ی سپهرای دیده‌ی سپهر به گیتی چه دیده‌ای؟
ای چشم روزگار به صحرای کربلادانم چه دیده‌ای که مبیناد دیده‌ای
ذرّات کاینات بود جمله در خروش‌ای گوشِ هوشِ دهر همانا شنیده‌ای؟
در عرش و فرش این همه افغان و شور و شین‌باشد به ماتم شه لب‌تشنگان حسین

در شش جهت فتاده چه آشوب دیگر است؟دیگر چه شورش است که در هفت کشور «2» است؟
دیگر چه انقلاب که در نُه محیط چرخ؟دیگر چه اضطراب که در چار گوهر «3» است؟
دریای چرخ گویی کاندر تلاطم استکشتی دهر گویی بگسسته لنگر است
آشوب رستخیز در آفاق شد عیان‌شام عزاست یا رب، یا صبح محشر است؟
مانا «4» ز عکس خون شهیدی‌ست کز شفق‌دامان چرخ اخضر «5» چون لاله احمر است
ظاهر هلال ماه محرّم شد از افق؟یا ماهیی به لجّه‌ای «6» از خون شناور است؟

_____
(1)- دیوان اشراق آصفی؛ مقدمه.
(2)- هفت کشور: هفت اقلیم، همه‌ی ممالک روی زمین.
(3)- چارگوهر: ارکان اربعه‌ی زمین.
(4)- مانا: گویی، چنین می‌نماید.
(5)- چرخ اخضر: کنایه از آسمان.
(6)- لجّه: دریا، میانه‌ی دریا.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:879 یا نی، به حربگاه سپهر از حسام کین «1»دست بریده‌ای است که خالی ز پیکر است؟
برجیس بین که ساخته عمّامه نیلگون‌ناهید بین که معجر نیلیش بر سر است
نبود عجب که خاک جهان را دهد به بادگردون ز آب دیده که جانش پر آذر است
فریاد ماتم است که در بزم قدسیان‌سوز مصیبت است که در عرش داور است
از بانگ نوحه غلغله در عرش کبریاست؟آیا عزای کیست که صاحب عزا خداست؟

عزم رحیل کرد ز یثرب چو شاه دین‌ز اندوه شد به رحلت، جان جهان قرین
اشک وداع ریخت چو بر تربت نبی‌بگسست خواست رابطه‌ی عقد ماء و طین «2»
می‌گفت سر برآر ز مضجع دمی که شدوقت وداع آخر و دیدار آخرین
پس بر بُراق عزم چو احمد سوار گشت‌جبریل از یسارش و میکال از یمین
می‌شد چو گرد موکبش، اما بر آسمان‌خون می‌گریست دیده‌ی این چرخ دوربین
محمل حریم اهل حرم گشت و راه رابا گیسوان خویش بزُفتند حور عین
آمد به سوی کعبه و هم کعبه با نیازبر گرد او طواف نمود از سرِ یقین
هردم ز سیل اشک ملک، منتظر فلک‌کز موج خون، محیط شود کشتی زمین
بهر شهادت ازلی، خضر راه شداو را سعادت ابدی سوی دشت کین
شاه شهید شد چو ز بطحا به نینواااز دل کشید زین غم، بطحا چو نِی، نوا

در کربلا چو خیمه‌ی دارای دین زدندگفتی که خیمه‌های فلک بر زمین زدند
بر خرگهش چو روی نهادند قدسیان‌گفتی قدم به عرش جهان آفرین زدند
از اشک اهل بیت، ولی هر قدم، قدم‌سکّان عرش بر سر دُرّ ثمین زدند
تیر جفا گروه دغا سوی خیمه‌گاه‌انداختند و بر پر روح الامین زدند
قومی ز گمرهی و ضلالت پی فراراز موکبش به مرکب تعجیل زین زدند
جمعی ز فیض شوق شهادت به پای اوسر برنهاده دست به حبل متین زدند
از روضه‌های خُلد برون آمدند و صَف‌بر گرد خیمه‌های حرم، حور عین زدند
شب همچو هاله گرد قمر، حلقه‌ی وداع‌اهل حرم به دور امام مبین زدند
کرّوبیان عالم بالا ز سوز آه‌آتش به پرده‌های سپهر برین زدند
آن شب چو در وداع و مناجات شد سحرخورشید زد به خرگه روحانیان شرر

---

(1)- حُسام: شمشیر تیز و بران.
(2)- رابطه‌ی عقد ماء و طین: پیوند آب و گل، کنایه از زمین و نظام هستی در آن.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:880

چون روز حرب، مهر شد از مشرق آشکارگفتی که تیره گشت چو شب، روزِ روزگار
سر زد چو بانگ کوس مخالف بلند شداز سینه‌ی سپهر بسی ناله‌های زار
چون دید قلّتِ سپهِ شاهِ کم سپاه‌با صد هزار دیده، فلک گشت اشکبار
بعد از وداع اهل حرم، شاه جم خدم «1»بنهاد رو به جانب میدان کارزار
بر پشت ذو الجناح چو بنشست، عقل گفت‌بی‌پرده جلوه‌گر شده بر عرش کردگار
این گفت احمد است و نشسته است بر بُراق‌وان گفت حیدر است و کشیده است ذو الفقار
شیرانِ غابِ «2» احمدِ مختارش از یمین‌میران خیل حیدر کرّارش از یسار
یک‌یک اجازه جو پی حرب مخالفان‌تا جان و سر کنند به خاک رهش نثار
هریک به سوی عرصه‌ی هیجا «3» قدم زدندبر بام آسمان شجاعت قدم زدند

فریاد «العطش» چو به گردون شد از حرم‌عبّاس زد به عرصه‌ی میدان کین عَلَم
چون آب مشک پاره همی ریخت بر زمین‌خون مخالفان ز دم تیغ دم به دم
دستش به تیغ کینه شد آخر جدا ز تن‌تقدیر دید و تن به قضا داد لا جرم
می‌شد چنین چو روز ازل سرنوشت اوآن روز کاش دست عطارد «4» شدی قلم
آنگه که شد ز اسب نگون پشت شاه دین‌بشکست و زان شکست بود پشت چرخ خم
از حجله‌گه چو قاسمِ نادیده کام دیدتنها میان میدان با غم ستاده عم
اشک وداع ریخت به رخساره‌ی عروس‌نشناخت سر به راه وفا آنگه از قدم
هر دم که حمله‌ور شدی آن زبده‌ی وجودکردی ز خیل کوفه بسی همدم عدم
سروِ قدش که زینت باغ رسول بوداز پا فتاد عاقبت از تیشه‌ی ستم
شد سوی کارزار، علی اکبری که بودچون احمدش شمایل و چون حیدرش شیم «5»
زان شِبل «6» بیشه‌ی اسد اللّه شد همی‌قلب سپاه خصم پراکنده چون غنم «7»
چون بحر تیغ در کف او گشت موج‌ور «8»دریای خون ز ماه به ماهی رساند نم
بر نخل قدّش از ستم چرخ نیلگون‌رگها ز تشنگی همه خشکیده چون بقم «9»

_____

(1)- جم خدم: کسی که خادمانش بزرگانی مثل جمشید باشند.
(2)- غاب: بیشه، نیزار.
(3)- هیجا: جنگ، پیکار.
(4)- عطارد: ستاره‌ی تیر از سیارات منظومه‌ی شمسی، به آن دبیر فلک هم گفته می‌شود، در اساطیر الهه‌ی قلم و کتابت است.
(5)- شیم: جمع شیمه، خلق، خوی، طبیعت و عادت.
(6)- شبل: بچه شیر.
(7)- غنم: گوسفند، گله‌ی گوسفند.
(8)- موج‌ور: موج‌دار، موج زن.
(9)- بقم: درختی است که از آن رنگ سرخی می‌گیرند و در رنگرزی به کار

می‌رود.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:881 آخر ز دست ساقی کوثر گرفت جام‌دیدی چه رفت آخر ز اهریمنان به جم
چون سروهای گلشن حیدر ز پا فتادنوبت به نوگل چمن مصطفی فتاد

چون در برش نبود کسی غیر خیل آه‌با خیل آه، شاه روان شد به حربگاه
گردون به گریه گفت که شد خانه‌ام خراب‌گیتی به ناله گفت که شد روز من سیاه
بی‌تاب مانده مهرِ جمالش ز قحط آب‌در آفتاب کرب و بلا سایه‌ی اله
آمد به سوی مقتل و بر حال کشتگان‌هر دم ز سینه آه رسیدش به اوج ماه
جز تیر کین ندید کسی کایدش به برهرچند کرد بر همه اطراف خود نگاه
با خیل کوفه گفت که ای قوم از شماآخر نداشت حقّ پیمبر یکی نگاه
رحم آورید بر علی اصغرم که گشت‌رخسارِ همچو ماه ز بی‌آبیش چو کاه
گیرم که من به کیش شمایم گناهکارآخر گنه چه آمد از این طفل بی‌گناه
جز با زبان تیر، جوابش کسی ندادجز زهر داده پیکان، آبش کسی نداد

از سوز سینه در دل او چون نماند تاب‌تیغ از میان کشید شه دین چو آفتاب
شمشیر شلعه بار برآورد از نیام‌چون آفتاب و صاعقه از چرخ و از سحاب
روباه‌وار جمله گریزان شدی سپاه‌هردم که کرد حمله بر اعدا چو شیرِ غاب
رُمحِ فلک شکاف چنان کرد سرکشی‌در دست او که زَهره‌ی افلاک گشت آب
چون دید کردگار که از ضرب تیغ اوشاید که از خیام فلک بگسلد طناب
بهر بقای عالم و ابقای کاینات‌از ماورای عرش به جبریل شد خطاب
با عهدنامه‌ی ازل آمد به خدمتش‌آنگه کشید خسرو دین، پای از رکاب
بر خاک گرم کرب و بلا جسم اطهرش‌افتاد آن چنان که دل سنگ شد کباب
خورشید کاینات چو افتاد بر زمین‌ذرّات آفرینش آمد در اضطراب
برخاست از زمین سوی چرخ برین غباربربست از آن غبار، رخ آسمان نقاب
جز با زبان خنجر و شمشیر و رمح و تیرهر چند آب خواست ندادش کسی جواب
دیگر ز شرح آنکه بر آن شه چه روی داداز کار شد زبان که زبانم بریده باد

خاکم به سر، بریده شد از تن سر حسین‌شد افسر سنان، سرِ مهر افسرِ حسین «1»

_____

(1)- سر مهر افسر: سری که تاج آن خورشید است.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:882 از پشت ذو الجناح، چو افتاد بر زمین‌جز تیغ کین نبود کسی بر سر حسین
خنجر چه سان ز روی پیمبر نکرد شرم؟چون بود بوسه‌گاه نبی، حنجر حسین
از تیغ ظالمی که دو دستش بریده باددست خدا بریده شد از پیکر حسین
بالای نیزه بود چو موسی به کوه طوربا حق به گفتگو، لب جان پرور حسین
گفتی علیّ اکبر از عرش رخ نمودشد بر سنان چو رأس علی اکبر حسین
انداخت شور و غلغله در بزمگاه قدس‌آمد به عرش چون به فغان مادر حسین
زین غم هر آن که هست، دل اوست پر ملال‌هستی اگر چه نیست بجز ذات ذو الجلال

بر طرف بام فاطمه برزد علی الصباح‌مرغی چو ذو الجناح، خضیبش «1» به خون جناح
مفهومش اینکه آنکه صفابخشِ مروه بودشد خون او به فتویِ مروانیان مباح
بُد سینه‌ای که شرح وی از نورِ کردگارصد ره ز تیغ قوم دغا یافت انشراح
تن‌های یاورانش غلطان به خاک و خون‌سرهای سروران همه بر تارک رماح «2»
بر تن حنوطشان همه از خاک کربلااذ حرّک النسیم و اذ هزّت الرّیاح «3»
سرمایه‌ی فلاح بود گریه بر حسین‌یا معشر الاحبّة حیّوا علی الفلاح «4»
گریان چو چشم فاطمه گشت از غم پدرمن عینی البتول عیون الدّموع فاح «5»
چون این خبر به فاطمه‌ی مصطفی رسیدآوای ناله از وی تا نینوا رسید

برچیده شد چو مسند شاهنشه زَمن‌برپا نمود چرخ سراپرده‌ی فتن
کردند کوفیان لعین شامیان شوم‌سوی سرادق شه دین جمله تاختن
از خیمه‌گاه اهل حرم با دو چشم تَربیرون شدند چون گهر از لُجّه‌ی عدن
این یک به مویه موی‌کُنان گفت یا حسین‌وان یک به ناله مویه‌کُنان گفت یا حسین
مهر رخ سکینه خراشیده شد چو ماه‌از بس که زد تپانچه به رخسار خویشتن
زینب گشود دیده‌ی گوهرفشان و دیددر خاک و خون فتاده جوانان سیم تن
افتاده جسم پاک شهیدان اهل بیت‌بر خاک کربلا همه بی‌غسل و بی‌کفن
زین العباد را که ز تب می‌گداخت تن‌کردند شمع‌وار به گردن، ز کین رسن
«6»

_____

(1)- خضیب: رنگین، خضاب کرده.
(2)- تارک رماح: بالای نیزه‌ها.
(3)- وقتی نسیم حرکت می‌کرد و بادها می‌وزید.
(4)- ای دوستداران! به سوی رستگاری بشتابید.
(5)- از دو چشم حضرت زهرای بتول (ع) چشمه‌های اشک جوشید.
(6)- رسن: ریسمان، طناب.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:883 بر خیمه‌گاه شاه زدند آتش جفاآن‌سان که شد به خیمه‌ی افلاک شعله زن
اهل حرم پس از ستم قوم نابکارگشتند بر جمازه‌ی «1» عریان همه سوار

کردند اهل بیت چو بر حربگه گذربرکشتگان خویش چو افتادشان نظر
برخاست بانگ نوحه ز ماتم سرای دهرافتاد شور ولوله در عرش دادگر
گشتند با خروش ز جمّازه‌ها نگون‌در بحر خون شدند به هر گوشه غوطه‌ور
آن یک گرفت جسم به خون غرقه‌ای به پیش‌وان یک کشید پیکر صد پاره‌ای به بر
هر سو به گریه گفت اسیری که یا اخاهر جا به ناله گفت یتیمی که ای پدر
بنگر دمی به حالت طفلان بینوارحمی به حال زار اسیران دربدر
گردید دشت کرب و بلا، کوه تا به کوه‌دریا ز آب چشم یتیمان خون‌جگر
آتش به خشک و تر زده از آه آتشین‌وز غم فشانده خاک عزا سربسر به سر
آنگه روان شدند به آه و فغان تمام‌از کربلا به کوفه و از کوفه تا به شام

در شام چون که آل نبی را مقام شدصبح جهان ز ظلمت اندوه شام شد
آن کس که جبرئیل بُدی بر درش مقیم‌وا حسرتا، خرابه‌ی شامش مقام شد
در مجلس یزید پلید از جفای چرخ‌چون جای اهل بیتِ امامِ انام شد
شوری بپای خاست در آنجا که عقل گفت‌روز قیامت است و زمان قیام شد
خوردند اهل بیت ز نظّاره «2» خون دل‌هر دم یزید را میِ عشرت به جام شد
آن کس که ره نداشت ملک در حریم اودر آن میان نظاره‌گه خاص و عام شد
ای آسمان، حرام تو دیگر حرام بادحُرمت مگر به آل پیمبر حرام شد
هر شب رقیه گفت به افغان که ای پدرامروز دیگرم به فراق تو شام شد
شد عمر من تمام و ندیدم جمال توبا دیدن جمال تو، عمرم تمام شد
ای خامه زین حکایت جانسوز غم فزادرکش زبان که موقع ختم کلام شد
کز شام شد امام امم سوی کربلاوز کربلا، مدینه شدش تعزیت سرا

در ذکر ماتمی که در آن جای حیرت استغوّاص عقل، غرقه‌ی دریای حیرت است

_____

(1)- جمازه: مخفف جمّازه، شتر تندرو.
(2)- نظاره: گروه بینندگان، تماشاچیان.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:884 بشنیده تا حکایت صحرای کربلاگم گشته پیک وهم به صحرای حیرت است
زین گردش غریب، که بود از جهان عجب‌مهر سپهر، بادیه پیمای حیرت است
زین باده‌ای که ساقی دوران به جام ریخت‌آفاق، مست ساغر صهبای حیرت است
زین ماجرا ز روز نخستین به بزم قدس‌عقل نخست، انجمن‌آرای حیرت است
این داستان به دفتر دوران چو شد رقم‌توقیع آن، مُوَشّح طغرای حیرت است «1»
در تعزیت‌سرای جهان اندرین عزائُه گنبد سپهر پر آوای حیرت است
هر ذره‌ای که ظاهر از اشراق آفتاب«اشراق» وار، رهرو بیدای «2» حیرت است
«اشراق» از این خروش به گیتی خموش باش‌با قدسیان به بزم فلک هم خروش باش «3» _____

(1)- توقیع: فرمان و دستخط و طغرای پادشاه.
توشیح: نوشته‌ای را با مهر و امضای خود زینت دادن.
موشح: توشیح کننده.
طغراء: طغرای، چند خط منحنی و تودرتو که در قدیم بالای نامه‌ها و فرمان‌ها می‌نگاشتند.
(2)- بیدا: بیداء: بیابان.
(3)- دیوان اشراق آصفی؛ ص 236 و 246.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:885

داوری شیرازی

اشاره

میرزا محمّد متخلّص به «داوری» سومین پسر وصال شیرازی، ادیب، شاعر، نقّاش و خوشنویس ایرانی است. پدرش سخنور، شاعر و دانشمند نامدار عهد خویش بود و برادرانش «حکیم» و «وقار» و «فرهنگ» همه اهل فضل و ادب بودند.
میرزا محمّد در سال 1238 ه ق. در شیراز به دنیا آمد و از همان کودکی، دارای فراست و هوش سرشاری بود به طوری که به اندک توجه دقایق علوم و فنون را فرا می‌گرفت. وی به آموختن علوم ادبی و عربی و خوشنویسی و نقّاشی پرداخت و در شماری از رشته‌های علمی و هنری از جمله فن تذهیب کتاب سمت استادی یافت.
مؤلف فارسنامه به نقل از ابو القاسم فرهنگ (م 1309 ه) درباره‌اش می‌گوید: «او در خط نسخ تعلیق استادی بود بزرگ، خط شکسته را به حد کمال رسانید و در صنعت نقّاشی و پیکر نگاری از استادان سلف بگذرانید. در علوم ادیبه و حکمت نیز دستی تمام داشت». داوری در زبان عربی مهارتی تام داشته به طوری که از محتوای بعضی قصاید او برمی‌آید دواوین شعرای عرب را بسیار مطالعه کرده و حتی بعضی از قصاید آنها را استقبال نموده است.
داوری انواع شعر از غزل، قصیده، مثنوی، مرثیه و قطعه را نیکو سروده و اشعار فراوانی در مدح رسول اکرم (ص) و منقبت علی بن ابیطالب (ع) دارد.
آثار داوری عبارتند از: رساله در معانی و بدیع به زبان عربی، رساله در علم عروض و آیین سخنوری، فرهنگ بزرگ ترکی به فارسی.
دیوان وی مشتمل بر قصاید، غزلیات، قطعات و مراثی است که به سال 1330 ش، در شیراز به طبع رسیده است. یک جلد شاهنامه به خط و تذهیب و نقّاشی از او باقی مانده است. وی به سال 1282 هجری در شیراز درگذشت. پیکرش را در شاهچراغ به خاک سپردند. «1»
-*-

مرثیه درباره‌ی زندگانی حضرت ختمی مرتبت (ص) و اولاد گرامی‌اش (ع):

پیغمبر خدای که بُد رهنمای خلق‌بس رنجها که برد ز خلق از برای خلق
با آنکه او ز خلق به غیر از بدی ندیدجز نیکویی نخواست به خلق از خدای خلق
ای بس که برده رنج و تعب در ره خدای‌تا شد میان خلق خدا، رهنمای خلق
یک تن نَبُد ز خلق که با او وفا کندزین رنجها که برد به مهر و وفای خلق
دندان او که گوهر بحر وجود بوددیدی که چون شکست ز سنگ جفای خلق
خاکستر از جفا به سرش ریختند و اوروی از حیا نتافت که اف بر حیای خلق
جز خون دل غذاش ندادند و ای دریغآن را که هیچ بهره نَبُد از غذای خلق
ای بس زبان طعن که بر وی گشاده شدبا این همه، زبان نکشید از دعای خلق
او از پی هدایت و خلق از برای ظلم‌خلق از قفای او شده او از قفای خلق

_____

(1)- حدیقة الشعراء؛ ج 1، ص 604. الذریعه؛ ج 9، ص 319. فارسنامه ناصری؛ ج 2، ص 69. مجمع الفصحاء؛ ج 4، ص 293.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:886 غیر از بدی ندید ز خلق خدا جزای‌تا خود خدا به حشر چه بدهد جزای خلق
ظلمی که بر رسول خدا رفت و عترتش‌هم خود مگر خدای ببخشد به امّتش داماد مصطفی که از او دین قوام یافت
بنگر چها ز امت بی‌احترام یافت
آن مهتر ستوده که از احترام اوست‌این حرمتی که ساحت بیت الحرام یافت
معراجش از رسول خدا برتر است از آنک‌او بر فراز دوش پیمبر مقام یافت
دیدی چها ز بعد رسول از لئام خلق‌آن سیّد امام و بزرگ کِرام یافت
دستی که در ز قلعه‌ی خیبر گرفته بودرنج رسن «1» ز دست یهودان عام یافت
لعنت بر آن خسان که گرفتند ازو به ظلم‌حقّی که از رسول علیه السّلام یافت
یک شام را به خواب نیاسود تا به صبح‌تا صبح عمر او ز اجل ره به شام یافت
یک عمر در صیام به سر برد وای دریغز آن ضربتی که در شب ماه صیام یافت
دردا و حسرتا که مرادی مراد جست‌تا تیغش از سرشه مردان مرام یافت
تنها همین نه تارک شیر خدا شکست‌دین خدای نیز شکستی تمام یافت

از عترت رسول به جز دختری نبودکاندر سپهر مجد چو او اختری نبود
چون دوره‌ی تعب به حسین و حسن رسیدبس غم که در زمانه به اهل زمن رسید
تنها همین نه پیکر این شد نشان تیرآن را به دل نشست گر این را به تن رسید
آه از شبی که تشنه برآورد سر ز خواب‌آسیمه سر به کوزه‌ی آبش دهن رسید
آن آب آتشین چو فرو ریخت در گلواز آب زودتر اثرش بر بدن رسید
زهری جگر شکاف که چندان نفوذ کرددر آن تن لطیف که بر پیرهن رسید
چون پاره‌ی جگر ز گلویش به طشت ریخت‌ز آن طشت طعنه‌ها که به دشت یمن رسید
رو کرد بر برادر و گفت: ای عزیز جان‌ایّام محنت تو و آرام من رسید
این گفت و شد خموش و به بام فلک خروش‌از اهل بیت خسته دل و ممتحن رسید
بردند تا به خاک سپارند یاورانش‌کان پیره‌زن به کنیه‌ی او تیر زن رسید
از جور امّتان بر پیغمبر ای دریغ‌او نیز پاره پیکر و خونین جگر رسید
چون دور غم به خامس آل عبا فتاددور سپهر کینه‌ای از نو بنا نهاد چون دور روزگار، ستم را ز سر گرفت
رسم و ره جفا به طریقی دگر گرفت
در دودمان احمد مرسل (ص) شراره‌ای‌از آتش یزید در افتاد و در گرفت
بر شاه دین زمانه چنان تنگ شد که اوهم مهر از برادر و هم از پسر گرفت
رو در حرم نهاد و ز دشمن امان نیافت‌ناچار راه مشهد پاک پدر گرفت

_____

(1)- رسن: بند، طناب، ریسمان.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:887 دردا که راه بادیه گم کرد خسروی‌کش عقل رهنمای به ره راهبر گرفت
بس نامه‌ها ز کوفه نوشتند و هر کسی‌روز و شبان ز مقدم پاکش خبر گرفت
خواندند سوی خویش و به یاریش کس نرفت‌جز تیر چارپر که شتابید و پر گرفت
چون دید خلق را سَرِ نامهربانی است‌بر مرگ دل نهاد و دل از خلق برگرفت
آمد به دشت ماریه گفت: این زمین کجاست؟آسوده گشت چون که بگفتند: نینواست! چون دید بر خلاف مراد است کارها
فرمود کز شتر بفکندند بارها
افراشتند خیمه و بر رفع کینه خصم‌برگرد خیمه‌گاه نشاندند خارها

چون اهل کوفه ز آمدن شه خبر شدنددشمن دو اسبه سوی شه آمد هزارها
گرد ملک دو رویه گرفتند فوج‌فوج‌از پا برهنگان عرب وز سوارها
بگذشت لشکر و عمر سعد شوم بخت‌سردار لشکر و سر خنجر گذارها
بر گرد شیربچه‌ی حق بیشه ساختنداز نیزه‌های شیرفکن نیزه‌دارها
شه در میان بادیه محصور دشمنان‌وز تیغ‌های تیز به گردش حصارها
بر روی شاه آب ببستند و ای دریغ‌از هر کنار موج‌زنان جویبارها
افراشتند آتش کین وز سنان و تیغ‌بر روزن سپهر برآمد شرارها
بر گرد شه چو لشکر دشمن هجوم کردیکباره زو کناره گرفتند بارها
روز نهم ز ماه محرم چو شد تمام‌خورشید بخت آل علی کرد رو به شام
روز دگر که خیمه‌ی مشرق زد آفتاب
آمد ز خیمه شاه برون پای در رکاب
یاران گرفته گرد ملک چون ستارگان‌خود در میان ستاره به مانند آفتاب
عباس از یمین سپاه و علم به دوش‌چتر علم فراشته بر فرق ماهتاب
یک سو علی اکبر و در دست تیغ تیزچون خشمگین پلنگ و بزیر اندرش عقاب
بر پشت ذو الجناح شهنشاه تشنه لب‌از کام واگرفته به شمشیر داده آب
رو کرد سوی خصم که ای قوم شوم‌بخت‌چندین به جان خود نخرید از خدا عذاب
خواندیدم از حجاز و کنون می‌زنید تیغ‌شهدی فروختند مزوّر به زهر ناب
بگذشتم از شما ز من خسته بگذریدچندین گنه چرا؟ چو گذشتید از ثواب
بس گفت و غیر تیر جوابی نیامدش‌تا خود چه می‌دهند به روز جزا جواب
جا دارد از تراب گر افغان شود بلندظلمی چنین که رفت به فرزند بوتراب
چون پند سودمند نیافتاد خیل شاه‌افروختند آتش هَیْجا «1» به رزمگاه

---

(1)- هَیجا: جنگ، ستیز.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:888 چون نوبت قتال به سلطان دین فتادتب لرزه بر قوایم عرش برین فتاد
گرد ملال بر رخ کرّوبیان نشست‌زنگ هراس بر دل روح الامین فتاد
از بیم رفت خنجر مرّیخ «1» در نیام‌وز دست مهر، تیغ به روی زمین فتاد
چون شیر بچه کشته بیاورد رو به خصم‌وز بیم لرزه بر دل شیر عرین «2» فتاد
بر هر سری که تیغ آورد سر فرودوپاره پیکرش ز یسار و یمین فتاد
گفتی که تیغ شاه شهابی بود کزوهر سو به خاک معرکه دیوی لعین فتاد
دشت نبرد چون فلک پر ستاره شداز بس که قبّه از سپر آهنین فتاد
بس مغز پر ز باد که از باد تیغ شاه‌از زین بلند ناشده کز پشت زین فتاد
بس دست زورمند که با تیغ آهنین‌از آستین برون شد و بی‌آستین فتاد

یکباره بسته شد ره آمد شد سواراز بس به خاک پیکر مردان کین فتاد
آمد ندا ز حق که به هیجا چه می‌کنی؟بردی ز یاد وعده‌ی ما را چه می‌کنی؟
«3» چون قوم بنی اسد رسیدند
یک دشت تمام کشته دیدند
شه کشته، همه سپاه کشته‌یک طایفه بی‌گناه کشته
صحرا همه لاله‌زار گشته‌یک کشته، دو صد هزار گشته
باغی گل و سرو بار داده‌گل ریخته، سروها فتاده
گلها همه خون ناب خورده‌افسرده و آفتاب خورده
هر گوشه تنی هزار پاره‌صد پاره یکی هزار باره
هر سوی که شد کسی خرامان‌خون شهدا گرفت دامان
سرها ز بدن جدا فتاده‌سرگشته به پیش پا فتاده
گفتند که یا رب این چه حال است؟این واقعه خواب یا خیال است؟
اینان که ز سر گذشتگانندآدم نه، مگر فرشتگانند
گر آدمی، از چه سر ندارند؟ور خود ملک، از چه پر ندارند؟
بی‌دست نبوده این بدنهایا این همه چاک پیرهنها
این پا که ز تن جدا فتاده‌ست‌یا رب بدنش کجا فتاده‌ست؟
این جسم بریده سر کدام است؟تا کیست پدر، پسر کدام است؟
شه کو، به کجاست شاهزاده؟وان تازه خطان ماهزاده؟
زین چاک تنی و بی‌لباسی‌کند است نظر ز حق شناسی
ماندند به کار خویش حیران‌یک چاک بدن، یکی به دامان

_____

(1)- مرّیخ: رب النوع جنگ در اساطیر یونان.
(2)- عرین: بیشه.
(3)- اشک خون؛ ص 88 و 90.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:889 کز دور بلند گشت گردی‌آمد ز میان گرد، مردی
دیدند به ره شترسواری‌خورشیدوشی، نقابداری
ماتمزده‌ی سیاه جامه‌آشفته، به سر یکی عمامه
پیش آمد و زارزار بگریست‌چون ابر به نوبهار بگریست
گفت ای عریان میهمان دوست‌مهمان نشناختن نه نیکوست
این تشنه لبان پیرهن چاک‌نشناخته چون نهید در خاک؟
اکنون که به خاک می‌سپاریدمی‌دانمشان بر من آرید
گفتند چنین که ره نمودی‌وین عقده‌ی کار ما گشودی
ایزد به تو رهنمای باداای مزد تو با خدای بادا
هرگز نشوی چو این عزیزان‌در داغ عزیز، اشک‌ریزان
خویشان تو این بلا نبینندابن قصّه‌ی کربلا نبینند

رفتند و ز هر طرف دویدندهر یک بدنی به بر کشیدند
بردند تنی به پیش رویش‌جسمی شده چاک چارسویش
خونش به دل فگار بسته‌وز خون به کفش نگار بسته
تن کوفته، سینه چاک گشته‌نارفته به خاک، خاک گشته
سر کوفته، پا به گل نشسته‌تا فرق به خون دل نشسته
گفتند که این شکسته تن کیست؟این نوگل چاک پیرهن کیست؟
گفتند این تن قاسم فگار است‌پور حسن است و تاجدارست
کش دیده ز چرخ آبنوسی‌یک روز چه مرگ و چه عروسی
دیدند تنی چو نونهالی‌بر خاک فتاده پایمالی
باریک میان، ستبر بازوبا شیر سپهر هم ترازو
تیر آژده «1» پای تا به دوشش‌گلگون تن ارغنون فروشش
پیکان به برش به سر نشسته‌تیر آمده تا به پر نشسته
شمشیر نموده در دلش راه‌از سینه دریده تا تهیگاه
دل جسته برون که جای من نیست‌این خانه دگر سرای من نیست
گفتند که این جوان کدام است؟کآب از پس مرگ او حرام است
صد پاره تنش کبابمان کردز آب مژه غرق آبمان کرد
مادرش مباد با چنین سوزتا کشته ببیندش بدین روز
چون چشم سوار بر وی افتادآتش بگرفت و از پی افتاد
می‌گفت وز دیده اشک می‌ریخت‌وز دیده به رخ دو مشک می‌ریخت

_____

(1)- آژده: خلیده، فرو رفته.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:890 کاین پاره پسر که ریزریز است‌در پیش پدر بسی عزیز است
این نوگل گلشن امام است‌فرزند حسین تشنه کام است
از نسل مهین پیمبر است این‌ناکام علیّ اکبر است این
جمعی دگر آمدند جوشان‌رخساره پر آب و دل خروشان
گفتند تنی به پای آب است‌کآب از لب خشک او کباب است
دست از سر دوشها گسسته‌بس دست ز خون خویش شسته
چون دیده به دام پای بستش‌مرگ آمده و گرفته دستش
قد سرو، تنی چو سرو صد چاک‌چون سایه‌ی سرو، خفته بر خاک
از زخم سنان و خنجر و تیرصدپاره تنش شده زمینگیر
بگسسته میان و یال و کتفش‌از جای نمی‌توان گرفتش
گفت این تن میر نامدار است‌عباس دلیر نامدار است
می‌گفت ز هر تنی نشانی‌گردش عربان به نوحه‌خوانی
هر گوشه نشان شاه می‌جست‌در خیل ستاره، ماه می‌جست
تا بر تن شه گذارش افتادرفت از خود و در کنارش افتاد

گفت ای تن بی‌سر، این چه حال است؟ای کشته‌ی خنجر، این چه حال است؟
ای پیکر پاک، این چه روز است؟ای خفته به خاک، این چه سوز است؟
ای کشته، سرت کجا فتاده‌ست؟بی‌سر بدنت کجا فتاده‌ست؟
بر تن ز چه پیرهن نداری؟پیراهن چه، که تن نداری؟
نه دست و نه آستین، نه جامه‌سرداده به خصم با عمامه «1» ***
از حدیث شهدا مختصری می‌شنوی‌از غم روز قیامت خبری می‌شنوی
تو چه دانی که چه آمد به سر شاه شهید؟بر سر نیزه‌ی بیداد سری می‌شنوی
چاک پیشانی‌اش از دامن ابرو بگذشت‌تو همین معجز شقّ القمری می‌شنوی
از جگر سوختگان لب آبت چه خبر؟این قدر هست که بوی جگری می‌شنوی
غافلی وقت جدایی چه قیامت برخاست‌تو وداع پسری با پدری می‌شنوی
خبرت نیست ز حال دل بیمار حسین‌در ره شام همین در به دری می‌شنوی
تاب خورشید و تن خسته و پا در زنجیرحال رنجور چه دانی؟ سفری می‌شنوی
گریه سیلی شد و بنیاد صبوری برکندتو همین زینبی و چشم تری می‌شنوی
داوری راست دم غصّه فزایی، ور نه‌این همان قصه بود کز دگری می‌شنوی
***

_____
(1)- سیری در مرثیه عاشورایی؛ ص 244 و 246.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:891 از زین فتاد و سر بر خاک، برگذاشت‌خاکم به سر، که شه به سر خاک، سرگذاشت
هرجا که سر نهاد، بر آن ریگهای گرم‌از تاب رفت و باز به جای دگر گذاشت
اشکش ز دیده جاری و از تاب تشنگی‌لبهای خشک را به ره چشم تر گذاشت
هرجا که درد داشت، بر آن می‌گذاشت دست‌ای درد بر دلم، که به دل بیشتر گذاشت
از بس رسیده بود بر آن تیر چارپرچون مرغ پرشکسته سرش زیر پر گذاشت
تا جای داشت، داد به تن، جای زخم تیرخبر دل، که جای زخم فراق پسر گذاشت
می‌خواست جای فرقت یاران دهد به دل‌از غم نبود جا به دلش، بر جگر گذاشت
جانش هوای بارگه کبریا نمودتن را برای دشمن بیدادگر گذاشت
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:892

حاج محمد کریم خان کرمانی

حاج محمد در رثای شهدای کربلا، «دیوان مراثی» دارد. ترجمه‌ی ابیات از عربی به شعر فارسی، اثر طبع سیّد محمد رضا نواب رضوی «راضی» است.

ـ*ـ

انوح کثیبا و العیون نضیب‌گریم به حزن و خشک شدم چشم اشکبار
و للقلب من نار الکروب لهیب‌وز آتش مصائب، دل را بود شرار
خلیلی قوما خلیانی و کُریتی‌خیزید ای دو یار و گذارید با غمم
فلی دون حزنی رنَّه و نحیب‌کز بهر من ز غصّه فغانی است آشکار
و مالی من بعد الحسین (ع) مسرةبعد از حسین (ع) نیست مرا شادی و سرور
و لیس لطیب العیش فی نصیب‌دل از صفای زندگیم نیست کامکار
و کیف ارتیاحی و الحسین (ع) مُجدّل‌شادان چگونه باشم و در خاک و خون حسین (ع)
و اهلوه منهم مقتل و سلیب‌یارانش کشته، عترتش از نهیب خصم زار
رجال، بوادی الطّف صرعی کأنَّهم‌مردانی اوفتاده به صحرای طف به خاک
شموس سماء مالُهَّن مغیب‌مانند، مهر را و نجویند استتار
نساء علی کور الصعاب کأنّهابر پشت اشتران چو اسیرانی از مجوس
اساری مجوسٍ فی الأسار نهیب‌نسوان اهل بیت وز نهیب عدو فکار «1»

_____

(1)- دیوان مراثی؛ ص 158.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:893

فدایی مازندرانی

اشاره

میرزا محمود فدایی از سخن‌سرایان و مرثیه پردازان پر توان در روزگار قاجاریه است، که تاکنون ناشناخته مانده است. محمود فدایی در حدود سال‌های 1200 ه. ق. در روستای تلاوک از بخش دودانگه‌ی شهرستان ساری در استان مازندران متولد شد.
تحصیلات اوّلیه را در زادگاه خود فرا گرفت سپس برای آموختن علوم دینی به شهر ساری و سپس قم رفت.
میرزا محمود به سبب زادگاهش به تلاوکی باز خوانده می‌شد و تخلّصش «فدایی» است که از زبان شاه شهیدان در عالم رؤیا ستانده و در سراسر دیوانش به کار برده است.
فدایی با خاندان قاجار هم روزگار بود و در دوره حکومت فتحعلی شاه، محمّد شاه و ناصر الدّین شاه زندگی می‌کرده است. تنها اثر فدایی همین «مقتل» است که در برگیرنده‌ی چهار نظام یا بخش است و به همین سبب برخی آن را «چهار نظام» می‌خوانند. او خود در پایان دیوان می‌نویسد:
این مقتل منظوم چو گردید تمام‌بر «چار نظام» نظم او یافت نظام
افکند خلل به چار ارکان وجودبی‌نظم شد آن چار از این چار نظام «1»
نظام نخست هفتاد و دو بند که 1740 بیت دارد. نظام دوم، چهل و سه بند که شامل 1301 بیت است. نظام سوم، سی و دو بند که شامل 523 بیت می‌باشد و سرانجام نظام چهارم که بخش پایانی مقتل هم هست در برگیرنده‌ی بیست و هفت بند و شامل 520 بیت است. بنابراین مجموع بیت‌های چهار نظام 4029 بیت می‌باشد.
سروده‌های فدایی، بسیار سوزناک می‌باشد و در روزهای محرّم و سوگواری سرور شهیدان در مساجد و تکیه‌های مازندران خوانده می‌شود. سروده‌های او همواره استوار و ساده و دلنشین است و همین سبب شده که بر شور و سوزناکی سوگ سروده‌ها افزوده گردد. تاریخ دقیق در گذشت فدایی روشن نیست. محمد طاهری (شهاب) در مجله‌ی ارمغان می‌نویسد: در حاشیه‌ی یکی از صفحات کتاب چهار نظام، به خط شخص دیگری تاریخ فوت فدایی را به سال 1282 ه ق. نوشته‌اند. «2»
-*-

نعت حسین (ع):

رخشنده گوهر صدف مصطفی، حسین‌تابنده اختر فلک مرتضی، حسین
قربانی منای تمنای وصل دوست‌ذبح عظیم کعبه‌ی کوی وفا حسین
لنگر ز دست داده‌ی طوفانی ستم‌کشتی به خون نشسته‌ی موج فنا حسین
سلطان کشور الم و شاه ملک غم‌سالار کاروان دیار بلا حسین
دلبند مصطفی و جگر گوشه‌ی علی‌روح و روان حضرت خیر النساء حسین
آن جنگجوی یک تنه با سی هزار تن‌در کارزار معرکه‌ی کربلا حسین
صد پاره تن چو غنچه، صد پاره بر چو گل‌از تیغ و تیر و نیزه‌ی اهل جفا حسین

_____
(1)- دیوان فدایی؛ ص 208.
(2)- مجله ارمغان، دوره‌ی سی‌ام، ش 4 و 5، ص 204 تا 208. مقدمه‌ی دیوان فدایی؛ ص پانزده تا سی و سه با تلخیص.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:897 تن داده بر گذشتن جان از ره وفاسر داده بر کمند قضا با رضا حسین
گه سر نهاد بر سر خاکستر تنورگاهی به نیزه، گاه به تشت طلا حسین «1»
***

شب عاشورا:

فریاد از آن شبی که به فرداش شد شهیدسلطان دین حسین به کام دل یزید
آه از شبی که زینب دل خسته‌ی فگار «2»دل در برش چو بِسمِل «3» خون غرقه می‌تپید
آن شب ز جوش ناله دل آسمان شکافت‌آن شب ز بار درد قَدِ نُه فلک خمید
آن شب گریست زهره و شِعری گشوده موز گَردِ غم به صورت مه شد کَلَف پدید «4»
آن شام شد ز پرده‌ی ظلمت سیاه‌پوش‌وان صبح از سفیده گریبان خود درید
آن شاه کم سپاه در آن شب به لشکرش‌حرفی به گریه گفت که از چرخ خون چکید
کای دوستان نمانده مرا عمر جز شبی‌فردا همین گروه ستمکاره‌ی پلید
از راه کینه تیغ بر آل نبی کشندخواهند با ستیزه سرم را ز تن بُرید
گر من غریق لُجّه‌ی «5» اندوه و غم شدم‌باری شما تمام از این ورطه پا کشید
مقصود این گروه به قتل من است و بس‌اکنون اجازت است که از من جدا شوید
اینک که شب رسیده و تاریک شد جهان‌زین دشتِ فتنه‌خیز به سوی وطن روید
تابَد عَلَی الصّباح «6» چو از مشرق آفتاب‌تنها من و سپاه به خون تشنه‌ی یزید
از شه چو این ترانه شنیدند سروران‌گفتند کای ستوده تو را ایزد مجید
پروانه دل ز شمع نه از سوختن کَنَدبر بلبلی چه باک خارِ گلشن خلید
ماییم و خاک کوی تو تا جان ز تن رودکَندیم در هوای تو از جان خود امید
هستی نه سروری که ز تو سر شود دریغ‌باشی نه دلبری که توان از تو دل برید
فرداست در منای تمنّای ترک سربر طائفان کعبه‌ی کوی تو روز عید
آن روسیه که روی خود از خونِ خود نکرددر یاری تو سرخ، کجا گشت رو سفید
عشاق خود، چو راست نوادید شه نموداز مصدر کرامت خود معجزی جدید
بنمودشان میان دو انگشت خویشتن‌چیزی که چشم هیچ کس مثل آن ندید
آن شب بُریر داشت سرِ شوخی و مزاح‌گفتش یکی ز لشکر شاهنشه شهید

---

(1)- دیوان فدایی؛ ص 33.

(2)- فگار: آزرده، مجروح.
(3)- بسمل: گلو بریده، نیمه جان، هر چیزی که آن را ذبح کرده باشند و وجه تسمیه‌اش آن است که در وقت ذبح کردن بسم اللّه می‌گویند.
(4)- کلف: هر لکه که در آفتاب و ماه دیده می‌شود.
شعری: شعرا: نام دو ستاره است یکی شعرای شامی و دیگری شعرای یمانی. لیکن چون شعرای یمانی درخشنده‌تر و معروفتر است مراد از آن شعرای یمانی است. در شعر فارسی شعری نمودار بلندی قد و اعتلا و درخشندگی و فخر و سعادت است.
(5)- لُجّه: عمیقترین جای دریا، ژرف‌ترین قسمت آب.
(6)- علی الصّباح: صبحگاه، بامدادان.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:898 کاین شام محنت است نه هنگام غفلت است‌حرفی به گریه گفت که می‌بایدش شنید:
عیش من امشب است که دانم شب دگراندر کنار حور همی خواهم آرمید
باشد سزا که از غم نوباوه‌ی نبی‌گویند دوستان علی در چنین شبی «1»
***

توبه حرّ:

بستند صف به عرصه‌ی میدان چو اشقیاغُرّید طبل جنگ و غریوید کرّنا
با ابن سعد گفت چنین حُرّ نامدارخواهی نمود جنگ به فرزند مصطفی
گفتا بلی که جنگ کنم آن چنان که تیغ‌پَران کُند ز دوش یلان دست بر هوا
از حرف آن پلید بلرزید حُرّ چو بیدشد رنگ او ز هول به مانند کهربا
گفتا به آن دلیر کسی لرزه‌ات ز چیست؟حُرّش جواب داد به این حرف جانفزا
کاندر میان دوزخ و جنّت ستاده‌ام‌در حیرتم که بخت کشد کار من کجا
پس نعره‌ای کشید و به صوت بلند گفت‌کاین دم مرا خُلد خدا گشت رهنما
گفت این و تاخت باره سوی شاه تشنه لب‌از اسب شد پیاده و با چشم پر بُکا
بر سمّ ذو الجناح همی سود روی خویش‌گفتا به عجز و گریه به فرزند مصطفی
من آن کسم که بر تو شَها راه بسته‌ام‌از بخت ناموافق و وز عقل نارسا
آنجا که از نخست سر راهت آمدم‌خواهم که از نخست تو را جان کنم فدا
نادم شدم ز فعل خود و توبه کرده‌ام‌آیا قبول توبه‌ی من می‌کند خدا؟
گفتا شه شهید بود توبه‌ات قبول‌غمگین مشو که هست خدا غافر الخطا
وانگه به اذن سرور دین، حُرّ شیردل‌انگیخت خِنگ «2» جانب میدان اشقیا
آن شیر دل فکند چهل تن به روی خاک‌ناگه در آن میانه یکی شومِ ناروا
زد نیزه‌ای به سینه‌ی آن با وفا چنان‌کز پشت او زبان سنان گشت بر ملا
آهی ز دل کشید که أدرکنی یا حسین!آمد به سوی مقتل او شاه کربلا
دستی به روی صورت آن غرقه‌خون کشیدگفتی ز روی لطف که یا حُرّ مَرحبا «3» ***
شد نوبت قتال چو بر آل مصطفی‌پیراهن صبوری افلاک شد قبا
جوش وُحوش زلزله افکند بر زمین‌شورِ طیور غلغله انداخت بر هوا
از دیده‌ی ثوابت و سیّاره خون چکیدپشتِ سپهر گشت ز بار الَم دو تا
از تند بادِ حادثه در گلشن بتول‌وز تیشه‌ی ستیزه به گلزار مرتضی

---

(1)- دیوان فدایی؛ ص 45.
(2)- خِنگ: اسب سفید موی، اسب سفید رنگ، اسب ابلق.
(3)- دیوان فدایی؛ ص 53.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:899 سروی به سر درآمد و سرداد بر سنان‌نخلی ز پا فتاد و کشید از میانه پا
بس لاله‌ها که از چمن جعفر و عقیل‌بر باد رفت از ستم صَرصَر «1» جفا

کردند سربه‌سر همه آن سروران دهرسرها برای سرور دنیا و دین فدا
از خون سرخ تازه جوانان سبز خطدر بوستان «ماریه» روییدِ لاله‌ها
باشد عجب که باز برون آورد گیاه‌خاکی که ریختند در او خون بی‌گناه «2»
***
لب تشنه‌ای، شکسته دلی، خسته پیکری‌وامانده‌ای، اسیر غمی، درد پروری
با غم سرشته‌ای، ز سر و جان گذشته‌ای‌مظلوم سروری، شهِ بی‌خیل و لشکری
محصور اهل کینه و ممنوع آب و نان‌فرّخ شهی، مَلَک خَدَمی، چرخ چاکری
تنها چو مانده در صف میدان کربلابا حلق خشک و چشم تر و گونه‌ی زری
گفتا دگر کی است که یاری کند به ما؟از هیچ سو جواب نیامد ز یاوری
نه لشکر و سپاه نه یار و نه دادخواه‌نه قاسم و نه عون و نه عباس و اکبری
*** «3»
آه از دمی که با تن تنها شه بشرسلطان دهر و خسرو بحر و خدیو بر
آمد به سوی عرصه‌ی میدان کارزاربا سینه‌ی کباب و لب خشک و چشم تر
در بر زره ز جَدَ و حمایل ز ذو الفقاربر کف سنان ز جعفر و ز حمزه‌اش سپر
گفتا منم به نام و نَسَب افتخار خلق‌جدّم رسول و فاطمه مادر، علی پدر
هرسو ز کشته پشته همی ساختی پدیدهرجا ز برق تیغ برافروختی شرر
گر مانعش نبود در آن دم رضای دوست‌یک تن از آن گروه نمی‌برد جان بدر
لیک از پی رضای الهی ز جان گذشت‌تن داد بر قضا و رضا داد بر قدر
بر جانبش پرنده نپرّید غیر تیربر پهلویش نکرد کسی جز سنان گذر
آبش کسی نداد مگر تیغ آبدارکارش کسی نرفت مگر زخم کارگر
از روی او نَشُست کسی جز سرشک گردبر سوی او نکرد کسی جز ستم نظر
دلسوز او نبود کسی غیر تشنگی‌دلجوی او نبود کسی غیر تیر و پر
کس همدمش نبود به غیر از دَم خدنگ‌کس در غمش نسوخت مگر آه شعله‌ور
بر تشنگیش تیغ نکرد آب خود دریغ‌کس مهربان نبود بر آن تشنه لب چو تیغ «4»
***

---

(1)- صرصر: باد سخت و سرد.
(2)- دیوان فدایی؛ ص 57.
(3)- همان؛ ص 66.
(4)- همان؛ ص 68.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:900 رمزی است از رموز

محبّت بلای اوشرطی است از شروط ولا، ابتلای او
این شرط ظاهر است و به تصدیق این سخن‌برهان قاطعی است «بَلا لِلْولای» او
نمرود را حواله بکردند، دردسرزیرا که او نداشت سری در هوای او
پروانه‌سان، خلیل در آتش فکند تن‌پروانه‌اش ز ذبح پسر در منای او
احمد شنیده‌ای که به دشت احد نمودندان به پیش سنگ سپر، در رضای او
سر مرتضی، به پای سر سجده‌اش گذاشت‌بر سر گذاشت جام بلا، مجتبای او
پس خسرو دیار بلا، شاه دین حسین‌آمد قتیل معرکه‌ی کربلای او
تا تشنگان ز چشمه‌ی کوثر چشاند آب‌لب تشنه جان سپرد به راه وفای او
این فخر بس به آن شهِ لب تشنه کز وفااو کشته خواست و خدا خونبهای او
او کشتی نجات و جهان، بحر پر ز شورتوفیق بادِ شرطه، خدا ناخدای او
مردانه دست از پی آن کارزار دادعبّاس آن برادر صاحب لوای او
اندر منای کعبه‌ی کوی وفای یارآمد ذبیح، اکبر گلگون قبای او
ناشسته لب ز شیر، ز تیر بلا چو شیرپروا نکرد اصغر شیرین لقای او
استادگی نموده به پای رضای دوست‌از پا فتاد قاسم پا در حنای او
طوقِ رضا و رشته‌ی تسلیم شد همی‌بند گران به گردنِ زین العباد او
هرکس که در دیار محبت گذر کندباید نخست ترکِ دل و جان و سر کند «1»
***
ای خَم قد سپهر ز بارِ عزای توسرهای سروران جهان زیر پای تو
ای تا ابد طفیل وجود تو هر چه هست‌وی از ازل خدای جهان خونبهای تو
ای شمسه‌ی رواق تو را شمس، نیم خشت‌وی عرش، فرش قبه‌ی عالی بنای تو
ای داده سر به دشمن خونخوار بهر دوست‌خونبار باد چشم فلک در عزای تو
باللّه حریم کوی تو بهتر ز کعبه است‌ای کعبه طایف حرم کربلای تو
آن کعبه راست اشتر و گاو و غَنَم فداوین کعبه را فداش تویی، من فدای تو
از صُفّه‌ی تو مروه صفا جوید و صفادارد همیشه سعی که یابد صفای تو
شاها چهلچراغ تو خود نخل ایمن است‌بر این دهد کلیم شهادت برای تو
ظاهر دم مسیح ز خاک مقدّست‌با هر کفِ کلیم ز خشت طلای تو
شد مولد مسیح چو در خاکِ درگهت‌آن روز دم گرفت ز خاک شفای تو
می‌کُشت چون خلیل به قربانیت پسرمی‌گشت چون ذبیح، ذبیح منای تو
ترجیح داده بود به ذبح پسر خلیل‌اشکی که ریخت از بصر اندر عزای تو

_____
(1)- همان؛ ص 110 و 111.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:901 پروانه شد به شمع

مزار تو جبرئیل‌زیرا که داشت بال و پری در هوای تو
مقراض «1» چون به شمع نهد خادمِ درت‌ترسم شود بریده پرش بی‌رضای تو
جنبانده است مهد تو را آن امین وحی‌خوانده‌ست لا الهَ گهِ لای‌لای تو
جاروب آستان تو پرّ ملایک است‌در چشم حور سرمه، غبار سرای تو
شاها فدائیان تو را من فداییم‌ای صد هزار همچو «فدایی» فدای تو «2»
***
پرسیدم از هلال که قدّت چرا خم است؟گفتا خمیدن قدّم از بار ماتم است
گفتم به چرخ بهر چه پوشیده‌ای کبود؟آهی کشید و گفت که ماه محرّم است
گفتم که ای سپهر بگو کاین عزای کیست؟گفتا عزای اشرف اولاد آدم است
گفتم به دل که بهر چه‌ای لَختِ خون چنین‌وز خون برای کیست که چشم تو پر نم است؟
این ابر از برای چه برگو که در هواست‌و این شور در هوای که برگو که دریَم است؟
این صوت ناله است و یا صور رستخیزاین شور محشر است و یا جوش ماتم است؟
گفتا نه آگهی که دمیده مه عزاهمدم به آه سینه و دل خود همه دم است
یک دم به کار باش وز مژگان بریز دم‌مهلت روا مدار که فرصت همین دم است
ماه عزا و ماتم شاهی است کز غمش‌غم‌ها تمام در دل و دل جمله در غم است
این ماتم شهی‌ست که شرح مصیبتش‌نی در توان کِلک و نه در قوّه‌ی فم است
در وصف ذات قدسی او عقل واله است‌در شرح مدح حضرت او نطق ابکم است
آن شمع جمع اهل جنان کز مصیبتش‌گیسوی حور جمله پریشان و درهم است
بنگر که از کشیدن بار عزای اوپشت فلک به سان کمان راستی خم است
باشد اگر چه ماتم یحیی بسی عظیم‌لیکن غمش ز محنت یحیی بس اعظم است
او موسی است طور لقایش به کربلاست‌او عیسی است مادر او به ز مریم است
دل‌ها برای اوست که اندر تپیدن است‌دریا ز شور اوست که اندر تلاطم است
او نور چشم احمد و فرزند مرتضاست‌او عالم لدنّی و سلطان عالم است

از هر کریم و عالی و هم عالم و شریف‌او اکرام است و اشرف و اعلا و اعلم است
چرخ سخا و اختر گردون نیِّرین‌مهر سپهر حیدر و خیر النسا حسین «3»

_____

(1)- مقراض: قیچی.
(2)- همان؛ ص 154.
(3)- همان؛ ص 159.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:902

سروش اصفهانی

اشاره

شمس الشعرا، میرزا محمّد علی فرزند قنبر علی سدهی اصفهانی و متخلّص به «سروش» قصیده‌سرای معروف قرن سیزدهم هجری است که در «سده» اصفهان در حدود سال 1228 ه ق. متولد شد. وی شاعر ایرانی عهد قاجاریه است که از دوران کودکی آثار نبوغ شاعری را از خود بروز می‌داد و توجه ارباب ذوق را به خود جلب می‌کرد. وی تحصیلات خود را در اصفهان کامل کرد.
این شاعر توانا در سن 15 سالگی قصیده‌ای در مدح آیة اللّه سید محمد باقر رشتی سرود و مورد عنایت خاصّ وی قرار گرفت و نزد او درس خواند. سروش عاقبت از اصفهان مسافرت کرد و به تهران آمد و در شمار برگزیدگان دربار ناصر الدّین شاه قرار گرفت. بعد از فوت قاآنی بزرگترین شاعر دربار شد و از شاه لقب «شمس الشعرا» گرفت. وفات او در سال 1285 هجری در سن 57 سالگی در تهران اتّفاق افتاد.
سروش در قصیده‌سرایی مهارت خاص داشت و سبک شاعران دوره‌ی بازگشت ادبی در قصاید او به کمال رسیده است. قصاید او تقلید انوری. امیر معزّی و فرخی سیستانی است. با وجود تصنّع و تکلف زیاد، اشعارش کاملا شاعرانه و فرهمندانه است.
آثار سروش عبارتند از: مثنوی «روضة الاسرار» در مراثی اهل بیت عصمت (ع). «شمس المناقب» حاوی قصاید در مدح و منقبت رسول اکرم (ص) و خاندان نبوّت و شصت بند مرثیه و یک بند مثنوی به نام «روضة الانوار» در ذکر واقعه کربلا و دیوانی به نام زینة المدایح.
دیوان قصاید، غزلیات و مسمّطات با مقدمه‌ی استاد فقید جلال همایی در دو جلد چاپ شده است. «1»

ـ*ـ

دارم اندر دست خونین خامه‌ای‌تا که بنویسم مصیبت نامه‌ای
لیک می‌ترسم که سوزد خامه‌ام‌همچنان ننوشته ماند نامه‌ام
بشنو از معصوم این معنیّ نغزپوست را بدورد کن، بر گیر مغز
بود روزی در مقام خود خلیل‌غرق تسبیح خداوند جلیل
گفت حق برگو بدو جبریل راکه ببر حلقوم اسمعیل را
در یکی دل نیست گنجای دو دوست‌زین دو یک، یا حبّ ما یا حبّ اوست
کش نماید ذبح اسمعیل سهل‌چون ببینند حال شاه و حال اهل
گفت بنگر عاشق خاصّ مراخوش به خون خویش غوّاص مرا
آن برادر دادنش در راه ماو آن سپردن جان به قربانگاه ما
و آن برادرزادگان مقبلش‌خاصّه اکبر، میوه‌ی باغ دلش

چونکه ابراهیم او را بنگریست‌بر شه لب تشنه بسیاری گریست
گفت حق بر گریه‌ات احسنت و زه!که بود از ذبح اسمعیل به
چون گرستی بر خدیو کربلاکردم از فرزند تو دور این بلا

_____

(1)- از صبا تا نیما؛ ج 1، ص 86. دایرة المعارف فارسی مصاحب، ج 1، ص 1295. فرهنگ شاعران زبان فارسی؛ ص 276.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:903 گریه‌ی تو بهر آن شاه کریم‌گشت اندر راه ما ذبح عظیم
گریه‌ی تو بهر قربانی تست‌شو ببر، فرزند خود را تند رست
ای خوش آن چشمی که گریان بهر اوست‌و آن دلی کاو گشته بریان بهر اوست «1» ***
آمد آن عباس، میر عاشقان‌آن علمدار سپاه عاشقان
تفّ خورشید و تفّ عشق و عطش‌هر سه طاقت برده از آن ماهوش
چشم از جان و جهان بردوخته‌از برادر عاشقی آموخته
می‌زد از عشق برادر یک تنه‌خویش را از میسره بر میمنه
بدسرشتی ناگهان، از تن جداکرد دست زاده‌ی دست خدا
گفت: ای دست، ار فتادی خوش بیفت‌تیغ در دست دگر بگرفت و گفت:
آمدم تا جان ببازم، دست چیست؟مست کز سیلی گریزد مست نیست
خود مکافات دو دست فرشی‌ام‌حق برویاند دو بال عرشی‌ام
تا بدان پر، جعفر طیّاروارخوش بپرّم در بهشتستان یار
این بگفت و بی‌فسوس و بی‌دریغ‌اندر آن دست دگر بگرفت تیغ
برکشید ذو الفقار تیز راآشکار کرد، رستاخیز را
کافری دیگر در آمد از قفاکرد دست دیگرش از تن جدا
گفت گر شد منقطع دست از تنم‌دست جان در دامن وصلش زنم
دست من پر خون به دشت افکنده به‌مرغ عاشق، پرّ و بالش کنده به
کیستم من، سرو باغ عشق حی‌سرو بالد چون ببرّی شاخ وی ***

ترکیب‌بند:

ای دیده خون ببار که ماه محرّم است‌نزد خدای، دیده‌ی گریان مکرّم است
بی‌دیده‌ی پر آب و نفس‌های آتشین‌گر لاف مهر شاه زنی، نامسلّم است
بر یاد نور چشم پیمبر ز آب چشم‌باللّه اگر جهان همه دریا کنی کم است
بشناس در مصیبت سلطان کربلاقدر سرشک خویش که اکسیر اعظم است
بی‌شرم دیده‌ای که نگرید در این عزاخالی جهان از آنکه دلش خالی از غم است
جایی که سر و قامت اکبر فتد ز پای‌شرمنده باد سرو که سرسبز و خرّم است
بر صورت هلال درین ماه پر ملال‌کاهیده جسم حیدر و پشت نبی خم است
موسی شکسته خاطر و عیسی فسرده دم‌یوسف ز تخت سیر و سلیمان ز خاتم است
آمیخته به اشک خلیل و سرشک خضرامروز آب چشمه‌ی حیوان و زمزم است

_____

(1)- مثنوی روضة الاسرار.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:904 پیش از شهادت شه لب تشنگان، رُسُل‌بگریستند بر وی و مظلومیش به کل
***
چون رایت ستم به یزید لعین رسیداز کوفه نامه‌ها به امام مبین رسید
کای گشته انس و جان به سلیمانیت مقرّدر دست دیو سفله به ناحق نگین رسید
آدم صفت بیا و زمین را خلیفه باش‌کابلیس را خلافت روی زمین رسید
هستی تو مستحقّ خلافت پس از حسن‌ما را به اتّفاق، روایت چنین رسید
باز آی سوی کوفه و برکش لوای دین‌ورنه لوای کفر به چرخ برین رسید
بهر هدایت ار نخرامی بدین دیارخواهد خلل ز خصم به بنیان دین رسید
گر دستگیر ما نشوی روز بازخواست‌گوییم دست ما نه به حبل المتین رسید
چون نامه را بخواند، بدانست شاه دین‌کاو را گه شدن به دم تیغ کین رسید
نزدیک شد که دختر زهرا شود اسیروقت شهادت پسر نازنین رسید
با خویش گفت: «وقتی ادای امانت است‌بیع بهشت را سرِ ما در ضمانت است» بگرفت راه بادیه سالار کربلا
مشتاق کشته گشتن و آماده‌ی بلا
درهای آسمان همه شد باز و آمدنددر خدمتش ملایکه از عالم عُلا
آمد نخست حُرّ به سر راه شاه دین‌هر سنگ می‌زدش سوی خلد برین صلا

اول امیر لشکر کین بود و ای عجب‌شد اولین شهید به شمشیر ابتلا
شه در زمین بادیه آمد فرود و گفت:زین خاک یافت دیده‌ی امید من جلا
بنمود مقتل شهدا را یکان یکان‌فرمود آمدیم به سوی وطن، ملا
ما والی ولایت رنج و مصیبتیم‌با ما نیاید آنکه ندارد سرِ ولا
در تیره شب روانه به سوی وطن شویدکز انفعال رفت نیارید بر ملا
افراشتند خیمه در آن عرصه‌ی الم‌کامد برون ز کوفه علم از پی علم چون
شب فرو گرفت جهان را، شه شهید
اصحاب را بخواند پی بیعت جدید
فرمود: یافتم همه اصحاب خویش رااندر وفا یگانه و اندر صفا فرید
برداشتم ز گردشان عهد خویش راجنت دهد جزای شما خالق مجید
لیکن برون روید از این ورطه‌ی خطرشب تیره و به خواب گران لشکر عنید
فردا قتیل تیغ مخواهید خویش رامقتول خواسته است به تنها مرا یزید
گفتند کز تو باز نخواهیم داشت دست‌گیریم ما چگونه سر خویش و تو وحید؟
چون دید شاه دین که نخواهند بازگشت‌هستند پایدار در آن محنت شدید
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:905 فرمود بنگرید به
فردوس جایتان‌دیدند و شد شب شهدا همچو روز عید
آمدند اسحر «1» بر آن قوم نیک‌بخت‌کای جیش حق به کوی شهادت کشید
رخت آمد یکی غلام سیه روی دل سپید
دل در برش ز شوق شهادت همی تپید
آزاد کرده بودش اندر ره خداچرخ سپید چشم، سیاهی چو او ندید
با روی او چو داشت شب قدر نسبتی‌حق بر هزار ماهش از آن روی برگزید
با شاه گفت: «ای که ولای تو کرده فرض‌ایزد به هر سیاه و سپیدی که آفرید
فرمای تا به راه تو جان را کنم فداای در کف تو جنّت فردوس را کلید
صد چشمه از محبّت تو در دلم گشودچون آب زندگی که ز ظلمات شد پدید»
فرمود شاه دین که سر خویش پاس دار!بر شب ستاره ریخت چو از شاه این شنید
گفتا: چه می‌شوی که من تیره روی رابا خود بری به خلد و گشایی در امید
منگر سیاهیم که به سوی خلیل حق‌ذبح فدا سیاه ز سوی خدا رسید
پذیرفت شاه و گفت که رویت سپید بادجان را کنون به نعمت فردوس ده نوید
آمد به سوی معرکه با تیغ هندوی‌در دشت زنگیانه یکی نعره برکشید
تیغ برهنه در کف زنگی غلام تافت‌ز ابر سیاه، برق تو گفتی همی جهید
خونش به راه شاه شهیدان بریختندجنّت، درم خریده به یک مشت خون

خرید
همرنگ زاغ بود و به یمن قبول شاه‌طاووس خُلد گشت و به خُلد برین چمید
آمد به سوی شاه حبیب خمیده پشت‌گفت ای کلید دوزخ و جنّت ترا به
مشت پیرانه سر به معرکه جولانم آرزوست
دشت مصاف و عرصه‌ی میدانم آرزوست
سر باختن چو گوی به میدان عشق شاه‌با قامتی چو خم شده چوگانم
آرزوست
یک دشت پر ز دیو و سلیمان ستاده فردجان باختن به راه سلیمانم
آرزوست
شد سیر از مصاحبت جسم، جان من‌دیدار حور و صحبت رضوانم آرزوست
پشتم خمیده گشت ز پیری بنفشه‌واراز دست حور، دسته‌ی ریحانم
آرزوست
دادش اجازه شاه، سوی خصم رفت و گفت:«در راه شاه، باختن جانم
آرزوست»
موی سپید کرده به خون سرخ کاین چنین‌رفتن سوی پیمبر یزدانم آرزوست
شاه آمد و نهاد سرش در کنار خویش‌فرمود: «باو مزد تو با کردگار خویش»
زینب گرفت دست دو فرزند نازنین
می‌سود روی خویش به پای امام دین
گفت ای فدای اکبر تو جان صد چو آن‌گفت ای نثار اصغر تو جان صد چو
این

_____

(1)- اسحر: جادوتر.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:906 عون و محمد آمده
از بهر عون تو «1»فرمای تا روند به میدان اهل کین
فرمود: «کودکند و ندارند حرب راطاقت، علی الخصوص که با لشکری
چنین»
طفلان ز بیم جان نسپردن به راه شاه‌گه سر بر آسمان و گهی چشم بر
زمین
گشت التماس مادرشان عاقبت قبول‌پوشیدشان سلاح و نشانیدشان به زین
این یک پی قتال، دوانید از یساروان یک پی جدال برانگیخت از یمین
بر این یکی ز حیدر کرّار مرحبابر آن دگر ز جعفر طیّار، آفرین
گشتند کشته هر دو برادر به زیر تیغ‌شه را نماند جز علی اصغر کسی معین
بودش به گاهواره یکی درّ شاهوار
درّی به چشم خُرد و به قیمت بزرگوار
چون شمع صبح، دیده‌اش از گریه بی‌فروغ‌جسمش چو ماه یک شبه، از
تشنگی نزار

بی‌شیر مانده مادر و کودک لبش خموش‌پژمرده گشته شاخ گل و خشک چشمه‌سار
شد سوی خیمه، طفل گرانمایه برگرفت‌آمد به دشت و گفت بدان قوم نابکار
تیری زدند بر گلوی اصغر، ای دریغ‌نوشید آب از دم پیکان آبدار
خون می‌سترد از گلوی طفل نازنین‌می‌کرد عاشقانه به سوی سما نثار
یک قطره خون به سوی زمین باز پس نگشت‌شهزاده در کنار پدر جان سپرد زار «2»
***
روزی چنان به یاد، زمین و زمان نداشت‌جوری ستاره کرد که خود در گمان نداشت
دانی دراز بود، چرا روز قتل شاه؟زیرا که قوّت حرکت آسمان نداشت
گشتند یاوران همه مقتول و یاوری‌کش آورد سمند و بگیرد عنان نداشت
فریاد از آن زمان که گرفتند گردِوی‌راه برون شتافتن از آن میان نداشت
جسمش هزار پاره و بر جسم خویشتن‌دلسوز جز جراحت تیر و سنان نداشت
می‌رفت خون ز حلقش و با حق جز این سخن‌کز جرم شیعیان بگذر بر زبان نداشت
می‌گفتم از جسارت قاتل کنم حدیث‌لیکن «سروش» ناطقه یارای آن نداشت
بگرفت آفتاب و بلرزید کوه و دشت‌بارید خون تازه از این باژگونه طشت «3»
_____
(1)- عون و محمد دو پسر حضرت زینب (س) می‌باشند و منظور از عون دوم، مساعدت و یاری کردن است.
(2)- مثنوی روضة الاسرار.
(3)- دیوان سروش اصفهانی.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:907

غالب دهلوی

میرزا اسد اللّه خان نجم الدّوله دبیر الملوک متخلّص به «غالب» بن عبد اللّه بیگ خان شاعر و نویسنده و محقق بزرگ مسلمان هندی در قرن سیزدهم هجری است که هم فارسی و هم به زبان اردو آثاری دارد. وی به زیبایی و عُلوّ سبک شهرت دارد. اصل او از توران است. نیاکان او ترک ایبک بوده‌اند و جدّش در زمان شاه عالم به دهلی هجرت کرد.
اسد اللّه در پنج سالگی پدر خود را از دست داد و تحت حمایت عمّ خود نصر اللّه بیگ خان صوبه دار آگره قرار گرفت. پس از مرگ وی برای غالب که آنگاه نه ساله بود از طرف پادشاه دهلی مقرّری ماهیانه معادل پنجاه روپیه تعیین شد. در سال 1847 میلادی، واجد علی شاه در پاداش اشعار غالب، قراردادی با او منعقد کرد و مقرّری سالیانه برای او معین کرد و نوّاب رامپور چون شهرت شاعر را شنید (در مقابل اشعار او در سال 1859 م) حقوق ماهیانه برایش مقرّر کرد.
غالب پس از مدتی اندک اقامت در رامپور به دهلی بازگشت و به سن 73 سالگی به سال 1285 ه. ق. درگذشت و در جوار بقعه‌ی خواجه نظام الدّین اولیا به خاک سپرده شد.
غالب بازمانده‌ی خانواده جنگجو بود. خون گرمی که از اجداد ترک ایبک به ارث برده بود در رگهایش جریان داشت و در اشعار او منعکس و هویدا بود. هنوز دوره‌ی تحصیلی خود را به پایان نرسانیده و شاگرد مدرسه بود که شعر گفتن را آغاز کرد ولی هنر واقعی شعر او پس از شورش عظیم سال 1857 میلادی به ظهور پیوست. این شورش که نماینده‌ی نزاع و اختلافات قوای متضاد بود، اشیایی را که نباید ویران شود منهدم و نابود ساخت. چه بسا تشکیلات و مؤسّسات مفید دوره‌ی مغولی که ویران گردید و در نتیجه اشعارش را که این تأثیر و احساسات را منعکس می‌سازد به صورتی مولم و دردآمیز در آمده و شنونده را سخت متأثر می‌سازد. او از عصر و زمان خویش بسیار بیشتر بود و به همین دلیل معاصرینش قدر و قیمت او را ندانستند.
وی پیشرو سبک نو در شعر اردوست و نخستین شاعری است که عقاید و نظرات فلسفی را در شعر اردو وارد کرده است. او را پدر شعر اردو می‌نامند. غالب در اشعار فارسی شیوه‌ی شاعران سبک هندی را تتبّع می‌کرد.
وی معاصر بابریان بود و در مدح آخرین پادشاه این سلسله، بهادر شاه دوم چند قصیده گفته است. کتبی هم به نثر دارد که از آن جمله است: «قاطع برهان» که انتقادی است تند بر برهان قاطع. این کتاب موجب غوغایی

عظیم بین محققان هند شد. «1»
-*-
ای کج‌اندیش فلک، حرم دین بایستی‌علم شاه نگون شد، نه چنین بایستی
تا چه افتاد که بر نیزه سرش گردانندعزّت شاه شهیدان به ازین بایستی
حیف باشد که فتد خسته ز توسن بر خاک‌آن که جولانگه او عرش برین بایستی
حیف باشد که ز اعدا نم آبی طلبدآن که سایل به درش روح امین بایستی
أیّها القوم تنّزل بود، از خود گویم‌میهمان بی‌خطر از خنجر کین بایستی
سخن این است که در راه حسین بن علی (ع)پویه از روی حقیقت ز جبین بایستی
چشم بد دور، به هنگام تماشای رخش‌رو نما سلطنت روی زمین بایستی

---

(1)- لغت نامه دهخدا.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:908 به اسیران ستمدیده
پس از قتل حسین (ع)دل نرم و منش مهر گزین بایستی
چه ستیزم به قضا؟ ورنه بگویم «غالب»علم شاه نگون شد، نه چنین بایستی ***
وقت است که در پیچ و خم نوحه‌سرایی‌سوزد ز نفس نوحه‌گر از تلخ نوایی
وقت است که در سینه‌زنی، آل عبا راسر پنجه حنایی شود و رنگ هوایی
وقت است که جبریل ز بی‌مایگی دردغم را ز دل فاطمه خواهد به گدایی
وقت است که آن پردگیان کز ره تعظیم‌بر در گهشان کرده فلک ناصیه‌سایی «1»
از خیمه‌ی آتش زده عریان به در آیندچون شعله دخان «2» بر سرشان کرده ردایی
جانها همه فرسوده‌ی تشویش اسیری‌دلها همه خون گشته‌ی اندوه رهایی
ای چرخ چو آن شد، دگر از بهر چه گردی؟ای خاک چو این شد، دگر آسوده چرایی؟
خون گردو فرو ریز اگر صاحب دردی‌برخیز و به خون غلت، گر از اهل وفایی
تنهاست حسین بن علی (ع) در صف اعدااکبر تو کجا رفتی و عبّاس کجایی؟
توقیع شهادت که پیمبر ز خدا داشت‌از خون حسین بن علی یافت روایی
فریاد از آن حامل منشور امامت‌فریاد از آن نسخه‌ی اسرار خدایی
فریاد از آن زاری و خونابه فشانی‌فریاد از آن خواری و بی‌برگ و نوایی
«غالب»! جگری خون کن و از دیده فرو ریزگر روی شناس غم شاه شهدایی «3»

_____
(1)- ناصیه سایی: پیشانی ساییدن، سجده کردن.
(2)- دخان: دود.
(3)- سیری در مرثیه عاشورایی؛ ص 251.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:909

خاکی شیرازی

ملّا محمّد ابراهیم قاری، مردی با صلاح و تقوی و یکی از دراویش و شعراست. و از علم قرائت و جفر و غیره اطّلاع داشته است و مراثی بسیاری گفته است.
او به سال 1286 ه. ق. رحلت کرده و جنازه‌اش را در وادی السّلام نجف اشرف دفن کردند.
-*-
چون شهسوار عرصه‌ی میدان کربلاشد غوطه‌ور به لجّه‌ی عمّان کربلا
بارید آسمان به زمین بس که سیل خون‌شد مهر و ماه غرقه‌ی طوفان کربلا
شیر خدا به راحت و آلوده گرگ چرخ‌دندان به خون یوسف کنعان کربلا
مسجد به دیر و سبحه و زنّار شد بدل‌چون شد فسرده شمع شبستان کربلا
از تند باد حادثه، دوران به باد دادبشکفت هر گلی ز گلستان کربلا
در جوی خون لاله عذاران سرو قدگردیده لاله‌زار بیابان کربلا
غیر از سرشک حسرت و آب دل کباب‌آبی که زد بر آتش مهمان کربلا
آل زنا غنوده بر اورنگ زرنگارو اندر جزا به پرده‌نشینان کربلا
ای زاده‌ی زیاد، کجا می‌رود ز یادظلمی که از تو رفت به سلطان کربلا؟!
تا روز حشر لعنت حق بر یزید بادهل من مزیدِ نار بر او بر مزید باد «1»

---

(1)- تذکرة مرآت الفصاحه؛ ص 179.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:910

رضا قلی خان هدایت

اشاره

رضا قلی خان طبرستانی، فرزند آقا محمّد طاهر طبرستانی ملقب به «لَلِه باشی» و متخلّص به «هدایت» در سال 1218 ه. ق. در تهران متولّد شد. پدرش از مردم محّال اطراف دامغان بود. چند سال بعد از فوت پدرش، تحصیل علوم متداول را در شیراز آغاز کرد. هدایت از ابتدای جوانی شعر می‌سرود و «چاکر» تخلّص می‌کرد ولی بعد، تخلص «هدایت» را برگزید. در موقع سفر فتحعلی شاه به اصفهان مورد توجه شاه قرار گرفت. وی لقب «خان» و «امیر الشعرا» یافت. چون فتحعلی شاه درگذشت به دربار محمد شاه راه یافت و به دستور او تربیت عباس میرزا را به عهده گرفت و از آنجا به «لله باشی» نیز معروف گردید. پس از کناره‌گیری و چندی عزلت در عهد ناصر الدّین شاه به سفارت خوارزم ترکستان مأمور شد و هم زمان با عزل امیر کبیر به تهران بازگشت و به معاونت وزیر علوم و معارف و ریاست دار الفنون رسید و مدت پانزده سال در این سمت باقی بود. در همین مدت به دستور شاه، مأموریت تکمیل تاریخ «روضة الصفا» را یافت و سه جلد بر هفت جلد اصلی آن افزود که شامل تاریخ دوره‌ی صفویه، افشاریه، زندیه و قاجاریه است. هدایت چاپخانه‌ای تأسیس کرد که بسیاری از کتب ادبی عصر قاجاریه در آنجا به چاپ رسیده است و بدین وسیله خدمت دیگری به فرهنگ ایران کرد.
هدایت تألیفات بسیاری به نظم و نثر دارد. مهمترین آثار او عبارتند از «مجمع الفصحاء»، «تذکره‌ی ریاض العارفین»، «مدارج البلاغه در علم بدیع»، «روضة الصفای ناصری»، «اجمل التواریخ»، «دیوان اشعار»، مثنوی‌های «انوار الولایه»، «انیس العاشقین»، «بحر الحقایق»، «هدایت نامه»، «منهج الهدایه»، «فرهنگ معروف انجمن آرای ناصری» که این کتاب آخرین اثر اوست.
دیوان غزلیات او شامل بیش از 8 هزار بیت و دیوان قصاید او شامل بیش از ده هزار بیت می‌باشد. «1»
هدایت به سال 1288 ه. ق. درگذشت.
ـ*ـ

1

دیگر چه شد که زد شه این نیلگون طبق «2»در خم نیل جامه و شد طشت خون شفق
رخهاست پر ز ژاله و سرهاست پر ز خاک‌جانهاست پر ز ناله و دلهاست پر قلق
گیسو گشاده شام و گریبان دریده صبح‌دیدی به حال لیل و نظر کن سوی فلق
گویی ز بس به فرق فشاندند خلق خاک‌پوشیده ماند چهره‌ی خورشید در غسق «3»
تا عرش کردگار، خروش ملایک است‌یا رب، عزای کیست که صاحب عزاست حق؟
در خدمت عزای وی از بهر افتخارجویند قدسیان همه بر یکدگر سبَق
باشد بلی عزای امامی که قتل اوبر باد داده دفتر دین را ورق ورق
نوباوه‌ی ریاض نبی فخر عالمین‌لب تشنه‌ی شهید سر از تن جدا حسین

_____

(1)- لغت نامه دهخدا. مجمع الفصحاء؛ ج 6، ص 1209. ریحانة الادب؛ ج 6، ص 354.
(2)- نیلگون طبق: آسمان. شه نیلگون طبق: خورشید.
(3)- غسق: نیک تاریک شدن شب.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:911

باد خزان وزید به باغ ارم، دریغگلهای تازه رفت به تاراج غم، دریغ
شد کشته نور دیده‌ی شامْ انام، حیف‌در خون تپیده قامت فخر امم، دریغ
تاراج شد سرادق سلطان دین، فسوس‌بر باد رفت حرمت اهل حرم، دریغ
آن را که در غزا، عَلَم حق به دست بودهم دست او فتاد ز کین هم علم، دریغ
نور دو چشم ساقی کوثر شهید گشت‌با جان و چشم پرعطش و پر زِنَم، دریغ
آنان که همدم شه دنیا و دین بدندبی‌او شدند همدم رنج و الم، دریغ
ننمود کم سپهر ستمکار ذره‌ای‌با عترت رسول خدا از ستم، دریغ
یا رب، بر اهل ظلم ندانم چه‌ها رسدچون روز دادخواهی این ماجرا رسد

زین جورها که کرد سپهر پر انقلاب‌در حیرتم که از چه دو عالم نشد خراب
آن خیمه‌ای که هر سحری با صد انفعال‌بی‌رخصت اندر آن ننمودی رخ آفتاب
از تیغ ظلم لشکر بداختر یزیدبشکسته شد ستونش و بگسسته شد طناب
آن زینبی که بود نگهدار بی‌کسان‌وز اهل بیت سرور دین، فرد انتخاب
نامحرمان تیره دلش تا به شهر شام‌بر ناقه‌ی برهنه نشاندند و بی‌حجاب
آن سر که بود زینت آغوش مصطفی‌پیوسته بود تکیه گهش دوش بو تراب
ببریده شد ز خنجر کفّار، بی‌سبب‌بر نیزه شد ز کینه‌ی اشرار، بی‌حساب
از اهل بیت پاک برآورده گرد چرخ‌گفت آنچه گفت دشمن و کرد آنچه کرد چرخ

جسم شریف سرور دین چون ز زین فتادبی‌اشتباه، عرش برین بر زمین فتاد
بر خاک تیره از چه نیفتاد آسمان؟زان پیشتر که جسم شریفش ز زین فتاد
افتاده آه و ناله چنان اندر اهل بیت‌کز بیم، لرزه بر فلک هفتمین فتاد
از بس به سر زد از غم این کار، دست خویش‌از کار دست عیسی گردون‌نشین فتاد
دین که داشتند نمی‌دانم آن گروه؟کز جورشان، شکست به بنیادِ دین فتاد
گیسو در این عزا ببریدند حوریان‌چون این ندا به ذروه‌ی «1» خلد برین فتاد
روح الامین چو شد خبر از بیم این گناه‌گفتی که رعشه بر تن روح الامین فتاد
کس را در این گناه مجال نطق نماندبی‌ماتم و ملال کسی غیر حق نماند

_____

(1)- ذروه: بلندی، اوج، قله.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:912

چون شد به رزمگاه خسان میر مهوشان‌خوش شد ز دیدن رخ او جانِ ناخوشان
افراخت تیغ و آتشی افروخت در مصاف‌کز شعله سوخت خرمنِ افسرده آتشان
با آنکه یافتند شبیه پیمبرش‌کشتند باز، زمره‌ی بی‌دین و دانشان
بشنید ازو چو خسرو دین بانگ «یا ابی»بر فوج خصم تاخت پریشان چو بیهُشان
آن جسم پاک کش به فدا صد هزار جان‌در پیش زین گرفت و سوی خیمه‌گه کشان
خاموش دید چون لب او از سخن به خویش‌گریان ببرد و هِشت به پهلوی خامشان
بسیار خون ز دیده‌ی حق بین چو برفشاندرو بر سپهر گفت به چشمان خون فشان
«یا رب، تو آگهی که مرا دادرس نماندوز نو خطانِ آل علی هیچ کس نماند»

از پیش خصم سرور دین چون گذر نداشت‌جز حربگه به هیچ رهی راه برنداشت
در زیر زین کشید عقاب پرنده راکش تُندی عقاب بُد و بال و پر نداشت
زینب برون دوید و رکابش گرفت زودکز سروران جیش، تنی را دگر نداشت
آمد به پیش لشکر و حجّت تمام کردصد حرف راست گفت و در آنها اثر نداشت
خاتم شد او و خیل دغا حلقه گِرد اوکز آن میان به هیچ طرف ره به در نداشت
از فرط تیر و تیغ تن پاک او نمودنخلی که غیر خنجر و پیکان ثمر نداشت
از پا فتاد زینب وقتی گشاد چشم‌بر پیکر شریف برادر که سر نداشت
بر اشک او نسوخت دل دشمنان بلی‌باران لطیف بود و اثر در حجر نداشت
دادند خیمه‌ی شهِ دین را صلای عام‌نه عزّتی به پردگیان و نه احترام

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ج2 912 7 ..... ص : 912
گشتند چون که آل علی بر شتر سوارز افغان و اه و ناله، قیامت شد آشکار
بهر چه سرنگون نشد این نُه سپهردون؟بهر چه واژگون نشد این خاک بی‌مدار؟
زینب چو دید جسم برادر به خاک و خون‌وز تیر و نیزه بر تن او زخم بی‌شمار
از کار رفت و نعره‌ی «هذا حسین» اودر ساکنان عالم بالا نمود کار
گریان به ناله گفت: که ای جان من حسین‌جسم تو را که کرده این چنین خسته و فکار؟
در خاک و خون سرشته در این دشت کین چراستآن گیسویی که شانه زدش پیک کردگار؟
هست این تنی که فاطمه پرورد در بغل‌کو آن سری که ختم رسل داشت در کنار؟
رو در مدینه کرد سوی هادی سُبُل‌و انگه به گریه گفت که: «یا خاتم الرُسُل» دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:913

«این پاره‌پاره پیکر بی‌سر، حسین توست‌این کشته کو مراست برادر، حسین توست
این سرخ‌رو ز خون شهادت که در غمش‌زهرا سیاه ساخته معجر، حسین توست
این بی‌کس غریب که گردیده چاک‌چاک‌جسمش به نوک نیزه و خنجر، حسین توست
این طائر فتاده ز گلزار آشیان‌کز ناوک عدو بُودَش پر، حسین توست
این ماهیِ به خاک تپان کز برای آب‌در بحر خون شده‌ست شناور، حسین توست
این فخر سروران، که به قهر از قفا سرش‌ببریده شمر شوم بداختر، حسین توست
این تشنه لب که تشنه شهید از جفا شده‌ست‌ننموده از فرات لبی تر، حسین توست»
چون حرف چند گفت به صد ناله با رسول‌با اهل بیت کرد رخِ خود سوی بتول:

«کای بضعة الرّسول، بر این انجمن نگریکسر اسیر و بی‌کس و دور از وطن نگر
آن را که یافت پرورش اندر کنار تودر خاک و خون افتاده، جدا سر ز تن نگر
کشتند نور چشم تو را و آن تن شریف‌بر خاک گرم کرب و بلا بی‌کفن نگر
از هم دریده گرگ ستم یوسف تو راباور نمی‌کنی، سوی این پیرهن نگر
کردند دیو و دد به سلیمان دین جفاتخت و نگین او به کف اهرمن نگر
زین العباد را که عزیز زمانه بودیعقوب‌وار، خوار به بیت الحزن نگر
از اشک سرخ، دامن او پر ز گل ببین‌وز آب چشم، مسکن او چون چمن نگر
آنگه زمام ناقه‌ی او ساربان کشیدناکام از شکایت امّت زبان کشید

چون شام اهل بیت نبی را مقام شدصبح امید زینب آواره شام شد
گنج معارف ازلی بوده آن گروه‌نبود عجب خرابه‌شان گر مقام شد
آنان که در سُرادق عصمت نهان بُدنددیدارشان نظاره‌گه خاص و عام شد
آن را بدین ستم‌زده ظنّ کنیز رفت‌وین را بدان اسیر، گمانِ غلام شد
دردا، که دهر آل علی را ذلیل کردآوخ، که چرخ، نسلِ زنا را به کام شد
خون حرام، قوم ستم را حلال گشت‌آب حلال، اهل حرم را حرام شد
در طشت زر چو دید سر شاه دین حسین‌یکباره صبر و طاقت زینب تمام شد
با آه و گریه گفت که: «ای دهر بی‌نظام‌بنگر چگونه دین نبی بی‌نظام شد
ما اهل بیت ساقی کوثر مگر نه‌ایم؟ما دوحه‌ی ریاض پیمبر مگر نه‌ایم؟»
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:914

داند خدا که تا که به پا کرده خافقین «1»کس سر نداده در ره مهرش به از حسین
جان را شمرده در تن خود دَینی از حبیب‌و انگه نمود در بر جانان ادای دَین
علمش چو عین بوده، سراسر نقوش علم‌آورده خوش ز علم، سراسر به سوی عین
آن را که عینِ هستی خود نصب عین شدتبدیل عین هستی خویش است فرض عین
زان حالتی که بین وی و حق وقوع داشت‌تا حالت تصوّر ما، بس که فرق و بین
او را نبود عجز به دشمن ز بیم جان‌صفین نه کم ز غزوه‌ی بدر آمد و حُنین
این بود حکمت ار ننمودی علاج خصم‌شاهی که حکم داشت به تغییر عالمین
ای پادشاه عادل و ای داور قضادر این قضیه چاره چه باشد به جز رضا؟

این آتش ار نه کام و زبانها بسوختی‌آن معنی آمدی که روانها بسوختی
حقّا که در دل کسی از درد دین بُدی‌زین غم چه پیرها چه جوانها بسوختی
گر راز کربلا نشدی خلق را یقین‌کی شرک را حجاب گمانها بسوختی؟
یک آه تشنگان اگرش رخصتی بدی‌یکباره، کَونها و مکانها بسوختی
ور سر زدی ز خاطر یک تن شرار خشم‌یکسر، پدیده‌ها و نهانها بسوختی
ای کاش ز آتش جگر آن گروه پاک‌یک جذوه «2» آمدی و جهانها بسوختی
گویی «هدایت» اخگری افتاده در دلت‌کز سوز این سخن همه جانها بسوختی
دارم امید آن که چو روز جزا شودزین تعزیت شفیع تو را مصطفی شود «3»

_____

(1)- خافقین: مشرق و مغرب.
(2)- جذوه: اخگر، پاره آتش.
(3)- دیوان منهج الهدایة.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:915

همای شیرازی

اشاره

میرزا محمّد علی مشهور به رضا قلی خان شیرازی و متخلّص و معروف به «همای شیرازی» از شاعران قرن سیزدهم هجری است. وی در شیراز متولّد شد و نزد استادان فن و هنر و ادبیّات به تحصیل پرداخت، و به محضر ادیبان از جمله وصال شیرازی راه یافت. سپس به سلسله‌ی تصوف پیوسته و در اصفهان رحل اقامت افکند و به تدریس فلسفه و عرفان و فنون ادب پرداخت.
همای شیرازی از معاصران و معاشران رضا قلی خان هدایت صاحب کتاب «مجمع الفصحا» بود. وی در آخر عمر به خلوت و تهجّد گرایید و به سال 1290 هجری زندگی را بدرود گفت. دیوانش در دو مجلد چاپ شده است. «1»
-*-

ترکیب‌بند:

ماه محرم آمد و گشتند سوگواراز زیر فرش تا زبر عرش کردگار
چه حور، چه فرشته و چه آدم، چه اهرمن‌چه مه، چه آفتاب و چه گردون، چه روزگار
بر هر که بنگری به گریبان نهاده سربر هر چه بگذری به مصیبت نشسته زار
از ذرّه تا به مهر همه گشته نوحه‌گراز خاک تا سپهر همه گشته سوگوار
هر قمریی به مرثیه خوانی به بوستان‌هر بلبلی به نوحه‌سرایی به شاخسار
نزدیک شد که شعله‌ی آه جهانیان‌در نیلگون خیام فلک افکند شرار
ماه محرّم است که در دهر شد عیان‌یا صبح محشر است که گردیده آشکار
روز قیامت ار نبود از چه خلق رابینم کبود جامه و گریان و بیقرار؟
جانم گداخت از غم جانسوز اهل بیت‌آبی بر آتشم بزن ای چشم اشکبار
این آتش نهفته که اندر دل من است‌ترسم جهان بسوزد اگر گردد آشکار
از گریه‌ی من است بگرید اگر سحاب‌از ناله‌ی من است بنالد اگر هزار
چون نیست هیچ کس که بود غمگسار دل‌اندوه دل بس است مرا یار و غمگسار
زین پس من و دو دیده‌ی خونبار خویشتن‌و ان ناله‌های نیمه‌شب زار خویشتن چشمی که در عزای حسین اشکبار نیست
ایمن ز هول محشر و روز شمار نیست
دور از لقای رحمت پروردگار هست‌هر دیده‌ای که در غم او اشکبار نیست
کار من است گریه‌ی جانسوز هر سحربهتر ز گریه‌ی سحری هیچ کار نیست
وقتی به دست آرم اگر آب خوشگوارچون یاد او کنم دگرم خوشگوار نیست
در حیرتم که از چه ز مقراض «2» آه من‌از هم گسسته رشته‌ی لیل و نهار نیست

_____

(1)- دیوان همای شیرازی مقدمه با تلخیص. فرهنگ شاعران زبان پارسی.
(2)- مقراض: قیچی.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:916 در لاله‌زار کرب و بلا
هر چه بنگری‌بی‌داغ هیچ لاله در آن لاله زار نیست
گر سنبلی دمیده و بشکفته لاله‌ای‌جز جان سوگوار و دل داغدار نیست
سروی به غیر قدّ جوانان سروقدابری به غیر دیده‌ی طفلان زار نیست
این سرخی افق که شود هر شب آشکارجز خون حلق تشنه‌ی آن شیرخوار نیست
جز جسم پاره‌ی آن طفل شیرخواریک نوگل شکفته در آن مرغزار نیست

لب عندلیب نغمه‌سرا بسته در چمن‌کس جز دل سکینه‌ی نالان هزار نیست
کی آگه است از دل لیلای داغدارآن کس که همچو لاله دلش داغدار نیست
ای دل به گریه کوش که در روز واپسین‌بی‌گریه هیچ کس به خدا رستگار نیست
امروز هم که دم زند از مهر اهل بیت‌فردا به رستخیز «هما» شرمسار نیست
امروز اگر مضایقه داری ز آب چشم‌فردا خلاصی تو ز سوزنده نار نیست
ای دیده همچو ابر بهار اشکبار باش‌ای دل تو نیز لاله صفت داغدار باش از
کربلا به کوفه چو شد کاروان روان
از کوه ناله خاست ز افغان کاروان
از گریه پر ز ولوله گردید روزگاراز ناله پر ز غلغله گردید آسمان
از کوه خاست ناله که ای قوم الحذراز سنگ خاست گریه که ای فرقه الامان
رخهای همچو ماه خراشیده شد چو گشت‌سرها چو آفتاب به نوک سنان عیان
آن سر که در کنار بپرورده فاطمه‌بنگر چه‌ها گذشت به آن سر ز امّتان
گاهی به دیر راهب و گاهی به بزم می‌گه در تنور خولی و گه بر سر سنان
گاهی فراز نیزه چو خورشید آشکارگه همچو گوی در خم چوگان کودکان
از جان و سر چه غم خورد ار گشت پایمال‌آن کس که در رضای خدا سر بداد و جان
از بس که ریخت خون جوانان فلک به خاک‌تا حشر لاله می‌دمد از خاک بوستان
ای چرخ دشمنی تو با دوستان حق‌امروز نیست کز ازل این داشتی نهان
امروز دشمنی تو با اهل بیت نیست‌دیری است دشمنی تو بدین پاک خانمان
فرق علی شکافتی از تیغ آبدارپهلوی حمزه از دم زوبین خون‌فشان
گوهر صفت شکستی از آسیب سنگ ظلم‌دندان مصطفی که فدایش جهان و جان
هرگه که نام او به زبان آورد قلم‌صد شعله از قلم به فلک می‌زند علم
گردون چو تیغ ظلم برون از نیام کرد
زنگین ز خون عترت خیر الانام کرد
خاصّان بزم قرب و عزیزان دهر راخوار و حقیر در نظر خاصّ و عام کرد
در شام تیره منزل آل علی چو گنج‌پنهان در آن خرابه‌ی بی‌سقف و بام کرد
آن سنگدل که آیینه‌ی شرم تیره ساخت‌آیین مگر نداشت که آیین شام کرد
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:917 گیرم که خون تازه جوانان حلال بودآب فرات را که به طفلان حرام کرد؟
خنگ فلک گرفت ز دست قضا عنان‌آن دم که شمر، رخش شقاوت لجام

کرد
افتاد لرزه از ملکوت آن زمان که سراز کین جدا ز پیکر آن تشنه کام کرد
از شش جهت ز بس که جهان انقلاب یافت‌گویی مگر که روز قیامت قیام کرد
شد سنگ خاره آب ز صبری که در عطش‌اصحاب آن شهنشه والا مقام کرد
معجر به خواری از سر دخت نبی ربودگردون نکو به آل علی احترام کرد
زینب چو دید آتش بیداد کوفیان‌بر پا ز دود آه به گردون خیام کرد
آن طفل شیرخوار که در کام از عطش‌نوک خدنگ را سر پستان مام کرد
انصاف کس نداد به جز تیر آبدارکآبی به حلق تشنه‌ی آن تشنه کام کرد
ظلمی که شد ز کوفی و شامی بر اهل بیت‌نه کافر فرنگ و نه ترسای شام کرد
فریاد از آن گروه که با عترت رسول‌کردند آنچه دل شود از گفتنش ملول
جمعی که خلقت دو جهان شد بر ایشان
دادند در خرابه‌ی بی‌سقف جایشان
قوم زنا به قصر زر اندود کامران‌آل رسول در غل و زنجیر پایشان
آیینه‌ی جمال خدایند و از جلال‌خورشید هست آینه‌ی عکس رایشان
آن اختران برج رسالت که آسمان‌با صد هزار دیده بگرید بر ایشان
آن خسروان کشور ایمان که از شرف‌جبریل بود خادم دولتسرایشان
جمعی که آسمان بود از مهرشان به پاقومی که کردگار بگوید ثنایشان
بیمار و خسته جان و گرفتار و ناتوان‌جز خون دل نبود دوا و غذایشان
پامال سمّ اسب جفا گشت ای دریغ‌آن جسمها که جان دو عالم فدایشان
چون اصل دین ولای رسول است و آل اوواجب بود به خلق دو عالم ولایشان
آنان که پاس حرمت احمد نداشتندجز نار قهر نیست به محشر جزایشان
آنان که گریه در غم آل نبی کنندفردوس و سلسبیل ببخشد خدایشان
ای دیده گریه در غم آل رسول کن‌خود را به روز حشر ز اهل قبول کن از
کوفه سوی شام روان شد چو قافله
افتاد در سرادق افلاک ولوله
شد از خروش و ناله جهان پر ز انقلاب‌گشت از شرار آه فلک پر ز مشعله
روز قیامت است تو پنداشتی که بوداز شش جهت زمانه پر آشوب و غلغله
ابری که می‌گریست در آن دشت هولناک‌چشم سکینه بود به دنبال قافله
نیلی رخش ز سیلی شمر ای دریغ شدآن بانویی که ماه نبودش مقابله
طفلی که در کنار چو جان داشتی حسین (ع)دور از پدر فتاد ز جان چند مرحله
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:918 غلتان چو اشک خویش به دنبال کاروان‌تن خسته و پیاده و بی‌زاد و راحله

گه خاک کرد پاک ز رخسار همچو ماه‌گه برکشید خار ز پای پر آبله
آتش به روزگار زد از آه شعله‌باروقتی که کرد از ستم آسمان گله
جز او که بسته پای به زنجیر ظلم داشت‌بیمار را نبسته کسی پا به سلسله
نشکفته غنچه‌ی چمن مرتضی دریغ‌سیراب شد ز غنچه‌ی پیکان حرمله
دور از پدر فتاد بدان سان که جان ز تن‌گردون میان جان و تن افکند فاصله
ای کاشکی که خامه‌ی تقدیر می‌کشیدیکسر به دفتر دو جهان خطّ باطله
ظلمی که شد به عترت پیغمبر از یزیدنشنیده گوش چرخ از آن ظلم بر
مزید گلگون سوار معرکه‌ی کربلا حسین
رخشنده شمع انجمن انبیا حسین
آسوده دل ز بحر فنا شو که ایمن است‌در کشتیی که هست در او ناخدا
حسین
جز مهر یار از همه چیزی بشست دست‌جز عشق دوست بر همه زد پشت
پا حسین
هر جا که دید رنج و بلایی به جان خریدروز ازل چو کرد قبول بلا حسین
عهدی که بست کرد وفا تا به کربلاآموخت بر جهان همه رسم وفا حسین
اول عیال و مال و تن و جان و ملک و جاه‌یکباره بذل کرد به راه خدا حسین
همّت نگر که داد سر و جان و هرچه بودبیعت ولی نکرد به آل زنا حسین
هرچند تشنه بود لبش لیک خضر رابر چشمه‌ی حیات شدی رهنما حسین
فریاد از آن زمان که شد از ظلم آسمان‌بی‌یار و بی‌برادر و بی‌اقربا حسین
چون مصحف مجید به بت خانه‌های چین‌تنها میان آن همه‌ی اشقیا حسین
تنها ز گریه‌اش نه همی سنگ می‌گریست«الدّهر قد تزلزل لمّا بکا «1»»
حسین
بی‌کس میان آن همه خونخوار دشمنان‌غیر از خدا نداشت کسی آشنا
حسین
عزم طواف تربت او کن دلا که هست‌رکن و مقام و کعبه و سعی و صفا
حسین
گر خون‌بهای خون شهیدان طلب کندغیر از خدا طلب نکند خون‌بها حسین
مدح خدای راست سزاوار و گوش اواز ناسزا شنید بسی ناسزا حسین
چون آفتاب شهره شود در همه جهان‌گر بنگرد ز لطف به سوی هما حسین
از آفتاب روز جزا غم مخور که هست‌صاحب لوا به عرصه‌ی روز جزا حسین
در عرصه‌ی قیامت و هنگام دار و گیرغیر از ولای او نبود هیچ دستگیر «2»
***

_____

(1)- روزگار از گریه‌ی حسین متزلزل است.
(2)- دیوان همای شیرازی؛ ج 2، ص 1018.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:919 باز از نو شد هلال

ماه ماتم آشکارقیرگون شد روی گیتی چون سر زلفین یار
جنبش اندر هفت گردون او فتاد از شش جهت‌لرزه اندر چار ارکان شد عیان از هر کنار
شد عیان اندوه و حسرت، شد نهان وجد و سرورشادمانی رخت خود بربست و غم افکند بار
فارغ از غم یک دل خرّم نمی‌بینم مگرباز از نو شد هلال ماه ماتم آشکار
کآفتاب یثرب و بطحا چون و از ملک حجازدر عراق آمد به خاک نینوا افکند بار
کوفیان آن عهد و پیمان را که بربستند سخت‌سست بشکستند و بر وی تنگ بگرفتند کار
آب در وادی روان بود روان از هر طرف‌چشمه‌های خون ز چشم کودکان شیرخوار
اندر آن وادی ز اشک و آه طفلان حسین (ع)حیرتی دارم که چون گردون نیفتاد از مدار
هریک از مردان راه دین در آن دشت بلاجان و سر کردند در پایش به جان و دل نثار
یک به یک زان نامداران اندر آن میدان رزم‌جان چنین دادند اندر یاری آن شهریار
چون که بر شاه شهیدان نوبت هیجا «1» رسیدخواست گلگون و کمند و تیغ بهر کارزار
تا به پشت دلدل آمد بر به کف تیغ دو سرمرتضی گفتن به میدان شد کشیده ذو الفقار
زیر رانش بود یکرانی که بد دریا شکافت‌در به دستش بود شمشیری که بد خارا گذار
ساخت گردون را سپر از بیم تیغش آفتاب‌غافل از این کو برآرد از سر گردون دمار
از پی خون برادر راند در میدان سمندبا دلی چو بحر خون، با چشم چون ابر بهار
تاخت بر آن خیل روبه همچو شیر خشمناک‌الحذر «2» از خشم شیر شرزه هنگام شکار
کوس از یک سو برآوردی خروش الحذرنای از یک جا برآوردی نوای الفرار
گشت گلگون روی خاک تیره از خون یلان‌چو زِرنگ لاله اطراف و کنار لاله‌زار
خسته جان و تن نزار و کام خشک و دیده تردر دلش پیکان عشق و بر سرش سودای یار
ذره‌آسا آفتاب افتاد اندر خاک راه‌تا ز صدر زین به خاک ره فتاد آن تاجدار

آن سری کز ناز دست افشاند بر تاج سپهربسترش شد خاک و بالینش شد از خارا و خار
خیمه‌ی گردون ز هم بگسیخته شد تار و پودکسوت امکان ز هم بگسست یکسر پود و تار
زورق گردون حبابی گشت در دریای خون‌عالم هستی به کوی نیستی شد پی‌سپار
کی عجب باشد که اندر ماتم سبط رسول‌خون بگرید آسمان و تیره گردد روزگار
از خدنگ و خنجر و شمشیر و زوبین و سنان‌از هزار افزون جراحت بود بر آن نامدار
بس که اندر آفرینش انقلاب آمد پدیدخواست گیتی روز رستاخیز سازد آشکار
آن تنی کز فخر پا بنهاد بر دوش رسول‌کرد پامال ستورانش سپهر کج مدار
خفته بر دیبا یزید و خسته در صحرا حسین (ع)دیو بر تخت سلیمان و سلیمان خاکسار
آل بوسفیان به کاخ و عترت طه به خاک‌آن یکایک شادمان و این سراسر سرگوار

_____

(1)- هیجا: جنگ، نبرد.
(2)- الحذر: پرهیز کن.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:920 مو پریشان، رو خراشان اهل بیت شاه دین‌نوحه‌گر بر کوهه‌ی جمّازه‌های بی‌مهار
بر سر نعش شهیدان بس که گیسو شد پریش‌پر عبیر و مشک شد وادی چو صحرای تتار
تیره یا رب تا قیامت باد روی اهل شام‌آن چنان که روزگار خصم شاه جم وقار دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:921

وقار شیرازی

اشاره

میرزا احمد فرزند میرزا کوچک وصال شیرازی در سال 1233 ه. ق. متولّد شد. در ابتدا به تحصیل مقدمات علوم ادبی در نزد پدر و دانشمندان زمان پرداخت. در ادب و شعر صاحب نام بود و همچون پدرش به کتابت و خوشنویسی اهتمام داشته و در خطّ نسخ نیز بعد از پدر، نامور و پیشوای ارباب این فن گردید. هم چنین از فقه و اصول و حکمت بهره داشته و رسالاتی به نظم و نثر در موضوعات مختلف نگاشته و قرآن مجید و برخی کتب مشهور را به خط نسخ کتابت کرده است.
میرزا احمد بعد از فوت پدر که در سال 1262 هجری روی داد، سه یا چهار سال در وطن مألوف مرجع احباب و اصحاب بود، سپس با برادر کوچکترش میرزا محمود طبیب متخلّص به «حکیم» راهی سفر هندوستان گردید و یک سال در بندر بمبئی اقامت کرد. در آن اوقات به نگارش مثنوی مولوی پرداخت که در همان دیار طبع شد و در دسترس دوستداران مثنوی قرار گرفت. دیگر بار بر حسب دعوت حکمران فارس به وطن برگشت و در سال 1274 هجری به دربار ناصر الدّین شاه قاجار در تهران راه یافت و مورد تشویق قرار گرفت و پس از آن به دیار فارس مراجعت نمود.
وقار در سال 1298 قمری دیده از جهان بربست. رضا قلی خان هدایت صاحب کتاب «مجمع الفصحاء» می‌نویسد: «در خط، ربط، نظم، نثر و در زبان پارسی و عربی صاحب پایه‌ای بلند بود» «1». از آثار اوست: «انجمن دانش» (به سبک گلستان سعدی)، «روزمه خسروان پارسی» (تاریخ ملوک عجم)، «منظومه‌ی بهرام و بهروز» بر وزن خسرو و شیرین نظامی «2».
-*- اینک نمونه‌هایی از مراثی مرحوم وقار در مصیبت حسین بن علی (ع) را می‌آوریم:

1

ای دل بنال زار که هنگام ماتم استوز دیده اشک بار که ماه محرّم است
هر جا که بنگری، همه اوضاع اندُه استهر سو که بگذری، همه اسباب ماتم است
از سینه بر سپهر، خروش پیاپی استوز دیده بر کنار، سرشک دمادم است
این خود چه ماجراست که از گفتگوی آن‌یک شهر در مصیبت و یک مُلک در غم است؟
این خود چه انده است که اجر جزیل اودر کیش گبر و مسلِم و ترسا، مسلَم است؟
گویند جای غم نبود خلد و زین عزایک دل گمان مدار که در خلد خرم است
در این عزا ز اشک پیاپی مکن دریغکز دیده جای اشک اگر خون رود کم است
آدم در اندُه است در این ماه و ناگزیردر اندُه است هر که ز اولاد آدم است
عالم اگر بود به تزلزل، بعید نیستکاین خود عزای مایه‌ی ایجاد عالم است
شد کشته آن که حجّت حق بد به روزگارکاوضاع روزگار پریشان و درهم است
سالار نشأتین و ضیابخش نیّرین‌سبط رسول و مظهر اسرار حق، حسین

_____

(1)- مجمع الفصحاء؛ ج 6، ص 1132.
(2)- گلشن وصال مقدمه با تلخیص؛ ص 127- 135.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:922

آن خضرِ رهنمای بیابان کربلاو آن نوحِ غرقه گشته‌ی طوفان کربلا
مالک رقَاب امّت و سالار اهل بیت‌فرمانروای یثرب و سلطان کربلا
شاهی که غیر لَخت دل و پاره‌ی جگرنامد نصیب او به سرخوان کربلا
حقّا که کس به دشمن ناحق نکرده است‌ظلمی که رفت بر سر مهمان کربلا
دردا که دیو شد به سرِ خوان زرنگارعریان به خاک جسم سلیمان کربلا
از زخمهای پیکر زارش ز تیر و تیغبس گل که شد شکفته به بستان کربلا
آن جسم ناز پرور دامان فاطمه‌افتاد خوار و زار به دامان کربلا
موج فرات سر زده تا اوج آسمان‌لب تشنه کاروان بیابان کربلا
این ظلم در زمین شد و طالع شود هنوزخورشید شرمناک بر ایوان کربلا
آن دم خزان به باغ نبی دستبرد یافت‌کز پا فتاد سروِ خرامان کربلا
بر خاک چون تپان تن او چون سپند شددود فغان ز مجمر دلها بلند شد

آنان که گام در ره مهر و ولا زدنداول قدم به عرصه‌ی رنج و بلا زدند
دادند چون ندای «أَلَسْتُ» اهل خاک رابر میهمانسرای محبّت صلا زدند
گفتند قرب حق به بلا ممکن است و بس‌زان سو صلا زدند و از این سو «بَلی» زدند
مردانه، نی به فکر سر و نی به یاد جان‌لبیکِ این ندا همگی بر ملا زدند
کردند ترک جان و سر و ملک و خان و مان‌و انگه قدم به معرکه‌ی ابتلا زدند
یزدان به قدر مهر و ولاشان بلا فزودتا سنجد آنچه لاف ز بهر ولا زدند
کردند امتحان و پس آنگاه تاج قرب‌بر فرق هر که داشت دلی مبتلا زدند
زین خاکدان چو رشته‌ی الفت گسیختندبر فرق چرخ، خرگه مجد و علا زدند
گفتند در بلاد بلا خسروی سزاست‌این سکّه را به نام شه کربلا زدند
شاهی که بود چرخ شرف را چو آفتاب‌وز شرمش آفتاب فلک رفت در حجاب

ای چرخ، سالهاست که بیداد کرده‌ای‌امروز این طریقه نه بنیاد کرده‌ای
نشنیده‌ام دلی که ز اندُه نخسته‌ای‌یا خاطری که یک نفس شاد کرده‌ای
لیک از هزار دل که ببستی به بند غم‌یکبار هم دلی ز غم آزاد کرده‌ای
سالی شکسته بالی اگر برده‌ای ز یادباری همش ز مهر و وفا یاد کرده‌ای
اما به دشت ماریه با عترت رسول‌ظلمی که شرح آن نتوان داد، کرده‌ای
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:923 ویران نموده خانه‌ی ایمان و هر کجاکز کفر بوده خانه‌ای، آباد کرده‌ای
سیراب، کام خشک حسین را به کربلاگر کرده‌ای، ز چشمه‌ی فولاد کرده‌ای
ور غازه «1» کرده‌ای به رخ نو عروس اواز خون حلق قاسم داماد کرده‌ای
در عیش او سرود بشارت زدی و زان‌آفاق پر ز شیون و فریاد کرده‌ای
برداشتی ز خاک سر ناز پرورش‌اما ز نوک نیزه‌ی بیداد کرده‌ای
آل رسول رخ چو به محشر در آورندبس داوری که از تو به داور برآورند

آه از دمی که آل نبی لب به هم زنندگریان و دادخواه، به محشر قدم زنند
آه از دمی که فوج شهیدان کربلابا جسم چاک‌چاک به محشر علم زنند
آه از دمی که خیل اسیران راه شام‌در پیش عرش، داد ز اهل ستم زنند
آه از دمی که کرده‌ی امّت کنند شرح‌وین فعلهای زشت، ملایک رقم زنند
امت نگر که چون ز پس رحلت نبی‌با هم شوند و دین نبی را به هم زنند
امت نگر که نام شیاطین انس راآرند و گه به خطبه و گه بر درم زنند
نفرین بر آن گروه که در یاری لئام‌کوشند و تیغ بر رخ اهل کرم زنند
اسلام بین که طوف حرم می‌کنند و تیغ‌بر صاحب مقام و به رکن و حرم زنند
هم خود مگر شفاعت امت کنند بازکاین قوم روسیه نتوانند دم زنند
هم خود مگر که دست خدایند و کلک صنع‌بر کرده‌های امت ناکس قلم زنند
ترسم که چون عتاب کند سیّد جلیل‌بر کاینات خشم کند بهر این قتیل

کاش آن زمان که جسم وی از زین نگون شدی‌مهر فلک ز اوج فلک واژگون شدی
کاش آن زمان که تشنه لب آن خسته داد جان‌چون قبطیان بر اهل زمین آب خون شدی
کاش آن زمان که خیمه‌ی او بی‌ستون فتادنُه خیمه‌ی سپهر برین بی‌ستون شدی
کاش آن زمان که شد به فلک آهِ اهل بیت‌روی جهان ز خشم خدا قیرگون شدی
کاش آن زمان که از حرکت ماند رخش اواین توسن کبود فلک بی‌سکون شدی
کاش آن زمان که دشمن او شد عنان گسل‌از کف عنان هستی مردم برون شدی
در حیرتم که کیفر این فعل شوم راگر حلم حق درنگ نمی‌کرد، چون شدی
گر رحمت خدا نه به خشمش سبق گرفت‌عالم تلف ز شومی آن قوم دون شدی
گر حجت خدای نبودی میان خلق‌روزی هزار بار جهان سرنگون شدی

_____

(1)- غازه: گلگونه، بزک، سرخاب.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:924 اعداش را چو در صف محشر در آورندترسم خروش از صف محشر برآورند

چون پشت او ز پشته‌ی زین بر زمین رسیداز مرتبت زمین به سپهر برین رسید
آه و فغان خلقِ زمین ز آسمان گذشت‌تا پشت آسمانِ شرف بر زمین رسید
چون هیچ کس نداشت به بالین او حضوراز بارگاه قدس، رسول امین رسید
روز جهان سیاه شد آن دم که بر سرش‌آمد سنان به طعنه و شمر لعین رسید
تیرش به دلنوازی و تیغش به سرکشی‌آن از یسار آمد و این از یمین رسید
هم دین تباه گشت و هم اسلام بی‌پناه‌زان ضربتی که بر گلوی شاه دین رسید
مهر و مه و زمین و زمان گشت خون فشان‌آن دم که خون ناحق او بر زمین رسید
کرّوبیان تمام فتادند در گمان‌کآثار حشر و واقعه‌ی واپسین رسید
اجرام منکسف شد و اجسام مضطرب‌بر حجّت خدای چو ظلمی چنین رسید
لرزید عرش و کرسی و آثار انقلاب‌تا قرب بارگاه جهان‌آفرین رسید
جز ذات ذو الجلال که ایمن شد از زوال‌عالم تمام مضطرب آمد از این ملال

چون رفت بر سنان، سر آن شاه نامداروجه خدا ز نوک سنان گشت آشکار
گفتی که بود رمح سنان از درخت طورکز وی مدام بود عیان نور کردگار
مسلم گمان نمود که احمد رود به عرش‌ترسا خیال کرد که عیسی بود به دار
از هم بریخت مایه‌ی ترکیب آب و خاک‌از کار ماند واسطه‌ی عقد هفت و چار
هم کاخ بی‌ثبات زمین گشت بی‌سکون‌هم چرخ کج مدار فلک ماند از مدار
هم تازه خون ناب بجوشید از زمین‌هم تیره آفتاب برآمد ز کوهسار
آن خیمه‌ای که صاحب او بود جبرئیل‌شد مشتعل ز کید شیاطین نابکار
چون چرخ پر ستاره عیان گشت در نظرآن خرگه رفیع ز آمد شدِ شرار
اطفال نازپرور و نسوان محترم‌گشتند بی‌جهاز به جمّازه‌ها سوار
گفتی که عرصه‌ی عرفاتست کربلااحرامیان برهنه، قطار از پی قطار
آن محرمان نموده به بر جامه‌ی سیاه‌تا جانب منی شده یعنی به قتلگاه

چون راه بی‌کسان به سر کشتگان فتاداز نو خروش و غلغله در «کن فکان» فتاد
زان جسمهای چاک، اسیران زار راناگه نظر به باغ گل و ارغوان فتاد
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:925 یک فوج عندلیب خوش آهنگ را گذرنالان و نکته سنج در آن گلستان فتاد
یکباره ریختند ز مرکب به روی خاک‌چون برگ کز درخت ز باد خزان فتاد
هر سو فتاد از شتری سوخته دلی‌همچون شهاب سوخته کز آسمان فتاد
هر خسته‌ای گرفت تن کشته‌ای به برچندان بخواند قصه‌ی خود کز زبان فتاد
آن یک به پیکر پسر نوجوان گریست‌وین یک به کشته‌ی پدر مهربان فتاد
زینب چو تشنه‌ای که نماید سراغ آب‌در جستجوی پیکر شاه زمان فتاد
چون پاره‌پاره دید به خون پیکر حسین‌از عقل و هوش رفت وز تاب و توان فتاد
او را کشید در بر و زد آه و شد ز هوش‌آمد به هوش و باز به آه و فغان فتاد
لختی به او سرود چو حال دل ملول‌با جدّ خویش شکوه‌کنان گفت کای رسول:

«این کشته‌ی نهان شده در خون، حسین توست‌وین جسم چاکِ ناشده مدفون، حسین توست
این تشنه‌ی فرات که شد تشنه لب شهیدوز دیده راند دجله و جیحون، حسین توست
این مردمان دیده که مانند طفل اشک‌آغشته گشته یکسره در خون، حسین توست
این خسته‌ای که بر تنش از تیر، بال و پرهمچون فرشته آمده بیرون، حسین توست
این آسمان مجد که از سوز تشنگی‌دود دلش گذشته ز گردون، حسین توست
این رهنمای با دل و دانش که عقل پیراندر مصیبتش شده مجنون، حسین توست
این بی‌کس غریب که تنها جهاد کردبا جیش اندک و غم افزون، حسین توست
این شاه بی‌سپاه که با لشکر دعاهر شب به چرخ برد شبیخون، حسین توست
زینسان ز پا فتاده در این آفتاب گرم‌این سرو نازپرور موزون، حسین توست
بی‌قیمت اوفتاده چو این خاک تیره رنگ‌این تابناک گوهر مکنون، حسین توست»
چندی چو با رسول سئوال و جواب کردرو در بقیع کرد و به مادر خطاب کرد:

«کای مادر، اضطراب دل زار ما ببین‌اولاد خود اسیر گروه دغا ببین
چو چشم خویش سینه‌ی پر خون ما نگرچون موی خویش حال دل زار ما ببین
هر سو دلی ز فرقت یاری زبون نگرهر جا سری ز پیکر پاکی جدا ببین
بگشای چشم و تازه نهالان خویش رابر خاک رهگذار سموم بلا ببین
آن گوهری که چون صدفش پروریده‌ای‌بی‌آب مانده از ستم اشقیا ببین
این خستگان بی‌کس و بی‌خان و مان نگروان کشتگان بی‌سر و بی‌خونبها ببین
از خنجر و طپانچه بنین و بنات رانیلی عذار بنگر و گلگون قبا ببین
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:926 اطفال نازپرور دامان خویش رالب تشنه و شکسته دل و بینوا ببین
برخیز ای شفیعه‌ی محشر، نگشته حشراوضاع حشر را به صف کربلا ببین
از ظلم و کینه فلک کج نهاد، داداز حق، هزار لعن به پور زیاد باد

خاموش کن «وقار» که دلها کباب شدسیل سرشک سر زد و عالم خراب شد
خاموش کن «وقار» کز این قول هولناکزهرا ز تاب رفت و پیمبر ز تاب شد
وصف سرش به رمح و سنان بیش از این مگوی‌کز شرم، آفتاب فلک در حجاب شد
از انقلاب و ولوله‌ی کربلا مگوی‌کافاق پر ز ولوله و انقلاب شد
احوال این قیامت کبری مگو، کز اوبر پا غریو محشر و هول حساب شد
تا دل شنید قصه‌ی بی‌یاری حسین‌از اضطراب خون شد و از غصّه آب شد
از حال تشنگان چه شماری کز این سخن‌ماء معین به کام جهان زهر آب شد
هر نوجوان به قصه‌ی اکبر چو گوش دادافسرد و ناامید ز عهد شباب شد
خاموش کن «وقار» که در ماتم حسین (ع)قائل شکسته دل شد و سامع کباب شد
یا رب، «وقار» فکر دم واپسین نکردکاری که دستگیر شود، غیر از این نکرد «1»

قسمتی از ترکیب‌بند در مرثیه:

باز برآمد هلال ماه محرّم‌دوره‌ی اندوه رسید و نوبت ماتم
زلزله افتاد در قوائم گردون‌ولوله افتاد در سلاله‌ی آدم
شد ز زمین بر فلک خروش پیاپی‌شد ز فلک بر زمین سرشک دمادم
رشته هستی ز هم گسیخت که آمدمحور گردون جدا ز مرکز عالم
نیل چو خون شد به چشم موسی عمران‌روز چو شب شد به چشم عیسی مریم
چار فرشته «2» اند هولناک و عجیب نیست‌گر متزلزل شده است عرش معظّم
غم نبود در بهشت و بهر پیمبردر غم و درداند انبیاء مکرّم
عقل در اندیشه شد به کار طبیعت‌دهر عزا خانه شد ز ماه محرّم
سبط پیمبر در اندوه است هماناقصّه مسلم محقّق است و مسلّم
نوسفران حجاز رو به عراقندفال بد است این و مستعد فراق‌اند شد به ره کوفه کاروان حجازی
تا که حقیقت شود رسوم مجازی

_____

(1)- مراثی وصال؛ ص 192- 203.
(2)- چار فرشته: جبرئیل، میکائیل، اسرافیل، عزرائیل.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:927 هم ز وطن رخت بسته هم ز جهان چشم‌یکّه سواران یثربی و حجازی
یکسره بازیچه دیده کار جهان رابا دل و با جان نموده یکسره بازی
همره حق یک به یک ملازم و چاکردر ره دین سر به سر مجاهد و غازی
بر سرشان تیغ و محو جلوه‌ی معشوق‌در رهشان مرگ و گرم معرکه‌سازی
سر به دم تیغ و جانشان به کف دست‌پیشرو جمله سبط خسرو تازی
اهل عراق از نفاق در حقّ ایشان‌کرده به غربت بسی غریب نوازی
تا که گمان داشت روبهان به جسارت‌بر سر شیران کنند دست درازی؟!
یا که گمان کرد معجزات رُسُل راسامریی رد کند به شعبده بازی؟
ذلّت دنیا به عزّ مرد دلیل است‌هر که عزیز خدای گشت ذلیل است شاه عرب چو ز مکّه بار فرو بست
دیده‌ی انصاف روزگار فرو بست
هر که سفر کرده یار نو سفری داشت‌چشم امید از وصال یار فرو بست
هر که به ره دید داد وعده‌ی قتلش‌شاه کمر سخت‌تر به کار فرو بست
جامه‌ی احرام را ز تن به در آورداسلحه از بهر کارزار فرو بست
دست به کین عالمی بر او بگشودندچون نظر از غیر کردگار فرو بست

قوّت باطل نگر که حقّ مبین راراه گذشتن ز هر دیار فرو بست
تاخت سوی کربلا و ساخت در آن جای‌خصم بر آن شه ره گذار فرو بست
نی ره تنها به آن جناب ببستندبلکه بر آن تشنه، راه آب ببستند ظلم و جفایی که شد ز کوفی و شامی
سوخت دل عالمی ز عارف و عامی
آنچه ز صدر سلف نرفت ز بیدادجمله به دور یزید یافت تمامی
بس که شد بسته بابهای کرامت‌بس که شد خسته روح‌های گرامی
آن که حلال و حرام ازو شده پیداخون وی آمد حلال جمع حرامی
گشت ز اشرار شام کشته به یک روزآن همه اشراف ابطحی و تهامی
نام کنیزی به دختری بنهادندکز پدرش جبرئیل کرد غلامی
شمر بر آن سینه جای کرد که آمدمخزن اسرار وحی حق به تمامی
پستی گردون نگر که خصم لعین یافت‌با همه پستی چنان بلند مقامی
خاک ره او طراز طرّه حوران‌سینه‌ی او خاک زیر سمّ ستوران شاه به دشت بلا براند چو باره
دید سپاهی برون ز حد شماره
هر که به پیمان سست بود و دل سخت‌عهد ارادت گسست و جُست کناره
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:928 و آنکه بُد از خویش و از صحابه و یاران‌صف زده گردش چو گِردِ ماه ستاره
فرقه‌ی اصحاب را چو دید وفا کیش‌داد به خلد و به وصل حور بشاره
پس زبر ناقه شد چو مهر به گردون‌کرد به حیرت به فوج خصم نظاره
داد به سر کردگان قوم بسی پنددعوت حق را دوباره کرد و سه باره
از پدر و جدّ خویش خواند مناقب‌بر شرف و قدر خویش کرد اشاره
پند مگر دامنی بر آتششان بودتند شدند از پیاده وز سواره
وعظ نشد کارگر اگرچه اثر کردآن سخن دل شکاف در دل خاره
کی سخن حق به گوش دیو کند راه؟ختم بر او گشته قهر حق خَتَمَ اللّه «1»
روی چو شه سوی کارزار برآورد
موعظه بنهاد و ذو الفقار برآورد
بر سر گندآوران «2» حُسام «3» فرو کوفت‌از دل سنگین دلان دمار برآورد
حمله ز هر سو نمود بر صف اعدادود دل از اسب و از سوار برآورد
بس که بُد از دست روزگار دلش خون‌کیفر از ابناء روزگار برآورد
همچو عقابی ز تیر چارپر از شوق‌بال و پر از بهر عرش یار برآورد
بر دل پاکش نشست ناوک تیری‌وز عقب آن تیر آبدار برآورد
پا چو کشید از رکاب گفتی از اندوه‌عرش حق از گوش گوشوار برآورد
گاه ز تاب عطش فغان شررناک‌از دل مجروح داغدار برآورد
گاه به پاس عیال بی‌سر و سامان‌دیده ز هر سوی و هر کنار برآورد

جای چو شد بر زمین ز گوشه‌ی زینش‌برد خدای از زمین به عرش برینش
ای شه دین! ای که دین شد از تو قوی پشت
تشنه دهد جان، کسی که تشنه ترا کشت
جور و جفایی که با تو رفت در اسلام‌کافرم ارکس کند به ملّ زردشت
جز پسر سعد که او به روی تو زد تیغ‌کس نشنیدم که بر درفش زند مشت
زخم تو یک سر به سینه بود و عجب نیست‌ز آنکه نکردی به کارزار به کس پشت
شد اگر انگشتری ز دست سلیمان‌از تو هم انگشتری برفت و هم انگشت
آمده طاووس عرش حضرت جبریل‌چون که به خون تو پرّ و بال بیاغشت
قصّه‌ی هر کس رود ز یاد و حدیثت‌می‌نشنود تا به روز حشر فرامشت
همسر کفر است هر که نیست تو را یاردشمن حقّ است هر که اوست تو را دُشت «4»

_____

(1)- ختم اللّه: اشاره به آیه شریفه «خَتَمَ اللَّهُ عَلی قُلُوبِهِمْ وَ عَلی سَمْعِهِمْ وَ عَلی أَبْصارِهِمْ غِشاوَةٌ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِیمٌ» سوره بقره، آیه 7.
(2)- گندآوران: جنگجویان.
(3)- حسام: شمشیر تیز.
(4)- دشت: بدخواه، دشمن.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:929 ای شه برتر ز انبیا همه نامت‌باد ز یزدان بسی درود و سلامت یک تن و چندین هزار زخم که دیده است؟
یک دل و چندین هزار غم که شنیده است؟
خصم گرفتم که سر ز خصم بّردلیک سر کس که از قفا ببریده است؟
آنچه رسید از جفا به شاه شهیدان‌خود به شهیدی چنین جفا نرسیده است
و آنچه کشیده است خواهرش به اسیری‌هیچ اسیری چنین جفا نکشیده است
حجله‌ی عیشی ز آه تیر که کرده است؟دست عروسی به خون خضاب که دیده است؟
از تن تبدار، طیلسان که ربوده است؟بر سر بیمار از غضب که دویده است؟
ناوک پیکان آبدار به صد شوق‌چون سر پستان کدام طفل مکیده است؟
از پی یک گوشوار از سر سختی‌گوش پریزاده دختری که دریده است؟
بستری از خستگی ز خاک که کرده است؟خاتمی از تشنگی به لب که مزیده است؟
مرکب بی‌راکب که در به در آمد؟خیمه‌ی بی‌صاحب که شعله‌ور آمد؟ آه که کرد آسمان چه حیله‌گری‌ها

ساخت به آل نبی چه کینه‌وری‌ها
آه که در قتل شیرزاده‌ی یزدان‌کرد به کین روبهی چه حیله‌گری‌ها
از حرم آنان که پا برون ننهادندبس که کشیدند رنج دربدری‌ها
خیمه‌گه شاه سوختند و نمودندبی‌ادبی‌ها عیان و پرده‌دری‌ها
امّت ناکس به راه شام بدادندآل نبی را سزای راه‌بری‌ها
زمره‌ی اطفال نازپرور نورس‌کرده به غولان دهر همسفری‌ها
بس گهر تابناک بحر رسالت‌ضایع و پامال شد ز بدگهری‌ها
داده به قتل حسین فتوی و از مکرساخته اظهار جهل و بی‌خبری‌ها
تاج سِنان سَنان و نیزه‌ی خولی‌گشته سری کو نموده تاجوری‌ها
از پی انعام و تحفه برده به میران‌از سر اخیار و از گروه اسیران چرخ بیفسرد گلشن نبوی را
ظلم، خزان ساخت باغ مصطفوی را
بر علوی نسبتان سپهر جفاکارفتح و ظفر داده دوده‌ی اموی را
خفته سلیمان به خاک ماریه بی‌سرآمده خاتم به دست، دیو غوی «1» را
بسته به زنجیر و غل ولیّ موحّدمنبر و محراب مشرک ثنوی را
سخت تلافی نمود امت گمراه‌در ره دین سعی‌های مرتضوی را

---

(1)- غوی: گمراه، سرکش، طاغی.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:930 بازی گردون نگر که سُغبه‌ی «1» خود کردروبه فرتوت، شیرهای قوی را
گبر دغا تکیه‌زن به بالش عزّت‌داشته برپای سیّد علوی را
سبط نبی زیر تیغ خفته و خوانندبر سر منبر مناقب نبوی را
مزد رسالت اگر مودّت قرباست‌در حرم احمد این عزا از چه برپاست آن که بُد از ضرب ذو الفقار فراری
وز دم شیر خدای بُد متواری
از چه سبب شد که زادگان لنیمش‌پادشهی یافتند و شرع مداری
از چه جهت بُد که یافتند در اسلام‌این همه عزّت ز بعد آن همه خواری
گشته به خواری ز ضرب تیغ مسلمان‌پس شه اسلام را بکشته به خواری
فوج یهودان خلیفه گشته ز عیسی‌پس شده شمشیر زن به روی حواری «2»
جوق سگان طوقها نموده مرّصع‌پس زده ناخن به روی شیر شکاری
جرگه‌ی خفاش گشته حاجب خورشیددعوی پرتو نموده در شب تاری
ملّت باری ز ضرب تیغ گرفته‌پس زده، شمشیر بر خلیفه‌ی باری «3»
باللّه اگر ضرب ذو الفقار نبودی‌هیچ به جز کفرشان شعار نبودی «4»

---

(1)- سغبه: فریفته، بازی داده شده، مسخره.

(2)- حواری: اطرافیان و طرفداران حضرت عیسی (ع) را حواری خوانند.
(3)- باری: خداوند متعال.
(4)- گلشن وصال؛ ص 195.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:931

نیاز اصفهانی (جوشقانی)

سیّد حسین (سیّد حسن) طباطبایی جوشقانی اصفهانی متخلّص به «نیاز»، او را از احفاد میرشاه تقی جوشقانی که از رجال دربار شاه سلیمان صفوی است ذکر کرده‌اند. او از شاعران نیمه‌ی نخست قرن سیزدهم هجری است. وی در قصبه‌ی جوشقان، ناحیه‌ای بین کاشان و اصفهان متولد شد و در زمان سلطنت فتحعلی شاه قاجار در اصفهان نشو و نما یافت. از دانش و خوشنویسی و قریحه‌ی شاعری و به ویژه غزل‌سرایی بهره داشته است.
سال وفاتش به درستی معلوم نیست. «1»

-*-

شد شام و آفتاب نمود از شفق به تن‌چون کشتگان کرب و بلا، لاله‌گون کفن
یا همچو مغفری که به خون گشته واژگون‌یا چون سری که کرده جدا تیغش از بدن
گفتم به خویش از سر حیرت که از چه روپیداست رسم تازه در آن کهنه انجمن؟
افکنده چرخ، یوسف خورشید را به چاه‌و آنگاه لاله‌گون از شفق کرده پیرهن
پر خون نموده چون زکریا، چرا کناردر طشت خون، مگر سر یحیاست غوطه زن؟
یا پر ز خون رکاب شه دین که آسمان‌چون ذو الجناح بسته به پهلوی خویشتن
گلگون قبای آل عبا فخر عالمین‌در خاک و خون فتاده‌ی کرب و بلا حسین
ای سوز سینه باز تو را این اثر که داد؟
وی آتش نهفته تو را این شرر که داد؟
ای سیلِ گریه از دل خون گشته می‌رسی‌از حال شاه تشنه لبانت خبر که داد؟
افلاک را پیاله‌ی عشرت که زد به سنگ؟آفاق را نواله‌ی لخت جگر که داد؟
در برّو بحر قصه‌ی آن ماجرا که برد؟افغانشان به جانب گردون، گذر که داد؟
در جام عیش، زهر الم ناگهان که ریخت؟در دست چرخ، ساغر غم بی‌خبر که داد؟
فرمان ناله را به دیار الم که خواند؟دامان گریه را به کفِ چشمِ تَر، که داد؟
باز این سخن به خدمت خیر النسا که گفت؟باز این خبر به حضرت خیر البشر که داد؟

کز تیغ ظلم غرقه به خون شد حسین توگردید سر جدا ز تن نور عین تو در خون چو نور دیده‌ی زهرا تپیده شد
از بهر گریه چرخ سراپای دیده شد
هم روی آفتاب از این غصّه تیره گشت‌هم قامت سپهر از این غم خمیده شد
بر باد داد تازه گلی صرصر ستم‌کز آن هزار خار به دلها خلیده شد
شد منخسف مهی که از آن هر ستاره‌ای‌خونابه‌سان ز دیده‌ی گردون چکیده شد

_____
(1)- مجمع الفصحاء؛ ج 6، ص 1035. فرهنگ شاعران زبان پارسی.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:932 شد شورشی که محفل عشرت سرای خلدبرچیده گشت و بزم غمی تازه چیده شد
یعقوب را ز گریه دگر دیده گشت تارپیراهن صبوری یوسف دریده شد
از پشت زین به خاک چو خورشید دین نشست‌برخاست شورشی که فلک بر زمین نشست از شش جهت بلند شد آهی که دود آن
بر طاق منظر فلک هفتمین نشست
افلاک را سرشک مصیبت ز سر گذشت‌ایّام را غبار الم بر جبین نشست
آن بی‌حیا که سینه‌ی او جای کینه بودبر سینه‌ی شریف امام مبین نشست
خونی به خاک ریخت که در چرخ چارمین‌در خون دیده، عیسیِ گردون نشین نشست
برخاست طرفه گردی از این تیره خاکدان‌بر روی ساکنان بهشت برین نشست
گلهای لاله رنگ ز دامان، به دیده ریخت‌این خار غم چو در دل روح الامین نشست «1»
_____
(1)- تذکره ثمر؛ ص 86 و 94.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:933

جیحون یزدی

اشاره

محمّد میرزا یزدی ملقب به نواب، مشهور به تاج الشعرا و متخلّص به «جیحون» از شاعران قرن دوازدهم و اوایل قرن سیزدهم هجری است. سلسله‌ی نسبش از طرف پدر به سلاطین مظفری می‌رسد و از احفاد شاه شجاع است و از طرف مادر به مرحوم شاهزاده محمد ولی میرزا. وی در شهر یزد به دنیا آمد و بخشی از دوران حیات خویش را در آن شهر به سر برد.
کتاب و کتابت را همانجا آموخت، اما به علت ناخشنودی ترک یار و دیار گفت و در اغلب بلاد ایران، هندوستان، اسلامبول به سیاحت پرداخت و سالهای آخر عمر خود را در کرمان گذراند و سرانجام به سال 1301 ه ق. در همان جا زندگانی را وداع گفت.
وی در روزگار حکومت ناصر الدین شاه می‌زیست.
جیحون شاعر مدیحه سراست و قصیده را نیکو می‌سرود و به قصیده گویی معروف است. دارای دیوان شعری است که به سال 1316 ه ق. در بمبئی به چاپ رسیده است. این دیوان دوبار نیز در سالهای 1336 و 1363 ه ش. در تهران به چاپ رسیده است. که قسمت اعظم دیوان او را قصایدش پر کرده است. قصاید وی در سبک عراقی است و بسیاری از این قصاید به مدح حکمرانان اختصاص دارد. بسیاری دیگر از قصاید و اشعارش در مدح ائمه‌ی اطهای (ع) است. مدایحی که در حق اهل بیت (ع) پرداخته است، شیوا و روان ولی تکلف است. بعد از قصیده به مسمط سرایی میلِ مفرط داشت و مسمطهای زیبایی در توصیف طبیعت و مناقب ائمه‌ی اطهار سروده است. جیحون علاوه و شعر در نثر نیز تواناست، وی مجموعه‌ای به «نام نمکدان» دارد که به سبک گلستان سعدی نگاشته شده است. «1»
-*-

خطاب به هلال محرّم:

باز ای مه محرّم پر شور سر زدی‌و اندر دلم شراره ز عاشور بر زدی
سختا که روی تو مگر از سنگ کرده‌اندکاینک دوباره حلقه‌ی ماتم به در زدی
باز آمدی و بر دل مجروح من چو پاراز غصّه نیشتر زدی و بیشتر زدی
تو آن نه‌ای مگر که به سر تاختی ز خیرو آنگاه ره به زاده‌ی خیر البشر زدی
تو آن نه‌ای مگر که به جای کفی ز آب‌پیکان به حلق اصغر خونین جگر زدی
آن سر که چرخْ روی به پایش همی نهادبر نوک نی نموده به هر رهگذر زدی
دستی که آستین ورا بوسه داد چرخ‌در قطع آن تو دامن کین بر کمر زدی
با «مُرّة بن منقذ» «2» شدی یار پس ز مکرنزد پدر عمود به فرق پسر زدی
تو خود همان مهی که به پیشانی حسین‌با سنگ جور نقشه‌ی شق القمر زدی
تو خود همان مهی که به میل تنی شریردر خیمه‌گاه آل پیمبر شرر زدی
بر پیکر امام امم با زبان تیغزخمی دهان نبسته که زخمی دگر زدی

_____

(1)- سخنوران نامی معاصر ایران؛ ج 2، ص 1029.
(2)- مرّة بن منقذ العبدی قاتل حضرت علی اکبر (ع) است.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:934 شاهی که خاک مقدم او روح کیمیاست‌بر نیزه‌ی سنان، سرش از بهر زر زدی
از کام خشک و چشم تر عترت رسول‌تا حشر شعله در دل هر خشک و تر زدی
از روبهان چند بر انگیختی سپه‌وانگه به حیله پنجه با شیر نر زدی
از دادگر نگشته به شرم و سکینه راسیلی به رخ ز مردم بیدادگر زدی
زینب که در سِیَر ز علی بود یادگاراو را به تازیانه‌ی هر بد سِیَر زدی ***
ای فلک تو با نیکان دایم از چه‌ای بدخواه‌عترت نبی و آنگه مجلس عبید اللّه؟
مجلسی که اطرافش بسته ره ز نامحرم‌اهل بیت پیغمبر چون در او گشاید راه؟
کودکان بی‌یاور، مادران بی‌فرزندبسته کس به غل ای داد، خسته کس به نی ای آه
زخم قوم پر نیرنگ، بر لب حسین از سنگ‌غرق خون شوی ای مهر، سرنگون شوی ای ماه
از تو حضرت سجّاد آن قدر به رنج افتادکز نشست او می‌داشت زاده‌ی زیاد

اکراه
بلکه چون سخن فرمود، لب به کشتنش بگشودوز زنان بی‌کس خاست
الحذار و واغوثاه
زینبی که در یک روز داغ شش برادر دیدمی‌بری اسیرش باز نزد دشمنی جانکاه؟
از اسیری‌اش بگذر، بر غریبی‌اش منگرحکم قتلش از وی چیست؟ لا اله الا اللّه! ***
شاه لاهوت گذر خسرو ناسوت گذارگشت چون بی‌کس و شد بر زبر اسب سوار
دخت و اخت و زن و فرزند و کنیزان نزاراز حرم زد به دوچارش صف هشتاد و چهار
همه بر دوره‌ی او اشک فشان جمع شدندبال و پر ریخته پروانه‌ی آن شمع شدند
***
در یمینش به گلو بوسه‌زنان خواهر اودر یسارش به سمّ اسب رخ دختر او
در جنوبش به فغان عصمت جان‌پرور اودر شمالش به جزع عترت بی‌یاور او
آن یکی گفت: مرا بر که سپاری آخرو آن دگر گفت که: خود رای چه داری آخر
***
شه به صد جهد برون زد علم از عالم جسم‌لیکن افتاد دل عالم روحش به طلسم
دید ز ارواح رُسُل تا به ملائک همه قسم‌هر دمش از پی نصرت همی خوانند به اسم
گفت: «لا حول و لا قوّة الّا باللّه»که چو از جسم جَهَم روح مرا بندد راه
***
شد به میدان و محاسن به کف دست نهادگفت ای قوم اگرم باز ندانید نژاد
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:935 منم آن کس که نبی بوسه به لبهایم داداین سخن را همه بشنیده و دارید به یاد
هست آیا ز شما کس که کند یاری من‌یا نخواهد ز پس عزّت من خواری من
***
عوض یاری او سنگ زدندش به جبین‌خون پیشانی او رفت به گردون ز زمین
هر کماندار زدش تیر به پیکر ز کمین‌هر ستمکار زدش نیزه به پهلو از کین
ناگهان خصم زدش تیغ بدان سان بر فرق‌که شد از ضربه‌ی وی برنس «1» او در خون غرق

***
آمد از زخم فزون از زبر اسب به زیرجسمش از نیزه چو در بیشه نهان گردد شیر
بیمناکان پی خون ریختنش گشته دلیربرق شمشیر همی تافت به برق شمشیر
سرش از تن ببریدند و بلرزید فلک‌جان «جیحون» ز غمش عیش ربا شد ز مَلَک
_____
(1)- برنس: کلاه، کلاه دراز.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:936

عبد الجواد جودی خراسانی

اشاره

عبد الجواد جودی متخلّص به «جودی» از شاعران و شیفتگان اهل بیت (ع) است. تاریخ ولادت او مشخص نیست و همین قدر معلوم است که در نیمه‌ی دوم قرن دوازدهم هجری متولد شده است. جودی از مردم عنبران «1» است.
نوشته‌اند که وی مغازه‌ی قنادی داشته و از این طریق امرار معاش می‌کرده است. وی طبعی بلند و روحی آزاد داشته و هرگز مدح سلاطین را نگفته و با قناعت روزگار می‌گذرانید و بخاطر عشق عمیق به اهل بیت (ع) موضوع تمام اشعارش مدح و مرثیه آل محمد (ص) می‌باشد.
اشعار وی در اوزان و قالب‌های متعدّد و متنوع سروده شده است و از استحکام و انسجام قوی برخوردار و مزیّن به صنایع لفظی و معنوی می‌باشد و آیات و قصص قرآنی، احادیث و روایات که به صورتهای تلمیح و اقتباس و ترجمه در اشعار وی به کار رفته است، گواهی بر دانش قرآنی و حدیثی وی می‌باشد. قسمت اعظم اشعار جودی پیرامون واقعه کربلا و پیامدهای آن است که تحت عنوان «از مدینه تا مدینه» دویست صفحه از دیوان او را شامل می‌شود.
اشعار وی عاری از تعقید و پیچیدگی و ساده و سلیس و در خور فهم عموم و عوام می‌باشد. دیوان وی بارها در ایران و هندوستان به طبع رسیده است. کلیات اشعار وی در سال 1372 شمسی در ایران چاپ شده است.
جودی در سال 1302 ه. ق. وفات یافت و در مشهد مقدس در صحن نو در اطاقی مجاور با مقبره مرحوم شیخ بهایی به خاک سپرده شد «2».
-*-

خطبه‌ی حضرت سجّاد «ع» در شام:

ای اهل شام مظهر لطف خدا منم‌مقصود ز آفرینش ارض و سما منم
پوشیده نیست نزد من اسرار کاینات‌زیرا که محرم حرم کبریا منم
مسجود کاینات بود خاک کوی من‌زینت فزای کعبه، صفای صفا «3» منم
زمزم «4» ز فیض مقدم من یافت آبرومهر منیر مکّه امیر مِنی «5» منم
بر جمله اولیا منم امروز جانشین‌وارث به علم یک به یک انبیا منم
آن آدمی که دمیدم اندر تمام عمراز ابتدا گریسته تا انتها منم
بر کشتیی که نوح در او نوحه‌گر نشست‌ای قوم بدگهر به خدا ناخدا منم
آن موسیی که سینه به سینا ز غم دریداز داستان واقعه‌ی کربلا منم
آن یوسفی که گشت به زندان غم اسیربی‌غمگسار و بی‌کس و بی‌آشنا منم

_____

(1)- عنبران: دهی از دهستان مرکزی طرقبه در شهرستان مشهد.
(2)- دایرة المعارف تشیع.
(3)- صفا: منظور کوه مقدسی است که حاجیان در جوار کعبه‌ی معظمه بین آن و مروه سعی می‌کنند (با شتاب راه می‌روند و اذکار و اورادی می‌خوانند).
(4)- زمزم: چاهی است در کنار کعبه که حاجیان برای تبرّک از آب آن استفاده می‌کنند.
(5)- منی: محلی است در خارج مکّه که حاجیان در آن جا می‌مانند و روز عید قربان، قربانی می‌کنند و رمیّ جمرات می‌نمایند.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:937 با این همه حکایت دارم یکی سوال‌راضی به یک جواب، کنون از شما منم
بر این محمّدی که مؤذن دهد اذان‌ای شامیان نبیره، یزید است یا منم؟
گویید اگر یزید بود، این بود دروغ‌گویید اگر منم ز چه در این جفا منم
پرسید اگر که هست مرا باب تاجداردرّ یتیم خامس آل عبا منم
پرسید گر ز نام من ای قوم کینه‌جوبی‌کس منم، غریب منم، مبتلا منم
بیمار و داغدیده و بی‌یار و بی‌معین‌زین العباد بی‌کس و بی‌آشنا منم
آن بی‌معین که دیده سرِ باب خویش رااز تن جدا ز خنجر شمر دغا «1» منم
آن بی‌کسی که نعش پدر را ز بعد قتل‌دید از سُمِ ستورِ ستم توتیا، منم
آن بی‌کس که روز ورودم به شام غم‌بستند دست او ز جفا از قفا منم
آن بی‌کسی که در سر هر کوچه ریختندآتش به فرقش از ره جور و جفا منم
آن خسته‌ی علیل که او را به روز و شب‌خشت خرابه بود ز غم متکّا منم

آن سر برهنه‌ای که نگهداشتی به پای‌در بزم عیش خویش یزید از جفا منم «2»
***
ای خسروی که مالک ملک خدا تویی‌مقصود ز آفرینش ارض و سما تویی
خود زاده‌ی نبیّ و ولی آن که از ازل‌یاری نموده بر همه‌ی انبیا تویی
از ماسوا سوای تو منظور حق نبودزیرا ز ماسوایی و از ماسوا تویی
پوشیده نیست پیش تو اسرار کاینات‌زیرا که محرم حرم کبریا تویی
ای گوهر یگانه که از صافی صفات‌از پای تا سر آیینه‌ی حق نما تویی
با آنکه بود آب روان مهر فاطمه‌آن کس که تشنه شد سرش از تن جدا تویی
هر کشته را کنند سر از پیش رو جداشاهی که شد جدا سر او از قفا تویی
آن توتیّای دیده‌ی مردم شهی که شددر زیر سُمّ اسب، تنش توتیا تویی
ای دستگیر خلق پس از سر جدا شدن‌آن کس که دست او ز جفا شد جدا تویی
هر مطبخ از چراغ منیر است و آن که داداز شمع چهره، مطبخ خولی ضیا، تویی
بر نعش هر شهید لباسش بود کفن‌عریان کسی که رفت به خاک جفا تویی
آن کعبه‌ی امید که اندر منای دوست‌بنموده عون و اکبر و اصغر فدا تویی
شاهی که فراز نی از کوفه تا به شام‌چشمش بدی به خواهر غم مبتلا تویی
هر مرغ را فغان به بهار است «جودیا»مرغی که چهار فصل بود در نوا تویی
***

_____

(1)- دغا: نابکار، پلید، حیله‌گر.
(2)- دیوان کامل میرزا عبد الجواد جودی خراسانی؛ ص 44.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:938 ای ز غمت اشک چشم و آه دل مامی‌رسد این بر ثری و آن به ثریّا
ای زازل در عزات در عوض اشک‌خون شده جاری ز چشم آدم و حوّا
صبح ز سوز تو چاک کرده گریبان‌بهر تو نیلی قبا بود شب یلدا
غیر تو ای تشنه لب کسی نشنیده‌تشنه دهد جان، کسی کنار دو دریا
آه که از تیر و تیغ و نیزه نبودت‌یکسر مویی دُرست در همه اعضا
تا به سر سینه‌ی تو شمر مکان کردزُهره نهان شد ز سوز سینه‌ی زهرا
جسم تو تا زیر سمّ اسب فکندندناله برآمد ز اهل عالم بالا
تا سرت از کین سَنان، به نوک سِنان کردگشت به پا در جهان قیامت عظما
نالم از این غم که ناکسی به تصدّق‌بهر عیال تو نان ببخشد و خرما
می‌کُشد این غم مرا که از حرم توخَضم سیه رو کنیز کرد تمنّا
***

ای رفته سرت بر نی، وی مانده تنت تنهاماندی تو و بنهادیم ما سر به بیابانها
ای کرده به کوی دوست هفتاد و دو قربانی‌قربانت شوَمت این رسم ماند از تو به دورانها
قربانی هر کس شد با حرمت و نشنیدیم‌دست و تن قربانی افتد به بیابانها
از خون گلوی تو این دشت گلستان شداین سیر گلستان کرد سیرم ز گلستانها
ریحان خطّ اکبر برگرد رخ انوربرد از دل ما یکسر یاد گل و ریحان‌ها
ما جمع پریشانیم، هم بی‌سر و سامانیم‌بردار سر و بنگر این بی‌سر و سامانها
اطفال حزین یکسر از داغ تو در آذرپاها همه در زنجیر سرها به گریبان‌ها
شاها، نه همین «جودی» جان بر تو فدا سازدای شه به فدای تو بادا همه‌ی جان‌ها
***
بی‌تو جز ناله مپندار مرا کاری هست‌یا به جز محنت و اندوه و غمم یاری هست
غیر داغ غمت ای شاه که با من شده یارحاش للّه که مرا همدم و غم‌خواری هست
ما سوی شام روانیم ز جا خیز حسین‌که به هر قافله‌ای قافله سالاری هست
عابدین زار و زدند آتش کین خیمه‌ی اواندر آن خیمه نگفتند که بیماری هست
از اسیران ستم در کف صیّاد بلاهر طرف ناله‌ای از مرغ گرفتاری هست
عهد خود را تو به سر بردی و شد نوبت من‌نه مرا هیچ ز عهد ازل انکاری هست
این من این جمع اسیران بلا این ره شام‌که به هر منزلش از بهر من آزاری هست
گرچه دیگر نبوَد حوصله‌ی صبر ولی‌باز صبر است گرم یار و مددکاری هست
روز وارد شدن از خلق تماشایی شام‌سر هر کوچه مرا گرمی بازاری هست
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:939

عنقا

اشاره

ملک الشعرا میرزا محمد حسین عنقای اصفهانی شیرازی الاصل فرزند ارشد شاعر فاضل همای شیرازی است. از برکت خدمت و فیض تعلیم و تربیت پدر دانشمندش بهره گرفته و بدین سبب در علم و ادب و حسن خطّ و خوی فتوت و مردانگی و وارستگی و آزاد فکری نسخه ثانی پدرش بود. عنقا اکثر معاشرت و مصاحبتش با طبقه‌ی شعرا و عرفا و درویشان بود.
در روز جمعه 24 رجب سال 1260 ه. ق. در اصفهان متولد شد و در روز سه‌شنبه 23 جمادی الآخر سال 1308 هجری وفات یافت و در حجره‌ی اختصاصی در تکیه‌ی میرتخت فولاد اصفهان به خاک سپرده شد. علت وفاتش را بر اثر مسمومیت ناشی از نوشیدن قهوه‌ی تلخ زهرآگین که یکی از غلامان حاکم اصفهان به او نوشانده بود، می‌دانند.
عنقا سخندانی چیره‌زبان و عارفی خوش حالت و ادیبی فاضل بود که در تحصیل علم و ادب و کسب هنر و مجاهدت و سیر و سلوک روحانی، رنج فراوانی برده بود. فنون ادب فارسی و عربی و علوم عقلی و نقلی به خصوص فلسفه و عرفان را نزد پدر و دیگر اساتید بزرگ در اصفهان آموخت و در تتبّع دواوین شعرا و گویندگان فارسی نظیر نداشت. عنقا در شعر و شاعری از اساتید بزرگ مسلم زمان خود بود و در انجمن‌های شعرای اصفهان نظیر انجمن «ابو الفقراء» و انجمن‌های بعد از آن شرکت می‌کرد و جزو شعرای طبقه‌ی اول محسوب می‌شد. به سال 1286 هجری انجمن در خانه‌ی عنقا برگزار شد که تاکنون انجمن شعری به گرمی و حرارت و نشاط انجمن عنقا تشکیل نشده است. وی علاوه بر شاعری از هنر خط و خوشنویسی نیز نصیب وافر داشت که این هنر را در نزد پدر و میرزا عبد الحسین گلستانه آموخته بود. عنقا در سفری به تهران به سال 1292 هجری به دربار ناصر الدّین شاه قاجار راه یافت و مورد تفقّد ایشان قرار گرفت و لقب «ملک الشعرایی» را دریافت نمود.
عنقا در غزل‌سرایی پیرو مکتب سعدی، حافظ و مولانا بوده و در قصیده به سبک مسعود سعد و امیر معزّی بود و قصاید نغز پخته و شیوا داشت. مدایح غرّایی در مدح مولای متقیان علی (ع) و مراثی جانسوز کربلا در دیوان او حاکی از فطرت پاک و قوت روح و ایمان اوست. «1»

-*-

چون شد شهید زهر جفا شاه دین حسین‌جن و ملک ز ماتم او سوگوار شد
امشب دوباره زینب محزون یتیم گشت‌امشب دوباره کلثوم از غم فگار شد «2»
ای دوستان ز دیده روان خون دل کنیدکز جور خصم چشم فلک اشکبار شد

آه از دمی که در صف میدان، شه شهیدبر تیغ کافران ستمگر دچار شد
جانش چو جعد قاسم آشفته شد پریش‌روزش چو موی اکبر ناکام تار شد
در خون چشم لاله رخانش، ز تیغ کین‌دامان دشت کرب و بلا لاله‌زار شد
هر آهویش به دست گرازی اسیر گشت‌هر بلبلش به چنگ بازی شکار شد
این هر دو ماه بود زمان عزای ماکز گریه چشم‌ها همه ابر بهار شد «3»
***

_____

(1)- برگزیده دیوان سه شاعر اصفهان؛ زندگانی عنقا با تلخیص، ص 3-84.
(2)- فگار: آزرده، خسته.
(3)- برگزیده‌ی دیوان سه شاعر اصفهان؛ ص 897.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:940

مرثیه:

گلستان روی اصغر چونکه آید در خیالم‌غنچه پیکان گردد اندر چشم و چون بلبل بنالم
غنچه‌ی پیکان چو بر حلق علی اصغر آمدخون روان شد جای آب از چشم و شد شوریده حالم
موی مشکین علی اصغر چو از خون گشت رنگین‌سال و مه از مویه مویم، روز و شب از ناله نالم
یاد یاقوت لب لعل علی اصغر کنم چون‌خاک با دم گر نگردد دامن از خون مال مالم
قمری باغ حسینی از نوا افتاد من چون‌با هزاران شور همچون بلبل شیدا ننالم
با دو چشم تر سکینه گفت با عباس کای عم!خشک شد مرجان لعل اصغر شیرین مقالم
خیز و بنشانش عطش از جرعه‌ی آبی و بنشان‌آتش دل را که از سوزش زبان گردیده لالم
خیز و مادر لحظه‌یی بنشین و بنشان آتش دل‌کز جفای چرخ شام هجر شد صبح وصالم
بر سر نعش علی اکبر بزاری گفت لیلی‌کز غمت مجنون شدم بر پا نه از گیسو عقالم
مو بمو شرح پریشانی لیلی تا شنیدم‌همچو گیسوی علی اصغر پریشان گشت حالم
راستی چون در گلستان بنگرم سرو و گلی راقامت و روی علی اکبر آید در خیالم
ماه چون خورشید کسب از سایه‌ی من نور کردی‌این زمان از جور گردون زرد رو همچون هلالم
ماه رویم منخسف از سیلی شمر و سنان شدمن که اندر ابر خجلت رفت خورشید از جمالم
گر هزاران کوه قافم هست عصیان غم ندارم‌تا چو «عنقا» چاکر و مدحتگر معصوم و آلم ***
چون لب خشک علی اصغر آید در خیالم‌خوشتر این باشد زبان گردد بکام از غصه لالم
راستی آن به که گردد مژّگان پیکان بچشمم‌غنچه‌ی لعل علی اصغر چو آید در خیالم
گشت مالامال خون قنداق اصغر چون ز پیکان‌دامن از سیلاب اشک آن به

که گردد مال مالم
گفت اندر قتلگه با نعش شاه دین سکینه‌کای پدر نه بر سرم نک دستی و بشنو مقالم
سوختم از آتش دوری مسوزان بیش از اینم‌ساختم با درد مهجوری بپرس آخر ز حالم
گرددم افزون پریشانی و روزم شب نمایدگیسوی مشکین قاسم چونکه آید در خیالم
از خروش زینب بی‌یار محزون در خروشم‌وز ملال خاطر کلثوم دلخون پر ملالم
تار گیسویم بچنگ ظالمی افتاد و از کین‌گوشوارم برد و داد از زخم سیلی گوشمالم
عذرخواهان شاه گفتش کز کجا دست و سر آرم‌منکه از سم ستوران مخالف پایمالم
زیر خنجر شاه دین با شمر گفت ای ظالم دون‌از طپش در التهابم وز عطش در اشتغالم
گر ترا مقصود قتل من بود آن تیغ و آن سردیگر ای ظالم چه می‌خواهی تو از اهل و عیالم
زد عطش آتش بجانم سوخت مغز استخوانم‌آخر ای بی‌رحم سنگین دل ترحّم کن بحالم
منکه جبریلم ز خدمت سرور خیل ملک شدچون شد اکنون پایمال مرکب اهل ضلالم
خوشتر آن باشد گلستان حسینی خشک چون شدروز و شب در قاف غم «عنقا» چو بلبل می بنالم ***
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:941 ای باد صبا نافه گشا بلکه تو باشی‌پیغامبر کرب و بلا بلکه تو باشی
برگو بخم زلف علی اکبر ناشادغارتگر چین شور ختا بلکه تو باشی
با شبه پیمبر علی اکبر، شه دین گفت‌مقصود خدا از شهدا بلکه تو باشی
جامی است لبالب ز بلا وز کف ساقی‌نوشنده‌ی آن جام بلا بلکه تو باشی
لیلی بخم زلف علی دست زد و گفت‌سر حلقه‌ی ارباب وفا بلکه تو باشی
با شور حسینی بنوا گفت سکینه‌کای عمه پناه اسرا بلکه تو باشی
در کرب و بلا گفت بشاه شهدا عشق‌در مرتبه شاه شهدا بلکه تو باشی
گفتا بجوابش شه بی‌یار که ای عشق‌در کوی وفا راهنما بلکه تو باشی
هرشب ز غمت ناله و فریاد برآریم‌فریاد رس روز جزا بلکه تو باشی
در ماتمت امروز همی زار بنالیم‌فردای جزا شافع ما بلکه تو باشی
عنقا بسرا نوحه‌ی دلسوز جگرکاه‌مقبول حسین از شعرا بلکه تو باشی ***
گر ز چشم دل بیاد لعل اصغر خون نباری‌مردمان گویند هیچت نیست ای

جان رسم یاری
غنچه‌ی پیکان شد آگه از دهان اصغر ار نه‌هیچکس آگه نشد این نکته را از هوشیاری
در خیالم چون لب خشک علی اصغر آیدخوشتر آن باشد بگریم همچو ابر نو بهاری
بشنود گر طیب مشکین گیسوی پرچین اکبرنافه خون دل خورد در ناف آهوی تتاری
ام لیلی گشت مجنون، زلف چون زنجیر اکبردید اندر خاک و خون افتاده بی‌عزّت بخواری
گفت مادر خیز و بنشین شانه زن بر موی مشکین‌تا پریشانی ما آشفتگان را جمع آری
آفتاب برج عصمت زینب غمدیده گفتامو کِنان مویه کُنان با نعش شاه دین به زاری
خیز و بنشین ای برادر دختران خویش بنگربی‌پدر بی‌عم و مادر سر برهنه بی‌عماری
ناگهان آوازی از بریده حلقومش برآمدغم مخور خواهر زمانی صبر کن در سوگواری
چون برآمد دود ظلم از خیمه‌گاه شاه بیکس‌ای فلک جا دارد آتش جای خون از دیده باری
گلشن آل نبی از صرصر کین چون خزان شدبا دل پر خون بگریم همچو ابر نوبهاری
در نوا عنقا نگردی بلبل گلزار جنّت‌راست با شور حسینی گر بلحن خود نزاری ***
آمد محرّم و باز چون ابر نو بهاری‌از چشم مردمان شد سیل سرشک جاری
جای سرشک طوفان آن به کنیم جاری‌از دیده بر شهیدان چون ابر نو بهاری
بر حال سوگواران خون جگر چو باران‌آن به چو غمگساران ای دل ز دیده باری
دلهای داغداران ای باغبان بیاد آردر ساحت گلستان گر لاله‌یی بکاری
ای باد عنبرین بو مجروح قاسم و تواز نافه‌های آهو در جیب مشک داری
با اکبر دلارا با ناله گفت لیلاتو در میان اعدا چون گل میان خاری
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:942 در کربلا گذر کن بر قتلگه نظر کن‌رو ترک جان و سر کن کاین است شرط یاری
بر گنج علم یزدان بنشست شمر و برخاست‌از اهل بیت اطهار افغان و آه و زاری
در خاک و خون سکینه غلطان چو دید شه راگفتا پدر ز جا خیز بنشین به شهریاری

بنگر که شمر و خولی از تیغ و تازیانه‌این می‌کشد به زورم وان می‌کشد به زاری
جا داشت شاه مظلوم گوید به طفل معصوم‌کای داغدار محروم خو کن به سوگواری
چندان گریست زینب بر کشته‌ی برادرکز شش جهت فراتی شد از سرشک جاری
کلثوم اشکباران گفتا ز داغ یاران‌کای چرخ بر اسیران وقت است رحمت آری
«عنقا» نه من بنالم از شور نینوا راست‌نالان در این گلستان چون من بود هزاری
ای پشت دین احمد پر شد ز کفر عالم‌وقت است دست غیرت از آستین برآری ***
یاد آید زینبم کش لاله باشد داغداری‌هرکجا بینم غریبی بیکسی دور از دیاری
نکته‌ی لعل و رخ اصغر به یاد آید چو بینم‌غنچه‌یی در گلستانی لاله‌یی در لاله‌زاری
قامت موزون اکبر راستی آید به یادم‌بنگرم چون سرو رعنایی به طرف جویباری
مجمع آشفتگی باشد پریشان موی اکبرورنه ایشان هیچ نبود یا نشد از روزگاری
بویی از مشکین خط اکبر به همراه ارمغان برای صبا بر تربت زهرا اگر آری گذاری
عرض کن ای بانوی خلد از پریشانی زینب‌آگهیت نیست یک مو کاین چنین داری قراری
گلستانی را که پروردی به خون دل نظر کن‌غرق خونش غنچه گل پژمرده لاله داغداری
غنچه لعل اصغر و گل روی اکبر لاله لیلی‌وقت آن آمد که سر از غرفه‌ی جنّت برآری
تا ببینی پاره‌پاره همچو گل از تیر و خنجرپیکری را کش نبی از جان نکوتر داشت باری
گفت با زینب سکینه عمه‌ی بی‌یار محزون‌هست آیا همچو من آواره‌ی دور از دیاری
بی‌کسی بی‌یاوری بی‌خانمانی بی‌پناهی‌بی‌دلی بی‌نان و آبی بی‌لباسی سوگواری
مشتری شد سایه‌ی روی مرا خورشید روزی‌رفت اندر ابر خجلت شب چو ماه از شرمساری

گفت زینب جان عمه غم مخور کاندر مدینه‌خان و مانت هست و هم شهزاده‌یی هم شهریاری
چند می‌داری روا ای چرخ بی‌مهر از سر کین‌آل عصمت پابرهنه آل سفیان در عماری «1»

_____
(1)- همان؛ ص 778- 785.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:943

بسطامی

نوروز علی فرزند محمّد باقر واعظ معروف به فاضل بسطامی، تاریخنگار و عالم شیعی ایرانی که به سال 1237 ه. ق. متولد شد. او در مشهد مجاور آستان قدس رضوی نزد استادانی درس خواند. بسطامی با اینکه فقیه اصولی بود در فقه و اصول چندان شهرتی نیافت اما در حدیث از استادان روزگار خویش بود، و در تاریخ نیز تتبع فراوان می‌کرد.
منابع، وی را به داشتن فضل بسیار، پرهیزکاری و خوش خویی ستوده‌اند. پس از مرگ پیکرش را در گورستان قتلگاه پشت سرِ امین الدّین طبرسی به خاک سپردند.
آثارش عبارتند از: «امواج البکاء» به فارسی، درباره‌ی دفعات گریه‌های امام حسین (ع) در کربلا و علت‌های آن که در 15 مجلس مرتب گردیده است. «البداء»، «التحفة الحسینیه» درباره‌ی وقایع کربلا، و اسرار شهادت امام حسین (ع) و یارانش. بسطامی در محرم 1271 قمری گزیده‌ای از این اثر را فراهم کرد و آن را «الوجیزه» نامید.
«سفینة النجاة» در شرح منظومه‌ی سیّد مهدی بحر العلوم و ...
وی به سال 1309 ه. ق. درگذشت «1».
-*-
تنی گشت فرسوده از نوک تیرکه دوش نبی بود او را سریر
خدنگ خطا، سینه‌ای را دریدکه زان سینه شد نور سینا پدید
به آن سینه چون تیر دمساز شدسر تیر با عرش همراز شد
ز تیر ستم، سینه‌ای شد فکارکه بُد مخزن سرّ پروردگار
کشیدی چو تیر از تن خویش، شاه‌پر از خون شدی پیکر مهر و ماه
ز بس زخم کاری، تنش شد ز کارنبی را دل از درد شد سوگوار ***
جوانی که در این کسا داشت جای‌که بُد پنجمین حجّت آن کسای
چو تنها در آن دشت بی‌یار ماندبر آن قوم، آیات تطهیر خواند
که ماییم ز اهل کسای رسول‌نموده است این آیه بر ما نزول
منم پنجمین حجّت آن کسابه بالای من شد امامت رسا
منم پنجمین فردِ آن پنج تن‌که کردند در آن کسا انجمن ***
شنیدم که در وقت ذبح عظیم‌ز غیرت، بُدش چشم حق بین دو نیم
یکی جانب خیمه‌ی با شکوه‌یکی سویِ آمد شدِ آن گروه ***

---

(1)- اعیان الشیعه؛ ج 3، ص 567- 569.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:944 نه بر جهاد، امام انام طاقت داشت‌نه ذو الجناح دگر تاب استقامت داشت

فتاد پرتو خورشید آسمان به زمین‌غبار غم ز زمین رفت بر سپهر برین
بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاداگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد «1»

_____

(1)- سفینة النجاة.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:945

محمود خان ملک الشعراء صبا

اشاره

محمود خان ملک الشعراء فرزند محمد حسین خان عندلیب و نواده‌ی فتحعلی خان صبای کاشانی از شاعران قصیده‌سرای قرن سیزدهم هجری، در سال 1228 ه. ق. در تهران تولد یافت. نیاکان او که از طایفه دنبلی آذربایجان بودند، در دوران سلطنت زندیان از آن دیار مهاجرت کرده و در عراق متوطّن گردیدند. فتحعلی خان، جدّ محمود خان که یکی از گویندگان بنام زمان فتحعلی شاه و سمت ملک الشعرایی داشت، در کاشان متولد شد و در جوانی از مجلس درس صباحی بیدگلی شاعر مشهور بهره یافت و راه و روش سخنوری را فرا گرفت. پس از درگذشت صبا پسر بزرگش متخلّص به عندلیب که شاعری شیرین سخن بود با همان سمت ملک الشعرایی جای پدر را گرفت و تا اوایل سلطنت ناصر الدّین شاه مورد اکرام و احترام بود.
پس از مرگ عندلیب، محمود خان به جای پدر مستقر گردید.
محمود خان در دستگاه ناصر الدّین شاه صاحب عنوان گردید و چون دارای طبعی لطیف و ذوقی سرشار بود در شعر و شاعری شهرتی به سزا یافت و در فنون دیگر از قبیل حسن خطّ و نقّاشی و منبّت کاری و مجسمه‌سازی، هنرنمایی بسیار کرد. در قصیده پیرو سبک فرخی و منوچهری و عنصری بود. دیوان محمود خان نزدیک به 2600 بیت می‌باشد که گویا شاعر خود آن ابیات را برگزیده و بقیه را نابود کرده است. محمود خان در سال 1311 هجری، دو سال قبل از قتل ناصر الدّین شاه بدرود حیات گفت. وی ترکیب‌بندی در رثاء شهید کربلا دارد.
-*-

ترکیب‌بند:

باز از افق هلال محرّم شد آشکاروز غم نشست بر دل پیر و جوان غبار
باز آتشی ز روی زمین گشت شعله‌ورکافتاد از آن به خرمن هفت آسمان شرار
برخاست از زمین و زمان شور رستخیزوز هر طرف علامت محشر شد آشکار
گفتی رسیده وقت که زیر و زبر شودیکسر بنای محکم این نیلگون حصار
چون کشتی شکسته به دریای موج زن‌روی زمین ز غلغله شد باز بی‌قرار
کردند خاکیان همه از آهِ آتشین‌تیری که کرد از جگر نه فلک گذار
از حربگاه، اسب شهنشاه دین مگربرگشت سوی خیمه دگر باره بی‌سوار
پیرایه بخش چهره‌ی صبر و رضا حسین‌سرمایه‌ی شفاعت روز جزا حسین

روزی که دست خویش قضا بر قلم نهادبر آل مصطفی به شهادت رقم نهاد
بر عترت رسول پس از رحلت رسول‌کرد آنچه کرد، آن که بنای ستم نهاد
بنیاد بارگاه سلیمان به باد داددیو پلید، پای چو بر تخت جم نهاد
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:946 پس آسمان ز
واقعه‌ی سبط مصطفی‌بر هردلی که بود، دو صد داغ غم نهاد
بر قبه‌ی فلک غم و اندوه زد عَلَم‌روزی که او به دست برادر عَلَم نهاد
آتش ز سوز اهل حرم در جهان گرفت‌چون رخ گه وداع به سوی حرم نهاد
رفت از هجوم غم قدم آسمان ز جای‌تنها چو او به عرصه‌ی میدان قدم نهاد
ای کاش دل شدی ز غم او چو بحر خون‌وز دیده قطره‌قطره به حسرت
شدی برون

در کربلا چو وقت جهاد و غزا رسیددور طرب سر آمد و روز عزا رسید
از کوفه خیل فتنه گروه از پس گروه‌بر قصد کینه‌ی خلف مرتضی رسید
لبریز کرد ساقی دوران پیاله راچون دور غم به خامس آل عبا رسید
از عاشقان نگفت کسی درگه الست‌چون او بلی چو وقت قبول «بلا» رسید
در خیمه‌ی حرم ز جفا آتشی زدندکز صحن ارض دود به سقف سما رسید
فریاد «الغیاث» حریمش ز خیمه‌گاه‌تا پیش پرده‌ی حرم کبریا رسید
از غم رسید ناله‌ی یثرب به کربلاچون سوی یثرب این خبر از کربلا رسید
آه از دمی که با غم دل شهریار دین‌گفتا به خواهر از ره مهر و وفا چنین:

«ای خواهر از برت چو به فردا جدا شوم‌در خون خویش غرقه به دشت بلا شوم
چون گل مکن ز دوری من چاک پیرهن‌چون از برت روانه چو باد صبا شوم
مخراش روی خویش و مکن موی خود که من‌شرمنده پیش بارگه کبریا شوم
روشن شود دو چشم پیمبر به روز حشرگر زیر سمّ اسب عدو توتیا شوم
ترسم ز سوی عرش رسد آیت بدا «1»بگذار تا به کام دل خود فدا شوم
بردار کودکان مرا نزد خود چو من‌فردا ز زین اسب به میدان جدا شوم
رفتند مادر و پدر و جدّ من ز پیش‌من هم پی زیارتشان از قفا شوم»
زینب چو این شنید به سر برفشاند خاک‌زد دست و کرد بر تن خود جامه چاک‌چاک

چون شاه دین به عزم شهادت سوار شدچشم ملک به عرش برین اشکبار شد
خورشید همچو طشت پر از خون گریست‌هول قیامت از همه سو آشکار شد

_____

(1)- بدا (بداء): ظاهر شدن، پیدا شدن رأی دیگری در امری، ایجاد رأیی برای خالق به جز آنچه که قبلًا اراده‌ی وی بر آن تعلّق گرفته بود. (آیت بدا) اشاره است به آیه‌ی 39 سوره رعد «يَمْحُوا اللَّهُ ما يَشاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتابِ» خداوند هر چه را بخواهد محو و هر چه را بخواهد اثبات می‌کند و امّ الکتاب نزد اوست.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:947 ابر بلا برآمد و بر خاک خون گریست‌باد فنا وزید و هوا پرغبار شد
حورا چو گل به خلد برین جامه بردریدرضوان دلش چو لاله ز غم داغدار شد
از دود آه پردگیان چرخ شد سیاه‌وز خون زمین ماریه چون لاله‌زار شد
گریان ز پرده دختر زهرا برون دویدزهرا به خلد از غم دل بی‌قرار شد
اسبی که بود سبط پیمبر بر او سوارناگاه سوی خیمه روان بی‌سوار شد
آمد به سوی خیمه چو با زین واژگون‌از دیده‌ی سپهر ز اندُه چکید خون

چون شاه دین به خاک درآمد ز پشت زین‌بنهاد روی خویش به شکرانه بر زمین
ابری ندید بر سر آن دشت، غیر تیغ‌قصدی نیافت در دل آن قوم، غیر کین
هرجا فکنده دید گلی یاسمین عذارهر سو فتاده یافت مهی مشتری جبین
بر صبر او ز جمله‌ی کروبیّان قدس‌برخاست در صوامع افلاک آفرین
خاکی که غرقه گشت به خون گلوی اوبردند بهر غالیه «1» موی حور عین
از داس کوفیان جفا پیشه شد تهی‌باغ نبی ز لاله و شمشاد و یاسمین
بگریست وحش و طیر بر آن جسم کزو ربوددیو پلید شوم هم انگشت و هم نگین
گفتی رسیده وقت که عالم شود خراب‌وز باد قهر کشته شود شمع آفتاب

چون اهل کوفه دامن کین بر میان زدنددامن بر آتش غم خلق جهان زدند
چون هاله گرد ماه به یکباره اهل بیت‌صف حلقه‌وار گرد امام زمان زدند
از کوفیان چو آب طلب کرد، در جواب‌تیر سه شعبه‌اش ز جفا بر دهان زدند
کردند حلق کودک او را نشان تیرتیر جفا چگونه ببین بر نشان زدند
خستند بوسه‌گاه نبی را به تیغ تیزوز کین سر مبارک او بر سنان زدند
در خیمه‌اش به کینه زدند آتشی چنان‌کز او شرر به خرمن هفت آسمان زدند
آواز «الفراق» برآمد ز کشتگان‌چون بانگ «الرحیل» بر آن کاروان زدند
بود از نفاق چونکه سرشت و نهادشان‌گفتی که نیست نام پیمبر به یادشان

بگذشت سوی معرکه چون خواهر حسین‌در برکشید غرقه به خون پیکر حسین
زد نعره‌ای کز او جگر آسمان شکافت‌از مهر لب نهاد چو بر حنجر حسین

_____

(1)- غالیه: بوی خوشی است مرکب از مشک و عنبر و جز آن به رنگ سیاه که موی را بدان خضاب کنند.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:948 پس گفت: کای گروه چه گویید در جواب‌خواهد چو دادِ ما ز شما داور حسین؟
جنبان شود زمین قیامت ز اضطراب‌گیرد چو ساق عرشِ علا مادر حسین
گریان شود جن و ملک چون به روز حشرگیرد به گریه دامن جد، دختر حسین
اجر نبی مودّت قُربی مگر نبودگردید پس جدا ز چه از تن سر حسین
داغی نباشد اینکه رود سوز او برون‌تا روز حشر از جگر خواهر حسین
بگذشت آنچه بر دل زینب ز درد و غم‌بگذشتی ار به کوه فرو ریختی ز هم

در دشت کین سکینه چو بر شاه دین گریست‌برخاست شورشی که زمان و زمین گریست
گریان شدند یکسره کروبیّان قدس‌کرسی به لرزه آمد و عرش برین گریست
ابلیس شد ز کرده پشیمان و شرمناک‌جبریل ناله کرد و رسول امین گریست
بر آسمان فرشته ز غم جامه چاک کردوز سوز دل به خلد برین حور عین گریست
اسبان به زیر زین و ستوران به زیر باراز درد هر که بود در آن دشت کین گریست
از تاب خشم، آتش دوزخ زبانه زدبر خود جهان ز بیم جهان آفرین گریست
چون لاله رنگ روی زمین چون گه وداع‌از سوز دل بر آن تن چون یاسمین گریست
پس گفت: «ای پدر ز چه بر خاک خفته‌ای‌بی‌سر به خاک با تن صد چاک خفته‌ای؟»

آن تن که بود دامن زهراش جای خواب‌عریان فتاده بود سه روز اندر آفتاب
زان لعل لب که آب حیات رسول بودکردند کوفیان جفا پیشه منع آب
چون آب بهر کودک بی‌شیر خویش خواست‌از کینه جز به تیر ندادش کسی جواب
روزی که خلق جمله برآرند سر ز خاک‌بر دستها گرفته ز اعمال خود کتاب
سیماب وار لرزه به عرش برین فتدچون از پس سرادق عزّت رسد خطاب
افکنده انبیا همه از بیم سر به زیردر کوه و دشت لرزه از هیبت عتاب
با نامه‌ی سیه چه بود عذر آن گروه‌آیند سرافکنده چو در موقف حساب
ترسم که دست خویش چو زهرا بر سر زنددوزخ به خشم آید و بر خشک و تر زند

چون سوی شام قافله‌ی کربلا شدندگفتی ز شهر غم به دیار بلا شدند
فریاد «الوداع» برآمد ز اهل بیت‌در قتلگاه از شهدا چون جدا شدند
سرها ز تن شدند به فرسنگها جدابر عزم ره روانه چو قوم دغا شدند
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:949 سرها، مسافر سفر عسقلان «1» و شام‌تن‌ها، مجاور حرم کربلا شدند
سرها ز پیش و پرده‌نشیان احمدی‌بر ناقه‌ی برهنه روان از قفا شدند
طفلان که نازشان پدر از مهر می‌کشیدلرزان ز تازیانه‌ی اهل جفا شدند
در کوچه‌های شام اسیران بسته دست‌خونین جگر ز طعنه‌ی هر ناسزا شدند
از جور شام خرمن ایمان به باد رفت‌یکباره دین احمد مرسل ز یاد رفت

چون زد سَموم «2» کین به گلستان مصطفی‌بر خاک ریخت لاله و ریحان مصطفی
تاریک ماند محفل ایمان چو کشته شداز باد کینه شمع شبستان مصطفی
زینب درید جامه چو گل چون به چوب کین‌کردند خسته غنچه‌ی خندان مصطفی
دادند اجر و مزد نبی را به تیغ و تیرکردند خوش تلافی احسان مصطفی
داس عناد و تیشه‌ی بیداد ناکسان‌نگذاشت سرو و گل به گلستان مصطفی
کردند این معامله با عترت از چه روی‌با امت این نبود چو پیمان مصطفی
ترسم که دست خلق به یکباره زین گناه‌گردد جدا ز گوشه‌ی دامان مصطفی
تا بوده این جهان به جهان این بلا نبوددرد و غمی چو درد و غم کربلا نبود

در موقف حساب چو وقت جزا شوددر پیشگاه عدل ندانم چه‌ها شود
آه از دمی که پیش ترازوی عدل و دادروز نشور عرض صواب و خطا شود
دوزخ شود ز آتش غیرت چو حمله‌ورترسم عنانش از کف مالک رها شود
زهرا چو دادخواه شود تا به پای عرش‌روی زمین چو لُجّه‌ی «3» خون از بُکا «4» شود
خیزد ز خاک با تن بی‌سر چو شاه دین‌بر پا دوباره واقعه‌ی کربلا شود
ترسم که روز حشر به یکباره زین گناه‌دست جهان ز دامن رحمت جدا شود
محشر به هم برآید و از هیبت عتاب‌جبریل بهر چاره سوی مصطفی شود
آیا جواب چیست در آن روز پربلاپرسند چون ز خون شهیدان کربلا؟

گر در زمانه واقعه‌ی کربلا نبودمعلوم، قدر صبر و عیار رضا نبود

_____

(1)- عسقلان: شهری در شامات که به آن «عروس الشام» نیز می‌گفته‌اند.
(2)- سموم: باد گرم، باد زهرآگین.
(3)- لجّه: میان دریا، عمیق‌ترین نقطه‌ی دریا.
(4)- بکا: بکاء: گریه، گریه کردن.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:950 سبطی چنین برای فدا گر نبی نداشت‌آسان بر او شفاعت روز جزا نبود
بر صابران چو عرض بلا شد به غیر اوکس را قبول واقعه‌ی کربلا نبود
غیر از درون قبه‌ی او جایی از شرف‌مخصوص از برای قبول دعا نبود
زینب نمی‌کشید اگر ناله از جگردر گنبد سپهر برین این صدا نبود
حقّا که این معامله با عترت رسول‌از این و آن ز بعد پیمبر روا نبود
کی بر فلک درخت شقاوت کشید سرگر زیر خاک تخم جفا ز ابتدا نبود
آید کجا ز عهده‌ی این درد و غم برون‌چشم زمانه بارد اگر تا به حشر خون «1»

_____

(1)- مجله‌ی ارمغان، ضمیمه‌ی سال 23، ص 815- 820 به نقل از دیوان محمود خان ملک الشعرای صبا.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:951

نیّر تبریزی

اشاره

میرزا محمّد تقی فرزند ملّا محمّد تبریزی مشهور به «حجة الاسلام» و متخلّص به «نیّر» از علمای شیخیه در آذربایجان و از دانشمندان قرن چهاردهم آذربایجان است. او به سال 1247 ه. ق. در تبریز متولد شد. وی تحصیل فقه و حکمت را نزد پدرش که از مراجع شیخیه بود آغاز کرد و سپس در سن 22 سالگی برای تکمیل تحصیلات خود به نجف رفت، و در آنجا از محاضر استادان و مشایخ آن سامان استفاضه کرده و سپس به تبریز بازگشت و تا آخر عمر در آن شهر به خدمات دینی و روحانی پرداخت. وی در آسمان علم و ادب و عرفان حقیقتا آفتابی بود که صدها ستاره‌ی درخشان از انوار علمش کسب نور و روشنایی کرده‌اند.
نیّر در رمضان سال 1312 ه. ق. در گذشت و او را در وادی السّلام نجف دفن کردند. تألیفات بسیاری از او برجای مانده است که مشهورترین آثار وی عبارتند از: «مثنوی آتشکده» (در مراثی اهل بیت (ع)، «لآلی منظومه»، «دیوان غزلیات»، «مثنوی درّ خوشاب»، «صحیفة الابرار»، «مفاتیح الغیب»، «علم الساعه»، «الفیه در لطائف». «1»
ـ*ـ

1

چون کرد خور ز توسنِ زرین تهی رکاب‌افتاد در ثوابت و سیاره انقلاب
غارتگران شام به یغما گشود دست‌بگسیخت از سرادقِ زرتارِ خور، طناب
کرد از مجره چاک، فلک پرده‌ی شکیب‌بارید از ستاره به رخساره خون خضاب
کردند سر ز پرده برون دختران نعش «2»با گیسوی بریده، سراسیمه، بی‌نقاب
گفتی شکسته مجمر گردون و از شفق‌آتش گرفته دامن این نیلگون قباب
از کِلّه‌ی «3» شفق، به در آورده سر، هلال‌چون کودکی تپیده به خون در کنار آب
یا گوشواره‌ای که به یغما کشیده خصم‌بیرون ز گوش پرده‌نشینی چو آفتاب
یا گشته زینِ توسن شاهنشهی نگون‌برگشته بی‌سوار سوی خیمه با شتاب
گفتم مگر قیامت موعود اعظم است‌آمد ندا ز عرش که ماه محرّم است

گلگون سوار وادی خونخوار کربلابی‌سر فتاده در صف پیکار کربلا
چشم فلک نشسته ز خون شفق هنوزاز دود خیمه‌های نگونسار کربلا
فریاد بانوان سراپرده‌ی عفاف‌آید هنوز از در و دیوار کربلا
بر چرخ می‌رود ز فراز سنان هنوزصوت تلاوت سرِسردار کربلا

_____
(1)- لغت نامه دهخدا. گنجینه‌ی نیاکان؛ ص 1061.
(2)- دختران نعش: بنات النعش، هفت ستاره که به آن دبّ اکبر هم می‌گویند.
(3)- کلّه: پرده، سراپرده، پشه‌بند.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:952 سیّارگان دشت بلا بسته بار شام‌در خواب رفته قافله‌سالار کربلا
شد یوسف عزیز به زندان غم اسیردر هم شکست رونق بازار کربلا
بس گُل که برد به هر خسی تحفه سوی شام‌گلچین روزگار ز گلزار کربلا
فریاد از آن زمان که سپاه عدو چو سیل‌آورد رو به خیمه‌ی سالار کربلا
مهلت گرفت آن شب از آن قوم بی‌حجاب‌پس شد به برج سعد، درخشنده آفتاب

گفت ای گروه هر که ندارد هوای ماسر گیرد و برون رود از کربلای ما
ناداده تن به خواری ناکرده ترک سرنتوان نهاد پای به خلوت سرای ما
تا دست و رو نشُست به خون، می نیافت کس‌راه طواف بر حرم کبریای ما
این عرصه نیست جلوه‌گه روبه و گرازشیرافکن است بادیه‌ی ابتلای ما
همراز بزم ما نبود طالبان جاه‌بیگانه باید از دو جهان آشنای ما
برگردد آن که با هوس کشور آمده‌سر ناورد به افسر شاهی گدای ما
ما را هوای سلطنت مُلک دیگر است‌کاین عرصه نیست در خور فرّ همای ما
یزدان ذو الجلال، به خلوت سرای قدس‌آراسته‌ست بزم ضیافت برای ما
برگشت هر که طاقت تیر و سِنان نداشت‌چون شاهِ تشنه، کار به شمر و سَنان نداشت

چون زد سر از سرادق جلباب نیلگون‌صبح قیامتی، نتوان گفتنش که چون صبحی، ولی چو شام ستمدیدگان سیاه‌روزی، ولی چو روز دل افسردگان، زبون
تُرکِ فلک ز جیش شب از بس بُرید سرلبریز شد ز خون شفق طشت آبگون
گفتی ز هم گسیخته آشوب رستخیزشیرازه‌ی صحیفه‌ی اوراق کاف و نون
آسیمه سر نمود رخ از پرده‌ی شفق‌خور، چون سر بریده‌ی یحیی ز طشت خون
لیلای شب، دریده گریبان، بریده موبگرفت راه بادیه زین خرگه نگون
دست فلک نمود گریبان صبح چاک‌بارید از ستاره به بر اشک لاله‌گون
افتاد شور و غلغله در طاق نُه رواق‌چون آفتاب دین قدم از خیمه زد برون
گردون به کف ز پرده‌ی نیلی علم گرفت‌روح الامین رکاب شه جم خدم گرفت

شد آفتاب دین چو روان سوی رزمگاه‌از دود آه پردگیان شد جهان سیاه
در خون و خاک خفته همه یاوران قوم‌وز خیل اشک و آه ز پی یک جهان سپاه
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:953 سرگشته بانوانِ سراپرده‌ی عفاف‌زد حلقه گرد او همه چون هاله گرد ماه
آن سرزنان به ناله، که شد حال ما زبون‌وین مو کَنان به گریه، که شد روز ما تباه
پس با دل شکسته جگر گوشه‌ی بتول‌از دل کشید ناله و افغان که یا اخاه
لختی عنان بدار که گردم به دور تووز پات ز آب دیده نشانم غبارِ راه
من یک تن غریبم و دشتی پر از هراس‌وین پرشکستگان ستمدیده بی‌پناه
گفتم تو درد من به نگاهی دوا کنی‌رفتی و ماند در دلم آن حسرت نگاه
چون شاه تشنه داد تسلّی بر اهلِ بیت‌برتافت سوی لشکر عدوان سرِکُمَیت

استاد در برابرِ آن لشکر عبوس‌چون شاه، نیمروز، بر آن اشهب شموس «1»
گفت ای گروه هین منم آن نور حق کزوتابیده بر سَجَنجَلِ «2» صبح ازل عکوس
بر درگه جلال من ارواح انبیابنهاده بر سجود سر از بهر خاکبوس
مُرسل منم به آدم و آدم مرا رسول‌سایس منم به عالم و عالم مرا مَسوس
سلطان چرخ «3» را که مدار جهان براوست‌من داده‌ام جلوس بر این تخت آبنوس
در عرصه‌گاه کین که ز برق شهاب تیردیو فلک گزد ز تحیر لب فسوس
گردد ز خون بسیط زمین معدنِ عقیق‌گیرد ز گرد روی هوا رنگِ سندروس «4»
افتد ز بیم لرزه بر ارکان کن فکان‌آرم چو حیدرانه بر اورنگ زین جلوس
بر خاکپای توسنِ گردون مسیرِ من‌ناکرده تیغ راست، سجود آورد رؤوس
لیکن نموده شوق لقای حریم دوست‌سیرم ز زندگانی این دهر چاپلوس
نی طالب حجازم و نی مایل عراق‌نی در هوای شامم و نی در خیال طوس
تسلیم حکم عهد ازل را چه احتیاج‌غوغای عام و جنبش لشکر، غریو کوس؟
در کار عشق حاجت تیر و خدنگ نیست‌آنجا که دوست جان طلبد جای جنگ نیست

لختی نمود با سپه کین ازین خطاب‌جز تیر جان شکار ندادش کس جواب
از غنچه‌های زخم تن نازنین اوآراست گلشنی فلک، اما نداد آب
باللّه که جز دهان نبی آبخور نداشت‌گردون، گلی که چید ز بستان بو تراب
چون پر گشود در تن او تیر جان شکاربا مرغ جان نمود به صد ذوق دل خطاب

_____

(1)- اشهب: اسب سیاه و سفید. شموس: سرکش. اشهب شموس: مرکب سرکش.
(2)- سجنجل: لفظ رومی به معنی آیینه.
(3)- سلطان چرخ: کنایه از آفتاب.
(4)- سندروس: صمغی زرد رنگ شبیه کهربا.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:954 پیک پیام دوست به در حلقه می‌زندای جان بر لب آمده، لختی به در شتاب
چون تیر کین عنان قرآرش ز کف ربودکرد از سمند بادیه پیما تهی رکاب
آمد ندا ز پرده‌ی غیبش به گوش جان‌کای داده آب نخل بلا را ز خون ناب
مقصود ما ز خلق جهان جلوه‌ی تو بودبعد از تو خاک بر سر این عالم خراب
گر سفلگان به بستر خون داد جای توخوش باش و غم مخور، که منم خونبهای تو

تیری که بر دل شه گلگون قبا رسیداندر نجف به مرقد شیر خدا رسید
چون در نجف ز سینه‌ی شیر خدا گذشت‌اندر مدینه بر جگر مصطفی رسید
زان پس که پرده‌ی جگر مصطفی دریدداند خدا که چون شد از آن پس، کجا رسید
هر ناوک بلا که فلک در کمان نهادپر بست و بر هدف، همه در کربلا رسید
یکباره از فلاخن آن دشت کینه خاست‌آن سنگهای طعنه که بر انبیا رسید
با خیل عاشقان چو در آن دشت پا نهادقربانی خلیل به کوه منی رسید
آراست گلشنی ز جوانان گل عذارآبش نداده، باد خزان از قفا رسید
از تشنگی ز پا چو در آمد، به سر دویدچون بر وفای عهد الستش ندا رسید
از پشت زین، قدم چو به روی زمین نهادافتاد و سر به سجده‌ی جان آفرین نهاد

گفت ای حبیب دادگر، ای کردگار من‌امروز بود در همه عمر انتظار من
این خنجر کشیده و این حنجر حسین‌سر کو نه بهر توست نیاید به کار من
گو تارهای طره‌ی اکبر به باد روتا باد توست مونس شبهای تار من
گو بر سر عروس شهادت نثار شودرّی که بود پرورشش در کنار من
خضر ار ز جوی شیر چشید آب زندگی‌خون است آب زندگیِ جویبار من
عیسی اگر ز دار بلا زنده برد جان‌این نقد جان به دست سر نیزه‌دار من
در گلشن جنان به خلیل ای صبا بگوبگذر به کربلا و ببین لاله‌زار من
در خاک و خون به جای ذبیح منای خویش‌بین نوجوان سروقد و گل عذار من
پس دختر عقیله‌ی ناموس کردگارنالان ز خیمه تاخت به میدان کارزار

کای رایت هدی، تو چرا سرنگون شدی؟در موج خون چگونه فتادی و چون شدی؟
ای دست حق که علت ایجاد عالمی‌علت چه شد که در کف دو نان زبون شدی؟
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:955 امروز در ممالک جان، دست، دست توست‌اللّه، چگونه دستخوش خصم دون شدی؟
کاش آن زمان که خصم به روی تو بست آب‌این خاکدان غم همه دریای خون شدی
ای چرخ کج مدار، کمانت شکسته بادزین تیرها که بر تن او رهنمون شدی
آن سینه‌ای که پرده‌ی اسرار غیب بودای تیر، چون تو محرم راز درون شدی؟
گشتی به کام دشمن و کُشتی به خیره دوست‌ای گردش فلک، تو چرا واژگون شدی؟
ای خور، چو شد به نیزه سر شاه مشرقین‌شرمت نشد که باز ز مشرق برون شدی؟
ای چرخ سفله، داد از این دور واژگون‌عرش خدای ذو المنن و پای شمر دون؟!

چون شاه تشنه، ظلمت ناسوت کرد طی‌بر آب زندگانی جاوید برد پی
در راه حق فنا به بقا کرد اختیارتا گشت وجه باقی حق بعدَ کلّ شی «1»
زد پا به هرچه جز وی و سر داد و شد روان‌تا کوی دوست بر اثر کشتگان حیّ
چون گشت جلوه‌گر سر او بر سر سنان‌شد پر نوای زمزمه‌ی طور نای و نی
شور از عراق گشت بلند آن چنان که بردکافر دلان ز یاد تمنای ملک ری
پاشید آن قلاده‌ی دُرهای شاهواراز هم چو برگهای خزان از سَموم دی
گفتی رها نمود ز کف دختران نعش‌از انقلاب دور فلک دامن جُدَی
آن یک، نهاد رو سوی میدان که «یا ابا»وان یک، کشید در حرم افغان که «یا اخی»
رفتی و یافت بی‌تو به ما روزگار دست‌ای دستِ دادِ حق، ز گریبان برآر دست

آه از دمی که از ستم چرخ کج مدارآتش گرفت خیمه و برباد شد دیار
بانگ رحیل غلغله در کاروان فکندشد بانوان پرده‌ی عصمت شتر سوار
خور شد فرو به مغرب و تابنده اختران‌بستند بار شام، قطار از پی قطار
غارتگرانِ کوفه ز شاهنشه حجازنگذاشتند دُرّ یتیمی به گنج بار
گردون به دُر نثاریِ بزم خدیو شام‌عقدی به رشته بست ز دُرهای شاهوار
گنجینه‌های گوهر یکدانه شد نهان‌از حلقه‌های سلسله در آهنین حصار
آمد به لرزه عرش ز فریاد اهل بیت‌در قتلگه چو قافله‌ی غم فکند بار
ناگه فتاده دید جگر گوشه‌ی رسول‌نعشی به خون تپیده به میدان کارزار
پس دست حسرت آن شرف دوده‌ی بتول‌بر سر نهاده، گفت: «جزاک اللّه
ای رسول

---

(1)- اشاره به آیه 88، سوره قصص «کُلُّ شَیْءٍ هالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ».
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:956

این گوهر به خون شده غلطان حسین توست‌وین کشتی شکسته ز طوفان، حسین توست
این یوسفی که بر تن خود کرده پیرهن‌از تار زلفهای پریشان، حسین توست
این از غبار تیره‌ی هامون نهفته رودر پرده آفتاب درخشان، حسین توست
از خضر تشنه‌کام که سرچشمه‌ی حیات‌بدرود کرده با لب عطشان، حسین توست
این پیکری که کرده نسیمش کفن به براز پرنیان ریگ بیابان، حسین توست
این لاله‌ی شکفته که زهرا ز داغ اوچون گل نموده چاک گریبان، حسین توست
این شمع کشته از اثر تندباد جورکش بی‌چراغ مانده شبستان، حسین توست
این شاهباز اوج سعادت که کرده بازشهپر به سوی عرش ز پیکان، حسین توست»
آنگه ز جور دور فلک با دل غمین‌رو در بقیع کرد که ای مام بی‌قرین

«داد آسمان به بادِ ستم خانمان من‌تا از کدام بادیه پرسی نشان من
دور از تو از تطاول گلچین روزگارشد آشیان زاغ و زغن گلستان من
گردون به انتقام قتیلان روز بدرنگذاشت یک ستاره به هفت آسمان من
زد آتشی به پرده‌ی ناموس من فلک‌کاید هنوز دود وی از استخوان من
بیخود در این چمن نکشم ناله‌های زارآن طائرم که سوخت فلک آشیان من
آن سرو قامتی که تو دیدی ز غم خمیددیدی که چون کشید غم آخر کمان من
رفت آن که بود بر سرم آن سایه‌ی همای‌شد دست خاکبیز کنون سایبان من
گفتم ز صد یکی به تو از حال کوفه، باش‌کز بارگاه شام برآید فغان من»
پس رو به سوی پیکر آن محتشم گرفت‌گفت این حدیث، طاقت اهل حرم گرفت

اندر جهان عیان شده غوغای رستخیزای قامت تو شور قیامت، به پای خیز
زینب بَرَت «بضاعتِ مزجاةِ» جان به کف‌آورده با ترانه‌ی «یا أَیُّهَا الْعَزِیزُ»: «1»
«هرکس به مقصدی ره صحرا گرفته پیش‌من روی در تو و دگران روی در حجیز «2»
بگشا ز خواب دیده و بنگر که از عراق‌چونم به شام می‌برد این قوم بی‌تمیز

_____

(1)- اشاره به آیه 88 سوره یوسف؛ «یا أَیُّهَا الْعَزِیزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنا بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ ...» ای عزیز مصر با همه اَهل بیت خود به فقر و قحطی و بیچارگی گرفتار شدیم و با متاعی ناچیز و بی‌قدر حضور تو آمدیم.
(2)- حجیز: اماله شده‌ی کلمه «حجاز» است.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:957 محمل شکسته، ناله‌ی حُدی «1»، ساربان سَنان‌ره بی‌کران و بندگران، ناقه بی‌جهیز
خرگاه، دودِ آه و نقابم، غبارِ راه‌چتر، آستین و معجرِ سر، دست خاکبیز
گاهم ز طعن نیزه به زانو سرِ حجاب‌گاهم ز تازیانه به سر، دست احتریز «2»
یک کارزار دشمن و من یک تنِ غریب‌تو خفته خوش به بستر و این دشت، فتنه‌خیز
گفتم دوصد حدیث و ندادی مرا جواب‌معذوری ای ز تیر جفا خسته، خوش بخواب»

ای چرخ سفله، تیرِ ترا صید کم نبودگیرم عزیز فاطمه صید حرم نبود
حلقی که بوسه‌گاه نبی بود روز و شب‌جای سنان و خنجر اهلِ ستم نبود
انگشت او به خیره بریدی پی نگین‌دیوی سزای سلطنت ملک جم نبود
کی هیچ سفله بست به مهمان خوانده آب؟گیرم ترا سجّیه‌ی اهل کرم نبود
داغ غمی کزو جگر کوه آب شدبیمار تحمّل آن داغ غم نبود
پای سریر زاده‌ی هند و سر حسین؟!در کیش کفر، سفله چنین محترم نبود
ای زاده‌ی زیاد که دین از تو شد به بادآن خیمه‌های سوخته، بیت الصنم نبود
«3»
آتش به پرده‌ی حرم کبریا زدی‌دستت بریده باد، نشان بر خطا زدی

زین غم که آه اهل زمین ز آسمان گذشت‌با عترت رسول ندانم چه‌سان گذشت
نمرود، ناوکی که سوی آسمان گشاددر سینه‌ی سلیل خلیل از نشان گذشت
در حیرتم که آب چرا خون نشد چو نیل‌زان تشنه‌ای که بر لب آب روان گذشت
آورد خنجر آبِ زلالش ولی دریغ‌کاب از گلو نرفته فرو، از جهان گذشت
شد آسمان ز کرده پشیمان در این عمل‌لیک آن زمان که تیر خطا از کمان گذشت
اللّه، چه شعله بود که انگیخت آسمان‌کز وی کبوتران حرم ز آشیان گذشت
در موقعی که عرض صواب و خطا کنندکاری نکرده چرخ که از وی توان گذشت
خاموش «نیّرا» که زبان سوخت خامه راخون شد مداد و قصّه ز شرح و بیان گذشت
فیروز بخت من نهد از سرْ خط قبول‌بر دفتر چکامه‌ی من بضعه‌ی رسول

چون تیر عشق جا به کمان بلا کنداول نشست بر دل اهل ولا کند

_____

(1)- حدی: حدی، حداء، سرود و آواز ساربانان هنگام راندن شتر.
(2)- احتریز: کلمه «احتراز» که اماله شده است.
(3)- بیت الصنم: بتکده، بتخانه.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:958 در حیرتند خیره‌سران ارچه عشقِ دوست‌احباب را به بندِ بلا مبتلا کنند
بیگانه را تحمّل بار نیاز نیست‌معشوق، ناز خود همه بر آشنا کند
تن پرور از کجا و تمنّای وصل دوست؟دردی ندارد او که طبیبش دوا کند
آن را که نیست شور حسینی به سر ز عشق‌با دوست کی معامله‌ی کربلا کند؟
یکباره پشت پا به سر ماسوا زندتا زان میان از این همه خود را سوا کند
آری کسی که کشته‌ی او این بود، سزاست‌خود را اگر به کشته‌ی خود خونبها کند
باللّه اگر نبود خدا خونبهای اوعالم نبود در خورِ نعلینِ پای او

عنقای قاف را هوس آشیانه بودغوغای نینوا همه در ره بهانه بود
جایی که خورده بود مِی آنجا نهاد سردُردی کشی که مست شراب شبانه بود
یکباره سوخت ز آتش غیرت هوای عشق‌موهوم پرده‌ای اگر اندر میانه بود
در یک طبق به جلوه‌ی جانان نثار کردهر درّ شاهوار کش اندر خزانه بود
نامد بجز نوای حسینی به پرده راست‌روزی که در حریم «الست» این ترانه بود
باللّه که جا نداشت بجز بی‌نشان در اوآن سینه‌ای که تیر بلا را نشانه بود
کوری نظاره کن که شکستند کوفیان‌آیینه‌ای که مظهر حُسن یگانه بود
نی‌نی که وجه باقی حق را هلاک نیست‌صورت به جاست، آینه‌گر رفت باک نیست

ای خرگه عزای تو این طارم کبودلبریز خون ز داغ تو پیمانه‌ی وجود
وی هر ستاره قطره‌ی خونی که عُلویان‌در ماتم تو ریخته از دیدگان فرود
گریه است بر تو هر چه نوازنده را نواست‌ناله است بی‌تو هر چه سراینده را سرود
تنها نه خاکیان به عزای تو اشک‌ریزماتم سراست بهر تو از غیب تا شهود
از خون کشتگان تو صحرای ماریه‌باغی و سنبلش همه گیسوی مشک بود
کی بر سنان تلاوت قرآن کند سری؟بیدارِ مُلکِ کهف تویی، دیگران رُقود «1»
نشگفت اگر برند ترا سجده سروران‌ای داده سر به طاعت معبود در سجود
پایان سیر بندگی آمد سجود توبرگیر سر، که او همه شد وجود تو

_____

(1)- اشاره‌ای لطیف به اینکه اصحاب کهف در خوابند و بیدار حقیقی تویی؛ با ایهام به این حقیقت تاریخی که به روایت «منهال» سر مقدس سیّد الشهدا علیه السّلام بر سر نی، آیه‌ی «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحابَ الْكَهْفِ وَ الرَّقِيمِ ...» آیا پنداری که قصّه‌ی اصحاب کهف و رقیم در مقابل این همه آیات قَدرت و عجائب حکمت‌های ما واقعه‌ی عجیبی است؟! سوره کهف، آیه 9 را تلاوت فرمود، که این آیه در آغاز داستان اصحاب کهف آمده است. دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:959 ثار اللّهی که سرِّ انا الحق نشان دهددنیا نگر که در دل خونش مکان دهد

وان سرکه سرّ نقطه‌ی طغرای بسمله است‌کورانه جانش بر سر میمِ سِنان دهد

عیسی دمی که جسم جهان را حیات ازوست‌اللّه چه‌سان رواست که لب تشنه جان دهد؟

چرخ دنی نگر که پی قتل یک تنی‌هرچه آیدش به دست، به تیر و کمان دهد

نَفْس اللّهی که هر نفس او را به کوی وصل‌هاتف ندای «ارْجِعِی» از لامکان دهد

ای چرخ سفله باش که بهر لقای دوست‌تاج و نگین به دشمن دین رایگان دهد

آن طائری که ذروه‌ی لاهوت جای اوست‌کسی دل بر آشیانه‌ی این خاکدان دهد

مقتول عشق، فارغ از این تیره گلخن است‌کان شاهباز را به دل شه نشیمن است

دانی چه روز دختر زهرا اسیر شدروزی که طرح بیعت «مِنّا امیر» «1» شد
واحسرتا، که ماهی بحر محیط غیب‌نمرود کفر را هدف نوک تیر شد
باد اجل بساط سلیمان فرو نَوَشت «2»دیو شریر وارث تاج و سریر شد
مولود شیرخواره‌ی حجر بتول راپیکان تیر حرمله پستان شیر شد
از دور خویش سیر نشد تا نُه چرخ پیراز خون حنجرِ شهِ لب تشنه سیر شد
در حیرتم که شیر خدا چون به خاک خفت‌آن دم که آهوان حرم دستگیر شد؟!
زنجیر کین و گردن سجّاد، ای عجب!روباه چرخ بین که چه‌سان شیرگیر شد
تغییری ای سپهر، که بس واژگونه‌ای‌شور قیامت از حرکاتت نمونه‌ای

ای در غم تو ارض و سما خون گریسته‌ماهی در آب و وحش به هامون گریسته
وی روز و شب به یاد لبت چشم روزگارنیل و فرات و دجله و جیحون گریسته
از تابش سرت به سنان، چشم آفتاب‌اشک شفق به دامن گردون گریسته
در آسمان ز دود خیام عفاف توچشم مسیح اشک جگرگون گریسته
با درد اشتیاق تو در وادی جنون‌لیلی بهانه کرده و مجنون گریسته
تنها نه چشم دوست به حال تو اشکبارخنجر به دست قاتل تو خون گریسته
آدم پی عزای تو از روضه‌ی بهشت‌خرگاه درد و غم زده بیرون، گریسته
گر از ازل ترا سر این داستان نبوداندر جهان ز آدم و حوّا نشان نبود

_____

(1)- اشاره به مذاکرات سقیفه و غصب خلافت و کلام انصار به مهاجرین که: منّا امیر و منکم امیر.
(2)- نوشت: در هم نوردید، در هم پیچید.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:960

بی‌شاه دین چه روز جهان خراب را؟ای آسمان، دریچه ببند آفتاب را
جلباب نیلگون شب از هم گشای بازیکسر سیاهپوش کن این نُه قباب را
اشک شفق ز دیده‌ی آفاق کن روان‌در خون کش این سراچه‌ی پر انقلاب را
نی‌نی کزین پس ار همه خون بارد آسمان‌بی‌حاصل است خوردن مستسقی آب را
آب از برای حلق شه تشنه کام بودچون رفت، گو به لاوه «1» نریزد سحاب را
خور گو دگر ز پرده‌ی شب برمیار سرکافکند زینب از رخ چون مه، نقاب را
ای کاش بو البشر نکشیدی سر از تراب‌زین آتشی که سوخت دل بو تراب را
تنها نه زین قضیه دل بو تراب سوخت‌موسی در آتش غم و یونس در آب سوخت

قتل شهید عشق، نه کار خدنگ بوددنیا برای شاه جهان‌دار تنگ بود
عصفور هر چه باد، هماورد باز نیست‌شهباز را ز پنجه‌ی عصفور ننگ بود
آیینه خود ز تاب تجّلی به هم شکست‌گیرم که خصم را دل پر کینه سنگ بود
نیرو از او گرفت بر او آخت تیغ کین‌قومی که با خدای مهیای جنگ بود
عهد «أَ لَسْتُ» اگر نگرفتی عنان اوشهد بقا به کام مخالف شَرنگ بود
از عشق پرس حالت جانبازی حسین‌پای براق عقل در این عرصه لنگ بود
احمد اگر به ذوره‌ی قوسین عروج کردمعراج شاه تشنه، به سوی خدنگ بود
«2»
از تیر کین چو کرد تهی شاه دین رکاب‌آمد فرا به گوش وی از پرده این خطاب:

«کای شهسوار بادیه‌ی ابتلای مابازآ که زان توست حریم لقای ما
معراج عشق را شب اسراست، هین بران‌خوش خوش براق شوق به خلوتسرای ما
تو از برای مایی و ما از برای توعهدیست این فنای ترا با بقای ما
دادی سری ز شوق و خریدی لقای دوست‌هرگز زیان نبُرد کس از خونبهای ما
جانبازیت حجاب دو بینی به هم دریددر جلوه‌گاهِ حسن تویی خود به جای ما
بازآ که چشم ما ز ازل بر قدوم توست‌خود خاکروب راه تو بود انبیای ما
هین، زان توست تاج ربوبیّت از ازل‌گر رفت بر سنان سرت اندر هوای ما
گر ز آتش عطش جگرت سوخت غم مخوراز توست آب رحمت بی‌منتهای ما

_____

(1)- لاوه: لابه، زاری، چاپلوسی.
(2)- اشاره به آیه 9، سوره نجم؛ «قابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنی»، و چون «قوس» به معنی کمان است، در پی آن گفته است: اگر معراج پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم به سوی قله «قابَ قَوْسَیْنِ» بوده، معراج امام حسین علیه السّلام به سوی تیر و خدنگ است.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:961 ور سفله‌ای برد ز تو دستی، مشو ملول‌با شهپر خدنگ بپرّد همای ما
گسترده‌ایم بال ملائک به جای فرش‌کازار بر تنت نکند کربلای ما
دلگیر گو مباد خلیل از فدای دوست‌کافی است اکبر تو ذبیح منای ما
کو نوح، گو به دشت بلا آی، باز بین‌کشتی شکستگان محیط بلای ما
موسی ز کوه طور شنید ار جواب «لن»گو باز شو به جلوه‌گه نینوای ما
گر زنده جان ببُرد ز دار بلا مسیح‌گو دار کربلا نگر و مبتلای ما
منسوخ کرد ذکر اوائل حدیث توای داده تن ز عهد ازل بر قضای ما»
زینب چو دید پیکر آن شه به روی خاک‌از دل کشید ناله به صد درد سوزناک:

«کای خفته خوش به بستر خون، دیده باز کن‌احوال ما ببین و سپس خواب ناز کن
ای وارث سریر امامت، به پای خیزبر کشتگان بی‌کفن خود نماز کن
طفلان خود به ورطه‌ی بحر بلا نگردستی به دستگیری ایشان دراز کن
بس دردهاست در دلم از دست روزگاردستی به گردنم کن و گوشم به راز کن
سیرم ز زندگانی دنیا، یکی مرالب بر گلو رسان و ز جان بی‌نیاز کن
برخیز، صبح شام شد ای میر کاروان‌ما را سوار بر شتر بی‌جهاز کن
یا دست ما بگیر و از این دشت پر هراس‌بار دگر روانه به سوی حجاز کن»
پس چشمه‌سار دیده پر از خون ناب کردبر چرخ کج مدار به زاری خطاب کرد:

«کای چرخ سفله، داد از این سرگرانیاکردی عزیز فاطمه خوار و ندانیا
خوش در جهان به کام رسید از تو اهل بیت‌تا حشر در جهان نکنی کامرانیا
این کی کجا رواست که دو نان دهر رادر کاخ زر به مسند عزت نشانیا؟
قومی که پاس عزّتشان داشت ذو الجلال‌تا شامشان به قید اسیری کشانیا؟
بستی به قید بازوی سجاد، هیچ رحم‌نامد ترا بر آن تن و آن ناتوانیا؟
کشتی به زاری اصغر و هیچت نسوخت دل‌زان شمع روی دلکش و آن گل فشانیا؟
از پا فکندی اکبر و می‌نامدت دریغ‌ای چرخ پیر از آن قد و آن نوجوانیا؟
سودی به حلق خسرو دین تیغ، هیچ شرم‌نامد ترا از آن نگه خسروانیا؟
هرگز نکرده بود کس ای دهر سفله طبع‌بر میهمان خویش چنین میزبانیا»
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:962 آتش شو ای درون و بسوزان زبان من‌ای خاک بر سر من و این داستان من «1»

***

شهید عشق که تنگ است پوست بر بدنش‌تو خصم بین که به یغما زره برد ز تنش
دگر بشیر به کنعان چه ارمغان آرد؟ز یوسفی که قبا کرده گرگ، پیرهنش
چراغ دوده‌ی طاها فلک به یثرب کشت‌ز قصر شام برآورد دود انجمنش
زمانه گلشن زهرا چنان به غارت دادکه بار قافله شد، ارغوان و یاسمنش

***

شب یازدهم:

اگر صبح قیامت را شبی هست آن شب است امشب‌طبیب از من ملول و جان ز حسرت بر لب است امشب
فلک، از دور ناهنجار خود لختی عنان درکش‌شکایتهای گوناگون مرا با کوکب است امشب
برادر جان، یکی سر برکن از خواب و تماشا کن‌که زینب بی‌تو، چون در ذکر یا رب یا رب است امشب
جهان پر انقلاب و من غریب این دشت پر وحشت‌تو در خواب خوش و بیمار در تاب و تبست امشب
سرت مهمان خولی و تنت با ساربان همدم‌مرا با هر دو اندر دل، هزاران مطلب است امشب
بگو با ساربان امشب نبندد محمل لیلاز زلف و عارض اکبر، قمر در عقرب است امشب
صبا از من به زهرا گو، بیا شام غریبان بین‌که گریان دیده‌ی دشمن به حال زینب است امشب ***
ای ز داغ تو روان خون دل از دیده‌ی حوربی‌تو عالم همه ماتمکده تا نفخه‌ی صور
ز تماشای تجلای تو، مدهوش کلیم‌ای سرت سرّ «أَنَا اللَّهُ» «2» و سنان نخله‌ی طور
دیده‌ها گو همه دریا شو و دریا همه خون‌که پس از قتل تو منسوخ شد آیین سرور
پای در سلسله سجّاد و به سر تاج، یزیدخاک عالم به سر افسر و دیهیم و قصور
دیر ترسا و سر سبطّ رسول مدنی‌آه اگر طعنه به قرآن زند، انجیل و زبور
تا جهان باشد و بوده‌ست که داده‌ست نشان‌میزبان خفته به کاخ اندر و مهمان به تنور؟
سر بی‌تن که شنیده‌ست به لب آیه کهف؟یا که دیدست به مشکوة تنور، آیه نور؟
جان فدای تو که از حالت جانبازی تودر صف ماریه از یاد بشر شور نشور
قدسیان سر به گریبان به حجاب ملکوت‌حوریان دست به گیسوی پریشان ز قصور
گوش خضرا همه پر غلغله‌ی دیو و پری‌سطح غبرا، همه پر ولوله‌ی وحش و طیور

_____

(1)- دیوان آتشکده؛ ص 107- 120.
(2)- اشاره به آیه 14 سوره طه «أَنَا اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِی». منم خدای یکتا، جز من خدایی نیست، پس مرا بپرست.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:963 غرق دریای تحیّر ز لب خشک تو نوح‌دست حسرت به دل، از صبر تو ایوب صبور
کوفیان دست به تاراج حرم کرده درازآهوان حرم از واهمه در شیون و شور
انبیا محو تماشا و ملائک مبهوت‌شمر سرشار تمنّا و تو سرگرم حضور ***

وصف حرّ:

نفس بگرفتش عنان که پای دارباره واپس ران، مترس از ننگ و عار
عقل گفتش: رو که عار از نار به‌جور یار از صحبت اغیار به
نفس گفت: از عمر برخوردار باش‌عقل گفتا: عمر شد، بیدار باش
نفس گفتا: نقد بر نسیه مده‌عقل گفت: این نسیه از آن نقد، به
وین کشاکشهای نفس و عقل پیرنفس شد مغلوب و عقل پیر چیر
عاشقانه راند باره سوی شاه‌با تضرّع گفت ای باب اله
تائبم، بگشا به رویم باب رادوست می‌دارد خدا توّاب را
وحشی‌ام، آورده‌ام رو بر رسول‌ای محمّد، توبه‌ی من کن قبول
دید چون مولا تضرّع کردنش‌کرد طوق بندگی در گردنش
گفت: بازآ که در توبه‌ست بازهین بگیر از عفو ما خطّ جواز
گر دو صد جرم عظیم آورده‌ای‌غم مخور، رو بر کریم آورده‌ای ***

وصف عبّاس (ع):

شد به سوی آب تازان با شتاب‌زد سمند بادپیما را در آب
بی‌محابا جرعه‌ای در کف گرفت‌چون به خویش آمد دمی، گفت ای شگفت
تشنه لب در خیمه سبط مصطفی‌آب نوشم من؟ زهی شرط وفا
عاشقان از جام محنت سرخوشندآب کی نوشند؟ مرغ آتشند
دور دار ای آب، دامن از کفم‌تا نسوزد ماهیانت از تفم
دور دار ای آب، لب را از لبم‌ترسمت دریا بسوزد از تبم
زاده‌ی شیر خدا، با مشک آب‌خشک لب از آب بیرون زد رکاب
حیدرانه آن سلیل «1» ذو الفقارخویش را زد یک تنه بر صد هزار
ناگهان کافر نهادی از کمین‌کرد با تیغش جدا، دست از یمین
گفت هان ای دست، رفتی شاد روخوش برستی از گرو، آزاد رو
ساقی ار یاراست دمی این می که هست‌دست چبود؟ باید از سر شست دست

---

(1)- سلیل: فرزند.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:964 لیک از یک دست،
برناید صداباش کآید دست دیگر از قفا
لاابالی نیست دست افشانی‌ام‌جعفر طیّار را من ثانی‌ام
دست دادم تا شوم همدست اوپر برافشانیم در بستان هو
از ازل من طایر آن گلشنم‌دست گو بردار دست از دامنم
چند باید بود بند پای من‌تیر باید شهپر عنقای من
از کمین ناگه سیه‌دستی به تیغ‌برفکندش دست دیگر بی‌دریغ
چون دو دست افتاده دید آن محتشم‌گفت: دستا! رو که من بی‌تو خوشم
اندر آن کویی که آن محبوب روست‌عاشق بی‌دست و پا دارند دوست
عاشقی باید ز من آموختن‌شد علم پروانه، از پر سوختن
بد چو شور عشق، سر تا پای من‌شد قیامت راست بر بالای من
شد پرافشان، جعفر طیّاروار‌درگذشت و رفت سوی یار، یار
شد همآغوش شه بدر و حُنَیْن‌ماند ازو دستی و دامان حُسَین ***

وصف علی اکبر (ع):

اکبر آن آیینه‌ی رخسار جدهیجده ساله جوان سرو قد
برده در حسن از مه کنعان گروقصه‌ی هابیل و یحیی کرده نو
با ادب بوسید پای شاه راروشنایی بخش مهر و ماه را
کای زمام امر «کُن» «1» در دست توهستی عالم طفیل هست تو
بی‌تو ما را زندگی بی‌حاصل است‌که حیات کشور تن با دل است
دارم اندر سر هوای وصل دوست‌که سراپای وجودم یاد اوست
گفت: بشتاب ای ذبیح کوی عشق‌تا خوری آب حیات از جوی عشق
ای سوم قربانی از آل خلیل‌از نژاد مصطفی اوّل قتیل ***
سر نهادش بر سر زانوی نازگفت کای بالیده سرو سرفراز
ای به طرف دیده خالی جای توخیز تا بینم قد و بالای تو
ای نگارین آهوی مشکین من‌با تو روشن چشم عالم‌بین من
این بیابان جای خواب ناز نیست‌ایمن از صیّاد تیرانداز نیست
جبرئیل آمد شتابان برزمین‌از فراز عرش ربّ العالمین
گفت: کای فرمانده ملک وجودپیشت آورد ستم از یزدان درود

_____

(1)- اشاره به آیه 82 سوره یس. «إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» فرمان نافذ خدا در عالم، چون اراده‌ی خلقت چیزی کند به محض اینکه گوید موجود باش، موجود خواهد شد.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:965 گر نبودی بود تو، عالم نبودامتزاح طینت آدم نبود
ما نکردیم این شهادت بر تو حتم‌ای جلال کبریایی بر تو ختم
گر کشی جان جهان، نک زان توست‌گوش عزرائیل بر فرمان توست
داد پاسخ شاه با روح الامین‌کای امین وحی ربّ العالمین
عاشق جانانه را با جان چه کار؟درد کز یار است، با درمان چه کار؟
جبرئیلا، این که بینی نی منم‌اوست یکسر، من همین پیراهنم
گر من از هر دو جهان بیگانه‌ام‌گنج پنهانی‌ست در ویرانه‌ام
گفت: چشم دخترانت در ره است‌گفت: عشق از دیدن غیر، اکمه است
گفت: ترسم زینبت گردد اسیرگفت: سوی اوست از هر سو مصیر
گفت: سجّادت فتاده بی‌طبیب‌گفت: بیماریش خوش دارد حبیب
گفت: بهرت آب حیوان آورم‌گفت: من از تشنگی آن سو ترم
جبرئیلا، من ز جو بگذشته‌ام‌آب حیوان را در آن سو هشته‌ام
گفت: آورد ستم از غیبت، سپاه‌تا کنند این قوم کافر را تباه
گفت: مهلا، خود ز من دارد مددجبرئیلا، آن سپاه بی‌عدد

آن که با تدبیر او گردد فلک‌کی بود محتاج امداد ملک ***
گر فشانم دست، ریزم ز آستین‌صد هزاران جبرئیل راستین
هستی ایشان همه از هست ماست‌رشته‌ی تدبیرشان در دست ماست
جبرئیلا، چشم دیگر بایدت‌تا که حال عاشقان بنمایدت
جبرئیلا، من خود از کف هشته‌ام‌دست جانان است تار رشته‌ام
هشته طوق عشق خود بر گردنم‌می‌برد آنجا که خواهد بردنم
این حدیث محنت ایّوب نیست‌داستان یوسف و یعقوب نیست
صبر ایّوب از کجا و این بلااین حسین است و حدیث کربلا
دورکش زین ورطه رخت ای محتشم‌تا نسوزد شهپرت را آتشم
هین سپاهت دور دار از راه من‌که جهانسوز است برق آه من
آمد از هاتف به گوش او نداز حجاب بارگاه کبریا
کای حسین، ای نوح طوفان بلااین همان عهد است و اینجا کربلا
تو بدین‌سان گر کنی جنگ‌آوری‌پس که خواهد شد بلا را مشتری؟
هین فرود آ، ای شه پیمان درست‌که بساط کبریایی زان توست
ای حریم وصل ما، مأوای تواندر آ، خالی‌ست اینجا جای تو
چون پیام دوست از هاتف شنیددست از پیکار دشمن برکشید
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:966 گفت حاشا من نی‌ام در عهد، سست‌این کشاکشها همه از بهر توست
آشنای تو ز خود بیگانه است‌خود تویی تو، گر کسی در خانه است
عشق را با من حدیث اختیار«مسأله دور است اما دور یار»
عشق را نه قید نام است و نه ننگ‌جمله بهر توست، چه صلح و چه جنگ
صورت آیینه، عکسی بیش نیست‌جنبش و آرام او از خویش نیست
این کشاکش نیستم از نقض عهدقاتل خود را همی جویم به جهد
ورنه من بر مرگ از آن تشنه‌ترم‌هین ببار ای تیر باران بر سرم ***
نادِم نه‌ای ای ز دور خود ای آسمان هنوزدشمن به گریه آمد و تو سرگران هنوز
شرمت نشد فرات! که لب تشنه جان حسین‌بسپرد در کنار تو و تو روان هنوز
غلتان به خون برادرِ با جان برابرم‌دردا که زنده‌ام منِ نامهربان هنوز
ای شاه تشنه‌لب، که برید از قفا سرت‌کاید صدای العطشت بر سنان هنوز
آواز کوس، بانگ جرس، صوت الرحیل‌شرح جفای شمر و سنان در میان هنوز
ای ساربان عنان شتر بازکش دمی‌در خواب رفته اصغر شیرین زبان هنوز ***
نیک پی اسب! چرا بی‌رخ شاه آمده‌ای‌پیل بودی تو چرا مات ز راه آمده‌ای؟
برگ برگشته و تن خسته و بگسسته لگام‌هوش خود باخته با حال تباه

آمده‌ای
ای فرس قافله سالار تو کشتند مگرکه تو با قافله‌ی آتش و آه آمده‌ای
اندکی پیش تو را بال هما بر سر بودچه شد آن سایه که این جا به پناه آمده‌ای
با رخ سرخ برفتی ز برِ ما تو کنون‌چه خطا رفته که با روی سیاه آمده‌ای
یا همان شاه که بردی تو به میدان بلابی‌گنه کشته عدو و تو گواه آمده‌ای
شه ما را مگر افکنده‌ای، ای اسب به خاک‌عذر جویان ز پی عفو گناه آمده‌ای ***
آه از آن روز که در دشت بلا غوغا بودشورش روز قیامت به جهان برپا بود
خصم چون دایره گرد حرم و شاه شهیددر دل دایره چون نقطه‌ی پابرجا بود
عرصه‌ی دشت چو دیبای منقش از خون‌و آن همه صورت زیبا که در آن دیبا بود
جان به قربان ذبیحی که به قربانگه دوست‌با لب تشنه روان می‌شد و خود دریا بود
تو مپندار که شاهنشه دین درگه رزم‌در بیابان بلا بی‌مدد و تنها بود
انبیا و رسل و جن و ملائک، هر یک‌جان به کف در بر شه منتظر ایما بود
خون هابیل که شد ریخته از سنگ جفاگر به عبرت نگری کشته‌ی آن صحرا بود
پرده‌پوشان نهانخانه‌ی ملک و ملکوت‌همه پروانه‌ی آن شمع جهان‌آرا بود
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:967 قتل عبّاس و علی اکبر و قاسم ز ازل‌بر فرامین قضایای فلک طُغرا بود
ورنه اندر نظر قهر شهنشاه شهیدعدم هر دو جهان بسته به حرف لا بود
علی اکبر به رخ چون گل و با قدّ چو سروفرد و تنها به سوی رزمگه اعدا بود
عَلِم اللّه که شقایق نه بدان لطف و سمن‌نه بدان بوی، صنوبر نه بدان بالا بود
گرد شمع رخ اکبر به گه صبح وداع‌لیلی سوخته، پروانه‌ی بی‌پروا بود
زخم بر جسم علی اکبر و لیلا دل خون‌خون ز مجنون رود آری چو رگ از لیلا بود
در همه ملک بلا نیست به جز ذکر حسین‌قاف تا قاف جهان صوت همین عنقا بود
«نیّر»! آن روز که طغرای قضا می‌بستندسرنوشت من از این نامه همین طغرا بود ***
بازم از واقعه‌ی دشت بلا یاد آمدخرمن صبر و ثباتم همه بر باد آمد
در شگفتم ز چه در هم نشد اجزای وجودزان همه ضعف که بر علّت ایجاد آمد

آه از آن دم که شه دین به هزاران تشویش‌بر سر قاسم ناکام به امداد آمد
دید کاغشته تنش چون گل سیراب به خون‌آهش از آتش اندوه ز بنیاد آمد
گر به زانو سر حسرت که مراین صید ضعیف‌به چه جرمی هدف ناوکِ صیّاد آمد
گه به دندان لب حیرت که گه جلوه‌گری‌چشم زخم که بر این حسن خداداد آمد؟
پس چو جان پیکرش از لطف در آغوش کشیدرو به سوی حرم آورد و به فریاد آمد
کای عروس حَسَن از بخت شکایت منما«حجله‌ی حُسن بیارای که داماد آمد» «1»
«نیّر»! از خاک در شاه مکش روی نیازکان که شد حلقه به گوش درش آزاد آمد ***
تا خبر دارم از او بی‌خبر از خویشتنم‌با وجودش ز من آواز نیاید که منم
پیرهن گو همه پر باش ز پیکان بلاکه وجودم همه او گشت من این پیرهنم
باش یک دم که کنم پیرهن شوق قبای‌ای کمان کش که زنی ناوک پیکان به تنم
عشق را روز بهار است کجا شد رضوان‌تا برد لاله به دامان سوی خلد از چمنم
روز عهد است بکش پسرم ای عقل ز پیش‌تا تصوّر نکند خصم که پیمان شکنم
می نیاید به کفن راست تن کشته‌ی عشق‌خصم دون بیهده، گو باز ندوزد کفنم
سخت دلتنگ شدم همّتی ای شهپر تیربشکن این دام و بکش باز به سوی وطنم
دایه‌ی عشق ز بس داده مرا خون جگرمی‌دمد آبله‌ی زخم کنون از بدنم
گویِ مطلع چه عجب گر برم از فارِسِ فارس‌تا به مدح تو شها «نیّر» شیرین سخنم ***
سرخوشانی که شراب لب مستانه زدندسنگ بر جام و خم و ساغر و پیمانه زدند

_____

(1)- مصرع از حافظ شیراز است.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:968 خسرو حسن تو تا نرگس مستانه گشودکوس تعطیل به بام در میخانه زدند
پرده بردار ز رخ تا همه اقرار دهندرقم قصه‌ی یوسف نه به افسانه زدند
دل سودایی من سلسله‌ی عقل گسیخت‌از سر موی توام بند حکیمانه زدند
خرمن مشک سیه بود که می‌رفت به بادبامدادان که سر زلف ترا شانه

زدند
آفت شیشه‌ی حسن تو پریچهره مبادکودکان این همه گر سنگ به دیوانه زدند
زاهد و دانه‌ی تسبیح و من و خال نگارچکنم دام مرا بر سر این دانه زدند
بلبلان بی‌خبرند از اثر آتش عشق‌پس همین قرعه به نام من پروانه زدند
سر ما و قدم دوست گر ابنای ملوک‌تکیه بر بالش تمکین ملوکانه زدند
دلم از خطه‌ی تبریز به زنهار آمد«نیّرا» خیمه‌ی ما بین که به ویرانه زدند «1» ***
چون سحرگه چهره‌ی صبح سفیدشد ز پشت خیمه‌ی نیلی پدید
آسمان گفتی گریبان کرده چاک‌در فراق آفتابی تابناک
خود ز مشرق سر برهنه شد برون‌چون سر یحیی میان طشت خون
پس ندا آمد که ای خیل اله‌هین برون تازید سوی رزمگاه
بر رکاب پای مردی پا زنیدخویش را مستانه بر دریا زنید
هین برون تازید ای مستان عشق‌باده می‌جوشد به تاکستان عشق
جرعه‌ای ز آن باده‌ی بی‌غش زنیدخود سمندروار، بر آتش زنید
هین برون تازید ای شیران جنگ‌عرصه را بر روبهان دارید تنگ
ایّهَا اللَبْ تشنگان آبِ میغآب حیوان می‌رود از جوی تیغ
هین بروید تازید لبها تر کنیدیاد محنت‌های اسکندر کنید
چون شنیدند آن یلان رزم کوش‌از فراز عرش پیغام سروش
محرمان کعبه‌ی دیدار رب‌جمله بر لبیک بگشادند لب
بهر قربان نگاهش از میقات شوق‌هدی «2» بختیهای جان کردند سوق
وارث حیدر شه والا مقام‌شد برون از خیمه چون بدر تمام
شد ز کوه طور سینا جلوه‌گرنور خلّاق هیولا «3» و صُور
شمع دین مشق کرد مشکوة ستورپرده‌در شد طلعت اللّه نور
آفتاب از بهر آن شاه فریدباره‌ی گردون به زیر زین کشید
جبرئیل آمد ز گردون با شتاب‌با دو پر بگرفت آن شه را رکاب

---

(1)- گنجینه نیاکان؛ ص 1063- 1066.
(2)- هدی: راهنمایی.
(3)- هیولا: ماده‌ی اولیه‌ی عالم که همواره متصوّر به صور و متقلب به احوال و اشکال و هیأت مختلف است.
ابن رشد گوید: هیولا عبارت از تنها امری است که علت کون و فساد است و هر موجودی که عاری از آن طبیعت باشد، غیر کائن و غیر فاسد است.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:969 شد چو پایش با رکاب زین قرین‌زهره‌ی زهرا به میزان شد مکین «1»
احمد مرسل به اعجاز عظیم‌کرد ماه چارده شب را دو نیم

شهسوار بدر از پشت حجاب‌کرد رو بر قوس گردون آفتاب
چون گرفت اندر فراز زین مکان‌شد مسیحا بر فراز آسمان
موسی عمران فراز طور شدکه کمر دزدید و غرق نور شد
نی حنّان اللّه نطقم بسته بادخانه‌ی تمثیل من اشکسته باد
شاهبار ذروه‌ی «2» ذات البروج‌کرد بر «قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنی» عروج
دِرع «3» سالار رُسل زیب تنش‌خفته صد داوود زیر جوشنش
هشته بر سر از نبی، تاج سحاب‌رفته زیر ابر، قرص آفتاب
کرده چون جوزا حمایل بر کمرذو الفقار حیدرِ لشکر شکر
مهر جم در نازش از انگشت اودیو و وحش و طیر، طوع مشت او
راند با لشکر به میدان دغاآن سلیل تاجدار «لا فَتی»
شد چو خور و آن اختران روشنش‌چون ثریا جمع در پیرامنش
یا چو طوق هاله‌ای برگرد ماه‌در میان چون نقطه‌ی توحید شاه
علویان از بهر دفع چشم بدخواند بر وی «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»
راند حجت‌ها بر آن قوم جهول‌آن سلیل مرتضی سبط رسول
گفت برگویید هان من کیستم‌من مگر محبوب داور نیستم!
می‌ندانیدم مگر ای قوم لُد «4»که منم فرزند سالار احد
جدّ من پیغمبر آن نور نخست‌که وجود انبیا زان نور است
مادر من بضعه‌ی پاک رسول‌در حسب زهرا و در عصمت بتول
نک منم نوری ز نور انگیخته‌خون من با خونشان آمیخته
کیستم من «قرّة العین» علی‌در خلافت صاحب نصِّ جلی
خون من خون خدای «5» لا یزال‌کی بود خون خدا کس را حلال
بدعتی در دین نمودم اختراع؟یاز دین برگشتم ای قوم رعاع «6»؟
کاینچنین بر کشتن من تشنه‌ایدجمله بر کف تیر و تیغ و دشنه‌اید
یا قصاصی از شما برگردنم‌رفته تا باید تلافی کردنم؟
گرنه بشناسیدم ای اهل ضلال‌نک منم وجه خدای ذو الجلال
خون من دانید چه بود ریختن‌تیغ بر روی خدا آهیختن

_____

(1)- مکین: آنچه در مکانی جا گیرد. جای‌گزین، جای‌گیر.
(2)- ذروه: غایت بلندی، بالای هر چیز.
(3)- درع: زره.
(4)- لد: مردمی خصومت‌گر که به حق میل نکنند.
(5)- خون خدا: یعنی کسی که جز خداوند کسی را توان انتقام خون او نیست، و مخصوص به مطالبه‌ی او ولی حقیقی او خداوند است.
(6)- رعاع: مردم پست و فرومایه.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:970

نسيم شمال

اشاره

اشرف الدّین حسینی فرزند سیّد احمد قزوینی، از شاعران و روزنامه‌نویسان صدر مشروطیّت است. وی به سال 1288 ه. ق. در شهر رشت تولد یافت و پس از تحصیلات مقدماتی به سال 1300 برای ادامه‌ی تحصیل روانه‌ی بین النهرین شد و پس از پنج سال اقامت در آن سامان به رشت بازگشت و در آنجا به سال 1305 مطابق با 1907 م روزنامه‌ی نسیم شمال را منتشر ساخت و تا سال 1911 میلادی گاهی مرتّب و گاهی نامرتّب به چاپ می‌رسید.
سیّد پس از برقراری مشروطه به تهران آمد و روزنامه‌ی نسیم شمال را در تهران با مقالات و اشعاری انتقادی و در خور فهم عوام منتشر کرد و قبول عام یافت و خود وی نیز به مناسبت نام روزنامه‌اش به «نسیم شمال» معروف گشت.
سیّد اشرف الدّین در زمره‌ی نخستین شاعرانی است که به عهد مشروطه به زبان مردم و از زبان توده‌ی محروم مردم شعر سرود و مقاله نوشت. وی در اواخر عمر به فقر و جنون مبتلا گشت و سرانجام در سال 1313 ه ق. در نهایت تنگدستی و پریشانی درگذشت. اشعار او اغلب در نسخه‌های نسیم شمال چاپ و جداگانه نیز به صورت مجموعه‌ای منتشر شده است. «1»

-*-

تعالی اللّه که هردم طبعم از الطاف ربّانی‌روان‌تر می‌شود بالعکس در این بحر طوفانی
بلی باید روان گردد زبان، آخرش لالم‌به ذکر احمد ثالث به مدح حیدر ثانی
بلی باید که از کِلکم شکر ریزد چو نیشکَربه مولود شفیع محشر، آن محبوب سبحانی
خدیو ملک مظلومیّت و اقلیم صباری‌جلیل القدر، بی‌همتا، عظیم الشأن روحانی
امیر ملکت زجر و الم، عین جوانمردی‌دلیر فسحت «2» عشق حقیقت مالی و جانی
شفیع امّت احمد، عزیز عزّت داوردلیل راه ایمان، وارث ملک سلیمانی
ورا یزدان به زیتونش لقب فرموده در قرآن‌بخوان «وَ التِّینِ وَ الزَّیْتُونِ» «3» تو در آیات قرانی
خلیل ار گوسفندی را به راه دوست سر برزدولی او کرد از اقوام، هفتاد و دو قربانی
به قرآن (ک ه ی ع ص) ار خواندی ای مؤمن‌کنون ظاهر نمایم مر تو را آن راز پنهانی
که حینی «4» زکّریا خواست نام پاک او از حق‌یکایک شرح دادش جبرئیل آن پیک یزدانی
چو گفتی زکّریا تا چهار از نام ایشان راشدی خوشوقت و خرّم همچو استخلاص زندانی
ولی چون پنجمین نامش بشد اندر زبان جاری‌شدی محزون و غمگین چون غریبان بیابانی
سبب را مسئلت بنمود و وی را این خطاب آمدز یزدان «کهیعص» از لفظ برهانی
که «ک» از کربلا، «ه» از هلاکت، «ی» یزید دون‌همی «ع» از عطش، «ص» از صبوری می‌شود بانی

_____

(1)- لغت نامه دهخدا؛ واژه نسیم شمال.
(2)- فسحت: گشادگی، فراخی مکان، گنجایش، وسعت.
(3)- اشاره به آیه 1 سوره تین.
(4)- حینی: زمانی که.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:971 چنان ظلمی که بروی شد ندیده هیچ مظلومی‌نه از کردار ترسایان نه از رفتار نصرانی

کجا باشد روا گردد به تیر کین هدف چشمش‌تنش روی زمین و بر سر نی رأس نورانی
معمایی است بس مشکل صفات بی‌مثال وی‌کجا بتوان که حل کرد این معّمه را به آسانی
مرا تا جان به تن باشد نپیچم سر از این درگه‌که تا روشن نمایم قلب خود را زین مسلمانی
نگیرم دامن اجلال، بهر منصب و شوکت‌بر این درگه گدایی می‌کنم برتر ز سلطانی
شها در صنف مدّاحی ز پیرامون درگانت‌رها کی می‌کنم کف را کرم خوانی ورم رانی
روا فرما مرا دائم اگر لایق به درگاهم‌قلم درکش عباراتم گرش لایق نمی‌دانی «1»

_____

(1)- دیوان کامل نسیم شمال؛ ج 2، ص 237.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:972

میرزا احمد صفایی جندقی

اشاره

میرزا احمد جندقی دومین فرزند یغمای جندقی در سال 1235 ه. ق. متولد شد. پدرش یغما، وی را به نام و تخلّص ملّا احمد نراقی که تخلّص «صفایی» داشت نامید. وی جندق را به دور از جنجال مأمن و مسکن خود انتخاب کرد. اغلب اشعار صفایی دارای روح مذهبی و در مراثی اهل بیت علیهم السّلام است. مجموعه‌ای از مراثی وی که در حدود 128 بند می‌باشد و به اقتفای محتشم کاشانی سروده در سال 1315 هجری در تهران چاپ شده است. ترکیب‌بند مراثی او از بهترین نوع شعر مراثی می‌باشد. صفایی در ساختن «ماده تاریخ» نیز مهارت داشت.
او در سال 1314 ه ق. در قریه‌ی جندق وفات یافت. «1»

ـ*ـ

بیمار کربلا به تن از تب، توان نداشت‌تاب تن از کجا؟ که توان بر فغان نداشت
گر تشنگی ز پا نفکندش غریب نیست‌آب آن‌قدر که دست بشوید ز جان نداشت
در کربلا کشید بلایی که پیش وهم‌عرش عظیم طاقت نیمی از آن نداشت
ز آمد شدِ غم اسرا در سرای دل‌جایی برای حسرت آن کشتگان نداشت
در دشت فتنه‌خیز که زان سروران، تنی‌جز زیر تیغ و سایه‌ی خنجر امان نداشت
این صید هم که ماند نه از باب رحم بوددیگر سپهر، تیر جفا در کمان نداشت
یا کور شد جهان که نشانی ازو ندیدیا کاست او چنان که ز هستی نشان نداشت
از دوستانش آن همه یاری یقین نبودوز دشمنان هم این همه خواری گمان نداشت
از بهر دوستان وطن غیر داغ و دردمی‌رفت سوی یثرب و هیچ ارمغان نداشت
تا شام هم ز کوفه در آن آفتاب گرم‌جز سایه‌ی سر شهدا سایبان نداشت
از یک شرار آه، چرا چرخ را نسوخت‌در سینه آتش غم خود گر نهان نداشت؟
وز یک قطار اشک چرا خاک را نشست‌گر آستین به دیده‌ی گوهرفشان نداشت؟ «2»

***

ترکیب‌بند:

ای از ازل به ماتم تو در بسیط خاک‌گیسوی شام باز و گریبان صبح چاک
ذات قدیم بهر عزاداری تو بس‌هستی، پس از حیات تو یکسر سزد هلاک
خود نام آسمان و زمین و آنچه اندرواز نامه‌ی وجود همه باک ار کنند پاک؟
تا جسم چاک‌چاک تو عریان به روی دشت‌جان جهانیان همه زیبند به زیر خاک

---

(1)- دیوان صفایی جندقی؛ مقدمه با تلخیص.
(2)- برگرفته از مجموعه مراثی صفایی جندقی که به سال 1315 ه. ش به وسیله‌ی اسداله محبون جندقی چاپ شده است.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:973 ارواح شاید ار همه قالب تهی کنندتا رفت جان پاک تو از جسم تابناک
تخت زمین به جنبش اگر افتد چه بیم؟رخش سپهر از حرکت ایستد چه باک؟
هم آه سفلیان «1» به فلک خیزد از زمین‌هم اشک علویان به سمک «2» ریزداز سماک «3»
خون تو آمده است امان بخش خون خلق‌خون را به خون که گفت نشاید نمود پاک؟
تنها مقیم بارگهت، «قَلبُنا لَدیک» «4»سرها نثار خاک رهت، «روحُنا فَداک» «5»
*
باز از افق هلال محرّم شد آشکاربر چهر چرخ، ناخن ماتم شد آشکار
نی‌نی به قتل تشنه‌لبان از نیام چرخ‌خونریز پرچمی‌ست که کم‌کم شد آشکار
یا برفراشت رایت ماتم دگر سپهروینک طراز طرّه‌ی «6» پرچم شد آشکار
یاراست بهر ریزش خونهای بی‌گنه‌پیکانی از کمان فلک خم شد آشکار
یا فرّ و بَهْب «7» پردگیان رسول رااز مهر و مه، صحیفه و خاتم شد آشکار
این ماه نیست، نعل مصیبت بر آتش است‌کز بهر داغ دوده‌ی آدم شد آشکار
صبح نشاط دشمن و شام عزای دوست‌این سور و ماتمی‌ست که درهم شد آشکار
آهم به چرخ رفت و سرشکم به خاک ریخت‌اکنون نتیجه‌ی دل پرغم شد آشکار
ز افغان سینه ابر پیاپی پدید گشت‌ز امواج دیده سیل دمادم شد آشکار
آهم شراره‌خیز و سرشکم ستاره‌ریزاین آب و آتشی‌ست که توأم شد

آشکار
نظم ستارگان مگر از یکدگر گسیخت‌یا اشک این عزاست که گردون ز دیده ریخت
*
بست آسمان کمر چو به آزار اهل بیت‌بگشود در زمین بلا بار اهل بیت
بر یثرب و حرم دو جهان سوخت تا فتادبا کربلا و کوفه سر و کار اهل بیت
روز لوای آل علی شد نگون که زدخرگه به صحن ماریه سردار اهل بیت
دشمن ندانم آتش کین در خیام زدیا در گرفت ز آه شرربار اهل بیت
گردون چرا نگون نشد آن دم که از حرم‌شد بر سپهر ناله‌ی زنهار اهل بیت
زان کاروان جز آتش حسرت به جا نماندچون بار بست قافله سالار اهل بیت

_____
(1)- سفلیان: خاکیان.
(2)- سمک: بلندی، سقف خانه.
(3)- سماک: نام ستاره‌ای است.
(4)- قلب ما برای تو.
(5)- جان ما فدای تو.
(6)- طرّه: کناره چیزی.
(7)- نهب: غارت.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:974 تشویش و خوف و واهمه، غمخوار بی‌کسان‌اندوه و رنج و حسرت و غم، یار اهل بیت
خاشاک دشت مرهم اعضای کشتگان‌خوناب چشم شربت بیمار اهل بیت
خفتی به خاک و خون تو و در ماتمت ندیدجز خوابِ مرگ، دیده‌ی بیدار اهل بیت
نگذاشت خصم سفله حجابی به هیچ‌وجه‌جز گَردِ ماتم تو به رخسار اهل بیت
*
تنها نه خاکیان به تو جیحون گریستنددر ماتم تو جن و ملک خون گریستند
خاکم به سر، برآر سر از خاک و درنگرتا بر تو آسمان و زمین چون گریستند
تا برسنان، سرت سوی گردون بلند شدبر فرشیان ملایک گردون گریستند
بر کشتگان کشته‌ی کوی تو، کاینات‌از زخم کشتگان تو افزون گریستند
شد این عزای خاص چنان عام تا به هم‌هشیار و مست و عاقل و مجنون گریستند
آن روز، خون خود به رکاب ارکست نریخت‌در ماتم و عالمی اکنون گریستند
*
تا کربلا ز کوفه، به خونریز یک بدن‌پر تا به پر پیاده و سر تا به سر سوار

با دعوی خدای پرستی، خدای سوزوز التزام ظلم به رحمت امیدوار
ذکر رسول بر لب و بغض ولی به دل‌در چشم‌ها کتاب عزیز، اهل بیت خوار
تا راز رزم و رسم جدل در جهان که دیدآید برون برابر یک مرد صد هزار؟
از تاب تشنه کای او جاودان کم است‌جو شد به جای آب، اگر خون ز چشمه‌سار
زین غم مگر شکسته سراپای آب نهر؟بس تن برهنه سرزد، بر سنگ آبشار
او را به یاد وصل چو عشّاق، دل قوی‌و آنان به تاب هجر چو معشوق، تن نزار
اهل حرم چو جمع عزا سر به جیب غم‌او در میان چو شمع، به رخساره اشکبار
در دیده موج اشک و به دل کوههای دردبر سینه خیل داغ و به لب ناله‌های زار
*
آن نعش نازنین تو بی‌سر کجا رواست؟وان سر جدا فتاده ز پیکر کجا رواست؟
یک قلب و تیغها همه تا قبضه، ای دریغ‌یک جسم و تیرها همه تا پَر کجا رواست؟
سرگشته خواهران تو را خسته دل، فسوس‌بستن به پیش چشم برادر، کجا رواست؟
فرزند اگر فرنگی و مادر اگر مجوس‌قتل پسر، برابر مادر کجا رواست؟
زن‌های بی‌برادر و اطفال بی‌پدرخشم آزمای خصم ستمگر کجا رواست؟
آن گونه تاب تشنگی، آن طرفه قحط آب‌در حقّ خاندان پیمبر کجا رواست؟
*
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:975 شطّ فرات از آتش حسرت کباب شدوز تشنگیش از عرق خجلت آب شد
در حقّ ساکنان بهشت، آب سلسبیل‌بر یاد تشنه کامی او خون ناب شد
جبریل دست بر سر و سر برد زیر بال‌چون دست بر عنان زد و پا در رکاب شد
امر شکیب کرد حرم را و خویشتن‌بر ناشکیبی همه، بی‌صبر و تاب شد
عمر از فراز روی و اجل از قفای اواین بی‌درنگ آمد و آن با شتاب شد
*
این غم کجا برم که غمت را کسی نخوردجز خواهران بی‌کس و اطفال ناامید
دهر ازا زال گرفته عزایت که روز و شب‌گیسو برید شام و سحر پیرهن درید
اکرام بین که بعد شهادت چه کرد خصم‌از نی جنازه بستش و از خون کفن

برید
قاتل برین قتیل نه تنها گریست زارتیغی که سر بریدش از آن نیز خون چکید
در بطن مادران همه طفلان خورند خون‌ز آبی که طفلش از دم پیکان کین مکید
*
بر حالت غریبی او آسمان گریست‌تنها نه آسمان، همه کون و مکان گریست
هم بر رجال کشته‌ی بی‌کفن و دفن سوخت‌هم بر نساء زنده‌ی بی‌خانمان گریست
بر سینه و لبش، همه صحرا و باغ سوخت‌بر دیده و دلش، همه دریا و کان گریست
گلها به خاک ریخت چو گلشن به باد رفت‌بلبل به حسرت آمد و بر باغبان گریست
تا پیکر امام زمان بر زمین فتادروح الامین به حال زمین و زمان گریست
جسم جهان فتاد تهی زان جهان جان‌جان جهانیان به عزای جهان گریست
بر این غریب دشت بلا، نفس و عقل سوخت‌بر این قتیل تیغ جفا، جسم و جان گریست
*
امروز روز قتل شهیدان کربلاست‌صحرای حشر، عرصه‌ی میدان نینواست
پشت حسینیان حجاز، از ملال خم‌صوت مخالفان عراق، از نشاط راست
از طرف خیمه‌گه همه فریاد الامان‌وز سمت حربگه همه آواز مرحباست
از دختران بی‌پدر افغان «وا حسین»وز خواهران خون‌جگر، آشوب «وا اخاست»
عزمش پی شهادت و حزمش بر اهل بیت‌آسوده‌ی اسیری و آماده‌ی فداست
یک سو نوای ناله و یک سو نفیر نای‌گوشی فرا به معرکه، گوشی به خیمه‌هاست
بر جان فشانی خود و تشویش اهل بیت‌یک چشم رو به مقتل و یک چشم بر قفاست
*
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:976 اندیشه ناکم از غم بی‌یاری شمادر ماتم از خیال گرفتاری شما
ناچار خاطر همه آزردم ار نه من‌هرگز رضا نی‌ام به دل آزاری شما
قطع نظر کنید ز من هم که بعد ازین‌با نیزه است نوبت سرداری شما
کمتر کنید سینه و کمتر به سر زنیدکاین لحظه نیست وقت عزاداری شما

آبی بر آتشم نتوانید زد ز اشک‌افزود تابش دلم از زاری شما
کم نیست گر به ذّل اسیری کنید صبراز عزّت شهادت ما، خواری شما
در کارها خواست وکیل و کفیل من‌کافی‌ست حفظ او به نگهداری شما
هم خشم او کند طلب خون ما ز خصم‌هم نصر او رسد به مددکاری شما
*
در داد تن به مرگ چو کارش ز جان گذشت‌بگذاشت پای بر سر جان و ز جهان گذشت
چندان به کشتگان خود از چشم دل گریست‌کآب از رکاب بر شد و خون از عنان گذشت
پیر فلک خمید چو آن پیر خسته‌جان‌بر نعش چاک‌چاک جوانی چنان گذشت
رخ بر رخش نهاد و به حسرت سرشک ریخت‌این داند آن که از پسری نوجوان گذشت
برق ستیزه، خشک و ترش، برگ و بار سوخت‌بر یک بهار گلشن او صد خزان گذشت
مردان به خاک و خون همه خفتند تشنه‌کام‌با آن که موج اشک زنان از میان گذشت *
چون نوبت قتال ز یاران به شه فتادپاسی پس از مقاتله در قتلگه فتاد
چون زخم‌های خویش به گرداب خون بشست‌چون مرغ پر به خون زده در خاک رَه فتاد
یا از عناد اهل حسد یوسفی عزیزبا پاره‌پاره پیکر عریان به چَه فتاد
در داغ مرگ او دل اسلام و کفر سوخت‌و آتش به جان بتکده و خانقه فتاد
پس فوجی از سپاه چو سیلاب فتنه‌خیزاز حربگاه آمد و در خیمه‌گه فتاد
بر روی بانوان حرم برقعی نمانداز فرق آفتاب سزد گر کله فتاد *
تن‌های یاوران همه در خاک و خون تپان‌سرهای همرهان همه بر نیزه خون‌چکان
خونابه‌ی گلوی وی از چوب می‌چکیدیا خون گریست با همه آهن‌دلی سنان؟
تن‌ها قتیل تیغ‌گذاران لشکری‌سرها دلیل ناقه‌سواران کاروان
تن‌ها به پاس شه همه بر آستان مقیم‌سرها به سرپرستی اهل حرم روان
تن‌ها گواه حسرت سرهای تشنه‌لب‌سرها نشان پیکر مجروح کشتگان
تن‌ها کنایتی ز معادات دهر دون‌سرها علامتی ز ستم‌های آسمان
زین ماجرا عجب نه اگر خون به جای اشک‌جاری بود ز دیده‌ی جبریل جاودان *
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:977 تا طیلسان ز تارک آن تا جور فتاداز فرق شهسوار فلک، تاج زر فتاد
در ماتم تو دیر و حرم، پیر و دیر سوخت‌این خود چه دوزخی‌ست که در خیر و شر فتاد

این تابشی‌ست تیره که در کفر و دین فروخت‌وین آتشی‌ست خیره که در خشک و تر فتاد
با سخت جانی دل پولاد خای خصم‌چون شد که ننگ سخت‌دلی بر حجر فتاد
این خاکدان تیره مرمّت‌پذیر نیست‌زین سیل خانه‌کن که به هر کوی و در فتاد
ای نخل نینوا چه نهالی تو کز نخست‌جان بود و سر، به پای تو هر برگ و برفتاد
در باغ دین ز تیشه‌ی بیداد دم به دم‌نخلی ز پا در آمد و سروی به سر فتاد
تا پایمال پهنه شد آن چهر خاک سوددر بحر خون ز بام فلک طشت زر فتاد
هر داغدیده، دیده‌ی او هر چه کار کردبر کشته‌های پاره‌ی بی‌سر نظر فتاد
خواهر ز یک طرف به برادر نگاه دوخت‌مادر ز یک جهت نظرش بر پسر فتاد
*
بگشای چشم و قافله را در گذار بین‌ما را چو عمر از درِ خود رهسپار بین
از سینه‌ها خروش به جای جرس شنواز دیده‌ها سرشک به جای قطار بین
در دیده‌ها بنات نبی را میان خلق‌جای نقاب، گرد عزا بر عِذار بین
برخی به خواهران تبه خانمان نگرلختی به دختران سیه روزگار بین *
از کربلا به دیده‌ی خونبار می‌رویم‌وارسته آمدیم و گرفتار می‌رویم
جان در بهای آب روان نافروش ماندزین جا به جستجوی خریدار می‌رویم *
با وصف تشنه کامیت اندر کنار شطجاری به دجله خون دل از چشمه‌سار باد
رفع عطش چو از تو نشد جاودان چه سودکز مشک دیده دامن ما جویبار باد
آن کز قبول داغ تو پهلو تهی کندجاوید با شکنجه‌ی کیهان دچار باد
ز اندیشه‌ی حدیث تو هر دل که وارهیدمحصور حکم حادثه‌ی روزگار باد *
جز داغ و درد و تاب تن از خوان کربلاقوتی نبود قسمت مهمان کربلا
از شرم تشنگان عجب آرم که چون نسوخت‌دامان دشت و کوه و بیابان کربلا
بر داغ زخم‌های تو گلگون کفن دمندهم رنگ لاله، سنبل و ریحان کربلا
ز اهریمنان دولتِ باطل، به باد رفت‌تاج و نگین و تخت سلیمان کربلا *
گفتی که خود نکرد کس آن کشته را کفن‌با آنکه بود پیکر او را دو پیرهن
بادش ز خاک بادیه پرداخت خلعتی‌زان پس که گشت کسوت خونش طراز تن
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:978 آن کودکان نورس ناکام خردسال‌بر جای زنده مانده ز دوران پر فِتَن
آن رنجه جان به جامعه، چو شمس در کسوف‌و آنان به تاب نایبه «1» چون موی در شکن
سرگشتگان چو صید حوادث به صد هراس‌پر بستگان چو عقد جواهر به یک

رسن *
دردا که بعد واقعه‌ی کربلا هنوزاز کین پراست سینه‌ی اهل جفا هنوز
خون دو عالم از همه ریزند در قصاص‌این قتل را وفا نکند خون‌بها هنوز
خود گر نبود جان جهان آن جهان جان‌بهر چه از میان نرود این عزا هنوز
بر قصه‌های کهنه و نو قرنها گذشت‌هر روز تازه‌تر بود این ماجرا هنوز
گرم اسیری حرمش خصم و او زدی‌چون مرغ سربریده به خون دست و پا هنوز *
در شرح این ستم که نگفتم یک از هزارچون نامه روسیاهم و چون خامه اشکبار
در سوگ این ستم زده فرزند، مام دهرهرشام گیسوان کند از مویه تارتار
یک نم به چشم دجله و شط آب شرم نیست‌خشکیدی ار نه ز آتش خجلت سراب‌وار
آمد خزان بهار جوانان هاشمی‌یا رب دگر مباد خزان را ز پی بهار «2»

_____

(1)- نایبه: مصیبت، حادثه‌ی ناگوار.
(2)- برگرفته از مجموعه مراثی صفایی جندقی.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:979

صفی علی شاہ

اشاره

حاج میرزا محمّد حسن اصفهانی ملقب به «صفی علیشاه» عارف مشهور و مؤسس سلسله‌ی صفی علیشاهی و قطب سلسله‌ی نعمت اللهی و از فضلا و علمای متصوفه‌ی تهران بود. وی در سوم شعبان سال 1251 ه. ق. در اصفهان متولد شد و پس از آموختن مبادی علوم از بیست سالگی به شیراز، کرمان، یزد، مشهد و سپس به هند و حجاز مسافرت‌هایی کرد، و بالاخره به تهران آمد، و در آن جا اقامت گزید. بعدها یکی از خواص مریدان وی قطعه زمینی در محله‌ی شاه آباد به وی تقدیم نمود و او در آن‌جا خانقاهی وسیع بنا نهاد و مدت هشت سال در آن جا به سر برد و پس از 65 سال در روز چهارشنبه بیست و چهارم ذی القعده‌ی سال 1316 هجری وفات یافت و در خانقاه خویش مدفون گردید.
صفی علی شاه مردی دانا و سخن‌سنج و نیک محضر و خوش صحبت بود و مریدانش از او کرامت‌ها نقل می‌کنند. وی طبعی روان و منطقی استوار داشته است.
آثار صفی علیشاه از این قرار است: «زبدة الاسرار»، «مثنوی بحر الحقایق»، «عرفان الحق»، «میزان العرفه» و «تفسیر قرآن».
مثنوی زبدة الاسرار که در بیان و اسرار شهادت و تطبیق با سلوک الی اللّه سروده شده است و هم چنین دربرگیرنده رموز عرفان و شهادت شهیدان راه حق و حقیقت به نظم کشیده شده را در سفر به هندوستان سروده است.
مهم‌ترین اثر او تفسیر قرآن است که به نظم آورده و حاوی اشعار خوب و مهیّج است. «1»
-*- از کتاب زبدة الاسرار اشعاری را انتخاب کرده و می‌آوریم:

ای مغنی پرده‌ی دیگر نوازچنگ را کن بر نوای عشق ساز
کن دمی تألیف نی را در نغم‌تا ز خود گردم مگر آن دم عدم
در نوای نی چون نی سر تا قدم‌بر بیان نینوا کردم قلم
نی، نوا برداشت باز از نینوابندبندم شد چون نی اندر نوا
نی، نوای نینوا را باز کردنینوا را با نوا همراز کرد
نینوا چبود محلّ ابتلاگوش کن تا با تو گویم ماجرا
پای تا سر جان و عقل و هوش باش‌بر بیانم هوش دار و گوش باش «2»
هر زمانی الرحیلی شاه عشق‌می‌زند بر رهروان راه عشق
گرم تا گردند و بی‌افسر دونددر طریق بندگی از سر دوند
هر زمانت گرچه عالم مشرکندعارفان هستند گرچه اندکند
الرحیل عشق اندر کربلابود بانگ العطش ز اهل ولا

زان صدا گشتند هفتاد و دو تن‌در ره عرفان و عشقت ممتحن

---

(1)- ر. ک. به لغت نامه دهخدا ذیل اسم صفی علیشاه.
(2)- زبدة الاسرار؛ ص 32.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:980 زان به میدان ولایت تاختندجان و سر را در ولایت باختند
زان صدا عباس میر خافقین‌دست و سر را داد در راه حسین «1» ***
شاه عشق آن مالک الملک فقطکرد در میدان قیام اندر وسط
در رکابش انبیا حاضر همه‌بر جمال لم یزل ناظر همه
او چو شمع و انبیا پروانه‌اش‌پیش شمعش جان به کف پروانه‌وش
تا نماند غیر حق دمساز حق‌بانگ «هل من ناصری» شد راز حق
کیست کایندم دم ز منصوری زندناصر بالذّات را یاری کند
اندرین دشت بلا حق جو شوداو همه حق گردد و حق او شود
در ره عشقم فنا گردد کنون‌مالک ملک بقا گردد کنون
قطره را بگذارد و عُمّان شودجان دهد بهر خدا جانان شود
چون نوای «قَبل موتو ان تموت»شد بلند از نای «حیّ لا یَمُوت»
بود طفلی شیرخوار اندر حرم‌کآفرینش را پدر بُد در کرم
خورده از پستان فضل آن پسرشیر رحمت، طفل جان بو البشر
گرچه خوانند اهل عالم اصغرش‌من ندانم جز ولیّ اکبرش
بر امید جان‌نثاری آن زمان‌خویش را افکند از مهد امان
دست از قنداق جان بیرون کشیدبندهای بسته را برهم درید
آری آری شیر حق است ای ولدآنکه در گهواره اژدرها درد
بانگ برزد کای غریب بینوانیستی بی‌کس هنوز این سو بیا
مانده باقی بین ز اصحاب کرم‌شیرخوار خسته جانی در حرم
بانگ زد کای ساقی بزم الست‌شیرخوار از کودکی شد می‌پرست
شیرخوار عشق از امداد پیرشد ز بوی باده مست و شیرگیر
شیرخوارم گرچه من شیر حقم‌زهره شیران بدّرد ابلقم
شیرخوارم لیک شیرم مست شدچرخ در میدان عزمم پست شد
صید معنی شد شکار پنجه‌ام‌هین بیا کز زخم هجران رنجه‌ام
عزم کوی دوست چون داری بیاارمغانی بر به درگاه خدا
قابل شاه ارمغان کوچک است‌کو به قیمت بیش و در وزن اندک است
نزد شاهان تحفه اندک‌تر خوشست‌که توان بگرفت نه پیش شه به دست
ارمغان این لؤلؤ شهوار برنزد خسرو زر دست افشار بر
شاهباز وحدتم من در نشست‌عیب نبود شاهم ار گیرد به دست

---

(1)- همان؛ ص 116.

 نیست دست از بهر دفع دشمنت‌دست آن دارم که گیرم دامنت
گر که نتوانم به میدان تاختن‌سوی میدان جان توانم باختن
گر ندارم گردن شمشیر جوتیر عشقت را سپر سازم گلو
چون شنید از گوش غیبی بی‌صداخالق اصوات بانگ آشنا
عشق بر پیغام اصغر شد سروش‌آمد آواز علی شه را به گوش
تاخت سوی خیمه‌گه بار دگرتا از آن صاحب صدا جوید اثر
دید کاصغر کرده عزم آن دیارگشته از خرگاه هستی دست و بار
برگرفتش جیب و عزم راه کردروی همّت سوی قربانگاه کرد
بند بر تفصیل نبود کار عشق‌تا چه کرد آن شاه در بازار عشق
هرچه بودش پاک با حق تاخت زدمهره‌ها را بر دو حرف از باخت زد
چون به میدان بر سر دست پدرآیت کبرای حق شد جلوه‌گر
جان نمرود شقی گفتی هله‌بود در جسم پلید حرمله
تیر او چون کفر او بالا گرفت‌در گلوی حق نژادی جا گرفت
شرع بازان حرز جان قرآن کنندتیر پس بر صاحب قرآن زنند «1» ***
قبله‌ی اهل وفا شمشیر حق‌فارس میدان قدرت شیر حق
حضرت عبّاس کآمد ما صدق‌بر «ید اللّه ایدیهم» ز حق
بر حسین از یک صدای العطش‌دست و سر را کرد با هم پیشکش
دست هشت و سوی حق بی‌دست رفت‌اشتر کف کرده تا حق مست رفت
دید عباس آن که دین را شد پناه‌گشته قحط آب اندر خیمه‌گاه
ز العطش برپاست بانگ کودکان‌آمد اندر نزد شاه انس و جان
کی شه بی‌مثل و بی‌انباز و یارگشته‌ام در راه عشقت دست و بار
ز ابر عشقت بر سرم بارش گرفت‌کشت زار هستیم آتش گرفت
گفت از غیر تو دل برداشتم‌هر دو عالم را ز کف بگذاشتم
بر تن من دست و بر دستم علم‌العطش وانگه بپا ز اهل حرم
دست عباس ار نباشد صف شکن‌بهر یاری تو نبود گو به تن
گر عَلَم باشد مرا زین پس به دست‌مر عَلَم را نام من باشد شکست
گر فتد دست علمدارت چه غم‌گو نیابد مر شکستی بر علم
نک علم را جانب میدان زنم‌گر شوم بی‌دست بر کیوان زنم
سوی میدان بلا تازم سمندنام خود تا چون علم سازم بلند

---

(1)- همان؛ ص 68- 79 گزینش اشعار.

 مر توان بردن ز یمن بیرقت‌گوی نام از عاشقان مطلقت
در میان عاشقان پاکبازچون علم گردم به عالم سرفراز
خوش ز خون خویش از میدان جنگ‌باز گردانم علم را سرخ رنگ

سرخ رنگی مر علم را آبروست‌هر ظفر یابد به جنگ او سرخ روست
چون علم گردید از خون سرخ رنگ‌رو سفید آید علمدارت ز جنگ
سرخ رویی علتش منصوریست‌رنگ زرد آثاری از رنجوری است
در فلک شمس است سرخ و با شکوه‌زرد رو گردد نشیند چون به کوه
تا مرا دست علم بگرفتن است‌مر علم را ننگ از دست من است
چون فتد دست علم‌گیر از تنم‌خود به منصوری علم را ضامنم
سرخ رو برگردم از میدان جنگ‌هم علم را سازم از خون سرخ رنگ
گر نیفتد از بدن در عشق یاردست باشد بر بدن بهر چه کار
سرکه در عشقت نگردد پیش جنگ‌سر مخوانش هست بر تن بار ننگ
سینه کز عشقت نشان تیر نیست‌سینه نبود آن حصیر کهنه‌ایست
رفتم اینک همّتی خواهم ز شاه‌بلکه آرم آبی اندر خیمه‌گاه
یعنی آید آبم از عشقت به روی‌ریزد از آبم نریزد آبروی
این بگفت و بحر جانش کرد جوش‌شد به میدان مشک بی‌آبی به دوش
طالب مسکین کجایی گوش گیرمشک بی‌آبی طلب بر دوش گیر
باز گویا چشم فهمت خواب رفت‌نه پی آب هم چنین بی‌تاب رفت
یا که نشنیدی تو گفتار مرایا نکردی فهم اسرار مرا
ز آنچه گفتم با تو اندر این کتاب‌باز پنداری که رفت او بهر آب؟
هست عباس علی خود بحر جودچشمه‌ی ایجاد و ینبوع «1» وجود
هفت بحر از بحر جودش یک نم است‌بحر امکان خود جهانی ز آن یم «2» است
تا نه پنداری که رفت از بهر آب‌سوی میدان با چنان شور و شتاب
رفت با مشک از پی آب طلب‌تا تو را آموزد آداب طلب
دعوت عشق است بانگ العطش‌آن صدا را دست و سر کن پیشکش
داعی حق چون زند بانگ به خویش‌سر به کف بگذار و رو مردانه پیش
دست از هستی فروشوی سوی اوچون فتادت دست، سر کن گوی او
چون فتادت دست از دوش ای پسرسینه کن بر تیر عشق او سپر
چون فتادت دست بر دندان تو مشک‌گیر تا گیرد فلک بر خود ز رشک

---

(1)- ینبوع: چشمه.
(2)- یم: دریا.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:983 ز آنکه از حمل امانت آسمان‌کرد ابا و کرده‌ای تو حمل آن
چونکه دست افتاد از دوشت به تیغ‌سینه بر تیرش سپر کن بیدریغ
سینه‌ات چون شد ز ناوک چاک‌چاک‌چشم را کن وقف بر تیر هلاک
چون به تیرش چشم را کردی نیازکن به تیغش زود گردن را دراز
چون جدا شد سر ز دوشت بی‌درنگ‌استخوان خویش را کن وقف سنگ

هست یعنی تا که آثاری ز توآید اندر عشق او کاری ز تو
چون نماندت هیچ آثاری به جاگشته‌ای در وی «فناء فی الفنا»
در حسین این‌سان علمدار حسین‌شد فنا تا یافت اسرار حسین
کرد سر سودا به بازار حسین‌در دو عالم گشت سردار حسین
در ره حق داد دست حق‌پرست‌دستها شد جمله او را زیردست
چون ید اللّه دست عبّاس علیست‌پس یقین دست خدا دست ولیست «1»
***
چون علی اکبر شهید کربلانور چشم انبیا و اولیا
دید کآن سلطان اقلیم وجودخالق جان مالک غیب و شهود
مانده همچون ذات خود فرد و وحیدجمله اصحابش ز تیغ کین شهید
شاه را چون دید تنها آن جناب‌ترک هستی کرد و آمد نزد باب
گفت کای سلطان ملک جان و دین‌واصلان را منزل حقّ الیقین
برق عشقت سوخت یک جا خرمنم‌سالک راه فنایت، نک منم
هرکه در راه تو سر داد آن ولی است‌ترک سر کردن کنون کار علی است
من علیّم در تو لیکن دانیم‌فانیم گر لایق آن دانیم
آمدم تا از تو گیرم رخصتی‌خضر راه عشق اینک همّتی
گفت شاهش کای دُرّ دریای عشق‌مظهر حسن، آیت کبرای عشق
رو که هستم من به دل دمساز توتا به منزل همدم و همراز تو
چون علی اکبر به تأیید پدرسوی میدان فنا شد ره سپر
چون سراج معرفت وهّاج شدمصطفایی جانب معراج شد
جبرئیل عقل تا میدان عشق‌در رکاب آن مه کنعان عشق
چون به میدان دست بر شمشیر زدتیغ لا بر فرق غیر پیر زد
ذات باقی نیست یعنی جز حسین‌عین نفی‌اند این تمام و نفی عین
جبرئیل عقل از رفتار ماندخانه خالی، غیر رفت و یار ماند
شمس میدان تاب وحدت برفروخت‌پرده‌های عقل و کثرت را بسوخت

---

(1)- زبدة الاسرار؛ ص 122- 125.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:984 گرم شد ز آن جلوه
جان آن جناب‌در قتال خصم هی زد بر عقاب
وصف توحیدش چو در دل رخ نمودهیکلی را دید کافرون دیده بود
سرّ لو کشف الغطا شد منجلی‌دید راز آن علی را این علی
چیست لو کشف الغطا توحید عین‌هیکل توحید نبود جز حسین
شد چو بر وی کشف اسرار وجوددید در دار وجود اندر شهود
جز حسین بن علی دیّار نیست‌اوست فرد و هیچ با او یار نیست
ذات عالی اوست باقی جمله پست‌نیست با او هیچ و او در جمله هست
عالم اسماء چو شد بر وی عیان‌ماند باقی یک تعیّن بس گران

گفت زین روی زاده‌ی شاه شهیداین تعیّن را به جان ثقل الحدید
هرچه نوشید از کف ساقی شراب‌تشنه‌تر گردید و شد جویای آب
لاجرم مستسقی جامی ز شاه‌گشت و از میدان شد اندر خیمه‌گاه
کای پدر از تشنگی جانم گداخت‌بنده را شاید از جامی نواخت
گرچه ز اقسام تعیّن رسته‌ام‌کرده سنگینی آهن خسته‌ام
زین تعیّن ساز جانم را خلاص‌تا شوم مطلق ز قید عام و خاص
چون علی در ذات عالی شد فنازان فنا شد مالک ملک بقا
پس دهانش را به خاتم مُهر کردتا نگردد فاش راز اهل درد
هرکه را اسرار حق آموختندمُهر کردند و دهانش دوختند
چون علی در ذات شاه ذو العلی‌شد فنا اندر فنا اندر فنا
سوی میدان شد روان بهر ستیزجسم خود را کرد وقف تیغ تیز
آن ز حق بیگانگان بد پسندکاهل شرع و قاری قرآن بُدند
بهر قتل حق ز هر سو تاختندکین حق را ظاهر از دل ساختند
جسم حق چو از کینه‌ی اهل هلاک‌گشت از شمشیر و خنجر چاک‌چاک
شد سوی افلاک وحدت رهسپربرد از میدان کثراتش بدر
چون حسین آواز ادرک یا ابازو شنید آمد به میدان دغا
دید نبود در جهان از وی اثرگشت هرسو در سراغش رهسپر
زد صدا او را به آواز جلی‌کت نبینم در کجایی یا علی
گفت ای شه در بیابان فنانیستم دیگر مکان و حدّ و جا
از مکان و لا مکان بیرون شدم‌عین ذات حضرت بی‌چون شدم
چون علی را اندرین کثرت نیافت‌هشت کثرت را و در وحدت شتافت
دید در صحرای وحدت واردش‌متصل با ذات پاک واحدش «1» ***

_____

(1)- همان؛ ص 154- 162 گزینش اشعار.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:985 چون که شاه عشق را در کربلاعشق زد در دشت جانبازی صدا
ظهر عاشورا در آن صحرای کین‌دید خود را بی‌کس و یار و معین
ذو الجلال فرد با تیغ و سلاح‌هشت پا را در رکاب ذو الجناح
عزم میدان کرد چون حلّال عشق‌زینب از پی با زبان حال عشق
گفت کای لب تشنه‌ی بحر وصال‌بعد ازینت در کجا بینم جمال
گفت بیرون از مکان و لا مکان‌چون شدی یابی ز دیدارم نشان
هان برو زینب که خواهی شد اسیرهست جانت زین اسیری ناگزیر
حق تو را بهر اسیری فرد کردگرچه گردونی اسیر گرد کرد
روی گردون را اگر گیرد غبارکی توان انداخت گردون را ز کار
بحر توحیدی تو، گر پر شد کفت‌سوخت کفها خواهد از موج و تفت
حق تو را خواهد اسیر از بهر آن‌که نماید خاکیان را امتحان

از اسیری تو حق را حکمتی است‌سرّ حق را در اسیری شوکتی است
حق تو را خواهد اسیر سلسله‌از رضای حق مکن خواهر گله
چون اسیرت خواست حق، چالاک شوزیر بار امرِ حق بی‌باک رو
گنج توحیدی تو، از ویران مرنج‌ز آنکه در ویرانه باشد جای گنج
امر حق زنجیر و جان تو اسدهست تا باشد ترا جان در جسد
چون به زنجیر اوفتادی شاد باش‌بند را همدست با سجّاد باش
باش هم زنجیر با او در سلوک‌هم مطیع امر آن رأس الملوک
هر دو زنجیر بلا را قابلیدزانکه از یک دوده و یک حاصلید
نک ز میدان بانگ طبل جنگ خاست‌رو که رفتم فتح و نصرت با خداست
حق مرا زد بانگ حالی ز ارجعی‌کی نیوشد راز حق را مدعی
هین برو زینب که عصر آمد به پیش‌صبح خویشی، شام خویشی، عصر خویش
جمله صحبت در اسیری عصر بادعصرها را همّت ذو النصر باد
رو یتیمان مرا غمخوار باش‌در بلا و در شداید یار باش
رو که هستم من بهر جا همرهت‌آگهم از حال قلب آگهت
چون شوی بر ناقه‌ی عریان سواردربه‌در گردی به هر شهر و دیار
نیستم غافل دمی از حال توآیم از سر هرکجا دنبال تو
رو که سوی شام خواهی شد روان‌با علی آن صبح وصل عارفان
دان غنیمت شام غم را در عمل‌زین سفر طالع شدت صبح ازل
نردبان عشق باشد راه شام‌زان به معراج آیی ای احمد مقام
راه شام ای جان من منهاج تست‌زان خرابه شام غم، معراج تست
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:986 چون خرابه گشت جایت شاد باش‌تا که گنج حق شود بر خلق فاش
رو اسیری را کنون آماده باش‌امر حق را بنده‌ی آزاده باش
هان برو زینب که دردت بی‌دواست‌دردمندِ حق طبیب درد ماست
رو که بیمار مرا یارش تویی‌غلطد از هرسو پرستارش تویی
چون رود بیمارت اندر سلسله‌بد مکن دل، شو دلیل قافله
بر کسی عین دعای بد مکن‌باب رحمت را به خلقان سد مکن
او چو شیر و امر حق زنجیر حق‌کی سر از زنجیر تابد شیر حق
گر دعای بد کنی فیض خداقطع گردد از تمام ماسوا
پس صبوری در اسیری پیشه کن‌ریشه‌ی بی‌طاقتی را تیشه کن
گر خورد سیلی سکینه دم مزن‌عالمی ز ان دم زدن برهم مزن
حتم شد از حق اسیری بر شماخلق تا بینند حق را در شما
گر شوی بی‌چادر و معجر سزاست‌کاین دلیل معرفت بهر خداست
کنز مخفی پیش از این بنهفته بودشیر هستی در نیستان خفته بود
خواست او خود را عیان و آشکارهم تو را بر ناقه‌ی عریان سوار

تا شود مفتوح راه معرفت‌بر همه خلقان ز آثار و صفت
پس تو را لازم بود بی‌معجری‌تا شود ظاهر کمال حیدری
تا نگردد بسته بازویت به بندهم سر من بر سر نی تا بلند
کنز مخفی کی شود ظاهر تمام‌پس ز سر رو بر اسیری سوی شام
شو به شام و کوفه خواهر در به درتا که بشناسند خلقت سر به سر
من بدون این اسیری گر شهیدمی‌شدم هم باز حق بد ناپدید
آن اسیری زین شهادت بس سر است‌در اسیری تو حق پیداتر است «1»
***

سرّ طلب یاری نمودن:

لا جرم در کربلا عشاق چندبانگ حق چون شد ز نای حق بلند
کالصلا ای عاشقان جان فروش‌ز ان صدا کردند ترک جان و هوش
خود منادی شد خدا و زد صدااهل رحمت را که یاران الصلا
من لباس آدمی کردم به برتا مؤثر را که بیند در اثر
عاشق خود بودم و در این لباس‌جلوه کردم تا که باشد حق‌شناس
رخت بستم واحد از ملک وجودآمدم تنها به میدان شهود
تا در این صحرا که گردد یار من‌وز بهای جان خرد دیدار من

---

(1)- همان؛ ص 34- 53.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:987 من همان گنج نهانستم که بودپادشاه و مالک ملک وجود
خواستم تا خویش را ظاهر کنم‌وز ظهور خویش فاش آن سرّ کنم
آمدم از ملک وحدت بی‌سپاه‌تا که را چشمی بود بینا به شاه
وا نمودم خویش را اینسان فقیرتا که یابد واحدی را در کثیر
چونکه بد بی‌یار ذات واحدم‌بی‌کس از وحدت به کثرت آمدم
آمدم بی‌یار تا یارم که شدوندر این صحرا خریدارم که شد
چون نبد مثلی و انبازی مراهم نباشد یار و همرازی مرا
چونکه تنها بوده ذاتم از قدم‌هم در این صحرا زدم تنها علم
هرکسی را من معین و مونسم‌گرچه اینسان بی‌معین و بی‌کسم
بی‌کسی مستلزم ذات من است‌ذات من برهان اثبات من است
گر چنین بی‌مونس و یارم به جاست‌بهر بی‌یاران چو من یاری کجاست
ای خنک جانی که غمخوارش منم‌او بود یار من و یارش منم
من ندارم یار و بی‌یاری نکوست‌هرکه با من کرد یاری یارم اوست
یاری من کار هر اوباش نیست‌سرّ سلطانی به هرکس فاش نیست
کو کسی کامروز یار من شودپرده درّد پرده‌دار من شود
گشته‌ام بی‌یار که بود یار حق‌ترک سر گوید شود سردار حق
سر که دارد نوبت سربازی است‌جان چه باشد وقت جان پردازیست
مرحبا جانی که جانانش منم‌جان دهد بهر من و جانش منم
روز میدان داری اهل دل است‌بارهای عاشقان بر منزل است
گر در اینجا باری افتد چه غمست‌ز انکه زینجا تا بمنزل یک دمست
اندرین منزل ز اوفو للعهودمحمل زینب به جا آمد فرود
الصلا ای عهد با حق بستگان‌وز تعیّن‌های هستی رستگان
هرکه جانش بر سر عهد بلاست‌گو در آید عهد را روز وفاست

قائل قول الستم من هلاکیست ثابت بر سر قول بلی
ای بلی گویان کجا و کیستیدامتحان حق در آمد بیستید
بر سر عهد بلی گر واقفیدذات حق را بر تجلّی عارفید
الصلا، ای سالکان راه عشق‌ره سر آمد گشت ظاهر شاه عشق
گر سری دارید با او حاضر است‌سوی میدان بی‌معین و ناصر است
جز زنانی چند و اطفالی صغیرنیست یاری بهر سلطان نصیر
عترت حق بی‌معین و مونسنداندرین صحرا غریب و بی‌کسند
عترت حق را درین صحرا کجاست‌یاوری کو بر سر عهد بلی است
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:988 اهل بیت خویش را
جان آفرین‌خواست بی‌یار اندرین صحرای کین
تا که گردد یار این جمع اسیرحق کند زین یاریش نعم النصیر
زین اعانت عین اللّهش کندبر مکان و لا مکان شاهش کند
جان دهد جان آفرین و جان شودجان اهل جان و هم جانان شود
جان او را ذات پاکم ضامنست‌با وجود آن که جان هم از منست
لیک هرکس جان به راه من دهدبر سر و بر جان من منّت نهد
گرچه باشد صد هزاران منّتم‌بر کسی کو یافت جان از رحمتم
لیک دارم منّتش را هم قبول‌که دهد جان در ره آل رسول
صیحه‌ی حق حضرت بی‌چون و چندچون بدینسان گشت در میدان بلند
هرکسی جان داشت از جا کنده شدطالب این نعمت پاینده شد
جان موجودات یکجا ز ان خروش‌گشت از جا کنده و آمد به جوش
جان موجودات یکجا زان صداز ابتدای خلق عالم تانها
گشت حاضر از پی غمخواریش‌هر وجودی تا نماید یاریش
بود بیماری اسیر بستری‌حق نژادی، بی‌کسی، بی‌یاوری
رفته بود از ضعف بیماری ز هوش‌صیحه حق مرو را آمد به گوش
نیم جانی بود اندر جسم اوهم ز جانبازان اسیری قسم او
جست از جا ز آن صدا همچون سپندشد علیل حق ز جای خود بلند
کامدم ای دوست اینک ناتوان‌هست اندر تن هنوزم نیم جان
جان نباشد آن که از بهر تو نیست‌خشک باد آبی که در نهر تو نیست
آمدم ای دوست با حال خراب‌گردنم را شد غم عشقت طناب
هست عشقت بر خلایق مفترض‌ترک جان را خواست کی عاشق عوض
آمدم ای دوست با جان بی‌دریغ‌بار دم گر بر سر آتش جای تیغ
کودکانی چند بر دنبال اوهریکی آشفته‌تر ز احوال او
و آن زنان خسته جان پیرامنش‌هریکی بگرفته بر کف دامنش
کای علیل ناتوان بی‌شکیب‌می‌روی چون از سر جمعی غریب
گفت بردارید دست از جان من‌جان تمنّا می‌کند جانان من
از صدایش سنگ از جا کنده شدبهر جانبازی مطیع و بنده شد

جانکه نبود در تن ما بهر اودربدر باد از بلاد و شهر او
می‌روم تا جان کنم بر وی نثارجان دگر در تن بود بهر چکار
دل بر او گر خون نگردد نی دلست‌از دل بی‌سوز به سنگ و گلست
زانکه سنگ و گل برو سوزد مدام‌خواهد از نار غمش سوزد تمام
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:989 کرده سنگ و گل ز
حدّ خود خروج‌در غمش دارد به دل فکر عروج
نه من آخر بر خلایق داورم‌در غمش از سنگ و گل نی کمترم
جان ندارد آنکه بهر عشق اودارد از حق روح و جانی آرزو
من که دارم نیم جانی در جسدعشق زنجیر است و جان من اسد
می‌کشد زنجیر عشقم بی‌حدیدکی ازین زنجیر، تانم سرکشید
نیست جانم را ز زنجیرش گله‌خویش را خواهد همی در سلسله
دید چون از دور شاه آن کشمکش‌شمس اجلالش بخرگه کرد رش
منعطف کرد او عنان ذو الجناح‌رفع غوغا تا کند ز اهل صلاح
دید کان بیمار بی‌یار علیل‌عشق بر وی داده بانگ الرحیل
گفت یکجا ترک جان و نام ننگ‌شیشه‌ی جان را زند خواهد به سنگ
و آن اسیران مانعش ز آن آرزودر میانشان هست زینسان گفتگو «1» ***

مکالمه امام شهدا با سیّد سجّاد (ع):

کرد او را بانگ شه کای شیر حق‌مر که داری عار از زنجیر حق
ور نداری ننگ مردانه و دلیربایدت گشتن به راه حق اسیر
بر اسیرانی تو میر قافله‌شیر حق را ننگ نبود سلسله
سلسله عشقست و حقّت شیربان‌دل بر آن زنجیر خوش کن شیرسان
این اسیری از شهادت سر بودزیر تیغت هر دمی صد سر بود
نیست هرکس قابل زنجیر دوست‌بر تو این زنجیر شد تقدیر دوست
تو وجود مطلقی دور از گله‌ذات پاکت را تعیّن سلسله
کای وجود لا بشرط ای بی‌گله‌گرددش تنگ از تعیّن حوصله
ذات مطلق را تعیّن حوصله است‌لا بشرطی لازمش این سلسله است
سلسله معلول و علّت شیر بودپس نشاید شیر بی‌زنجیر بود
ز آنکه علّت منفک از معلول نیست‌نزد اهل دانش این مجهول نیست
علّتی تو و این همه معلول تست‌وز تو عقل اولین مجعول تست
هرکسی از تست ذاتش بی‌خلل‌تو به ذات پاک خویشی مستقل
ای علی تا هست جان من به تن‌این تعیّنهاست فرع ذات من
چون شوم من کشته گردم در شهوداین تعیّنها تو را فرع وجود
گرچه از ذاتت تعیّن مشتق است‌لیک ذاتت از تعیّن مطلق است
بعد من خواهش شدن خوار و اسیربر تعیّنها خداوند و امیر

_____
(1)- همان؛ ص 203- 209.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:990 دست و پایت رفت
چون در سلسله‌کرد باید در تعیّن حوصله
سلسله سرّ تعیّنهای تست‌کان ز امر حق به دست و پای تست
زین تعیّنها نگردی خُلق تنگ‌گردنت را گشت چون او پالهنگ
گر شوی دلگیر زان قید و اثرعالم امکان شود زیر و زبر
با تعیّنها بساز و دم مزن‌دم از آنچه پیشت آید هم مزن
تنگ گردد شیر را گر حوصله‌درّد و اندازد از خود سلسله
سلسله‌ی تو گر ز دست و پا فتدچرخ از گردش جهان ز اجزا فتد
سلسله پس لازم ذات تو است‌وین تعیّنها ز اثبات تو است
سلسله چبود ترا بر دست و پافرق بعد از جمع در عین بقا
سلسله چبود ترا نسبت به ذات‌آن تعیّنهای اسماء و صفات
گرچه این دم از تعیّن برتری‌ساعتی دیگر تعیّن پروری
رو به خیمه ای ولّی ذو المنم‌تا نبینی زیر تیغ دشمنم
ورنه‌ی آسوده از احوال من‌بین به میدان قدرت و اجلال من «1» ***

تفویض امامت به امام سجّاد (ع):

شد طبیب دردمندان یار عشق‌بر سر بالین آن بیمار عشق
کای طبیب دردهای بی‌دواحال تو چونست برگو ماجرا
نک ز جا برخیز نبود وقت خواب‌حق سلامت می‌رساند گو جواب
ای علی آورده‌ام از حق پیام‌بر تو من بعد از تحیّات و سلام
کای علیل من تبارک بر تو بادخلعت شاهی مبارک بر تو باد
مالک الملکی و سلطان وجودمظهر من مظهر غیب و شهود
گردنت بود ای به قدرت شیر من‌از ازل زیبنده‌ی زنجیر من
جز تو جانی را نبود این حوصله‌پس مبارک بر تو باد این سلسله
چون پیام دوست بشنید آن علیل‌از زبان حق بدون جبرئیل
برگشود او دیده‌ی حق بین خویش‌دید حق را بر سر بالین خویش
احمدی برگشته از معراج قرب‌مر علی را هشته بر سر تاج قرب
خود پیام آورده خلاق جلیل‌خود پیمبر بر علی خود جبرئیل
آن پیمبر از علی بر خاص و عام‌وین ز خود بهر علی دارد پیام
شد علیل حق بلند از جایگاه‌بوسه باران کرد خاک پای شاه
گفت کای درد و غمت درمان من‌ای فدای درد عشقت جان من

_____
(1)- همان؛ ص 209- 211.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:991 دردمندی ای خوشا
بر حال اوکه تو پرسی از کرم احوال او
گر تو پرسی حال بیماران غم‌بس گوارا باشد این درد و الم
چونکه زنجیر تو را من قابلم‌زیر این زنجیر خوش باشد دلم
من به زنجیر تو دارم افتخارشیر حق را نیست از زنجیر عار
ناطق آمد نقطه‌ی ذات علی‌شد علی برهان اثبات علی
کنز مخفی بود چون ذات علی‌گشت از ذات علی هم منجلی
هست رازی اندرین معنی خفی‌چون نگوید چونکه می‌داند صفی
نی ندانم چنگ ذوقت ساز نیست‌گوش هرکس لایق این راز نیست
حق تعالی بر صفّی ممتحن‌کشف کرد اسرار خود رانی بمن
گنج علم علم الاسماء صفیست‌نی صفّی اینهم ز اسرار خفیست
آنکه در من دم زمن زد نی منم‌مشنو اینهم ز اسرار خفیست
راز حق را ای اخی نبود حجاب‌پرده‌ی آن خود تویی نیکو بیاب
پرده ز آن هشتند پیش خانه‌هاتا نهان مانند از بیگانه‌ها
هستی تو مردم بیگانه است‌پرده ز آن بهر تو پیش خانه است
تا تو را باقیست زین هستی کمی‌شاهد آن راز نامحرمی

الغرض گردید یکجا منجلی‌نقطه‌ی ذات حسین اندر علی
بود دریایی نهان در زیر کف‌جوش کرد از قعر و کف شد برطرف
موج زن شد بحر ذخّار وجودوز علی فرمود اظهار وجود
چون علی در ملک دین شد پادشاه‌عزم میدان کرد شاه از خیمه‌گاه «1»
***

مکالمه امام (ع) با فرزندش حضرت سکینه (س):

شد سکینه دامنش را برگرفت‌داستان عاشقی از سر گرفت
کای پدر داری دگر عزم کجادل ز ما بگرفته‌ای دیگر چرا
مر ز ما ظاهر خطایی دیده‌ای‌که دل از ما بی‌کسان ببریده‌ای
گفت شه دارم هوای کوی دوست‌آنکه در هر جا نگهدار تو اوست
می‌روم گر من خدا یار شماست‌ظاهر و باطن نگهدار شماست
مر علی شد بر شما شاه و امیربا علی همراه خواهی شد اسیر
در اسیری او شما را یاور است‌تا به مقصد رهنما و رهبر است
چون علی شد رهنما ای نور عین‌می‌رساند عنقریبت بر حسین
این بگفت و تاخت در میدان سمندمن چگویم ز این پس آمد نطق بند

_____
(1)- همان؛ ص 288- 290.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:992 عقل شد بس تنگ میدان سخن‌گشته ویلان در بیابان سخن «1» ***

مثنوی عقل و عشق:

مرغ عشقم باز در پرواز شدباب عشقم باز بر دل باز شد
نغمه‌ی دیگر در این ره ساز کرددااستان عشق و عقل آغاز کرد
عشق و عقل عاشقان را گوش کن‌حالشان را پیشوای هوش کن
عاشقی کاو را به جان زد برق عشق‌جانش از پا تا به سر شد غرق عشق
همچنین در کربلا سلطان عشق‌چون روان گردید بر میدان عشق
عقل آمد راه او را سخت بست‌عشق آمد از دو کونش رخت بست
عقل نرمی کرد و با پرهیز رفت‌عشق گرمی کرد و آتش ریز رفت
عقل برهان گفت و استدلال یافت‌عشق مستی کرد و استقلال یافت
عقل راهش از ره قانون گرفت‌عشق گفت این حرف را هنگام نیست
عقل گفتا زین رهت مقصود چیست‌عشق گفت این راه را مقصود نیست
عقل گفتا تخم ناکامی مپاش‌عشق گفتا بند ناکامی مباش
عقل گفت از جوع طفلان و عطش‌عشق گفت از وقت وصل و عیش خوش
عقل گفت از اهل بیت و راه شام‌عشق گفت از صبح وصل و دور جام
عقل از زنجیر و آن بیمار گفت‌عشق از سودای زلف یار گفت
عقل گفت از زینب و شهر دمشق‌عشق گفت از شهریار و شهر عشق
عقل گفت از بزم و بیداد یزیدعشق گفت از حظّ دیدار و مزید
عقل گفتا از اسیری سرگذشت‌عشق گفتا آب‌ها از سرگذشت
عقل گفت از جان گذشتن خواریست‌عشق گفتا روح را تن حائلست
عقل گفت اینسان که جانرا کرد خوارعشق گفتا آنکه خواهد وصل یار
عقل گفتا چون کنی با این عیال‌عشق گفت از جمله باید انفصال
عقل گفتا از ملامت کن حذرعشق گفتا شو ملامت را سپر
عقل از اهل و عیالش بیم دادعشق بر کف جامش از تسلیم داد
عقل گفتا رو برون زین کارزارعشق گفتا راهها را بست یار
عقل گفتا صلح کن با این سپاه‌عشق گفتا جنگ ریزد ز ان نگاه
عقل گفت از فتنه بیزار است دوست‌عشق گفت این فتنه‌ها از چشم اوست
عقل گفتا کن سلامت اختیارعشق گفتا گر گذارد چشم یار
عقل گفتا محنت از هرسو رسیدعشق گفت آغوش بگشا کاو رسید

---

(1)- همان؛ ص 290 و 291.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:993 عقل گفتا کار آمد رو به خویش‌عشق گفتا یار آمد رو به پیش
عقل گفت از زخم بسیارم غمست‌عشق گفت ار او نهد مرهم کمست

عقل آمد از در الصلح خیرعشق گفتا خیر و شر نبود ز غیر
عقل گفتا نیست شر در فعل دوست‌عشق گفتا نیست شری جمله اوست
عقل گفت از نوک تیر و ناوکش‌عشق گفت از غمزه‌های چابکش
عقل گفت از تشنه کامی و تبش‌عشق گفت از لعل جانان بر لبش
عقل گفتا هوش بگشا بهر اوعشق گفت آغوش بگشا بهر او
عقل بنمودش شماتت‌های عام‌عشق بستودش ز یار خوش کلام
عقل گفت از جور خصم غافلش‌عشق گفت از لطف یار یکدلش
عقل محکم کرد بنیان قیاس‌عشق برهم ریخت بنیاد و اساس
عقل طرح هستی از لولاک ریخت‌عشق بر چشم مطرح خاک ریخت
عقل آمد از در تقوی و شرع‌عشق درهم کوفت بیت اصل و فرع
عقل حرف از مصلحت گفت و مآل‌عشق برد از مصلحت وقت و مجال
عقل آوردش بهوش از بعد و قبل‌عشق آوردش بجوش از بانگ طبل
عقل گفتا با بلا نتوان ستیزعشق گفتا زین بلا نتوان گریز
عقل گفتا بر بلا کس رو نکردعشق گفتا غیر شیر و غیر مرد
عقل گفت از تن کجا سازی وطن‌عشق گفت آنجا که نبود جان و تن
عقل تا می‌دید بهر او صلاح‌عشق بردش سوی میدان ذو الجناح
باز آنجا عقل دست و پای کردبهر خویش اثبات عزم و رای کرد
گفت در جنگ عدو تأخیر کن‌وصف خود را ز آیت تطهیر کن
تا که بشناسندت این قوم دو دل‌بل شوند از کرده‌ی خود منفعل
عشق گفتا زین شناسایی چه بودمن ترا نیکو شناسم ای ودود
جدّ تو بر ما سوی پیغمبر است‌مادرت زهرا و بابت حیدر است
تو خود آن شاهی که در روز الست‌حق بعشق خویش پیمان تو بست
مر ترا از ما سوا ممتاز کردباز بر دل عقده‌های راز کرد
عهد تو ثبت است در طومار عشق‌عارف و معروف نبود بار عشق
تیغ برکش عهد را تکمیل کن‌در فنای خویشتن تعجیل کن
گوش کن تا گویمت پیغام دوست‌ای همای حق نشین بر بام دوست
نهی منکر گر خرد گوید درشت‌تو نه فاروقی بیفکن سوی پشت
کرد مرآت ترا رخسار خویش‌دید در مرآت رویت ذات خویش
عشق با حسن تو از روی تو باخت‌دل به خویش از وجه نیکوی تو باخت
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:994 نیست پیدا غیر او ز آیینه‌ات‌کی دهد ره غیر را در سینه‌ات
پای تا سر هیکلت مرآت اوست‌جزء جزئت آیت اثبات اوست
بر تن اندر جنگ پیراهن مپوش‌در مقام وصل از ما تن مپوش
پیرهن خواهم تو را از خون کنندوقت مرگ از پیکرت بیرون کنند
تا چنان کت دل بما واصل شودهم تنت را کام جان حاصل شود
گر تنت گردد لگدکوب ستورباشد افزون لذت جان در حضور

از در دیگر در آمد باز عقل‌تا کند او را بخود دمساز عقل
یکسر از منقول بر معقول رفت‌عرض را بنهاد و سوی طول رفت
گفت گر تو مظهر ذات اللهی‌در صفات ذات مرآت اللهی
اوست بی‌تبدیل و بی‌تغییر هم‌رتبه‌ی مظهر نگردد بیش و کم
خلقت اشیا به حق عاید نشدرتبه از بهر او زاید نشد
کی مقامی را ظهورش فاقد است‌کز شهادت می‌نیابی آن شهود
ز آنکه اشیا خود به ترتیب حدودجمله موجودند بر نفس وجود
عشق گفتا این دلیل فلسفی است‌در مقام ما دلایل منتفی است
عقل گو کن تیغ برهان را غلاف‌در مقام عاشقی حکمت مباف
مظهر حق خالق بیش و کمست‌هرکمی از وی فزون در عالمست
ز آن مقاماتی که ذاتش مالک است‌این مقام و این شهادت هم یکست
بهر عقل است این وگرنه واصلی‌نه مقامی داند و نه منزلی
عقل گفتا در دلایل خستگی است‌گر کمال عشق در وارستگی است
زین مقامی هم که داری رسته شوبی‌مقامی را یکی شایسته شو
جان مده بر باد و حفظ خویش کن‌ترک این هنگامه و تشویش کن
گر کمالست این تو بگذار از کمال‌تا مجرّد باشی از هجر و وصال
عشق گفتا این تجرد ای همام‌می‌شود ثابت بحفظ این مقام
این مقام آخر مقام سالک است‌بر مراتب‌های مادون مالک است
لیک عاشق زین مراتب مطلق است‌نه به اطلاق و تقیّد ملحق است
نه خبر دارد ز قید و بستگی‌نه بود آگاه از وارستگی
بل عشیق از خلق و خالق فارغست‌از تجرّد وز علایق فارغست
بهر مفهوم است این در سیر عشق‌ورنه نبود عقل کامل غیر عشق
چون عشیق از جام وحدت مست شدعقل با عشق آمد و همدست شد
«1»

_____

(1)- همان؛ ص 353- 360.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:995

محیط قمی

اشاره

میرزا محمد قمی متخلّص به «محیط» و ملقّب به «شمس الفصحا» از شاعران خوش قریحه‌ی دوران قاجار است که به سال 1250 ه ق در یکی از روستاهای شهرستان قم متولد شد. تحصیلات خود را در رشته‌ی علوم عقلی و نقلی در قم و اصفهان به پایان رسانید. سپس به تهران آمد و پس از چندی به جانشینی پدر و برادر خویش که زندگی را بدرود گفته بودند، در دستگاه دوستعلی خان معیّر الممالک که در شمار وزیران و مقرّبان حکومت قاجاریه بود به کار تعلیم دوست محمد خان فرزند وی گماشته شد. به علاوه در انجمن شاعران شرکت می‌کرد و اشعار خود را می‌خواند.
میرزا محمد در سال 1317 ه. ق. در قم درگذشت و در مزار شیخان قم به خاک سپرده شد. پس از او میرزا حیدر علی مشهور به «مجد الادبا» و متخلّص به «ثریّا» که پدر همسر محیط قمی بود، دیوان او را گردآوری و تدوین کرد. این دیوان در سال 1362 ه ش. در تهران چاپ و منتشر شده است. «1»
-*-

عترت یاسین:

نیمه شب بر سرم آن خسرو شیرین آمدخفته بودم که مرا بخت به بالین آمد
آمد آن گونه که تقریر نمودن نتوان‌چون توان گفت به تن جان به چه آیین آمد؟
قامت افراخته، افروخته رخ، طرّه پریش‌بهر یغمای دل عاشق مسکین آمد
به همه عمر دمی شاد نخواهم دل ریش‌تا شنیدم که مقامت دل غمگین آمد
دل سودا زده طوف سر کوی تو کندصعوه «2» را بین که به جولانگه شاهین آمد
کسب دولت مکن ای خواجه که درویشان راترک دولت سبب حشمت و تمکین آمد
من و مدّاحی شاهی که «حسین منّی» «3»مدحتش مادح «4» وی ختم نبییّن آمد
آن چنان پای به میدان محبّت بفشردکه سرش زیب سَنان سپه کین آمد
خامس آل عبا، شافع کونین، حسین‌که غلامیّ درش فخر سلاطین آمد
ما سوایش به ندا یاد که فرّخ ذاتش‌ما سوا را سبب خلقت دیرین آمد
توشه‌ی روز جزا مایه‌ی امید «محیط»شیوه‌ی منقبت عترت یاسین آمد «5»
***

_____
(1)- فرهنگ شاعران پارسی زبان.
(2)- صعوه: هر پرنده‌ی کوچک و خواننده به اندازه‌ی یک گنجشک را گویند؛ گنجشک.
(3)- اشاره به حدیث نبوی «حسین منّی و انا من حسین».
(4)- مادح: مدح کننده، ستایشگر.
(5)- تجلی عشق در حماسه عاشورا؛ ص 213 و 214.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:996

سقای شهیدان:

آن قوی پنجه که آزردن دلهاست فنش‌الفتی هست نهان با دل غمگین منش
جان رسیده به لب از دوری جان بخش لبش‌دل به تنگ آمده از حسرت نوشین دهنش
دوش در طرف چمن بلبل شیدا می‌گفت‌نوبهار آمد و افزود غمم ز آمدنش
باغ ماند به صف ماریه و لاله و گل‌به شهیدان به خون غرقه‌ی گلگون کفنش
ابر در ماتم سقّای شهیدان گریدکه همه عمر بود دیده‌ی گریان چومنش
نور حق ماه بنی هاشم، عباس که هست‌مهر او شمع و دل جمع محبّان لگنش
حامل رایت و میر سپه عشق که داشت‌قوت سیل اجل همت بنیاد کَنش
دستش از تن که بریدند به کف محکم بودرشته‌ی بندگی و مهر امام زمنش
گفت در ماتم او شاه شهیدان گریان‌دید افتاده چو در معرکه پر خون بدنش
شد کنون قطع امید من و پشتم بشکست‌بعد از این وای به حال دل و رنج و محنش
یادم آمد لب خشکیده و چشمان تَرش‌جگر سوخته از غم دل خون از حزنش
ز آن نبردش شه دین سوی شهیدان دگرکه میسر نشد از معرکه برداشتنش
برگرفتن نتوان پیکر آن کشته ز خاک‌که نه تن مانده به جا و نه به تن پیرهنش «1» ***

---

(1)- همان؛ ص 215.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:997

رباعی:

صبر تو فزون ز ممکنات است حسین‌خون از عطشت دل فرات است حسین
در عرصه‌ی کربلا به مهر شه عشق‌کاری کردی که عقل مات است حسین
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:998

صبوری خراسانی

اشاره

حاجی میرزا محمد کاظم از احفاد صبوری کاشانی و برادرزاده‌ی فتحعلی خان صباست. جدّ وی در روزگار محمد شاه به خراسان آمد و صبوری در حدود سال 1259 ه. ق. در خانواده‌ای که به صنعت حریر بافی اشتغال داشتند و تازه از شهر کاشان به مشهد مقدّس هجرت کرده بودند، متولد گردید، و در آنجا نشأت یافت. محمد کاظم پس از تحصیل مقدماتی به تکمیل ادبیات فارسی و عربی و حکمت و فلسفه در نزد اساتید زمان پرداخت. از ابتدای جوانی به سرودن شعر اشتغال ورزید و در قصیده سرایی ماهر گشت. ناصر الدّین شاه قاجار وی را به لقب ملک الشعرایی آستانه‌ی رضوی مفتخر کرد. دیوان او مشتمل بر قصاید، غزل و مقطّعات می‌باشد که به طبع رسیده است. او به علت بیماری وبا در سال 1322 قمری در مشهد درگذشت.
صبوری دارای چهار پسر بود که محمد تقی ملک الشعرای بهار بزرگترین فرزند ایشان است. ملک الشعرای بهار در مقدمه‌ی گلشن صبا می‌نویسد که تخلّص پدرم از میرزا احمد صبوری کاشانی برادرزاده‌ی فتحعلی خان صبا گرفته شده است.
صبوری به اصول عقاید اسلامی و مذهب اثنا عشری بی‌اندازه پای‌بند بود، و به ائمه اطهار علیهم السّلام اخلاص می‌ورزید، چنان که اغلب قصاید او در مدح ائمه و پیشوایان دین اسلام سروده شده است.
صبوری در مرثیه حضرت ابا عبد اللّه الحسین (ع) دوازده بند دارد که از شاهکارهای مراثی است. «1»
-*-

ترکیب‌بند:

درای کاروانی سخت با سوز و گداز آیدچو آه آتشینی کز دل پرغصّه باز آید
گمانم کاروانی از وطن آواره گردیده‌که آواز جرس با ناله‌های جانگداز آید
اگر این کاروان است از حسین فرزند پیغمبر (ص)چرا او را اجل منزل به منزل پیشواز آید
الا یا خیمگی خرگاه عزّت بر سر پا کن‌که ناموس خدا، زینب ز راهی بس دراز آید
به وقت بازگشت شام یا رب چون بود حالش‌بهین دخت علی کامروز اندر مهد ناز آید
فلک گسترده خوانی آب و نانش خون و لخت دل‌عراقی میهمان داراست و مهمان از حجاز آید
به روی میهمانان حجازی آب و نان بستندکه دیده میزبان هرگز چنین مهمان‌نواز آید؟!
شهنشاهی که دین از وی سرافراز است، واویلاشگفتی بین که رمح کفرش از سر سرفراز آید
بنازم مقتدایی را که در محراب شمشیرش‌ز خون سر وضو باشد چو هنگام نماز آید
یزید از زاده‌ی خیر البشر بیعت طمع داردچگونه طاعت جبریل با ابلیس، ساز آید؟
سلیمان هیچکس دیده مطیع اهرمن گردد؟!حقیقت کس شنیده زیر فرمان مجاز آید؟
معاذ اللّه مطیع کفر، هرگز دین نخواهد شدوگر باید شدن مقتول، گوشو، این نخواهد شد

_____

(1)- لغت‌نامه دهخدا. مقدمه گلشن صبا.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:999

ازین بیعت که دشمن خواست اولاد پیمبر راهمان خوشتر که بنهادند گردن تیغ و خنجر را
اسیر بیعت دونان شدن، آن مشکلی باشدکه آسان می‌کند بر دل، اسیری‌های خواهر را
چه تلخی‌هاست در تمکین نااهلان که چون شکّرگوارا می‌کند در کام جان، مرگ برادر را
حسین گر غیرت اللّه است حاشا کی روا داردکه گردد فاسقی فرمانروا شرع پیمبر را
کنار آب جان دادن، لب خشکیده آسانترکه دیدن تر دماغ از می یزید شوم کافر را
به روی خاک و خون خفتن به صد برهان شرف داردکه دیدن تکیه‌گاه بدنهادی، بالش زر را
سر غیرت فرو نارند مردان پیش نامردان‌اگرچه از قفا از تن جدا سازند آن سر را
زهی مردان که اندر بیعت فرزند پیغمبر (ص)گر افتد دستشان از تن، دهند آن دست دیگر را
زهی اصحاب با همّت که پیش نیزه و خنجربراندازند از تن جوشن و از فرق مغفر را
نهنگانی که بهر تشنه‌کامان تا برند آبی‌شکافند از دم شمشیر صد دریای لشکر را
شهادت بود صهبایی درون ساغر خنجرزهی مستان که بوسیدند و نوشیدند ساغر را
نخوردند آب و جان دادند پهلوی فرات آخربنوشیدند از جام فنا آب حیات آخر

فلک با عترت خیر البشر لختی مدارا کن‌مدارا کن به آل اللّه و شرم از روی زهرا کن
ره شام است در پیش و هزاران محنت اندر پی‌به اهل البیت رحمی ای فلک در کوه و صحرا کن
شب تاریک و مرکب ناقه‌ی عریان، به آرامی‌بران اشتر، نگویم مهد زرّینشان مهیّا کن
شب ار طفلی ز پشت ناقه بر روی زمین افتدبه آرامی بگیرش دست و بیرون خارش از پا کن
فلک آن شب که خرگاه ولایت را زدی آتش‌دو کودک از میان گم شد، بگرد ای چرخ پیدا کن
شب تاری، کجا گشتند متواری، بکن روشن‌چراغ ماه و تفتیشی از آن دو ماه سیما کن
شود مهر و مهت گم ای فلک از مشرق و مغرب‌بجوی این ماهرویان و دل زینب تسلّی کن
به صحرا ام کلثوم است و زینب هر دو در گردش‌تو هم با این دو خاتون جستجو در خار و خارا کن
اگر پیدا نگردند این دو طفل بی‌پدر امشب‌مهیّای عقوبت خویشتن را بهر فردا کن
گمانم زیر خاری هر دو جان دادند با خواری‌بزیر خار، گلهای نبوّت را تماشا کن
اگر چه هر نفس دور تو ظلم تازه‌ای داردبس است ای آسمان، ظلم و ستم اندازه‌ای دارد

فلک را کین به آل احمد مختار یعنی چه؟خصومت این همه با عترت اطهار یعنی چه؟
برای کشتن یک تن که جان عالمش قربان‌مهیّا صد هزاران لشکر جرّار یعنی چه
گشاده چنگ و دندان بر هلاک یوسف زهرابه هامون گلّه گلّه گرگ آدمخوار یعنی چه
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1000 نخست اقرار بیعت از چه با سلطان دین کردی‌پس از اقرار بیعت، این همه انکار یعنی چه
گرفتم نامه ننوشتند و خود آمد به مهمانی‌به مهمانی چنین، یا رب چنان رفتار یعنی چه
نوامیس خدا پروردگان پرده‌ی عصمت‌سر بی‌چادر اندر کوچه و بازار یعنی چه
گهرهای یتیم دُرج عفّت را بهم بستن‌همه بر یک رسن چون گوهر شهوار یعنی چه
اسیری خود گرفتم سهل، لکن با گرفتاری‌غُل و زنجیر و آهن با تن تب‌دار یعنی چه
بزیر اشکم اشتر چرا بایست پا بستن‌چنین رفتار ناهنجار، با بیمار یعنی چه
چرا چون چوب نامد خشک دست پور بوسفیان‌به چوب خیزران خستن لب دُربار یعنی چه
به استغفار، اعدا خواستند این ظلم را جبران‌خدا را، ریختن خون و آنگه استغفار یعنی چه
الا ای خاتم پیغمبران، فریاد از این امّت‌بر اولادت جفا بگذشت از حد، داد از این امت

حسین از کینه‌ی عدوان چو آمد تنگ میدانش‌نماند از یاوران یک تن که سازد جان به قربانش
نه عون و جعفر و عبّاس باقی ماند و نه قاسم‌نه فرزندش علی اکبر که طلعت ماه تابانش
نه مسلم نه حبیب بن مظاهر ماند و نه عبّاس‌ز شیران دغا یکباره خالی شد نیستانش
نماند از بهر او یاور کسی غیر از علی اصغرکه بود از تشنگی خشکیده مادر شیر پستانش
گرفت آن طفل را دربر بیامد نزد آن لشکرتمنّا کرد آبی تا کند تر، کام عطشانش
ندانم آب، او را یا جوابی داد کس آری‌جوابش از کمان دادند و آب از نوک پیکانش
گلو بشکافتند از نوک پیکان گوش تا گوشش‌چو مرغ نیم بسمل تن بخون کردند غلطانش
همانا خون یزدان بود، خون آن شهید آری‌از آن افشاند بر گردون به سوی پاک یزدانش
نثار راه جانان، لعل و مرجان باید ار کردن‌ز خون او به کف نامد گرانتر لعل و مرجانش
فغان زان ساعتی کان طفل با قنداقه‌ی خونین‌ز آغوش پدر بگرفت مادر روی دامانش
به گردون شیون و افغان ز خرگاه امامت شدتو گفتی آشکارا در حرم شور قیامت شد

در آن صحرا چو بیکس ماند شِبل «1» بوتراب آخرز دست بیکسی آورد پا اندر رکاب آخر
که ناگه شصت و شش زن آمدند از خیمه‌گه بیرون‌که ما را می‌سپاری با که، ای مالک رقاب آخر
تو ای صبح سعادت گر ز ما غایب شوی اکنون‌برند این کوفیان ما را سوی شام خراب آخر
پسندی ای دُر درج ولایت، کودکانت رافرو بندند چون گوهر همه بر یک طناب آخر
عیالت را روا داری برند اعدا به صد خواری‌به بزم زاده‌ی مرجانه روی بی‌نقاب آخر

---

(1)- شبل: شیربچه.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1001 تسلّی داد اهل البیت را با چشم تر و آنگه‌به میدان شهادت راند مرکب با شتاب آخر
چو کرد اتمام حجّت را و نشنیدند بی‌دینان‌طلب فرمود بهر تشنگان یک جرعه آب آخر
طلب فرمود آب بی‌بها زان بی‌حیا مردم «1»ندادند آب و از شمشیر دادنش جواب آخر
برآورد از میان شمشیر آتشبار چون حیدربزد خود را به قلب آن شیاطین چون شهاب آخر
زدند از هر طرف تیغ و سنانش آن قدر بر تن‌که از زین بر زمین آمد ز زخم بی‌حساب آخر
سر چون آفتابش بر سنان کردند و جسمش رابروی خاک افکندند اندر آفتاب آخر
سرش چون شمس دائر «2» لیک اندر شهر شام آمدتنش چون قطب ساکن لیک با خاکش مقام آمد

نمی‌گویم که از سُمّ ستورانش بدن چون شدهمی گویم که صحرا پاک از آن تن غرقه در خون شد
نمی‌گویم به خرگاهش چه کردند از پس کشتن‌همی‌گویم که دود از خیمه‌گاهش تا به گردون شد
نمی‌گویم چه شد وقتی که او را خاک شد مسکن‌همی گویم که یکسر بی‌سکون این ربع مسکون شد
نمی‌گویم شب اول چه آمد بر سرش، اماهمی گویم که مهمان خانه‌ی خولی ملعون شد
نمی‌گویم که چون شد خاتم از دست سلیمانی‌همی گویم که ز دستش همره انگشت، بیرون شد
نمی‌گویم چه شد لیلی پس از مرگ علی اکبرهمی گویم که در کوه و بیابان، همچو مجنون شد
نمی‌گویم چه شد در راه و بیره پای طفلانش‌همی‌گویم همه پرآبله در کوه و هامون شد
نمی‌گویم دل اهل و عیالش چون شد از این غم‌همی گویم که خون گشت و ز راه دیده بیرون شد
نمی‌گویم که جسم بهتر از جانش چه شد لیکن‌همی گویم سه روز افتاده بود آنگاه مدفون شد
نمی‌گویم چه شد چشم «صبوری» اندرین ماتم‌همی گویم ز سیل اشک، رشک رود جیحون شد
نبی گر عهد فرمودی بر اولادش جفا کردن‌فزونتر زین نمی‌کردند بر عهدش وفا کردن

فلک آخر خرابه جای آل مصطفی دادی‌عیال مصطفی را خانه‌ی بی‌سقف جادادی
حسین اندر عراق آمد چو از ملک حجاز آخربه آهنگ مخالف کشتن او را صلا دادی
به کام پور بوسفیان ولی اللّه را کشتی‌به قتل سبطّ احمد کام اولاد زنا دادی
ربودی گوشوار از گوش عرش کبریا و آنگه‌به پیش چشم زینب جلوه در طشت طلا دادی
تسلّی خواستی از این جفاها خواهرانش راحسینی را گرفتی، بدره‌ی زر خونبها دادی
گرفتی از سلیمان خاتم و دادی به اهریمن‌ز حق، حق از چه بگرفتی و باطل را چرا دادی؟
نمودی خشک گلزار نبوّت را ز بی‌آبی‌به باغ کفر نخل شرک را نشو و نما دادی

_____

(1)- حسین (ع) هیچگاه تقاضای آب نکرد. ر. ک. به ارشاد شیخ مفید.
(2)- شمس دائر: خورشید گردان.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1002 به روز بدر دادی فتح و نصرت بر رسول اللّه‌سزای نصرت بدر از شکست کربلا دادی
دعیّ بن دعی «1» را بر سریر شام بنشاندی‌حسین بن علی را جا به خاک نینوا دادی
همیشه بر ستمکاریست ای گردون مدار توبدی کردن به نیکانست ای بیرحم کار تو

فلک در کربلا آل علی را میهمان کردی‌مهیّا آب و نان بایست، شمشیر و سنان کردی
حریم مصطفی را از حرم در کربلا خواندی‌هلاک از تشنه کامی بر لب آب روان کردی
غزالان حرم را تاختی از یثرب و بطحاگرفتار درنده گرگهای کوفیان کردی
فلک بی‌خانمان گردی که اولاد پیمبر رانمودی از وطن آواره و بی‌خانمان کردی
گهرهای یتیم درج عصمت را به هم بستی‌به بزم زاده‌ی مرجانه بردی ارمغان کردی
عیال مصطفی و آنگه اسیری، خاک بر فرقم‌مگر از زنگبار و روم ایشان را گمان کردی
سر فرزند زهرا را بریدی از قفا وانگه‌ببردی در تنور خولی کافر، نهان کردی
تن نوباوه‌ی زهرا که از گل بود نازکتربهم بشکسته از سمّ ستورش استخوان کردی
ز قتل قرّة العین رسول ای چرخ بد اخترجهان را قیرگون از قیروان تا قیروان کردی
سر ببریده را از لب شنیدی آیت قرآن‌عجب دارم که تفسیرش به چوب خیزران کردی
برای نزهت و گلگشت اولاد ابی سفیان‌ز خون آل پیغمبر زمین را گلستان کردی
خود این خون را ندانم صاحب اسلام چون شویدمگر خونها بریزد شاید این خون را به خون شوید

چو بربستند آل اللّه سوی شام محملهابه محملها مکان کردند همچون غصه در دلها
ز بس سیل سرشک از چشمه‌های چشم شد جاری‌فرو رفتند آن جمازه‌ها تا سینه در گلها
اگر اشک یتیمان آب بر آتش نزد هردم‌ز سوز آه هر یک ز آن اسیران سوخت محملها
جفای کربلاشان سهل و آسان بود در خاطراگر در شام دانستند می‌باشد چه مشکلها
حمایلهای زرّین را به غارت برده دشمنهاولی بسته غل و زنجیر، جای آن حمایلها
برادرها شهید و پیش روی خواهران یکسرسران کشتگان بر نیزه اندر دست قاتلها
به روز آن راهها در آفتاب گرم پیمودن‌به زیر سایه‌ی سرها مکان کردن به منزلها
به شام، آل علی در کنج ویرانها مکان کردن‌به ناز و نوش اهل شام هر شب کرده محفلها
به طشت زر سر سبط پیمبر در بر خواهرسرودن پور بوسفیان «ادِر کاسا و ناولها»
فلک زین ظلم حیرانم چرا ویران نگردیدی‌چو اولاد پیمبر بی‌سر و سامان نگردیدی

---

(1)- دعیّ: حرامزاده‌ی فرزند حرامزاده، زناکار.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1003

الا ای نور حق پنهان ز چشم مرد و زن تا کی؟نهان در پرده‌ی غیب، ای ولی ذو المِنَن تا کی؟
تو سیف انتقامی از نیام غیب بیرون شوحسینت غرقه‌خون افتاده بی‌غسل و کفن تا کی؟
تو شبل شیر حقی، گرگهای کوفه دندانهابه خون آلوده از این یوسف گل پیرهن تا کی؟
بیا و مرهمی بهر حسین از انتقام آورهزار و نهصد و پنجاه و یک زخمش به تن تا کی؟
به زنجیر ستم بین عمّه‌ها و خواهرانت رابنات النعش برهم بسته و چون عِقْد پَرَنْ «1» تا کی؟
به بزم زاده‌ی مرجانه اولاد نبی بسته‌بسان لؤلؤ و مرجان همه بر یک رسن تا کی؟
به ماتم‌داری جدّ تو ای فرزند پیغمبرچو انجم مرد و زن هر روز و هر شب انجمن تا کی؟
جهان بر سینه و بر سر زنان پیوسته سال و مه‌به فریاد و فغان یا حسین و یا حسن تا کی؟
زمین شد پر گل و پر لاله از خون بنی هاشم‌بگل چیدن نخواهی آمدن در این چمن تا کی؟
تو پهلوی فرات این بوستان را بوستان بانی‌ز بی‌آبی فرو خشکیده سرو یاسمن تا کی؟
چه بستانی که از خون شهیدان لاله‌ها داردز ابر ظلم از پیکان و خنجر ژاله‌ها دارد

بیا از اشک چشم این بوستان را آبیاری کن‌ز خون دشمنان، ای تیغ حق صد نهر جاری کن
خزان ظلم، گلهای رسالت را فکند از پابیا بر این گلستان گریه چون ابر بهاری کن
سراسر شیعیانت سوگوارند اندرین ماتم‌تو ای صاحب عزا بازآ و بنشین سوگواری کن
عیال مصطفی آنگه سوار اشتر عریان‌برای عمّه‌ها و خواهران فکر عماری کن
ندارند این اسیران محرمی وقت سفر کردن‌بیا و دستگیریشان به هنگام سواری کن
به زاری و فغان بنگر همه اولاد پیغمبرتو هم بر حال زار بی‌کسان افغان و زاری کن
بیا ای پاسدار و رهنمای عالم امکان‌به راه شام این درماندگان را پاسداری کن
همه چون کبک، صید چنگل بازند این طفلان‌رها این کبکها از چنگل باز شکاری کن
نباشد دستگیر این کودکان را، دست‌گیر ای شه‌نباشد غمگسار این خواهران را غمگساری کن
چو یابی نا صبور این مستمندان را صبوری ده‌چو بینی بیقرار این بی‌کسان را بیقراری کن
به هر دردی که باشد جز صبوری نیست درمانش«صبوری» دردمند ار شد ندانم چیست درمانش؟

_____

(1)- عقد پرن: گردن‌بند ستاره‌های پروین.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1004

عمّان سامانی

میرزا نور اللّه عمّان سامانی ملقب به «تاج الشعراء» از شعرای به نام نیمه‌ی دوم سده‌ی سیزده و اوایل سده‌ی چهاردهم هجری به شمار می‌رود. اگرچه پدر، عمو و جدّش از شعرای سرشناس عهد ناصری بوده و همگی در ادب و عرفان دستی داشته‌اند ولی اشتهار هیچ یک به عمّان نمی‌رسد.
عمّان سامانی در شب شنبه نوزدهم ذی الحجّه سنه‌ی 1258 ه. ق. در سامان متولّد شد و در شب سه‌شنبه مطابق دوازدهم شوال 1322 قمری وفات یافت. جنازه‌ی وی را در مسجد جامع سامان به رسم امانت به خاک می‌سپارند و بعدها براساس وصیت او، جنازه‌اش را به نجف اشرف منتقل می‌سازند. سامان در حال حاضر مرکز بخش «لار» استان چهارمحال بختیاری است که در سابق جزیی از استان اصفهان به شمار می‌رفته و بعدها به صورت استان مستقلی در آمده است. سامان علیرغم محدوده‌ی کوچک خود از نظر جغرافیایی، از دیر زمان تاکنون سرزمین علم و ادب و عشق و هنر و عرفان بوده و سخنورانی را در دامن خود پرورش داده است که برای نمونه می‌توان از شعرایی چون: عمّان، دریا، قلزم، محیط، جیحون، قطره، سحاب، نیسان، خورشید، ذره، افلاکی، کیهان، دهستان، تبیان، عرفان، حشمت و سامانی نام برد.
در مورد آثاری که از عمّان سامانی باقی مانده است بایستی از: «معراج‌نامه»، «گنجینة الاسرار»، «مخزن الدرر» و دیوان او نام برد.
دیوان خطّی او در خانواده‌ی محترم ثقفی اصفهان نگهداری می‌شود و تاکنون به زیور طبع آراسته نگردیده است.
مهمترین اثر عمّان سامانی «گنجینة الاسرار» است که به سبک و شیوه و وزن «زبدة الاسرار» صفی علیشاه ساخته و پرداخته شده است و انصافا از شاهکارهای ادب شیعی به شمار می‌رود.
عمّان سامانی مسوّدات گنجینه را به سال 1305 ه. ق. در اصفهان به تشویق و ترغیب آقا سلیمان خان نامی که رییس خواجه سرایان بوده است در طول یک سال جمع‌آوری و تدوین نموده است.
در این مثنوی ماندگار، با برداشت‌های ناب عرفانی از جریان عاشورای حسینی، از حرّ، حضرت عبّاس، حضرت قاسم، حضرت علی اکبر، به میدان رفتن حضرت سیّد الشهداء و عنان‌گیری حضرت زینب و تجلّیات جمال حسینی در آیینه‌ی وجود زینبی، سفارش امام حسین (ع) در مورد حضرت سجّاد به حضرت زینب، شهادت حضرت علی اصغر و بالاخره به میدان رفتن حضرت سیّد الشهداء و جریان شهادت آن ذخیره‌ی خداوندی سخن به میان آمده است. «1»

-*- از این حماسه‌ی ماندگار اشعاری را برگزیده و آورده‌ایم:
گوید او چون باده خواران الست‌هریک اندر وقت خود گشتند مست
ز انبیا و اولیا، از خاص و عام‌عهد هریک شد به عهد خود تمام
نوبت ساقی سرمستان رسیدآنکه بد پا تا به سر مست، آن رسید
آنکه بد منظور ساقی، مست شدو آنکه دل از دست برد، از دست شد
گرم شد بازار عشق ذو فنون‌بو العجب عشقی! جنون اندر جنون

_____

(1)- گنجینة الاسرار، مقدمه با تلخیص، ص 20- 11.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1005 خیره شد تقوی و زیبایی به هم‌پنجه زد درد و شکیبایی به هم
سوختن با ساختن آمد قرین‌گشت محنت با تحمل، هم‌نشین
زجر و سازش متّحد شد، درد و صبرنور و ظلمت متّفق شد، ماه و ابر
عیش و غم مدغم «1» شد و تریاق و زهرمهر و کین توأم شد و اشفاق «2» و قهر «3»
ناز معشوق و نیاز عاشقی‌جور عذرا و رضای وامقی «4»
گفت: اینک آمدم من ای کیا «5»!گفت: از جان آرزومندم، بیا!
لاجرم زد خیمه عشق بی‌قرین‌در فضای ملک آن عشق آفرین
کرد بر وی باز، درهای بلاتا کشانیدش به دشت کربلا
سرکشید از چار جانب فوج فوج‌لشکر غم، همچنان کز بحر، موج
یافت چون سر خیل مخموران خبرکز خمار باده آید دردسر
خلوت از اغیار شد پرداخته‌وز رقیبان، خانه خالی ساخته
محرمانِ رازِ خود را خواند، پیش‌جمله را بنشاند، پیرامون خویش
با لب خود گوششان انباز کرددر ز صندوق حقیقت باز کرد
جمله را کرد از شراب عشق، مست‌یادشان آورد آن عهد الست
گفت شاباش این دل آزادتان‌باده خوردستید، بادا یادتان!
گوشه چشمی می‌نماید گاه‌گاه‌سوی مستان می‌کند، خوش‌خوش نگاه «6»

***

سرّی اندر گوش هریک، باز گفت‌باز گفت: این راز را باید نهفت!
این وصیّت کرد با اصحاب خویش‌تا به کلّی پرده برگیرد ز پیش
گفتشان کای سرخوشان می پرست‌خورده می، از جامی ساقی الست
اینک آن ساغر به کف ساقی منم‌جمله اشیاء فانی و، باقی منم
در فنای من شما هم، باقئیدمژده ای مستان که مست ساقئید
لب چو بربست آن شه دلدادگان«حُرّ» ز جا جست آن سر آزادگان
گفت: کای صورتگر ارض و سماای دلت، آیینه‌ی ایزد نما
اول این آیینه از من یافت زنگ‌من نخست انداختم بر جام، سنگ
باید اول از پی دفع گله‌من بجنبانم سر این سلسله

_____
(1)- مدغم شدن: درهم شدن.
(2)- اشفاق: محبت.
(3)- قهر: عداوت.
(4)- عذرا و وامق: دو دلداده. عذرا نام معشوقه وامق است که کنیزکی بود در زمان اسکندر ذو القرنین.
(5)- کیا: پادشاه بزرگ.
(6)- گنجینة الاسرار؛ ص 73- 79 گزینش اشعار.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1006 شورش اندر مغز مستان آورم‌می به یاد می پرستان آورم
پاسخش را از دو مرجان ریخت، دُرّگفت: «احسنت انت فی الدّارین حرّ» «1»
قصد جانان کرد و جان بر باد دادرسم آزادی به مردان، یاد داد «2»
***
باز لیلی زد به گیسو شانه راسلسله جنبان شد این دیوانه را
باز دل افراشت از مستی علم‌شد سپهدار علم «3»، جَفّ القلم «4»
گشته با شور حسینی، نغمه‌گرکسوت عباسیان «5»، کرده به بر
جانب اصحاب، تازان با خروش‌مشکی از آب حقیقت پر، به دوش
کرده از شطّ یقین، آن مشک پرمست و عطشان همچو آب آور شتر
تشنه‌ی آبش، حریفان سر به سرخود ز مجموع حریفان، تشنه‌تر
چرخ ز استسقای آبش در طپش‌برده او بر چرخ بانگ العطش «6»
ای ز شطّ سوی محیط آورده آب‌آب خود را ریختی، واپس شتاب
نیست صاحب همّتی در نشأتین «7»هم قدم عبّاس را، بعد از حسین
بُد به عشاق حسینی، پیشروپاک خاطر آی و پاک اندیش رو
روز عاشورا به چشم پر ز خون‌مشک بر دوش آمد از شطّ چون برون
شد به سوی تشنه کامان، رهسپرتیر باران بلا را شد سپر
پس فرو بارید بر وی تیر تیزمشک شد بر حالت او اشک ریز!
اشک چندان ریخت بر وی چشم مشک‌تا که چشم مشک، خالی شد ز اشک!
تا قیامت تشنه کامان ثواب‌می‌خورند از رشحه‌ی آن مشک، آب
بر زمین آب تعلّق پاک ریخت‌وز تعیّن بر سر آن، خاک ریخت
هستیش را دست از مستی فشاندجز حسین اندر میان، چیزی نماند «8»
***
تا که اکبر با رخ افروخته‌خرمن آزادگان را سوخته

_____
(1)- آفرین بر تو که در هر دو سرای آزاد مردی.
(2)- گنجینة الاسرار؛ ص 85- 89.

(3)- منظور حضرت ابا الفضل (ع) است.
(4)- جفّ القلم: خشک شد قلم. کنایه از این است که اسرار را نباید ابراز کرد و بایستی دم در کشید.
(5)- لباس عباسیان به رنگ سیاه بود.
(6)- کنایه از عطش زیاد و تشنگی خارق‌العاده‌ای عالم هستی نسبت به آن چشمه‌ی حیات‌بخش است. در حالی که به ظاهر بانگ العطش او به چرخ می‌رسید!
(7)- کنایه از دنیا و آخرت است.
(8)- گنجینة الاسرار؛ ص 94- 101 گزینش اشعار.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1007 ماه رویش، کرده از غیرت، عرق‌همچو شبنم، صبحدم بر گل ورق
آمد و افتاد از ره، با شتاب‌همچو طفل اشک، بر دامان باب
کای پدر جان! همرهان بستند بارماند بار افتاده اندر رهگذار
دیر شد هنگام رفتن ای پدررخصتی گر هست باری زودتر
گفت: کای فرزند مقبل آمدی‌آفت جان، رهزن دل آمدی
کرده‌یی از حق، تجلّی ای پسرزین تجلّی، فتنه‌ها داری به سر
راست بهر فتنه، قامت کرده‌یی‌وه کزین قامت، قیامت کرده‌یی
نرگست با لاله در طنازی‌ست‌سنبلت با ارغوان در بازی‌ست
از رخت مست غرورم می‌کنی‌از مراد خویش دورم می‌کنی
بیش از این بابا! دلم را خون مکن‌زاده‌ی لیلی، مرا مجنون مکن
همچو چشم خود به قلب دل متازهمچو زلف خود، پریشانم مساز
حایل «1» ره، مانع مقصد مشوبر سر راه محبت، سد مشو
«لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتَّی تُنْفِقُوا»بعد از آن، «مِمَّا تُحِبُّونَ» گوید او «2»
نیست اندر بزم آن والا نگاراز تو بهتر گوهری، بهر نثار
هرچه غیر از اوست، سدّ راه من‌آن بت‌ست و غیرت من، بت‌شکن
آن حجاب از پیش چون دور افکنی‌من تو هستم در حقیقت، تو منی
چون ترا او خواهد از من رو نمارو نما شو، جانب او رو، نما
***
خوش نباشد از تو شمشیر آختن‌بلکه خوش باشد سپر انداختن
مژّه داری، احتیاج تیر نیست!پیش ابروی کجت، شمشیر چیست؟
تیر مهری بر دل دشمن بزن‌تیر قهری گر بود، بر من بزن
از فنا مقصود ما عین بقاست‌میل آن رخسار و شوق آن لقاست
شوق این غم از پی آن شادی‌ست‌این خرابی بهر آن آبادی‌ست
پس برفت آن غیرت خورشید و ماه‌همچو نور از چشم و جان از جسم شاه
مست گشت از ضربت تیغ و سنان‌بی‌خودی‌ها کرد و داد از کف عنان
رو به دریا کرد دیگر آبِ جوزی پدر شد آب گوی و آب جو

اکبر آمد العطش گویانَ ز راه‌از میان رزمگه تا پیش شاه
کای پدر جان، ار عطش افسرده‌ام‌می ندانم زنده‌ام یا مرده‌ام!

---

(1)- حایل: جلوگیر، مانع.
(2)- اشاره است به آیه 92 از سوره آل عمران. شما هرگز به مقام نیکوکاران و خاصّان خدا نخواهید رسید مگر از آنچه دوست می‌دارید در راه خدا انفاق کنید.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1008 این عطش رمزست و عارف، واقف است‌سرّ حق‌ست این و عشقش کاشف‌ست
دید شاه دین که سلطان هدی‌ست‌اکبر خود را که لبریز از خداست
عشق پاکش را، بنای سرکشی‌ست‌آب و خاکش را هوای آتشی‌ست
شورش صهبای عشقش، در سرست‌مستیش از دیگران افزونترست
مغز بر خود می‌شکافد، پوست رافاش می‌سازد حدیث دوست را
پس سلیمان بر دهانش بوسه کردتا نیارد سرّ حق را فاش کرد
هرکه را اسرار حق آموختندمُهر کردند و دهانش دوختند «1»
***
دیگر شوری به آب و گل رسیدوقت میدان داری این دل رسید
موقع پا در رکاب آوردن‌ست‌اسب عشرت را سواری کردن‌ست
تنگ شد دل، ساقی از روی صواب‌زین می عشرت مرا پر کن رکاب
روی در میدان این دفتر کنم‌شرح میدان رفتن شه، سر کنم
باز گویم آن شه دنیا و دین‌سرور و سر حلقه اهل یقین
چونکه خود را یکه و تنها بدیدخویشتن را دور از آن تن‌ها بدید
پا نهاد از روی همّت در رکاب‌کرد با اسب از سر شفقت، خطاب
کای سبک پر ذو الجناح تیزتک‌گرد نعلت، سرمه‌ی چشمه ملک
ای سماوی جلوه‌ی قدسی خرام‌ای ز مبدأ تا معادت نیم‌گام
ای به رفتار از تفکّر تیزتروز براق عقل، چابک خیزتر
رو به کوی دوست، منهاج «2» من است‌دیده وا کن وقت معراج من است
بُد به شب معراج آن گیتی‌فروز «3»ای عجب معراج من باشد به روز!
تو بُراق آسمان پیمای من‌روز عاشورا، شب اسرای من
پس به چالاکی به پشت زین نشست‌این بگفت و برد سوی تیغ، دست
کای مُشَعْشَع ذو الفقار دل شکاف‌مدتی شد تا که ماندی در غلاف
آنقدر در جای خود کردی درنگ‌تا گرفت آیینه‌ی اسلام، زنگ
من کنم زنگ از تو پاک ای تابناک‌کن تو این آیینه را از زنگ، پاک
من تو را صیقل دهم از آگهی‌تا تو آن آیینه را صیقل دهی «4»
***

---

(1)- گنجینة الاسرار؛ ص 11- 125، گزینش اشعار.
(2)- منهاج: طریقه‌ی مستقیم.
(3)- اشاره است به معراج رسول اللّه (ص) در لیلة الاسری.
(4)- گنجینة الاسرار؛ ص 126- 129.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1009 خواهرش بر سینه و بر سر زنان‌رفت تا گیرد برادر را عنان
سیل اشکش بست بر شه، راه رادود آهش کرد حیران، شاه را
در قفای شاه رفتی هر زمان‌بانگ مهلًا مهلًاش بر آسمان
کای سوار سرگران کم کن شتاب‌جان من لختی سبکتر زن رکاب
تا ببوسم آن رخ دلجوی توتا ببویم آن شکنج موی تو
شه سراپا گرم شوق و مست نازگوشه‌ی چشمی به آن سو کرد باز
دید مشکین مویی از جنس زنان‌بر فلک دستی و دستی بر عنان
زن مگو، مرد آفرین روزگارزن مگو بنت الجلال، أخت الوقار
زن مگو، خاک درش نقش جبین‌زن مگو دست خدا در آستین
پس ز جان بر خواهر استقبال کردتا رخش بوسد، الف را دال کرد «1»
همچو جان خود، در آغوشش کشیداین سخن آهسته بر گوشش کشید:
کای عنان گیر من آیا زینبی؟یا که آه دردمندان در شبی؟
پیش پای شوق، زنجیری مکن‌راه عشق‌ست این، عنان‌گیری مکن
با تو هستم جان خواهر، همسفرتو به پا این راه کوبی، من به سر
خانه سوزان را تو صاحب خانه باش‌با زنان در همرهی، مردانه باش
جان خواهر! در غمم زاری مکن‌با صدا بهرم عزاداری مکن
معجر از سر، پرده از رخ، وا مکن‌آفتاب و ماه را رسوا مکن
هست بر من ناگوار و ناپسنداز تو زینب گر صدا گردد بلند
هرچه باشد تو علی را دختری‌ماده شیرا! کی کم از شیر نری؟!
با زبان زینبی شاه آن چه گفت‌با حسینی گوش، زینب می‌شنفت
با حسینی لب هرآنچ او گفت رازشه به گوش زینبی بشنید باز
گوش عشق، آری زبان خواهد ز عشق‌فهم عشق آری بیان خواهد ز عشق
با زبان دیگر این آواز نیست‌گوش دیگر محرم اسرار نیست
ای سخن‌گو، لحظه‌ای خاموش باش‌ای زبان، از پای تا سرگوش باش
تا ببینم از سر صدق و صواب‌شاه را، زینب چه می‌گوید جواب
گفت زینب در جواب آن شاه را:کای فروزان کرده مهر و ماه را
عشق را، از یک مشیمه «2» زاده‌ایم‌لب به یک پستان غم بنهاده‌ایم
تربیت بوده‌ست بر یک دوشمان‌پرورش در جیب یک آغوشمان
تا کنیم این راه را مستانه طی‌هر دو از یک جام خوردستیم می

---

(1)- کنایه از خم کردن قامت است.

(2)- مشیمه: بچه‌دان، پرده‌ای که کودک قبل از به دنیا آمدن در آن قرار دارد.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1010 هر دو در انجام طاعت کاملیم‌هر یکی امر دگر را حاملیم
تو شهادت جستی ای سبط رسول‌من اسیری را به جان کردم قبول
خودنمایی کن که طاقت طاق شدجان، تجلّی تو را مشتاق شد
حالتی زین به، برای سیر نیست‌خودنمایی کن در اینجا غیر نیست
شرحی ای صدر جهان این سینه راعکسی‌ای دارای حسن، آیینه را
قابل اسرار دید آن سینه رامستعّدِ جلوه، آن آیینه را
ملک هستی منهدم یکباره کردپرده‌ی پندار او را پاره کرد
معنی اندر لوح صورت، نقش بست‌آن چه از جان خاست اندر دل نشست
خیمه زد در ملک جانش شاه غیب‌شسته شد ز آب یقینش زنگ ریب
معنی خود را به چشم خویش دیدصورت آینده را از پیش دید
آفتابی کرد در زینب ظهورذرّه‌یی ز آن، آنش وادیّ طور
شد عیان در طور جانش رایتی‌خَرَّ موسی صَعقاً «1» ز آن آیتی
عین زینب دید زینب را به عین‌بلکه با عین حسین عین حسین
طلعت جان را به چشم جسم دیددر سراپای مسمّی اسم دید
غیب بین گردید با چشم شهودخواند بر لوح وفا، نقش عهود
دید تابی در خود و بی‌تاب شددیده‌ی خورشید بین پر آب شد
صورت حالش پریشانی گرفت‌دست بی‌تابی به پیشانی گرفت
خواست تا بر خرمن جنس زنان‌آتش اندازد «انَا الاعلی» زنان
دید شه لب را به دندان می‌گزدکز تو این جا پرده‌داری می‌سزد
رخ ز بی‌تابی، نمی‌تابی چرا؟در حضور دوست، بی‌تابی چرا؟
کرد خودداری ولی تابش نبودظرفیت در خورد آن آبش نبود
از تجلّی‌های آن سرو سهی‌خواست تا زینب کند قالب تهی
سایه‌سان بر پای آن پاک اوفتادصیحه‌زن غش کرد و بر خاک اوفتاد
از رکاب ای شهسوار حق‌پرست‌پای خالی کن که زینب شد ز دست
شد پیاده، بر زمین زانو نهادبر سر زانو، سر بانو نهاد
پس در آغوشش نشانید و نشست‌دست بر دل زد، دل آوردش به دست
گفت‌وگو کردند با هم متّصل‌این به آن و آن به این، از راه دل

---

(1)- اشاره است به آیه‌ی 143 سوره‌ی اعراف: «وَ لَمَّا جاءَ مُوسی لِمِیقاتِنا وَ کَلَّمَهُ رَبُّهُ قالَ رَبِّ أَرِنی أَنْظُرْ إِلَیْکَ قالَ لَنْ تَرانِی وَ لکِنِ انْظُرْ إِلَی الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَکانَهُ فَسَوْفَ تَرانِی فَلَمَّا تَجَلَّی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَکًّا وَ خَرَّ مُوسی صَعِقاً فَلَمَّا أَفاقَ قالَ سُبْحانَکَ تُبْتُ إِلَیْکَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِینَ.» چون موسی با هفتاد نفر از قومش به وعده‌گاه ما آمد و خدا با وی سخن گفت،

عرض کرد: خدایا خود را به من آشکار بنما که تو را مشاهده کنم. خدا فرمود: هرگز مرا نخواهی دید و لیکن به کوه بنگر اگر آن به جای خود برقرار تواند ماند تو نیز مرا خواهی دید. پس نور حق به کوه تجلّی کرد کوه را متلاشی ساخت و موسی بیهوش افتاد سپس که به هوش آمد عرض کرد:
خدایا تو منزّهی، به درگاه تو توبه کردم و منم نخستین ایمان آورندگان.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1011 دیگر اینجا گفت‌وگو را راه نیست‌پرده افکندند و کس را راه نیست «1». ***
ساقی ای قربان چشم مست توچند چشم می کشان بر دست تو؟
در فکن آن آب عشرت را به جام‌بیش از این میسند ما را تشنه کام
تا برآرند این گدایان سلوک‌پای کوبان نعره‌ی «أین الملوک «2»»
خاک بر فرق تن خاکی کنندجای در آتش ز بی‌باکی کنند
در میان ذکری ز عشّاق آورندشرح عشّاق اندر اوراق آورند
خاصه شرح حال شاهنشاه عشق‌مقتدای شرع و خضر راه عشق
تا بدانند آن امام خوش خصال‌پا چسان هِشت اندر آن دار الوصال
چیست آن دار الوصال ای مرد ره؟ساحت میدان و طرف قتلگاه
اوفتاده غرق خون، بالای هم‌کشتگان راه او، در هر قدم
پیش او جسم جوانان، ریزریزاز سنان و خنجر و شمشیر تیز
پشت سر، بر سینه و بر سر زنان‌بی‌پدر طفلان و بی‌شوهر، زنان
دشمنان، گرم شرار افروختن‌خیمه‌گاهش، مستعدّ سوختن
چشم سوی رزمگاه از یک طرف‌سوی بیمارش نگاه از یک طرف
انقلاب و محنت و تاب و طپش‌التهاب و زحمت و جوع «3» و عطش
با بلاهایی که بودش نو به نوهم چنانش رخش همّت گرم رو
چشم بر دیدار و گوشش بر نداتا کند تن را فدا، جانش فدا
نی ز اکبر نه ز اصغر یاد اوجمله محو خاطر آزاد او
سرخوش از اتمام و انجام عهودشاهد غیبش هم آغوش شهود
گشت تیغ لا مثالش، گرم سیراز پی اثبات حقّ و نفی غیر
ریخت بر خاک از جلادت خون شرک‌شست ز آب وحدت از دین رنگ و چرک
جبرئیل آمد که ای سلطان عشق‌یکه تاز عرصه‌ی میدان عشق
دارم از حق بر تو ای فرّخ امام‌هم سلام و هم تحیّت، هم پیام
گوید ای جان، حضرتِ جان آفرین‌مرا ترا بر جسم و بر جان، آفرین
محکمی‌ها از تو میثاق مراست‌رو سپیدی از تو عشاق مراست
هرچه بودت داده‌یی اندر رهم‌در رهت من هر چه دارم می‌دهم
شاه گفت: ای محرم اسرار مامحرم اسرار ما از یار ما

---

(1)- گنجینة الاسرار؛ ص 130- 137.

(2)- شهریاران کجایند تا دولت گدایان حضرت سلطان عشق را ببینند؟.
(3)- جوع: گرسنگی.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1012 گرچه تو محرم به صاحبخانه‌یی‌لیک تا اندازه‌یی، بیگانه‌یی!
آنکه از پیشش سلام آورده‌یی‌و آنکه از نزدش پیام آورده‌یی
بی‌حجاب اینک هم آغوش من‌ست‌بی‌تو، رازش جمله در گوش من‌ست
از میان رفت آن منی و آن تویی‌شد یکی مقصود و بیرون شد دویی
جبرئیلا رفتنت زینجا نکوست‌پرده کم شو در میان ما و دوست
رنجش طبع مرا مایل مشودر میان ما و او، حایل مشو
از سر زین بر زمین آمد فرازوز دل و جان برد بر جانان نماز
با وضویی از دل و جان شسته دست‌چار تکبیری بزد بر هرچه هست «1»
گشته پرگل، ساجدی عمّامه‌اش‌غرقه اندر خون، نمازی جامه‌اش
بر فقیه از آن رکوع و آن سجودگفت اسرار نزول و هم صعود
بر حکیم از آن قعود و آن قیام‌حل نمود اشکال خَرق و التیام
و آن سپاه ظلم و آن احزاب جورچون شیاطین مر نمازی را، بدور
تیر بر بالای تیر بیدریغ‌نیزه بعد از نیزه، تیغ از بعد تیغ
قصه کوته شمر ذی الجوشن رسیدگفتگو را، آتش خرمن رسید
ز آستین، غیرت برون آورد دست‌صفحه را شست و قلم را، سر شکست «2»
_____
(1)- کنایه از اینکه دست از همگان شست.
(2)- گنجینة الاسرار؛ ص 148- 167، گزینش اشعار.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1013

الهامی کرمانشاهی

اشاره

میرزا احمد کرمانشاهی ملقّب به فردوسی حسینی و متخلّص به «الهامی» که قبل از ملاقات با استادش حسین قلی خان سلطانی کلهر «ملول» تخلّص می‌کرد ولی سلطانی تخلّص الهامی را برایش برگزید.
وی به سال 1264 ه ق. در تویسرکان متولد شد و در پنج سالگی به همراه خانواده، به کرمانشاه مهاجرت نمودند. اجداد الهامی همه مروّج شریعت بودند. او در سن 20 سالگی پدر و سپس مادرش را از دست داد و سرپرستی خانواده به عهده‌اش قرار گرفت.
بعد از ازدواج و صاحب چند فرزند به شدت دچار درماندگی شد که از حسین بن علی (ع) امداد خواست و امام حاجت او را برآورده ساخت پس از آن در مدح و مصیبت آنان شروع به سرودن اشعار نمود. دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ج2 1013 الهامی کرمانشاهی ..... ص : 1013
هامی زمانی به نظم کتاب باغ فردوس پرداخت که نه از شعر و شاعری چیزی می‌دانست و نه با سخن آشنایی داشت و نه در تحصیل علوم رسمی کاری کرده بود. امّا این کتاب در سلامت الفاظ و نفاست معانی و فصاحت بیان و حسن ایجاز مشهور ادبا بوده است. الهامی این کتاب را در مراثی امام حسین (ع) به وزن و سبک «شاهنامه فردوسی» سرود وی به سال 1295 ه. ق شروع به سرودن نمود و در 1302 ه. ق. به پایان رسید. این کتاب مشتمل بر چهار خیابان و قریب سی هزار بیت می‌باشد.
خیابان اول در فوت معاویه و سلطنت یزید و هجرت امام به مکّه و کربلا تا آخر وقایع شب عاشورا، خیابان دوم در وقایع روز عاشورا تا شهادت امام (ع). خیابان سوم در وقایع پس از شهادت آن حضرت و اسیری اهل بیت تا ورود به مدینه‌ی منوره.
خیابان چهارم در شرح حال مختار تا مرگ مختار. باید توجه داشت که شیوایی و جذابیّت و تأثیر عجیب این منظومه طوری است که برای مردی عامی چون میرزا احمد اغلب لغات و کنایاتی که در شعر به کار می‌برد و بعد از سرودن آن را می‌پرسد نشان دهنده‌ی الهاماتی غیبی به اوست.
الهامی علاوه بر «مثنوی باغ فردوس» کتب منظوم دیگری نیز دارد که عبارتند از: «مثنوی اندرزنامه» در بحر متقارب، «مثنوی باغ ارم» در شهادت حضرت حمزه و جعفر طیّار و بعضی از غزوات حضرت علی (ع)، «مثنوی بستان ماتم» در شرح حال امام موسی بن جعفر (ع) بر وزن کتاب خسرو و شیرین نظامی، «مثنوی حسن منظر» بر وزن لیلی و مجنون، «حسینیّه» که مشتمل بر غزل و قطعات در مصیبت سیّد الشهداء، «دیوان

دفتر عشق» در عشق و عرفان، «دیوان قصاید و غزلیات» و ...
الهامی دارای سه فرزند بوده است: ابو الحسن که در نبرد با شورشیان کردستان کشته شد. دکتر عبد الحسین الهامی که شاعری بلند آوازه بود و ابو القاسم لاهوتی که از زمره‌ی شاعران آزادی‌خواه است. معاصران الهامی به نظم و نثر او را ستوده‌اند.
الهامی به سال 1325 ه. ق. در کرمانشاه وفات یافت «1».
-*-

ورود مسلم بن عقیل به مجلس ابن زیاد و مکالماتشان با یکدیگر:

کشان روزبانان به بند اندرش‌ببردند زی مرد بد گوهرش
سپهبد از آن کافر زشت نام‌بتابید روی و نکردش سلام
یکی زان میان بر به مسلم بگفت‌که ای گشته با بند و زنجیر جفت

---

(1)- دیوان الهامی کرمانشاهی؛ مقدمه با تلخیص.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1014 چرا بر به سالار فرخنده نام‌به فرمانگزاری نکردی سلام؟
بدو گفت مسلم که فرمانروای‌مرا نیست جز پور شیر خدای
سلام ار به فرماندهی بایدم‌بدان شاه دنیا و دین شایدم
از این گفته فرمانده بد سگال‌برآشفت و زد بانگ بر بی‌همال «1»
که ای فتنه‌گر مرد پرخاشجوی‌از این فتنه‌جویی چه دیدی بگوی؟
که بر تافتی رخ ز امر امام‌سر دین پژوهان کنارنگ شام
چو فرّخ سپهدار از او این شُنفت‌خروشید بر مرد ناپاک و گفت:
«تو رخ تافتستی از امر امام‌نهادستی اندر ره فتنه گام
نباشد امامی به روی زمین‌به جز پاک سبط رسول امین
روا نیست ای کافر زشت نام‌که خوانی زنازادگان را امام
امام آن بود کش به دین اندراخداوند بگزید و پیغمبرا»
چو بشنید این کافر زشتخوی‌بدو گفت کای مرد پرخاشجوی
جز امروزت از زندگی بیش نیست‌به مرگ تو شاه تو خواهد گریست
به بام دژ اندر ببرّم سرت‌وز آن جا به کوی افکنم پیکرت
که از هاشمی‌زادگان زین سپس‌نگردد دگر گِرد آشوب، کس
بدو گفت شیر نیستان رزم‌چو در کشتنم کرده‌ای عزم جزم
گُزین کن ز مردان این انجمن‌یکی را که بنیوشد او رازِ من
کند آن چه گویم پس از مردنم‌نیندیشد از کینه‌ی دشمنم
بدو گفت پور زیاد این چنین‌که یک تن خود از انجمن برگُزین
نگه بر چپ و راست مسلم فکندبدان بد سگالان ناهوشمند
در آن انجمن زان بزرگان که دیدعمر زاده‌ی سعد را برگزید
بدو گفت زین خیل ناپاک‌زادشماری تو خود را قریشی نژاد
به نزد من آی و فرادار گوش‌به گفتار گوینده بسپار هوش
بتابید ازو زاده‌ی سعد روی‌نمی‌خواست رفتن به نزدیک اوی
بدو گفت فرمانده زشت کیش‌که بشتاب نزد پسر عمّ خویش
زمانی به گفتار او گوش دارهرآن آرزویی که دارد برآر
به فرمان او پور سعد پلیدبر مسلم پاک گوهر، حمید

بدو گفت سالار، بگمار هوش‌سه اندرز دارم بدان دار گوش
نخست آنکه هفتصد درم وامدارشدستم درین فتنه‌پرور دیار
تو بفروش درع و سمند مراهمان آبداده پرند مرا

_____

(1)- همان: نظیر و مانند.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1015 بهایش بدان وامخواهان سپارمخواه از پس کشتنم وامدار
و دیگر چو بی‌سر شود پیکرم‌تو بسپار پیکر به خاک اندرم
و دیگر فرستاده‌ای کن روان‌بر پور پیغمبر و انس و جان
ز مرگ من او را رسان آگهی‌که گیتی ز عم زاده‌ات شد تهی
مپیما بدین مرز ره، زینهارز کوفی سپه، چشم یاری مدار
چو پور زیاد این سخن‌ها شنفت‌بخندید و با زاده‌ی سعد گفت
که آنچت سراید برو کار بندمیندیش کز ما نبینی گزند
از آن پس که او کشته گردید خواربه مال و تن او مرا نیست کار «1» ***

به میدان فرستادن امام (ع) قاسم را و گفتگوی قاسم (ع) با عمر بن سعد:

به شکل کفن کرد رختش به برزدش بوسه بسیار بر چشم و سر
بگفت این تو این پهنه‌ی رزمگاه‌برو کت خداوند بادا پناه
دریغا که تیغی شد از مشت من‌که بشکستنش، بشکند پشت من
چو آمد دمان سوی آوردگاه‌تو گفتی فرود آمد از چرخ ماه
که در سوگش این سالخورد آسمان‌بگرید همی تا بپاید زمان
خروشید کای بدسگالان دین‌منم شبل «2» شیر جهان آفرین
منم قاسم آن صفدر نامورقسیم جحیم و جنان را پسر
حسن شاه ابرار باب من است‌کجا چرخ را توش و تاب من است؟
نیا مصطفی، مامِ بابم بتول‌که زهرا همی خواند او را رسول
همین شه که او را نباشد کسی‌بکشتید یاران او را بسی
خداوند دین است و عمّ من است‌به دیدار من چشم او روشن است
منم بدر تابان چرخ یلی‌منم پرگهر تیغ دست علی
به مردان شیر اوژن تیغ زن‌دهد مژده‌ی مرگ، شمشیر من
مرا لب چو زاینده از شیر شست‌دلم رزم و سرپنجه، شمشیر جست
به گهواره فرِّ یلان داشتم‌بر و بازو پردلان داشتم
کنونم که از سیزده بیش سال‌نرفته است ای مردم بدسگال
بلند آسمان زیر دست من است‌اجل پیرو تیر شست من است
مرا کشته خواهد خداوند من‌برای همین است جانم به تن
اگر برکَنند از تنم زنده پوست‌نتابم سر از عهد و پیمان دوست

_____

(1)- دیوان الهامی کرمانشاهی؛ ص 167 و 168.
(2)- شبل: فرزند.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1016 به جانان سپرد آن
که جان، او نمردنبرد وفا، هرکه جان باخت برد
چو نوباوه‌ی مجتبی آن بدیدبه سالار لشگر خروشی کشید
که ای زاده‌ی سعد بد روزگارهمانا نترسی ز پروردگار
ندانی تو ای مرد با خشم و کین‌که فرموده پیغمبر راستین
حسین است جان تن روشنم‌ز جان و تن اوست جان و تنم
همانا نباشد تو را استوارگزین گفتِ پیغمبر تاجدار
وگرنه به جان و تن مصطفی‌پسندی چرا کین و جور و جفا؟
مریز این همه خون آل رسول‌مکش بیش از این زادگان بتول «1» ***

آغاز داستان شهادت ابو الفضل (ع):

کنون بایدم درّ ناسفته سفت‌کنون بایدم راز ناگفته گفت
کنون باید از غم به سر خاک بیخت‌کنون باید از دیده خوناب ریخت
کنون از نی دل برآرم نواسخن رانم از ساقی نینوا
چه ساقی شه تشنه‌کامان عشق‌امیر صفّ نیکنامان عشق
کنون ز اشک روی زمین تر کنم‌شگفتی یکی داستان سر کنم
که در بر چرخ دون خون شودزمین همچو گردون دگرگون شود
بنالد ازو جان افلاکیان‌چو افلاکیان پیکر خاکیان
زمین گردد از اشک دریای آب‌فتد آسمانش به سر چون حباب
غریوان پیمبر به خلد اندرون‌به رخ برفشاند ز بیننده خون
کنون ای هنرمند طبع منابه میدان فکرت فکن تو سنا
به سوی سپهدار فرخنده پی‌بکش ناله از نای دل همچو نی
چه عبّاس! مهر سپهر یلی‌به مردی بهین یادگار علی
سپهدار عشّاق پروردگارتهی از خود و پر ز اسرار یار
در اقلیم جان رهرو راه عشق‌نه رهرو که خود تا جور شاه عشق
همان زور حیدر به بازوی اودو گیتی سبک در ترازوی او
نبیند چو او دهر و هرگز ندیدنه چون او به مردی خدا آفرید
چراغ هدایت فروزان از اوروان بد اندیش سوزان ازو
نبی خو، حسن رو، علی کارزاربه پیکار دشمن حسین اقتدار
جهانجو، سپهدار پیروز جنگ‌به خام‌آور یال مردان جنگ
ملوک و ملایک ثنا خوان اوزمین گردی از نعل یک ران او

_____

(1)- دیوان الهامی کرمانشاهی؛ ص 191 و 192.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1017 به لشگرگه شاه سالار بوددبیر و وزیر و علمدار بود
دلش بود آکنده از راز حق‌دو گوشش نیوشای آواز حق
سرانجام ازو یافت سامان عشق‌بداد ساقی تشنه کامان عشق
به دیدار و بالا و فرّ و کمال‌نبودی کس اندر جهانش هَمال
سر سرفرازان و آزادگان‌به چهره مه هاشمی زادگان
در آن دم که بر خاک افتاد پَست‌به عرش اندرون یافت جای نشست
سرش تا که از تیغ کین تاج یافت‌چو احمد از آن تاج معراج یافت «1» ***

ذکر روایت ابو حمزه ثمالی در فضیلت ابو الفضل (ع):

ابو حمزه کو عارف راه بودز اسرار دینِ حق آگاه بود
به درگاه چهارم امام انام‌فزون داشت جاه و نکو داشت نام
چنین گوید آن مرد فرخنده کیش‌که روزی بُدَم نزد مولای خویش
در آندم بیامد یکی خردسال‌که مانست خورشید را در جمال
جوانی چو ماهش رخان تابناک‌که بودی عبید اللّهش نام پاک
مر آن ناز پرورد خورشید فرابو الفضل را بُد گرامی پسر
خداوند دین سیّد السّاجدین‌چو دیدش دل نازکش شد غمین
همی بر رخ پاک او بنگریست‌بموییدو بر وی فراوان گریست
چو لختی بگریید گفت: اینچنین‌به من، آن خداوند دنیا و دین
به عبّاس عمّ من آن میر رادکه چون او وفا پیشه مادر نزاد
به راه برادر ز جان و ز سرگذشت آن جوانمرد فرّخ‌گهر
به جای دو دست ایزد ذو الجلال‌بدادش ز یاقوت رخشان دو بال
بدان سان که بر جعفر پاک‌زادز بخشش دو بال ایزد پاک داد
شهیدان همه جاه آن نامدارکنند آرزو نزد پروردگار
همه جاه عبّاس با آفرین‌کنند آرزو از جهان آفرین
بر پاک دادار پیروزگرابو الفضل را هست جاه دگر «2» ***

اذن رزم خواستن حضرت عباس (ع) از امام (ع)

چو رفتند اخوان و یاران شاه‌به سوی پیمبر از این دامگاه
سپهبد دلش از غم آمد به دردنگه کرد لختی به دشت نبرد

_____

(1)- همان؛ ص 217، 219، 220.
(2)- همان؛ ص 223 و 224.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1018 ز یکسو خداوند دین بی‌پناه‌ستاده به میدان آوردگاه
زده تکیه بر نیزه‌ی بی‌کسی‌پی کشتنش نیزه برپا بسی
نمانده کس از جان نثاران اوبه خون غرقه خویشان و یاران او
ز اصحاب و اخوان نام‌آورش‌نمانده به جا جز علی اکبرش
ز یکسو زنی چند بی‌غمگسارغریب و پسر کشته و داغدار
ز یکسو بسی کودک ماه‌وش‌به گردون برآورده بانگ از عطش
ز بی‌یاری شاه و اهل حرم‌دل ساقیِ تشنه لب شد دژم
به خود گفت هنگامت آمد فرازیکی چاره از بهر رفتن بساز
بیامد بر خسرو راستین‌بدو خیره چشم سپهر و زمین
بگفت ای نگهبان هر دو جهان‌خداوند هر آشکار و نهان
دل من ازین زندگی سیر شدبه راه تو جان دادنم دیر شد
تو تنها، به خون خفته اخوان من‌نیاید به کار این تن و جان من
مرا جان از آن داده پروردگارکه در خاک پای تو سازم نثار
مخواه از در قرب حق دوریم‌ببخشا پی رزم دستوریم «1»
شهنشه بدو خواند بس آفرین‌سپس گفت کای پور ضرغام دین
به من گر همی بایدت یاوری‌بکن جهد کآبی به دست آوری
که این کودکان تر نمایند کام‌از آن پس بکن روز بد خواه شام
ابو الفضل از این مژده دلشاد گشت‌ز بند غم و رنج آزاد گشت
ببوسید پیش برادر زمین‌چو حیدر برِ سیّد المرسلین
به بدرود آل رسول امین‌روان شد چو جان از بر شاه دین
ستمدیدگان را چو بدرود کردپی آب سر جانب رود کرد
چو بر آبِ رود روان بنگریست‌ز لب تشنگان یاد کرد و گریست
همی گفت کای آب شیرین گوارز آب آفرین شاه شرمی بدار
روانی تو بر خاک و سنگ زمین‌لبِ تشنه، آل رسول امین
تو موج اندر آورده جوشان همی‌سکینه ز بهرت خروشان همی
سزد کز تو نوشند مردم تمام‌بمیرند آل علی تشنه‌کام
کفی آب برداشت تا نوشداکه کمتر دلش از عطش جوشدا

به یاد آمدش کام خشک امام‌به خود گفت این آب بادت حرام
ره یاری این نیست آزرم‌دارز روی برادر یکی شرم‌دار
تو سیراب و نوباوه‌ی مصطفی‌چنان تشنه، این نیست رسم وفا

_____

(1)- دیوان الهامی کرمانشاهی؛ ص 243 و 244.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1019 ننوشید یک قطره
زان آب سردشکیبش سر چرخ را خیره کرد
به رود روان با دلی پر ز تاب‌فرو ریخت از دست و از دیده آب
چو از دست آن آب را برفشاندملک از فلک بروی احسنت خواند «1» ***

وصیّت نمودن حضرت عبّاس به امام (ع) و جان دادنش:

چو عبّاس آوای شه را شنیدیکی ناله از نای پر خون کشید
بگفتا که ای شاه یزدان شناس‌به پروردگار جهانم سپاس
که دادم به راهت سرو جان پاک‌نبردم من، این آرزو را به خاک
دم آخرینم رسیدی به سرتن از بوی تو یافت جانی دگر
کنون گر رسد مرگ من باک نیست‌که انجام هر زنده جز خاک نیست
سه خواهش مرا هست از شهریارز راه کرم سوی من گوش دار
نخستین روانم بود تا به تن‌مبر سوی خیمه تن چاک من
که از کودکان توام شرمسارز ناوردن آب شیرین گوار
دگر آنکه در ماتم من منال‌مکن گریه اندر بر بدسگال
چو گریی تو، بدخواه خندان شودبه کین خواستن تیز دندان شود
و دیگر تو گفتی که از همرهان‌نماند درین روز کس زنده جان
مگر سید الساجدین پور من‌که باشد پس از من امام ز من
از ایدر چو رفتی به سوی حرم‌چنین کن سپارش بدان محترم
که چون جای کردی به یثرب دیاررها گشتی از پیچش روزگار
ز عمّت دو کودک بود در سرای‌به جا مانده، دل خسته بی‌غمزدای
تو آن نورسان را پرستار باش‌ز هَر بد به گیتی نگهدار باش
یتیمند مشکن دل زارشان‌پدروار بنگر به دیدارشان
ز گفتار او شه نبالید سخت‌فرو ریخت خون از مژه لخت‌لخت
سترد از رخ و چشم او خون و خاک‌ببوسیدش آن چهره‌ی تابناک
جوان دیده بر روی شه برگشادکشید آه و اندر برش جان بداد
خنک دوستداری که در پای یارچو جان داد، یار آردش در کنار «2»

---

(1)- همان؛ ص 255- 259 و 260.
(2)- همان؛ ص 292 و 291.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1020

سیّد احمد دهکردی

سیّد احمد فرزند سیّد محمّد باقر ملقّب به رحمتعلیشاه در سال 1285 ه. ق در شهر کرد متولد شد و در اصفهان نشأت یافت دهکردی اصفهانی از اقطاب صوفیه و اکابر عرفا از علمای امامیه است.
پس از اخذ علوم اولیه در نزد آخوند ملا محمد حسین دهکردی دایی خود، آخوند کاشی و میرزا محمد حسن نجفی و برادر خود و دیگران راهی عتبات عراق گردید و در کربلا فقه و اصول را از حوزه‌ی میرزا علینقی حائری و فلسفه را از حوزه‌ی شیخ علامه حائری فرا گرفت و مدتی در نجف اشرف در حوزه‌ی درس آخوند ملا محمد کاظم خراسانی صاحب کفایه به مقام علمی و درجه اجتهاد نایل گردید. سپس به اصفهان بازگشت و به ترویج تصوّف و عرفان پرداخت و از اقطاب سلسله‌ی خاکساریه بود و در محله‌ی «در کوشک» اصفهان خانقاه داشت و جمعی از محضرش بهره می‌بردند.
سیّد احمد در دوازدهم جمادی الاوّل سال 1339 ه. ق. در اصفهان وفات یافت و در محله‌ی «در کوشک» در کوچه‌ی باغ حرم در بقعه‌ای مخصوص به خاک سپرده شد.
دهکردی آثار و تألیفات بسیاری از خود به یادگار باقی گذاشته است و از مشهورترین آنها کتاب «آغاز حقیقت»، «برهان حقیقت نامه»، «رشحات رحمت»، «دیوان فنایی»، «مثنوی در شرح آیه‌ی نور»، «مثنوی در شرح سؤال کمیل بن زیاد از حضرت علی (ع)» در معنی حقیقت، «منطق الطیر منظوم» در شرح هفت وادی، «دیوان شعر» و غیره «1».
ـ*ـ
باز محرم شد و لوای «2» ماتم به پاست‌ماتم سلطان عشق شهید کرب و بلاست
به عرش «3» و خلد برین فرقه‌ی کروبیّان «4»حلقه‌ی ماتم‌زده، صاحب ماتم خداست
پیمبران سر به سر لباس نیلی «5» به برشال عزای سیاه به گردن مصطفی «ص» است
موی‌کنان در زمین زنان ماتم‌زده‌مویه‌کنان «6» در سماء حضرت خیر النساست
ز جور اعدای دون گشته فلک نیلگون‌طشت افق پر ز خون از جگر مجتبی «7» ست
سفر نما از حجاز، بساز ساز عراق‌شور حسینی ببین بلند از نینواست
به قتلگاه اندرآ، جلوه‌ی عشاق بین‌یکی جدا دست او، یکی سر از تن جداست

یکی به چشمان او نشسته پیکان تیریکی ز ظلم عدو بریده سر از قفاست
یکی مکیدست تیر به جای پستان شیریکی ز خون گلو چو سرو گلگون قباست

_____

(1)- تذکرة القبور؛ ص 114. معجم الرجال الفکر؛ ج 2، ص 582.
(2)- لوا: درفش و رایت و علم لشکر.
(3)- عرش: تخت، آسمان نهم.
(4)- کروبیّان: فرشتگان مقرّب.
(5)- نیل: مأخوذ از سنسکریت، یک نوع گیاهی که آن را وسمه و رنگ به تازی کتم و سدوس گویند و ماده ملونه‌ای که از برگ این گیاه به دست می‌آورند در رنگرزی به کار می‌برند، و نیلی یعنی به رنگ نیل که کبود است و لباس نیلی یعنی لباس عزا.
(6)- مویه‌کنان: ناله‌کنان.
(7)- منظور حضرت امام حسن «ع» می‌باشد.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1021 یکی ز گرزگران «1»، سرش شکسته بهم‌یکی تن نازکش زیر سُم اسبهاست
حسین «ع» لب تشنه شد شهید در راه حق‌به روز حشر و جزا خداش هم خون بهاست
به دشت کرب‌وبلا خون خدا «2» ریختندتربت پاکش از آن سجده‌گه ماسواست
سرادقی «3» را که بود مطاف روح الامین‌تمام نیم سوخته ز آتش اشقیاست
خیام «4» عصمت که بود گیسوی حورش طناب‌گسسته از یکدیگر ز ظلم آل زناست
پرده‌نشینان دین شدند صحرانشین‌شدند زنها اسیر غیرت مردان کجاست
حضرت زین العباد به حکم ابن زیادبه گردن نازنین فکنده غل از جفاست
خاک ستم‌پیشگان رفت به باد فناتربت پاک حسین «ع» به چشم ما توتیاست «5»
نیست نشانی ز شمر غیر پلیدی بلندببین رواق «6» حسین چون حرم کبریاست
به کنج بیت الحزن «7» سر به گریبان تن‌حقیقت نوربخش نشسته در این عزاست.

_____

(1)- گرز گران: گرز سنگین.
(2)- السّلام علیک یا ثار اللّه و ابن ثاره.
(3)- سرادق: خیمه.

(4)- خیام: مأخوذ از تازی، خیمه و سراپرده، و چادر. جمع خیمه است. خیام عصمت منظور سراپرده‌های خاندان عصمت و طهارت است.
(5)- توتیا: سرمه.
(6)- رواق: مأخوذ از تازی، پیشگاه خانه.
(7)- بیت الحزن: خانه غم و اندوه.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1022

طرب شیرازی

اشاره

میرزا ابو القاسم محمّد نصیر متخلّص به طرب کوچکترین فرزند شاعر نامی محمد رضا قلی خان همای شیرازی که در سال 1276 ه. ق در اصفهان متولد شد. خانواده او اهل شیراز بودند ولی پدرش در اصفهان مسکن گزید و طرب در آنجا متولد شد و در همان شهر نشو و نما یافت. دو برادر دیگر طرب یعنی میرزا محمّد حسین عنقا و محی الدّین محمد سُها نیز شاعر و اهل ادب بودند. طرب پس از مرگ پدر تحت سرپرستی و تربیت عنقا قرار گرفت و علوم مختلف را نزد میرزا عبد الغفار پا قلعه‌ای، آخوند ملّا محمّد کاشانی، جهانگیر خان قشقایی و میرزا ابو الحسن جلوه و هنر خطّاطی را در محضر میرزا عبد الرحیم افسر فرا گرفت. طرب با وجود اینکه مورد توجه ناصر الدّین شاه قاجار بود زندگی درویشانه را ترجیح می‌داد و از پذیرفتن صلات آنها امتناع می‌کرد. ناصر الدّین شاه به او لقب «عقاب» و «تاج الشّعرا» داد ولی او در هیچ شعری آنها را به کار نبرد. از سال 1285 ه. ق.

مدتی ملک الشعرای دربار ناصر الدّین شاه بود، امّا بالاخره از آن کناره گرفت و به اصفهان برگشت. او یکی از علما و فضلای کم نظیر عهد خود بود. وی شاعری دانشمند و هنرمندی با ذوق بود که در خوشنویسی، نقاشی و هنرهای زیبا هنر آفرینی می‌کرد.

طرب به سال 1330 ه. ق. در اصفهان درگذشت و در همان شهر در بقعه‌ی امامزاده احمد دفن شد.

وی در سرودن انواع شعر توانا بود، و به خصوص در قصیده و غزل شهرت داشته است. دیوانش نیز به چاپ رسیده است «1».

ـ*ـ

1

ای دل به ناله کوش که ماه محرّم استآفاق باژگونه و ایّام در هم است
شد خواب و خور حرام به سکان روزگارگویا دوباره نوبت ماه محرّم است
تنها نه فرشیان به عزایش عَلَم زدنداز این الم عَلَم به سر عرش اعظم است
از دیو سیرت آدمیان بس جفا که دیدآن خسروی که فخر بنی نوع آدم است
آوخ که خوار شد به سر رهگذار شام‌شاهنشهی که بو البشر از وی مکرّم است
از بدترینِ عالمیان بس ستم کشیدشاهی که بهترینِ همه اهل عالم است
ذرّات «کُنْ فَکان» همه در غم نشسته‌اندتنها مرا نَه دل ز عزایش پر از غم است
تنها نه خاکیان که ز غم در عزای اودر طاق عرش روح الامین جفت ماتم است
شد ختم تشنگی به علی اکبر حسین‌در لعل لب گرفته از آن روی خاتم است
انگشت داد همره انگشتری به خصم‌شاهی که نقش نامش بر خاتم جم است
عیسی صفت چه‌ها ز یهودان کوفه دیدآن عیسی که حضرت زهراش مریم است
آن سر که بود دوش نبی متکای اوخاکستر تنور شد ای وای جای او

_____

(1)- دیوان طرب شیرازی؛ مقدمه با تلخیص.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1023

داد از تو ای سپهر که بیداد کرده‌ای‌باز این چه فتنه‌ایست که بنیاد کرده‌ای
غمگین نموده‌ای تو دل دوستان حق‌وانگاه جان دشمنشان شاد کرده‌ای
کُشتی شه حجازی و سلطان شام رادر جام، باده تا خط بغداد «1» کرده‌ای
کردی خراب عاقبت از کین مدینه راپس شام شوم را ز نو آباد کرده‌ای
جای نگار، دست عروس فکار رارنگین ز خون تارک داماد کرده‌ای
ای سست مهرِ سخت دل، آزارِ اهل بیت‌گاهی به شام و گه به سَناباد «2» کرده‌ای
آبی که داده‌ای تو بر اطفال تشنه لب‌سرچشمه‌اش ز دشنه‌ی فولاد کرده‌ای
ای سرو ذکر قامت اکبر نموده‌ای‌زین قصّه پا به گِل قد شمشاد کرده‌ای
آنان که بود صد چو سلیمان غلامشان‌بنیاد عمرشان همه بر باد کرده‌ای
ای تشنه لب ثواب شهیدت دهند اگرخوردی چو آب از لب او یاد کرده‌ای
حاصل به غیر باد نداری چو نی «طرب»از جور چرخ هرچه تو فریاد کرده‌ای
داد از تو و جفای تو ای آسمان دون‌یکباره زین الم نشدی از چه سرنگون؟

چون شد گه شهادت سلطان کربلاافتاد شور و لرزه در ارکان کربلا
طوفان غم رسید چو بر کشتی حسین‌خون گریه کرد نوح به طوفان کربلا
چوگان زلف چون علی اکبر ز هم گشودبس سر چو گو فتاده به میدان کربلا
برخاست چون جرس ز پی کاروان شام‌افغان کودکان ز بیابان کربلا
آوخ ز تیر حرمله افتاد از نوااصغر که بود بلبل دستان کربلا
از خون پاک تازه جوانان هاشمی‌شد گلشنی عیان به گلستان کربلا
از تندباد حادثه‌ی دهر ای عجب‌شد سوسنی خموش به بستان کربلا
ایوان کربلا شدی ای کاش سرنگون‌چون شد شهید خسرو ایوان کربلا
چون دیو خاتم از کف او در ربود خصم‌بنشست بر سریر سلیمان کربلا
شیران خشمناک ز زخم سنان و تیرخفتند هرطرف به نیستان کربلا
دردا ز بیشه کنده شد از تیشه‌ی ستم‌اکبر که بود سرو خرامان کربلا
ناگاه از فراز سِنانِ سَنانِ دون‌خورشید سر زدی ز گریبان کربلا

---

(1)- قدما، جام باده و جام جم را با هفت خط وصف کرده‌اند:
هفت خط داشت جام جمشیدی‌هر یکی در صفا چو آیینه
جور و بغداد و بصره و ازرق‌اشک و کاسه‌گر و فرودینه خط بغداد به بالا نزدیک است و کنایه از لبریز و لبالب بودن است.
(2)- سَناباد: ناحیه‌ای از طوس که امام رضا (ع) در آنجا به شهادت رسید و مدفون شد. مشهد فعلی.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1024 آوخ که شد به نیزه همان سر که مصطفی‌می‌گفت بارهاش که «روحی لک الفدا»

از زین پشت شاه زمان بر زمین رسیدبگذشت خون ز زین و به عرش برین رسید
تا حشر سر به زیر بود آسمان ز شرم‌زان ظلمها که بر سر سلطان دین رسید
چون دایه بود روح الامین آن جناب رازین داغ تا چه بر دل روح الامین رسید
یاسین به دور صفحه‌ی امکان قلم کشیدآیات نیز چون به امام مبین رسید
خون از زمین رسید به چرخ برین ز کین‌چون پیکر امام زمان بر زمین رسید
کو آن زبان که شرح دهم تا چه از جفابر آل مصطفی ز یزید لعین رسید
کو آن زبان که گویمت از ظلم کوفیان‌بر عترت رسول چنان و چنین رسید
افتاد حور عین ز سر تخت بر زمین‌چون این خبر به خلد سوی حور عین رسید
هرچند بیش گویمت از جور اشقیابر اهل بیت پاک نبی بیش از این رسید
هرگه که از یسار و یمین شه نظر فکندشمر از یسار و مالک نسر از یمین رسید
مادر مگر نبود که بس ناله سر کندتا بیندش چه در نفس واپسین رسید
آن ظلمها که چرخ به آل رسول کردجان رسول تا به قیامت ملول کرد

روز ازل بر اهل و لا چون صلا زدندفال بلا به نام شه کربلا زدند
چون پهن گشت خوان شهادت نخست روزاول به خاندان نبی این صلا زدند
کس بر صلای غم به جز از وی بلی نگفت‌روز ازل صلا چو بر اهل ولا زدند
کرد آسمان ز بار شهادت ابا و لیک‌این قرعه را به طالع آل عبا زدند
چون شد لوای تعزیت شاه دین بلندکرّوبیان به عرش برین این لوا زدند
زینب ز بس که جور و جفا دید و صبر کردآتش به جان صبر از این ماجرا زدند
گشتند شیرگیر همه روبهان شام‌زنجیر ظلم شیر خدا را به پا زدند
سیلی و تازیانه بر اطفال بی‌گناه‌شرم از خدا نکرده ز روی جفا زدند
پنهان هزار نامه نوشتند عاقبت‌بر نی سر مطهّر او بر ملا زدند
در کربلا صلای بلا داد چون حسین‌مستان عشق نعره‌ی قالوا بلی زدند
خرگاه آسمان شدی ای کاش واژگون‌خرگاه شاه دین چو به کرب و بلا زدند
آتش زدند چون سراپرده‌ی حسین‌افتاد در زمین و زمان بانگ شور و شین

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1025 این آتش از کجاست که ما را به جان فتادکز شعله‌اش شراره به کون و مکان فتاد
باز این چه فتنه‌ایست ندانم که در جهان‌از جور آسمان به زمین ناگهان فتاد
تنها نسوخت جان من از غم شراره‌اش‌زین غم شراره در دل پیر و جوان فتاد
در حیرتم چگونه زمین و زمان بپاست‌چون بر زمین ز اسب، امام زمان فتاد
آوخ از آن دمی که سکینه به اشک و آه‌چون طفل اشک از عقب کاروان فتاد
خورشید دیگری ز سنان دید جلوه‌گرزینب چو چشم او به فراز سنان فتاد
می‌خواست شمع از دل زینب سخن کندبنگر چگونه آتشش اندر زبان فتاد
رخها سرختر ز گل از تاب تشنگی‌بر خاک راه زرد چو برگ خزان فتاد
دیر مغان به رتبه فزونتر شد از حرم‌آن شاه را گذر چو به دیر مغان فتاد
خورشید آسمان نبی چون افول یافت‌از شش جهت خروش به هفت آسمان فتاد
ای کربلا ز شور تو اشکم رود ز چشم‌ای نینوا ز سوز تو سوزم به جان فتاد
تنها نه دیده‌ی «طرب» از غصّه خون گریست‌بنگر که خون ز چشم شفق چرخ چون گریست

از یاد تشنگان دل ریشم کباب شدای دیده خون ببار اگرت قطع آب شد
ای روزگار از ازل این داشتی بناکآباد از تو شام و مدینه خراب شد
تنها نسوخت جان من از این غم ای عجب‌زین غم کباب جان همه شیخ و شاب شد
باد صبا ز کاکل اکبر گذر نمودر چین گذشت و چین همه پر مشک ناب شد
رنگین نمود گیسوی مشکین به خون عروس‌داماد را چو دید کف از خون خضاب شد
شد منقلب چو حالت اطفال تشنه لب‌ارکان روزگار پر از انقلاب شد
چون آفتاب تا به سنان شد سر حسین‌زین غم سیاه و تیره رخ آفتاب شد
پژمرده دید چون ز عطش روی گلرخان‌زینب ز اشک دامن او پر گلاب شد
نیلی رخ سکینه ز سیلی شمر شدگردون کبود جامه و نیلی ثیاب شد
در خواب جز دو طفل که مردند از عطش‌هرگز شنیده‌ای مُتعَطَش به خواب شد؟
هرکار را حساب بود جز که از یزیدبر اهل بیت ظلم برون از حساب شد
داد از جفای چرخ که بر آل بو تراب‌جز آبِ تیغ، تشنه‌لبان را نداد آب «1»

***

دل زنده می‌شود ز و لای تو یا حسین‌جان تازه می‌شود ز ثنای تو یا حسین
مرغ دلم که طایر عرش آشیان بودپرواز می‌کند به هوای تو یا حسین

_____

(1)- دیوان طرب شیرازی؛ ص 492- 499.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1026 تو خواستی برای خدا هرچه خواستی‌حق خواست هرچه خواست برای تو یا حسین
از بند بند من چو نی آید نوای عشق‌در نینوا به شور نوای تو یا حسین
غیر تو در ازل که بلی گفت در بلا!کس را نبود تاب بلای تو یا حسین
پیغمبران برای شفاعت به رستخیزسر می‌نهند بر کف پای تو یا حسین
تو جان و مال، جمله نمودی فدای دوست‌ای جان دوستان به فدای تو یا حسین
باب تو هفت قلعه گرفتی به ذو الفقارای جان فدای باب و نیای تو یا حسین
تو هشت قلعه فتح نمودی ز هشت خلدقربان دست قلعه‌گشای تو یا حسین
گویا که می‌خلید به قلب رسول پاک‌هرخار می‌خلید به پای تو یا حسین
روزی که هرکسی طلب مأمنی کندباشد «طرب» به زیر لوای تو یا حسین

***

سوخت از یاد شه تشنه لبان جان و تنم‌نه عجب باشد اگر چاک شود پیرهنم

چمنی بی‌خس و خار است سر کوی حسین‌من ز غم نعره‌زنان بلبل آن خوش چمنم
عشق آنگونه مرا رفته چو خون در رگ و پوست‌که گرم سر برود دل ز غمش بر نکنم ***
روان به کوفه ز کرب و بلا چو قافله شدهمه سرادق افلاک پر ز غلغله شد
رخ سپهر از آن روز، پر از آبله گشت‌که پای نازک اطفال، پر ز آبله شد
شنیده‌اید مسافر به غیر آل علی‌که تازیانه و سیلیش زاد راحله شد؟
کناره‌ی افق از شرم، سرخ گشت چو دیدکه سرخ حلق علی از خدنگ حرمله شد ***
در شام چون که آل علی را مقام شدروز جهان سیاه‌تر از تیره شام شد
شاهی که گنج سرّ خدا بود سینه‌اش‌چون گنج در خرابه‌ی شامش مقام شد
چون شد حرام، عیش بر اولاد مصطفی‌گویی که عیش بر همه عالم حرام شد ***
در کرب و بلا آب مگر قیمت جان بودکز تشنگی از خاک بر افلاک فغان بود
پژمرد ز سوز عطش و تابش خورشیدآن نوگل خندان که گل باغ جنان بود
نی‌نی غلطم، خون دل از دیده‌ی اطفال‌چون سیل ز دامان سراپرده روان بود
رخساره‌ی قاسم بُد اگر بُد گل نوخیزبالای علی بود اگر سرو روان بود
آن شاه که بودی دهنش چشمه‌ی حیوان‌خشکیده‌تر از چوب، زبانش به دهان بود
بر نیزه سرش گرد جهان گشت چو خورشیدشاهی که تنش باعث ایجاد جهان بود
بر پیکر مرغان گلستان حسینی‌شهباز بلا بال زن از زاغ کمان بود
خون در عوض شیر چکید از لب اصغرتیرش بَدَلِ آب به حلقوم روان بود
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1027 خونین، دل آهوی ختن گشت از این غم‌از کاکل اکبر چو صبا مشک فشان بود
چون زد به نشان حرمله آن تیر جگردوزحلق علی‌اش نی که دل ماش نشان بود
میدان حسینی ز ازل تا به ابد گشت‌گر لشگر دشمن ز کران تا به کران بود.
***
یا للعجب که تشنه‌ی آب فرات بودشاهی که خاک در گهش آب حیات بود
شد تشنه لب شهید میان دو نهر آب‌با آنکه مهر مادرش آب فرات بود
قسمت به کائنات کنی گر بلای اوافزون بلای او ز همه کائنات بود
آن شه چو رخ به عرصه‌ی جان باختن نمودروح الامین پیاده در آن عرصه مات بود

با التفات او به سوی بارگاه قرب‌بر جان و مال کی دگرش التفات بود؟
گر ذات پاک حق به صفات اندر آمدی‌می‌گفتی که ذات وی آثار ذات بود
غالی اگر نخوانی و کافر ندانی‌ام‌گویم که ذات او همه عین صفات بود
آن شاه از آن ثبات فرمود در بلاکی کوه را تحمّل صبر و ثبات بود
نام حسین چون قلم صنع زد رقم‌دندانه‌اش کلید مراد و نجات بود ***
بویی ز خم گیسوی اکبر به من آوردیا باد صبا نفحه‌ی مشک ختن آورد
شد پیرهن صبر گل از خار به تن چاک‌نامی مگر از اکبر گل پیرهن آورد
خونین کفن از باغ دمد لاله و پُر داغ‌یادی مگر از قاسم خونین کفن آورد
چون جِزع «1» شه تشنه شد از اشک گهربارخون در دل مرجان ز عقیق یمن آورد
چون کشته سلیمان زمان گشت در آن دشت‌ز انگشت برون خاتم او اهرمن آورد
صد چاک تن گل شد و نالان دل بلبل‌زان گل چو خبر باد به سوی چمن آورد
چون بلبل شیرین سخنِ شاه، سکینه‌زد نعره مرا نعره‌ی او در سخن آمد ***
ای خسرو لب تشنه که جانها به فدایت‌جان‌های همه خلق به قربان وفایت
تنها نه برایت به زمین خلق بگریندخون گریه کند دیده‌ی جبریل برایت
تنها نه همین آدمیانند عزاداربنشسته همه جنّ و ملک هم به عزایت
هم عاشق حقّی تو و معشوق حقیقی‌هم خون خدایی تو و خونخواه خدایت
زد سنگ ستم خصم به پیشانی پاکت‌بشکست ز کین آینه‌ی دوست نمایت
کردی تو فدا جان خود اندر ره امّت‌ای جان جهان، جان جهان باد فدایت
تو حرمت کعبه به صفا داشتی از قدرشد کعبه صفا بخش از آن رو، ز صفایت
بر نی چو نمودند سرِ پاکِ تو شاهاتا حشر بوَد نای پر از شور و نوایت
تو خیمه زدی بر زبَرَ عرش، چه باک است‌بردند به تاراج اگر خیمه سرایت ***

_____

(1)- جِزع: مهره‌ی یمانی، مهره‌ی سلیمانی.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1028 ای دیده خون ببار
که امشب شب عزاست‌امشب شب عزای شهنشاه کربلاست
امشب چه روی داده که دوران پر از محن‌امشب چه روی داده که گیتی پر از بلاست
امشب چه روی داده که احمد دلش ملول‌امشب چه روی داده که زهرا قدش دوتاست
خاکم به سر، بود شب قتل شه شهیدکافاق پر ز ناله و ایّام پر نواست
فردا بود که جسم جوانان هاشمی‌زیر سُمّ ستور مخالف چو توتیاست

فردا بود که تشنه لب از بهر مشک آب‌عبّاس را به تیغ دو دست از بدن جداست
فردا به تیغ «منقذ» بی‌دینِ کفر کیش‌شقّ القمر ز تارک اکبر نمود راست
فردا بود که ولوله در جانِ قدسیان‌فردا بود که زلزله در عرش کبریاست
فردا بود که خاک ز خون لعلگون شودخونی که خون جگر ز غمش نافه‌ی ختاست
یک سوی گرم موج زدن آب در فرات‌یک سوی العطش از خاک بر سماست
سیراب وحش و طیر بیابان و تشنه لب‌اطفال بی‌گنه، به چه کیش این ستم رواست
آن سر که تکیه‌گاه ز دوش رسول داشت‌خاک زمین بادیه‌اش جای متّکاست «1»

_____

(1)- تجلی عشق در حماسه عاشورا؛ ص 168- 172.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1029

صامت بروجردی

اشاره

محمد باقر بن پنجشنبه متخلّص به «صامت»، در سال 1263 ه ق. در بروجرد متولد شد و در همان جا رشد و نمو یافت و به کسب مشغول شد، و هم در این شهرستان به سال 1331 ه ق. درگذشت.
او در انواع شعر از قصیده، غزل، مثنوی، ترجیع‌بند، رباعی و معانی مختلف در رثاء و تغزل و مدیحه طبع خود را آزموده و اشعار او در ردیف هم طبقه‌های وی چون نوائی بروجردی، وفایی شوشتری و جودی خراسانی است.
دیوان صامت مکرّر در تهران به چاپ رسیده است اگر چه از مقدّمات زندگی و تحصیلات او اطلاع صحیحی در دست نداریم لیکن تتّبع در اشعار او و به خصوص قطعات عربی و جملاتی را که سروده نشان می‌دهد که از مقدّمات ادب بی‌بهره نبوده است «1».
ـ*ـ
ای سکّه‌ی ابتلا به نامت‌از کوفه بتر بلای شامت
در کوفه اگر به کنج مطبخ‌خولی ننمود احترامت
در شام، پی تلافی آخردادند به طشت زر مقامت
خاکستر و سنگ مردم شام‌کردند نثار سر، ز بامت
بر نی چو مه دو هفته کردندانگشت نمای خاص و عامت
در بزم شراب، آسمان کردزهر غم و ابتلا به جامت
فرزند حرامزاده‌ی هندپوشید نظر ز احتشامت
شد مست و به چوب خیزران کردآزرده لبان لعل فامت
شد روز به پیش چشم زینب‌چون شام ز رنج صبح و شامت «2» ***

ماه محرّم:

ای از ازل ز داغ تو آدم گریسته‌آدم نه بلکه جمله‌ی عالم گریسته
تا روز حشر دیده‌ی حواست اشکباردر ماتم تو بس که دمادم گریسته
یک سر خلیل کرده فراموش از ذبیح‌در نار ابتلای تو از غم گریسته
کروبیان عالم علوی جداجدابا ساکنان عرش معظم گریسته
اکلیل قرب راز سر افکنده جبرئیل‌با خیل قدسیان مکرم گریسته
کف الخضیب ساخته از خون خود خضاب‌هفت آسمان چو نیر اعظم گریسته

_____

(1)- لغت نامه دهخدا.
(2)- دیوان صامت.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1030 ایوب را عنان تحمل شده ز دست‌یعقوب‌سان به کلبه‌ی ماتم گریسته
در هر بهار غنچه سوری به گلستان‌با یاد لعل خشک تو شبنم گریسته
دشمن حضور غربت تو دیده همچو دوست‌بیگانه در غم تو محرم گریسته
خیر البشر برای علی اکبرت به خلدتا بر نهد به داغ تو مرهم گریسته
هم در مدینه فاطمه، هم در نجف علی‌با قلب زار و با کمر خم گریسته
هرکس که دید پیکر در خون طپیده‌ات‌گر خون گریسته به خدا کم گریسته
«صامت» نزار گشته و بهر تو زارزارهرساله همچو ماه محرّم گریسته ***
ماند چون جسم حسین تشنه لب در آفتاب‌من ندانم از چه زیور بست دیگر آفتاب
زخم تیر و نیزه و شمشیر دشمن بس نبوداز چه می‌تابید بر آن جسم بی‌سر آفتاب؟
بود گر در دامن زهرا سر آن تشنه‌کام‌از چه نامد شرمش از خاتون محشر آفتاب
سر برهنه، پا برهنه، کودکان در به درخار ره بر پا، به دل اخگر، به پیکر آفتاب
دید چون نیلی رخ اطفال را از جور خصم‌کرد موج خون روان، از دیده‌ی‌تر آفتاب
چادر عصمت چو بردند از سر زینب فکندشب کلاه خسروی در چرخ از سر آفتاب
سر برهنه دید زینب را چو در بزم یزیدشد نهان در ابر از شرم پیمبر آفتاب
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1031

ادیب الممالک فراهانی

اشاره

میرزا محمد صادق فراهانی ملقّب به «امیر الشعراء» و «ادیب الممالک» و متخلّص به «امیری» فرزند حاج میرزا حسین و برادر میرزا ابو القاسم قائم مقام، به سال 1277 ه. ق. متولد شد. وی از رجال برجسته‌ی ادبی و اجتماعی عصر قاجار به شمار می‌رود.
ادیب از کودکی به آموختن علوم و ادبیات فارسی و تازی و زبان‌های اروپایی اشتغال یافت و هم از کودکی به شعر پرداخت. در سالهای جوانی بر اثر تنگدستی و تعدیات حکمران محلّی، از زادگاهش «گازران اراک» پیاده به تهران عزیمت کرد. ادیب سرودن شعر را با مدیحه‌گویی و تخلّص «پروانه» آغاز کرد بعدها مورد توجه امیر نظام گروسی وزیر فوائد عامه قرار گرفت، و تخلّص خود را به «امیری» تغییر داد. ادیب تا سال 1314 ه. ق لقب امیر الشعرایی داشت، امّا در این سال مظفر الدّین شاه وی را لقب «ادیب الممالک» داد. از سال 1316 هجری نویسندگی و اداره‌ی روزنامه‌های «ادب»، «مجلس عراق عجم» و «آفتاب» را بر عهده داشت.
وی در انواع شعر مخصوصا قصیده و قطعه استاد بود و سبک استادان قدیم را پیروی می‌کرد. در طلیعه‌ی انقلاب مشروطیّت در مسیر مبارزات سیاسی قرار گرفت و موضوعات شعرش به کلی تغییر یافت و به سرودن اشعار سیاسی و وطنی پرداخت و غالب اشعارش نماینده‌ی زندگانی اجتماعی و مبارزات سیاسی وی بود. او در وطنیّات، سیاسیّات، اجتماعیّات و آوردن تمثیلات و حکایاتی که مبتنی بر نظرهای انتقادی و اصلاحی باشد از نخستین گویندگان استاد عهد اخیر است و نیز اطلاع او از ادب و لغت و تاریخ عرب و اسلام باعث گردید که بسیار بیشتر از معاصران خود کلمات و ترکیبات غیر ضرور عربی را در سخنان خود به کار برد. او علاوه بر ادب فارسی و عربی در تاریخ و انساب احاطه و تبحّر داشت و از حکمت، ریاضیات، نجوم و علوم غریبه بهره داشت. تألیفات چندی نیز به جای گذاشته است.
فراهانی سالها سمت‌های ریاست عدلیه‌ی سمنان، صلحیه‌ی ساوجبلاغ، عدلیه‌ی اراک و عدلیه‌ی یزد را بر عهده داشت. ادیب در سال 1335 ه ق. که مأمور عدلیه یزد بود دچار عارضه سکته شد و در سال 1336 ه ق. در تهران درگذشت. دیوان اشعارش که از اعتبار بسیار برخوردار است چاپ شده است. ترکیب‌بندی در مراثی اهل بیت دارد که به تقلید محتشم سروده است «1».

ترکیب‌بند: مرثیه‌ی اهل البیت «ع»:

باد خزان وزید به بستان مصطفی «ص»پژمرد، غنچه‌های گلستان مصطفی
درهم شکست قائمه‌ی عرش ایزدی‌خاموش شد چراغ شبستان مصطفی
دور از بدن به دامن خاک سیه فتادآن سر که بود زینت دامان مصطفی
انگشت بهر بردن انگشتری بریددیو دغل ز دست سلیمان مصطفی
بیجاده‌گون «2» شد از تف گرما و تشنگی‌یاقوت و لعل و لؤلؤ و مرجان مصطفی
تا چوب کینه خورد به دندان شاه دین‌از یاد شد شکستن دندان مصطفی
بوی قمیص «3» یوسف گل پیرهن وزیدزد چاک دست غم به گریبان مصطفی
دار السّلام خلد که دار السّرور بودشد زین قضیّه کلبه‌ی احزان مصطفی

_____

(1)- دیوان ادیب الممالک؛ مقدمه وحید دستگردی. فرهنگ معین. دائرة المعارف تشیع.
(2)- بیجاده‌گون: به رنگ بیجاده (کهربا)، زرد رنگ.
(3)- قمیص: پیراهن.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1032 یکباره آب کوثر و تسنیم و سلسبیل‌خون شد ز اشک دیده‌ی گریان مصطفی
طوبی خمید و حور پریشان نمود موی‌از آه سرد و حال پریشان مصطفی
در موقع «دَنا فَتَدَلّی» «1» که شد درازدست خدا به بستن پیمان مصطفی
پیمانه‌ای ز خون جگر بنهاد حق‌بعد از قبول پیمان بر خوان مصطفی
یعنی بنوش خون که شب و روزت این غذاست‌خون خور همی که خون تو را خونبها خداست چون مصطفی قدح ز کف دوست نوش کرد
اندرز پیر عشق به جان پند گوش کرد
ز آن باده ساغری به کف مرتضی نهاداو را هم از شراب محبّت خموش کرد
ساقی کوثر از می خمخانه‌ی بلاجامی کشید و جابه در می‌فروش کرد
بوسید دست پیر دبستان عشق تاشاگردیش به مکتب دانش سروش کرد
برداشت پرده از رخ معشوق، لم یزل‌آن کش خدای بر دو جهان پرده‌پوش کرد
با تارک شکافته در مسجد اوفتادآن کش پیمبر عربی زیب دوش کرد
فوّاره‌سان ز جبهت پاکش ز جای تیغ‌جوشید خون و قلب جهان پر ز جوش کرد
زد چاک پیرهن حسن و شد حسین به تاب‌کلثوم در فغان شد و زینب خروش کرد

آن یک به گریه گفت: هوشم ز سر پریدکز جوهر نخست که تاراج هوش کرد
گفت آن دگر که ساقی تسنیم و سلسبیل‌این باده را ز دست که امروز نوش کرد؟
شه در میانه پرتو رخسار یار دیدجان را فدای جلوه‌ی روی نکوش کرد
خرگه برون ز خلوت آن جمع برنهادپروانه بود و جان به سر شمع برنهاد آمد
به یادم از غم زهرا «س» و ماتمش
آن محنت پیاپی و رنج دمادمش
آن دیده‌ی پر آبش و آن آه آتشین‌آن قلب پر ز حسرت و آن حال درهمش
آن دست پر ز آبله و آن شانه‌ی کبودآن پهلوی شکسته و آن قامت خَمَش
دردی که بود داغ پدر آخر الدّواش‌زخمی که تازیانه همی بود مرهمش
از دیده‌ی سرشک فشان در غم پدروز دیده‌ی نظاره به حال پسر عمش
یکسو سریر و تخت سلیمان دین تهی‌یک سو به دست اهرمن افتاده خاتمش
توحید را بدید خراب است کشورش‌اسلام را بدید نگون است پرچمش
مصحف ذلیل و تالی مصحف اسیر غم‌بسته به ریسمان گلوی اسم اعظمش
امُّ الکِتاب محو و امام مبین غریب‌منسوخ نص واضح و آیات محکمش
گه یاد کردی از حسن و هفتم صفر «2»گه از حسین و عاشر ماه محرّمش

---

(1)- اشاره به آیات 8 تا 10 سوره‌ی نجم که مربوط به معراج رسول اللّه «ص» است. «ثُمَّ دَنا فَتَدَلَّی. فَکانَ قابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنی. فَأَوْحی إِلی عَبْدِهِ ما أَوْحی». آنگاه نزدیک آمد و بر او نازل گردید. با او به قدر دو کمان یا نزدیکتر از آن شد. پس خدا به بنده‌ی خود وحی فرمود آنچه را که هیچ کس درک آن نتواند کرد.

(2)- بعضی از مورّخان روز شهادت امام حسن مجتبی را هفتم صفر ذکر کرده‌اند.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1033 آتش زدی به جان سِماعیل و هاجرش‌خون ریختی ز دیده‌ی عیسی و مریمش
از گریه‌اش ملایک گردون گریستندکرّوبیان به ماتم او خون گریستند آه از مصیبت حسن و حال مضطرش
احشای پاره‌پاره و قلب مکدّرش
آن دردها که در دل غمگین نهفته داشت‌و آن زهرها که در جگر افروخت آذرش
آن طعنه‌ها که خورد ز دشمن به زندگی‌و آن تیرها که زد پس مردن به پیکرش
یک لحظه ساغرش نشد از خون دل تهی‌بعد از شهادت پدر و فوت مادرش

نگشود چهره شاهد دوست به خلوتش‌ننهاد پا عقیله‌ی صحت «1» به بسترش
اللّه اکبر از لب آبی که نیم شب‌نوشید و سر زد از جگر اللّه اکبرش
ز الماس سوده رنگ زمرّد گرفت سیم‌یاقوت کرد جَزْع «2» و چو بیجاده گوهرش
آهی کشید و طشت طلب کرد و خون دل‌در طشت ریخت نزد ستمدیده خواهرش
زینب چو دید طشت پر از خون فغان کشیدگویی به خاطر آمد از آن طشت دیگرش
چندان کشید آه که آتش گرفت چرخ‌چندان گریست خون که گذشت آب از سرش
طشت زر و حضور یزید آمدش به یاداز دست شد شکیبش و از پا در اوفتاد
گر سر کنم مصیبتی از شاه کربلا
ترسم شرر به عرش زند آه کربلا
لرزد زمین ز کثرت اندوه اهل بیت‌سوزد فلک ز ناله‌ی جانکاه کربلا
ای بس شبان نیزه که بالید بر فلک‌خاک از فروغ مشتری و ماه کربلا
گر یوسفی فتاد به کنعان درون چاه‌صد یوسف است گم شده در چاه کربلا
ای ساربان به کعبه‌ی مقصود محملم‌گر می‌بری بران شتر از راه کربلا
و ای رهنمای قافله این کاروان بکش‌تا پایه‌ی سریر شهنشاه کربلا
شاید که من به کام خود مشام جان‌تر سازم از شمیم سحرگاه کربلا
ای کعبه‌ی معظّمه فرق است از زمین‌تا آسمان ز جاه تو تا جاه کربلا
آه از دمی که آتش بیداد شعله زدبر آسمان ز خیمه و خرگاه کربلا
گوش کلیم طور و لا از درخت عشق‌بشنید بانگ «إِنِّی أَنَا اللَّهُ» کربلا
پرتو فکند مهر تجلّی ز شرق عشق‌موسای عقل خیره شد از نور برق عشق
آه از دمی که در حرم عترت خلیل
برخاست از درای شتر بانگ «الرحیل»
کردند از حجاز بسیج ره عراق‌گفتند: «حسبی اللّه ربّی هو الوکیل» «3»

---

(1)- عقیله صحت: عقیله هر چیز گرامی و پرارزش را گویند و در اینجا منظور نعمت تندرستی است.
(2)- جزع: سنگی سیاه دارای خالهای سفید و زرد و سرخ، مهره‌ی یمانی. مهره‌ی سلیمانی منظور چشم است.
(3)- بسنده است مرا خداوندی که پروردگار و تدبیر کننده و کارساز است.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1034 با صد هزار آرزو و میل و اشتیاق‌می‌تاختند سوی بلا از هزار میل
غم توشه رنج راحله‌شان، مرگ بدرقه‌بخت سیاه همره و پیک اجل دلیل

تیر سه شعبه منتظر حلق شیرخوارزنجیر کین در آرزوی گردن علیل
می‌زد فرات موج پیاپی ز اشتیاق‌می‌گفت و داشت دیده پر از خون چو رود نیل
کای قوم، مَهْر فاطمه را کی سزد دریغ‌از جانشین ساقی تسنیم و سلسبیل
می‌گفت خاک بادیه‌ی کربلا ز دورمشتاق حضرت توام ای سیّد جلیل
بازآ که مهد پیکر صد پاره‌ات منم‌ای خسروی که مهد تو جنبانده جبرئیل «1»
روز ازل مقدمة الجیش این سپاه‌شد نایب امام زمان مسلم عقیل
آن سالک سلیل «2» محبّت که مردواردر کف گرفت جان و نمود از وفا سبیل
روزی که از مدینه روان سوی کوفه شدآن روز نخل عشرت او بی‌شکوفه شد القصّه چون به کوفه رسید از صفّ حجاز
جادوی چرخ شعبده‌ای تازه کرد ساز
هرچند کار بدرقه در کوفه نیک نیست‌امّا نخست خوب شدندش به پیشباز
کرد آن یکی غبار رهش توتیای چشم‌برد آن دگر به بوسه‌ی پایش دهان فراز
گفت آن یکی مرا به در خویش بنده‌گیرگفت آن دگر مرا به عطایای خود نواز
گفت آن مرا به خدمت خود ساز مفتخرگفت آن مرا ز مَقدم خود دار سرفراز
امّا چون آن غریب به مسجد روانه شدبهر ادای طاعت دادار بی‌نیاز
از صد هزار تن که ستادند در پی‌اش‌یک تن نمانده بود چو فارغ شد از نماز
دید آن کسان که لاف هواداریش زدنددارند این زمان ز ملاقاتش احتراز
و آنان که دامنش بگرفتند با دو دست‌سازند دست کین به گریبان او دراز
بدخواه در کمین و اجل تیر در کمان‌نه چاره‌ای بدید و نه باب نجات باز
خود را غریب دید و فغان از جگر کشیدچون نی به ناله در شد و چون شمع درگداز
گفت ای صبا ز جانب مسلم ببر پیام‌هرجا رسی به کوی حسین از ره حجاز:
«کای شه میا به کوفه و سوی حجاز گردمن آمدم فدای تو گشتم تو بازگرد.» در کوفه از وفا و محبّت نشانه نیست‌وز مهر و آشتی سخنی در میانه نیست
کردار جز نفاق و عمل جز خلاف نه‌گفتار جز دروغ و سخن جز فسانه نیست
یا کوفیان نیافته‌اند از وفا نشان‌یا هیچ از وفا اثری در زمانه نیست
ای شه میا به کوفه که این ورطه‌ی هلاک‌گرداب هایلی است که هیچش کرانه نیست

---

(1)- در روایات عدیده وارد شده که جبرئیل گهواره‌ی مبارک سیّد الشهداء (ع) را در طفولیت حضرتش جنبانده است. ر. ک. به ارشاد شیخ مفید؛ ص 249 و 250.
بحار الانوار؛ ج 44، ص 188. عوالم العلوم؛ ج 17، ص 43.
(2)- سلیل: فرزند، بچه.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1035 این مردم منافق زشت دو رویه راخوف از خدای واحد فرد یگانه نیست
دارند تیرها به کمان بر نهاده لیک‌جز پیکر تو ناوکشان را نشانه نیست
بهر گلوی اصغر تو تیر کینه هست‌وز بهر کودکان تو جز تازیانه نیست
هشدار ای کبوتر بام حرم که بس‌دام است در طریق و اثر ز آب و دانه نیست
بس عذرها به کشتنت آراستند لیک‌جز کینه‌ی تو در دل ایشان بهانه نیست
جانم فدای خاک قدوم تو شد ولی‌مسکین سرم که بر در آن آستانه نیست
این گفت و مست جرعه‌ی صهبای وصل شدعکس فروغ دوست بُد و سوی اصل شد چون کاروان غصّه به گیتی نزول کرد
اوّل سراغ خانه‌ی آل رسول کرد
مهمان مصطفی شد و هر دم حکایتی‌با مرتضی و با حسنین و با بتول کرد
از عترت رسول خدا هر که را شناخت‌افسانه‌ای سرود که او را ملول کرد
تا نوبت ملال شه تشنه لب رسیدآن شاه را به باختن جان عجول کرد
در صدر دفتر شهدا آمد از نخست‌امضای خود نوشت و شهادت قبول کرد
بار امانتی که فلک ز آن ابا نمودبرداشت تا شفاعت مشتی جهول کرد
آن تن که داشت بر کتف مصطفی صعودبر خاک قتلگاه ز بالا نزول کرد
و آنگه به خط و خاتم مستوفی قضاسرمایه‌ی برات شفاعت وصول کرد
آه از دمی که تاخت ز میدان به خیمه‌گاه‌وز خیمه باز جانب میدان عدول کرد
در شأن خویش و مرتبت خود به نزد حق‌گفت آن چه هیچکس نتواند نکول کرد
اتمام حجّت ازلی را به صد زبان‌با آن گروه بی‌خرد بو الفضول کرد
چندی میان معرکه «هل من مغیث» «1» گفت‌چندی به فضل خود ز پیمبر حدیث گفت چندان کزین مقوله بر آن قوم بی‌ادب
برخواند آن ستوده شه ابطحی نسب
یک تن نداد پاسخ وی را وز این قِبَل‌آزرده گشت خاطر شاهنشه عرب
آمد به قتلگاه به بالین کشتگان‌فریاد کرد با جگری خسته از تعب:
«کای دوستان مَحرم و یاران محترم‌ای همرهان نیک و رفیقان منتخب
ای اکبر جوانم و عبّاس صفّ‌شکن‌ای مسلم بن عوسجه، ای حُرّ و ای وهب
رفتید جمله در کنف رحمت خداخوردید نوشداروی غفران ز فیض ربّ

من مانده‌ام غریب در این دشت پربلامحزون و داغدیده، جگرخون و تشنه لب
خیزید و بر غریبی من رحمتی کنیدکامروز گشته صبح امیدم چو تیره‌شب
کشتند یاوران مرا جمله بی‌گناه‌خستند کودکان مرا جمله بی‌سبب

_____

(1)- هل من مغیث: آیا فریادرسی هست؟
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1036 پژمرده از عطش رخسار شیرخواربیمار را ز تشنگی افزوده تاب و تب»
چون دید پاسخی نرسیدش به گوش جان‌ز آن دوستان صادق و یاران با ادب
آهی کشید و گفت: «خدا باد یارتان‌خوش رفته‌اید آیمتان من هم از عقب»
باد این خبر به سوی حرم برد در نهفت‌اصغر به گاهواره فغان برکشید و گفت: لبیک ای پدر که منت یار و یاورم
در یاری تو، نایب عبّاس و اکبرم
مدهوش باده‌ی خُم میخانه‌ی غمم‌مشتاق دیدن رخ عمّ و برادرم
آب ار نمی‌رسد به لب لعل نازکم‌شیر ار نمانده در رگ پستان مادرم
در آرزوی ناوک تیر سه شعبه‌ام‌در حسرت زلال روانبخش کوثرم
در شوق آن دقیقه که صیّاد روزگاربا ناوک کمان قضا بشکند پرم
خواهم به شاخ سِدره نهم آشیان فرازتا بنگری که عرش خدا را کبوترم
هرچند جثّه کوچک و تن لاغر است، لیک‌از دولتت هوای بزرگیست در سرم
آن قطره‌ام که سالک دریای قلزمم‌آن ذرّه‌ام که عاشق خورشید انورم
با دستهای کوچک خود جان خسته رادر کف گرفته‌ام که به پای تو بسپرم
آغوش برگشای و مرا گیر در بغل‌تا گوی استباق «1» ز میدان به در برم»
شاه شهید در طرب از این ترانه شداو را به برگرفت و به میدان روانه شد
آمد میان معرکه گفت: ای گروه دون
کز راه حق شدید به یک بارگی برون
از جورتان تپید به خون اکبر جوان‌وز ظلمتان لوای ابی الفضل شد نگون
دیگر بس است ظلم که شد از حساب بیش‌دیگر بس است جور که گشت از شُمَر فزون
این طفل شیرخواره سه روز است کز عطش‌نوشد به جای شیر ز پستان غصّه، خون
رنگ بنفشه یافته رخسار چون گلش‌بیحاده فام کرده لب لعل لاله‌گون
گیرم که من به رغم شما باشدم گناه‌این بیگنه خلاف نکرده تاکنون
آبی دهید بر لب خشکش خدای راکاندر دلش شکیب نه و اندر تنش سکون «2»
گفتار شه هنوز به پایان نرفته بودکان طفل ناله‌ای ز جگر زد چو ارغنون
آنگاه خنده‌ای به رخ شه نمود و خفت‌دیگر ز من مپرس که شد این قضیه

چون
این قاصد اجل ز کجا بود ناگهان‌و آن را به حلق تشنه که بوده است رهنمون
شد پاره حلق اصغر بی‌شیر و تازه گشت‌زخم دل حسین جگر خسته از درون

_____
(1)- استباق: پیشی گرفتن، سبقت گرفتن.
(2)- امام برای هیچکس از دشمن تقاضای آب نکرد. در کتابهای معتبر تاریخی آمده که امام قصد خداحافظی از فرزندش را داشت و او را بوسید که دشمن به سوی گلوی اصغر تیر پرتاب کرد. ر. ک. به ارشاد شیخ مفید. اللهوف ابن طاووس. شهادت علی اصغر.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1037 نظّاره کرد شاه به رخسار آن صغیربا ناله گفت: «نحن الی اللّه راجعون» «1»
ای آهوی حرم به خدا می‌سپارمت‌در حیرتم که چون به سوی خیمه آرمت
آه از حسین و داغ فزون از شماره‌اش
و آن دردها که کس نتوانست چاره‌اش
فریادهای العطش آل و عترتش‌تبخال‌های لعل لب شیرخواره‌اش
آن اکبری که گشت به خون غرقه عارضش‌آن اصغری که ماند تهی گاهواره‌اش
آن جبهه‌ی شکسته و حلق بریده‌اش‌آن ریش خون چکان و تن پاره‌پاره‌اش
آن ماه چارده که ز خون بست هاله‌اش‌آن آسمان که زخم بدن بُد ستاره‌اش
آن سر که بر فراز نی از کوفه تا به شام‌بردند با تبیره «2» و کوس و نقّاره‌اش
آن نوعروس حجله‌ی حسرت که دست کین‌تاراج کرد زیور و خلخال و باره‌اش
آن کودکی که در گه یغمای خیمه‌گاه‌از گوش برد دست ستم گوشواره‌اش
آن بانوی حریم جلالت که چشم خصم‌می‌کرد با نگاه حقارت نظاره‌اش
آن خسته‌ی علیل که با بند آهنین‌بردند گه پیاده و گاهی سواره‌اش
آن دست بسته طفل یتیمی که خسته گشت‌پای برهنه از اثر خار و خاره‌اش
داغی که کهنه شد به یقین بی‌اثر شودوین داغ هر زمان اثرش بیشتر شود.
«3» _____
(1)- ما به سوی خدا باز می‌گردیم.
(2)- تبیره: طبل.
(3)- دیوان ادیب الممالک؛ ص 565- 572.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1038

ابو القاسم الهامى (لاهوتى)

اشاره

ابو القاسم الهامی فرزند احمد متخلّص به «لاهوتی» در سال 1305 ه ق در کرمانشاه متولد شد. علوم مقدماتی را در زادگاه خود فرا گرفت. از آن پس به عرفان و تصوف گرایید. اما در این وادی دیری نپائید و به ژاندارمری کشور وارد شد.
وی که با درجه‌ی سرگردی در ژاندرمری خدمت می‌کرد در سال 1301 شمسی با تنی چند از یارانش در تبریز دست به کودتا زد که به شکست انجامید و به روسیه متواری شد و تا پایان عمر یعنی سال 1336 شمسی در آن کشور ماند و پیکرش را در همانجا به خاک سپردند.
لاهوتی شاعری انقلابی و توانا و بلند آوازه بود. شعر وی شورانگیز و دلنشین است و در غزل‌سرایی نیز مهارت داشت و غزلیاتش از شور و حال خاصی مشحون است. ضمن اینکه او را باید یکی از پیشگامان شعر نو نیز به حساب آورد. بخش‌هایی از اشعارش در مسکو مکرّر به چاپ رسیده است. از ویژگیهای شعر لاهوتی این است که خود را از تنگنای قافیه تا اندازه‌ای آزاد کرده و اوزان عروضی را کم و بیش به هم ریخته تا بتواند سخنش را از کوتاهترین راه به گوش مردم برساند در غزل‌سرایی نیز مصرعها را بسته به کارایی کاربرد آنها کوتاه و بلند کرده است وی از شمار گویندگانی است که زبانش به زبان مردم کوچه و بازار نزدیک است. دیدگاه وی میهن و میهن پرستی است. به زبانهای عربی، فرانسه، ترکی و روسی آشنایی داشته است. از تلاشهای بزرگ وی در خدمت به زبان فارسی «ترجمه‌ی شاهنامه‌ی فردوسی» به زبان روسی با همکاری همسرش و یکی از فردوسی شناسان شوروی بوده است.
دیوان کامل اشعار وی در سال 1358 شمسی به کوشش احمد بشیری با شرح حال او در تهران چاپ شده است.
ـ*ـ
بیا در کربلا محشر ببین، کین گستری بنگرنظر کن در حریم کبریا، غارتگری بنگر
فروشنده حسین و جنس هستی، مشتری یزدان‌بیا کالا ببین، بایع نگه کن، مشتری بنگر
به فکر خیر امّت بود وقت مرگ فرزندش‌ز همّت کشته شد، امّت ببین، پیغمبری بنگر
ز بی‌آبی به وقت مرگ هم عبّاس نام‌آورخجل بود از سکینه، یادگار حیدری بنگر
به جای آب خون پاشیده شد در راه از غیرت‌به دشت عشق فرمانده ببین،

فرمانبری بنگر
به جای شاه دین، فرمانده‌ی خیل اسیران شدمقام زینبی را بین، وفای خواهری بنگر
برای گریه هم فرصت ندادند آل احمد رامسلمانی نگه کُن، رسم مهمان پروری بنگر
حسین را کشته بود و خونبها می‌داد مشتی زدببین کار یزید بی‌حیا، زشت اختری بنگر
خدا محبوب خود را غرقه در خون دید «لاهوتی»نکرد این دهر را نابود، صبر داوری بنگر

رباعی:

خود تشنه، ولی ماء معین است، حسین‌تنها و به عالمی، معین است، حسین
چون آینه‌ی اکمل نعبُد گردیدمجلای اتمّ نستعین است، حسین
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1039

ذوقی

میرزا ابو القاسم ذوقی، در سال 1273 ه. ق. در اصفهان تولد یافت. وی برادر مهتر مرحوم غمگین اصفهانی و برادرزاده‌ی محمد ابراهیم ساغر، شاعر شهیر قرن سیزدهم هجری است که در خاندان ادب و کمال پرورش یافت. ذوقی علاوه بر شاعری از حسن خط بهره‌مند بود.
او در برخی از مجامع ادبی اصفهان و شیراز شرکت می‌جست. ذوقی از طریق تجارت و چندی نیز از راه منشیگری زندگی کرد و تا پایان عمر مجرد زیست و اواخر زندگی به انزوا و گوشه‌گیری پرداخت و در دوازدهم محرم الحرام 1336 قمری به مرض استسقاء درگذشت. در ایران اشعارش مشتمل بر پنج هزار بیت است که پس از فوتش به همت و سرمایه‌ی برادرش «غمگین» به چاپ رسید «1».
ـ*ـ
این حسین کیست که حق دلبر جانانه‌ی اوست‌بحر عصمت صدف، این گوهر یکدانه‌ی اوست
این همان شمع شبستان ولایت، که ز عشق‌شمع ایوان فلک، سوخته پروانه‌ی اوست
گاه چون آیه‌ی رحمت، شرف دوش نبی است‌گاه چون مُهر نبوت به سر شانه‌ی اوست
این همان شاه که با خیل ملک، روح الامین‌به گدایی همه شب بر در کاشانه‌ی اوست
آن که در بزم صفا نرد وفا باخت، چنانک‌عقل کل، مات رخ بازی شاهانه‌ی اوست
این همان رند قدح نوش که تا چرخ نهم‌از ازل تا به ابد ناله‌ی مستانه‌ی اوست
می‌گساری‌ست، که هردرد غم و زهر المداشت ساقی ازل جمله به پیمانه اوست
این همان باده‌پرست است و همان باده‌فروش‌کآب شمشیر، می و ماریه میخانه‌ی اوست
آنکه افسانه‌ی خوبان شده در عرصه‌ی حسن‌گوش آفاق پر از قصّه و افسانه‌ی اوست
چون خدا نیست مکانیش، و لیکن گویندعرصه‌ی کرب و بلا خانه‌ی ویرانه‌ی اوست
این جوابی‌ست بر آن مرثیه‌کش گفت «وصال»«این حسین کیست که عالم همه دیوانه‌ی اوست»

_____
(1)- سخنوران نامی معاصر؛ ج 2، ص 1407.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1040

تراب کاشانی

محمد هاشم «تراب» کاشانی فرزند آقا محمد حسین تاجر کاشانی در سال 1252 ه. ش متولد شد. حسین امینی در مقدمه‌ای که بر منتخب دیوان تراب نگاشته چنین آورده است: «تراب در مکتب طبیعت درس شاعری و سخن‌پردازی آموخت ... طبع فسونگرش از روانی اعجاز می‌کند و مهارت و استادیش در فن سخن‌سرایی غیر قابل گفتار است. تراب در تمام اقسام شعر دست داشته و در هر یک خلاقیّت و مقام استادی خود را ثابت کرده است و در حدود شصت هزار بیت شعر دارد».
منتخب دیوان تراب به سعی و کوشش آقای عباس کی‌منش «مشفق» در حدود چهار هزار بیت به سال 1324 ه. ش در کاشان به زیور طبع آراسته گردید «1».
ـ*ـ
شاه سوم، خلاصه‌ی کونین‌ناز پروردِ سید ثقلین
بر زمین فیض آسمان کی بودآن دو را این اگر نبد ما بین
هفت دوزخ ز قهر او به گدازهشت جنت ازو به زینت و زین
مصطفی را قوای روح و بدن‌مرتضی را مزید نور دو عین
صفدر کارزار در صفین‌پادشاه و امیر بدر و حُنَین
زبده‌ی جاهدان راه خدادر یَم خون طپان ز تیغ و سنین
شافع عاصیان به روز جزاکشته‌ی تشنه لب، امام حسین
بَدر دارَین و سید الشهداهادی راه دین، چراغ هدا

_____
(1)- منتخب قصاید و غزلیات تراب کاشانی.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1041

سُها

اشاره

ملک الادباء و الشعراء میرزا محی الدّین محمد سهای اصفهانی شیرازی الاصل دومین فرزند هنرمند همای شیرازی است که در سال 1262 ه. ق. در اصفهان متولد شد و روز دوشنبه 23 صفر 1338 هجری به مرض «باد سرخ» از دنیا رفت و در مقبره‌ی تخت فولاد به خاک سپرده شد.
سها فنون ادب فارسی و عربی را نزد پدرش و دیگر اساتید آن زمان تحصیل کرد و تمام شعب و فروع این فنون را نیک آموخته بود در قواعد و رموز شعر و شاعری، فن تاریخ و انساب، معرفة الکتب و تراجم رجال بخصوص شعر و ادب و عرفان تسلّط کافی داشت و شعرای اصفهان در برابر وی خاضع بودند و نکات فنّی را از او می‌آموختند و او را «شعر مجسّم» می‌گفتند.
در تراجم احوال شعرای فارس اعم از قدیم و معاصر به منزله‌ی تذکره‌ای ناطق بود.
سها در شاعری طبعا غزلسرا بود و در دیگر انواع شعر به تفنّن طبع آزمایی می‌کرد و در شیوه‌ی غزل‌گویی با رعایت طرز عراقی جدید پیرو مکتب سعدی و حافظ بود. یکی از خصوصیات شعر «سها» این است که در رعایت مناسبات لفظی شامل صنعت مراعات نظیر و تضاد و تجنیس و توریه و ابهام تناسب و امثال آن که مجموع را در عرف شعرا «اسباب» می‌گویند تقیّد و اهتمام فوق العاده داشت، چندان که هیچ شعری را بدون جمع اسباب نمی‌گذاشت. در انجمن شعرای اصفهان از انجمن ابو الفقراء تا انجمن شیدا جزو اعضای ثابت همیشگی محسوب می‌شد. حکمران اصفهان پس از وفات برادرش عنقا به او لقب ملک الشعرائی داد امّا او از این امر کراهت داشت و راضی نبود که لقب برادر بزرگتر را به وی دهند و به همین سبب او را «ملک الادباء» نامیدند. «1»
ـ*ـ

مدح امام حسین (ع):

رسید عید همایون سیّد الشهداءبه سوم مه شعبان ز مهر بار خدا
امام سوم، سبط دوم وجود نخست‌که هست خسرو ایجاد و شاه هر دو سرا
شفیع روز جزا قبله‌گاه جنّ و بشرامام ملک و ملک دادخواه شاه و گدا
چو آفتاب عیان شد به سوم شعبان‌ز آسمان ولایت به ساحت غبرا
دُر ثمین رسول و گل ریاض بتول‌که از وجودش موجود گشت ارض و سما
شب ولادت آن آفتاب چرخ شرف‌زمین منوّر از شوق گشت سر تا پا
یگانه گوهر و تابنده اختری سر زدز درج حیدر و ز برج زهره‌ی زهرا
مهی که دامن زهرا است خانه‌ی شرفش‌شهی که قابله‌اش آمد از جنان لعیا
چو شخص احمد شخص وی است بی‌مانندچو ذات یکتا ذات وی است بی‌همتا
رسول نیست و لیکن بود رسول صفات‌خدای نیست و لیکن بود خدای نما
لقای حضرت باری که هیچ دیده ندیدپدید گشت چو خورشید زان خجسته لقا

_____

(1)- حدیقة الشعرا؛ ج 1، ص 810. برگزیده دیوان سه شاعر اصفهان. زندگانی سها با تلخیص؛ ص 85- 110.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1042 به بارگاهش فرمانبری بود بهرام‌بر آستانش کمر بسته‌یی بود جوزا
جمال یاسین شمس یقین امام مبین‌فروغ یزدان مرآت حقّ ولّی خدا
قفا نکرد به دشمن اگر چه خصم شریرز کین نمود سر انورش جدا از قفا
به شهربند رضا تا نهاد پای شکیب‌شد از رضای خدا شاه شهربند رضا
غزا چو کرد به راه خدا به یاری دین‌در آن غزا قدر آمد مطیع او چو قضا
ز مدح آن شه این بنده‌ی کم از ذرّه‌چو آفتاب بود در میانه‌ی شعرا
اگر که شعر «سها» به درش شود مقبول‌شود به روشنی آفتاب شعر سها «1»

رباعی:

در ماه محرّم و صفر ای دل من‌در خانه‌نشین با غم و اندوه و محن
آنگاه ز سوز سینه در سرّ و علن‌گاهی به حسین گریه کن گه به حسن «2»

_____
(1)- برگزیده دیوان سه شاعر اصفهان؛ ص 919 و 920.
(2)- همان؛ ص 968.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1043

فرصت شیرازی

میرزا محمّد نصیر حسینی شیرازی ملقّب به فرصت الدّوله و متخلّص به «فرصت»، شاعر، ادیب و موسیقی‌دان معروف ایرانی در سال 1271 ه. ق. در شیراز متولد شد.
وی از خانواده‌ای ادب پرور در شهر شیراز پا به عرصه‌ی وجود گذاشت. از کودکی علاقه‌ی خاصّی به تحصیل علوم و فنون مختلف داشت. در آغاز جوانی در صرف، نحو، منطق، حکمت، حساب، هیأت، هندسه و اسطرلاب سرآمد اقران بود. بنا به نوشته‌ی خود او در سی و دو سالگی به دیدار سیّد جمال الدّین اسد آبادی نایل شد و او را در بوشهر ملاقات کرد و دیدارهای بعد موجب دوستی آن دو گردید. پاره‌ای سخنان گرانبهای سیّد جمال الدّین در یادداشت‌های او منقول است. هنگامی که شعاع السّلطنه فرزند مظفر الدّین شاه از شیراز به تهران بازگشت فرصت را با خود به دربار آورد و معلم و ندیم خود ساخت و چون در دربار تقرب یافت شاه او را لقب «فرصت الدّوله» داد. هنگام انقلاب مشروطیّت فرصت در تهران بود و در سازمان جدید وزارت معارف که پس از مشروطیّت به وجود آمد او را به ریاست معارف فارس گماشتند و وی در این سمت به خوبی خدمت کرد. بار دیگر در هنگام تأسیس دادگستری او را رئیس عدلیه‌ی فارس کردند و سپس دوباره شغل ریاست معارف و فوائد عامه و مدتی هر دو شغل فرهنگ و دادگستری را بدو سپردند.
فرصت سراسر منطقه‌ی فارس و بنادر را در مدتی دراز نقطه به نقطه پیمود و اوضاع جغرافیایی هر منطقه را به رشته‌ی تحریر درآورد. نام این اثر خود را «آثار عجم» نهاده است. دیگر آثار او عبارتند از: «اشکال المیزان» در علم منطق، «دریای کبیر» مشتمل بر علوم مختلف زبان عربی و فارسی، «بحور الالحان» در علم موسیقی و عروض، «منشآت نثر»، «رساله‌ی شطرنجیه»، «مثنوی هجونامه» و از همه مهمتر «دیوان اشعار» او مشتمل بر قصاید، غزلیّات، ترجیعات، مسمطات، رباعیّات، مثنویات، مراثی، تواریخ و پیوستی از منشآت منشور اوست.
فرصت بر اثر یک بیماری داخلی مزمن در سن 68 سالگی، سحرگاه روز دهم ماه صفر سال 1339 ه. ق. در خانه‌ی شخصی خود در شیراز وفات یافت و بنابر آرزوی دیرینه‌اش در کنار آرامگاه لسان الغیب حافظ به خاک سپرده شد «1».

ـ*ـ

شاه شهید می چو ز جام بلا کشیدرخت از مدینه، جانب کرب و بلا کشید
در دشت نینوا، ز وفا چون نهاد پای‌دست امید از همه‌ی ماسوا کشید

ز اصحاب او هر آن که وفا را به سر نبردبیعت شکست و پای ز کوی وفا کشید
و آن کو، وفا نمود به فرزند مرتضی‌صهبای وصل دوست ز جام رضا کشید
کردند جمله سینه‌ی بی‌کینه را سپردر قتلشان زمانه چه تیغ جفا کشید
عبّاس را ز پیکر صد پاره شد جدادستی که در رکاب برادر لوا کشید
اکبر شهید گشت چو در دشت نینوالیلای بینوا، چو نی از دل نوا کشید

---

(1)- فرهنگ معین.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1044 آمد به حلق اصغر مظلوم شیرخوارتیر از کمان کینه که دست قضا کشید «1» ***
دارم از کینه‌ی سپهر برین‌زخم‌ها بر دل و همه خونین
بارم از دیده اشکهای روان‌کشم از سینه ناله‌های حزین
همه جانها به حسرت و غم جفت‌همه دلها به درد و غصّه قرین
تا به دامان زده گریبان چاک‌خلق در ماتم امام مبین
از زمین است نوحه تا به سپهراز سپهر است ناله تا به زمین
بر همه اهل ارض در همه روزاین ندا داده جبرئیل امین
کل یوم کیوم عاشوراءکربلا کل عرصة الغبراء چون حسین علی، امام امم در زمین بلا نهاد قدم
دست افشاند بر جهان یکسردل به حق بست و رست از عالم
پا نهاد از ولا به دشت بلاسر نهاد از رضا به تیغ ستم
آتش ظلم آن گروه شریرزد به جان جهان شراره‌ی غم
نوحه‌گر در عزای او شب و روزمَلَک و دیو و دد، بنی آدم
زین شهادت به هر زمان غوغاست‌زین مصیبت به هر زمین ماتم
کل یوم کیوم عاشوراءکربلا کل عرصة الغبراء می‌کنم یاد از برادر او
آنکه بودی به جان برابر او
رایت افراز، حضرت عبّاس‌که همی بود یار و یاور او
از پی آب رفت با لب خشک‌تیری آمد به دیده‌ی تر او
تیغ کین آختند و افکندندمشرکین دستها ز پیکر او
ناگه از تیشه‌ی، ستم افتادبر زمین، سرو ناز پرور او
در غمش سال و ماه در همه جاگفت کلثوم زار، خواهر او
کل یوم کیوم عاشوراءکربلا کل عرصة الغبراء «2»

---

(1)- دیوان فرصت شیرازی؛ ص 445.
(2)- میراث عشق؛ ص 65.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1045

ایرج میرزا

جلال الممالک، ایرج میرزا پسر صدر الشعراء غلامحسین میرزا از نوادگان فتحعلیشاه قاجار بود. در سال 1291 ه. ق. در تبریز متولد شد. وی به زبان‌های فارسی و عربی و فرانسوی تسلّط داشت، و روسی و ترکی را نیز می‌دانست، و خط را خوب می‌نوشت.
تحصیلاتش در مدرسه‌ی دار الفنون تبریز صورت گرفت و در نوزده سالگی هنگام ولیعهدی مظفر الدّین شاه (1314- 1324 ه) لقب «صدر الشعراء» گرفت لیکن به زودی از شاعری در دربار کناره گرفت و به خدمات دولتی مختلفی پرداخت.
وی علاوه بر شاعری، دبیری توانا و منشی و کاتبی چیره‌دست بوده است «1». در سال 1337 ه ق به پیشکاری مالیه‌ی خراسان فرستاده شد. دوران اقامت او در خراسان بارورترین دوران فعالیت ادبی اوست. وی به انتقاد اجتماعی و عیبجویی از عادت‌های زشت و رسم‌های نامناسب و اشتباهات سیاسی رجال ایران می‌پردازد و آنچه را که موجب تیره‌بختی مردم می‌داند بازگو می‌کند.
شعر ایرج میرزا ساده و روان و مشتمل بر مفردات و تعبیرات عامیانه است. اطلاع او از ادبیات ملل مختلف و تأثیری که از محیط متغیّر و انقلابی عهد خود پذیرفته بود او را وادار کرد تا روش قدیم را رها کند و خود سبکی خاص پدید آورد. در این شیوه افکار او و مضامینی که گاه از ادبیات خارجی اقتباس شده و گاه مخلوق اندیشه‌ی شاعرست شامل مسائل مختلف اجتماعی و هزلیات و شوخی‌های نیش‌دار به زبان ساده بیان شده است «2».
-*-
رسم است هر که داغ جوان دید، دوستان‌رأفت بَرند حالتِ آن داغدیده را
یک دوست زیر بازوی او گیرد از وفاوان یک ز چهره پاک کند اشک دیده را
آن دیگری برو بفشاند گلاب و شهدتا تقویت کند دلِ محنت چشیده را
یک جمع دَعوتش به گل و بوستان کنندتا بر کنندش از دل خارِ خلیده را
جمع دگر برای تسلّای او دهندشرحِ سیاهکاری چرخ خمیده را
القصّه هرکسی به طریقی ز رویِ مهرتسکین دهد مصیبتِ بر وی رسیده را؟
آیا که داد تسلیّتِ خاطر حسین‌چون دید نعشِ اکبرِ در خون تپیده را؟
آیا که غم‌گساری و اندُه بَری نمودلیلایِ داغ دیده‌ی زحمت کشیده را
بعد از پسر، دل پدر آماج تیر شدآتش زدند لانه‌ی مرغِ پریده را «3» ***
سرگشته بانوان وسطِ آتش خیام‌چون در میان آب، نقوشِ ستاره‌ها

اطفالِ خردسال ز اطراف خیمه‌هاهرسو دوان چو از دل آتش، شراره‌ها
غیر از جگر که دسترس اشقیا نبودچیزی نماند در برِ ایشان ز پاره‌ها

_____
(1)- تحقیق در احوال و آثار ایرج میرزا؛ محمد جعفر محجوب با تلخیص.
(2)- گنجینه نیاکان؛ ص 3 و 11.
(3)- دیوان ایرج میرزا؛ ص 166.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1046 انگشت رفت در سرِ انگشتری به بادشد گوش‌ها دریده پی گوشواره‌ها
سبط شهی که نام همایون او برندهر صبح و ظُهر و شام فرازِ مناره‌ها
در خاک و خون فتاده و تازند بر تنش‌با نعل‌ها که ناله برآرد ز خاره‌ها «1»

_____
(1)- همان؛ ص 167.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1047

مدرّس اصفهانی (بید آبادی)

اشاره

میرزا یحیی مدرّس اصفهانی بید آبادی فرزند اسماعیل به سال 1254 ه. ق. در کربلا متولد شد. مقدمات علمی را در بین النهرین (عراق) آموخت، و در شانزده سالگی به اتفاق پدر به اصفهان رفت و به تکمیل تحصیلات خود در علوم عقلی و نقلی و ادبی پرداخت و در بیشتر آنها مرتبه‌ای بلند یافت و سپس به تدریس اشتغال یافت ولی به سبب کناره‌گیری از مقام و اشتهار، شخصیت علمی و ادبی او چنان که بود، شناخته نگردید.
میرزا یحیی از نوابغ علم و ادب در قرن اخیر و فیلسوفی بزرگ و دانشمندی سترگ بود. او در کلیّه‌ی علوم ادبیّه و فقه و اصول، استاد و در انواع حکمت از اشراقی و مشّائی و ریاضی یگانه‌ی دوران و مخصوصا در علوم غریبه و فلکیّات متبحّر و متخصّص بود و اطلاعات نجومی خود را گاهگاهی به طور کنایه و استعاره در ضمن اشعار بیان می‌کرد. او دارای اخلاق حمیده و کمالات کم‌نظیری بود و در کمال زهد و ورع در گوشه‌ی انزوا به عبادت و ریاضت به سر می‌برد و با خلوص نیّت و عقیده‌ی کامل بیشتر همّ خود را صرف سرودن اشعار در مدح و مصیبت پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار علیهم السّلام می‌نمود.
دیوان اشعار مرحوم میرزا یحیی شامل قصایدی در مدایح و مراثی است که در سال 1365 هجری در اصفهان به زیور طبع اراسته شده است. دیوان اشعارش در حدود بیست هزار بیت دارد.
میرزا یحیی در هشتم ذیقعدة الحرام سال 1346 ه. ق. برابر با 1310 ه. ش. در سن 95 سالگی درگذشت «1».
-*-

ای مبتلای غم که جهان مبتلای توست‌پیر و جوان شکسته‌دل اندر عزای توست
هم قبله‌گاه اهل سمک خاک درگهت‌هم سجده‌گاه خیل ملک کربلای توست
ای جان محترم، که ز جانهای محترم‌چون نی نوا ز واقعه‌ی کربلای توست
ای بر لقای دوست تو مشتاق و عالمی‌مشتاق خاک کوی تو بهر لقای توست
ای بر لبِ هوای تو مفتون و کشوری‌مفتون اشتیاق تو اندر هوای توست
گلگون قبا ز عکس شفق آسمان هنوزاز هجر روی اکبر گلگون قبای توست
در خون تپید مرغ دل مجتبی چو دیددر خون تپیده قاسم نوکدخدای «2» توست
گردید اسیر سلسله‌ی غم علی چو دیدزنجیر کین به گردن زین العبای «3» توست
روحی فداک ای تن اطهر، که از شرف‌خون خدا تویی و خدا خونیهای توست
«جسمی وفاک» «4» ای سر انور که بر سنان‌آیات حق عیان ز لب حق نمای توست
گاهی به دیر راهب و گه بر سر درخت‌گه بر فراز نیزه و گه خاک جای توست

_____

(1)- مجله‌ی ارمغان؛ س 9، ص 457- 461 و س 12، ص 97. سخنوران نامی معاصر ایران؛ ج 2، ص 230 و 231.
(2)- نوکدخدای: داماد.
(3)- زین العبای: منظور حضرت زین العابدین امام سجاد (ع) است.
(4)- جسمی وفاک: پیکرم سپر تو باد، فدای تو گردم، جانم فدای تو باد.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1048 گویم حکایت از بدنت یا که از سرت؟یا از عیال بی‌کس و غمدیده خواهرت؟

در کربلا چو قافله‌ی غم گشود باراز غم هزار قافله آمد در آن دیار
آمد هلال ماه عزا، در عزا شدندبدران آسمان ولایت هلال‌وار
نیلی شد از عزا رخ گلگون اهل بیت‌رویش سپید باد سپهر سیاهکار
لشکر همی رسید گروه از پی گروه‌دشمن همی ستاد قطار از پی قطار
شاه حجاز را ز وفا کس نشد معین‌میر عراق را ز جفا کس نگشت یار
استاد بهر خواری یک شه هزار خیل‌آماده بهر کشتن یک تن دو صد هزار
از مویه رفت از دل اهل حرم شکیب‌از گریه رفت از تن آل نبی قرار
آن دم که راه آب بر آن فرقه بست خصم‌آفاق پر شرر شد و افلاک پر شرار
لب تشنه گشت آل نبی وز برایشان‌آبی نبود جز دم شمشیر آبدار
خوردند آب از دم شمشیر و تیر خصم‌پیران سالخورده و طفلان شیرخوار
آن دم بر اهل بیت نبی کارزار شدکآماده گشت سبط نبی بهر کارزار
اصحاب با وفایش ز هر سو به هر طرف‌بگرفت بهر یاری او نقد جان به کف

چون زد به دشت کرب و بلا شاه دین عَلَم‌آمد به جان آل عبا زان علم، الم
گیتی لوای کفر کند تا به دهر راست‌از کین نمود رایت شرع رسول خم
با کافران گمان نبرم کفر آن کندکان قوم بی‌حقوق به شاهنشه امم
آوردش از حجاز و مخالف عراق و ز آن‌شور و نوا حصار عرب راست تا عجم
تازان به سوی مهلکه انصار پی به پی‌غلتان به خاک مهلکه اصحاب دم به دم
بر سر کسش نمانده به جز تیغ اشقیادر بر کسش نمانده به جز نیزه‌ی ستم
چون چار موج کشتیِ بی‌بادبان حسین‌مایل شدش سفینه‌ی هستی سوی عدم
مصحف نگر، که سامری امّت از جفااصل و اساس هستی او کرد منهدم
عیسی ببین که از ستم فرقه‌ی یهودگردید پاره‌پاره تن او به دار غم
این حسرتم کشد که بهین نجل بو تراب‌لب تشنه جان سپرد به نزد دو نهر آب

چون اذن جنگ اکبر زیبا جوان گرفتآتش به خرمن همه پیر و جوان گرفت
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1049 از حلقه‌های چشم
و ز گیسوی عقاب «1» رالیلی رکاب و زینب مضطر عنان گرفت
جان عزیز شاه جهان را به لب رسیددهر آن جهان جان چو ز جانِ جهان گرفت
چون عاشقان عرش به سیر جنان شتافتچون طائرانِ خلد ره آشیان گرفت
دشمن گرازوار، گریزان شد از هراس‌خاتم شبیه خاتم پیغمبران گرفت
لب تشنه جان سپرد لب آب، آن که خضرز آب دهانش زندگی جاودان گرفت
شهزاد چون سوار بر اسب عقاب شدبابش پیاده دست سوی آسمان گرفت
گفت: «ای خدا، تو شاهدی اینک که راه رزم‌بر ناکسان، پیمبر آخر زمان گرفت
آن پیکری که زینت آل رسول بوداز هر کنار تیر بلا در میان گرفت
اینک علیٌّ اکبرم از ظلم و کین کُشندقوم رسول بین، که رسول امین کُشند»

آه از دمی که غرقه به خون در برابرش‌افتاده دید قامت زیبای اکبرش
یک جا به خاک خفته جوانان مهوشش‌یک سو به خون تپیده علمدار لشکرش
پامال یک طرف شده پاهای قاسمش‌بر تیر کین هدف شده حلقوم اصغرش
عالم به آب غرقه شود، تشنه جان سپردشاهی که بود آب روان مهر مادرش
چون دید کشته اکبر و عبّاس و قاسمش‌چون دید تشنه اصغر و عثمان و جعفرش
آمد به سوی نعش علی اکبر جوان‌بنهاد سر به سینه و بنشست در برش
گفت: «ای ندیده کام که خوش خفته‌ای به خاک‌بعد از تو خاک بر سر دنیا و افسرش
ای سرو سرفرازتر از طوبی، ای که کَندباد سموم حادثه از ریشه تا برش
گشتی تو اختر سحری زان نهان که چرخ‌همچون تو کوته است سحر عمر اخترش
خفتی تو ز استراحت و باب غریب راالّا غمت نمانده پرستار دیگرش
گر ناطق است ذکر تو پیدا به منطقش‌ور ساکت است یاد تو پنهان به خاطرش
چون تشنه‌لب شهید شدی از ره جفابعد از تو خاک بر سر دنیای بی‌وفا»

از یاوران حیّ «2» چو تهی شد خیام وی‌وز بهر وی نماند کس از یاوران وی
طی شد بساط صبر حسین آن زمان که دیدکو را بساط هستی اصحاب گشته طی
شه چون جُدَی ستاده و برگرد او عیال‌چون فرقدان دو دیده گشادند بر جُدَی
آمد به سوی خیمه‌ی عباس و اکبرش‌خالی فتاده دید چو بستان به فصل دی

_____

(1)- عقاب: اسب حضرت علی اکبر (ع).
(2)- حیّ: در اینجا ظاهرا به معنی قوم و قبیله است.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1050 گفتا بیا که موسم افغان و زاری است‌گفتا بیا که جای تو خالیست یا بُنَّی
رهْ سخت و پایْ سست و خطرناکْ بادیه‌از پیش رفته‌اید و به جا مانده‌ام ز پی
از خیمه‌گاه آل نبی بانگ «العطش»برپا، و از گروه مخالف نوای نی
خیزید بهر یاریَم از قتلگاه، هان‌ببینید آه و زاریم از خیمه‌گاه، هی
آمد به سوی معرکه تنها شه حجازبا کافران کوفه و با ظالمان غیّ
گفت ای گروه بوده مرا جد، رسول پاک‌کاندر زمانه کرده بیان راه رشد وی
بهر ثواب، آب به آل نبی دهیدور دارد این گناهی، «فی ذمّتی علیّ»
وا حسرتا، که در عوض آب، تیر کین‌بر سینه‌اش رسید ز بیداد مشرکین

چون بهر شاه تشنه‌جگر یاوری نماندعباس و قاسمی و علی اکبری نماند
از کید و کین اختر بی‌مهر، ای سپهراز بهر یاوریش نکو اختری نماند
الّا نشان ناوک اعدا، تنی نگشتالّا برای زیب سنانها، سری نماند
سیراب تشنه‌ای به جز از ناوکی نگشت‌آوای حنجری به جز از خنجری نماند
سلطان دین برابر دشمن به روز رزم‌بهرش رکاب‌گیر به جز خواهری نماند
از بهر حفظ پیکر خود کهنه جامه خواست‌و اخر ز سمّ اسب خسان پیکری نماند
می‌خواست ناصری و جز اصغر کسی نداشت‌آخر ز ضرب تیر جفا اصغری نماند
این داغ سوزَدَم که پس از قتل شاه دین‌از خیمه‌گاه جز تلّ خاکستری نماند
این غیرتم کشد که ز اهل حریم شاه‌الّا اسیر آل دغا، دختری نماند
از جور چرخ و کینه‌ی اختر، جفای دهربر اختران برج حیا زیوری نماند
دردا که از شرارت آن فرقه‌ی شریرگشتند بانوان حریم خدا اسیر

چون بر ترابْ جا پسر بوتراب کردبس فخرها به عرش الهی تراب کرد
لرزید عرش و غلغله در فرش شد پدیدچون بر تراب جا پسر بو تراب کرد
گردون، اساس عزّت حیدر به باد دادگیتی بنای ملّت احمد خراب کرد
دشمن نکرد بیم و نترسید از حساب‌کو را جفا فزون و ستم بی‌حساب کرد
خونش حلال کرده و آبش حرام ساخت‌در محنتش درنگ و به قتلش شتاب کرد
با آنکه بود آب روان مَهرِ مادرش‌در حیرتم چگونه ازو منع آب کرد
آن تن که آفتاب ازو نور می‌گرفت‌دشمن چرا گداخته از آفتاب کرد؟
بر کام خشک تشنه و بر حلق تشنه‌اش‌آخر به جای آب، عدو خون ناب کرد
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1051 در این عزا ز چشمه‌ی چشم رسول بودخونی که آسمان به دل شیخ و شاب کرد
با هیچ آفریده روا نیست آنچه شمربا بهترین سلاله‌ی ختمی مآب کرد
آنان که بود از رُخشان مهر در حجاب‌بر اشتران سوار، فلک بی‌حجاب کرد
سبط نبی، پناهِ عجم، سیّدِ عرب‌لب تشنه جان سپرد لب آب، تشنه‌لب

افتاد چون گذار اسیران به قتلگاه‌شد گریه تا به ماهی و شد ناله تا به ماه
هم غرقه گشت پیکر ماهی ز سیل اشک‌هم تیره گشت آینه‌ی مه ز دودِ آه
جمعی گشاده‌روی در افغان «یا أبا»قومی پریش موی به فریاد «یا اخاه»
از گریه گشت دیده‌ی کروبیّان سپیداز مویه گشت چهره‌ی قدّوسیان سیاه
گفتا سکینه مویه‌کُنان موکَنان به باب‌کامشب کجا بریم من و خواهران پناه
یک کاروان صغیر چه گوئیم و یک گروه‌یک خاندان اسیر چه سازیم و یک سپاه
گویا که هست بردن ناموس ما ثواب‌گویا که نیست ریختن خون ما گناه
آمد ز خیمه دختر میر عرب برون‌ناگاه اوفتاد بر آن پیکرش نگاه
بر خاک تکیه کرد تنی دید ناتوان‌کو را به دوش ختم رُسُل بود تکیه‌گاه
دشمن برهنه کرده تنش را پی لباس‌ظالم جدا نموده سرش را پی کلاه
پس با تن شریف برادر خطاب کردوز آه آتشین دل عالم کباب کرد

گفت: «ای به خون تپیده مکرّم برادرم‌کافتاده‌ای به روی زمین در برابرم
آیا تو آن حسین منی، کز شرف نمودبر دوش خود سوار، ترا جدّ اطهرم؟
گر من کفن نکردم و نسپردمت به خاک‌معذور دار از آنکه به سر نیست معجرم
بر خاک می‌نشینی و می‌بینمت به چشم‌ای خاک بر سرم، که من از خاک کمترم
گفتی میا ز خیمه برون، رخ مکن کبودتا نزد دشمنان ننمائی محقّرم
در خیمه‌گه نشستم و بیرون نیامدم‌تا شد دو تا ز تیغ جفا فرق اکبرم
صابر شدم به هر ستم و هر بلا، ولی‌هرگز نمی‌رود دو مصیبت ز خاطرم
این داغ سوزدم که میان دو نهر آب‌لب تشنه جان سپرده‌ای اندر برابرم
این درد کاهدم که یکی کهنه پیرهن‌گفتی بده که تا نبرد کس ز پیکرم
آن پیرهن به جسم شریفت نماند و گشت‌عریان در آفتاب تنت، خاک بر سرم
برخیز کز وداع تو بر جان زنم شرارکاینک ز خدمتت به تحسّر مسافرم»
پس قصّه ختم کرد و به محمل سوار شداز پرده بی‌حجاب برون پرده‌دار شد دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1052

آن سر که آفتاب ازو می‌گرفت نورخولی نهاد بر سر خاکستر تنور
آن تن که بود زینت آغوش مصطفی‌بنمود پایمال، عدو از سُمِ ستور
آل رسول را چو اسیران زنگباردادند سر برهنه به بازارها عبور
از کوفه تا به شام نمودند زیب نی‌آن سر که داشت سینه‌ی زهرا به او سرور
یک شعله نور بود، نمود از دو جا طلوع‌گاهی ز دیر راهب و گاهی ز نخل طور
گویی درخت کوفه نه از نخل طور بودپس یافت نور حق ز چه از شانه‌اش ظهور
در کوفه رانِ زاده‌ی مرجانه را شکافت‌خونی که در مدینه شفا داد چشم کور
ظالم به خشم آمد و با چوب دستیش‌می‌زد به لعل شاه جگر تشنه از غرور
با شاهزاده گفت که ای دخت بو تراب‌یزدانتان ز جامه‌ی عزّت نمود عور
حالی به گریه گفت کز این ظالمان چه باک‌زیرا که در قضای خدائیم ما صبور
و اندر رموز عشق، گرفتار سوز عشق‌ابلیس را چه کار به درک رموز عشق

پیمود چون ز کوفه حرم راه شام رااز صبح کوفه دید توان شام شام را
کمتر ز اهل کوفه نشد جور اهل شام‌شرح کدام گویم و وصف کدام را؟
دادند شامیان بر سر بازارها نگاه‌آل عبا و عترت خیر الانام را
از خاندان عصمت و از دودمان فیض‌بنگر چگونه داشت فلک احترام را
تا بنگرند عترت خیر البشر اسیربزمی نهاد و داد صلا خاص و عام را
در طشت زر نهاد سر شاه و کس ندیدطالع ز طشت زر شده بدر تمام را
می‌خورد گاه باده و می‌زد گهی ز کین‌چوب جفا به لب شه والامقام را
پس ظالمی به رسم کنیزی طلب نمودنوباوه‌ی رسول علیه السّلام را
بهر عیال و عترت خیر البشر به شام‌دادند جا خرابه‌ی بی‌سقف و بام را
زین دشت پر بلیه و زین راه پر خطرلختی بکش زمام سمند کلام را
کاین نظم جانگداز دل مصطفی گداخت‌قلب پیمبر و جگر مرتضی گداخت
«1»

***

مرثیه:

هلال ماه عزا از افق دمیده خمیده‌کدام بار غمش بوده تا خمیده دمیده
به یاد فرق علی اکبر و خمیده قد شه‌جبین ماه گرفته قد هلال خمیده

_____
(1)- دیوان مدرس اصفهانی بید آبادی؛ ص 394- 402.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1053 به سرخی شفق از چشم اعتبار نظر کن‌که خون شده جگر چرخ و آید از ره دیده
چه نوبتی زده بام چرخ، نوبتی غم‌که نوبت غم و اندوه اهل بیت رسیده
ز دست فتنه گریبان صبح چاک نظر کن‌مگر که پیرهن صبر زینب است دریده
چو لاله داغ به دل گشته مریم از غم و محنت‌که دست چرخ گلی از ریاض فاطمه چیده
فرات را شده دل خون و رنگ گشته دگرگون‌که خضر بر لب او آب زندگی نچشیده
بجز به کوفه و مهمانی سلیل پیمبرشهید گشتنِ مهمان تشنه کس نشنیده
کدام تیر نبود از قضا به ترکش طغیان‌که نور دیده‌ی خیر النساء به جان نخریده
نشسته خار به قلب نبی که جسم حسینش‌چو شاخ گل شد و پیکان به جای غنچه دمیده
سری و سینه‌ای آورده ارمغان شفاعت‌ز سمّ اسب شکسته، ز تیغ شمر بریده
در آن هوای چو آتش تمام راز عطش غش‌نه تاب در دل و نه آب در گلوی تفیده
به لوح سینه یکی نیل القتیل کشیده‌به گوش هوش یکی بانگ الرحیل شنیده
یکی چو جان مجسّم به روی خاک فتاده‌یکی چو روح مصوّر به خون خویش تپیده
به دامن پدر، اکبر سرور قلب پیمبرسپرده جان وز دنیا به سوی خدا چمیده
برادری سوی نعش برادر آید و بیندقفس شکسته، قفس‌دار خسته، مرغ پریده
گلوی اصغر بی‌شیر چاک گشته ز پیکان‌کمان حرمله تا از کمین کمانه کشیده
ز پا برهنه سوی شام ره سپرده زینب‌کدام خار مغیلان به پای دل نخلیده
فلک پر آبله رخساره کرده تا که سکینه‌شدش پر آبله پایش به روی خار دویده

چو لایق است که بهر طراز جامه‌ی «یحیی»که لیقه آورد از زلف حور، دوده ز دیده
***

در رثاء حضرت سیّد الشهداء «ع»:

بجز حسین نداریم چون طریق نجاتی‌به ذات عین صفات از صفات مظهر ذاتی
که تشنه بدهد در کنار شطّ فراتی‌دموع عینک لو لم تکن علی الوجنات «1»
من المبّدل للسّیئات بالحسنات «2»شهید راه خدا و شفیع روز قیامت
خدیو کشور ایجاد و شاه ملک امامت
ز بهر رزم مخالف نمود راست چو قامت‌به خیمه‌گاه حریمش قیام کرد قیامت
لقد نظرن الیه العیال بالحسرات «3»

_____

(1)- اشک‌های چشمت اگر به گونه‌هایت نبود.
(2)- چه چیزی می‌توانست بدکاری‌ها را به نیکی‌ها تبدیل نماید؟
(3)- زنها و فرزندان با حسرت به سویش می‌نگریستند.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1054 سکینه گفت پدر جان مرو به جانب میدان‌به شرط آنکه نخواهد آب و نان ز تو طفلان
رهیدم از تن و از سر گذشتم از دل و از جان‌لقد فقد تک یا من الیه ینتهی الاحسان «1»
بعینی اظلم غشیّتی و غدانی «2»دلی که عرش خدا بود سوخت ناله‌ی زینب
به یا حسین گهی لب گشود و گاه به یا رب
که ای ز خلقت کَوْن و مکان تو مقصد و مطلب‌مرو مرو منما روز اهل بیت نبّی شب
فلا تغیب شمس الضحاء فی الظّلمات «3»مرو که ترسم سنگ ستم خورد به جبینت
شود ز خون جبین لعل رنگ دُرّ ثمینت
ز جور حرمله سازد به تیر قطع و تینت‌شود ز قطع و تَیَن «4» جا ز زین به روی زمینت
و قد ینحّن علیک الطّیور فی الوکرات «5»سپرد علم امامت نهاد روی به لشکر
نمود جلوه چو احمد کشید نعره چو حیدر
که‌ای گروه منم وارث علوم پیمبرز احمد این زرهم بر تن و عمامه که بر سر
انا این خیر شفیع بعرصة العرصات «6»بس است داغ علی اکبر از برای هلاکم

به تیر حرمله محتاج نیست سینه‌ی چاکم
ز طعن نیزه چه بیم و ز زخم تیر چه باکم‌چو شعله سوخته از تشنگی اگر دل پاکم
لتاتینّ علی الاولیاء ماهوآت «7»ز تیر حرمله ناگاه قطع گشت کلامش
هلال‌وار شد از سنگ جور بدر تمامش
رساند فیض شهادت به مقصدش به مرامش‌به جان شیعه چو «یحیی» شرر فکند پیامش
فذکّرونی یا قوم عند شرب فرات «8»

_____

(1)- به راستی که تو را از دست دادم ای کسی که احسان و نیکوکاری به تو پایان می‌پذیرد.
(2)- به چشمانم بامدادان و شامگاهان تاریک می‌نماید.
(3)- ای خورشید تابان در تاریکی‌ها پنهان مشو.
(4)- وتین: رگی که دل بدان آویخته است.
(5)- پرندگان در آشیانه‌های خود بر تو نوحه‌گری و ندبه می‌کنند.
(6)- من بهترین پایمرد در عرصه‌ی عرصه‌های محشر و قیامتم.
(7)- به یقین آنچه باید بر دوستان و محبّان خدا بیاید، می‌آید.
(8)- ای قوم هنگامی که از آب گوارا (یا آب فرات) می‌نوشید، مرا یاد کنید.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1055

رفعت سمنانی

اشاره

محمد صادق سمنانی متخلّص به «رفعت»، از شاعران دوران مشروطیّت است که با عارف قزوینی ارتباط نزدیکی داشته است.
او به زبان عربی مسلّط و در علوم هیأت، جفر، رمل، فلسفه و حکمت نیز وارد بوده است. جوانی خود را در سمنان گذراند و سپس به سفر حج رفته و بقیّه‌ی عمر خود را در سلک درویشان و بسیار بی‌تکلّف زیسته است. او تا آخر عمر مجرّد باقی ماند و سالهای آخر عمر را در تهران به سر برد.
دیوانش در حدود هفت هزار بیت دارد و کتاب سرّ الاسرار (تفسیر سوره یوسف) او نیز دارای 6 هزار بیت می‌باشد. از باقی آثارش اطلّاعی در دست نیست. خود در مقدّمه‌ی کتاب سرّ الاسرار ادبیات خود را پنجاه هزار بیت ذکر می‌کند. دیوانش شامل غزلیّات، قصاید و مسمّطات است.
رفعت به سال 1350 ه. ق. (1310 ش) وفات یافته است.
رفعت به علی بن ابی طالب علیه السّلام و خاندان او ارادتی خاص می‌ورزید و از این روی قسمتی بزرگ از دیوان او حاوی اشعار و علی الخصوص مسمّطهای شیوایی در مدح آن بزرگواران است «1».
ـ*ـ

مسمط:

ماه افلاک بنی هاشم یعنی عبّاس‌از ابو الفضل از این فضل بجو نام و نشان
ساقی باقی دین، هستی و سقای حسین
نشئه بخش می، از خُمِّ تَولّای حسین
قالب و قلب، دل و روح دلارای حسین‌سرو بستان علی، لاله سیمای حسین
سرّ الّا اللّهی و آیت کبرای حسین‌یکّه تاز صف میدان وفا، شیر ژیان اولین
معنی سردفتر دیوان وفا
دومین آینه صورت تصویر عطا
آیت اعظم و سالار و سپهدار حیاپرچم رایت اقبال و علمدار رجا
پشت و پشتیبانی و قلب دل شاه شهداپیشتاز سپه عشق، شه تشنه لبان
گرچه آن دشت، کران تا به کران دشمن بود
تا بُد عبّاس، حریم شه دین ایمن بود
خوف را، در دل آن خیل سپه مسکن بودبزم زینب ز گلستان رخش گلشن
بود
کودکان را همگی دست، بدان دامن بودپاسبان بود شب و روز حسین را
دربان شاه جمشید حشم، خسرو خورشید غلام
دید چون ساقی شد بی‌سر و دست و بی‌جام

_____

(1)- دیوان رفعت سمنانی؛ مقدمه‌ی دیوان.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1056 گفت این نشئه ترا
تا باید هست مدام‌نک تو آغاز بقائی و طراز انجام
غرّه‌ات را نبود سلخ «1» ایا بدر تمام‌شمس وحدت را افلاکی و مه را
کیوان «2»
***

قصیده:

چون حسین بن علی باید که جان خویش رادر زمین کربلا بذل ره جانان کند
ز اکبر و اصغر بپوشد چشم و چون عباس رادر منای عشقبازی تشنه لب قربان کند
سیّد سجّاد باید تا تمام حال خویش‌وقف روز و شب به راه طاعت یزدان کند
یادم آمد شرح حالی زان امام حق‌پرست‌ترسم ار گویم جهان را سر به سر ویران کند
بعد قتل خامس آل عبا چون ابن سعدخواست تا غارت خیام مظهر سبحان کند
اهل بیت مصطفی حیران که آیا آن لعین‌بعد قتل شه چه حکمی از پی ایشان کند
ناگهان در خیمه‌گه لشکر به غارت تاختندکی زبان را قوه تا تقریر این عنوان کند
نه به جا چادر، نه معجر ماند از خیل زنان‌نه کسی تا منع ظلم قوم بی‌ایمان کند
یک طرف بر دور زینب جمع اطفال صغیربر چه دردی دختر شیر خدا درمان کند
از غم بیمار نالد یا غم اطفال شاه‌گریه از بهر اسیری یا غم هجران کند
بعد غارت آتش اندر خیمه‌گاه دین زدنداز کجا کافر چنین بیداد در دوران کند
آتش کفر و نفاق کوفیان چون شد بلندخواست زینب چاره‌ی آن آتش سوزان کند
گفت با بیمار کای ز اسرار یزدان با خبرچیست فرمان؟! گو که زینب طاعت فرمان کند
سید سجاد فرمود این نه شرط عهد ماست‌گو که هرکس حفظ خود زین شعله نیران کند
عمه جان گو بی‌کسان را سر سوی صحرا نهندهرکه با خود کودکی را برده و پنهان کند
آن زنان و کودکان رفتند و زینب بازماندتا که از بیمار رفع شعله‌ی عدوان کند
عابدین فرمود کای زینب به صحرا کن فرارتا مبادا آتش داغ منت بریان کند
گفت زینب کای به گیتی از حسینم یادگارگر شود دور از تو زینب به که ترک جان کند

من ندانم بر عیال اللّه آن شب چون گذشت‌آه باید شیعه دامن ز اشک پر مرجان کند «3» ***

مثنوی:

چون علی اکبر شبیه مصطفی‌نور چشم انبیا و اولیا
دید کان سلطان اقلیم وجودخالق جان، مالک غیب و شهود
ماند تنها همچو ذات پاک خویش‌از غم احباب حال او پریش

_____

(1)- غره و سلخ: شب اول و روز آخر هر ماه قمری.
(2)- دیوان رفعت؛ ص 100.
(3)- همان؛ ص 189.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1057 قد علم بنمود با سوز و الم‌اذن میدان خواست از میر امم
شه ز بحر غیب آمد در شهوددید اکبر گشته لاهوتی وجود
چهره از انوار عشق افروخته‌ماسوا را ز آتش دل سوخته
داد رخصت چونکه دیدش دست و بارسوی بزم خاص و قرب کردگار
یافت پس رخصت ز سبط بو تراب‌پای غیرت را نهاد اندر رکاب
برج زین شد منزل شمس الشرف‌آفتاب از تاب رویش منخسف
سو به سوی آسمان برداشت شاه‌برکشید از سینه‌ی پر سوز آه
کای خدا بنگر که سوی این سپاه‌نوجوانی را فرستادم به راه
که شبیه حضرت پیغمبر است‌نور چشم مصطفی و حیدر است «1» ***
هست مروی که پس از قتل شه تشنه‌لبان‌این خبر گوشزد آمد به همه جهان
آن که اول به سوی قبر حسین روی نمودشیعیان! جابر عبد اللّه انصاری بود
زد به سر، خون ز بصر ریخت پس آن پیرِ گرام‌با ادب گفت: «ای شاه به خون خفته سلام»
تا سه نوبت چو از آن قبر جوابی نشنیدکرد از زندگی خود به جهان قطع امید
بعد از آن گفت: که ای غرقه به خون، حق داری‌که ندادی تو جوابی به من از غمخواری
ز آنکه در شام بود رأس تو در بزم یزیدهست در کربُ بلا جسم تو ای شاه شهید «2»

_____

(1)- همان؛ ص 281.
(2)- دیوان رفعت؛ ص 284.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1058

ضیایی ناظم الملک

اشاره

میرزا جهانگیر خان محبّی، ناظم الملک، فرزند محبعلی خان ناظم الملک، متخلّص به «ضیایی» به سال 1275 ه. ق. متولد شد.
مدتی به سفارت بغداد منصوب بود و در اواخر عمر در قم سکونت گزید و به مطالعه، جمع‌آوری و تنظیم احادیث پیامبر اکرم (ص) و امیر المؤمنین علی (ع) اهتمام کرد.
وی به سال 1352 ه. ق. در شهر قم وفات یافت.
از آثار اوست: «سیاست‌نامه‌ی منظوم» ترجمه‌ی نامه حضرت علی (ع) به مالک اشتر، «حقیقت نامه‌ی منظوم» ترجمه‌ی وصایای پیامبر (ص) به حضرت علی (ع)، «دیوان اشعار»، «تفسیر سوره‌ی و العصر» به فارسی، «سفرنامه‌های جداگانه‌ی استانبول» بغداد، کابل و موصل» «1».
-*-

هرگز گلی به گلشن گیتی نرسته است‌کز نوک خار و جور خزان باز رسته است
گویی خزان مرگ به عالم فرا رسیدکابواب غم گشاده در عیش بسته است
باز ای سپهر سنگ کدامین جفای توست‌کائینه‌ی صبوری عالم شکسته است
از نو چراست داغ به دلهای داغداروین سوزش نمک که به دلهای خسته است
چندان فشرده پنجه‌ی غم حلق انس و جان‌کاندر گلوی خلق ره آه بسته است
بر قلب ممکنات مگر نیش غم خلیدکاجزای کاینات ز هم برگسسته است
باز از کدام صرصر و طوفان موج‌خیزاسلام را سفینه به گل در نشسته است
نوح است، نی حسین و یَم است این، نه کربلاست‌کشتی است این، نه جسم شهیدان خسته است
بگذشت روزگاری ازین رنج و آسمان‌خوناب غم هنوز ز صورت نشُسته است
هر ماه نو به صورت او ناخن غم است‌هرشام تیره در بر او رخت ماتم است

ای آسمان ز غم نشدی واژگون چرا؟داری هنوز طاقت صبر و سکون چرا؟
در سینه‌ی تو کینه‌ی آل عبا ز چیست؟وین فتنه‌هات گشته نهان در کُمون چرا؟
بشکست قامتی که تو برپاستی از آن‌برپاستی هنوز چنین بی‌ستون چرا؟
بر کشتن چراغ هدایت شتافت خصم‌ای شمع آفتاب، شدی رهنمون چرا؟
شد عرش کبریا ز سر اسب سرنگون‌ای کرسی فلک نشدی سرنگون چرا؟
شاهی که بود جان جهان، تشنه داد جان‌جان جهانیان نشد از تن برون چرا؟

_____

(1)- کلیات ضیایی؛ مقدمه با تخلیص. ریحانة الادب؛ ج 6، ص 123.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1059 در موج خون چو کشتی آل علی شکست‌عالم نگشت غرقه‌ی دریای خون چرا؟
زخم تنش چو دید فزون از ستارگان‌باز این ستارگان شده رخشان کنون چرا؟
گر چرخ بی‌سکون نه عزادار آن شه است‌دارد همیشه جامه به تن نیلگون چرا؟
عالم، سرای ماتم آل عباستی‌وین جمع کاینات برای عزاستی

تا عرش دود آه و فغان از مدینه رفتچون موکب امام زمان از مدینه رفت
با خیل اشک و آه چو شد کاروان روانآرام صبر و تاب و توان از مدینه رفت
تنها نه خود مدینه، جهان تیره شد ز غمچون آفتاب شرع و جهان از مدینه رفت
تا زین سپس چه آیدش از کوفیان به سرمهمان کوفیّان به فغان از مدینه رفت
امروز مگر از مدینه شد روان رسولیا خود بتول، اشک فشان از مدینه رفت
نی نی نه مصطفی که علی اکبر حسینبگذشته از سر و تن و جان از مدینه رفت
نی نی نه فاطمه که گل باغ فاطمهزینب چو گل ز باد خزان از مدینه رفت
با طلعتی چو ماه شب چارده روانعبّاس همچو جان جهان از مدینه رفت
قاسم چو لاله، تازه جوانان شهر رابنهاده داغ بر دلشان از مدینه رفت
اصغر وداع گفته ز طفلان همزبانبر تیر عشق گشته نشان از مدینه رفت
هرگز شنیدهای که شتابد کسی به مرگاین قوم، با شتاب چنان از مدینه رفت
هرگز ندیده چشمی و نشنیده گوش کسقومی روان و مرگ شتابان ز پیش و پس

بر دشت کربلا چو شه کربلا رسیدبر اهل بیت، نوبت کرب و بلا رسید
موج بلا سفینه‌ی دین را فرا گرفت‌سیل جفا اساس هدی را فرا رسید
انبوه غم، گروه ستم، لشکر الم‌از هر کرانه بر سر آل عبا رسید
شد بر مراد اهل شقاوت مدار چرخ‌ایام کامکاری آل زنا رسید
برخاست گرد غم به سر اهل دین نشست‌تا پای اهل کینه به دشت بلا رسید
عرش اله گشت عزا خانه‌ی حسین‌آواز وا حسین ز دار العزا رسید
صاحبْ عزا خدا و پیمبر عزا نشین‌هم رایت عزا به کف مرتضی رسید
ارواح قدسیان همه بر سر زنان شدندبر گوششان چو ناله‌ی خیر النسا رسید
گردید عرش و فرش پر از بانگ وا حسین‌چون وا حسین از حرم کبریا رسید
آری حسین کشته‌ی راه خداستی‌وین کشته را خدا عوض و خونبهاستی
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1060

گر عدل حق ز خلق کشد انتقام اوسوزند خشک و تر همه از یک ضِرام او «1»
یابد از انتقام تسلّی، کدام غم؟غم کی رود ز دل که غم افزاست نام او
ترسم کند شفاعت جرم عدو از آنک‌زین ماجرا شفاعت خلق است کام او
باشد مرام او که نسوزد کسی، ولی‌سوزیم از غمش به خلاف مرام او
بر زینب و به قافله سالاریش نگروز خیل اشک و آه ببین احتشام او
تا روز حشر تیره بود صبح و شام مااز ماجرای کوفه و از راه شام او
خون دلش غذا وز اشک دو دیده آب‌این بود خود نواله به هر صبح و شام او
بر دختر علی چه سزد مجلس یزیدو آن طعنه و شماتت و آن احترام او
بر تخت زر نشسته، به کف جام می، یزیدبر پا ستاده عترت طه به کام او
تا بود روزگار، ندیده چنین الم‌تا چرخ کج مدار نکرده چنین ستم

زین حادثات قلب نبی گشته داغداردل مظهر خداست چه گویم ز کردگار
ظلمی نکرده، چرخ که گفتن توانمش‌یا خود توان شنید اگر می‌توان شمار
دشمن کسی نکشته لب آب تشنه‌لب‌با یک نفر ستیزه نیاورده صد هزار
در پیش ناقه بچه‌ی او را نمی‌کشندهرگز نبوده این ستم آیین روزگار
اطفال شه به سینه و پهلو و دست اوشد کشته‌ی جفای منافق به حال زار
این ظلم، کی رسیده ز کافر به کافری‌پیکان کجا مکیده لب طفل شیرخوار
چندین هزار زخم به یک تن که دیده است‌و انگه به زیر سمّ ستم گشته تار و مار
یک زخم دل بس است پی کشتن کسی‌بس بود داغ اکبرش اندر دل نزار
بودش چو مرگ قاسم و عبّاس کارگرکشتن چه بود تشنه به شمشیر آبدار
از هر غمی که یاد کنم، چون شراره‌ایست‌کزوی هزار شعله عیان هر کناره ایست «2»

_____

(1)- ضرام: زبانه کشیدن آتش.
(2)- کلیات ضیایی؛ ص 104 تا 107.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1061

اقبال لاهورى

اشاره

محمّد اقبال لاهوری شاعر متفکّر پاکستانی، آخرین شاعر بزرگ فارسی‌گوی شبه قارّه‌ی هندوستان به سال 1252 ه. ش. برابر با 22 فوریه سال 1873 میلادی در «سیالکوت» یکی از شهرهای پاکستان غربی متولد شد. جدّش محمد رفیق ساکن کشمیر بود که به اتفاق سه پسرش به سیالکوت آمد. یکی از فرزندانش در این شهر به شغل بازرگانی اشتغال داشت نام او نور محمد و پدر اقبال که مایه‌ی مباهات مسلمین می‌باشد.
در سال 1895 میلادی، پس از پشت سرگذاشتن مراحل اولیّه جهت ادامه‌ی تحصیل راهی لاهور شد. با توماس آرنولد دیدار کرد و این شخص تأثیر زیادی بر دانشجوی جوان گذاشت. در سال 1897 تحت تعلیمات و ارشاد توماس آرنولد به اخذ درجه‌ی فوق لیسانس فلسفه نائل گردید. در این برهه سلامت نفس، عدالتخواهی و دوستدار آزادی بودن او برای همگان آشکار گردید.
اولین منظومه‌ی او به نام «هیمالیا» در روزنامه‌ی «مخزن» در هند انتشار یافت. تحصیلاتش را در انگلستان و آلمان ادامه داد و رساله‌ی دکترای خود را با نام «توسعه و تکامل ماوراء الطبیعه در ایران» با موفقیت به پایان رساند و از دانشگاه مونیخ دکترای فلسفه دریافت کرد. او سرمایه‌ی اسلامی را نیز به میزان بسیار به آموخته‌های عملی خود افزود.
اقبال پس از تکمیل معلومات خویش به زادگاه خود بازگشت و در آنجا به صف آزادی خواهان پیوست و از پیشروان و اصلاح طلبان بزرگ مسلمان هند و از بانیان کشور پاکستان شمرده می‌شود. او تمام هستی‌اش را نثار اسلام و آزادی هند کرد.
اقبال مردی است فیلسوف، عارف، نویسنده، شاعر، سخنور، محقّق، اسلام‌شناس و سیاستمدار، مبارز و نو اندیش، خلاق و با قدرت فکری زیاد که قویترین دفاع را از اسلام کرد. نظریات اقبال در قبال مسائل اجتماعی تا آنجا پیش رفت که خشم تمامی استعمارگران و استثمارکنندگان را برانگیخت. بارزترین نکته در شخصیّت او علاقه به آزادی و استقلال مسلمانان شبه قاره هند است. اقبال شاعری است بلند اندیشه و خوش سخن که شعرش حاوی نکات عرفانی و فلسفی است. آثارش در مجموعه‌هایی به نام «پیام مشرق»، «زبور عجم»، «اسرار خودی و رموز بی‌خودی»، «ارمغان حجاز»، «جاوید نامه»، و غیره مکرّر به طبع رسیده است.
اقبال معتقد است بهترین حکومت برای اداره‌ی امت اسلام حکومتی است که قانونش قرآن و مرکز روحانیش کعبه و رهبرش ولی اللّه و خلیفة اللّه

است و چنان که گفته: «نمونه‌ی، کامل مقام ولایت و خلیفه اللهی که دو نیروی عملی و علمی را در خود جمع داشت و نفس عاقله‌ی او بر مُلک ظاهر و باطن پادشاهی می‌کرد علی مرتضی (ع) بود» و این همان عقیده‌ای است که شیعیان برای امام و ولی قائلند:

مسلم اول شه مردان علی‌عشق را سرمایه‌ی ایمان علی

از ولای دودمانش زنده‌ام‌در جهان مثل گهر تابنده‌ام به همین مناسبت تقریبا همه‌ی روایات شیعه را درباره‌ی فضائل حضرت علی (ع) باور دارد و جابه‌جا از آن یاد کرده است.

افکار فلسفی اقبال در آثارش نمایان است:

«اسرار خودی»: حاوی نظرات وی درباره‌ی خود یا خویشتن خود است. و صفاتی نیز برای خلیفة اللّه و ولی خدا بیان نموده که شمایل امام غایب بقیة اللّه (عج) است:

غنچه‌ی ما گلستان در دامن استچشم ما از صبح فردا روشن است

ای سوار اشهب دوران بیای فروغ دیده‌ی امکان بیا

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1062

رموز بیخودی: مکمل اسرار خودی است که رابطه‌ی فرد و اجتماع را مورد بررسی قرار می‌دهد و اظهار می‌دارد که با وحدت خودی می‌توان یک اجتماع خودی به وجود آورد.

«زبور عجم»: اشعار عرفانی و مملو از معانی پربار زندگی‌بخش که دارای مضامینی والاست.

«گلشن راز جدید»: در این منظومه اقبال 9 سؤال عرفانی را مطرح می‌کند و به شیوه‌ای شیرین و فصیح بدانها پاسخ می‌دهد.

«جاوید نامه»: حاوی نظریات فلسفی، عرفانی و اجتماعی اقبال است.

«افکار می باقی و نقش فرنگ»: حاوی قطعات، مثنویها و غزلیات اقبال است.

«ارمغان حجاز»: گویای افکار سیاسی، اجتماعی، تربیتی و دینی اقبال است.

«پس چه باید کرد ای اقوام شرق» و «مسافر»: هر دو ره‌آورد سفر اقبال از افغانستان می‌باشد.

و بالاخره اقبال در آوریل سال 1938 م، 1317 ه. ش. 1357 ه. ق. در سیالکوت پاکستان غربی وفات یافت. با مرگ او جامعه مسلمانان یکی از بزرگترین اندیشمندان و متفکران خود را از دست داد و به سوگ نشست. «1»

-*-

در معنی حریّت اسلامیه و سرّ حادثه کربلا:

هرکه پیمان با هو الموجود بست‌گردنش از بند هر معبود رست
مؤمن از عشق است و عشق از مؤمنست‌عشق را ناممکن‌ها ممکن است
عقل سفاک است و او سفاک‌ترعشق پاک‌تر، چالاک‌تر، بی‌باک‌تر
عقل در پیچاک اسباب و علل‌عشق چوگان باز میدان عمل
عشق صید از زور بازو افکندعقل مکّار است و دامی می‌زند
عقل را سرمایه از بیم و شک است‌عشق را عزم و یقین لاینفک است
آن کند تعمیر تا ویران کنداین کند ویران که آبادان کند
عقل چون باد است ارزان در جهان‌عشق کمیاب و بهای او گران
عقل محکم از اساس چون و چندعشق عریان از لباس چون و چند
عقل می‌گوید که خود را پیش کن‌عشق گوید امتحان خویش کن
عقل با غیر آشنا از اکتساب‌عشق از فضل است و با خود در حساب
عقل گوید شاد شو آباد شوعشق گوید بنده شو آزاد شو
عقل را آرام جان حریّت است‌ناقه‌اش را ساربان حریّت است
آن شنیدستی که هنگام نبردعشق با عقل هوس پرور چه کرد
آن امام عاشقان، پور بتول‌سرو آزادی ز بستان رسول
اللّه اللّه بای بسم اللّه، پدرمعنی ذبح عظیم آمد پسر
بهر آن شهزاده‌ی خیر الملل‌دوش ختم المرسلین نعم الجمل

_____

(1)- دیوان اقبال لاهوری؛ مقدمه با تلخیص.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1063 سرخ رو عشق غیور از خون اوسرخی این مصرع از مضمون او
در میان امّت کیوان جناب‌همچو حرف «قُلْ هُوَ اللَّهُ» «1» در کتاب موسی و فرعون و شبیر و یزیداین دو قوّت از حیات آید پدید
زنده حق از قوّت شبّیری است‌باطل آخر داغ حسرت میری است
چون خلافت رشته از قرآن گسیخت‌حرّیت را زهر اندر کام ریخت
خاست آن سرو جلوه‌ی خیر الامم‌چون سحاب قبله، باران در قدم
بر زمین کربلا بارید و رفت‌لاله در ویرانه‌ها کارید و رفت
تا قیامت قطع استبداد کردموج خون او چمن ایجاد کرد
بهر حق در خاک و خون غلتیده است‌پس بنای «لا الهَ» «2» گردیده است
مدعایش سلطنت بودی اگرخود نکردی با چنین سامان سفر
دشمنان چون ریگ صحرا لا تعددوستان او به یزدان هم عدد
سرِّ ابراهیم و اسمعیل بودیعنی آن اجمال را تفصیل بود
عزم او چون کوهساران استوارپایدار و تند سیر و کامکار

تیغ بهر عزّت دین است و بس‌مقصد او حفظ آیین است و بس
ما سوی اللّه را مسلمان بنده نیست‌پیش فرعونی سرش افکنده نیست
خون او تفسیر این اسرار کردملّت خوابیده را بیدار کرد
تیغ لا چون از میان بیرون کشیداز رگ ارباب باطل خون کشید
نقش الّا اللّه بر صحرا نوشت‌سطر عنوان نجات ما نوشت
رمز قرآن از حسین آموختیم‌ز آتش او شعله‌ها افروختیم
شوکت شام و فرّ بغداد رفت‌سطوت غرناطه هم از یاد رفت
تار ما از زخمه‌اش لرزان هنوزتازه از تکبیر او ایمان هنوز
ای صبا ای پیک دور افتادگان‌اشک ما بر خاک پاک او رسان «3»

---

(1)- قرآن مجید؛ سوره اخلاص، آیه 1.
(2)- اشاره به این سخن معروف خواجه معین الدّین جشتی است «حقا که بنای لا اله هست حسین».
(3)- دیوان اقبال لاهوری؛ ص 143 و 144.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1064

فؤاد کرمانی

اشاره

میرزا فتح اللّه قدسی کرمانی فرزند سلطان علی، متخلّص به «فؤاد» از عارفان دلسوخته و دارای طبعی بسیار لطیف و شیواست.
وی به سال 1268 ه. ق. در کرمان متولد و به سال 1358 هجری پس از حدود 90 سال زندگی زاهدانه و عارفانه جان به جان آفرین تسلیم کرد. آرامگاهش در سه کیلومتری کرمان در دامنه‌ی کوه سیّد حسن قرار دارد.
فؤاد برخی از حوادث دوران آغازین زندگیش را به نظم کشیده است. گوید پدرم عطّار بود و مرا از مکتب باز داشت و به شغل عطّاری گماشت. اما هوس دانایی و علم آموزی رهایم نمی‌کرد و از دکّه‌ام به مدرسه می‌کشاند. اگرچه انگیزه آموزش علوم رسمی، به حلقه درسم می‌نشاند امّا هیجانات روحِ عاشق و ذوق شاعرانه، به ترک قیل و قال علوم مکسبی‌ام می‌خواند. در این غوغای عشق و جنون، مونسم دیوان سعدی بود و به شیوه‌ی او شعر می‌سرودم و بعد از آن به کتاب مثنوی مولوی روی آوردم.
مجموعه‌ی دیوان خود را «شمع جمع» نامیدم و آن را به سال 1332 قمری به پایان بردم.
«شمع جمع» بارها به چاپ رسیده است. شعر فؤاد بسیار با حال و گیرا و دلنشین است و مراثی وی را باید در شمار بهترین مرثیه‌ها شمرد.
«شمع جمع» دارای 6876 بیت می‌باشد بدین شرح: 26 قصیده، 60 غزل، 11 قطعه، 539 رباعی، 12 مسمّط، 5 ترجیع‌بند و 2 مثنوی.
فؤاد مسلمانی پاک اعتقاد و شیعه‌ای اثنی عشری است و همچون همه‌ی عارفان راستین تشیّع را «اسلام علی» «1» می‌شناسد و کمتر شاعری در دوره‌ی وی می‌شناسیم که همچون او توانسته باشد بعد از قرآن که بیشترین قصاید و مثنویهایش آراسته به آیات و بیّنات است و از دو اثر عالی عرفان اسلامی یعنی نهج البلاغه و صحیفه‌ی سجّادیه متأثر و برخورداری یافته باشد.
همچنین قوی‌ترین و ارزشمندترین جنبه‌ی عاطفی و ایمانی وی، عشق و ارادتش به مولای متّقیان است که بیش از دو سوم اشعار اوست. همچنین در مورد سرور شهیدان حسین (ع) که پای بر سر هستی نهاد و تاج شرافت بر سر بنی آدم ... عشقش بر عقل فائق آمد و اثبات حق را در نفی علایق دید لذا بسی آسان دل از خلایق برید و به خالق بست «2».
ـ*ـ

قصیده:

شنیدم ظهر عاشورا که آن مِهر جهان آراروان شد بی‌کس و تنها به رزم فرقه‌ی کافر
گرفت آن نقطه‌ی توحید جا در مرکزِ میدان‌چو پرگارش به گِرد آمد سپاه از ایمن وایسر
ستاد آن ماه برج آفرینش در میان تنهابر گِردش هاله مانند آمدند آن قومِ بد اختر
به ارشاد آن کلام اللّه ناطق در حدیث آمدبه آواز جلی فرمود: کای قوم ستم گستر
اگر دانید من نسل کیم دانیم اصلم راکه هم ارث جلالت از پدر دارم، هم از مادر
ریاض ارض بطحایم، بهار گلشن یثرب‌نهال باغ زهرایم، گل بستان پیغمبر

_____

(1)- ر. ک به سید حسین نصر؛ سه حکیم مسلمان، ترجمه‌ی احمد آرام. ص 102.
(2)- شمع جمع؛ مقدمه‌ی دیوان.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1065 بود ختم رسل جدّم که پا بر عرش اعلا زدبود دست خدا بابم، کزو بگرفت انگشتر
به دیوان بقا شیرازه‌ی اوراق امکانم‌ز جمع آفرینش فردم و ایجاد را دفتر
من آن نخلم که حقّم کِشت و دستش آبیار آمدرسولم کرد دهقانی بتولم ساخت بارآور
دو گیتی را منم آمر فلک بر دور من دائرملک از خدمتم فاخر جهان را حضرتم مفخر
قلوب اهل بیتش را منم مطلب، منم مقصدسرای آفرینش را منم زینت، منم زیور
دمم روح القدس را دم که با مریم شود محرم‌وز آن دم عیسی مریم ببخشد روح بر عازر «1»
ز چهرم مهر نورانی سراندر مهر من فانی‌کنم از نور پیشانی جمال صبح را انور
فنا را چون شدم سالک بقا را آمدم مالک‌دو عالم غیر من هالک منم وجه اللّه اکبر
دو گیتی عبدو من شاهم، خدا بخشنده اینجا هم‌حسینم صبغة اللّهم، نه رنگ احمر و اصفر
حقیقت کعبه‌ی دلها طواف کوی من باشدکه در حولش بود طائف منا و مکّه

و مشعر
نگویم مر مرا جدّ است و مادر از ره نسبت‌رسول اکرم امجد بتول اطیب اطهر
نگویم مجتبی باشد برادر مرتضی بابم‌که آن طوبای جنّت آمد و این ساقی کوثر
شما آخر مسلمانم نمی‌دانید مهمانم‌ره آب از چه بر من بسته‌اید ای بی‌حیا لشکر
خدا را گر مسلمانید و من آخر مسلمانم‌دریغ از آب مهمان را ندارد هیچ بدگوهر
نگشت این نالها نافذ بر آن کفّار سنگین دل‌نشد این پندها راسخ بر آن جمعیّت منکر
بسان حلقه از هر گوشه بگرفتند گردش رابدان تنگی که صرصر را نبود از هیچ سو معبر
یکی رمحش به پهلو زد، یکی شمشیر بر بازویکی زد بر دلش پیکان، یکی بر سینه‌اش خنجر
نبودی غیر تسلیما لَامر اللّه گفتارش‌در آن ساعت که می‌زد تیرها بر پیکرش نشتر
رضا و صبر و سلمی از وجودش در شهود آمدکه گاهِ امتحان ظاهر نشد از هیچ پیغمبر
تحمّل کرد در عالم چنان کوه بلایی راکه از یکپاره‌اش گردید پشت اولیا چنبر
اگر برقی بجستی زین بلاء البرز امکان راچنان بر خویش لرزیدی که طفل از غرّش تندر
خلیل حقّ اگر مجروح دیدی حلق اصغر راپسر بگذاشتی خود را نهادی کارد بر خنجر
به جای ماه با ناخن نبی بشکافتی دل رابدیدی منشق از شمشیر اگر فرق علی اکبر
علی را گر خبر از زخم‌های پیکرش بودی‌از آن تیغ دو پیکر خویش را کردی دو صد پیکر
از این ماتم اگر بودی خبر حوّا و آدم رانه آدم روی زن دیدی نه حوّا چهره‌ی شوهر
شنیدی این مصیبت را گر از روح القدس عیسی‌گُزیدی بطن مریم را نزادی هرگز از مادر
اگر رشحی ازین توفان گرفتی نوح را بر جان‌ز بیم انداختی خود را به قعر لجه‌ی اخضر
نسیمی گر وزیدی بر سلیمان زین مصیبت‌هاچنان بگریختی از وی که خیل

پشّه از صرصر
گر این بار امانت را فلک بر دوش می‌کردی‌چنان پشتش خم آوردی که سودی روی براغبر
از این بحر بلا گر قطره‌ای می‌ریخت بر موسی‌نهان می‌شد در آب نیل یا در اشکمِ اژدر

_____
(1)- شخصی که مرده بود و حضرت عیسی او را دوباره زنده کرد.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1066 اگر ایّوب را بودی خبر از حال سجّادش‌نمی‌خواندی دگر خود را ز قوم صابرین اصبر
گر این خونین کواکب آمدی در خواب یوسف رابه خفتی تا ابد از خوف این تعبیر در بستر
گر این بحر قضا یک لطمه می‌افکند یونس راز خوف اندر دل ماهی نهان می‌گشت تا محشر
نبودی اتّصال رشته‌ی دل گر به فرزندش‌گسستی تار و پود عالم امکان ز یکدیگر
ز بام ای طاس کیهان طشت زرّینت نگون گرددسر از سرّ خدا برداشتی هشتی به طشت زر
سرت را دستی اندر پرده‌ای گردون جدا سازدعیال اللّه را بی‌پرده از سر می‌کشی معجر
جهانا این چه عدوان است رویت نیلگون گرددجمال اللّه را سیلی زنی بر چهره‌ی دختر
ز داس ماه نو ای آسمان دستت قلم گرددکه بدرودی گلستان نبی را لاله و عبهر «1» ***

غزل:

ای که به عشقت اسیر خیل بنی آدمندسوختگان غمت با غم دل خرّمند
هر که غمت را خرید عشرت عالم فروخت‌با خبرانِ غمت بی‌خبر از عالمند
در شکن طرّه‌ات بسته دل عالمی است‌و آن همه دل بستگان عقده‌گشای همند
یوسف مصر بقا در همه عالم توئی‌در طلبت مرد و زن آمده با درهمند
تاج سر بو البشر خاک شهیدان تست‌کاین شهدا تا ابد فخر بنی آدمند
در طلبت اشک ماست رونق مرآت دل‌کاین دُرَرِ با فروغ پرتو جام جمند
چون به جهان خرّمی جز غم روی تو نیست‌باده‌کِشان غمت مست شراب غمند
عقد عزای تو بست سنّت اسلام و بس‌سلسله‌ی کائنات حلقه‌ی این ماتمند
گشت چو در کربلا رایت عشقت بلندخیل مَلَک در رکوع پیش لوایت خمند
خاک سر کوی تو زنده کند مرده رازان که شهیدان او جمله مسیحادمند
هردم از این کشتگان گرطلبی بذلِ جان‌در قدمت جان فشان با قدمی محکمند
سرّ خدای ازل غیب در اسرار توست‌سرّ تو با سرّ حق خود ز ازل توأمند
محرم سرّ حبیب نیست به غیر از حبیب‌پیک و رسل در میان محرم و نامحرمند
در غم جسمت «فؤاد» اشک نبارد چراکاین قطرات عیون زخم تو را مرهمند «2» ***
جز تو ای کشته‌ی بی‌سر که سراپا همه جانی‌کیست کز دادن جانی بخرد جان جهانی
ما تو را کشته نخوانیم که در صورت و معنی‌زنده اندر تن عشّاق چو ماهیّت جانی
عجبی نیست که عرش دل ما جای تو باشددوست را جز دل عاشق به جهان نیست مکانی
ما تو را در دل و بیگانه ترا یافته در گِل‌هرکسی را به تو از رتبه‌ی خویش است گمانی

_____

(1)- شمع جمع؛ قصیده شماره 20؛ ص 101- 104.
(2)- همان؛ غزل شماره 18، ص 155.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1067 خلق در کوی تو جویند نشان از تو و لیکن‌بی‌نشان تا نشوند از تو نجویند نشانی
ما تو را دیده به چشم دل و در پرده‌ی غفلت‌که تو در افئده پیدایی و از

دیده نهانی
وه که گر چشم حقیقت بگشائیم به رویت‌همه جا وز همه سو در دل و در دیده عیانی
سالکانت ز مجازند طلبکارِ حقیقت‌غافل از اینکه حقیقت تو هم اینی و هم آنی
جایی از نور تو خالی نبود در همه عالم‌چون تو در قالب امکان، مَثَل روح روانی
پیش عشّاقِ تو، چون ذکر خدا ذکر تو باشدبه که از ذکر تو غافل ننشینند زمانی
عاصیان را نبود ایمنی از قهر الهی‌مگر از لطف تو آرند به کف خطّ امانی
سخن آن به که نگوییم در اوصاف کمالت‌زانکه ما را نبود در خور مدح تو لسانی
کی توانند خلایق سخن از فضل تو گفتن‌مگر از فضل تو جویند لسانی و بیانی «1» ***
زنده‌ی جاوید کیست کشته‌ی شمشیر دوست‌کاب حیات قلوب در دم شمشیر اوست
گر بشکافی هنوز خاک شهیدان عشق‌آید از آن کشتگان زمزمه‌ی دوست دوست
آنکه هلاکش نمود ساعدِ سیمین یارباز به آن ساعدش کشته شدن آرزوست
بنده‌ی یزدان شناس موت و حیاتش یکیست‌ز آنکه به نور خداش پرورش طبع و خوست
غیر خدا باطل است در نظر اهل حق‌دعوی «إِنِّی أَنَا» «2» کاشف توحید هوست
آن شجری را که حق بهر ثمر پروریدبانگ «أنا الحق» زند تا ابد از مغز و پوست
دل چو ز خود غافل است عارف باللّه نیست‌بر لب جو سال‌ها تشنه لب و آب جوست
گوش دل مؤمن است سامع و صوت خداگرچه ز آواز خلق مُلک پُرازهای هوست
هر که ز کوی مجاز پا به حقیقت نهادبر سرش از روزگار مخمصه‌ی «3» توبه توست
عاشق وارسته را با سر و سامان چه کارقصّه‌ی ناموس و عشق صحبت سنگ و سبوست
عاشق دیدار دوست اوست که هم چون حسین‌ز روی رخسار او سرخ ز خون گلوست

هر که چو او پا نهاد بر سر میدانِ عشق‌بی‌سر و سامان سرش در خم چوگان چو گوست
دوست به شمشیر اگر پاره کند پیکرش‌منّت شمشیر دوست بر بدنش مو به موست
گر به اسیری برند عترت او دشمنان‌هرچه ز دشمن بر او دوست پسندد نکوست «4»
***

_____
(1)- همان؛ غزل شماره 59، ص 224 و 225.
(2)- اشاره به آیه 30 سوره قصص: «إِنِّی أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعالَمِینَ» منم خدای یکتا، پروردگار جهانیان.
(3)- مخمصه: رنج، زحمت، گرفتاری.
(4)- شمع جمع؛ غزل شماره 10، ص 145 و 146.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1068

مسمّط:

امتحانات خدا در بحر زخّار «1» قضالطمه‌ها زد از بلایا بر وجود انبیا
اولیا را کرد هر فوجی به موجی مبتلالیک طوفان بلا چون موج زد در کربلا
گشت طوفان‌های عالم غرق طوفان شمااین شهادت طرفه «2»
برهانی‌ست بر عبد شکور
کامتحان است اولیا را از خداوند غیور
وین شرف مانْد از شما باقی در ادوار و دهور «3»کاین شهادت را
شهادت‌ها بود تا نفخ صور
همچو نفخ صور بر ایمان و ایقان شماآن حسینی را که دشمن کشت پیش
چشم دوست
چشم دشمن کور اینک عالمی مجذوب اوست
عاشقان را سرخ‌رویی الحق از خون گلوست‌وین سعادت در شهادت انبیا را
آرزوست
تا رهی یابند از این نسبت به ایمان شما «4»
***

مثنوی: «5»

کربلا فردا شود آتشکده‌مشتعل در اوست نار موقده
از صلای سوختن بیگانگان‌یک به یک رفتند جز پروانگان
پر زنان برگرد شه جمع آمدندجان فشان از بهر آن شمع آمدند
فرقه‌ی از خلق و از خود رستگان‌بر خدا و مظهرش دلبستگان
جانشان سرمست از جام الست‌خویشتن را داده از مستی ز دست
خواست سلطان تا کند امدادشان‌هم بداند حدّ استعدادشان
پادشاه بی‌نیاز از روی نازبندگان را آزمایش کرد باز
باز خاصان را دمش زد بر محک‌تا پدید آید زر بی‌ریب و شکّ
از شداید گفت وز بَلبالشان «6»تا کند بر آزمون غربالشان
هرچه گفت آن قوم را از بَلبَله‌می‌نرفتندی برون از غربله
دید چون اصحاب خود را مستقیم‌کز شهادتشان نه خوف است و نه بیم
جمله بر جان باختن آمده‌اندتن به قتل خویشتن در داده‌اند

---

(1)- زخّار: پرآب و موّاج.
(2)- طرفه: چیز عجیب و شگفت‌آور.
(3)- دهور: جمع دهر، روزگاران.
(4)- شمع جمع؛ ص 329.
(5)- شمع جمع؛ مثنوی، ص 450 تا 452.
(6)- بلبل: اندوه و غم شدید.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1069 چون ولیشان در ولا ثابت بدیدپرده از سرّ ولایت برکشید
شمس ربّانی به اسماء و صفات‌جلوه بر ذرّات کرد از غیب ذات
ذرّه‌ها را گفت آن شمس منیرکه شما را ذات من باشد مجیر
گر شما در ذات من فانی شویدهمچو من خود شمس ربّانی شوید
بحر سبحانی ز غیب آمد به جوش‌قطره‌ها را گفت با جوش و خروش
کز منید ایجاد ای قطرات من‌رجعتان باید به سوی ذات من
در من آیید از طریق بی‌منی‌تا ببخشم از فناتان ایمنی
قطره چون خود را نه از خود مالک است‌گر نیامیزد به دریا هالک است
قطره در دریا نگردد تا فناکی کنندش در غنا مدح و ثنا
من که شمسم روشن از خود نیستم‌شرق از انوار سبحانی ستم
تا نگشتم محو نور ذات اومی‌نشد در من ظهور ذات او
تا شما هستید ای پروانگان‌پیش این شمعید از بیگانگان
هست آن پروانه با من آشناکه شود در نار ذات من فنا

سرّ خود آن شعله‌ی آتش پسندگفت و در پروانگان آتش فکند
شمع زان ناری که در خود برفروخت‌با خود آن پروانگان را خوش بسوخت
قصد آن شمع آمد از خود سوختن‌سوختن پروانه را آموختن
لیل عاشورا که از غوغا و شورعاشقان را بود چون روز نشور
تا سحر چون چشم بی‌خواب حسین‌خواب رفت از چشم اصحاب حسین
جمع بر اطراف آن شمع طرازجمله چون پروانه در سوز و گداز
عاشقان را آن شب از خود فصل بودروزشان در مرگ روز وصل بود
چون پدید آمد ز مشرق صبحدم‌شاه عشق از خیمه بیرون زد قدم
تافت از برج حرم خورشیدوش‌چون نجوم اصحاب محو از پرتوش
دید ناگه آن شه خُلّت «1» نشان‌کربلا را قلزمی آتش‌فشان
گرد آتش یافت چون دودی سیاه‌در تهاجم اهل دوزخ را سپاه
چون نبودش غیر نور حق به دیدهم به دیدش نار نور آمد پدید
یافت از حق آتشی افروخته‌کاتش از حق غیر حق را سوخته
و آتش از باطن همین کرد این ندامن نیم آتش منم نور خدا
چون در آتش سرّ حق دید آن خلیل‌همچو موسی آمدش آتش دلیل
تاخت در آتش سمند آتشین‌بانگ زد «کانّی سبقت العالمین»
بر حسین آن آتش آمد گُلِسْتان‌وز گُلِسْتانش جهانی گُل‌ستان

_____

(1)- خُلّت: دوستی.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1070 زان نبیّش خواند
مصباح هدی‌کو سراپا سوخت از نار خدا
کشته شد آن صاحب عزّ رفیع‌تا شود ابنای آدم را شفیع
بر شفاعت آن سراج عدل و دادشیعیان را سوختن تعلیم داد
وز پِیَش اصحاب در آتش شدندو اندر آن آتش زر بی‌غش شدند
جانشان را بس که از حق شوق بودچون سمندرشان در آتش ذوق بود
اندر آن دریای آتش بی‌أَلَم‌سوختند آن قوم عاشق بر عدم
چون فنا گشتند در غیب وجودسر برآوردند اینک از شهود
آسمان‌ها مات از کردارشان‌ماه و اختر محو از انوارشان
اینک از اجسامشان هر قطره خون‌روحشان رامست بحری از شوؤن
تا قیامت آن شهیدان زنده‌اندنامشان را پادشاهان بنده‌اند
روحشان را با کمال هیمنت «1»بر قلوب خلق باشد سلطنت
در شکست خود چو حق را طالبندزیر خنجر بر اعادی غالبند
اولیا را نیست در کشتن شکست‌حق شکست آن را که اینجا ورشکست
زین سبب آن احد نیکو فنون‌خواند «جُنْدُ اللّه» را از «غالِبُونَ» «2» ***

رباعیات:

شاهی که عنان عالمش بود به دست‌بر ناقه‌ی بی‌عنان شدش اوج نشست
این مفخر اولیا پس از ختم رسل‌معراج به ناقه کرد زین عالم پست ***
از عقده‌ی دل هرآنچه بودش بنهفت‌یک‌باره به سیل گریه آن عقده شگفت
اشکش چو ستاره بود بر ماه جمال‌و آن نیّر پیکرش مخاطب شد و گفت ***
تا نیک یقین کند که این کشته‌ی کیست‌با دیده‌ی معرفت در آن تن نگریست
عریان بدنی بدید کز تیغ و سنان‌اعداد جراحتش هزار است و دویست ***
چون دید سرش بریده از راه قفاست‌و آن پیکر انورش لگدکوب جفاست
دانست یقین که باشد این جسم امام‌زیرا که بلا همیشه بر اهل ولاست ***
با حیرت عقل و قلب از غم شده مات‌در بی‌جهتی نظّاره بودش به جهات

_____

(1)- هیمنت: وقار، ابهت.
(2)- اشاره به آیه 173 سوره صافات، «وَ إِنَّ جُنْدَنا لَهُمُ الْغالِبُونَ». و همیشه سپاه ما غالبند.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1071 از شمس حقیقتش طلب بود و بر اومن غیر اشاره گشت کشف سبحات ***
تا یاد شب و داغش اندر دل ماست‌در خواب شبم روز قیامت برپاست
چون صبح شود به دیده‌ام پنداری‌خورشید حسین است و زمین کرب و بلاست ***
ای رسته که جان اهل دل بسته‌ی تست‌هرجا که دلی شکسته پیوسته‌ی تست
اشکسته دلان دل به تو بستند حسین‌چون جای خدا در دل اشکسته‌ی تست ***
آن فانی در خدا که باقی به خداست‌خلّاق فنا و شمس انوار بقاست
او دامنش از گرد مصیبت پاکست‌بر او چه مصیبت که مصیبت بر ماست ***
ای روح خدا که چشم دل مایل تست‌و آئینه‌ی آنچه هست هستی دل تست
احیا همه از تو حیّ و این مرده دلان‌گویند که شمر بی‌حیا قاتل تست ***
ای سرّ خدا که دیده هر ذی بَصَرت‌گردیده ولی ندیده کوته نظرت
می‌خواست خدا که سرّ خود فاش کندانگشت نما بر سر نی کرد سرت ***
ای کشته که هستِ خلق از هستی تست‌سر دادی و در سر تو سرمستی تست
در دست تو سر رشته‌ی هستی‌ست حسین‌وین دستِ پُر از پَرِ تهی دستی

تست ***
ای دست خدا که در سرت سرّ خداست‌برگو سرت از بدن به دست که جداست
چون بوته در آتشم که بر نقره‌ی خام‌اکسیر سرت چو شعله در طشت طلاست ***
ای کشته که جان عالمی کشته‌ی تست‌پیوسته به هر دل از خفا رشته‌ی تست
در دیده‌ی اهل دل ملاقات خدارخسار به خون فرق آغشته‌ی تست «1»

_____
(1)- همان؛ ص 245 و 246.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1072

تائب تبریزی

شیخ اسماعیل بن حسین تبریزی معروف به «مسأله‌گو» شاعر و نویسنده‌ی ایرانی به سال 1286 ه ق. در تبریز متولد شد و در همان شهر علوم ادبی را فرا گرفت سپس به مشهد کوچ کرد و تا پایان زندگی در آن شهر به سر برد
تائب شاعری میان مایه بود و بیشتر اشعارش درونمایه‌های اخلاقی و اجتماعی دارند و بیشتر در زمره‌ی شعرهای تعلیمی به شمار می‌روند. وی مؤلفی پرکار بود و آثار فراوانی به نظم و نثر از خود باقی گذارده است، از جمله: «ابلاغ المبین» به نثر فارسی در ردّ آیین مسیحی، «عقاید الاسلام» ترجمه‌ی عقاید الاسلام ترکی، «مرآة المتقین» در اخلاق و معارف، «روح و ریحان» که حاوی مطالب اخلاقی، عرفانی، قصص، حکایات تاریخ و زندگینامه است و کتاب کشکولی است در نظم نثر.
دیوان اشعار شامل: غزل، رباعی و قطعه که از جمله قصاید آن مراثی و مدایح چهارده معصوم (ع) را می‌توان برشمرد.
تائب به سال 1374 ه ق. در مشهد مقدس وفات یافت «1».
-*-
آن که بُد گوهر دریای حیا زینب بوددر حیا نایبه‌ی خیر نسا زینب بود
گوهری که به جهان «زین‌اش» نام آمددختر میر عرب، شیر خدا زینب بود
تالی حضرت صدیقه و اخت الحسنین‌سینه‌اش آینه‌ی صدق و صفا زینب بود
آن که پیموده ره مهر وفا شد نامی‌زیب دیباچه‌ی دیوان وفا زینب بود
آنکه مبهوت ز صبرش شده ایّوب صبورمعدن صبر به صحرای بلا زینب بود
آنکه بعد از شه لب تشنه به هنگام بلاقد علم کرد به میدان وفا زینب بود
آنکه با شوق بیاری برادر برخاست‌پیروی کرد از او، پای به پا زینب بود
آنکه همگام برادر شد و بر خلق رساندصورت و معنی قرآن خدا زینب بود
آنکه در حال اسیری پی نهضت برخاست‌گشت خاتون ظفر در همه جا زینب بود

---

(1)- تاریخ علمای خراسان؛ ص 266.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1073

کمپانی

اشاره

حاج شیخ محمد حسین غروی اصفهانی مشهور به «کمپانی» و متخلّص به «مفتقر» فقیه و اصولی برجسته‌ی شیعی است. وی پسر حاج محمّد حسن و نوه‌ی حاج محمّد اسماعیل می‌باشد حاج محمّد اسماعیل از نخجوان به اصفهان مهاجرت کرد و به همین جهت آیة اللّه فقید به اصفهان انتساب یافت. وی در دوم محرّم سال 1296 هجری در کاظمین در خانواده‌ای شریف به دنیا آمد پدرش بازرگان موفّقی بود و برای او میراث هنگفتی باقی گذاشت که در راه تحصیل او به مصرف رسید و نبوغ فطری خود از همان کودکی آشکار ساخت وی برای تحصیل بعد از فراگیری مقدّمات برای ادامه‌ی تحصیل به نجف اشرف رفت و محضر آخوند خراسانی (صاحب کفایة الاصول) را درک کرد و تا وفات آخوند در سال 1329 یعنی به مدت 13 سال در درس او حضور داشت و علاوه بر درس خواندن، به تدریس نیز پرداخت و دوره‌های متعدّد سطوح عالی فقه و اصول را تدریس کرد، او علاوه بر مقام علمی و صفای نفسانی مردی مجاهد و مبارز و اصلاح طلب بود و بسیار مشتاق بود که دین و علوم دینی را در مقامی مشعشع و عالی ببیند.

شیخ محمّد حسین درس فلسفه را نزد فیلسوف عارف میرزا محمد باقر اصطهباناتی فرا گرفت و در دریای فلسفه و عرفان آن چنان فرو رفت که عقاید و آثار فلسفی او را در تمام نوشته‌هایش می‌یابیم وی در ادبیات عرب نیز استاد بود، از آثار منظوم او در عربی که به صورت قصیده انشاء شده بود اکنون چیزی در دست نیست ولی دیوان فارسی او مشحون از مدایح اهل بیت (ع) و غزل‌های عرفانی است.

تألیفاتش عبارتند از: «حاشیه بر کفایة الاصول»، «حاشیه بر مکاسب»، «رساله‌ای در اجتهاد و تقلید». «رساله‌ای در طهارت»، «نماز جمعه»، «نماز مسافر» و ... علاوه بر آن تألیفاتی به نظم دارد: منظومه‌ای در 24 رجز در مدح رسول اللّه و مراثی اهل بیت (ع)، منظومه‌ای در روزه، منظومه‌ای در اعتکاف، دیوان شعر فارسی و غزلهای عرفان، دیوانی در مدایح و مراثی اهل بیت (ع) وی در روز پنجم ماه ذی الحجه سال 1361 ه. ق. در نجف اشرف درگذشت «1».

-*-

ترکیب‌بند: «2»

اشاره

بسیط روی زمین باز بساط غم استمحیط عرش برین دائره‌ی ماتم است
باز چرا مهر و ماه تیره چه شمع عزاستباز چرا دود آه تا فلک اعظم است
ماتم جانسوز کیست گرفته آفاق راکه صبح روی جهان تیره چه شام غم است
شور حسینی است باز که با دو صد سوز و سازنه در عراق و حجاز در همه‌ی عالم است
به حلقه‌ی ماتمش سدره‌نشین نوحه‌گربه زیر بار غمش قامت گردون خم است
ز شور خیل ملک دل فلک بیقراردیده‌ی انجم اگر خون بفشاند کم است
داغ جهانسوز او در دل دیو و پریستنام غم اندوز او نقش گِل آدم است

---

(1)- دیوان کمپانی؛ مقدمه با تلخیص.
(2)- شانزده بند در رثای سیّد الشّهدا (ع) سروده که بعضی از بندها در اینجا آورده شده است.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1074 عزای سالار دین، دلیل اهل یقین‌سلیل عقل نخست سلاله‌ی عالم است
خزان گل‌زار دین ماه محرّم بوددر او بهار عزا هماره خرّم بود

گوهر یکتای عشق درّ یتیم حسن‌خلعت زیبای عشق کرد به بر چون کفن
غرّه‌ی غرّای او بود چه یکپاره ماه‌قامت رعنای او شاخ گل نسترن
به یاری شاه عشق خسرو جمجاه عشق‌فکند در راه عشق دست و سر و جان و تن
به خون سر شد خضاب، صورت چون آفتاب‌معنی حسن المآب عیان به وجه حسن
به باد بیداد رفت شاخ گل ارغوان‌ز تیشه‌ی کین فتاد ز ریشه سرو چمن
تا شده رنگین به خون جعد سمن‌سای اوخورده بسی خون دل ناقه‌ی مشک ختن
همای اوج ازل به دام قوم دغل‌به کام گرگ اجل یوسف گل پیرهن
به دور او بانوان حلقه‌ی ماتم زدندشاهد رخسار او شمع دل انجمن
چه شمع در سوز و ساز لاله‌ی باغ حسن‌خداست دانای راز ز سوز داغ حسن

ای به محیط وفا نقطه‌ی ثابت قدم‌نسخه‌ی صدق و صفا دفتر جود و کرم
همّت والای تو برده ز عنقا سبق‌جز به تو زیبنده نیست قبّه‌ی قاف قدم
سرو سهی سای تو تا که در آمد ز پای‌شاخه‌ی طوبی شکست پشت مرا کرد خم
رایت منصور تو تا که نگونسار شدزد شرر آه من بر سر گردون عَلم
صبح جمال تو شد تیره چه در خاک و خون‌بار عیال مرا بست سوی شام غم
قبله‌ی روی تو رفت به بارگاه قبول‌ریخت ز نامحرمان حرمت اهل حرم
دست تو کوتاه شد تا که ز تیغ جفاشد سوی خرگاه من بلند دست ستم
ای که گذشتی ز جان ز بهر لب تشنگان‌خصم ببین در حرم روان چه سیل ارم
پس از تو ای جان من جهان فانی مبادبی‌تو مرا یک نفس ز زندگانی مراد
«1»
***

فی لیلة عاشوراء:

امشب شب وصالست، روز فراق فرداست‌در پرده‌ی حجازی، شور عراق فرداست
امشب قران سعد است در اختران خرگاه‌یا آنکه لیلة البدر، روز محاق فرداست
امشب ز لاله‌رویان، فرخنده لاله‌زاریست‌رخساره‌های چون شمع، در احتراق فرداست

_____
(1)- همان؛ ص 74، 78، 83.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1075 امشب نوای تسبیح، از شش جهت بلند است‌فریاد وا حسینا، تا نُه رواق فرداست
امشب به نور توحید، خرگاه شاه روشن‌در خیمه آتش کفر، دود نفاق فرداست
امشب ز روی اکبر، قرص قمر هویداست‌آسیب انشقاق از تیغ شقاق فرداست
امشب شگفته اصغر، چون گل به روی مادرپیکان و آن گلو را، بوس و عناق فرداست
امشب خوشست و خرّم، شمشاد قدِّ قاسم‌رفتن به حجله‌ی گور، با طمطراق فرداست
امشب نهاده بیمار، سر روی بالش نازگردن به حلقه‌ی غل، پا در وثاق فرداست
امشب به روی ساقی، آزادگان گشاده‌بند گران دشمن، بر دست و ساق فرداست
امشب نشسته مولا، بر رفرف عبادت‌پیمودن ره عشق، روی براق فرداست
امشب شب عروجست، تا بزم قاب و قوسین‌هنگام رزم و پیکار یوم السباق فرداست
امشب شه شهیدان آماده‌ی رحیل است‌دیدار روی جانان یوم التلاق فرداست
امشب بگو به بانو، یک ساعتی بیارام‌هنگامه‌ی بلاخیز، ما لا یطاق فرداست
امشب قرین یاری، از چیست بیقراری‌دل گر شود ز طاقت، یکباره طاق فرداست «1» ***

مدح ابی الفضل (ع):

دل شوریده نه از شور شراب آمده مست‌دین و دل ساقی شیرین سخنم برده ز دست
ساغر ابروی پیوسته‌ی او محوم کردهر که را نیستی افزود به هستی پیوست
سرو بالای بلندش چه خرامان می‌رفت‌نه صنوبر که دو عالم به نظر آمده پست
قامت معتدلش را نتوان طوبی خواندچمن «فَاسْتَقِمْ» «2» از سرو قدش رونق بست
لاله‌ی روی وی از گلشن توحید دمیدسنبل روی وی از روضه‌ی تجرید برست
شاه اخوان صفا ماه بنی هاشم اوست‌شد در او صورت و معنی به حقیقت پیوست
ساقی باده‌ی توحید و معارف عبّاس‌شاهد بزم ازل شمع شبستان الست
در ره شاه شهیدان ز سر و دست گذشت‌نیست شد از خود و زد پا به سر هرچه که هست
رفت در آب روان ساقی و لب‌تر ننمودجان به قربان وفاداری آن باده‌پرست
صدف گوهر مکنون هدف پیکان شدآه از آن سینه و فریاد از آن ناوک و شست
سرش از پای بیفتاد و دو دستش ز بدن‌کمر پشت و پناه همه عالم بشکست
شد نگون بیرق و شیرازه‌ی لشکر بدریدشاه دین را پس از او رشته‌ی امید گسست
نه تنش خسته شد از تیغ جفا در ره عشق‌که دل عقل نخست از غم او نیز بخست
حیف از آن لعل درخشان که ز گفتار بماندآه از آن سرو خرامان که ز رفتار نشست
یوسف مصر وفا غرقه به خون «وا اسفا»دل ز زندان غم او ابد الدهر نرست «3» ***

_____

(1)- همان؛ ص 90.
(2)- اشاره به آیه 112 سوره هود، استقامت کن چنانکه فرمان یافته‌ای.

(3)- همان؛ ص 117.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1076

رثاء عبد اللّه بن الحسن (ع):

یگانه دُرّی یتیم عقیق لب لعل فام‌به یازده سالگی دو هفته ماهی تمام
شاخ گل تازه‌ای ز گلشن مجتبی‌ندیده چرخ کهن چون قدّ او خوشخرام
کتاب جان باختن حمایل گردنش‌از آنکه عبد اللّهش بود به تحقیق نام
دو گوشوارش به گوش ولی ز سر رفته هوش‌چو دید یکتایی پادشه خاص و عام
به عزّ و فرزانگی از حرم آمد برون‌که تا کند از صفا طواف بیت الحرام
رفت به خنجر ذبیح کند نیازی ملیح‌کعبه اسلام را ز جان کند استلام
ربود پروانه را شمع دل انجمن‌گشت غزال حرم پیش دلآرام رام
رهسپر راه عشق شد سپر شاه عشق‌چه خصم بدخواه عشق تیغ کشید از نیام
بداد دست و گرفت به دامن شاه جای‌شد هدف تیر کین در آن خجسته قیام
خسرو ملک قدم سوخت ز سر تا قدم‌ز داغ شهزاده‌ی ملیح شیرین کلام
داغ دل شاه عشق فزون ز اندازه شدزخم جگر تازه بود تازه‌تر از تازه شد
*** «1»

مدح علی اکبر (ع):

ای طلعت زیبای تو عکس جمال لم یزل‌وی غرّه‌ی غرّای تو آیینه‌ی حسن ازل
ای درّه‌ی بیضای تو مصباح راه سالکان‌وی لعل گوهرزای تو مفتاح اهل عقد و حلّ
ای غیب مکنون را حجاب زان گیسوی پر پیچ و تاب‌وی سرّ مخزون را کتاب زان خطّ خالی از خلل
پیش قد دلجوی تو طوبی گیاه جوی تو‌ای نخله‌ی طور یقین وی دوحه‌ی علم و عمل
روح روان عالمی جان نبیّ خاتمی‌طاووس آل هاشمی ناموس حقّ عزّ و جلّ
در صولت و دل حیدری زان رو علیّ اکبری‌در صفّ هیجا صفدری درگاه جنگ اعظم بطل
در خلق و خلق و نطق و قیل، ختم نبوّت را مثیل‌ای مبدء بی‌مثل و بی‌مانند را نعم المثل
ای تشنه‌ی بحر وصال، سرچشمه‌ی فیض و کمال‌سرشار عشق لایزال، سرمست شوق لم یزل
ذوق رفیع المشربت افکند در تاب و تبت‌تو خشک لب ز آب و لبت عین زلال بی‌زلل
کردی چه با تیغ دو سر در عرصه‌ی میدان گذربرشد ز دشمن الحذر وز دوست بانگ العجل
دست قضا شد کارگر در کارفرمای قدرحتّی اذا شقّ القمر لما تجّلی و اکتمل
عنقاء قاف قرب حق افتاد از هفتم طبق‌در لجّه‌ی خون شفق نجمُ هوی، بدرُ أفل
یعقوب کنعان محن قمری صفت شد در سخن‌کای یوسف گل پیرهن ای طعمه‌ی گرگ اجل
ای لاله‌ی باغ امید از داغ تو سروم خمیدشد دیده‌ی حق بین سفید و الرأس شیباً اشتعل
ای شاه اقلیم صفا سرباز میدان وفابادا عَلَی الدُّنْیا العَفا بعد از تو ای میر اجل
ای سرو آزاد پدر ای شاخ شمشاد پدرناکام و ناشاد پدر ای نو نهال بی‌بدل

---

(1)- همان؛ ص 149.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1077 گفتم به بینم

شادیت عیش شب دامادیت‌روز مبارکبادیت، خاب الرجاء و الامل
زینب شده مفتون تو آغشته اندر خون تولیلی ز غم مجنون تو، سرگشته‌ی سهل و جبل «1» ***

شب یازدهم محرّم:

خاک غم بر سر گلزار جهان باد امشب‌رفته گلزار نبوّت همه بر باد امشب
خرگه چرخ ستم پیشه بسوزد که بسوخت‌خرگه معدلت از آتش بیداد امشب
سقف مرفوع نگون باد که گردیده نگون‌خانه‌ی محکم تنزیل ز بنیاد امشب
شد سراپرده‌ی عصمت ز اجانب ناپاک‌در رواق عظمت زلزله افتاد امشب
شده از سیل سیه کعبه‌ی توحید خراب‌وین عجت‌تر شده بیت الصنم آباد امشب
از دل پرده‌نشینان حجازی عراق‌می‌دود تا به فلک ناله و فریاد امشب
شورش روز قیامت رود از یاد گهی‌کز ابو الفضل کنند اهل حرم یاد امشب
از غم اکبر ناشاد و نهال قد اوخون دل می‌چکد از شاخه‌ی شمشاد امشب
مادر اصغر شیرین دهن از داغ کباب‌تیشه بر سر زند از غصّه چو فرهاد امشب
حجّت حق چه به ناحق به غُل جامعه رفت‌کفر مطلق شده از بند غم آزاد امشب
بانوان اشک فشان، لیک چو یاقوت روان‌خاطر زاده‌ی مرجانه بود شاد امشب
دیو، انگشتر و انگشت سلیمان را بُردنه عجب خون رود از چشم پریزاد امشب
ای دریغا که به همدستی جمّال لعین‌دست بیداد فلک داد ستم داد امشب
چهره مهر سیه باد که بر خاکسترخفته آن آینه‌ی حسن خدا داد امشب
برق غیرت‌زده در خرمن هستی ز تنورکه دو گیتی شده چون رعد پر از داد امشب «2» ***

دوازده بند در جواب محتشم کاشانی:

باز این چه آتش است که بر جان عالم است؟باز این چه شعله‌ی غم و اندوه ماتم است؟
باز این حدیث حادثه‌ی جانگداز چیست‌باز این چه قصّه‌ایست که با غصّه توأم است؟
این آه جانگزاست که در ملک دل بپاست‌یا لشکر عزاست که در کشور غم است؟
آفاق پر ز شعله‌ی برق و خروش رعدیا ناله‌ی پیاپی و آه دمادم است؟
چون چشمه، چشم مادر گیتی ز طفل اشک‌روی جهان چو موی پدر کشته درهم است
زین قصّه سر به چاک گریبان کروبیّان‌در زیر بار غصّه قدِّ قدسیان خم است
گلزار دهر گشته خزان از سموم قهرگویا ربیع ماتم و ماه محرّم است

_____

(1)- همان؛ ص 123.
(2)- همان؛ ص 91.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1078 ماه تجلّی مه خوبان بود به عشق‌روز بُروز جذبه‌ی جانباز عالم است
مشکوةِ نور و کوکبِ درّیِ نشأتین‌مصباحِ سالکان طریق وفا حسین

گلگون قبای عرصه‌ی میدان کربلازینت فزای مسند ایوان کربلا
لب تشنه‌ی فرات و روان‌بخش کائناتخضرِ زلالِ چشمه‌ی حیوان کربلا
سرمست جام ذوق و جگرسوز نار شوقغوّاص بحر وحدت و عطشان کربلا
سرباز کوی دوست، که در عشق روی دوستافکنده سر چو گوی به چوگان کربلا
رکن یمان و کعبه‌ی ایمان، که از صفادر سعی شد ز مکّه به عنوان کربلا
لبیّک بر زبان، به سر دست، نقد جان‌روی رضا به سوی بیابان کربلا
چون نقطه در محیط بلا ثابت القدم‌گردن نهاد بر خطّ فرمان کربلا
بر ما سوای دوست، سرِ آستین فشاندآسوده سر نهاد به دامان کربلا
سر بر زمین گذاشت که تا سربلند شدوز خود گذشت تا ز خدا بهره‌مند شد

ارباب عشق را چو صلای بلا زدنداوّل به نام عقل نخستین صلا زدند
جام بلا به کام «بلی» گو شد از الست‌سنگ بلا به جانب بانگ بلی زدند
تاج مصیبتی که فلک تاب آن نداشت‌بر فرق فرقدان شه لافتی زدند
پس بر حجاب اکبرِ ناموس کبریاآتش ز کینه‌های نهان بر ملا زدند
شد لعل دُر فشان حقیقت زمرّدین‌الماس کین چو بر جگر مجتبی زدند
پس در قلمرو غم و اندوه و ابتلاکوس بلا به نام شه کربلا زدند
فرمان نوخطان رکابش که خطّ محوبر نقش ماسوی ز کمال صفا زدند
دست و لا زدند به دامان شاه عشق‌بر هر دو عالم از ره تحقیق پا زدند
در قلزم محبّت آن شاه، چون حباب‌افراشتند خیمه‌ی هستی به روی آب

ترسم که بر صحیفه‌ی امکان قلم زنندگر ماجرای کرب و بلا را رقم زنند
گوش فلک شود کر و هوش ملک ز سرگر نغمه‌ای ز حال امام امم زنند
زان نقطه‌ی وجود حدیثی اگر کنندخطّ عدم به ربط حدوث و قِدَم زنند
آن رهبرِ عقول که صد همچو عقل پیردر وادی غمش نتوان یک قدم زنند
ماء معین چو زهر شود در مذاق دهرگر از لبان تشنه‌ی او لب بهم زنند
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1079 وز شعله‌ی سرادق گردون قباب اوبر قبّه‌ی سرادق گردون علم زنند
سیل سرشک و اشک دمادم روان کنندگر ز اشک چشمِ سیّد سجّاد دم زنند
تا حشر دل شود به کمند غمش اسیرگر ز اهل بیت اوَ سخن از بیش و کم زنند
کلک قضاست از رقم این عزا کلیل‌لوح قدر فرو زده رخساره را به نیل

سهم قدر ز قوس قضا دلنشین رسیددر مرکز محیط رضا تیرکین رسید
کرد آن سه شعبه نقطه‌ی توحید را دو نیم‌وز شش جهت فغان به سپهر برین رسید
سرّ مصون ز مکمن غیب آشکار شدزان ناوکی که بر دل حقّ مبین رسید
بازوی کفر و طعنه‌ی کفار شد قوی‌زان طعنِ نیزه‌ای که به پهلوی دین رسید
از تاب رفت شاهد سلطان معرفت‌زان سوز و سازها که به شمع یقین رسید
آمد به قصد کعبه‌ی توحید پیل مست‌دیو لعین به مهبط روح الامین رسید
افعی صفت گرفت سر از گنج معرفت‌بدگوهری به مخزن دُرّ ثمین رسید
آن نفس مطمئنه حیاتی ز سر گرفت‌زان نفخه‌ای که در نفس آخرین رسید
مستغرق جمال ازل گشت لایزال‌نوشید از زلال لقا شربت وصال

شد نوک نی چو نقطه‌ی ایجاد را مداراز دور ماند دائرة اللّیل و النّهار
سرزد چو ماه معرفت از مشرق سنان‌از مغرب آفتاب قیامت شد آشکار
شیرازه‌ی صحیفه‌ی هستی ز هم گسیخت‌شد پاره‌پاره دفتر اوضاع روزگار
کلک ازل ز نقش ابد تا ابد بماندلوح قدر فتاد چو کلک قضا ز کار
در گنبد بلند فلک ناله‌ی ملک‌افکنده در صوامع لاهوتیان شرار
عقل نخست نقش جهان را به گریه شست‌وندر عقول زد شرر از آه شعله‌بار
یکباره سوخت همچو سپند از غمش خلیل‌آمد دوباره نوح به طوفان غم دچار
در طور غم کلیم شد از غصّه دل دو نیم‌وندر فلک مسیح چنان شد که روی دار
سر حلقه‌ی عقول چو بر نی مُقام کردقوس صعودِ عشق ظهوری تمام کرد

در ناکسان چو قافله‌ی بی‌کسان فتادیک بوستان ز لاله به دست خَسان فتاد
یک رشته‌ای ز درّ یتیم گرانبهادر دست ظلم سنگدلان، رایگان فتاد
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1080 یک حلقه‌ای ز منطقه‌ی چرخِ «1» معدلت‌در حلقه‌ی اسیری و جور زمان فتاد
زان پس گذارِ دسته‌ی دستانِ دلستان‌در بوستانِ سرو و گل و ارغوان فتاد
هر بی‌دلی به ناله شد از داغ لاله‌ای‌هر بلبلی به یاد گلی در فغان فتاد
ناموس حق ز جلوه‌ی طاووس کبریا «2»گشت آنچنان که مرغ دلش ز آشیان فتاد
قُمری صفت بر آن گل گلزار معرفت‌نالید آنقدر که ز تاب و توان فتاد
یاقوت خون ز جَزْع یمانی بر او فشاندیادش چو زان عقیقِ لب دُر فشان فتاد
پس کرد روی خویش سوی روضه‌ی رسول«کای جدّ تاجبخش من ای رهبر عقول

این لؤلؤ تر و دُر گلگون حسین توست‌وین خشکْ لعلِ غرقه‌ی در خون حسین توست
این مرکز محیط شهادت که موج خون‌افشاند تا به دامن گردون حسین توست
این نیّری که کرده به دریای خون غروب‌وز شرق نیزه سر زده بیرون حسین توست
این مصحف حروف مقطّع که ریخته‌اجزای او به صفحه‌ی هامون حسین توست
این مظهر تجلّی بی‌چند و چون که هست‌از چند و چون جراحتش افزون حسین توست
این گوهر ثمین که به خاک است و خون دفین‌مانند اسم اعظم مخزون حسین توست
این هادی عقول که در وادی غمش‌عقل جهانیان شده مجنون حسین توست
این کشتی نجات که طوفان ماتمش‌اوضاع دهر کرده دگرگون حسین توست»

آنگاه رو به خلوت امُّ المصاب کردوز سوز دل به مادر دل خون خطاب کرد:

«ای بانوی حجاز مرا بینوا ببین‌چون نی، نواکنان ز غم نینوا ببین
ای کعبه‌ی حیا به منای وفا بیاقربانیان خویش به کوی صفا ببین
نورستگان خویش، سراسر بریده سروز خون نو خطان، به سراپا حنا ببین
در خاک و خون تپان مهِ رخسارِ شه نگرزنگ جفا بر آینه‌ی حق نما ببین
بر نخل طور سرّ «أنَا اللَّهُ» را نگروز روی نی تجلّی ربّ العُلی ببین
از خفته‌ی نهفته‌ی اندر حجاب قدس‌برخیز و بی‌حجابی ما بر ملا ببین
زنجیر جور، سلسله‌ی عدل را قرین‌توحید را به حلقه‌ی شرک آشنا ببین
پرگار کفر، نقطه‌ی اسلام را محیطدین را مدار دایره‌ی اشقیا ببین

_____

(1)- منطقه‌ی چرخ: دایره‌ای و کمربندی در آسمان که جایگاه دوازده برج است (حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو، حوت) و به اعتقاد قدما، آفتاب در هر ماه شمسی یکی از این بروج را طی می‌کند.
(2)- ظاهرا مراد از «ناموس حق» حضرت زینب، و «طاووس کبریا» امام حسین علیهم السّلام است.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1081 ای مادر از یزید و ز ابن زیاد، دادوز آن که این اساس ستم را نهاد، داد»

کاش آن زمان که سرای طبیعت نگون شدی‌وز هم گسسته رابطه‌ی کاف و نون شدی
کاش آن زمان که کشتی ایمان به خون نشست‌فُلک فلک ز موج غمش غرق خون شدی
کاش آن زمان که رایت دین بر زمین فتادزرّین لوای چرخِ برین واژگون شدی
کاش آن زمان که عین عیان شد به خون تپان‌سیلاب خون، روان ز عیونِ عیون شدی
کاش آن زمان که گشت روان کاروان غم‌مُلک وجود را به عدم رهنمون شدی
کاش آن زمان که ز سلسله‌ی خیل بی‌کسان‌یک حلقه بندِ گردنِ گردونِ دون شدی
کاش آن زمان که زد مه یثرب به شام سرچون شام، صبحِ روی جهان تیره‌گون شدی
کاش از حدیث بزم یزید و شه شهیددل خون شدی، ز دیده‌ی حسرت برون شدی
گر شور شام را به حکایت در آورندآشوب بامداد قیامت در آورند

ای چرخ تا در این ستم آباد کرده‌ای‌پیوسته خانه‌ی ستم، آباد کرده‌ای
بنیاد عدل و داد، بسی داده‌ای به بادزین پایه‌ی ستم که تو بنیاد کرده‌ای
تا داده‌ای، به دشمن دین کام داده‌ای‌یا خاطری ز نسل خطا شاد کرده‌ای
از دوده‌ی معاویه و زاده‌ی زیادتا کرده‌ای، به عیش و طرب یاد کرده‌ای
آبی نصیب حنجر سرچشمه‌ی حیات‌از چشمه‌سارِ خنجر فولاد کرده‌ای
سر حلقه‌ی ملوک جهان را به عدل و داددر بندِ ظَلم و حلقه‌ی بیداد کرده‌ای
ای کج روش، به پرورش هر خسی بسی‌جور و جفا به شاخه‌ی شمشاد کرده‌ای
تا برق کین به گلشن ایمان و دین زدی‌آفاق را چو رعد، پر از داد کرده‌ای
چون شکوه‌ی ترا به درِ داور آورنددود از نهاد عالم امکان برآورند

خاموش «مفتقر» که دل دهر آب شدوز سیل اشک، عالم امکان خراب شد
خاموش «مفتقر» که از این شعرِ شعله بارآتش به جان مرد و زن و شیخ و شاب شد
خاموش «مفتقر» که از این راز دلگدازصاحبدلی نماند مگر دل کباب شد
خاموش «مفتقر» که ز بوق نفیر خلق‌دود فلک برآمد و خرق حجاب شد
خاموش «مفتقر» که بسیط زمین ز غم‌غرق محیط خون شد و در اضطراب شد
خاموش «مفتقر» که ز بی‌تابی ملک‌چشم فلک سرشکْ فشان چون سحاب شد
خاموش «مفتقر» که ز دود دل مسیح‌خورشید را به چرخ چهارم نقاب شد
خاموش «مفتقر» که در این ماتم عظیم‌آدم به تاب آمد و خاتم ز تاب شد
کس جز شهید عشق وفائی چنین نکردوز دل قبول بار جفائی چنین نکرد «1»

_____

(1)- همان؛ ص 62- 73.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1082

ملک الشعرا بهار

اشاره

ملک الشعرا محمّد تقی بهار پسر حاج میرزا محمّد کاظم متخلّص به «صبوری» ملک الشعرای آستان قدس رضوی بود. او به سال 1304 ه ق. در شهر مقدّس مشهد متولد شد و بی‌تردید بزرگترین گوینده‌ی پارسی در چند قرن اخیر از تاریخ ادبی ایران است.
بهار، ادبیّات فارسی را نخست در نزد پدرش آموخت و ریاضیات و منطق را در نزد میرزا عبد الرّحمن که از مشاهیر مدرّسین مشهد بود فرا گرفته و دوره‌ی نحو را نزد شیخ موسی نحوی تلمّذ نمود. وی هیجده ساله بود که پدرش در سال 1322 هجری به سرای جاودانی شتافت و او مسئول اداره‌ی خانواده گردید. قدرت طبع خلاقش مورد اعجاب و اذعان پارسی شناسان زمان قرار گرفت و به زودی به جای پدر ملک الشعرای آستان قدس شناخته شد.
بهار پس از تکمیل معلومات، پا به عالم اجتماع گذاشت و در راه بیداری و روشن کردن افکار عمومی استفاده برد و در نهضت مشروطیت وارد محافل سیاسی شد و در سلک آزادی خواهان و مشروطه‌طلبان درآمد.
اشعار بهار در واقع زبان حال مردم و نماینده‌ی افکار و آمال توده‌ی آزادی‌خواه بود و گاهی اوقات نیز مقالاتی در روزنامه‌های «خراسان» و «طوس» و «خورشید» می‌نوشت. او با تأسیس روزنامه‌ی «نوبهار» به سال 1328 ه. ق. در مشهد و روزنامه‌ی هفتگی «تازه بهار» در 1329 ه. ق. به بیان افکار و اندیشه‌های سیاسی و ادبی و فرهنگی خود پرداخت. هم چنین به سال 1336 ه. ق.
مجله‌ی دانشکده را تأسیس کرد. وجود مقالات فراوان و آثار منثورش حاکی از مهارت و استادی او در نگارش نثری پخته و شیوا می‌باشد.
بهار چند بار نیز حبس و تبعید شد. در چند دوره هم به وکالت مجلس رسید، و زمانی هم به وزارت فرهنگ منصوب شد. کتاب «سبک شناسی»، «تاریخ احزاب سیاسی»، «تصحیح تاریخ سیستان»، «تصحیح تاریخ بلعمی» «مجمل التواریخ و القصص» و ... از جمله آثار اوست.
پس بهار نه تنها شاعری زبان‌آور و بلند اندیشه، بلکه در همان حال محقّقی بزرگ و نویسنده‌ای فعال و استادی لایق و روزنامه‌نگاری مبتکر و پرارزش بود. فعّالیّت ممتد ادبی وی که از نخستین سالهای جوانی آغاز شد و نزدیک به نیم قرن امتداد داشت، در تمام این مدت طولانی با نتایج بسیار سودمند همراه بود او مسلّما یکی از ارکان تکامل و تحوّل صوری و معنوی نظم و نثر در دوران معاصر است. اهمّیّت وی در شعر بیشتر در آن است که: اولا زبان فصیح پیشینیان را به بهترین و دل‌انگیزترین صورتی در سخن خود به

کار برد و از این جهت سرآمد همه‌ی گویندگان دوره‌ی بازگشت شد و ثانیا از زبان متداول پارسی و مفردات و تعبیرات و اصطلاحات آن برای تکمیل زبان ادبی قدیم و به کار انداختن آن در رفع حوائج روز استفاده کرد و آنها را به خوبی در سخن خود گنجاند و ثالثا کلمات را وسیله‌ی سودمندی برای بیان مقاصد گوناگون و موضوعات مبتکر جدید قرار داد و اندیشه‌های مختلف فلسفی و اجتماعی و سیاسی خود را آزادانه در آن گنجاند. رابعا با اطلاع وافری که از زبان پارسی و با معرفتی که به ادبیات پیش از اسلام داشت به خلق ترکیبات جدید و یا وارد کردن بسیاری از لغات متروک لهجه‌های کهن و احیای آنها در آثار خود توفیق یافت و از این راهها به غنی کردن زبان پارسی یاری فراوان کرد. کلام در دست ملک، مطیع و منقاد و مانند موم قابل قبول صور گوناگون بود.
فصاحت و طنین دلچسب و آهنگ‌های محرّک ترکیباتش مایه‌ی تأثیر بی‌سابقه‌ی سخن او در دلهاست و او را بی‌شک می‌توان
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1083
خاتم استادان بزرگ پیشین و در همان حال مبدأ تحول و تجدّدی بارآور و سودمند در سخن فارسی دانست. بهار سالها استاد دانشگاه تهران بود.
دیوان اشعار بهار شامل قصاید، غزلیات، قطعات، رباعیات، مثنویها و تصنیفات می‌باشد که در دو مجلّد به چاپ رسیده است.
قصاید او با بهترین آثار اساتید گذشته‌ی ادب فارسی برابری می‌کند. آخرین قصیده‌اش «جغد جنگ» نام داشت که در سال 1329 شمسی سرود و پس از آن در اردیبهشت ماه سال 1330 ه. ش. بدرود حیات گفت. «1»
-*-

در رثاء حسین (ع):

ای فلک آل علی را از وطن آواره کردی‌زان سپس در کربلاشان بردی و بیچاره کردی
تاختی از وادی ایمَن «2» غزالان حرم راپس اسیر پنجه‌ی گرگان آدمخواره کردی
چشم پاک شیرمردان را نمودی پاره‌پاره‌هم دل شیر خدا را زین مصیبت پاره کردی
گوشواره عرش رحمن «3» را بریدی سر، پس آنگه‌دخترانش را ز کین بی‌گوشوار و یاره «4» کردی
جبهه‌ی «5» فرزند زهرا را ز سنگ کین شکستی‌تو مگر ای آسمان! دل را ز سنگ خاره کردی
تا کنی خورشید عصمت را به ابر کینه پنهان‌دشت را ز اعدای دین پر ثابت و سیّاره کردی
جورها کردی ز اوّل، در حقّ پاکان و لیکن‌در حقّ آل پیمبر جور را یکباره کردی
کودکی دیدی صغیر اندر میان گاهواره‌چون نکردی شرم و از کین قصد آن گهواره کردی
چاره می‌جستند در خاموشی آن طفل گریان‌خود تو در یک لحظه از پیکان تیرش چاره کردی
سوختی از آتش کین خانه‌ی آل علی راوایستادی بر سر آن آتش و نظّاره کردی
خانمان آل زهرا رفت بر باد از جفایت‌آوخ از بیداد و داد از جور و فریاد از جفایت
***
آسمانا جز به کین آل پیمبر نگشتی‌تا نکشتی آل زهرا را از این ره برنگشتی
چون فکندی آتش کین در حریم آل یاسین‌ز آه آتش بارشان چون شد که خاکستر نگشتی؟
چون بدیدی مسلم اندر کوفه بی‌یار است و یاوراز چه رو، او را در آن بی‌یاوری، یاور نگشتی!
چون دو طفل مسلم اندر کوفه گم کردند ره رااز چه آن گمگشتگان را جانبی رهبر نگشتی؟
چون به زندان عبید اللّه فتادند آن دو کودک‌از چه رو غمخوار آن دو کودک مضطر نگشتی؟

چون تن آن کودکان از تیغ حارث «6» گشت بی‌سراز چه رو، بی‌تن نگشتی، از چه رو بی‌سر نگشتی؟

_____

(1)- زندگانی و آثار بهار؛ مقدمه با تلخیص، ص 8- 18.
(2)- وادی ایمن: وادی مقدسی را گویند و آن بیابان و صحرایی است که در آنجا ندای حق سبحانه تعالی به موسی (ع) رسید.
(3)- گوشواره عرش رحمن: منظور امام حسین (ع) است.
(4)- یاره: دستبند، طلا یا نقره.
(5)- جبهه: پیشانی، جمع آن جباره است.
(6)- حارث: قاتل طفلان مسلم بن عقیل.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1084 چون شدند آن کودکان از فرقت مادر گدازان‌از چه رو برگرد آن طفلان بی‌مادر نگشتی؟
چون حسین بن علی با لشکر کین شد مقابل‌از چه پشتیبان آن سلطان بی‌لشکر نگشتی؟
چون دچار موج غم شد کشتی آل محمّد (ص)از چه رو ای زورق بیداد! بی‌لنگر نگشتی؟
خانمان آل زهرا رفت بر باد از جفایت‌آوخ از بیداد و داد از جور و فریاد از جفایت «1» _____

(1)- شعر در سال 1287 ه ش. در رثاء سید الشهداء سروده شده.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1085

ادیب السّلطنه

حسین سمیعی ملقّب به ادیب السّلطنه و متخلّص به «عطا» از ادبا و رجال قرن سیزدهم هجری است که در سال 1293 ه. ق.
در رشت متولد شد. دوران طفولیت را در کرمانشاه و تهران به سر برد، و بعد از پدرش به مشاغل دولتی پرداخت و به وزارت کشور و وزارت خارجه منصوب شد، و به وکالت مجلس شورا و سناتوری نیز رسید. وی شاعر بود و مدتی نیز انجمن ادبی تهران تحت سرپرستی او اداره می‌شد.
«دیوان اشعار» و «رساله‌ی جان کلام» و «رساله‌ای در دستور زبان فارسی» از او باقیمانده است. سمیعی به سال 1373 ه. ق.
(1332 شمسی) وفات یافت «1».
ـ*ـ
اندر آن ساعت که شد آغشته در خون پیکرش‌شمر آمد چون اجل با خنجر کین بر سرش
من نگویم کو چه کرد، آنقدر شد کز ظلم شمردر بهشت عدن گریان گشت چشم مادرش
باللّه آن افتادن و در خاک و خون غلتان شدن‌آنقدر دشوار ننمودی که داغ اکبرش
آن سر انور که در دامان احمد جای داشت‌خولی بی‌دین چنان جا داد در خاکسترش
آن که با داور چنین خصمی نمود و کینه توخت‌عذرخواهی چیست روز حشر پیش داورش؟
در مصاف جنگ چون از جور دشمن کشته شداکبر و عبّاس و عبد اللّه و عون و جعفرش
و اندر آن صحرای پر دشمن دگر باقی نماندبهر یاری یک نفر زان جمله یار و یاورش
ذو الجناح عشق را تا پهنه‌ی میدان پراندوین چنین با دشمنان کینه‌ور ارجوزه «2» خواند: «کای ضلالت پیشگان، فرزند پیغمبر منم
قرّة العین بتول و زاده‌ی حیدر منم
گوشوار عرش یزدان قوّت قلب علی‌آنکه دایم بود در آغوش پیغمبر منم
دین منم، ایمان منم، دنیا منم، عقبی منم‌معنی قرآن منم، بگزیده‌ی داور منم
معنی طه منم، و التّین و الزّیتون منم‌سدره و طوبی منم، جنّت منم، کوثر منم
آن که پیش آستانش بهر تعظیم جلال‌روز تا شب گشته پشت آسمان چنبر

منم
روز محشر چون کنید آخر که خصمی می‌کنیدبا من مظلوم، چون خود شافع محشر منم
خلق را چون آورند آن روز از بهر حساب‌دوست را آنجا جزا و خصم را کیفرِ منم
بر رخ من می‌کشید از کینه تیغ کین، چرا؟سعی دارید از برای کشتنم چندین چرا؟» «3»
_____
(1)- لغت‌نامه دهخدا.
(2)- ارجوزه: رجز.
(3)- سیری در مرثیه عاشورایی؛ ص 324.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1086

سيّد موسى سبط الشيخ

اشاره

حجة الاسلام سیّد موسی سبط الشیخ فرزند حجّت الاسلام سیّد محمّد از نوادگان دختری فقیه بزرگ آیة اللّه العظمی حاج شیخ مرتضی انصاری به سال 1327 ه. ق. در نجف متولد شد. وی بعد از تحصیل علم و کمال در حوزه‌های علمیه‌ی نجف و کربلا در سال 1364 ه. ق. به ایران آمد و در تهران به خدمات دینی و ارشاد و تألیف پرداخت. سرانجام در هیجدهم جمادی الاول 1385 ه. ق. وفات یافت و در جوار مرقد حضرت معصومه (س) در قم مدفون گردید.
از آثار او کتاب «شیعه در اسلام» در دو جلد به چاپ رسیده است «1».
ـ*ـ

باز از چه واژگون همه ذرات عالم است؟باز از چه سرنگون همه در وادی غم است؟
لاهوت از چه باز قرین مصیبت است؟ناسوت از چه روی در اندوه و ماتم است؟
چون شد که هرچه هست، چنین گشت زیر و رو؟بهر چه نظم رفت و جهان نامنظم است؟
آن یک غریق لجه‌ی اشک غم و عزاست‌وین یک حریق آتش و آه دمادم است
در این عزا بود در و دیوار قیرگون‌غرق محیط خون، دل اولاد آدم است
برگو مگر که شور قیامت شد آشکارگویا هلال و غرّه‌ی ماه محرّم است
این نوحه بهر ماتم سبط پیمبر است‌وین ناله در مصیبت فرزند خاتم است
آن گوهر یگانه، شهنشاه نشأتین‌فرزند احمد و علی و فاطمه، حسین

آن دم که در الست به جانها بلا زدنداوّل بلا به جان همه انبیا زدند
نزدیک شد نشور ز فریاد جبرئیل‌ضربت چو بر سر علی مرتضی زدند
زان در که زد به پهلوی خیر النسا عدویکباره ضربتی به دل ماسوا زدند
دشمن ز کین به کام حسن ریخت جام زهروز آن، شرر به قلب رسول خدا زدند
پس آتشی که شعله‌ی آن هست تا به حشردر کربلا به خیمه‌ی آل عبا زدند
نوعی ستم رسید به آل نبی ز خصم‌گفتی قلم به جرم همه اشقیا زدند
زان طعنها که بر دل شاه از عدو رسیدطعنی ز نیزه بر جگر مصطفی زدند
خونی که ریخت از بدن انورش به دشت‌بر تربتش چکید و معطر چو مشک گشت

_____

(1)- نقل از یادداشت مرحوم آیة اللّه سید محمد علی سبط الشیخ (م. 1408).

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1087

کاش آن زمان زمین و زمان واژگون شدی‌وین دستگاه با عظمت سرنگون شدی
کاش آن زمان که شاه شهیدان وداع کردجانها وداع کرده و از تن برون شدی
کاش آن زمان که پیکر پاکش به خون تپیدیکسر تمام روی زمین غرق خون شدی
کاش آن زمان که تیر جفایش به دل رسیدآفاق تا به حشر همه قیرگون شدی
کاش آن زمان که از سرِ زین بر زمین فتادیکباره چرخ از حرکت در سکون شدی
ای کاش کوهها همه می‌ریخت روی دشت‌بر خاک، منطبق رخ گردون دون شدی
ای کاش دست قابض ارواح می‌رسیددر وادی عدم همه را رهنمون شدی
ای کاش آن فرشته به صورش دمیده بودروز حساب و محشر کبری رسیده بود

آن یکه تاز عرصه‌ی میدان کربلاوان شاهباز عالم و سلطان کربلا
شاهنشه وجود کجا؟ دیو و دد کجا؟اهریمنان کجا و سلیمان کربلا؟
تقدیر گشت، ورنه به یک حمله کرده بودطوفان خون، روان ز بیابان کربلا
عالم فدای تربت آن سروری که داددرس شهامتی به دبستان کربلا
افسرده بلبلان نبی شد ز قحط آب‌پژمرده و خشک شد گل بستان کربلا
آبی که وحش و طیر از آن بهره‌مند بودیکباره شد حرام به مهمان کربلا
آوخ از آن زمان که شه دین ز جور خصم‌لب تشنه گشت غرقه‌ی طوفان کربلا
این چرخ کج‌مدار چنین ماجرا ندیدوین دهر پر ز جور گلی همچو او نچید

تیر ستم چو بر دل سلطان دین رسیدسرزد که تا به قلب رسول امین رسید
تنها نه این خدنگ به قلبش رسید و بس‌تیر دگر بر آن گلوی نازنین رسید
نه طاقت سواری و نه حالت نبردیکباره جسم اطهر او بر زمین رسید
دشمن پیاپی آمد و دیگر مگو چه کرددیگر مگو که زخم چنان و چنین رسید
زان جسم چاک‌چاک، عدو دست برنداشت‌ضربت فزون ز حد به امام مبین رسید
جبریل بود و دید که از آن قوم این ستم‌زد صیحه آن چنان که به عرش برین رسید
آدم فغان و ناله همی داشت در جنان‌بارید خون ز دیده که بر ماء و طین رسید
بنگر فلک چه کرد به اولاد مصطفی‌از دهر سر نزد به جهان دیگر این جفا
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1088

ترسم به روز حشر کزین جور دم زنندبس طعنها به امت طه امم زنند
گویی که چون سزای عدویش دهند بازاعمال جن و انس سراسر قلم زنند
در روز انتقام مبادا ازین جفایکباره دستگاه شفاعت بهم زنند
آوخ از آن زمان که شهیدان کربلاسرها به روی دست، به محشر قدم زنند
بیرون کنند دست تظلم ز آستین‌در نزد دادخواه، دم از آن ستم زنند
دارند باز امید چه از صاحب حرم‌آنان که تیر بر دل اهل حرم زنند؟
دارند از پیمبر اکرم چه انتظارآنان که تیغ بر سر اهل کرم زنند؟
پامال شد تنی که در آغوش جبرئیل‌گردید شستشوی غبارش به سلسبیل

چون شد جدا سر از بدن آن بزرگواربگریست آسمان و شد این حُمره آشکار
زین ماجرا فتاد تزلزل به عرش حق‌آفاق شد سیاه و چو شب گشت روزگار
لرزید کوه و دشت و بجوشید از زمین‌یکباره خون تازه، جهان گشت بی‌قرار
در خاک هر چه بود همی گشت منقلب‌چون کوه شد تلأطم امواج در بحار
ماهی در آب غرق در اندوه و ناله شدخاموش مرغ نغمه‌سرا شد به شاخسار
پاداش مصطفی همه این شد که امّتش‌بی‌پرده کرد پردگیان را شترسوار
اجر رسالتش همه این شد که دشمنان‌گردش دهند عترت او را به هر دیار
این سان که بر بَنات نبی عرصه تنگ شدبنگر کی این جفا به اسیر فرنگ شد

عزم رحیل چون به سر کوفیان فتاداز نو، نفیر و غلغله در آسمان فتاد
از کینه خصم، عترت پاک رسول رابرد آنچنان که ره به صف کشتگان فتاد
در خاک و خون تپیده شهیدان، قلم قلم‌بر کشتگان خود نظر بانوان فتاد
بی‌اختیار هریک از آن جمع بی‌پناه‌از ناقه روی خاک چو برگ خزان فتاد
زان بی‌کسان خروش و فغانی بلند شدکز آن، شراره بر دل پیر و جوان فتاد
زینب به هر طرف نگران شد که ناگهان‌چشمش به جسم پاک امام زمان فتاد
زد صیحه‌ای کزآن جگر دوست را شکافت‌نالید آن چنان که در اعدا فغان فتاد
کرد آن زمان چنین گله با خاتم رُسُل:«کای جدّ تاجدار من، ای هادی سُبُل
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1089

این مرغ سر بریده‌ی پر خون حسین توست‌وین تشنه کام ناشده مدفون حسین توست
این سروْ قامتی که زد از سوز تشنگی‌آتش به دجله، دود به جیحون حسین توست
این طائری که زد به روی خاک دست و پاوین ماهی ز شطّ شده بیرون حسین توست
این داغدار کز غم اکبر کشیده آه‌وز آه زد شراره به گردون حسین توست
این شاه بی‌پناه که از جور این سپاه‌گردید کشته با دل محزون حسین توست
این کشته‌ی غریب کز اوّل به سینه‌اش‌اسرار و علم حق شده مخزون حسین توست
این سروری که خفته به خاک و من از برش‌بی‌اختیار می‌روم اکنون حسین توست»

آنگاه قلب لشکر بدخواه آب کردوز سوز دل به مادر دلخون خطاب کرد:

«کای مادر عزیز، بیا حال ما ببین‌ما را اسیر فرقه‌ی دور از خدا ببین
مادر بیا که سوخت همه تار و پود ماربار بلا به دوش من مبتلا ببین
در بند و قید خصم، اسیریم و دستگیرلختی شتاب کرده و این ماجرا ببین
بنگر که دختران تو باشند بی‌پناه‌نالان و زار از ستم اشقیا ببین
بنگر ز کعب نیزه سیاه است کتف من‌این تازیانه‌ها به سرم آشنا ببین
در دشت غم بیا و گذر کن به قتلگاه‌سرهای کشتگان همه از تن جدا ببین
هر گوشه سروْ قامتی افتاده روی خاک‌گلزار خود خزان به صف کربلا ببین»
بانگ رحیل زد به سوی کوفه ساربان‌نوعی که زین ندا به تکان آمد آسمان

ویران شوی فلک که چه بیداد کرده‌ای‌بنگر سرای ظلم که آباد کرده‌ای
حیرانم که از چه خانه‌ی ایمان کنی خراب‌کاخ ستمگران ز چه بنیاد کرده‌ای
هرگونه ظلم و جور که بوده‌ست در جهان‌از راه کین، همیشه تو امداد کرده‌ای
رفتی به بوستان نبی تیشه‌ات به دست‌برگو چه با صنوبر و شمشاد کرده‌ای؟
از کربلا به کوفه و از کوفه تا به شام‌دانی چه‌ها به عترت امجاد کرده‌ای؟
بهر یزید دون، غل و زنجیر از جفابر دست و پا و گردن سجّاد کرده‌ای
دادی به دست خصم، یکی چوب خیزران‌دلخون، پیمبران و عدو شاد کرده‌ای
زینب چو دید این ستم و جور از یزیدشد بی‌قرار و پیرهن صبر را درید
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1090

خاموش «موسوی» که دگر آهن آب شدوز سیل اشک عالم امکان خراب شد
خاموش «موسوی» که سیه گشت آسمان‌وز خون دیده چهره‌ی غبرا «1» خضاب شد
خاموش «موسوی» که ازین محنت و الم‌ما را جگر گداخت و دلها کباب شد
خاموش «موسوی» که ز اندوه و آه و غم‌چشم فلک بر اهل زمین چون سحاب شد
خاموش «موسوی» که هم اندر محیط ماهم در صوامع ملکوت انقلاب شد
خاموش «موسوی» که ز داغ دل نبی‌عرش مجید یکسره در اضطراب شد
خاموش «موسوی» که تدارک پذیر نیست‌این ماجرا، حواله به روز حساب شد
طبعم که نظم این غم جاوید می‌نمودسال هزار و سیصد و هشتاد و چار بود «2»

_____

(1)- غبرا: زمین.
(2)- در دوم ذی الحجه‌ی 1384 ه. ق. این اشعار سروده شده. شیعه در اسلام؛ ص 173- 184.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1091

حکیم الهی قمشه‌ای

اشاره

حکیم، ادیب، عارف، شاعر و مترجم نامور حضرت آیة اللّه محی الدّین میرزا مهدی الهی قمشه‌ای در سال 1283 ه. ش. در «قُمشه» از توابع اصفهان متولد شد. پدرانش از سادات بحرین بودند که در زمان نادر شاه به ایران آمده و در قمشه سکونت گزیدند. دروس مقدماتی را در زادگاه خود فرا گرفت و سپس راهی اصفهان و بعد مشهد گردید و به تحصیل و تکمیل دانش پرداخت و پس از سپری کردن دوران تحصیل به تهران آمد و به عنوان استاد دانشگاه الهیات به تدریس فلسفه و دیگر علوم اسلامی پرداخت و در کنار تدریس و تهذیب نفوس و تربیت شاگردان به تدوین آثار ارزشمند علمی پرداخت و سرانجام در 25 اردیبهشت سال 1352 شمسی مطابق با 12 ربیع الثانی 1393 قمری در حالی که به کار علمی و تحقیق مشغول بود از دنیا رحلت فرمود.
آثار علمی و ادبی حکیم الهی قمشه‌ای را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:
1- آثار فلسفی و عرفانی شامل «حکمت الهی»، که متضمن شرح فصوص الحکمة منسوب به فارابی است. «توحید هوشمندان»، «رساله در سیر و سلوک عارفان».
2- آثار دینی و مذهبی شامل ترجمه‌ی قرآن کریم که به علت اشتمال بر نکات مهم تفسیر به «خلاصة التفاسیر» شهرت یافته است. ترجمه و شرح صحیفه‌ی سجادیه (ع)، ترجمه ادعیه مفاتیح الجنان، تصحیح و تحشیه (پاورقی) تفسیر ابو الفتوح رازی.
3- آثار شعری و ادبی شامل «نغمه‌های الهی» مشتمل بر متن خطبه‌ی همّام از نهج البلاغه بر وزن خسرو و شیرین. «نغمه‌ی حسینی» در شرح زندگانی و شهادت حسین بن علی (ع) که بر وزن مخزن الاسرار نظامی نوشته شده و قطعه مناجات آن حضرت با شاهد یکتای عالم از قطعات برجسته کتاب است. «نغمه عشاق» مجموعه غزلیات، قصاید، رباعیات و ترجیعات الهی است که نقطه‌ی کمال شعری اوست. «1»
-*-

شهادت هانی:

هانی زندانی عشق و وفاچون شد و ز آن شوم چه دید از جفا؟
گفت کشندش سر بازار زارتا بکشند از دم تیغ شرار
گشت شهید آن شه مهمان‌نوازدرگه رضوان به رُخش گشت باز
کشته‌ی حق زنده‌ی جاوید گشت‌ذرّه‌ی او غیرت خورشید گشت
کشته‌ی حق یافت ز سرّ حیات‌هستی مطلق که ندارد ممات
کشته‌ی حق یار هم آغوش اوست‌ملک و ملک جمله فراموش اوست
کشته‌ی حق برگ گلشن پژمردلطف ازل باغ گلشن پرورد
کشته‌ی حق جامه‌ی تن بردریدجانش به گلزار ابد برپرید
کشته‌ی حق هستی مطلق شودنیست فنا باقی بالحق شود «2» دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ج2 1091 شهادت هانی: ..... ص : 1091

---

(1)- کوچه مهر؛ ص 9 و 10.
(2)- نغمه‌ی حسینی؛ ص 37.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1092

کربلا کجاست:

هرکه زند جرعه‌ی جام بلابارگشاید به صف کربلا
کربُ بلا درس وفا می‌دهدتربت عشق است و شفا می‌دهد
کربُ بلا قبله‌ی اهل صفاست‌بارگه عزّ شهید وفاست
کربُ بلا عرش الهی بودبر شرفش عرش گواهی بود
کربُ بلا مدفن اهل ولاست‌بزم الست و عرفات بلاست
کربُ بلا وادی سیناستی‌بارقه‌ی طور تجلّاستی
مهبط جبریل امین کربلاست‌کعبه‌ی ارباب یقین کربلاست
خاک وی آمیخته با خون حق‌خون دل عاشق مفتون حق
رونق دیر و حرم از کربلاست‌جلوه‌ی باغ ارم از کربلاست
هر که سر انداخت در این آستان‌گشت سرافراز به هر دو جهان «1» ***
خیمه زد آن شاه چو در کربلابا همه اصحاب و سپاه ولا
نامه فرستاد حُرّ آنگاه زودتا به بر ابن زیاد عنود
ابن زیاد از سر بیداد و کین‌با عمر آن زاده‌ی سعد لعین
گفت: که گر ملک ری‌ات آرزوست‌خیز که اینت ز جهاد عدو است
خیز و سوی کربُ بلا کن سفردر طلب زاده‌ی خیر البشر
خطبه‌ای آغاز نمود آن شریرکرد بر اسپاه، عمر را امیر
گفت: که یا بیعت از آن شاه گیریا که شود طعمه‌ی شمشیر و تیر
گفت: عمر زین عملم کن معاف‌نیست مرا با شه ایمان مصاف
سبط رسول است حسین ای امیرکشتن او هست جهان را خطیر
کشتن او کشتن ایمان بودریختن حرمت قرآن بود
ور تو برآنی که کنی کارزارغیر مرا بر سر این کار دار
گفت: دگر بار که یا حکم ری‌باز بده یا که کن این کار طی
عذر تو بپذیرم اگر مایلی‌ملک ری و قتل حسین علی
گفت: عمر مهلتی امشب که بازفکر کنم نیست شبی بس دراز
شب همه شب زیست به فکر و حساب‌صبح سیه تافت بر او آفتاب
بعد سخن‌ها و بسی فکر و شورنفس کشیدش به ره ظلم و جور «2»

---

(1)- همان؛ ص 76.
(2)- همان؛ ص 77.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1093

شب عاشورا:

ای فلک امشب شب عاشور ماست‌خواب مکن گر به دلت شور ماست
شب نه، که آرایش روز الست‌ساقی محفل ز می عشق مست
شب نه، که معراج گه مصطفی‌لیله‌ی اسرای سپاه وفا
شب نه، که در دهر بهین روز عشق‌روز ازل را ز ابد سوزِ عشق
شب نه، که آرایش صبح وصال‌معرکه‌ی عشق سپاه جلال
شب نه، که آشوب دو عالم در اوجلوه‌گه آدم و خاتم در او
شب نه، که صبح ازل از اهترازمشتری و زهره‌ی او دلنواز
شب عجبا روز قیامت ز شورانجم او مظهر اللّه و نور
چرخ به حیرت که چو غوغاستی‌شام و یا محشر کبراستی
مهر ز بی‌مهری اگر خواب کردچرخ نکو طالع مهتاب کرد
زهره به وجد است و نشاط و سرورخنده زند خوش به جهان غرور
مشتری امشب طلب دل کندمنطقه‌ی لعل حمایل کند
چشم عطارد نگران است و بازتا نگرد بر رخ ماه حجاز
دیده‌ی مرّیخ و زحل زهره‌وارشد متحیّر به رخ آن نگار
جلوه آن شاهد ملک ابدرعشه در افکنده به قلب الاسد
عشق فکند از سر اکلیل تاج‌شوق گرفت از دل جوزا خراج
رونق صد جبهه و کفّ الخضیب‌می‌برد از پرتوی آن دلفریب
حسن رُخش جلوه‌ی پروین بردبلکه ز مه رونق و تمکین برد
دیده‌ی شعرا به تماشای اوچشم سها بر رخ زیبای او
این شب عشق است و ندای وثاق‌نغمه‌ی وصل است و نوای فراق
نیست روا کانجم شبگرد و ماه‌خواب و بر او دیده‌ی شاه و سپاه
برشدی از ناله ز شب تا سحرنغمه‌ی عشّاق به عَیوق بر «1» ***

نماز ظهر عاشورا:

خاست حسین بن علی در صلوةبا خطر و خوف سپاه عصاة
وه چه نمازی به سر کوی عشق‌با صف عشّاق و هیاهوی عشق
وه چه نمازی همه سوز و گدازناز و نیازی به شه بی‌نیاز
پیش چنین ذکر و نماز احدباد فدا طاعت ما تا ابد

_____
(1)- همان؛ ص 85- 84.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1094 دشمن دون خواست به تیر خدنگ‌وقت دوگانه کند از جور تنگ
در جلو تیر سپاه جفاسینه سپر کرد دو تن با وفا
پیش رخ شاه ستاده دلیرتا نرسد بر تن آن ماه تیر
چون شه دین داد سلام نمازگشت سعید بن وفا سرفراز
پاک روانش ز جهان روی تافت‌وز الم تیر به جنّت شتافت «1» ***

مناجات حضرت حسین (ع) در قتلگاه:

از بر زین چون شه عشق آفرین‌کرد زمین مفخر عرش برین
با تن صد چاک و دل سوزناک‌ناله همی کرد به یزدان پاک
گفت الها! ملکا! داورا!پادشها! ذو الکرما! یاورا!
در رهت ای شاهد زیبای من‌شمع صفت سوخت سراپای من
عشق تو شد جان و تنم فی هواک‌نیست بود در نظرم ماسواک
جز تو جهان را عدم انگاشتم‌غیر تو چشم از همه برداشتم
کرد ز دل عشق تو هر نقش پاک‌ساخت غمت جامه‌ی تن چاک‌چاک
رفت سرم بر سر پیمان تومحو توام واله و حیران تو
گر ارِنی گوی به طور آمدم‌خواستیَم تا به حضور آمدم
باللّه اگر تشنه‌ام آبم تویی‌بحر من و موج و حبابم تویی
عشق تو شد عقل من و هوش من‌گشته همه خلق فراموش من
مهر تو ای شاهد زیبای جان‌آمده در پیکر من جای جان
وادی سینای تو شد سینه‌ام‌پرتو عکس تو شد آیینه‌ام
ای سر من در هوس روی توبر سر نی ره سپر کوی تو
دید رُخت دیده‌ی دل بی‌حجاب‌لاجرم آمد به رهت با شتاب
عشق تو گنجی است به ویرانه‌ام‌غیر تو کس نیست به کاشانه‌ام
می‌زنم از ناله‌ی «هَلْ مِنْ مُغیث»من چو نِیَم وز لب توست این حدیث
هست کنون در رگ و شریان من‌خون تو و شوق تو ای جان من
سرّ غم عشق تو شد رهبرم‌گو برود در ره وصلت سرم
ای دل و دلدار و دل آرای من‌ای به رخت چشم تماشای من
نیست میان من و رویت حجاب‌تافت به صحرای من آن آفتاب
تشنه لبم تشنه‌ی دریای تولایم و آیینه‌ی الّای تو
تشنه به معراج شهود آمدم‌بر لب دریای وجود آمدم

---

(1)- همان؛ ص 110.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1095 چون تو تن آغشته به خون خواهیم‌حکم تو را از دل و جان راضیم
راه تو پویند یتیمان من‌کوی تو جوید سر و سامان من
چون نیم از خود ز توام سربه سرسر پرود بر سر نی دربه‌در
نقش همه جلوه‌ی نقّاش شدسرّ هو اللّه ز من فاش شد
آیینه بشکست و رخ یار مانداى عجب این دل شد و دلدار ماند
منزل معشوق شد این دار من‌نیست در این دار به جز یار من
هرچه ز من رفت تویی جای آن‌دل به تو پرداخت ز سودای آن

آنچه به جا ماند ز جان و تنم‌آنِ تو ای خار غمت گلشنم
گر سر من رفت به نوک سنان‌هست سنان سایه‌ی سرو جنان
من گل بستان رضای توام‌بلبل دستان قضای توام
رویدی از داغ تو در باغ من‌شاخ گل و سنبل و سرو و سمن
هرچه که خوشنودی توست ای حبیب‌با همه خوشنودم و دارم شکیب
تا مگر از لطف شفیعم کنی‌با رقم قرب رفیعم کنی
نوح شوم قوم به کشتی کنم‌وز کرمت خلق بهشتی کنم
کفر و گنه را خط باطل کشم‌کشتی اسلام به ساحل کشم
تا دهم از غصّه به محشر نجات‌امّت پیغمبر ختمی صفات «1» ***
چون که در افتاد شه بی‌معین‌از زبر اسب به روی زمین
خواهر غمدیده‌ی زار و فگارزینب محزون ز حرم اشکبار
رو به عمر کرد که ای بی‌حیامی‌نگری قتل امام هدی
می‌نگری زار چنین می‌کشندسبط نبی را و نداری گزند
وای بر آیین تو ای سنگدل‌ای ز تو ذرّات جهان تنگدل
ناله‌ی زینب دل او کرد زارگشت ز غم چشم عمر اشکبار
روی ولی جانب دیگر فکندسنگدلی کرد لعین تا به چند
گشت عمر زار و ندادش جواب‌بار دگر کرد به لشکر خطاب
گفت که ای قوم تبه روزگارای گُرُه سنگدل نابکار
زین همه خلق ای سپه کج نهادنیست یکی مسلم نیک اعتقاد
مسلمی ای وای میان شمانیست یکی تا نگرد حال ما
آه که آهش دل گردون فروخت‌وز سپه شوم یکی دل بسوخت

_____

(1)- همان؛ ص 129- 130.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1096 آن گُرُه سنگدل
دوزخی‌وه که ندادند به وی پاسخی «1» ***
خیل ستم سوی حرم تاختندغارتیان ولوله انداختند
در حرم عزّت پیغمبری‌دست گشودند به غارتگری
شاه که از ضعف حیاتی نداشت‌بر قدم خویش ثباتی نداشت
مظهر غیرت که نبودش توان‌از الم ضربت تیغ و سنان
از صف لشکر که چنین جور دیدچند قدم خویش به زانو کشید
سخت برآشفت از آن قوم دون‌گفت که ای مردم زشت و زبون
دین و فتوّت نه، حمّیت کجاست؟غیرت و شرم عربیّت کجاست؟
آخر اگر اهل هدی نیستیدپیرو آیین خدا نیستید
هیچ نترسید ز روز جزا؟هیچ ندانید بدی را سزا؟
از عربید آخر اگر بتگریدبر حسب خویش همی بنگرید
با من اگر هست شما را مصاف‌نیست زنان را سر جنگ و خلاف

شمر که دل سنگ‌تر از سنگ بودوز ستمش قلب جهان تنگ بود
سوخت تو گویی دل بی‌باک اوگشت غمین گوهر ناپاک او
گفت حسین است علی النسب‌راست سخن گفت کریم الحسب
نا به تن وی رمق جان بودآینه‌ی غیرت یزدان بود
باز شوید از حرم عزّتش‌دست کشید از سلب و غارتش
باز شدند آن سپه پرگناه‌از حرم شاه سوی قتلگاه
حرمله و خولی و شمر و سنان‌جمله پی قتل شه انس و جان
با سپر و تیغ و سنان تاختندهیئت شه دیده و دل باختند
عاقبت آن شمر شقاوت نژادبرد سر از پیکر شاه رشاد
بود در آن حال شه تشنه‌لب‌بر لب او العطش و ذکر رب
فوج ملک محو تماشای اوچشم فلک بر رخ زیبای او
کرد خدا فخر که ای قدسیان‌آنچه نهان بود کنون شد عیان
سرّ بشر بر ملک اظهار کردحادثه‌ی عشق نمودار کرد
ای قلم از عشق مکن گفت‌وگونیست خرد را ره این های و هو
طبع الهی و دم آتشین‌نقش برآب است سخن بعد از این
دهر یکی داشت چو آن عشق بازگشت به او هر دو جهان سرفراز «2»

---

(1)- همان؛ ص 132.
(2)- همان؛ ص 133 و 134.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1097
***
اهل حرم با دل پر انتظارتا که شه آید ز صف کارزار
شیهه‌زنان اسب بیامد ز راه‌چشم حرم بود به امیّد شاه
ناله برآمد چو رسید آن کمیت‌از دل هشتاد و دو تن اهل بیت
زین فرس چون که نگون یافتندیال و تنش غرقه به خون یافتند
اهل حرم گرد فرس ریختندز آه و فغان شورشی انگیختند
گفت یکی کای فرس با وفاکرد چه با شاه سپاه جفا؟
ای فرس آخر چه شد آن شهسوار؟شاه چه شد؟ کو پدر تاجدار؟
گفت یکی کودک شیرین زبان‌ناله‌ی او سوخت دل انس و جان
کی فرس آیا ز سپاه عرب‌داد یکی آب بدان تشنه‌لب؟
یا که بدان حال که لب‌تشنه بودشمر دغا دست به خنجر نمود؟
یک طرف اطفال ز مرگ پدراشک فشان دیده و خونین جگر
وز طرفی لشکر کفر و عنودسوی حرم دست به غارت نمود
یک طرف اطفال و زنان از خیام‌رفت برون سر به بیابان تمام
تا چه ستم کرده سپاه پلیدبر حرم عزّت شاه شهید

شرح چنین حال بر اهل حرم‌سوخت قلم را که نگردد رقم
گر قلم این سوی عنان کش زندبر دو جهان نقش وی آتش زند «1» ***

خطبه‌ی امام سجّاد:

چون که رسیدند اسیران عشق‌تا به بر تخت امیر دمشق
ابن اثیر این سخن آرد پیام‌شاد شد و داد یزید اذن عام
گفت علی: شاد دلت زین جفاست‌تا چه گمانت به رسول خداست
گر نِگَرد عترت مظلوم خویش‌در غل و زنجیر تو، زار و پریش
شرم نداری ز رسول خداای به ضلالت همه را مقتدا
گوش بدان شاه نکرد آن شریربود ز بس غَرّه به تاج و سریر *** حضرت سجّاد (ع) در خطبه‌ای مفصّل و مشروح در مسجد شام، مقامات عالیه‌ی آل علی (ع) را بیان فرمود و خلق را از جلالت خویش آگاه کرد:

_____
(1)- همان؛ ص 134.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1098 گفت پس از حمد و ثنای خداکی گُرُه شامی دور از هدی
گر نشناسید شما گمرهان‌کیستم این لحظه نمایم بیان
من که در این سلسله در آتشم‌زاده‌ی وحیم ملک دانشم
سبط رسولم، شرف عالمم‌نسل علی فخر بنی آدمم گر نشناسید انَا بْنُ الصَّفا
قبله‌ی دین کعبه‌ی اهل وفا
قبله منم کعبه منم حج منم‌خسرو دین شاه متوّج منم
عمره منم طوف منم حق منم‌در دو جهان والی مطلق منم
زمزم عشق آبروی روی من‌سعی صفا سرّ منی سوی من
زاده‌ی طاها شهِ اسراستم «1»راهرو مسجد اقصا ستم
زمزم عشقم به صفا محفلم‌سرّ منایم، عرفات دلم گر نشناسید شناسا شوید
جهد کنید از پی عیسی شوید
نوح منم آدم اوّل منم‌شش صحف وحی مأوِّل منم
موسی و عیسای ملک فرّ منم‌روح قدس بنده و قیصر منم
در فلک عشق مسیحا ستم‌طور تجلّی گه موسا ستم
محرم و احرام و حرم خانه‌ام‌شاهد و شمع و شه کاشانه‌ام
نور خدا شمس هدایت منم‌حجّت حق هادی امت منم
روح القدس محرم اجلال من‌بوسه زنان بر حجر خال من گر نشناسید بدانید هان
خسرو اسلام منم در جهان
میوه‌ی عصمت منم از باغ وحی‌نور دل و دیده‌ی ما راغ وحی

بلبل عرشم دم رحمان منم‌شاخه‌ی طوبی گل رضوان منم
روی من است آیت صبح ولاموی من است آفت شام بلا
صبح ازل چشم جهان بین من‌شام ابد طره‌ی مشکین من
میر منم لیله‌ی اسرا منم‌صور منم محشر کبری منم
جنّت فردوسم و رضوان رخم‌خلد برین بزم ملک پاسخم
مهر من است آیت مهر خداقهر من است آتش قهر خدا گر نشناسید که من کیستم
زین گُرُه خاک‌نشین نیستم

_____

(1)- منظور شب اسراء است.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1099 عرش خدایم قلم قدرتم‌لوح قضایم رقم دولتم
سدره منم طوبی و کوثر منم‌بر سر شاهان حق افسر منم
معنی تورات و زبور حقّم‌مظهر قرآن و ظهور حقّم
قاب دو قوسم فَتَدَلّاسْتَم‌این همه لایند من الّاسْتَم
خضر منم رهبر آب حیات‌معطی جان هادی راه نجات
طائر قدسم ملک رحمتم‌هر دو جهان زیر پر همّتم گر نشناسید نژاد مرا پاک نیاکان ز نهاد مرا
هاشمی‌ام مصطفوی دولتم‌فاطمی‌ام مرتضوی صولتم
در حسبم شاهد اهل وفادر نسبم نور دل مصطفی
شعشعه‌ی زهره‌ی زهرا ستم‌بارقه‌ی محشر کبرا ستم
من گهر و نُه صدفم آسمان‌من عَلَم و حجت اهل زمان
مِنطقه‌ی «1» چرخ مقرنس «2» منم‌گوهر نُه قلزم «3» اطلس منم
من کی‌ام ای مردم بی‌عقل و دین‌قائمه عزّت عرش برین
خارجی‌ام خواند یزید از عناددین منم ای مردم بی‌دین و داد گر نشناسید منم در نسب
سبط نبی نجل علی وجه رب
زاده‌ی آن خشک لبم کز جفاتشنه بریدند سرش از قفا
جسم شریفش هدف تیر گشت‌پاک سرش بر نی تقدیر گشت
از غم او قلب ملائک شکست‌نظم جهان رشته‌ی ایمان گسست گر نشناسید انَا ابْنُ الْشَهید
آن که چو او کشته به عالم که دید
آن که سرش رفت به شهر و دیاربر سر نی در کف قوم شرار گر نشناسید انَا ابْنُ الْغَریب
آن که جهان شد ز غمش بی‌شکیب
آن که به مظلومی او آسمان‌در همه آفاق ندارد نشان

آن که غمش شعله بر افلاک زدداغ ابد بر جگر خاک زد گر نشناسید انَا ابْنُ الْحُسَیْن
زاده‌ی حیدر شه بدر و حُنَین

_____

(1)- منطقه: کمربند.
(2)- چرخ مقرنس: گنبدی شکل.
(3)- قلزم: دریا.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1100 آن که سزد کز دل چرخ برین‌خون چکد از غصه‌ی او بر زمین
گشت شهید آن شه قدسی صفات‌تشنه‌لب اندر لب شطّ فرات گر نشناسید منم در جهان
شیر خدا صید شما روبهان
ما که اسیران عراقیم و شام‌آل رسولیم و بر امّت امام
قلب جهانیم و خدا مظهریم‌سرّ وجودیم و شه کشوریم
حالی اگر عترت ختم رسل‌زار بود بسته به زنجیر و غل
بسته‌ی زنجیر قضاییم ماخسرو اقلیم رضاییم ما گر نشناسید منم کز نفاق شد پدرم کشته‌ی دین در عراق
خیمه‌ی آن شاه به تاراج رفت‌وز بدنش سر ز سرش تاج رفت
ما ز کجاییم بدانید بازقافله‌ی حق ز دیار حجاز
قافله‌ی غم سپه اشتیاق‌آمده مهمان به دیار عراق
مردم کوفه به فسون یزیدوز ستم ابن زیاد پلید
بر سر ما تیغ جفا آختندآل رسولیم که نشناختند «1»

_____

(1)- کوچه مهر؛ ص 69- 74.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1101

محمّد کاظم طوسی

اشاره

محمّد کاظم فرزند ثقة الاسلام حاج شیخ محمد حسین توسّلی در سال 1290 ه. ق. در شهر مقدّس مشهد متولد شد. پدرش از روحانیون و مدرّسین حوزه‌ی علمیه‌ی مشهد بود.
محمد کاظم در سن 78 سالگی تصمیم گرفت اشعاری را که سروده بود مرتب کرده و به چاپ برساند. وی اشعارش را در پنج بخش: رنگ زندگی، ذوق مستی، بازتاب اندیشه‌های ناتمام، پیغام عقل، اوراق پراکنده تدوین کرده و به نام «پرتوی از حیات» منتشر نمود.
او به سال 1327 ه. ش. و در 92 سالگی درگذشت «1».
ـ*ـ
ای سرور و رهبر شهیدان‌سوم ولی خدای سبحان
ای گوهر پاک آفرینش‌وی زینت و زیب عرش رحمان
ای تربت تو شفای آلام‌وی باب تو کهف مستمندان
دارد به تو افتخار آدم‌باشد ز تو سرفراز انسان
بر پا ز تو کاخ عدل و شفقت‌وز توست بنای ظلم ویران
اسلام ز نهضت تو باقی‌قائم به قیام توست ایمان
ارکان هُدا ز توست محکم‌بنیاد وفا به توست بنیان
از خون تو باغ دین مصفّاباقی ز شهادت تو قرآن
ای مظهر حق و روح و پاکی‌وی معدن عدل و عزّ و عرفان «2» ***

قصیده:

قهرمان عشق و آزادیست یک تن در جهان‌جز حسین فرزند زهرا قهرمان عشق نیست
اختر برج وفا خورشید عالم تاب عشق‌همچو او رخشنده اندر کهکشان عشق نیست
کز زن و فرزند و مال و خانمان یکسر گذشت‌در ره معشوق به زین امتحان عشق نیست
وه چه خوش داد آزمایش در همه اطوار عشق‌هیچکس جز او شهید جاودان عشق نیست
در بهای عشق جانان از سر هستی گذشت‌در همه عالم جز او بازارگان عشق نیست
بود شه را در حرم دُرّ گرانی شیرخوارگفت ما را غیر ازین گوهر به کان عشق نیست
باید این یکدانه گوهر را کنم تقدیم دوست‌نزد جانان بهتر از این ارمغان عشق نیست
طفل را بگرفت و قربان رضای دوست کرددر جهان گویاتر از این ترجمان عشق نیست

_____

(1)- پرتوی از حیات؛ مقدمه با تلخیص.
(2)- همان؛ ص 349.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1102 طفل خندیدی، مگر بر لب چنین بودش سخن‌جز من این‌سان شیرخواری پهلوان عشق نیست
گشت خاموش و در آغوش پدر آرام یافت‌غیر اصغر با پدر کس هم عنان عشق نیست «1» ***

غزل:

تا شاه عشق کرد هوای لقای دوست‌بگسست بند مهر دل از ماسوای دوست
از خانمان و مسکن خود دیده برگرفت‌زانرو که داشت یکسره در سر هوای دوست
از طوف کعبه گشت روان سوی کربلابگرفت او به جان همه کرب و بلای دوست
با اهل بیت خویش روان شد به کوی عشق‌تا هر چه داشت جمله برد در منای دوست
در راه دوست کرد نثار از ره وفاعبّاس و عون و اکبر و اصغر فدای دوست
لب تشنه داد جان به لب آب ای دریغ‌در خاک و خون فتاد که یابد رضای دوست
اندر جهان که داده نشان سر جدا ز تن‌جز او که کند تلاوت قرآن برای دوست
می‌خواست بانوان حریمش اسیر کین‌هم کودکان دُژم «2» به ره ابتلای دوست
از کربلا به کوفه و از کوفه به شام‌زنجیر کین به گردن عابد، برای دوست «3» ***
تا که شاه پاک‌بازان عزم کوی یار کرددر حریم کعبه حق رخصت دیدار کرد
از طواف کعبه رو سوی منای حق نمودعاشقان پاکدل را واقف از اسرار کرد
تا به میدان بلا وارد شد اندر کربلاپس چنین با همرهان آغاز در گفتار کرد
هین که شرع مصطفی جدّم پیمبر شد تباه‌دینِ حق و حقّ ما را خصم دون انکار کرد
وقت جان بازیست باید دست از جان شست و رفت‌می‌نشاید غفلت و سستی در این رفتار کرد
هر که را در سر هوای وصلت جانان بودسر به کف بایست و جان را در رهش ایثار کرد
عاشقان پاکدل را چون سر دیدار بودجرعه‌ای از نوش وصلش مست دیگر بار کرد
دل ز جان شستند و با شاه جهان همدل شدندجمله را لبیک گویان عازم دیدار کرد
هرچه در کان ولایت لؤلؤ شهوار داشت‌شاه در میدان عشقش عرضه در بازار کرد

در قمار نرد عشقش هرچه بود او پاک باخت‌پاکبازان را خجل آن زبده ابرار کرد
قاسم و عبّاس و عون و جعفر و عبد اللّهش‌اکبر و اصغر فدای طلعت دلدار کرد
شد به خیمه بهر دیدار زنان و کودکان‌پس وداع آخرین با عترت اطهار کرد
زان وداعِ آن جدایی چشم گردون خون گریست‌هم سکینه بهر بابش گریه‌ها بسیار کرد «4» ***

_____
(1)- همان؛ ص 91.
(2)- دژم: افسرده و غمگین.
(3)- همان؛ ص 177.
(4)- همان؛ ص 179.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1103

ترکیب‌بند:

تا دیده بر هلال محرّم فتاده استباری گران بدوش دل از غم فتاده است
شد زنده باز خاطره کربلای عشقشور نشور در همه عالم فتاده است
هرجا خروش و نالهی وا حسرتا بلندهر سو غبار حسرت و ماتم فتاده است
زان خون که موج آن ز مکان و زمان گذشتکشتی دل شکسته در این یم فتاده است
گر جای اشک خون رود ز دیدگان رواستگریان ازین مصیبت جان سوز ماسوی است

سوی منای دوست چو شد کاروان عشق‌از کعبه با شتاب که جانها فدایشان
آید بگوش از جرس آوای الفراق‌بس زخمه بر دلست ز سوز درایشان
در گرد راه غافله بینم غمام مرگ‌گویی اجل همی رود اندر قفایشان
بیگانه از خودند همه آشنای حق‌غیر از رضای دوست نباشد رضایشان
کاینسان ز خود بریده و مستانه می‌روندجان بر کفند و تا بر جانانه می‌روند

3

چون خیمه زد به دشت بلا شاه کربلااز هر طرف محاصره قوم دون شدی
کردند منع آبش و از سوز تشنگی‌در دیده‌اش جهان چو دخان نیلگون شدی
فریاد العطش ز خیامش بلند بودجا داشت گر زمین ز مدارش برون شدی
ای کاشکی فرات بر آن فرقه‌ی پلیدچون نیل بهرِ قِطْبی دون، جوی خون شدی
ای اف بر این لئامت و ای اف ازین شقااز میهمان که آب کند منع ناروا؟

کشتند یاورانش و از غایت دغاتیغ جفا به فرق علی اکبرش زدند
پشتش شکست از غم مرگ برادرش‌عبّاس تا عمود گران بر سرش زدند
بنشست تیر غم به جنان بر دل بتول‌تا تیر بر گلوی علی اصغرش زدند
هر سو نظر فکند شهیدی فتاده دیدزین غم شراره بر دل دانشورش زدند
دیگر نماند هیچ یک از یاوران اوکردند از چهار طرف قصد جان او

5

آه از دمی که شد به حرم شه پی وداع‌ناگاه شور ولوله بر شد ز خیمه‌گاه
هشتاد و چهار کودک و بانو پریده رنگ‌پژمان و دادخواه گرفتند گرد شاه
آن یک گرفته دامن شه را ز سوز دل‌وان یک گشوده عقده دل را به اشک و آه
آن یک زبان به شکوه گشودی که ای پدروان یک فغان و ناله برآورد یا اخاه
مپسندمان به دشت بلا بی‌پناه و زارما را به جز تو نیست شها یار و غمگسار
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1104

با دخترش سکینه بفرمود جان من‌با آب دیدگان مزن آتش بخرمنم
بس کن ز گریه قلب پدر را شرر مزن‌ترسم به گریه تو کند خنده دشمنم
کن گریه آن زمان که ز جور و جفای خصم‌بینی سرم ز نیزه و در خاک و خون تنم
امر شکیب و صبر زنان را نمود و گفت‌باید به راه دوست سر و جان فدا کنم
بدرود گفتشان و به میدان شتاب کردزین غم دل سکینه و زینب کباب کرد

آمد مقابل سپه و گفت ای گروه‌من نور چشم فاطمه فرزند حیدرم
هم وارث امامتم و مقتدای خلق‌هم رهبر هدایت و سبط پیمبرم
شطّ فرات موج زن و لیک کام من‌خشکیده ز التهاب و عطش اندر آذرم
کردید دعوتم ز چه حال از ره عنادارید قصد کشتن و خوانید کافرم
جز تیر و تیغ و نیزه کسی پاسخش ندادبر تافت روی یکسر از آن قوم بدنهاد

تیری ز شست حرمله بر قلب شه نشست‌گویی ز داغ مرگ جوانش خبر نداشت
زان نیزه سَنان که به پهلوی او رسیداز اسب اوفتاد و سر از خاک برنداشت
یکبارگی برید دل از ماسوای حق‌غیر از لقای دوست هوایی دگر نداشت
چون داده بود در ره جانانه هر چه داشت‌دیگر به غیر جان و سری ما حضر نداشت
بر خاک رخ نهاد و همی گفت یا اله‌تسلیم و راضی‌ام به قضایت تو خود گواه

از کثرت جراحت و از فرط تشنگی‌از هوش رفت و توش و توان دیگرش نبود
تا دیده برگشود جز از قاتل عنودبا خنجر برهنه کسی بر سرش نبود
شد کشته از جفا و ربودند جامه‌اش‌یک کهنه پیرهن به تن انورش نبود
یک عضو سالمی ز لگد کوب سمّ اسب‌از جور اشقیا به همه پیکرش نبود
خورشید منکسف شد و آفاق خون گریست‌در ماتمش سکینه ندانم که چون گریست

یک سوی کشتگان همه افتاده غرقه خون‌سوی دگر زنان و یتیمان داغدار
زینب خمیده قامت و کلثوم سینه ریش‌از داغ مرگ پدر و برادر در انکسار
زین العباد، حجّت حق، آیت خدای‌تب‌دار و بیقرار وز مرگ پدر فگار
یک سوی ابن سعد لعین سرخوش غروربر اسب جهل و کبر و شقاوت بُدی سوار
شد حمله ور سپاه و به یغما گشود دست‌تا از خیام پاک ربایند هر چه هست
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1105

آتش زدند بر حرمی کز سر شرف‌جبریل بر درش پی تعظیم جبهه سود
چون شعله از خیام طهارت بلند شدغیر از فرار چاره‌ای از بیم جان نبود
گشتند چون نجوم پراکنده تا که خصم‌دست تجاوز از پی تاراج برگشود
آن قوم کینه توز ز اولاد مصطفی‌از گوش گوشواره و معجر ز سر ربود
چون مرغ بال خسته و بی‌آشیانه‌ای‌رنجور و پرشکسته نه آب و نه دانه‌ای

آن کودکان خسته ز بیم حرامیان‌هر یک سویی گریخت در آن وادی خطر
کلثوم داغدیده و زینب به هر طرف‌در جستجوی و در پی اطفال دربه‌در
اندر کنار بوته خاری دو طفل راجستند خفته دست در آغوش یکدیگر
اما چه سود کز غم حرمان و بی‌کسی‌جان داده آن دو کودک معصوم بی‌پدر
رفتند نزد فاطمه تا شکوه سر کنندوز آن شراره جدّ و پدر را خبر کنند

بر تافت روی مهر درخشان ز خاکیان‌کاو را توان دیدن آن ماجرا نبود
یا رب نصیب عترت خیر البشر مگراز خوان دهر غیر عنا و بلا نبود
اف ای فلک برای یتیمان بوتراب‌جز اشک و خون دل مگر آب و غذا نبود
بهر تسلّی دل آن داغدیدگان‌آیا به جز شماتت اهل دغا نبود
کاینسان شکسته خاطر و پژمان و بیقراردر بند دشمنان چو اسیران زنگبار

زان شام غم فزا و در آن دشت پر بلابر آل بو تراب ندانم چسان گذشت
یا رب چه‌ها به زینب و کلثوم بی‌پناه‌و آن کودکان بی‌کس و بی‌خانمان گذشت؟
انگشتری نماند و شد انگشت شه جداتا از کنار کشته او ساربان گذشت
کی این ستم سزد، سر و جا در ته تنورزان شام پر بلا چه بر آن میهمان گذشت؟
مه را ازین فسانه به رخ رنگ و تاب نیست«طوسی» ز دیده خون بفشان وقت خواب نیست «1»

_____

(1)- همان؛ ص 354- 360.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1106

شیخ عبد السّلام تربتی

اشاره

حاج شیخ عبد السّلام تربتی در سال 1298 ه. ق. در شهر تربت حیدریه ولادت یافت. نامش را «عبد السّلام» و لقبش را «شهاب الدّین» گذاشتند.
حاج شیخ عبد السّلام پس از فراغ از تحصیلات مقدّماتی به مشهد مشرّف شد و بر اثر استعداد ذاتی و هوش سرشار در چند سال توّقف در این شهر و استفاده از اساتید بزرگ، در ادب، فقه و حکمت به مراتب عالیه‌ی تحصیل نائل گردید و بر حسب معمول زمان می‌بایست به نجف اشرف عزیمت نماید. از این رو در خدمت پدر بزرگوارش که قصد تشرّف به مکّه معظّمه داشت، به آن دیار رهسپار شد. پس از مراجعت از مکه، پدرش در کربلا وفات یافت و در حائر حسینی به خاک سپرده شد. به ناچار حاج عبد السّلام بر اثر توصیه‌ی آخوند خراسانی برای سرپرستی عائله‌ی خود به خراسان مراجعت کرد و در شهر تربت به کار تنظیم شئون زندگانی می‌پرداخت.
پس از مدتی دیگر بار به مشهد مشرّف شده و چند سال دیگر به اشتغالات علمی مشغول شد. این سفر گرچه از لحاظ نیل به مقام شامخ اجتهاد و تحصیل کمالات و فضائل بسیار پربار بود ولی در اثر کثرت مطالعه و زیادی بی‌خوابی، عارضه‌ای در چشم‌های آن مرحوم پیدا شد و به ناچار دست از تدریس کشید و به زادگاه خود بازگشت. در تربت امور شرعی و قضایی خلق را عهده‌دار شد. در آخر عمر به عزّلت و توجه به عوالم باطنی روزگار می‌گذرانید، و روزیِ حلال را از راه زراعت در مزرعه‌ای که نزدیک شهر بود، تحصیل می‌نمود و از طریق سرودن اشعار، خاطر افسرده را تسلّی می‌بخشید. از شاعران گذشته بیشتر به حافظ و صائب عقیده داشت. در شعر ابتدا تخلّص «خاموش» و سپس «شهاب» را برگزید «1».
ـ*ـ
بزم آرای قضا در کربلاچو صلا زد عاشقان را بر بلا
تشنگان باده‌ی جام الستآن بلا جویان مست می پرست
قدّ مردی از میان افراختنددست از پا، پا ز سر نشناختند
رایت «قالُوا بَلی» «2» افراشتن‌پس به بزم دوست ره برداشتند
تا که در دشت بلا ز آن انجمن‌مجمعی تشکیل شد از مرد و زن
وه چه مجمع رشک فردوس برین‌مجمعی مستخدمینش حور عین
نرگس بیمار تبدارش ایاغ «3»شمع روی اکبرش رخشان چراغ
مویه‌ی شش ماهه موسیقار اونالهی شصت و سه زن مزمار «4» او
ساقیش عبّاس و طفلان از عطش‌بر لب آب روان بنموده غش

---

(1)- اشک خون؛ ص 175.
(2)- اشاره به آیه 172 سوره اعراف: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلی أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی ...» (به یادآر آن هنگامی که خدای تو از پشت فرزندان آدم ذرّیه‌ی آنها را برگرفت و آنان را برخود گواه ساخت که من پروردگار شما نیستم؟ همه گفتند: بلی!).
(3)- ایاغ: پیاله‌ی شراب‌خواری.
(4)- مزمار: نای نوازندگی، نی که در آن نوازند.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1107 چنگ زنِ در آن سکینه با رباب‌لیک بهر آب بر دامان باب
جملگی ممنوع از آب زلال‌تشنه لیکن تشنه‌ی جام وصال
تشنگی چبود بر مجذوب مست‌کو شده سیراب از جام الست؟
آری آری عافیت در تشنگی است‌پادشاهی خواهی، اندر بندگی است
وه چه خوش فرمود شیخ مولوی‌این سخن در مثنوی معنوی:
«آب کم جو تشنگی آور به دست‌تا بجوشد آبت از بالا و پست»
پس ندا برداشت پیر می‌فروش‌هان شتاب آرید کامد می به‌جوش
بر ندای کوس «اللَّهَ اشْتَری» «1»گرم شد هنگامه‌ی بیع و شری «2»
از نشاط انگیزی صهبای عشق‌جمله مست و واله و شیدای عشق
در فروش جان به بازار یقین‌هر یکی بر دیگری سبقت گزین
پای بر جا، جمله از خود بی‌خبردر هوای وصل بر کف نقد سر
مقتدای دین امام خافقین‌خسرو اقلیم عشق اعنی «3» حسین
بی‌کسان را در جهان غمخوار و کس‌در دو عالم دوستان را دادرس
چون که دید آن تشنگان را محو و مات‌در فْنا جوینده‌ی آب حیات
گفت: کاینک وقت آن شد کز وفابَخْشَمی بر تشنگان آب صفا
بانگ برزد کای گروه عاشقان‌وَ ای به دعویِ محبّت صادقان
هین وصال دوست در رزم اندرست‌بزم عاشق اندکی آنسوتر است
آب حیوان در دم شمشیرهاست‌حور و غلمان در پی این تیرهاست
بنگرید از عرش تا این خاکدان‌ساغری بر کف یکایک حوریان
پر ز تسنیم و رحیق «4» از لطف حق‌هر یکی بر دیگری گیرد سبق
مقدم ما را تمامی منتظرلیک از بیگانه آنان مستتر
آن شهادت پیشگان کز لطف شاه‌حجله‌گه پنداشتندی قتلگاه
چونکه ره از رهنماشان یافتندسوی قربانگاه حق بشتافتند
از سر خوان جهان برخاستندبزمی اندر رزمگه آراستند
تا که جذبه‌ی عشق شورانگیز شدسربه‌سر پیمانه‌ها لبریز شد
نور فیض حق چو رخشیدن گرفت‌همّت شه جُرم بخشیدن گرفت
حرّ که بسته بر میان شمشیر رزم‌جذبه‌ای ز آن نور آوردش به بزم

(1)- اشاره به آیه 111 سوره توبه: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ ...» خداوند جان و مال اهل ایمان را به بهای بهشت خریداری کرد ...
(2)- بیع و شری: خرید و فروش.
(3)- اعنی: چنین قصدی می‌کنم، منظورم این است که ...
(4)- رحیق: شراب خالص.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1108 هست مردی آن که آن نیکو ختام‌و آن به ظاهر حُرّ و در باطن غلام
روز عاشورا در آن دشت بلاچون ز حق برگشتگی شد بر ملا
روز بخت کوفیان را تیره دیداهرمن را بر سلیمان چیره دید
بر کمیت نفس سرکش ران فشردگفت راه عشق بایستی سپرد
تازیانه‌ی عقل برآهیخت زودتوسن اقبال را تندی فزود
تاخت تا پشت خیام محترم‌شرمگین از جُرم و لرزان از ندم
دیده‌اش خونبار، سرافکنده پیش‌منفعل از کرده‌های زشت خویش
گفت: شاها روسیاهم روسیاه‌رحم فرما ده پناهم ده پناه
حُرّم اما بنده‌ات را بنده‌ام‌تا ابد ز آن بندگان شرمنده‌ام
بنده‌ی عاصی کجا آرد پناه‌جز که آید نزد مولا عذرخواه
بعد تقدیم خلوص و بندگی‌گفت با آن معدن بخشندگی
عفو کن شاها که من بد کرده‌ام‌وه چه بد کاین بد به احمد کرده‌ام
شاه چون مجذوب خود را خسته دیداز قضایش تاکنون پا بسته دید
با تلطّف گفت: کای آزاده مردحُرّی از آن سان که مامت نام کرد
حُرّی و آزاد اندر نشأتین‌مژده بادت کز تو راضی شد حسین
چون شنید این مژده از شاه عبادگشت پویان بر رکابش بوسه داد
گفت: شاها نک کرم را کن تمام‌اذن میدان ده به این مجرم غلام
چون شدم من در ضلالت پیشتازخواهم آیم از بهشتت پیش باز
بعد ازینم زندگی شرمندگی است‌نک فنا جویم کزان پایندگی است
شاه فرمودش تو چون جان منی‌رو برآسا ز آنکه مهمان منی
میهمان از جان گرامی‌تر بُوَدمیهمان را رنجه کردن کی سِزَد
گفت: شاها تو مگر مهمان نیی؟جان عالم را مگر جانان نیی؟
ده اجازت ای شه عالی تبارتا برآرم من از این دونان دمار
الغرض آن عاشق مجذوب مست‌اذن حاصل کرد و بر توسن نشست
خویش را برآن گروه نابکارزد چو شیری کو در افتد در شکار
برق تیغش اندر آن آوردگاه‌سوخت کوه کفر را مانند کاه ***

ترکیب‌بند:

ای وجه ذو الجلال چرا خفته‌ای به روببریده شمر دون مگرت از قفا گلو؟
ای شاه بی‌سپاه سر و افسرت چه شدانگشت و دست و جامه و انگشتریت کو؟
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1109 دنیا فروختی به یکی کهنه پیرهن‌ای خاک بر سرم، چه شد آن مندرس رکو «1»
پس هِشت سر به پاش چو زلفی که سر بگوش‌تا سر کند حدیث شب هجر، موبمو
یعنی ببین که خصم جفا جو به ما چه کرداز دی که گشته‌ای تو ز طفلان کناره‌جو
بنگر به عارضم که چسان گشته نیلگون‌از بسکه شمر دون زده سیلی مرا به رو
حاشا دوباره دست بدارم ز دامنت‌کلّا که برنخیزم از این آستان و کو
تا قصّه‌های هجر دهم شرح یک به یک‌دشمن چون رفت و ما و تو ماندیم دوبه‌دو
بدهم به زخم پیکر افزون ز اخترت‌از ریزش ستاره به رخساره، شست و شو
گر چاک گشته دامن گل از جفای خاربلبل صفت به سوزن مژگان کنم رفو
بر دوش طفل دیده کشم بهر اصغرت‌هر لحظه آب از دل خونین سبو سبو
وا حسرتا که خصم دغا فرصتش ندادیکدم برای عرض دعا مهلتش نداد
یک درد نگفته هنوز از هزار راکز گل جدا نموده به سیلی هزار را پرویز
شب چو از بَرِ شبدیز «2» شد فرو
زد صولجان «3» عاج بر این سیمگونه گو
گردید صبح شام اسیران دربدرشد تیره‌روز پرده‌نشینان کوبه‌کو
افتاده در سرادق عصمت نوا و شورچون شد بانگ مخالف به «ارْکَبُوا» «4»
مرکوب بانوان شه یثرب و حجازشد بی‌جهاز ناقه‌ی وحشی تندخو
کاش آن زمان ز جامعه شیرازه می‌گسیخت‌کافکند غل به گردن زین العباد عدو
زان کاروان که رفته به یغما اثاثشان‌بی‌پرده بیش ازین نتوان کرد گفت‌وگو
افتاد شور و غلغله در جان بلبلان‌آن دم که آمد از گلشان بر مشام بو
گلهای باغ فاطمه کافکنده بود خواربی‌آبشان تطاول خس در کنار جو
بیمار شد ز نرگس اکبر ترانه سنج‌زینب به یاد شور حسین «اخیّ» «5» گو
ناگاه عندلیب گلستان بوتراب‌چشمش فتاد بر گل افتاده‌ای به رو

اوراق گشته مصحف بر رو فتاده‌ای‌کاز خون نوشته نوک سنان آیه‌ها برو
شد مضطرب چنانکه وقار از سکینه رفت‌آشفته شد چنانکه بر رخسار ماه، مو
از نرگسش به لاله ز خون ژاله پاش شدسر چون نمانده بود دُر افشان به پاش شد
عنقای قاف، قافیه از نور ز سرگرفت‌یعنی سکینه مُهر ز دُرج گهر گرفت

_____

(1)- رکو، رکوی: لباس و جامه ژنده.
(2)- شبدیز: نام اسب خسرو پرویز.
(3)- صولجان: چوگان، عصا، عصای شاهی.
(4)- ارکبوا: سوار شوید.
(5)- اخّی: برادرم، ای برادر.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1110 پرداخت چرخ
سفله چو از کار کربلابر ناقه بست بار دگر بار کربلا
خورشید با نجوم ثوابت به جای مانددر بحر خون به روی خس و خار کربلا
شد کاروان روانه و خود خفته در عقب‌بر خاک تیره قافله سالار کربلا
نی نی نخفته بل همه جا بر سر سنان‌می‌رفت پابه‌پا سرِ سردار کربلا
بس گوهر یتیم که در ریسمان کشیدبرد ارمغان به کوفه ز بازار کربلا
بهر عُبَید دون به اسیری گرفت و بردیک کاروان ز دوده‌ی احرار کربلا
آوخ که بلبلان گرفتار در قفس‌افتادشان گذار به گلزار کربلا
گر گویمی که خون گذر از ساق عرش کردنبود بعید از در و دیوار کربلا
چون اوفتاد چشم پرستار بی‌کسان‌محنت کشیده زینب غمخوار کربلا
بر پشت ناقه دید که در کار رفتن است‌آن لحظه روح از تن بیمار کربلا
خواندش حدیث مادر ایمن «1» به گوش جان‌ام المصیبة محرم اسرار کربلا
گفتی که ز آن حدیث در آن دم دمید روح‌مریم به جسم عیسی تبدار کربلا
فارغ نگشته بود ز تیمار آن علیل‌کآمد بلند بانگ مخالف به «الرحیل»
پس با دُمُوع جاریه «2» آن بانوی اسیرگفتا به خاک ماریه «3» با ناله و
نفیر کای خاک پاک خوش تو هم آغوش ماه باش
شاه حجاز را پس از این بارگاه باش
شاهی که با حنوط گرفتیش در بغل‌کافور پاش بر تنش از خاک راه باش
دیدی تو ناروا به شه از کهنه پیرهن‌حالی بیا و پیرهنش را گیاه باش
پنهان چو شد پناه خلایق به خاک توز امروز ای زمین تو خلائق پناه باش
تو تا پناه و قبله‌ی اهل صفا شدی«گو کوه تا به کوه منافق سپاه باش»
زین‌گونه بی‌کسان که تو در برگرفته‌ای«پیوسته در حمایت لطف اله باش»
آن را که در لحد نبود تربتت چه سود؟«گو زاهد زمانه و گو شیخ راه باش»
و آن کو که در تو گشت دفین از بدش چه باک«گو صفحه‌ی جریده‌اش از بد

سیاه باش»
زین مایه اختران که به دامن نهاده‌ای‌ز امروز تاج اختر زرّین کلاه باش»
امروز آنچه کوفی ناپاک می‌کند«فردا به روح پاک شهیدان گواه باش»
زینب که عیش اکبر و قاسم ندید و رفت‌تو بهر عیش و عشرتشان حجله‌گاه باش
دور افتاده شاه ز سردار لشکرش‌عبّاس را دلیل تو اینک به شاه باش
اصغر که نوک تیر مکید و به خواب رفت‌مرهم به حلق نازک آن بی‌گناه باش

_____

(1)- ام ایمن: کنیز حضرت رسول اکرم (ص). رسول گرامی این کنیز را آزاد کرد و به عقد زید بن حارثه در آورد. زید از ام ایمن صاحب پسری به نام اسامة شد. از این بانوی گرامی احادیثی در مورد محبّت مردم نسبت به حضرت سیّد الشهداء از قول رسول گرامی (ص) نقل شده است.
(2)- دُموع جاریه: اشکهای ریزان.
(3)- ماریه: سرزمین کربلا.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1111 چون کرد زین مقوله پس از تسلیت دهی‌لختی ز راه دیده دل از خون دل تهی
آن‌گاه با بلاغت مخصوص زینبی‌رو در مدینه کرد که یا ایُّهَا النَّبی این خود حسین توست که در خون شناور است
ببریده از قفا سر و صد پاره پیکر است
این خود حسین توست که عریان به روی خاک‌افتاده با لباس سر و دست و افسر است
این خود حسین توست که بر جای پرنیان‌از خاک و خار و خس تن پاکش مستّر «1» است
خود این حسین توست که در موسم شباب‌سرو قدش خمیده ز مرگ برادر است
این لاله‌ها که رُسته ز گلزار سینه‌اش‌خود او حسین توست که از داغ اکبر است
این تشنه‌لب که در لب دریا سپرده جان‌خود او حسین توست که بر خضر رهبر است
این کشتی شکسته که در گل نشسته است‌خود او حسین توست که بر عرش لنگر است
این شاهباز سدره نشین خود حسین توست‌کز ناوک خدنگ بلا بر تنش پر است
این خود حسین توست که بر رو به روی خاک‌سرگرم عرض راز به درگاه داور است
خود این حسین توست که از نای نی سرش‌گویا به ذکر و نغمه‌ی اللّه اکبر

است
دوشش به جای دوش تو جا در تنور بودفردا به شام بین که چه سودا در این سر است
این خود حسین توست که زین‌گونه تا به حشرگر بشمرم مصائب او، نامکرّر است
با خاطری چو موی پریزادگان پریش‌ز آن پس نمود عرض شکایت به مام خویش
مانند ابر آذر آغاز ناله کردوز اشک خاک ماریه را رشک لاله کرد کای در بهشت دور ز غم غمگسار من
پنهان ز دیده مونس شبهای تار من
خوش بر سریر گلشن فردوس خفته‌ای‌یک لحظه سر برآر و ببین لاله‌زار من
یکدم بیا به رسم تفرّج به کربلابنگر خزان ز باد مخالف بهار من
از قحط آب گشت خزان گلستان تورفت از خسان به باد فنا اعتبار من
از پا فتاده سرو حسین تو روی خاک‌در خون طپیده اکبر نسرین عذار من
شد بهر قطره‌ای گل عبّاسیم ز دست‌وز آب دیده دجله روان در کنار من
آهسته‌تر قدم به زمین نه که خفته است‌پژمان به مهد خاک گل شیرخوار من
بیش از شبی نبرده به هجران به سر هنوزبنگر سفید موی و سیه روزگار من
دست فلک نگر که چه زود از سریر نازبر ناقه‌ی برهنه نهاده است بار من
امروز تا به کوفه زنندم به کعب نی‌فردا ببین چگونه بود شام تار من
مادر بیا تو نیز به من همرهی نماوز این مسافرت بپذیر اعتذار من
باید که رُفت و رُفت به مژگانش این رهی‌آن ره که پویدی به سرش شهریار من

_____

(1)- مستّر: پنهان.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1112 باید به کوفه رفت همان کوفه‌ای که بوددار الاماره‌ی پدر تاجدار من
آن کوفه‌ای که آتش و خاکستر و کلوخ‌از بام و در به تحفه نماید نثار من
نی‌نی به کوفه می‌بردم خصم با جلال‌شمر از یمین روانه، سنان از یسار من
گریان از این مکالمه چون جدّ و مام کردبرگشت و روی شکوه به نعش امام کرد
آن بانوی حجاز ز راه نوا و شورگفتا چو بلبلی که ز گل افتاده دور ای کت به خاک تیره‌نگون سرو قامت است
برخیز و کن قیام که اینک قیامت است

ای میر کاروان عجب آسوده خفته‌ای!؟شد کاروان روانه چه وقت اقامت است؟
از جای برخیز و بی‌کفنان را کفن نمااای کشته‌ای که خون خدایت غرامت است
بر کشتگان بی‌کفنت خیز و کن نمازای آنکه در حیات و مماتت امامت است
از ما مجو کناره که با این فراق و داغ‌ما را دگر نه طاقت تیر ملامت است
با کاروان روان همه جا بر سنان سرت‌بر خاک تیره از چه تنت را مقامت «1» است
خاکم به سر ز سمّ ستوران کین کجاباقی به جا برای تو جسمی سلامت است؟
نی سر به تن، نه جامه نه انگشتری نه دست‌بس داغ اکبرت به هویّت علامت است
اینک به سرپرستی ما آیدی سرت‌ای سر فدای آن که سراپا کرامت است
آسان شمرد، و کرد به ما آنچه خواست چرخ‌غافل از آنکه عاقبتش را وخامت است
آوخ که دیر گشت پشیمان ز فعل خویش‌حالی چه سود حاصلش از این ندامت است؟ _____
(1)- مقامت: قرار داشتن.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1113

حبیب یغمایی

حبیب یغمایی فرزند میرزا اسد اللّه مجتهد، در سال 1280 ه. ش. دیده به جهان گشود. او از دیر باز از ادبا و شعرا و نویسندگان مشهور معاصر است.
حبیب شاعری است خوش سلیقه و نکته سنج و صاحب ذوق، که آثاری چند از او نیز به چاپ رسیده است «1».
-*-
به پا به گودی از آن شد خیام اطهر اوکه چشم خصم نیفتد به روی دختر او
ولی دریغ، که بعد از قتل او دشمن‌ز روی دختر او بر گرفت مِعجر او
نبود قطره‌ای از آب بهر طفلش و، بودفرات موج زنان جاری از برابر او
بداد دستش و نامد به دستش آب، وز شرم‌به خیمه‌گاه نیامد دگر برادر او
ببین وفا و مروّت، کز اهل بیت رسول‌فدا شد از همه اوّل، علیّ اکبر او
ز کهنه پیرهن پاره‌پاره از پیکان‌نکرد صرف نظر خصم و کند از بر او
همه بپرسم از پستی عدو، که چرابتاخت اسب پس از مرگ او به پیکر او؟
به گوش دل شنوی چون به کربلا گذری‌ز قتلگاه برادر، خروش خواهر او
هنوز سر ز تن آن بزرگوار جداست‌به کربلا تن او، تا کجا بود سر او؟
غلام همّت آن مردمم که جا دادندبه پاس یاری او در حریم بستر او «2»

_____
(1)- سیمای شاعران؛ ص 560.
(2)- تجلی عشق در حماسه عاشورا؛ ص 291.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1114

حسين مسرور

اشاره

حسین مسرور که نام خانوادگیش سخنیار و تخلّصش «مسرور» است، در بیستم صفر سال 1308 ه. ق. در «کوپا» از بلوک اصفهان پا به عرصه‌ی وجود گذاشت.
پدرش حاج محمد جواد از نیکوکاران به نام محل بود، علاقه‌ی ملکی و تجارت زندگانی او را مرفّه می‌داشت معهذا راضی به نظر نمی‌رسید و مایل بود فرزندانش صاحب علم و دانش شوند و وسایل این کار در بلوک فراهم نبود از این رو با خانواده به شهر اصفهان کوچ کرده و فرزندان را به معلّمین و مربیان آن زمان سپرد. در آن زمان مدارس و حوزه‌های علم و ادب اصفهان شهرت و رونق به سزا داشت و دیری نپایید که مسرور در سایه‌ی نبوغ ذاتی، تحصیلات مقدماتی را پشت سر گذاشته و به مراکز علم و دانش دست یافت و از درس استادان نامی کسب نور نمود.
مسرور از 9 سالگی اشعاری سرود و در 12 سالگی اشعار خود را در انجمن ادبی اصفهان خواند و در محضر شادروان دهقان سامانی مایه تحسین و تعجب شعرا گشت. پس از چندی عازم شیراز شد و زبانهای قدیم و خطوط باستانی را در محضر فرصت شیرازی آموخت و در مراجعت به اصفهان اشعار انتقادی خود را با امضای مستعار در جراید اصفهان و تهران منتشر ساخت.
وی برای کسب دانش به خراسان و کاشان نیز سفر کرد. دو سال نیز در تهران به خدمت وزارت فرهنگ در آمد و از سال 1302 ه. ش. به مدت 36 سال عهده‌دار تعلیم و تربیت مردان امروز بود. استاد مسرور علاوه بر تبحّر در فنون شعر و ادب در ریشه‌ی لغات قدیمی و اشعار و اصطلاحات مشکل شعری غریزه‌ی الهام بخشی داشت «1».
-*-

بزمگاه شهیدان:

نکوتر بتاب امشب ای روی ماه‌که روشن کنی روی این بزمگاه
بسا شمع رخشنده تابناک‌ز باد حوادث فرو مرده پاک
حریفان به یکدیگر آمیخته‌صراحی شکسته قدح ریخته
به یکسوی ساقی برفته ز دست‌به سوی دگر مطرب افتاده مست
بتاب ای مه امشب که افلاکیان‌ببینند جان بازی خاکیان
مگر نوح ببیند کز این موج خون‌چسان کشتی آورد باید برون
ببیند خلیل خداوندگارز قربانی خود شود شرمسار
کند جامه موسی به تن چاک چاک‌عصا بشکند بر سر آب و خاک
مسیحا اگر بیند این رستخیزصلیب و سلب «2» را کند ریز ریز
محمّد سر از غرفه آرد برون‌ببیند جگر گوشه را غرق خون «3»

_____

(1)- دیوان حسین مسرور؛ مقدّمه.
(2)- سلب: جامه و پوشش.
(3)- راز الهام؛ ص 47.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1115

مفتون همدانی

سید میر آقا کبریایی همدانی متخلص به «مفتون» فرزند سید آقا کبریایی است نسب او با سی و هشت واسطه به امام زین العابدین (ع) می‌رسد. وی در سال 1268 ه. ش در همدان متولد شد تحصیلات مقدماتی را به انجام رسانید و دروس عربی و ریاضیات را ضمن اشتغال به کار روزانه نزد اساتید فن تکمیل نمود و هیئت و نجوم، تاریخ و ادبیات و فنون شعر را نیز بیاموخت.
در جوانی نام مفتون در شهر همدان و غرب کشور به پهلوانی و آزادیخواهی معروف و سپس در جوامع و محافل ادبی کشور به عنوان شاعری توانا، عارف و دانشمند مشهور گردید. سید میر آقا سرانجام در دهم مهر ماه سال 1334 ه. ش وفات یافت و بنابر وصیتش در ضلع شمالی آرامگاه قدیمی بابا طاهر عریان همدانی به خاک سپرده شد.
-*-
حُسن حَسن چو بگذشت، دور حسین آمدشور حسینی اینجا، با شور و شین آمد
سوم امام و، پنجم نور دو عین آمداسلام و کفر صف بست، حق بین بین آمد
شاهی که شد سر او زیب سنین آمدبرخیز رو نمائیم بر کربلای اسلام
سرپوش از سر خم چون می‌فروش برداشت‌در خم شراب وحدت کف کرد و جوش برداشت
میخواره‌ی محبت از دل خروش برداشت‌جام بلای حق را با نوش نوش برداشت
نوشید و، یار عشق حق را به دوش برداشت‌مستانه کرد ره طی، آن رهنمای اسلام ***
یاران! سیه بپوشید، ماه محرم آمدماه محرم آمد، هنگام ماتم آمد
ماتم به روی ماتم، غم بر سر غم آمددوران کفر گردید، اسلام در هم آمد
کعبه شکست برداشت، بتخانه محکم آمددر کربلا عیان گشت ضعف قوای اسلام
*
در کربلا شه دین، اول چو بار بگشودبرداشت بیعت خود از همرهان و فرمود:
حق خواسته که بیند ما را شهید، پس زودهر کس که نیست حاضر، باز است ره نه مسدود
واپس کشید خود را هرکس که بی‌بصر بودبنمود پشت و بنهاد روبر قفای

اسلام
*
اول کسی که آنجا ره را برید بر شاه‌حُرّ بود، لیک گردید زود از قضیه آگاه
از پیش صف شبانه آمد به پشت خرگاه‌توبه نمود و شد جانباز، قصه کوتاه
آری نزد چو بن سعد خود را به تیغ اللّه«اول شهید» گردید در نینوای اسلام
*
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1116 جانباز راه اسلام
چون بود جاش خالی‌بر کشور شهادت آمد حسین والی
در عشق، همت او از بس که بود عالی‌دامان خویشتن را، پر کرد از لآلی
دُرهای شاهواری، شهره به بی‌مثالی‌ایثار راه حق کرد بهر بقای اسلام
*
یک دُرّ شاهوارش آمد علیّ اکبریک لعل آبدارش بودی علی اصغر
دُرهای دیگر او عباس و عون و جعفرهفتاد و دو لآلی هر یک چو گنج گوهر
خود نیز بر کف دست بگرفت از وفا سراز بعد قتل قاسم نوکدخدای اسلام
*
القصه، خنجر شمر چون کار شاه را ساخت‌هرکس که خفته چون زن، از کینه قد برافراخت
با اسب نعل کرده، بر نعش کشتگان تاخت‌بر هفت آسمان کفر، شور حسینی انداخت
از بسکه تازیانه بر فرق کودکان آخت‌با جور و کین نشستند کفّار جای اسلام
*
از بعد شاه افتاد بر خیمگه چو آتش‌در خیمه کرد از غم بیمار کربلا غش
زنهای مو پریشان، آسیمه سر، مشوش‌اطفال سر به صحرا، رخها ز خون منقّش
آن کوفیان خونخوار، با اسب‌های سرکش‌می‌تاختند هر سو بر نعش‌های اسلام
*
زنها پی اسیری، مردانه بار بستندبا صبر و طاقت خویش، پشت عدو شکستند
دلهای شیعیان را تا روز حشر خستندگفتند اهل طغیان: این قوم هر که هستند
از باده‌ی محبّت، خرد و بزرگ مستندغافل که اصل دینند در تنگنای اسلام *
طفلان ز بیم نالان، زنها ز بهت خاموش
از یاد رفته جوع و، کرده عطش فراموش
بر ناقه‌های عریان بربسته دوش بر دوش‌بر جسم و جان بیمار، نه تاب ماند و نه توش

در قتلگه دوباره طوفان گریه زد جوش‌از وا ابای اسلام، از وا اخای اسلام
*
چشم سکینه ناگاه بر جسم باب افتادبر مهد اصغر زار، چشم رباب افتاد
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1117 بر باد رفت معجر،
از رخ نقاب افتاددلها کباب گردید، تن‌ها به تاب افتاد
در قتلگاه شور یوم الحساب افتادفریادها برآمد ز آل عبای اسلام
*
بین بر علی بیمار، آندم چه حال رخ دادچون چشم او به نعش باب و برادر افتاد
از سینه کرد ناله، از دل کشید فریاداطفال، جمله از بیم، چون صید دیده صیّاد
نمرود این چنین ظلم هرگز نکرد و شدّادآتش گرفت دلها از وای‌وای اسلام
*
رفت آنچه رفت ز آنها بر عترت پیمبرشد آنچه شد به اسلام از ملحدین کافر
اکنون شنو از این نی بانگ و نوای دیگردربار کبریائی بازیچه نیست، بنگر
کن افتخار زین شاه بر کائنات یکسرکاین خون رساند بر چرخ فرّهمای اسلام
*
این خون اگر نمی‌بود بر جسم، جان نمی‌بوداین خون اگر نمی‌بود، روح روان نمی‌بود
این خون اگر نمی‌بود، جسمی عیان نمی‌بوداین خون اگر نمی‌بود، کون و مکان نمی‌بود
این خون اگر نمی‌بود، نام از جهان نمی‌بودزین خون بهشت و کوثر شد خونبهای اسلام دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1118

صابر همدانی

اشاره

اسد اللّه صنیعیان فرزند محمّد هادی متخلّص به «صابر» در سال 1282 ه. ش. در همدان چشم به جهان گشود. وی در سنین کودکی به مکتب رفت و پس از آموختن قرآن مجید و خواندن و نوشتن، با دیوان حافظ آشنا شد.
صابر در سال 1303 ه. ش. به تهران آمد و با اهل عرفان و شاعران زمان مأنوس شد و بر اثر اصرار دوستان تهران را برای اقامت اختیار کرد. پدرش بازرگان بود و خودش در ژاندارمری خدمت می‌کرد. توسط ظهور علیشاه به طریقه‌ی نعمت اللّهی مشرّف شده بود. او به سبک هندی شعر می‌سرود و پیرو صائب و کلیم کاشانی بود.
صابر در شاعری دارای دو جنبه است: یکی جنبه‌ی ذوقی و عرفانی و دیگر جنبه‌ی مذهبی و مرثیه‌سرایی. او در هر دو رشته استادی و مهارت داشته است. وی در سال 1335 شمسی در سن 53 سالگی در تهران درگذشت و در امامزاده عبد اللّه شهر ری به خاک سپرده شد. مراثی صابر در مجموعه‌ی «بیت الاحزان» چاپ شده است «1».
دیوان کامل این شاعر خوش قریحه در تهران به چاپ رسیده است.
ـ*ـ
چون ز فراق اکبر اندر کارزارمعنی شقّ القمر شد آشکار
ارغوانی گشت مشکین سنبلش‌ریخت روی نرگس و برگ گلش
موی او تا شد در خونش لاله‌فام‌طرّه‌اش را شد سیه روزی تمام
هرچه تیر آمد به جسمش در نبردجای آن چشمی شد و خون گریه کرد
بر جراحاتش که جای شرح نیست‌با هزاران دیده، جوشن می‌گریست
هرچه او از تشنگی بی‌تاب بودتیغش از خون عدو سیراب بود
آنچه دشمن کرد با وی در نبردصدمه‌ی باد خزان با گل نکرد
بس که خون از هر رگش جوشیده بودسرو، از گل پیرهن پوشیده بود
چون شد از دستش عنان صبر و تاب‌ناگزیر افتاد بر بال عقاب
گفت با آن توسن تازی نژادکای به جولان برده‌گوی، از گردباد
ای براق تیز جولان را قرین‌وی عنان گیرت کف روح الامین
ای همه اوصاف رفرف «2» در خورت‌وی ملایک چاکر و میر آخورت
ای مبارک توسن فرّخ سرشت‌وی چراگاه تو بستان بهشت
ای هلال ماه نو، نعل سمت‌وی خجل گیسوی حورا از دُمت
ای پی تعویض نعلت تا به حال‌آسمان آورده ماهی یک هلال
کار میدان داریِ من شد تمام‌وقت جولان تو شد، ای خوش خرام

(1)- اشک خون؛ ص 137. سیمای شاعران؛ ص 306.

(2)- رفرف: نام اسب رسول اللّه.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1119 سعی کن شاید رسد بار دگردست امیّدم به دامان پدر
اندکی گر غفلت از رفتن کنی‌راکبت را طعمه‌ی دشمن کنی
تا نبیند راکبش را پایمال‌وام کرد از تیر دشمن پرّ و بال
گر جز این باشد سخن، ای نکته یاب‌بی‌مسّما می‌شود اسم عقاب
چون عقاب از صحن میدان پرگرفت‌ضعف کم‌کم دامن اکبر گرفت
از کفش تیغ و ز سر افتاد خوددست و سر دیگر به فرمانش نبود
شد رها از دست او یال عقاب‌گشت بیرون هر دو پایش از رکاب
همچو برگی کاوفتد از باد سخت‌میل هر سو می‌کند جز بر درخت
اکبر گلچهره نیز از پشت زین‌طاقتش شد طاق و آمد بر زمین
بود گفتی خاک هم چشم انتظارتا که جسمش را بگیرد در کنار ***

در منع آب از اهل بیت (ع):

چرا از دیده اشک غم نبارم چون سحاب امشب‌چگونه ز استراحت ره دهم بردیده خواب امشب
شنید ستم به دشت کربلا از ظلم اهل لیکن‌بود اندر حریم شاه خوبان قحط آب امشب
فراتی را که کابین بتول آمد، نمی‌دانم‌چرا کردند سد بر روی آل بو تراب امشب
درون خیمه از فرط عطش اطفال شاه دین‌دو گونه هشته‌اند ار هر طرف روی تراب امشب
تمام اهل بیت مصطفی در خیمه‌گه عطشان‌ولی ز آب روان قوم مخالف کامیاب امشب
رقیه یک طرف غش کرده و افتاده بی‌طاقت‌سکینه از عطش یکسو دلی دارد کباب امشب
ز بی‌شیری و سوز تشنه کامی کرده غش اصغرمگر خشکیده شیر از تف به پستان رباب امشب
یکی در کربلا بگذر دلا عباس را بنگرکه هست از شرم اطفال حسین در پیچ و تاب امشب
ازین غم، خون دل «صابر» فشاند از بن مژگان‌که گردد سرخط آزادیش یوم الحساب امشب ***

زبان حال زینب (س):

هرکه در ماتمسرای شاه خوبان می‌نشیندگرچه با اندوه دل با چشم گریان می‌نشیند
لیک اگر امروز او سر در گریبان می‌نشیندروز محشر شاد در نزد محبّان می‌نشیند
در مقام قرب حق با روی خندان می‌نشیندهرکجا گردد لوای ماتمش بر پا به دوران
جمع آیند اهل معنی با دلی از غم پریشان
آن یکی بر سر زند این یک نماید آه و افغان‌در قیامت آنکه چشمش از غم وی بود گریان
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1120 ز اشک چشم او شرار عندلیبان می‌نشیندیادم آمد این زمان از اهل بیت شاه بی‌سر
کز کنار قتلگه بردنشان آن قوم کافر
ریختند از بهر تودیع شهیدان مام و خواهربر سر هر نوگل بشکفته‌ای از تیر و خنجر
دید زینب هر زنی چون عندلیبان می‌نشیندزینب آمد بر سر بالین شاه تشنه‌کامان
دید بی‌سر جسم شه افتاده از بیداد عدوان
هرچه زاری کرد از دل عقده‌اش نگشود آسان‌خم شد و زد بوسه بر حلقوم سلطان شهیدان
گفت زین مشکل مرا سوز دل آسان می‌نشیندگفت ای جان عزیز این‌سان به خون غلتان چرائی؟
ای گل باغ نبی، خار کف عدوان چرائی؟
داشتی پیراهنی بر تن، چنین عریان چرائی؟غافل از حال دل زینب در این دوران چرائی؟
کز پس قتل تو جغدآسا به ویران می‌نشیندخیز و بنگر از سر کوی تو چون گشتم روانه
بازوی طفلان چو مویت شد سیه ز تازیانه
کرد آخر مرغ دل را تیر هجرانت نشانه‌کی گمانم بود ببینم از جفاهای زمانه
بر تن پاک تو پیکان روی پیکان می‌نشیندگرچه رفتیم و غم هجرت به دل گردید مدغم «1»
لیک امشب ای سلیمان اندرین وادی پر غم
دیو خصلت بجدل «2» انگشت برد از بهر خاتم‌گرچه من رفتم ز کویت ای شهنشاه معظّم

در عزایت (صابر) غمدیده گریان می‌نشیند
***

_____
(1)- مدغم: ادغام شده، با هم گرد آمد، و یکی شده.
(2)- بجدل: ملعون پست نهادی که انگشت حضرت سیّد الشهداء را به جهت انگشتری قطع کرد.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1121

زبان حال حضرت سکینه «س»:

پدر دگر دلم از دوری تو تاب نداردز جای خیز و ببین دخترت نقاب ندارد
گل ریاض تو بودم پدر تو خواری من بین‌بلی حقیر بود کودکی که باب ندارد
پدر به دختر نازت نظاره کن که به گردن‌به جای زیور و زر جز غل و طناب ندارد
چرا تو خفته به خون ای پدر، به روی ترابی‌مگر خبر ز چنین قصّه بو تراب ندارد
نه چادری که کنم سایبان، به جسم شریفت‌چرا که پیکر تو تاب آفتاب ندارد
پدر کجا روم امشب پناه بر که بیارم؟که این زمین به جز آشوب و انقلاب ندارد
دمی به عمّه‌ی زارم نگر که وقت سواری‌معین، میانه‌ی این قوم ناصواب ندارد
چو تار موی تو شد تیره روز مادر اکبررباب از غم اصغر به دیده خواب ندارد
بکن به نعش عمویم چنین خطاب پدر جان‌ز جای خیز که کس انتظار آب ندارد
نظر به عابد دلخسته کن که تاب سواری‌ز کربلای تو تا کوفه‌ی خراب ندارد
متاب ظلّ حمایت به حشر از سر (صابر)که جز تو یاوری اندر صف حساب ندارد ***

نمونه‌ای از مثنوی (بیت الاحزان)، وضع میدان جنگ در روز عاشورا:

صبح عاشورا که خورشید فلک‌پرتو افشان از سما شد بر سمک «1»
زندگی شب رخت بر بست از میان‌خیل انجم از نظرها شد نهان
شب نهان گشت و مه گیتی فروزمحو شد در جلوه‌ی خورشید روز
سر ز بستر پر دلان برداشتندقامت گرد افکنی افراشتند
زیب تن کردند شمشیر و زره‌هر کمانداری کمان را کرد زره
نیزه‌داران از یمین و از یسارجملگی بر اسب بی‌رحمی سوار
سنگ اندازان گروهی یک طرف‌فرقه‌ی دیگر همه خنجر به کف
تا به دشت کربلا شد از دو سوجیش کفر و لشکر دین، روبرو
بسکه بر دین عرصه شد از کفر تنگ‌کار کفر و دین کشید آخر به جنگ
شاه دین یعنی حسین بن علی‌مظهر حق آن ولی ابن ولی
لشکری آراست ز اصحاب شجاع‌تا که سازند از حریم دین دفاع
گرچه از حیث عدد بودند کم‌لیک بودند از وفا ثابت قدم
در شرافت هر یکی اندر جهان‌تا قیامت افتخار انس و جان
در شجاعت هر یک از برنا و پیربی‌شبیه و بی‌قرین و بی‌نظیر
در شریعت پیروان مصطفی‌در طریقت شیعیان مرتضی
پیش هر یک ز آن رجال ارجمندبیم را گفتی که سر ببریده‌اند

_____

(1)- سمک: کنایه از زمین است.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1122 آری، آری نزد مردان بیم چیست‌در درون حق پرستان، بیم نیست
بیم از شرک است و در اقلیم عشق‌نیست شرک آن را که شد تسلیم عشق ***

جنگ با اشقیا:

منقلب شد قلب شاهنشاه عشق‌گفت جنگ من بود دلخواه عشق
چاره‌ی این قوم غیر از جنگ چیست؟آنکه داند بی‌چاره را بیچاره نیست
تا دم آخر که داری دست و تیغ‌تن مده هرگز به افسوس و دریغ
چون ندارد تیغ جان‌فرسا قمرهرکس و ناکس بر او دارد نظر
ورنه گر تیغش بود خورشیدسان‌کس ندارد قدرت دیدار آن
نقطه‌ی ضعف تو ار آرد به دست‌می‌دهد زان نقطه‌ات دشمن شکست
بلکه تا این قوم را این است حال‌وصل اکبر بهر من باشد محال
باید اینک دفع این مانع کنم‌تا که دل را زین عمل قانع کنم
هر چه مانع شد تو را اندر طریق‌دفع آن کن کاین سخن باشد دقیق
ورنه در راه طلب نابرده رنج‌کی بود ممکن که ره یابی به گنج
این بگفت و حمله‌ور شد بی‌دریغ‌داد فرمان بریدن را به تیغ
حمله اول از جناح راست کردآنچه با دشمن خدا می‌خواست کرد
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1123

حیرت

اشاره

سید محمد باقر سجّادی (رکن الاسلام) که در شعر حیرت تخلّص می‌کرد، در دهم صفر سال 1294 ه ق برابر با 1253 شمسی در شهر سنندج پا به عرصه‌ی حیات گذاشت.
خاندان وی از سادات قریه‌ی کلجی ادرمان است که نسبتشان به امام زین العابدین (ع) می‌رسد. بدین سبب نام سجادی در نام خانوادگی‌شان منظور شده است.
پدرش سید محمد سعید، از مشاهیر ادبا و افاضل آن سامان و مورد تکریم و احترام مردم بود.
سید محمد باقر یکی از بنیانگذاران فرهنگ جدید در کردستان بود که در آغاز مشروطیت در راه پیشرفت فرهنگ و توسعه‌ی آن گام‌های مؤثری برداشت. علاوه بر آن در دو مدرسه به نام «احمدیّه» و «اتّحاد» تأسیس و دایر کرد و از طرف وزارت معارف نظارت مدارس کلدانیان و کلیمیان به او محوّل شد و در سال 1328 قمری به سمت ریاست معارف سنندج برگزیده شد.
حیرت در اوایل سلطنت پهلوی به همدان تبعید شد و پس از چند سال در 1311 شمسی به زادگاهش بازگشت و از قبول پست اداری خودداری کرد و تنها به تدریس ادبیات فارسی و عربی در دبیرستانهای سنندج بسنده کرد.
وحید دستگردی در آن زمان در مجلّه‌ی ارمغان درباره‌ی وی نوشت: «یکی از یادگاران بی‌نظیر فضل و ادب آقای حیرت است».
وی علاوه بر مراتب فضل و ادب بی‌نظیر، دارای ذوق و قریحه‌ی سرشار و در دو زبان پارسی و تازی سخن سنج و سخن‌شناس است.
رکن الاسلام از ادیبان و شاعران بنام بود و در سرودن اشعار فارسی و عربی و توانایی و مهارت کامل داشت، زبان فرانسه را می‌دانست. خطوط را خوش و زیبا می‌نوشت. سرانجام او در دی ماه 1341 هجری در سنندج بدرود حیات گفت. و در گورستان شیخان به خاک سپرده شد.
حیرت به پاس خدمات صادقانه‌ی فرهنگی‌اش همواره مورد تقدیر و تشویق قرار می‌گرفت و مکتوبات آن در کتاب «گلزار شاعران کردستان» تألیف سید عبد الحمید حیرت سجّادی، فرزند آن مرحوم مسطور است «1».
ـ*ـ

تهنیت و مرثیت حسین بن علی (ع):

ای مظهر جمال حق ای حضرت حسین‌ای نقد عشق خاک تو بر کائنات دِین
ای آنکه بارگاه تو چون همّت رسول‌برتر ز وهم بی‌خرد بعد مشرقین
در ذات توست هرچه بخواهی مگر که عجزز اوصاف توست هرچه بخواهی مگر که مین «2»
باشد وجود عالی اعلی مقام توچون ذات کردگار منزّه بود ز شین «3»
بهر شهادت تو شهادت ز جان بسی‌بر عرصه‌ی خیال برانداخت کعبتین

_____

(1)- سخنوران نامی معاصر ایران؛ ج 2، ص 1221 و 1222.
(2)- مین: دروغ گرفتن.
(3)- شین: عیب و زشتی.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1124 از استماع قصّه‌ی تو در به نینوایابد مذاق خلق به هر حین طعم حین «1».
والاتری ز قوم شهیدان چو در عددبرتر ز حرف ابجد در رتبه حرف غین
خیزد حنین به حشر ز بدخواهت آن چنان‌کز بدسگال حیدر برخاست در حُنین «2»
با تو خلاف بدگهران هست خود خلاف‌با صانع دو عالم و با شاه مغربین
گر باد کوی دشمن تو بر جهان وزدچون سبزه دیو سر زند از خاک خافقین «3»
کوبند سر به خاک پدر مرده سان همی‌اندر فراق روی تو هر شام نیرّین «4»
از هجر جانگداز دو ابروی تو هلال‌گردید قد خمیده و لاغر چو حاجبین
بی‌داغ ماتم تو بود نقد قلب قلب‌چون بی‌قبول خسرو صاحبقران حسین
شد قطره‌های اشک من اندر عزای توبحری که شد حباب بر آن عرش چون نطین «5»
در ماتم تو آیه‌ی قرآن چو نظم من‌بر خویش جامه‌های سیه کرده فرض عین
ای آنکه گشت هر که به تشریف تو شریف‌گردد کمینه بنده‌ی او مهر و مه به زین
از شوق پای‌بوس مکان تو مر مراباشد درون سینه پر آتش چو کورقین «6»
از روی لطف و بنده‌نوازی خدای رابرهان مرا ز هجرت و خواری روز بین

_____

(1)- حین: مرگ.
(2)- حنین: محلی بین طائف و مکّه.

(3)- خافقین: مشرق و مغرب.
(4)- نیّرین: آفتاب و ماه.
(5)- نطّین: رشته بر هم تنیده.
(6)- کورقین: عذاب و شکنجه.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1125

صغیر اصفهانی

اشاره

محمد حسین فرزند اسد اللّه متخلّص به «صغیر» در سال 1273 ه ش. در اصفهان به دنیا آمد. از 9 سالگی شعر می‌سرود و به همین جهت «صغیر» تخلّص می‌کرد. او از پیروان سلسله‌ی تصوّف نعمت اللّهی بود و از مریدان صابر علیشاه گردید. وی منیع الطبع و عارف مسلک و در شعر پرقدرت و در عرفان و تصوّف آگاه بود. دیوان اشعارش چندین بار تجدید چاپ گردیده است.
صغیر اصفهانی به سال 1349 ه. ش. (1390 قمری) در زادگاهش بدرود حیات گفت و در همانجا به خاک سپرده شد «1».
-*-

مدح سیّد الساجدین (ع):

«2»
ای به جمال تو عارفان همه شیداو ای به سر عاشقان ز عشق تو سودا
خویش نهانی و جلوه‌ات همه پیدابرفکن از چهره زلف چون شب یلدا
صبح امیدم نما، ز مهر هویداشام غمم کن به روز عیش مبدّل آه که عالم سیه به پیش نظر دید
بس که جفا در جفا به نوع دگر دید
لاله صفت داغ اقربا به جگر دیدرأس عزیزان به نی چو قرص قمر دید
خاصّه در آن دم که نعش پاک پدر دیدغرقه به خون بی‌سر افتاده به مقتل هیچ شنیدی جز آن گروه ستمکار
کس بزند تازیانه بر تن تبدار
یا که گذارند غل به گردن بیمارشهر به شهرش برند بر سر بازار
قوم لعینی که از شقاوت بسیارنی ز خدا خائف و نه ز احمد مرسل یک طرفش کوس شادمانی عُدوان
یک طرف اهل حرم به ناله و افغان
عمه و خواهر به روی ناقه‌ی عریان‌گاه به شام و گهی به کوفه‌ی ویران
داشت نه یار و نه مونسی ز محبّان‌تا ز وفا عقده‌یی کند ز غمش حلّ آن که فراتر بُدی ز عرش مقامش
داد فلک جای در خرابه‌ی شامش
بود چهل سال در قعود و قیامش‌اول روز ابتدای گریه‌ی شامش
از دل و جان شد «صغیر» تا که غلامش‌طعنه به شاهی زد و به تاج مکلّل
«3»
***

_____
(1)- سیمای شاعران؛ ص 303.
(2)- مصیبت نامه؛ ص 87.
(3)- مکلّل: تاج بر سر نهاده، درخشان، زر و جواهر نشان.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1126 ای امیری که علمدار شه کرب و بلایی‌اسد بیشه‌ی صولت، پسر شیر خدایی
به نسب پورِ دلیر علی آن شاه عدوکش‌به لقب ماه بنی هاشم و شمع شهدایی
یک جهان صولت و پنهان شده در بیشه‌ی تمکین‌یک ملک قدرت و تسلیم به تقدیر و قضایی
من چه خوانم به مدیح تو که خود اصل مدیحی‌من چه گویم به ثنای تو که

خود عین ثنایی
بی‌حسین آب ننوشیدی و بیرون شدی از شطتویم فضل و محیط ادب و بحر حیایی
دستت افتاد ز تن مشک به دندان بگرفتی‌تا مگر دست دهد باز سوی خیمه‌گه آیی
گره کار تو نگشود چو از دست، هماناخواستی تا که مگر عقده ز دندان بگشایی
هیچ سقّا نشنیدم که لب تشنه دهد جان‌جز تو ای شاه که سقّای یتیمان ز وفایی ***
ذکر سماواتیان ثنای ابو الفضل‌خیل ملک خادم سرای ابو الفضل
با مژه رُوبد غبار، حور بهشتی‌از حرم صحن با صفای ابو الفضل
هیچ ز بیگانگی بحق نَبُرد راه‌هر که نگردید، آشنای ابو الفضل
پا مکش از درگهش که عقده گشایی‌هست به دست گره‌گشای ابو الفضل
غم نبرد راه بر دلش، به صف حشرهر که بود در دلش ولای ابو الفضل
آب ننوشید بی‌حسین و عجب نیست‌این روش از همّت و حیای ابو الفضل
شست به راه حسین دست و دل از جان‌اجر ابو الفضل با خدای ابو الفضل
بس وفا داشت آن چنان که بماندنداهل وفا مات از وفای ابو الفضل
باشه دین جز به نام سیّد و مولاباز نشد لعل جانفزای ابو الفضل
گشت کمان قدّ شاه دین چو عیان شدغرقه به خون قامت رسای ابو الفضل «1» ***
از آن زمان که خزان گشت نوبهار حسین‌چو لاله خلق جهانند داغدار حسین
نیافت راه چو بر حلق خشک آن مظلوم‌هنوز آب فرات است شرمسار حسین
بنوش آب و بیاد آر زیر خنجر شمرز شدّت عطش و قلب پر شرار حسین
فغان و آه که لب تشنه غوطه‌ور گشتندبه خون خویش جوانان گلعذار حسین
ندانم آتش کین بود یا شرار عطش‌که سوخت خیمه‌ی اطفال دل فگار حسین
گلوی تشنه بریدند چون سرش از تن‌عجب که آب ببستند بر مزار حسین
ببین مودت یاران او که تا محشربه خاک و خون همه خفتند در کنار حسین
فراشت رایت مظلومی پدر تا حشربه دست همّت خود طفل شیرخوار حسین
به عشق دوست چنان داد کار خویش انجام‌که عقل‌ها همه حیران بود به کار حسین

---

(1)- تجلی عشق در حماسه عاشورا؛ ص 157 و 158.

 مگو «صغیر» حسین علی بود بی‌یارحسین یار خدا و خداست یار حسین «1» ***
شاهی که بود ساقی کوثر پدر اوافغان که بریدند لب تشنه سر او
هم قامت او گشت ز بار غم و اندوه‌افتاد چو بر نعش برادر گذر او
داغ پسر لاله عذارش علی اکبرداغیست که تا حشر بود بر جگر او
صد آه از آن لحظه که افتاد به میدان‌بر پیکر صد پاره‌ی اکبر نظر او
بنشست و به زانو بنهادش سر و از غم‌گردید روان سیل سرشک از بصر او
مجنون دل لیلای حزین گشت چو آمددر خیمه روانسوز و غم افزا خبر او
نامد ز چه از خیمه برون غمزده لیلاآمد به در خیمه چو نعش پسر او
گویا نبدش روح به تن تا که بیایدبیند پسر و جسم به خون غوطه‌ور او
خاموش کن این آتش جانسوز صغیراترسم که بسوزد دو جهان از شرر او
***
اگر نه خون حسین شهید خون خداست‌چرا همیشه لوای مصیبتش برپاست
اگر نمی‌کند ایجاد گریه نام حسین‌پس از شنیدن آن دیده از چه پر ز بُکاست
هزار سال فزون شد ز وقعه‌ی عاشورولی ز تعزیه هر روز، روز عاشوراست
بهرکه می‌نگری بر حسین می‌گریدبهر سخن که دهی گوش شرح کربُ بلاست
همین نه فرش عزایش به فرش گسترده‌که شور و غلغله در ساکنان عرش علاست
مگو به ماتم او بعد قتل می‌گریندگرت خبر ز سر اندیب و وادی سیناست
به چشم دل نگر از گوش جان شنو که هنوزبه گریه آدم و موسی به ناله و غوغاست
«صغیر» گریه برای حسین می‌کن و بس‌که گریه بهر حسین و سجود بهر خداست

_____
(1)- میراث عشق؛ ص 243.

منشی

حسینعلی منشی فرزند محمد صادق، که تخلّص شعری خود را از نام خانوادگی‌اش انتخاب کرده بود در سال 1271 ه. ش در شهر کاشان دیده به جهان گشود. پدرش از بازرگانان آن شهر بود و هنگامی که کودکی بیش نبود، پدر خود را از دست داد و دایی‌اش مرحوم ناصری که از شعرا و مورخین بود، سرپرستی او را به عهده گرفت. وی علوم متداوله‌ی زمان را در زادگاه خود فرا گرفت و در سال 1315 شمسی به استخدام فرهنگ درآمد و به تدریس ادبیات در دبیرستان‌های کاشان پرداخت، و سالیان دراز به تعلیم و تربیت جوانان همت گماشت.
وی که ریاست «انجمن ادبی صبا» در کاشان را به عهده داشت، از همان کودکی به سرودن شعر پرداخت و در ادبیات فارسی و عربی بخصوص در فنون شعر به کمال رسید. منشی از شاعران توانا و از گویندگانی بود که در شعر مقامی والا داشت و هنرش غزل سرایی، و سبکش تلفیقی از سبک سعدی و حافظ بود. دیوان اشعارش حدود بیست هزار بیت می‌باشد که انتشار یافته است.
منشی به سال 1349 شمسی چشم از جهان فروبست «1»
ـ*ـ
جای اشک از دیدگان گر خون دل ریزم بجاست‌ز آنکه ماه ماتم و اندوه و غم را ابتداست
زین هلال ماه ماتم کز افق شد آشکاریا رب از بهر چه دلها را چنین محنت فزاست
این عزا از کیست یا رب کز برایش در جنان‌حضرت خیر البشر خونین دل و صاحب عزاست
این عزا از کیست یا رب کز علیّ مرتضی‌تا به دامن اشک غم جاری به هر صبح و مساست
این عزا از کیست یا رب کز برای تسلیت‌دل غمین روح الامین در خدمت خیر النّساست
این مه اندوه و غم گویا محرّم نام اوست‌وندر این مه شاه دین مقتول تیغ اشقیاست
گوشوار عرش یزدان شاه مظلومان حسین‌آن که از پا تا به سر آیینه‌ی ایزد نماست
ناز پرورد نبی آرامش جان حسن‌زینت آغوش زهر نور چشم مرتضاست

---

(1)- سخنوران نامی معاصر ایران؛ ج 5، ص 3395.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1129 اولین مخلوق و دوم سبط و سوم رهنمای‌والد چارم امام و پنجم آل عباست
آن که در قرآن خدایش پاک خواند و پاکزادآیه‌ی تطهیر بر قولم در این دعوی گواست
ای شهید تشنه کام ای قره العین بتول‌کز رخت روشن چراغ دودمان مصطفی است
خواهشت گر آب بود اینک به چشم شیعیان‌قطره‌ها و جوی‌های و دجله‌ها و بحرهاست
دیده‌ام از اشک طوفانی بود شاها ببین‌یک نظر برگفته «منشی» که طوفان البکاست
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1130

سید محمد هاشمی

سید محمد هاشمی از کرمانی‌هایی است که در تهران متولد شده است. از او کتاب شعری در سالهای پیش منتشر شد.
اشعارش بیشتر در قالب غزل است. امّا قطعه، رباعی، دو بیتی و گه‌گاه قصیده نیز سروده است. وی در شهریور سال 1349 شمسی وفات یافت.
ـ*ـ
آن میر عرب، فخر عجم، ثانی حیدرکز نور رخش مهر فلک گشت منوّر
آن گُرد سرافراز که در عرصه‌ی هیجابر جان عدو همچو پدر می‌زند آذر
سردار وفادار ابو الفضل که چون اوکم دیده همی چشم جهان گرد و دلاور
آن بحر سخا، کان وفا، مخزن دانش!بر فرق شهان خاک درت زینت و افسر
در جود و کرم بنده‌ی درگاه تو حاتم‌بر فرق کشد خاک تو دادار و سکندر
تو مظهر پاکی و وفایی و شجاعت‌کز قدرت تو گشت دو تا پشت ستمگر
چشم همه باشد به تو ای مظهر مردی‌از پادشه و منعم و درویش و توانگر
تا مهر رخت بر دل من کرد تجلّی‌افتاد ز عشقت به دل و جان من اخگر
همت بنگر کز غم سلطان شهیدان‌شد سوی فرات و نشد از آب لبش تر
جانها به فدای تو و آن مهر و وفایت‌کاندر ره حق گشت جدا از بدنت سر
افتاد چو از زین به زمین قامت عباس‌بشکست ز داغ غم او پشت برادر
امید مرا هست به درگاه خداوندکز شوق زنم بوسه سرانجام بر آن در
از دیده مرا سیل سرشک است روانه‌چون «هاشمی» از دوریت ای میر مظفر دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1131

آیة اللّه آیتی بیرجندی

اشاره

حاج شیخ محمّد حسین آیتی در سال 1310 ه. ق. در بیرجند متولد شد. تحصیلات مقدّماتی را در مکتب و مدرسه در زادگاه خود آغاز کرد. سپس برای ادامه‌ی تحصیل به مشهد رفت و از محضر ادیب نیشابوری کسب دانش کرد. پس از بازگشت از مشهد نزد پدرش حاج شیخ محمد باقر گازاری که از مجتهدین به نام بود، به کسب علوم اسلامی پرداخت. سپس برای تکمیل و تحصیل و نیل به مراتب عالیه‌ی علمی به اصفهان و نجف اشرف رفت و به درجه‌ی اجتهاد نائل آمد.
آثار وی عبارتند از: «بهارستان در تاریخ ولایت قهستان». مثنوی مقامات الابرار و درّ غلطان و ...
مرحوم آیتی گاهی در اشعارش به «ضیا» تخلّص می‌کرد. وی به سال 1350 ه. ش. وفات یافت «1».
-*-

مرثیه‌ی اهل بیت «ع»:

باز آیدم نسیم ز بستان کربلادارد حکایت از گل و ریحان کربلا
بگشوده است خازن جنّت مگر دری‌از باغ خلد و روضه‌ی رضوان کربلا
یا بر زمین چکیده از آن خون که ریختنداهل عناد، در صف میدان کربلا
آید به گوش، ناله‌ی طفلان که می‌دونداز خوف دشمنان ز بیابان کربلا
مانند شمع سوزم و ریزم ز چشم اشک‌یاد آورم ز شمع شبستان کربلا
روزی که جان دهیم به یاد تو جان دهیم‌ما راست قبله، خاک درخشان کربلا
روزی که سر ز خاک برآریم، آرزوست‌نور جمال صاحب ایوان کربلا
فُطْرُس «2» سلام ما را برسان چون که بگذری‌بر تربت مطهّر سلطان کربلا
این چند بیت تحفه مور است و «آیتی»کآورده است نزد سلیمان کربلا ***
گو به بلبل بکشد ناله که ایّام غم است‌گلشن فاطمه را فصل خزان از ستم است
نوبت ماتم سلطان شهیدان برسیدچشمه‌ی اشک ز هر چشم، روان دم به دم است
زین عزا گرد مصیبت برسیده است به عرش‌لوح خونین و چو نی شور و نوا در قلم است
این مه آورده خبر باز ز کنعان بلایوسف آل نبی کشته‌ی تیغ ستم است
خبر دیگرش اینست که در جنب فرات‌آتش اندر ارم و بانگ عطش در حرم است
حجّت عصر درین ماتم عُظمی، شب و روزعوض اشک روان از مژه سیلاب دم است ***

---

(1)- اشک خون؛ ص 189.
(2)- فطرس: گویند ملکی بود از حاملان عرش الهی، ولی چون در انجام دادن امری از اوامر الهی کندی کرده بود، به جزیره‌ای در افتاد. هنگامی که جبرئیل با ملائکه دیگر به تهنیّت حضرت رسول (ص) به مناسبت توّلد حضرت سیّد الشهداء «ع» می‌رفت، همراه وی شد و بال شکسته خود را به بدن مقدس حضرت امام حسین «ع» مالید و شفا یافت و به آسمان برگشت. فطرس در برابر این موهبت متعهّد شد که سلام زائران را به حضرت امام حسین «ع» برساند.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1132 جان رابطه‌ای با لب مرجان تو داردل زندگی از چشمه‌ی حیوان تو دارد
هر لحظه پیامی رسدم از تو که با دل‌ایمای خوش نرگس فتّان تو دارد

ز آشفتگی خاطر هرکس که بپرسم‌سودای سر زلف پریشان تو دارد
از باغ مران بلبل افسرده‌ی خود راعمری است که خو، با گل و ریحان تو دارد
صد قافله‌ی دل می‌رسدت هر دم و ساعت‌سرّی است نهان درگه و ایوان تو دارد
ای یوسف مصری چه حدیثی است در آن شهرهر دل شده دل در شکّرستان تو دارد
ای خسرو خوبان جهان شاه شهیدان‌دل آرزوی روضه‌ی رضوان تو دارد
سرو تو علی اکبر و اصغر گل و فردوس‌کی چون گل و چون سرو و گلستان تو دارد؟
شمع تو رخ ماه بنی هاشم و قاسم‌کی طاق فلک شمع شبستان تو دارد
گر اکبر ناکام کند آب تمنّادر دل، هوس لعل بدخشان تو دارد
عبد اللّه اگر آمد، از خیمه به مقتل‌در سر هوس طلعت رخشان تو دارد ***

شهادت حضرت عبّاس «ع»:

از پی اعوان و اخوان سعیدنوبت ماه بنی هاشم رسید
قهرمان ماء و طین، عبّاس رادصاحب مجد و عُلا باب المراد
ذو المناقب صاحب سیف و قلم‌بلکه در لوح و قلم صاحب علم
میر میران وَغی «1» یک بیشه شیرشیر شیران بر همه میران امیر
الغرض بربست با همّت میان‌خواست رخصت در نبرد کوفیان
سینه‌ام شاها دگر آمد به تنگ‌در جهان دیگر نمی‌خواهم درنگ
رخصتم دِه برکشم تیغ و سنان‌تا بگیرم انتقام از دشمنان
یا تنم افتد به میدان خون‌فشان‌یا براندازم ازین دُونان نشان
شاه گفتش: ای تو پور مرتضی‌ساقی کوثر خداوند قضا
جنگ را بگذار و آبی کن به دست‌کاین زنان را از عطش بس زحمت است
وین سقایت «2» اندرین صحرا تو راست‌ناید این تشریف بر کس جز تو راست
این سقایت منصب عبّاس بودز آن فخارش در حرم برناس بود
داد از این رو مرتضی میر عرب‌نام عبّاس و ابو الفضلت لقب
نام عمّ «3» و کنیتش را می‌بری‌منصبش را هم تو اکنون در خوری
در قیامت هم سقایت مر تراست‌باشد این تشریف بر قدّ تو راست
تا چنین فرمان رسید از شهریاروی بر اسب کوه‌پیکر شد سوار

_____

(1)- وغی: وغا، جنگ.
(2)- سقایت: آب دادن، سقّایی، پخش کردن آب.
(3)- منظور عبّاس عموی رسول اللّه (ص) و عموی علی بن ابی طالب است.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1133 سوی میدان تاختن
با مشکی به دوش‌تیغ در دست و چو رعد اندر خروش
چشم دشمن تا بدان تن اوفتادلرزه بر اعضای دشمن اوفتاد
بانگ زد بر لشکر طغیان، عمر «1»الحذر «2» ثم الحذر ثم الحذر
ای گروه این شیر، فرزند علی است‌شیر حق را وارث اندر پر دلی است
مقصدش آب است، دارد بس شتاب‌تا رساند در حرم مشکی ز آب
هان نه بگذارید کاو آبی بَرَدور نه صف‌های شما بر هم دَرَد
گر برد آبی به سوی خیمه‌گاه‌زندگی بر ما حرام است ای سپاه
دست زد بر قبضه‌ی تیغ جدیددر حدیدش «انّما باس شدید» «3»
صف شکافی کرد و داخل شد به شطراند در شط اسب را مانند بط «4»
دست برد و غُرقه‌ای «5» ز آب روان‌تا که نوشد، برد نزدیک دهان

آمدش ناگه ز کام شاه یادهیچ دل از یاد او خالی مباد
ریخت آب و آمد از مشرع برون‌غرق آب و غرق آهن، غرق خون
پر برآورده تنش چون شاهبازبس رسیدش تیرهای جانگداز
با همه همّت که صرف آب داشت‌با شهامت تیغ در لشکر گذاشت
بانگ برزد ابن سعد رو سیاه‌حمله آریدش ز هر سو ای سپاه
لشکر از هر سو به سویش تاختندتا که دست راستش انداختند
مشک را افکند اندر دوش چپ‌تیغ می‌زد ابن قتّال العرب «6»
گر جدا گردید دست راستم‌بر ندارم دست تا برخاستم
تا حمایت‌ها کنم از دین خویش‌و از امام صادق فرخنده کیش
سبط احمد در همه روی زمین‌الحسین الطاهر الطُهر الامین
دور او بگرفته لشکر همچو سیل‌دست چپ انداختش «ابن طفیل» «7»
باز بند مشک در گردن فکندبا زبان حال گفتی با سمند
کای سَمَنِد اشْهب «8» فرخنده گام‌راه چندی نیست دیگر تا خیام
کودکان را وعده دادم از صواب‌چشم بر راهند اکنون بهر آب
آرزویی نیستم جز این به دل‌نزد آن طفلان نگردم من خجل

_____

(1)- منظور عمر بن سعد فرمانده سپاه ابن زیاد می‌باشد.
(2)- الحذر: بپرهیزید، بترسید.
(3)- اشاره به بخشی از آیه‌ی 26 سوره حدید: «... وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِیدَ فِیهِ بَأْسٌ شَدِیدٌ وَ مَنافِعُ لِلنَّاسِ». و آهن را فرود آوردیم (آفریدیم) که در آن قوّت و توانایی سخت و سودهایی برای مردم است.
(4)- بط: مرغابی.
(5)- غرقه: یک کف آب.
(6)- ابن قتال العرب: فرزند بسیار کشنده‌ی عرب. منظور از قتال العرب حضرت علی (ع) است.
(7)- ابن طفیل: از سربازان سپاه عمر بن سعد است.
(8)- سمند اشهب: اسب سپید و سیا، خاکستری مایل به سفید.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1134 ناگهان تیری شد از شست قضاریخت آب و آبرویش بر ثَری «1»
لا جرم حیران شد و باز ایستادلب به استهزاش ملعونی گشاد
کای جوان شهسوار ارجمنددر کجا افتادت آن دست بلند
دست برد و زد عمودی آهنین‌بر سرش کافتاد از زین بر زمین
با تذلّل کرد رو سوی خیام‌بر تو باد ای شاه خوبان السّلام
ای برادر مرغ روحم پر فشاندرفتم و دستم به دامان تو ماند
پس بیامد خسرو ایزدپرست‌با دلی غمگین به بالینش نشست
چشم بگشا سوی من ای جان من‌بهر تسکین دل سوزان من

تا تو غلتیدی به خاک ای رو سفیدپشت من بشکست و قطعم شد امید
دشمنان را بود دیشب صد هراس‌چون حرم را بود با تیغ تو پاس
لیک امشب از هراس دشمنان‌خواب ناید خود به چشم این زنان «2»

_____

(1)- ثری: زمین، روی زمین.
(2)- مثنوی مقامات الابرار؛ ص 391.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1135

موافق

اشاره

میر سید علی اکبر نعمت اللهی فرزند میر محمد اسماعیل ملقب به موافق علیشاه در سال 1250 ه. ش در اصفهان متولد شد او خواندن و نوشتن را در مکتب آموخت سپس علوم حوزوی را تا خارج فقه و اصول فرا گرفت و مدتی نیز در محضر میرزا جهانگیر خان، حکمت الهی را آموخت. وی از جمله شاعران عارف می‌باشد که از ابتدای جوانی سرودن شعر را آغاز نمود. او در آغاز «فانی» تخلص می‌کرد که سپس آن را به مناسبت اسم و لقب طریقتی خود به «موافق» تغییر داد. وی به مدارج عالی در سلسله‌ی صوفیه رسیده است.
دیوان اشعارش شامل قصاید و غزلیات و مثنویات در سال 1363 شمسی در اصفهان منتشر شد.
-*-

شهادت علی اصغر (ع):

شنیدستم که شاه عشقبازان‌سپهسالار خیل سرفرازان
حسین آن شهسوار ملک ایمان‌فروغ شمس ذات حیّ سبحان
چو یارانش به جانان جان سپردندمی از جام وصال دوست خوردند
ز دامان گرد امکانی برافشاندسوی واجب سمند تیز تک راند
به دست عشق آمد در تک و تازشده حیران به روی یار طنّاز
شده از جام وصل دوست سرمست‌گرفته تیغ هستی سوز در دست
همه نیشش به تن نوش روان بودکه از هر سو دلارامش عیان بود
گهی در پرده با معشوق همرازگهی در جلوه با صد عشوه و ناز
نه از سر دادنش بر دل غمی بودنه اندر خاطرش بیش و کمی بود
به نور جلوه‌ی ذاتی فروزان‌همه او گشته جان، جان گشته جانان
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1136 به پیش ممکنات ار صف کشیدی‌به غیر از جلوه‌ی جانان ندیدی
به کاخ وصل با معشوق دمسازکه شد بر رویش از محنت دری باز
که ناگاه از حرم بر شد فغانی‌فغانی، دلربایی، جانستانی
در آن افغان یکی آمد خروشش‌خروشی کآشنا آمد به گوشش
یقین دانست شه کز عشقبازان‌بود مشتاقی از حسرت‌گدازان
عنان بر تافت با حالی پریشان‌به سوی خیمه‌گه آمد شتابان
مگر آن تشنه را بخشد زلالی‌نماند در رهش دیگر خیالی
برآورد از دل پر درد آهی‌که کرد آشفته از مه تا به ماهی
بفرمود ای مرا هر یک به از جان‌نه آخر با شما این بود پیمان
که تا جانم به تن پیوسته باشدروانم از تعلّق خسته باشد
به من بس ناگوار و ناپسند است‌که بینم از حرم افغان بلند است
مرا دل دردمند و ریش باشدچنین دل را چه جای نیش باشد
خم از مرگ برادر گشته قامت‌ندارم طاقت بار ملامت
جگر از قتل قاسم داغدار است‌مرا یک دل ولی دردم هزار است
نداند کس دلم را حال چون است‌که دل از داغ اکبر غرق خون است
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1137 چو لیلا را ز غم بینم خروشان‌شوم چون طرّه‌ی اکبر پریشان
به پاسخ زینبش سر بر قدم بودکه‌ای عالم زجودت گشته موجود
تو آگاهی ز پنهان و پدیدارکه ما را نیست تقصیری در این کار
چو می‌کردی طلب یاری ز یاران‌همه بودیم از غم اشک باران
که ناگه از درون گاهواره‌علی اصغرت آن شیرخواره
ز نای حق به گوشش آمد آوازچو مرغ از آشیان بنمود پرواز

پی سر باختن خود را بیاراست‌به پای مردی از گهواره برخاست
به خویشش خواند شاه و روبرو شدحبابی باز در دریا فرو شد
بدید از جام عشقش مست و مدهوش‌گرفتش بهتر از جان اندر آغوش
به صورت آب را کرد او بهانه‌سوی کوی شهادت شد روانه
همی می‌کرد با معبود خود رازکه‌ای آگه ز انجام و ز آغاز
مرا باقی جز این یکتا گهر نیست‌که جز سودای تو هیچش به سر نیست
ز تو هر گونه آید جلوه و نازمرا باشد نیاز و عجز دمساز
وفا را تا به منزل ره سپارم‌مگر باشد که کام جان برآرم
به چشمم جز فروغت جلوه‌گر نیست‌ز هستی یک سر مویم خبر نیست
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1138 ز اسماء و صفات
و محو و اثبات‌شدم وارسته چون شد جلوه‌ی ذات
ترکت الخلق طرّاً فی هوا کاو اتیمت العیال لکی ارکا
چو وارد اندر آن دشت بلا شدهمه محو جمال کبریا شد
برآورد از بغل آن شیرخواره‌به عرش حق عیان شد گوشواره
به دوش شاه اصغر شد نمایان‌عطارد شد عیان با مهر تابان
به پاسخ حرمله آن شوم بدبخت‌کشیدش بر سر زانو کمان سخت
خدنگی زان سپاه شوم سر زدکه آتش شاه دین را بر جگر زد
سرش افتاد سر را بر سر دوش‌که پیکانش برید از گوش تا گوش
فلک با اهل حق بیداد تا چندروان مصطفی ناشاد تا چند
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1139

فصل سوم شعرای معاصر

اشاره

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1141

شعر معاصر

بررسی شعر از دوره‌ی مشروطیت به بعد، همانند دیگر انواع شعر فارسی با اوضاع کلی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی این مملکت پیوستگی تام دارد و بزرگانی رنج تحقیق و تحلیل شعر این روزگار و ویژگیهای حاکم بر آن را کشیده‌اند که حماسه‌ی عاشورا و شعر حسین نیز جزء لاینفک آن است. در عصر مشروطه و پس از آن، کسانی چون ابو القاسم لاهوتی، تقی رفعت و شمس کسمایی جریان نوآوری را بویژه در عرصه‌ی شعر پی می‌گیرند. حاصل این تلاش‌ها را در «افسانه» ی نیما یوشیج می‌بینیم که در سال 1301 شمسی به چاپ رسید. این منظومه را سرآغاز «شعر نو» دانسته‌اند. نیما پس از «افسانه» به استحکام پایه‌های نوآوری خویش می‌پردازد و چریانی تازه را در شعر فارسی به وجود می‌آورد. بعد از او، پیروان شعر نیمایی با سرودن آثاری ارزشمند و در خور این حرکت را ادامه می‌دهند و کمال می‌بخشند.
شعر نو نیمایی را از دو جهت می‌توان بررسی کرد:
1- محتوا و درون مایه: نگاه تازه به طبیعت و جهان و اشیاء و زندگی، جهت‌گیری اجتماعی و استفاده از نمادها در طرح مسائل اجتماعی، انعکاس فضاهای طبیعی و رنگ محلّی در شعر، هم چنین زبان و شیوه‌ی بیان نو که لازمه‌ی توصیف دیدگاهها و برداشت‌های تازه‌ی شاعر است.
2- شکل و قالب: نوآوری و تنوع در قالب و وزن شعر، کوتاه و بلند شدن مصرع‌ها و جابه‌جایی قافیه‌ها.
شعر معاصر پس از نیما در سه شیوه ادامه یافت:
1- شعر آزاد یا نیمایی که وزن دارد، اما جای قافیه در آن مشخص نیست. مانند بعضی سروده‌های قیصر امین پور، سهراب سپهری و مهدی اخوان ثالث.
2- شعر سپید که آهنگ دارد اما وزن عروضی ندارد و جای قافیه‌ها در آن مشخص نیست، مانند برخی از اشعار علی موسوی گرمارودی.
3- موج نو که نه آهنگ دارد، نه قافیه و نه وزن عروضی و فرق آن با نثر در تخیّل شعری است مانند برخی از اشعار احمد رضا احمدی، شعر موج نو به دشواری و پیچیدگی مشهور است.
اما شاعران معاصر را نیز به دو گروه عمده می‌توان تقسیم نمود:
الف) شاعران کهن سرای معاصر که در قالب‌های کهنه شعر سروده‌اند، مانند شهریار، امیری فیروز کوهی، پژمان بختیاری، مهدی حمیدی، حبیب یغمایی، صادق سرمد و ...
ب) شاعران نو پرداز معاصر که در قسمت بالا به آن اشاره شد.

انقلاب اسلامی ایران، فصلی تازه در شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ما گشود. این انقلاب که از فرهنگ پر بار اسلامی و از حماسه‌ی عظیم عاشورا الهام می‌گیرد. تأثیری ژرف بر ادبیات ایران داشته است. مضامین موجود در آثار شاعران و نویسندگان این دوره عبارتند از: طرح حماسه‌ی عظیم عاشورا، عشق به ولایت و اهل بیت «ع»، تکریم و تجلیل از شهید و شهادت، انتظار موعود و ...
در نوشته‌ها و سروده‌های این دوره، نگاه تازه به انسان و جهان و بهره‌گیری از آیات و روایات و نمادهای دینی، ملی و تاریخی فراوان است. پس از پیروزی انقلاب، مضامین تازه، پویا، انقلابی و اجتماعی با الهام از فرهنگ اسلامی و عناصر پرشور حماسی به ویژه عاشورای حسینی فضای نثر و شعر را آکند. شعر حسینی به دلیل برخورداری از عاطفه‌ی رقیق و صادقانه در کنار حماسه‌ای آتشین و انقلاب‌گر، در اوج اقتدار شعر معاصر ایستاده است و پویاتر از هر زمان و به زبان آنان سخن می‌گوید و به دلیل ارتباط با علقه‌های قلبی آنان پایگاهی وسیعتر از بسیاری دیگر از اشعار را داراست شعرای این دوره به ویژه نسل جوان
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1142
آن، به سوی هدف اصلی مرثیه‌ی عاشورایی بازگشتند، به طوری که امروز دگرگونی چشمگیری در شعر مرثیه به وجود آمده است. برداشت این نسل از نهضت حسینی و هدف مقدس آن در آثار شعر کلاسیک و شعر نو، در ادب فارسی متجلّی شده است، مراثی مذهبی دگرگونی تازه‌ای یافته و مضامین بدیع در آن ظهور کرده است:
بزرگ فلسفه‌ی قتل شاه دین این است‌که مرگ سرخ به از زندگی ننگین است شاعر روشن فکر و آگاه امروز دریافته است که نهضت بی‌نظیر عاشورا آن قدر عظمت دارد که توصیف کامل آن در قالب کلمات نمی‌گنجد، و نیازی نیست که برای بزرگ نشان دادن آن مطالبی نادرست بر آن افزوده گردد، به طوری که شاعران متأخر معاصر چه پارسی و چه تازی در سروده‌های خویش حالت نقد نسبت به عزاداری و گریه‌ی صرف دارند و عاشورا را از زاویه‌ی حماسی و انقلابی‌اش نگریسته و مطرح ساخته‌اند تا الگویی برای مبارزه با ستم ستمگران و فقر آفرینان و دفاع از حق و عدل و انسانیت و آزادگی باشد و از اینکه مسلمانان از حادثه‌ی عاشورا تنها به گریه و ماتم بسنده کنند و درس تعهد اجتماعی و تلاش و تحرک سیاسی نگیرند، نکوهش کرده‌اند. این قیام مقدس چنان روشن است که با خرافه سازگاری ندارد و یکی از ویژگیهای این پدیده‌ی بزرگ تاریخی همین است. خطبه‌های شورانگیز امام حسین (ع) و بازماندگان کاروان شهیدان به هنگام اسارت و منزل به منزل در کوفه، شام، مدینه و در کاخهای دشمن، آیینه‌ی تمام نمای هدف نهضت است. شعر عاشورایی

همواره این هدف را دنبال کرده است و اگر گاهی تحریف‌هایی در آن راه یافته، باید از دامن پاکش زدوده گردد و بار این مسئولیت بر دوش گویندگان و شاعران و محقّقان و نویسندگان است، و به همین دلیل است که بسیار کسان از ارباب معرفت و ناموران عرصه‌ی سخن در عظمت و جلالت این عشق و پاکبازی این عاشق سخن گفته‌اند و همچنان در اول وصف آن مانده‌اند.
آنچه در شعر عاشورایی ضروری است آن است که هم مستند و صحیح و متکی به منابع معتبر تاریخی و حدیثی باشد و هم چهره‌ی منفی و انحرافی از شخصیت‌های عاشورا و واقعه‌ی کربلا که رنگ ذلّت و زبونی دارد، یا آمیخته به اغراق و گزافه‌گویی است، نداشته باشد.
شاعران این عصر از مصیبت سید الشّهداء بنابر توانایی‌شان در سرودن، مکنونات قلبی خود را کلمه کرده و به صورت شعر در آورده و در رثای بزرگترین مصیبت بر محبوب خود سروده‌اند و ادّبیات کربلا را به وجود آورده‌اند تا آنجا که فضای عمده‌ی ادّبیات شیعی را حجم ادبیات طف پر کرده است.
این دوره دوره‌ی کمال جریان‌های ادبی است و زبان شعر بارورتر و شفاف‌تر و فضای شعر با مسائل اجتماعی همراه‌تر و پیوسته‌تر است.
چهره‌هایی چون محمد حسین شهریار، مهرداد اوستا، علی موسوی گرمارودی، حمید سبزواری، علی معلم، نصر اللّه مردانی، سلمان هراتی، قیصر امین پور، حسن حسینی و سپیده کاشانی از جمله این شاعران هستند که سروده‌هایی در خور توجّه دارند. بطور کلی می‌توان گفت که در عصر انقلاب اسلامی شاعران به یک رستاخیز ادبی برای بازآفرینی روح امت خداجو و سلحشور دست یازیدند و از حماسه‌های پرشور جوانان برومند این مرز و بوم چکامه‌ها پرداختند. بیان هوشیارانه‌ی سرشار از ظرافت از چشمگیرترین جلوه‌های خلاقیت در آثار شعرای متأخر است تا بدانجا که با معیارهای شعر گذشتگان تفاوتی دیگر گونه دارد. شاعران در عرصه‌ی ابداع و آفرینش و نوآوری، دستاوردهای بدیعی دارند و با زبانی حماسی و گاه با مایه‌های تغزلی در فضایی تازه تنفس می‌کنند. قصاید و غزلهای سالهای آغازین انقلاب متأثر از حال و هوای اجتماعی آن دوره‌اند بسیاری از شعرا تلفیق غزل و حماسه را دستمایه‌ی کار خود قرار داده‌اند اتصال این دوره به دوره‌ی ادبیات خاص جنگ به تشدید حماسه پردازی‌ها کمک کرده است با توجه به غنای ادبی این جریان جدید باید در انتظار شکوفایی و باروری بیشتر آن نشست.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1143

جلال الدّین همایی

اشاره

استاد جلال الدّین همایی متخلّص به «سنا» یکی از نوابغ و مفاخر زبان و ادب فارسی فرزند طرب شیرازی به سال 1317 ه. ق.
(19 دی 1278 ش) در اصفهان به دنیا آمد. تحصیل را از کودکی نزد پدر و مادر خود آغاز کرد و بعد در مدارس «حقایق» و «قدسیه» ادامه داد. صرف و نحو و ریاضیّات را در آن مدارس خواند و از سال 1328 تا 1348 ه. ق. در مدرسه‌ی علمیه‌ی «نیم آورد»، در حجره‌ای که به او داده بودند با جدیّت به کسب علم پرداخت. وی در آن مدت از محضر استادان بزرگی چون آیة اللّه سیّد محمد باقر درچه‌ای، آقا شیخ علی یزدی، حاج سیّد محمد کاظم کروندی اصفهانی و آقا شیخ محمد خراسانی معروف به حکیم و نیز آیة اللّه العظمی حاج آقا رحیم ارباب اصفهانی بهره برد و در ادبیات، حکمت، فلسفه، فقه و هیأت تبحّر و استادی یافت و به تدریس ادبیات عرب در آن حوزه پرداخت.
استاد همایی در سال 1348 ه. ق. (1307 ه. ش.) به تهران منتقل شد و رسما در خدمت وزارت معارف به تدریس در مدارس متوسطه پرداخت. بعد از آن در دانشگاههای حقوق و ادبیات دانشگاه تهران تدریس را آغاز کرد و تا 1345 که به درخواست خود از خدمت رسمی بازنشسته شد، در آن سمت دانشجویان بسیاری را از دانش خود بهره‌مند ساخت. پس از آن مرتبه استادی ممتاز به او داده شد و نیز چند دوره به تدریس تاریخ علوم و معارف اسلامی در دوره‌ی فوق لیسانس اشتغال داشت. او در سراسر زندگیش به کاری جز تدریس و تألیف و طبع کتب نپرداخت.
آثار استاد همایی بسیار است. برخی از آثار وی عبارتند از: «تاریخ ادبیات ایران» (دو جلد)، «نصیحة الملوک» (تصحیح)، «مصباح الهدایة» (تصحیح)، «التفهیم ابو ریحان بیرونی» (تصحیح)، «دستور زبان فارسی»، «صناعات ادبی غزالی نامه»، «خیامی نامه»، «مولوی نامه» و ... دیوان اشعارش تحت عنوان «دیوان سنا» به طبع رسیده است. استاد از چهار سالگی به منتخب «حدیقه‌ی سنایی» که 1001 بیت بود علاقه‌ی شدید داشت و آن را حفظ کرد و تحت تأثیر همین مطلب تخلص «سنا» اختیار کرد و نیز گاهی با کلمه‌ی «همایی» تخلّص می‌کرد. استاد علاقه خاصی به دیوان اشعارش داشت. دیوان توسط استاد و به خط خود او جمع‌آوری و تدوین شده از لحاظ ادبی ارزش بسیار دارد، چون اشعار آن را کسی سروده که سالها صناعات ادبی و علم بلاغت تدریس می‌کرد، و بر اکثر کتب نقد شعر حاشیه نوشته و در این زمینه خود نیز تألیفات و عقاید بکر و تازه دارد. گذشته از جنبه‌ی ادبی و اخلاقی اشعار، دیوان استاد حاوی نکات تاریخی فراوان

است به طوری که جمع آنها آمارگونه‌ای از حوادث مهم و مختصر شرح حال رجال مشهور علمی و ادبی معاصر مملکت، شامل تاریخ و محل تولد و وفات، مناصب و مشاغل، آثار و احیانا خصوصیات بارز اخلاقی ایشان به دست می‌دهد.
استاد طی خدمات دوره‌ی دانشگاهی دو سفر کوتاه به خارج رفته است: یکی برای تأسیس کرسی ادبیات فارسی در بیروت و دیگری برای تأسیس کرسی ادبیات فارسی دانشگاه لاهور در پاکستان.
استاد همایی در 28 تیر ماه سال 1359 ه. ق. در اثر بیماری برونشیت مزمن در تهران درگذشت. پیکرش به اصفهان منتقل شد و در تکیه لسان الغیب به خاک سپرده شد. «1»
-*-

_____
(1)- دیوان سنا؛ مقدمه با تلخیص.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1144

ترکیب‌بند در مرثیه‌ی عاشورا: «1»

1

باز این چه نغمه است که دستان سرای عشق‌آهنگ ساز کرده به شور و نوای عشق
آن کاروان کجاست که بانگ دَرای اوافکنده است غُلغُله در نینوای عشق
شور حسینی است مگر کز ره حجازساز عراق کرده به برگ و نوای عشق
مانا عزیز فاطمه فرزند مصطفی‌ست‌کوچ از مدینه کرده سوی کربلای عشق
سوداگر خداست که نقد روان به کف‌بگرفته در معامله‌ی خونبهای عشق
از سر به راه دوست دویده‌ست یار صدق‌در نی نوای وصل دمیده‌ست نای عشق
با بانگ هُو هُوَ الحق و آواز دوست دوست‌خواند به گوش عالمیان ماجرای عشق
از جان و دل نهاده قدم در ره بلایعنی منم شهید بیابان کربلا

از آسمان هلال محرّم چو شد برون‌رفت از دل زمین و زمان طاقت و سکون
ماه نو آمد از شفق سرخ آشکارچون خنجر برهنه که افتد به طشت خون
با پیکر خمیده عیان گشت در سپهرشکل هلال چون رقم حرف حا و نون
بر لوح چرخ با قلم نور این دو حرف‌ما را به نام حسین است رهنمون
یعنی که تا قیامت از آن ماجرا که رفت‌رمزی بود نوشته بر این چرخ نیلگون
در کربلا چو شد عَلَم شاه دین بلندگردید رایت ستم و کفر سرنگون
فریاد از آن ستم که به آل عبا رسیداز شامیان ناکس و از کوفیان دون
ای کوفیان چه فتنه ز نو کرده‌اید سازبا آل مصطفی چه جفا کرده‌اید باز

آهنگ کوفه کرد ز یثرب امام دین‌نور خدا و شمع هُدی ماه راستین
تا دستگاه کفر و ستم سرنگون کنددست خدا درآمد گویی از آستین
خم کرد آسمان سر تعظیم سوی خاک‌چو خونِ پاک شاه زمان ریخت بر زمین
زان خون فزود قدر چنان خاک پست راکاندر بَرش حقیر بوَد چرخ هفتمین
خورشید کس ندید بدان گونه پر فروغ‌یاقوت کس ندید بدان منزلت ثمین
از آن شرف که خون شهیدان به خاک دادسایند مهر و ماه بر او جَبْهه و جبین
شیطان نکرد سجده بر این خاک زین سبب‌او را لقب ز غیب رجیم آمد و لعین

_____

(1)- شش بند از این ترکیب‌بند در تیرماه 1336 شمسی سروده شده (ذی الحجه 1376 قمری) و بند سوم و هشتم در سال 1348 شمسی برابر با 1389 قمری سروده شده است.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1145 شیطان که بود روح پلید یزید شوم‌بر بام ملک بر شده همچون سیاه بوم

زان ماجرا که رفت به میدان کربلاعقل است مات و واله و حیران کربلا
دریای عشق حق به تلاطم چو اوفتادجوشید موج خون ز بیابان کربلا
یا رب چه شد که کشتی نوح نجی فتاددر لجّه‌ی «1» هلاک به طوفان کربلا
از بازی سپهر سر سروان دین‌افتاد همچو گوی به میدان کربلا
زان عشق و آن شهادت و آن صبر و آن یقین‌عقل است مَحو و سر به گریبان کربلا
در منزلت فزونتر و در رتبه برتر است‌از بام عرش، پایه‌ی ایوان کربلا
فخر حسین و ننگ یزید است تا ابدسر لوحه‌ی جریده‌ی دیوان کربلا
کاری که حق به درگه عدلش ظُلامه «2» ساخت‌یا للعجب، یزید از او بارنامه ساخت

هر تیر کز کمان کمین بلا بجَست‌گویی نشانه‌اش دل اولاد فاطمه‌ست
باد جفا به گلشن آل عبا وزیدو اندام سرو و قامت شمشاد را شکست
باغی که خُلد پیش تماشای اوست زشت‌سروی که سرو در بر بالای اوست پست
برخاست ناله از دل کرّوبیان قدس‌چون گردِ غم به چهره‌ی آل نبی نشست
گیتی کمان به خستن پاکان حقّ گشادگردون کمر به کشتن آزادگان ببست
آن را به طعن نیزه‌ی شامی ربود سراین را به ضرب خنجر کوفی برید دست
از منجنیق حادثه سنگی بیوفتادکافکند در زُجاجه‌ی انوار حق شکست
برخاست چون ز آل نبی ناله و فغان‌برشد ز خاک ناله و زد صیحه آسمان

در کاروان آل نبی قحط آب شداز سوز تشنگی دل طفلان کباب شد
در چشم تشنگان حرم داشت ماریه‌اندر خیال آب چو موج سراب شد
میدان جنگ و سوز عطش تاب آفتاب‌یا رب که از شنیدن آن زهره آب شد
در راه حق که شاه شهیدان به پیش داشت‌آن منع آب و تاب عطش فتح باب شد
گر نیک بنگریم همان آب و تاب بودکز وی بنای دولت مروان خراب شد
از ملّت نبی به نبی‌زادگان رسیدجوری که روح کافر از او در عذاب شد

_____

(1)- لجّه: گودی، غرقاب، گودترین نقطه‌ی دریا.
(2)- ظلامه: دادخواهی.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1146 سر پنجه‌ی عروس جفاکار روزگاراز خون پاک آل پیمبر خضاب شد
یک ذرّه گر ز شرم و ادب داشت آفتاب‌می‌کرد تا به حشر نهان روی در حجاب

ای شهسوار معرکه‌ی کربلا، حسین‌ای یکّه تاز عرصه‌ی عشق و بلا، حسین
ای نور آسمان و زمین، آفتاب دین‌ای زاده‌ی نژاده‌ی شیر خدا، حسین
ای نو دمیده گلبن بستان فاطمه‌ای نو نهان گلشن آل عبا، حسین
نوباوه‌ی رسول و جگر گوشه‌ی بتول‌پرورده‌ی کنار شه اولیا، حسین
سر حلقه‌ی شهیدان در دشت نینواسالار کشتگان سر از تن جدا، حسین
در جلوه‌گاه عشق روان تاب کام سوزآیینه‌ی زدوده دلِ حق نما، حسین
کهف امان و باب حوائج تویی که خلق‌درمانده چون شوند بگویند یا حسین
حق را مجاهدی چو تو در روزگار نیست‌در شهر بند عشق چو تو شهریار نیست

گر ماجرای حادثه‌ی کربلا نبودرسمی ز دین پاک پیمبر به جا نبود
گر نهضت حسین نمی‌بود از حجازدر شام و کوفه شرع محمّد به پا نبود
خونی به خاک ریخته شد در ره خداکو را ز قدْر غیر خدا خونبها نبود
دین خدای زنده شد از خون پاک تواین شد که خونبهاش به غیر از خدا نبود
نقشی که بر زمین ز شهیدان کتابه بست‌در منزلت کم از صُحُف انبیا نبود
جانسوز نوحه‌ای که شنیدی ز کربلاسازش مگر سوز درون «سنا» نبود
چشم کرم ز درگه الطاف حق نداشت‌گر دست او به دامن آل عبا نبود
باب نجات جز در آل رسول نیست‌طاعت مگر به شرط ولایت قبول نیست
«1»
***

خون خورم در غم آن طفل که جای لبنش‌ریخت دست ستم حرمله خون در دهنش
کودکی کآب ز سرچشمه‌ی عصمت می‌خوردگشت از سوز عطش، آب سراپا بدنش
گر تن نوگل لیلا نبوَد لاله‌ی سرخ‌از چه آغشته به خون گشت چنین پیرهنش
غنچه‌ای از چمن زاده‌ی زهرا بشکفت‌که شد از زخم سنان، چون گل صد برگ، تنش

_____

(1)- دیوان سنا؛ ص 126- 129.
(2)- در محرّم سال 1347 ه. ق. سروده شده.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1147 گلشنی ساخته در دشت بلا گشت، که بودغنچه‌اش اصغر و گل قاسم و اکبر سمنش
تشنه‌لب کشته شد آن شاه که با خنجر و تیرگشت ببریده و شد دوخته بر تن، کفنش
آن که باشد نظرش داروی هر درد «سنا»چشم دارم که فتد گوشه‌ی چشمی به منش «1» ***

مرثیه روز عاشورا خطاب به آفتاب: «2»

الا ای فروزنده دل آفتاب‌به جسم شهیدان سبکتر بتاب
شهیدان قربانگه راستین‌فشانده به حق بر دو کون آستین
جگر گوشگان پیمبر همه‌گل باغ زهرای اطهر همه
عزیزان درگاه عزّت نشان‌فتاده به درگاه مردم کُشان
جگر گوشه‌های رسول خدای‌زده تشنه در موج خون دست و پای
ز خون شهیدان زمین سرخ‌پوش‌ز آهِ یتیمان فلک پر خروش
از این سرزمین تا به روز شمارنروید مگر لاله‌ی داغدار ***
تنوری است از کینه افروخته‌سر و دست پاکان در او سوخته
بر این شعله‌ور آتش خانه سوزمزن دامن ای مهر گیتی فروز
تو افزون مکن تاب این گرمگاه‌به نرمی بیفزا ز گرمی بکاه
ز تو رحمت و مهربانی سزاست‌ترا مهر خوانند مهرت کجاست
نداری اگر پاس تیمارشان‌مکن گرم بازار آزارشان
نبینی تن نو گلان چاک چاک‌برهنه فتاده است در خون و خاک
دوم مصحف کارفرمای حق‌پریشان بهر سو ورق بر ورق
قلم رفته از خنجر آبدارچه بر شیر مردان چه بر شیرخوار
برهنه تن و تشنه‌لب، خسته حال‌جفا این همه چون کنند احتمال
تن خسته را تاب این روز نیست‌مگر آفتابا ترا سوز نیست
گزندش مده زاده‌ی مصطفی است‌ستم بر پیمبر، ستم بر خداست ***
تو روشن کن بَزم آب و گلی‌ز دوده روانی و روشن دلی
به خیره سران باز نه خیرگی‌نزیبد ز روشن دلان تیرگی
اگر رنج افتد در این موج خون‌شود کشتی طاقتش سرنگون
کلیم اللّه آید اگر با عصاشود غرقه در نیل زین ماجرا
مسیحا ز چارم فلک بنگردخراشد رخ و جامه بر تن دَرَد

---

(1)- دیوان سنا؛ ص 82 و 83.
(2)- شهریور 1335 شمسی برابر با محرم 1376 قمری مصادف با ایام عزاداری سیّد الشهداء سروده شد.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1148 ز طوفان دین لجّه‌ی سهمگین‌سبک بگذارای کشتی آتشین ***
نترسی که آه دل دردمندبسوزد ترا چون بر آتش سپند
ندانی که بنیاد افلاکیان‌شود سست از ناله‌ی خاکیان
ندانی که از گریه‌ی چشم پاک‌برد سیل بنیاد افلاک و خاک
ز طوفان آه دل سوخته‌مشو ایمن ای شمع افروخته

ز آه جگر خستگان زینهارحذر کن که بر هم زند روزگار ***
بترس از فغانی که مضطر زندکه آهی جهانی بهم برزند
بود کز یکی ناله‌ی مستمندفتد رخنه در هفت کاخ بلند
بود کز یکی آه طفل نزاربرآید ز بنیاد هستی دمار
ملرزان دل دردمندی به کین‌که لرزد از او آسمان و زمین
اگر گریه از سوز دل سر کندبه پا ناگهان شور محشر کند
سرآید درنگ زمین را زمان‌به پایان رسد گردش آسمان
بپیچد به هم دفتر کائنات‌کشد خطّ بطلان به لوح حیات
به پا گردد اندر جهان رستخیزشود آسمان و زمین ریزریز
نماند نشانی ازین دستگاه‌نه گردون بماند نه خورشید و ماه
فرو افسرد در رگ روح دم‌شود غرق گیتی به بحر عدم
نماند ز آثار صنع قدیم‌مگر ذات قیّوم حیّ قدیم
«سنا» زین مصیبت فرو بند لب‌برین در نگه دار شرط ادب
نهنگ عدم چون گشاید دهان‌بیو بارد آثار کون و مکان
قلم خشک گردد به سر خطّ لازند بانگ الّا اللّه از خود صلا
شود محو در نیستی هرچه هست‌ز یک بانگ خیزد بلی والست
ز طومار هستی یکی یادگارنماند به جز ذات پروردگار «1»

_____

(1)- دیوان سنا؛ ص 205- 208.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1149

عبد العلی نگارنده

اشاره

عبد العلی نگارنده یکی از چهره‌های سرشناس است که در شعر و ادب خراسان درخشید، و برای خود جایی باز کرد. وی با کوشش‌های ثمربخش، نو شاعرانی را رهبری کرد که برخی از آنان در شمار شاعران نامور آن دیار شدند. عبد العلی نگارنده در سال 1278 ه ش در اصفهان به دنیا آمد و در همان شهر به کسب دانش پرداخت و از محضر بزرگان شعر و ادب بهره‌مند شد.
آنگاه برای تحصیل به بین النهرین رفت و در آنجا به کسب علوم ادبیّت و عربیّت پرداخت. وی زبان عربی را آموخت و با زبان فرانسه نیز آشنایی یافت. پس از آن به ایران آمد و در خدمت ارتش در آمد و پس از سی سال خدمت سرانجام در تاریخ 1336 شمسی بازنشسته گردید.
نگارنده سالها مقیم مشهد بود از این روی به شاعر خراسانی شناخته شده است. در سال 1326 شمسی به تأسیس «انجمن فردوسی» همت گماشت، شادروان قاسم رسا یکی از اعضای آن انجمن بود.
استاد محمد رضا حکیمی در مقدمه‌ی جامعی که بر مجموعه شعر نگارنده به نام «شرار اندیشه» نگاشت، درباره‌ی شعر او می‌گوید: «گاهی در نازک خیالی‌های غزل، نگارنده را در اوج می‌نگریم که ترانه‌اش به تارهای دل چنگ می‌زند و روح را از بن و بنیاد به ارتعاش می‌اندازد» «1». وی غیر از مجموعه‌ی شرار اندیشه دو رساله به نامهای «الفبای شعر» و «آیین من» دارد که اولی درباره‌ی شعر و شاعری و تحقیق درباره‌ی اوزان عروضی است و دومی رساله‌ای آمیخته از نظم و نثر درباره‌ی پاره‌ای از مباحث اعتقادی می‌باشد.
نگارنده در آغاز شاعری «سرباز» تخلّص می‌کرد و بعد نام خانوادگی را تخلّص خود قرار داد. وی سرانجام در سال 1346 شمسی چشم از جهان فروبست و در ابن بابویه تهران به خاک سپرده شد «2».

-*-

به خولی بگفت آن زن پارساکه را باز از پا در آورده‌ای؟
که در این دل شب چو غارتگران‌برایم زر و زیور آورده‌ای!
به همراهت امشب چه بوی خوشی است‌مگر بارِ مشک‌تر آورده‌ای؟
چنان کوفتی در که پنداشتم‌ز میدان جنگی سر آورده‌ای!
چو دانست آورده سر، گفت آه‌که مهمان بی‌پیکر آورده‌ای
چو بشناخت سر را بگفت ای عجب‌سری با شکوه و فر آورده‌ای
درین کلبه‌ی تنگ و بی‌نور من‌ز گردون مه انور آورده‌ای
بمیرم، درین تیره شب از کجاسر سبط پیغمبر آورده‌ای؟

چه حقّی شده در میان پایمال‌که تو رفته‌ای داور آورده‌ای؟
ولی ز انچه من آرزو داشتم‌به یزدان قسم، بهتر آورده‌ای

---

(1)- این مجموعه در سال 1344 شمسی به چاپ رسید.
(2)- سخنوران نامی معاصر ایران؛ ج 6، ص 3680 به نقل از مقدمه استاد محمد رضا حکیمی بر مجموعه‌ی شرار اندیشه.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1150 به گلزار جانان زدی دستبردبه کوفه گلی نوبر آورده‌ای
گل آتش است این که از کوه طورتو با خاک و خاکستر آورده‌ای «1» ***

قیام حسینی:

به ملتی که مرامش بود مرام حسین‌من احترام گذارم به احترام حسین
از آن جهت شده ایوان کربلا دل ماکه افتتاح شده از ازل به نام حسین
هنوز تشنه، بگرید چو آب می‌نوشدهنوز می‌شنود گوش دل پیام حسین
زبان به موعظه بگشود و من نمی‌گویم‌چه روی داد و چرا قطع شد کلام حسین
به باغ سرو خرامان به خاک خون می‌ریخت‌فتاد چون به زمین سرو خوشخرام حسین
نه چون حسین کسی سجده کرد در عالم‌نه کس قیام نموده است چون قیام حسین
حسین بس که مقامش بلند مرتبه است‌به جز خدا نداند کسی مقام حسین
«2»

_____
(1)- سیری در مرثیه عاشورایی؛ ص 349.
(2)- گلواژه (2)؛ ص 128.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1151

پژمان بختیاری

حسین پژمان، فرزند علی مراد امیر پنجه‌ی بختیاری است. مادرش خانم عالمتاج متخلّص به ژاله از دودمان میرزا ابو القاسم قائم مقام وزیر محمد شاه می‌باشد. او به سال 1318 ه ق برابر 1279 ه ش در تهران متولد شد. علوم جدید را در مدارس آن شهر به پایان رسانید و به زبان فرانسوی مسلّط شد. آنگاه به تحصیلات قدیمه پرداخت و از محضر اساتید فن در رشته‌ی علوم ادبیات عرب کسب فیض کرد و پس از اتمام تحصیلات به استخدام وزارت پست و تلگراف درآمد. و ضمن اشتغال به کار، کتابی هم در زمینه‌ی پست و تلگراف نوشت.
پژمان از هیجده سالگی به نظم شعر پرداخت. اشعارش در روزنامه‌ها و مجلّات مختلف به چاپ رسید. او که شاعری پر احساس و شیرین کلام و غزلسرا بود، چندین اثر ادبی دارد. از آثار او منظومه‌های «سیه روزی»، «زن بیچاره»، «محاکمه‌ی یک شاعر»، «کویر اندیشه» و «خاشاک» را می‌توان نام برد.
پژمان در سال 1312 شمسی، منتخبی از اشعار سخنوران قدیم و جدید فارسی زبان، شامل دو هزار تن، به نام بهترین اشعار انتشار داد، هم چنین به ترجمه‌ی چند اثر از نویسندگان خارجی به نامهای وفای زن اثر بنیامین کنستانف و آتالاوژ اثر شاتو بریان پرداخت.
پژمان از شعرای توانا و خوش ذوق و تجدد خواهی است که آثارش از لطف کلام و انسجام لفظ و معنی برخوردار می‌باشد. وی در تیرماه سال 1353 ه. ش وفات یافت. پس از درگذشتش کلیّات اشعار او با مقدمه‌ی دکتر باستانی پاریزی به چاپ رسید.
-*-
این ماه، ماه ماتم سبط پیمبر است‌یا ماه سربلندی فرزند حیدر است؟
شیر اوژنی «1» که بر تن و فرق مبارکش‌از زخم تیر، جوشن «2» و از تیغ، مغفر «3» است
در ظاهر ار شکسته شد آن شیر دل، منال‌کز آن شکست، باده‌ی فتحش به ساغر است
سر لوح فتح نامه‌ی او شد، شکست اومرد حق ار شکسته شود هم، مظفّر است
امروز عید فتح حسین است و آل اوزاری مکن که خسته‌ی شمشیر و خنجر است
او کشته گشت و ملّت اسلام زنده شداین کشته از هزار جهان زنده، برتر است

او کشته نیست، زنده‌ی اعصار و قرنهاست‌کش «4» نام نیک تا به ابد زیب دفتر است
مرگ از برای ماست نه در خورد او که ماترسان ز محشریم و وی آن سوی محشر است
خواری و سرشکستگی آرد قبول ظلم‌او تا جهان به جاست عزیز است و سرور است
آن آهنین جگر که ز تصویر تیغ اوتب لرزه، مر سپاه عدو را به پیکر است

_____

(1)- شیر اوژن: شیر افکن.
(2)- جوشن: زره، جمع آن جواشن.
(3)- مغفر: کلاهخود.
(4)- کش: که او را.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1152 مظلوم نیست، خانه برانداز ظالم است‌لب تشنه نیست، ساقی تسنیم «1» و کوثر است
مظلوم نی، که رایت پیروزمند اوپیوسته بر بسیط زمین سایه گستر است
آن کس که بی‌سپاه زند بر سپاه خصم‌دریای لشکر است، نه محتاج لشکر است
دیندار باش و عدل گزین باش و مرد باش‌کاین مکتب گزیده‌ی سبط پیمبر است
در راه دوست تکیه، به شمشیر تیز کن‌کاری که کرد شاه شهیدان، تو نیز کن

_____

(1)- تسنیم: نامه چشمه در بهشت است. کوثر: اسم نهری در بهشت است. و نیز به معنی هر چیز فراوان و زیاد. شخصی جلیل القدر و پرخیر و برکت را هم می‌گوید.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1153

عبد الحسین وکیلی

شیخ عبد الحسین وکیلی، متخلّص به «آهی»، فرزند شیخ محمد تقی، در سال 1285 ه. ش در شهر قم دیده به جهان گشود.
وی در کودکی از مکتب گریزان بود و علاقه‌ای به تحصیل از خود نشان نمی‌داد ولی بالاخره با اصرار زیاد پدر به تحصیل علوم دینی ترغیب و در سلک روحانیت در آمد.
آهی پس از اتمام دوره سطح در درس خارج اساتیدی چون آیه اللّه حجّت و آیات عظام بروجردی، گلپایگانی و شریعتمداری شرکت جست.
آهی در سرودن شعر فارسی و عربی مهارت داشت و آثاری از خود به جا گذاشته است که همگی منظوم است از جمله: یک دوره مختصر فقه به نام «لئالی الفقهاء»، «لوح القلم»، «تخمیس الکواکب الدّریه فی مدح خیر البریّه» که به چاپ رسیده است دیوان اشعارش متجاوز از یکهزار و پانصد بیت در مدایح و مراثی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است.
آهی در سال 1365 ه. ش بدرود حیات گفت و در صحن حضرت علی بن جعفر (ع) در شهر قم مدفون گردید.
-*-
مژده رسید آشکار، ز فضل پروردگارکه پاک و پاکیزه‌دار، عذار را از غبار
لرزه بر اندام بید، بداد باد امیدبر او در این دم دمید روح و نشاط بهار
فکنده بر فرق دی حریر استبرقی‌به عارضش شد هزار، حلّی و زیور نثار
ز قامتش شد قیام، قیامت خاصّ و عام‌که نیست در وی حرام، جام می خوشگوار
شبنم ابر بهار، نشسته بر مرغزارهمچو دُر آبدار بسته به زلف تتار
شاخه شمشاد شاد، گشت ز باران و بادتاک ز دامن بزاد، چنین در شاهوار
فرش زمرّد نگر بر زبر دشت و برنگر شجر پر ثمر، ز شبنم نوبهار
نسیم صبح سعید از افقش چون دمیدفروغ سرخ و سفید بداد بر سبزه‌زار
برون کشیده چمن ز خاک تاریک تن‌یاسمن و نسترن، رسانده خود را به دار
شکوفه در خود طپید، پیرهنش را دریدچه‌چه بلبل رسید، بر زبر شاخسار
بیا بزن مطربا، بر دف و مزمار ونابشو تو نغمه سرا، همچو هزاران هزار
کشید لعیا قدم، برون باغ ارم‌قابله شد در حرم، بر تن چون گلبهار
به کوثر و سلسبیل، ز سُندس رنگ نیل‌بشست و پوشید بر، گل همیشه بهار
خود متجلّی بگشت ز جلوه‌اش سست دست‌نقاب ظلمت ببست، خور به رخ شرمسار
نمود بیرون قمر، ز ابر تاریک سرجامه‌ی خجلت به بر، گرفت از ابر تار
مشتری آمد نشست به گوشه‌ای در شگفت‌کلید جنت گرفت در گرو روی

یار
فطرس مطرود دید، همره روح الامین‌خیل ملک را بدید، به دیدگان بی‌شمار
بگفت ای جبرئیل، مگر به امر خلیل‌گشته از این قال و قیل روز نشور آشکار
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1154 گفت که نی چون خدا، داده به زهرا حسین‌ز بهر تبریک او بگشته‌ام رهسپار
فطرس فرخنده دید، امید خود را بدیدکه لطف ربِّ مجید می‌کندش رستگار
امین وحی سلام، داد به احمد پیام‌پس از درود گرام به فطرس دل‌فکار
گفت حبیب اله، فطرس دربسته رابده تو خود را پناه، به چوبه‌ی گاهوار
بگشت فطرس به آن پناه در پر زنان‌بر همه کروبیان گرفت عزّ و وقار
باغ جنان از نشاط دمید در خود حیات‌روی زمین زین بساط، تمام شد لاله‌زار
چون که به عالم بزد مقدم با ارجمندیکسره بر چیده کرد، عذاب از اهل نار
ز هر سو آید به گوش ز آتشش پرخروش‌که گشته‌ام من خموش ز رحمت بی‌کنار
دید پس از تهنیت پیمبر ذو الکرم‌دو چشم عالم به هم ز همّ و غم اشکبار
به ناگه آمد صدا ز عرصه‌ی کبریاجزا دهد بس تو را خدا پس از اصطبار «1»
همین حسین مانده مات کنار شطّ فرات‌بشسته دست از حیات در بر اهل و تبار
بگیرد از خواهرش خواهر غمخواره‌اش‌پیرهن چاک‌چاک بر بدن پاره پار

_____

(1)- اصطبار: شکیبایی، صبر.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1155

محمد شرمی

اشاره

حاج محمد شرمی کاشانی فرزند ید اللّه در سال 1285 ه. ش در کاشان متولد شد و در اسفند سال 1371 شمسی در مشهد درگذشت و در حبیب بن موسی پشت مشهد به خاک سپرده شد.
آثار او: «خمسه شرمی»، «پرچمدار کربلا»، «طوفان البکا»، «زاد الصراط»، «زُبدة الرثا»، «تضمین خاقانی» و «تضمین دوازده بند محتشم کاشانی».
-*-

بازار عشق:

آنان که با اراده جهان زیر و رو کنندازغیر حق هر آنچه بود غیر از او کنند
چون هم سخن شوند به دشمن و یا به دوست‌حاشا که بی‌رضایت حق گفتگو کنند
مردان راه حق که خریدار محنت‌انددر هر دو کون فایده از هر دو سو کنند
نوشندگان جام بلا در مقام قرب‌گه نوش از پیاله و گاه از سبو کنند
در بزم دوست تشنه‌ی فیضند و بی‌درنگ‌سیراب ز آب خنجر دشمن، گلو کنند
بازار عشق را همه کس نیست مشتری‌آن دسته رسته‌اند که کار نکو کنند
یکتا دلیل عشق کسی بود کز علوّنیکان به خاک بوسی او آرزو کنند
مقتل ز خون خنجر خود کرد لاله‌گون‌می‌خواست عاشقان، همه زان خاک، بو کنند
بی‌شک به نامه‌ی عملش مُهر مهر است‌قومی که بی‌سؤال به فردوس رو کنند «1» ***
چون تیر خصم خنجر آن طفل پاره کرداز حال رفت و بر پدر خود نظاره کرد
زان یک نگاه زد به دل قدسیان شرارا‌ما به قلب شاه فزون‌تر، شراره کرد
یعنی که ای پدر دگرم غصه‌ات مبادپیکان جور بر عطشم خوب چاره کرد
شه خواست تا به راحتی، آن طفل جان دهدقنداق وی از سر شمشیر پاره کرد
پاشید خون حلق علی را به آسمان‌افلاک را، ز قطره‌ی خون پر ستاره کرد
یک قطره خون حنجر او بر زمین نریخت‌سلطان دین سپاسگزاری دوباره کرد
تا روی سینه‌ی پدر آن طفل جان سپردوانگه حسین تهنیت بی‌شماره کرد
کای دوست این تو، وین محک، این امتحان من‌در کار عاشقانه مبادا استشاره کرد
من عاشقام؛ به دست من اینک سند بودبا خود خود گواهیم این شیرخواره کرد
دارم هنوز جان اگرم سوخت بال و پرپروانه را ز شمع، نشاید کناره کرد
ای داغ با حسین چه کردی که ذو الجلال‌از مصدرش به تسلیت او اشاره کرد

_____
(1)- منشور عاشورا؛ ص 30.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1156 کای بنده‌ام ز تشنگی اصغرت مسوزاو در بهشت جای، به قصر الاماره کرد

شش ماهه‌ات نشسته به دامان مُرضعه‌پستان از او گرفت و جلوس هماره کرد
شاه از رباب روی حرم آمدن نداشت‌پنهان به خاک کُشته آن ماه پاره کرد
«شرمی» بپای گلبن آن نوگل حسین‌لب بر ترانه باز و فغان چون هزاره کرد «1»

_____
(1)- هدیه عشق؛ ص 130.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1157

شهریار

اشاره

سید محمد حسین بهجت «متخلّص» به شهریار در شهریور ماه سال 1285 ه. ش در تبریز متولد شد. پدرش حاج میر آقا خشکنابی از سادات خشکناب و از وکلای درجه‌ی اول تبریز بود و ایمانی بسیار قوی داشت.
دوران کودکی شهریار مصادف با انقلاب مشروطیت و در نتیجه ناامنی و آشوب در سرتاسر کشور از جمله تبریز بود به همین دلیل خانواده شهریار به روستای خشکناب رفتند. شهریار تحصیلات ابتدایی خود را با قرائت قرآن آغاز کرد و سپس به آموختن گلستان سعدی و دیوان حافظ پرداخت. در سال 1291 شمسی، دوباره به تبریز، نقل مکان کردند. بعد از دیپلم به تهران رفته و رشته‌ی پزشکی را برای ادامه‌ی تحصیل انتخاب نمود و در سال آخر قبل از اخذ مدرک دکترا به خاطر شدت احساسات توام با طبع سرکش و ناکامی‌های عشقی، تحوّلی ناگهانی در زندگی او پدید آورد و با یک بحران روحی شدید ترک تحصیل کرد. وی در سال 1310 شمسی وارد خدمت دولتی گردید ابتدا در اداره‌ی ثبت اسناد مشهد و سپس به خدمت در بانک کشاورزی تهران پرداخت و در همان شغل بازنشسته گردید.
شهریار در سال 1313 پدر خود را از دست داد و در مرگ او مرثیه‌ی بسیار عاطفی سرود. در سال 1332 نیز مادر خود را از دست داد و تهران را به قصد تبریز، ترک گفت و در تبریز، از سوی مردم مورد استقبال با شکوهی قرار گرفت وی در آنجا، با یکی از بستگان خود ازدواج کرد که حاصل آن دو دختر به نامهای شهرزاد و مریم و یک پسر به نام هادی بود.
در طول دوران زندگی شهریار دو تحوّل مهم رخ داد که طرز فکر و برداشت شاعر را از اوضاع دگرگون کرد. تحول اول در پایان دوران تحصیل و عشق ناکامش و تحول دوم وقوع انقلاب اسلامی ایران در سال 1357 به رهبری امام خمینی بود که بزرگترین سعادت زندگی او درک انقلاب اسلامی است. و به دنبال آن جنگ تحمیلی بود که او توانست خالص‌ترین احساسات خود را در این مورد با زبان شعر بیان نماید و اعتقاد و ایمان کامل خود را به اسلام، انقلاب و رهبری نشان دهد.
آثار شهریار به دو دسته تقسیم می‌شود:
الف آثار نثری که به صورت مقاله یا مقدمه‌هایی بر دیوان خود و یا دیگران نوشته است.
ب) آثار نظمی که به دو زبان فارسی و ترکی گنجینه گرانقدری در ادب فارسی محسوب می‌شود و شامل مثنوی «روح پروانه»، «کلیات» در چهار جلد که در سال 1364 چاپ و منتشر شد و شامل غزلیات، قطعات، و رباعیات، قصاید و مثنوی، و شاهکار «حیدر بابایه سلام» به زبان ترکی

می‌باشد. دیوان اشعارش شامل اشعار متنوع در موضوعات مختلف می‌باشد او سبک زیبا و کهن قدیم را با مهارت و هنرمندی به سبک تازه پیوند زده است.
شهریار در مدح و مرثیه‌ی اهل بیت (ع) نیز اشعاری سروده است پرشورترین غزل شهریار «مناجات» اوست که در مدح شخصیت وجودی و عظمت مولای متقیان می‌باشد و از شاهکارهای ادب فارسی و با این مطلع آغاز می‌شود:
علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدا راکه به ما سوا فکندی همه سایه‌ی هما را و مرثیه‌ی کاروان کربلا که در مورد امام حسین (ع) می‌باشد.
شهریار از یک طرف عالمی است فاضل و از سوی دیگر شاعری عارف و عاشق و جمع این ویژگیها با هم چهره‌ی او را آنگونه که هست روشن می‌سازد.
شهریار سرانجام در 26 شهریور ماه سال 1376 ه. ش پس از هشت ماه، بیماری ریوی در بیمارستان تهران از دنیا رفت. جنازه
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1158
او را به تبریز منتقل کردند و پس از تشییع با شکوه در «مقبرة الشعرا» ی این شهر به خاک سپردند. «1»
-*-

کاروان کربلا:

شیعیان دیگر هوای نینوا دارد حسین‌روی دل با کاروان کربلا دارد حسین
از حریم کعبه‌ی جدش به اشکی شست دست‌مروه پشت سر نهاد امّا صفا دارد حسین
می‌برد در کربلا هفتاد و دو ذبح عظیم‌بیش از اینها حرمت کوی منا دارد حسین
پیش رو راه دیار نیستی کافیش نیست‌اشک و آه عالمی هم در قفا دارد حسین
بس که محمل‌ها رود منزل به منزل با شتاب‌کس نمی‌داند عروسی یا عزا دارد حسین
رخت و دیباج حرم چون گل به تاراجش برندتا به جایی که کفن از بوریا دارد حسین
بردن اهل حرم دستور بود و سرّ غیب‌ورنه این بی‌حرمتی هاکی روا دارد حسین
سروران، پروانگان شمع رخسارش ولی‌چون سحر روشن که سر از تن جدا دارد حسین
سر به قاچ زین نهاده، راه پیمای عراق‌می‌نماید خود که عهدی با خدا دارد حسین
او وفای عهد را با سر کند سودا ولی‌خون به دل از کوفیان بی‌وفا دارد حسین
دشمنانش بی‌امان و دوستانش بی‌وفابا کدامین سرکند، مشکل دو تا دارد حسین
سیرت آل علی (ع) با سرنوشت کربلاست‌هر زمان از ما، یکی صورت نما دارد حسین
آب خود با دشمنان تشنه قسمت می‌کندعزّت و آزادگی بین تا کجا دارد حسین
دشمنش هم آب می‌بندد به روی اهل بیت‌داوری بین با چه قومی بی‌حیا دارد حسین
بعد از اینش صحنه‌ها و پرده‌ها اشک است و خون‌دل تماشا کن چه رنگین سینما دارد حسین
ساز عشق است و به دل هر زخم پیکان زخمه‌ای‌گوش کن عالم پر از شور و نوا دارد حسین
دست آخر کز همه بیگانه شد دیدم هنوزبا دم خنجر نگاهی آشنا دارد حسین
شمر گوید گوش کردم تا چه خواهد از خداجای نفرین هم به لب دیدم دعا

دارد حسین
اشک خونین گوییا بنشین به چشم «شهریار»کاندرین گوشه عزایی بی‌ریا
دارد حسین «2» *** با اقتباس از شعر ابو العلاء معرّی شعری به نام «پایان روزگار» سروده است:
از دو شهید عشق: علی و حسین (ع) اودو قطره خون پریده به دامان روزگار
از آن ازل به نام شفق این دو قطره خون‌هر روز و شب گرفته گریبان روزگار
دارند می‌کشند به کشتارگاه حشرکآنجاست ختم و قصه و پایان روزگار ***

---

(1)- تذکره شعرای آذربایجان؛ ج 3، ص 406. چهار صد شاعر برگزیده پارسی‌گوی؛ ج 1، ص 510 تذکره شعرای معاصر ایران؛ ج 1 ص 274. ادبیات دوره بیداری و معاصر؛ ص 356.
(2)- دیوان شهریار ج 1، ص 70.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1159

داغ حسین:

محرّم آمد و نو کرد درد و داغ حسین‌گریست ابر خزان هم به باغ و راغ، حسین
هزار و سیصد و اندی گذشت سال و هنوزچو لاله بر دل خونین شیعه داغ حسین
به هر چمن که بتازد سموم باد خزان‌زمانه یاد کند از خزان باغ حسین
هنوز ساقی عطشان کربلا گویی‌کنار علقمه افتاده با ایاغ حسین
اگر چراغ حسین به خیمه شد خاموش‌منوّر است مساجد به چلچراغ حسین
خدا به نافه‌ی خلدش دماغ جان پُر داشت‌که بوی خون فکند رخنه در دماغ حسین
فراغ از دو جهان داشت با فروغ خدای‌خدای را چه فروغی‌ست در فراغ حسین
یزید کو که ببیند به ناله قافله‌هاگرفته از همه سوی جهان سراغ حسین ***

جلوه‌ی زینب:

محرم آمد و آفاق مات و محزون شدغبار محنت این خاکدان به گردون شد
به جامه‌های سیه کودکان کو دیدم‌دلم به یاد اسیران کربلا خون شد
به یاد تشنه لبان کنار نهر فرات‌کنار چشم من از گریه رود کارون شد
چه آتشی است که می‌جوشد اشکها گویی‌که چشم‌ها همه کارون و سینه کانون شد
سرو بری که رسول خداش می‌بوسیدبه زیر سمّ ستوران، خدای من چون شد؟
حماسه‌ای ست حسین از حماسه‌ها ما فوق‌هر آن حماسه که در وی رسید مادون شد
به خیمه‌های امامت، چنان زدند آتش‌که آهوان حرم سر به دشت و هامون شد
رسید نوبت زینب که شیرزاد علی‌ست‌جهان به حیرت ازین سربلند خاتون شد
به دوش، پرچم آتش گرفته‌ی اسلام‌به قصر ابن زیاد و یزید ملعون شد
چنان بکوفت به تبلیغ، دستگاه یزیدکه خود یزید چو مار فسرده افسون شد
حسین، عائله با خود نبرده بی‌تدبیرکه غرق حکمت او فکرت فلاطون شد
یزید جلوه‌ی کار حسین می‌پوشیدز زینب است که این جلوه روز افزون شد
از این مبارزه بشکفت دودمان علی‌چنان که نسل یزید پلید موهون شد
تو رهبرا، چه قیامی به راه دین کردی؟که مکّه هم به تو- ماه مدینه- مدیون شد
خوشا به حال شما ای فدائیان حسین‌که دین به خون شماها رهین و مرهون شد
چو نیک می‌نگری زنده این شهیدانندوگرنه هر بشری زاد و مُرد و مدفون شد
یزید نخله‌ی اسلام ریشه کن می‌خواست‌حسین بود که دین زنده تا به اکنون شد

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1160

هادی پیشرفت

اشاره

هادی پیشرفت فرزند مهدی متخلّص به «رنجی» به سال 1286 ه. ش در تهران متولّد شد. هنوز خواندن و نوشتن فارسی را خوب فرا نگرفته بود که از سن 10- 12 سالگی گفتن مرثیه را آغاز کرد و در سرودن غزل و قصیده مهارت یافت.
هادی سواد کافی نداشت و پیشه قفل‌سازی داشت، ولی دارای ذوق سرشار و طبع روان در شعر بود.
مرحومین شکوهی و مشکین از بهترین مشوّقین و استادان آن روزگارش به شمار می‌رفتند. وی در انجمن‌های ادبی شرکت می‌کرد و به مرور به حفظ زبده‌ی اشعار گویندگان پرداخت و در نتیجه‌ی ممارست و مجالست با شعرا کم‌کم در شناختن نظم خوب و گفتن سخن مرغوب مهارت یافت.
وی پیرو مکتب صائب و کلیم عرفانی و نظیری نیشابوری بوده است و سبک شعرش نیز هندی، امّا اعتقاد دارد که حافظ شیراز به او جان دگری داده است. بر سر درب مغازه‌ی کلید سازی‌اش این بیت را نوشته بود:
به ناامیدی از این در مرو، امید اینجاست‌فزون‌تر از عدد قفل‌ها کلید اینجاست هادی رنجی به سال 1339 شمسی در اثر سکته قلبی درگذشت. دیوان اشعارش به چاپ رسیده است «1».
آقای مشفق کاشانی درباره‌ی او می‌نویسد:
«رنجی مردی بود به تمام معنی آزاده و آیینه‌ی تمام نمای مردانگی و فتوت که به روزگار ما چشم رادمردی به روی او روشن بود. مردی که در تمام عمر بار خاطر کسی نشد و کینه‌ای از کسی به دل نگرفت و اگرچه پیوسته از دست فتنه‌ی ناجوانمردان و حاسدان به رنج می‌بود ولی طوفان دردها و رنجها را در وجود خود می‌کشت و همین کار موجب اجل تقریبا زودرس او گردید «2».»
-*-

درس عشق:

از پی قتلم به کف چو تیغ ابرو برگرفتی‌ملک دل ای پادشاه حسن بی‌لشکر گرفتی
از شمیم زلف پیچان رونق عنبر شکستی‌وز عقیق لعل خندان قیمت گوهر گرفتی
عاشقان خسته جانت را نوید صلح دادی‌پس چرا ای جان ره جنگ و جدال از سر گرفتی
سوختی با آتش هجران خویش ای دوست جانم‌مرغ دل را دیگر از بهر چه در آذر گرفتی
تا نیاید هیچ مأجوج نگه بر چهره‌ات ره‌از شکنج زلف بر رخ سدّ اسکندر گرفتی
دل ز کف بربودی و جانم ز تن، با نیمه نازی‌طاقت و تاب و قرار و صبر من یکسر گرفتی
عاشقی را از حسین بن علی آموخت بایدآنکه از داغش علی را شعله پا تا سر گرفتی
آنکه در هنگام جان دادن به زیر تیغ گفتی‌کاشکی صد جان مرا بود و تو از پیکر گرفتی
می‌کنم جان در رهت ایثار با صد شوق کز من‌در «أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَیْکُمْ» «3» وعده اندر ذر گرفتی

_____

(1)- سیمای شاعران؛ ص 195. اشک خون؛ ص 184.
(2)- خلوت انس؛ ص 189.
(3)- اشاره به آیه‌ی 60 سوره‌ی یس «أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَیْکُمْ یا بَنِی آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّیْطانَ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ» آیا از شما پیمان نگرفتیم که شیطان را نپرستید؟ به راستی که
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1161 خواستی در راه عشقت دست از هستی بشویم‌شاکرم، هم اکبرم بردی و هم اصغر گرفتی
تا شود اثبات سر بازی من در عشقبازی‌در بر دشمن مرا بی‌یار و بی‌یاور گرفتی
آه از آن ساعت که زینب خواهرش با حال مضطرهمچو جان آن پیکر صد پاره را در برگرفتی
گفت: ای صد پاره تن آیا حسین من تو هستی؟خودتو آن هستی که جا بر دوش پیغمبر گرفتی
گر حسین من تویی، عریان چرا مانده تن تو؟پس چه شد آن جامه کاندر

خیمه از خواهر گرفتی
ای عزیز فاطمه تو زینت دوش رسولی‌از چه این سان خاک و خون را بهر خود بستر گرفتی
آب مَهر مادرت زهرا و تو لب تشنه بودی‌تا که آب از خنجر شمر ستم گستر گرفتی
ای برادر از کدامین ماتمت خواهر بنالدتا قیامت از غمت بر جان مرا آذر گرفتی
ای پرستار یتیمان خیز و بنگر بر سکینه‌بین که از آهش شرر بر گنبد اخضر گرفتی
تا هلال آسانشان گردیده انگشت خلایق‌سر به نی ای مهر زینب چون مه انور گرفتی
خواست دست شه ببوسد حضرت ام المصائب‌دید بجدل هم ز شه انگشت و انگشتر گرفتی «1» ***

پیام مسلم بن عقیل (ع) به حضرت حسین بن علی (ع):

گشته‌ام از غم هجران گلی، خار امشب‌که به دل مانده از او حسرت دیدار امشب
بود امید که چشمم به رخ دوست فتدولی از هجر رخش گشته گهربار امشب
خاک پای شه کونین نشد چون که سرم‌گه به زانو نهمش گاه به دیوار امشب
بود سرگشته دلم همچو صبا گر امروزکشدش عشق سوی کوچه و بازار امشب
سر یارم به سلامت که به دل نیست غمی‌گر گرفتار شدم در کف اغیار امشب
غریب و بی‌کس و کینه‌ی خصم و غم دوست‌زده بر خرمن جان آتشم این چار امشب
می‌زنم دم ز حسین کاوست بهین مظهر حق‌گر چو منصور کشندم به سرِدار امشب
ای صبا گو به حسینم که شد ای گنج وفاخون، دلِ مُسلِمَت از خصم جفا کار امشب
بیم جان باختنم نیست ولی هست به دل‌غم یاران عزیز توام ای یار امشب
می‌کنم گرچه سر و جان به فدایت فردالیک دارم به رهت دیده‌ی بیدار امشب
دل من پیش تو و خود ز جفا سرگردان‌چون سپهر است مرا ثابت و سیّار امشب
غم اطفال تو از خاطرم ای مونس جان‌برده یاد غم اطفال من زار امشب
محنت قاسم و عبّاس و علی اکبر توبه غم و غصه مرا کرده گرفتار امشب
چه کنم گر نکنم از ستم ابن زیادگریه بر بی‌کسی عترت اطهار (ع) امشب
زعم این عمّ شهیدان «رنجی»چه کنم با که کنم درد دل اظهار امشب ***

او شما را دشمن است آشکاره در این مصراع اشاره به عالم ذر دلرد که خداوند از ذریه‌ی آدم پیمان گرفت.
(1)- اشک خون؛ ص 185 و 186.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1162 زینبا روز جدایی نرسیده است هنوزجای اشک از مژه‌ات خون نچکیده است هنوز
آن قدر مویه مکن، آه مکش، اشک مریزروز فریاد و فغانت نرسیده است هنوز

گرچه از پیر و جوان یاور و یار است تو راکس ز یاران تو در خون نتپیده است هنوز
مویت از محنت بسیار نگردیده، سپیدقدّت از بار مصیبت نخمیده است هنوز
قد عبّاس رشید تو نیفتاده ز پاتیغ اشرار، دو دستش نبریده است هنوز
قاسمت زیر سمّ اسب نگشته پا مال‌اکبرت شهد شهادت نچشیده است هنوز
نجمه از داغ پسر موی نکرده است پریش‌ام لیلی غم فرزند ندیده است هنوز
العطش العطش از تشنه لبی در این دشت‌از عزیزان حسین کس نشنیده است هنوز
اصغر آن غنچه‌ی نشکفته پر گلشن جان‌حنجرش با سر پیکان ندریده است هنوز
خیمه گاهت نشده طعمه‌ی آتش ز جفابهر غارت به حرم کس ندویده است هنوز
روی اطفال نگردیده ز سیلی نیلی‌کودکی در بُن خاری نخزیده است هنوز
تنی از کعب نی خصم نگریده کبودخاری اندر کف پایی نخلیده است هنوز
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1163

صادق سرمد

اشاره

سیّد محمد صادق سرمد فرزند سیّد محمد علی، در سال 1286 ه. ش در تهران در خانواده‌ای روحانی متولد شد. پدر او یکی از مطّلعین و معتمدین و جدش میرزا نصر اللّه نیز یکی از عرفا و ادبای زمان خود به شمار می‌رفت. وی از دانشکده حقوق فارغ التحصیل گردید. از سن 33 سالگی به وکالت دادگستری پرداخت و در دوره‌ی 18 مجلس شورای ملی به نمایندگی انتخاب شد.
نبوغ ادبی و شعری سرمد از یازده سالگی تجلّی نمود چنانچه در نوزده سالگی به عضویت انجمن ادبی ایران انتخاب گردید و در اکثر انجمن‌های ایران نیز شرکت می‌کرد.
سرمد تا سال 1320 شمسی آثار منثور و منظوم خود را در جراید و مجلّات ادبی ایران و هند منتشر کرد. وی امتیاز روزنامه‌ی «صدای ایران» را به دست آورد و مدت 6 سال آن را منتشر کرد. پس از مهر 1322 شمسی به همراه چند تن از روزنامه‌نگاران به کشور انگلستان عزیمت کرد و در اسفند 1328 شمسی به عنوان ملک الشعرای دربار جزو ملتزمین شاه به پاکستان رفت و قصاید و قطعاتی به یادگار این سفر سرود. وی در سرودن انواع شعر به کهن و نو مهارت داشت و در انواع شعر طبع آزمایی نمود.
امّا بیشتر توجّهش به قصیده‌سرایی بود.
سرمد در سال 1339 شمسی به علت ابتلا به بیماری سرطان در سن 53 سالگی وفات یافت و در امامزاده عبد اللّه در شهر ری به خاک سپرده شد.
او به علت گرایش مذهبی گاهگاهی اشعاری نغز در مدیحه و مرثیه‌ی اهل بیت (ع) می‌سرود.
دیوان کامل اشعارش در سال 1347 شمسی توسط خانواده‌اش به چاپ رسیده است «1».
-*-

شام عاشورا:

امشب است آن شب که عالم غرق شیون می‌شودشیون مرد و زن اندر کوی و برزن می‌شود
شام عاشورا است امشب وز قضای ایزدی‌سرنوشت روزگار امشب معیّن می‌شود
حق به ظاهر می‌شود محکوم باطل وز قضاچند روزی سلطنت بر کام دشمن می‌شود
کفر اگر چه پنجه‌ی ایمان به عدوان بشکنددولت ایمان به یُمن عدل ایمن می‌شود
تیغ ناپاکان کند از تن سر پاکان جداهمچنان بر نیزه بینی سر که بی‌تن می‌شود

_____
(1)- سخنوران نامی معاصر ایران؛ ج 3، ص 1763.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1164 لیکن از هر قطره‌ی خون شهیدان خداروی گیتی گر همه صحراست گلشن می‌شود
روید از خون شهیدان شاخه‌ی طوبای عدل‌وز درخت غصب و عدوان ریشه افکن می‌شود
حق نهد بر فرق تاج و باطل افتد از رواج‌چون چنین گردد حق از باطل مبیّن می‌شود
آن زمان دیگر نگردد هیچ آزادی اسیرنه اسیری هیچ بی‌ملجأ و مأمن می‌شود
آن زمان نه هیچ خاین لاف خدمت میزندآن زمان نه هیچ پاک، آلوده دامن می‌شود
آن زمان عالم شود روشن ز نور معرفت‌وز فروغ معدلت آفاق روشن می‌شود
آن زمان باقی نماند خاطر افسرده‌ای‌آن زمان آسوده خاطر، خاطرِ من می‌شود ***

روز حسین:

ز ایّام نامور که همه ثبت دفتر است‌امروز دیگر و دگر ایّام دیگر است
امروز دیگر است ز ایّام نامدارکامروز را فضیلت بسیار در بر است
امروز اگر چه روزی از جمله روزهاست‌از صد هزار روز و مه و سال برتر است
تاریخ چیست؟ صفحه‌ای از عالم بزرگ‌امروز با بزرگی عالم برابر است
تاریخ چیست؟ اکبر ایام روزگارو امروز را نگر که ز تاریخ اکبر است
یک روز روزِ کورش و داراست در جهان‌یک روز روزِ دولت کسری و قیصر است
چون روزگار قیصر و دارا به سر رسیدیک چند روزگار به کام سکندر است
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1165 پیمانه‌ی حیات سکندر چو گشت پرمعلوم شد که آب حیات مکدّر است
روز سران سرآمد و شد روز سروری‌کش روزگار بر سر ایّام سرور است
امروز را به خون شهیدان نوشته‌اندروز حسین (ع) کشته‌ی تیغ ستمگر است
روز علی سر آمد و روز حسین گشت‌روز پسر چو روز پدر حیرت‌آور است
روز حسین روز رسول است و اهل بیت‌روز حسین روز حق و روز داور است
امروز کربلا را بی‌حدّ بود قتیل‌امروز دشت ماریه را کشته بی‌مر «1» است
هر جا قدم نهی سر بی‌تن به پای توست‌هر سو نظر کنی تن بی‌دست و بی‌سر است
یک جا فتاده بر سر نعش پسر پدریک جا به روی نعش پسر خفته مادر است
یک سو خواهر است به سوی برادران‌سوی دگر برادر گریان خواهر است
این نیست کربلا که بلا خیز شد چنین‌این صحنه‌ی قیامت و صحرای محشر است
این ماهی شناور در موج بحر نیست‌این نعش اکبر است که در خون شناور است
این بال و پر به خون زده صید پرنده نیست‌این تیر خورده کودک نوزاد اصغر است
این بر فراز نی سر سبطّ رسول نیست‌این برفراز چرخ برین مهر انور است
خاتون کربلاست که امّ المَصائب است‌این زینب است و خواهر عبّاس و جعفر است

دردا و حسرتا که ز بی‌مهری سپهرافتاده در خیام حرم هر چه آذر است

_____

(1)- بی‌مر: بی‌حد، بی‌شمار.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1166 امروز تشنگان را در جام، جای آب‌اشک است و خون که چشمه‌ی آن دیده‌ی تر است

امروز هر چه بود بر آل علی گذشت‌تا خود برآید آنچه به فردا مقدّر است

یک روز روز حاصل ایّام آدمی است‌جز آن هر آن چه روز گذارد مکرّر است

آن روز روز خدمت خلق است بهر حق‌خرّم کسی که خدمت خلقش میسّر است

پایان زندگانی هر کس به مرگ اوست‌جز مرد حق که مرگ وی آغاز دفتر است

آغاز شد حیات حسینی به مرگ اووین قصّه رمز آب حیات است و کوثر است

مرد خدای تن به مذلّت نمی‌دهدکانسان به کسب عزّت و ذلّت مخیّر است

آن کس که در اقامه‌ی حق می‌شود شهیدعمر ابد نصیب وی از موت احمر است

روزی که مرد حق به حقیقت کند قیام‌آن روز روز رجعت آل پیمبر است

سربازی حسین و سرافرازی حسین‌امروز زینت سر هر تاج و افسر است

تا حشر بر قیام حسینی درود بادکاین درس زندگی بشر تا به محشر است

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1167

امیری فیروز کوهی

اشاره

شاعر بزرگ معاصر، استاد سید عبد الکریم امیری فیروز کوهی متخلّص به «امیر» فرزند امیر عبد اللّه «منتظم الدوله» به سال 1288 ه ش. در دهکده‌ی فرح آباد فیروز کوه به دنیا آمد. وی پس از آموختن قرآن کریم و آشنایی با خواندن و نوشتن در سن 7 سالگی به تهران آمد و تحصیلات ابتدایی را در مدرسه‌ی سیروس آغاز کرد و در مدرسه‌ی آمریکایی ادامه داد.
در سنین نوجوانی اولین اثر خود را که غزلی سیاسی درباره‌ی تغییر سلطنت و اوضاع مملکت در آن روزها بود، در روزنامه‌ی «نسیم صبا» منتشر ساخت. بعد از کناره‌گیری از درس و مدرسه تا سال 1314 شمسی بیشتر اوقاتش به سرودن شعر و مصاحبت با شعرا و هنرمندان گذشت و از آن سال شوق و علاقه‌ی زیاد به تحصیل دانش به ویژه علوم ادبی در وی پدید آمد. در مدت چندین سال، ادبیات، منطق کلام، حکمت، فقه و اصول را نزد استادان بزرگی از جمله شیخ عبد النبی کجوری فرا گرفت.
استاد فقید بیشتر اوقات خود را به مصاحبت شاعران می‌گذرانید و خود نیز اشعار استوار و نغزی می‌سرود و از شعرای غزلسرای به نام معاصر که به فارسی و عربی شعر سروده است. شیوه‌اش در شعر غزلسرایی بود و به سبک هندی شعر می‌سرود. شعرش از انسجام لفظ و مضامین لطیف و عالی مشحون است.
آثار علمی او عبارتند از: «مقدمه‌ی مبسوط بر دیوان صائب تبریزی» که تصحیح آن برای اولین بار به چاپ رسیده است.
منظومه‌ای به نام «عفافنامه»، حواشی و تعلیقات بسیار بر کتب کلامی و فلسفی و متون رجالی و ادبی، ترجمه‌ی «نفس المَهموم» از محدّث قمی، ترجمه «مکاتیب نهج البلاغه»، دیوانش در دو مجلّد که به کوشش دختر دانشمندش دکتر امیر بانو (مصفّا) چاپ شده است. همچنین مقالات متعدد تحقیقی و ادبی در روزنامه‌ها و مجلّات از او به چاپ رسیده است.
امیری فیروز کوهی در مهر ماه سال 1363 پس از یک بیماری طولانی درگذشت «1»
-*-

جانها فدای آن که به جان شد فدای غیربیگانه شد ز خود که شود آشنای غیر
از بذل جان خویش به رغبت به رای حق‌نگذشت تا گذاشت جهان را برای غیر
گوینده‌ی خلاف رضا در هوای نفس‌جوینده‌ی رضای خدا در رضای غیر
در راه دین ز پیکر خود ساخت شمع راه‌تا رهزن دغل «2» نشود رهنمای غیر
افراشت بیرق از سر خود در طریق عدل‌تا کس طریق ظلم نپوید به پای غیر
بر خوان سرگشاده‌ی آزادی از خدای‌داد از سر بریده به هر رگ صلای غیر
مال و منال و اهل و عیال از سرای خویش‌کرد آزمون اهل و عیال از سرای غیر
از جسم پاک خود کف خاکی به جا گذاشت‌آنهم برای اینکه شود توتیای غیر
هر گوشه از دهانه‌ی زخمش به خنده گفت‌کز خون پاک خویش دهم خونبهای غیر

_____

(1)- دیوان امیری فیروز کوهی؛ مقدمه با تلخیص. کیهان فرهنگی؛ سال اول، شماره 7.
(2)- دغل: حیله‌گر، مکّار.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1168 چندان به درد و داغ عزیزان گداخت دل‌تا چون زر گداخته آمد دوای غیر
نفرین هر شریر به بانگ علن شنیدتا با دعای خیر دهد مدعای غیر
نور هدی، فروغ خدا، شمس مشرقین‌برهان حق و حجت قول خدا، حسین

ای دل به مهر داده به حق، دل سرای تووی جان به عدل کرده فدا، جان فدای تو
ای کشته‌ی فضیلت، جان کشته‌ی غمت‌وی مرده‌ی مروّت، میرم به پای تو
محبوب ما، گزیده‌ی حق صفوه‌ی نبی است‌مفتون تو، فدائی تو، مبتلای تو
از بس که در غم دل مظلوم سوختی‌یک دل ندیده‌ام که نسوزد برای تو
چرخ کهن که کهنه شود هر نوی از اوهر سال نو کند ره و رسم عزای تو
هر بینوا نوای عدال به جان شنیدبرخاست تا نوای تو از نینوای تو
برهان هستی ابدی، شوق تو به مرگ‌میزان ادعای نبی (ص)، مدعای تو
روی تو از بشارت جنت به روشنی‌ست‌آیینه‌ای تمام نمای از خدای تو
نگریختی ز مرگ چو بیگانه، تا گریخت‌مرگ از صلابت دل مرگ آشنای تو
آزاده را به مهر تو در گردش است خون‌زین خوبتر نداشت جهان خون بهای تو
ما را بیان حال تو بیرون ز طاقت است‌در حیرتم ز طاقت حیرت فزای تو
هر جا پر از وجود تو در گفتگوی توست‌هر چند از وجود تو خالیست جای تو
آن کشته‌ی نمرده تویی کز نبرد خویش‌مغلوب توست دشمن غالب نمای تو
هرکس به خاکپای تو اشکی نثار کردزین به چه گوهری‌ست که باشد سزای تو
پیدا ز آزمایش اصحاب پاک توست‌تعویذ حق به بازوی مرد آزمای تو
هرگز فنا نیافت بقای تو، زانکه یافت‌آزادگی بقای دگر از فنای تو
شایان اقتفای «1» جهانی به همتندیاران پاکباز تو در اقتفای تو
غم نیست گر به چشم شقاوت نمای خصم‌کوتاه بود عمر سعادت فزای تو
«چون صبح زندگانی روشندلان دمیست‌اما دمی که باعث احیای عالمیست» «2»

ای کفر و دین فریفته‌ی حقگزاریت‌وی عقل و عشق شیفته‌ی جانسپاریت
آموخت دستگیری افتادگان راه‌دستِ بریده از کرم دستیاریت
دشمن به خواری تو کمر بسته بود لیک‌با دست خود به عزّت حق کرد یاریت

_____

(1)- اقتفای: پیروی، از پی آمدن.
(2)- از صائب تبریزی.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1169 خورشید خون گریست به دامان صبح و شام‌خون شد دل سپهر هم از داغداریت
چون قلب بی‌قرار که جان برقرار ازوست‌حق را قرار تازه شد از بی‌قراریت
نشنید گوش هیچ کس زاری تو راما زان سبب به جای تو داریم زاریت
زانرو ز حد گذشت غم بی‌شمار توتا هر دلی کند به غمی غمگساریت
غافل که ساخت کار خود از زخم جان خویش‌آن سنگدل که زد به جگر زخم کاریت
هم پای مرگ رفت ز جای از صلابتت‌هم چشم صبر خیره شد از بردباریت
زان در کنار نعش جگر گوشه ماندنت‌وان از میان خون جگران برکناریت
زان در کمال حلم و سکون کارسازیت‌وان بالَهیب «1» سوز درون سازگاریت
هم اختیار زندگیت دور از اضطرارهم اضطرار مرگ و حیات اختیاریت
وجه امید ما به تو این بس که حق فزودبا ناامیدی از همه، امیدواریت
ای دل فدای مهر تو از مهربانیت‌وی جان نثار جان تو از جان نثاریت
پرکاری از کسالت ما، عیش و طیش «2» توغمخواری از مصیبت ما نوشخواریت
مظلوم حق، شهید فتوت، قتل عدل‌میزان دین، صراط هدایت، دلیل عدل

کو غم رسیده‌ای که شریک غم تو نیست‌یا داغدیده‌ای که به دل محرم تو نیست
الّا تو خود که سوگ و سرورت برابرست‌یک اهل درد نیست که در ماتم تو نیست
هر دردمندِ زخم درون را علاج دردبا یاد محنت تو، به از مرهم تو نیست
جان داروی تسلی از اندوه عالمی‌الّا که در تصوری از عالم تو نیست
با جان نثاریت گل باغ بهشت نیزشایسته‌ی نثار تو و مقدم تو نیست
ملک تو را به ملک سلیمان چه حاجت است‌دیو جهان حریف تو و خاتم تو نیست
هفت آسمان مسخّر هفتاد مرد توست‌خیل زیاد، مردِ سپاهِ کم تو نیست
از بس به روی باز پذیرای غم شدی‌گفتی که غم حریف دل خرّم تو نیست
با شادیی که از تو عیان دید وقت مرگ‌پنداشت پیر حادثه کاین غم، غم تو نیست
چون خود پاک کامد و رفتِ نَفَس از اوست‌ما را دمی که هست به جز از دم تو نیست
عصیان نداشت جنت هفتاد آدمت «3»در جنت خدا هم، چون آدم تو نیست
آزاده را ز مؤمن و کافر هوای توست‌یک سرفراز نیست که سر در خَم تو نیست

_____

(1)- لهیب: زبانه‌ی آتش، شعله‌ی آتش سوزش.
(2)- طیش: بیدماغی، تعب، اضطراب، تندمزاجی و خشم.
(3)- هفتاد آدم: منظور یاران با وفای حضرت امام حسین (ع) است.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1170 پرچم ز کاکل پسر افراشتی به رزم‌یک مو به هیچ بیرقی از پرچم تو نیست
در راه حق چنین قدمی نیست غیر راور هیچ هست چون قدم محکم تو نیست
حاجات ما رسیده‌ی اشک عزای توست‌برگی ز کِشته‌ی دل ما بی‌نم تو نیست
دائم نشسته بر گُل داغ تو اشک مااز آفتاب حشر غم شبنم تو نیست
رمزی ز پرده‌داری باطل به جا نماندکز نور حق عیان به دل ملهّم تو نیست
ای دل به حق سپرده که محبوب هر دلی‌منظور حق همین نه، که محسود باطلی
***

ای جَسته نور پاک خدا از روان توو ای بسته جانِ عزّت و همت به جان تو
دنیا به خصمیش اثر از خان و مان نهشت‌آن را که بود خصم تو و خان و مان تو
جون باطل از مقابله‌ی حق به جای ماندنام و نشان خصم ز نام و نشان تو
گوش تو گر فغان جگر گوشگان شنیدنشنید گوش پیر فلک هم فغان تو
با خصم هم مقابله با مهر کرده‌ای‌ای جان فدای جان و دل مهربان تو
سرمشق ما، مربی ما، رهنمای ماست‌احوال تو، حکایت تو، داستان تو
درسی ز جلب عزّت و سلب مذلّت است‌هر نکته‌ای که می‌شنویم از زبان تو
مظلوم هر زمان ز تو آموخت دفع ظلم‌آئینه‌دارِ دورِ زمان شد زمان تو
زان داغها که بر دل و جان تو نقش بست‌مُهر قبول یافت ز حق امتحان تو
خوانها ز جود خویش فکندی به هر کنارکز هر کنار بهره بَرد میهمان تو
وان «روضه «1»» ها که آب بدادی ز خون خویش‌تا روضه «2» ی بهشت شود طرف خوان تو
نان تو می‌خورند جگر پارگان غیراز سوز دست پخت جگر پارگان تو
کس را به جز تو زین همه میرندگان نبودمرگی که بود زندگی جاودان تو
از مهد خاک جا به دل پاک کرده‌ای‌چون عرش حق جهان دگر شد جهان تو
مظلوم و تشنه کام گذشتی که حق گذاشت‌سرچشمه‌ی حیات ابد در دهان تو
در سایه‌ی جهان تو بود اینکه در نبردفرقی نبود پیر تو را با جوان تو
در حیرتم که چون دل دشمن چو سنگ ماندجایی که آب شد دل سنگ از بیان تو

_____

(1)- روضه: خطبه‌ای که در مراسم عزاداری بالای منبر خوانند. و آن شامل حمد خدا و درود بر پیغمبر اسلام و ائمه‌ی اطهار و مسایل دینی و اخلاق و شرح بخشی از وقایع کربلاست. این کلمه از نام روضة الشهداء مأخوذ است. مجلسی که در آن روضه منعقد است.
(2)- روضه: باغ، گلزار، جمع آن ریاض و روضات است.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1171 صد عندلیب در حَرَمت آشیان گرفت‌هر چند سوخت خار و خسی آشیان تو
چون آستان قرب خدا آشیان توست‌ما راست آسمان دعا آستان تو
هر چند خود امان ز بد ما نیافتی‌ما را بس است از بد عالم امان تو
روی دل «امیر» مگردان ز سوی خویش‌ای کعبه‌ی دل همه کس در ضمان

تو
شاید که سر کشد به فلک همچو بیت من‌بیتی که یابم از تو به قرب جنان
تو
لا، بل که بس به هر دو جهانم از آنچه هست‌اشک روان به ماتم خون روان
تو
از تو قبول از من و از اشک چشم من‌وز من سلام بر تو و بر دودمان تو
«1»
_____
(1)- دیوان امیری فیروز کوهی؛ ص 500- 508.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1172

عبد الرحمن پارسا تویسرکانی

عبد الرحمن پارسا از شاعران برگزیده‌ی معاصر به سال 1288 ه. ش در تویسرکان به دنیا آمد. پدرش محمد رحیم رستگار و نوه‌ی حاج محمد حسین تویسرکانی متخلّص به «مجنون» از شاعران و ادیبان نامور بود. وی چندی به شغل آموزگاری پرداخت سپس به شرکت بیمه ایران رفت، آخرین سمت او ریاست روابط عمومی شرکت بیمه بود و تا بازنشستگی در آنجا خدمت کرد.
پارسا شاعری اجتماعی بود. فعالیتهای شعری خود را از دوران جوانی آغاز کرد و در سرودن غزل متبحّر بود و در ساختن قطعه و رباعی نیز توانایی داشت. آثارش در روزنامه‌ها و مجله‌های کشور زیاد به چشم می‌خورد. وی در فروردین سال 1369 شمسی درگذشت.
ـ*ـ
از تنور خولی امشب می‌رود تا چرخ، نورآفتاب چرخ، حسرت می‌برد بر این تنور!
گرنه ظاهر شد قیامت، ور نه روز محشر است‌از چه رو کرد آفتاب از جانب مغرب ظهور؟!
این همان نور است کزوی لمعه‌یی در لحظه‌یی‌دید موسای کلیم اللّه شبی در کوه طور
این همان نور خدا باشد که ناگردد خموش‌این همان مشکوت حق باشد که نایابد فتور
مطبخ امشب مشرقستان تجلّی گشته است‌زین سر بی‌تن، کز او افلاک باشد پر ز شور
از لبان خشک و از حلقوم خونین گویدت‌قصه‌ی کهف و رقیم و رمز انجیل و زبور
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1173

عباس شهری

عبّاس شهری فرزند اسماعیل متخلّص به «شهری» در سال 1289 ه. ش در «شهرستانک» از توابع تهران به دنیا آمد. او فارغ التحصیل دانشکده‌ی کشاورزی دانشگاه تهران بود، و آنگاه به استخدام وزارت کشاورزی درآمد و در پست‌های مختلفی انجام وظیفه کرد. وی در شعر و شاعری دارای آثار ارزنده‌ای است. وی شاعری خوش ذوق و لطیف طبع بود، و در شعر به سادگی و روانی آن توجه داشت. هنر او در سرودن مثنوی‌های اخلاقی و اجتماعی است و در انواع دیگر شعر نیز مهارت دارد.
شهری به غم و شادی مردم زمان آگاه و به روحیّات آنان آشنایی دارد «1».
شهری تذکره‌ی منظومی در احوال شعرای زمان خود تألیف کرده است که شاعر باید هدفش گفتن و آگاه کردن باشد نه گمراه کردن. شاعر باید باریک بین و عاقبت بین و اهل خدا و دین باشد تا سخنش به مدد طبع خدا داد نغز و دلپسند افتد و مسلّم سخنی که حالی در اوست، شک نیست که نکوست.
استاد سخن شناس «سعید نفیسی» در ضمن گفتاری که درباره‌ی آثار منظوم عباس شهری نوشته چنین می‌گوید: «... در زمان ما سرایندگان بسیارند اما من در میانشان کم کسی را می‌شناسم که نوبری به جهان سخن و بازار معانی آورده باشد؟ و کسانی که از آثار این گروه از سخن سرایان فارسی زبان واقفند گواهی می‌توانند داد که سخنان شاعر بدیع‌گوی نوآور این روزگار عباس شهری یکی از مستثنیات است ...»
وی به سال 1369 شمسی در سن 82 سالگی درگذشت «2».
-*-
هر کس شنید واقعه‌ی کربلا گریست‌بر آن شهید کشته ز تیغ جفا گریست
غمخانه شد بسیط زمین در عزای اوچشم جهانیان همه در این عزا گریست
تنها نه چشم عالمیان اشکبار اوست‌کفرش مخوان اگر که بگویم خدا گریست
در این مصیبتی که خدا صاحب عزاست‌بی‌شک که دیده‌ی همه‌ی انبیا گریست
آن کشته‌ای که دین خدا پایدار از اوست‌از من شنو که تا شنوی در کجا گریست
از دور چون نگاه سوی خیمه‌گاه کردبر بی‌کسیّ عترت آل عبا گریست
بعد از مصیبتی که به آل عبا رسیدهرکس گریست بهر غمی، ناروا گریست
«شهری» دل شکسته ز سوز درون خویش‌چون ابر نوبهار در این ماجرا گریست

---

(1)- سیمای شاعران؛ ص 278.
(2)- شاعران تهران از آغاز تا امروز؛ ج 1، ص 654.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1174

ریاضی یزدی

اشاره

سید محمد علی ریاضی یزدی فرزند سید ابراهیم در سال 1290 ه. ش در شهر یزد متولد شد. تحصیلات ابتدایی و مقدمات ادبیات را در یزد و علوم دینی را در اصفهان و تحصیلات عالی را در دانشگاه تهران در رشته‌ی علوم تربیتی به پایان رسانید.
سپس به تحصیل در رشته‌ی معقول و منقول پرداخت و به دریافت لیسانس دیگری توفیق یافت.
ریاضی شاعری توانا و خوش قریحه بوده و در انواع شعر طبع آزمایی کرده است. وی در آغاز شاعری «قضایی» تخلص می‌کرد که بعد آن را به «ریاضی» تغییر داد.
منظومه‌ی «سلام بر آستان یزد» از سروده‌های اوست، او در مراثی و مناقب اهل بیت «ع» نیز اشعاری سروده است.
ریاضی یزدی در نوروز سال 1362 شمسی بر اثر مرض یرقان درگذشت «1»
-*-

منای دوست:

سلام ایزد منّان، سلام جبرائیل‌سلام شاه شهیدان، به مسلم بن عقیل
بدان نیابت عظمای سیّد الشّهدابدان جلال خدایی بدان جمال جمیل
شهید عشق که سر در منای دوست نهادبه پیش پای خلیل خدا، چو اسماعیل
بر آستان درش آفتاب سایه نشین‌به بام بقعه‌ی او ماه آسمان قندیل
زهی مقام که فرش حریم حرمت اوشکنج طُرّه‌ی حور است و بال میکائیل
سلام بر تو! که دارد زیارت حَرَمت‌ثواب گفتن تسبیح و خواندن تهلیل
هوای گلشن مهرت نسیم پاک بهشت‌شرار آتش قهرت حجاره‌ی سجّیل
تو بر حقّی و مرام تو حق، امام تو حق‌به آیه آیه‌ی قرآن و مصحف و انجیل
ببین دنایت دنیا که از تو بیعت خواست‌کسی که پیش جلال تو بنده‌ای است ذلیل
محیط کوفه تو را کوچک است و روح بزرگ‌از آن به بام شدی کشته‌ای سلیل خلیل
فراز بام، سلام امامی گفتی و دادمیان برکه‌ای از خون جواب، شاه قتیل
به پای دوست فکندی سر از بلندی بام‌که نقد جان بَرِ جانان بود متاع قلیل
شروع نهضت خونین کربلا ز تو شدبه نطق زینت کبری به شام شد تکمیل «2» ***
آن که بر سینه و بر دوش نبی جایش بودسینه‌ای روشن از او سینه‌ی سینا در طور
آن که موسی به طواف حرم حرمت اوخلع نعلین کند تا ببرندش به حضور
به نگهبانی گهواره‌ی او روح امین‌ز آسمان آید و لالایی او سوره‌ی نور

_____

(1)- سخنوران نامی معاصر ایران؛ ج 3، ص 1633.
(2)- تجلی عشق در حماسه عاشورا؛ ص 108 و 109.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1175 از سرآغاز ازل تا به سرانجام ابدهست جانبازی سالار شهیدان مشهور
با فداکاری شاه شهدا پیش ملک‌بشریت شده لبریز مباهات و غرور
تا شفق سرخ بود، چهره‌ی خونین حسین‌متجلّی‌ست در آیینه‌ی اعصار و دهور
آن که خواند سر او بر سر نی سوره‌ی کهف‌خوشتر از نغمه‌ی داودی و آیات زبور
آفتابی که برآید ز دو مشرق شب و روزروز از اوج سنان، نیم شب از شرق تنور

سر تسلیم نهد پیش خداوند به خاک‌آن سری را که گذارند به پای زر و زور
تربتش سرمه‌ی چشمان خدا بین ملک‌فرش زّوار درش بال ملک، گیسوی حور
اشک چشمی که فشانند به یادش به بهشت‌زیور تارک حوراست، چو تاجی زبلور
دشمنش کشت و ندانست که با کشتن اوخویش را می‌کند آن خاک به سر، زنده به گور «1»

خونبها:

بوی بهشت می‌وزد از کربلای توای کشته بادجان دو عالم فدای تو
برخیز و باز بر سر نی آیه‌ای بخوان‌ای من فدای آن سر از تن جدای تو
اندر منی ذبیح یکی بود و زنده رفت‌ای صد ذبیح کشته شده در منای تو
رفتی به پاس حرمت کعبه به کربلاشد کعبه‌ی حقیقی دل، کربلای تو
اجر هزار عمره و حج در طواف توست‌ای مروه و صفا به فدای صفای تو
تا با نماز خوف تو گردد قبول حق‌شد سجده‌گاه اهل یقین خاک پای تو
با گفتن «رضاً بقَضائک» به قتلگاه‌شد متّحد رضای خدا با رضای تو
تو هر چه داشتی به خدا دادی ای حسین‌فردا خداست جلّ جلاله جزای تو
خون خداست خون تو و جز خدای نیست‌ای کشته‌ی خدا، به خدا خون بهای تو
سائل چو دید کفّ کریم تو گریه کردای کائنات، بنده‌ی خوان عطای تو
ما را هم ای حسین گدایی حساب کن‌آخر کجا رود به جز این در، گدای تو؟
آنجا که حدّ ممکن و واجب بود تویی‌ای منتهای اوج بشر ابتدای تو

_____
(1)- همان؛ ص 111.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1176

قاسم رسا

اشاره

قاسم رسا فرزند شیخ محمد حسن از شاعران معاصر است. او در سال 1290 ه. ش در تهران ولادت یافت. در کودکی به اتفاق پدر و مادرش به خراسان عزیمت نمود و در جوار تربت حضرت رضا (ع) مجاورت اختیار کرد. «رسا» پس از اتمام تحصیلات مقدمات وارد دانشکده‌ی پزشکی تهران شد و به درجه‌ی دکترا در طب نائل آمد. سپس در وزارت بهداری استخدام گردید. و مدت 29 سال به ایفای وظایف پزشکی اشتغال داشت.
«رسا» با آنکه ظاهرا کارش طبابت بود ولی از آغاز نوجوانی به حکم علاقه‌ی باطنی به مطالعه‌ی آثار گویندگان سلف اشتغال داشت و فنون سخنوری و شعر و ادب را نزد اساتید بزرگ فرا گرفت و هیچوقت رابطه‌ی خود را با عالم شعر و ادب قطع نکرد. از سال 1325 ه ش. به افتخار خدمتگزاری و ثناگستری و ملک الشعرایی آستان قدس رضوی مفتخر شد. عنوان ملک الشعرایی را به دلیل سرودن اشعار نغز در این‌باره به او اطلاق کرده‌اند، او در سرودن انواع شعر بخصوص در قصیده‌سرایی صاحب توانایی و مهارت بوده است. رسا در سال 1330 به سمت عضو پیوسته‌ی «انجمن ادبی فرهنگستان ایران» انتخاب گردید.
بیشتر اشعار دکتر رسا درباره مدایح و مراثی اهل البیت (ع) و اشعار حکمی، اخلاقی و پند و اندرز است. نصایح منظوم و دیوان اشعارش در سالهای 41- 1340 چاپ و منتشر گردید.
رسا در سال 1356 ه ش. چشم از جهان فرو بست. «1»
ـ*ـ

روز حسین (ع):

روز جانبازی یاران حسین است امروزکربلا عرصه‌ی میدان حسین است امروز
آسمان محو تماشای فداکاری اوست‌ماسوا واله و حیران حسین است امروز
صولت حیدری و آیت تسلیم و رضاروشن از چهره‌ی تابان حسین است امروز
روی هفتاد و دو ملت ز پی عرض نیازسوی هفتاد و دو قربان حسین است امروز
تا به عشاق دهد درس فداکاری یادعشق، شاگرد دبستان حسین است امروز
نه پریشان شده تنها دل ما، در همه جاصحبت از جمع پریشان حسین است امروز
نام پاک شهدای ره آزادی و حق‌زنده از نام درخشان حسین است امروز
کعبه‌ی پاکدلان، قبله‌ی صاحب نظران‌تربت پاک شهیدان حسین است امروز
آن که از داغ براد به گریبان زده چاک‌خواهر سر به گریبان حسین است امروز
«حُرّ» آزاده سر بندگی افکند به خاک‌ز آنکه شرمنده‌ی احسان حسین است امروز
پاسدار حرم آل علی، عبّاس است‌که ز جان بنده‌ی فرمان حسین است امروز
بانک تکبیر حسین است ز هر گوشه بلندشوق حق، سلسله جنبان حسین است امروز
به تماشای گلستان حسینی بشتاب‌که پر از لاله، گلستان حسین است امروز

_____
(1)- اشک خون؛ ص 197.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1177 صبر زینب ز شکیبایی ایوب گذشت‌حیرت نوع ز طوفان حسین است امروز
داد لب تشنه اگر جان به لب آب فرات‌وصل جانان هدف جان حسین است امروز
محور دین مبین اوست که آیین خدامحکم از پایه‌ی ایمان حسین است امروز

ای «رسا» دامن شه گیر که از شاه و گداهمه را دست به دامان حسین
است امروز ***

زینب (س):

کیست زینب آن که عالم واله و حیران اوست‌نور عصمت جلوه‌گر از چهره‌ی تابان اوست
گوهر پاکی که از پستان عصمت خورده شیرجان به قربانش که جان عالمی قربان اوست
آستان زینب کبری حریم کبریاست‌بندگان را دست حاجت جمله بر دامان اوست
زهره‌ای کاندر سپهر عزّت و جاه و جلال‌روشنی بخش کواکب شمسه‌ی ایوان اوست
بانوی کاندر حریم عفّت و شرم و وقارمریم پاکیزه دامن حاجب و دربان اوست
رونق رضوان ز انفاس نسیم گلشنش‌نکهت جنّت ز گیسوی عبیر افشان اوست
سیل نطق آتشینش کند کاخ کفر راکاخ ایمان متّکی بر پایه‌ی ایمان اوست
کیست این آشفته کز او عالمی آشفته است؟کیست این سرگشته کانیسان چرخ سرگردان اوست
میوه‌ی بستان زهرا پاره‌ی قلب علی است‌آن که عالم خوشه چین خرمن احسان اوست
آفتاب برج عصمت آن که اهل فضل رادیده روشن از فروغ دانش و عرفان اوست
جلوه‌ی حق کرد روشن کوفه‌ی تاریک راگرمی بازار شام از خطبه‌ی سوزان اوست
داستانی کآتش اندر دامن هستی فکندداستان محنت و اندوه بی‌پایان اوست
همت مردانه‌ی او نگسلد زنجیر عهدخوشتر از پیوند هستی رشته‌ی پیمان اوست
ای «رسا» بر ماتم او تا قیام رستخیزآسمان را گریه‌ها بر دیده‌ی گریان اوست «1» ***

ماه انجمن:

آمد آن ماه که خوانند مه انجمنش‌جلوه‌گر نور خدا از رخ پرتو فکنش
آیت صولت و مردانگی و شرم و وقارروشن از چهره‌ی تابنده و وجه حسنش
ز جوانمردی و سقّایی و پرچم داری‌جامه‌ای دوخته خیّاط ازل بر بدنش
آنکه آثار حیا جلوه‌گر از هر نگهش‌و انکه الفاظ ادب تعبیه در هر سخنش
میوه‌ی باغ ولایت به سخن لب چو گشودخُم فلک گشت که تا بوسه زند بر دهنش
کوکب صبح جوانیش نتابیده هنوزکه شد از خار اجل چاک چو گل پیرهنش
آن چنان تاخت به میدان شهادت که فلک‌آفرین گفت بر آن بازوی لشکر شکنش
همچو پروانه‌ی دلباخته از شوق وصال‌آن چنان سوخت که شد بی‌خبر از خویشتنش

_____

(1)- دیوان کامل دکتر قاسم رسا، ص 136.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1178 خواست دستش که رسد زود به دامان وصال‌شد جدا زودتر از سایر اعضا ز تنش
ز ادب چهره بر آن قبله‌ی حاجات بسته‌که شود زنده مسیحا ز نسیم چمنش «1» ***

هاله‌ی ماتم:

جهان را از چه رو ماتم گرفته‌زمین و آسمان را غم گرفته
چنان ماتم به گیتی سایه افکندکه گویی نیّر اعظم گرفته
مگر ماه محرّم شد هویداکه مه را هاله‌ی ماتم گرفته
جبین قدسیان را از ملالت‌خطوط درهم و بر هم گرفته
برون کن خاتم شادی ز انگشت‌کزین ماتم دل خاتم گرفته
چه باک از زخم پیکان عاشقی راکه از معشوق خود مرهم گرفته
حسین بن علی فرزند زهراکه نور چهره‌اش عالم گرفته
چو شیر شرزه پرچمدار اسلام‌پی نهضت به کف پرچم گرفته
به اشک دیده گلهای نبوّت‌غبار غم ز روی هم گرفته
نه تنها دامن خرگاه عصمت‌که آتش دامن عالم گرفته
حجاب از پر بر آن خرگاه، جبریل‌به پیش چشم نامحرم گرفته
فغان کز خیمه‌ها برخاست دودی‌که اشک از دوده‌ی آدم گرفته
زهی خاک صفا بخشی که فردوس‌صفا ز آن وادی خرّم گرفته
زهی آب گوارائی که رونق‌ز آب چشمه‌ی زمزم گرفته
دلم در کنج تنهایی شب و روزغمش را مونس و همدم گرفته ***

عترت حق (ع):

ای فلک با سبط پیغمبر وفا کردی نکردی‌با سرور قلب زهرا جز جفا کردی نکردی
لحظه‌ای جز بر مراد اشقیا گشتی نگشتی‌ذرّه‌ای جز غم نصیب اولیا کردی نکردی
ای فلک جز سیل اشک و خیل آه و بار محنت‌همره محنت‌کشان کربلا کردی نکردی
سوختی در آتش کین خیمه‌ی آل عبا رااحترام از خیمه‌ی آل عبا کردی نکردی
قامت اکبر کشیدی ای فلک در خاک و در خون‌ناله‌ی لیلی شنیدی اعتنا کردی، نکردی
شیرخوار تشنه کامش را به جای آب دادن‌جز نشان تیر و پیکان بلا کردی نکردی
دست سقاء علمدار حسین بن علی رااز بدن انداختی شرم از خدا کردی نکردی
آب بر شاه شهیدان قطره‌ای دادی ندادی‌زینب افسرده را از خود رضا کردی نکردی
ای فلک آن دم که بستی محمل آل علی راجز ستم با اهل بیت مصطفی کردی نکردی

_____

(1)- همان.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1179 پیکر آزرده‌ی بیمار زار کربلا راجز به درد و رنج و محنت مبتلا کردی نکردی
طایران قدس خونین بال دور از آشیان رالحظه‌ای از رنج و ناکامی رها کردی نکردی
تیر زهرآگین کجا و قلب فرزند پیمبرای فلک از مادرش زهرا حیا کردی نکردی
زینب کبری کجا و کوفه و شام و اسارت‌پاس ناموس الهی را ادا کردی نکردی
تا کشیدم خاک راهت را به چشم ای شاه خوبان‌کوته از دامان خود دست «رسا» کردی نکردی

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1180

عبد المجید اوحدی

عبد المجید اوحدی متخلّص به «یکتا» در سال 1290 ه. ش در اصفهان متولد شد. به علت فوت پدر، سرپرستی وی را عمویش مرحوم حاج محمد کاظم متخلّص به «غمگین* بر عهده گرفت.
یکتا تحصیلات خود را در آموزشگاه‌های اصفهان به پایان رسانید و بنا به توصیه‌ی عمویش هفته‌ای یک بار به محضر شاعر و ادیب خوشنویس مرحوم میرزا عباس خان شیدا مؤسس «انجمن ادبی اصفهان» حاضر می‌شد و از همان انجمن بود که طبعش به سرودن شعر مایل گشت.
کلیات اشعار وی متجاوز از ده هزار بیت است که قسمتی از آن در سال 1319 شمسی به چاپ رسید و از آثار او «تدوین و تحشیه دیوان مرحوم غمگین» است که با مقدمه‌ی مبسوطی به قلم استاد همایی در سال 1327 شمسی به چاپ رسید، و نیز «ترجمه‌ی تاریخ آل سلجوق» به قلم پروفسور ادوارد براون انگلیسی، تذکره‌ی شعرای ایران از اوایل قرن چهاردهم تا عصر حاضر به نام «گلزار دانش».
یکتا شاعری توانا و نویسنده‌ای محقق بود و در ساختن ماده‌ی تاریخ نیز مهارت کافی داشت. سرانجام در سال 1354 ه. ش درگذشت و در زادگاهش به خاک سپرده شد. «1»
ـ*ـ
هلال ماه محرّم دوباره گشت پدیدز دیدنش دل آزادگان خاک تپید
تپید، نی دل آزادگان خاک ز غم‌که از رسیدن آن قلب قدسیان لرزید
خمیده گشت نه تنها ز غصّه پشت هلال‌که آسمان هم از این غم هلال‌وار خمید
تو ای هلال از آن لاغری و زرد و نزارکه دیده‌ی تو ندید آن چه گوش کس نشیند
تو دیده‌ای که از اطفال تشنه لب، هر دم‌صدای العطش از فرش تا به عرش رسید
تو دیده‌ای که ز زخم سنان و نیزه و تیرنهال قدّ جوانان به خاک و خون غلتید
تو دیده‌ای که ز خاک مزار پاک تنان‌به جای لاله و گل، چشمه‌های خون جوشید
تو دیده‌ای که ز خون شد خضاب، اجسادی‌که زرد روی شد از شرم رویشان خورشید
تو دیده‌ای که به پاهای نرم‌تر از گل‌ز جور فتنه‌ی دو نان چه خارها که خلید
تو دیده‌ای که به لبهای همچو غنچه‌ی گل‌بداد بوسه ز چوب ستم، یزید پلید
من از تو در عجبم ای هلال سنگین دل‌که دیدگان تو این حادثات را، چون

دید؟
اگر به جای تو بودم، برای تشنه‌لبان‌ز آب دیده نمودم هزار سیل پدید
اگر به جای تو بودم حجاب می‌گشتم‌که بر برهنه تنان، سایه افکند خورشید

_____

(1)- سخنوران نامی معاصر ایران؛ ج 5، ص 3982.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1181

حیدر تهرانی

حیدر تهرانی، متخلّص به «معجزه»، در سال 1291 ه. ش در تهران متولد شد. وی از آغاز جوانی در راه سیر و سلوک عرفانی گام نهاد و در وادی تصوّف وارد گردید و چون دارای ذوق و قریحه‌ی شاعری بود با زبان شعر افکار و اندیشه‌های عرفانی خود را بیان داشت، و بیش از 60 سال از عمر هشتاد ساله‌ی خود را در همین راه صرف کرد.
معجزه کتاب‌های متعدّد نظم و نثر در معارف تألیف کرد که هفت جلد آن تاکنون طبع و نشر شده به علاوه بیش از بیست جزوه از اشعارش چاپ و در دسترس قرار گرفته است از کارهای او شصت و چهار خطبه‌ی نهج البلاغه حضرت علی (ع) را همراه یکصد و چهل کلمه‌ی قصار آن حضرت به فارسی منظوم کرده است و مخمسی در پانصد صفحه سروده که عارف ربّانی حاج شیخ باقر ساعدی آن را شرح کرده است.
از جمله دیگر کارهای منظوم او، یکصد و ده غزل شیخ اجل سعدی را تضمین نمود و استاد غلامحسین امیرخانی آن را با خطّی خوش به زیور تحریر درآورد و انجمن خوش‌نویسان آن را منتشر ساخت.
-*-
بی‌پرده تجلّی رخ جانان کند امروزیا چهره عیان آیت سبحان کند امروز
از شش جهت انوار الهی‌ست فروزان‌زین جلوه که این خسرو خوبان کند امروز
روح است مجسّم هله این معنی توحیدیا جلوه‌گری خالق سبحان کند امروز
چون گشت رقم نام تو بر لوح مشیّت‌حق جلوه در آیینه‌ی امکان کند امروز
گر کعبه برد پیش رخت سجده عجب نیست‌تکریم ز تو قادر منّان کند امروز
ای موسی عمران هله «ربّ ارنی» گوی‌تا بر تو خدا چهره نمایان کند امروز
چون مظهر اللّه بود آن شه کونین‌حق جلوه‌ی خود بر همه آسان کند امروز
از شوق به تن جان من آرام نگیردزین جلوه پی جلوه که جانان کند امروز
گو مطرب وحدت بزند نغمه‌ی توحیدتا خلوتیان را همه رقصان کند امروز
جبریل به تشریف تو از کنگره‌ی عرش‌بر روی زمین غالیه افشان کند امروز
نور ازلی، پرتو رخسار پیمبرآیینه‌ی روی تو نمایان کند امروز
روح القدسم گشت هماهنگ به وصفت‌تا خواست مرا طبع ثناخوان کند امروز
با زهره اگر «معجزه» در رقص درآیدارکان فلک را همه رقصان کند امروز
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1182

سید مهدی فاطمی

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ج2 1182 سید مهدی فاطمی ..... ص : 1182
د مهدی فاطمی، فرزند سیّد محمد در سال 1291 ه. ش در شهر قم متولد شد. وی خواندن و نوشتن را در مکتب آموخت و به تحصیل علوم قدیمه پرداخت. دوره‌ی دبیرستان را در تهران به پایان رسانید وی به سال 1319 شمسی به استخدام بانک کشاورزی درآمد و در سال 1350 بازنشسته شد.
فاطمی که در شعر «طوفان» تخلّص می‌کند از سال 1312 به شعر و شاعری پرداخت و چون از استعداد قریحه‌ی ذاتی برخوردار بود، در انجمن ادبی ایران شرکت کرد و به تدریج شعرش پختگی یافت و مورد پسند ادب دوستان قرار گرفت و در شعر بیشتر به سرودن غزل پرداخت «1».
ـ*ـ
درس آزادی به دنیا داد رفتار حسین‌بذر همّت در جهان افشاند افکار حسین
جان خود را در ره صدق و صفا از دست دادزین سبب تا حشر با شد گرم بازار حسین
با قیام خویش بر اهل جهان معلوم کردتابع اهل ستم گشتن بود عار حسین
حق و باطل را به خون خویش کرد از هم جداآری، آری تا ابد برجاست آثار حسین
زندگی پیکار باشد در ره اندیشه‌هاباشد این گفتار شیرین و گهربار حسین
گر نداری دین به عالم لااقل آزاده باش‌این کلام نغز می‌باشد ز گفتار حسین
مرگ با عزّت ز عیش در مذلّت بهتر است‌نغمه‌ای می‌باشد از لعل دُرر بار حسین
نی ریاست، نی دورنگی، نی دغل در کار بودبهر ترویج حقیقت بود، پیکار حسین
نی هوا خواهش مسلمانان به دوران اند و بس‌بلکه هر آزاده می‌باشد هوادار حسین
جان و مال و یاورانش شد فدای حق، ولی‌رادمردان را بود سرمشق، رفتار حسین
داد درس یاری و جانبازی و مردانگی‌بر همه اهل جهان عبّاس سردار حسین
***
ای عالمی سیاه به تن در عزای توای جان پاک آدم خاکی فدای تو
ای جنّ و انس، مویه‌گر اندر مصیبتت‌ای خاص و عام، نوحه‌گر اندر ثنای تو
ای قبله‌ی زمین و زمان، نور مشرقین‌ای توتیای چشم ملک خاک پای تو

در کربلا اگر چه جدا شد ز تن سرت‌ثبت است بر جریده‌ی عالم بقای تو
خون علی نگشته به محراب کوفه، خشک‌گلگون، زمین کرب و بلا شد ز نای تو
(توفان) نداشت زاد سفر بهر آخرت‌در وقت مرگ بهره برد از ولای تو

_____

(1)- سخنوران نامی معاصر ایران؛ ج 1، ص 929.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1183

حسینعلی رکن منظر

اشاره

حاج حسینعلی رکن منظر متخلّص به «پیروی» فرزند محمود به سال 1292 ه. ش در شیراز متولد شد. او طبع خودجوش داشت و مکتب و مدرسه را ندید امّا از موهبت هوش سرشار به فیض خواندن و نوشتن تا حدودی که می‌توانست اشعار خود را بنویسد و بخواند، رسید. وی ابتدا در کارگاه مبل‌سازی به کار مشغول شد، و از هیجده سالگی تا پیش از وفاتش کارگاه چوب‌بری داشت.
پیروی شاعر متدین بود و بیشتر اشعارش در مدح ائمه‌ی اطهار (ع) است. زبان شعرش فصیح و در بستن مضامین تازه از خود ابتکار نشان می‌داد «1».
-*-

چه ریخت؟ ساقی بزم ازل به ساغر اوکه خواند آیه‌ی قرآن به نوک نی، سر او
چنان فتاد سر او به زیر چمبر عشق‌که رفت هر سر عقلی به زیر چمبر او
برون ز خانه‌ی دل کرد ما سوی اللّه راکسی نماند در آن خانه غیر دلبر او
مگو فدائی امت شد آن وجود شریف‌که جان خلق نیرزد به جسم اطهر او
چگونه کشته شود بی‌رضای خاطر خویش‌کسی که عالم امکان بود مسخّر او
هنوز مضطرب و شرمسار می‌گذردفرات پیش لب نوش‌تر، ز کوثر او
به هر کجا که رود گفتگوی صبر و ثبات‌نخست در نظر آید خمیده خواهر او
خجسته بانوی عصمت که خود شیر دلان‌فرو برد سر تعظیم پیش معجر او
مقام مادر او را چگونه شرح دهم‌که هست مادر گیتی، کنیز دختر او
ز وصف اکبر او عاجزیم «پیرویا»که اکبر است زهر نامدار، اصغر او
سرش به نیزه فراز آمد و شئون و شرف‌فرازتر بود از هفت آسمان سر او
سعادتی به زمین داد و دولتی به سماتن مطهّر پاک و سر منوّر او
ندید مهر و مهی و نیافت دسته گلی‌سپهر چون سر او، زمین چو پیکر او «2» ***
هر آنچه بیشترش خون ز تن به در می‌شدگل بهشت جمالش شکفته‌تر می‌شد
به پیش نیزه‌ی دشمن، به شوق حضرت دوست‌ز شوق جان و تمنای دل سپر می‌شد
به پیش آن اثری کش به سینه بود ز عشق‌خدنگ و نیزه و شمشیر، بی‌اثر می‌شد
سرم فدای قدوم شهید زنده دلی‌که از نگون شدن از زین، ز عرش بر می‌شد

_____

(1)- سیمای شاعران فارس در هزار سال؛ ج 2، ص 828.
(2)- شب شعر عاشورا؛ ص 69.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1184 ز کشته پشته همی ساخت بر فراز زمین‌زهر طرف که هژیرانه حمله‌ور می‌شد
چنان صلابت مردانه داشت در میدان‌که از مشاهده‌اش، شیر بر حذر می‌شد
به راه عشق و ارادت دمی درنگ نکردگهی به پای همی رفت و گه به سر می‌شد

قسم به دوست که جای کلیم خالی بوددمی که نور سرش جاری از شجر می‌شد
نه این درخت که خود سدره آرزو می‌کردکه میوه‌ی دل صدّیقه‌اش ثمر می‌شد
سر شریف ورا تشت چه حاجت بودز کیمیاگری‌اش هر چه بود زر می‌شد
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1185

ابو القاسم حالت

اشاره

ابو القاسم حالت فرزند کربلایی محمد تقی از شاعران نامی معاصر است. در سال 1292 ه. ش. در تهران دیده به جهان گشود.
تحصیلات خود را در آنجا به پایان برد و از پانزده سالگی به سرودن شعر پرداخت و در سرودن انواع شعر مهارت یافت، ولی در فکاهی‌سرایی صاحب ذوقی سرشار است. او نخستین شاعری است که مفاهیم طنز را در قالب بحر طویل بیان کرده است و به زبانهای انگلیسی و فرانسه و عربی تسلّط کامل داشته است و در امر ترجمه نیز دارای آثار ارزنده‌ای است. پس از شهریور 1320 علاوه بر هفته نامه‌ی «توفیق» با هفته‌نامه‌های «امید ایران»، «تهران مصوّر»، «قیام ایران» و «خبردار» همکاری داشته است. در سال 1323 برای هفته‌نامه‌ی آیین اسلام هفته‌ای 5 رباعی که ترجمه‌ی منظوم کلمات قصار حضرت علی (ع) بود و یک قصیده‌ی اخلاقی و عرفانی می‌سرود.
حالت در ترانه‌سرایی نیز مهارت داشت و در سال 1325 به کنگره‌ی نویسندگان ایران که به ریاست ملک الشعرای بهار تشکیل شده بود راه یافت. در سال 1327 در اداره‌ی روابط عمومی شرکت نفت مشغول به کار شد و مدیریت مجله‌ی «صنعت نفت» را بر عهده گرفت و سال 1353 بازنشسته شد.
حالت در آغاز انقلاب سرود جمهوری اسلامی ایران را ساخت و در سال 1370 طی مراسم باشکوهی مورد تجلیل قرار گرفت.
وی شاعری قدرتمند و توانا و محقق و مترجمی زبردست و ماهر بود و او را باید یکی از شعرای برجسته و نامور معاصر ایران به شمار آورد.
فهرست آثار منظومش به این شرح است:
«دیوان اشعار حالت»، «دیوان ابو العینک»، «دیوان شوخ»، «پروانه و شبنم»، «دیوان خروس لاری» «1»، «فکاهیات حالت» در دو جلد، «فروغ بینش» یا سخنان حضرت محمد (ص)، «راه رستگاری» یا سخنان حسین بن علی (ع)، ترجمه «تاریخ کامل ابن اثیر»، «تاریخ فتوحات مغول» و ... حالت خود در رابطه با مضامین اشعارش چنین می‌گوید: «قسمتی از اشعار این مجموعه قطعاتی است که مضامین آنها بیشتر منعکس کننده‌ی حقایق زندگی است. قسمتی از اشعار این مجموعه مخصوصا قصاید آن حاوی مطالب اخلاقی است. برخلاف بسیاری از غزلها که هر بیت آن دارای معنی جداگانه‌ای است، اکثر غزلهای این مجموعه هر کدام دارای موضوع خاصی است. رباعیات این مجموعه که تحت عنوان انسان و زندگی چاپ شده ترجمه‌ی منظومی از امثال و حکم سائره در زبانهای اروپایی است» «2».

وی به سال 1371 ه. ش بر اثر سکته‌ی قلبی دار فانی را وداع گفت و با احترام به خاک سپرده شد. «3»

ـ*ـ

سرآمد مردان:

این روز فر خجسته که روزی طرب فز است‌مولود پیشوای شهیدان کربلاست
از مژده‌ی ولادت سلطان دین، حسین‌گیتی پر از طروات و عالم پر از صفاست

_____
(1)- سیمای شاعران؛ ص 138.
(2)- دیوان حالت از زبان خودش؛ مقدمه با تلخیص.
(3)- خلوتگه دل؛ ص 267.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1186 روزی است دل فروز که گلبانگ عیش و نوش‌گر از زمین به جانب گردون رود، رواست
هر سو بساط عیش و طرب گسترند خلق‌عیشی که دلپذیر و بساطی که دلرباست
امروز می‌نهد ز عدم روی در وجودشاهی که شاه را، به درش روی چون گداست
آن شاه راستان که در ایمان و راستی‌ناید نظیر او به جهان، تا جهان به جاست
سلطان دین، سرآمد مردان حق حسین‌کاو مظهر حقیقت و مرآت حق نماست
کان جلال، کوه شکوه، آسمان جاه‌چهر کمال، چشم هنر، چشمه‌ی صفاست
مرد نبرد، رایت جهد، آیت جهادخصم نفاق، دشمن جور، آیت جفاست
مفتاح فیض، مهد سخا، معدن کرم‌مصباح شرع، شمع هُدی، مشعل خداست
دستور عقل، دست خرد، درس راستی‌پایان خوف، پای امان، پایه‌ی رجاست
مفهوم سرفرازی و مقصود افتخارمنظور سربلندی و معنای اعتلاست
هر زخم را معالج و هر درد را طبیب‌هر کور را عصاکش و هر لنگ را عصاست
بی‌لطف او نهال عمل، شاخ بی‌ثمربی‌مهر او، چراغ هدی، شمع بی‌ضیاست
خُلد از برای بنده‌ی او اولین مقام‌داغ از برای دشمن او آخرین دواست
هر ذره‌ای ز خاک سر کوی او بودخاکی که همچو آب بقا مایه‌ی بقاست
آن دل که جای او شد و جای خیال اوآیینه‌ی سکندر و جام جهان نماست
از خون اوست گر که خورد بیخ شرع آب‌وز جهد اوست گر که چنین کاخ دین به پاست
تا حشر، رادمردی و جانبازی حسین‌اندر خور ستایش و تحسین و مرحباست
از یمن استقامت و ایمان و صدق اونیروی دین فزود و هیاهوی کفر کاست

رفتار او، دو دست هوس را چو دستبندگفتار او دو چشم خرد را چو توتیاست
باغ رضا و گلشن دین را چو باغبان‌یار خدا و کشتی حق را چو ناخداست
برخاست تا کند قدّ مردانگی بلندآنجا که غیر مردم نامرد، برنخاست
بهر خدا از هستی خود دست شست و گفت:«در راه دوست می‌دهم آن را که دوست خواست»
فرموده‌های او همه فرموده‌ی نبی استفرموده نبی همه فرموده‌ی خداست
فرمود: هرکسی که دهد تن به نارواهرلحظه گر رود به سرش ناروا، رواست
فرمود: بهر آن که به مردی علم بودخواری مصیبت است و سرافکندگی بلاست
فرمود: ما چگونه فرود آوریم سردر پای آن کسی که روان در خطِّ خطاست
فرمود: هرکسی که بدان یار بسته عهدگر رو کند به درگه اغیار بی‌وفاست
همّت، رفیق ما و بزرگی، ندیم مامردی، مرام ما و شهامت، شعار ماست
کی کار ظالمان کند آن کس که عادل استکی یار اشقیا شود آن کو ز اتقیاست
ما حقّ خود ز دست به ناحق نمی‌دهیم‌زیرا که حقّ ماست مقامی که حقّ ماست
تسلیم امر پست‌تر از خود کجا شود؟!آن را که همچو ما به رضای خدا رضاست
مردن به نام خوبتر از زندگی به ننگ‌کآن عزّت و غنا بود، این ذلّت و عَناست «1»

---

(1)- دیوان حالت؛ ص 180 و 181.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1187

خوشدل تهرانی

اشاره

علی اکبر صلح‌خواه متخلّص به «خوشدل تهرانی» فرزند حاج رحیم، جدّش مهدی بیک کرمانشاهی از ایل سنجانی است. وی در سال 1293 ه. ش در تهران چشم به جهان گشود.
خوشدل تحصیلات خود را تا مرز دیپلم ادامه داد و سپس نزد حاج شیخ علی رشتی که یکی از استادان ادبیات عرب بود مغنی و مطول را آموخت و چندی نیز در اصفهان و شیراز به تکمیل ادبیات و منطق و تا حدودی فلسفه مشغول شد.
خوشدل مدت سی سال به سیر و سیاحت به نقاط مختلف ایران پرداخت و سالها نیز کشورهای دیگر اسلامی را با شوق طی کرد. از آنجا که وی کسوت روحانی داشت بیشتر مضامین اشعارش در مدح و رثای ائمه‌ی اطهار و حقایق اسلام است و برای هر یک از چهارده معصوم (ع) 71 قصیده به تعداد سالهای عمرش سروده است، و از علمای واقعی و عرفای حقیقی به احترام تمام یاد کرده است. خوشدل سالها به بیماری قلبی مبتلا بود و سرانجام در اول مهر ماه سال 1365 ه. ش چشم از جهان فرو بست و در این بابویه به خاک سپرده شد. دیوان کامل اشعارش در سال 1364 توسط انتشارات «ما» به همت آقای احمد کرمی به چاپ رسیده است «1».

-*-

بزرگ فلسفه‌ی قتل شاه دین این است‌که مرگ سرخ به از زندگی ننگین است
حسین مظهر آزادگی و آزادی است‌خوشا کسی که چنینش مرام و آئین است
نه ظلم کن به کسی نه به زیر ظلم بروکه این مرام حسین است و منطق دین است
همین نه گریه بر آن شاه تشنه لب کافی است‌اگرچه گریه بر آلام قلب، تسکین است
ببین که مقصد عالی وی چه بُد ای دوست‌که درک آن سبب عزّ و جاه و تمکین است
ز خاک مردم آزاده بوی خون آیدنشان شیعه و آثار پیروی این است «2»

***

نازم حسین را که چو در خون خود تپیدشیواترین حماسه‌ی تاریخ آفرید
دیدی دقیق باید و فکری دقیق‌ترتا پی برد به نهضت آن خسرو شهید
قامت چو زیر بار زر و زور خم نکرددر پیش عزم و همت وی آسمان خمید

تا ننگرد مذلت و خواری و ظلم و کفرداغ جوان و مرگ برادر به دیده دید
بر بسته بود باب فضیلت به روی خلق‌گر قتل او نمی‌شدی این باب را کلید
برگی بود ز دفتر خونین کربلاهر لاله و گلی که به طرف چمن دمید
از دامن سپید شریعت زدود و شست‌با خون سرخ خویش، سیه‌کاری یزید
یکسان رخ غلام و پسر بوسه داد و گفت:«در دین ما سیه نکند فرق با سفید»

_____

(1)- دیوان خوشدل تهرانی؛ مقدمه با تلخیص.
(2)- گلزار شهیدان؛ ص 196.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1188 بُد تشنه‌ی عدالت و آزادی بشرآن العطش که از دل پرسوز می‌شنید
چونان که گفت خواهر خود را: اسیر باش‌آزاد تا جهان شود از قید هر پلید
بانوی بانوان جهان، آن که روزگاربعد از علی خطابه سرایی چو وی ندید
لطف کلامش از «امَنِ الْعَدْل» بین که ساخت‌رسوا یزید و پرده‌ی اهل ستم درید
خوشبخت ملتی که ازین نهضت بزرگ‌گردد ز روی معرفت و عقل مستفید «1» ***
دل واله‌ی نهضت حسین است‌جان محو حقیقت حسین است
دلهای همه خداپرستان‌کانون محبت حسین است
شو کشته که عدل و دین نمیرداین سرّ شهادت حسین است
فتح هدف از شکست خود یافت‌این اصل سیاست حسین است
برپاست ز وی اصول اسلام‌دین زنده به همّت حسین است
اول ز جوان خود گذشتن‌مصداق عدالت حسین است
بوسید غلام را چو فرزنداین حدّ مروّت حسین است
جان دادن طفل خود در آغوش‌اندر خورِ طاقت حسین است
افشاند به چرخ خون اصغراین رمز شفاعت حسین است
در سجده سر از تنش جدا شداین پایه‌ی طاعت حسین است
اندوه اسیری حریمش‌ما فوق مصیبت حسین است
با سر به قفای بانوان بوداین شاهد غیرت حسین است «2» ***

عابس فرزند شبیب:

روز عاشورا، عیان گشت یکی شور عجیب‌بانگ یا قومی فرّو به فلک رفت قریب
گفت بن سعد، که هان عابس فرزند شبیب‌شیر شیران بود و پای نهاده به رکیب
حذر ای قوم که او اشجع ابطال بودوای بر ما اگرش فرصت و اقبال بود
این بود آنکه نظریش نبود هیچ دلیر
این بود آنکه به یک حمله دو صد کرده اسیر
این بود آنکه حریفش نشود هرگز شیراین بود آنکه بود بازی او با شمشیر
این بود آنکه گذشته ز پسرهای یلی‌هیچ کس نیست در این بیشه چو او شیر
بلی الغرض داشت به هر جنگ دو جوشن بر تن
لیک در کربُ بلا کَند ز تن پیراهن

_____

(1)- تجلی عشق در حماسه عاشورا؛ ص 96 و 97.
(2)- منشور عاشورا؛ ص 45.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1189 که مرا بود به هر جنگ سر برگشتن‌ولی امروز مرا هست سرکشته شدن
در رکاب پسر فاطمه جانبازی به‌خاکساری ره او ز سرافرازی به بعد یک جنگ نمایان چو به خون شد غلطان
سرِ، وی بود به دامان شه تشنه لبان
در دم دادن جان بود به چشم گریان‌شاه گفتن ز چه گریانی، گفتا از آن که سرم بر سر زانوی تو ای سبط نبی است‌سر تو در دم رفتن به سر زانوی کیست؟ عابسا جای تو خالی که ببینی سر وی
رفت بر نیزه به پیش نظر خواهر وی
زیر سنگ و نی و شمشیر فتد پیکر وی‌نیست یک تن که بپوشد کفنی در بر وی
«خوشدل» آری نه همین جامه ز جسمش ببرندبهر انگشتری انگشت شریفش ببُرند «1» _____

(1)- همان؛ ص 132 و 133.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1190

عزیز اللّه فراهی

اشاره

عزیز اللّه فراهی کاشانی فرزند نصر اللّه، قاری قرآن و شاعر اهل بیت (ع) است که به سال 1293 ه. ش در کاشان متولد شد و در مهرماه 1362 شمسی درگذشت. اولین اثر فراهی «چاووش عزای حسین (ع)» نام داشت و پس از آن 10 جلد کتاب به نام «خوشه‌ای از خرمن ادب» به چاپ رساند.

ـ*ـ

قرعه‌ی آزادگی به نام حسین است‌دین نبی قائم از قیام حسین است
مسجد و محراب تا به روز قیامت‌محترم از پاس احترام حسین است
پرچم قرآن در اهتزاز به عالم‌در اثر سعی و اهتمام حسین است
اَمر معروف باش و ناهی منکرز آنکه چنین شیوه و مرام حسین است
مرگ، نکوتر ز زندگانی ننگین‌این سخن جاودان پیام حسین است
حفظ نوامیس دین، به رغم اجانب‌تا به قیامت خود از قوام حسین است
خصم ورا شد به باد، حشمت و شاهی‌تا به ابد باقی احتشام حسین است
چند صباحی یزید کامروا بودلیک جهان تا ابد به کام حسین است
پیرو او را سپید صورت و سیرت‌از رخ پر نور سرخ فام حسین است
هر که زند دست و دامنش به کف آردزیر لوای علی الدوام حسین است
چون ز خودی در ره خدای بری بوددر همه جا صحبت از مرام حسین است
«1» ***

با خبر باش ای زمین کربلا جانت رسیدبر سر کوی وفا امروز مهمانت رسید
ای زمین کربلا خاک تو می‌گردد دوای دردهاچون طبیب عالم امکان به سامانت رسید
ای زمین کربلا خوش در تو گردد مستجاب‌هر دعا، چون مظهر الطاف رحمانت رسید
ای زمین کربلا از درد نالیدن، چرا؟اینک از دار الشفای عشق درمانت رسید
ای زمین کربلا شاهنشه ملک حجازباشکوه و فر به خاک عنبر افشانت رسید
ای زمین کربلا خوش با صفا شد گلشنت‌ز آنکه گلهای بنی هاشم به بستانت رسید
ای زمین کربلا عباس پرچمدار دین‌تا لوای حق برافرازد به میدانت رسید
ای زمین کربلا شبه جمال مصطفی‌اکبر آن عطر بهشت عنبر افشانت رسید
ای زمین کربلا قاسم گل باغ حسن (ع)همره یاس و شقایق در گلستانت رسید
ای زمین کربلا گهواره‌ای آماده کن‌چون علی اصغر آن مرغ خوش الحانت رسید

ای زمین کربلا نامحرمان را دور کن‌ز آنکه ناموس خدا اکنون به دامانت رسید

_____

(1)- همان؛ ص 34.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1191 ای زمین کربلا فکر دوا کن چون ز راه‌سیّد سجاد آن بیمار نالانت رسید «1» ***

اساس شرع:

صفای باغ ایمان است از خون علی اصغربقای دین یزدان است از خون علی اصغر
بود زو احترام مسجد و محراب در عالم‌بیان حکم قران است از خون علی اصغر
ز جانبازیش باشد رونق دین مسلمانی‌مسلمان، هر مسلمان است از خون علی اصغر
حسین را مکتب علم و عمل از او بود دایرکه درد جهل درمان است از خون علی اصغر
اساس شرع محکم گشت از خون گلوی اوخود این پاینده بنیان است از خون علی اصغر
اگر حلق ز گل نازکترش آماج پیکان شدسپهر دین درخشان است از خون علی اصغر
یزید شوم از او برکنده شد از بیخ بنیادش‌به جا نام شهیدان است از خون علی اصغر
چو بر دست پدر کردی تبسّم بلبل بیدل‌به شاخ گل در افغان است از خون علی اصغر
نبود او را اگر بهر جهاد راه حق دستی‌به عالم حق نمایان است از خون علی اصغر
از آن مظلوم، مظلومیت بابش بود ثابت‌عدویش خوار دوران است از خون علی اصغر
پی اثبات ظلم ظالمان بُردش سوی میدان‌عیان این عزم شایان است از خون علی اصغر
برای این پذیرفت آسمان خون گلویش راکه دانی زیب کیوان است از خون علی اصغر
بخوان در موقع حاجات ایزد را بخون اوکه یادت لطف یزدان است از خون علی اصغر «2»

_____
(1)- همان؛ ص 117 و 118.
(2)- هدیه عشق؛ ص 169 و 170.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1192

احمد ناظرزاده کرمانی

اشاره

دکتر احمد ناظرزاده فرزند محمّد ناظر در سال 1296 ه. ش. در کرمان متولّد شد. در روز دوشنبه دوم فروردین ماه 1355 شمسی در تهران بدرود حیات گفت و در ابن بابویه به خاک سپرده شد.
او دکترای رشته‌ی ادبیات فارسی دانشگاه تهران بود، که به تدریس در مقاطع دانشگاهی اشتغال داشت. در بین طبقات مردم محبوبیتی وافر داشت و عمرش را به تحقیق و مطالعه و امور عام المنفعه می‌گذارند. سخنرانی‌های وی از رادیوی ایران نیز مورد توجه خاص و عام بود.
از آثار او می‌توان به این عناوین اشاره کرد: «داستان‌های اخیر»، «رقص با خنجر»، «قهرمانان گیلان»، «دختر شامگاه»، «برفراز سیحون» «1».
-*-

رضای حق:

ای یاد تو در عالم آتش زده بر جانهاهرجا ز فراق تو چاک است گریبانها
نامت چو به لب آید همواره بود با آه‌از شوق تو در دلها برپا شد طوفانها
پروانه‌ی بی‌پروا یعنی تو که در وصفت‌بر منبر شاخ گل بلبل زده دستانها
ای گلشن دین سیراب با اشک محبّانت‌از خون تو شد رنگین هر لاله به بستانها
بسیار حکایت‌ها گردیده کهن اماجانسوز حدیث تو تازه‌ست به دورانها
هر چند پریشانی شد حاصل عشاقت‌با یاد تو از هر سو جمعند پریشانها
یک جان به ره جانان دادی و خدا داندکز یاد تو چون سوزد تا روز جزا جانها
در دفتر آزادی نام تو به خون ثبت است‌شد ثبت به هر دفتر با خون تو عنوانها
این سان که تو جان دادی در راه رضای حق‌آدم به تو می‌نازد ای اشرف انسانها
قربانی اسلامی با همت مردانه‌ای مفتخر از عزمت همواره مسلمانها
قربانگه عشق تو شد قبله‌ی اهل دل‌زین کعبه‌ی جان افزا آرایش ایمانها
عشّاق بلا پرور خود را چو برند از یادبا دوست چنین بندند بی‌واسطه پیمانها
مدح تو که یارد گفت ای سرور جانبازان‌کاین وصف نمی‌گنجد در دفتر و دیوانها ***

اصحاب حسین (ع):

از ازل عشق روانپرور و جان افزا بودگرمی عالم از این برق جهان آرا بود
چون حسین بن علی پای در این عرصه نهادشهد اللّه که دلداده‌ی بی‌پروا بود
مکتب عشق سرافرازی جاویدان یافت‌ز اوستادی که در این مرحله بی‌همتا بود

_____
(1)- سیمای شاعران؛ ص 516.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1193 تا نمایان شود آثار حقیقت خوشترراستی طرح حسین بن علی زیبا بود
کربلا صحنه عشق است و ز اصحاب حسین‌همت مرد و زن و پیر جوان والا بود
آن شهادت که در آن خیره جهان است هنوزفتح فرخنده‌ی فرمانده‌ی عاشورا بود
زهی آن کشته که چون تن به شهادت در دادروح اسلام ز جانبازی او احیا بود
شجر طیّبه یعنی که حسین بن علی‌رحمت حق پسر فاطمه‌ی زهرا بود
ای حسین ای که خدا خواست سرافرازی توهم رضایش همه سود تو از این سودا بود
طفل شش ماهه که همراه تو آمد به جهاداثر صدق ز سربازی او پیدا بود
جشن میلاد تو آرد به طرب دلها رافرخ آن جشن کز آن خرّمی دلها بود
مبر از یاد در آن روز که خواهد آمدامشب از یاد تو در مجمع ما غوغا بود
***
من ایستاده بر لب دریای بیکران‌مبهوت از تلاطم امواج سرگردان
در دفتر زمانه به خون نام پاک توزینت فزای مکتب عشق است جاودان
آن پاکبازی تو که بود امتحان حق‌شد اصل سرفرازی آدم در امتحان
از آسمان سرشک مصیبت فرو چکیدروزی که خون پاک تو شد بر زمین روان
از سرفرازی تو بی‌حفظ مردمی‌بر آدمی‌ست معنی آزادگی عیان
گفتی که چون شرف به خطر اوفتد رواست‌آزاده مرد یکسره دل برکند ز جان
تحقیر زندگی که صلای شهامت است‌زیبا رشادتی است که دادی تواش نشان
یا مرگ یا حیات به دلخواه دین و عقل‌زیبنده نیست زیستنی بین این و آن

هرگز کهن نمی‌شود این مکتب ای عجب‌گویی که تازه خون حسین است در جهان
اسلام را که منجی و محیی تو بوده‌ای‌هستی ز حادثاتِ فراوان نگاهبان
هرجا که پرچمی‌ست به نامت در اهتزازدل ز آن پر التهاب شود، دیده خون‌فشان
در نام جاودان تو هست آن اثر که دل‌با یاد آن ز خاک زند پر به کهکشان
تو راه و رسم زندگی آموختی به خلق‌پیروز آن که راه تو بگزید از آن میان
درس‌ات همین که: بهر رضای حق ای بشربگذر ز خود که هست همین سود بی‌زیان
در خون سرخ فام تو برق حقیقتی است‌کآزاده راز محنت دوران دهد امان
یعنی رضای دوست چو بگزید آدمی‌آسان شود بر او همه دشواری زمان
***

جلوه‌ی یزدان:

عالم آراست چو از پرتو انوار حسین‌هرکجا بود دلی گشت هوادار حسین
ای خوشا سوم شعبان که در این روز عزیزهستی آرایش نو یافت ز انوار حسین
عقل سرگشته از آن است که چون در عالم‌رسم شد دایره‌ی عشق ز پرگار حسین
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1194 نور حق بود که خاموش نگردد هرگزهست در هر دو سرا گرمی بازار حسین
نامش آتش به دل عارف و عامی زد و بازبا خبر کس نشد از حرمت بسیار حسین
از سر صدق قدم چون به ره دوست نهادمحو تا حشر نخواهد شدن آثار حسین
پرتو ذات خدا هست حسین بن علی‌منکر حق شود آن کو کند انکار حسین
تا نمودار شود جلوه‌ی یزدان خوشتراهرمن صحنه بیاراست به پیکار حسین
او حیات ابدی داشت توان گفت آری‌کرد با خویش ستم خصم ستمکار حسین
فاتح هر دو سرا کشته‌ی عاشورا بودگشت مغلوب ابد دشمن خونخوار حسین
زنده از نهضت خونین حسین است اسلام‌عقل و عشقند ستایشگر کردار حسین
چشم گردون که بود خیره‌ی جانبازی‌هاکس نبیند به وفاداری انصار حسین
اشک مهلت ندهد تا به لب آرم سخنی‌از جوانمردی جانسوز علمدار حسین
ای ابا الفضل که فضل از تو فضیلت‌ها یافت‌نخل آراسته بودی تو به گلزار حسین
دو علی را پسر فاطمه در راه خدای‌داد و سجّاد بشد قافله سالار حسین
دشمن رذل، ستم هرچه فزون‌تر می‌کردغافل از دوست نمی‌شد دل بیدار حسین
من که شرمنده‌ی بی‌حاصلی خویشتنم‌کی توانم سخنی گفت سزاوار حسین
فخرم این است که بدانند که «ناظر زاده»چاکری هست کمر بسته به دربار حسین «1»

_____

(1)- تجلی عشق در حماسه عاشورا؛ ص 252 و 253.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1195

حبيب اللّه خبّاز

اشاره

حبیب اللّه خبّاز، فرزند میرزا حسین مسگر، در سال 1296 ه. ش. در شهر کاشان به دنیا آمد. در سن بیست سالگی به فکر سواد آموزی افتاد و برای با سواد شدن از پسر دایی‌اش که به تازگی گواهینامه‌ی شش ساله‌ی ابتدایی را گرفته بود، کمک خواست و خواندن و نوشتن را آموخت.
خبّاز گوید: «از زمانی که توانستم خواندن و نوشتن را بیاموزم، شروع به شعر گفتن کردم، و برای پیشرفت کار به انجمن‌های ادبی رفتم، و از راهنمایی‌های اهل شعر و ادب استفاده کردم».
خبّاز آثاری نیز از خود به جا گذاشته که از آن جمله است: «گل افشان» در چهار جلد شامل مصایب و مراثی، «ارمغان کاشان» درباره‌ی شعرای کاشان. «سروده‌های انقلابی» و در ضمن دیوان خبّاز کاشانی و دیوان نجیب کاشانی و جزوه‌ای راجع به سلطانعلی بن امام محمّد باقر (ع) را چاپ کرده است.
ـ*ـ
سکینه گفت عمو جان تو عهد بستی و رفتی‌چه شد که قلب من و عهد خود شکستنی و رفتی
نگشت آب میسّر، نیامدی ز چه دیگرچه شد که رشته‌ی الفت ز ما گسستی و رفتی
برادرت به حرم ایستاده بی‌کس و تنهابیا که سرو قدش را ز غم شکستی و رفتی
نبود آب نباشد، چرا به خیمه نیایی؟ز تشنگان دل آزرده، دست شستی و رفتی
عمو تو رفتی، و ما می‌رویم سوی اسیری‌به ناقه محمل ما بی‌کسان نبستی و رفتی
مگر نبود عمو جای من به دامن لطفت؟مرا به خاک نشاندی و به خون نشستی و رفتی
حسین از غم بی‌دستی‌ات ز پای در افتادولی تو از غم و رنج زمانه رستی و رفتی
برای آب، عمو جان شد آب، اصغرم امروزنیامدی دل ما را ز غصّه خستی و رفتی ***
گفت ای صد پاره تن، عبّاس من! تنها چرا!خواستی از من جدا گردی در این صحرا، چرا؟
بی‌حسینت تر نکردی لب ز آب ای تشنه لب‌سوی کوثر می‌روی، خوش می‌روی بی‌ما چرا؟

اندر این جا یک بیابان دشمن است و من غریب‌پیش چشمم خواستی غلتی به خون، این جا چرا؟
گر نیاوردی به کف آب روان دستت چه شدتشنه جان دادی برادر جان لب دریا چرا؟
از عمود کین سرت بشکست و شد دستت جدااین همه زخم سنان جا داده بر اعضا، چرا؟
حالیا من مانده تنها وین عیال در به درمی‌روی تنها برادر جان! برو حالا چرا؟
خواب امشب می‌رود از دیده‌ی طفلان من‌دیده بستی از جهان، از عترت طاها چرا؟
ناله‌ی «أدرک أخایت» قامتم در هم شکست‌آمدم دیر آمدم، در موج خون مأوا چرا؟
هست ای «خبّاز» عبّاس علی باب المرادورنه اندر ماتمش این شورش و غوغا چرا؟ ***
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1196

پرچم خونین:

گفت آنکه نیست پیرو حق همصدای ماگردد جدا ز حادثه‌ی کربلای ما
بیرون رود به شب چو هریمن از این حرم‌تا آنکه نشنود به غریبی ندای ما
این رزمگاه بیشه‌ی شیران وحدت است‌رو به خصال کم کند از سر هوای ما
این کاروان روان به دیار شهادت‌اندوین کربلاست گر به بلایش بلای ما
ما با خدای بر سر عهدیم و مردمی‌گر بگسلند، نگسلد از ما خدای ما
ما خون خون به دین خدا هدیه می‌دهیم‌باری خداست عزّ و جل خونبهای ما
تن زیر بار ننگ نباید دهد بشراین درد را دواست به دار الشفای ما
در پایگاه عشق به کف جان نهاده‌ایم‌این رتبه نیست در خور هرکس سوای ما
پاداش حق طلب، به شهادت شود تمام‌شهد شهادت است گوارا برای ما
ما کاروان کعبه‌ی عشق و شهادتیم‌از ما جدا شو ای که نه‌ای پا به پای ما
شوییم نقش ظلم و ستم را به خون خویش‌شد قبله‌ی حریم خدا رهنمای ما
عبّاس و عون و قاسم و اکبر ستاده‌اندهریک صفا دهند به سعی و صفای ما
هرکس که می‌رود، برود، اصغرم به جاست‌این غنچه سرخ می‌شود اندر منای ما
این پرچمی که پرچم خونین نهضت است‌بر دوش زینب است و بود در قفای ما
وان عندلیب گلشن زهرا سکینه‌ام‌دارد نوای تعزیت نینوای ما
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1197

حسین حسینی

حسین حسینی، در سال 1296 ه. ش در شهر قم چشم به جهان گشود. پس از اتمام تحصیلات ابتدایی در پانزده سالگی پدر خود را از دست داد.
حسینی تحصیلات متوسطه را ضمن یک شغل آزاد به پایان رسانید و از فرا گرفتن علوم قدیمه نیز غفلت نورزید و در سال 1319 به تهران مهاجرت کرد و در سال 1321 به استخدام بانک ملی درآمد و در همان شهر مشغول کار شد. هنگام سکونت در تهران با جراید همکاری داشت و اشعارش با امضای مستعار به چاپ رسید. وی در آغاز شاعری به جنبه‌های فکاهی و اجتماعی آن پرداخت.
حسینی پس از چند سال توقف در تهران به زادگاه خود منتقل گردید و سرانجام در سال 1370 شمسی در قم بدرود حیات گفت.
او شاعری خوش ذوق و اجتماعی و شوخ طبع بود. در جوانی با کمک چند تن از شاعران به تشکیل «انجمن ادبی قم» به ریاست «شیوا» همت گماشت. از آثار او سه مجموعه شعر به نام‌های «اشک ملّت»، «سیاست روز»، و «سمبولی از شعر و ادب معاصر» به چاپ رسیده است «1».
-*-
ز تولد شه کربلا، دل خلق گشته منوّراخجل از جمال منیر او به فلک بود مه انورا
ز صفای قامت سرو او، چه قیامتی که به پا بودز گل رخش همه جهان، شده گلستان معطّرا
پی دین چون برگسلد ز تن، همه روح گردد و جان شودچو به راه حق گذرد ز سر، به شهان بود سر و افسرا
چو نبی ز راه وفا شها، به گلوی پاک تو بوسه زدچه گذشت خاطره‌ای که شد دل ما در تو مکدّرا
به میان خلق خدا بود همه چیزت از همه خوبترچه ولادتت چه شهادتت، چه ارادت تو به داورا
سخن تو شهد و حلاوتی به مذاق جان بشر دهددهن تو تنگ شکر بود، دو لب تو قند مکرّرا
به صفای عشق جمال تو، همه شب به میکده‌ها روم‌همه مست گردم و پر کنم ز می الست تو ساغرا
همه خون ز دیده‌ی ما رود، چو سرت به راه خدا رودهمه جسم و جان جهانیان، به فدای آن سر اطهرا
منم آن «حسینی» دل غمین، که صلای عشق تو می‌زنم‌چو شفیع روز جزایی برهانم از غم محشرا «2»

_____
(1)- سخنوران نامی معاصر ایران؛ ج 2، ص 1146.
(2)- گلواژه 2، مجموعه شعر؛ ص 117.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1198

حسین وفایی

حسین وفایی فرزند مرحوم غلام علی خان، در سال 1297 ه. ش در «خلجستان» قم قدم به عرصه‌ی هستی نهاد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در قم و تهران به پایان رسانید و در رشته‌ی ادبی دیپلم گرفت و چندی نیز به تحصیل علوم قدیمه پرداخت.
وفایی در سال 1314 شمسی به استخدام وزارت کشور درآمد و در اداره ثبت احوال تهران به خدمت مشغول گردید و بعد از سی و چهار سال انجام وظیفه در سال 1348 شمسی بازنشسته گردید و در تهران سکونت اختیار کرد.
وفایی از شعرای خوش ذوق و خوش مشربی است که در سرودن انواع شعر توانایی دارد اما طبعش بیشتر در غزل سرایی مایل است و غزل را نیز خوب و دلنشین می‌سراید و در حال حاضر در چند انجمن ادبی تهران شرکت می‌کند و آثارش در برخی از مطبوعات به چشم میخورد «1».
-*-
ای کرب و بلا منزل جانان من استی‌یعنی تو مقام شه گل پیرهن استی
خود گلشن طاهایی و باغ دل زهراکایناں چمن اندر چمن از یاسمن استی
زان پیکر زیبا که به خاک تو عجین شدتا چشم کند کار پر از نسترن استی
صد طعنه زند خاک تو بر حقه‌ی یاقوت‌پر خون بسی اندر تو ز درج دهن استی
گلزار و چمن را نشنیدیم غم اندوه‌چونست که خود گلشن و بیت الحزن استی
ای کرب و بلا این چه جدالست که نامت‌با نام حسین در همه جا مقترن استی
بس طرّه‌ی مشگین به تو از اکبر و اصغربس جعد معنبر به تو از مرد و زن استی
از تو خم اندر خم دل‌های شکسته‌کاندر تونهالست شکن در شکن استی
از نافه‌ی مشکین غزالان حجازی‌خود عبرت تاتار و خطا و ختن استی
خون جگر و پاره‌ی دل بس به تو آلودخاک و گل تو رشک عقیق یمن استی
هفتاد و دو تن در تو همه سیم تنانندبر هر یک از ایشان نگرم بی‌کفن استی
بهر جگر تشنه‌لبان تا به قیامت‌هر صبح نسیم سحری بادزن استی

_____
(1)- سخنوران نامی معاصر ایران ج 6، ص 3883.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1199

احمد کمال پور

اشاره

احمد کمال پور، در سال 1297 ه. ش. در مشهد دیده به جهان گشود. تحصیلات خود را در مدرسه‌ی نظمیه‌ی شهر خود گذراند. سیزده ساله بود که پدر خود را از دست داد و سرپرستی او را دایی‌اش به عهده گرفت امّا خود نیز ناگزیر بود درآمدی برای تحصیل و معیشت پیدا کند. در سال 1301 شاهنامه خوانی را وسیله‌ی کسب درآمد قرار داد، بنابراین روزها به مدرسه رفت و شبها به شاهنامه‌خوانی پرداخت.
کمال بی‌شک از استعداد و قریحه‌ی شعر و شاعری بهره داشت و شاهنامه‌خوانی زمینه‌ی شاعری او را آماده کرد و ذوق و توانایی شعر را در او بیدار و تقویت ساخت، و در آن هنگام که شاعری را تجربه می‌کرد به انجمن‌های ادبی راه یافت و در سلک شاعران درآمد و در شعر تخلّص «کمال» را برگزید. وی از شاعران قصیده‌سرای خوشنام خطه‌ی خراسان است. محمود فرّخی در ارشاد و راهنمایی شعر او از عوامل مؤثر بود و سپس از استادان دکتر فیّاض، دکتر رجایی و نوید بهره‌ها گرفت و به عنوان شاعری توانا درآمد.
کمال در سرودن انواع شعر تواناست. بخصوص در قصیده‌سرایی مهارت و استادی دارد و اشعارش از انسجام و استحکام لفظ و لطف مضمون برخوردار می‌باشد و در سال 1356 شمسی مجموعه‌ی «آیینه‌ی کمال»، به کوشش محمد حسین ساکت در بزرگداشت او چاپ گردیده است «1».
-*-

وداع:

ز کویت ای برادر با دو چشم خون فشان رفتمز بار رنج و غم با قامتی همچون کمان رفتم
تو گر از خون خود این سرزمین را گلستان کردی‌ولی من همچون بلبل با فغان زین گلستان رفتم
امیدم بود روزی سوی یثرب با تو برگردم‌به سوی شام آخر بی‌تو ای آرام جان رفتم
بمان ای کاروان سالار فارغ دل درین منزل‌که من با کاروانی حسرت و آه و فغان رفتم
تو ماندی با شهیدان در زمین کربلا و من‌به سوی شام همراه زنان و کودکان رفتم
تو کردی آشیان در این چمن ای عندلیب جان‌من آخر بال و پر بشکسته از این آشیان رفتم
به سوی غربت از این دشت با صد ناله و شیون‌به همراه اسیران چون درای کاروان «2» رفتم «3» ***

گل بی‌خار:

ای شمع فروزان به شبستان که بودی؟دیشب به کجا رفتی و مهمان که بودی؟
از دوری روی تو من آرام ندارم‌ای جان من آرام دل و جان که بودی؟
من دیده چو یعقوب به ره دوخته بودم‌ای یوسف گم گشته، به زندان که بودی؟

_____
(1)- سخنوران نامی معاصر؛ ج 5، ص 2945.
(2)- درای کاروان: رنگ قافله.
(3)- گلشن کمال؛ ص 185.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1200 بردند به یغما سرو سامان تو را، دوش‌خود زیور و زیب سرو سامان که بودی؟
بعد از تو برادر! شده‌ام خوارتر از خارتو ای گل بی‌خار، به بستان که بودی؟
شب تا به سحر، اشک به دامان بفشاندم‌ای گوهر یکدانه به دامان که بودی؟ «1» ***
حسین آمد و آمد سفیر آزادی‌حسین آمد و بنمود خلق را ره راست
حسین آمد و در دست او زمام جهان‌حسین آمد و او خود جهان مُستوفاست
حسین جان نبیّ و نبی‌ست جان حسین‌حسین آینه‌ی چهره‌ی رسول خداست
حسین رهبر مردان راه آزادی‌حسین مظهر وارستگی و لطف و صفاست
حسین اصل صلوة و حسین روح حیات‌حسین منشأ ایجاد و مستشار قضاست
حسین ضابط تورات و حافظ انجیل‌حسین معنی قرآن و اسوه‌ی تقواست
حسین واسطه‌ی بین کوثر و تسنیم‌حسین رابطه‌ی روح حیدر و زهراست
حسین پیشرو و پیشگام جانبازان‌حسین راهبر و رهنمای راه هداست
حسین رهبر دلدادگان وادی عشق‌حسین قافله سالار و سیّد الشهداست
حسین دادرس و دادخواه مظلومان‌حسین قبله‌ی حاجات مردم دنیاست
حسین بحر محیط و حسین فُلک نجات‌حسین منجی امروز و شافع فرداست
لوای اوست که افکنده سایه بر سر خاک‌ولای اوست که کهف است و عروة الوثقاست
مپیچ سر ز ولایش که روز رستاخیزکسی که سایه به سرافکند همین مولاست
درم خرید توام ای سلیل پاک خلیل‌عنایتی، که مرا چشم دل به سوی شماست
بخوان مرا که ببینم به چشم ظاهربین‌مرا که دیده‌ی باطن ز دیدنت

اعماست
اگر به توس شدم پای بند و خاک نشین‌تنم به توس مقیم است و دل به کرب و بلاست
اگر به سوی تو دارم دراز، دستِ نیازاز آن بود که عطا و سخای تو دریاست
شهید عشق! سخن‌ها مراست با تو و لیک‌درین چکامه نیاید یک از هزاران راست
نه طبع کرد مرا یاری و نه خامه، نه لفظدریغ و درد که این هر سه بر خلاف رضاست
توان مدح تو از چون منی نمی‌آیدبه ناتوانی طبعم همین چکامه گواست
کسی که خامه‌ی تقدیر مانده در وصفش‌مدیح او نه سردار خامه‌ی ادباست
ستوده است خدایت در آیه‌ی تطهیرکجا مدیح تو کار «کمال» بی‌سر و پاست
امید مرحمت از حضرت تو دارم و بس‌بدین امید شب و روز دست من به دعاست
اگر چه دورم از آن روضه‌ی بهشت آیین‌خدا گواست دل بی‌شکیب من آن جاست
خوشا به حال کسی کو به روضه‌ی تو نشست‌بدا به روز کسی کو ز درگهت برخاست
عزیز فاطمه! از دل برآمد این جامه‌بدان طریق نگفتم که شیوه‌ی شعر است
اگر قبول تو افتد چکامه‌ام، شایدکه افتخار کنم بر جهانیان و سزاست «2»

_____

(1)- همانجا.
(2)- رستاخیز لاله‌ها؛ ص 141 و 142.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1201

مرتضی طایی شمیرانی

اشاره

مرتضی طایی شمیرانی، فرزند علی اکبر، در سال 1298 ه. ش. در کاشانک نیاوران در خانواده‌ای مذهبی چشم به جهان هستی گشود. پس از انجام تحصیلات مقدماتی به کار درودگری پرداخت.
طایی از دوران کودکی به شعر علاقه داشت و اشعاری می‌سرود. به تدریج با شرکت در انجمن‌های ادبی تهران از محضر اساتید شعر و ادب استفاده کرد و با فنون و رموز شعر آشنایی یافت و به شعر خود رونق و شکوفایی بخشید. وی که تخلّص شعری خود را از نام خانوادگی برگفته به سبک کلاسیک شعر می‌سراید. و در انواع شعر از غزل، قصیده، مسمطات، مثنوی و رباعی توانایی و مهارت از خود نشان داده است. اشعارش بیشتر جنبه‌ی مرثیه دارد و غزلش به سبک هندی نزدیک است.
سه مجموعه از اشعارش به چاپ رسیده که عبارتند از: «کلیات غزلیات»، «کلیات قصاید» و «خاطرات یک شب». «1»
او مردی محجوب، بی‌ادعا، کم حرف و مورد احترام شعرا و محافل ادبی بود. طایی سرانجام در پنجم اردیبهشت سال 1376 شمسی دیده از جهان فروبست.
-*-

مدح زینب «س»:

تا حشر اگر که مام جهان دختر آوردکی دختری چو زینب نیک اختر آورد
دارد شرف به جمله‌ی ابناء روزگاردختر بدین جلال هر آن مادر آورد
پروردن چنین گهری کار دهر نیست‌دریای عصمت است که این گوهر آورد
نازم به بوستان ولایت که نخل آن‌این گونه بار نیک و چنین نوبر آورد
نازم به دختری که ز جود وجود خویش‌بر تارک بشر ز شرف افسر آورد
تیغ زبان کشد ز نیام کلام، چون‌دشمن چو کوه گر بود از پا در آورد
خاک رواق درگهش از بوسه‌ی ملک‌چون دامن سپهر برون اختر آورد
آن کس که داد در دل خود جای حبّ اوهمچون خلیل گُل به کف از آذر آورد
باب نجات تا بگشاید به روی خلق‌او را خدای شافعه‌ی محشر آورد
او شرزه شیر بیشه‌ی فضل و شجاعت است‌زشت است کس به لب سخن از مضطر آورد
جز او که بود تا که به طوفان حادثات‌از صبر بر سفینه‌ی غم، لنگر آورد
از آن به بطنِ مام، حقش دختر آفریدتا بهر شاه تشنه لبان خواهر آورد
آمد به قتلگه سوی نعش برادرش‌چون عاشقی که رو به سوی دلبر آورد
در خون و خاک غوطه‌ورش دید آن چنان‌کز پرنیان سرخ کسی بستر آورد
گفتا ز جای خیز برادر نظاره کن‌بر ما چه این سپاه ستم گستر آورد

_____

(1)- سخنوران نامی معاصر ایران، ج 4، ص 2380.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1202 ظلمی که این سپاه به آل تو کرده است‌کی کافر این ستم به سر کافر آورد «1» ***

زنده‌ی جاویدان:

کشته‌ی تیغ غمت زنده‌ی جاویدان استغرقه بحر ولا را چه غم از طوفان است
زنده شد هر که به شمشیر غمت گشت شهیدچون شهید غم تو زنده‌ی جاویدان است
ما گدایی درت را به جهان نفروشیم‌چون گدای در تو در دو جهان سلطان است
از دمی زنده دو صد عیسی جانبخش کندآن شهیدی که به کوی تو به خون غلتان است
هیچ دردی نکند درد دل خلق علاج‌غیر درد تو که بر درد همه درمان است
تا تو جُستی ز دم تیغ، حیات ابدی‌تا ابد خضر در این مرحله سرگردان است
ما تهی از تو دل خویش ندانیم، شهادل ما مدفن آن جسم سراپا جان است
تشنه کشتند تو را در لب شط غافل از آنک‌در هر انگشت تو صد آب بقا پنهان است
سوخت از سوز عطش تا لبت ای چشمه‌ی خضردل هر ذره‌ای از تشنگی‌ات سوزان است
ای شه تشنه نگر بر تو و آل‌ات «طایی»مدح‌خوان دایم، چون بهر نبی حسّان است «2»

_____
(1)- دیوان طائی شمیرانی؛ ج 2، ص 196.
(2)- تجلی عشق در حماسه عاشورا؛ ص 162.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1203

محمد حسین جلیلی

اشاره

محمد حسین جلیلی متخلّص به «بیدار» در سال 1298 ه. ش در باختران (کرمانشاه) به دنیا آمد. پدرش آیت اللّه حاج شیخ محمد هادی جلیلی از اجله‌ی علمای کرمانشاه بود و ریاست حوزه علمیه و روحانی آن شهر را به عهده داشت. جلیلی از شاعران خوب و کم شعر معاصر بود. وی علوم ابتدایی و متوسطه را در زادگاه خود به پایان رساند آنگاه به تحصیل علوم قدیمه پرداخت.
جلیلی در سال 1318 شمسی رهسپار تهران شد و برای ادامه‌ی تحصیل به دانشکده معقول و منقول (الهیات) راه یافت و پس از طی مراحل به دریافت لیسانس از آن دانشکده نایل آمد و در سال 1322 شمسی به زادگاه خود مراجعت کرد و به استخدام بانک درآمد و مشغول کار شد و در سال 1358 شمسی به مرض سرطان مثانه بدرود حیات گفت و در بهشت زهرای تهران به خاک سپرده شد. جلیلی از شاعران توانا و پر مایه بود و از شعر سبک اساتید کهن را پیروی می‌کرد. غزل را خوب می‌سرود، شعرش دلنشین و از لطف خاصی برخوردار بود.
از آثار او: «کرمانشاهان باستان» «تاریخ ایل و طایفه زنگنه»، «تاریخچه اوقاف در کرمانشاه»، «تاریخ ادبیات ایران از صفویه تا مشروطیت»، «یک دوره صرف و نحو و دستور زبان فارسی»، «ترجمه زبدة النصرة نخبة العصرة» تألیف بیداری اصفهانی که به نام «تاریخ سلسله‌ی سلجوقی» منتشر شده است. دیوان اشعارش را فاضل محقق و شاعر ارجمند ید اللّه عاطفی به چاپ رسانده است «1».
-*-

شور حسینی:

تا ساز دل به شور حسینی ترانه گوست‌جان جهان به نغمه‌ی او گرم‌های و هوست
بگذر به کربلا که پس از قرن‌ها هنوزاز بوی و موی کبر و عباس مشک بوست
داس خزان به باغ محمّد گلی نهشت‌آری فلک به آل نبی سخت کینه جوست
طی کرد شاه دین ره اخلاص را به سراز سر قدم کنند مقیمان کوی دوست
زینب زبان به خطبه گشاده‌ست لاجرم‌چشم حسین از سر نی مات روی اوست
سر را به سجده در دم آخر نهاد و گفت‌از دوست هر بلا که به من می‌رسد نکوست
یادی ز قدّ اکبر و اشک حسین کرد«بیدار» چون بارید به سروی که طرف جوست

_____

(1)- سخنوران نامی معاصر ایران؛ ج 1، ص 645.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1204

ابو تراب جلی

ابو تراب جلی، در سال 1298 ه. ش. در شهر دزفول دیده به جهان هستی گشود. پدرش میرزا حسین، متخلص به «حقیر»، صاحب کتاب «مخزن الدّرر و تحفة الابرار» بود. جلی تحصیلات مقدماتی را در زادگاه خود به پایان برد. وی در سال 1300 شمسی برای تحصیل به بین النّهرین رفت و مدت دو سال در آنجا زیست و ضمن تحصیل به امور فرهنگی و ادبی و تدریس اشتغال داشت. وی در سال 1302 به ایران بازگشت و در سال 1320 شمسی بر اثر مقالات و اشعار تند و مهیّج مدتی مورد تعقیب قرار گرفت و چندی نیز زندانی گردید و پس از آزاد شدن از زندان با مطبوعات همکاری خود را آغاز کرد، و هنر خود را در خدمت مردم قرار داد و از این رهگذر شهرت و محبوبیتی به سزا یافت.
او بیشتر آثار خود را با امضاهای مستعار در جراید و مجلّات منتشر می‌کرد و نیز جزوه‌های چندی از قبیل طوفان، اسرار شیطان، ترانه و عشق و عفت به چاپ رسانید کتاب «ابراهیم» که از شاهکارهای نظم فارسی معاصر به شمار می‌رود، از آثار اوست.
جلی از شعرای بزرگ و توانای معاصر ایران است که نه تنها در اشعار فکاهی و انتقادی از قدرت و مهارت خاصّی برخوردار است، بلکه در سرودن غزل نیز استاد است. علاوه بر این در طنزنویسی چیره‌دست است «1».
-*-
عاشق چو رو به کعبه‌ی عشق و وفا کنداحرام خود ز کسوت صبر و رضا کند
در پیش راه بادیه گیرد غریب‌وارترک عشیره و بلد و اقربا کند
بی‌اعتنا به زحمت و رنج مسافرت‌در هر قدم تحمّل خار جفا کند
آنجا که موقف عرفات محبّت است‌در پیشگاه دوست سر و جان فدا کند
از صدق چون نهاد قدم در منای عشق‌نقدینه‌ی حیات خود از کف رها کند
در مشعر الحرام وفا چون گشود باراز آه خویش مشعل سوزان به پا کند
برگرد خیمه‌گاه بگردد پی وداع‌با چشم اشکبار طواف النسا کند
از مروه‌ی خیام شتابان به قتلگاه‌رو آورد به هروله قصد صفا کند
پس در کنار زمزم اخلاص تشنه‌لب‌بنشیند و به زمزمه یاد خدا کند
آن گاه دست و روی شوید به خون خویش‌برخیزد و نماز شهادت به پا کند
بی‌اختیار خون چکد از دیده‌ی «جلی»هرگه که یاد واقعه‌ی کربلا کند

---

(1)- سخنوران نامی معاصر ایران؛ ج 2، ص 998.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1205

شکر اللّه از خاک

اشاره

شکر اللّه از خاک فرزند کریم به سال 1299 ه. ش در شیراز به دنیا آمد. خط شکسته را خوش می‌نوشت، شعر می‌گفت و بیشتر اشعار غزل گونه‌اش مذهبی است او در سال 1373 شمسی در گذشت.

ـ*ـ

نقش هستی ز ازل جلوه‌ی رخسار تو بودروشنی بخش جهان دیده‌ی بیدار تو بود
عشق شد آینه‌ی روی تو کز غایت شوق‌تو به آیینه و آیینه گرفتار تو بود
یوسفی چون تو نشد رونق بازار وجودبه خدایی که از آغاز خریدار تو بود
به وفای تو که از لحظه‌ی پیمان وجودتو وفادار وفا، عشق وفادار تو بود
ساقی بزم و لا بودی و صهبای وفاهر که نوشید ز خُم خانه ایثار تو بود
چه شبی بود ندانم که در آن گوشه‌ی خاک‌تا سحر ماه فلک خیره به رخسار تو بود
آب می‌خواست ببوسد لبت اما هیهات‌این سبک مایه کم از همت و مقدار تو بود
پیش دریای کمال تو عطشناک و حریص‌آب گفتم من و «از خاک» گهربار تو بود «1» ***

پرتو وفا:

بنواز نائی دل، نی شور نینوا راکه به پا نموده گردون همه خیمه‌ی عزا را
به صفای جرعه‌ای می ز خُم ولای جانان‌ز وفا بلا خریدند بلا کشان بلا را
به فرات چشم عباس نگر که نور فضلش‌به سر جهان فکنده همه پرتو وفا را
ز نگاه لعل سیراب بخون لاله رویان‌بنگر چو چشم حسرت‌زده، چشمه‌ی بقا را
به عزای شاه خوبان متحیّرم چه گویم؟ز تنش بیان کنم یا سر از بدن جدا را
به کدام کیش و آیین بود این ستم شعاری‌که ز کین روا بدارند جفای ناروا را
سر و جان عالمی باد فدای پیر عشقی‌که نکو به سر رسانید اطاعت خدا را
لب دجله قوم بی‌دین به طریق میهمانی‌لب تشنه سر بریدند عزیز مصطفی را
چه عزا بود به عالم، همه گشته غرق ماتم‌که به تن نموده عالم، همه جامه‌ی عزا را
ز مقال بگذر «از خاک» وز گفت‌وگوی بگذرکه قلم کند حکایت همه شرح ماجرا را «2»

_____

(1)- حدیث باب عشق؛ ص 26.
(2)- شب شعر عاشورا؛ ص 38.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1206

كمال زين الدّين

اشاره

کمال زین الدّین؛ در سال 1299 ه. ش در اصفهان متولّد شد وی از شعرای توانا و خوش قریحه‌ای است که از رهگذر شعر و ادب خدمات ارزنده‌ای انجام داده است او تحصیلات خود را با اخذ درجه لیسانس مدیریت ادامه داد.
کمال از سال 1322 به کار روزنامه‌نگاری پرداخت و از سال 1339 اقدام به تأسیس «انجمن ادبی کمال» نمود که یکی از پربارترین انجمن‌های ادبی تهران به شمار می‌رود. این انجمن هر سال برای یک یا دو تن از دانشوران و شعرای به نام، مجالس بزرگداشت و تجلیل برپا می‌کند «1».
ـ*ـ

به مناسبت روز عاشورا:

تا بیاموزد به مردم راه و رسم سروری‌دست بر کاری بزد بر سنّت پیغمبری
داد گیتی را خبر از نهضت والای خویش‌پر شد از نام همایونش ثریّا تا ثری
تافت خوش چون آفتاب از خاور آیین حق‌در شبان تیره‌ی ما از پی روشنگری
سبط پیغمبر، حسین داد جوی دادگرپور والای علیّ مرتضی در سروری
آنکه بر کند از جهان بنیاد بیداد و ستم‌آنکه جز بر حق نمی‌فرمود هرگز داوری
آنکه شد مسند نشین عرش اعلا از شرف‌آنکه روشن کرد گیتی را به فرّ حیدری
آنکه در عشق و صفا جاوید و نام‌آور بودآنکه در راه خدا بگرفت جان را سرسری
خیمه زد بر پهندشت درد خیز نینوابا علمداری دلاور شهره گاه صفدری
با نوایی خوشتر از صوت ملک تسبیح‌گوی‌کرده باطل همچو موسی نقش سحر سامری
از نماز شامگاهان تا سحر تکبیر خوان‌پرتو افشان شد ز مهروی زمین تا مشتری
شب به صبح آمد به آیین پیمبر در نمازبوسه زد بر خیمه گاهش صبح مهر خاوری
یک طرف موجی چو کوه از لشکر غدّار خصم‌سوی دیگر کوهی از ایمان و عشق و یاوری
نوجوانان همچو شیران ایستاده جان به کف‌پیش رویش بوسه زن بر آستان چاکری
خواستار از پیشگاهش کای خدیو «2» راستین‌خوشتر از این دم نباشد نوبت فرمانبری
تا بیابند اذن جانبازی به فرمان امام‌هر یکی آماده‌تر در بذل جان از دیگری
داد فرمان جمع یاران را به بزم ناکسان‌آنکه نامش مانده جاویدان به فرّ مهتری
روز پیکار است امروز ای دلیران همّتی‌تا فرو ریزد ز بن بنیاد ظلم و جابری
یک یک آن دریادلان شیر مرد بی‌همال‌در میان خون خود غلطان به تیغ جوهری
ظهر عاشوراست یارانش ز پا افتاده‌انددشمنان بسته به رویش هر در از حیلت‌گری

---

(1)- سخنوران نامی معاصر ایران؛ ج 5، ص 2951.
(2)- خدیو: پادشاه، خداوند، امیر، بزرگ قوم.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1207 سر به سوی آسمان برداشت کای ربّ جلیل‌جز توام کس نیست یاور به که رحمت آوری
دل به فرمان تو دارم باکم از بیگانه نیست‌رخصتی ده تا سر افشانم به رسم کهتری
حمله‌ها کرد آن امام پاک رأی پاک دین‌دشمنان را کرد حیران از چنان رزم آوری
واژگون شد جسم پاکش از فراز زین به خاک‌کشته شد رادی، دلیری، شهره اندر رهبری
شور عشق است این شهادت هرکسی را زهره نیست‌زانکه باید بهر آن از هرچه داری بگذری
گر سری داری ز عشق پور زهرا پر ز شورپیروی کن از حسین آن پاکباز عبقری
جان پاکان شد فدای دین و آیین رسول‌تا بپاید با کمال خویش کیش جعفری
دوستدار آل طاها دوست دارد وصف او«قدر زر زرگر شناسد قدر گوهر گوهری»
گرچه شعر من نباشد در خور تشریف دوست‌در مدیحش باز می‌بالم به گفتار دری «1»

_____
(1)- سخنوران نامی معاصر ایران؛ ص 2956 و 2957.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1208

اصغر عرب

اشاره

حاج اصغر عرب متخلّص به «خرد» به سال 1300 ه. ش در شیراز به دنیا آمد. او عضو فعّال حزب برادران بود و با روزنامه‌های ارگان آن حزب به نامهای «شفق» و «آئین برادری» و «همه» همکاری داشت و خود روزنامه‌ای به نام «مرد بازار» منتشر می‌کرد.
وی شعر می‌گوید و بیشتر اشعارش مضامین مذهبی دارد و تاکنون چندین دفتر از اشعار خود را به نامهای «زلزله»، «گلزار عشق»، ترجمه‌ی منظوم فارسی دعاهای «کمیل»، «زیارت عاشورا»، «ندبه»، «وارث» و «جامعه کبیره»، انتشار داده و مجموعه‌ی «پیوندهای زرین» او شامل تضمین‌های غزلیات سعدی و حافظ است «1».
-*-

نور خدا:

لاله‌گون دشت غم از خون خدا می‌بینم‌این عجب بین که چه نوری ز کجا می‌بینم
عجبی نیست که شد کربُ بلا کعبه‌ی عشق‌در خرابات مغان نور خدا می‌بینم
ملک الحاج تو در خانه و من کربُ بلاخانه می‌بینی و من خانه خدا می‌بینم
کوی جانبازی و عشق است که خاک در آن‌قبله‌ی حاجب و محراب دعا می‌بینم
ای حسین آنچه ز کار تو شده عالم گیربا که گویم که در این پرده چه‌ها می‌بینم
اثرات جهش و جنبش تو در دنیافکر دور است همانا که خطا می‌بینم
دین و آزادی و مردی اگر امروز بجاست‌این همه از نظر لطف شما می‌بینم
بوی مشک است ز خون دادن مردان خداآنچه من هر سحر از باد صبا می‌بینم
منتظر باش رسد منتقم دادستان‌که من این مسأله بی‌چون و چرا می‌بینم
ای «خرد» ذکر مصیبت ز دل حافظ گوی‌که من او را ز محبان خدا می‌بینم
***

ماه بنی هاشم:

تو ای ماه بنی هاشم به هرجا جلوه بنمایی‌دری باشد که از رحمت به روی خلق بگشایی
سروش رحمتی انور هدایی، فضل رحمانی‌تو از هر در که باز آیی بدین خوبی و زیبایی
به صحرای شهادت دریم خون، روز جان بازی‌تو زیبا رو چنان خوبی که زیبایی بیارایی
علی با چهره‌ی ایزد نمایی می‌شود پیدادر آن معرض که چون یوسف جمال از پرده بنمایی
به مردیّ و دلیریّ و جوانمردیّ و جان بازی‌مرا در رویت از حیرت فروبسته‌ست گویایی
تو خورشید شهیدانی و شمع بزم آزادی‌که همچون آفتاب از جام و حور از حلّه پیدایی
از این در، رانیم یا خوانیم هرگز نخواهم شدکه گر تلخ است، شیرین است از آن لب هرچه فرمایی
به طوفان الم غرقم، بیا مشکل گشایی کن‌چو پایابم برفت از دست دانستم که دریایی
«خرد» در وصف بو فاضل ز «سعدی» شکر آوردمسلّم نیست طوطی را در ایّامت شکر خایی «2»

_____

(1)- سیمای شاعران فارس در هزار سال؛ ج 2، ص 918.
(2)- مصراع دوم ابیات این غزل از سعدی تضمین شده است.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1209

حبیب اللّه فضائلی

استاد حبیب اللّه فضائلی به سال 1301 ه. ش در شهرستان سمیرم متولد شد. فعالیت شعری خود را از هفت سالگی شروع کرد. در سال 1325 به اصفهان مهاجرت کرد و طی هشت سال دوران طلبگی و فراگیری علوم صرف، نحو، منطق، اصول، کلام، فقه و تفسیر. سفرهای پیاپی به تهران جهت بهره‌وری از محضر اساتید داشت.
از جمله اقدامات او تأسیس و سرپرستی شعبه‌ی انجمن خوشنویسان اصفهان در سال 1348 تا 1375 بود. و ضمنا ایشان عضویت در شورای عالی هیأت امناء هیأت تشخیص انجمن خوشنویسان ایران را داشته است.
آثار: «اطلس خط در تحقیق خطوط اسلامی»، «تعلیم خط در قواعد خطوط اسلامی»، «آیه‌ی نور»، «اصحاب رسّ»، «مرد آفرین روزگار»، «شناخت قرآن»، «کتاب دفتر مطالب» و ...
فضائلی به سال 1376 شمسی سر در نقاب خاک کشید. «1»
ـ*ـ
ای دیده خون ببار که وقت عزا رسیدهنگامه مصیبت آل عبا رسید
گر چشم دهر خوشه‌ی پروین بیفشردباشد روا که زلزله در ماسوا رسید
بنشسته گرد غم به سراپای روزگارزان فتنه‌ها که ز اهل جفا بر ملا رسید
در سیل خون تپید جگر گوشه‌ی رسول‌آه و فغان به چرخ از این ماجرا رسید
جرمش چه بود غیر نمودن ره صواب‌تبلیغ آنچه خیر بشر انبیاء رسید
کانون ظلم شام به خرگاه مصطفی‌زد آتشی کز آن به دل مرتضی رسید
آنگه که سوختند خیمه و خرگاه اهل بیت‌پروانگان آل علی را چه‌ها رسید
زان نامه‌ها و زاری اطفال بی‌پدرغم شعله زد چنانکه به خیر النسا رسید
مرگ برادر و پسر و خویش و اقربابر زینب این همه غم و رنج و عنا رسید

_____
(1)- تذکره شعرای اصفهان؛ ص 572.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1210

محمّد على مردانى

اشاره

محمد علی مردانی در مهرماه سال 1301 ه. ش در قریه‌ی «آشمسیان سادات» از توابع خمین در خانواده‌ای متدیّن و پای‌بند به اصول و احکام دین مبین اسلام چشم به جهان گشود. وی تحصیلات ابتدایی و متوسّطه را در خمین فرا گرفت و پس از آن برای تحصیل در علم صرف و نحو به اراک عزیمت نمود و از محضر اساتید بزرگی کسب فیض نمود. او از کودکی به شعر علاقه داشت و چون دارای ذوق شعر و قریحه‌ی شاعری بود در وادی شعر افتاد «1». این مقارن با ده سالگی محمد علی بود. وی پس از تحصیل از اراک به تهران عزیمت نمود و از بدو ورود به تهران با آشنایی با شاعران و اهل قلم به انجمن‌های ادبی راه یافت و از همان زمان با ارائه‌ی اشعار مذهبی به عنوان شاعر مذهبی در محافل ادبی شناخته شد.
مردانی سالیان متمادی دبیری انجمن دانشوران را به عهده داشت. در سال 1351 بنای انجمن «نغمه سرایان مذهبی» توسّط او با همراهی عده‌ای از دوستان ریخته شد که در اوایل به طور سیّار در منازل اعضا برگزار می‌شد و از سال 1353 تاکنون انجمن به طور ثابت در منزل ایشان برقرار می‌باشد. وی با شروع انقلاب اسلامی در جهت اهداف انقلاب بود و پس از پیروزی انقلاب به عضویت شورای شعر وزارت ارشاد اسلامی و واحد ادبیات حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی درآمد و با آغاز جنگ تحمیلی با تلاش فراوان در راه خدمت به اسلام و ایران به جبهه‌های نبرد رفت. وی تاکنون موفّق به تألیف سی مجموعه‌ی شعر شده است که بیش از بیست جلد آن به طبع رسیده است. از آثار وی: «احتجاج بانوی بزرگ اسلام حضرت زهرا (س)»، «شکوه ایمان»، «طلوع خورشید»، «علی (ع) مظهر تقوا»، «گلزار شهیدان»، «نوای رزمندگان»، «فروغ ایمان» و ...
همچنین آثار فراوانی در رابطه با جنگ تحمیلی و رزمندگان سلحشور از او به جا مانده که می‌توان از کتاب «مفاتیح نور» نام برد.
استاد در پی عارضه‌ی مغزی در اردیبهشت سال 1378 شمسی درگذشت و در بهشت زهرا در مقبرة الشعرا به خاک سپرده شد. «2»
-*-

مدح زینب (س):

ای عصمت حق زاده‌ی زهرای مطهّرای عالمه‌ی فاضله، ای دختر حیدر
ای شمع شبستان ولایت که به عالم‌جز فاطمه نبود ز تو از قدر فزونتر
از امّ و اب و جدّ تو ای عصمت کبری‌گردیده زمین روشن و افلاک منوّر
پرورده تو را ختم رسولان به محبت‌داده است به تو درس وفا، ساقی کوثر
ای پرده‌نشین حرم قدس که رویت‌باشد علی و فاطمه را مُظهِر و مَظهر
ای عابده‌ی آل علی ماه مدینه‌رفتی چو تو بر تربت پیغمبر اطهر
بودند جوانان بنی هاشمی از مهرسیّاره صفت گرد تو از کهتر و مهتر
تا روی دلارای تو خورشید نبیندسیر تو چه مه بُد به شب تار مقرر

_____
(1)- خلوتگه دل؛ ص 194.
(2)- سیمای مدّاحان و شاعران؛ ص 240- 244.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1211 هر چند روا داشت فلک بر تو ستمهااز ماتم مرگ پدر و داغ برادر
در کربّ بلا شد ز دم باد مخالف‌گلهای گلستان نبی پیش تو پرپر
تعلیم تو از مکتب دین بود و از آن رودین یافته از دولت تبلیغ تو زیور
هرچند که آن قوم ستمکار جفا کیش‌بردند به غارت ز سر پاک تو معجر
بر خیل اسیران، تو در این نهضت عُظمی‌بودی ز وفا در همه جا مونس و یاور
جانها به فدای تو که بر یاری قرآن‌بودی به جهان مجری فرمان پیمبر
در کوفه شد از خطبه‌ی غرّای تو ویران‌کاخ ستم زاده‌ی سفیان ستمگر
از شام غم‌انگیز تو عالم همه حیران‌در قید اسارت شدت آفاق مسخّر
ای سرور و سرخیل زنان یار یتیمان‌ای کشتی طوفان زده را حلم تو لنگر
انگشت به دندان شده از صبر تو ایوب‌در خدمت تو بسته کمر مریم و هاجر
ای شمسه‌ی ایوان جلالت که فلک رابر خاک قدوم تو ز اخلاص بود سر
کس را به جز از درگه لطف تو نشایدکز بهر گدایی برود بر در دیگر «1»
***

خطاب به امام سجاد (ع):

ای تشنه‌ای که بر لب دریا گریستی‌از دیده خون ز مرگ احبّا گریستی
تنها نه بهر تشنه لبان اشک ریختی‌دیدی چو کام تشنه‌ی سقا گریستی
بیمار و زار و خسته و بی‌یار و بی‌معین‌عمری درین مصیبت عظمی گریستی
یعقوب آل عصمت اگر خوانمت رواست‌چون در فراق یوسف زهرا گریستی
آن جا پدر ز هجر پسر گریه کرد لیک‌این جا تو در مصیبت بابا گریستی
چون سال بعد واقعه‌ی جانگداز طف‌در آتش فراق تو تنها گریستی
گاهی به یاد وقعه‌ی خونین کربلاگاهی به یاد شام غم افزا گریستی
بگذشت چون به پیش رخت سرو قامتی‌بر قلب داغدیده‌ی لیلی گریستی
در ماتم سه ساله‌ی بی‌یاور حسین‌بر سوز آه زینب کبری گریستی
بودی مدام صائم و قائم تمام عمرروز اشک غم فشاندی و شبها گریستی
*** «2»

پاسدار خون خدا:

شمعی که جز شرار محبت به سر نداشت‌می‌سوخت ز آن که شام فراقش سحر نداشت
وا حسرتا که هاله‌ی غم بر رخش نشست‌مهری که تاب دیدن رویش قمر نداشت
عباس شمع بزم شهیدان که همچو اوگنجور دین به گنج فضایل گهر نداشت

---

(1)- فروغ ایمان؛ ص 180.
(2)- همان- ص 279.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1212 بُد پاسدار خون خداوند و کس چون اوپاس حریم عترت خیر البشر نداشت
لب خشک و کام خشک برون آمد از فرات‌یاور به غیر خون دل و چشم تر نداشت
تا مشک آب را برساند به کودکان‌جز سوی خیمه‌گاه به سویی نظر نداشت
شد حمله‌ور به دشمن و بهر دفاع دین‌جز سینه پیش نیزه و خنجر سپر نداشت
رایت به دوش و مشک به دندان دریغ و آه‌دستی که تا ز خویش کند دفع شر نداشت
با عشق پاک در ره معشوق جان سپردعقل این چنین گذشت گمان از بشر نداشت
سر داد و دست داد و فدا کرد هرچه داشت‌از دامن امام زمان دست برنداشت ***

ساقی بزم کربلا:

تا بجوشد ز حوض کوثر، آب‌تا بگیرد ز ابر گوهر، آب
تا که جاری ز چشمه‌ی زمزم‌هست در کعبه‌ی منوّر، آب
تا بود برقرار کون و مکان‌تا بود در زمین شناور آب
«و من الماء کل شیء حیّ»یافت این منزلت ز داور، آب
بهر کابین حضرت زهراشد مقدّر ز حیّ اکبر آب
گرچه جانبخش و جانفزا باشدتا قیامت بود مکدّر، آب
نقش لب تشنگان کرب و بلاتا ابد نقش خون زده بر آب
وا مصیبت که دشمن بد کیش‌بست بر عترت پیمبر، آب
ساقی بزم کربلا عباس‌شد روان تا کند مسخّر، آب
کام عطشان میان شطّ فرات‌خواست تا نوشد آن غضنفر، آب
یاد لعل لبان خشک حسین‌ریخت از کف به دیده‌ی تر، آب
می‌کشند انتظار، اهل حرم‌تا بیارد برای اصغر، آب
عاقبت از خدنگ زهرآگین‌شدش از خون دیده احمر، آب
رفت سقای تشنه سوی جنان‌تا بنوشد ز حوض کوثر آب ***
باز دمید از افق مهر دلارای دین‌بار دگر شد برون، دست حق از آستین
گردش دور قمر شد به محرّم قرین‌شور قیامت به پا گشته به روی زمین
به هرطرف بنگری چو دولت فرودین‌بود به پارایت زاده‌ی حبل المتین زمانه
بار دگر فکنده طرح بلا
شد از افق آشکار هلال ماه خدا
نشسته گرد الَم به جان اهل ولاز قتل آل علی به عرصه‌ی کربلا
شده سراسر جهان به محنت و غم قرین‌ز چرخ خیزد خروش بود مکدَّر
زمین دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1213 کنون به
ایران زمین شور حسینی به پاست‌به هر طرف بنگری سخن ز خون خداست
خود این کلام متین ز گفته‌ی مصطفی است‌همه بسیط زمین، زمین کربُ بلاست
به هر طرف بنگری ز خون پاکان دین‌سیل خروشان بود روان در این
سرزمین می‌رسد از کعبه‌ی عشق حسینی به گوش
ز باده نوشان عشق، زمزمه‌ی نوش نوش
ز هر طرف می‌رسد به گوش، بانگ خروش‌کز پی اثبات حق خون حق آمد به جوش
بار دگر شد عَلَم پرچم حق در زمین‌به عرش افراست سر کعبه‌ی اهل یقین
نغمه‌ی آزادگی روح خدا می‌زند

به لوح دل رنگی از خون خدا می‌زند
به یاریش خلق را چه خوش صلا می‌زندبه سینه‌ی عاشقان مهر ولا می‌زند
خوش آن که بر پای او ز مهر ساید جبین‌به سنگر حق شود فدایی راه دین
الا که داری به دل هوای کربُ بلا
زند حسین زمان تو را هم اکنون صلا
ندای «هل من مُعین» شنو از آن مقتداوقت جهاد است هان، به پای خیز ای فَتی
ببین که بر قصد ما عدو گرفته کمین‌بیا که تا برکنیم بنای کفر از زمین
عالمیان الصّلا نوبت ایثار شد
کشور ما سر به سر صحنه‌ی پیکار شد
نقش شهیدان طف دوباره تکرار شدخمینی بت‌شکن، رهبر احرار شد
به کف گرفته لوا هادی اهل یقین‌یوسف مهر وفا حامی مستضعفین «1»

_____

(1)- همان؛ ص 490.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1214

عباس حدّاد کاشانی

عباس حدّاد فرزند شکر اللّه که نام خانوادگی را تخلّص خود قرار داده است، به سال 1301 ه. ش در محله‌ی پشت مشهد کاشان چشم به جهان گشود. خواندن و نوشتن را در مکاتب قدیم فرا گرفت. وی از سنین نوجوانی به شعر پرداخت و در سرودن انواع شعر از غزل، قصیده، ترکب‌بند و رباعی طبع آزمایی کرد، ولی مانند اکثر شاعران محور کار خود را غزل قرار داد و در سرودن غزلیات اخلاقی و مدایح و مراثی اهل بیت و ائمه‌ی اطهار (ع) نیز تواناست. در مجالس روضه‌خوانی، اکثر مدّاحان شهر کاشان اشعار او را می‌خوانند.
حدّاد اکثرا اشعارش را با صنایع لفظی می‌آراید و کمتر شعری را بدون صنعت جناس سروده است. وی شاعری است که به هنرهایی غیر از شعر آراسته است. او آواز خوشی دارد و ردیف‌های موسیقی اصیل ایرانی را با ریزه‌کاری‌هایش می‌شناسد و خود گاهی در معرض اجرای دستگاههای آواز به دوستانش بهره می‌رساند. او هنرمندی است که در بیشتر رشته‌های فنی نیز صاحب نظر و استاد کار است و استعداد فوق العاده‌ای دارد «1».
-*-
بیا که جرعه ده باده‌ی الست، اینجاست‌چهارده خُم سربسته، هرچه هست اینجاست
حضور قائل قالوا بلای صبح ازل‌که از صبوحی عشقند مست مست، اینجاست
قسم به نور محبّت، که در گل هستی‌گلی که از گل توحید رُست و رَست، اینجاست
قرابه نوش دیار محبّت ابدی‌که دست او به کریمی‌ست پای بست، اینجاست
جماعتی که وفادار بیعتند همه‌ز روی صدق به هم داده‌اند دست، اینجاست
چه احتیاج به در کوفتن؟ که می‌گویند:«خدا دری که گشود و دگر نبست، اینجاست»
هزار کوکب تابان طلوع کرد، ولی‌مهی که رونق بازارشان شکست، اینجاست
ز پایگاه حوادث دلت اگر برخاست‌بیا، بیا به خدا پایه‌ی نشست اینجاست
عزای قافله سالار دین، که خیمه‌ی اوطنابش از ستم کوفیان گسست، اینجاست ***
گلی که آمد و چشم دل از چمن پوشیدشکوفه بود که از ابتدا کفن پوشید
بنفشه در بر خیّاط دهر، رخت سیاه‌برید و دوخت از این ماجرا، به تن پوشید

مگر چکیده چو خونی ز آسمان، که به باغ‌چو لاله پیرهن سرخ، نسترن پوشید
ز ابر تیره سپهر برین، لباس کبودبه ماتم گل گلزار، از این محن پوشید
عزای کیست که در چارمین سپهر مسیح‌لباس زد به خم نیل و بر بدن پوشید
علی اکبر خورشید چهره، عارض خویش‌چو مه ز هاله‌ی زلف شکن شکن پوشید
زمانه اطلس شبرنگ در عزای حسین‌ز دست چرخ گرفت و به خویشتن پوشید

_____

(1)- سخنوران نامی معاصر ایران؛ ج 2، ص 1103.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1215 به عزم رزم، حسین عزیز می‌دانست‌که زیر جامه یکی کهنه پیرهن پوشید
گرفت تیغ و طلب کرد ذو الجناح وز شوق‌سلاح جنگ، عدیل ابو الحسن پوشید
سخن به سوگ نشست و قلم ز من «حدّاد»گرفت کسوت غم، بر تن سخن پوشید
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1216

حسان

اشاره

حبیب چایچیان، متخلّص به «حسان» (مدّاح اهل بیت)، فرزند محمد حسین، در سال 1302 ه. ش در تبریز چشم به جهان گشود، شش ساله بود که همراه خانواده‌اش به تهران مهاجرت کرد. اولین شعری که سرود در پانزده سالگی در مرثیه‌ی پدرش بود:

پدرم رخت از این جهان بربست‌کمرم از غم و محن بشکست

می‌کنم لیک شکر یزدان راگر پدر نیست باز مادر هست چایچیان تحصیلات خود را در تهران در مدرسه‌ی ایران و آلمان به پایان رسانید، از آن پس به استخدام بانک ملی درآمد و پس از سالها خدمت، سرانجام بازنشسته شد.

حسان درباره‌ی انگیزه‌ی شاعری خود چنین می‌گوید: «مادرم عاشق مولا علی و اهل بیت (ع) بود و پیوسته مرا به سرودن اشعار مذهبی در مدح و مرثیت ائمه‌ی اطهار (ع) تشویق می‌کرد و از کسانی که مرا مورد محبت و لطف خاصّ خود قرار داد، مرحوم علّامه امینی صاحب کتاب «الغدیر» بود که وسیله‌ی آشنایی‌ام با ایشان، شعری بود که از زبان حضرت ابو الفضل (ع) در شب عاشورا خطاب به سیّد الشّهدا سروده بودم که در مجلسی، مدّاحی آن را در حضور او خوانده بود. از مدّاح نام گوینده شعر را می‌پرسند، می‌گوید شعر از حسان است. با پیغام مدّاح به ملاقاتش رفتم، مرا بی‌اندازه مورد تشویق و عنایت خود قرار داد».

آثاری که تاکنون از حسان به چاپ رسید به شرح زیر است: «گلهای پرپر»، «خزان گلریز»، «باغستان عشق»، «سایه‌های غم»، «ای اشک‌ها بریزید» (جلد اوّل دیوان اشعار)، «خلوتگاه راز» (جلد دوم دیوان اشعار)، «زینب بانوی قهرمان کربلا» (ترجمه)، «بنال ای نی»، «اللّه اکبر»، «ندای برتر»، «فاطمة الزّهرا» (تقریرات علّامه امینی)، چهل حدیث جالب از علی بن ابیطالب (ع)، و جلد سوم دیوان اشعار که قریبا چاپ می‌شود.

حسان دارای چهار فرزند است که هر چهار تن شاعرند و قریحه‌ی شاعری را از پدر به ارث برده‌اند.

-*-

بلا گردان تو:

دوست دارم شمع باشم، تا که خود تنها بسوزم‌بر سر بالینت امشب، از غم فردا بسوزم
دوست دارم هاله باشم، تا ببویم روی ماهت‌یا شوم پروانه، از شوق تو بی‌پروا بسوزم
دوست دارم ماه باشم، تا سحر بیدار باشم‌تا چو مشعل بر سر راهت در این صحرا بسوزم
دوست دارم سایه باشم، تا در آغوشم بخوابی‌چشم دوزم بر جمالت، ز آن رخ گیرا بسوزم
دوست دارم لاله باشم، بر سر راهت بشینم‌تا نهی پا بر سرم، وز شوق سر تا پا بسوزم
دوست دارم خال باشم، بر رخ مهر آفرینت‌از لبت آتش بگیرم، تا جهانی را بسوزم
دوست دارم خار باشم، دامن وصلت بگیرم‌تا ز مهر آتشینت، ای گل زهرا بسوزم
دوست دارم ژاله باشم، من به خاک پایت افتم‌تا چو گل شاداب باشی و من، از گرما سوزم
دوست دارم خادمت باشم، کنم دربانی‌ات رادل نهم در بوته‌ی عشقت شها، یکجا بسوزم
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1217 دوست دارم اشک ریزم، تا مگر از اشک چشمم‌تو شوی سیراب و من، خود جای آن لبها بسوزم
دوست دارم کام عطشان تو را سیراب سازم‌گرچه خود از تشنه کامی بر لب دریا بسوزم
دوست دارم دستم افتد تا مگر دستم بگیری‌لحظه‌ای پیشم نشینی، تا سپند آسا بسوزم
دوست دارم در دلم افزون شود مهرش «حسانا»تا ز داغ حسرت آن تشنه لب سقّا بسوزم ***

کهربا:

هاله‌ای بر چهره از نور خدا دارد حسین‌جلوه‌ی هر پنج تن آل عبا دارد حسین
آشنای عشق را بی‌آشنا گفتن خطاست‌در غریبی هم هزاران آشنا دارد حسین
در هوای کوی وصلش بیقراران بی‌شماردل مگر کاه است و گویی کهربا دارد حسین
معجز قرآن جاویدان حسین بن علی است‌برترین اعجازها، در کربلا دارد حسین
خیمه‌گاهش کعبه و آب فراتش زمزم است‌قتلگاهی برتر از کوه منا دارد حسین
شور شیرین غمش رمز حیات سرمدی است‌از سرشک دیدگان، آب بقا دارد حسین
تا شفا بخشد روان و جسم هر بیمار رادر حریم وصل خود خاک شفا دارد حسین
حرمت ذبح عظیم کربلا بنگر (حسان)خون بهایی همچو ذات کبریا دارد حسین «1» ***

امشب و فردا:

امشب شهادت نامه‌ی عشّاق، امضا می‌شودفردا ز خون عاشقان، این دشت دریا می‌شود
امشب کنار یکدیگر، بنشسته آل مصطفی‌فردا پریشان جمعشان، چون قلب زهرا می‌شود
امشب بود برپا اگر، این خیمه‌ی ثارُ اللّهی‌فردا به دست دشمنان، برکنده از جا می‌شود
امشب صدای خواندن قرآن به گوش آید ولی‌فردا صدای الامان، زین دشت برپا می‌شود
امشب کنار مادرش، لب تشنه اصغر خفته است‌فردا خدایا بسترش، آغوش صحرا می‌شود
امشب که جمع کودکان، در خواب ناز آسوده‌اندفردا به زیر خارها، گمگشته پیدا می‌شود
امشب رقیه حلقه‌ی زرین اگر دارد به گوش‌فردا دریغ این گوشوار از گوش او وا می‌شود
امشب به خیل تشنگان، عبّاس باشد پاسبان‌فردا کنار علقمه، بی‌دست سقا می‌شود
امشب که قاسم زینت گلزار آل مصطفاست‌فردا ز مرکب سرنگون، این سرو رعنا می‌شود
امشب گرفته در میان اصحاب، ثارُ اللّه رافردا عزیز فاطمه، بی‌یار و تنها می‌شود
امشب به دست شاه دین، باشد سلیمانی نگین‌فردا به دست ساربان، این حلقه یغما می‌شود
امشب سر سِرّ خدا، بر دامن زینب بُوَدفردا انیس خولی و دیر نصاری می‌شود
ترسم زمین و آسمان، زیر و زبر گردد «حسان»فردا اسارت نامه‌ی زینب چو اجرا می‌شود «2» ***

_____
(1)- دیوان حسان؛ ص 137.
(2)- ای اشکها بریزید، ص 179.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1218

منزلگاه:

بار بگشائید اینجا کربلاستآب و خاکش با دل و جان آشناست
السلام! ای سرزمین کربلاالسلام! ای منزل نور خدا
السلام! ای وادی دلجوی عشق‌ور چه خوش می‌آید اینجا بوی عشق
السلام! ای خیمه‌گاه خواهرم‌قتلگاه جان گداز اکبرم
کربلا! گهواره‌ی اصغر تویی‌مقتل عباس مه پیکر تویی
آمدم، آغوش خود را باز کن‌بستر مهمان خود را ساز کن
آمدم، با شهپر جان آمدم‌آتشم امّا چو طوفان آمدم «1» ***
هم عیش و سرور است، هم اوتاد غم اینجاهم خنده‌ی شوق است و هم اشک ندم اینجا
هم نعره‌ی جنگ است و هم آوازه‌ی عشق است‌آمیخته تکبیر و رجز دم به دم اینجا
هم لشکر ایمان و هم افراد شیاطین‌هم دوزخیان جمع شده هم حرم اینجا
میزان خدایی و سراپرده‌ی شاهی است‌هم ناله‌ی مظلوم و فغان از ستم اینجا
رنگین شده این بادیه از خون شهیدان‌از محنت و غم پشت فلک گشته خم اینجا
قربانی عشق است که افتاده بهر سواعضای بدن ریخته در هر قدم اینجا
صحرای بلا است ولی رشک حنان است‌گلگوی کفنان، لاله رخان، نیست کم اینجا
هم عرصه‌ی جولان سواران بود این دشت‌و آرامگه کودک شش ماهه هم اینجا
این دشت بلا مجمع هر ضد و نقیض است‌دریای وجود است و دیار عدم اینجا
بارد به زمین دست و سر و ساعد و بازوخیزد به هوا آه دل و گرد غم اینجا
امواج فراتست و لب سوخته بسیارمشکی و عمودی و دو دست و علم اینجا
اوراق پراکنده‌ی قرآن بود آیایا عترت پیغمبر خیر الامم اینجا
با حالت غم بر سر اجساد شهیدان‌صف بسته ملک‌های سما پشت هم اینجا «2» ***
غرق گل شد کربلا، چون رهگذار زینب است‌یا که خونین مقتل یار و تبار زینب است
قامت موزون اکبر، سرو ناز کربلاست‌چشمه‌ی این باغ، چشم اشکبار زینب است

گلبن قاسم دهد بر این گلستان خرّمی‌یادگار مجتبی در روزگار زینب است
لاله‌ی عطشان این گلشن، علی اصغر بُودشاهد این گفته، قلب داغدار زینب است
در کنار علقمه، سروی مگر آتش گرفت‌یا سرا پا غرقه در خون، جان نثار زینب است؟
این گلستانی که پا مال سُم اسبان شده‌جسم و جان احمد و دار و ندار زینب است

_____

(1)- گلهای پرپر؛ ص 33.
(2)- همان؛ ص 42 و 43.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1219 با چنین طوفان گل ریزی، چه گلهایی شکفت‌کس نمی‌داند، خزان یا نوبهار زینب است
گلشن آل خلیل از آتش بیداد سوخت‌عقل در حیرت ازین صبر و قرار زینب است
از اسارت در ره آزادی او را ننگ نیست‌بلکه فرمان بردن از کفّار، عار زینب است
خطبه خواند چون علی با آن حیای فاطمی‌یاد بودِ مش پیغمبر، وقار زینب است
نطق کردن در خیابان، بین آن غوغاگران‌با وجود حضرت سجّاد، کار زینب است
کوفه شد غرق سکوت آنگه که فرمود «اسْکُتُوا»رشته‌ی جانها مگر در اختیار زینب است؟
یادبود احتجاج و نطق زهرا تازه شدرنگ قرآن، در کلام زرنگار زینب است
حفظ جان حضرت سجّاد، از تیغ عدوجلوه‌ای از روح زهرا، شاهکار زینب است
داد فتوی عاشقان را سرشکستن جایز است‌چوب محمل، شاهد این ابتکار زینب است
روز عاشورا که شد روشنگر جان بشرسایه‌ی غمهای آن، از شام تار زینب است
گشت ظالم عاقبت از تخت عزّت سرنگون‌فتح مظلومان، ز یُمن اقتدار زینب است
این عَلَم‌های سیاه و این همه افغان و آه‌پرچم فتح و سرود افتخار زینب است «1» ***
چو باده نرگس مستت، بهانه داد به دستم‌سبوی هوش به سنگ گران عشق شکستم
به باد ساقی کوثر، شدم به بزم تو سقّاز شوق بی‌خبر از خویش و از ولای

تو مستم
شده است خانه‌ی دربست دل، حریم خیالت‌که باب چشم امیدم به روی غیر تو بستم
چو شمع بر لب ساحل، اگر چه پای بر آبم‌ولی به یاد تو سوزان، ز پای تا به سر ستم
نمی‌رسی به لبانم، اگر چه تشنه‌ام ای آب‌که سربلند چو کوهم، نه پیش پای تو پستم
مگیر آتشم از دل، که آبروی من است این‌مکن ذلیل چو خاکم، نه من هوای پرستم
لوای فتح من از آن در اهتزاز بماندکه در هوای تو ای گل، دمی ز پا ننشستم
چو میوه داد فراوان، درخت بشکند از بارثمر چو داد نهالم، چه غم اگر که شکستم
دو دست من ثمرم بود و پیش پای تو افتادخجل ز هدیه‌ی ناقابلم به پیش تو هستم
گرفته دست نیازم همیشه دامنت ای شاه‌ز پا فتاده‌ام اکنون بیا بگیر تو دستم
«حسان» اگر دهدت می، بگیر از کف ساقی‌که من ز رطل گرانش ز هست و نیست بر ستم «2»

_____
(1)- خلوتگه راز؛ ص 220 و 221.
(2)- همان؛ ص 1139.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1220

حسین فولادی

اشاره

حاج حسین فولادی فرزند اسماعیل در سال 1303 ه. ش در شهر قم متولد شد و پس از تحصیلات ابتدایی و متوسطه به یاری پدرش در امر کشاورزی شتافت و سی سال در کار کشاورزی فعالیت کرد پس از آن به تجارت روی آورد و در رشته‌ی قماش فروشی به کار پرداخت.
فولادی از سال 1340 شمسی به شعر و شاعری پرداخت و در انجمن ادبی شهر خود که به ریاست حسین حسینی تشکیل می‌شود شرکت جست. وی از اعضای برجسته‌ی آن به شمار می‌رفت و آثارش نیز بیشتر در روزنامه‌ی محلی «استوار» به چاپ می‌رسید.
فولادی شاعری خوش ذوق است اشعارش شامل دو بخش می‌باشد که قسمتی از آن به مدایح و مراثی اهل بیت (ع) اختصاص دارد «1».
ـ*ـ
حسین ای چهره‌ی نیکوی اسلام‌حسین ای از تو روشن روی اسلام
تو مرآت جمال کردگاری‌تو از زهرا و حیدر یادگاری
تو محبوب القلوب عالمینی‌حسینی تو حسینی تو حسینی
تو را از جمع خوبان برگزیدم‌سخی‌تر از تو مولایی ندیدم
ز صهبای تولای تو مستم‌چو من از کودکی دل بر تو بستم *
سوره و اللیل وصف موی حسین است‌جلوه‌ی شمس از فروغ روی حسین است
عشق و جنون را نیاز ساغر و می نیست‌مستی عشاق از سبوی حسین است
همچو سکندر مرو به وادی ظلمت‌چشمه حیوان کفی ز جوی حسین است
کشته شد و درس زندگی به بشر دادحُرّیت از مکتب نکوی حسین است
قبله‌ی دلهای ماست کربُ بلایش‌کعبه معزّز به آبروی حسین است
تا به ابد لاله‌گون بود رخ اسلام‌لاجرم از خون سر وضوی حسین است
گلشن گیتی ندارد، عطر و گلابی‌عطر فضای جهان، ز بوی حسین است
پیشرو کاروان عشق و شهادت‌حضرت مسلم پسر عموی حسین است «2»

آهنگ سفر:

تا جهانی هست و در گردش بود شمس و قمرمثل زینب، مادر گیتی نمی‌زاید دگر
پرتو نور حسینی، در وجود زینب استهمچو نوری کز رخ خورشید می‌گیرد قمر

_____
(1)- سخنوران نامی معاصر ایران؛ ج 4، ص 2743.
(2)- منشور عاشورا، ص 37.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1221 با هم از روز ازل پیمان وحدت بسته‌انددداشتند از ماجرای کربلا، گویا خبر
لاجرم، زینب به عبد اللّه جعفر شرط کردکز حسین خود جدا هرگز نگردد یک نظر
دل برید از خاندان و بی‌درنگ آماده شدتا که سالار شهیدان کرد آهنگ سفر
با حسین در کربلا گر زینب کبری نبودنهضت خونین او، هرگز نمی‌داد این ثمر
باغ دین را آبیاری کرد، گر خون حسین‌نخل آن را کرد زینب با اسارت بارور
بر زمین افتاد چو از صدر زین سالار دین‌بست زینب از پی تکمیل اهدافش کمر
بر سر نعش برادر ناله زد آنسان که سوخت‌خرمن عمر ستمگر ز آتش سوز جگر
گاه با اشک و گهی با ناله و گه با بیان‌کرد کاخ ظلم و استبداد را زیر و زبر
بر در دروازه‌ی کوفه لسان اللّه شدورنه یک زن را نبودی در اسیری این هنر!
کرد با یک «اسکُتوا» خاموش آن آشوب راآنچنان کز رنگ اشتر هم صدا نامد به در
پرده‌ی شرک و نفاق و کفر را از هم دریدزینب از تیغ زبان و خطبه‌های پر شرر
زاده‌ی مرجانه را رسوای خاص و عام کردشد نمایان بهر مردم چهره‌ی آن بد سیر
تا شدند آگاه مردم از جنایات یزیدعیش و شادی جای خود را داد بر اشک بصر
کرد کاری با زبان بر آل سفیان پلیدآنچه حیدر کرد با کفّار از تیغ دوسر «1»
***
شهید عشق که بگذشته از سر بدنش‌عدوی تنگ نظر جامه می‌برد ز تنش

تنی که گشته مشبّک ز تیر و تیغ و سنان‌چه حاجت است دگر ای فلک، به پیرهنش
سری که پیشکش راه دوست گشته، چه باک‌که دشمنش بزند چوب، بر لب و دهنش
کسی که ملک سلیمان دهد به غمزه‌ی دوست‌چه غم از اینکه برد خاتم از کف اهرمنش
کسی که داده به طوفان عشق هستی خودعجب مدار، شود در تنور اگر وطنش
دلش بسوخت چنان، زانکه ز آن سیاهدلان‌فرا نداد یکی گوش خویش بر سخنش
جمال دوست چنانش ز خویش بیخود کردکه قتلگه به نظر خوشتر آمد از چمنش
سموم کینه وزید آن چنان به گلشن دین‌که بی‌امان به زمین ریخت سرو و یاسمنش
ز بس به دشت بلا ریخت، خون لاله رخان‌سزد که تا به ابد لاله روید از دمنش
به جز حسین کسی را کجا شنیده کسی‌که آب غسل بود خون و، بوریا کفنش
به روز حشر چه باک از حساب «فولادی»!اگر ز گوشه‌ی چشمی فتد نظر به منش

_____

(1)- همان؛ ص 241.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1222

قاسم سیّاره

اشاره

قاسم سیاره فرزند هاشم متخلص به «آشفته» به سال 1303 ه. ش در شهر «دهاقان» متولد شد.
پدرش فردی صاحب قریحه در شعر بود که میراث وی به آشفته و از او به پسرش «پریش» رسیده است. وی از سال 1310 ساکن شهرضا گردید و در این شهر به تحصیل پرداخت و با فراغت از تحصیل به اشتغال هنری (عکاسی) روی آورد ولی بزودی این کار را رها کرد و به مطالعه و آفرینش هنری پرداخت. مجموعه سروده‌های وی در کتابی به نام «خوشه» تدوین و چاپ شده است.
ـ*ـ

سلام بر حسین (ع):

آمد که سرفرازد و آمد که جان دهدایثار محض را شرف جاودان دهد
آمد حسین تا به گلستان مصطفی‌بالش به هر جوانه ز خون جوان دهد
آمد که با وجود دگر راست قامتان‌از پا فتادگان ستم را توان دهد
آمد که با حماسه و با انقلاب سرخ‌دین را ز جور حادثه، خط امان دهد
آمد که بر نمای بلندای قامتش‌جای هزار بوسه به تیر و سنان دهد
آمد که بلبلان نوا خوان عشق رابر شاخسار باغ بهشت آشیان دهد
آمد گهر فشان و سرافکن به پای دوست‌تا عشق را به دیده‌ی باور، نشان دهد
آمد که با طلوع درخشانِ چهرِ خویش‌این توده خاک را شرف آسمان دهد
آمد که گه ز آمدن و گه ز رفتنش‌ما را لب شکفته و اشک روان دهد
آمد به بزم انجمن «آشفته»، پیرِ ماکز فیضش افتخار به آزادگان دهد «1»

_____
(1)- خوشه؛ ص 110.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1223

محمد علی صاعد اصفهانی

اشاره

محمد علی صاعد فرزند میرزا اسد اللّه در سال 1304 ه. ش در اصفهان در یک خانواده‌ی مذهبی متولد شد. خواندن و نوشتن و قرائت قرآن را از سن 5 سالگی تحت توجه پدرش فرا گرفت. پدرش که از فعالان سیاسی مذهبی بود تمام دوران رضا شاه را بیشتر در حال تبعید در شهرهای مختلف گذراند و مقارن با رفتن رضا شاه از ایران به رحمت ایزدی پیوست.
محمد علی پس از تحصیلات ابتدایی به ناچار درس خواندن را رها کرد و به شغل آزاد رنگرزی اتومبیل روی آورد و ضمن اشتغال به کار در مدارس قدیمه به کسب علم پرداخت.
صاعد سرودن شعر را از همان سنین کودکی در مدرسه‌ی ابتدایی شروع کرد و چون پدرش علاقه‌ی وی را به شعر دانست او را به نزد مرحوم صغیر برد و از این طریق بود که پایش به انجمن‌های شعری وقت «انجمن عشیق» باز شد، ریاست آن انجمن با میرزا عباس خان شیدا بود که تخلّص نام «صاعد» که بعد آن را لقب خانوادگی خود قرار داد، از طرف استاد صغیر توسط مرحوم «شیدا» در همان جلسه‌ی اول انجمن برای محمد علی انتخاب گردید. با انحلال انجمن عشیق انجمن دیگری با نام «کمال» توسط مرحوم شیدا و مرحوم صغیر و صاعد اصفهانی و یازده نفر دیگر تأسیس گردید که از سال 1354 تاکنون ریاست آن بر عهده‌ی صاعد اصفهانی قرار گرفت «1».
-*-

جان هستی:

دوباره دل هوای کربلا کردعنان گریه از دستم رها کرد
به خاطر، یاد گلبوتر تربتش رفت‌ز اشک دیده دل را با صفا کرد
خرد مفتون و حیران حسین است‌از این شوری که در عالم به پا کرد
نبودی بیش از این از عشق نامی‌بنای عاشقی را او بنا کرد
مرا بیگانه کرد از هر دو عالم‌چو با مهرش مرا عشق آشنا کرد
ثنا خوانش وفاکیشان عالم‌که او تصنیف دیوان وفا کرد
فدای جان پاکش جان هستی‌که جان را در ره جانان فدا کرد
ز خون خویش خاک کربلا رابه چشم اهل بیتش توتیا کرد
از او درمان طلب، گر دردمندی‌که او هر درد بی‌درمان دوا کرد
اگر مؤمن، اگر کافر به اخلاص‌چو حاجت برد پیش او روا کرد
به جز زینب که غم پرورد هستی است‌که می‌داند غمش با ما چه‌ها کرد
می جان شد طلای ناب «صاعد»غمش نازم که کار کیمیا کرد ***
پس از حسین رسالت رسید بر زینب‌نبود نام حسینی، نبود اگر زینب

_____

(1)- دیوان صاعد اصفهانی؛ مقدمه با تلخیص.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1224 در آن محیط که امواج کفر توفان کردنداشت کشتی دین ناخدا، مگر زینب
مگر نه حضرت سجّاد در خطر می‌بوداگر نکرد صیانت از آن گهر زینب
به قتلگه چو ز سجّاد کرد دلجویی‌ز کاینات برآمد درود بر زینب
حسین کاشت مسلّم نهان آزادی‌ولی به صبر رساندش به بار و بر زینب
گرفت پرچم حق در کف کفایت خویش‌در آن مصاف بلاخیز پر خطر زینب
به پاس حضرت زهراست ورنه می‌گفتم‌هم از ملک بود افضل، هم از شبر زینب
زهی شهامت و همّت، زهی به عزم بلندنیافریده خدا، زن چو نامور زینب
دلی و این همه از داغ لاله‌ها خونین‌ندیده گلشن هستی چو خون جگر زینب
ز مهر، ماه نیارد جدا شدن «صاعد»حسین را همه جا بود همسفر زینب
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1225

حمید سبزواری

اشاره

حسین ممتحنی، متخلّص به «حمید» معروف به سبزواری، فرزند عبد الوهاب، در سال 1304 ه. ش در شهر سبزوار قدم به عالم وجود نهاد. وی در خانواده‌ای پرورش یافت که رنج فقر و تهیدستی را احساس کرد و زندگی را با دشواری سپری ساخت. پس از اتمام تحصیلات به استخدام وزارت فرهنگ درآمد و به نام آموزگار به تدریس در مدارس شهر خود به خدمت اشتغال ورزید.
ممتحنی از آنجا که دوران زندگی را همواره با فقر و محرومیت گذرانید، روح پرخاشگری و عصیان در وی ظاهر گردید و چون دارای ذوق و قریحه‌ی شاعری بود به سرودن اشعار انتقادی پرداخت تا اینکه منجر به اخراجش از آموزش و پرورش گردید. وی پس از سالها بیکاری و دربه‌دری سرانجام به استخدام بانک بازرگانی درآمد و پس از سالها خدمت بازنشسته شد.
استاد شاهرخی (جذبه) در مقدمه‌ی تحلیلی فاضلانه‌ای که بر «سرود درد» نگاشته، چنین می‌گوید: «آثار و سروده‌های سبزواری به دو بخش منقسم است: قسمتی که محصول و مولود دوران اختناق است که شاعر با شجاعت و شهامت و ایمان راسخ بر حکومت تاخته و اوضاع آن را نکوهش کرده است، در میان آن آثار به حق سخنانی بس بلند و فاخر و شورانگیز یافت می‌شود که از قدرت طبع و صفای قریحه و مهارت شاعر حکایت دارد و خواننده را به تحسین وامی‌دارد. قسم دوم آثار، پس از پیروزی انقلاب است».
غالب سرودهای ماندگاری که در مناسبتهای مهمّ بعد از پیروزی انقلاب اسلامی از صدا و سیمای جمهوری اسلامی پخش گردیده است از آثار اوست.
حمید سبزواری پس از پیروزی انقلاب در شورای وزارت ارشاد اسلامی عضویت یافت و مشغول کار شد و نیز با صدا و سیمای جمهوری اسلامی همکاری کرد.
حمید در سرودن انواع شعر طبع آزمایی کرده و توانایی خود را نشان داده است. از این شاعر دو مجموعه شعر به نام‌های «سرود درد» و «سرود سپید» طبع و نشر یافته است «1».
ـ*ـ
لاله خونین سر زد از دامان خاک‌شرمگین شد، چهر مهر تابناک
صبح، بر روی شقایق خنده زدنقش خون بر رفته و آینده زد
آفتابی سرخ از یثرب دمیدنینوا را دامن اندر خون کشید
شد زمین گلرنگ و شد آفاق سرخ‌شهر سرخ و کوچه سرخ و طاق سرخ

فرش را امواج خون در برگرفت‌عرش از معراج خون زیور گرفت ***
مصطفی گلبوسه بر آن لاله زدز آتش شوقش به لب تبخاله زد
مرتضی خندان به چهرش بنگریست‌کاین گل محراب خونین علی است

_____

(1)- سخنوران نامی معاصر ایران؛ ج 2، ص 1184.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1226 شادمان زهرا شد
از دیدار اوبوسه زد بر خنجر و رخسار او
در مَلَک افتاد شور و همهمه‌بوسه زد بر خنجرش چون فاطمه
لرزه در نُه طاق افلاک اوفتادنقش «ثار اللّه» چو بر خاک اوفتاد
یثرب آن شب کربلا زاییده بودتک سوار دشت (لا) زاییده بود
زاده شد در دامن یثرب حسین‌پاسدار خندق و بدر و حنین
تا گردش زمانه و لیل و نهار هست‌نام حسین هست و حسینی شعار هست
این نام پرشکوه بر اوراق روزگارجاوید هست تا ورق روزگار هست
تا در دلی ز شوق حقیقت زبانه‌ای است‌زین حق‌پرست در همه جا، حق‌گزار هست
تا موج می‌خروشد و تا بحر می‌تپدیاد از خروش او به صف کارزار هست
تا سرزند سپیده و تا بشکفد سحرخورشید روی او به جهان آشکار هست
تا عدل هست، رایتِ او هر طرف به پاست‌تا ظلم هست، نهضتِ او استوار هست
تا در زمانه رسم یزید است برقرارسودای دادخواهی او برقرار هست
تا لاله سرزند ز گریبان کوهساردلها ز داغ اصغر او، داغدار هست
ای برترین شهید که هرکس خدای رابا چشم دل شناخت، تو را دوستدار است
هرگز مباد خاطر ما خالی از غمت‌تا گردش زمانه و لیل و نهار هست «1»
***
آرزوی کربلا دارد دلم‌یک جهان شور و نوا دارد دلم
هفت وادی گر بود تا کوی دوست‌دیده‌ای راه آشنا دارد دلم
گرچه صد دام است در هرگام من‌از قضا پروا کجا دارد دلم؟
تیر اگر بارد در این ره گو ببارجوشن از حرز ولا دارد دلم
آب حیوان گر به ظلمات اندر است‌پرتو صدق و صفا دارد دلم
خار و خارا سدّ راه وصل نیست‌پرنیان در زیر پا دارد دلم
غافلی از شور و حال عاشقان‌ای که می‌پرسی چه‌ها دارد دلم
کربلا دار الشّفای عاشق است‌روی بدان دار الشّفا دارد دلم
می‌روم همراه جانبازان عشق‌چشم یاری از خدا دارد دلم ***

یاد سیاووش:

عالم از زمزمه‌ی حسن تو خاموش مبادرهروان را سفر عشق فراموش مباد
تا پر از همهمه‌ی زاغ نگردد گلزارعندلیب چمن از زمزمه خاموش مباد
کنج میخانه که میدان بلا جویان استخالی از زمره‌ی رندان قدح نوش مباد

_____
(1)- سرود درد؛ ص 364.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1227 کاروانی که ره صدق و صفا می‌سپردبی‌سرود جرس و نغمه‌ی چاووش مباد
ای به پا خاسته در پهنه‌ی پیکار ستمجز لوای شرفت زیر بر دوش مباد
شعله‌ور باد دل از داغ شهیدان وطن‌رفته از خاطر ما یاد سیاووش مباد
تا جهان است و جهان را سر سرمستی بادخم این میکده فارغ شده از جوش مباد
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1228

مشفق کاشانی

اشاره

عباس کی منش فرزند علی محمد معروف به «مشفق کاشانی» در سال 1304 ه. ش در کاشان متولد شد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاه خود به پایان برد و به استخدام وزارت آموزش و پرورش درآمد سپس برای ادامه‌ی تحصیل به دانشگاه تهران راه یافت و به اخذ درجه‌ی لیسانس و فوق لیسانس در رشته علوم اداری نائل آمد.
از مشفق کاشانی تاکنون شش مجموعه شعر با عناوین: «صلای غم» یا تخمیس 12 بند محتشم کاشانی، «خاطرات»، «سرود زندگی»، «شراب آفتاب»، «آذرخش»، «آئینه‌ی خیال» منتشر شده است. همچنین علاوه بر سلسله مقالات ادبی و تحقیقی و عرفانی کتابهای متعددی نیز در زمینه‌های مذهبی، ادبی و سیاسی از وی منتشر شده است که بعضا عبارتند از: «نقشبندان غزل»، «مجموعه شعر انقلاب»، «مجموعه شعر شهید»، «مجموعه شعر در سوگ امام راحل»، «محمد (ص) در آینه‌ی شعر فارسی» (مدایح و مراثی درباره‌ی حضرت محمد (ص) و حضرت علی (ع))، «قبله هشتم آینه‌ی رجاء» (مدایح و مراثی درباره‌ی حضرت رضا (ع)) «1»
-*-

زینة المراثی: تخمیس 12 بند محتشم کاشانی:

از موج فتنه چشم جهان غیرت یم استوز تندباد حادثه پشت فلک خم است
صبح امید چون شب تاریک مَظلم است«باز این چه شورش است که در خلق عالم است»
«باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است»هرجا نشان محنت و مردم به غم قرین
افکنده‌اند غلغله تا چرخ هفتمین
گردون فکنده بس گره از درد بر جبین«باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین»
«بی‌نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است»از لوح سینه رفته چرا نقش آرزو
فریادها شکسته ز اندوه در گلو
خورشید برده سر به گریبان غم فرو«این صبح تیره باز دمید از کجا کزو»
«کآشوب در تمامی ذرّات عالم است»روشن به راه دید چراغ امید نیست
کس را هوای شادی و گفت و شنید نیست
زین ابر تیره اختر شادی پدید نیست«گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست»
«این رستخیز عام که نامش محرّم است»

_____

(1)- مشفق کاشانی «عباس کی منش» تخمیس دوازده بند محتشم.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1229 شوری به سر فتاده که جای مقال نیستجز غم نصیب مردم شوریده حال نیست
باغ حیات را پس ازین اعتدال نیست«در بارگاه قدس که جای ملال نیست»
«سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است»خلق جهان ز سوز نهان نوحه می‌کنند
از دست داده تاب و توان نوحه می‌کنند
هرجا ز دیده اشک فشان نوحه می‌کنند«جنّ و ملک بر آدمیان نوحه می‌کنند»
«گویا عزای اشرف اولاد آدم است»شاهی که افتخار بدو کرده عالمَین
بابش علی و فاطمه را هست نور عین

«خورشید آسمان و زمین نور مشرقین» نیِّرین بند حجاب به او روی شرم از
«پرورده‌ی کنار رسول خدا حسین (ع)»

کردند کوفیان همه دامان کربلاگلگون ز خون پاک شهیدان کربلا
خون موج زد ز بحر خروشان کربلا«کشتی شکست خورده‌ی طوفان کربلا»
«در خاک و خون فتاده به میدان کربلا»کس در زمانه نیست کزین غم فسرده نیست
آن کو که دل شکسته ازین درد نیست کیست
هرچند کار چرخ فسونگر ستمگریست«گر چشم روزگار بر او فاش می‌گریست»
«خون می‌گذشت از سر ایوان کربلا»در نینوا نبود چو آبی به غیر اشک
چشم فلک ندید سرابی به غیر اشک
اطفال را نبود جوابی به غیر اشک«نگرفت دست دهر گلابی به غیر اشک»
«زان گل که شد شکفته به بستان کربلا»با آنکه بود شاه بر آن قوم، میهمان
بر قتل او کمر همه بستند بر میان
کی این ستم رسیده به مهمان ز میزبان«از آب هم مضایقه کردند کوفیان»
«خوش داشتند حرمت مهمان کربلا»باد خزان به گلشن آل علی وزید
از عرشِ زین چو شاه به روی زمین رسید
آن دم که تشنه لب لب شط می‌شدی شهید«بودند دیو و دد همه سیراب و می‌مکید»
«خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا»داغی نشسته بر رخ گردون که تا ابد
زین جانگداز واقعه هرگز نمی‌رود
دلها درون سینه ز اندوه می‌تپد«زان تشنگان هنوز به عیوق می‌رسد»
«فریاد العطش ز بیابان کربلا»دون همّتان ز حیّ توانا نکرده شرم
از اهل بیت و عترت طه نکرده شرم
زان تشنه کشته بر لب دریا نکرده شرم«آه از دمی که لشکر اعدا نکرده شرم»
«کردند رو به خیمه‌ی سلطان کربلا» دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1230 لشکر چو در خیام شهِ ارجمند شددر باغ خلد خاطر زهرا نژند شد
احمد گریست زار و علی دردمند شد«آن دم فلک بر آتش غیرت سپند شد»
«کز خوف خصم در حرم افغان بلند شد»

بیداد خصم تیره‌دل از حد فزون شدی‌زین ماجرا ز دیده روان سیل خون شدی
همچون سپهر روی زمین نیلگون شدی«کاش آن زمان سرادق گردون نگون شدی»
«وین خرگه بلند ستون بی‌ستون شدی»آمد زمانه زین غم جانسوز در ستوه
تا شد شهیدِ خنجر کین شاه باشکوه
رفتند سوی خیمه چو آن بی‌حیا گروه«کاش آن زمان درآمدی از کوه تا به کوه»
«سیل سیه که روی زمین قیرگون شدی»خاموش شد چو شمع شب افروز اهل بیت
دنیا گرفت آه غم اندوز اهل بیت
گردید همچو شام سیه روز اهل بیت«کاش آن زمان ز آه جگر سوز اهل بیت»
«یک شعله برق خرمن گردون دون شدی»نشنیده گوش چرخ چنین تلخ داستان
نادیده چشم دهر مر این ظلم در جهان
پشت زمانه خم شده زین محنت گران«کاش آن زمان که این حرکت کرد آسمان»
«سیماب‌وار گوی زمین بی‌سکون شدی»دردا که از جفای فلک آن وجود پاک
افتاد همچو گوهر تابنده در مغاک
با آن دل شکسته و با جسم چاک‌چاک«کاش آن زمان که پیکر او شد درون خاک»
«جان جهانیان همه از تن برون شدی»بگذشت چون به خاطر او وعده‌ی الست
در کشتی شهادت چون نوح برنشست
در موج خیز حادثه خوش داد جان ز دست«کاش آن زمانه که کشتی آل نبی شکست»
«عالم تمام غرقه‌ی دریای خون شدی»پیدا شود چو روز قیامت فروز حشر
با آفتاب شعله‌ور و تاب سوز حشر
گیرند مزد خویشتن اعدای او ز حشر«این انتقام گر نفتادی به روز حشر»
«با این عمل معامله‌ی دهر چون شدی»میزان عدل و داد چو در محشر

آورند
آنگاه خیل قوم ستم‌گستر آورند
پس داوری ز کرده سوی داور آورند«آل علی چو دست تظلّم برآورند»
«ارکان عرش را به تلاطم درآورند»

در کارگاه هستی تا نقش ما زدندآزادگان به کوی محبت لوا زدند
از عالم وجود قدم در فنا زدند«برخوان غم چو عالمیان را صلا زدند»
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1231 «اوّل صلا به سلسله‌ی انبیا زدند»بار بلای عشق هر آن کس به جان خرید
از جام مهر دوست می عاشقی چشید
در کار عشق پا و سر و تن به خون کشید«نوبت به اولیا که رسید آسمان تپید»
«زان ضربتی که بر سر شیر خدا زدند»دوران چو داشت در سر فکر ستیزها
مشتی دغل نشاند به جای عزیزها
تا عاقبت به دست همان بی‌تمیزها«پس آتشی از اخگر الماس ریزها»
«افروختند و در حسن مجتبی زدند»می‌خواست چرخ فتنه‌گر، این گنبد کبود رنگین به خون دیده کند عالم وجود
دردی به دردهای دل مصطفی فزود«وانگه سرادقی که ملک محرمش نبود»
«کندند از مدینه و در کربلا زدند»از موج حادثات به صحرای بی‌کران دریا به جنبش آمد و شد سیل خون روان
باران مرگ کرد گلستان دین خزان«وز تیشه‌ی ستیزه در آن دشت، کوفیان»
«بس نخلها ز گلشن آل عبا زدند»از تیغ و تیر لشکر دون پرور یزید
آل علی شدند چو در کربلا شهید
بس نونهال تازه که در خاک و خون تپید«پس ضربتی کز آن جگر مصطفی درید»
«بر حلق تشنه‌ی خلف مرتضی زدند»ناکرده شرم یکسره آن قوم کینه جوی کردند همچو سیل به سوی خیام روی
در خیمه تا بلند شد از خصم، های و هوی«اهل حرم دریده گریبان، گشوده موی»
«فریاد بر در حرم کبریا زدند»افتاد در ملایک افلاک اضطراب
کز ظلم و جور و کینه نکردند اجتناب
بر حال اهل بیت دل سنگ می‌شد آب«روح الامین نهاده به زانو سر حجاب»
«تاریک شد ز دیدن آن چشم آفتاب»

تا نوبت شهادت سلطان دین رسیدصبح حیات را نفس واپسین رسید
بس زخمها به پیکرش از تیغ کین رسید«چون خون ز حلق تشنه‌ی او بر زمین رسید»
«جوش از زمین به ذروه‌ی عرش برین رسید»کردند کوفیان ستم و ظلم بی‌حساب
کز عترت پیمبر شد سلب خورد و خواب
لب تشنه شد شهید چو فرزند بو تراب«نزدیک شد که خانه‌ی ایمان شود خراب»
«از بس شکستها که به ارکان دین رسید»در کربلا لوای ستم تا ز کین زدند
آتش ز کینه بر دل سلطان دین زدند
بس تیشه‌ها به ریشه‌ی دین مبین زدند«نخل بلند او چو خسان بر زمین زدند»
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1232 «طوفان به آسمان ز غبار زمین رسید»چشم زمانه خون ز دل آسمان فشاند
روی زمین ز ابر سیه‌فام تیره ماند
گردون به چهر خویش غبار محن نشاند«باد آن غبار چون به مزار نبی رساند»
«گرد از مدینه تا فلک هفتمین رسید»هر دم دم از محبّت ربّ جلیل زد
تا کوس مرگ نوبتی الرّحیل زد
در خون خویش غوطه شه بی‌عدیل زد«یکباره جامه در خُم گردون به نیل زد»
«چون این خبر به عیسی گردون‌نشین رسید»چون طائر شکسته پر و بال شد خموش
کرّوبیان شدند ز ماتم سیاهپوش
خون در عروق خلق جهان آمدی به جوش«پر شد فلک ز غلغله چون نوبت خروش»
«از انبیا به حضرت روح الامین رسید»از تیشه‌ی ستیزه‌ی قوم ستم شعار روزی که شد شهید ستم آن بزرگوار
گردی بلند گشت و سیه کرد روزگار«کرد این خیال و هم غلط کار کان غبار»
«تا دامن جلال جهان آفرین رسید»

گردید پشت فاطمه زین بار غم هلال‌از مویه همچو موی شد از ناله همچو نال
نی‌نی که شد به ماتم او حیّ لا یزال«هست از ملال گرچه بری ذات ذو الجلال»
«او در دل است و هیچ دلی نیست بی‌ملال»از داد چون به عرصه‌ی محشر علم زنند
وانگه ز انتقام شه تشنه دم زنند
پس کوفیان به حشر قدم از عدم زنند«ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند»
«یکباره بر جریده‌ی رحمت قلم زنند»خورشید چون دمد ز گریبان روز حشر
حاضر شوند خلق به دیوان روز حشر
آیند اهل بیت به میدان روز حشر«ترسم کزین گناه شفیعان روز حشر»
«دارند شرم کز گنه خلق دم زنند»افتد به عرش لرزه و جنبد ز جا زمین
تا در رسد به معرکه‌ی حشر شاه دین
آن دم که پای میز حسابند قاتلین«دست عتاب حق به درآید ز آستین»
«چون اهل بیت دست در اهل ستم زنند»بیند چو جسم خسرو لب تشنه چاک چاک
زخم فزون بر آن بدن نازنین و پاک
شیر خدا ز سینه کشد آه سوزناک«آه از دمی که با کفن خونچکان ز خاک»
«آل علی چو شعله‌ی آتش علم زنند»آه از دمی که شمع شبستان اهل بیت
شاه شهید نوگل بستان اهل بیت
پیدا شود میان شهیدان اهل بیت«فریاد از آن دمی که جوانان اهل بیت»
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1233 «گلگون کفن به عرصه‌ی محشر قدم زنند»لب تشنگان دشت بلا خیز نینوا
می‌افکنند غلغله در عرش کبریا
تا انتقام خویش بگیرند بر ملا«جمعی که زد به هم صفشان شور کربلا»
«در حشر صف زنان صف محشر به هم زنند»در کربلا چو باب ستم کرده‌اند باز
در خاک و خون کشیده تن شاه سرفراز
آید چو روز حشر و قیامت شود فراز«از صاحب حرم چه توقّع کنند باز»
«آن ناکسان که تیغ به صید حرم زنند»شد چون به دست قوم ز حق بی‌خبر قتیل

از جور چرخ کج روش آن خسرو جلیل
این ظلم بس نبود که آن فرقه‌ی محیل«پس بر سنان کنند سری را که جبرئیل»
«شوید غبار گیسویش از آب سلسبیل»

چون شد شهید آن شه عطشان به کارزاربر اهل بیت گشت در آن لحظه کارزار
از جور و ظلم و کینه و بیداد روزگار«روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوار»
«خورشید سر برهنه برآمد ز کوهسار»دردا و حسرتا که در آن روز غم‌پژوه
بر اهل بیت رحم نکردند آن گروه
آمد چو اهل بیت ز اندوه در ستوه«موجی به جنبش آمد و برخاست کوه‌کوه»
«ابری به بارش آمد و بگریست زارزار»تا اهل بیت کرد گرفتار قوم دون
بس نقشها به پرده زد این لوح آبگون
آن دم که گشت دشت بلا موج‌زن ز خون«گفتی تمام زلزله شد خاک بی‌سکون»
«گفتی فتاد از حرکت چرخ بی‌قرار»شد بر سنان بلند سر شاه و ناگزیر
آل علی شدند به دست عدو اسیر
گردون دون فکند ازین غصّه سر به زیر«عرش آن چنان به لرزه در آمد که چرخ پیر»
«افتاد در گمان که قیامت شد آشکار»در کربلا بر آل نبی قحط آب بود
ای بس امید زنده که نقش سراب بود
زین غم دل شکسته‌ی زینب به تاب بود«آن خیمه‌ای که گیسوی حورش طناب بود»
«شد سرنگون ز باد مخالف حباب‌وار»شد سیل اشک چشم یتیمان چو رود نیل
گشتند تا اسیر غم آن عترت جلیل
چون خاست سوی شام همی بانگ الرّحیل«جمعی که پاس محملشان داشت جبرئیل»
«گشتند بی‌عماری و محمل شترسوار»تا شد اسیر اهل ستم عترت نبی
از یاد رفت در همه جا حرمت نبی
از حد گذشت درد و غم و محنت نبی«با آنکه سر زد این عمل از امّت نبی»
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1234 «روح الامین ز روی نبی گشت شرمسار»گردون چو خون پاک شهیدان به جام کرد
دوری ازین جنایت عُظمی به کام کرد

از کینه روز آل پیمبر چو شام کرد«وانگه ز کوفه خیل الم رو به شام کرد»
«نوعی که عقل گفت قیامت قیام کرد»

در باغ دین چو آفت باد خزان فتادبس سروها به خاک درین بوستان فتاد
زین درد شور و غلغله در آسمان فتاد«بر حربگاه چون ره آن کاروان فتاد»
«شورِ نشور واهمه را در گمان فتاد»کردند چون نظر به شهیدان ارجمند
شد بر فلک فغان اسیران دردمند
آن دم که گشت زاری اهل حرم بلند«هم بانگ نوحه غلغله در شش جهت فکند»
«هم گریه بر ملایک هفت آسمان فتاد»چون کار بر اسیری آل عبا کشید
بار ستم زمانه به دار بلا کشید
بنگر که ظلم رشته‌ی او تا کجا کشید«هر جا که بود آهوئی از دشت پا کشید»
«هر جا که بود طائری از آشیان فتاد»ظلمی که بر حسین ز ابن زیاد رفت
شدّاد آنچه کرده در اینجا ز یاد رفت
از خاطر زمانه تو گوئی که داد رفت«شد وحشتی که شور قیامت ز یاد رفت»
«چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد»هر فتنه‌ای که کرد به پا روزگار کرد
اولاد مصطفی به اسیری نزار کرد
بر قتلگاه خیل اسیران گذار کرد«هرچند بر تن شهدا چشم کار کرد»
«بر زخمهای کاریِ تیغ و سنان فتاد»چون دیده اوفتاد به تن‌های کشتگان
برخاست از زمین به سوی آسمان فغان
سرها ز تن جدا شده تن‌ها جدا ز جان«ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان»
«بر پیکر شریف امام زمان فتاد»چون پیکر برادر خود دید روبرو
غلتان به خون خویشتن از خنجر عدو
فریاد را شکست نمی‌خواست در گلو«بی‌اختیار ناله‌ی هذا حسین ازو»
«سر زد چنان که شعله ازو در جهان فتاد»بر زینب آن که کرد بلا از ازل قبول
می‌کرد دم به دم به اسیری بلا نزول
زین درد خاطرش چو دگر بار شد ملول«پس با زبان پر گله آن بضعة البتول»
«رو در مدینه کرد که یا ایّها الرّسول»

این مرغ پرشکسته و محزون حسین توست‌وین گشته روزگار دگرگون حسین توست
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1235 این سر جدا ز تن شده اکنون حسین توست«این کُشته‌ی فتاده به هامون حسین توست»
«وین صید دست و پا زده در خون حسین توست»دردا که از شرار غم اندوز تشنگی
از دود آهِ شعله برافروز تشنگی
چون شام بوده در نظرش روز تشنگی«این نخل ترکز آتش جانسوز تشنگی»
«دود از زمین رسانده به گردون حسین توست»تا عهد خویش کوفی بیدادگر شکست
بر روی اهل بیت تو آب فرات بست
رنگین به خون عترت پاک تو کرد دست«این ماهی فتاده به دریای خون که هست»
«زخم از ستاره بر تنش افزون حسین توست»چون شام روزگار حریمت سیاه گشت
یک روز دور چرخ به دلخواه ما نگشت
بنگر ز کوفیان چه ستمها به ما گذشت«این غرقه‌ی محیط شهادت که روی دشت»
«از موج خون او شده گلگون حسین توست»چون بسته شد ز سیل مخالف ره نجات
کشتی شکسته‌ایم ز طوفان حادثات
ای خاتم النبیین، وی میر کائنات«این خشک لب فتاده‌ی ممنوع از فرات»
«کز خون او زمین شده جیحون حسین توست»با این عمل که سر زد ازین قوم کینه‌خواه
شد روزگار آل پیمبر ز غم سیاه
یزدان پاک هست بر احوال ما گواه«این شاه کم سپاه که با خیل اشک و آه»
«خرگه ازین جهان زده بیرون حسین توست»یا ایّها الرّسول ز بیداد مشرکین
در خاک و خون تپیده بسی گوهر ثمین
ما را کنون اسیر به چنگ عدو ببین«این قالب تپان که چنین مانده بر زمین»

«شاه شهید ناشده مدفون حسین توست»آن‌سان گریستی که دل سنگ آب کرد
از اشک دیده پر دُر و گوهر تراب کرد
از آه سینه سوز سیه آفتاب کرد«چون روی در بقیع به زهرا خطاب کرد»
«وحش زمین و مرغ هوا را کباب کرد»

زینب اسیر و خسته ز جور و جفا ببین‌اهل حریم خویش به غم مبتلا ببین
بر اهل بیت بس ستم ناروا ببین«ای مونس شکسته دلان حال ما ببین»
«ما را غریب و بی‌کس و بی‌آشنا ببین»از جور چرخ دربه‌در آل پیمبرند
بی‌مونس و اسیر و سیه بخت و مضطرند
در چنگ ظلم مانده و آزرده خاطرند«اولاد خویش را که شفیعان محشرند»
«در ورطه‌ی عقوبت اهل جفا ببین»گاهی به سوی کوفه کشانند کوفیان
گاهی به سوی شام اسیران ناتوان
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1236 ما را گرفته خصم
ستمکار در میان«در خلد بر حجاب دو کَوْن آستین فشان»
«وندر جهان مصیبت ما بر ملا ببین»یک دم ز راه شفقت و احسان به کربلا
بنگر فتاده‌اند شهیدان به کربلا
در خون خویشتن شده غلتان به کربلا«نی نی درآ چو ابر خروشان به کربلا»
«طغیان سیل و فتنه‌ی موج بلا ببین»بی‌همدم و شکسته دل و زار و دربه‌در
در چنگ دشمنند اسیران خون جگر
از حال ما برای چه نگرفته‌ای خبر«تن‌های کشتگان همه در خاک و خون
نگر»
«سرهای سروران همه بر نیزه‌ها ببین»شد عاقبت شهید لب آب تشنه کام
فرزند ناز پرورت ای دل شکسته مام
اکنون ز کید چرخ و ستمهای اهل شام«آن سر که بود بر سر دوش نبی
مدام»
«یک نیزه‌اش ز دوش مخالف جدا ببین»فرزند نازپرور گلگون عذار تو
بعد از حسن به دهر، مهین یادگار تو
آرام جان و مایه‌ی صبر و قرار تو«آن تن که بود پرور شش در کنار تو»
«غلتان به خاک معرکه‌ی کربلا ببین»ای مادر حمیده سیَر کی رود ز یاد
آن دم که ابن سعد شد از قتل شاه شاد
در چنگ خصم اهل حریم تو اوفتاد«یا بضعة الرّسول ز ابن زیاد داد»
«کو خاک اهل بیت رسالت به باد داد»

با هر بنای ظلم که بنیاد کرده‌ای‌بس خرمن امید که بر باد کرده‌ای
از کرده‌های خویش دمی یاد کرده‌ای؟«ای چرخ غافلی که چه بیداد کرده‌ای»
«وز کین چه‌ها درین ستم آباد کرده‌ای»یک دم نگه نداشته‌ای حرمت رسول
خم کردی از مصیبت و غم قامت رسول
این کینه گر پدید شد از امّت رسول«در طعنت این بس است که با عترت رسول»
«بیداد کرده خصم و تو امداد کرده‌ای»بر خلق بسته است کنون سیل دیده راه
در زیر ابر تیره نهان گشت مهر و ماه
شد کشته از جفای تو سلطان دین پناه«ای زاده‌ی زیاد نکرده‌ست هیچگاه»
«نمرود این عمل که تو شدّاد کرده‌ای»کردی تو چاک چاک ز پیکان تن حسین
دادی به خاک دشت بلا مسکن حسین
کردی خزان به تیشه‌ی کین گلشن حسین«کام یزید داده‌ای از کشتن حسین»
«بنگر که را به قتل که دلشاد کرده‌ای»نوش تو نیش آمد و مهر تو آفت است
بر مردم زمانه ترا کینه عادت است
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1237 گویی ستم سرشت تو و جور طینت است«بهر خسی که بار درخت شقاوت است»
«در باغ دین چه با گل و شمشاد کرده‌ای»زنگار غم گرفت چو آئینه‌ی صفا
«معدوم شد مروّت و منسوخ شد وفا»
از حد گذشت جور تو در دشت کربلا«با دشمنان دین نتوان کرد آنچه را»
«با مصطفی و حیدر و اولاد کرده‌ای»با تیر و تیغ خصم تنِ شاه تشنگان
کردی لب فرات به دریای خون تپان
زین غم گریست فاطمه در روضه‌ی جنان«حلقی که سوده لعل لب خود نبی بر آن»
«آزرده‌اش به خنجر فولاد کرده‌ای»آل علی چو ظلم تو در خاطر آورند
یاد از جفای قوم ستم گستر آورند
پس شکوه‌ها ز دست تو بر داور آورند«ترسم ترا دمی که به محشر

درآورند»
«از آتش تو دود به محشر برآورند»

تا نظم درد خیز تو زیب کتاب شداز آه سردِ خلق سیه آفتاب شد
گوئی جهان سرآمد و روز حساب شد«خاموش محتشم که دل سنگ آب شد»
«بنیاد صبر و خانه‌ی طاقت خراب شد»با ذکر این مصیبت جانسوز و دردناک
بس جوی خون ز دیده سرازیر شد به خاک
ترسم شوند خلق به دریای خون هلاک«خاموش محتشم که ازین حرف سوزناک»
«مرغ هوا و ماهی دریا کباب شد»چشم زمانه گشت برین نظم دُرفشان
خون دجله دجله می‌رود از چشم مردمان
از دل قرار برده و از تن همی توان«خاموش محتشم که ازین شعر خونچکان»
«در دیده اشک مستمعان خون ناب شد»محنت زده‌ست خیمه و شادی‌ست در گریز
جنّ و ملک شدند درین پهنه اشک ریز
گوئی رسیده است فرا روز رستخیز«خاموش محتشم که ازین نظم گریه خیز»
«روی زمین به اشک جگرگون خضاب شد»این نوحه در خزان گلستان حیدری‌ست
در ذکر دردهای حریم پیمبری‌ست
در بزم غم چو شعله‌ی جانسوز آذری‌ست«خاموش محتشم که فلک بس که خون گریست»
«دریا هزار مرتبه گلگون حباب شد»زین موج خیز حادثه مردم در اضطراب
طوفان اشک کرده جهان پر ز انقلاب
آتش فکنده در دل و در جان شیخ و شاب«خاموش محتشم که به سوز تو آفتاب»
«از آه سردِ ماتمیان ماهتاب شد»هرجا نشان غم زده بر پرچم حسین
این جانگداز شعر تو در ماتم حسین
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1238 افکنده شور و لوله در عالم حسین«خاموش محتشم که ز ذکر غم حسین»
«جبریل را ز روی پیمبر حجاب شد»تا بوده روزگار عزایی چنین نکرد
بر پا زمانه شور و نوایی چنین نکرد

سوزی ز ساز درد فزایی چنین نکرد«تا چرخ سفله بود خطایی چنین نکرد»
«بر هیچ آفریده جفایی چنین نکرد» «1»
***

با کاروان کربلا:

این دل شوریده همچون نی، نوا دارد هنوزناله‌ها از جان به شور نینوا دارد هنوز
ای حسین، ای تشنه کام کربلا در ماتمت‌جویبار خون، نشان از چشم ما دارد هنوز
تا برآرد سر به گردون، در هوای کوی تواین سر شوریده سودای تو را دارد هنوز
آبروی چشمه‌ی عشق است خاک کربلازمزم و کوثر نشان از کربلا دارد هنوز
غنچه‌ی خونین دل، پریشان دفتر گل را گشودقصه‌ی درد تو، با باد صبا دارد هنوز
در درون سوزی چو آتش شعله‌ور دارد علی‌بر جگر داغی از این غم، مصطفی دارد هنوز
در جنان سرگشته از این ماتم گردون درازچهره‌ی نیلی، روز و شب خیر النساء دارد هنوز
موج خیز رحمت یزدان به چشم اهل رازراه بر سر چشمه‌ی خون خدا دارد هنوز
نخل دین احمدی بار آور از خون تو گشت‌گلشن توحید، از او ارج و بها دارد هنوز «2» ***

شهید نینوا:

به جولانگاه دشت بی‌نیازی، تاختن بایدبیابانی است مالامال دل، جان باختن باید
مشو غافل دمی تا منزل جانان، به رهپویی‌نسیم آسا به سرافتان و خیزان، تاختن باید
گرت زین برق عالمسوز بال سوختن باشددرین پرواز طاقت گیر، شور ساختن باید
اگر همچون شهید نینوا، افروختن خواهی‌سری، در سروری، بالای نی، افروختن باید
مگر روزی به دامانش توانی دست دل یازی‌غریب از خویشتن، بر آشنا پرداختن باید
بت ما و منی آزرده دارد خاطر ما رابه روی این حریف فتنه‌گر، تیغ آختن باید «3» ***

علمدار:

در شعله‌ی نگاه تو نقشی نیست آب‌موج هزار آینه در خود شکست آب
زان لعل لب که جوش زد از آتش عطش‌درگیر و دار معرکه طرفی نیست آب
برخاست از فرات شراری کز التهاب‌آتش به جان فکند ز بالا و پست آب

_____

(1)- زینة المراثی؛ ص 16- 39. آذرخش، ص 256- 279.
(2)- آذرخش؛ ص 224.
(3)- همان، ص 166.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1239 مشک از شهاب تیر ستم سینه چون صدف‌بگشود و ریخت گوهر و در خون نشست آب
تا شد قلم در دست علمدار و آب ریخت‌نالید جبرئیل، که ای وای، دست آب!
تا شبنمی رسد به گلستان مصطفی‌همچون سپند از جگر مشک جست آب
امّا دریغ و درد که چون صید خورده تیربال و پری به هم زد و در خون نشست آب
ساقی به ساغری ز عطش مستی آفریدافشاند بر کرانه‌ی عهد الست آب
در حیرتم بر اهل حرم از چه شد حرام‌با آنکه مهر فاطمه بوده‌ست و هست آب ***

هوای حسین:

جهان برید سیه جامه در عزای حسین‌که سوخت شعله‌ی بیداد خیمه‌های حسین
ز آه پردوگیان حریم عرش خدای‌زمانه خیمه برافراشت در عزای حسین
شب است و بادیه تاریک و در به در اطفال‌حدیث درد که داند؟ به جز خدای حسین
بشوی گرد ملال از رخ یتیمانش‌به اشک دیده چو باران، به کربلای حسین
ز بندبند زمین و زمان فغان برخاست‌چه شورهاست خدایا به نینوای حسین
گذشت از سر و سامان و جان به جانان دادهزار جان من و عالمی فدای حسین
شفق ز تشت افق تا گشود چشمه‌ی خون‌فلق بریده سرآمد که این به پای حسین
شکسته قامت و از پا فتاد، زینب رابیین برابر بیمار مبتلای حسین
به تیغ حادثه «مشفق» جدا ز پیکر بادسری که نیست در او لحظه‌ای هوای حسین ***

آینه‌ی آب:

شعله‌ور آمد ز دود آه ابو الفضلآینه‌ی آب در نگاه ابو الفضل
از جگر آب مشکِ ریخته بر خاک‌موج عطش خیمه زد ز آه ابو الفضل
تا نبرد آب در حریم پیمبرلشکر بیداد بست راه ابو الفضل
هست یقین روز حشر پیش خداونددست و سر و چشم و تن گواه ابو الفضل
کیست جز از ذات کردگار به محشرتا شود از عدل، دادخواه ابو الفضل
هر سحر از درد و داغ، لاله‌ی خورشیدروی به خون شسته در نگاه ابو الفضل
می‌شنوم از نوای نای حسینی‌نغمه‌ی الّا، زلا اله ابو الفضل
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1240

قاسم سروی‌ها

اشاره

قاسم سروی‌ها، متخلّص به «سروی»، فرزند حاجی علی، در سال 1304 ه. ش در مشهد مقدس چشم به جهان هستی گشود.
در سال 1348 از دانشکده‌ی الهیات مشهد لیسانس گرفت و به تدریس پرداخت.
پس از پیروزی انقلاب به سمت مدیر کل اداره‌ی ارشاد اسلامی خراسان منصوب شد.
سروی در سال 1367 نخستین مجموعه‌ی شعرش را به نام «سروستان» منتشر کرد. بیشترین اشعارش در مدح و مرثیه‌ی ائمه اطهار (ع) است و در دوران جنگ نیز درباره‌ی جنگ و رزمندگان اشعاری سروده است «1».
ـ*ـ
زینب آمد شام را یکباره ویران کرد و رفت‌اهل عالم را ز کار خویش حیران کرد و رفت
در ره شام بلا، آن دل غمین از کربلاهر کجا بنهاد پا، فتح نمایان کرد و رفت
با لسان مرتضی، از ماجرای نینواخطبه‌ای جانسوز اندر کوفه عنوان کرد و رفت
فاش می‌گویم که آن بانوی عظمای دلیراز بیان خویش، دشمن را پشیمان کرد و رفت
با فداکاری و جانبازی به راه کردگاردین جدّ خویش را مشهور دوران کرد و رفت
با کلام جانفرا، اثبات دین حق نمودعالمی را دوستدار اصل ایمان کرد و رفت
بر فراز نی چو آن قران ناطق را بدیدبا عمل آن بی‌قرین تفسیر قرآن کرد و رفت
خطبه‌ای غرّا بیان فرمود در کاخ یزیدکاخ استبداد را از ریشه ویران کرد و رفت
در دیار شام، برپا کرد از نو انقلاب‌سنگر استمگران را سست بنیان کرد و رفت
زین خطب اتمام حجّت کرد بر کافر دلان‌غاصبین را مستحقّ نار میزان کرد و رفت
از کلام حق پسندش، شد حقیقت آشکاراهل حق را شامل الطاف یزدان کرد و رفت
شام غرق عیش و عشرت بود هنگام ورودروز رفتن شام را شام غریبان کرد و رفت «2» ***

درس جاویدان:

جان فدای آن که جان عالمی قربان اوست‌ما سوی اللّه جلوه‌ای از چهره‌ی تابان اوست
نام او باشد حسین و نور بخش ما سوی‌خلق عالم در دو عالم واله و حیران اوست
جان پیغمبر، عزیز فاطمه، شبل علی‌حجّة اللّه است و جان عالمی قربان اوست
مظهر پروردگار و مظهر اسماء ذات‌سرّ یزدان است و قرآن بهترین برهان اوست
در مدیحش نصّ قرآن، آیه‌ی ذبح عظیم‌هم «حسینٌ مِنّی» «3» از قول نبی در شأن اوست
سینه‌اش دریای موّاج علوم کردگارگفته‌های ارجدارش لؤلؤ و مرجان اوست

_____

(1)- سخنوران نامی معاصر ایران؛ ج 3، ص 1769.
(2)- همان؛ ص 1771.
(3)- اشاره است به حدیث نبوی که در حق حسین «ع» فرمود: «حسین منّی و انا من حسین» حسین از من است و من از حسینم.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1241 نقشی از دربار پر اجلال او عرش عظیم‌کز شرافت حضرت روح الامین دربان اوست
«درّه‌ی بیضا» «1» به چرخ چارمین تا روز حشرذرّه‌آسا در فضا پیوسته سرگردان اوست
ماه گردون گشته از مهر جمالش مستنیرخسرو خاور مطیع و بنده‌ی فرمان اوست
در کتاب آفرینش چون بود دیباچه‌ای‌نام دلجوی حسین از لطف حق عنوان اوست
شرح جانبازی او یکسر کتاب زندگی است‌جان فدا کردن نخستین مطلع دیوان اوست
هر که در عالم دم از قانون آزادی زنددر حقیقت خوشه چین خرمن احسان اوست
کشته شد امّا نشد تسلیم نامردی و زورچون سرافرازی و مردی ایده و ایمان اوست
جان خود را کرد اگر ایثار در احیای دین‌جان فدا کردن پی احیای دین پیمان اوست
درس رادی و جوانمردی به عالم داد و رفت‌کاخ حریّت به پا از درس

جاویدان اوست
تشنه لب جان داد چون در راه یزدان زین سبب‌جان عالم تشنه‌ی لعل لب عطشان اوست
بهر این امّت سفینه‌ی نوح و مصباح الهدی است‌قلزم الطاف یزدان، بحر بی‌پایان اوست
راحت و آسوده است از وحشت روز قیام‌آن که چون «سروی» به عالم دست بر دامان اوست «2»

_____

(1)- درّة البیضاء: خورشید است که به اعتقاد قدما در آسمان چهارم می‌باشد.
(2)- اشک خون؛ ص 235.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1242

سید علی اکبر بهشتی

اشاره

به سال 1304 ه. ش در تربت حیدریه به دنیا آمد از همان کودکی به شعر علاقمند بود و مطالعه‌ی دواوین شعرا را آغاز نمود و به دنبال آن خود به سرودن شعر پرداخت «1».

-*-

شب یازدهم:

گلستان پیمبر را به رخ گرد غم است امشب‌خیام سوخته ای وای غرق ماتم است امشب
سلیمان امانت بر زمین افتاده از مرکب‌به دست اهرمن از جور گردون خاتم است امشب
هوا تاریک و خاک آلوده آتش بر سر آتش‌که زینب با لب عطشان و چشم پُر نم است امشب
خیام طاهرات و جسم رنجور زن و کودک‌به زخم سینه‌ها، آتش به جای مرهم است امشب
بنات النعش سرگردان، به صحرای بلا زن‌هابه هم پاشیده گوئی انتهای عالم است امشب
کنار بستر بیمار بی‌کس بر پرستاری‌به یکسو حضرت زهرا، به یکسو مریم است امشب
بیا زهرا تسلّی ده، دل غمدیده‌ای طفلان‌حسینت را حرم در سلطه‌ی نامحرم است امشب

_____
(1)- سیمای مدّاحان و شاعران؛ ج 2، ص 64.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1243

سید شهاب موسوی آرانی

سیّد شهاب موسوی، فرزند سیّد علی اکبر، در بهمن ماه 1304 ه. ش در «آران» کاشان دیده به جهان گشود خواندن و نوشتن را در مکتب‌های زادگاهش فراگرفت. از کودکی ذوق و قریحه‌ی شاعری داشت و در نه سالگی نخستین شعرش را در ستایش استادش سرود.
موسوی در آغاز جوانی راهی تهران شد و در چند انجمن ادبی چون «انجمن ادبی ایران» عضویت یافت، و با فنون شعر و رموز آن آشنا گردید، و از محضر اساتیدی چون ناصح، مهرداد اوستا، مشفق کاشانی و امیری فیروز کوهی بهره جست. وی پس از پیروزی انقلاب اسلامی تهران را ترک گرفت و به زادگاه خود بازگشت.
او در کاشان اقدام به تأسیس «انجمن ادبی پانزده خرداد» کرد و تا واپسین روزهای حیات مسئولیت انجمن را عهده‌دار بود.
موسوی شاعری شیرین سخن و لطیف طبع بود. وی سرانجام در دی ماه 1368 شمسی چشم از جهان فرو بست. و شگفت آنکه ماده تاریخ فوتش را قبلا پیش‌بینی کرده و در مقطع قطعه‌ای چنین می‌گوید:
«موسوی» تاریخ فوت خود به شمسی زد رقم‌ما به امید خدا از دار فانی می‌رویم» «1» -*-
عارف و عامی به جستجوی حسین استخلق جهان در آرزوی حسین است
گرچه به جز کعبه قبله‌ای نشناسم‌قبله‌ی عشّاق خاک کوی حسین است
آیه‌ی تطهیر در نبی‌ست به شأنش‌سوره‌ی و اللّیل وصف موی حسین است
معنی هر آیه‌ای ز سوره‌ی و الشّمس‌شمّه‌ای از صورت نکوی حسین است
لطف بهشت و صفای روضه‌ی رضوان‌طرف نشانی ز خلق و خوی حسین است
آنچه رهاند تو را ز آتش دوزخ‌هست یقینم که آبروی حسین است
گفت محمّد که دشمن است خدا راهر که عدوی من و عدوی حسین است
ماه محرم مگر دمیده که اینسان‌باز به هر گوشه گفتگوی حسین است
آب روان را که مَهر فاطمه خوانندبسته ندانم چرا؟ به روی حسین است
وا اسَفا در زمینِ «ماریه» گویی‌خون خدا جاری از گلوی حسین است
در صف محشر همه به فکر بهشت‌اند«موسوی» آنجا به جستجوی حسین است «2»

---

(1)- سخنوران نامی معاصر ایران؛ ج 5، ص 3447.
(2)- همان؛ ص 3451.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1244

محمد رضا صغیر

اشاره

محمد رضا صغیر متخلص به «سعید» به سال 1305 ه. ش در شهر اصفهان متولد شد. وی از طفولیت با شعر و شاعری مأنوس بود و با شرکت در انجمن‌های شعر به سرودن اشعار می‌پرداخت.
وی معتقد است که نام و تخلصش را از طرف امام رضا (ع) در عالم خواب گرفته است.
صغیر، بافندگی را به عنوان کسب و کار انتخاب کرده و از این طریق امرار معاش می‌کند «1».
مجموعه اشعار این شاعر در کتابی به نام «گلبن امید» به چاپ رسیده است.
ـ*ـ

قیام سرخ حسینی:

عشق خونین به احترام حسین‌سکه داغ زد به نام حسین
هست خورشید عشق و بهره‌ورنداهل عالم ز فیض نام حسین
قامت آسمان خمیده بوددر بر رفعت مقام حسین
کلک قدرت به رنگ سرخ نوشت‌خط آزادی از قیام حسین
یار مظلوم و خصم ظالم باش‌تا شوی پیرو مرام حسین
زیر بار ستم نباید رفت‌این کلامیست از کلام حسین
بایدت زیب گوش جان کردن‌گوهر آخرین پیام حسین
لب خود چون نهی بر آب روان‌باز کن لب پی سلام حسین
چشمه سار زلال کوثر بوداز عطش تفت گرچه کام حسین
قوم بستند راه آب و زدندآتش کینه بر خیام حسین
طی شد آن روز و امتی امروزخاست بر پا به احترام حسین
شد برون ز آستین نهضت مااین زمان دست انتقام حسین
میگساران بزم عشق زنندمی ایثار جان ز جام حسین
روشن است این قیام سرخ (سعید)هست فریادی از قیام حسین «2» ***

عشق و ایثار حسین بن علی (ع):

تا جهان باقیست باقی باشد آثار حسین‌عقلها حیران بود پیوسته در کار حسین
داد در راه خدا هستی به بازار وجودزین سبب حق کرد عالم را خریدار حسین
تا ابد نامش بود باقی میان عاشقان‌بود در راه خدا چون عشق و ایثار حسین

_____
(1)- سیمای مداحان و شاعران؛ ج 2، ص 94 با تصرف.
(2)- گلبن امید؛ ص 220.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1245 شد شهید و در شهادت زنده‌ی جاوید شدبود چون بهر رضای دوست پیکار حسین
حد تسلیم و رضا بنگر که در یک جا رسیدداغ هفتاد و دو تن بر قلب افگار حسین
دیده‌ی عالم نخواهد دید تا دامان حشرعاشقانی در وفا داری چو انصار حسین
در مقام دوستی افراشت بر بام فلک‌پرچم آزاد مردی را علمدار حسین
با هجوم صرصر بیداد و طغیان عطش‌صد گل شاداب پرپر شد به گلزار حسین
آب را بستند و آتش بر خیام شه زدندتا بسوزانند با اطفال بی‌یار حسین
همچو شمع بی‌زوالی هست نور افشان (سعید)تا قیامت نام عاشورای خونبار حسین «1»

_____
(1)- همان؛ ص 223 و 224.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1246

حبیب اللّه معلمی

اشاره

حبیب معلمی فرزند نصیر به سال 1305 ه. ش در شهرستان رامهرمز دیده به جهان گشود. دروس ابتدایی را در مکتب خانه گذراند و ادامه آنرا تا سیکل قدیم پی گرفت و پدرش که معلم قرآن بود او را با این کتاب آسمانی آشنا کرد. ذوق و قریحه‌ی شاعری از اوان جوانی در وجود ایشان بود ولی تشویق‌های یکی از دوستان پدرش که خود شاعری توانا بود به نام حاجی بابا اشتری لرکی زمینه را برای شکوفایی استعدادهای وی فراهم ساخت.

معلمی شاعر نام آشنای جبهه‌های جنگ می‌باشد، که سروده‌های وی در طول جنگ ایران و عراق و پس از آن توسط مدّاح اهل بیت حاج صادق آهنگران خوانده می‌شد و شور و اشتیاق رزمندگان را دو چندان می‌نمود.

هنوز کتابی که در برگیرنده تمام اشعار این شاعر باشد به چاپ نرسیده است ولی بیشتر اشعارش در کتابی به نام «خونین نامه عاشقان حسین» در دو جلد و در زمان جنگ توسط انتشارات سپاه پاسداران چاپ و منتشر گردید، و سایر سروده‌های این شاعر در جزواتی در مناسبتهای مختلف مذهبی چاپ و در دست مداحان قرار می‌گرفته است. ضمن اینکه مجموعه اشعار این شاعر نیز آماده چاپ می‌باشد.

بیشتر آثار وی در قالب چهار پاره است گرچه در غزل و مثنوی نیز طبع آزمایی نموده است.

حبیب اللّه معلمی شغل حسابداری در بازار و تجارتخانه‌های خصوصی را داشته است.

-*-

خیمه‌گاه عشق:

در هر دلی که نوای حسین است، نینواست‌هرجا به پا عزای حسین است، کربلاست
هر خیمه‌ای که خیزد از آن بانگِ یا حسین‌گرد و غبار آن به همه دردها دواست
بوی بهشت می‌وزد از خیمه‌گاه عشق‌خاکش به چشم اهل نظر همچو توتیاست
مردم به روی بال ملایک نشسته‌اندبنگر ببین شرافت این خیمه تا کجاست
با چشم دل نگر به عزا خانه‌ی حسین‌مهدی، عزیز فاطمه خود صاحب عزاست ***

قربانگاه عشق:

در منای دوست جان دادن خوش استغرق خون در سجده افتادن خوش است
دادن سر بر سرِ پیمان عشقخون‌چکان بر نیزه استادن خوش است
با تن بی‌سر به قربانگاه عشق‌سینه را بر خاک بنهادن خوش است
با کمال شوق در یک نصف روزجان هفتاد و دو تن دادن خوش است
در بر تیر بلایِ عشقِ دوست‌سینه را مردانه بگشادن خوش است
نوجوان مه جبین را تشنه‌کام‌جانب مقتل فرستادن خوش است
شیرخواره کودکِ لب تشنه راآب با تیر بلا دادن خوش است
بی‌علم، بی‌دست و آب از صدر زین‌روی صورت با سر افتادن خوش است
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1247

غلامرضا قدسی

اشاره

استاد فقید غلامرضا قدسی مشهدی متخلّص به «قدسی» در سال 1304 ه. ش در مشهد مقدس به دنیا آمد. او پس از تحصیلات مقدماتی به سرودن شعر پرداخت و چندی بعد به همراه دوستان خود «انجمن ادبی فردوسی» مشهد را تأسیس کرد.
قدسی شاعری با احساس است که نوای جان و روحش از ابیات غزلهایش به گوش می‌رسد. وی به سال 1368 شمسی درگذشت «1».
-*-
خلقت ایجاد از برای حسین استجنّت عشّاق کربلای حسین است
جای خدا باش آن دلی که در آناز سر صدق و صفا ولای حسین است
کعبه‌ی مقصود عارفان حقیقتروضه‌ی جان بخش دلگشای حسین است
آب حیاتی که خضر در طلبش بودگرطلبی خاک جانفزای حسین است
آنچه که خوشبو نموده باغ جنان رانکهت جان پرور و صفای حسین است
فخر به شامان روزگار نمایداز دل و جان هر که خود گدای حسین است
بیم ندارد ز آفتاب قیامتشیعه چو در سایه‌ی لوای حسین است
از همه بیگانه است و محرم اسراردر دو جهان هر که آشنای حسین است
گر ز تو راضی بود، خدا از تو راضی استچون که رضای خدا، رضای حسین است
کرد به عهدش چنان وفا که هماره‌شاه خرد مات از وفای حسین است
خون خدا گر نبود خون وی از چه‌ایزد دادار خون بهای حسین است ***
گوهر رخشان ایمان زینب (س) استاختر تابان عرفان زینب (ع) است
قطره‌ای کوثر ز آب رحمتش‌بردباری شرمگین از همّتش
کیست زینب محرم بزم حضورروی او تفسیری از «اللَّهُ نُورُ» «2»
چون به دنیا آمد آن فرخنده زن‌شد به گیتی نور حق پرتو فکن
خانه زاد وحی حق تا رخ گشودآبروی آفرینش را فزود
زینب آن پرورده‌ی دامان عشق‌نام او سرلوحه‌ی دیوان عشق
جان او از عشق حق افروخته‌وز شرار عشق، جانش سوخته
عقل گشته مات از ایثار اوعشق سرگردان شده در کار او

---

(1)- سیمای شاعران؛ ص 413.
(2)- اشاره به آیه‌ی 37 سوره نور، «اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ».
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1248 مَرد و زن خدمتگزار درگهش‌توتیای چشم جان، خاک رهش
زینب آن دُردانه‌ی آل رسول‌دختر والای زهرای بتول

بود از آغاز همگام حسین‌نقش بر لوح دلش نام حسین
بسته پیمان با خدا روز الست‌تا به راهش بگذرد از هر چه هست
صبر را بخشیده معنایی شگرف‌وصف صبر او برون از حدّ حرف
از قیام روز عاشورا حسین‌کرد دین را زنده در دنیا حسین
شد قیام او به عالم بی‌قرین‌بود چون زینب در آن نقش‌آفرین
گر نبودی نقش او در این قیام‌بود این نهضت قیامی ناتمام
کیست زینب آن که در کرب و بلاشد خجل از صبر او کرب و بلا «1»
رنج پیش او سپر انداخته‌درد و محنت رنگ پیشش باخته
روز عاشورا به او چشم امیددوختند از پیر و برنا هر شهید
جسم فرزندان او بر روی خاک‌اوفتاده قطعه قطعه چاک‌چاک
او حسینی بود و پروایی نداشت‌جز خدا در خاطرش جایی نداشت
از برادر لحظه‌ای غافل نبودهیچ مشکل پیش او مشکل نبود
شعله‌ها از عشق عالم سوز داشت‌آتشی در جان، جهان افروز داشت
در حریم قدس، محرم زینب است‌معنی عشق مجسّم زینب است
آفرین بر صبر طاقت سوز اوو آن تجلّی‌های جان افروز او
داشت بار این رسالت چون به دوش‌بیشتر از پیشتر شد سخت‌کوش
با اسیران صبحدم تا شام رفت‌گاه در کوفه گهی در شام رفت
داشت در راه سفر آن پاک جان‌از سر پاک شهیدان سایبان
چون به شهر شام زینب گام زدآتشی از خطبه‌اش در شام زد
غنچه‌ی لب چون که زینب باز کرددر فصاحت چون علی (ع) اعجاز کرد
از بیان گرم آن شیرین سخن‌شد چو شب در شام، روز اهرمن
جاودان ساز محرّم با پیام‌زینب است آری الی یَوم القیام
*** یا رب از عشقش دل ما زنده کن‌همچو خورشید فلک تابنده کن «2»

قیام حسین:

ای شه که جبرئیل امین شد غلام توشد پایدار دین خدا از قیام تو
چون ابر نوبهار بریزد ز دیده اشک‌آید چو بر زبان محبّ تو نام تو

_____

(1)- کرب و بلا: اندوه و مصیبت و سختی و آزمایش.
(2)- نغمه‌های قدسی؛ ص 115.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1249 از هر چه داشتی چو گذشتی به راه دوست‌باشد ز هر مقام فزون‌تر مقام تو
با آنکه بود آب برای همه حلال‌ای چشمه‌ی حیات چرا شد حرام تو
در حیرتم که بر لب آب از عطش چراشاها کبود شد لب یاقوت خام تو
ما را هوای کوی تو پیوسته در سر استچون او فتاده مرغ دل ما به دام تو
از دود آه، چشمه‌ی خورشید تار شدآتش زدند چون که ز کین بر خیام تو
در کام ماهماره بود تلخ زندگی‌ز آن رو که تشنه، ای شه دین بود کام تو
***

کاروان عشق:

درای کاروان عشق و امیدطنین افکند اندر پهنه دشت
در آن تفتیده صحرا، کاروان رابه پیرامون، همای بخت می‌گشت
نوای آن درا، گر بود جانسوزولی شد رهروان را شوق افروز ز شادی چون قلم با سرزده گام
در این ره، رهنوردان دل آگاه
سر از پاکی شناسد رهرو عشق‌ز سر باید گذشت آری در این راه
شهادت نغمه‌ی آهنگشان بودلوای عشق، پیشاهنگشان بود حسین (ع) آن قافله سالار هستی
که زینت بخش تاریخ است نامش
در این ره کاروان را پیش می‌بردره‌آموزان رهین فیض عامش
چو رهبر شد بصیر و پاک سیرت‌فرا گیرد از او رهرو بصیرت به سوی کربلا با یک جهان شوق
ز مکّه کعبه‌ی دل‌ها روان شد
پی روشنگری می‌رفت و با اوشهادت چون سعادت هم عنان شد
اگر مرد رهی در راه می‌دیدبر او می‌تافت باری همچو خورشید در آن خشکیده لب صحرای سوزان
سخن‌هایش به از ماء معین بود
پیام زندگی سازش به یاران‌صفا بخش دل و جان آفرین بود
چو او بنواخت آهنگ سفر رابه شور آورد هر صاحب نظر را به هر منزل که خرگاه حسینی
به پا می‌شد زمین بودی سریرش
لب لعلش چو می‌شد گوهر افشان‌ز جان بودند یاران دلیرش
به گرد قافله سالار خود جمع‌همه پروانه‌سان پیرامن شمع دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1250 گروهی همره او مانده بودندکه نور عشق در سیمایشان بود
لوای مردی و بیداری خلق‌به دست همّت والایشان بود
به لب تسبیح حق در دست شمشیربه جنگ دشمنان بی‌باک چو شیر گروهی در عدد بسیار اندک
ولی از شور و شوق رزم، سرشار
به شب افتاده در دامان محراب‌به روز استاده در میدان پیکار
همه وارسته، جان بر کف نهاده‌ز شوق دوست دل از دست داده چو در کربلا یعنی به مقصد
سپاه عاشقان حق رسیدند

چنان بی‌خویشتن بودند از شوق‌که از هر چیز جز حق دل بریدند
چو آنجا وصل حق می‌شد فراهم‌سرود عشق می‌خواندند با هم در آن وادی
که بوی عشق می‌داد
شدند از جلوه‌ی حق رشک انجم
زبان حال هر یک بود این بیت‌که می‌کردند زیر لب ترنم
«چه خوش باشد که بعد از انتظاری»به امیدی رسد امیدواری زده دل را به
دریا موج‌آسا
همه بودند غرق بی‌قراری
ز شور و شوق می‌کردند یکسرز عشق وصل حق ساعت شماری
که همچون شیر مرد بر دشمن بتازندبه راه عشق جانان جان ببازند شب
میعاد زد چون خیمه بر دشت
سر دلدادگان شوری دگر داشت
چنان گرم نیاز و راز بودندکه آه سردشان سوز شرر داشت
به هر خیمه نوای یا ربی بودخداوندا چه روح‌افزا شبی بود نگیرد تا غبار
آیینه‌شان را
ز دل گرد خودی یکسر فشاندند
خس و خار هوس از ریشه کندنددرخت عشق را در دل نشاندند
که خورشید از افق چون سر برآردبه راه دوست هر یک جان سپارد
سواران سلحشور ره حق
به میدان شهادت پیشتازان
زهی همّت که تاریخ آبرو یافت‌ز نام نامی آن سرفرازان
کند تا زهره بر بام فلک رقص‌نبینی نهضتی اینگونه بی‌نقص «1»

_____

(1)- منشور عاشورا؛ ص 76 و 77.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1251

حسین لاهوتی

حسین لاهوتی متخلّص به «صفا» فرزند علی اکبر به سال 1306 ه. ش در شهر کاشان متولد شد. جدّ اعلای او ابو تراب بیک فرقتی از شعرا و عرفای عصر صفوی و صاحب دیوان است. پس از گذرانیدن تحصیلات ابتدایی و متوسطه به سال 1324 به تهران رفت و ضمن تحصیل در امور مؤسسات بهداشتی به خدمت اداری و اجتماعی مشغول گردید. وی همواره مشغول مطالعه‌ی تحقیقات ادبی بوده است و آثار بسیاری از شعرای کاشان را جمع‌آوری کرده و مقالاتی در این مورد دارد. حسین لاهوتی بنابر حرفه‌ی خویش بسیاری از امور بهداشت و طرز انتقال بیماری‌ها را به رشته‌ی نظم کشیده است وی اکنون دبیر شورای شعر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی است که با شعرای سراسر کشور در ارتباط است صفا قلبی مالامال از محنت و رفتاری سرشار از تواضع و فروتنی دارد «1».
صفا از شاعرانی است که بیشتر طبعش به قصیده، مثنوی، رباعی و غزل تمایل دارد از وی دو کتاب به نام منظومه «ساغر و سامان» و «تضمین بند هاتف اصفهانی» به چاپ رسیده است.
ـ*ـ
ز جان فشانی سلطان عاشقان امروزفتاده لرزه به ارکان آسمان امروز
به پای دلبر یکتای خویشتن عشّاق‌نهاده‌اند سر و جان به رایگان امروز
به خون پاک شهیدان راه آزادی‌زمین ماریه گردیده گلستان امروز
سر حسین و جوانان آسمان قدرش‌جدا ز تن شده و رفته برسنان امروز
ز تشنه کامی اطفال بی‌گناه حسین‌ز ارض تا به فلک می‌رسد فغان امروز
شد از جفای یزید پلید و ابن زیادبهار گلشن آل نبی خزان امروز
«صفا»! ز بهر حسین شهید و عترت اوبنال از غم و از دیده خون‌فشان امروز

_____
(1)- تذکره شعرای معاصر؛ ص 208.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1252

محمود شاهرخی

اشاره

محمود شاهرخی، در سال 1306 ه. ش در بم از توابع کرمان قدم به عرصه‌ی هستی نهاد. پدرش بیشه‌ور بود، اما دیگر دودمانش همه از عالمان دین و سالکان طریق معرفت و یقین بودند. نسبش از سوی پدر به عارف وارسته میرزا حسین ملقب به رونقعلی کرمانی می‌پیوندد.
وی تحصیلات ابتدایی را در بم و متوسطه را در کرمان و یزد به انجام رسانید. در کرمان با عارفی روشن ضمیر از مردم یزد به نام سیّد محمد، متخلّص به «مجذوب» آشنا شد و شیفته‌ی معنویت و صفای او گردید و در معیّتش به یزد عزیمت کرد و در منزل او سکنی گزید و در مدرسه خان آن شهر به تحصیل ادامه داد و به علت ارادت و اخلاصی که به او یافت، تخلّص «جذبه» را در شعر خود از نام «مجذوب» گرفت، و از این رهگذر پیوند معنوی‌اش را به آن عارف وارسته استوار گردانید.
شاهرخی پس از مدّتی از یزد برای تحصیل به بین النهرین شتافت و در جوار مولای متقیان در نجف اشرف به تحصیل اشتغال ورزید. اما به علت نامساعد بودن هوا به بیماری ریه مبتلی شد و ناگریز به ایران مراجعت کرد. پس از پیروزی انقلاب در زمره‌ی شعرای نامور انقلاب گردید. و با صدا و سیمای جمهوری اسلامی همکاری کرد و در برنامه‌های: تا به خلوتگاه خورشید، تا به سر منزل عنقا، نوای نی در زمینه‌ی ادب و عرفان مشارکت نمود.
استاد جذبه، شاعری فرازانه و عارفی وارسته است که از حافظه‌ای قوی برخوردار می‌باشد و در سرودن انواع شعر طبع‌آزمایی کرده و مهارت و توانایی خود را نشان داده است و اشعارش در مسیر آرمانهای انقلاب و در ضمن در حال و هوای عرفانی دور می‌زند. مجموعه اشعاری از او به نام «در غبار کاروان» به چاپ رسیده و چند مجموعه‌ی شعر نیز با مشارکت مشفق کاشانی طبع و منتشر کرده است.
-*-

عقیله‌ی عترت:

تویی که قبله‌ی جان خاک آستانه‌ی توست‌عفاف، پرده‌نشین حریم خانه‌ی تست
تو آن همای همایون عرش پروازی‌که اوج قلّه‌ی اسرار آشیانه‌ی تست
تو آن درخت برومند طور توحیدی‌که نغمه‌ساز انا اللّه هر جوانه‌ی تست
تویی عقیله‌ی عترت، تویی سلاله‌ی نورکه نقد عصمت حق، گوهر خزانه‌ی تست
تو زینبی، که خرد غرق لجّه حیرت‌ز قدر و منزلت روح بیکرانه‌ی تست
چنان به کوی وفا داد عاشقی دادی‌که نقل مجلس لاهوتیان فسانه‌ی تست
تو شمع سوخته جانان آتشین نفسی‌شرار خرمن کفر و ستم زبانه‌ی تست
چنان ز منطق شیوا به خصم طعنه زدی‌که سرشکسته ز آزار تازیانه‌ی تست
یزید رفت و از او در جهان نماند اثرنه شام، بلکه بهر کشوری نشانه‌ی تست
تو آن خطابه و الا به نقل گفتی بازکه داستان غم مادر یگانه‌ی تست
هنوز چشم سماواتیان به دامن طف‌به سوی نافله و گریه‌ی شبانه‌ی تست
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1253 نه داستان تو تنها حدیث عاشوراست‌که از کران ازل تا ابد زمانه‌ی تست
پیام خون شهیدان عرصه‌ی تاریخ‌رسالتی است که تا حشر زیب شانه‌ی تست
طلوع کوکب رخشنده‌ات مبارک بادکه رشک مهر ملک نور جاودانه‌ی تست
***

کعبه‌ی احرار:

کوی امید و کعبه‌ی احرار کربلاست‌معراج عشق و مطلع انوار کربلاست
باد صبا ز من به کلیم این خبر ببربا او بگو که موقف دیدار کربلاست
گر طالب تجلّی انوار سرمدی‌بشتاب زانکه جلوه‌گه یار کربلاست
آن جا که با شئون جلال و جمال خویش‌سلطان غیب گشته پدیدار کربلاست
ای خسته از تطاول هجران بهوش باش‌میعاد وصل و منزل دلدار کربلاست
خواهی اگر که محرم سرّ ازل شوی‌در نه قدم که خلوت اسرار کربلاست
مصداق عزم و آیت ایمان بود حسین‌مجلای عشق و مظهر ایثار کربلاست
تا در جهان نشانه‌ی داد است و مردمی‌کوی مراد و قبله‌ی ابرار کربلاست
***

عزای حسین:

ای پشت چرخ خم ز عزای تو یا حسین‌وی نای دهر پر ز نوای تو یا حسین
روح الامین ملول و غمین در حریم قدس‌چون نوحه‌گر سروده رثای تو یا حسین
بر انبیا به حسرت و اندوه و درد و داغ‌خواند او حدیث کرب و بلای تو یا حسین
هم آدم صفی به دریغت فشانده اشک‌هم نوح کرده نوحه برای تو یا حسین
کس را چه پایه تا که کند تعزیت به پاصاحب عزای توست خدای تو یا حسین
آن آیت جلال و جمالی که نطق خلق‌لال است در بیان ثنای تو یا حسین
دست قدر به حکم ازل برفراشته است‌برتر ز نُه سپهر، لوای تو یا حسین
کلک قضا به امر مشیّت رقم زده است‌بر لوح دهر نقش بقای تو یا حسین
گر منهدم شود همه ارکان کاینات‌نبود خلل‌پذیر بنای تو یا حسین
آید هنوز از دل این نیلگون رواق‌در گوش هوش بانگ رسای تو یا حسین
کازاده تن به پستی و ذلّت نمی‌دهدفریاد عزّت است ندای تو یا حسین ***

چراغ هدایت:

به خون درکشیدند اگر پیکرت راو بر نیزه افراخت دشمن سرت را
ندادند اگر قطره‌ای از فراتت‌و کشتند سقای نام آورت را
کجا شد روا کام خصم زبونت‌که سازد نهان جلوه‌ی گوهرت را
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1254 تو آن آفتابی که ابر شقاوت‌نسازد نهان چهره‌ی انورت را
سلیمان تویی ای شهید فضیلت‌ربود اهرمن از چه انگشترت را
به روی ستمکار زد داغ باطل‌اگر خصم دون طعنه زد خواهرت را
تو پاینده‌ای ای چراغ هدایت‌نباشد خزان باغ گل پرورت را ***
هر آن که زخمه‌ی عشقی به تار جان داردچو نی ز شور غم نینوا فغان دارد
هر آن که قصه‌ی آن عشق آتشین گویدبه سان شمع ز دل شعله بر زبان دارد
چه ماجراست که پیوسته راوی تاریخ‌به درد و داغ از این قصه داستان دارد
به رهگذار حوادث نشسته راوی پیربه لب حکایت آن گرد قهرمان دارد
همان شهید فضیلت همان کرامت محض‌که کشته گشت ولی عمر جاودان دارد
کجا جهان پی حفظ حریم آزادی‌چون او مجاهد آزاده‌ای نشان دارد
کجا زمانه چو او بهر قلب دیوِ ستم‌شهاب روشنی این سان در آسمان دارد
حسین ای شرف صِرف ای تجسم عشق‌کجا بهار دل افروز تو خزان دارد؟
تو آن تجلّی نوری که از کمال جلال‌همای عزم تو بر عرش سایبان دارد
فلک به سوگ تو کرده‌ست پیرهن نیلی‌مَلَک عزای تو در مُلک لامکان دارد
فلق ز ماتم تو کرده جامه چون من چاک‌شفق ز خون تو رویی چو ارغوان دارد
زلال جاری خون تو همچو آب حیات‌گذر ز ماریه بر بستر زمان دارد
تو ای حقیقت جاوید کی روی از یادکه مرغ عشق تو در سینه آشیان دارد
به هر دیار که روید شقایق از دل خاک‌به سینه داغ ز درد تو دلستان دارد
کجا خلیل به سان تو بهر هدیه‌ی دوست‌به فدیه پیر کهن سال و نوجوان دارد ***

جمال حق:

دمید تا ز افق مهر جانفزای حسین‌گرفت روشنی آفاق از ضیای حسین
جمال حق که به ستر جلال بود نهان‌شد آشکار ز آیینه لقای حسین
چراغ بزم شهود است مهر طلعت اوحدیث دلکش عشق است ماجرای حسین
فروغ طور تجلی‌ست نور مرقد اوحریم کعبه‌ی وصل است کربلای حسین
همین نه زیور تاریخ نام اوست، که هست‌طراز عرش خدا نام دلربای حسین
قسم به دولت آزادگان که جاوید است‌هر آن که نوش کند ساغر بقای حسین
هنوز از دل این نیلگون رواق سپهربه گوش زنده‌دلان می‌رسد صدای حسین
ز پرده گشت برون ساز دستگاه ستم‌خروش عدل چو شد نغمه ساز نای حسین
بهای خون وی افزون بوَد ز نقد دو کون‌به جز خدا به خدا نیست خونبهای حسین
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1255 فراخت از پی تعظیم، دست قدرت حق‌به صد شکوه بر اوج زمان لوای حسین
به روز واقعه گیرد تو را ز رحمت دست‌اگر به صدق نهی «جذبه»! سر به پای حسین «1» ***

سفیر صبح:

ای سفیر صبح نور از لامکان آورده‌ای‌بر حصار شب دمی آتشفشان آورده‌ای
تا که از مشرق دمیدی، سرخ رو چون آفتاب‌روشنایی از کران تا بی‌کران آورده‌ای
تا چو نیلوفر زدی در برکه‌ی خون دست و پاپای از رفعت به اوج کهکشان آورده‌ای
آب دادی تا گل توحید را از جوی خون‌در کویرستان بهاری بی‌خزان آورده‌ای
نام تو شد شهره در آفاق چون آیات نورتا به روی نیزه قرآن بر زبان آورده‌ای
از منابر تافتی رو، آمدی در کربلافدیه با خود کاروان در کاروان آورده‌ای
برد ابراهیم اگر از بهر قربان یک ذبیح‌تو به مذبح، کودک و پیر و جوان آورده‌ای
در زمان قحطسال عشق و ایثار و خلوص‌تو حدیث عاشقی را در میان آورده‌ای
خون پاکت شعله زد بر خرمن بیداد و کفربهر اهریمن شهابی بی‌امان آورده‌ای
تربت پاک تو بادا غرقه‌ی عطر درودچون گل آزادگی را ارمغان آورده‌ای

_____
(1)- تجلی عشق در حماسه عاشورا؛ ص 49- 58.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1256

مهرداد اوستا

اشاره

محمّد رضا رحمانی یار احمدی، مشهور به مهرداد اوستا، که در شعر «اوستا» و گاهی «مهرداد» تخلّص می‌کرد. فرزند محمّد صادق در سال 1306 ه. ش در شهر بروجرد متولد گردید.
اوستا تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاهش به پایان رسانید و برای ادامه‌ی تحصیل راهی تهران شد. در سال 1326 به دانشکده‌ی ادبیات راه یافت و در رشته‌ی فلسفه و علوم تربیتی به تحصیل پرداخت. بعد از دریافت لیسانس به استخدام وزارت آموزش و پرورش درآمد و در سال 1362 به ریاست شورای عالی شعر و ادب وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی منصوب شد.
اوستا یکی از موفق‌ترین و برجسته‌ترین قصیده‌سرایان معاصر است و شاعری توانا و محققی پر مایه بود و در شناخت شعر و نقد آن بصیرت داشت. خود در شعر سبک اساتید شعرای خراسانی را پیش گرفت و شعرش از استواری و انسجام کلام و لطف مضمون برخوردار است.
اوستا در تهران با چند انجمن ادبی در ارتباط بود و از اعضای مؤسس انجمن ادبی صائب به شمار می‌آید. آثارش در جراید و مجلات و نشریه‌ی انجمن ادبی صائب به چاپ رسیده است. تألیفاتش عبارتند از: «تیرانا»، «امام حماسه‌ای دیگر»، «حماسه‌ی آرش»، «راما»، «پالیزبان»، «تصحیح دیوان سلمان ساوجی»، «از کاروان رفته»، «نگارش و پژوهش در دستور زبان فارسی» و ...
اوستا در سال 1370 هنگام تصحیح اشعار یکی از شعرا در شورای شهر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی بر اثر سکته‌ی قلبی درگذشت و با تجلیل به خاک سپرده شد.
-*-

راد مردی در طریقت گرم سیرخطبه می‌فرمود با پور زبیر «1»
زین به درد و داغ دل پرورده‌ای‌دردها را از جهان آزرده‌ای
کای خلافت را زبون گیر حقیرفارغ از آزاده مردان خطیر
چون که زرین باز پر بگشود و بازای زغن سرکش به شومی قیل و قال
چون همای دور پرواز سفرپر گشود و بال در موج خطر
آن همایون باز چون شد زی عراق‌نغمه کن ای مرغ مسکین از نفاق

_____

(1)- پور زبیر: عبد اللّه بین زبیر بن عوّام، مادرش اسماء ذات النطاقین دختر ابو بکر است. عبد اللّه نسبت به علی (ع) و فرزندانش عناد و دشمنی می‌ورزید. وی عامل و یکی از آتش افروزان جنگ جمل بر علیه امام علی (ع) به شمار می‌رفت. عبد اللّه پس از مرگ معاویه یکی از مدعیان خلافت بود و با یزید بن معاویه بیعت نکرد. او در مکّه اقامت داشت و برای خلافت خود فعالیت می‌کرد. بسیار جاه‌طلب بود و برای رسیدن به خلافت از هیچ کاری دریغ نمی‌کرد. او پس از شهادت امام حسین (ع) ادعای خلافت کرد و یزید لشکری به طرف مکّه فرستاد تا او را مغلوب کند. فرمانده یزید، مسلم بن عقبه با سپاهیانش پس از واقعه‌ی حرّه‌ی واقم و کشتار مردم مدینه برای قتل عبد اللّه به سمت مکه حرکت کرد، ولی در بین راه مرد و فرماندهی به حُصین بن نمیر رسید. او وارد مکّه شد و خانه‌ی کعبه را محاصره کرد. امّا یزید به هلاکت رسید و ابن زبیر خود را خلیفه‌ی مسلمانان خواند و اهالی حجاز، عراق و یمن با وی بیعت کردند. ابن زبیر به مدت ده سال بر حجاز حکومت کرد جنایت او نسبت به شیعیان کمتر از امویان نبود در زمان خلافت عبد الملک بن مروان اموی، حجّاج بن یوسف ثقفی را به مکّه فرستاد و او مکّه را محاصره کرد و در کوهها منجنیق گذاشت و کعبه را که پایگاه عبد اللّه بود. ویران ساخت و با منجنیق به آتش کشید. و ابن زبیر سرانجام در جمادی الآخر سال 73 هجری کشته شد.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1257 چون سفر را باز بال و پر گرفت‌مردمی دامن به دندان «1» در گرفت
تو بمان ای بی‌هنر زاغ پلیدتا کند پرواز شهباز سپید
ای و بال اندوز نا آزاده خوی‌پاسخی در خورد این معنی بگوی
نور چشم مصطفی (ص) در کربلاتو بمان آسوده در وادی القری
تو به خانه اندرون چون ماکیان‌او سفر ساز از بر افلاکیان
ای لئیم رشک ورز مردسوزدشمن مردان مردِ درد سوز

آسمان بودی چو طبعت گر بخیل‌تشنه ماندی تا ابد زرع و نخیل
چیستی؟ خونخواره‌ای خود کامه‌ای‌بی‌دلی، شومی، سیه‌رو نامه‌ای
خشک و بی‌بر خار بُن را شاخه‌ای‌در حصار لاک خود چون باخه‌ای
گشت چون بر آل طاها سخت کارهمدم و یار آمدی با روزگار
ای همه خودبینی و بیم و دغادشمن اسلام و آل مصطفی (ص)
هیچت الا جاه و منصب وایه نه‌ای گران جنبش چو آب آینه
با سلامت جوی ساحل بر کنارقصه‌ی توفان سواران را چه کار
بی‌خبر از بی‌شکیبی‌های خویش‌ای زبون خود فریبی‌های خویش
آه کز جادوی این دیرینه دیرآل مروان پاید از پور زبیر
ای به اسلام از کژی ایمان توبس جنایت رفته با فرمان تو
دست بسته نو عروسان را به تیغ‌سر جدا سازد، که؟ مصعب «2» بی‌دریغ
ای بسا آزاده با فرمان توکشته آید کوری چشمان تو
آنچه مصعب «3» با سر مختار کردپور مروان با همان غدّار کرد
ای به همت از تو داه «4» خانه به‌فاش گویم زاده‌ی مرجانه به
ای هوای جاه را از جان امیردیدن حق را به باطل چون ضریر «5»

_____

(1)- دامن به دندان گرفتن: آواره شدن.
(2)- مصعب: مصعب بن زبیر برادر عبد اللّه بن زبیر است که از طرف برادرش مأمور جنگ با مختار ثقفی گردید و در جنگی که بین سپاهیان او با مختار درگرفت، مختار کشته شد و حکومت کوفه به دست مصعب بن زبیر قرار گرفت. امّا سالی نگذشت که حجاج بن یوسف ثقفی از طرف عبد الملک بن مروان به جنگ با او برخاست و مصعب توسط حجاج کشته شد و کوفه به دست مروانیان افتاد.
(3)- مختار: مختار بن ابی عبیده‌ی ثقفی از مردم طائف بود و مادرش دومة بنت وهب نام داشت. همراه پدرش در زمان عمر بن خطاب به مدینه آمد و در زمان خلافت امام علی (ع) به بنی هاشم پیوست. در زمان خلافت امام حسن (ع)، عمویش حاکم مداین بود و امام که توسط مردی مجروح شده بود به خانه‌ی حاکم مدائن رفت و مختار از او خواست تا امام حسن (ع) را تسلیم معاویه کند. در دورانی که مسلم بن عقیل در کوفه بود او را به خانه‌ی خویش برد و با او به نفع امام بیعت کرد. در ایام حادثه‌ی کربلا در زندان به سر می‌برد و در زمان خلافت مروانیان به کمک جمعی از ایرانیان که از خلافت بنی امیه ناراضی بودند به خونخواهی شهدای کربلا قیام کرد و کوفه را در سال 66 هجری تصرف نمود و در قیامی بالنسبه موفق توانست کشندگان امام (ع) را به مجازات برساند. کشتار وسیعی صورت داد و دژخیمان که دستهایشان تا مرفق به خون آزادگان آغشته شده بود را کشت. وی حاکم کوفه شد و محمد بن حنیفه فرزند امام علی (ع) را به

عنوان امام اعلام نمود امّا مدت کوتاهی اداره‌ی امور را در عراق به دست گرفت و سرانجام مقهور زبیریان شد و به دست مصعب بن زبیر کشته شد و حکومت کوفه به دست زبیریان قرار گرفت.
(4)- داه: پیر زال کنیز.
(5)- ضریر: کور و نابینا.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1258 هرگز از باطل جدا نابوده‌ای‌دشمن حق بوده‌ای تا بوده‌ای
بی‌خبر ای از خداوند مجیدوز حسین (ع) آن پیشوای هر شهید
آنکه ایمان را مهین رهبر بودپیشوای دین پیغمبر بود
از حسین (ع) و همت والای اوشور کارستان عاشورای او
بینمت چون مرگ آید ناگزیرلرزدت جان از نهیب و رخ زریر
او به مردی جان دهد در کارزارمسند تو خاک و آخر کار، زار
او به راه حق سرافشان می‌کندجان درین ناورد قربان می‌کند
«من چه گویم یک رگم، هشیار نیست‌شرح آن یاری که او را یار نیست»
«چیست خود آلاچق آن ترکمان»«پیش پای ژنده پیلان دمان» «1»

_____
(1)- امام حماسه‌ای دیگر؛ ص 175- 181.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1259

هوشنگ ابتهاج

هوشنگ ابتهاج با تخلص شعری (ه. ا. سایه) در سال 1306 ه. ش در رشت به دنیا آمد وی یکی از مطرح‌ترین و بهترین غزل‌سرایان معاصر است که در هر دو شاخه شعر قدیم و شعر نیمایی طبع‌آزمایی کرده است.
ابتهاج، در سایه‌ی بهره‌گیری به جا و بهنجار از ناب‌ترین و زلال‌ترین شاخه‌ی جریان غزل سبک عراقی این اقبال را یافته که با زبانی توانا و درکی تازه راه روشن و تازه‌ای در شعر معاصر بگشاید. مضامین گیرا و دلکش، تشبیهات و استعارات و صور خیال بدیع، زبان روان و موزون و خوش ترکیب و هم آهنگ با غزل از ویژگی‌های شعر «سایه» است اشعار نو او نیز دارای درون مایه و محتوای تازه و ابتکاری است.
«سایه» در غزل از حیث زبان به حافظ بسیار نزدیک شده است. غزلهای عاشقانه‌ی او همراه با مضامین اجتماعی نهفته در آن، غزل وی را به بهترین غزلهای معاصر بدل ساخته است.
از هوشنگ ابتهاج، مجموعه‌های «نخستین نغمه‌ها»، «سراب»، «سیاه مشق»، «شبگیر»، «زمین»، «تا صبح شب یلدا»، «یادگار خون سرو» و «آینه در آینه» انتشار یافته است «1».
ـ*ـ
با این غروب، از غم سبز چمن بگواندوه سبزه‌های پریشان، به من بگو
اندیشه‌های سوخته‌ی ارغوان ببین‌رمز خیال سوختگان، بی‌سخن بگو
آن شه که سر به شانه‌ی شمشاد می‌گذاشت‌آغوش خاک و بی‌کسی نسترن بگو
شوق جوانه رفت ز یادِ درخت پیرای باد نوبهار، ز عهد کهن بگو
آن آب رفته باز نیاید به جوی خشک‌با چشم‌تر، ز تشنگی یاسمن بگو
از ساقیان بزم طربخانه‌ی صبوح‌با خامُشانِ غمزده‌ی انجمن بگو
زان مژده گو که صد گُل سوری به سینه داشت‌وین موجِ خون که می‌زندش در دهن بگو
سرو شکسته نقش دل ما بر آب زداین ماجرا به آیینه‌ی دل‌شکن بگو
آن سرخ و سبزِ «سایه» بنفش و کبود شدسروِ سیاه من، ز غروب چمن بگو «2»

_____
(1)- دریچه‌ای به دنیای شعر فارسی؛ ص 463 و 464 با تلخیص.
(2)- اشک شفق؛ ص 542 و 543.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1260

احمد غفور زاده

اشاره

احمد غفور زاده، فرزند عباس، متخلّص به «طلایی» در سال 1307 هجری شمسی در قریه‌ی زاغ آباد از توابع اصفهان متولد شد. غفور زاده چون قریحه و استعداد شاعری داشت به عضویت انجمن ادبی کمال راه یافت و با همکاری تنی چند از شاعران اصفهانی «انجمن ادبی سعدی» را بنیان نهاد.
طلایی از شاعرانی است که در سرودن شعر از ذوق و استعداد کافی برخوردار است و طبعش در انواع شعر به غزل‌سرایی مایل است. آثارش در روزنامه‌های تهران و اصفهان به چاپ می‌رسد «1».
ـ*ـ

فداکاری حسین (ع):

چون حسین آن کس که بر ضدّ ستم پیکار کردخویشتن را سرفراز اندر صف احرار کرد
او به ضدّ خود سری برخاست با اتباع خویش‌بهر آزادی سر و جان را ز شوق ایثار کرد
تا نگردد حبّ دنیا سدّ راه مقصدش‌ترک جاه و منصب و سیم و زر و دینار کرد
تا نماید محو خار ظلم و استبداد رادشت را رنگین ز خون چون ساخت گلزار کرد
بر علیه دستگاه جور و بیداد یزیدسر به کف بگرفت و اندر راه حق پیکار کرد
بهر حفظ جان نکردی بیعت، او با ظالمین‌رو به مظلومان نمود و پشت بر غدّار کرد
کرد کوته از سر دین دست هر بیگانه راپایه‌ی دین را ز جهد خویشتن ستوار کرد
گرچه هفتاد و دو تن بودند یارانش ولی‌از سپاه دشمنان بی‌حد و مر کشتار کرد
بهترین فرد مبارز بود در دور جهان‌دشمنش هم بارها این نکته را اقرار کرد «2»

_____

(1)- سخنوران نامی معاصر ایران؛ ج 4، ص 2415.
(2)- همان؛ ص 2417.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1261

سید رضا آل یاسین

اشاره

سید رضا آل یاسین متخلّص به «همایون» در سال 1307 ه. ش در شهر کاشان متولد شد. پدرش مرحوم نظام الدین آل یاسین از علما و روحانیون کاشان بود. پس از اتمام تحصیلات ابتدایی و متوسطه به استخدام بانک ملی درآمد و مشغول خدمت شد.
همایون از سال 1318 شمسی به شعر و شاعری پرداخت و آثارش در روزنامه‌ی محلی کاشان به چاپ رسید. وی از سال 1325 تا 1342 صفحه‌ی ادبی روزنامه‌ی شفق کاشان را می‌نوشت که علاقمندان بسیاری یافت.
آل یاسین از سال 1365 شروع به نظم نهج البلاغه نمود که در آبان ماه 1370 کار نظم آن پایان یافت. کتاب طنزآمیزی نیز به نام «تفسیر اللغات» تألیف کرد.
همایون دارای 6 فرزند است که دو نفر از دخترانش شاعره‌اند «1».
ـ*ـ

اجازه خواستن حضرت علی اکبر (ع) برای جهاد و شهادت آن حضرت:

شتابان علی اکبر مه لقابیامد به نزد شه کربلا
بگفت ای پدر ای تو بر من امام‌گذشتند زین ورطه یاران تمام
چو رفتند شیران دشت وفارسیده است ای باب نوبت به ما
اجازت بفرما که پیش از شماشتابم به جنّت به نزد نیا
زبانش نمی‌گشت لیکن به سراجازت بفرمود بر وی پدر
به پیکار رو کرد این سان پسربه دنبال او بود چشم پدر
برآورد سر سوی گردون حسین (ع)چنین گفت آن اسوه‌ی مشرقین
خدایا به امروز ما شو گواه‌به روز جزا چون شدم دادخواه
ببین این جوان را که او بر رسول‌شبیه است از هر جهت بالاصول
شبیه محمد (ص) بود این جوان‌به رخسار و کردار و خلق و بیان
هر آن دم مرا بود شوق نیانظاره بدو داشتم ای خدا
دمان شد علی اکبر (ع) پر هنرسوار اندر آمد به پیکار در
در انداخت از اسب چندین سوارهمی کرد کوفی ز رزمش فرار
پس از حمله‌ای باز شد بر پدرخروشان و جوشان و عطشان پسر
پدر را چنین گفت فرّخ پسرعطش می‌زند بر درونم شرر
میسّر اگر بود یک جام آب‌بر این قوم دون می‌شدم چاره‌یاب
که از گرمی آهن و تشنگی‌شدم ای پدر سیر از زندگی
چنین گفت با پور جنگی امام‌که ای شیردل صفدر تشنه‌کام

_____

(1)- سخنوران نامی معاصر ایران؛ ج 5، ص 3937.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1262 چه مشکل بود بر علیّ (ع) و نبی‌که تشنه بجنگی تو با اجنبی
ولی هست این‌سان قضای خداکه لب تشنه سازیم جان را فدا
زبانت بنه در دهان پدرکه سوز عطش کم شود ای پسر
زبان برد بر کام او نور عین‌چو خود یافت خشکیده کام حسین (ع)
برآورد انگشتری را امام‌علی (ع) را چنین گفت آن تشنه‌کام
عقیق نگین را بنه در دهان‌کزان تشنگی کم شود بی‌گمان
علی (ع) بود انگشتری بر دهان‌دگر ره به میدان کین شد دمان
سبک زد به پهلوی توسن رکاب‌چو تندر ز جا جست اسب عقاب
چپ و راست شمشیر می‌زد به جان‌بیفکند دشمن ز پا بی‌امان
همی بود تازان به پیکار درپدر بود بر شیر نظّاره‌گر
کمین بست آن منقذ بی‌حیابه فرق علی (ع) راند تیغ جفا
روان شد به رخسار او خون پاک‌ز اسب اندر افتاد بر روی خاک

چو از اسب افتاد آن پر هنربنالید دریابم اینک پدر
پدر شد به بالین فرّخ پسرز اسب اندر آمد گرفتش به بر
علی (ع) داشت آن دم به سویی نظربنالید و گفت این چنین با پدر
بر آن سو نگه کن رسول خدابیین آب آورده اینک مرا
مرا داد، آب از بهشت برین‌نگردم پدر تشنه من بعد از این «1»

_____
(1)- منظومه شهیدان کربلا؛ ص 228- 224.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1263

مصطفى قاضى نظام

اشاره

مصطفی قاضی نظام متخلّص به «قاضی» فرزند مرحوم ادیب العلماء علی، به سال 1307 ه. ش در تهران متولد شد. دوره‌ی تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در تهران به اتمام رسانید سپس وارد راه‌آهن و هنرستان آن گردید و مدت 25 سال در آن اداره مشغول به کارهای فنی گردید و بعد از بازنشستگی به مدت شش سال به عنوان حسابدار در بانک ملت خدمت کرد، و سپس از کار اداری کناره‌گیری نمود.
قاضی از سن 15 سالگی مشغول به سرودن شعر گردید. او طبعی روان دارد و در انجمن ادبی ایران که شادروان استاد ناصح آن را اداره می‌کرد و دیگر انجمن‌های ادبی تهران شرکت داشت. در حال حاضر مدیر انجمن ادبی حلال مشکلات علی (ع) می‌باشد، و روزگار را با شور و حال خویش می‌گذراند.
قاضی دارای چندین کتاب شعر و نثر که بیشتر آن جنبه‌ی مذهبی دارد می‌باشد و یک جلد آن در سال 1350 شمسی به نام «مظهر حق» به چاپ رسیده است. وی در هر سبکی شعر می‌سراید و اشعار غزلیاتش در 32 حروف فارسی است.

ـ*ـ

دل من به مِهرِ مهی شد مُسخّرکه چهرش بُوَد رَشک مهر مُنوَّر
کُنَد خنده رویش به خورشید و بر مه‌زند طعنه مویش به مُشک و به عَنبر
چو خورشید رویش به بینم چو ذره‌کُنَد رَقص روحم ز عشرت به پیکر
به بزمی که وی نیست در پهلوی من‌به من هیچ عشرت نگردد مُیَسّر
بمدح دُرِّ دُرِّج تمکین و حشمت‌حسینِ علی خسرو بنده پرور
خلیلِ جلیلِ رَسول مُکرّم‌سلیلِ نبیلِ بتولِ مُطَّهر
شهِ ملک هستی که بر درگه وی‌نَهد سر پی سجده چرخ مُدوَّر
رسد بر ملک عزت و فخر بی‌حدملک هم نهد بر قدوم و رَهش سر
نسیمی که خیزد ز کوی نکویش‌شَوَد صحن گیتی ز بویش مُعطّر
شب و روز خیلِ مَلک بهر خدمت‌بکویش مقیمند چون حلقه بر در
بطوفِ حریم عظیمش فرشته‌بشوق و شعف نیز می‌گُسترد پَر
شده هفت دوزخ ز قهرش مُجَسم‌شده هشت جنت ز مهرش مُصوَّر
پی بوسه بر درگهش هر خدیوی‌کُنَد چون سپهر برین پشت چنبر
کسی کو زند بوسه بر مَرقد وی‌شفیع گُنه گرددش روز محشر
ز بهر کسی که کُنَد طوفِ کویش‌شَوَد طرفه قصری بجَنّت مُقرّر
کسی کو به دل نیست مهر رخِ وی‌به تن گرددش، هر سرِ موی نشتر
کسی کو کند گریه بهرش به محشرنصیبش شَوَد جَنّت و شَهدِ کوثر

چه گویم ز جسمی که غلتید در خون‌قَدِ وی که بُد رَشک سرو و صنوبر
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1264 به روی زمین
فرش گشتش ز کینه‌تنی کو به عرشِ برین بود زیور
زدندش ز کینه سرش نوکِ نیزه‌زدندش به پهلو گهی نیش خنجر
نبودش به تن بوسه گه چون محلی‌ز جورِ عدویِ لعینِ ستمگر
نکردند بر وی ترّحم گروهی‌که بودند دشمن به دین پیمبر
ملک نوحه کرد و فَلک شد به خجلت‌چو شمرِ ستمگر بُریدش ز تن سر
چو زینب تن وی به خون دید غرقه‌سیه گشت روزش چو لیلِ مُکدَّر
ز بندش پی بند شد، قطع دستی‌که بخشنده‌ی سیم بودی و هم زر
چنین ظلم بی‌حدّ و مر به یک تن‌به عمرش ندیده سپهر مُعَمَّر
به جز در همین بیت (قاضی) مُسَلم‌الف نیست در این قصیده سراسر ***
سرو کجا، قامت رسای ابو الفضل‌ماه کجا، جلوه‌ی لقای ابو الفضل
می‌دهد از رنج و غم به دنیی و عقبی‌در دل هر کس بود، ولای ابو الفضل
ای دل عاشق، طلب کن از ره اخلاص‌جرعه‌ای از چشمه‌ی صفای ابو الفضل
هستی خود در ره عقیده فدا کردای همه هستی من، فدای ابو الفضل
در دل غمدیده‌ام، ولای حسین است‌در سر شوریده‌ام، هوای ابو الفضل
می‌رسد اینک به گوش دل هله بشنونغمه‌ی آزادی، از ندای ابو الفضل
روز وفای به عهد در صف هیجاگفت زمین و زمان ثنای ابو الفضل
خصم به وحشت شد از رشادت عباس‌دوست به حیرت شد از وفای ابو الفضل
دست اگر شد جدا ز پیکر پاکش‌هست به پا تا ابد لوای ابو الفضل ***

شهادت ابا الفضل (ع):

خواهی اگر نشانه ز مردان نامداریادی کن از وفای ابو الفضل جان نثار
گر آورد زمانه شجاعان بی‌شمارهیهات مثل او دگر آید به روزگار
چشم جهان ندیده چو او پاک گوهری‌هرجا که از جلالت او گفتگو کنند
لاهوتیان مقام ورا آرزو کنند
آنانکه سوی درگه عباس رو کنندیگر کجا بهشت برین جستجو کنند
نه حسرتِ بهشت بَرند و نه کوثری‌تا از کَفَش لوای حسینی سوا نبود
اردوی شاه را غمی از ماجرا نبود
تا دستِ وی ز پیکر پاکش جدا نبودزینب به درد و غصه و غم مبتلا نبود
زیرا که داشت همچو دلاور برادری‌گردید تا که پیکر عباس غرق خون
افتاد از کَفَش علم و گشت سرنگون
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1265 آمد بلرزه گُنبد
گردونِ نیلگون‌خیل مَلک ز پَرده نمودند سر برون
دیدند پاره‌پاره فتادست پیکری‌آه از دمی که پرتو چشمان بو تراب
گفتا بیا به یاریم ای شاه با شتاب
تا در بَرش رسید شهنشاه مُستطاب‌مه را به خاکِ تیره نگون دید آفتاب
زان صحنه شاه کرد به پا شور محشری‌گفتا که خم شد از غمِ هجرت مرا کمر
ای سرو راست دیده گشا و به من نگر
آمد زمان وصل مرا و تو را به سرآخِر تو را چگونه توانم کِشم به بَر
دستت ز تن جداست ز کین ستمگری(قاضی) هر آنکه اشک فشاند به خاک او
یا توتیای دیده کند خاکِ پاک او
یا شرح غم دهد ز تنِ چاک چاک اوآرد به یاد حالت اندوهناک او
دارد به صبح و شام دلِ پُر ز آذری دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1266

بیژن ترقی

اشاره

بیژن ترقی فرزند محمد علی در سال 1308 ه. ش در تهران به دنیا آمد پدرش مدیر کتاب فروشی خیام بود. وی استعداد و قریحه‌ی خود را در راه تصنیف‌سازی به کار انداخت و از 16 سالگی به سرودن اشعار پرداخت و شوق به موسیقی باعث شد که شعر همراه موسیقی را بیشتر دنبال کند. بیژن ترقی در میان شعرای گذشته به حافظ و صائب و از معاصران به آثار شهریار علاقه‌ی بیشتری دارد و معتقد است که در هیچ زمانی شاعری به اندازه‌ی شهریار باریک‌بین و شاعر مسلک نبوده است.

ـ*ـ

کویر تشنه:

چه آتشی‌ست که در سینه تاب می‌سوزد؟چه گریه‌ای‌ست که در دیده خواب می‌سوزد
به یاد زینب کبری و کربلا امشب‌ز سوز سینه دلم چون کباب می‌سوزد
به پیش چشم یتیمان داغدار حسین‌کویر تشنه ز شرم سراب می‌سوزد
ز داغ تشنگی کودکان خسته جگربه العطش، جگر آفتاب می‌سوزد
به مهر فاطمه در حشر هم، دل زینب‌ز حوض کوثر و دیدار آب می‌سوزد
از آن زمان، که لب کوچک علی اصغربه جای آب، به تیر شهاب می‌سوزد
هنوز خون چکد از نای غنچه‌ی نوخیزهنوز گل، دلش از التهاب می‌سوزد
ز شعله‌ای که به پا گشت از حریم حسین‌در آسمان، پر و بال سحاب می‌سوزد
علی که شام یتیمان، به اشک، می‌افروخت‌یتیم او، به شب از اضطراب می‌سوزد
چه دشمنی‌ست خسان را به خاندان علی‌که این چنین، حرم بو تراب می‌سوزد
اگر به روز جزا، چشمشان فتد به رسول‌هزار بار زبان جواب می‌سوزد
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1267

علی شریف

علی شریف، ادیب و شاعر والا مقام در سال 1308 ه. ش در شهر کاشان در میان خانواده‌ی روحانی قدم به عرصه‌ی وجود نهاد.
پدرش حجة الاسلام شیخ محمد شریف فرزند فقیه و عالم ربانی ملّا حبیب شریف است.
شریف تحصیلات ابتدایی را در زادگاه خود به پایان برد و از نوجوانی به تحصیل علوم قدیمه پرداخت و مطالعات خود را در زمینه فقه و اصول و ریاضیات و ادب ادامه داد و در سال 1327 شمسی به استخدام وزارت فرهنگ درآمد. وی در سال 1342 ضمن تدریس در رشته‌ی زبان و ادبیات عرب در دانشگاه تهران به تحصیل پرداخت و به اخذ لیسانس نائل آمد، آنگاه به زادگاه خود برگشت و در آموزش و پرورش استخدام شد و به سال 1358 پس از سی و دو سال خدمت بازنشسته گردید.
شریف به سال 1354 بر اثر فعالیت‌های خود دستگیر و مدت کوتاهی زندانی شد اما فعالیت سیاسی خود را از سال 1357 تشدید کرد.
شریف از شعرای توانا و نامور کاشان است و تخلص خود را در شعر از نام خانوادگی برگزید. دیوان اشعارش متجاوز از دو هزار بیت می‌باشد. وی از طرف اداره‌ی فرهنگ و ارشاد اسلامی کاشان ریاست افتخاری «انجمن ادبی سخن» را بر عهده دارد.
از آثار او می‌توان «مشکل گشای شریف» در زمینه‌ی ریاضی و آموزش فنون شعر و ادب را نام برد «1».
-*-
هرجا که شور عشق برافراشت رایتی‌اخلاص را و طاعت حق راست آیتی
در هر مکان به عشق و ولای تو محفلی‌ست‌بر هر زبان ز مدح و ثنایت روایتی
ای نور چشم حیدر و ای سبط مصطفی‌نبود جلال و مکرمتت را نهایتی
آن را که نیست نور ولای تو رهنمون‌کو کشتی نجات و چراغ هدایتی؟
سیلاب اشک مردم دلخون به ماتمت‌دارد ز سوز آتش جانها حکایتی
یک لحظه سوی جمع پریشان ما نگربا دیده‌ی کرامت و عین عنایتی
محراب عاشقان ز وضیع و «شریف» گشت‌هرجا که شور عشق تو افراشت رایتی

---

(1)- سخنوران نامی معاصر ایران؛ ج 3، ص 1927.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1268

علی باقر زاده

علی باقر زاده متخلّص به «بقا» به سال 1308 ه. ش در مشهد دیده به جهان گشود. پدر و مادرش از یزدی‌هایی هستند که به مشهد مهاجرت کرده و در این شهر رحل اقامت افکندند.
باقر زاده بعد از اتمام تحصیلاتش چون دارای حافظه‌ای قوی بود و به شعر و ادب علاقه‌ای وافر داشت، توانست از محضر اساتیدی چون نوغانی، ادیب نیشابوری، جلال الدین همایی، بدیع الزمان فروزانفر، سعید نفیسی و مجتبی مینویی کسب فیض کند.
بقا شاعری هنرمند و خوش ذوق و تواناست و مهارتش بیشتر در سرودن قطعه است. هر چند در انواع شعر طبع آزمایی کرد و از عهده‌ی آن برآمده است. وی با بیشتر شعرای معاصر و سخن‌شناسان مکاتبات ادبی دارد که نمونه‌هایش در دو دیوان امیری فیروز کوهی و احمد گلچین معانی مندرج است.
بقا علاوه بر شعر در زمینه‌های تحقیقات ادبی نیز دست دارد. آثارش عبارتند از: «کتاب ده مقاله»، «لطیفه‌ها»، «زندگی طراز یزدی»، «چهل حدیث منظوم از حضرت رضا (ع)»، سفرنامه‌ی حج به نام «وقوفی در عرفات» و ...
ـ*ـ
بس که دل داشت آرزوی حسین‌عشق، ما را کشید سوی حسین
هرکجا بود لاله‌ای خونین‌یاد آوردم از گلوی حسین
داشت در کربلا به وجه حسن‌جلوه‌ها آفتاب روی حسین
جبهه سودم به تربت عبّاس‌رو نهادم به خاک کوی حسین
سر نهادم بر آستان حبیب‌کاوست مرآت خلق و خوی حسین
من نه تنها دلم به اوست اسیربسته دلها به تار مویِ حسین
صبح محشر دل از دریچه‌ی خاک‌سر برآرد به جستجوی حسین «1» ***
کردم طواف تربت پاک امام راقربانگه حسین علیه السّلام را
سودم بر آستان جلالش سر نیازدیدم به چشم قبله گه خاص و عام را
شستم به آب روشن سر چشمه‌ی فرات‌از جسم و جان تیره، غبار ظلام را
هَشتم سر نیاز به درگاه بی‌نیازکو ره نمود بر درِ سلطان، غلام را
در پیشگاه دوست فکندم به پشت سراندیشه‌هاَی باطل و سودای خام را
از بهر پاسداری اطفال بی‌پناه‌آورده‌ام به همرهی خویش مام را
تا دجله‌ها ز دیده نماید نثار دوست‌بنمودمش مزار شه تشنه کام را
با چشم پر سرشک و زبان بر دعا گشودبنهاد چون که در حرم قدس گام را

---

(1)- اشک خون؛ ص 226.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1269 تا سر خطِ امکان
دهدم شحنه‌ی نجف‌از پادشاه طوس رساندم سلام را
در کاظمین و سامره بوسیدم از ادب‌درگاه آستانه‌ی چندین امام را
در بابل و مداین و بغداد و کوفه بودآثار خیر، امّت خیر الانام را
رفتیم سوی بارگه ماه هاشمی‌تا بنگریم جلوه‌ی ماه تمام را
دیدیم در عزای شهیدان به رنگ خون‌هر صبح و شام، گنبد فیروزه فام را
آموختم ز مکتب سلطان کربلاآیین جان سپاری و رسم قیام را
بُد بیرقی به تارک بامش به رنگ سرخ‌یعنی به خون خویش بیان کن پیام را
در پیشگاه ظالم و بر دستگاه ظلم‌باید قیام کرد و گرفت انتقام را
منّت خدای را که ز سر چشمه‌ی «بقا»جانم چشیده لذّت شُرب مدام را
«1»

_____

(1)- تجلی عشق در حماسه عاشورا؛ ص 32.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1270

اکبر دخیلی

اکبر دخیلی که در شعر تخلص «واجد» را برگزید، در سال 1310 ه. ش در شهر قم پا به عرصه‌ی حیات گذاشت. پدرش حاج میرزا حسن از مردم یزد است و نسبش به وحشی بافقی شاعر نامور می‌رسد. طبیعی است که واجد قریحه‌ی شاعری را از نیای بزرگ خود به ارث برده است.
واجد تحصیلات مقدماتی را در زادگاه خود به انجام رسانید و پس از آن به تهران عزیمت کرد و به امر بازرگانی پرداخت و در رشته‌ی فرش و قالی فعالیت کرد و با موفقیت و پیشرفت در امر تجارت به حسن شهرت و معروفیت رسید.
واجد شعر و شاعری را از دوران نوجوانی آغاز کرد و چون دارای استعداد ذاتی و ذوق سرشار بود به سرعت شعرش شکوفایی یافت. وی در انواع شعر طبع آزمایی کرده امّا بیشتر به نوع غزل رغبت نشان می‌دهد و غزل را هم نیکو می‌سراید و عقیده دارد:
«شاعر باید شعرش از احساس و اندیشه مایه گیرد تا در جان و روح دیگران تأثیر گذارد» «1».
-*-
آبی برای عطش در گلو نریخت‌جان داد تشنه کام و به خاک آبرو نریخت
دستش ز دست رفت و به دندان گرفت مشک‌کاخ بلند همّت خود را فرو نریخت
چون مهر خفت در دل خون شفق و لیک‌اشکی به پیش دشمن خفّاش خود نریخت
غیرت نگر که آب به کف کرد و همّتش‌امّا به جام کام، می از این سبو نریخت
چون رشته‌ی امید بریدش ز آب گفت:خاکی چو من کسی به سر آرزو نریخت

_____
(1)- سخنوران نامی معاصر ایران؛ ج 6، ص 3802.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1271

محمد خليل مذنب

اشاره

محمد خلیل مذنب متخلّص به «جمالی» فرزند علی اکبر در سال 1310 ه. ش در اصطهبان چشم به جهان گشود. خواندن و نوشتن و مقدمات علوم قدیمه را در زادگاهش آموخت و برای تحصیل معاش راهی شیراز شد و پیشه‌ی نمد مالی را اختیار کرد.
مذنب از آغاز جوانی به شعر و شاعری پرداخت و در انجمن‌های ادبی شرکت می‌کرد و شعرش مورد توجه قرار گرفت.
جمالی در انواع شعر طبع‌آزمایی کرده و در این رهگذر توانایی و مهارت خود را نشان داده است امّا در سرودن غزل رغبت بیشتری دارد و غزلیاتش از حال و هوای دیگری برخوردار می‌باشد وی هم اینک مسئولیت انجمن ادبی شاعران انقلاب اسلامی در شیراز را به عهده دارد.
از جمالی تاکنون مجموعه‌ی اشعار زیر به طبع رسیده است، ... «که عشق مجنون است»، «در مزرعه‌ی نور»، «انسان در خطر زمان»، «ادبیات عاشورایی» و ... «1» آخرین اثر مذنب که هنوز به چاپ نرسیده گزیده‌ی غزلیات ایشان با نام «پشت یک لبخند» است.
ـ*ـ
از گریبان افق خون سرکشیدلحظه‌های روز را در برکشید
لحظه پشت لحظه رنگین می‌گذشت‌داشت خون بر دوش و سنگین می‌گذشت
بود بر پا شور عاشورا هنوزداشت شور خون بسر صحرا هنوز
سرزمین کربلا گلپوش بودخاک را شولای خون بر دوش بود
کاروان لاله‌های دلفروزرفته رفته می‌گذشت از راه روز
با عبور نور هفتاد و دو داغ‌سرکشید از سینه‌ی یک چلچراغ
داغ‌داغ از چلچراغ دل حسین (ع)رفت تا گردد به حق واصل حسین (ع) ***

وداع امام حسین با اهل بیت:

خواست با دل بستگان جان خویش‌رمز و رازی گوید از جانان خویش
مرکب از میدان به سوی خیمه تاخت‌نوگلانش را ز گلبانگی نواخت
زینب کبری، رباب و فاطمه‌امّ کُلثوم و سکینه و آن همه
با صدای آشنای آن جناب‌آمدند از خیمه بیرون با شتاب
حلقه شد جمعیّت و در حلقه گشت‌دیده‌ی پر آب و آب از سر گذشت
مردمان را مردم چشمان امام‌خواند نور دیدگانش را به نام
باز کرد آغوش و با آغوش بازشد چو دریای گُهر گوهر نواز
کودکان را بوسه زد بر چشم و چهرسینه‌ها را گرم کرد از تاب مهر

_____

(1)- سخنوران نامی معاصر ایران؛ ج 2، ص 1004. دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ج2 1272 وداع امام حسین با اهل بیت: ..... ص : 1271

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1272 گفت ای پرچم به دوشان قیام‌کار ما آخر شد و فرصت تمام
هان شما مشکل گشای خود شویدسخت پیمان با خدای خود شوید
خویش را آماده‌ی رفتن کنیدحاصل پیکار ما خرمن کنید
راه دور است و اسارت دردناک‌داغ بسیارست و آتش‌گونه، خاک
لیک باید در بلا بودن صبورتا خدا نزدیک سازد راه دور
زد سکینه ناگهان دستی به سردست دیگر زد به دامان پدر
گفت ای عزمت پدید از حرف و صوت‌راستی آیا شدی تسلیم موت؟
ای پدر ما را از این وادی ببرتا مدینه تا به آبادی ببر
این بگفت و با دو چشم اشکبارکرد در پای پدر گوهر نثار
در جواب او پدر هیهات گفت‌قصّه‌ی صیادی دونان گفت
گفت مضمونی که مضمون آب شداشکها جاری شد و سیلاب شد ***

وداع سید الشهداء با امام سجاد (ع):

ناله سر در خیمه‌ی بیمار کردنرگس بیمار را بیدار کرد
با تب و تاب و تعب زین العبادچشم بر آشوب عاشورا گشاد
ریخت در بستر تب داغی که داشت‌از درون خیمه پا بیرون گذاشت
خواست تا بر ضعف تن غالب شودروح سالم بر بدن غالب شود
باز هم خود را به رفتن آزمودرفت و راهی جانب میدان گشود
رفت شاید چرخ برگردد، نشدخواست قربان پدر گردد، نشد
امُّ کلثوم از پی‌اش رفت و دویدزد صلا گفت ای جهانی را امید
تو پدر را جانشینی بازگردوارث دین مُبینی بازگرد
باش تا باشی پدر را یادگارباش تا دین از تو ماند پایدار
شد علی آرام و زان ره بازگشت‌بازگشت و با پدر همراز گشت
رازها گفتند و فرصت شد تمام‌تب جدا کرد آن امام از این امام
شد علی آئینه‌ی هوش پدررفت در بستر ز آغوش پدر
لحظه‌ای تودیع جان سوز امام‌در نمی‌گنجد به الفاظ و کلام
مردمان با گریه گفتند این حدیث‌از زبان دل شنفتند این حدیث
تا که مژدگان دست و پا می‌زد در آب‌رفت پای چشم مردم در رکاب ***

ماجرای شهادت حضرت علی اصغر (ع):

قامت عشق خدای راستین‌بار دیگر راست شد بالای زین
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1273 از درون سینه‌های دردمندالوداع و الوداعی شد بلند
طفلی از پستان مادر تشنه‌تردوخت چشمانش به چشمان پدر
دید روشن مشعل اقبال خویش‌با زبان گریه گفت احوال خویش
گریه گریه آمد از آغوش مام‌چون گلی خوشبو به دستان امام
شد از آن گل گونه‌ی دیگر حسین‌رفت تا برپا کند محشر حسین
از کمان حرمله تیری گذشت‌بر گلوی نازک اصغر نشست
غنچه‌ی دل گل شد و خندید خون‌دست گلکار زمان بوسید خون
مرغ جان پرواز کرد و پر فشانددست پر خون، خون بگردون برفشاند
گشت پرپر نوگل باغ حسین‌تازه شد بار دگر داغ حسین
رفت و آن گل را به گل کاران سپردجسم و جانش را به دلداران سپرد ***

اتمام حجت و همآورد طلبی حضرت امام حسین (ع):

خویش را بهر جهاد آماده ساخت‌ذو الجناحش را گه جولان نواخت
گفت ای تکتاز خوش جولان من‌ای گشوده هر کجا میدان من
ای نژاد دلدل ای رفرف خرام‌با تو سیر ما شود اینجا تمام
ای سمند با وفای تیزهوش‌برق سیر بادپای پرخروش
هی برو تا کار را یکسر کنم‌خاک میدان خصم را بر سر کنم
اسب یال افشاند با نیش رکاب‌پر درآورد از پرش هم چون عقاب
گرد میدان گشت و سم بر خاک زدسینه‌ی میدان ز جولان چاک زد
شد مقابل با سپاه شب حسین‌زد نهیب از کوهه‌ی مرکب حسین
گفت ای قوم ز حق غافل شده‌پیرو اندیشه‌ی باطل شده
من حسینم جدّ من پیغمبر است‌مادرم زهرا عمویم جعفر است
قاتل الکفّار پور حیدرم‌مظهر ذات خدای اکبرم
بزم هستی را چراغ روشنم‌بر شب اندیشان شرار خرمنم
ذو الفقارم ذو الفقارم مرتضاست‌قهر من با کافران قهر خداست
هر که می‌خواهد به میدان رو کندمرگ را در خاک میدان بو کند
گمرهی آمد به میدان حسین‌راند مرکب پیش جولان حسین
شد رجز خوان هم‌چو گردان عرب‌خواند خود را از شجاعان عرب
خواست گستاخی کند آن بی‌شعوربرکشد تیغ و بریزد خون نور
ناکشیده تیغ، بُرّان ذو الفقارزد به جان تیره‌اش برق شرار
از پی او سرکشان گُرد مست‌بی‌امان خوردند شمشیر شکست
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1274 هول مردن در دل
دشمن فتادکس به جنگ تن به تن، تن در نداد
سرور آزادگان تکبیر گفت‌قصه‌ی پیکار با شمشیر گفت
کرد جاری حکم قهر ذو الجلال‌زد به قلب لشکر آن حیدر خصال
گاه زد تیغ از یمین گاه از یسارداد تنها پاسخ چندین هزار
برق شمشیرش زره با شعله بافت‌سینه‌ی دشمن درید وصف شکافت
الفرار و الفرار درگرفت‌دشمنان را خوف خون در برگرفت
خون ز هم شیرازه‌ی لشکر گسیخت‌هر تنی لرزید و در جایی گریخت
ساعتی کار غزا، تعطیل شدعشق حق هم صحبت جبریل شد
صحبت از عهد ازل رفت و گذشت‌لحظه‌ای ضرب العجل رفت و گذشت
***

آخرین نبرد:

رفت تا آن جنگ را پایان دهدعشق خونین را سر و سامان دهد
دشمنان دین دگر بار آمدنداز کمین‌گاهان کماندار آمدند
باز از هر سو گروهی شد پدیدپیش آن تنهای تنها صف کشید
آن تن تنها خدا را یاد کردباز شمشیر از غلاف آزاد کرد
حمله بر آن لشکر بیداد بردهرچه بودش جز خدا از یاد برد
ذو الفقارش در میان آن هجوم‌ریخت دست و سر ز پیکرهای شوم
رفت لشکر باز تا مرز شکست‌رشته‌ی نظم سپاه از هم گسست
ابن سعد بی‌حیا فریاد زدبانگ بر آن لشکر بیداد زد
داد فرمان آن سپهدار شریرتا زنند آن جسم نورانی به تیر
شد رها تیر کمان داران ز شست‌آن همه پیکان به یک پیکر نشست
آی همای زخمی اوج جلال‌با تنی آماج و پر خون پرّ و بال
خصم را پیچید در هم چون کلاف‌هی به مرکب زد برون رفت از مصاف
تا بیاساید در آن وادی دمی‌تا شود فارغ ز رنج عالمی
ترک زین کرد و قدم در خاک زدخاک ازو سر بر سر افلاک زد
نیزه‌ی خود را عصا کرد و نشست‌تکیه بر عشق خدا کرد و نشست
خواست پیکانی کشد از پیکرش‌رفت با ذکر دعا بالا سرش
ناگهان از لشکر شوم یزیددل سیاهی با شتاب آنجا رسید
داشت خشمی در سر و سنگی به دست‌وای من پیشانی غیرت شکست
خون نقابی پیش چشم و رو گرفت‌دامن محرابی ابرو گرفت
خواست با دامان پیراهن حسین‌خون کند پاک از رخ روشن حسین
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1275 دل نمایان شد ز چاک جوشش‌خواند با خون آیه‌های روشنش
از کمان حرمله تیری درشت‌روبرو آمد ولی سر زد ز پشت
تا که دل با زخم پیکان خو گرفت‌نیزه در پهلوی او پهلو گرفت

حمله‌ی دشمن به خیام حسین:

ناگهان طغیان ز لشکر سرکشیدحرص غارت جیش را در برکشید
در میان آن بیابان هر جهول‌رفت سوی خیمه‌ی آل رسول
سرگرفت از متکّای خون حسین‌زد صلا با حالتی محزون حسین
گفت با آن دین فروشان عرب‌غیرت آموزید از اصل و نسب
گر شما را نیست دین و اعتقادور نمی‌ترسید از روز معاد
در جهان آزاده خو باشید و مردمرد باشید و به مردان هم نبرد
شمر زد فریاد و با آن خیل گفت‌از حسین اینک سخن باید شنفت
باز آئید ای همه در جنگ خام‌کار او اوّل کنید اینجا تمام

شور عاشورا:

بازگشت آن خیل و عالم تیره گشت‌چشم گردون خون فشاند و خیره گشت
شمر و خولی و سنان و حرمله‌با غرور و های و هوی و هلهله
هر یکی آماده و خنجر به دست‌تا پی منصب سری آرد به دست
در میان، کاملترین، انسان عصرجاودان روحِ فتوح و جان نصر
تن به خشم گله گرگان می‌سپرددل به دلبر، جان به جانان، می‌سپرد
جنگ شد در عصر عاشورا تمام‌گشت جاری در جهان خون و قیام
آسمان درهای خود را باز کردروح هفتاد و دو تن پرواز کرد
شور عاشورا به دوش خون نشست‌کربلا از کربلا بیرون نشست «1» ***
آن شب که شب از حادثه اقبال سحر داشت‌بزمی به سراپرده‌ی خورشید، قمر داشت
نی داشت غریبانه نوایی ز دل خون‌نایی به نوا بود که آهنگ سفر داشت
مستی، خبری بود که بی‌عربده گل کرددر بزم حریفی که ز خُمخانه نه خبر داشت
پوشید به عریانی شب جامه‌ی مهتاب‌آن مهر که پرچم به پسر دوش قمر داشت
می‌رفت که سر در قدم دوست ببازدآن ماه که اندیشه‌ی خورشید به سر داشت
اهریمن ظلمت نگران بود که از مهرشبگرد وفا دیده‌ی بیدار سحر داشت
هرگز نشد از گردش افلاک هلالی‌بدری که کمربند کرامت به کمر داشت
دریای کرم، داغ و خروشان و عطش نوش‌بر ساحل خون موج ز هفتاد و دو سر داشت

_____

(1)- شب شعر عاشورا؛ ص 107- 123.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1276 شد چشم خرد خیره «جمالی» به جمالش‌روزی که نقاب از رخ او حادثه برداشت ***
ای روح سرخ عالم ایجاد یا حسین‌ای داد را رسیده به فریاد یا حسین
از پای عزم عشق گشودی عقال عقل‌شد این اسیر تا ابد آزاد یا حسین
کردی قیام و پشت سپاه ستم شکست‌داد آمدی مقابل بیداد یا حسین
سرخ است تا همیشه ز خون تو روی عشق‌چون آفتاب سرخ سحرزاد یا حسین
سر می‌کشد ز سینه‌ی ما دم به دم ز داغ‌گل شعله‌های کوره‌ی حدّاد یا حسین
خون تو یاد گشت و به شریان ما دویدما را دل است زنده از آن یاد یا

حسین
در دفتر حیات تو تاریخ مرگ نیست‌هر دم تو راست لحظه میلاد یا حسین
قلاب داغ جذبه‌ی خون خداییت‌ما را کشد به حلقه‌ی ارشاد یا حسین
با رؤیت هلال «جمالی» گریست زاریاد آمدش ز تیغه‌ی پولاد یا حسین ***
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1277

سید محمد خسرو نژاد

اشاره

سید محمد خسرو نژاد فرزند سید عبد اللّه در سال 1311 ه. ش در مشهد مقدس به دنیا آمد تحصیلات ابتدایی را در زادگاه خود گذراند و سپس به پیشه‌ی نجاری روی آورد و در ضمن کار توانست با ادامه تحصیل دیپلم ادبی را اخذ نماید، سپس به استخدام هنرستان درآمد. وی در آغاز نوحه می‌سرود و پس از آن تمایل به غزلسرایی پیدا نمود.

-*-

توبه‌ی حرّ:

نادم و دلخسته و زار و پریشان آمدم‌یا حسین از کرده‌های خود پشیمان آمدم
تا کنی بر من ترحّم ای عزیز فاطمه‌در حضور حضرتت با چشم گریان آمدم
دردمندم ای مرا خاک درت کُحل بصربر در دار الشفایت بهر درمان آمدم
این خطا کار پشیمان را مران از درگهت‌چون که با امّید عفو و لطف و احسان آمدم
یا بکش ای حکم تو حکم خدا، یا عفو کن‌چون به درگاهت به امید فراوان آمدم
میهمانم کن به یک لبخند بخشش ای کریم‌گر درین مهمانسرا ناخوانده مهمان آمدم
خارم و در گلشن قدس تو رو آورده‌ام‌مورم و بر درگه جود سلیمان آمدم
سدّ راهت گرچه از اول شدم از گمرهی‌حالیا با شرمساری بهر جبران آمدم
گرچه آزردم دل اهل حریمت را کنون‌تا بسازم جان خود بهر تو قربان آمدم
بنده‌ام «حُرّ» پشیمانم تویی مولای من‌حکم فرما کز پی اجرای فرمان آمدم
تا بریزم خون خود را در ره دین خداتا کنم جان را فدا در راه جانان آمدم
***
آن حسینی که به جسم همه عالم جان است‌کشته شد گرچه، ولی زنده‌ی جاویدان است
جان عالم به فدایش که به صحرای بلاکرد، کاری که بدان عقل بشر حیران است
جدّ او احمد و بابش علی و فاطمه مام‌چون حسن منبع جود و کرم و احسان است
من کجا راه بدان ساحت قدسی ببرم‌آنکه بر درگه او روح الامین دربان است
صدف سینه‌ی ما را بشکافند اگرگوهر مهر تو در سینه‌ی ما پنهان است
تا جهان بوده و باقیست چنین بوده و هست‌قسمت مرد خدا رنج و غم و حرمان است
پای آن کس که نرفت از پی باطل، در بندجای آن کس که سخن گفت ز حق، زندان است
نور آن سر که نشد در بر ظالم تسلیم‌گر رود بر سر نی تا به ابد تابان است
تا تو در بحر گُنه فُلک نجاتی ما راکی مرا خوف به دل از خطر طوفان است
من گدای توام و فخر کنم بر همه کس‌هر که در کوی تو گردید گدا، سلطان

است
هیچ کس از در جود تو نگردد محروم‌آن که از لطف تو مأیوس بود، شیطان است
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1278 حسرت کربُ بلای تو بود در دل ماکه به یاد حرمت دیده‌ی ما گریان است
حبّ و بغض تو بود جنّت و دوزخ زیرادر یکی کفر بود در دگری ایمان است
می‌دهد آب فرات آتش دل را تسکین‌خاک کوی تو شفایِ دلِ مشتاقان است «1»

_____
(1)- اشک خون؛ ص 237.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1279

خدا داد نورایی اراکی

اشاره

خدا داد نورائی فرزند رحمت اللّه در سال 1311 ه. ش در قریه‌ی «مالمیر» شهرستان سربند اراک متولد شد. مدت 30 سال در خدمت نظام بود پس از بازنشستگی به گفتن شعر پرداخت و در زمینه‌ی مدح و مرثیه اشعار زیادی را در قالب غزل، قصیده مثنوی، مسمّط و سایر قالب‌های شعری سروده است. سروده‌های او را مدّاحان اهل بیت در محافل مذهبی می‌خوانند «1».

-*-

زنده‌ی عشق:

من عاشق دلباخته‌ی روی حسینم‌من بسته به سر سلسله‌ی موی حسینم
خواهم که رُخش بینم و جان را بسپارم‌من زنده به عشقِ رخ نیکوی حسینم
با مهرِ حسین است عجین خونِ تن من‌در مدرسه‌ی عشق هنر جویِ حسینم
بر طره‌ی گیسویِ حسین بسته دلِ من‌صیدم که به دام خم ابروی حسینم
از مهر حسین پُر شده ذرات وجودم‌من بانگِ ضعیفی ز هیاهوی حسینم
گر او بپذیرد به غلامیش کنم فخرمن چاکرِ زوّار سرِ کوی حسینم
گر همچو غباری سر قبرش بنشینم‌خرسندم از این امر که پهلوی حسینم
خواهم که به سر سویِ مزارش بشتابم‌در آرزویِ تربتِ خوشبوی حسینم
سر سلسله‌ی جمله‌ی احرار حسین است‌من پیرو احرارم و رهپوی حسینم
بر تن نکنم جامه‌ی ننگین مذلّت‌تا در خطّ آزادگی و خوی حسینم
«نورانی» مفتونم و در خطّ ولایت‌شادم که همه عمر ثناگوی حسینم «2»
اسلام را در کربلا تفسیر کردندخود را نشان نیزه و شمشیر کردند
آنان که از نهرِ فرات عطشان گذشتنددر شط شدند و تشنه‌لب از آن گذشتند
در کربلا در دستشان تیغ شرف بودامحاء ظلم و نصرِ دین حق، هدف بود
در رزمشان حق بود با باطل به پیکارراه شریعت را به خون کردند هموار
هیهات منّا الذلة در افکارشان بودمُردن به مردی غایت پیکارشان بود *
آری قیام کربلا ترویج دین بودتفسیر آیاتی ز قرآن مبین بود
شد از قیام کربلا، جاوید اسلام‌خورشید وش، بر این جهان تابید اسلام
شد سرخ از خون حسین رخسار احرارشد نهضت او منشاء پیکار احرار

_____

(1)- با قبیله آفتاب؛ مقدمه با تلخیص.
(2)- همان؛ ص 93.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1280 کردند میرِ عشق را ابرار یاری‌از خونشان شد نخلِ ایمان آبیاری *
در کربلا خورشید هم خون گریه می‌کردنهر فرات و رود کارون گریه می‌کرد
در خاک و خون اجساد پاکان غوطه‌ور بودهر سو فتاده پیکری بی‌دست و سر بود
دستان عباس دلاور را بریدندبا کام خشک او را به خاک و خون کشیدند
بر روی طفل شیرخواره آب بستندبر حنجر خشکیده‌اش پیکان شکستند
هفتاد و دو نخل به خون گشته شناورگشتند پاره، پاره از شمشیر و خنجر
اموال آل اللّه را غارت نمودنداز چهره‌ی محجوبشان معجر ربودند *

زینب قیام کربلا را زیب و زین بودزینب پیام خونِ گلگون حسین بود
از نینوا تا شام، زینب در نوا بودزینب امیر کاروان کربلا بود
چون خیمه‌ها در آتش بیداد می‌سوخت‌زینب درون خیمه‌ی سجاد می‌سوخت
زینب که بر خیل اسیران راهبر بودبا رأس خونین برادر هم سفر بود
خورشید را زینب به روی نیزه‌ها دیداز رأس پر خون آیه‌های نور بشنید
زینب به میدان سخن مثل علی بودتیغ زبانش در کلامش مُنجلی بود
زینب سفیر کشتگان کربلا بودزینب پیام خونِ مردان خدا بود
زینب ز خون پاکبازان پرچمی ساخت‌وندر بلندای جهان آن را برافراشت
از خطبه‌های زینب کبری به کوفه‌روئید نخل انقلابی پر شکوفه
در نهضت خونین فرزند پیمبرزینب زبانی داشت بُرّانتر ز خنجر
زینب از آن هنگام، تا روزی که جان داشت‌هرجا حدیث کربلا را بر زبان داشت «1» ***

اگر زینب نبود:

از قیام کربلا و نهضت سرخ حسین‌انقلابی کی به پا می‌شد اگر زینب نبود
ابر ظلمت چهره‌ی خورشید را پوشانده بودحق ز باطل کی جدا می‌شد اگر زینب نبود
خون هفتاد و دو تن عشاق دشتِ نینواپایمال اشقیا می‌شد اگر زینب نبود
در دلِ آتش امامِ ساجدین جان می‌سپردقطع نسل مصطفی می‌شد اگر زینب نبود
از تفِ خورشید و هُرمِ آتش و سوزِ عطش‌جمع طفلان را چه‌ها می‌شد اگر زینب نبود
هر طرف طفلی ز شاه دین پریش و تشنه‌لب‌در بیابانها رها می‌شد اگر زینب نبود
بر اسیران در مسیرِ شام از جورِ عدومحنتِ بی‌انتها می‌شد اگر زینب نبود
از بیان خطبه‌های کوفه و بزم یزیدکی حقایقِ برملا می‌شد اگر زینب نبود

_____
(1)- همان؛ ص 113- 115.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1281 از قیام کربلا منظور محوِ ظلم بوددرکِ این مطلب کجا می‌شد اگر زینب نبود
متنِ خون رنگِ کتابِ کربلا «نورائیا»بی‌گمان کم محتوا می‌شد اگر زینب نبود «1» ***

آب:

افتاد چشمِ نافذِ تو چون به روی آب‌خشکید از شرارِ نگاهت گلوی آب
دستت به آب خورد و دو چشمت نظاره کردناخورده آب دیده گرفتی ز رویِ آب
بوسید آب دستِ تو را و به گریه گفت‌مشتی بنوش تا نرود آبروی آب
از شرم آب کف به لب آورد و ناله کردچون ریختی تو آبِ نخورده به روی آب «2» ***

رباعی:

بر پیکر اسلام چو جان است حسین‌سالار شهیدان جهان است حسین
در مردی و آزاد و ایثار و شرف‌سرمشق همه جهانیان است حسین «3»
***

دوبیتی:

حسین آن شاه بیتِ دفترِ عشق‌به گیتی آخرین پیغمبر عشق
به تن پوشیده شولای شهادت‌یگانه پاسدارِ سنگرِ عشق «4»

_____
(1)- همان؛ ص 186.
(2)- همان؛ ص 169.
(3)- همان، ص 92.
(4)- همانجا.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1282

عباسعلی هجر

اشاره

عباسعلی هجر به سال 1311 ه. ش در شیراز به دنیا آمد. وی از اعضای انجمن انقلاب اسلامی است و گاهی شعر می‌گوید. اشعارش اغلب مضامین مذهبی دارد «1».

بهار گریستن:

ماه محرم است و بهار گریستن‌داریم هرچه اشک نثار گریستن
یا رب به یاد کیست که در کارگاه غم‌عالم نشسته است به کار گریستن
بر گریه‌اند انجم از آوای ماتمی‌گردون گرفته است مدار گریستن
سیل سرشک کیست که دریای خون رودطوفان بغض کیست هوار گریستن
گلبانگ نینواست که پر شور می‌زندتا زخم زخمه‌هاست به تار گریستن
طاقت به هیچ مایه عنانگیر گریه نیست‌بیرون شد از شکیب مهار گریستن
ای ابر دل ببار کریمانه خون که مابا اشک بسته‌ایم قرار گریستن
گوهر ز بحر عاطفه چون صید می‌کنی‌گیری کناره‌گر ز کنار گریستن
بشکن به چشم حادثه مژگان خونفشان‌تا گل کند به چهره وقار گریستن
سوزانده‌ایم ریشه‌ی بیداد کین و کفردر آه شعله جوش شرار گریستن
ای چشم تا همیشه به خون خواهی حسین‌سامان گریه باش و دیار گریستن
از یاد دهر تا نرود یاد کربلافریاد یاد باد شعار گریستن
داغ شکیب سوز دلم تازه شد که بازماه محرّم است و بهار گریستن «2»

_____

(1)- سیمای شاعران فارس در هزار سال؛ ج 2، ص 1077.
(2)- شب شعر عاشورا؛ ص 153 و 154.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1283

عباسعلی محمدی

عباسعلی محمدی متخلص به «آزرده» به سال 1312 ه. ش در فین الیگودرز متولد شد. وی در سال 1353 انجمن نغمه سرایان مذهبی را به سرپرستی مرحوم استاد محمد علی مردانی و عدّه‌ای از شعرا تشکیل داد «1». از کودکی ذوق شعری داشت و گه‌گاه نوحه می‌سرود. اکثر اشعارش در دوران انقلاب و پیرامون پیروزی انقلاب است.

-*-

بس که سودای غم عشق تو در سر دارم‌نتوانم سر خود از قدمت بردارم
عاشقم کار دلم سوختن و ساختن است‌تا به وصلت نرسم حلقه بر این در دارم
غم عشقت دل آتش زده را بریان کردبی‌سبب نیست که چشمان ز خون‌تر دارم
گرچه پروانه صفت بال و پرم می‌سوزددر بر شمع جمالت چه غم پر دارم
به سرم شوق شهادت، به دلم عشق وصال‌حسرت دیدن آن مهر منوّر دارم
من نه در بند جهانم که جهان می‌گذردخوف از روز حساب وصف محشر دارم
ای علمدار صف کربُ بلا یا عباس‌التجا بر تو و بر باب و برادر دارم
باب حاجاتی و ما ریزه‌خور خوان توایم‌کی غم جاه و مقام و زر و زیور دارم
عمرم آخر شد و دل در غم هجران تو سوخت‌گریه از بهر تو و سبط پیمبر دارم
چون تو خجلت زده از اصغر بی‌شیر شدی‌خون بدل زین ستم فرقه‌ی کافر دارم
مشکت از آب تهی گشت ز تیر دشمن‌خبر از حال تو و اصغر و مادر دارم
مشک و دست و علمت چون به زمین افتادنددل پر از خون شدم سینه چو مجمر دارم
همچو عباس علی از غمت ای قبله‌ی دل‌چشم خونبار و دل از غصه پر آذر دارم
خامه را بشکن و خاموش نشین «آزرده»شرح این ماتم جان سوز به باور دارم «2»

_____

(1)- سیمای مدّاحان و شاعران؛ ج 2، ص 52.
(2)- همان؛ ص 55.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1284

هاشم شکوهی

هاشم شکوهی به سال 1312 ه. ش در مشهد مقدس متولد شد.
شکوهی خیلی زود تحصیل را رها کرد و به کسب بلور فروشی مشغول شد و در همان ایام، اشعاری می‌سرود و در انجمن ادبی مرحوم سرگرد نگارنده شرکت می‌کرد «1».

-*-

از هجر کرب و بلاست دل بیقرار، حسین‌ما را غمین مپسند، ای غمگسار، حسین
در ماتمت شب و روز سوزیم از دل و جان‌فرداست شاهد ما لیل و نهار، حسین
مهرت اطاعت ماست، عشقت عادت ماست‌بر این عقیده بود دل استوار، حسین
گرچه ز خون شهید هر گوشه کرب و بلاست‌کرب و بلای تو برد از دل قرار، حسین
با دست حق طلبان این راه را بگشابر دوستان تو به سنجش این افتخار، حسین
گلهای باغ نبی تا شد خزان ز عطش‌جز دیده‌ام نکند یاد از بهار، حسین
از یاد حلق علیست تیر غمم به گلوداغ جوان تو زد بر جان شرار، حسین

---

(1)- سیمای مداحان و شاعران؛ ج 2، ص 106.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1285

محمد رضا یاسری

اشاره

محمد رضا یاسری فرزند علی اکبر متخلص به «چمن» در اسفند ماه سال 1312 ه. ش در روستای سنگان جزء بخش «کن» تهران به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی را در آنجا و متوسطه را در تهران گذرانید.
از هیجده سالگی شروع به سرودن شعر نمود و از سال 1346 شمسی در انجمن ادبی ایران که به ریاست استاد محمد علی ناصح تشکیل می‌شد شرکت نمود. اشعارش در قالب کلاسیک و به سبک عراقی است.
یاسری با روزنامه‌ها و مجلات همکاری نمود و در سال 1379 شمسی اولین اثر خود را به نام «دیوان چمن تهرانی» به چاپ رسانده است و هم اکنون یک مجموعه شعر مذهبی به نام «شعر عترت» آماده‌ی چاپ دارد.
-*-

یا حسین:

دل زنده می‌شود ز وِلای تو یا حسین‌جانهای بیدلان به فدایِ تو یا حسین
هرکس که داشت شوری و بویی ز عشق برددارد هوای کرب و بلای تو یا حسین
با تاج و تخت و شوکتِ شاهان نمی‌دهدجاه و مقام خویش، گدایِ تو یا حسین
آیینه‌ها شکسته ز سودای عاشقی‌تا دیده‌اند، نور و صفایِ تو یا حسین
آموخت معرفت عَرَفات از کلام توروزی که دید حال و دعایِ تو یا حسین
دینِ خدا که در خطرِ انهدام بودباقی است تا ابد ز بقایِ تو یا حسین
محکم بنای ظلم ستیزی به دست تست‌پاینده تا به حشر، بنایِ تو یا حسین
در باغِ عشق بین که چه خونین شکفته‌اندآلاله‌هایِ دل به هوایِ تو یا حسین
روزی به مثلِ روزِ تو دوران ندیده است‌زیرا که نیست چون تو، سِوایِ تو یا حسین
چو نیست دسترس که به پای تو سر نَهیم‌ماییم و آستانِ رضای تو یا حسین
شَمسِ الشُّموس و خسروِ خاور، خدیوِ توس«آیینه تمام نمایِ تو، یا حسین»
نور خدا یکی است، به هرجا که بردمدیعنی رضاست، عین ضیایِ «1» تو یا حسین
جای شما یکی است، چه مشهد، چه کربلاوین نورِ چشم تست، به جایِ تو یا حسین
کوته مباد دستِ من از دامنِ شماتو دانی، و رسول و خدای تو یا حسین ***

اربعین:

ای که صد پاره چو گل، در رهِ جانان تنِ تست‌سرخ رو پرچم اسلام ز پیراهنِ تست
سربلند از سرِ پر نورِ تو شد نیزه ولی‌آنکه خم پیش ستمکار نشد گردنِ تست
هرکجا روشنی از پرتوِ آزادگی است‌به خدا جلوه‌یی از مشعله‌ی روشن تست

_____
(1)- ضیاء: نور، روشنائی.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1286 بیم بیدادگر از نام و مرامِ تو بُوَدکه ستم سوزترین خلق به پیرامَنِ «1» تست
عشق را سرخوشی از نغمه جان پرورِ توعقل را روشنی از اخترِ نورافکنِ تست
ای حسینی، که ترا دامنِ زهرا پروردستِ دلهایِ جگر سوخته بر دامنِ تست
هرچه را داشته‌ای در ره دین باخته‌ای‌شاهدِ دعویِ من، پیکر و پیراهنِ تست
اربعینِ تو جگر سوزتر از عاشوراست‌زانکه یادآورِ بزمِ طربِ دشمنِ تست
نه همین خوابگهت در حرمِ کرب و بلاست‌که به هر دل که حقیقت طلبد مدفنِ تست
گرچه خوار است «چمن» بر سر کویت نه عجب‌که گلِ باغِ جهان، شاخه‌ای از گلشن تست ***

داغ زینب (ع) در قتلگاه:

زینب چو دید جسم برادر به روی خاک‌لرزید و ناله کرد، که «یا لَیتَنی فِداک»
گفت ای عزیزِ فاطمه، ای میرِ کاروان‌این کاروانِ خسته به مأوایِ خود رسان
ای مانده در زمینِ بلا، وقت رفتن است‌امّا عنانِ قافله در دستِ دشمن است
ای رهنمایِ خفته در این دشتِ پُر خَطَراینک به پای خیز، که شد نوبتِ سفر
بربسته زین سفر، همه را راهِ چاره بین‌ای پاره‌پاره خیز، که شد نوبتِ سفر
بربسته زین سفر، همه را راهِ چاره بین‌ای پاره‌پاره تن، دلِ ما پاره‌پاره بین
ای شاهدانِ عاشق و پویندگانِ راه‌مأوایتان به سینه‌ی دلخستگان، چو آه
ای اخترانِ عرش، چراغِ مزارِتان‌ما با کدام دل برویم از کنارِتان؟
جمعی شکسته حال و اَسیریم و داغداردلها به جای مانده و ما بر شتر سوار
سرهایتان به نیزه اگر روبروی ماست‌جان باختن به پای شما آرزویِ ماست
ای خفتگانِ خاک، به خون شما قَسَم‌تا جانمان بجاست، ستیزیم با ستم
از داغ سینه سوزِ شهیدانِ خسته تن‌خون می‌رود ز چشمِ شقایق به هر «چمن»

_____
(1)- پیرامن: پیرامون، اطراف، دور.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1287

على شريعتى مزينانى

اشاره

علی شریعتی فرزند محمد تقی، مبارز و بیدارگر ایرانی در سال 1312 ه. ش در کاهک نزدیک مزینان (از توابع بخش داورزن شهرستان سبزوار) به دنیا آمد. در سال 1334 وارد دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد گردید، در سال 1336 دستگیر و زندانی شد، در سال 1337 ازدواج کرد که ثمره آن سه دختر و یک پسر است.
چون دانشگاه را با رتبه اولی سپری کرد بورسیه‌ای از دولت برای ادامه تحصیل در فرانسه را اخذ نمود و ضمن تحصیل در دانشگاه سوربن به نهضت آزادیبخش الجزایر پیوست و هم چنین با نهضت‌های ملی کشورهای دیگر در افریقا و آسیا و رهبرانشان آشنا شد.
در سال 1341 شمسی با درجه دکترا فارغ التحصیل شد و در مراجعت به ایران (سال 1343 ش) دستگیر گردید در سال 1345 برای تدریس تاریخ در دانشکده ادبیات مشهد پذیرفته شد که به دنبال سخنرانیهای شورانگیز و تأثیرگذار تحت فشار ساواک کلاسهای او در دانشگاه تعطیل شد حسینیه ارشاد که در سال 1346 تأسیس شده بود از او دعوت به سخنرانی و همکاری نمود که این دوران را پربارترین دوران حیات دکتر شریعتی دانسته‌اند سخنرانیهای وی با استقبال گرم و شدید نسل جوان و اکثر مردم روبه‌رو گردید آخرین سخنرانی او در حسینیه ارشاد در آبان ماه سال 1351 و درست یکسال قبل از بسته شدن حسینیه ارشاد توسط رژیم بود پس از آن مدتی زندگی مخفیانه داشت تا اینکه در سال 1352 خود را به ساواک معرفی و مدت 18 ماه در زندان انفرادی محبوس گردید سرانجام شاه در مسافرتی که به خارج داشت تحت وساطت دوستان بین‌المللی شریعتی دستور آزادی او را در آخرین روز سال 1354 صادر نمود ولی از آن پس تحت نظارت شدید ساواک قرار گرفت، بطوریکه کاملا خانه‌نشین شد. اختناق شدید سال 1355 که منجر به دستگیری و کشته شدن بسیاری از مبارزین مسلمان گردید او را به فکر هجرت از کشور انداخت و توانست با نام شناسنامه‌ای خود (علی مزنیانی) گذرنامه گرفته و در 26 اردیبهشت سال 1356 با هواپیما از کشور خارج شود.
وی سرانجام در 29 خرداد سال 1356 پس از عمری تلاش و مجاهده در کشور انگلستان دار فانی را وداع گفت.
آثار: از دکتر شریعتی کتب بسیاری که بیشتر آنها حاصل سخنرانیهای اوست و تعدادی نیز ترجمه کتب نویسندگان خارجی است به چاپ رسیده است:
«ابو ذر غفاری»، «اسلام شناسی»، «کویر»، «انسان و اسلام»، «میعاد با

ابراهیم»، «امت و امامت»، «پدر، مادر ما متهمیم»، «فاطمه، فاطمه است»، «مذهب علیه مذهب»، «حسین وارث آدم»، «شهادت»، «پس از شهادت» و ...
و از آثار ترجمه شده وی: «فلسفه نیایش» از دکتر الکسیس کارل، «مغضوبین زمین» از فرانتس فانون، «سلمان پاک» از لویی ماسینیون
-*-

زینب:

ای زینب، ای زبان علی در کام!با ملت خویش حرف بزن! دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1288 ای زن! ای که مردانگی در رکاب تو، جوانمردی آموخت. زنان ملت ما، اینان که نام تو آتش عشق و درد بر جانشان می‌افکند، به تو محتاجند بیش از همه وقت. غرب از یک سو به اسارت و ذلّتشان کشانده است و شرق از سوی دیگر به اسارت پنهان و ذلّت تازشان می‌کشاند و از تو و از خودبیگانشان می‌کند. ای زبان علی در کام!ای رسالت حسین بر دوش! ای که از کربلا می‌آیی و پیام شهیدان را، در میان هیاهوی همیشگی قدّاره‌بندان و جلادان، هم چنان به گوش تاریخ می‌رسانی، زینب، با ما سخن بگو! مگو که بر شما چه گذشت! مگو که در آن صحرای سرخ چه دیدی! مگو که جنایت آن جا تا به کجا رسید! مگو که خداوند، آن روز، عزیزترین و پرشکوه‌ترین ارزش‌ها و عظمت‌هایی را که آفریده است، یک جا در ساحل فرات، و بر روی ریگزارهای تفتیده‌ی بیابان طف. چگونه به نمایش آورد و بر فرشتگان عرضه کرد، تا بدانند که چرا می‌بایست برآدم سجده می‌کردند ...؟ آری زینب!مگو که در آن جا بر شما چه رفت! مگو که دشمنانتان چه کردند، و دوستانتان چه ...؟ آری ای «پیامبر انقلاب حسین»!ما می‌دانیم ما همه را شنیده‌ایم از تو. تو پیام کربلا را، پیام شهیدان را به درستی گذارده‌ای؛ تو. شهیدی هستی که از خون خویش کلمه ساختی. همچون برادرت که با قطره‌قطره خون خویش سخن می‌گفت. اما بگوای خواهر، بگو که ما چه کنیم؟ لحظه‌ای بنگر که ما چه می‌کشیم؟ دمی به ما گوش کن تا مصائب خویش را با تو باز گوییم با تو ای خواهر مهربان! این تو هستی که باید بر ما بگریی ای رسول امین برادر، دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1289 که از کربلا می‌آیی و در طول تاریخ،بر همه‌ی نسل‌ها می‌گذری و پیام شهیدان را می‌رسانی، ای که از باغ‌های شهادت می‌آیی و بوی گل‌های نو شکفته‌ی آن دیار را، در پیرهن داری، ای دختر علی، ای خواهر، ای که قافله سالار کاروان اسیرانی، ما را نیز در پی این قافله با خود ببر! «1» ***

تو ای حسین!با تو چه بگویم؟ «شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هائل» و تو ای چراغ راه، ای کشتی رهایی. ای خونی که از آن نقطه‌ی صحرا، جاودان می‌تپی و می‌جوشی. و در بستر زمان جاری هستی،و بر همه‌ی نسل‌ها می‌گذری، و هر زمین حاصلخیزی را سیراب خون می‌کنی، و هر بذر شایسته را در زیر خاک می‌شکافی و می‌شکوفانی، و هر نهال تشنه‌ای را به برگ و بار حیات و خرّمی می‌نشانی، ای آموزگار بزرگ شهادت! برقی از آن نور را، بر این شبستان سیاه و نومید ما بیفکن!

قطره‌ای از آن خون را، در بستر خشکیده و نیم مرده‌ی ما جاری ساز! و تفی از آتش آن صحرای آتش خیز را، به این زمستان سرد و فسرده‌ی ما ببخش! ای که «مرگ سرخ» را برگزیدی، تا عاشقانت را از «مرگ سیاه» برهانی، تا با هر قطره‌ی خونت، ملّتی را حیات بخشی، و تاریخی را به تپش آری، و کالبد مرده و فسرده‌ی عصری را گرم کنی، و بدان جوشش و خروش زندگی و عشق و امید دهی! ایمان ما، ملت ما، تاریخ فردای ما، کالبد زمان ما،

_____

(1)- دفترهای سبز؛ ص 325- 328.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1290 «به تو و خون تو محتاج است» «1» *** و اکنون، دین و دنیا بر مراد کفر وجود می‌گردد، و شمشیرها شکسته، و حلقوم‌ها بریده و «دارها برچیده و خون‌ها شسته‌اند» و موج‌های انقلاب و فریادهای اعتراض و شعله‌های عصیان فرد مرده‌اند و همه جوش‌ها و خروش‌ها فرو نشسته‌اند و «بر مزار آباد شهیدان» و «قبرستان سرد و ساکت زندگان»، شب سیاه هراس و خفقان سایه افکنده و بر ویرانه‌های ایمان و امید مسلمانان، «وای جغدی هم نمی‌آید بگوش»!

«جاهلیت جدید»، سیاه‌تر و وحشی‌تر و سنگین‌تر از «جاهلیت قدیم»، و دشمن اکنون هوشیارتر و چیره‌تر و پخته‌تر از پیش، و در میان مردم آگاه، تجربه‌ها همه تلخ و ثمره‌ی همه‌ی قیام‌ها، شکست و شهادت! ... ناگهان جرقه‌ای در ظلمت انفجاری در سکوت! سیمای تابناک «شهیدی که زنده بر خاک گام برمی‌دارد» از اعماق سیاهی‌ها، از انبوه تباهی‌ها! چهره‌ی روشن و نیرومند یک «امید»، در شب ظلمانی «یأس»! باز از خانه‌ی خاموش و غم‌زده‌ی فاطمه- این خانه‌ی کوچکی که از همه‌ی تاریخ بزرگتر است- مردی بیرون آمد: خشمگین و مصمّم، و در هیأتی که گویی بر سر همه‌ی قصرهای قساوت و پایگاه‌های قدرت، آهنگ یورش دارد، و گویی قله‌ی کوهی است که آتشفشانی بیتاب را در دل خود به بند کشیده است و یا تند بادی است که خداوند بر این قوم عاد فرد فرستاده است و اکنون به وزیدن آغاز می‌کند!

مردی از خانه‌ی فاطمه بیرون آمده است! مدینه را می‌نگرد و مسجد پیامبر را! و مکّه‌ی ابراهیم را، و کعبه‌ی به بند نمرود کشیده را، و اسلام را. و پیام محمد (ص) را و کاخ سبز مشق را و گرسنگان را و در بند کشیدگان را و ...

مردی از خانه‌ی فاطمه بیرون آمده است! بار سنگین همه‌ی این مسئولیت‌ها بر دوش او سنگینی می‌کند. او وارث رنج بزرگ انسان است، تنها وارث آدم، تنها وارث ابراهیم و ... تنها وارث محمد! و ...

مردی تنها! اما نه! دوشادوش او، زنی نیز از خانه‌ی فاطمه بیرون آمده است، گام‌به‌گام او، نیمی از بار سنگین رسالت برادر را او بر دوش خود

گرفته است!
مردی از خانه‌ی فاطمه بیرون آمده است، تنها و بی‌کس، با دست‌های خالی، یک تنه بر روزگار وحشت و ظلمت و آهن یورش برده است جز «مرگ» سلاحی ندارد! اما او فرزند خانواده‌ای است که «هنر خوب مردن» را در مکتب حیات خوب آموخته است.
در این جهان هیچ کس نیست که همچون او بداند که: «چگونه باید مرد؟» دانشی که دشمن نیرومند او- که بر جهان حکومت می‌راند از آن محروم است و این است که قهرمان تنها، به پیروزی خویش بر انبوه سپاه خصم، این چنین مطمئن است و این چنین مصمم و بی‌تردید، به استقبال آمده است.
آموزگار بزرگ «شهادت» اکنون برخاسته است تا به همه‌ی آنها که جهاد را تنها در «توانستن» می‌فهمند و به همه‌ی آن‌ها که پیروزی بر خصم را تنها در «غلبه»، بیاموزد که: «شهادت» نه یک «باختن» که یک «انتخاب» است، انتخابی که در آن، مجاهد با قربانی کردن خویش، در آستانه‌ی معبد آزادی و محراب عشق، پیروز می‌شود. و حسین، وارث آدم- که به بنی آدم زیستن داد- و وارث پیامبران بزرگ- که به انسان، «چگونه باید زیست» را آموختند- اکنون آمده است تا، در این روزگار، به فرزندان آدم، «چگونه باید مرد» را بیاموزد! حسین آموخت که مرگ سپاه، سرنوشت شوم مردم زبونی است که به هر ننگی تن می‌دهند تا

_____
(1)- همان؛ ص 329- 331.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1291
«زنده بمانند» چه، کسانی که گستاخی آن را ندارند که «شهادت» را انتخاب کنند، «مرگ» آنان را انتخاب خواهد کرد!
*** کلمه‌ی شهید بزرگ‌ترین بار معنی را برای آن چه که اکنون می‌خواهیم و می‌خواستم بگویم در بردارد. شهید در لغت، به معنای «حاضر»، «ناظر»، به معنای «گواه و گواهی‌دهنده» و «خبر دهنده‌ی راستین و امین» و هم چنین به معنی «آگاه» و نیز به معنی «محسوس و مشهود»، «کسی که همه‌ی چشم‌ها به او است» و بالاخره به معنی «نمونه»، «الگو» و «سرمشق» است.
شهادت در فرهنگ ما، در مذهب ما. یک «حادثه‌ی خونین و ناگوار» نیست.
در مذاهب و تاریخ‌های اقوام، شهادت عبارت است از قربانی شدن قهرمانانی که در جنگ‌ها به دست دشمن کشته شده‌اند و این، یک حادثه‌ی غم‌انگیز مصیبت باری است و نام این کشته‌شدگان شهید و مرگشان شهادت «1».

شمع:

تا سحر ای شمع بر بالین من‌امشب از بهر خدا بیدار باش
سایه‌ی غم ناگهان بر دل نشست‌رحم کن امشب مرا غمخوار باش
کام امیدم به خون آغشته شدتیرهای غم چنان بر دل نشست
کاندرین دریای مست زندگی‌کشتی امید من بر گل نشست
آه! ای یاران به فریادم رسیدورنه مرگ امشب به فریادم رسد
ترسم آن شیرین‌تر از جانم ز راه‌چون به دام مرگ افتادم رسد
گریه و فریاد بس کن شمع من‌بر دل ریشم نمک دیگر مپاش
قصه‌ی بی‌تابی دل پیش من‌بیش ازین دیگر مگو خاموش باش
جز توام ای مونس شب‌های تاردر جهان دیگر مرا یاری نماند
ز آن همه یاران به جز دیدار مرگ‌با کسی امید دیداری نماند
همدم من، مونس من، شمع من‌جز توام در این جهان غمخوار کو؟
و اندرین صحرای وحشت‌زای مرگ‌وای بر من، وای بر من، یار کو؟
اندرین زندان من امشب شمع من‌دست خواهم شستن از این زندگی
تا که فردا همچو شیران بشکنندملتم زنجیرهای بندگی «2»

_____

(1)- حسین وارث آدم؛ ص 170 و 171.
(2)- همان، ص 202 و 203.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1292

شعبانعلی آزاد

شعبانعلی آزاد فرزند علی به سال 1312 ه. ش در همدان متولد شد. تخلص وی «مجرّد» است، که اساتید ادبیات همدان برای وی انتخاب نمودند.
دیوانی شامل 6 هزار بیت اشعار دارد که هنوز به چاپ نرسیده است «1».
-*-
در سماوات شرف رخشنده کوکب زینب استآنکه از زهرای اطهر دیده مکتب زینب است
مجری صبر و شهامت معنی عشق و حیادر کتاب بردباری اصل مطلب زینب است
آنکه با دریای صبر و استواری و شرف‌ساخت طغرای ولایت را مرتّب زینب است
سوی میدان وفاداری به عزم آهنین‌با شجاعت با شهامت راند مرکب زینب است
خصلت از زهرای اطهر، از علی دارد مرام‌در حقیقت نیک نام و نیک مشرب زینب است
کربلا گردید دانشگاه و استادش حسین‌آنکه از راه شهامت یافت منصب زینب است
از برای یاری دین در ره شام بلاحافظ اطفال شد با ذکر یا رب زینب است
آنکه هنگام اسارت قافله سالار شدعابدین را دل تسلی داد هر شب زینب است
با کلام آتشینش زد بهم بزم یزیداز حیا پیرایه بند دین و مکتب زینب است
***
رهنما و رهبر کامل حسین و زینب استعشق را آئین و سر منزل حسین و زینب است
کاتب طغرای ایمان هست زینب با حسین‌گلشن توحید را حاصل حسین و زینب است
غیر این خواهر برادر کیست پرچمدار عشق‌عشق را ماضی و مستقبل حسین و زینب است
کشتی اسلام را منجی ز گرداب بلاناخدایی تا کشد حاصل حسین و زینب است
در شهادت استوار و در اسارت پایدارپای برجا مجری کامل حسین و زینب است
دو درخشان گوهر دریای بی‌پایان عشق‌دو سپهسالار دریا دل، حسین و

زینب است
خون بی‌اثبات حق پیروز بر شمشیر شدمتّحد در این عمل، عامل حسین و زینب است
آنکه با صبر و شهامت تا ابد برداشته‌پرده از اعمال هر باطل حسین و زینب است
در منای نینوا و عرصه‌ی عشق و ولابر حقیقت آنکه شد مقبل، حسین و زینب است
بر به ایما و اشاره رازهای دلخراش‌از سر نی جانب محمل حسین و زینب است
وادی کرب و بلا و محفل شوم یزیدخطبه خوان و طایر بسمل حسین و زینب است

_____
(1)- سیمای مدّاحان و شاعران؛ ج 2، ص 266.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1293

سیمین دخت وحیدی

اشاره

سیمیندخت وحیدی فرزند عباسعلی به سال 1312 ه. ش در «جهرم» فارس به دنیا آمد. وی یکی از چهره‌های ماندگار ادب فارسی است و شعر گفتن را از سن هفده سالگی آغاز کرده است. دوران ابتدایی و متوسطه را در شهر جهرم گذراند، سپس به شهر تهران مهاجرت کرد. آخرین مدرک تحصیل وی معادل کارشناسی ادبیات می‌باشد. وی در حوزه‌ی هنری، آموزش و پرورش، تربیت معلم خدمت کرده است. قبل از انقلاب شعرهای سیاسی و پس از آن اشعارش در رابطه با انقلاب، حضرت امام (ع)، رزمندگان و ... می‌باشد اشعارش دارای اصالت اخلاقی و مایه‌های خاص عرفان اسلامی است و از تمامی آنها بوی فارس و رایحه‌ی دل‌انگیز شعر حافظ و سعدی استشمام می‌شود. سخنش محکم و استوار و دقیق است. وی از شاعران غزلسرا است و عضو رسمی حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی و سردبیر ماهنامه‌ی کوثر است. تاکنون هفت اثر از وی به چاپ رسیده است که از آن جمله «هور»، «یک آسمان شقایق»، «حس می‌کنم زندگی را»، دو کتاب «منتخب ادبیات به نظم و نثر» و اشعار متفرقه می‌باشد و دو مجموعه اشعار آزاد نیز در دست چاپ دارد.
هم اکنون سرپرستی انجمن شعر بانوان که ماهانه تشکیل می‌شود را بر عهده دارد. او علاوه بر شاعری در زمینه‌ی نقاشی نیز قدرت و مهارتی خاص دارد.

ـ*ـ

از بلا پروا کجا دارد دل دریایی‌ات‌راه بر توفان ببندد قامت سینایی‌ات
سینه‌ات جولانگه امواج توفان بلاست‌شور اقیانوس دارد دیده‌ی دریایی‌ات
در نگارستان چشمت، نقش می‌بندد بهارمی‌کند روشن جهان را چهره‌ی زهرایی‌ات
حامل منشور خونین حسینی، زینبا!جاودان جوش است نور چشمه‌ی دانایی‌ات
تا ابد پر می‌گشاید بر فراسوی زمان‌چون عقابی خشمگین، فریاد عاشورایی‌ات
در زلال دیده‌ی آیینه‌ها تصویر توست‌مانده حیران چشم عالم از جهان آرایی‌ات
در بیابان عطش گر پاگذاری هر نفس‌صد گلستان گل شکوفد از دم عیسایی‌ات
دشمن از نطق علی وارث به خود لرزد چو بیدسامری رسوا شود با معجز موسایی‌ات

همچنان خورشید می‌تابد به عالم قرن‌هاست‌در میان تیرگی‌ها نور روشن رایی‌ات ***

نینوای زخمت:

ناله می‌کند نایم نینوای زخمت راجار می‌زند جانم جای جای زخمت را
هرچه می‌روم انگار نیست خط پایانی‌یا که من نمی‌بینم انتهای زخمت را
شعله شعله می‌سوزم دجله‌دجله می‌گریم‌بوسه می‌زنم ای ماه ردّ پای زخمت را
گر نبودم آن لحظه در صفوف یارانت‌می‌زنم ولی فریاد ماجرای زخمت را
می‌برم به هر سنگر روی شانه باورهم لهیب پیغامت هم صدای زخمت را
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1294 ای بهار ایمانم در غم تو چشمانم‌لخته‌لخته می‌بارد پاره‌های زخمت را
در غدیر اگر افشاند بذر سرخ عاشورادیده بود از اول عشق کربلای زخمت را «1» ***
دلم به سمت تو کوچید چون پرستوهانساخت لانه به بالای برج و باورها
غزال زخمی عشق توأم کجا گیرددلم قرار بجز با تو در فراسوها
بزن به سینه مرا ای به جان خریده بلا!هزار تیر بلا از کمان ابروها
مرا به آتش شرمی که روی پیشانی‌ست‌نگاه کن به قیامت! نه با ترازوها
ز ابر رحمت خود، در وقوع رستاخیزببار بر سر من از دل هیاهوها
تو را به العطش کودکان قسم، ای ماه‌بگیر دست مرا با بریده بازوها
مرا پناه ده ای هاشمی نسب، عباس!به زیر سایه‌ی خود چون رمیده آهوها ***
ناگاه باغ سبز پیمبر سوخت‌آیینه شجاعت حیدر سوخت
آتش گرفت فاطمه را گلزارسرو بلند قامت اکبر سوخت
در حجم نینوای عطش پروردیک باغ از تبار صنوبر سوخت
رگبار فتنه از همه سو باریدیک دشت لاله‌های معطّر سوخت
از بوستان خرّم پیغمبرسر برکشیده نخل تناور سوخت
فریاد العطش به هوا برخاست‌پرواز، روی بال کبوتر سوخت
مردی کنار علقمه در خون خفت‌زین درد و داغ، جان برادر سوخت
بر روی دستهای پدر طفلی‌لب تشنه چون شقایق پرپر سوخت
هر سینه‌ای که بوی خدا می‌داددر معرض شقاوت خنجر سوخت
خورشید تابناک، به خاک افتادیک آسمان تلألؤ اختر سوخت
هفتاد و دو ستاره نورافشان‌در یک فضای تب‌زده یکسر سوخت
از بس که سوز حادثه وسعت داشت‌شعر و کلام و خامه و دفتر سوخت
در راه عشق خالق بی‌همتاآن کس که بود از همه بهتر سوخت

---

(1)- گزیده ادبیات معاصر، مجموعه شعر 18، ص 40.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1295

عابد تبریزی

اشاره

محمد عابد تبریزی متخلّص به «عابد» فرزند تاج الشعرا (مولانا یتیم) که به سال 1313 شمسی ه. ش در یک خانواده‌ی متدین و فاضل در تبریز متولد شده است عابد پس از خاتمه‌ی تحصیلاتش اداره‌ی حسابداری یک شرکت را عهده‌دار شد و سپس در بانک تجارت مشغول کار گردید.
عابد اشعار ترکی و فارسی می‌سراید و در فنون شعر مهارت و اطلاعات کافی دارد و در شعر سبک هندی را انتخاب کرده است. «1»
ـ*ـ
ز درد دل بگویم، یا غم دلدار یا، هر دوز جور خصم نالم، یا فراق یار، یا هر دو
به خون دل نمی‌دانم ز دامان گرد غم شویم‌برادر! یا به اشک دیده‌ی خونبار، یا هر دو
من اندر گلشن هستی، چو در فصل خزان، بلبل‌ز هجر گل بنالم، یا جفای خار، یا هر دو
ز بخت بد، ندانم این چنین بی‌خانمان گشتم‌و یا از گردش گردون کج رفتار، یا هر دو
صبوری بر غم مرگ حبیبان سخت‌تر باشدتحمّل یا به جور و طعنه‌ی اغیار، یا هر دو
چو ابر نوبهاری، حالیا در حیرتم، گریم‌به حال خویش، یا اطفال بی‌غمخوار، یا هر دو
شکایت پیش پیغمبر برم، مبهوت و حیرانم‌ز بیداد مسلمانان، و یا کفّار، یا هر دو
به روی صفحه از دریای طبع پرگهر «عابد»فشاند لؤلؤتر، یا دُرِ شهوار، یا هر دو ***

آب

ای صافی روشن گهر، ای گوهر صافی روان‌سیاله چون جانی به تن آئینه چون جسمی به جان
که گوهر الماس‌گون، گه رام هستی گه حرون‌گه از درون، گه از برون، ذرات را بخشی توان
باغ و ریاحین از تو خوش، سوری و نسرین از تو خوش‌آن از تو خوش، این از تو خوش، آن را توان این را روان
آویزه‌ی گوش فلک، آمیزه‌ی روح سمک‌محتاج فیضت یک به یک، افلاک و خاک و انس و جان
هم از تو نزهت در چمن، هم از تو خرّم نسترن‌قوتی به رگهای سمن، خونی به عرق ارغوان
سرسبزی صحرا ز تو، سرشاری دریا ز توهر جلوه در هر جا ز تو، گر آشکار و گر نهان
سرو از تو در بالندگی، ابر از تو در بارندگی‌هرجا نشان از زندگی، گردیده از نامت عیان
ای آب، ای اکسیر جان، ای قُوّت سیال و روان‌از هست تو هست جهان، از بود تو بودِ مکان
ای آب، ای طبعت صفا، ای هر لبی را آشناچون شد، شدی در کربلا، بیگانه با لب تشنگان
آنگه، که هر طفلی لبش، پژمرده چون گل از عطش‌بودی تو در آن کشمکش در دشت و در صحرا، روان
نار عطش سور، آن شرر، اطفال را، زد بر جگراما تو اندر دشت و در، سیاله بودی هر کران

_____

(1)- تذکره شعرای آذربایجان؛ ج 3؛ ص 524.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1296 اصغر چنان گلبگرگ‌تر، بی‌شیر مادر خون جگرچون برگ گل اندر شرر، سوزان به فریاد و فغان
ششماهه طفل تشنه لب، از تشنه کامی در تعب‌با هر نظر کردی طلب، آبی ز مادر بی‌زبان
«عابد» دگر گفتار بس، در سینه آتش شد نفس‌آبی نداد آن روز کس، جز تیر بر آن ناتوان ***
گشت وارون سیر چرخ کینه‌توزشاه خاور تکیه زد بر نیمروز
خور به قلب قبه خضرا رسیدنیمروز روز عاشورا رسید

ساعتی چند از طلوع آفتاب‌رفت اما با هزاران انقلاب
وه، که این کوته زمان پر خطربا چه سوز و التهابی شد به سر
نیمروزی دید چرخ کج مدارکه نبیند در هزاران روزگار
نیمروزی هر دمش یک عمر سوزصد قیامت منطومی در نیمروز
ظهر بود و مهر می‌تابید نوردشت بود آتش به جان همچون تنور
ساعتی چند از سحرگه می‌گذشت‌داشت حال دیگر آن تفتیده دشت
کربلا بود آری آن صحرای غم‌لیک نی آن کربلای صبح دم
دشت حال دیگری بگرفته بودنقش آن صد پرده از غم می‌نمود
آن کویر خشک پر ریگ روان‌داشت از خون چشمه‌ای در هر کران
بود در آن وادی پرسوز و تف‌صد چمن بشکفته گل در هر طرف
ارغوان از زخم و از خون ژاله‌اش‌بر جگر صد داغ غم هر لاله‌اش
سروها افتاده از پا هر کنارغنچه‌ها پرپر ز جور نیش خار
رشک باغ خلد، دشت پر خطرشد به تنهایی در آن نظاره‌گر
در کنار هر گل و هر نوگلی‌ناله‌ای سر می‌دهد چون بلبلی
باغبان گلشن عشق و، وِدادقصه‌ها از گلی دارد به یاد
خیره سازد دیده چشم انداز دشت‌زنده می‌دارد به خاطر سرگذشت
اکبر آن چرخ وفا را ماه نوکاروان هاشمی را پیشرو
دور عمرش چون ستاره صبحدم‌با فروغ بیش و با دوران کم
آه اینجا بود؛ کآن سرو روان‌برفتاد از پا ز جور ناکسان
کرد اینجا جرعه‌ی آبی طلب‌آن نگارین چهره و یاقوت لب
در شتاب رستخیز کارزاررسته بود از دستبرد گیرودار
تا مگر از جرعه‌ای لب تر کندقُوت جان آمیزه‌ی شکر کند
تاب حسرت جوهر جان آب کردتا مگر او ر توان سیراب کرد
جام آبی گر، به جان دادی قضابود ارزان در چنان بیع و شرا
سوز دل می‌خواست اما عشق یارتا نماید قدر خود زرّ عیار
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1297 التهاب دل از آن کمتر نشدکامش از جام امامت‌تر نشد
شوق آتش جان به دل جوشیده بودچشمه‌ی آب بقا نوشیده بود
سوز دریا بین که ماهی در شناپای از آن پس می‌کشد با قهقرا
اصغر اینجا شد نشان تیرکین‌برفتاد از خاتم دل، چون نگین
کودکی در عشق، استاد کهن‌تشنه‌ی خون لب نشسته از لبن
کرد حیران عشق را خون خوردنش‌در دم پیکان تبسّم کردنش
شعله‌ای افشاند و آن‌گه شد خموش‌شمع سان آن گل عذار لاله‌پوش
زان تبسّم گریه را، از یاد بردنکهت گل بود، گویی باد برد
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1298

ذبیح اللّٰه صاحبکاری

اشاره

ذبیح اللّه صاحبکاری که به «صاحبکار» شهرت یافته و تخلّص «سهی» را در شعر برگزیده در سال 1313 ه. ش در روستای دولت آباد از توابع تربت حیدریه متولد شد. وی پس از گذراندن دروس ابتدایی در زادگاهش، جهت کسب علوم دینی به تربت حیدریه رفت و سپس به مشهد مهاجرت نمود. در سال 1342 شمسی به استخدام وزارت آموزش و پرورش درآمد. سهی از غزلسرایان بسیار مشهور خطّه‌ی خراسان می‌باشد. سبک و شیوه‌ی غزلش بیشتر مایل به هندی و عراقی است.
سهی در مشهد، با انجمنهای ادبی مراوده داشت. در سال 1343 شمسی مجموعه‌ای از منتخب مدایح و مراثی وی منتشر شد «1».
آثار: «تصحیح دیوان حزین لاهیجی»، «سیری در تاریخ مرثیه‌ی عاشورایی»، تصحیح تذکره‌ی مشهور «عرفات العاشقین و عرصات العارفین»، «تصحیح دیوان مشفق بخارایی».
-*-

حماسه جاوید:

نمی‌دانم چه شوری بود از عشق تو در سرهاکه دل‌ها می‌زند پر در هوایت چون کبوترها
به خون پاک خود خطی نوشتی از فداکاری‌کزان حرفی نمی‌گنجد به دیوان‌ها و دفترها
اگر هر منبر از وصف تو زینت یافت، جا داردکه از خون تو پا برجای شد محراب و منبرها
بنازم همرهانت را که افتادند چون از پاطریق عشق را مردانه طی کردند با سرها
نمی‌دانم چه آیینی‌ست دنیای محبت راکه خواهرها نمی‌گریند بر مرگ برادرها
پدرها شسته دست از جان به آب دیده‌ی طفلان‌خضاب از خون فرزندان خود کردند مادرها
فدای پرچم سرخ تو ای سردار مظلومان‌که می‌لرزد ز بیمش تا ابد کاخ ستمگرها
اگر خود تشنه لب جان بر لب آب روان دادجهانی را ز فیض خون پاک خوش جان دادی شهید عشق را نازم که گاه بذل و ایثارش
فلک را پشت لرزید از نهیب رزم و پیکارش
نشد سدّ ره او در طریق عشق و جانبازی‌نه آه سرد طفلانش نه اشک گرم بیمارش
دلم بر ماتم آن باغبان چون شمع می‌لرزدکه در یک روز پرپر شد همه گل‌های بی‌خارش
فدای آن سبک سیری که راه مقصد خود رابه سر پیمود چون در ره ز پای افتاد رهوارش
کجا دیدی که سرداری به رزم اندر ز بی‌یاری؟به هنگام سواری خواهرش گردد عنان دارش
به رنگ خون به دامان شفق رنگی‌ست جاویدان‌ز خون پاک هفتاد و دو تن یار وفادارش
گلسان ولایت را نگر کز تشنه کامی‌هالب آب روان پژمرده شد گل‌های بی‌خارش
لب عطشان به خون رخساره رنگین کرد مظلومی‌که می‌بوسید خیر المرسلین لب‌ها و رخسارش

---

(1)- سخنوران نامی معاصر ایران؛ ج 3، ص 1832.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1299 ز خون پاک او ملک فضیلت جاودانی شدستم رفت و ستمگر رفت و کاخ ظلم فانی شد خوش آن سرها که بگذشتند در راهت ز سامان‌ها
خوش آن تن‌ها که بخشیدند پیش مقدمت جان‌ها
سعادت یار آن اسطوره‌های عشق و جانبازی‌که بند از بندشان بگسست و نگستند پیمان‌ها
هوس پرورده کی دارد خبر از شوق جانبازی‌چه داند عافیت جو لذّت آغوش طوفان‌ها
فدای همّت آن تشنگان کاندر لب دریاننوشیدند جز آب از دم شمشیر و پیکان‌ها
گلی از گلشن عصمت فتاد از پا ز بی‌آبی‌که بر تن چاک کردند از غمش گل‌ها گریبان‌ها
هژ بران خفته در خون، خیمه‌ها در شعله‌ی آتش‌غزالان حرم آواره‌ی دشت و بیابان‌ها
نخواهد شست از روی زمین این گرد ماتم راببارد آسمان گر تا ابد از دیده باران‌ها
به یاد ماتم آن کودکان تشنه جا دارداگر دل‌ها همه خون گردد و ریزد ز مژگان‌ها
به عالم داد سرمشق فضیلت از قیام خودنوشت از خون خود بر صفحه‌ی گیتی پیام خود چو خالی شد ز یاران کرد آن سردار بی‌لشکر
به سوی خیمه آمد با تنی خونین و چشمی تر
نظر افکند سوی خیمه‌ی هریک ز همراهان‌تهی دید آشیان‌ها را از آن مرغان خونین پر
یقین بودش که تا لختی دگر از آتش دشمن‌نخواهد ماند زین خرگاه جز مشتی ز خاکستر
به عزم آخرین دیدار فرزندان و خواهرهافرود آمد ز مرکب آن سهپسالار بی‌یاور
یکایک کودکان را از محبت بوسه زد بر رخ‌پیاپی خواهران را سود دست مرحمت برسر
به خواهر گفت کای بالیده سرو گلشن عصمت‌مرا منزل به پایان می‌رسد تا لحظه‌ای دیگر
مبادا لطمه بر صورت زنی ناخن به رخ سایی‌غم مرگ برادر گرچه دشوار است بر خواهر
تو زین پس کاروان سالار و غمخوار اسیرانی‌مکن شیون، مزن بر سر، مریز از دیدگان گوهر
بود خصم تو را این فتح، آغاز سیه روزی‌ولی باشد شکست ما نخستین گام

پیروزی برین صحرا پر بیم و هراس ای مه متاب امشب
که دامانت نسوزد از لهیب اضطراب امشب
سزد گر چهره پنهان می‌کنی در هاله‌ی ماتم‌که اصغر را نمی‌بینی در آغوش رباب امشب
نهان شد چهره‌ی خورشید مغرب در نقاب خون‌جهان شد محفل ماتم ز مرگ آفتاب امشب
برین تن‌ها که هر یک رنگ گل‌های خزان داردببار ای آسمان از چشم اخترها گلاب امشب
جدا شد ساقی این کاروان را دست از پیکربده این کودکان را ای فلک از دیده آب امشب
اگر دیشب نخفتی از عطش در دامن مادردر آغوش پدر ای کودک شیرین بخواب امشب
سر از خاک نجف بردار ای سردار مظلومان‌برای دستگیری، بی‌کسان را کن شتاب امشب
بیا و ز اهل بیت خویش امشب پاسداری کن‌گرفتاران غم را از محبت غم‌گساری کن دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1300 ز
غم در دل گره شد ناله‌ام ای اشک، طوفانی‌دلم لبریز خون شد ای شب اندوه، پایانی
چنان زد آتش اهریمن گلستان حسینی راکه مرغان بهشتی را نه سر ماند و نه سامانی
در آن صحرای پر وحشت ز بیم حمله‌ی گرگان‌گریزان است از هر سو غزالی در بیابانی
رهی دشوار در پیش است و چشم فتنه اندر پس‌چه خواهد کرد زینب با چنین جمع پریشانی
گر از حال یتیمان لحظه‌ای غافل شود امشب‌دهد جان کودکی در دامن خار مغیلانی
برین جانبازی و ایثار و این صبر و شکیبایی‌به کیوان دیده‌ی هر اختری شد چشم حیرانی
گمانم طایری گم کرده امشب آشیانش رابگردای باغبان شاید به دست آری نشانش را ز حسرت لاله امشب داغ ماتم بر جگر دارد
که زینب سوی شام از کوفه آهنگ سفر دارد
روان شد کاروان و ماند اندر پی دل لیلاکجا مادر تواند دیده از فرزند بردارد
کنار هر اسیری بر فراز نی سری چون گل‌به پای هر گلی مرغی سر اندر زیر پر دارد
مباد اهریمنی سیلی زند بر چهره‌ی طفلی‌که این سر سوی طفلانش نظر با

چشم‌تر دارد
یکی خون بارد از مژگان یکی از دل کشد افغان‌یکی سوگ پسر دارد یکی داغ پدر دارد
مران ای ساربان محمل که از دامان این صحرابه حسرت شیرخواری در پی مادر نظر دارد
رهی در پیش دارد کاروان آل پیغمبرکه در هرگام گردون فتنه‌ای در زیر سر دارد
فتد از آه مظلومان شرر در خرمن ظالم‌کجا اهریمن از فرجام کار خود خبر دارد
هر آن اشکی که از مژکان طفلی تلخکام افتدشود سیلابی و در خانه‌ی فرعون شام افتد گل باغ ولایت را که جان‌ها برخی نامش
عجب دارم که جا دادند در ویرانه‌ی شامش
به زنجیر ستم بستند بازوی عزیزی راکه پوشیده‌ست ایزد جامه‌ی عصمت بر اندامش
فدای جسم بیماری که هرکس را رسد دردی‌دوا می‌جوید از خاکش، شفا می‌گیرد از نامش
به جای آنکه رخ سایند اهل شام برپایش‌نظر کردند با چشم حقارت از در و بامش
ز چشم خامه‌ام خون می‌چکد بر صفحه‌ی دفترچو آرم نام زینب بر زبان در مجلس عامش
در آن ویرانه پرپر شد گلی از گلشن طه‌که پشت باغبان خم شد ز مرگ نابهنگامش
ز فرزند ابوسفیان چه باقی ماند جز نفرین‌مبین آغاز باطل را تماشا کن سرانجامش
فتاد از نغمه امشب مرغ بی‌بال و پر زینب‌مگر امشب گل روی پدر کرده است آرامش
به دست آورده گویی دامن گم کرده‌ی خود راتسلی می‌دهد از غم دل افسرده‌ی خود را به یثرب کاروانی بی‌سپهسالار می‌آید
کز آهنگ درایش ناله‌های زار می‌آید
چه پیغامی مگر زان کاروان آورده پیک غم‌که آوای مصیبت از در و دیوار می‌آید
رسان ای ناله پیغامی به سوی تربت زهراکه زینب از سفر با دیده‌ی خونبار می‌آید
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1301 ز راهی دور با شوق مزار پاک پیغمبرمسیحی سوی این دار الشفا بیمار می‌آید
ز داغ هر عزیزی صد هزاران خار غم بر دل‌طبیب دردمندان با تنی تبدار

می‌آید
گلستان ولایت را که شد در کربلا غارت‌کنون یک غنچه‌ی افسرده زان گلزار می‌آید
ازین کوه گران غم که در عالم نمی‌گنجدبه چشم اهل یثرب زندگی دشوار می‌آید
«سهی» این قصه‌ی جانسوز در دفتر نمی‌گنجدنه در دفتر که در دنیای پهناور نمی‌گنجد «1»
_____
(1)- افسانه ناتمام؛ ص 405- 411. این شعر در آذر ماه سال 1363 سروده شده است.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1302

احمد نیک طلب

اشاره

احمد نیک طلب فرزند علی متخلص به «یاور» در سال 1313 ه. ش در شهرستان همدان دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در همدان گذراند و تحصیلات عالیه را در مقطع کارشناسی در دانشکده‌ی علوم و ارتباطات اجتماعی تهران به پایان برد و سپس به تدریس در دبیرستان‌های همدان و تهران روی آورد.
سیزده ساله بود که به سرودن اشعار پرداخت و در انجمنهای ادبی همدان و تهران منجمله «انجمن ادبی ایران» حضور فعال داشته و مدت چهار سال نیز دبیر انجمن ادبی حافظ بوده است. همچنین عضو هیأت مدیره‌ی انجمن ادبی و هنری ایران و هند بود.
نیک طلب از اشعار کلاسیک بیشتر به سبک هندی گرایش دارد. اغلب اشعار او به ویژه آنهایی که شیوه‌ی نو و نیمایی دارند و به خصوص ترانه‌های محلی همدانی او به زبان‌های بیگانه‌ی شرقی ترجمه شده است.
آثار: دو کتاب مثنوی «صبح فردا» و «شعر و شاعری نظم و نثر» از نیک طلب در همدان به چاپ رسیده است کتاب‌های «از طهران تا تهران»، گزیده ادبیات معاصر شماره 102» نیز در کارنامه فعالیت‌های شعری وی به چشم می‌خورد. هم چنین تحشیه و مقدمه بر «دیوان رضی الدّین آرتیمانی» و تصحیح و تدوین «دیوان رفیق اصفهانی» را نیز باید به موارد بالا اضافه نمود.
از احمد نیک طلب مجموعه شعری شامل اشعاری به فارسی و گویش همدانی و ترانه‌ها و سرودها در دست انتشار است.
ـ*ـ
قبله‌ی حاجات، الا ای کعبه‌ی کوی ولاغرق خون ای خاک آتشناک دشت کربلا
گلشن مینو، بهشت آرزو، باغ امیدتربت پاک حسین بن علیّ مرتضا
جلوه‌بخش جان زهرا، قرّة العین علی‌نو کشتیّ نجات، انوار مصباح هدا
پیشوای پاکبازان، مقتدای انس و جان‌عاشقان راه حق را در طریقت رهنما
ای فروغ روشنی‌بخش دل و جان روی تودیده را ای برتر از افلاک عزّت توتیا
شد فرات از خون هفتاد و دو گوهر لعل فام‌دجله آتشگون شد از داغ فراق لاله‌ها
قرن‌ها شد با غمت ره توشه دارد هر غریب‌از غبارت ای به درمان دردمندان را دوا
تشنه کامان را دمی دریاب ای دریای عشق‌کیست چون ما خشک لب، ای چشمه‌ی آب بقا؟

تا همه حاجات محتاجان روا داری، مراست‌ای مجیب الدعوه دایم در برت دست دعا
دستگیری کن مگر پایم نلغزد در صراطرحمت آور، ای امام الرّحمه در روز جزا ***
حسین آیینه ذات الهی‌جهان را جلوه بخش جان کماهی
بود صدق و صفای راه حق رانماز ظهر عاشورا گواهی ***
نیایش را که با صوت جلی خواندصفای سینه صافی دلی خواند
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1303 چه شوری ظهر عاشورا به پا کردنمازی که حسین بن علی خواند ***
ملائک دیده هنگام ستایش‌حسین آمد چو نوری در نمایش
همه دانند سالار شهیدان‌فدایی نماز است و نیایش ***

داغ و دریغ:

باید از دیده به داغ دل دریغا خون گریستخون دل از دیده بر دامان چه گویم چون گریست
دل به یاد تشنه کامان لب شطّ فراتچون لبالب شد ز خون از دجله تا جیحون گریست
در غروب آفتاب عشق و ایمان از افقچشمه چشم شفق در گنبد گردون گریست
تشنه لب گلهای عطشان کویر کربلاپرده‌پرده غنچه خون در پهنه هامون گریست
شد پریشان جمع جان، دل در بیابان جنون‌از غم لیلی‌وشان سرگشته چون مجنون گریست
خون دل آمد به جوش از داغت ای خون خداکم نیامد قطره‌ای هرچند چشم افزون گریست
در وطن دوش از غمت شام غریبان داشت، دل‌زان جهت از حد فزون وز حوصله بیرون گریست
هر که شرح سینه‌سوز روز عاشورا شنیدبا دلی لبریز خون، با دیده‌ای محزون گریست
سوخت آخر ز آتش غم، ساخت هر چه چشم دل‌اشک خون عمری به دامن کرد اگر اکنون گریست
تا به عرش از فرش می‌بادش به عالم آبروی‌چون به داغت بی‌دریغ این خاک آتشگون گریست ***

آتش عطش:

خیل خیال روی تو زد راه خواب راسیل سرشک سوخت به حسرت سحاب را
ای نور چشم حضرت زهرا به ماتمتغم رخنه کرد این دل از خون خضاب را
بستند تا ز هر طرف از کینه کوفیان‌بر روی اهل بیت رسول اللّه آب را
آلاله‌های تشنه لب دشت نینواپرپر شدند حسرت روی گلاب را
عمری در این عزای حسینی، به جای اشک‌خون دل است دیده پر التهاب را
داغ فراق سیّد و سالار دین حسین «ع»ما را ز تن تمام توان برد و تاب را
زینب به ناله گفت: برادر که بعد توچون می‌توان تحمل رنج و عذاب را
یک سو در آتش عطش آوخ «سکینه بین»سویی دیگر «رقیه» و یک سو «رباب» را
عباس آن که نور وفا بود و می‌نمودماهی ز مهر چهره چون آفتاب را
جان‌ها فدای آن سر از تن جدا که بازبر نوک نیزه کرد تلاوت کتاب را ***
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1304

طور توحید:

ای تجلیگاه انوار حقیقت خاک تودر تجلی طور توحید است خاک پاک تو
کعبه‌ی اهل ولا، ای سرزمین کربلاتوتیای دیده‌ی دل خاک تو، خاشاک تو
می‌زند دل هر چه باداباد در دریای عشق‌تشنه‌ی آب فرات از خاک آتشناک تو
آفتاب از عرش خواهد همچو فرش ره نهدسر به پای تکسوار چابک و چالاک تو
با فروغ مهر هفتاد و دو خورشیدت به خاک‌رنگ می‌بازد از آفاق انجم افلاک تو
سروران را سروری دارد که دارد بر سر اوتاج «کرَّمنا» به عزت خواجه‌ی «لولاک» تو
آسمان باید که خون از ابر بارد بر زمین‌زانکه در گوش فلک پیچیده شد پژواک تو
رهرو حق از سر اخلاص کی افتد ز پای‌برندارد دست تا از حلقه‌ی فتراک تو
دشت تو گلگشت ما دست و دل از جان شستگان‌باغ داغستان لاله، لعل‌گون از خاک تو
راهی راه رهایی را کجا باک از هلاک‌جان هلاک با حقیقت رهرو بی‌باک تو
در دیار درد و دوری، دیری از غم خون گریست«یاور» سر در گریبان و گریبان چاک تو «1»

_____

(1)- کیهان فرهنگی؛ سال دهم؛ شماره 3.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1305

ابو القاسم گرامی

ابو القاسم گرامی اقلیدی به سال 1314 ه. ش در شهر مقدس قم متولّد شد و سپس همراه پدر و مادر رحل اقامت در شهر ری افکندند. در سن 16 سالگی پدرش را از دست داد و به علت فقر شدید مالی از خواندن و نوشتن محروم گشت و به شغل خبّازی پرداخت. وی در سن بیست و سه سالگی و پس از پایان خدمت سربازی در حادثه‌ی آتش‌سوزی بینایی خود را از دست داد.
اولین شعرش را هنگام زیارت مرقد مطهّر حضرت رضا (ع) سروده و پس از آن به سیر و سلوک و طریق عرفان پرداخته است «1».
ـ*ـ
نائی نی، داستان عشق باز آورده است‌نی از این رو، شرح عشق جانگذاز، آورده است
داستان جان‌فشانی، حسین بن علی‌آتشی در سینه‌ی ارباب راز آورده است
قرّة العین علی، از کعبه تا دشت بلااهل بیت خویش را با مهد ناز آورده است
ناله‌ی جانسوز زینب، عصمت کبرای حق‌کاروان عشق را در سوز و ساز آورده است
جان هفتاد و دو تن را تا کند قربان دوست‌در منای نینوا روی نیاز آورده است
کربلا را تا که سنگ روضه‌ی مینو کندهمره خود، گلعذاران از حجاز آورده است
همچون جدّ خود حسین در عرصه‌ی معراج عشق‌ذو الجناح خویش را در ترک و تاز آورده است
سینه کرد آماج پیکان، روز عاشورا حبیب‌تا که شاه کربلا، بر جا نماز آورده است
ثانی شیر خدا، عباس سردار حسین‌پرچم توحید را در اهتزاز آورده است

---

(1)- سیمای مدّاحان و شاعران؛ ص 216.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1306

سید محمد حسن صفوی پور

اشاره

سید محمد حسن صفوی پور فرزند عبد الحسین متخلص به «قیصر» در سال 1314 ه. ش در محله‌ی در «بکوشک» اصفهان متولد شد. وی شاعر اهل بیت (ع) می‌باشد.
تحصیلات خود را تا دیپلم در آنجا گذراند و در سال 1331 شمسی به تهران مسافرت کرد و در شهرداری مشغول کار گردید تا اینکه در سال 1360 بازنشسته گردید و به اصفهان مراجعت نمود.
وی در انجمن‌های ادبی شرکت می‌کرد و از محضر اساتیدی چون یاور همدانی، محمد علی مردانی و سرور استفاده برد و با فنون شعر آشنا شد.
در سال 1347 شمسی مجموعه‌ی کوچکی به نام «همراه با کاروان» به چاپ رسانده است.
-*-

ماه هاشمی:

ساقی لب تشنگان چون مجمع احباب دیدیک به یک را جمله از سوز عطش، بی‌تاب دید
ماه تابان بنی هاشم، ابو الفضل رشیدروی زینب را پریده رنگ چون مهتاب دید
بود دست اصغر از غم، گردن آویز رباب‌دامنش از اشک حسرت پر دُرّ ناب دید
چون که راه دجله را دشمن به رویش بسته بودخویشتن را لاجرم ملزم به فتح باب دید
با لبی عطشان به دریای خروشان پا نهادموج موج آب را در گردش چرخاب دید
دست چون از بهر نوشیدن درون آب بردنقش زیبای رخ اصغر درون آب دید
قطره اشکی فرو غلطید از چشمش در آب‌آب شد شرمنده، تا آن گوهر ناب دید
مشک آبی برگرفت و، گشت از دریا برون‌خویش را در منتهای تشنگی، سیراب دید!
در ستیزی نابرابر، قلب لشکر را شکافت‌خصم شد حیران چو از عبّاس این اعجاب دید
کرد بی‌حاصل توانش را عمودی آهنین‌ای دریغ! این نامرادی را مگر در خواب دید
واپسین دم، چشم خود بگشود ماه هاشمی‌سر، به دامان حسین، آن مهر عالمتاب دید «1»

_____
(1)- بر بال سرخ قنوت؛ ص 162.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1307

محمد حسین بهجتی

محمد حسین بهجتی فرزند تقی متخلص به «شفق» در سال 1314 ه. ش در شهر اردکان متولد شد. به علت مخالفت پدرش نتوانست تحصیلات خود را از حد ابتدایی بالاتر برد، به ناچار به تحصیل علوم دینی پرداخت و در سال 1331 برای ادامه تحصیل به قم عزیمت نمود در قم در نزد اساتید گرانقدری کسب فیض نمود. از سال 1351 شمسی به مدت 9 سال در تهران سکونت اختیار نمود.
پس از انقلاب و با شهادت آیة اله صدوقی و انتصاب امام جمله اردکان به جای آن شهید، به حکم امام خمینی به سمت امام جمعه‌ی اردکان منصوب گردید.
وی از شاعران خوش ذوق و توانایی است که شعر و شاعری را از دوران تحصیل در قم آغاز کرد و در جریان انقلاب و پیروزی آن اشعار زیادی از او در مجلات مختلف به چاپ رسیده است «1».
-*-
بلبلم و زمزمه سر می‌دهم‌از گل روی تو خبر می‌دهم
لاله‌ام و بر دل من داغ توست‌هدیه‌ات از خون جگر می‌دهم
عاشقم و کعبه‌ی کوی تو رابوسه به دیوار و به در می‌دهم
شمعم و با هر نفس آتشین‌از تب عشق تو خبر می‌دهم
ای تو امید دل من یا حسین‌خاک رهت جای به سر می‌دهم
با نظری گر بنوازی مراجان به تو پاداش نظر می‌دهم
گر ببریدند یکی دست من‌در ره تو دست دگر می‌دهم
عاشق حقّم من و در راه دوست‌دست و دل و دیده و سر می‌دهم
نیست عجب گر ز دلم خون چکیدباغ گلم، لاله‌ی تر می‌دهم
من خجلم گر که نیاوردم آب‌از مژه‌ام، سیل گهر می‌دهم
طوطی طبع «شفق» خسته رااز دم جانبخش شکر می‌دهم ***
لب تشنه بود و شمر برید از قفا سرش‌من بر رخش نظاره‌کنان در برابرش
دیگر چه احتیاج به شمشیر آبداربس بود بهر کشتن او داغ اکبرش
با جسم چاک‌چاک غریبانه جان سپردنگذاشتند تا که به دامان نهم سرش
دیگر چه تاب داشت تن پاره پاره‌اش‌کز جور تاختند ستوران به پیکرش
ای جدّم، ای رسول خدا، چون کنم بیان‌کز دشمنان چه دید سر ناز پرورش
***

_____
(1)- سخنوران نامی معاصر ایران؛ ج 3، ص 1956.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1308 ای مهربان برادرم،

ای بر سر افسرم‌در خاک و خون فتاده‌ای، ای خاک برسرم
ای یادگار مادرم، ای تشنه‌لب حسین‌برخیز تا رویم، که بی‌یار و یاورم
در دست دشمنان بنگر، خواهرت اسیرآخر مگر نه دختر زهرای اطهرم؟
گر دختر یتیم تو گیرد بهانه‌ات‌او را دهم چه پاسخ و عذرش چه آورم؟
من با تو آمدم ز مدینه به کربلااکنون چگونه بی‌تو ره شام بسپرم؟
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1309

پاشا صمیمی خلخالی

اشاره

پاشا صمیمی خلخالی فرزند درویش در سال 1314 ه. ش در «رضوان شهر» گیلان چشم به جهان گشود تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاه خود گذراند و برای ادامه تحصیلات در مقطع کارشناسی در دانشگاه تهران و در رشته زبان و ادبیات فرانسه پذیرفته شد که توانست لیسانس خود را در این رشته اخذ نماید.
سرودن شعر را از ده سالگی آغاز نمود و در هنگامی که در دبیرستان درس می‌خواند تحت تأثیر تشویق‌های دبیر ادبیات خود علاقه وی به شعر و شاعری دو چندان گردید به طوری که توانسته است تاکنون بیش از ده هزار بیت از شعرای متقدم و متأخر را در حافظه خود نگهداری نماید. در سال 72 از شغل دولتی بازنشسته شد. وی می‌گوید: «در سال 79 بالغ بر دوازده هزار بیت از اشعارم که آماده چاپ بود به سرقت رفت ولی این امر مرا ناامید نساخت به طوریکه هم اکنون دیوان جدید اشعارم آماده چاپ می‌باشد».
صمیمی خلخالی هم اینک در بخش خصوصی مشغول به کار می‌باشد.
ـ*ـ

داغ لاله‌ها:

داغ صدها لاله بر دل کربلا دارد هنوزکربلا شوری گران زین داغها دارد هنوز
خاک پاک کربلا با خون مولا شد عجین‌قصه‌ای خونین به دل زین ماجرا دارد هنوز
آسمان کربلا را جلوه‌ی مهتاب نیست‌چون نوای غم فزای نینوا دارد هنوز
بانک یا رب یا رب مردان شبهای خداهر طرف چون عطر گل آل عبا دارد هنوز
مهر ایزد روشنی بخش دل بیمار ماست‌زان زمین و آسمان مهر خدا دارد هنوز
گشته جاری در دل شب نکهت خورشید عشق‌شبچراغ دیده‌ها نور صفا دارد هنوز
در درون سینه‌ها عشق حسین بن علیست‌زان دل و جان شکوه‌ها از اشقیا دارد هنوز
سوز آه زینب کبری به دشت کربلاچون فروغ ایزدی در سینه جا دارد هنوز
حرمت ماه محرم در ولای مرتضاست‌چون محرم جلوه‌ای از مرتضی دارد هنوز
گریه کن ای دل برای کشته‌ی راه خداگر دل شوریده‌ات عشق خدا دارد هنوز
تربت پاک حسین بن علی دار الشفاست‌خوش بحال دیده‌ای کاین توتیا دارد هنوز
شافع روز جزا ما را حسین بن علیست‌کشور ما زان عزایش را بپا دارد هنوز ***

روز عاشورا:

گر به دنیا سوز آه زینب کبری نبودهیچگه ما را خبر از روز عاشورا نبود
آسمان خون گریه می‌کردی به روز رستخیزگر به باغ سینه‌ی ما لاله‌ی حمرا نبود
هر طرف بانگ غم و اندوه می‌آمد به گوش‌جز نوای نینوایی در همه دلها نبود
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1310 کوفیان از ما بریدند و وفا بیگانه شددشمنان در خیمه بودند و یکی با ما نبود
تشنه لب بودند طفلان عزیز فاطمه‌چون به جز شرمندگی در مشک آن سقا نبود
ناله بانگ جرس از دور می‌آمد به گوش‌یاوری از یاوران از بهر ما آنجا نبود
پیکر پاک حسین بن علی در خاک بودجز شرنگ تیر دشمن بر تن مولا نبود
آل طه جملگی در بند بودند و اسیرکاروان می‌رفت و ما را جز غم فردا نبود
آن سر از تن جدا می‌خواند آیات مبین‌گرچه جز بانگ طرب در بزم آن رسوا نبود
ناگه از پشت حرم فریاد زینب شد بلندآنکه او را در گلو جز خشم بی‌پروا نبود
با یزید بی‌خرد داد سخن در داد و گفت:ای که شرمت از رسول آسمان پیما نبود
ما همه گلهای باغ مصطفی و حیدریم‌ذات ناپاک تو را گویا خبر از ما نبود
چون تویی بی‌دادگر در وادی بیداد نیست‌اف بر آن قومی که او را رهبر بینا نبود
شاف روز جزا را کی توانی دید بازچون ترا چشم بصیرت در دل اعمی نبود
باش تا فردای محشر رو سیه بینم ترارو سیه‌تر چون تویی کس در جهان پیدا نبود
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1311

محمد علامه

حاج محمد علامه مدّاح و شاعر اهل بیت (ع) در آذر ماه سال 1380 ه. ش وفات یافت دیوان اشعاری در مدح اهل بیت (ع) به نام «هدیه‌ی مور» از او به چاپ رسیده است.

ـ*ـ

در کنار علقمه سروی ز پا افتاده است‌یا گلی از گلشن آل عبا افتاده است
در فضای رزمگاه نینوا با شور و آه‌ناله‌ی جانسوز «ادرک یا اخا» افتاده است
از نوای جانگداز ساقی لب تشنگان‌لرزه بر اندام شاه نینوا افتاده است
شه سوار اسب شد با سر به میدان روی کردتا ببیند جسم عباسش کجا افتاده است
ناگهان از صدر زین افکند خود را بر زمین‌دید بسم اللّه از قرآن جدا افتاده است
پاره‌ی قرآن ببوسید و پی اسبش دویدمصحف ناطق کجا یا رب ز پا افتاده است
تا کنار نهر علقم بوی عباسش کشیددید بر خاک سیه صاحب لوا افتاده است
کرده در دریای خون ماه بنی هاشم غروب‌تشنه لب سقای دشت کربلا افتاده است
دست خود را بر کمر بگرفت و آهی از دل برکشیدگفت پشت من ز هجرانت دو تا افتاده است
خیز و برپا کن لوا، آبی رسان اطفال رااز چه رو بر خاک این قدِّ رسا افتاده است
بهر آبی در حرم طفلان من در انتظاراز عطش شوری نگر در خیمه‌ها افتاده است
هر چه شه نالید عبّاسش ز لب، لب برنداشت‌دید مرغ روح او سوی سما افتاده است
گفت پس جسم برادر را برم در خیمه‌گاه‌دید هر عضوی ز اعضایش سوا افتاده است
شد به سوی خیمه با پای پیاده رهسپاردر حرم شد دید افغان و نوا افتاده است
حال زینب را مگو «علّامه» از شه چون شنیددست عبّاس علمدارش جدا افتاده است «1»

---

(1)- گلزار شهیدان؛ ج 1، ص 176 و 177.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1312

محمد رضا حکیمی

اشاره

محمد رضا حکیمی از نویسندگان خوش قلم و متعهد معاصر است که در سال 1314 ه. ش متولد شده است. عمده‌ی نوشته‌های او در زمینه‌ی مسائل دینی و اعتقادی است.
کاربرد ترکیب‌های زیبا، تشبیهات گسترده و استفاده از جلوه‌های طبیعی از ویژگی‌های نثر اوست.
از مشهورترین آثار وی «ادبیات و تعهّد در اسلام»، «در فجر ساحل»، «بیدارگران اقالیم قبله»، «تفسیر آفتاب»، «حماسه‌ی غدیر»، و «الحیاة» را می‌توان نام برد.
-*-

مسمّطی در ثنای آل محمد «ص»: «1»

1- سحرا قد لاح نجم فی الدّیاجی ثمّ غابافرمانی ناظرا اکشف عن ذاک نقابا یا لما ذا غاب نجمی لیتنی ادری الجوابا االی الشّرق ام القطبین قد ابدی الغیابا ام رأی مطلع سلمی فاستحی منها فآبا ام شموس الحیّ اضحت طالعات لامعات 2- فافتفیت اثر النّجم و قد سرّحت عینی کی اری نجمی هل غاب وراء الفرقدین او قد انضمّ الی عقد الثریّا راقدین فاذا قد راقنی حسنا جمال المشرقین و لئال فی بساط اللّیل اصفی من لجین و نجوم سائرات فی بروج ثابتات 3- فاعادت بهجة الکون نشاطی و ارتیاحی و رمتنی ساهرا لیلی ما بین الاقاحی سائلا یا طائر الرّوض اعد ذکر الملاح و اذکرن عهد لیال قد نقضّت بالبطاح و ارو عنهم نغمات باسانید صحاح علّنی اسعد بالوصل بتلک النّغمات

_____

(1)- ادبیات و تعهد در اسلام؛ ص 296- 306.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1313 4- نغمات شنّفت آذان الحان الاغانی‌نغمات ضربت دوما باوتار الزّمان نغمات زادت اللّطف علی رجع القیان نغمات هی فی السّر شروق الفیضان نغمات هی تحکی حکمة السّبع المثانی فبها تظهر للعقل رموز المرسلات 5- ثمّ یا طائر ما بالک لا تروی جهارا هذه احیاء سلمی فاملئن تلک الصّحاری بهدیر ذی شجون مثل ما یلهی العذاری علّها ترفع عن شمس محیّاها الخمارا فتری لیلتنا قد اصبحت تحکی النّهارا من تجلّی هیئات الحسن عند اللّمعات 6- لمعات بهر الکون من البدو سناها و تبدّت فی ذری الاعلین آیات ضیاها و تجلّی فی مرایا عالم الامر اعتلاها سیّما حیث بدی فی مبتداها منتهاها: انجم درّیّة من آل یس و طاها کلّهم واسطة الفیض و ناموس الحیات 7- هم اصول الکون انوار التّجلّی بحر جود و بهم آدم قد نال بتکریم السّجود و بهم لاحت علوم هی اسرار الوجود و بهم ترجی نجات الخلق فی یوم الورود سیّما ثامنهم سرّ نهایات الشّهود و دلیل الکلّ نحو الذّات فی عین الصّفات 8- باسط الانوار فی مجلی المرائی و العکوس و مربّ جوهریّ للعقول و النّفوس و خلیل البیت موسی الطّور ادریس الدّروس دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1314 حشمة اللّه سلیمان العلا سلطان طوس‌و هو فی منظومة الکون غدا شمس الشّموس و باذن اللّه قد اصبح ربّ الکائنات 9- رائد العقل امام الکلّ قسطاس الصّواب باسط العدل مقیم الحدّ تفسیر الکتاب حجّة اللّه وصیّ المصطفی فی کلّ باب و هو الشّرط لحصن اللّه فی ذاک الخطاب حیثما ابدی بنیشابور فی حشد الرّحاب مهیع الحقّ الّذی یبدو به صوب النّجاة 10- سائس الامّة فی خیر نظام نبویّ فی مثال فاطمیّ و قوام علویّ حاکم فی کلّ ذی حقّ بتشریع سوی مثل ما قد

جاء فی القرآن من وحی سنیّ ذلکم نهج ولاة الحقّ اولاد النّبیّ لا، و لا ذاک الّذی جاء به اهل الهنات 11- هم هداة الخلق اعدال الکتاب المستنیر و رعاة العدل فی کلّ جلیل او حقیر و موالی امّة الاسلام بالسّمت الجدیر و بآیات اتت فی محکم الذّکر المنیر و بنصّ نبویّ بان فی یوم الغدیر یوم قمّوا لصلاة الظّهر ارض السّمرات 12- هم لعمر اللّه رایات السّوی صوت العدالة هم و تعلیماتهم غایات اهداف الرّسالة هم حیاة العلم موت الجهل افناء الجهالة هم بناء الدّین جثمان الهدی شکل الدّلالة هم اولو الامر و معنی النّصّ فی کلّ مقالة فلدیهم یرتجی فی الدّین تنجیز العدات دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1315 13- ایکون الامر شوری بعدما قام ظهورا؟!ایکون اللّه قد اهمل فی الدّین امورا؟! فلما ذا ارسل اللّه نبیّا و بشیرا؟! هذه اوهام قوم غمطوا الحقّ غرورا امرهم شوری و لکن لیس امر اللّه شوری لیس للنّاس اختیار بعد تعیین الهداة 14- ایکون ابن ابی سفیان للحقّ یراد؟! و یقاد المجتبی نحو الرّزایا و یقاد؟! الدی مروان او ابنائه یرجی رشاد؟! ایلی الامّة فی ارض بها حجر، زیاد؟! ایزید بن المسیحّة للدّین سناد؟! لا الحسین الطّهر او سجّادهم ذو الثفنات

[ترجمه مسمّط فوق]

1- سحرگاهی، نیمه شبی، ستاره‌ای در دل تاریکیها بدرخشید، و سپس ناپدید گشت.
این چگونگی مرا به تکاپو افکند تا پرده از این کار برگیرم.
چرا ستاره‌ی من ناپدید گشت؟ کاش پاسخ این پرسش را می‌دانستم؟
آیا در افق شرق روی نهفت، یا به دامن قطب جنوب افتاد؟ یا قطب شمال
یا آنکه طلوعگاه فروزان «سلمی» را دید، و شرمگین به دور دستی بازگشت؟
یا آنکه خورشیدهای فروزان، زیبا رویان قبیله، طلوع کردند و درخشیدند، و فروغ آن ستاره را ناپدید ساختند.
2- من در جستجوی ستاره، پی آن را گرفتم، و نگاه خویش را تا دورترین اعماق بیفکندم.
تا ببینم، آیا ستاره‌ی من، در پس فرقدین نهان شده است؟
یا خود را به خوشه‌ی پروین رسانیده است و هر دو در گاهواره چرخ خفته‌اند؟
در این پیگیری و نگرش، زیبایی رخساره‌ی آفاق آسمان مرا سخت شیفته ساخت،
و مرواریدهایی درخشانتر از سیم که بر روی بساط شب پراکنده بودند، و سیّارگانی که در برجهای ثابت فلکی، در دل شب، آرام آرام، راه می‌پیمودند.
3- در این حال، زیبایی و شاد رخساری کائنات مرا بر سر نشاط و شادمانی باز آورد، و واداشت تا، آن شب همه شب، بیدار مانم و در میان گلهای بابونه به سر برم، و فریادکنان بگویم: ای مرغ چمن! یاد آن سیاه چشمان را مکرر ساز، و دیدار شبهایی را به یاد آر که در رودخانه‌ی بطاح «1» به سر آمد، و از خوبان، نغمه‌هایی (سخنانی) چند، با سندهای صحیح، بازگو، شاید من، از راه

---

(1)- «بطاح»، جمع بطحاء، یعنی رودخانه‌ی فراخ سنگستانی. در شعر عربی، مراد از این کلمه، اطراف مکه است، سرزمین پیامبر.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1316
شنیدن نغمه‌های آنان، به سعادت وصال رسم.
4- نغمه‌هایی، که چونان زیوری است آویخته به گوش دستگاه‌ها و پرده‌ها.
نغمه‌هایی، که روزگارانی دراز، چنگ روزگار را به نوا در آورده است.
نغمه‌هایی، که از صدای آواز دخترکان خنیاگر نیز لطیف‌تر و خوشتر است.

نغمه‌هایی، که در درون دل، حکایتگر درخشش فیض ازلی است.
نغمه‌هایی، که حکمت نهفته در سوره‌ی «حمد» را باز می‌گوید.
نغمه‌هایی که در پرتو آنها، رموز آیات آسمانی، در برابر خرد آشکار می‌گردد.
5- اکنون، ای مرغ چمن! از چیست که آشکارا از آنان سخنی نمی‌گویی؟
این، این سرا پرده‌ی «سلمی» است، تو این دشتها را- که گرداگرد خیمه‌ی یاران است- آکنده ساز، آکنده ساز از نواهایی غمگین و سوزناک، نواهایی که دوشیزگان را بی‌خویشتن می‌سازد.
شاید، بدینگونه، سلمی، از خورشید رخساره‌ی خویش پرده برگیرد.
و شب ما، شب تاریک ما، چنان چون روز، روشن و تابناک گردد، از فروغ دامن گستر اطوار حسن، به هنگام درخششها.
6- درخششهایی، که فروغ آن، از نخست بر همه‌ی کاینات چیره گشت.
و آیات نور آن، در قله‌های افراشته‌ی ملکوت اعلی، فروغ گسترد.
و در آیینه‌های جهان باطن، بلندی و عظمت آن، نمودار گردید.
بویژه آنکه در آغاز کار، نقطه‌ی منتهی آشکار شد:
ستارگان درخشان آل طه و یس، که همه واسطه‌ی فیض ازلیند و ناموس هستی و حیات.
7- آل محمد، اصول کائنات، فروغهای تجلی خدایی و دریای بخششند.
از فرخندگی آنان بود که آدم به کرامت سجود ملائکه مکرم گشت.
و از مدرسه‌ی آنان علومی ظاهر شد که همانها اسرار وجود است.
و در روز رستاخیز، تنها امید نجات مخلوق آنانند.
بویژه، هشتمین آنان که (راهبر) سرّ نهایی شهود حقیقت اوست.
و او است راهنمای همه‌ی خلق که به دلیل اتصاف به صفات خدایی، همه را به ذات حق رهنمونی می‌کند.
8- اوست آن افکننده‌ی نور الاهی در همه‌ی مظاهر هستی و نقشهای عالم وجود.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1317
اوست پرورش دهنده و به فعلیت در آورنده‌ی کمالات جوهری (صورت نوعیه‌ی عقلها و جانها) اوست ابراهیم خلیل در خانه‌ی کعبه، و موسای کلیم در کوه طور، و ادریس آموزنده‌ی علوم و درسها.
اوست سلیمان. حشمت اللّه، اوست سلطان طوس.
و اوست که خورشید همه‌ی خورشیدهاست، در منظومه‌ی بزرگ جهان هستی. و او، به اذن خدا (و مقام ولایت کلی)، پرورنده‌ی همه‌ی کائنات است.
9- اوست رهبر عقل، و پیشوای همگان و ترازوی درست سنج درستی.
اوست گسترنده‌ی بساط عدالت، و اقامه کننده‌ی حدود خدایی، و شارح

کتاب آسمانی.
اوست حجت خدا، و جانشین پیامبر، در همه چیز.
و اوست شرط کلمه‌ی «لا اله الا للّه» در آن حدیث معروف، حدیثی که در میان توده‌های انبوه، در نیشابور بیان فرمود.
و بدینگونه راه روشن حق را که طریق نجات است نشان داد.
10- اوست رهبر سیاسی امت، با بهترین نظام حکومت پیامبرانه «1»، و بهترین نمونه‌ی رهبری که فاطمه زهرا بیان کرد، و بنیاد استواری که علی نهاد. اوست که درباره‌ی هر صاحب حقی، بر پایه‌ی شریعت مساوات جوی اسلام حکم می‌کند، بر آن گونه که وحی فروزان الاهی، در قرآن، فرود آمده است.
آری، ای جهانیان، این است راه و روش پیشوایان حق، فرزندان پیامبر! نه، نه آن روش که شر گرایان پی نهادند.
11- آل محمد، راهنمایان خلقند و انبازان کتاب فروغ بخش الاهی.
آل محمد، پاسداران عدالتند، در هر چیز بزرگ و کوچک.
آل محمد، سروران امتند، به دلیل موضع سزاوار، و آیاتی که در کتاب نورانی و محکم خدا فرود آمده است،
و به دلیل نص (سخن صریح) پیامبر که در روز «غدیر» آشکارا گفته شد. روزی که زیر درختان بزرگ کوهی را رفتند و در آن جا نماز خواندند «2».
12- آل محمد- به بقای حق سوگند- درفشهای داد و دادگویند، و فریاد عدالت.
آل محمد، و تعالیم ایشان، غرض غایی دینند و هدف نهایی رسالت.
آل محمد، مایه‌ی زنده ماندن علم و دانشمند، و مرگ جهل و نابودی جهالت.
آل محمد، بنای دینند و پیکره‌ی هدایت راستین دلالت.

---

(1)- اینگونه اوصاف در حق ائمه‌ی طاهرین- که حقیقت محض است- اوصاف شأنیّه است، یعنی شان ائمه در اسلام این بود و آنان چنین بودند، نهایت خلافت‌های غاصب مجال ندادند تا آنان متصدی این رهبری‌های سیاسی و اجتماعی نیز، مانند رهبری علمی و اخلاقی، بشوند.
(2)- یعنی در روز غدیر، در صحرای جحفه. رجوع کنید به «الغدیر»، ج 1، و «حساسترین فراز تاریخ با داستان غدیر»، چاپ دهم، انتشارات فجر، تهران، ص 23.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1318
آل محمد، اولوالامرند و صاحب اختیاران امت و منظور و مقصود از هر گفته و سفارش درباره‌ی پیشوایی و امامت.
از این رو، همه‌ی وعده‌های دین اسلام، در پرتو رهبری ایشان تحقق‌پذیر

تواند بود.
13- آیا کار رهبری در دین خدا، پس از آنکه به وسیله‌ی پیامبر آشکارا گشت، به دست شورای (چند نفره‌ی سفارشی) سپرده تواند شد؟
آیا ممکن است خداوند امر رهبری را در دین نادیده گرفته باشد؟
اگر ممکن است این امر نادیده گرفته شود، پس چرا از نخست پیامبر بفرستد؟ اینها همه، سخنان نادرست قومی است که خواستند چهره‌ی روشن حق را، با فریب، ببندند.
کار مردم، در میان آنان به شوری گذاشته خواهد شد، اما در کار خدا و دین خدا مردم را چه رسد که شوری کنند؟
پس از اینکه خدا پیشوایان را، به وسیله‌ی پیامبر و امر قرآنی، تعیین کرد، مردم را اختیاری نیست (اختیار دین با صاحب دین است) «1»
14- آیا کسی مانند معاویه پسر ابو سفیان می‌تواند در دین، مراد و پیشوا باشد؟
آیا تواند بود که چنین کسی خلیفه‌ی رسول باشد و پیوسته رهبر حق «امام حسن مجتبی» را به مصیبتها درافکند و به این سوی و آن سوی بکشاند و بکشاند؟ آیا در نزد مروان حکم و فرزندان مروان، امید رستگاری و رشادی هست؟ آیا در سرزمینی که حجر بن عدی در آنجا هست، زیاد بن ابیه باید حکومت کند؟
آیا یزید زاده‌ی زن مسیحی می‌تواند تکیه‌گاه اسلام باشد، نه حسین پاک مطهّر و نه امام سجّاد که پیشانیش از بسیاری سجده، چونان زانوان اشتران، پینه بسته بود؟

نجوا با عاشورا و سخنی در ابعاد:

و اکنون را- با باری بس گران و طاقت سوز، از اندوهان و تجربه‌ها و چگونگی رویدادها ...- دوست دارم با «عاشورا» نجوا کنم، و در معبر جلیل این حضور عظیم، سر بر آستان لحظه‌های صیرورتهای متعالی نهم، و فیضان آیات عدل را در این منشور خونین لمس کنم، و دردهای تراکم یافته در استخوان انسان محروم و مظلوم را، و مظلومت تعالیم مغفول و مکتوم را، با فریاد باز گویم، و همه‌ی بیدادهایی را که بر ستمدیدگان رفته است و می‌رود- دوباره- در گوش «عاشورا» زمزمه کنم، و خون دلی را که بر گونه‌های انسان بی‌پناه روانست بر «لوح عاشورا» بنگارم ... و لحظه‌هایی در جاذبه‌ی این حضور شگرفت انسانیّت محو گردم:

_____

(1)- آنچه گفته شد مطابق صریح قرآن کریم است: سوره قصص، آیه 68. «وَ رَبُّکَ یَخْلُقُ ما یَشاءُ وَ یَخْتارُ، ما کانَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ، سُبْحانَ اللَّهِ وَ تَعالی عَمَّا یُشْرِکُونَ»- خداوند هر چه را بخواهد می‌آفریند و می‌گزیند، مردم را در این بابت اختیاری نیست. خداوند منزه است و برتر از آنچه مشرکان بگویند. «وَ ما کانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَةٍ إِذا قَضَی اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ، وَ مَنْ یَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالًا مُبِیناً»،- هنگامی که خدا و پیامبر به امری حکم دادند، دیگر مردان و زنان مؤمن حق ندارند از سر خود به انتخاب پردازند (یعنی پس از انتخاب خدایی، مؤمن همان را خواهد پذیرفت و در مقابل انتخاب خدایی خود انتخابی نخواهد کرد، بلکه نباید بکند، چون ایمان همین است: واگذاری امر است به خداوند)، هر کس نافرمانی خدا و پیامبر خدا کند خود آشکارا گمراه گشته است.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1319

عاشورا حضور شگرف انسانیت است، در هر جا و هر روز ...
عاشورا مائده‌ی بزرگ روح انسان است، در تداوم اعصار ...
عاشورا محتوای راستین زمان است، در ملکوت زمین ...
عاشورا ضربان قلب خورشید است، در سینه‌ی خاک ...
عاشورا صیرورت روح کلّی است، در تکاپوی پرشکوه تکلیف ...
عاشورا تجسّم اعلای وجدان بزرگ است، در دادگاه روزگار ...
عاشورا ذات متعالی ارزش است، در مقیاسها، هر مقیاس ...
عاشورا عظمت سرشاری لظحه‌هاست، در فوران بزرگ سپیده ...
عاشورا حضور نور است، در سیطره‌ی بی‌امان ظلمت ...
عاشورا صلابت شجاعت انسان است، در تجلّیگاه ایمان ...
عاشورا جاری سیّال مناجات است، در محراب حماسه ...

عاشورا طواف خون است، در احرام فریاد ...
عاشورا تجلّی کعبه است، در میقات خون ...
عاشورا بلوغ روز است، در استلام آفتاب ...
عاشورا شفق خونبار است، در فجر آگاهی ...
عاشورا روح توفانگر عدالت است. در کالبد آفاق ...
عاشورا بارش خونین لحظه‌هاست، بر ارواح خروشان ...
عاشورا نقش بیدار گذرها و رهگذرهاست، در کاروان دراز آهنگ زندگیها و عبورها ...
عاشورا نجوای بزرگ صخره‌هاست، در دشتها و هامونها ...
عاشورا بازخوان تورات و انجیل و زبور است، در معبد اقدام ...
عاشورا ترتیل آیات قرآن است، در الواح ابدیّت ...
عاشورا دژ نگهبانی تعالیم وحی است. در آفاق ابدیّت ...
عاشورا در نگهبانی تعالیم وحی است. در آفاق زمانها ...
عاشورا خون خداست. جاری در رگهای تنزیل ...
عاشورا اعلان «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ» است، و پشتوانه‌ی «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» ... 1359
عاشورا حنجره‌ی خونین کوه «حرا» ست، در ستیغ ابلاغ ...
عاشورا درگیری دوباره‌ی محمد «ص» است، با جاهلیّت بنی امیّه و شرک قریش ...
عاشورا تجدید مطلع رجزهای «بدر» است و «حنین» عاشورا خطّ بطلان است بر موجودیّت دوباره‌ی «احزاب» و «خیبر» ...
عاشورا انفجار نماز است در شهادت، و انفجار شهادت است در نماز ...
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1320
عاشورا راز حبّ ازلی است درافشایی شکوهمند ...
عاشورا قتلگاه اشباح توحید است، در مصاف تجسّم شرک ...
عاشورا تبلور شکوهزاد جاودانگی حق است، در تباهستان نابود باطل ...
عاشورا نماز شب یازدهم است، در سکوت خروشان خیمه‌های سوزان ...
عاشورا هشدار خونین حسینیّه‌هاست. در معبر اقوام ...
عاشورا رمز بقای دین اسلام است و برقراری آیین حق (حسین منّی و أنا من حسین) عاشورا خروش تندرآسای «عدل» است، در کلّیّت ناچیز کاخ دمشق، و سپس کلّیّت ناچیز همه‌ی کاخ‌ها و قدرتها ...
عاشورا نفی همه‌ی ستمها و پلیدی‌ها و پستی‌ها و فجورها و ظلمها و حق کشیهاست، به هر نام و در هر عملکرد ...
عاشورا فریادگستر انسانهای مظلوم است، در همه‌ی تاریخ ...
عاشورا غمگسار سترگ یتیمان و کوخ‌نشینان است، در هر جای زمین ...
عاشورا دست نوازش انسانیّت است، بر سر بی‌پناهان ...

عاشورا رواق سرخ حماسه است، در تاریکستان سیاهی و بیداد ...
عاشورا قلب تپنده دادخواهان است، در محکمه‌ی بشریّت ...
عاشورا طنین بلند پیروزی است، در گوش آبادیها ...
عاشورا شهادتی است تابیده، بر چکادهای افراشته‌ی پیروزی ...
عاشورا «رسالتی» است بزرگ، بر دوش «اسارتی» رهایی‌بخش ...
عاشورا خروش طنین افکن آزادگی است، در زندگی ...
عاشورا زنده کننده‌ی اسلام است، و اسلام زنده شده‌ی عاشورا ...
عاشورا بانگ رسای همه‌ی انسانهاست، در همه‌ی تاریخ، از همه‌ی حنجره‌های پاک خدایی ...
عاشورا آبروی نمازگزاران است و عزّت مسلمانان ...
و سرانجام، عاشورا رکن کعبه است، و پایه‌ی قبله، و عماد امّت، و حیات قرآن، و روح نماز، و بقای حج، و صفای صفا و مروه، و جان مشعر و منی ...
و عاشورا، هدیه‌ی اسلام است به بشریّت و تاریخ ...
آری، عاشورا، از لحظه‌ی آغازین خویش، یعنی ترک «مکّه» در روز «ترویه» (روز هشتم ماه ذیحجّه که مسلمانان متوجّه مکّه‌ی مکرّمه‌اند، و هر کس امکانی دارد می‌کوشد تا در حج شرکت جوید، بویژه مجاوران)، زلزله‌ای خروشناک و گسترنده بود، که معیارها را دگرگون کرد، و پرچم رسالتی بزرگ را برافراشت، و مرزهای صیانت قرآن را استوار گردانید، و بنیاد جامعه‌ی منحرف اسلامی آن روز را (که از سیاست قرآنی و اقتصاد قرآنی و قضاوت قرآنی و عدالت قرآنی و تربیت و اخلاق قرآنی، دور افتاده بود، و خصلتهای جاهلیّت از نو در آن زنده شده بود، و تبعیض و تفاوت در آن حضور داشت، و سستی و مردگی بر آن حکومت می‌کرد)، به لرزه درآورد ... عاشورا حاکمیّت ضدّ قرآنی دربار دمشق را مطرود اعلام نمود. افکار تحذیر شده را به خود آورد. آن دسته از اصحاب پیامبر (ص) و عالمان و محدّثان و بزرگان مسلمین را که می‌پنداشتند در برابر اوضاع انحرافی جامعه‌ی اسلامی هیچ تکلیفی ندارند محکوم کرد. زهد پیشگان صوفی مشرب را (که محصول نفوذ فرهنگهای بیگانه در اسلام و- اغلب
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1321
- مؤیّد ستمکاران و موجب تحذیر اذهان و سستی در حرکتهای اجتماعی و انقلابی بودند) رسوا ساخت. اعتبار واعظان و عالمانی را که در جوّ اختناق زندگی می‌کردند و پذیرای ذلّت بودند کاست. ماهیّت اسلام را که حاکمیّت حقّ و عدل است از نو مطرح کرد. حکومت تحمیلی و صددرصد غیر مشروع یزید را باطل خواند. نظام انبیایی فراموش شده را که شالوده‌ی آن بر اجرای عدالت- در همه جا و برای همه کس است به یادها آورد. خصلتهای جاهلیّت را که زنده شده بود به سوی نابودی راند. به نسل‌های

پرشور جوان تفسیر زندگی آموخت بی‌ثمری کار عالمان و فقیهانی را که در مسجدها و مدرسه‌های تابع حکومت ظالم به کار علم و درس مشغول بودند نشان داد. پوچی عمر عابدان و زاهدانی را که به زهدی گسسته از تعهّدهای اجتماعی و تحرّکهای اقدامی دل خوش کرده بودند برملا ساخت. نشان داد که دین خدا امانت الهی است که هرگاه زمامداران در نگاهداری آن خیانت کنند، هیچ چیز مهمتر از مبارزه با آنان نیست. یادآور شد که انسان ودیعه‌ی خدایی است که هرگاه حاکمیّتها مسیر او را منحرف سازند. مهمترین تکلیف ایستادن در برابر آنهاست. اذانهای بی‌محتوای آن روز را محتوا بخشید. نمازهای بی خروش آن روزگار را تغذیه کرد. زندگی با ظالمان را که به جز غرق شدن در منجلاب تسلیم و انحراف و ذلّت‌پذیری چیزی نیست از مرگ بدتر خواند. مرگ در راه آزادی و عدالت را سعادت کامل دانست. رسالت انسان را یادآوری کرد. حماسه‌ی قرآنی را تحقق بخشید. جوهر تزکیه و تعلیم را که رکن رسالت الهی است به تبلور آورد. روزهای یکسان گذر بی‌خورشید را از افسردگی رهانید. همتهای سست آسایش طلب را منفور ساخت. مردانگیها و دلاوریها را رواج داد. آیات جهاد را بر در و دیوار آبادیها نقش کرد. طنین فریاد عدالت را در گوش لحظه‌ها در انداخت. به سپیده دمان مضمون داد. شامگاهان را از پوچی تهی کرد.
حماسه‌ی نمازگزاران را، در آفاق موجودیّت انسان و تاریخ، با جلالتی آسمانی، بر فراز قله‌ی عظمتهای راستین برنشاند.
عاشورا، فریادهای شورگستر پیامبران را- دوباره- در گوشهای سنگین فرود آورد؛ و خون قرآن را در قلبهای مرده جاری ساخت. اذانها و نمازها را از زیر غبار تحمیلی سیاست‌های تخدیرآموز درآورد و جلا داد، و جانها و روانها را از حضور بی‌حاصل در عرصه‌ی زندگیهای مذلّت بار بیرون کشید.
... هر کجا و هر کس با خود می‌گفت: عاشورا! شهادت پسر پیامبر! اسارت دختران پیامبر! چرا؟ و برای چه؟ و این خروش صخره‌های ساحل فرات بود که دلها را می‌لرزاند و از جا می‌کند. و این انفجار بیدارگر خونی بود که در زمزمه‌ی مناجات سحرگاهان راه یافت، و سپیده‌دمان را طلایه‌دار اعلام حضور خویش ساخت، و روزها را از تلألؤ شکوهمند تعهّد و رسالت بیا کند، و در واژه‌های زندگی ساری گشت ...
عاشورا، شهادت پسر پیامبر، اسارت دختران پیامبر، و آواره گرداندن آنان در شهرها و بیابانها، و حاضر نمودن آنان- با غل و زنجیر- در دربار دمشق، در حضور حاضران دربار یزید، به همراه اظهار شادمانی از فتح و پیروزی و غلبه بر فرزندان پیامبر، چرا؟ و برای چه؟ این سؤالی بود که افکار را به خود مشغول می‌داشت، و سینه‌ها را می‌جوشاند ... تا خطبه‌های علی‌وار بانوی کربلا، و سخنرانی ولیّ خدا (در اجتماع شام، در مرکز حاکمیّت حزب اموی و پهنه نفوذ فرهنگ جاهلیّت سفیانی)، که ماییم فرزندان مکّه و منی،

و زمزم و صفا ... و ماییم فریادگران راستین اذان، و حاملان راستین قرآن ...
و بدینگونه عاشورا از مرز شهادت و اسارت گذشت، و بر فراز قلّه جاودان «رسالت» جای گرفت، رسالت احیای قرآن و نجات انسان. و بدینگونه عاشورا دوباره جوّ نزول قرآن را بازسازی کرد، و سیاهیهای متراکم جاهلیّت را زدود. و نجات این کتاب آسمانی را از همه‌ی تمهیدهای الحادی و حذفهای تعبیه شده‌ی اموی تضمین نمود. قرآن یک بار دیگر از حنجره‌ی عاشورا تلاوت شد، تا هیچگاه- آری، هیچگاه- فراموش نگردد. و فراموش نمی‌گردد، تا وارث کبیر عاشورا بار دیگر آن را تلاوت کند، و
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1322
احکام فراموش شده آن را عملی گرداند، زندگیها را تطهیر کند، و زندگی قرآنی را نمودار سازد، و معنای حکومت اسلامی را نشان دهد ...
و اکنون ما مسلمانیم و دو تجدید نظر ضروری یعنی دو تکلیف بزرگ، در برابر عاشورا:
الف- تجدید نظر در شناخت عاشورا، شناختی ژرف و گسترده، و رابطه‌ی آن با اهداف پیامبران و آرمانهای قرآن؛ و سپس شناساندن آن، به همه‌ی ابعاد، و رساندن پیام آن، به همه‌ی انسانها به نام یک وظیفه‌ی بزرگ انسانی، و یک اقدام سترگ اسلامی.
ب- تجدید نظر در چگونگی بهره‌وری از عاشورا، و بهره‌رسانی به انسانها بوسیله‌ی آن، و برگذاری مراسم آن، و مناسبات متصدّیان، و شرایط ضروری و بسیار مهم و لازم الرّعایه‌ی وعاظ حسینی و ذاکران و مدّاحان و هیئتهای عزاداری، چگونگی اشعار و ادبیّات عاشورا، و خلاصه‌ی بازسازی «فرهنگ عاشورا» در جهت هر چه بیشتر عمق بخشیدن به آن، و بهره‌رسانی و ساخته شدن و سازندگی بوسیله‌ی آن، و گسترش دادن نفوذ آن، در نسلها و عصرها ... به منظور رهایی خلقها از باطل و ستم و رسیدن به حق و عدالت ... «1»

_____
(1)- عاشورا، مظلومیتی مضاعف؛ ص 25- 36.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1323

حسن کشمیری

اشاره

حسن کشمیری در سال 1314 ه. ش در شهر «نطنز» متولد شد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه‌اش را در زادگاهش گذراند سپس به کاشان رفته و به استخدام فرهنگ در آمد و ضمن تدریس به ادامه‌ی تحصیل پرداخت و از دانشسرای مقدماتی دیپلم گرفت پس از آن مدیریت دبستان و سپس دبیرستان را بر عهده داشت و تا سال 1359 در این سمت بود آخرین مدرک تحصیل وی لیسانس در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی می‌باشد. «1»

-*-

قیام خونین کربلا:

سر و جان باختن اندر ره دین سرّ بقاست‌اقتدا بر شه خوبان به همه حال رواست
آنکه چون موسی عمران پی وضع طاغوت‌تاخت بر کاخ ستم کار شه کربُ بلاست
دین حق ملعبه‌ی دست اجانب چون دیدقد علم کرد و قیامش به جهان بی‌همتاست
بذل جان کرد وز فرزند و برادر بگذشت‌عشق و ایثار چنین در ره معبود سزاست
گرچه شد کشته‌ی کین لیک بود زنده به دهرنام او مشعل پر نور تمام شهداست
سزد ار اشک بریزی ز غمش صبح و مساءلیک اندر مدحش جهد و تفکر اولی است
شیعه را پیروی حق و حقیقت بایدکس بود شیعه که پایش به ره آن مولاست
هرچه خواهی بطلب از پسر شیر خدامهبط فیض خدا باشد و ارباب سخاست
هان تو اندیشه اگر طاعت حق بی‌طلبی‌رهرو سبط نبی باش که مرضیّ خداست

_____
(1)- تذکره شعرای اصفهان؛ ص 604.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1324

نعمت میرزا زاده

اشاره

نعمت میرزا زاده (م. آزرم) در سال 1315 ه. ش، در مشهد به دنیا آمد. او فارغ التحصیل آموزشگاه پست و تلگراف است. از او مجموعه‌های «پیام»، «لیلة القدر»، «سحوری»، «گلخون»، «گلخشم»، و «به هوای میهن» انتشار یافته است.
میرزا زاده از شاعران مطرح و آگاه معاصر است که در میان قشرهای شعر خوان حرفه‌ای، نامی شناخته شده دارد. وی هم در شیوه‌ی قدیم و هم در زبان شعر نو بخصوص اوزان نیمایی مهارت و توانایی خود را به ثبوت رسانده است. او پایبند شکل و فرم در اشعارش نیست، و شعر را همانند حربه‌ای برای بیان تفکّرات و عصیان خویش به کار می‌گیرد. در کلام و شعر آزرم نوعی ستیز اجتماعی نسبت به بی‌عدالتی‌ها احساس می‌شود که با زبان توانا و استوار بیان می‌گردد. وی در ردیف بهترین شاعران شعر حماسی و اجتماعی قرار دارد و می‌تواند روح حماسی و اجتماعی را در شعر هم در قالب‌های کلاسیک و هم در شکل نو با قدرتی کامل ارائه دهد.
آزرم در اشعار اولیّه‌ی خود بیشتر به مفاهیم مذهبی می‌پرداخت، اما به تدریج شعر خود را از مضمونهای اجتماعی و انسانی، وقایع و حوادث ملّی و تاریخی سرشار ساخته است.
یکی از قصاید او که از نمونه‌های والای قصاید فارسی و از مفاخر ادبیات مذهبی به شمار می‌آید و لطایف شعری و احساس ژرف و تابلوهای زیبا و علوّ مفاهیم در آن فراوان است و از نظر بیان موضع‌گیری‌های تربیتی و فکری در اسلام، در قالب مدیحه- که در کار شاعران سلف شیعه از این نمونه بسیار است- نیز در این قصیده، مقاطع چشمگیری به چشم می‌خورد. قصیده‌ی «پیام» است. این قصیده چنین آغاز می‌شود: «ره آوردی از سیر و تأمّلی در آفاق نبوت و نگرشی در کیفیت و آثار بعثت محمد «ص» ...»
در مجموع او شاعری است پیکار جو و ستیزه‌گر در برابر بی‌عدالتی‌ها، و شعرش با کلامی استوار، همگام با مردم، همواره از ژرفا و عمق قابل تأمّلی برخوردار است «1».
-*-

شاهد:

اگرچه مانده به بند تو سوگوارانیم‌مباش غرّه که فرزند سربدارانیم
برادر و پدر و جدّ من، شهیدانندبدین رسالت حق، جمله بی‌قرارانیم
تو ای پلید، بدین چند روزه نازی چندکه در سراسر تاریخ، شهسوارنیم
بزرگی و شرف و افتخار، ذاتی ماست‌که خلق را همگی جان به کف گذارانیم
نهال دین را خون‌های ما چو باران است‌که دین نهالی و ما نفخه‌ی بهارانیم
به چشم تنگ تو گر مانده‌ایم اسیر چه باک‌به چشم خلق و خدا، صاحب اعتبارانیم
تو این جلالت ظاهر، ز یمن ما داری‌اگرچه حکم، ترا هست و ما بر کنارانیم
نه هیچ‌گاه به زنجیر، شیر گردد خواربه بند جور تو، شیران نه شرمسارانیم
به ما گذشت و تو را بگذرد ولی تا حشرتویی به ذلّت و ما با اوج افتخارانیم

_____

(1)- دریچه‌ای به دنیای شعر فارسی؛ ص 559 و 560.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1325 چو زان ماست رسالت، نصیب ماست شهادت‌بدین رسالت حق هم، پاسدارانیم «1»

ناتمام:

خورشید رفته است ولی ساحل افق‌می‌سوزد از شراره‌ی نارنجی‌اش هنوز
وز شعله‌های سرخ شفق، نقش یک نبردتابیده روی آینه‌ی آسمان روز *
گرد غروب ریخته در پهن دشت رزم‌پایان گرفته جنبش خونین کارزار
آن جا که برق نیزه و فریاد حمله بودپیچیده بانگ شیهه‌ی اسبان بی‌سوار *
پایان گرفته رزم و به هر گوشه و کنارغلتیده روی بستر خون، پیکری شهید
خاموش مانده صحنه و گویی ز کشتگان‌خیزد هنوز نغمه‌ی پیروزی و امید *
این دشت غم گرفته که بنشسته سوگوارامروز بوده پهنه‌ی آن جاودانه رزم
اینک دو سوی صحنه، دو هنگامه دیدنی است‌یک سو لهیب آتش و یک سو غریو بزم *
این دشت خون گرفته که آرام خفته است‌امروز بوده شاهد رمزم دلاوران
این دشت دیده است یکی صحنه‌ی شگفت‌این دشت دیده است یکی رزم بی‌امان *
این دشت دیده است که مردان راه حق‌چون کوه در برابر دشمن ستاده‌اند
این دشت دیده است که پروردگان دین‌جان بر سر شرافت و مردی نهاده‌اند *
این دشت دیده است که هفتاد تن غیوربگذشته‌اند از سرو سامان و زندگی
بگذشته‌اند از سرو سامان که بگسلنداز پای خلق رشته‌ی زنجیر بندگی *
امروز زیر شعله‌ی خورشید نیمروزبر پا شده رایت به شکوه انقلاب
بالیده است قامت آزادگی و عشق‌تا بر فراز معبد زرّین آفتاب *
از پرتو جهنده‌ی شمشیرهای تیزخورشیدها دمیده به هنگام کارزار
بانگ حماسه‌های دلیران راه حق‌رفته‌ست تا کرانه‌ی آفاق روزگار *
خورشید رفته است و به پایان رسیده رزم‌اما نبرد باطل و حق مانده ناتمام

_____
(1)- لیلة القدر؛ ص 129- 130.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1326 وین صحنه‌ی شگفت به گوش جهانیان‌تا روز رستخیز صلا می‌دهد قیام «1» ***

همت سیراب:

تا ابد برخی آن تشنه شهیدم که فرات‌شاهد همّت سیراب و لب تشنه‌ی اوست
آن جوانمرد که لب تشنه ز دریا بگذشت‌ز آنکه دریا به بر همّت او کم ز سبوست
غرق آتش که مگر آب رساند به حرم‌خون فشان از سر و از ساعد آویزه‌ی پوست
دل دشمن شده از این رجز او در بیم‌گوش طفلان حرم خرسند، از بانگ عموست:
«به خدا، دست ز دامان امامم نکشم‌گرچه‌ام دست ببرّند و برآرندم پوست» «2»
به مثل دوست بود به ز برادر امّاجان به قربان برادر که چنین باشد دوست
هر خروشی که به گوش آید ز امواج فرات‌عقده‌ی ماتم عباسش گویی به گلوست
ای صبا هر سحر از جانب من بوسه بزن‌بر زمینی که ز خون شهدا غالیه بوست
هر کجا پرچم افراشته‌ای دیدی سرخ‌به یقین دان که سراپرده‌ی عباس، هموست «3»

گواه:

تا زمان باقی‌ست‌می‌درخشد در ضمیر روشن آفاق دو گواه جاودان از خون دو جانباخته - در معبر تاریخ آزادی- دو گواه جاودان از خون بیدار علی و آن پاک فرزند برومندش، - فجر: این نورِ سپید سرخ‌آمیزی که در پایان شبها می‌شکافد سینه‌ی مشرق و شفق: آن پرتو خونین که هنگام غروب آفاق خاور را کشد در خون- این دو نقش جاودان چون دو گواه زنده بر پیراهن پاک زمان ثبت‌اند تا که در هنگامه‌ی پر شور رستاخیز، دادخواهی و تظلّم را دست در دامانِ دادِ داورِ رحمان درآویزند. «4»

_____
(1)- همان، ص 117- 120. نعمت میرزا زاده این شعر را در محرم سال 1381 ه. ق (1340 شمسی) سروده است.
(2)-
و اللّه ان قطعتم یمینی‌انّی احامی ابدا عن دینی
و عن امام صادق الیقین‌نجل النّبیّ الطّاهر الأمین .
(3)- لیلة القدر؛ ص 121 و 122.
(4)- همان؛ ص 95. برگرفته از شعر
«و علی الدّهر من دماء الشّهیدین ...»
ابو العلاء معرّی.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1327 نوری ز عرش، همچو نگاه فرشتگان‌آمد به سوی خانه‌ی شیر خدا فرود
در خانه‌ی علی- که جهان همچو او ندیدسر فصل انقلاب جهان چشم گشود
در پهندشت سوخته‌ی وادی حجازآن انتظار خسته‌ی هستی دگر غنود
پنداشتی، که جمله‌ی ذرّات این جهان‌خواندند در مبارکی مقدمش سرود
اینست آن شکوفه‌ی شاداب انقلاب‌کامروز شد شکفته ازو گلشن وجود
اینست آن ودیعه‌ی «1» آزادی جهان‌کآزادگی نبود اگر نهضتش نبود
اینست آن خرابگر کاخ‌های ظلم‌کز پرده‌های ظلم بدّرید تار و پود
اینست آن دلاور نستوه کربلامردی که همّتش نتواند خرد ستود
آنکو به روز معرکه، سرداد این صلاآنکو به گاه مهلکه سرکرد این سرود:
از آستان همّت ما ذلّت‌ست دورو اندر کنام غیرت ما نیستش ورود
گر جز به کشتنم نشود دین حق بلندای تیغها! بیایید بر فرق من فرود!
اکنون که دیده هیچ نبیند به غیر زورباید ز جان گذشت، کزین زندگی چه سود؟!
بر ما گمان بندگی زور برده‌اندای مرگ! همّتی که نخواهیم این قیود
ای شهر بند «2» غیرت و آزادی و شرف‌ای آنکه نیست عرصه‌ی عزم ترا حدود «3»
ای آنکه روز حشر در احیای عدل و دادداری به پیش داور، هفتاد تن مشهود
از خونبهای خویش اگر پرسشی کنی‌شرمنده‌ایم پیش تو و داور وَدود «4»
مدح تو گفتم، ای که ز آغاز تا ابدآزادگان برند به آزادیت سجود
از خون تست پرچم آزادگی، بپای‌بر نام تست از لب آزادگان، درود

_____
(1)- ودیعه: امانت و سپرده، جمع آن ودایع.

(2)- شهربند: قلعه و حصار. کنایه از زندان و کسی که در محاصره افتاده باشد.
(3)- حدود: جمع حد، مرز، کرانه.
(4)- ودود: بسیار مهربان، از صفات خداوند.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1328

هادی تبریزی

هادی تبریزی در سال 1315 ه. ش در تبریز متولد شد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در آنجا گذراند و در سال 1348 شمسی دوره‌ی مدیریت امور مالی شهرداریها را گذرانید و به مقام شهردار شهرستان مشکین شهر رسید. «1»

ـ*ـ

کلیم عشق منم، طور کربلای من است‌ذبیح عشق منم قتلگه، منای من است

ز بهر سلطنت حق نموده‌ایم قیام‌شعار نصر من اللّه بر لوای من است

نوا و نغمه‌ی «ان لم یکن لکم دین»بلند تا به قیامت ز نینوای من است

بری ز ساحت من ننگ، بیعت و ذلّت‌سریر عزّ و شرافت به تن قبای من است

مرام من همه آزادگی و آزادیست‌علوّ همت و مردانگی ندای من است

بیفکنند به دوشم قبای آزادی‌چه غم خورم که دی خاک و خون ردای من است

ز فیض عشق من آزاده مرد تاریخم‌نگاهدار من آن یار با وفای من است

به زخم‌های دلم بوسه می‌زند پیکان‌طبیب دشمن و در تیر وی دوای من است

_____

(1)- تذکره شعرای آذربایجان؛ ج 3، ص 700.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1329

حسن صالحی خمینی

حسن صالحی فرزند غلامرضا در سال 1315 ه. ش در شهرستان خمین به دنیا آمد. وی از نه سالگی با خواندن اشعار مرحوم صامت بروجردی پای به دایره‌ی ادبیّات مذهبی نهاد و با آشنا شدن با مرحوم محمد علی مردانی «انجمن ادبی نغمه‌سرایان» را بر پا نمود «1».

ـ*ـ

گوهری در بحر خون افتاده بودعرش گویی واژگون افتاده بود
مهر گویی می‌درخشید از زمین‌ماه گویی لاله‌گون، افتاده بود
در میان لجه‌ی خون، پیکرِعلم «کانَ ما یَکُون» افتاده بود
نی خطا گفتم که آنجا سرِّ حق‌از سرا پرده برون افتاده بود
کی در آن خون غوطه می‌زد کان چنان‌زینب از صبر و سکون، افتاده بود
در زلال خون خود خون خدااز عناد قوم دون افتاده بود
با هزار و نهصد و پنجاه زخم‌من نمی‌گویم که چون، افتاده بود
ریخت خونی بر زمین کندر برش‌تیغ‌ها کند و زبون افتاده بود «2».

_____

(1)- سیمای مداحان و شاعران؛ ج 2، ص 166.
(2)- همان؛ ص 171.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1330

طاهره صفار زاده

اشاره

طاهره صفار زاده فرزند درویش در آبان ماه سال 1315 ه. ش در «سیرجان» متولد شد. وی در رشته‌ی زبان و ادبیات انگلیسی لیسانس گرفت و برای ادامه‌ی تحصیل عازم لندن گردید با راهنمایی یک شاعر آمریکایی، در رشته‌ی نقد تئوری و عملی ادبیات جهان در دانشگاه «آیوا» مورد پذیرش قرار گرفت و تحصیلات خود را در آمریکا به پایان رسانید.
خانم صفار زاده یک شاعر واقعی است و خود در شعر صاحب سبک است و از توانایی و مهارت کامل برخوردار می‌باشد.
ادوار شعری او را می‌توان به سه دوره تقسیم کرد:
1- در یک دوره که شاعر پابند اوزان عروضی بوده و در این راه مانند دیگر شاعران به سرودن شعر پرداخته است.
2- شاعر در راه گسستن اوزان عروضی است و می‌کوشد تا راه خود را باز یابد و در این دوره میان شعر قدیم و جدید گام بر می‌دارد.
3- دوره‌ای که اصولا خود را به کلی از قیود اوزان آزاد نموده و قدرت تخیل شاعرانه‌ی خود را در میان اوزان رها ساخته است و شاعری نوپرداز به حساب می‌آید.
او از شاخص‌ترین شاعران مذهبی قبل از انقلاب است که با برخورداری از بینش توحیدی، سیاسی و اجتماعی با زبانی ساده و روان، آثاری عمیق و ماندگار آفریده است.
غیر از مقالات و آثاری که در جراید و مجلّات از او چاپ شده، آثار دیگرش بدین شرح است: «پیوندهای تلخ» (مجموعه‌ی قصّه)، «رهگذر مهتاب»، «طنین در دلتا»، «دفتر دوم»، «سدّ و بازوان»، «بیعت با بیداری»، «حرکت و دیروز»، «دیدار صبح»، «سفر پنجم» (مجموعه‌های شعر)، «اصول و مبانی ترجمه». «1»
-*-

قسمتی از مجموعه بلند آتش نشان:

در این مساحت تاریخی‌ما در محاربه هستیم با هرکسی که با حسین به جنگ است و در صلحیم با هر کسی که با حسین به صلح است و خاندان زیاد عجیب زیادند و کوفیان می‌گویند باید در اختیار ابرقدرتها باشیم. و امّت بزرگ علی

_____

(1)- سخنوران نامی معاصر ایران؛ ج 4، ص 2321 و 2322.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1331 و امّت بزرگ حقیقت می‌گوید: «نه»شما که مرگ را قبله خود کردید آیا می‌بینید که این قبله این قبله‌ی متحرک این روزها در شهر در خیابان چه تندتند قدم برمی‌دارد و دار و دسته‌ی خواب آلودان را چه تندتند از اعتیاد و خواب به در می‌برد. شما شهیدان‌همیشه بیدارید «1»

_____

(1)- بیعت با بیداری؛ ص 45 و 46.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1332

سپیده کاشانی

اشاره

سرور اعظم با کوچکی معروف به سپیده کاشانی متخلّص به «سپیده» فرزند حسین به سال 1315 ه. ش در شهر کاشان در خانواده‌ای مذهبی دیده به جهان گشود. پدر و مادرش اولین و بزرگترین معلمانش بودند. در شانزده سالگی به تهران هجرت کرد.
خود می‌گوید: «از همان کودکی با شعر خصوصا با اشعار حافظ، سعدی و مولانا آشنا شدم و اشعار حافظ مرا تحت تأثیر قرار داد و شعر و ادبیات نیمی از زندگیم شد». سپیده از شاعران معتقد و سخت پای‌بند به اصول و مبانی اسلامی بود و بیشتر به قالب‌های شعر کلاسیک توجه داشت.
سپیده کاشانی در سال 1352 شمسی نخستین مجموعه‌ی اشعارش را به نام «پروانه‌های شب» به چاپ رسانید و پس از پیروزی انقلاب فعّالیّتهای ادبی خود را وسعت بخشید و با مطبوعات و رادیو و تلویزیون همکاری نزدیک داشت و سروده‌های انقلابی زیادی فراهم ساخت. مدت 10 سال و از سال 1360، عضو رسمی شعر و ادب وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در تالار وحدت بود. و مجموعه‌ی دیگری به نام «سخن آشنا» از او منتشر شده است.
کاشانی شاعری خوش قریحه و نیکوپرداز و شعرش از لطافت و ظرافت خاصی برخوردار است و به سبک کلاسیک و نو هر دو شعر می‌سرود.
سرانجام در بهمن سال 1371 شمسی بر اثر بیماری سرطان چشم از جهان فرو بست و با تجلیل به خاک سپرده شد «1».
ـ*ـ

مهر جاودانه:

خجسته باد قدوم تو، ای که بدر تمامی‌فروغ دیده‌ی ما، مهر جاودانه‌ی شامی
شکفتی ای گل صبر و شکیب دامن زهراتو زینبی و چو نام تو نیست نادره نامی
چگونه وصف تو گویم که در کلام نگنجی‌چه از قیام تو گویم، که قامتی ز قیامی
سخن ز صبر نگویم، که خویش اسوه‌ی صبری‌رسالتت نستایم، که در پیام تمامی
تویی تو زینت ابْ، زینب ای عصاره‌ی عصمت‌تو حلم فاطمه، علم علی، تو روح پیامی
هنوز سوز کلامت زند شرر به دل و جان‌که از تبار حسینی، که از نژاد کرامی
جمال عشق درخشید با پیام تو آن سان‌که در کمال بدین جلوه کس ندید کلامی
تو سایبان یتیمان، طلایه‌دار حسینی‌صلای نهضت حق، قسط و عدل را تو دوامی
مراست آرزوی آنکه آستان تو بوسم‌تو ای فروغ دل ما تو ای که زینت شامی
خوشا طواف سر کوی دوست کردن و مردن‌چنین خوش است «سپیده»! سفر به حسن ختامی ***

_____

(1)- سخنوران نامی معاصر ایران؛ ج 3، ص 1736.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1333

متاعی از عقیق خون:

گل صحرای جنون خاطره‌ی مجنون داشت‌برگ‌برگ گل آن دشت نشان خون داشت
خار آن از سفر عشق حکایت می‌کردریگزارش اثر از قافله‌ی مجنون داشت
نقش پایی که عیان بود بر آن دشت غریب‌داستان سفری در افق گلگون داشت
با صبا چون سخن از داغ شقایق گفتم‌دیدمش شعله نفس زمزمه‌ای محزون داشت
آن که با داغ دل لاله سحر کرد شبی‌سیل اشک از مژه مواج‌تر از جیحون داشت
دل آشفته‌ی ما را به اسارت می‌بردکاروانی که متاعی ز عقیق خون داشت
آه، زان پرسش معصوم دو چشمان یتیم‌کاندر آن محکمه از عشق سخن افزون داشت
نقش خاتم به جبین داشت دلارا سروی‌رایت افراشته بر دوش ره گردون داشت
رفت فرهاد و پیامش همه شیرین کاری‌ست‌ناقه در اشک غم لاله و شان گلگون داشت
نام اگر یافت «سپیده» زره گمنامی‌عاشقی بود که عطر سخنش افسون داشت «1» ***
می‌رسد بوی خوش آشناعطر نجف، رایحه‌ی کربلا
می‌شنوم نغمه‌ی صبر و ثبات‌زمزمه‌ی دجله، سرود فرات
قافله سالار درآ، می‌زندبر سفر قدس صدا می‌زند
آی برادر چو رسیدی به اوست‌آنکه سلام شب و صبحم بر دوست
باز رسان از طرف ما سلام‌از سر اخلاص ببر این پیام
گو که سواری ز خمین آمده‌عاشق و خونخواه حسین (ع) آمده
نور تبار است و علمدار ماراهبر و سیّد و سالار ما
«ما و امید کرمت یا علی (ع)ای سر ما و قدمت یا علی (ع)»
شیر و شان! دست علی (ع) یارتان‌مسجد اقصی‌ست خریدارتان
مسجد اقصی صف نور و نمازبر رهتان دوخته چشم نیاز
یکسو احمد (ص) سوی دیگر علی (ع)راه گشاینده‌ی نور جلی
پر شده جان از گل سرخ دعاتا که بریزیم به پای شما
سینه‌ی ما پایگه کربلاست‌شاخه‌ای از خیبر و بدر شماست
باد به اسلام و به رهبر سلام‌تهنیت این فتح به تو یا امام! «2»

(1)- نغمه‌های رود عطش؛ ص 181.
(2)- همپای جلودار؛ ص 234 و 235.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1334

جعفر بابایی حلّاج

اشاره

جعفر بابایی متخلّص به «حلاج» فرزند علی کرم در سال 1315 ه. ش در تهران قدم به عرصه‌ی هستی نهاد. حلاج، با تحصیلات رسمی اندک به شغل حلّاجی و ندّافی اشتغال دارد و براساس همین پیشه است که تخلّص «حلّاج» را برای خود برگزیده است.
از هیجده سالگی شروع به سرودن شعر نمود و اشعارش بیشتر در قالب غزل و قصیده به سبک هندی و اکثر در مدایح و مراثی ائمه‌ی اطهار است «1».
-*-

سرچشمه‌ی حیات:

در خیمه‌گه نیافت چو در مشک آب آب‌آنگه سکینه کرد به سقّا خطاب، آب
سیراب‌تر ز لعل بدخشان چو داشت، لب‌موج شرر فکند بر آن لعل ناب، آب
عالم به سیل اشک نشست آن زمان، که گفت‌سرچشمه‌ی حیات دو عالم به باب، آب
اذن نبرد، سرور لب تشنگان ندادفرمود، با محیط ادب، آن جناب، آب
عبّاس را به سینه‌ی بی‌کینه، زد شرارشد تا به نهر علقمه در پیچ و تاب، آب
صف‌های سرکشان ز کف داده این شکست‌آن‌سان که گشت خیره ازین فتح باب، آب
در آب گشت تا رخ آن ماه، منعکس‌الماس نور یافته از آفتاب، آب
تا پیش لب ببرد کف آب را بریخت‌از شرم شد به حضرت عبّاس آب، آب
هرچند تشنه بود ولی تر نکرد لب‌دامن گرفت از پسر بو تراب، آب
لب تشنه شد برون ز فرات آن بزرگ مردبا آنکه داشت خنگ ورا تا رکاب آب
بیدستی و، حفاظت مشک و با عناد خصم‌گردد سیاه خانه‌ی صبرت، بر آب، آب
تا ماه را، عمود، هلالی نمود، ریخت‌بر دامن سپهر، ز چشم سحاب آب
تیری گذشت از سر شستی به سوی مشک‌عبّاس را نمود ازین غم کباب، آب
اسرار قبر کوچک و آن قامت رشیدافشا کند به عرصه‌ی یوم الحساب، آب
گوید سخن ز سوز جگر گوشه‌ی حسین (ع)«حلاج» بگذر چو زهر نهر آب، آب

_____

(1)- شاعران تهران از آغاز تا امروز؛ ج 1، ص 293.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1335

بهمن صالحی

اشاره

بهمن صالحی شاعر پرآوازه گیلان که در شعر «صالح» تخلّص می‌کند در سال 1316 ه. ش در شهر رشت دیده به جهان گشوده تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاه خود به پایان رساند.
صالحی از سال 1333 به شعر و شاعری پرداخت و در انجمنهای ادبی شهر خود به ویژه انجمن ادبی دوستداران حافظ شرکت جست، و چون دارای استعداد و ذوق و قریحه‌ای سرشار بود از مطالعه‌ی دواوین اساتید و بزرگان شعر و ادب فارسی ایران غافل نماند و به تدریج شعرش مایه گرفت و رونق یافت و مورد توجه محافل ادبی واقع گردید و در آغاز شاعری سبک اساتید باستان را برگزید و به غزلسرایی پرداخت و آثارش در مطبوعات گیلان و تهران به چاپ رسید.
صالحی پس از آشنایی با نیما یوشیج و شناختن مکتب فکری او به سرودن شعر نو روی آورد و در سال 1345 نخستین مجموعه اشعارش را به نام «افق سیاهتر» که در سبک نیمایی بود و یادگار این دوره از کار اوست منتشر ساخت.
از آثار چاپ شده دیگر او: «باد سرد شمال»، «کسوف طولانی»، «نخل سرخ»، «میراث عاشقان»، «با نور آب» و آثاری که در دست چاپ دارد «سمبولیسم عرفانی حافظ»، «تاریخ تغزل»، «خنجر و گل سرخ» «1».
-*-
ذو الجناح بر زمین کوبید سُم، اما سوارش برنخاست‌شیهه زد لیکن، امیر کارزارش برنخاست
شعله‌ور شد در جنون خشم و بهت خود، ولی‌راکبش، آن مهربان، آن غمگسارش برنخاست
منتظر استاد در هُرم حریق خیمه‌هابرق امیدی ز چشم سوگوارش برنخاست
پیکرش شد جنگلی از شاخسار نیزه، آه‌جز گل زخم دمادم، از بهارش برنخاست
لحظه‌ای آسود در خواب چمنزار بهشت‌کرکس درد از تن گلگون ز خارش برنخاست
مثل یک ابر سپید امّا سترون در افق‌هیچ جز آهی ز جان درد بارش برنخاست
جوی رگهایش تهی چون گشت زیر پای مردزانوان خم کرد و دیگر از کنارش برنخاست «2» ***

دوباره اصغر:

سبک،سبک‌تر از پرواز پروانه‌ای سپید در باد جسد کوچک تو بر گهواره‌ی دستان مادر بی‌گریه‌ی کودکانه _____
(1)- سخنوران نامی معاصر ایران ج 4 ص 2226.
(2)- گزیده ادبیات معاصر؛ مجموعه شعر 28، ص 80.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1336 بی‌فریادچونان سبدی سرگردان بر موج‌های نیل همانند زخمی بر سینه‌ی شعر جسد کوچک تو، در جاری زلال اشک‌هایم مثل نامه‌ای برای کاخ شیشه‌ای صلح مثل محموله‌ای پستی فرستاده‌ای از میهن من به نشانی خدا ... جسد کوچک توچونان قایق کاغذی بر آب مثل کبوتری از سنگ بغضی سیاه در گلوی عشق جسد کوچک تو لطیف‌ترین واژه در غزل شیوای شهادت، امّا کوتاه مثل آه جسد کوچک تو چونان میخکی سرخ در زیر باران شبنمی در سفر بلند آفتاب جسد کوچک تو، طعمه‌ای نه برای مرگ که هدیه‌ای در پای جنایتکاران ... و پرندگان واژه‌های من که جسد کوچک تو را - شهیدک نازنین! دوباره‌ی اصغر! بر تابوتی از دستان مادر تا ابدیّت ... تشییع می‌کنند. ***
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1337

سفر سرخ:

سیل خون تو ز صد وادی نخجیر گذشت‌بر تو ای شیر، چه در جنگل شمشیر گذشت
شعله زد زخم تو بر خیمه‌ی خورشید و غمت‌نیزه‌ای گشت و ز قلب فلک پیر گذشت
ای کماندار هزار آهوی شوریده‌ی عشق‌چون شد از دشتِ تنت قافله‌ی تیر گذشت؟
حجم توفانی خونِ تو بنازم، که چه زوداز سر کاخ بلند زرِ و تزویر گذشت
سفر سرخ تو، خوش باد که در هر نفسش‌کاروانی دگر از جاده‌ی زنجیر گذشت
من چه گویم، که به درگاه عبودیّت دوست‌وصف مشتاقی‌ات از عهده‌ی تقریر گذشت
روح معراجی‌ات از جاذبه‌ی قصّه‌ی خاک‌نام خورشیدی‌ات از مرز اساطیر گذشت
تا بهار تو به چاووشی هجران پیوست‌ناله حتّی ز دلِ بلبل تصویر گذشت
دوش در گلشن یادت شدم از هوش، آنگاه‌کز برم رایحه‌ی صد گل تکبیر گذشت
نیست در باور گنجایش اوراق زمان‌بر دلم آنچه از این سوگ جهانگیر گذشت ***

سقّای تشنه:

سقّای تشنه، ای همه عالم فدای توبگذار سیل اشک فشانم به پای تو
باران گریه‌های صمیمانه‌ی من است‌تاوان تشنه ماندن اهل سرای تو
بعد از هزار سال خدا را هنوز هم‌جاری‌ست اشک ما همه در کربلای تو
در خیمه کودکان حسین‌اند تشنه‌لب‌از کار مانده دست ز شانه جدای تو
وقتی که مشک خویش به دندان گرفتی، آه‌چشم فلک پر آب شد از ماجرای تو
ای ماه هاشمی که جهان مست حسن توست‌کلک خیال من چه کند با لقای تو؟
ما قرن‌ها ز داغ غمت گریه می‌کنیم‌دردا که نیست گریه، امیرا، سزای تو
اسطوره‌ی رشادتی و غیرتی و جهادتا حشر باد مسند خورشید جای تو
ای کشته‌ی عطش، عطش عشق آفتاب‌آغوش آب‌های جهان خونبهای تو
تصویر مشک خالی‌ات از دیده کی رودسقّای تشنه، آه بمیرم برای تو ***
باز در جان جهان یکسره غوغاست حسین!این چه شوری است که از یاد تو برپاست حسین!
این چه رازی است که صد شعله فرو مرد و هنوزروشن از داغ تو ظلمت‌کده‌ی ماست حسین!
تا قیامت نرود نقش تو از لوح ضمیرحیرتم کشت، بگو این چه معمّاست حسین!
گرچه شد جوهر عشق از قلم عاطفه پاک‌رقم مهر تو بر صفحه‌ی دلهاست حسین!
دامن از شوق تمنّای تو گلزار صفاسینه از آتش سودای تو سیناست حسین!
راهیان حرم قدس تو با شهپر عشق‌همه رفتند و جهان محو تماشاست حسین!
گرنه خون تو ثمر داد به میدان بلااین همه شور شهادت به چه معناست حسین!
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1338 تا به محراب عبادت تو امامی، پیداست‌خاک هر وادی گلرنگ مصلّاست حسین!
غرق در موج مکافات کن اقلیم ضلال‌قطره در قطره‌ی خونت همه دریاست حسین! ***
محرم آمد و شد روی روزگاران سرخ‌زمانه سرخ و زمین سرخ و باد و باران سرخ
ز جوش خون شهیدان کربلا گردیددوباره خاطره‌ی دشت جانسپاران سرخ
دوباره بستر خون شد بسیط ذهن زمان‌ز داغ لاله رخان، خواب جویباران

سرخ
ز التهاب هبوط عقاب عرصه‌ی عشق‌قبای عافیت سبز کوهساران سرخ
خدای را چه غباری شد از زمانه بلندکه تا غروب زمین است چشم یاران سرخ
از آن شکوفه که پر ریخت در هجوم خزان‌هزار سال دگر سینه‌ی بهاران سرخ
به سوگواری گلهای خاندان نبی‌ست‌در این چمن بود از ناله‌ی هزاران سرخ
گرفته رنگ کسوف آفتاب عاشوراوز آن ظلامه هنوز آه داغداران سرخ
ببین که از فلق آسمان صبح یقین‌هنوز چهره‌ی شیدایی سواران سرخ
ببین که در قدح کوفیان عهدشکن‌هنوز سایه‌ی سیمای شرمساران سرخ
ببین که از اثر هرم شعله‌های عطش‌هنوز خیمه‌ی وجدان آبشاران سرخ
ببین ستاره‌ی زخم گلوی اصغر راکه مانده در افق چشم روزگاران سرخ
محرم آمد ای دل بیا ز سیل سرشک‌کنیم ساحت گیتی چو لاله‌زاران سرخ
زهی به معجزه‌ی التفات گریه که ساخت‌مرامنامه‌ی تسلیم بردباران سرخ
هلا شهید کبیر صحاری تاریخ‌که از طلوع تو سیمای سربداران سرخ
مگر تداوم عشق تو کرد خاک مرابه سنگر شرف از خون پاسداران سرخ؟
مگر تعالی روح تو داشت جسم مرابه زیر خنجر بیداد جان شکاران سرخ؟
ز رهنمون تو بر لوحه‌ی زمان باداهمیشه کلک دل آرزونگاران سرخ
ز انقلاب حسین آن یگانه‌ی اعصارهماره آتش دلهای بیقراران سرخ ***
تو کیستی که جهان تشنه‌ی زلالی توست‌بهار عاطفه مرهون خشکسالی توست
شب زمانه که مقهور بامدادان بادشکیب خاطرش از خون لایزالی توست
ز قصّه‌ی عطشت چشم عالمی گریان‌هزار چشمه‌ی جوشنده در حوالی توست
تو ماه من! به کدامین ظّلامه‌ات کشتندکه پشت پیر فلک تا ابد هلالی توست
ندید نقش تو را کس به حجم آینه‌هاحکایت همه از صورت خیالی توست
چه عاشقی که در دفتر قصائد سرخ‌هر آن چه خواند دلم شاه بیت عالی توست
سزد که رایحه‌ی درد سازدم مدهوش‌که باغ عشق به داغ شکسته بالی توست
فغان که وارث بانوی آبهای جهان‌تویی و تشنه یک قطره، مشک خالی توست
تو شهر عشقی و دروازه‌ات به باغ بهشت‌دل شکسته‌ی من یک تن از اهالی توست
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1339

کاظم واعظی

حاج کاظم واعظی در سال 1317 ه. ش، در خانواده‌ای مذهبی در شهرستان تربت حیدریه متولد شد. پس از چند سال تحصیل به شغل کفّاشی مشغول گردید، وی از سال 1344 شروع به مرثیه‌ی اهل بیت (ع) نمود و پس از آن به سرودن اشعار پرداخت «1».

-*-

می کشان از خون دل می‌کشندنعره‌ی مستانه چون نی می‌کشند
می نخورده نینوایی می‌شوندسینه چاک و کربلایی می‌شوند
ناله‌ی جانسوزشان از نای دل‌بگسلد بند قفس از پای دل
می‌رود دل هر کجا یار دل استزندگی بی‌مهر دلبر مشکل است
ساقیا پرکن ز می پیمانه‌ام‌کز شرار عشق تو دیوانه‌ام
بوی می پیچیده همچون آفتاب‌در فضای سینه‌های دل کباب
هر که را بینم از شیب وز شباب‌بر در میخانه افتاده خراب
من کیم کز میگساران دم زنم‌وز امام تک سواران دم زنم ***
باز اهل ولا همه جمعندهمچو پروانه گرد یک شمعند
باده نوشان همه شبیب و شباب‌بر در میکده خراب خراب
می نخورده ز بوی می مستندیکدل و یکصدا و یکدستند
در میخانه بر همه باز استفرصتی از برای پرواز است
نام زیبای سیّد الشّهداشده زینت فزای میکده‌ها
ماه خون و غم عزاداری استاشک غم از دو دیدگان جاری است
همه گرم فغان و آوایندداغدار عزیز زهرایند

---

(1)- سیمای مدّاحان و شاعران؛ ص 313.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1340

محمود قاری زاده

اشاره

حاج محمود قاری زاده متخلّص به «قاری» به سال 1317 ه. ش، در شهر کاشان و در خانواده‌ای مذهبی متولد شد. وی از کودکی به مرثیه خوانی علاقه داشت و چون دارای ذوق و قریحه‌ی شاعری بود به انجمن ادبی صبای کاشان راه یافت و رموز شعر و فنون آن را آموخت.
قاری زاده در جوانی به تهران مهاجرت کرد و به مدّاحی و مرثیه‌سرایی پرداخت و هنر خود را وقف خاندان پیامبر (ع) نمود و به شاعر اهل بیت مشهور شد. در سال 1350 هجری مجموعه‌ای از اشعارش به نام «بهار بی‌خزان» چاپ گردید. «1»
ـ*ـ

مکتب حسین (ع)

بنگر حسین و مکتب با محتوای اودر حفظ دین بکوش که این است رای او
خوش قاطعانه بهر عدالت قیام کردکن پیروی و پای بنه جای پای او
درس از حسین بگیر که یاران نامی‌اش‌کردند تشنه جان گرامی فدای او
جانها فدای سرور آزادگان حسین‌پاینده باد تا صف محشر لوای او
از نوجوان و کودک شش ماهه‌اش گذشت‌آفاق گشته مات ز صدق و صفای او
با اهل بیت، زاده‌ی زهرا وداع کردآمد به جبهه، لشگر غم از قفای او
بر نیزه تکیه داده و هَل مِن مُعین بگفت‌پاسخ دهند حق طلبان بر ندای او
اتمام کرد حجّت خود با سپاه کفرتا اینکه خصم عذر نیارد برای او
ناگه که سنگ کینه به پیشانی‌اش زدندخون آمد و گرفت رخ حق نمای او
با جامه خواست پاک کند خون ز روی خودگردید جلوه‌گر دل درد آشنای او
دشمن به قلب پاکش تیر سه شعبه زدقطع حیات گشت و شد از تن قوای او
زد نیزه ظالمی دگر از کین به پهلویش‌کز صدر زین به روی زمین گشت جای او
با کردگار گرم مناجات شد حسین‌با کام تشنه بود رضا بر قضای او
زهرا کشید ناله‌ی جانسوز از جگرچون شمر، دین برید سرش از قفای او
*** «2»

گلخانه‌ی حسینی:

مشعل تابان عالم پاسدار دین حسین جان‌رهنمای انس و جان احیاگر آیین، حسین جان
گوشوار عرش اعلا، زینت دامان زهرامیوه‌ی بستان طاها، زاده‌ی یاسین، حسین جان
همّتت نازم که کاخ ظلم را ویرانه کردی‌گشت مستحکم ز عزمت پایه‌های دین، حسین جان

_____
(1)- سخنوران نامی معاصر ایران؛ ج 4، ص 2773.
(2)- همان؛ ص 2774.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1341 انقلابی در جهان شد از قیام با شکوهت‌شد به خاک تیره یکسان کاخ ظلم و کین، حسین جان
چون گلستان با صفا شد کربلا از گلرخانت‌وه که دشمن شد در این گلخانه‌ات گلچین، حسین جان
جان به قربان تو و اصحاب و انصارت که بودنددر فداکاری یکایک در خط تمکین، حسین جان
تلخ کام از داغ اکبر، قاسمت گردیده گفتامرگ باشد در مذاقم چون عسل شیرین، حسین جان
از غم مرگ برادر قامتت در هم شکسته‌بود بار ماتم عبّاس سنگین، حسین جان
تا قیامت سوزد از داغ علی اصغر دل توچون گلویش چاک شد از تیر زهرآگین، حسین جان
لرزه بر عرش برین افتاد در آن وقت و ساعت‌واژگون گشتی میان قتلگه از زین، حسین جان
خاکیان تنها نگشته داغدار از ماتم توگشته سکان سماوات از غمت غمگین، حسین جان
آه از آن ساعت که زینب خواهر غمدیده‌ی توبا دو چشم تر تو را آمد سر بالین، حسین جان «1» ***

در مدح حسین (ع):

سلام بر حسین و بر وفای اوکه خود گواست در وفا خدای او
سلام بر شهید دشت ماریه‌که خون اوست در شرف گوای او
سلام بر سری که بر سر سنان‌ز آفتاب بد فزون ضیای او
سلام بر ز پا فتاده پیکری‌که باد جان آدمی فدای تو
سلام بر به خاک و خون نشسته‌ای‌که خون رود ز دیده در عزای او
سلام بر قتیل کید کوفیان‌که کس نداشت حرمت نیای او
سلام بر شکوه آن حماسه‌ای‌که عرش پر نوا شد از نوای او
سلام بر عزیز مصر مکرمت‌که کس نداشت در نظر بهای او «2»

_____

(1)- همان؛ ص 2775.
(2)- همان؛ ص 2777.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1342

شیرینعلی گلمرادی

اشاره

شیرینعلی گلمرادی فرزند اسماعیل در سال 1317 ه. ش، در شهر خلخال دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را تا سال دوم دبیرستان در زادگاهش به انجام رسانید، از آن پس به استخدام ژاندارمری درآمد و تا سال 1361 به خدمت اشتغال داشت و سرانجام بازنشسته گردید.
گلمرادی از آغاز جوانی به شعر و شاعری پرداخت و از سال 1339 آثارش در بعضی مجله‌ها و روزنامه‌ها منتشر می‌شد.
گل مرادی از انواع شعر تنها به سرودن غزل علاقه بیشتری نشان داده است و مجموعه شعری بنام «دهستانی» از وی توسط حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی طبع و نشر یافته است «1».
-*-

عصر عاشورا:

قتلگاهی‌ست پر از داغ، نظرها نگران‌ظهر مجروح، از این داغ مهیّا نگران
عطش آویخته از ابر شناور در کوه‌در پی رفتن هفتاد و دو دریا نگران
بر زمینی که از آن خون و خطر می‌رویدمی‌شود خیره بر آن دیده‌ی عیسی نگران
زیر رگبار شقاوت، که فرو می‌بارد‌ایستاده‌ست تن تشنه‌ی صحرا نگران
در غم سوختن این همه باغ گل سرخ‌خاطر مضطرب مریم عذرا نگران
ایستاده‌ست صبورانه، ولی می‌مویدقامت حیدری حضرت زهرا نگران
سایه افکنده شب فاجعه بر دامن دشت‌جاده‌ی نور، از این ظلمت یلدا نگران
آب، سر می‌کشد از پشت سر شعله‌ی خاک‌در دلش آتشی از آه و دریغا نگران
ذو الجناح است که بازین نگون آمده است- بی‌سوار- از طرف مقتل مولا نگران
موج صد سلسله اندوه گره خورده به هم‌در خم حیرت یک مرکب تنها نگران
می‌توان نقش کشید از تب صحرای فرات‌می‌توان گرم شد از سوختن، امّا نگران ***

در منای عشق:

ای در منای عشق خدا جان فدا حسین‌در پیکر مبارزه خون خدا حسین
ای پاک‌تر ز پاکی گلبرگ‌های یاس‌روی زمین ز چهره‌ی تو دلگشا حسین
ای معنی تکامل ایمان به فیض عشق‌ای عاری از تعارف چون و چرا حسین
عریان‌ترین حقیقت معلوم آفتاب‌تابان‌ترین حقیقت صدق و صفا حسین
فارغ ز کام خواهی دلی در هوای نفس‌غالب به سلطه‌جویی دیو هوا حسین

---

(1)- سخنوران نامی معاصر ایران؛ ج 5، ص 3079.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1343 انسان ولی فراتر از انسان خاک‌زادبا آیه‌های نور الهی نما حسین
مطلوب دل، موافق خاطر، انیس جان‌زنگار غم گرفته‌ی دل را جلا حسین
پاینده در خیال زمان‌ها و قرن‌هادر معبر گذشت زمان دیر پا حسین
در کندوکاو یافتن جایگاه عشق‌تا مسلخ شهادت پر اعتلا حسین
در شوره‌زار تشنه به گلبانگ عاطفت‌آواز آب و عاطفه، گلگون قبا حسین
سردار بی‌مبالغه در عرصه‌ی نبردسرباز بی‌مضایقه در کربلا حسین
در جنگ عاشقانه پذیرای مرگ سرخ‌با ظلم در نبرد به شمشیر «لا» حسین
نام تو عطر سینه‌ی خونین لاله‌هاست‌بویت در آستین بهاران رها حسین
در انتظار بوسه بر آن آستانه‌ات‌خون می‌چکد ز چشمه‌ی چشمان ما حسین
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1344

محمّد رضا شفیعی کدکنی

اشاره

محمد رضا شفیعی کدکنی فرزند محمد، شاعر، نویسنده و پژوهشگر معاصر به سال 1318 ه. ش در «کدکن» «1» چشم به جهان گشود. دوره‌های آموزش دبستان را در محیط خانوادگی و دبیرستان را در مشهد به پایان رساند. ضمنا علوم اسلامی و فلسفه‌ی قدیم را نیز نزد استادان مدارس قدیم خراسان فرا گرفت. سپس وارد دانشگاه مشهد شد و در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی لیسانس گرفت و ادامه‌ی تحصیل را در دانشگاه تهران پی‌گرفت و با دریافت درجه‌ی دکترا فارغ التحصیل شد.
دکتر شفیعی یکی از پرمایه‌ترین و آگاهترین شاعران معاصر است. وی با آگاهی فراوان از گذشته‌ی فرهنگی ایران، از فرهنگ اسلامی و عرب نیز بهره‌ی بسیار دارد. شعر او جلوه‌گاه اجتماع و طبیعت است زبان شعر او فصیح و دقیق و روشن است. شعر او محصول خالص طبع و طبیعت است. در شعرش اثری از مغلق‌گویی و یا پرگویی دیده نمی‌شود، زبانش نرم و پرتوان، و اشعارش غالبا رنگ اجتماعی دارد. او در ابداع ترکیب‌های زیبا و نو از خود خلّاقیت فراوان نشان می‌دهد.
شفیعی شاعری را با غزل آغاز کرد و ابتدا اشعارش در وزن‌ها و قالب‌های قدیم بود امّا خیلی زود قالب و بیان شعر سنتی را رها کرد و به سوی شکل و زبان شعر نیمایی روی آورد و به شعر اجتماعی و حماسی جدید پرداخت. در اشعار او عشق به طبیعت و همه‌ی مظاهر آن جلوه‌گر است. اصولا برای او، طبیعت حالت تمثیلی دارد. آن را با انسان در می‌آمیزد، از زبان طبیعت، ستایش انسان و ندای مهر را می‌شنود، و سپس انسان را به صفا و صمیمیت و صفات خوب انسانی می‌خواند «2».
دکتر شفیعی از سال 1344 تا 1347 در بنیاد فرهنگ ایران و کتابخانه‌ی مجلس سنا و از سال 1348 به طور تمام وقت استادی دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران را بر عهده داشته است. مدتی نیز به دعوت دانشگاه‌های بین المللی (انگلیس و امریکا) به عنوان استاد به تدریس و تحقیق اشتغال داشته است.
ایشان علاوه بر تدریس در دانشگاه و سرودن شعر و نوشتن نقد ادبی و احوال و آثار شاعران، مقالات و کتابهای بسیاری نوشته و در زمینه‌ی تحقیق و ترجمه، کتابهای متعددی انتشار داده است.
از مهمترین مجموعه‌های شعری او می‌توان به: «زمزمه‌ها»، «شبخوانی»، «از زبان برگ»، «در کوچه باغهای نشابور»، «از بودن و سرودن»، «مثل درخت در شب باران»، «بوی جوی مولیان» و «هزاره‌ی دوم آهوی کوهی»، اشاره کرد. «صور خیال در شعر فارسی»، «موسیقی شعر» و «تصحیح

اسرار التوحید» نمونه‌هایی از آثار پژوهشی اوست. «3»

-*-

چهره شفق:

باز در خاطره‌ها، یاد تو ای رهرو عشق‌شعله‌ی سرکش آزادگی افروخته است
یک جهان بر تو و بر همّت و مردانگیت‌از سر شوق و طلب، دیده‌ی جان دوخته است ***
نقش پیکار تو در صفحه‌ی تاریخ جهان‌می‌درخشد، چو فروغ سحر از ساحل شب

_____
(1)- روستایی میان تربت حیدریه و نیشابور.
(2)- صد شاعر، دریچه‌ای به شعر فارسی از آغاز تا امروز؛ ص 613 و 614.
(3)- در جستجوی نیشابور، زندگی و شعر شفیعی کدکنی.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1345 پر توش بر همه کس تابد و می‌آموزدپایداری و وفاداری، در راه طلب *
چهر رنگین شفق، می‌دهد از خون تو یادکه ز جان بر سر پیمان ازل ریخته شد
راست چون منظره‌ی تابلوِ آزادی است‌که فروزنده به تالار شب آویخته شد *
رسم آزادی و پیکار و حقیقت‌جویی‌همه جا، صفحه‌ی تابنده‌ی آئین تو بود
آنچه بر ملّت اسلام، حیاتی بخشیدجنبش عاطفه و نهضت خونین تو بود *
تا ز خون تو جهانی شود از بند آزادبر سرِ ایده‌ی انسانی خود جان دادی
در ره کعبه‌ی حق جویی و مردیّ و شرفَ‌آفرین بر تو که هفتاد و دو قربان دادی *
آنکه از مکتب آزادگیت درس آموخت‌پیش آمال ستمگر ز چه تسلیم شود؟
زور و سرمایه‌ی دشمن نفریبد او راکه اسیر ستم مردم دژخیم شود *
رهرو کعبه‌ی عشقی و در آفاق وجودبا پر شوق، سوی دوست برآری پرواز
یکّه تاز ملکوتی، که به صحرای ازل‌روی از خواسته‌ی عشق نتابیدی باز *
جان به قربان تو ای رهبر آزادی و عشق‌که روانت سر تسلیم نیاورد فرود
ز آن فداکاری مردانه و جانبازی پاک‌جاودان بر تو و بر عشق و وفای تو درود «1»

_____
(1)- اشک خون؛ ص 224.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1346

احمد مشجری

اشاره

حاج احمد مشجری فرزند ابو القاسم در سال 1318 ه. ش در کاشان به دنیا آمد.
وی در ابتدا «مجرم» تخلّص می‌کرد که سپس آنرا به «مخلص» تغییر داد و بالاخره به پیشنهاد رئیس انجمن ادبی صبا، میرزا حسین علی منشی، تخلص «محبوب» را برگزید.
وی از کودکی در دسته‌جات عزاداری کاشان به مدّاحی می‌پرداخت و از جمله شاعرانی است که بدون اینکه سواد کلاسیک چندانی داشته باشد از سر ذوق و علاقه و با حضور در مجامع ادبی و مطالعه دواوین شعرا، سرودن اشعار را آموخته است. خود معتقد است که مرحوم سید شهاب موسوی آرانی بیش از دیگران نسبت به او حق استادی داشته است.
محبوب در سال 1350 شمسی مجموعه‌ی «نغمه‌های کاشان» را با همیاری دوستش احمد قناد زاده به چاپ رسانید.
ـ*ـ

شه بطحا:

هر نکته‌ای که مردم دانا نوشته‌اندسطری ز بی‌وفایی دنیا نوشته‌اند
بس نکته‌های نغز که مردان ره‌شناس‌امروز بهر راحت فردا نوشته‌اند
باید نوشت نام یکایک به لوح زرآنان که درس زندگی ما نوشته‌اند
برنامه‌ی سعادت دنیا و آخرت‌بر نامه اهل دانش و تقوا نوشته‌اند
عالم به حقّ جاهل دل مرده می‌کندآن معجزی که بهر مسیحا نوشته‌اند
تحقیق کن به دفتر پیشینیان ببین‌این بیت را چه دلکش و زیبا نوشته‌اند
«این خط جاده‌ها که به صحرا کشیده‌اندیاران رفته با قلم پا نوشته‌اند»
از راز خلقت بشر آگه نشد کسی‌این رمز را به طارم اعلا نوشته‌اند
ناگفته‌ای نمانده که گویند بهر مایا گفته‌اند اهل قلم یا نوشته‌اند
کس را ندیده‌ایم که باقی بود به دهراین را ز قول قیصر و کسری نوشته‌اند
قارون به خاک با همه مال و منال رفت‌این جمله را به صحنه‌ی غبرا نوشته‌اند
نام شهید عرصه‌ی پیکار عشق رابر برگ‌برگ لاله‌ی حمرا نوشته‌اند
دوری مکن ز خلق چو یونس که بی‌خبراو را نصیب ماهی دریا نوشته‌اند
بر هر صحیفه بهر تبرّک از ابتدانام خدای قادر یکتا نوشته‌اند
قومی برند بهره‌ی وافر ز عمر خویش‌کاندر جهان، فضایل مولا نوشته‌اند
بر سر در بهشت برین کاتبان صنع‌نام علیّ عالی اعلا نوشته‌اند
با پیروی شاه نجف مرتضی علی‌ما را بهشت، منزل و مأوا نوشته‌اند
درسی مخوان، محبت اولاد بو تراب‌در سینه مهر عترت طاها نوشته‌اند
نام بلند سرور آزادگان حسین‌بر لوح عرش با خط طغرا نوشته‌اند
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1347 توصیف راد مردی
او را فرشتگان‌با خط خویش به عرش معلّا نوشته‌اند
در هر سری‌ست عشقی و مهری به هر دلی‌عشق حسین را به دل ما نوشته‌اند
در زیر بار ظلم نرفتن به روزگاربا نام نامی شه بطحا نوشته‌اند
رسوایی و دنائت ابن زیاد رادر خطبه‌های زینب کبری نوشته‌اند
«محبوب» این جواب به «پروانه» آنکه گفت«در دفتر زمانه معمّا نوشته‌اند» ***
آن صانعی که زیور هفت آسمان دهددر باغ، رنگ و بو به گل ارغوان دهد
آن خالق کریم که بر مور ناتوان‌نیروی استقامت و صبر و توان دهد
طاعت سزای اوست که از راه مکرمت‌عزّت گهی به این و زمانی به آن دهد
از روی صدق، روی به درگاه او کنم‌تا در پناه لطف عمیم امان دهد

کی می‌توان ز عهده‌ی شکرش برآمدن‌گر بنده را ز راه کرم صد زبان دهد
مغبون شود، کسی که به بازار زندگی‌نقد حیات خویش ز کف رایگان دهد
گویم مدیح سرور آزادگان حسین‌کز اشتیاق جان به ره آرمان دهد
از خلقت حسین، خدای جهانیان‌می‌خواست حسن خلقت خود را نشان دهد
غیر از حسین کیست که بهر رضای دوست‌هفتاد و یک شهید ز پیر و جوان دهد
غیر از حسین کیست که در راه دین حق‌در زیر تیغ اهل ستم تشنه جان دهد
هرکس به راه دوست کند ترک جان و سراو را خدای، زندگی جاودان دهد
نازم به همّتش که برای رضای دوست‌از جان خویش بگذرد و خانمان دهد
آن خسروی که بهر فنای ستمگران‌با انقلاب خویش جهان را تکان دهد
خواهم از او، مرا ز کرم در کنار خویش‌روز جزا به روضه‌ی رضوان مکان دهد
عبّاس آن برادر با جان برابرش‌درس وفا و مهر به خلق جهان دهد
سقّا که دیده؟ دست دهد از برای آب‌یا جان خود به خاطر آب روان دهد
دارم امید آنکه خداوندم از کرم‌توفیق خاکبوسی آن آستان دهد
ای شیعه غم مدار، ز فردای رستخیزکز راه مهر او به تو خطّ امان دهد
«1» دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ج2 1347 شه بطحا: ..... ص 1346 :

---

(1)- سخنوران نامی معاصر ایران؛ ج 5، ص 3166 و 3167.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1348

سید رضا میر جعفری

سیّد رضا میر جعفری، متخلّص به «حامی»، فرزند سیّد آقا، در بیستم اسفند ماه 1319 در قریه‌ی خاوه اردهال از توابع شهرستان دلیجان دیده به جهان گشود. در خلال خدمت به طور شبانه به تحصیل ادامه داد و دیپلم خود را گرفت. سپس وارد دانشکده‌ی پلیس شد و پس از فارغ التحصیلی تا درجه‌ی سروانی پیش رفت.
وی تحصیلات ابتدایی را در زادگاه خود به انجام رسانید. از آن پس به کاشان رفت و به استخدام پلیس در آمد و در این شهر به خدمت اشتغال ورزید.
میر جعفری از دوران کودکی به شعر علاقه و دلبستگی داشت و از نه سالگی به سرودن شعر پرداخت، و با مطالعه‌ی دواوین شعرای متقدم چون سعدی، حافظ، خیّام، نظامی، مولانا به تقویت قریحه‌ی خود شکوفایی بخشید و از شعرشان بهره‌مند گردید.
حامی در میان شعرای معاصر به اشعار شهریار و رهی معیری و دکتر حمیدی علاقه‌ی بیشتری از خود نشان می‌دهد و در شعر عرفانی علاقه‌ی خاصی به اشعار اقبال لاهوری دارد.
-*-
چو گل که شیوه‌ی رشد از مواهب چمن آموخت‌وظیفه را همه جا زینب از ابو الحسن آموخت
ز بود فاطمه در مکتب مقدّس قرآن‌شؤون زینبی و رسم زینِ آب شدن آموخت
به دشت ماریه آن سرو بوستان رسالت‌اصول سروری از لاله‌های بی‌کفن آموخت
شکست دشمن دین را به یک خطابه‌ی غرّاخود از خطیب مبارز علیّ بت شکن آموخت
یزید را به ملامت گرفته در ملأاش گفت‌خصومت آن همه بی‌حاصلت فریب و فن آموخت
تو را سلاله ز سفیان کج نهاد سفیه است‌که از جمیع خصایل رذالت و فتن آموخت
من از سلاله‌ی پاک محمّدم که به همّت‌اصول مکتب تو حیدرا به مرد و زن آموخت
تو را سیاهی لشگر کجا و اصغر بی‌شیر؟که بر سپاه تو آیین جنگ تن به تن آموخت
من آن ستاده به صبرم که در قبول مصائب‌هزار نکته حسینم ز کهنه پیرهن

آموخت ***
لعل لب آن کس که ثنا خوان حسین استتا حشر نبیند غم و خندان حسین است
باللّه که شود چشمه‌ی فیض ابدیّت‌چشمی که به یک مرحله گریان حسین است
در حشر که هرکس ز گناهی فتد از پای‌دست همگی جانب دامان حسین است
بخشودگی اهل گنه در صف محشروابسته به یک گردش چشمان حسین است
آن گوهر یکدانه که در کسب شفاعت‌رفت از کف زهرا و علی، جان حسین است
و آن رشته که با تیغ جفا پاره نگردیددر نزد خدا رشته‌ی پیمان حسین است
ایین محمّد که جهان زینت از او یافت‌تزیین شده از خون جوانان حسین است
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1349 آزادی و جان دادن و بیرون شدن از ننگ‌در عالم هستی همه فرمان حسین است
در دیده فرو بستن از قامت اکبرعقل عقلا مانده و حیران حسین است
دانی، ز چه رو اب فرات است گل آلود!؟شرمنده ز لعل لب عطشان حسین است
جغد از چه به ویرانه نشیند به همه عمر؟!خاکم به دهن جای یتیمان حسین است
چوب از چه گرفتار به آتش شود آخر؟!بی‌حرمتی‌اش با لب و دندان حسین است
«حامی» به خدا هر که حمایت کند از دین‌در مرتبه سروی به گلستان حسین است «1»

---

(1)- همان؛ ص 1070.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1350

غلامرضا سازگار

اشاره

غلامرضا سازگار فرزند حسین متخلص به «میثم» در سال 1320 ه. ش در تهران به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی را در مکتب خانه‌های قدیمی سپری نمود و سپس به دروس حوزوی روی آورد. در مورد فعالیتهای شعریش خود او می‌گوید که از کودکی تا آنجا که به یاد دارم اشعار و سخنان موزون می‌سرودم. وی از مدّاحان قدیمی اهل بیت می‌باشد که در انجمن‌های ادبی مذهبی چون «انجمن ادبی نغمه‌سرایان مذهبی» حضور فعال داشته است.
از سازگار تاکنون مجموعه اشعار و نوحه و مراثی مختلفی به چاپ رسیده است که از آن جمله است: «نخل میثم» که دو جلد چاپ شده و جلد سوم آن در زیر چاپ است، «شعله‌های نخل»، «نخل ماتم» و «آوای مجمع» را که همگی از مجموعه نوحه‌های ایشان است را می‌توان نام برد.
سازگار اشعار خود را در قالب غزل و به سبک عراقی می‌سراید. وی هم اکنون به عنوان مداح اهل بیت در تهران زندگی می‌کند.
-*-

غیرت عشق:

جمال حق ز سر تا پاست عبّاس‌به یکتایی قسم، یکتاست عبّاس
اگرچه زاده‌ی ام البنین‌ست‌ولیکن مادرش زهراست، عبّاس
خدا داند که از روز ولادت‌امام خویش را می‌خواست عبّاس
عَلَم در دست، مشک آب بر دوش‌که هم سردار و هم سقّاست عبّاس
بنازم غیرت عشق و وفا راکه عطشان بر لب دریاست عبّاس
هنوز از تشنه کامان، شرمگین‌ست‌از آن در علقمه تنهاست عبّاس
نه در دنیا بود باب الحوائج‌شفیع خلق در عقبی‌ست عبّاس
چه باک از شعله‌های خشم دوزخ‌که در محشر، پناه ماست عبّاس
شفیعان چون به محشر روی آرندبریده دست او همراه دارند

و اللّه ان قطعتموا یمینی:

گردون چرا روی ترا قمر گفت؟باید ترا از ماه، خوب‌تر گفت
ام البنین بالیدازین که: زهرادر روز عاشورا تو را پسر گفت
مدح ترا پیش از شب ولادت‌در داستان کربلا، پدر گفت
در جبهه‌ی صفین و کربلایت‌دشمن، حسین و حیدری دگر گفت
نام ترا آیا ملک، بخوانم؟یا باید ای رشگ ملک، بشر گفت؟
«جانم فدایت بادا» این سخن راتنها به تو سبط پیامبر گفت
تنها تویی آن کس که دست و سر کرددر پیش تیغ دشمنان پسر، گفت:
و اللّه ان قطعتموا یمینی‌انّی احامی ابدا عن دینی
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1351 تا ماه رخ از خون، خضاب کردی‌خود را فدای آفتاب کردی
دریا ز لب‌های تو آب می‌خواست‌باللّه تو دریا را جواب کردی
هم بحر را آتش زدی ز آهت‌هم آب را از شرم، آب کردی
روزی که جان‌ها بسته بود بر آب‌تو تشنگی را انتخاب کردی
ناخورده آب، از بین آتش و خون‌بر رفتن خیمه شتاب کردی
آنقدر اشک افشاندی از گل چشم‌تا مشک را غرق گلاب کردی
دستت ز تن در پای دوست افتادبا لشکر دشمن خطاب کردی:
و اللّه ان قطعتموا یمینی‌انّی احامی، ابدا عن دینی
در خیمه‌ها فریاد آب، آب‌ست‌دل‌ها ز سوز تشنگی کباب‌ست
هرگوشه، ماهی اوفتاده بر خاک‌یا اختری سوزان در آفتاب‌ست
خون جگر در دیده‌ی سکینه‌اشک خجالت بر رخ رباب‌ست
شش ماهه، خاموش‌ست و کس نداندجان داده در گهواره یا که خواب‌ست
من دست و جان و چشم و سر نخواهم‌تنها امیدم این دو قطره آب‌ست
خونم بریزید، آب را نریزیدبس دل که بر یک جرعه آب، آب‌ست
مشی و مزام و دین و مذهب من‌حمایت از اولاد بو تراب‌ست
و اللّه ان قطعتموا یمینی‌انّی احامی ابدا عن دینی ***

در شهادت حضرت حُرّ:

روز عاشورا که شورش همه جا را پر کردشعله از خاک زمین رخنه به جان خور کرد
ناله، خون در دل هفت اختر و چار عنصر کردتیر عشق آمد و قصد دل و جان «حُرّ» کرد
آری آن تیر که از چلّه‌ی تقدیر شتافت‌در دل آن همه دشمن، دل او را بشکافت
بود چون کوه ولی رعشه به جانش دیدنددریمِ اشک به هر سوی، روانش دیدند
مهر رخ، زردتر از برگ خزانش دیدندتیر قامت به تفکّر چو کمانش دیدند
باطلش هر طرف و عشق به حق می‌ورزیددیدگانش یم و خود اشک صفت می‌لرزید
کرد از لشکریانش یکی این گونه سؤال‌کز چه رو لرزه فتادت به تن ای کوه کمال؟!
گر بپرسند که اشجع که بود روز قتال؟می‌برم نام ترا بین شجاعان فی الحال
گفت: حور آن طرف و، این طرفم دیو رجیم‌چون نلرزم که دلم بین جنانست و جحیم
آن طرف یکسره نور، این طرفم یکسره نارآن طرف یکسره گل، این طرفم یکسره خار
آن طرف صبح فروزنده و، این سو شب تارآن طرف اهل یمین، این طرفم اهل یسار
به خدا جنّتی‌ام، روی به میزان نکنم‌بیمی از دادن جان در ره جانان نکنم
ناگهان تاخت چو رعد از دل ظلمات به نورپای تا سر همه عشق و همه شوق و همه شور
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1352 خجل از کار خودو، مفتخر از فیض حضورگفت: آی آینه‌ی ذات خداوند غفور
ای پناه همه، سوی تو پناهنده منم‌شاه بخشنده تویی، بنده‌ی شرمنده منم
آنقدر چهره به خاک در جانان پوشیدآنقدر در برِ مولا به تضرّع کوشید
آنقدر خون دل از دیده گریان نوشیدتایم واسعه‌ی رحمت یزدان، جوشید
پای بگذاشت به پیش وز کرم دست گشودگرد غم از رخ آن بنده‌ی آزاده زدود
اذن بگرفت و، روان جانب میدان گردیددشت خون با قدمش، روضه‌ی رضوان گردید

روبرو یکسره با لشکر شیطان گردیدیم خون و یم خشم و یم طوفان گردید
گفت: ای دیده به فردای جزاتان گریداسحظ اللّه که مادر به عزاتان گرید
باز شد صاعقه و، بر جگر دشمن زدشعله‌ی آتش تیغش، همه را دامن زد
ای بسا دست و سر و سینه و پا و تن زدبر زمین پیکر گردان هژبر افکن زد
الحذر! الحذر! از خاک به افلاک انداخت‌که به یک حمله چهل تن به روی خاک انداخت
ناگهان تیره دلی، مرکب او را پی کردراه در قلب سپه، پای پیاده طی کرد
ناله در غربت مولاش بسان نی کردتیغ جا بر جگر و فرق منیر وی کرد
ای بسا نیزه که بر آن بدن پاک آمدنازنین سروِ قدّش بر زبرِ خاک آمد
چشم بگشود در آن قلزم خون سوی خیام‌شاید از دور ببیند رخ زیبای امام
وز لب تشنه به خون، داد به مولاش سلام‌دید ناگاه که آن نور دل خیر الانام
از حرم آمده چون جان گرامی ببرش‌سرِ زانوی محبت بگرفته‌ست سرش
***
ای از ازل به مهر تو دل، آشنا حسین!وی تا ابد لوای عزایت بپا، حسین!
هر ماه در عزای تو، ماه محرّم است‌هرجا بود به یاد غمت کربلا، حسین!
امواج اشک از سر هفت آسمان گذشت‌آن دم که کرد جسم تو در خون شنا، حسین!
حسرت برم به محتضری، کآخرین نفس‌روی تو دید و خنده زد و گفت: یا حسین!
من کیستم که گریه کنم در عزای تو؟گریند روز و شب به غمت انبیا، حسین!
من کیستم که بر تو بگریم عزا؟ خداصاحب عزای توست به حقّ خدا، حسین!
خون تو آب عسل و، کفن گرد رهگذرتشییع توست زیر سُمّ اسبها، حسین!
سنگم اگر زنند، به جایی نمی‌روم‌آخر تو خود بگو که روم در کجا حسین!
تن خسته، پشت خم شده، بار گنه به دوش‌رحمی به حال «میثم» بی‌دست و پا حسین!
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1353

ژولیده نیشابوری

حسن فرح بخش نیشابوری متخلص به «ژولیده» از شعرای معاصر است.
وی شاعریست توانا و چیره‌دست که ساده و روان شعر می‌سراید.
اشعار ژولیده مورد پسند مردم واقع شده و به هر محفلی در اقصی نقاط ایران دیده می‌شود که مدّاحان اهل بیت (ع) شعر او را می‌خوانند.
از اشعار ژولیده کتابهای «مقتل الحسین (ع)»، «ارمغان مدینه»، «گلواژه‌های عشق»، «کشتیبان»، «گلزار خونین» و چند مجموعه‌ی شعر دیگر به چاپ رسیده است.

-*-

مُهر سکوت او به صف کربلا شکست‌سدّ ستم ز جوشش خون خدا شکست
خون خدا که در ره حق از سرش گذشت‌از مرز عقل، عشق جهان گسترش گذشت
صلح حسن ز شور حسینی قیام شدپرونده‌ی یزید چو از محضرش گذشت
بهر بقای دین خدا آن عمود دین‌اول ز خون سرخ علی اکبرش گذشت
از آب، دیده بست پی حفظ آبرولب تشنه از برادر آب آورش گذشت
لب تشنه گشت قاسم و عبد اللهش شهیدجان جهان خرید چو از اصغرش گذشت
کاخ یزید سفله ز بن زیر و رو نمودتا از سه ساله دختر نیک اخترش گذشت
از کربلا به کوفه و از کوفه تا به شام‌بر نوک نیزه رأس شرف پرورش گذشت
تن زیر بار ذلت دون همتان ندادجنگید با یزید که خون از سرش گذشت
زینب که خواند درس وفا از اشارتش‌تکمیل شد شهادت او با اسارتش
آزاده‌ای که خواند حسینش، علی به نام
باشد امام و باب امام و پسر امام
هم یادگار نهضت خونین کربلاست‌هم افتخار مکتب عشق است در قیام
از فرط سجده شهره به سجاد و، در سخن‌باشد امیر قافله‌ی منطق و کلام
یک عمر گریه کرد و نشد خشک اشک اوکل کلام او به جهان شد (صحیفه) نام
گفتند بر شما به کجا سخت‌تر گذشت‌آهی کشید و گفت: امان از جفای شام
تنها گل شکفته‌ی گلزار کربلاپرپر به زهر کینه شد و برگرفت کام
از بهر سرفرازی اسلام راستین‌بر شیعیان او بود این آخرین پیام
آزاده آن کس است که تا آخرین نفس‌از دشمن ولایت و حق گیرد انتقام

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1354

سید علی موسوی گرمارودی

اشاره

سیّد علی موسوی گرمارودی فرزند سیّد محمّد علی در سال 1320 ه. ش در قم متولّد شد. پدرش از عالمان دین بود. او تحصیلات خود را تا دوره‌ی متوسطه در قم گذراند. هفده ساله بود که به اتّفاق پدرش به مشهد عزیمت نمود و به تحصیل علوم عربی و ادبی پرداخت و پس از چهار سال به قم بازگشت و به فعالیت سیاسی پرداخت. بعد از واقعه‌ی پانزدهم خرداد به تهران رفت و به عنوان مدرّس در دبیرستان علوی به تدریس مشغول شد و در طی این مدّت توانست علاوه بر دیپلم ریاضی که داشت، دیپلم ادبی خود را کسب کند. در سال 1345 به دانشکده حقوق راه یافت و به اخذ درجه لیسانس نائل آمد. در سال 48 نخستین دفتر شعر خود را به نام «عبور» انتشار داد و در طی همین ایّام بود که با دکتر شریعتی و جلال آل احمد آشنا شد.
در سال 1352 توسّط ساواک دستگیر و بعد از طی چهار سال محکومیت از زندان آزاد شد و بعد از آزادی از زندان دو مجموعه از اشعار وی به نام‌های «سرود رگبار» و «در سایه سار نخل ولایت» را منتشر نمود.
کانون فرهنگی نهضت اسلامی را به اتفاق خانم طاهره صفّار زاده راه اندازی کرد و به عنوان دبیر اوّل این کانون انتخاب شد. در این رابطه با جمعی از مبارزین و فعّالان سیاسی از جمله میر حسین موسوی، زهرا رهنورد، شهید دکتر باهنر، دکتر توسّلی و دکتر شریعتمداری در صف واحد همکاری داشت.
بعد از پیروزی انقلاب به مدّت یکسال مجله گلچرخ که ضمیمه‌ی ادبی روزنامه‌ی اطّلاعات بود را اداره نمود.
گرمارودی دوره‌ی دکترای ادبیات را نیز گذراند و شرح زندگی و دیوان ادیب الممالک فراهانی به عنوان رساله‌ی دکتری وی پذیرفته گردید. وی در سرودن انواع شعر توانایی دارد امّا طبعش بیشتر به سرودن شعر نو متمایل است و از میان قالب‌های شعری، در شعر آزاد بی‌وزن امّا متوازن استادتر و هنر آورتر است و در قالب‌های کلاسیک در قصیده دستی تواناتر دارد.
گرمارودی در شعر زبانی مستقل و مختص به خود دارد. ترکیبات و تعبیرات و وصفهای او از حالات و احوال درونی و اعتقادی انسان، و اوصاف و تعابیر او از طبیعت، از توانایی و آگاهی او بر ادب و شعر قدیم و جدید حکایت دارد. گرمارودی از پیشتازان شعر مذهبی قبل از انقلاب است. اشعار او با درون مایه مذهبی در شعر نو درخشان و کم نظیر است و می‌توان او را نام‌آورترین شاعر معاصر در زمینه‌ی خلق اشعار دینی محسوب نمود به

ویژه دو شعر «خط خون» او که در رثای سالار شهیدان و «در سایر سار نخل ولایت» که در منقبت و مرثیت حضرت علی (ع) سروده است در اوج و قلّه‌ی رفیعی قرار دارند که در شعر نو سابقه‌ای بر این درخشانی یافت نمی‌شود. این دو شعر کم نظیر هم قوّت قریحه و هم صلابت ایمانی و غیرت دینی شاعر را نشان می‌دهد.
آثار: مجموعه‌های منظوم دکتر گرمارودی عبارتند از «عبور»، «سرود رگبار»، «فصل مردان سرخ»، «در سایه سار نخل ولایت»، «خط خون»، «چمن لاله»، «تا ناکجا»، «باران اخم» و «گزینه اشعار»
آثار منثور او عبارتند از «در مسلخ عشق»، «با تاریخ»، «شرح زندگی بافقی»، «شرح و تلخیص شاهنامه»، «جوشش و کوشش در شعر حافظ»، «بررسی ادبیات معاصر».
-*-
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1355

خط خون:

درختان را دوست می‌دارم‌که به احترام تو قیام کرده‌اند و آب را که مهر مادر توست، خون تو شرف را سرخگون کرده است: شفق، آینه دار نجابتت، و فلق محرابی، که تو در آن نماز صبح شهادت گزارده‌ای
*
در فکر آن گودالم‌که خون تو را مکیده است هیچ گودالی چنین رفیع ندیده بودم در حضیض هم می‌توان عزیز بود از گودال بپرس!
*
شمشیری که بر گلوی تو آمدهرچیز و همه چیز را در کائنات به دو پاره کرد: هرچه در سوی تو، حسینی شد و دیگر سو، یزیدی اینک ماییم و سنگ‌ها ماییم و آب‌ها درختان، کوهساران، جویباران، بیشه‌زاران که برخی یزیدی وگرنه حسینی‌اند
*
خونی که از گلوی تو تراویدهمه چیز و هر چیز را در کائنات به دو پاره کرد در رنگ! دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1356 اینگ هر چیز: یا سرخ است‌یا حسینی نیست
*
آه، ای مرگِ تو معیار!مرگت چنان زندگی را به سُخره گرفت و آن را بی‌قدر کرد که مردنی چنان، غبطه‌ی بزرگ زندگانی شد!
*
خونت‌با خونبهایت حقیقت در یک تراز ایستاد و عزمت، ضامن دوام جهان شد - که جهان با دروغ می‌پاشد- و خون تو، امضاء «راستی» ست
*
تو را باید در راستی دیدو در گیاه، هنگامی که می‌روید در آب، وقتی می‌نوشاند در سنگ، چون ایستادگی‌ست در شمشیر، آن زمان که می‌شکافد و در شیر، که می‌خروشد، در شفق که گلگون است در فلق که خنده‌ی خون است در خواستن برخاستن، تو را باید در شقایق دید در گل بویید دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1357 تو را باید از خورشید خواست‌در سحر جُست از شب شکوفاند با بذر پاشاند با باد پاشید در خوشه‌ها چید تو را باید تنها در خدا دید
*
هرکس، هرگاه، دست خویش‌از گریبان حقیقت بیرون آوَرَد خون تو از سر انگشتانش تراواست ابدیت، آینه‌ای‌ست پیش روی قامتِ رسای تو در عزم آفتاب، لایق نیست وگرنه می‌گفتم جرقه‌ی نگاه توست

*
تو تنهاتر از شجاعت‌در گوشه‌ی روشن وجدان تاریخ ایستاده‌ای به پاسداری از حقیقت و صداقت شیرین‌ترین لبخند بر لبان اراده‌ی توست چندان تناوری و بلند که به هنگام تماشا کلاه از سر کودک عقل می‌افتد
*
بر تالابی از خون خویش‌در گُذرگَهِ تاریخ، ایستاده‌ای با جامی از فرهنگ دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1358 و بشریت رهگذار را می‌آشامانی- هرکس را که تشنه‌ی شهادت است-
*
نام تو، خواب را بر هم می‌زندآب را طوفان می‌کند کلامت، قانون است خِرَد، در مصافِ عزم تو جنون تنها واژه‌ی تو خون است، خون ای خدا گون!
*
مرگ در پنجه‌ی توزبون‌تر از مگسی‌ست که کودکان به شیطنت در مشت می‌گیرند و یزید، بهانه‌ای، دستمالِ کثیفی که خلطِ ستم را در آن تُف کردند و در زباله‌ی تاریخ افکندند یزید کلمه نبود دروغ بود زالویی درشت که اکسیژن هوا را می‌مکید مُخَنثی که تهمت مردی بود بوزینه‌ای با گناهی درشت: «سرقت نام انسان» و سلام بر تو که مظلوم ترینی نه از آن جهت که عطشانت شهید کردند بل از این رو که دشمنت این است
*
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1359 مرگ سرخت‌تنها نه نام یزید را شکست و کلمه‌ی ستم را بی‌سیرت کرد که فوج کلام را نیز درهم می‌شکند هیچ کلام بشری نیست که در مصاف تو نشکند ای شیر شکن! خون تو بر کلمه فزون است خون تو در بستری از آنسوی کلام فراسوی تاریخ بیرون از راستای زمان می‌گذرد خون تو در متن خدا جاری‌ست
*
یا ذبیح اللّه‌تو اسماعیل گزیده‌ی خدایی و رؤیای به حقیقت پیوسته‌ی ابراهیم کربلا میقات توست مُحرّم میعادِ عشق و تو نخستین کس که ایام حج را به چهل روز کشاندی وَ أَتْمَمْناها بِعَشْرٍ «1» آه، در حسرت فهمِ این نکته خواهم سوخت که حجّ نیمه تمام را در استِلام حَجَر وانهادی و در کربلا با بوسه بر خنجر، تمام کردی
*

_____

(1)- سوره‌ی اعراف؛ آیه‌ی 142، یس آن را با ده روز، تمام کردیم و کامل ساختیم.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1360 مرگ تو،مبدأ تاریخ

عشق آغاز رنگ سرخ معیار زندگی‌ست
*
خط با خون تو آغاز می‌شود:از آن زمان که تو ایستادی دین، راه افتاد و چون فرو افتادی حق برخاست تو شکستی و «راستی» درست شد و از روانه‌ی خون تو بنیاد ستم سست شد در پائیز مرگِ تو «1» بهاری جاودانه زایید گیاه رویید درخت بالید و هیچ شاخه نیست که شکوفه‌ای سرخ ندارد و اگر ندارد شاخه نیست هیزمی است ناروا بر درخت مانده!
*
تو، راز مرگ را گشودی‌کدام گره، با ناخن عزم تو وا نشد؟ شرف، به دنبال تو لابه‌کنان می‌دود تو، فراتر از حَمیّتی نمازی، نیّتی

_____

(1)- می‌گویند شهادت آن سترگ در فصل پائیز رخ داده است.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1361 یگانه‌ای، وحدتی‌آه ای سبز! ای سبز سرخ! ای شریفتر از پاکی نجیب‌تر از هر خاکی ای شیرین سخت ای سخت شیرین بازوی حدید! شاهین میزان! مفهوم کتاب، معنای قرآن! نگاهت سلسله‌ی تفاسیر گامهایت وزنه‌ی خاک و پشتوانه‌ی افلاک کجای خدا در تو جاری‌ست کز لبانت آیه می‌تراود؟ عجبا! «1» عجبا از تو، عجبا! حیرانی مرا با تو پایانی نیست چگونه با انگشتانه‌ای از کلمات اقیانوسی را می‌توان پیمانه کرد؟ بگذار تا بگریم خون تو در اشک ما تداوم یافت و اشک ما، صیقل گرفت شمشیر شد و در چشمخانه‌ی ستم نشست
*
تو قرآن سرخی«خون آیه» های دلاوریت را بر پوست کشیده‌ی صحرا نوشتی

_____

(1)- نیز اشاره به آیه‌ی 9 از سوره کهف، أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحابَ الْكَهْفِ وَ الرَّقِيمِ كانُوا مِنْ آياتِنا عَجَباً؟ که گفته‌اند آن حضرت آن را بر نیزه، تلاوت فرمودند.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1362 و نوشتارهامزرعه‌ای شد با خوشه‌های سرخ و جهان یک مزرعه شد با خوشه، خوشه، خون و هر ساقه: دستی و داسی و شمشیری و ریشه‌ی ستم را وجین کرد و اینک و هماره مزرعه سرخ است
*
یا ثار اللّه‌آن باغ مینوی که تو در صحرای تفته کاشتی با میوه‌های سرخ با نهرهایِ جاری خوناب با بوته‌های سرخِ شهادت و ان سروهای سبزِ دلاور، باغی‌ست که باید با چشم عشق دیدَ اکبر را صنوبر را بو فضایلَ را و نخلهای سرخ کامل را
*

حُرّ، شخص نیست‌فضیلتی‌ست، از توشه بارِ کاروان مِهر جدا مانده آنسوی رود پیوستن و کلام و نگاه تو پلی‌ست دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1363 که آدمی را به خویش باز می‌گرداندو توشه را به کاروان و اما دامنت: جمجمه‌های عاریه را در حسرت پناه یافتن مشتعل می‌کند، از غبطه‌ی سر گلگون حُرّ که بر دامن توست
*
ای قتیل‌بعد از تو «خوبی» سرخ است و گریه‌ی سوگ خنجر و غمت توشه‌ی سفر به ناکجا آباد و رَدّ خونت راهی که راست به خانه‌ی خدا می‌رود ... *
تو، از قبیله‌ی خونی‌و ما از تبار جنون خون تو در شن فرو شد و از سنگ جوشید ای باغ بینش ستم، دشمنی زیباتر از تو ندارد و مظلوم، یاوری آشناتر از تو
*
تو کلاس فشرده‌ی تاریخی‌کربلای تو، مصاف نیست دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1364 منظومه‌ی بزرگ هستی‌ست،طواف است
*
پایان سخن‌پایان من است تو انتها نداری ... «1» ***
ای فلق عصمت و خورشید شرم‌ای دل خورشید ز روی تو گرم
روشنی صبحی اگر در شبی‌حیدر کرّاری اگر زینبی
وام گزار لَب تو، راستی‌گفتی و چون شعله به پا خاستی
بانگ رسای تو، ستم سوز شدکشته‌ی مظلوم تو، پیروز شد
خواست که غم دست تو بندد ولی‌غم که بود در بر دخت علی؟
قامت تو، قامت غم را شکست‌دخت علی را نتوان دست بست ***
ای تشنه‌ی عشق روی دلبندبرخیز و به عاشقان بپیوند
در جاری مهر، شستشو کن‌و انگاه ز خون خود وضو کن
زان پا که درین سفر در آیی‌گر دست دهی، سبکتر آیی
رو جانب قبله‌ی وفا کن‌با دل سفری به کربلا کن
بنگر به نگاهِ دیده‌ی پاک‌خورشیدِ به خون تپیده در خاک
افتاده وفا به خاکِ گلگون‌قرآن به زمین فتاده در خون
عبّاس علی، ابو فضایل‌در خانه‌ی عشق کرده منزل ***
ای سرو بلند باغ ایمان‌وی قُمری شاخسار احسان
دستی که ز خویش وانهادی‌جانی که به راه دوست دادی؛
آن شاخِ درخت باوفایی‌ست‌وین میوه‌ی باغ کبریایی‌ست
ای خوبترین به گاه سختی‌ای شهره به شرم و شور بختی
رفتی که به تشنگان دهی آب‌خود گشتی ز آب عشق سیراب

آبی ز فرات، تا لب آوردآه از دل آتشین برآورد
آن آب، ز کف غمین فرو ریخت‌وز آب دو دیده، با وی آمیخت
برخاست ز بار غم خمیده‌جان بر لبش از عطش رسیده

_____

(1)- گزینه اشعار گرمارودی؛ ص 141- 154.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1365 بر اسب نشست و بود بی‌تاب‌دل در گرو رساندن آب
ناگاه، یکی دو روبه خُرددیدند که شیر، آب می‌برد
آن آتش حق خمید، بر آب‌وز دغدغه و تلاش، بی‌تاب *
دستان خدا ز تن جدا شدوان قامت حیدری دو تا شد
بگرفت به ناگزیر، چون جان‌آن مشک، ز دوش خود، به دندان
و آنگاه به روی مشک خم شدوز قامت او دو نیزه، کم شد
جان در بدنش نبود و می‌تاخت‌با زخم هزار نیزه می‌ساخت
از خون تن او به گُل نشسته‌صد خار بر آن، ز تیر بسته
دلشاد که گر ز دست شد، «دست»آبی‌ش برای کودکان، هست
چون عمر گل این نشاط کوتاه‌تیر آمد و مشک بر درید، آه!
این لحظه چه گویم او چه‌ها کردتنها نگهی به خیمه‌ها کرد
«ای مرگ! کنون مرا به برگیراز دست شدم، کنون ز سر گیر»
می‌گفت و بر آب و خون، نگاهش‌وز سینه تفته بر لب آهش
خونابه و آب بر هم آمیخت‌وز مشک و بدن، به خاک می‌ریخت *
چون سوی زمین، خمید آن ماه‌عرش و ملکوت بود همراه
تنها نفتاد بو فضایل‌شد کفّه‌ی کاینات، مایل
هم برج زمانه، بی‌قمر شدهم خصلت عشق، بی‌پدر شد
حق، ساقی خویش را فرا خواندبر کام زمانه، تشنگی ماند *
در حسرت آن کفی که برداشت‌از آب و فرو فکند و بگذاشت
هر موج به یاد آن کف و چنگ‌کوبد سر خویش را به هر سنگ
کف بر لب رود در تکاپوست‌هر آب رونده، در پی اوست.
چون مه، شب چارده برآیددریا به گمان، فراتر آید
ای بحر! بهل خیال باطل‌این ما کجا و بو فضایل
گیرم دو سه گام برتر آیی‌کو حدِّ حریم کبریایی؟!

افراشته باد قامت غم:

مستوره‌ی پاک پرده‌ی شب‌ای پرده‌ی کایناب، زینب
ای جوهر مردی زنانه‌مردی ز تو یافت، پشتوانه
ای چادر عفت تو لولاک‌از شرم تو شرم را، جگر چاک
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1366 یک دشت، شقایق بهشتی‌بر سینه ز داغ و درد، کشتی
ای بذر غم و شکوفه‌ی دردبر دشت عقیق خون، گُلِ زرد
افراشته باد، قامت غم‌تا قامت زینب است، پرچم
از پشت علی، حسین دیگریا آنکه علی است، زیر معجر
چشمان علی است، در نگاهش‌توفان خداست، ابر آهش
در بیشه‌ی سرخ، غم نوردی‌سر مشق کمال، شیر مردی
آن لحظه‌ی داغ پر فروزش‌آن لحظه‌ی درد و عشق و، سوزش
آن لحظه‌ی رفتن برادرآن دم که تپید، عرش اکبر
آن لحظه‌ی واپسین رفتن‌در سینه‌ی دشت تفته، خفتن
آن لحظه‌ی دوری و جدایی‌آن- آن اراده‌ی خدایی
چشمان علی، ز پشت معجرافتاده به دیدگانِ حیدر
خورشید، ستاره بود بی‌تاب‌وان دیده‌ی ماه غرقه‌ی آب
یک بیشه نگاه شیر ماده‌افتاده، به قامت اراده
این سوی، عم ایستاد والاآن سوی، شرف بلند بالا
دریای غم ایستاد، بی‌موج‌در پیش ستیغ رفعت و اوج
این دشت شکیب و غمگساری‌آن قله‌ی اوج استواری
این فاطمه در علی ستاده‌وان حیدر فاطمی نژاده
این، اشک حجاب دیدگانش‌و آن، حجب، غلام و پاسبانش
شمشیر فراق را زمانه‌افکند که بگسلد میانه
خورشید، شد و شفق به جا ماندوه، سرود هجر بر خواند
این، ماند که با غمان بسازدوان، رفت که نرد عشق بازد «1»

_____

(1)- چراغ صاعقه؛ ص 337 و 338.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1367

محمد حسن حجتی

محمد حسن حجتی متخلّص به «پریشان» فرزند غلامحسین در اردیبهشت ماه سال 1320 ه. ش در شهر قوچان متولد شد. دوران دبستان و دبیرستان را در همان شهر گذراند و تا حدودی نیز با دروس قدیمی آشنایی پیدا کرده است. آخرین مدرک تحصیلی‌اش معادل فوق دیپلم ادبی می‌باشد. وی بازنشسته سپاه پاسداران می‌باشد. از دوران کودکی به شعر و شاعری علاقمند بوده است. وی بیشتر از مرحوم ریاضی یزدی، و مرحوم اوستا، تأثیر پذیرفته است.

-*-

جانب مسلخ شتابان کاروان دارد حسین‌راه از دریای خون، سوی جنان دارد حسین

حیرت از دیدار جانان دارد از شرم حیات‌زین عدم سیر بقای جاودان دارد حسین

در ازل نامش شهید نینوا تثبیت شدکربلا در عرض عالم هر کران دارد حسین

از ستم مردان ندارد بیم فرزند علی‌در شکستِ دشمنان حق، توان دارد حسین

کاروان اسطوره سازی می‌کند در بطن عشق‌راه شیری تا خدا با کاروان دارد حسین

خون هفتاد و دو دریا کرده جاری در کنارآبیاری‌ها به باغ و بوستان دارد حسین

نیست در ابریق دشمن باده‌ای جز شوکران‌زین سبب در کام دشمن شوکران دارد حسین

آب بر آتش فشاند، دست پرورد بتول‌آتش افروزی بسا از جاهلان دارد حسین

می‌زند آتش خیامش را منافق گو بزن‌آن که در اوج سعادت آشیان دارد حسین

یک قدم واپس نگر ذلّت ببین اشرار رابهر آگاهان عالم داستان دارد حسین

***

کاروان از نو خطان مشکبو دارد حسین‌همرهانی چون شقایق سرخ رو دارد حسین

سنگ گستاخی که دندان پیمبر را شکست‌از همان دست تجاهل بر سبو دارد حسین

گر فراتش تنگ چشمی کرد هنگام عطش‌او چه می‌فهمد که بحری آبرو

دارد حسین
می‌زند زخم زمان دشمن چو زخم تیغ و تیرهمچو خاتم حیرت‌آور خُلق و خو دارد حسین
خون یحیای علی می‌جوشد از طشت یزیدخون دل در سطح گیتی جو به جو دارد حسین
آب خود را می‌کند تقسیم بین دشمنان‌چون خدا لطف عمیمی با عدو دارد حسین
تا همه یاران او رفتند با گرداب خون‌یک بیابان گرگ و افعی روبرو دارد حسین
بی‌خیال از زوزه‌ی گرگان دشت کارزاربا خدای خود چه شیرین گفتگو دارد حسین
بهر دیدار دیار خون بنای کربلاشیعه‌ی خونین جگر هم آرزو دارد حسین ***
از حریم کعبه عزم کربلا دارد حسین‌در هوای نینوا چون نی نوا دارد حسین
از ستیغ سرخ ایثار و شهادت هر زمان‌بانگ تکبیر رهایی، بر ملا دارد حسین
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1368 رویش آلاله‌ها از شور عاشورای اوست‌در خران گل چه شیرین ماجرا دارد‌حسین
این خطر پویان عاشق با کلام سرخ عشق‌رازها از کُلُّ ارضِ کربلا دارد حسین
او در اقلیم صفا با یارْ پیمان بسته است‌بر سر اجرای عهد خود وفا دارد حسین
این خلیل بت‌شکن با اکبر فرخنده پی‌همچو اسماعیل قربان در منا دارد حسین
در دیار درک و باور بسته بار خویش رابا براق عشق عزم کبریا دارد حسین
با حسین بن علی بوی خدا پیچیده است‌عاشقان امروز دیگر جلوه‌ها دارد حسین
با زبان زخم‌ها از عمق آن گودال عشق‌در بقای دین به لب ذکر دعا دارد حسین
در ره سرخ شهادت تیز رو باید شدن‌دوستی با کاهلانِ ره ابا دارد حسین ***
دو چشمم در تجلی‌گاه عرفان ماند و من ماندم‌نگاهم در خَرام خویش، حیران ماند و من ماندم
به شطّ جاری خون، آفتابی دلربایی داشت‌به هنگام سفر، ساز غریبان ماند و من ماندم
چو بانگ الرحیل آمد، دِرای اشتران برخاست‌به چنگم پاره‌ی چاک گریبان ماند و من ماندم
بهارم آبیاری شد، ز خون آسمانی گل‌در آن دشت جنون باغ و گلستان ماند

و من ماندم
فراق آمد ز دیده اشک جاری شد به دامانم‌هزاران لاله‌ی روشن به مژگان ماند و من ماندم
غم کوه گرانی بود و با خود حمل می‌کردم‌جنین کربلا، در سینه پنهان ماند و من ماندم
خیام عرشیان را شعله‌ور دیدم در آن صحرادرون سینه‌ام سوز یتیمان ماند و من ماندم
به ظلم صرصری، باغ و گلستانم خزان گردیدبه روی خاک و خون جسم شهیدان ماند و من ماندم
برای کشتن خورشید، ظلمت لشکری آراست‌در آن ظلمت سر اشعر «پریشان» ماند و من ماندم
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1369

سید رضا مؤیّد

اشاره

سیّد رضا مؤیّد فرزند سیّد محمد متخلص به «مؤیّد» در سال 1321 ه. ش در مشهد در خانواده‌ای مذهبی و علاقمند به امور دینی متولد شد، و پس از تحصیلات ابتدایی به شغل آزاد روی آورد. مؤیّد با مطالعه اثر ادبی و دیوانهای سایر شعرا از آغاز جوانی به سرودن اشعار به ویژه مدایح و مراثی مذهبی پرداخت، وی از شاعران نامور اهل بیت پیامبر (ص) به شمار می‌رود.
از مؤید تاکنون سه دفتر به نام «گلهای اشک»، «جلوه‌های رسالت» و «نغمه‌های ولایت» منتشر شده است.
-*-

حافظ خون شهیدان:

ماجرای کربلا شرح بلای زینب استعصر عاشورا شروع کربلای زینب است
شرح صدرش «1» در نمی‌آید به فهم اهل دل‌صبر زینب آیت صبر خدای زینب است
رو «أَ لَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکَ» «2». بخوان کاین آیه راعشق گفتا بعد پیغمبر ثنای زینب است
باغبان گلشن سرخ ولایت اشک اوستحافظ خون شهیدان گریه‌های زینب است
پرچم سرخی که عاشورا به خاک و خون فتادبر سر پا باز با صبر و رضای زینب است
کوفه و روز اسیری دیدن زینب دریغچون در و دیوار کوفه آشنای زینب است
نی همین در شام و کوفه بلکه اندر کوی عشق‌هرکجا پا می‌گذاری جای پای زینب است
خطبه‌ی او افتخارِ ملّت اسلام شدبانگ «الإسلامُ یَعلُوا» «3» در ندای زینب است
پرچم‌اش سرهای هفتاد و دو تن بر نیزه‌هاست‌ای دریغا در کف دشمن لوای زینب است
چون توانایی به ترک جان نبودش سر شکست‌قتلگاه کوچک محمل منای زینب است «4» ***

دریای ولایت:

به دریای ولایت، گوهرم من‌بر اورنگ شهامت، افسرم من
نگینم، گوشوار عرش دین رادر انگشت شرف، انگشترم من
به صورت شد علیّ اصغرم، نام‌به معنی خود ولیّ اکبرم من
علی اکبر، نبی را بود مظهرعلیّ مرتضی را مظهرم من
حسین بن علی، فلک نجات است‌بر این پربار کشتی، لنگرم من
حریم او بهشت آرزوهاست‌بهشت آرزوها را، درم من
بُوَد حبل المتین، بند قماطم‌مخوان اصغر، که میر اکبرم من

_____
(1)- شرح صدر: گشادگی سینه که کنایه از صبر و طاقت بسیار است.
(2)- اشاره به آیه 2 از سوره انشراح که خداوند متعال به پیامبر گرامیش می‌فرماید: «آیا سینه‌ات را گشاده نکردیم؟».
(3)- اشاره است به حدیث معروف نبوی «الاسلام یعلوا و لا یعلی علیه» اسلام برتری دارد و هیچ دین و آئینی را بر آن برتری نیست.
(4)- گلهای اشک؛ ص 104.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1370 اگر عیسی، سخن در مهد می‌گفت‌مسیح عترت پیغمبرم من
لبم سرچشمه‌ی آب حیات است‌کجا محتاج شیر مادرم من؟
حسین اتمام حجت کرد با من‌خدای عشق را پیغمبرم من
اگر امروز آب از تیر خوردم‌به فردا جرعه بخش کوثرم من
ره صد ساله را شش ماهه رفتم‌ز همراهان در این وادی، سرم من
پدر خون مرا بر عرش پاشیدبلی، عرش خدا را زیورم من
چو زهرا پای در محشر گذاردشفاعت را اساس دیگرم من «1» ***

شیر زن کربلا:

زینب ای جلوه‌ی آیات خداسر و پا نور عنایات خدا
زینب ای محیی «2» آیین رسول‌حامی حکم حقّ و دین رسول
زینب ای زینت سامان علی‌ناز پرورده‌ی دامان علی
زینب ای آیینه‌ی روی حسن‌مظهر صبر حسن، خوی حسن
زینب ای خواهر ممتاز حسین‌همدم و همره و همراز حسین
زینب ای نابغه در فضل و کمال‌صبر را برده به سر حدّ کمال
صبر از صبر تو بی‌تاب شده‌آتش از سوز غمت آب شده
زینب ای امّ ابیّها «3» مامت‌شده خوش زینِ ابیها «4» نامت
کمترین وصف تو تسلیم و رضاست‌قَدَرت امر بر و بنده قضاست
روزها صائم «5» و شبها قائم‌بر لبت نغمه‌ی قرآن دائم
باشدت خون خدا در رگ و پوست‌که سراپای وجودت همه اوست
چشمه‌ی علم تو، جاری از غیب‌ساحت قدس تو، عاری از عیب
یاد تو زنده کند دلها راحل کند نام تو مشکلها را
زینب ای شیر زن کرب و بلاو ای بلی گفته به پیمان بلا
اندر آن نهضت پر جوش حسین‌همه جا همره و همدوش حسین
چون حسین بن علی را کشتنددست در خون خدا آغشتند
شدی از حکم قضای ازلی‌نایب خاصّ حسین بن علی
رُخت از آتش دل چون مرجان‌داغ هفتاد و دو قربان بر جان

_____

(1)- تجلی عشق در حماسه عاشورا؛ ص 245.
(2)- محیی: احیاء کننده، زنده کنند.
(3)- ام ابیها: مادر پدرش. این لقب را رسول اللّه (ص) به دختر بزرگوار خود فاطمه (س) داد.
(4)- زینب: زینب مرکّب از زین (زینت) و اب (پدر).
(5)- صائم: روزه‌دار.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1371 ای بزرگ اسرا قافله راترک ناکرده شبی نافله «1» را
بر سر نی، سر آن عرش سریرخواند قرآن و تو کردی تفسیر
ای تو بانوی دوم در اسلام‌بر تو و روح دلیر تو سلام
در مدیح تو سخن بسیار است‌لیک تقریر سخن دشوار است «2» ***

یادگار پیغمبر (ص):

آفتابی کز تجلّی بی‌قرینش یافتم‌در فلک می‌جستم امّا در زمینش یافتم
ماه من تا پرده از رخسار نورانی گشودمهر را شرمنده‌ی نور جبینش یافتم
خرمن گیسو پریشان کرد و من عشاق راچنگها بر تار زلف عنبرینش یافتم
کیست این محبوب دل، آرام جان، روح روان‌که آفرینش را به ذکر آفرینش یافتم
این محمّد صورت و سیرت، علیّ اکبر است‌آنکه حق را در جمال نازنینش یافتم
جان پیغمبر حسین و او بود جان حسین‌در دل دریای دین دُرّ ثمینش یافتم
زاده‌ی لیلا و مجنونش دل هر عاقلی‌ست‌وارث «طاها» سلیلِ «یا» و «سین» ش یافتم
گرچه نامش در شمار چارده معصوم نیست‌لیک در انگشتر عصمت نگینش یافتم
در وجاهت، در بلاغت، در ملاحت، در کمال‌یادگار رحمة للعالمینش یافتم
در شجاعت چون علی و در سخاوت چون حسن‌در عبادت همچو زین العابدینش یافتم
هاشمی و در جلالت بی‌نظیرش دیده‌ام‌فاطمی و با امامت همنشینش یافتم
گر نبود او را شهادت بُد امامت را سزاکز ولایت چون امیر المؤمنینش یافتم
چون ادب پرورده‌ی دامان علم و حکمت است‌با علوم اولین و آخرینش یافتم
کیست موسی در حضورش بنده‌ی خدمتگزارکیست عیسی اندر اینجا خوشه‌چینش یافتم
می‌ستاید دشمنش بر همّت و آزادگی‌همّت او را ز عزم آهنینش یافتم
از نبرد کربلایش با چنان استادگی‌دست و شمشیر علی در آستینش یافتم
در مسیر کربلا کز «لا نُبالی» «3» گل فشاندپای تا سر عشق و سر تا پا یقینش یافتم
از اذانش صبح عاشورا برای اهل بیت‌موج تسکین در صدای دلنشینش یافتم
تا زبان بنهاد مولا در دهان اکبرش‌با چنان لب تشنگی، ماء معینش یافتم
شد روان بر رزم و با او شد روان روح حسین‌این حقیقت در وداع آخرینش یافتم
من که سر تا پا گناهم دست حاجت می‌برم‌در حضورش چون شفیع المذنبینش یافتم

من کجا و مدح آن مولا که در توصیف اواین همه گفتم، ولی بهتر از اینش یافتم

---

(1)- نافله: نمازهای مستحبی، تهجّد و نماز شب منظور است.
(2)- جلوه‌های رسالت؛ ص 64.
(3)- اشاره است به سخن علی اکبر (ع) در جواب پدرش که: «اذا لا نبالی بالموت ان نموت محقّین» مرگ چه اعتباری دارد وقتی که ما بر حق هستیم؟.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1372 ای «موید» عزّت و آزادی و اخلاص رااز رسول اللّه و آل طاهرینش یافتم «1» ***

ترک عاشق:

بار دیگر بند بندم نی شده استخونم اندر ساغر دل می‌شده است
نی نوای نینوایی می‌زندسینه ساز کربلایی می‌زند
نینوا و ناله‌های نای اوکربلا و شور عاشورای او
روز عاشورا هزاران راز داشت‌رازها در پرده‌ی اعجاز داشت
بود هر رازی نهان در سینه‌ای‌چون که در ویرانه‌ای گنجینه‌ای
عشق را فصل نوینی دیگر است‌ناله‌های آتشینی دیگر است
چون جهاد روز عاشورا رسیدفرصت یاران سرآمد تا رسید
نوبت جانبازی اندر راه دین‌بر غلام ترک زین العابدین
«جَون» نام او که بر جانش سلام‌زشت روی و خوبرویانش غلام
آن ره اندر کوی دلبر یافته‌تربیت‌ها از ابوذر یافته
با علی دست ارادت داده بودسال‌ها در خدمتش استاده بود
آن چه از عشق و وفا تحصیل کرددر قیام کربلا تکمیل کرد
پاسبان درگه مولا حسین‌او بلال امّا اذانش یا حسین
از فضیلت اهل دل را قبله‌گاه‌کعبه عرفان و روپوشش سیاه
رنگ رویش خال روی کربلاخون سرخش آبروی کربلا
معنی و اللیل و همگام سحرکعبه‌ی بی‌عشق حسینی را حَجَر
سنگ جانش در بغل آیینه داشت‌گوهر عشق خدا در سینه داشت
همّتش سیراب و کامش تشنه بودشعله‌ی شوقش کم از آتش نبود
دیده‌ی مردان حق را مردمک‌مانده از ایثار او حیران ملک
رسم و راهِ بندگی در کار اوشرمساری گرمی بازار او
گرچه شرم از رنگ و خون خویش داشت‌انقلابی در درون خویش داشت
درگه مولا به مُژگان رُفته بودتُرک عاشق تَرک دنیا گفته بود
کای امام عشق بازان یا حسین‌پیشوای سرفرازان یا حسین
اذن دیدار شهیدانم ببخش‌اذن جانبازی ده و جانم ببخش
گم شدم در خویش پیدا کن مراقطره‌ام واصل به دریا کن مرا
رحمتی تا عقده‌ی دل وا شودناله‌ام فریاد عاشورا شود
در حریمت گرچه محرم نیستم‌خاک پای اکبرت هم نیستم؟

_____

(1)- سخنوران نامی معاصر ایران؛ ص 3428 و 3429.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1373 دوست می‌دارم که قربانت شوم‌یا بلا گردان یارانت شوم
من که از غم‌ها فتادم از نفس‌تا به کی پرپر زنم در این قفس؟
بذل جان و ترک سر خواند مراتیغ و خنجرها به برخواند مرا

گفت مولا، ای به ما خدمتگزاروی تو را در وادی همّت گذار
من تو را با خویش وا بگذاشتم‌بیعتم از گردنت برداشتم
عافیت بگزین و زین جا درگذرسوی سامان شو ز صحرا درگذر
جون گفت: ای بهتر از جان و تنم‌منّت آقایی‌ات بر گردنم
این که فرمودی که آزادی برودست و پا برچین از این وادی برو
این سخن در کام جان شیرین نبودمزد عمری خدمت من این نبود
سر نسایم بر سرای دیگری‌غیر این جا نیست جای دیگری
بنده‌ام من بنده‌ی این بارگاه‌نیستم هرگز رفتین نیمه راه
ای مرا عشقت به دار آویخته‌رحمتی کاین جا شود آمیخته
تیره خون من به خون‌های شمااسم ناچیزم به اسمای شما
ریزه‌خوارت را به خواری رد مکن‌باب رحمت را به رویم سد مکن
چون حبیب و حُرّ سعیدم کن حسین!روسیاهم، رو سپیدم کن حسین!
لابه کرد و فیض رحمانی گرفت‌در منایش اذن قربانی گرفت
آمد و جنگید و کشت و کشته شدپیکرش در خاک و خون آغشته شد
آسمان بر آن رشادت بوسه زدبندبندش را شهادت بوسه زد
خواست تا خواند امامش را به برکاید و گیرد غلامش را به بر
گفت وای من جسارت تا کجا!من کجا و زاده‌ی زهرا کجا!
در وداع آخرینش با حسین‌زیر لب آهسته گفتا یا حسین
ناگهان حس کرد روی صورتش‌گرمی لب‌های خشک حضرتش
کین دعا می‌خواند ای حیّ مجیدبرای او نیکو کن و رویش سفید
در جوار رحمتت جاییش ده‌با رسول اللّه شناساییش ده
آن دعا کز حجّت معبود بوددر منای عاشقان مشهود بود
صورت او چون قمر تابنده شدکربلا از عطر او آکنده شد
برگ زرینی دگر امضا زدندبر کتاب سرخ عاشورا زدند
دل نوازی بین که ننهاد آن امام‌امتیازی بین فرزند و غلام
جون را تودیع با لبخند کردکرد کاری را که با فرزند کرد
جزء هفتاد و دو تن شد در مقام‌آن کش از هفتاد و دو ملّت سلام «1»

---

(1)- رستاخیز لاله‌ها؛ ص 159- 161.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1374

مهدی جوادی

مهدی جوادی متخلّص به «نوبهار» در سال 1321 ه. ش در شهر ری متولّد شد. وی در محضر استاد ابو الحسن طوطی همدانی روشهای مختلف و فنون ظریف شاعری را آموخت و تخلّصش را از او دریافت کرد. سروده‌های او شامل قصیده، چکامه، ترجیع‌بند، رباعی، مرثیه و اشعار متفرقه می‌باشد. «1»

-*-

سینه آتشکده‌ی سوز و گداز است هنوزعشق در خلوت اسرار نماز است هنوز

خطّ خونی که بر رخسار تو محبوب نوشت‌نقش چشم شفق از خط طراز است هنوز

تا به سر سلسله‌ی عشق نوشتند حسین‌رسم جان باختن اینگونه مجاز است هنوز

روح افلاکی تو هست سراپا توحیدکه به میدان وفا در تک و تاز است هنوز

قصّه‌ی زمزم و کوثر چو فراتند سبیل‌این لب تشنه‌ی تو هست که راز است هنوز

گر، ز طوفان ستم باغ ولایت پژمردچمن عشق تو از لاله طراز است هنوز

قصّه، بی‌غصه‌ی تو هیچ به پایان نرسدتا که زلف شب هجر تو دراز است هنوز

غم تو گوهر تشریف زمان شد به رثاچون دل شیفته در سوز و گداز است هنوز

رشته‌ی نظم عواطف چو زهم بگسستنددر غمت چشمه‌ی اشکم به نیاز است هنوز

ارمغان تو خروش است علیه ظالم‌نقش خون تو بر این امر جواز است هنوز

خون تو خطبه‌ی توحید مجرد می‌گفت‌که به شریان زمان روح نواز است هنوز

خون اگر موج زد از سینه‌ی تو بر سر خاک‌خاک آشفته از آن جلوه‌ی راز است هنوز

سجده بر تربت پاک تو به سودای نمازاقتدا بر خطّ خونت نیاز است هنوز

مشعل راه به ره گم شدگانی تو، حسین‌راه باریک در این بادیه باز است هنوز

سَر تو واسطه‌ی عقد نهانکاری بودپوششی بهر خطاهای مجاز است هنوز

نهی از منکر اگر بود ترا امر قیام‌امر معروف تو هم نغمه‌ی ساز است هنوز

*** «2»
عطش جز تشنگی معنا نداردر این گل واژه معنا جا ندارد
عطش معراج استعلای روح است‌که تصویری ز هر انشا ندارد
عطش موج خروشان تولّی است‌بدان وسعت که هر دریا ندارد
عطش نور تجلّای حضور است‌که در خلوت دلی تنها ندارد
عطش سرمست استغنای شوق است‌همان شوقی که استثنا ندارد

_____
(1)- سیمای مداحان و شاعران؛ ج 2، ص 283.
(2)- همان؛ ص 288- 291.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1375 عطش راز خلوص
عاشقانه است‌که معشوقی جز آن یکتا ندارد
عطش محو جمال دوست بودن‌جمالی را که خود همتا ندارد
عطش طنّازی معشوق باشدکه هر زیبای نازیبا ندارد
عطش عشق است و طغیان و شهادت‌که معراجی چو عاشورا ندارد
عطش گلبانگ خون آلود تکبیرکه در جان شهید آوا ندارد
عطش ذات هویّت در نیاز است‌نیازی را که هر شیدا ندارد
عطش نور تشهد در نماز است‌که سبحان الذّی اسرا ندارد
عطش روح مجرد از صفات است‌زلال جاری احیا ندارد
عطش قلب فرات و چشم خورشیدکه رنگی چون شفق زیبا ندارد
عطش گهواره‌ی شش ماهه طفلی است‌که تاب و طاقت هیجا ندارد
عطش باید شکوه رزم قاسم‌که در جنگاوری همتا ندارد
عطش آشفتگی حال اکبرکز آن آشفتی پروا ندارد
عطش چشم ابو الفضل است و دستش‌که دیگر جا در آن اعضا ندارد
عطش آن خاتم دست حسین است‌که راز خویش را افشا ندارد
عطش بیماری فرزند زهراست‌مشیّت غیر از آن سودا ندارد
عطش طفل یتیم بی‌پناهیست‌که جا در خیمه‌ی صحرا ندارد
عطش در سجده در خون موج می‌زدکه خون بی‌نام او غوغا ندارد
عطش پیرایه‌ی شمع وصال است‌مکان در قُرب یا ادنی ندارد
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1376

محمد جواد غفور زاده

اشاره

محمد جواد غفور زاده فرزند محمد حسن متخلّص به «شفق» در سال 1322 ه. ش، در شهر مقدّس مشهد به دنیا آمد.
تحصیلات خود را تا حد متوسطه در زادگاهش ادامه داد و به خدمت سپاه دانش در آمد. در سال 1346 شمسی به استخدام اداره کل دادگستری خراسان در آمد و بعد از پیروزی انقلاب در سال 1360 شمسی به اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی خراسان منتقل شد. آخرین مسئولیتش ریاست اداره‌ی امور فرهنگی آستان قدس و مسئول انجمن ادبی آنجا می‌باشد.
شفق از دوران نوجوانی به سرودن شعر پرداخت و بیشتر در زمینه‌ی اشعار مذهبی و مدایح ائمه اطهار علیهم السّلام طبع آزمایی کرده است. «1»
شفق به مدت 20 سال زیر نظر استاد کمال با فنون شعر آشنایی پیدا کرد.
از آثار او می‌توان «ستایشگران خورشید» که جمع‌آوری اشعار علوی 121 شاعر از شعرای تاریخ ادبیات ایران می‌باشد، «از کعبه تا محراب» و «رستاخیز لاله‌ها»، را نام برد.
-*-

تفسیر آفتاب:

الا که مقدم تو مژده‌ی سعادت داشت‌به خاک بوسی راهت فرشته عادت داشت
سلام بر تو که ماه جمادی الاول‌ز جلوه‌ی تو به رخ هاله‌ی مسرّت داشت
سلام بر تو که ام المصائبت خواندندتویی که غم ز ازل در دلت اقامت داشت
سلام بر تو و بر هر زنی که از آغازبه پاس پیروی‌ات از حجاب زینت داشت
تو از همان شجر پاک عصمت آمده‌ای‌که ریشه در دل قرآن و قلب عترت داشت
تو دست پرور آن مادر گرانقدری‌که قلب پاک پیمبر به او ارادت داشت
تو سر بر آینه‌ی سینه‌ای گذاشته‌ای‌که بوسه‌گاه نبی بود و عطر جنّت داشت
تو زیر سایه‌ی آن گلبنی بزرگ شدی‌که هر چه داشت شکوفایی از نبوت داشت
ندید دیده‌ی تاریخ بانویی چون توکه حق به گردن آزادی و عدالت داشت
چه بانویی که پس از دختر رسول اللّه‌به هر زنی که تصوّر کنی شرافت داشت
چه بانویی که ز فیض هدایت معصوم‌مقام و منزلتی همتراز عصمت داشت
چه بانوی که صبوری نمود چون زهراچه بانویی که به قدر علی شهامت داشت
چه بانویی که به بال مجاهدت پروازز دشت ماریه «2» تا اوج بی‌نهایت داشت
چه بانویی که به حد کمال در همه حال‌اراده داشت، وفا داشت، عزم و همت داشت
چه بانویی که همه عمر در نیایش شب‌هزار بار ز خود تا خدای هجرت داشت

---

(1)- سخنوران نامی معاصر ایران؛ ج 3، ص 1961.
(2)- ماریه: منظور سرزمین کربلا و نینواست.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1377 چه بانویی که به همراه یک مدینه صفاگلاب گریه و یک کربلا مصیبت داشت
چه بانویی که به خورشید خون گرفته‌ی عشق‌به قدر وسعت هفت آسمان محبت داشت
دل تو بود پر از شور و اشتیاق حسین‌که لحظه لحظه‌ی عمرت ازین حکایت داشت

حسین نیز به شایستگی نثار تو کردهر آن چه عاطفه و التفات و رأفت داشت
نبود حاجت بوسیدن گلوی حسین‌حسین با تو هزاران هزار صحبت داشت
حسین از تو جدایی نداشت در هر حال‌مگر به خاطر انسی که با شهادت داشت
چراغ آخرتش باد شاعری که سروددو مصرعی که در او یک جهان طراوت داشت:
«نه ذو الجناح دگر تاب استقامت داشت‌نه سید الشهداء بر جدال طاقت داشت»
ستاره‌ی سحر تو که روی خاک افتادهزار و نهصد و پنجاه و یک جراحت داشت
من و مکارم اخلاق زینبی هیهات!کجا برابر خورشید ذره جرأت داشت
تو آن یگانه اسیری که در چهل منزل‌به دوش خسته‌ی خود کوهی از رسالت داشت
تو آن آفتاب حقیقت شدی به بزم یزیدکه سعی بیهوده در محو واقعیّت داشت
تو خطبه خواندی و برهم زدی اساس ستم‌ستمگر از سخنت جا به خاک ذلّت داشت
پیام خون و شرف را به شام و کوفه رساندصدای روح نوازت که رنگ محنت داشت
به هر بهانه به تفسیر انقلاب نشست‌کلام روح فزایت که رنج غربت داشت
هلال یک شبه‌ات جلوه کرد از سر نی‌که با تو سوخته دل اشتیاق صحبت داشت
پس از زیارت خون سر تو از مَحمل «1»شفق طلوع نمی‌کرد اگر مروّت داشت «2» ***

خون و شرف:

عشق سر در قدم ماست اگر بگذارندعاشقان را سر سوداست اگر بگذارند
ما و این کشتی طوفان‌زده موج بلاساحل ما، دل دریاست اگر بگذارند
دشت از هُرم عطش سوخته و سایه‌ی غم‌سایبان گل زهراست اگر بگذارند
آب بر آتش لبهای عطشناک زدندآرزوی من و سقّاست اگر بگذارند
دوش در گلشن ما بلبل شیدا می‌گفت‌باغ گل وقف تماشاست اگر بگذارند
هرچه گل بود ز تاراج خزان پرپر شدوقت دلجویی گلهاست اگر بگذارند
طفل شش ماهه‌ی من زینت آغوش من است‌جای این غنچه همین جاست اگر بگذارند
این به خون خفته که عالم ز غمش مجنون است‌تشنه‌ی بوسه‌ی لیلاست اگر بگذارند
چهره‌اش، آینه‌ی حُسن رسول اللّه است‌آری این آینه زیباست اگر بگذارند
این گل سرخ که از گلبن توحید شکفت‌آبروی چمن ماست اگر بگذارند

_____

(1)- محمل: اشاره دارد به حالت تأثر شدید حضرت زینب (س) در دیدار سر برادر که گفته‌اند حضرت به شدت سر خود را به کناره و چوبه‌ی محمل زد و خون مقدّسش از آن جراحت جاری شد.
(2)- نقل از خراسان فرهنگی، سال اوّل، مرداد و شهریور ماه 1370 ه. ش.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1378 در عقیق لب من موج زند دریایی‌که شفابخش مسیحاست اگر بگذارند
یوسف مصر وجودم من و این پیراهن‌جامه‌ی روز مباداست اگر بگذارند
ریشه در خون و شرف، نهضت ما دارد و بس‌سَنَد روشن فرداست اگر بگذارند ***
مدینه کاروانی سوی تو با شیون آوردم‌ره آوردم بُوَد اشکی که دامن دامن آوردم
مدینه در به رویم وا مکن چون یک جهان ماتم‌نیاورد ارمغان با خود کسی، تنها من آوردم
مدینه یک گلستان گل، اگر در کربلا بودم‌ولی اکنون گلاب حسرت از آن گلشن آوردم
اگر موی سیاهم شد سپید از غم، ولی شادم‌که مظلومیّت خود را گواهی روشن آوردم
اسیرم کرد اگر دشمن، به جان دوست خرسندم‌که پیروزی به کف در رزم

با اهریمن آوردم
مدینه این اسارتها نشد سدّ رهم، بنگرچه‌ها با خطبه‌های خود به روز دشمن آوردم
مدینه خواهی از آثار زنجیر ستم بینی‌امام عاشقان را بسته غل برگردن آوردم
مدینه یوسف آل علی را بردم و اکنون‌اگر او را نیاوردم، ازو پیراهن آوردم
مدینه از بنی هاشم نگردد با خبر یک تن‌که من از کوفه پیغام سرِ دور از تن آوردم
مدینه گر به سویت زنده برگشتم مکن عیبم‌که من این نیمه جان را هم به صد جان کندن آوردم ***

صدای سخن عشق:

کربلا چون دل ما در تب و تاب است هنوزمگر این دشت بلا تشنه‌ی آب است هنوز
کربلا مصحف آزادگی و ایثار استعشق شیرازه‌ی این طرفه کتاب است هنوز
«للّه الحمد» به یاد چمن عاشوراچشم‌ها ساغر لبریز گلاب است هنوز
گرچه هر تشنه‌ای از جام شهادت نوشیدجگر آب از این غصّه کباب است هنوز
اختران چشم به راهند و همه شب مهتابقصّه‌گوی سفر شام خراب است هنوز
چارده قرن گذشته است ولی کام جهان‌تلخ از خاطره‌ی بزم شراب است هنوز
عجبی نیست که تا صبح قیامت گویندگرچه بر داغ دل لاله ثواب است هنوز
گر که با دیده‌ی دل سیر کنی در این دشتعطش و آتش و خون پا به رکاب است هنوز
دامن از سایه کشیده است پس از عاشوراچشم خورشید به دنبال رباب است هنوز
نرم و آهسته بیایید که یک غنچه‌ی نازاز صدای سخن عشق» به خواب است هنوز
روح موّاج ابا الفضل هم از شط فراتبه سوی خیمه‌ی گل‌ها به شتاب است هنوز «1» ***

رستاخیز سبز:

کربلا یعنی، دلی مشاق جانان یافتن‌پرتو اشراق در آیینه‌ی جان یافتن

_____
(1)- رستاخیز لاله‌ها؛ ص 132.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1379 کربلا یعنی، مدد جستن ز انفاس بهاررنگ نیلوفر گرفتن بوی ریحان یافتن
کربلا یعنی، به حکم عقل، با فتوای عشق‌آن چه را دل می‌پسندد بهتر از آن یافتن
کربلا یعنی، «گرد شهر گشتن با چراغ»انس پیدا کردنِ با عشق و انسان یافتن
کربلا یعنی، به استمداد ایثار و شرف‌در دل دریا نجات از موج توفان یافتن
کربلا یعنی، تنفّس در هوای پاک وحی‌سینه را کانونی از تفسیر قرآن یافتن
کربلا یعنی، در آغاز طواف کوی دوست‌جوشش لبّیک را در عمق وجدان یافتن
کربلا یعنی، سرانجام مناسک در مناترک سر گفتن ثواب عید قربان یافتن
کربلا یعنی، به سوی قبله رو کردن به شوق‌جلوه‌ی محراب را در قلب میدان یافتن
کربلا یعنی، در استقبال باران بلاسایبانی مطمئن از چتر عرفان یافتن
کربلا یعنی، سفر تا قاب قوسین شهودلذّت شرب مدام از شهد ایمان یافتن
کربلا یعنی، به دستی جام «احلی مِن عَسَل»خویشتن را با شهادت دست و دامان یافتن
کربلا یعنی، میان التهاب و تشنگی‌آب را در حسرت لب‌های عطشان یافتن
کربلا یعنی، عروج و هجرت از خود تا خداخویش را گم کردن و آرامش جان یافتن
کربلا یعنی، طلوع سرخ و رستاخیز سبزیا سپید آغاز دیگر بعد پایان یافتن «1» ***

ای داده ز دست یاور خود راوز دست نداده باور خود را
ای برده به ساحل یقین از موج‌کشتیّ به خون شناور خود را
هفتاد و دو داغ جان و دل دیده‌وز دست نداده سنگر خود را
چون تو که اسیر بود و کرد احیاراه و روش پیمبر خود را؟
چون تو که نثار کرده بی‌منّت‌یک باغ گل معطّر خود را؟
جز تو که به زیر خارها دیده‌گلهای عزیز و پرپر خود را؟
جز تو که به جای مادرش بوسیدزیر گلوی برادر خود را؟
غیر از تو که دیده روی دست خودپرپر زدن کبوتر خود را؟
غیر از تو که در حدیث خون خوانده‌گلبانگ پیام رهبر خود را؟
غیر از تو که روی نیزه‌ها دیده‌خورشید بلند اختر خود را؟
غیر از تو که زد به چوبه‌ی محمل‌با دیدن ماه نو، سر خود را؟
غیر از تو که دیده روی خاکسترنور دل و دیده‌ی تر خود را؟
غیر از تو که در خرابه پنهان کردنیلوفر نازپرور خود را؟
گفتی به عزیز خویش: حق داری‌نشناسی اگر که همسر خود را
شقّ القمر حسین نامیدی‌ایثار علیّ اکبر خود را
تاریخ ندیده مثل و مانندت‌شاید که شهید زنده خوانندت «2»

_____

(1)- رستاخیز لاله‌ها؛ ص 131.
(2)- بال سرخ قنوت؛ ص 341.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1380

محمّد على مجاهدى

اشاره

محمد علی مجاهدی، ملقّب به شمس الدّین و متخلّص به «پروانه» در سال 1322 ه. ش در شهر قم دیده به جهان گشود.
پدرش آیة اللّه میرزا محمد مجاهدی تبریزی از تبریز به قم مهاجرت و به کار تدریس در حوزه‌ی علمیه‌ی قم اشتغال ورزید.
مجاهدی تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاهش به پایان برد و از آن پس به استخدام آموزش و پرورش درآمد. و در حین خدمت مجددا به تحصیل پرداخت و در رشته‌ی حقوق قضایی به اخذ لیسانس نائل آمد، و در حال حاضر به عنوان مشاور حقوقی فعالیت دارد. پروانه کار شاعری را از دوران دبیرستان آغاز کرد و در همان زمان در انجمن ادبی قم شرکت جست و سالهاست که خود عهده‌دار ریاست «انجمن ادبی محیط» این شهر می‌باشد و در راهبری و ارشاد شعرای جوان با علاقه‌مندی مجاهدت می‌کند.
پروانه غیر از مقالات ادبی که در روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌ها از او به چاپ رسیده آثاری نیز تألیف کرده و در تدوین و تصحیح دواوین شعر فعالیت چشمگیری داشته است: آثارش عبارتند از «تذکره سخنوران قم»، «تصحیح دیوان شرر به نام فغان دل»، «تصحیح گنجینة الاسرار عمان سامانی»، «تصحیح دیوان آیة اللّه کمپانی»، «خوشه‌های طلایی»، «سیری در ملکوت» (مجموعه‌ی شعر)، «گلبانگ توحید»، «بال سرخ قنوت» و چند اثر و تألیف دیگر «1».
-*-

کاروان اربعین:

آنچه از من خواستی، با کاروان آورده‌ام‌یک گلستان گل به رسم ارمغان آورده‌ام
از در و دیوار عالم فتنه می‌بارید و من‌بی‌پناهان را بدین دار الامان آورده‌ام
اندر این ره از جرس هم بانگ یاری برنخاست‌کاروان را تا بدینجا با فغان آورده‌ام
بس که من منزل به منزل در غمت نالیده‌ام‌همرهان خویش را چون خود به جان آورده‌ام
تا نگویی زین سفر با دست خالی آمدم‌یک جهان درد و غم و سوز نهان آورده‌ام
قصه‌ی ویرانه‌ی شام ار نپرسی خوشتر است‌چون از آن گلزِار، پیغام خزان آورده‌ام
خرمنی موی سپید و دامنی خون جگرپیکری بی‌جان و جسمی ناتوان آورده‌ام

_____
(1)- سخنوران نامی معاصر ایران؛ ج 2، ص 765.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1381 دیده بودم با یتیمان مهربانی می‌کنی‌این یتیمان را به سوی آستان آورده‌ام
دیده بودم تشنگی از دل قرارت برده بوداز برایت دامنی اشک روان آورده‌ام
تا به دشت نینوا بهرت عزاداری کنم‌یک نیستان ناله و آه و فغان آورده‌ام
تا نثارت سازم و گردم بلا گردان تودر کف خود از برایت نقد جان آورده‌ام
نقد جان را ارزشی نبود، ولی شادم چو مورهدیه‌یی سوی سلیمان زمان آورده‌ام
تا دل مهر آفرینت را نرنجانم ز دردگوشه‌یی از درد دل را بر زبان آورده‌ام
***
می‌آید از سمت غربت، اسبی که تنهای تنهاست‌تصویر مردی- که رفته‌ست- در چشمهایش هویداست
بالش که همزاد موج است دارد فراز و فرودی‌امّا فرازی که بشکوه، امّا فرودی که زیباست
در عمق یادش نهفته‌ست خشمی که پایان نداردر زیر خاکستر او، گلهای آتش شکوفاست
در جان او ریشه کرده است عشقی که زخمی‌ترین‌ست‌زخمی که از جنس گودال امّا به ژرفای دریاست

داغی که از جنس لاله‌ست در چشم اشکش شکفته‌ست؟یا سرکشی‌های آتش در آب و آیینه پیداست؟
هم زین او واژگون است، هم یال او غرق خون است‌جایی که باید بیفتد از پای زینب، همین جاست
دارد زبان نگاهش با خود سلام و پیامی‌گویی سلامش به زینب امّا پیامش به دنیاست:
از پا سوار من افتاد تا آنکه مردی بتازددر صحنه‌هایی که امروز، در عرصه‌هایی که فرداست
این اسب بی‌صاحب انگار در انتظار سواری‌ست‌تا کاروان را براند در امتدادی که پیداست ***

اللّه اکبر:

روز عاشورا که روز عشق بودجان یاران پر ز سوز عشق بود
بانگ می‌زد ساقی بزم بلاعاشقان را، آشکار و برملا
کای گروه باده خواران الست!باید از جام بلا گردید مست
از در و دیوار می‌بارد بلاتا کند خیل شما را مبتلا
همّتی! هنگام مستی کردنست‌وقتِ رو سوی بلا آوردنست
نیست هشیاری ز سرمستان رواترسم از یزدان بدا آید، بدا
باده خواران گرد او گشتند جمع‌جانشان پروانه شد بر گرد شمع
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1382 هرکه را در حدّ خود می‌ریخت می‌تا کند این راه را مستانه طی
تا مبادا مستیش افزون شودحالتش از باده، دیگرگون شود *
مستی اکبر ز یاران بیش بودجام را از دست ساقی می‌ربود
هرچه می در ساغرش می‌ریخت اومی‌شنید از او که ساقی! باده کو؟!
ساغرم پرکن دمادم از شراب‌تا کند هر ذرّه‌ام را آفتاب
کی توان سرمست شد زین یک دو جام؟باده نوشی خوش بود امّا مدام
خوش بود با می مدام آمیختن‌باده را دایم به ساغر ریختن
می که بی‌اندازه باشد، خوشترست‌مرد این میدان علیّ اکبرست *
ساقی دانا دل صافی ضمیرگفت با او: هرچه خواهی باده گیر!
آنقدر می از سبوی هو کشیدتا که رنگ او گرفت و، هو کشید
رو سپس بر جمع میخواران نمودپرده از راز دل خود برگشود
کای گروه باده‌خواران، الوداع!ترسم این مستی مرا آرد صُداع
صحّتم آهنگ بیماری کندمستیم رو سوی هشیاری کند
ترک جان گفتن به مستی خوشترست‌بهر او مردن ز هستی، خوشترست
این بگفت و سوی میدان رو نهادپا به میدان لقای هو نهاد
هستی موهوم را، معدوم کردخویش را قربانی قیّوم کرد
رفت بیرون از جهات و از قیودطلعت حق گشت در چشم شهود
چون حسین این جلوه را نظّاره کردجامه بر تن از تحیّر پاره کرد
کاین چه رسم عشقبازی با خداست؟اکبرست این در تجلّی، یا خداست؟!
چون شنید انّی انا اللّه از درون‌کرد خود نعلین را از پا برون
سر برهنه جانب یاران دویدپا برهنه سوی میخواران دوید
کاینک اکبر در تجلّی‌گاه اوست‌دیگر اکبر نیست آنجا، بلکه هوست
هرچه می‌بینید آیات وی‌ست‌عالم امکان، ظهورات وی‌ست
در فنای ما، بقا دارد حضور(لا) ی ما، (الّا) در آر در ظهور
بنگرید ای باده‌خواران! آشکاردر جمال اکبرم رخسار یار

هرکه را شوق تماشای خداست‌رو کند آنجا، که طور کبریاست *
جمله مست از جام آگاهی شدندباده‌خواران، اکبر اللّهی شدند
هر که از آن باده، ساغر می‌کشیدنعره‌ی (اللّه اکبر) می‌کشید
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1383 زان سپس در عرصه‌ی غیب و شهودذکر تسبیح ملک، تکبیر بود ***

عریانی خوش‌ست!

چون که (عابس) گرمی هنگامه دیدخون غیرت در رگ جانش دوید
گفت با خود: مرد باید بود مردخوش بود از مرد، استقبال درد
چون به جانش آفتاب عشق تافت‌در حریم باده‌خواران، بار یافت
دست شوقش دامن ساقی گرفت‌وز کفش جام هو الباقی گرفت
گفت: خواهم در رهت قربان شدن‌ترک هستی گفتن و، عریان شدن!
گفت: ای آشفته حال پاک باز!زود آوردی به ما روی نیاز
این چه راه و رسم مستی کردنست‌کی زمان ترک هستی کردنست؟
گفت: ای جانم فدای جان تودست کی بردارم از دامان تو؟
کربلا جز سرزمین عشق نیست‌مذهب من، غیر دین عشق نیست
خواهم اینک در دل آتش شدن‌چون طلای ناب پاک از غش شدن *
دید ساقی مستیش افزون شده‌ست‌پاک از عشق خدا مجنون شده‌ست
بهر جانبازی ز جان آماده است‌خود نخورده باده، مست افتاده‌ست
تا دل او بیش ازین ناید به دردرفت و فرمان شهادت مهر کرد *
رفت عریان سوی میدان بی‌شکیب‌کاین منم من، عابس بن بوشبیب
بس که کشت و ریخت خون از حد فزون‌کشتی خود دید در گرداب خون
دید وقت جانسپاری آمده‌ست‌جان به لب، از بی‌قراری آمده‌ست
لاجرم رو جانب اصحاب کردجمله را از گفته‌اش بی‌تاب کرد
گفت: ای دردی کشان می‌پرست!پای باید زد به فرق هرچه هست
راه، کوتاهست و منزل بس قریب‌یک قدم مانده‌ست تا کوی حبیب
چون علم از شوق دل افراشتم‌این قدم را زودتر برداشتم
شوق او از کف عنان من ربودو آن زره انداختن از من نبود!
دست اگر از خویش افشانی خوش‌ست‌جامه بیرون کن که عریانی خوش‌ست ***

آب را سیراب کرد:

چون خدا آن قدّ و قامت آفریدنسخه‌ی روز قیامت آفرید
شد قد و بالاش، محشر آفرین‌قامتش را گفت محشر: آفرین!
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1384 روی خود می‌کرد
پنهان در نقاب‌تا خجل از او نگردد آفتاب
شیر حق، چون شد روان سوی فرات‌چرخ گفت آباء را: و امّهات!
هرچه روبَه بود، از پیشش گریخت‌تار و پود دشمنان از هم گسیخت
دید شط بس بی‌قراری می‌کندآرزوی جانسپاری می‌کند!
با زبان حال می‌گوید مدام:بیش ازین مپسند ما را تشنه‌کام!
پس درون شط ز رحمت پا نهادپا به روی قطره آن دریا نهاد
مشک را ز آب یقین پر آب کردآب را از آب خود سیراب کرد! *
پس ز شفقت کرد بر مرکب خطاب:کام خود تر کن ازین دریای آب
مرکب از شط جانب ساحل دویدشیهه‌یی از پرده‌ی دل برکشید
کای تو را جا بر فراز پشت من‌پیش دشمن وا چه خواهی مشت من؟!
کام اگر خشک‌ست، گامم سست نیست‌تا تو را بر دوش دارم، آب چیست؟!
تشنه‌ی آبم، ولی دریا دلم‌جانب دریا مخوان از ساحلم
ای تو شطّ و بحر و اقیانوس من‌جز تو حرفی نیست در قاموس من *
بر تنش از بس که تیر آمد فرودبی‌رکوع آمد تن او در سجود!
چون فتاد آن سرو قامت بر زمین‌شد به پا شور قیامت در زمین
بس که از جام بلا سرمست شدهم ز پا افتاد و هم از دست شد! *
عمر او، در پرده‌ی اسرار بوددر عدد با (دل) به یک معیار بود
یعنی: آن دم کو به سوی دوست راندقلب عالم از تپیدن باز ماند
دیگرم در خلوت او، بار نیست‌بیش ازینم طاقت گفتار نیست
گر تهی از اشک، چشمم مشک شددیده‌ی من هم تهی از اشک شد
بعد ازین از دیده خون خواهم گریست‌دیده می‌داند که چون خواهم گریست
***

خوان تجلّی:

چنگ دل آهنگ دلکش می‌زندناله‌ی عشق‌ست و آتش می‌زند
قصّه‌ی دل، دلکش‌ست و خواندنی‌ست‌تا ابد این عشق و این دل ماندنی‌ست
مرکز در دست و کانون شرارشعله ساز و شعله سوز و شعله کار
خفته یک صحرا جنون در چنگ اویک نیستان ناله در آهنگ او
نغمه را گه زیر و گه بم می‌کندخرمنی آتش فراهم می‌کند
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1385 آن همه زنجیریان را پیشروسلسله در سلسله از خویش رو
هر که عاشق پیشه‌تر، بی‌خویش‌ترهر دلی بی‌خویش‌تر، درویش‌تر
در دل من داغ‌ها از لاله‌هاست‌همچو نی در بند بندش ناله‌هاست
با خیال لاله‌ها، صحرانوردشت را پوید، ولی با پای درد
می‌رود تا سرزمین عشق و خون‌تا ببیند حالشان چونست چون؟ *
بر مشام جان رسد از هر کناربوی درد و بوی عشق و بوی یار
لاله را ز آن میان کرد انتخاب‌لاله‌یی از داغ‌ها در التهاب
گفت: ای در خون تپیده کیستی؟تو حبیب بن مظاهر نیستی؟!
گفت آری! من حبیبم، من حبیب‌برده از خوان تجلّی‌ها، نصیب
قد خمیده رو سیاهی، مو سپیدآمدم در کوی او با صد امید
در سرم افکند، شور عشق راتا به دل دیدم ظهور عشق را
بار عشقش، قامتم را راست کرددر حق من آنچه را می‌خواست، کرد
ناله‌ام را، رخصت فریاد داددیده را بی‌پرده دیدن یاد داد *
دیدم از عرش خدا تا فرش خاک‌پر شده از ناله‌های سوزناک
کای سماوی طینت عرشی خرام!قطره‌یی زین باده ما را کن به جام
گرچه ما پاکیم و از لاهوتیان‌جان ما قربان این ناسویتان
گوی سبقت می‌برند این خاکیان‌در عروج خویش از افلاکیان
عشق، اینجا کار دریا می‌کندقطره اینجا کار دریا می‌کند
خاکیان را می‌کند افلاک سیرپاک خوی و پاک جوی و پاک سیر
(قُطرس) از لطف تو بال و پر گرفت‌کودک گهواره و کاری شکفت!
رخصتی! تا ترک این هستی کنیم!بشکنیم این شیشه تا مستی کنیم
ای دریغا ما و عشق و این محک؟کار عشق‌ست و نیاید از ملک! *
چون که او خوان تجلّی چیده دیدخود بساط عمر را، برچیده دید
گفت با آن والی ملک وجودحکمران عالم غیب و شهود!
تو حسینی، من حسینی مشربم‌عشق پرورده‌ست در این مکتبم
تو امیری، من غلام پیر توخار این گلزار و دامنگیر تو

از خدا در تو (مظاهر) دیده‌ام‌من خدا را در تو ظاهر دیده‌ام
گر حبیبی تو، بگو من کیستم؟تو (حبیب) مطلقی، من نیستم
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1386 عاشقان را یک حبیب‌ست و تویی‌از میان بردار آخر این دویی *
دید محشر را چو در بالای خون‌زورق خود راند در دریای خون
در تنش گلزخم خون، گل کرده بوددر بهار او، جنون گل کرده بود
نخل پیر کربلا از پا فتادسروها را سرفرازی یاد داد
فارغ از این هستی موهوم شدعاقبت قربانی قیّوم شد
زیر لب می‌گفت آن دم با حبیب:یا حبیبی! یا حبیبی! یا حبیب!
در غروب آفتاب عمر من‌یافت فصل خون کِتاب عمر من
این کتاب از عشق تو شیرازه یافت‌اعتباری بیش از این اندازه یافت
در دل هر قطره خون، بحری‌ست ژرف‌کار عشق‌ست این و کاری بس شگرف!
پرده بالا رفت و دیدم هست و نیست‌راستی نادیدنیها دیدنی‌ست ***

رجعت سرخ:

کربلا را می‌سرود این بار روی نیزه‌هابا دو صد ایهام معنی‌دار روی نیزه‌ها
نینوای شعر او، از نای هفتاد و دو نی‌مثل یک ترجیع شد تکرار روی نیزه‌ها
چوب خشک نی به هفتاد و دو گل آذین شده‌ست‌لاله‌ها را سر به سر بشمار! روی نیزه‌ها
زخمی داغند این گل‌های پرپر، ای نسیم!پای خود آرامتر بگذار روی نیزه‌ها
یا بر این نیزار خون، امشب متاب ای ماهتاب‌یا قدم آهسته‌تر بردار روی نیزه‌ها
قافله در رجعت سرخ است و جاده فتنه جوش‌چشم میرِ کاروان، بیدار روی نیزه‌ها
صوت قرآن است این یا با خدا در گفت‌وگوست‌روبرو بی‌پرده در انظار روی نیزه‌ها
با برادر گفت زینب: راه دین هموار شدگرچه راه توست ناهموار روی نیزه‌ها
خواهرش بر چوب محمل زد سر خود را که آه!تیره‌تر باد از شام تار روی نیزه‌ها
ای دلیل کاروان! لختی بران از کوچه‌هابلکه افتد سایه‌ی دیوار روی نیزه‌ها
زنگیان، آیینه می‌بندند بر نی، یا خداپرده برمی‌دارد از رخسار روی نیزه‌ها
چشم ما آیینه آسا غرق حیرت شد، چو دیدآن همه خورشید اختر بار روی نیزه‌ها ***

یادگار خیمه‌های سوخته!:

زینب! ای شیرازه‌ی ام الکتاب‌ای به کام تو، زبان بو تراب
ای بیانت سر به سر طوفان خشم‌نوح می‌دوزد به طوفان تو چشم
در کلامت؛ هیبت شیر خدادر زبانت، ذو الفقار مرتضی
خطبه‌هایت کرد ای اخت الولی!راستی را، کار شمشیر علی
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1387 جان ز تنها برده‌یی
از اسْکُتُواای تو روح آیه‌ی: لا تَقْنَطُوا
چون شنید آوای خشمت را جرس‌شد تهی از خویش و افتاد از نفس
زینب! ای شمع تمام افروخته‌یادگار خیمه‌های سوخته!
بازگو از کربلای دردهاقصه‌ی نامردها و مردها
بازگو از باغ‌های سوخته‌نخل‌های سر به سر افروخته
بازگو از کام خشک مشک‌هاگریه‌ها و ناله‌ها و اشک‌ها
بازگو از مجلس شوم یزیدو آن تلاوتهای قرآن مجید
بازگو از آن سر پر خاک و خون‌لاله رنگ و لاله فام و لاله‌گون
ماجرای آن گل خونین دهان‌و آن لب پر خون ز چوب خیزران
با دل تنگ تو این غم‌ها چه کرد؟!دردها و داغ ماتم‌ها چه کرد؟!
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1388

محمّد جواد محبّت

اشاره

محمد جواد محبت فرزند مصطفی در سال 1322 ه. ش در کرمانشاه قدم به عرصه‌ی حیات گذاشت. وی دارای دیپلم از دانشسرای مقدماتی است و پس از طی مراحل تحصیل به استخدام آموزش و پرورش در آمد.
محبت از دوران نوجوانی به شعر و شاعری پرداخت و چون از استعداد کافی برخوردار بود طبع حساس و مضمون یابش شکوفا شد و در مجامع ادبی درخشید، وی در آغاز شاعری شعر فکاهی و طنزآمیز می‌سرود و در روزنامه‌ی توفیق انتشار می‌یافت که پس از مدتی از این شیوه دست کشید.
وی شاعری غزل سراست و نه تنها در انواع شعر کلاسیک طبع آزمایی کرده نشان داده و به خوبی توانایی خود را نشان داد، بلکه در زمینه‌ی شعر نو آثار ارزنده و دلپذیری از خود به جا نهاده و در میان نوپردازان جایی برای خود باز کرده است.
محبت در جریان انقلاب و پس از آن، در افکارش تحوّلی پدید آمد و هنر خود را در راه انقلاب و مبانی اعتقادی اسلامی و مفاهیم قرآنی و عرفانی به کار گرفت، و در این رهگذار آثار خوبی نیز به وجود آورد که حتی شعرش به کتابهای درسی راه یافت و شعرهای «دو کاج» و «نماز» از آن جمله است.
ید اللّه عاطفی شاعر توانا و نامور کرمانشاهی درباره‌ی شعر او چنین می‌نویسد: «قریحه‌ی شاعری و ذوق فطری جواد محبت، شاعر حساس و نازک خیال را بیشتر باید در قالب اشعار نوی او جستجو کرد که هرچه سروده نیکو بود. و زبان شعری مخصوصی دارد. یکی از بهترین اشعار نیمایی و لطیف و شورانگیز او منظومه‌ی بلند «فصلی از یادها» است. این منظومه در عین حال که بازگو کننده‌ی خاطرات گذشته‌ی شاعر است ولی جای جای آن، اندیشه‌های اجتماعی و دید سیاسی و مبارزاتی مردم آمیخته است.» «1»
-*-

گل همیشه تماشا:

بلور روشن رویا، چه قدر خوبی توگل همیشه تماشا، چه قدر خوبی تو
تو را بخاطر جان تو دوست باید داشت‌چه قدر ساده و زیبا، چه قدر خوبی تو
دهان گشودنت آواز خنده‌ای خاموش‌تبسم خوش گل‌ها، چه قدر خوبی تو
تو را ز تار دل خویش می‌دهم آوازدرون پرده‌ی آوا، چه قدر خوبی تو
تو ای شکوفه‌ی پاکی، گل همیشه بهاربه باغ حضرت زهرا، چه قدر خوبی تو
شفیع کوچک امّت، بزرگزاده‌ی دین‌برای بغض دل ما، چه قدر خوبی تو ***

چشمه‌سار رحمت:

آن عاشق بزرگ چو پا در رکاب کردجز حق، هر آنچه ماند به خاطر جواب کرد
چشم از جهان و هرچه در او هست و نیست، بستآن راه را که گفت خدا انتخاب کرد

_____
(1)- سخنوران نامی معاصر ایران؛ ج 5، ص 3156.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1389 چون دوستِ بهر دیدن او بود منتظراو نیز عزم دین او با شتاب کرد
بیمی نبود در دلش از حادثات دهروقتی به دشمنان ز شهامت خطاب کرد
او چشمه‌سار رحمت فیّاض دوست بوددر امتحان اگر طلب از دشمن، آب کرد
مظلوم بود و صبر بزرگش بر آن بلابنیاد ظلم را به حقیقت خراب کرد
مقصود یک دم است که با حق برآورندهر لحظه را که عمر نباید حساب کرد
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1390

ضیاء الدین ترابی

اشاره

ضیاء الدین ترابی از شاعرانی است که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در صحنه ظاهر شد، وی به سال 1322 ه. ش در زنجان متولد گردید؛ و فوق لیسانس خود را در رشته زبانشناسی و فرهنگ و زبانهای باستانی ایران اخذ نموده است.
اشعار او بیشتر در زمینه‌ی شعر آزاد است ولی گه‌گاه غزل هم می‌سراید.
از او تا به حال این کتابها منتشر شده است: «اضطراب در کعب»، «دیواره‌های شیشه‌ای»، «گلوی عطش»، «در بی‌کرانه‌های آبی»، «از زخمهای آینه و چشم» و ...
وی در حال حاضر در تهران زندگی می‌کند. «1»
-*-

از عشق و خون:

بال فرشته بود که می‌ریخت بر زمین‌وقتی که آفتاب فرود آمد بر ساحل فرات به میقات با چکمه‌ای حمایل گردن گردی سوار می‌رسد از پشت نخل و آب آیینه‌ای به بیعت خورشید می‌رود
*
تا آفتاب می‌نگرد ماه تشنه راماه از میان آب گذشته‌ست با مشکی از فرات به دندان
*
با گیسوان سرخ و پریشان‌ماه دو نیمه بود

_____
(1)- غزلهای شاعران امروز، از صدر مشروطه تاکنون؛ ص 232.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1391 که می‌رفت‌تا در پناه نخل بیاساید دور از نگاه خیمه‌ی لیلی. *
تیغی که می‌نشست‌پر کاکل خضاب تیری برهنه بود که می‌خورد بر چشم‌های منتظر گل
*
بانگ فرشته بود که از خیمه‌ها گذشت‌وقتی که ذو الجناح از سایه سار نخل برآمد تنها و بی‌سوار
*
شمشیرهابرهنه تن آغوش کرده باز در انتظار پیکر گل گل که می‌شکفت
*
بر نیزه‌ی برهنه‌که خورشید می‌برند هفتاد و دو ستاره زخمی با لاله‌های بدرقه می‌مانند در شش رواق مائده‌ی سرخ
*
بانوی خیمه‌های عطش بود دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1392 می‌گریست‌مثل بهار بر لاله‌های نور که از خاک می‌دمید
*
فریاد کیست‌می‌گذرد از کبود چرخ فریاد کیست که ناگاه می‌لرزد آسمان و زمین آفتاب و ماه
*
خوابی چنان شگفت‌که تنها تو دیده‌ای گاهی که در شبانه‌ی غربت با یاد آشنای پدر می‌گریستی این لاله‌زار خرد اسیری‌ست از کاروان نور که می‌رفت «1» _____

(1)- میراث عشق؛ ص 401- 403.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1393

عباس براتی پور

اشاره

عباسعلی براتی پور که به نام عباس براتی پور شهرت یافته به سال 1322 ه. ش در تهران متولد شد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاه خود به انجام رسانید و در رشته‌ی ریاضی دیپلم گرفت. وی به سال 1341 به استخدام نیروی هوایی در آمد.
براتی پور از اواخر دوران تحصیل در دبیرستان به شعر و شاعری پرداخت، و از مطالعه‌ی دواوین شعر اساتید متقدّم غافل نبود گاهی به سرودن اشعاری در مدح و منقبت خاندان رسالت می‌پرداخت.
پس از پیروزی انقلاب اسلامی رسما و به طور جدّی به سرودن شعر همت گماشت و با شرکت در مجالس و محافل ادبی فعالیّت خود را گسترش داد و در حال حاضر به عنوان دبیر جلسات حوزه‌ی هنری تبلیغات اسلامی و عضو شورای شعر خدمت می‌کند.
براتی پور در شعر به سبک کلاسیک کار می‌کند و در قالب‌های مختلف به نظم شعر می‌پردازد. مجموعه شعرهای او عبارتند از:
«بهت نگاه»، «غم دلدار»، «چشم بیمار»، «زمزمه‌ی مستی»- «وعده‌ی دیدار»، «بر تربت خورشید» «1». و «زمزمه‌ی هستی» در سوگ امام خمینی با همکاری محمد علی مردانی و خانم سیمیندخت وحیدی.

حرّ و دستار:

من ماندم و کوه شرمساری‌من ماندم و دشت بیقراری
من ماندم و کوله‌باری از دردمن ماندم و اشک و آه و زاری
سر در قدمت نهم که «حُرّم»تا بر سر من قدم‌گذاری
شرمنده و زار و ناتوانم‌آیا ز دلم خبر نداری؟
گر توبه‌ی من قبول افتدآسوده شوم ز شرمساری
با سرخی خون خود بشویم‌رخسار خود از گناه‌کاری
بخشید امام و رخصتش دادشد عازم رزم و جان سپاری
جان داد به راه عشق و بگرفت‌جا در ملکوت قرب باری
چون دید فتاده خُودَش از سرخون از سر و روی اوست جاری
بست از ره مرحمت به فرقش‌دستار به رسم یادگاری ***
رفتی و از دل برون شد، صبر و قرار و توانم‌ای روشنای دل من، تاریک شد دیدگانم
گفتم که در سایه‌سار، قدّ رسایش نشینم‌افسوس افتاد بر خاک، آن سرو و آن سایه‌بانم
گم گشت ره پیش چشمم، آوخ کزین درد جانکاه‌می‌سوزم و هر دم آید، دود دل از استخوانم
بگذار تا صورتم را، بر روی ماهت گذارم‌بگذار تا اشک حسرت، بر خاک پایت فشانم

_____
(1)- سخنوران نامی معاصر ایران؛ ج 1، ص 520.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1394 این سوی این پیکر پاک، افتاده بر بستر خاک‌آن سوی استاده دشمن، کرده‌ست آهنگ جانم
ای سرو قامت، به پا خیز، با خصم کافر درآویزمن تاب هجران ندارم، بنگر به قدّ کمانم
ای آسمان سخاوت، ای معنی استجابت‌خاموش کن با نگاهت، در سینه آتش فشانم
بردار سر تا ببینم، چشمان خورشیدی‌ات رارحمی کن ای نور دیده، رحمی که من ناتوانم
ای شبه پیغمبر من، ای نوجوان اکبر من‌بشکسته بال و پر من، ای مرغ بی‌آشیانم
ای غم برو از بر من، بردار دست از سر من‌بگذار تنها بگریم، بگذار تنها بمانم «1» ***
سوزی نهان ز داغ غمت دارم ای حسین‌باشد گواه، دیده‌ی خونبارم ای

حسین
افتاده‌ام ز پا و دل از دست داده‌ام‌دستم بگیر گرچه گنهکارم ای حسین
راهی نما به سوی خود ای قبله‌گاه عشق‌از زندگی ز شوق تو بیزارم ای حسین
در بند غم اسیرم و راهی نمی‌برم‌چشم انتظار لحظه‌ی دیدارم ای حسین
چشم امید سوی تو دارم به اشک و آه‌تا جلوه‌ای کنی به شب تارم ای حسین
مگذار تا بر آب کشم نقش وصل توبگذار سر به پای تو بگذارم ای حسین
در آرزوی روی تو از بس گریستم‌از گیه مانده، دیده‌ی افگارم ای حسین
جانی که در تن است مرا ز اعتبار دوست‌حاشا که جز به راه تو بسپارم ای حسین
باشد نظر به لطف تو فردای محشرم‌کس نیست جز تو یار و مددکارم ای حسین ***

رباعی:

برکَند دل از جهان و تقدیم تو کردخون ریخت ز دیدگان و تقدیم تو کرد
چون تیر به مشک خورد و رفت آب ز دست‌بر دست نهاد جان و تقدیم تو کرد *
تا ماه اسیر پنجه‌ی غم شده بودخورشید، سیاهپوش ماتم شده بود
طوفان زده، کشتی نجات امّت‌بشکسته کنار نهر علقم شده بود

_____

(1)- تجلی عشق در حماسه عاشورا؛ ص 28 و 29.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1395

بهرام سیّاره

اشاره

بهرام سیاره فرزند قاسم متخلص به «پریش» در سال 1323 ه. ش در شهرضا به دنیا آمد. تحصیلات خود را در زادگاهش سپری نمود.
پریش خود در خانواده‌ای اهل فرهنگ و ادب نشو و نما یافت. از همان آغاز کودکی تحت تأثیر پدر شاعر خود، ذوق سرودن شعرش شکوفا گردید ولی سرودن شعر را به طور جدی از سال 1363 شمسی آغاز نمود. از بهرام سیاره تاکنون دو مجموعه شعر منتشر گردیده است: «دیوان پریش» و «پردیس پریش».
پریش از میان قوالب شعر، دلبستگی و تمایلش به سرودن غزل است ولی مثنوی و دو بیتی پیوسته را نیز بخوبی می‌سراید.
بهرام سیاره چون پدرش یک حرفه هنری (عکاسی) را به عنوان شغل انتخاب کرده است ولی فعلا کار را رها کرده و فقط به سرودن شعر و تدوین اشعار خود می‌پردازد.
ـ*ـ
چو عزم کوی تو و ان خاک مشکبو کردم‌به یُمن اشک روان، روح را وضو کردم
حدیث عشق ترا ای عزیز، شاهد باش‌به آه گفتم و با اشک روبرو کردم
به گرد قافله‌ات هم نمی‌رسید آتش‌میان سوختگان هرچه جستجو کردم
نشانه‌ها ز دل داغدار زینب داشت‌به داغ لاله اگر در بهار خو کردم
چه گفت خاک کند تیره آب و آئینه راز خاک کوی تو من کسب آبرو کردم
به پاس حرمت نامت رسید مطلب من‌هر آنچه را ز خدای خود آرزو کردم
چه شامهای غریبی که در مصیبت توبه شمع بزم غریبانه گفتگو کردم
به لاله‌ای که برآمد، به سنبلی که شکفت‌شکایت از غم هجر تو مو به مو کردم
«پریش» راحت روحم حسینِ فاطمه بودجوان شدم به خدا هرچه یاد او کردم ***

کربلا، فریاد خون، فریاد اشک:

باز یاران کربلایی گشته‌ام‌واژه‌ای پاکم، خدایی گشته‌ام
پای اشکم هر زمان وا می‌شودلاله‌ی شعرم شکوفا می‌شود
بس که طبعم تشنه حال کربلاست‌نیست دل در سینه‌ی من نینواست
کربلا یعنی به هر احوال عشق‌کربلا یعنی هزاران سال عشق
هم صدا با های‌های بی‌کسی‌کربلا یعنی دوای بی‌کسی
کعبه‌ی درماندگان، دلدادگان‌قبله‌ی اهل زمین و آسمان
کربلا میقات «یا ربّ» های من‌خانقاهی بر دل تنهای من
کربلا یعنی جهانی ماجراابتدایی تا ابد بی‌انتها
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1396 کربلا یعنی ستیزِ با ستم‌کربلا یعنی خروشِ دم‌به‌دم
کربلا یک میر و هفتاد و دو مردکربلا یعنی شرف یعنی نبرد
خون گرم آویزه شمشیر سردنعره و سُمّ ستور و خاک و گرد
کربلا ترسیمی از نور و صَدا «1»حالتی با چشم و با گوش آشنا
کربلا تکرار در تعداد اشک‌کربلا فریاد خون، فریاد اشک
حرمت نامش به هر دردی دواتربتش چون «یا خدا» مشکل‌گشا
کربلا یعنی کرامت داشتن‌رفتن و با خون خود گل کاشتن
کربلا یک دفتر و صد سرگذشت‌لحظه‌ی از هرچه می‌باید گذشت
کربلا یعنی ز دل «یاهو» زدن‌بر سر نعش جوان زانو زدن
کربلا یعنی بها پرداختن‌گاه با پا، گاه با سر تاختن
کربلا آغاز راهی بس درازکربلا یعنی سلامِ یک نماز
کربلا یعنی خیام افروختن‌آشیان از مرغ سقّا سوختن
کربلا یعنی نرفتن زیر بارکربلا یعنی دویدن روی خار
کربلا هر دادخواهی را امیدکربلا نیروی زانوی شهید
کربلا پنهان درون آبهاکربلا شیرازه‌ی محرابها
کربلا در سینه الهامِ نَفَس‌کربلا آوازِ بیرونِ قفس
کربلا یعنی گذشت از هرچه هست‌آب را از خویش راندن با دو دست
کربلا یعنی خُمی لبریز می‌گل شکفتن بر ستیغ چوبِ نی
معتکف در آشیان یادهاکربلا پیچیده در فریادها
کربلا قدر هزاران سال داغ‌یک زیارتگاه و یک دنیا چراغ
کربلا هر واژه‌اش صد اعتبارکربلا هر لحظه‌اش صد افتخار
کربلا دیباچه‌ی فرزانگی‌یک زن و هفت آسمان مردانگی
یک زن و یک شورش و یک یا خداانفجاری پر تشعشع، پر صدا
کربلا میخانه‌ای با صد سبوکربلا یعنی شرافت، آبرو

ضعف را با نام آل اللهیان‌نیست نسبت ای خداوند بیان
ای که جز این صحنه‌سازی می‌کنی‌با سخن طفلانه بازی می‌کنی
کربلا غمنامه‌ی افسوس ماست‌کربلا عطر گلِ ناموس ماست
گرچه باید با غمش بگریستن‌ای خوشا یکدم حسینی زیستن
آن که نسپاری به خاطر نام کس‌بردباری کار عباس است و بس
گرچه استغنا کلامی کامل است‌تشنه برگشتن ز دریا مشکل است

_____
(1)- صَدا یعنی پژواک و انعکاس صدا.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1397 برتو زیبد ای شهید تشنه‌لب‌خیر چشمی، معرفت‌مندی، ادب
پیش عزمت ای شهیر کاینات‌لب به دندان می‌گزد آب فرات
در من و این اضطراب و واهمه‌یک نظر کن ای حسینِ فاطمه
گرچه بسیارت به پنهان گفته‌ام‌رحمتی آور که بس آشفته‌ام
قدر تکرار کلام یا خداآفرینت ای حسین مرتضی
من کیم؟ آنجا که در میلاد توعشق می‌گوید مبارک باد تو
گر نمک دارد عبارت‌های من‌جان گرفت از تو حکایت‌های من
گیریش گر در پناه لطف خویش‌می‌دهد آیینه از خاک «پریش»
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1398

مهدی آصفی

مهدی آصفی به سال 1323 ه. ش در تهران متولّد شد. وی از شعرا و مدّاحان اهل بیت «ع» می‌باشد. تألیفات او عبارتند از:
«دیوان ریاضی یزدی»، «نوادر» یا «سفینه‌ی شمشیری»، «دیوان جودی خراسانی» و ... «1»
ـ*ـ
قبله‌ی ما حرم تست حسین‌چشم ما بر کرم تست حسین
یاد تو روشنی محفل ماست‌فکر ما ذکر غم تست حسین
کیمیایی که کند مس را، زرخاک زیر قدم تست حسین
داد جان گر، به تن مرده مسیح‌دم گرمش ز دَم تست حسین
نارنیران و بهشت موعودشرح لا و نعم تست حسین
هرچه در مدح تو و نهضت توبیش گویند کم تست حسین
هرکجا بزم عزایی برپاست‌شعبه‌یی از حرم تست حسین
داغ عباس جوان پیرت کردشاهدم پشت خم تست حسین

_____
(1)- سیمای مداحان و شاعران؛ ج 2، ص 14.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1399

اکبر قلم سیاه

اشاره

اکبر قلمسیاه متخلص به «قلم» فرزند حسین به سال 1323 ه. ش در یزد متولد شد. وی در رشته‌ی فلسفه و علوم تربیتی لیسانس گرفت.
قلم در سال 1369 با همکاری تنی چند از فرهنگ دوستان به تأسیس مرکز یزدشناسی در محل کتابخانه وزیری اقدام کرد و فعالیت‌های ثمربخشی انجام داد. وی از سال 1351 به نشر مقالات تحقیقی ادبی و تاریخی و فرهنگی پرداخت که این آثار در روزنامه‌ها و مجله‌های یزد و اصفهان و تهران به چاپ رسید آثار و تألیفات دیگر او بدین شرح است: «گوش شنوا»، «تاریخ سال شماری یزد»، «یزد در سفرنامه‌ها»، «تذکره‌ی شبستان» و «تصحیح دیوان شارق الملک».
قلم شاعری توانا و خوش قریحه است و در شعر معتقد به نوآوری و خلاقیت می‌باشد. «1»
-*-

حسین (ع) چراغ قیام:

آن شه دین که سرم باد فدای سر اوخون کنم گریه که کردند به خون پیکر او
چون کنم از غم او ناله که هر دم چون شمعبا زبان می‌فکنم در دل خود آذر او
آتش افتد به دل از واقعه‌ی عاشوراآه از آن قصه‌ی جانسوز محن‌آور او
هر نفس بر دل از آن داغ عزایی دگر استگه عزای شه و گه اکبر و گه اصغر او
که تواند که کند ماتم آن شاه بیان‌که تواند که دهد شرح مگر داور او؟
خاک عالم به سر این قوم سیه دل چه کنندبا نوامیس خدا صفوت پیغمبر او؟
کاولیاءاند همه خاک در درگاهش‌کانبیاءاند همه مفتخر از مفخر او
نه در آن قوم نشانی‌ست ز دین و نه ز رحم‌نه به مادر نه به طفلی که بود در بر او
وای از آن لحظه که آن نور خدا گشت شهیدآه از آن صحنه که می‌ریخت گل پرپر او
اف بر آن قوم! که آن خیمه‌ی عشرت سوزندکه زند روح امین بوس ادب بر در او
ز جهالت ز پی خامشی نور خداکه خدا ضامن او باشد و روشنگر او
آسمانا ز چه این خیمه برافراشته‌ای‌تو بر این قوم فرود آی و بزن بر سر او
بس کن این ناله که نالند سرا پرده‌ی غیب‌دم فرو بند از این غصّه‌ی دردآور او
خیز ای رهرو ره، درس از آنجا گیریم‌که دهد درس سعادت به خدا رهبر او
هر قیامی که بحق است حسین است چراغ‌اینچنین فعل نباشد مگر از مصدر او
دولت عشق بیابی تو از این درگه اگرتا به سر منزل مقصود برد شهپر او
که نترسی دگر از فتنه‌ی بیدادگران‌نه ز تزویر کس و زور کسی، یا زر او
درس یاری تو فراگیر ز عبّاس جوان‌که چو بی‌دست شود چون بشود یاور او

---

(1)- سخنوران نامی معاصر ایران، ج 4، ص 2823.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1400 درس صبر ارکه بجویی تو ز زینب آموزنهضتی کرد دگر نطق پیام‌آور او
چارمین اختر دین مانده ازین صحنه به جاشوکت دین خدا روشن از این اختر او

تاج عزّت بنهد شه به سر همچو منی‌که شوم از ره آن لطف و کرم نوکر او
نخرم ناز کسی چونکه نیازم همه اوست‌نفروشم به دو عالم به خدا افسر
او «1»

_____
(1)- همان؛ ص 2825.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1401

پرویز خرسند

اشاره

خرسند از نویسندگان چیره‌دست معاصر است که نثر توانای خود را در راه ابلاغ پیام نهضت عاشورا به کار انداخته است.
از ایشان تاکنون کتابهای: «برزیگران دشت خون»، «آنجا که حق پیروز است» و «مرثیه‌ای که ناسروده ماند» به چاپ رسیده است که همگی در رابطه با نهضت خونبار حضرت ابا عبد اللّه (ع) نگاشته شده است.
مرحوم استاد محمد تقی شریعتی در مقدمه کتاب برزیگران دشت خون درباره خرسند می‌نویسد: «... مسلمان نیز اگر شاعری توانا و یا نویسنده‌ای بی‌همتا است باید به پیروی از کتاب دینی خود، هنر خود را در راه خیر و مصلحت حق به کار برد، و این کاری است که خرسند عزیز و ارجمند می‌کند. چون خرسند محبوب، جوانی هنرمند، و در عین حال دین‌دار است که در سبک بیان حقایق نیز از قرآن درس گرفته است و هم چنان که در این وحی آسمانی مطالب در لباس نیکوترین قصص و ضمن تواریخ گذشتگان آورده شده او هم به منظور نشر فضایل اخلاق و مبارزه با فساد، داستان‌سرایی می‌کند و برای تأمین هدف خویش بهترین داستانها و در حقیقت احسن القصص را برگزیده است. مگر از واقعه کربلا داستانی شنیدنی‌تر و از تاریخ حسین و یاران حسین (ع) سرگذشتی فضیلت آموزتر می‌توان یافت؟».
پرویز خرسند کارمند بازنشسته صدا و سیما می‌باشد.
-*-

برزیگران از دشت خون باز می‌گشتند:

اشاره

خوشه‌های پربار زندگی در دامانشان بود. زینب و علی و کلثوم و سکینه و همه و همه، بذری را که حسین افشانده بود با خون دل و اشک چشم آبیاری کردند. خوشه‌های زندگی که رشد کرد و ثمر داد با داس سخن درو کردند. با آه‌هاشان که نسیم بیداری بود، خرمن باد دادند و محصول جدا کردند. کوفه و قرارگاه «زیاد» شام و کاخ «یزید» را پشت‌سر می‌گذاشتند و به سوی مدینه پیش می‌رفتند.
کاروان بر سینه‌ی دشت پیش می‌رفت و کاروانیان خسته و کوفته از کار بزرگی که انجام داده بودند به همراه کاروان به مدینه نزدیک می‌شدند.
زینب چشمهایش را روی هم گذاشت و آنچه را که دیده بود و انجام داده بود از نظر گذراند، یادش آمد که به کاروانسالاری حسین بر همین شن‌های داغ به سوی کربلا پیش می‌رفتند.
آن روز همه بودند حسین که به همه امید می‌داد و آن بازوهای نیرومند و چهره‌ی گشاده‌اش، علی اکبر و قاسم تنها یادگار حسن و دیگر و دیگران. قلبش فشرده شد، مروارید اشک در صدف چشمش غلتید و آه از میان لبانش بیرون جهید. به یاد کربلا افتاد، یاد عزیزانش، یاد چهره‌ی روشن و آرام حسین، یاد شجاعت و بزرگواری عباس، یاد صفا و پاکی قاسم و یاد لحظه‌ای که حسین ناله سر داد و اشک در چشم‌هایش دوید. آن لحظه را نمی‌توانست فراموش کند. همیشه جلوی چشمش بود. به یاد داشت که حسین هر شهیدی می‌داد چهره‌اش برافروخته‌تر می‌شد، همه‌ی تلاشش این بود که به دام غم نیفتد و دردها او را از پای نیندازد، هر عزیزی را که از دست می‌داد مقداری از نیرویش کاسته می‌شد، اما چه بسیار می‌کوشید که این کاهش چشم گیر نباشد، نه ناله‌ای می‌کرد و نه اشکی می‌ریخت.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1402
گشاده چهر سر نعش یاران می‌رفت و گشاده چهرباز می‌گشت، گویا هیچ اتفاقی نیفتاده هرچه به مرگ نزدیک‌تر می‌شد شادتر به نظر می‌آمد، اما آن حادثه که پیش آمد حسین نتوانست خود را کنترل کند. صدای علی اکبر را شنیده بود، علی از همه به پیامبر شبیه‌تر بود، هرگاه که حسین می‌خواست محمد (ص) را در برابر خویش ببیند به چهره‌ی علی نظر می‌دوخت. صدای علی، نگاه علی، راه رفتن علی، و همه چیز علی محمدوار بود، وقتی که چهره‌ی به خون آغشته‌ی او را دید گویا پیامبر را غرقه بخون دید، گریست و سخت هم گریست،
نمی‌توانست علی اکبر را آن چنان ببیند. چهره‌ی حسین رنگ باخته بود

لبهایش از خشم و غم می‌لرزید، اشک گونه‌هایش را خیس کرده بود. با اینکه همه‌ی شهیدان را خود از میدان به در می‌برد و به کناری می‌گذاشت، برای بردن علی از دیگران کمک خواست، گویا دیگر قدرتی نداشت و صدا زد و از جوانان بنی‌هاشم کمک خواست. زینب دید آن لحظه را نمی‌تواند فراموش کند چه دردناک بود مرگ علی اکبر. یادش آمد که مرگ علی خودش را هم از پا درآورد.
دوباره یاد قاسم افتاد، آن جوان تازه سال که تنها یادگار برادر جگر سوراخش حسن بود، لباس نبردی که به تن کرده بود برایش بلند بود، شمشیرش روی زمین کشیده می‌شد، کوچک بود اما روح بزرگی داشت، چه بزرگوارانه به سوی میدان جنگ می‌رفت.
یاد برادرش عباس افتاد، او که امید همه بود، وقتی پرچم را دست او می‌دیدند هرگز خیال شکست و اسارت هم از خاطرشان نمی‌گذشت. بچه‌ها که تشنه می‌شدند، چشم به عباس داشتند و یک بار هم برای آوردن آب رفت آن لحظه بچه‌ها خیلی تشنه بودند، دهانشان خشک خشک بود. عباس دلش سوخت، نمی‌توانست آن حال را در کودکان ببیند، از حسین اجازه گرفت، مشک را برداشت و رفت، نه برای جنگ، برای آب، برای اینکه کودکان را از تشنگی نجات دهد، رفت آب بیاورد اما دیگر برنگشت. فقط یکبار دید که حسین گرفته است، دیگر عباس نبود و باد با پرچم حسینی کاری نداشت.
یاد لحظه‌ای افتاد که حسین آخرین لحظات زندگیش را می‌گذراند و دشمن به سوی خیمه‌ها می‌آمد، می‌دانست که حسین چقدر تلاش کرد تا خویش را از خاک جدا کرد و آخرین نیرویش را به کار برد و فریاد زد:
«ان لم یکن لکم دین فکونوا أحرارا فی دنیاکم» اگر دین ندارید، پس در دنیای خود آزاد مرد باشید.
می‌خواست بگوید: آخر ناجوانمردان! من هنوز زنده‌ام. لااقل از من خجالت بکشید، صبر کنید، بگذارید بمیرم بعد به خیمه‌های من حمله کنید. زینب چشمهایش را باز کرد. مدینه از دور دیده می‌شد، اشک تمام چهره‌اش را خیس کرده بود. لحظه به لحظه به مدینه نزدیک می‌شدند، نسیم آشنا بوی آشنا می‌آورد، حال که به وطن نزدیک می‌شدند فقدان عزیزان را بیش‌تر احساس می‌کردند، دختر بزرگوار علی و خواهر ستمدیده‌ی حسین، شبح مدینه را که دید آهی سرد از دل برکشید و آب به دیده آورد و این شعرها ناله‌های اوست:
«ای مدینه‌ی پیغمبر! دختران پیغمبر را به خود مپذیر. این ما هستیم که غرق در حسرت و اندوه به سوی تو بازگشته‌ایم. ای شهر عزیز! به پدر ما محمد (ص) بگو: که ما از این راه دور با خبر مرگ پسرش برمی‌گردیم‌بگو که جوانان رعنای ما را به خاک افکندند و بگو که کودکان بی‌گناه ما را به

خون کشیدند. بگو که دختران ترا به اسارت گرفتندو بگو که بر دست و پایشان بند گران افکندند دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1403 بگو که تیراندازان بی‌باک عراق‌صیدهای حرم را آماج تیر ستم ساختند بگو که دیگر حرمتی در حریم مقدس تو بر جای ننهادند زیرا که نعش شهدا را بی‌کفن گذاشتند ای پیامبر پاک! چه می‌دانی که چه کرده‌اند این منم که پیکر برادرم را بی‌سر بر خاک دیده‌ام بگو! که اگر سر از خاک برمی‌داشتی و عصمت خود را آن چنان بی‌پرده می‌دیدی اگر سر برمی‌آوردی و می‌نگریستی که مردم همه سر برافراشته و به ما می‌نگرند چه می‌کردی؟! این فقدان وجود عزیز توست که ما را این چنین به بند ستم کشیده است و این وجود عزیز تو بود که مایه‌ی آبرو و حرمت فرزندان تو بوده است نمی‌دانم که فاطمه‌ی زهرا چه می‌اندیشد در این موقع که جوجکان خویش را پر و بال شکسته و پر سوخته می‌پذیرد ای مادر مهربان! ما را چنین سرافکنده مبین این رگبار حوادث است که ما را سرافکنده به سوی تو باز می‌گرداند. ما هم قامت‌های کشیده و شاداب‌و چهره‌های برافروخته و چشمان روشن داشته‌ایم. غم مرگ جوانان ما را بار گرانی شد،که پشت ما را در زیر فشار خویش خم کرده است سوز تشنگی و سختی پیاده روی دیگر توش و توانی برای ما نگذاشته است آب و رنگ ما را تابش خورشید ربوده و توش و توان ما را گردش فلک درهم شکسته است روشنی از چشمان ما و شادابی از چهره‌ی ما برای همیشه رخت بربسته است اگر بگویم که چه شب‌ها تا به روز بیدار مانده‌ایم، حیرت کنی! که چگونه هنوز دیده‌ی بینا داریم اگر بگویم چه روزها بر ما به بی‌قراری گذشت دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1404 جان نازنین تو در مینوی آسمان‌ها بی‌قرار خواهد شد. ای کاش بار دیگر سر از خاک برمی‌داشتی‌و تا بامداد رستاخیز بر خاک عزیزان خود اشک می‌ریختی! آری بر فراز مقدس «بقیع» می‌ایستادی و از دور با مزار پسر نازنین خود نجوی می‌گفتی

***

خداوندا! به برادر عالی مقامم حسن این ماجرا را چه کسی خواهد گفت؟! چه کس خواهد گفت برادرزادگان تو هم اکنون از سفر پر حادثه‌ی خود بازگشته‌اند؟! چه کس خواهد گفت که برادر تو برای همیشه دور از تو گروگان خاک کربلاست؟! چه کس خواهد گفت بر بالین او به جای دوستان پرندگان هوا می‌گریستند؟!

***

الا ای مدینه‌ی پیغمبر! ما را به خود بپذیر که دلتنگ و دل آزرده بازگشته‌ایم! ای خوش آن روز که تو را ترک می‌گفتیم زیرا همه کس و همه چیز داشته‌ایم. و وای از امروز که به سوی تو باز می‌گردیم چون همه کس و

همه چیز خود را از دست داده‌ایم‌آه چه روز خوبی بود که جمع بودیم و چه روز بدیست امروز که پریشانیم در آن موقع سایه‌ی برادر بر سر ما بود، و در امروز آن سایه در دل خاک نهفته است این ما هستیم که در دست دشمن تباه شدیم، و این ما هستیم که بر تباهی خود می‌نالیم آن کاروان بی‌سالار ما بودیم که بر شترهای بی‌محمل و کجاوه راه می‌پیمودیم ما دختران پاکدامن محمدیم و ما بندگان پرهیزگار خداوندیم ما از محنت‌ها و رنجهای دنیا شکوه نمی‌کنیم ما از برابر طوفان حوادث نمی‌گریزیم. ما راست می‌گوییم و راست می‌رویم زیرا بر دامن راستی و درستی پرورش یافته‌ایم. ای پدر بزرگوار! از خاک برخیز و ما را نوازش کن که ما دل شکسته‌ایم. برخیز و ما را بر دامن بنشان به جبران اینکه دشمنان تو، ما را بر خاک و خار نشانیده‌اند. به درد دل زینب گوش بدهید زیرا دلی دردمند و جانی غم زده دارد. از حال سکینه بپرسید، چون بپرسید، چون ماتم مرگ پدر حال او ملال‌آمیز است. این برادرزاده‌ی بیمار من هم چنان از سنگینی زنجیر سخت کوفته و خسته است. آنروز را فراموش نمی‌کنم که گردن تب دارش را با شمشیر برهنه تهدید کرده‌اندای نابود باد قدرت ستم که اگر بر جای بماند جهان را نابود خواهد کرد! ای پس از مرگ عزیزان من خاک دنیا بر سر دنیا و عزیزان دنیا باد! این بود شرح پریشانی و قصه‌ی بی‌سر و سامانی ما ای دوستان عزیز. ***

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1405

بارانی از اشک فرو می‌ریخت و عقده‌ها باز می‌شد. ام کلثوم با مادر و پدر سخن می‌گفت و همه می‌نگریستند. یادها زنده می‌شد و داغ‌ها تازه می‌گشت، به مدینه که می‌گریستند شهری را می‌دیدند که در اشک غرق شده است. دیگر به مدینه راهی نمانده بود و جای مناسبی یافتند و خیمه‌ها افراشتند. علی بن الحسین «بشیر» را پیش خواند.

- بشیر پدر تو مرد شاعری بود، آیا تو هم از احساس شاعرانه‌ی او بهره داری؟

- آری، ای پسر رسول خدا، من نیز شاعرم و گاه‌گاه شعر می‌سرایم.

- پس به مدینه شو و در سوگ پدرم حسین، شعری بگو و مردم را از شهادت او و بازگشت ما آگاه ساز! بشیر بر اسب نشست و به سوی مدینه شتافت، مدینه آغوش گشوده بود تا پیک گردآلود را بر سینه فشارد و حال عزیزان بپرسد.

*** بشیر که از راه رسید و قدم بر خاک غم گرفته‌ی مدینه گذاشت، مردم دورش جمع شدند، او می‌گریست، نطفه‌ی شهر در رحم اندیشه‌اش جان گرفته بود، دلش شور می‌زد، اشک چشم‌هایش را پرکرده بود. غمناک نوزاد شعرش را به دنیا آورد:

«ای ساکنان مدینه! دیگر در مدینه اقامت نکنید. حسین شهید شد و بدین

سبب سیلاب اشک از دیدگانم فرو می‌ریزد.
بدن پاکش به کربلا در میان خاک و خون افتاده و سر مقدسش بر سر نیزه‌ها آواره‌ی شهرهاست».
دیگر نتوانست شعر را ادامه دهد، چون شمعی که نسیم سحرگاهی در دامنش آویزد به لرزه افتاده بود و به سوی نابودی می‌رفت، فریاد زد:
«ای آدم‌ها! هم اکنون فرزند حسین، آن پاره‌پاره تن کربلا و خواهران و دختران حسین در نزدیکی مدینه به انتظار شمایند و من پیک آنهایم که به سوی شما آمده‌ام.» بزرگ‌ها به هم نگریستند، بچه‌ها یکدیگر را نگاه کردند، زن‌ها چین به پیشانی آوردند، نمی‌توانستند آنچه را شنیدند باور کنند. پس از اندکی یادشان آمد، این خبر را باز هم جسته و گریخته شنیده بودند.
چشمه‌ها جوشید و اشک‌ها بیرون ریخت، دیگر نمی‌دانستند چه می‌کنند، به هر شکلی که بودند، بی‌آنکه به لباس و به وضع خویش بیندیشند بیرون دویدند، رفتند زینب را ببینند، کلثوم را ببینند، از آن‌ها بپرسند، از سکینه سوال کنند. از علی بخواهند تا از حسینشان خبری گوید.
وقتی که سر و پا برهنه‌گان به خیمه‌ها رسیدند در جواب همه‌ی پرسش‌ها علی بن الحسین بر کرسی نشست و هم چنان که اشک می‌ریخت فرمود:
«خداوندی را سپاس می‌گویم که پدید آورنده‌ی آسمان‌ها و زمین است و می‌بخشد و می‌بخشاید، و به روز جزا فرمان می‌راند و هستی همه‌ی موجودات از اوست.
آن خداوند را سپاس می‌گویم که اندیشه‌ها او را نتوانند درک کنند و او به همه‌ی رازها آگاه است.
دردهای بزرگ و غم‌های جانکاه و مصیبت‌های سخت و سنگین دیدیم و تحمل کردیم، خطری اسلام را تهدید می‌کرد و ما با پذیرش این دردها برای نجات اسلام و مسلمین در برابر خداوند بزرگ از آزمایشی سخت، رو سپید بازگشتیم.
پدرم حسین شهید شد و سر پاک و مقدسش را به همراه ما فرزندان اسیر شده‌اش در شهر و دیار بگرداندند و این مصیبت و دردی بود که در تاریخ بشریت سابقه ندارد.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1406
پس از این حادثه چسان می‌توانید شادمان باشید؟ کدام چشم است که با دیدن نامرادی‌ها اشکبار نباشد؟ در حالی که همه می‌گریند و همه اندوهناک و زمین و زمان رنگ غم گرفته است.
ما را طرد کردند و پراکنده نمودند، به خدا سوگند با آن همه سفارش که پیامبر در حق ما کرد تا حمایت شویم و محبت ببینیم اگر فرمان قتل و غارت ما را می‌داد باز هم این مردم مردمی از یاد برده، بیش از این ستمی روا نمی‌داشتند چون هر ستمی که ممکن بود انجام دادند.

این مصیبت‌ها چقدر بزرگ و دردناک و سوزنده بود و چه سخت و طاقت‌فرسا و کشنده بود.
از خداوند بزرگ می‌خواهیم که در برابر این دردها به ما رحمت عطا کند و از ستم‌کاران انتقام گیرد و داد مظلومان بی‌گناه را باز جوید و قربانیان ما را قبول فرماید.»
مردم در سکوتی غم انگیز سخنانش را شنیدند باد، ناله‌ای کرد و خورشید اشکی افشاند. اشک نور، اشک سپیدی و اشک آزادی.
فریادی در کربلا به امواج خون خورد و هنوز آن فریاد به گوش می‌رسد، اشکی کنار مدینه بر خاک افشانده شد و از آن خاک چشمه‌ای جوشید که هرکس در آن چشمه تن شوید. آزادگی بیابد و زبونی نپذیرد. از آن همه خون و اشک که در زندگی انسان فرو ریخته، خونی که در کربلا ریخت ارزشمندتر، و اشکی که به نزدیکی مدینه افشانده شد گران قدرتر از همه بود.
کاروان به دروازه‌ی مدینه رسید ساکنان مدینه برای استقبال، برای خوشامدگویی، به راهشان اشک افشاندند، تا غبار نخیزد و فرزندان پیامبر آزرده نگردند.
کاروان بدرون آمد، بیوه‌زنان و کودکان یتیم پیش دویدند، گریان فریاد زدند: پس کو؟ حسین کجاست؟ او برایمان غذا می‌آورد. او در کام تهی از محبتمان شهد نوازش می‌ریخت، او بر این سرهای تو سری خورده، دست نوازش می‌کشید، او در مزرع خشک و تشنه دل‌هامان بذر می‌پاشید و باران رحمت فرو می‌ریخت و یتیمان مدینه، مشت‌های کوچکشان را گره کردند و فریاد کشیدند:
او برای همه‌ی ما پدر بود، گل نوازش بر سرمان می‌زد و در گوشمان نوای محبت زمزمه می‌کرد، حال که شما بازگشته‌اید، چرا پدرمان نیامد؟ مگر نمی‌داند که ما به او احتیاج داریم؟
مردان پیش دویدند، عباس کجا شد؟ آن بازوان نیرومند امروز برای که شمشیر می‌زند؟ هرگاه که دشمنی تهدیدمان می‌کرد، به هر هنگام که چهره‌ی جنگ را می‌دیدیم، امیدمان بازوان توانای عباس بود، بی‌عباس و بی‌امید چگونه زندگی کنیم؟ نهال امیدمان کجا سرنگون شد؟
جوانان پیش دویدند. شما که رفتید اکبر هم از میان ما رفت، روزها و شبها به انتظار نشستیم تا شما بازگردید، و او بازگردد، اکنون که بازگشته‌اید، به ما بگویید دوست، کجاست؟ اکبر عزیز که دیدن او ما را به یاد پیامبر می‌انداخت چرا بازنگشت؟
زن‌ها، به سوی زینب دویدند. تو که این قدر ضعیف نبودی، چرا این چنین شکسته شده‌ای؟ کلثوم پاکدامن چرا چشم‌هایی به گود نشسته دارد؟ و

پاسخ همه اشکی بود که بر خاک ریخت و آهی بود که بر آسمان رفت ...
«1»

مرثیه‌ای که ناسروده مانده:

اشاره

زمین نه به رنگ خون، که خون است. بارش خون، یا رویش خون؟ هرچه هست زمین یکپارچه خون است. هرچه در زمین از

_____

(1)- برزیگران دشت خون؛ ص 108- 126.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1407
خون آب می‌خورد و هرچه بر زمین، از خون رنگ می‌گیرد. خون می‌بارد، می‌روید، می‌وزد، می‌جوشد و انسان بر این همه خون تنهاست. انسان سرود آرزوهای بلند ناکامش را با دهان سرخ خون است که می‌سراید، و صدای موجهای سربلند سرخ است که به دیوار زمان می‌خورد و از زمانها می‌گذرد و به خط سرخی، «ازل» را به «ابد» می‌پیوندد.
و اکنون بر این خط سرخ و موجهای سرکش خون است بر دریای شن، که کاروان به راه می‌افتد. و درایش صدای زنجیر، که به بوی خون تازه می‌آمیزد و غربت انسان عظمتی می‌یابد همپای رنج او.
راه گشوده و گسترده است و رنگ خون دلیل راه آدمی است و رنگ سرخ، رنگ غربت عظیم انسانی که هرگز به گند «آنچه هست» عادت نمی‌کند و گرسنگی و هراس قله‌های سربلند را به سیری و آرامش دره‌ها نمی‌فروشد. و اگر از آن اوج به این ژرفا، سقوط می‌کند، برای «گذشتن» است «نه ماندن».
این خط خون آدم است و این صدای تازیانه و زنگ زنجیر. و این انسان که بر خون خویش زنجیر می‌کشد، اما از بلند غربتش به پستی آشتی نمی‌نشیند.
این بذر خون مردهاست در میدان و این صدای زنجیر است بر دستهای دشتبان- که هراس در دل شغالان و لاشخوران بریزد- و پاسدار دانه‌هاست که نمیرند.
دشتبان از «رنج» نشتری ساخته است که خواب را از چشمهایش بتاراند و پاسدار بیداد دانه‌ها باشد.
مادران فردا را بگو، که کودکان گرسنه را سفره بگسترند که دشتبان بیدار است. و دانه به گل می‌نشیند. و گلها به میوه.
کاروان به راه می‌افتد و صدای زنجیر به بوی خون تازه می‌آمیزد و «زن» در غربت غروب، قصه‌ی غمگینش را زمزمه می‌کند:
«رنج» میراث مادرم بود و «شهادت» مرده ریگ پدرم. و «غربت» یادگار اولین تنفس «آدم».

مادرم- که مادر من بود و مادر رنجهای انسان- به من آموخت که بستر «رنج» نباشم تا بر من بیارمد و در خویشم تمام کند. و به من آموخت که از «رنج» پلّه‌ها بسازم و بالاتر و بالاتر بیایم، تا از بلند قله‌هایش انسان را بیشتر ببینم و بیشترش بشناسم.
روز از پی روز می‌گذرد و هر لحظه آبستن دردیست. و این زادگان روزگار «بد» چنان هجوم می‌آورند که هرکس در سر راهشان به خاک می‌نشیند و تمام می‌شود. اما «زینب» بزرگتر از آنست که از این طوفانها بهراسد و بی‌آنکه فریادش را از اوجی پرواز دهد، به زانو درآید. از «رنجها» پله می‌سازد و گام بر سینه‌شان می‌گذارد و بالا و بالاتر می‌آید. اینک این «زینب» و این پله‌های رنج.

یک

روزگار بدی بود و لحظه‌ای که تاریخ انسان دگرگون می‌شد، محمد (ص) یامی آورده بود و راهها را مشخص کرده بود و ضامن راه و پیامش حکومتی راستین. چنین بود که فتح مکه و فتح حکومت، لحظه‌ی ابلاغ جهانی اسلام بود.
اما هنوز بدن محمد گرم بود و طنین صدایش بر پرده‌ی گوشها، که حکومت راهی دیگر می‌گزید. و لحظه به لحظه اسلام از قدرت تهی می‌شد و آن آسمان پربار و زمین بارور به طبلی بدل می‌شد که معاویه و یزیدی به بازیش می‌گرفتند. و مسلمان اسلام را در زمین همیشه آبستن، و در آسمان پربار و پرراز، و در انسان بی‌نهایت نبود که می‌جست و می‌یافت. بلکه با خم و راست شدنی اسلامش را می‌یافت و مسجدش جای ذکری می‌شد که نه رنگی از انسان داشت و نه دنیا، و نه حتی آخرت. پدرم- علی- با دستهای پینه بسته‌اش زمین را بذر می‌افشاند و در هر رویشی، رویش مذهبش را معنایی می‌یافت.
«او» از آسودگانی نبود که در اوج خوبیشان خود را می‌شویند و پیامی اخلاقی می‌افشانند و رسالتشان را پایان یافته می‌دانند. از «محمد» آموخته بود که روزگار نصایح پدرانه پایان یافته است. رسالت «محمد»، یاری «فطرت بشری» بود در نبردش با «غرایز
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1408
حیوانی». «محمد» و «علی» می‌دانستند که اگر «بدی» حکومت می‌کند نه به این خاطر است که «خوبی» ناشناخته است. بل به این جهت که «خوبی» را سپاهی نیست. «محمد» خوبی را سلاح بخشید و خوبان را به میدان خواند. پدرم علی، سرباز آن سپاه بود.
حکومت «بدی» پایان یافت، چون خوبی نیرو یافته بود و بدی را کیفر می‌داد، و خوبی را پاداش. اسلام مکتب زندگی بود نه مکتب اخلاقی انتزاعی. و پدرم با زندگیش مبلّغ مذهبش بود. مذهبی که خوب زیستن بود و خوبتر مردن. رسالت نیایم «محمد» و پدرم «علی» این بود که «خوبی» را وسیله بشناساند نه هدف. مسلمان، خوب بود چون با «خوب بودن» به هدفش می‌رسید که آزادی و رهایی انسان بود و گسستن زنجیرها. اما هنوز بدن محمد گرم بود و طنین صدایش بر پرده‌ی گوشها که دشمن راه را عوض می‌کرد. و به راهی می‌افتاد که در نهایتش اگر هم از خوبی نشان می‌ماند، «هدف» بود نه وسیله. و انسان در کمالش می‌کوشید که «خوب» باشد- و این یعنی گوسفند بودن و سر به راه بودن- نه اینکه خوبی خون

«حرکت» و «هجرت» رگهاشان باشد.
راهی آغاز می‌شد که دیگر بار «خوبی» بی‌سپاه می‌ماند و «بدی» شمشیرش را از نیام ترس بیرون می‌کشید و این قلب خوبی بود که آماج می‌شد، اما خوبان را سلاحی نبود. راه عوض می‌شد و به جای شایستگان، فرصت طلبان به حکومت می‌رسیدند. و اگر آن روز، روز سقوط انسان نبود، زمینه‌ی سقوط بود. و انسان به سراشیبی می‌افتاد که درّه‌ی مرگش، دهان گشوده‌ی حکومت یزیدی بود. پدرم خطر را حس می‌کرد. فریاد می‌کشید، هشدار می‌داد. او و مادرم چه بسیار غریبانه هر دری را کوبیدند و «بیداری» را هدیه بردند، اما دری گشوده نشد. و اگر شد، گشاینده‌ی در به دلیل اینکه قبلا با دیگری بیعت کرده است جوابی منفی داشت. هنوز بدن «محمد» گرم بود و طنین پیامی که در «غدیر» افشانده بود، بر پرده‌ی گوشها، که پدرم تنها می‌ماند و رنج، مادرم را می‌تراشید. چه جوش و خروشها، و چه بیم دادنها و امید بخشیدنها که سودی نداد و گوسفندان، فریب مشتی علف را خوردند که به بویش راهی سلّاخ خانه می‌شدند. و به جای علف سبز، در پای «کاخ سبز» معاویه، گردن به تیغ می‌دادند و خوراک حکومتی می‌شدند که گوسفندان پروار و صبور و سربراه می‌خواهد. من که این همه را می‌دیدم و شاهد مظلومیت مردی بودم که بزرگترین خصم ستمکار بود، باید چه تحمّلی می‌داشتم که نشکنم؟

دو

مادرم بسیار جوانتر از آن بود که طعمه‌ی مرگ شود و من بسیار ضعیفتر از آن بودم که از چنان پناهگاه امنی به سرما و هول زمستان دنیا بیفتم. «او» پرورده‌ی درد بود و پناه هر که دردمند. و در آن روز و روزگار- که بزرگترین دردها، سهم بزرگترین انسانهاست و هر ذره‌ی شعور کوهی درد به شانه می‌نشاند- دردمندتر از علی چه کسی بود؟ و پناهگاهی امن‌تر از دامن فاطمه ... کجا؟ تاروپود «فاطمه» از درد بود و خود پیام تسلایی برای هر دردمند. و «علی» در گرمی تسلای او و امید و ایمانی که از چشمهایش می‌تافت، رنجها را تحمل می‌کرد و دوباره به میدان باز می‌گشت. پدرم به خانه که می‌آمد گویی در تراکم دردهای زمانه به نهایت زندگیش رسیده بود اما از خانه که می‌رفت می‌پنداشتی در سپیده دم هستی است و زندگی را از نو می‌آغازد. و این همه از «فاطمه» بود. روزگار «بد» و بدکاران زمانه. علی را زخم می‌زدند و نگاه مهربان و نوازشگر فاطمه، مرهم آنهمه زخم بود. تا اینکه آوار همه‌ی رنجها مادرم را به خاک نشاند، و «علی» با آنهمه زخم- که خورده بود و می‌خورد- چه تنها و بی‌پناه بود!.
مادر جوانم با جوانی علی رفت. با بسته شدن آن چشمها، گویی چشمه‌ی زندگی پدرم خشکید. شیارهای چهره‌اش به گودی نشست و موها به سپیدی. و علی با آن همه زخم، بی‌دست فاطمه، دست مرهم گذاری نیافت. و زخمهای ما به درد نشست و
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1409
من از درد پله‌ای دیگر ساختم.

سه

علی یک لحظه آرام نداشت. سرباز خوبی بود و بدی دنیا را انباشته بود. علی فریاد می‌کشید و هشدار می‌داد و از سویی به سویی می‌دوید. و بدی هر لحظه ضربتی تازه، فرود می‌آورد. و آن آخرین ضربت بود و آخرین زخم که عصاره‌ی زندگی علی را به «محراب» افشاند و او نیز از پی فاطمه. و تنهایی ما بزرگتر می‌شد و زخمهامان عمیق‌تر. و درد از پی درد. و من پلّه و پلّه‌هایی دیگر می‌ساختم و بر رنج بالاتر می‌رفتم.

چهار، پنج، شش و ....

ما آگاهانه راهی گزیده بودیم که نصیبمان جز رنج چیزی نبود. فراموش نمی‌کنم که پدرم رنجهای فردا و فرداهایم را می‌شمرد و در پایان به چشمهایم نگاه کرد و گفت: می‌ترسی؟ گفتم: نه، مادرم پیش از این همه را گفته است. وقتی در زمانه‌ی بد، در روزگار سیاهی و در حکومت بد، زندگی می‌کنی و می‌خواهی خوب بمانی جز جنگیدن چاره‌ای نیست. و در میدان، آسودگی محال است و تنها، خون و درد، انتظارت را می‌کشد. یا باید این همه را بپذیری و به «خوبی» وفادار بمانی، یا با «بدی» آشتی کنی و بار سالم به منزل ببری. ما اهل سلامت نبودیم. چرا که در گرداگردمان جز زشتی نمی‌دیدیم و جز بدی حس نمی‌کردیم. و بیعتمان با خوبی بود و خوبی سپاه می‌خواست و ما سربازان آن سپاه.
مادر، با زندگی و مرگش، زن بودن را به ما آموخت، و پدر، مرد بودن را به مردانمان. و خون و درد شهیدانمان در میدان، صدای دعوت ما بود.
بزرگ می‌شدیم و گام از پی گام به کام میدانی می‌آمدیم که هر گوشه‌اش را نعش شهیدی از ما می‌آراست.
زندگی میدان نبردیست میان خوبی و بدی. و هر انسان چه بخواهد و چه نخواهد، در این میدان است و ناگزیر یا سرباز خوبی است، یا مزدور بدی. حدّ وسطی نیست و بی‌طرفی بوی جنایت می‌دهد.
رسالت این خانواده مشخص کردن مرزها بود. مگر می‌شود. مرزها را مشخص کرد و خود کنار نشست؟ در طنین صدای محمد (ص)، مادرم هستی و جوانیش را چون برقی به میدان تاباند تا چهره‌ی دوست و دشمن را مشخص کند؛ و پدرم با خونش خورشیدی ساخت که هیچ زاویه‌ای تاریک نماند. تا هیچ گوشه‌نشینی نتواند دلیل بیاورد که گرفتار تاریکی بوده است و راه از چاه نمی‌شناخته است؛ و برادرم حسن آفتاب قلبش را در طشت زمانه ریخت؛ و اینک این من که از غروب کربلا می‌آیم و عزیزترین عزیزانم را به آسمان انسان بخشیده‌ام تا هیچ کودکی بی‌ستاره نماند و هیچ انسانی به ناامیدی رضا ندهد. که تا یک قطره خون در رگ پاکی هست، و تا یک نفس در آرزوی خوبی بر می‌آید، و تا یک صدا خوبی را آواز می‌دهد، می‌توان و باید به انسان امیدوار بود.
مادرم، مادری را به من آموخت و زن بودن را.
زخم بر دستهای علی بود و مرهم، دستهای فاطمه.
بذر رنج علی بود که افشانده می‌شد و دستهای فاطمه بود که حاصل را جمع می‌کرد.

اینک این بذر خون عزیزانم بر دشت کربلا؛ و اینک من، دروگری که خوشه‌های خشم را در سرزمین‌های دیگر می‌جویم و می‌دروم.
این خط خون آدم است و این صدای تازیانه و زنگ زنجیر، و این انسان که بر خون خویش زنجیر می‌کشد.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1410
این نه خون، که بذر زندگی است که دست حسین افشانده است و این نه زنجیر که داس دروست در دستهای زینب.
کاروان به پیش می‌رود و سکوت را صدای تازیانه و زنگ زنجیر است که می‌شکند.
اندوهی عظیم از اعماق قلبش می‌جوشد و در پشت چشمهایش تبخیر می‌شود و بی‌آنکه بگرید نگاهش به اشک می‌نشیند.
نگاه خیسش در طول مظلومیت بازماندگان فاجعه می‌دود و بر انبوه دژخیمان خیره می‌ماند و دوباره به خویشتن تنها باز می‌گردد و می‌بیند که همچنان حسین است که در هستیش نفس می‌کشد.
از مادرش آموخته بود که مادر باشد- با تمام معنی کلمه- مادر همه‌ی آنها که سرباز میدانند و یاور خوبی.
از مادرش آموخته بود که زن باشد و برزگر بذری که مرد می‌پاشد.
دیده بود که «علی» پیش از آنکه شوهر فاطمه باشد، مظهر تفکر فاطمه بود.
چنین بود که خود مادر شد و بیش از آنکه به شوهر بیندیشد، به حسین اندیشید.
در هر حادثه‌ای مادر به جستجوی کودکش برمی‌خیزد و در کربلا نیز مادران، کودکانشان را می‌خوانند اما زینب تنها نام برادر را آواز می‌دهد، حسین.
زینب، مادریست که «خوبی» را شیر داده است و هر که خوب فرزند اوست.
زینب، مادریست که «راستی» را پاسداری کرده است، و هر که سرباز راستی فرزند اوست.
زینب مادریست که «فکر اسلامی» را پرورش داده است و هر که مسلمان، فرزند اوست.
زینب، مادریست که نگران سلامت «انسان» بوده است و هر که انسان فرزند اوست.
و حسین مظهر «خوبی»، «راستی» و «فکر اسلامی» است و زینب مادر او.
پس چه جای تعجب که در کربلا، کوفه، شام، مدینه و هرجا که زینب قدم گذاشته است حماسه‌ی پر اشک حسینش را سروده است، نه مرثیه‌ی فرزندان شهیدش را.

حکومت یزید بستری گسترد تا پس از آن همه بی‌خوابی در خوابی شیرین غرق شود، اما هنوز سر بر بستر نگذاشته بود که صدایی بلندتر از همه‌ی صداها و فریادی بر دروازه‌ی کوفه، شام، مدینه منفجر شد.
در انفجار آن صداست که حکومت یزیدی سراسیمه به خیابان می‌دود کیست؟
زینب دختر علی.
و خواب برای حکومت یزید آرزویی می‌شود که بهر قیمتی می‌جوید و نمی‌یابد.
خونی که حسین در کربلا افشانده است اینک در هر شهر و دهی جوانه زده است و سر برآورده است، و زینب از هر کجا که میگذرد جاری فریاد را به بوته‌ها می‌ریزد تا گلهای سرخ بشکند.
این رنگ کربلاست و رنگ مظلومیت مردان منتظر آنجا، و رنگ کابوسی که زندگی یزید را بهم ریخته است و خوابش را آشفته ساخته است.
و این حماسه‌ی پر اشک زنی است که هرگز مرثیه‌ی فرزندان شهیدش را نگفت.
و این صدای پر طنین مادریست که با نام «حسین» انسان را صدا می‌دهد.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1411
آی انسان! «1»

_____

(1)- مرثیه‌ای که ناسروده ماند؛ ص 143- 156.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1412

بهاء الدّین خرّمشاهی

اشاره

بهاء الدین خرمشاهی قرآن پژوه و حافظ پژوه معاصر در سال 1324 ه. ش در قزوین، در خانواده‌ای متوسط الحال که خواستار دین و دانش بودند به دنیا آمد. پدرش مرحوم میرزا ابو القاسم از شاگردان بزرگانی چون شادروانان حکیم ایرجی، آیة اللّه ملّا علی معصومی همدانی و آیة اللّه سید ابو الحسن رفیعی (استاد امام خمینی در رشته‌ی عرفان و معقول) مردی غریب الاجتهاد و نخستین معلم او در علوم قرآنی و اسلامی بود.
وی تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در قزوین گذراند و سپس وارد دانشکده‌ی پزشکی شد. امّا در سال 1343 شمسی از رشته‌ی پزشکی به ادبیات و زبان فارسی دانشگاه تهران تغییر رشته داد و در محضر استادانی چون شادروانان آیة اللّه ابو الحسن شعرانی و استاد عبد الحمید بدیع الزمان کردستانی رحمة اللّه علیهما و نیز بزرگانی چون استاد دکتر سید جعفر شهیدی و دکتر مهدی محقق و چند تن از بزرگان علم و ادب ایران تحصیل کرد.
در سال 1352 از دانشکده علوم تربیتی دانشگاه تهران در رشته کتابداری کارشناسی ارشد را به پایان رساند امّا مشغله‌ی تألیف و ترجمه و کارهای قلمی به او مجال ادامه‌ی بیشتر تحصیل دانشگاهی را نداد.
آثار او نزدیک به 60 کتاب و 1000 مقاله است از جمله ترجمه‌ی قرآن کریم همراه با توضیحات و واژه‌نامه در قطع رحلی بزرگ و نه کتاب دیگر قرآن پژوهانه و 12 کتاب درباره‌ی حافظ پژوهی (که سه اثر از آن با همکاری حافظ پژوهان دیگر پدید شده است) و نیز زندگینامه خود نوشت فرهنگی به نام فرار از فلسفه و ...
از ترجمه‌های ایشان می‌توان از: «شیطان در بهشت»، «علم در تاریخ»، «هابیل و چند داستان دیگر»، «درد جاودانگی»، «عرفان و فلسفه»، «علم و دین و اندیشه سیاسی در اسلام معاصر» را نام برد.
در حال حاضر او از ویراستاران ارشد دائرة المعارف تشیع و از مشاوران و هم قلمان دانشنامه‌ی دانش‌گستر و صاحب امتیاز مؤسسه نشر و پژوهش فرزان روز و عضو پیوسته‌ی فرهنگستان زبان و ادب فارسی است. حسینیه‌ی ارشاد «زندگینامه و کتابنامه» ای از او منتشر کرده و انجمن آثار و مفاخر فرهنگی در ماه مبارک رمضان 1424/ 1382 شمسی بزرگداشتی برای او برگزار کرده و رساله‌ای از زندگینامه‌ی او و مصاحبه‌ی بلند و نمونه‌ی شعر و چندین عکس و تصاویر کتابهای او را به چاپ رسانده است.
ایشان درباره‌ی حضرت سید الشهداء اشعار مختلفی سروده است که چند

نمونه از آن اشعار را ذکر می‌کنیم:
ـ*ـ

ترکیب‌بند: در سوگ ثار اللّه:

هرکس که دم به جرعه‌ی جام ولا زندباید که بوسه بر دم تیغ بلا زند
غوّاص سر سپرده‌ی دُردانه‌ی بقابایست غوطه در دل بحر فنا زند
صد گونه رزق هست ولی خون دل خوردآن کس که عشق بر سر خوانش صلا زند
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1413 آن‌کس که دید شعشعه‌ی شوکران عشق‌بر شهد نعمت دو جهان پشت پا زند
کاخی که عشق در دل عاشق بنا نهادپهلو به طاق کنگره‌ی کبریا زند
دستی که خواست در شکند پایه‌های کفربایست کوس معرکه‌ی کربلا زند
از امتحان عشق الهی گریز نیستدستانسرای عشق همین یک نوا زند
آل اللّه‌اند آل علی (ع) ای خوش آنکه دست‌در دامن ولایت آل خدا زند
روشنگر حقیقت ایمان «حسین» بوددر جسم روح رفته‌ی دین جان «حسین» بود

این زرد چهره‌ای که چو عاشق کمر خم استتصویر ماست یا که هلال محرّم است
تصویر خنده از لب گل نیز پا کشیدامروز روز نوحه و فریاد و ماتم است
ای دل بسوز و خون شو و از دیدگان بریزجان تو نیست سینه که کاشانه‌ی غم است
جان زارتر ز ناله‌ی بیمار جان به لب‌دل تنگ‌تر ز حوصله‌ی خلق عالم است
اشکی که نرم می‌چکد از رخ پیاپی استخونی که گرم می‌رود از دل دمادم است
ای دیده اشک خیز شو و بی‌نگاه باش«امروز گریه بر همه کاری مقدّم است»
تا درد هست روی به درمان نمی‌کنیم‌در سینه‌های خسته همین درد مرهم است
خون حسین، گرچه به دامان عشق بوددامان عشق، پاک چو دامان مریم است
آری حسین رونق بازار عشق بودآن سر سپرده سرخوش و سردار عشق بود

هرجا که رفت دشمن بدکین امان ندادناچار پا به دایره‌ی لامکان نهاد
رسمی که لب به خنده گشایند و جان دهنداو در میان سلسله‌ی عاشقان نهاد
یک نیزه سر بلندتر او از مسیح، گشت‌پا بر فراز تاک هفت آسمان نهاد
از عرصه‌ی سقیفه جهیدن گرفته بودآن ناوکی که حرمله اندر کمان نهاد
با خون خویش و گرد غم کودکان خویش‌وز سنگ صبر پایه‌ی دین جاودان نهاد
برقی جهید و ظلمت کفر از جهان زدودمردی رسید و رسم وفا در جهان نهاد
او عهد بسته بود که از خویش بگذردو آن عهد با خدای خود اندر میان نهاد
از هفت شهر عشق به یک نیمه آن گذشت‌همچون نسیم از گره هفتخوان گذشت

راز قضا و شرّ قدر آشکاره نیست‌در این حریم، عقل بشر هیچ‌کاره نیست
وقتی که پیک حکم ازل می‌رسد ز راه‌جز آنکه سر به حکم نهی هیچ چاره نیست
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1414 دل عمر خویش صرف به اندوه عشق کردافسوس بهره‌مند ز عمر دوباره نیست
با دست بسته رفت و شنا کرد و وارهیداز بحر ژرف عشق که هیچش کناره نیست
یکباره داد جان و جهان را به راه عشق«در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست»
از ماتم وی است گریبان صبح چاک‌یک جیب نیست کز غم وی پاره‌پاره نیست
آب از برای لشگر خونخوار خصم هست‌امّا برای تشنه‌لب شیرخواره نیست
آه از دمی که شمر به مقتل نهاد روی‌ای وهم! دیده بند که جای نظاره نیست
دردا که قلب عالم امکان دریده شدشادی گرفت آخر و غم آفریده شد

ای کاش آن که کس پی آزار کس نبودصیّاد را به صید حرم دسترس نبود
زندان تن بس است خدایا و تیغ مرگ‌ای کاش تیغ دیگر و دیگر قفس نبود
در سینه‌ی حسین، ز بس ناله شد گره‌دیگر مجال آمد و رفت نفس نبود
بسیار بود ناله‌ی جانسوز العطش‌با کاروان عشق و نیاز جرس نبود
فریاد بود و وحشت و گرما و تشنگی‌بیداد بود و و لوله و کس به کس نبود
آن پهندشت زلزله از سمّ اسب داشت‌زان کشته زار هیچ ره پیش و بس نبود
کس بیم دل دریدن یک محتضر نداشت‌اندیشه‌ای ز ناله‌ی یک ملتمس نبود
سرداد و یار داد و جوان داد و جان‌در راه دوست این همه ایثار بس نبود
تا دست دوست تیغ رها ز نیام کرددر کربلا قیامت صغری قیام کرد

ای شهسوار صفدر میدان کربلاای یکّه تاز صاعقه جولان کربلا
تیغ تو گشت قاطع دعوای کفر و دین‌فرقان شدی به ساحت دیوان کربلا
خاتم ربود گرچه از انگشتت اهرمن‌هستی هنوز نیز سلیمان کربلا
از شرم بی‌حیایی دشمن هنوز هم‌سرخ است لاله‌های بیابان کربلا
رفتی ولی به مسجد الاقصای خویشتن‌معراج رفته‌ای تو ز دامان کربلا
غیر از سر بریده چه در خوان خویش داشت‌خوش داشت عشق حرمت مهمان کربلا
خونی که حال در رگ اسلام می‌دودسر می‌زند ز داغ شهیدان کربلا
ساحل شد آشکاره و پایان گرفت موج‌کشتی نوح زاد ز طوفان کربلا
سرداد سر سپرده‌ای و پا گرفت دین‌کوتاه شد فسانه و بالا گرفت دین
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1415

ایزد که جان و عشق و صفا آفریده استبا تیغ «هست» جیب عدم را دریده است
آزاده مرد عاشق صافی‌تر از حسین‌در راه عشق و کار محبّت ندیده است
ماهی که کرده نیزه به چشم محاق کفرچون آفتاب تیغ به ظلمت کشیده است
ننگی که قصد دامن اسلام کرده بوداز این فرشته همچو هریمن رمیده است
از آن زمان که جسم تو در خون تپیده بودجانهای عاشقان همه در خون تپیده است
هرکس به قدر خویش ز داغت نصیب بردیک داغ هم به لاله‌ی صحرا رسیده است
مجنون شدند و خم همه‌ی بیدهای دشت‌در خلد نیز قامت طوبی خمیده است
بی‌آشیان پرنده‌ی بیداری غمت‌در چشم عاشقان تو مسکن گزیده است
ای صد هزار جان گرامی فدای توهستی برای جدّ تو بود و برای تو

و هم از حریم کوی تو با چشم تر گذشت‌از دل خیال داغ تو همچون شرر گذشت
هرچند هر که راستمی از قضا رسیدحاشا به حال هیچکسی این قدر گذشت
پشت تو از بلای قضا دم به دم خمیدعمر تو در جفای فلک سربه‌سر گذاشت
گاهی به سوگ مادر و گاهی به سوگ جدیک چند هم به ماتم قتل پدر گذشت
در تنگنای عرصه‌ی خونین کربلاکار تو از عیادات حال پسر گذشت
او خنده زد به روی تو خونین بسان گل‌وقتی به روی دست تو آن طفل درگذشت
در وادی وفا نه کسی چون تو پا گذاشت‌در عالم صفا نه کس این سان ز سر گذشت
خورشید دوست دیدی و از خود به در شدی‌عمرت چو عمر کوکب پاک سحر گذشت
ای کوکب هدایت و ای کشتی نجات‌واجب عزای قتل تو بر کل ممکنات

زیرا تو نور دیده‌ی زهرای اطهری‌با صد هزار جان مقدّس برابری
پرورده‌ی کنار رسول مکرّمی‌آیینه‌ی صفات خداوند اکبری
دست خدا علی بُد و دست علی تویی‌فخر جهان علی بُد و تو فخر حیدری
ای جسم تو خلاصه‌ی جانهای قدسیان‌در جسم دین روانی و نفس پیمبری
دامان خویش گرچه ز دنیا کشیده‌ای‌همچون همای بر سر دین سایه گستری
ظلمت شکاف نور تو تا قلب باخترتنها نه شمع جمعی و خورشید خاوری
پیغمبری به نام نیای تو ختم گشت‌کردی به خویش نیز تو ختم دلاوری
شاید شرار دوزخ یکسر بیفسرددر پرتو شفاعت تو روز داوری
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1416 ای چشمه‌ی حیات
نه در خاک رفته‌ای‌ز افلاک آمدی و به افلاک رفته‌ای

با گریه نقش داغ تو از جان نمی‌روداز لاله رنگ داغ به باران نمی‌رود
با نقد عمر داغ غمت را خریده‌ام‌سخت آمده‌ست در دل و آسان نمی‌رود
هم سوز ماتم تو و هم شور عشق توبا شیرم اندرون شد و با جان نمی‌رود
آنجا که هست عشق تو جان را چه قیمت است؟کاین می‌رود ز دست ولی آن نمی‌رود
قربانی‌ای به غیر تو قربانی عظیم‌با پای شوق خویش به میدان نمی‌رود
غیر از تو ای شهید وفاکیش جورکش‌هرگز شکار از پی پیکان نمی‌رود
هر خنده بود از لب عالم کشید پالبخند اشک از لب مژگان نمی‌رود
پایان گرفت عمر شب و گریه‌های شمع‌وین داستان رنج به پایان نمی‌رود
این داستان هستی و بود و نبود ماست‌این چیستان عالم و سرّ وجود ماست

جیب وجود در غم قتلت دریده بادعالم به سان خرمن آفت رسیده باد
هر غم که بود در همه عالم به سینه هست‌هر خون که هست در همه دلها به دیده باد
هر دل که بود سوز تو در آن فسرده گشت‌هر سر که نیست شور تو در آن بریده باد
دلهای شیعیان همه در خون کشیده شدآن دل که خون نگشت به آتش کشیده باد
هستی به عشق دادی و هستی گرفته‌ای‌هستی فدای آن همه عشق و عقیده باد
بایست هرکسی برد از فیض عام سهم‌داغ غم تو قسمت هر آفریده باد
کمتر ز لاله نیست دل عاشقان توتنها، به غم نشسته و در خون تپیده باد
هستی به سان قطره‌ی اشکی اگر شودبر خاک آستانه پاکت چکیده باد
در نظم عشق، واسطة العقد آدمی‌در بزم عشق واسطه‌ی فیض عالمی

خاموش «خرّما» که جهان زین فسانه سوخت‌در خون نشست لاله و بلبل به لانه سوخت
باران اشک اگرچه تکاهل نکرده است‌هرجا که بود نطفه‌ی گل در جوانه سوخت
برقی جهید از غمش و در دلم نشست‌شکر خدا که عاقبت این درد، خانه سوخت
در دوره‌ای که قحط وفا بود و قحط عشق‌شکر خدا که سینه‌ی ما عاشقانه سوخت
ای چشم بی‌نگاه من ای چشمه‌ی امیدفیضی! که دل به حسرت یک اشک دانه سوخت
خاموش «خرّما» که دل دردمند دوست‌بی‌دود ساخت آتشی و بی‌زبانه سوخت
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1417 وقتی که سوخت حلق حسین (ع) از شرار تیغ‌در حیرتم که خانه‌ی هستی چرا نه سوخت
جانانه داد جانی و دین جاودانه ساخت‌بایست در مصیبت او جاودانه سوخت
تا بود چرخ سفله خطایی چنین نکردبر هیچ آفریده جفایی چنین نکرد «1»
*** در گرامی داشت خاطره‌ی جاودانه‌ی شهادت زندگی‌آموز و آزادگی‌پرور سرور و سالار شهیدان اسلام و انسانیت و آرمان و اخلاق، حضرت سید الشهدا، ابی عبد اللّه حسین بن علی علیه و علی آله السلام:
با بغض گرفت غم به دامن سرمان‌سر کرده هوای نیزه‌ی سرورمان
گشتند قرین محرّم و فروردین‌از عید شده عزاش واجب‌ترمان
*
برماست که یاد دوست نیکو داریم‌دل را نه اسیر رنگ، نه بو داریم
گر سال کهن نو شده از گردش دهرما تازگی دین خود از او داریم
*
یک شب اگر او به خواب آید بازم‌بر هرچه، ز ماه تا به ماهی نازم
قربان نشدم اگر ز وَجْد آنگه جان‌قربانی راه ذو الجناحش سازم
*

ترجمه‌ی منظوم بعضی از احادیث آن حضرت (ع):

1- ان لم یکن لکم دین فکونوا احرارا فی دنیاکم:
از کتم عدم چو حقگر آزاده شویدحیف است برای باطل آماده شوید
گر روی ز رسم و راه دین گرداندیددر کار جهان دست کم، آزاده شوید 2- ان الحیوة عقیدة و جهاد:
این خواب گران، دریغ ارزان نبودبیهوده به سر بردنت آسان نبود
در بحر حیات گوهری چون ایمان‌یا جهد و جهاد در ره آن نبود 3- بخشی از وصیت نامه آن حضرت (ع) به برادر ناتنی‌اش جناب محمد بن حنفیه (منسوب به نام مادر، که با هم برادر پدری بودند، مانند قمر بنی هاشم):
«... انی لم اخرج أشرا و لا بطرا و لا مفسدا و لا ظالما و انما خرجت لطلب الإصلاح فی امّة جدّی محمّد صلی اللّه علیه و آله،

_____
(1)- خورشید به نیزه؛ ص 31- 46.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1418
ارید ان آمر بالمعروف و أنهی عن المنکر، و أسیر بسیرة جدّی و سیره ابی علی بن ابی طالب علیه السلام ...»:
من نز پی تاج و باج برخاسته‌ام‌بل، کندن ریشه‌ی ستم خواسته‌ام
اصلاح در امت نیایم احمدبا نهی ز منکر، به هم آراسته‌ام * 4- و اعلموا أنّ حوائج الناس الیکم، من نعم اللّه علیکم، فلا تملّوا النعم فتحو نقما:
آرند کسان چو نزدتان حاجت خویش‌سازید فدای رنجشان راحت خویش
نعمت شمرید، تنگدل زان نشویدکز دست دهید گوهر طاعت خویش «1»

_____
(1)- این اشعار طبق دست نوشته استاد خرمشاهی به تاریخ تاسوعای 1423 مطابق با فروردین 1381 سروده شده است.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1419

اصغر حاج حیدری

اشاره

اصغر حاج حیدری فرزند رجبعلی متخلص به «خاسته» در شب یلدای سال 1324 ه. ش در خمینی شهر اصفهان دیده به جهان گشود تحصیلات خود را تا نزدیک دیپلم در زادگاه خود پی گرفت.
حاج حیدری از سال 1342 با قریحه ذاتی خویش شعر سرودن را آغاز کرد و در بدو امر بیش از ده هزار بیت شعر از شعرای دیگر را که غالب آنها در مدح و مرثیه ائمه اطهار بود از حفظ کرد.
خاسته به زبان محلی نیز شاعری تواناست و یک مجموعه شعر محلی به نام «کلوزه» را نیز سروده، چاپ و منتشر نموده است.
تخلص وی در شعر محلی «لوکه» می‌باشد.
مجموعه شعر حاج حیدری با نام «عطر گندم، مهر مردم» در سال 1380 به چاپ رسیده است.
وی آثار دیگری در دست تهیه و چاپ دارد که از آن میان می‌توان به «آواز با شبنم» و «از حرا تا کربلا» نام برد.
خاسته اشعارش در سبک کلاسیک می‌باشد و در تمام قوالب آن به جز قصیده طبع آزمایی کرده است ولی بیشتر رغبتش به سرودن مثنوی است.
حاج حیدری به استخدام آموزش و پرورش در آمده است و به عنوان مربی شعر و قصه مشغول به فعالیت است. تأسیس کنگره شعر میلاد آفتاب که از سیزده سال پیش تاکنون هر ساله برگزار می‌شود و باعث ایجاد فکر کنگره‌های شعر عاشورایی در سراسر کشور گردیده است، از اقدامات دیگر ایشان می‌باشد.
-*-

میلاد عشق:

شیرخوار شهر شورآباد عشق‌دارد از مستی به لب فریاد عشق
هست از گهواره‌اش بانگی بلندمی‌پرد از جا همی همچون سپند
در کویر تشنگی عطشان گلوست‌پسته‌اش جویای پستان سبوست
خانه‌ی میثاق را در می‌زندپنجه بر پستان مادر می‌زند
گرچه در قنداقه‌ای پیچیده است‌هفت شهر عاشقی را دیده است
هست در شش ماهگی سردار عشق‌رشته‌ی قنداقه‌ی او دار عشق
لب ندارد گرچه بهر گفتگودوست را لبیک گوید با گلو
گوش او از غیب می‌جوید رباب‌کی برد خوابش ز لالای رباب
می‌کند بر دشمن دون عرصه تنگ‌دست و پا بسته چو آید سوی جنگ
یا رب این نوزاد نیکوزاد کیست‌عشق را این بهترین استاد کیست
آری این سرباز کوچک اصغر است‌سبط اصغر را دلیل اکبر است
تا قیامت «خاسته» فریاد عشق‌از گلوی نازک میلاد عشق «1» ***

_____

(1)- دوره هشتمین مراسم شب شعر عاشورا ص 82.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1420 تا با ولای عشق تو شد آشنا دلم‌آتش گرفت و هست چو نی در نوا دلم
ای آفتاب روی تو رونق فزای جان‌بر من بتاب تا که بگیرد صفا دلم
در هر سرا که ساده به سوگت گریستم‌پرواز کرد تا به سرای خدا دلم
هرشب برای سوک تو با آه می‌کنددر دشت سینه خیمه‌ی ماتم بپا دلم
در حسرت زیارت کرب و بلای تودل داند و خدا که نماید چه‌ها دلم
تنها نه لب به یاد تو «یا لیتنی» سرودهرلحظه داشت نغمه واحسرتا دلم
با یاد تشنه کامی شش ماهه اصغرت‌خوابش چگونه است و قرارش کجا دلم
هرجا ز چاره مانده تهی دستهای من‌عباس نامدار تو را زد صدا دلم
افروختم چو شعله و آتش گریستم‌تا تشنه دید لعل لبان ترا دلم
فردا که هرکه بگذرد از هرچه بستگی‌ست‌کی دامن ولای تو سازد رها دلم
می‌خواستم که شاد سرایم به شام عیداشکم روانه شد که نگردد رضا دلم
این شعر جان گداز که از سینه «خاسته»روح القدس سرود ندانم و یا دلم
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1421

حسین منزوی

اشاره

حسین منزوی، شاعر خوش ذوق و لطیف طبع معاصر، فرزند محمد، در سال 1325 ه. ش در شهر زنجان چشم به جهان گشود و در آن شهر نشو و نما یافت، تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در همان زادگاهش به انجام رسانید از آن پس برای ادامه‌ی تحصیل راهی تهران شد و در دانشکده‌ی ادبیات به تحصیل پرداخت و به دریافت لیسانس ادبیات فارسی نایل آمد.
منزوی شاعری است غزل‌سرا و در سرودن شعر از استعداد و قریحه‌ی سرشاری برخوردار است، غزلیاتش جذاب و دلنشین و شهرتش نیز به خاطر غزل‌های خوب و لطیفی است که می‌سراید، زیرا در بیان افکار و اندیشه‌های شاعرانه‌ی خود در قالب کلاسیک از توانایی و مهارت کافی برخوردار است، از منزوی چند مجموعه شعر به نامهای: «حنجره‌ی زخمی تغزل»، «منظومه‌ی صفرخان»، «شوکران و شکر»، و «فاجعه در حوالی جوانی»، طبع و نشر شده است. او علاوه بر شاعری در نویسندگی و ترانه‌سرایی هم دست دارد. وی در حال حاضر در زنجان سکونت دارد و گاهی در بعضی از انجمن‌های ادبی تهران شرکت می‌کند.
-*-

این سرخی شفق نیست:

داغ که داری امشب؟ ای آسمان خاموش!داغ کدام خورشید؟ ای مادر سیه‌پوش!
این سرخی شفق نیست. خون شقیقه‌ی کیست‌که می‌چکد به رویت، از گوش و از بناگوش؟
طشت زری است خورشید، گلگون، لبالب از خون‌تیغ که باز کرده است، خون از رگ سیاووش؟
این کشته‌ی کیست دگر؟ ترکیب دبّ اصغرتابوت کوچک کیست؟ که می‌برند بر دوش
تا هر ستاره زخمی است از عشق بر تن تواز زخم‌های عشقت، خون که می‌زند جوش؟
نامی که چون کتیبه است بر سنگ روزگاران‌یادش، اگرچه خاموش، کی می‌شود، فراموش؟
ماه مرا فرو برد، چاه محاق، هشدارای قافله که افتاد، بیرق ز دست چاووش
در قلعه‌ی که افتاد آتش؟ که در افق‌هااز پشت شعله و دود، پیداست برج و باروش ***

آن شب چه شبی بود که ..:

ای خون اصیلت به شتک‌ها ز غدیران‌افشانده شرف‌ها به بلندای دلیران
جاری شده از کرب و بلا آمده و آنگاه‌آمیخته با خون سیاووش در ایران
ای جوهر سرداری سرهای بریده‌وی اصل نمیرندگی نسل نمیران
خرگاه تو می‌سوخت در اندیشه‌ی تاریخ‌هربار که آتش زده شد بیشه‌ی شیران
آن شب چه شبی بود که دیدند کواکب‌نظم تو پراکنده و اردوی تو ویران
و آن روز که با بیرقی از یک سر بی‌تن‌تا شام شدی قافله سالار اسیران
تا باغ شقایق بشوند و بشکوفندباید که ز خون تو بنوشند کویران
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1422 تا اندکی از حق سخن را بگزارندباید که به خونت بنگارند دبیران
حد تو رثا نیست عزای تو حماسه‌ست‌ای کاسته شأن تو از این معرکه گیران
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1423

خسرو احتشامی

اشاره

خسرو احتشامی هونه‌گانی فرزند علی محمد در سال 1325 ه. ش در هونه‌گان از روستاهای سمیرم سفلی در خانواده‌ای اهل فرهنگ و ادب چشم به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش و متوسطه را در اصفهان گذراند وی بخشی از تحصیلات عالیه‌ی خود را در کشور هندوستان و مابقی را در شهرستان اصفهان در مقطع کارشناسی در رشته تاریخ به اتمام رساند.
احتشامی سرودن شعر را از دوران دبیرستان شروع نمود و تحت تأثیر آموزش‌های پدر بزرگ مادری خود که فردی شاعر و هنرمند بود نخستین جوانه‌های اشتیاق به شعر در وجودش شکوفا شد.
بیشتر همّ این غزلسرای فرهیخته مصروف شناخت شعر پژوهش هنری و تحقیق ادبی گردیده است. علاوه بر غزلیاتی که در جُنگ‌های معاصر به چاپ رسیده مقالات پراکنده‌ای هم در مطبوعات کشور از وی نشر یافته است.
از خسرو احتشامی تاکنون کتابهای زیر چاپ و منتشر شده است:
«در کوچه باغ زلف»، «اصفهان در شعر صائب»؛ «امشب صدای تیشه» که درآمدی است بر خسرو و شیرین نظامی، «باغهای چوبی» جمال شناسی پنجره‌های رنگین ایرانی، «افسانه اصفهان آبی» که مثنوی بلندی است که به همراه یک آلبوم از معاریف بزرگ اصفهان چاپ شده است. «غزل بانو» سرگذشت تغزل در تاریخ ادبیات ایران.
خسرو احتشامی دو کتاب در دست چاپ دارد: «شکوه علوی در تغزل صفوی»، که 14 قصیده از شاعران نامدار دوره صفوی درباره حضرت مولی الموحدین امیر المؤمنین می‌باشد و دیگر «غزل مردان اصفهان» که غزلیات 53 نفر از شاعران اصفهان از قرن ششم تا زمان حاضر جمع‌آوری شده است.
احتشامی از شاعران غزلسرا محسوب می‌شود که گاهی قصیده نیز می‌گوید و در کنار آن در شعر نو نیز طبع‌آزمایی نموده که مجموعه‌ای از اشعار نو نیز در دست چاپ دارد.
خسرو احتشامی هم اکنون به عنوان مدرس در دانشگاه شیخ بهایی اصفهان مشغول تدریس است.
ـ*ـ

روح تشنگی:

ای بسته بر زیارت قدّ تو، قامت آب‌شرمنده‌ی محبت تو، تا قیامت آب
در ظهر عشق، عکس تو لغزید در فرات‌شد چشمه‌ی حماسه ز جوش شهامت آب
دستت به موج، داغ حباب طلب گذاشت‌اوج گذشت دید و کمال کرامت آب
بر دفتر زلالی شط، خطّ لا کشیدلعلی که خورده بود، ز جام امامت آب
ترجیع درد را، ز گریزی که از تو داشت‌سر می‌زند هنوز به سنگ ندامت آب
سوگ تو را ز صخره چکد، قطره‌قطره رودزین بیشتر سزاست به اشک غرامت آب
از ساغر سقایت فضلت، قلم چشیدگسترد، تا حریم تغزّل ز عامت آب
زینب حسین را به گل سرخ خون شناخت‌بر تربت تو بود نشان و علامت آب
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1424 از جوهر شفاعت تیغت، بعید نیست‌گر بگذرد ز آتش دوزخ سلامت آب
آمد به آستان تو گریان و عذرخواه‌با عزم پای بوسی و قصد اقامت آب
می‌خوانمت به نام ابو الفضل و، شوق رادر دیدگان منتظرم، بسته قامت آب «1» ***

آفتاب شعله پوش:

گیسوی خورشید می‌لغزید روی خیمه‌هاخون و آتش می‌تراوید از سبوی خیمه‌ها
آب، پشت تپّه‌ها، می‌شست زخم دشت رااز شرار تشنگی پر بو جوی خیمه‌ها
آسمان، آرام در شطّ شقایق می‌نشست‌ارغوان می‌ریخت در جام وضوی خیمه‌ها
شهریار عشق، در گرم بیابان خفته بوداسب، با زین تهی می‌رفت سوی خیمه‌ها
گرد را سر تا به پا آغوش استقبال کردآفتابی شعله‌پوش از روبروی خیمه‌ها
شیهه‌ی خونین شنید و از حرم بیرون دویدشوق را، عرشی غزال آیه بوی خیمه‌ها
اسب رنگین یال و تنها بود، تنهاتر ز کوه‌خاک شد با گام رجعت آرزوی خیمه‌ها
ساربانان در جرس، زنگ اسارت داشتندبال می‌زد بغض عصمت در گلوی خیمه‌ها «2»

_____
(1)- بال سرخ قنوت؛ ص 167.
(2)- آینه در کربلاست؛ ص 16.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1425

سید محمد عباسیه کهن

اشاره

سید محمد عباسیه به سال 1325 ه. ش در بندر انزلی به دنیا آمد. تحصیلات خود را تا دیپلم در آن شهر گذراند و در سال 1346 شمسی وارد دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران شد امّا به دلیل بروز اعتصابات دانشجویی از دانشگاه اخراج شد.
عباسیه پس از آن به سمت کارمند دادسرای صومعه‌سرا به خدمت مشغول شد و به سال 1355 شمسی بار دیگر به دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران راه یافت و به دریافت مدرک کارشناسی زبان و ادبیات فارسی نائل آمد و پس از آن به استخدام آموزش و پرورش در آمد.
عباسیه از دوران جوانی به سرودن اشعار پرداخت و شعرهایش به صورت پراکنده در نشریات، جنگ‌ها و مجموعه‌های شعری گردآوری شده، انتشار یافته است. وی اغلب متمایل به شعر کلاسیک است و بیشتر قالب غزل را برای سرودن برگزیده است. از آثار او می‌توان: «به رنگ نیلوفران» و «شهر من عشق» اشاره کرد.

-*-

گر رفته بود از سر کوی تو آفتاب‌برگشته است باز به سوی تو آفتاب
باغ افق که روز، پر از عطر نور شدهر صبحدم شکفت به بوی تو آفتاب
دلسرد زیسته‌ست زمین، تا تو آمدی‌گرم است از حرارت خوی تو آفتاب
ای کربلای تشنه! فلک، شرمگین توست‌تا می‌کشد به دوش، سبوی تو آفتاب
مثل فرشته از فلک آید فرو به خاک‌تا بوسه‌ای زند به گلوی تو آفتاب
تا در قلمرو تو شبیخون زده‌ست شب‌شد پاسدار حرمتِ کوی تو آفتاب
«1» ***

رباعی:

شمعی‌ست، که سوز و ساز را ترک نکرددر راه خطر، حجاز را ترک نکرد
این عشق چه عشقی‌ست که در جنگ، حسین‌سرداد، ولی نماز را ترک نکرد
*
آن طفل که بوی آب، بی‌تابش کردفوّاره‌ی خون، گرم، سیرابش کرد!
ناگاه ز سَمت کوفه تیری برخاست‌لالایی گرم خواند و در خوابش کرد! *
آغوش بهشت، روی گلها وا بودازِ اشک، زمین کربلا دریا بود
وقتی که درِ باغ شهادت وا شدانگار میانِ لاله‌ها دعوا بود! *

_____

(1)- میراث عشق؛ ص 332.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1426 بی‌شرمی شمر، اگرچه بدنامی بودهمنام یزید بودن، از خامی بود
ای کاش که «با حسین» می‌نامیدندآن مرد که (بایزید بسطامی) بود!
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1427

علی انسانی

اشاره

علی انسانی فرزند اکبر در سال 1326 ه. ش در شهر کاشان و در یک خانواده‌ی مذهبی چشم به جهان گشود. شش ساله بود که به همراه خانواده به تهران آمد. بعد از گذراندن تحصیلات ابتدایی به شغل آزاد در بازار تهران (فرش فروشی) روی آورد.
پانزده ساله بود که سرودن شعر را آغاز نمود مشوقین او زنده‌یاد محمد علی فنا و مرحوم خوشدل تهرانی و بعد از آن زنده‌یاد استاد اوستا و استاد مشفق کاشانی بوده‌اند.
انسانی در انجمن‌های مختلف ادبی حضور فعال داشته است ولی خود او می‌گوید: «هیچگاه از طریق سرودن و خواندن شعر امرار معاش نکرده‌ام»
آثار: نخستین مجموعه شعری که از علی انسانی به چاپ رسید چراغ صاعقه (از مدینه تا مدینه) نام داشت که در سال 1365 چاپ و نشر یافته است. گزیده غزلهای ایشان به نام «یک عمر» و مجموعه‌ای از شعرهای آئینی وی به نام «دل سنگ آب شد» که نام آن را از ترکیب‌بند محتشم اخذ نموده است و اخیرا از زیر چاپ خارج شده است. انسانی چند مجموعه شعر و نوحه نیز در دست چاپ دارد که از آن جمله تکرار منظومه «الهامی کرمانشاهی» با نام «از حسین تا مختار» را می‌توان نام برد.
وی همچنان به کار خود یعنی فرش فروشی و اخیرا برنج فروشی اشتغال دارد.
-*-

زبان حال حضرت زینب «س»:

ای باغبان تهاجم گل‌چین بیا ببین‌از داس‌ها به خاک تن یاس‌ها ببین
رأس حسین بر سر نی، تن به روی خاک‌بسمله‌ای که مانده ز قرآن جدا ببین
از بس که اشک ریخته از چشم هاجران‌زمزم پدید گشته بیا و صفا ببین
در این منا دگر نه ذبیحی است، نی خلیل‌احرام عشق بسته طواف النساء ببین
اذن طواف گِرد تن او نمی‌دهندهشتاد و چار محرم و یک کعبه را ببین
بر من دلی که سوخت دل خیمه بود و بس‌دل سوزی خیام ز قحط وفا ببین
یک روز در مدینه اگر خانه‌ی تو سوخت‌دودش به کربلا، ز دل خیمه‌ها ببین
***
بیمار، غیر شربت اشک روان نداشت‌بودش هزار درد و، توان بیان نداشت
ماهی که آفتاب، ازو نور می‌گرفت‌جزا بر خشک دیده، به سر سایبان نداشت
دانی چرا ز آل پیمبر کشید دست‌نقشی دگر به کار ستم، آسمان نداشت
تنها زمین نداشت به سر دست، از فلک‌پایی به عزم پیش نهادن، زمان نداشت
یکسر به خاک ریخت، گل و غنچه شاخ و برگ‌آمد، ولی ز باغ نصیبی خزان نداشت
دانی به کربلا ز چه او را عدو نکشت؟تا کوفه زنده ماندن او را گمان نداشت
از تب ز بس که ضعف بر او چیره گشته بودمی‌خواست بگذرد ز سر جان، توان نداشت
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1428 یک آسمان ستاره به ماه رخش، ز اشک‌می‌رفت، یک ستاره به هفت آسمان نداشت
در ترکش دلش که دو صد تیر آه بودمی‌برد و غیر قامت زینب کمان نداشت ***
قحط آب‌ست و صدف، از رنگ گوهر شد خجل‌هم ز مادر، طفل و، هم از طفل، مادر شد خجل
کافری، از بس که زان مسلم نمایان دید، دین‌سر به پیش افکند و، در پیش پیمبر شد خجل
هاجری، زمزم پدید آورد و، طفلش تشنه بودسعی، بی‌حاصل شد و زمزم، ز هاجر شد خجل
با عمو می‌گفت طفلی، تشنه کامم خود، و لیک‌سرفرازم کن، رباب از روی

اصغر شد خجل
مشک خالیّ و، دلی پر از امید، آورده بودوز رخ بی‌آب و رنگش، آب آور شد خجل
سخت سقّا بهر آب و آبرو کوشید لیک‌عاقبت کوشش، ز سعی آن فلک فر، شد خجل
مایه‌ی آن پایه همّت گشت نومیدی ز آب‌وز لب خشکیده‌ی او دیده‌ی تر، شد خجل
روح غیرت، جان مردی، ذات عشق، اصل وفاهر یک از آن ساقی در خون شناور شد خجل
کام پور ساقی کوثر نشد تر از فرات‌وز رخ ساقیّ کوثر، حوض کوثر شد خجل
ز آن طرف، عباس از طفلان خجل زین سو، حسین‌آمد، و دید آن فتوّت، از برادر شد خجل
خواست برخیزد به پا بهر ادب، دستی نبودو آن قیامت قامت از خاتون محشر شد خجل
ریزش اشکت کند «انسانیا» این سان سخن‌بی‌سخن، زین درفشانی، درّ و گوهر شد خجل ***
اگر بر آستان خوانی مرا خاک درت گردم‌وگر از در برانی، خاک پای لشکرت گردم
به دامانت غبارآسا نشستم، بر نمی‌خیزم‌وگر بفشانی‌ام چون گَرد بر گِرد سرت گردم
علی، شیر خدا باب تو، شیر خود به قاتل دادتو ای دلبند او مپسند نومید از درت گردم
دل و جانم ز تاب شرم همچون شمع می‌سوزدبده پروانه تا پروانه‌وش خاکسترت گردم
به دربارت اگر بارم دهی باری، زهی عزّت‌ولیکن با چه رویی روبه‌رو با خواهرت گردم
ببین از کرده‌ی خود سر به پیشم سربلندم کن‌مرا رخصت بده تا پیشمرگ اکبرت گردم
به صد تعظیم نام فاطمه آرم به لب زان روکه خواهم رستگار از فیض نام مادرت گردم
اگر باشد به دستم اختیار از بعد سر دادن‌سرم گیرم به دست و باز برگرد سرت گردم
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1429

سید هاشم نبی زاده

سید هاشم نبی زاده متخلص به «ه. ن. خزر» به سال 1326 ه. ش در «صومعه‌سرا» متولد شد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه‌ی خود را در صومعه‌سرا و رشت گذراند و در سال 1346 شمسی برای ادامه‌ی تحصیل وارد دانشگاه اصفهان شد و در سال 1350 به دریافت مدرک کارشناسی زبان و ادبیات انگلیسی نائل آمد. وی پس از دوران خدمت سربازی به عنوان مربی زبان انگلیسی وارد خدمت در آموزشگاه نیروی دریایی شد و پس از 25 سال خدمت، بازنشسته گردید. وی از سال 1366 شمسی تاکنون با تأسیس آموزشگاه زبان‌های خارجی «دهخدا» در رشت، به فعالیت مشغول است.
نبی‌زاده از دوران نوجوانی به سرودن شعر پرداخت. وی به انواع شعر، کلاسیک، نیمایی و سپید پرداخته امّا بیشتر به شعر کلاسیک و قالب‌های غزل و رباعی متمایل است. شعرهای نبی‌زاده تاکنون به طور پراکنده در روزنامه‌ها انتشار یافته است.
ـ*ـ
از خون تو شمشیر وضو بگرفته‌ستمرگ از تو هزار آبرو بگرفته‌ست
زان باده‌ی خونین که تو بر لب زده‌ای‌آتش به دل جام و سبو بگرفته‌ست *
مرگ تو، تمسخر ستمکاری بودرزم تو، نهایت فداکاری بود
خورشید زمانه بوده‌ای در همه عمرمهر تو میان عاشقان جاری بود *
الحق که به ما درس وفا داد حسین‌هرچیز که داشت بی‌ریا داد حسین
یعنی که تأمّلی کنید ای یاران‌آن هستی خود ز کف چرا داد حسین *
تیغ از رخ او ز ترس گریان گردیدمرگ از نگهش به خود هراسان گردید
آوخ چه سیه کاری و ننگی ابدی‌از مرگ حسین (ع) سهم انسان گردید *
از بهر ستیز و مرگ آماده شویددر محضر عشقِ دوست افتاده شوید
از خون حسین (ع) بشنوید این پیغام«در طول زمان همیشه آزاده شوید».
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1430

نصر اللّه مردانی

اشاره

نصر اللّه مردانی «ناصر» به سال 1326 ه. ش در سرزمین کهن و باستانی کازرون دیده به جهان گشود. تحصیلات خود را در همان جا به پایان برد و هم اکنون نیز ساکن کازرون است. اما به دلیل دارا بودن مسئولیت‌های فرهنگی بسیاری از اوقات خود را در تهران می‌گذراند. از دوران کودکی شعر گفتن را آغاز کرد و خیلی زود در مطبوعات جایی برای خود باز کرد. به غزل بیشتر از سایر قوالب شعر پارسی گرایش دارد و معتقد است غزل سرایی حسّاسیّت و ذهنیتی وسیع و تخیّلی قوی می‌طلبد. خیال نیز در ساختار مضامین بدیع شعر مردانی نقش اساسی دارد. وی طبعی روان دارد «1».

آثار چاپ شده‌ی وی عبارتند از: «قیام نور»، «خون نامه‌ی خاک»، «آتش نی»، «شعر اربعین»، «قانون عشق»، «گزیده ادبیات معاصر، شماره 11»، و دو مجموعه‌ی «شهیدان شاعر» و «منظومه شهادت» را گردآوری نموده است.

-*-

بانوی اسلام:

زینب، ای بانوی اسلام! سلام‌ای پیام‌آور خونین قیام
زینب! ای اسوه ایثار و خروش‌بیرقِ داد گرفتی تو به دوش
زینب ای شیر زن کربُ بلاجوش با خون تو زد خون خدا
زینب! ای آینه‌ی روشن حق‌خرّم از اشک تو شد گلشن حق
زینب! ای زاده‌ی زهرای بتول‌از تو پاینده بود دین رسول
زینب! ای عصمت تو شوکت زن‌وارثی، وارث هفتاد و دو تن
زینب! ای گوهر دریای وقارصبر از صبر تو، بی‌صبر و قرار!
زینب! ای خواهر آزاد حسین‌بود فریاد تو، فریاد حسین
زینب! ای پاکتر از چشمه‌ی نورکس نیامد به جهان چون تو صبور
سینه‌ات سوخته از داغ حسن‌سرخ از اشک تو، گل‌های چمن
خطبه‌ات رونق بیداد شکست‌کاخ بیداد ز بنیاد شکست «2» ***

میدان عطش:

آنچه در سوگ تو ای پاکتر از پاک گذشت‌نتوان گفت که هر لحظه، چه غمناک گذشت
چشم تاریخ در آن حادثه‌ی تلخ چه دیدکه زمان مویه‌کنان از گذر خاک گذشت
سر خورشید بر آن نیزه‌ی خونین می‌گفت‌که چه‌ها بر سر آن پیکر صد چاک گذشت
جلوه‌ی روح خدا در افق خون تو دیدآن که با پای دل از قلّه‌ی ادراک گذشت

_____
(1)- تذکره شعرای معاصر؛ ص 270.
(2)- بال سرخ قنوت؛ ص 337.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1431 مرگ هرگز به حریم حرمتت راه نیافت‌هرکجا دید نشانی ز تو چالاک گذشت
حُرّ آزاده، شد از چشمه‌ی مهرت سیراب‌که به میدان عطش پاک شد و پاک گذشت
آب شرمنده‌ی ایثار علمدار تو شدکه چرا تشنه از او این همه بی‌باک گذشت
بود لب تشنه‌ی لبهای تو صد رود فرات‌رود بی‌تاب کنار تو عطشناک گذشت
بر تو بستند اگر آب، سوارانِ سراب‌دشت دریا شد و آب از سر افلاک گذشت
با حدیثی که ملائک ز ازل آوردندسخن از قصّه‌ی عشق تو ز لولاک گذشت «1» ***

گل اختر:

به طاق آسمان امشب گل اختر نمی‌تابدبنات النعش اکبر بر سر اصغر نمی‌تابد
به شام کربلا افتاده در دریای شب، ماهی‌که هرگز آفتابی این چنین دیگر نمی‌تابد
به دنبال کدامین پیکر صد پاره می‌گرددکه از گودال خون خورشید بی‌سر در نمی‌تابد؟
به پهنای فلک بعد از تو ای ماه بنی هاشمچراغ مهر دیگر تا قیامت بر نمی‌تابد؟
فرات مهربانی، تشنه‌ی لبهای عطشانتتو آن دریای ایثاری که در باور نمی‌تابد
کنار شطّ خون دستی و مشکی پاره می‌گویدکه، عباس دلاور از برادر سر نمی‌تابد
علمداری که بر دوشش علم بی‌دست می‌ماندعطش، اشکی به رخسارش ز چشم تر نمی‌تابد
ز خاک تیره هفتادُ دو کوکب آسمانی شدکه بر بام جهان نوری از این برتر نمی‌تابد ***

فرات اشک:

بخوان حماسه‌ی خونین کربلا با ماکه شد بسیط زمین جمله همصدا با ما
سربریده به میدان عشق می‌گویدحدیث خون شهیدان نینوا با ما
دوباره پیکر صد چاک لاله آوردندبه داغ گاه بهشتی، فرشته‌ها با ما
فرات اشک ز چشمان خاک می‌جوشدبه سوگواری گلهای کربلا با ما
ز موج خیز خطر فاتحانه می‌گذریم‌که هست معجز موسایی و عصا با ما
لهیب آتش نمرودیان گل افشاندبه زور حادثه باشد اگر خدا با ما
اگر جهان همه دشمن شود، ظفر یابیم‌به عرصه‌یی که بود تیغ مرتضی با ما
پیِ سلامت سردار عاشقان دیدیم‌که دست غیب بلندست در دعا با ما

_____
(1)- تذکره شعرای معاصر؛ ص 271 و 272.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1432

هرمز فرهادی

اشاره

هرمز فرهادی بابادی فرزند عزیز اللّه به سال 1326 ه. ش در کوهرنگ پا به عرصه گیتی نهاد.
تحصیلات خود را تا سطح دیپلم در مسجد سلیمان گذراند و فوق دیپلم خود را در رشته نقشه‌برداری راه و ساختمان از اصفهان اخذ نمود.
وی فعالیتهای شعری خود را در دوره دبیرستان و با مطبوعات آغاز نمود.
از فرهادی تاکنون کتابی به نام «درگاه عشق» که گزیده اشعارش می‌باشد به چاپ رسیده است دو مجموعه شعری نیز آماده چاپ دارد: مجموعه غزلیات وی به نام «پر سیمرغ سیاه» و مجموعه اشعار نو وی که در قالب سپید سروده است بنام «خانه‌ام در افق فاصله‌هاست».
وی قالب شعری «غزل» و شعر سپید را دست مایه کار خود قرار داده است.
هرمز فرهادی ساکن اهواز و پیمانکار راه و ساختمان می‌باشد.
ـ*ـ
ناگهان بر نای نی گل می‌کنیم‌کربلایی را تغزل می‌کنیم
در حیای یک عطش عباس و آب‌شطِ آتش را تناول می‌کنیم
دجله هم وقتی که مجنون می‌شوددستهامان را به هم پل می‌کنیم
زخم هفتاد و دو مذهب خورده‌ایم‌زخم را اما تحمل می‌کنیم
در نفس‌های بنفش سیب سرخ‌تا منِ آدم تنزل می‌کنیم
ظهر در گودال مثل آفتاب‌ناگهان بر نای نی گل می‌کنیم
آینه در روبروی آینه‌این چنین با من تقابل می‌کنیم ***

باغ گیلاس:

کسی باغ گیلاس را چیده استو هفتاد و دو یاس را چیده است
نفس‌های هر لاله آتش گرفتز داغی که انفاس را چیده است
دلم زخم دل شوره دارد هنوزز تیغی که احساس را چیده است
ببین کفر صحرا لب رودِ عشقدو بازوی عباس را چیده است
نسیم سیاهی به پهنای آب‌قدمهای الیاس را چیده است
شفق در تلاقی شب تاب و ماه‌تجلّی الماس را چیده است
خبر از فراسوی صحرا گذشت‌شکوه علف داس را چیده است

دست کوتاه زمین:

آب را می‌دید گفتم: یا حسین‌و نمی‌نوشید گفتم: یا حسین
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1433 یک عطش آیینه بود و همچنان‌سنگ بارید گفتم: یا حسین
خیمه می‌گسترد بر ایوان ظهریک شب تردید گفتم: یا حسین
آتش صحرا که پایان می‌گرفت‌شعله‌ور گردید گفتم: یا حسین
پیش رویم دست کوتاه زمین‌آسمان را چید گفتم: یا حسین
ناگهان گل کرد بر اعجاز نی‌کاکل خورشید، گفتم: یا حسین
صحبت از شام غریبان بود و بازخنجر و تهدید گفتم: یا حسین
از خیال سایه هم خون می‌چکیدچشم من ترسید گفتم: یا حسین
نای من تقدیر شورِ آب رااز لبم پرسید گفتم: یا حسین
بر نگاهِ آبِ دور از دسترس‌شرم می‌پیچید گفتم: یا حسین
داغ هفتاد و دو غربت را زمین‌تازه می‌فهمید گفتم: یا حسین
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1434

مجتبی کاظم زاده عطوفی

مجتبی کاظم زاده عطوفی فرزند میرزا یحیی متخلص به «عطوفی» در سال 1326 ه. ش در اصفهان به دنیا آمد. دوران تحصیلات خود را در اصفهان گذراند و در رشته‌ی مکانیک ادامه‌ی تحصیل داد و در ذوب‌آهن اصفهان مشغول به کار شد.
عطوفی از دوره‌ی دبستان شروع به سرودن شعر نمود و در نوجوانی وارد انجمن‌های ادبی این شهر شد. وی در سال 1374 به تأسیس انجمن ادبی-هنری فرزانگان اصفهان همّت گماشت. عطوفی شاعری غزل سراست و در مثنوی و رباعی هم توانمند است. بیشتر اشعارش اجتماعی- مذهبی و عرفانی است. پس از مرگش دخترش مرجان اشعار پدر را در کتابی با عنوان دیوان عطوفی اصفهانی گرد آورده و به چاپ رسانده است.
عطوفی در سال 1381 ه. ش در اصفهان درگذشت. «1»
-*-
تا قیامت در نی هستی نوا دارد حسین‌صد نیستان نی‌نوا در نینوا دارد حسین
در دل صاحبدلان دارد مکان سلطان عشق‌بر سریر سینه‌ی عشاق جا دارد حسین
از لب پیغمبران جاریست آیات خدابر لب ختم رُسل مدح و ثنا دارد حسین
گرچه شأن انبیا از اولیاء افزون‌تر است‌فرّ و شوکت در میان انبیا دارد حسین
کعبه‌اش میقات وصل کربلا کوی مناست‌از صفا تا مروه سعی کربلا دارد حسین
روز عاشورا وفای عهد غوغا می‌کندچونکه پیمان شهادت با خدا دارد حسین
ظهر عاشورا نماز عشق و خون و وصل خواندتا نماز این رُکن ایمان را به پا دارد حسین
روزگار از بی‌وفایی شرمسارِ کربلاگرچه هفتاد و دو یارِ با وفا دارد حسین
تا ابد در رزمگاهِ دین مبین‌بس شهید بی‌نشان درد آشنا دارد حسین
بر شفاعت شیعیان دارند یک دنیا امیدچون به محشر صد قیامت خونبها دارد حسین «2» ***
حسین سلسله جنبان جاودانه‌ی عشق‌طنین زمزمه‌ی آتشین ترانه‌ی عشق
بزرگ قافله سالار عاشقان جهان‌شکوه و جلوه‌ی دنیای عارفانه‌ی عشق
حماسه‌سازترین مرد صحنه‌ی تاریخ‌اصیل و ناب‌ترین آیت و نشانه‌ی عشق
به وصل دوست چنان عاشقانه دل را باخت‌که بست بار سفر از حرم به خانه‌ی عشق
‟

به کربلای معلّا به وصل یار رسیدکشید تا به فلک شعله را زبانه‌ی عشق
ندید چشم فلک جز به ظهر عاشوراکمال جلوه‌ی آیینه‌ی یگانه‌ی عشق
رسید تا به مقامی که عرش هم لرزیدحسین عارف اسرار محرمانه‌ی عشق

_____
(1)- دیوان عطوفی اصفهانی؛ مقدمه با تلخیص.
(2)- همان؛ ص 14.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1435 به گوش جان زمان
جاودانه زینب خواندپیام خون شهیدان جاودانه‌ی عشق
طنین موعظه‌ی زینب و فصاحت اوست‌روند دائمی رویش جوانه‌ی عشق
هنوز چشم زمان اشک شوق می‌ریزدبه پای همّت مردان آستانه‌ی عشق
«1»

_____
(1)- همان؛ ص 13.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1436

غلامرضا مرادی

غلامرضا مرادی فرزند ابو القاسم متولد سال 1327 ه. ش در صومعه‌سرا می‌باشد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در صومعه‌سرا گذراند و سپس برای ادامه‌ی تحصیلات در مقطع کارشناسی در رشته‌ی فلسفه به دانشگاه تهران راه یافت و بعد از آن فوق لیسانس خود را در رشته ادبیات فارسی در دانشگاه گیلان اخذ نمود و به استخدام وزارت فرهنگ و هنر درآمد.
مرادی شعر گفتن را به طور جدی از دبیرستان شروع نمود که تحت راهنمائی‌های یکی از شاعران بلند پایه گیلان (سید رحمت موسوی) مراحل مقدماتی را طی نمود. دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ج2 1436
غلامرضا مرادی ..... ص : 1436
غلامرضا مرادی تاکنون کتب متعددی به چاپ رسیده است که از مجموعه‌های شعریش می‌توان از «لحظه‌های آبی عشق» و «پرواز مرغ سلیمان» نام برد اشعار مرادی در مجموعه شعرهای گردآوری شده از شاعران گیلان چون «گهوارگی خاک» و «خورشید بر بام شرف» نیز به چشم می‌خورد. کتب دیگری چون «بررسی شیوه‌های عمومی مدیریت» و «این رودخانه جاری است» که مجموعه نقد ادبیات داستانی است را نیز به بازار نشر عرضه نموده است.
غلامرضا مرادی در سبک کلاسیک بیشتر شاعری غزل‌سراست گرچه در تمام زمینه‌های شعر کلاسیک طبع‌آزمایی کرده است وی شعر نو نیز می‌گوید که نمونه‌های اشعار نیمایی و سپید وی در مجموعه‌های منتشر شده دیده می‌شود.
غلامرضا مرادی هم اینک از شغل دولتی بازنشسته است ولی مدیر و صاحب امتیاز نشریه ماهنامه ادبی و هنری و همچنین هفته‌نامه خبری تحلیلی «پیام شمال» می‌باشد.
ـ*ـ
تا خون خدا، در همه جا این همه جاری‌ستدر حنجره‌ی زخم زمین، علقمه جاری‌ست
در جان تو، ای سرخ‌ترین قافله‌ی گل‌یک قطره ز خوناب دل قافله جاری‌ست
طی کرد شب‌نامه سیاهان زمین راخونبارش ابری که ز چشم همه جاری‌ست
در شام غریبان پی رسوایی‌ات ای تیغاین وحشت خون چیست که در محکمه جاری‌ست؟
هفتاد دو خون نامه نوشتند و نگفتندجانهای عزیز که در این مظلمه

جاری‌ست
ای شطّ شب کرب و بلا، باز هم امروزدر هر نفست، سایه‌ی سرخ قمه جاری‌ست ***
تا کند تازه رنگ و بوی عطش‌آب می‌نوشد از سبوی عطش
کعبه را وانهاد و آمده است‌جانب کربلا و کوی عطش
شطّ خونش هنوز هم جاری‌ست‌تا غروب زمین، به سوی عطش
باز هم در نماز آخر خویش‌ایستاده‌ست، با وضوی عطش
کودکانش هنوز می‌ریزندآب، از چشم‌ها، به جوی عطش
کاروان شقایق آورده‌ست‌باز، گلهای سرخ روی عطش
گرچه سیراب گشته، دشمن اوگو بمیرد، در آرزوی عطش
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1437 وای از آن دشت تفته و لب خشک‌ما و بیگانگی و بوی عطش
در شب دشنه‌ها، چه خواهد کردغیرت عشق با گلوی عطش؟ ***
تا خیمه به خون زنند در یاری عشق‌دادند صلای سرخ بیداری عشق
در کرب و بلای عاشقان پرپر شدهفتاد و دو لاله در هوا داری عشق *
گر سر ندهد حسین با سر چه کند؟با خرمن لاله‌های پرپر چه کند؟
گیرم که به خیمه مشک آبی هم بردبا دست بریده‌ی برادر چه کند
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1438

احد ده بزرگی

اشاره

احد ده بزرگی فرزند حبیب به سال 1328 ه. ش در شیراز و در یک خانواده مذهبی به دنیا آمد.
تحصیلات وی در حدّ علوم قدیمه است اولین جرقه‌های نبوغ شعری خود را در سنین کودکی نشان داد و از ابتدای جوانی طبعی خوش و ذوقی سرشار داشت. شرکت وی در مراسم سوگواری ماه محرم و دسته‌های عزاداری، برای وی، محل مناسبی را برای سرودن فراهم آورد.
وی انجمن ادبی حافظ را تشکیل داد که تا قبل از پیروزی انقلاب جلسه مخفیانه داشت و پس از انقلاب جلسات آن ادامه یافت و بعدا به صورت انجمن ادبی شاعران انقلاب اسلامی و بصورت گسترده‌تر توسعه یافت. «احد» امروز عضو کانون شعرا و نویسندگان کشور، مسئول و داور واحد شعر اداره آموزش و پرورش کشور است.
احد از شاعران پرکاری است که در رباعی و دو بیتی دستی توانا دارد، قصیده را خوب می‌سراید، غزلیات توانمندی دارد، سخنش با مخاطبانش راحت و از پیچیدگی شعری به دور است.
آثار: «نماز سرخ خون»، «از کربلا تا کربلا»، «در آیینه شقایق»، «روایت نور»، «قصه گرگ و آهو»، «داستانهای راست»، «نی نوای نینوا»، «پنجره نور»، «آیات سبز»، «آفت و جنگ شیراز»، «سرود سحر»، «خطبه خون»، «آرزوی کربلا»، «لحظه‌های رنگین»، «کشتی زیبای نجات»، «مرغ سحر» و علاوه بر آن تعدادی کتاب هم آماده چاپ دارد.
-*-

پسر را پدر دُردی آشام کرد:

بیا ساقی ای آتش افروز دل‌فلق آفرین مهر شب سوز دل
زده دود دل خیمه در سینه‌ام‌عزا خانه گردیده آیینه‌ام
شب غم گرفته گریبان صبح‌بنفشه دمیده در ایوان صبح
خماری سیه کرده روز مرادم سردش افسرد، سوز مرا
می‌ام ده که آتش زبانی کنم‌گل عشق را جاودانی کنم
بیا ساقی ای قطب آزادگان‌دل آگاه دلخواه دلدادگان
از آن می که زیر و زبر می‌کندشب عاشقان را سحر می‌کند
از آن می که بوی بلا می‌دهدشمیم خوش نینوا می‌دهد
به من ده که خونم خدایی شوددل عاشقم کربلایی شود
بیا ساقی ای خضر آیینه پوش‌خراباتی خمّ غیرت به دوش
«از آن می که حرّ عطشناک زد»ز شور جنون جیب جان چاک زد
از آن می که یک جرعه «عابس» چشیدفلق گون به تن پیرهن را درید
به من ده که مجنون مجنون شوم‌غزلخوان میخانه خون شوم
بیا ساقی ای شاهدان را امام‌قیام آفرین شقایق پیام
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1439 از آن خون به جوش آور سلسبیل‌همان می که در کربلا شد سبیل
از آن می که تا «جون» از آن نوش کردوجود و عدم را فراموش کرد
از آن می که نوشید از آن «شیرخوار»شد از هیبت چشم او شیر، خوار
به من ده که خون بارد اندیشه‌ام‌بلا گل کند در رگ و ریشه‌ام
بیا ساقی ای جان جاوید عشق‌سحر ساغر بزم خورشید عشق
می‌ام ده که در باغ دل رو کنم‌گل سرخ تو حیدرا بو کنم
عطا کن می از جام آگاهی‌ام‌بده سر خط اکبر اللّهی‌ام
منم آنکه اکبر خدای من است‌خدای دل پا صفای من است
چو دم از گل روی اکبر زنم‌خروش هو اللّه اکبر زنم
همان مهربان مهر کوثر سرشت‌سحر فطرت خط خون سرشت
حسینی دم آفتابی کلام‌عزیز حَسَن حُسن یوسف غلام
وجودی که آیینه حق نماست‌در او منجلی عصمت کبریاست
بزرگی که در خلق و خوی و مرام‌بود چون محمّد علیه السّلام *
قدح نوش میخانه آفتاب‌سیه مست پیمانه آفتاب
نخستین گل سرخ باغ سحربه محراب خون چلچراغ سحر
علی اکبر آن خون خورشید عشق‌به ملک جهان جان جاوید عشق
به دشت عطش تا خرامان خرام‌ز خیمه برون شد چو شیر از کنام
نگاهش افق تا افق سیر کردکشید از جگر زیر لب آه سرد

خراباتیان را سیه مست دیدز خود رفته و بی‌سر و دست دید
چو برگ گل از هم لبش باز شدبه خون خداوند همراز شد
که ای پیرِ پاک خرابات عشق‌عزیز دلم جوهر ذات عشق
خمارم، خدا را خماری بس است‌قرار آفرین، بی‌قراری بس است
به میخانه‌ی روح راهم بده‌کرم کن شراب نگاهم بده
ولی ای نگاهت بلای دلم‌گشا قید الفت ز پای دلم
که بی‌دل نشاید سفر ساز کردپر و بال پرواز را باز کرد
برآنم که چون خوشه‌ی آفتاب‌براندازم از چهره‌ی جان نقاب
بناگه دو چشم خمار پسرگره خورد در چشم مست پدر
دو ساقی دو مخمور را رام کردپسر را پدر دُردی آشام کرد
چه گویم چه گفت آن نگه با نگاه‌که خورشید شب سوز شد جذب ماه
دو دل شد به یک جذبه با هم قرین‌خود این مست از آن گشت و آن مست از این
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1440 چو واصل از آن جذبه با دوست شددلش نغمه‌پرداز با دوست شد
ز تاب و تب سکر مینای نوربه پیشانی‌اش بست عقد بلور
گلاب بهشت از گلش می‌چکیدشراب دل از سنبلش می‌چکید
ز چشم پدر تا می نور زدبه پرده دلش نغمه شور زد
در آن حال چرخیدن آغاز کردگره از دو گیسوی خود باز کرد
برافشاند مشک از دو گیسوی خویش‌خم آورد بر تیغ ابروی خویش
ز مژگان برگشته خنجر گرفت‌سپر از گل سرخ دل برگرفت
زند تیر تا بر دل آن و این‌کمان کرد ابروی ناز آفرین
شب زلف را دور از ماه کردزره بر تن از قل هو اللّه کرد
کمربند احمد به عزم سفرفرو بست با ناز گرد کمر
نهاد از شقایق به سر تاج عشق‌مهیا شد از بهر معراج عشق
نگاهش به کف نیزه نور داشت‌تجلّای روحانی طور داشت
به یکباره مانند طاووس مست‌به پشت عقاب سبک پی نشست
عقاب فلک سیر گردون سریربه پشتش چو بنشست مهر منیر
تزلزل به ارکان هستی فتادبلندای گردون به پستی فتاد
دل خسته‌ی زینب از غم شکست‌شکست و رگ صبر و طاقت گسست
خروشان چو امواج دریای غم‌برآشفته آمد برون از حرم
زنان حرم اشک ریز آمدندهمه کودکان سینه خیز آمدند
همه همچنان هاله در گرد ماه‌کشیدند صف جمله با اشک و آه
سکینه عنان عقابش گرفت‌رقیه به افغان رکابش گرفت
یکی گرد دامان او پاک کردیکی پیش پایش به سر خاک کرد
یکی خیره گشته به بازوی اویکی سر نهاده به زانوی او

یک شانه دل به گیسوش زدیکی بوسه بر تیغ ابروش زد
یکی بود محو تماشای اویکی بوسه می‌ریخت بر پای او
یکی گفت لیلای اطهر کجاست؟سحر فطرت مهرپرور کجاست؟
که بیند سیه مستی اکبرش‌چنان جان شیرین کشد در برش
کجا هست بانوی سلطان جان‌که بیند خرامیدن جانِ جان
چنان چنگ غم در بر می فروش‌گذارد سرمست او را به دوش
گره از شب زلف او وا کنددلِ خویشتن را تماشا کند
ببیند تجلای منظور راقرائت کند سوره نور را *
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1441 امام دل آنگه سخن ساز شدلبش همچو دُرج گهر باز شد
که ای دل تباران آگاه دل‌ره دل مگیرید با آه دل
که ره بستن مست جانان خطاست‌علی مست و سرشار عشق خداست
به حق گشته ملحق رهایش کنیدچو جان خود از خود جدایش کنید
دگر اکبرم محو اکبر شده‌به دریای وحدت شناور شد
به ناگاه آن غیرت بوتراب‌برافشاند گیسو به پشت عقاب
خرامان چنان روح عریان عشق‌به میدان دل آمد آن جان عشق
چو چرخی زد آن رشک خورشید و ماه‌خروشی برآمد ز قلب سپاه
که این سرو سرسبز بی‌سایه کیست‌بهشتی رخ مهر همسایه کیست؟
یکی گفت جان جوهر جوهر است‌یکی گفت در دانه‌ی کوثر است
یکی گفت خورشید سرمد بودظهور جمال محمد (ص) بود
همه تیره بختان چنان بو لهب‌نهادند انگشت حیرت به لب
گرفتار وسواس و حیرت شدندسراپا عرق ریز خجلت شدند
چو زد خیمه حیرت در آن رزمگاه‌سپاه ستم پیشه گم کرد راه
علی آن علی قدرت صف شکن‌پیمبر جمال حسینی سخن
دو یاقوت لب را چو گل باز کردرجز را علی‌گونه آغاز گرد:
«منم روح سرسبز بستان عشق‌بهار آفرین گلستان عشق
روان در رگم خونِ خون خداست‌منم جوهر جوهر جان عشق
منم شاهد رویش لاله‌هاغزلخوان بزم شهیدان عشق
چو چشم سیه مست ساقی منم‌سیه مست همدست مستان عشق
منم غیرت اللّه را نور چشم‌منم چلچراغ شبستان عشق
نشاید ز خورشید شب مشربی‌نبندد به شب، روز پیمان عشق
به مولود کعبه که تنها حسین‌جهان را بود جان و جانان عشق
ولایت بود عشق و کس غیر عشق‌نباشد به گیتی نگهبان عشق
من آن سرخ عقلم که همچون قلم‌نتابم سر از خطّ فرمان عشق
حسین است خورشید و من ماه اونپویم رهی را به جز راه او»
چو چندی خروشید آن شیر مردعلی‌گونه در دشت گاه نبرد

عطش آتش افروخت در خرمنش‌شرر سر زد از چشمه‌ی جوشنش
خماری گریبان جانش گرفت‌ز تن بی‌قراری توانش گرفت
ز گلبرگ رویش گهر می‌چکیدستاره ز قرص قمر می‌چکید
چو خونش ز تاب عطش جوش کردرجوعی به سرچشمه‌ی نوش کرد
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1442 برآشفته دستار و آشفته موبه خورشید چون ماه شد روبرو
بگفت ای لبت چشمه‌ی نوش من‌نگاهت بلای دل و هوش من
خدا را، فغان دلم گوش کن‌مرا همچو جان جذب آغوش کن
بزن چنگ بر چنگ گیسوی من‌فزون کن خروش و هیاهوی من
به تنگ آمده جانم از تشنگی‌چکد خون ز چشمانم از تشنگی
خدا را، خدا را، حیات دلم‌بده از لب اینک برات دلم
کرم کن از این چشمه نوشم بده‌به دل همچو دریا خروشم بده
خوشا از لبت جام حیرت زدن‌چو آیینه‌ها دم ز وحدت زدن
چو خورشید، مه را دل افسرده دیدرخش را چو گلبرگ پژمرده دید
به جذبه کشیدش در آغوش خویش‌عسل دادش از چشمه‌ی نوش خویش
چو یاقوت لب را به لعلش نهادکشید از جگر آه آتش نهاد
دلش باز از تاب می پر گرفت‌به میدان شد و رزم از سر گرفت
خروشید و کوشید بی‌صبر و تاب‌چو دریای سرخ و چنان آفتاب
به هر سو عقاب دمان تاختی‌صف کین ز دشمن تهی ساختی
همی کشت و افکند از پشت زین‌سر و دست نامردمان بر زمین
به ناگاه آن سرو سیمین بدن‌رخش سرخ شد چو عقیق یمن
فلق از دو ابروی نازش دمیدز دریای خون سر به گردن کشید
افق در افق سرخ در سرخ شدچنان لاله، قرص قمر سرخ شد
گل سرخ دل سر زد از دیده‌اش‌پرید از قفس روح رنجیده‌اش
چه گویم که آن لحظه چون بود و چون‌که خون بود و خون بود و خون بود و خون
به بالین او خسته دل پیر عشق‌کشید از جگرگاه تکبیر عشق
از آن داغ یکباره از پا نشست‌وجودش چو آینه درهم شکست
خروشید از دل که ای اکبرم‌عزیز دلم لاله‌ی پرپرم
پس از تو دگر بی‌هم‌آوا شدم‌در این غربت آباد تنها شدم
گل داغ روییده در سینه‌ام‌شرر خیز گردیده آیینه‌ام
پدر را پس از مرگ سرخ پسرحرام است این زندگانی دگر
پس از تو قراری ندارم دگربه شمشیر سر می‌سپارم دگر «1» ***

---

(1)- حدیث باب عشق؛ ص 97- 109.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1443

رباعی:

افراشت ز مهر، بیرق یاری راخوش برد به سر طریق دینداری را
شد (حُرّ) و درید پرده‌ی ظلمت راشد مست و سرود شعر بیداری را ***
شد دامنش از شرم پر از لاله‌ی سرخ‌سر زد ز گلوگاه دلش، ناله‌ی سرخ
آن نادم آگاه دل آزاده‌چون قرص قمر شکفت در هاله‌ی سرخ ***
از مشرق سرخ دیده، دل سر می‌زدخون، خنده به برق برق خنجر می‌زد
گردید قصا معطّر، آنگاه که تیغ‌گلبوسه به پیشانی (اکبر) می‌زد ***
گلگونه‌ی آفتاب، درهم از چیست؟پشت فلک و قامت مه، خم از چیست؟
گر نیست عزای عشق بر پا ای عقل!پر شور چو روز حشر عالم از چیست؟
***

در باغ سپیده تا قدم زد خورشیداز داغِ دلِ شکفته، دم زد خورشید
با نیزه‌ی شب شکار، بر لوح فلق‌خون نامه‌ی اختران رقم زد خورشید ***
دین را هرگز فدای دنیا نکنم‌با دشمن دوست‌کُش مدارا نکنم
از پای دگر نمی‌نشینم، هرگز!تا پرچم سرخ عشق برپا نکنم ***
سرمست به راه دل، قدم باید زدخون نامه‌ی عشق را، رقم باید زد
با رشحه‌ی خون، سپیده دم چون خورشیدنظم شب ظلم را به هم باید زد
***

یکباره چو مهر، شعله‌ور گشت عبّاس‌سوزنده‌تر از خشم شرر گشت عبّاس
با یاد لب خشک جگر گوشه‌ی عشق‌از شطّ فرات، تشنه برگشت عبّاس
***

از ساغر ماه، باده نوشید و گذشت‌بر تن زره از ستاره پوشید و گذشت
بی‌دست، کنار شطّ خونین فرات‌خورشید صفت به شب خروشید و گذشت
***

سرلشگر پیر عشق، افتاد به خاک‌آن شیر دلیر عشق، افتاد به خاک
زد خواهر عشق دست غم بر سر و گفت:ای وای وزیر عشق افتاد به خاک!
***

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1444 آن شیر که فرمانده‌ی لشگر گردیدسقّای گل سرخ پیمبر، گردید
تفتیده جگر برون شد از شطّ فرات‌در دجله‌ی خون خود شناور گردید ***
بر تشنه لبان، دجله‌ی بیتاب گریست‌چون چشم فرات، مشک پر آب گریست
در دامن کهکشانی دشت عطش‌خورشید، کنار نعش مهتاب گریست ***
در کشور دل، امیر امّید تویی‌مشعل کش جیش شیر توحید تویی
مانند سهیل سرخ در باغ فلق‌بر شب زدگان، سفیر خورشید تویی ***

تنها نه کسی ترا همآورد نبودیک مرد نبرد یار و هم درد نبود
آن شب که زنی کرد حمایت از تودر کوفه بحقّ حق که یک مرد نبود ***
آن مه که ردای نور بر پیکر داشت‌گلتاج ولایت سحر بر سر داشت
در کوفه چو ذات کبریا تنها شدآنگه که سر از سجده‌ی آخر برداشت ***
دریا دل تکسوار، تنها شده بوددر عرصه‌ی گیرودار، تنها شده بود
بر بام سیاه کوفه چون مهر منیرمسلم- گلِ سربدار- تنها شده بود
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1445

کاظم جیرودی

اشاره

کاظم جیرودی در سال 1328 ه. ش در یکی از روستاهای شمیرانات به دنیا آمد. به دلیل فقر زیاد خانوادگی، تحصیلات را تا سوم دبیرستان ادامه داد و به کار پرداخت و توانست در ضمن کار علیرغم علاقه به رشته‌ی ادبیات دیپلم ریاضی خود را اخذ نماید.
از نوجوانی به ادبیات و سرودن شعر علاقه داشت و در دوران دبیرستان به شعر و داستان روی آورد.
از جیرودی تاکنون آثار متعددی به چاپ رسیده است که از آن جمله: «نامه‌ای از بستر مرگ» (مجموعه داستان)، «گنج بران» (مجموعه داستان)، «شب وصال» (مجموعه داستان)، «داغ عشق» (مجموعه شعر)، «رنگین کمان دلتنگی» (مجموعه شعر)، «گزیده ادبیات معاصر شماره 108» و چند کتاب داستانی برای کودکان و نوجوانان. در زمینه شعر عاشورایی مجموعه‌ای بنام لحظه‌های تب آلود کربلا از وی به بازار نشر راه یافته است.
جیرودی سابقه کار اداری در چندین سازمان و شرکت دولتی را دارد و هم اینک مدیر روابط عمومی اتوبوسرانی تهران می‌باشد.
جیرودی در طول فعالیت‌های فرهنگی خود با حوزه‌ی هنری تهران، صدا و سیما، سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران و برخی از انجمن‌های ادبی همکاری داشته است.
-*-

سرو زیبا:

سرو زیبایم میان لاله‌ها افتاده است‌نوگل من در دل صحرا ز پا افتاده است
هرکجا را چشم دوزم، نوگلی پرپر شده‌سر جدا افتاده و پیکر جدا افتاده است
شبه روی مصطفی در سرزمین کربلادر کنار جسم مردان خدا افتاده است
سینه می‌سوزد ز داغ لاله‌های باغ عشق‌در گلستانی که طوفان بلا افتاده است
در کنار چشمه‌ی عشق و امید و آرزوبا گلوی تشنه فرزندم چرا افتاده است
من صدای اکبرم را در میان خاک و خون‌بارها بشنیده‌ام یا رب کجا افتاده است؟
نوجوانم رفت و پشتم از فراق او شکست‌حنجر خشکم خدایا از نوا افتاده است
زینب محزون زند بر سر ز هجران علی‌آتشی از داغ او در خیمه‌ها افتاده است
باز «جیرودی» نوای تازه‌ای آغاز کرداین دل تنگم به یاد کربلا افتاده است
***

آینه دل‌ها:

ای ماه بنی هاشم، جان‌ها به فدای توخورشید جهان آرا مفتون لقای تو
پیمان وفا بستی در عرصه‌ی عاشوراآئینه دل‌ها شد میثاق و وفای تو
سر در طبق اخلاص بنهادی و جان دادی‌ای آیت جانبازی، جان‌ها به فدای تو
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1446 آتش به دل و جان زد آن لحظه که بر می‌خاست‌فریاد برادر جان از گلبن نای تو
آن دم که صدای تو از شطّ فرات آمدخم گشته کمر آمد، مولا به هوای تو
برخیز و برادر را دریاب برادر جان‌چون فاطمه می‌گرید اینک ز برای تو
یک جرعه ننوشیدی در غیبت طفلان آب‌شد آب فرات آب از آن شرم و حیای تو
گردیده جدا دستت در راه خدا اماحلّال مسائل شد آن دست جدای تو
هرچند که «جیرودی» در وصف تو می‌گویدکم گفته خدا داند در مدح و ثنای تو ***

آیات محکم:

ذریّه‌ی رسول که پاکان عالمنداسطوره‌های پاکی اولاد آدمند
از کوچک و بزرگ فروغ هدایتنددر روی آسمان و زمین نور باهمند
زان طفل شیرخوار علی اصغر شهیدتا شیر حق علی همه حق مسلمند
از درس مکتب گل ششماهه‌ی حسین‌بهره‌پذیر عشق همه خلق عالمند
پروردگان بزم شهیدان کوی عشق‌زن‌های پاک جمله به مانند مریمند
خون گلوی اصغر و باب شهید اوبر زخم‌های عشق چو دارو و مرهمند
اینان نشانه‌های خدایند و در زمین‌چون سوره‌ی الهی و آیات محکمند
داده ندا به خون علی عاشقان حق‌پویندگان راه خداوند اعظمند
روز جزا سروش و همه‌ی دلشکسته‌گان‌مهمان خاندان رسول مکرمند

آیه عشق:

بی‌تو من در ظلمت شب راه را گم کرده‌ام‌چهره‌ی نورانی آن ماه را گم کرده‌ام
پیش رویم بر فراز نی تو می‌رفتی و من‌در مسیر کاروان همراه را گم کرده‌ام
یک گلستان لاله با من بود هنگام سفردر بیابان‌های غربت راه را گم کرده‌ام
بی‌حسینم می‌روم منزل به منزل با شتاب‌کربلا، آن دلبر دلخواه را گم کرده‌ام
در اسارت از میان نور چشمان حسین‌آیه‌ای از عشق ثار اللّه را گم کرده‌ام
با بلای کوی جانان ساختم تا سوختم‌دم زدم از عشق و سوز آه را گم کرده‌ام ***
قیامت گشته بر پای ای دل ای دل‌در این دامان صحرا ای دل ای دل
ز سوز تشنگی جان می‌سپاردعزیز جان زهرا، ای دل ای دل ***
گلی زیبا در آغوش حسین است‌نه گل، یک غنچه بر دوش حسین است
علی اصغر تبسم بر لبش ماندتحیر نطق خاموش حسین است ***
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1447 حسین بن علی
غوغا به پا کردکلاس عشق و آزادی بنا کرد
ز خون پاک هفتاد و دو لاله‌گلستانی بنا در کربلا کرد ***
حسین از خون اصغر تا وضو کردوصال روی جانان آرزو کرد
نماز از حرمت خون شهیدان‌خدا داند که کسب آبرو کرد ***
قیامت قامتی قامت به پا کردبه میثاق خدای خود وفا کرد
کنار لاله‌های باغ ایثارنماز عشق را در خون ادا کرد ***
کنار دجله تا مهتاب گل کردبه پیش چشم مستش آب گل کرد
فراسوی نگاهش در دل آب‌گلوی تشنه‌ای بی‌تاب گل کرد ***
ترک دیدار تو کردم، پی دیدار دگرتا ببینم رخ زیبای تو را، بار دگر
جز تو ای دوست مرا مونس و غمخواری نیست‌نپسندد دل من، غیر تو دلدار دگر
حرمت کعبه‌ی عشق است و دل من هرگزنزند پر به هوای حرم یار دگر
من خریدار بلا در سر بازار توام‌نفروشم دل خون را به خریدار دگر
شهره‌ی شهر شدم در طلب وصل تو من‌جز وصال تو نباشد، به سر افکار دگر
کربلا قبله‌ی عشق است و منم در محراب‌لبم آماده‌ی ذکر است به گفتار دگر
تا حسین (ع) است مرا روی سخن «جیرودی»نکنم غیر ثنایش به جهان کار

دگر «1»

_____

(1)- میراث عشق؛ ص 256.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1448

حسین اخوان

حسین اخوان، متخلّص به «تائب» فرزند علینقی، در سال 1328 ه. ش در روستای فین کاشان دیده به جهان گشود، پس از تحصیلات ابتدایی به توصیه‌ی پدرش به حوزه‌ی علمیه‌ی کاشان وارد شد و مدت شش سال به تحصیل علوم دینیه اشتغال ورزید.
تائب در هنگام اقامت در قم، از سال 1346 تا 1356 مدت ده سال با روزنامه‌ی ندای حق همکاری نزدیک داشت و آثارش در این روزنامه منتشر شد و در ضمن جلد اوّل کتاب «محجة البیضاء» تألیف علّامه ملا محسن فیض کاشانی را به فارسی ترجمه کرد.
تائب از شعرای توانا و نامور و از اعضای «انجمن ادبی صبا» در کاشان است. وی «وارسته»، شاعر معروف کاشان را از مشوقین خود در شعر می‌داند. تائب به خاندان عصمت و طهارت عشق می‌ورزد و این عشق و شور در اکثر آثارش چشمگیر و غزل مرثیه‌های او دلنشین و شورانگیز است و در سرودن قطعات اخلاقی و اجتماعی نیز مهارت دارد. «1»
ـ*ـ
به زخم‌های تنت چون اشاره می‌کردم‌به دامن از مژه جاری ستاره می‌کردم
برای رفتنِ تا کوفه داشتم تردیدبه مصحفِ بدنت استخاره می‌کردم
ز سیل گریه‌ی لرزان خویش در کوفه‌خراب پایه‌ی دار الاماره می‌کردم
کبوتران حریم تو را به سر منزل‌به قصد منزل دیگر شماره می‌کردم
شبی که یک تن از آنان میان ره گم شدبه سینه پیرهن صبر پاره می‌کردم
به طشت زر به لبت چوب خیزران می‌زدیزید و من به تحیّر نظاره می‌کردم
به سینه چنگ زنان خیره می‌شدم به رباب‌چو یاد تشنگی شیرخواره می‌کردم «2»

_____
(1)- سخنوران نامی معاصر ایران؛ ج 1، ص 868.
(2)- همان؛ ص 869.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1449

احمد مهران

احمد مهران در سال 1328 ه. ش در تهران چشم به جهان گشود. پدرش میرزا صادق خان بروجردی است که دیوان اشعار مختصری نیز دارد.
مهران تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در تهران گذرانید. سپس از دانشگاه تهران در رشته‌ی ریاضیات به اخذ درجه‌ی لیسانس نایل آمد و در سال 1311 شمسی وارد دانشکده‌ی افسری تهران شد و در رشته‌ی توپخانه به درجه‌ی افسری رسید.
وی پس از اتمام خدمت دوره‌ی یکساله به استخدام وزارت آموزش و پرورش درآمد و تا مدیر کلی وزارت فرهنگ پیش رفت. در دوره‌ی نوزدهم مجلس شورای ملی از طرف مردم بروجرد به نمایندگی مجلس انتخاب گردید و سرانجام در سال 1369 شمسی درگذشت.
احمد مهران از وطن‌پرستان متعصب بود. دیوان اشعارش به همت خودش به نام «مکتب راستی» در سال 1347 شمسی به چاپ رسید.
اشعار او بیشتر حکایت از وطن‌پرستی دارد و نکات عرفانی و اخلاقی و منقبت حضرت علی (ع) نیز جزو مضامین سروده‌های اوست «1».
ـ*ـ
تا ابد جلوه‌گه حق و حقیقت سر توست‌معنی مکتب تفویض علی اکبر توست
ای حسینی که تویی معنی ایمان به خدااین صفت از پدر و جدّ تو در جوهر توست
طفل شش ماهه تبسّم نکند پس چه کند؟آن که بر مرگ زند خنده علی اصغر توست
خواهر غمزده‌ات دید سرت بر نی و گفت‌آن که باید به اسیری برود خواهر توست
خواست زینب بزند بوسه سراپای تو رادید هر جا اثر تیر ز پا تا سر توست
درس مردانگی عبّاس به عالم آموخت‌چون که شد مست از آن جرعه که در ساغر توست
ای که در کرب و بلا بیکس و یاور ماندی‌چشم بگشا و ببین، خلق جهان یاور توست
ای حسینی که به هر کوی عزای تو به پاست‌عاشقان را نظری بر دم جان‌پرور توست ***
ای دل بنای مکتب توحید محکم است‌گیرم ز عشق حاصل آزادگان غم است
عاشق نشد کسی که رفاه و صلاح جست‌راهی‌ست راه عشق که دشوار و پر خم است

آسودگی مجو که به قاموس عشق نیست‌اجزای عشق ساخته از رنج و ماتم است
آری گذشتن از سرو جان اصل عاشقی‌ست‌عاشق پی نثار سر و جان مصمّم است
عشاق حق به شأن شهادت رسیده‌اندلیکن حسین فخر شهیدان عالم است
فهم حدیث کرب و بلا درخور کسی است‌کو با زبان و حالت عشّاق محرم است
ای آنکه دوستدار حسینی بهوش باش‌کز جور حال دوست پریشان و درهم است

_____

(1)- شاعران تهران از آغاز تا امروز؛ ج 2، ص 1058 و 1059.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1450

ابو القاسم حسینجانی

اشاره

ابو القاسم حسینجانی میاندهی به سال 1328 ه. ش در بندر انزلی متولد شد. وی از دانشگاه تبریز در رشته‌ی مهندسی برق فوق لیسانس گرفت.
پیش از انقلاب از مبارزان و زندان کشیدگان بوده است و پس از انقلاب به سمت نخستین فرماندار بندر انزلی منصوب شده است. مردمگرایی، نطق‌های آتشین، تدریس قرآن و نهج البلاغه از او چهره‌ای شاخص رقم زده است. هم چنین عاشقانه زیستن، شاعرانه نوشتن، شعر سرودن و تألیف و ترجمه، ویرایش، تدریس و فعالیت‌های فرهنگی و مطبوعاتی از ویژگیهای زندگی اوست.
مهندس حسینجانی از اواخر دبیرستان شروع به سرودن اشعار عاشورایی نمود و هر شب عاشورا تا صبح شعری می‌سرود وی معتقد است که دو شعر «خونخواهی آب» و «دست و دریا» که هر دو درباره‌ی ابو الفضل عباس (ع) است شناسنامه و کارنامه‌ی زندگیش می‌باشد.
از حسینجانی کتابهایی به چاپ رسیده است که همه شعر یا نثر ادبی‌اند و عبارتند از: «بی‌مرگ مثل صنوبر»، «مقدمه‌ای بر شیطان»، «اگر شهادت نبود»، «حسین احیاگر آدم»؛ «چفیه‌های چاک‌چاک»، «در اقلیم خویشتن»، «سمت صمیمانه‌ی حیات»، «عشق کبریت نیست»، «بهشت بوی تو را می‌دهد»، «درخت زندگی من است» و گزیده‌ی ادبیات معاصر شماره 89.
هم چنین کتابهای «انتقال انرژی الکتریکی»، «تقویت کننده‌ها و نوسان سازها»، را به فارسی ترجمه کرده است.
-*-

خونخواهی آب:

جاده و اسب مهیاست بیا تا برویم‌کربلا منتظر ماست بیا تا برویم
ایستاده‌ست به تفسیر قیامت زینب‌آن سوی واقعه پیداست بیا تا برویم
خاک در خون خدا می‌شکفد، می‌بالدآسمان غرق تماشاست بیا تا برویم
از سراشیبی تردید اگر برگردیم‌عرش زیر قدم ماست بیا تا برویم
دست عباس به خونخواهی آب آمده است‌آتش معرکه برپاست بیا تا برویم
تیغ در معرکه می‌افتد و برمی‌خیزدرقص شمشیر چه زیباست بیا تا برویم
کاش ای کاش که دنیای عطش می‌فهمیدآب مهریّه‌ی زهراست بیا تا برویم
زره از موج بپوشیم و ردا از طوفان‌راه ما از دل دریاست بیا تا برویم
چیزی از راه نمانده‌ست چرا برگردیم؟آخر راه همین جاست بیا تا برویم
فرصتی هست اگر باز در این آمد و رفت‌تا همین امشب و فرداست بیا تا برویم ***

دست و دریا:

کنار دل و دست و دریا ابو الفضل‌تو را دیده‌ام بارها، یا ابو الفضل
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1451 تو از آب می‌آمدی
مشک بر دوش‌و من، در تو، غرق تماشا ابو الفضل
اگر دست می‌داد، دل می‌بریدم‌به دست تو، از هر دو دنیا ابو الفضل
دل از کودکی، از فرات آب می‌خوردو تکلیف شب، آب، بابا ابو الفضل
تو لب تشنه پرپر شدی، شبنم اشک‌به پای تو می‌ریزم، امّا ابو الفضل
فدک، مادری می‌کند کربلا راغریبی تو هم مثل زهرا، ابو الفضل
تو را هر که دارد ز غم بی‌نیاز است‌وفا، بعد از این نیست تنها ابو الفضل
تو با غیرت و آب و دست بریده‌قیامت بپا می‌کنی، یا ابو الفضل ***

دست‌های تشنه:

قمر بنی هاشم‌به رود فرات که می‌زد،
آب، در پوست خود نمی‌گنجید!در خیال خود، گمان می‌برد که از دست‌های تشنه‌ی عباس، لبریز خواهد شد.
امّاوقتی که آب را، تشنه رها ساخت.
در همه پیچ و تاب خیال فرات، تنها یک سؤال بود که موج می‌زد:«آخر، چرا؟!» *
عقل «اهل حساب است،آب می‌خواهد، خواب می‌خواهد، خوراک می‌خواهد»
اما، عشق حساب را خودخواهی می‌پندارد، خود را نمی‌بیند، او را می‌خواهد، او را می‌نگرد و کارش، «خاطر خواهی» است نه حساب و کتاب»،«الهی، ان اخذتنی بجرمی، آخذتک بعفوک؛ و ان اخذتنی بذنوبی، اخذتک بمغفرتک؛ و ان ادخلتنی النار، اعلمت اهلها: انی احبک! ...»
«خدایا، اگر جرم و گناهان مرا، در میان آوری، من نیز عفو و بخشش تو را به میان می‌کشم؛ و اگر مرا در آتش اندازی، در برابر همه‌ی اهل آتش اعلام خواهم کرد که دوستت دارم!؟ ...» *
عشق توسعه عقل است‌با کمی عشق، تکلیف عقل را هم می‌شود روشن کرد.
درست است که در پای درس عشق، عقل گاهی هم چرت می‌زند.اما جای ناامیدی نیست،
چشم او را هم کم‌کم می‌شود باز کرد دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1452
*
در همهمه غیرت و دردمگر می‌شود کار دیگری هم کرد؟!
دلشوره درد، خواب را پس می‌زند و غیرت عشق، آب را.همه چیز از آب حیات دارد و آب، از آبرو!
آبروی آب از نگاه مردانه‌ی ملکوتی عباس موج برمی‌داردو دست‌های تشنه‌ی خاک، به تماشای چشمان ماه بنی هاشم بلند می‌شود
آبروی آب، از اوست؛هر آب، که در مشک او نیست، آب نیست؛
آبرویی است فرو هشته!
*
ذهن علیل ابلیس، آدم را تنها خاک می‌بیند.مکاشفه عطش و جانبازی، در باور آب و آتش نمی‌گنجد.
امّاابو الفضل، کار خود را می‌کند، ماندن کار او نیست.

دست از «آب» می‌شوید و از جان خویش نیز! ... دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1453

مصطفی رحماندوست

اشاره

مصطفی رحماندوست فرزند مرتضی به سال 1329 ه. ش در شهرستان همدان دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاهش گذراند و مقطع کارشناسی را در رشته زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه تهران به پایان برد، و همین رشته را تا سطح کارشناسی ارشد در دانشگاه آزاد تهران ادامه داد.
رحماندوست فعالیت‌های شعری خود را از سن 12 سالگی آغاز نمود ولی از 25 سالگی تاکنون برای کودکان و نوجوانان می‌نویسد و شعر می‌سراید. وی از جمله نویسندگان و شعرا پرکار کشور محسوب می‌گردد که تاکنون 114 عنوان کتاب از وی به چاپ رسیده است که 38 عنوان آن مجموعه شعر یا قصه‌ی منظوم می‌باشد که از بین آنها می‌توان به مجموعه‌های: «کوچه‌های آبی»، «پائیزی‌ها»، «زیباتر از بهار»، «دوستی شیرین است»، «موسیقی باد»، «آسمان هنوز آبی است»، و «باغ و باد و گل» اشاره نمود.
از کتب غیر منظوم ایشان می‌توان برای نمونه به این موارد اشاره کرد: «بیست افسانه»، «قصه‌گویی، اهمیت و راه و رسم آن»، «بچه‌ها و پیامبر» و «بازگشت».
وی هدف خود را از سرودن شعر، جذب مخاطبینش که کودکان و نوجوانان هستند می‌داند و به قالب خاصی تمایل ندارد، گرچه اشعارش بیشتر چهارپاره است ولی در غزل و مثنوی هم دستی دارد، ضمن این که در شعر نیمایی و آزاد نیز طبع آزمایی نموده است.
مصطفی رحماندوست تاکنون مسئولیت‌های فرهنگی و مطبوعاتی متنوعی داشته است. ایشان به مدت ده سال مدیر مسئول مجله‌های رشد و مدیر کل دفتر مجامع فعالیت‌های فرهنگی و چهار دوره داور جشنواره فیلم‌های کودکان اصفهان بوده است.
وی هم اکنون سردبیر مجله‌ی سروش کودکان است. ضمن این که در کار ترجمه‌ی قران برای نوجوانان و هم چنین پروژه بزرگ ساخت بسته آموزشی برای کودکان شش ساله به سفارش وزارت آموزش و پرورش می‌باشد.
-*-

آب:

آب هستم، آب هستم، آب پاک‌جاریم از آسمان، تا قلب خاک
گاه ابر و گاه باران می‌شوم‌گاه از یک چشمه جوشان می‌شوم
گاه از یک کوه می‌آیم فرودآبشار پر غرورم، گاه رود
گاه قطره، گاه دریا می‌شوم‌گاه در یک کاسه پیدا می‌شوم
روز و شب هر گوشه کاری می‌کنم‌باغ‌ها را آبیاری می‌کنم
نیست چیزی برتر از من در جهان‌زندگی از آب می‌گیرد نشان *
با تمام برتری‌ها، کیستم؟خوب هستم یا بدم، من چیستم؟
گرچه آبم، روزی امّا سوختم‌قطره تا دریا، سراپا سوختم
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1454 تشنه‌ای آمد لبش
را تر کندچاره‌ی لب تشنه‌ای دیگر کند
تشنه‌ای آمد که سیرابش کنم‌مشک خالی داد تا آبش کنم
تشنه‌ی آن روز من، عبّاس بودپاسدار خیمه‌های یاس بود
خون عبّاس علمدار رشیدقطره‌قطره در درون من چکید
داغی آن خون دلم را سوخته‌آتشی در قلب من افروخته
چشمه‌هایم خواب، موجم خفته بادآبی آرامشم آشفته باد
آب هستم؟ وایِ من! مرداب، به‌زندگی بخشم؟ نه! مرگ و خواب به
وای بر من، وای بر من، وایِ دل‌مانده در مردابِ حسرت پای دل
پیچ و تاب رودم از دردِ دل است‌برکه از اندوهِ دل پا در گل است
چشمه از غم روز و شب نالان شده‌ابر هم از رنج من گریان شده
رود داغم ابرها را تیره کردتیرگی را بر زلالی چیره کرد
گریه‌ی من شرشر باران شده‌غصه‌ام در گریه‌ها پنهان شده
آب اگر شد اشک چشم، از شرم شداز خجالت شور و تلخ و گرم شد
حال، از اکبر خجالت می‌کشم‌از علی اصغر خجالت می‌کشم
آب بودم، کربلا پشتم شکست‌آبرویم رفت، پستم، پستِ پست
نسل من در کربلا بیچاره شدنامه‌ی اعمال خوبم پاره شد «1» ***
مدینه بود و غوغا بوداسیر دیو سرما بود
محمد سر زد از مکّه‌که او خورشید دلها بود
لالا خورشید من لالاگل امید من لالا
خدیجه همسر او بودزنی خندان و خوشخو بود
برای شادی و غم‌هاخدیجه یار خوشرو بود
لالالا شادی‌ام لالاغمم، آبادیم لالا
خدا یک دختر زیبابه آنها داد لالالا
به اسم فاطمه، زهراامید و مادر بابا

لالالا کودکم لالاقشنگ و کوچکم لالا
علی داماد پیغمبربرای فاطمه همسر
برای دختر خورشیدعلی از هرکسی بهتر
چراغ خانه‌ام لالاگل دُردانه‌ام لالا
علی شیر خدا، لالاعلی مشکل گشا لالا

_____
(1)- شب شعر عاشورا؛ ص 96- 99.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1455 شب تاریک نان می‌بردبرای بچه‌ها لالا
لالا مشکل گشای من‌گل باغ خدای من
حسن فرزند آنها بودحسن مانند بابا بود
شهید زهر دشمن شدحسن یک کوه تنها بود
لالا کوه بلند من‌شراب و شعر و قند من
علی فرزند دیگر داشت‌جوانی کوه پیکر داشت
همیشه حضرت عباس‌به لب نام برادر داشت
لالا نازک بدن لالاعصای دست من لالا
گل پرپر حسینم کوگل سرخ و گل شب‌بو
کنار رود و لب تشنه‌تمام غنچه‌های او
لالالا غنچه‌ام لالالالالا گلِ فردا
حسین و اکبرم لالاعلیّ اَصغرم لالا
کجایی عمه جان زینب‌سکینه دخترم لالا
لالالالا گل لاله‌نکن گریه، نکن ناله
شبی سرد است و مهتابی‌چرا گریان و بی‌تابی
برایت قصّه هم گفتم‌چرا امشب نمی‌خوابی
لالالا جان من لالاگل باران من لالا
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1456

محمّد على معلّم دامغانى

اشاره

علی معلم به سال 1330 ه. ش در دامغان به دنیا آمد. دوران کودکی و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاه خود گذراند و برای مدت دو سال به تحصیل در دانشکده‌ی زبان و ادبیات فارسی پرداخت امّا آن را ناتمام رها کرد. سپس در دانشکده‌ی حقوق دانشگاه تهران به تحصیل مشغول شد امّا به علت شرکت در فعالیت‌های سیاسی و مبارزات دوران انقلاب، این رشته هم ناتمام ماند. او پس از پیروزی انقلاب به دریافت مدرک کارشناسی الهیات و معارف اسلامی نائل آمد. وی از شاعران صاحب سبک انقلاب اسلامی و خالق چندین مثنوی مشهور است. از او مجموعه شعری به نام «رجعت سرخ ستاره» در سال 1360 شمسی به چاپ رسید. هم چنین «گزیده ادبیات معاصر شماره 47» نیز در بردارنده‌ی اشعار وی است. معلّم در مثنوی «هجرت»، انقلاب اسلامی و بیدارگر بزرگ آن، امام خمینی را توصیف می‌کند.
معلم در حال حاضر مدیر کل مرکز موسیقی و آهنگ‌های انقلابی صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران است.
وی قالب کلاسیک را برای سرودن شعر برگزیده است و بیشتر متمایل به مثنوی است.
ـ*ـ
آن روز در جام شفق مُل کرد خورشیدبر خشک چوب نیزه‌ها گُل کرد خورشید
شید و شفق را چون صدف در آب دیدم‌خورشید را بر نیزه گویی خواب دیدم
خورشید را بر نیزه؟ آری این چنین است‌خورشید را بر نیزه دیدن سهمگین است
بر صخره از سیب زنخ، بر می‌توان دیدخورشید را بر نیزه کمتر می‌توان دید
***
در جام من می بیشتر کن ساقی امشب‌با من مدارا بیشتر کن ساقی امشب
بر آبخورد آخر مقدّم تشنگانندمی ده، حریفانم صبوری می‌توانند
این تازه‌رویان، کهنه رندان زمینندبا ناشکیبایان، صبوری را قرینند
من صحبت شب تا سحوری کی توانم‌من زخم دارم، من صبوری کی توانم
تسکین ظلمت، شیر کوران را مبارک‌ساقی سلامت این صبوران را مبارک
من زخم‌های کهنه دارم، بی‌شکیبم‌من گرچه اینجا آشیان دارم، غریبم
من زخم‌دار تیغ قابیلم، برادر!میراث خوار رنج هابیلم، برادر!

یوسف مرا فرزند مادر بود در چاه‌یحیی! مرا یحیی برادر بود در چاه
از نیل با موسی بیابانگرد بودم‌بردار، با عیسی شریک درد بودم
من با محمّد از یتیمی عهد کردم‌با عاشقی میثاق خون در مهد کردم
بر ثور، شب با عنکبوتان می‌تنیدم‌در چاه کوفه وای حیدر می‌شنیدم
بر ریگ صحرا با ابوذر پویه کردم‌عمّاروش چون ابر و دریا مویه کردم
تاوان مستی همچو اشتر باز راندم‌با میثم از معراج‌دار آواز خواندم
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1457 من تلخی صبر خدا در جام دارم‌صغرای رنج مجتبی در کام دارم
من زخم خوردم، صبر کردم، دیر کردم‌من با حسین از کربلا شبگیر کردم
آن روز در جام شفق مل کرد خورشیدبر خشک چوب نیزه‌ها گل کرد خورشید
فریادهای خسته سر بر اوج می‌زدوادی به وادی خون پاکان موج می‌زد *
بی‌درد مردم ما خدا، بی‌درد مردم‌نامرد مردم ما خدا، نامرد مردم
از پا حسین افتاد و ما بر پای بودیم‌زینب اسیری رفت و ما بر جای بودیم
از دست ما بر ریگ صحرا نطع «1» کردنددست علمدار خدا را قطع کردند
نوباوه‌گان مصطفی را سر بریدندمرغان بستان خدا را سر بریدند
در برگ‌ریز باغ زهرا برگ کردیم‌زنجیر خائیدیم و صبر مرگ کردیم
چون بیوه‌گان ننگ سلامت ماند بر ماتاوان این خون تا قیامت ماند بر ما
روزی که در جام شفق مل کرد خورشیدبر خشک چوب نیزه‌ها گل کرد خورشید «2» ***

هجرت:

این فصل را با من بخوان باقی فسانه استاین فصل را بسیار خواندم عاشقانه است
شبگیر غم بود و شبیخون بلا بودهر روز عاشورا و هر جا کربلا بود
قابیلیان بر قامت شب می‌تنیدندهابیلیان بوی قیامت می‌شنیدند
جان از سکوت سرد شب دلگیر می‌شددل در رکاب آرزوها پیر می‌شد
امیدها در دام حرمان درد می‌شدبازار گرم عاشقی‌ها سرد می‌شد
دیدم، شبان خفته را تبدار دیدم‌بر خفته‌ی شب، شبروی بیدار دیدم
مردی صفای صحبت آیینه دیده‌از روزن شب، شوکت دیرینه دیده
مردی حوادث، پایمال همت اوعالم ثناگوی جلال همّت او
مردی نهان با روح، هم پیمان نشسته‌مردی به رنگ نوح در طوفان نشسته
مردی به مردی دشنه بر بیداد بسته‌در خامشی‌ها قامت فریاد بسته
مردی تذرو «3» کشته را پرواز داده‌اسلام را در خامشی آواز داده
کای عالمی آشفته چند آشفتن توگیتی فسرد از فتنه تا کی خفتن تو
ابر و نباریدن چه رنگ است این چه رنگ استتیغ و نبرّیدن چه ننگ است این چه ننگ است
یاد احد یاد بزرگی‌ها که کردیم‌آن پهلوانی‌ها، سترگی‌ها که کردیم
شبگیر ما در روز خیبر یاد باداقهر خدا در خشم حیدر یاد بادا ... «4»

_____

(1)- نطع: فرش چرمین.
(2)- رجعت سرخ ستاره؛ ص 63- 66.
(3)- تذرو: قرقاول، نام پرنده‌ای.
(4)- رجعت سرخ ستاره.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1458

جليل واقع طلب

اشاره

جلیل واقع طلب فرزند علی تخلص به «نهیب» به سال 1330 ه. ش در شهرستان رشت به دنیا آمد تحصیلات خود را تا سطح دیپلم در زادگاهش طی نمود.
واقع طلب فعالیت‌های شعری خود را از دوران جوانی آغاز و از سال 1370 به صورت جدی دنبال کرد. در آغاز اشعارش در مطبوعات به چاپ می‌رسید.
از جلیل واقع طلب تاکنون چند مجموعه شعر به چاپ رسیده است: «باغ آبی» که مجموعه غزلیات اوست. «باران تشنگی» در دو مرحله که منظومه بلند عاشورایی شاعر است. منظومه «یک جرعه شوکران»، «دود آه فرشته‌های خدا» که منظومه شعر دفاع مقدس می‌باشد و «گنجشک هیچ وقت قناری نمی‌شود».
واقع طلب صرفا اشعار کلاسیک می‌سراید و تمایل اصلی او به سرودن غزل و در مرتبه بعد مثنوی است وی در سال 1370 از کار اداری (اداره ثبت اسناد) بازنشسته شد و بعد از آن با صدا و سیمای مرکز استان گیلان به عنوان نویسنده و هم چنین دبیر شورای شعر اداره کل ارشاد اسلامی گیلان را بر عهده داشته است.
تأسیس انجمن مستقل شاعران گیل و هیئت هنری پاسداشت عاشورا و دبیری کنگره سراسری اول و دوم غزل معاصر در کارنامه‌ی فعالیت‌های فرهنگی و هنری وی به چشم می‌خورد.
-*-

سیمرغ روز واقعه:

از حجِ خانه‌ای که به جز بام و در نبودتا حجّ عشق، یک شریان بیش‌تر نبود
وقتی که آسمان تف «هَلْ مِنْ مُعین» گرفت‌انگار در زمینِ خدا یک نفر نبود
نابود، نخل بود و درختی از این تبارکاش آن میان، تهاجم کَور تبر نبود
اندوهم این که شعبده‌های شریح راغیر از سر بریده کسی پرده در نبود
بلیعده بود شب همه کاینات راخورشید روی نیزه اگر مستقر نبود *
گیرم فرات منزلی از جنس قاف داشت‌سیمرغ روز واقعه، بی‌بال و پر نبود
شیر، از زلال تیر و بلورینِ حلقِ شوق!رسمی که در تمامی عصر حجر نبود
*
آقا اگر غلط نکنم، بی‌شکفتنت‌حتی شناسنامه‌ی گل معتبر نبود
من از تمام واقعه خواندم که آسمان‌از خشکسال مشک شما بی‌خبر نبود
حیرانم از همین که در انبوه تشنگان‌یک ابر- بیش‌تر نه- چرا بارور نبود
آری تو تشنه بودی و طفلانت، این درست‌همراه کاروان تو سقّا مگر نبود؟
با خانه‌ی خدا به خدا می‌شد اشتباه‌شش گوشه، مرقد تو حسینم، اگر نبود
***
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1459

بخشی از منظومه بلند باران تشنگی:

باز شط تفتید و، آب آتش گرفت‌روح باغ از اضطراب، آتش گرفت
لاله، شولای «1» بلا پوشیده است‌از شقایق، عاشقی جوشیده است
در سبوی عاشقی، نوشتی که نیست‌عشق عریانیم، تن پوشی که نیست!
سهم قیس از عشق اگر مجنونی‌ست‌سهم ما، یک قتلگاهِ خونی‌ست!
داغباران‌ست اینجا، باغ نیست‌هیچ کس در فصل خون بی‌داغ نیست
باز هم از سینه‌ها، خون می‌چکداز دل آیینه‌ها، خون می‌چکد
برگها، از شبنم آتش می‌خورند!لاله‌ها هم، نم‌نم آتش می‌خورند!
یک نفر، خورشید ما را سر بریدتشنه لب، خون خدا را سر برید
کاش خون می‌شد تمام آب‌هااز عطش می‌سوخت کام آب‌ها
کاش دریا از غمت گُر می‌گرفت‌ابر، یک نم غیرت از «حُرّ» می‌گرفت
کاش شمشاد و صنوبر، می‌شکست‌سروها را، داغ اکبر می‌شکست
کاش دهن آب، آتش می‌گرفت‌برکه‌ی مهتاب، آتش می‌گرفت
کاش صحرا یک نیستان ناله داشت‌شور عاشوراییت دنباله داشت
زخم تو، یک کوله بار آشفتگی‌ست‌مثل یک عمر انتظار، آشفتگی‌ست
آفتاب از هُرم حلقت، آب شدرود از شرم لبت، بی‌تاب شد
ما هنوز آشفته‌ی زخم توایم‌خشم در خون خفته‌ی زخم توایم
باز هم از سینه‌ها خون می‌چکداز دلِ آیینه‌ها، خون می‌چکد ***

مثل تیغه‌ی علم:

تا به دستیاری تو عشق را بر فراز آسمان علم کندناگزیر بود دست خویش را در حوالی زمین قلم کند
دید، آب و نیزه، نقشه می‌کشند، مثل آتش از میانشان گذشت‌تا حصار فتنه و فرات را با لبان تشنه متهم کند
جاری شریعه می‌گذشت و ماه، مشک را پر آب کرد و بازگشت‌شرم کرد با ترنّم فرات، از فراز تشنگی‌ش کم کند
«ماه بود و مشک» در حصار گرگ یک سوار و یک تهاجم بزرگ‌مانده زخم واپسین که چشم او، داستان دیگری رقم کند *

_____

(1)- شولا: شنل.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1460 آه ای امام تشنه لب ببخش تو ستاده‌ای و او نشسته است‌کاش می‌شد این سوار غرق خون بی دو دست تکیه، قد علم کند
شاید آرزوی دیگری نداشت غیر از این که مثل تیغه‌ی علم‌قامت هزار زخم خویش را پیش پای حضرت تو خم کند ***

گل سرخ:

گرچه صد غائله آب است ز من تا شمشیرعطشم را ننشانید، مگر با شمشیر
می‌روم، تا تب خیزابی خون راهی نیست‌بلکه آوردم از آن معرکه سر یا شمشیر
گر قرار است که از نیزه بروید گل سرخ‌باید امروز بیفتد به تقلّا شمشیر
دل به دریا زده‌ام غرّش طوفان لال است‌گو که امواج برآرند ز دریا شمشیر
دادن دست به یکدیگر اگر دوستی است‌این چه دستی‌ست که داده‌ست به سقّا شمشیر
تیر و خونبارش چشم و جگر زخمی مشک‌همه هستند در این معرکه حتی شمشیر ***

سوز باران:

مثل یک دجله تشنگی، جاری‌ام در دل سراب‌مشک بی‌شبنمت کجاست، ای عطش نوش آفتاب
می‌رود چشمه‌چشمه درد، می‌وزد سینه‌سینه داغ‌باز هم خیمه‌خیمه سوز، باز هم ضجّه‌ضجّه آب
مثل آیینه‌ها شکست، بغمه‌ی «1» سهمگین بغض‌زیر آوارِ های‌های، در کمرگاه اضطراب
یک غزل شعر فصل سبز، قسمت دفترم نبودکاسه‌ی عاشقت تهی‌ست، از دو انگشت، شعر ناب
ما و پرواز و آفتاب؟ خواب خوش دیده‌ای به خیرلحن من لحن ساده‌ای‌ست، ای سوالات بی‌جواب
سوز باران شنیدنی‌ست، در دو دستم نگاه کن‌چشمه‌ای از زلال درد، رودی از آتش مذاب

_____
(1)- بغمه: گلوگیر بغض.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1461

اکبر بهداروند

اشاره

اکبر بهداروند در سال 1330 ه. ش در اندیمشک دیده به جهان گشود. وی دبیر ادبیات فارسی است و از شاعران عصر انقلاب اسلامی است. تاکنون سه مجموعه شعر به نامهای «مزامیر کال»، «تلواسه در عطش» و «ترانه آب» منتشر کرده است. در حال حاضر در تهران زندگی می‌کند.

-*-

خطبه‌های سرخ:

مانند ستاره، از سرا پرده‌ی شب‌می‌آمد و، خطبه‌های سرخش، برلب پایش به رکاب ذو الجناح، از سرِ دردمی‌گفت پیام عشق و خون با زینب
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1462

حسین دارند

اشاره

حسین دارند فرزند غریب در سال 1330 ه. ش در شهرستان برازجان دیده به جهان گشود.
تحصیلات خود را تا سطح دیپلم در زادگاهش طی نمود سپس کاردانی خود را در رشته‌ی علوم انسانی از دانشسرای شیراز گرفت و به استخدام آموزش و پرورش درآمد و لیسانس خود را در رشته زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه شیراز و در همان رشته از دانشگاه آزاد بوشهر در مقطع کارشناسی ارشد فارغ التحصیل گردید و پایان‌نامه خود را به نام «نقد و بررسی شعر معاصر استان بوشهر» انتخاب نمود.
دارند فعالیت‌های شعری خود را به طور جدّی در زمانی که در دانشسرا تحصیل می‌کرد آغاز نمود و با تنی چند از دوستان خود «انجمن ادبی برازجان» را پایه‌گذاری کرد.
از دارند یک مجموعه شعر به نام «یک سوره از شبهای مهتابی» به چاپ رسیده است. ایشان در قالب کلاسیک شعر می‌گوید و بیشتر تمایلش به سرودن غزل است و در مرتبه بعد رباعی و دو بیتی است هم چنین شعر کودک و شعرهای محلی را نیز دست مایه کار خود قرار داده است.
حسین دارند هم اکنون دبیر آموزش و پرورش است و در دانشگاه بوشهر نیز به تدریس اشتغال دارد. علاوه بر آن مسئول کانون شعرا و نویسندگان امور تربیتی استان بوشهر نیز می‌باشد.
-*-

پیر میدان:

یک علم بی‌صاحب افتاده‌ست، چشمش اما او به صحراهاست‌گفت اینک میرسد مردی، کاین علم بر دوش او زیباست
شانه‌های حیرتش لرزید، اشک خود را در علم پیچیدگفت با خود: کیست او کاینجا، نیست، اما مثل ما با ماست
آسمان، دستی تکان می‌داد، ماه، چیزی را نشان می‌دادناگهان فریاد زد ای عشق! گرد مردی از کران پیداست
گفت: می‌آید ولی بی‌سر، بر نشسته آهنین پیکرگفت آری کار عشق است این، او سرش از پیش‌تر اینجاست
گفت در چشمم نه یک مرد است، آسمان انگار گل کرده‌ست‌کهکشان در کهکشان موج است مثل خورشید آسمان پیمانست
وقتی آمد، عطر گندم داشت، کوفه کوفه زخم مردم داشت‌عشق زیر لب به سرخی گفت: آری‌آری او حبیب ماست
شیهه‌ی اسبی ترنّم شد، در غباری ناگهان گم شدیک صدا از پشت سر می‌گفت «گرد او آیینه‌ی فرداست» ***
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1463

کنار علقمه:

دستی که طرح چشم تو را مست می‌کشیدصد آسمان ستاره از این دست می‌کشید
برد بلند شرقی پیشانی‌ات به روزخورشید را به کوچه‌ی بن‌بست می‌کشید
دست هزار عاطفه در کارگاه عشق‌هر جلوه را به نام تو دربست می‌کشید
عاشق‌ترین، قشنگ‌ترین، باوفاترین‌انگار هر چه در خور عشق است می‌کشید
اما ... کنار علقمه، دستان روزگارتصویر یک شجاعت بی‌دست می‌کشید
مشک پر آب، جشم مرا ریخت بر زمین‌تیری که خصم خونی بدمست می‌کشید
خون می‌گرفت صورت عباس و او، هنوزشرمنده، کز برادر خود دست می‌کشید «1»

مهر عاشورا:

هوای العطش نای گل اناری شدترانه خشک شد و آب، زخم کاری شد
ضریح زخم بلندش در آن تبسّم سرخ‌هوای بال هزار آسمان قناری شد
ز تشنگی، لب چون غنچه‌اش چنان پژمردکه از نگاه فرات، آب شرم جاری شد
گلی که تشنگی‌اش، شاخه‌های آتش داشت‌به دست حرمله، یک باره آبیاری شد
به استناد گلویش- که مهر عاشوراست-حروف سرخ لبش، خطّ یادگاری شد
به روی دست پدر، یک ستاره جان می‌دادتمام وسعت قنداقه، لاله‌کاری شد
***

رباعی:

بغض تو شهاب آسمان پیما شدموجی شد و سر به خون زد و دریا شد
صبر تو کنار خشم خون رنگ حسینی‌شمشیر دو دم به روز عاشورا شد *
در عشق چرا به جان و تن فکر کنیم‌تا اوست چرا به خویشتن فکر کنیم
گل کرد حماسه‌ی حسینی تا مایک لحظه به غربت حسن فکر کنیم

_____
(1)- میراث عشق؛ ص 311.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1464

حسین اسرافیلی

اشاره

حسین اسرافیلی فرزند اکبر، به سال 1330 ه. ش در تبریز دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی را در مراغه گذراند و با انتقال خانواده به تهران دنباله‌ی تحصیلات را در تهران ادامه داد و در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران لیسانس گرفت.
اسرافیلی از سال 46 تا 54 در نیروی هوایی به کار اشتغال داشت و سپس در بخش خصوصی مشغول به کار گردید و هم اکنون با 30 سال سابقه‌ی کار بازنشسته شده است.
وی فعالیت‌های شعری خود را از سال 54 آغاز نمود که نخستین دفتر شعری خود را با نام «تولد در میدان» در همان سال انتشار داد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی از اولین افراد تشکیل دهنده‌ی حوزه‌ی هنری اندیشه‌ی اسلامی بود. مرحوم اوستا و استاد مشفق کاشانی و استاد محمود شاهرخی مشوق و راهنمای او در کار شاعری بوده‌اند. از اسرافیلی تاکنون دفاتر شعری:
«آتش در خیمه‌ها»، «در سایه‌ی ذو الفقار»، «عبور از صاعقه»، «مردان آتش نهاد» و «گزیده ادبیات معاصر شماره 5»، به بازار نشر راه پیدا کرده است. آخرین دفتر شعری ایشان «آتش در گلو» نام دارد، علاوه بر آن 20 مجموعه از اشعار شاعران دیگر را نیز جمع‌آوری نموده است. اسرافیلی بیشتر تمایل دارد در زمینه‌ی کلاسیک کار کند که در تمام ابعاد این زمینه چون مثنوی، غزل، رباعی و چهارپاره طبع‌آزمایی کرده است. وی شعر نو هم می‌گوید که دفتر شعری با نام «آیینه‌های شعله‌ور» از او به زیور طبع آراسته گردیده است.
-*-

اشتیاق خطر؛ (به نام علمدار بزرگ کربلا):

بر در خیمه ایستاده سواربه اشارت که گاه پیکار است
می‌نماید نگاه بازپسین‌که دگر نوبت علمدار است *
در نگاهش نشسته حرمت عشق‌تا چه فرمایدش دوباره امام
شوق پیکار می‌زند فریادمرد را تا حضور سرخ قیام *
کرد بی‌خوف عرصه‌ی پیکارزی خطر تا لگام باره گرفت
کودکان مانع سوار شدندخیمه را شیونی دوباره گرفت *
دهنه‌ی اسب را گرفته به دست‌می‌فشارد دو مشت را از خشم:
کیست آیا علم به دوش کشدنهراسد دگر، نبندد چشم؟ *
دشت را جز سکوت پاسخ نیست‌باز می‌خواندش به سوی سفر
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1465 دشت استاده
همچنان خاموش‌مرد اما در التهاب خطر *
ابروانی به هم گره خورده‌سایبان دو چشم همت او
آفتاب ایستاده شاهد رزم‌حالیا گاه، گاه غیرت او *
مشکش از انتظار لبریز است‌دوخته دیده را به راه فرات
پشت سر چشم تشنگانی چندغرق در گریه، چون نگاه فرات *
کیست این کز غبار می‌آید؟گرد میدان نشسته بر رویش
تیغ با شیوه‌ی پدر بسته‌غیرت مرتضی به بازویش *
اشتیاقش کشیده سوی خطرسینه بر تیر و دشنه می‌ساید
آفتابا تو نیز شاهد باش‌کز لب آب، تشنه می‌آید *
می‌خروشد چنان که رعد به شب‌دشت می‌لرزد از هیاهویش
بانگ اللّه اکبرش جاری‌ست‌از لب تشنه‌ی «بلی «1» گویش *
آن که دیروز دعوتش می‌کرداینک استاده تیغ کین در دست
دستهایی که قصد بیعت داشت‌حال با تیغ و دشنه پیوسته‌ست *
دیده‌ها دوخته به راه سوارتا که باز آید از دل پیکار
تا نمازی دوباره بگزارندخیمه‌ها با حضور آن سردار *
دیده‌ی خیمه‌ها هراسان است‌تا چه بازی کند قضا این بار
با سلامت سوار برگرددیا که اسبش رسد بدون سوار *
لاشخوران به کینه می‌نگرندگوییا تک سوار افتاده‌ست
شیر این بیشه در میان انگاربا تن زخمدار افتاده‌ست *
گوییا تشنه کام عشق شده است‌از لب تیغ و دشنه‌ها سیراب

---

(1)- اشاره به آیه 172 سوره اعراف؛ «أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی» آیا من پروردگار شما نیستم؟ همه گفتند: بلی!.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1466 بانگی از قتلگاه می‌آید«هان برادر، برادرت دریاب» «1» *** (بیاد سفیر حضرت سید الشهداء حضرت مسلم) (ع)

هم تبار قبیله‌ی طوفان:

دارد از گرد راه می‌آیدهم تبار قبیله‌ی طوفان
نامه‌ی کوفیان به خورجینش‌همره شوق بیعت و پیمان *
با شتاب از کناره می‌گذردچفیه و چهره‌اش غبار آلود
می‌رود همچو باد در دل دشت‌نفس باره‌اش بخار آلود *
می‌کند سایه‌بان چشمانش‌دست را همچو شاخه‌ی زیتون
پیش از این در کرانه پیدا بودسایه‌ی تکسوار آتش و خون *
باز در حجم دشت می‌پیچدگرد سم سپید رهوارش
شیهه‌ی اسب رعد را ماندمی‌کشد تا مقام دیدارش *
آری می‌پاید آن دو چشم پلیداز شکاف نهان کوه، ترا
سایه‌ای ایستاده دشنه به دست‌به کمین، در میان کوه، ترا *
گزمه‌های گرسنه می‌بویندجای گام ترا، چنان کفتار
با توام، با تو، ای شجاعت قوم‌یاور عشق، ای پلنگ شکار *
دیرگاهیست تا نیاشفته‌ست‌طعم پیکار و تیغ، ذائقه را
ابرهای عقیم، تشنه لبندآتشین نعره‌های صاعقه را *
با تو این مرهم کدامین زخم‌با تو این آتش کدام آه است؟
از کدامین سپیده می‌آیی‌همره آفتاب، تیغ بدست *
با تو عطشانی قبیله‌ی ماست‌از لهیب کویر می‌آیی

_____
(1)- سیری در مرثیه عاشورایی، ص 338- 340.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1467 از لب چاک‌چاک تو
پیداست‌کز نمکراز پیر می‌آیی *
رایت عاشقی، بدوش سوارمی‌رسد خسته، تشنه، گردآلود
بر لبانش نشسته هرم کویرچشم در انتظار چشمه و رود *
می‌رسد مرد، لیک افسرده‌ست‌آتش سینه‌های پر فریاد
بسته بر آفتاب، پنجره رادست پندار «هرچه بادا باد» *
گزمگان پلید می‌جویندسایه‌ی مرد را، به دشنه و تیغ
خیل اهریمنان، که می‌دارندآب را از لبان تشنه، دریغ *
... قاصد کاروان بیداری‌مردهای قبیله، در خوابند
بازگرد، ای سوار دریادل‌کوفیان پای بست مردابند *
اینک این مسلم است، خون آلوددر حصار ددان زشت آئین
دستها، بسته، و توانش نیست‌می‌برندش فراز برج، به کین *
می‌رود در میان جلادان‌تا برآید فراز چوبه‌ی دار
می‌کند سوی مکه، مرد خطاب:«کای حسین، ای امام، ای سردار» *

غیرتی نیست کوفه را، برگردبیعتی سست بود، و بشکسته‌ست
آنکه می‌کرد دعوت خورشیدخدمت «شام» را کمر بسته‌ست «1» ***
فلک به چهره کشد از حیا نقاب مگروگرنه دید توان این همه عذاب مگر؟
به کام فاجعه می‌ریزد آسمان و زمین‌نشسته جغد بر این خانه‌ی خراب مگر؟
لهیب تشنگی از کودکان گرفته توان‌کرامتی بکند همت سحاب مگر؟
لبان تشنه‌ی دریا دلان به فریاد است‌خدای را، شده دریاچه‌ها، سراب مگر؟
نماز عشق چنین غرقه خون نمی‌خوانندوضو گرفته‌ای از چشم آفتاب مگر؟
صلوة ظهر و تو در عرش می‌کنی پروازگرفته دست ملایک ترا رکاب مگر؟
امیر قافله را، سر، به چوب نیزه چراست‌زمانه لال شد از دادن جواب مگر؟

_____

(1)- تولد در میدان؛ ص 91- 96.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1468 سرت به نیزه اذان گفت، کاروان لرزیدنشسته هیبت طوفان در این خطاب مگر؟
نگاهت از سر نی بیمناک طفلان است‌گشاده بال به ره، باز اضطراب مگر؟
دوان به سوی پدر کودکان آبله پای‌گرفته‌اند از آنجا سراغ آب مگر؟
فراز نیزه چه غوغای عالم افروزیست‌فرود آمده تا نیزه آفتاب مگر؟ «1» ***

یا حسین (ع):

ای حضور آسمان در جان خاکیا حسین ابن علی، روحی فداک
ای نماز عشق را تکبیر سرخآیت تطهیر را تفسیر سرخ
ای جلال آسمان، شور زمینمعنی پوشیده در زیتون و تین
ای به طور موسوی، روح حکیمقبلهی عرفان! صراط المستقیم
ای شکوه آفرینش، ای یقینآبروی مکتب، ای سالار دین!
ای امام لالههای نینواآفتاب غرق خون در کربلا
ای منای حقّ را ذبح عظیمای صدای تازه از نای قدیم
ای شکوه عشق، فخر کاینتای خجل از نام تو شط فرات
ای جلال هرچه غیرت، هر چه مردقوّت بازوی قرآن در نبرد
وارث تیغ دو لب، خیبر گشا!یادگار فاطمه، وقت دعا!
ای حضور شور خون در مستیام‌شوکت شیرین باغ هستیام
قوس محرابم، خم ابروی توستخط «أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ» کوی توست
آبها، وقتی که طوفان میکنندیاد آن لبهای عطشان میکنند
گرچه باغت، برگریز از دشمن استخواهری داری که روح گلشن است
چون به نامش میرسم، درماندهام‌گریهام باران خون و شیون است
زینبی داری که چون تیغ علی (ع)خطبهاش حیرت فزای دشمن است
زینبی داری، ستون خیمههاستعالمی در سایه سارش ایمن است *
ای نمازت آبروی دین ماخون تو آوازهی آیین ما
آفتاب، آیینهی خوناب توستآسمان، پیشانی محراب توست
باغها را بویی از یاست بس استتشنگان را نام عبّاست بس است
من نمیگویم که دست از دست دادچشم گفت و هرچه هست از دست داد
یک تجلّی دید و شد مدهوش اوپر شد از بوی خدا، آغوش او
هرم آتش بود و زخم تیر و تیغآسمان شد سایهبانش- بیدریغ-

_____

(1)- همان؛ ص 97 تا 99.
دانشنامهی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1469 سجدهی خون،
اختیارش را گرفتاین نماز، آخر قرارش را گرفت
از وفاداری، به تمکین ادبرفت و از دریا برون شد تشنهلب
مشت آبی تا لبانش پر گشودغیرت امّا جلوهی دیگر نمود
با لب زخم و عطش چون خنده کرداشتیاق آب را شرمنده کرد
گرچه تیغ و دشنههایش فرش بوددستهایش تکیهگاه عرش بود
خیمه را هرچند زخم افتاده بودبر عمود قامتش استاده بود
تیرباران چون به سویش پر گرفتقامت شهبازیاش شهپر گرفت

تا نگردد چشم غیرت شرمگین‌تیر را گفتا که بر چشمم نشین
تا عمود قامتش در خون تپیدبر افق، خورشید خطّ خون کشید
کفر، بیعت با لب شمشیر کردقطعه‌قطعه عشق را تفسیر کرد *
ای حضور آسمان در جان خاک‌یا حسین ابن علی! روحی فداک
موج‌ها هرچه تلاطم می‌کنندپیش پایت خویش را گم می‌کنند ***
کیست این طاقت گرفت از ما، به خون غلتیدنش؟خم شده هفت آسمان عشق، بر بوسیدنش
سینه‌مان جز در حریم عاشقی پرپر نزدنازم این دل را و در سیلاب خون غلتیدنش
عطر عاشورا، چنان شولا به تن پیچیده است‌صد چمن گل باز شد در حسرت بوییدنش
موسم این باغ را فصل خزان باور نبودباغبان می‌گرید از اندوه پرپر دیدنش
کوه را ماند، فرا استاده در طوفان و بادموج می‌پیچد به خود، در التهاب دیدنش
ذو الفقاری بر کف و با صد دهان زخم و خون‌می‌نماید غیرت حیدر، چنین چرخیدنش
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1470

عباس شب خیز

اشاره

عباس شب خیز قرا ملکی فرزند علی متخلّص به شب خیز به سال 1330 ه. ش در «قراملک» تبریز پا به عرصه گیتی نهاد تحصیلات خود را تا دیپلم به تناوب در تبریز و شهرهای دیگر گذراند و مقدمات دروس حوزوی را نیز فراگرفت.
فعالیت‌های شعری را از دوره دبیرستان آغاز نمود و با حضور در انجمن‌های ادبی تبریز از جمله «انجمن استاد شهریار» سرودن شعر را با جدّیت بیشتری دنبال نمود و از محضر اساتیدی چون «استاد محمد عابد تبریزی» کسب فیض نمود وی قبل و بعد از انقلاب سابقه همکاری با مطبوعات کشور را دارد.
شب خیز مجموعه شعری آماده چاپ به نام «منظومه قره ملک» به زبان ترکی و فارسی دارد.
وی در قالب کلاسیک و به سبک عراقی شعر می‌گوید و تمایلش به سرودن مثنوی و غزل بیشتر از سایر انواع شعری است.
ایشان مجری انجمن ادبی شهریار است و در یک شرکت خصوصی مشغول به کار می‌باشد.
-*-

مخمّس: استمداد حضرت ابو الفضل عباس از سید الشهداء (ع):

مدهوشم و سرمست ز مینای غم و رنج‌گلگون شده ز آن باده نابم رخ نارنج
افتاده‌ام از اسب در این عرصه‌ی شطرنج‌بنگر که سر و کتف و دل و ساعد و آرنج
رفت از نظرم در هوس روی تو هر پنج‌ای شاه مرا کرده غلام تو خداوند
گر سر برود نگسلم از بند گیت بند
هرگز نروم از سر پیمان به تو سوگندگو: مکنت و ملک و حرم و خانه و فرزند
گردند فدای سر گیسوی تو هر پنج‌ای پایه‌ی عرش از نفس گرم تو قائم
سر در خطّ فرمان تو ذرات عوالم
مخدوم تویی در دو جهان ما همه خادم‌مفتی و فقیه و ثقه و عارف و عالم
جاروب کش مسند سکوی تو هر پنج‌در مکتب تعلیم طریقت تویی استاد
از فیض تو یابند خلایق همه ارشاد
هرگز چو تو فرزانه ندارد دو جهان یادروح و مَلَک و آدمی و جن و پریزاد
شاگرد دبستان سر کوی تو هر پنج‌تا سر زند از خاک سیه لاله و سنبل
بر دامن لطف تو زند چنگ توسّل
بی‌اذن تو قمری نکند شوق تغزل‌آینه و شمع و گل و پروانه و بلبل
ساغرکش میخانه یا هوی تو هر پنج‌ای مایه‌ی مجد و شرف دوده‌ی آدم
از توست جلال و حشم و آدم و عالم
نبود دو جهان قیمت یک موت مسلّم‌جنّات و قصور و غرف و کوثر و زمزم
بوسند درِ دولت مینوی تو هر پنج دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1471 ای کعبه‌ی جان، قبله‌ی دل، مهبط ارشادمعموره‌ی اسلام ز
ایثار تو آباد
متروک و خراب از کرمت خانه‌ی بیدادسلطان و غلام و خدم و بنده و آزاد
در سجده به پیش خم ابروی تو هر پنج‌عرش ملکوت است ترا مسند اجلاس
دارند ملایِک در درگاه ترا پاس
تنها نه جبین ساست به درگاه تو عبّاس‌عیسی و کلیم و خضر و یونس و الیاس
سایند جبین بر درِ مشکوی تو هر پنج‌ای خاک درت سرمه چشم مه و خورشید
تنها نه منم در طلب دولت جاوید
ذرّات جهانند در این خواهش و امیدشمس و قمر و مشتری و زهره و ناهید
هستند چو بنده به تکاپوی تو هر پنج‌جان برکفم از عشق تو ای مظهر لولاک

وی فیض وجودت سبب خلقت افلاک
عباس کجا، کی کند از کشته شدن باک‌این دست و سر و سینه و چشم و تن صد چاک
باللّه که نیرزند به یک موی تو هر پنج‌ای رشک همه هستی عالم به کمالات
آدم به مَلَک از تو کند فخر و مباهات
جاوید ز جانبازی تو جمله‌ی آیات‌انجیل و زبور و صحف و مصحف و تورات
هستند به تلویح ثناگوی تو هر پنج‌هرچند زده آه درون خیمه به گردون
وز سوز عطش جام دلت گشته پر از خون
لیک آب همه عالم امکان به تو مرهون‌جیحون و فرات و ارس و دجله و کارون
مخمور و عطشناک لب جوی تو هر پنج‌ای کون و مکان بر کرم و لطف تو محتاج
آن را که نهادی به سر از مکر متت تاج
از جور عدو گشت به تیر ستم، آماج‌مشک و علم و جان و دل و دیده، به تاراج
رفت از سر شوق رخ نیکوی تو، هر پنج‌ای مرغ مَلَک بال در این دشت بلاخیز
افتاده‌ام از جور سپاه شررانگیز
آماده و در دست همه حربه‌ی خون‌ریزتیغ و سه پر و نیزه و گرز و تبر تیز
اندر صدد صید پرستوی تو هر پنج‌کی می‌سزد از همچو منی وصف تو مولا
فیضی برد از مهر فلک شب‌پره حاشا!
وامانده درین مرحله «شب خیز» نه تنهاحسان و جریر، اسمعی و اخطل و اعشا
قاصر ز مدیح صفت و خوی تو هر پنج دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1472

حسین آهی

حسین آهی که قبلا «ابن آهی» تخلص می‌کرد، در سال 1331 ه. ش در تهران متولد گردید. پدرش از شاعران مرثیه سراست که در قید حیات است. دوران کودکی و تحصیلات ابتدایی و دبیرستان را در تهران گذراند و پس از پایان تحصیلات مقدماتی و عالی، به زبان‌های عربی و انگلیسی و آلمانی آشنا شد. بعد از انقلاب اسلامی مدت چهار سال به عنوان رایزن فرهنگی از طرف وزارت امور خارجه به کشور آلمان اعزام شد. وی از سال 1345 شمسی به سرودن اشعار پرداخت و شعرهایش تاکنون به صورت پراکنده در بیشتر مطبوعات کشور، به ویژه مجلات گوهر و یغما، به چاپ رسیده است.
آهی برای چند دیوان شعر مقدمه نوشته است. او در عروض صاحبنظر است و کتاب «دره‌ی نجفی» را تصحیح و تعلیقات بر آن نوشته است که با مقدمه‌ی استاد امیری فیروز کوهی و دکتر مهدی حمیدی شیرازی توسط کتابفروشی فروغی در سال 1358 شمسی انتشار یافته است.
آهی اگر چه در انواع قالبهای شعری تجربه دارد، ولی بیشتر گرایشش به غزل است. از او چند غزل خوب در حال و هوای شعر امروز دیده شده است.
بعضی آثار منتشر شده از او عبارتند از: «بحور شعر فارسی»، «فهرست کامل عروضی دیوان ناصر خسرو»، «فرهنگ اصطلاحات ادبی»، «خیام شناسی»، «فهرست عروضی حافظ»، «دیوان ریاضی یزدی (حواشی و تصحیح و مقدمه)»، «تصحیح و شرح دیوان کامل بیدل»، «تصحیح کتاب کامل بهایی» و ...
-*-
می‌خواست کفر افکند از جوش کعبه راتا اهل دین کنند فراموش کعبه را
بگرفت جا به دامن کرب و بلا حسین‌با درد و غم چو کرد هم آغوش کعبه را
شد زنده دین حق ز قیامش اگر چه کرداندر عزای خویش سیه‌پوش کعبه را
خون خدا به کرب و بلا موج می‌زندبینم و لیک، ساکت و خاموش کعبه را
بوی خوشی که می‌وزد از تربت حسین‌گویی که برده تا ابد از هوش کعبه را
بنگر مقام و رتبه، که در پیش کربلاشد حلقه‌ی ارادت در گوش، کعبه را
از بس که اشک ریخته در ماتم حسین‌چون زمزم است چشمه‌ی پر جوش کعبه را
یا نیست جز خیال شه کربلا به سریا خطرم نموده فراموش کعبه را
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1473

مرتضی عصیانی

مرتضی عصیانی خوزانی فرزند حسین و متخلص به «آینه» در سال 1331 ه. ش در خمینی شهر اصفهان چشم به جهان هستی گشود. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را تا نزدیک دیپلم در زادگاه خود گذراند و آن‌گاه به شغل آزاد روی آورد و حرفه خاتم سازی را پیشه خود ساخت.
نوجوان بود که با شعر فروغ فرخزاد آشنا شد و همین امر سبب گردید تا به شاعر و بویژه شعر نو علاقمند گردد و تا پیش از انقلاب به انجمن شیوا در تهران رفت و آمدهایی داشت ولی سرودن شعر را بطور جدی از بعد از انقلاب آغاز نمود و به قول خودش گمشده خود را در شعر کلاسیک یافت.
عصیانی شاعری غزل سرا محسوب می‌شود اشعار وی در مجموعه‌های شعری مختلف به چاپ رسیده است.
وی هم اینک در کارگاه خاتم سازی خود در خمینی شهر به فعالیت اشتغال دارد.
-*-
روشن آن دیده که هر شب به عزای تو گریستصبح زد چاک گریبان و برای تو گریست
خواست آدم شود آسوده ز گرداب بلاخواند نام تو و بر کرب و بلای تو گریست
نوح، کشتی چو بنا کرد بر آن خشک زمین‌آسمان آن همه دریا به هوای تو گریست
زمزم آن روز که جوشید از آن وادی عشق‌عطش شوق تو را دید و به پای تو گریست
زایری کو شده از فیض زیارت محروم‌دل، حرم کرد و بر آن صحن و سرای تو گریست
تشنه لب بودم و آبم به نظر «آینه» بوددل که آتش شده از شور عزای تو گریست ***
روز میلاد تو دل رفت به باغ گل سرخ‌تا بگیرد ز صفای تو سراغ گل سرخ
سحر از فیض حضور تو چنان شاد شده است‌که گرفت از کف خورشید ایاغ گل سرخ «1»
شبنمی کز رخ تو رفت و به خورشید رسیددل وحشت زده‌ای داشت ز داغ گل سرخ
لاله پیش از تو نماد گل ایثار نبوداز نگاه تو برافروخت، چراغ گل سرخ
لحظه‌ای سرخ غروب تو طلوعی دگر است‌تسلیت نیست سزاوار فراغ گل سرخ

ای که از خون تو صد باغ شقایق روییدفیض خون تو به ما داد دماغ گل سرخ
به ولای تو که چون داغ شقایق دیدیم‌من و «آینه» نشستیم به داغ گل سرخ
***
تاریخ که بی‌فرصت ابراز نماندپایان نپذیرفت و در آغاز نماند
بنوشت به پیشانی اعصار و قرون‌خون تو دمی از حرکت باز نماند *

_____

(1)- ایاغ: پیاله.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1474

ای حجت حق که خون تو خون خداست‌جاوید ز تو حماسه‌ی عاشوراست
تا شیعه مگر فریب مفتی نخورداز رسم تو راه حق و باطل پیداست *
ظهری که نماز عشق برپا کردی‌دین را ز قیام خویش احیا کردی
آن روز تو خودسران خود باور رابا خون گلوی خویش رسوا کردی *
یاد تو محال است فراموش شوددریا به سکون مگر هم آغوش شود؟
خون تو چراغ روشن راه خداست‌هیهات که این چراغ خاموش شود *
آن سر که به سودای تو سربازی کردسر بر سر نی داد و سرافرازی کرد
تا ما به مرام عشق آگاه شویم‌این نقش به نینوا چه خوش بازی کرد

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1475

جعفر رسول زاده

اشاره

جعفر رسول زاده، متخلّص به «آشفته»، فرزند محمّد آقا، در سال 1331 ه. ش در خانواده‌ای مذهبی و در شهر کاشان تولد یافت.
رسول زاده تحصیلات خود را تا اول دبیرستان بیشتر ادامه نداد و به شغل آزاد روی آورد. از کودکی به شعر علاقه و دلبستگی یافت، و با حضور در مجالس دینی و مدیحه‌خوانی و مرثیه‌سرایی ذوق و استعداد شاعری در او پدیدار گردید.
آشفته در آغاز شاعری به انجمن ادبی صبا راه یافت. در سال 1360 برای کار به تهران عزیمت کرد و در ضمن به انجمن ادبی پانزده خرداد راه یافت و در سال 1367 به قم مهاجرت کرد و در این شهر رحل اقامت افکند، در انجمن ادبی محیط به ریاست شاعر گرانمایه مجاهدی شرکت جست و شعرش مورد نقد قرار گرفت و به تدریج شکوفایی یافت.
آشفته، شاعری است که بیشتر به جنبه‌های مذهبی شعر دلبستگی دارد و قسمتی از اشعارش اختصاص به مدایح و مراثی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام دارد. «1»
ـ*ـ
قد برافرازید یک عالم شجاعت پیش روست‌پرده بردارید صد آیینه حیرت پیش روست
ای حسینی مشربان در معبد آزادگی‌تا نماز آرید محراب عبادت پیش روست
عقل می‌نالد، حریفان تیغ در خون شسته‌اندعشق می‌غرّد، نظرگاه شهادت پیش روست
عقل می‌گوید که بال خسته را پرواز نیست‌عشق می‌بالد که اوجی بی‌نهایت پیش روست
دوستی را پاس می‌دارم که در هُرم عطش‌سایه ساری در گذرگاه محبّت پیش روست
سبز می‌مانم، که در حال و هوای رُستنم‌تشنه می‌رویم، که باران طراوت پیش روست
ای تمام مهربانی در نگاهت یا حسین‌با تو باید آشنا بودن که غربت پیش روست ***

خورشید بود و علقمه فصل دمیدنش‌چشم زمانه تاب نیاورد دیدنش
بی‌دست ماند و، شد علم عشق سرنگون‌چشم خدا گریست به در خون تپیدنش
از پا نشست بر سر بالین او حسین‌آسان نبود داغ برادر چشیدنش
سر تا به پا خدا شد و جسمش به خون نشست‌توحید ناب بود، دل از خود بریدنش

_____
(1)- سخنوران نامی معاصر ایران؛ ج 1، ص 118.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1476 مظلوم آن شهید که وقتی به خون تپیدمظلومه‌ای چو فاطمه، آمد به دیدنش ***

نینوای زخم:

هفت بند عشق دارد نینوای زخم توای تمام گریه‌هایم های‌های زخم تو
در سکوت اشک، پژواک صدایم گم شده‌ست‌شرحه‌شرحه درد می‌خوانم برای زخم تو
از وداعت در دلم صد پاره خون گل کرده است‌داغ من شد تازه در حال و هوای زخم تو
با کدامین دیده می‌باید تماشایت کنم‌هستی‌ام ای کاش می‌شد رو نمای زخم تو
بوسه بر رگهای خونین تو جانم زنده کردعمر خود را یافتم در جای‌جای زخم تو
تو شکیبایی به قلبم هدیه فرمودی، ولی‌من صبوری چون توانم در عزای زخم تو
کاشکی در غربت آباد دل من خانه داشت‌داغ آن خنجر که می‌شد آشنای زخم تو ***
می‌توان خورشید شد، با روشنی آغاز کردمی‌توان با بال خون تا بیکران پرواز کرد
سینه‌ی من صد نیستان ناله دارد، می‌شودعشق را با نای عاشورائیان آواز کرد
این تماشایی‌ترین وصل شکفتن، فرصتی‌ست‌می‌توان اینجا به روی دوست چشمی باز کرد *
از نگاهت زندگی رویید و جانم سبز شدچشم‌های مهربانت ای مسیح! اعجاز کرد
مثل من تا وسعت آزادگی پر می‌کشدرشته‌ی دلواپسی را هر که از خود باز کرد *
ای فروغ آفتاب آشنایی! یا حسین!روشنا بختی که خود را با غمت دمساز کرد ***

معراج حضور

یک فروغ و آن همه رخسار روی نیزه‌هاشد تماشایی خدا انگار، روی نیزه‌ها!
می‌طپد پیش نگاه مرده‌ی نامردمان‌عشق، صد آیینه در تکرار روی نیزه‌ها
آسمان! من آن همه خورشید در خون خفته رایافتم با چشم اختربار، روی نیزه‌ها
پیش ازین بر خاک مقتل بود معراج حضورخوش تجلّی کرده‌اند این بار، روی نیزه‌ها
آستینم را کلاف اشک گوهر کرده‌ام‌یوسفند و گرمی بازار روی نیزه‌ها
کاروان را منزل غربت جدا افتاده بودهمرهان را تازه شد دیدار، روی نیزه‌ها *
تا بمانی سرخ رو تا صبح محشر ای شفق!بوسه از لب‌هایشان بردار روی نیزه‌ها
آسمان! گر اختران خویش را گم کرده‌یی‌شرحه‌شرحه عشق را بشمار روی نیزه‌ها *
کوفه‌کوفه داس و خنجر بود و، از آل علی‌صد گلستان لاله شد تبدار روی نیزه‌ها
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1477

رباعی:

آیینه شدند و تابناک افتادندمانند سپیده، سینه چاک افتادند
در پیش نگاه مهربان خورشیدهفتاد و دو آسمان به خاک افتادند
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1478

قادر طهماسبی

قادر طهماسبی فرزند علی متخلص به «فرید» به سال 1331 ه. ش در شهرستان «میانه» دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی تا قسمتی از متوسطه را در زادگاه خود و دنباله آن را تا سطح دیپلم در استان سیستان و بلوچستان گذراند و تحصیلات عالیه خود را در رشته روانشناسی ادامه داد. وی فعالیتهای شعری خود را از دوران دبیرستان آغاز کرد.
از قادر طهماسبی تاکنون سه مجموعه شعر به چاپ رسیده است: «عشق بی‌غروب» که مجموعه غزلیات وی است، «گزیده ادبیات معاصر شماره 94» و «روزی به رنگ خون» که مجموعه اشعار عاشورایی ایشان است دو کتاب غیر منظوم نیز از ایشان آماده چاپ است: «شعر و زیبا شناختی» و «اخلاق هنری، مباحث نظری و عملی در شعر».
وی شاعری است که در تمام قوالب شعری طبع آزمایی کرده است در کلاسیک تمایلش بیشتر به غزل و غزل مثنوی و چهار پاره است ولی در شعر نو در قالب نیمایی و سپید نیز بخوبی شعر می‌سراید قادر طهماسبی فعالیتهای مختلف فرهنگی و ادبی و مطبوعاتی را در شکل همکاری با سازمانها، کانونها و مراکز دانشگاهی بویژه در جهاد دانشگاهی اصفهان را در کارنامه خود دارد و هم اکنون همکاری نزدیکی با حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی دارد.
ـ*ـ
طفیل سیره‌ی عشق است داغداری مابه باغبانی درد است لاله کاری ما
تنور لاله درین فصل آن چنان داغ است‌که می‌چکد عرق از روی شرمساری ما
به راه خیزش ما گرچه نیزه کاشته‌اندجوی نکاسته از شور تک سواری ما
به رود خسته‌ی تاریخ داده درس شتاب‌در آبراه هدف، موج بی‌قراری ما
صفی ز لشکر عشقند باد و باران هم‌غریب نیست شتابند اگر به یاری ما
دهان به نغمه‌ی شادی دریده دشمن رابگو درآمد جنگ است سوگواری ما
شروع زندگی جاودانه با یار است‌درین غریب کشی، مرگ اختیاری ما
به زیر سایه‌ی طوبی قدان عاشورانرسته سرو بلندی به استواری ما
صلا زدی که: کسی هست یاری‌ام بدهد؟بلی حسین من، آنک خروش آری ما
اگر چه دیر صلایت شنیده‌ایم، امابگیر هر چه غرامت ز خون جاری ما
بگو به دشمن مغلوب ما که در راه است‌هنوز حادثه‌ی زخم‌های کاری ما
گره ز جعد خم سر به مهر بگشاییدکه سر نهاده به شوریدگی خماری ما
امید منتظران، با ظهور خود بزدای‌غبار اشک، ز چشم امیدواری ما

«فرید» خط شهادت همیشه هایل بادمیان خستگی و پای پایداری ما «1»
***
سرّ نی در نینوا می‌ماند، اگر زینب نبودکربلا در کربلا می‌ماند، اگر زینب نبود

_____
(1)- حدیث باب عشق؛ ص 176 و 177.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1479 چهره سرخ حقیقت، بعد از آن طوفان رنگ‌پشت ابری از ریا می‌ماند، اگر زینب نبود
چشمه‌ی فریاد مظلومیّت لب تشنگان‌در کویر تفته جا می‌ماند، اگر زینب نبود
زخمه‌ی زخمی‌ترین فریاد، در چنگ سکوت‌از طراز نغمه وا می‌ماند، اگر زینب نبود
در طلوع ذاغ اصغر، استخوان اشک سرخ‌در گلوی چشم‌ها می‌ماند، اگر زینب نبود
ذو الجناح دادخواهی، بی‌سوار و بی‌لگام‌در بیابان‌ها رها می‌ماند، اگر زینب نبود
در هجوم لشکر شمشیرها، تیغ زبان‌در نیام ادّعا می‌ماند اگر زینب نبود
در عبور از بستر تاریخ، سیل انقلاب‌پشت کوه فتنه‌ها می‌ماند، اگر زینب نبود ***
ای بهترین بهانه برای گریستن‌وی داغ جاودانه برای گریستن
با نام داغدار تو ای لاله‌ی بهشت‌زیباست هر ترانه برای گریستن
نام تو در گشایش دلهای داغداررمزی‌ست عاشقانه برای گریستن
در راه بازگشت به خود، عشق کاشته‌ست‌داغ تو را نشانه برای گریستن
بیدار کرد داغ تو وجدان خفته رابا موج تازیانه برای گریستن
شش سوی لاله می‌دمد ای چشم! باز کن‌راهی از این میانه برای گریستن
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1480

حیدر منصوری

اشاره

حیدر منصوری متخلص به عاشق به سال 1332 ه. ش در شیراز به دنیا آمد. وی تا دوره‌ی اوّل متوسطه به تحصیل پرداخته، سپس به داشتن شغل آزاد اشتغال ورزیده است.

-*-

خورشید آزادی:

رخ مه پرستان رخشنده شد با حنجر خونین‌شب سر نیزه گم شد با طلوع آن سر خونین
شکست خنجر از طوفان خون شد شهره در گیتی‌یم خون خدا بشکست در هم خنجر خونین
فروغ مشعل فردائیان، خورشید آزادی‌حسین بن علی ظلمت شکن، آن گوهر خونین
چنان در کربلا آئینه‌دار مکتب حق شدکه در طول زمان‌ها جلوه دارد جوهر خونین
به طوفان بلا دارند دل با شاه مظلومان‌یکایک یاوران با غنچه‌ی دل اصغر خونین
تن صد پاره‌اش بر خاک آن وادی جلائی دادکه خاک تیره شد، آئینه‌ای زان پیکر خونین
علمدار وفا، شمع شباب بزم غیرت‌هاچراغ محفل دل، تکسوار لشکر خونین
نوشتم این زمان خون نامه‌ای از کشور گل‌هاکه در عالم بماند نقش خون در دفتر خونین «1» ***
و گلبانگ شهادت جوش زد از نای عاشوراطنین‌انداز گیتی شد بلند آوای عاشورا
تن خورشید تا شد غرقه در امواج سرخ خون‌طلوعی تازه زد بر موج خون سیمای عاشورا
امام کاروان دل چو کرد آهنگ سربازی‌به کف بگرفت جان را از پی ابقای عاشورا
چو هفتاد و دو گل شد پرپر از بغض بد اندیشان‌شهادت غنچه زد در دامن صحرای عاشورا
چراغ سرخ خون آیینه‌دار مکتب دل شدجهان روشن شد از خورشید همّت زای عاشورا
ز یا رب یا رب ظلمت شکاف زاده‌ی زهرانگون شد تیرگی، پربار شد شب‌های عاشورا
به شریان زمان، خون شهید عشق می‌جوشدشکوهی تازه دارد جوشش مینای عاشورا
سواران سحر مردانه می‌تازند تا ظلمت‌قیامی تازه دارد شعله در سینای عاشورا

لبخند خونبار:

دوباره شعرهایی کربلایی‌قلم ماند و فضایی کربلایی
دلم امشب هوای گریه داردهوای های‌های گریه دارد
بیا تا کربلا با هم بخوانیم‌سرود گریه را با هم بخوانیم
دوباره از گلوی سرخ اصغربرایت شعر می‌خوانم برادر
دوباره خیمه ماند و لای لایی‌سکوت اصغر و «بابا کجایی»

---

(1)- شب شعر عاشورا، ص 135.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1481 سکوت اصغر و لب تشنگی، زخم‌به روزی گریه و شب، تشنگی، زخم
بیا مولا، بیا مولا، کجایی‌دل اصغر شکست از بی‌وفایی
از این مردم که همرنگ دروغندهمیشه بی‌وفا، رنگ دروغند
بیا مولا که اصغر تشنه مانده است‌گل تنهای پرپر تشنه مانده است
بیا مولا ببین قنداقه در خون‌ببین از خیمه‌ها افتاده بیرون
ببین این طفل تنها را که تشنه است‌گل زیبای زیبا را که تشنه است
لبت را بر لبش بگذار، مولاکه سیرابش کنی از بوی بابا
ببین لب تشنگی، لب تشنگی، دردسکوت کوفیان، این قوم نامرد
بیا مولا پسر را باز برداربه روی زخم دوش خویش بگذار
ببر تا بلکه او آبی بنوشدز حلقومش گل باران بجوشد
بیا مولا که اصغر رفت از دست‌گل تنهای پرپر رفت از دست
گل سرخ و سفید کوچک توبهار تو شهید کوچک تو
دوباره شعرهایی کربلایی‌قلم ماند و فضایی کربلایی
دلم امشب هوای گریه داردهوای های‌های گریه دارد
بیا تا کربلا با هم بخوانیم‌سرود گریه را با هم بخوانیم
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1482

محمد رضا سهرابی نژاد

اشاره

محمد رضا سهرابی نژاد متخلص به «م. پاییز» در سال 1332 ه. ش در تهران متولد شد. دوران کودکی و تحصیلات خود را در آنجا گذراند و به سال 1356 دیپلم گرفت.
سهرابی نژاد از دوران نوجوانی و به سال 1352 به سرودن اشعار پرداخت. شعرهای او تاکنون به صورت پراکنده در نشریات، جنگ‌های ادبی و مجموعه شعرهای گردآوری شده، انتشار یافته است.
سهرابی نژاد به غیر از سرودن شعر در زمینه نوشتن مقاله و نمایشنامه‌نویسی نیز فعال است و مسئولیت صفحات شعر روزنامه‌های جمهوری اسلامی، اطلاعات هفتگی و ماهنامه‌ی کیهان فرهنگی را بر عهده داشته است.
سهرابی نژاد در حال حاضر ویراستار صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران است و سردبیر و گوینده‌ی برخی از برنامه‌های ادبی صدا نیز می‌باشد.
از آثار منتشر شده‌ی او می‌توان «اشارات اشک»، «گزیده ادبیات معاصر شماره 22» و «این همه باران» که دفتر رباعی و دو بیتی‌های اوست، را نام برد.
ـ*ـ

رباعی:

چرا بغض و دورویی کردی ای آب‌چه شد که تند خویی کردی ای آب
کشد چشم حرم روشن ز رویت‌چرا بی‌چشم و رویی کردی ای آب «1» *
بسیار گریست تا که بی‌تاب شد آب‌خون ریخت ز دیدگان و خوناب شد آب
از شدت تشنه کامی‌ات «ای سقّا»آن روز ز شرم روی تو آب شد آب «2» *
از بس که گل و شکوفه پرپر کردی‌پیراهن خاک را معطّر کردی
وقتی که تنت فتاد از زین به زمین‌چشمان حریص مرگ را تر کردی «3» *
مه دشنه‌ی آب دیده را می‌ماندشب یاغی آرمیده را می‌ماند
غلتیده به خون میان گودال غروب‌خورشید سر بریده را می‌ماند «4» *
هرماه محرم است و روز عاشوراست‌هرجا که تویی برادرم، کرب و بلاست

_____

(1)- صبحدم با ستارگان سپید؛ ص 248.
(2)- همان؛ با ص 249 و 248.
(3)- همان؛ ص 261.
(4)- همان؛ ص 262.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1483 برخیز که از قلّه‌ی تاریخ حسین‌فریاد زند بیا که قرآن تنهاست *
آن نخل به خون طپیده را، می‌بوسیدآن مشک ز هم دریده را، می‌بوسید
خورشید، کنار علقمه، خم شده بوددستان ز تن بریده را، می‌بوسید *
تا العطش سکینه، بی‌تابش کردزد مشک درون شط و پر آبش کرد
آبی که امید تشنگان بود به مشک‌تیری بجهید و نقش بر آبش کرد *
زهرای حزین، به اشک و آه آمده بودجبریل، پریشان به نگاه آمده بود
در کنج خرابه در میان طبقی‌خورشید به میهمانی ماه آمده بود

دو بیتی:

خروش و ناله، آوای حرم شدنگاه مهربانان غرق غم شد
و مرگ سرخت ای ماه عطشناک‌بمیرم، قامت خورشید خم شد! *
عمری‌ست که راه سرخ تو می‌پوئیم‌با خون حماسه‌های تو، می‌روئیم
گردی که گرفته قبر شش گوشه‌ی توفردا به گلاب دیدگان، می‌شوئیم *
آن روز، تمام عرشیان آزردندز آن قوم، که غنچه‌ی ترا پژمردند
قُنداقه طفل تا نهادی بر خاک‌تا پیش خدا، فرشتگانش بردند *
پیکار علیه ظالمان پیشه‌ی ماست‌جان در ره دوست دادن، اندیشه‌ی ماست
هرگز ندهیم تن به ذلّت هرگزدر خون زلال کربلا ریشه‌ی ماست
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1484

جواد محدثی

اشاره

حجة الاسلام جواد محدثی به سال 1332 ه. ش در سراب آذربایجان و در خانواده‌ای مذهبی چشم به جهان گشود.
از آنجایی که پدر و نیای او هر دو روحانی بودند در شهرستان قم به موازات تحصیل در دوره‌ی کلاسیک به فرا گرفتن علوم اسلامی در حوزه‌ی علمیه پرداخت و تا خارج فقه در این زمینه نیز پیش رفت. وی در سال 1354 شمسی به واسطه‌ی ارتباط با آیة اللّه غفاری دستگیر و زندانی شد هم چنین در سال 1356 پس از واقعه‌ی 19 دی قم به دنبال سخنرانی که داشت دستگیر شد و با قیام مردم مسلمان ایران او و دیگر مبارزین آزاد گردیدند.
جواد محدثی بیشتر در مایه‌ی شعر نو کار می‌کند و تاکنون چند مجموعه‌ی شعر تحت عناوین: «اسیر آزادی بخش»، «قبله این قبیله»، «میثاق»، منتشر شده و کتاب‌هایی هم در زمینه‌های دیگر نظیر: «آشنایی با اسوه‌ها»، «آشنایی با سوره‌ها»، «آشنایی با علوم قرآن»، «فرهنگ عاشورا» و ... از آثار اوست.
پس از پیروزی انقلاب اسلامی در زمینه نویسندگی با مطبوعات، جراید، صدا و سیما همکاری داشته است.
هم اکنون در شهر مقدس قم در کنار حوزه‌ی علمیه در سپاه پاسداران است. وی به زبان عربی نیز شعر می‌سراید. «1»

ـ*ـ

ای که آمیخته مهرت با دل‌کرده عشق تو مرا دریا دل
بذر عشقی که به دل کاشته‌ام‌جز هوای تو ندارد حاصل
از می عشق تو عاقل، مجنون‌وز خُم مِهر تو مجنون، عاقل
کربلا سر زد و پیدا شد حق‌جلوه‌ای کردی و گم شد باطل
گر شود کار جهان زیر و زبرنشود عشق تو از دل زایل
دارم امید که گردد روزی‌قابل لطف تو این ناقابل «2» ***

فرزند یقین:

الگوی شجاعت و ادب، اکبردردانه‌ی فاطمی نسب، اکبر
فرزند یقین ز نسل ایمان بودپرورده‌ی دامن کریمان بود
آن یوسف حسن، ماه کنعانی‌در خلق و خصال، احمد ثانی
آن شاهد بزم، سرو قامت بوددریا دل و کوه استقامت بود
آن دم که لباس رزم، می‌پوشیداز کوثر عشق، جرعه می‌نوشید
از فرط عطش، فتاده بود از تاب‌گردید، ز دست جدّ خود سیراب
در راه خدا، ذبیح دین گردیدبر حلقه‌ی عاشقان، نگین گردید

_____
(1)- تذکره شعرای معاصر: ص 240 و 241.
(2)- فرهنگ عاشورا؛ ص 315.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1485 داغش کمر حسین را، بشکست‌با خون سرش، حنای خونین بست
دیباچه‌ی داستان حق، اکبرقربانی آستان حق، اکبر «1» ***
کدام عاشق در این ره در بلا نیست‌کدامین دل شما را مبتلا نیست؟
اگر در سوگتان شد دیده نمناک‌اگر از عشقتان دل گشت غمناک
گواه عشق ما این دیده و دل‌رساند اشک و غم ما را به منزل
کنون ماییم و درد داغداری‌کنون ماییم و اشک و سوگواری
هنوز اشک عزا پیوسته جاری است‌رواق چشممان آیینه‌کاری است
غدیر ما محرّم دارد امروزمحرّم، بذر غم می‌کارد امروز «2» ***
از عاشورای آن سال به خون آغشته تاکنون‌هماره؛ هم چنان فریاد «هَلْ مِنْ ناصِر» ش در سینه‌ی تاریخ پابرجاست از آن فریاد دعوتگر که در «متن زمان» جاری است و پیغامش، شعار شور و بیداری است میان حقّ و باطل، «داد» یا «بیداد» نبردی جاودان برپاست در این میدان و این پیکار ندای دعوتش چشم انتظار پاسخی از «ما» ست که حق تنهاست و ... هرجا کربلا، هر روز عاشورا است.» «3»

«بیاد کربلا دلها غمین است»:

بسوز ای دل که امروز اربعین استعزای پور ختم المرسلین است
مرام شیعه در خون ریشه داردنگهبانی ز خط خون چنین است
بیاد کربلا دلها غمین استدلا خون گریه کن چون اربعین است حسین بن علی سالار دین است
امام و رهبر اهل یقین است

_____

(1)- همان؛ ص 324.
(2)- همان؛ ص 384.
(3)- قبله این قبیله، ص 74.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1486 قیام کربلایش تا قیامت‌سراسر درس، بهر مسلمین است
بیاد کربلا دلها غمین استدلا خون گریه کن چون اربعین است حسین است آنکه با حق همنشین است
خدا را حجت و دین را امین است
حسین است آنکه در خط شهادت‌امام اولین و آخرین است
بیاد کربلا دلها غمین استدلا خون گریه کن چون اربعین است حسین است آنکه حق را جاودان کرد
حسین است آنکه باطل را عیان کرد
حسین است آن که حکم دین بیان کردحسین است آنکه با قرآن قرین است
بیاد کربلا دلها غمین استدلا خون گریه کن چون اربعین است دلا، کوی حسین، عرش زمین است
مطاف و کعبه دلها همین است
اگر خیل شهیدان حلقه باشندحسین بن علی، آن را نگین است
بیاد کربلا دلها غمین استدلا خون گریه کن چون اربعین است افق، از خون پاکان، لاله‌گون است
نهال دین حق، محتاج خون است
برای یاری حق، بهترین کارشهادت در ره قرآن و دین است
بیاد کربلا دلها غمین استدلا خون گریه کن چون اربعین است شهادت، زندگی در لامکانی است
شهادت، لطف حق، لطفی نهانی است
شهادت، چون حیات جاودانی استمیان مرگ‌ها، زیباترین است
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1487 بیاد کربلا دلها غمین استدلا خون گریه کن چون اربعین است دل ما در پی آن کاروان

است
که از کرب و بلا، با غم روان است
چه زنجیری به دست و بازوان استکه گریان دیده‌ی روح الامین است
بیاد کربلا دلها غمین استدلا خون گریه کن چون اربعین است پیام خون، خطاب آتشین است
بقاء دین، رهین اربعین است
که تاریخ پر از خون و شهادتسراسر اربعین در اربعین است
بیاد کربلا دلها غمین استدلا خون گریه کن چون اربعین است به دوران سیاه سلطه شب که می‌دوزند از افشاگران، لب جهاد حضرت سجاد و زینب
بیان خطبه‌های آتشین است
بیاد کربلا دلها غمین استدلا خون گریه کن چون اربعین است اسیران را چو بر محمل نشاندند
تو گوئی تیر غم بر دل نشاندند
گلی را چیده و در گل نشاندندرقیه آن گل شاداب دین است
بیاد کربلا دلها غمین استدلا خون گریه کن چون اربعین است دیار شام، با غمها قرین است
قلوب شیعیان زان غم، حزین است
مزار زینب و قبر رقیه‌تجلیگاه عشق عارفین است
بیاد کربلا دلها غمین استدلا خون گریه کن چون اربعین است «1»

---

(1)- میراث عشق، ص 413- 416.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1488

امیر خاکسار

اشاره

عبد المحمد سلمان خاکسار مشهور به امیر خاکسار فرزند حسین در سال 1332 ه. ش در شهرستان دزفول دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در زادگاهش گذراند و ادامه آن را در دانشگاه تربیت معلم تهران در رشته شیمی تا سطح لیسانس پی گرفت. وی فعالیتهای شعری خود را از سال 1360 شمسی و با همکاری مطبوعات آغاز کرد. از خاکسار مجموعه شعر عاشورایی با نام «کوثر خون» چاپ و منتشر شده است. وی برای سرودن اشعارش قالب غزل را برگزیده است.
گرچه در سایر قالبها نیز طبع آزمایی نموده است. امیر خاکسار مسئولیتهای مختلف دولتی را در استان خوزستان بر عهده داشته است ولی فعلا به کار آزاد روی آورده است.
-*-

سلام بر حسین:

سلام ای سرو سرسبز سرافرازسلام ای مرغ حقِّ عرش پرواز
سلام ای نازنینِ دامن وحی‌سلام ای حجمِ قرآن را تو ایجاز
سلام ای وسعتِ باغِ محمدسلام ای چونَ کلام اللّه اعجاز
سلام ای حاملِ هر آنچه نیکوست‌سلام ای راز خلقت کرده ابراز
سلام ای جبهه‌ی حق را تو سردارسلام ای افتخار خیل سرباز
زبان خشک و رأس خون چکانت‌همی تفسیر قرآن می‌کند باز
ترا در کف قرار آفرینش‌سرت چوگانِ قوم فتنه پرداز
حسین ای سرِّ مستور خداوندچه می‌گویم چه می‌دانم ترا راز
مرا پایاب در بحر غمت نیست‌دل ریشِ مرا درد تو دمساز
مرا بس این شرف از داشتن‌هاکه دارم در هوایت شوق پرواز
چه می‌شد گر که می‌شد خاک کویت‌به دیده توتیایم ای سبب ساز
که گویم با سکوتم شرح هجران‌دمی بگذاردم گر اشک غمّاز ***

کوثر خون:

کوثر خون تو می‌جوشد هنوزکام جان زین باده می‌نوشد هنوز
در تجلی نور تو در طور جان‌کربلایت هر زمان و هر مکان
قامتت تکیه‌گه عرش خدااوج خلقِ خالق ارض و سما
ای نجات آدم از هجران یارای به توفان نوح را صبر و قرار
ای تبر اندر کف جدّت خلیل‌نور موسی در عبور از رود نیل
ای ید بیضای موسی یا حسین‌ای دم پاک مسیحا یا حسین
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1489 از تو پیغمبر تو از پیغمبری‌پاسدار دین حق تا محشری
ای حسین ای سرو بستان وجودپیش تو خیل ملایک در سجود
عشق را مفهوم و معنا نام توحُسن مستِ قطره‌ای از جام تو
ای گلِ گلدان آغوش رسول‌ای دُر مکتوم زهرای بتول
هر فضیلت را تو حرف آخری‌در صدف عرش خدا را گوهری
گر ستون بر خیمه‌ی دین شد نمازتو نمازی را ستون ای سرو ناز
عقل حیران در تو و در کار تودل غریق ماتم خونبار تو
ای میان امت جدّت غریب‌ای عزیز بی‌شکست بی‌شکیب
ای وجودت مظهر ایثار و دردحق به مظلومیتت خون گریه کرد
بر لب دریا لبت خشکیده بودآب از خجلت به خود پیچیده بود
تن مشبک، خشک لب، گرمای ظهربین رحمان با تو راز سر به مهر
بهر پرواز تو هفتاد و دو بال‌مقصدت قرب خدای ذو الجلال
ای رضای حق رضایت یا حسین‌مشتری باشد خدایت یا حسین
یا حسین شرمنده‌ام از این سخن‌من غلام تو، تویی آقای من
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1490

جواد محقق

اشاره

جواد محقق فرزند محسن متخلص به «م. آتش» در سال 1333 ه. ش در همدان به دنیا آمد. تحصیلاتش را در همان شهر به پایان برد و در سال 1358 به سمت دبیر ادبیات فارسی، به استخدام وزارت آموزش و پرورش درآمد. سالها در شهر و روستاهای گوناگون به معلمی پرداخت و در سال 1366 شمسی برای تدریس در مدارس ایرانی خارج از کشور ابتدا به پاکستان و سپس به ترکیه رفت. پس از بازگشت، در سال 1369 به دلیل داشتن تجربه‌ی تدریس و نیز سابقه‌ی فعالیت‌های فرهنگی و مطبوعاتی، به سر دبیری مجله‌ی رشد معلم انتخاب شد و سیزده سال عهده‌دار آن بود. در حال حاضر سردبیر مجله‌ی رشد نوجوان است.
وی فعالیت‌های شعری خود را از دوره‌ی دبیرستان شروع نمود و همکاری با مطبوعات را نیز از همان سال‌ها آغاز کرد.
آثار او که شامل شعر، داستان، گزارش، مقاله، مصاحبه و گفتگوست در بعضی از مجلات قبل و بیشتر مطبوعات بعد از انقلاب منتشر شده است.
کتاب‌های چاپ شده‌ی او به 20 جلد می‌رسد که از مهم‌ترین آنها می‌توان از:
«قصه‌ی مرد بزرگ پاپتی»، «مثل من به انتظار»، «خواب خوب»، «در خانه‌ی ما» که همگی را برای کودکان و نوجوانان نوشته است و هم چنین «تاوان عشق»، «علم و ایمان»، «در گفتگو با دانشمندان»، «معلمان خوب من»، «یاد ماندگار» و «مجموعه شعر» را نام برد.
-*-

پیام پرپر:

شبی که بر سر نی آفتاب دیدن داشت‌حدیث دربه‌دری‌های من شنیدن داشت
چه بود در سر گل‌های باغ سبز رسول‌که دست فتنه هنوز آرزوی چیدن داشت
بسیط دشت چنان لاله‌زار حسرت بودکه نیزه نیز، سرِ سرخ بر دمیدن داشت
هدف چه بود در این کارزار خون‌آلود؟که شعله، شوقِ به هر خیمه سر کشیدن داشت
چه بود در سر گل‌های باغ سرخ رسول؟که دست فتنه هنوز آرزوی چیدن داشت
ستارگان چمن پیش تیغ صف بستندخدا دوباره مگر عزم گل گزیدن داشت؟!
گلی که بر برو دوش رسول می‌خندیدبه روی خاک مگر جای آرمیدن داشت
ننالم از خط تقدیر خویش در زنجیرکه سرنوشت تو در خاک و خون تپیدن داشت
صبور ثانیه‌های غم و بلای تو بوددلم که وعده‌ی بسیار داغ دیدن داشت
پیام پرپر گل‌های باغ را می‌بردنسیم صبح که بر خاک و خون وزیدن داشت «1» ***

_____

(1)- گزیده ادبیات معاصر: مجموعه شعر 78، ص 67.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1491

حماسه سیراب:

تا دجله و فرات- گیسوی نرم خاک- بر شانه‌های خشک زمین تاب می‌خورند یاد تو ای حماسه‌ی سیراب عطشانی عظیم زمان را فریاد می‌زند: تا آب و خاک هست نامت هماره زمزمه‌ی روزگار باد

***

اگر چه داد به راه خدای خود سر راشکست حنجر او خنجر ستمگر را
سرش چو بر سر نی عاشقانه قرآن خواندببرد رونق بازار هر سخنور را
نوشته‌اند شبی در تنور مهمان بوداگر چه حرف گران است سخت باور را
ولی شگفت نباشد که افکند بر خاک‌کسی که شامه ندارد گل معطّر را،
دریغ آن که ندانست قدر او دشمن‌خزف فروش چه داند بهای گوهر را؟
به روز حادثه در گیر و دار بود و نبودخجل نمود تنش لاله‌های پرپر را
چنین شد آن که به جز زینبش کسی نشناخت‌بلند قامت آن خون گرفته پیکر را
نشست، بار رسالت به دوش، بر سر خاک‌که خون ز دیده ببارد غم برادر را
سرود: بی‌تو اگر چه بسیط دل تنگ است‌ولی مباد که خالی کنیم سنگر را
پیام خون تو را با گلوی زخمی خویش‌چنان بلند بخوانم که ابر تندر را

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1492

پرویز بیگی حبیب آبادی

اشاره

پرویز بیگی حبیب آبادی در سال 1333 ه. ش در اردستان چشم به جهان گشود. دیپلم ریاضی را در زادگاهش گرفت پس از گرفتن دیپلم، وارد خدمت در آموزشگاه افسری نیروی هوایی شد و پس از سی سال خدمت بازنشسته گردید. وی از شاعران بعد از انقلاب اسلامی و درجه‌دار نیروی هوایی است.
سرودن شعر را از سال 1356 شمسی آغاز کرده و با تشکیل حوزه‌ی اندیشه و هنر به جمع شاعران پیوست. اشعارش به صورت پراکنده در نشریات مختلف کشور، جُنگ‌های ادبی و برخی از مجموعه‌های گردآوری شده، انتشار یافته است.
آثار انتشار یافته‌ی او عبارتند از: «غریبانه»، «گل، غزل، گلوله»، «آیینه در غبار»، «آن همیشه سبز»، «گزیده‌ی ادبیات معاصر، شماره 26» و حماسه‌های همیشه.

-*-

غروب بود و افق، حرف‌های گلگون داشت‌ز تیر فاجعه، زینب دلی پر از خون داشت
غروب بود و غریبانه خیمه‌ها می‌سوخت‌کرانه چشم بدان حزن بی‌کران می‌دوخت
نسیم، گیسوی خون را دمی تکان می‌دادبه این بهانه گل زخم را نشان می‌داد
کبوتری که سوی بی‌کران سفر می‌کردکرانه را ز تپش‌های خون خبر می‌کرد
مگو مگو که دل سنگ بی‌خودانه گریست‌چو آشنای خدا را میان خون نگریست
دل شکسته‌ی زینب، شکسته‌تر می‌شدچو چشم طفل به سودای آب‌تر می‌شد
فتاده بود ز اوج فلک ستاره‌ی عشق‌شکسته بود به یک گوشه گاهواره‌ی عشق
ستاده اسب و شکوهش سوار را کم داشت‌افق به سوگ شقایق هزار ماتم داشت
در آن غروب که پرواز عشق شد تفسیردر آن غروب که رؤیای اشک شد تعبیر
حماسه بود که از بطن خاک و خون می‌رُست‌سرشک بود که زخم ستاره را می‌شست

تمام دشت به مفهوم لاله‌ها شده بودمیان باد، پَر لاله رها شده بود
نماز عشق، پر از حرف ارغوانی بودزمانه شاهد گلگون‌ترین معانی بود
به روی دست و سر و پای باره می‌راندندوباره، باره به نعش ستاره می‌راندند
نسیم، مویه‌کنان می‌گذشت از هر سوی‌غبار، بهت‌زده می‌نشست بر هر روی
نبود دست، که گیرد ستاره در آغوش‌میان تیر، تن پاره‌پاره در آغوش
نبود دست، که بیرون ز زخم آرد تیربه خیمه آب رساند اگر گذارد تیر
سوار آب، چو پرواز را تجسّم کردچه صادقانه بدان زخم‌ها تبسّم کرد
ز خون لاله، تمام کرانه رنگین بودخمیده بود افق، بس که داغ سنگین بود
ز سوگ، وسعت جنگل، تب خزان داردهزار مرثیه چشمان باغبان دارد
هزار مرثیه آری ز دیده جاری بودبر این قبیله دگر فصل بی‌قراری بود
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1493 بهار آمد و پژمرد و دیده را تر کردتمام هستی خود را به سوگ پرپر کرد
پرندگان همه پرواز را ز تن کندندمیان واقعه خود را به خاک افکندند
هزار زخم به حیرت چو چشم وامانده‌ست‌که عشق بی‌سر و دست و کفن، رها مانده‌ست
فراز، با همه قامت فرود آمده بودقیام، مویه‌کنان در سجود آمده بود
صدای سوگ ز محمل به آسمان می‌رفت‌درای مرثیه خوان بود و کاروان می‌رفت «1» ***

یاد کربلا:

حکایتی که مرا با تو آشنا کرده‌ست‌نگاه عاطفه را غرق لاله‌ها کرده‌ست
همیشه نقطه‌ی عطف سرشک با نامت‌هزار ولوله در چشم‌ها به پا کرده‌ست
چه حکمتی است که ذهنم همیشه بوده است‌گه شکفتن خون یاد کربلا کرده‌ست
کبوتری که تو را دید و پر کشید و گذشت‌هزار بار سفر در خیال ما کرده‌ست
هزار عاشق در خون تپیده گاه عروج‌میان غربت و رفتن تو را صدا کرده‌ست
نشانده شعر مرا در تخیّلی گلگون‌حکایتی که مرا با تو آشنا کرده‌ست ***
خاک را باور بر این باور نبودهیچ صیدی این چنین پرپر نبود
هیچ جا مجموعه‌ای اندوه‌واراین چنین از خون و خاکستر نبود
هم غبار و هم غروب و هم غریب‌داغی از این داغ سنگین‌تر نبود
سوختن در کام و باریدن ز چشم‌هیچ جا این گونه خشک و تر نبود
عشق چون افتاد، جز گلهای زخم‌در بر او جامه‌ای دیگر نبود
جز هجوم زخم ریز نیزه‌هاکاروان را سایه‌ای بر سر نبود

_____
(1)- میراث عشق، ص 398، 399.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1494

مجيد شفق

اشاره

مجید شفق فرزند سید عبد الحمید رزّوقی در سال 1333 ه. ش در تهران قدم به عرصه‌ی هستی نهاد. دوران تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در تهران گذراند. سپس به استخدام سازمان شهر و روستا درآمد و به عنوان حسابدار مشغول کار شد. و سپس به وزارت مسکن انتقال یافت. وی خواهرزاده مرحوم مهدی سهیلی شاعر معروف می‌باشد که همو بود که نخستین فنون شعر را به او آموخت و تخلص شفق را برای او برگزید. طبع و تمایل او به کارهای تحقیقی و سرودن شعر باعث شد خیلی زود از کارهای دولتی کناره‌گیری کند.
از مجید شفق کتاب‌ها و مجموعه شعرهای مختلفی به چاپ رسیده است از آن جمله می‌توان به این موارد اشاره کرد: «تنها در کوچه‌های شب» که دفتری از دو بیتی‌های اوست. «تو باغ منی» که مجموعه غزلیات وی است.
کارهای تحقیقی این شاعر عبارتند از:
«دوبیتی‌های شاعران امروز»، «غزل شاعران امروز»، «شاعران تهران از آغاز تا امروز».
از ایشان کتاب دیگری به نام «طلایه‌داران شعر امروز ایران» در دو جلد در زیر چاپ می‌باشد. مجید شفق از قالب‌های شعر فارسی بیش از همه دل بسته‌ی غزل می‌باشد «1».
-*-

خورشیدیان:

وقتی شفق خورشید را در کام می‌بررددشمن اسیران را به سوی شام می‌برد
خورشیدیان را در سرای شب نشاندندداغ جهان را بر دل زینب نشاندند
مستور شد خورشید غمگین در پس ابربر تن دریدند آسمانها جامه‌ی صبر
اسب خبر بر یال خود رنگ کفن داشت‌آمد سواری جبّه‌ی سرخی به تن داشت
گیتی صدای آشنا را گوش می‌کردفریاد را در سینه‌ها خاموش می‌کرد
شور و نوای عشق بود و عطر جان بودگویی نوا از چار سوی آسمان بود
رنگ مصیبت موج می‌زد در کلامش‌بوی شرنگ و شرم می‌آمد ز کامش
با کاروان انگار جان عاشقان بوداز عاشقی بر چهره‌ی هر یک نشان بود
قابیلیان با خنجر برّان رسیدندهابیلیان را یک به یک در خون کشیدند
منظومه‌ی شمسی ز هم پاشید ای دوست‌ظلمت سرا شد چهره‌ی خورشید ای دوست
گرد از زمین تا ساحت چرخ نهم بودرخساره‌ی خورشید عالمگیر گم بود
گویی جهان می‌سوخت در بیماری دق‌با مرگ خورشید زمان و صبح صادق
در ناکجا آباد سیری داشتم من‌خود را اسیر مرگ می‌انگاشتم من
دست خیانت دفتر غم را رقم زدپای جنایت باز در میدان قدم زد ***

---

(1)- شاعران تهران؛ از آغاز تا امروز ص 626- 624 با تصرف و تخلیص.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1495 وقتی شفق خورشید را در کام می‌بررددشمن اسیران را به سوی شام می‌برد
خورشیدیان را در سرای شب نشاندندداغ جهان را بر دل زینب نشاندند
گفتی: فراز شاخه‌ها گلها به خوابندیا نیزه‌ها مهمان خون آفتابند
زینب خروشان بود در زندان محمل‌سجّاد در سوز تبی منزل به منزل
خود قافله می‌رفت در موج سعادت‌زان کاروان بر پا همه عطر شهادت
بر چشم گریان و گریبان دریده‌خورشید را دیدم و لیکن سر بریده
بود آن بلند اختر سرش ماه منوّرسر این چنین ممکن بود اللّه اکبر!
تب شعله‌ای بر پیکر سجّاد می‌زدخود آتش صحرا به محمل باد می‌زد
می‌گفت آن کودک چرا سردار ما نیست‌در راه غربت کاروان سالار ما نیست
دیگر قرار زندگی از جان ما رفت‌عباس کو! قاسم چه شد! اکبر کجا رفت
بس کودکان کز تشنگی بی‌تاب بودندگل‌های زهرا در سفر بی‌آب بودند
وای از دلم باید سخن پایان پذیردترسم که از سوزش قلم آتش بگیرد

بس کن سخن‌های عجب دنیا فسانه‌ست‌دریای ژرف رنج و محنت بی‌کرانه‌ست
آوخ چه گویم فرصت گفتار تنگ است‌اهریمن نامردمی را فکر جنگ است
زین ماجرا چشم «شفق» دریای خون شددیگر تمام آسمانها لاله‌گون شد
***
وقتی شفق خورشید را در کام می‌برددشمن اسیران را به سوی شام می‌برد
خورشیدیان را در سرای شب نشاندندداغ جهان را بر دل زینب نشاندند
***

زینب و عاشورا:

ظهر عاشورا دلم را غم گرفت‌زانکه خون در دیده‌ی عالم گرفت
خاک از خون شهیدان رنگ شدعرصه بر اولاد زهرا تنگ شد
دختران آشفته حال و دربدرهر طرف گریان به دنبال پدر
آتشی در خیمه‌ها افروختندکودکان بی‌گنه را سوختند
کربلا بود و پریشان زینبش‌سید سجاد بود و یا ربش
بر شد از هر سو صدای یا حسین‌داشت هرکس گفتگویی با حسین
یکطرف زینب سر راهش گرفت‌بوسه‌ای از چهره‌ی ماهش گرفت
سوی دیگر کودکان فاطمه‌جملگی در شیون و در همهمه
دمبدم در رزمگاه کربلابود فریاد عطش تیر بلا
دختران کعبه بی‌یاور شدندغنچه‌های فاطمه پرپر شدند
کو دلی کاندر غمش بی‌ناله زیست‌در عزای او «شفق» هم خون گریست
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1496

محمد رضا سنگری

اشاره

محمد رضا سنگری فرزند غلامحسین به سال 1333 ه. ش در شهر شوش دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در دزفول گذراند و فوق دیپلم خود را در رشته‌ی علوم انسانی از دانشسرای اهواز اخذ نمود، و از دانشگاه شهید چمران اهواز در مقاطع کارشناسی و کارشناسی ارشد در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی فارغ التحصیل گردید و دنباله‌ی آن را تا سطح دکترا در همان رشته و در دانشگاه تهران ادامه داد.
دکتر سنگری از شاعران و نویسندگان پرکار معاصر است ولی بیشتر در زمینه نثر ادبی کار می‌کند از ایشان تاکنون کتاب‌های متعددی چاپ و منتشر شده است که از آن جمله‌اند: «سوگ سرخ»، «پنجره معصوم»، «یادهای سبز»، «گلبرگ‌ها»، «یک جرعه تشنگی»، «سلام موعود»، «چهل روز عاشقانه»، «نقد و تحلیل ادبیات منظوم دفاع مقدس» در سه جلد و «پیوند دو فرهنگ ادبیات معاصر» که همگی جزو آثار منثور ایشان می‌باشد. همچنین باید تألیف سی جلد از کتابهای درسی از سطح ابتدایی تا دبیرستان را به آن‌ها اضافه نمود.
محمد رضا سنگری هم به شیوه کلاسیک و هم نو شعر می‌سراید در شکل کلاسیک عمدتا تمایل به سرودن غزل و رباعی و دو بیتی و در شعر نو بیشتر قالب سپید را تجربه نموده است.
سنگری علاوه بر تدریس در دانشگاه آزاد، سردبیر دو مجلّه‌ی تربیت و رشد ادب فارسی است و کارشناس مسئول زبان و ادبیات فارسی وزارت آموزش و پرورش می‌باشد.
-*-

برای «جون» غلام ابوذر غفاری، شهید معطّر کربلا: ربذه‌ی دوم:

آمده بوداز دور دست خویش از انتهای درد از ناکجای درد بر شانه‌هایش گیسوانی از تازیانه ریخته و بر دستهایش تاول درشت عشق قلبش کمی پیشتر از خودش می‌دوید و تن دو گام عقب‌تر از حسین (ع) آمده بود از دور دست خویش دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1497 سیاه مثل گیسوان قاسم‌با دو چشم که از میان تراکم شب همه سپیده را نوشیده بود دو چشم به سپیدی ابروان حبیب به روشنی فرات دو چشمی که آفتاب را اقتدا می‌کرد زیر پلکهای سر به زیر

***

از ربذه آمده بوداز تلاقی ریگستان و ایمان همسفر با گردباد جنون همپای بادهای چموش همه قلبش را در تفتیده‌ترین ریگزار نشانده بود در غریبانه‌ترین خاک همه «راستی» را در بی‌بارانی کویر کاشته بود آمده بود تا ابوذر را تجربه کند در دومین ربذه در کوچکترین جغرافیا در عظیم‌ترین تاریخ شمشیر را صیقل می‌داد و هر بار آینه‌ی شمشیر را با قلبش اندازه می‌گرفت و در برق شمشیر، تبسّم زمختش گم می‌شد! شمشیر را صیقل می‌داد تا این ماهی در شط خونها خوبتر شنا کند! شمشیر را صیقل می‌داد تا در تاریکی قلبها خوبتر بدرخشد دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1498 و آهنگ صیقل‌با ترانه غریبانه خیمه گره می‌خورد یا دهر اف لک من خلیل و کم لک بالاشراق و الاصیل شب با ترنم صیقل، صیقل می‌خورد و روز در درخشش شمشیر نزدیکتر «جون» هم جان را به میزبانی شمشیر آورده است عمری صیقل خورده است تا در جنگ کند نماند تا ساده نشکند تا در جنگل تشویش گم نشود آمده است با پوستی شفاف‌تر از شب صیقل خورده‌تر از شمشیر آمده است تا بی‌تاب‌ترین دل را در بن بست عطش به بی‌کرانه‌ترین دریا بسپارد و سر را در بازی کودکانه مرگ همبازی خنجرهای آخته

***

غروب در کرانه صحرادر ساحل آرام دشت در فرو خفتگی موج «جون» خفته بود سفیدتر از آفتاب روشن‌تر از آسمان کسی خفته بود در جشن عریانی نسیم از او می‌وزید و دست میزبان عطری دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1499 که از ربذه می‌آمدو همه جغرافیای خوبی را پر می‌کرد «جون» همه جانها را صیقل می‌زد و قافله‌ی قلبها را به ضیافت فردا می‌برد

***

رباعی:

او مطلع شعر ناب عاشورا بودآغازگر تموّج دریا بود
هر چند دو بال بسته کشتند او راچون روح پریدن، هر دو بالش وا بود
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1500

فاطمه راکعی

اشاره

فاطمه راکعی به سال 1333 ه. ش در شهرستان زنجان متولد شد. وی از شاعره‌های عصر انقلاب اسلامی است که در سال 1359 شمسی از تریبون حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی نشو و نما یافت.
راکعی دوره‌ی دکترای زبان‌شناسی را به اتمام رسانده و هم اکنون به عنوان عضو هیئت علمی در دانشگاه تدریس می‌کند.
در حال حاضر نماینده‌ی مردم تهران در مجلس شورای اسلامی است. هم چنین سالها به عنوان مدیر عامل انجمن شاعران و رئیس هیئت مدیره دفتر شعر جوان فعالیت دارد.
آثار راکعی عبارتند از: دو مجموعه شعر «سفر سوختن» و «آواز گلسنگ»، «گزیده اشعار»، «لفظ و معنی در شعر نیما»، «منطق در زبان‌شناسی» ترجمه از انگلیسی. هم چنین مقالات بسیاری در نشریه‌های معتبر و کنفرانس‌ها و نشست‌های بین المللی به زبان فارسی و انگلیسی ارائه داده است.
-*-

راه زینب:

کوچه در کوچه باد داد خبرکوفه را روزی از اسیریِ تو خصم بدکینه خیره می‌پنداشت در اسیری، ستم‌پذیریِ تو شام شاهد نشسته خشمت را در فضایی به حجم غربت عشق هر طرف ظلم و تو به تنهایی پاسدار حریم حرمت عشق با همه گنگی و خموشی شام می‌شناسد شکوه صبر ترا آه، جبرانِ شرمساریِ خود می‌فشارد به سینه قبر ترا جمع اضداد چون علی بودی از تو چون من کسی چه می‌داند؟ آه، معنای عشق و خشم ترا دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1501 جز علی، هیچ کس نمی‌داندر دیار مدینه می‌گرید با خیال تو در شبی دیجور از دیاری غریب و دور، زنی چشم در چشمِ نخل‌های صبور «می‌روم راهِ پاک زینب را» با خودش عاشقانه میگوید مادر یک شهید گمنام است جمله را عارفانه می‌گوید چشم در چشمِ نخلها مانده است با دل خسته، چشمِ خواب‌آلود بر بلندای قامت صبرش نخَل‌های مدینه بُرده سجود خواب و بیدار، حالتی دارد در دلش شورِ مبهمی برپاست زن می‌آید به خویش و پیشِ رُخَش راهی از خاک تا خدا پیداست ...

به عشق کوشیدن:

ز خون کیست که شور حماسه می‌جوشدز سعی کیست که عالم به عشق می‌کوشد
ز داغ کیست که جان زمانه می‌سوزدفلک ز اشک، به دامن ستاره می‌دوزد
ببین به عرش، ملائک سرشک می‌بارندبلند نام کسی را به عشق می‌خوانند
ز خون اوست، اگر خونِ عشق در رگهاستز سعی اوست اگر شور عاشقی در ماست
هلا، تو راه وفا را به انتها برده‌ز خود رها شده، در اوج عاشقی مرده!
زبان خون تو، اینک زبان عاشقهاست‌سرود سرخ جنون، بر لب شقایقهاست
ببین به عشق رسیده، به عشق کوشان راشراب حادثه با کام عشق نوشان را!
هلا، حصار ز خون گرد عشق می‌گیریم‌به پاسداری او، فوج فوج می‌میریم
قسم به خون خدا، عشق زنده می‌ماندببین گلوی بریده به عشق می‌خواند:
«یکی ز نسل یزیدان به جا نخواهد ماندحدیث مکر کهنشان کسی نخواهد خواند
زمانه بر سر دیوان خراب خواهد شدبه نام عشق، بسی انقلاب خواهد شد»
«حسین»! خون تو در رگ زمان جاری‌ست‌خوشابه خواب تو در خون، که عین بیداری‌ست ...

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1502

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1503

جلیل دشتی مطلق

اشاره

جلیل دشتی مطلق فرزند عبد اللّه به سال 1334 ه. ش در شهرستان «کنگان» دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را تا حد سیکل قدیم در زادگاه خود و سپس دیپلم را از شهرستان بوشهر اخذ نمود و تحصیلات عالیه را تا مقطع کارشناسی در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه پیام نور شیراز ادامه داد. وی فعالیت‌های شعری خود را از دوران دبیرستان و با علاقه‌ای که به خواندن دواوین شعر داشت آغاز نمود در سال 1358 به عنوان کارگزار چند پیشه به استخدام آموزش و پرورش درآمد، ولی بعد از یک سال خدمت به وزارت کشور منتقل شد.
جلیل دشتی مطلق سه مجموعه مختلف را آماده چاپ دارد. وی در قالب‌های شعری مختلفی طبع آزمایی نموده است ولی تمایلش بیشتر به سرودن غزل و مثنوی است؛ شعر نو نیز می‌گوید.
ایشان هم اکنون در فرمانداری کنگان مشغول به خدمت است و مسئول شورای شهر و شهرستان کنگان می‌باشد.
-*-

ظهر عاشورا:

آسمان کبود می‌نمودآفتاب می‌مکید خون تازه‌ی زمین تفته را بوی درد و داغ می‌وزید در زمین کربلا ذو الجناح شیهه می‌کشید دشت خون گرفته را زیر ضربه‌های سُم او، زمین نه، شانه‌های آسمان به لرزه اوفتاده بود دسته‌دسته اشک در میان صحن گونه‌های ذو الجناح سینه می‌زدند اهل بیت عشق، اهل بیت آتش و عطش نخل‌های تشنه لب کودکان آب ... آب کودکان اضطراب از میان خیمه‌های گُر گرفته آمدند دلشکسته و حزین. دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1504 آه ذو الجناح!ذو الجناح بی‌سوار! کم حسین نازنین ذو الجناح، خیره سمت قتلگاه خیره سمت مصحفی که برگ‌برگ گشته بود ... از نگاه کودکان فرات می‌دمیداز گلویشان، شعله‌شعله، آه دسته‌دسته اشک در میان صحن گونه‌های ذو الجناح بیقرار سینه می‌زدند آسمان کبود می‌نمود سمت خیمه‌های خشم و خوف و خون به گوش می‌رسید ضجّه‌های تلخ رود، رود ...

آبروی میدان:

این جوان کیست که در قبضه‌ی او توفان استآسمان، زیر سُمِّ مرکب او حیران است
پنجه در پنجه‌ی آتش فکند- گاه نبرد-دشت، از هیبتِ این معرکه، سرگردان است
مشک بر دوش گرفته‌ست وَ دل را در مشت‌کوهمردی که همه آبروی میدان است
تا که لب تشنه نمانند غریبان، امروزمی‌رود در دل آتش، به سرِ پیمان است
این طرف، کوه جوانمردی، ایثار و شرف‌روبرو، قوم جفا پیشه و سنگستان است
صف به صف می‌شکند پشتِ سپاه شب کیش‌آذرخشی‌ست که غرّنده‌تر از شیران است
خیره بر خیمه‌ی زینب (س) شده و می‌نگردکودکی را که تمامی عطش و گریان است
سمت خون، علقمه در آتش و در سمت عطش‌خیمه‌ها شعله‌ور و بادیه اشک افشان است
این که بر صفحه‌ی پیشانی او حک شده استآیه‌هایی است که در سوره‌ی (الرّحمن) است
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1505

جواد جهان آرایی

اشاره

جواد جهان آرایی فرزند حیدر علی متخلص به «جهان آرا» در سال 1334 ه. ش در یک خانواده مذهبی در کاشان به دنیا آمد.
وی تحصیلات خود را تا سوم متوسطه ادامه داد و سپس به هنرستان نساجی کاشان رفت و دیپلم خود را از آنجا اخذ کرد. در سال 1352 شمسی به تهران رهسپار شد و فوق دیپلم خود را گرفت و پس از خدمت سربازی به استخدام کارخانه کاشی اصفهان درآمد و تا سال 1360 در همین شغل باقی بود و آن‌گاه به زادگاهش بازگشت.
جهان آرایی در سال 1362 که به انجمن ادبی صبا راه یافت، دوران شعر و شاعری خود را از همین زمان آغاز کرد و تاکنون در بسیاری از شبهای شعر و کنگره‌ها شرکت کرده است. از او هنوز کتاب شعری منتشر نشده است.
-*-

برادر، آب:

آنکه را بود مَهر مادر، آب‌دیده می‌دوخت تشنه لب، بر آب
کربلا بود و جنگ و هُرم عطش‌داشت آنجا بهای گوهر، آب
چنگ می‌زد رباب بر دل ریش:که خدا! کی رسد به اصغر، آب؟
مانده حیران درین میان چکند؟از کجا می‌شود میسّر، آب؟!
بُرد او را پدر به عرصه‌ی رزم‌تا دهد جای شیر مادر، آب
وه! که سیراب شد ز جرعه‌ی تیرنرسید آه! بر لبش گر آب!
دید تا کودکان تشنه، حسین‌گفت از سوز جان: برادر! آب
ای بهین آبیار گلشن عشق!بهر این غنچه‌ها بیاور آب
رفت آن میر عشق سوی فرات‌تا که بنهاد پای جان، بر آب
کفی از آب برگرفت و، شگفت‌دید تصویر کودکان در آب!
تشنه لب بود و، لب بر آب نزدتا بنوشد ز حوض کوثر، آب
خواست تا نوشد از فرات، امابر دلش زد شرر چو آذر، آب!
مشگ را پر از آب کرد و شتافت‌تا دهد باغ را سراسر، آب
تیرها سوی او روانه شدندگاه در چشم رفت و گه، در آب!
تا تهی مشگ شد از آب، افسوس‌گشت از شرمِ پور حیدر، آب! «1»

_____
(1)- گریه اشک؛ ص 208 و 209.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1506

محمد على عجمى

اشاره

محمد علی عجمی شاعری از جمهوری تاجیکستان است که در سال 1956 میلادی در استان «وخش» و در شهر «قرقان تپه» تولد یافته است.
تحصیلات او در رشته زبان و ادبیات فارسی تاجیکی است. وی پس از تحصیل به شهر خود وخش بازگشت و تا سال استقلال جمهوری تاجیکستان در این شهر زندگی کرد.
عجمی در سال‌های 1984 اولین و در سال 1991 دومین مجموعه شعری خود را منتشر کرد. نخستین دفتر اشعار این شاعر «سرچشمه» نام دارد و نام دومین مجموعه وی «دانه‌ی حرف» است وی با شروع درگیری‌های داخلی در تاجیکستان همسر خویش- زیبا نساء- را از دست داد و سپس آواره سرزمین افغانستان شد و پس از ماهها غربت و دوری از وطن به جمهوری اسلامی ایران آمد و هم اینک در تهران زندگی می‌کند. نمونه اشعار این شاعر تاجیکی در مطبوعات ایران بخصوص در صفحه ادبی «بشنو از نی» روزنامه اطلاعات و صفحات شعر مجله «اهل قلم» منتشر شده است.
شعر عجمی در قیاس با شعر هموطنانش بسیار پخته‌تر و امروزی‌تر است. او از تجربه شاعران نوپرداز و غزلسرایان نو اندیش این سالها به خوبی بهره برده است و در مجموعه سوم خود «اندوه سبز» این تأثیر بسیار آشکار است. اندوه سبز بی‌گمان بهترین مجموعه شعری عجمی و از بهترین مجموعه‌های این سالها در میان شاعران تاجیکستان است. لازم به یادآوری است که به اعتقاد همه ادیبان و حتی خود شاعران تاجیکستان شعر آن سامان از شعر سرزمین ما پائین‌تر است. پر واضح است که وجود مشکلات شدید فرهنگی و نفوذ ادبیات بیگانه در طول سالیان دراز به ادبیات تاجیکستان ضربات جبران ناپذیری وارد کرده است.
عجمی در دفتر شعر اندوه سبز خود به مثنوی، غزل و چهار پاره عنایت خاصی داشته و از شعر نو و سپید در این دفتر خبری نیست. بیشتر شاعران تاجیکستان این روزها قالب دلخواهشان چهار پاره است و از این بابت به شاعران سی- چهل سال پیش ایران شباهت می‌برند. در فصل غزل که نقطه اوج کار عجمی است به زیباترین و شگفت‌ترین غزل‌های معاصر تاجیکستان بر می‌خوریم و اصلا عجمی شاعر غزل است «1»

-*-

بانگ لبّیک:

نیزه را سرور من، بستر راحت کردی‌شام را غلغله‌ی صبح قیامت کردی
به لب تشنه‌ات آن روز اشارت می‌کردخاتمی را که به انگشت شهادت کردی
عقل می‌خواست بمانی به حرم، امّا عشق‌گفت بر نیزه بزن بوسه، اجابت کردی
بانگ لبیک، که حجّاج به لب می‌آرندآیه‌هایی است که بر نیزه تلاوت کردی
اکبر و قاسم و عباس، کجایند، کجا؟عشق! چون این همه را بردی و غارت کردی؟
چیست در تو، همه امروز تو را می‌جویندای تن بی‌سر سرور چه قیامت کردی!
باز من ماندم و صد کوفه غریبی، هیهات‌گرچه آزاد مرا تو ز اسارت کردی
***

_____

(1)- از مقدمه دفتر شعر «اندوه سبز» به قلم علیرضا قزوه. با تلخیص.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1507

چه طلسم است این که ...

می‌دمد در سینه‌ام طوفان آه از شش طرف‌باز می‌گردد مگر بسته‌ست راه از شش طرف
هر طرف رو می‌کنم تیر و سنان و نیزه است‌هر طرف سر می‌کشم چاه است، چاه از شش طرف
سدّ راهم می‌شود طوفان سرخ از چهار سوبر زمینم می‌زند ابری سیاه از شش طرف
آسمان هم شال غم دارد به سر، در سوگ دوست‌گریه دارد هاله‌ی اندوه ماه از شش طرف
چه طلسم است این که شیطان رفته است از یادهاسنگ می‌بارند بر این خانقاه از شش طرف
آه می‌ترسم که بگشایم دو چشم خویش رامی‌خورد چشم مرا تیر گناه از شش طرف
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1508

محسن حافظی

محسن حافظی، مدّاح اهل بیت (ع)، فرزند علی اکبر، در سال 1335 ه. ش در کاشان متولد شد. وی از کودکی با غم یتیمی مواجه بود و با محرومیت خو گرفت. حافظی درباره‌ی آغاز شاعری خود می‌گوید: «در پانزده سالگی، توسلی به امام زمان پیدا کردم، احساس نمودم که می‌توانم شعر بگویم و اولین شعرم را برای امام زمان (عج) سرودم که مطلعش این است:
«گر قسمتم شود که ببینم لقای توجان را کنم ز شوق فراوان فدای تو»
شعر حافظی بیشتر در زمینه‌ی نوحه، غزل، مرثیه و مدح خاندان پیامبر (ص) است.
حافظی در انجمنهای ادبی کمتر شرکت می‌کند. از آثار او می‌توان «سرود اشک»، «حدیث عشق»، «منشور عاشورا»، «شعله‌های سوزان» و جمع‌آوری آثار برگزیده‌ی شاعران در چند مجلد را نام برد. «1»
-*-
ای مظهر اراده و امید یا حسین‌احیاگر طریقه‌ی توحید یا حسین
ای ماه آسمان شهادت، شهید عشق‌مهرت بود تجلی امید یا حسین
بر سر نهاده افسر سلطانی جهان‌هرکس غلام کوی تو گردید یا حسین
گوش دلم به محفل عشاق بی‌قراردائم سخن ز وصف تو بشنید یا حسین
عالی‌ترین حماسه‌ی تاریخ نهضتت‌باشد قیام سرخ تو جاوید یا حسین
برگرد ماهروی تو هفتاد و یک شهیدگردیده‌اند زهره و ناهید یا حسین
در دشت خون چو لاله علی اکبر جوان‌پرپر به پیش چشم تو گردید یا حسین
گر نقد جان به نرد وفا باختی ولیک‌حق جمله خلق را به تو بخشید یا حسین
زینب پس از شهادت گلهای پرپرت‌داغ تو را به دشت بلا دید یا حسین «2»
***
مهی که چشم همه اختران بود سویش‌فروغ پرتو خورشید جلوه‌ی رویش
طلایه‌دار سپاه مجاهدین عباس‌که رهروان ره همت‌اند ره پویش
فراز قله‌ی ایثار با تکاور عشق‌نهاد پای که تا سر نهند بر کویش
به راه عشق و وفا یکه‌تاز شطّ فرات‌ز جان گذشت و جدا شد ز تن دو بازویش
چو بند مشک به دندان گرفت ساقی بزم‌بریخت بارش تیر از چهار سو، سویش
حماسه‌ساز جهاد فرات می‌کوشیدبه حفظ آب به تن بود تا که نیرویش
فروخت هستی و بر تن خرید تیر بلابه کوی عشق نگر همّت بلا جویش
دریغ و درد که یکتاپرست وادی عشق‌شد از عمود، دو تا فرق تا به ابرویش

_____
(1)- سخنوران نامی معاصر ایران؛ ج 2، ص 1046.
(2)- همان؛ ص 1047.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1509 کشید آه ز دل باغبان چو دید به خون‌کنار علقمه افتاد، سرو دلجویش
نشست روی زمین و سر برادر رانهاد چون سر اکبر به روی زانویش
چو عطر فاطمه را در فضا شنید آن دم‌به یاد مادر خود کرد همچو گل بویش
به ابر خون چو نهان دید ماه را خورشیدخمید قامت او چون هلال ابرویش
امیر هر دو جهانیم «حافظی» زان روغلام حلقه به گوشیم بر سر کویش «1» ***
هرکس شنید واقعه‌ی کربلا گریست‌تنها نه بر تو دیده‌ی اهل ولا گریست
یک دشت نینوا ز نوای تو شد بلندبر ناله‌ی غریبی تو نینوا گریست
یک آسمان ستاره به یاد تو چشم ماای مهر پر فروغ سپهر ولا گریست
در سوگ جانگداز تو ای دلنواز خلق‌هرکس که شد به دام غمت مبتلا گریست
بر طوف شمع روی تو در بزم اشتیاق‌پروانه بال و پر زد و سر تا به پا گریست
در روضه‌های خلد برین ختم الانبیاهم چون علی و فاطمه و مجتبی گریست
چهل سال از فراق تو یعقوب کربلااین یوسف فتاده به دشت بلا گریست «2»

_____
(1)- همان با ص 1049.
(2)- منشور عاشورا، ص 56.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1510

سید علی میرباذل

اشاره

سید علی میرباذل متخلّص به «منصور» در سال 1335 ه. ش در رشت متولد شد. میرباذل از شاعران مذهبی است که بیشتر اشعارش در قالب غزل است. او از دانشگاه تهران در رشته‌ی پیرا پزشکی فارغ التحصیل شده است. میر باذل علاوه بر شاعری در کار تحقیق هم دست دارد. تا به حال چند مقاله از او درباره‌ی ادبیات ایران و جهان در جراید به چاپ رسیده است. وی اولین مجموعه‌ی شعرش را با نام «بارانی» به دست چاپ سپرده است «1».

-*-

ده بند عاشورایی:

عاشورا غنیمت نیست، قیمت استقیمت آب و آبرو در پیشانی پرنده و سنگباران سایه‌ها
*

عاشورا ابتدای عشق استدر پایانه‌ی تشنگی با بادبانی برافراشته از خون
*

عاشورا، بی‌نوایی نیستجهانی نی است و نوا جهانی پر از پرنده و میله‌های سوخته
*

4

عاشورا برگ نیست‌جنگلی است بر پلک‌های بهار با سپیداری سرخ، ایستاده بر نعش پاییزان
*

_____
(1)- غزل‌های شاعران امروز از صدر مشروطه تاکنون، ص 865.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1511 عاشورا غریب نیست‌در سایه‌ی شعله‌ها، شمشیر افتاده‌ای است ایستاده در انتهای زمان، با لبخندی آشنا
*

عاشورا، میدان و مرگ نیست‌مرد است، و مرد میدان است میان سرنوشت بی‌سر گذشت، در بیقراری زنجیر و دل
*

عاشورا تماشا نیستطاقت است و قیامت غیرت بر قامت زمین
*

عاشورا، چشم نیست‌اشک است، در رقص آبی آزادگان بی‌حضور باران سرخ تشنگان
*

عاشورا، شور گل استشکفته روی شمشیر و شانه‌اش
*

عاشورا نام نیست، نشان استعاشورا، شناسنامه‌ی من است با نام تو که در خروش خون تو شمشیر می‌شود قربان نامِ تو
***

میدان دل:

سراپا تشنگی، امّا دلش دریاتر از دریاو رقصی در میان خون خود زیباتر از زیبا
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1512 چه شوری داشت آن شیدایی‌ات بالا بلند من‌که در میدان دل، سر برده‌ای بالاتر از بالا
هزاران ارغوان در شعله‌های زخم تو پنهان بودمیان آن همه سوز عطش، پیداتر از پیدا
نمی‌دانم چرا آبی‌ترین رود جهان حتّی‌نزد آبی به کام تشنه‌ی سقّاتر از سقّا
به روز واقعه، آوازی از جنس دگر خواندی‌و می‌دیدی صدایت می‌وزد فرداتر از فردا
گلویت را ملائک بوسه می‌دادند و می‌دیدندخدا هم بوسه می‌زد بر لبت، تنهاتر از تنها
به پای نینوا، ما بی‌نوایان محشری داریم‌که این محشر به بوی تو شود کبراتر از کبرا
تو ای آزاده، ای خون خدا، عاشق‌ترین عاشق‌دل ما از قیام تو شده شیداتر از شیدا
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1513

سید حسن حسینی

اشاره

سید حسن حسینی، در سال 1335 ه. ش در محله‌ی سلسبیل تهران دیده به جهان گشود. اصل وی از شهر اورازان است.
تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در تهران به انجام رسانید و در اوایل انقلاب اسلامی به دانشگاه راه یافت و به دریافت لیسانس تغذیه نایل آمد و دکترای ادبیات فارسی را هم در دانشگاه آزاد به اتمام رسانید و هم اکنون در دانشگاه‌های تهران به تدریس اشتغال دارد.
حسینی از شاعران فعال انقلاب اسلامی است او و عده‌ای شاعر جوان در اوایل انقلاب انجمنی به نام حوزه‌ی هنری اندیشه‌ی اسلامی تشکیل دادند. وی با اینکه انواع قالب‌های شعری را تجربه کرده امّا رباعی‌های او حال و هوای دیگری دارد.
حسینی به زبان عربی آشنایی کامل دارد و تا به حال چند کتاب از این زبان به فارسی برگردانیده است. از آثار اوست: «همصدا با حلق اسماعیل» مجموعه شعر، «براده‌ها» مجموعه‌ی نثر ادبی «گنجشک و جبرئیل» مجموعه‌ی شعر نو، ترجمه‌ی «حمّام روح» از جبران خلیل جبران. ترجمه مجموعه‌ای از شعر نو معاصر عرب با همکاری موسی بیدج به نام «نگاهی به خویشتن».

ـ*ـ

آن دم که ز رزمگاه خود باره کشیدآن نعره‌ی عاشقی دگر باره کشید
لبیک گلوی کودک شش ماهه‌خون بود که تا ستاره فوّاره کشید «1» *
کس چون تو طریق پاکبازی نگرفت‌با زخم نشان سرفرازی نگرفت
زین پیش دلاور کسی چون تو شِگفت‌حیثیّت مرگ را به بازی نگرفت ***

کوه از کمر شکست:

به گونه‌ی ماه‌نامت زبانزد آسمانها بود و پیمان برادریت با جبل نور چون آیه‌های جهاد محکم
*
تو آن راز رشیدی‌که روزی فرات بر لبت آورد

_____
(1)- هدیه عشق؛ ص 117.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1514 و ساعتی بعددر باران متواتر پولاد بریده‌بریده افشا شدی و باد تو را با مشام خیمه‌گاه در میان نهاد و انتظار در بهت کودکانه‌ی حرم طولانی شد
*
تو آن راز رشیدی‌که روزی فرات بر لبت آورد و کنار درک تو کوه از کمر شکست «1»
***

اینک خدا می‌داند:

فقط خدا بود که می‌دانست‌آن دل دریایی به کمند پندهای پوسیده در بند نمی‌آید و با لبان مواج کرانه‌های دو خطر را می‌بوسید
*
فقط خدا بود که می‌دانست‌پس به دریا زد و تشنگی سر به تلاطم گذاشت
*
عطش _____
(1)- میراث عشق؛ ص 304.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1515 چه بی‌رحمانه آتش می‌باردباید چراغ را خاموش کرد تا چهره‌ی مردانگی روشن شود
*
در ظهر موعودپاییز گل کرد و یک باغ ارغوان درو شد ... اینک خدا می‌داند:نام آن دل کامل ترجیع‌بند هاتف عرش است «1»

با نام تو چه کردند؟!:

پلک صبوری می‌گشایی‌و چشم حماسه‌ها روشن می‌شود کدام سر انگشت پنهانی زخمه به تار صوتی تو می‌زند که آهنگ خشم صبورت عیش مغروران را منغّص می‌کند می‌دانیم تو نایب آن حنجره‌ی مشبّکی که به تاراج زوبین رفت و دلت مهمانسرای داغ‌های رشید است ای زن! قرآن بخوان تا مردانگی بماند
_____
(1)- همان؛ ص 465.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1516 قرآن بخوان‌به نیابت کلّ آن سی جزء که با سر انگشت نیزه ورق خورد قرآن بخوان و تجوید تازه را به تاریخ بیاموز و ما را به روایت پانزدهم معرفی کن قرآن بخوان تا طبل هلهله از های و هوی بیفتد خیزران عاجزتر از آن است که عصای دست شکست‌های بزک شده باشد
***
شاعران بیچاره‌شاعران درمانده شاعران مضطر با نام تو چه کردند؟
***
تاریخ زن‌آبرو می‌گیرد وقتی پلک صبوری می‌گشایی و نام حماسی‌ات بر پیشانی دو جبهه نورانی می‌درخشد؛ زینب! «1»
***
سکوت
_____
(1)- همان؛ ص 305 و 306.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1517 سنگین و پرهیاهوصف می‌آراست گلوی شورشیِ تو در خطّ مقدّم فریاد بر یال ذو الجناح باد دستی دوباره می‌کشید و زیر تابش خورشید آه از نهاد علقمه برخاست
*
سکوت‌سنگین و پرهیاهو درهم می‌شکست گلوی شورشیِ تو بر یال ذو الجناح باد شتک می‌زد علقمه سرخ و سیراب در زیر زانوانِ تو می‌غلتید و خورشید بر کوهانِ کوههای برهنه به اسارت می‌رفت دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1518

محسن صافی گلپایگانی

محسن صافی در سال 1336 ه. ش در خانواده‌ای روحانی در شهر مقدس قم به دنیا آمد. پدر والا مقامش حضرت آیة اللّه العظمی گلپایگانی است. دوران تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در قم گذرانید و پس از سپری نمودن تحصیلات دانشگاهی به قم مراجعت نموده و مشغول تحصیل علم و کسب کمالات گردید. اگر چه تحصیلات دانشگاهی ایشان در رشته‌ی ادبیات نبود، ولیکن به دلیل علاقه‌ی فراوان به شعر و ادب در وادی آن قدم گذارد و در زمره‌ی بهترین شاعرانی که اشعار نغز و دلنشین می‌سرایند، درآمد. اشعار او در مدح و منقبت پیامبر (ص) و اهل بیت عصمت و طهارت (ع) و در زمینه اخلاقی و آموزنده سروده شده است. «1»

ـ*ـ

زینب تو سرو گلشن زهرای اطهری‌شمع جهان فروز شبستان حیدری
صبر از قرار و صبر تو قامت شکسته شدمظلومه‌ای چو مادر و زهرای دیگری
در گیر و دار حادثه‌ی تلخ نینواتنها تو بر برادر خود یار و یاوری
در کربلا که حضرت خیر النسا نبودهم خواهر حسینی و هم جای مادری
هم چون حسین اسوه‌ی صبر و شهامتی‌اسطوره‌ی شجاعت و خصم ستمگری
در عرصه‌ی خطابه همانند مرتضی‌شور آفرین خطیب و فصیح و سخنوری
در رزمگاه کرب و بلا قهرمان صبردر کوفه و به شام چو شیر دلاوری
بانوی عصمت و شرف و عصمت و حیابر قلّه‌ی قداست و ناموس داوری
زین ابی و زینب گلزار فاطمه‌گوهر تویی که حاصل این هر دو گوهری
نام تو بر کتیبه‌ی دلها رقم شده‌در باغ سبز خاطره یاس و معطّری

_____

(1)- سیمای مداحان و شاعران؛ ج 2، ص 146.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1519

کریم رجب زاده

اشاره

کریم رجب زاده در سال 1336 ه. ش در یکی از روستاهای لاهیجان چشم به جهان گشود، وی تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در شهرستان لنگرود به پایان رسانید و برای خدمت سربازی به تهران اعزام شد. پس از اتمام دوره‌ی نظام وظیفه به استخدام بانک مسکن درآمد.
رجب زاده از دوران تحصیل کار شاعری را آغاز کرد و اشعارش در روزنامه‌ها و مجلات هفتگی به چاپ می‌رسید. وی از غزلسرایان خوش ذوق و پر احساس معاصر است. نخستین مجموعه شعری که از او منتشر شد در سال 1357 و با نام «از شرق خون» بود. و دومین اثر منظومش در سال 1369 و با نام «آواز خوانی بی‌زبان» به چاپ رسید.
رجب زاده در انواع شعر فارسی طبع آزمایی کرده بخصوص در قالب غزل، رباعی، دوبیتی، مثنوی و شعر نو به سبک نیمایی ابراز علاقه نموده است. «1»
-*-

بوسه بر گلوی تیغ:

با کام تشنه بوسه زدی بر گلوی تیغبر خاک ریخت تا به ابد، آبروی تیغ
نامی ز آب چشمه‌ی حیوان نمانده استاین سان که جاودانه شدی از سبوی تیغ
هویی زدی به عرصه‌ی عشق از صفای دلدر دم فرو نشست همه های و هوی تیغ
بالای نیزه هم، گل آواز تو شکفتخاکستر از صدای تو شد آرزوی تیغ
بعد از تو ای ستاره‌ی آلاله‌های پاکرویید لاله‌های فراوان به کوی تیغ ***

حریق سبز:

از حریق سبز یاد تو جهان آتش گرفت‌آسمان خون گریه کرد و کهکشان آتش گرفت
نام تو راز غریب ارغوان و آتش است‌تا به لب آوردمش، دیدم، زبان آتش گرفت
پاس همدردی است یا آتش زبانی‌های من؟قصّه‌ی داغ تو گفتم، ارغوان آتش گرفت
لب گشودی بی‌گلو، گل از گلوی نی شکفت‌نوبهار دیگری آمد، خزان آتش گرفت
در غم سنگین تو دریا به خاکستر نشست‌کوه آتش آب شد، آتشفشان آتش گرفت ***

در گوش نی:

به میدان می‌برم از شوق سربازی، سر خود راتو هم آماده کن ای عشق، کم‌کم، خنجر خود را
مرا گر آرزویی هست باور کن به جز این نیست‌که در تن پوشی از شمشیر بینم، پیکر خود را
هوای پر زدن از عالم خاکی به سر دارم‌خوشا روزی که بینم بی‌قفس بال و پر خود را

_____
(1)- سخنوران نامی معاصر ایران؛ ج 6، ص 3802.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1520 ز دل تاریکی باد خزان تا پرده بردارم‌به روی دست می‌گیرم، گل نیلوفر خود را
چه خواهد کرد فردا آتش افروز قناری سوزبه دل‌ها گر بپاشم اندکی خاکستر خود را
من از ایمان خود یک ذرّه حتی برنمی‌گردم‌تلاوت می‌کنم در گوش نی هم باور خود را

کنار دوست ...:

زمان با خون من آیینه‌داری می‌کند فردازمین را با همین گل‌ها، بهاری می‌کند فردا
تنم با سم اسبان عالمی دارد تماشایی‌سرم در سربداری، نی سواری می‌کند فردا
غمم از تشنه کافی نیست، تیغ آبدار عشق‌به کامم صد هزاران چشمه جاری می‌کند فردا
کنار دوست بودن بی‌حضور داغ ممکن نیست‌خزان آری، دلم را لاله کاری می‌کند فردا
من این را خوب می‌دانم، ز چشم فتنه می‌خوانم‌که آتش خیمه‌ها را غمگساری می‌کند فردا
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1521

غلامعلی رجایی

اشاره

غلامعلی رجایی فرزند محمد علی به سال 1336 ه. ش در شهرستان دزفول پا به عرصه گیتی نهاد.
تحصیلات خود را تا پایان متوسطه در زادگاهش گذراند و ادامه‌ی آن را در سطوح لیسانس و فوق لیسانس در دانشگاه شهید بهشتی اصفهان در رشته تاریخ پی‌گرفت و هم اکنون در حال گذراندند پایان نامه دکترای خود در رشته تاریخ از دانشگاه تربیت مدرس می‌باشد.
رجایی از فعالان سیاسی در پیش از انقلاب اسلامی است که بخاطر آن در سال 57 دستگیر و پیش از پیروزی انقلاب از زندان آزاد شد. وی در طول جنگ حضوری فعال داشت و به افتخار جانبازی در جنگ نیز نایل آمده است.
رجایی فعالیتهای شعری خود را از سال 61 آغاز نمود.
از ایشان تاکنون کتابهای شعر زیادی به چاپ رسیده است: «در رثای نور»، «مقتل عشق»، «شیون آسمان»، «اشک فرات»، «کوثر اشک»، «قیامت اشک»، «خورشید شهیدان».
سایر آثار چاپ شده ایشان عبارتند از: «برداشتهایی از سیره امام خمینی» در 5 جلد، «فرهنگ آزادگان» در 5 جلد، «صنوبرهای سرخ»، «سیرت شهیدان»، «برگهایی از بهشت» و «لحظه‌های آسمانی» در دو جلد.
پایان نامه ایشان در دوره فوق لیسانس با نام «ایران و کریم خان زند» نیز به صورت کتاب چاپ و منتشر شده است. رجایی فقط شعر کلاسیک می‌سراید و قالبهای مثنوی، غزل و قصیده را برای سرودن انتخاب نموده است.
غلامعلی رجایی در قبل از انقلاب به استخدام آموزش و پرورش درآمد ولی پس از انقلاب مسئولیتهای مختلف فرهنگی را در سپاه پاسداران و وزارت ارشاد داشته است وی هم اکنون مشاور معاونت انتشارات سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی است.
-*-

مجلس می:

خیزران می‌رفت چون بالا و پست‌قلب زار و خسته‌ی طفلان شکست
دیدگان خواهرت خون می‌گریست‌چوب‌تر چون بر لب خشکت نشست
دخترت گریان چو دید این صحنه رادست خود زد از تأثر روی دست
کاش می‌شد خیزران می‌کرد لطف‌بر لب و دندان زینب می‌نشست
مست می دشمن نشان می‌داد آه‌بر لب خشکیده‌ی تو ضرب شست
یک به یک طفلان را بی‌تاب کردگردش آن نرگس چشمان مست
صوت قرآن تو در تشت طلارشته‌ی صبر مرا از هم گسست
شد وجودم دیده‌ای خیره به توگو به من زیباتر از چشم تو هست؟
چون بدی در مجلس می، اشک من‌آن چنان آمد که راه دیده بست ***
گریه کن با دیده‌ی گریان ماه‌بر تن بابا به خاک قتلگاه
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1522 بر تنی صد پاره
عریان، بی‌کفن‌نور چشم عمه کمتر کن نگاه
از تن بابا گلاب خون مگیرتا نبندد اشک بر چشم تو راه
خیز از این جا که ترسم ناگهان‌سویت آید ظالمی از این سپاه
پیش چشمم بر رُخت سیلی زندبار دیگر ای یتیم بی‌گناه
خیز و با من رو به سوی خیمه کن‌بزم ماتم کن به پا در خیمه‌گاه
نیست اندر سینه‌ام جای نفس‌بس که آکنده شده از ذکر آه ***

آفتاب عشق:

در دل من آفتابی سرزده استجان من پیمانه‌ای دیگر زده است
ساقیا من زین خم اخگر بده‌مستِ مستم باده‌ای دیگر بده
ساقیا منعم مکن از باده‌ات‌تشنه‌ی می بین برادرزاده‌ات
باده‌ای ده تا فنا سازد مرابا‌ده‌ای کز خود رها سازد مرا
باده‌ای ده تا که جانم برکشدغرق خونم جانب دلبر کشد
ساقیا می ده فراموشم مکن‌با غم عالم هم آغوشم مکن
باز کن بر من در میخانه‌ات‌ورنه جانْ بازم برِ میخانه‌ات
کن قبولم جزو این دُردی کشان‌دست من بر آن سبو و خُم رسان
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1523

خسرو قاسمیان

خسرو قاسمیان متخلص به «حامد» به سال 1336 ه. ش در «فراشبند» فارس به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاه خود و جهرم و شیراز به انجام رسانید و به خدمت آموزش و پرورش درآمد و در سال 1372 موفق به دریافت دانشنامه‌ی فوق لیسانس در زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه شیراز شد و اکنون عضو هیأت علمی بخش فارس دانشگاه علوم پزشکی شیراز می‌باشد. او دارای قریحه‌ی شاعری است «1». از سال 1361 شمسی و با تأثیرپذیری از نصر اللّه مردانی به صورت جدّی به سرودن پرداخت. شعرهای او به صورت پراکنده در نشریات مختلف و برخی از مجموعه شعرهای گردآوری شده انتشار یافته است.

ـ*ـ

آسمان آکنده بود از بوی غم‌داشت گردون در بغل زانوی غم
رنگ از رخسار هستی می‌پریدعالمی را غصه در خون می‌کشید
چهره‌ی خندان گل پژمرده بودباغ و راغ و بوستان افسرده بود
مرغ آزادی فتاده در قفس‌کس نبودش در جهان فریادرس
از حقیقت در جهان نامی نبودخلق را از ظلم آرامی نبود
کار با زور و زر و تزویر بودزندگانی پای در زنجیر بود
چرخ می‌زد سکه با نام ستم‌دور گردون بود بر کام ستم
سینه مالامال آه سرد بوددرد بود و درد بود و درد بود
تا عیان شد آفتاب مشرقین‌جلوه‌ی نور خدا یعنی حسین (ع)
سرور آزادگان روزگارسرخ‌پوش عرصه‌های کارزار
داشت در اندیشه طرح انقلاب‌تا کند نقش ستم نقش بر آب
سر به پیش انداخت در شام سیاه‌راه رفتن باز شد بر آن سپاه
چون سخن از کشتن آمد در میان‌گشت خلوت دور آن سرو روان
هرکسی در خلوت آن شام تارفرصتی می‌یافت از بهر فرار
دشمنان از دوستان باید شناخت‌هر که را در امتحان باید شناخت
ننگتان ای کوفیان بی‌وفاعهد و پیمان و جفاکاری چرا؟
بی‌وفایان، زان جفا کاری چه سود؟نامه‌ها بهر وفاداری چه سود؟
غیر هفتاد و دو تن پروانه‌وارکس نماند از آن گروه بی‌شمار
شمع را پروانه گیرد در میان‌عاشقان را نیست پروائی ز جان
جام صبر عاشقان لبریز بودشوق وصل دوست شورانگیز بود

---

(1)- سیمای شاعران فارس در هزار سال؛ ج 2، ص 1230.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1524 هرکسی شور شهادت در سرش‌شاهد فردا گرفته در برش
در کف مردانگی شمشیر داشت‌در زبانش شعله تکبیر داشت
کوفیان بهر هواداری اونامه‌ها دادند در یاری او
تا به سامان آورد دین خداکعبه را بگذاشت آمد کربلا
حج خود را می‌گذارد ناتمام‌عالمی را می‌دهد درس قیام
شوق یارش می‌کشاند تا خطرمی‌کند خود را مهیّای سفر
شیعیان قصد سفر دارد حسین‌شور جان بازی به سر دارد حسین
کاروان شد رهسپار نینواوای من، ای وای من تا نینوا
کاروان منزل به منزل می‌رودتا به دشت کربلا دل می‌رود
بوی غم دارد غبار کاروان‌نیست غیر از داغ بار کاروان
کاروان سالار دور از کوفیان‌داد فرمان نزول کاروان
در شب آخر به گردش حلقه‌وارفوج مردم موج می‌زد بی‌شمار
خطبه‌ی اتمام حجّت یاد کردجمع را در انتخاب آزاد کرد
تا نگردد شرم دامن گیرشان‌تا شوند آزاد در تدبیرشان
تا سحر شد طبل میدان را زدندعاشقان قید سر و جان را زدند
چون نوای نینوای بنواختندشورشی در ماسوی انداختند
شور جان بازی به سر افکند عشق‌داشت بر لب غنچه‌ی لبخند عشق
روز عاشورا سواران حسین‌عاشقان و بی‌قراران حسین
جانشان از شوق حق لبریز شدهرچه شد از عشق شورانگیز شد
هرکسی بند تعلق می‌بریدپیرهن از شوق رفتن می‌درید
نوبت میدان هرکس می‌رسیدبنداز بند لئیمان می‌برید
توسن دل را به میدان تاختندلرزه در بنیان ظلم انداختند
سیل خون از سینه‌ی هامون گذشت‌کاروان کربلا از خون گذشت
راه سرخ عشقبازی باز شدعاشقی با نام خون آغاز شد
خون خوبان جوش زد، طغیان نمودکاخ استبداد را ویران نمود
روز عاشورا به پا شد در جهان‌هر زمینی کربلا شد در جهان
جنبش عدل و امامت شد بپاجلوه‌ی روز قیامت شد بپا
کربلا را عشق پاکان آفریدآفرین بر عشق پاکان شهید
عشق آمد خوف مردن کشته شدهرکه عاشق شد به خون آغشته شد
ای بنازم عشق یاران حسین‌عاشقان و جان‌نثاران حسین
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1525 هرچه داریم از حسین و کربلاست‌کربلا شیرازه‌ی آئین ماست «1» ***
زمانه داشت به دل اضطراب عاشوراشکست خواب زمین در شتاب عاشورا
شفق دمید و گریبان صبحدم زد چاک‌شکفت در دل خون، آفتاب عاشورا

غبار حادثه پیچید در هوای خطرگرفت دامن پرپیچ و تاب عاشورا
در آن دیار که طوفان فتنه برمی‌خاست‌به خون نشست گل انقلاب عاشورا
فغان که لرزه در ارکان آسمان افکندصدای العطش و آب آب عاشورا
هنوز لاله‌ی دل بوی سوختن داردز داغ تشنه لبِ دل کباب عاشورا
درون پرده‌ی غم داشت ناله‌ی جان سوزبه تیر حادثه قلب رباب عاشورا
به شوق شاهد فردا شهید حجله‌ی عشق‌گرفت در کف هستی خضاب عاشورا
گرفت رنگ ابد در نگارخانه‌ی غیب‌شکوه نقش شهیدان به قاب عاشورا
به یاد ساقی لب تشنه جوش خون دارددرون ساغر دلها شراب عاشورا
در این معامله تدبیر عشق می‌خنددبه عقل مات شده در حساب عاشورا
صدای شیهه‌ی اسبان بی‌سوار آیدکجاست آن که بگیرد رکاب عاشورا
به رنگ حادثه بنوشت خامه‌ی «حامد»چکامه‌های بلند کتاب عاشورا «2»

_____
(1)- شب شعر عاشورا؛ ص 95- 99.
(2)- حدیث باب عاشورا؛ ص 210.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1526

عباس خوش عمل

عباس خوش عمل، فرزند حسین، در دی ماه سال 1337 ه. ش در شهر کاشان در خانواده‌ای مذهبی به جهان هستی قدم نهاد. وی تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاهش گذراند، و در سال 1360 به استخدام مؤسسه‌ی اطلاعات درآمد و در قسمت ویرایش مجله‌ی جوانان همان مؤسسه به انجام وظیفه مشغول شد. مجموعه‌ای از اشعارش به نام «در پگاه ترنّم» به چاپ رسیده است. خوش عمل در شرح حال خود چنین می‌نویسد: «شعر را از چهارده سالگی شروع کردم و از همان زمان پایم به محافل ادبی کاشان منجمله «انجمن ادبی صبا» گشوده شد و از محضر اساتیدی چون علی شریف و مصطفی فیضی و حاج عباس حدّاد بهره بردم و مورد تشویقم قرار دادند.»
خوش عمل سالهاست که با مطبوعات همکاری دارد و چند سالی است که به طنزپردازی دلبستگی یافته و آثار منظوم و منثور خود را با نام مستعار «شاطر حسین» در هفته نامه‌ی گل آقا به چاپ رسانده است. وی با اینکه در انواع شعر طبع آزمایی کرد، اما بیشتر به سرودن غزل راغب است. «1»
از خوش عمل علاوه بر پگاه ترنم، کتابهای «پاتنوری» و «گدازه‌های دل» نیز منتشر شده است.
-*-
ظهر عاشورا حسین بن علی یاور نداشت‌یاوری دیگر از آن یاران نام‌آور نداشت
بهر جانبازی نشان از قاسم و اکبر نداشت‌خسرو دین عون و عبّاس و علی اکبر نداشت
بانگ «هل من ناصرش» را هیچ کس پاسخ نگفت‌ناصر دین پیمبر، ناصری دیگر نداشت
با دلی سرشار ز غم قنداقه‌ی اصغر گرفت‌سبط احمد یاوری غیر از علی اصغر نداشت
تا فدا سازد به راه دوست در میدان عشق‌هدیه‌ای از کودک شش ماهه قابل‌تر نداشت
جان فدای پادشاه خطّه‌ی آزادگی‌جانب میدان روان می‌شد ولی لشکر نداشت
کوفیان بردند هنگام شهادت از تنش‌گرچه غیر از کهنه پیراهن، کفن در برنداشت
از قفا تا بوسه‌گاه پاک احمد را دریدشرم گویی خنجر از پیغمبر و حنجر

نداشت
خون دل زهرای اطهر زین مصیبت شد که دیددست فرزندش به تن، انگشت و انگشتر نداشت

_____
(1)- سخنوران نامی معاصر ایران؛ ج 2، ص 1307.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1527

احمد عزیزی

اشاره

احمد عزیزی در سال 1337 ه. ش در سر پل ذهاب دیده به جهان گشود. او از شاعرانی است که با انقلاب نشو و نما یافته و بیشتر اشعارش در قالب مثنوی است. از او تا به حال چندین مجموعه‌ی شعر منتشر شده که بدین نامهاست:
«کفش‌های مکاشفه»، «طغیان ترانه»، «ملکوت تکلم»، «ترجمه‌ی زخم»، «روستای فطرت»، «باران ترانه»، «لاله‌های زهرایی»، «ترانه‌های ایلیایی»، «شرجی آواز»، «خوابنامه»، «باغ نتاسخ» و کتابی در نثر به نام «شطحیات» و چند اثر دیگر.
-*-

نوگل بستان یاسین:

ای حرارت‌های عشقت در درون ما حسین‌نوگل بستان یاسین میوه‌ی طاها حسین
ای که در دشت شهادت در سحرگاه ظهورپرچم دین از تو می‌آید سوی بالا حسین
ای که فطرس از فلک آمد شب میلاد توتا پر خود را بساید بر فر سیما حسین
ای که با عرض مقام تو شفاعت یافتندیونس و نوح و خلیل و آدم و حوّا حسین
ای که پیغمبر شب میلاد تو از دیده ریخت‌اشک مروارید خود بر لولو لالا حسین
راستی پیغمبر خاتم چو قنداقت گرفت‌از کدامین داغ دل شد در فغان آیا حسین
ای که دارد از خیال تشنگی‌های لبت‌چشم‌های شیعیانت موجه‌ی دریا حسین
ای که چون اشکِ روان، سوز نهان، سیلِ سرشک‌در میان دیده‌ی عشاق داری جا حسین
در شب میلاد تو آتش به جانم همچو شمع‌خنده آیا بر لب آرم یا بگریم یا حسین ***

فرمانروای فرات:

چو برقی از نیام باد آمدز قعر آهن و پولاد آمد
فراتی می‌خرامد در خروشش‌به صحرا جوش جوشن شد ز خوشش
به مژگانش هزاران تیر داردبه هر ابرو دو صد شمشیر دارد
چه تیغ زخم- تمثالی است با اوعجب خطی، عجب خالی‌ست با او
ز خورشیدش مگردانی نظر راببین آیینه‌ی شمس و قمر را
ز تیغش حسن عالم آب خورده‌ز رویش آسمان مهتاب خورده
چو عشق آید مبدل شد غرض‌هافدای جوهر تیغش عرض‌ها
خرام سرو دولت را ببینید!نگاه سرمه صولت را ببینید
جنون، توفانی جذر و مد اورشادت چیست شمشاد قد او
امیر لشکر آب حیات است‌علمدار تمام کائنات است
ز تیغش خاطر سرها پریشان‌ز خوفش، خواب خنجرها پریشان
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1528 ببین طاووس را
درج پلنگش‌هم از غیرت هم از شرم است رنگش
چو گل، عاشق، چو شبنم شرمگین است‌حدیث لاله عباسی همین است
به دل دارم هنوز این آرزو راکه بوسم حلقه‌ی درگاه او را
بخوانم با زبان‌های فصیحش‌گلاب اشک ریزم در ضریحش
هزاران شعله احساسم بگیردز دل عباس، عباسم بگیرد
مرادم را بگیرم از لبانش‌بگیرم نامه‌ی شوق از زبانش
سیه مستت کند جام ابو الفضل‌چه افسونی‌ست از نام ابو الفضل
نمی‌بینی اسد غالب‌تر از اوعلی ابن ابیطالب‌تر از او

بیات نینوا

گوش کن این گوشه را از ساز من‌نیست مالیخولیا آواز من
ای رباب، ای رود، ای نی، ای نوای همه نیزارهای نینوا
دشت خاموش است و صحرا خسته است‌ماه گویی بار از این جا بسته است
پس چه شد آن سایه‌ها و بیدهاپس کجا رفتند آن خورشیدها
آن سیه چشمان زیبای عرب‌که میان چشمشان شب بود و شب
پس کجایند آن جوانان غیورکه تجلّی می‌شدند از فرط نور
می‌وزید از دور عطر پونه‌شان‌خال سبز هاشمی بر گونه‌شان
بوی روح و بوی معبد داشتندبوی گیسوی محمّد داشتند
ای کجا بانان دشت ناکجا!می‌رود این قطره‌ی خون تا کجا؟
از چه این مرغان تلاطم می‌کنندسایه‌ها خورشید را گم می‌کنند
روی خاک خشم ردّ خنجری‌ست‌بر فراز بال نعش کفتری‌ست
خاک سرخ و ابر سرخ و آب سرخ‌ماه در آیینه‌ی مرداب سرخ
روح انسان می‌گریزد در سراب‌کودک تاریخ می‌گرید به خواب
رجعت آوازها در سینه‌هاست‌محشر تصویر در آیینه‌هاست
این صلیب خار پیکر، قیصر است‌این خدای سکّه‌ها اسکندر است
چیست این آویزه‌ی خونین ماه‌بر کجا می‌گرید این ابر سیاه؟!
شیون بادی‌ست جاری هر طرف‌ناله‌ی شیری‌ست از سمت نجف
عارفان با گله هی‌هی می‌کنندبشنو از نی، بشنو از نی می‌کنند
چشم این آیینه‌ها مبهوت کیست‌بر سر آوازها تابوت کیست
من فدای جسم صد چاکت حسین!جان من مجروح ادراکت حسین!
ای سفیر نسترن در قرن خاک‌ای صدای لاله در عصر مغاک
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1529 ای زمان محکوم محرومیّتت‌ای زمین تاوان مظلومیّتت
خاک آدم تا ابد گلگون توست‌از خدا تا خاک ردّ خون توست
زخم دیدی تا زمین غلغل کندتیغ خوردی تا شقایق گل کند
تو به خاک و خون کشیدی تیغ رابا رگان خود بریدی تیغ را
لاشه‌ی زنجیر بر راه تو ماندنعش خنجر در گلوگاه تو ماند
ماند جای سینه‌ات بر تیرهاتا ابد زخم تو بر شمشیرها
ای مچ زنجیر را وا کرده توتیغ را تا حشر رسوا کرده تو
ای غروب عصر شوم قصرهاای بلای خواب بخت النصرها
ای نگین زخم بر انگشت تونشتر تاریخ زیر مشت تو
زخم تو تقویم طغیان است و بس‌ماتم تو سوگ انسان است و بس

در رگ تاریخ جز سیل تو نیست‌هر که خونین نیست از خیل تو نیست
ای که می‌گردد به گردت هر بهاردر طوافت عشق هفتاد و دو بار
ای فرات تشنه کامان زمین!ای فلات آخر مستضعفین!
ما همه پیغمبر خون توئیم‌زائران زخم گلگون توئیم
یا حسین، این عصر، عصر عسرت است‌قرن غیبت، قرن غبن و غربت است
عصر لکنت، عصر پرت گیجهاعصر نسل آخر افلیجها
عصر خالی، عصرِ خولی، عصر خوک‌عصر مسخ پاکها با کارپوک
عصر ذبح گله‌ی روحانیان‌عصر قصابی به دست جانیان
عصر لبخند سیاست در فراگ‌عصر تبعید پرستو از پراگ
عصر نشر شمر در چاپ جدیدعصر قاب عکس در قطع یزید
عصر تصویب نیایش گرد تن‌عصر لغو روح با حکم بدن
در کجای این تنستان کثیف‌می‌توان سر کرد یک شب با لطیف؟
یا حسین این جا درخت و دانه نیست‌یک طنین، یک باد، یک پروانه نیست
ما شهود نور را گم کرده‌ایم‌ما به تاریکی تصادم کرده‌ایم
نیست این جا ابر، شبنم، رود، آب‌نیست این جا ردّ پای آفتاب
عصر پخش روح شیطان در شب است‌عصر نفی نور و محو مذهب است
ما به دامان تو هجرت می‌کنیم‌بار دیگر با تو بیعت می‌کنیم
هیچ تیغی بر تن تو تیز نیست‌تا تو هستی فرصت چنگیز نیست
تا تو هستی ای چراغ راه‌هاچیست برق گله‌ی روباه‌ها
شاهد ما باش ای خورشید پاک‌ما نمی‌مانیم دیگر در مغاک «1»

_____

(1)- با صبحدم با ستارگان سپیده؛ ص 219- 223.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1530

رضا یزدان پناه

اشاره

رضا یزدان پناه در سال 1337 ه. ش در شهرستان اهواز دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در آنجا گذراند و به علت از دست دادن پدر در کودکی و مادر در آغاز جوانی تحصیلات خود را رها کرد و به شغل کمک رانندگی روی آورد و ساکن شهرستان دورود شد. پس از پایان جنگ تحمیلی به شهرستان خمین رفت و در مرکز بهداشت آن شهرستان با سمت راننده‌ی آمبولانس به خدمت مشغول شد و در همین زمان به سرودن شعر پرداخت. شعرهای وی به صورت پراکنده در روزنامه‌ها منتشر شده است، شعرهایش بیشتر در قالب غزل و مثنوی می‌باشد. او به غیر از شعر به نوشتن داستان و نثرهای ادبی علاقمند است و در حال حاضر با انجمن ادبی شهرستان خمین همکاری دارد. گزیده‌ی ادبیات معاصر شماره 97 در بر گیرنده‌ی اشعار اوست.

-*-

روز واقعه:

در سایه‌ی خورشید دشتی آتشین مانده‌ستپشت سر او کهکشانی بر زمین مانده‌ست
یک پیکر و شوق هزاران نیزه‌ی عاشق‌از این غزل بازی به لب‌ها آفرین مانده‌ست
ای کاروان، خورشید را تا شام، خواهی برداز روز، روز واقعه تنها همین مانده‌ست
مهمانی خورشید و صحرا را مگر داغی‌در سینه‌های مردم صحرانشین مانده‌ست
بر ما زمان آن‌سان نمی‌گردد که می‌گردیدیک لحظه تا آغاز روز واپسین مانده‌ست
ای تشنه‌ی خورشید تا از اسب افتادی‌شک کرده‌ام بر هر که بر بالای زین مانده‌ست
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1531

قیصر امین پور

اشاره

قیصر امین پور به سال 1338 ه. ش در «گتوند» شوشتر به دنیا آمد. وی از شاعران مطرح عصر انقلاب اسلامی است که در قالبهای مختلف شعر، به خصوص غزل، رباعی و شعر نو نیمایی سروده‌های فراوان دارد. شعرهایش را برای اولین بار در سال 1359 شمسی از طریق حوزه‌ی هنری اندیشه‌ی اسلامی منتشر ساخت و در حال حاضر در دانشگاه تهران مشغول تدریس است.
او در قالب غزل، غزل‌های زیبایی را با ترکیبات کم سابقه یا بی‌سابقه پدید آورده است. وی از شاعرانی است که در شعر نو از پیروان شیوه‌ی نیماست. اشعار نو او که غالبا مضامین اجتماعی دارند از نگاهی تیزبین و ژرف و هنرمندانه حکایت می‌کنند.
کشفهای کلامی و ایجاد ترکیبات بدیع و نو از ویژگی‌های شاخص اشعار نو اوست. قیصر امین پور در زمینه‌ی رباعی نیز از نوآوران به شمار می‌آید، رباعیات او دارای ترکیبات و مضامین نو می‌باشد. قیصر در زمینه‌ی شعر برای کودکان و نوجوانان نیز سروده‌های قابل توجه و ارزشمندی آفریده که برخی از آنها نیز به کتابهای درسی راه یافته‌اند. در مجموع قیصر امین‌پور از معدود شاعرانی است که پس از انقلاب اسلامی ضمن گرایش به شعر کلاسیک در قالب غزل و رباعی همگام با حوادث انقلاب، ساخت نیمایی شعر را پی گرفته و اشعاری با درون مایه‌ی نو و زبانی ساده و بی‌پیرایه و صمیمی و دلنشین سروده است. وی با مجموعه شعر «در کوچه‌ی آفتاب» که در سال 1363 هجری منتشر شد، توانایی خود را نشان داد و پس از آن با آثاری چون «تنفّس صبح»، «آینه‌های ناگهان» جایگاه خویش را در شعر انقلاب تثبیت کرد. دیگر آثار شعری او عبارتند از: مجموعه‌هایی از اشعار برای نوجوانان به نامهای «منظومه‌ی ظهر روز دهم»، «مثل چشمه، مثل رود»، «به قول پرستو» و دو کتاب نثر ادبی به نامهای «طوفان در پرانتز» و «بی‌بال پریدن» «1».
-*-

نی نامه:

خوشا از دل نم اشکی فشاندن‌به آبی آتش دل را نشاندن
خوشا زان عشقبازان یاد کردن‌زبان را زخمه‌ی فریاد کردن
خوشا از نی، خوشا از سر سرودن‌خوشا نی نامه‌ای دیگر سرودن
نوای نی، نوایی آتشین است‌بگو از سر بگیرد، دلنشین است
نوای نی، نوای بی‌نوایی است‌هوای ناله‌هایش، نینوایی است
نوای نی، دوای هر دل تنگ‌شفای خواب گل، بیماری سنگ
قلم تصویر جانکاهی است از نی‌علم، تمثیل کوتاهی است از نی
خدا چون دست بر لوح و قلم زدسر او را به خط نی رقم زد
دل نی ناله‌ها دارد از آن روزاز آن روز است نی را ناله پرسوز
چه رفت آن روز در اندیشه‌ی نی‌که اینسان شد پریشان بیشه‌ی نی؟

_____

(1)- دریچه‌ای به دنیای شعر فارسی؛ ص 661 و 662.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1532 سری سرمست شور و بی‌قراری‌چون مجنون در هوای نی سواری
پر از عشق نیستان سینه‌ی اوغم غربت، غم دیرینه‌ی او
غم نی بندبند پیکر اوست‌هوای آن نیستان در سر اوست
دلش را با غریبی، آشنایی است‌به هم اعضای او وصل از جدایی است
سرش بر نی، تنش در قعر گودال‌ادب را گه الف گردید، گه دال
ره نی پیچ و خم بسیار داردنوایش زیر و بم بسیار دارد
سری بر نیزه‌ای منزل به منزل‌به همراهش هزاران کاروان دل
چگونه پا ز گل بردارد اشترکه با خود باری از سر دارد اشتر؟
گران باری به محمل بود بر نی‌نه از سر، باری از دل بود بر نی
چو از جان پیش پای عشق سر دادسرش بر نی، نوای عشق سر داد
به روی نیزه و شیرین زبانی‌عجب نبود ز نی شکر فشانی
اگر نی پرده‌ای دیگر بخواندنیستان را به آتش می‌کشاند
سزد گر چشمها در خون نشینندچو دریا را به روی نیزه بینند
شگفتا بی‌سر و سامانی عشق!به روی نیزه سرگردانی عشق!
ز دست عشق در عالم هیاهوست‌تمام فتنه‌ها زیر سر اوست «1» ***

نامی برای تو ...

صدایی به رنگ صدای تو نیست‌به جز عشق، نامی برای تو نیست
شب و روز تصویر موعود من‌در آئینه جز چشم‌های تو نیست
تن جاده از رفتنت جان گرفت‌رگ راه، جز ردّپای تو نیست
مزار تو، بی‌مرز و بی‌انتهاست‌تو پاکیّ و این خاک، جز جای تو نیست
به تشییع زخم تو آمد بهارکه جز سبز، رخت عزای تو نیست
کسی کز پی اهل مرهم رودگر شیعه‌ی زخم‌های تو نیست
به آن زخم‌های مقدس قسم‌که جز زخم، مرهم برای تو نیست ***

لشکر عشق:

چند وقت است دلم می‌گیرددلم از شوق حرم می‌گیرد
مثل یک قرن شب تاریک استدو سه روزی که دلم می‌گیرد
مثل این است که دارد کم‌کم‌هستیم رنگ عدم می‌گیرد
دسته‌ی سینه‌زنی در دل من‌نوحه می‌خواند و دم می‌گیرد

_____
(1)- آینه در کربلاست؛ ص 32- 34.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1533 گریه‌ام، یعنی باران بهارهم نمی‌گیرد و هم می‌گیرد
بس که دلتنگی من بسیار استدلم از وسعت کم می‌گیرد
لشکر عشق حرم را به خدابه خود عشق قسم می‌گیرد
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1534

محمد رضا آقاسی

اشاره

محمد رضا آقاسی فرزند قاسم متخلص به «حیرت» در سال 1338 ه. ش در تهران دیده به جهان گشوده وی پس از پایان تحصیلات ابتدایی و متوسطه دو سال در هنرستان تجسمی به تحصیل مشغول شد که بنابه دلایلی دروسش را ناتمام رها کرد.
پانزده ساله بود که شروع به سرودن اشعاری نمود و از سال 1355 در بعضی انجمن‌های ادبی بخصوص «انجمن ادبی ایران» به سرپرستی استاد ناصح حضوری فعال یافت.
برادر بزرگترش به نام محمد حسن مشهور به عمو حسن و متخلص به «نصری» و مادرش از مشوقین وی برای ورود به عرصه شعر و شاعری بودند. مادرش بیش از چهل سال است که مدّاح اهل بیت می‌باشد. از جمله افرادی که نقش استادی برای آقاسی داشته‌اند از استاد مهرداد اوستا و هم چنین یوسفعلی میر شکاک میتوان نام برد.
ابتدا اشعارش همه در قالب غزل بود و گاهی مخمس و چهار پاره نیز کار می‌کرد. از سال 69 قالب مثنوی را برای کارهایش برگزیده که مجموعه شعر «مثنوی شیعه» محصول این گرایش بود.
وی با پیروزی انقلاب اندکی در نهادهای برآمده از انقلاب به فعالیت پرداخت ولی در هیچ سازمانی استخدام رسمی نگردید.
البته گاه‌گاه با مراکز فرهنگی دولتی و غیر دولتی همکاریهای نزدیکی داشته است.
وی هم اینک متاهل است و در تهران زندگی می‌کند و فعالیتهایش منحصرا اجرای برنامه‌های فرهنگی می‌باشد.
-*-

آخرین ققنوس:

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ج2 1534 آخرین ققنوس: ..... ص 1534 :
کربلا گفتم کران را گوش نیست‌ورنه از غم بلبلی خاموش نیست
بلبلان چهچهه ز ماتم می‌زنندروز و شب از کربلا دم می‌زنند
هر نظر بر غنچه‌ای تر می‌کنندیادی از غوغای اصغر می‌کنند
گفت بابا بی‌برادر مانده‌ای؟بی‌کس و بی‌یار و یاور مانده‌ای؟
گر تو تنهایی بگو من کیستم‌اصغرم اما نه، اصغر نیستم
خیز و اسماعیل را آماده کن‌سجده‌ی شکری بر این سجاده کن
ای پدر حرف مرا در گوش گیرخیز و این قنداقه در آغوش گیر
خیز و با تعجیل میدانم ببربر سر نعش شهیدانم ببر
تشنه‌ام اما نه بر آب فرات‌آب می‌خواهم ولی آب حیات
آب در دست کمان دشمن است‌تیر آن نامرد احیاء من است
آتش اقیانوس را آواز دادآخرین ققنوس را پرواز داد
خون اصغر آسمان را سیر کردخواب زینب را چه خوش تعبیر کرد «1» ***

_____

(1)- شب شعر عاشورا؛ به ص 17 و 18.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1535 هفتاد و دو ماه و ظهر عاشوراشق القمر امام را دیدم
هفتاد و دو پشت آسمان خم شدوقتی کمر امام را دیدم *
هفتاد و دو ذبح و یک خلیل اللّه‌در عزم خلیل حق خلل هرگز
در سیر و سلوک فی سبیل اللّه‌تعظیم به هیبت هبل هرگز *
در هلهله بتان هر جایی‌این گونه که دید خود شکستن را
افروخت شراره ستم سوزی‌آموخت ره ز خویش رستن را *
بنگر حرکات نوح اعظم رادر ورطه تشنگی تلاطم کرد
هفتاد و دو کشتی نجات آوردهفتاد و دو نوح وقف مردم کرد *
هفتاد و دو کاروان و یک سالارهفتاد و دو واحه روبرو دارد
گاهی ز تنور و گاه بر نیزه‌با امت خویش گفتگو دارد *
آن اسوه پاکباز میگویدآنان که ز راز مرگ آگاهند
در دشت جنون ز پا نمی‌افتندبر مرکب خون هماره در راهند.
*
هفتاد و دو صف فشرده چون پولادهفتاد و دو قبضه موم در یک مشت
هفتاد و دو سر سپرده‌ی مولاتسلیم اشاره‌های یک انگشت *
انگشت اشارتی که او داردفردا به مصاف می‌برد ما را

گر شیوه نو پریدن آموزیم‌تا قله‌ی قاف می‌برد ما را *
فردا که ز نیزه می‌دمد خورشیدفردا که خروس مرگ می‌خواند
از خنجر و زخم حجله می‌بندیم‌ما را چو عروس مرگ می‌خواند *
هفتاد و دو لحظه، لحظه‌ی پروازهفتاد و دو کربلای پی‌درپی
هفتاد و دو لحظه‌ی سرافرازی‌سرهای بریده خون چکان بر نی ***
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1536 دشت پر از ناله و فریاد بودسلسله بر گردن سجّاد بود
فصل عزا آمد و دل غم گرفت‌خیمه‌ی دل بوی محرّم گرفت
زهره منظومه‌ی زهرا حسین‌کشته‌ی افتاده به صحرا حسین
دست صبا زلف ترا شانه کردبر سر نی خنده‌ی مستانه کرد
چیست لب خشک و ترک خورده‌ات‌چشمه‌ای از زخم نمک خورده‌ات
روشنی خلوت شبهای من‌بوسه بزن بر تب لبهای من
تا ز غم غربت تو تب کنم‌یاد پریشانی زینب کنم
آه از آن لحظه که بر سینه‌ات‌بوسه نشاندند لب تیرها
آه از آن لحظه که بر پیکرت‌زخم کشیدند به شمشیرها
آه از آن لحظه که اصغر شکفت‌در هدف چشم کمانگیرها
آه از آن لحظه که سجّاد شدهم نفس ناله‌ی زنجیرها ***
قوم به حج رفته، به حج رفته‌اندبی‌تو در این بادیه، کج رفته‌اند
کعبه تویی کعبه به جز سنگ نیست‌آینه‌ای مثل تو بی‌رنگ نیست
آینه‌ی رهگذر صوفیان‌سنگ، نصیب گذر کوفیان
کوفه دم از مهر و وفا می‌زدندشام تو را سنگ جفا می‌زدند
کوفه اگر آینه‌ات را شکست‌شام از این واقعه طرفی نبست
کوفه اگر تیغ و تبر زین شودشام اگر یکسره آذین شود
مرگ اگر اسب مرا زین کندخون مرا تیغ تو تضمین کند
آتش پرهیز نبرّد مراتیغ اجل نیز نبرّد مرا
بی‌سر و سامان توام یا حسین‌دست به دامان توام یا حسین
جان علی سلسله بندم مکن‌گردم از خاک بلندم مکن
عاقبت این عشق هلاکم کنددر گذر کوی تو خاکم کند
تربت تو بوی خدا می‌دهدبوی حضور شهدا می‌دهد *
ساقی لب تشنه لبی باز کن‌سفره نان و رطبی باز کن
شمه‌ای از درد دلت بازگونکته‌ای از نقطه‌ی آغاز گو
قوم به حج رفته چو باز آمدندبر سر نعشت به نماز آمدند
قوم به حج رفته ترا کشته‌اندپنجه به خوناب تو آغشته‌اند
سامریان شعبده بازی کنندنفی رسولان حجازی کنند *
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1537 مشعر حق عزم منا کرده‌ای‌کعبه شش گوشه بنا کرده‌ای

تیر، تنت را به مصاف آمده استتیغ، سرت را به طواف آمده است
چیست شفا بخش دل ریش مامرهم زخم و غم و تشویش ما
چیست بجز یاد گل روی توسجده به محراب دو ابروی تو
بر سر نی زلف رها کرده‌ای‌با جگر شیعه چه‌ها کرده‌ای
باز که هنگامه برانگیختی‌بر جگر شیعه نمک ریختی
کو کفنی تا که بپوشم تنت‌تا گیرم دامنه‌ی دامنت *
حج تو هر چند که تأخیر داشت‌لاکن هفتاد و دو تکبیر داشت
آری هفتاد دو دو لبیک گوعزم وضو کرده به خون گلو
اینان هفتاد و دو قربانی‌اندکز اثر باده‌ی تو فانی‌اند
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1538

محمود رضا اکرامی

اشاره

محمود رضا اکرامی فرزند حسن متخلص به «خزان» متولد سال 1338 ه. ش در شهرستان «اسفراین» می‌باشد. وی تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاه خود انجام داد و تحصیلات عالیه خود را تا مقطع کارشناسی ارشد در رشته‌ی جامعه‌شناسی در دانشگاه آزاد به اتمام رساند. و تحصیلات تکمیلی خود را در رشته معدن‌شناسی و در مقطع دکتری در کشور تاجیکستان در حال گذراندن است از اکرامی آثاری در نظم و نثر تاکنون به زیور طبع آراسته گردیده است که از آثار منظوم وی می‌توان به:
«دریا تشنه است» و «گزیده ادبیات معاصر، شماره 32» اشاره نمود و هم چنین از کتاب‌های «ما با سلیقه مردم پیر می‌شویم»، «گریه کردن کم آرزویی نیست» و «الفبای مطالعه و تحقیق» در نثر را نام برد.
محمود اکرامی هم اکنون بعنوان مدرس در دانشگاه‌های آزاد اسلامی، علمی- کاربردی و الزهراء مشهد تدریس می‌کند.
-*-

چهارده قرن است ...:

باز می‌گردم به کار خویشتن‌گریه نوش و شرمسار خویشتن
باز می‌گردم ببینم عشق چیست؟شیعه‌تر، شوریده‌تر در عشق کیست؟
ناگهان هر واژه‌ای تب می‌کندیادی از اندوه «زینب» می‌کند
یال خون آلود اسبی بی‌سوارمی‌وزد بر خاک‌های سوگوار
می‌زند بر سینه، می‌پوشد سیاه‌خاک گودال بلند قتلگاه
از نگاه پیر و غیرتمند من‌قطره‌قطره می‌چکد لبخند من
چشمه‌چشمه اشک و ماتم می‌شوم‌کربلا در کربلا غم می‌شوم
می‌شوم پر از سکوتی ارجمندمی‌سرایم با زبانی سربلند
ای «حسین» ای ماه قربانی شده‌صبح سکرانگیز توفانی شده
ای تمام شهر در سوگت سیاه‌آب‌های نهر در سوگت سیاه
ای سر خورشید روی دامنت‌شعله‌شعله زخم در پیراهنت
ای درختان پیش رویت سر به زیرهفت اقیانوس در چشمت اسیر
جز تو کس در عاشقی استاد نیست‌تشنه‌کام هر چه باداباد نیست
جز تو کس فریاد بیداری نشدتشنه‌ی از خویشتن جاری نشد
غصّه‌ها پشت مرا خم می‌کنندگریه‌ها عمر مرا کم می‌کنند
آه از آن ساعت که در آن دشت پیرذو الجناحی بود و زینی سر به زیر
آفتاب از صدر زین افتاد بودآسمان روی زمین افتاده بود
هیچ کس خورشید را یاری نکردهیچ کس از گل طرفداری نکرد
جمله‌ی سرها گریبانی شدنددشمن آن نوح توفانی شدند
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1539 آسمان در پیش
چشمش سنگ شدبهر دیدارش خدا دلتنگ شد
تو نه از زنگی، نه از رومی حسین!چارده قرن است مظلومی حسین! *
آسمان در آسمان بارانی‌ام‌گردبادم، در خودم زندانی‌ام
سر نهاده شعله روی دامنم‌آتشی گل کرده در پیراهنم
آتشی سر در گریبان خودم‌ساکن شام غریبان خودم
آسمان بر دوش صحرا می‌رودآفتابی رو به دریا می‌رود
آه ای دریا در آغوشش بگیرموج توفان زاد، بر دوشش بگیر
چون که این دریای توفان پیرهن‌هفت وادی زخم سرکش در بدن
می‌رود تا عشق را معنا کندمی‌رود تا خویش را پیدا کند *
آسمان گریان و صحرا تشنه است‌در میان دجله، دریا تشنه است
دست در شط برد و دریا مست شدآسمان تا بی‌نهایت دست شد
«با دل خونین، لب خندان» که دید؟تشنه، مشک آب بردندان که دید؟ «1»
***

جان سرخ:

مردی که طوفان خانه زادش، همنشینش بودخورشید پلکی از نگاه آتشینش بود
یک آسمان از خاک بالاتر، نشست آخرآن گل که اوج نیزه‌ی دشمن زمینش بود
شمشیرهای فتنه رقصیدند و باریدندبر جان سرخی که خدا عاشق‌ترینش بود
آن روز در آن ظهر گرماریز خون باریدتیغ کج اندیشی که عمری در کمینش بود
پشت تمام تیغ‌ها خم گشته در سوگش‌در سوگ مردی که گل و آیینه دینش بود ***

عصر عاشورا:

عصر عاشورا کنار خیمه‌های سوخته‌ذو الجناحی ماند با یال‌های سوخته
کاروان می‌رفت و می‌بلعید دشت دیر سال‌کودکان تشنه را با دست و پای سوخته
در کجا دیدید یا خواندید روی نیزه‌هاآسمان قرآن بخواند با صدای سوخته
قطره‌قطره شرم شد آب فرات از دیدن‌رقص خون آلود شیشه و هوای سوخته
چارده قرن آسمان بارید و می‌بارد هنوزچشم را به خاک کربلای سوخته
ابرها بارانی و شاید خدا هم گریه کردعصر عاشورا کنار خیمه‌های سوخته

_____
(1)- رستاخیز لاله‌ها؛ ص 19 و 20.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1540

سلمان هراتی

اشاره

سلمان هراتی در سال 1338 ه. ش در روستای «مزردشت» از توابع تنکابن استان مازندران به دنیا آمد. او در رشته‌ی تربیت معلّم به تحصیل پرداخت و سپس از سال 1362 به عنوان معلّم در روستاهای گیلان به خدمت پرداخت.
سلمان هراتی از شاعران بنام عصر انقلاب اسلامی است که در باروری شعر پس از انقلاب سهمی ویژه داشت. روانی زبان و بهره‌گیری و تأثیرپذیری از محیط و فضای معنوی انقلاب و اندیشه‌ی پویا از ویژگیهای شعر هراتی است. زبان و اندیشه و دیدگاه نوینی در اشعار او جلوه‌گر است. شعر سلمان با تصاویری بدیع از طبیعت و حالات درونی انسان و ارتباط با خدا دارای مضمونی اجتماعی و پرشور است. او تمام صداقت و صمیمیت خود را در قالب شعرهایش می‌ریخت. شعر او از نظر لحن و بیان تصاویر طبیعت و زندگی و سادگی گفتار، شباهتهایی با شعر سهراب سپهری را تداعی می‌کند. سلمان هراتی در قوالب گوناگون شعر فارسی شعر سروده، اما بیشتر سروده‌های او در قالب شعر منثور (سپید) است. در خلال زبان شعر او اصالت و خلاقیت خاص او در آفرینش تصاویر و بیان اندیشه و نوگرایی ذهن و زبان هویداست. به طور کلی سلمان هراتی شاعری است نوجو که با زبان زلال و صمیمی و دور از ابهام در شعر معاصر سعی نمود اعتقادات مذهبی را با مسائل روز پیوند دهد، امّا متأسفانه مرگ زود هنگام او بیش از این به او امان نداد. و به سال 1365 شمسی در یک حادثه‌ی رانندگی جان خود را از دست داد. از او مجموعه‌های «از آسمان سبز»، از «این ستاره تا آن ستاره» و «دری به خانه‌ی خورشید» انتشار یافته است. «1»
-*-

شام غریبان: «2»

(1)

پایان آن حماسه‌ی دردآلودشامی غریب بود شامی گرفته و غمناک دیگر همیشه شعر دیگر همیشه مرثیه در بحر اشک بود

(2)

بعد از فروفتادن خورشیداز شانه‌های مضطرب صبح فردا همیشه غمزده و گنگ در هیئت غبار می‌آید _____

(1)- دریچه‌ای به دنیای شعر فارسی؛ ص 673.

(2)- دری به خانه خورشید؛ ص 63 و 64.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1541

(3)

فریاد!آتش به جان خیمه در افتاد چشمی به خیمه‌ها چشمی به قتلگاه زینب
میان آتش و خون ایستاده است ای ابر بهت از چه نمی‌باری؟

(4)

ای دشتهای محو مقابل‌اعماق بی‌ترحم و تاریک ای اتفاق گرم با ما بگو
زینب کجا گریست؟ زینب کجا به خاک فشانید بذر صبر؟ بر ماسه‌های تو
ای گرد باد مرگ وقت درنگ ناقه‌ی دلتنگی زینب چه می‌نوشت؟
***

آنان هفتاد و دو تن بودند:

میزبانان‌به دعوت باطل رفتند میزبانان به بیعت آذوقه دلقکی بر شمشیر خلیفه می‌رقصید پریشانی در کوفه فراوان بود قوس قامت بیهودگان به التزام تملق، حیات داشت چشمان سمج خدانا پرستان به پایداری شب اصرار داشت میزبانان موافق دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1542 میزبانان منافق‌نان بیعت را تبلیغ می‌کنند هفتاد و دو آفتاب به ادامه‌ی انتشار کهکشان از روشنان مشرق عشق برآمدند در گذرگاه حادثه ایستادند پیراهن خستگی را با بلند نیزه دریدند پیش هجوم آنان سینه دریدند هفتاد و دو آفتاب از ایمان که قوام زمین در قیامشان نشسته بود فرومایگان دست تقلب را در برابر شتابناکی ایشان گشودند اینان به اعتماد خدا به اعتصام خویش نماز بردند

*

باید به آن قبیله دشنام دادکه در راحت سایه نشستند دامان شکفتن در خویش را کشتند باید به آن طایفه پشت کرد که دل خورشید را شکستند

*

کدام صمیمیت‌به انتشار مظلومیت شمایان دست زد که هنوز هم طوفان از آن زمین به ناله می‌گذرد دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1543 و ابر به سوگواری‌بر آن سایه می‌اندازد آه ای بزرگواران، یاران عطش ناپیدای شما را هزار اقیانوس به تمنّا نشسته است ای پرندگان افق‌های آبی دور از چشم گوش من صدای بالهاتان را شنید آیا جز به تحیّر چگونه می‌توان در شما درنگ کرد مثلِ جنگل خدا وقتی شما را بریدند زمین عطشناک پائین زیر معنویت خونتان روئید و افق به مرتبه‌ی ظهور آمد اسب سحر شیهه‌ای کشید هفتاد و دو آفتاب از جنگل نیزه برآمد «1»

***

داغ هجران:

کاشکی زخم تو در جان داشتم‌پای در کوه و بیابان داشتم
تا بپویم وسعت عشق تو رامرکبی از نسل طوفان داشتم
دیدن روی تو آسان نیست، آه‌کاشکی من داغ هجران داشتم
آه از پاییز سرد، ای کاش من‌از تو باغی در بهاران داشتم
تا بیفشانم به پایت سر به سرکاشکی جان فراوان داشتم
بعد از آن مثل شقایق‌های سرخ‌خلوتی در باغ باران داشتم
یک غزل بس نیست هجران تو راکاش صدها شعر و دیوان داشتم ***

در آن کویر سوخته:

پیش از تو آب معنی دریا شدن نداشت‌شب مانده بود و جرأت فردا شدن نداشت

_____

(1)- از آسمان سبز؛ ص 21- 24.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1544 بسیار بود رود در آن برزخ کبوداما دریغ، زهره‌ی دریا شدن نداشت

در آن کویر سوخته، آن خاک بی‌بهارحتی علف اجازه‌ی زیبا شدن نداشت

گم بود در عمیق زمین شانه‌ی بهاربی‌تو ولی زمینه‌ی پیدا شدن نداشت

دل ما اگر چه صاف ولی از هراس سنگ‌آیینه بود و میل تماشا شدن نداشت

چون عقده‌ای به بغض فرو برد حرف عشق‌این عقده تا همیشه سرِ وا شدن نداشت ***

صبح انعکاس تبسم توست:

زمین گر برابر کهکشان تکرار شودحجم حقیری‌ست که گنجایش بلندی تو را نخواهد داشت قلمرو نگاه تو دورتر از پیداست و چشمان تو معبدی که ابرها نماز باران را در آن سجده می‌کنند این را فرشته‌ها حتّی می‌دانند که نیمی از تو هنوز نا مکشوف مانده است از خلا نامعلوم‌تری دستهایی که به نیت مکاشفه در تو سفر کردند حیران در شیب جمجمه‌ها ایستاده‌اند تو آن اشاره‌ای که بر براق طوفان نشسته‌ای تو آن انعطافی که پیشاپیش باران می‌روی آن کس که تو را نسراید بیمار است زمین بی‌تو تاول معلّقی است در سینه‌ی آسمان و خورشید اگر چه بزرگ است هنوز کوچک است دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1545 اگر با جبین تو برابر شوددنباله‌ی تو جنگل خورشید است شاید فقط خاک نامعلوم قیامت ظرفیت تو را دارد زمین اگر چشم داشت بزرگواری تو این سان غریب نمی‌ماند هیچ جراتی جز قلب تو نسوخت سپیدتر از سپیده بر شقیقه صبح ایستاده‌ای و از جیب خویش خورشید می‌پراکنی ای معنویّت نامحدود زود است حتی در زمین نام تو برده شود زمین فقط پنج تابستان به عدالت تن داد و سبزی این سالها تتمه‌ی آن جویبار بزرگ است که از سرچشمه‌ی ناپیدایی جوشید وگر نه خاک را بی‌تو جرات آبادانی نیست تو را با دیدنیهای مأنوس می‌سنجیدم من اگر می‌دانستم پشت آسمان چیست و تو همانی تو آن بهار ناتمامی که زمین عقیم دیگر هیچ‌گاه دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1546 به این تجربت سبز تن ندادآن یک بار نیز در ظرف تنگ فهم او نگنجیدی شب و روز بی‌قرار پلکهای توست وگرنه خورشید به نور افشانی خود امیدوار نیست صبح انعکاس لبخند توست که دم مرگ به جا آوردی آن قسمت از زمین که نام تو را نبرد یخبندان است ای پهناوری که عشق و شمشیر را به یک بستر آوردی دنیا نمی‌تواند بداند تو کیستی «1»

رباعی‌ها:

عاشورائی:

(برای سید الشهداء (ع))
بالای تو مثل سرو آزاد افتادتصویری از آن حماسه در یاد افتاد
از حنجره‌ی گرفته‌ی صبح غریب‌تا افتادی هزار فریاد افتاد ***

پیغام تو:

(برای امام سجاد (ع))
بیزارم از آن حنجره کو زارت خواندچو لاله عزیز بودی و خارت خواند
پیغام تو ورد سبز بیداران استبیدار نبود آنکه بیمارت خواند ***

_____
(1)- صبحدم با ستارگان سپیده؛ ص 299- 301.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1547
(برای حضرت ابو الفضل (ع))

رود جاری:

ز آن دست که چون پرنده بی‌تاب افتادبر سطح کرخت آبها تاب افتاد
دست تو چو رود تا ابد جاری شدز آن روی که در حمایت از آب افتاد ***
(برای حضرت زینب (س))

زمزمه توحید:

با زمزمه‌ی بلند توحید آمدبالای سر شهید جاوید آمد
از زخم عمیق خویش سر زد زینب‌چون صاعقه در غیبت خورشید آمد (1)
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1548

یوسفعلی میر شکّاک

اشاره

یوسفعلی میر شکاک متخلص به «بیدل» در سال 1338 ه. ش در پشتکوه لرستان دیده به جهان گشود. سرودن شعر را از نوجوانی شروع کرد و جلوه‌اش نیز بیشتر از زمان پیروزی انقلاب است. وی از شاعران مذهبی این عصر می‌باشد. بیشتر به قالب غزل می‌پردازد. میر شکاک علاوه بر شاعری در نقد و تحلیل شعر و نویسندگی نیز شناخته شده است و اکثر مقالاتش در مطبوعات به چاپ رسیده است.
از میر شکاک تاکنون این کتاب‌های شعر به چاپ رسیده است: «قلندران خلیج»، از «چشم اژدها»، «از زبان یک یاغی»، «ماه و کتان» و نیز چند کتاب مقاله با نام‌های: «در سایه سیمرغ»، «اجمال و تفصیل»، «ستیز با خویشتن و جهان» «1»
-*-

دور عاشقان آمد:

خیز و جامه نیلی کن! روزگار ماتم شددور عاشقان آمد، نوبت محرم شد
نبض جاده بیدار از بوی خون خورشیدستکوفه رفتن مسلم، گوئیا مسلّم شد
ماه خون گواه آمد، جوش اشک و آه آمدرایت سپاه آمد، کربلا مجسّم شد
پای خون دل واکن، دست موج پیدا کنرو به سوی دریا کن، ساحلی فراهم شد
گریه کن، گلاب افشان! گل به خاک می‌افتدباد مهرگان آمد، قامت علی خم شد
قاسم و تپیدنها، لاله و دمیدنهامجتبی و چیدنها، گل دوباره خرّم شد
تشنه، اضطراب آورد، آب می‌شود عباس‌گو فرات، خیبر شو! مرتضی مصمم شد
خادم برادر بود از ره پرستاری‌در قدم مؤخر بود، از وفا مقدّم شد
نوبت حسین آمد، کآورد به میدان رونه فلک به جوش آمد، منقلب دو عالم شد
چرخ در خروش آمد، خاک شعله پوش آمدآسمان به جوش آمد، کشته اسم اعظم شد
بر سر از غم زهرا، خاک می‌کند مریم‌با مصیبت خاتم، تازه داغ آدم شد
دشمن حسین افکند اربه چاه یوسف راچاه چشمه‌ی کوثر، گریه آب زمزم شد
گرچه عقده‌ی دل بود، آبروی (بیدل) بودکز هجوم فرصت‌ها این فغان فراهم شد ***

خون خورشید:

چو هی‌های سواران، دشت‌ها رابه زیر بال گیرد، شاید این اوست
من و آیینه می‌گوییم و آنگاه‌فعان سر می‌دهیم از ماتم دوست *
فغان سر می‌دهیم و یکدگر راملامت می‌کنیم از زنده ماندن
در آنجایی که خورشید آفرین خواندبه مردان، شعر مردن را نخواندن

_____
(1)- فرهنگ شاعران جنگ و مقاومت؛ ص 304.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1549
*
نخواندیم ای برادر تا بمانیم‌سحرگاهان که چاووشان خورشید
خروشیدند و رفتن ساز کردندخروس خستگی در ما خروشید *
بخوابید! آه! خوابیدیم و دیدیم‌هزاران کرکس برگشته منقار
چرا بر واژگون پر می‌گشایدبه بوی نعش خورشید نگونسار *
و زان در دشت، اسبی سایه رفتاربه رنگ گرد باد آسیمه سر بود
رها در باد، یال نقره فامش‌به خون تازه‌ی خورشیدتر بود
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1550

محمد حسین صادقی

اشاره

محمد حسین صادقی متخلص به «غلام» در سال 1339 ه. ش در «زرقان» فارس به دنیا آمد. پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی و متوسطه در سال 1362 وارد دانشگاه شیراز شد و در سال 1367 شمسی به دریافت مدرک کارشناسی زبان انگلیسی نائل آمد.
صادقی با تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به آن نهاد پیوست و در سالهای 1361 و 1362 به عنوان مربی پرورشی به خدمت مشغول بود. وی سپس از خدمات دولتی کناره‌گیری کرد و به روزنامه‌نگاری پرداخت و هم اکنون مدیر انتشارات «هد هد» و صاحب امتیاز و مدیر مسئول هفته نامه «هدهد» است.
صادقی در روزهای آغاز دفاع مقدس در نفت شهر جرقه‌هایی از شعر در ذهنش متجلی شد. شعرهای او تاکنون به صورت پراکنده در نشریات منتشر شده است. وی علاوه بر سرودن شعر در زمینه‌ی نوشتن داستان نیز فعال است.
از آثار منتشر شده‌ی او می‌توان: «زیباترین درخت»، «زیبا ولی شکستنی»، «ستاره‌ها و اشاره‌ها»، «جانباز کوچک» و «شب‌های آفتابی» را نام برد.
ـ*ـ

خورشیدهای مهاجر:

آه ای کهنه دیوار ویران‌ای تو در کوفه تنها مسلمان
گوش کن! من غلام حسینم‌بهر کوفه، سلام حسینم
من، نماینده‌ی نور نابم‌ذره هستم، ولی آفتابم
آفتابی که در من نهان است‌در تن خاکیم مثل جان است
گوش کن! حرف بسیار دارم‌وقت تنگ‌ست، پیکار دارم
غربت من، مداوا نداردظرف دلتنگیم، جا ندارد
باید این رازها را بگویم‌باید اندوه دل را بشویم
تیغ تنها، مرا چاره‌گر نیست‌چون ز پیغام، برّنده‌تر نیست
گوش کن، گوش پیغام دارم‌بر دلم داغ اسلام دارم
داغ آن آفتاب مسافرداغ خورشیدهای مهاجر
داغ آن کس که ثقلین ناب است‌او که هم عترت و هم کتاب است
داغ میراث دار محمد (ص)وارث کوله بار محمد (ص)
داغ دارم، دلم بیقرار است‌کوفه، اینگونه در انتظار است
گر نمیرم از این زخم بر پشت‌داغ اسلام خواهد مرا کشت *
گوش کن! گوش کن! درد دارم‌ترس ازین خلق نامرد دارم
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1551 آه ای کهنه دیوار ویران‌ای تو در کوفه تنها مسلمان
آه ای یاور سایه گسترای به جا مانده از عهد حیدر
باش محکم چو ایمان مسلم‌سر مپیچان ز پیمان مسلم
شیعه‌ام، دار بر پشت دارم‌نامه‌ی عشق در مشت دارم
شیعه، مظلوم تاریخ دین‌ست‌شیعه، فریاد سرخ زمین‌ست
شیعه، از مرگ پروا نداردترس از تیغ دنیا ندارد
شیعه در مرگ خود تولد شدمرگ، تاریخ میلاد او شد!
نیست بر تیغ‌ها اعتنایم‌دست پرورده‌ی مرتضایم
باز هم جاهلیت هویداست‌جهل این خفتگان جهل عظماست
با هزار آیه، شورا گرفتندقتل ما را به فتوی گرفتند! *
کاش این‌ها مسلمان نبودندکاشکی ننگ قرآن نبودند
قلبشان، غیر خاکستری نیست‌دینشان، غیر هم بستری نیست
کوفیان، مردگانی عمودند!کاش مثل تو دیوار بودند
حرف دارم ولی وقت تنگ است‌بر سرم باز، بازار سنگ است
دردهای دلم بی‌شمار است‌این که گفتم، یکی از هزارست
وقت جنگ‌ست و پیکار دارم‌آخرین حرف با دار دارم
آنچه بردار، فردا عیان‌ست‌بیرق شورش شیعیان‌ست

کوفه! تکرار تاریخ ننگی‌ننگ تاریخ نیرنگ و رنگی
بر تو یک نام می‌زیبد و بس‌شهر بوزینگان مقدس «1»

_____
(1)- کاروانی از شعرهای عاشورایی؛ ص 91- 95.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1552

سهیل محمودی

اشاره

سید حسن ثابت محمودی شاعر و نویسنده‌ی توانا در سال 1339 ه. ش در یک خانواده‌ی خراسانی نژاد در تهران چشم به جهان گشود. پس از فراغت از تحصیل به کار مطبوعاتی روی آورد. وی چون دارای قریحه‌ی شاعری بود آن‌گونه که خود می‌گوید مهرداد اوستا و حسین آهی او را به وادی شعر کشاندند و با فنون شعر و رموز آن آشنایش ساختند و در این رهگذر به توانایی و مهارت رسید و مجموعه‌ای نیز از اشعارش به نام‌های «دریا و غدیر» و «فصلی از عاشقانه‌ها» طبع و نشر گردید.
محمودی در شعر تخلّص «سهیل» را برگزید امّا کمتر از این تخلص در شعر استفاده می‌کند. وی چون از حافظه‌ای قوی برخوردار می‌باشد بسیاری از اشعار شعرای متقدم و متأخر را در حافظه دارد و بر اثر مطالعاتش در دواوین اساتید متقدم در نقد شعر نیز بصیرت یافته است.
سهیل شاعری است که بر اثر دشواری‌های زندگی و سختی معیشت از خلال نوشته‌ها و شعرهایش سایه‌ای از یأس و حرمان و غم و اندوه مشاهده می‌شود. وی می‌گوید: «اگر می‌توانستم به کار تصویری می‌پرداختم چرا که از همان روزهای کودکی دوربین را بیش از قلم و کاغذ دوست داشتم اما حافظ و افسون ناپیدای شعرش و دردمندانه‌های پروین اعتصامی با جاذبه‌اش برای جوانی که روزها با فقر بالیده بود مرا به سمت شعر کشانید». «1»

-*-

اشتیاق:

با صدف تا بود برابر چشم‌ریزد از ماتم تو گوهر چشم
کور بادا ز چشم زخم زمان‌گر نگرید به سوگ تو هر چشم
در رثای تو گردیدم دل خون‌در عزای تو گردیدم‌تر چشم
هر دمم از غمت تکدّر روی‌هر دمم از غم تو احمر چشم
خون بگرید به سوگ تو خورشیدتا گشاید به بام خاور چشم
با تو گفتا امام تا از رزم‌که نپوش اینک ای دلاور چشم
ادبت را فلک سراپا گوش‌شد، چو گفتی تو با برادر چشم
تا شتابان شدی به سوی فرات‌نخل‌ها ساختند از سر چشم
غرّش تیغت آن چنان در گوش‌جا گرفت و فروغ آن در چشم
کز خجالت شدند هر دو خموش‌تا گشودند برق و تندر چشم
با امید تو دارد ایدون دل‌بر گذار تو دارد ایدر چشم
تا گشودی نظر بر آب فرات‌آسمانت نشست اندر چشم
بشد از سوی تو معطر آب‌شدت از روی آن منور چشم
تر نکردی از آب هرگز لب‌داشتی بر زلال کوثر چشم

_____

(1)- سخنوران نامی معاصر ایران، ج 3، ص 1838.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1553 گفتی: ار دست نیست در دستم‌هست ما را به جای دیگر چشم
آب را بر دهان گرفتی و بودآتش اشتیاقت اندر چشم
تا که بر مشک، ناجوانمردی‌دوخت آن دم ز خیل لشکر چشم
آب تا ریخت. گفتی آبرویم‌آه! یا رب مدار دیگر چشم
کی گشاید ز شرم بر طفلان‌دیگر این رو سیاه مضطر چشم
تیر دیگر گذاشت چون در زه‌دوخت بر چشم، خصم کافر چشم
خون به رویت روانه شد، چون کردچشمه‌ی خون خویش، بستر چشم
آب نگذاشت روسیه باشی‌آفرین باد! آفرین بر چشم ***

خاک کربلا:

به هم صدایی هم مؤمنانه برخیزیدبه موج خیز خطر زین میانه برخیزید
چو آذرخش به امید پرتو افشاندن‌ز نرم بستر ابر شبانه برخیزید
سلاح سرخ شهادت دوباره برگیریدبه عزم فتح زمین و زمانه برخیزید
نثار مقدمتان باد خون سبز بهارهلا چو چلچله‌ها ز آشیانه برخیزید
دلیل راه امام است و کاروان در پی‌به طوف مشهد خون بی‌بهانه برخیزید
به شوق بستن قامت به وعده‌گاه حضوربه بانگ ناب امام زمانه برخیزید
به خویش خواندمان خاک کربلای حسین‌به شوق بوسه بر آن آستانه برخیزید ***

آیینه‌ی شکیبایی:

نباید از شب و تشویق با تو صحبت کردز عقل فاصله‌اندیش با تو صحبت کرد
شکوه روح تو را دشمنت نمی‌دانست‌اگر ز وحشت و تشویش با تو صحبت کرد
دل بزرگ تو از آفتاب لبریز است‌خطاست از شب، و سردیش با تو صحبت کرد
حضور روشنت آئینه‌ی شکیبایی‌ست‌همیشه می‌شود از خویش با تو صحبت کرد
دل از تلاوت وحی کلام تو پنداشت‌که جبریل دمی پیش با تو صحبت کرد
تو محو مذهب عشقی و هیچ جایز نیست‌از این جماعت بدکیش با تو صحبت کرد
دلم گرفته و شایسته‌ی ملامت نیست‌اگر که بیش‌تر از بیش با تو صحبت کرد
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1554

ساعد باقری

ساعد باقری از شاعران و نویسندگان انقلاب اسلامی است که در سال 1339 ه. ش در تهران متولد شده است. آشنایی وی با دکتر سید حسن حسینی در دوران خدمت وظیفه سربازی، باعث علاقمندی و شوق بیشتر او به شعر شد. اشعارش به طور پراکنده در نشریات مختلف، جنگ‌های ادبی و مجموعه شعرهای گردآوری شده، انتشار یافته است. وی علاوه بر شاعری در ترانه‌سرایی نیز دست دارد. باقری تحصیلاتش در حد دیپلم است و در حال حاضر در رادیو تلویزیون مشغول به کار گویندگی و نویسندگی بعضی برنامه‌هاست. و وی خالق آثاری چون مجموعه‌ی شعر «نجوای جنون»، کتابی در نقد و بررسی شعر معاصر با عنوان «شعر امروز» و «گزیده ادبیات معاصر شماره 30» می‌باشد.

ـ*ـ

چه رود است این که از آن سوی سدهای زمان جاری‌ستخروشان موج در موج از کران تا بیکران جاری‌ست
که می‌داند چه خواهد رست از این باران خون‌آلودکه گویی از گلوی پاره‌ی هفت آسمان جاری‌ست
هنوز آن گردباد گرم «هوهوی» جنون ورزان‌ز دشت خون فشان تا کوچه‌های بی‌نشان جاری‌ست
سحرگاهان به صحن باغهای همجوار عشق‌به هم پیوسته عطر خون گلهای جوان جاری‌ست
از آنِ کیست این مرکب که خون غیرتش در چشم‌به پیوند نگاهی حرف‌آموز زبان جاری‌ست
زبانم لال، گویی بر گلویی بوسه زد خنجرکه عطر بوسه‌ی پیغمبر از رگ‌های آن جاری‌ست
هجوم باد پائیز و شکفتن در بهار زخم‌گل این باغ را بوی بهاران در خزان جاری‌ست
شهیدا بانگ «هَل مِن ناصِرَت» موجی است آتشناک‌که چون خون در عروق آفرینش بی‌امان جاری‌ست

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1555

امیر عاملی

اشاره

امیر عاملی فرزند محمد حسین متخلص به امیر در سال 1339 ه. ش در شهرستان قزوین دیده به جهان گشود. تحصیلات خود را تا فوق دیپلم ادبی در زادگاهش به پایان رساند.
سرودن شعر را از دوم راهنمایی به طور جدی آغاز کرد و از آغاز تحت تاثیر و راهنمائیهای یکی از شاعران پیش کسوت قزوین به نام همایون ثقفی قرار گرفت.
از عاملی کتاب‌های متعددی به چاپ رسیده است که از آن میان دفاتر شعر «از تپش دریچه‌ها»، «نیزه بریزید»، «خانه خورشید»، «گزیده ادبیات معاصر، شماره 159» با نام «حسرت پرواز» را می‌توان نام برد. ایشان هم چنین در خوشنویسی دارای مهارت زیادی است و کتاب «رسم الخط امیر» وی سالهاست که مورد استفاده علاقمندان این رشته است.
از عاملی مجموعه شعر «شوق شبنم» نیز در مراحل انتهایی چاپ است. وی همکاری با مطبوعات بویژه در زمینه طنز را نیز در کارنامه خود دارد و در همین رابطه مجموعه طنز «آب در هاون» را در دست چاپ دارد.
عاملی سالها مسئول انجمن‌های ادبی ارشاد در قزوین بوده است و در تشکیل انجمن‌های ادبی این شهر نقش اصلی را داشته است. امیر عاملی در سبک کلاسیک با غزل سرایی مأنوس است و در سایر زمینه‌ها نیز طبع آزمایی نموده است. وی از قالب‌های شعر نو در شعر نیمایی سروده‌هایی دارد.
امیر در حال حاضر اداره آموزشگاه خوشنویسی خود را در قزوین به عهده دارد.
-*-

نیزه بریزید!:

زنده نگهدار محرّم!- که هست‌عالمی از نشئه‌ی این باده مست
هست محرّم، حرم اهل دل‌باعث اندوه و غم اهل دل
سال اگر ماه محرّم نداشت‌خلقت حق، حضرت آدم نداشت
تعزیه‌گردان خدای ازل‌کرد عزا را به شجاعت بدل
شین «شجاعت»، شجر مصطفی است«جیم»، جلال و جبروت خداست
هست «الف»، الفت اهل و لا«عینِ»، علی- آینه‌ی کبریا-
«تا»، کمر جورکش زینب است‌یکَ زن و یک قافله تشنه لب است *
روز نخستین که حسین بن عشق (ع)داد سر زلف به تاراج نی،
دید که کفّار زیادند لیک‌دیده رها کرد به امواج می *
می‌زد و ساقی شد و ساغر گرفت‌خیمه بر امواج شناور گرفت
سرّ خدا بود که شد بر ملابا قلم خون به خط نینوا
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1556 رقص و سماع و
گه میلاد بودپیر خرابات خرد، شاد بود
گاه عروج آمده، ساقی کجاست؟!جرعه‌ی آخر، می باقی کجاست؟!
وقت نماز است، نمازی دگرموقع ناز است و دم ترک سر
ظهر، اذان، قبله، خدا در میان‌نوبت پرواز و شب امتحان
هرکه در این دایره پا می‌نهددست به دامان بلا می‌دهد
آنکه نگردد به بلا مبتلانیست هوادار شه لافتی
قصه فقط اشک و غم و آه نیست‌درد دل و گوش کر چاه نیست
گریه اگر بی‌مدد همّت است‌مایه‌ی آلودگی و ذلت است
گریه‌ی ما تیغه‌ی الماس ماست‌هیبت مردانه‌ی عباس ماست
گریه‌ی ما تیغه‌ی الماس ماست‌هیبت مردانه‌ی عباس ماست
گریه‌ی ما سیل سپاه‌افکن است‌گریه مگو، محکمی جوشن است
درد اگر پخته کند مرد رامی‌برد از تیغ، غم گرد را
درد عزیز است؛ هلا! می‌خریم‌نیزه بریزید؛ بلا می‌خریم *
خیل سواران که سر انداختنداز کف کافر سپر انداختند
تشنه لبان می مینای دوست‌دشمن دین را نظر انداختند
با نظری شعله‌ور از شوق وصل‌معرکه را در شرر انداختند
نیزه و آیات خداوندگاردر نفس نی شکر انداختند
گرچه پدر بود نشان کمان‌تیر به سوی پسر انداختند
این پدر و این پسر نامدارشعله به خشک و تر انداختند
شعر بعید است که گویا شودبیت و غزل بال و پر انداختند
چونکه از این حادثه اهل حرم‌هروله‌ها در بشر انداختند

«نکته‌ی سربسته چه دانی؛ خموش!»پرده‌ی اسرار در انداختند
بهر نظر جانب سرّ حسین‌قرعه به چشمان تر انداختند
بود قضا و قدری کربلاکار قضا با قدر انداختند *
کربُ و بلا حلقه‌ی ذکر خداست‌حق، حق عشاق، به شوق بلاست
یک طرف از خیل حرامی سپاه‌سوی دگر شعشعه‌ی مهر و ماه
دشت و عطش، آتش و خون باهمندشعله و خورشید به هم محرمند
حضرت عباس- علیه السلام-بسته کمر پیش امام همام
کای به فدای تو، شهادت بده‌جام بلاغت به ارادت بده
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1557 گاه بلوغ است خدا
را بریزاز خُم اخلاص، صفا را بریز
باده مخواه اینهمه خالی مراهست به می همت عالی مرا
تشنه‌ی آیم؟ نه؛ خدا شاهد است‌تشنه‌ی مرگم، و بلا شاهد است
هرچه بلا هست به جانم بریزتا بشوم در طلبت ریزریز
دست و دل و دیده فدای تو باداینهمه از بهر رضای تو باد
گر تو نباشی همه عالم مبادسایه‌ات از اهل ولا کم مباد
گفت حسین بن علی با نگاه‌سِرّ پس پرده و اسرار راه
«ای تو علمدار سپاه حسین‌ماه بنی هاشم و ماه حسین
وی قمر لشگر هفتاد و دوتاج سر لشگر هفتاد و دو
می‌روی و می‌رود از دل قرارمی‌روی و مانده زمین ذو الفقار
می‌شکند پشت حسینت ولی‌می‌شود اسرار علی منجلی»
بعد سخنها که بدین‌سان گذشت‌حضرت عباس هم از جان گذشت
شد دگر از دست، توان و شکیب‌نصرُ من اللّه و فتحٌ قریب
معرکه ماند و عَلَمی بی‌سوارناله و فریاد و غمی بی‌شمار
آب که از مشک ابا الفضل ریخت‌آینه از اشک ابا الفضل ریخت
آینه‌ها جلوه‌ی ساقی شدندهرچه شکستند، ایاغی شدند
گشت عدو باعث تکثیر نورکرد خدا باز به نوعی ظهور
دشت، پر از حضرت عباس شدکرب و بلا مزرعه‌ی یاس شد
عطر شهادت همه جا را گرفت‌دست خدا، دست خدا را گرفت
شد ز کفم باز توان و شکیب‌نصر من اللّه و فتحٌ قریب «1»

_____

(1)- نیزه بر یزید، ص 31- 40.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1558

رضا اسماعیلی

اشاره

رضا اسماعیلی فرزند محمد به سال 1339 ه. ش در خانواده‌ای مذهبی در تهران به دنیا آمد. بعد از گذراندن تحصیلات ابتدایی و متوسطه، لیسانس خود را در رشته علوم اجتماعی از دانشگاه علامه طباطبایی اخذ کرد و پس از گذرانیدن خدمت نظام وظیفه در سال 1368 به استخدام وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی درآمد.
اسماعیلی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در سال 1357 سرودن شعر را به طور جدی آغاز کرد. وی به مدت چهار سال سردبیر مجله دانش‌آموزی «امید اسلام» را بر عهده داشت و به موازات آن در چند مجله و ماهنامه دیگر فعالیت‌های ادبی و مطبوعاتی خود را گسترش داد. او هم چنین در سال‌های اخیر به عنوان مدرس و کارشناس ادبی و داور تعدادی از جشنواره‌های ادبی کشور فعالیت داشته است.
نخستین مجموعه شعر اسماعیلی با نام «حنجره‌های سرخ عشق» در سال 1373 چاپ و نشر گردید و پس از آن مجموعه‌های «نی‌نامه»، «تیغ، قلم، تغزل»، «آیینه و سنگ»، «گزیده ادبیات معاصر شماره 6»، «صد کلام، صد خاطره»، «آسمانی» و ... را به چاپ رساند.
آخرین اثر ایشان مجموعه شعری با نام «بر آستان جانان» است که در سال 1382 به زیور طبع آراسته گردیده است. تعدادی از اشعار این شاعر پرکار بصورت ترانه توسط خوانندگان چون سراج، حسین زمان و ... به اجرا در آمده است رضا اسماعیلی هم چنین تعدادی کتاب که شامل مجموعه شعر، نقد و مصاحبه است را در دست انتشار دارد که عناوین بعضی از آنها عبارتند از:
«عاشقانه‌های بهشتی»، «یادداشت‌های پراکنده»، «تصویر حماسه»، «بوی گل در می‌زند»، «پاهای مبعوث».
ـ*ـ

شرمنده‌ام زبان دلم وا نمی‌شوداحساس لال من به تو گویا نمی‌شود
می‌خوانمت به نام و نمی‌دانمت هنوزفهمیدنت نصیب دل ما نمی‌شود
در کربلا نبوده‌ام و می‌کنم دعاگردم شهید عشق تو، امّا نمی‌شود
زینب! مگر دشت پر از لاله را چنین‌ای خواهرم، شهید تو پیدا نمی‌شود
آن سر ستاده بر خط خون ذو الجناح عشق‌با من بیا به صحنه که فردا نمی‌شود
گنگم هنوز و کار دلم حسرت است و بس‌شرمنده‌ام، زبان دلم وا نمی‌شود
***

زینت سجاده عشق:

بعد از آن واقعه‌ی سرخ بلا سهم تو شدپیکر سوخته‌ی کرب و بلا سهم تو شد
بعد از آن واقعه هفتاد و دو آیینه شکست‌ناگهان داغ دل آیینه‌ها سهم تو شد
بعد از آن واقعه آشوب قیامت برخاست‌بر سر نیزه سر خون خدا سهم تو شد
بعد از آن واقعه خون جوش زد از چشمانت‌خطبه‌ی اشک برای شهدا سهم تو شد
بعد از آن واقعه در هروله‌ی آتش و خون‌در شب خوف و خطر خطبه‌ی «لا» سهم تو شد
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1559 بعد از آن واقعه در فصل شبیخون ستم‌خوردن زخم ز شمشیر جفا سهم تو شد
خیمه‌ی نور تو در فتنه‌ی شب سوخت ولی‌کس نپرسید که این ظلم چرا سهم تو شد
بعد از آن واقعه، ای زینت سجاده‌ی عشق‌از دلت آینه جوشید، دعا سهم تو شد
بعد از آن واقعه، ای کاش که می‌مردم من‌مصلحت نیست، بگویم که چه، سهم تو شد
بعد از آن واقعه‌ی سرخ حقیقت گل کردکربلا در تو درخشید، خدا سهم تو شد ***

اسطوره‌های بی‌سر:

باز می‌گردد ز عاشورا چه تنها ذو الجناححرف‌هایی سرخ دارد با دل ما ذو الجناح
از عطش می‌آید این گیسو پریش بی‌قراردارد از دریا نشانی هیچ آیا ذو الجناح؟
از بلوغ واقعه می‌آید این طوفان سرخپس چرا چیزی نمی‌گوید خدایا، ذو الجناح؟
زخم می‌بارد ز عاشورای چشمانش ولی‌با تمام زخم‌ها برپاست اما، ذو الجناح
دشت چشمانش پر از اسطوره‌های بی‌سراست‌با که گوید ترجمان زخم‌ها را ذو الجناح
می‌رسد از راه با یک دشت گل زخم شهیدتا کند بانگ قیامت را مهیا ذو الجناح
لحظه‌ای بر بند چشمان شهیدت را، بخواب‌زخم‌هایت می‌شود فردا شکوفا، ذو الجناح
وارث خون خدا امروز، تیغ خشم ماست‌انتقام عشق را بگذار با ما ذو الجناح ***

به بوی عشق:

صدایم کاش می‌کردی که از ماندن بپرهیزم‌شبی در کربلای تو به بوی عشق برخیزم
صدایم کاش می‌کردی شبی تا شعله‌ور گردم‌به رستاخیز داع تو، بسوزم، بال و پر ریزم
صدایم کاش می‌کردی تو ای توفان سرخ خون‌که من با غیرت خشمت بپیوندم، بیامیزم
صدایم کاش می‌کردی که جان از کف بیندازم‌ندارم غیر نقد جان که در پای عمت ریزم
صدایم کاش می‌کردی که در حسرت نمیرم من‌تو «هل من ناصرا» گویی به لبیکی به پا خیزم
صدایم کاش می‌کردی ولی نه، من عقب ماندم‌دریغا! ظهر عاشورا تو را من اشک می‌ریزم ***

آیینه:

آیینه شدی تا که خدا در تو درخشیدخورشیدترین حادثه‌ها در تو درخشید
بر دوست همان روز که با حنجره‌ی خون‌گفتی تو «بلی» کرب و بلا در تو درخشید
شد کرب و بلا کعبه‌ی تو، حجّ تو مقبول‌گفتی تو چو لبّیک، بلا در تو درخشید
ای معجزه‌ی سرخ، به ایثار تو سوگندتو خون خدایی، که خدا در تو درخشید
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1560

محمود تاری

اشاره

محمود تاری فرزند رحیم متخلص به «یاسر» در سال 1339 ه. ش در تهران دیده به جهان گشوده شد. تحصیلات خود را تا حد دیپلم ادبی در یکی از دبیرستان‌های تهران به پایان رساند.
تاری سرودن شعر را بطور جدی از سال 1361 هنگامی که با دوست و همسایه خود سهیل محمودی در جلسات شعر حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی شرکت می‌نمود، آغاز کرد و از آن پس به طور مرتب، با علاقه آن را دنبال نمود.
از محمود تاری تاکنون مجموعه شعرهای گوناگونی به چاپ رسیده که از آن‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: «یاس‌های تشنه لب»، «در آغوش زخم»، «داغ یک باغ لاله»، «خورشید عالمتاب»، «محراب آفتاب»، «با داغ کربلا» و ...
محمود تاری در اکثر قوالب شعری به جز شعر نو طبع آزمایی کرده است.
وی تا سال 62 در خدمت ارگانها و سازمان‌های دولتی انجام وظیفه می‌کرده است و از آن پس به شغل آزاد روی آورد، که تاکنون در همین زمینه به کار ادامه میدهد.
ـ*ـ

گوهر عشق:

بود در گلشن گل پرور خودباغبان محو گل پرپر خود
برنمی‌داشت دمی چشم، حسین‌از رخ ماه علی اکبر خود
آه، خورشید به خون دید تپان‌ماه را روی زمین در بر خود
هیچ خورشید ندیده است هنوزغرق در وادی خون اختر خود
مرغ حق طاقت پرواز نداشت‌داد از دست چو بال و پر خود
بر دل شعله‌ور از آتش داغ‌آب می‌ریخت ز چشم تر خود
گوهر عشق علی بود و دریغ‌شه دین داد ز کف گوهر خود
مو پریشان ز پسر گشت جدادید چون مویه‌کنان خواهر خود
باغبان خم شد و «یاسر» بگرفت‌بوسه از روی گل پرپر خود «1» ***

داغ جگر سوز:

داد روی ناقه‌ی عریان عدو مأوا مرامی‌برد منزل به منزل همره سرها مرا
داغها دیدم نیفتادم ز پا اما کنون‌خلق با زخم زبان خود فکند از پا مرا
طایری بودم که بستند از جفا بال و پرم‌از دو بالم خون چکد اما نشد پر، وا مرا
در اسارت جان خود را داده بودم بی‌گمان‌گر نبود امدادهای زینب کبری مرا
سرو بودم لیک در فصل خزان حادثه‌زیر بار غصه خم شد قامت رعنا مرا

_____
(1)- منشور عاشورا؛ ص 149 و 150.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1561 روی من هجده شقایق دیده‌ام، کز داغشان‌کرد اندوه و عزا بنشست بر سیما مرا
«یاسر» «از داغ جگرسوز شقایقهای عشق‌سینه شد صحرای ماتم، دیده چون دریا مرا «1» ***

حماسه‌ی مسلم:

عاشق فرزند زهرا، مسلممجان نثار راه مولا، مسلمم
کوچه‌های شهر کوفه در عزاست‌طایری در وادی غربت، رهاست
این چنین عاشق ندیده روزگارتا به پای خود رود بالای دار
تیر غم را بر دل زارم زنیدعاشقم من، عاشقم، دارم زنید
کوفه گردیده منایم، کوفیان!تشنه‌ی زخم شمایم، کوفیان!
سینه‌ام را، بحر طوفانی کنیدعاشقی را تشنه قربانی کنید
تاکنون چشمی ندیده در جهان‌دست مهمان را ببندد میزبان!
ای شما سرچشمه‌های ظلم و کین!ننگ تاریخ بشر، روی زمین! *
میزبان با ظلمت شب همصداست‌میهمان تنها میان کوچه‌هاست
گیرم اینجا کس مرا همدرد نیست‌در شما ای کوفیان یک مرد نیست؟
پاسخ حیرانی چشم مراکس نمی‌داند که حیرت گرد نیست
همره تنهایی‌ام ای کوفیان!جز سرشک گرم و آه سرد نیست
بسته دست و پای من، زنجیرتان‌در گلوی تشنه‌ام، شمشیرتان
طعنه گاهی بر دل تنگم زنیدگه ز روی بام‌ها، سنگم زنید
می‌نویسد آسمان ننگ شمااین تن مجروح و این سنگ شما
ای حسین! ای عشق را روح سترگ‌یوسفت افتاده در چنگال گرگ ***

رباعی:

آن شاهد بزم دل، که گلگون کفن‌ست‌از شهد وصال دوست، شیرین دهن‌ست
در عرصه‌ی کربلای گلگون حسین‌قربانی عشق، قاسم بن حسن‌ست *
در اوج عطش، عشق تو را تنها خواست‌یک قطره، دو چشم من از آن دریا خواست
دانی که چرا حنجر تو بوسیدم؟بوسیدن حنجر تو را، زهرا خواست *
آهنگ عطش اگر چه در گوشش بودپیراهن از امید، تن پوشش بود

_____

(1)- همان؛ ص 231 و 232.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1562 با شبنم اشک، رو به میدان می‌رفت‌یک غنچه‌ی نشکفته در آغوشش بود *
یک قافله غم ز کربلا آوردم‌صد شور و نوا ز نینوا آوردم
بر روشنی تیره دلان کوفه‌یک ماه به روی نیزه‌ها آوردم *
زینب ز فراق، با خبر می‌گرددر آتش اشک، شعله‌ور می‌گردد
یک مرکب بی‌سوار و زخمی، در بادبا یال پریشان شده برمی‌گردد
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1563

صديقه وسمقى

اشاره

صدیقه وسمقی، فرزند خدا بنده از شاعران برخاسته از درون انقلاب اسلامی است که با انقلاب نشو و نما یافته است و از اولین روزهای انقلاب در کانون فرهنگی نهضت اسلامی به فعالیت پرداخت، و اکثر اشعارش مربوط به مسائل و ارزشهای انقلاب است.
وی در سال 1340 ه. ش در تهران متولّد شده است پدر و مادرش اهل قروه‌اند. متأهل و صاحب یک دختر می‌باشد. وسمقی تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در تهران گذرانید. و سپس وارد دانشگاه تهران شد، و در رشته‌های قفه و مبانی حقوق اسلامی با درجه‌ی دکترا فارغ التحصیل گردید. وی به دو زبان عربی و انگلیسی تسلّط دارد. وسمقی از چهارده سالگی شروع به سرودن اشعار نمود و چون دارای استعداد و قریحه‌ی ذاتی سرشار بود به سرعت شعرش شکوفایی یافت و مورد توجه قرار گرفت در سرودن مثنوی، غزل، رباعی، دوبیتی پیوسته و آزاد و شعر نو طبع آزمایی کرده ولی محور کار خود را مثنوی قرار داده است.
اولین اثرش در سال 1368 شمسی به نام «نماز باران» به چاپ رسید.
آثار: از وسمقی سه مجموعه شعر با نام‌های «نماز باران»، «دردهای مذاب»، گزیده ادبیات معاصر شماره 29 و چند کتاب ترجمه‌ی شعر و پژوهش در زمینه‌ی ادبیات با عنوان‌های «شاخه‌های شکسته»، ترجمه و شرح دو قصیده از دعبل، «گنجینه‌های قدس»، درباره‌ی آثار تاریخی و معماری قدس، «مدینه منوره»، ترجمه و تحقیق درباره‌ی مدینه، ترجمه‌ی چند غزل از حافظ و سعدی به عربی، «عرصه در دیار خدایان» سفرنامه‌ی هند، و مقالات متعدد اجتماعی و سیاسی در نشریات و مطبوعات کشور به چاپ رسیده است. وی تاکنون چندین سفر فرهنگی به نقاط مختلف دنیا از جمله هندوستان، لبنان و آفریقا داشته است. وسمقی در سال 1377 با رأی مردم تهران عضو شورای شهر تهران شد.
هم اکنون عضو هیئت علمی دانشگاه تهران و استاد آن دانشگاه می‌باشد.
ـ*ـ

سرود آفرینش:

می‌وزد در من نسیم یاد تومی‌شوم فریاد در فریاد تو
خاطرم عاطر شود زین رهگذاربا تو شوق رویشم، روح بهار
می‌شوم آشفته در گیسوی تومی‌شکوفم در شکوه روی تو
می‌تراود عطر تو تا در خیال‌خاطرم پر می‌گشاید تا وصال
آسمان پر می‌شود از بال من‌عرشیان بی‌خود شوند از حال من
پرپرم در دست بی‌پروای عشق‌می‌نهم سر بر کف سودای عشق
من بهار لاله‌زار نینوام‌با تب روییدن خون آشنام
سید لب تشنگان کربلادر حصار کفر می‌خواند مرا
می‌سراید عشق را از نای خون‌می‌تراود از لبش آوای خون
جمله شد در پاسخش گویا، تنم‌سرخی لبیک شد پیراهنم
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1564 کربلا نام مرا فریاد کردز اشنای سنت خون یاد کرد
آشنای کربلا گام من است‌همره باد سحر نام من است
می‌سپارم تن به هرم تیغهامی‌برم راه وفا تا انتها
آفرینش را سرودی دیگرم‌در نماز خون سجودی دیگرم
دین اگر با خون من احیا شودخون فشانم، خون، که تا دریا شود
تا بماند سنت عشق قدیم‌تیغ گشتیم و به غیر او زدیم
موج ناآرام بحر خون منم‌معنی اوجم، شکوه بودنم
صبح، جاری در نفسهای من است‌آفتابم، صبح مأوای من است
من گل سرخ طلوع در زمین‌من بشیر صبح فتح عشق و دین
جوشش نورم ز چشم آسمان‌جاری پیغام خون عاشقان
می‌خروشد در من آوای حسین‌جان من مشحون ز صهبای حسین
العطش لب تشنه‌ام جامی دهیداز شکوه وصل پیغامی دهید
چون حسینم کشته‌ای جانان پرست‌از دو عالم جرعه‌ای وصلم بس است
*** «1»

آسمان دشت شیدایی:

می‌تپد در نبض خورشید اضطراب‌می‌خروشد العطش از نای آب
باد می‌تازد خروشان، رعدگون‌می‌برد صحرا به صحرا بوی خون
تشنگی در جام دلها ریخته‌با مِی گلگون عشق آمیخته
تشنه اسبان با سواران هم نفس‌رفته تا اوج فلک بانگ جرس
شید گیسوی شرر را هشته است‌با نفسهای زمین آغشته است
سنگ تا سنگ زمین گریان شده‌مهر تا ماه، آسمان افغان شده
نخلها گیسو پریشان کرده‌اندغنچه‌ها سر در گریبان کرده‌اند
آسمان، اینجا نمی‌بارد مگرنیستش از تشنگان آیا خبر؟
عاشقان شمشیر بر تن سوده‌اندمرزهای مرگ را پیموده‌اند
کوفیان بر بستر شب خفته‌اندشوق بیداری ز چشمان رُفته‌اند
اسبهای جهل را زین کرده‌اندخویش را با خفت آذین کرده‌اند
رایت شب بر زمین افراشته‌صبح را مقهور خویش انگاشته
از سراب وهم می‌نوشند آب‌کیست آید بر شکار آفتاب؟! *
چشم شو، ای آسمان، ای آسمان‌دیده از هر سوی آور این کران

---

(1)- نماز باران؛ ص 29- 31.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1565 کوفیان در جام می
خون کرده‌اندگوی کفر از گبر و ترسا برده‌اند
بر گلستان پیمبر تاخته‌خرمن از گلهای پرپر ساخته
آتش ظلمی چنان افروختندکز شرارش هفت دریا سوختند *
کیست این بر خاک و خون افتاده یل‌برده سر بر تیغ تا اوج زحل
تشنه‌تر از کام صحراهاست اوپر تلاطم‌تر ز دریاهاست او
پیکرش باغی است از گلهای سرخ‌کیست این، صحراست یا دریای سرخ؟!
سینه، دریاگون و قامت، کوهوارزخمها دارد به تن چون لاله‌زار
مرگ از او شور صحرایی گرفت‌عشق از او رنگ تنهایی گرفت
آسمان دشت شیدایی است اوآیتی در عشق غوغایی است او
بر ستیغ تیغ تا افراشت سرز آسمان، خورشید پنهان داشت سر
این حسین، این شوکت ارض و سماست‌این امام باشکوه کربلاست «1»

---

(1)- همان؛ ص 57- 60.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1566

محمد رضا محمدی

اشاره

محمد رضا محمدی (نیکو) در سال 1340 ه. ش در تهران چشم به جهان گشود پس از گذرانیدن تحصیلات ابتدایی، مقطع متوسطه را در دبیرستان دار الفنون و سپس لیسانس خود را در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه علامه طباطبایی اخذ نمود.
وی از شاعران عصر انقلاب محسوب می‌شود که سرودن شعر را از اول انقلاب به طور جدی آغاز کرد. نخستین اثر وی مجموعه شعری با نام «سرزمین بی‌آسمان» است که در سال 1374 چاپ گردید. شعرهای این شاعر در نشریات مختلف کشور و برخی از جنگ‌های ادبی منتشر شده است.
سایر آثار محمدی عبارتند از: «گزیده ادبیات معاصر، شماره 91»، «شعر امروز» که کار مشترکی با آقای ساعد باقری باشد. کتابی شامل داستانهایی از زندگی مولانا با نام «خداوندگار»، «آرش کمانگیر» و ...
محمدی علاوه بر فیلمنامه‌نویسی کارگردانی چند کار مستند تلویزیونی را تاکنون انجام داده است.
محمدی تاکنون به کشورهای متعددی سفر کرده است که بخشی از سفرنامه‌های وی در سالهای اخیر در پاورقی روزنامه اطلاعات، انتشار یافته است.
-*-
ای که پیچید شبی در دل این کوچه صدایت‌یک جهان پنجره بیدار شد از بانگ رهایت
تا قیامت همه جا محشر کبرای تو برپاست‌ای شب تار عدم شام غریبان عزایت
عطش و آتش و تنهایی و شمشیر شهادت‌خبری مختصر از حادثه‌ی مرگ کرب و بلایت
همرهانت صفی از آینه بودند و خوش آن روزکه درخشید خدا در همه‌ی آینه‌هایت
کاش بودیم و سر و دیده و دستی چو ابو الفضل‌می‌فشاندیم سبک‌تر ز کفی آب، به پایت
از فراسوی ازل تا ابد، ای خلق بریده‌می‌رود دایره در دایره، پژواک صدایت «1» ***

رباعی:

ذکر دل و جان عاشقان مردی توست‌وردِ لب مردان جهان مردی توست
تاریخ عطشناک دل شیعه هنوزسیراب شریعه‌ی جوانمردی توست «2» ***
او روز شهود خویش را می‌دانست‌گودال فرود خویش را می‌دانست
چون شاعر چیره‌ای از آغاز سخن‌پایان سرود خویش را می‌دانست «3»

_____
(1)- نغمه‌های رود عطش؛ ص 203.
(2)- آیینه ایثار؛ ص 274.
(3)- رباعی امروز؛ ص 32.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1567

مصطفی محدّثی خراسانی

اشاره

مصطفی محدّثی خراسانی فرزند حسن به سال 1340 ه. ش در شهرستان مشهد دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاهش گذراند و برای ادامه‌ی آن در مقطع کارشناسی در رشته زبان و ادبیات فارسی به دانشگاه فردوسی مشهد راه یافت.
وی فعالیت‌های شعری خود را از دوره‌ی نوجوانی آغاز کرد و با راه‌یابی به انجمن‌های ادبی به طور جدّی‌تر به سرودن شعر پرداخت، و مدت 15 سال مسئول گروه شعر سازمان تبلیغات اسلامی مشهد بود. از محدثی تاکنون چند مجموعه شعر به نام «هزار مرتبه خورشید»، «شاعران پروازی» و «گزیده ادبیات معاصر شماره 46» به چاپ رسیده است. وی با همکاری با دو تن از شاعران خراسان (مجید نظافت و محمد کاظم کاظمی) گزیده غزلیات بیدل را به نام «از چیدن رنگ» چاپ و منتشر کرده است.
مصطفی محدثی از قالب‌های شعری کلاسیک بیشتر تمایل به سرودن غزل و دوبیتی و رباعی دارد. وی هم اکنون سردبیر مجله شعر و عضو شورای شعر مرکز موسیقی صدا و سیما می‌باشد.
ـ*ـ
وقتی قدم به ساحت دلها گذاشتی‌در شب امید روشن فردا گذاشتی
از کعبه بازگشتی و تا قتلگاه خویش‌در هر قدم تجلّی سینا گذاشتی
تاریخ را که تشنه‌ی یک جرعه عشق بودناگاه در برابر دریا گذاشتی
با کهکشان عشق به میقات آمدی‌آیینه‌ای از آن به تماشا گذاشتی
با تیغ آفتاب فتادی به جان شب‌داغی بزرگ بر دل یلدا گذاشتی
رفتی دوباره آدم غربت نصیب رابا زخم و خاک و خاطره تنها گذاشتی ***

نفس‌های عاشقانه:

اگر چه باغ پر از لاله‌ی تو پرپر شدزمین برای همیشه شهید پرور شد
زمین برای همیشه به قصد یاری توتمام پاسخ آن پرسش معطّر شد
زمین به یمن نفسهای عاشقانه‌ی توپر از طراوت دل‌های درد باور شد
چه کیمیا به زمین ریخت حلق پاره‌ی توکه خاک با نفس آسمان برابر شد
تو ذو الفقار شدی با دو تیغ، درد و نبردجهاد اکبر تو هم رکاب اصغر شد
دوباره حضرت آدم به خویشتن بالیدگرچه گوشه‌ی چشم پیمبران‌تر شد
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1568

سید ابو القاسم حسینی

اشاره

سید ابو القاسم حسینی متخلص به «ژرفا» در سال 1341 ه. ش در تهران متولد شد. پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی و متوسطه برای ادامه‌ی تحصیل به حوزه علمیه رفت. مدت چهار سال در تهران و از سال 1363 جهت ادامه و تکمیل دروس حوزوی به قم عزیمت نمود. هم اینک یک دوره‌ی خارج فقه و اصول را گذرانده است ولی از تحصیلات دانشگاهی نیز غافل نماند و توانسته است کارشناسی ارشد خود را در رشته‌ی حقوق بین الملل از دانشگاه شهید بهشتی تهران اخذ نماید.
ژرفا از 12 سالگی شروع به سرودن شعر نمود. به طوری که اندکی بعد اشعارش در مجلات و روزنامه‌ها چاپ گردید و در چند نشریه مسئول صفحات شعر گردید. وی حضوری فعال در کنگره‌ها و همایش‌های شعری دارد و مسئولیت‌های فرهنگی در بعضی وزارتخانه‌ها، سازمانها و ارگانها در کارنامه عملکردش به چشم می‌خورد.
آثار: «بر بال قلم»، «مبانی هنری قصه‌های قرآن»، «فرهنگ جانبازی»، «بی‌طرفی در حقوق بین الملل اسلامی»، «حدیث رویش بهشت ارغوان»، «بر ساحل سخن»، «زخم، پرواز، دیدار»، و ...
ژرفا هم اینک عضو هیئت علمی گروه فقه و حقوق پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی می‌باشد.
-*-

هنگامه‌ی انتقام:

یک دشت، دریادریای موجش همه خون دریای خونش همه اشک اشکی به پهنای صحرا در انتظار است این دشت در انتظار است دریا یک تلّ آتش آتش که می‌روید از او گل اشک بانو آتش که می‌رقصدش باد هو می‌کشد، هو هوهوی دلکش در انتظار این تل در انتظار آتش یک باغ خنجر خنجر که می‌بوسدش سر دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1569 خنجر که می‌بویدش لب‌تنهاست بانو و باران باران زخم مکرّر در انتظار است این باغ در انتظار است خنجر یک عصر طوفان طوفان فریاد و ماتم طوفان تصمیم فردا فردا که روی اسیری است روز شکست امیران در انتظار است این عصر در انتظار است طوفان در انتظار است، آری در انتظار است آن تلّ و آن دشت آن باغ و آن عصر در انتظار است دریا و آتش طوفان و خنجر تا تو بیایی تو امّید آخر با آن نوای شکوهنده‌ی آسمانی: یاران! برآیید، کانیک هنگامه‌ی انتقام است ...

خاتون موعود:

هیچ کس مثل تو خاتون!دلش از جنس بلور دلش از جنس شقایق نیست هیچ کس، خاتون! سینه‌اش مثل تو سینای حقایق نیست دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1570 هیچ کس قامتی از مهر ندیده است- چنین- به ستبر ای تو راست به بلندای تو سبز
*
دشت در همهمه‌ی سمِّ ستوران گم بودو تو در خلوت آن واقعه پیدا بودی آسمان گنگ هیاهو و زمین، محوِ هراس و تو سرشار شکیب ساغر صبر شگرف مست گلچرخ شهود طور اغراق تماشا بودی
*
آتش از هرم عطش می‌جوشیدشعله در خیمه‌ی سلطان جهان می‌پیچید ناله، طوفان فلک پیما بود که در آفاق زمان می‌پیچید خاک با زمزمه‌ی خون شهیدان، سرمست باد، پیغام شقایق‌ها را به فرداست تفستان می‌برد؟ و تو در مزرعه‌ی سرخ خدا لطفِ رامشگر باران بودی مژده‌ی سبز بهاران بودی
*
هیچ کس مثل تو خاتون!دلش از جنس بلور دلش از جنس شقایق نیست هیچ کس، مثل تو در عسرت تنهایی و زنجیر و سکوت نسروده است چنین وسعت ناب رهایی را دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1571 هیچ کس، مثل تودر بارش دشنام و هجوم دشنه مگشوده است چنین بال مرغان هوایی را
*
هر سحرگاه که خاتون!ماه پیشانی تعظیم به درگاه تو می‌ساید یاد می‌آرم از آن فرصت بی‌همتا که دگر هیچ نخواهد گنجید - هیچ- در حوصله تنگ زمان یاد می‌آرم از آن فرصت بی‌همتا که تو لب بر رگ خورشید نهادی به وداع
*
کاروانی که اسارت می‌بُردبه امیری تو، خاتون! پیک پیروز امارت شد و غباری که از آن قافله خونین پای پویه در پویه مویه در مویه به زنجیر قدم‌ها پیچید رمز جاوید زیارت شد
*
خوب می‌دانم‌فصل زرّین ظهور با سر انگشت تو، خاتون! - آری-
*
با سر انگشت تویک روز ورق خواهد خورد خوب می‌دانم دانشنامه‌ی شعر

عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1572 مهر از مشرق ابروی تو سر خواهد زدعدل از ساغر چشمان تو خواهد نوشید تو نباشی، خاتون! روز موعود نخواهد آمد ... دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1573

مجید نظافت

مجید نظافت یزدی فرزند علی اکبر به سال 1341 ه. ش متولد شد. تحصیلات خود را تا دیپلم ادامه داد و از شانزده سالگی به سرودن شعر پرداخت. سبک شعری خود را شعر نو انتخاب کرد.
اشعارش در روزنامه‌ها، جنگ‌های ادبی و مجموعه‌های مختلف، انتشار یافته است. وی اکنون دبیر اجرایی شورای شعر خراسان و معاون سردبیر روزنامه‌ی قدس می‌باشد.
آثار او عبارتند از: «ناگاه شعرهای متبسم را باد می‌برد»، «از چیدن رنگ»، گزیده‌ای از غزلیات بیدل با همکاری محمد کاظم کاظمی و مصطفی محدثی و «گزیده ادبیات معاصر، شماره 33».
ـ*ـ
آن شب امیر قافله سفره ماه را گشودو از فاصله‌ی دو انگشت ضیافت عشق را، به تماشا گذاشت یاران، لقمه‌ی گلوگیر عشق را برداشتند و مرگ‌های عاشقانه در بلوغ شکفت و فردا تصاویری جدید نگاه مرثیه را مجروح کرد کوفه انگشت نمای بی‌وفایی شد و کوفی، فحشی رکیک که «یای» نسبت را بدنام کرده است تمامت بیداد داد از عدالت تنها ستاند خیمه‌ها زیر نگاه دریده‌ی آفتاب در هرم مضاعف شعله سوخت و زمین از سرها بر نیزه و دار، سرشار اینک در نگاهم هر درخت داری‌ست که فریبکارانه در هیئت سبز خویش شیعه مردان فردا را دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1574 انتظار می‌کشد
***
آنک مردی در آستانه‌ی تردیدایستاد و انتخاب آخر خود را لختی درنگ کرد وقتی دوباره باز به راه افتاد هرگام او هزار شهادت بود آمد آمد آمد با ریسمان عاطفه در گردن تا خیمه‌گاه وحی رودی در آستانه‌ی دریا درنگ کرد اجازت را، از پیش از دین خویش تبری کرد پناه یافت و برگشت میدان تفته منتظرش بود خدای را حُرّ نامی سزای صاحب خود بود. دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1575

حمید کرمی

حمید کرمی فرزند علی اصغر به سال 1341 ه. ش در تهران به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاهش به پایان رساند و مقدماتی از دروس حوزوی را نیز فرا گرفت. وی فعالیت‌های شعری خود را از سال 62 به طور جدی و با حضور در مجمع شاعران حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی آغاز نمود.
از حمید کرمی تاکنون مجموعه شعرهای «بر شانه‌های کوهستان»، «سایه روشن‌های بی‌در» و «گزیده ادبیات معاصر شماره 23» به چاپ رسیده است. دو مجموعه شعر «همسایه زخم» و «تبسّم توحید» را نیز زیر چاپ دارد.
ایشان تألیفات دیگری به نام «تاریخ تصرف در ایران» در سه جلد و «آفات عقل، آفات علم و آفات تکنولوژی» و «ساختار اجتماعی علم» را نیز زیر چاپ دارد.
کرمی در تمام قوالب شعری طبع آزمایی کرده است ولی خود را در سرودن «مثنوی» موفق‌تر می‌داند. ایشان مدتی در استخدام قوه قضائیه بوده و با انجمن‌های ادبی و مطبوعات و هم چنین رادیو سابقه‌ی همکاری نزدیک داشته است و شعر و مقالات خود را گاهی با نام سپهر حمیدی در مطبوعات به چاپ می‌رساند.
ـ*ـ
فرو رفت خورشید و شب شد بلندشبی که دلش ریشه در قیر داشت
عطشناک دریای خون بود و بس‌شبی که سرش شور شمشیر داشت *
شب آمد چو یلدا پر از تیرگی‌سیه اژدها هُرم افعی پرست
به چشمش سکوتی گران می‌خزیدو بر شانه‌اش مار کبرای مست *
پر از هُرم صحرای تفتیده بودشب رویش ناله‌ها از عطش
نشان خطر داشت در دام شب‌تب سرخ آلاله‌ها از عطش *
شبی چون رجزهای نام‌آوران‌پر از موج شط جنون در بغل
شبی مثل پهلوی شمشیر سرخ‌پر از بوی فریاد خون در بغل *
نفیر بلا کربلا را گرفت‌زمین کر شد از ناله‌ی کوس‌ها
به گوش فلک اضطرابی فکندخطر آفرین نای ناقوس‌ها *
نوای غم کودکان سر گرفت‌زمین و زمان، جمله در تب نشست
نسیم سحر مثل بهت شفق‌پریشان به گیسوی زینب نشست
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1576 خطر سایه افکند بر خیمه‌هاو در کودکان اضطرابی عمیق
و چشمان ناباوران سحرفرو رفته در کام خوابی عمیق *

خدایی‌ترین بوی بیعت نشست‌ز هفتاد و دو لاله در باغ دین
به خون و عطش جمله پرپر شدندبه امداد فریاد «هل من معین» *
در آن دشت تبدار هنگامه خیزفقط صحبت از خون و شمشیر بود
در آن سو رجزهای نامردمی‌در این سو رجز، بانگ تکبیر بود *
به ناگاه داغ زمین تازه شدبه یکبار از اقتراحش فتاد
و عرش خدا نیز در غم نشست‌حسین از سر ذو الجناحش فتاد «1»

_____

(1)- میراث عشق؛ ص 344 و 345.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1577

زکریا اخلاقی

اشاره

زکریا اخلاقی فرزند عباس در سال 1341 ه. ش در شهرستان «میبد» از توابع استان یزد چشم به جهان گشود. تحصیلات مقدماتی را در زادگاهش به انجام رسانید و در سال 1358 شمسی به تحصیل علوم دینی روی آورد و مقدمات را در حوزه علمیه‌ی شهر خود آموخت و برای ادامه‌ی تحصیل به یزد و سپس قم سفر کرد.
اخلاقی از سال 1360 شمسی به سرودن شعر پرداخت و بر اثر معاشرت با مرحوم رمضانعلی گلدون که فردی خوش ذوق و با شعر و ادب و فنون آن آشنایی داشت با رموز شعر آشنا گردید. خود می‌گوید: «تا این زمان هیچگاه سرودن شعر را جدی نگرفته اما در همین حد نیز با غالب مطبوعات کشور همکاری داشته و کارهایی از نوع غزل سروده‌ام».
اخلاقی از میان شعرای متقدم به اشعار حافظ بیش از دیگر شاعران ابراز علاقه می‌کند و سبک او را می‌پسندد. «1» اثر منتشر شده‌ی وی «تبسم‌های شرقی» نام دارد.
-*-

تعبیر کابوس:

زلال نور می‌جوشد ز اقیانوس عاشورادر این محراب می‌پیچد طنین کوس عاشورا
شکوه عاشقی بنگر که دسته‌دسته مرغ حق‌غزل خوان خیزد از خاکستر ققنوس عاشورا
به معراج شهادت جز شهیدان کس نمی‌بیندظهور واژه‌ی میلاد از قاموس عاشورا
زند در فصل سرخ رزم چاووش بهار خون‌ز صحرای محرم نغمه‌ی مأنوس عاشورا
مگر هنگامه‌ی رقص شقایق‌های عریان است‌که رنگین کرده پر در شطّ خون طاووس عاشورا
شهیدی جاودان از کربلای خون می‌افشاندبه راه سرخ فردا پرتو فانوس عاشورا
برآرید از غلاف عشق، تیغ شعله‌ای، یاران‌که بیند خصم دون تعبیری از کابوس عاشورا

_____
(1)- سخنوران نامی معاصر ایران؛ ج 1، ص 199.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1578

کاووس حسن لی

اشاره

کاووس حسن لی متخلّص به «فلق» به سال 1341 ه. ش در قنات نو «بن گشت» از روستاهای خرم بید به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی و دبیرستان خود را در همانجا گذراند. سپس وارد دانشسرای آباده شد. حسن لی تحصیلات خود را در مقاطع کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکترا در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه شیراز ادامه داد و فارغ التحصیل گردید و هم اکنون در دانشگاه علوم پزشکی شیراز و چند دانشگاه دیگر مشغول تدریس می‌باشد.
حسنعلی از سال 1360 شمسی در روزنامه‌ها و مجلات به نوشتن مقالات و نشر اشعار خود پرداخته است «1». وی قالب‌های کلاسیک و سپید را در سرودن شعر آزموده است از آثار او می‌توان: «من ماه تابانم»، «سلسله موی دوست»، «رستاخیز کلمات»، «سخن اهل دل»، «به لبخند آینه‌ای تشنه‌ام» و هم چنین بیش از سی مقاله علمی در مجله‌های ادبی و علمی کشور نام برد.
-*-

آخرین دیدار:

آسمان کربلا آن روز آتشبار بودآن زمین سوخته دریایی از اسرار بود
کوچه‌های آسمان پر بود از بوی عطش‌آب هم چشم انتظار لحظه‌ی ایثار بود
پیچ و تابی داشت آب دجله از شلاق شرم‌چرخ بی‌تقصیر هم در حال استغفار بود
با طلوع زخم یاران تشنگی از یاد رفت‌دشمن از بیچارگی با مشک در پیکار بود
پایه‌های عرش می‌لرزید، آن ساعت که دیدبین ماه و مهر تابان، آخرین دیدار بود
ذو الجناح از عرصه بر می‌گشت امّا جای گل‌گوئیا صد کوه غم این بار بر او بار بود
در میان آتش و خون باغی از گل می‌شکفت‌دستی از اعجاز بی‌تردید در این کار بود
سینه‌ی شب را فلق بشکافت روز از نو دمیدروزگار عشق، ورنه، روزگاری تار بود «2»

_____
(1)- سیمای شاعران فارس در هزار سال؛ ص 1236.
(2)- حدیث باب عشق؛ ص 78.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1579

محمد علی حضرتی

اشاره

محمد علی حضرتی فرزند رحیم در سال 1342 ه. ش در شهرستان قزوین پا به عرصه‌ی گیتی گذاشت. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاه خود به پایان رساند سپس در رشته زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه تهران در مقطع کارشناسی فارغ التحصیل شد و ادامه آن را تا مقطع فوق لیسانس در دانشگاه تربیت مدرس تهران به انجام رساند و به استخدام وزارت آموزش و پرورش درآمد.
حضرتی از سال 65 به بعد رسما وارد جرگه‌ی شعر و شاعری شد و در جلسات شعر حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی حضور یافت. در مراجعت به قزوین «کانون شعر سحر» و بعد از آن مرکز «هنرهای ادبی عبید» را تأسیس نمود.
از حضرتی تاکنون کتاب‌های متعددی چاپ شده است که از آن میان می‌توان از مجموعه شعرش به نام «شعله در خیمه ابر» نام برد همچنین مجموعه شعرهای گردآوری شده شاعران قزوین یا نامهای «حنجره آب»، «خورشید بر نیزه» و دو دفتر به نام «نسیم فرهنگ و هنر قزوین» و هم چنین مجموعه مقاله و راهنمای گردشگری شهر قزوین و «قزوین در آینه تاریخ و طبیعت ایران» از ایشان یک مجموعه شعر بنام «عاشقانه‌های کبود» و کتابی درباره زندگی و اندیشه واعظ قزوینی با نام «فریاد خاموشی» در زیر چاپ قرار دارد.
حضرتی در همه قالب‌های شعر کلاسیک و هم چنین شعر نو طبع آزمایی کرده است.
وی علاوه بر تدریس در دانشگاه علوم پزشکی قزوین و تربیت معلم هم اینک به صورت مأمور از آموزش و پرورش و در سمت مدیر سازمان ایران گردی و جهانگردی قزوین و رئیس اداره بنیاد ایران‌شناسی استان قزوین انجام وظیفه می‌نماید.
-*-

سوار «1»

بار دیگر باره، هی زد سوی میدان سوارمثل خورشیدی که می‌تازد به شب عریان سوار
آتش شمشیر خشمش زهره‌ها را آب کردرد شد از خاکستر دشمن چنان طوفان سوار
بی‌زره، بی‌جامه، با تن پوشی از غیرت به بردر مصاف تیغ‌های لخت در جولان سوار
آسمان ابری نبود و نیزه می‌بارید و تیرکوه را می‌ماند پا بر جا در آن باران سوار
با لب شمشیر با نامرد حرف از مرگ زدهیبت تیغ علی در لهجه‌اش پنهان سوار
ریشه تا در آسمان‌ها بست آن نخل رشیدسبز رویید از زمین یک دشت نخلستان سوار

_____

(1)- به تمامی حماسه و غیرت، عابس بن ابی شبیب شاکری.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1580

علیرضا قزوه

اشاره

علیرضا قزوه فرزند محمد آقا به سال 1342 ه. ش در گرمسار متولد شد. تحصیلات خود را تا سطح دیپلم در زادگاهش ادامه داد و لیسانس خود را از مدرسه قضایی قم گرفت و ادامه آن را تا کارشناسی ارشد در رشته زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه آزاد واحد تهران پی‌گرفت.
از قزوه تاکنون مجموعه‌های: «از نخلستان تا خیابان»، «شبلی در آتش»، «این همه یوسف»، «عشق علیه السلام»، «گزیده ادبیات معاصر شماره 41» و «غزل معاصر ایران» چاپ شده است. و همچنین کتابهای: «پرستو در قاف» که سفرنامه حج وی است، «دو رکعت عشق» که خاطرات جنگ است، «خورشیدهای گمشده»، که درباره شعر معاصر تاجیکستان است. و «قدم زدن در کلمات» که مصاحبه با شاعران می‌باشد، از ایشان منتشر شده است.
علیرضا قزوه مدتی نماینده‌ی فرهنگی ایران در تاجیکستان بوده و هم اینک در سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی مشغول به کار می‌باشد.
-*-
نخستین کس که در مدح تو شعری گفت آدم بودشروع عشق و آغاز غزل شاید همان دم بود
نخستین اتفاق تلخ‌تر از تلخ در تاریخ‌که پشت عرش را خم کرد یک ظهر محرّم بود
مدینه نه که حتّی مکّه دیگر جای امنی نیست‌تمام کربلا و کوفه غرق ابن ملجم بود
فتاد از پا کنار رود در آن ظهر دردآلودکسی که عطر نامش آبروی آب زمزم بود
دلش می‌خواست می‌شد آب شد از شرم، اما حیف‌دلش می‌خواست صد جان داشت، اما باز هم کم بود
اگر در کربلا طوفان نمی‌شد کس نمی‌فهمیدچرا یک عمر پشت ذو الفقار مرتضی خم بود؟ ***

اذن بده یا امام!:

شور به پا می‌کند خون تو، در هر مقام‌می‌شکنم بی‌صدا، در خود هر صبح و شام
باده به دست تو کیست؟: طفل شهید جنون‌پیر غلام تو کیست؟: عشق، علیه السّلام
در رگ عطشانشان، شهد شهادت به جوش‌می‌شکند تیغ را، خنده‌ی خون در ینام
ساقی، بی‌دست شد، خاک ز می مست شدمیکده آتش گرفت، سوخت می و سوخت جام
بر سر نی می‌برند، ماه مرا از عراق‌کوفه شود شامِ‌تان، کوفه مرامان شام!
از خود بیرون زدم در طلب خون توبنده‌ی حُرّ توأم، اذن بده یا امام!
عشق به پایان رسید، خون تو پایان نداشت‌آنک، پایان من در غزلی ناتمام
***

کربلا به اصل خود در رسیدن است:

ابتدای کربلا مدینه نیست، ابتدای کربلا غدیر بودابرهای خون فشان نینوا، اشک‌های حضرت امیر بود
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1581 بعد از آن فتوّت همیشه سبز، برکت از حجاز و از عراق رفت‌هرچه دانه کاشتند سنگ شد، پشت هر بهار صد کویر بود
بعد، مکّه و مدینه دام شد، کوفه صرف عیش و نوش شام شدآفتاب سر بلند سایه سوز، در حصار نیزه‌ها اسیر بود
الامان ز شام، الامان ز شام، الامان ز درد غربت امام‌شام بی‌مروّت غریب کش، کاش کوفه‌ی بهانه‌گیر بود
هان هبا شدید، هان هدر شدید، مردم مدینه! بی‌پدر شدیداین صدای غربت مدینه بود، این صدای زخمی بشیر بود
کربلا به اصل خود رسیدن است، هرچه می‌روم به خود نمی‌رسم‌چشم تا به هم زدم دور شد، تا به خویش آمدم چه دیر بود
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1582

محمد کاظم علیپور

اشاره

محمد کاظم علیپور در سال 1342 ه. ش در روستای شیخ آباد، از منطقه «الشتر» لرستان به دنیا آمد. دوران کودکی وی در مرارت و سختی گذشت. او پس از فراز و نشیب‌های فراوان زندگی در یکی از دبیرستان‌های شبانه‌ی خرم‌آباد، دیپلم گرفت.
سپس تحصیلات خود را تا مقطع کاردانی ادامه داد.
وی سرودن شعر را از سال 1367 و با آشنایی با شاعران اهوازی آغاز کرد. شعرهای او تاکنون به صورت پراکنده در روزنامه‌ی اطلاعات، ماهنامه اهل قلم، ماهنامه شعر، کیهان فرهنگی و مجلات گردون، آدینه، چیستان و فروهر انتشار یافته است. وی در نقد شعر و داستان نیز فعالیت دارد.
علیپور تاکنون با اداره‌ی فرهنگ و ارشاد اسلامی لرستان، انجمن‌های ادبی و حوزه‌ی هنری تهران همکاری داشته و در حال حاضر سردبیر ماهنامه‌ی هنرآوران اداره‌ی کل فرهنگ و ارشاد اسلامی لرستان و مسئول صفحه‌ی هنری- ادبی هفته نامه شقایق خرم آباد می‌باشد.
شعرهای وی بیشتر در قالب سپید است. از آثار انتشار یافته‌ی علیپور می‌توان از «تصنیف کوچه‌های خسته»، «بر چکاد بلند زاگرس»، «بابونه‌های گرین»، «بر بلندای یافته»، «شعر، جنون، رهایی» و «ترانه‌های مفرغ و بلوط» نام برد.
-*-

در انفجار لحظه‌ی وداع:

درد آیه‌ی تلخ می‌سرایدم‌ققنوس! ای آتش مقدس کدام ناله‌ی شبگیر را در جان تفته‌ام به شعله بدل می‌کنی در انزوای جنگل خاموش
*
بانگ بلند همهمه می‌پیچددر انفجار لحظه‌ی وداع چونان قاصدکی در باد پر کشیده بودی اینک، در بیدار باش لحظه‌ی موعود پلک هزار دریچه می‌پرد به من بگو: در خواب تیره‌ی کدام شب قطبی؟ دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1583 سرود خجسته‌ی خرداد رابال می‌زنی نامت بیدار باش کدام سپیده دم!؟ در مرگ وارگی شبانه‌ی دیوان شهسواری شهید از قبیله‌ی شقایق‌ها ظهور کرد و داغ‌ترین ظهر جهان بر چکاچاک شمشیرها طنینی از حادثه آفرید تا کهکشان بلندی از عشق رصد کند دلواپسی جهان در حجم گلوی شقایق پلک می‌گشود و طوفان در رکاب تو شیهه می‌کشید بیتاب کدام لحظه بیدار؟ فانوس گمشده‌ی انسان در تمثیل اهورایی‌ات موج می‌زند و بیعت دیجوریان را شانه بالا انداختی ای که جهان در ارغنون چشمت خلاصه می‌شد و روز واقعه، در پس قدم‌های تو به عظیم‌ترین حادثه بدل می‌شد آه! ای روح گردباد که عصیان را به انسان آموختی تا در عسرت عصرها کریوه‌ی ناهیدی‌ات را بلند بخوانی و هفتاد و دو ققنوس تصنیف بی‌سر خویش را در روشنای سپیده بانگ بزنند دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1584 و زینب بسان شقایق‌تا آن سوی ابدیّت به خون‌خواهی تو قیام خواهد کرد
*
شکوه عصیان آدمی!هرگز این چنین ندیده بودم مردی با تمامیت ظلم به ستیز برخاسته باشد و یزید این پلاس پاره‌ی تاریخ را برای ابد به بیرون جهان تف کند
*
برهنه پای بر لبه‌ی تیغ رقصیده‌ای‌و بر کف دستت هفتا و دو شهسوار شهید با طیفی از گل سرخ بانگ بر می‌کشند
*
دستی نبودتا گره بگشاید از زلف باد در شعاع میدان شمارش معکوس پاشیده شد چشمانت حلاوت زیستن را افزون می‌کند و همّتت جهان را به سخره می‌گیرد فصل دلتنگی با زخم داغ سوزت کرانه می‌گیرد
*
عریان کدام زخم پنهانی؟ دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1585 که سهرگان‌در امتداد بال‌های تو ادامه می‌یابند از درون

تفته‌ی بادیه شنبادها سر برآوردند و فغان از گلوی گلگون عاشقان برخاست از شلال ذو الجناح تا کلاله‌ی ماه هرگز طرفه دلاوری این چنین از گلوی مرگ شوریدگی نکرد که با آذرخش جانش تا آن سوی دریا دلی رفت آبروی فرات! طومار پوسیده‌ی کدام برج را درهم پیچیدی؟ خفّاشان تاب عصاره‌ی فروزانت را ندارند و هزار جاده در پس قدم‌های تو محو می‌رود جهان، جاودان از انتخاب تو بود در زمینه‌ی جنگلی که هر درختش مرثیه‌ای بود

*

ای مسافر غریب‌و غریبه‌ی غمگین تو عازم کدام سیّاره‌ی روشنی؟ که چنگ در بال بلند ماه با کهکشان‌ها رفتی اینک در خاموشنای این تیره شب قطبی جهان پلک بر روشنای نگاه تو گشوده‌ایم تا خورشید را دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1586 ذرّه‌ذرّه به آتش بکشیم دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1587

اسماعیل امینی

اشاره

اسماعیل امینی فرزند محمد به سال 1342 ه. ش در شهر تهران دیده به جهان گشود. تحصیلات خود را تا مقطع کارشناسی ارشد ادبیات فارسی از دانشگاه تهران ادامه داد.
وی از نوجوانی شروع به سرودن شعر نمود و اشعارش در روزنامه‌ها و مجلات به چاپ رسیده است. هم اکنون کارشناس سازمان فرهنگی و هنری شهرداری تهران و مدیر آموزش انجمن شاعران ایران می‌باشد.
تاکنون دو کتاب از امینی یکی بنام «نگاه دیگر» که مجموعه یادداشتهایی درباره تحلیل شعر است و دیگر بنام «گزیده اشعار طنز» به بازار نشر عرضه شده است.
اسماعیل امینی در شعر عمدتا کار کلاسیک را ترجیح می‌دهد و بیشتر تمایل به سرودن غزل و مثنوی دارد.
-*-

عصر عاشورا:

آنگاه آسمان به زمین کوچیدغلتید روی خاک تن خورشید
تصویرِ ماهِ تشنه در آب افتاداز شرم و بُهت رود به خود پیچید
و آنگه نصیب آب نشیب افتادآنجا که ماه تشنه به خون غلتید
گهواره‌ای شکسته، سراسیمه‌در آتش محاصره می‌لرزید
آتش دریده چشم، چو گرگی هارخون از زمین تف زده می‌لیسید
آتش نشست و باد به پادافره‌خاکی به چشم آب روان پاشید
آتش نشست و باد هما وا شدبا مویه‌های قافله‌ی تبعید
با اخترانِ خاک که می‌رفتندهمراه نیزه‌ها و سرِ خورشید ***

غروبها:

از راه می‌رسند پدرها غروبهادنیای خانه روشن و زیبا غروبها
از راه می‌رسند، پدرها و خانه‌هاآغوش می‌شوند سراپا غروبها
از راه می‌رسند و به آغوش می‌کشندبا اشتیاق کودک خود را غروبها
از راه می‌رسند و هیاهوی بچه‌هاست‌زیباترین ترانه‌ی دنیا غروبها
در چشم‌های منتظران گرگ و میش عصرمحو است در شکوهِ تماشا غروبها
در چشم‌های دخترکان شوق دیگری‌ست‌شوقِ دوباره دیدنِ بابا غروبها *
بعد از هزار سال همان شوق شعله‌وردر چشم‌های منتظر ما غروبها
بعد از هزار سال من و کودکان شام‌تنها نشسته‌ایم همین جا غروبها
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1588 اینجا پدر خرابه‌ی شام است کوفه نیست‌اینجا بیا به دیدنِ ما با غروبها
بابا بیا که بر دلمان زخمها زده‌دیروز تازیانه و حالا غروبها
بابا بیا که بغض مرا وا نکرده است‌نه زخم تازیانه نه حتی غروبها
دست تو را بهانه گرفته‌ست بغض من‌بابا ز راه می‌رسد آنک غروبها
دست تو را بهانه گرفته که بشکفدبغضم میانِ دست تو تنها غروبها
بابا بیا کنار من و این پیاله آب‌که تشنه‌ایم هر دو تو را تا غروبها
از جاده‌ها بیایی و رفع عطش کنی‌از جاده‌ها بیایی ... اما غروبها
بسیار رفته‌اند و نیامد پدر هنوزبسیار رفته‌اند خدایا غروبها *
کم‌کم پیاله موج زد و چشم روشنش‌چون لحظه‌های غربت دریا غروبها
خاموش گشت و بر سر سنگی نهاد سردختر به یادِ زانوی بابا غروبها *
بعد از هزار سال هنوز اشک می‌چکداز مشک پاره‌پاره‌ی سقّا غروبها
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1589

مرتضی نوربخش

اشاره

مرتضی نوربخش در سال 1342 ه. ش در لنگرود دیده به جهان گشود. وی از شاعرانی است که با انقلاب اسلامی رشد و نمو یافته است. تحصیلاتش را در زادگاهش به پایان رساند.
نوربخش از سال 1364 شمسی همکاری‌اش را با مطبوعات آغاز کرد و این همکاری و همیاری هم چنان ادامه دارد.
قالب اشعارش غزل است. از او تا به حال سه مجموعه شعر به نام‌های: «باغ‌های نارون»، «سرزمین کودکی»، «عشق‌های گمشده» چاپ و منتشر شده است وی در حال حاضر در کرج زندگی می‌کند. «1»
ـ*ـ

قافله‌ی خورشید:

فصل شکوفه، فصل بهاران است‌فصل بلوغ گل و گلستان است
فصل قیام سرخ صنوبرهافصل شکوه لاله و ریحان‌ست
فصل امید، فصل خوش رویش‌فصل نوید بارش باران‌ست
از مقدم نسیم سحرگاهی‌گیسوی سبز باغ، پریشان‌ست
خورشید با نجابت دیرینش‌از پشت ابر تیره، نمایان‌ست
در یک طرف، بهار و همه گرمی‌در یک طرف، سپاه زمستان‌ست
فصل عبور قافله‌ی خورشیداز جاده‌های تیره‌ی دوران‌ست
دستی، طلایه‌دار سرافرازی‌ست‌کآیینه دار ارزش انسان‌ست
تا لحظه‌ی مبارک جانبازی‌دامان انتظار، گل افشان‌ست
دل را ز موج حادثه، پروا نیست‌دریا همیشه طالب طوفان‌ست
هر عاشقی که قرعه به نامش خوردلبّیک‌گوی، عازم میدان‌ست
هنگامه‌ی نبرد عزیزان رااز دور، چشم خیمه نگهبان‌ست
تاریخ ازین مناظره در تردیدعالم ازین معامله حیران است
یک سو فتاده دست علمدارست‌کز او بلند، قامت ایمان‌ست
فکر وفای وعده چنان سبزست‌کاین میر تشنه، مشک به دندان‌ست!
در گوش خاک، زمزمه‌ی تکبیرزیباترین ترانه‌ی عرفان‌ست
شب با تمام همهمه می‌تازداما سپیده بر سر پیمان‌ست
زخم گلوی کودک شش ماهه‌در ظلمت زمانه، درخشان‌ست
و آن سرو سر کشیده‌ی آزادی‌افتاده در میانه‌ی میدان‌ست
جسم حسین- تشنه‌لب تاریخ-چون نخل نیم سوخته، عریان است

_____

(1)- غزل‌های شاعران امروز از صدر مشروطه تاکنون؛ ص 903.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1590 گودال از تلاطم خون عشق‌بیتاب‌تر ز شعله‌ی طوفان‌ست
تنها نه کربلا، که زمان یکسردر زیر پای حادثه، لرزان‌ست ***

خاک کربلا:

نیازمند درت را کرم دریغ مدارز اهل راه، نشان حرم دریغ مدار
اگر چه دیده اقامتگاه جمال تو نیست‌بر این رواق، غبار قدم دریغ مدار
به شبروان، در امیّد و انتظار مبندبه خفتگان، نفس صبحدم دریغ مدار
قرین درد تو بودن، سعادتی‌ست بزرگ‌از این قرین غم خویش، غم دریغ مدار
دلی که آرزوی خاک کربلا دارداز او نظاره‌ی باغ ارم دریغ مدار
طواف کعبه‌ی جان، خاک کربلای تو بودبه شادی دلم ای محتشم دریغ مدار
***

از عطش تاریخ!:

تشویش، در کجاوه‌ی تکرارست‌امیّد، در تهاجم حرمان‌ست
در راستای هجرت گل‌ها، بازدر جنگل خزان‌زده بوران‌ست
بر نی، سر مبارک آن مظلوم‌سر مست از تلاوت قرآن‌ست
زینب ازین مصیبت عالم‌سوزتا روز حشر، سوخته دامان‌ست
آه ای حسین! ای عطش تاریخ!شرمنده از تو آب به دوران‌ست
خورشیده پرتوی ز فروغ توست‌مهتاب در نگاه تو پنهان‌ست
نام تو در جریده‌ی آزادی‌آغاز هر نوشته و عنوان‌ست
مانند آفتاب سحر خیزست‌چشمی که در عزای تو گریان‌ست
عشقت نه آتشی‌ست شود خاموش‌خورشید پاره‌یی‌ست که در جان‌ست
یاد تو و حماسه‌ی گلگونت‌سرسبز چون طبیعت ایمان‌ست
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1591

عبد الجبار كاكايى

اشاره

عبد الجبار کاکایی در سال 1342 ه. ش در شهر ایلام دیده به جهان گشود. وی از شاعران غزلسرای معاصر است، و در نهادها و ارگانهای فرهنگی و مطبوعات به کار اشتغال دارد. تحصیلات ابتدایی و دبیرستان خود را در زادگاهش گذراند. سپس به تهران آمد و پس از گذراندن دوره‌ی تربیت معلم وارد دانشگاه تهران شد و در سال 1368 موفق به اخذ دانشنامه لیسانس در رشته‌ی ادبیات فارسی گردید. وی در حال حاضر مقیم تهران است، از آثار او می‌توان «آوازهای واپسین»، «مرثیه‌ی روح»، «سالهای تاکنون»، «حتی اگر آیینه باشی» و «گزیده ادبیات معاصر، شماره 7» را نام برد.
علاقه‌ی کاکایی بیشتر معطوف به قالب‌های غزل و مثنوی است. وی تاکنون در برخی از همایش‌های سراسری شعر به عنوان دبیر، مدیر اجرایی و عضو هیئت علمی مسئولیت داشته است.
کاکایی کارمند رسمی وزارت آموزش و پرورش می‌باشد امّا فعالیت‌های خود را بیشتر در زمینه‌ی سرودن شعر، نقد و بررسی اجرای برنامه‌های ادبی در صدا و سیما و فعالیت در مطبوعات سامان داده است.
-*-

ای کاش مسیح نفست ...:

تا می‌دمد از یاد تو در شهر نشان‌هادر معرض عطر کلماتند دهان‌ها
عطر تن تو با نفس خاک چه کرده‌ست‌کامروز پر از بوی بهشتند جوان‌ها
دیروز چشیده‌ست زمین طعم تو، امروزذرات تو را تجزیه کرده‌ست به جان‌ها
ای کاش زمین خون تو را ترجمه می‌کردتا با گل خورشید می‌آمیخت دهان‌ها
از تیغ گرفتند تنت را و سپردنددر آن سوی مقتل به کمان‌ها و گمان‌ها
ای زنده‌ی جاوید همان روز سرت رااز نیزه ربودند و سپردند به آن‌ها
گفتند فقط از لب و دندان و ندادنداز ردّ نفس‌های شهید تو نشان‌ها
ای کاش مسیح نفست روح بریزددر کالبد منجمد مرثیه‌خوان‌ها «1» ***

نشانی:

ای نیستان غربت صدایت‌بال پروانه‌ها ردّ پایت
با همین چشمهای تهی دست‌روز و شب گریه کردم برایت
قاب کرده‌ست مثل شب و روزماه و خورشید را چشمهایت
مانده بر ساقه‌ی نازک نی‌تکّه‌ای از حریر صدایت
بی‌گمان در دو بال فرشته‌ست‌عطر در باد و باران رهایت

_____
(1)- نغمه‌های رود عطش؛ ص 182.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1592 آشنای خدا! چشم «مجنون»خون شد از قصّه‌ی کربلایت «1» ***

تکیه در بوی شهادت:

باز هم پژواک گام کیست این؟بر علم‌ها موج نام کیست این؟
عقل‌ها مست جنون کیستند؟عشق‌ها گریان خون کیستند؟
بر علم‌ها پاره‌های دل چراست؟موج نام یا ابا فاضل چراست؟
کوچه‌ها از دسته‌ها یک دست شدباد از بوی علم‌ها مست شد
«اندک‌اندک جمع مستان می‌رسنداندک‌اندک بت‌پرستان می‌رسند»
کوچه‌ای از سینه‌هاتان وا کنیدنک بتان با آبدستان می‌رسند
دف زنان، رقصان و واویلاکنان‌نرم نرمک بند گیسو واکنان
جانشان خم‌های پر خون آمده‌مویشان رگهای بیرون آمده
بی‌خبر از بندها، پیوندهادور اندازند، گیسو بندها
بی‌خبر از عقل‌های خانگی‌عشق می‌ورزند با دیوانگی
تکیه در بوی شهادت، بوی خون‌موج گیسو، موج رگ، موج جنون
یک طرف بوی علم‌ها می‌وزدیک طرف طوفان غم‌ها می‌وزد
باز هم پژواک گام کیست این؟بر علم‌ها موج نام کیست این؟ «2»

_____
(1)- گزیده ادبیات معاصر؛ شماره 7؛ ص 18.
(2)- کاروانی از شعرهای عاشورایی؛ ص 114.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1593

سید فضل اللّٰہ قدسی

اشاره

سید فضل اللّه قدسی به سال 1342 ه. ش در روستایی از استان بلخ افغانستان متولد شد. شروع جوانیش هم زمان با کودتای ننگین مزدوران روسی در افغانستان است و او هم چون دیگر جوانان افغانی، جوانیش را از میدان نبرد علیه دژخیمان کرملین آغاز نمود. فرهنگ جهاد ملت مسلمان افغانستان علیه متجاوز، در لحظه لحظه‌ی عمرش جاری است. وی در سال 1364 شمسی مسافرتی به کشور ایران داشته پس از سه سال به کشورش برگشت. پس از آن در سال 70 برای بار دوم به ایران سفر کرد و در دانشگاه علوم اسلامی رضوی مشهد مشغول تحصیل شد. سید فضل اللّه سرودن شعر را از سال 1360 آغاز کرده است. «1»

-*-

مشک وفا:

چه می‌شد پیش از آن که کشته بودم باور خود راچهل منزل به روی نیزه می‌بردم سر خود را
چه خواهد شد- خدایا- باغبان در پنجه‌ی طوفان‌ببیند آخرین گل از بهار پرپر خود را
نخواهد ماند خالی بعد از این مشک وفا، زیرابه دریا وام دادم بازوی آب‌آور خود را
جنون برقی زد امشب من به رنگ آب پاشیدم‌کنار دجله پیش از سوختن، خاکستر خود را
و غرض از کربلا تصویر کم رنگی‌ست، هان ای عشق‌دگر پرواز لازم نیست، برگردان پر خود را ***

سوز عطش:

بر لب دریا، لب دریا دلان خشکیده استاز عطش دل‌ها کباب است و زبان خشکیده است
کربلا بستان عشق است و شهامت، ای دریغکز سموم تشنگی این بوستان خشکیده است
سوز بی‌آبی اثر کرده‌ست بر اهل حرمهر طرف بینی لب پیر و جوان خشکیده است
آه از مهمان نوازانی که در دشت بلامیزبان سیراب و کام میهمان خشکیده است
دامن مادر چو دریا اصغرش چون ماهی استکام ماهی بر لب آب روان خشکیده است
نازم این همّت که عبّاس آید از دریا ولیآب بر دوش است و لب‌ها همچنان خشکیده است ***
انگار از مصیبت خواهر خبر نداشتتا صبح خفته بود و سر از خاک برنداشت
می‌رفت از آشیانه‌ی آتش گرفته‌اشبا دسته‌ای کبوتر تنها که پر نداشت
شب ترسناک بود و سراسیمه می‌دویدطفلی که غیر عمّه امید دگر نداشت
آن سوتر از خیام حرم در میان خاک«یک کهکشان سوخته دیدم که سر نداشت»
یک کربلا مصیبت و صد قتلگاه غمدر قلب‌های سخت‌تر از سنگ اثر نداشت

_____
(1)- فرهنگ شاعران جنگ و مقاومت؛ ص 227.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1594

خلیل شفیعی

اشاره

خلیل شفیعی فرزند عباس در سال 1342 ه. ش در شهرستان آبادان دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در شیراز و ادامه آن را تا حد فوق دیپلم ادبیات در یکی از آموزشکده‌های آن شهر به پایان رساند و سپس لیسانس خود را از دانشگاه تربیت معلم اراک اخذ نمود، و به استخدام آموزش و پرورش درآمد و به کار معلمی پرداخت.
شفیعی سرودن شعر را به طور جدی از اول دبیرستان آغاز نمود و سپس با حضور فعال در انجمن‌های شعر آن را پی‌گرفت و در این راستا از راهنمائی‌ها و تشویق‌های شاعر معروف محمد خلیل مذنب (جمالی) و رضا لطف اللهی بهره‌ها گرفت.
از خلیل شفیعی تاکنون کتاب‌های متعددی که بیشتر جمع‌آوری اشعار شاعران دیگر است به چاپ رسیده که از آنها می‌توان «پرنیان محبت»، «نیستان»، «پرشکستگان عشق» و «رندان تشنه‌لب» را نام برد.
شفیعی از قالب‌های شعری کلاسیک به غزل و غزل مثنوی و از شعر نو نیز بیشتر به شعر نیمایی و سپید بستگی دارد ایشان هم اکنون مدیریت مجتمع غیر انتفاعی علوی در شیراز را به عهده دارد.
-*-

خواب‌های سبز خون:

خون می‌سراید چشمهایم وا مصیبت‌دردست می‌لنگد عصایم وا مصیبت
دیری است مدیونم به هرم غربت یاس‌دارد فرات اشک طرح دست عبّاس
با حلق اصغر می‌سراید کربلا رابا من بخوان ای اشک منشور ولا را
با من بخوان ای اشک فصل سوختن راآماج شو ای دل هجوم دوختن را
تنهاترین مرد خدا بود و خدایش‌اکبر خروش هرم شب گیر صدایش
تنهاترین مرد خدا با حلق اصغرمی‌سوخت در آبی‌ترین دریای باور
سر از ستیغ تیغ او قهر خدا زدبر بام خاطر نام اصغر را صدا زد
فریاد اصغر داد اصغر آی اصغرای حلق تو خون نامه‌ی فریاد حیدر
شش ماهه پیر تیر وصل یار دیده‌سیراب در گهواره‌ی عشق آرمیده
ای رود ای دریا، هستی محو رویت‌آتش به جان آب زد خون گلویت *
خواندی ز دیوان شهادت یک غزل عشق‌در روز عاشورا جهادت یک غزل عشق
شرح و بیان را نیست یارای سرودن‌با اشک می‌گویم به یادت یک غزل عشق
ای شیعه‌ی شش ماهه، ای معنای بودن‌تا بوستان دوست زادت یک غزل عشق
مظلوم سبز سرخ پوش وادی نورکانسان بدست یاد دادت یک غزل عشق
وقتی تو را سیراب می‌کردند با تیرمی‌گفت خون با نای شادت یک غزل عشق *
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1595 تنهاترین مرد خدا با حلق اصغرمی‌سوخت در آبی‌ترین دریای باور
داغ دل صد پاره‌اش را برده با خویش‌یک کربلا آلاله‌اش را برده با خویش
او خفت در خون تا جنون تفسیر گرددتا خواب‌های سبز خون تعبیر گردد
ای شیعه، ای مظلوم، ای معنای بودن‌این گونه باید شیعه بودن را سرودن
اینجا حبیب و اصغر و حُرّ در میان نیست‌اینجا کسی پیر و کسی دیگر جوان نیست
شهر فنا اینجاست یعنی خلوت دوست‌هرکس که اینجا پانهد یا نیست یا اوست
تیغ و گلو آیینه‌ی دیدار یار است‌آری نماز عاشقان بالای دار است
آتش دلان سرمست رقصیدند و رفتندخون خدا را خوب فهمیدند و رفتند
عبّاس دستان داستان کربلایندااصغر گلویان شیر مردان خدایند
تنهاترین مرد خدا بود و خدایش‌بیعت کن ای دل باز می‌آید صدایش «1»
***

جون جوانمرد:

آتش رگان جون را در خویش می‌سوخت‌چونان لهیب ناله‌ی درویش می‌سوخت
تنها سرود ماندگار درد را خواندمصراع خونین بهار درد را خواند
از غیرت ناب ابوذر آبدیده‌نیلی ولی همخون مهتاب و سپیده
در سایه‌ی سرو ولایت زندگی کردخون خدا خون خدا را بندگی کرد
او مرگ را آغاز راه زندگی دیدآزادگی را پای بند بندگی دید
وقتی که قانون سیاهی تار می‌زدبا ارغنون صبح موسیقار می‌زد
او پاره‌های پیکر خورشید را دیدبوران تیر و هق‌هق ناهید را دید
ضرب سه زخمه بر سه تار حلق اصغرشور بلا در شوره‌زار نای اکبر
او دید قاسم را میان حجله‌ی خون‌عباس را غرق فرات و دجله خون
ناگاه عقل خویش را مهر جنون کردروی عروس عشق را آذین ز خون کرد
گسترد پیش پای دل قالیچه جان‌از جان گذشت آرام و آمد سوی جانان
وقتی که زد شبگرد او را دشته از پشت‌برگوش شب زد مشرق خون دیو را کشت
وقتی که خود را کشته‌ی تیغ بلا دیدسر را در آغوش امام کربلا دید
سر را به پایی دید کانجا خفت اکبرمهمان در آغوشی که پرپر گشت اصغر
دستی که خون را از رخ او پاک می‌کردبوسیدنش را آرزو افلاک می‌کرد
از شرم در چشم امامش آب می‌شداز غیرتش مردانگی سیراب میشد
بر روی زانوی حبیبش جون جان دادهمرنگ خون بی‌شکیبش جون جان داد

---

(1)- شب شعر عاشورا؛ ص 127- 129.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1596 در هستی مطلق رها جون جوانمردساقی بقایش در فنا جون جوانمرد «1» ***

آفتاب اشک:

امشب دری به روی سحر وا نمی‌شودشام قیامتی است که فردا نمی‌شود
امشب طلوع فاجعه‌ی خنجر است و پشت‌نامردمی به نام ستم باز کرده مشت
آل علی میان تف خون شناورندمردان شام خفته در آغوش بسترند
شب مانده است و زینب و بهت نگاه ماه‌غیر از خدا نمی‌شنود کسی صدای آه
گلرنگ کرده کوکب خون کوچه‌های خاک‌خورشید در تنور فتاده است زخمناک
شب مانده است و زینب غربت نصیب و سوزاز آفتاب اشک، شب شام، گشته روز
می‌داند او که هیچ به جز صبر چاره نیست«بحری است بحر عشق که هیچش کناره نیست»
پروانه سوخت، شمع ز اندوه آب شدیعنی رقیه سوخت و زینب کباب شد
از آسمان روشن چشمش غروب کردخورشید سربریده و زینب شهاب شد
نفرین به روزگار که در شام روسیاه‌آتش نصیب، شیعه در اوج شباب شد
آن شام تیره با تپش گاهواره‌هادر آتش عطش، دل طفلان مذاب شد
می‌سوخت خطبه خطبه نگاهی به شام و صبح‌فریادهای شب شکن بو تراب شد
زینب نبود فاطمه‌ی داغدیده بود«خاموش محتشم که دل سنگ آب شد» *
فریاد را چو تیغ کشید از نیام بغض‌بشنو حدیث سرخ شکفتن قیام بغض
در راه عشق رفتن بی‌پا و سر خوش است‌دامان عافیت به رهش شعله‌ور خوش است
مردم ز بار ننگ شما پشت دین شکست‌واماند آسمان و ز غم بر زمین نشست
ای فاتحان مرگ که مستید تا هنوزباور کنید باد به دستید تا هنوز
امروز گرچه در غم ما کامتان رواست‌فردا لباس عافیت شامتان عزاست
ای شام ناسپاس، به فردا نمی‌رسی‌مرداب تیره روز به دریا نمی‌رسی
می‌آید آنکه منتقم خون لاله‌هاست‌در دست آسمانی او تیغ مرتضی است
«2» ***
عباس، یعنی تا شهادت یکّه تازی‌عباس، یعنی با شهیدان هم نوازی
عباس، یعنی عشق، یعنی پاکبازی‌عباس، یعنی یک نیستان، تک‌نوازی
عباس، یعنی رنگ سرخ پرچم عشق‌یعنی، مسیر سبز پر پیچ و خم عشق
با عشق بودن، تا جنون، یعنی ابا الفضل‌رقصیدن دریای خون، یعنی ابا

الفضل

_____
(1)- حدیث باب عشق، ص 152 و 153.
(2)- همان؛ به ص 154 و 155.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1597 جوشیدن بحر وفا، معنای عباس‌لب تشنه رفتن تا خدا، معنای عباس
صد چاک رفتن تا حریم کبریایی‌صد پاره گشتن در مسیر آشنایی
بی‌دست با شاه شهیدان دست دادن‌بی‌سر، به راه عشق و ایمان سر نهادن
بی‌چشم دیدن، چهره‌ی رؤیایی یارجاری شدن در دیده‌ی دریایی یار
بی‌لب نهادن لب به جام باده‌ی عشق‌بی‌کام نوشیدن تمام باده‌ی عشق
این است مفهوم بلند نام عباس‌در ساحل بی‌ساحلی آرام عبّاس
یک مشک ناب عشق و دریا بی‌طراوت‌یک بارقه از حقّ و خورشیدی طراوت
وقتی که اقیانوس را در مشک می‌ریخت‌از چشمه‌ی چشمان دریا، اشک می‌ریخت
در آرزوی نوش یک جرعه از آن لب‌جان فرات تشنه، آتش بود در تب
خون علی، عباس را تقریر می‌کردآیات سرخ عشق را تفسیر می‌کرد
وقتی ز فرط تشنگی، آلاله می‌سوخت‌گل‌های زهرا، از لهیب ناله می‌سوخت
می‌سوخت در چنگال شب، باغ ستاره‌می‌سوخت جانش از تف داغ ستاره
آمد به سوی خیمه- اقیانوس بر دوش-آمد ندای خون حق را حلقه بر گوش
عباس بود و یاری خون خدا بوددر چلچراغ چشم او محشر به پا بود
عباس بود و لشکر شب در مقابل‌عباس بود و مجمر خورشید در دل
وقتی که قامت، پیش خورشید آب می‌کردطفل حزین عشق را سیراب می‌کرد
وقتی که دستِ دست حق از دست می‌رفت‌تا خلوت ساقی کوثر مست می‌رفت
وقتی که چشمش تیر را خوناب می‌کردروی عروس عشق را سرخاب می‌کرد
وقتی به چشمان خمار یار دل باخت‌با تیر مژگان و کمان ابروان ساخت
شیرازه‌ی خونین قاموس وفا بودپایان او، آغاز عشق مصطفا بود
بر جرگه‌ی شب، رود حق گلبانگ بر زدبا گام‌های شور، آهنگ سحر زد
عباس، یعنی عشق، یعنی پاکبازی «1»هفتاد و دو آهنگ حق را هم نوازی

_____
(1)- آینه در کربلاست؛ ص 91- 93.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1598

سید عبد اللّٰه حسینی

اشاره

سید عبد اللّه حسینی در سال 1343 ه. ش در مشهد به دنیا آمد. از سال 1356 شمسی در حوزه‌ی علمیه‌ی مشهد در مدرسه‌ی مرحوم آیة اللّه میلانی مشغول تحصیل شد. در سن پانزده سالگی اصول دین را به نظم درآورد و این علاقه‌مندی را با به نظم در آوردن مسایل منطقی ادامه داد. در سال 1363 تحصیلات خود را در دانشگاه علوم اسلامی رضوی ادامه داد و کفایتین را به پایان رساند. وی اولین شعر جدی خود را در یکی از روستاهای خراسان سرود و با شرکت در اولین همایش سراسری شعر دانشجویان که طلاب نیز در آن شرکت داشتند به جمع شاعران انقلاب پیوست.

حسینی برای چندین سال متمادی به عنوان مدیر مرکز اسلامی آفریقای جنوبی به تبلیغ و تدریس در خارج از کشور اشتغال داشت و در حال حاضر دانشجوی دوره‌ی دکترای علوم سیاسی دانشگاه ویتز در ژوهانسبورگ (آفریقای جنوبی) می‌باشد. وی در گردآوری برخی از مجموعه‌های شعر همکاری و تلاش داشته و به ترجمه نمونه‌هایی از شعر آفریقا همت گماشته است.

شعرهای حسینی بیشتر در قالب غزل، مثنوی و رباعی است که در حال و هوای انقلاب، دفاع مقدس، شهدا و سایر ارزش‌های انقلاب سروده شده است.

حسینی قبل از سفر به خارج از کشور با سازمان تبلیغات اسلامی مشهد که به تشکیل گروه شعر انجامید همکاری داشت «1».

-*-

فصل بهار گریه:

فصل بهار گریه و فصل محرّم استفصل حسین، فصل عزا، فصل ماتم است
اینک دل شکسته و اندوهبار من‌دل نیست، آشیانه‌ی اندوه عالم است
ای آبروی مکتب اسلام، ای حسین‌بعد از تو آسمان و زمین هاله‌ی غم است
در سوز سوزناک تو ای پاکتر ز آب‌دریا اگر گریه کنم، باز هم کم است
آن ماجرای سرخ که تو آفریده‌ای‌زیباترین حماسه‌ی تاریخ آدم است
زخمی که لب گشود چو گل روی سینه‌ات‌زیباتر از تمامی گلهای عالم است
بر زخم‌های تازه‌ی ما در نبرد عشق‌آن دست‌های مرحمت‌آمیز مرهم است
چشم انتظار لحظه‌ی سرخ شهادتم‌بی‌تو بهشت نیز برایم جهنّم است
باید قدم گذاشت به بام بلند عرش‌اکنون که نردبان شهادت فراهم است
جانا دمِ سپردن جان بر سرم بیاجانم به پیشواز تو قربان مقدم است «2»
***

داشت وجدان ذو الجناح:

جوشنی از زخم بر تن، اشک افشان، ذو الجناح‌مثل خورشیدی، دمید از شرق میدان، ذو الجناح

_____

(1)- حماسه‌های همیشه؛ جلد 1، ص 391.
(2)- اشک خون؛ ص 238.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1599 تا کنار خیمه‌های منتظر خود را کشاندحلقه‌ای را دید گرد خویش گریان، ذو الجناح
زینب آمد از خیام خویش بیرون، بی‌قراردیده برگشته‌ست بی‌صاحب ز میدان ذو الجناح
پرسش از حال برادر کرد، امّا در جواب‌ریخت- تنها- از نگاهش خون غلتان، ذو الجناح
کودکی پرسید «بابا کو؟» جوابی چون نداشت‌کرد یال خویش در پاسخ پریشان، ذو الجناح
گیسوان خویش را آغشته با خون کرده بودتا ببندد با حسین این گونه پیمان، ذو الجناح
در فراقش آن قدر بر سنگ‌ها کوبید سرتا سپرد آخر به رسم عاشقان، جان، ذو الجناح
برده‌اند اسبان نجابت را همه از او به ارث‌گرچه حیوان بود، اما داشت وجدان، ذو الجناح
بود حیوان، لیک تا آخر به میدان ایستادتا دهد درس فداکاری به انسان، ذو الجناح
کاش من جای تو می‌بودم در آن ظهر غریب‌ای غبار سُم تو کحل دو چشمان، ذو الجناح
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1600

صادق رحمانی

اشاره

صادق رحمانی در سال 1344 ه. ش در شهر «گراش» فارس، در یک خانواده‌ی روحانی چشم به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در آنجا گذراند سپس به منظور ادامه‌ی تحصیل به قم رفت و در حوزه‌ی علمیه به تحصیل علوم دینیه پرداخت و در خلال تحصیل علوم قدیمه در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی نیز لیسانس خود را از دانشگاه تهران اخذ کرد و اکنون قسمت هنر و ادبیات روزنامه‌ی جمهوری اسلامی را اداره می‌کند. «1»
شعرهای وی به صورت پراکنده در نشریات مختلف کشور، جنگ‌های ادبی و مجموعه شعرهای گردآوری شده انتشار یافته است.
آثار منتشر شده‌ی وی عبارتند از: «با همین واژه‌های معمولی»؛ «انار و بادگیر»، «یک شروه سکوت» و «گزیده ادبیات معاصر شماره 120»
ـ*ـ
کاش می‌گشتم فدای دست توتا نمی‌دیدم عزای دست تو
خیمه‌های روز عاشورا هنوزتکیه دارد بر عصای دست تو
از درخت سبز باغ مصطفی‌تا فتاده شاخه‌های دست تو
اشک می‌ریزد ز چشم اهل دل‌در عزای غم‌فزای دست تو
یک چمن گلهای سرخ نینواسبز می‌گردد به پای دست تو
در شگفتم از تو ای دست خداچیست آیا خونبهای دست تو؟ ***

رباعی:

هوای های‌های گریه دارم‌به دل چون نی نوای گریه دارم
کنار چاه غم، دور از تو هر شب‌پریشانم هوای گریه دارم *
دلم هر جا که باشد، غم همانجاست‌تمام ماتم عالم، همانجاست
دل شوریده را فردا، الهی‌ببر آنجا که زینب هم همانجاست *
آن سوی افق کبوتری پرپر زددر پرده عشق نغمه‌ای دیگر زد
در غربت کوفه پیش چشم زینب‌از مشرق نیزه آفتابی سرزد *
چون حرف از غربت دیرینه می‌زدنگاهم شعله در آیینه می‌زد

_____

(1)- سخنوران نامی معاصر ایران؛ ج 3، ص 1502.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1601 غریبانه دل من نوحه می‌خوانددو دسته اشک نم‌نم سینه می‌زد *
غروبی شانه‌های ابر لرزیددل شیر ژیان و ببر لرزید
در آن هنگامه پیش عزم «زینب»دلا دیدی که پشت صبر لرزید *
ستاره گرید و الماس با من‌شب است و بوی زخم یاس با من
تمام حزن «زینب» را بخوان بازگلوی زخمی احساس با من
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1602

قاسم مرام

اشاره

قاسم مرام فرزند حسین متخلص به «مرام» به سال 1344 ه. ش در شهرستان شیراز به دنیا آمد. تحصیلات خود را تا اخذ کارشناسی در رشته‌ی مدیریت صنعتی از دانشگاه آزاد شیراز ادامه داد. مرام فعالیت‌های شعری خود را از دوره‌ی دبیرستان آغاز نمود و سپس با حضور فعال در انجمن‌های ادبی استان بویژه «انجمن شاعران انقلاب اسلامی» به طور جدی‌تر به سرودن شعر پرداخت. وی در همه‌ی اقسام شعر طبع آزمایی کرده ولی بیشتر علاقمند به سرودن غزل است.
مرام هم اکنون در شیراز زندگی می‌کند و شغل آزاد دارد.
-*-

اولین داغ:

شب، سکوت و وهم در مرداب ریخت‌جرعه‌جرعه جام خون در خواب ریخت
شب، صدای عاشقی را محو کردجای پای عاشقی را محو کرد
شب، زیارتگاه خورد و خواب شدموج چندین گشت تا مرداب شد
روز از زر، حکم تزویر آفریداز قضا فتوای تکفیر آفرید
صاحبان نامه، نام‌آور شدندقاصدان نیزه و خنجر شدند!
آه! این شب، این شب مرگ آفرین‌کوفه، شهر بی‌ثبات و بی‌یقین
کوفه چندین پیش حق را کشته بوددستهایش را به خون آغشته بود
کوفه- این بی‌آبروی ننگ‌سازاین عروس هرزه‌ی نیرنگ‌ساز
کوفه و شب، غربت و اندوه و دردمن چه می‌دانم که با مسلم چه کرد؟!
***
تا نمازش خالی از اغیار شدتیغ، محراب دعای یار شد
تیغ، بیعت کرد با دستان اوعشق آمد، شعله زد بر جان او
عشق آمد، هستیش را پاک برداز زمینش کند و تا افلاک برد
آری، آری عشق غوغا می‌کندعشق، مشت مرگ را وا می‌کند
آسمان هر کسی آبی‌ترست‌چهره‌اش از عشق، عنابی‌تر است
عشق می‌سوزد، هلاکت می‌کندمی‌برد از خویش و پاکت می‌کند
عشق چون با شوق هم آواز شدسرگذشت کربلا، آغاز شد ***
اولین داغ، اولین خون تا حسین‌کربلا یا کوفه، مسلم یا حسین
کوفه را تا کربلایش راه نیست‌جان نامحرم ولی آگاه نیست
مسلم ابن سردار میدان بلامسلم این اول، شهید کربلا
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1603 مسلم این اسطوره‌ی فرزانگی‌این دلیر عرصه‌ی مردانگی
مسلم این تنهاترین، این سربدارتیغ بر کف، زخم بر دل، داغدار
صبح مسلم ماند و یک عالم بلاصبح مسلم ماند و دشت کربلا
صبح مسلم ماند و خون و خون و خون‌مستی و عشق و تمنا و جنون
صبح سرزد جان فدای یار شدقاصد خون خدا بردار شد
تا قیامت، خاطر این جنگ ماندتا ابد بر کوفه داغ ننگ ماند ***

روح بلند آفتاب:

تو، جوشش خون بو ترابی‌تو، روح بلند آفتابی
تو، قامت ایستاده‌ی خون‌دردی کش باده، باده‌ی خون
تو، سبزتر از طراوت صبح‌تو سرخ، چنانکه عادت صبح
عشق، عاطفه‌ی تو را نداردبی‌تو، دگر عاشقی چه دارد؟!
تو، آینه‌ی مجال دیدن‌انگیزه‌ی سرخ آفریدن
بر پات، ملایک اوفتاده‌آدم به سجود، سر نهاده
صد کشتی نوح، مانده در گل‌بر آب فرات می‌زند دل
موسی، چو تو با کلام اعجازنگشود، زبان عقده‌ی راز
آن روز زبان، زبان خون بوداندیشه، فدایی جنون بود
آن روز، شرر زبانه می‌زدهفتاد و دو گل، جوانه می‌زد
هفتاد و دو قامت فتاده‌سر بر کف عاشقی نهاده
هفتاد و دو عشق سر بریده‌هفتاد و دو دل به خون تپیده
هفتاد و دو مرد، تا ابد مردآن روز ز خون خود وضو کرد
آن روز، نماز عشق خواندندخود را به خدای خود رساندند
با قامت ایستاده‌ی خون‌کردند به حق، اعاده‌ی خون
امروز، من از تباز خونم‌من، جوشش چشمه‌ی جنونم
اسطوره‌ی خونم و قیامم‌ماموم نماز آن امامم
من، شعر رسای انقلابم‌لبیک امام را، جوابم
من، نور ستاره‌ی امیدم‌من، زنده‌ی هر زمان- شهیدم
یاران هله! تا ز پا نمانیم‌تا وادی کربلا برانیم
آنجا که حسین، عاشقانه‌خون ریخت به رگ‌رگ زمانه
آنجا که به رنگ سرخ گلهاست‌یاران! به خدا حسین، تنهاست! ***
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1604

سپهدار حسین:

عبّاس یعنی: عشق و ایثار و شهامت‌یعنی: نمود بارزی ای استقامت
عبّاس: یعنی مرگ را باور نکردن‌یک لحظه در ناباوری‌ها، سر نکردن
یعنی: عروج عشق تا آن سوی ادراک‌یعنی: گذشتن از لب دریا، عطشناک
یعنی که: خون، جوش جنونی تازه داردعشق، آتشی در سینه بی‌اندازه دارد
یعنی: به انگشت جنون دل را کشیدن‌جان دادن و، مهر برادر را خریدن
یعنی: تمام عاشقی پا در رکاب‌ست‌در سینه‌ی سالار مردان، انقلاب‌ست
یعنی: علی پا در رکاب جنگ داردحیدر به قتل مشرکین آهنگ دارد
تیغ علی، در دست عباس‌ست اینجامه، محو چشم مست عبّاس‌ست اینجا
چشمی که از مستی، غزل‌پرداز خم شددستی که در پیکار عقل و عشق، گم شد
چشمی که خونین گشت و خون را آبرو دادستی که افتاد و جنون را، آبرو داد
چشمی که تفسیر تمام آیه‌ها شددستی که در راه خدا، از تن جدا شد
چشمی که چشم انداز دریای بلا گشت‌دستی که دستاورد دشت کربلا گشت
آه ای خدای عشق! معنا کن جنون راتفسیر کن در دیده‌ها، دریای خون را
واکن ز پای بغض، زنجیر تغافل‌تا در میان سینه‌ها، آتش کند گل
آخر تمام واژها گنگ‌اند اینجاهرگز نشاید قطره را، تفسیر دریا
آنان که در مدح تو مروارید سفتندجز قطره‌یی از بحر بی‌پایان نگفتند
اینجا زبان واژه می‌گیرد ز حیرت‌می‌سوزم از شرم تو سر تا پای غیرت
مردانگی، بر پای تو سر می‌سپاردمردی اگر دارد نشانی، از تو دارد
از توست، گر روح فتوت سرفرازست‌گر بیرق مردانگی در اهتزازست
از هُرم لب‌های تو، آب آتش گرفته‌از شرم، جان آفتاب آتش گرفته
تو، مظهر مهر و وفائی در رشادت‌تو، ساقی عشقی و سقّای شهادت
تو، پور حیدر، تو سپهدار حسینی‌حقّا که تو، تنها تو سردار حسینی
تنها تو فهمیدی صدای تشنگی رابر آب دادی جای پای تشنگی را
تو، یادگار حیدر کرّار بودی‌تو، عشق را تا آخرین دم یار بودی ***

غزل:

با خویش می‌برند مسیحای خسته راتا وا کنند بغض صلیب شکسته را
آینه عبرتی است که باور نمی‌کندنقش حرام نطفه در خون نبسته را
دیریست آهوان رسالت چمن چمن‌در خون چریده‌اند مضامین بسته را
صیاد یک تپش به تمنا نمی‌رسدصید به خون تپیده‌ی از بند رسته را
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1605 رنگ عبور خط تمنا نمی‌کشددر این کویر پای به زنجیر بسته را
تنها امام عاطفه تفسیر می‌کنددر پیچ و تاب داغ، نماز نشسته را
از یاد خود نمی‌برد این سرخ منحنی‌کوچ به خون نگاشته‌ی دسته‌دسته را
ساحل نشین عافیت از بر نمی‌کندشعر بلند موج‌نشینان خسته را ***
تا رستخیز حادثه تکرار می‌شودحس غرور گمشده بیدار می‌شود
سروی که در غروب صداقت به خون نشست‌سر می‌کشد دوباره و سردار می‌شود
مردی که یادگار عطش بود در فرات‌می‌آید و دوباره علمدار می‌شود
دل زخم خورده می‌رود از خویش هر تپش‌تا در حضور آینه تکرار می‌شود
افسون سرخ خطبه‌ی بانوی لاله‌هابر شام شرم و شعبده آوار می‌شود
زخمی که بوی دشنه‌ی بیگانه می‌دهدتاوان غیرتی است که بر دار می‌شود
مردی تمام عشق وآنگه هماره سرخ‌تا آخرین قصیده پیکار می‌شود
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1606

هادی منوّری

اشاره

هادی منوّری فرزند محمد به سال 1344 ه. ش در مشهد متولد شد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در آنجا گذراند و سپس وارد دانشکده‌ی علوم پزشکی دانشگاه گرگان شد و مدرک کاردانی در رشته‌ی پرستاری را اخذ نمود و پس از آن در رشته‌ی داروسازی دانشگاه مشهد به دریافت مدرک دکترای داروسازی نائل آمد. وی از سن 24 سالگی شروع به سرودن اشعار نمود و سبک کلاسیک و شعر نو را برگزید. شعرهای او به صورت پراکنده در نشریات مختلف، جنگ‌های ادبی و مجموعه شعرهای گردآوری شده انتشار یافته است.
فعلا ریاست شورای شعر اداره‌ی کل ارشاد اسلامی خراسان را بر عهده دارد.
آثار او عبارتند از: گزیده‌ی ادبیات معاصر «شماره‌ی 113»، «دوباره شیعه شدم»، «قیامت حروف».
منوری علاوه بر سرودن شعر در زمینه‌ی قصّه‌نویسی نیز فعال است.
-*-

علی اصغر:

از گهواره تا بلوغ‌راهی است که پلک حادثه‌اش تند می‌کند
*
به دست‌های تشنه‌قنوتی است که پرندگان خدا بال می‌زنند
*
نرمگاه حنجره را تیر می‌دودو شیر، از گلوی تشنه سرازیر می‌شود تا گهواره‌ی آسمان بچرخد
*
این مردناگهان با فتح حنجره‌اش دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1607 تا خدا رسید
***

تاسوعا:

بدون دست قشنگ‌تر است‌بی‌صدا، بی‌حرکت سایه‌های فردی که نمی‌میرد افتاده روی دست‌های خودش و صدایش را مرتب کوتاه میکند برادر ... برادر ... حالا احساس خوبی داردعروج را باور کرده است روز برای سفر قشنگ است و برای ماندن هراسناک شب بوی پیراهن فرشته‌ها دلمه می‌بندد و یکی شریان بریده را بند می‌زند برادر، برادر است
***

قمر بنی هاشم:

دختران تشنه‌ماه را دف می‌زنند و کعبه ترک می‌خورد ماه از تلاطم گل خیس می‌شود و علقمه باوری است که به خشکی می‌رسد
*
ماه در فرات نمی‌گنجدمشک را در خاک می‌تکاند تا هیبت چشم‌هایش دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1608 همه را سیراب کند
*
تپه ورق می‌خوردو دختران کعبه سیه‌پوش می‌شوند
*
دریاحقیقتی است که تشنه می‌میرد نوحه صدای شکستن است و فریاد، غرور دامنه‌داری است در گلو آتش از ثانیه‌ها می‌گذرد و عشق مذاب تمام زمین را سیراب می‌کند علم بر آسمان سلام میکند و علمدار، با نگاه شکسته قدم برمی‌دارد ماه هنوز چرخ می‌زند زمین مبهوت آسمان کوتاه و مسجد از صدای علمدار پر رنگ می‌شود کسی لب‌های تشنه‌اش را نوشید و فرات از خجالت آن آب، آب شد
***

عاشورا:

تمام کعبه را دویده استسرش را به آسمان بلند میکند هفتاد عشق در آیینه چشمش خفته است دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1609 و تمام رسالتش به پایان رسیده است
***

ذو الجناح

بی‌سوار می‌گرددو خیمه‌ها در آتش خطبه می‌خوانند
***

قمار اشک:

بسم اللّه می‌خوانم قنوت دیگر خود رابه پای حضرتت می‌افکنم امشب سر خود را
گلی رقصید و سقف آسمان در حیرتم گم شدکمی از آب و خاک و عشق رستنگاه مردم شد
من از هنگامه می‌گفتم که پشت آسمان لرزیدزمین با باوری اندوهگین در دیده‌ام چرخید
خدا بر بندگانش عشق می‌بارد لبی تر کن‌جنون سنگ را از خاک باران خورده باور کن
به باران غزل‌های شما آبی‌تر از رودم‌چه می‌شد زودتر می‌آمدم آن روز و می‌بودم
زبان شعله کم می‌آورد و در وقت گل گفتن‌چرا از کعبه برگشتید در هنگامه‌ی رفتن
به قربانگاه، هفتاد و دو تن خورشید آوردی‌خدا را هر کسی می‌دید و می‌فهمید آوردی
نمی‌دانم جنون رنگ کبودی داشت یا قرمزفقط می‌دانم از نسل تو باید گفت یا هرگز
شکوه آسمانت را ببار و قسمت ما کن‌امیر عشق با لب تشنگان خود مدارا کن
چه میخواهی که در خون می‌کشی مردان دینت راچرا بر خاک‌های تشنه می‌سایی جبینت را
سرافرازی اگر شرط است سر را از زمین بردارخداوندا غبار از چهره‌ی زیبای دین بردار
هزار اما و پرسش در دهانم نقش می‌بنددبگو رازی که روی استخوانم نقش می‌بندد
قماری بود و عشقی بود و حالی بود میدانم‌برای دست و دل شستن مجالی بود می‌دانم
چه خواهش‌ها که با نوش لبی لبریزتر می‌شدعطش‌های ز لب افتاده ناپرهیزتر می‌شد
و لب‌ها از عطش پر بود و آب از ترس می‌لرزیدزمین از این همه دریای خاک اندود می‌ترسید
چه ترسی بود من افتاده بودم سرد در بسترزمین از آسمان هر لحظه می‌افتاد بالاتر
و من افتاده بودم با لبی عطشان به پای توکه ناپیدا شوم در جزر و مدّ

ربّنای تو
دهل افتاده بود و من نمی‌دیدم دهلبان راحریم افتاده بود و من نمی‌دیدم نگهبان را
نگاه ماه بر پیشانی سرخ عَلَم افتادهوا در ابر چرخی خورد و خورشید از قلم افتاد
عَلَم رقصید و خون عشق جاری تا فرات آمدو مشکی تشنه لب از چشمه‌ی آب حیات آمد
دو دست از پیکر عباس پشت علقمه گم شدفرات آشفته‌ی آشفته از نفرین مردم شد
غرور مشک خالی شد ز چشم کودکان آن روزتمام رودها خشکید زیر آسمان آن روز
یکی گفتا عزادار وفای آب شد دستی‌یکی می‌گفت ای ماه از کدامین آسمان هستی؟!
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1610 چنان این دل به روی آسمانم اشک می‌ریزدکه دریا از گلوی زخمی یک مشک می‌ریزد
هوا بارانی عشق است چشم خویش را وا کن‌بیا نازک‌تر از گل! با گلوی خود مدارا کن
کجا قنداقه‌ی شش ماهه روی دست می‌رقصدچه شیری خورده این کودک که مست‌مست می‌رقصد
صدای عشق خونین کرد این حلقوم زیبا رارها شد از کمان تیری که می‌بوسید گل‌ها را
«هوا سرخ است» زیر آسمان می‌گفت نامردی«چرا این کودک شش ماهه را با خویش آوردی؟!»
چه اصغرها ز دستت آب نوشیدند می‌دانی؟چه اکبرها که در راه تو کوشیدند می‌دانی؟
علی اکبر رجز می‌خواند دست از خویش شستن رادل از خود بریدن را، جنون برنگشتن را
علی اکبر! به لیلای جنون درس وفا دادی‌اگر عاشق نبودی بوسه بر خنجر چرا دادی؟!
به لبخندی نگاهت را بپوشان چشم‌ها خون شدشبی لیلا تو را گم کرد و مجنون‌تر ز مجنون شد «1»
***

دریای احساس

یک ذو الفقار افتاده و حیدر نداردااین پیشوای کیست مردم سر ندارد
افتاده روی خاک پیشانی خورشیدافلاک می‌سوزد اگر سر بر ندارد
ای آب مهر فاطمه تر کن زمین رایک خشک لب افتاده و مادر ندارد
در پیچ و تاب علقمه عباس جاری است‌اما دگر دستان آب آور ندارد
از اسب می‌افتد زمین، دریای احساس‌امّا زمین خشکیده و باور ندارد
امروز می‌فهمم غریبی چیست آقایک ذو الفقار افتاده و حیدر ندارد

زیبای رنگ:

اکبر!زیباییت را شروع کن که خدا ایستاده است کاکلت را رها کن که بادها به سوی گیسوان تو می‌وزد اکبر! زیباییت را خدا می‌داند و من زیبا، زیبا، زیبا چه با شکوه شده‌ای که لیلا برای دیدنت

_____

(1)- صبحدم با ستارگان سپیده؛ ص 206- 208.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1611 چشم می‌سوزاندبالا بلند از کدام آسمانی که زمین را بی‌قرار کرده‌ای اکبر! نگاهت را بچرخ که منظومه‌های خشک مبهوت مانده‌اند

*

یال‌های اسبش رابه باد می‌دهد و لیلا در گیسوان پریشان گم می‌شود زیبایی در غبار می‌پیچد و خنجرها بوسه‌های هراسان را تکرار می‌کنند زیبایی رنگ می‌گیرد و خاک زیبا می‌شود «1»

_____

(1)- رستاخیز لاله‌ها؛ ص 148- 154.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1612

مهری حسینی

اشاره

مهری حسینی فرزند حسن در سال 1344 ه. ش در سرپل‌ذهاب دیده به جهان گشود. وی تحصیلات ابتدایی را در آنجا گذراند و با شروع جنگ تحمیلی همراه خانواده به شهر مقدس قم مهاجرت کرده و تحصیلات خود را در مقطع متوسطه در قم گذراند پس از اخذ دیپلم به عنوان آموزشیار به مدت چهار سال به خدمت نهضت سوادآموزی درآمد. حسینی از کودکی به شعر و ادبیات علاقه‌ی شدید داشت و از سال 1366 شمسی به طور جدی به سرودن شعر پرداخت. وی از سال 1374 با شرکت در کلاس داستان‌نویسی در شهر قم نوشتن داستانهای کوتاه را تجربه کرد و اکثر نوشته‌هایش در زمینه‌ی دفاع مقدس می‌باشد.
سه مجموعه شعر با نام‌های «مردان آسمانی»، «مثنوی کربلا در کربلا» و شعر منظوم «جوجه اردک زشت» و 5 مجموعه داستان با نام‌های «روزهای ابری»، «بام بی‌ستاره»، «قصّه‌ی پاکان»، «چشم‌های منتظر» و «ساحل کرخه» از او به چاپ رسیده است.
-*-

دست سرسبز خدا:

کاش دستم تا زمین نینوا پر می‌کشیدتا کنار دست سرسبز خدا پر می‌کشید
گفتم احساس دلم را نذر دستش می‌کنم‌نذر دستانی که از دنیا رها پر می‌کشید
دست‌ها در خون شناور بود و باران عطش‌بر فراز خیمه‌های کربلا پر می‌کشید
دست‌ها جاری که شد در زیر نعش مشک اوعطر دستانش به کام خیمه‌ها پر می‌کشید
تشنگی هم با تمام وسعت احساس خوددل به دریا داد و اشکش بی‌صدا پر می‌کشید
وقتی از ذهن عطش احساس دریا پر کشیدکاش باران از زمین بی‌اعتنا پر می‌کشید ***

دلشکسته:

حسین ما به هر غریب دلشکسته، رحم کردبه هرکسی که در حریم غم نشسته، رحم کرد
اگر پناه می‌بریم ما به دامن حسین‌به بندبند هر دل ز هم گسسته، رحم کرد
شنیده‌ایم ما، اگر کسی که با خلوص دل‌به سمت چشم‌های او دخیل بسته، رحم کرد
اگر دلی شکست و پر بهانه شد، به او بگوحسین ما به هر بی‌پناه و خسته، رحم کرد
غریب را رها نمی‌کند، چون او به ناله‌ی‌دل کبوتران بام، دسته‌دسته رحم کرد *
فدای حلق تشنه‌ات حسین جان، که هرکسی‌به یاد آن لب به خاک و خون نشسته، رحم کرد

زیارت «1»:

گفتی دلت هوای تربت وفا داردقصد زیارت بهار کربلا دارد
بر دوش برده‌ای دل شکسته را سمتِ‌پابوس تربتی که عطر آشنا دارد

_____
(1)- برای جابر بن عبد اللّه انصاری، اولین زائر قبر امام حسین (ع).
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1613 ای مرد! بین عاشقان همیشه این‌گونه‌دلدادگی به پای عشق ماجرا دارد؟
با این بهانه سفره‌ی دلت گشودی، چون‌با نعش بی‌سر حسین حرف‌ها دارد
وقتی که ریختی به پای عشق هستی‌ات‌هر قطره‌ای هزار حنجره صدا دارد
مقبول حق زیارتت که عشق پاک تودیریست شور عاشقانه با خدا دارد *

رباعی:

همه از عهد و پیمانی گذشتندچه بیگانه ز مهمانی گذشتند
نگفتند این حسین سبط رسول استو کشتند و به آسانی گذشتند *
... و سرخی گونه‌ی صحرا گرفته استشقایق در شقایق پا گرفته است
کنار ساحل سبز شهادتبه روی نیزه دریا جا گرفته است *
طلوع خون چه بی‌تاب است این جاو جاری دست مهتاب است این جا
به کام هر شقایق وقت رویش‌عطش بالاتر از آب است این جا *
حدیث درد با تو گشت تعبیردلت درس جراحت کرد تفسیر
به شانه کوله بار تب کشیدن‌چه سنگین است در باران زنجیر *
سکوت کوچه‌ها همرنگ غربتغریب کوچه‌ها دلتنگ غربت
دل آیینه در شام غریبان‌ترک برداشته با سنگ غربت
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1614

مجتبی طهمورثی

اشاره

مجتبی طهمورثی در سال 1344 ه. ش در قصر شیرین به دنیا آمد. قسمتی از دوران کودکی و نوجوانی را در زادگاه خود گذراند و پس از آغاز جنگ تحمیلی به همراه خانواده مجبور به مهاجرت به کرمانشاه شد. دیپلم خود را در آنجا گرفت و برای ادامه‌ی تحصیل وارد دانشگاه شهید بهشتی تهران شد و در رشته‌ی علوم اقتصادی لیسانس گرفت.
طهمورثی از نوجوانی به سرودن اشعار پرداخت و از حافظ خوانی پدر تأثیر پذیرفته است. شعرهای او به صورت پراکنده در نشریات منتشر شده است. وی هم اکنون ساکن تهران است و ممیز مالیاتی وزارت دارایی می‌باشد و با حوزه‌ی هنری نیز همکاری دارد.
از طهمورثی تاکنون کتاب «با هر بهار» که مجموعه شعر وی می‌باشد منتشر شده است.
-*-

نجابت موزون:

زنی نشسته به قتل برادرش به تماشاز خیمه‌گاه کبودش به برزخی ز تمنّا
زنی که مونس درد و زنی که همدم داغ است‌زنی به جذبه‌ی حیدر، زنی به جلوه‌ی زهرا
دلش، صحاری سوزان، زبان، زبانه‌ی آتش‌پر از حکایت زخم و پر از روایتِ یغما
شکسته پشتِ فلک در مقابلش چه بگویم‌چگونه می‌برد این غم به دوش خسته خدایا؟!
خطابه‌های غرورش، در اوج رخ نگاهش‌نبیند آنچه که بیند، مگر به صورت زیبا
چراغدار ولایت در آن جنون و سیاهی‌کسی نبوده به غیر از عقیله دختر مولا
ضریح خونِ تو دل را اسیر شیوه‌ی خود کردالا نجابت موزون، الا اسارت شیوا ***

پشت حصار حرم:

دل، پشتِ حصار حَرَمت، خسته‌ترین است‌در سایه‌ی دیوار تو بنشسته‌ترین است
بگشا گره از بال فرو بسته‌ی پروازکاین خیل کبوتر به تو وابسته‌ترین است
سازی‌ست شکسته دلِ آیینه تباران‌بنواخته‌ای آنچه که بشکسته‌تر این است
زنجیر غلامان تو، تا نوحه‌گری کردچشمان به خود تر شده سردسته‌ترین است
عمری‌ست که در دیده‌ی ما شور فرات است‌تا دیده به تاریخ تو پیوسته‌ترین است
پیشانی عشّاق تو را مِهر تو مُهر است‌این نفس جبینی‌ست که برجسته‌ترین است
نذرت چه کنم؟ غیرِ نفس‌های بریده‌تا هست در اندوه تو بگسسته‌ترین است
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1615

سید ضیاء الدین شفیعی

اشاره

سید ضیاء الدین شفیعی فرزند سید کریم به سال 1344 ه. ش در شهر مقدس مشهد متولد شد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در مشهد گذراند و سپس به تهران آمد و از دانشگاه تهران لیسانس پیرا پزشکی و سپس فوق لیسانس ارتباطات گرفت.
شفیعی با انقلاب اسلامی ایران به عرصه‌ی فعالیت‌های فرهنگی- هنری قدم گذاشت و در سال‌های دفاع مقدس به ادبیات گرایش پیدا کرد و نخستین کتابش در سال 1372 شمسی منتشر شد. از آن پس تألیفات و تحریرات متعددی در زمینه‌های مختلف شعر، نثر، نقد و ترجمه از او به چاپ رسید مجموعا حدود بیست عنوان کتاب تاکنون منتشر کرده و همین تعداد نیز در حال انتشار دارد.
آثار منتشر شده عبارتند از: «سرود مرد غریب»، «انار»، «پشت به سایه‌ها و صداها»، «بر گونه‌های ماه»، «سرخ‌رویان زمین»، «گنج پنهان»، «افکار و اندیشه‌های سید جمال الدین اسد آبادی»، «گزیده ادبیات معاصر شماره 79 نظم»، «گزیده ادبیات معاصر شماره 3 نثر»، «سمت صمیمانه‌ی حیات» و ...
آثار در دست انتشار: «امام خمینی، پدر انقلاب اسلامی»، «سلمان و سرانجام» (یادنامه‌ی جامع و کامل در بزرگداشت شاعر فقیه سلمان هراتی)، «پرونده‌های متروک». «کفن کاغذی».
شفیعی در طول سال‌های متمادی در مراکز مختلف مسئولیت‌هایی داشته که برخی از آنها عبارتند از: مسئولیت در بخش ادبیات مقاومت روزنامه سلام. مسئولیت اداره ارتباطات بنیاد شهید مرکز. مسئولیت بررسی محتوایی برنامه‌های صدا و سیما، مسئولیت اداره کل روابط عمومی حوزه‌ی هنری و هم اکنون مسئولیت یک موسسه‌ی غیر دولتی و مدیر هنری شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی را بر عهده دارد.
-*-

طوفان در سینه‌های شعله‌ور:

خورشید سربرهنه و سرخرو در کرانه‌ی کبود آسمان ایستاده است. خیمه‌های نیم سوخته‌ی عصمت در محاصره‌ی نیزاری از نیزه‌های شعله‌ور شهوت آرام‌آرام رمق از کف می‌دهند و در مظلومیتی بزرگ بر زمین می‌افتند. شریان‌های خاک از خون ابا عبد اللّه (ع) جانی تازه می‌گیرند، و در این اندوه بی‌مثال هیچ سنگ نیست که سرخ نگرید و هیچ باد نیست که تا همیشه از این سرزمین عطش به شیون نگذارد.
این کودکان که چنین در دشت خار و خدعه می‌دوند، غزالان باغ‌های بهشتند که از سموم مهلکه جاهلیت می‌گریزند و آن شیرزن که پیامبر اندوه کربلاست فردا به تیغ ذو الفقار زبانش صبح حکومت یزید را شام خواهد کرد.
کیست که تردید کند عالمگیر شدن نام حسین (ع) را از پس این نیمروز بی‌مثل؟ بگذار تا زبان علی (ع) در کام زین العابدین (ع) بچرخد و طوفان کلمات در دار الاماره‌ی بوزینه‌ی شام در بگیرد آنوقت چشمان حیرت‌زده ظلم خواهند دید رویش دوباره‌ی سیمرغ امامت را از خاکستر معرکه‌ی کربلا و جان گرفتن دوباره‌ی شمشیرها بیقرار کاروانیان شهادت را در دستان مردان افتخار آفرین فخّ.
زخمی که آن روز بر غیرت شیعه خورد و اندوهی که از آن ظهر دهم، سرنوشت علویان را در نوردید و تاوان آن خون که بر
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1616
نسل‌های پی‌درپی ما ماند شوری شد که در هلهله تمام نبردهای پیروزمان ماند و بغضی شد که در حنجره‌ی تمام شهیدان مظلوم‌مان شکفت.
اینک این پرچم‌های عزا و این کتیبه‌های سوگ، اینک این سینه‌های شعله‌ور و این اشک‌های بی‌دریغ، اینک این خورشید سر برهنه‌ی هر سال کربلا:
زخمیم خنجر یمنی را بیاورید زنجیرهای سینه‌زنی را بیاورید «1»

غزل تلخ:

گرچه روزی تلخ‌تر از روز عاشورا نبودآنچه ما دیدیم جز پیشامدی زیبا نبود «2»
عشق می‌فرمود: «باید رفت» می‌رفتند و هیچ‌بیم‌شان از تیرهای تلخ و بی‌پروا نبود
خیمه‌ها از مرد خالی می‌شد، امّا همچنان‌اهل بیت عشق در مردانگی تنها، نبود
آفتاب ظهر عاشورا به سختی می‌گریست‌کودکان لب تشنه بودند و کسی سقّا نبود
آسمان می‌سوخت از داغی که بر دل داشت، آه‌کودکی آتش به دامن می‌شد و بابا نبود
کاروان کم‌کم به سمت ناکجا می‌رفت و کاش‌بازگشتی این سفر را، باز، از آن جا نبود ***

غزل آتش:

خونی چکید و حنجره‌ی خاک جان گرفت‌بغضی شکست و دامن هفت آسمان گرفت
آبی که دستبوس عطش بود شعله زدآتش سراغ خیمه‌ی رنگین کمان گرفت
ابری برای گریه نیامد ولی ز سنگ‌خون، غنچه غنچه خاک تو را در میان گرفت
«اسبی ز سمت علقمه آمد» دگر بس است‌تیری امام آینه‌ها را نشان گرفت
مانده‌ست در حکایت این سوگ شعر من‌چندان که جسم سوخت و آتش به جان گرفت
از آخرین شراره چنین می‌رسد به گوش:باید تقاص عافیت از کوفیان گرفت ***

نوحه (1)

آتشی به خیمه‌گاه ابرهاست‌گردباد تیره‌ای در آسمان تلخ ایستاده طعم مرگ در دهان کهکشان

---

(1)- بیت از محمد کاظم کاظمی است.
(2)- «ما رأینا الّا جمیلا» ما در این واقعه، جز زیبایی، هیچ ندیدیم. حضرت زینب (ص).
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1617 غریب‌تک‌تک ستاره‌ها شکسته‌اند. [کهکشان خرابه‌ای‌ست‌ماه یک سر بریده تشت آسمانِ تیره پر ز خون]
*
دورترصدای سنج می‌رسد به گوش، یک نفر غریب مویه می‌کند: «باز این چه شورش است؟»

نوحه (2)

آسمان- کمر شکسته- آه می‌کشید مرگ خویش را. ماه نوحه‌خوان رودی از ستارگان دردمند شد. ناگهان‌میان دست‌های کهکشان شهاب کوچکی شکفت «1»

*

آسمان‌دوباره قد کشید ماه سربلند شد

مرگ و مشک و ماه:

مشک تشنه‌ماه تشنه خیمه‌گاه تشنه تو

_____

(1)- اشاره به حضرت علی اصغر (ع).
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1618 ماه از میان نخل‌های شرمگین گذشت‌چشمهای مست مرگ مشک و ماه را به خواب دید

*

مشک سیرماه تشنه خیمه‌گاه منتظر ماه دستهای خویش را به آب داد چشم‌های خویش را به آفتاب

*

مرگ‌همچنان به مشک خیره مانده بود تیری از کمان پرید مشک مرد و ماه تشنه جان سپرد خیمه‌گاه بغض کودکان خویش را به آسمان سپرد

*

مرگ مانده بود وماه می‌گذشت

*

شط- هنوز تا همیشه- رو سیاه می‌گذشت

*

غزل اندوه:

نوشید خاک تشنه اندوه صدایت راپیمود چشم آسمان سمت دعایت را
گم کرد دستاس زمین در گردشی غافل‌دستان با تقدیر چرخش آشنایت را
می‌چرخد این دستاس خالی بعد از آن بی‌خودمی‌جوید از انسان گندم‌گون خدایت را
می‌پرسد از خود در سکوت نیمه شب‌هایش‌راز بقیع و راز ظهر کربلایت را
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1619 یک صبح بعد از آن شب سنگین زمان گم شدبر شانه می‌بردند مرد خطبه‌هایت را *
دنیا به تنها مرد باقی مانده محتاج است‌مردی که در خود دارد اندوه صدایت را
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1620

بهروز سپید نامه

اشاره

بهروز سپید نامه فرزند جلیل در سال 1345 ه. ش در شهرستان «ایلام» دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاه خود طی کرد و کاردانی خود را در رشته‌ی علوم اجتماعی از تربیت معلم کرمانشاه و سپس کارشناسی خود را در همان رشته با گرایش پژوهشگری در دانشگاه علامه طباطبایی تهران اخذ نمود و توانست فوق لیسانس خود را در رشته‌ی جامعه‌شناسی از دانشگاه آزاد واحد مرکز تهران بگیرد.
سپید نامه فعالیت‌های شعری خود را از سال 1367 به صورت محفلی با بعضی از دوستان شاعر همشهری خود به طور جدّی آغاز نمود.
از ایشان تاکنون دو مجموعه گردآوری شده است: یکی با نام «صبح نقره‌ای» که مجموعه شعر فرهنگیان استان ایلام است و دیگر مجموعه نثر ادبی با نام «زمزمه محبت» در رابطه با مقام معلم است.
از سپید نامه یک مجموعه غزل با نام «بخوان ای همسفر با من» در زیر چاپ می‌باشد. هم چنین مجموعه شعر «گیتار باد» که ترجمه و شرح شعرهای «بدر شاکر السیاب» است را آماده چاپ دارد.
رویکرد اصلی وی در شعر سرودن غزل می‌باشد گرچه در شعر نو نیمایی و سپید نیز طبع آزمایی کرده است.
سپید نامه در استخدام آموزش و پرورش است و هم اکنون مشغول تدریس در دانشگاه آزاد و سایر مراکز آموزش عالی استان ایلام می‌باشد.
ـ*ـ

دریا تلاوت می‌کند خورشید را در تشت زرآیینه افشا می‌کند در حیرتش خون جگر
یک سو فرات از تشنگی، مانند صحرا مشتعل‌و آن سوی بر دست جنون، نای شقایق شعله‌ور
عریانی تیغ است در هیجای ظهری آتشین‌تنهایی چشمانی از شام یتیم آشفته‌تر
با خیمه‌های منتظر گیسوی باران بافته‌دستی که می‌گردد پی‌رویای مشکی دربه‌در
افکنده دریال جنون، سرپنجه‌های شوق راتا بشکند پیمانه با سقّای مفقود الاثر
منظومه‌ی پیمان خون از کهکشان آموخته‌گر بر مدار الفتی دیرینه می‌گردد قمر
صحرا، پریشان در شفق، غمگین‌تر از چشمی که بست‌بر گرده‌های بی‌کسی، شلّاق و زنجیر سفر

دریا تلاوت می‌کند خورشید را در تشت زرفریاد حیدر می‌رسد از نای خاتونی دگر ***

نینوا:

باز، این دل، این دل طوفانیم‌می‌برد تا بی‌سر و سامانیم
انتظاری تازه دارد چشم من‌می‌شکوفد خوشه‌های خشم من
چشم من چندی است قحطی خورده است‌در عزای اشک‌های مرده است
خسته‌ام من، خسته‌ام، درمانده‌ام‌از گروه عاشقان جا مانده‌ام
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1621 در عزای آل شبنم،
سوختم‌آه! ای اندوه مبهم، سوختم!
سوختم، آتش گرفتم، وای من‌می‌تراود کربلا از نای من
می‌شکوفد خونِ دل با یاد اومن خرابم از جنون آباد او
ساقی امشب باده‌ام افزون بده‌باده‌ای با ساغر مجنون بده
ساقی امشب بیقرارم، آتشم‌دردهای بی‌پناهی می‌کشم
آتشم من آتشی افروخته‌سینه‌ای دارم عزا اندوخته
سینه‌ام جای عزای آدم است«سینه مالامال درد» و ماتم است
آه ای من، ای من گمگشته‌ام‌ای من غرق توهّم گشته‌ام
سالها در انتظارت، سوختم‌ز اشتیاقت شعله‌ها اندوختم
العطش ای ابر رحمانی ببارسوختم در شعله‌های انتظار
راهی دشت رهایی گشته‌ام‌باز امشب کربلایی گشته‌ام
کربلا در سینه‌ی دل خسته‌هاست‌کربلا از باقی مردم جداست
زینب اینجا بس غریب افتاده‌ست‌خطبه‌هایش، بی‌نصیب افتاده‌ست
خطبه یعنی: اعتراضی آتشین‌خطبه یعنی: درد زین العابدین
خطبه یعنی: همچو زینب استواربا تبسّم ایستادن پای دار
خطبه تجدید حسینی دیگر است‌امتثالی از علیّ اکبر است
خطبه زخم خونی احساس بودخشم آتش پرور عباس بود
خطبه یعنی: تشنگی آموختن‌در کنار آب، لب را دوختن
خطبه یعنی: زن حریم پاکی است‌جلوه‌یی از حجب و از بی‌باکی است
خطبه یعنی ذو الجناح بی‌سواربرگ‌ریزان خزان در نوبهار
گریه‌ی مشک است بر صحرای خشک‌بوسه‌ی فیروزه بر لبهای خشک
شعله‌ای در کوچه باغ ارغوان‌آتشی بر نای سرباز جوان
خطبه یعنی خیمه‌های شعله‌ورعقده‌ها از مردمان بی‌خبر
رقص شلاق است بر جانهای پاک‌پیکر عشق است بر دیبای خاک
خطبه یعنی با علی افروختن‌با مصیبت‌های زهرا سوختن
با علی در نیمه شب‌های غریب‌هم نوا با ناله‌های «أَمَّنْ یُجِیبُ»
دیده از «امِّ ابیها» کندن است‌وز نوایش سینه را آکندن است
آن که مست از باده‌ی تلخ شب است‌آشنا کی با نوای زینب است ***

این چه شوری است که این گونه بلا خیز شده‌نیزه زاری به قدوم قدمش تیز شده
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1622 چه بهاری است که گل زخمِ تن صاعقه‌هاچلچراغ شب تنهایی پائیز شده
زورق عَشق که طوفان بلا ساحل اوست‌محو دیدار طلوعی شررانگیز شده
محو دیدار طلوعی که خدا در نگهش‌آخرین نوحه‌ی مرغان شباویز شده
این چه شوری است که چون صبح قیامت آفاق‌آسمان نگهش صاعقه‌آمیز شده
مگر از کام عطشناک وفا شرم نکرددست پیمان شکنان کاین همه خون ریز شده
نه فقط نای فلک بقچه به دوش غم اوست‌دیده‌ی عرش خداوند چنین، نیز شده
در هم آوایی موزون عطش پیمایان‌رمضان تا به ابد پرده‌ی پرهیز شده
جوهر عشق! که شعرت سَیَلانت جاری است‌دیده‌ی قافیه از داغ تو لبریز شده
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1623

مرتضی امیری اسفندقه

اشاره

مرتضی امیری اسفندقه فرزند حسین در سال 1345 ه. ش در تهران پا به عرصه‌ی گیتی نهاد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در مشهد گذراند و ادامه‌ی آن را در مقطع کارشناسی در رشته‌ی ادبیات فارسی در دانشگاه تبریز به پایان برد.
امیری سرودن شعر خویش را مرهون تشویقها و راهنمائی‌های مرحوم حاج شیخ محمد باقر صاعدی خراسانی که از علمای بنام خراسان بود می‌داند، و سپس با حضور فعال در انجمن‌های ادبی خراسان از شاعران پیش کسوت و متقدم آن دیار چون مرحوم احمد کمالپور «کمال»، مرحوم ذبیح اللّه صاحبکار «سهی» و استاد محمد قهرمان بهره‌های وافر برد و بر تعمیق و غنای شعر خود افزود.
از امیری تاکنون چند کتاب در زمینه‌ی شعر و شاعری به بازار نشر راه یافته است که از آن جمله می‌توان از: کتاب «قتیل قبله»، «رستاخیز حرکات»، «این شرح شرحه شرحه» که تحقیقی پیرامون تجلی ماه مبارک رمضان در ادوار شعر فارسی است، «گزیده ادبیات معاصر شماره 34» و «بازوان مولایی» اشاره نمود.
امیری اسفندقه در قالب کلاسیک متمایل به سرودن شعر با زبان معاصر است و در شعر نو قالب نیمایی را بهتر می‌سراید.
وی در سال 1366 به استخدام آموزش و پرورش درآمد و هم اینک به عنوان معلم در مدارس مشهد تدریس می‌کند.
ـ*ـ

غزل حر (1):

عاقبت جان تو در چشمه‌ی مهتاب افتادپیچشت داد خدا، در نفست تاب افتاد
نور در کاسه‌ی ظلمت‌زده‌ی چشمت ریخت‌خواب از چشم تو ای شیفته‌ی خواب افتاد
چشمه شد، زمزمه شد، نور شد و نیلوفرآن دل مرده که یک چند به مرداب افتاد
کارت از پیله‌ی پوسیده به پرواز کشیدعکس پروانه برون از قفس قاب افتاد
عادتت بود که تکرار کنی بودن رااز سرت زشتی این عادت ناباب افتاد
ماه را بی‌مدد طشت تماشا کردی‌چشمت از ابروی پیوسته به محراب افتاد
چه کشش بود در آن جلوه‌ی مجذوب مگرکه به یک جذبه چنین جان تو جذاب افتاد
شهد سرشار شهادت به تو ارزانی بادآه از این مردن شیرین، دهنم آب افتاد
امشب از هرم نفس‌های اهورایی توگرم در دفتر من این غزل ناب افتاد
***

غزل حر (2):

حسین آمد و آزاد از یزیدت کردخلاص از قفس وعده و وعیدت کرد
سیاه بود و سیاهی هر آنچه می‌دیدی‌تو را سپرد به آیینه، روسپیدت کرد
چه گفت با تو در آن لحظه‌های تشنه حسین؟کدام زمزمه سیراب از امیدت کرد؟
به دست و پای تو بار چه قفل‌ها که نبودحسین آمد و سرشار از کلیدت کرد
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1624 جنون تو را به مرادت رساند ناگاهان‌عجب تشرّف سبزی! جنون مریدت کرد
نصیب هرکس و ناکس نمی‌شود این بخت‌قرار بود بمیری، خدا شهیدت کرد
نه پیشوند و نه پسوند، حرّ حرّی توحسین آمد و آزاد از یزیدت کرد ***

خطبه‌ی ناخوانده:

حاجیان را گفت: آن جا کعبه عریان می‌شوددر طواف کعبه آن جا جسم‌تان جان می‌شود
حج منم چشمانتان را وا کنید ای حاجیان‌کعبه بی‌من از شما مردم گریزان می‌شود
استطاعت هر که دارد می‌شود ملحق به من‌هرکه نامرداست پشت کعبه پنهان می‌شود
گفت: در ذی الحجه‌ی امسال شوری دیگر است‌گفت: در ماه محرّم عید قربان می‌شود
آمد و در کربلا با آشنایان خیمه زدگفت با یاران که فردا ظهر توفان می‌شود
گفت با یاران که فردا خطبه‌ی ناخوانده‌ای‌گرم از نهج البلاغه باز عنوان می‌شود
خطبه خواهد خواند فردا خواهرم بی‌ذو الفقارگفت فردا کاخ ظلم از ریشه ویران می‌شود
آمد و افتاد چشم حرّ به چشم روشنش‌مشکل حرّ با نگاهی گرم آسان می‌شود
حاجی از کاروان وامانده‌ای گرد حسین‌یک شبه می‌گردد و در کعبه مهمان می‌شود
آمد و در کربلا حج را نمایش داد و رفت‌آن نمایش همچنان بی‌پرده اکران می‌شود ***

عزم قیام:

با حاجیان ساکن، حجّت تمام کردی‌از کعبه دل بریدی، عزم قیام کردی
گفتی که جدّ من گفت، این حجّ آخر توست‌اتمام حجّت آن جا، با خاص و عام کردی
یک مشت خون خود را، بر آسمان فشاندی‌ای آسمان دوباره، شُرب مدام کردی
زمزم به جوش آمد، اصغر به گریه افتادخون گلوی او را، تا استلام کردی
در کعبه حاجیانی، با رمی جَمْرَه سرگرم‌در کربلا تو امّا، حج را تمام کردی
احرام بستن تو، آن سال حالتی داشت‌ماه محرّمت را، ذی الحجه نام کردی
لبّیک بود آن سال، ذکر تشهّد توخواندی نماز صبح و در دل سلام کردی «1»

_____

(1)- رستاخیز لاله‌ها؛ ص 23.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1625

محمد حسین جعفریان

اشاره

محمد حسین جعفریان فرزند محمد کاظم در سال 1346 ه. ش در شهر مقدس مشهد دیده به جهان گشود تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاه خود به اتمام رساند. سپس در رشته‌ی اقتصاد بازرگانی در مقطع کارشناسی در دانشگاه مازندران لیسانس گرفت و فوق لیسانس خود را در همان رشته در دانشگاه شهید بهشتی تهران اخذ نمود، در حال حاضر نیز در رشته‌ی ادبیات فارسی در دانشگاه آزاد اسلامی تهران در مقطع کارشناسی ارشد مشغول به تحصیل است که در مراحل انتهایی تحصیل خود می‌باشد.
جعفریان از سال 1327 به طور جدی به کار سرودن شعر پرداخت. وی در شعر کلاسیک در قالب مثنوی و در شعر آزاد قالب شعری سپید را از سایر قوالب بهتر می‌سراید.
از جعفریان کتاب‌های متعددی در نظم و نثر به چاپ رسیده که مجموعه شعر «پنجره‌های رو به دریا»، «گزیده ادبیات معاصر شماره 12»، و سفرنامه افغانستان به نام «شانه‌های زخمی پامیر» از جمله آنهاست. ضمنا چند مجموعه شعر گردآوری شده در کارنامه شعر وی وجود دارد که از آنها می‌توان «فریاد پشت پنجره جهان» را نام برد.
جعفریان از سال 1376 به مدت دو سال رایزن فرهنگی ایران در افغانستان بوده است. وی علاوه بر سرودن شعر، روزنامه‌نگار و مستند ساز خوبی نیز هست که تاکنون مستندهای متعددی از وی در سیمای جمهوری اسلامی پخش شده است. وی هم چنین با جراید و مطبوعات همکاری نزدیک دارد.
-*-

بهانه‌ی وجود:

ابتدای کربلا غدیر نیست، کربلا بهانه‌ی وجود بودابرهای خون فشان نینوا، اشک‌های حضرت ودود بود
پیش از مسیح و نوح و دانیال، این حکایتی است دور، کربلاآن سپیده‌دم که چاه کینه‌ها، بر برادران دهان گشود، بود
گرچه ماتم است و آتش و عطش، این همه پلی برای گریه نیست‌از شعور عاشقی در این جهان، کربلا هر آنچه هست و بود، بود
کربلا خجالتی است پر گناه، در شبی که ما سکوت، ما نگاه‌در شبی که از دریغ و خشم و شرم، صورت ستارگان کبود، بود
سیلی همیشه‌ای است کربلا، تازیانه‌ای عمیق و دردناک‌آنچه را که زمانه‌ی پلشت، در وجود آدمی نبود بود
کربلا پس هبوط آدمی، از غرور آسمان به این مغاک‌بخت تا خدای خود گریختن، بخت با شکوه یک صعود بود
بعد از آن روح کودکی، در شبانه‌ی فرات دیده شداین همان کبوتری که با حسین، تیر در گلو به خون غنود بود
بعد از آن در آن دیار بی‌صفت، عقده و حقارت و رکود بودمعنی سپیدها سیاهی و معنی فرازها فرود بود
ابتدای کربلا غدیر نیست، ابتدا همان شروع خلقت استکربلا ستیز با خود و جهان، کربلا هر آنچه هست و بود بود
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1626

سعید بیابانکی

اشاره

سعید بیابانکی به سال 1346 ه. ش در خمینی شهر اصفهان به دنیا آمد، تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در آن شهر گذراند، و در رشته‌ی مهندسی کامپیوتر دانشگاه اصفهان فارغ التحصیل شد.
از سال 1364 هجری به اهالی آبادی سر سبز شعر و ادب پیوست و آثارش در صفحات ادبی مطبوعات کشور به چاپ رسیده است. خود می‌گوید: «رشد اولیه‌ی شعر را مدیون انجمن ادبی سروش خمینی شهر که محفلی سرشار از صفا و خالی از کینه بود می‌دانم و رشد ثانویه‌ی خود را در فضای دانشگاه حس می‌کنم».
وی یکی از شاعران جوان و خوش‌ذوق و غزل سرای امروز است که در قالب‌های دیگر شعری نیز طبع آزمایی کرده است. از وی تاکنون دو مجموعه شعر با نام «رد پایی در برف» و «نیمی از خورشید» چاپ و منتشر شده است.
ـ*ـ

اسبهای بی‌رکاب:

پر برمی‌دارد امشب آفتاب از نیزه‌هامی‌دمد یک آسمان خورشید تاب از نیزه‌ها
می‌شناسی این همه خورشید خون‌آلود راآه، ای خورشید زخمی رخ متاب از نیزه‌ها
کهکشان است این بیابان چون که امشب می‌دمدماهتاب از خیمه‌ها و آفتاب از نیزه‌ها
ریگ ریگش هم گواهی می‌دهد روز حساب‌کاین بیابان خورده زخم بی‌حساب از نیزه‌ها
یال‌هایی سرخ و تن‌هایی به خون غلطیده است‌یادگار اسب‌های بی‌رکاب از نیزه‌ها
آرزوی آب هم این جا عطش نوشیدن است‌خواهد آمد العطش‌ها را جواب از نیزه‌ها
باز هم جاری است امشب رودرود از سینه‌هابس که می‌آید صدای آب‌آب از نیزه‌ها
گرچه این موج‌موج تشنگی‌ها جاری است‌می‌تراود چشمه‌چشمه شعر ناب از نیزه‌ها «1» ***

سپیدار:

عشق هر روز به تکرار تو برمی‌خیزداشک هر صبح به دیدار تو برمی‌خیزد
ای مسافر به گلاب نگهم خواهم شست‌گرد و خاکی که ز رخسار تو برمی‌خیزد
مگر ای دشت عطش نوش گناهی داری‌کآسمان نیز به انکار تو برمی‌خیزد؟
تو به پا خیز و بخواه از دل من برخیزدحتم دارم که به اصرار تو برمی‌خیزد
شعری خوانم و یک دشت، غم و آهن و آه‌از گلوی تر نیزار تو برمی‌خیزد
مگر آن دست چه بخشید به آغوش فرات‌که از آن بوی علمدار تو برمی‌خیزد
پاس می‌دارمت ای باغ که هر روز بهاربه تماشای سپیدار تو برمی‌خیزد
ای که یک قافله خورشید به خون آغشته‌بامداد از لب دیوار تو برمی‌خیزد

_____

(1)- مجموعه شعر «نیمی از خورشید»؛ ص 19 و 20.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1627 کیستم من که به تکرار غمت بنشینم‌عشق هر روز به تکرار تو برمی‌خیزد «1» ***

عصر عاشورا (1):

دشت می‌بلعید کم‌کم، پیکر خورشید رابر فراز نیزه می‌دیدم سر خورشید را
آسمان گوتا بشوید با گلاب اشکهاگیسوان خفته در خاکستر خورشید را
بوریایی نیست در این دشت تا پنهان کندپیکر از بوریا عریان‌تر خورشید را
چشم‌های خفته در خون شفق را واکنیدتا ببینید کهکشان پرپر خورشید را
نیمی از خورشید در سیلاب خون افتاده بودکاروان می‌برد نیم دیگر خورشید را
آه اشترها چه غمگین و پریشان می‌روندبر فراز نیزه می‌بینم سر خورشید را «2» ***

عصر عاشورا (2):

شن بود و باد، قافله بود و غبار بودآن سوی دشت، حادثه چشم انتظار بود
فرصت نداشت جامه‌ی نیلی به تن کندخورشید سر برهنه لب کوهسار بود
گویی به پیشواز نزول فرشته‌هاصحرا پر از ستاره‌ی دنباله‌دار بود
می‌سوخت در کویر، عطشناک و روزه‌دارنخلی که از رسول خدا یادگار بود
نخلی که از میان هزاران هزار فصل‌شیواترین مقدّمه‌ی نوبهار بود
شن بود و باد، نخل شقایق تبار عشق‌تندیس واژگون شده‌ای در غبار بود
می‌آمد از غبار، تب‌آلود و شرمسارآشفته یال و شیهه‌زن و بی‌قرار بود
بیرون دوید دختر زهرا ز خیمه‌گاه‌برگشته بود اسب، ولی بی‌سوار بود «3»

_____
(1)- همان؛ ص 25 و 26.
(2)- همان، ص 21 و 22.
(3)- همان، ص 23 و 24.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1628

بهزاد پور حاجیان

اشاره

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ج2 1628 بهزاد پور حاجیان ..... ص : 1628
زاد پور حاجیان فرزند احمد به سال 1346 ه. ش در شهر آبادان دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی و قسمتی از متوسطه را در آبادان گذراند. سپس عازم مشهد گشت و پس از اخذ دیپلم در دانشگاه مشهد در رشته پزشکی پذیرفته شد و موفق به اخذ مدرک دکترای پزشکی گردید.
وی فعالیت‌های شعری خود را از سال 1372 شمسی آغاز کرد. خود معتقد است که گرمای سرزمینش سختی شعرش را متلاطم کرده و زبان را به آتش گشوده است. در بدو امر با انجمن ادبی دانشکده‌ی پزشکی محل تحصیل و سپس با همکاری با سازمان تبلیغات اسلامی و اداره‌ی ارشاد مشهد شروع به سرودن اشعار نمود و شعرهایش در مطبوعات استانی و سراسری انتشار یافت.
از پور حاجیان کتاب «قیامت حروف» که مجموعه نثر عاشورایی ایشان است در سال 1382 چاپ و منتشر شده است. این نثر پیش از این به صورت یک برنامه‌ی ده قسمتی از رادیوی صدای مشهد پخش شده بود.
دو کتاب نیز از ایشان در زیر چاپ می‌باشد: «اسطوره عشق» که مجموعه‌ی شعر وی در رابطه با سردار شهید رستمی است و کتاب شعر برای کودکان با نام «دیو رنگ پریده» که در راستای شعر جبهه و جنگ می‌باشد. وی قالب غزل و مثنوی را برای سرودن شعر برگزیده است.
دکتر پور حاجیان علاوه بر طبابت، عضویت در شورای سیاستگذاری شعر استان را در کارنامه‌ی فعالیت‌های ادبی خود دارد.
ـ*ـ

سبز عطش:

بردار ای شکسته! سر از بستر عطش‌رویای آب مانده به بغض تر عطش
بالاتر از نگاه کویرت نفس بکش‌چرخی بزن به وسعت بال و پر عطش
از پیچ و تاب صاعقه، سرتاسر فرات‌تن داده موج‌موج به خاکستر عطش
دستان تو اجازه‌ی سرخی‌ست تا خدالب‌های تو شراره سرودند در عطش
برخیز در قیامت این تیغ‌ها برقص‌در این سکوت سوخته، این محشر عطش
در ارتفاع تیغه‌ی شمشیر مانده‌اندسرهای خاک خورده‌ی بی‌پیکر عطش
زانو بزن به خاک در این دشت خفته‌اندمردان بی‌تکلّف نام‌آور عطش ***

تکرار تاریخ:

به فتوای عطش رقصیده لب تشنه‌تری در بادزمین دف می‌زند بر پاره‌های پیکری در باد
به آتش می‌نشیند استخوان‌های فرات از شرم‌مکدّر گشته روی ماه از خاکستری در باد
سکوتم شیهه‌ی زخم است، من شاعرتر از تیغم‌تو لب وا می‌کنی، من می‌زنم بال و پری در باد
به اصرار جدال شانه و شمشیر می‌دیدم‌زمین بوسید دست زخمی آب آوری در باد
هلا ای واژه‌های واژگون در من غزل ریزیدکه بر پا کرده‌ام یک بار دیگر محشری در باد
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1629 تو عصیان کرده‌ای اما فقط تکرار تاریخ است‌به ننگ کوفه‌ای چرخیده تیغ حیدری در باد ***

معراج:

نفرین به این غروب ملال‌آور کبوداین وسعت ترک‌زده‌ی مرمر کبود
تقدیر زخم خورده‌ی زهرا و حیدر است‌این فرق نیم گشته و آن پیکر کبود
از چشم‌های مرثیه جاری نمی‌شونداین ابرهای منجمد ابتر کبود
دریا به احترام نگاهش قیام کردمعراج عاشقانه‌ی آب‌آور کبود
انگار در سکوت زمین خاک می‌خوردتاریخ خون گرفته‌ی سرتاسر کبود
برخیز انزوای خودت را تمام کن‌ای افتخار گمشده! ای پرپر کبود ***

خطبه‌ی خون:

وقتی گلوی حادثه را طی کرد، فریاد در شهادت عاشورالرزید پشت سخت هزاران کوه در امتداد غربت عاشورا
مردی میان شعله تبسّم کرد، شمشیر در نیایش خود چرخیدچرخید تا نهایت خون چرخید، چرخید تا اجابت عاشورا
از لابه‌لای پنجه‌ی او می‌ریخت، دریا، که در تراکم مشتش بودظهری که شانه‌های زمین می‌سوخت، در آتش قیامت عاشورا
آغوش سرد خیمه تکان می‌خورد، خورشید در محاصره جان می‌دادشب در میان خطبه‌ی خون غلتید با لهجه‌ی اسارت عاشورا
امشب هوای نافله دارم من، ای آسمان غرور مرا نشکن‌ای چشم چکّه چکّه عبادت کن، ای لب بخوان زیارت عاشورا «1» ***

در سماعی به دف خون تو عصیان کردیم‌شعله برخاست و مشق شب طوفان کردیم
گردبادی دف و آیینه به دستم بدهیدبه همان دست که آیینه شکستم بدهید
اقتدا کرده نمازم به دو رکعت طوفان‌حال مجنون مرا، کرده شفاعت طوفان
بگذارید، که تن، طور تکلّم باشدروح در سفسطه‌ی آینه‌ها گم باشد
بگذارید که آتش به دهان تازه کنم‌کربلایی شوم این بار زبان تازه کنم
خون پرخاشگرم از رگ طاقت رد شدمتلاطم شد و دریا شد و دریا مد شد
کتف، سنگین شد و زانوی قدم می‌لرزدناز دف خوردن پولاد علم می‌لرزد
دست می‌چرخد و در سینه دلی خون جگر است- تن، تن آزرده‌ی تاوان- کبود اثر است
بال می‌ریزد و سیمرغ قفس می‌شکندتاب سنگینی این سوگ نفس می‌شکند
نفسی خون جگر از شوق شهادت تا عشق‌نفسی مانده در اوراق شهادت با عشق
تیغ می‌رقصد و تن، نازک خلعت دارداین نمازی‌ست که هفتاد و دو رکعت دارد

---

(1)- رستاخیز لاله‌ها؛ ص 38 و 39.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1630 مرد می‌بارد از این معرکه‌ها خونین‌ترسرخ می‌رقصد و می‌رقصد از این رنگین‌تر
سرخ چرخی زده تا شب بتکاند گیسورگ و فوّاره‌ی ماه و بدن و تیغ و گلو
موج سنگین شد و کفران رگ و آهن شداز بهشت تن و از دوزخ پیراهن شد
متبرّک شد و خاک از صف مردان کویربرشی ریخته از عرش به دامان کویر
ناز این خاک، شهیدانِ شفاعت دارداین نمازی‌ست که هفتاد و دو رکعت دارد
رود، اشراق لب و همهمه‌ی تن شده بودعطش آمیخته با علقمه‌ی تن شده بود
شعله نازک شد و فواره‌ی تن می‌افتادسمت خورشید بدن پشت بدن می‌افتاد
طبل طوفانِ اذانی که موذن می‌زدالرحیل نفسی بود که «هل من» می‌زد
مرد می‌کوفت و ناورد جنون می‌طلبیداهل بیتی به علمداری خون می‌طلبید
مرد می‌خواست و طبل تب طوفان می‌کوفت‌پنجه در پنجه به بی‌تابی یاران

می‌کوفت
آمد از مرقد آتش، یله مردان خروش‌گرد بادی به قدم کوفته، خورشید به دوش
گرد بادی به قدم تاخته آیینه به دست‌چون همان دست که آیینه‌ام افتاد شکست
گرد بادی دف و آیینه به دستم بدهیدبه همان دست که آیینه شکستم بدهید
شطح در نافله می‌رقصد از انبوه صدانوحه‌ای طنطنه می‌بافد از اندوه صدا
اوج می‌گیرد و اشکِ پریان، دل شده است‌کربلا وحی بزرگی‌ست که نازل شده است
بعد از آن همهمه‌ها، خون جگر، لب شده بوداشکِ خورشید، علمداری زینب شده بود
بعد از آن وحشت شب، خانه‌نشین دل شدآسمان آمد و بر تشت طلا نازل شد
کاروان عطش آمد به طواف بدنی‌تشنه کامان اولو العزم به دنبال تنی
بر تن خاک غروب بدن گل می‌رفت‌چشم تا حوصله‌ی تُردِ تحمّل می‌رفت
اشک شفاف شد و گونه‌ی شب عریان شدماه بی‌تاب‌ترین نافله‌ی مژگان شد
نفسم نوحه شد و نوحه لبالب رقصیددست در سینه چو بودای مقرّب رقصید
نفسم شعله شد و شعله شتابان افتاددر شهودِ یَم خورشید چو طوفان افتاد
کربلا آمد و هفتاد و دو ملت گل کردتیغ رقصید و رسولی به نبوت گل کرد
کربلا شعشعه‌ی سرخ رسول غزل است‌کربلا شیعه‌ترین شعر کتاب ازل است
کربلا آمد و پیغمبر خون معجزه کردمردی از جنس رسولان جنون معجزه کرد
شطح پاشید و شتک خورد و در آسیب شکست‌سرخ چرخی زد و بر صورت خورشید نشست
زائران تحفه‌ای از کوفه برات آوردندشرم از خیس کدورت ز فرات آوردند
عطشی آمد و لبهای تَرَک پر خون شدسرخ چرخی زد و از باور رگ، بیرون شد
عطشی آمد و رگ‌های مقرب رقصیدشعله در آتش زرتشت لبالب رقصید
گردبادی دف و آیینه به دستم بدهیدبه همان دست که آیینه شکستم بدهید
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1631

بابک نیک طلب

بابک نیک طلب فرزند احمد به سال 1346 ه. ش در تهران متولد شد. دوره ابتدایی و متوسطه را در تهران به پایان برد و توانست در دانشگاه پیام نور به اخذ لیسانس زبان و ادبیات فارسی نایل آید. نیک طلب از 16 سالگی به سرودن شعر پرداخته است، و که اشعارش در اغلب مجلات به چاپ رسیده است.
از نیک‌طلب دو مجموعه شعر مستقل برای نوجوانان به نام‌های «یک پیشواز روشنی» و «نردبانی از ستاره» به چاپ رسیده است هم چنین مجموعه‌های: «پنجره‌های آسمان (1)»: مجموعه 72 شعر شاعران کودک و نوجوان برای خدا، «پنجره‌های آسمان (2)»: مجموعه 72 شعر شاعران کودک و نوجوان برای 14 معصوم، به زیور طبع آراسته گردیده است.
بابک نیک طلب هم چنین روی اشعار شاعران گذشته کار کرده است و گزیده اشعار آن شاعران را به نام‌های «حافظ امروز»، «سعدی امروز»، «مولوی امروز»، «نظامی امروز» و «فردوسی امروز» که به ترتیب گزیده اشعار دیوان حافظ، بوستان سعدی، غزلیات شمس، لیلی و مجنون و حماسه رستم و سهراب است و هم چنین گزیده اشعار وحشی بافقی را به بازار نشر عرضه نموده است.
وی عضو شورای شعر کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان و سرویراستار انتشارات کانون پرورش فکری می‌باشد.
-*-
ماه خورشید و گل و شبنم رسیدماه اشک و شیون و ماتم رسید
تازه شد داغ شقایق‌های باغباز هم از راه ماه غم رسید
قلب من مثل پرستویی رهادر هوای آشنا پر می‌زند
می‌رود تا دشت سرشار از عطش‌چشمه‌ها را یک به یک سر می‌زند
باز می‌پیچد صدای تشنگی‌در سکوت سرد صحرای صبور
آسمان ای مهربان، آبی رسان‌بر گلوی تشنه‌ی گلهای نور
ای خدا فردا نمی‌آید چراباز امشب کودکان لب تشنه‌اند
گریه کن ای ابر باران گریه کن‌غنچه‌های بی‌زبان لب تشنه‌اند
باز هم از راه ماه غم رسیدماه اشک و شیون و ماتم رسید
تازه شد داغ شقایق‌های باغ‌ماه خورشید و گل و شبنم رسید دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1632

جلال محمدی

اشاره

جلال محمدی فرزند رضا قلی به سال 1346 ه. ش در تبریز به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی و مقدماتی خود را در زادگاهش به پایان رساند.
از سال 1361 شمسی و با همکاری با مطبوعات فعالیت‌های شعری خود را به طور جدّی آغاز نمود.
از جلال محمدی تاکنون مجموعه شهری‌های «ارمغان آفتاب»، «هبوط»، «تیغ و تغزل» و «قبیله خورشید» چاپ و منتشر شده است. از وی هم چنین گزیده غزلیات بیدل با مقدمه‌ای در بیدل شناسی و ترجمه‌ای از اشعار شعرای معاصر جمهوری آذربایجان با نام «دیدار ساحل» به زیور طبع آراسته گردیده است.
از محمدی مجموعه شعری به زبان ترکی به نام «نامت شکوفا می‌شود» نیز در ایران و کشور آذربایجان چاپ شده است.
جلال محمدی از شاعران غزل سرا است که با زبان معاصر شعر می‌سراید. وی مسئول واحد ادبیات حوزه هنری آذربایجان شرقی و سردبیر هفته نامه‌ی منطقه‌ای به نام «میثاق» می‌باشد.
ـ*ـ

مهتاب در آب:

خاندان علی و ننگ مذلّت؟ هیهات!دامن فاطمی و لکّه‌ی بیعت؟ هیهات!
عَلَم حادثه بردار! سفر باید کردپای در معرکه بگذار! خطر باید کرد
بار بربند! دگر ترک وطن باید گفت‌تیغ برگیر! که با تیغ سخن باید گفت
جاده در جاده به دیدار خدا باید رفت‌خسته، پای آبله تا کربُ بلا باید رفت
طاقت هجر نداری، ره هجرت باز است‌پای گر هست تو را، جاده جنت باز است
فصل وصل است گر از فاصله‌ها در گذرید!ای مجانین حق از سلسله‌ها در گذرید!
سر به شمشیر سپارید! که تقدیر این است‌شکوه زنهار! که تاوان جنون سنگین است
عشق گوید که از این مرحله چون باید رفت‌بی‌سر و بی‌کفن آغشته به خون باید رفت
«هر که دارد هوس کرب و بلا بسم اللّه‌هر که دارد سر همراهی ما بسم اللّه» *
خیمه را نیز دمی چند به ظلمت بسپار!راه رجعت به سلامت طلبان وا بگذار!
هر که را ذوق جراحت نبود برگرددهر که را شوق شهادت نبود برگردد
بگریزند از این دشت که راحت طلبندبستیزند که جانباز و جراحت طلبند
باز گردند از این عرصه که نامردانندعاقبت باره و تن پرور و بی‌دردانند
سایه‌ها در دل ظلمت ز سحر بگریزندهان که فردا سرو شمشیر به هم خواهد خورد
بگذارید که خادمان ز خطر بگریزندسایه‌ها در دل ظلمت ز سحر بگریزند
هان که فردا سرو شمشیر به هم خواهد خوردسرنوشت همه با تیغ رقم خواهد خورد *
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1633 عشق طوفان جنونی دگر انگیخته بودعطش و حنجر و خنجر به هم آمیخته بود
آسمان در قدح تشنه هفتاد و دو صبح‌یک افق باده ز دریای شفق ریخته بود
ما نه هفتاد و دو شوریده از آن مدّعیان‌همه را عشق به غربال بلا بیخته بود
پی هفتاد و دو حلقوم خروشان، باطل‌تیغ در تیغ سکوت و ستم آویخته بود
در شگفتم که کسی جز شهدا زنده مشدعشق از آن محشر کبری که برانگیخته بود *
محشری بود تماشایی و عاشورایی‌که به تصویر نیاید ز قلم فرسایی
چه نویسم؟ که سخن شطح جنون خواهد بوددفتر عشق من آغشته به خون

خواهد بود
شه سواران پی معراج کمر می‌بستندزره حادثه مردانه به بر می‌بستند
مرگ از هیبت آنها متواری می‌شدتا فراسوی صف خصم فراری می‌شد
همه را شوق که ای کاش ز نو زنده شویم‌زخمها خورده و در خون خود افکنده شویم
کاش صد بار بمیریم و ز نو جای گیریم‌پیر رخصت دهد و جانب میدان گیریم
تا نفس می‌دهد از حنجره تکبیر زنیم‌در رکاب پسر فاطمه شمشیر زنیم
تیغ در پنجه نیفتیم از این جوش و خروش‌مگر آن‌گاه که افتد همه را دست ز دوش
راه از معرکه می‌رفت به آغوش بهشت‌رهروانش همه دریا دل و آیینه سرشت
همه رفتند از این راه و کسی باز نماندجز ابو الفضل به او همنفسی باز نماند
خیمه‌ها منتظر و تشنه‌ی آب است، فرات‌جگر سنگ از این شعله کباب است، فرات!
آتش «العطش» از خیمه روان تا ملکوت‌چه جوابی‌ست بر این نامه به جز شرم و سکوت
لرزه افتاد از این ناله به ارکان وجوداضطرابی‌ست از این فاجعه در غیب و شهود
دشت می‌نالد: ای کاش که دریا بودم‌بحر می‌نالد: ای کاش که صحرا بودم
کیست این باغ ستم سوخته را دریابد؟سینه‌های عطش افروخته را دریابد؟
در همین جاست که نوبت به علمدار رسیدکه به آیین ادب آمد و رخصت طلبید
دست بر قبضه‌ی شمشیر و علم بر دوشش‌آفتاب آینه‌ی چهره‌ی آتش پوشش
مست می‌رفت و رخ از شوق برافروخته بود«تا کجا باز دل غم زده‌ای سوخته بود»
مست می‌رفت و حسینش نگران بود از پی‌نگرانش شه صاحب نظران بود از پی
تا که تاب آورد این غیرت مولایی رااین شجات نسب، این لشکر تنهایی را
بود پر جین سنان پرده میان وی ورودتیغ غیرت بدرخشید و ره رود گشود
آه سقای جگر سوخته بر آب رسیددر دل روز قمر از افق آب دمید
دست در آب فرو برد و کفی پیش آوردبر لب آورد و ننوشید و تماشایش کرد.
دید خورشید در آینه آب افتاده‌ستعکس ساقی‌ست که در جام شراب افتاده‌ست

چهره در چهره مجال ازلی جلوه‌گر استپرده در پرده از آن چهره نقاب افتاده‌ست
مشک پر کرد و پس آنگه به صف دشمن تاختآتش صاعقه گویی به سحاب افتاده‌ست
خیمه در خیمه عطش منتظرش بود امّاخبری بود که سقّا ز رکاب افتاده‌ست «1» ...

_____
(1)- صبحدم با ستارگان سپیده؛ ص 208- 212.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1634

محمد کاظم کاظمی

اشاره

محمد کاظم کاظمی مهاجر افغانستانی که به سال 1346 ه. ش در «هرات» افغانستان متولد شده است. تحصیلات خود را در افغانستان و ایران گذرانده و در رشته‌ی مهندسی عمران فارغ التحصیل شد- فعلا ساکن مشهد می‌باشد «1»

-*-

هفتاد و دو تیغ:

آی دوزخ سفران! گاه دریغ آمده استسر بدزدید که هفتاد و دو تیغ آمده است
طعمه‌ی تلخ حجیمید، گلوگیر شده‌چرک زخمید- که کوفه‌ست- سرازیر شده
فوج فرعونید یا قافله‌ی قابیلیدننگ محضید، ندانم ز کدامین ایلید
ره مبندید، که ما کهنه سواریم، ای قوم!سر برگشت نداریم. نداریم ای قوم!
حلق بر نیزه اگر دوخته شد، باکی نیستخیمه در خیمه اگر سوخته شد، باکی نیست
خیمه تشنه‌ست، غمی نیست، گلاب آلوده‌ستسجده بیمار، نه بیمار، شراب آلوده‌ست
آب این بادیه، خون است که وانوشد کس‌زهر باد آن آب کز دست شما نوشد کس
شعله گر افسرد، خاکستر ما خواهد رفتتن اگر خفت به صحرا، سر ما خواهد رفت
راه سخت است اگر سر برود نیست شگفت‌کاروان با سر رهبر برود، نیست شگفت
تن به صحرای عطش سوخت و سر بر نیزه‌بر نمی‌گردیم از این دشت، مگر با نیزه
تشنه می‌سوزیم با مشک در این خونین دشت‌دست می‌کاریم تا مرد بروید زین دشت
آی! دوزخ سفران، گاه سفر آمده استسر بدزدید که هفتاد و دو سر آمده است

_____
(1)- فرهنگ شاعران جنگ و مقاومت؛ ص 250.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1635

علی هوشمند

اشاره

علی هوشمند فرزند عباس به سال 1346 ه. ش در «بندر دیّر» دیده به جهان گشود. تحصیلات خود را تا سطح دیپلم در بوشهر ادامه داد.
از سال 1365 و به طور جدی فعالیت‌های شعری خود را با حضور جمع شاعران در حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی تهران پی‌گرفت.
از هوشمند تاکنون یک مجموعه شعر به نام «آتش و ارغوان» به چاپ رسیده است، و مجموعه دیگری بنام «عاشقانه‌های یک تراکتور تنها» زیر چاپ دارد
وی در شعر کلاسیک تمایلش بیشتر به سرودن غزل و رباعی است و در شعر نو نیمایی و سپید نیز طبع آزمایی کرده است.
هوشمند روزنامه‌نگار است و سردبیر یک روزنامه‌ی محلی در بوشهر می‌باشد و علاوه بر آن یک موسسه فرهنگی انتشارات خصوصی را نیز اداره می‌کند.
ـ*ـ

عاشورایی‌ها:

(1)

حنجره‌های زخمی‌آوازهای شکسته لبهای تشنه و در نیزه باران آفتاب شطی
از عطش فوّاره‌ای سرخ آسمانی از کبوتر در پرواز

(2)

اسب‌های بی‌سوارسوارانی بی‌سر سم ضربه‌های متوالی، یال‌های خونین،
زین‌های خالی قرآن‌های ناطق افتاده بر خاک خاموش

(3)

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1636 بانویی سبزپوش‌ضریحی مقدس گل‌ها را می‌جوید و می‌بوید دستانی بی‌انگشت، انگشتانی بی‌انگشتر علقمه‌ای از اشک، می‌جوشد

(4)

کاروانی از داغ، ناقه‌هایی از آتش، محمل‌هایی در آستان انفجارو اسیران اندوه- در کوچه‌های غریب کوفه و بلاغت خطبه‌های آتشین کز لبان بانویی سبزپوش می‌تراود، آتش‌فشانی دهان می‌گشاید ای دل چهاده قرن اندوهت باد! اگر لحظه‌ای از مظلومیت این کاروان باز بمانی دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1637

حمید رضا شکارسری

اشاره

حمید رضا شکار سری فرزند محمد ابراهیم در سال 1346 ه. ش در تهران متولد شد. پس از گذراندن تحصیلات متوسطه و ابتدایی، لیسانس خود را در رشته‌ی زمین‌شناسی از دانشگاه شهید بهشتی تهران اخذ نمود و به استخدام وزارت راه و ترابری درآمد.
شکارسری از شاعران دوران انقلاب اسلامی محسوب می‌شود که از 16 سالگی شروع به سرودن شعر نمود و نخستین مجموعه شعری خود را با نام «باز جمعه‌ای گذشت» در سال 1375 چاپ و منتشر کرد. دیگر آثار این شاعر عبارتند از: «گزیده ادبیات معاصر شماره 54»، «از تمام روشنایی‌ها»، «حماسه کلمات» و مجموعه نقد ادبی «از سکوت به حرف». وی برای سرودن از قالب‌های غزل، سپید و نیمایی بهره برده است.
شکار سری با نوشتن دهها مقاله و نقد شعر در نشریات و جراید کشور جزو شاعران پر کار معاصر محسوب میشود ایشان هم چنین دبیر علمی چندین کنگره و همایش ادبی و داوری چندین مسابقه شعر را در کارنامه‌ی فعالیت‌های خود دارد. کتاب حماسه کلمات ایشان که مجموعه نقد و بررسی بیست سال شعر دفاع مقدس می‌باشد در سال 80 به عنوان اثر برگزیده جشنواره دو سالانه انتخاب کتاب دفاع مقدس در بخش شعر شده است.
وی در حال حاضر علاوه بر شغل اداری مسئولیت کانون ادبی فرهنگسرای جوان تهران را بر عهده دارد.
-*-

ستايشها:

1

نیمی از فواره پرواز استنیمی فرود ... چشم‌های جهانبه شگفت خیره مانده است تا ابد که سرانجام نیمه‌ی دوّمت کجاست؟!

التیام سرنوشت زخمهاستامّا مرا ببخش! شرمناک و گریان شکر می‌کنم که زخم‌های ترا التیام نیست و الّا رگهای جهان را دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1638 قرنها پیش از این‌خونی نمانده بود

بلندی‌چنان بلند که سر در ابرهای افسانه برده‌ای و جهان چون دشتی فروتن به پایت افتاده است

ناگاه‌در گودال غروب کردی شب شد و بغض پشت بغض در گلوی جهان پیچید کوهها سر به فلک کشیدند

زیر پایت‌زمین در چرخشی پر شتاب‌تر کربلا را پشت افق پنهان می‌کرد تا بلکه بار نیفکنی بر او تا بلکه بر نداری سایه از سر جهان

6

به تعداد زخمهای توجهان قطره‌قطره گریه کرده است آسمان پر ستاره را ببین! دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1639

جهان فراموش نمی‌کندیک روز و آن همه خورشید؟! یک روز و آن همه غروب؟! از آن پس روزها همه کوتاه‌تر شدند

به اشاره‌ی انگشتت‌جهان ارادت داشت چه کور بود چشمی که تنها انگشترت را دید!

گرد آمدندتمام ابرهای جهان به یاری اندوهت نم اشکی فشاندی بر آن شانه‌ی بی‌دست شرم آن توده‌ی ابر کوچک را تبخیر کرد

آخرین فریاد رابی‌صدا فراز دست گرفتی پاسخ حرمله بر قلب جهان نشست

آنقدر اندوه بر زین داشت‌که سُمهایش پشت جهان را خم می‌کرد
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1640 ذو الجناح‌چون بی‌سوار برمی‌گشت

در خیمه‌های تشنه‌آن انتظار بزرگ گویا از ابتدای جهان تا انتهای آن نه آب نه آب‌آور فاجعه در پایان داشت

پرسید: چرا؟هفتاد و دو دلیل آوردی جهان مجاب شد

پیش از این نیزبر نیزه رفته بود جهان شاهد است این بار اما چه صوت خوشی دارد!

این جوان کیست؟اینجا کجاست؟ گویا پیامبر گویا احد (جهان به یاد می‌آورد) دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1641

جهان تو را که دیددر هجوم بی‌امان تیر و تیغ دانست چه بود راز اعتراض ملایک

در حسرت آن پرسشم‌که پاسخش خیزران بود آنگاه که می‌خشکید هرچه ترانه در گلوی جهان بود

می‌گذرندلحظه‌وار می‌گذرند و تو بر قله‌ی جهان گذر قرون را به تماشا نشسته‌ای

اسبان مست!اسبان نانجیب! حریصانه بر چه می‌دوید؟ سُمهای وحشی‌تان شکسته باد! که ستونهای سپید جهان را شکسته‌اید.

در ستایشت ای اندوه متراکم جهان!واژه‌ای نمانده است که نریخته باشم از چشم دفترم دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1642 بر آب می‌رود ...

معمّا:

تا ابدبزرگترین معمّای تاریخ خواهد بود اینکه تو باشی و سلسله جبال نور فقط چهارده قلّه داشته باشد

بی‌یاس، بی‌عبّاس:

آن مشت آب‌اگر به لب‌ها می‌رسید تاریخ چه می‌کرد بی‌عشق؟ آن دست‌های بریده اگر نبود تاریخ چه می‌کرد بی‌تکیه‌گاه؟ باغ تاریخ چه می‌شد؟ بی‌یاس؟ شب تاریخ چه می‌شد بی‌عبّاس؟ ز جا اسطوره‌ی احساس برخاست
درون خیمه، عطر یاس برخاست
عطش در خیمه‌ها بیداد می‌کردپی آب‌آوری عبّاس برخاست
*
به سوی علقمه عباس می‌رفت‌که موجی از غم و احساس می‌رفت
تمام باغ شاهد بود، آن یاس‌به جنگ لشکری از داس می‌رفت
*
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1643 چو پیدا کرد در خود یاس را آب‌نفهمید آن همه احساس را آب
چو نومیدانه آن دم آرزو کردلب خشکیده‌ی عباس را آب
*
هنوز اسطوره‌ی احساس پیداست‌میان داس‌ها آن یاس پیداست
هنوز آن دورها بی‌دست پیداست‌پی آب آوری عبّاس پیداست
*
عجب پاییز زردی، یاس من کونکشت این غم مرا احساس من کو
نمی‌خواهم نمی‌خواهم دگر آب‌خداوندا عمو عبّاس من کو؟
***

سفر:

راه مانده است و پای آبله‌دارشن و صحرا و خشم قافله‌دار
سفر این بار، داغدار و اسیرآه با دست و پای سلسله‌دار
روز، سیلی و تازیانه و زخم‌شب، سیاه و بلند و نافله‌دار
این طرف اشک‌های پاک و زلال‌آن طرف خنده‌های مسأله‌دار
سرد و ساکت به شیشه می‌ماندمرد آن آسمان چلچله‌دار
علقمه مانده شرمسار از خودمی‌رود کاروان از او گله دار
سفر آنگاه انتهایش نیست‌باز راه است و پای آبله‌دار
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1644

اسماعیل سکاک

اشاره

اسماعیل سکاک فرزند ابو الفضل در سال 1346 ه. ش در شهر قزوین به دنیا آمد. تحصیلات خود را تا مقطع کارشناسی ادبیات فارسی در دانشگاه قزوین سپری نمود.
سکاک از سال 67 بطور جدی به سرودن شعر پرداخت و در انجمن‌های ادبی شهر خود حضوری فعال یافت. شعرهای او تاکنون به صورت پراکنده در روزنامه‌ها، جنگ‌های ادبی و مجموعه شعرهای گردآوری شده انتشار یافته است. تاکنون از اسماعیل سکاک یک مجموعه شعر به نام «با مسافری در ایستگاه من» چاپ و منتشر شده است. وی بیشتر در زمینه کلاسیک شعر می‌گوید و تمایلش به سرودن غزل و رباعی بیشتر از سایر قوالب شعری است گرچه در مثنوی نیز دستی دارد.
اسماعیل سکاک هم اکنون کارمند شرکت شیشه آبگینه قزوین می‌باشد.
-*-

ماه بنی هاشم:

وقتی صدای شوم دشمن را در لحظه‌های جنگ حس می‌کردسنگینی بغض نرفتن را بر سینه‌اش چون سنگ حس می‌کرد
با آن که مشتاق شهادت بود- در آن زمین پر خطر- امّایک گام دوری از برادر را انگار صد فرسنگ حس می‌کرد
یک دشت سرشار از شجاعت بود امّا خجالت می‌کشید از خودوقتی غریبی برادر را در آن زمان تنگ حس می‌کرد
اهل حرم وقتی که سقّا را، ماه بنی هاشم صدا کردندخورشید در چشمان او خود را کوچک‌تر و بی‌رنگ حس می‌کرد
در اوج جانبازی دلش می‌خواست صد جان دیگر هم فدا می‌کردیک جان به راه دوست دادن را در جان نثاری ننگ حس می‌کرد
دور از حسین تشنه لب هر چند در خاک و خون افتاده بود امّاآواز «هل من ناصر» ش را با غمگین‌ترین آهنگ حس می‌کرد ***

خیمه تا گودال:

زمین و آسمان کربلا شد وصل با آتش‌میان خیمه‌ها پیچید بی‌شرمانه تا آتش
به همراه عطش راه تو را از چارسو بستندتمام سنگ‌ها، سر نیزه‌ها و زخم با آتش
تو در یک سوی میدان، اشتیاق مرگ هم با توو در آن سوی دیگر لشکر و یک کربلا آتش
به جز آتش چه کس می‌کرد یاری کودکانت رانمی‌شد با غریبان گر به صحرا آشنا آتش
و بودی آن چنان تنها، که در آن ظهر دردآلودپی غمخواری تو شعله‌ور شد هر کجا آتش
نمی‌پرسی چگونه خواهرت مردانه پیموده‌ست‌مسیر خیمه تا گودال و، از گودال تا آتش
چه می‌شد خشک می‌شد دست‌های فتنه‌ی آن قوم‌همان‌هایی که می‌بردند سوی خیمه‌ها آتش
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1645

عبد الرحیم سعیدی راد

عبد الرحیم سعیدی راد فرزند محمد علی به سال 1346 ه. ش در شهرستان دزفول دیده به جهان گشود. تحصیلات خود را تا سطح دیپلم در دزفول به پایان برد و در دانشگاه شهید چمران اهواز در رشته زراعت و اصلاح نبات در مقطع کارشناسی پذیرفته گردید و ادامه آن را تا سطح کارشناسی ارشد در همان رشته در دانشگاه آزاد اسلامی بیرجند دنبال کرد.
سعیدی راد فعالیتهای شعری خود را به طور جدی از سال 69 و با مطبوعات کشور آغاز نمود.
از ایشان تاکنون کتابهای زیر به چاپ رسیده است: «بعد از باران» که گردآوری اشعار مرحوم آرش باران‌پور است. «گزیده ادبیات معاصر شماره 77»، «زخم‌های خورشید» که در آن خاطرات جنگ را جمع‌آوری نموده است. «فانوسهای سنگی» که گردآوری اشعاری در مورد فلسطین می‌باشد. «بر بلندای عشق» که گردآوری مجموعه خاطرات شهید بلندیان است.
از سعیدی راد دو کتاب: «سیره زندگی مرحوم علامه جعفری»، «شقایقهای پرپر» که مثنوی بلندی در رابطه با شهدای خوزستان است. در زیر چاپ می‌باشد.
وی قالب غزل و دوبیتی را برای سرودن اشعارش برگزیده است.
عبد الرحیم سعیدی راد علاوه بر فعالیتهای فرهنگی و ادبی هم اکنون معاون عمرانی دفتر امور پژوهشی سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور است.
-*-
هنوز می‌چکد از چشم آسمان آتش‌زمین و هرچه در آن می‌کشد فغان، آتش
صدای طبل عزا بین کوچه می‌پیچدو باز سنج و دهل بسته بر زبان، آتش
صدای شیون شمشیر می‌رسد برگوش‌میان معرکه برپاست بی‌گمان، آتش
چه شعله‌ها که به پاهای کودکان پیچیدچه زخم‌ها که چنین می‌زند به جان، آتش
به پاست خطبه آتش میان کاخ یزیدتمام شام بلا سوخت از همان، آتش ***
خورشید چه عاشقانه پیمان می‌داددر وادی طوفان بلا جان می‌داد
آن روز معلم شهادت، چه غریب‌با نای بریده، دست ایمان می‌داد *
گل غنچه‌ای از سلاله‌ی حیدر بودافسوس که مثل لاله‌ای پرپر بود

آن ظهر عطشناک چه غوغایی کردآن مرد که نام کوچکش اصغر بود
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1646

نادر بختیاری

اشاره

نادر بختیاری فرزند تیمور در سال 1347 ه. ش در شهرستان ارومیه دیده به جهان گشود پدر و مادر ایشان اصلا اصفهانی هستند ولی به ضرورت شغل پدر (نظامی بودن) تا سال 57 در استان آذربایجان غربی (شهرستان پیرانشهر) زندگی می‌کردند و سپس به اصفهان مراجعت نمودند.
تحصیلات را تا پایان متوسطه در اصفهان گذراند و در سال 66 در دانشگاه شیراز و در رشته دامپزشکی پذیرفته شد و تحصیلات خود را تا سطح دکترا در همان دانشگاه ادامه داد.
سرودن شعر را از سال 66 آغاز کرد که خود آن را مدیون تشویقات استادش دکتر اکبر مصطفوی می‌داند با آشنایی با شاعر معاصر محمد رضا آقاسی در سال 71 سمت و سوی اشعارش صبغه‌ی بیش از پیش مذهبی یافت ایشان در زمینه فیلمنامه نویسی و نقد فیلم نیز اقداماتی انجام داده و طرح‌هایی در دست اقدام دارد. شعرهایش بیشتر در قالب رباعی، غزل و مثنوی است امّا علاقه‌ی وی به مثنوی‌های مطوّل فراوان‌تر است. نادر بختیاری هم اینک به عنوان مدرس در دانشگاه آزاد اسلامی در تهران مشغول تدریس می‌باشد.
ـ*ـ

یا کریم عشق:

بوی بهار می‌وزد از دشت‌ها هنوزگلریز لاله‌هاست به گلگشت‌ها هنوز
در دور دست، زوزه‌کش تیرهای مرگ‌در اوج خون چکاچک شمشیرهای مرگ
در خیمه‌ی امام خروش نهفته بودآن آخرین امید به گهواره خفته بود
آن آخرین دلیر که عرق خدنگ داشت‌شش ماهه کودکی که به سر شور جنگ داشت
طفلی کز او عنان نفس می‌گسیخت مرگ‌وز پیشگاه غیرت او می‌گریخت مرگ
شش ماهه کودکی که تپش سوز صحنه بودقنداقه پیچ لیک چو تیغی برهنه بود
شش ماهه کودکی که در او گریه ره نداشت‌فرزند عشق بود و به جز این گنه نداشت
هل من معین چو از جگر پاره شد بلندلبیک آه و تیر ز گهواره شد بلند
آنگاه چاک سینه کش خیمه باز شدسر تا به پای آینه دست نیاز شد
برداشت طفل تشنه لبش را و خون گریست‌از ریگ و از ستاره و از گل فزون گریست
تر کرد آن لبان ننوشیده شیر رابوسید آن گلوی مهیای تیر را
وقتی که طفل در بغل آمد به عرصه‌گاه‌چون ابر، چتر زد به سر دشت دودِ آه
آن دم کمان خود به سر شانه بند کردخورشید را فراز دو دستش بلند کرد
یا للعجب که هیچ نبودش هراس مرگ‌وقتی که دید حرمله را در لباس مرگ
چون عشق با کمان ستم روبرو نشست‌تیر سه شاخه‌ای به گلویش فرو نشست
از جای تیر خون فوران کرد و موج زدآن رود سرخ سیل شد و سر به اوج زد
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1647 زد بال و پر کبوتر مجروح کربلاگویی که پر کشید ز تن روح کربلا
آن دم امام تیر ز حلقش برون کشیددستی به ناز کاکل آن غرق خون کشید
بوسید باز آن گلوی پاره‌پاره راپاشید تا خدا گل و خون و ستاره را
آن سان که سقف عرش ز خون رنگ گل گرفت‌فوج فرشتگان خدا را جنون گرفت
اصغر پرنده‌ای که پر و بال وا نکردبر هستی، آه دیده‌ی اقبال وا نکرد
اصغر کبوتر حرم و یا کریم عشق‌اصغر شکوه پرپر گل در نسیم عشق

ای قفل راز اسم پدر را کلید تویا ایها الشهید تو، و ابن الشهید تو
ای بی‌سنان و تیغ و سپر کشته الوداع‌وی پیش چشم‌های پدر کشته الوداع
*** «1»

دو دریا:

رو سوی خیمه‌ها، ز دل دشت بی‌بهاراسبی عنان گسیخته، برگشت بی‌سوار
یک زن، که سخت هیأت مردان مرد داشت‌بعد از حسین، یک دل طوفان نورد داشت
تا دید غرق خون، بدن چاک‌چاک شاه‌افکند خویش را ته گودال قتلگاه
خورشید دیده‌یی که شود محو ماهتاب؟!مهتاب دیده‌یی که بپیچد بر آفتاب؟!
در بطن خون و خاک، دو تنها تو دیده‌یی؟در گودی مغاک، دو دریا تو دیده‌یی؟!
زنها مگر که خاک به دامان نمی‌کنند؟یا آنکه موی خویش، پریشان نمی‌کنند؟
پس از چه زینب آن همه ستوار مانده بود؟!در ملتغای تیغ، علی‌وار مانده بود؟!
از عشق و زخم، ملغمه‌ی جان او چکیددل، پاره‌پاره از سر مژگان او چکید
آتش زدند خیمه به خیمه، بهار راتا بگسلند قامت آن سوگوار را ***

خلسه‌ی خون:

ظهری غریب بود و، به صحرا شدم خموش«باریده بود عشق ادرک اخاک بر دوش»
از دور، چند خیمه هویدا در التهاب‌و آن سوی‌تر، سواد سپاهی که در سراب
نزدیک‌تر که آمدم، آهم زبانه زدآهی که چرخ خورد و، مرا تازیانه زد
دانستم آنکه بسی دیر کرده‌ام‌این بار نیز تکیه به تقدیر کرده‌ام!
دیدم که ذو الجناح، چو کوه ایستاده است‌آن سو، زنی در اوج، شکوه ایستاده است
دیدم زمان، زمان وداعی‌ست دیدنی‌در چشم او ز اشک، سماعی‌ست دیدنی
دیدم که عشق، تیغ دو دم برگرفته است‌دیدم حسین، هیأت حیدر گرفته است
لالِ تحیّر، آینه‌سان، شب نداشتم‌می‌خواستم، بتازم و، مرکب نداشتم
می‌خواستم به خلسه‌ی خون آشنا شوم‌هفتاد و سوّمین سرِ از تن جدا شوم

_____

(1)- شب شعر عاشورا؛ ص 38- 41.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1648 در آن میان، حدوث
و قِدّم مست عشق بودآری لگام مرگ و ستم، دست عشق بود
وقتی که تاخت تشنه به سوی معاد خون‌برخاست از مهابت او، گردباد خون
هر سو گریختند شغالان و روبهان‌پنهان شدند در پس خود، خیل گمرهان
آن دم امام، در تف «أَمَّنْ یُجِیبُ» ماندم در کشید و، «اشْهَدْ» خود را غریب خواند
در چار سوی عرصه‌ی خون، راند و گریه کردبر هر شهید، فاتحه‌یی خواند و گریه کرد
آنگاه، عرصه بر نَفَس او، سپند شدبانگ «فیا سُیوف خُذینی!» بلند شد
آن وقت: لُجّه لُجّه‌ی خون مباح رامهمیز کوفت هیمنه‌ی ذو الجناح را
پیچید شور حیدر کرّار، در سرش‌آتش گرفت نعره‌ی اللّه اکبرش
یکباره تاختند بر او تیغ‌های مرگ‌آهن گداختند در او، تیغ‌های مرگ
آن‌گونه کشتِ‌شان که رمق در تنش نماندجز تیر و زخم، بر بدن روشنش نماند
این لحظه، آن لحظه‌ی مرگ دوباره بودهر چند ظهر، وقت غروب ستاره بود
اسلام کفر، تن به مجوس و مجوسه زددیدم که تیغ بر رگ خورشید، بوسه زد
روحی بلند همچو ملایک، خروج کردروحی که بال و پر زد و قصد عروج کرد

آن روح، در طواف به گِرد امام شدو آن حجّ ناتمام، بدین سان تمام شد
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1649

احد سرد رودی

احد سرد رودی فرزند علی اکبر متخلّص به «سالک» در سال 1347 ه. ش در «سردرود» از توابع تبریز به دنیا آمد تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در تبریز طی کرد و مقدمات دروس حوزوی را در تهران فراگرفت.
از دوره دبیرستان به طور جدی سرودن شعر را آغاز نمود و با نزدیکی و همکاری با انجمن‌های ادبی آن را جدی‌تر دنبال کرد.
همکاری‌هایی نیز با مطبوعات و صدا و سیما و ارگانها نیز در کارنامه‌ی فعالیت‌های وی به چشم می‌خورد.
سردرودی به سرودن غزل بیش از سایر گونه‌های شعر از خود علاقه نشان می‌دهد.
ـ*ـ
از ساغر آفریدند روزی که تیغ ما رامیخانه نام کردیم صحرای کربلا را
در این حرم به غیر از طوفان نمی‌نهد پااینجا نمی‌گذارند، داخل شود صبا را
جایی که می‌رباید دل را نگاه سرخش‌اینجا، بگو که زاهد بر سر کشد عبا را
جایی که تا رسیدن صد کوفه پیش رو هست‌باید گذشت از سر، باید گذاشت پا را
جایی که می‌کشانند آیینه را به زنجیربندد به روی دریا، شمشیر، آبها را
دیدند چرخ می‌زد در زیر تیغ سرمست‌نوشاند تا که ساقی خم خانه‌ی بلا را
آه از دمی که خورشید افتاد از نفس، دیدخفاشها گرفتند در یک نگه سما را
می‌روید از زمین سر، «سالک» به یک تجلّی‌موسی کجاست بیند سینای نینوا را
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1650

غلامرضا کافی

اشاره

غلامرضا کافی فرزند محمد به سال 1347 ه. ش در «شهر بابک» کرمان متولد شد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاه خود سپری کرد. سپس به دانشگاه شیراز راه یافت و کارشناسی و کارشناسی ارشد و دکترای خود را در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی از آن دانشگاه اخذ نمود و پایان نامه خود را در رابطه با «شناخت شعر جنگ» انتخاب نمود که بعدها با عنوان «دستی بر آتش» به صورت کتاب به چاپ رسید.
وی فعالیت‌های شعری خود را از بدو ورود به دانشگاه شروع نمود از ایشان تاکنون کتب متعددی به چاپ رسیده است.
مجموعه‌های شعری ایشان عبارتند از: «بهار در برهوت»، «تیغ و ترانه»، «سردار هور»، «گزیده ادبیات معاصر شماره 161» و «فرشته‌ی انجیر» که کار مشترکی با همسر شاعرش خانم پروانه نجاتی می‌باشد و شامل اشعار مذهبی آنهاست.
سه کتاب نیز در زمینه داستان و خاطره از دکتر کافی چاپ و منتشر شده است: «زخم کبود کبوتر»، «روان خونی سنگر» و «رود رگبار هلهله».
کافی از میان قالب‌های شعری کلاسیک بیشتر به غزل و مثنوی دلبستگی دارد ولی مدتیست به شیوه‌ای در شعر که مختص خود اوست و نام «ترانک» را بر آن نهاده، رو آورده است. وی ترانک را شعرک‌های کوتاهی که حاوی لحظات شاعرانه شکار شده‌اند و معمولا دردهای اجتماعی را بازتاب می‌دهند، نامیده است.
دکتر غلامرضا کافی عضو سپاه پاسداران انقلاب اسلامی است و ده سال مسئولیت انجمن شعر جهاد دانشگاهی فارس و عضویت در ستاد شب شعر عاشورا را در کارنامه فعالیت‌های ادبی خود دارد.
-*-

روزی که خاک نشئه صبح نشوز داشت‌چنگی «1» حزین چکامه‌ی خون در چگور «2» داشت
خورشید در محاق افق خونِ تیره بودامساک آب سور گناه کبیره بود
می‌سوخت خیمه‌خیمه نگاهی در اضطراب‌خون می‌چکید از نوک مژگان آفتاب
نعل کهر در آتش عصیان مذاب بوددر رود رود ظهر زمین قحط آب بود
له‌له، کویر ناک، عطشناک، تیغ مرگ‌در خاک دست و پازده قرآن برگ‌برگ
«ای چرخ غافلی که چه بیداد کرده‌ای‌در باغ دین چه با گل و شمشاد کرده‌ای» «3»
ای چرخ! باز فتنه‌ی صفین پا گرفت‌توفان مرگ در نفس کربلا گرفت
بنگر که باز باطل و حق در مقابلندمرغان عشق در عطش تیغ، بسملند
یک سو ببین که سبز و سترگ ایستاده‌اندیک سو هزار گله‌ی گرگ ایستاده‌اند
یک سوی دشت خیمه‌ی دست دعا بلندیک سوی خاک سایه‌ای از نیزه‌ها بلند

_____

(1)- چنگی: چنگنواز.
(2)- چگور: نوعی ساز- کمانچه.
(3)- این بیت از محتشم کاشانی است.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1651 سمت سپاه موج که طوفانْ غرورهالبریز سایه مرد که سمت ستورها
این سو که تیغ‌ها به عطش یال می‌زنندهفتاد و دو فرشته نفس بال می‌زنند
آن سو که در کویر سراب ایستاده‌انداز سی هزار بیش به چندین قلاده‌اند
اینک منم که شعله نفس در گدازه‌ام‌اینک منم که راوی این خون تازه‌ام
بشنو که نابرابری و جنگ قصّه نیست‌بشنو که شیشه طاقتی و سنگ قصّه نیست
در نبض خاک گرچه تبِ دشنه می‌تپیدظهری غریب بود که گل، تشنه می‌تپید
خون بود و خلسه بود و نماز و نیاز بودهفت آسمان برای عروج که باز بود
دیدم کنار علقمه ماه تمام راچون موج در خروش صلابت امام را
باران تیر را چو سپر ایستاده بودچون نخل در هجوم تبر ایستاده بود
هرچند داغدار پسر بود، تازه بودچشم انتظار زخم دگر بود، تازه بود
گویی که عمر عشق به آخر رسیده بودنوبت به یادگارِ برادر رسیده بود
قاسم چو تیغ، تشنه برون از نیام زدلب‌های خشک بوسه به دست امام زد
خون پرده بست چشم عزیز سوار رادر کف گرفت هیمنه‌ی ذو الفقار را

مهمیز گَرده کوه به سمندی سپید شداهل حرم ز آمدنش ناامید شد
آن سرو تازه رُسته که حیدر تبار بوداز بوستان سبز حسن یادگار بود ***

غریبه:

چقدر آشنا می‌نمایی غریبه!بگو از کجا، از کجایی غریبه؟!
در این شهر و این شب چه بی‌سر پناهی‌نداری مگر آشنایی غریبه؟!
دل نخل‌ها تازه شد از عبورت‌مگر تو ولّی خدایی غریبه؟!
تن شهر، بوی ترا می‌دهد آی‌تو جان کدام آشنایی غریبه؟!
تو در آسمان نگاهت چه داری‌که کردی دلم را هوایی، غریبه؟!
غبار کدامین سفر بر تو مانده‌ست‌که گرد از دلم می‌زدایی غریبه؟!
به کار که بستی گره چفیه‌ات راکه از کار من می‌گشایی غریبه؟!
ترا می‌شناسم، تو را می‌شناسم‌تو همرنگ خون خدایی غریبه؟!
کمینگاه دیواست این شهر، این شب‌مگر در دل من در آیی غریبه؟!
تو رفتی و مانده‌ست در کوچه‌ی شهرنشان از توام ردّ پایی غریبه؟! «1»

_____
(1)- شعر خطاب به مسلم بن عقیل است.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1652

سید قاسم ناظمی

اشاره

سید قاسم ناظمی فرزند سید مرتضی در سال 1347 ه. ش در تبریز به دنیا آمد. تحصیلات خود را تا مقطع لیسانس در رشته‌ی ادبیات فارسی در دانشگاه تبریز به پایان رساند.
از سال 64 سرودن شعر را به طور جدی آغاز کرد و در انجمن‌های ادبی حضور فعال پیدا نمود. از ناظمی تاکنون این آثار به چاپ رسیده است: مجموعه شعری از سایر شاعران به اهتمام ایشان جمع‌آوری و چاپ گردیده با عنوان «روح فرات». در زمینه نثر نیز دو کتاب «خداحافظ سردار» و «گیرنده، منطقه جنگی» چاپ شده است.
ناظمی در شعر کلاسیک بیشتر در قالب غزل کار کرده ولی در سایر قوالب بخصوص رباعی و دوبیتی نیز طبع‌آزمایی کرده است.
وی شعر نو نیز می‌گوید که آثارش بیشتر در قالب شعر سپید می‌باشد.
ایشان مسئولیتهای فرهنگی مختلفی در حوزه هنری داشته است و هم اینک به عنوان مدیر عامل مرکز سینمایی استان آذربایجان شرقی و همچنین مسئول دفتر ادبیات هنر مقاومت حوزه هنری استان خویش می‌باشد.
-*-

دو راهی حیرت

سهم درویشان بی‌درد است کشکول و تبرزین‌سهم ما میدان و تیغ و گرده اسبان بی‌زین
ما از اینجائیم و اهل کوچه‌های این حوالی‌نه ز قافیم و نه اهل دشتهای چین و ما چین
سالکان بی‌طریق وادی زخم و شهادت‌راهیان واحه‌های حیرت و ایمان و آئین
عارفان لفظ غیرت شاعران زلف آتش‌همنشینان بلا و دردمندان غمِ دین
در سلوکی تلخ بین رفتن و ماندن به تردیدگه گریزانیم از آن، گه پشیمانیم از این
تا دو راهی‌های حیرت می‌برد این شوق عاصی‌عاشقیم و جاده در مه، راهها فرسنگ و سنگین
از فرود قتلگه تا بر فراز نیزه مائیم‌گاه در بالا تجلی می‌کنیم و گاه پائین
با نسیمی رام پرپر می‌شود گلهای این باغ‌احتیاجی نیست در این سمت بر دستان گلچین
یار ما از شوق گمنامی مقیم بوی لادن‌عشق ما از فرط پیدایی غریب شهر تمکین
از نگاهش ماه می‌نوشیم وقتی می‌نشیندآفتاب ما کنار دامنی از لاله غمگین
جستجوی هفت شهر عاشقی بیهوده گردی است‌یار در پیش است یا بر نیزه یا بر تشت زرین ***
محرم است و زمین بار دیگر آشوبدمدینه مویه کند، روح حیدر آشوبد
صدای ناله‌ی زهرا دوباره برخیزدزمان بریزد و بر عرش محشر آشوبد
امام، خطبه‌ی (هل من معین) بخواند و باززز بانگ طبل و دهل دشت یکسر آشوبد
به جز زلالی لبیک، در جواب امام‌عطش زبانه کشد، غم سراسر آشوبد
غرض از این سخن و استعانت از کفّار- بهانه بود- که سرباز آخر آشوبد
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1653 برای عشق، صغیر و کبیر یکسان است‌علّی اصغر او مثل اکبر آشوبد
رساند اصغر شش ماهه را به قربانگاه‌که کودکانه بر آن قوم کافر آشوبد
اشاره می‌کند ای قوم: عاشقی دگر است‌ز شوق سرخ شهادت به مادر آشوبد
برای عشق علی، اهل کوفه چاره کنیدبه گاهواره و قنداقه اصغر آشوبد
به تیر حرمله، این خطبه نیز خاتمه یافت‌روایتش دلِ خورشید و اختر آشوبد *

خیام مانده و یک دشت داغ و تنهایی‌برای بی‌کسی‌اش، چشم‌ها تر آشوبد
میان خیمه و میدان، دلی مردّد داشت‌کدام را بگزیند، که را برآشوبد
لباس جنگ به تن کرد و خیمه خالی شدبه حال و روز حرم‌ها پیمبر آشوبد ...
کجاست مرکب خورشید؟ ذو الجناح کجاست؟از این خطاب خطر، رنگ خواهر آشوبد
برای گفت و شنود دوباره فرصت نیست‌کند اشاره به خواهر، که کمتر آشوبد
کشید دامن خود را و سر به راه نهادکه شرط عشق چنین بود، بی‌سر آشوبد *
نسیم زمزمه‌ای می‌وزید: «ای عاشق‌درون عاشق آشفته دلبر آشوبد.
در این معاشقه تنها کسی شود کامل‌که در میانه‌ی خونش شناور آشوبد
یقین، زمین به مدار خدا نمی‌چرخدمگر گلوی تو، به تیغ‌ها بر آشوبد ...
بسان حیدر کرّار، ذو الفقار کشیدکه تا به شیوه‌ی او قلب لشکر آشوبد
به تاخت، تاخت، نظام سپه ز هم پاشیدچنین شود سپهی، گر دلاور آشوبد
دلاورانه ز صف‌ها گذشت و می‌دیدندبه گلّه گلّه روباه، صفدر آشوبد
غبار و تشنگی و هُرم آفتاب کویرچگونه آه! چگونه مکرّر آشوبد
به نیزه تکیه کند تکیه‌گاه کون و مکان‌که با تمام سیاهی برابر آشوبد
ولی نسیم که از تیر و نیزه لبریز است‌تمام قامت خورشید را در آشوبد
نه خیمه ماند و نه گوشواره‌ی طفلان‌به اهل بیت، سپاه ستمگر آشوبد.
غروبگاه تو، ای آفتاب! گودالی‌ست‌که بر بهشت و به عرش و به کوثر آشوبد *
ز شوق زیر دم تیغ، بال و پر می‌زدچنان که بر قفس خود، کبوتر آشوبد
حسین، غیرت ساقی‌ست عرشیان پرهیز!که بر خُم و می و بر دست و ساغر آشوبد
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1654 به غیر حضرت معشوق، اعتنا نکندبه جبرئیل خروشد، به خواهر آشوبد
طبیعت گل سرخ محمدی این است‌که زیر سُمّ سواران، معطّر آشوبد
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1655

احد چگینی

احد چگینی فرزند عزیز اللّه به سال 1348 ه. ش در قزوین دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاه خود به پایان برد، و در رشته مکانیک از دانشگاه آزاد اسلامی تاکستان در مقطع کارشناسی فارغ التحصیل گردید. چگینی از دوره دبیرستان فعالیت‌های شعری خود را آغاز نمود. از وی مجموعه غزلیاتی با نام «بومی‌ترین چوپان دنیا» آماده چاپ می‌باشد.
وی در قالب کلاسیک، غزل را بهتر از انواع شعر می‌سراید.
احد چگینی هم اکنون عضو شورای اسلامی شهر قزوین و معاون فرماندار این شهر می‌باشد.
ـ*ـ
این سو به روی اسب، مردی بدون دست‌آن سو به روی خاک، صد کوفه مرد پست
بر روی آفتاب خنجر کشیده‌اندظلمت نصیبتان، ای قوم شب‌پرست!
هر روزتان سیاه، ای نهروانیان!رفته ز یادتان آن تیغ و ضرب شست؟
این تیغ بی‌نیام، این مرد بی‌زره‌آیینه‌ی حسین، تکرار حیدر است
در سرخی غروب، خورشید روشنی‌در خون نشسته بود از پا نمی‌نشست
آن سو به روی اسب، صد کوفه پرست‌این سو به روی خاک مردی بدون دست ***
ستون خیمه‌ی مولا ابا الفضل‌علمدار سپاه «لا»، ابا الفضل!
درون هر دلی، با ذکر نامت‌قیامت می‌شود بر پا ابا الفضل
جوانمردی، وفا، غیرت، شجاعت‌گرفته از تو رونق یا ابا الفضل
در آن سو، لشکری از تیغ و خنجردر این سو، یکّه و تنها ابا الفضل
چه‌ها بی‌تو کشید، ای داغ سنگین‌حسین عصر عاشورا، ابا الفضل
جگرها از عطش در خیمه می‌سوخت‌لب خشکیده سقّا- ابا الفضل
فرات! ای تشنه جاوید تاریخ‌بگو آخر چه کردی با ابا الفضل؟
فرات از تشنگی می‌سوخت آن روزننوشید از لب آقا ابا الفضل
به قربان لبان تشنه‌ی توفدای نام سبزت یا ابا الفضل «1»

_____
(1)- بال سرخ قنوت؛ ص 182 و 183.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1656

سید مهدی حسینی

اشاره

سیّد مهدی حسینی رکن‌آبادی، فرزند سیّد جعفر، در سال 1348 ه. ش در شهر قم چشم به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاه خود به انجام رسانید. از آن پس برای ادامه‌ی تحصیلات راهی تهران شد و در رشته‌ی ادبیات فارسی به تحصیل پرداخت.
حسینی از سال 1366 به شعر و شاعری روی آورد. از سال 1368 رسما کار شاعری را آغاز کرد، و با شرکت در «انجمن ادبی محیط» که تحت سرپرستی و ریاست شاعر بلند پایه محمد علی مجاهدی (پروانه) اداره می‌شود با رموز شعر و فنون آن آشنا گردید. و از راهنمایی‌های وی در شعر بهره‌مند شد و از این رهگذر به شکوفایی شعر خود رونق بخشید.
حسینی در میان شعرای متقدم به حافظ و بیدل بیش از دیگر شاعران علاقه نشان میدهد. «1»
-*-

نیزه‌ها:

عشق تا گل کرد چون خورشید، روی نیزه‌هاشانه‌های آسمان لرزید، روی نیزه‌ها
بوی خون پیچید در پس کوچه‌های آسمان‌ابرهای غصّه تا بارید روی نیزه‌ها
باغی از آتش فراهم بود و، در آشوب خون‌شعله‌های داغ می‌رقصید روی نیزه‌ها
یک طرف فوج ستاره، خسته در شولای خون‌یک طرف انبوهی از خورشید روی نیزه‌ها
این کدامین دست گلچین بود آیا کاین چنین‌دسته گلها را یکایک چید روی نیزه‌ها
چشم‌هایی مضطرب می‌دید در بهت عطش‌چشمه‌ی خون خدا جوشید روی نیزه‌ها
در میان پرده‌های خون و در حجم سکوت‌بانگ سرخ نینوا پیچید روی نیزه‌ها
زخمه‌زخمه در سکوت و پرده‌پرده در غروب‌آسمان در آسمان خورشید روی نیزه‌ها
در طلوع داغ زینب چشم مبهوت زمان‌باغی از گل‌های پرپر دید روی نیزه‌ها
در هجوم بادهای فتنه در طوفان خشم‌باغ سرخ کربلا رویید روی نیزه‌ها ***
پیچید در فضای حرم بانگ آب، آب‌دشمن چو بست بر حرم بو تراب، آب
در وادی عطش زده دریا خروش داشت‌اما به چشم تشنه لبان شد سراب، آب
آوای العطش به ثریّا رسیده بوداز سوز غصّه آمده در پیچ و تاب، آب
فریاد استغاثه‌ی طفلان بلند بوداز روی تشنگان ز خجالت شد آب، آب
عباس این شرار عطش را کند خموش‌در خیمه‌ها رساند اگر با شتاب، آب
آن ماه هاشمی چو به دریا نهاد پای‌الماس نور سُفت از آن ماهتاب، آب
در التهاب داغ عطش بر لب فرات‌از حنجری فسرده شنید این خطاب، آب

_____

(1)- سخنوران نامی معاصر ایران؛ ج 2، ص 1149.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1657 ای رو سیاه! حنجر خشکیده‌ی حسین‌می‌سوزد از برای تو و شد کباب، آب
پژمرده نوگلان حسینی ز تشنگی‌از روی تشنگان حرم رخ متاب، آب
این خیل تشنگان همه از آل کوثرندفردا چه می‌دهی تو به زهرا جواب، آب
بیرون شد از فرات ابو الفضل با شتاب‌رو سوی خیمه‌هاست بر او هم رکاب، آب
آنجا که تیر خصم تن مشک را دریدساقی فسرده گشت و گرفت اضطراب،

آب
با آن همه امید دگر ناامید گشت‌ساقی چو دید ریخت از آن مشک آب، آب
با یاد کام تشنه‌ی طفلان در حرم‌لب تشنه داد جان و نخورد آن جناب، آب
در دشت کربلا گذری کن هنوز هم‌پیچیده در فضای حرم بانگ آب، آب ***

اندوه شیرین:

که بود این موج، این توفان، که خواب از چشم دریا بردو شب را از سراشیب سکون تا اوج فردا برد
کدامین آفتاب از کهکشان خود فرود آمدکه این‌گونه زمین را تا عمیق آسمان‌ها برد
صدای پای رودی بود، و در قعر زمان پیچیدو بهت تشنگی را از عطشناک دل ما برد
کسی آمد، کسی آن سان که دیروز توهم رابه سمت مشرق آبی‌ترین فردای فردا برد
کسی که در نگاهش، شعله‌ی آیینه می‌روییدو تا آن سوی حیرت، تا خدا، تا عشق ما را برد
به خاک افکند ذلّت را، شرف را از زمین برداشت‌و او را تا بلندای شکوه نیزه، بالا برد
دوباره شادی‌ام آشفت با اندوه شیرینش‌مرا تا بی‌کران آرزو، تا مرز رویا برد
بگو با من، بگو ای عشق، گرچه خوب می‌دانم‌که بود این موج، این توفان که خواب از چشم دریا برد ***

بت ساقی:

آسمان، مات و مبهوت مانده است، در سکوت مه‌آلود صحرایک بیابان عطش گشته جاری، پای دیوار تردید دریا
غوطه‌ور مانده در حیرت دشت، پیکر مردی از نسل طوفان‌مردی از دوده‌ی خون و آتش، مردی از تیره‌ی روشنی‌ها
کربلا غوطه‌ور در غم اوست، او که بنض بلوغ زمانه‌ست‌غربت ساقی تشنگان است، آنچه در دشت جاری‌ست هرجا
هفت پشت عطش سخت لرزید، آسمان ابرها را فرو ریخت‌شانه‌های زمین را تکان داد، هق‌هق گریه‌ی تلخ سقّا
آه ای غربت بی‌نهایت! آه ای خواهش بی‌اجابت‌زخم‌های بیابان شکفته‌ست. دشت در دشت، صحرا به صحرا
شرمسار لبانت فرات است، بر دل آب افتاده آتش‌کرده دریا به روی نگاهت، باز آغوش گرم تمنّا
زخم‌هایم دوباره شکفتند، آنچه باید بگویند، گفتندزخم‌های من، این شعرهایم. زخم‌هایی همیشه شکوفا
در دل: اندوه، اندوه، اندوه! انبوه، انبوه، انبوه‌عشق: بشکوه، بشکوه، بشکوه! که نبرده‌ست از یاد، ما را

رباعی:

ز شرم روی ماهش آب شد آب‌ز شوق دیدنش بی‌تاب شد، آب
نه بر لب‌های خود آبی رسانیدنه از لب‌های او سیراب شد، آب
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1658

پروانه نجاتی

اشاره

پروانه نجاتی فرزند علی دوست به سال 1348 ه. ش در «بهبهان» دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاه خود گذراند. سپس در دانشگاه شیراز در رشته زبان انگلیسی در مقطع کارشناسی فارغ التحصیل شد.
وی فعالیتهای شعری خود را از سال 70 شمسی شروع کرد. در سال 72 به استخدام آموزش و پرورش درآمد.
از خانم نجاتی تاکنون کتاب‌های زیر به زیور طبع آراسته شده است. «خاکستر پروانه» که مجموعه غزلیات او است. «قناری‌ترین آواز»، «سوگ سور برادرانم»، «فرشته و انجیر» که کار مشترک او با همسر شاعرش دکتر غلامرضا کافی است. «حجره‌های ملکوت» که زندگی نامه روحانیون شهید می‌باشد. «شرح پروانه»، «ضریح نقره کوب اشک» که تصحیح اشعار شهید شیر علی سلطانی از شهدای استان فارس است.
ایشان قالب غزل و مثنوی را برای سرودن اشعار خود برگزیده است.
پروانه نجاتی علاوه بر شغل اصلی که دبیری می‌باشد مسئول «انجمن شعر پروین اعتصامی» در اداره کل ارشاد استان فارس و هم چنین نماینده شعر بانوان ایران در همایش شعر بانوان جهان در کشور بلغارستان بوده است.
-*-

لالایی:

امشب به خواب رفته نگاه ستاره‌هاافتاده از نفس، طپش گاهواره‌ها
فردا کنار علقمه تصویر می‌شودطرح شگفتِ حادثه‌ی خون نگاره‌ها
شب ناله‌یی غریب درین دشت لاله‌خیزآشفته، خوابِ سنگیِ این سنگواره‌ها
لالایْ لایْ کودکِ لب تشنه‌ام، بخواب!ای غنچه! گلْ شکفته‌ی دشت شراره‌ها
مادر بخواب! تا رَوَد از یاد نازکت‌آوای جانگدازِ گلو پاره‌پاره‌ها
مادر بخواب! تا که نبینی نخفته‌ام‌در حیرتِ شکستن بغض مناره‌ها
دنیا به خواب رفته، تو هم لحظه‌یی بخواب!بنگر به خواب رفته نگاه ستاره‌ها «1» ***

چهل منزل اندوه:

دلم گرفته کجایی برادرِ زینب‌که غرقه نور کنی باغِ پرپرِ زینب
شکسته‌ام نه چنانی که باورت گرددپس از تو بال ندارد کبوتر زینب
بیا که عقده گشایی کنم به دامانت‌بیا، بیا، بنشین باز در بَرِ زینب
به زانوان خود اینک توان نمی‌بینم‌فتاده این تنِ بی‌سر برابر زینب
چهل غروب گذشت، آسمان به خود پیچیدو تیغ بغض خراشید حنجر زینب

_____
(1)- گریه اشک؛ ص 117.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1659 چهل نسیم شتابان وزید بر این دشت‌و ریخت فاجعه یکباره بر سر زینب
چقدر حادثه رویید از زمین تا شام‌که کوه می‌شکند زیر باور زینب
مخواه هیچ که لب بر کلام بگشایم‌بخوان ز چشم تر، اوراق دفتر زینب
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1660

سید اکبر میر جعفری

اشاره

سید اکبر میر جعفری فرزند ولی اللّه در سال 1348 ه. ش در زواره اردستان دیده به جهان گشود. وی در شهر مقدس قم نشو و نما یافت و تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در این شهر به پایان برد، و ادامه‌ی تحصیلات را تا مقطع کارشناسی ارشد در رشته ادبیات فارسی در دانشگاه تهران پی گرفت و فارغ التحصیل شد.
میر جعفری از سال 1371 شمسی با چاپ اشعارش در مطبوعات کشور رسما به جرگه‌ی شاعران پیوست. مجموعه‌ی اشعار ایشان در کتاب «گزیده ادبیات معاصر شماره 61» به چاپ رسیده است. کتاب نثری با عنوان «حرفی از جنس زمان» که تحلیل شعر بعد از انقلاب اسلامی است، را نیز در کارنامه خود دارد وی هم چنین در تألیف کتب ادبیات فارسی دوره دبیرستان به عنوان کمک مؤلف همکاری نموده است.
میر جعفری در شعر بیشتر تمایل به کار در شعر کلاسیک و در قالب غزل و مثنوی دارد.
ایشان هم اکنون به عنوان کارشناس دفتر تألیف و برنامه‌ریزی کتابهای درسی به کار اشتغال دارد.
ـ*ـ

از زخم مشک آب:

این را نسیم گفت شامی که می‌وزیدطوفان شکست خورد ای شاخه‌های بید!
پیچیده در غبار، آورد بی‌سوارپیغام خویش را اسبی که می‌ورزید
آخر خدای عشق از خون خود گذشت‌او را شهید خواست او را شهید دید!
ساقی رقیه را با چشم خویش دیدکز زخم مشک آب بر خاک می‌چکید
لب تشنه کشته‌اید مهمان خویش رااای قوم با یزید الطافتان مزید!
اینک نماز و خون آغشته درهم‌اندقاضی شریح‌ها! فتوا نمی‌دهید؟!
حق السّکوت قوم، یک لقمه قوت قوم‌کم‌کم زیاد شد از جانب یزید
این را نسیم گفت صبحی که می‌وزیدای شاخه‌های بید طوفان به پا کنید
***

وزش فرات:

تا آفتاب از حرکات تو می‌وزداز سمت سیب عطر صفات تو می‌وزد
دل می‌دهیم، پنجره را باز می‌کنیم‌باران گرفته یا کلمات تو می‌وزد
دل می‌شویم، محض تپیدن به پای توبر خاک کوچه‌ای که حیات تو می‌وزد
اینک چقدر بوی شهادت، چه قدر صبح‌اینک چقدر از نفحات تو می‌وزد
امشب بهار می‌دمد از خون روشنت‌فردا بهشت از برکات تو می‌وزد
من ایستاده‌ام به تماشای زیستن‌جایی که موج‌موج فرات تو می‌وزد
با هر اذان به یاد همان ظهر چاک‌چاک‌گیسوی خونچکان صلات تو می‌وزد
کشتی شکستگان تو را بیم موج نیست‌آن جا که بادبان نجات تو می‌وزد
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1661

عبد الرضا شهبازی

اشاره

عبد الرضا شهبازی در سال 1348 ه. ش در خرم‌آباد به دنیا آمد. تحصیلات خود را در روستای «افرینه» و کوهدشت گذراند و در سال 1369 دیپلم گرفت.
شهبازی از سال 1373 به سرودن اشعار پرداخت وی از آغاز فعالیت شعری خود علاقمندی خود را به شعر دفاع مقدس نشان داد. شعرهای وی به صورت پراکنده در روزنامه‌های اطلاعات، کار و کارگر، سلام و اطلاعات هفتگی، انتشار یافته است.
شهبازی در زمینه‌ی نثر نویسی نیز فعال است و مجموعه‌ای با عنوان «آینه‌ها به تو سلام می‌کنند» از او منتشر خواهد شد.
وی در حال حاضر ساکن خرم‌آباد و کارمند دانشگاه علوم پزشکی لرستان است. اثر منتشر شده‌ی او «بر مدار صاعقه و حیرت» که مجموعه شعر است به چاپ رسیده است «1».
-*-

از خون عشق:

آقا!هنوز وقت است تا گریه‌هامان را در رکاب تو معنا ببخشیم و مشک‌های تشنه را در زلالی چشم مرجان‌ها سیراب کنیم. سرورم!هنوز غم آوازهایمان را در سوگ تو پژاره می‌کنیم و نی هفت‌بند دلمان را این‌گونه به صدا در می‌آوریم «دلِ نی ناله‌ها دارد از آن روز از آن روز است نی را ناله پُر سوز» کربلا را نام تو زنده کرد و هفتاد و دو گل که آرام، دل به نیزه‌ها سپردند اینک ما کودکان یتیمی که سجّاده‌مان از خون عشق جاری‌ست آقا!

_____

(1)- حماسه‌های همیشه؛ ج 2، ص 727.

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1662 گهواره‌ی پریشان دلم راکدام مادر سوگوار تکان می‌دهد تا نیزه‌ها حرف‌های کودکانه‌ام را بشنوند صحرای کربلا با چشمانی خونین ایستاده به تماشای سواران بی‌سری که از قافله تو جا مانده‌اند ... دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1663

حبیب اللّه بخشوده

اشاره

حبیب اللّه بخشوده فرزند هادی به سال 1348 ه. ش در شهرستان «ایلام» متولد شد. تحصیلات خود را تا پایه دیپلم در زادگاهش گذراند و دانشنامه کارشناسی خود را از دانشگاه تربیت معلم در حصارک کرج اخذ نمود از سال 1370 شمسی به استخدام آموزش و پرورش درآمد سپس تحصیلات تکمیلی خود را تا مقطع کارشناسی ارشد و در همان رشته از دانشگاه شهید چمران اهواز کسب نمود.
بخشوده فعالیت‌های خود را به طور جدی از سال 1369 شمسی و با همکاری در مطبوعات و فعالیت در انجمن‌های ادبی آغاز نمود. وی در شعر کلاسیک تمایل به سرودن غزل و رباعی دارد هر چند که در سرودن شعر نو نیز در قالب‌های نیمایی و سپید طبع‌آزمایی نموده است. دفتر شعری هم به زبان محلی (کردی ایلامی) آماده چاپ دارد.
بخشوده در استخدام آموزش و پرورش است و هم اکنون علاوه بر تدریس، عضو شورای شعر و موسیقی صدا و سیمای استان ایلام نیز می‌باشد.
-*-

مویه‌های عاشورایی:

گفتم که سرت؟ گفت سپردیم به دوست‌گفتم که دلت؟ گفت دلم همره اوست
در خلوت خونین شفق پر زد و گفت‌جان دادن و پیمان نشکستن نیکوست *
می‌رفتی و بوی جوی خون می‌آمدفریاد گلی ز بوی خون می‌آمد
طفلی به کبودی افق‌های شهیدمی‌سوخت در اشک و روی خون می‌آمد *
خورشید سرش فتاده بر نیزه‌ی سرخبا زخم دهان گشاده بر نیزه‌ی سرخ
زنهار که پایمال غفلت نشودمُهری که دلش نهاده بر نیزه‌ی سرخ ***

در حریم تو:

زیر ایوانت اگر روزی کبوتر می‌شدم‌آن قدر پر می‌زدم در خون که پرپر می‌شدم
آتشم گل کرد و بالم سوخت با پروانه‌هاکاش چون پروانه در آتش شناور می‌شدم
کاش در هنگام توفان سیاه نیزه‌هاسرختر از شرم بغض آلود خنجر می‌شدم
پرچمی در شانه‌های چاک‌چاک نینوامرهمی بر زخم خونین برادر می‌شدم
ای سرانگشت جنون در فصل رقص عاشقان‌زخمه‌ای گرمی زدی تا شعله‌ورتر می‌شدم
سوی تو پر می‌زدم با بوی تو پر می‌زدم‌ای شمیم روح انگیزت معطّر می‌شدم
با برادر گفت زینب کاش بی‌تو در جهان‌مرغ بی‌پر، باغ بی‌بر، نخل بی‌سر می‌شدم
در حریم تو کبوترها به باران می‌رسندگر به کویت راه می‌بردم کبوتر می‌شدم «1»

_____
(1)- میراث عشق؛ ص 394، 395.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1664

مجید مرادی رود پشتی

مجید مرادی در سال 1348 ه. ش در «رود پشت» رشت دیده به جهان گشود وی از غزلسرایان نوگرای معاصر است. چند غزلش در کتاب «غزاله‌های غزل» تألیف رحمت موسوی آمده است.

ـ*ـ

ای جهانی نثار دستانت‌عالمی سوگوار دستانت
در شگفتم هلاچه‌ها کرده‌ست‌قدرت ذو الفقار دستانت
پی یاری برادر تو هنوزمانده در انتظار دستانت
کودکان را ببین که می‌گریند؟در یمین و یسار دستانت
سرو آزاد نیست جز شبحی‌سبزگون از تبار دستانت
جنگلی از درختهای عروج‌هست آیینه‌دار دستانت
هست آب فرات از آزرم‌تا ابد وامدار دستانت
شعر من نیست آبدار، دریغ‌تا بگویم نثار دستانت

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1665

محمّد شریف سعیدی

اشاره

محمد شریف سعیدی فرزند سید علی به سال 1348 ه. ش در «المیتو» از توابع شهر جاغوری در ولایت غزنی افغانستان چشم به جهان گشود.
وی در حدود سال 1368 به ایران مهاجرت نمود. تحصیلات خود را در دروس حوزوی تا پایان سطح و آغاز خارج فقه و اصول در قم ادامه داد و تحصیلات عالیه کلاسیک خود را در مقطع کارشناسی در رشته‌ی علوم سیاسی در دانشگاه مفید قم به پایان برد.
از محمد شریف تاکنون دو مجموعه شعر به نام «وقتی کبوتر نیست» و «گزیده ادبیات معاصر» به چاپ رسیده است و یک مجموعه شعر از شاعران افغانی در رثای شهید عبد العلی مزاری به نام «تبر و باغ گل سرخ» را جمع آوری و به چاپ رسانده است.
در کارنامه فعالیت‌های مطبوعاتی وی، سردبیری دو هفته نامه «گلبانگ» و عضو هیئت تحریریه فصل نامه «درّ دری» به چشم می‌خورد.
محمد شریف هم اکنون مقیم کشور سوئد می‌باشد.
-*-

عطش معرکه:

می‌دود اسبی با یال پریشان در بادپشت زین خشم دگر دارد طوفان در باد
مرد اگر داد زند صاعقه‌آسا اینک‌از تب حنجره‌اش سوزد میدان در باد
تیغ اگر در کف این کوه نباشد، اینک‌می‌رود سبزترین جنگل ایمان در باد
از شرار نفس سوخته‌اش، چون خورشیدشعله می‌گیرد گیسوی باران در باد
تیر در حنجره‌ی تشنه کبود کودک‌خونی از فرق افق ریخته افشان در باد
تا نشیند عطش معرکه، اینک زینب‌کوه ابری‌ست که می‌بارد باران در باد
خیمه می‌سوزد و، طفلی که سراپا عطش است‌می‌دود تلخ و بر افروخته دامان در باد
رودها، مرثیه می‌خوانند از دلتنگی‌آسمان نیز دریده‌ست گریبان در باد
مرقدش، مشرق گل‌های فروزان بادا!آن که جان داد چو فانوس فروزان در باد

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1666

ابراهیم سنایی

اشاره

ابراهیم سنایی فرزند خسرو به سال 1349 ه. ش در شهرکرد به دنیا آمد ولی در اهواز نشو و نما یافت. تحصیلات خود را تا سطح دیپلم در اهواز ادامه داد و به استخدام وزارت نیرو درآمد. وی فعالیتهای شعری خود را از سال 1365 شمسی شروع نمود.
سنایی تاکنون دو کتاب شعر گردآوری نموده است: «عصمت سبز» که اشعار شاعران درباره حضرت زهرا (س) می‌باشد و «پای فوّاره نخل» که غزل معاصر خوزستان است.
از ایشان دو کتاب شعر بنام: «تیغ و زیتون» که مجموعه اشعارش می‌باشد و «فصلی به رنگ آتش» که مثنوی بلندش درباره سرداران شهید خوزستان است، در زیر چاپ دارد.
وی از قوالب شعری به غزل، مثنوی و رباعی بیشتر متمایل است.
ابراهیم سنایی کارمند سازمان آب و برق خوزستان است ولی اشتغالات هنری دیگری چون مشغول واحد ادبیات حوزه هنری اهواز، مسئول شورای شعر کنگره سرداران شهید خوزستان و عضو شورای شعر صدا و سیمای خوزستان را دارد.
-*-

بوی خطر

باز برون آمده ماه از نقاب‌بس کن و بیهوده متاب آفتاب
زهره زهرا قمر آورده بازاز همه شوریده‌تر آورده باز
آمده ماهی که هزار آفتاب‌پیش بلندای حضورش شد آب
عرش خدا زیور از او یافته‌ست‌ساقی ما ساغر از او یافته‌ست
آنکه شد افلاک گرفتار اوخواجه لولاک گرفتار او
آنکه رخش شعله شد آفاق راخاک‌نشین ساخته نه طاق را
دیده گشود آن گل نیلوفری‌پیش رخش شمس و قمر مشتری
چشم خدا محو تماشای اوسر و گرفتار بلندای او
ساقی میخانه‌ی دین آمده‌ست‌عرش نشینی به زمین آمده‌ست
ساغر و پیمانه مهیا کندیک دل دیوانه مهیا کند
تا که صمیمانه به نامش کنیم‌از سر اخلاص سلامش کنیم
فاطمه را نور دو عین آمده‌پای بکوبید حسین آمده *
بستر او دامن پیغمبر است‌فاطمه از هر دو پریشان‌تر است
اشک خدا ریخته بر دامنش‌شعله زد آن اشک به پیراهنش
دارد از آینده خبر می‌دهددر غم او مرثیه سر می‌دهد
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1667 طاقت زهرا به سر آمد دگرگفت که جانم به فدایت پدر
بر دلم از گریه زدی نیشترآه نسوزانم از این بیشتر
حرف بزن ناله چرا می‌کنی‌دامن صبر از چه رها می‌کنی
ناله چرا، گریه چرا، شاد باش‌شادتر از عالم ایجاد باش
ای که سراپای تو نورانی است‌دیده‌ات از بهر چه بارانی است *
عاقبت آن گل سخن آغاز کرددر غم او مرثیه‌ای ساز کرد
گفت ز بالا خبر آمد مراکرب و بلا در نظر آمد مرا
زین سبب از خویش برون گشته‌ام‌راهی صحرای جنون گشته‌ام
کرب و بلا بوی خطر می‌دهدیاس در آن معرکه سر می‌دهد
تیغ جدا می‌کند از تن سرش‌کشته شود در بر او اکبرش
شمع وجودش شود آب ای دریغ‌بر لب دریای سراب ای دریغ
آتش داغش شررم می‌زندشعله به چشمان ترم می‌زند
دامن صحرا کفنش می‌شودنیزه رها سوی تنش می‌شود
دامنش آغشته به خون می‌شودعقل گرفتار جنون می‌شود *
آتش مرثیه که افروختندحضرت زهرا و علی سوختند
آه عجب مجلسی آماده شداشک علی زیور سجاده شد
پیکر زهرا تب ماتم گرفت‌محفلشان رنگ محرم گرفت *

طفل علی غنچه‌ی لب باز کرددر بَرِ مادر سخن آغاز کرد
گفت خوشم با غم فردای خویش‌شادم از آینده زیبای خویش
تیغ بگو تا بپذیرد مراتنگ در آغوش بگیرد مرا
این منم اینگونه پذیرای اوتشنه بوسیدن لبهای او
جام لبش شعله‌ورم می‌کنداز همه دیوانه ترم می‌کند
تیغ بگو تا ننماید درنگ‌وعده حق را که نشاید درنگ
این همه تأخیر سزاوار نیست‌دوری شمشیر سزاوار نیست
سینه گشودم که بخواهی مرامی‌کشد این چشم به راهی مرا
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1668

منیژه درتومیان

اشاره

منیژه درتومیان فرزند بازرگان به سال 1349 ه. ش در شهر بجنورد متولد شد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در آنجا گذراند و در رشته‌ی علوم تربیتی از دانشگاه آزاد اسلامی آن شهر فارغ التحصیل شد، و در سازمان فنی و حرفه‌ای بجنورد مشغول به کار گردید. وی در سال 1373 به مشهد آمد و در اداره‌ی کل فرهنگ و ارشاد اسلامی خراسان حوزه‌ی معاونت فرهنگی مشغول به کار شد. هم اینک علاوه بر آن، کارشناس انجمن‌های ادبی خراسان نیز می‌باشد.
در تومیان مؤسس چهار انجمن ادبی به نامهای «انجمن ادبی دریا»، «انجمن ادبی شعر جوان خراسان»، «انجمن ادبی عارف بجنوردی» که بعد از منحل شدن دوباره توسط او دایر شد، و «انجمن ادبی دانشگاه بجنورد» می‌باشد. در تومیان اگر چه از دوره‌ی راهنمایی به سرودن اشعار می‌پرداخت، ولی از سال 1372 و بویژه پس از ارتباط با شاعر معاصر سیمین‌دخت وحیدی رسما به جرگه‌ی شاعران پیوست. وی مؤلف 12 مجموعه شعر می‌باشد که از آنها می‌توان «مهتاب کردستان»، «جنون منتشر»، «گزیده ادبیات معاصر، شماره 216»، سه مجموعه کودک با نامهای «سه کتاب نقاشی»، «سرباز کوچولو» و «عکس یادگاری» را نام برد.
در تومیان در شعر بیشتر تمایل به کار کلاسیک دارد و در قالب مثنوی و بخصوص غزل شعر می‌سراید.
ـ*ـ

هفتاد خورشید:

مردم! دلم را ندیدید دیروز این دور و برها؟گم کرده‌ام قلب خود را انگار ای همسفرها
دیروز دیدم که قلبم این دور و بر می‌خرامیدامروز امّا ندیدم او را در این دوروبرها
از عشق پنهان نبوده، از عشق پنهان نباشدبالاتر از کوچه‌ی ما رقص طناب است و سرها
شاید برای همین است امروز می‌ترسم از دل‌زیرا نترساندم او را از طول راه و خطرها
دیروز یک مردی گفت تا چارده کوفه غربت‌خورشید بر نیزه مانده در ازدحام تبرها
دیروز طفلی پریشان لب تشنه می‌گفت: آقاای ارتفاع تو بی‌سر، ای بهترین تاج سرها
ما را ببر تا حماسه، تا انتهای سرودن‌تا مکتب سرخ نیزه، تا مرقد بی‌اثرها *
دیروز هفتاد حیدر از کوچه‌ی ما گذشتندهفتاد خورشید بی‌سر از کوچه‌ی ما گذشتند
عبّاس‌ها مشک خود را لب تشنه تا خانه بردندحلّاج‌ها دار خود را مردانه بر شانه بردند
دیروز در کوچه‌ی ما خورشید هم بی‌کفن بودخون گلوی برادر همرنگ اندوه من بود *
دیروز گل کرد غربت در عمق چشمان سجّادآتش گرفت و فرو ریخت با خیمه‌ها جان سجّاد
دردی بزرگ و صمیمی با دست خود شانه می‌زدبر روح عصیانگر باد، موی پریشان سجّاد
طوفان سختی خبر داد، یک مرد از اسب افتادسجّاده‌ها گُر گرفتند، از اشک پنهان سجّاد
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1669 آیینه‌ها ضجّه کردند، با سینه‌ای پاره‌پاره‌وقتی که رنج اسارت گردید مهمان سجّاد
گنجشک‌های هراسان آسیمه سر می‌دویدندگاهی به دامان زینب، گاهی به دامان سجّاد
یک کاروان غیرت و درد، با قفل و زنجیر می‌رفت‌میراث خون بود و خطبه، میراث دستان سجّاد
بر نیزه‌های اسیری، صد شعله رویید وقتی‌گل کرد خون و غریبی، در عمق چشمان سجّاد *

ناگاه بانوی سبزی، خون خدا را خروشیدیک شیرزن خطبه‌هایی، بی‌انتها را خروشید
یک شیرزن؟ نه به مولا- از اوج حتّی فراترباید امامش بخوانم، باید بگویم پیمبر
بر وسعتش خون و خنجر، بی‌گفتگو سجده کردندمردانِ مردِ دو عالم، در پای او سجده کردند
دیروز از کوچه‌هامان، یک نسل عاشق گذشتندبا کوله‌بار اسیری، مردان لایق گذشتند
القصه دیروز دل را، گم کردم این دوروبرهاآیا دلم را ندیدید، دیروز ای هم سفرها؟

محرّم نامه:

هرچه گفتم که نگویم، همه گفتند: بگوو نهفتم که نگویم، همه گفتند: بگو
آری امشب به سرِ دار قسم، خواهم گفت‌به ابو الفضل علمدار قسم، خواهم گفت
روزگاری‌ست برادر! که نگفتن ننگ است‌دیده را بستن و نشنیدن و خفتن ننگ است
روزگاری‌ست برادر! که سخن باید گفت‌سخن از غربت هفتاد و دو تن باید گفت *
هیچ لیلی غزل از حادثه‌ی خون نسرود!و اذانی به هوا خواهی مجنون نسرود!
سَرِ گل دسته‌ی مسجد خبر از پیر نبود!یا بلالی که اذان گوید و تکبیر نبود!
دست بر زخم من و دل مگذارید ای قوم‌خبر از این دل صد پاره ندارید ای قوم
من ز هفتاد و دو شمشیر حکایت دارم‌از یزید بن معاویه شکایت دارم
ذو الفقارا! به خُم زلف دوتایت سوگندذو الجناحا! به تو و یال رهایت سوگند
سَرِ سبزی‌ست مرا باز فدا خواهم کردو به این قافله دَینی‌ست ادا خواهم کرد *
روزگاری‌ست برادر! که سخن باید گفت‌سخن از غربت هفتاد و دو تن باید گفت
روزگاری‌ست برادر! که حذر باید دادخصم دین سفره بگسترد، خبر باید داد
سَرِ این سفره برادر نکند پیر شویم‌لقمه‌ای خورده از این نان و نمک‌گیر شویم
مردم! این لقمه حرام است وفایی نکندعیش دنیا همه دام است وفایی نکند
مردم! این لقمه گلوگیر شود می‌میریم‌و اگر فاطمه دلگیر شود می‌میریم *
امشب از زمزم این درد فراتی بایدوقت تنگ است عزیزان صلواتی باید
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1670 رو سیاهان زمینیم و بلال این جا نیست‌فارس هستیم و سلمان صفتی با ما نیست
روزه دارند قلم‌ها و عسل کافی نیست‌گاه افطار رسیده‌ست و غزل کافی نیست
تشنه لب ماند و سقّای غزل هامان رفت‌پیر ما، سید ما، مرشد و آقامان رفت
یاد آن زمزمه‌های دم افطار به خیریادت ای پیر من، این قافله سالار به خیر
دل ما کهنه دخیلی‌ست به پیراهن توسیّدا! جان علی، دست من و دامن تو *

باز هم عشق سَرِ دار مرا می‌خواندقبر شش گوشه‌ی آن یار مرا می‌خواند
ذو الجناح است به خون خفته، سوار امّا نیست‌تیغ و شمشیر و سپاه است ولی آقا نیست
ذو الفقاری که شود حامی ما این جا نیست‌حُرّ اگر هست بگویید چرا با ما نیست؟ *
گفته‌ام بار خدایا! که به ذات تو قسم‌به جمال و به جلال و به صفات تو قسم
که ز دستان ریا پیشه‌ی دون می‌ترسم‌وز بی‌غیرتی قوم زبون می‌ترسم
ای برادر نکند غیرت ما خواب رودزحمت عشق هدر گشته و بر آب رود
نکند پیرزنی نیمه شب آهی بکشددوش ما بی‌خبران بار گناهی بکشد
آه دلسوختگان راه به جایی داردبه خداوند «که این ملک خدایی دارد»
پیر ما رفت ولی ایل شهادت باقی‌ست‌داغداران رسولیم و رسالت باقی‌ست
نکند این که حسین از بر ما دور شوداز شفاعت‌گری قافله معذور شود
نکند عاقبت الامر سرافکنده شویم‌نزد سالار شهیدان همه شرمنده شویم
مرگ بر ما اگر از امر ولی دست کشیم‌یا ز دامان حسین بن علی دست کشیم
هرکسی دشنه به کار دل ما آوردست‌به خدا و به رسول و به علی نامرد است
ای فرات! العطش پاک مرا شاهد باش‌زینبا! دیده‌ی غمناک مرا شاهد باش
من ز هفتاد و دو شمشیر حکایت دارم‌از یزید بن معاویه شکایت دارم «1»

---

(1)- رستاخیز لاله‌ها؛ ص 66- 69.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1671

ید اللّه گودرزی

اشاره

ید اللّه گودرزی فرزند علی اکبر در سال 1349 ه. ش در شهر «بروجرد» پا به جهان هستی گذاشت. وی تحصیلات ابتدایی و دوره راهنمایی را در زادگاهش به انجام رسانید و برای ادامه‌ی تحصیل راهی قم شد و در رشته علوم دینی به تحصیل پرداخت.
دروس حوزه را تا اتمام سطح ادامه داد. سپس وارد دانشگاه تهران شد و به دریافت مدرک کارشناسی زبان و ادبیات فارسی، نائل آمد.
گودرزی از دوران کودکی به شعر علاقه یافت و به حفظ اشعار شعرا اهتمام ورزید و خود نیز اشعاری می‌سرود ولی کار سرودن شعر را به طور جدی از سال 1368 که رسما کار شاعری خود را آغاز و به انجمن‌های ادبی راه یافت، آغاز کرد.
گودرزی به غیر از سرودن شعر به نوشتن مقالات متعدد در موضوع نقد شعر پرداخته و هنر خوشنویسی را تا حدّ ممتاز گذرانده است. هم اکنون به برنامه‌سازی در صدا و سیما مشغول است. آثار او عبارتند از: «ناگهان بهار»؛ «بگذار عاشقانه بگویم»، «آخرین قبیله شرقی»، «سیمای بروجرد» و «گزیده ادبیات معاصر، شماره 139».
-*-

در مصاف گلوی تو:

خورشید سر برهنه برون آمد چون گوی آتشین و سراسر سوخت‌آیینه‌های عرش ترک برداشت، قلب هزار پاره‌ی حیدر سوخت
از فتنه‌های فرقه‌ی نوبنیاد آتش به هرچه بود و نبود افتادتنها نه روح پاک شقایق مرد، تنها نه بال‌های کبوتر سوخت
حالت چگونه بود؟ نمی‌دانم. وقتی میان معرکه می‌دیدی‌بر ساحل شریعه‌ی خون‌آلود آن سرو سربلند تناور سوخت
جنگاوری ز اهل حرم کم شد، از این فراق قامت تو خم شدآری! میان آتش نامردان، فرزند نازنین برادر سوخت
هنگام ظهر کودک عطشان را بردی به دست خویش به قربانگاه‌جبرئیل پاره کرد گریبان را وقتی که حلق نازک اصغر سوخت
در آن کویر تفته‌ی آتشناک آن قدر داغ و غرق عطش بودی‌تا آن که در مصاف گلوی تو، حتّی گلوی تشنه‌ی خنجر سوخت
چشمان سرخ و ملتهبی آن روز چشم انتظار آمدنت بودندامّا نیامدی و از این اندوه، آن چشم‌های منتظر آخر سوخت
می‌خواستم برای تو ای مولا، شعری به رنگ مرثیه بنویسم‌امّا قلم در اول ره خشکید، اوراق ناگشوده‌ی دفتر سوخت
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1672

محمود سنجری

اشاره

محمود سنجری فرزند محمد در سال 1349 ه. ش در تهران دیده به جهان گشود. وی پس از دیپلم به منظور ادامه‌ی تحصیل وارد دانشگاه تهران شد و در سال 1376 شمسی به دریافت لیسانس مهندسی شیمی نائل آمد. هم اکنون در یکی از کارخانه‌های تهران، مشغول به کار است.
سنجری از شاعران غزلسرای معاصر است که غزلش حال و هوای امروزی را داراست. اشعارش به طور پراکنده در نشریات و مجموعه‌های گردآوری شده انتشار یافته است. آثار او عبارتند از «باغ اساطیر»، «مکاشفه هشت» و «گزیده ادبیات معاصر، شماره 13».
-*-

سقّای عشق:

داغت اگر چه بر جگر خاک می‌گذشت‌نام تو بر مدارج افلاک می‌گذشت
مثل عبور عطر گل از کوچه‌های صبح‌یاد تو از برابر ادراک می‌گذشت
سیراب چشمه‌سار خدا بودی و، فرات‌در حسرت لب تو عطشناک می‌گذشت
زیر هجوم زخم، نگاه جهان هنوزمحو شجاعتی‌ست که چالاک می‌گذشت
خود را به جا نهادم و بر پرده‌های اشک‌دیدم که آب زخمی و غمناک می‌گذشت
آن گاه از میانه‌ی میدان به سیر عرش‌سقّای عشق، پاک‌تر از پاک می‌گذشت ***

حماسه‌ی پرپر:

تیغی پلید در شد و حنجر به خون نشستخون جوش عاشقی زد و پیکر به خون نشست
برخاست آتش از دل گل‌ها و غنچه‌هاوقتی که آن حماسه‌ی پرپر به خون نشست
می‌خواستم قلم بزنم آن حماسه رادر ابتدای واقعه، دفتر به خون نشست
باور نداشت زینب و همشانه‌ی دلش‌ایمان به درد آمد و باور به خون نشست
برخاست مثل آه، قدم زد، نگاه کردو انگاه در کنار برادر به خون نشست
کم‌کم در امتداد افق مثل یک شهیدخورشید لحظه‌های مقدّر به خون نشست
و انگاه در غروب غریبی، سر حسین‌یک ارتفاع نیزه فراتر به خون نشست
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1673

خلیل ذکاوت

اشاره

خلیل ذکاوت فرزند محمد به سال 1350 ه. ش در شهرستان «لامرد» دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش و متوسطه را تا اخذ دیپلم در شیراز طی نمود و هم اکنون دانشجوی رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور «لامرد» است.
فعالیت‌های شعری خود را از دوره نوجوانی آغاز نمود.
از ذکاوت تاکنون سه مجموعه شعر به چاپ رسیده است: «فصل شروع کبوتر»، «گزیده ادبیات معاصر شماره 67» و «اما دلم نیامد»، که کتاب اخیر مجموعه غزل‌های ایشان می‌باشد.
خلیل ذکاوت در قالب کلاسیک شعر می‌سراید و بیشتر غزلسرا است، اما در سرودن مثنوی نیز تواناست. وی علاوه بر تحصیل به عنوان دفتر یار در یکی از دفاتر اسناد رسمی لامرد مشغول به کار است.
-*-

رسول زخم:

مدینه، کربلا را می‌شناسدصدای آشنا را می‌شناسد
مدینه، مثل کوفه بی‌وفا نیستمدینه مثل شام پر جفا نیست
نی، از جانش «نوا» را دوست داردمدینه کربلا را دوست دارد
چو زهرا از علی آن شب جدا شدمدینه، مادر کرب و بلا شد
شبی که فاطمه در بستر افتادمدینه، کربلا را پرورش داد
کنشت و کعبه و دیر از حسین استمگر که کربلا غیر از حسین است؟!
مدینه راه در شمس آشنائی استهوا و آب و خاکش کربلایی است
مدینه منبع خون خدا بودمدینه ابتدای کربلا بود
مدینه سینه‌ی راز حسین استمدینه، خطّ آغاز حسین است
بنا در کربلا خشت از مدینه‌زمین از کربلا، کشت از مدینه
در میخانه‌ی هستی مدینه استمحیط و مرکز مستی مدینه است
مدینه مبدأ تاریخ درد استشروع قصه‌ی نامرد و مرد است
مدینه، زادگاه زخم شیعه استو او، اول گواه زخم شیعه است
دمی که فاطمه افتاد و جان باخت‌قیامت از مدینه، قد برافراخت
از آن ساعت که زهرا غرق خون شدمدینه مطلع الفجر جنون شد
مدینه کوثرت کو؟ کوثرت کو؟مزار دختر پیغمبرت کو؟
مدینه راز دار رنج شیعه استبقیعش در حقیقت گنج شیعه است
مدینه تو دیار درد و عشقی‌تو کی مانند کوفه یا دمشقی!
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1674 سلام ای شهر مهر و آشنایی‌شکایت دارم از فصل جدایی
سلام ای شهر جد و مام و بابم‌مدینه، کربلا کرده کبابم
مدینه، خوب ما را می‌شناسی‌تو خاک کربلا را می‌شناسی
من آن تنها گل باغ حسینم‌حسین فاطمه را نور عینم
مگو این آشنای دور، این کیست؟کسی جز شخص زین العابدین نیست
«چه می‌خواهی از این حال خرابم ..مدینه، کربلا کرده کبابم!
مدینه باز کن دروازه‌ات راو بنگر میهمان تازه‌ات را
نوایی که چنین ناله زنان استصدای بغض زنگ کاروان است
رسیده کاروانی غرق ماتم‌محرّم در محرّم در محرّم
رسیده کاروانی خرد و خسته‌پر از دل‌های زخمی و شکسته
ره آوردش به غیر از اشک و غم نیست‌حرم دارد ولی میر حرم نیست
صدایی که طنین شور و شین استنوای کاروان بی‌حسین است
بیا بنگر مدینه کاروان راببین از کربلا برگشتگان را
سفر ما را ز همدیگر جدا کردنمی‌دانی سفر با ما چه‌ها کرد

نبودی تا ببینی ای مدینه‌وداع زینب و اشک سکینه
نمی‌دانی چه‌ها با ما عطش کردسکینه از عطش صد بار غش کرد
پرستوهای عاشق دسته‌دسته‌سفر کردند با بال شکسته
ستم بر آل طاها شد مدینه‌و دین پامال دنیا شد مدینه
نگین سبز خاتم را شکستندحریم اسم اعظم را شکستند
مدینه آن سری که تاج دین بودسزایش، آه، آیا این چنین بود؟
به سینه نینوایی ناله دارم‌غم هفتاد و دو آلاله دارم
رسول زخم‌های کربلایم‌یگانه وارث خون خدایم
مدینه، تازه این آغاز راه است‌دمی، بی‌کربلا بودن گناه است
مدینه، فصل سخت صبر تا کی؟بماند ماه پشت ابر تا کی؟
مگو با من که دیگر وقت دیر است‌که خطّ عشق پایان ناپذیر است
قسم بر زخم اگر چه غرق دردم‌ولی یک گام ازین رَه برنگردم
قسم بر خون و بین اللّه و بَینی‌سری دارم پر از شور حسینی
همان دم که پدر افتاد و جان دادتمام کربلا بر دوشم افتاد
من آن دنباله‌ی خون حسینم‌پسر نه، بلکه مفتون حسینم
منم از عشق، خطّ یادگاری‌منم حیدر تباری ذو الفقاری
زبانم سرخ و اشکم تیغ الماس‌منم، من امتداد دست عبّاس
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1675 مپرس از من چرا در پیچ و تابم‌مدینه، کربلا کرده کبابم!
نی، تا قیامت ناله داردمدینه، کربلا دنباله دارد «1» ***

کوثری از روح:

ای خدا! در روز اوّل قالب غم ریختی‌بعد از آن، در قالب غم، روح ماتم ریختی
ماتم و غم را درون هم عجین کردی، سپس‌سوز و سازی از میان کم بود، آن هم ریختی
آن طرف، پیمانه‌ای از عقل، کم‌کم ساختی‌این طرف، میخانه‌ای از عشق، نم‌نم ریختی
خاک را بر باد دادی، آب را آتش زدی‌چار عنصر را یکی کردی و در هم ریختی
عقل و عشق و سوز و ساز و ماتم و غم جمع شدتا که طرح و نقشه‌ی ماه محرّم ریختی
ای محرّم، آتشی در سینه‌ی حوّا شدی‌ای محرّم، شورشی در جان آدم ریختی
غصّه‌ی غربت شدی، در قلب هاجر سوختی‌گریه‌ی عصمت شدی، از چشم مریم ریختی
سینه‌ای از راز تو در سینه‌ی سینا نشست‌کوثری از روح را در جسم زمزم ریختی
ای محرّم، ای شروع زخم و آغاز عطش‌انقلابی در درون هر دو عالم ریختی
مرحبا ای دل، که امشب در عزای ایل عشق‌شعله‌شعله سوختی، اشک دمادم ریختی ***

پرسش سرخ:

قدرت درک گل یاس ندارند این قوم‌قدر یک سنگ هم احساس ندارند این قوم
غافلند از اثر عشق و عطش، حق دارندحرمت عاطفه را پاس ندارند این قوم
کربلا پاسخ یک پرسش سرخ است، دریغ‌مثل حرّ جرأت وسواس ندارند این قوم
گرچه دلبسته‌ی شمشیر و سنان‌اند، ولی‌ریشه در آهن و الماس ندارند این قوم
به خدایی که ندا داد که رب النّاس است‌اعتقادی به رب و ناس ندارند این قوم
آب بر ایل عطش یکسره بستند، مگرخبر از غیرت عبّاس ندارند این قوم
فاطمه در رخ زینب متجلّی‌ست، ولی‌قدرت درک گل یاس ندارند این قوم

_____
(1)- حدیث باب عشق؛ ص 115- 119.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1676

محسن حسن زاده لیله کوهی

اشاره

محسن حسن زاده لیله کوهی فرزند سیف اللّه متخلّص به ساحر به سال 1350 ه. ش در شهرستان لنگرود دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاه خود گذراند و سپس توانست از دانشگاه شهید بهشتی تهران در رشته مهندسی کامپیوتر در مقطع کارشناسی فارغ التحصیل شود. سپس در قم رحل اقامت افکند و به تحصیل در دروس حوزوی پرداخت و تا پایان سطح دو پیش رفت.
وی فعالیت‌های شعری خود را به طور رسمی از سال 1365 شمسی و با شرکت در محافل و چاپ اشعار در مطبوعات آغاز کرد.
از لیله کوهی تاکنون یک مجموعه نثر و شعر به نام «بالهای به خون نشسته‌ی من» و همچنین گزیده اشعارش با نام «فریادهای خسته» به چاپ رسیده است.
وی قالب غزل را برای سرودن اشعارش انتخاب نموده ولی در شعر نو (سپید) نیز طبع آزمایی نموده است.
حسن زاده لیله کوهی عضویت در شورای عالی موسیقی صدا و سیما، استاد و عضو هیئت مدیره انجمن شعر و قصه قم و مسئولیت «انجمن ادبی حرم» را بر عهده دارد. وی هم اکنون استاد حوزه علمیه قم در فقه و اصول و همچنین ادبیات می‌باشد.
-*-
پس از تو ای سحر من سپیده را چه کنم‌اگر که بر تو نگریم دو دیده را چه کنم
اگر سپیدی مو را به خون خضاب کنم‌دل شکسته و قد خمیده را چه کنم
به روی مرکبِ عریان اگر سوار شوم‌حسین این گل در خون تپیده را چه کنم
وگر که جان بسپارم کنار پیکر ماه‌ستارگان به خون آرمیده را چه کنم
اگر به خون دلِ خسته‌اش نیارایم‌سرشک تازه به دامان چکیده را چه کنم
وگر به آه فغانَ پرورش بدل نکنم‌بگو که هستی بر لب رسیده را چه کنم
برای من غزلی چشمِ خون فشان کافیست‌چرا قصیده بگویم قصیده را چه کنم ***

تقدیم به آفتاب ظهر عاشورا:

آهی اگر برآمده از جان کیستی‌اشکی اگر چکیده ز چشمان کیستی؟
ای سرخ پوش شعله‌ور شهر آسمان‌ای آفتاب، سینه سوزان کیستی؟
آتش به دست می‌گذری، سرخ روی من‌با من بگو که مجمره گردان کیستی؟
هرشب پس از غروب کجا می‌روی به خواب‌معلوم هست شمع شبستانِ کیستی؟
ما را که در غریبی شب ترک می‌کنی‌صبح آخرین شام غریبان کیستی؟
دیریست با شتاب از این کوچه می‌روی‌اما کسی ندیده که مهمان کیستی؟
دیبای دل فریب، فریبای نازنین‌دنیا از آن توست، تو از آن کیستی؟
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1677

عبد الحميد رحمانيان

اشاره

عبد الحمید رحمانیان فرزند حسین متخلص به «ایلیا» در سال 1351 ه. ش در جهرم به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاهش گذراند و لیسانس خود را از دانشگاه شهید بهشتی تهران در رشته حقوق قضایی اخذ نمود.
وی فعالیت‌های شعری خود را از سال 1367 و با حضور در انجمن‌های ادبی استان فارس به طور جدی آغاز نمود. از ایشان مجموعه نثر ادبی به نام «محاصره» به چاپ رسیده است.
رحمانیان مسئولیت‌های مختلفی در انجمن‌های ادبی و مطبوعات داشته است و هم اکنون در مشاغل قضایی مشغول به کار است. تمایل وی بیشتر به سرودن غزل است.
-*-

مرز محال:

بر قلّه‌های مرز محال ایستاده استاین زن که بر مدار کمال ایستاده است
این کیست این فرشته شیدا که در نبردهمپای مردهای زلال ایستاده است
در پیش خطبه‌های خدا آتشین اوشیطان هزار مرتبه لال ایستاده است
در درک این نهایت بالا بلند عصرانسان در ابتدای خیال ایستاده است
این کیست؟ انعکاس صدایی سلیس‌تردر شام بی‌ستاره بلال ایستاده است
پاسخ دهید بارش بهتی عجیب راوقتی سئوال پشت سئوال ایستاده است
سالی گذشت و ما همگی منحنی شدیم‌زینب هنوز این همه سال ایستاده است ***

برای حضرت عبد اللّه بن حسن (ع):

این کیست از خورشید مولا ماهروتربی‌تاب‌تر، عاشق‌تر، عبد اللّه روتر
می‌گفت من دست از حسینم برندارم‌الّا شود بازویم از خون وضو، تر
می‌گفت ای شمشیرها دستم مگیریدمرگ از جگر دارد بیاید روبروتر
می‌گفت و با دست عمویش عهد می‌بست‌چشم زمین از حسرت این گفتگو، تر
وای آن گلوی ناز سیراب عطش بودشد عاقبت از دست آن صاحب سبو، تر
آنجا حسین افتاد و اینجا کودکی نازافتاد در دست یزیدی تند خوتر
بابا نبود اما برایش نوحه خواندندچشم خدا تر گشت و چشمان عمو تر
در عالم ای شمشیرها پیدا نکردیدآیا کسی نزد خدا با آبروتر؟!
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1678

شیما تقیان پور

اشاره

شیما تقیان پور فرزند صمد به سال 1351 ه. ش در قزوین دیده به جهان گشود. بعد از طی تحصیلات ابتدایی و متوسطه در زادگاه خود توانست از دانشگاه آزاد تاکستان در رشته‌ی الهیات لیسانس بگیرد.
از تقیان پور تاکنون دفتر شعری با نام «مویرگ‌های باران» چاپ و منتشر شده است. وی از شاعره‌های غزل‌سرای معاصر است و هم اکنون در صدا و سیمای استان قزوین به کار نویسندگی برنامه اشتغال دارد.
-*-

آتش:

زمین تا کران در خون، تمام آسمان آتشو دشتی زیر پای شب، در آن صد کهکشان، آتش
زمین و آسمان در هم گره خوردند و پیچیدندکه برپا کرده‌ای صدها هزاران کهکشان، آتش
«سرت بر نیزه‌ها روئیده، خواندی یک غزل گل را»سراسر عشق و آینه، بمان در خون بخوان، آتش
به طوفان می‌زنی هر شب، تو هفتاد و دو کشتی رامیان باد می‌رقصد، فقط یک بادبان، آتش
دو بال سرخ روئیدند، جای دستهای سبزکنار علقمه غلطید، صدها آسمان، آتش ***
غریبی خیمه زد بر دشت و زینب این سوی میدان‌برادر آن طرف مانده و دشتی در میان آتش ***

آب و التهاب:

طرح دستی روی آب افتاده بودعشق هم در التهاب افتاده بود
دستهای سبز بوی یاس داشت‌رونق از گل از گلاب افتاده بود
تا به او شاید رساند خویش راآب هم در پیچ و تاب افتاده بود
با طلوع آفتاب صورتش‌در دل شب اضطراب افتاده بود
خیمه‌ها در زمهریر درد سوخت‌ز آسمانها آفتاب افتاده بود
چشمه‌های تب زده در انتظاردستِ سقّا روی آب افتاده بود
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1679

فاطمه سالاروند

اشاره

فاطمه سالاروند در سال 1352 ه. ش در «ازنا» دیده به جهان گشود. وی از گویندگان جوانی‌ست که آینده‌ی درخشانی را در پیش رو دارد.

ـ*ـ

فصل سپیده:

چشمی گشودیم و دیدیم خورشیدمان سر بریده‌ستبی‌رحم دستی از این دشت یک دامن آلاله چیده‌ست
شیون کن ای دل، دل من، وقتی در این خاک تشنه‌این سو سپیدار زخمی، آن سو صنوبر خمیده است
آه ای علمدار برگرد! بی‌تو درین خیمه‌ی زردیک حسرت سرخ، یک درد در سینه‌ام قد کشیده‌ست
وقتی که از عشق خواندی، با حنجر پاره‌پاره‌دیگر چه جای غزل، دیگر چه جای قصیده‌ست
آن سر که بر نیزه‌ها بود، بر بام تاریخ می‌گفت:پایان این فصل خونین، آغاز فصل سپیده است ***

شاه بی‌ستاره:

مشتاق و دل سپرده و ناآرام، زین کرد سوی حادثه مرکب راچون دوست داشت کشته ببیند دوست، آن جان از شعور لبالب را
در هرم آفتاب شکیبایی، آن روح با طراوت دریایی‌هفتاد و یک پیاله عطش نوشید، تا آب داد ریشه‌ی مذهب را
از شوق سوخت سینه‌ی غمگینش، وقتی که دید کودک شیرینش‌در اوج تلخکامی و دلتنگی، نگشود جز به شکر مگر لب را
تا داغ کربلا نرود از یاد، در شام بی‌ستاره‌ی بی‌فریادآن خطبه‌های روشن آتشگون، برد آبروی تیرگی شب را
رود است و بی‌قراری و حیرانی، کوه است و ذرّه‌ذرّه پریشانی‌تا بادها به زمزمه می‌گویند، پیغام صبر حضرت زینب را
این واژه‌های غم‌زده از من نیست، باور کنید طاقت گفتن نیست‌آمیخت شور عشق محرّم باز، با شرم و اشک چشم، مرکب را
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1680

زهرا محدثی خراسانی

زهرا محدثی خراسانی فرزند حسن، به سال 1353 ه. ش در شهر مقدس مشهد متولد شد. وی پس از اخذ مدرک دیپلم تحصیلات خود را ادامه داد و در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی لیسانس گرفت. محدثی کار شعری خود را از سال 1373 شمسی آغاز کرده است، و سبک شعری وی کلاسیک است. پدرش مرحوم حسن محدّثی خراسانی که خود از شاعران مطرح بود، مشوقش بوده است. اشعارش به طور پراکنده در مجلات تابران مربوط به اداره‌ی فرهنگ و ارشاد خراسان و مجلات اطلاعات هفتگی و قدس وجود دارد.
هم اکنون در کانون فرهنگی پرورش فکری کودکان و نوجوانان به کار فرهنگی مشغول است و در جلسات حوزه‌ی هنری مشهد کلاس نقد و بررسی شعر دارد.
محدثی در قالب دوبیتی، رباعی و غزل طبع آزمایی کرده است، ولی وجه غالب آثارش غزل می‌باشد.
ـ*ـ
سرشار از غم‌های مگو بودم، سرشارم از شوری رها امشب‌سرشار تو ای یاد سُکرآور، در خلوتی بی‌انتها امشب
سالار غم‌های زلال و پاک، ای همسفر با شانه‌های عشق‌در ناشکیبان بقیعِ تو، جاریست شوری تا خدا امشب
ای سجده‌گاه عشق بعد از تو، مغموم و دلتنگ و خزان بر دوش‌پیشانیت صبحی است چون خورشید در ظلمتی ناآشنا امشب
ای هم رکاب دشنه بردوشان، ای شطّ صبر و درد در جانت‌بگشای راز ماندن و غم را در خلوتی بی‌ماجرا امشب
ای چشم‌هایت از خدا لبریز، ای سینه‌ات رازی بهارانگیزآشفته در تفسیر غم‌هایت، پر می‌کشم یاد تو را امشب
نوشاندم اندوه زلالت را بر دوش خاموش عطش‌هایت‌سرشار غم‌های مگو بودم، سرشار از شوری رها امشب
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1681

محسن احمدی

اشاره

محسن احمدی فرزند عزیز اللّه در سال 1353 ه. ش در شهرستان بروجن متولد شد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاه خود به اتمام رسانید و سپس برای ادامه تحصیل در دانشگاه آزاد شهرستان دهاقان در رشته‌ی ادبیات فارسی پذیرفته گردید، و در حال حاضر همین رشته را در مقطع کارشناسی ارشد در دانشگاه تهران پی می‌گیرد.
احمدی سرودن شعر را از نوجوانی شروع کرد و تمایل وی بیشتر به سرودن غزل می‌باشد هر چند در زمینه شعر نو نیز طبع آزمایی کرده است. شعرهای او تاکنون به صورت پراکنده در بیشتر نشریات کشور، جنگ‌ها و مجموعه شعرهای گردآوری شده، انتشار یافته است.
از محسن احمدی تاکنون این آثار به چاپ رسیده است: «گزیده ادبیات معاصر شماره 58»، «میان ماندن و رفتن» (مجموعه نقد) «تبسم‌های نامرئی» (مجموعه شعر)، «سایه‌ای از آفتاب» (مجموعه نقد)، «سرنوشت ناتمام» (مجموعه شعر). ایشان مسئولیت‌های متعدد فرهنگی را در بعضی جراید و سازمان‌های دولتی داشته و هم اینک مسئول فرهنگسرای ولا و مدیر کل حوزه ریاست و روابط عمومی سازمان ایرانگردی و جهانگردی می‌باشد.
ـ*ـ

امتداد زخم:

ای پاره‌های زخم فراوان به پیکرت‌ما را ببر به مشرق آیینه گسترت
خون از نگاه تشنه‌ی گل شعله می‌کشدداغ است بیقراری گل‌های پرپرت
با من بگو چگونه در آن «برزخ کبود»دیدند زینبّی و نکردند باورت؟!
من از گلوی رود شنیدم که آفتاب‌می‌سوزد از خجالت دست برادرت
یک کوفه می‌دوم، به صدایت نمی‌رسم‌یعنی شکسته‌اند دو بال کبوترت
ما را ببخش، ما که در آنجا نبوده‌ایم‌ای امتداد زخم، به پهلوی مادرت! ***
لب تشنه‌ی داغم، دلم را با عطش دم کن‌از جنس آبم، آتشی از من فراهم کن
با من بیا و از جنون سوختن پر باش‌خاکسترم را نذر فرزندان آدم کن
یک جرعه از اندوه بی‌پایان بغضم راقربانی خونریز شب‌های محرّم کن
من داغدار نسل فرزندان خورشیدم‌گر می‌توانی، پشت فریاد مرا خم کن
راهی همیشه تا قیامت پیش رو دارم‌ای جاده این راه گران از پای من کم کن
ای آنکه می‌دانم سراپا خیس آوازی‌ققنوس پروازِ من از آتش فراهم کن
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1682

نیره سادات هاشمی

اشاره

نیره سادات هاشمی به سال 1354 ه. ش در مشهد دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی و متوسطه‌ی خود را در تهران و شهر ری گذراند و در سال 1372 دیپلم گرفت. وی هم اکنون ساکن شهر ری می‌باشد.
هاشمی از دوران نوجوانی به سرودن شعر پرداخت. شعرهایش به صورت پراکنده در روزنامه‌ها و مجموعه‌های شعرهای گردآوری شده، انتشار یافته است.
نیره سادات هاشمی با شرکت در شب‌های شعر عاشورای شیراز و برخی از همایش‌های سراسری شعر دفاع مقدس علاقه‌مندی خود را به حضور در عرصه‌ی شعر نشان داده است. وی در مقاطع مختلف با کانون شاعران و نویسندگان، واحد ادبیات حوزه‌ی هنری همکاری داشته و در حال حاضر کارشناس بخش شعر کمیته کتاب کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان است.
هاشمی به غیر از سرودن شعر در زمینه موسیقی، نقاشی، عکاسی، و هنرهای دستی و سنتی نیز فعالیت دارد.
از او دو مجموعه شعر «تندیس باران» و «گزیده ادبیات معاصر شماره 163» منتشر شده است.
-*-

مرگ سپیده:

خورشید بر می‌گشت و داغی بر جگر داشت‌این داغ در سیمای او رنگی دگر داشت
بر دستهایش آسمانی از لطافت‌این بار سبزی دلش قصد دگر داشت
در چشمهایش ابری از اندوه حاکم‌لیکن نمی‌بارید و تصمیمی دگر داشت
آیین خورشید زمان تابندگی بوداین شیوه در سرمای آن دوران ثمر داشت
آن روی مهتابی میان قطب خورشیداز آسمان چشمها قصد حذر داشت
در آن بیابان سترون از دل سبزتدفین غنچه رنگ تدفین گهر داشت
صحرایی از هرم تب نامهربانی‌آتش به جان یاسها این سان اثر داشت
در قلب خون رنگ زمان، مرگ سپیده‌تصویر زخمی بر گلوگاه سحر داشت
«1»

_____
(1)- شب شعر عاشورا؛ ص 184 و 185.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1683

مرضيه موفّق

اشاره

مرضیه موفق شورچه در سال 1354 ه. ش در مشهد متولد شد. تحصیلات خود را تا دیپلم ادامه داد و از سال 1372 شمسی شروع به سرودن اشعار نمود. خود می‌گوید: «ریشه‌های شاعریم با اترک خروشان پیوند خورده است و بیشتر در غزل و چهار پاره تنفس می‌کنم و دغدغه‌های شعرهایم بیشتر جنبه‌های مذهبی و اجتماعی دارد». اشعارش به صورت پراکنده در نشریات داخلی استان انتشار یافته است.

-*-

خوشه‌ای صدای زخمت را هیچ حلقی، وجین نخواهد کردگرچه دستی به کاروان سکوت، خیمه در پای دین نخواهد کرد

آینه گریه می‌کند با من بر غروب هرآنچه خورشید استتا قیامت ز شرم این تصویر گریه‌ای این چنین نخواهد کرد

کوه تردید می‌کند بر گرد، آسمان چکّه‌چکّه می‌باردردّ پای دوباره آمدنت چشم و دل را اجین نخواهد کرد

ذو الجناح شکسته می‌آید یال در یال باد آشفته استسر به زیر نجابتی خونین شیهه‌ای بعد از این نخواهد کرد

می‌روم تا نماز را امروز با امام عطش اقامه کنم‌گرچه روح زمینی‌ام را او در صف مؤمنین نخواهد کرد ***

تقدیر:

تقدیر من ای عشق فرو ریخته در باد!پوسیده‌ترین پرده‌ی آویخته در باد
من در پی یک تشنگی ناب دویدم‌شاید که به شوقی برسم ریخته در باد
آوارترین سقف منم چلچله‌ای کو؟تا پر بزند در تب آمیخته در باد
هرچند به آغوش قفس خو نگرفته است‌این کفتر زخمی که پری ریخته در باد
در خلوت آشوب دل خویش اسیر است‌تا باز رسد فصل برانگیخته در باد
«1».

زیارت عاشورا:

بغضم پر از تهاجم باران است، در هاله‌ی زیارت عاشوراوقتی صدای نافله‌ام گم شد، در ازدحام غارت عاشورا
ظهری که ربّنای اذان پیچید، حلق از زبانه‌های عطش پر شدخون از شکاف حنجره عصیان کرد، جاری به روی وسعت عاشورا
وقتی که از چکاچک شمشیرش، خون در رگان حادثه می‌غلتیدعطر گلوی زخمی او آمد، از شش جهت عیادت عاشورا
آن شب زمین سرخ و عطش دیده تا ذو الجناح خسته شهید آوردسر از شکوه سجده‌ی خود برداشت، تا بنگرد رسالت عاشورا
بالاتر از زمین و زمان خورشید، بر ارتفاع نیزه دعا می‌خواندبا آن شکوه حنجره‌ی سرخش، در امتداد غربت عاشورا
شب از قفای خیمه نمایان شد، شب در هوای مستی خود می‌زدبا تازیانه‌های تسلسل‌دار، بر چهره‌ی صداقت عاشورا
گرچه غبار تلخ فراموشی، باریده بر زلالی باورهااز ذهن پیر کوفه نخواهد رفت، داغ عظیم رؤیت عاشورا

_____
(1)- رستاخیز لاله‌ها؛ ص 158.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1684

سارا حیدری

سارا حیدری به سال 1354 ه. ش در تهران به دنیا آمد. پس از طی تحصیلات دوران متوسطه، از دانشگاه آزاد تهران در رشته‌ی علوم سیاسی به اخذ مدرک کارشناسی نائل آمد.
حیدری هم اکنون ساکن بخش آزادگان گرمسار و کارشناس ادبی دانشگاه آزاد اسلامی واحد گرمسار است. شعرهای وی در چند سال اخیر در بسیاری از نشریات، جنگ‌ها و مجموعه‌های شعری گردآوری شده، انتشار یافته است. وی با انجمن ادبی گرمسار و انجمن ادبی ایوانکی همکاری داشته است. شعرهایش بیشتر در قالب غزل است.
ـ*ـ
از عمق درد غریبانه، کربلا تو بگوهر آن چه دیده‌ای آری به چشم‌ها تو بگو
بگو که خاک تو، آکنده، از خدا شده استبگو که وسعت یک قرن در تو جا شده است
بگو بزرگترین‌ها چه ساده می‌میرندو نخل‌ها، همه‌شان ایستاده می‌میرند
به کربلاست، که شش ماهه طفل، بالغ شدز هر چه رنگ تعلق گرفت، فارغ شد
به کربلاست که مردان مرد در تب و تاب‌در اوجی از عطش امّا تمامشان سیراب
به کربلاست که غوغا، سکوت می‌خواندو بی‌دو دست، عزیزی، قنوت می‌خواند
به کربلاست که نخل ایستاده می‌میردبه کربلاست که یک مرد ساده می‌میرد
چقدر مثل قیامت عظیمی عاشوراعظیم نه، که صدای قیامتی به خدا
بکوب بر سر دوشم، بکوب ای زنجیربزن به روی سرم دست‌های دامن گیر!
نشسته است به کنجی، عزا گرفته دلم‌عزا نه، بلکه غمی از خدا گرفته دلم
بهانه‌ای است محرم، که سخت می‌نالم‌چنین به حال دل تیره بخت می‌نالم
اگر چه کرب و بلا، حزن‌آور است و غمین‌به حال خویش بگریید مردمان زمین!!
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1685

سید محمد ضیاء قاسمی

اشاره

سید محمد ضیاء قاسمی فرزند سخی به سال 1354 ه. ش در «بهسود» از استان «میدان قهر» کشور افغانستان به دنیا آمد وی در سال 1364 به ایران هجرت نمود.
تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در تهران گذراند و هم اکنون در مقطع کارشناسی در زمینه سینما در دانشکده‌ی صدا و سیما مشغول به تحصیل است.
وی فعالیت شعری خود را از سال 1370 و با همکاری نزدیک با مطبوعات به طور جدی آغاز نمود و مسئول جلسه‌ی افغانستان در حوزه هنری سازمان تبلیغات بوده است.
از سید ضیاء تاکنون یک مجموعه به نام «گزیده ادبیات معاصر شماره 130» منتشر شده است. قاسمی در سبک کلاسیک فقط غزل می‌سراید و در شعر نو نیز قالب سپید را ترجیح می‌دهد.
سید ضیاء قاسمی علاوه بر فعالیت‌های مطبوعاتی دبیرخانه‌ی ادبیات افغانستان در یکی از فرهنگسراهای تهران است.
-*-

شعله‌ور در خون:

بیابانت کفن شد تا بمانی شعله‌ور در خون‌گلستانی شبیه در لامکانی شعله‌ور در خون
زمین و آسمان در خویش می‌پیچند از آن روزکه بر پا کرده‌ای آتشفشانی شعله‌ور در خون
تو نوحی می‌بری هر روز هفتاد و دو دریا رابه سمت عاشقی با بادبانی شعله‌ور در خون
دو بال سرخ افتادند از ماه و علم خم شدکنار رود جا ماند آسمانی شعله‌ور در خون
صدایت بوی باران داشت تا خواند آیه‌ی گل راسرت بالای نی چون کهکشانی شعله‌ور در خون
و قبله در نگاه تیغ جاری شد که با حلقت‌نماز آخرینت را بخوانی شعله‌ور در خون
دلت را ریختی ای مرد، در حلقوم آهن‌هاغزل خواندی در آتش با زبانی شعله‌ور در خون ***

بی‌تاب پریدن:

بی‌تاب که او را نکند دیر بخواهدمی‌رفت که آب از شرر تیر بخواهد
می‌دید پدر در «جگر معرکه» تنهاست‌شایسته‌ی او نیست دگر شیر بخواهد
می‌دید کسی نیست علم را بفرازدمی‌دید کسی نیست که شمشیر بخواهد
وقتی که زمین تشنه‌ی خون گل سرخ است‌باید که گلویش ز کمان گیر بخواهد
می‌رفت سوی معرکه بی‌تاب پریدن‌بی‌تاب که او را نکند دیر بخواهد
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1686

منصوره عرب سرهنگی

منصوره عرب سرهنگی در سال 1354 ه. ش در شهرستان ایوانکی به دنیا آمد. تحصیلات خود را در زادگاهش و سپس سمنان گذراند و در سال 1372 دیپلم گرفت. وی در سال 1377 از دانشگاه سمنان به اخذ مدرک کارشناسی پرستاری نائل آمد.
عرب سرهنگی از دوران نوجوانی به سرودن اشعار پرداخت و سروده‌هایش به صورت پراکنده در برخی از نشریات کشور و مجموعه شعرهای گردآوری شده، انتشار یافته است.
عرب سرهنگی با انجمن شعر و ادب گرمسار همکاری داشته و در سال 1378 شمسی با جمعی از علاقه‌مندان، اقدام به تشکیل انجمن ادبی در شهرستان ایوانکی نموده است.
ـ*ـ
کدام واقعه‌ی سبز را خبر داردهمان که بر لب خشکیده شعر تر دارد
بلوغ باور سبزی، شکفته بر لب اوکه تا همیشه تاریخ، برگ و بر دارد
در امتداد نگاهش، سپاه تاریکی‌ست‌داد کران به کران، حسرت سحر دارد
چقدر مرگ برایش زلال و شیرین است‌که دم‌به‌دم به لب تشنه‌اش شکر دارد
حماسه سازترین شعر کربلایی ماست‌همان که قافیه از پاره‌ی جگر دارد
همان که بی‌سر و پا، با نفاق می‌جنگدبرای تیغ شهادت هزار سر دارد
کسی که در دل شمشیرهای تشنه به خون‌رجز بخواند و قاسم شود، هنر دارد
هماره چشم به راهش نشسته کرب و بلاکه بی‌قرار بیاید، سلاح بردارد
خدا کند به من خسته دل پناه دهدکه گفته‌اند به دل خستگان نظر دارد
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1687

محمد رضا گلدسته

اشاره

محمد رضا گلدسته به سال 1354 ه. ش در شهرستان گرگان متولد شد. تحصیلات خود را تا دیپلم ادامه داد و سپس به شغل آزاد پرداخت. وی از سیزده سالگی شروع به سرودن نمود و از سال 1376 تاکنون به عنوان شاعر اهل بیت به سرودن اشعار می‌پردازد وی در قالب کلاسیک کار می‌کند و عموما مثنوی و غزل می‌سراید.
از گلدسته تاکنون دفتر شعری منتشر نشده است ولی مجموعه شعری آماده به چاپ دارند.
-*-

دلواپسی در میقات:

هرچه در رمز و راز عاشوراستحرف اول نماز عاشوراست
ای که دل تا همیشه دلبر توستعشق بازی نماز آخر توست
حج همان خط سیر راه تو بودکعبه گودال قتلگاه تو بود
در نمازت به خون وضو کردی‌با خدا سیر گفتگو کردی
سجده کردی ولی به چلّه نی‌رو به معراج بود پله نی
به ندای لبان تشنه‌ی توتن صد چاک تیغ دشنه‌ی تو
به فدای نماز آخر توسجده‌ی سرخ و نعش بی‌سر تو
دل گرفتار توست یا مولادیده بیمار توست یا مولا
یا حسین عزیز دلتنگم‌نینوایی است لحن و آهنگم
پسر فاطمه دخیل توام‌تشنه‌ی جام سلسبیل توام
پسر فاطمه عنایت کن‌مرا سوی خود هدایت کن
یا حسین آتشی است در قلبم‌ناله دلکشی است در قلبم
قلمم را به دست دل دادم‌که رسد تا به عرش فریادم
فصل در دشت خون شکفتن شدنوبتِ از حسین گفتن شد
بر تن شعر تازیانه زدم‌باز هم حرف عاشقانه زدم
ناله عشق سخت و جانسوز استآتش عشق استخوان سوز است
عاشقی غربت و بلا داردکوفه و شام و کربلا دارد
هرکه عاشق شود نمی‌میرداو حیاتی دوباره می‌گیرد
«یا حسین» اسم اعظم عشق است‌هرکه این گفت محرم عشق است
دل برای تو می‌تپد مولادر هوای تو می‌تپد مولا
یا حسین از تو گفتم هوس است‌در کف خون شکفتنم هوس است
عشق یعنی سرِ بریده‌ی توبوسه بر حنجر بریده‌ی تو
دانشنامه‌ی شعرِ عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1688 یا حسین از تو آبرو
داریم‌تا ابد با تو گفتگو داریم
عشقت آتشفشان سینه‌ی ماست‌او مدال نشان سینه‌ی ماست
ما که دلواپسیم در میقات‌مثل خار و خسیم در میقات
راه خود را ز کعبه کج کردیم‌با تو از تو دوباره حج کردیم
وقت احرام شد کفن پوشیم‌رختی از جنس خون بر تن پوشیم
حج اکبر طواف کربلاست‌کعبه در اعتکاف کربلاست
عده‌ای از تو راه کج کردندکربلا را فدای حج کردند
عده‌ای گرم کار خود بودندغافل از تنگه‌ی احد بودند
عده‌ای نیز تکّه‌تکّه شدندبنده‌ی نام و نان و سکّه شدند
غرق در آخور علوفه شدندعده‌ای نیز اهل کوفه شدند

کوفه لبریز ناجوانمردی استخنجر تیز ناجوانمردی است
جانِ زهرا به سوی کوفه مروبا گل و غنچه و شکوفه مرو
کوفه ره بر تو بست یا مولابیعتت را شکست یا مولا
کربلا یعنی اشک یعنی آه‌ذبح هفتاد و دو خلیل اللّه
قتلگه، مروه است، خیمه صفاست‌عید قربان غروب عاشوراست
کربلا کعبه اهورایی‌ست‌مشهدِ لاله‌های زهرایی‌ست
خفته بر روی خاک پیکر تومی‌درخشد به روی نی سر تو
بر سر نیزه صوت قرآنت‌التیامی است بر یتیمانت
از سرِ نیزه عشق می‌جوشدکربلا تا دمشق می‌جوشد
از سرِ نیزه نور می‌باردافتخار و غرور می‌بارد
کربلا یعنی امتحان دادن‌بر لب آب، تشنه جان دادن
رنگ الماس دارد آب فرات‌بوی عباس دارد آب فرات
غنچه‌های شکفته پژمردندتشنه بودند و سر فرو بردند
بس که فریاد العطش کردندرهسپار شهادتش کردند
می‌رود مشک آب بر پشتش‌مرگ بازیچه‌ای است بر مشتش
آب در حسرت زبانش بوددر کف بوسه بر لبانش بود
شاخه‌ی یاس بر زمین افتادمشک عباس بر زمین افتاد
یا ابو الفضل چشم مستت کودر قنوتی ولی دو دستت کو
رفتی و قصه‌ی وفایت ماندبر تن آب ردِّ پایت ماند
رفتی و کوفه در ندامت ماندآب شرمنده تا قیامت ماند
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1689

راضیه رجایی

اشاره

راضیه رجایی به سال 1355 هجری شمسی متولد شد. وی دانشجوی رشته‌ی روانشناسی است و مدت ده سال است که شعر می‌سراید و سبک کلاسیک را انتخاب کرده است.
رجایی هم اکنون مسئول شعر خواهران حوزه‌ی هنری خراسان می‌باشد «گزیده ادبیات معاصر شماره‌ی 117»، اثر اوست.
-*-

هو الحق:

غم را ببین چگونه در آغوش می‌کشدداغ هزار حادثه بر دوش می‌کشد
پشت زمین شکسته زمان گریه می‌کندزینب حسین را چو در آغوش می‌کشد
هرچند کوفه تا به کنون هر چه می‌کشداز زخم‌های کشته فراموش می‌کشد
با ذو الفقار خطبه‌ی زینب قلم شوددستی که روی واقعه سرپوش می‌کشد
ای آسمان بس است دگر طاقتم شکست‌زینب هنوز داغ که بر دوش می‌کشد ...
*
آشفته دلی که در پی خانه‌ی اوست‌مجنون صفت است و سخت دیوانه‌ی اوست
در بزم گل و شکوفه می‌آوردندیک شعله که سهم بال پروانه‌ی اوست
این جا که شکسته از غمش روح نمازبگذرا بمیرد آن که بیگانه‌ی اوست
از بین شما که دیده خورشید مرایک تشنه که مشک آب بر شانه‌ی اوست «1»
_____
(1)- رستاخیز لاله‌ها؛ ص 70.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1690

زكريا تفغّلى

اشاره

زکریا تفعّلی ماسوله فرزند اسماعیل به سال 1355 ه. ش در تهران به دنیا آمد.
تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاه خود گذراند و سپس در مرکز تربیت معلم در رشته زبان و ادبیات فارسی به تحصیل پرداخت و به استخدام آموزش و پرورش در آمد و هم اکنون دانشجوی سال آخر رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی در مقطع کارشناسی از دانشگاه پیام نور می‌باشد.
تفعلی از سال 1369 شمسی به طور جدی شروع به سرودن شعر نمود.
سروده‌های وی بیشتر در قالب غزل و رباعی است گرچه شعر نو را در قالب نیمایی تجربه کرده است.
زکریا تفعلی آموزگار است و از مربیان تربیتی یکی از مدارس تهران می‌باشد.
ـ*ـ
تو هلال منی و هرکه جمالت دیده‌ست‌موعد بدر تو ای ماه ز من پرسیده‌ست
جز تو ای قاری قرآن بر سر نی چه کسی«أَمْ حَسِبْ» خوانده و بر روی سنان خندیده‌ست
بوی سیب است که در کوفه وزیدن داردیا شمیم نفس فاطمی‌ات پیچیده‌ست؟
خارجی خواندمان کوفه و من در عجبم‌چه کسی خواندن قرآن تو را نشنیده‌ست
دخترت بود که می‌گفت به کوفی بس کن‌اینقدر سنگ مزن لعل لبش خشکیده‌ست
***

به پاس گلویت:

نیزارها می‌نوازند، محزون به پاس گلویت‌عمریست لب تر نکرده است هامون به پاس گلویت
زخمی نشسته است شاید، مردی شکسته است شایدباید که ماتم بگیرد، مجنون به پاس گلویت
دل‌های زخمی غمینند، شاید غریبان چنینددر سینه‌ها عقده ماندست، مشحون به پاس گلویت
بعد از فرود تو مولا، بر قاب غمرنگ شیعه‌از خون فراتی کشیدیم تا خون به پاس گلویت
یک آیه از کهف باقیست، خورشید آهسته‌تر خوان‌داوود هم سالیانیست، مفتون به پاس گلویت

یادگار:

زخم پا، یادگار آبله بودسال‌ها تا ظهور فاصله بود
چشم خورشید خوب می‌پاییدنظرش بر عبور قافله بود
در کلاس خودآزمایی عشق‌درس امشب نماز نافله بود
لن ترانی شنیده‌ای می‌گفت:که جواب هزار مسئله بود
در گلوی شهید کوچک عشق‌یادبودی ز تیر حرمله بود
زخم دستم نشان داس، امّازخم پا، یادگار آبله بود دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1691

مهدی مظفری ساوجی

اشاره

مهدی مظفری ساوجی فرزند اکبر در سال 1356 ه. ش در ساوه به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در زادگاهش سپری کرد و توانست از دانشگاه پیام نور ساوه در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی در مقطع کارشناسی فارغ التحصیل شود.
فعالیت‌های شعری خود را از سال 1374 شمسی شروع کرده و به مدت چند سال با مطبوعات (مجلات و روزنامه‌های مختلف) همکاری نزدیک داشته است.
از مظفری تاکنون مجموعه شعرهای «دلتنگی‌های نسیم»، «گزیده ادبیات معاصر شماره 131» و «آینه‌های رنگ پریده» به چاپ رسیده و هم چنین دو مجموعه شعر شاعران معاصر به نام «نغمه‌های رود عطش» و «اشتیاق اطلسی‌ها» را نیز گردآوری و منتشر نموده است.
این شاعر جوان و پرکار مجموعه شعری با نام «شهد اما شوکران» را در زیر چاپ دارد که گردآوری غزل اجتماعی معاصر از عهد مشروطه تا دهه 70 می‌باشد. مهدی مظفری در انواع قالب شعری طبع‌آزمایی کرده است ولی در شعر کلاسیک غزل و مثنوی و در شعر نو قالب نیمایی و سپید را ترجیح می‌دهد.
وی هم اکنون در حال گذراندن خدمت نظام وظیفه در سازمان بسیج دانشجویی می‌باشد.
-*-

هفت بند بغض:

این کوفه بود باز به زنهار می‌شکفت؟!یا آئینه دوباره به زنگار می‌شکفت؟!
هرچند داغ زخم علی تازه بود، لیک‌تزویر بود باز به اصرار می‌شکفت
انگار خار بود به جای طلوع گل‌در غربت بهار که این بار می‌شکفت
هر صبح در تنفس دیدارت آفتاب‌با عطری از طراوت تکرار می‌شکفت
آواز در گلوی دل آواره می‌نشست‌آنگاه در عزای تو، خونبار می‌شکفت
با یاد زخم‌های فزون از ستاره‌ات‌ابر غزل به هق‌هق بسیار می‌شکفت
آنک زنی، چگونه زنی؟- با شکوه‌تراز هر چه مرد، گرم به پیکار می‌شکفت
بعد از تو ای عزیز چه گویم که شعر نیزچون عشق، دل شکسته و بیمار می‌شکفت
ققنوس بغض شعر من آتش گرفت، سوخت‌بال و پر تو بود، غزل‌وار می‌شکفت
آتش رسید و بال و پرت سوخت، باز هم‌خاکستر تو بود که انگار می‌شکفت:
سرشارتر زهر چه بهار و نسیم و صبح‌سبز و لطیف و روشن و سرشار می‌شکفت
این غربت که بود که در هفت بند بغض‌با ناله‌های زخمی تبدار می‌شکفت
آیینه‌ی که بود به انکار می‌شکست‌این چهره‌ی که بود که صد بار می‌شکفت
***
نه جانی به پای عشق نه تیری دگر دریغ‌کمان‌ها شکسته است نمانده مگر دریغ
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1692 به سودای جاده بود، به سودای جنگ نیزکه سیلی زدند وای، ندانسته بر ... دریغ
زمستان و باز هم زمستان ... که فصل‌هاست‌نکرده گذر بهار از این رهگذر دریغ
نمانده دگر خدا، نه برگ و نه بر خداشکفته ز شاخه‌ها، تبر جای بر دریغ
نیستان داغ‌ها به آتش کشیده شدو آن سوی ناله‌ها فقط گوش کرد دریغ
چه رنگی‌ست این دگر که با سکه‌های زرنشستید سر به سر به سودای سر دریغ
فریبم چون شغاد که آخر به باد دادبه نیرنگ زخم خویش هر آنچه پدر ... دریغ
و ترسم خدای من به تاوان این گناه‌بسوزیم عاقبت همه خشک و تر ... دریغ

«خاک بی‌قرار بود»آه شعله‌ورتر از همیشه می‌شکفت باد، زخم سوز می‌خزید عشق را نمی‌شناخت
*
ماه مانده بود و چشمهای انتظارمشک تشنه باد بی‌بهانه بی‌بهانه‌تر هفت بند آه شعله‌ور آب گریست
*
ناگهان نگاه بادسمت مشک را نشانه رفت ماه بی‌قرار چشمهای انتظار بود مشک قطره‌قطره سوخت ماه تشنه لب
*
آفتاب شرمسار ماه‌ماه شرمسار غربت ستاره‌ها آب شرمسار زیستن
*
چشمهای انتظار قاب شد دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1693 خیمه‌ها گریستند
*
آه‌دستهای ماه اگر نمی‌شکفت خاک تا همیشه بی‌بهانه بی‌بهار مانده بود چشمهای مشک اگر نمی‌گریست آه تا همیشه بی‌قرار در گلوی انتظار مانده بود دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1694

فاطمه آقابراری

فاطمه آقابراری فرزند عبد العلی به سال 1357 ه. ش در شهر مقدس قم متولد شد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در آنجا گذراند و سپس عازم تهران شد و در رشته کودکان استثنایی از تربیت معلم شهید ثانی تهران فوق دیپلم گرفت و اکنون دانشجوی دوره‌ی کارشناسی ناپیوسته در رشته‌ی آموزش ابتدایی دانشگاه آزاد قم می‌باشد.
وی فعالیت شعری خود را از سال 1376 شمسی آغاز کرد و از راهنمایی آقایان محمد علی مجاهدی و سید مهدی حسینی بهره‌ها برد.
آقابراری در شعر عمدتا کار کلاسیک را ترجیح می‌دهد و بیشتر تمایل به سرودن غزل دارد تاکنون کتاب «گزیده‌ی ادبیات معاصر شماره 135» از او به چاپ رسیده است.
ـ*ـ
اگرچه زخم تو با طعنه التیام گرفت‌ولی زمین و زمان از تو احترام گرفت
تو صبح روشنی امّا برای من گفتنددل شکسته‌ی تو در غروب شام گرفت
بگو به جرم چه بود این دلیل کافی نیست‌که بی‌دلیل زمین از تو انتقام گرفت
بگو برای من از خاطرات ظهر عطش‌از آتشی که به آرامش خیام گرفت
فقط به عشق شما حرف می‌زنم بانواگر که حرف دلم عاشقانه نام گرفت
نشستم از تو بگویم چه قدر تشنه شدم‌نشستم از تو بگویم ولی صدام گرفت
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1695

هاشم کرونی

اشاره

هاشم کرونی فرزند داراب به سال 1358 در شیراز دیده به جهان گشود. تحصیلات خود را تا اخذ دیپلم در زادگاهش ادامه داد.
از اوایل دهه‌ی هفتاد فعالیت‌های شعری خود را با همکاری با «انجمن ادبی دلگشا» ی شیراز به طور جدّی آغاز نمود و در کارنامه فعالیت‌های فرهنگی خود مسئولیت «انجمن ادبی باران» و «انجمن شاعران جوان» و دبیری اتحادیه انجمن‌های ادبی فارس را دارد.
از هاشم کرونی تاکنون دو مجموعه داستانی به نام «ضریح خاک» در دو جلد و «ترنم باران و پرنده» به چاپ رسیده است.
مجموعه شعر «شاعران جوان فارس» را نیز گردآوری و به چاپ رسانده است. کرونی مجموعه شعر دیگری به نام «ریحانه‌های اریحا» در زیر چاپ دارد.
وی در قالب کلاسیک و نو طبع آزمایی نموده است ولی اخیرا تمایلش بیشتر به سرودن اشعار نو در قالب سپید می‌باشد.
هاشم کرونی روزنامه‌نگار است و دبیر سرویس یکی از روزنامه‌های جنوب کشور را دارد.
-*-

لالا لالا لا دل من شهیده:

شب تا سحر خداخدا می‌کردم‌اسم قشنگتو صدا می‌کردم
سلام عمو، سلام عمو، خسّمه‌هرچی تو انتظار بودم بسّمه
شب تا سحر، صبح تا غروب نشستم‌دل به چشای خسته‌ی تو بستم
مثل موات دلم پریشون شده‌از بچه بودنش پشیمون شده
صبح تا حالا، دعام بوده بزرگ‌شم‌خواهشم از خدا بوده بزرگ‌شم
دلم می‌خواد منم شهیدت بشم‌یه تیر ترکش امیدت بشم
یعنی می‌شه دعام اجابت بشه‌یواش یواش وقت شهادت بشه
خیلی دلم می‌خواست ابا الفضل باشم‌یه یا علی بگم تا از جام پاشم
یه یا علی بگم شهیدت بشم‌یه تیر ترکش امیدت بشم
یه یا علی بگم بیام تو میدون‌فدات بشم، فدات بشم، عمو جون
عمو به جون اکبرت دعام کن‌جون علی اصغرت صدام کن
بذار شهید آخرت من باشم‌بابام که نیست، برادرت من باشم
می‌خوام رو سینه‌ت بمونم شهید شم‌شعر شهادت بخونم شهید شم
خورشید نینوا می‌گن تو هستی‌امام عاشقا می‌گن تو هستی
می‌خوام کنارم بمونی شهید شم‌برام لالایی بخونی شهید شم
لالا لالا لا دل من شهیده‌با تو به غیر از عاشقی ندیده
من سپر بلات می‌شم عمو جون‌شبیه مجتبات می‌شم عمو جون
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1696 بعد بابا عزیز
چشمات بودم‌هرجا می‌رفتی منم همرات بودم
توی چیشات همیشه رنگارنگه‌آسمون نگات برام قشنگه
تشنه خنده‌هات بشم صدام کن‌دلم می‌خواد فدات بشم نگام کن
طاقت موندن به خدا ندارم‌هوای هیچی جز شما ندارم
صاف و صبور مثل یک کوه سنگم‌صبوری بسّه من باید بجنگم
هرچی صبوری کردم از بابام بودبعد بابا شهید شدن دعام بود
هرکی باشه قد من و سکینه‌خدا کنه داغ بابا نبینه
به جون عمه، من دلم شکسته‌بعد خدا، دل به دل تو بسّه
کاشکی پریشونت بشم عموجون‌حج اینه، قربونت بشم عمو جون
سپر می‌خوای؟ می‌خوای سپر بشم من؟محافِظِت وقت خطر بشم من؟
داغ عمو، داغ برادر دیدم‌دس چیه، من به پای تو سر می‌دم!
آب نمی‌خوام، آب حیاتم تویی‌می‌گن سفینه‌ی نجاتم تویی
من نمی‌خوام داغ تو رو ببینم‌خزونی باغ تو رو ببینم
من نمی‌خوام یکه و تنها باشی‌طعمه‌ی گرگای تو صحرا باشی
عمو، ببین مثل یه کوه سنگم‌دلم می‌خواد منم برات بجنگم

عمو شهید آخرت منم من‌بابام که نیس برادرت منم من
می‌خوام رو سینت بمونم شهید شم‌شعر شهادت بخونم شهید شم
لالا لالا، لا دل من شهیده‌با تو به غیر از عاشقی ندیده
شب تا سحر خداخدا می‌کردم‌اسم قشنگتو صدا می‌کردم
سلام عمو، سلام عمو خسّمه‌هرچی تو انتظار بودم بسّمه ...
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1697

[فهرست ها]

فهرست منابع و مآخذ

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1699
فهرست منابع و مآخذ قرآن مجید «آ» 1- آتشکده آذر؛ تصحیح دکتر حسن سادات ناصری؛ 1337 شمسی.
2- آذرخش؛ کی منش؛ عباس (مشفق کاشانی)؛ تهران؛ کیهان؛ 1365 شمسی.
3- آرزوی کربلا؛ (مجموعه نوحه و مدایح اهل بیت «س»)، ده بزرگی؛ احد؛ تهران؛ پیام آزادی؛ 1374 شمسی.
4- آنجا که حق پیروز است؛ خرسند؛ پرویز؛ تهران، انتشارات اطلاعات؛ 1376 شمسی.
5- آینه آفتاب؛ شاهرخی؛ محمود (جذبه)؛ کاشانی محقق؛ انتشارات اسوه؛ 1369 شمسی.
6- آینه در کربلاست؛ گزیده اشعار عاشورایی؛ به کوشش شرینعلی گلمرادی؛ تهران؛ انتشارات اهل قلم؛ 1377 شمسی.
7- آینه‌های ناگهانی؛ مجموعه شعر قیصر امین پور.
«الف» 8- ابناء الرسول فی کربلاء؛ خالد محمد خالد؛ قاهره 1968 میلادی.
9- ابو الشهداء؛ عقاد؛ عباس محمود؛ مترجم محمد کاظم معزّی.
10- اتجاهات الشعر العربی المعاصر؛ احسان؛ عباس؛ المجلس الوطنی للثقافة و الفنون و الآداب؛ کویت 1398 قمری.
11- الاتحاف بحب الاشراف؛ الشبراوی؛ الشیخ عبد اللّه بن محمد بن عامر؛ قم؛ دار الذخائر.
12- الاتصاف و التحری؛ ابن عدیم؛ عمر.
13- اجراس الکربلاء؛ الطریحی؛ محمد سعید؛ بیروت؛ مؤسسة البلاغ؛ 1409 هجری.
14- اخبار الطوال؛ دینوری؛ ابو حنیفیه احمد بن داوود؛ ترجمه محمود مهدوی دامغانی؛ تهران؛ 1366 شمسی.
15- اختیار معرفة الرجال (معروف به رجال کشی)؛ طوسی؛ شیخ الطائفه محمد بن الحسن؛ مشهد؛ 1348 شمسی.
16- ادب الطف او شعراء الحسین (ع)؛ شبّر؛ جواد؛ بیروت؛ مؤسسة التاریخ؛ 1422 قمری.
17- ادبیات دوره بیداری و معاصر؛ استعلامی؛ محمّد؛ انتشارات دانشگاه سپاهیان انقلاب.
18- ادبیات عاشورا؛ جمالی (مذنب)؛ محمد خلیل؛ تهران؛ سازمان تبلیغات اسلامی؛ 1367 شمسی.

19- ادبیات و تعهد در اسلام؛ حکیمی؛ محمّد رضا؛ دفتر نشر فرهنگ اسلامی؛ تهران؛ 1379 شمسی.
20- ارشاد؛ شیخ مفید؛ محمد بن محمد بن نعمان؛ ترجمه شیخ محمد باقر ساعدی خراسانی؛ تهران؛ کتاب فروشی اسلامیه؛ 1351 شمسی.
21- از آسمان سبز؛ مجموعه شعر سلمان هراتی.
22- از صبا تا نیما؛ آرین پور؛ یحیی؛ تهران؛ 1354 شمسی.
23- الاستیعاب فی معرفة الاصحاب؛ القرطبی؛ ابن عبد البر؛ بیروت؛ دار صادر، 1328 قمری.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1700
24- اسد الغابه فی معرفة الصحابه؛ ابن الاثیر؛ عز الدّین؛ علی بن احمد بن ابی الکرم، بیروت؛ دار احیاء التراث العربی.
25- اسس النقد الادبی عند العرب؛ احمد بدوی؛ احمد؛ دار نهضة مصر؛ الفجالة القاهره.
26- اشک خون؛ احمدی بیرجندی؛ احمد؛ تهران؛ شرکت چاپ و انتشارات اسوه؛ 1378 شمسی.
27- اشک شفق؛ شاهکارهایی از بهترین اشعار مذهبی؛ به اهتمام رضا معصومی تهران؛ انتشارات گلی، 1380 شمسی.
28- اشک شمع (دیوان)؛ تویسرکانی؛ صفا (علی سهرابی)؛ تهران؛ انتشارات محمودی؛ 1363 شمسی.
29- الاصابه فی تمییز الصحابه؛ ابن حجر العسقلانی؛ محمد بن علی؛ بیروت؛ دار الکتاب العربی.
30- اصول الکافی؛ کلینی؛ ابن جعفر محمد بن یعقوب؛ مترجم سید هاشم رسولی محلّاتی؛ تهران؛ دفتر نشر فرهنگ اهل بیت (ع).
31- اعلام النساء؛ کحاله؛ عمر رضا؛ بیروت؛ مؤسسة الرسالة؛ 1397 قمری.
32- الاعلام؛ الزرکلی؛ خیر الدین؛ بیروت؛ دار العلم للملایین؛ 1986 میلادی.
33- الاعمال السیاسیة؛ قبّانی؛ نزار؛ یا منشورات نزار قبّانی؛ بیروت؛ دار الآداب؛ 1978 میلادی.
34- الاعمال الشعریه الکامله؛ ادونیس؛ علی احمد سعید؛ بیروت؛ دار العوده؛ 1988 میلادی.
35- اعیان الشیعه؛ الامین؛ سید محسن؛ تهران؛ انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی؛ 1415 قمری.
36- الاغانی؛ الاصفهانی؛ ابو الفرج؛ دار الکتب المصریة؛ 1327 قمری.
37- افسانه ناتمام؛ دیوان اشعار ذبیح اللّه صاحبکار «سهی»؛ تهران؛ انتشارات آرون؛ 1380 شمسی.

38- الهی‌نامه، پندنامه، اسرارنامه؛ عطار نیشابوری؛ شیخ فرید الدین؛ با مقدمه فرشید اقبال؛ تهران؛ مؤسسه فرهنگی اندیشه در گستر؛ 1381 شمسی.
39- الامام الحسین؛ العلایلی؛ عبد اللّه؛ بیروت؛ دار مکتبة التربیة؛ 1972 میلادی.
40- امام حماسه‌ای دیگر؛ اوستا؛ مهرداد؛ تهران؛ سازمان تبلیغات اسلامی؛ حوزه هنری؛ 1368 شمسی.
41- امالی؛ شیخ طوسی؛ شیخ الطائفه محمد بن الحسن؛ نجف؛ مطبعة النعمان؛ 1348 قمری.
42- امتاع الاسماع؛ مقریزی؛ تقی الدین احمد بن علی؛ قاهره؛ مطبعة الجنة؛ 1941 میلادی.
43- امل الآمل؛ حرّ العاملی؛ محمد بن الحسن؛ تحقیق احمد الحسینی؛ قم؛ دار الکتاب الاسلامی؛ 1362 شمسی.
44- انساب الاشراف؛ البلاذری؛ احمد بن یحیی بن جابر؛ بیروت؛ 1400 قمری.
45- انصار الحسین؛ شمس الدّین؛ محمد مهدی؛ بیروت- لبنان؛ المؤسسة الدّولیّة؛ 1417 هجری. دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ج2 1700
فهرست منابع و مآخذ ..... ص : 1697
- الانصاف؛ باقلانی؛ ابو بکر محمد بن الطّیب.
47- ای اشکها بریزید؛ (دیوان حبیب چایچیان)؛ حسان؛ تهران؛ انتشارات جاویدان؛ 1374 شمسی.
48- ایرج میرزا و خاندان و نیاکان او؛ به اهتمام محجوب؛ دکتر محمد جعفر.
49- الایمان؛ عدد خاص؛ العدد الاول و الثانی؛ 1383 قمری.
«ب» 50- البابلیات؛ الیعقوبی؛ محمّد علی؛ دار البیان؛ 1951 میلادی.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1701
51- با قبیله آفتاب؛ مجموعه اشعار خداداد نورایی اراکی؛ انجمن فرهنگی هنری استان مرکزی؛ 1381 شمسی.
52- بال سرخ قنوت؛ مجموعه شعر عاشورایی؛ به اهتمام مجاهدی «پروانه»؛ محمد علی؛ دفتر ادبیات آئینی؛ تهران، حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی؛ 1376 شمسی.
53- بحار الانوار، الجامعه لدرر الائمة الاطهار «ع»؛ علّامه مجلسی، ملّا محمد باقر؛ تهران؛ مکتبة الاسلامیه؛ 1362 شمسی.
54- بحر البکاء در مصایب خامس آل عبا؛ شرمی کاشانی؛ محمد؛ تهران؛ شرکت سهامی طبع کتاب؛ 1347 شمسی.
55- بحر المصائب و کنز الغرائب؛ تبریزی؛ شیخ محمد جعفر بن سلطان

احمد؛ تبریز؛ 56- البدایه و النهایه؛ ابن کثیر دمشقی؛ عماد الدین اسماعیل بن عمر؛ قاهره؛ 1932 میلادی.
57- برترین هدف و برترین نهاد؛ علائلی؛ شیخ عبد اللّه، ترجمه دکتر محمد مهدی جعفری؛ تهران؛ انتشارات وزارت ارشاد اسلامی؛ 1371 شمسی.
58- برزیگران دشت خون؛ خرسند؛ پرویز؛ انتشارات پوپک.
59- برگزیده دیوان سه شاعر اصفهان (از خاندان همای شیرازی)؛ ملک الشعراء محمد حسین عنقا، ملک الادبا، یحیی الدّین محمد سها؛ محمد نصیر ابو القاسم طرب؛ با مقدمه و تعلیقات حواشی از جامع دیوان استاد جلال الدین همایی؛ تهران؛ کتابفروشی فروغی؛ 1343 شمسی.
60- بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضائع الروافض (النقض)؛ القزوینی؛ نصیر الدین ابی الرشید عبد الجلیل بن الحسین؛ تصحیح مرحوم جلال الدین محدث ارموی؛ انجمن آثار ملی؛ 1358 شمسی.
61- بهارستان در تاریخ و تراجم رجال قاینات و قهستان؛ آیتی؛ محمد حسین؛ تهران 1327 شمسی.
62- بهار ماتم؛ مجموعه شعر مرثیه دو ماه، محرم و صفر؛ به گزینش محسن حافظی؛ تهران؛ انتشارات برهان؛ 1381 شمسی.
63- البیان و التبیین؛ الجاخط؛ عمرو بن بحر؛ عبد السلام محمد هارون؛ مصر؛ مکتبة الخانجی؛ 1380 قمری.
64- بیعت با بیداری؛ صفار زاده؛ طاهره؛ تهران؛ همدمی؛ 1358 شمسی.
«پ» 65- پایان نامه: امام حسین در شعر معاصر عربی؛ انسیه خز علی.
66- پرتوی از حیات؛ مجموعه اشعار محمد کاظم طوسی؛ خراسان؛ نشر محمد کاظم طوسی؛ 1368 شمسی.
67- پیکار صفین؛ ابن مزاحم منقری؛ نصر؛ ترجمه پرویز اتابکی؛ تهران؛ انتشارات علمی و فرهنگی، 1375 شمسی.
«ت» 68- تاریخ ابن خلدون (العبر)؛ ابن خلدون؛ عبد الرحمن؛ ترجمه عبد المحمد آیتی؛ تهران؛ مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی؛ 1363 شمسی.
69- تاریخ ابن الوردی؛ (تتمة المختصر فی اخبار البشر) ابن الوردی؛ زین الدّین؛ به کوشش احمد رفعت بدراوی؛ بیروت 1389 قمری.
70- تاریخ الادب العربی- العصر العباسی الاول- دکتر شوقی صیف؛ قاهره؛ دار المعارف.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1702
71- تاریخ ادبیات ایران؛ براون؛ ادوارد؛ ترجمه رشید یاسمی؛ تهران؛ انتشارات ابن سینا؛ 1345 شمسی.
72- تاریخ ادبیات در ایران؛ صفا؛ دکتر ذبیح اللّه؛ انتشارات فردوسی؛ 1363 شمسی.

73- تاریخ الامم و الملوک؛ معروف به تاریخ طبری؛ الطبری؛ محمّد بن جریر؛ دار القاموس الحدیث؛ بیروت.
74- تاریخ بغداد؛ خطیب بغدادی؛ احمد؛ قاهره 1349 قمری.
75- تاریخ گزیده؛ مستوفی؛ حمد اللّه؛ به اهتمام دکتر عبد الحسین نوایی؛ تهران؛ مؤسسه انتشارات امیر کبیر؛ 1362 شمسی.
76- تاریخ مدینة دمشق؛ ابن عساکر؛ ابی القاسم علی بن الحسن؛ تحقیق علی شیری؛ بیروت؛ دار الفکر؛ 1415 قمری.
77- تاریخ یعقوبی؛ احمد بن یعقوب؛ ترجمه محمد ابراهیم آیتی؛ تهران؛ مرکز انتشارات علمی و فرهنگی؛ 1362 شمسی.
78- تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام؛ صدر؛ سید حسن؛ بغداد، شرکة النشر و الطباعة العراقیه.
79- تجارب السلف؛ هندوشاه؛ ابن سنجر؛ به کوشش عباس اقبال آشتیانی؛ تهران 1357 شمسی.
80- تجلّی شخصیت علی (ع)، فاطمه (س)، حسین (ع) در شعر فارسی (از رودکی تا عصر حافظ)؛ حسینی کازرونی؛ دکتر سید احمد؛ تهران؛ نشر ارمغان؛ 1379 شمسی.
81- تجلی عشق در حماسه عاشورا؛ به کوشش محمود شاهرخی «جذبه»، عباس مشفق.
82- کاشانی؛ تهران؛ شرکت چاپ و انتشارات اسوه؛ 1378 شمسی.
83- تحفة الاحباب فی نوادر آثار الاصحاب؛ قمی؛ حاج شیخ عباس.
84- تذکرة الاولیاء؛ عطار نیشابوری؛ شیخ فرید الدّین؛ تصحیح و توضیح از دکتر محمد 75- استعلامی؛ تهران؛ انتشارات زوّار؛ 1372 شمسی.
85- تذکره ثمر؛ الفت کاشانی؛ میرزا محمد قلی؛ ثمر نائینی نسخه‌ی خطی مجلس شورای اسلامی؛ به شماره 898.
86- تذکره حدیقه امان اللهی؛ میرزا عبد اللّه سنندجی «رونق»؛ به تصحیح و تحشیه دکتر عبد الرسول خیامپور.
87- تذکرة الخواص فی خصائص الائمه؛ سبط ابن جوزی؛ ابو الفرج عبد الرحمن؛ مکتبة نینوی الحدیثه.
88- تذکره روز روشن؛ صبا؛ محمد مظفر حسین؛ به تصحیح محمد حسین رکن‌زاده آدمیت؛ تهران؛ کتابخانه رازی؛ 1343 شمسی.
89- تذکره شعرای آذربایجان؛ دیهیم؛ محمود؛ تبریز؛ صحافی نور؛ 1367 شمسی.
90- تذکره شعرای استان اصفهان (از قرن پنجم تا عصر حاضر) به اهتمام مصطفی هادوی (شهیر اصفهانی) گل افشان؛ اصفهان؛ انتشارات گل افشان؛ 1381 شمسی.
91- تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی؛ محمد رمضانی؛ انتشارات پدیده

«خاور»؛ 1366 شمسی.
92- تذکره شعرای معاصر؛ اولیایی؛ دکتر مصطفی؛ واحد انتشارات بخش فرهنگی جهاد دانشگاهی اراک؛ 1369 شمسی.
93- تذکره شعرای معاصر ایران؛ خلخالی؛ سید عبد الحمید؛ انتشارات طهوری؛ 1337 شمسی.
94- تذکره شعرای یزد؛ فتوحی یزدی؛ عباس؛ 1373 شمسی.
95- تذکرة القبور؛ مهدوی؛ سید مصلح الدّین؛ اصفهان؛ انتشارات شفقی؛ 1348 شمسی.
96- تذکره مرآت الفصاحه؛ المفید؛ محمد بن محمد؛ تصحیح محمود طاووسی؛ شیراز؛ نوید؛ 1371 شمسی.
97- تذکره نصر آبادی؛ دستگردی؛ وحید؛ 1361 شمسی.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1703
98- تراجم اعلام النساء؛ الحائری؛ شیخ محمد حسین.
99- تراجم سیدات بیت النبوه؛ ابن الشاطی؛ عایشه عبد الرحمن؛ بیروت؛ دار الکتاب العربی؛ 1404 قمری.
100- التفسیر الکبیر؛ رازی؛ امام فخر؛ قم؛ دار الکتب العلمیه.
101- تلخیص مجمع الآداب؛ ابن الفوطی؛ عبد الرزاق بن احمد؛ به کوشش مصطفی جواد؛ دمشق 1963 میلادی.
102- التنبیه و الاشراف؛ مسعودی؛ علی بن حسین؛ ترجمه ابو القاسم پاینده؛ تهران؛ انتشارات علمی و فرهنگی؛ 1365 شمسی.
103- تنقیح المقال؛ مامقانی؛ نجف؛ مطبعة المرتضویه.
104- تولد در میدان؛ (مجموعه شعر)؛ اسرافیلی؛ حسین؛ تهران؛ سازمان تبلیغات اسلامی؛ 1364 شمسی.
105- تهذیب التهذیب؛ ابن حجر عسقلانی؛ شهاب الدین احمد؛ حیدر آباد دکن؛ 1325 قمری.
«ج» 106- الجامع فی تاریخ الادب العربی؛ الفاخوری؛ حنا؛ بیروت؛ الجامع فی تاریخ الادب العربی.
107- جلاء العیون؛ علامه مجلسی؛ ملّا محمد باقر؛ سروش؛ 1374 شمسی.
108- جلوه‌گاه عشق؛ مظفری؛ علی، تهران؛ انتشارات علی مظفری؛ 1369 شمسی.
109- جلوه‌های رسالت؛ مؤید؛ سیّد رضا؛ مشهد؛ انتشارات علی زاده؛ 1370 شمسی.
«چ» 110- چراغ صاعقه، مرثیه از مدینه تا مدینه؛ به گزینش علی انسانی؛ تهران؛ سازمان چاپ و انتشارات فتحی؛ 1367 شمسی.
111- چند مرثیه از شاعران پارسی‌گوی؛ به کوشش ابو القاسم رادفر؛

تهران؛ مؤسسه‌ی انتشارات امیر کبیر؛ 1369 شمسی.
112- چهار خیابان باغ فردوس؛ الهامی؛ میرزا احمد؛ کرمانشاه؛ چاپخانه کاوه؛ 1327 شمسی.
113- چهار صد شاعر برگزیده پارسی‌گوی؛ رضوی نژاد؛ میرزا ابو طالب رضوی نژاد؛ صومعه‌سرایی؛ انتشارات تهران.
«ح» 114- حبیب السیرفی اخبار افراد البشر؛ خواندمیر، غیاث الدّین بن همام الدّین؛ کتابخانه خیام.
115- حدیث باب عشق؛ گزیده اشعار عاشورایی؛ تهران؛ ناشر: کار مشترک انتشارات سروش و کتاب نیستان؛ 1380 شمسی.
116- حدیث کربلا؛ النصیراوی؛ ابراهیم علوان؛ قم؛ انتشارات مهر.
117- حدیقة الحقیقه و شریعة الطریقه؛ محدود بن آدم سنایی؛ به کوشش مدرس رضوی؛ انتشارات دانشگاه؛ تهران 1359 شمسی.
118- حدیقة الشعراء، ادب و فرهنگ در عصر قاجاریه؛ دیوان بیگی شیرازی؛ سید احمد؛ با تصحیح و تکمیل و تحشیه دکتر عبد الحسین نوایی؛ تهران؛ انتشارات زرّین؛ 1366 شمسی.
119- حدیقه الشیعه؛ مقدس اردبیلی؛ انتشارات گلی.
120- حزین لاهیجی، زندگی و زیباترین غزلهای او، تاریخ و سفرنامه‌ی حزین.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1704
121- حسین بن علی (ع) امام ارزشها؛ محمدزاده؛ مرضیه؛ تهران؛ انتشارات دفاع؛ 1381 شمسی.
122- الحسین فی الفکر المسیحی؛ انطون؛ باراء؛ کویت؛ مؤسسة العروة الوثقی؛ 1400 قمری.
123- الحسین تأثرا شهیدا؛ الشرقاوی؛ عبد الرّحمن؛ بیروت- لبنان؛ الدار العالمیّه؛ 1415 قمری.
124- الحسین لغة ثانیه؛ جمیل؛ جواد؛ انتشارات امیر؛ 1416 هجری.
125- حسین وارث آدم؛ شریعتی؛ دکتر علی؛ تهران؛ انتشارات قلم؛ 1371 شمسی.
126- الحسین و بطلة کربلاء؛ مغنیه؛ محمّد جواد؛ بیروت؛ دار التعارف للمطبوعات؛ 1973 میلادی.
127- الحسین و هج القصید؛ ملتقی القطیف الادبی؛ مؤسسة المنار، 1416 قمری.
128- حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء؛ ابو نعیم اصفهانی؛ بیروت؛ دار الکتاب العربی؛ 1387 قمری.
129- حلیة المتقین؛ علّامه مجلسی؛ ملّا محمد باقر؛ تهران؛ انتشارات امین و رشیدی.

130- حماسه‌های همیشه؛ بیگی حبیب آبادی؛ پرویز؛ تهران؛ چاپ و نشر فرهنگ گستر؛ 1382 شمسی.
131- حیاة الامام الحسین؛ شریف القریشی؛ باقر؛ قم؛ دار الکتب العلمیه؛ 1397 قمری.
«خ» 132- خراسان فرهنگی؛ سال اول، مراد و شهریور ماه 1370 شمسی.
133- خزانة الادب، بغدادی؛ عبد القادر بن عمر؛ مصر.
134- خزاین الاشعار؛ عباس جوهری (ذاکر)؛ تهران؛ کتابفروشی تهرانی؛ 1363 شمسی.
135- خسرونامه؛ عطّار نیشابوری؛ فرید الدّین ابو حامد محمد بن ابی بکر ابراهیم؛ به تصحیح و اهتمام احمد سهیلی خوانساری؛ تهران؛ کتابفروشی زوّار؛ 1335 شمسی.
136- خطبه خون؛ مجموعه شعر احد ده بزرگی؛ تهران 1373 شمسی.
137- الخطط المقریزیه؛ المقریزی، عبد القادر بن محمد؛ مطبعة النیل؛ 1325 قمری.
138- خصائص الادب العربی فی مواجهه نظریات النقد الادبی الحدیث؛ الجندی؛ انور؛ بیروت- لبنان؛ دار الکتاب اللبنانی و مکتبة المدرسة؛ 1985 میلادی.
139- الخصائص الحسینیه؛ شوشتری؛ جعفر؛ بیروت- لبنان؛ دار السرور؛ 1414 هجری.
140- الخصائص الکبری؛ السیوطی؛ جلال الدین بن عبد الرحمن؛ به کوشش دکتر محمد خلیل هراس؛ دار الکتب الحدیثه.
141- خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال؛ علامه حلّی؛ حسن بن یوسف؛ مصحح محمد صادق بحر العلوم؛ نجف؛ مطبعة الحیدریة؛ 1402 قمری.
142- خلوتگاه راز؛ حبیب چایچیان «حسان»؛ سازمان انتشارات جاویدان؛ 1379 شمسی.
143- خلوتگه دل؛ گزیده‌ی آثار ادبی شعرا و عرفا در قوالب مختلف شعری؛ به کوشش و گزینش محمّد کارگر شورکی؛ انتشارات خانه‌ی کتاب یزد؛ 1374 شمسی.
144- خورشید بر نیزه؛ مجموعه شعر عاشورایی شاعران امروز قزوین، به کوشش محمد علی حضرتی؛ قزوین؛ اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی؛ 1374 شمسی.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1705
145- خوشه؛ ره‌آوردی از سروده‌های آشفته شهرضایی؛ سیّاره؛ قاسم؛ اصفهان؛ نقش مانا؛ 1381 شمسی.
«د» 146- دایرة المعارف الاسلامیه- گروهی؛ تهران؛ انتشارات جهان.

147- دایرة المعارف بزرگ اسلام، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی؛ تهران؛ مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی؛ 1369 شمسی.
148- دایره المعارف بستانی؛ قاموس عام لکل فن و مطلب؛ بطرس البستانی؛ بیروت؛ دار المعرفة.
149- دایره المعاف تشیع؛ زیر نظر احمد صدر حاج سید جوادی؛ تهران؛ نشر شهید سعید محبّی؛ 1381 شمسی.
150- دایره المعارف فارسی؛ مصاحب؛ غلامحسین؛ تهران؛ 1345 شمسی.
151- دراسات فی الشعر العربی المعاصر؛ شوقی صیف؛ دار المعارف مصر.
152- در سوگ آفتاب؛ موسوی گرمارودی؛ ابو الفضل؛ قم؛ انتشارات فوأد؛ 1369 شمسی.
153- در جستجوی نیشابور؛ زندگی و شعر شفیعی کدکنی؛ مجتبی بشر دوست؛ نشر ثالث و نشر یوشیج؛ 1379 شمسی.
154- دراسة الادب العربی؛ ناصف؛ مصطفی؛ القاهره؛ الدار القومیة و النشر.
155- الدرّ النضید فی مراثی السبط الشهید؛ الامین؛ محسن؛ دمشق؛ 1365 قمری.
156- دعبل خزاعی شاعر دار بر دوش؛ قلی‌زاده؛ مصطفی؛ تهیه پژوهشکده باقر العلوم (ع)؛ مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم؛ 1380 شمسی.
157- دفترهای سبز؛ مجموعه اشعار دکتر علی شریعتی؛ به کوشش محمد رضا حاج بابایی؛ تهران؛ نشر نگاه امروز؛ 1381 شمسی.
158- دیوان آتشکده (نیر)؛ نیر ممقانی؛ محمد تقی بن محمد؛ تهران؛ مرکز نشر کتاب؛ 1368 شمسی.
159- دیوان آذر بیگدلی؛ دکتر سادات ناصری؛ پروفسور بیگدلی؛ چاپخانه علمی؛ 1366 شمسی.
160- دیوان ابن تعاویذی؛ محمد بن عبید اللّه؛ به کوشش د. س. مرگلیوث؛ قاهره؛ 1903 میلادی.
161- الدیوان؛ ابن رزّیک؛ طلائع؛ تبویب و تقدیم% محمد هادی الأمینی؛ منشورات مکتبه الأهلیه؛ 1383 قمری.
162- الدیوان؛ ابن الوردی الشافعی؛ عمر بن المظفر؛ مطبعة الجوائب، قسطنطنیه، 1300 قمری.
163- الدیوان؛ ابن هانی الأندلسی؛ تحقیق: کرم البستان؛ مکتبه صادر؛ بیروت.
164- دیوان ابو القاسم حالت؛ تهران؛ چاپ ابن سینا، سازمان چاپ و پخش

کتاب تهران.
165- دیوان ادیب صابر ترمذی؛ به تصحیح و اهتمام محمد علی ناصح؛ تهران؛ مؤسسه مطبوعاتی علمی؛ 1343 شمسی.
166- دیوان ادیب الممالک «امیری»؛ تصحیح وحید دستگردی.
167- دیوان اسماعیل حمیدی: سیّد حمیری؛ شاکر هادی شاکر؛ بیروت؛ مکتبة الحیاة.
168- دیوان اشراق آصفی؛ محمد؛ زیر نظر ذبیح اللّه صفا؛ تهران؛ دانشگاه تهران؛ 1347 شمسی.
169- دیوان اشعار ابن یمین فریومدی؛ به تصحیح و اهتمام حسینعلی باستانی راد. کتابخانه سنایی؛ تهران.
170- دیوان اشعار خواجوی کرمانی با مقدمه مهدی افشار؛ انتشارات ارسطو.
171- دیوان اقبال لاهوری؛ تهران؛ انتشارات پگاه؛ 1363 شمسی.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1706
172- دیوان الهامی کرمانشاهی؛ میرزا احمد کرمانشاهی «الهامی»؛ با مقدمه، تصحیح و تحقیق امید اسلام پناه؛ تهران؛ مرکز نشر میراث مکتوب؛ 1379 شمسی.
173- دیوان امام علی (ع)؛ بیهقی نیشابوری کیدری؛ قطب الدین ابو الحسن محمد بن الحسین بن الحسن؛ تصحیح دکتر ابو القاسم امامی؛ تهران؛ انتشارات اسوه؛ 1375 شمسی.
174- دیوان امیر خسرو دهلوی؛ م. درویش؛ انتشارات جاویدان؛ 1361 شمسی.
175- دیوان امیر معزّی؛ تصحیح عباس اقبال، تهران؛ 1318 شمسی.
176- دیوان امیری فیروز کوهی؛ عبد الکریم؛ تعلیقات و تدوین امیر بانوی مصفا.
177- دیوان انوری؛ به اهتمام محمد تقی مدرس رضوی؛ تهران؛ شرکت انتشارات علمی و فرهنگی؛ 1364 شمسی.
178- دیوان اهلی شیرازی؛ به کوشش حامد ربّانی؛ انتشارات سنایی؛ تهران؛ 1344 شمسی.
179- دیوان بابا فغانی شیرازی؛ به تصحیح سهیلی خوانساری؛ انتشارات کتابخانه علمیه اسلامیه؛ 1316 شمسی.
180- دیوان تأثیر تبریزی؛ تأثیر تبریزی؛ میرزا محسن؛ به تصحیح امین پاشا جلالی؛ تهران؛ مرکز نشر دانشگاهی؛ 1373 شمسی.
181- دیوان جامی؛ ویراسته هاشم رضی؛ انتشارات پیروز.
182- الدیوان؛ جمال الدین؛ مصطفی؛ دار المورّخ العربی؛ 1415 قمری.
183- دیوان جمال الدین عبد الرزاق اصفهانی؛ تصحیح وحید دستگردی؛

تهران 1319 شمسی.
184- دیوان جیحون یزدی؛ احمد کرمی، تهران؛ سلسله نشریات «اما»؛ 1366 شمسی.
185- دیوان حاج میرزا حبیب خراسانی؛ به سعی و اهتمام علی حبیب؛ تهران؛ کتابفروشی زوّاره؛ 1361 شمسی.
186- دیوان حزین؛ به کوشش ذبیح اللّه صاحبکار؛ تهران؛ دفتر نشر میراث مکتوب؛ 1374 شمسی.
187- الدیوان الحمدانی؛ ابی فراس؛ شرح: الدکتور خلیل الدویحلی؛ بیروت؛ دار الکتاب العربی؛ 1412 قمری.
188- دیوان حکیم سنایی غزنوی؛ مقدمه شرح زندگی و شیوه سخن سنایی از استاد بدیع الزمان فروزانفر؛ تهران؛ مؤسسه انتشارات نگاه؛ 1381 شمسی.
189- دیوان خاقانی؛ تصحیح دکتر ضیاء الدّین سجادی؛ تهران؛ 1328 شمسی.
190- دیوان خواجوی کرمانی؛ احمد سهیلی خوانساری؛ انتشارات پاژنگ؛ 1369 شمسی.
191- دیوان داوری؛ به تصحیح و اهتمام روحانی وصال؛ کتابخانه معرفت شیراز.
192- الدیوان، دعبل بن علی الخزاعی؛ تح: محمد یوسف نجم؛ بیروت- لبنان؛ دار الثقافة؛ 1409 قمری.
193- دیوان رباعیات اوحد الدین کرمانی؛ به کوشش احمد ابو محبوب؛ با مقدمه‌ای از دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی؛ تهران؛ انتشارات صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران؛ 1366 شمسی.
194- دیوان رفعت سمنانی؛ با مقدمه دکتر ذبیح اللّه صفا؛ با تصحیح و کوشش نصرات اللّه نوح، تهران؛ سازمان نشر کتاب 1363 شمسی.
195- دیوان سلمان ساوجی، با مقدمه دکتر تقی تفضّلی؛ به اهتمام منصور مشفق؛ تهران؛ بنگاه مطبوعاتی صفی علیشاه؛ 1336 شمسی.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1707
196- دیوان سنا؛ همایی؛ جلال الدین؛ به اهتمام دکتر ماهدخت بانو همایی؛ تهران؛ مؤسسه نشر هما؛ 1364 شمسی.
197- الدیوان؛ السیاب؛ بدر شاکر؛ دار العودة؛ 1974 میلادی.
198- دیوان سیف فرغانی؛ تصحیح دکتر صفا؛ تهران؛ 1341 شمسی.
199- دیوان شاه داعی شیرازی؛ نظام الدین محمود؛ به کوشش محمد دبیر سیاقی؛ تهران؛ کانون معرفت؛ 1339 شمسی.
200- دیوان شرف الشعراء بدر الدین قوامی رازی؛ بع تصحیح و اهتمام جلال الدین ارموی معروف به «محدث» چاپخانه سپهر؛ 1333 شمسی.

201- دیوان الشریف الرضی؛ محمد بن الحسین؛ شریف الرضی؛ تهران؛ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی؛ 1364 شمسی.
202- دیوان شمس تبریزی؛ مولانا جلال الدین محمد بلخی؛ تهران؛ نشر محمد؛ 1374 شمسی.
203- دیوان شهریار؛ محمد حسین بهجت (شهریار)؛ تهران؛ انتشارات نگاه؛ 1379 شمسی.
204- دیوان صائب تبریزی؛ به کوشش محمد قهرمان؛ تهران؛ شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، 1368 شمسی.
205- دیوان صباحی بیدگلی؛ بیضایی کاشانی؛ انتشارات کتابفروشی زوّاره.
206- دیوان صفایی جندقی؛ اسد اللّه مجنون جندقی؛ چاپ سنگی؛ تهران 1315 شمسی.
207- دیوان طایی شمیرانی؛ تبریز؛ 1366 شمسی.
208- دیوان طرب شیرازی؛ میرزا ابو القاسم محمّد نصیر؛ نگارش استاد جلال الدین همایی.
209- دیوان عاشق اصفهانی؛ با مقدمه و تحشیه حسین مکی؛ تهران؛ شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران؛ چاپخانه علی اکبر علمی؛ 1346 شمسی.
210- دیوان عطار؛ عطّار نیشابوری؛ شیخ فرید الدین محمّد؛ به اهتمام و تصحیح تقی تفضّلی؛ تهران؛ مرکز انتشارات علمی و فرهنگی؛ 1362 شمسی.
211- دیوان عطوفی اصفهانی؛ کاظم زاده عطوفی؛ مجتبی؛ اصفهانی؛ انتشارات آشنا؛ با 1382 شمسی.
212- الدیوان عنتره بن شداد؛ عنتره العبسی؛ بیروت؛ دار بیروت؛ 1377 قمری.
213- دیوان فارسی فضولی بغدادی؛ محمد بن سلیمان؛ با تصحیح و حواشی حسیبه مازی اوغلی؛ انتشارات دوستان.
214- دیوان فدایی مازندرانی (مقتل)؛ مقدمه، تصحیح و تعلیقات فریدون اکبری شلدره‌ای؛ تهران؛ معاونت فرهنگی سازمان اوقاف و امور خیریه؛ 1377 شمسی.
215- دیوان فرصت شیرازی؛ به کوشش علی زرین قلم؛ انتشارات سیروس.
216- دیوان فیاض لاهیجی؛ لاهیجی؛ عبد الرزاق؛ تصحیح و تحشیه دکتر جلیل عسگر نژاد؛ انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی، تهران؛ 1373 شمسی.
217- دیوان قاآنی شیرازی؛ تهران 1363 شمسی.
218- دیوان قوامی رازی؛ شرف الشعراء، بدر الدین؛ میر جلال محدث؛

1374 قمری.
219- دیوان کامل امیر معزی؛ مقدمه و تصحیح نامه هیّری؛ تهران؛ نشر مرزبان؛ 1362 شمسی.
220- دیوان کامل دکتر قاسم رسا؛ مشهد؛ انتشارات کتابفروشی باستان.
221- دیوان کامل میرزا عبد الجواد جودی خراسانی؛ به اهتمام مهدی آصفی؛ تهران 1372 شمسی.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1708
222- دیوان کامل نسیم شمال؛ سید اشرف الدین رشتی، مقدمه سعید نفیسی؛ تهران؛ انتشارات سعدی؛ 1364 شمسی.
223- دیوان کمال الدین اسماعیل؛ تصحیح دکتر حسین بحر العلومی؛ تهران 1348 شمسی.
224- دیوان محمد بن حسام خوسفی؛ به کوشش احمد احمدی بیرجندی و محمد تقی سالک؛ مشهد؛ انتشارات اداره کل اوقاف خراسان؛ 1366 شمسی.
225- دیوان مراثی؛ نشر سعادت؛ 1348 شمسی.
226- دیوان مرحوم حاج شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (کمپانی)؛ به تصحیح سید کاظم موسوی؛ تهران؛ دار الکتب الاسلامیه؛ 1372 شمسی.
227- دیوان ملک الشعراء بهار؛ تهران؛ 1358 شمسی.
228- دیوان منهج الهدایه؛ هدایت؛ رضا قلی خان.
229- دیوان مولانا بیدل دهلوی؛ به اهتمام حسین آهی؛ تهران؛ انتشارات فروغی؛ 1371 شمسی.
230- دیوان مولانا محتشم کاشانی؛ به کوشش مهر علی گرگانی؛ انتشارات کتابفروشی محمودی.
231- الدیوان، مهیار الدیلمی؛ انتشارات شریف رضی؛ قم؛ 1372 شمسی.
232- دیوان ناصر خسرو؛ با مقدمه‌ی سید حسن تقی زاده؛ تهران؛ نشر سیمای دانش، پخش مؤسسه انتشارات نگاه، 1378 شمسی.
233- دیوان نسیم شمال؛ سید اشرف الدین رشتی؛ با مقدمه‌ی سعید نفیسی؛ تهران؛ چاپخانه‌ی آفتاب؛ 1364 شمسی.
234- دیوان واعظ قزوینی؛ با تصحیح و مقدمه‌ی دکتر سید حسن سادات ناصری؛ تهران؛ مطبوعاتی علمی؛ 1359 شمسی.
235- دیوان وحشی بافقی کرمانی؛ کمال الدین؛ به سعی و اهتمام پروین قائمی؛ تهران؛ نشر پیمان؛ 1381 شمسی.
236- دیوان وصال شیرازی؛ به کوشش محمد عباسی؛ تهران.
237- دیوان هاتف اصفهانی؛ تصحیح وحید دستگردی؛ 1345 شمسی.
238- دیوان همای شیرازی؛ به کوشش احمد کرمی.

239- دیوان هنر جندقی؛ تصحیح سید علی آل داوود؛ تهران، 1366 شمسی.
240- دیوان یغمای جندقی؛ تصحیح سید علی آل داوود؛ تهران؛ 1357 شمسی.
«ذ» 241- ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی؛ طبری؛ محب الدین احمد بن عبد اللّه؛ مکتبة القدسی؛ قاهره؛ 1356 قمری.
242- الذریعه؛ تهران؛ شیخ آقا بزرگ؛ بیروت؛ دار الاضواء؛ 1403 قمری.
243- ذکریاتی؛ الجواهری؛ محمد مهدی؛ عراق؛ دار الرافدین؛ 1988 میلادی.
«ر» 244- راز الهام؛ دیوان استاد سخن حسین مسرور (سخنیار)؛ چاپ کیهان، تهران؛ 1338 شمسی.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1709
245- رجعت سرخ ستاره؛ معلم، علی؛ انتشارات حوزه‌ی اندیشه و هنر اسلامی؛ تهران؛ 1360 شمسی.
246- رسائل؛ الجاخط؛ عمرو بن بحر؛ تحقیق: عبد السلام محمد هارون؛ دار الجلیل؛ بیروت 1411 قمری.
247- رستاخیز لاله‌ها؛ شمیمی از سروده‌های عاشورایی شاعران خراسان؛ به سعی و اهتمام محمد جواد غفور زاده «شفق»؛ مشهد؛ 1379 شمسی.
248- روضات الجنات؛ علامه خوانساری؛ میر سعید محمد باقر، ترجمه حاج شیخ محمد باقر ساعدی خراسانی؛ تهران؛ انتشارات کتابفروشی اسلامیه؛ 1398 قمری.
249- روضات الجنات و جنات الجنان؛ کربلایی؛ حافظ حسین؛ بنگاه ترجمه و نشر کتاب؛ 1344 شمسی.
250- روضة الکافی؛ الکلینی؛ محمد بن یعقوب؛ مکتبة الاسلامیه؛ طهران، 1382 قمری.
251- ریاض العارفین (تذکرة المحققین موسوم به ریاض العارفین)؛ هدایت؛ رضا قلی بن محمد هادی؛ به تصحیح و حاشیه مهدی قلی هدایت؛ تهران؛ کتابخانه مهدیه؛ 1316 شمسی.
252- ریاض العلماء؛ افندی؛ عبد اللّه، به کوشش احمد حسینی؛ قم؛ 1401 قمری.
253- ریحانة الادب، فی تراجم المعروف بالکنیه و اللقب؛ مدرّس؛ میرزا محمد علی، تبریز، چاپخانه شفق؛ 1347 شمسی.
«ز» 254- زبدة الاسرار؛ صفی علیشاه؛ حاج میرزا حسن؛ تهران؛ انتشارات صفی علیشاه؛ 1379 شمسی.
255- زبدة المصائب حضرت امام حسین (ع)؛ افتخاری؛ احمد (گردآورنده) تهران؛ افتخاری؛ 1366 شمسی.

256- زمن الشّعر؛ ادونیس؛ دار العودة؛ بیروت؛ 1983 میلادی.
257- زندگانی فاطمه زهرا «س» شهیدی؛ سیّد جعفر، تهران؛ دفتر نشر فرهنگ اسلامی؛ 1374 شمسی.
258- زندگانی و آثار بهار؛ نیکوهمت؛ احمد؛ تهران، 1361 شمسی.
259- زینة المراثی؛ مشفق کاشانی.
«س» 260- ستارگان درخشان؛ نجفی؛ محمد جواد؛ تهران؛ اسلامیه؛ 1363 شمسی.
261- سحوری؛ دفتری از شعرهای نعمت میرزا زاده (م. آزرم)؛ تهران؛ انتشارات رز؛ 1349 شمسی.
262- سخن و سخنوران؛ فروزانفر؛ محمد حسن؛ (نوشه بدیع الزمان فروزانفر)؛ تهران؛ خوارزمی؛ 1350 شمسی.
263- سخنوران ایران در تاریخ معاصر؛ محمد اسحاق؛ نشر طلوع؛ 1371 شمسی.
264- سخنوران نامی معاصر ایران؛ برقعی؛ سیّد محمد باقر؛ قم؛ نشر خرّم؛ 1373 شمسی.
265- سرود درد؛ دیوان اشعار حمید سبزواری.
266- سفرنامه ناصر خسرو؛ چاپ برلین؛ دیباچه‌ی غنی‌زاده.
267- سفینة البحار؛ محدث قمی؛ شیخ عباس؛ کتابخانه سنایی.
268- سفینة النجاة (فی التعزیة و المدائح فی النبی و آل بیته النجباء)؛ عاملی؛ عبد الحسین ابراهیم؛ بیروت؛ دار الحوراء، 1407
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1710
قمری.
269- سمّو المعنی فی سمّو الذّات او أشعه من حیاة الحسین؛ علایلی مصری؛ عبد اللّه؛ 1359 قمری.
270- سنن الکبری؛ بیهقی؛ ابو بکر احمد بن حسین؛ هند؛ مجلس دائرة المعارف العثمانیه؛ حیدر آباد دکن؛ 1353 قمری.
271- سوگواریهای ادبی در ایران؛ کوهی کرمانی؛ حسین؛ تهران؛ کانون معرفت؛ 1332 شمسی.
272- السید حیدر الحلی شاعرا؛ الموسوی؛ مدین؛ دار الثقلین؛ بیروت- لبنان؛ 1418 قمری.
273- سیرتنا و سنتنا؛ الامینی؛ عبد الحسین؛ تهران؛ الصادق؛ 1413 قمری.
274- سیری در شعر فارسی؛ زرّین کوب؛ دکتر عبد الحسین؛ تهران؛ انتشارات علمی و فرهنگی؛ 1371 شمسی.
275- سیری در مرثیه عاشورایی؛ صاحبکاری؛ ذبیح اللّه؛ تهران، مؤسسه پژوهش و مطالعات عاشورا (انتشارات عاشورا)؛ 1379 شمسی.
276- سیف الدین محمد فرغانی قهرمان در عرصه‌ی سخنوری؛ تبریزی

شیرازی؛ محمد رضا؛ تهران؛ انیشتین؛ 1375 شمسی.
277- سیمای شاعران؛ کرمانی؛ صابر؛ تهران؛ انتشارات اقبال؛ 1380 شمسی.
278- سیمای شاعران فارس در هزار سال؛ امداد؛ حسن؛ تهران؛ انتشارات ما؛ 1377 شمسی.
279- سیمای مداحان و شاعران؛ به کوشش حاج حسین باقری؛ تهران؛ انتشارات پیام آزادی؛ 1381 شمسی.
«ش» 280- شاخه‌های شکسته؛ و سمقی؛ صدیقه؛ تهران؛ انتشارات اطلاعات؛ 1373 شمسی.
281- شاعران تهران از آغاز تا امروز؛ شفق؛ مجید؛ انتشارات سنایی؛ تهران؛ 1377 شمسی.
282- شام غریبان؛ (مجموعه نوحه و نوای عزا)؛ اکبریان؛ علی؛ تهران، انتشارات الهام؛ 1369 شمسی.
283- شذرات الذهب فی اخبار من الذهب؛ ابن العماد حنبلی، ابی الفلاح عبد الحی؛ دار الحیاء التراث العربی؛ بیروت.
284- شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فرید الدّین محمّد عطّار نیشابوری؛ تألیف بدیع الزمان فروزانفر؛ تهران؛ کتابفروشی دهخدا؛ 1353 شمسی.
285- شرح مراثی سید بحر العلوم؛ علامه سید محمد مهدی بحر العلوم؛ ترجمه شیخ رحمة اللّه کرمانی؛ تحقیق حسین درگاهی؛ شرکت چاپ و انتشارات اسوه «وابسته به سازمان اوقاف و امور خیریه»؛ تهران، 1376 شمسی.
286- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید؛ عز الدّین عبد الحمید بن محمد بن محمد بن الحسین، محمد ابو الفضل ابراهیم؛ بیروت؛ دارجبل؛ 1407 قمری.
287- الشعر العراقی فی قرن السادس الهجری؛ مزهر عبد السودانی بغداد؛ 1980 میلادی.
288- شعر العجم؛ نعمانی؛ شبلی؛ ترجمه فخر داعی گیلانی؛ تهران؛ ج 1؛ 1335 شمسی؛ ج 2، 1339 شمسی.
289- شعر و ادب فارسی؛ مؤتمن؛ زین الدین؛ تهران؛ 1332 شمسی.
290- الشّعر و الشّعراء؛ ابن قتیبه؛ مصحح احمد محمد شاکر.
291- شعر و شاعر از دیدگاه اسلام؛ به انضمام بیست و پنج اثر از شاعران معاصر؛ سید محمد صالح کوشا؛ انتشارات رافع؛ 1376 شمسی.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1711
292- شمس عاشورا؛ معزّی اردبیلی؛ یوسف؛ تهران؛ 1369 شمسی.
293- شمع جمع؛ کرمانی؛ فوأد؛ تصحیح و تعلیقات دکتر حسین بهزادی؛

تهران؛ نشر صدوق؛ 1371 شمسی.
294- شورش در خلق عالم تحقیق و تألیف حسین درگاهی، محمد جواد انواری، عبد الحسین طالعی؛ تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی؛ سازمان چاپ و انتشارات؛ 1378 شمسی.
295- شهیدان راه فضیلت؛ علّامه امینی، شیخ عبد الحسین؛ ترجمه جلال الدّین فارسی، انتشارات روزبه.
296- شیراز؛ فصلبه؛ السنة الاولی؛ العدد الاول؛ خریف 1997 میلادی.
297- شیعه در اسلام؛ سبط الشیخ؛ موسی؛ تهران؛ کتابخانه مدرسه چهلستون مسجد جامع؛ 1363 شمسی.
298- الشیعه و الحاکمون؛ مغنیه؛ محمد جواد؛ بیروت، 1981 میلادی.
«ص- ض» 299- صبحدم با ستارگان سپیده؛ کنکاش در بیست و پنج سال شعر مذهبی ایران؛ 80- 1355؛ طاهریان؛ امیر مسعود؛ مشهد؛ انتشارات آستان قدس رضوی (به نشر)؛ 1381 شمسی.
300- صحیح بخاری؛ بخاری، ابو عبد اللّه اسماعیل؛ به کوشش الشیخ قاسم الشماعی الرفاعی؛ بیروت؛ دار القلم؛ 1407 قمری.
301- صحیح مسلم؛ مسلم بن حجاج قشیری النیشابوری؛ به شرح الامام النوری؛ بیروت؛ احیاء التراث العربی؛ 1375 قمری.
302- صد شاعر؛ دریچه‌ای به دنیای شعر فارسی از آغاز تا امروز؛ شافعی؛ خسرو؛ کتاب خورشید؛ 1380 شمسی.
303- صفة الصفوة؛ ابن جوزی؛ ابو الفرج عبد الرحمن؛ دار الکتب العلمیه؛ بیروت 1409 قمری.
304- الصواعق المحرقه؛ ابن حجر الهیثمی المالکی، احمد، مکتبة الهدی؛ نجف اشرف.
305- ضحی الاسلام؛ أمین؛ احمد؛ مطبعة لجنة التألیف و الترجمة و النشر؛ 1355 قمری.
«ط- ظ» 306- الطبقات الشافعیه الکبری؛ سبکی؛ تاج الدّین ابی نصر عبد الوهاب بن علی بن عبد الکافی. محمود محمد الطناجی. حلبی و شرکاء.
307- طبقات اعلام الشیعه فی القرن الثانی بعد العشرة، آقابزرگ تهرانی؛ نسخه خطی کتابخانه شخصی سید عزیز طباطبایی.
308- الطبقات الکبری؛ ابن سعد؛ ابو عبد اللّه محمد احمد بن سعد بن منیع الهاشمی البصری؛ بیروت؛ دار الکتب العلمیه؛ 1411 قمری.
309- طلایه‌دار طریقت؛ نقد و شرح شعر و اندیشه‌ی سنایی با گزیده‌یی از حدیقة الحقیقه؛ دکتر محمود درگاهی؛ مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی ستارگان. مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی خواجوی کرمانی؛ 1373 شمسی.
«ع» 310- عاشقانه‌ها؛ گزینه‌ی سروده‌های شاعران امروز ایران؛ نیاز یعقوبشاهی؛ تهران؛ انتشارات هیرمند؛ 1377 شمسی.

311- عاشورا فی الأدب العاملی المعاصر؛ نور الدین؛ حسن؛ الدار الاسلامیه؛ 1988 میلادی.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1712
312- عاشورا مظلومیتی مضاعف؛ حکیمی؛ محمّد رضا؛ قم؛ انتشارات دلیل ما؛ 1381 شمسی.
313- عاشورا و شعر فارسی؛ حسن گل محمدی (فریاد)، تهران؛ اطلس؛ 1366 شمسی.
314- العصریه فی اخبار الدیار المصریه؛ عمارة الیمنی؛
315- العقد الفرید؛ ابن عبد ربّه اندلسی، احمد بن محمد، به تصحیح احمد امین و دیگران؛ قاهره؛ 1952 میلادی.
316- علی و بنوه (علی و فرزندانش)؛ حسین؛ طه؛ ترجمه محمد علی خلیلی؛ تهران؛ گوتنبرگ؛ 1335 شمسی.
317- عمدة الطالب؛ ابن عنبه؛ احمد؛ نجف 1381 قمری.
318- العواصم من القواصم؛ ابن العربی المالکی؛ ابو بکر؛ تح: محب الدین الخطیب؛ قاهره؛ 1371 قمری.
319- عید الغدیر؛ سلامه؛ بولس؛ المؤسسة الثقافیه لهیئة انصار الحسین؛ 1410 قمری.
320- عیون الاخبار؛ ابن قتیبه الدینوری؛ ابو محمد عبد اللّه بن مسلم؛ قاهره 1928 میلادی.
321- عیون الاخبار الرضا؛ شیخ صدوق؛ ابی جعفر علی بن الحسین بن بابویه؛ قم؛ 1377 قمری.
«غ» 322- الغدیر، علامه الامینی النجفی؛ الشیخ عبد الحسین احمد؛ تهران؛ دار الکتب الاسلامیه؛ 1374 شمسی.
323- غزلهای شاعران امروز از صدر مشروطه تاکنون؛ شفق؛ مجید؛ انتشارات سنایی؛ تهران؛ 1377 شمسی.
324- غزلیات شمس تبریزی؛ مولانا جلال الدین مولوی؛ تهران؛ انتشارات گنجینه؛ 1374 شمسی.
«ف- ق» 325- فارسنامه‌ی ناصری؛ فسایی؛ حسن بن حسن؛ تصحیح و تحشیه منصور رستگار فسایی؛ تهران؛ امیر کبیر؛ 1367 شمسی.
326- الفتوح؛ ابن اعثم کوفی؛ ابو محمد احمد بن علی؛ ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی؛ تهران؛ شرکت انتشارات علمی و فرهنگی؛ 1374 شمسی.
327- فتوح البلدان؛ بلاذری؛ احمد بن یحیی؛ ترجمه آذرتاش آذرنوش؛ تهران؛ انتشارات سروش؛ 1364 شمسی.
328- الفروع من الکافی؛ الکلینی؛ محمد بن یعقوب؛ تهران؛ 1890 میلادی.
329- فروغ ایمان؛ مجموعه اشعار محمد علی مردانی؛ تهران؛ مؤسسه

امیر کبیر؛ 1367 شمسی.
330- فرهنگ جامع سخنان امام حسین (ع)؛ ترجمه‌ی موسوعة کلمات الامام الحسین (ع)؛ گروه حدیث پژوهشکده باقر العلوم (ع)؛ ترجمه علی مویدی؛ قم، نشر مشرقین؛ 1381 شمسی.
331- فرهنگ سخنوران؛ دکتر خیامپور؛ تبریز؛ شرکت سهامی چاپ کتاب آذربایجان؛ 1340 شمسی.
332- فرهنگ شاعران زبان پارسی از آغاز تا امروز؛ حقیقت؛ عبد الرفیع؛ تهران؛ شرکت مؤلفان و مترجمان ایران؛ 1368 شمسی.
333- فرهنگ عاشورا؛ محدثی؛ جواد؛ انتشارات معروف؛ 1376 شمسی.
334- فرهنگ فارسی؛ معین؛ دکتر محمد؛ تهران؛ مؤسسه انتشارات امیر کبیر، 1378 شمسی.
335- الفصول فی سیرة الرسول؛ ابن کثیر دمشقی؛ عماد الدین اسماعیل؛ دمشق؛ مؤسسه علوم القرآن؛ 1403 قمری.
336- الفصول المختاره؛ شیخ مفید؛ محمد بن محمد بن نعمان.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1713
337- الفصول المهمه؛ مالکی؛ ابن صباغ.
338- الفضائل؛ ابن شاذان الازدی النیشابوری؛ فضل.
339- الفکر الجدید؛ مجله فصلیه؛ السنة الخامسة؛ شباط؛ 1977 م. العردان 15- 16. 1417 قمری.
340- الفهرست ابن ندیم.
341- فی النقد المسرحی؛ غنیمی هلال؛ محمد؛ دار النهضة؛ مصر؛ 1955 میلادی.
«ک» 342- کاروانی از شعرهای عاشورایی در هفت منزل؛ به کوشش مرکز پژوهش‌های فرهنگی بنیاد شهید انقلاب اسلامی و انجمن ادبی شاعران انقلاب اسلامی؛ تهران؛ انتشارات بنیاد شهید انقلاب اسلامی؛ 1374 شمسی.
343- کامل الزیارات؛ قولویه؛ جعفر بن محمد؛ مکتبة المرتضویه؛ نجف؛ 1356 قمری.
344- الکامل فی التاریخ؛ ابن اثیر؛ عز الدّین، علی بن احمد بن ابی الکرم؛ تحقیق مکتب التراث؛ بیروت؛ 1414 قمری.
345- کربلاء؛ العسیلی؛ سعید؛ دار الزّهراء؛ بیروت؛ 1406 قمری.
346- کشتی طوفان کربلاء؛ اسلامی؛ غلامرضا؛ تهران؛ انتشارات یاسین؛ 1364 شمسی.
347- کشف الظنون؛ عن اسامی الکتب و الفنون؛ حاجی خلیفه؛ مصطفی بن عبد اللّه؛ تهران؛ مکتبة الاسلامیه؛ 1387 قمری.
348- کشف الغمه فی معرفة الائمه؛ ابو الفتوح الاربلی؛ ابی الحسن علی

بن عیسی؛ نشر ادب الحوزه کتابفروشی اسلامیه؛ 1364 قمری.
349- کلیات اشعار اقبال لاهوری؛ تهران؛ کتابخانه سنایی.
350- کلیات اشعار فارسی اقبال لاهوری؛ به کوشش احمد سروش؛ تهران؛ 1343 شمسی.
351- کلیات اشعار شاه نعمت اللّه ولی؛ به سعی دکتر جواد نوربخش؛ تهران؛ نشر دکتر جواد نوربخش؛ 1373 شمسی.
352- کلیات اشعار مولانا اهلی شیرازی؛ اهلی شیرازی؛ محمد بن یوسف؛ به کوشش حامد ربّانی؛ تهران؛ سنایی؛ 1344 شمسی.
353- کلیات ضیایی؛ میرزا جهانگیر خان ناظم الملک.
354- کلیات طوفان البکاء؛ مرحوم میرزا محمد ابراهیم المروزی متخلص به جوهری؛ تهران؛ انتشارات کتابفروشی اسلامیه.
355- کوچه‌ی مهر؛ غیاثی کرمانی، سید محمّد رضا، قم؛ انتشارات امیر العلم؛ چاپ باران؛ 1381 شمسی.
356- کیهان فرهنگی؛ سال اول؛ شماره 7.
«گ» 357- گریه اشک؛ گردآوری محمد علی مجاهدی؛ قم؛ انتشارات سرور؛ 1374 شمسی.
358- گزیده ادبیات معاصر (شماره 18)؛ وحیدی؛ سیمیندخت؛ تهران؛ کتاب نیستان؛ 1378 شمسی.
359- گزیده اشعار ادیب الممالک فراهانی؛ به کوشش دکتر احمد رنجبر؛ تهران؛ 1355 شمسی.
360- گزیده اشعار خاقانی شروانی؛ سبحانی؛ دکتر سید ضیاء الدین؛ 1363 شمسی.
361- گزیده اشعار ریاضی یزدی؛ تهران؛ 1365 شمسی.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1714
362- گزیده اشعار کسایی مروزی؛ به انتخاب و شرح دکتر جعفر شعار؛ تهران؛ چاپ و نشر بنیاد؛ 1370 شمسی.
363- گزیده اشعار گرمارودی؛ گزینش و پیشگفتار بهاء الدین خرّمشاهی، تهران؛ انتشارات مروارید، 1380 شمسی.
364- گزیده اشعار ناصر خسرو؛ شعار؛ دکتر جعفر؛ 1370 شمسی.
365- گلبن امید؛ مجموعه اشعار صغیر (سعید)؛ محمد رضا؛ اصفهان؛ صغیر؛ 1370 شمسی.
366- گلچینی از شورانگیزترین غزلیات شمسی تبریزی؛ به کوشش مهدی معینیان؛ تهران؛ انتشارات گنجینه؛ 1374 شمسی.
367- گلزار جاویدان؛ هدایت؛ محمود؛ 1353 شمسی.
368- گلزار حسینی؛ طوسی؛ اختر؛ تهران 1315 شمسی.
369- گلزار شهیدان؛ گردآورنده محمّد علی تابع؛ تهران؛ انتشارات

کتابفروشی اسلامیه؛ 1370 شمسی.
370- گلشن کمال؛ کمال پور؛ احمد؛ با مقدمه‌ی دکتر محمد جعفر یاحقی؛ اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی خراسان؛ 1372 شمسی.
371- گلشن وصال؛ روحانی؛ وصال؛ 1319 شمسی.
372- گلواژه «2»؛ مجموعه‌ی شعر، گردآورنده محمّد مطهّر؛ قم؛ دفتر نشر الهادی؛ 1377 شمسی.
373- گلواژه‌های عشق؛ اسدی تویسرکانی؛ تهران؛ انتشارات گلفام؛ 1369 شمسی.
374- گلهای اشک؛ مؤید؛ سیّد رضا؛ مشهد؛ انتشارات علی زاده؛ 1370 شمسی.
375- گلهای پرپر؛ چایچیان «حسان» حبیب؛ انتشارات کتابچی، چاپخانه اسلامیه؛ 1376 شمسی.
376- گلهای غرق خون؛ (ناله‌های جانسوز)؛ آزادی احمد آبادی؛ جلیل؛ تهران؛ 1371 شمسی.
377- گنجینه الاسرار؛ سامانی؛ عمان؛ به اهتمام استاد محمد علی مجاهدی (پروانه)، قم؛ انتشارات اسوه؛
378- گنجینه نیاکان از فردوسی تا شهریار؛ تدوین محمد تفسیری؛ تهران؛ مجمع علمی و فرهنگی مجد؛ 1376 شمسی.
«ل» 379- لاله‌های خونین؛ نیشابوری؛ ژولیده؛ تهران؛ باقر العلوم؛ 1369 شمسی.
380- لباب الالباب؛ عوفی؛ محمد، به کوشش سعید نفیسی؛ تهران؛ 1335 شمسی.
381- لزوم ما لا یلزم، ابو العلای معری؛ احمد؛ به کوشش ندیم عدی؛ دمشق؛ 1988 میلادی.
382- لسان العرب؛ ابن منظور؛ محمد بن مکرم؛ بیروت؛ دار احیاء التراث العربی؛ 1988 میلادی.
383- لسان المیزان؛ العسقلانی؛ ابن حجر؛ بیروت؛ 1371 قمری.
384- لغت‌نامه دهخدا؛ علی اکبر، زیر نظر دکتر معین؛ تهران؛ چاپخانه دولتی ایران؛ 1337 شمسی.
385- اللهوف؛ ابن طاووس؛ نجف؛ مکتبة الحیدریه؛ 1385 قمری.
386- لیلة عاشورا فی الحدیث و الادب؛ الحسن؛ عبد اللّه؛ 1418 قمری.
387- لیلة القدر؛ میرزا زاده؛ نعمت؛ روشناوند؛ 1357 شمسی.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1715
«م» 388- مآثر آباء خاتم الانبیاء؛ محمد بن حسین ابن امیر حاج؛ فیلم نسخه شماره‌ی 6225 کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران.
389- مثنوی مقامات الابرار؛ آیتی؛ حاج شیخ محمد حسین.

390- مثنوی هفت اورنگ؛ جامی؛ مدرس گیلانی، انتشارات سعدی، 1368 شمسی.
391- مجالس السنیة؛ الأمین؛ محسن؛ النجف؛ مطبعة النعمان.
392- مجالس المؤمنین؛ شوشتری؛ قاضی نور اللّه؛ تهران؛ انتشارات کتابفروشی اسلامیه؛ 1377 شمسی.
393- مجله آرمان؛ ش 1، سال 1304 شمسی.
394- مجله ارمغان؛ ضمیمه‌ی سال 23.
395- مجله ارمغان؛ دوره سی‌ام. ش 4 و 5.
396- مجله مهر؛ سال اول.
397- مجله یغما؛ سال 11.
398- مجمع الفصحاء؛ هدایت؛ رضا قلی خان؛ به کوشش مظاهر مصفا؛ تهران؛ 1336 شمسی.
399- مجموعه آثار یغمای جندقی؛ به تصحیح سید علی آل داوود؛ انتشارات توس.
400- مجموعه شعر نیمی از خورشید؛ بیابانکی؛ سعید؛ قم؛ همسایه؛ 1376 شمسی.
401- مجموعه مراثی صفایی جندقی؛ به همت اسد اللّه مجنون جندقی؛ 1315 شمسی.
402- المحجة البیضاء فی احیاء الاحیاد؛ فیض کاشانی؛ ملا محسن؛ قم؛ دفتر انتشارات اسلامی.
403- مرآة العقول، علامه مجلسی؛ ملا محمد باقر؛ تهران؛ دار الکتب الاسلامیه؛ 1363 شمسی.
404- مرثیه‌ای که ناسروده ماند؛ خرسند؛ پرویز؛ مشهد؛ انتشارات طوس، 1350 شمسی.
405- مروج الذهب و معادن الجوهر؛ المسعودی؛ علی بن الحسین؛ تحقیق محیی الدین عبد المحمد؛ مصر؛ 1967 میلادی.
406- مسالک الابصار؛ ابن فضل اللّه عمری؛ احمد بن یحیی؛ فرانکفورت؛ 1408 قمری.
407- مستدرک علی الصحیحین؛ حاکم نیشابوری؛ ابو عبد اللّه محمد؛ الریاض؛ مکتبة النصر الحدیثه. المسرح الشعری عند صلاح عبد الصبور؛ مراد محمّد؛ نعیمة؛ الهیئة المصریة العامة للکتاب؛ 1990 میلادی.
408- المسرح المصری المعاصر؛ شعراوی؛ عبد المعطی؛ الهیئة المصریة العامة الکتاب؛ 1986 میلادی.
409- المسند ابی داوود؛ بیروت؛ دار الجنان؛ 1409 قمری.
410- مصیبت نامه؛ عطار نیشابوری؛ شیخ فرید الدین؛ به اهتمام و تصحیح دکتر نورانی وصال؛ تهران؛ انتشارات زوّار؛ 1380 شمسی.

411- مصیبت‌نامه؛ صغیر اصفهانی؛ محمد حسین؛ اصفهان، 1366 شمسی.
412- مظفّر النواب؛ یاسین؛ باقر؛ دمشق؛ 1988 میلادی.
413- مع الحسین فی نهضته؛ حیدر؛ اسد؛ بیروت؛ دار التعارف؛ 1399 قمری.
414- المعارف؛ ابن قتیبه الدینوری؛ ابو محمد عبد اللّه بن مسلم، بیروت؛ دار الکتب العلمیه؛ 1407 قمری.
415- معالم العلماء؛ ابن شهر آشوب؛ محمد بن علی؛ نجف؛ 1380 قمری.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1716
416- معالی السبطین، حائری مازندرانی؛ محمد مهدی؛ قم، الشریف الرضی؛ 1363 شمسی.
417- معانی الاخبار؛ شیخ صدوق؛ ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه؛ کتابفروشی اسلامیه.
418- معجم الادباء؛ یاقوت حموی؛ شهاب الدین ابی عبد اللّه؛ مصر (قاهره)؛ مکتبة القراء و الصحافة الادیبه؛ دکتر احمد فرید رفاعی.
419- معجم البلدان؛ یاقوت حموی؛ شهاب الدین ابی عبد اللّه؛ بیروت؛ دار احیاء التراث العربی؛ 1399 قمری.
420- معجم الرجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة؛ خویی، السید ابو القاسم؛ نشر توحید؛ 1413 قمری.
421- معجم الشعراء؛ المرزبانی؛ محمد؛ تعلیق: ف، کرنکو؛ بیروت؛ دار الجیل؛ 1411 قمری.
422- المعجم فی معاییر اشعار العجم؛ تصحیح علامه قزوینی؛ تهران.
423- المعجم المفصل فی اللغة و الادب؛ عاصی؛ میشال. یعقوب، امیل بدیع؛ بیروت؛ دار العلم للملایین.
424- مغازی؛ الواقدی؛ محمد بن عمر بن واقد؛ تحقیق الدکتور مارسدن جونس؛ بیروت؛ 1989 میلادی.
425- المفصل فی التاریخ الادب العربی؛ اسکندری؛ احمد و دیگران؛ مکتبة الآداب.
426- مقاتل الطالبیین؛ اصفهانی؛ ابو الفرج علی بن حسین بن محمد، مترجم سید هاشم رسولی محلّاتی، تهران؛ نشر صدوق.
427- مقامات الابرار؛ حضرت آیة اللّه آیتی بیرجندی؛ تهران؛ 1337 شمسی.
428- مقتل الحسین ابو مختلف؛ لوط بن یحیی؛ به کوشش حسین غفاری؛ قم؛ 1398 قمری.
429- مقتل الحسین خوارزمی؛ خوارزمی؛ موفق بن احمد؛ به کوشش الشیخ محمد السماوی، نجف؛ مطبعة الزهراء؛ 1367 قمری.
430- مقتل الحسین؛ الموسوی المقرّم؛ السید عبد الرزّاق؛ بیروت، دار

الکتاب الاسلامی؛ 1399 قمری.
431- ملحمة اهل البیت (ع)؛ الفرطوسی؛ عبد المنعم؛ بیروت- لبنان؛ دار الزّهراء؛ 1397 قمری.
432- مناجات نامه؛ انصاری؛ عبد اللّه بن محمد؛ به تصحیح رحیم فضلی؛ تهران؛ مجرّد؛ 1372 شمسی.
433- مناقب آل ابی طالب (ع)؛ ابن شهر آشوب مازندرانی؛ ابی جعفر رشید الدین محمد بن علی، قم؛ انتشارات علامه.
434- مناقب الامام علی بن ابی طالب (ع)؛ ابن المغازلی، طبع تهران، 1394 قمری.
435- مناقب و مراثی اهل بیت (ع)؛ احمدی بیرجندی؛ احمد؛ مشهد؛ آستان قدس رضوی؛ بنیاد پژوهش‌های اسامی؛ 1374 شمسی.
436- مناهل الادب العربی؛ یکن؛ ولی الدین؛ مختارات من ولی الدین یکن؛ بیروت؛ مکتبة صادر؛ بی‌تا.
437- منتخب التواریخ؛ خراسانی، محمد هاشم بن محمد علی، انتشارات علمیه اسلامیه.
438- منتخب المصائب حضرت امام حسین (ع)؛ علامه؛ محمد.
439- منتهی الآمال؛ محدث قمی؛ شیخ عباس؛ قم؛ انتشارات هجرت، 1412 قمری.
440- منتهی المقال؛ حائری، محمد بن اسماعیل؛ تهران؛ 1300 قمری.
441- منشور عاشورا؛ مرثیه از مدینه تا مدینه؛ به گزینش محسن حافظی؛ قم؛ انتشارات حضور؛ 1377 شمسی.
442- منطق الطّیر؛ تصحیح دکتر صادق گوهرین؛ چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
443- منظومه خونین کربلاء؛ معترف؛ قمر الملوک؛ تهران؛ 1348 شمسی.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1717
444- منظومه شعر؛ سید احمد زمانی.
445- منظومه شهیدان کربلاء؛ سید رضا آل یاسین (همایون کاشانی).
446- منظومه عاشقانه گلستان ارم؛ هدایت؛ رضا قلی بن محمد هادی؛ به اهتمام بهروز محمودی بختیاری؛ تهران؛ عطایی؛ 1381 شمسی.
447- الموسم؛ العدد 2- 3- 4، السنه الاولی؛ 1989 میلادی.
448- میراث عشق؛ (جامع شعر عاشورا)؛ آذر؛ دکتر امیر اسماعیل؛ تهران، انتشارات پیک علوم؛ 1381 شمسی.
«ن» 449- ناسخ التواریخ حضرت رسول اکرم (ص)؛ سپهر؛ محمد تقی؛ مؤسسه مطبوعات دینی؛ قم، چاپ اسلامیه.
450- ناله حزین فی رثاء سبط المرسلین؛ حزین شوشتری؛ محمد علی؛ تصحیح عباس شوشتری؛ 1938 میلادی.

451- نسمة السّحر بذکر من تشیّع و شعر؛ الصنعانی؛ ضیاء الدین؛ تح: الجبوری، کامل سلیمان؛ بیروت- لبنان؛ دار المورّخ العربی، 1420 قمری.
452- نغمه حسینی؛ حکیم الهی قمشه‌ای؛ مهدی، تهران؛ انتشارات روزنه؛ 1379 شمسی.
453- نغمه‌های رود عطش؛ گزیده‌ی غزل‌های عاشورایی شاعران معاصر؛ به کوشش مهدی مظفری ساوجی؛ کتابخانه تخصّصی ادبیات (13)؛ قم؛ 1380 شمسی.
454- نغمه‌های قدسی؛ قدسی؛ غلامرضا؛ تدوین محمّد قهرمان؛ مشهد؛ انتشارات اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی؛ 1370 شمسی.
455- نفس المهموم؛ محدث قمی؛ شیخ عباس، ترجمه محمد باقر کمره‌ای؛ قم، انتشارات مسجد مقدس صاحب الزمان؛ 1370 شمسی.
456- نقد و بررسی ادبیات منظوم دفاع مقدس؛ سنگری؛ دکتر محمد رضا؛ تهران؛ انتشارات پالیزان؛ 1380 شمسی.
457- نگرشی به مرثیه‌سرایی در ایران؛ افسری کرمانی؛ عبد الرضا؛ تهران؛ انتشارات اطلاعات؛ 1381 شمسی.
458- نماز باران؛ وسمقی؛ صدیقه؛ تهران؛ امیر کبیر؛ 1368 شمسی.
459- نوای عشق حسینی؛ محامدیان؛ اکبر، تهران؛ حامد؛ 1369 شمسی.
460- نور الابصار فی مناقب آل بیت النّبی مختار «ص»؛ السبلنجی؛ الشیخ مؤمن بن حسن بن مؤمن؛ بیروت؛ دار الکتب العلمیه.
461- نور مؤمن؛ ستاد اقامه‌ی نماز؛ 1377 شمسی.
462- نهایة الارب فی فنون الادب، نویری؛ شهاب الدین احمد؛ ترجمه محمود مهدوی دامغانی؛ تهران، انتشارات امیر کبیر، 1365 شمسی.
463- نهایة المسؤول فی روایة الرسول؛ کازرونی؛ محمد بن مسعود؛ ترجمه عبد السلام ابرقومی؛ انتشارات علمی و فرهنگی؛ 1366 شمسی.
464- نهج البلاغه امیر المؤمنین علی (ع)؛ ترجمه علامه جعفری؛ تهران؛ دفتر نشر فرهنگ اسلامی؛ 1379 شمسی.
465- نیایش سرخ؛ ستاد اقامه‌ی نماز؛ 1378 شمسی.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1718
466- نیزه بر یزید؛ عاملی؛ امیر؛ مجموعه شعر عاشورایی؛ قزوین؛ مؤسسه فرهنگی آفرینه؛ 1376 شمسی.
«و» 467- الوافی؛ فیض کاشانی؛ ملا محسن.
468- واقعة کربلاء فی الوجدان الشعبی؛ شمس الدین؛ محمّد مهدی؛ بیروت- لبنان؛ المؤسسة الدولیه للدراسات و النشر؛ 1417 قمری.
469- الوفاء با حوال المصطفی؛ ابن جوزی؛ عبد الرحمن بن علی، تحقیق مصطفی عبد القادر عطاء، بیروت، دار الکتب العلمیه، 1408 قمری.
470- وفاء الوفاء باخبار دار المصطفی؛ السمهودی؛ نور الدین علی بن

احمد؛ قاهره؛ مطبعة السعادة؛ 1374 قمری.
471- وفیات الاعیان و انباء ابناء الزّمان؛ ابن خلکان؛ شمس الدین احمد بن محمد بن ابی بکر؛ محمد محی الدین عبد الحمید؛ قاهره؛ مکتبة النهضة المصریه، 1376 قمری.
472- وقعة الصفین؛ ابن مزاحم المنقری، نصر؛ قاهره؛ 1365 قمری.
473- وقعة الطف؛ ابی مخنف، قم؛ جامعه مدرسین؛ 1367 شمسی.
«ه» 474- هدیة الاحباب؛ محدث قمی؛ تهران؛ انتشارات امیر کبیر، 1363 شمسی.
475- همپای جلودار؛ مجموعه شعر دفاع مقدس؛ تهران؛ بنیاد آثار و ارزشهای دفاع مقدس؛ 1378 شمسی.
476- هدیه عشق.
«ی» 477- یادواره دومین شب شعر عاشورا؛ شیراز؛ بخش فرهنگی جمعیت اتحاد حسینی؛ محرم 1408 قمری؛ شهریور 1366 شمسی.
478- یادواره هشتمین مراسم شب شعر عاشورا؛ شیراز؛ ستاد برگزاری شب شعر عاشورا؛ 1374 شمسی.
479- یتیمة الدهر فی محاسن اهل العصر؛ ثعالبی؛ ابو منصور.
480- ینابیع الموده؛ قندوزی؛ سلیمان بن شیخ ابراهیم؛ بیروت؛ مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1719

نمایه

اشاره

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1720

نمایه آیات

أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى 1465
الصَّادِقِينَ وَ الْقانِتِينَ ... 147
اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ 1247
أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يا بَنِي آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّيْطانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ 1160
أَ لَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ ... 1369
أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ ... 472
أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحابَ الْكَهْفِ وَ ... 555، 958، 1361
أَمَّنْ يُجِيبُ ... 1621، 1648
أَنَا اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي 962
إِنَّ الْأَبْرارَ يَشْرَبُونَ ... 17
إِنَّ اللَّهَ اشْتَرى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ ... 1107
إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ ... 1319
إِنَّكَ لَعَلى خُلُقٍ عَظِيمٍ 359
إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ 841، 964
إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ ... 492، 580، 772
إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعالَمِينَ ... 1067
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ 15
تَكادُ السَّماواتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ ... 598
ثُمَّ دَنا فَتَدَلَّى 769، 1032
خَتَمَ اللَّهُ عَلى قُلُوبِهِمْ وَ عَلى سَمْعِهِمْ وَ عَلى أَبْصارِهِمْ ... 928
«ذلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبادَهُ الَّذِينَ ... 16
عَمَّ يَتَساءَلُونَ ... 162
فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِماتٍ 162، 446
فَخَرَجَ مِنْها خائِفاً يَتَرَقَّبُ ... 640
قابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنى 960
«قُلِ اللَّهُمَّ فاطِرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ ... 16
فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ 733
قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى ... 16، 92، 473
قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ 969
.. قُمْ فَأَنْذِرْ 769
كُلُّ شَيْءٍ هالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ 955
لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ ... 1007
لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ ... 15

لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ ... 1319
مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ ... 17
نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ 1557
وَ أَتْمَمْناها بِعَشْرٍ ... 1359
وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ ... 1106
وَ التِّينِ وَ الزَّيْتُونِ 970
وَ الشُّعَراءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغاوُونَ ... 23
وَ النَّخْلَ باسِقاتٍ لَها طَلْعٌ نَضِيدٌ 138
وَ إِنَّ جُنْدَنا لَهُمُ الْغالِبُونَ ... 1070
... وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَ مَنافِعُ لِلنَّاسِ 1133
... وَ أَنْزَلْنا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوى 747
وَ رَبُّکَ يَخْلُقُ ما يَشاءُ وَ يَخْتارُ، ما كانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ، سُبْحانَ اللَّهِ وَ ... 1318
... وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ 18
وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ كُلَّها 162
وَ فَدَيْناهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ 16، 638، 813
وَ لا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّما نُمْلِی لَهُمْ ... 18
وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ ... 472
وَ لَمَّا جاءَ مُوسى لِمِيقاتِنا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ قالَ رَبِّ أَرِنِی أَنْظُرْ ... 1010
... وَ ما تُغْنِی الْآياتُ وَ النُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لا يُؤْمِنُونَ 478
وَ ما كانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَةٍ إِذا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ ... 1318
مِنَ الْماءِ كُلَّ شَیْءٍ حَيٍ 1212
وَ هُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَ يَنْأَوْنَ عَنْهُ ... 371
يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ... 813
يا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنا بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ ... 956
يا أَيُّهَا النَّبِیُّ إِنَّا أَرْسَلْناکَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِيراً وَ ... 733
يَمْحُوا اللَّهُ ما يَشاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتابِ 946
يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتِ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ 863
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1721

اذا لا نبالی بالموت ان نموت محقین 1371
الاسلام یعلوا و لا یعلی علیه 1369 دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ج2 1721 نمایه روایات ..... ص : 1721
حسن و الحسین سیّدا شباب اهل الجنّة 838
السلمان منّا اهل البیت ... 143
اللّهمّ اذهب عنهم الرّجس ... 16
الهی، ان اخذتنی بجرمی، آخذتک بعفوک؛ و ان اخذتنی بذنوبی ... 1451
الیوم ماتت امّی فاطمه و أبی علی و ... 480
ان الحیوة عقیدة و جهاد 1417
انا مدینة العلم و علیّ بابها 360، 770
انت منّی بمنزلة هارون من موسی الّا انّه لا نبیّ بعدی 773
ان لم یکن لکم دین ... 1328، 1402، 1417
انّ من الشّعر لحکمة و ... 23
انّی تارک فیکم الثّقلین کتاب اللّه و عترتی ... 124
انّی لا اری الموت الّا السّعادة و ... 193
انی لم اخرج اشرا و لا بطرا و لا مفسدا و لا ظالما ... 1417
اما ترضی تکون منّی بمنزلة هارون من موسی 89
انا قتیل العبرة 36
بوّاک اللّه بیت قلته بیتا فی الجنّة 21
حسین منّی و انا من حسین 995، 1240، 1320
حیّ علی الفلاح 173
سلمان منا اهل البیت 776
سلونی قبل ان تفقدونی 766، 772
فزت و ربّ الکعبه 858
فنحن صنایع ربّنا ... 480
قال رسول اللّه: ما یمنع القوم الذین نصروا رسول اللّه باسیافهم ... 31
لا فتی الّا علیّ لا سیف الّا ذو الفقار 733، 739، 778
لا یوم کیوم الحسین 480
لا یوم کیومک یا ابا عبد اللّه 480
لو کشف الغطاء ما ازددت یقینی 766
ما رأینا الّا جمیلا 1616
ما قال فینا قائل بیت شعر ... 22
من طلبنی وجدنی و من وجدنی عشقنی و من عشقنی عشقته و ... 858

من کنت مولاه فهذا مولاه 146
من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق 29
و اعلموا أنّ حوائج الناس الیکم، من نعم اللّه علیکم ... 1418
هما ودیعتی فی امّتی 480
یا ابا عبد اللّه! لقد عظمت الرّزیّة و ... 471
یا محمّداه صلّی علیک ملیک السّماء ... 41
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1722

نمایه اشعار

آت، و یسبقنی هوای ...
689
«احمد دحبور»
آل النبیّ فضلتم ...
152
«ابو افتح کشاجم»
آل النّبیّ محمّد ...
68
«سفیان عبدی کوفی»
آل بیت النبیّ! مالی سواکم ...
458
«عبد اللّه شیرازی»
آل طه! و من یقل آل طه ...
456
«عبد اللّه شیرازی»
إذا رفعت رأسا إلی اللّه أبصرت ...
535
«ملّا عباس زیوری»
اذا فی مجلس ذکروا علیا ...
92
«امام شافعی»
اذا کنت لا تدرین ما الموت فانظری ...
57
«عبد اللّه بن زبیر اسدی»
اذ ضیع القوم الشریعة ...
272
«ملک صالح»
أرجو من الدّهر الخؤون و دادا ...
442
«سید علی خان مشعشعی»
ارض الطّفّ!! قبر السّبط ...
616

«محمد تقی جمال الدین الهاشمی»
إرفع الصّوت داعیا للفلاح ...
608
«بولس سلامه»
إرم السّماء بنظرة استهزاء ...
577
«بدر شاکر السیاب»
اری النّاس شتّی بات یجمع أمرهم ...
549
«ناجی خمیّس»
اعاتب عینی إذا أقصرت ...
137
«ابو القاسم زاهی»
اعدّ للّه یوم یلقاه ...
101
«دعبل خزاعی»
افتتح الکلام باسم اللّه ...
602
«ابراهیم النصیراوی»
افدیک من بطل أبی الّا الرّدی ...
575
«عبد القادر رشید الناصری»
أقبلت تقنص الأسود الغزاله ...
452
«عبد اللّه شویکی»
اقم للحزن یا شیعی مأتم ...
581
«شیخ محمد رضا فرج اللّه»
اقول لا صحابی: ارفعونی ... فإنّنی ...
680
«یوسف الصائغ»
الا أبلغ ابا الشهداء عنّی ...
536
«محمد کامل شعیب العاملی»
الدمع ینطق و العیون تترجم ...
569

«حسين على الأعظمى»
اللّه أكبر ماذا الحادث الجلل ...
(تركيب‌بند) 468
«علّامه بحر العلوم»
إلى اللّه نشكو عندک اليوم أمرنا ...
549
«ناجى خميّس»
إلى أهل بيت ما لمن كان مؤمنا ...
85
«سيد حميرى»
اليلة يوم عاشوراء عودى ...
678
«ناجى الحرز»
إلى م و قلبى من جفونى يسكب ...
552
«مهدى الفلوجى»
امثّل مولاى الحسين و صحبه ...
179
«ابن حمّاد»
اموت مثل شجرة ...! ...
692
«معروف عبد المجيد»
انا ان بكيتک لست أبكى فأنيا ...
576
«عبد القادر رشيد الناصرى»
انا ذا الحرّ الرّياحى اتيت ...
630
«عبد الرحمن الشرقاوى»
اناس علوا أعلا المعالى من العلا ...
160
«ناشى صغير»
انّ الخلود لنعمة علويّة ...
591
«عادل الغضبان»
إنّ الّذى كان نورا يستضاء به ...
43

«رباب (س)»
انا لست شيعيا، لأنّ على فمى ...
670
«مصطفى جمال الدين»
ان خانها الدمع الغزير ...
268
«قاضى جليس»
ان كنت محزونا فمالک ترقد؟! ...
116
«دعبل خزاعى»
ان لم تلبک ساعة محمومة ...
592
«شيخ مهدى مطر»
اننا نجنى على أنفسنا ...
580
«محمد رضا الشبيبى»
انيخت لهم عند الطّفوف ركاب ...
517
«شيخ ابراهيم قفطان»
ان يقتلوک على شاطى الفرات ظما ...
561
«شيخ محمد السماوى»
انى لأذكر للعبّاس موقفه ...
120
«فضل بن محمد»
إنى لأكره أن أطيل بمجلس ...
86
«سيد حميرى»
إن يوم الطف يوم ...
224
«سيد مرتضى»
اين الحسين و قتلى من بنى حسن ...
96
«ديک الجن»
إيه ابىّ الضّيم إنّ حياتنا ...
657

«محمد رضا فرحات»
إیه بنت الحسین أرض الرّجوله ...
648
«حسین سلیم عسیلی»
أالمسلم بن عقیل قام الناعی؟ ...
351
«ابو الحسن خلیعی»
أأسقی نمیر الماء ثمّ یلذّلی ...
219
«سید مرتضی»
أبدا ذکراک نور و هدیة ...
653
«عبد الکریم شمس الدین»
أبرصا کان ثعلبیّ السّمات ...
611
«بولس سلامه»
أبکی علیه و لو أن البکاء علی ...
275
«ابن مکّی نیلی»
أبو إلا الی العزّ انتسابا ...
566
«محمد حسین کاشف الغطاء»
أجالت علی عینی سحائب عبرة ...
60
«ابو الرمیح خزاعی»
أجروا دماء أخی النبیّ محمّد ...
173
«صاحب بن عبّاد»
أجل هو الرزء فادحه ...
153
«ابو افتح کشاجم»
أحقّ الناس أن یبکی علیه ...
572
«شیخ محمد علی اردوبادی»
أحقّ الناس أن یبکی علیه ...
94

«فضل بن الحسن بن عبيد اللّه»
أخذته السّيوف أخذ فؤوس ...
613
«بولس سلامه»
أدنياى اذهبى و سواى إمّى ...
248
«ابو العلاء معرّى»
أرأس السبط ينقل و لسبايا ...
357
«ابن الوردى»
أرى الأيام تفعل كل نكر ...
248
«ابو العلاء معرّى»
أسطورة من كربلائک يا دماء ...
690
«عبد المجيد فرج اللّه»
أضحكنى الدّهر و أبكانى ...
82
«كميت»
أظلم فى كربلاء يومهم ...
174
«محمد بن هاشم خالدى»
أعدادهم يا سائلى مختلفة ...
602
«ابراهيم النصيراوى»
دانشنامه‌ى شعر عاشورايى، محمد زاده ،ج2،ص:1723 أعينى سيلى دما قانيا ...
583
«سيد محمد رضا شرف الدين»
أقول و ذاک من جزع و وجد ...
61
«ابو الأسود الدؤلى)
أقيما بى و لو حلّ العقال ...
543
«حسن الحمود»
ألا أيّها العادون إنّ أمامكم ...

305
«كمال الدين شافعى»
ألا سيّد يبكى بشجوى فإنّنى ...
178
«ابو محمد عونى»
ألاهل من فتى كأبى تراب ...
278
«خطيب خوارزمى»
ألايم دع لومى على صبواتى ...
274
«ملک صالح»
ألحقّ مهتضم و الدّين مخترم ...
141
«ابو فراس حمدانى»
ألست ترى جبريل و هو مقرّب ...
177
«ابو محمد عونى»
أما أمير المؤمنين فذكره ...
291
«ابن معلم واسطى»
أما ترى الرّبع الذى أقفرا ...
213
«سيد مرتضى»
أمرر على جدث الحسين ...
85
«سيد حميرى»
أمن العدالة أن يذلّ لغاصب ...
575
«عبد القادر رشيد الناصرى»
أنتما سيّدا شباب الجنان ...
124
«افوه حمّانى»
أنحنى للرّصاص، أنحنى للّذى جاء من جهة آمنه ...
662
«محمد على شمس الدين»
أودى الحسين و قد أراق دماءه ...

516
«سید محمد ادهمی»
أیا امّة لم ترع للدّین حرمة ...
268
«قاضی جلیس»
أی عذر لمهجة لا تذوب ...
347
«ابو الحسن خلیعی»
أین تمضی أیّها السّلطان من عارک ...
632
«عبد الرحمن الشرقاوی»
أیّها السّادة الأئمّة أنتم ...
316
«بهاء الدین اربلی»
بآل محمد عرف الصواب ...
161
«ناشی صغیر»
بات العذول علی الحبیب مسهّدا ...
403
«ابن العرندس»
باسم الحسین دعا نعاء نعاء ...
509
«شیخ صالح کوّاز»
بأبی المحرمین عجّت الی اللّه ...
552
«مهدی الفلوجی»
بأبی و أمّی عافرون علی الثّری ...
496
«حاج هاشم کعبی»
بأسیاف ذاک البغی اول سلها ...
158
«ابن هانی اندلسی»
بدا یختال فی ثوب الحریر ...
431
«ابن ابی شافین»
بذلت أیا عباس نفسا نفیسة ...

462
«سید محمد امیر الحاج»
بفنا الغرىّ و فى عراص العلقم ...
266
«ابن عودى»
بكاء و قلّ غناء البكاء ...
150
«ابو الفتح كشاجم»
بكيت الحسين و من كالحسين ...
574
«سليمان ظاهر»
بكيت لفقد الاكرمين تتابعوا ...
62
«فضل بن عباس بن عتبه»
بكى و ليس على صبر بمعذور ...
434
«سيد ماجد بحرانى»
بلغت نفسى مناها ...
171
«صاحب بن عبّاد»
بنفسى أقمار تهاوت بكربلا ...
488
«شيخ ابراهيم عاملى»
بنو الزّهراء آباء اليتامى ...
284
«قطب الدين راوندى»
بنى أحمد قلبى لكم يتقطّع ...
159
«ناشى صغير»
بنى عمّنا! ارجعوا ودّنا ...
301
«ابن المعتز»
بنى عمّنا! إنّ يوم «الغدير» ...
300
«ابو الحسن المنصور باللّه»
تاللّه إن كانت أمية قد أتت ...

121
«علی بن محمد بسّامی»
تاللّه لا أنسی ابن فاطم و العدی ...
495
«حاج هاشم کعبی»
تأسّفت جارتی لما رأت زوری ...
114
«دعبل خزاعی»
تبکی علیک بقان فی مدامعها ...
454
«السید احمد علی خان»
تجاوبن بالأرنان و الزّفرات ...
101
«دعبل خزاعی»
تزلزلت الدنیا لآل محمد ...
93
«امام شافعی»
تعثّر حتّی مات الهام حدّه ...
518
«سید حیدر حلّی»
تعست جدودک یا أمیّة و الخنی ...
563
«سید محسن امین»
تفرّعت الأنوار للأرض منهما ...
172
«صاحب بن عبّاد»
تمثّلت یومک فی خاطری ...
674
«جواهری»
تمنّی کلیم اللّه تفّد به نفسه ...
638
«محمد شعاع فاخر»
ثمّ اتی نحو الحسین ضاربا ...
604
«ابراهیم النصیراوی»
جاء المسا فدعاهم قوموا اذهبوا ...

562
«سید محسن امین»
جاؤا من الشام المشومة أهلها ...
117
«دعبل خزاعی»
جاؤوا برأسک یابن بنت محمّد ...
97
«خالد بن معدان طایی»
جعلت فدا من لا رضوا بنعیمها ...
358
«حسن مخزومی»
حبّ الوصیّ مبرّة وصله ...
152
«ابو افتح کشاجم»
حبّ علیّ بن أبی طالب ...
170
«صاحب بن عبّاد»
حتّی أباد من جموعهم عدد ...
605
«ابراهیم النصیراوی»
حتّی قضی و هو مظلوم و قد ظلم ...
338
«علاء الدین حلّی»
حجّ للحقّ فی الطفوف، و خلّی الحجّ ...
616
«محمد تقی جمال الدین الهاشمی»
حرّ بنصر أخیه قام مجاهدا ...
441
«سید معتوق موسوی»
حقّ أن تسکبی الدموع دماء ...
540
«شیخ عبد الحسین جواهری»
حیّا الإله کتیبة مرتادها ...
419
«مغامس بن داغر»
حیّ قبرا بکربلا مستنیرا ...

185
«ابن حمّاد»
خفقت لتكشف عن رضيع ناحل ...
579
«بدر شاكر السياب»
خليليّ هل منّ وقفة لكما معى ...
551
«محمد حسين الجباوى»
دعا الامام و الحشا تفطّرا ...
605
«ابراهيم النصيراوى»
دمع يبدّده مقيم نازح ...
381
«حافظ برسى حلّى»
ذرينا فمجدک بين يديک ...
697
«مصطفى نعمة السبيتى»
ذكرى الإباء يرى المنيّة ماؤها ...
670
«مصطفى جمال الدين»
دانشنامه‌ى شعر عاشورايى، محمد زاده ،ج2،ص:1724 ذكر يوم الحسين
بالطفّ أودى ...
132
«صنوبرى»
ذهب الّذين يعاش فى اكنافهم ...
78
«كميت»
راحل أنت و الليالى تزول ...
207
«سيد رضى»
رام الدّعىّ ابن الدّعىّ مذلة ...
564
«سيد محسن امين»
رأس ابن بنت محمّد و وصيّه ...
118
«دعبل خزاعى»

رأيت كلّ حجر يحنو على الحسين ...
647
«أدونيس»
رجال طلقوا الدنيا و من ذا ...
502
«شيخ صالح تميمى»
ركبت مشمّرا للحرب حتّى ...
536
«محمد كامل شعيب العاملى»
روحى و نفسى نفوسا جلّ قدرهم ...
486
«ميرزا ابو القاسم وفاى شيرازى»
رويدک إن أحببت نيل المطالب؟ ...
307
«كمال الدين شافعى»
زعموا أنّ من أحبّ عليّا ...
155
«ابو افتح كشاجم»
زمجر الفارس الّذى يقطع ...
612
«بولس سلامه»
زهر النّجوم من الثّريّا ترتمى ...
644
«سعيد العسيلى»
سألتكم باللّه هل تدفنونى ...
428
«شيخ ابراهيم كفعمى»
سجعت فوق الغصون ...
349
«ابو الحسن خليعى»
سلام كأزهار الربى يتنسم ...
294
«صفوان بن ادريس مرسى»
سلامن سلا: من بنا الستبدلا؟! ...
241
«ابو محمد صورى»

سل كربلا عمّا لقوا من كربة ...
571
«شيخ خليل مغنيه»
سموت على النّدب و الأدمع ...
634
«عبد اللّه نعمة»
سمّيتک الجنوب، يا لابسا عباءة الحسين ...
635
«نزار قبانى»
سوف تجتاح فى غد معقل الظّلم ...
669
«عبود الاحمد النجفى»
سيكون للاحرار رأسا شامخا ...
646
«سعيد العسيلى»
شاطرت جدّک فى الرسالة انّها ...
594
«عبد المنعم فرطوسى»
شاء من الناس راتع هامل ...
90
«منصور نمرى»
شقّ الصّفوف و غاص فى أوساطها ...
624
«موسى الزين شراره»
شقّ نحر الذّبيح فاندفق ...
613
«بولس سلامه»
شهيد الإبا مات الإبا فى نفوسنا ...
625
«موسى الزين شراره»
شهيد العلى ما أنت ميت و انما ...
569
«حسين على الأعظمى»
صاحت بذودى بغداد فآنسنى ...
205
«سيد رضى»

صامت بیوم الطف لکن صیّرت ... 537
«سید علی ترک»
صحوت و قد صحّ الصبا و العواديا ... 63
«عوف ازدی»
صدر یرضض بالخیول و إنّه ... 494
«سید ابراهیم عطّار»
طربت و ما شوقا إلی البیض أطرب ... 79
«کمیت»
طوایا نظامی فی الزّمان لها نشر ... 395
«ابن العرندس»
ظللت أبثّ الوجد حتی کأننی ... 532
«شیخ حسّون عبد اللّه»
عاطنی دمعا و خذ منّی عینا ... 588
«دکتر زکی المحاسنی»
عبّاس هذی جیوش الکفر قد زحفت ... 532
«شیخ حسّون عبد اللّه»
عجبا لقوم یدّعون و لاءه ... 516
«سید محمد ادهمی»
عش فی زمانک ما استطعت نبیلا ... 568
«عبد الحسین الأزری»
عشق الزّعامة یا حسین من ابتلی ... 657
«محمد رضا فرحات»
عصائب کفر لابن میسون إنّهم ... 582
«محمد هاشم عطیه»
عطر الورود و نفح زهر الآس ...

644
«سعید العسیلی»
عفیرا متی عاینته الکماة ...
520
«سید حیدر حلّی»
علی آل الرّسول و أقربیه ...
86
«سید حمیری»
علی الطف السّلام و ساکنیه ...
41
«زینب (س)»
علیکم سلام اللّه یا آل أحمد ...
180
«ابن حمّاد»
عن ذلک السّهل الملبّد یرتمی ...
578
«بدر شاکر السیاب»
عین جودی لمسلم بن عقیل ...
484
«علّامه بحر العلوم»
عیون منعن الرقاد العیونا ...
226
«ابو محمد صوری»
غنّ یا شعر قد أسانی النّواح ...
660
«یاسر بدر الدین»
فان یکن آدم من قبل الوری ...
276
«ابن مکّی نیلی»
فأتته زینب بالجواد تقوده ...
510
«شیخ محمد نصّار»
فبارض سینا هل سیصمد راقص ...
658
«محمد رضا فرحات»
فتثلّمت أسیافنا فی خیبر ...

658
«محمد رضا فرحات»
فداء لمثواک من مضجع ...
672
«جواهری»
فروع قریضی فی البدیع أصول ...
358
«حسن مخزومی»
فطرّبت لمّا فهمت الرّموز ...
667
«علائلی»
فعلی الشّهید بکربلاء تحیّة ...
546
«عبد المسیح الانطاکی»
فقل بالغصن یحمل منه نورا ...
573
«شیخ محمد علی اردوبادی»
فقل لبنی أمیة حیث کانوا ...
78
«کمیت»
فکأنّما لهم الرّماح عرائس ...
533
«سیّد صالح قزوینی نجفی»
فلئن یکن ندب الفقید محرّما ...
628
«ابراهیم برّی»
فلا الماء یحلو بعدهم و یلذّلی ...
539
«شیخ یعقوب نجفی»
فلاغر و من قتل الحسین فشیخه ...
40
«امام سجاد (ع)»
فلتذکرونی عندما تجد الفضائل نفسها ...
632
«عبد الرحمن الشرقاوی»
فلما رأی ان لا محیص من الردی ...

463
«شیخ ابراهیم حاریصی»
فلم أر موتورین أهل بصیرة ...
79
«کمیت»
فلو لا بکاء المزن حزنا لفقده ...
250
«زید بن سهل موصلی»
فلهفی، لمولای الحسین و قد غدا ...
502
«شیخ صالح تمیمی»
فمتی إمام العصر یظهر فی الوری ...
465
«شیخ یوسف بحرانی»
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1725 فهاجت جماهیر الضّلال و أقبلت ...
547
«سید ابو بکر ابن شهاب حضرمی»
فیا حربا جنتها کفّ حرب ...
590
«احمد الهندی»
فیا سائلی عن مذهبی إنّ مذهبی ...
357
«ابن الوردی»
فیا غائبا فی حظیرة القدس حاضرا ...
192
«ابن حمّاد»
فیالک حسرة نادمت حیا ...
53
«عبید اللّه بن حرّ جعفی»
فی الکعبة العلیا و قصّتها ...
553
«محمد اقبال»
فی خدک الشفق القانب بدی و علی ...
450
«امیر حسین کوکبانی»

فی عظامی عویل کربلاء ...
695
«محمد الماغوط»
فی مثل هذا الیوم شادلنا الدّم ...
624
«موسی الزین شراره»
قال سلمان و هو فی حجر طه ...
595
«عبد المنعم فرطوسی»
قبر ثوی فیه الحسین و حوله ...
499
«شیخ صادق عاملی»
قتلتم أخی ظلما فویل لامکم ...
46
«بنت علی (ع)»
قدّست یا حسین، یا قافیة الشّهادة الشّماء ...
688
«منیر الخبّاز»
قد غیر الطعن منهم کلّ جارحة ...
466
«ملّا کاظم ازری»
قد قلت للبرق الّذی شقّ الدّجی ...
311
«ابن ابی الحدید»
قدم الزمان و ذکره متجدد ...
565
«ادوار مرقص»
قساورة یوم القراع رماحهم ...
501
«شیخ صالح تمیمی»
قضی نحبه فی یوم عاشور من غدت ...
506
«عبد الباقی عمری»
قفا بالرّسوم الخالیات الدواثر ...
430
«ابن ابی شافین»

قف بالديار المقفرات ...
224
«سید مرتضی»
قف بالطفوف بتذکار و تزفار ...
430
«ابن ابی شافین»
قف بالطفوف و سلها عن أهالیها ...
490
«امین کاظمی»
قف باللطفوف وجد بفیض الادمع ...
489
«ابن فلّاح کاظمی»
قوم سماؤهم السیوف و أرضهم ...
139
«ابو القاسم زاهی» دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ج2 1725
اشعار عربی ..... ص : 1722
کانت تری تلک المصائب زینب ...
645
«سعید العسیلی»
کأن جسمک موسی مذ هوی صعقا ...
508
«شیخ صالح کوّاز»
کأنّی بنفسی و أعقابها ...
37
«امام علی (ع)»
کبدی علی طول الجوی یتقطّع ...
512
«شیخ رحمة اللّه کرمانی»
کربلا لا زلت کربا و بلا ...
197
«سید رضی»
کربلا یا کربلا یا کربلا ...
37
«فاطمه (س)»
کفانی ضنا أن تری الحسین ...
519

«سید حیدر حلّی»
کلّ شیء فی عالم الکون أرخی ...
593
«عبد الحسین حویزی»
کلّما أحدثوا بأرض نقیقا ...
59
«فضل بن عباس بن ربیعه)
کلّهم فی الکمال فرد و حتّی ...
530
«محسن ابو الحب»
کم طلعة لک یا هلال محرّم ...
561
«شیخ محمد السماوی»
کیف السّلامة و الخطوب تنوب ...
416
«مغامس بن داغر»
کیف تحظا بمجدک الأوصیاء؟ ...
446
«شیخ حرّ عاملی»
کیف ترقی دموع أهل الولاء ...
436
«محمد بن الحسن بن زین الدین»
کیف تلغی المسافات ...
684
«جواد جمیل»
لا أری کربلاء یسکنها الیوم ...
530
«محسن ابو الحب»
لا أناجیک بالمدامع تهمی ...
589
«انور العطار»
لا تحرقی قلبی بدمعک حسرتا ...
38
«امام حسین (ع)»
لا تدعوّنی ویک أم البنین ...
45

«ام البنين (س)»
لا تعذليه فهم قاطع طرقه ...
44
«سكينه (س)»
لا تلمنى ان جرت عينى دما ...
569
«حسين على الأعظمى»
لآل المصطفى شرف محيط ...
284
«قطب الدين راوندى»
لا لن ينام الجرح موعدنا غدا ...
627
«ابراهيم برّى»
لا يعرف الانسان قيمة ماعلا ...
646
«سعيد العسيلى»
لست منّا، يا أروع الأولياء ...
660
«ياسر بدر الدين»
لغيرک يا دنيا ثنيت عنانى ...
419
«مغامس بن داغر»
لفتة منک يا ابن فاطم إنّا ...
601
«احمد سليمان ظاهر»
لقد هدّركنى رزء آل محمّد ...
66
«سفيان عبدى كوفى»
لک الليل بعد الذاهبين طويلا ...
221
«سيد مرتضى»
لک مثل ما لابيک ذكر خالد ...
570
«عباس ابو الطوس»
للّه صخرة وادى الطف ما صدعت ...
466

«ملّا كاظم ازرى»
للّه ما صنعت فينا يد البين ...
182
«ابن حمّاد»
للّه وقعة عاشوراء إن لها ...
394
«حسن بن راشد حلّى»
لم أكتحل فى صباح يوم ...
293
«احمد بن عيسى هاشمى»
لم يبق من جرح الحسين سوى التمرّد و التّحدّى ...
684
«جواد جميل»
لم يعلموا أنّ الوصىّ هو الذى ...
170
«صاحب بن عبّاد»
لو أستسقى السّما جادته صوبا ...
590
«احمد الهندى»
لو لا الأولى نقضوا عهود محمّد ...
319
«علاء الدين حلّى»
لو لا المحرّم ما سفكت مدامعا ...
511
«احمد بن قفطان»
لهام بجنب الطف أدنى قرابة ...
51
«يحيى بن حكم»
لهفى لتلك الرّؤوس يرفعها ...
493
«سيد ابراهيم بغدادى»
لبيک على الإسلام من كان باكيا ...
83
«جعفر بن عفان طائى»
ليت الهلال هلال شهر محرّم ...
555

«مهدى الأعرجى»
ليث له إرث النّبوّة غاية ...
624
«موسى الزين شراره»
ليس عندى، غيرهمّ واحد ...
622
«احمد مطر»
مئات من الضّربات تلحق وجهه ...
655
«على محمد حسن»
دانشنامه‌ى شعر عاشورايى، محمد زاده ،ج2،ص:1726 ما بال «بجدل»
لابلّت مضاجعه ...
580
«محمد رضا الشبيبى»
ما بعد يوم ابن النّبى ...
495
«حاج هاشم كعبى»
ماذا تقولون اذ قال النّبىّ لكم ...
46
«ام لقمان»
ما فى المنازل حاجة تقضيها ...
129
«صنوبرى»
ما كان للاحرار الّا قدوة ...
567
«عبد الحسين الأزرى»
ما للعيون قد استهلّت بالدم ...
542
«عبد الحسين اسد اللّه»
مالى أسالم قوما عندهم ترتى ...
518
«سيد حيدر حلّى»
ما هاجنى ذكر ذات البان و العلم ...
389
«حافظ برسى حلّى»
متقلّدين صوارما هنديّة ...

534
«سيد جعفر حلّى»
متى يا إمام العصر تقدم ثائرا ...
492
«شيخ محمد بن خلفه»
متى يشتفى من لاعج القلب مغرم ...
262
«ابن عودى»
متّى يشفيک دمعک من هموم ...
89
«منصور نمرى»
مدارس آيات خلت من تلاوة ...
274
«دعبل خزاعى»
مررت بكربلاء فهاج وجدى ...
500
«شيخ على كاشف الغطا»
مررت على أبيات آل محمد ...
64
«سليمان بن قتّه»
مررت على قبر الحسين بكربلاء ...
56
«عقبة بن عمرو السّهمى»
مسموح أن تبكى «كليوباترا» «أنطونيو» ...
691
«معروف عبد المجيد»
مشين لنا بين ميل و هيف ...
230
«ابو محمد صورى»
مصائب يوم الطفّ أدهى المصائب ...
429
«ابن ابى شافين»
مصاب سبط رسول اللّه من ختمت ...
451
«على فقيه عادلى»
مصابک يا مولاى أورث حرقة ...

438
«شیخ بهایی»
مطرت بعاشورا و تلک فضیلة ...
304
«عبد الرحمن کتانی»
ملکنا فکان العفو منا سجیّة ...
286
«ابن الصیفی»
من أربعة و عشرة أمدادی ...
439
«شیخ بهایی»
منازل بین أکناف الغریّ ...
119
«دعبل خزاعی»
من لقلب متیم مستهام ...
81
«کمیت»
مولای ذکراک بالآهات نمزجها ...
656
«محمد رضا فرحات»
ناد الأحبّة إن مررت بدورها ...
448
«شیخ احمد بلادی»
نحیّی الکرامة فی شخصها ...
667
«علائلی»
نشکوا إلی الباری عظیم مصابنا ...
646
«سعید العسیلی»
نعم الشهیدان ربّ العرش یشهدلی ...
131
«صنوبری»
نعی سیّدی ناع نعاه فأوجعا ...
52
«بشیر بن جذلم»
نفسی الفداء لسیّد ...

504
«شیخ حسن قفطان»
نفی عن عینک الأرق الهجوعا ...
77
«کمیت»
نکسوا ویلهم ببابل جهرا ...
252
«المؤید فی الدّین»
و ابک الکرام الذائدین عن العلی ...
584
«دکتر مصطفی جواد»
وا حسینا فلا نسیت حسینا ...
43
«رباب (س)»
و اری الدّماء الحمر خیر وسیلة ...
575
«عبد القادر رشید الناصری»
و اسمعهم مواعظه فقالوا ...
277
«صرّ در»
و الحسین الّذی رأی الموت فی العزّ ...
193
«ابن نبّاته»
و السّبط و الصّحب أولو الوفاء ...
556
«هادی آل کاشف الغطا»
و الشّمس إن یلج لغروب فتختبی ...
698
«عبد الهادی المخوضر»
و اللیل قد أجنّکم و اقبلا ...
556
«هادی آل کاشف الغطا»
و أماثل شربوا بأقداح الولا ...
507
«شیخ ابراهیم مخزومی عاملی»
و إن الاولی بالطفّ من آل هاشم ...

55
«مصعب بن زبیر»
و اندبی ان بکیت عونا أخاهم ...
65
«سلیمان بن قتّه»
و ان یکن الابدان للموت انشأت ...
25
«امام حسین (ع)»
و أراها لا تستقیم لذی الزهد ...
228
«ابو محمد صوری»
و أعّد علیّ حدیث وقعة نینوی ...
465
«شیخ یوسف بحرانی»
و أنت إذا ما ذکرت الحسین ...
550
«احمد شوقی»
و أولی بلوم من أمیّة کلّها ...
157
«ابن هانی اندلسی»
و بحیّ آل محمّد إطراؤه ...
234
«ابو محمد صوری»
و بقعة ترهب الأیّام سطوتها ...
557
«سید رضا هندی»
و تعطّل الفلک المدار کأنما ...
534
«سید جعفر حلّی»
و تعلق آمالی غرورا بقربکم ...
342
«علاء الدین حلّی»
و جدی بکوفان ما وجدی بکوفان ...
164
«جوهری»
و جرت سحائب عبرتی فی و جنتی ...

409
«ابن العرندس»
و جلّ الصّليب المجتلى فوق عوده ...
638
«محمد شعاع فاخر»
و حبيب يختطف النّفوس بصارم ...
643
«سعيد العسيلى»
و حمائم نبهننى ...
163
«سعيد بن هاشم خالدى»
وراءک عنّى حسبى اليوم ما بيا ...
545
«على اخيرى»
و رأس ابن النّبىّ على قناة ...
555
«مهدى الأعرجى»
ورث الشّجاعة و النّهى عن هاشم ...
591
«عادل الغضبان»
ورد الحسين إلى العراق و ظنّهم ...
498
«شيخ عبد الحسين اعسم»
وردوا على الهيجا ورود الهيم ...
560
«حسن محمود امين»
و رزايا المصطفى فى أهله ...
227
«ابو محمد صورى»
و رمتنا الدّنيا بألف يزيد ...
654
«عبد الكريم شمس الدين»
و زوج بضعته الزّهراء يكنفها ...
67
«سفيان عبدى كوفى»
و شيخ كبير له لمّة ...

427
«شیخ ابراهیم کفعمی»
وصل الرّکب للعراق و حارا ...
611
«بولس سلامه»
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1727 و صلوا الأرض کلّها ...
626
«کامل سلیمان»
و صلوا الی أرض تسمّی کربلا ...
640
«سعید العسیلی»
و عفّرت خدّی بحیث استراح ...
673
«جواهری»
و علی الدّهر من دماء الشّهیدین ...
248
«ابو العلاء معرّی»
و علی جبین الشّمس جرح لم یزل ...
645
«سعید العسیلی»
و علیک خزی یا امیّة دائما ...
333
«علاء الدین حلّی»
و فدت علیک یحدونی اشتیاقی ...
554
«عبد الغنی الحر»
و قبر بطوس یا لها من مصیبة ...
107
«امام رضا (ع)»
و قد شرقت رماح بنی زیاد ...
89
«منصور نمری»
وقف الحسین و قلبه یتمزّق ...
642
«سعید العسیلی»

وقفت على زمرة ثائر ... 666
«علائلی»
و قل لأبی سفیان أنت ناقم ... 518
«سید حیدر حلّی»
و کم منزل قد سمی بالنّزیل ... 497
«شیخ محمد علی اعسم»
و کیف ضاقت علی الاهلین تربته ... 230
«مهیار دیلمی»
و لا مجد حتی تأنف النفس ذلّها ... 529
«شیخ عباس زغیب»
ولاءک مفروض علی کلّ مسلم ... 281
«فقیه عماره یمنی»
ولد الفتح بین احضان طه ... 594
«عبد المنعم فرطوسی»
و لقد بکیت لقتل آل محمّد (ع) ... 314
«ابن ابی الحدید»
و لکن هلّم الخطب فی رزء سید ... 433
«شیخ جعفر خطی»
و لم أک أحمد أفعاله ... 235
«ابو محمد صوری»
و لمجدهم کتب الخلود و دام فی ... 564
«سید محسن امین»
و لم یجر الدموع حداء حاد ... 453
«محسن فرج»

و لو أكرمت دمعک يا شؤونى ...
288
«ابن تعاويذى»
و لو رآک بأرض الطّف منفردا ...
508
«شيخ صالح كوّاز»
و لو لا حسام المرتضى أصبح الورى ...
444
«سيد على خان مشعشعى»
و لو لا مصاب السبط بالطفّ ما بدا ...
328
«علاء الدين حلّى»
و ليلة كان بها طالعى ...
439
«شيخ بهايى»
و ليّى علىّ حيث كنت وليّه ...
447
«شيخ حرّ عاملى»
و «محمّد» يوم القيامة شافع ...
275
«ابن مكّى نيلى»
و مصرع الطّف فلا أذكره ...
260
«يحيى حصكفى»
و مضى الحسين من المدينة خائفا ...
640
«سعيد العسيلى»
و معارضى أسل الرماح ...
495
«حاج هاشم كعبى»
و معشر راودتهم عن نفوسهم ...
508
«شيخ صالح كوّاز»
و من أكبر الأحداث كانت مصيبة ...
79
«كميت»

و نظمتها فی یوم عاشوراء ...
299
«ابن سناء الملک»
و هجرت قوما ما استجاز سواهم ...
261
«حسن بن علی زبیر»
و یا عنصر الالطاف من روح احمد ...
679
«عبد الکریم آل زرع»
و یا کربلا، قد صرت قبلة کلّ ذی ...
667
«علائلی»
و یا مسیح هدی للرأس منه علی ...
566
«محمد حسین کاشف الغطاء»
و یا واصلا من نشید الخلود ...
673
«جواهری»
و یزید بین قروده و کلابه ...
646
«سعید العسیلی»
و یشاهد المتفرّجین و قد أتوا ...
627
«ابراهیم برّی»
و یشیدوا بالتّقی دولتهم ...
678
«فرات الاسدی»
و یعود عاشورا، یذکّرنی ...
315
«ابو الحسن جزّار»
و یوم حسین لیس یحصیه ناثر ...
549
«ناجی خمیّس»
ها أنّا الآن نصفان، نصف یعانق برد التّری ...
649
«رشدی العامل»

هجر السّبط يثربا و الرّفاقا ...
609
«بولس سلامه»
هذا الحسين ابن النّبىّ و سبطه ...
491
«سيد محمد جواد عاملى»
هذا الحسين دمه بكربلا ...
550
«احمد شوقى»
هذا الّذى يعرف البطحاء و طأته ...
70
«فرزدق»
هذه السّاحة للقتل و هذا جسدى ...
662
«محمد على شمس الدين»
هذه كربلا فقف فى ثراها ...
563
«سيد محسن امين»
هذى المنازل بالغميم فنادها ...
200
«سيد رضى»
هلّا صبرت على المصاب بهم ...
323
«علاء الدين حلّى»
هلّا علمت بيوم عاشوراء ...
641
«سعيد العسيلى»
هل تطمعون بشربة من جدّه ...
643
«سعيد العسيلى»
هل عرب انتم؟!!! ...
681
«مظفر النواب»
هلمّوا نبک أصحاب العباء ...
430
«ابن ابى شافين»

هل يغسل ثانية مدائنكم الخائنات ...
696
«محمد احمد القابسى»
هم العروة الوثقى لمعتصم بها ...
307
«كمال الدين شافعى»
هنّ بالعيد إن أردت سوائى ...
199
«ابن حمّاد»
هو الفجر يحبو اليه الرّجاه ...
664
«على بدر الدين»
هى الطفوف فطف سبعا بمغناها ...
454
«السيد احمد على خان»
هيّأ الزّاد و استجاد الرّحالا ...
610
«بولس سلامه»
يا آل أحمد لولاكم لما طلعت ...
175
«ابو محمد عونى»
يا آل بيت رسول اللّه حبّكموا ...
92
«امام شافعى»
يا آل طه! من أتى حبّكم ...
460
«عبد اللّه شيرازى»
يا آل ياسين من يحبّكم ...
160
«ناشى صغير»
يا ابا الطّف، ساحة الطّفّ تبقى ...
600
«احمد الوائلى»
يا ابن الّذى نادى به العلّام ...
656
«محمد رضا فرحات»

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1728 یا امة السوء لا سقیا لربعکم ...
40
«امام سجاد (ع)»
یا امّة سلکت ضلالا بیّنا ...
271
«ملک صالح»
یا امّة کفرت و فی أفواهها ...
251
«امیر عبد اللّه خفاجی»
یا امیر الاسلام حسبی فخرا ...
608
«بولس سلامه»
یا اهل یثرب لا مقام لکم بها ...
52
«بشیر بن جذلم»
یا أصیحاب مسلم أکلاب ...
610
«بولس سلامه»
یا أهل عاشور یا لهفی علی الدّین ...
166
«جوهری»
یا أهل کوفان لکم نذار ...
603
«ابراهیم النصیراوی»
یا باذلا فی سبیل الحق مهجته ...
586
«عباس شبر»
یا بأبی السیّد الحسین و قد ...
172
«صاحب بن عبّاد»
یا بقعة (بالطف) حشو ...
272
«ملک صالح»
یا حجر إسماعیل جاوزک الهدی ...
538

«شیخ حمّادی نوح»
یا حسین الشّهید عفوک انّا ...
660
«یاسر بدر الدین»
یا خلیلی باللطیف الخبیر ...
437
«محمد بن الحسن بن زین الدین»
یا خلیلی کفنانی بشعری ...
586
«عباس شبر»
یا خیر من لبس النبوة ...
133
«صنوبری»
یا دار دار الصوّم القوّم ...
216
«سید مرتضی»
یا دار غادرنی جدید بلاک ...
253
«ابن جبر مصری»
یا دهر افّ لک من خلیل ...
26، 1498
«امام حسین (ع)»
یا دهر بئس خلیل أنت منطویا ...
676
«یقین البصری»
یا راکبا قف بالمحصّب من منی ...
92
«امام شافعی»
یا ربّ بالخمسة أهل العبا ...
306
«کمال الدین شافعی»
یا ربّ فارحمنا بحقّ أحمد ...
606
«ابراهیم النصیراوی»
یا ریح إذا أتیت دار الأحباب ...
439

«شیخ بهایی»
یا زائرا قد قصد المشاهدا ...
169
«صاحب بن عبّاد»
یا سادتی یا بنی علیّ ...
68
«سفیان عبدی کوفی»
یا صاحبی و فی مجانبة الهوی ...
282
«فقیه عماره یمنی»
یا عروة الدّین المتین ...
272
«ملک صالح»
یا عین لا للغضا و لا الکتب ...
95
«دیک الجن»
یا غیرة اللّه و ابن السّادة السّید ...
453
«محسن فرج»
یا قمرا غاب حین لاحا ...
176
«ابو محمد عونی»
یا کراما صبرنا عنهم محال ...
438
«شیخ بهایی»
یا لائمی فی الولا هل أنت تعتبر ...
135
«ابو القاسم زاهی»
یا للرجال لفجعة جذمت یدی ...
196
«سید مرتضی»
یا لیت فی الأحیا شخصک حاضر ...
336
«علاء الدین حلّی»
یا مخرس الموت ان سمتک نادبة ...
515

«شیخ عبد الرضا خطی»
یا من ینوح و کلّ عام داره ...
627
«ابراهیم برّی»
یا مهر أین سلیل من فوق البراق ...
492
«شیخ محمد بن خلفه»
یا نازلین بکربلا کم مهجة ...
514
«سید موسی طالقانی»
یا ندیمی قم بی إلی الصهباء ...
459
«عبد اللّه شیرازی»
یا ندیمیّ کنتما فافترقنا ...
233
«ابو محمد صوری»
یا واقفا بدمنة و مربع ...
303
«علی بن مقرب»
یا واقفا بطفوف الغاضریات ...
429
«ابن ابی شافین»
یا یوم عاشوراء طال رقادنا ...
683
«یحیی عبد الامیر الشامی»
یأبی الخلود بأن یحالف دولة ...
627
«ابراهیم برّی»
یتسلقون مطهما یستصحبون ...
504
«شیخ حسن قفطان»
یتلوک عشّاق الخلود صحیفة ...
637
«نزار سنبل»
یزوّر عن حسناء زورة خائف ...
238

«ابو محمد صورى»
يزيد الغرور يزيد الفجور ...
585
«محمود الحبوبى»
يطفو و يرسب فى خيالى دونها ... 578
«بدر شاكر السياب»
يعشق الموت و هو حرّ أبىّ ...
606
«ابراهيم النصيراوى»
يقول أمير غادر و ابن غادر ...
54
«عبيد اللّه بن حرّ جعفى»
يلبس العاقل الحكيم لباس ...
613
«بولس سلامه»
يلقى الجحافل بالمهنّد وحده ...
645
«سعيد العسيلى»
يلقى الكتيبة مفردا ...
519
«سيد حيدر حلّى»
يمينا بنا حادى السرى إن بدت نجد ...
369
«حافظ برسى حلّى»
يوم بسفح الدار لا أنساه ...
145
«ابو فراس حمدانى»
يومک الضّارب فى التّاريخ إعلان بتبديد الظّلام ...
679
«عبد الكريم آل زرع»

آب بقا که در ظلمات است جای او
814
«شفایی اصفهانی»
آب را می‌دید گفتم: یا حسین
1432
«هرمز فرهادی»
آب هستم، آب هستم، آب پاک
1453
«مصطفی رحماندوست»
آبی برای عطش در گلو نریخت
1270
«اکبر دخیلی»
آتش رگان جون را در خویش می‌سوخت
1595
«خلیل شفیعی»
آتش زد این بهار جگرهای تفته را
855 دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ج2 1728 اشعار فارسی
..... ص : 1728
جوهری»
آتشی به خیمه‌گاه ابرهاست
1616
«سید ضیاء الدین شفیعی»
آرزوی کربلا دارد دلم
1226
«حمید سبزواری»
آری قیام کربلا ترویج دین بود
1279
«خداداد نورایی اراکی»
آسمان آکنده بود از بوی غم
1523
«خسرو قاسمیان»
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1729 آسمان کبود

می‌نمود، آفتاب می‌مکید
1503
«جلیل دشتی مطلق»
آسمان کربلا آن روز آتشبار بود
1578
«کاووس حسن لی»
آسمان، مات و مبهوت مانده است، در سکوت مه‌آلود صحرا
1657
«سیّد مهدی حسینی»
آسوده کربلا بهر فعل که هست
799
«فضولی بغدادی»
آغشته شد به خون، سرو فرقی که موی او
794
«اهلی شیرازی»
آفتابی کز تجلّی بی‌قرینش یافتم
1371
«سید رضا مؤید»
آقا!، هنوز وقت است
1661
«عبد الرّضا شهبازی»
آمد آن عباس، میر عاشقان
903
«سروش اصفهانی»
آمد آن ماه که خوانند مه انجمنش
1177
«قاسم رسا»
آمد عشور و در همه ماتم گرفته است
795
«اهلی شیرازی»
آمد که سر فرازد و آمد که جان دهد
1222
«قاسم سیّاره»
آمد محرّم و باز چون ابر نو بهاری
941
«عنقا»

آمده بود، از دور دست خویش
1496
«محمد رضا سنگری»
آنان که با اراده جهان زیرورو کنند
1155
«محمد شرمی»
آنان که دیده حاصل دنیا و دین، حسین
783
«شاه داعی شیرازی»
آنچ آمدست بر تنم از چرخ نامدست
750
«رشید الدین و طواط»
آنچه از من خواستی، با کاروان آورده‌ام
1380
«محمد علی مجاهدی»
آنچه در سوگ تو ای پاکتر از پاک گذشت
1430
«نصر اللّه مردانی»
آن حسینی که به جسم همه عالم جان است
1277
«سید محمد خسرو نژاد»
آن دسته‌بند لاله‌ی بستان «هَلْ أَتی»
766
«خواجوی کرمانی»
آن روز در جام شفق مُل کرد خورشید
1456
«محمد علی معلّم دامغانی»
آن شب امیر قافله سفره ماه را گشود
1573
«مجید نظافت»
آن شب که شب از حادثه اقبال سحر داشت
1275
«محمد خلیل مذنب»
آن شنیدی که حیدر کرّار
735
«خواجه عبد اللّه انصاری»

آن شه دین که سرم باد فدای سر او
1399
«اکبر قلم سیاه»
آن صانعی که زیور هفت آسمان دهد
1347
«احمد مشجّری»
آن عاشق بزرگ چو پا در رکاب کرد
1388
«محمد جواد محبّت»
آن قوی پنجه که آزردن دلهاست فنش
996
«محیط قمی»
آن که از پیشش سلام آورده‌ای
722
«عمان سامانی»
آن که بُد گوهر دریای حیا زینب بود
1072
«تائب تبریزی»
آن که بر سینه و بر دوش نبی جایش بود
1174
«ریاضی یزدی»
آنکه را بود مَهر مادر، آب
1505
«جواد جهان آرایی»
آنگاه آسمان به زمین کوچید
1587
«اسماعیل امینی»
آن مشت آب، اگر به لب‌ها می‌رسید
1642
«حمید رضا شکارسری»
آن میر عرب، فخر عجم، ثانی حیدر
1130
«سید محمد هاشمی»
آه از آن روز که در دشت بلا غوغا بود
«نیّر تبریزی»
آه از دمی که فتنه‌ی حرب آشکار شد

814
«شفایی اصفهانی»
آه ای کهنه دیوار ویران
1550
«محمد حسین صادقی»
آهی اگر برآمده از جان کیستی
1676
«محسن حسن زاده لیله کوهی»
آی دوزخ سفران! گاه دریغ آمده است
1634
«محمد کاظم کاظمی»
آیینه شدی تا که خدا در تو درخشید
1559
«رضا اسماعیلی»
ابتدای کربلا غدیر نیست، کربلا بهانه‌ی وجود بود
1625
«محمد حسین جعفریان»
ابتدای کربلا مدینه نیست، ابتدای کربلا غدیر بود
1580
«علیرضا قزوه»
ابو حمزه کو عارف راه بود
1017
«الهامی کرمانشاهی»
از آن زمان که خزان گشت نو بهار حسین
1126
«صغیر اصفهانی»
از ازل عشق روانپرور و جان افزا بود
1192
«احمد ناظر زاده کرمانی»
از بر زین چون شه عشق آفرین
1094
«حکیم الهی قمشه‌ای»
از بلا پروا کجا دارد دل دریایی‌ات
1293
«سیمیندخت وحیدی»
از پی اعوان و اخوان سعید

1132
«آیة اللّه آیتی بیرجندی»
از پی قتلم به کف چو تیغ ابرو برگرفتی
1160
«هادی پیشرفت»
از تنور خولی امشب می‌رود تا چرخ، نور
1172
«عبد الرحمن پارسا تویسرکانی»
از حج خانه‌ای که به جز بام و در نبود
1458
«جلیل واقع طلب»
از حدیث شهدا مختصری می‌شنوی
890
«داوری شیرازی»
از حریق سبز یاد تو جهان آتش گرفت
1519
«کریم رجب زاده»
از حریم کعبه عزم کربلا دارد حسین
1367
«محمد حسن حجتی»
از خون تو شمشیر وضو بگرفته‌ست
1429
«سید هاشم نبی زاده»
از دو شهید عشق: علی و حسین (ع) او
1158
«شهریار»
از راه می‌رسند پدرها غروبها
1587
«اسماعیل امینی»
از ساغر آفریدند روزی که تیغ ما را
1649
«احد سردرودی»
از عاشورای آن سال به خون آغشته تاکنون
1485
«جواد محدّثی»
از عمق درد غریبانه، کربلا تو بگو

1684
«سارا حیدری»
از قیام کربلا و نهضت سرخ حسین
1280
«خداداد نورایی اراکی»
از گریبان افق خون سرکشید
1271
«محمد خلیل مذنب»
از گهواره تا بلوغ، راهی است
1606
«هادی منوّری»
از موج فتنه چشم جهان غیرت یم است
1228
«مشفق کاشانی»
از هجر کرب و بلاست دل بیقرار، حسین
1284
«هاشم شکوهی»
اسلام را در کربلا تفسیر کردند
1279
«خداداد نورایی اراکی»
افتاد چشم نافذِ تو چون به روی آب
1281
«خداداد نورایی اراکی»
افتاد شامگه به کنار افق نگون
852
«طراز یزدی»
اکبر آن آیینه‌ی رخسار جد
964
«نیّر تبریزی»
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1730 اکبر!، زیباییت را شروع کن
1610
«هادی منوّری»
اگر بر آستان خوانی مرا خاک درت گردم
1428
«علی انسانی»

اگر به زیر رکاب حسین او بودی
748
«ادیب صابر ترمذی»
اگر چه باغ پر از لاله‌ی تو پرپر شد
1567
«مصطفی محدّثی خراسانی»
اگر چه داد به راه خدای خود سر را
1491
«جواد محقّق»
اگر چه زخم تو با طعنه التیام گرفت
1694
«فاطمه آقا براری»
اگر چه مانده به بند تو سوگوارانیم
1324
«نعمت میرزا زاده»
اگر صبح قیامت را شبی هست آن شب است امشب
962
«نیّر تبریزی»
اگر نه خون حسین شهید خون خداست
1127
«صغیر اصفهانی»
الا ای فروزنده دل آفتاب
1147
«جلال الدین همایی»
الا ای نیوشنده‌ی هوشیار
870
«قاآنی»
الا که مقدم تو مژده‌ی سعادت داشت
1376
«محمد جواد غفور زاده»
السلام ای ساکن محنت سرای کربلا
797
«فضولی بغدادی»
الگوی شجاعت و ادب، اکبر
1484
«جواد محدّثی»

امامی کآفتاب خافقین است
755
«عطّار نیشابوری»
امتت را چون نبینی بر چه سانند؟ ای رسول
737
«ناصر خسرو»
امتحانات خدا در بحر زخّار قضا
1068
«فوأد کرمانی»
امروز روز تعزیه‌ی آل مصطفی است
851
«فتحعلی خان صبا»
امشب است آن شب که عالم غرق شیون می‌شود
1163
«صادق سرمد»
امشب به خواب رفته نگاه ستاره‌ها
1658
«پروانه نجاتی»
امشب دری به روی سحر وا نمی‌شود
1596
«خلیل شفیعی»
امشب شب وصالست، روز فراق فرداست
1074
«کمپانی»
امشب شهادت نامه‌ی عشّاق، امضا می‌شود
1217
«حسان»
امیر جمله مردان و صاحب ناموس
790
«کمال الدین حسین خوارزمی»
اندر آن ساعت که شد آغشته در خون پیکرش
1085
«ادیب السلطنه»
انگار از مصیبت خواهر خبر نداشت
1593
«سید ابو الفضل قدسی»

انوح کثیبا و العیون نضیب
892
«حاج محمد کریم خانی»
اول شب حنیفه درگذشت
91
«خاقانی شروانی»
اولین داغ، اولین خون تا حسین
1602
«قاسم مرام»
اهل بیت تو سر به سر نورند
761
«اوحد الدین مراغه‌ای»
اهل حرم با دل پر انتظار
1097
«حکیم الهی قمشه‌ای»
ای آسمان چه شد که چنین قد خمیده‌ای؟
878
«اشراق عاصفی»
ای از ازل به ماتم تو در بسیط خاک
972
«احمد صفایی جندقی»
ای از ازل به مهر تو دل، آشنا حسین!
1352
«غلامرضا سازگار»
ای از ازل ز داغ تو آدم گریسته
1029
«صامت بروجردی»
ای اسیران قضا در این سفر
722
«عمان سامانی»
ایّام درهم است ازین ماجرا هنوز
814
«شفایی اصفهانی»
ای امیری که علمدار شه کرب و بلایی
1126
«صغیر اصفهانی»

ای اهل شام مظهر لطف خدا منم
936
«عبد الجواد جودی خراسانی»
ای باد صبا نافه‌گشا بلکه تو باشی
941
«عنقا»
ای باغبان تهاجم گل چین بیا ببین
1427
«علی انسانی»
ای بسته بر زیارت قدّ تو، قامت آب
1423
«خسرو احتشامی»
ای بهترین بهانه برای گریستن
1479
«قادر طهماسبی»
ای به جمال تو عارفان همه شیدا
1125
«صغیر اصفهانی»
ای پاره‌های زخم فراوان به پیکرت
1681
«محسن احمدی»
ای پشت چرخ خم ز عزای تو یا حسین
1253
«محمود شاهرخی»
ای تجلیگاه انوار حقیقت خاک تو
1304
«احمد نیک طلب»
ای تشنه‌ای که بر لب دریا گریستی
1211
«محمد علی مردانی»
ای جهانی نثار دستانت
1664
«مجید مرادی رود پشتی»
ای حرارت‌های عشقت در درون ما حسین
1527
«احمد عزیزی»

ای حضور آسمان در جان خاک
1468
«حسین اسرافیلی»
ای خدا! در روز اوّل قالب غم ریختی
1675
«خلیل ذکاوت»
ای خسرو لب تشنه که جانها به فدایت
1027
«طرب شیرازی»
ای خسروی که مالک ملک خدا تویی
937
«عبد الجواد جودی خراسانی»
ای خَم قد سپهر ز بارِ عزای تو
900
«فدایی مازندرانی»
ای خون اصیلت به شتک‌ها ز غدیران 1421
«حسین منزوی»
ای داده ز دست یاور خود را
1379
«محمد جواد غفور زاده»
ای در منای عشق خدا جان فدا حسین
1342
«شیرینعلی گلمرادی»
ای دل ار خواهی گذر بر گلشن دار البقا
772
«ابن یمین فریومدی»
ای دل بنال زار که هنگام ماتم است
921
«وقار شیرازی»
ای دل بنای مکتب توحید محکم است
1449
«احمد مهران»
ای دل به ناله کوش که ماه محرّم است
1022
«طرب شیرازی»
ای دیده خون ببار که امشب شب عزاست

1028
«طرب شیرازی»
ای دیده خون ببار که ماه محرّم است
903
«سروش اصفهانی»
ای دیده خون ببار که وقت عزا رسید
1209
«حبیب اللّه فضائلی»
ای رفته در قضای خدا ماجرای تو
793
«بابا فغانی شیرازی»
ای رفته سرت بر نی، وی مانده تنت تنها
938
«عبد الجواد جودی خراسانی»
ای روح سرخ عالم ایجاد یا حسین
1276
«محمد خلیل مذنب»
ای ز داغ تو روان خون دل از دیده‌ی حور
962
«نیّر تبریزی»
ای ز غمت اشک چشم و آه دل ما
938
«عبد الجواد جودی خراسانی»
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1731 ای ز مهر حیدرم
هر لحظه در دل صد صفاست
745
«احمد جام»
ای سرور و رهبر شهیدان
1101
«محمد کاظم طوسی»
ای سرو سرفراز ریاض رضای حق
856
«جوهری»
ای سفیر صبح نور از لا مکان آورده‌ای
1255
«محمود شاهرخی»

ای سکّه‌ی ابتلا به نامت
1029
«صامت بروجردی»
ای شمع فروزان به شبستان که بودی؟
1199
«احمد کمال پور»
ای شه که جبرئیل امین شد غلام تو
1248
«غلامرضا قدسی»
ای صافی روشن گهر، ای گوهر صافی روان
1295
«عابد تبریزی»
ای صبح کز جگر دم سردی کشیده‌ای
815
«شفایی اصفهانی»
ای طلعت زیبای تو عکس جمال لم یزل
1076
«کمپانی»
ای ظلمت شام مستقر باش
894
«هنر جندقی»
ای عالمی سیاه به تن در عزای تو
1182
«سید مهدی فاطمی»
ای عصمت حق زاده‌ی زهرای مطهّر
1210
«محمد علی مردانی»
ای فلق عصمت و خورشید شرم
1364
«سید علی موسوی گرمارودی»
ای فلک آل علی را از وطن آواره کردی
1083
«ملک الشعرا بهار»
ای فلک امشب شب عاشور ماست
1093
«حکیم الهی قمشه‌ای»

ای فلک با سبط پیغمبر وفا کردی نکردی
1178
«قاسم رسا»
ای فلک تو با نیکان دایم از چه‌ای بدخواه
934
«جیحون یزدی»
ای قوم در این عزا بگریید
718، 763
«سیف الدین فرغانی»
ای کج اندیش فلک، حرم دین بایستی
907
«غالب دهلوی»
ای کرب و بلا منزل جانان من استی
1198
«حسین وفایی»
ای که آمیخته مهرت با دل
1484
«جواد محدّثی»
ای که به عشقت اسیر خیل بنی آدمند
1066
«فوأد کرمانی»
ای که پیچید شبی در دل این کوچه صدایت
1566
«محمد رضا محمدی»
ای که صد پاره چو گل، در رهِ جانان تنِ تست
1285
«محمد رضا یاسری»
ای گوهر کان فضل و دریای علوم
756
«عطّار نیشابوری»
ای ماه بنی هاشم، جان‌ها به فدای تو
1445
«کاظم جیرودی»
ای مبتلای غم که جهان مبتلای توست
1047
«مدرس اصفهانی بید آبادی»

ای مظهر اراده و امید یا حسین
1508
«محسن حافظی»
ای مظهر جمال حق ای حضرت حسین
1123
«حیرت»
ای مغنی پرده‌ی دیگر نواز
979
«صفی علی شاه»
ای ناله ز جا خیز که شد ماه محرّم
833
«حزین لاهیجی»
این جامه‌ی سیاه فلک در عزای کیست؟
859
«وصال شیرازی»
این جوان کیست که در قبضه‌ی او توفان است
1504
«جلیل دشتی مطلق»
این چه شوری است که این گونه بلا خیز شده
1621
«بهروز سپید نامه»
این حسین کیست که حق دلبر جانانه‌ی اوست
1039
«ذوقی»
این دل شوریده همچون نی، نوا دارد هنوز
1238
«مشفق کاشانی»
این را نسیم گفت شامی که می‌وزید
1660
«سید اکبر میر جعفری»
این روز فر خجسته که روزی طرب فزاست
1185
«ابو القاسم حالت»
این سو به روی اسب، مردی بدون دست
1655
«احد چگینی»

ای نقدِ جان، نثار شهیدان کربلا
794
«اهلی شیرازی»
این کوفه بود باز به زنهار می‌شکفت؟!
1691
«مهدی مظفری ساوجی»
این کیست از خورشید مولا ماهروتر
1677
«عبد الحمید رحمانیان»
این ماه، ماه ماتم سبط پیمبر است
1151
«پژمان بختیاری»
این واقعه‌ی هایل جانسوز ببینید
757
«کمال الدّین اصفهانی»
ای نیستان غربت صدایت
1591
«عبد الجبّار کاکایی»
ای وجه ذو الجلال چرا خفته‌ای به رو
1108
«شیخ عبد السّلام تربتی»
ای یاد تو در عالم آتش زده بر جانها
1192
«احمد ناظر زاده کرمانی»
با این غروب، از غم سبز چمن بگو
1259
«هوشنگ ابتهاج»
با بغض گرفت غم به دامن سرمان
1417
«بهاء الدین خرّمشاهی»
با حاجیان ساکن، حجّت تمام کردی
1624
«مرتضی امیری اسفندقه»
با حمله‌ی تو قلعه اموی را چه قدر
749
«رشید الدین و طواط»

با خبر باش ای زمین کربلا جانت رسید
1190
«عزیز اللّه فراهی»
با خویش می‌برند مسیحای خسته را
1604
«قاسم مرام»
باد خزان وزید به بستان مصطفی «ص»
1031
«ادیب الممالک فراهانی»
بار بگشائید اینجا کربلاست
1218
«حسان»
بارد، چه؟ خون! ز؟ دیده، چسان؟ روز و شب. چرا؟
720، 869
«قاآنی»
بار دیگر بر عروس چرخ زیور بسته‌اند
769
«خواجوی کرمانی»
بار دیگر بند بندم نی شده است
1372
«سید رضا مؤید»
باز آیدم نسیم ز بستان کربلا
1131
«آیة اللّه آیتی بیرجندی»
باز از افق هلال محرّم شد آشکار
945
«محمود خان ملک الشعرا صبا»
باز از چه واژگون همه ذرات عالم است؟
1086
«سید موسی سبط الشیخ»
باز از نو شد هلال ماه ماتم آشکار
919
«همای شیرازی»
باز اهل ولا همه جمعند
1339
«کاظم واعظی»

باز ای مه محرّم پر شور سر زدی
933
«جیحون یزدی»
باز این چه آتش است که بر جان عالم است؟
1077
«کمپانی»
باز این چه شورش است که در خلق عالم است
804 ،719
«محتشم کاشانی»
باز این چه نغمه است که دستان سرای عشق
1144
«جلال الدین همایی»
باز، این دل، این دل طوفانیم
1620
«بهروز سپید نامه»
باز برآمد هلال ماه محرّم
926
«وقار شیرازی»
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1732 باز برون آمده ماه از نقاب
1666
«ابراهیم سنایی»
باز در جان جهان یکسره غوغاست حسین!
1337
«بهمن صالحی»
باز در خاطره‌ها، یاد تو ای رهرو عشق
1344
«محمد رضا شفیعی کدکنی»
باز دمید از افق مهرِ دلارای دین
1212
«محمد علی مردانی»
باز شط تفتید و، آب آتش گرفت
1459
«جلیل واقع طلب»
بازگشت آن خیل و عالم تیره گشت
1275

«محمد خلیل مذنب»
باز لیلی زد به گیسو شانه را
1006
«عمان سامانی»
باز محرم شد و لوای ماتم به پاست
1020
«سید احمد دهکردی»
باز می‌گردد ز عاشورا چه تنها ذو الجناح
1559
«رضا اسماعیلی»
باز می‌گردم به کار خویشتن
1538
«محمود رضا اکرامی»
باز هم پژواک گام کیست این؟
1592
«عبد الجبّار کاکایی»
باز یاران کربلایی گشته‌ام
1395
«بهرام سیّاره»
با صدف تا بود برابر چشم
1552
«سهیل محمودی»
با کام تشنه بوسه زدی بر گلوی تیغ
1519
«کریم رجب زاده»
بال فرشته بود که می‌ریخت بر زمین
1390
«ضیاء الدین ترابی»
باید از دیده به داغ دل دریغا خون گریست
1303
«احمد نیک طلب»
بتگر بتی تراشد و او را همی پرستد
738
«ناصر خسرو»
بجز حسین نداریم چون طریق نجاتی
1053

«مدرس اصفهانی بید آبادی»
بخوان حماسه‌ی خونین کربلا با ما
1431
«نصر اللّه مردانی»
بدون دست قشنگ‌تر است
1607
«هادی منوّری»
برای کیست که در انس و جان عزاست هنوز
856
«جوهری»
بردار ای شکسته! سر از بستر عطش
1628
«بهزاد پور حاجیان»
بر در خیمه ایستاده سوار
1464
«حسین اسرافیلی»
بر قلّه‌های مرز محال ایستاده است
1677
«عبد الحمید رحمانیان»
بر لب دریا، لب دریادلان خشکیده است
1593
«سید ابو الفضل قدسی»
بزرگبار خدایا بدان نخستین نور
868
«حاوی سنندجی»
بزرگ فلسفه‌ی قتل شاه دین این است
1187
«خوشدل تهرانی»
بزم آرای قضا در کربلا
1106
«شیخ عبد السّلام تربتی»
بستند صف به عرصه‌ی میدان چو اشقیا
898
«فدایی مازندرانی»
بس که دل داشت آرزوی حسین
1268

«علی باقر زاده»
بس که سودای غم عشق تو در سر دارم
1283
«عباسعلی محمدی»
بسم اللّه می‌خوانم قنوت دیگر خود را
1609
«هادی منوّری»
بسوز ای دل که امروز اربعین است
1485
«جواد محدّثی»
بسیط روی زمین باز بساط غم است
1073
«کمپانی»
بعد از آن واقعه‌ی سرخ بلا سهم تو شد
1558
«رضا اسماعیلی»
بغضم پر از تهاجم باران است، در هاله‌ی زیارت عاشورا
1683
«مرضیّه موفق شورجه» دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ج2
1732 اشعار فارسی ..... ص : 1728
بلبلم و زمزمه سر می‌دهم
1307
«محمد حسین بهجتی»
بلور روشن رویا، چه قدر خوبی تو
1388
«محمد جواد محبّت»
بنال ای دل که دیگر ماتم آمد
808
«محتشم کاشانی»
بنگر حسین و مکتب با محتوای او
1340
«محمود قاری زاده»
بنواز نائی دل، نی شور نینوا را
1205
«شکر اللّه از خاک»
بود در گلشن گل پرور خود

1560
«محمود تاری»
بوی بهار می‌وزد از دشت‌ها هنوز
1646
«نادر بختیاری»
بوی بهشت می‌وزد از کربلای تو
1175
«ریاضی یزدی»
بویی ز خم گیسوی اکبر به من آورد
1027
«طرب شیرازی»
به پا به گودی از آن شد خیام اطهر او
1113
«حبیب یغمایی»
به جولانگاه دشت بی‌نیازی، تاختن باید
1238
«مشفق کاشانی»
به حلق تشنه آن رشک غنچه‌ی سیراب
768
«خواجوی کرمانی»
به خولی بگفت آن زن پارسا
1149
«عبد العلی نگارنده»
به خون در کشیدند اگر پیکرت را
1253
«محمود شاهرخی»
به دریای ولایت، گوهرم من
1369
«سید رضا مؤید»
به زخم‌های تنت چون اشاره می‌کردم
1448
«حسین اخوان»
به شکل کفن کرد رختش به بر
1015
«الهامی کرمانشاهی»
به طاق آسمان امشب گل اختر نمی‌تابد

1431
«نصر اللّه مردانی»
به فتوای عطش رقصیده لب تشنه‌تری در باد
1628
«بهزاد پور حاجیان»
به گفتار پیغمبرت راه جوی
728
«فردوسی»
به گونه‌ی ماه، نامت زبانزد آسمانها بود
1513
«سید حسن حسینی»
به ملتی که مرامش بود مرام حسین
1150
«عبد العلی نگارنده»
به میدان می‌برم از شوق سربازی، سر خود را
1519
«کریم رجب زاده»
به هم صدایی هم مؤمنانه برخیزید
1553
«سهیل محمودی»
بیابانت کفن شد تا بمانی شعله‌ور در خون
1685
«سید محمد ضیاء قاسمی»
بیا در کربلا محشر ببین، کین گستری بنگر
1038
«ابو القاسم الهامی لاهوتی»
بیا ساقی ای آتش افروز دل
1438
«احد ده بزرگی»
بیا که جرعه ده باده‌ی الست، اینجاست
1214
«عباس حداد کاشانی»
بی‌پرده تجلّی رخ جانان کند امروز
1181
«حیدر تهرانی»
بی‌تاب که او را نکند دیر بخواهد

1685
«سید محمد ضیاء قاسمی»
بی‌تو جز ناله مپندار مرا کاری هست
938
«عبد الجواد جودی خراسانی»
بی تو من در ظلمت شب راه را گم کرده‌ام
1446
«کاظم جیرودی»
بیزارم از پیاله و ز ارغوان و لاله
717، 732
«کسایی مروزی»
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1733 بیگانه از خدا و رسول است تا ابد
792
«بابا فغانی شیرازی»
بیمار، غیر شربت اشک روان نداشت
1427
«علی انسانی»
بیمار کربلا به تن از تب، توان نداشت
972
«احمد صفایی جندقی»
پایان آن حماسه‌ی دردآلود
1540
«سلمان هراتی»
پدر دگر دلم از دوری تو تاب ندارد
1121
«صابر همدانی»
پر بر می‌دارد امشب آفتاب از نیزه‌ها
1626
«سعید بیابانکی»
پرسیدم از هلال که قدّت چرا خم است؟
901
«فدایی مازندرانی»
پس از تو ای سحر من سپیده را چه کنم
1676
«محسن حسن زاده لیله کوهی»

پس از حسین رسالت رسید بر زینب
1223
«محمد علی صاعد اصفهانی»
پسر مرتضی امیر حسین
741
«سنایی غزنوی»
پلک صبوری می‌گشایی
1515
«سید حسن حسینی»
پور عبد الملک به نام هشام
72
«جامی»
پور عبد الملک به نام هشام
786
«عبد الرحمن جامی»
پیچید در فضای حرم بانگ آب، آب
1656
«سیّد مهدی حسینی»
پیرو فرمان یزدان، پیشوای دین حسین
853
«آصف الدوله»
پیش‌آور آن می طرب‌انگیز جانفزا
87
«منسوب به سید حمیری»
پیش از تو آب معنی دریا شدن نداشت
1543
«سلمان هراتی»
پیغمبر خدای که بُد رهنمای خلق
885
«داوری شیرازی»
تا آفتاب از حرکات تو می‌وزد
1660
«سید اکبر میرجعفری»
تا ابد برخی آن تشنه شهیدم که فرات
1326
«نعمت میرزا زاده»

تا ابد، بزرگترین معمّای تاریخ خواهد بود
1642
«حمید رضا شکار سری»
تا ابد جلوه‌گه حق و حقیقت سر توست
1449
«احمد مهران»
تا با ولای عشق تو شد آشنا دلم
1420
«اصغر حاج حیدری»
تا بجوشد ز حوض کوثر، آب
1212
«محمد علی مردانی»
تا به دستیاری تو عشق را بر فراز آسمان علم کند
1459
«جلیل واقع طلب»
تا به شب ای عارف شیرین نوا
760
«مولوی»
تا بیاموزد به مردم راه و رسم سروری
1206
«کمال زین الدّین»
تا جهانی هست و در گردش بود شمس و قمر
1220
«حسین فولادی»
تا حشر اگر که مام جهان دختر آورد
1201
«مرتضی طایی شمیرانی»
تا خون خدا، در همه جا این همه جاری‌ست
1436
«غلامرضا مرادی»
تا دجله و فرات
1491
«جواد محقّق»
تا دیده بر هلال محرّم فتاده است
1103
«محمد کاظم طوسی»

تا رستخیز حادثه تکرار می‌شود
1605
«قاسم مرام»
تا زمان باقی‌ست
1324
«نعمت میرزا زاده»
تا ساز دل به شور حسینی ترانه گوست
1203
«محمد حسین جلیلی»
تا سحر ای شمع بر بالین من
1291
«علی شریعتی»
تا شاه عشق کرد هوای لقای دوست
1102
«محمد کاظم طوسی»
تا قیامت در نی هستی نوا دارد حسین
1434
«مجتبی عطوفی اصفهانی»
تا قیامت قطع استبداد کرد
722
«اقبال لاهوری»
تا کند تازه رنگ و بوی عطش
1436
«غلامرضا مرادی 9»
تا که اکبر با رخ افروخته
1006
«عمان سامانی»
تا که شاه پاک‌بازان عزم کوی یار کرد
1102
«محمد کاظم طوسی»
تا کی بر آستانه‌ی این شش دری سرا
768
«خواجوی کرمانی»
تا مِهر ابو تراب دمساز من است
729
«ابو سعید ابی الخیر»

تا می‌دمد از یاد تو در شهر نشان‌ها
1591
«عبد الجبّار کاکایی»
تا نمازش خالی از اغیار شد
1602
«قاسم مرام»
ترک دیدار تو کردم، پی دیدار دگر
1447
«کاظم جیرودی»
تشویش، در کجاوه‌ی تکرارست
1590
«مرتضی نوربخش»
تعالی اللّه که هر دم طبعم از الطاف ربّانی
970
«نسیم شمال»
تقدیر من ای عشق فرو ریخته در باد!
1683
«مرضیّه موفق شورجه»
تمام کعبه را دویده است
1608
«هادی منوّری»
تن و جانم فدای آن شهیدان
486
«وفای شیرازی»
تنی گشت فرسوده از نوک تیر
943
«بسطامی»
تو ای ماه بنی هاشم به هر جا جلوه بنمایی
1208
«اصغر عرب»
تو به حرب اندر خرامیدی به کردار علی
749
«رشید الدین و طواط»
تو، جوشش خون بو ترابی
1603
«قاسم مرام»

تو کیستی که جهان تشنه‌ی زلالی توست
1338
«بهمن صالحی»
تو هلال منی و هر که جمالت دیده‌ست
1690
«زکریا تفعّلی»
تویی که قبله‌ی جان خاک آستانه‌ی توست
1252
«محمود شاهرخی»
تیغی پلید در شد و حنجر به خون نشست
1672
«محمود سنجری»
ثنا باد بر جان پیغمبرش
730
«اسدی طوسی»
جاده و اسب مهیاست بیا تا برویم
1450
«ابو القاسم حسینجانی»
جانب مسلخ شتابان کاروان دارد حسین
1367
«محمد حسن حجتی»
جان فدای آن که جان عالمی قربان اوست
1240
«قاسم سروی‌ها»
جانها فدای آن که به جان شد فدای غیر
1167
«امیری فیروز کوهی»
جای اشک از دیدگان گر خود دل ریزم بجاست
1128
«منشی»
جز تو ای کشته‌ی بی‌سر که سراپا همه جانی
1066
«فوأد کرمانی»
جز غم نبود مائده‌ی خوان کربلا
838
«عاشق اصفهانی»

جمال حق ز سر تا پاست عبّاس
1350
«غلامرضا سازگار»
جوشنی از زخم بر تن، اشک افشان، ذو الجناح
1599
«سیّد عبد اللّه حسینی»
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1734 جهان برید سیه جامه در عزای حسین
1239
«مشفق کاشانی»
جهان پر درد می‌بینم دوا کو
740
«سنایی غزنوی»
جهان را از چه رو ماتم گرفته
1178
«قاسم رسا»
چرا از دیده اشک غم نبارم چون سحاب امشب
1119
«صابر همدانی»
چرا بغض و دورویی کردی ای آب
1482
«محمد رضا سهرابی نژاد»
چراغ دیده‌ی عُبّاد، حضرت سجّاد
829
«واعظ قزوینی»
چرخ از شفق نه صاعقه در خرمنش گرفت
795
«اهلی شیرازی»
چشمی گشودیم و دیدیم خورشیدمان سر بریده‌ست
1679
«فاطمه سالاروند»
چقدر آشنا می‌نمایی غریبه!
1651
«غلامرضا کافی»
چنانکه هست فلک را دوازده تمثال
780

«آذری طوسی»
چند وقت است دلم می‌گیرد
1532
«قیصر امین پور»
چنگ دل آهنگ دلکش می‌زند
1384
«محمد علی مجاهدی»
چو باده نرگس مستت، بهانه داد به دستم
1219
«حسان»
چو برقی از نیام باد آمد
1527
«احمد عزیزی»
چو رفتند اخوان و یاران شاه
1017
«الهامی کرمانشاهی»
چو عبّاس آوای شه را شنید
1019
«الهامی کرمانشاهی»
چو عزم کوی تو وان خاک مشکبو کردم
1395
«بهرام سیّاره»
چو گل که شیوه‌ی رشد از مواهب چمن آموخت
1348
«سید رضا میر جعفری»
چون آسمان کند کمر کینه استوار
826
«صائب تبریزی»
چون تو بودی به دانش و مردی
750
«رشید الدین و طواط»
چون حسین آن کس که بر ضدّ ستم پیکار کرد
1260
«احمد غفور زاده»
چون حسین بن علی باید که جان خویش را
1056

«رفعت سمنانی»
چون خدا آن قدّ و قامت آفرید
1383
«محمد علی مجاهدی»
چون ز فراق اکبر اندر کارزار
1118
«صابر همدانی»
چون سحرگه چهره‌ی صبح سفید
«نیّر تبریزی»
چون شد شهید زهر جفا شاه دین حسین
939
«عنقا»
چون شهسوار عرصه‌ی میدان کربلا
909
«خاکی شیرازی»
چون علی اکبر شبیه مصطفی
1056
«رفعت سمنانی»
چون علی اکبر شهید کربلا
983
«صفی علی شاه»
چون قوم بنی اسد رسیدند
888
«داوری شیرازی»
چون کرد خور ز توسِن زرین تهی رکاب
951
«نیّر تبریزی»
چون که در افتاد شه بی‌معین
1095
«حکیم الهی قمشه‌ای»
چون که رسیدند اسیران عشق
1097
«حکیم الهی قمشه‌ای»
چون که شاه عشق را در کربلا
985
«صفی علی شاه»

چون که (عابس) گرمی هنگامه دید
1383
«محمد علی مجاهدی»
چون لب خشک علی اصغر آید در خیالم
940
«عنقا»
چون محرّم رسید و عاشورا
757
«کمال الدّین اصفهانی»
چو هی‌های سواران، دشت‌ها را
1548
«یوسفعلی میر شکّاک»
چه آتشی‌ست که در سینه تاب می‌سوزد؟
1266
«بیژن ترقی»
چه رود است این که از آن سوی سدهای زمان جاری‌ست
1554
«صاعد باقری»
چه ریخت؟ ساقی بزم ازل به ساغر او
1183
«حسین علی رکن منظر»
چه می‌شد پیش از آن که کشته بودم باور خود را
1593
«سید ابو الفضل قدسی»
حاجیان را گفت: آن جا کعبه عریان می‌شود
1624
«مرتضی امیری اسفندقه»
حَبَّذا کربلا و آن تعظیم
743
«سنایی غزنوی»
حریم عصمت، آنگه ناقه‌ی عریان سواری‌ها؟!
873
«یغمای جندقی»
حُسن حسن باشدش هر که حسینی بود
779
«شاه نعمت اللّه ولی»

حُسن حَسن چو بگذشت، دور حسین آمد
1115
«مفتون همدانی»
حسین آمد و آزاد از یزیدت کرد
1623
«مرتضی امیری اسفندقه»
حسین آمد و آمد سفیر آزادی
1200
«احمد کمال پور»
حسین ای چهره‌ی نیکوی اسلام
1220
«حسین فولادی»
حسین سلسله جنبان جاودانه‌ی عشق
1434
«مجتبی عطوفی اصفهانی»
حسین ما به هر غریب دلشکسته، رحم کرد
1612
«مهری حسینی»
حکایتی که مرا با تو آشنا کرده‌ست
1493
«پرویز بیگی حبیب آبادی»
حنجره‌های زخمی، آوازهای شکسته
1635
«علی هوشمند»
خاست حسین بن علی در صلوة
1093
«حکیم الهی قمشه‌ای»
«خاک بی‌قرار بود»، آه شعله‌ورتر از همیشه می‌شکفت
1692
«مهدی مظفری ساوجی»
خاک را باور بر این باور نبود
1493
«پرویز بیگی حبیب آبادی»
خاک غم بر سر گلزار جهان باد امشب
1077
«کمپانی»

خاک و خون آغشته‌ی لب تشنگان کربلاست
770
«خواجوی کرمانی»
خاندان علی و ننگ مذلّت؟ هیهات!
1632
«جلال محمدی»
خجسته باد قدوم تو، ای که بدر تمامی
1332
«سپیده کاشانی»
خروش و ناله، آوای حرم شد
1483
«محمد رضا سهرابی نژاد»
خلقت ایجاد از برای حسین است
1247
«غلامرضا قدسی»
خواجه عالم امام المرسلین
782
«شاه داعی شیرازی»
خواست با دل بستگان جان خویش
1271
«محمد خلیل مذنب»
خواهرش بر سینه و بر سر زنان
1009
«عمان سامانی»
خواهشت آبست و ما می‌آوریم اینک به چشم
775
«سلمان ساوجی»
خواهی اگر نشانه ز مردان نامدار
1264
«مصطفی قاضی نظام»
خود تشنه، ولی ماء معین است، حسین
1038
«ابو القاسم الهامی لاهوتی»
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1735 خورشید
برمی‌گشت و داغی بر جگر داشت
1682

«نیّره سادات هاشمی»
خورشید بود و علقمه فصل دمیدنش
1475
«جعفر رسول زاده»
خورشید رفته است ولی ساحل افق
1325
«نعمت میرزا زاده»
خورشید سر برهنه برون آمد چون گوی آتشین و سراسر سوخت
1671
«ید اللّه گودرزی»
خوشا از دل نم اشکی فشاندن
1531
«قیصر امین پور»
خوش نباشد از تو شمشیر آختن
1007
«عمان سامانی»
خوشه‌ای صدای زخمت را هیچ حلق، وجین نخواهد کرد
1683
«مرضیّه موفق شورجه»
خون خورم در غم آن طفل که جای لبنش
1146
«جلال الدین همایی»
خون می‌سراید چشمهایم وا مصیبت
1594
«خلیل شفیعی»
خونی چکید و حنجره‌ی خاک جان گرفت
1616
«سید ضیاء الدین شفیعی»
خویش را بهر جهاد آماده ساخت
1273
«محمد خلیل مذنب»
خیام مانده و یک دشت داغ و تنهایی
1653
«سید قاسم ناظمی»
خیزران می‌رفت چون بالا و پست
1521

«غلامعلی رجایی»
خیز و جامه نیلی کن! روزگار ماتم شد
1548
«یوسفعلی میر شکّاک»
خیل خیال روی تو زد راه خواب را
1303
«احمد نیک طلب»
خیل ستم سوی حرم تاختند
1096
«حکیم الهی قمشه‌ای»
داد روی ناقه‌ی عریان عدو مأوا مرا
1560
«محمود تاری»
دارد از گرد راه می‌آید
1466
«حسین اسرافیلی»
دارم از کینه‌ی سپهر برین
1044
«فرصت شیرازی»
دارم اندر دست خونین خامه‌ای
902
«سروش اصفهانی»
داغت اگر چه بر جگر خاک می‌گذشت
1672
«محمود سنجری»
داغ صدها لاله بر دل کربلا دارد هنوز
1309
«پاشا صمیمی خلخالی»
داغ که داری امشب؟ ای آسمان خاموش!
1421
«حسین منزوی»
دختران تشنه، ماه را دف می‌زنند
1607
«هادی منوّری»
درای کاروان عشق و امید
1249

«غلامرضا قدسی»
درای کاروانی سخت با سوز و گداز آید
998
«صبوری خراسانی»
در این مساحت تاریخی، ما در محاربه هستیم
1330
«طاهره صفّار زاده»
درختان را دوست می‌دارم
1355
«سید علی موسوی گرمارودی»
در خون من مشو، که به خون شسته‌ام دو رخ
750
«رشید الدین و طواط»
در خیمه گه نیافت چو در مشک آب آب
1334
«جعفر باباپی حلّاج»
درد آیه‌ی تلخ می‌سرایدم
1582
«محمد کاظم علیپور»
در دل من آفتابی سر زده است
1522
«غلامعلی رجایی»
در زلف چون کمندش ای دل مپیچ کانجا
18
«حافظ»
درس آزادی به دنیا داد رفتار حسین
1182
«سید مهدی فاطمی»
در سایه‌ی خورشید دشتی آتشین مانده‌ست
1530
«رضا یزدان پناه»
در سماعی به دف خون تو عصیان کردیم
1629
«بهزاد پور حاجیان»
در سماوات شرف رخشنده کوکب زینب است
1292

«شعبانعلی آزاد»
در شام چون که آل علی را مقام شد
1026
«طرب شیرازی»
در شعله‌ی نگاه تو نقشی نیست آب
1238
«مشفق کاشانی»
در کربلا خورشید هم خون گریه می‌کرد
1280
«خداداد نورایی اراکی»
در کرب و بلا آب مگر قیمت جان بود
1026
«طرب شیرازی»
در کنار علقمه سروی ز پا افتاده است 1311
«محمد علّامه»
در منای دوست جان دادن خوش است
1246
«حبیب اللّه معلمی»
در نوای زندگی سوز از حسین
721
«اقبال لاهوری»
در هر دلی که نوای حسین است، نینواست
1246
«حبیب اللّه معلمی»
دریا تلاوت می‌کند خورشید را در تشت زر
1620
«بهروز سپید نامه»
درین ماتم خلیل از دیده خون بارید، آزر هم
875
«یغمای جندقی»
دستی که طرح چشم تو را مست می‌کشید
1463
«حسین دارند»
دشت پر از ناله و فریاد بود
1536
«محمد رضا آقاسی»

دشت می‌بلعید کم‌کم، پیکر خورشید را
1627
«سعید بیابانکی»
دفتر پیش آر و بخوان حال آنک
718
«ناصر خسرو»
دل، پشتِ حصار حَرَمت، خسته‌ترین است
1614
«مجتبی طهمورثی»
دل خون شد و شرط جان گدازی اینست
757
«کمال الدّین اصفهانی»
دل زنده می‌شود ز ولای تو یا حسین
1025
«طرب شیرازی»
دل زنده می‌شود ز وِلایِ تو یا حسین
1285
«محمد رضا یاسری»
دل شوریده نه از شور شراب آمده مست
1075
«کمپانی»
دلم به سمت تو کوچید چون پرستوها
1294
«سیمیندخت وحیدی»
دلم شکسته و مجروح و مبتلای حسین
719، 784
«ابن حسام خوسفی»
دلم گرفته کجایی برادرِ زینب
1658
«پروانه نجاتی»
دلِ من به مِهرِ مهی شد مُسخّر
1263
«مصطفی قاضی نظام»
دل واله‌ی نهضت حسین است
1188
«خوشدل تهرانی»

دم‌به‌دم دل از ولای مرتضی باید زدن
778
«شاه نعمت اللّه ولی»
دمید تا ز افق مهر جانفزای حسین
1254
«محمود شاهرخی»
دوباره دل هوای کربلا کرد
1223
«محمد علی صاعد اصفهانی»
دوباره شعرهایی کربلایی
1480
«حیدر منصوری»
دو چشمم در تجلی‌گاه عرفان ماند و من ماندم
1368
«محمد حسن حجتی»
دوست دارم شمع باشم، تا که خود تنها بسوزم
1216
«حسان»
دیده افتاد مرا تا به عذار گل سرخ
1532
«قیصر امین پور»
دیگر چه شد که زد شه این نیلگون طبق
910
«هدایت»
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1736 دیگر شوری به آب و گل رسید
1008
«عمان سامانی»
دین اسلام، شرع مصطفوی است
735
«خواجه عبد اللّه انصاری»
ذریّه‌ی رسول که پاکان عالمند
1446
«کاظم جیرودی»
ذکر سماواتیان ثنای ابو الفضل
1126

«صغیر اصفهانی»
ذو الجناح بر زمین کوبید سُم، اما سوارش برنخاست
1335
«بهمن صالحی»
راد مردی در طریقت گرم سیر
1256
«مهرداد اوستا»
راه مانده است و پای آبله دار
1643
«حمید رضا شکار سری»
رخشنده گوهر صدف مصطفی، حسین
896
«فدایی مازندرانی»
رخ مه پرستان رخشنده شد با حنجر خونین
1480
«حیدر منصوری»
رسم است هر که داغ جوان دید، دوستان
1045 دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ج2 1736 اشعار فارسی
..... ص : 1728
ایرج میرزا»
رسید عید همایون سیّد الشهداء
1041
«سها»
رفت تا آن جنگ را پایان دهد
1274
«محمد خلیل مذنب»
رفتی و از دل برون شد، صبر و قرار و توانم
1393
«عباس براتی پور»
رندان تشنه لب را آبی نمی‌دهد کس
18
«حافظ»
روان به کوفه ز کرب و بلا چو قافله شد
1026
«طرب شیرازی»
روز جانبازی یاران حسین است امروز

1176
«قاسم رسا»
روز دهم ز ماه محرم به کربلا
751 ،718
«قوامی رازی»
روز عاشورا، عیان گشت یکی شور عجیب
1188
«خوشدل تهرانی»
روز عاشورا که روز عشق بود
1381
«محمد علی مجاهدی»
روز عاشورا که شورش همه جا را پر کرد
1351
«غلامرضا سازگار»
روز قیامت است صباح عشور تو
792
«بابا فغانی شیرازی»
روز میلاد تو دل رفت به باغ گل سرخ
1473
«مرتضی عصیانی»
روزی است این که حادثه کوس بلا زده است
800
«وحشی بافقی»
روزی که خاک نشئه صبح نشوز داشت
1650
«غلامرضا کافی»
رو سوی خیمه‌ها، ز دل دشت بی‌بهار
1647
«نادر بختیاری»
روشن آن دیده که هرشب به عزای تو گریست
1473
«مرتضی عصیانی»
روی دلم باز سوی کربلاست
798
«فضولی بغدادی»
رهنما و رهبر کامل حسین و زینب است

1292
«شعبانعلی آزاد»
زان پس حسین حجت حق در میان نهاد
719
«نظیری نیشابوری»
زان مصیبت نه همین از خاکیان ماتم به پاست، کی رواست؟سرنگون گردی فلک 720، 876
«یغمای جندقی»
ز ایّام نامور که همه ثبت دفتر است
1164
«صادق سرمد»
ز تولد شه کربلا، دل خلق گشته منوّرا
1197
«حسین حسینی»
ز جان فشانی سلطان عاشقان امروز
1251
«حسین لاهوتی»
زخم پا، یادگار آبله بود
1690
«زکریا تفعّلی»
ز خون کیست که شور حماسه می‌جوشد
1501
«فاطمه راکعی»
ز درد دل بگویم، یا غم دلدار یا، هر دو
1295
«عابد تبریزی»
ز کویت ای برادر با دو چشم خون فشان رفتم
1199
«احمد کمال پور»
زلال نور می‌جوشد ز اقیانوس عاشورا
1577
«زکریا اخلاقی»
زمان با خون من آیینه‌داری می‌کند فردا
1520
«کریم رجب زاده»
زمانه داشت به دل اضطراب عاشورا 1525

«خسرو قاسمیان»
ز مشرق تا به مغرب گر امام است
756
«عطّار نیشابوری»
زمین تا کران در خون، تمام آسمان آتش
1678
«شیما تقیان پور»
زمین گر برابر کهکشان تکرار شود
1544
«سلمان هراتی»
زمین و آسمان کربلا شد وصل با آتش
1644
«اسماعیل سکّاک»
زنده نگهدار محرّم!- که هست
1555
«امیر عاملی»
زنده‌ی جاوید کیست کشته‌ی شمشیر دوست
1067
«فوأد کرمانی»
زنی نشسته به قتل برادرش به تماشا
1614
«مجتبی طهمورثی»
زیر ایوانت اگر روزی کبوتر می‌شدم
1663
«حبیب اللّه بخشوده»
زینب آمد شام را یکباره ویران کرد و رفت
1240
«قاسم سروی‌ها»
زینبا روز جدایی نرسیده است هنوز
1162
«هادی پیشرفت»
زینب، ای بانوی اسلام! سلام
1430
«نصر اللّه مردانی»
زینب ای جلوه‌ی آیات خدا
1370

«سید رضا مؤید»
زینب! ای شیرازه‌ی ام الکتاب
1386
«محمد علی مجاهدی»
زینب چو دید جسم برادر به روی خاک
1286
«محمد رضا یاسری»
زینب قیام کربلا را زیب و زین بود
1280
«خداداد نورایی اراکی»
ساقی ای قربان چشم مست تو
1011
«عمان سامانی»
ساقی لب تشنگان چون مجمع احباب دید
1306
«سید محمد حسن صفوی پور»
سبک، سبک‌تر از پرواز پروانه‌ای سپید
1335
«بهمن صالحی»
ستم کشی که ندانم به زیر بار غمش
827
«واعظ قزوینی»
ستون خیمه‌ی مولا اباالفضل
1655
«احد چگینی»
سحرا قد لاح نجم فی الدّیاجی ثمّ غابا
1312
«محمد رضا حکیمی»
سراپا تشنگی، امّا دلش دریاتر از دریا
1511
«سید علی میر باذل»
سرشار از غم‌های مگو بودم، سرشارم از شوری رها امشب
1680
«زهرا محدثی خراسانی»
سرگشته بانوان وسطِ آتش خیام
1045

«ایرج میرزا»
سر نهادش بر سر زانوی ناز
«نیّر تبریزی»
سرّ نی در نینوا می‌ماند، اگر زینب نبود
1478
«قادر طهماسبی»
سر و جان باختن اندر ره دین سرّ بقاست
1323
«حسن کشمیری»
سرو ز پا فتاده‌ی، باغ جنان حسین
814
«شفایی اصفهانی»
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1737 سرو زیبایم میان لاله‌ها افتاده است
1445
«کاظم جیرودی»
سرو کجا، قامت رسای ابو الفضل
1264
«مصطفی قاضی نظام»
سِرّی اندر گوش هر یک، باز گفت
1005
«عمان سامانی»
سقّای تشنه، ای همه عالم فدای تو
1337
«بهمن صالحی»
سکوت، سنگین و پر هیاهو
1517
«سید حسن حسینی»
سکینه گفت عمو جان تو عهد بستی و رفتی
1195
«حبیب اللّه خبّاز»
سلام ایزد منّان، سلام جبرائیل
1174
«ریاضی یزدی»
سلام ای سرو سرسبز سرافراز
1488

«امیر خاکسار»
سلام بر حسین و بر وفای او
1341
«محمود قاری زاده»
سوخت از یاد شه تشنه لبان جان و تنم
1026
«طرب شیرازی»
سوراخ می‌شود دل ما چون گل حسین
780
«آذری طوسی»
سوره و اللیل وصف موی حسین است
1220
«حسین فولادی»
سوزی نهان ز داغ غمت دارم ای حسین
1394
«عباس براتی پور»
سهم درویشان بی‌درد است کشکول و تبرزین
1652
«سید قاسم ناظمی»
سید کونین، سبطّ مصطفی
857
«نشاط اصفهانی»
سیل خون تو ز صد وادی نخجیر گذشت
1337
«بهمن صالحی»
سینه آتشکده‌ی سوز و گداز است هنوز
1374
«مهدی جوادی»
شاه سوم، خلاصه‌ی کونین
1040
«تراب کاشانی»
شاه شهید می چو ز جام بلا کشید
1043
«فرصت شیرازی»
شاه عشق آن مالک الملک فقط
980

«صفی علی شاه»
شاه لاهوت گذر خسرو ناسوت گذار
934
«جیحون یزدی»
شاهی که بود ساقی کوثر پدر او
1127
«صغیر اصفهانی»
شب تا سحر خدا خدا می‌کردم
1695
«هاشم کرونی»
شب، سکوت و وهم در مرداب ریخت
1602
«قاسم مرام»
شبی که بر سر نی آفتاب دیدن داشت
1490
«جواد محقّق»
شد به سوی آب تازان با شتاب
963
«نیّر تبریزی»
شد سکینه دامنش را برگرفت
991
«صفی علی شاه»
شد شام و آفتاب نمود از شفق به تن
931
«نیاز اصفهانی جوشقانی»
شد طبیب دردمندان یار عشق
990
«صفی علی شاه»
شد نوبت قتال چو بر آل مصطفی
898
«فدایی مازندرانی»
شرمنده‌ام زبان دلم وا نمی‌شود
1557
«رضا اسماعیلی»
شعله‌ور آمد ز دود آه ابو الفضل
1239

«مشفق کاشانی»
شمعی که جز شرار محبت به سر نداشت
1211
«محمد علی مردانی»
شن بود و باد، قافله بود و غبار بود
1627
«سعید بیابانکی»
شنیدستم که شاه عشقبازان
1135
«موافق»
شنیدم ز گفتارِ کار آگهان
772
«ابن یمین فریومدی»
شنیدم ظهر عاشورا که آن مِهر جهان آرا
1064
«فوأد کرمانی»
شور به پا می‌کند خون تو، در هر مقام
1580
«علیرضا قزوه»
شهنشاهی که بودی گوی گردون گوی چوگانش
874
«یغمای جندقی»
شهید عشق که بگذشته از سر بدنش
1221
«حسین فولادی»
شیر خوار شهر شورآباد عشق
1419
«اصغر حاج حیدری»
شیعیان دیگر هوای نینوا دارد حسین
1158
«شهریار»
صبح عاشورا که خورشید فلک
1121
«صابر همدانی»
صبر تو فزون ز ممکنات است حسین
996

«محیط قمی»
صدایم کاش می‌کردی که از ماندن بپرهیزم
1559
«رضا اسماعیلی»
صفای باغ ایمان است از خون علی اصغر
1191
«عزیز اللّه فراهی»
صفحه‌ی صندوق چرخ گشت نگونسار باز
746
«ابو المفاخر رازی»
طاعتی کان در حقیقت موجب قرب خداست
796
«فضولی بغدادی»
طرح دستی روی آب افتاده بود
1678
«شیما تقیان پور»
طفیل سیره‌ی عشق است داغداری ما
1478
«قادر طهماسبی»
طوفانِ خون ز چشم جهان جوش می‌زند
843
«صباحی بیدگلی»
ظهر عاشورا حسین بن علی یاور نداشت
1526
«عباس خوش عمل»
ظهر عاشورا دلم را غم گرفت
1495
«مجید شفق»
ظهری غریب بود و، به صحرا شدم خموش
1647
«نادر بختیاری»
عارف و عامی به جستجوی حسین است
1243
«سید شهاب موسوی آرانی»
عاشق چو رو به کعبه‌ی عشق و وفا کند
1204

«ابو تراب جلی»
عاشق فرزند زهرا، مسلمم
1561
«محمود تاری»
عاشورا غنیمت نیست، قیمت است
1510
«سید علی میرباذل»
عاقبت جان تو در چشمه‌ی مهتاب افتاد
1623
«مرتضی امیری اسفندقه»
عالم آراست چو از پرتو انوارِ حسین
1194
«احمد ناظر زاده کرمانی»
عالم از زمزمه‌ی حسن تو خاموش مباد
1226
«حمید سبزواری»
عالم تمام نوحه‌کنان از برای کیست؟
816
«فیّاض لاهیجی»
عباس، یعنی تا شهادت یکّه تازی
1596
«خلیل شفیعی»
عبّاس یعنی: عشق و ایثار و شهامت
1604
«قاسم مرام»
عشق تا گل کرد چون خورشید، روی نیزه‌ها
1656
«سیّد مهدی حسینی»
عشق خونین به احترام حسین
1244
«محمد رضا صغیر»
عشق سر در قدم ماست اگر بگذارند
1377
«محمد جواد غفور زاده»
عشق هر روز به تکرار تو برمی‌خیزد
1626

«سعید بیابانکی»
عصر عاشورا کنار خیمه‌های سوخته
1539
«محمود رضا اکرامی»
عصمت احمد ز مطرودان بو جهلی مجوی
770
«خواجوی کرمانی»
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1738 عطش جز تشنگی معنا ندارد
1374
«مهدی جوادی»
غرق گل شد کربلا، چون رهگذار زینب است
1218
«حسان»
غروب بود و افق، حرف‌های گلگون داشت
1492
«پرویز بیگی حبیب آبادی»
غم را ببین چگونه در آغوش می‌کشد
1689
«راضیه رجایی»
فرزند حیدر است و خداوند مفخر است
749
«رشید الدین و طواط»
فرزند حیدری تو و در نوک کِلک تو
749
«رشید الدین و طواط»
فرو رفت خورشید و شب شد بلند
1575
«حمید کرمی»
فریاد از آن شبی که به فرداش شد شهید
897
«فدایی مازندرانی»
فصل بهار گریه و فصل محرّم است
1598
«سیّد عبد اللّه حسینی»
فصل شکوفه، فصل بهاران است

1589
«مرتضی نوربخش»
فقط خدا بود که می‌دانست
1514
«سید حسن حسینی»
فلک به چهره کشد از حیا نقاب مگر
1467
«حسین اسرافیلی»
فنا و آتش ازو خیزد و ز بیم فنا
748
«ادیب صابر ترمذی»
فهم کن، گر مؤمنی فضل امیر المؤمنین
733
«کسایی مروزی»
قامت عشق خدای راستین
1272
«محمد خلیل مذنب»
قبله‌ی اهل وفا شمشیر حق
981
«صفی علی شاه»
قبله‌ی حاجات، الا ای کعبه‌ی کوی ولا
1302
«احمد نیک طلب»
قبله‌ی ما حرم تست حسین
1398
«مهدی آصفی»
قتلگاهی‌ست پر از داغ، نظرها نگران
1342
«شیرینعلی گلمرادی»
قحط آب‌ست و صدف، از رنگ گوهر شد خجل
1428
«علی انسانی»
قد برافرازید یک عالم شجاعت پیش روست
1475
«جعفر رسول زاده»
قدرت درک گل یاس ندارند این قوم

1675
«خلیل ذکاوت»
قرعه‌ی آزادگی به نام حسین است
1190
«عزیز اللّه فراهی»
قضا به دور جهان از فلک حصار کشید
831
«تأثیر تبریزی»
قوم به حج رفته، به حج رفته‌اند
1536
«محمد رضا آقاسی»
قهرمان عشق و آزادیست یک تن در جهان
1101
«محمد کاظم طوسی»
کاروان از نو خطان مشکبو دارد حسین
1367
«محمد حسن حجتی»
کاش دستم تا زمین نینوا پر می‌کشید
1612
«مهری حسینی»
کاشکی زخم تو در جان داشتم
1543
«سلمان هراتی»
کاش می‌گشتم فدای دست تو
1600
«صادق رحمانی»
کاندر سه مکان رسی به فریاد همه
735
«خواجه عبد اللّه انصاری»
کجایید ای شهیدان خدایی
759
«مولوی»
کدام عاشق در این ره در بلا نیست
1485
«جواد محدّثی»
کدام واقعه‌ی سبز را خبر دارد

1686
«منصور عرب سرهنگی»
کربلا چون دل ما در تب و تاب است هنوز
1378
«محمد جواد غفور زاده»
کربلا را می‌سرود این بار روی نیزه‌ها
1386
«محمد علی مجاهدی»
کربلا فردا شود آتشکده
1068
«فوأد کرمانی»
کربلا گفتم کران را گوش نیست
1534
«محمد رضا آقاسی»
کربلا یعنی، دلی مشاق جانان یافتن
1378
«محمد جواد غفور زاده»
کرد او را بانگ شه کای شیر حق
989
«صفی علی شاه»
کردم طواف تربت پاک امام را
1268
«علی باقر زاده»
کسی باغ گیلاس را چیده است
1432
«هرمز فرهادی»
کشان روزبانان به بند اندرش
1013
«الهامی کرمانشاهی»
کشته‌ی تیغ غمت زنده‌ی جاویدان است
1202
«مرتضی طایی شمیرانی»
کلیم عشق منم، طور کربلای من است
1328
«هادی تبریزی»
کنار دل و دست و دریا ابو الفضل

1450
«ابو القاسم حسینجانی»
کنون بایدم درّ ناسفته سفت
1016
«الهامی کرمانشاهی»
کوثر خون تو می‌جوشد هنوز
1488
«امیر خاکسار»
کوچه در کوچه باد داد خبر
1500
«فاطمه راکعی»
کو دل که دمی بر وطن خود گرید
757
«کمال الدّین اصفهانی»
کوی امید و کعبه‌ی احرار کربلاست
1253
«محمود شاهرخی»
که بود این موج، این توفان، که خواب از چشم دریا برد
1657
«سیّد مهدی حسینی»
کیست این طاقت گرفت از ما، به خون غلتیدنش؟
1469
«حسین اسرافیلی»
کیست حق را و پیمبر را ولی
755
«عطّار نیشابوری»
کیست زینب آن که عالم واله و حیران اوست
1177
«قاسم رسا»
گر به دنیا سوز آه زینب کبری نبود
1309
«پاشا صمیمی خلخالی»
گرچه روزی تلخ‌تر از روز عاشورا نبود
1616
«سید ضیاء الدین شفیعی»
گرچه صد غائله آب است ز من تا شمشیر

1460
«جلیل واقع‌طلب»
گر خدا را دوست داری مصطفی را دوست دار
778
«شاه نعمت اللّه ولی»
گر خرد را بر سر هشیار خویش افسر کنی
738
«ناصر خسرو»
گردون چرا روی ترا قمر گفت؟
1350
«غلامرضا سازگار»
گردون سپه به سوگ محرّم کشید باز
893
«هنر جندقی»
گر رفته بود از سر کوی تو آفتاب
1425
«سید محمد عباسیه کهن»
گر ز چشم دل بیاد لعل اصغر خون نباری
941
«عنقا»
گر فشانم دست، ریزم ز آستین
«نیّر تبریزی»
گشت وارون سیر چرخ کینه‌توز
1296
«عابد تبریزی»
گشته‌ام از غم هجران گلی، خار امشب
1161
«هادی پیشرفت»
گفت آنکه نیست پیرو حق همصدای ما
1196
«حبیب اللّه خبّاز»
گفت ای صد پاره تن، عبّاس من! تنها چرا!
1195
«حبیب اللّه خبّاز»
گفت پس از حمد و ثنای خدا
1098

«حکیم الهی قمشه‌ای»
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1739 گفتم که سرت؟ گفت سپردیم به دوست
1663
«حبیب اللّه بخشوده»
گفتی دلت هوای تربت وفا دارد
1612
«مهری حسینی»
گلستان پیمبر را به رخ گرد غم است امشب
1242
«سید علی اکبر بهشتی»
گلستان روی اصغر چونکه آید در خیالم
940
«عنقا»
گل صحرای جنون خاطره‌ی مجنون داشت
1333
«سپیده کاشانی»
گلی که آمد و چشم دل از چمن پوشید
1214
«عباس حداد کاشانی»
گوش کن این گوشه را از ساز من
1528
«احمد عزیزی»
گوهر رخشان ایمان زینب (س) است
1247
«غلامرضا قدسی»
گوهری در بحر خون افتاده بود
1329
«حسن صالحی خمینی»
گوید او چون باده‌خواران الست
1004
«عمان سامانی»
گیسوی خورشید می‌لغزید روی خیمه‌ها
1424
«خسرو احتشامی»
لاجرم در کربلا عشاق چند

986
«صفی علی شاه»
لاله خونین سر زد از دامان خاک
1225
«حمید سبزواری»
لاله‌گون دشت غم از خون خدا می‌بینم
1208
«اصغر عرب»
لب تشنه‌ای، شکسته‌دلی، خسته پیکری
899
«فدایی مازندرانی»
لب تشنه بود و شمر برید از قفا سرش
1307
«محمد حسین بهجتی»
لب تشنه‌ی داغم، دلم را با عطش دم کن
1681
«محسن احمدی»
لعل لب آن کس که ثنا خوان حسین است
1348
«سید رضا میر جعفری»
ماجرای کربلا شرح بلای زینب است
1369
«سید رضا مؤید»
ماند چون جسم حسین تشنه لب در آفتاب
1030
«صامت بروجردی»
مانند ستاره، از سرا پرده‌ی شب
1461
«اکبر بهداروند»
ماه افلاک بنی هاشم یعنی عبّاس
1055
«رفعت سمنانی»
ماه خورشید و گل و شبنم رسید
1631
«بابک نیک طلب»
ماه محرّم آمد و دل نوحه برگرفت

815
«شفایی اصفهانی»
ماه محرم آمد و گشتند سوگوار
915
«همای شیرازی»
ماه محرم است و بهار گریستن
1282
«عباسعلی هجر»
ماه محرّم است و شد دجله روان ز چشم ما
795
«اهلی شیرازی»
مثل یک دجله تشنگی، جاری‌ام در دل سراب
1460
«جلیل واقع‌طلب»
محرم آمد و آفاق مات و محزون شد
1159
«شهریار»
محرم آمد و شد روی روزگاران سرخ
1338
«بهمن صالحی»
محرّم آمد و نو کرد درد و داغ حسین
1159
«شهریار»
محرم است و زمین بار دیگر آشوبد
1652
«سید قاسم ناظمی»
مدهوشم و سرمست ز مینای غم و رنج
1470
«عباس شب خیز»
مدینه بود و غوغا بود
1454
«مصطفی رحماندوست»
مدینه کاروانی سوی تو با شیون آوردم
1378
«محمد جواد غفور زاده»
مدینه، کربلا را می‌شناسد

1673
«خلیل ذکاوت»
مردم! دلم را ندیدید دیروز این دوروبرها؟
1668
«منیژه درتومیان»
مردی که طوفان خانه زادش، همنشین بود
1539
«محمود رضا اکرامی»
مرغ عشقم باز در پرواز شد
992
«صفی علی شاه»
مژده رسید آشکار، ز فضل پروردگار
1153
«عبد الحسین وکیلی»
مستوره‌ی پاک پرده‌ی شب
1365
«سید علی موسوی گرمارودی»
مشتاق و دل سپرده و ناآرام، زین کرد سوی حادثه مرکب را
1679
«فاطمه سالاروند»
مشعل تابان عالم پاسدار دین حسین جان
1340
«محمود قاری زاده»
مشک تشنه، ماه تشنه
1617
«سید ضیاء الدین شفیعی»
مشکن دل ار چه عهد تو بشکست روزگار
748
«ادیب صابر ترمذی»
مصطفی گلبوسه بر آن لاله زد
1226
«حمید سبزواری»
مظهر انوار ربانی حسین بن علیست
720، 825
«صائب تبریزی»
من ایستاده بر لب دریای بیکران

1193
«احمد ناظر زاده کرمانی»
من حسینی مذهبم ای یار من
779
«شاه نعمت اللّه ولی»
من عاشق دلباخته‌ی روی حسینم
1279
«خداداد نورایی اراکی»
منقلب شد قلب شاهنشاه عشق
1122
«صابر همدانی»
من ماندم و کوه شرمساری
1393
«عباس براتی پور»
مُهر سکوت او به صف کربلا شکست
1353 دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ج2 1739 اشعار فارسی
..... ص : 1728
ژولیده نیشابوری»
مهی که چشم همه اختران بود سویش
1508
«محسن حافظی»
می‌آید از سمت غربت، اسبی که تنهای تنهاست
1381
«محمد علی مجاهدی»
می‌تپد در نبض خورشید اضطراب
1564
«صدیقه وسمقی»
می‌خواست کفر افکند از جوش کعبه را
1472
«حسین آهی»
می‌دمد در سینه‌ام طوفان آه از شش طرف
1507
«محمد علی عجمی»
می‌دود اسبی با یال پریشان در باد
1665
«محمد شریف سعیدی»

می‌رسد بوی خوش آشنا
1333
«سپیده کاشانی»
می‌رسد خشک لب از شطّ فرات، اکبر من نوجوان اکبر من
876
«یغمای جندقی»
میزبانان، به دعوت باطل رفتند
1541
«سلمان هراتی»
می‌کشان از خون دل می می‌کشند
1339
«کاظم واعظی»
می‌وزد در من نسیم یاد تو
1563
«صدیقه وسمقی»
نائی نی، داستان عشق باز آورده است
1305
«ابو القاسم گرامی»
نادم و دلخسته و زار و پریشان آمدم
1277
«سید محمد خسرونژاد»
نازم حسین را که چو در خون خود تپید
1187
«خوشدل تهرانی»
ناگاه باغ سبز پیمبر سوخت
1294
«سیمیندخت وحیدی»
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1740 ناگهان بر نای نی گل می‌کنیم
1432
«هرمز فرهادی»
ناگهان طغیان ز لشکر سرکشید
1275
«محمد خلیل مذنب»
ناله سر در خیمه‌ی بیمار کرد
1272

«محمد خلیل مذنب»
ناله می‌کند نایم نینوای زخمت را
1293
«سیمیندخت وحیدی»
نباید از شب و تشویش با تو صحبت کرد
1553
«سهیل محمودی»
نبینی که امّت همی گوهر دین
737
«ناصر خسرو»
نخستین کس که در مدح تو شعری گفت آدم بود
1580
«علیرضا قزوه»
نفرین به این غروب ملال‌آور کبود
1629
«بهزاد پور حاجیان»
نفس بگرفتش عنان که پای دار
963
«نیّر تبریزی»
نقش هستی ز ازل جلوه‌ی رخسار تو بود
1205
«شکر اللّه از خاک»
نکوتر بتاب امشب ای روی ماه
1114
«حسین مسرور»
نمی‌دانم چه شوری بود از عشق تو در سرها
1298
«ذبیح اللّه صاحبکاری»
نوری ز عرش، همچو نگاه فرشتگان
1327
«نعمت میرزا زاده»
نوشید خاک تشنه اندوه صدایت را
1618
«سید ضیاء الدین شفیعی»
نه جانی به پای عشق نه تیری دگر دریغ
1692

«مهدی مظفری ساوجی»
نیازمند درت را کرم دریغ مدار
1590
«مرتضی نوربخش»
نیزارها می‌نوازند، محزون به پاس گلویت
1690
«زکریا تفعّلی»
نیزه را سرور من، بستر راحت کردی
1506
«محمد علی عجمی»
نیمه شب بر سرم آن خسرو شیرین آمد
996
«محیط قمی»
نیمی از فواره پرواز است
1637
«حمید رضا شکارسری»
و اللّه ان قطعتم یمینی
1326، 1350
«ابو الفضل العباس (ع)»
و علی الدّهر من دماء الشّهیدین
1326، 1351
«ابو العلاء معرّی»
وقت است که در پیچ و خم نوحه‌سرایی
908
«غالب دهلوی»
وقتی شفق خورشید را در کام می‌برد
1494
«مجید شفق»
وقتی صدای شوم دشمن را در لحظه‌های جنگ حس می‌کرد
1644
«اسماعیل سکّاک»
وقتی قدم به ساحت دلها گذاشتی
1567
«مصطفی محدّثی خراسانی»
وقتی گلوی حادثه را طی کرد، فریاد در شهادت عاشورا
1629

«بهزاد پور حاجیان»
و گلبانگ شهادت جوش زد از نای عاشورا
1480
«حیدر منصوری»
هاله‌ای بر چهره از نور خدا دارد حسین
1217
«حسان»
هانیِ زندانیِ عشق و وفا
1091
«حکیم الهی قمشه‌ای»
هر آنچه بیشترش خون ز تن به در می‌شد
1183
«حسین علی رکن منظر»
هر آن که زخمه‌ی عشق به تار جان دارد
1254
«محمود شاهرخی»
هرجا که شور عشق برافراشت رایتی
1267
«علی شریف»
هرچه در رمز و راز عاشوراست
1687
«محمد رضا گلدسته»
هرچه گفتم که نگویم، همه گفتند: بگو
1669
«منیژه درتومیان»
هرکس شنید واقعه‌ی کربلا گریست
1173
«عباس شهری»
هرکس شنید واقعه‌ی کربلا گریست
1509
«محسن حافظی»
هرکس که دم به جرعه‌ی جام ولا زند
1412
«بهاء الدین خرّمشاهی»
هرکه بدگوی آن سگان باشد
721

«سنایی»
هرکه پیمان با هو الموجود بست
1062
«اقبال لاهوری»
هرکه در ماتمسرای شاه خوبان می‌نشیند
1119
«صابر همدانی»
هرکه زند جرعه‌ی جام بلا
1092
«حکیم الهی قمشه‌ای»
هرگز گلی به گلشن گیتی نرسته است
1058
«ضیاء الدین ناظم الملک»
هرگل که بردمید ز هامون کربلا
792
«بابا فغانی شیرازی»
هر نکته‌ای که مردم دانا نوشته‌اند
1346
«احمد مشجّری»
هست ارواح انبیا در خلد
750
«رشید الدین و طواط»
هست مروی که پس از قتل شه تشنه‌لبان
1057
«رفعت سمنانی»
هفتاد و دو ماه و ظهر عاشورا
1535
«محمد رضا آقاسی»
هفت بند عشق دارد نینوای زخم تو
1476
«جعفر رسول زاده»
هلال ماه عزا از افق دمیده خمیده
1052
«مدرس اصفهانی بید آبادی»
هلال ماه محرّم دوباره گشت پدید
1180

«عبد المجید اوحدی»
هم عیش و سرور است، هم اوتاد غم اینجا
1218
«حسان»
هنوز می‌چکد از چشمِ آسمان آتش
1645
«عبد الرحیم سعیدی راد»
هوای العطش نای گل اناری شد
1463
«حسین دارند»
هیچ کس مثل تو خاتون
1569
«سید ابو القاسم حسینی»
یاد آید زینبم کش لاله باشد داغداری
942
«عنقا»
یادم آمد باز شور کربلا
855
«جوهری»
یاران! سیه بپوشید، ماه محرم آمد
1115
«مفتون همدانی»
یا رب به رسالت رسول ثقلین
735
«خواجه عبد اللّه انصاری»
یا رب به محمّد و علیّ و زهرا
729
«ابو سعید ابی الخیر»
یا رب چرا زمانه به مردم سیاه شد
865
«وصال شیرازی»
یافتی بر خوان اگر جویی رضای مرتضا
739
«امیر معزّی»
یا للعجب که تشنه‌ی آب فرات بود
1027

«طرب شیرازی»
یک دشت، دریا، دریای موجش همه خون
1568
«سید ابو القاسم حسینی»
یک ذو الفقار افتاده و حیدر ندارد
1610
«هادی منوّری»
یک علم بی‌صاحب افتاده‌ست، چشمش اما او به صحراهاست
1462
«حسین دارند»
یک فروغ و آن همه رخسار روی نیزه‌ها
1476
«جعفر رسول زاده»
یگانه دُرّی یتیم عقیق لب لعل فام
1076
«کمپانی»
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1741

نمایه اشخاص

«آ» آبادی، ثابت اللّه 720
آدم (ع) 31، 162، 188، 263، 276، 446، 507، 745، 784، 845، 860، 865، 904، 938، 953، 959، 973، 1065، 1081، 1093، 1106، 1127، 1253، 1288، 1471، 1473، 1488، 1527، 1555، 1567، 1580، 1603، 1675
آذربایجانی، محمد حسین 824
آذری طوسی 780
آرام، احمد 1064
آرنولد، توماس 1061
آزاد (مجرد)، شعبانعلی 1292
آزر 875
آصف الدوله 853، 854
آصف جاه اول 832
آصفی، اشراق 878، 884
آصفی، مهدی 1398
آغا محمد خان قاجار 843
آقا براری، فاطمه 1694
آقا بزرگ تهرانی 464، 512
آقا سلیمان خان 1004
آقاسی، حاج میرزا 852
آقاسی (حیرت)، محمد رضا 1534، 1646
آقاسی (نصری)، محمد حسن 1534
آل کاشف الغطا (هادی) 556
آل یاسین (همایون)، سید رضا 1261
آملی، طالب 716
آمنه (بنت عباس) 62
آنتونیوس 691
آهی، حسین 1472، 1552
آیتی، حاج شیخ محمد حسین- آیتی بیرجندی
آیة اللّه آیتی بیرجندی 1131
آیة اللّه ارباب اصفهانی، حاج آقا رحیم 1143
آیة اللّه اصفهانی، ابو الحسن 549، 616
آیة اللّه الهی قمشه‌ای، محی الدین میرزا مهدی- حکیم الهی قمشه‌ای

آیة اللّه بروجردی 369، 467، 840، 1153
آیة اللّه جلیلی، شیخ محمد هادی 1203
آیة اللّه حجت 1153
آیة اللّه خویی 594، 602
آیة اللّه درچه‌ای، سید محمد باقر 1143
آیة اللّه رشتی، سید محمد باقر 902
آیة اللّه رفیعی، سید ابو الحسن 1412
آیة اللّه شریعتمداری 1153
آیة اللّه شیخ ضیاء 616
آیة اللّه شیرازی 27
آیة اللّه صدوقی 1307
آیة اللّه غفاری 1484
آیة اللّه گلپایگانی 1518
آیة اللّه مجاهدی تبریزی، میرزا محمد 1380
آیة اللّه معصومی همدانی، ملا علی 1412
آیة اللّه نائینی 549
«الف» ائمه اطهار 18، 84، 98، 271، 394، 445، 466، 470، 475، 718
ابا ابراهیم سعد اسدی 76
ابا عبد اللّه- حسین بن علی (ع)
ابتهاج، هوشنگ 1259
ابراهیم (ابن رسول اللّه (ص)) 264
ابراهیم برّی 627
ابراهیم بن عباس صولی 100
ابراهیم بن عبد اللّه بن الحسن (ع) 107
ابراهیم بن مهدی عباسی 144، 145
ابراهیم بن ولید 84
ابراهیم (پدر عطار نیشابوری) 754
ابراهیم خلیل (ع) 17، 402، 446، 531، 638، 787، 808، 813، 853، 874، 875، 894، 900، 902، 904، 954، 957، 961، 964، 970، 1029، 1033، 1063، 1065، 1069، 1079، 1174، 1290، 1313، 1317، 1359، 1488، 1527، 1535، 1688
ابراهیم دستان 720
ابله بغدادی 287
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1742
ابلیس 117، 118، 151، 269، 733، 738، 904، 948، 998، 1052،

1452
ابن ابی الحدید معتزلی 298، 309، 310، 313
ابن اثیر 34، 260، 1097
ابن اشعث 717
ابن الرومی 35
ابن الصّیفی 286
ابن المعتز 49، 301
ابن الورد الشافعی 356
ابن تعاویذی 287، 288
ابن جبر مصری 253، 259
ابن حسام خوسفی 719، 784، 785
ابن خالویه نجوی 140
ابن خلکان 121، 168، 169، 260، 270، 286، 287
ابن رشیق 95
ابن زیاد 39، 49، 51، 53، 54، 57، 61، 287، 351، 415، 419، 484،
495، 612، 617، 631، 642
ابن سعد- عمر بن سعد
ابن سناء الملک 298
ابن شاکر 356
ابن شهر آشوب 35، 129، 168، 169، 175، 226، 275، ابن طاووس
57، 168، 614
ابن طفیل 1133
ابن عباس 15، 17، 97، 104، 142،
ابن عفان- عثمان
ابن علقمی 309، 310
ابن عودی 262
ابن فارس 159
ابن فضل عمری 356
ابن فلاح کاظمی 489
ابن قارح 247
ابن مرجانه 896، 1000، 1002، 1003
ابن معلم واسطی 287، 291
ابن مکّی نیلی 275
ابن نقیب 356
ابن هانی اندلسی 157
ابن یمین فریومدی 715، 772

ابو احمد حسین 194
ابو احمد عنان (شریف مرتضی ثانی) 194
ابو الاسود الدوئلی 34، 61
ابو الحسن المنصور باللّه 300، 301
ابو الحسن علی بن حمّاد عبدی (ابن حمّاد) 179، 184، 189، 192
ابو الحسن (ع)- علی بن ابی طالب (ع)
ابو الحسن قاضی عبد الجبّار معتزلی 194
ابو الرمیح خزاعی 33، 60
ابو العباس ضبّی 164
ابو العلاء معرّی 194، 1158
ابو الفتح عثمان بن جنّی نحوی 194
ابو الفتوح رازی 16، 17
ابو الفداء 356
ابو الفرج اصفهانی 57، 113، 149
ابو الفضل بن العمید 168
ابو الفضل (ع)- عباس (ع)
ابو المجل حزام بن خالد 44
ابو المعالی 140
ابو المعالی (قاضی جلیس) 268
ابو المفاخر رازی 746
ابو ایوب انصاری 735
ابو بکر (ابن ابی قحّافه) 103، 105، 109، 142، 215، 332، 351، 356
ابو بکر بن حسن (ع) 65
ابو بکر، محمد بن عبد اللّه حمدونی 149
ابو بکر محمد بن یحیی صولی 101
ابو تراب بیک فرقتی 1251
ابو تراب جلی 1204
ابو تراب (ع) 826، 838، 841، 849، 851، 887، 953، 960، 1000، 1048، 1050، 1052، 1057
ابو تمام طائی 95
ابو جهل 770
ابو حفص عمر بن ابراهیم الکنانی 194
ابو حمزه ثمالی 1017
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1743
ابو حنیفه 75، 91
ابو ذر غفاری 681، 1372، 1456، 1496، 1497، 1595

ابو ریحان بیرونی 1143
ابو زکرّیا تبریزی 260
ابو زید هلالی 577
ابو سعید ابی الخیر 715، 719، 745، 775
ابو سعید شیخ صالح نجفی حلّی بغدادی 501
ابو سعید عبد اللّه فخری زاده 462
ابو سفیان 25، 31، 166، 283، 426، 518، 677، 869، 1300، 1315
ابو شیص 99
ابو طالب 300
ابو عبد الرحمن سلمی 735
ابو عبد اللّه جرجانی 194
ابو عصمة 89
ابو علی دانیال 179
ابو علی سینا 745
ابو علی فارسی نحوی 212
ابو فراس 787
ابو فراس حمدانی 21، 35، 127، 140
ابو فراس- فرزدق
ابو لهب 62، 1441
ابو محمد دیباجی 194
ابو محمد صوری 226
ابو محمد عونی (عونی مصری) 175
ابو محمد مبارک بن مبارک 287
ابو مسلم خراسانی 144، 301،
ابو منصور محمد 735
ابو منصور محمد بن عبد الرزاق طوسی 727
ابو نصر احمد 149
ابو نصر بن نبّاته 193، 194، 212
اتابک سعد بن زنگی 757
احتشامی، خسرو 1423
احمد الوائلی 600
احمد الهندی 590
احمد امین 523
احمد بن عیسی هاشمی (ابن الغریق) 293
احمد بن قفطان 511
احمد بن محمد زمجی هاشمی مروزی 780

احمد جام 745
احمد دحبور 689
احمد زینی دحلان 547
احمد سلیمان ظاهر 601
احمد شاه بهمنی 780
احمد شوقی 550، 691
احمد (ص)- احمد مختار (ص)
احمد مختار (ص) 159، 172، 218، 224، 228، 233، 235، 244، 267، 311، 333، 343، 405، 406، 431، 484، 564، 606، 741، 742، 770، 787، 790، 794، 821، 874، 878، 880، 900، 901، 917، 924، 930، 942، 949، 960، 969، 990، 998، 1001، 1016، 1028، 1041، 1050، 1054، 1085، 1086، 1033، 1065، 1077، 1087، 1108، 1125، 1132، 1154، 1218، 1230، 1277، 1333، 1418، 1526
احمد مزوق 159
احمدی، احمد رضا 1140
احمدی، محسن 1681
اخطل 70، 1471
اخلاقی، زکریا 1577
اخوان (ثالث)، حسین 1448
اخوان ثالث، مهدی 716، 1140
ادریس بن عبد اللّه 107
ادریس (ع) 1313، 1317
ادوار مرقص 565
ادیب السلطنه 1085
ادیب الممالک فراهانی 1031
ادیب صابر 715، 748
ادیب نیشابوری 1131، 1268
اربلی (صاحب کشف الغمّه) 86، 316
اردوبادی، شیخ محمد علی 572
اردوبادی، میرزا ابو القاسم 572
ارغون خان 316
ازخاک، شکر اللّه 1205
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1744
اسامة 1110
استاد بهبودی 371
استرآبادی، میرزا محمد 436

اسد آبادی، سید جمال الدین 665
اسد اللّه (ع)- امام علی بن ابی طالب (ع)
اسدی طوسی 715، 730
اسرافیل 311، 413، 731، 804، 926
اسرافیلی، حسین 1464
اسکندر بیک منشی 803
اسماعیل (ع) 17 508، 538، 553، 638، 748، 871، 874، 893، 968،
1130، 1174، 1359، 1368، 1534
اسماعیل هنر 720
اسماعیلی، رضا 1558
اسماء بن خارجه 58
اسماء ذات النطاقین 1256
اسمعی 1471
اشتری لرکی، حاجی بابا 1246
اصطهباناتی، میرزا محمد باقر 1073
اصفهانی بید آبادی، میرزا یحیی قدوس 1047، 1053
اصفهانی، جمال الدین 715، 757
اصفهانی، سروش 716، 719، 902، 906
اصفهانی، عما الدین 262
اصفهانی، میرزا محمد حسن 979
اصفهانی، میرزا محمد مهدی (میرزا مهدی شهید) 467
اعتصامی، پروین 716، 1552
اعسم، شیخ عبد الحسین 498
اعسم، شیخ محمد علی 497
اعشی 1471
افلاکی 1004
افوه حمانی علوی 35، 124
اقبال لاهوری 721، 722، 1348
اقبال لاهوری، محمد 553، 1061، 1062
اکبر شاه 813
اکرامی (خزان)، محمود رضا 1538
الأب انستاس الکرملی 566
الأزری، شیخ کاظم 35، 466
الأزری، عبد الحسین 567
البیغاء 140
الجواهری، محمد مهدی 540، 575، 671، 672، 673

الحلّی، سید حیدر 426، 451، 493، 518، 532، 540
الراضی باللّه- راضی (خلیفه عباسی)
الشبیبی، جواد 616
الشبیبی، محمد حسین 575
الشبیبی، محمد رضا 580
الشیخ یعقوب نجفی 539
الطائع للّه (خلیفه عباسی) 168
العسیلی، سعید 640، 644
العلائلی، شیخ عبد اللّه 665، 666
الفائز بن ظافر (خلیفه فاطمی) 281
القادر باللّه (خلیفه عباسی) 168
القاهر باللّه- قاهر (خلیفه عباسی)
المتقی باللّه (خلیفه عباسی) 168
المستکفی باللّه (خلیفه عباسی) 168
المستنصر باللّه 736
المطیع للّه (خلیفه عباسی) 168
المعز لدین اللّه (خلیفه فاطمی) 157
المقتضی (خلیفه عباسی) 291
المؤید فی الدین (هبة اللّه موسی) 252
الواثق باللّه (خلیفه عباسی) 293
الهامی، ابو الحسن 1013
الهامی، عبد الحسین 1013
الهامی کرمانشاهی 1013
الهامی (لاهوتی)، ابو القاسم 1013
الیاس (ع) 1471
الیوث 577
ام البنین (س) 44، 45، 596، 1350
امام باقر (ع) 35، 39، 67، 68، 76، 78، 84، 87، 107، 169، 170، 200، 275، 316، 745، 749، 769، 773، 778، 791، 855
امام جعفر صادق (ع) 21، 23، 24، 34، 35، 66، 67، 68، 75، 76، 83، 84، 87، 98، 99، 104، 107، 169، 170، 200، 240، 401، 547، 745، 769، 773،
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1745
778، 791، 855، 868
امام جواد (ع) 67، 68، 87، 98، 107، 170، 200، 276، 401، 745، 769، 773، 778، 791

امام حسن (ع) 15، 16، 17، 39، 64، 87، 104، 107، 169، 171، 172، 176، 183، 234، 279، 280، 301، 331، 338، 401، 443، 444، 470، 477، 481، 485، 494، 498، 595، 671، 731، 738، 739، 741، 743، 750، 751، 752، 753، 758، 758، 761، 763، 766، 768، 770، 772، 773، 776، 778، 779، 782، 783، 801، 805، 815، 817، 818، 821، 822، 845، 855، 861، 868، 886، 889، 900، 904، 1003، 1015، 1016، 1020، 1032، 1033، 1042، 1047، 1065، 1074، 1076، 1078، 1115، 1190، 1236، 1257، 1315، 1318، 1370، 1371، 1401، 1404، 1409، 1430، 1455، 1457، 1509، 1508، 1696
امام حسن عسکری (ع) 67، 68، 87، 170، 200، 276، 401، 745، 773، 769، 778، 791،
امام خمینی 1213، 1307، 1393، 1412، 1456، 1615
امام رضا (ع) 17، 34، 35، 67، 68، 87، 98، 100، 107، 108، 110، 111، 113، 114، 140، 143، 144، 170، 200، 275، 401، 467، 741، 746، 769، 778، 791، 792، 855، 868، 1176، 1244، 1285
امامزاده عبد اللّه 1163
امام زمان (عج)- امام مهدی قائم (عج)
امام سجاد (ع) 24، 35، 39، 40، 41، 44، 52، 67، 48، 70، 75، 87، 104، 123، 169، 170، 183، 200، 212، 275، 280، 316، 323، 331، 337، 348، 363، 378، 387، 399، 401، 408، 414، 437، 443، 462، 481، 513، 597، 598، 719، 734، 742، 745، 778، 786، 787، 791، 828، 855، 870، 871، 934، 936، 959، 961، 962، 965، 985، 989، 990، 1004، 1017، 1019، 1047، 1056، 1079، 1089، 1097، 1098، 1104، 1109، 1115، 1117، 1121، 1123، 1125، 1191، 1194، 1211، 1219، 1224، 1272، 1292، 1315، 1318، 1371، 1401، 1405، 1487، 1495، 1536، 1546، 1615، 1621، 1668، 1669، 1674
امام علی الهادی (ع) 87، 170، 207، 276، 401، 745، 773، 778، 791، 855، 868
امام علی بن ابی طالب (ع) 15، 16، 17، 24، 27، 31، 37، 40، 41، 44، 46، 61، 66، 67، 68، 77، 81، 82، 84، 87، 89، 93، 94، 96، 98، 99، 101، 103، 105، 109، 118، 142، 149، 152، 153، 156، 158، 161، 170، 171، 175، 184، 187، 195، 199، 200، 228، 229، 233، 235، 235، 238، 244، 245، 248، 253، 257، 264، 267، 268، 269، 274، 275، 276، 279، 280، 284، 286، 290، 300، 301، 305، 309، 343، 351، 360، 361، 363، 365، 367، 377، 387، 397، 400، 405، 409،

442، 443، 447، 450، 465، 485، 502، 504، 580، 593، 594، 596،
607، 608، 619، 665، 719، 728، 731، 734، 739، 740، 743، 748،
749، 753، 754، 755، 756، 761، 762، 766، 768، 769، 770، 771،
773، 775، 778، 779، 780، 781، 782، 784، 790، 803، 806، 845،
851، 853، 855، 856، 858، 868، 869، 875، 885، 896، 899، 916،
933، 939، 969، 990، 991، 998، 1009، 1013، 1015، 1016،
1020، 1030، 1055، 1058، 1065، 1085، 1086، 1098، 1099،
1133، 1177، 1181، 1210، 1219، 1229، 1230، 1238، 1240،
1248، 1256، 1262، 1266، 1277، 1280، 1288، 1289، 1292،
1302، 1305، 1317، 1326، 1332، 1333، 1348، 1354، 1365،
1366، 1371، 1372، 1408، 1409، 1410، 1415، 1418، 1428،
1441، 1449، 1453، 1500، 1501، 1509، 1528، 1555، 1604،
1621، 1647، 1667، 1670، 1673، 1691
امام مجتبی (ع)- امام حسن (ع)
امام محمد تقی (ع)- امام جواد (ع)
امام موسی کاظم (ع) 67، 68، 84، 87، 98، 107، 140، 143، 149،
170، 196، 200، 212، 275، 276، 401، 516، 741، 749، 769، 773،
791، 855، 868، 1013
امام مهدی (قائم) (عج) 67، 68، 82، 87، 107، 128، 276، 313، 367،
381، 387، 426، 465، 471، 492، 527، 549، 557، 678، 745، 770،
773، 778، 791، 807، 855، 868، 1246، 1508
ام ایمن 1110
ام سلمه 16
ام کلثوم (بنت امام علی (ع)) 347، 870، 939، 940، 942، 942، 1032،
1044، 1105، 1271، 1272، 1401، 1405
ام کلثوم (بنت زینب) 41
ام لقمان بنت عقیل 34، 46
امیر ابو دلف 730
امیر المومنین (ع) 75، 97، 107، 131، 140، 164، 264، 286، 292،
319، 419، 489، 501، 506، 594، 840
امیر تیمور 777
امیر عبد اللّه خفاجی (ابن سنان) 251
امیر عبد اللّه (منتظم الدوله) 1167
امیر کبیر 910
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1746
امیر معزی 715، 739، 740، 902، 939

امیر مؤمنان (ع)- امیر المؤمنین (ع)
امیری اسفندقه، مرتضی 1622
امین پور، قیصر 717، 1140، 1142، 1531، 1532
امین وحی 437، 901، 965، 1154
امینی، اسماعیل 1587
امیّه 562، 607
انسانی، علی 1427، 1428
انور العطّار 588
انوری ابیوردی 715، 772، 775، 784، 794، 902
اوحدی، محمد کاظم 1180
اوحدی مراغه‌ای 715، 761
اوحدی (یکتا)، عبد المجید 1180
اهریمن 406، 417، 746، 847، 866، 881، 894، 913، 915، 977، 998، 1001، 1027، 1032، 1087، 1108، 1255، 1275، 1300، 1378، 1467، 1495
اهلی شیرازی 794
ایدث سیتویل 577
ایرج میرزا 716، 1045
ایلعازر 402
ایلکانی، سلطان حسین 775
ایلکانی، شیخ حسن 775
ایوب (ع) 402، 447، 741، 842، 962، 965، 1030، 1066، 1077
ایوبی، صلاح الدین 281، 288
أدونیس (احمد سعید) 647
«ب» بابا طاهر عریان 715، 1115
بابا فغانی شیرازی 716، 792
بابایی (حلاج)، جعفر 1334
باجلی 792
باران پور، آرش 1645
باستانی پاریزی 1151
باقر زاده (بقا)، علی 1268، 1269
باقری، ساعد 1554، 1556
باهنر، محمد جواد 1354
بایزید بسطامی 1426
بتول (س) 731، 762، 768، 770، 801، 809، 822، 840، 846، 847، 851، 856، 857، 861، 882، 898، 913، 953، 955، 959، 969،

1015، 1016، 1035، 1041، 1059، 1062، 1065، 1085، 1103، 1119، 1129
بجدل 580، 1120، 1161
بحر العلوم، سید محمد مهدی 27، 35، 425، 466، 467، 468، 493، 497، 498، 501، 943
بحرانی، ابن ابی شافین 429
بحرانی، حفصی 429
بحرانی، سیّد ماجد 434
بحرانی، سید هاشم 16
بحرانی، شیخ جعفر خطّی 433
بحرانی، شیخ محمد بن حسن 434
بحرانی، شیخ محمد بن علی 434
بحرانی، شیخ یوسف (صاحب حدائق) 464، 467
بخت النصر 1529
بختیاری، پژمان 1140، 1151
بختیاری، نادر 1646
بخشوده، حبیب اللّه 1663 دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ج2 1746 نمایه اشخاص ..... ص : 1741
ر الدین علی 664
بدر الدّین یاسر 660
بدر شاکر السیّاب 577، 1620
بدیل بن حدقاء 99
براتی پور، عباس 1393
براون، ادوارد 1180
برهان الدین خلیل اللّه 777
برهان الدین قلیچ 790
برهانی، عبد الملک 739
بربر 897
بسام 121
بسر بن ابی ارطاة 327
بسطامی 943
بشیر بن جذلم 46، 52، 864، 1405
بطلمیوس 691
بغدادی، سید ابراهیم 493
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1747
بغدادی، شیخ شاکر 567

بغدادی، مجد الدین 754
بغدادی، یوسف بن محمد 567
بلادی، شیخ احمد 448، 464
بلادی، شیخ عبد اللّه 464
بلاغی، شیخ محمد جواد 572
بلال حبشی 1372، 1669، 1670
بولس سلامه 607، 608، 611، 614
بهادر شاه دوم 907
بهار، محمد تقی- ملک الشعرا بهار
بهاء الدین (پدر مولانا) 759
بهبهانی، وحید 464، 467
بهجت (شهریار)، محمد حسین 1140، 1142، 1157، 1158، 1266، 1348
بهجتی (شفق)، محمد حسین 1307
بهداروند، اکبر 1330
بهرامشاه 740
بهشتی، سید علی اکبر 1242
بیابانکی، سعید 1626
بیاضی 175
بیداری اصفهانی 1203
بیدل دهلوی 832، 1656
بیضاوی 15
بیگدلی، آذر 837، 843
بیگی حبیب آبادی، پرویز 1492
«پ» پارسا تویسرکانی (مجنون)، عبد الرحمن 1172
پا قلعه‌ای، میرزا عبد الغفار 1022
پاکوچکی (سپیده کاشانی)، سرور اعظم 1142، 1332
پری خان خانم (دختر شاه طهماسب) 803
پنجه بختیاری، علی مراد امیر 1151
پور حاجیان، بهزاد 1628
پیامبر (ص) 15، 17، 23، 26، 31، 39، 40، 46، 65، 78، 87، 91، 98، 99، 101، 104، 105، 106، 130، 132، 142، 146، 148، 153، 185، 196، 202، 203، 277، 279، 300، 345، 348، 395، 360، 361، 387، 392، 404، 417، 420، 426، 431، 439، 444، 445، 482، 504، 512، 518، 524، 559، 594، 600، 627، 650، 794، 816، 840، 852، 853، 859

پیرانه‌سر 100
پیشرفت (رنجی)، هادی 1160، 1161
«ت» تاری (یاسر)، محمود 1560، 1561
تبریزی، تائب 1072
تبریزی، تأثیر 831
تبریزی، شیخ اسماعیل بن حسین- تبریزی، تائب
تبریزی، صائب 27، 716، 720، 825، 826، 1106، 1118، 1160، 1266
تبریزی (عابد)، محمد عابد 1295، 1296، 1470
تبریزی، نیّر 951، 967، 968
تبریزی، هادی 1328
تبیان 1004
ترابی، ضیاء الدین 1390
تربتی، عبد السلام 1106
ترقی، بیژن 1266
ترمذی 16
تفعلی ماسوله، زکریا 1690
تقیان پور، شیما 1678
تلعکبری 194
تمیمی، شیخ صالح 501
تمیمی، شیخ کاظم 501
توسلی 1354
توسلی، محمد حسین 1101
تویسرکانی، محمد حسین 1172
تهرانی (معجزه)، حیدر 1180
«ث» ثابت محمودی (سهیل محمودی)، سید حسن 1552، 1560
ثعالبی 95، 168، 169، 226
ثعلب کوفی نحوی 310
ثقفی، همایون 1555
«ج» جابر بن عبد اللّه انصاری 1612، 1057
جاحظ 31، 309
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1748
جامی 72
جامی، عبد الرحمن 716، 719، 754، 786
جبرئیل 15، 18، 104، 105، 108، 109، 147، 154، 174، 177، 178، 185، 257، 258، 263، 264، 273، 311، 336، 413، 469، 470، 722، 731، 741، 746، 780، 782، 805، 806، 808، 817، 818، 822، 826،

828، 834، 838، 852، 856، 857، 866، 874، 879، 881، 883، 901،
902، 908، 917، 924، 926، 927، 928، 940، 948، 949، 964، 965،
968، 970، 975، 976، 983، 990، 998، 1011، 1012، 1027، 1029،
1034، 1044، 1086، 1087، 1088، 1092، 1105، 1131، 1153،
1175، 1178، 1233، 1238، 1248، 1274، 1282، 1553، 1653،
1654
جبران خلیل جبران 1513
جرجانی (جوهری)، ابو الحسن علی بن احمد 164، 167
جرجی زیدان 566
جریر 70، 1471
جزّار مصری، ابو الحسن 315
جزایری، نعمت اللّه (سید عبد اللّه بن نور الدین) 454
جعفر بن عبد اللّه بن جعفر (ع) 1000، 1049، 1085
جعفر بن عفّان طائی 83
جعفر بن علی (ع) 44، 1165
جعفر طیّار 109، 264، 343، 821، 899، 903، 906، 937، 964، 998،
1000، 1013، 1017، 1085، 1116، 1273
جعفریان، محمد حسین 1625
جلال الدین منکبرنی خوارزمشاه 757
جلودی، عبد العزیز بن یحیی 27، 179
جلوه، میرزا ابو الحسن 1022
جلی (حقیر)، میرزا حسین 1204
جلیلی (بیدار)، محمد حسین 1203
جمال الدین ابو روح لطف اللّه 729
جن 365
جواد جمیل 684
جوادی (نوبهار)، مهدی 1374
جواهری (شیخ عبد الحسین نجفی) 671
جودی خراسانی، عبد الجواد 936، 937، 938، 1029
جوشقانی، میر شاه تقی 931
جون (غلام ابو ذر) 1372، 1373، 1439، 1496، 1498، 1499، 1595،
1596
جوهری 855
جوینی 763
جوینی، علاء الدین 316
جهان آرایی، جواد 1505

جهانگیر (پسر اکبر شاه) 813
جیحون 1004
جیرودی، کاظم 1445، 1446، 1447
«چ» چایچیان (حسان)، حبیب 1216، 1217، 1219
چگینی، احد 1655
چنگیز 1529
«ح» حائری، سید نصر اللّه 451
حائری، میرزا علی نقی 1020
حاج حیدری (خاسته)، اصغر 1419، 1420
حاج عبد الکریم (پدر طراز یزدی) 852
حاج میرزا محمد کاظم 1082
حارث 1083
حارث بن عبد اللّه اعور همدانی 427
حافظ 18، 715، 737، 765، 775، 786، 794، 800، 939، 967، 1041، 1043، 1106، 1128، 1160، 1259، 1266، 1293، 1332، 1335، 1348، 1563، 1577، 1614، 1656
حافظ برسی حلّی 369، 388
حافظی، محسن 1508، 1509
حالت، ابو القاسم 1185
حامی، میرزا محمد کاظم 998
حاوی سنندجی 868
حبیب بن مظاهر 603، 643، 1000، 1373، 1385، 1595
حجاج بن یوسف ثقفی 55، 57، 717، 1256، 1257
حجار بن ابجر 621
حجتی (پریشان)، محمد حسین 1367، 1368
حجر بن عدی 1315، 1318
حجه الاسلام سید محمد 1086
حداد، حاج عباس 1526
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1749
حدّاد کاشانی، عباس 1214، 1215
حرب (پدر ابوسفیان) 213، 218، 366، 590
حرّ بن یزید ریاحی 327، 398، 445، 604، 611، 612، 613، 630، 631، 767، 802، 898، 904، 1004، 1005، 1035، 1092، 110، 1109، 1115، 1176، 1277، 1351، 1362، 1373، 1393، 1431، 1438، 1443، 1459، 1574، 1580، 1595، 1623، 1624، 1670، 1675
حرمله: 918، 959، 981، 1023، 1026، 1027، 1053، 1096، 1104،

1136، 1146، 1273، 1275، 1413، 1463، 1639، 1646، 1653، 1690
حزین لاهیجی 831، 833، 835
حسام الدین اردشیر 757
حسام الدین چلبی 759
حسان بن ثابت 22، 31، 395، 1202، 1471
حسان طائی 371
حسن آل أبی عبد الکریم (حسن مخزومی) 358
حسناء 238
حسن بن عبید اللّه بن عباس (ع) 94
حسن بن علی زبیر (قاضی مهذّب) 261
حسن زاده لیله کوهی (ساحر)، محسن 1676
حسن لی (فلق)، کاووس 1578
حسن محمود امین 560
حسنین علیهما السلام 124
حسین بن دعبل 101
حسین بن عبید اللّه غضائری 179
حسین بن علی بن حسن (ع) 107
حسین بن علی (ع)- اکثر صفحات
حسینجانی میاندهی، ابو القاسم 1450
حسین علی الاعظمی 569
حسینی، اشرف الدین- نسیم شمال
حسینی، حسین 1197، 1220
حسینی (ژرفا)، سید ابو القاسم 1568
حسینی، سید حسن 717، 1142، 1513، 1554
حسینی، سید عبد اللّه 1598
حسینی، سید مهدی 1656، 1694
حسینی، مهری 1612
حسینی نجفی امیر الحاج، سید محمد 462
حشمت 1004
حصکفی، یحیی 260
حصین بن نمیر 612، 1256
حضرتی، محمد علی 1579
حکم بن ابی العاص 202
حکیم الهی قمشه‌ای 1091
حکیم ایرجی 1412

حکیم رکنای کاشانی 825
حکیم شفایی اصفهانی 813، 825
حکیمی، محمد رضا 1149، 1312
حلّی، حسن بن راشد 394
حلّی، سید جعفر 534
حلّی، سید هاشم 534
حلّی، شیخ قاسم 555
حلّی، علاء الدین علی 319، 366
حمان بن عبد العزیز بن کعب 124
حمزه سید الشهدا (ع) 103، 105، 109، 596، 767، 845، 861، 869، 899، 916، 1013
حمید بن مسلم 339
حمیدی، سپهر- کرمی، حمید
حمیدی، مهدی 1140، 1348، 1472
حوّا (س) 165، 263، 577، 938، 1065، 1527، 1675
حوراء 648
حویزی 17، 442
حویزی، عبد الحسین 593
حیدر (ع) 210، 211، 236، 257، 264، 275، 284، 313، 336، 360، 416، 443، 470، 494، 502، 529، 606، 651، 728، 733، 737، 738، 739، 741، 745، 749، 750، 767، 768، 770، 771، 787، 790، 808، 821، 861، 880، 881، 901، 903، 906، 968، 969، 993، 1001، 1016، 1018، 1041، 1050، 1054، 1057، 1076، 1085، 1100، 1104، 1124، 1130، 1200، 1220، 1221، 1237، 1267، 1273، 1310، 1350، 1364، 1365، 1604، 1614، 1620، 1629، 1647، 1648، 1650، 1652، 1653، 1655، 1668، 1671، 1674
حیدری، سارا 1684
حیرت سجادی، سید عبد الحمید 1123
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1750
«خ» خاقانی شروانی 91، 715، 784، 794، 803
خاقانی، علی 538
خاکسار (امیر خاکسار)، عبد المحمد سلمان 1488
خاکی شیرازی 909
خالد بن عبد اللّه 76
خالد بن عبد الملک 43
خالد بن معدانِ طائی 97

خباز، حبیب اللّه 1195
خدیجه (س) 1454
خدیوی توفیق 550
خدیوی عباس 550
خراسانی، آخوند ملا محمد کاظم 540، 542، 556، 562، 1020، 1073، 1106
خراسانی (حکیم)، شیخ محمد 1143
خرسند، پرویز 1401
خرمشاهی، بهاء الدین 19، 29، 1412، 1418
خسرو پرویز 1109
خسرونژاد، سید محمد 1277
خشکنابی، حاج میر آقا 1157
خضر (ع) 400، 741، 745، 748، 767، 768، 794، 826، 834، 874، 878، 904، 918، 922، 954، 956، 983، 1011، 1049، 1052، 1078، 1099، 1111، 1247، 1438، 1471
خطیب تبریزی 248
خطی، شیخ حسن 515
خلیعی، ابو الحسن 297، 347، 349، 352
خلیلی، میرزا حسین 534
خنثی (ندیم متوکل) 145
خنساء 327، 396
خواجوی کرمانی 27، 715، 765
خواجه عبد اللّه انصاری 715، 737، 745
خواجه علاء الدین محمد 772
خواجه معین الدین جشتی 1063
خواجه میر احمد کاشانی 803
خواجه نصیر الدین طوسی 310
خواجه نظام الدین اولیا 907
خوارزمی (خطیب) 33، 159، 194، 278
خورشید 1004
خوش عمل، عباس 1526
خولی 916، 929، 942، 962، 1001، 1029، 1052، 1085، 1096، 1149، 1172، 1218، 1275، 1529
خیام 837، 1348
«د» دارند، حسین 1462
داعی صغیر 782

دانیال (ع) 1625
داوری (فرزند وصال) 859، 885
داوود (ع) 402، 404، 441، 969
دجیلی، شیخ حسن 559
در تومیان، منیژه 1668
دریا 1004
دستگردی، وحید 1123
دشتی مطلق، جلیل 1503
دعبل خزاعی 21، 34، 35، 49، 98، 99، 100، 101، 107، 110، 111، 113، 114، 117، 128، 274، 414، 554، 1563
دقیانوس 790
دقیقی 715
دوست علی خان معیر الممالک 995
دولتشاه سمرقندی 746
دومة بنت وهب (مادر مختار ثقفی) 1257
ده بزرگی، احد 1438
دهستان 1004
دهکردی، سید احمد 1020
دهکردی، ملا حسین 1020
دهلوی، امیر خسرو 715، 782
دیباج 143
دیباچه نگار، میرزا طاهر 869
دیک الجن (ابو محمد عبد السلام) 35، 95
دیلمی، بهاء الدوله 212
دیلمی، رکن الدّوله 168
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1751
دیلمی، سلّار 212
دیلمی، عزّ الدوله 168
دیلمی، عضد الدوله 168، 194
دیلمی، عماد الدّوله 168
دیلمی، فخر الدّوله 168
دیلمی، معزّ الدوله 168
دیلمی، مهیار 127، 196، 230
دیلمی، مؤید الدّوله 168
«ذ» ذره 1004
ذکاوت، خلیل 1673

ذو الجناح 802، 814، 880، 882، 887، 898، 1273، 1335، 1342، 1377، 1391، 1479، 1503، 1504، 1538، 1539، 1558، 1559، 1576، 1578، 1585، 1599، 1609، 1621، 1640، 1647، 1648، 1653، 1670، 1683
ذو الفقار (شمشیر حضرت علی (ع)) 257، 702، 721، 733، 738، 739، 742، 749، 762، 766، 778، 790، 801، 840، 880، 899، 903، 919، 928، 930، 963، 969، 970، 1008، 1026، 1273، 1274، 1386، 1464، 1469، 1557، 1567، 1580، 1581، 1610، 1611، 1615، 1624، 1651، 1653، 1664، 1669، 1670، 1674، 1689، 1742
«ر» رادویانی، محمد بن عمر 749
راضی (خلیفه عباسی) 159، 168
رافعی مصری، محمد محمود 76
راکعی، فاطمه 1500
راوندی، قطب الدین 284
رباب بنت امرؤ القیس 33، 42، 43، 1106، 1116، 1121، 1156، 1271، 1299، 1303، 1351، 1428، 1448، 1505، 1528
ربیع بن یونس 135
ربیع خثیم 16
رجایی 1199
رجایی، راضیه 1689
رجایی، غلامرضا 1521
رجب زاده، کریم 1519
رحماندوست، مصطفی 1453
رحمانیان (ایلیا)، عبد الحمید 1677
رحمانی، صادق 1600
رحمانی یار احمدی، محمد رضا- مهرداد اوستا
رزّوقی، سید عبد الحمید 1494
رسا، شیخ محمد حسن 1176
رسا، قاسم 1149، 1176، 1177، 1179
رستگار، محمد رحیم 1172
رستمی (سردار شهید) 1628
رسول اللّه (ص) 16، 17، 22، 23، 40، 49، 51، 62، 66، 70، 76، 81، 84، 86، 89، 90، 92، 104، 111، 114، 159، 161، 162، 164، 169، 171، 174، 180، 186، 187، 190، 198، 199، 200، 202، 213، 220، 240، 243، 273، 275، 284، 289، 301، 305، 306، 316، 334، 358، 392، 394، 416، 428، 434، 437، 451، 461، 465، 472، 473، 474،

475، 476، 477، 478، 479، 480، 481، 482، 484، 498، 512، 513،
518، 530، 541، 543، 580، 590، 595، 597، 609، 638، 679، 718،
728، 730، 735، 739، 763، 766، 772، 776، 777، 778، 784، 790،
792، 793، 801، 807، 808، 818، 822، 823، 826، 834، 835، 844،
845، 847، 849، 851، 855، 856، 857، 865، 866، 867، 877، 880،
885، 886، 899، 913، 924، 925، 948، 955، 962، 963، 969، 974،
1002، 1110، 1015، 1024، 1026، 1028، 1041، 1049، 1050،
1051، 1052، 1059، 1062، 1065، 1080، 1086، 1092، 1097،
1098، 1099، 1262، 1303، 1307، 1370، 1372، 1373، 1377،
1415، 1627، 1670، 1674
رسول خدا (ص)- رسول اللّه (ص)
رسول زاده (آشفته)، جعفر 1475
رشتی، شیخ علی 1187
رشدی العامل 649
رشید 143، 261
رشید الدین و طواط 715، 849
رضا شاه 727، 1223
رفعت، تقی 1140
رفیق، محمد 1061
رقیه (بنت علی (ع)) 143
رقیه (س) 871، 883، 1119، 1217، 1303، 1440، 1487، 1596،
1660
رکن الدین مسعود 757
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1752
رکن منظر (پیروی)، حسینعلی 1183
رمله (بنت معاویه بن ابی سفیان) 400
روح الامین 767، 800، 805، 806، 815، 826، 840، 847، 879، 888،
907، 911، 932، 952، 965، 975، 1021، 1022، 1023، 1024،
1027، 1039، 1079، 1118، 1153، 1231، 1232، 1253، 1487
روح القدس 22، 267، 800
رودکی 715، 727، 740
رونق، میرزا عبد اللّه 868
رهی معیری 1348
ریاضی یزدی، سید محمد علی 1174، 1367
«ز» زاده مرجانه- ابن مرجانه
زاهی، ابو القاسم 135

زبیده 92
زبیر 25
زردشت 870
زرکلی (صاحب الاعلام) 95
زرکوب، صلاح الدین 759
زکریا (ع) 931، 970
زکی المحاسنی 588
زمان، حسین 1558
زمخشری 15، 16، 17، 859
زواره‌ای، میرزا صابر 823
زهرا (س) 73، 165، 176، 210، 211، 226، 273، 361، 435، 498، 504، 594، 619، 651، 655، 733، 739، 741، 750، 753، 755، 766، 771، 787، 800، 807، 817، 819، 828، 834، 838، 840، 841، 847، 849، 862، 864، 865، 866، 874، 875، 904، 913، 926، 931، 938، 942، 947، 948، 949، 956، 959، 962، 969، 993، 1002، 1015، 1022، 1028، 1030، 1032، 1041، 1052، 1064، 1083، 1101، 1128، 1154، 1177، 1178، 1179، 1198، 1200، 1210، 1212، 1217، 1219، 1220، 1223، 1226، 1230، 1235، 1242، 1248، 1273، 1286، 1292، 1302، 1307، 1339، 1340، 1342، 1348، 1350، 1370، 1376، 1388، 1415، 1450، 1483، 1489، 1495، 1518، 1526، 1548، 1561، 1597، 1614، 1621، 1629، 1652، 1657، 1666، 1667، 1673، 1688
زهیر بن ابی سلمی 70
زهیر بن قین 603، 604، 642
زیاد بن حفصه 97
زیاد بن عبید 61، 102، 111، 203، 283، 409، 415، 717، 742، 808، 835، 841، 863، 876، 1315، 1318
زید بن ارقم 555
زید بن حارثه 1110
زید بن خنیس 75
زید بن سهل موصلی نحوی (مرزکه) 250
زید بن علی بن حسین (ع) 107، 124
زین الدّین (شهید ثانی) 436
زین العابدین (ع)- امام سجاد (ع)
زین العباد 74، 598، 801، 839، 862، 863، 882، 900، 913، 937، 1020، 1047

زینب (س) 18، 41، 45، 65، 116، 117، 137، 179، 183، 190، 280،
334، 340، 347، 365، 379، 385، 408، 418، 465، 481، 510، 606،
613، 631، 632، 645، 646، 691، 732، 742، 743، 861، 863، 864،
870، 871، 882، 890، 894، 906، 911، 912، 913، 917، 925، 934،
939، 940، 941، 942، 946، 948، 949، 950، 960، 961، 962، 965،
985، 986، 987، 998، 1001، 1004، 1009، 1010، 1024، 1025،
1029، 1030، 1032، 1033، 1038، 1049، 1053، 1054، 1055،
1056، 1059، 1060، 1072، 1076، 1080، 1088، 1095، 1104،
1105، 1109، 1110، 1120، 1137، 1159، 1161، 1165، 1174،
1177، 1178، 1196، 1201، 1203، 1209، 1210، 1211، 1217،
1218، 1219، 1220، 1221، 1223، 1224، 1233، 1234، 1239،
1240، 1242، 1247، 1248، 1252، 1264، 1266، 1271، 1280،
1281، 1286، 1287، 1288، 1292، 1293، 1300، 1303، 1305،
1306، 1309، 1310، 1311، 1329، 1332، 1341، 1347، 1348،
1353، 1364، 1365، 1369، 1370، 1377، 1381، 1386، 1387،
1400، 1401، 1402، 1404، 1406، 1407، 1423، 1427، 1430،
1435، 1450، 1455، 1457، 1468، 1478، 1479، 1487، 1491،
1492، 1495، 1500، 1501، 1504، 1508، 1516، 1518، 1521،
1534، 1538، 1541، 1547، 1555، 1558، 1560، 1562، 1584،
1590، 1596، 1601، 1616، 1621، 1630، 1647، 1658، 1659،
1663، 1665، 1668، 1672، 1674، 1675، 1677، 1678، 1679،
1681، 1689
زیوری، ملا عباس 76، 535
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1753
«س» سازگار (میثم)، غلامرضا 1350، 1302
ساعدی، شیخ باقر 1181
سالاروند، فاطمه 1679
سامانی، دهقان 1114
سامانی، عمان 722، 723، 1004، 1380
سامری 927، 1048
سامی دهان 140
ساوجی، سلمان 715، 775، 776، 784، 794
سبزواری، حمید (حسین ممتحنی) 717، 1142، 1225
سبکتکین 168
سبکی 356
سپهری، سهراب 716، 1140، 1540

سپید نامه، بهروز 1620
سجادی (حیرت)، سید محمد باقر 1123
سحاب 1004
سخنیار، محمد جواد 1114
سخنیار- مسرور، حسین
سراج 1558
سربداری، وجیه الدین مسعود 772
سردرودی (سالک)، احد 1649
سرمد، صادق 1142، 1163
سروی‌ها (سروی)، قاسم 1240، 1241
سعد الدوله یهودی 316
سعد بن عباد 244
سعدی شیرازی 715، 763، 765، 782، 786، 800، 837، 869، 939، 1041، 1064، 1128، 1181، 1208، 1293، 1332، 1348، 1563
سعید بن جبیر 17
سعید بن هاشم خالدی 163، 174
سعیدی راد، عبد الرحیم 1645
سفّاح (ابو العباس) 84، 144
سفیان 650
سفیان بن عینیه 91
سفیان بن مصعب عبدی کوفی 34، 66
سفیان ثوری 17
سکاک، اسماعیل 1644
سکوت، میرزا ابو القاسم 859
سکینه (س) 38، 42، 43، 364، 391، 407، 408، 414، 870، 871، 882، 917، 933، 940، 942، 948، 986، 991، 1018، 1025، 1038، 1051، 1053، 1054، 1102، 1104، 1106، 1109، 1116، 1119، 1121، 1161، 1195، 1271، 1272، 1303، 1334، 1351، 1401، 1405، 1440، 1455، 1483، 1674، 1696
سلطان حسین بایقرا 786، 794
سلطان سنجر 739، 740، 748
سلطان طوس 1314، 1317
سلطانعلی امام محمد باقر (ع) 1195
سلطان محمد خدابنده 772
سلطان محمد خوارزمشاه 759
سلطان ولد 759

سلطانی، شیر علی 1658
سلطان یعقوب آق قویونلو 792، 794
سلطانی کلهر، حسین قلی خان 1013
سلمان فارسی 17، 143، 595، 776، 1670
سلیمان بن صرد خزاعی 63، 617، 618، 621
سلیمان بن عبد الملک 70
سلیمان بن قته 33، 64، 65، 448، 489، 501، 562، 598
سلیمان ظاهر 574
سلیمان (ع) 402، 1169، 1277، 1381
سماعه 66
سماوی، شیخ محمد 57، 76، 159، 175، 315، 416، 561
سمعانی 260
سمنانی، رفعت 1055
سمنانی، علاء الدین 765
سمنانی، محمد صادق- سمنانی، رفعت
سمیعی، حسین 1085
سمیه (مادر زیاد) 51، 102، 109
سنان بن انس 331، 378، 387، 399، 454، 860، 863، 924، 929، 933، 938، 940، 952، 957، 966، 1023، 1096، 1104، 1112، 1146
سنایی، ابراهیم 1666
سنایی غزنوی 715، 721، 740، 741، 761، 763، 814
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1754
سنجری، محمود 1672
سندباد 577
سندی بن شاهک 36، 149
سنگری، محمد رضا 1496
سها (محی الدین محمد) 1022
سهرابی نژاد (م. پاییز)، محمد رضا 1482
سهروردی، شهاب الدین 761
سهروردی (شیخ اشراق) 291
سهیلی، مهدی 1494
سیاره (آشفته)، قاسم 1222
سیاره (پریش)، بهرام 1222، 1395
سیاووش 1226، 1277
سید ابو الحسن 586

سید ابو بکر بن شهاب حضرمی 547
سید احمد علی خان 454
سید الساجدین (ع)- امام سجاد (ع)
سید الشهداء- حسین بن علی (ع)
سید بن طاووس- ابن طاووس
سید حمیری 21، 34، 35، 83، 84، 86، 87
سید رضی 27، 35، 127، 169، 194، 195، 196، 204، 207، 212، 230، 247، 248
سید علی ترک 537
سیّد فضل پاشا 547
سید محسن اعرجی 498
سید محسن امین 33، 253
سید محمد ادهمی 516
سید محمد باقر احسایی 594
سید محمد (مجذوب) 1252
سید مرتضی (علم الهدی) 27، 35، 127، 196، 212، 213، 216، 247، 283
سید موسی سبط الشیخ (موسوی) 1086، 1090
سید مهدی الأعرجی 555
سیده نفیسه 91
سیف الدوله 140
«ش» شافع 91
شاملو، حسن خان 827
شاه اسماعیل دوم 803
شاه اسماعیل صفوی 794، 796
شاه داعی شیرازی 782، 7863
شاهرخ 777
شاهرخ شاه 780
شاهرخی (جذبه)، محمود 717، 1225، 1252، 1255، 1464
شاهزاده محمد ولی میرزا 933
شاه سلطان حسین صفوی 831، 837
شاه سلیمان صفوی 831، 931
شاه شجاع 933
شاه طهماسب صفوی 800، 803
شاه عباس دوم 816، 825
شاه عباس صفوی 438، 814، 825، 831

شاه محمد شیرازی 833
شاه نعمت اللّه ولی 467، 777، 778، 780، 782
شب خیز قراملکی، عباس 1470، 1471
شبّر 187، 331
شبراوی (عبد اللّه) 456
شبّر، جواد 593
شبّر، عباس 586
شبستری، شیخ محمود 777
شبیر 187، 331، 1063
شجاع الدوله 853
شجاع الدوله ابو شجاع منوچهر بن شاوور 730
شجاع السلطنه 869
شداد 808، 1117
شرف الدّین، سید عبد الحسین 583
شرف الدّین، سید محمد رضا 583
شرمی، محمد 1155، 1156
شریبانی، فاضل 534
شریح قاضی 1458، 1660
شریعتمداری 1354
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1755
شریعتی، محمد تقی 1287، 1401
شریعتی مزینانی، علی 1287
شریف رضی- سید رضی
شریف سعیدی، محمد 1665
شریف، علی 1267، 1526
شریف، محمد 1267
شریف مرتضی- سید مرتضی
شعیب (ع) 276
شفق، مجید 1494، 1495
شفهینی، شیخ علی 358
شفهینی، علاء الدین 297، 319
شفیعی، خلیل 1594
شفیعی، سید ضیاء الدین 1615
شفیعی کدکنی، محمد رضا 1344
شکار سری، حمید رضا 1637
شکر اللّه (ممدوح بیدل) 832

شکوهی 1160
شکوهی، هاشم 1284
شمر بن ذی الجوشن 85، 86، 179، 190، 324، 340، 365، 378، 391، 397، 407، 577، 603، 605، 609، 611، 620، 739، 742، 743، 744، 839، 913، 916، 924، 927، 937، 938، 940، 942، 952، 955، 963، 966، 1012، 1020، 1024، 1025، 1051، 1053، 1071، 1085، 1096، 1097، 1108، 1109، 1112، 1116، 1126، 1161، 1264، 1275، 1307، 1340، 1414، 1529
شمس الدین، عبد الکریم 653
شمس الدین، محمد بن علی بن ملک داد- شمس تبریزی
شمس الدّین، محمد علی 662
شمس تبریزی 759
شمس کسمایی 1140
شمشاطی 27
شمعون یهودی 17
شوشتری، قاضی نور اللّه 87، 754
شهبازی، عبد الرضا 1661
شهربانو 39، 733، 742
شهرستانی، سید هبة اللّه 567
شهری، عباس 1173
شهید بلخی 715
شهیدی، سید جعفر 786، 1412
شیبانی، محمد بن حسن 91
شیخ ابراهیم حاریصی 463 دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ج2 1755 نمایه اشخاص ..... ص : 1741
خ ابو الفتوح رازی 869
شیخ ابو الفضل سرخسی 729
شیخ احمد الحسن 445
شیخ الشریعة 556، 562، 572
شیخ بهایی 427، 433، 434، 436، 438، 720، 936
شیخ جعفر آل محبوبه 672
شیخ حسن (بن شیخ جعفر صاحب کاشف الغطاء) 507
شیخ حسون عبد اللّه 532
شیخ حمّادی نوح 538
شیخ صدوق 23، 27، 168، 179
شیخ طوسی 17، 27، 212، 467، 595

شیخ عباس زغیب 529
شیخ عباس قمی 17، 35، 369، 803، 1167
شیخ عبد الحسین جواهر 540
شیخ عبد الرضا خطی 515
شیخ عبد اللّه یافعی 777
شیخ علی رفیش 551
شیخ محمد بن خلفه 492
شیخ محمد نصّار 510
شیخ مرتضی انصاری 507، 1086
شیخ مرشد الدین ابو اسحاق بهرانی 782
شیخ مفید 27، 35، 75، 159، 168، 194، 212، 283
شیخ موسی نحوی 1082
شیخ نصر اللّه مجلی 286
شیخ یزدی 506
شیدا، میرزا عباس خان 1180، 1223
شیرازی، امیر سید محمد 784
شیرازی، رضا قلی خان 915
شیرازی، صدر الدین محمد 816
شیطان 151، 167، 257، 279، 289، 303، 406، 448، 449، 476، 477،
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1756
646، 1144، 1145، 1160، 1277، 1352، 1529، 1677
شیوا 1197
«ص» صابر علیشاه 1125
صاحب الامر (عج) 203، 237
صاحب بن عبّاد 164، 168
صاحبکاری (سهی)، ذبیح اللّه 833، 1298، 1623
صادقی (غلام)، محمد حسین 1550
صاعد اصفهانی، محمد علی 1223
صاعدی خراسانی، محمد باقر 1623
صافی گلپایگانی، محسن 1518
صالح بن العرندس 297، 395، 403، 409
صالح (ع) 154
صالحی خمینی، حسن 1329
صالحی (صالح)، بهمن 1335
صامت بروجردی 1029، 1030، 1329

صباحی بیدگلی (کاشانی) 719، 737، 843، 849، 850، 945
صباحی، حاج سلیمان 851
صبوری خراسانی 998
صبوری کاشانی 998، 1001، 1003
صخر بن عمرو بن شدید 327
صدر الدین کاظمی، سید محمد صادق 76
صدر، سید حسن 99، 561
صدیقه (س)- فاطمه (س)
صرّ در (ابو منصور علی بن حسن بن الفضل) 277
صغیر اصفهانی، محمد حسین 1125، 1127
صغیر (سعید)، محمد رضا 1244، 1245
صفا، ذبیح اللّه 737، 803
صفار زاده، طاهره 1330، 1354
صفایی جندقی، احمد 720، 972
صفدی 278، 315، 356
صفوان بن ادریس مرسی 294
صفوی پور (قیصر)، سید محمد حسن 1306
صفی علی شاه 723، 979، 991، 1004
صلح خواه (خوشدل تهرانی)، علی اکبر 1187، 1189
صمیمی خلخالی، پاشا 1309
صنوبری 127، 129
صنیعیان، اسد اللّه- صابر همدانی
صهاک 255
«ض» ضیایی، ناظم الملک 1058
«ط» طالقانی، سید موسی 514
طالقانی، مرتضی 616
طاهر (ذی المناقب) 194
طاهری (شهاب)، محمد 896
طایی شمیرانی، مرتضی 1201، 1202
طبرستانی، آقا محمد طاهر 910
طبرسی 17
طبرسی، امین الدین 943
طبری 34
طراز یزدی 852
طرب شیرازی 1022، 1023، 1025، 1143
طغاتیمور 772

طغرایی، قوام الدین 751
طلائع بن رزیک (ملک صالح) 127، 261، 268، 271، 274، 281، 282
طوسی غزالی، شیخ محی الدین 780
طوسی، محمد کاظم 1101، 1105
طوطی همدانی، ابو الحسن 1374
طه حسین 672
طهماسبی (فرید)، قادر 1478
طهمورثی، مجتبی 1614
«ظ» ظالم بن عمرو 61
ظفر خان (احسن) 825
ظهور علیشاه 1118
«ع» عابس بن ابی شبیب 1188، 1189، 1383، 1438، 1579
عادل الغضبان 591
عارف، ابو القاسم 716
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1757
عارف قزوینی 1055
عازر 1065
عاشق اصفهانی 837، 842
عاطفی، ید اللّه 1203، 1388
عالمتاج (ژاله) 1151
عاملی (امیر)، امیر 1555
عاملی، سید محمد جواد 491
عاملی، شیخ ابراهیم 488
عاملی، شیخ حرّ 168، 369، 434، 442، 445
عاملی، شیخ صادق 499
عباس ابو الطوس 570
عباس بن عبد المطلب 25، 62، 109، 142، 1132
عباس (ع) 26، 44، 45، 56، 94، 120، 406، 410، 462، 532، 534، 572، 573، 596، 855، 856، 880، 887، 890، 894، 899، 900، 903، 908، 940، 966، 980، 981، 982، 983، 995، 1000، 1004، 1006، 1016، 1017، 1018، 1019، 1035، 1036، 1038، 1043، 1044، 1049، 1050، 1055، 1056، 1059، 1060، 1075، 1077، 1085، 1102، 1103، 1106، 1110، 1116، 1119، 1126، 1130، 1132، 1162، 1165، 1176، 1190، 1194، 1195، 1196، 1203، 1205، 1208، 1211، 1212، 1216، 1218، 1239، 1264، 1283، 1294، 1303، 1305، 1306، 1311، 1326، 1334، 1341، 1347، 1350،

1364، 1375، 1378، 1396، 1398، 1399، 1401، 1402، 1406،
1420، 1424، 1428، 1431، 1432، 1443، 1449، 1450، 1451،
1452، 1454، 1455، 1463، 1468، 1470، 1471، 1495، 1506،
1508، 1526، 1528، 1547، 1555، 1556، 1557، 1566، 1593،
1594، 1595، 1596، 1597، 1604، 1609، 1621، 1633، 1642،
1643، 1655، 1657، 1668، 1669، 1674، 1675، 1688، 1695
عباسقلی خان 827
عباس میرزا 910
عباسی، مهدی 84، 98
عباسیه کهن، سید محمد 1425
عبد الباقی عمری فاروقی موصلی 506
عبد الرحمن الشرقاوی 629، 630، 631، 632
عبد الرحمن بن بدیل 99
عبد الرحمن بن محمد علوی حسینی 547
عبد الرحمن بن ملجم مرادی (ابن ملجم) 1580
عبد الرحمن خان خاقان 813
عبد الرّحمن کتّانی 303
عبد السودانی 288
عبد الصمد بن فضل رقاشی 31
عبد العزیز الموافی 629
عبد العزیز بن یحیی جلودی 27، 179
عبد الغنی الحرّ 554
عبد الغنی (برادر محتشم) 803
عبد القادر رشید الناصری 575
عبد القیس 163، 179
عبد الکریم آل زرع 679
عبد اللّه ابن مصعب بن زبیر 143
عبد اللّه بن احمد عتبی 732
عبد اللّه بن المعز 124
عبد اللّه بن بدیل 99
عبد اللّه بن جعفر 41، 1221
عبد اللّه بن دعبل 101
عبد اللّه بن زبیر 39، 55، 57، 1256، 1257
عبد اللّه بن طاهر 100
عبد اللّه بن عباس- ابن عباس
عبد اللّه بن عبد المطلب 104

عبد اللّه بن عبید اللّه بن عباس (ع) 94
عبد اللّه بن علی (ع) 44، 85، 1085، 1102
عبد اللّه شویکی 452
عبد اللّه غنوی 65
عبد اللّه مأمون 98، 100، 143
عبد اللّه نعمة 634
عبد المسیح الانطاکی 546
عبد الملک بن مروان 51، 55، 1256، 1257
عبد المنعم الفرطوسی 594
عبد الهادی المخوضر 698
عبد الهادی شیرازی 554
عبود الاحمد النجفی 669
عبید اللّه بن حرّ جعفی 34، 49، 53
عبید اللّه بن زیاد 717، 742، 807، 808، 834، 841، 844، 863، 866،
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1758
870، 909، 926، 934، 957، 1014، 1015، 1021، 1077، 1081،
1083، 1092، 1100، 1110، 1133، 1159، 1347
عبید اللّه بن عباس (ع) 45، 94، 142، 1017
عثمان بن بدیل 99
عثمان بن عفان 53، 245، 863
عثمان بن علی (ع) 44، 1049
عجمی، محمد علی 1506
عرب سرهنگی، منصوره 1686
عرب (فرد)، حاج اصغر 1208
عرفان 1004
عرفانی، کلیم 1160
عریضی، علی 547
عز الدین حسین 438
عزرائیل 926، 965
عزیزی، احمد 1527
عسیلی، حسین سلیم 648
عصیانی (آینه)، مرتضی 1473
عطا 15
عطّار، سید ابراهیم 494
عطّار، سید احمد 270
عطار نیشابوری 27، 91، 715، 721، 740، 754، 755

عطوفی، مرجان 1434
عقبة بن سلم 84
عقبة بن عمرو السّهمی 33، 56
عقیل بن ابی طالب 34، 44، 46، 343، 596، 899
علائلی (حاج عثمان) 665
علا الدین اتسز خوارزمشاه 748، 749
علامه امینی 22، 66، 84، 168، 369، 445، 1216
علّامه بحر العلوم- بحر العلوم
علامه حائری 1020
علامه حلّی 99
علامه سماوی- سماوی
علامه مجلسی 17
علامه، محمد 1311
علوان النصیراوی ابراهیم 602، 604، 605
علی اصغر (ع) 42، 579، 598، 742، 855، 881، 900، 905، 906، 933، 937، 940، 941، 942، 961، 966، 1000، 1004، 1011، 1023، 1026، 1035، 1036، 1037، 1044، 1049، 1050، 1053، 1056، 1059، 1065، 1075، 1077، 1102، 1109، 1110، 1116، 1119، 1121، 1132، 1135، 1136، 1147، 1155، 1156، 1161، 1162، 1165، 1183، 1188، 1190، 1191، 1195، 1196، 1198، 1212، 1217، 1218، 1226، 1266، 1272، 1273، 1283، 1284، 1296، 1299، 1306، 1335، 1336، 1338، 1341، 1348، 1353، 1399، 1419، 1420، 1428، 1431، 1446، 1449، 1454، 1455، 1479، 1480، 1481، 1505، 1526، 1532، 1534، 1536، 1567، 1593، 1594، 1595، 1606، 1610، 1616، 1624، 1645، 1647، 1653، 1671، 1695
علی اکبر (ع) 26، 855، 876، 877، 880، 882، 887، 890، 894، 898، 900، 902، 903، 906، 908، 926، 933، 937، 938، 939، 940، 941، 942، 954، 961، 962، 964، 966، 967، 983، 1000، 1001، 1004، 1006، 1007، 1008، 1011، 1018، 1022، 1025، 1027، 1028، 1030، 1035، 1036،، 1037، 1043، 1045، 1047، 1048، 1049، 1050، 1051، 1053، 1054، 1056، 1057، 1059، 1060، 1065، 1075، 1076، 1077، 1085، 1089، 1102، 1103، 1106، 1109، 1109، 1110، 1111، 1112، 1113، 1116، 1118، 1119، 1122، 1128، 1132، 1136، 1147، 1161، 1162، 1165، 1178، 1183، 1190، 1196، 1198، 1203، 1214، 1218، 1260، 1262، 1307،

1341، 1349، 1353، 1371، 1372، 1375، 1379، 1382، 1394،
1399، 1401، 1402، 1406، 1419، 1431، 1439، 1440، 1441،
1442، 1443، 1445، 1449، 1454، 1455، 1459، 1484، 1485،
1495، 1506، 1508، 1526، 1548، 1560، 1595، 1610، 1621،
1653، 1695
علی بن ابراهیم 23
علی بن الحسن 123
علی بن الحسین (ع)- امام سجاد (ع)
علی بن دعبل 101
علی بن رزین 99
علی بن عبد اللّه بن جعفر 41، 65
علی بن محمّد بسامی (ابن بسام) 121
علی بن محمد صوفی 179
علی بن مقرّب 298، 303
علی بن موسی الرضا (ع)- امام رضا (ع)
علیپور، محمد کاظم 1582
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1759
علی جواد الطاهر 671
علی قاضی نظام (ادیب العلماء) 1263
علی محمد حسن 655
علیّه (بنت مهدی عباسی) 144، 145
عماد الدین کاتب 287
عمارة یمنی 268، 281، 282
عمّار یاسر 1456
عمر بن خطّاب 42، 103، 105، 109، 215، 279، 332، 506، 1257
عمر بن سعد 42، 85، 86، 96، 113، 289، 352، 398، 488، 597،
605، 619، 620، 631، 742، 844، 866، 870، 887، 898، 928،
1014، 1015، 1016، 1056، 1092، 1095، 1104، 1115، 1133،
1188، 1236
عمرو بن سالم 22
عمرو بن عاص 742، 744
عمرو بن عبدود 187، 279
عمیر بن جعفر 95
عمیر بن مالک 60
عنترة 577
عنصری 715، 739، 740، 825، 945

عنقا، میرزا محمد حسین 939، 940، 941، 942، 1022، 1041
عوف ازدی 63
عوفی 732
عون بن عبد اللّه بن جعفر (ع) 41، 899، 906، 937، 1000، 1085، 1102، 1116، 1196، 1526
عیاشی 27
عیسای مسیح- عیسی (ع) عیسی بن موسی 107
عیسی (ع) 276، 282، 311، 312، 400، 402، 508، 509، 638، 757، 770، 771، 805، 826، 845، 846، 849، 853، 861، 900، 901، 904، 911، 924، 926، 930، 932، 954، 959، 1022، 1033، 1048، 1065، 1079، 1081، 1098، 1110، 1114، 1202، 1214، 1232، 1342، 1370، 1371، 1398، 1413، 1456، 1471، 1475، 1488، 1591، 1625
«غ» غالب دهلوی 907، 908
غروی اصفهانی، حاج شیخ محمد حسین- کمپانی
غروی، حاج محمد اسماعیل 1073
غروی، حاج محمد حسن 1073
غفور زاده (شفق)، محمد جواد 1376
غفور زاده (طلایی)، احمد 1260
غلامحسین میرزا 1045
غیاث الدین محمد 775
غیاث الدین محمد بن ملکشاه 746
غیاث الدین محمد میر میران 800
«ف» فائز باللّه (خلیفه فاطمی) 268، 270
فاخر، محمد شعاع 638
فارابی 1091
فاریابی، ظهیر 775، 784، 794
فاطمه (بنت الحسین (ع)) 33، 60، 143، 183، 191، 347، 385، 386، 391، 870
فاطمه (بنت حسن بن احمد) 212
فاطمه دختر حسین بن ابی محمد (مادر سید رضی و سید مرتضی) 194
فاطمه (س) 15، 16، 17، 18، 33، 37، 40، 41، 44، 54، 67، 71، 81، 82، 92، 93، 96، 106، 109، 130، 131، 134، 137، 143، 159، 167، 171، 184، 187، 196، 199، 200، 202، 236، 237، 244، 264، 268، 269، 279، 281، 305، 316، 344، 366، 367، 384، 386، 393، 397، 400، 409، 421، 466، 470، 475، 476، 483، 484، 485، 491، 502،

516، 581، 591، 606، 635، 636، 642، 650، 738، 741، 755، 773،
782، 798، 801، 819، 822، 838، 839، 846، 855، 869، 870، 873،
882، 894، 899، 908، 912، 916، 922، 937، 957، 961، 1030،
1034، 1053، 1059، 1072، 1086، 1104، 1105، 1109، 1132،
1146، 1210، 1229، 1232، 1237، 1239، 1240، 1243، 1246،
1266، 1271، 1277، 1286، 1309، 1317، 1332، 1348، 1366،
1370، 1397، 1403، 1408، 1409، 1410، 1428، 1453، 1468،
1495، 1509، 1518، 1596، 1666، 1669، 1673، 1675، 1687
فاطمه کلابیه- ام البنین
فاطمی (طوفان)، سید مهدی 1182
فتال نیشابوری 175
فتحعلی خان صبا 716، 719، 843، 851، 945، 998
فتحعلی شاه قاجار 851، 857، 896، 910، 931، 945، 1045
فخر الدین هند بن ابی الفیاض زهیری 291
فخر رازی 15، 17
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1760
فدایی مازندرانی 896، 901
فرات الأسدی 678
فرانتس فانون 1287
فراهانی، میرزا حسین 1031
فراهانی، میرزا محمد صادق 1031
فراهی کاشانی، عزیز اللّه 1190
فرج اللّه، شیخ محمد رضا 581
فرج اللّه، عبد المجید 690
فرحات، محمد رضا 656
فرح بخش نیشابوری (ژولیده)، حسن 1353
فرخ، رکن الدین همایون 749
فرخزاد، فروغ 1473
فرخی سیستانی 715، 739، 902، 945
فرخی یزدی 716
فردوسی 27، 715، 717، 727، 730
فرزدق 21، 35، 70، 72، 73، 74، 79، 718، 786
فرعون 338، 402، 508، 1063، 1634
فرغانی، سیف الدین 718، 723، 763
فروزانفر، بدیع الزمان 1268
فرهاد 1077

فرهاد میرزا 869
فرهادی بابادی، هرمز 1432
فرهنگ، ابو القاسم 885
فرهنگ شیرازی 859
فضائلی، حبیب اللّه 1209
فضل بن الحسن 94
فضل بن ربیع 135
فضل بن عباس بن ربیعه 59
فضل بن عباس بن عبد المطلب 104
فضل بن عباس بن عتبه 62
فضل بن محمد 120
فضولی بغدادی 796، 798، 799
فضّه 17
فضیل 598
فطرس 185، 1131، 1153، 1154، 1385، 1527
فقیه عادلی، علی 451
فلاح عالمی، سیّد شریف 489
فواد کرمانی 1064، 1066
فولادی، حسین 1220، 1221
فیاض 1199
فیاض لاهیجی 816
فیروز کوهی (امیر)، عبد الکریم 1140، 1167، 1243، 1472
فیض کاشانی، ملا محسن 16، 434، 816، 1448
فیضی، مصطفی 1526
«ق» قائم بامر اللّه 212
قاآنی 716، 719، 720، 723، 869، 870، 902
قابیل 577، 1456، 1457، 1494
قاری زاده (قاری)، محمود 1340
قاری، ملا محمد ابراهیم 909
قاسم بن هشام 281
قاسم بن یوسف 49
قاسم (ع) 855، 880، 889، 894، 899، 900، 923، 941، 966، 967، 1000، 1004، 1005، 1026، 1027، 1047، 1049، 1050، 1059، 1060، 1102، 1110، 1116، 1132، 1136، 1147، 1162، 1190، 1196، 1217، 1341، 1353، 1375، 1401، 1402، 1495، 1497، 1506، 1526، 1548، 1561، 1595، 1650، 1686

قاسمیان (حامد)، خسرو 1523، 1525
قاسمی، سید محمد ضیاء 1685
قاضی سیرافی 194
قاضی عبد الجبّار 212
قاضی عبد العزیز بن برّاح طرابلی 212
قاضی نظام (قاضی)، مصطفی 1263، 1264، 1265
قانونی، سلطان سلیمان خان 796
قاهر (خلیفه عباسی) 159، 168
قثّم بن عباس 142
قدس مشهدی (قدسی)، غلامرضا 1247
قدسی، سید فضل اللّه 1593
قدسی کرمانی، میرزا فتح اللّه- فواد کرمانی
قرطبی 15
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1761
قزوه، علیرضا 1506، 1580
قزوینی، سید احمد 972
قزوینی نجفی، سید صالح 533
قس بن ساعده ایادی 409
قشاقش، سید حسن 560
قشقایی، جهانگیر خان 1022، 1135
قطره 1004
قفطان، حسن 426
قفطان، شیخ ابراهیم 517
قفطان، شیخ حسن 504
قلزم 1004
قلم سیاه، اکبر 1399
قمی، میرزا محمد 995
قناد زاده، احمد 1346
قنبر 767
قوامی رازی 718، 751
قهرمان، محمد 1623
قیس (مجنون) 1459
قیصر 199
«ک» کارل، الکسیس 1287
کاشانی، آخوند ملا محمد 1020، 1022
کاشانی، کلیم 716، 1118

کاشف الغطا، شیخ احمد 581
کاشف الغطا، شیخ جعفر 27، 498، 500، 507
کاشف الغطا، شیخ علی 500
کاشف الغطا، شیخ محمد 534
کاشف الغطا، محمد حسین 566
کاشفری، سعد الدین 786
کاشی، ملا حسن 803
کاظم زاده عطوفی، مجتبی 143
کاظمی، امین 490
کاظمی، محمد کاظم 1567، 1573، 1616، 1634
کافی، غلامرضا 1650، 1658
کاکایی، عبد الجبار 1591
کامل سلیمان 626
کبریایی همدانی، سید میر آقا- مفتون همدانی
کبه، شیخ محمد حسن 532
کتابخوان، آقا محمد علی 824
کجوری، شیخ عبد النبی 1167
کربلایی، محمد تقی 1185
کرد علی 589
کرمانشاهی، مهدی بیک 1187
کرمانشاهی، میرزا احمد 1013
کرمانی، شیخ رحمة اللّه 512
کرمی، احمد 1187
کرمی، حمید 1575
کروندی اصفهانی، سید محمد کاظم 1143
کرونی، هاشم 1695
کریم خانی، حاج محمد 892
کسایی مروزی 27، 715، 717، 732، 733، 734
کشاجم، ابو الفتح 127، 129، 149
کشّی (صاحب رجال) 66
کعب بن زهیر 22
کفعمی، شیخ ابراهیم 427
کلئوپاترا 691
کلینی 27، 66
کمال الدین اسماعیل 715، 757، 775، 895، 794
کمال الدین حسین خوارزمی 790

کمال الدین شافعی 305
کمال پور (کمال)، احمد 1199، 1200، 1623
کمال زین الدین 1206
کمپانی 1073
کمیت 21، 24، 34، 35، 75، 76، 77، 78، 79، 717
کمیل بن زیاد 1020
کوّاز شیخ صالح (ابو المهدی) 508
کوروش 1164
کوکبانی، امیر حسین 450
کی منش (مشفق کاشانی)، عباس 717، 1160، 1228، 1239، 1243، 1252، 1464
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1762
کیهان 1004
«گ» گازاری، حاج شیخ محمد باقر 1131
گاندی 19
گرامی اقلیدی، ابو القاسم 1305
گرگانی، ابو القاسم 745
گلدسته، محمد رضا 1687
گلدون، رمضانعلی 1577
گلستانه، میرزا عبد الحسین 939
گلشن، میرزا محمد علی 869
گلمرادی، شریفعلی 1342
گودرزی، ید اللّه 1671
گیلانی، شیخ زاهد 832
«ل» لاهوتی، ابو القاسم 1140
لاهوتی (صفا)، حسین 1251
لبید بن ربیعه عامری 409
لطف اللهی، رضا 1594
لیلا (س) 916، 940، 941، 942، 962، 967، 1001، 1006، 1007، 1043، 1045، 1049، 1076، 1127، 1136، 1146، 1178، 1211، 1300، 1391، 1440، 1610
لیلی (بنت حابس) 70
لیلی (ثمامه) بنت سهیل بن عامر 44
لؤی 517
«م» ماسینیون، لویی 1287
مالق بن طوق ثعلبی 100

مالک ابن انس 91
مالک اشتر 1456
مالک بن حنظل 60
مالک نسر 1024
مامقانی، شیخ حسن 551
متنبّی 140، 159، 194، 247، 671
متوکل (خلیفه عباسی) 98، 120، 121، 144، 483
مجاهدی (پروانه)، محمد علی 1380، 1475، 1656، 1694
مجتبی (ع)- امام حسن (ع)
مجتهد، میرزا اسد اللّه 1113
محبت، محمد جواد 1388
محب علی خان ناظم الملک 1058
محبوب، محمد جعفر 1045
محبون جندقی، اسد اللّه 972
محتشم السلطنه 727
محتشم کاشانی (محتشم) 716، 719، 722، 803، 804، 808، 809، 816، 843، 859، 972، 1031، 1077، 1237، 1238، 1596، 1650
محدث قمی- شیخ عباس قمی
محدثی، جواد 717، 1484
محدثی خراسانی، حسن 1680
محدثی خراسانی، زهرا 1680
محدثی خراسانی، مصطفی 1567، 1573
محسن ابو الحب 32، 530، 686
محسن فرج 453
محقق ترمذی، برهان الدین 759
محقق (م. آتش)، جواد 1490
محقق، مهدی 1412
محمد احمد القابسی 696
محمد اعظم بن اورنگ زیپ 832
محمد الماغوط 695
محمد امین 98
محمد باقر بن پنجشنبه 1029
محمد بن ادریس شافعی 35، 91، 92
محمد بن الحسن بن زین الدّین 436
محمد بن بدیل 99
محمد بن حنفیه ّ84، 1257، 1417

محمد بن عبد اللّه بن جعفر (ع) 41، 906
محمد بن عبد اللّه بن سعد نحوی 247
محمد بن عبد اللّه عثمانی 143
محمد بن عقیل علوی 547
محمد بن عمران 212
محمد بن مکّی (شهید اول) 319
محمد بن منور 729
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1763
محمد بن هاشم خالدی 174
محمد حسین الجباوی 551
محمد حسین خان عندلیب 945
محمد شاه قاجار 852، 869، 873، 896، 910، 998، 1151
محمد (ص) 222، 268، 269، 273، 275، 276، 278، 279، 291، 300، 301، 338، 344، 352، 365، 366، 367، 383، 401، 405، 420، 421، 484، 567، 594، 642
محمد (ص) 728، 730، 737، 738، 755، 773، 846، 963، 1114، 1203، 1243، 1261، 1348، 1402، 1407، 1408، 1409، 1439، 1441، 1454، 1656، 1488، 1550
محمد کامل شعیب العاملی 536
محمد هاشم عطیه 582
محمدی (آزرده)، عباسعلی 1283
محمدی، جلال 1632
محمدی (نیکو)، محمد رضا 1566
محمود الحبوبی 585
محمود خان ملک الشعرا 716، 945
محمود غزنوی 168، 464، 727، 736، 762
محیط 1004
محیط قمی 995
مختار ثقفی 39، 53، 618، 619، 855، 1013، 1257
مختار علوی 287
مخزومی عاملی، شیخ ابراهیم 507
مدرس اصفهانی بید آبادی 1047
مدین الموسوی 671
مذنب (جمالی)، محمد خلیل 1271، 1276، 1594
مرادی رود پشتی، مجید 1664
مرادی، غلامرضا 1434

مرام، قاسم 1602
مرتضی (ع) 167، 396، 432، 444، 513، 557، 732، 733، 734، 739،
741، 743، 750، 752، 763، 768، 770، 772، 778، 795، 797، 798،
801، 805، 815، 817، 822، 826، 835، 839، 842، 846، 855، 857،
896، 898، 900، 901، 918، 919، 946، 969، 1032، 1035، 1040،
1043، 1052، 1059، 1065، 1086، 1121، 1128، 1132، 1206،
1209، 1225، 1231، 1240، 1302، 1309، 1346، 1397، 1465،
1518، 1580، 1596
مرجانه 870
مردانی، محمد علی 717، 1210) 1283، 1306، 1329، 1393
مردانی (ناصر)، نصر اللّه 717، 1142، 1430، 1523
مرزبانی 57، 121
مروان بن حکم 45، 51، 166، 202، 283، 734، 770، 1315، 1318
مروان حمار 84
مره بن منقذ العبدی 933، 1018، 1262
مریم (س) 82، 263، 901، 1022، 1033، 1053، 1065، 1110،
1177، 1242، 1342، 1675
مزاری، عبد العلی 1665
مستضئی (خلیفه عباسی) 288
مستعد خان 825
مستعصم (خلیفه عباسی) 309
مستعین (خلیفه عباسی) 734
مستنصر باللّه (خلیفه فاطمی) 253
مسرور، حسین 1114
مسعود بن ابراهیم غزنوی 740
مسعود سعد سلمان 715، 939
مسعود غزنوی 736
مسگر، میرزا حسین 1195
مسلم بن خالد زنجی 91
مسلم بن عقبه 39، 1256
مسلم بن عقیل (ع) 57، 351، 485، 610، 611، 631، 801، 926،
1000، 1013، 1014، 1034، 1083، 1174، 1220، 1257، 1444،
1466، 1467، 1548، 1551، 1561، 1602، 1603، 1651
مسلم بن ولید (صریع الغوانی) 100
مسیح (ع)- عیسی (ع)
مشجری (محبوب)، احمد 1346، 1347

مشعشعی، سید علی خان 429، 442
مشکین 1160
مصطفوی، اکبر 1646
مصطفی جمال الدّین 670
مصطفی جواد 584 دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ج2 1763
نمایه اشخاص ..... ص : 1741
طفی (ص) 732، 738، 739، 741، 743، 750، 751، 752، 753، 758،
761، 763، 766، 768، 771، 772، 773، 776، 778، 779، 782، 783،
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1764
801، 805، 808، 815، 817، 818، 822، 826، 831، 836، 838، 839،
840، 841، 842، 849، 851، 857، 860، 861، 866، 881، 882، 886،
896، 898، 911، 914، 916، 949، 954، 963، 964، 983، 1001،
1003، 1015، 1016، 1018، 1020، 1023، 1031، 1032، 1035،
1040، 1052، 1056، 1057، 1059، 1086، 1088، 1093، 1099،
1102، 1136، 1209، 1213، 1222، 1225، 1231، 1237، 1238،
1239، 1257، 1310، 1457، 1555، 1600
مصطفی نعمة السبیتی 697
مصعب بن زبیر 53، 55، 1257
مصفّا، امیر بانو 1167
مطر احمد 622
مطر شیخ عبد الحسین 592
مطر شیخ مهدی 592
مظفر الدّین شاه قاجار 537
مظفّر النوّاب 681
مظفری ساوجی، مهدی 1691
معاذ بن جبل 97
معاویه بن ابی سفیان 22، 31، 53، 75، 78، 167، 327، 409، 415،
608، 650، 750، 869، 1013، 1256، 1257، 1315، 1318، 1407
معتصم (خلیفه عباسی) 98، 734
معتمد الدوله 857
معروف عبد المجید 691
معروف کرخی 777
معز الدین ملکشاه بن آلب ارسلان 739
معقل بن قیس 97
معلم دامغانی، محمد علی 1142، 1456
معلمی، حبیب اللّه 1246

معیط 115
مغامس بن داغر 298، 416، 419، 421، 422
مغربی تبریزی، شمس الدین محمد شیرین 825
مغنیه، شیخ خلیل 571
مغنیه، محمد جواد 99
مفتون همدانی 1115
مقتدر (خلیفه عباسی) 121، 159
مقصود بیک مهردار 784
مقوقس 840
مکرمه 15
مکّیه 70
ملا حبیب شریف 1267
ملک الشعرا بهار 716، 998، 1082، 1185
ملک عادل (پسر ملک صالح) 270
ملک معز الدین 772
ممقانی، شیخ عبد اللّه 581
منذر ثوری 16
منزوی، حسین 1421
منشی، حسینعلی 1128، 1129
منشی، میرزا حسین علی 1346
منصور بن بسّام بغدادی 127
منصور حلّاج 1161، 1668
منصور دوانقی 84، 98، 107، 143، 144، 868
منصور نمری 34، 35، 89
منصوری (عاشق)، حیدر 1480
منطقی ذاکری 715
منوچهری دامغانی 715، 945
منوری، هادی 1606
منیر الخبّاز 688
موافق 1135
موافق علیشاه- موافق
موسوی آرانی، سید شهاب 1243، 1346
موسوی، ابو احمد 212
موسوی، سید رحمت 1436، 1664
موسوی، سیّد معتوق 441
موسوی گرمارودی، سید علی 717، 1140، 1142، 1354

موسوی، میر حسین 1354
موسی الزین شراره 624
موسی بیدج 1513
موسی کلیم اللّه (ع) 89، 131، 187، 276، 279، 311، 312، 402، 508، 509، 526، 562، 566، 648، 739، 745، 762، 778، 795، 834، 853، 860، 863، 869، 870، 882، 900، 901، 904، 926، 932، 960، 961، 969، 1033، 1063، 1065، 1069، 1079، 1098، 1114، 1127، 1147، 1172، 1174، 1181، 1184، 1206، 1313، 1317، 1323، 1328، 1371، 1431، 1456،
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1765
1471، 1488، 1603
موفق شورچه، مرضیه 1683
مولانا حسامی واعظ 784
مولوی (مولانا) 27، 715، 721، 759، 939، 1107، 1348، 1566
موید، سید رضا 1369، 1372
مهدی الفلوجی 552
مهران، احمد 1449
مهرداد اوستا 717، 1142، 1243، 1256، 1367، 1464، 1534
مهلب بن ابی صفر، 157
میبدی 16، 17
میثم تمّار 1465
میرزای شیرازی 572
میر باذل (منصور)، سید علی 1510
میر جعفری (حامی)، سید رضا 1348، 1349
میر جعفری، سید اکبر 1660
میر حسینی هروی 777
میرزا ابو القاسم قائم مقام 1031، 1151
میرزا ابو القاسم محمد نصیر 1022
میرزا جهانگیر خان محبی ناظم الملک- ضیایی، ناظم الملک
میرزا حسین (رونقعلی کرمانی) 1252
میرزا حیدر علی ثریا 995
میرزا زاده، نعمت 1324، 1326
میرزا شاهزاده فاضل (برادر امام هشتم (ع)) 800
میرزا عبد الرحمن 1082
میرزا عبد الرحیم افسر 1022
میرزا محمد علی 915

میرزا محمود طبیب (حکیم) 859، 885، 921، 926
میر سید علی اکبر نعمت اللهی- موافق
میر شکاک (بیدل)، یوسفعلی 1534، 1548
میر عبد اللّه (پدر شاه نعمت اللّه) 777
میر محمد باقر داماد 816
میسون 167، 582
میکائیل 185، 263، 311، 413، 1174
مینوی، مجتبی 751، 1268
«ن» ناجی الحرز 677
ناجی خمیّس حلّی 549
نادر شاه افشار 720، 833، 837، 1091
ناشی صغیر 159
ناصح 1243، 1263، 1285
ناصر الدوله 140
ناصر الدوله ابراهیم 164
ناصر الدین شاه قاجار 857، 869، 896، 902، 910، 921، 933، 939
ناصر خسرو قبادیانی 27، 715، 718، 732، 737
ناصری، سادات 803
ناظر زاده کرمانی، احمد 1192، 1194
ناظمی، سید قاسم 1652
نبی اللّه (ص) 68، 462، 559، 756، 771، 773، 805، 806، 807، 813، 815، 822، 838، 845، 851، 853، 860، 864، 868، 875، 882، 898، 903، 910، 913، 922، 923، 937، 942، 943، 947، 949، 950، 953، 957، 969، 977، 1001، 1016، 1024، 1025، 1039، 1048، 1051، 1054، 1060، 1070، 1076، 1087، 1088، 1089، 1090، 1095، 1099، 1168
نبی زاده (ه ن. خزر)، سید هاشم 1429
نثله 477
نثیله 142
نجاتی، پروانه 1650، 1658
نجفی، شیخ محمد حسن 540
نجفی، شیخ محمد طه 540
نجفی، میرزا محمد حسن 1020
نجمه (س) 1162
نرون 625
نزار سنبل 637

نزار قبانی 635
نسّابه، ابو القاسم 213
نساء، زیبا 1506
نسیم شمال 716، 970
نشاط اصفهانی 716، 720، 857
نصر الدین ابی رشید 751
نصر اللّه بیگ خان صوبه دار اگره 907
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1766
نصر بن سیّار 107
نصر بن عاصم بصری 61
نصر، سید حسین 1064
نصر الدین بن ابی الرشید عبد الجلیل بن الحسین القزوینی 751
نظافت یزدی، مجید 1567، 1573
نظامی عروضی 727
نظامی گنجوی 715، 765، 782، 786، 800، 1348، 1423
نظیری نیشابوری 716، 719، 813، 1160
نعمان بن بشیر 609
نعمان بن منذر 371
نفیسه (مادر شیخ عبد اللّه علائلی) 665
نفیسی، سعید 749، 1173، 1268
نگارنده، عبد العلی 1149
نمرود 530، 808، 900، 957، 959، 981، 1117، 1290، 1431
نواب رامپور 907
نواب رضوی (راضی)، سید محمد رضا 892
نوایی بروجردی 1029
نوح بن منصور 732
نوح (ع) 143، 150، 162، 276، 402، 447، 748، 826، 838، 860، 863، 922، 936، 961، 962، 965، 1023، 1058، 1065، 1079، 1095، 1114، 1457، 1473، 1488، 1527، 1535، 1538، 1603، 1604، 1625، 1685
نورایی اراکی، خداداد 1279، 1281
نوربخش، مرتضی 1589
نور محمد 1061
نوروز علی (فاضل بسطامی) 943
نوشتکین 287
نوید 1199

نیاز اصفهانی (جوشقانی) 931
نیسان 1004
نیک طلب، بابک 1631
نیک طلب (یاور)، احمد 1302، 1303
نیما یوشیج 716، 1140، 1335
«و» واثق (خلیفه عباسی) 98
واجد علی شاه 907
وارسته 1448
واعظ قزوینی 827، 1579
واعظ کاشفی، حسین 796
واعظ، محمد باقر 943
واعظی، کاظم 1339
واقع‌طلب (نهیب)، جلیل 1458
وحشی بافقی 716، 800، 802، 859، 1270
وحیدی، سیمیندخت 717، 1293، 1393، 1668
وسمقی، صدیقه 1563
وصال شیرازی 716، 719، 720، 723، 859، 864، 865، 885، 915، 921، 1039
وفائی شوشتری 1029
وفای شیرازی، میرزا ابو القاسم 486
وفایی، حسین 1198
وقار شیرازی 803، 859
وکیلی (آهی)، عبد الحسین 1153
ولید 650
ولید بن عبد الملک 62، 78، 127، 717
ولید بن یزید 84
«ه» هابیل 577، 964، 966، 1456، 1457، 1494
هاتف اصفهانی 716، 837، 843
هاجر (س) 508، 1427، 1428، 1675
هادی (خلیفه عباسی) 84، 98، 107
هارون الرشید 34، 84، 89، 91، 92، 98، 100، 113، 129، 149
هارون (ع) 89، 131، 187، 279، 762
هاشم (جد رسول اللّه (ص)) 60، 591، 607
هاشمی، سید محمد 1130
هاشمی، محمد تقی جمال الدین 616
هاشمی، نیره سادات 1682

هانی بن عروه 57، 58، 59، 352، 1091
هپوا وبریو 575
هجر، عباسعلی 1282
هدایت، رضا قلی خان 716، 730، 745، 851، 910، 914، 915، 921
هراتی، سلمان 1142، 1540، 1615
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1767
هرقل 199
هشام بن حکم 35
هشام بن عبد الملک 72، 73، 76، 84، 371، 657، 786
هلاکو 577
همای شیرازی 915، 916، 918، 939، 1022، 1041
همایی (سنا)، جلال الدین 1143، 1146، 1147، 1180، 1268
همدانی، آقا رضا 534، 540، 542، 562
همدانی، صابر 1118، 1119، 1120، 1121
همدانی، یاور 1306
هند 101، 109، 167، 380، 869، 873، 1029
هندی، سید رضا 555، 557
هندی، سید محمد 561
هنر جندقی 892
هوشمند، علی 1635
«ی» یاسری (چمن)، محمد رضا 1285، 1286
یاقوت حموی 91، 113، 135، 250، 260، 275، 287
یحیی بن حکم 51
یحیی بن زید شهید 107
یحیی بن عبد اللّه 107
یحیی بن عبد اللّه بن حسن 143
یحیی بن محمد بن علی 144
یحیی (ع) 845، 846، 856، 861، 893، 901، 931، 952، 964، 968
یحیی عبد الامیر الشّامی 683
یزدان پناه، رضا 1530
یزدانی (فرزند وصال) 859
یزدی، جیجون 933، 935
یزدی، شیخ علی 1143
یزدی، محمد میرزا 933
یزید بن زیاد (ابن مفرّغ) 84
یزید بن عمر بن هبیره (هبیری) 144

يزيد بن معاويه 25، 31، 39، 40، 41، 43، 51، 55، 75، 79، 87، 199،
203، 248، 277، 283، 301، 326، 331، 332، 373، 380، 398، 400،
406، 408، 409، 414، 415، 472، 484، 495، 523، 526، 577، 578،
582، 584، 585، 597، 603، 605، 608، 609، 631، 632، 644، 645،
646، 649، 650، 652، 657، 666، 670، 721، 733، 734، 742، 744،
748، 752، 758، 761، 790، 794، 808، 826، 827، 828، 848، 863،
864، 870، 883، 886، 893، 896، 904، 909، 911، 918، 919، 927،
937، 962، 971، 992، 998، 1024، 1025، 1030، 1033، 1038،
1057، 1063، 1081، 1089، 1097، 1099، 1100، 1145، 1159،
1188، 1190، 1191، 1221، 1226، 1236، 1252، 1256، 1260،
1280، 1292، 1310، 1315، 1318، 1348، 1353، 1355، 1358،
1359، 1367، 1377، 1387، 1407، 1410، 1426، 1623، 1624،
1660، 1677
يزيد بن وليد 84
يعقوب (ع) 402، 418، 446، 826، 842، 863، 864، 913، 932، 965،
1030، 1076، 1199، 1212، 1509
يغماى جندقى 716، 720، 873، 874، 875، 876، 893، 972
يغمايى، حبيب 1113، 1140
يقين البصرى 676
يوسف الخال 695
يوسف الصائغ 680
يوسف (ع) 418، 446، 741، 746، 760، 781، 835، 847، 855، 856،
860، 863، 864، 865، 904، 909، 913، 931، 932، 936، 952، 956،
962، 965، 968، 976، 998، 1003، 1031، 1033، 1066، 1074،
1075، 1076، 1108، 1199، 1212، 1378، 1484، 1509، 1548
يوشع بن نون 312
يونس (ع) 276، 447، 960، 1066، 1346، 1471، 1527

نمایه اماکن جغرافیایی

«آ» آبادان 1594، 1628
آباده 1577
آب پخشان 855
آذربایجان 98، 270، 715، 730، 761، 765، 794، 824، 945، 951، 1632
آذربایجان شرقی 1652
آرامگاه بابا طاهر عریان 1115
آرامگاه حافظ 1043
آران 1243
آزادگان گرمسار 1684
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1768
آستان قدس رضوی 943، 1082، 1176
آسیای صغیر 736، 737، 763
آشمسیان سادات 1210
آفریقا 624، 1563
آفریقای جنوبی 1598
آق سرا 763
آلمان 553، 1061، 1472
آمریکا 1330
آمودریا 107
آموزشگاه پست و تلگراف 1324
«الف» اباطح 266
ابیورد 729، 792
احلاف 581
احمد آباد گجرات 813
اداره ثبت احوال 1198
اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی لرستان 1582
اداره کل دادگستری خراسان 1376
اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی 1376
اراک 1031 1210
ارامکو 679
اربل 316
اردستان 369

اردستان 1492
اردکان 1307
اردهال 1348
ارس 1471
ارم 393، 808، 841
ارمنستان 736
ارمنیه 270
ارومیه 824، 1646
ازبکستان 763، 832
ازنا 1679
اسپانیا 550
استانبول 547
اسرائیل 635
اسفراین 780، 1538
اسلامبول 933
اسوان 100
اشبیلیه 157
اصطهبان 1271
اصفهان 164، 168، 169، 433، 438، 464، 467، 739، 757، 761، 765، 803، 814، 816، 825، 831، 833، 837، 855، 857، 902، 910، 915، 931، 939، 979، 995، 1004، 1020، 1022، 1039، 1041، 1047، 1073، 1091، 1114، 1125، 1131، 1135، 1143، 1149، 1174، 1180، 1187، 1206، 1223، 1244، 1260، 1306، 1399، 1419، 1423، 1434، 1453، 1473، 1478، 1505، 1626، 1645
اعزاز 251
اعظمیه 516، 569
افرینه 1661
افغانستان 107، 740، 832، 1506، 1593، 1625، 1634، 1665، 1685
الاحساء 677
الازهر 665
الانبار 649
الجزایر 157
الجیش 637
الدریکیش 655
الدلالتون 629

السیدة زینب 631
الشتر لرستان 1582
الشرقیه 536
العمارة 602
القصابین 647
الکفل 545
المبرّز 677
المجمع العربی 584
المکتبة الأدبیه 678
المیتو 1665
المؤتمر الاسلامی العام 566
المؤمنین 670
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1769
ام القری 504
امامزاده عبد اللّه شهر ری 1118
انامق 745
انجمن آثار و مفاخر فرهنگی 1412
انجمن ابو الفقراء 939، 1041
انجمن ادبی ارشاد 1555
انجمن ادبی استان فارس 1677
انجمن ادبی اصفهان 1114، 1180
انجمن ادبی ایران 1243، 1263، 1285، 1534
انجمن ادبی ایوانکی 1684
انجمن ادبی باران 1695
انجمن ادبی برازجان 1462
انجمن ادبی پانزده خرداد 1243، 1475
انجمن ادبی تبریز 1470
انجمن ادبی تهران 1085
انجمن ادبی حافظ 1438
انجمن ادبی حرم (حضرت معصومه (س) 1676
انجمن ادبی حلال مشکلات علی (ع) 1263
انجمن ادبی خمین 1530
انجمن ادبی دانشگاه بجنورد 1668
انجمن ادبی دریا 1668
انجمن ادبی دلگشای شیراز 1695
انجمن ادبی دوستداران حافظ 1335

انجمن ادبی سخن 1267
انجمن ادبی سروش خمینی شهر 1626
انجمن ادبی شاعران انقلاب اسلامی 1271، 1438، 1602
انجمن ادبی شعر جوان خراسان 1668
انجمن ادبی صبا 1128، 1346، 1448، 1475، 1505، 1526
انجمن ادبی صبای کاشان 1340
انجمن ادبی عارف بجنوردی 1668
انجمن ادبی فردوس 1247
انجمن ادبی فرهنگستان ایران 1176
انجمن ادبی قم 1197، 1380
انجمن ادبی کمال 1206، 1223، 1260
انجمن ادبی گرمسار 1684
انجمن ادبی محیط 1380، 1656
انجمن ادبی مرحوم سرگرد نگارنده 1284
انجمن استاد شهریار 1470
انجمن خوشنویسان اصفهان 1209
انجمن شاعران ایران 1587
انجمن شاعران جوان 1695
انجمن شعرای اصفهان 1041
انجمن شعر پروین اعتصامی 1658
انجمن شعر جهاد دانشگاهی فارس 1650
انجمن شعر و ادب گرمسار 1686
انجمن شعر و قصه قم 1676
انجمن شیدا 1041
انجمن شیوا 1473
انجمن عشیق 1223
انجمن فرهنگی- هنری فرزانگان 1434
انجمن نغمه‌سرایان مذهبی 1210، 1283، 1329، 1350
اندلس 157، 294
اندیمشک 1461
انطاکیه 546
انگلستان 1061، 1163، 1287
انگلیس 553، 580
اورازان 1514
اهواز 84، 100، 252، 495، 538، 637، 1432، 1496، 1530، 1666
ایران 168، 237، 316، 369، 433، 438، 445، 464، 467، 537، 572،

656، 572، 684، 717، 730، 732، 736، 751، 813، 824، 833، 855،
873، 933، 1061، 1085، 1091، 1149، 1204، 1210، 1213، 1223،
1287، 1335، 1506، 1593، 1632، 1634، 1665، 1685
ایلام 1620 1663، 1591
ایوان کربلا 1150
ایوانکی 1686
«ب» باب ابرز بغداد 288
باب الصغیر 488
بابان 868
بابل 276
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1770
بابل 1269
باختران 1203
باخمری 106، 107
بادیة الشام 140
باغ ارم 1092
بافق 800
بجنورد 1668
بحرین 433، 434، 464، 1091
بدخشان 736
بدساس 648
برازجان 1462
برس 369
برقه 157
بروجرد 467، 1029، 1256، 1671
بروجن 1681
بریتیش میوزیوم لندن 751
بصره 27، 61، 70، 84، 97، 100، 107، 577، 586، 761، 676
بطحاء 70، 73، 786، 787، 797، 844، 847، 879، 895، 919، 1002،
1064
بعلبک 438- 539
بغداد 35، 84، 91، 100، 121، 135، 159، 170، 175، 183، 193،
194، 196، 205، 212، 213، 247، 260، 275، 278، 286، 287، 288،
291، 309، 310، 316، 401، 439، 466، 493، 494، 533، 535، 545،
567، 569، 575، 582، 583، 584، 680، 681، 718، 736، 765، 775،
816، 1023، 1058، 1063، 1269

بقعه امام زاده احمد 1022
بقعه خواجه نظام الدین اولیا 907
بقیع 45، 107، 158، 164، 169، 170، 233، 807، 925، 956، 1235، 1619، 1673، 1680
بکر 260
بکوشک 1306
بلاد حضرموت 547
بلخ 107، 736، 740، 748، 749، 759، 1593
بلد الامین 444
بلندی‌های جولان 658
بم 1252
بمبئی 369، 921، 933
بنارس 833
بنت جبیل 624، 627، 683
بندر انزلی 1425، 1450
بندر دیّر 1635
بن گشت خرم بید 1577
بنیاد ایران‌شناسی استان قزوین 1579
بنیاد فرهنگ ایران 1344
بوشهر 1043، 1503، 1635
بوقبیس 787
بولاق 157
بهبهان 1658
بهرام 767
بهسود 1685
بهشت زهرا 1203
بهشت عدل 220
بیت 787
بیت الحزن 779
بیت الحکمة 129
بیت الصنم 1077
بیت اللّه الحرام 843، 1076
بیت المقدس 547
بیت عتیق 461
بیت یاحون 662
بیدآباد 855

بیدگل 843
بیرجند 1131، 1645
بیروت 140، 157، 369، 560، 665، 689، 1143
بین النهرین 970، 1047، 1149، 1204، 1252
«پ» پاریس 575، 584
پاز 727
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1771
پاکستان غربی 1061
پروین 767
پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی 1568
پشتکوه لرستان 1548
«ت» تاجیکستان 832، 1506، 1538، 1580
تبریز 572، 763، 765، 792، 816، 825، 831، 951، 968، 1038، 1045، 1072، 1157، 1158، 1216، 1295، 1328، 1380، 1464، 1470، 1632، 1649، 1652
تبنین 463، 627
تربت حیدریه 1106، 1242، 1298، 1339، 1344
تربت زهرا 1300
تربت عباس 1268
تربیت معلم شهید ثانی 1694
ترکستان 772
ترکستان چین 832
ترکیه 763، 796، 1490
ترمذ 748
تریم 547
تسنیم 875، 1033، 1034، 1107، 1152، 1200
تکریت 53
تکیه 896
تکیه لسان الغیب 1143
تکیه میر تخت فولاد 939
تلاوک 896
تل تنگ اللّه اکبر 765
تنگه‌ی احد 1688
تنور خولی 916، 937، 1029
توران 907
تونس 157، 696

تویسرکان 1013
تهامه 281، 282
تهران 19، 535، 727، 786، 852، 857، 869، 902، 910، 921، 939،
945، 970، 979، 995، 1029، 1031، 1038، 1045، 1055، 1085،
1086، 1114، 1118، 1130، 1143، 1151، 1157، 1160، 1163،
1167، 1176، 1181، 1182، 1185، 1187، 1192، 1196، 1198،
1203، 1209، 1216، 1243، 1251، 1256، 1256، 1256، 1263،
1266، 1270، 1285، 1293، 1302، 1306، 1307، 1332، 1334،
1335، 1340، 1350، 1390، 1393، 1399، 1412، 1421، 1427،
1430، 1449، 1461، 1472، 1473، 1475، 1482، 1494، 1505،
1506، 1513، 1519، 1534، 1552، 1554، 1558، 1560، 1563،
1566، 1568، 1575، 1587، 1591، 1614، 1615، 1622، 1631،
1637، 1646، 1649، 1672، 1682، 1684، 1690، 1694
تیسفون 187
«ث» ثریا 804
«ج» جابان 291
جاغوری 1665
جاوه 547
جبل عامل 436، 438، 445، 451، 463، 488، 491، 507، 560
جده 681
جزیره‌ی ابن عمر 260
جزیرة العرب 736
جزین 607
جمرات 104
جمهوری آذربایجان 1632
جنت 155، 206، 231، 248، 409، 590، 674، 756، 770، 793، 826،
841، 898، 904، 905، 941، 942، 1040، 1065، 1066، 1085،
1094، 1098، 1131، 1153، 1168، 1169، 1177، 1247، 1261،
1263، 1278، 1351، 1376، 1632
جندق 893، 972
جندق بیابانک 873
جنوب عراق 581، 684
جنوب لبنان 499، 527، 536، 468، 658، 662
جوزا 746
جوزجان 106، 107
جوزجانان 736

جوشقان 931
جوین 772
جهرم 1293، 1677
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1772
جیحون 748، 793، 807، 809، 866، 925، 959، 974، 1089، 1303، 1333، 1471،
جیرون 370
جیکور 577
«چ» چاه بدر 477
چاه کوفه 1456
چشمه حیوان 904
چهار محال بختیاری 1004
چین 738، 746، 767، 783، 849، 918، 941، 1025
«ح» حائر حسینی 1106
حاروف 664
حاریص 463
حجاز 55، 108، 228، 282، 434، 467، 477، 547، 612، 739، 765، 766، 768، 861، 887، 893، 919، 926، 953، 955، 961، 975، 979، 998، 1001، 1020، 1022، 1034، 1048، 1050، 1073، 1074، 1077، 1080، 1093، 1100، 1109، 1110، 1112، 1144، 1146، 1190، 1256، 1305، 1425، 1581
حجر 787
حجر اسماعیل 145، 177، 327، 538، 542
حجر الاسود 71، 72، 786، 1359 دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ج2 1772 نمایه اماکن جغرافیایی ..... ص : 1767
یز 956
حرم 786، 787
حرم احمد بن موسی (شاهچراغ) 434
حرم (حسینی) سید الشهدا 347، 464
حرم حضرت علی بن موسی الرضا 438
حرم حیدر (ع) 552
حرم شریف امام علی (ع) 489
حسینیه 853
حسینیه ارشاد 1287، 1412
حسینیه امام باره 853
حصارک کرج 1663

حصن کیفا 260
حطیم 158، 294، 542، 787، 867
حل 787
حلب 129، 140، 167، 247، 251، 252، 291، 347، 369، 395، 416، 492، 501، 516، 518، 532، 534، 535، 538، 543، 545، 549، 736، 759، 777، 780
حمّان کوفه 124
حماة 95، 247
حمص 95، 140
حنیف 787
حوزه علمیه قم 1380
حوزه علمیه کاشان 1448
حوزه علمیه کربلا 1086
حوزه علمیه مشهد 1101، 1598
حوزه علمیه نجف 638، 1086
حوزه هنری اهواز 1667
حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی 1210، 1343، 1393، 1478، 1500، 1560، 1575، 1579، 1635، 1685
حوزه علمیه دمشق 690
حوض کوثر 124، 147، 181، 263، 338، 482
حومین 648
حویزه 442
حیدر آباد 547
«خ» خابران 729
خاک سینا 516
خالدیّه 163، 174
خانه فاطمه (س) 1290
خانه کعبه 72، 177، 186، 232، 266، 272، 383، 436، 526، 544، 574، 592، 668
خاوه (قریه) 1348
ختا 941، 1028
خرابه‌ی شام (ویرانه‌ی شام) 883، 1026، 1125، 1300، 1380، 1588، خور 873
خراسان 55، 157، 168، 277، 715، 729، 730، 736، 739، 740، 745، 746، 765، 772، 786، 792، 803، 792، 837، 869، 998، 1045، 1106، 1114، 1149، 1176، 1198، 1298، 1344، 1376،

1552، 1623، 1689
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1773
خرجرد جام 786
خرم آباد 1582، 1661
خزر 115
خضیرات 508
خلجستان 1198
خلخال 1342
خلیج عدن 64
خمین 1210، 1329، 1333، 1530
خمینی شهر 1419، 1473، 1626
خوارزم 278، 748
خوارزم ترکستان 910
خوسف 784
خیبر 745
خیف 92، 104
«د» دار الادب السلامی 678
دار الاماره 1112، 1448، 1615
دار الخلافة 309
دار الریاسة 824
دار السلام 779
دار السلطنة 833
دار الشفا 797، 853
دار العلم 212
دار العلوم 582
دار العودة 689
دار الفنون 910
دار الکتب المصریه 277
دار المعلمین 582
دار المعلمین العالیه 680
دامغان 910، 1456
دانشسرای شیراز 1462
دانشکده ادبیات مشهد 1287
دانشکده اسلامی عباسی 601
دانشکده الشرقیه 553
دانشکده الهیات مشهد 1240

دانشکده پزشکی تهران 1176
دانشکده پلیس 1348
دانشکده فنی قاهره 655
دانشکده قانون بغداد 676
دانشکده حقوق 569
دانشگاه آزاد اسلامی 164
دانشگاه آزاد اسلامی تاکستان 1655، 1678
دانشگاه آزاد اسلامی مشهد 1538
دانشگاه آزاد شیراز 1602
دانشگاه آل البیت 569
دانشگاه آیوا 1330
دانشگاه اصفهان 1429، 1626
دانشگاه الزهراء مشهد 1538
دانشگاه امام صادق (ع) 691
دانشگاه بغداد 649، 670
دانشگاه بوشهر 1462
دانشگاه بین المللی آمریکا 1344
دانشگاه بین المللی انگلیس 1344
دانشگاه پیام نور ساوه 1691
دانشگاه پیام نور شیراز 1503
دانشگاه تبریز 1450، 1622، 1652
دانشگاه تربیت مدرس 691، 1521
دانشگاه تربیت معلم اراک 1594
دانشگاه تربیت معلم تهران 1488
دانشگاه تهران 1082، 1143، 1173، 1174، 1192، 1228، 1267، 1309، 1344، 1412، 1425، 1436، 1449، 1453، 1456، 1464، 1496، 1510، 1531، 1563، 1579، 1587، 1591، 1600، 1660، 1615، 1671، 1672، 1681
دانشگاه روم 691
دانشگاه سمنان 1686
دانشگاه سنت جوزف 647
دانشگاه سوربن 584، 1287
دانشگاه سویس 691
دانشگاه شهید بهشتی اصفهان 1521
دانشگاه شهید بهشتی تهران 1568، 1625، 1637، 1676، 1677
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1774

دانشگاه شهید چمران اهواز 1496، 1645، 1663
دانشگاه شیخ بهایی 1423
دانشگاه شیراز 1462، 1523، 1550، 1578، 1646، 1650، 1658
دانشگاه عربی بیروت 660
دانشگاه علامه طباطبایی 1558، 1566، 1620
دانشگاه علمی کاربردی مشهد 1538
دانشگاه علوم اسلامی رضوی 1593، 1598
دانشگاه علوم پزشکی شیراز 1524، 1578
دانشگاه علوم پزشکی قزوین 1579
دانشگاه علوم پزشکی لرستان 1661
دانشگاه فانسان 681
دانشگاه فردوسی 1567
دانشگاه قاهره 588، 600
دانشگاه قزوین 1644
دانشگاه کابل 832
دانشگاه کمبریج 553
دانشگاه گرگان 1606
دانشگاه گیلان 1436
دانشگاه لاهور 1143
دانشگاه لبنان 648
دانشگاه مازندران 1625
دانشگاه مشهد 1287، 1344، 1628
دانشگاه مونیخ 553، 1061
دانشگاه ویتزدر ژوهانسبورگ (آفریقای جنوبی) 1598
دانشگاه یسوعی 607، 683
دبیرستان المدرسة العلویه 562
دبیرستان دار الفنون 1566
دبیرستان علوی 1354
دجله 316، 738، 795، 817، 873، 875، 925، 959، 978، 1089، 1111، 1205، 1237، 1268، 1293، 1303، 1306، 1460، 1471، 1491، 1578، 1594، 1594، 1595
دجیل 504
در خیبر 312
دریه 169
دزفول 1204، 1488، 1496، 1521، 1645
دشت نینوا 158

دکن 547، 780، 825
دلیجان 1348
دمشق 52، 64، 84، 100، 129، 247، 305، 356، 370، 488، 584، 588، 635، 717، 742، 759، 992، 1097، 1321، 1673
دودانگه 896
دورق 495
دورود 1530
دولت‌اباد 1298
دهاقان 1222، 1681
دهلی 780، 832، 833، 907
دیر 909، 916، 962، 1052، 1673
دیر نصاری 1217
«ذ» ذو حسم 611
ذی الکفل 545
ذی سلم 389
«ر» رامپور 907
رامح 835
رامهرمز 1246
رأس الحسین 113، 138، 631، 681، 682، 696
ربذه 1496، 1497، 1499
رشاف 648
رشت 970، 1085، 1259، 1335، 1429، 1457، 1510
رضوان شهر 1309
رقه 89، 129
رکن 787، 867، 918، 923
رکن حطیم 327، 574
رکن یمانی 1078
رمیله 84
رود اترک 1683
رود پشت رشت 1664
رودخانه بطاح 1312، 1315
رود کارون 1159، 1280، 1471
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1775
روسیه 1038
روم 115، 266، 783، 849، 1002
ری، ملک ری 57، 100، 169، 398، 775، 844، 866، 869، 955، 1092

«ز» زاب بزرگ 316
زاب کوچک 316
زاغ آباد (قریه) 1260
زاه 135
زبید 281
زحل 235
زرقان فارس 1550
زمزم 73، 145، 158، 294، 403، 538، 542، 574، 787، 904، 936، 1098، 1204، 1218، 1238، 1374، 1427، 1428، 1470، 1472، 1473، 1624، 1669، 1675
زمین بادیه 904، 1028، 1050
زنجان 1390، 1421، 1500
زندان باستیل 575
زنگبار 547، 1002، 1052
زواره 823، 1660
«س» سادة 534
ساری 896
سازمان تبلیغات اسلامی مشهد 1567، 1598
سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی 1580
سازمان فرهنگی و هنری شهرداری تهران 1587
سامان 1004
سامرا 170، 439، 557
ساوجبلاغ 1031
ساوه 775، 1691
سبزوار 772، 1225، 1287
ستاره زحل 340
ستاره مریخ 324
سجستان 736
سده 902
سراب آذربایجان 1484
سراندیب 1127
سربند اراک 1279
سر پل ذهاب 1527، 1612
سرخس 729، 740
سرد رود 1649
سرطان 281

سعی 788، 798، 918، 936
سقیفه بنی ساعده 158، 272، 481، 1413
سلسبیل 806، 917، 975، 1032، 1034، 1088، 1153، 1439، 1687
سلسبیل (تهران) 1513
سلمیه 95
سماوه 561
سمرقند 842
سمنان 1031، 1055، 1686
سمیرم 1209
سمیرم سفلی 1423
سناباد 1023
سند 738
سنگاپور 547
سنگان (بخش کن) 1285
سنندج 1123
سوئد 1665
سودان 736
سوریه 546، 562، 565، 572، 580، 588، 635، 647، 672، 681، 690، 736
سیالکوت 553، 1061
سیرجان 1330
سیستان و بلوچستان 1478
سینا (صحرا- وادی) 658، 936، 943، 1092، 1094
«ش» شارف 640
شاطی 428
شام 33، 39، 41، 42، 52، 55، 72، 84، 97، 117، 121، 149، 228، 287، 356، 392، 398، 479، 513، 547، 562، 650، 677، 736، 786، 806، 844، 847، 848، 849، 856، 862، 863، 864، 867، 870، 1102، 1105، 1111،
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1776
1125، 874، 875، 883، 886، 890، 894، 911، 913، 917، 923، 927، 929، 937، 938، 948، 949، 951، 952، 953، 955، 956، 961، 962، 977، 985، 986، 992، 998، 1000، 1001، 1002، 1014، 1022، 1023، 1024، 1025، 1029، 1037، 1052، 1053، 1057، 1060، 1063، 1074، 1081، 1089، 1098، 1100، 1146، 1177، 1199، 1211، 1235، 1240، 1248، 1252، 1292، 1300، 1307،

1353، 1369، 1378، 1410، 1421، 1467، 1487، 1494، 1495،
1500، 1536، 1580، 1581، 1596، 1620، 1659، 1673، 1679،
1687
شامات 737، 949
شاه جهان آباد هند 832
شاه چراغ 885
شایاخ 755
شبانکاره 777
شبه جزیره عربستان 168
شبه قاره هند 832
شبه قاره هندوستان 1061
شرق ایران 718، 727
شط العرب 638
شقراء 562
شمال آفریقا 672
شمال عراق 260
شمیرانات 1445
شورای شعر وزارت ارشاد اسلامی 1210، 1225، 1251، 1256، 1332،
1393، 1458
شوش 100، 101، 1496
شهر بابک کرمان 1650
شهر ری 1163، 1305، 1374، 1682
شهرضا 1222، 1395
شهرکرد 1020، 1666
شیراز 252، 434، 464، 765، 782، 792، 794، 816، 851، 859،
869، 878، 885، 910، 915، 979، 1022، 1039، 1043، 1114،
1183، 1187، 1205، 1208، 1267، 1282، 1438، 1480، 1594،
1602، 1673، 1682، 1695
«ص» صحرای تتار 919
صحرای جحفه 1317
صحن حضرت معصومه (س) 283
صحن مرتضوی 497، 504، 518
صفا 73، 145، 177، 263، 266، 294، 403، 788، 798، 900، 918،
936، 1027، 1076، 1080، 1098، 1158، 1175، 1196، 1204،
1320، 1427، 1434، 1688
صفی آباد قزوین 827

صفین 258
صور 571
صومعه سرا 1429، 1436
صیدا 534، 536، 571، 601
«ط» طائف 467، 1065، 1124، 1257
طالقان 168
طبرستان 98، 194، 212، 782
طرابلس 736
طرطوس 655
طرقبه 936
طف 41، 42، 44، 51، 55، 59، 60، 65، 82، 84، 123، 132، 170، 173، 190، 204، 210، 213، 217، 224، 233، 234، 240، 260، 264، 272، 289، 719، 816، 892
طف 1252
طنزّه 260
طور سینا 426، 455، 792، 1174، 1313، 1317، 1328، 1468، 1488، 1567، 1127
طوس 87، 107، 115، 116، 170، 182، 439، 717، 727، 730، 746، 791، 953، 1023، 1269
طوی 526
طیّبه 100، 106، 488، 499، 507، 787
طیردبا 571
«ع» عبرتا 121
عتبات عالیات 461، 816
عدن 281، 547
عراق 55، 121، 124، 137، 140، 149، 228، 272، 287، 316، 434، 436، 445، 462، 464، 466، 467، 477، 491، 498، 500، 510، 539، 542، 560، 561، 572، 584، 602، 609، 610، 611، 612، 622، 649، 456، 670، 677، 678، 680، 681، 761، 787، 825، 737، 861، 873، 877، 919، 926، 945، 953، 955، 975، 1001، 1020، 1034، 1047، 1048، 1073، 1074، 1077، 1100، 1144، 1158، 1256، 1580، 1581
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1777
عربستان 467، 737
عرفات 73، 102، 104، 787، 1098
عروس الشام 949

عذیب هجانات 612
عسقلان 91، 949
عظیم آباد هند 832
عقیر 427، 428
علقمه 158، 266، 572، 1159، 1218، 1294، 1311، 1334، 1350، 1463، 1475، 1483، 1504، 1509، 1517، 1607، 1609، 1616، 1630، 1636، 1642، 1643، 1650، 1658، 1678
عماره 586
عمان 84، 980
عنبران 936
عواصم 121
عیترون 560، 571
عیوق 804
«غ» غار ثور 1456
غاضریات 429
غاضریه 337، 428، 533
غرناطه 1063
غری 266، 311
غزنه 717
غزنین 727، 740
غزّه 91
«ف» فارس 55، 61، 232، 237، 252، 765، 777، 921، 1043، 1293، 1658، 1670
فاز 727
فتلان 736
فخ 106، 107
فدک 349، 476، 1451
فرات: 53، 66، 73، 106، 107، 108، 116، 117، 119، 129، 132، 138، 173، 220، 223، 224، 258، 259، 262، 264، 266، 268، 270، 272، 273، 280، 301، 321، 330، 331، 335، 337، 338، 360، 363، 367، 387، 395، 397، 406، 409، 410، 411، 415، 418، 428، 453، 465، 480، 483، 492، 510، 541، 555، 561، 573، 579، 583، 596، 605، 609، 610، 641، 651، 652، 654، 687، 719، 742، 753، 775، 776، 787، 813، 829، 831، 860، 866، 871، 876، 913، 916، 922، 925، 959، 966، 972، 1003، 1027، 1028، 1034، 1053، 1078، 1100، 1103، 1104، 1113، 1119، 1126، 1130، 1131، 1154،

1159، 1177، 1183، 1205، 1211، 1212، 1218، 1235، 1237،
1268، 1278، 1279، 1280، 1458، 1463، 1465، 1471، 1491،
1497، 1504، 1505، 1508، 1513، 1514، 1527، 1529، 1534،
1595، 1597، 1603، 1607، 1608، 1609، 1614، 1620، 1625،
1628، 1630، 1633: 1655، 1656، 1657، 1660، 1664، 1669،
1672، 1688
فراخ سرای 416
فراشبند فارس 1523
فرانسه 536، 567، 611، 624، 1185، 1287، 1309
فردوس 813، 905، 917
فرغانه 763
فرهنگستان زبان و ادب فارسی 1412
فرهنگسرای ولا 1681
فریومد 772
فسا 464
فسطاط 92
فلسطین 149، 527، 617، 664، 689، 691، 736
فیحاء 551
فین 1448
فین الیگودرز 1283
«ق» قادسیه 612
قاف 789، 795، 940، 958، 967
قاهره 157، 270، 550، 591، 665، 691
قبادیان 736
قبر امام حسین (ع) 121، 127، 140، 426، 666، 1612
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1778
قبر رسول اللّه (ص) 106
قبر رقیه 1487
قبرستان معلّی 436
قبر شیخ طوسی 468
قبله 1098
قبه، گنبد خضرا 746، 809
قدس 566، 691، 839، 840، 841، 1564
قرافه 271، 277، 299
قراملک 1470
قرطبه 157

قرقان تپه 1506
قروه 1563
قریه مشغری 445
قزوین 464، 1412، 1555، 1579، 1644، 1655، 1678
قصر ابن زیاد 1159
قصر شیرین 1614
قطیف 464، 637، 679، 688
قلعه اموی 749
قلعه خیبر 239، 258، 745، 886
قم 100، 114، 249، 283، 535، 637، 688، 816، 844، 896، 995، 1058، 1086، 1153، 1182، 1197، 1198، 1220، 1270، 1305، 1307، 1354، 1380، 1448، 1475، 1484، 1518، 1568، 1576، 1600، 1612، 1656، 1660، 1665، 1671، 1676، 1694
قمشه 1091
قنسرین 121، 167
قوچان 1367
قونیه 759
قهستان 784
قیروان 736
«ک» کابل 825، 832
کاخ دمشق 1290
کاخ یزید 1240، 1353، 1401، 1645
کازرگاه 735
کازرون 1430
کاشان 800، 803، 816، 843، 851، 931، 945، 998، 1040، 1114، 1128، 1155، 1190، 1195، 1214، 1228، 1243، 1251، 1261، 1267، 1323، 1332، 1340، 1346، 1348، 1427، 1448، 1475، 1505، 1508، 1526
کاشانک نیاوران 1201
کاشغر 736
کاظمین 107، 366، 489، 501، 542، 1073، 1269
کاظمیه 493، 501
کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان 1631
کانون شعر سحر 1579
کاهک مزینان 1287
کتابخانه سماوی 561

کتابخانه مجلس سنا 1344
کتابخانه وزیری 1399
کتابفروشی فروغی 1472
کدکن 754، 1344
کربلا- اکثر صفحات
کرج 1589
کرخ بغداد 84، 212، 287
کردستان 868، 1123
کردستان ترکیه 260
کردستان عراق 868
کرمان 464، 765، 777، 782، 800، 933، 979، 1064، 1130، 1252
کرمانشاه 1013، 1038، 1085، 1203، 1388، 1620
کشمیر 825، 1061
کشورهای اسلامی 627
کشورهای خلیج 600
کعبه 739، 767، 768، 770، 787، 789، 792، 793، 798، 825، 835، 860، 867، 879، 893، 894، 896، 897، 900، 918، 936، 937، 968، 1027، 1033، 1065، 1076، 1077، 1078، 1079، 1080، 1092، 1098، 1158، 1170، 1175، 1181، 1212، 1218، 1220، 1247، 1249، 1253، 1255، 1256، 1290، 1302، 1304، 1305، 1307، 1317، 1319، 1320، 1345، 1427، 1436، 1447، 1471، 1472، 1486، 1536، 1559، 1567، 1590، 1608، 1609، 1624، 1673، 1687، 1688
کلجی ادرمان (قریه) 1123
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1779
کمیابت پاکستان 824
کنشت 1673
کنعان 962، 964، 983، 1033، 1076، 1131
کنگان 1503
کوپا 1114
کوثر 738، 794، 860، 862، 875، 881، 898، 900، 911، 913، 1032، 1036، 1085، 1099، 1127، 1152، 1153، 1195، 1200، 1211، 1238، 1244، 1247، 1263، 1266، 1370، 1374، 1439، 1470، 1484، 1488، 1505، 1548، 1552، 1653، 1673، 1675
کوفان 239
کوفه 37، 39، 40، 42، 46، 53، 57، 66، 70، 73، 75، 83، 84، 99،

106، 107، 164، 169، 266، 341، 360، 369، 473، 478، 479، 513،
561، 612، 617، 787، 806، 846، 848، 849، 856، 863، 867،
1102، 1110، 1111، 1112، 1121، 1125، 880، 881، 883، 887،
904، 916، 926، 937، 946، 955، 974، 977، 986، 1023، 1026،
1029، 1034، 1035، 1037، 1050، 1052، 1060، 1083، 1089،
1100، 1146، 1174، 1177، 1211، 1235، 1240، 1248، 1257،
1280، 1300، 1353، 1369، 1378، 1401، 1410، 1427، 1448،
1462، 1467، 1477، 1500، 1506، 1536، 1541، 1548، 1550،
1551، 1561، 1562، 1580، 1581، 1588، 1602، 1603، 1629،
1630، 1634، 1655، 1673، 1681، 1687، 1688، 1689، 1690،
1691
کوه البرز 1065
کوه حرا 1319
کوهدشت 1661
کوهرنگ 1432
کوه سید حسن 1064
کوه سینا 15
کوه طور 961، 968، 969، 1094
کویت 622
کویر مرکزی ایران 873
کهف 258
«گ» گازران اراک 1031
گتوند شوشتر 1531
گراش (فارس) 1600
گرگان 168، 1687
گرمسار 1580
گنبد خضرا 217
گورستان شیخان سنندج 1123
گیلان 833، 1309، 1335، 1458، 1540
«ل» لاذقیه 565
لار 1004
لامرد 1673
لاهور 553، 1061
لاهیجان 816، 833، 1519
لبنان 463، 498، 536، 550، 560، 562، 565، 572، 574، 601، 607،
614، 625، 626، 627، 634، 640، 647، 648، 656، 662، 664، 672،

683، 1563
لکنهو 824، 832، 953
لملوم 510
لندن 622، 1330
لنگرود 1519، 1589، 1676
«م» ماحوز 464
ماریه (دشت ماریه) 1145، 1165، 1243، 1251، 1254، 1341، 1348،
1376
مازندران 736، 896، 1540
مالمیر (قریه) 1279
ماله 547
ماوراء النهر 763
ماهان 777
مجدل سلم 653
مجلس شورای اسلامی 1500
مجلس شورای ملی 1163
مجلس عالی آداب و فنون مصر 591
مجلس مصر 660
مجلس یزید 43، 51، 883، 1040، 1060
مجمع اخوی دمشق 574، 580
مجمع علمی 580
محتشم (محله) 803
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1780
محراب کوفه 1182
محله سربرج یزد 800
محله شاه آباد تهران 979
محله کارپرداز 316
مدارس 688
مداین 309، 1257، 1269
مدرسه آمریکا 601
مدرسه اتحاد 1123
مدرسه احمدیه 1123
مدرسه المقاصد الاسلامیه 536
مدرسه جعفریه 648
مدرسه جویا 626
مدرسه حقایق 1143

مدرسه خان یزد 1252
مدرسه دار الفنون تبریز 1045
مدرسه علمیه نیم‌آورد 1143
مدرسه علویه 585
مدرسه قدسیه 1143
مدرسه قضایی قم 1580
مدرسه کلدانیان 1123
مدرسه کلیمیان 1123
مدرسه محسنیه 562
مدرسه میرزا جعفر 445
مدرسه نظمیه مشهد 1199
مدینه 31، 34، 39، 41، 42، 43، 44، 45، 46، 51، 52، 91، 100، 106، 107، 137، 158، 169، 183، 223، 439، 457، 547، 584، 609، 619، 630، 640، 717، 722، 742، 787، 805، 807، 883، 912، 242، 945، 954، 1013، 1023، 1025، 1030، 1034، 1043، 1052، 1059، 1144، 1159، 1210، 1232، 1234، 1257، 1272، 1290، 1307، 1376، 1378، 1401، 1402، 1404، 1406، 1410، 1427، 1453، 1501، 1563، 1580، 1581، 1673، 1674، 1675
مراغه 761، 1464
مرجعیون 653
مرزدشت تنکابن 1540
مرسین 591
مرغاب 107
مرقد حضرت معصومه 1086
مرقد شریف حسینی 483
مرقد شیرخدا 954
مرقد مطهّر حضرت رضا (ع) 1305
مرکز ایران 715
مرکز خلافت عباسی 718
مرو 100، 732، 740، 748
مروه 73، 177، 266، 788، 798، 882، 900، 936، 1158، 1175، 1204، 1320، 1434، 1611
مریخ 835
مزار پیامبر 1301
مزار حضرت خدیجه (س) 436
مزار زینب (س) 1487

مزار شیخان قم 995
مزار قتلگاه مشهد 369
مسجد 52، 75، 82، 104، 144، 236، 279، 420، 464، 467، 691، 909
مسجد الاقصی 1098، 1333، 1552
مسجد الحرام 104
مسجد النّبی 52
مسجد پیامبر 1290
مسجد جامع سامان 1004
مسجد شام 1098
مسجد کوفه 75
مسکر 1038
مشتری 767
مشعر (الحرام) 1065، 1204، 1320، 1537
مشهد 438، 445، 467، 727، 936، 943، 979، 998، 1023، 1072، 1082، 1091، 1131، 1101، 1106، 1149، 1155، 1199، 1240، 1247، 1268، 1277، 1284، 1285، 1298، 1324، 1344، 1354، 1369، 1376، 1538، 1568، 1593، 1598، 1606، 1615، 1622، 1625، 1634، 1668، 1680، 1682، 1683
مشهد حسین 813
مصر 55، 91، 92، 100، 139، 157، 252، 253، 261، 268، 270، 281، 288، 398، 457، 460، 547، 550، 565، 580، 584، 588، 591، 718، 736،
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1781
737، 765، 826، 840، 1066، 1075، 1132
معرة النعمان 247، 248، 356 دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ج2 1781 نمایه اماکن جغرافیایی ..... ص : 1767
رب 100، 584
مغرب آفریقا 157
مغرب عربی 696
مقابر قریش 135، 159، 286
مقام (ابراهیم) 788، 867، 918، 923
مقبره تخت فولاد 1041
مقبره شیخ بهایی 936
مکتبة طاهریه 84
مکه 15، 42، 55، 73، 87، 91، 107، 281، 294، 305، 403، 426،

436، 455، 461، 467، 494، 504، 542، 547، 609، 616، 638، 640
مکه 777، 787، 927، 936، 1065، 1078، 1106، 1124، 1159،
1249، 1256، 1290، 1317، 1453، 1467، 1580
منا 1174، 1175، 1218، 1292، 1305، 1320، 1328، 1342، 1368،
1427، 1537
منادی کربلا 552
منزل بنی مقاتل 53
منزلگاه تنعیم 70
منزلگاه شراف 611
منطقه شرقی 717
منی 24، 73، 76، 92، 102، 327، 887، 893، 896، 897، 900، 936،
954، 961، 1065، 1080، 1098، 1102
موصل 140، 144، 163، 291، 316، 506
مهدیه 157
مهنه 729
میافارقین 260
میانه 1478
میبد یزد 1577
میدان قصر 1658
میقات مسلخ 266
میهنه 729
«ن» نائین 852
ناصریه 575
ناودان 788
ناهض 92
نبطیه 601، 634، 653، 660
نجران 263، 733
نجف 107، 119، 169، 183، 311، 312، 439، 462، 464، 467، 468،
489، 491، 492، 495، 497، 498، 500، 501، 504، 507، 508، 511،
514، 517، 518، 532، 533، 537، 538، 539، 540، 542، 543، 549،
551، 554، 555، 556، 557، 559، 561، 562، 566، 567، 570، 571،
572، 580، 585، 590، 594، 600، 616، 634، 637، 656، 664، 669،
670، 671، 688، 792، 793، 862، 909، 951، 954، 1004، 1020،
1030، 1073، 1086، 1131، 1252، 1252
نخجوان 730، 1073
نطنز 1324

نوبه 736
نیشابور 98، 135، 164، 305، 717، 735، 736، 739، 740، 754، 1314، 1317، 1344
نیل 805، 866، 926، 957، 959، 1034، 1065، 1079، 1103، 1456، 1488
نینوا 81، 82، 114، 115، 252، 269، 879، 882، 887، 895، 919، 942، 958، 961، 975، 977، 979، 1002، 1016، 1020، 1025، 1026، 1043، 1080، 1115، 1124، 1158، 1196، 1205، 1229، 1233، 1238، 1239، 1240، 1246، 1255، 1280، 1282، 1292، 1293، 1294، 1303، 1305، 1309، 1311، 1328، 1339، 1368، 1372، 1376، 1281، 1386، 1431، 1434، 1468، 1474، 1475، 1478، 1509، 1512، 1518، 1524، 1528، 1555، 1562، 1563، 1580، 1600، 1612، 1620، 1625، 1656، 1663، 1687، 1695
«و» وادی السلام نجف 511، 534، 909، 951
وادی القری 1257
وادی ایمن 1083
وادی طور 276
وادی مقدس طوی 562
واسط 107
وجرة 242
وخش (استان) 1506
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1782
وساع 281
«ه» هامون 41، 217، 312، 792، 1159، 1690
هرات 717، 735، 739، 740، 777، 786، 792، 794، 1634
هرث 291
هزاره 825
همدان 1115، 1118، 1123، 1292، 1302، 1453، 1490
هند 19، 157، 547، 720، 738، 780، 803، 813، 823، 825، 832، 833، 853، 907، 979
هندوستان 921، 933، 1041، 1423، 1563
هنرستان نساجی کاشان 1505
هنرهای ادبی عبید 1579
هونه‌گان 1423
هویزه 530
«ی» یثرب 52، 158، 294، 609، 797، 819، 844، 846، 847، 864،

879، 919، 922، 946، 962، 974، 977، 1002، 1019، 1064، 1081،
1109، 1144، 1199، 1226، 1300
یزد 787، 800، 831، 852، 933، 979، 1031، 1174، 1252، 1268،
1270، 1399، 1576
یمکان 736
یمن 84، 91، 99، 175، 288، 300، 450، 746، 827، 847، 886،
1256
یونان 681، 888
یونین 529

«آ» آئین زرتشت 245
آئین محمد (ص) 222
آئین نصرانی 288
آل ابو تراب (ع) 750، 863، 1025، 1105، 1119، آل ابو سفیان 25، 34، 345، 471
آل ابی الحب 530
آل احمد (ص) 81، 135، 136، 998، 1038
آل اطهار (ع) 874، 875
آل اعسم 497، 498
آل اللّه 223، 263، 314، 392، 571، 1002، 1413
آل النبی (ص) 152، 226، 227، 268، 383، 641
آل باوند 757
آل بوسفیان 919، 1221
آل بویه 168، 194، 212
آل پیامبر (پیغمبر (ص)) 717، 728، 738، 749، 764، 767، 818، 864، 847، 850، 855، 883، 993، 1002، 1024، 1082، 1146، 1166، 1234، 1235، 1300، 1427
آل جعفر طیار 855
آل حرب 237، 477
آل حمدان 140
آل حیدر (ع) 493، 738، 749، 771، 809
آل خلیل 964
آل دغا 1050
آل رباح 517
آل رسول اللّه (ص) 141، 150، 152، 153، 159، 219، 224، 227، 302، 335، 345، 360، 399، 465، 471، 473، 480، 809، 835، 841، 868، 917، 823، 988، 1016، 1018، 1024، 1035، 1049، 1052، 1100، 1146، 1248، 1275
آل زیاد (خاندان زیاد) 111، 733، 742، 743، 847، 876، 1330
آل سبکتکین 732
آل سراج 665
آل سفیان 942
آل صاعد اصفهانی 757

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1783
آل طه 68، 166، 171، 178، 234، 234، 263، 402، 403، 456، 457، 458، 460، 851، 1207، 1257، 1310، 1313، 1316، 1674
آل عبا 770، 776، 778، 800، 805، 836، 798، 846، 864، 865، 886، 908، 931، 937، 946، 970، 995، 1024، 1048، 1052، 1058، 1059، 1086، 1129، 1144، 1145، 1173، 1178، 1209، 1217، 1231، 1234، 1309، 1311
آل عقیل 485، 855
آل علی (ع) 34، 68، 75، 91، 98، 99، 100، 141، 202، 228، 231، 244، 283، 345، 447، 734، 756، 792، 795، 844، 848، 887، 912، 913، 916، 917، 974، 1002، 1018، 1026، 1059، 1083، 1098، 1158، 1166، 1176، 1178، 1209، 1210، 1212، 1229، 1231، 1232، 1237، 1266، 1378، 1413، 1477، 1596، 1632
آل غریب 538
آل فاطمه (زهرا (س)) 95، 96، 738، 765، 865، 895، 1083، 1084
آل قفطان 517
آل کوثر 1657
آل محمد (ص) 18، 28، 64، 66، 67، 93، 107، 110، 111، 113، 114، 117، 140، 162، 180، 304، 314، 359، 367، 368، 370، 382، 387، 414، 417، 421، 443، 474، 752، 873، 936، 1084، 1312، 1316، 1317
آل مرتضی (ع) 791، 795
آل مروان 25، 31، 101، 115، 197، 207، 264، 284، 307، 380، 430، 519، 733، 742، 793، 882، 851
آل مصطفی (ص) 785، 796، 838، 839، 842، 848، 893، 898، 945، 1001، 1024، 1144، 1217، 1234، 1257
آل نبی (ص) 805، 819، 839، 840، 841، 842، 844، 845، 847، 848، 849، 863، 875، 883، 895، 896، 917، 923، 929، 941، 1048، 1050، 1086، 1131، 1145، 1203، 1230، 1233
آل هند 865
آل یاسین 160، 166، 219، 245، 733، 738، 743، 1083، 1313، 1316
«الف» ائمه اثنی عشری (امامان شیعه) 751، 718، 719، 868
اباطف 600
ابطحی 927، 1035
ابناء حیدر 45

ابن حیدر 625
اخباری (اخباریان) 445، 464
ادب شیعی 1004
ارحب 80
ارم 808
ارمنی 270
ازد 91، 99
اسلام 22، 23، 25، 27، 31، 102، 173، 228، 240، 264، 272، 279، 288، 365، 366، 411، 430، 436، 472، 474، 477، 481، 482، 584، 861، 863، 866، 930، 976، 1002، 1008، 1031، 1032، 1058، 1061، 1076، 1080، 1082، 1095، 1098، 1115، 1116، 1117، 1210، 1220، 1257، 1279، 1285، 1292، 1317، 1320، 1325، 1407، 1408، 1550
اسماعیلیه 157
اصحاب پیامبر (ص) 1320
اصحاب حسین 361، 451، 631
اصحاب رقیم 555
اصحاب کساء 859
اصولی (اصولیون) 445، 464، 500
اعراب 527
افاغنه 837
افشاریه- افشاریان 833، 837، 859
افغانی 792
امامان زیدیه 300
امامت 474، 630، 961، 1000، 1053، 1054
امام فاطمی 288
امامیه 464، 827
امپراطوری روم 625
امپراطوری عثمانی 589
امت احمد (ص) 970
امت نبی (ص) 806، 845
امرای جلایر 775
امرای شبه جزیره 547
اموی (امویان) 34، 39، 42، 50، 75، 76، 80، 414، 1256
انصار 320
انصار حسین 362

انطاکی 129
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1784
اولاد پیامبر (رسول اللّه (ص)) 778، 876، 1002، 1003
اولاد زرقاء 477
اولاد زنا 1001
اولاد صخر بن حرب 331
اولاد علی (ع) 771
اولاد فاطمه (س) 819، 1145، 1189، 1193، 1194
اولاد مصطفی (ص) 791، 839، 840، 1026، 1087
اولاد نبی (ص) 849
اولاد هاشم 320
اهریمنان 894، 978
اهل الکساء (اصحاب کساء) 15، 130، 147، 150، 165، 199، 223، 273، 280، 306، 430، 606
اهل بیت (ع) 16، 17، 18، 23، 24، 26، 27، 28، 31، 32، 33، 33، 34، 35، 37، 39، 41، 45، 52، 66، 74، 75، 76، 78، 81، 84، 85، 86، 89، 91، 92، 95، 97، 98، 99، 100، 104، 114، 115، 121، 124، 127، 129، 135، 139، 140، 148، 149، 153، 159، 160، 163، 164، 168، 169، 174، 175، 177، 179، 180، 213، 226، 233، 234، 241، 253، 298، 260، 262، 270، 272، 275، 277، 279، 282، 297، 298، 301، 302، 306، 307، 308، 316، 358، 367، 369، 395، 419، 425، 426، 442، 446، 447، 447، 448، 453، 456، 458، 459، 462، 466، 447، 448، 453، 456، 458، 459، 462، 466، 469، 471، 474، 474، 475، 479، 479، 480، 481، 484، 498، 503، 510، 517، 518، 523، 539، 540، 543، 547، 550، 552، 554، 572، 594، 598، 603، 613، 645، 679، 718، 719، 728، 730، 732، 754، 766، 770، 780، 782، 790، 793، 795، 800، 802، 805، 806، 807، 815، 81، 821، 822، 834، 840، 841، 842، 844، 845، 846، 847، 848، 849، 853، 855، 859، 862، 864، 879، 882، 883، 886، 892، 911، 912، 915، 919، 922، 923، 933، 934، 936، 942، 947، 948، 953، 955، 961، 974، 975، 988، 992، 1000، 1013، 1023، 1024، 1025، 1031، 1033، 1048، 1053، 1054، 1059، 1065، 1073، 1079، 1097، 1131، 1113، 1119، 1120، 1153، 1157، 1163، 1165، 1175، 1176، 1178، 1190، 1209، 1214، 1216، 1220، 1223، 1229، 1230، 1232، 1233، 1235، 1271، 1279، 1299، 1303، 1305، 1306، 1311، 1339، 1340، 1350، 1353، 1369، 1371، 1398، 1475، 1503،

1508، 1518، 1538، 1616، 1630، 1653، 1654، 1687
اهل جمود 562
اهل سنت 15، 16، 17، 35، 91، 175، 286، 434، 467، 629، 665، 736، 754
اهل شام 474
اهل عراق 927
اهل قلم 1346
اهل کوفه 474، 480، 947، 1052
اهل نفاق 323، 338، 841
اهل یثرب 1301
ایرانی 29، 194
ایرانیان 720
ایلخانیان 775
ایل سنجابی 1187
ایلکانیان 775
ایل مکاری 316
ایمان 923
«ب» بابریان 907
بت‌پرست 871
بتکده 974
بکر 115
بکیل 80
بنو زهرا 284
بنی آدم (ابنای آدم) 875، 1064، 1066، 1098
بنی ابوسفیان 261
بنی احمد 210
بنی اسد 57، 75، 888
بنی امیه 32، 49، 59، 70، 75، 76، 77، 78، 89، 90، 99، 101، 111، 115، 122، 127، 143، 144، 157، 158، 171، 180، 192، 195، 202، 206، 227، 237، 244، 264، 285، 292، 297، 319، 328، 333، 341، 366، 367، 410، 441، 449، 476، 477، 498، 504، 524، 567، 717
بنی تمیم 70، 124
بنی حسن (ع) 143
بنی زهرا (س) 227
بنی زیاد 61
بنی سهم بن عوف 56

بنی عباس 32، 35، 90، 98، 99، 100، 113، 114، 115، 122، 127، 140،
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1785
142، 144، 297، 476، 477، 717، 728، 1257، 1319
بنی فاطمه 798
بنی کلاب 44
بنی مالک 500
بنی مروان 477
بنی مظفر 287
بنی هاشم 26، 41، 46، 55، 62، 63، 65، 75، 79، 79، 80، 100، 105، 106، 107، 111، 124، 136، 142، 245، 326، 504، 1003، 1055، 1190، 1210، 1236، 1306، 1402، 1431، 1445، 1644
«پ» پادشاهان شدادی 730
پارسی 28، 29، 232
«ت» تابعین 49، 60، 61، 97
تازیان 416
تازیان 727
ترسا (ترسایان) 733، 771، 859، 917، 921، 962، 971، 1565
ترک 1001، 1011
ترکان 727
ترکان جغتایی 832
ترکان جغتایی برلاس 832
ترک ایبک 907
تسنن 297
تشیّع 35، 39، 75، 84، 98، 99، 100، 127، 129، 149، 175، 249، 260، 287، 297، 302، 309، 467، 572، 583، 607، 672
تصوف 729، 786، 857، 915، 1020، 1038، 1181
تصوف اسلامی 777
تواب 963
توّابین 49، 63
تهامی 927
تیم 64، 109، 158، 236، 245، 256، 259، 332
تیموریان 715، 786
«ج» جاهلیت 264
جرهم 265
جماعة اخوان عبقر 577

جهودان 738
«ح» حاکمان ترک 567
حکام شیعی 853
حکمت اشراق 816
حکمت مشاء 816
حکومت صفویه 831
حکومت یزد 831
حنبلی 36
حنفی 36، 194
حواری 930
«خ» خارجی 1099
خاندان ابو طالب 235
خاندان ابی الحدید 313
خاندان احمد (ص) 167، 175، 180، 186، 191، 233، 235، 259، 282، 342، 458
خاندان اموی 717
خاندان امیه 15، 222، 244، 245، 264، 283، 319، 365، 366
خاندان بنی مظفر 287
خاندان پیامبر (ص) 31، 35، 60، 66، 68، 77، 80، 81، 89، 111، 113، 152، 159، 285، 289، 302، 306، 332، 344، 345، 349، 362، 355، 416، 456، 495، 524، 641
خاندان حرب 366
خاندان رسالت 751
خاندان رسول (ص) 743
خاندان عباسی 49
خاندان عراقی 287
خاندان علوی 195
خاندان قزوینی 124
خاندان محمد (ص) 21، 24، 26، 27، 85، 87، 92، 118، 182، 220، 234، 263، 283
خاندان نبوت 717، 752، 784، 842
خاندان یزید 280
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1786
خانقاه 976، 979
خزاعه 99
خزرج 742

خلفای عباسی 247، 287
خلفای فاطمی 247
خوارج (خوارجی) 84، 97، 464
خوارزمشاه (خوارزمشاهیان) 715، 717، 757، 759
«د» دودمان نضر 136
دودمان هاشم 236
دولت فاطمیان 281
دهقانان طوس 727
دیر 977، 1025، 1047، 1092
«ذ» ذی یمان 115
«ر» ربیعه 272
رفض، رافضی (رافضیان) 67، 92، 93، 181، 727، 736، 768
رومیان 140
«ز» زاده طه 1098
زبیری (زبیریان) 143، 1257
زرتشتی (زرتشتیان) 230، 861، 928
زندیان (زندیه) 720، 837، 844، 859
زیدی (زیدیه) 36، 89
زیدیه طبرستان 194
«س» سادات بحرین 1091
سادات حسینی 878
سادات طباطبا 467
سادات علوی 300
سادات موسوی 442
سامانی، سامانیان 715، 717، 732، 737
سبط پیامبر (ص) 834، 856، 1149، 1151، 1165، 1187، 1206، 1267، 1283، 1323، 1350، 1613
سربداران 772
سکاکی 792
سلاجقه 747
سلاطین صفوی 813
سلاطین مظفری 933
سلاطین مغول 837
سلجوقی (سلجوقیان) 717، 730، 739، 746
سلسله خاکساریه 1020
سلسله صفی علی شاهی 979

سلسله معروفیه 777
سلسله اشکانی 727
سلسله پیشدادی 727
سلسله ساسانی 727
سلسله (طریقه) نعمت الهی 777، 782، 979، 1118، 1125
سلسله قادسیه 782
سلسله کیانی 727
سنی 298، 299، 313، 528
سوسیالیست (سوسیالیستی) 577، 671
«ش» شافعی 36، 91، 260، 305، 309، 356، 547، 729، 782
شامی (شامیان) 787، 817، 882، 855، 917، 927، 937، 1098، 1052، 1144، 1236، 1300، 1565، 1616
شاهان صفوی 719
شاهزادگان تیموری 718، 728
شرع بازان 981
شرک 1221
شیاطین 1012
شیعه اثنی عشری (امامیه) 149، 168، 169، 212، 213، 316
شیعه (شیعیان) 24، 25، 26، 27، 28، 31، 34، 36، 39، 66، 81، 84، 89، 99، 121، 149، 175، 194، 270، 272، 275، 281، 297، 298، 299، 351، 394، 415، 445، 464، 468، 469، 471، 472، 473، 477، 478، 482، 483، 485، 513، 562، 582، 666، 670، 717، 718، 719، 736، 740، 751، 765، 851، 853، 906، 1003، 1056، 1064، 1070، 1116، 1121، 1159، 1256، 1323، 1325، 1347، 1353، 1416، 1434، 1474، 1485، 1524، 1527، 1537، 1551، 1566، 1573، 1594، 1595، 1596، 1616، 1630، 1673،
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1787
1690
شیعی 17، 35، 66، 75، 92، 99، 547، 629
شیعی اسماعیلی 157
شیعی مغرب 157
صفوی (صفویان) 27، 719، 720، 765، 800، 806، 813، 825، 831، 837، 859
صوفی (صوفیان) 291، 729، 735، 754، 759، 777، 780، 786، 1020، 1135
«ض» ضبّی 129

«ط» طالبیان 212
طالبیان بغداد 194
طایفه دئل (دؤل) 61
طایفه دنبلی 945
طریقه‌ی نقشبندی 786
«ع» عاد 265، 393، 808
عباسیان 35، 49، 84، 89، 91، 194، 237، 736، 1006
عبد شمس 259
عترت رسول اللّه (ص) 768، 808، 809، 864، 866، 911، 916، 917، 922، 933، 934، 945، 949، 950، 957، 998، 1024، 1035، 1088، 1100
عترت طه 1060
عترت یاسین 995
عثمانی (عثمانیان) 31، 719، 796، 806
عجم 70، 372، 157، 219، 781، 1048، 1051، 1130
عدی 109، 246، 245، 256، 259، 332
عرب 15، 28، 29، 31، 32، 44، 70، 72، 73، 75، 98، 99، 100، 101، 157، 219، 248، 279، 280، 681، 787، 791، 1035، 1048، 1051، 1073، 1130
عربیت 1096
عرفان 857
عشایر کعب 495
علمای امامیه 1020
علمای شیخیه 951
علوی (علویّون) 31، 50، 80، 91، 202، 320، 427، 608، 729
عیال اللّه 1056، 1066
«غ» غالی 1027
غزنوی (غزنویان) 715، 717، 730، 732، 738
غنی 65
«ف» فاطمی (فاطمیان) 157، 247، 252، 281، 736
فرزندان امام حسن (ع) 96
فرزندان امیه 619
فرزندان جعفر (ع) 96
فرزندان رمله (بنات رملة) 492
فرزندان زهرا (س) 619
فرزندان طلقا (بنی طلقاء) 492

فرزندان طه 350
فرزندان عقیل 82، 96
فرنگی 974
«ق» قاجار، قاجاریه 28، 716، 852، 857، 859، 869، 873، 893، 896،
902، 910، 995، 1031
قبیله مذحج 58
قبیله مراد 58
قرمطی (قرمطیان) 247، 736
قریش 60، 64، 70، 73، 77، 150، 151، 195، 236، 248، 279، 602،
743، 787، 1319
قریشی 1014
قطبی 1103
قوم ثمود 61، 154، 742، 841
قوم دغا 948
قوم دغل 1074
قوم زنا 917
قوم صالح 742
قوم عاد 61، 742، 841
قوم عرب 777
قوم یزید 790
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1788
قوم یهود 269
قیس 64
«ک» کاروان کربلا 1158
کافران باطنی 474
کافر (کافران) 849، 866، 875، 911، 917، 939، 963، 965، 1013،
1014، 1027، 1048، 1050، 1056، 1060، 1064، 1079، 1097،
1116
کشورهای اسلامی 677
کعبیت 538
کفار عرب 844
کفر 860، 923، 928، 957، 959، 976، 981، 998، 1001، 1048،
1075، 1079، 1080، 1095، 1108، 1115، 1221
کمونیست 528، 647، 681
کوفی (کوفیان) 217، 218، 618، 642، 801، 804، 805، 817، 834،
845، 848، 855، 860، 863، 882، 887، 917، 927، 948، 958، 963،

1000، 1002، 1015، 1024، 1035، 1056، 1059، 1088، 1108،
1116، 1132، 1144، 1214، 1229، 1231، 1232، 1235، 1309،
1330، 1338، 1341، 1466، 1481، 1523، 1524، 1688، 1653،
1561، 1551، 1536
«گ» گبر 733، 859، 871، 921، 1565
گورکانیان 777
«م» متصوفه 445، 979
مجوس 871، 892، 974، 1648
محققان هند 907
مدنی 73، 787، 962
مذهب اباضی 84
مذهب اسماعیلیه 736
مذهب اهل حدیث 91
مذهب اهل رأی 91
مذهب تسنن 719، 720، 727
مذهب تشیع 717، 718، 727، 732، 748، 751، 772، 780
مذهب جعفری 84، 561
مذهب شیعه 718، 719، 720
مذهب کیسانی 84
مردم کوفه 609
مسلم 921، 1095
مسلمان، مسلمانان (مسلمین) 17، 19، 22، 35، 118، 282، 230، 377،
472، 477، 527، 545، 562، 604، 634، 660، 661، 680، 738، 809،
844، 866، 1062، 1065، 1191، 1192، 1330، 1332، 1470، 1486،
1550، 1551
مسلمانی 848، 971
مسیحیان صلیبی 288
مسیحیت 635، 647
مسیحی (مسیحیان) 528، 562، 572، 607، 608، 733، 861
مشرکان 22، 844، 848، 851
مضر 115، 140، 166، 272
معتزلی 17، 313، 736
معتزلی جاحظی 309
مغول (مغولان) 278، 309، 715، 754، 757، 763، 832، 837، 853
مکّی 73، 787
ملت اسلام 1345

ملحدین 1117
ملوک مازندران 481
ملی گراها 681
ممالیک 287
منافق (منافقین) 111، 474، 1035، 1060، 1110، 1367، 1542
میهن‌پرستی 1038
مؤمن 859
«ن» ناصبی (ناصبیان) 181، 304، 405
نزاریان 75، 89، 140
نژاد مصطفی 964
نصارای نجران 15
نصاری 42
نصرانی 848، 971
نفاق 41، 841، 927، 1034، 1056، 1075، 1100، 1221، 1686
نقبای فاطمی 736
نمر بن قاسط نزاری 89
نواب اوده 853
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1789
نواصب 474، 734
نهروانیان 1655
نیلی 262
«ه» هاشمی 343، 847
هاشمیان 717
هذیل 91
هندو 873، 859، 871
«ی» یاران (اصحاب) امام حسین (ع) 717، 1169، 1176، 1192، 1193، 1341، 1401
یزیدیان 623، 654، 681
یمانی 73، 787
یهودی 848
یهود (یهودیان) 441، 545، 871، 886، 930، 1022، 1048

نمایه وقایع

«آ» آزادی هند 1061
«الف» اربعین 1286، 1380، 1485، 1486، 1487
استقلال جمهوری تاجیکستان 1506
اصحاب فیل 845
اصحاب کهف 258، 1172
امامت امام حسین (ع) 289، 477
امامت علی (ع) 179، 271
انتظار موعود 1141
انقراض صفویه 837
انقلاب اسلامی ایران 720، 1141، 1157، 1210، 1225، 1240، 1243، 1252، 1283، 1354، 1390، 1393، 1438، 1456، 1461، 1464، 1472، 1484، 1500، 1521، 1531، 1534، 1540، 1548، 1558، 1563، 1566، 1589، 1615، 1637
انقلاب عراق 542
انقلاب فرانسه 575
انقلاب کربلا- واقعه کربلا
انقلاب مشروطیت- مشروطیت
ایام تشریق 24
«ب» بعثت محمد (ص) 1324
بیعت با ابو بکر 309
بیعت همگانی با امام علی (ع) 235
«پ» پرچم روز خیبر 279
پس از عاشورا 616
پیروزی انقلاب- انقلاب اسلامی ایران
«ت» تشکیل دولت زندیه 837، 910
توّابین 620
توبه حرّ 604
تهاجمات امپراطوری بیزانس 247
«ث» ثقفیان 103
«ج» جنگ احزاب 171
جنگ بسوس 577
جنگ تحمیلی 1157، 1210، 1246، 1530، 1612، 1614، 1615، 1637، 1661، 1682

جنگ جهانی اول 550، 589، 665
جنگ خیبر 469، 745، 749، 768، 886، 1319، 1332، 1457
جنگ (روز) صفین 37، 53، 61، 99، 166، 290، 328، 398، 567، 733، 738، 914، 1040، 1350، 1650
جنگ (نبرد) بدر، روز بدر 31، 103، 105، 106، 142، 143، 151، 166، 232، 239، 243، 251، 264، 289، 326، 360، 377، 394، 477، 502، 559، 636، 733، 738، 742، 844، 914، 964، 1002، 1040، 1100، 1226، 1319، 1333، 1690
جنگ نهروان 61
جنگهای صلیبی 247
«ح» حادثه کربلا 684
حجّ 780، 786، 1055، 1098، 1175، 1320، 1359، 1457، 1536، 1537، 1559، 1624، 1687، 1688
حدیث اسل 742
حرکت امام حسین (ع) 629
حکومت امویان 75
حکومت دمشق 717
حکومت عثمانی 545
حکومت یزید 41، 248، 665، 666، 1408، 1410، 1615
حماسه کربلا- واقعه کربلا
حمله افاغنه 837
حمله مغول 757، 763، 775، 832، 837، 907
حمله هلاکو 310
«خ» خلافت عباسی 50
خلافت علی (ع) 289، 309
خلفای فاطمی مصر 247
خندق 733، 1319
«د» داستان برائت 279
در خیبر 187
درگذشت پیامبر (ص) 127، 559، 945
دفاع مقدس- جنگ تحمیلی
دوران مشروطه- مشروطیت
دوره افشاریه- ظهور افشاریه
دوره اموی 929، 945
دوره بازگشت ادبی 577، 716، 720، 843، 856، 857، 869، 902،

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1790

1716
دوره جاهلیت 99
دوره زندیه- تشکیل دولت زندیه
دوره شکفتگی شعر مذهبی فارسی 718
دوره صفویه 719، 720، 833، 894، 910
دوره قاجاریه- قاجاریه
دوره معاویه 750، 1088
دوره مغولی- حمله مغول
دولت صفویه- دوره صفویه
دولت فاطمیان 270
دولتهای شیعی 717
«ذ» ذبح اسماعیل (ع) 17، 902، 903 دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ج2 1790 نمایه وقایع ..... ص : 1789
ح عظیم 16، 17، 638، 813، 896، 903، 943، 1062، 1158، 1217، 1240، 1468
«ر» رحلت فاطمه (س) 596
رقّیم 1172
رمی جمرات 936
روز ترویه 1320
روز حسین (ع) 132، 133، 236، 549، 569، 679، 1055، 1164، 1165، 1167
روز سقیفه 233، 244، 482
روز عاشورا (عاشورا) 24، 25، 26، 28، 32، 33، 37، 38، 41، 42، 43، 49، 53، 113، 127، 166، 172، 176، 204، 207، 208، 220، 224، 225، 231، 272، 299، 303، 314، 315، 319، 321، 322، 332، 354، 394، 425، 426، 430، 434، 469، 471، 478، 482، 484، 506، 516، 523، 525، 527، 569، 592، 602، 607، 712، 614، 624، 641، 642، 645، 651، 656، 666، 667، 677، 679، 718، 721، 722، 750، 751، 757، 933، 1044، 1108، 1121، 1140، 1141، 1188، 1206، 1248، 1258، 1271، 1272، 1275، 1286، 1293، 1296، 1302، 1303، 1305، 1318، 1319، 1320، 1321، 1322، 1338، 1350، 1351، 1369، 1371، 1372، 1375، 1378، 1381، 1399، 1401، 1434، 1445، 1457، 1463، 1478، 1480، 1482، 1485، 1495، 1510، 1511، 1524، 1525، 1526، 1535، 1559، 1577، 1594، 1600، 1608، 1616، 1629، 1635، 1670، 1683، 1684، 1687
روز علی (ع) 1164

روز (فتح) خیبر 105، 106، 147، 232، 309، 377، 745، 749، 768، 886، 1319، 1333، 1457
روز فطر 249، 581
روز قیامت- روز محشر
روز محشر 738، 1116، 1117، 1120، 1121، 1524، 1673، 1675، 1684
روز هوازن 239
روز (یوم) طف 333، 429، 537
«س» سربداران 1324
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1791
سعی هاجر 638
سقوط معرة النعمان 247
سلطنت پهلوی 1123
سلطنت یزیدیان- دوره اموی
«ش» شارل پنجم 575
شام غریبان 962، 1433، 1436، 1540، 1566، 1613، 1676، 1690
شب عاشورا 329، 562، 752، 1069، 1093، 1163، 1216، 1450
شب معراج 483
شقّ القمر 890، 933، 1118، 1535
شکست عبد الناصر 629
شوری و اجماع 245
شهادت امام حسین (ع) 61، 62، 309، 523، 614، 943، 944، 1256
شهادت امام علی (ع) 53، 61
شهادت عباس (ع) 651
شهدای طف 123، 568
شهدای فخ 107
شهیدان کربلا 33، 90، 107، 127، 195، 465، 560، 598، 717، 719، 720، 750، 794، 815، 817، 818، 832، 834، 856، 923، 949، 975، 1088، 1185، 1229، 1230، 1338، 1414، 1717
«ص» صبح عاشورا- عاشورا
صرصر 187
صلح امام حسن (ع) 1353
«ط» طواف 72، 73، 227، 232، 236، 327، 336، 338، 341، 342، 367، 383، 384، 436، 455، 461، 490، 552، 638، 639، 673، 1076
طواف خانه 552، 638

طوفان نوح 530، 531
«ظ» ظهر عاشورا- عاشورا
ظهور افشاریه 837، 910
«ع» عاشورای حسینی- عاشورا
عشور 794، 795
عصر اسلامی 401
عصر انقلاب 565
عصر انقلاب اسلامی- انقلاب اسلامی ایران
عصر تاسوعا 562، 1607
عصر جاهلی 401، 608
عصر زرّین 194، 195
عصر عاشورا 527، 1275، 1469، 1539، 1587، 1627، 1655
عصر عباسی 291
عصر مشروطه 28، 1140
عمره 1908، 1175
عهد ناصری 1004
عید (روز) غدیر 22، 66، 78، 82، 86، 87، 103، 131، 132، 142، 162، 171، 185، 186، 228، 233، 242، 249، 256، 269، 279، 282، 284، 285، 291، 300، 354، 384، 417، 420، 421، 427، 443، 452، 583، 737، 746، 1294، 1317، 1408، 1485، 1580، 1625
عید قربان 249، 963، 1379، 1624، 1688
«غ» غزوات امام علی (ع) 784
غزوه احزاب- خندق
«ف» فتح مکه 99، 171، 309، 333، 518، 844، 1407
فتح نیشابور 754
فتنه مغولان- حمله مغول
فدک 738
«ق» قاجار (قاجاریه) 910
قتل امام حسین (ع) 908، 1092
قتل شیعیان 523
قتل عام مردم اصفهان 757
قتل نادر شاه 837
قیام افشین 98
قیام امام حسین (ع) 33، 526، 527، 607، 608، 648، 665، 1150، 1166، 1190، 1244، 1245
قیام بابک خرّمدین 98

قیام حسینی- قیام امام حسین (ع)
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1792
قیام عاشورا- عاشورا
قیام مازیار 98
قیام مردم مسلمان ایران- انقلاب اسلامی ایران
«ک» کشتگان بدر 158
کشمکشهای داخلی ایران 837
کودتای روس در افغانستان 1592
«ل» لیلة الهریر 328، 398
«م» ماجرای کربلا- واقعه کربلا
مباهله 15، 143، 188، 243، 263، 733
مراسم (مناسک) حج 195، 263، 526، 537، 542، 553، 574، 616
مشروطیت 716، 720، 722، 970، 1031، 1043، 1055، 1082، 1157
معراج عیسی (ع) 526، 566
منارة الکفل 545
منشور امامت 908
«ن» نبرد احد 31، 103، 232، 264، 377، 406، 559، 590، 636، 869، 1457، 1640
نبرد احزاب 31
نبرد جمل 31، 61، 1256
نبرد حرّه واقم 39
نبرد ذات السلاسل 151
نهضت آزادی بخش الجزایر 1287
نهضت ادبی جدید 577
نهضت حسین (ع) 25، 28، 553، 1146، 1188، 1142، 1194، 1280، 1370
نهضت عاشورا- عاشورا
نهضت علمی آل اعسم 497
نهضت کربلا 25، 28، 1174، 1353
نهضت مصر 665
نهضت ملی عراق 580
«و» واقعه پانزده خرداد 1354
واقعه 19 دی قم 1484
واقعه کربلا 18، 26، 31، 34، 39، 44، 118، 127، 146، 297، 454، 465، 483، 594، 717، 718، 719، 720، 721، 722، 733، 738، 742، 781، 784، 797، 798، 801، 804، 807، 814، 827، 828، 856، 861،

864، 900، 914، 936، 949، 950، 964، 977، 1002، 1040، 1110،
1141، 1166، 1173، 1204، 1211، 1221، 1226، 1279، 1319،
1333، 1369، 1474، 1690
واقعه کساء 147
«ی» یوم الحساب- روز محشر
یوم الدّار 532
یوم حنین 105، 106، 742، 844، 1226، 1319

نمایه کتب

«آ» آئینه خیال 1228
آب در هاون 1555
آتش در خیمه‌ها 1464
آتش در گلو 1463
آتشکده آذر 792، 831، 837
آتش نی 1430
آتش و ارغوان 1635
آثار البلاد 736
آثار عجم 1043
آخرین قبیله شرقی 1671
آذرخش 1228، 1238
آرزوی کربلا 1438
آرش کمانگیر 1566
آسمان هنوز آبی است 1453
آسمانی 1558
آشنایی با اسوه‌ها 1484
آشنایی با سوره‌ها 1484
آشنایی با علوم قرآن 1484
آغاز حقیقت 1020
آفات عقل، آفات علم و آفات تکنولوژی 1575
آفت و جنگ شیراز 1438
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1793
آنجا که حق پیروز است 1401
آن همیشه سبز 1492
آواز خوانی بی‌زبان 1519
آواز شبنم 1419
آواز گلسنگ 1500
آوازهای واپسین 1591
آوای مجمع 1350
آیات سبز 1438
آینه در آینه 1259
آینه در کربلاست 1424، 1532، 1597
آینه‌ها به تو سلام می‌کنند 1661

آینه‌های رنگ پریده 1691
آینه‌های ناگهان 1531
آیه‌ی نور 1209
آیین من 1149
آیینه ایثار 1566
آیینه در غبار 1492
آیینه کمال 1199
آیینه و سنگ 1558
آیینه‌های شعله‌ور 1463
«الف» ابراهیم 1204
ابصار العین فی انصار الحسین 57، 561
ابلاغ المبین 1072
ابو العلاء نافذ المجتمع 588
ابوذر غفاری 1287
ابو طالب کفیل الرسول 640
اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات 445
اجمال و تفصیل 1548
اجمل التواریخ 910
احتجاج بانوی بزرگ اسلام حضرت زهرا (س) 1210
احکام الاوقاف 569
احکام السجون فی الشریعة و القانون 600
احکام القرآن السنن 92
احکام النساء 194
اخبار ابی الطیب 833
اخبار الاحرص 121
اخبار الوزراء المصریین 281
اخبار الیمن 281
اخبار خواجه نصیر الدین طوسی 833
اختلاف الحدیث 92
اختیار معرفة الرجال 66
اخلاق هنری، مباحث نظری و عملی در شعر 1478
ادب الطف 32، 33، 34، 40، 41، 42، 43، 44، 45، 46، 51، 53، 54، 55، 56، 58، 59، 60، 61، 63، 64: 66، 67، 76، 78، 80، 81، 83، 86، 87، 89، 92، 93، 94، 95، 97، 106، 112، 116، 120، 121، 123، 129، 138، 145، 148، 151، 155، 158، 159، 162، 163، 165، 171، 174، 175، 177، 180، 181، 184، 189، 193، 200، 204، 307، 211،

216، 219، 221، 224، 230، 232، 234، 238، 241، 246، 248، 249،
250، 251، 259، 260، 261، 265، 268، 269، 270، 272، 274، 275،
277، 278، 280، 281، 282، 283، 284، 285، 286، 290، 291، 293،
294، 297، 298، 299، 301، 302، 305، 306، 307، 313، 315، 319،
323، 347، 357، 368، 381، 388، 393، 394، 395، 409، 416، 422،
426، 427، 428، 429، 430، 433، 434، 436، 438، 439، 441، 442،
448، 450، 452، 453، 454، 456، 457، 459، 460، 462، 463، 465،
466، 485، 489، 490، 492، 494، 495، 497، 498، 499، 500، 501،
502، 504، 506، 507، 508، 510، 511، 514، 515، 516، 518، 529،
530، 532، 534، 535، 537، 538، 540، 542، 543، 545، 547، 549،
550، 551، 552، 553، 555، 556، 557، 559، 560، 561، 565، 566،
569، 570، 572، 573، 576، 577، 580، 581، 583، 584، 585، 586،
588، 589، 590، 592، 593
ادب الندیم 149
ادب النظر 580
ادبیات دوره بیداری و معاصر 1158
ادبیات عاشورایی 1271
ادبیات و تعهد در اسلام 1312
ارجوزه‌ای در مقتل حسین (ع) و اصحابش 427
ارجوزه در ارث 497
ارجوزه در اطعمه 497
ارجوزه در دیات 497
ارجوزه در رضاع 497
ارجوزه در نسب آل اعرجی 555
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1794
ارجوزة فی تاریخ المعصومین الاربعة عشر 462
ارشاد الاریب 260
ارشاد شیخ مفید 39، 481، 1001، 1034، 1036
ارمغان آفتاب 1632
ارمغان حجاز 1061
ارمغان کاشان 1195
ارمغان مدینه 1353
از آسمان سبز 1540، 1543
از این ستاره تا آن ستاره 1540
از بودن و سرودن 1344
از تپش دریچه‌ها 1555

از تمام روشنایی‌ها 1637
از چیدن رنگ (گزیده ادبیات بیدل) 1567، 1573
از حرا تا کربلا 1419
از حسین تا مختار 1427
از زبان مرگ 1344
از زبان یک یاغی 1548
از زخم‌های آینه و چشم 1390
از سکوت به حرف 1637
از شرق خون 1519
از صبا تا نیما 859، 902
از طهران تا تهران 1302
از کاروان رفته 1256
از کربلا تا کربلا 1438
از کعبه تا محراب 1376
از مدینه تا مدینه 936
از نخلستان تا خیابان 1580
ازهار ذابلة 577
اسد الغابه 31
اسرار التوحید 1344
اسرار توحید فی مقامات شیخ ابی سعید 729
اسرار خودی و رموز بی‌خودی 1061
اسرار نامه 754
اسطوره عشق 1628
اسعاف الطلاب ببیان مساحة السطوح 547
اسلام‌شناسی 1287
اسیر آزادی بخش 1484
اشارت اشک 1482
اشتیاق اطلسی‌ها 1691
اشعه اللمعات 786
اشکال المیزان 1043
اشک خون 875، 888، 1106، 1118، 1131، 1160، 1176، 1241، 1268، 1278، 1345
اشک شفق 1259
اشک فرات 1521
اشک ملت 1197
اشیاء حذفتها الرقابة 684

اصحاب رسّ 1209
اصفهان در شعر صائب 1423
اصلاح الافکار الدینیه فی الاسلام 553
اصل الشیعه و اصولها 566
اصول الاعتقادیه 212
اصول الفقه 569
اصول کافی 27، 98
اصول و مبانی ترجمه 1330
اضطراب در کعب 1390
اطواق الذهب 859
اعترافات مالک بن الرّیب 680
اعلام الفقهاء 602
اعلام النساء 42، 43
اعیان الشیعه 33، 42، 43، 50، 64، 83، 253، 260، 297، 316، 369، 394، 426، 427، 433، 442، 448، 451، 463، 466، 467، 485، 488، 489، 493، 495، 497، 498، 499، 500، 501، 507، 517، 519، 529، 530، 532، 534، 538، 547، 557، 559، 560، 562، 571، 572، 943
افسانه 1140
افسانه اصفهان آبی 1423
افسانه ناتمام 1301
افق سیاهتر 1335
افکار می باقی و نقش فرنگ 1062
افکار و اندیشه‌های سید جمال الدین اسد آبادی 1615
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1795
اگر شهادت نبود 1450
الاتحاف بحبّ الاشراف 456
الآثار الکامله 695
الاثنی عشریة فی الرّد علی الصوفیه 445
الاحوال الشخصیه 569
الاخبار المستفاده من منادمة الشاه‌زاده 501
الاختیارات المنصوریه فی المسائل الفقهیه 300
الأدب العربی فی ماله و فی ما علیه 565
الادب العربی و تاریخه فی العصر الجاهلی 582
الادب العصری 580
الأدب فی ظلّ التشیّع 634
الأربعون حدیثا فی مناقب امیر المؤمنین (ع) 464

الأربعين فى مناقب النّبى و وصيّه امير المؤمنين (ع) 278
الارض و التربة 566
الأسفار 575
الاشواق 589
الاصابه 22، 23، 24
الاعتقاد و الصحيح 581
الاعتماد 270
الاعلام زركلى 53، 70، 95، 135، 140، 230، 281، 438
الاعمال السياسة 635
الاعمال الكامله 577، 647
الاغانى 43، 57، 61، 75، 76، 98، 113
الامام الحسين 616، 666، 667
الامام على فى وجدان الشاعر 677
الانتصار 212
الانسان الأول 536
الانصاف 247، 248
الانوار الساطعة 572
الاوزان و القوافى شعر المتنبى 247
الآيات الباهرات فى المعجزات النبى (ص) و الائمة الهداة (ع) 462
الآيات البيّنات 566
الآيات المشكلة 284
الايقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة 445
البابليات 523، 525، 538، 543، 545، 549، 551، 552
البحث النحوى عند الاصوليين 670
البداية و النهايه 309
البشرى بالجهاد 247
البلاء 943
البلد الامين 427
البواكير 589
البهجة الورديه 356
البيان و التبيين 31
التحفة الحسينيه 943
التحفة الورديه فى مشكلات الاعراب 356
التذكره 580
التفهيم 1143
الجامع الكبير فى صناعة المنظوم و المنثور 584

الجواهر السنيّة فی الاحادیث القدسیة 445
الحجبة و الحجاب 287
الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة 464
الحدائق ذات الاکمام 572
الحدیقة المبهجة 572
الحسن و علی 640
الحسین تأثرا شهیدا 629
الحسین لغة ثانیه 684، 685، 686
الحسین و هج القصید 606، 637، 688
الحسین یکتب قصیدته الأخیرة 649
الحماسیّات 536
الحیاة 1312
الخرائج و الجرائح 284
الدر الثمین فی خمسمائة آیة نزلت فی مولانا امیر المؤمنین (ع) 369
الدر المنثور 436
الدر المنظم فی اسم اللّه الاعظم 305
الدر النجفیه 464، 467
الدر النضید فی مراثی السبط الشهید 562
الدهریة و الاسلام 536
الدیوان الشریف الرضی 127، 196
الدیوان المهیار 232
الدیوان طلائع بن رزیک 127، 272
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1796
الذریعه 84، 464، 572، 827، 837، 885
الرحلة الحسینیه 551
الرحلة المکیه 532
الرسالة 92
الریاض الزاهره 572
الزجر النابح 247
السّبع العلویات 309
السلافه 429
الشافی فی اصول الدین 300
الشافی فی الامامة 212
الشرارات 624
الشراع الازرق 601
الشعر العراقی فی قرن السادس الهجری 288

الشعر المنسجم 584
الشهاب الثاقب فی معنی الناصب 464
الشهاب فی الشیب و الشباب 212
الشیعه و الحاکمون 99
الصبیح 149
الصراط المستقیم 469
الصواعق المحرقه 89
الطبقات الکبری 61، 479
العقد المعضل 532
العقیدة النبویه فی الاصول الدینیه 300
العمدة الطالب 44، 95
الغدیر 22، 23، 66، 68، 76، 78، 79، 80، 82، 84، 85، 87 99، 119، 124، 129، 131، 135، 138، 139، 140، 145، 148، 149، 151، 153، 156، 159، 160، 164، 165، 167، 168، 170، 172، 175، 177، 180، 181، 184، 189، 192، 196، 204، 207، 211، 216، 219، 221، 224، 226، 230، 232، 234، 235، 238، 241، 246، 252، 259، 262، 265، 267، 268، 269، 270، 274، 275، 278، 280، 281، 282، 283، 284، 285، 287، 300، 305، 306، 307، 315، 316، 319، 323، 349، 358، 369، 381، 388، 393، 385، 409، 415، 416، 419، 427، 428، 429، 430، 431، 439، 442، 443، 445، 447، 448، 452، 457، 459، 460، 572، 1216، 1317
الغدیر فی الاسلام 581
الفبای شعر 1149
الفبای مطالعه و تحقیق 1538
الفتوح 53
الفتی مهران 629
الفجری المدّمی 653
الفصول 75
الفصول المختاره 84
الفصول المهمة فی اصول الائمة 445
الفصول و الغایات 247
الفکر الجدید 617
الفلک الدائر علی المثل السائر 309
الفهرست ابن ندیم 101، 121، 149
الفیه الوردیه فی تعبیر الرؤیا 356
الفیه در لطائف 951

الفیه فی تعبیر المقامات 356
القاضی 92
القصیدة العلویه 546
القواعد النحویه 602
القیاس حقیقته و حجیته 670
الکامل 34، 42، 46، 49، 260، 270، 479
الکشکول 464
الکواکب السماویه 561
اللّه اکبر 1216
اللهوف 614، 1036
اللیل المسحور 589
المباحث اللغویه فی العراق 584
المجالس السنیه 562، 598
المجموعات الشعریه 616
المجموعة الشعریه 672
المحکم و المتشابه 212
المختصر فی اخبار البشر 356
المساورة أمام الباب الثانی 681
المسألة العراقیه 580
المسرح الشعری بعد شوقی 629
المسند 92
المصابیح 467
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1797
المصباح 427
المعری ذلک المجهول 665
المغنی 212
المغنی فی شرح النهایه 284
المفصل فی التاریخ الادب العربی 356
المفید فی اخبار زبید 281
المقامات الاربع 316
المقبولة الحسینیه 556
المواریث 92
الموسعة اللغویه 665
المومس العمیا 577
المیثاق العربی الوطنی 566
المیزان العادل بین الحق و الباطل فی الرد الکتابیین 557

الناصریات 212
النجوم فی الشعر العربی القدیم 683
النحله 427
النصوص التطبیقیه فی قواعد اللغة العربیه 683
النقض 732، 751
النکت العصریه فی اخبار الدیار المصریه 268، 281
النور المبین فی الحدیث 442
النهر وجهک 678
الواحدة فی مناقب العرب و مثالیها 101
الوافی بالوفیات 291
الوافی فی شرح الکافی فی العروض و القوافی 557
الوجیزه 943
الوصایا 569
الهدایة فی شرح الکفایة 542
الهی نامه 754، 756
امّا دلم نیامد 1673
امالی شیخ طوسی 21
امالی صدوق 481
امام حسین در شعر معاصر عربی 298، 426، 528، 621، 633
امام حماسه‌ای دیگر 1256، 1258
امام خمینی، پدر انقلاب اسلامی 1615
امت و امامت 1287
امشب صدای تیشه 1423
امل الآمل 369، 394
امواج البکاء 943
انار 1615
انار و بادگیر 1600
اناشید العیون الورد 690
انتقال انرژی الکتریکی 1450
انت لی 635
انجمن دانش 921
انجیل 638، 962، 1172، 1174، 1319، 1471
انجیل برنابا 402
انجیل یوحنا 402
اندوه سبز 1506
اندیشه سیاسی در اسلام معاصر 1412

انساب 260
انساب الاشراف 483
انسان در خطر 1271
انسان و اسلام 1287
انشودة المطر 577
انصار الثورة الاسلامية فی فلسطين 697
انقاذ البشر من الجبر و القدر 212
انوار البدرين 434
انوار الولايه 910
انيس العاشقين 910
انيس القلب 796
اهتزاز الذاكرة 669
اهل البيت الشعر القطيفی المعاصر 637
ای اشک‌ها بريزيد 1216، 1217
ايران و كريم خان زند 1521
اين رودخانه جاری‌ست 1436
اين شرح شرحه شرحه 1623
اين همه باران 1482
اين همه يوسف 1580
أجراس كربلا 546، 575، 577، 582، 588، 591، 600، 655، 689، 696
أحجار لمن تهفو لها نفسی 691
دانشنامه‌ی شعر عاشورايی، محمد زاده ،ج2،ص:1798
أحمس الاول 591
أساطير 577
أغان بلا دموع 649
ألحان الألم 575
أنا الشاعر 638
أناديک يا ملكی و حبيبی 662
«ب» با بونه‌های گرين 1582
با داغ كربلا 1560
باد سرد شمال 1335
باران اخم 1354
باران ترانه 1527
باران تشنگی 1458
بارانی 1510
باز جمعه‌ای گذشت 1637

بازگشت 1453
باغ آبی 1458
باغ اساطیر 1672
باغ تناسخ 1527
باغستان عشق 1216
باغ فردوس 1013
باغ و باد و گل 1453
باغهای چوبی 1423
باغ‌های نارون 1589
با قبیله آفتاب 1279
بال سرخ قنوت 1306، 1379، 1380، 1424، 1430، 1655
بالهای به خون نشسته من 1676
بام بی‌ستاره 1612
با مسافری در ایستگاه من 1644
با نور آب 1335
با هر بهار 1614
با همین واژه‌های معمولی 1600
بچه‌ها و پیامبر 1453
بحار الانوار 17، 33، 481، 483، 1034
بحر الحقایق 910
بحور الالحان 1043
بحور شعر فارسی 1472
بخوان ای همسفر با من 1620
بدایع الجمال 765
بر آستان جانان 1558
برادەها 1513
بر بال قلم 1568
بر بلندای یافته 1582
بر تربت خورشید 1394
برترین هدف در برترین نهاد 665، 666
بر چکاد بلند زاگرس 1582
برداشت‌هایی از سیره امام خمینی 1521
بررسی ادبیات معاصر 1354
بررسی شیوه‌های عمومی مدیریت 1436
برزیگران دشت خون 1401، 1406
بر ساحل سخن 1568

بر شانه‌های کوهستان 1575 دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ج2
1798 نمایه کتب ..... ص : 1792
فراز سیحون 1192
برگزیده دیوان سه شاعر اصفهانی 939، 942، 1041، 1042
بر گونه‌های ماه 1615
برگهایی از بهشت 1521
بر مدار صاعقه و حیرت 1661
برهان حقیقت‌نامه 1020
برهان قاطع 907
برید العورة 672
بعد از باران 1645
بگذار عاشقانه بگویم 1671
بلغة الراحل فی الاخلاق و المعتقدات 557
بلون الغار ... بلون الغدیر 692
بنگ و باده (به ترکی) 796
بوستان سعدی 851، 1631
بومی‌ترین چوپان دنیا 17653
بوی جوی مولیان 1344
بوی گل در می‌زند 1558
بهار بی‌خزان 1340
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1799
بهار در برهوت 1650
بهارستان 786
بهارستان در تاریخ و تراجم رجال قاینات و مهستان 784
بهارستان در تاریخ ولایت قهستان 1131
بهت نگاه 1394
بهشت بوی تو را می‌دهد 1450
به قول پرستو 1531
به لبخند آینه‌ای تشنه‌ام 1578
به هوای میهن 1324
بی‌بال پریدن 1531
بیت الاحزان 1118
بیزره در علم شکار 149
بیست افسانه 1453
بی‌طرفی در حقوق بین الملل اسلامی 1568
بیعت با بیداری 1330 1331

بی‌مرگ مثل صنوبر 1450
«پ» پائیزی‌ها 1453
پاتنوری 1526
پالیزمان 1256
پاهای مبعوث 1558
پای فوّاره نخل 1666
پدر، مادر ما متهمیم 1287
پرتوی از حیات 1101
پرچمدار کربلا 1155
پردیس پریش 1395
پرستو در قاف 1580
پر سیمرغ سیاه 1432
پر شکستگان عشق 1594
پرنیان محبت 1594
پرواز مرغ سلیمان 1436
پروانه و شبنم 1185
پروانه‌های شب 1332
پرونده‌های متروک 1615
پریشان (قاآنی) 869
پس از شهادت 1287
پشت به سایه‌ها و صداها 1615
پشت یک لبخند 1271
پنجره معصوم 1496
پنجره نور 1438
پنجره‌های آسمان (1) 1631
پنجره‌های آسمان (2) 1631
پنجره‌های رو به دریا 1625
پیام 1324
پیام مشرق 1061
پیدارگران اقالیم قبله 1312
پیکار صفین 37
پیوند دو فرهنگ ادبیات معاصر 1496
پیوندهای تلخ 1330
پیوندهای زرین 1208
«ت» تاریخ ابن خلکان 287
تاریخ احزاب سیاسی 1082

تاریخ ادبیات ایران 720، 732، 751، 782، 794، 803
تاریخ ادبیات ایران از صفویه تا مشروطیت 1203
تاریخ ادبیات ایران (سنا) 1143
تاریخ الادب العربی 291
تاریخ الحسین 665
تاریخ الفلسفه 580
تاریخ ایل و طایفه زنگنه 1203
تاریخ بغداد 23، 101، 135، 230، 247، 248
تاریخ تصوف در ایران 1575
تاریخچه اوقات در کرمانشاه 1203
تاریخ حزین 833
تاریخ دمشق 23، 57
تاریخ سال شماری یزد 1399
تاریخ سلسله سلجوقی 1203
تاریخ طبری 34، 49، 57، 479، 481
تاریخ علمای خراسان 1072
تاریخ فتوحات مغول 1185
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1800
تاریخ کامل ابن اثیر 1185
تاریخ گزیده 757
تاریخ مرزبانی 121
تاریخ نغزل 1335
تاریخ نور الباری 462
تا صبح شب یلدا 1257
تا ناکجا آباد 1354
تاوان عشق 1490
تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام 99، 287
تبر و باغ گل سرخ 1665
تبسّم توحید
تبسّم‌های شرقی 1577
تبسّم‌های نامرئی 1681
تتمة المختصر فی اخبار البشر (تاریخ ابن الوردی) 356
تجارب السلف 310
تجلی عشق در حماسه عاشورا 826، 873، 995، 1028، 1112، 1118، 1125، 1188، 1194، 1202، 1255، 1269، 1394
تحفة الاحرار 786

تحفة الکرام 467
تحقیق در احوال و آثار ایرج میرزا 1045
تخمیس الکواکب الدریه فی مدح خیر البریّه 1153
تداعیات ما بعد الطف 616
تدوین و تحشیه دیوان مرحوم غمگین 1180
تذکره ثمر 932
تذکره حزین 833
تذکره سخنوران قم 1380
تذکره شبستان 1399
تذکره شعرای آذربایجان 1158، 1295، 1328
تذکره شعرای معاصر ایران 1158، 1251، 1484
تذکره مرآت الفصاحه 909
تذکره روز روشن 824
تذکره ریاض العارفین 910
تذکره شعرای اصفهان 1209، 1323
تذکره شعرای معاصر 1430، 1431
تذکره نصر آبادی 823
تذکرة الاولیاء 91، 754
تذکرة الخواص 33، 34
تذکرة الشعراء دولتشاه 746، 766
تذکرة القبور 1020
تذکرة المعاصرین 833
تراجم سیدات بیت النبوّه 43
ترانه آب 1461
ترانه‌های مفرغ و بلوط 1582
ترانه‌هایی ایلیایی 1527
ترجمان البلاغه 749
ترجمه ادعیه مفاتیح الجنان 1091
ترجمه تاریخ آل سلجوق 1180
ترجمه روسی «شاهنامه فردوسی» 1038
ترجمه زبدة النصرة نخبة العصرة 1203
ترجمه قرآن کریم الهی قمشه‌ای 1091
ترجمه مکاتیب نهج البلاغه 1167
ترجمه منظوم کلمات قصار حضرت علی (ع) 1185
ترجمه نفس المهموم 1167
ترجمه و شرح صحیفه‌ی سجادیه 1091

ترجمه زخم 1527
ترنم باران و پرنده 1695
تشریح افلاک 438
تصحیح تاریخ بلعمی 1082
تصحیح تاریخ سیستان 1082
تصحیح و تحشیه تفسیر ابو الفتوح رازی 1091
تصنیف کوچه‌های خسته 1582
تصویر حماسه 1558
تضمین بنو هاتف اصفهانی 1251
تضمین خاقانی 1155
تضمین دوازده بند محتشم کاشانی 1155
تعذبنی شمس الجنوب 648
تعلیم خط و قواعد خطوط اسلامی 1209
تفسیر آفتاب 1312
تفسیر القرآن الکریم (منتخب التفاسیر) 442
تفسیر اللغات 1261
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1801
تفسیر برهان 16
تفسیر تبیان 27
تفسیر سوره و العصر 1058
تفسیر صافی 16
تفسیر طبری 15
تفسیر قرآن صفی علیشاه 979
تفسیر قرطبی 16
تقویت کننده‌ها و نوسان سازها 1450
تکملة الاکمال فی الاسماء و الانساب و الالقاب 584
تلخیص البیان فی تجازات القرآن 195، 196
تلخیص مجمع الآداب 309
تلواسه در عطش 1461
تمام المتون 315
تندیس باران 1682
تنزیه الانبیاء 212
تنفس صبح 1531
تنقیح المقال 159
تنها در کوچه‌های شب 1494
تو باغ منی 1494

توحید هوشمندان 1091
تورات 1099، 1319، 1471
توسعه و تکامل ماوراء الطبیعه در ایران 1061
تولد در میدان 1464، 1467
تهذیب التهذیب 23، 64
تیرانا 1256
تیغ، قلم، تغزل 1558
تیغ و ترانه 1650
تیغ و تغزل 1632
تیغ و زیتون 1666
«ث» ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب 95
«ج» جامع الحکمتین 737
جامع عباسی 438
جانباز کوچک 1550
جاوید نامه 1061
جراح جنوبیه 656
جلوه‌های رسالت 1369
جمهرة الانساب العرب 75
جنّا الجنّتین فی ذکر ولد العسکریین 284
جنون منتشر 1668
جواهر الاسرار 780
جواهر الکلام 671
جواهر النّظام 452
جواهر نامه 754
جوجه اردک زشت 1612
جوشش و کوشش در شعر حافظ 1354
جهاد کربلاء و الانسان 638
«چ» چاووش عزای حسین (ع) 1190
چراغ صاعقه (از مدینه تا مدینه) 872، 1366، 1427
چشم اژدها 1548
چشم بیمار 1394
چشم‌های منتظر 1612
چفیه‌های چاک‌چاک 1450
چمن لاله 1354
چهار صد شاعر برگزیده پارسی‌گوی 1158
چهار عنصر 832

چهل حدیث جالب از علی بن ابی طالب 1216
چهل حدیث منظوم از حضرت رضا (ع) 1268
چهل روز عاشقانه 1496
«ح» حاشیه اصول کافی 436
حاشیه بر اصول معالم الدین 436
حاشیه بر الهیات شفا 833
حاشیه بر شرح لمعه 436
حاشیه بر کفایة الاصول 1073
حاشیه بر مکاسب 1073
حاشیه علی الاثنی عشریه الصلاتیة 434
حافظ امروز 1631
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1802
حتی اگر آیینه باشی 1591
حجره‌های ملکوت 1658
حدائق السحر فی دقائق الشعر 749
حدیث الاسلام 247
حدیث باب عشق 1205، 1442، 1478، 1525، 1578، 1596، 1675
حدیث رویش بهشت ارغوان 1568
حدیث عشق 1508
حدیث کربلا 602
حدیقة الحقیقة 721، 740، 743، 744، 761، 814
حدیقة الحکم النبویة 300
حدیقة السعدا 796
حدیقة الشعراء 868، 885، 1041
حدیقة امان اللهی 868
حرفی از جنس زمان 1660
حرکت و دیروز 1330
حزین لاهیجی، زندگی و زیباترین غزلهای او 833
حسرت پرواز 1555
حسن می‌کنم زندگی را 1293
حسین احیاگر آدم 1450
حسین بن علی (ع) امام ارزشها 28، 39
حسین وارث آدم 1287، 1290، 1291
حسینیات و ذاتیات 655
حسینیه 1013
حفار القبور 577

حقایق التأویل فی متشابه التنزیل 195، 196
حقیقت نامه منظوم 1058
حکمت الهی 1091
حلیة الادب 672
حماسه رستم و سهراب 1631
حماسه غدیر 1312
حماسه کلمات 1637
حماسه‌های همیشه 1492، 1598، 1661
حماسه آرش 1256
حمام روح 1513
حنجره آب 1579
حنجره‌های سرخ عشق 1558
حنجره‌ی زخمی تغزل 1421
حواشی بر شرح کلمة الاشراق 833
حیاته و شعره 681، 682
حیاة ابراهیم بن مالک الاشتر 572
حیاة سبع الدجیل 572
حیدر بابا یه سلام 1157
«خ» خاتمة الحیات 786
خاشاک 1151
خاطرات 1228
خاطرات یک شب 1201
خاکستر پروانه 1658
خانه‌ام در افق فاصله‌هاست 1432
خاورنامه (خاوران نامه) 784
خداحافظ سردار 1652
خداوندگار 1566
خراسان فرهنگی 1377
خردنامه اسکندری 786
خزان گلریز 1216
خزانة الادب 75
خسرونامه 754، 755
خسرو و شیرین (نظامی) 765، 921، 1423، 1013، 1091
خصائص امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) 195
خصائص طرف 149
خطبه خون 1438

خط خون 1354
خطط مقریزی 270
خفقات 601
خلاصه الاقوال فی معرفة الرجال 99
خلاصة التفاسیر 1091
خلاصة الحساب 438
خلوتگه دل 1185، 1210
خلوتگه راز 1216، 1219
خماسیات الناصری 575
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1803
خمسه شرمی 1155
خنجر و گل سرخ 1335
خواب خوب 1490
خوابنامه 1527
خوان الاخوان 737
خورشید بر بام شرف 1436
خورشید بر نیزه 1417، 1579
خورشید شهیدان 1521
خورشید عالمتاب 1560
خورشیدهای گمشده 1580
خوشه 1222
خوشه‌ای از خرمن ادب 1190
خوشه‌های طلایی 1380
خون نامه خاک 1430
خونین نامه عاشقان حسین 1246
خیام شناسی 1472
خیامی نامه 1143
خیر المقال 442
خیر جلیس و نعم انیس (دیوان اشعار) 442
«د» داستانهای اخیر 1192
داستانهای راست 1438
داغ عشق 1445
داغ یک باغ لاله 1560
دانشمندان آذربایجان 831
دانشنامه دانش گستر 1412
دانه برف 1506

دایرة المعارف الاسلامیه 157
دایرة المعارف بزرگ اسلامی 853
دایرة المعارف بستانی 129، 135
دایرة المعارف تشیع 17، 101، 196، 464، 729، 740، 775، 936،
1031، 1412
دایرة المعارف فارسی 194
دایرة المعارف فارسی مصاحب 902
دختر شامگاه 1192
در آغوش زخم 1560
در آیینه شقایق 1438
دراسات فی الادب و النقد 588
دراسات فی فلسفه النحو و الصرف و اللغة و الرسم 584
در اقلیم خویشتن 1450
در بی‌کرانه‌های آبی 1390
در پگاه ترنم 1526
در جستجوی نیشابور 1344
در خانه ما 1490
درخت زندگی من است 1450
درد جاودانگی 1412
دردهای مذاب 1563
دررالنحور فی مدائح الملک منصور 501
در رثای نور 1521
در سایه سار نخل ولایت 1354
در سایه سیمرغ 1548
در سایه ذو الفقار 1464
در غبار کاروان 1252
درّ غلطان 1131
در فجر ساحل 1312
در کوچه باغ زلف 1423
در کوچه باغهای نشابور 1344
در کوچه آفتاب 1531
درگاه عشق 1432
در گفتگو با دانشمندان 1490
در مزرعه نور 1271
در مسلخ عشق 1354
دره نجفی 1472

دریا تشنه است 1538
دریا و غدیر 1552
دریای کبیر 1043
دری به خانه خورشید 1540
دریچه‌ای به دنیای شعر فارسی 1259، 1324، 1531، 1540
دستور زبان فارسی 1143
دستی بر آتش 1650
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1804
دعوة العاشقین 831
دفاع عن السید المسیح 638
دفتر دوم 1330
دفترهای سبز 1289
دلایل النبوه و نسب‌نامه 784
دلتنگی‌های نسیم 1691
دل سنگ آب شد 1427
دلیل القضاء الجعفری 634
دوباره شیعه شدم 1606
دوبیتی‌های شاعران امروز 1494
دود آه فرشته‌های خدا 1458
دو رکعت عشق 1580
دوستی شیرین است 1453
دهستانی 1342
ده مقاله 1268
دیدار ساحل 1632
دیدار صبح 1330
دیواره‌های شیشه‌ای 1390
دیوان ابن الوردی الشافعی 357
دیوان ابن حسام خوسفی 784، 785
دیوان ابن هانی اندلسی 157
دیوان ابو القاسم الهامی (لاهوتی) 1038
دیوان ابو فراس 140
دیوان احمد گلچین معانی 1268
دیوان ادوار مرقص 565
دیوان ادیب الممالک فراهانی 1031، 1037
دیوان ادیب صابر 748
دیوان اشراق آصفی 878، 884

دیوان اشعار آذری طوسی 780
دیوان اشعار ابن شهاب حضرمی 547
دیوان اشعار ابن یمین فریومدی 773، 774
دیوان اشعار احمد جام 745
دیوان اشعار ادیب السلطنه 1085
دیوان اشعار تائب تبریزی 1072
دیوان اشعار سید مرتضی 212
دیوان اشعار ناصر خسرو 736، 737، 738
دیوان اشعار هدایت 910
دیوان اقبال لاهوری 1062، 1063
دیوان الجواهری 540، 672
دیوان الرسائل 121
دیوان العروس 486
دیوان العینیک 1185
دیوان المؤید 252
دیوان الهامی کرمانشاهی 1013، 1015، 1016، 1017، 1018، 1019
دیوان امام علی (ع) 37
دیوان امیری فیروز کوهی 1167، 1171، 1268
دیوان اهلی شیرازی 794
دیوان ایرج میرزا 1045، 1046
دیوان بابا فغانی شیرازی 792، 793
دیوان بین الشعور و العواطف 672
دیوان پریش 1395
دیوان جامی 786
دیوان جمال الدین الهاشمی 616
دیوان جودی خراسانی 1398
دیوان چمن تهرانی 1285
دیوان حافظ 1118، 1157، 1631
دیوان حالت از زبان خودش (دیوان اشعار حالت) 1185، 1186
دیوان حزین لاهیجی 833، 836، 1298
دیوان حسان 1217
دیوان حسین مسرور 1114
دیوان حکیم سنایی غزنوی 740، 741
دیوان خبّاز کاشانی 1195
دیوان خروس لاری 1185
دیوان خواجوی کرمانی 765، 766، 767، 768، 769، 771

دیوان خوشدل تهرانی 1187
دیوان دعبل (اشعار) 101، 115، 118
دیوان دفتر عشق 1013
دیوان دیک الجن 95
دیوان ذوقی 1039
دیوان رسائل 299
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1805
دیوان رضی الدین آرتیمانی 1302
دیوان رفعت سمنانی 1055، 1056، 1057
دیوان رفیق اصفهانی 1302
دیوان رکن الدین همایون فرخ 749
دیوان ریاضی یزدی 1398، 1472
دیوان سروش اصفهانی 902، 906
دیوان سعدی 1064
دیوان سعید نفیسی 749
دیوان سلمان ساوجی 775، 776، 1256
دیوان سنا 1143، 1146، 1147، 1148
دیوان سیف فرغانی 763، 764
دیوان شارق الملک 1399
دیوان شافعی 92، 93
دیوان شاه داعی شیرازی 782
دیوان شعر ابن سناء الملک 299
دیوان شعر حسن الحمود 543
دیوان شعر (سید احمد دهکردی) 1020
دیوان شعر فرطوسی 594
دیوان شعر کشاجم 149
دیوان شعر محمد حسین کاشف الغطا 566
دیوان شعر نزار سنبل 637
دیوان شوخ 1185
دیوان شهریار 1157، 1158
دیوان صائب تبریزی 826
دیوان صاعد اصفهانی 1223
دیوان صامت بروجردی 1029
دیوان صبا 851
دیوان صفایی جندقی 972، 978
دیوان طائی شمیرانی 1202

دیوان طرب شیرازی 1022، 1025
دیوان عاشق اصفهانی 837، 842
دیوان عطار نیشابوری 755
دیوان عطوفی اصفهانی 1434
دیوان عمان سامانی 1004
دیوان غزلیات شمس تبریزی 759، 951
دیوان فدایی 896، 897، 898، 899، 900، 901
دیوان فرصت شیرازی 1043، 1044
دیوان فضولی بغدادی 796، 797، 798، 799
دیوان فنایی 1020
دیوان فیاض لاهیجی 816، 822
دیوان قاآنی 869
دیوان قصاید و غزلیات سنایی 740
دیوان قصاید و غزلیات عطار 754
دیوان قصاید و غزلیات و رباعیات اوحد الدین مراغه‌ای 761
دیوان قوامی رازی 718، 751، 753
دیوان کامل امیر معزی 739
دیوان کامل بیدل 1472
دیوان کامل دکتر قاسم رسا 1177
دیوان کامل میرزا عبد الجواد جودی خراسانی 937
دیوان کامل نسیم شمال 971
دیوان کبیر (کلیات شمس) 759
دیوان کمپانی 1073، 1074، 1075، 1076، 1077، 1081، 1380
دیوان محتشم کاشانی 719، 804، 808، 809
دیوان محمود الحبوبی 585
دیوان محمود خان ملک الشعرای صبا 950
دیوان محیط قمی 995
دیوان مدرس اصفهانی بید آبادی 1047، 1052
دیوان مراثی 892
دیوان مشفق بخارایی 1298
دیوان مصطفی جمال الدین 670
دیوان ملک الشعرا بهار 1083
دیوان مولانا بیدل دهلوی 832
دیوان نجیب کاشانی 1195
دیوان نشید و نشیج 677
دیوان نظیری نیشابوری 813

دیوان واعظ قزوینی 829
دیوان وحشی بافقی 800، 802
دیوان وصال شیرازی 866
دیوان همای شیرازی 915، 918
دیوان هنر جندقی 894، 895
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1806
دیوان یا حبیبی یا محمد 677
دیو رنگ پریده 1628 دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ج2 1806
نمایه کتب ..... ص : 1792
«ذ» ذاکرة الصمت و العطش 678
ذخیرة المتأذب 565
ذرایع الافهام فی شرح شرایع الاسلام 498
ذکریاتی 672، 672، 674
«ر» رائق 270
راز الهام 1114
راما 1256
راه رستگاری 1185
رباعیات الحبوبی 585
رباعی امروز 1566
رجال استرآبادی 436
رجال کشی 22
رجعت سرخ ستاره 1456، 1457
رحاب النور 601
رحلتی مع الجواهری 671
ردّ الشمس لامیر المؤمنین (ع) 278
رد پایی در برف 1626
رسائل 149
رساله‌ای در اجتهاد و تقلید 1073
رساله‌ای در طهارت 1073
رساله در جواب نود و یک سؤال فلسفی 737
رساله در دستور زبان فارسی 1085
رساله در سیر و سلوک عارفان 1091
رساله در شرح هیاکل النور 833
رساله در علم عروض و آئین سخنوری 885
رساله در معانی و بدیع «به زبان عربی» 885
رساله سبع المثانی 765

رساله سیر العباد الی المعاد 740
رساله مناظره شمس و سحاب 765
رساله یوسفیه 434
رساله جان کلام 1085
رساله شطرنجیه 1043
رسالة الباریه 765
رسالة التنزیه و الدروس الدینیه 562
رسالة الحقوق 39
رسالة الطیف 316
رسالة الغفران 247، 248
رسالة اللمعة من اسرار لأسماء و الصفات و الحروف و الآیات و الدعوات 369
رسالة فی الرد علی الوهابیة 560
رسالة فی الصّلوات علی النّبی و آله المعصومین 369
رسالة فی الناسخ و المنسوخ فی القرآن 284
رستاخیر حرکات 1623
رستاخیز کلمات 1578
رستاخیز لاله‌ها 1199، 1373، 1376، 1378، 1379، 1539، 1611، 1624، 1629، 1670، 1683، 1689
رسم الخط امیر 1555
رشحات رحمت 1020
رشقة الصادی من بحر بنی النبی الهادی (ص) 547
رقص با خنجر 1192
رندان تشنه لب 1594
رنگ نیلوفران 1425
رنگین کمان دلتنگی 1445
روان خوانی سنگر 1650
روایت نور 1438
روح الحیوان 299
روح و ریحان 1072
رود رگبار هلهله 1650
رود فرات 1652
روزمه خسروان پارسی (تاریخ ملوک عجم) 921
روزنامه آئین برادری 1208
روزنامه آفتاب 1031
روزنامه ادب 1031

روزنامه اطلاعات 1506، 1566، 1582، 1661
روزنامه الانقلاب 672
روزنامه البغداديه 672
روزنامه الجهاد 672
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1807
روزنامه الرأی العام 672
روزنامه الروضة 565
روزنامه الزوراء 561
روزنامه الفرات 672
روزنامه تازه بهار 1082
روزنامه توفیق 1388
روزنامه جمهوری اسلامی 1482، 1600
روزنامه خراسان 1089
روزنامه خورشید 1082
روزنامه سلام 1615، 1661
روزنامه شفق 1208
روزنامه شفق کاشان 1261
روزنامه صدای ایران 1163
روزنامه طوس 1082
روزنامه قدس 1573
روزنامه کار و کارگر 1661
روزنامه مجلس عراق عجم 1031
روزنامه محلی استوار 1220
روزنامه مخزن 1061
روزنامه مرد بازار 1208
روزنامه ندای حق 1448
روزنامه نسیم شمال 970
روزنامه نسیم صبا 1167
روزنامه نوبهار 1082
روزنامه همه 1208
روزهای ابری 1612
روزی به رنگ خون 1478
روستای فطرت 1527
روشنایی نامه 737
روضات الجنات 61، 84، 140، 434، 467
روضه کافی 66

روضة الاسرار 902، 903، 906
روضة الانوار 902
روضة الخواطر و نزهة النواظر 436
روضة الشهدا 796
روضة الصفای ناصری 910
روضة الواعظین 175
رهگذر مهتاب 1330
ریاض العارفین 438، 851
ریاض العلماء 442
ریحانه‌های اریحا 1695
ریحانة الادب 369، 434، 462، 803، 855، 9210، 1058
«ز» زاد الصراط 1155
زاد المسافرین 737
زبدة الاسرار 979، 980، 981، 983، 984، 986، 989، 990، 991، 992، 993، 1004
زبدة للرثا 1155
زبور 962، 1099، 1172، 1319، 1471
زبور عجم 1061
زخم، پرواز، دیدار 1568
زخم کبود کبوتر 1650
زخم‌های خورشید 1645
زلزله 1208
زمزمه محبت 1620
زمزمه‌ها 1344
زمزمه هستی 1394
زمین 1257
زندگانی فاطمه (س) 31
زندگی طراز یزدی 1268
زندگی علی بن الحسین (ع) 786
زندگی و آثار بهار 1083
زهر الربی 572
زهر الریاض 572
زیباتر از بهار 1453
زیباترین درخت 1550
زیبا ولی شکستنی 1550
زینب بانوی قهرمان کربلا 1216

زینة المدایح 902
زینة المراثی 1238
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1808
«س» ساحل کرخه 1612
ساختار اجتماعی علم 1575
ساغر و سامان 1251
ساقی نامه 782
سالهای تاکنون 1591
سایه‌ای از آفتاب 1681
سایه روشن‌های بی‌در 1575
سایه‌های غم 1216
سبحة الابرار 786
سبک التبر فیما قیل فی الامام الشیرازی 572
سبک شناسی 1082
ستاره‌ها و اشاره‌ها 1550
ستایشگران خورشید 1376
سته داعی 782
ستیز با خویشتن و جهان 1548
سحر بابل و سجع البلابل 534
سحر حلال 794
سحوری 1324
سخن آشنا 1332
سخنان منظوم ابو سعید 729
سخن اهل دل 1578
سخنوران نامی معاصر ایران 933، 1039، 1047، 1123، 1128، 1149، 1163، 1174، 1180، 1182، 1197، 1198، 1199، 1201، 1203، 1204، 1207، 1214، 1220، 1225، 1240، 1243، 1260، 1261، 1267، 1270، 1271، 1298، 1307، 1330، 1332، 1335، 1340، 1342، 1347، 1372، 1376، 1380، 1388، 1393، 1399، 1448، 1475، 1508، 1520، 1526، 1552، 1577، 1600، 1656
سخن و سخنوران 730
سدّ و بازوان 1330
سراب 1257
سراج السائرین 745
سر الاسرار (تفسیر سوره یوسف) 1055
سرباز کوچولو 1668

سرچشمه 1506
سرخ رویان زمین 1615
سردار هور 1650
سرزمین بی‌آسمان 1566
سرزمین کودکی 1589
سرمایه ایمان 816
سرنوشت ناتمام 1681
سرود اشک 1508
سرود درد 1225، 1226
سرود رگبار 1354
سرود زندگی 1228
سرود سپید 1225
سرود سحر 1438
سرود مرد غریب 1615
سروده‌های انقلاب 1195
سروستان 1240
سعادت نامه 737
سعدی امروز 1631
سعی الصفا 780
سفر پنجم 1330
سفر سوختن 1500
سفرنامه 737
سفرنامه استانبول 1058
سفرنامه بغداد 1058
سفرنامه حج 551
سفرنامه کابل 1059
سفرنامه موصل 1059
سفینة النجاة 943، 944
سقط الزند 247
سلاسل الحدید فی تقیید ابن ابی الحدید 464
سلاسل الحدید فی تقیید اهل التقلید 434
سلامان و آبسال 786
سلام بر آستان یزد 1174
سلام للعصافیر 656
سلام موعود 1496
سلسله الذهب 786، 788

دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1809
سلسله موی دوست 1578
سلسلة الذهب 72
سلمان پاک 1287
سلمان و سرانجام 1615
سلوة الحزین 284
سمبولی از شعر و ادب معاصر 1197
سمبولیسم عرفانی حافظ 1335
سمت صمیمانه‌ی حیات 1450
سمت صمیمانه‌ی حیات 1615
سمّو المعنی فی سمّو الذّات 665
سنن دارمی 23
سوگ سرخ 1496
سوگ سور برادرانم 1658
سه حکیم مسلمان 1064
سه کتاب نقاشی 1668
سیاست روز 1197
سیاست نامه منظوم 1058
سیاه مشق 1257
سیدات البلاط العباسی 584
سیدة التفاحات الاربع 680
سیدی ایها الوطن العربی 664
سیرت شهیدان 1521
سیرتنا و سنّتنا 37
سیره المؤید 252
سیره زندگی مرحوم علامه جعفری 1645
سیری در تاریخ مرثیه عاشورایی 1298
سیری در مرثیه عاشورایی 758، 792، 795، 815، 874، 890، 908، 1085، 1150، 1466
سیری در ملکوت 1380
سیف فرغانی قهرمانی در عرصه سخنوری 763
سیمای بروجرد 1671
سیمای شاعران 761، 857، 1112، 1118، 1125، 1173، 1185، 1192، 1248
سیمای شاعران فارسی در هزار سال 1183، 1208، 1282، 1523، 1578

سیمای مداحان و شاعران 1210، 1242، 1244، 1284، 1284، 1292، 1305، 1329، 1339، 1374، 1398، 1518
«ش» شاخه‌های شکسته 1563
شاعران پروازی 1567
شاعران تهران از آغاز تا امروز، 1173، 1334، 1449، 1494
شاعران جوان فارس 1695
شانزده رساله داعی 782
شانه‌های زخمی پامیر 1625
شاهنامه منثور ابو منصوری 727
شاهنامه فردوسی 727، 730، 765، 784، 785، 1013
شبخوانی 1344
شب شعر عاشورا 1183، 1205، 1275، 1282، 1454، 1480، 1525، 1534، 1595، 1647، 1682
شبگیر 1257
شبلی در آتش 1580
شب وصال 1445
شب‌های آفتابی 1550
شذرات الذهب 43، 129، 140، 169، 230
شراب آفتاب 1228
شرار اندیشه 1149
شرجی آواز 1527
شرح احوال و نقد و تحلیل آثار فرید الدین عطّار نیشابوری 755، 756
شرح الذریعة للشریف الرضی 284
شرح الرضا 498
شرح الشافیه ابو فراس 462
شرح الصحیفه 427
شرح العدد 498
شرح الفیه ابن مالک 356
شرح القلب 754
شرح المعاد 252
شرح المکاسب 594
شرح المواریث 498
شرح بر الفصول النصیریه 429
شرح پروانه 1658
شرح تبصره العلامة الحلی 556
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1810

شرح تجرید 833
شرح تهذیب الاحکام و شرح استبصار 436
شرح دیوان ابن ابی حصینته 247
شرح زندگی بافقی 1354
شرح زندگی و دیوان ادیب الممالک فراهانی 1354
شرح شرائع الاسلام 556
شرح غایة الایجاز فی الفقه 557
شرح فصوص الحکمه 1091
شرح قسطل 665
شرح قصیده سیّد حمیری 212
شرح کفایة الاصول 594
شرح مراثی سید بحر العلوم 468، 486، 512
شرح منظومه سید مهدی بحر العلوم 943
شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 64، 70، 103، 309
شرح و تلخیص شاهنامه 1354
شرک العقول فی غریب المنقول 501
شطحیات 1527
شعر اربعین 1430
شعر الحرب فی ادب العرب 588
شعر امروز 1554، 1566
شعراء الحلّة 538، 543
شعر، جنون، رهایی 1582
شعر عترت 1285
شعر و زیبا شناختی 1478
شعر و شاعری نظم و نثر 1302
شعله در خیمه ابر 1579
شعله‌های سوزان 1508
شعله‌های نخل 1350
شقایق‌های پرپر 1645
شکایة المنظلم و نکایة المتألم 281
شکوه ایمان 1210
شکوه علوی در تغزل صفوی 1423
شمس المناقب 902
شمع جمع 1064، 1066، 1067، 1068، 1071
شمع و پروانه 794
شناخت قرآن 1209

شوارق 816
شوق شبنم 1555
شوقیات 550
شوکران و شکر 1421
شهادت 1287
شهد اما شوکران 1691
شهداء الفضیلة 445
شهر من عشق 1425
شهنشاه نامه 851
شهیدان شاعر 1430
شیطان در بهشت 1412
شیعه در اسلام 1086، 1090
شیون آسمان 1521
شیوه بلاغت در نقد معنوی 665
«ص» صبحدم با ستارگان سپیده 1482، 1529، 1546، 1610، 1633
صبح فردا 1302
صبح نقره‌ای 1620
صحت و مرض 796
صحف 1471
صحیح مسلم 89
صحیفه سجادیه 39، 1064
صحیفة الابرار 951
صد شاعر، دریچه‌ای به شعر فارسی از آغاز تا امروز 1344
صدقت الغربة یا ابراهیم 678
صد کلام، صد خاطره 1558
صدی المرفض و المشنقة 684
صراط المستقیم 175
صفوة الاختیار فی اصول الفقه 300
صلای غم (تخمیس دوازده بند محتشم) 1228
صناعات ادبی غزالی نامه 1143
صنایع الکمال 765
صنوبرهای سرخ 1521
صوت فلسطین 575
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1811
صور خیال در شعر فارسی 1344
«ض» ضحی الاسلام 523

ضریح خاک 1695
ضریح نقره کوب اشک 1658
ضوء السقط 247
«ط» طبقات الشافعه الکبری 260
طبقات الشعراء 101
طبقات الصوفیه 735
طریق التحقیق 740
طغرای همایون 780
طغیان ترانه 1527
طلایه‌داران شعر امروز ایران 1494
طلسم حیرت 832
طلوع خورشید 1210
طنین در دلتا 1330
طور معرفت 832
طوفان البکاء 855، 856، 1155
طوفان در پرانتز 1531
طیور بعد الطوفان 660
«ظ» ظلال 653
«ع» عاشقانه‌های بهشتی 1558
عاشقانه‌های کبود 1579
عاشقانه‌های یک تراکتور تنها 1635
عاشورا مظلومیتی مضاعف 1322
عاشوراء فی الادب العاملی المعاصر 524، 525، 536، 562، 563، 601، 624، 626، 627، 634، 648، 653، 656، 660، 662، 664، 683
عبث الواید 247
عبرت نامه 851
عبرة للناظرین 869
عبور 1354
عبور از صاعقه 1464
عرصه در دیار خدایان 1563
عرفات العاشقین و عرصات العارفین 1298
عرفان الحق 979
عرفان و فلسفه 1412
عشق بی‌غروب 1478
عشق علیه السلام 1580
عشق کبریت نیست 1450

عشق‌های گمشده 1589
عصا موسی 624
عصمت سبز 1666
عطر گندم، بهر مردم 1419
عفافنامه 1167
عقاید الاسلام 1072
عکس یادگاری 1668
علم الساعه 951
علم در تاریخ 1412
علم و ایمان 1490
علم و دین 1412
علی امام المتقین 629
علی (ع) مظهر تقوا 1210
علیک تبکی السماء 698
علی و الامامه 581
عوالم العلوم 483، 1034
عودة الشمس 690
عیناک 627
عیون اخبار الرضا 17، 110
عیون الورد 690
عیون بغداد و المطر 649
«غ» غرائب الدنیا و عجائب الاعلاء 780
غریبانه 1492
غزاله‌های غزل 1664
غزل بانو 1423
غزل شاعران امروز 1494
غزل مردان اصفهان 1423
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1812
غزلهای شاعران امروز، از صدر مشروطه تاکنون 1390، 1510، 1589
غزلیات شمس 1631
غم دلدار 1394
غیم لأحلام الملک المخلوع 662
«ف» فاتحة الشباب 786
فاجعه در حوالی جوانی 1421
فارسنامه ناصری 434، 859، 885
فاطمه، فاطمه است 1287

فاطمة الزهراء (تغریرات علّامه امینی) 1216
فتح عکّا 629
فردوسی امروز 1631
فرشته و انجیر 1650
فروغ ایمان 1210، 1211
فروغ بینش 1185
فرهنگ آزادگان 1521
فرهنگ اصطلاحات ادبی 1372
فرهنگ بزرگ ترکی به فارسی 885
فرهنگ جامع سخنان امام حسین (ع) 25
فرهنگ جانبازی 1568
فرهنگ شاعران جنگ و مقاومت 1548، 1593، 1634
فرهنگ شاعران زبان پارسی 749، 902، 931، 995
فرهنگ عاشورا 1484
فرهنگ لغات «لعب فرس» 730
فرهنگ معروف انجمن آرای ناصری 910
فرهنگ معین 748، 757، 759، 813، 859، 873، 1031، 1041
فریاد پشت پنجره جهان 1625
فریاد خاموشی 1579
فریادهای خسته 1676
فصل شروع کبوتر 1673
فصل مردان سرخ 1354
فصل نامه درّ دری 1665
فصلی از عاشقانه‌ها 1552
فصلی به رنگ آتش 1666
فصوص الفصول 299
فضایل امیر المؤمنین (ع) 278
فضایل قریش 92
فغان دل 1380
فکاهیات حالت 1185
فلاسفة الشیعه 634
فلاسفة الیهود فی الاسلام 580
فلسفه عاشورا از دیدگاه اندیشمندان مسلمان جهان 721
فلسفه نیایش 1287
فوائد الرضویه 35
فهرست عروضی حافظ 1472

فهرست کامل عروضی دیوان ناصر خسرو 1472
فیه ما فیه 759
«ق» قاطع برهان 907
قالت لی السمراء 635
قانون عشق 1430
قبله این قبیله 1484، 1485
قبله هشتم آینه رجاء 1228
قبیله خورشید 1632
قتیل قبله 1623
قدم زدن در کلمات 1580
قرآن مجید 15، 16، 18، 21، 22، 23، 27، 46، 68، 84، 92، 97، 99، 102، 103، 109، 115، 117، 145، 146، 147، 165، 176، 177، 179، 195، 243، 251، 252، 261، 263، 267، 291، 301، 307، 317، 383، 412، 458، 475، 483، 735، 790، 921، 962، 981، 984، 1002، 10063، 1064، 1072، 1085، 1092، 1099، 1102، 1118، 1124، 1129، 174، 1183، 1190، 1191، 1211، 1217، 1219، 1240، 1246، 1255، 1279، 1311، 1314، 1317، 1318، 1319، 1320: 1321، 1322، 1348، 1361، 1364، 1370، 1371، 1376، 1386، 1387، 1414، 1427، 1450، 1468، 1482، 1486، 1488، 1491، 1515، 1516، 1521، 1539، 1551، 1590، 1635، 1651
قراضة النظیر فی التفسیر 427
قزوین در آینه تاریخ و طبیعت ایران 1579
قصائد جنوبیة 601
قصائد متوحشه 635
قصائد مختاره 672
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1813
قصائد مهربة الی حبیبتی آسیا 662
قصائدی لکم 653
قصاید السبع 309
قصه گرگ و آهو 1438
قصه‌گویی 1453
قصه‌گویی، اهمیت و راه و رسم آن 1453
قصه مرد بزرگ پاپتی 1490
قصّه‌ی پاکان 1612
قطف الزهر 572
قلندران خلیج 1548

قناری‌ترین آواز 1658
قهرمانان گیلان 1192
قیامت اشک 1521
قیامت حروف 1606، 1628
قیام نور 1430
«ک» کارنامه بلخ 740
کاروانی از شعرهای عاشورایی 1551، 1592
کاشف الغطا 498، 500، 507، 556
کامل الزیارات 36
کامل بهایی 481
کتاب اربعین 438
کتاب الامم 92
کتاب الزّنجبین 121
کتاب الفتاوی 300
کتاب المعاقرین 121
کتاب حیات الامامین 316
کتاب دائرة الحروف 305
کتاب دفتر مطالب 1209
کتاب قضایای امیر المؤمنین (ع) 278
کتاب کامل بهایی 1472
کتابة علی حاشیة الجرح 660
کرمانشاهان باستان 1203
کسایی مروزی زندگی و اندیشه و شعر او 732
کسوف طولانی 1335
کشاف 18
کشتیبان 1353
کشتی زیبای نجات 1438
کشف الظنون 427، 745
کشف الغمه عن معرفة الائمة 86، 316
کشکول 438
کفایة الادب 427
کفایة الاصول 559، 1020، 1073
کفش‌های مکاشفه 1527
کفن کاغذی 1615
کفیل البیان و الشعر 565 دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ج2
1813 نمایه کتب ..... ص : 1792

یل العروض و القافیه 565
کلمات قصاید طائی 1201
کلوزه 1419
کلیات اشعار حزین لاهیجی (دیوان حزین) 833
کلیات اشعار شاه نعمت اللّه ولی 778، 779
کلیات اشعار فارسی اقبال لاهوری 721
کلیات ضیایی 1058، 1060
کلیات غزلیات طائی 1201
کمال نامه 765
کوثر اشک 1521
کوثر خون 1488
کوچه‌های آبی 1453
کوچه مهر 1091، 1100
کویر 1287
کویر اندیشه 1151
که عشق مجنون است 1271
کیهان فرهنگی 18
«گ» گدازه‌های دل 1526
گرشاسب نامه 730
گریه اشک 1505، 1658
گریه کردن کم آرزویی نیست 1538
گزیده ادبیات معاصر (شماره 163) 1682
گزیده ادبیات معاصر (شماره 117) 1689
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1814
گزیده ادبیات معاصر (شماره 131) 1691
گزیده ادبیات معاصر (شماره 135) 1694
گزیده ادبیات معاصر (شماره 18) 1294
گزیده ادبیات معاصر (شماره 102) 1302
گزیده ادبیات معاصر (شماره 11) 1430
گزیده ادبیات معاصر (شماره 108) 1445
گزیده ادبیات معاصر (شماره 89) 1450
گزیده ادبیات معاصر (شماره 47) 1456
گزیده ادبیات معاصر (شماره 5) 1463
گزیده ادبیات معاصر (شماره 94) 1478
گزیده ادبیات معاصر (شماره 22) 1482
گزیده ادبیات معاصر (شماره 26) 1492

گزیده ادبیات معاصر (شماره 97) 1530
گزیده ادبیات معاصر (شماره 32) 1538
گزیده ادبیات معاصر (شماره 30) 1554
گزیده ادبیات معاصر (شماره 159) 1555
گزیده ادبیات معاصر (شماره 6) 1558
گزیده ادبیات معاصر (شماره 29) 1563
گزیده ادبیات معاصر (شماره 91) 1566
گزیده ادبیات معاصر (شماره 56) 1567
گزیده ادبیات معاصر (شماره 33) 1573
گزیده ادبیات معاصر (شماره 23) 1575
گزیده ادبیات معاصر (شماره 41) 1580
گزیده ادبیات معاصر (شماره 7) 1591، 1592
گزیده ادبیات معاصر (شماره 120) 1600
گزیده ادبیات معاصر (شماره 113) 1606
گزیده ادبیات معاصر (شماره 34) 1623
گزیده ادبیات معاصر (شماره 12) 1625
گزیده ادبیات معاصر (شماره 54) 1637
گزیده ادبیات معاصر (شماره 77) 1645
گزیده ادبیات معاصر (شماره 161) 1650
گزیده ادبیات معاصر (شماره 61) 1660
گزیده ادبیات معاصر (شماره 216) 1668
گزیده ادبیات معاصر (شماره 139) 1671
گزیده ادبیات معاصر (شماره 13) 1672
گزیده ادبیات معاصر (شماره 67) 1673
گزیده ادبیات معاصر (شماره 58) 1681
گزیده ادبیات معاصر (شماره 3) (نثر) 1615
گزیده ادبیات معاصر (شماره 79) (نظم) 1615
گزیده ادبیات معاصر (مجموعه شعر 28) 1335
گزیده ادبیات معاصر (مجموعه شعر 78) 1490
گزیده اشعار طنز 1587
گزیده اشعار کسایی 734
گزیده اشعار وحشی بافقی 1631
گزیده غزلیات بیدل 1632
گزینه اشعار 1354
گزینه اشعار گرمارودی 1364
گشایش و رهایش 737

گل افشان 1195
گلبانگ توحید 1380
گلبرگ‌ها 1496
گلبن امید 1244
گلچینی از غزلیات شمس تبریزی 760
گلخشم 1324
گلخون 1324
گلزار خونین 1353
گلزار دانش 1180
گلزار سعادت 831
گلزار شاعران کردستان 1123
گلزار شهیدان 1187، 1210، 1311
گلزار عشق 1208
گلستان سعدی 869، 921، 933
گلشن راز 777
گلشن راز جدید 1062
گلشن صبا 851، 998
گلشن کمال 1199
گلشن وصال 859، 921، 930
گل، غزل، گلوله 1492
گلواژه (2) 793، 1150، 1197
گلواژه‌های عشق 1353
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1815
گل و نوروز 765
گلوی عطش 1390
گلهای اشک 1369
گلهای پرپر 1216، 1218
گنج بران 1445
گنج پنهان 1615
گنجشک و جبرئیل 1513
گنجشک هیچ وقت قناری نمی‌شود 1458
گنجینه (مجموعه آثار نشاط اصفهانی) 857
گنجینه نیاکان 735، 766، 786، 825، 857، 869، 951، 968، 1045
گنجینه‌های قدس 1563
گنجینة الاسرار 722، 1005، 1006، 1008، 1011، 1012، 1380
گوش شنوا 1399

گوهر مراد 816
گوهرنامه 765
گهوارگی خاک 1436
گیتار باد 1620
گیرنده، منطقه جنگی 1652
«ل» لئالی الفقهاء 1153
لافتات 622
لاله‌های زهرایی 1527
لآلی منظومیه 951
لبنان بلاد الطیب 601
لحظه‌های آبی عشق 1436
لحظه‌های آسمانی
لحظه‌های تب آلود کربلا 1445
لحظه‌های رنگین 1438
لزوم ما لا یلزم (لزومات) 247، 249
لسان المیزان 84، 275
لطیفه‌ها 1268
لغت‌نامه دهخدا 55، 281، 727، 729، 730، 731، 733، 796، 814، 825، 851، 907، 910، 951، 970، 979، 998، 1029، 1085
لفظ و معنی در شعر نیما 1500
للثوار فقط 684
للکلمات ابواب و أشرعه 649
للنّبیّ و آله 627
لمعه 319
لوامع انوار التمجید و جوامع اسرار التوحید 369
لوایح 786
لوح القلم 1153
لیلة القدر 1324، 1325، 1326
لیلة عاشورا فی الحدیث و الادب 524، 556، 562، 563، 638، 669، 676، 677، 678، 679
لیلی العفیفه 591
لیلی و مجنون 786، 1013، 1631
لیلی و مجنون (ترکی) 796
لؤلؤ البحرین 480
«م» ما با سلیقه مردم پیر می‌شویم 1538
مارد النیل 627

ماضی النجف و حاضرها 672
ماهنامه اهل قلم 1582
ماهنامه کوثر 1293
ماهنامه کیهان فرهنگی 1167، 1304، 1482، 1582
ماهنامه هنر آورن 1582
ماه و کتان 1548
مبانی هنری قصه‌های قرآن 1568
مثامن الاعلی 665
مثل چشمه مثل رود 1531
مثل درخت در شب باران 1344
مثل من به انتظار 1490
مثنوی آتشکده 951، 962
مثنوی اندرزنامه 1013
مثنوی باغ ارم 1013
مثنوی بحر حقایق 979
مثنوی بستان ماتم 1013
مثنوی جام جم 761، 762
مثنوی جمشید و خورشید 775
مثنوی حسن منظر 1013
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1816
مثنوی درّ خوشاب 951
مثنوی در شرح آیه نور 1020
مثنوی در شرح سئوال کمیل بن زیاد از حضرت علی (ع) 1020
مثنوی ده نامه 761
مثنوی روح پروانه 1157
مثنوی شیر و شرک 438
مثنوی شیعه 1534
مثنوی عرفان 832
مثنوی فراقنامه 775
مثنوی کربلا در کربلا 1612
مثنوی مقامات الابرار 1131، 1134
مثنوی مولوی 721، 759، 851، 921، 1064، 1107
مثنوی نان و حلوا 438
مثنوی هجونامه 1043
مجازات الآثار النبویه 195، 196
مجالس الاخبار 824

مجالس المؤمنین 72، 135، 140، 159، 275، 728، 730، 731، 745،
747، 756، 761، 762، 780، 789، 791، 794
مجالس المؤیدیه 252
مجالس سبعه 759
مجلد فی الطهارة 560
مجله آدینه 1582
مجله آرمان 732
مجله ارمغان 803، 896، 950، 1047، 1123
مجله اطلاعات هفتگی 1482، 1661، 1680
مجله الادیب 588
مجله الاعتدال 590
مجله البیان 586، 626
مجله الحضارة 590
مجله الرائد 575
مجله الرابطه 684
مجله الرسالة 588، 589
مجله الزهراء 589
مجله الشعر 647
مجله العرفان 626، 627
مجله العلم 567
مجله العمران 546
مجله الغری 585، 586، 590
مجله القصب 671
مجله الکتاب 588، 591
مجله المجلة 588
مجله المرشد 555
مجله المرفأ 684
مجله المستقبل 649
مجله المصباح 590
مجله النداء 575
مجله الهاتف 586
مجله الهلال 588
مجله امید اسلام 1558
مجله اهل قلم 1506
مجله تابران 1680
مجله چیستان 1582

مجله دانشکده 1082
مجله دیوان 582
مجله رشد 1453
مجله رشد معلم 1490
مجله شیرازی 577، 647، 649، 695
مجله صنعت نفت 1185
مجله صوت الأحرار 649
مجله عروة الوثقی 536
مجله فروهر 1582
مجله قدس 1680
مجله کلّ العرب 635
مجله گردون 1582
مجله گوهر 1472
مجله موانی 577
مجله یغما 893، 1472
مجمع البحرین 719
مجمع البیان 17، 427
مجمع الفصحاء 730، 732، 746، 766، 775، 737، 868، 885، 910، 915،
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1817
921، 931
مجمل التواریخ و القصص 1082
مجموعه آثار یغمای جندقی 876
مجموعه شعر انقلاب 1228
مجموعه شعر در سوگ امام راحل 1228
مجموعه شعر شهید 1228
محاصره 1677
محاکمه یک شاعر 1151
محجة البیضاء 1448
محراب آفتاب 1560
محمد (ص) در آینه شعر فارسی 1228
محمد و ام علی 45
محیط اعظم 832
مختارات الأغانی 566
مختار نامه 754
مختصر فقه اهل بیت 27

مختصر من تفسیر الامام الطبری 15
مخزن الاسرار (نظامی) 765، 1091
مخزن الدرر 1004
مخزن الدّرر و تحفة الابرار 1204
مدارج البلاغه در علم بدیع 910
مدارک 436
مدة العمر 833
مدینه منوره 1563
مذهب علیه مذهب 1287
مرآة المتقین 1072
مراثی وصال 859، 926
مرایا الجراح 648
مرثیه‌ای که ناسروده ماند 1401، 1411
مرثیه روح 1591
مرد آفرین روزگار 1209
مردان آتش نهاد 1463
مردان آسمانی 1612
مرغ سحر 1438
مروج الذهب 46، 121، 149
مزار نامه 784
مزامیر کمال 1461
مسافر 1062
مسالک الابصار 356
مستدرک الحاکم 22
مستدرک نهج البلاغه 556
مسند احمد 22، 23، 31
مسیل العبرات و رثاء السّادات 452
مشارق الامان و لباب حقایق الایمان 369
مشارق انوار الیقین فی حقایق اسرار امیر المؤمنین (ع) 369
مشاهیر دانشمندان اسلام 749
مشکاة الهدایة 467
مشکل گشای شریف 1267
مصباح الهدایة 1143
مصحف 1109، 1174، 1311، 1471، 1504، 1688، 1690
مصیبت نامه 754، 756
مطالب السؤول فی مناقب آل رسول 305

مطلوب کل طالب الامیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) 749
مظهر حق 1263
مع ابن سینا 569
معاریض الشعراء 27
معالم العلماء 159، 169، 275
معالی السبطین 38
معجم الادباء 91، 92، 113، 121، 157، 159، 168، 247، 275، 287
معجم الرجال الفکر 1020
معجم الشعراء 57
معجم المفهرس 31
معجم المؤمنین 547
معجم رجال الحدیث 394
معراج نامه 1004
معلقة علی جدار الاهرام 691
معلمان خوب من 1490
مغضوبین زمین 1287
مفاتیح الغیب 951
مفتاح الفلاح فی اعتقاد اهل الصلاح 305
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1818
مقاتل الطالبیین 26، 44، 65
مقتل ابی مخنف 53
مقتل الحسین 1353
مقتل الحسین المقرّم 42، 479
مقتل الحسین خوارزمی 33، 479
مقتل الحسین سید الشهداء 278
مقتل عشق 1521
مقدمه‌ای بر شیطان 1450
مقدمة لدرس لغة العرب 665
مکاتیب سنایی 740
مکاشفه هشت 1672
مکتب راستی 1449
مکتوبات مولانا 759
ملحمة اهل البیت 594، 598
ملحمة ایام العرب 607
ملحمة عید الغدیر 607
ملحمة کربلاء 640، 646

ملقی السبیل 248
ملکوت تکلم 1527
مناجات نامه 735
منار القائف 248
منازل السائرین 735
مناظرات 730
مناقب آل ابی طالب (ع) 164
مناقب ابن شهر آشوب 35، 175، 481
مناقب امام ابو حنیفه 278
مناقضات الشعراء 121
مناهل الأدب العربی 195
منتخب ادبیات به نظم و نثر 1293
منتخب قصاید و غزلیات تراب کاشانی 1040
منزل الاقنان 577
منشآت 749
منشآت نثر 1043
منشور عاشورا 1155، 1188، 1220، 1250، 1508، 1509، 1560
منطق الطیر 754
منطق در زبان شناسی 1500
منطق الطیر منظوم 1020
منظومه بهرام و بهروز 921
منظومه زن بیچاره 1151
منظومه سیه‌روزی 1151
منظومه شهادت 1430
منظومه شهیدان کربلا 1262
منظومه عشق 750
منظومه قره ملک 1470
منظومه هیمالیا 1061
منظومه صفر خان 1421
منظومه ظهر دهم 1531
منظومه بهمن نامه 780
منظومة فی الاجتهاد و التقلید 560
منعطف النهر 589
من ماه تابانم 1578
منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه 284
منهاج المعراج 831

منهج الهدایه 910، 914
موسم 653
موسیقی باد 1453
موسیقی شعر 1344
مولد النور 640
مولوی امروز 1631
مولوی نامه 1143
مویرگ‌های باران 1678
مهتاب کردستان 1668
میان ماندن و رفتن 1681
میثاق 1484
میراث عاشقان 1335
میراث عشق 858، 1044، 1127، 1392، 1425، 1447، 1463، 1488، 1493، 1514، 1576، 1663
میزان العرفه 979
میعاد با ابراهیم 1287
میمنت در حسن آداب و کسب اخلاق 831
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1819
مؤنة المثال 691، 692
«ن» ناگاه شعرهای متبسم را باد برد 1573
ناگهان بهار 1671
نامت شکوفا می‌شود 1632
نامه‌ای از بستر مرگ 1445
نان و نمکدان 933
نجوای جنوی 1554
نحن و لغتنا فی هذا العصر 565
نخستین نغمه‌ها 1257
نخل سرخ 1335
نخل ماتم 1350
نخل میثم 1350
ندای برتر 1216
نردبانی از ستاره 1631
نسمة السحر بذکر من تشیع و شعر 89، 309، 315
نسیم فرهنگ و هنر قزوین 1579
نشریه الاقبال 536
نشریه العرفان 536

نشریه المصباح 567
نشریه المقطم 536
نشریة الجبهة الشعبة 577
نصیحة الملوک 1143
نظامی امروز 1631
نظم کتاب الفصیح ثعلب 310
نظم نثر اللّالی 784
نغمه عشاق 1091
نغمه‌های الهی 1091
نغمه‌های رود عطش 1566، 1591، 1691، 1333
نغمه‌های قدسی 1248
نغمه‌های کاشان 1346
نغمه‌های ولات 1369
نغمه حسینی 1091، 1092، 1093، 1094، 1095، 1096، 1097
نفثات المصدور 462
نفحات الانس 786
نفس المهموم 43
نقد و بررسی شعر معاصر استان بوشهر 1462
نقد و تحلیل ادبیات منظوم دفاع مقدس 1496
نقشبندان غزل 1228
نکت البیان 442
نگارش و پژوهش در دستور زبان فارسی 1256
نگاه دیگر 1582
نگاهی به خویشتن 1513
نماذج من شعر حمادی نوح 538
نماز باران 1563، 1564
نماز جمعه 1073
نماز سرخ خون 1438
نماز مسافر 1073
نمکدان حقیقت 814
نوادر (سفینه شمشیری) 1398
نوای رزمندگان 1210
نور الابصار 43
نور الثقلین 17
نهایة الارب 41
نهج البلاغه 195، 481، 665، 1064، 1181، 1261، 1450، 1624

نیزه بر یزید 1555، 1556، 1557
نیستان 1594
نیمی از خورشید 1626
نی نامه 1558
نی نوای نینوا 1438
«و» وادی الاحلام 589
واسطة العقد 786
واقعه کربلا فی الوجدان الشعبی 34، 127، 192
واقعیات ایران و هند 833
و تریات لیلیة 681
وجه دین 737
وجیزة بدیعه 434
وحی الاسکندریه 591
وسایل الشیعه 445
دانشنامه‌ی شعر عاشورایی، محمد زاده ،ج2،ص:1820
وسیلة النجاة 512
وعده دیدار 1394
وفیات الاعیان 140، 157، 260، 270، 286، 291
وقتی کبوتر نیست 1665
وقعة الطف 26
وقوفی در عرفات 1268
«ه» هابیل و چند داستان دیگر 1412
هبوط 1632
هدایت نامه 910
هدیه عشق 1156، 1190، 1513
هدیه مور 1311
هدیة الاحباب 804
هذه فلسطین 624
هزار مرتبه خورشید 1567
هزاره دوم آهوی کوهی 1344
هفت اورنگ (سبعه) 786، 788
هفت پیکر 765
هفته نامه آیین اسلام 1185
هفته نامه امید ایران 1185
هفته نامه پیام شمال 1436
هفته نامه توفیق 1185

هفته نامه تهران مصوّر 1185
هفته نامه خبردار 1185
هفته نامه شقایق 1582
هفته نامه قیام ایران 1185
هفته نامه گل آقا 1526
هفته نامه گلبانگ 1665
هفته نامه میثاق 1632
هفته نامه هدهد 1550
هکذا عرفت نفسی 616
همای و همایون 765
همپای جلودار 1333
همراه با کاروان 1306
همسایه زخم 1575
همصدا با حلق اسماعیل 1513
هور 1293
هویة التشیّع 600
«ی» یا ابن الحداء 656، 657
یادداشت‌های پراکنده 1558
یادگار خون سرو 1259
یاد ماندگار 1490
یادهای سبز 1496
یاس‌های تشنه لب 1560
یتیمة الدهر 164، 169، 193، 226
یزد در سفرنامه‌ها 1399
یسألونک عن الحجارة 684
یک آسمان شقایق 1293
یک پیشواز روشنی 1631
یک جرعه تشنگی 1496
یک جرعه شوکران 1458
یک دوره صرف و نحو و دستور زبان فارسی 1203
یک سوره از شبهای مهتابی 1462
یک شروه سکوت 1600
یک عمر 1427
ینصبون عندها سقیفه 691
یوسف و زلیخا 786، 827

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌اي قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است
اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهاي رایانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران 2333045(0311)
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : IR90-0180-0000-0000-0621-0609-53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».
التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».
[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».
مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹